UNIVERSAL
LIBRARY
OU_190541
UNIVERSAL
LIBRARY

جلد اول

تفسیر صفی

بنام خداوند بخشنده مهربان

یکی از آثار ادبی قرن وردهم که از جهاتی دارای اهمیّت خاصّی بوده مخصوصا در نظر متصوفین و پیروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمندی دارد که ست به تفاسیر بیشمار که بعربی و فارسی پرداخته شده که پاره از آنها بچاپ رسیده و بسیاری دیگر هنوز منطبع نگردیده اند وهر یك از جهتی طرف توجه عامه قرار گرفته است گذشته از نظر ادبی حاوی اشعار نغز متین ودرعین حال مهیج سالکین راه یقین است تفسیر صفی شامل سه قسمت مهم میباشد که عبارت از : ۱ ذکر تمام قرآن مجید ۲ ترجمه بحت اللفظی صحیح ازعربی بفارسی ۳ تفسیر منظوم فلسفی وادبی که علمش محکم و مطالعهٔ آن هر خوانندهٔ را بقدر معرفتش بنکات دقیقی آشنا می کند که غالبا بلطایف تأویل پی میبرد .

پروفسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی بدین معنی گواهی میدهد (صفحه ۱۰۶ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون) مرحوم اعتمادالسلطنه که یکی از رجال دانشمند و وزیر فرهنگ وقت بوده شرح مبسوطی دائر بر تعریف و توصیف این تفسیر نگاشته که عینا در طبع اول این تفسیر بچاپ رسیده است چیزی که باعث تعجب است با اینکه مرحوم رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحا که معاصر مرحوم صفی بوده ابدا سطری راجع به تألیفات کتب ایشان درهیچیك ازآثار خودنوشته اند فقط آقای رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بطور خیلی مختصر بیان نموده اند اینك برای آنکه شرح حالش برای همیشه محفوظ باشد بدین چند سطر قناعت مینماید

مرحوم حاجی میرزا حسن ملقب بصفی علیشاه در تاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اصفهان تولد یافته پدرش محمد باقر اصفهانی ملقب بصفی بتجارت اشتغال داشته پس از چند سال که در اصفهان مشغول تجارت بوده برای توسعه تجارت با جهات دیگر به یزد مسافرت نموده و در آنجا اقامت گزیده در آن وقت مرحوم صفی علیشاه حوردسال و هنوز بحد بلوغ نرسیده . (بنابگفتهٔ خودمرحوم صفی علیشاه که خیلی مختصر درمقدمهٔ تفسیر چاپ اول ذکر نموده) مرحوم صفی علیشاه پس از ورود بیزد تحصیلات اولیهٔ خود را در نزد مرا گرفته و از علوم رسمیه بهره مند گردیده و در حدود سنهٔ ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۲ هجری از یزد بعزم رفتن مکهٔ معظمه از راه هندوستان عزیمت مینماید مدتی در هندوستان رحل اقامت افکنده بعدا بعزم زیارت بیت الله ازهندوستان حرکت نموده و پس از زیارت بیت الله مجددا بهندوستان مراجعت مینماید (بنا بگفتهٔ خود با اغلب از مشایخ عرفای ایران و هند وقسطنطنیه ملاقات نموده و از بعضی قلیل مستفیض گشته) در اینمسافرت از اصفهان بیزد و از یزد بهندوستان قواعد فقر و سلوك را که اخذش منحصر و منوط بخدمت و قبول ارادت است باتصال سلسلهٔ مرفا بدست آورده ومشغول تألیف وتصنیف گشته زبدةالاسرار را که نظمش محکم دراسرار شهادت حضرت خامس آل عبا (ع) و تطبیق با سلوك الی الله است بنابدستور استاد خود آغاز و در همان هندوستان بانجام رسانیده است بعداً بعزم ارض اقدس رضوی (ع) از راه عتبات بشیراز و یزد باصفهان مراجعت نموده در شیراز درك صحبت جناب رحمت علی شاه را نموده از اصفهان بعزم طهران حرکت و تا آخر عمر در طهران بسر برده و پس از ۶۵ سال در ۲۴ ذیقعده ۱۳۱۶ پس از دو روز تب نزدیك غروب آفتاب رخت ازین دارفانی بربسته وبسرای باقی پیوسته .

مدفن آنمرحوم در منزل شخصی خودش در تحت قبهٔ مزینی واقع است که فعلا محل توجه پیروانش میباشد و

بتصدی و اهتمام صبیه اش بانوشمس الضحی که یگانه بقیة السلف آنمرحوم است همواره دائر و هرشب آن مزار محترم معمور ومنوراست مرحوم صفی علیشاه مردی نیك محضر وخوش محاوره و هرگز درصدد تعرّض کسی برنمی آمده واگر احیاناً کسی مزاحم اومیشد تحمل مینموده وهرگز در صدد انتقام برنیامده است جمع کثیری باو ارادت می ورزیدند واورا قطب سلسلهٔ نعمت الهی می شناختند مریدانش از او کرامت ها نقل میکنند . مرحوم صفی علیشاه بیشتر اوقات در گوشهٔ انزوا بتحریر و تألیف و تصنیف پرداخته است طبعی روان منطقی استوار داشته است آثارش بدینمعنی گواه می باشد . آثارش که تا بحال بچاپ رسیده عبارت است : ۱ ـ زبدة الاسرار ۲ ـ بحر الحقایق ۳ ـ عرفان الحق ٤ ـ میزان المعرفه ٥ ـ دیوان غزلیات و قصاید و از همه مهمتر همین تفسیر است که مدت دو سال وقت صرف نموده تا آنکه موفق بانجامش گشته این رباعی ماده تاریخش می باشد :

من خوب ترین ترجمهٔ قرآنم — من معجزهٔ نبی بهین برهانم
تاریخ مرا ز زبان خود میگویم — تفسیر صفی هادی گمراهانم

(۱۳۰۷)

اساسا تمام آثارش قابل تقدیر است علاوه بر سرودن شعر و نظم در نثر نویسی هم یکی از نوابغ عصر خود بوده که نگارنده نمونهٔ از نثرش که در مقدمهٔ تفسیر چاپ اول نگاشته اند و در حقیقت مطلع این تفسیر میباشد در ذیل می نگارد

اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ح . م .

خجسته جوهر یکتای حمد و ستایش ، و شایستهٔ گوهر مصفای مدح و نیایش ، که صرّاف بازار فصاحت بنظام ترصیع منظوم دارد ، سلطان قادر بی نیازیرا سزاوار شاید ؛ که بهین گوهر شاهان زمان ، از عمّان سلطنتش نمونه ایست ، ودیبای بی بهای توحید که نسّاج کارگاه معانی بتار و پود عبارات بدیع ، منسوج آرد ربّ ودودرا هدیه سزد ، که مهین کشور وجود از ممالك جودش گوشهٔ ، خالق حملی که پیکر شاهد انسانرا بحلیهٔ دیبا ، و طلعت زیبای اِنّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي اَحْسَنِ التَّقْوِيم نمارا ست ، قادر کریمی که روزی بندگانرا روز بروز از خزانهٔ مکرمت خویش مقدّر داشت ، آدمیرا نطق و زبان داد تا جز ثنایش نگوید ، و شاکر نعمتش نجویند ، چشم و گوش بخشید تا جز در آیات قدرتش ننگرد ، و بغیر صوت حقیقتش نشنود ، عقل و هوش عطا کرد تا ره بوحدانیتش برد و پی بربوبیّتش بردارد ، دست و پای کرامت کرد که بسوی او یازد ، و بکوی او گراید :

سفره گسترد از تو عمد و نمکی — جان و ایمان داد اگر ربّانی

اوراق کتاب آفرینش را ، دست صحاف مرحمتش برشتهٔ حبل المتین رسالت شیرازه بست ، و رسول امی را آموزگار دبستان تربیتش بتلاوه قرآن مجید در تمام آفاق تا قیام قیامت بلند آوازه ساخت .

حد حمد حق نداند هیچکس — حسرت آمد حاصل دانا و بس

والصلوة والسلام علی خیر الوری سببا ، واشرف الانبیآء حسبا ، المنصوص بخطر النبوّة ، و المخصوص بختم الرسالة ، معدن العلم ، و منبع الاسرار ، مهبط الوحی ، ومرجع الابرار ، محمّد المحمود صلوات الله علیه و علی آله النّجباء النّقبا ، سیما اول سلسلة الولایة ، و مطلع نجم الهدایة ، مرکز دائرة الشرافه ، و شرف سریر الخلافه ، بدالله المبسوطة فی الخلایق ، وعینه الناظرة فی الحقایق ، رافع اعلام العلم و الیقین ، و قاطع اعناق المشرکین الصالین زوج البتول ، و اخ الرسول ، یعسوب الدّین ، و امام المتقین اسدالله الغالب ، امیر المؤمنین ، علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه .

بعون الله تعالی

جلد اول

تفسیر صفی

للعارف الکامل جناب مستطاب

سراج الوهاج افتخارالحاج حاجی میرزا حسن

الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خیام بچاپ رسید

چاپخانهٔ علمی

آذر ۱۳۱۷

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

ار پی تفسیر قرآن مجید
باید از حق عمر و توفیقم امید
ابتدا از نام جوشن اندر کتاب
کرد بسم الله رحمن الرحیم
رحمت او سابق آمد بر غضب
گنج مخفی بود آن سلطان ذات
تا شناسی ره بگفتارم درست
دیگر از تفسیر و تأویلت حه سود
اسم ووصف ازذات اومشتق بود
ورشئون شرط وبیشرطی برون
تا بحق هستی همچنان باشد که بود
شد مسمی او باسماء و صفات
سر بسر گشتند ثابت یا ثقات
جمله شد موجود برهررسم واسم
گشت هر شیئی زفیضش کامیاب
رورخلق ارشش جهة فرور کرد
بد بهاری بی خریف و بی تموز
کاندران شش رتبه شد خلقت تمام
هست ملکوت اربتن داری بروح
شمس حق زاین شش جهت درتابشست
یازده باشد اگر دانی عدد
کو بعالم قطب وجان عالم است

تا بشکر آنکه داد نطق و کام
تا رسول رحمت آمد در خطاب
باب رحمت را بخلقان کرد بار
بهر شرح این سه نام با نظام
هستی او بود در عین کمون
داش هستی بود باب سرای
پای ادراکت بود همواره لنگ
هستی مطلق بود ذات الاحد
قید و اطلاقست دور ازحصرتش
هستی دیگر که ظل ذات اوست
بحر الهیت آمد چون بموج
عقل اول گشت پیدا در وجود
شمس رحمانیتش افکند ظل
معنی رحمن علی العرش استوی
گرتورا گویدکس ازوسواس وشك
پس مراد ازخلقت شش روزحیست
رتبهٔ اول شد اسماء و صفات
رتبهٔ پنجم منال آمد باسم
نکتهٔ نکر خوش روحانئی
شش برابر چون یکی باده شود
هستی کون ومکان زانعام اوست

معنی قرآن عظیم آرم تمام
تا برحمت سوی او گیرند سار
مرصفی آمد بگفتار و کلام
راسم ورسم وشرط وبیشرطی برون
فهم هستی کی زدر آنکه درای
پس بحل هستی اول رن بو حنك
اندرآن هستی نگنجد وصف وحد
برتر است از لابشئی رهنمش
در بحلی اولین آیات اوست
خلق ارآن گشتند صادر فوج فوج
ور پی تعظیم حق اندر سجود
هر وجودی شد بحدی مستقل
این بود گرداری از معنی نوا
روز و شب باشد ز مقدار فلك
کاندرآنجا شب نباشد روز نیست
ثانی اعیان تمام ممکنات
درششم ملك شهود اعنی که جسم
با تو گویم گر بفهمم ار زانئی
ذات مطلق آید و الله شود
احمد اندر دورهستی نام اوست

فیض رحمانی بر اشیا شد جو تام | گفت از فیض رحیمی بر کرام | فیض رحمانی بر اشیا شد عمیم | فیض خاص احمد بود یعنی رحیم
رحمت رحمانیش بر ممکنات | فیض هستی داد هر حا یا نقات | رحمت خاص رحیمی بر خواص | یافت در قوس صعودی اختصاص
مجملی بود این ز شرح بسمله | کن بتفصیلش رهایی حوصله

سورة فاتحة الكتاب و هی سبع آیات مدنیه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ۲ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ۳ مالِكِ یَوْمِ الدِّینِ ۴ اِیّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیّاكَ نَسْتَعِینُ ۵

ستایش مرخدایراست پروردگارجهانیان بخشاینده مهربان پادشاه روز جزا را میپرستم و از تو طلب یاری میکنم

اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ ۶ صِراطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضّالِّینَ ۷

هدایت کن ما را براه راست راه آنان که انعام کردهٔ برایشان نه راه آنانکه خشم گرفته برایشان و نه گمراهان.

ار فیوض عام و خاصش در نمود | حمد او گوید ذرات وجود | عین حمد اوست بود ممکنات | طاهر از بودش وجود ممکنات
حمد او هر یك ز موجودات او | گوید ار تکوین خود ار ذات او | گر کسی حمدش کند با استقال | در مقام بندگی یابد کمال
از پی فیض رحیمی در رشاد | حمد خود آموخت هم او بر عباد | بعد بسم الله بجر المرسلین | حمد لله گفت رب العالمین
تا جهان کو کرد حمد خود بیان | حمد او گوید حمله انس و جان | ای نبی رحمت اندر حصر نیم | باش رهبر خلق را از رحمتم
رحمت عامم بود ایجاد خلق | رحمت خاصم رسول پاك دلق | لکهٔ درحمد خاصش مخفی است | وان تولا بر نبی و بر ولیست
آنکه اشیا را بهستی علت است | باعث ایجاد خلق از رحمت است | حمد موجد بر خلایق واجبست | کو برحمت بر خلایق واهبست
حمد عارف بر جمال و یاد اوست | بجز از عالم و ایجاد اوست | حمد او باشد بآن حسن وجمال | هیچ باید ما سوایش در خیال
هستی عارف رود یکجا ز پیش | حمدخودگوید حق اندرذات خویش | حمد خاص الخاص اندر جستجو | این بود کز نطق او گوئی باو
بیست یکمو ما سوایی در نظر | از وجود و بود غیری بیخبر | حمد خاصان این بود کاری بیاد | حسن خلقت را ز مبدأ تا معاد
بعد آن کار است عالمرا حسن | رحمت دیگر کند در یوم دین | آری اندررحمت مخصوصه روی | کان رحیمی رحمت است ای نیکخوی
حمد عام اینست کاری در نظر | نعمت بیحصر و حد داد گر | سفره گسترد از نو عید بائی | حان و ایمان داد اگر رائی
حمد را گفتند ارباب کمال | من کما باشد بآن حسن و جمال | شه فرستاده است باستقلال خویش | نزد اهل معرفت بمثال خویش
با یکی فرمان بر وعد و وعید | کاین بود باب اطاعت را کلید | آن یکی بیحکم و فرمان داد جان | پیش آن بمثال بیکو در زمان
عشق آمد بار غیرت بر فروخت | هستی عاشق درآن یکباره سوخت | و آن دگر تمثال شه دید ورقم | در اطاعت شد نزد بیحکم دم
بندگی آورد و عجز و اضطرار | یافت از شه آبرو و اعتبار | فارغ از اندیشهٔ بیم و امید | بندگی شه گزید از عقل و دید
آن دگر فرمان نبرد از بیش وکم | برد ور هم بود از بهر شکم | برد فرمان تا که اورا نان دهد | آنچه بروی بود مقسوم آن دهد
ایچنین عبدی بود مغضوب وصال | به عقل او ره سپر نزعشق وحال | گمرهیها باز باشد مختلف | آن یك ارراهست گامی منحرف
رفته رفته گمرهی افزون بود | تا که از فرسنگها بیرون بود | روزدین کاسرار ها گردد عیان | می بر افتد پرده ازرخسارجان
رهرو از گمراه یابد امتیاز | باب رحمتها شود بر بنده باز | پیش ازآن کز پرده آن سلطان ذات | رخ نماید طاهر آید در صفات
عشق برخودداشت اندرذات خویش | روی خود میدید درمرآت خویش | بر ظهور آن جمال دلفروز | یجلی کرد عشق پرده سوز
حب ذاتی باعث ایجاد گشت | عرش وفرش ارجود او بنیاد گشت | خود مخاطب عشق بر لولاك شد | کو بخلقت باعث افلاك شد
حمل بارعشق چون گردید عرض | پس ابا کردند زان افلاك وارض | رند عیاری حقیقت دیدهٔ
غیر آدم هیچ شیئی دل نداشت | عرض معنی جزتاو حاصل نداشت | باکند همدست خوددرکاردوست
هم ز آدم امتحانها کردبار | کست تا از هستی خود پاك بار | تاج بدهد باید از محبوب سر
تا نجوید بند دلی این راه را | هم ندید چشم غیری شاه را | از شعاع غیرت و نور وجلال
بیند اورا آنکه او چشم ویست | درمقام عشق او محکم پی است | کس نباشد در میان جزشاه دین
کی گزارد عشق کامل سیراو | تا پرستد وجه او را غیر او | اندراین میدان هزاران زندگیست
بنده گفتن غیربنده بودن است | کاسمن جز بروجود افزود نست | بندگی او کند بر خوی او
این عبودیت ز عشق است وبیاز | طاعت بی عشق مکراست ومجاز | علت آن باشد که بینی طاعتی
طلعت حق احمداست وحیدر است | یاولیّ کاین دو نن رامظهراست | کاندر آدم مخفی ازایزد است
بوالبشر باین نشان مسجود شد | وان بلیس ازرنك او مردود شد | عجب را انگیزه بر دلدار کرد
با خود اندیشید ابلیس لعین | کزحه من خائن شدم آدم امین | تو سرا پا عجب و انکار ونبرد

خواهد اوار یکغلط صد عذروعفو | توکنی درهر نظر صد طلم وسهو | سجدهٔ او گر نمائی بندهٔ
باز بشنو از صراط المستقیم | کوست از ماراست تا ذات قدیم | هست ما را تابحق راهی دقیق
همچو خطی در میان نقطتین | نقطینش حق وخلق آمد بعین | در میان هر دو نقطه ای حکیم
خواند اورا مرمحقق راه راست | راستی باید زحق درراه خواست | راسی ثابت دراین ره بودن است
درصراط راست گر معوج روی | منحرف گردی زره خارج شوی | آن گروهی کز ره اندر منزلند
راه پیمودن بوفق عقل و شرع | حفظ آداب وسنن در اصل وفرع | تا بآخر کان وصول است ولقا
هر مقامی نعمتی و حتی است | عارفانرا مژدهٔ بر رحمتی است | رحمت حق محسنین راحاصل است
اهدنا گفتش سراوار کرام | ر اولین گماه است تاآخر مقام | رین دعا ره بر تو واضحتر شود
در صراط المستقیم ای اهدنا | میرد بی انحرافت تا خدا | انحرافت از صراط اعتدال
شرح این احمال اگرخواهی یکی | رو فرو در بحر تفسیر اندکی | یارب این ره برصفی کن مستقیم
تا صراط مستقیم طی شود | دل بامداد تو محکم پی شود | از پس سمع المثانی در کمال

بر عنایانم چو او زیبندهٔ
عارفان خوانند آن رهرا طریق
هست یك خط مستوی ومستقیم
راست رهرا همچو ره پیمودنست
انعمت علیهم داخلند
بنده را سازد زهر قیدی رها
محسن اندرمنزل ازره واصل است
در سلوکت عون حق رهبر شود
بر یمین و بر یسار آمد ضلال
تا بآخر لی ر لغزش لی ز بهم
هم برحمت کرد دیگر فتح باب

سورة البقرة مائتان وست وثمانون آية مدنيه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

سورة البقرة ٢٨٦ آيه

الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ٢ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا

این است کتابی که نیست شکی درآن راهنماست مرپرهیزکارانرا آنانکه میگروند به نهانی و بپا میدارند نماز را وازآنچه

رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُونَ ٣ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤

روزی کردیم ایشانرا انفاق میکنند وآنانکه میگروند بآنچه فرو فرستاده شد بسوی تو وآنچه فرو فرستاده شد پیش از تو وبه آخرت ایشانند یقین دارندگان

هستی مطلق رغیب ذات خویش | خواست گردد جلوه گر آیات خویش | از احد کاطلاق ذات الله سند | گشت ظاهر در صفات الله سند
صورت الله گر دانی مقام | شد محمد صه مظهر جامع تمام | ممکنات از بحر او مانند موج | منشعب شد فرقه فرقه فوج فوج
زان سبب موصوف برلولاك شد | باعث ایجاد آب و خاك شد | گرداشارت ازالف ور لام ومیم | زین سه رتبه بعد رحمن الرحیم
جود الف بود آنکه آمد لام شد | لامع آن شمس الاحد راگرام شد | لام را باشد نهایت حرف میم | یك درین آیات این اشارات عظیم
زین سه رتبه درکمال آسان گشود | امتدا فرمود سلطان وجود | از مقامات ثلاث آغاز کرد | بات رحمت بر خلایق باز کرد
تا بو دانی انفس آفاق را | سرّ این نقید و آن اطلاقرا | از پس سمع المثانی کاندرآن | حمد خود آورد او بر بندگان
از الف کرد ابتدا ور لام ومیم | تا ر حادث راه یابی بر قدیم | این اشارت برسه رتبه است ازوجود | گر صواب را شناسی تا شهود
اول الله است و ثانی جبرئیل | عقل فعال اوست از روی دلیل | مبتهی باشد محمد صم در نمود | زآنکه دارد جامعیت دروجود
پس هستی جبرئیل ذوالعطا | ر ابتدا گردد دهد بر منتها | گفت جمع عالم است ای وجیه | یا عبادی فاعلموا لا ریب فیه
متقی را هست هادی پی ربب | کاهل ایمانند در معنی نغیب | یعنی آگاهند کامات شهود | حاکی ارغیب است وخارج در نمود
عالم اعیان که غیب مطلق است | برد ارباب یقین علم حق است | اندرآنجا چون شجر اندر نبوات | مندرج بودند و مخفی ممکنات
چون سراوصاف کمال آمد ظهور | گشت ظاهر از مقام علم و نور | طل نورش در عیان ممدود شد | سر سر کون و مکان موجود شد
کون جامع بود انسان در شهود | بهر انسان داد عالم را نمود | هم کند ار بهر انسان ذکر غیب | مؤمن بالغیب پی غیست و ریب
مر یقیمون الصلوة این گروه | ثابت اندر طاعت وتقوی چوکوه | رزق خودانفاق برمسکین کنند
در ره حق پی نتنها جان دهند | چون مقام جهد آمد جان دهد | آنچه نازل برتوکردیم ای رسول
موقنند آنجمله را پی معدرت | هم بحشر و نشر و روزآخرت | چون رارند این ذراری سرزخاك
زهرهٔ شران بدرد ار نهیب | هم شود محطی هراسان هم مشی | آتش قهر آید آن ساعت بطوف
بر شفیعان نهربان ماند نه کام | همچو مأموم است درزاری امام | نامه ها آید خلایقرا بدست
اسا افتند ار خجلت برو | این میانها یکی گوید که کو | فرّوهنگت راچه کردی ای خسیس
نامهٔ خودرا بخوان چشمی بمال | اندرین ثبت است آن افعال وحال | چونکه بیند نیست برجا زندهٔ
حا کیان در بحر غم مستهلکند | رفته هستیها سراسر مندکند | باخودآید درخطاب آن ذات پاك
گشت طاهر در صفات الله سند | ممکنات از بحر او مانند موج | منشعب شد فرقه فرقه فوج فوج
زین سه رتبه بعد رحمن الرحیم | یك درین آیات این اشارات عظیم
بات رحمت بر خلایق باز کرد | حمد خود آورد او بر بندگان
گر صواب را شناسی تا شهود | زآنکه دارد جامعیت دروجود
یا عبادی فاعلموا لا ریب فیه | حاکی ارغیب است وخارج در نمود
مندرج بودند و مخفی ممکنات | سر سر کون و مکان موجود شد
مؤمن بالغیب پی غیست و ریب | رزق خودانفاق برمسکین کنند
در ره حق پی نتنها جان دهند | آنچه نازل برتوکردیم ای رسول
موقنند آنجمله را پی معدرت | چون رارند این ذراری سرزخاك
زهرهٔ شران بدرد ار نهیب | آتش قهر آید آن ساعت بطوف
بر شفیعان نهربان ماند نه کام | نامه ها آید خلایقرا بدست
اسا افتند ار خجلت برو | فرّوهنگت راچه کردی ای خسیس
نامهٔ خودرا بخوان چشمی بمال | چونکه بیند نیست برجا زندهٔ
حا کیان در بحر غم مستهلکند | باخودآید درخطاب آن ذات پاك

هر کرا این ماجرا باشد یقین | باشد از یوم النشورش دل غمین | مرسرار فردا کند امروز خاك | نالها از دل کشد بس درد ناك
فارغست ازریب وشك درراه دین | داخل اندر زمرهٔ اهل یقین | بس علامتهاست او را در عمل | زان یکی ترك فضولست وامل
درجهان بودن به روحه ثبوت | اکتفا کردن بقوت لایموت | بر حدوث و موت مختار ار شود | اختیارش موت اندر دم بود
| گر نگویم جمله را دل خون شود | واین کتاب ازحمل ونقل افزون شود

أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ

آنها بر هدایتند از پروردگارشان وآنها ایشانند رستگاران بدرستیکه آنانکه کافر شدند یکسان است براشان خواه بیم داده باشی ایشانرا

لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

نابیم نداده باشی که ایمان نمی آورند مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و برچشمهای ایشان پرده ایست ومرایشان راعذابی است بزرك

هم گروهی بر هدایت از رشد | در حساب نفس خود رور وشمد | رستگاران آراد از قیود | فارغ از اندیشهٔ بود و نبود
باگزیدی رسته سوی رستگار | بر هدایت بست بابت استوار | کافران کاندا رشان بیسود بود | بودشان بس قید واین مشهود بود
گفت زان حق گر کسی اندارشان | یا به یکسانست در انظارشان | زآنکه دورار بور وایمانند وهوش | مهرشان نهاده حق برچشم وگوش
معنی مهر این بود برگوش ودل | کاملان در ظل اسم کاملند | هریك ازاسماء حقرا مظهرست | مظهر هر یك خدا ازدیگریست
فهم این معنی است مخصوص خواص | کاسم را برشئی جود وجه خاص | دعوت کل رسل بر عامه بود | مؤمن آن شد لیك کایمان حامه بود
برده باشد آن گروه را بر بصر | باشد آنچه خیر است آنچه شر | گر بدان سازد بلغزد فهم عام | بچهٔ مارا کشد این عامه خام
| برده بودن بر بصر باشد عذاب | سخت تر آنرا که آمد رد باب

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ۝ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ

و از مردمان باشد کسانیکه میگویند گرویدیم بخدا و بروز آخر و نیستند ایشان مرگرویدگان فریب میدهند خدا را و آنانکه

آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ

گرویدند و فریب نمیدهند مگر خودهاسان را و نمیدانند در دلهاشان مرض است پس افزود ایشانرا خدا مرض ومرایشان را

عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

عذابی است درد ناك بآنچه بودند که تکذیب میکردند

فرقه دیگر به بر رسم وفاق | دعوی ایمان نمایند از نفاق | در خدیعت با خدا و اهل الله | ره نبود رائی روند و گمرهند
خدعه باحق کردن اریداشی است | آن خدیعت جز نفس خویش نیست | خدعه با حق غیر الله کی کند | زور آخر خورد ها را می کند
هستشان در دل مرضها ازعرض | زان حق افزاید درآندلها مرض | بر مرضهای نهان لایشعرند | برعذابی سخت زآنرو درخورند
| آنچه را تکذیب اندر دل کنند | این عذاب اربهر آن حاصل کنند

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۝ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن

وچون گفته شود مرایشان را که مکنید در زمین گفتند جز این نیست که ما باصلاح اوریم آگاه باشید که ایشان فساد کننده اند ولیکن

لَّا يَشْعُرُونَ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ

نمیدانند و چون گفته شود مرایشانرا که بگروید چنانکه گرویدند مردمان گفتند آیا بگرویم چنانکه بگرویدند بیخردان آگاه باش که

هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ۝ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ

ایشانند بیخردان ولیکن نمیدانند وچون ملاقات کنند آنانکه ایمان آوردند گفتند گرویدیم وچون داخل شوند بسوی شیطانهاشان

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ۝ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝

گفتند بدرستیکه ما با شمائیم جز این نیست که ما استهزا کنندگانیم خدا استهزا میکند بایشان و وامیگذارد ایشانرا در زیادهٔ سرویشان کور و حیران

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ١٦

آنها کسانی‌اند که‌خریدند گمراهی‌را بهدایت پس سودنکرد تجارتشان وبودند راه‌یافتگان

گمنه شد بر آنگروه مراد
مصلحیم وبیست حاجت وعظ وپند
حمله‌گفتند ارچه فعل دون کنیم
میدانید اینکه خود بحاصلند
مؤمنیم و با شما هم پیشه ایم
که رحمان ماباشما یاریم ودوست
حق بر ایشان میر استهزا کند

درگذارید این فسولی وین فساد
خود به مصلح کاهلند ومفسدند
خویشرا جزء سفیهان چون کنیم
پس فزون ازحد سفیه وجاهلند
در ره ایمان یک اندیشه ایم
با محمد ص دشمن اندر مغز وپوست
تا که درطغیانشان رسوا کند
بر ضلالت را خریدند از علو

در جواب اهل حق گفتند زود
حونکه‌ایمان‌خواستند ازآنگروه
چون‌کنیم انکارکایشان‌کرده اند
ورکه گویند از نفاق و اضطرار
با شیاطین یار چون خلوت‌کنند
همرهی با مؤمنان گر ما کنیم
سر گران از بحوت باداشند
زین تجارت نیست خیری نکسو

نیست ما را جزصلاح اندروجود
آمدند از عرض ایمان بر ستوه
از سفاهت مثل ایمان کرده اند
مؤمنانرا با شما هستیم یار
پیش شیطانهاشان خدمت کنند
نیست ایمان ده باستهزا زیم
غوطه ور در لجه حیرانید

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ

مثل ایشان مانندمثل کسی است که‌برافروخت‌آتش‌را پس‌چون‌روشن‌کرد آنچه بیرامنش‌بود برد خدا بروشنائیشان ورها کردایشانرادر تاریکی‌ها

لَا يُبْصِرُونَ ١٧ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ١٨ أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ

که نمی بینند کرانند گنگانند کورانند پس‌ایشان رانمیگردند یاچون‌بارانی از آسمان درآن تاریکیها و رعد

وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ١٩

وبرق میگردانند انگشتهاشانرادر گوشهاشان از آوازهای‌رعد از بیم مرگ وخدا احاطه کننده‌است کافران

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

نزدیك‌باشدکه‌برق بر خشمهاشانرا هرگاه روشن‌کندبراشان راه‌روندبدرآن‌وچون تاریك‌سازدبرایشان بایستند واگرخواسته‌بودخدا

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي

بردی‌بود بگوشهاشان وخشمهاشان بدرستیکه‌خدا بر هر چیزی تواناست ای مردمان بپرستید پروردگار خودرا

خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٢٠ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً

که‌آفریدشمارا و کسانیکه‌پیش از شما بودند تا شاید شما پرهیزکار شوید آنکه گردانید برای شما زمین‌را بساطی وآسمانرا بنائی

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢١

وفروفرستاد ازآسمان آبرا پس بیرون آوردبآن‌از میوه‌ها روزی‌رابرای‌شما پس مگردانید ازبرای‌خدا همانیان‌وشما میدانید

همچوآن کز بهر برافروخت نار
صم وبکم وعمی گشتند این چنین
میکند انگشت درآزان که صوت
بین یکاد البرق یخطف تا چسان
چون شود تاریك گردند از فتن
کو بود قادر بکل ممکنات
وانکه بودند ازشما خود بیشتر
چون بساط این ارض راگسترده‌است
این ثمرهازان کشید ازخاك سر

روشنائی برد زان پروردگار
گفت از اینمعنی فهم لایرجعون
بشنوند از رعد ها از بیم موت
میرساند آن نصر ها را زیان
ثابت اندر گمرهی خویشتن
ما سوی را کرده محو برد ومات
اوست یعنی خالق نوع بشر
واز سپهر اعلی بنائی کرده است
تا که باشد رزق این خیل بشر

ترك ایشان کرد و در تاریکید
او کصیب من سما ظلمات فنه
یبحر کر قدرت و علم بسیط
ره جوروشن‌شد برایشان میروند
ور خدا خواهد برد سمع ونصر
ایها الناس اعبدوا یعنی کنید
تا شما شاید ز عقل و اختیار
آنرا از آسمان نازل نمود
فقر خود دابید و استغنای او

زان نمیبینند و دور از یکبیند
رعدوبرق‌افزون درآن‌تاریك به
حق بجان کافران باشد محیط
برضلالت تا که دور ازره شوند
زین گروه کج نهاد کور و کر
زاو پرستش که شمارا آفرید
میپرهیزید از پروردگار
هرثمر رویننده ز آب وگل نمود
پس مگردانید کس همتای او

وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلي عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ

واگر بوده باشید در شك ازآنچه فروفرستاده‌ایم بربندهٔ خود پس بیاورید بسورهٔ مانند آن وبخوانید گواهان خودرا از جز خدا

اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ٢٣ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ

اگرهستید راست گویان پس اگر نکردید وهرگز نخواهید پس بترسید ازآن آتش که آتش انگیزآن مردمان کافرند وسنگ گریت

أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ ٢٣

آماده شده برای کافرین

ور بشك باشد ز آنچه اوررشد — ما فرستادیم بهر عبد خود
یعنی این قرآن با افصال وسود — سورهٔ آرید مثلش در نمود
شاهدان خویشرا سازید جمع — ماند محبوب و من‌دون اللهند
عقل با محبوب آن الهی است — هست در صید معانی حون عقاب
عقل محبوبان ذبانند ای خلیل — از پی اتیان بفهمی لایقید
ور که‌خواهد هم این‌کار کرد — کافران در وی مثال هیزمند
آتشی سوزنده بر کو از حسد — کز جحیم نفس گردد شعله ساز
حز نار دوزخ و سور و وحم — حسم را اندازد اندر صعب بعب
گشت روحانیش نار ححیم — که مها شد نفس مرتدت

شاهدان آن عقل وفهم کو بهند — مات ومحجوبند و من‌دون اللهند
مبدرحشد بر مثال آفتاب — هست در صید معانی حون عقاب
عقل و فکر آرند جمع ارصادقید — از پی اتیان بفهمی لایقید
کافران آتش‌همه سرها دمند — کافران در وی مثال هیزمند
وآن‌عروروآن‌شروروحرص وآز — کز جحیم نفس‌گردد شعله ساز
آنچنان کاخلاق‌رشت حون عصب — حسم را اندازد اندر صعب بعب
سنك گربست هر خوی بدت — که مها شد نفس مرتدت

هست بیش‌شمس نوربرق وشمع — شاهدان آن عقل وفهم کو بهند
هم فروغ احمد است وشاهی‌است — مبدرحشد بر مثال آفتاب
می مکس هم پر شود تا حبرئیل — عقل و فکر آرند جمع ارصادقید
باید از آتش حذر تا حار کرد — کافران آتش‌همه سرها دمند
و آن خیالات خسیس نی رشد — وآن‌عروروآن‌شروروحرص وآز
صورت نوعیه را تاشد سمع — آنچنان کاخلاق‌رشت حون عصب
همچوخنق‌خوش که شد نورونعیم — سنك گربست هر خوی بدت

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا

ومژده‌ده نامحمد آنانکه‌گرویدند وکردند کارشایسته بدرستکه‌مرایشاراست‌بهشتها که میرودار زیرآنها بهرها هرگاه که‌روزی

مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ اُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَلَهُمْ فِيها اَزْواجٌ

داده‌شودارآن‌میوه‌روزی‌دادی‌راگویند این‌میوه‌است که روزی‌داده‌شدیم اریش‌و بیاردبان مانند یکدیگر ومرایشاراست‌درآن حفهای

مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ ٢٤

پاکیزه وایشان درآن جاویدانند

هم بشارتهاست بهر مؤمنان — رآن عملهای نکو و نورجان
که بود باداش هر یك حسنی — جاری انهارش نزیر از رحمتی
تاکرار روزی بود آن‌عیش ونوش — هم برغم کافران و خلق زشت
رزقها اوصاف یك آمد که بود — درجهان از قبل وآنجا شد نعیم
این نشانه بهر آن باشد که بود — حون توکل یادگر اخلاق خوب
زآن مرانب جاری‌انهار وعلوم — جمله مشتاقان دیدار خدا
وآن ثمرها حکمت است ومعرفت — رزق ما میبود از رب ودود
بهر ایشانست ازواجی که بس — هست ازواج مطهر بسؤال
طاهر ار ارحاس دنیای دنی — راست باشد گرکه آمد حورعین

در حزای فعل یك وحط هوش — روزی یکو خورند اندر بهشت
در جهان ملکات ارباب صعود — بودشان مأنوس با نفس کریم
سحت مألوف و مناسب باوجود — روصفاشان شد مقامات قلوب
میشود در عالم قدس ار رسوم — منفع رآن نشه کامان لقا
که بودمألوف باجان حون صفت — رآن‌بگویید این‌رییش اندر نمود
طاهربدآن طاهرات از هردس — آن شئون نفس محمود الخصال
شمس ازآنها کسب کرده‌روشنی — ماه آنها بر لسان شرع و دین

اِنَّ اللهَ لا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ

بدرستیکه‌خداشرم نکندوباك‌ندارد اینکه‌بزندداستان که‌باشد از پشه پس‌آنچه‌برتر باشد پس اماآنانکه گرویدندپس میدانند که‌آن کلام‌حق‌است

مِنْ رَبِّهِمْ وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ماذا اَرادَ اللهُ بِهٰذا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ

ازپروردگارشان‌و اما آنانکه کافرشدند پس‌میگویند که‌چه چیزخواسته خدا باین داستانی‌راکه‌گمراه کندبآن بسیاری را وراه نماید بآن

كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِقِينَ ٢٥

بسیاریرا وگمراه‌نکند بآن مگر تبه کارانرا

زد بلا یستحیی آن شاه اجل — بر بعوضه اهل دنیا را مثل
پس بهانوشش که آن بال بق است — نیست ممنوع آن مثالی کزحق است
کافران گویندزآن مقصودچیست — نزدحق وآنکس که‌اواهل‌حق‌است

غیر دنیا واهل آن مقصود نیست — یعنی این دنیا کم ازبال‌بق است

هست مغبون آنکه اوبر مال‌حق
قانع آمد شد حسود اهل حق
گمرهارا زان فزاید اشتباه
یافت زان اهل هدایت انتباه

زان یضلُّ گفت سلطان بصیر
بهر قومی هم به یهدی کثیر
زان شد گمره کس الا فاسقون
که بود آن قلب دونشان واژگون

فاسق از دنیا نگیرد جز وبال
هم فزایدشان ز قرآن رضلال
سرکش ازرحمن وباشیطان خوشند
وز دم شیطانی اندر آتشند

شد صفات نفسشان غالب بقلب
گشتشان نورقبول از قلب سلب
بعدشان بر بُعد از قرآن فزود
منظلمتر شد دل ظلمت نمود

در بیان عهدباخدا ونقض آن

اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

آنانکه میشکنند عهدو پیمان خدارا بعدازعهدو پیمانش ومیبرند آنچه فرمودو امر کردخدابآن که پیوندند وفسادمیکنند در زمین

الذین ینقضون اعمانه بست
مقطع سازند وران خواهند سود

بعد میثاق آنکه نقض عهد کرد
با یدُ الله ار ره تسلیم تست

امر حق را کز پی پیوند بود
وآن یدالله عقل وروح بی افول

هست این عهدی که هرکس درالست
هست قلب عالم این میدان نکو

عهد چون فیض هستی را قبول
شد جوذرّیات ار اوخار ج تمام

آدمی آن نفس کلیه است کو
از پی اثبات توحید ای حمول

نفسهای شخصی جزئی مقام
ورصفات نفس برهر رسم واسم

هست میثاق آن دلایل برعقول
وآن ضروری گرحوی داری تمیز

ازره تحریدشان راوصاف جسم
وآن غواشی طبیعت لی سجن

وآن گواهی برچیین علم‌ای‌عزیز
واعتراس از اتصال روح وعقل

نقض این عهد است لذات بدن
در قرابت بار و همسر بوده اند

زامرحق بریدن این باشد بقل
حون‌سگان گردید خو برکاهدان

که بما هم اصل وگوهر بوده اند
از لعاب عکبوتی در عداب

خود شما بودید ماه مصر جان
اسفانه کرده با رب عباد

اوفتاده شاهبازی چون ز بان
بهر ایشان برد سلطان مجید

روحان ای حاکیان بامراد
صاحبان قلب دی ادراك را

عرشیان در باله و سور و نعیر
آمدند اندر عداوت با رسول

تا که ارواح و نفوس پاك را
گشت منکر آنکه بد فرجام بود

لاجرم آن بن پرستان ملول
از پیمبر تا دو خصم بد بهاد

علة قتل کافر

بطم و ناموس ازپی اکراه بود
سالم‌آید ازحروح ورحس و ریم

لاجرم شد امر برحك و جهاد
روح ار آن دراسباط وشادیست

در جهاد اصغر ابدا ن سلیم
فارغ از آلایش سجینی

هر دو بهر مؤمنان آزادیست
برّ و بالی در فضای جان زن

در کشاد روح علیینی
کس نشد در یکدمی با نو یار

دل ازین ویرانهٔ فانی نکن
آشنا با بن ر جان نگانه است

جند ماندی اندرین ویرانه‌خوار
آنکه برجان نورحم آردکم است

مرغ خانه در سراغ دانه است
خاصه کز بغش بحاك افتاد مرد

یارب زآزار حسمت درغم است
برخلایق رحمت اندر رحمت است

بود خندان شیر حق گاه نبرد
کرده غمگین خسرو لولاك را

بیحر کو جمله شفق ورأفت است
زین خرابی عالمی آباد شد

خوبیست و کشته روح پاك را
قطع او بهر به آن یوصل است

خندهٔ من زآن بود کوشاد شد
افکند اندر زمین تخم فساد

قطع امر الله نمود و غافل است
مر السش را بلی گفتند خلق

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٢٦

آنها ایشانند زیان کاران

روح عالم کان دم رحمانی است
باده پیما کو که در میخانه است

بافت نور عقل بر سویر او
زهر در ساغر بجای شهد کرد

عهد حق ابداع باشد در ذوات
حاصلی این کشته جزخسران نداد

خواندست الزام این‌علم ای‌ثقات
بند بیعت بودشان بردست وحلق

روشن‌است‌این‌وانکشافش برنفوس
خلقت اول وجود ثانی است

وآن احابت و آن بلی‌گفتن بود
ز اتصال روحی و تأثیر او

وآن بعد بر هوای فاسده
مالیقین ار علم توحید و صفات

ور مقام قدس و آن قدوسان
کز لوازم گشت بر کل ذوات

ای غریب افتادگان بیوا
اظهر است ارهرچه‌واین‌چون‌شموس

عرشیانرا بر شما سوزد جگر
جز قبول ذاتی از حکم وجود

مانده حیرانی بسرکس خانهٔ
که حجاب وحدت الله آمده

که بین احوال ما باشد حسان
طایر آن صدق جبروت آشیان

رآن‌فرستاد این‌رسولان شاه‌ذات
باد آرید ار وطن و ز اقربا

منقطع ار جسم و یار جان کنند
کر چه قعر چاهتان باشد مقر

روحشان میگفت با فخر بشر
گشته دارائی رهین دانهٔ

پیرو احمد شدند ارواح پاك
ای غیاث المستغیثین الامان

کان نکی‌نفس‌آن‌دگریك‌کافراست
بر خلایق با کتاب و معجزات

در جهاد اکبر ارواح کرام
مطلق اززنجیر وارزندان کنند

شاد باش ای آنکه با پیغمبری
که بکش‌مارارهان زینشوروشر

ای‌صفی درترك تن مردانه باش
تارهند ازحبس وبند آب وخاك

گامی ازبستی سوی بالا گذار
این جهاد اصغر وآن اکبر است

یارآن باشد که هم پروازست
متصل گردند با اصل و مقام

یاری ازحق‌جوکه‌کس یارنویست
در جهاد نفس و نفی کافری

آن پیمبر یا ولی کامل است
پیش‌شمع روح کلّ پروانه باش

از قساوة خلق میپنداشتند
همرهان خسته را بر جا گذار

بوالفضولی‌گفت این‌خنده زچیست
وآن به مرغ خانگی شهبازتست

عقل کل در باله و در آه اوست
یارآن باشد که سربار نویست

دفع خون فاسد اصلاح تن است
که زجسم آزاد و سلطان دلست

از فساد او زمین مأمن نبود
فعل اوچون خویش می‌انگاشتند

مشفقی هم بهر اوچون من نبود
گفت ازآن‌کاین‌نفس‌کافرکشتنی‌است

کشته دیده‌جزء خودخونخواه‌اوست
نفی تن ازبهر روح روشن است

در بیان موت و حیوة و بعث و حشر و معنی عالم کون وفساد

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۲۷

چگونه کافر شوید بخدا و حال آنکه بودید مرده‌ها پس زنده کرد شما را پس میراند شما را پس زنده میکند شما را پس بسوی او بازگشت کنید

کیف بالله تکفرون ما راس است
پس بمیراند ز بعد از زندگی
با تو گویم نکته‌ای بکر نغز
در تحرک بن مثال آب جوست
این تحرک جوهری باشد بنام
جمله کونیات را اینست حال
حق بر انگیزاند این ذرات را
زآنکه در هر ریهٔ او حامد است
بشنو ازموت ارادی شرح خاص
بالحقیقة آن بقای مطلق است
هر مقامی سوی وحدت رجعتی است
گشت میدان صاف و میدان تاز ماند
مرگ مردان زین اندر مزلست
هر کسی بر بن اصطلاح آگاه نیست

بهر ارشاد اربدار جان کسست
پس بر انگیزاند از پایندگی
گر که داری ارمعانی جان ومغز
انتقال از رتبها افنای اوست
تا حیوة عنصری گردد تمام
بندگی گر نقل تبدیل وزوال
تا تو دانی اقتدار ذات را
بیست حائی غیراو وین ظاهر است
کان بخاصان دارد ایجان اختصاص
فانی فی الله باقی بالحق است
اتصالش بر مشاهد رؤیتی است
آنکه باقی بود باقی بازماند
ماند آنجا آنکه سلطان دل است
تو بمان ای آنکه جز بوشاه نیست
بهر ما گسترده خوان در سرای

مردگان بودید حقتان زنده کرد
جمله میرند اوست باقی لایزال
هر زمان این زنده گانرا مرد دست
چون کند در رتبهٔ دیگر ورود
هم بر آسانست عالم را نهاد
حشر اصغر این بود وین روشنست
اندرین موت طبیعی خاص و عام
غیر او باشد عدم یعنی که نیست
آن فنای نفسها در وحدتست
از مقام نفس تا جمع وجود
در شهود ذات بی فصل و فتور
مردن این مردمان مرگ زنست
شو قدمدر دل بر آنجا هم نهند
باز گشتم جستجو افسانه است
میرود هر سو بی خانه خدای

بر حیوة عاریت زیبنده کرد
سوی او گردید راجع لا محال
نقد جانرا سوی مخزن بردنست
حشر و بعثش اندر آن رتبه است زود
زآن سبب شد نام او کون وفساد
حشر اکبر بعد موت این تن است
سوی او گردند راجع لا کلام
پس رجوع جمله بر ذات غنی است
پس حیوتی در حیوة ار حضرتست
یابه یابه تا لقای شاه خود
ضو گردد راجع اندر اصل نور
چون بمیرد مرد باقی ذوالمن است
بگذر از نقص و کمال وچون وچند
جسم اکنون دلبر اندر خانه است

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمَآءِ فَسَوّٰيهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

اوست آنکه آفرید برای شما آنچه در زمین همگی پس متوجه شد و قصد کرد بسوی آسمان پس راست کرد هفت آسمانرا و او

کرده خلق او بر شما گیجان مست
پس بنا کرد آسمانرا در مدار
معنی ارض و سما را بنگرید
عالم سفلی است این کون شهود
از عناصر و ز مواد دایه
هفت افلاک ارکه داری واردات
خوانده‌اند این ربه‌را اعراف حس
پنجمین سرّ و ششم اقلیم روح
گفت حیدر من براه آسمان
اهل حکمت عقل را دانند روح
عقل گر باشد برا ذوقی سلیم
قلب باشد مستنیر از نور روح
این به‌نفسیر است وبه رأی منست
عامه را حاجت بتأویلات نیست
گوسخن ازروی برهان گر مهی
تو بدانش تا تمامی ای سلیم
کرده سهم فیلسوفانرا دلیل
زآنچه او گوید بدّر دزهره است

درزمین قبل از تقاضا هرچه هست
هفت کون هر یك نوعی ماندار
عالم سفلی و علوی گفته اند
قصد باشد نکتهٔ نیم اسوی
بیشش باشد باعضاء و بدن
و آن قوای طبع نفسانه حو
و آن سیم قلب وچهارم کون عقل
غیر سرّ قلبی است آن سرّ روح
چون توکل یا قناعت یا رضا
آنکه نفس باطقه است وکامله است
موضع صقیل ز قلب انور است
تو مشو از راه معنی منحرف
بهره ورگردند بازان خاص وعام
بیست جز از روی برهان تمام
پس چرا داری بر اسرارش ابا
علم بحشد تا چه باشد سهم او
زآنکه کسرا آن دل وآن زهره بیست
تا چه فهمی زین کلام بی غلو

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بهر چیزی بداست

عالم عنصر مواد هر وجود
مستوی شد بر جهات عالیه
شد اشارت بر جهات عالیات
گر که بر تعریف قومی مطمئن
شد خفی هفتم گرت باشد فتوح
اعلم از راه زمینم یکمان
صوفیان دانند قلب با فتوح
هست نفس باطقه نزد حکیم
گوست نفس باطقه اندر فتوح
هست تأویلی وز ارباب فست
لازم این تحقیق در آیات بیست
رو بگریز از عقل و فهم کوهی
اوست بر هر چیز با دانی علیم
سهم صوفی کشف قلست ای خلیل
پس دهد از نقل و برهان بهره‌ات
باز گردم سوی تفسیر کلام

قصد کرد آنگه بآغاز سما
کون جسمانی سفلی بی سخن
اولین ملکوت ارضیه است او
عالم نفس است هم ثانی بنقل
دان خفا را سر روحی درفتوح
وان مقاماتست در راه صفا
نزد صوفی عقل قوهٔ عامله است
صوفیان گویند عقلی کو سر است
اصطلاحات ار که باشد مختلف
نقل اقوالست لازم در کلام
لیك خاصانرا قناعت در کلام
گفت قرآنرا بطونست و خفا
هر کرا خواهد بقدر فهم او
خلق را از سهم صوفی بهره نیست
نکتها را با تو گفتم مو بمو
آنچه باشد اصل تحقیق کرام

در تحقیق خلیفة الله وبیان حقیقت آن

وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا

وچون گفت پروردگارت مر فرشتگانرا بدرستیکه من پدیدآورنده‌ام درزمین جانشین گفتند آیا میگردانی درزمین کسیرا که کند در آن

وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَالَا تَعْلَمُونَ ۲۹

وبرزد حو بهارا وماسا کی مشغولیم بحمدتو وتنزیه کنیم مر ورا گفت بدرستیکه من دانم آنچه را نمیدانید

در بیان تعلق روح بقالب انسانی

یا ملایك گفت بس پروردگار
ما بتسبیح و بحمدت یك دلیم
اعتبار آرا بحال خویش كن
ماوراء عقل غیبست وجود
بر جوارح ظاهر آمد زان علوم
گشت اضداد جوارح بیش و كم
بر خلیفه قول رب العالمین
مندرج دروی دو كون آمد بعین
جامع اخلاق ربانی بود
مطلع بودند از مادون خویش
وآن ضروری بود بهر این وجود
بیخبر زان رتبه كو نورانی است
حیث حیوانیست آن حسه حسس
كآن رعقل و ازملایك فوق بود

در زمین سازم خلیفه بر قرار
دانك پاكت را گواه كاملیم
اندكی در نفس خود نقشش كن
پس نصیب غیب قلب دنعهود
گرچه نفس و قالب و روح نبی كروب
جمله را اندائی و یكتوئی اعم
گر بشر سازم هویدا در زمین
جامع است او بر تمام عالمین
هم دراو اوصاف نفسانی بود
لی ر فوق رتبهٔ افروں خویش
روح باسازد درایں هیكل ورود
جنبهٔ الهی و سبحانی است
كه رسد از دایرهٔ راهش لیس
بند حاش عشق زیرین طوق بود

عرشیان گفتند ایں باشد فساد
گفت میدانم من آنچیزیكه نیست
هستی اندر غیب غیب تست
پس نصیب نفس كادنی عیب تست
ازجوارح قول و فعلی شد پدید
از مقامات وجود آثار تو
ایں بود كو بود آنكه كادمی
هم بافعال بهیمی مؤتلف
ود انكار ملایك بهر آن
رو نمایندند هر سبك و صرر
كی ملك زین جسم ظلمانی اثر
علم الاسماست جنبهٔ عالمش
عرشیان دیدند رو فرح وگلو
عشق خاص آدم و جان ویست

در رحم سبك دماغست این بداد
در شما معلوم واں سرّ خفی است
تعلی الله روح پاك ارغب نست
واں سیماء دنیی لارب نست
وان بود كفر و شهادترا كند
تا چه باشد ضبط در انبار تو
نسخهٔ جامع بود در هر دمی
جمع تاوصاف الهی متصف
كه نمایندند ز آدم سرّ جان
كرّ غضب ورشهوت آید درشر
بند الا احلاف و شور وشر
كه نماید بر ملایك والنش
بی خبر از وجه الهی او
عقل راكی اندرآں خلوت بی است

جذبه

من دم ازعشق اررسم محزون شوم
زیقدر هم گفتم دل جوش كرد
به ملایك نه بشر پرجا گذاشت
زلف چه زنجیر چه مجنون چه
من همیگویم ترا یكقدر نیست
چند میباید كشد از كس من
بشنود گربار من تقریر من
عشق بازم گوید این بدنامی است
لا ابالی گر شوم گردد حذر
زانكه دو هستی نماند قهر او
من نگردم گرد خود كامی دگر
حامل ارمن دل عاشق وشاست
او بری ر آلایش و پاكی دل
چون بسوی او ره از پیشی نبود
چون ملایك از فزونی ده زدند
با بر او اظهار دانش كم كنند
از بهشتش نادو صد حواری براند
او ندارد یارو باری كاراوست
حوی رآدم ره بظلم اقرار كن
روح نورانی علیین وطن
نفس وحه نیستست و پرزحست
غافل از جمعیتی كز بهر اوست
سرّ ما لا تعلمون آمد پدید
هست پاك ازشرك وعجزونقص وبد
هست خاص خاصگان این اختصاص

عشق آمد عقل وجان رسوا شدند
زلف را جانا دمی زنجیر كن
من رخود رفتم شما فرمان نست
من همی میرم بپش آن خنده را
هر چه گیرم زلف اوگوید بگیر
مشود سر كس چه سورم رآتشش
گر بگریم گوید این افسانه است
ناله آغازم بگیرد گوش خود
حال را از بهر آدم دانه كرد
پردهٔ مسیان چو اوتی مدرد
وصل خود كاهد اوزافزایشش
مردم از خود تا فهم تا حوی او
او حو زنجد ازفزونی كم شویم
خاك بسی را فرون ازخود كرد
بار بر آدم زه از بیشی گرفت
تا بیندیشد كه من نیكو زیم
از ملك تعلیم گیر از محرمی
تا راستغفار بندی طرف خویش
باید او را از طریقی نسبتی
این عیان بد بر ملایك راضاح
ریش چون خنداند او در بیمدم
هست آن تسبیح تنزیه وجود
لیك تقدیس است زین معنی اخص
قدس این باشد كه با قید صفات

یا به محزون خود بدانم خوشوم
عاقل و دیوانه یكجا لا شدند
نكره این دیوانه را بنمر كن
بوالعجب پرجا كه هستی زان نست
او كند افكنده بر افكنده را
هرچه میرم پیش او گوید بمیر
میدانم تا چه باشد خواهشش
وزنجندم گوید این دیوانه است
هیچ گردم وا كند آغوش خود
تا بروش از بهشت وخانه كرد
پیچكی و خامی ما كی خرد
خوشود دامن كشد ر آلایشش
سو نهادم تا شدم بسوی او
در سه از ملك و آدم شویم
بر همه افلاكیان مسجود كرد
تا زشاهی ماند و درویشی گرفت
از ملایك بر نرم تا بر ویم
سجده كن بر آدمی گر آدمی
بر سر مطلب روبم وحرف خویش
جسم را هم نسبت از جیثی
زان سبب گفتند این بود صلاح
وارهند این پاكان از بند غم
بر ملایك را بحمد شاه خود
جز مقرب را نزیبد آن نفس
هست مطلق ذات اودرعین ذات

عین جمله ممکنات او الحق است ورهمه درعین هستی مطلق است خود مافی پیشش با قدس ذات
ذات با کش کان نهستی باقست خود به نقییدی ونه اطلاقی است این تعینهای افعال و صفات کم نگردد یا فزون ازممکنات
بر محاهد میشود در کشف روح سر این تنزیه طاهر بالفتوح رد صوفی این بود تنزیه ذات

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

وآموخت اومرا نامها همه آنرا پس عرض آنهارا بر ورشتگان پس گفت خبر دهید مرا بنامهای این مسمیات اگر هستند

صَادِقِينَ ٣١ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٣٢ قَالَ يَا آدَمُ

راستگویان گفتند پاکی تو نیست مارا دانستی مگر آنچه آموختی مارا بدرستی که توئی دانای درست کردار گفت ای آدم

أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

خبر ده ایشارا بنامهای ایشان پس چون خبر داد ایشارا بنامهای ایشان گفت آیا نگفتم من شمارا بدرستیکه من دانا برنهانهای آسمانها ورمین را

وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ٣٣

ومیدانم آنچه آشکار کنید وآنچه شما پنهان کنید

پس شد آدم علم الاسما تمام سر اشیا منکشف بر وی تمام
ازحواس وبعم وصرو خبرو شر از حقیقت وز معانی وز صور
عرضه شد پس بر ملایك سر بسر ای ملایك گر شما گویید راست
این بمارشاد است واعلام وبجار ما ندانیم الچه میدانی تو راست
هر که آموزی تو برما ای علیم خویش را دیدند در عین قصور
ران کمالی کاندر انسان حق نهاد دم نفی از رتبهٔ آدم زدند
هست یعنی حق مبرّه ای جواد هستشان دیگر نرقی در وجود
لاجرم گفتند لا علم لنا باعث بیدائی و بنیاد ما است
ران بآدم گفت خلاق بشر علمشان گردد سبب بر اجتبا
کاز دیاد علم و عرفان و ادب ور خبر ازگنج کی افروشوی
رآنچه خودداری بورا آگاه کرد دادهٔ باشد کز اول داده است
هیچکس جزداداو چیزی نداشت گشت انسان با تو دانی قدرش
داد آدم پس خبر ران نامها کز شما دانا ترم بر علم غیب
اعلمم برغیب ارض و آسمان وان ملایك را نبود این احتمال
بر سبیل علم او را اختیار از شما یعنی براین ظلم وقصور
ران ره آدمرا بکرّمنا ستود معنی ما یکتمون قدس ملك
وان شرورو آن فضولی وان فساد سالم از ضعف وضلالت والسلم

در بیان قصّه ملایك و اعتراف آنها بعجز خود که لاعلم لنا

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ٣٤

وهنگامیکه گفتیم مر فرشتگانرا که سجده کنید مر آدمرا پس سجده کردند مگر ابلیس که ابا وطلب بزرگی کرد وبود از کافران

یاد کن وقتی که گفتیم ای فرید تا ملایك سجدهٔ آدم کنید سجده کردند آن تمام الا بلیس که ابا کرد و تکبر آن حسنس
قوّهٔ وهمی جو او در نقل بود کی تواند همعنان با عقل بود نه بُد از املاك ارضیه سباب تا بود ز ادراك معنی در حجاب
محجب از آنکه فهمد سر بسر آن معانیرا بادراك صور پس بود ارضیه محض او بقهر با کند ادغان امر او تمهر
نز سماویّه که فهمد در فتوح فصل آدم را ز نور عقل و روح از محبت تا مگر اذعان کند سجدهٔ آدم ردل ور جان کند
چون به این باشد به آن محواش حزن سرکش است از نفس وقلب مطمئن پرتوالا برد از سکنای خوش
بود عصفوری و بر شهباز راند حون نبودش بالی ار پرواز ماند مرغ وهم از سفل بر بالا پرد
اوگمان میکرد کو زرین پراست ساعد شهرا حواران درخوراست بیخبر ز انکو به علیینی است
در ازل محجوب بود از نور روح تا حه حای نور وحدت وان فتوح پس بجاوز کرد ز امر کردگار

کفر او شد رس تعدی آشکار

سجدهٔ آدم همانا بد محك | زان حداشد حبس ابلیس ازملك | تا که نفس ناطقه دردمدمه است | نابعش عقل است و سرکش واهمه است
تا حلیمه ناسد ار حق در جهان | هست ناچار آن محك هم درمیان | تابع امرش شود فرزانه | حاسد جاهش ز حق بیگانه
یافتی چون اعتبار عقل و وهم | ما نقیرا رو بعقل کن مهم

وَ قُلْنَا يٰا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلٰا مِنْهٰا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمٰا وَلٰا تَقْرَبٰا هٰذِهِ ـ

وگفتیم ای آدم ساکن شو تو وحفصت بهشت را وبخورید از آن تمام هرجا کهخواهید ونزدیکی مکنید این

الشَّجَرَةَ فَتَكُونٰا مِنَ الظّٰالِمِينَ ٣٤ فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰانُ عَنْهٰا فَاَخْرَجَهُمٰا مِمّٰا كٰانٰا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا

درخت را پس بوده باشید از ستمکاران پس فریب ایشان را شیطان از آندرخت پس بیرون کرد ایشان را از آنچه بودند در آن وگفتیم فرو شوید

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتٰاعٌ اِلىٰ حِينٍ ٣٥ فَتَلَقّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمٰاتٍ

پارهٔ شما مر پارهٔ را دشمن ومر شما راست در زمین قرارگاه وبرخورداری تا قیامت پس برسید آدم از پروردگارش کلماتی را

فَتٰابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ ٣٦

پس بتاخت بر او بدرستیکه اوست توبه پذیر مهربان

دربیان اسکن انت وزوجك الجنة

مار بشنو از سکون والشر | در جنان با روحهٔ او مستقر
گفت او را اندراین دار الامان | هرچه خواهید ارهواکه ورضاء
لیك بیرامون این حرف شجر | از جنان باخار باید بست رخت
پس شما خواهید بود از ظالمین | تا برون کرد از بهشت آسایشان
زآسمان روح وان دار الخلود | دشمن بعضی است بعضی از شما
نفس باشد زوجهٔ کش خواست نام | غالبستش پیرگی اندر عیان
هست آدم قلب و با جسمش تمام | کالبدك اورا هست رنگی ازسواد
نسبت فلسفت بعی بالتبع | وضع کونست هم ازین بود سلب
قلب و بعضد آدم و حوا بنام | فوت از حیوان معانی و حکم
وسعتی بود اندر ان ورق وگلو | در جنان آن رزوو غیر منقطع
وان درخت آمد طبیعت بیگمان | ظلم وضع شئی بغیر موضع است
در لغت گر دوی عصمت عالم است | جسم را زینت بعضد تفضیل داد
بر شبه مار و طاوس آن جنون | آدمه افتد زین دو اندر ضد بعث
طاوس از درون حیات جلوه گر | که بود ممکن جدائی از ویش
مار بر دیوار بد و ابلیس رد | تا مراد خویش بر دلخواه یافت
طاوس از بیرون وجیه اندرون | خوردنش برپاس نعمت لازم است
هردوران خوردند و ظلمانی شدند | جسم را بودند بر سان دو دست
پس شدند الزام کاینده بهشت | ز آدمی خواهد خطوط بیشمار
چونکه ببند خط خود دردست غیر | زانکه یك پیراهن است وصدشدند
هست در این تنگنای تن محال | هست تا آید پسر هنگام آن
یعنی از صورت بمعنی رو کنید | روح گردد فارغ از پیوند تن
هست ایموب از طبیعت ورمزاج | هست آنهم انقطاع جان ز بن
هردم او را نابود دل بردنی | داند آن موت ارکسی علامه است

دربیان موت اختیاری و اضطراری

وان بدون عشق وحالی کی شود | بی تماشای جمالی کی شود
میرود هر دم دلم از بوی او | کن زعالم قطع پیوند مرا
هین بکش تا میکشی زنجیر من | لیك شکوهٔ دل ازاو بحاصل است
شکوهٔ دل زایکه بسته است اوپرم | گر گشاید هم ببندد دیگرم
ور در آرد از قفس گاهی مرا | با هزاران بستگی و خستگی

جذبه

میروم تا مکشد کیسوی او | گو بکش تا میکشی بند مرا
تا نباشد حر غمت دلگیر من | دل زدلبر شاکی و اوازدل است
چون صبور اردوری پیوند ماست | شکوهٔ دل زایکه بسته است اوپرم
میکند پر تا بود آهی مرا | اوبخواهد من چه خواهم رستگی

تاتودانی دل زوی درمحبس است
گوش کن قلنااهبطو اینت بست
آن خطاب اهبطو یکبار بست
شد مکرر نکتهٔ سرارچیست

بود میلش اینکه ما ران آستان
دور گردیم از برای امتحان
خوردن گندم بهانه است وفسون
خواست آدم را خود ارجنت برون

در خروجش اینچنین تدبیر کرد
ورنه کی سگ شیر درزنجیرکرد
گست شیطان تا ره آدم زند
مژده موشی پنجه بر صبغم زند

این مرا ازاهبطو معلوم شد
کز بهشت اوزار حق محروم شد
در خطاب اهبطوا تکرار کرد
تا ببیرون رفتنش ناچار کرد

داند اوخود نیز کابلیس این نکرد
اوسبب بد بر سبب تاریخت مرید
گفت حق قلنا اهبطوا یعنی که من
در زمین میخواستم گیری وطن

تا در آنجا نسخهٔ جامع شوی
سوی ماجوافزون شدی راجع شوی
هم حنین ابنای تو و احفاد تو
ز اهبطوا آیند در ارشاد تو

زآدم اندر رتبه هم افزون شوند
زان فزونی سرکشان دلخون شوند
که نگشتند از تکبر ساجدت
بلکه میخواهند خام و فاسدت

با تو میگویم کلامی خون سری
در هبوط از صد فلک بالا تری
غیرازآن یک درنخست آموختم
گنج اسمایت بجان اندوختم

بر تو ام آموزش دیگر بود
این تلقی گنج پر گوهر بود
من بیارم بر زبان از غیرش
توبها گردد قبول ار یاد آن

حق بآدم کرد پس ارشاد آن
آن کلامی بد که داند حضرش
وز بهشت جاودان یادش نماند

آن نه برگوش آمد ونی بر فمی
بوشد آن دل کزلبش دارد دمی
جان اوروشن شد و بردل نشاند
بند بند از نالهای نی بجو

نی تما ذکر ندامت میکند
ران لب میگون حکایت میکند
نی بشاب شو رازعشق وی بجو
نی زبان اسرار جان میگفتمی

مست گشتم رمم ازکف عقل ودین
شد چو پاسگ نی کلامم آشین
نالهٔ نی از فراق است و ملال
نالهٔ من از کمال اتصال

هر زمان از رخ گشاید بردهٔ
میگدارد جان غم پروردهٔ
هجر یعنی پاوک خون ریز او
وصل چبود بحر آتش خیز او

راکه تا واصل بکلی لا نشد
این نگشت ازخودگه او بیدانشد
بگذر ازاین گوکه باآدم چه گفت
باوی آن بود که شد همدم چه گفت

آن کلامی بد که جان عالمست
باعث ایجاد و سرّ آدم است
تا نیری زین حیوة بیح بیح
از حیوة خود نگوید تا بهیچ

بوسی بیی گرآن لعل خموش
تا ابد هرگز دگر نالی بهوش
تا بپیداری حرا من ناطقم
گر خراب آن لبم ور عاشقم

محو ومسم دایم این بد درمست
از لب او بر لب من رورست
نا لب او من خوانی دمسازما
ران لبست از بشنوی آواز ما

بیهشم من یا گرفتستم بی
در دو عالم جز لب او کو لبی
نا بگیر از سر صفی افسانه را
یا بوشان این سر اسانه را

صبح شد بیهان کنم بیمانه اش
گر گزارد برگس مستانه اش
شد بر آدم منکشف اندرشهود
آنچه مخفی بود ز اسرار وجود

بوبه از دام طبیعت رستن است
برمقام اصل خود بیوستن است
اورحیم است ازبورحمت خوشوی
نگذری از غیر او تا او شوی

راندش از جنت که خلقی شود
در ما بگریزد و باقی شود
اوغضب داست وراجع شد رسم
بر در اکرام بواب الرحیم

در بیان توبه آدم علیه السلام

شد مکرر نکتهٔ سرارچیست
خواست آدم را خود ارجنت برون
مژده موشی پنجه بر صبغم زند
تا ببیرون رفتنش ناچار کرد

خواست آدم را خود ارجنت برون
در زمین میخواستم گیری وطن
مژده موشی پنجه بر صبغم زند
ز اهبطوا آید در ارشاد تو

تا ببیرون رفتنش ناچار کرد
بلکه میخواهند خام و فاسدت
در زمین میخواستم گیری وطن
گنج اسمایت بجان اندوختم

ز اهبطوا آید در ارشاد تو
من بیارم بر زبان از غیرش
بلکه میخواهند خام و فاسدت
وز بهشت جاودان یادش نماند

گنج اسمایت بجان اندوختم
بند بند از نالهای نی بجو
من بیارم بر زبان از غیرش
نی زبان اسرار جان میگفتمی

وز بهشت جاودان یادش نماند
در گلستان همشی لاله ام
بند بند از نالهای نی بجو
نالم اما از وصال بی غمش

نی زبان اسرار جان میگفتمی
عاشقان را بانجان پردازی است
در گلستان همشی لاله ام
هرکه واصل بر براودلخونتراست

نالم اما از وصال بی غمش
بر هلاک خود ز وصلش عاجلی
عاشقان را بانجان پردازی است
هشت پر ماکیان شهباز شد

هرکه واصل بر براودلخونتراست
رو شنو از لعل او یعنی نمیر
بر هلاک خود ز وصلش عاجلی
بخشد ارجان که هوشش زان سراست

هشت پر ماکیان شهباز شد
در حدیثت معنی خاموشی است
رو شنو از لعل او یعنی نمیر
خاصه آنم کز غمش گیرد تنم

بخشد ارجان که هوشش زان سراست
مست لعلش گردی از آواز من
در حدیثت معنی خاموشی است
بشنوی از هر لبی آواز او

خاصه آنم کز غمش گیرد تنم
طور چبود عین او یا نوراوست
مست لعلش گردی از آواز من
در بیاز آیم کشم نازش دگر

بشنوی از هر لبی آواز او
گو حدیث از وی بقدرفهم شاه
طور چبود عین او یا نوراوست
کند ازاین ویرانه دل شهباز گشت

در بیاز آیم کشم نازش دگر
بر در توّاب و او دادش پناه
گو حدیث از وی بقدرفهم شاه
تا ز سق رحمت آنی در طلب

کند ازاین ویرانه دل شهباز گشت
بر غضب پس بود سابق رحمتش
بر در توّاب و او دادش پناه
که کند بر حق گنهکاری ایاب

تا ز سق رحمت آنی در طلب
بر غضب پس بود سابق رحمتش
که کند بر حق گنهکاری ایاب

در بهای بعد از فنا و فرق بعد جمع و نکتهٔ از خلافت حجّت زمان

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۳۷

گفتم فرود آئید از آن همگی پس اگر آمد شمارا از من هدایی پس کسیکه پیروی کرد هدایت مرا پس نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند

بشنو از قلنا اهبطوا رار دگر
یافت چیک بوالبشر ساز دگر
فرق بعد ارجمع را زیبنده گشت
بر بقای حق جواز بوزنده گشت

شد خلیفه بر زمین یعنی که شاه
در زمین تا باشد او غوث وپناه
این خلافت اهل بیت وآل او
هم چنین باشد از دنبال او

هست هردوراین خلافت مسئل
نابمهدی کوست اکنون شاه دل
میکند گردش فلک بر دور او
دور دور مهدیست و طور او

ای هدایت پیشکان گر قابلید
در مدار مهدی صاحب دلید
بر فلک در دورهٔ مهدی مهید
ای خلیفه زادگان گر آگهید

غیبت او غیب جان درتن است
اندر این غیبت ظهور ذوالمنست
کاین بدن در اهتزاز جان بود
حبش اعضا دلیل آن بود

تا خدا هادیست مهدی نایب است
وز عیان بیحضور آن غایب است
دورها دایر بوی باسرمد است
مهدی آخرزمان خود احمد است

زآدم اول که قطب عالم است
تا هنوز او آدم است وخاتم است
از محمد صد مسلسل تا آدم او
بود آدم مهدی و هم خاتم او

همچنین تااین زمانی کآخراست
دورهٔ او قائم است و دایر است
هست در هر دورهٔ شاه و امام
ایکه اعلی رتبه باشد در مقام

صاحب فرق ازپس جمعست او
رهروانرا درزمین شمع است او
رهبر است و قبله افلاکیان
از خطاب اهبطوا بر خاکیان

گفت هرکس زو نماید پیروی
یابد از صورت کمال معنوی
کز بصیرت برکمالش واقف است
تابع او در هدایت عارف است

میشناسد راه و منزلرا تمام / میشناسد پیر و برنا را مقام / میشناسد گمرهیرا از ضلال / میشناسد نقص رهرو از کمال
میشناسد کاین بره یا گمره است / میشناسد کاین زکی یا ابله است / میشناسد کان وبالست این فلاح / میشناسدکان حرام است این مباح
یا نه بردلخواه کس برحق نهد / گر گواهی میدهد بر حق دهد / عصر ها را میشناسد با امام / واهل هرعصرارخواصند ارعوام
واقف ازسر قدر وزحال خلق / وز زمان موت و استقبال خلق / لاجرم بیحزن وخوف اینفرقه اند / زانکه اندر بحروحدت غرقه اند
حیدرآن کش هلك درطوف بود / خفت جای احمد و بیحوف بود / باز بعد از قتل وغارتهای سخت / یکدمه در مکه شد وافکند رخت
روزمیدان گرجهان ند پرسیاه / بود یکسان پیش اوتا مشت کاه / درکسی این زهره و دل کی بود / جز که عالم پیش او لاشی نبود
این خلافت را تو دانی مطلبی / کز غم دنیا همیشه در تبی / او خلیفهٔ حق نه جزء عامه بود / بی نیاز ازشورش وهنگامه بود
حزن وخوف ازمیل نفس غافل است / کی بودآنرا که سلطان دل است / دل بداری روکه این کارنونیست / جنس دیگر خرکه بازار نویست
حامهٔ مردان در این میدان مپوش / تبع واکن بر هلاك خودمکوش / سر مشیران دروغا بی وهم ولاف / تن برهنه میشدند اندر مصاف
ترك جان باید زهر آلودهٔ / حیدری کو یا که حیدر دودهٔ / آنکه حیدرخوی وحیدر پیشه است / همچو حیدر فارغ ازاندیشه است

دربیان خلود اهل نار و مراتب آن

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۳۸ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

وآنانکه کافرشدند وتکذیب کردندبنشانهای ما آنهااند یاران آتش ایشاند درآن جاویدان ای فرزندان یعقوب یاد کنید

نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونَ

نعمت مرا که انعام کردم برشما ووفا کنید بعهدمن باوفا کنم بعهدشما وازمن پس بترسید

تا ابد آن فرقه اندر آتشند / هم گروهی زامردین کافرشدند / از پی تکذیب آیات آمدند
چونکه آید ازحجاب بن برون / در حجاب ظلمتند و سر کشند / آشی نبود سر از خوی بد
زانکه آیات الله آمد فضل ونور / فاش گردد رمز فیها خالدون / پردهٔ بن خوی فند جان درفحست
باز آنهم یا فرون یا اندکست / منکراست ارفصل حق مهجورودور / هست انکاراز حسدوزخوی زشت
چون نه بیند آنش قهر وعذاب / قدرآن در دورخست وهالك است / گر نبود انکار وجهل او فزون
رفه عقل وماند این نفس شریر / تا خود آمد آن خسیسان درعناد / کاین نبود ارماحه فعلی را عوض
کردی انکار و شد انکارآشی / که بود پاداش او نار سعیر / حق فرساد آیت خود تا رسل
آن غرضها که بجان عارض مدت / آشت باید کنون کاندر غشی / تا بیندازی که آن دوراز نبود
گر نورا باشد بمغز اندك هشی / سعی کردی تاجبین ذاتی شدت / یك نورا زاخلاق ذاتی حاره نیست
این جهان هم برد عاقل محشراست / میشناسی خوی باخوش ازخوشی / در همین قالب نو را پیدا شود
نه دلیلی باشد و نه حجتش / یك وند پیدا ترازحشك وتراست / نبی آن یك هر کلامی نشنود
در کسی گر خوی بد بینی یکی / حر لجاج محض و خبث طینتش / این طبیعت بهراو صد دو رخست
همچو آن دردیکه بینی درطریق / گرچه آن افزون بود تا اندکی / یك نه بینا ماتقی در برده اند
صدری اربینی همیماسو وقور / بیست او بینا تقیی دارد رفیق / آن رفیقان نشت کوهند ای طلوم
هرصفاتش شاهدآید جای خویش / لیك فحاش است وبدخلق وشرور / بد ربابیرا نشان کن در عیار
تو بدیدی آن لئامت و آن حسد / کی گدارد جزبلغرش پای خویش / خویش در تا موقعی سعود ورفت
مار کی باشد نشان از نکویش / کاندر او بد مخفی افزون رحد / یا که نبی طالبیرا تا ادب
میکند طاعت که جاه افزون کند / خوی اورا یابی از نزدیکیش / جامع اخلاق بد دان جب جاه
در هوای منصبی صدخون کند / در هوای منصبی صدخون کند / شرح داده تا بدانی یك بیك
آل یعقوب ای نژاد اصفیا / آل یعقوب ای نژاد اصفیا / نعمتمرا یاد آرید از وفا
آنچه نعمت من شما را داده ام / که نعم خوارید و بنده زاده ام / هم کنید از جان وفا برعهد من
هم تمامم من وفا بر عهد شان / تا لعد یاری کنم ازمهدتان / پس بترسید ازمن ارترسنده اید
اهل الطافند اسرائیلیان / نعمت خاص هدایت را نشان / خواندن ایشان بلطف ازذوالکرم
تا تو یاد آری زعهد ما سبق / ور نعیم سالفه بر ما خلق / عهد سابق بعد آن عهد نخست
هست دربو راحهٔ ذکرش بالدمام / شاید آنرا گر بیابد فهم عام / واینکه خواند نار مارا ز التفات
وآن پی رفع حجاب ثانی است / داند این کاندر صفاتش فانیست / وان اخص ازدعوت اولی بود
این تجلی صفات منعم است / خاصکآنرا این تجلی دایم است / وینچنین تهدید بهر تا قبول
هست اخص ازخوف رانکو اینخطاب / زانکه باشد خوف بیشك ازعقاب / رهبت ازقهراست واعراض وسخط
کان اشارت ز احجاب ذات شد / منکشف این نکته هم زآیات شد / در مقامش من را روشن کنم
من نیم نائی دمد بر من دمی / هم بو آنرا نشنوی گر محرمی / خواهم ازحق عمروتوفیق اینقدر

دربیان مراتب توحیدو درجات آن

با شما را بوش گردد شهد من / که سورش آنرا نباشد حصرو حد
بر فعالم خوشدلید و بنده اید / منکر آیات حق در دوزخست
بهر تکمیل است و تذکار نعم / بعد مردن ظاهر آید آن سرشت
باشد آن توحید و افعالی درست / بهر او شد نار فیها خالدون
هست مخصوص این بتوحید صفات / کو هشی تا گوید انکار وغرض
ذکر آن بهر خواص اولی بود / تا شود خلق نو عقلانی و کل
یعنی از رهبت بر اهل عقول / توخودآن ناری که معدورارتوبود
خشیت ازرهبت اخص هم بی غلط / برمی اندرذات سنگ خاره نیست
حق نواند کرد این نه من کنم / نیست حاجت محشری کآنجا شود
که رسد دیوان تفسیرم بسر / میکند انکار و بروی نگرود
همچنین هرخوی بد کورا فخاست / همچنین هرخوی بد کورا فخاست
در مقام خود عیان صد مرده اند / وقت حاجت بر سرآریدت هجوم
کان شجررابیست حزحطل ونار / وروجودش بیررنگی بود ورفت
اوستماری وان خصوعش زهروب / بدل اوبجل است وطاعاش گناه
بدل اوبجل است وطاعاش گناه / رمز فیها خالدون بی ریب وشك

وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِما مَعَكُمْ وَلا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ وَلا تَشْتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلًا

وبگروید بآنچه فروفرستادم تصدیق کنندهٔ مرآنچه باشماست ونبوده باشید اول کافر بآن و مخرید بآیتهای من بهای اندکرا

وَ إِيّايَ فَاتَّقُونِ ٣٩ وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٤٠

وازمن پس بترسید وبه پوشید حق را بیهوده وپنهان مکنید حقرا و شما میدانید

بگروید از جان براین قرآن همه
بهرین تصدیق زآنچه بوده است
زان اشارت شد بافعال ازجهات
بالعقیده یعنی او محبوب ماند
یعنی آنرا بر بهای کم مخر
برچیین تحقیق یکو ای دو دل
حون خریدم خواهم ازوی حامهٔ
اغلب این خلق ای حان احمقند
مینویسند آیش را از سبق
نام حق را ضم کنند با نام خویش
اسقدر هم بهر آن گفتم که تو
پس بپرهیزید زین شرك درون
آن صفا بیرا که خاص از بهر اوست
حق باطل پس بپوشید ای گروه
گر کسی ار روی داش خاکرا
باچه حای آنکه ور پاکرا
حق چرا پوشیده بر باطل کنید
هم چنین بور صحابه وآل او
روشن ار بوروی و وصل وبند

که فرستادم باس و حان همه
با شما و حق عطا فرموده است
وین دهد راهت بتوحید صفات
در طبیعت مغمر و معیوب ماند
کم بود اوصاف نفس بی هنر
ی پندارم که باشی منتقل
یا نویسد بر جرایم نامهٔ
بر بهای کم خریدار حقند
بهر تجیب فواحش بر ورق
تا بگیرد ار لئیمی کام خویش
ره بری بر نکهٔ لاتشروا
گفت بعد ار فارهبون او فاتقون
گردهی نسبت بغیر از قهر اوست
گاه داید ار ندارد وزن کوه
سنگ خواند کرده رشت ادراکرا
پست خواند آنچنا نکه خاکرا
آمایش را نهان در گل کنید
که حو خود تانند از دنبال او
از نژاد باطل و اصل ویند
زاهل بیت است اروی است ارامام

با حبیب خود که ختم انبیا است
یعنی ان تورئیهٔ کاجلالی بود
اول کافر نباشید از عناد
نکهٔ لاتشتروا آمد مشیر
وصف واسمش رانفس خودفروش
گوید آن خواهم فروشم کاه را
از حنس احمق بجان باید گریخت
از حماقت مینمایند اختیار
یا که بر تجیب سلطان و وزیر
باشد این مطلب مفصل ای غلام
فارغم از فکر و تسویلات خلق
باشد این نقوی ر غیرت ذات او
آن حق اندر باطلی پوشیدست
پیشان چون خاروگل هم ریشست
با وجود آنکه بس هم سبزند
مصطفی هرچند در دورشماست
چون بوان پوشید درگل آفتاب
هر زمانی جلوه گر تا محشرند
هر دلی درهر زمانی سروراست
اسم راهل حو مسمی والسلم

بعثت او فضل دیگر بر شما است
شرحی از توحید افعالی بود
کاحتجاست آن زوی در اعتقاد
بر تجلی ذانی ار باشی خبیر
می مخر گرهیچ داری عقل وهوش
تا که بحرم شهر را و شاه را
برفحاء وسکته گرخوت بریخت
نفس دورا بر وجود کردگار
تا ازو حاصل کند شهد و شعیر
گر بگویم مانم از اصل کلام
غرقه گو باشند در خود تا بحلق
دل نمودن فارغ از ذرات او
دل بدیا بستن وکوشیدن است
ایست پیدا تا نگوئی غفلت است
هر دو در معنی قریب الرّتبند
نی بحان هم طیروهم طورشماست
نور احمد نگذرد از صد حجاب
زآفتاب و اختران روشنترند
هم دل و هم دودهٔ پیغمبر است

حزب در تحقیق معنی صلوه

وَ أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ ٤١

وبپا دارید نمازرا و بدهید زکوٰةرا ورکوع کنید با رکوع کنندگان

هم رکوع آریدبا اهل رکوع
امر بر نیکی نمودن کار اوست
استعانت جست باید زین امور
من آیت بودو هم تنزیل این
از که تکبیر تا وقت سلام
راست خواهی گوبم ازخودمردنست
نارسی آنجا که جزحق هیچ نیست
جز کسی کو از ازل یار بودبود
سر برآری با تضرع کای اله
گر بیخشی ازتو نبود این عجب
این سلام اعنی که حان تسلیم شد
صورت آن این قیام است وقعود
ره شود طی ناگهان بر منزلید
نی بامید ثواب و خوف نار

دائما دارند برپا این صلوة
وان بودخود غایت عجزو خضوع
کش نهاد آن حال واوصاف نکوست
برصلوة و صبر بی خوف و قصور
یك شو تفسیرو ناویلی متین
منمائی طی منزلها تمام
حان بحانان بردن وبسپردنست
درنظر حز ذات مطلق هیچ نیست
واقف از احوال و اسرار تو بود
ماغلط رفتیم و گم کردیم راه
ور برانی شاید از بهر ادب
هستی وهمی بحق تقدیم شد
این تشهدوین رکوع واین سجود
نیست حق دور ازشما زوغافلید
نارها باتست بیحد شعله بار

هم دهید از مال خود حق زکوة
امر نیکی کنید آیا بفن
میکنید آیا بعقل در کتاب
کان بسی باشد نزرك اعنی که شاق
این صلوة ارحاضری معراج تست
چیست تکبیر ازجهان دل کندنست
ازدوعالم بار بری طمع خوش
پس بسی در یمن و در یسار
رو در افتی از پی تعظیم او
آمدیم اکنون بسویت خسته دل
چون شهودت شد براین معنی تمام
زین دقایق باشی ار آگه تمام
گفت برپا گر بدارند این نماز
این نماز از عشق و جانبازی کنید
تو ز دوزخ ترسی وخود دوزخی

با فراموشی ز نفس حویشتن
چونکه میجوابید از بهر ثواب
جز برارباب خشوع از اتفاق
درسلوك معرفت منهاج تست
ماسوی را پشت سر افکندنست
نگذری ازفرق خویش وجمع خویش
نیست باری غمگساری بر قرار
هستی خودرا کنی تسلیم او
ار فعال خود ملول و منفعل
ار پی تعظیم او گوئی سلام
شد نمازت جمله معراج و مقام
برحقیقت رو نمائید ار مجاز
یار آمد خانه پردازی کنید
شاید از خودگر گریزی نرفتی

تحقیق زکوة

اصلش ایثار است اندر راه دوست
عشق گوید از دوعالم یار به
تو نبودی هیچ و او بودت نمود
تا چه دادستاو ترا از ساز و برگ
مال دادت ده رکوش بر فقر
یك دهی ار ده دهد ده بر یکت
این هم از بهر بود کامروشوی
پس فناشو از فناهم کن سفر
داد خاتم مرتضی اندر رکوع
حلقهٔ هستی زانگشت ایچنین
بند تحلی داتی اورا در سجود
زانکه او دیگر بجای خود نبود
ورکه هم بوده است او حق دور نیست
وانکه آگاه است راسرار خفی
من بعشق او هنوز افسانه ام

باز بشنو نکتهٔ آتوا الزکوة
هرچه آن دارد وجود از مغز و پوست
فکر جان و سر مکن ایثار به
از عدم آورد و موجودت نمود
بین چه تا خود بر دخواهی وقت مرگ
عقل و جان دادت نثارش کن بسر
جان دهی سازد بجانها مالکت
در بهای درهمی قارون شوی
هستی خود واگذارو در گذر
زانکه بند مستغرق بحر خضوع
کرد سرون در حضور رب دین
زانکه سجده است آن فنای فی الوجود
دیگری بود آنکه بود اندر سجود
شرح این کوته کنم دستور نیست
میکند فهم آنچه میگویند صفی
شد چو ذکر زلف او دیوانه ام

کامر حق بروی شد از بعد صلوة
در شریعت بذل عشر است از منال
جان و سرهم از تو بود از تو نیست
داده های او کنی یاد ار زدل
پیش از آن کانها بگیرند از تو باز
تا که او بازت عوض صد حان دهد
ملك عاریت ممالك واگذار
ورنه عریانی تو در هر جامهٔ
چون چنین بسی کم در خدمتش
این اشارت بود معنی در نماز
در رکوعش شد تجلی صفات
سر زان در سجده بکشید از پیش
تا بیندار یکه گویم بوده حق
چون بصورت بد این آب و گلی
گر تو میفهمی سخن یارا بحش
گاه گاهی بکسلد زنجیر من

درطریقت بذل جان بر ذوالجلال
نفی محض از خود چه دارد لاشی است
بالله ار سنگی و گل و مانی خجل
با بازی کن نثار بی نیاز
بعد مرگت عمر جاوید ان دهد
هرچه زو بگرفتهٔ بر روی سپار
چیست جانت تا که بخشی جامهٔ
راکعی با راکعان حضرتش
دل شدم خالی ز غیر دلدوار
گشت خالی از صفات خویش و مات
آنکه بود آگاهی از حال وش
حق برونست از لباس ماخلق
من چه گویم با تو کز خود غافلی
ور نمیفهمی بهل مارا ببخش
بار بندیم شنو تفسیر من

خاتم دادن علی ع بسائل

دربیان آنکه امر بمعروف کسی میتواند کرد و مسموع میافتد که خود عامل باشد

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۴۴ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ

آیا امر میکنید مردمارا بنیکی وفراموش میکنید خودتانرا وشما میخوانید کتابرا اماپس درنمیابید ویاری جوئید بشکیبائی

وَالصَّلٰوةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۴۵ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ونماز وبدرستیکه آن بزرگست مگر بر خاضع کنندگان وآنانکه گمان میبرند که ایشان ملاقات کنندرو ردگارشانرا وانیکه ایشان بسوی او بازگشت کنندگانند

وربرد خودرا زیاد آراد اوست
کشته نفس خویش و افکنده براه
نیست از نفست فراموشی سزا
امر بر معروفت از بی باکیست
کی تواند کرد بالا بر طواف
این دغل دونان که ره را بنده اند
داده نفس کشتی را پرورش
آنکه نفس مرده دارد رهبر است
با تعقل خواند او فرمان شاه
خواندن آن هردم از خود سرد دست
باطنش هم گر بخوانی اندکی
نزد عارف آن کتاب فطرت است
هم کند توحید فطری دعوتت
بر صلوة و صبر زین مشکل طریق
صیقل صورت ردا ید رنگ قلب
هم صلوتست کو حضور دائم است
تا رسی بر آشیان اصل خویش

این بود توحید ذات ار باحقی
دور آخر شد زمستان یار ماند
مسی آمد باز غرق می شدیم
من چگویم او چه خواهد مستما

این فراموشی نشان از یاد اوست
شاید اورا گر بخوانی ره بباه
حز که او را کشته باشی درغزا
کس بافلاك آن برد کافلاکیست
تا چه حای شهر عشق و کوه قاف
به که راهی رفته وزره مانده اند
گر خوردغم بهر حاهست وخورش
در قرآن احمد است وحیدراست
گوست نازل بر پیمبر از آله
سوی او برگشتن وحان بردست
لحظهٔ بر جا نمانی مندکی
خواندن او از اصول فکرتست
بر رسول و بر مقام وحدتت
گفت خوانید استعانت حون غریق
زان بدل بر روح گردد رنگ قلب
ذکر و فکر مغفور دائم است
بی خزان یابی بهار و فصل خویش

رفته است از بردبان دل تمام
هست از خود حالی از حق مملی
تا نگردد کشته نفست بنده بست
مرغ خانه گر نرد گامی بود
کاندر آنجا پر برزند صد عقاب
محض دعوی برده نی از یك بوید
دره این غولست ودورار تأمرون
هرچه او گوید بخلقان گفته حق
درح دروی اصل وفرع عالمست
اولش خواندی بخواندی آخرش
نکتهٔ دیگر ز تلون الکتاب
از پی توحید فطری احمدت
یافت چون توحید افعالت نبات
صبر یعنی بر مکاره کز قضا
زا نجلای قلب روحانی شوی
شد نمانند دو بال از بهر طیر
ره شود طی سالك اندر منزلست

پایه پایه تا مقام جم تمام
عارفان خوانند شیخش یا ولی
گر کنی ارشاد کس زیبنده بست
ور بود حالاك نا بامی بود
هم نبیند عکس سیمرغ او بخواب
گوی ارشاد از حنند و نا برید
کی تواند شد بیکی رهنمون
بر نکوئی بوده نامش در ورق
بامی از آن عقل وروح آدم است
تا بباطن پی بری از ظاهرش
با تو گویم گرکه باشی نکته یاب
کرده دعوت بر کتاب ایزدت
رو بتوحید صفات آری و ذات
وارد آید تا شود کامل رضا
در صفات لم یزل فانی شوی
مرغ جانت زان هوا گیرد بسیر
خودفنای فی الله است وواصل است

جذبه

رستهٔ از هر تعین مطلقی
آنکه باقی بود آخر باقی است
میدهد جام از پی جامم همی
دل اسیر عشق وجان سرمست اوست

غیر رفت و خانه بر دلدار ماند
خارج از نفسیر و محووی شدیم
هر دمی حامی دهد بر دستما

باده نوش افتاد وبرپا ساقی است
چون کنم من یارگلفامم همی
جان من چون جام می دردست اوست

هوشم آرد بازچون مست اوفتم — میدهد جامی که ازدست او فتم — چون فتادم گویدم حرفی بگوش
چونکه ازمی‌مست ومعدومم کند — هوشم آرد باز و معلومم کند — بعد مستی نقش هشیاری زند
تاکه گوید راه عشقم سخت بست — برتوگرسختست هیچت بحت نیست — ورکه هم سخت است آسانش کنم
عشق آمد کوه را چون کاه کرد — عاشق ازوی کاربردلخواه کرد — عشق چون بردل زند اورنگ را
به بناجاری کند رفتار او — به شناسد بر بان از خار او — عشق آمد از پی دیوانه ناز
میکند بر من نگاهی تیز تیز — میشود طومار عقلم ریز ریز — یك جنون آمد بتا تدبیر کن
جز بزنجیر توکو آن حوصله — کآورم طاقت ندرّم سلسله — سلسلهٔ ما ناب گیسوی تو است
بر کلام دلنشیت جان دهم — قدر جان چبود که تا آسان دهم — گفته بودی راه عشقم مشکل است
من چه‌دانم کاین رهست ان منزلم — تا که این آسان بود وان مشکلم — مورم اما کوشش مسانه را
هست یکسان صعب وآسان پیش مور — میکشد ناهست اورا جان وزور — هست صد کوه از براه دلبری
عقل گوید تا مه من شه بیست — عشق گوید رو سر اندیشه بست — در ره ارصد برّ و بحر آتشست
جان بروانه‌است خودآتش کشی — کی بود در یادش آب و آتشی — فکرآن برشعله جان بسردنست
من چگویم جان چه‌و بروانه چیست — زندگی و مردن دیوانه چیست — آنکه‌کرد از موی خود زنجیریم
دل زغم خون گشت واو بر من بغم است — گرچه ناخویین‌دلان خودهمدم است — عاشق آزاد از غم و ازشادیست
دوح اندرراه عاشق کو بر است — وانچه او مشکبراست آسانبراست — نگذر از این بوت بفسیر شد
گفت این باشد بزرگ اعی که‌شاق — حز برآن‌دل کوست خاشع دروفاق — آنکسانیکه بودشان در گمان
میکند او را ملاقات از یقین — هم باو سازند رجعت بیمعین — واندر آنجا نیست جزاو یارشان
تا کمال بی‌شاری بهر بند — ارمغانی خواهد از یادار چند — ارمغان عاشق آنجا مردگیست
گیرد اندر کف دلی لبریزخون — که بر او رحم آورد عالی ودون — سینهٔ ازرخم هجران چاك چاك
ارمغانی دیگری آرد بیش — کیان فنای‌عاشق آمد ازخودیش — از وجود خود بکلی لا شده
رفت پیش دلبری دل دادهٔ — گفت بارش بیره با سادهٔ — گفت آنرا هم بو دانی من بیم
باشم ار آیینه بینی آن جمال — ور ببینی بیره جامه تیره حال — گفت دیدم روی خود آیینهٔ
بو منی و من تو لیکن در بصیر — من حجاب وصل گشت آنهم بریر — عاشق اندردم فنادو مرد و رست

کز صدای دلکشش آیم بهوش
پردهٔ دیگر بدلداری زند
بهر عاشق نعمت و نانش کنم
نرم سازد بهر عاشق سنگ را
کرد این ویرانه را ویرانه باز
اندك اندك زلف را زنجیرکن
تازه جان از نفحهٔ کوی تواست
نیست مشکل پیش آن کاهل‌دلست
تا که جان دارم کشم این‌دانه را
میرود عاشق به از پا کز سری
زآنکه‌آتش بهرجانبازان خوش‌است
کی بفکرخستگی یامردن است
فارغست از شادی و دلگیریم
دیجیال از بندگی وآزادی است
روز رفت و وقت یاران دیرشد
مرحبای رب خود تا چشم جان
خوبکه آید نوبت دیدارشان
عجز وفقروحواری ودلبردگیست
دیدهٔ خوبین‌تر از دل پر زخاك
هستی او هستی مولی شده
روی خود بین درمن ارنکوییم
پاك از هر نقش و روشن سینهٔ
من نمانم یعنی او ماند که هست

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ٤٥ وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای بسران یعقوب یاد کنید — نعمت‌مرا که انعام کردم بر شما وبدرستی‌که‌افزونی‌دادم‌من‌شمارا — برجهانیان — وبترسید روزیرا که

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٦

جزا داده‌شود نفسی بدل ازنفسی چیزرا وقبول‌شودازآن شفاعتی وگرفته‌شود — ازآن‌عوضی — وبه‌ایشان‌یاری کرده شوند

آل یعقوب آورید از یاد نعمی شکر آن در حضرتم — بر شما دادم ز نعمها فزون
می نرسند ارجنان روزی مگر — نیست نفسی کافی از نفس دگر — فاقد شیئی شد از نفسی کفاف
نه شفیعی باشدش در داوری — تا کسی رو در مقامی یاوری — نه ازو گیرند در فعلی عوض
حشرگردد هرکسی برخوی‌خویش — نشود ازدیگری کس‌بوی خویش — ناصری نبود یکی آن روزشان
بهر اسرائیلیان انفصال حق — هست یاد از جلوهٔ افعال حق — هست تکرار ازپی الطاف برّ
رو زافعال آورند اندر صفات — وزصفات آرند رو بر وجه ذات — شرح این بگذشته گر داری بیاد
برسد اوازروز وانفسا که خود — داند اندر خود جزای نیك وبد — هست هر نفسی بجای خویشتن
نیست هیچ اندازه‌کسرا ازحدش — نگذرد یا قاصدی از متصدش — تا چه جای آنکه گیرد دست غیر
عارفی کوچشم جانش روشن است — خوشها درپیش رویش خرمنست — بیند احوال خلایق سر بسر
درعبادت گفت بازند آن رسول — چون نمودی صبح شادی یاملول — گفت شادم زانکه باشد منکشف
گر که خواهی وا نمایم بالتمام — حال‌هریك‌کان کدامست اینکدام — گفت‌گفتی‌راست‌لیك این‌راست‌را
سیر افعالست این بد دل مباش — وز اراده و امر اوغافل مباش — هست باقی تا وصولت راهها
اندکی بود اینکه مشهود توشد — باعث این آش و دود تو شد — هست میزان‌راستگودروزن‌شبی
بد حقایق ثابت اندر عین علم — باش تا معلوم گردد دار حلم — خلق هریك صورت فعل حق‌اند
اسمها شد مختلف تا درسرشت — مختلف باشد عقول خوب وزشت — اسمها هم اختلاف کثرتش
نیست در وحدت تخالف یاتضاد — اسمها دارد در آنجا اتحاد — از کجا رفتم کجا بی بند وقید

هم فروتی ز اهل عالم در شئون
بدهدش نفس دگر بی اختلاف
میکشد دردآنکه خود داردمرض
که بدند از محنتی دلسوزشان
تا برند از وجه طاهر پی سرّ
یاد نعمت گر کنی یابی مراد
در عمل یابد جزای خویشتن
نفسی اندر سلب شر وجلب خیر
هر یکی اندر مقامی مستتر
حال خلقم بر سیاق مختلف
دار پنهان چون ندانی خواسترا
اخبری دیدی ندیدی ماسمها
لیك کی داند حقیقت واصلوی
درظهورخود ز اسمی مشتق اند
مرتفع گردد ز وصف وحدتش
رخش‌من‌شد گرمتر ازرخش زید

در کشف حقایق اشیاء

ازکجا این سنگ بر محنون فتاد | باز بدم لب دماغم خون فتاد | میزدم درخواب حرفی آن چه بود | روی حرفم در تکلم با که بود
بیدم اندر خواب یا بیداریست | کو گزد لب وین پی دلداریست | یعنی ازکف گر رود گاهی عنان | هم بجرانش دمی آهسته ران
کاین خلایق همه اهل صورتند | بادری واقف ز سرّ حضرتند | محرم شه بیست کس یا ده کسند | ما بقی بروبند و وا پسند
محرم اسرار شه در مجلسی | راز خود را کس نگوید با کسی | آنچه گوید با خواص و باعوام | حاکی است از نظم ملک وحکم عام
ورگهی گوید بایهام است ورمز | ز آنقدر هم متهم گردد بغمز | من اگر محرم اگر غمازه ام | ما تو هردم در بیابانی تازه ام
گاهی از مستی کلیم باغریده | میکشیده سرخوشان در میکده | واندر آنجا میفروش حق نفس | بردهان مُهرم زند گوید که بس
من ندانی شاه ما باشد غیور | زارخودسربسته خواهد درظهور | شرح آیات از ره تفسیر کن | ور کنی تأویل تا دیر کن
نوم لا بحری بباشد کس بکس | هست هرنفسی بفکرخویش وبس | بیست کسرا اقتدار و اختیار | یا که فعلی را عوض ارقاصری
بیست کسرا با وجودش قدری | تا نماید از خلیلی بصری | بر کسی جز مالکی ذوالاقتدار

آزادشدن اسرائیلیان از عذاب فرعون وبیرون رفتن از مصر

وَ اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ

وچون نجات دادیم شمارا از آل فرعون که عذاب میکردند شمارا بدی عذاب میکشید پسران شمارا وزنده میکذاشتند زنان شمارا

وَ فِي ذَالِكُمْ بَلَآءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٤٧ وَ اِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

و دراین شما راست محنتی از پروردگار شما بزرك وهنگامیکه شکافتیم برای شما دریارا پس رهانیدیم شمارا وغرق کردیم آل فرعونرا

وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٤٨

و شما نگاه میکردید

یاد آن وقتی کنید از واقعات | که شما را داده از محنت نجات | ور عذاب سخت کز فرعونیان | پس شما را بود بیرون از بیان
حمله میکشتند ابنائتان بزار | غیر سوءالعذاب که خدمت بودکار | وآن بلائی بود از پروردگار | من شما را پس عظیم و بیشمار
وانکه بحر از بهرتان شکافتیم | روی از فرعونیان بر تافتیم | بر نجات آل یعقوب از گواه | غرقشان کردیم در آب سیاه
طاهراست این آیه گرداری بیاد | هست ذکرش بهر تأکید و داد | یاد نعمت مهرجان افزون کند | یاد عیر او ز دل بیرون کند
گرچه اومستغنی است ازغیرخویش | مهر خواهد بهر بذل خیرخویش | آنکه مهرش بنده را سرور کند | خاکرا از افلاك عالیتر کند
بطن وتأویل این بود کزحورنفس | او رهاند تا نماند طور نفس | ورقوای نفس امّاره که سخت | اندر این مصربدن افکنده رخت
وآن قواها همه وهم است وخیال | هست اسرائیل روح با صفا | قوه‌های روحی انبیاء وفا
آن قوای ظنی حون سامست | یار دارند این قوای را ازنفاق | بر امور صعبه و اعمال شاق
جمع مال وعظم قوت وحرص وآز | رود دل و قلزم ظلمانیت | در مثل شد مادهٔ حسمانیت
انفلاقش بهر ارباب نجات | قلب با اتباع خود همچون کلیم | تا تجرد نگذرد بی خوف و بیم
کرده از مصر بدن قطع امید | سمه از دار الملام حسم نار | گشته دور از نفس دون ناعقل یار
با حدوثش نفس از پی کینه باز | کی رسد بر عقل وهم لا یلیق | حزکه در آب سیه گردد غریق
آن گذشت از دل بایاران حورق | باطراں بینند با حشم شهود | کان نجارت این کجاماند ازحدود
کن تو کار دل که باشی یار عقل | قبطیان در مصر بن با صد عدو | میکشد ابنای روحانی نو
وآن بنات اعنی حواست رامداد | کن بلامی رو برون از مصربن | قبطیانرا شاید این دار المحن
غرقه گشتن وهم را باشد سزا | بین هلاکش زانکه اوخونی تست | در پی اهلاك و محزونی تست

دربیان اربعین موسی علیه السلام

وَ اِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ ٤٩ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ

وچون وعده دادیم موسی را چهل شب پس گرفتید شما گوساله را از بعدش وشما ستمکارانید پس عفو کردیم ازشما

مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٥٠

از بعد آن تا شاید شما شکر کنید

وآنکه موسی را چهل شب از صلاح | وعده فرمودیم بهر افتتاح | بعد از آن کز آل فرعون عنود | گشت فارغ وز هلاك آن جحود
پس گرفتند از غلط گوساله را | حار آوردند حای لاله را | از شما هم عفو کردیم این غلط | تا مگر شاکر شوید از هر نمط
اربعین بهر صفای قلب بود | زنگ از آیینه زآن شاید زدود | بیریاضت قلب کی یابد مقام | وآن چهل روزاست گردانی تمام

زآنکه شد خلق بدن دراربعین | در رحم گردید تکوین جنین | شد مخمر طینت آدم یقین | در کف قدرت هم اندر اربعین
بهرحق شو خالص اندرچل‌صباح | تا که گردی مصدر فوز و فلاح | ار پی گوساله رفتن راه نیست | در ره نفس بهیمه ما یست
موسی‌جان درنواست وغالب‌است | یار هرون باش تا او غالبست | کیست هرون اعتقاد و حزم تو | در صراط حق ثبات و عزم تو
آب بردار ار که داری عزم راه | هرچه‌گویندت که دررده هست حاه | شاید آن آبچه‌خشك باشد یاحراب | مائی از لی آنی اندر الهاب
وآن ثبات‌دررده ارخودرستن‌است | گوش را از هرصدائی بستن‌است | تا یابد سامری وهم دست | کشف یابد وهم‌و از گوساله‌رست
نفس حیوانیه را معبود خویش | گیرد از اندیشهٔ مردود خویش | این‌بود ظلمی که بر ناموضع‌است | ضاعت او بر خلاف واقع است
وضع معبود از ره اوهام کرد | از طریق موسی والهام کرد | حو که‌بودازوهم این‌نقص‌وقصور | عفو کرد ازلطف یزدان غفور

وَ اِذْ آتَيْنا مُوسَي الْكِتابَ وَالْفُرْقانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ٥١ وَ اِذْ قالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اِنَّكُمْ

وهنگامیکه‌دادیم موسی‌را کتاب وفرقان باشایدشما راه‌یافته‌شوید وهنگامیکه‌گفت‌موسی مرقوم‌خودرا‌ای‌قوم بدرستیکه شما

ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ

ستم کردید خودها بارا بسبب گرفتن شما گوساله‌را پس بازگشت کنید سوی پروردگار خودپس بکشد خودهابارا این بهتراست برای شما نزد

بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ ٥٢

پروردگارتان پس بدرفت بر شما بدرستیکه او بتوبه بسیار مهربانست

کشتن قوم موسی یکدیگر را

وآنکه ما دادیم موسی را کتاب | تا شما باشد راهی بر صواب | وانکه موسی گفت قوم خویشرا | که بجود کردید ظلم از ناسزا
وانکه بگرفتند مر گوساله را | بر پرستش دعوت محباله را | پس ابا آرید بر پروردگار | کشت باید خویشرا زین‌شوم کار
در میان خویش بگذارید بیع | هیچ‌جان نبود ز قتل خود دریغ | مر شمارا بهتراست این‌قتل‌ومرگ | نزد حق ازعالم دُر سار ورگ
تیغ بنهادند در خود آن گروه | تا که شد از کشته هرجا تل و کوه | موسی آمد در تضرع کای اله | محرمارا هم توئی یار و پناه
کس نماند از ما دگر فریاد رس | گفت بخشیدیم گو سارید بس | کشتگان و زندگان بخشیده اند | در ظلال رحمت آرامیده اند
این قتال آن میلهارا هشتن‌است | نفس از تیغ ریاضت کشتن است | وآن حظوظ نفس کو ازهر نمط | حق بباطل پوشد ازسهو و غلط

وَ اِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّى نَرَي اللهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصّاعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٥٣ ثُمَّ

وهنگامیکه‌گفتید ای‌موسی هرگز نگرویم مر ترا تا انکه‌ببینیم خدارا آشکارا پس گرفت‌شمارا صاعقه وشما نگاه میکردید پس

بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٥٤ وَ ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ وَاَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوى

برانگیختیم شمارا ازپس مرگ شما باشدسما شکر کنید وسایبان کردیم برشما ابررا وفروفرستادیم بر سما من و سلوی

كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لٰكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٥٥

بخورید از پاکیزهای آنچه‌روزی دادیم شمارا و ستم نکردیم ولیکن بودند خودشان ستم میکردند

وانکه گفتید ای کلیم حق‌جبین | بر تو ما داریم ایمان از یقین | تا که خود بنمی حق را آشکار | صاعقه بگرفتشان پس استوار
وآن شما دیدید از خشم فکر | گر که باشد هیچ‌جان اندر نظر | پس بر انگیزاندم از بهرشان | من شما را بعد موت اندرعیان
بوکه شکر جانشان افزون شود | شاکر ازمنعم بجان ممنون شود | سایبان کردیم ابری بر شما | من وسلوی گشت نازل ازسما
تا خورید آن رزقهای بی زحمی | وآن شمارا بود از ما رحمتی | گر شدید از نعمت ما ناسپاس | بر شما شد ظلم لی بر رنج ناس
نیست ایمان حقیقی بی گمان | آنکه بود از شهود و از عیان | زآنسبب گفتند با موسی صریح | یعنی ایمان ما بود صحیح
صاعقهٔ موت ازفنای کاشف است | درتجلی ذاتی از دل واقف‌است | پس بر انگیزاند از بعد فنا | بر حیوة واقعی یعنی بقا
این سپاس از نعمت توحید نست | شکر این نعمت نشان دید نست | آن غمام آمد تجلی صفات | وآن صفات این بردهای شمس ذات
من وسلوی باشد احوال و مقام | سالکارا کآید از رب الانام | وآن خصال معنوی واخلاق نیك | که شود برقلب‌وجان اشراق نیك
آن علوم‌و آن معارف آن حکم | کآید از حق بهرسالك دمبدم | وآن رباح رحمت و نفحات ذات | واردات غیب در سه صفات
هست رزق طیبین گفت ارکلوا | خوردن آن نز دهاست و گلو | طیبات اعنی که باشد رزق خاص | یابد ارحق بهرخاصان اختصاص
ما شما را برکمال آراستیم | منصف بروصف خود میخواستم | بر صفات نفس گر راجع شدید | زآن معانی بر صور قانع شدید
خار را باشد زیان کوگل نی‌است | آفتاب ارخار و گل مستغنی‌است

وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ

وهنگامیکه گفتیم درآئید این قریه‌را پس بخورید ازآن هرجاکه خواهید فراوان وداخل‌شوید دررا سجده کنان وبگوئید حطة

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطٰايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ٥٦ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا

میآمرزیم‌برای‌شما گناهان‌شمارا وزودافزایم‌بیکوکاران‌را پس‌بدل‌کردند آنانکه ستم‌کردند سخنی‌را بجز آنکه‌گفته‌شدمرایشان‌راپس‌فروفرستادیم

عَلَي الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٧ وَ اِذِ اسْتَسْقٰي مُوسٰي لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ

بر آنانکه ستم کردندعذابرا از آسمان بآنچه که‌بودند فسق‌میکردند وچون‌آب‌خواست موسی برای‌قومش‌پس‌گفتیم‌بزن

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ

بعصای خودآن سنگ‌را پس‌جاریشد ازآن دوازده چشمه بتحقیق که‌داستندهمه مردم‌آبخورشان‌را بخورید وبیاشامید از

رِزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٥٨ وَ اِذْ قُلْتُمْ يٰا مُوسٰي لَنْ نَصْبِرَ عَلٰي طَعَامٍ وَاحِدٍ

روزی‌خدا وبجاورمکنید در زمین فساد کننده وچون گفتید ایموسی هرگز صبرنکنیم بر طعام یکتا

فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَّآئِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا

پس‌بخوان‌برای‌مابروردگارت‌برای‌ما ازآنچه‌میروياند از زمین از سبزش وخیارش وسیرش وعدسش وپیازش

قَالَ اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنٰي بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَاِنَّ لَكُمْ مَا سَاَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ

گفت‌آیا بدل‌میکنید آنچه آن فرومایه‌تراست بآنچه آن‌بهتراست فرودآئید درشهر پس بدرستیکه‌برایشماست‌آنچه‌خواسته‌وورده شد

عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَ بَآؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ

برایشان‌خواری وبیچارگی وبرگشتند بغضبی از خدا این‌بسبب آنکه‌ایشان‌بودند که‌کافرشدند بآیه‌های خدا

وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ٥٩

وبکشتند پیغمبران‌را بناحق این‌بسبب آنچه نافرمانی کردندو بودند که‌تجاوز میکردند

وانکه ما گفتیم ایشارا ز جود — اندراین قریه فرود آئید زود
روضهٔ روحست بی‌شك آن مقام — شد مشاهد را شهود آنجا مدام
وان یقین باب رضا اندر قضاست — درخبر باب‌الله اعظم رضاست
حطه گفتن یرفدا دل دادن است — سر بحك تسلی نهادنست
اوست درهر حل فعل تو لبك — شد مشاهد اشود حال تو نیك
محسن آن باشد که‌شد معبود او — در عبادات‌و عمل مشهود او
پس بدل کرد آنکه‌قولی از ستم — غیر ازآنکه شد برایشان‌گفته‌هم
از حطوط روح و لذتهای نام — در گذشت ازبهر حظ نفس خام
وان‌همه‌حرمان‌و صبق سجلی‌است — بکبت‌و بد حالی‌و بدبختی است
طاعت قلت همه سائی است — طاعت‌نفس از ردخود رائی‌است
زن عصا برسنك تا جاری‌شود — آنها وین آیت باری شود
می بنوشیدو خورید از رزقها — که‌خدا کرده است بر خلقان عطا
چشمه‌ها دانی که‌باشد ای سلی — ده حواس ظاهری‌و باطنی
میشود آن جاری از سنك دماغ — با عصای نفس گرداری فراغ
بهر اساس کسب آن فرض‌است‌وسهل — هم بلا تعثوا مخاطب اهل جهل
کن دعا تا باز روید بهر ما — از زمین سیرو پیازو گندما
گفت آیا مکنید از اقتصار — شیء دانی را بعالی اختیار
آنچه میخواهید در شهر مجاز — مر شما را هست از سیرو پیاز

واندراین قریه فرود آئید زود — مرشما را امتیازاست‌و صواب
اردر سجده کنان داخل شوید — وز ره حطه‌بحق واصل شوید
ساحداش خاضعان حق دهند — در حریم قرب خاصش‌محرمند
عفو گردد چون شد اوفعال تو — ذنب اخلاق‌و صفات‌حال تو
برنکوکاران بزود افزاید او — برده‌ها از چشم‌جان بگشاید او
ور تو اورا می نبینی در عیان — او تو رادانی که‌بیند در نهان
یعنی آن اوصاف نفس بی ادب — کرد براوصاف ربانی طلب
پس عذابی راسزاوار است روح هم — آمد ایشارا سزای آن ستم
فسق یعنی طاعت قلبی بدل — گشت در طاعات نفس اندرعمل
وانکه موسی خواست بهرقوم‌آب — پس باو گفتیم در حال حطاب
شد دهو دوچشمه جاری درنظر — تابود هر فرقهٔ را آبخور
در زمین باشید لیکن در نهاد — بی تجاوزبی فضولی بی فساد
با دو قوهٔ عاقله اندر مثل — کان یکی باشد بطر دیگرعمل
اکل‌وشرب از رزقهای معنوی — شد معانی‌و حکم تا بگروی
وینکه گفتندی بموسی از ظلام — نیست مارا صبر خود بریك طعام
آن غذای‌روح واحد بودو خاص — وین‌غذاهاداشت‌برنفس اختصاص
پس فرود آیید اندر مصر تن — برمراد خود کنید آنجا وطن
زد برایشان باد ذل و مسکنت — سوی فاقه آمدند از سلطنت

باز برگشتند از حق با غضب | کفر را کفران نعمت شد سبب | کافر آیات بودند از الست | زان بقتل انبیا بردند دست
بود قتل انبیا بر غیر حق | یعنی از پندار باطل زان فرق | فسق وعصیان سهل از آن پنداشتند | که زحد خود تجاوز داشتند
یك نشان گویم ترا زاریاب جور | کن در این معنی تحدو جهدغور | خویش خواهی خودپسندی حودسری | هست اصل فسق وکفر کافری
یك نشان دیگرش نرد عقول | قول بی فعل است وبحث بی اصول | یك نشان دیگر آمد سوء ظن | بر خلایق جملگی از مرد وزن
از منافق هم نمایم یك نشان | تا نمانی از نفاقش در گمان | دارد ازهرکس طمع درجاه ومال | لیك خودباشد بخیل ازاین دوحال
اینقدر بهر نشان مورد است | ورنه اوصاف منافق بیحد است | جای خود گویم زهریك رازها | تا شناشی زاغها از باز ها

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ

بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وآنانکه یهودشدند ونرسایان وستاره پرستان هرکه ایمان آورد بخدا وروز بازپسین وکردار

صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٠

شایسته پس مرایشان راست مزدایشان نزدپروردگارشان وبیست ترسی برایشان ونه ایشان اندوهناك شوند

آن گروهی کاهل اسلامند و دین | اره یقین و ظاهر نر یقین | یعنی آن ایمانشان برظاهر است | باطن ایمان ازایشان سار است
آن یهودو آن نصاری هرکه هست | صابئین آن فرقهٔ کوچك پرست | زین ضوایف هر کسی بمعذرت | آرد ایمان بر خدا و آخرت
هم کند کردار نیکو اختیار | هست او را اجر نزد کردگار | فارغست ازخوف وحزن اودرسکون | گفت لا خوفٌ ولا هم یحزنون
انست ایمان حقیقی کاخلاص | دارد آن راهل توحید وخواص | صورت ایمان بود قول و قبول | معنی ایمان حصولست و وصول
عامه ران قایم بحرف وصورند | خاصکان راجمع بجمع وحدند | نیست آنجا احتمال حزن وحوف | یا که درحولش محال حزن وخوف
خوف باشد از عقوبت در فعال | حزن از نقصان اوصاف وکمال | چون زافعال وصفات او رسته شد | بر حق و ما دون حق پیوسته شد
اردوئی زست وفانی الذات گشت | شمس وحدت مطلق اردرات گشت | ذات صمدانیست پاك از نقص وخوف | کی بوصفش حزن گنجد تا کخوف

در تحقیق اخذ میثاق وحقیقت طور

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

وچون گرفتیم پیمان شمارا وبلند کردیم بالای شما طوررا گرفتید آنچه دادیم شمارا بتوانائی ویاد کنید آنچه در آنست باشد شما

تَتَّقُونَ ٦١ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَلَقَدْ

پرهیزید پس برگشتید از بعد این پس اگر نبود فضل خدا برشما ورحمت او هرآینه بودید از زیانکاران وهرآینه

عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ٦٢ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا

بتحقیق دانستید آنانکه تعدی کردند از شما در شنبه پس گفتیم مرایشانرا که شوید بوزیها رانده شده پس گردانیدیم آنرا عبرتی برای

بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٦٣

آنکه باشد میان دودستش وآنچه باشد پس سرشان وپندی از برای پرهیزکاران

وینکه بگرفتیم میثاق وجود | از شما هم عهد ایمان و سجود | آن یکی بدساق واین لاحق است | شاد حالی کاندر این دو صادقست
فهم میثاق از ورا در بیت است | عهد سابق لازم کوبیت است | عهد سابق تو شدی موجود ازو | خود نبودی هیچ وگشتی نود ازو
عهد لاحق سوی او برگشتن است | پاس عهد شرا زجان نگذشتن است | طور را دادیم رفعت در نمود | کآن شما را ازمحاب فوق بود
طور را شاید گردانی دماغ | جنبش اعضا است ازوی باللاغ | همچنانکه عقل فوق عالم است | عالم از وی در نمایش هردم است
نور حق ظاهرشد اندر طور عقل | گشت روشن هردوکون از نور عقل | فوق جسم آدمی باشد دماغ | کوست جای عقل گرجوئی سراغ
گفت زآرو برشما فوق است طور | هم بود راو در بدن این حس وزور | ازدماغ این قوت و حس در تن است | قوهٔ او هم ز فضل ذوالمن است
پس شما از قوهٔ ما زنده اید | یاد این قوه کنید از بنده اید | با شما را نور جان افزون شود | زین فزونی بر تر از گردون شود
هست پرهیز از شان هوشمند | میپسندد آنچه عقل آرد پسند | عقل را نبود بجز نیك اختیار | لا جرم عاقل بود پرهیزکار
از دو شیء آنرا که باشد نیکتر | مینماید اختیار اندر سیر | آنچه باشد پست تر بگریزد او | گرچه باشد شکر از کف رنزداو
رفته رفته تا مقام عشق و حال | بار دیگر تا لقای ذوالجلال | گر بود عقلت بنکی رهنمون | این بود رمز لعل تتقون
عقل دارد آن نمکن در حصول | که کند فهم معانی هم قبول | بر عقولست آن خذوا ای اغلبوا | سوی آتیناکم از داری تو رو
بر کتاب عقل فرقانی گرای | زوست توراتت بظاهر رهنمای | باز بر گشتند قومی تا تمام | سوی ادنی منزل از اعلی مقام
از ره دارالسلام روح باز | خیره برگشتند بر شهر مجاز | گر نبود از فضل حق وزرحمتش | در زیان بودید ودور ازحضرتش

فصل حق حز عقل کامل سیر نیست — حز زوی ره برنزول خیر نیست
آنکه اعقل بُد ره دریا گرفت — نیم عاقل اندر آن سکنا گرفت
میل سوی آبگیرش خام کرد — عقل زد هی واقفش ازدام کرد
وآنکه هیچ ازعقل فرهنگی نداشت — پخته شد درآتش وننگی نداشت
باز نشنو الدین اعتدوا — حون زیوم السبت گردانیدند رو
بر عبادت تا کند از جان قیام — ار پی حرمان غفلتها تمام
این عبادت بهر آن گردید وضع — اندر اوقات معین تا بنزع
آن توجه وان صلوة معتدل — میزداند زنگ غفلتها ز دل
حلت آوردند حیلت سار حد — بهر صید آرو روگردند این پسند
تیرگی بر سرکی افزوده شد — صورت اوصاف بد نمودهٔ شد
شد مبدل ذاشان ازفعل دون — همچو یلی کآن بقبطی گشت خون
مسخ نوعی ازتناسخ آمده است — وآن تناسخ بردوقسم آمد بدست
قسم دیگر ازحقیقت دان ظهور — در مقامی کوست لایق نی قصور
هست این حق گر نباشی فیلسوف — باشدت بر فهم این معنی وقوف
خصلت یکو بود یکو فری — ورود بدهم بو آرا مظهری
عارفی کش دل بود آیینهٔ — ببیدت بر صورت بوزینهٔ
وصفت آید در عیان آن و این — تا بو گردی عبرتا للناظرین
ماند از وی در مقامی کارآب — بلکه باشد مسعد تارو تاب
رفته وصف آدمی ازوی ددیست — از حدود آدمیت معدیست
اینکه بوزینه شدند آن قوم پست — رآن بود که بر شر اواشه است
از زمان نقد خود وزخلق بیش — گفت مکن عبرت اندرحال خویش
از پی پیشینیان در روزگار — گشته ایم ار بهر عبرت آشکار
چشم عبرت بین اگردرصورست — هریك ار ذرات عالم عبرست

بُد سه ماهی در میان آبگیر — دام افکندند صیادان بزیر
داشت اسی سخت با آن آبگیر — لیك فضل عقل بودش در ضمیر
خویشتن را مرده کرد و باررست — سوی بحر افکند صیادش زشست
لاجرم عقل است افضلی که گفت — گر نباشد عقل باخواریست جفت
روز شنبه بر یهود آن بیفتور [1] — روز تقوی بود و تعطیل ازامور
از پی اصلاح عمر رفته بود — روز حبران از عثور [2] هفته بود
زنگ غفلت تا شود ازقلب دور — کآمد او را از مشاغل درظهور
شنبه شد زآن روزطاعت بر یهود — تا کسند آنروز اصلاح وجود
لاجرم اوصاف روحانی تمام — سلب شد زان فرقه ازنص کلام
مسخشان کرد آنکه صورت بدنمود — صورت بوزینه آمد در نمود
بس شکال آرد درینجا فلسفی — لیك بگذشت از بیان آن صفی
هست یکقسم ازدوقسمش نقل روح — پیش صوفی باطلست آن بالوضوح
آن حقیقت در مجالی لایقه — جلوه گر گردد بدون عایقه
هر صفا بیرا کمی تکمیل آن — خود بو باشی صورت مثیل آن
پیشهٔ بوزینه گیری در فعال — صورت بوزینه داری در مثال
شاید ار بنمودی ذیقدری — از بو در خارج نماید صوری
گر بود آب زلالی منبعش — معدن کبریت تا خود مرجعش
گشته برکثریب آثارش بدل — مسخ بس باشد بجا اندر محل
تا فعالش جست نزدیك خرد — سوی او گردد فعالش مسترد
هر چه آدم میکند او در فعال — میکند تقلید از آن روشد مثال
آنچه مابین دودست وپشت ماست — ارگدشتهو حال ما درمشت ماست
با رحال مامضی گیریم پند — وز زمان نقد خود بیچون وچند
شرح آن ارحد تقریرات بیش — گرتراحشمی است عبرت کن برخویش

[1] فتور سکون و انقطاع
[2] عثور لغزش

در بیان تناسخ

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰي لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ

وچون گفت موسی مرقومش راندرسیکه خدامیفرمایدشمارا ایکه بکشید گاورا گفتند آیا میگیری مارا استهزاء گفت پناه میبرم بخدا

اَنْ اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ

اینکه بوده باشم از نادانان گفتند بخوان از برای ما پروردگارت را تا بیان کند برای ما چیست این گفت او میگوید که آن گاویست نه مرار تا افتاده

وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ٦٤ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ اِنَّهُ

و نه جوان کار در نیامده موسط این پس بکنید آنچه مأمور میشوید گفتند بخوان برای ما پروردگارت را تا بیان کند برای ما رنك آن را گفت که او

يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ٦٥ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ اِنَّ الْبَقَرَ

میگوید آن گاویست زرد خالص که رنگش شاد میسازد نگرندگان را گفتند بخوان برای ما پروردگارت را تا ظاهر کند از برای ما چیست این بدرستیکه آن گاو

تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ ٦٦ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْاَرْضَ وَلَا

شبیه است برما وبدرستیکه اگر بخواهد خدای هر آینه هدایت یافتگانیم گفت که او میگوید که آن گاویست که نه رام باشد که شیار کند زمین را ونه

تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ٦٧

آب دهد کشت را بی عیبی که نباشد رنك دیگر در آن گفتند اکنون آوردی براستی پس کشتند آنرا و نبود نزدیك که بکنند

وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادّٰرَأْتُمْ فِيهَا وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ٦٨ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذٰلِكَ

وچون کشتید نفسیرا پس مرافعه کردید در آن و خدا برون آورنده است آنچه را که شما کتمان میکردید پس گفتیم که بزنید آنرا بپاره آنگاو همچنین زنده

يُحْيِي اللهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٩

میکند خدا مردگانرا ومینماید شمارا آیات خود باشاید شما دریابید بعقل

در تحقیق ذبح بقره

ویکه موسی گفت از رب البشر
ذبح او منع وی است از هرهوا
همچو فرعون آوری امری شنیع
هست استهزا نشان اهل جهل
گفت این نبود مسن لافارض است
هم نباشد بکر یعنی بس جوان
نی عوان است آن نه پیر و نه جوان
قوم گفتند از خدا خواه اینزمان
تا تو گوید سرّ لونش را صفی
رنگ آن نفس ثباتی اخصر است
رنگ قلب آمد سفید ازروی قسم
نفس حیوانیه بیشك احمر است
لاجرم احمر بود بی اعتراض
نور ادراکش چو غالبتر بود
فاقع آمد لون او اندر صفا
از لقایش ناظرین گردند شاد
دوست دارند اهل استعداد را
مستعد یعنی فزون در مردم است
نیست هر طبعی یقین قابل بکار
خواه از حق تا عما واصح شود
یعنی اندر ذبح این شایسته گاو
زآنکه داستند بی تقدیر حق
گر نمیگفتند استثنا بقال
تا تو دانی بی اراده وامر او
گر نبود توفیقی از رب الانام
گفت گوید لا ذلولست این بقر
در شیار ارض آید بر مراد
سالم است ازهرعلامت در سراغ
نیست او را خال از رنگ دگر
قوم گفتند اینزمان بی کم وکاست
گاورا کشتند و فعلی بیك نبود
پس فصول آورد قوم اندر کلام
گفت پیغمبر کزان تفتیش وحد
گفتهم زین قبل زا کثار سؤال
بود شیخی اندر اسرائیلیان
گفت در مرعای خوداین عجل را
کرد اخبار این سخن با آن پسر
گفت مفروش ارچه بس کوشش کند
شیخ روحست و طبیعت پیر زن
شیخ روح آن عجل یعنی نفس را
تا مگر روزی چنان کآمد بنقل
سازد از محسوس معقولات نکر

قوم را امر است بر ذبح بقر
و ز فعالش باز بگرفتن بجا
تا باستهزا کنی ما را مطیع
فعل جاهل نزد من ماند بسهل
نه مراو آثار پیری عارض است
که نبود تا مسعد و تا جوان
هست یعنی در میان این و آن
تا چه باشد رنگ او بهر نشان
تا نباشد بر ضمیرت مختفی
زآنکه دروی بورهستی اظهراست
کو مجرد باشد از دانی زحیم
که بحیوانات عجم اودرخور است
وآن مرکب ارسواد است وبیاض
در حوار قلب رآن اصفر بود
فاقع اعنی هست پر ضوء و بها
نور استعدادش آمد چون زیاد
طالبان راه اسرّ شاد را
آنکه باشد طالب وقابل کم است
هم نه هر قابل بود طالب شعار
بی تشابح اصل آن لایح شود
یکجهت باشیم وسحت وکسح کاو
میگیرد هیچ نقشی بر ورق
فتح این ره بهر ایشان شد محال
نه رگی اندر بدن جنبد نه مو
در مقامش شرح این گویم تمام
نیست سرکش تا نبود دور ازاثر
دارد استعداد یعنی بر مراد
نیست او را هیچ اصلا نقش وداغ
اعتقاد و مذهب اعنی در نظر
حثّ بالحق یعنی آوردی توراست
لیك ترکش قومرا نزدیك بود
زآن همه تفتیش و تحقیقات خام
سخت شد این کار وبر هرمستعد
فرقهٔ گشتند هالك بالمآل
داشت طفلی خورد ما گاوی چنان
دار تا نفعی دهد این طفل را
گشت حرّم ز استماع این خبر
چرکه جلدش پرزرازجوشش کند
طفل عقل است ارنکودانی سخن
میسپارد بر عجوز طبع ما
گردد ازوی منتفع آن طفل عقل
منتزع هر دم ز استعمال فکر

نفس حیوانیست گاو و کشتنش
قوم گفتند انست هزوو ریشخند
گفت موسی میبرم بر رب دین
قوم گفتند از خدا میکن سؤال
تا که زایل باشد استعداد او
تا شماری قاصر و نا قابلش
واجست این نزد عقل ذو فنون
گفت گوید حق که رنگ اوست زرد
هست رنگ جسم اسود در نمود
لیك غالب باشد اندر وی سواد
وز ره ادراك و نورابتش
نور ادراکش چه باشد در بهاد
لیك اندروی سواد افزونتراست
زآنکه صفرة حمرتی باشد که آن
شد مشعشع از شعاع نور قلب
ناظرین آن کاملان عارفند
قوم گفتند اشباه افروده گشت
مستعد بسیار و طالب اندکست
نیست هرطالب صبور وجاهد او
گر خدا خواهد مگر یابیم بخت
وآنکه انشاء الله آمد در بیان
گفت احمد رهنمای هر صواب
نیست استثنا مراد از لفظ آن
نه که استثنا گفت آری و لب
منتظر باشد یك ارباب ربح
بلکه منقاد است برامر و مطیع
آب ندهد حرث یعنی عارست
یعنی آزاد است ز آداب و سنن
تا صلاحیت در او نبود تمام
گشت ثابت بهر ملاّك کمال
زآنکه ماکادوا بر این بودش دلیل
هیچ یعنی نفس ازین ره شاد نیست
گر نمیگشتند آسان سخت گیر
قوم رفتند از پی تحصیل گاو
تا عجوزی داشت سبت سالخورد
این حکایت را شنید از اشتهار
خواست تا بفروشد آنرا درزمن
بر همین مبلغ که اوگفتش فروخت
وان جوان کشته درمعنی است قلب
تا نمرعای طبیعت پرورش
وآن بود بعد ازرسیدن در بلوغ
از چراگاه طبیعت نفس را

در ریاضت فرض داند ذی فنش
یا گرفتی آنچه ناید در پسند
من پناه ار قول و فعل جاهلین
کآن چه باشد چیستش یعنی خصال
محکم است و بی خلل بنیاد او
هم بود حمل ریاضت مشکلش
از بیان فافعلوا ما تؤمرون
هر که زین رنگش شناسد اوست مرد
زآنکه بود هیچ پورش در وجود
زآنکه ادراکش نباشد در نهاد
وز کمال و از علوّ رتبتش
وز علامهٔ جسم هم دارد سواد
واندر اسان نفس لونش اصفراست
مر بیاضش غالبست اندر عیان
دارد استعداد بر دستور قلب
که ز استعداد هر کس واقفند
زین بقر افزون نبود در کوه ودشت
وآنکه شد طالب زصد قابل یکست
هم صبوری هم نباشد واحد او
وز گروه مهتدون باشیم سخت
بود ز استعداد ایشان یك نشان
کرد استثنا بر ایشان فتح باب
یافت باید سرّ آن در قلب و جان
پس نبینی غیر خود را زیسبب
تا شناسد آن بقر را بهر ذبح
زیر بار شرع آید پس سریع
از معارف وز حکم گر کاریست
هم ز عادات و شرایع بی سخن
بهر ذبح و واقفند از این کرام
آنچه بود آن مشبه بی قیل وقال
که نبد نزدیك این فعل جمیل
سهل وآسان در عمل منقاد بست
زود گشتی قصدشان حاصل بدیر
سالها گشتند هر سو کیج کاو
برد شیخ آن گاورا بروی سپرد
آن عجوزه کاین چنین گشت کار
کرد دست منع از فروش پیر زن
زآنکه چشم آن شیخ پر رزاق دوخت
که چنین نورحیوة اراوست سلب
بدهد او را رورگاری در روش
کنار او یابد بدانی فروغ
آردو گیرد ازو ساز و نوا

وانکه میگشتند اسرائیلیان
تا بهنگام بلوغ معنوی
وآن قبول عقل ارو بی اغتشاش
نفس چون شدکشته ره برمنزلست
زر خالص وحدت بی کثرست
دولبی کو را نباشد نقص و ریح
از زمین تا آسمان سهاده جوان
ور بگوئی نیم انها من نحواب
بود شیخی اندر اسرائیلیان
مر ورا کشتند و مخفی ساختند
بوده هم گویند بهر وصلتی
پس زدند اعصای او برکشته بار
آن جوان قلبست وروح اوراپدر
غیر اسیلای شهوت هم غصب
رآنکه نفس وروح اریکدودهاند
سابق ارگفتیم عقل است این روح
ضدّ ندارد حرف درویش ای ولی
کشته اند آن ابن عمّ خویش را
کز بقیهٔ ضن آدم کشته حلق
پس بنی عمّ در سیر بطر
بود این قتل از طمع بر مال او
طرح پس کردند بعض آن همام
دفع میکردند از خود آن فساد
هر یکی دادی بصد خویشتن
پس بدیح عجل شد اصل خلل
گفت هم بعضها قتلنا اصربوه
دُمر اعصای وی آخر واضعف است
این حبیب حق زنده سازد مرده را
هیچ دیدی در خزان این باد ها
از نسیمی افتد اندرشاخ و برگ
چون ورد بار آن نسیم فرودین
هیچ کردی فهم وآوردی بیاد
بهر هرشیئی چنین دان بی زحمت
هر زمانی بر توفصلی دیگراست
به خراست اندر آنجا به نور
چونکه مُدی ازجماد و از نبات
چون ازآنهم بگذری یابی حیوة
میرسد از هر کنارم بوی او
عشق میگوید بگوشم با منی
جان وجان پردازی آنجا بازیست
با تو گویم گر نه زین آزردهٔ
عاشقانرا هم نه این گنجایش است
ای که بس کسرا بجود ره دادهٔ
شاید از پردازیش خاطر زغیر
دل بپردازش ز غیر ذات خود

تا چهل سال از بی عجلی چنان
کآن چهل سالست بکرو مسوی
بر مراعاست در نظم معاش
ازمعانی هرچه خواهی حاصل است
دولت بی انقراض و آفت است
ملك درملکست وگنج اندربگنج
وین گروه ارقحط بان برسرزبان
راستگوئی نیست با خلقم عتاب
صاحب مال ومنال وقدر و شان
بعض او را بر کنار انداخند
این عمل ز اسای عم تا عمی
زنده گشت وشد برون از پرده راز
مکنش عرفان و علم با ثمر
نیست بر قطع حیوة او سبب
از ازل با هم برادر بوده اند
مُدعا راد ارعقل شخصی بالوصوح
گر بو صد بینی بود از بد دلی
قلب رادهٔ روح بیك اندیشرا
لیك بر وضع دگر پوشیده دلق
نفس انسانی و حیوانی دگر
معیشت آن مال وعشق وحال او
بر قوای روحی و طبعی تمام
هر یکی زآن قوّهای فعل راد
نیست آن فعل شوم بر من
تا زند اعصای او را بر قبیل
تا که گردد زنده قلب با شکوه
زین سپس باقی حیوة اشرف است
تا کند جون عاشق دلبر دهرا
جون بمیرد این درختان حاجتا
چون بروی محضر آثار مرگ
مردگان سرها برآرند ازرمین
گر کدامین مروحه هست این دو باد
هردمی صدحشر و نشر و موت و بعث
مانده فرعی روباصلی دیگر است
رآن بود فصلی بهشت جان فروز
یابی ازحیوان وپس ز آدم حیوة
از لقای ذوالجلال دوالصفات
مکشد بویش دلم را سوی او
گر زجان لافی در اینره کودنی
زندگی و مردگی عمازیست
تا تو دانی زندهٔ یا مردهٔ
گرکند لطف او خود ازبخشایشست
وز همه مستغنی و آزادهٔ
جز تو هیچش تا نیاید پیش سیر
فارغ از کوین و محرومات خود
تا شناسم کاین کدامست آن کدام

باشد از سیر الی الله اعتبار
هست منع آن عجوزه در فروش
وآن نمودن از طلا پر پوستر را
نفس جوشد کشه حکم دوست را
رفت بکبتها برون از شهرما
در عجب زآنم که الی هذا ین گروه
یا من اندر دید خود فرزانه ام
زین گذشتم با تو گویم بالتمام
بود او را ملك حوالی خوبرو
طرح بر اسباط اسرائیل شد
دفع میکردند هر قومی ز خود
داد قابل را بشان درساعت او
قبل او منع ازحیوة واقعی است
وآن دو این نفس حیوانیه اند
عقل فعالست اشارا بدر
واندر اینجا عقل کل فعال راد
حاصل استیلاء شهوت با غضب
بر قیاس اندر حدیث بی غلو
در دنای نفس یعنی کاملست
آن دو فرزندان نفس پیرشد
ضمّ برآن مال هم باشد هوس
وآن همه اندر تدافع آمدند
برصلاح وحسن وفعل وحال خود
هست فادارابم از وجه لغت
گشت ظاهر آنچه بود اندرکمون
دُم گاو آمد اشارت بی سخن
حونکه آخرشد حیوة نفس حوار
تا کند اندیشه در آیات او
میشود خشك وسبه چون برّ زاغ
همچو قبرستان شود گلزار ها
گردد از باد بهاری هر شجر
آن یکی میراند و داداین یك حیوة
فرعها دیدی بدیدی اصلها
همچنین تا اصل اول کاین فصول
چون بمیراند ز هر فصلی حقت
باز بیرون زین فصول اربعه
پس چرا این موت ای جان مشکلست
میسپارم جان ز بوی دلکشش
هیچ داری گر جوی شرمندگی
این مم یعنی که بروی جان دهم
بیخبر زآن نرگس مستانهٔ
ای خوش آنعاشق که یارش میبرد
مر صفی را هم که عمری از یقین
گرکه هم زین آرزو ناقابل است
خواهم آن جامی زدست میفروش
دوزخست این بهر عاشق یا مقام

اندر اخلاق و عمل با اختیار
ز انقیاد شرع منع طفل هوش
هست اشارت بر نقا بعد از فنا
پر کنی اززّر خالص پوست را
هرچه بینی دولتست از بهر ما
از مجاعت وزعطش درشهروکوه
رفته یا عقلم ز سر دیوانه ام
نکتهٔ آیات و تفسیر کلام
بهر میراث آن نبی اعمام او
بس پی این قتل قال و قیل شد
تا بدیح عجل از حق امر شد
ازمیان برخواست حرف وگفتگو
وآن حیوة واقعی جزعشق نیست
قائل ابنای روحانیه اند
کآن بود روح القدس اندر بشر
یعنی آن روح القدس باشد مراد
که بودشان نفس حیوانیه آب
اکرموا عمتکم النخله شنو
نفس حیوانیه را بس مایلست
کشته ابن عمّ خود را ازحسد
رانکه باید کار عقا از مکس
بهر دفع آن ز خود ساعی شدند
واشعال حوش و استعمال خود
آن بدافع وآن بارع زان جهت
مجرح و الله اعلم بالکلوم
بر امانهٔ نفس پر آشوب وفن
زنده شد دل اول عشقست و کار
پی برند ازوصف او بر ذات او
از یکی باد خزانی دشت و باغ
جای گلها جمله گیرد خار ها
پای تا سر پر شکوفه پر ثمر
این یکست ازموت وبعثش در نبات
مرجع این باد ها و فصلها
جمله ازوی منتزع شد درنزول
میکند بر فصل دیگر ملحقت
هست فصلی از ملك درمطمعه[1]
کز پیش هردم حیوتی حاصل است
جان چه باشد پیش روی مهوشش
کن فرامش مُردگی و زندگی
آنچه جانان داد بر جانان دهم
وز حیوة عاشقان بیگانهٔ
نی که او خود میرود ره بیخرد
هست در کوی توخاکسترنشین
قابلیت بخش سلطان دلست
که نیایم هرگز ازمستی بهوش

[1] مطمعه سب طمع

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجٰارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَ اِنَّ مِنَ الْحِجٰارَةِ لَمٰا يَتَفَجَّرُ

پس سخت شدند دلهای شما بعداز این پس آنها بودند چون سنگها یا سخت‌تر در شدت و بدرستیکه از سنگها هرآینه جاری

مِنْهُ الْاَنْهٰارُ وَ اِنَّ مِنْهٰا لَمٰا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمٰآءُ وَ اِنَّ مِنْهٰا لَمٰا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ

میشود از او جویها و بدرستیکه از آن هرآینه شکافته میشود پس بیرون میآید از آن آب و بدرستیکه از آن هرآینه فرود میآید از ترس خدا و نیست خدا

بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ۷۰

بی خبر از آنچه میکنید

گشت قاسی پس شما را دل چو سنگ
سخت‌تر زان بلکه دل بگرفته زنگ

سخت‌تر از سنگ بودن آهن است
قلبها بسیار از آن روئین تنست

سنگها هم زآنکه دارند اختلاف
در وجودت هم بدرمی بیخلاف

سنگها منشق شود بسیار از آن
تا شود زان ابهای خوش روان

همچنان کز کوه بسی سنگها
ریزد و هابط شود فرسنگها

قلبها را هم چنین دان یك بیك
طاهر است و بیست حاجت بر محك

هم بود قلبی کزو آید برون
حشمه ها و نهر ها از حد فزون

علم توحید است و عرفان آن عیون
کز زبان اهل دل آید برون

هر که بوشد حرعهٔ زآن تا ابد
زنده ماند چون سپهر بی عمد

هردمی ریزد زخوف حق جوکوه
وجههٔ او گشته با حق ار وجوه

آن دل زهاد و اهل طاعت است
بروی از حق هردمی صد رحمت است

پاره پاره حاك چاك ارداع عشق
هر دمی بروی رسد ابلاغ عشق

بردل عاشق زند برق از درون
تا شود جاری زچشمش جوی خون

بعد ذلك كالحجاره او اشد

که یابد از مواعظ لختی
بعضی از آن گردد انهار سود ها

بار میآید بعضی ز آن فرود
نیست حق غافل زفعل نیك ودون

آن یکی سخت وسه همچون حجر
همچو سنگی کز عصای موسوی

هست مستغرق بحر علم و نور
قلب دیگر هست قلب با خشوع

مایل است آن دل بسوی اصل خود
قلب دیگر باشد ار دانی سخن

همچو برقی که زند بر ابر هی
میشکافد دمبدم از باد دوست

بعد از آن آیت چنین شد پیرشد
یا که تنبیه از ظهور آیتی

منفجر زآن آنها و رودها
خشیت حق را زتأثیر وجود

گر نه غافل ز تعملون
که نگیرد هیچ نقشی از تر

گشت طاهر زو عیون معنوی
نهرها منشق شود زان درفطور

که کند برحق بهرآنی رجوع
تا نماند بی نصیب از وصل خود

با تو آن معشوق جان گوید نه من
که بدشت و کوه بارد بی سبی

جاری از وی هردمی صد نهر و جوست

جذبه

رفته رفته غرق آن دریا شدم
هست با او بلکه بس دل پاره‌ها

تا چه آمد برسراز شور میش
تاکنون میرفتم از دنبال او

گوید او شد در بدر درمومن
درکجائی خون شدی یاجان بسر

رفته یکجا روحش ازیغمای عشق
میزنی با کی صدا دیوانه را

نی زراه و نی ز یار همسفر
بوی موی آن نگار گلعذار

که ببندی جز ز عشق یار طرف
تا زند دلدادهٔ او را صدا

زآنکه پروای سکون دیگر نداشت
باکه باشیم از دوعالم تاکه اوست

یافتم کو میرود بیر حصتی
عشق دروی کار خود را کرده بود

بیست یکمو تا دو کوش علتهٔ
دارد اندر طرّهٔ پیوسنگی

رفته‌رفته‌رفت خواهد سوی دوست
بند ها را سربسر خواهد گسست

که بدوری دیده آن پیمانه را
بسنگی هیچش بدین ویرانه بیست

می‌زدست ساده روئی خورده است
باده در دوری باو پیموده یار

یا که خندان پستهٔ خاموش او
دیده عکس طلعت جانانهٔ

بین که خواهد بند هارا پاره کرد
چون نپردازد زخود یکبارگی

بیشا بیرا کجا دانی کجا است
از ره و بیره نشان جوئی کیش

بر زبان ناید یك از بسیار دل
زآتش عشق بی اندر تب است

میزدم اورا صدا کاین ناله چیست
میگرفتی چون غریبان گوشهٔ

میگذشتی قرعهٔ او از هزار
نر بکرد از درد خود تا کس لبی

گرمی تب در عروقش لازم است
میطپید از غم بخویش و منفتاد

من بهذیان میسودم حمل آن
که شده کم یا فزون گردیده ب

تند میکرد از ره روزن نظر
کآیدش پیغام کس در مجلسی

لب زما اندر تکلم سته داشت
چو کسی کش صوت یار آید بگوش

بیخبر ماندم زدل و زحال او
یا چو مشتاقی که بیند مهوشی

میزنم هرسو صدا کای هم سفر
بگذر اروی در گذار افسانه را

بر مشامش میرسد از هر کنار
به شناسد پیش رُو را از قفا

گر بیائی میرویم آنجاکه اوست
روزگاری بُدکه غم نرورده بود

این یقین بوده که تا آهستگی
میکشد آخر زما ناچار دست

بودنش در خانه تا عارضی است
گوشهٔ چشمی تاو نگشوده یار

اندر آن میخانه در پیمانهٔ
خون نگیرد از جهان آوارگی

میرود آنسان که گم گردد پیش
آن دلی داندکه مهرش برلب است

هر شبی از ما نهان در گوشهٔ
میگرفتش گاه گاهی هم تبی

خاصه زان لب کز کسی میکرد یاد
بعض او را میگرفتم روز وشب

گاه هم میجست ازجا چون کسی
که گشودی گوش ومیگشتی خموش

میگرفتش همچو مصروعان غشی

لیك آن غش نرتب وسرسام بود
بل ز تاب زلف مشکین فام بود
بود معلومم که عاشق برکسی است
میرود یا میرندش چاره نیست

قاصدی دوش آمد از دلدار او
بست یکجا ار پیامی بار او
گفت بامن کای حریف همدمم
خواهم از تو عذر شهای غم

بودی اندر هر عمی یارم همی
تا سحر هر شب پرستارم همی
وقت آن آمد که رنجت کم کنم
فارغت از درد سر وزغم کنم

آنکه میدانی فرساده پیم
میروم تا او نوازد چون نیم
ماند آری کی دگر عاشق بجا
کآید از یارش پیامی که بیا

گفتمش رو حق نگهدارتو باد
آنکه سویش میروی یار تو باد
در وداع آن حریف پرده سوز
گریه کردم از شماتگه تابروز

همچنین نالان و گریانم همی
از غمش سر در گریبانم همی
تا تو گویم شمهٔ ز اوصاف او
وز ضمیر پاك و فکرصاف او

بود در هر مجلسی او یارمن
بود با من نرم گوی و شرمناك
بردبار وخاضع وخورسند و پاك
دوستی گر تا که آمد از درم
تا چه جای آنکه آید قاصدی
پیش من از دلبری یا شاهدی

زود تر از من باستقبال او
میگرفتش همچو جان اندر کنار
میزدود از موی وروی اوغبار
گرد او میگشت چون پروانهٔ
هرکه آید یاد من اطوار او
میشوم دیوانه از رفتار او

در یکی روزی بمهمانخانهٔ
صحبتی رفت تا که اندر انجمن
بست دل دیدم بجای خویشتن
مدتی نگذشت ومن حیران ومات
گوچه شد تا که کجا رفت ازبرم
آمده در خانه بیشك دلبرم

رفته دل بهر بدیرائی برش
تا که آمد بود اندر سرای
گفتمش رفتی بدین دیری کجای
گفت بار آمد سوی اندر سرای
رفتم وخاطر چو گل بشکفتمش
تا نگیرد قلب سودائی او

هرچه پرسید از توکردم آگهش
از دلش برداشتم باری که بود
چون ننالم در غم هجران او
تا تو دانی حال من گر محرمی
رفت آخرهم بدان خوئی که داشت
چون سخن رفتی زموئی رفت بتار

می بدانم جای آن فرخنده بام
ببدل و بجانمان دور از حسب
هر کجا موئی بود میبویمش
میزنم دائم بیکی فال او
گیردت غم بیلی ار غمگینیم
هر کجا هستی غمت هرگز مباد

روز ها خوردم بتنهائی غمت
از غم و اندوه من آزاد باش
بودم اندر هر عمی غمخوار تو
مگرفتم بر سر زانو سرت
میرسید ار بو نبی بر من عمی
در غریبی سار من دمسازمن

لیك سازم با غم واندوه خود
از غم و بیهائیم داند خدا
چون بخواهی شکوه‌ها کرد ازفراق
خرمی کن در کمند بر خمش
من کجا دانم سحر تا شام را
گیرمت در بر درآن کوی حبیب

تا دمی یابد بسلی خاطرم
دست شامی کزپیش ناید سحر
از کلام شکرین دلبرم
زآن کلام آیم بتفسیرت همی
تا بگویم شمهٔ ز اوصاف او
رو بتفسیر کلام الله کنم

نصف الجزو

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

آیا پس طمع دارید که بگروند برای شما وبتحقیق که بودند گروهی ازایشان که میشنیدند سخن خدارا پس غیر میدادند آنرا بعد از آنچه

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧١

یافته بودند آنرا وایشان میدانند

پس طمع دارید آیا کاین گروه
مر شما را بگروند ازهر وجوه
یعنی ایمانشان بود از اختیار
بعد ازآن کز عقل دانند آن بیان

وانگه از ایشان فریقی بشنوند
قول حق پس منحرف ازره شوند
میکنند از میل خود تحریف آن
میکنند از عمد پس تحریف آن

یعنی از بعد تعقل اندر او
سوی تحریفش کنند ازیاوه رو
وانگهی دانند خود تعریف آن
چون شنیدند از عناد واز جحود

گشت از اسرائیلیان هفتاد تن
منصب نا بشنوند از حق سخن
عالمان بودند آنها از یهود
با هوای خود ز میقات آمدند

بهر آن کردند تأویلات خام
غیر تأویلی که بود اندر کلام
از پی تحریف توراة آمدند
پیروی کردند ازاسلاف خویش

پس حرام از میلشان آمد حلال
هم حلال آمد حرام اندر مقال
اندرین امتهم ازاجحاف خویش
در قضایا و فتاوی بالخصوص

ازهوای بد دلان دراصل وفرع
رفت پس تحریف دراحکام شرع
گشت بدعتها عیان بعد از نصوص
خودبفهم اظهارآن تکلیف نیست

زاختلاف اول اندر جزء و کل
مختلف شد اصل احکام رُسل
من بگویم اختلاف اصل چیست
عقل دیگر اندك و نا مسنوی

اختلاف اصل کزوی نقلها است
شد یقین کز اختلاف عقلهاست
هست عقلی در معانی بس قوی
عقلها را از صفات و از عمل

عقلها را چون جداول در ظهور
منشعب دان زاصل عقل وبحرنور
عقل سالم میشناسد بیدغل
واز یقین و از عیان و اعتبار

گر بود نیکو صفاتی در نهاد ‖ شد دلیل حسن عقل و اعتقاد ‖ ور بود بد گشته عقلش منحرف ‖ از صراط حق بوجه مختلف
هست عالم بر صفات ذوالجلال ‖ لیك بود بر عیاش احتمال ‖ هست تحریف‌وی ازامّ الکتاب ‖ سوی‌نفس از عقل آوردن ایاب

وَ اِذٰا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قٰالُوا آمَنّٰا وَ اِذٰا خَلٰا بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ قٰالُوا اَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمٰا فَتَحَ اللّٰهُ

وچون ملاقات‌کنندآنانکه ایمان‌آوردندگفتند ایمان‌آوردیم‌وچون‌خلوت‌کنندبعض‌ایشان‌بسوی‌بعضی گفتند آیاخبرمیدهید بآنچه گشود خدا

عَلَيْكُمْ لِيُحٰآجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ اَفَلٰا تَعْقِلُونَ اَوَلٰا يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَمٰا يُعْلِنُونَ ٧٣

برشما ناحجت‌آورندشمارابآن‌نزدپروردگارشما آیاپس‌درنمییابید آیا نمیدانند که خدا میداندآنچه‌پنهان‌میکنند وآنچه‌آشکارمیکنند

مؤمنانرا چونکه بینند از نفاق ‖ دعوی ایمان کنند و اتفاق ‖ با شما در راه ایمان همرهیم ‖ بهر طاعت چون شما بر درگهیم
باز چون با یکدگر خلوت کنند ‖ بر نفاق از مؤمنان غیبت کنند ‖ با هم این گویند از طبع حیث ‖ که بر ایشان میکنید آیا حدیث
زآنچه‌حق‌کرده‌است ازآن‌فتح‌باب ‖ بر شما یعنی ز توراة و کتاب ‖ با برند ار احتجاج آ نرا بکار ‖ بر شما در محضر پروردگار
این بیابید ار شما را هست عقل ‖ کم دهید اسلامیانرا ره بنقل ‖ از یهودان مسلمین در بدو حال ‖ میمودند از پی صحبت سؤال
کز خصال مصطفای خوش‌خطاب ‖ هست بیشك مرشما را درکتاب ‖ بهر ما گوئید وصف آن امین ‖ وین نبود از بهر تکمیل یقین
بلکه بود ازبهرآن کاندر مقام ‖ آورند آن بیهشانرا در کلام ‖ تا مگر ز اقوالشان در دعوتی ‖ می نگیرند از تکلم حجتی
مثل آن کز نفس گیری اعتراف ‖ بر صفات قلب و روح بی‌خلاف ‖ گوئی او را بهر تنبیه ار ز روح ‖ داری اوصافی بیان کن‌در فتوح
با قوای طبع گویند اهل دید ‖ خودشما کزروح مطلق رسته‌اید ‖ جیست میدانید آیا وصف آن ‖ بهر ما گوئید ز آن نام و نشان
با قوای طبع یابند انتقال ‖ برکمال روح رآن بحث و سؤال ‖ وآن قوی باشد یکجا معترف ‖ زانچه باشد روح بر وی متصف
در کتاب هستی ما بی ز شك ‖ شرح ووصف روح باشد یك‌بیك ‖ پس بهم گویند با روحانیان ‖ میکنید آیا حدیث از روح و جان
تا بما گیرند از اقوال ما ‖ حجت اندر نزد حق قتال ما ‖ میکنید آیا تعقل در تاج ‖ یعنی از شه مختفی سازند تاج
جملگی اجزای طبع شور بخت ‖ می ندزدید ازقوای روح رخت ‖ خود نمیدانند آیا ز اضطرار ‖ کوست آگاه از نهان و آشکار
بلکه باهرچهروسرّ اوهمرهست ‖ خون ندانند سرّ دزدان گرشه‌است ‖ گر ندانی وحدتش را در وجود ‖ این بدان کو آگهست از تاروپود

وَ مِنْهُمْ اُمِّيُّونَ لٰا يَعْلَمُونَ الْكِتٰابَ اِلّٰا اَمٰانِيَّ وَ اِنْ هُمْ اِلّٰا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ

وازایشان بیسوادانند که نمیدانند کتابرا مگر آرزوها وبیستندایشان مگراینکه‌گمان‌میبرند پس‌وای مرآنانکه مینویسند

الْكِتٰابَ بِاَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذٰا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا كَتَبَتْ

کتابرا بدستهایشان پس میگویند این از نزدخداست تابخرند بآن بهای اندکرا پس‌وای‌مرایشارااز‌آنچه‌نوشته

اَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا يَكْسِبُونَ ٧٤ وَ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّٰارُ اِلّٰا اَيّٰامًا مَعْدُودَةً قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّٰهِ

دستهایشان ووای ایشارا ازآنچه‌کسب‌میکنند وگفتند هرگز نمیرسدمارا آتش مگرروزهائی شمرده‌شده بگو آیافراگرفتیدنزد خدا

عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مٰا لٰا تَعْلَمُونَ ٧٥ بَلٰى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ اَحٰاطَتْ

پیمان‌خودرا پس‌هرگز خلاف‌نکندخدا پیمان‌خودرا آیامیگویند بر خدا آنچه‌راکه‌نمیدانند آری‌هرکس کسب‌کند بدیرا و احاطه‌کند

بِهِ خَطِيئَتُهُ فَاُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٧٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ اُولٰئِكَ

بآن گناهش بس‌آنها یاران آتشند ایشان‌درآن‌جاویدان وآنانکه گرویدند وکردندکارهای‌شایسته ایشانند

اَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٧٧

یاران بهشت ایشانددرآن‌جاویدان

بود امّیون از ایشان فرقهٔ ‖ در بحار آرزوها غرقهٔ ‖ بیخبر بودند از علم کتاب ‖ جز امانی نی که از وجه صواب
این نبود الاّ ظنون و جز قیاس ‖ طفل پندارد فلکرا پشت طاس ‖ طاس با گردون کجا باشد شبیه ‖ داند ایسان یا صبیٔ یا سفیه
که نداند او تمیز علم و جهل ‖ علم را چون جهل خودگیرد بسهل ‖ تو چه دانی ای جهول بسته فم ‖ که نداند عقل کل ار بیش وکم
میکنی از جامه دار پاد شاه ‖ موزه پنهان تا ندزدد او براه ‖ کی بد از علم کتاب آگاه او ‖ آنقدر هم بود بهر رنگ و بو
یعنی از بهر هوای نفس دون ‖ تافتند از وی خلایق درظنون ‖ کاین بود در علم دین علامهٔ ‖ دارد اندر بحث دینی نامهٔ

میفروشد در حقیقت دین بنان
معرفت گوید بمیل این و آن
مینویسد در شرایع دفتری
میفروشد خالق زر بر زری

وای آن کو شد نویسندهٔ کتاب
ازهوای نفس وکسب نان وآب
بهر این معنی بر ارباب فنون
گفت وَیلٌ لِلذینَ یَکتبونْ

آنچه خود تحریف کردند ازعناد
این بود گویند از رب العباد
پس دهند آن بر بهای اندکی
همچو گوهر بر مویزی کودکی

وای آنان که نویسد دستشان
تا کند بر دورخی نیوستشان
حرفی ارتحریف شد ز اقلامشان
از کتاب آتش بود فرجامشان

ویل زان خوئی که کردند اکتساب
هیچ چون آگه نبودند از کتاب
کیست اُمّی وهم دور ازراه تو
عقل توراة و کلام الله تو

وهم خواهند این کتاب ازعاریت
نی ز وجه علم و اخلاص و نیت
بیست حرفی ار کتاب آگاه او
کی شناسد راهرا از چاه او

لیك پندارد که داند راهرا
یا جو پیغمبر کلام الله را
ای خدای بی‌نظیر اشراق عقل
کن تو برما چون توئی خلاق عقل

بر تو میجویم ز هر جهلی پناه
حاصه ازجهلی که کفراست وگناه
گر تو خواهی جهل آگاهی شود
ور نخواهی عقلها و آهی شود

داشتی کز بودنت حز بوربیست
ور رها حز قالب معمور نیست
گرچه آبهم از تو باشد ماکثیم
گر که نادان ورکه دانا لاشئیم

آفریدی خاکرا آنگه نفخ
مر ورا آموختی علم و سخن
گفت ماهم شاید ارموزون کنی
تا نویسم آنچه حق است ازکتاب
باشدم تفسیر و تأویل اندر صواب
مس نخواهد کرد غیرازچند روز

کو برایشان هیچ عهدی از خدا
این چنین نگرفته آید آیا شما
این شما گوئید ازکذب وگزاف
بر خدا گوئید آیا آنچه نیست
مرشما را علم بروی تاکجیست
میکند گردد محیطش در عذاب

حالدونند آنگروه وحزب نار
چون درخت اکتساب آید بار
هست حدت بهر ایشان جاودان
برگماشان وقت پاداش از نشان
شد مساوی با زمان ذنشان
گرکه ازوحیشود ملکات نفس

بیست آنرا در مکافات انها
باقیست او را ثواب و هم خطا
که مخلدّ نیستند اهل عذاب
به‌که او کرده است انکارخلود
گفته شر نبود اصیل اندر وجود
گر نفهمی بقدر ازوی والسلم

وَ اِذْ اَخَذْنا میثاقَ بَنِي اِسْرآئیلَ لا تَعْبُدُونَ اِلاّ اللهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْساناً وَ ذِالْقُرْبي وَالْیَتامي

وچون گرفتیم پیمان ازبنی اسرائیل که نپرستید مگر خدارا وبپدرومادر نیکی کردن وصاحب‌قرابت ویتیمان

وَالْمَساکینِ وَقُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ اَقیمُوا الصَّلوٰةَ وَ آتُوا الزَّکوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ اِلاّ قَلیلاً مِنْکُمْ

ومسکینان وبگوئید برای‌مردم‌نیکی‌را وبپادارید نمازرا وبدهید زکوٰةرا پس‌برگشتید مگر اندکی ازشما

وَ اَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ۷۸

و شما روگرداندگانید

وینکه بگرفتیم ما میثاق خود
روی آرد قلب بر توحید ذات
هم کند احسان دگر بروالدین

تا که نپرستند جز ما هیچکس
حق هریك را بجا آوردن است
روح را سازی اگر همسازدوست

یعنی از توحید افعال و صفات
حق او ایست تا آری بجا
ور نغفلت داری او را با بلهو

چیست احسان هردوراپروردن است
گست ذی القربی جوارح‌ای‌ودود
این جوارح رامکن برلعب‌صرف

نفس را ور یار داری ار هوا
اندر آثارش مکرر کن نظر
گوشرا بر بند از اقوال خام

هم بدی القربی کند احسان وجود
حق بگیرد دست نعمت داده را
پا منه بیرون ز حد خویشتن

بس رحشم آیات حق را سر بسر
وآنچه گوید عقل این‌نی برخطاست
بس‌سخن باشد که حق‌وگفتنی‌است

دست بگشا دست گیر افتاده را
یعنی ازبیم‌و امیدو وعظ و پند
نی ز تحقیق معانی کاخصاص

برزبان آر آنچه گفتن راسزاست
چون بیجا گوئی آن باحق شود
پیش عاشق گو حکایت از حبب

با عوام آن گو که بروی لا یقد
پیش زاغان استخوان مرده ریز
اوفتادیم از ره مطلب بدور

بس‌کلام حق که بروق شود
هم بمسکین ره دهند اطعام را
لطف بر مسکین‌و رقّت بر یتیم

گل بفرق بلبل دلبرده ریز
دان که بس روشندل‌و نیکوپئی
زانکه دل‌آینهٔ آن طلعت است

رحم‌و رقّت هم کنند ایتام را
دل مرا ازبیم آن گردد دویم
بیك گوئید از برای مردمان

گر در آزار دلی هرگز نه
هم گذارید از ادب حق زکوة
آن صلوتت درحضورش مردنست

خاصه گر باشد فقیری یا یتیم
که بداند خاکرا ز افلاك باز
عشق گوید غیر اورا مرده گیر

هم بپا دارید آداب صلوة
آنچه او دادت بعشق او بریز
من نگویم تا زعشقش چونشوی

مأخذ این هردوعشق است و نیاز
وصف‌ناقص‌نی‌چووصف‌خالص‌است
صورت آن نذل جان ونفی ذات

گرچه ازخود نوداری هیچ‌چیز
حز قلیلی فارغ ازمکر و مجاز
باز گشتید از ره اندر آزمون

گنج قارون‌گفتم ارچه‌ناقصست
ز آل اسرائیل از اشفاق خود
روشما پس جمله گرداندید باز
که بهر طاعت سزاواریم و بس

روح آبدان نفس ای‌نورعین
روح آبدان نفس ای‌نورعین
حق بجا آوردهٔ واین حق اوست
حق بجا آوردهٔ واین حق اوست

کردهٔ اندرحق‌ما در ظلم و سهو
کردهٔ اندرحق‌ما در ظلم و سهو
هست این‌احسان برآنهائی‌زحرف
هست این‌احسان برآنهائی‌زحرف

کن زقل‌هواذن خیرش‌سمع‌وام
کن زقل‌هواذن خیرش‌سمع‌وام
تا ز پایت نفکند دست فتن
تا ز پایت نفکند دست فتن

لیك آن درخور بفهم عامه نیست
لیك آن درخور بفهم عامه نیست
سمع‌و درکش دارد ازبهرخواص
سمع‌و درکش دارد ازبهرخواص

وز جمال گل بینش عندلیب
وز جمال گل بینش عندلیب
پس‌مکن درحق ذی‌القربی قصور
پس‌مکن درحق ذی‌القربی قصور

قلب‌را صافی‌کند ازرحس وریم
قلب‌را صافی‌کند ازرحس وریم
گرشکست اندرشکستش‌آفت‌است
گرشکست اندرشکستش‌آفت‌است

هدکسی کو را نکو نبود زبان
هدکسی کو را نکو نبود زبان
وان‌زکواتت مال‌وجان افشردنست
وان‌زکواتت مال‌وجان افشردنست

هرچه داری دررهش ریز وبمیر
هرچه داری دررهش ریز وبمیر
وارهی از مفلسی قارون شوی
وارهی از مفلسی قارون شوی

شد بظاهر این زکوة واین‌صلوة
شد بظاهر این زکوة واین‌صلوة
جزکمی منکم وانتم معرضون
جزکمی منکم وانتم معرضون

وَ اِذْ اَخَذْنا مِيثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماَ ئَكُمْ وَلا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ

وهنگامیکه گرفتیم پیمان ازشما که نریزید خونهاتانرا وبیرون مکنید خودهاتانرا از خانهاتان پس اقرار کردید وشما

تَشْهَدُونَ ٧٩ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ

گواهی میدهید پس شما آنهائید که میکشید خودهاتانرا وبیرون میکنید گروهیرا ازشما از خانهاشان هم پشت میشوید

عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَاِنْ يَأْتُوكُمْ اُسارىٰ تُفادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْراجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ

برایشان بر گناه وستداد واگر آورندشمارا اسیری فدیه میدهیدایشانرا وآن حرامست بر شما اخراجشان آیا پس میگروید

بِبَعْضِ الْكِتابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا

بباره کتاب و کافر میشوید ببارهٔ پس نیست پاداش آنکه میکند ایرا ازشما مگر خواری در زندگانی دنیا

وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلىٰ اَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ٨٠ اُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ

وروز قیامت برگردانیده شوند بسوی سخت تر شکنجه ونیست خدا بیخبر ازآنچه میکنید آنها آنانند که میخرند زندگانی

الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ ٨١

دنیارا بآخرت پس تخفیف داده نشود ازایشان عذاب ونه ایشان یاری کرده میشوند

هم گرفتیم از شما عهد و لاء
هوشمند اعضای خودراخون برد
ترك جان از بهر ننگ و گفت کسی
بر حذر باشید ز آن افعال بد
ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ و اَنْتُم شَهِدون
فرقهٔ را همچو آن تنگانه ها
وآن اسیرانرا که آرند از مقام
بگروید آیا بعضی از کتاب
هم شوید اندر قیامت سخت ردّ
نزد آن کش دیدجان باریك‌تست
تا بپنداری که این مسکین عقول
گوش هر خر بشنود آواز را
تجربت کرده است او درمطابش
عقل او بگذشته از فوق فلك
نیست آگه جز بکسب ارزشت و نیك
همچنین که دیده گردد ممکن است
آن کند تصدیق جمله از کتاب
گر مسلمانست ور گبرو یهود
نیست تخفیفی برایشان در عذاب
ناصری از عقلشان برجا نماند
عقل را مفروش یکجو نردو کون
جمله بفروشی بنفس پر هوس
باش باآن کو نگه دارد سرت
نالی اندرحق که ای فریاد رس
از تو خلقی پیش من نالیده اند
گوچه خواهی یاری ازمن درعقاب
هرکسی خواند مرا کای مستعان

که نریزید ار سفك دماء
خون خودرا ارعبادی جون خورد
که بقیمت کمتر است ازهر خسی
که سرای آن خروجست از بلد
ثُمَّ اَنتم هولاء تقتلون
میکنید اخراجشان از خانه ها
فدیه بدهید این شما را شدحرام
کافر بعضی شوید از نا صواب
بر عذابی کآن بسی باشد اشد
فعل بد در هیچ دینی نیك نیست
میتواند کرد درك آن اصول
نیك کی تمییز بدهد زار را
که علف آورده تا سو صاحبش
گشته یك در عقل وداش تا ملك
تا بهائم هست در داش شریك
کی کند فرض ایکه نامستحسن است
که نگردد هیچ عقلش ازصواب
فعل یککس نزد حق دارد نمود
زآنکه شدملکات نفس آن اکتساب
عقل یار آن شد کورا بخواند
کت بود اودر دوعالم یار وعون
پس که باشد درنعمت فریاد رس
باشد اندر روز محنت ناصرت
جز تو نبود ناصری ازپیش وپس
کز تو بس عدوان وخواری دیده اند
چون دهم برداد خواهات جواب
داد مظلومان نگیر از ظالمان

چون یکدیگر نریزید از فساد
هیچ دانی چیست این خون ریزشت
خویشرا خارج نسازید از دیار
از دیار روح بر صحرای تن
خودگواهید آنچه کردید اعتراف
پشت یکدیگر شدید اندر گناه
شد حرام اخراجشان درکل حال
پس جزا خود شما را رین فعال
حق نباشد غافل از کردارتان
نیك وبد عقلی‌است یعنی درازل
عقلی آن دانکه درمعنی سراست
چون صدائی بشنود از پشت سر
عقلی آن کز حس و فتح آگه بود
گر نباشد پیرو اندر جزء و کل
پس نکشد گر نیك بهیمه بالکد
رایضی پس باید ار معبودشان
یعنی اندر عقل و دانش کاملست
وآنگروهی که خرد از عاریت
ظلم وعدوان کرده کسب اندرعمل
عقل را کن یار خود گر آدمی
عقل وروح وقلب کآن یارتواند
هرکسی اندر عمل یار خود است
اندر آن روزی که بینی بیمدد
گوید او من یار هرنیك و بدم
داد مظلومان دهم یا داد تو
گو درین درگه تو تنها بندهٔ
آن اسیرانی که راندی ازدیار

چون زدین واحدید اندر وداد
با هوای نفس دون آمیزشت
که شمارا آن بسی عیب‌است وعار
روی ناريد از فساد و از فتن
می نکشید آن دیگرانرا بی‌خلاف
از ره عدوان وحق باشد گواه
منکنید اینسان حرامیرا حلال
در حیوة دنیوی غیر از وبال
بدهد از آتش جزای کاربان
بود ثابت نزد عقل بی حلل
عقل کسی درمثل گوش خراست
بر در اصطبل اندازد نظر
در نظر تا عقل کل همره بود
عقل او با عقل اخیار و رسل
دیگری را یا کند خارج زحد
سازد اندر حد خود محدودشان
برکتاب ازراه فطرت عامل‌است
ملك دنیا بر حیوة آخرت
رفته عقل وانده نفس اندر محل
هرچه کم یابی تو زو ناری کمی
روز سختی مدد کار تو اند
روز وانفسا گرفارخود است
ماندهٔ از هرهان معتمد
نی سبها یار تو تا بجردم
که تظلم است و سم بنیاد تو
هست تا هر گونه خوانندهٔ
فدیه‌دادی کشتی ایسان خواروزار

حاضرند اینك سراسر داد خواه
سوی من آورده از جورت پناه
من گذشتم از حقوق خود تمام

هست امروز آن زمان داوری
از تو یا را بها نمایم یاوری
میگرفتی از کلام حق دو گوش

چونشد امروز آن خروش و جوش تو
وآن ز قول حق گرفته گوش تو
چون یاری در نظر آن ظالم و کین

داد خواهان دگر داری بیش
وآن تو را فلبست و عقل و روح خویش
داد خواه و کینه ور بر وجه خاص

وآن قوای عقلی و روحی تمام
خویشید و با تو اندر انتقام
از تو گریان در حضور ذوالمنن

خود گواهم که قبیل و در بدر
کردهٔ بر ناروا شان از مقر
تا چه جای آنکه باشی یار شان

چون یزید و شمر و آن بدگوهران
کشتهٔ ذریهٔ پیغمبران
وآن بود اعضای تو چون چشم و گوش

جمله را کردی تنا موقع تو صرف
تا تو روز داوری داری حرف
ار حق و از قول حق بیجان و هوش

وآن دگر اعضا که یار خانه اند
با تو اکنون خولی و بیگانه اند
خواهد ار می روز محنت یاریش

هم بیداری که آن گویای تست
با تو غیر و باربا اعضای تست
طلم با من ار ره گفتار کرد

فحش منگفت و سخن نریاوه بس
بر قرار خود نبودم یکنفس
گو بخود گویم چه من تا این گروه

من زور داد خواهی قاضیم
مدعی را کن رضا من راضیم
داده بوده زین همه آگاهیت

پس رسول آمد پی همجواریت
تا کند آگه ز روز حواریت
تو بکردی گوش حرفی از ما

همچو کنعان سر کشیدی ز امر نوح
خود نوئی کنعان و نوح پیر روح
مست کوهت سهل از تخت نود

تخت خوش در کشتی نوح برد
تخت بد بر کوه پیر نوح برد
تخت بد دنبال نفس امیر است

نا کتاب آمد رسول ذوالجلال
نا هدایت را شناسی از ضلال
تخت بد دنبال نفس امیر است

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ

وهر آینه بتحقیق دادیم موسی را کتاب و پی در پی فرستادیم بعد او رسولان و دادیم عیسی پسر مریم را معجزها و قوت دادیم او را

بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا

بروح پاکیزه آیا پس هر گاه آمد شما را فرستاده بآنچه نمیخواست نفسهای شما سرکشی کردید پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را

تَقْتُلُونَ ٨٢ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ ٨٣ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ

میکشید وگفتند دلهای ما غلاف داراست بلکه لعنت کرد ایشان را خدا بکفرشان پس کمی ایمان میآورند وچون آمد ایشان را کتابی

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ

از نزد خدا تصدیق کننده مر آنچه با ایشان است و بودند از پیش که طلب فتح میکردند بر آنانکه کافر شدند پس چون آمد ایشان را

مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ٨٤

آنچه شناختند کافر شدند بآن پس لعنت خدا بر کافران

هم بتحقیق آنکه موسی را کتاب
ما عطا کردیم از راه خطاب
وز قفای او رسولان پی در پی

همچنین دادیم افزون بینات
باز بر عیسی بن مریم در حیوة
هم مؤید شد بروح آن روح پاك

هر که آیا بر شما آمد رسول
بود آن بر نفسهاتان نا قبول
سرکشی کردید و هم تکذیبشان

هم دگر کشتید بعضی را ز جهل
قتل آنها بر شما بنمود سهل
فرقهٔ گفتند از راه خلاف

یعنی اموال شما را سر بسر
مسمع گشتیم و نامد بر اثر
غلف نبود اینکه گفتند ا خطا

حق بباطل پوشد الا مشرکی
از شما می بگرود پس اندکی
چون کتابی آمد ازیزدان فرود

شد مصدق آنکه با ایشان بود
خویش آن باشد که باخویشان بود
نام احمد پیش از آن کاندرشهود

دیده بودند از کتاب اخلاق او
وز زمان بعثت و اشراق او
از فتوحش وز فواید ود فنون

مینمودند از ظهور او طلب
فتح را بر طاغیاشان رود وشب
تا مگر ظاهر شود آن نورمان

بابها نگشاید از دیدار او
فتح را باشد سبب رخسار او
بود حرز اندرحروب از هولشان

هم برایشان کاری ار مشکل شدی
حل ز نام احمد عادل شدی
چون عیان شد رایت الله نور

آن تقاضا و طلب از یاد رفت
خرمن اقرارشان بر باد رفت
شد بدل تصدیقها بر اشتلم

از شناسائی خود کافر شدند
لعنة الله را بجان درخور شدند
تا نپنداری که هرآلوده پاك

آب شوید جامهٔ ناشسته را
فی خباثتهای از دل رسته را
گردد از آبی که آید از سماك

در بیان آنکه هرچه بشخص انسان رسید پاداش کردهای اوست و جزای افعال و اعمال او

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ

بدست آنچه فروختند بآن خودشانرا آنکه کافر شدند بآنچه فروفرستاد خدا ازراه حسد اینکه فرومیفرستد خدا از فضل خود برهرکه میخواهد

مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ٨٥

از بندگانش پس بازگشت کردند بغضبی بر غضبی ومر کافرانراست عذابی خوار کننده

بد بود چیزیکه میاندوختند — نفسهای خود بآن بفروختند — آنچه بفرستاد حق منکر شدند — بروی از نفی و حسد کافر شدند

هست جهل آن آتش افروخته — نفس را جاهل بوی بفروخته — تا بود دنیا که سازد کور و کر — عقل و دین شد بر بهای سیم و زر

یا که حب جاه و اغراض و حسد — که فروشد نفس بروی بی خرد — یا که لذتهای نفسانیکه روح — ماند ازوی بی فروغ و بی فتوح

قلب گردد زان قسی مانند سنگ — هست در ما انزل الله درنگ — زانکه حق بر بندگان از فضل وجود — بفرستد آنچه خود خواهد ز سود

سودی از چشم عطا بین نیست به — که براو چیزی نگردد مشتبه — گر عطا بین نیست چشمی از حسد — میفروشد نفس خود بر شیء بد

میفرستد حق نورا بورو نعم — تو نخواهی روکنی بر ظلم و ذم — معطی از کفرات اندر قلب و حشم — مهر بنهد آید از خشمی بخشم

خشم بر نعمت گرفتی منعمت — خشم گیردحان از آن شد مظلمت — رو بگردانی ز نور آفتاب — تیره مانی نیرگی باشد عذاب

حق نگیرد حشم بر نادار پست — این عذاب از خشم و کفران تو است — گشت کفرانت عذابی بس مهین — خشم را برخود ز چشم خویش بین

شمس بر خفاش کی خشم آورد — آن خفاش از خشم خود خواری برد — او ز نور آفتاب آید بخشم — کرد خشمش کور حان و کور چشم

زافتاب او منکند رو بر قفاش — هم نگرداند قفا خود از خفاش — نیست بهر مهربانان پشت و رو — پشت بر خفاش کرد از پشت او

طبع خفاشی عذابی شد مهین — کش بود برمهر تابان خشم و کین — حق فرستاد انبیارا با کتاب — این بود فضلی که بیش است از حساب

کافران رایات جهل افراشند — فضل او بر خویش سهل انگاشتند — جهلرا بر عقل کردند اختیار — از درخت جهل زهر آید ببار

زهرخوردی حاره از اهلاك نیست — جاهلانرا از هلاکت باك نیست — زانکه آن مخفی بود تازنده است — زهر دیگررا بجان جوینده است

زهر اول کرده کار او تمام — ار پیش زهر دگر ریزد بجام — زهر بوشد لحظه لحظه بی بی — تازفعل آن شود آگاه کی

باهنوز از زندگی داری رمق — حو بریاقی علاج خود رحق — وان بود گرهست توفیق ایاب — سوی او برگشن از هرباصواب

باشود زایل ز نفس آن پیشه ها — کم دواند در زمینت ریشه ها — هست توبه واں بدامت حون تر — ریشهٔ شوم آرد از خاکت بدر

در مقام توبه گویم شرح آن — ایقدر بود از پی سیه حان — نابودانی کو همه فصلست و حود — گر تورا خاری رسد آن از نوبود

کرد زان انزال آیات و رسل — تا گذاری حار و رو آری بگل — روید از ارض ضمیرت یاسمین — وارهی از آن عذاب بس مهین

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ

وچون گفته شد مرایشانرا که بگروید بدانچه فروفرستاد خدا گفتند میگرویم بدانچه فروفرستاده شد برما وکافر میشوند بآنچه سوای آنست واو

الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٦

حقست تصدیق کننده مرآنچه باایشانست بگو پس چرا کشتید پیغمبران خدارا از پیش اگر بودید گروندگان

چون برانشان گفته شد کابنسو شوید — جمله بر ما انزل الله نگروید — بر یهود است این اشارت کان گروه — بودشان بر ماسلف دردین وحوه

از خطا گفتند آیا ما براست — بگرویم آنرا که هم نازل بماست — گشته تورية از خدا نازل بما — هم بران داریم ایمان از ولا

مؤمن است آن بر کتاب ماسلف — که کند تصدیق امر ما خلف — وانگره برماورای کافر شدند — ماورای حق است و زان سر وازدند

حق پس از نورانشان انجیل بود — اهل دینرا موجب تکمیل بود — از پس انجیل قرآن بود حق — تاشود تصدیقشان را ما صدق

آنچه بااینان بدار شرع و کتاب — بودشان قرآن مصدق بر صواب — گر شما مؤمن بتورية از هشید — انبیارا گو چرا پس میکشید

تیغ بر پیغمران آرید چون — قبل ازاین گر مؤمنید از آزمون — ازنچه رو گوید کشید از پیش او — حکم ماضی چون کند برحال رو

زانکه بودند آن یهودان از ریا — پیرو آنها که کشتند انبیا — پس چنان باشد که راضی بوده اند — دست بر خون شهان آلوده اند

گر نمیبودند راضی پیروی — از چه کردندی ز اسلاف قوی — آنکه باشد یار قاتل قاتل است — ور کند تقبیح او نی از دلست

وجه دیگر آنکه روح انبیا — شاد گردد از اطاعت بر خدا — ترك طاعت انبیا را خسنن است — هردمی صد کشتن است و بستن است

همچنین تا احمد آخر زمان — گوست جان جملهٔ پیغمبران — وجه دیگر آنکه گر بر فاسقی — خود تو گوئی قاتلی یا سارقی

گر چه نو نادیده باشی آصفات — معنی آن باشد که دزدی تو بذات — گر رسد دستت بدزدی و کشی — در تو زیرا مضمر است این ناخوشی

وجه دیگر آنکه بر قتل رسول — یکجهت بودند جمعی بوالفضول — سوی قتلش داشتند ازقهر چشم — لب بدندان میگزیدندش زخشم

گوید ار دارید ایمان بر کتاب — چون شدیداز کین من بیخورد و خواب — هر زمان خواهید اضمحلال من — انبارا میکشید اندر زمن

این جواب اندر فصاحت اقرب است — تانپنداری که دور از مطلب است — زانکه گفتند آن جماعت بارسول — کاچه بود از ما کنیم آیا قبول

یعنی آیات از خدا نازل بماست — حرف ما برما زنی این نارواست — گفت حق گو مر یهودانرا جواب — بر شما گر نازلست از حق کتاب

انبارا پس شما هم قاتلید ‖ زانکه خود بر قتل آنها قائلید ‖ ور شما گوئید کی ما کشته ایم ‖ کشته‌اند اسلاف و ماازان رشته ایم

وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّنٰاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظٰالِمُونَ ۸۷ وَ اِذْ اَخَذْنٰا مِيثٰاقَكُمْ

وهر آیه بتحقیق آمد شمارا موسی بحجتها پس گرفتید گوساله‌را از بعدش وشما ستمکارانید وهنگامیکه گرفتیم پیمان شمارا

وَ رَفَعْنٰا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا وَاُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ

وبلند کردیم بالای شما طوررا بگیرید آنچه دادیم شمارا بتوانائی وبشنوید گفتند شنیدیم ونافرمانی کردیم وآمیخته کرده شد در دلهایشان

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمٰا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيمٰانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۸

گوساله بکفرشان بگو بدچیزست آنچه امر میکند بآن ایمان شما اگر هستید گروندگان

هم محقق موسی کامل صفات ‖ مر شمارا آمد او با بینات ‖ پس شما گوساله‌را ساجد شدید ‖ بر کلیم خویش نفس حاسد شدید

بعد او بر نخل گردید اعسار ‖ وضع شی بر غیر موضع گشت عار ‖ گر موسی حامیان پیوسته بود ‖ بر پرستش عجل کی شایسته بود

بود هنگامی که نگرفتیم ما ‖ در اضاعت عهد و میثاق ارشما ‖ طورررا دادیم رفعت فوقتان ‖ تا فزاید بر اطاعت شوقتان

طور را گفتیم سابق در بلاغ ‖ جای ادراکست آن یعنی دماغ ‖ قوّه‌و حس از دماغ اندر بدست ‖ حکمتش بر اهل داش روشن است

روح حیوانی زقلب آنکه کاست ‖ اول آمد بر دماغ از قلب راست ‖ پس در آمد بر ریه از امر رب ‖ وان ریه باشد نفس‌را سبب

پس در اعصا مشعب گردد تمام ‖ هست قوتها مر حس‌و نطام ‖ قوّت ایمان در شما بنهاده‌ایم ‖ تا بگیرید آنچه را ما داده‌ایم

یعنی اندرحای خودسارند صرف ‖ تا مگر زین قوّها بندند طرف ‖ قوّهٔ سمع است راز نك در شما ‖ بشوید آنرا که میگوئیم ما

گفت هر کس ما سمع ارزانتم ‖ معترف بر طلم‌و نافرمانیم ‖ عجلشان پس شد بقلب آمیخته ‖ که بکفر خفیه بود انگیخته

گو بدست امری که بر ایمانتان ‖ میکند ارهست مؤمن حامیان ‖ هست تکرار بیان ار عجل‌وطور ‖ از برای حجتی وین بیست‌دور

دربیان قومیکه خودرا از راه خطا صاحب راه و عارف بالله میگفتند و تحقیق آنکه موت ارادی رادا است به نظر اری

قُلْ اِنْ كٰانَتْ لَكُمُ الدّٰارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ خٰالِصَةً مِنْ دُونِ النّٰاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

بگو اگر باشد برای شما سرای آخرت نزد خدا خالص از جز مردمان پس آرزو کنید مرگ‌را اگر هستید

صٰادِقِينَ ۸۹ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمٰا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ ۹۰

راستگویان وهرگز آرزو نمیکنند آنرا ابدا بآنچه پیش داشته دستهایشان وخدا داناست بستمکاران

گو بر ایشان بر شما بی معدرت ‖ گر بود خالص سرای آخرت ‖ پس بگوئید و دارید این یقین ‖ گر بود دین ولطف حق مخصوص ماست

راست گر گوئید و دارید این یقین ‖ محرم حقیم‌و اسباب‌الهیم ‖ راه دین ولطف حق مخصوص ماست ‖ هر دمی دروی هزاران مایم‌است

آنکه دارد خامان و عیش خوش ‖ موت را خواهید از حق بهر دین ‖ زانکه دنیای اندوه‌و غم است ‖ چون سازد عیش خوشرا آرزو

باشد این ویرانه‌اش بنهایده ‖ ارحه در گلخن خورد دوغ ترش ‖ چون بود در سرای خویش‌رو ‖ چون بکهدانی و قوت تواست کاه

کن بما عالمی‌را کاندران ‖ گو بمیرو رو بشین بر مائده ‖ گر دهندت ره بقصر پادشاه ‖ دستهاشان زانکه پیش آورده بد

یعنی افعالی فرستاده زپیش ‖ هست وسعهاو نعمتها عیان ‖ کی کنند آنرا تمنا تا ابد ‖ بر خسیسان و ستمکاران همه

چون شنیدی من وتفسیرای عزیز ‖ که ندارید آرزوی موت خویش ‖ حق بود دانا بغداران همه ‖ این چرا فرمود با اهل کتاب

واگهی کان احمدیا کیره‌صوت ‖ گوش کن تأویل اگرداری تمیز ‖ کن تأمل اندکی در این جواب ‖ داشت آنرا شد ارادی زامراو

جار موتست آنکه از حکم ملوك ‖ خود نموده منع زاستدعای موت ‖ پس یقین موتی که باید آرزو ‖ اکتفا کردن بقوت لایموت

سعی کردن سخت دررزق حلال ‖ گشته نعیی بهر ارباب سلوك ‖ موت ابیض باشد اول در ثبوت ‖ طی نگردد راه روزخود، مر

گرکه‌خوردی نی بورهرو کاهلی ‖ واگهی کم‌خوردن اندرکل حال ‖ تا باندك نیستی قانع زخور ‖ این‌رود ره باپران بااسب لنك

کن نموت ابیض ار مردی رجوع ‖ ره گرسنه طی کن ار صاحبدلی ‖ اشکم خالی‌و پر دور ازدرنك ‖ از لباس کهنه هم سلطانیست

جامهٔ نو را بطفلان واگذار ‖ موت ابیض نزدمردان چیست جوع ‖ موت اخضر چیست آن عریانیست ‖ جامه گو اطلس بودیا کهنه دلق

وان مجرد کاندرین هنگامه‌نیست ‖ راه تجریدان بعریانی سپار ‖ شو مجرد یعنی از سودای خلق ‖ تن مجرد یعنی از دلخواه کن

جامه بر کن رخت عریانی بپوش ‖ بند عریانی و فکر جامه نیست ‖ جامه‌را گوید حقت کوتاه کن ‖ وان بود مردن زمیل نفس دون

خون نفس ار ریختی روحانی ‖ آرزوهارا پهل بر جایگاهش ‖ موت سیم احمراست ای ذوفنون ‖ پاك از وسواس آن آلوده شو

هر دم او راهست وسواسی دگر ‖ رستهٔ از قید هستی فانی ‖ نفس سرکشرا بکش آسوده‌شو ‖ از خلاف او بحق پیوسته

باید از وی داشتن پاسی دگر ‖ بند وسواسش چو بُرّی رستهٔ

جذبه

دل بیا خیزد چو او بی پی شود
سکهٔ دولت همه بر نام تست
عشق چون شمشیر بکشید از غلاف
وین بغیر از شور عشقی کی شود

عشق اگر آمد جهان برکام تست
ترك جوکن چشمه گر درخانه است
ای بت شیرین شمایل ماه من
عرصه شد از غیر یك معشوق صاف

واندگرها هرچه هست افسانه است
زانکه عاشق غرق عشق و حالتست
مسنحوا هم باده دیگر مسنما
شاهد من شحنهٔ من شاه من

زلف را نگشای از رخ نوبت است
فکر مست ار برگس مسانه کن
پیش ار آن کز سوز عشقت دمزنم
حالت چشم تو برد از دستما

زلف بگشا چارهٔ دیوانه کن
زلف را بکدم بدستم واگذار
تا در او حویم دل آشفته را
آتش اندر عالم وادم زنم

شیشه و پیمانه را بر حا گذار
یا کسم بعیر از او من خواب خود
تا سداری که من بوده بجواب
گیرم از سر قصهای گفته را

یا خرابم او کند از تاب خود
شد کجا آن کو بد ایبك در برم
کیست آخر اینکه هم سیر مست
بود مشهود آفتابم بی حجاب

تا چه شد حالم که منگردد سرم
نی غلط او بر بر ار اندیشه است
لا اله الا الله او شاه دلت
من خود اویم یا که او غیر مست

عین من یا با من او هم ریشه است
بست منزل حاك آن راهیم ما
گاه گاه ار او نماید روی خویش
در میان ماو او ما حایل است

تا زمانی خود آگاهیم ما
خوی او یکتائی و قهاریست
کی یکتائی شود مع با کسی
بنده باید تا بداند خوی خویش

خوی ما افادگی و زاریست
بگذرد زان طبع و برابی شود
هست آن موقوف هم بر موهبت
اوست خورشید آفرین وماخسی

پیش خورشید ار خسی فانی شود
پی بلعل روح بخشش بردنست
هست موت را جوئی در بناه
کن تو موتو ان موتو را صفت

چارهٔ ما هردم ار خود مردست
وان تحمل بر جفای مردم است
تا بر بحد خاطرت ز آزار خلق
بك شنو تفصیل آن موت سیاه

موت اسوددان که موت حارم است
دل بصلح آری دگر ای روبحبك
صاحب موت سیه یعنی فقیر
یار باشی هرچه گردی خوار خلق

گر هزاران مار کوبندت بسك
کاحرت گر هست مخصوص شما
از حه بود هیچ رو بر موتنان
هست توبت خاطرت خواهی بدم

پس بدین وجه آیت آمد از خدا
یکسر مو ار هوا با گشه فوت
آنکه خاص اوست دار آخرت
زات مطلق بد اخلاص شماست

کو بشانی درشما رین حارموت
یا ر حرص بحل و آمال واساس
یا یك از وسواسهای دمدم
پس حه باشد کاحرت خاص شماست

کرده اند ار خورد کم با از لباس

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا

و هر آینه میبابی ایشانرا احریص برمردمان بر زندگی وار آنهاکه شرك آوردند دوست میدارد یکی از ایشان کاش عمر داده میشد هزار سال و نیست

هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ٩١

او دور کننده اش از عذاب که عمر داده شود و خدا او بیناست بدانچه میکنند

یا فشان خواهی همانا از جهات
احرص ایشانرا بر مردم بر حیوه
ور تمام مشرکین خاص ار محوس
که کند انکار بعث اندر نفوس

گر یکی بر دیگری شد دوستدار
سال عمر شرا ز حق خواهد هزار
شد نشان حرص این بر زندگی
وین بود دور از خصال بندگی

جو ز حق ار بهر یار یك جهت
عقل را دو روح شاد و مغفرت
عمر افزون خواستن هم بهر دوست
شاید اما عقل وطاعت گرد داوست

به که عمری نگذرد بر عیش ولعب
وین شرع و عقل مذمومست وصعب
بر یهودان حجت آرد کردگار
گر بود خاص شما دار القرار

پس چرا بر زندگانی احرصید
وز محوسان جهانجو اقصید
از نشان دین خالص آن یکست
کاعتقادش بر خلاف مشرکست

عمر او خواهد هزار ار بهریار
داند ارحه اوش برهاند ز نار
گر نگیرد عمر خاوندان کند
کی ورا مستخلص از نران کند

و اینکه فرماید خدا باشد بصیر
بر عملهاشان بتصریح صریر
شاید این باشد که میگفتند ما
عمر خواهم از پی صدق وصفا

گوید او من خود بصیرم برصریر
روشن است احوال هر کس بر بصر

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ

بگو آنکه باشد دشمن مرجبرئیلرا پس بدرستیکه او فرود آورد آنرا بردل تو بفرمان خدا باور کننده مر آنچه میان دو دست او و رهنما و مژده دهنده

لِلْمُؤْمِنِينَ ٩٢ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ٩٣

مرگروندگانرا آنکه باشد دشمن مرخدارا و فرشتگان او و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیلرا پس بدرستیکه خدا دشمنست مر کافرانرا

گوهران کامد عدو جبرئیل
گفت بدل نازل شد از رب جلیل
اذن و القایش بد از پروردگار
نه برای خویش بودو اختیار

بودش احکام خدا بین یدیه
شد مصدق بر لما بین یدیه
یعنی اندر لوح عقلی سر بسر
بود ثبت احکام شرع تا طفر

از خدا بگشود هنگام نزول
باب آنرا بر دل پاك رسول
مع چو با سلطان صاحب دلق شد
از زبان او بیان با خلق شد

زان هدایت یافتند اهل یقین
بس بشارت باد سوی مؤمنین
هرکه باشد مر خدا را پس عدو
وان ملایك وان رسل را روبرو

هم عدو جبریل و میکائیل راست
حق عدوی کافرین آمد براست

از وجودش غیر گمراهی نیافت
هر کسی کو رو زعقل و قلب تافت

در مثل شمس منیر آمد وجود
بر هر آنچه تافت داد او را نمود

تا چه باشد گر بتابد بر پلید
نافت برگل رنك و بو آمد پدید

ازچه با آیینه زنگی دشمن است
زانکه گوید زو سیه روی منست

این سیاهی در تواست ای دین تباه
آینه کی روی کس سازد سیاه

تخم حنظل کاری و بدهیش آب
چون در آید آب را سازی عتاب

کز تواست ای آب این تلخی و کین
زانکه بی بو او بعیرست اززمین

پس تو اورا تلخ و ناخوش کردهٔ
زهر پاك و آدمی کش کردهٔ

آب گوید کار من رویاندنست
کار تو تخم بکو افشاندن است

هر چه کشتی بو برویانم منش
تخم بدریزی بد آید خرمنش

طعن پس بر من مگو برخویش گو
کاینچینی شوم کار و زشت خو

تو چرا دشمن شوی با جبرئیل
کاورد وحی از خدا سوی خلیل

بر دل سنگت نکرد آخر اثر
دشمن خود شو که روی مصطفی

هست درهر خلق و خوئی دشمنست
دیدی و گشتی از آن رو برقفا

دشمن خود شو که هر موی بدت
دشمن پاکان حقی بجهت

او بکردت ناپسند و بد نمود
جبرئیلت واسطه است اندر وجود

گر بزو سرگین کشی باگوهری
وزن را باشد ترازو داوری

گرچه باشد پرده پوشی کار او
پس نماید حق باو اطوار او

موش کورم شمس روزافزون نیم
که چرا من این چنین کوته بیم

کی به بر رخسار خویم خیرهٔ
بلکه گوید شمس را بو بیرهٔ

وَ لَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ ما يَكْفُرُ بِها اِلاَّ الْفاسِقُونَ ٩٤ اَوَ كُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ

وهر آینه بتحقیق فرو فرستادیم ما سوی تو حجتهای روشن وکافر نمیشوند بآن مگر بدکاران آیا هرگاه پیمان بستند عهدی را که انداختند آنرا

فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا يُؤْمِنُونَ ٩٥ وَ لَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ

گروهی ازایشان بلکه بیشترایشان نمیگروند وچون آمد ایشانرا فرستاده از نزد خدا باور کننده مرآنچه راکه ایشانست انداخت

فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ اُتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَاَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٩٦

گروهی از آنکسانیکه داده شدند کتاب کتاب خدا پس بشت ایشان گویا ایشان نمیدانند

ما فرستادیم ای کامل صفات
سوت آیانی چنین با بینات

عهدی اربستند محکم ساختند
فرقهٔ زایشان زدست انداختند

چون رسولی آمد ایشانرا زحق
که مصدق بودشان برما سبق

آنگروهیکه برایشان داده شد
خود کتاب و کارشان آماده شد

همچنانکه عقل و روح محترم
در پس پشت این طایفراست هم

اوفتاده پیش پای نفس ردّ
میخورند از گاو و خر دایم لگد

ای دریغ از ساعد سلطانیش
وان شرافتها که بود ارزانیش

جز که برند ازپی غیرت سرش
کوشد ازجان تاکه حق پیکرش

کانچنین گردیده خوار و زار نفس
سر برهنه مانده در بازار نفس

غیرتی کن عقل و روح ازقید نفس
غیر فاسق کس نشد کافر بآن

هست بر اهل بصر صوتش عیان
تا ببندد که یارو پیروند

بلکه سیاری ازایشان نگروند
ترك آن کردند جمعی از عتاب

یعنی آنچه هستشان اندر کتاب
که نمیدانند گوئی هیچ آن

وان کتاب الله وراء پشتشان
هست آنهارا دراین هکل مقام

که نمیدانند گوئی این عوام
میکند از غفلتش مقلو بال

همچو شهبازی بحانهٔ پیر زال
واگذارد درد اوباش و عسس

دیدهٔ معشوق خود را هیچ کس
نیست پس چون بهر روحت غیری

این چنین غیرت کنی بر صوری
مبفروشدش مثال پردهٔ

خشم و شهوت هر زمان بی پردهٔ
وارهان وزجور و ظلم و کبد نفس

وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

وپیروی کردند آنچه را میخواندند شیاطین بر ملك سلیمان وکافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند میآموختند

النَّاسَ السِّحْرَ وَما اُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّى

مردمانرا جادوئی وآنچه فرو فرستاده شد بر دو ملك ببابل هاروت وماروت ونیاموختند هیچ احدیرا تاآنکه

يَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّينَ

میگفتند جز این نیست که ما آزمایشیم پس کافر مشو پس میآموختند از آنها آنچه جدائی میانداختند بآن میان مرد وحفت او وبیستند ایشان ضرر رساننده

بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاَّ بِاِذْنِ اللهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرِيهُ ما لَهُ

بدان از احدی مگر بفرمان خدا ومیآموختند آنچه ضرر رسانید ایشانرا ونه سود ایشانرا وهر آینه بتحقیق دانستند مرآنکه خرید آنرا نیست مرآنرا

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۹۷ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

درآخرت از بهره وهرآینه بداست آنچه خریدند بآن خودشانرا اگر بودند که میدانستند واگرآنکه ایشان گرویدند و پرهیزکار شدند

بیان هاروت و ماروت

پیروی کردند جزیرا که دیو
پیروی کردند از ره ماندند
برچنان ملکی که بود آن موهبت
زان نشد کافر سلیمان لیك حند
وانچه نازل شد زحق بردو ملك
جز که میگفتند ما بر فتنه ایم
بر کسی وارد نشد زانها ضرر
هر کسی دانست کانرا مشتری
گر بداند آنچه را کاموختند
آن شیاطین از زخند ار زاس
زین جماعت هر زمانی بوده اند
برگمانشان لیك سلیمان ساحراست
سحر میآموختند از اختیار
کفر باشد بر اثر دل داشتن
بر سلیمان کفر بس لایق بود
وهم پندارد که روح با بهاب
کرده برخود حمله اعصارا مطیع
چشم بندد آنچه آید در نظر
کان دوعقلست از عقول اندر محل
سوی نفس از امر حق ایل شدند
رویشان شد سوی نفس ارباب نفس
در مکان لیك مابین مواد
می بیاموزند بر کس ران رموز
تا بدانی نعمهٔ ملکوتی است
پس باسعمال این علم ای عزیز
نکنهٔ تفریق بین مرد و زن
وان باشد قوّهٔ را خود مضر
نه شود زان محو چیزی نه مزید
زاشتداد شهوت و حال شباب
لاجرم ساحر بود دائم ترنج
ساحران بودند در عهد رسول
زین حقیقت از نبی جویا شدند
برغلط رفتند و گفتند او سراست
زین ره آمد آیت از پروردگار
ورکه ایشان کاهل ایمانند دین

لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۹۸

هرآینه مزدانه از نزد خدا بهتراست اگر باشند که بدانند

آن شیاطین کافر و گمره شدند
کان یکی هاروت و ماروت است یك
تو مشو کافر که ما قادر نئیم
جز بحلم حق که بد حکم قدر
هرکه شد از آخرت باشد بری
خویشرا بر شیء بد نفروختند
عاصیند و طاغی از ابنای جنس
خلق از آنها در زیانی بوده اند
هم ملك از سحر و جادو قاهراست
تا چو او یابند بر ملك اقتدار
وان ماثر را بسهل انگاشتن
که بملك از غیر حق فایق نبود
شوکتش در ملك تن هست از فریب
در تصرف دارد این ملك وسیع
اندر آثار ار مآثر کو اثر
وان یکی باشد نظر دیگر عمل
بر زمین طبع خود نازل شدند
زارتباط اصل و استحداد نفس
وادخنهٔ پیران و شهوت اندیاد
هر که گوید امتحاست این هبوز
فکرت هاروتی و ماروتی است
نو مشو کافر بیش آور تمیز
این بود کاموختندی دان دوتن
جز باذن ذوالجلال مقتدر
در مقام یفعل الله ما یرید
احتجاب افزودشان بر احتجاب
هیچ اد سحرش نیامد کام و گیح
در میان آن یهودان جهول
گفت آنسان کز کتاب آگه بدند
هم دما درعلم سحر آگه تراست
که شدند این قوم تابع در اضطرار
هستشان تقوی نفعل مشرکین
می بداستند بر وجه شهود

مردمانرا سحر میآموختند
گشت بابل حایشان کاندوختند
زان دو پس آموختند آنرا بفن
هم بسی آموختند آنرا که ضار
از نصیب آخرت بی بهره است
بود این تفسیر یعنی ترجمه
گر زانستند از اشرّ مردمند
اندر ایام سلیمان از عصات
بر تمام انس و جن و وحش و طیر
یعنی از آثار میدیدند اثر
وان سلیمان از سببها رسته بود
آن سلیمان روح شیطان سوزست
اوفتد اعضا زوی در اشتباه
گر بود غیری مآثر در وجود
پس زبهر دفع ریب و دفع شك
آمده هاروت و ماروت آن بنام
اندرین چاه طبیعت باژگون
بابل این صدراست و هست این برصواب
وارد از باب طلسمات و حیل
از خدا این آزمایش وابلاست
بر مآل وحال خود بی چون و چند
از مناهی و مفاسد جو حذر
هست بین روح و نفس آن افتراق
اذن یعنی آن اراده ما سبق
وانچه میآموختند ضار بود
داشت بس تعلیم آن رنج و صداع
باز باید کرد برآیت رجوع
مانده از عهد سلیمان یادگار
یعنی از توراتشان گفت آنچه بود
پس یقین برما بسحر او یافت دست
زان جماعت که از این بودند پیش
اجر خود را کوست پاداش عمل
هر کسی بر فعل بیکش میفرود

خواند بر ملك سلیمان از غریو
از شیاطین آنچه را میخواندند
نز ره آثار و اسباب و جهت
زآتش خود خلق را میسوختند
لیك کسرا سحر میناموختند
که کند تفریق بین مرد و زن
بود و هم نفعی نبودش در شمار
زانکه بایش نیست جز حرمان بدست
یك شنو تأویل آیت را همه
در شرارت فوق مار و کژدمند
ساحران بودند مردود الصفات
گشته از سحر او مسلط نی زغیر
وز وجود آن مآثر بی خبر
بر مسبب چشم وجان را بسته بود
وان شیاطین وهم سحر آموزتست
کاین زحیلت گشته برما پادشاه
از چه باید زو نشانی در شهود
زامر حق گشتند نازل دو ملك
این چنین خوانده است حقشان در کلام
تا ابد گشتند بهر آزمون
بهر ایشان جای اندوه و عذاب
وانچه باشد اندران علم و عمل
چشم بندیهای مخفی بهر ماست
در نسه زانتقال عقلیند
وانچه استعمال آن دارد ضرر
رنکدار قلب تا آن انفاق
کزوی آمد نفع و ضر ماحلق
میل سوی نفس ناهنجار بود
لیك بود از بهر کس بی انتفاع
سحر نبود جز نمود بیوقوع
تا زمان احمد کامل عیار
ساحران را رمز سحر افشا نمود
این طلسمی بود کوار سحرست
اندر ایام سلیمان سحر کیش
نزد حق دارد نیکوئی محل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای آنانکه ایمان اوردید مگوئید راعنا وبگوئید انظرنا وبشنوید ومرکافرانراست عذاب دردناك

ای گروه مؤمنان بهر ادب
بد رعایت قصدشان اندر مقام
همچنین اسلامیان این بارسول
بر نبی از راعنا بندید لب
کن مراعات اعمی از ما در کلام
در سخن گفتند ارباب عقول
در عرب بد شایع این لفظ از خطر
قول مارا گوش کن از راه رفق
پس یهودان با پیمبر این خطاب
در قدیم اندر خطاب بایکدیگر
گر دهد با قول ما سمع تو وفق
از دغل کردند بر وجه صواب

قصد ایشان بد رعونت بی زریب | کآن بمعنی کاشف است از نقص وعیب | چونکه بنمودند زایشان باز خواست | که شما را راعِنا گفتن خطاست
عذر آوردند کاین خود مسلمین | میکنند اطلاق بر احمد یقین | ما هم آن گوئیم کایشان گفته اند | جمع گرخود یا پریشان گفته اند
پس بِاُنظُرنا بدل شد راعنا | در کتاب از امر و نهی کبریا | که بگوئید این کلام و بشنوید | بر خطاب امر و نهیش بگروید
 | کافران کاهل نفاقند و هلاک | هست ایشان را عذاب دردناک |

مٰا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ وَلَا الْمُشْرِکِینَ اَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ

دوست نمیدارند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب ونه مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما از نیکی از پروردگار شما

وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ

وخداوند مخصوص میسازد برحمت خود هر که را میخواهد وخدا صاحب فضل بزرگست

در بیان فضل عام بر خاص

کافران ومشرکان خیری کز اوست | بر شما نازل نمیدارند دوست | کافران کاهل کتاب وآیند | کی شما را خیر خواه از نیند
دوست کی دارند کآید بر شما | محو قرآن خیری از خیر الوری | همچنین آن مشرکان زشت فن | که پرسند از تبه کاری و ثن
خیر موحد ارکجا دارند دوست | بر شما کآن سر عزیز وس نکوست | او پرستد از غلط مصنوع خود | حق پرستار اکجا گیرد بُوَد
با موحد دوست کی شد مشرکی | با بصیرش همدل آید اندکی | هر که را خواهد خدا بروجه خاص | میدهد بر رحمت خود اختصاص
آنکه خاکی را کند درّ یتیم | هست بیشك صاحب فضل عظیم | پس شکال آید درایجا کز چه بود | فضل او مخصوص در بذل وجود
چون همه بودند رهن حلقش | ازچه شد مخصوص فضل ورحمتش | دارد این معنی وحوه بیشمار | زآن دو وجهش را نگارم زاختصار
هست یکوجه آنکه فضل خاص خویش | کرده حق موقوف طاعتها زپیش | بر نداری تا حجاب طاعتش | بستی مختص بفضل و رحمتش
فضل او طاعت ما در سبل | لازم وملزوم شد چون طیب وگل | فضل افزونی بود اندر لغت | وآن فزاید ز ازدیاد معرفت
فضل او اول ترا موجود کرد | در ازل ابود نبودی بود کرد | در جهان پیش ازتقاضای طلب | کرد هستت ویت اول فضل رب
فضل دیگر آنکه دارد اختصاص | هست موقوف آن باخلاص خواص | تا بیفزائی تو بر اکمال خویش | او بیفزاید بر آن افضال پیش
نکتهٔ دیگر نهان در من یشاست | گاختصاص آرادهد کوخویش خواست | چون ارادهٔ خود بهی وآسوشوی | واقف از سرّ ارادهٔ او شوی
یعنی از نفی ارادهٔ خویشتن | خود شوی عین ارادهٔ ذوالمنن | خواهداو آنرا که آن خاص ویست | غرق بحر عشق و اخلاص ویست
ار ارادهٔ خود هرآنکو فانی است | فضل را بالاختصاص ارزانی است | وجه دیگر کآن نسبی باشد اَدَقّ | عین ذات شیء باشد فضل حق
آفتاب اندر کمال ذات خویش | هست مختص برهمه ذرات خویش | احتصاصی که شمس آن ذات داشت | هم بذاته بر همه ذرّات داشت
جز که ذرّه بی روحه اینسان | در نمود اندکیست از آفتاب | لاجرم نوری کز وحور شید یافت | ذرهٔ زآن کی توان بر ذره تافت
همچنین آبی کزو دریا گرفت | کی بطرف قطره هرگز جا گرفت | هر که راه او بدریا وا شود | قطرگی بگذارد و دریا شود
وجه اول بر مذاق عام وخاص | هست لایق گرچه دارد اختصاص | وجه ثانی خاص اهل وحدست | فهم آن نی هرکسی راقسمت است
آنکسی فهمد که در توحید گام | گشته مطلق فهمش ازادراك عام | چیست عقل پشه و فهم ذُباب | پیش عقل و فهم شاهین وعقاب
 | فهم شاهی بیش عنقا هم علیل | اینچنین دان عقلها تا حرئیل |

مٰا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ اَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْهٰا اَوْ مِثْلِهٰا اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ۱۰۱

آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا ترك کنیم آرا بیاریم بهتر ازآن یا مانند آن را آیا نمیدانیکه خدا بر هرچیزی تواناست

آنچه شد منسوخ رآب دش وکم | یا که ترك آریم بهتر باز هم | زان نکوتر یا که مثلش را عیان | آوریم از بهر اصلاح و شان
یا ندانی اینکه دانائیم ما | بر هر آنچیزی توانائیم ما | نسخ آیت گرکه داری نور جان | هست بر تغییر اوقات و زمان
حکمها اول بدان منسوخ وحط | جمله اندر لوح محفوظست ضبط | وآن بود یا خاص یا درحکم عام | مختلف گردد بهر جا و مقام
خاص بر اشخاص یا بر ازمنه است | چونکه نازل بر رسول از مکمنه است | آنچه بر اشخاص دارد احتصاص | هم باشخاص است باقی بالخواص
وانچه آن بر ازمنه محتص بود | ز انقراض از منه زایل شود | همچو منسوخات قرآن عظیم | یا شریعتها و احکام قدیم
وآن منافی نیست باچیزی که هست | ثابت اندر لوح محفوظ از الست | همچنان باشد که بوده اندرو | نیست لازم نفی آن از هیچ رو
وانچه آن عام است حکم لازم است | دهر تا باقی است با اودائم است | چون تکلم در نبی نوع بشر | واستوای قامت و فکر و نظر
اینچنین است اختلاف اندر نظام | ما بقی را رو تعقل کن تمام | پس اگر شد آیتی نسخ از کتاب | فوقش آمد آیتی هم بر صواب

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ ۱۰۲

آیا نمیدانید که خدا مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین ونیست برای شما از غیر خدا هیچ دوستی ونه یاری کنندهٔ

هردو اندر لوح محفوظست ضبط | هر دو دارد برصلاح خلق ربط | لیك در وقت معین از زمان | دون وقت دیگر از بهر امان

یا ندانی بر توهست اعنی یقین
کوست شاه اندرسموات و زمین
هم حز آنشه بر شما مشتی فقیر
نه ولیی فرض گردم نه نصیر

ای که شاهی جز تورا زیبنده نیست
غیر ملکت ملکتی پاینده نیست
جون نماند هیچ ملکی برقرار
ملك ملك تست کامد پایدار

پیش ازآن کآید بدرگاهت فقیر
بیش از استحقاق او گوئی بگیر
بر درجودت فقیری عذر خواه
باز آمد تا دهی بازش پناه

صد هزاران بار بخشیدی و باز
بر غلط رفتیم از راه مجاز
بار دیگر با دو صد بار دگر
عفو کن چون نیست غفار دگر

کار ما عصیان وغفلت کاری است
کار تو غفاری و ستاریست
هردم ازما گر بیوشی صد عیوب
از تو زیبد برزکه روی خوب

ازمن مسکین کس ارشد عذرخواه
حق بود در بیمّ با او گواه
تا چه حای آنکه مارا الاعدم
کرد ایجاد از ره فضل و کرم

گر پذیرد عذر عصیان پیشهٔ
بست دور از عفو او و اندیشهٔ
ایهم ازمن برغلط بگذشت وسهو
کیستم من تا توانم کرد عفو

چون توئی ما را دهرلغزش پناه
زین غلط هم بار باشم عذرخواه

حزب

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ

آیا میخواهید آنکه سؤال کنید پیغمر بانرا چنانکه سؤال کرده شدموسی از پیش و آنکه بدل گیرد کفررا بایمان پس بتحقیق که گمگشته

سَوَاءَ السَّبِيلِ ١٠٣ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ

درمیان راه دوست داشته بسیاری از اهل کتاب کاش برمیگردانیدشمارا بعد از ایمان شما کافران از روی حسد از

عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى

نزد خودشان بعدازآن ظاهرشد مرایشارا حق پس عفوکنیدودرگذرید تا آنکه بیاورد خدا فرمانش رااندرسیکه خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٠٤

هر چیز تواناست

میکند آیا اراده که سؤال
همچنانکه قوم موسی از محال
از پیمبر خواست شخصی بهر
تا بر او دین آیت ایمان آورد
وآنکه گیرد کفر برایمان بدل
که بگردانندشان از راه دین
بعدازآن که حق برایشان شدپدید
تا که آرد حقتعالی امر خویش
این تعلل هست بهر مصلحت
ذکر قدرت بهرحق دراین مقام
ثانی آن باشد که تا کفار جنگ
اندر این آیت بر ارباب عقول
چونکه خارج گشت گفتندش که چیست
پس بگفتندش کزو زد تو چیست

یك درختی کو دهد هر گونه بر
در ره تصدیق او جان آورد
مانده در ره بیدلیل و بس اضل
بعد ایمان سوی کفر از حقدوکین
احمد آمد تا کتابی بس مفید
وقت قهرو کارزار آید پیش
تی که نبود تا رسول این مقدرت
بر سه معنی باشد ار دانی کلام
هست مشکل قادراست و بیدرنگ
هست برحا ذکری ازشأن نزول
نزد احبار از محمد صم اوصی است
گفت غیر ازدشمنی ناموت نیست
پس خبر داد از ضمیران یهود

یا کند از جادهٔ هر سو رواں
آمداین آیت که این نوع ازسؤال
دوست میدارید آیا زارتیاب
میکند این مردگان ذی حسد
پس عفو و صفح بگذاردشان
تا بیداری که از عجز است این
تد قرات مسلمین را تا یهود
اول آن باشد که بر اسلامشان
سیم آن باشد که دریوم الحساب
آمد آن حیّ این اخطب ازیهود
گفت تی او اوست نز پیغمران
وین دلیل از نقض عهد وحرب شد
اندر این آیت رسول با شهود

از رسول خود نمایید ار جدال
منمودند از سیّ خود سؤال
چشمهٔ شیر و عسل بهر نشان
هست ز اسرائیلیان یعنی محال
اکثری کاهل بیابند و کتاب
این گمان از نفسهای پر حسد
وقت بود که بجنگ آرندشان
حق بهر چیزیست قادر بالیقین
این مدارا تدو امر ارحزم بود
هست قدرت کآورد زاکرامشان
قادر اندر انتقام است و عذاب
بر پیمبر کرد زانکاری ورود
هست یعنی آدمی چون دیگران
حکم احزابش بقتل و ضرب شد

دربیان صلوة و زکوة

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

وبرپایدارید نمازرا وبدهید زکوةرا وآنچه پیش فرستاده اید برای خودتان ازنیکی یابید آنرا نزدخدا بدرستیکه خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١٠٥

بآنچه میکنید بینا است

خود بپا دارید هر وقتی صلوة
آنچه بفرستید پیش ازبهرخویش
حق بود بینا بکردار شما
در نماز آن اجتماع مسلمین
لاجرم شد بر تجاوز حکم حق
بر صلوة و بر زکوة آرید رو
روح گردد زنده و نفس شریر

پس به آن نیکو بود کار شما
خصمرا مالد بخاك آنف و جبین
عفو وصفح اینجااست بهرطعن ودق
تا بخاك آرید رخسار عدو
می بمیرد در غم و رنج و زجر

اندرین موقع نماز و بذل مال
وان زکوة انصار را سازد زیاد
واگذارید آن خسانرا در محل
این شمارا زاید وافزون کند
نفس چون میرد تو برحق زندهٔ

هم دهید اشخاص مسکینرا زکوة
از نکوئی نزد حق یابید بیش
نصرت اندر دین کند بی احتمال
از حسد دشمن یابد حال شاد
خود کنید ایسان تجاوز در عمل
دشمنارا دل زحسرت خون کند
بر نکوئیهای خود زیندهٔ

وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلاّ مَنْ كَانَ هُوداً اَوْ نَصارٰي تِلْكَ اَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ

وگفتندهرگز داخل نمیشود بهشت‌را مگر هرکس‌باشد یهود یانرسا اینست‌آرزوهاشان بگوبیاورید حجت‌خودرا اگر باشید

صادِقِينَ ١٠٦ بَلٰي مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلا خَوْفٌ

راستگویان آری آنکه خالص‌کرد وجهش‌رابرایخدا واو نیکوکاراست‌پس‌ازبرای‌اوست‌مزداونزد پروردگارش وبیست ترسی

عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٠٧

برایشان وبه‌ایشان غمگین‌میشوند

در جنان گفتند داخل غیر هود
کس نگردد یا نصاری هرکه بود
یعنی آن گویند بیها جنت رواست
وین هوا راجع کند کز بهر ماست

این اباطیل است وکذب وآرزو
نیست حد بهر این یا بهر او
گو بیارید ار شما را حجتی است
راست میگویند وقول‌از قوتست

گو بر ایشان گر بدعوی صادقید
چیست برهان که تحت لا یقید
آری آنکو کرده‌خالص‌وجه‌خویش
بهرحق اومحسن است ومالک‌کیش

پس ورا اجریست از پروردگار
که‌زخوف‌وحزن دوراست‌آشکار
وجه خالص همت مردانه راست
پاک کردن از مفاسد دانه راست

تا بیارد دهان از ریگ و خاک
دانه‌ها را میکشی ناچار پاک
فعل خود عارف حسن خالص کند
تا نماند اعمال خود ناقص کند

بر جهاد آید چو بوت بخلاف
نیست خشمش هر باطل دادگر
عالم و مغلوب دارد در نظر
هر عمل را این چنین بنه کند
و اندر او باشد اگر نقصان وعیب
سعی دارد تا کند تا کش زعیب

کشته‌گشتن پیش‌اوکمتر شی است
اینچنین کس کی بیاد حسد است
بلکه حاش بندگی و خدمت است
کی بدل آرد که حق بهرما است
عاشق است‌او جمله‌هوشش پیش‌اوست
کآورد از بهر او بیغام دوست

تا چه باشد حکم محبوب ای عزیز
او نخواهد غیر ازین چیز دگر
بلکه هیچش نیست بهتر دگر
ای خوشا گر کفه باشد یارشان
رفته رفته رفت دل شوری رسید
من بمیرم تا برحم تاصبوری رسید

هل جزا را بر نصاری و یهود
حجت و دوزخ نمان بر عقل خام
من بدانم آتش از برد و سلام
آتش رخسار یار دل فروز
تا رهم از دوزخ و حجت در او
به عجب شناسم ار رحمت در او

هر چه خواهد گو بیما دلبر کند
من نه از سر واقفم نه ازسرش
محو و مسحم بر جمال انورش
هر دمی بنمایدم روی دگر
عشق آمد وقت میدان تاریست
دش رویش بوت حاسازی است

هر چه قادم از پیش گوید بیاز
نگذرم خون از مکان و لامکان
آرزم بر گام اول همچنان
بندم پر کز یهود افسانه گو
باز چون بوت رسد منحوانت
سوی آن قافی که دالی راحت

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارٰي عَلٰي شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصارٰي لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلٰي شَيْءٍ وَهُمْ

وگفت یهودان نیستند ترسایان بر چیزی و گفت ترسایان نیستند یهودان بر چیزی وایشان

يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا

تلاوت‌میکنند کتابرا همچنین‌گفتند آنانکه نمیدانند مانند گفتارایشان پس‌خداحکم‌میکندمیانشان روز قیامت درآنچه

كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٠٨

بودندکه‌در آن‌اختلاف‌میکردند

بر یهودان بر نصاری دق زدند
بستشان چیزی دم ازناحق زدند
هم نصاری بر یهود آرند ردّ
کز خدا دورند وگمراه از رمد

هردو را هم برکتابست انتساب
وین بود طاهر ز یتلون الکتاب
همچنین گفتند آن بیدانشان
مثل ایشان گفتهای بد نشان

پس خدا ما بینشان خواهد حکم
در قیامت ز اختلاف بیش و کم
در قیام مهدی کامل شئون
رفع گردد اختلاف این قرون

اختلاف مشرکین و اهل کتاب
کز ظهور وحدتند اندر حجاب
رفع از هر فرقه گردد مو بمو
چون نماید وحدت ذاتیّه رو

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللّٰهِ اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعٰي فِي خَرابِهٰا اُولٰئِكَ مٰا كَانَ لَهُمْ

وکیست ستمکارتراز آنکه منعکردمسجدهای‌خداراکه‌مذکورشود در آن‌نامش وکوشید در ویرانی‌آن آنگروه نیست ازبرایشان

أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ

اینکه داخل شوند درآن مگر بیم دارندگان مرایشان راست در دنیا خواری و ایشانراست درآخرت عذاب بزرك ومرخدایراست مشرق

وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ١١٠ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ

و مغرب پس هرجاکه روآورید پس آنجاست ذات خدا بدرستیکه خدا وسعت دهندهٔ داناست وگفتند فرا گرفته خدا فرزندیرا منزه است بلکه

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ١١١ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا

مراوراست هرچه درآسمانها ودرزمین است همه مراورافرمان بردارند پدیدآرنده آسمانها وزمین است و چون اراده کند امریرا

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ١١٦

پس جز این نیست که میگوید مرآنرا باش پس میباشد

کیست طالمتر ازان کز گمرهی
هیچ ناکوشیده بر ترتیب آن
بهر ایشاست خزی دنیوی
سجدهٔ حق را مواضع شد قلوب
زاقتضای اسم اعظم کوست خاص
طالم آن کو سعی در تخریب آن
وآنچه گردد کاردل زان هرج ومرج
قلب گردد بیره وحان بی فتوح
وهم ازاین سجده گاه آگاه بست
مشرقش شد عالم نور و ظهور
مغربش کون خفاء و ظلمت است
از تُوَلُّوا اینما آن آگه است
حد او نبود ظهور و نه بطون
وجههٔ قلب موحد با حق است
هر جهت هم گرچه آثار ویست
آنکه در آثار بیند وجه ذات
مشرق او هست هستیها همه
پردهٔ او غیر نورش هیچ نیست
پردهٔ خورشید باشد نور او
شائه دریاده است لیکن می پرست
بر دماغم باز آمد بوی وی
دل بجوش آمد چه باشد جوش خم
آید از هر ذرّهٔ آواز او
نغمهای مطرب شیرین نفس
یاکه تن شد جان وجان جانان همه
حرف هم نبود زغیری ازویست
من شنیدم در حکایت خانهٔ
زان حکایات اردلی آگه بود
هم علیم است اعنی اندرذات خود
نیست چیزی غیر اولیك ار یکی
حق گرفته گفته اند ایشان ولد
جمله او را بنده و فرمان برند
تا چه جائیکه مجالش با کسی

از مساجد کرد منع و در ابلهی
مینماید سعی در تخریب آن
هم عذاب درد ناك اُخروی
ز اختصاص نام علاّم الغیوب
داردآن برقلب عارف اختصاص
مینماید غافل از تأثیر قلب
دخل فکر اندك شود بسیارخرج
نفس مستولی شود برعقل وروح
اندر آن جز خائفین را راه نیست
وان بود حب بصاری درحضور
وان یقین جنب یهود از حکمت است
که بهر سو روکنید وجه الله است
مطلق است از کیف وکم وچندوچون
کز جهتها ذات پاکش مطلق است
بر توی از نور رخسار ویست
رفته بیرون از حدود وازجهات
مغربش هم صورت اشیاء همه
بر موحد جز طهورش هیچ نیست
پرده کو بر طلعت مشهور او
تا نوشد باده کی گردید مست
بی دمی شد روی جانم سوی وی
جوش خم درجوش دل گردید گم
ذره چبود کو جزاو دمساز او
جمله از انی انا الله است و بس
یابود حرف این نن واین جان همه
خودنوا وخود نوائی خودنی است
یکشب از گیسوی او افسانهٔ
شمهٔ فثمّ وجه الله بود
مطلق است از کل معلومات خود
گیری از معلوم چیزی مشرکی
زین منزّه باشد آن ذات الاحد
پیش فرمانش مطیع ومضطرند
باشد و گیرد ولد یا مونسی

تا در آنها ذکر نام حق شود
بهر ایشان نیست تا داخل شوند
آن مساجد قلب های ذاکر است
جز بقلب ساجد اندر واردات
شرح آن سازم بیان در موقعش
از تعصبهای خام بارده
حرص افزون مرد را مفلس کند
مسجد مخروبه را از نو بساز
گر تورا دل بر بوجه راغب است
قبلهٔ ایشان که سوی خالق است
قبلهٔ ایشان بتحقیق و شان
قبله اش نی طاهر ونی باطن است
چون توجه قطع گردد از جهات
تا بپنداری که هر سو رو کنی
لیك تا نگذشتهٔ ز آثار نو
ثَمَّ وجه الله یعنی وجه ذات
این هیاکل پردهٔ آن طلعت است
گفت حیدر بر کمیل باکمال
روفنا جو روی دل کن سوی او
پس فنا شو تا در او باقی شوی
می چه باشد که تن مستی دهد
گوش جان پرشد زبانگ وحدتش
موسی و طور وتجلی یك شدند
این منم یابی من او اندر من است
حرف را بگذار باقی جمله اوست
بشنو از نی بند بند آوای او
همچنین دنبال آن افسانه ام
اوست واسع یعنی ازهر سو که رو
عین علم وعین معلوم است لیك
یعنی از چیزی زموجودات او
بلکه هست اورا هرآنچه بالیقین
حق منزه باشد از آنکه جز او
از وجودش جمله موجودات او

باعث آرایش و رونق شود
جز بحوفی کاندران شاغل شوند
واندر آنها اسم اعظم حاضر است
کی تجلی کرد ذات ذو صفات
اینقدر کافی است چون بد موضعش
ور تعینهای زشت وارده
وای تبدیلی که زر رامس کند
تا که گردد موضع ذکر و نماز
مر خدا را مشرقست ومغربست
بالحقیقه باطن آن مشرق است
طاهر آن باشد ارادی عیان
بلکه ذات بیحدود از ممکن است
مینماید از جهات وجه ذات
از جهت نگذشته روبا او کنی
وجه او بینی کجا ز انوار تو
که تجلی کرده بر کل صفات
در پس آن آفتاب وحدتست
الحقیقه کشف سبحات الجلال
که ببیند غیر او کس روی او
مست ومخمور از درخ ساقی شوی
مست اویم که نمی هستی دهد
جزو جزوم گشت محو طلعتش
بر طهور وحدتش مندك شدند
نی غلط من باتنم او نی تن است
ساغر ومی مست وساقی جمله اوست
بی ز سمع خود حکایهای او
خود حکایت خود حکایت خانه ام
بردی آری نیست چیزی غیر او
علم الله نیست با شیئی شریك
با وی آری مشرکی بر ذات او
باشد اندر آسمانها و زمین
هستیئی با شد بحقیق ای عمو
گشته موجود از ظهور ذات او

در بیان قبلهٔ حقیقی وذکر حدیث کمیل بن زیاد

هر تحقق وجود مطلق

قائنون جمله بیش وجه ذات
بی‌وجودش کی وجودی ممکن است
چون ارادهٔ او ماهری میرود
کرده حق دروی تجلی اسم نور
بالحقیق هست مع ما کل شیء
بل بود مع ران رهی کزذات خود
چون باشد قید اطلاقش بدات
باعبارات بعین بس وجود
ای بروں از اندیشه و افهام ما
چون اراده ساختی عرفان خود
چوں عقول خلق باشد مختلف
وان یکی راعقل و نقل افسانه‌است
حر که بیم کاندرایں دیوانه دل
آتش عشق اوفتد در هر مقام
هست اوراصوت کاید درخروش

قائنون یعنی که معدوم الذوات
یا بباطن یا بظاهر بین است
گوید آنرا شو بآنی میشود
هم‌بنور او گردد درخارج ظهور
رد عارف بالمقارن لیك نی
فیض هستی داده بر ذرات خود
شد مقید اندر افعال و صفات
خلق باشد یعنی آمد در شهود
وز خیال و عقل و وهم خام ما
عقل را آموختی برهان خود
بر تو هر کس شد دراهی معترف
دیده روئی ور نمت دیوانه‌است
آتشی از عشق باشد مشتعل
غیر سودد یار ماند و السلم
تا کهی ناطق شود گاهی خموش
خواست ذاتش بلکه چربرابجول

در مقام انقیادند و سجود
بر سموات و زمین‌است او بدیع
آیتی ارض وسما ز آیات اوست
گشت ظاهر از وجود ممکنات
هم بود در ذات غیر ازکل شیء
بل بود غیراز رهی کاندر وجود
چون باشد شرط تقییدش بود
باعبار لا بعین هست حق
کی کسی از سرذاتت واقف‌است
تا شناسدت برهان و دلیل
آن یکی داند ترا ار راه عقل
من بدانم آن‌چه‌راهی وان‌چه روست
هر زمان گردد نوعی شعله ور
باز شنو ازاراده‌اش کآنچه‌گفت
بلکه چون ذاتش اراده‌خوشود
خواست آمد هم بفعل وهم بقول

بالحقیقه یعنی از وجه وجود
که بامرش گشته موجود آن جمیع
در هویدائی ظلال ذات اوست
ممکنات اعنی تعینهای ذات
بالزایل بالمفارق لیك نی
مطلق آمد ذاتش ازهرگون‌قیود
گشت مطلق بی زهرقیدی وجود
هم منزه نزد عقل از ما خلق
ازتواست اردل برمری عارفست
عقل وبرهان بود ورنه قال وقیل
وان یك ازتقلید محض‌وحیث نقل
داند آن‌کو عالم آراحسن‌اوست
سوزد از من هرچه آرد درنظر
آن نکویت شود در حال جفت
آن اراده عین گفت او شود

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

وگفتند آنانکه نمیدانند چرا سخن نمیگوید ما را خدا یا بیاورد ما را آیتی همچنین گفتند آنانکه پیش از ایشان مثل گفتار ایشان

تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۱۱۳

شباهت داشته بهم دلهاشان بتحقیق بیان کردیم آیتها را برای گروهیکه یقین کنند

گوید آنکس که نداند نیست حق
علم گر میداشت بر وحدت او
آمدند اندر ظهور اشیا همه
گر بوحدت خیر بودای دنگ
سد نمودی هر چه بودت رابطه
این‌زمان مانند که می‌بردت رهوش
گوید او ماجون بوحامی‌کج‌ومست
گر چه باید آیتی ما را متین
جمله یعنی در هوای نفس دون

حق چرا با ما نمیآید بگفت
کی چنین میگفت ار میدید او
فطرهٔ بو جهل راں دریا همه
میشنیدی حرف‌او ارجوب‌وسنگ
پس سخن خواهی زحق بواسطه
برسی آنگه شهٔ را از میروش
من چگویم شاهٔ می در بر است
این‌چنین گفتند قومی پیش‌ازیں
شبه هم باشد اندر آزمون
ما بیان کردیم آیت های دین

بست چون ادعلم توحیدش نشان
حق اراده کرد عالم هست شد
پیش موجی لاشیو دلجوی شوی
پس چه گفتند انبیاو آن کرام
مست نودی یا نبودت هیچ گوش
کان شاط باده اندر وی کجاست
چشم پوشیدی ز نور وحدتش
در عناد و شرك باشد سر بسر
نفس سرکش دارد اندرحره وکل
بهر آن قومی که‌دارند آن یقین

بر گمانش حق چو او داردبیان
عرش وفرش اندیم‌جامش‌مست‌شد
پیش دریا آفرین تا چون شوی
که نکردی فهم وشنیدی کلام
کاین همه گفتار باوردت بهوش
جای آن شما اگرگوئی نوراست
باد خواهی از رسولان آیش
قلبهاشان بر شبه یکدگر
از هوا ها نفی و انکار رسل

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۱۱۴ وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُودُ

بدرستیکه‌مافرستادیم‌ترا بالحق مژده‌دهنده‌و بیم‌دهنده و پرسیده‌نشود از یاران دوزخ وهرگز خوشودنشوندازتو یهود

وَلَا النَّصَارٰى حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي

ونه ترسا تا آنکه پیروی کنی کیش‌ایشانرا بگو بدرستیکه‌هدایت خدا آن‌هدایتیست واگرپیروی کردی خواهشهای ایشانرا بعداز آنکه

جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۱۱۵

آمد تورا از دانش باشد مرتورا از خدا هیچ‌دوستی ونه یاری‌کنی

ما فرستادیم بالحق ای رسول
هیچ اگر نایند در دین سلیم
از توکی خشنود گردند ای ودود

هم بشیر و هم نذیرت در نزول
خود توکی پرسیده‌کردی ازجحیم
از رهی هرگز نصاری و یهود

بر جنان باشی مطیعان را بشیر
کس نپرسد از توهیچ ای‌مستطاب
تا که گردی پیرو آیینشان

بیم بد هی عاصیانرا از سعیر
کز چه زین‌دونان نشد رفع حجاب
در عیان هم ملت و هم دینشان

گو هدایت آن بود کز حق بود | یعنی از توحید او مشتق بود | گر تو گردی پیرو اهوائشان | بعد ازان کامد زعلمت نور جان
نیست از حق ولی و ناصری | پس مکن قصد ازرضای قاصری | مصطفی حستی رضای کافران | تا مگر آیند در دیش سران
آمد این آیت که ایشان در نبت | از توکی راضی شوند ازترضیت | چون رضای حق در احکام وعمل | ی رضای خود پسندان دغل
که هوای نفسشان گردیده دین | غیر دیا بستشان دیبی مبین | ناصرت حق بس بود ایهاخسد | بستشان دل گریکی ورصدکسند
صد هزاران پرّ کاه اندر بهاد | خود توگو چبود پیش تُندباد | باد هم دانی که درفرمان کیست | پیش حکمش باد با که مستویست

اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١١٦

آنکسانکه‌دادمشان کتاب‌را میخوانندآنراحق‌خواندنش آنگروه میگروند بآن‌وهرکس‌کافرشدبآن‌پس‌آنگروه‌ایشانندزیانکاران

آن کسان که دادم اشانرا کتاب | زان‌بخوانندآنچه‌حق‌است‌وصواب | چیست آن حق تلاوت الفات | ار کلام الله بافعال و صفات
نگروند آنان باو کاهل اللهند | از حقایق ور معانی آگهند | واسکه کافرشد ریان‌آورده‌است | عقل وحاش تیره ودرپرده است

يَابَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ١١٧ وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای‌پسران یعقوب بیادآرید نعمتیرا که انعام کرده برشما وایکه‌من‌افزونی‌دادم‌شمارا بر جهانیان وبپرهیزیدروزیرا

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ١١٨

که‌جزاداده نمیشودنفسی‌از نفسی چیزی وپذیرفته‌شود از آن‌عطائی وسودنبخشدآنرا شفاعتی وبه‌ایشان‌یاری‌کرده‌میشوند

ذکر اسرائیلیان و افضال حق | که‌براشان شد گذشت اندرورق | نیست برتکرار حاجت شرح آن | هست تکرارش بتأکید بیان
گرچه ازتکرارش آید درضیر | معنی دیگر مرا اندر نظر | لیك چون زاربات تفسیر و بیان | گس نکرده در کتابی ذکر آن
هم‌نگوئیم‌که یك هرزه درای | گوید این تفسیر میباشد برای | زین سخنوران حسنس پر حسد | خورده ام در هرمقامی من لگد
تا نیاسند در انکار من | سعی کردند از غلط اغیار من | پیش هرکس بر طریقی تا پسند | یعنی من کردند دشمن روی چند
نیست چیزی زبدة الاسرار او | یا که عروس الحق ازگلزار او | ور نکرد این حرف ناورعاقلی | که تاند شمس پنهان در گلی
کی توان قول صعبی را زدیست | کزحورشید فلك روشن تراست | میکند انکار کانها رصعبی است | هیچ اوراعلم‌ودوق اینگونه نیست
زین نشد چیزی کم اردریای‌من | برمن افزود از کرم مولای من | هرچه افزود بر انکار خویش | حق‌من‌افزون نمود اسرارخویش
نیست حونی بد رابحان ارحسد | بوالحکم شدکج و بادان ارحسد | هرچه ماه افزون ضیاء و صوکند | آنکه دانی بیشر عوعو کند
ماه‌کی‌بوشد رعو غوروی حویش | بوالحکم‌راگوبمال درخوی‌حویش | مصطفی را داده حق این کرّوفر | بو چگونی ای جهول خیره سر
گوئی‌اوامی‌است‌پس‌این‌قول‌کیست | گر دغب‌آید بوانکارت رچیست | ورنبود تو چو اویك آنه گو | ر آفتابی بی خبر ار سایه گو
مشرق ومغرب رنورحور پراست | حه زیان‌خفاش ازرو دلحوراست | بو که نعی نور فاشی کردهٔ | حود ربی چشمی خفاشی کردهٔ
مذکر فضل حدا و داد او | آن شود که غافلست از یاد او | آل اسرائیل گر آرید یاد | هست احمد فضل دیگر بر عباد
یاد این نعمت کنید ازمردمید | ورکنید انکار این سررا دمید | ر احمد مرسل فرود اکرام را | بود تکرار از پی الزام را
نکتهٔ دیگر که فهمش حس‌ماست | گویمت در ضمن تفسیراوبحااست | حواهد آمد موقع تحقیق آن | ورنه رو بحر الحقایق راحوان
اندر آنجا ذکر آنرا کرده ام | آن معانی در بیان آورده ام | اندر انجا هست کافی این مثل | گر غلامی درد گردد یا دغل
هرزمان کر روی حطائی سربرند | حواحه الزامش بفضل خود کند | کورا دادم سرایر مال وجاه | با که داری‌حق احسام نگاه
صد حطا کردی و بخشوده ورا | بر بوا و نعمت افزودم ورا | بار افزودی تو بر طغیان حود | هیچ باری در بطر پنهان حود
خاصه اکنون که فرسادم پیام | بر رعیت بهر بطم و اهتمام | تو رَوی‌گوئیکه این باشد دروغ | بست در گفتار وکردارش فروغ
از حقوق من باوردی بیاد | زین سپس‌مانی ز فضلم نامراد | این‌خطا ازهرحطا افزونتراست | آن‌خطاها جمله دُمبوداین‌سراست
پس‌بپرهیزازچنان روزای دنگ | که بکوبم جمله اعضایت بسنگ | تا فروزم بهر حاحت آتشی | کاین چنین‌باشد سزای سرکشی
کس نگیرم جای بو در انتقام | بست مقبولم عطائی با تمام | هم ترا بود شفیع و ناصری | توبه کن یك با بدفعش قادری
هم چنین میدان خطابات وحود | بر قوای طبع ار روی شهود | از پی تعظیم عقل مسطاب | مابقی را رو بعقل کن نیاب

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

وهنگامیکه‌آزمود ابراهیم‌پروردگارش‌بسخنان پس‌تمام‌کردآنهارا گفت‌بدرستیکه‌من‌گرداننده‌ام‌تورا برای‌مردم‌پیشوا گفت واز نسل من

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ١١٩

گفت نمیرسد عهدمن ستمکاران‌را

وان زمان که آزموده شد خلیل
یعنی ابراهیم از رب جلیل
بر کلامی چند پس کرد آن تمام
گفت گردانم بخلقانت امام

گفت هست این بهر فرزندان من
گفت نی ظالم ندارد این نفن
بعضی از ذریه ات ظالم شوند
بر صفات و سنت تو نگروند

عهد من هرگز بظالم کی رسد
کی سبم فرودین بر دی رسد
این بلیه سیر روحانیت است
قلب وروح و سرخفی در وحدتست

جمله احوال و مقامات سلوك
تا وصول آسان که شد خاص ملوك
گشت تعبیر این مراتب زاقتضا
خود بتسلیم و توکل یا رضا

هست اتمام مراتب در فنا
زان سپس گردد امام ذوالبقا
چون مراتب در فنا گردد تمام
بر خلایق در بقا باشد امام

سوی حق از حق دگر راجع شود
در هدایت سعهٔ جامع شود
بین حق و خلق گردد واسطه
زاو بحق یابند خلقان رابطه

ظلم آن باشد که او رون کرد و کاست
از حقوق حق و خلق و ینست راست
این خلافت را نشاید ظالم است
جاهل الدانست گرچه عالم است

طالم از عهد امامت عاریست
عدل وعصمت شرط عهد باریست

وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ اَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرٰاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَا اِلٰى اِبْرٰاهِيمَ

وهنگامیکه گردانیدیم خانه را بازگشتن گاه برای مردمان وامن وبگیرید از مقام ابراهیم نمازگاه وعهد کردیم بسوی ابراهیم

وَ اِسْمٰعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَالْعٰاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۱۲۰

واسمعیل انکه پاکیزه نمائید خانهٔ مرا برای طواف کنان ومعتکفان ورکوع کنندگان وساجدان

وینکه گردانیدیم جای بازگشت
خانه را بر عهده از هر شهر و دشت
حای ابراهیم اد بهر نماز

ما بابراهیم و اسمعیل هین
در طهارت عهد کردیم این چنین
راه بدهند اندران یکسانه را

بهر طوف طائفین و عاکفین
راکعان و ساجدان زاهل یقین
صورت آن خانه شد بیت الحرام

مرجع است و مأمن او از هراس
هم سلامت را سبب دور از هراس
ایمنند از شر نفس بوالفضول

و از فریب قوه های ضبع پست
وز فساد و کید وهم بد دست
شد مقام روح و خلت برگزام

وان مصلی موطن ذکر اندر است
بالحقیقه آن صلوة اکبر است
با تو گویم گر بود توفیق وحان

عهد یزدان با خلیل و با ذبیح
بود بر تطهیر قلب ای مسریح
ور صفات نفس و ادناس قوی

پاك دارید از برای طائفین
یعنی اهل اشتیاق و سالکین
دائما باشند در حول و طواف

عاکفین از عارفان کاملند
گز توکل بر مقامش واصل اند
بیست قلب آنجا دگر تلوین پذیر

فارغست از نقش وتلوسات نفس
وز رکوع ار خاضعین است ای ثقات
که بر ایشان شد تجلی صفات

میرسد اینجا بتحقیق ار ولا
اهل تسلیم از توکل بر رضا
کر تجلی فانی اندر وحدتند

وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ

وهنگامیکه گفت ابراهیم پروردگارا بگردان این شهررا امن وروزی بده اهلش را از میوه ها هرکه بگرود ازایشان بخدا

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلٰى عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ۱۲۱

وروز بازپسین گفت وآنکه کافر شد پس برخوردار کنم اورا اندك پس ملجاء سازم اورا بسوی عذاب آتش وبد بازگشتی است

گفت ابراهیم کای پروردگار
این بلد را امن گردان از عثار
واهل آنرا رزق ده از هر ثمر

بر خداو هم بروز واپسین
یعنی الا عاصیان و مشرکین
گفت آری ور شود کافر یکی

پس نمایم مضطر او را برسعیر
بر عذاب نار و هم بئس المصیر
آن بلد را صدر دان کآمد حریم

از صفات نفس و اسیلاء آن
واعیال آن عدوی بیره جان
اهل او ایمن بوند از مکر جن

رزق اهلش شد معارف درفتوح
بورو حکمت کآن بوداتمار روح
وحدوا للهند زایشان مؤمنین

ساکنین صدر دارند احتجاب
بستشان از حد تجاور را دساب
بهره یابند از تمتع بس قلیل

از معانی وز علوم بازله
کاید از روح آن فیوض کامله
زان معانی زان حقایق زان حکم

بر عذاب نار حرمان مصطرند
گر چه از نقصان خود مستهضرند

وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۲۲

وآنهنگام که برداشت ابراهیم پایه‌ها از خانه واسمعیل پروردگارما بپذیر ازما بدرستیکه توئی شنوای دانا

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَيْنَا

پروردگارما وبگردان مارا کەگردن نهنده مرتورا واز ذریۀما گروهی گردن نهندگان مرتوراو بنمامارا مناسك مارا وبپذیر برما

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٢٣

بدرستیکه توئی توبه‌پذیر ومهربان

دربیان کعبه‌و حقیت آن

کرد ابراهیم وقتی که بلند
کعبه را میدان که نازل زآسمان
مر ملایك آمد از احلال او
بار نازل شد در ایام خلیل
حجر اسود بود یا قوی مبین
پس خلیلش کرد وضع اندرمکان
اینکه نازل شد بعهد آدم آن
وان دو باب شرقی و غربی بداد
رفتن ار هدش بکعبه از کمال
هست استقبال املاك از هدی
پیش ازان کآثار قلب اندرحنین
با بوحه حود بسیراست‌و سلوك
هست استقبال اوراح ملك
شد هوا غالب معالی گشت سلب
کعبه را بگرفت گرحه آب هیچ
بیت معمور ار حوادث دور بود
خانه آنجا بود تا وقت خلیل
گشت هادی آن خلیل نیك پی
حاصلا ار بو خلیل نیك بحت
یافت زآنهم رفعت از تأیید ذات
وان حجر کر لمس‌حایض‌تیره‌شد
داد ابراهیم رفعت ز انقیاد
گفت یارب کن قبول ازما رحود
مر قبول حق بود توفیق‌و حدب
بر احادیث نفوس ما سمیع
بر من و ذرّیتم اکرام کن
ملت‌او را ازان احمد گرفت
هم نما ما را مناسك بالتمام

پایهای خانه را دور از گزند
شد بعهد آدم از بهر نشان
تا چهل فرسخ باستقبال او
هم بلند ارکانش از نام خلیل
کر حنان آورد جبریل امین
در زمان او چوطاهر گشت آن
هست اشارت سوی‌قلب اندرنهان
شد طهور علم مبدأ هم معاد
شد اشارت‌سوی‌تکوین واعتدال
مر اشارت بر تعلق از قوی
طاهر آید در زمان اربعین
سوی قلب‌ارنفس مطلم بی‌شکوك
در طریق از مرد رهرو یك‌بیك
ارمان رفت آنچه بود آثار قلب
لیك کس داخل نشد دان باب‌هیچ
در فلك خود باقی و معمور بود
باز آمد در زمین ز امر خلیل
اهتدا کردند حق جویان ذوی
پایهای خانه را بر داشت سحت
در سلوك قلب بر توحید ذات
تیره یعنی‌دل ز نفس حیره شد
مر قواعد را و اسمعیل راد
این سلوك وسعی مارا درصعود
که کند شورابها را آب عذب
مطلع بر سر و جهر ما جمیع
سر فراد این جمله را راسلام کن
رشتهٔ‌توحید را از حد گرفت
هم پذیر ار ما رجوع مستدام
بر تو جوئیم از خطور ره امان

گفت یارب کن قبول اینرا زما
داشت سوی‌مشرق ومغرب دودر
کرد طوف وگشت داخل از فتوح
داد او یکباب بهر او قرار
از زمان نوح تا وقت خلیل
گشت ار لمس‌زنی حایض سیاه
که طهور آن زبود آدم است
معرفت بر عالم نور و ظلم
از جهان طبع و جسم مظلمه
کآن نمایه است و حیوانی نساء
تا در آن تکوین بپذیرد بیش
وان قبول آن قوی از هر قبیل
در زمان نوح کر طوفان جهل
عالم ار جهل بشر شد غرق آب
مرتفع بر آسمان چارم آن
زانکه قلب عالم‌استآن راانتساب
یعنی اندر عهد ابراهیم راد
خواهد آمد جای آن کراین مقام
باب واحد داد یعنی در فتوح
بد خلیل اول کسی کاندر سیر
وان هوا های طبیعت کر قرار
بود اسمعیل کودك آن زمان
وین جهاد نفس در تعمیر قلب
تو سمیعی شنوی آواز نفس
هم بگردان سوی حود مقاد مان
تا ترا باشیم فرما بر همه
کو بحست ازراه توحید انحراف
توبهٔ ما را ز رحمت کن قبول
که توئی توبه پذیر ومهربان

که سمیعی و علیم ای ذوالوفا
کرد زارض هند بس‌حج بوالبشر
مرتفع پس گشت در طوفان نوح
کآن بود معروف بیك برمستحار
آن ز مردم کرد پنهان جبرئیل
بیك شو تاویل هریك زاهل راه
طاهر از حق با وحود آدم است
هم دگر غیب وشهود ازکیف وکم
سوی قلب ار هیچ داری ملهمه
بر بدن ر آثارشان در وی بنمام
هم شود دروی محمرّ طینتش
در سلوك آداب و اخلاق جمیل
شدجهان ویران رسس ضعیان‌جهل
کعبهٔ دل یافت ار خلق احتجاب
گشت از جهل و هوای مرده آن
گر خلل یابد شود عالم خراب
بر مقام قلب شد میل عباد
با تو گویم شرح و تفصیلی بنمام
قلب را از خود ترقی تا بروح
شد بر او توحید ذاتی جلوه‌گر
میشود جاری از او بی اختیار
نام او عطف است از بهر نشان
وین ریاضت از پی تنویر قلب
هم علیمی بیك دای راز نفس
وا بجود مگدار د استر دادمان
بر طریق احمد و حیدر همه
یکقدم بنهاد بر شرك و خلاف
تا رسیم از فرق بر جمع وصول

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ

پروردگارماو برانگیزدرایشان فرستاده ازایشان بخواند برایشان آیات‌تورا وتعلیم‌بکندایشانرا کتاب وحکمت‌را وپاك‌سازدایشانرا بدرستیکه

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٢٤ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

توتوئی غالب درست‌کردار وآن کیست برگرداز کیش ابراهیم مگرکسیکه خوارکرده‌باشدنفسش راوهرآینه بتحقیق برگزیدیم اورادردنیا

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ١٢٥ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ١٢٦ وَوَصَّى

وبدرستیکه‌اودر آخرت هرآینه‌ازشایستگان‌است هنگامیکه گفت مراورا پروردگارش که‌فرمان برگفت فرمان بردارم مرپروردگار جهانیانرا ووصیت کرد

بِهَا اِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۱۲۷

بدان ابراهیم پسران خود را و یعقوب ای پسران من بدرستیکه خدا برگزید از برای شما دین پس نمیرید الته مگر اینکه باشید شما مسلمانان

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ

آیا بودید گواهان هنگامیکه حاضر شد یعقوب را مرگ هنگامیکه گفت مر پسران را که میپرستید از بعد من گفتند میپرستیم خدای تو را

وَ اِلٰهَ آبَائِكَ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ اِلٰهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۱۲۸ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

و خدای پدران تو ابراهیم واسمعیل و اسحق خدائی یگانه ومامر اورا منقادایم آنها گروهی اند که گذشتند

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۲۹ وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارٰى

مر آنهارا آنچه کسب کردند و بر ایشما است آنچه کسب کردید و پرسیده نشوید از آنچه بودند که میکردند وگفتند بوده باشید یهود یا ترسا

تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۳۰ قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا اُنْزِلَ

باهدایت یابید گو بلکه کیش ابراهیم حق گرا است و سر دگه نباشد از مشرکان بگوئید گرویدیم بخدا وآنچه که مافرو فرستاده

اِلَيْنَا وَ مَا اُنْزِلَ اِلٰى اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ وَ مَا اُوتِيَ مُوسٰى وَ عِيسٰى

شد بسوی ما وآنچه فرو فرستاده شد بسوی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط وآنچه آمده شد بموسی وعیسی

وَ مَا اُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۱۳۱ فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ

و آنچه داده شد پیغمبران را از پروردگارشان حدائی نیابیم میان یکی از ایشان و ما مر اورا گردن نهندگانیم پس اگر بگروید بمانند

مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۳۲

آنچه ایمان آوردید باو پس بتحقیق که هدایت یابید و اگر روی گردانیدند پس جز این نیست که ایشان در مخالفتند پس زود باز دارد ایشان را او و اوست شنوای دانا

کن تو ای پروردگار ارما قبول
با کتاب وحکمت آن داعی زغیب
آن دعای مستجاب از رهمس
کیست تا برگردد از کش حلیل
محجب از نور عقل او بالتمام
بر گزیده شد بدینا هم بدین
هم نمودیم اختیارش بر نبات
حق تعالی گفت شو منقاد هین
گفتن حق بر تجلی ذات بود
پس وصیت کرد بر ابنای خود
پس نباشد تا نمیرید الا بدین
مر موحد را بدین است و به ذات
که چه بعد از من پرستد از مهد
آنکه ابراهیم و اسمعیل راد
امتی بودند آنها نیک زاد
اجتهادی نی کزو دل شد سیاه
اجتهادی نی که کسش قولی است
هست ایشان را جزای اکتساب
بودشان کار از بصیرت در یقین
اینکه گفتند اهل انکار از خود

می بر انگیزان در ایشان یک رسول
آیدو هم با کشان سازد ز عجب
شد موافق با اراده و مشیتش
حرسعیهی کوشت خوار اندر سبیل
مانده باقی در مقام ابتلاء
هست هم در آخرت از صالحین
در فنای وحدت و توحید ذات
گفت مقادم بر ب العالمین
که نمودش روی بر ذات وجود
خاصه یعقوب آن سلوك ورای خود
حر که از خود مرده باشد آزمن
دین او حق ذات او حق مات مات
از ره و آداب توحید آگهید
میرسیدند و اسحق از و داد
درگذشتند از جهان آزاد و شاد
بلکه آن کآرد بدل عشق اله
بلکه آن کز حق بدل مسئولی است
تا شما را چیست کسب اندر حساب
نی بعمل دیگران در راه دین
تا که باشید از نصاری و زیهود

تا بر ایشان خواند آیات صواب
خوی بوئی غالب بهر کار از نخست
احمد آمد با کتاب و عترتی
کرده نفس خویش را خواردار
بر گزیدیم آن بلند آواره را
ملتش مانند نکبی تابناك
استقامت صالحین را در جزا
آسلم اعمی شو موحد در زمن
وان احابت از مراتب رستن است
راه این توحید بر ایشان نمود
دین آبا را بجان بنده شوید
هم بیعقوبید حاضر در بهفت
جمله گفتند آن خدائیرا که دز
آن خدای واحد بیچون و چند
منکر دیدی بتقلید اعتماد
اجتهادی نی که هست از فعال وقبل
آن شهان کردند کسب آن ز دل
کس نپرسد از شما اندر محل
هیچکس را نیست اندر نیك وبد
این سخن نبود ز محجوبین عجب

هم بنامودند مر ایشان را کتاب
هم حکمی راست کردار ودرست
با حوحدر بن عمی ذوالبصری
از ره رحمت فتاده بر کنار
یعنی ابراهیم نیك اندازه را
هر گره یابند از او نظم و رشد
میشود حال بقا بعد از فنا
هم فنای فی الله اندر ذات من
بر حق از مادون حق پیوستن است
گفت حق بگزیدتان زین ره نجود
از چنین مردن بحق زنده شوید
وقت مردن گو بابنائش چه گفت
میپرستیدی تو و آباء از تمیز
ما باو فرمان بریم و مستمند
یا بنقل صرف دون اجتهاد
اجتهادی بل که موسش دلیل
شاد رفتند از جهان آب و گل
زانچه منکردند آنها در عمل
مر جزا بر اعتقاد غیر خود
تهمتدو گویند نز علم و ادب

این برعم خویش پندارند خیر | دین خود دانند بر حق نی ز غیر | گو برایشان بلکه هست اندر سق | ملت توحید ز ابراهیم و حق
شاملست آن تالیقین بر کل دین | خواهدآمد شرح حالش بعدازین | او بود از مشرکین یعنی ببود | محتجب یکدم ز توحید وجود
یك شکال آید دراینجا یك صفی | با تو گوید تا نماند مختفی | شمس را گفت او میر این دور بست | بیست کشف از آنکه مه را او ربست
تو کنی اثبات شیئی بر ملا | بیست دان مقصود نفی ما ادا | بهر نفی این توهم بعد ازین | میدماید ذکر نام مرسلین
قولوا آمنا و فرمان داده او | بر خدا و آنچه بفرستاده او | بر براهیم و ذبیح پاك دین | هم دگر اسحق و یعقوب ونبیین
یعنی آن اثبات پاکیزه روان | در ره توحید شمع دود مان | وانچه بر موسی وعیسی درطلب | داده شدهم بر نبیون رامر رب
خود نپنداریم بین یك نفر | ما حدائی زان جماعت نا پسر | جمله آنها بر صراط وحدتند | مشرك و محجوب بعضی زامند
ما ورا عدیم و منقادو مطیع | حق گواه و مصطفی مارا شفیع | پس خدائیکه نگردانند ار بگردند | بر هدایت رهروید و رهروند
ور بگردانند رو از افتراق | بیست شك کاندر خلافند وشقاق | پس ربودی یاد دارد در نمود | از تو ایشانرا خداوند ودود
| آن خدائی کو سمیع است وعلیم | اهل حق را بنداند از جحیم |

صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عابِدُونَ ۱۳۳

رنك خدا وکیست بیکو تر از خدا | دررنك کردن وما مر اورا پرستندگانیم

رنگ حق است این مذاهب وین ملل | رنگ را رو کیست بهتر در عمل | صبغة الله یعنی اندر اهتدا | گشت باید تابع دین خدا
به زشرع الله ودیش رنگ بیست | غیر رنگش هیچ درفرهنگ بیست | صبغة الله است اصل رنگ ما | هم ماو ایمان ما وآهنگ ما
هست هر ذی اعتقادی باطشی | خود برنگ اعتقاد کا منش | صاحبان اعتقادات ای همام | رنگ دارند از پی خود بیمام
اهل هرملت مصفی درخور است | صبغ او در صبغ آن یبعمر است | واهل هر مذهب صبغ آن امام | که مر ایشانراست قاید در نظام
اهل حکمت مصبغ بر صبغ حق | در عقول حویش یعنی بالحصول | واهل اهواء و بدع مصبوغ ذن | بر هواء و بر نفوس بی تمیز
وان موحد مصبغ بر صبغ حق | صبغة الله است صبغش در نسق | هل تعیین رنگ اورا گیرزود
هر رخی را رنگی الدرکثرتست | رنگ بیرنگی نشان وحدتست | رنگ او ازرنگها بیرنگی است
رنگ گل بگذارورنگ باغ شو | محو رنگ آمیزی صباغ شو | فقر جوئی شو سیه رو از دوکون | رنگ فقر ایست بی تغییر لون

قُلْ اَتُحاجُّونَنا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنا وَرَبُّكُمْ وَلَنا اَعْمالُنا وَلَكُمْ اَعْمالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ۱۳۴

بگو آیا خصومت میکنید مارا درحدا واوست پروردگارما وپروردگارشما و برای ماست کردارهای ما و برای شماست کردارشما وما مر اورا مخلصانیم

اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْراهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْباطَ كانُوا هُوداً اَوْ نَصارىٰ قُلْ ءَاَنْتُمْ

آیا میگوئید که ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط بودند یهود یا ترسا بگو آیا شما

اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ۱۳۵ تِلْكَ

دانا ترید یا حدا وکیست ستمکار تر ازآنکه پوشد گواهی را که در برداوست از خدا و بیست حدا بیخبر ازآنچه میکنید آنها

اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳۶

گروهی اند که گذاشتند مر آنهارا است آنچه کسب کردند و مر شمارا است آنچه کسب کردید و پرسیده نشوید از آنچه بودند میکردند

اوست بر ما و شما جمله خدای | گو تخاصم میکنید آیا رکیك | در حدا و علم غیب و امر دین | هم عملهای شما بهر شما
ما مر او را مخلصیم و خالصیم | جمله مصنوعیم او را در اقتضای | هست مر اعمال ما ار بهر ما | یاخود اسمعیل واسحق اریهود
هم دگر یعقوب و اسباطش تمام | چون شما نی در عملها ناقصیم | یا که میگویید ابراهیم بود | گوست دانا برهمه جهروخفای
کیست طالمتر ازآنکو ازسنم | خارجست ازعقل و برهان ایکلام | گو شما دانید ایرا یا خدای | بیست حق غافل ازآنچه میکنید
یعنی آگاهید از حکم کتاب | داشت نزد حق شهادت مکتم | شاهدید و پردهٔ غفلت زنید | بر تمام انس و جان یغمر است
وانگهی پوشید چشم ازکردگار | که رسولست احمد ازحق بالصواب | یعنی آگاهید کاحمد برحق است | بیست بر تکرار حاجت ذکر آن
| زانچه دانید از گواهی آشکار | تلك امة قد خلت آمد بیان |

سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّيٰهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

زود باشد بگویند بیخردان از مردمان چه چیز گردانید ایشانرا از قبلهٔ ایشان که بودند برآن بگو مر خدایراست مشرق و مغرب

يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۳۷

هدایت میکند هر که را میخواهد بسوی راه راست

سالها مسجود روی اقدسش — در عبادت سوی بیت المقدسش — هود گفتند از نداریم امتیاز
ما مقدّم بوده ایم از روی دین — هر مقدّم فضل او باشد یقین — بدگمان شد احمد کامل شهود
روز دیگر جبرئیل اندر قیام — کرد رویش جانب بیت الحرام — مشرکان گفتند آخر را امتیاز
یا منافق پیشه کان از مسلمین — بودشان این گفتگو از حقد و کین — لاجرم این آیت از رب الاحد
زود باشد در میانشان گفتگو — که شما از قبله گردانید رو — این چنین گویند کاین اسلامیان
گر مراد از دین خود می یافتند — رو ز قبلهٔ خویش چون بر تافتند — این سفیهان عقلشان برظاهر است
از خفاف عقل و هم از ابلهی — نیستشان از اسلام و وحید آگهی — عقلشان را گر نبودی اعوجاج

در حقیقت تحقیق قبله

چونکه دورند از رسوم معرفت — ملتزم سازند حق را بر جهت — بودشان حق وافی از کل جهات
گو بود زاو مشرق و مغرب همه — خود برون از میمنه است و مشئمه — بر صراط مستقیمش رهنما
آن طریق مستقیم وحدت است — کش مساوی هر جهت ما بست است — حد بود مفقود در وحه الاحد
دین حق واحد بود وین اختلاف — از هوای نفس خلق است و خلاف — و اختراعات نفوس مجتهاد
دین که از نفس و هوا شد باطل است — ور بحق باشد بوحدت شامل است — کاصل هر دینی است حق بشوب خلق
بود مکشوفش حقیقتهای دین — کاصل ادیان بست عبر از حق نفس — وسوسهٔ نفس است آنچه باطل است
وسوسهٔ نفس ار رود باقی حق است — حق ز تحمیق خلایق مطلق است — که در ادیان برتر از تحدید بود
هست ادیان کوتاه دست کف خلق — واچه خلقان راست از نامحقق — کآن سرای مشرکان بود. و یهود
حد خلقی لایق معبود بیست — بر مقامی ذات او محدود بیست — بر حقیقت داشت رو نی بر مجاز
واینکه میگفتند قبلهٔ ماست این — بحر بودند از توحید و دین — حق ز باطل میکردند امتیاز
کعبه وهم بیت مقدس از حق است — آنکه گوید هست ازما احق است — ور موحد رو کند بور دلست
بیت مقدس ور بود خاص یهود — قبله بود جای جنگست و جحود — قبلگاه انبیاء و اولیاست
مصطفی را سوی حق بدقلب عیب — کرد رو از مصلحت بر قبلتین — کر جه رو بر قبلتین اوکرد رو
بس جهتها داشت کو بر قبلتین — رو نمود اندر نماز ارفرض عین — وجهی ار آن جمله گویم با تو نیک
خواست گوید کاین دو دین اصلش یکست — وین دو قبله بر یهود و مشرکست — قبلهٔ اهل جدل نفس و هواست
بیت مقدس نز یهود است ای همام — هم به بهر مشرکان بیت الحرام — نی که قبله اهل انکار و هوس
گر بقبله رو نماید با کسی — قبله ار وی رو بگرداند بسی — قبله گردد نی که رو هر موقفی
نکتها را با تو گفتم مو بمو — تا ز توحیدش توانی برد بو

وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ

وهمچنین گردانیدیم شما را امتی میانه تا بوده باشید گواهان بر مردمان ومیباشد پیغمبر برشما گواه و

مٰا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهٰا اِلّٰا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقِبَيْهِ وَ اِنْ

نگردانیدیم ما قبله را که بودی برآن مگر آنکه بدانیم کسیرا که پیروی میکند پیغمبر را از آنکه برگردد برپاشنه‌هایش واگرچه

كٰانَتْ لَكَبِيرَةً اِلّٰا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ وَمٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ اِيمٰانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ۱۳۹

بوده باشد هر آینه بزرگ مگر بر آنکسانیکه هدایت کرد خدا و بیست که باشد خدا تا ضایع کند ایمان شما را بدرستیکه خدا بمردمان مهربان و بخشنده است

همچنین گردانیدم از هر رهگذر — من شما را امتی بس خوبتر — تا شما باشید بر مردم گواه
نقطه باشد گر که دانی بیغلط — جای او در دایره اندر وسط — سرو وسطا پس بنقطهٔ راجح است
جامع اطراف جز توحید نیست — کاختلاف اندروی و تردید نیست — اهل توحیدند شاهد بر نفوس
که ز توحید اندر ادیان واقفند — صاحب جمعند و بر کل عارفند — از امم باشند فرد و منتخب
چون بحق دین خود واقف شدند — بر همه ادیان بحق عارف شدند — قبله ات را ما بگرداندیم بار

بر شما شاهدهم احمد از اله
کو همه اطراف خودرا جامع است
شاهد ایشان هم آن شمس الشموس
نی چو امتها بظاهر محتجب
که بران بودت توجه در نماز

جزکه تا دانیم تابع بر رسول
نه‌چنان علمی که قبل از خلق بود
این چنین علمی ز موجودات او
داند این تفصیل را با اینها
خواجه خود داند غلامش بحرداست
تا نگوید گر سفیهو الله است
گفت نادانیم تابع بر رسول
بس کبیراست آن بمحجوبین وشاق
حق کجا ضایع کند ایمان کس

نك شنو گر هیچ داری قلب وعی
بر دو قسم است اصحاب ای پاك دلق
کآن ز کعبه سوی بیت المقدست
هست تحویل دوم بر کعبه باز
این شهود جمع در تفصیل بود
این نزول آمد مگر بعد از عروج
این بسی بر واصلان آید گران
بر گماش سعی او باطل شده
افترامی دید بعد از اجتماع
فرقهٔ ثانی ز اهل احتجاب
حکمت تحویل نشناسند باز
بد بر ایشان شاق بطلان عمل
او رؤفست از پی شرح صدور
فرقهٔ ثانیه هم از رأفتش
فرقهٔ ثانی هم اروی کامیاب

کیست چون حکمی ز حق یابد نزول
در مقام عینی و جمع وجود
نیست کسرا هیچ غیر ازذات او
آنچنانکه بود دانا ز ابتدا
در موارد یا سفیه و فاسد است
طل عون خواجه برمن کوته است
کست یعنی حیست ابدائهٔ عقول
که گرفتارند بر کذب و مذاق
یا رسولش کاصل ایماست وبس
تا اینجا گر که مبدای کلام

یك بحق الحق وهم بالحق رحلق
صورت معراج قلب اقدس است
عود سوی قلب نرد اهل زار
بار هم تفصیل در جمع وجود
صد مبارك زین ورودو آن خروج
کآید اندر فرق از جمعی جنان
بعد شاهی حوار و مستأصل شده
گشت طبش زان مساعی بر ضیاع
هست اشارا بظاهر انتساب
گرچه‌رو برکعبه‌کرد اندر نماز
بهر نفی آن توهم وان زلل
هم پی رفع حجاب ازفضل وبور
مستفیدند از رسوم طاعتش
در عمل باشد در یوم الحساب

علم تفصیلی است این کاندر امور
بود معلوم اندر آن اشیا تمام
علم تفصیلی بود بعد از وجود
پیش اوباشد مساوی قبل و بعد
لیك او را در رجوع خدمتی
ور کسی را بشر بخشد بوا
از کسی که باز گردد دارتداد
جز بران کورا هدایت کرد حق
اوست بر مردم رؤف هم رحیم
بود تفسیری بقدر فهم عام

بالحق از خلق آنکه‌دارد احتجاب
از مقام قلب و سر مرد شهود
حال تمکین واستقامت در افتصا
نیست اینجا احتجاب از الحق بخلق
بعد بعد از قرب نرد اهل دل
همچو محتاجی که ره یابد بگنج
یا چو مشاقی که یابد وصل یار
این بشارت واصلارا بس بجاست
بس مقید در عمل بر صورتند
بر گماشان فعل اول باطل است
گفت ضایع نیست اعمال قدیم
بر بقا بعد از فنا شد در مقام
هم رحیم است اوکه درقوس صعود
مینماید از ره رحمت قبول

تابع معلوم باشد در ظهور
سابق از ابجادشان بر وصف وتام
کآید این اشیا بعینه اندر شهود
تاکه‌دارد رنگ نحس ورنگ سعد
مینماید امتحان هر نوبتی
باید او اندر خروش و ماجرا
زین تحول بر عقبها بامراد
نیست انکارش زامر ماسبق
رهنما هم بر صراط مستقیم

تا کسی بحقق خاص از قبلتین
داد آن تحویل اول را صواب
حاجب روح و خفی دارد صعود
ایست اندر دعوت حق از خدا
هم بحق از خلق ای پاکیزه‌دلق
این بود گر هیچ باشی منتقل
چون شود زان دور بهر اوست ربح
چون بهجر افتد شود بس بقرار
که به ضایع اجر و ایمان شماست
زان تحول بحر از علتند
صحت اندر فعل ثانی حاصلست
تابکه لله است ودورانزوهم ونم
رأفتش بر فرقهٔ اولی تمام
قوم اولی را دهد سیر وجود
سعیشارا در فروع و در اصول

قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰىهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ

بتحقیق می‌بینیم گردیدن روترا در آسمان پس هرآینه روگردانیم تورا البته قبله که خواهی آنرا پس بگردان رویترا جانب مسجدالحرام و

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ اِنَّ الَّذِينَ اُتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

هرجاکه بوده‌باشید پس بگردانید روهایتان را جانب آن وبدرستیکه آنانکه داده‌شدند کتابرا هرآینه میدانند که آن حق است از پروردگارشان

وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ١٤٠ وَ لَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

ونیست خدا بیخبر از آنچه میکنند اگر هرگاه بیاوری بآنانرا که داده‌شدند کتابرا بهر آیتی پیروشوند قبلهٔ تورا

وَ مَا اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ

و نیستی تو پیرو قبله‌ایشانرا و نیستند پیرو قبله‌ایشان که تابع باشد قبله بعضیرا و اگر پیروی کردی خواهشهایشانرا بعد از آنکه آمد تورا

مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ ١٤١ اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَآءَهُمْ

از دانش بدرستیکه تو آنگاه هرآینه از ستمکارانی آنانکه دادیم ایشانرا کتاب میشناسند آنرا همچنانکه میشناسند پسرانشانرا

وَ اِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ١٤٢ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ١٤٣

وبدرستیکه گروهی ازایشان هرآینه پنهان میکنند حق را و ایشان میدانند راستی از پروردگار تو است پس مباشید البته از شك کنندگان

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ

وبرای هریك جائی است که او روآورندهٔ آنست پس پیشی گیرید خیرات را هرجاکه بوده باشید میآرد بشما خدا همه گیرا بدرستیکه خدا

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٤٤ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ

بر هر چیز تواناست واز جائیکه بیرون رفتی پس بگردان رویت را جانب مسجدالحرام وبدرستیکه او هر آینه حقست

مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ١٤٥ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

از پروردگار تو وبست خدا بیخبرار آنچه میکنید واز جائیکه بیرون شدی پس بگردان رویت را جانب مسجدالحرام

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

وحائیکه باشید پس بگردانید روهایتان را جانب آن تا اینکه نبوده باشد برای مردمان برشما حجتی مگر آنانکه ستم کردند از ایشان

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٤٦ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً

پس مترسیدازایشان وبترسیدمرا واتمام کنم نعمت خودرا برشما وباشدشما هدایت یابید همچنانکه فرستادیم در شما فرستاده

مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا

ازشما میخواند برشما آیههای ما واو پاك سازد شمارا وتعلیم کند شمارا کتاب وحکمت وتعلیم کند شمارا آنچه که نبوده باشد

تَعْلَمُونَ ١٤٧ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ١٤٨

که ندانید پس یاد کنید مرا یاد کنم شمارا وشکر کنید مرا واسپاسی مکنید مرا

چونکه ما دیدیم رویت در سما
یعنی آن میل و مرادت در دعا
بلکه آنهم زد تو باشد عظیم
من مواجه میکنم روی تو را
هر کجا باشید گردانید یار
هست حق وقتهای پروردگار
در سماء روح و جمع وحدت
بود پس مشکل رجوعت سوی حق
شرح صدرت داد تمکین در وقوع
هست در صهبا دلیل رجعتش
گوست مشروح و محرم ای ودود
گر دواعی هوا ایمن شوند
که بود توحید افعال و صفات
این بود روشن سور شرع وعقل
گر نباری کل آیتها یقین
هم بولی تابع قبلهٔ آن گروه
هم به بعضی تابع بعضی دگر
گر تو گردی تابع اهوایشان
آنکسانکه دادم ایشانرا کتاب
زد ایشان وصف آن شاه جلیل
حق ز رب تست بر وجه یقین
هرکسی را هست جای و جانبی
حق کند رویش بدان کش بود خو
کآن بود از سبق خیر و حسن حال

گشته بهر افطار وحی ما
تا اراده واصر ما مبدو حفت
تا که بر اسرار توحیدی عدم
سوی آن قبله که داری خود رضا
رو بسوی کعبه در وقت نماز
گو نباشد غافل از اعمال و کار
بود اسعدا و محبس از رشت
دل بحق پرداختی از خوی خلق
تان شدی راضی بتحویل ورجوع
بی حجاب کثرتی از وحدتش
از صفات مس و وسواس عبود
فارغ از وسواس اهریمن شوید
دال بر توحید احمد از جهات
تا پیدار و قیاس اهل نقل
قبله ات را بشنید از بانبس
تا که درذاتی مبره زین وجود
از ره قبله شود و بی سپر
وان شئون طبعی و آرائشان
مشاهدش بحقق از خطاب
هست محسوس و مشاهد تا دلیل
تا نباشی از گروه ممترین
که کند رو بی زمیع و حاجبی
ز اقتضای ذات و استعداد او
خود مقرب مر شما را بر کمال

در خصوص قبله کآن با جبرئیل
به که تو ارمیل وطبع ونفس خویش
یك بسوی کعبه گردان روی خویش
روی گردان جانب بیت الحرام
آگهید اهل کتاب از هر ورق
بود این تفسیر آیت ای حبس
یافتی از حق بالحق احتجاب
اول حال بقا بعد از فنا
پس بگردانیدیم از وجه رضات
پس بگردان رو بشطر المدرقباء
هم کنید اهل یقین الدروی قدر
داده ایم آنرا که ازعقلش کتاب
بالیقین توحید احمد ذاتی است
انکسان کاهل کتابند و کلام
تا که محجوبند اندردین وکیش
از مقام و دینشان بالا تری
زانکه محجوبند کل بردین خود
از پی توحید جامع کآن تراست
آنچنان کابای خود را عارفند
کآن بود توراة وانجیل و زبور
از تو یعنی اهل شك بیگانه اند
هست هرکس را کمال و غایتی
پس بجوئید از طریق خدمتی
هر کجا هستید از حال و مقام

گعبه بودی بد همان امر جلیل
تا رضا زان قبلهٔ کت بود پیش
قبله سازآنرا که خواهی بهرکیش
گو بگردانید هم رو خاص و عام
کاین بود یعنی نشان کعبه حق
بلك شنو تأویل تا تحقیق من
ور جهات کثرتت بود احتجاب
این بود قبل از تمکن در بقا
رو بکعبه قلب حالی از هوات
کن بصدر منشرح یعنی مقام
رو بشطر معنوی یعنی که صدر
داند او از عقل فرقان نصاب
هم دلی داند که خود مرآتی است
از یهود و از نصاری بالتمام
هم مقید بر عقول و فهم خویش
کی شود هم ربه با گل گوهری
ضد غیرو بند خود وآیین خود
ازمقام وحق خود نقصان تراست
میشناسندش بعمد از واقفند
با دلیل عقل بی نقص و قصور
نوبهٔ ز ایشان که بر افسانه اند
قدر استعداد اول رتبتی
سوی نیکی پیشی و سبقتی
آورد بر جمعتان رب الانام

یعنی اندر غایت و حد وجود ‖ که قبول آمد شما را از حدود ‖ کو بود قادر بهر چیزیکه هست ‖ زاقرب و ابعد هم ازعالی و پست
چونشدی خارج بگردان روی خود ‖ سوی شطر مسجد از تعظیم حد ‖ هر کجا باشید گردانید باز ‖ روی خودرا سوی انشطر از نیاز
تا نماند مردمانرا بر شما ‖ حجتی درقول و فعل از ناروا ‖ غیر ظالم پیشکان پر گزند ‖ که زحق محجوب درنفس خودند
مر شما زایشان نترسید ارسرید ‖ که بر ایشان غالبید و بر ترید ‖ آنکه بر دفع ذبابی عاجزاست ‖ گر که عنقا نو ترسد جایزاست
بل زمن برسید کز اقبالتان ‖ ناصرم بر حال و استقبالتان ‖ همچنان کز وحه معنی غالبید ‖ در پناهم ایمن از هر حایید
هم بظاهر برعدو غالب شوید ‖ ایمن از اعدا زهر جانب شوید ‖ آری آن کزحق بترسد یکنفس ‖ می نترسد درجهان ازهیچ کس
رهروی کوترسدازکس ناکس است ‖ ترسناك ازخاروخس خاروخس است ‖ هرکه ترسد از خدا در جستجو ‖ هرکسی را حق بترساند از او
ورنترسد دو اگر شیر است وشیر ‖ حق دهد بیمش زموشی تا گزیر ‖ گفت حیدر بینی ازحق را کبیر ‖ خلق آید پیش چشمت بس حقیر
پس زمن ترسید تا در هر مقام ‖ نعمت خود بر شما سازم تمام ‖ تا که باشد مر شما تایید راه ‖ ذکر و فکر از دیوتان گردد پناه
همچنا نکه خود فرستادیم ما ‖ یکرسولی از شما اندر شما ‖ بر شما میخواند او آیات ما ‖ تزکیت میدادتان از ناروا
علم و حکمت بر شما میداد یاد ‖ واچه را دانا نبودید از نهاد ‖ پس بیاد آرید نعمتهای ما ‖ تا بیاد آرم شما را در نوا
یعنی اقرایم شما را بر نعم ‖ وان نبود عرفان و حب مکتتم ‖ نعمت منعم روا بر شا کراست ‖ واینکه کفران کرد برحق کافراست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ١٤٩ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ

ای آنکسانیکه گرویدید یاری جوئید بشکیبائی و نماز بدرستیکه خدا باشکیبایانست ومگوئید مرآنرا که کشته شود

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ ١٥٠ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ

در راه خدا مردگانند بلکه زندگانند ولیکن نمیفهمید وهرآینه میآزمائیم شمارا بچیزی از ترس وگرسنگی

وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ١٥١ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا

و کمی از مالها ونفسها ومیوه‌ها ومژده‌ده شکیبایان را آنانکه هرگاه برسدایشان رامصیبتی گفتند

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ١٥٢ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ١٥٣

بدرستیکه ما از برای خدائیم وبدرستیکه ما سوی او بازگشت کنندگانیم آنگروه بر ایشان رحمتها از پروردگارشان ورحمت وآنگروه ایشانند هدایت یافتگان

مؤمنان جوئید از وحه ثبات ‖ استعانت جمله بر صبر و صلوة ‖ ایست اعانی که باشد بالعیان ‖ دان زسطوات تجلی صبر آن
زین تجلی رهروی نوراست صبر ‖ در بیستان یقین شیر است و نر ‖ عظمت حق بیند و ماند بجای ‖ این باشد جز موفق خدای
زهرهٔ شیران ندرد زین نهیب ‖ کن عجب گرزهروی دارد شکیب ‖ بر صلوة اعنی شهود وحه ذات ‖ استعانت جست باید در ثبات
گفت زین دوحق بود باصابرین ‖ بی عنایت این نخواهد شد یقین ‖ با نگوئید آنکه در راه خدا ‖ کشته شد یعنی که وارست ازهوا
نفس خودرا کشته است او مرده است ‖ بلکه بر عمر ابد پی برده است ‖ زنده است او برجوة سرمدی ‖ میخورد قوت از لقای ایزدی
لیك ناداند دین معنی شما ‖ زانکه اندر پرده ایدو در عمی ‖ آرمایشهاست ما را در وقوع ‖ ازشما برچیر ها از خوف وجوع
هم دگر از نقص اموال و نفوس ‖ که حوردهرکس رنقصانش فسوس ‖ ده بشارت صابرانرا از وداد ‖ که صبور اندر سلوکند و جهاد
صابرند اندر غم و آفات خود ‖ در ولای ما و مألوفات خود ‖ آنکسان کز عشق بر بیم وامید ‖ در مصیبتها که ایشانرا رسید
از خدا وندیم ما گویند چون ‖ لاجرم انا الیه راجعون ‖ هر تصرف کوکند برما رواست ‖ ملك ملك اوست کردآنرا که خواست
هست ایشانرا بهر لیل و نهار ‖ پس درود و رحمت از پروردگار ‖ هم هدایت هاست ایشانرا رما ‖ هر دمی یابند نوعی اهتدا

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا

بدرستیکه صفا ومروه از شانهای خداست پس هرکس حج کرد آرخانه را یا عمره کرد پس نیست باکی براو اینکه طواف کند بآن دوتا

وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٥٤

وهرکس که رغبت کند نیکی را پس بدرستیکه خدا شکر کننده دانا است

در بیان حج و متعلقات آن

آن صفا و مروه آثار خداست ‖ وز علامتهای دین بهر شماست ‖ چونشدید ازعمره فارغ هم زحج ‖ طوف آن دو بر شما نبود حرج

یك شکال آید در اینجا واشتباه
فعل واجب گفت چون نبود گناه
چونکه اندر جاهلیت مشرکان
سجده میکردند بت ها را در آن

فرض شد چون حج آن بر مسلمین
زان سبب بدسخت بهر اهل دین
کاین مکان مر مشرکانرا معبداست
کی موحد را محل و مقصد است

میپرستند اندر این موقع صنم
هم صنم دارد کنون جا در حرم
لاجرم گفت ارکنند اهل صلاح
بعد حج سعی اندر آن نبود جناح

توکنی طاعت بمعبود احل
بیست چشمت بر مکان و بر محل
دیر یا بت خانه هرجائیکه هست
معبداست آنرا که باشد حق پرست

بروجود قلب اشارت آن صفاست
نفس راهم مروه گردانی بحاست [1]
از شعائر یعنی از اعلام دین
وز مناسکهای قلبی کالیقین

یا توکل یا که اخلاص و رضا
رفته رفته تا شود حاصل فنا
وان شعار الله بود بهر بدن
حون صلوة وصوم از طاعات تن

حج بیت آمد وصول مستدام
بر مقام وحدت ذاتی تمام
یعنی اندر ذات حق فانی شدن
رستن از امکان و ربانی شدن

عمره یعنی در زیارت گشت مات
حضرت او را بتوحید صفات
وانـدر انوار جمال و هم جلال
فانی آمد سالك اندر اشتغال

پس حرج بود مر اورا گر خضوع
سوی قلب و نفس فرماند رجوع
در تردد بین آن دو آید او
بر ره تلوین که آن بود نکو

گر تلویند آن باشد جناح
دست رد اهل ره فوز و فلاح
ورز تمکین است کآن بعد از فناست
از جناح و ذنب بالکلی جداست

این دگر به قلب و نفس آن دال است
ذو السعه بل بر خلاف اول است
از جناح و حرم و نقصان وجود
ریحت اندوی ران تردد هرچه بود

من بطوع خیر محض شفقت است
بر خلایق رحمتش بر رأفت است
یعنی از شکرش فزاید بر نعم
پس خدا شاکر شود زاو اذ کرم

باشد او دانا بافعال عباد
احر عامل را کند هر دم زیاد
شکر حق چوشکرد سالك در فنا
حق تصرف داد او را در بقا

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ

بدرستیکه آنانکه میپوشانند آنچه را که ما فرو فرستادیم از معجزها وهدایت بعد از آنکه بیان کردیم برای مردمان در کتاب آنگروهند

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ [155]

که لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان

انکسانیکه بپوشند از عصات
آنچه ما نازل کرده ایم از بینات
در کتاب آورده ایم آن در بیان

پس بر ایشانست لعنت از خدا
و از ملایك و انبیا و اولیا
وز بساط قرب و استحلال دور

خود بود توراة و انجیل این کتاب
یا که عقل مستبصر مستطاب
بود در توراة و انجیل و زبور

آنکه بود از نفس رحمت دور تر
نام او را داشت محو و مسخر
مستحق لعن دان شد از سروش

همچنین بودند قومی بد سرشت
کز عناد فطرت و اخلاق زشت
حق و باطل بودشان گرچه مبین

مصطفی را کس نخواهد زرب
پس کشد فرزند اورا تشنه لب
دخترش را واگهی ندهد اسیر

این کند دانسته یعنی پیش او
حق بود ثابت بدین و کیش او
میکند ابطال حق بر ما صواب

گرکه آن از روی جهل وعلت است
جهل خود عین عناد ولعب است
لعنت است ار لاعنان او را شیاع

لیك انکاریکه از جهل وعمی است
رفع آن ممکن بتوفیق خداست
نیست دانی بلکه رنگست وغرض

حارهٔ اعراض را از چاره سار
خواه تا فصلش کند آن عقده نار
تا مرکب یا بسیط الرتبت است

گرمرکب باشد آنرا حاره نیست
لیك و نرمی سزای حاره نیست
تا گشاید آن گره رب الفلق

بلکه داند خویشتن را نفس علم
در بیاند یکزمان از باب سلم
باب رحمت زان بروی کس سد

ونهدی زان پس که ما مر مردمان
در کتاب آورده ایم آن در بیان
لعن باشد دوری از جمع حضور

وز بساط قرب و استحلال دور
نام پاك احمد کامل ظهور
بود در توراة و انجیل و زبور

تا چراغ احمدی گردد خموش
مستحق لعن دان شد از سروش
حق بپوشید بر باطل رکین

حق و باطل بودشان گرچه مبین
خواند او را الخدا برخود امیر
دخترش را واگهی ندهد اسیر

همچنین در هر زمان اهل کتاب
میکنند ابطال حق بر ما صواب
ور کنند دانسته انکار مهان

لعنت است ار لاعنان او را شیاع
گر باشد از عناد و از غرض
نیست دانی بلکه رنگست وغرض

جهلها جون مختلف در علت است
تا مرکب یا بسیط الرتبت است
چارهٔ آنرا بخواهد هم ز حق

تا گشاید آن گره رب الفلق
هر نفس یك جهل او گردید صد
باب رحمت زان بروی کس سد

۱ـ اگرچه این اشعار فصیح است و مطلبش صریح ولیکن محض آنکه شاید احدی درست نفهمد لذا توضیح کنیم صفا اشارت بوجود قلب است و مروه اشارت بوجود نفس من شعائر الله یعنی از اعلام دین حق دراعمال باطن شعائر الله ازمناسك قلبیه است حون یقین و توکل و اخلاص و رضا و امثال ذالك در اعمال قالبیه یعنی جوارح و بدن شعائر صلوة و صوم و سائر اعمال وعبادات بدنیه است پس کسیکه حج کرد خانه را یعنی رسید در مقام وحدت ذاتیه و داخل گشت در حضرت الهیه بفناء ذاتی کلی آواعتمر یعنی زیارت کرد حضرت او را بتوحید صفات و فناء در انوار تجلیات جلال و جمال پس بیست حرجی بر او در آن یطوف بهما یعنی راجع شود بسوی مقام قلب و نفس و تردد نماید میان آندو به بوجود تلوینی آنها که اول داشتند که آن ذنب و جناح است بلکه بوجود موهوبی که بعد از فناء در تمکین حاصل میشود در این صورت حرجی باقی نمیماند و من تطوع خیرا الاتیان تعلیم و شفقت خلق است و مقام نصحت و محبت اهل خیر وصلاح بوجود قلب و از باب اخلاق و طریق بر و تقوی و معاونت ضعفاء و مساکین و تحصیل رفق مر ایشانرا و عیال خود را بوجود نفس و کمال سلوك و بقاء بعد از فناء فان الله شاکر علیم یعنی خدا شکر میکند از بنده خود بثواب مزد بربنده عامل واصل و دانا است بر اینکه قدر ثواب عمل او چیست این تأویل از محققین اهل توحید است و اما تفسیر ظاهریه که تمشرب عموم ناس و اهل ظاهر مناسب است اینست که سعی در صفا و مروه بعد از حج و عمره موجب ریختن گناهان است و حرج و سختی معاصی باقی نمیماند و رحمت واسعه شامل حال ساعی است والله اعلم بحقایق الکلام والسلام خیر ختام للمصنف سلمه الله تعالی

این چنین جهلی سزایش لعنت است
این نشان حسن ذات و فطرت است
اینقدر سر گرم دنیای دنی است
با جماعت گر گذارد هم نماز
هست با اهل غرض همراهیش
آنکه از حق مستحق لعنت است
میکند انکار حق اولیا
همچنین از روی علم و عمد کس
آن حکیمك امر حق را سهل کرد
سحر باطل سحر حق را کی برد
گوید آن گوینده غیبم بگوش
بلکه افزون گردد انکار و بدش
یا که شمع حق ربف گردد خموش
رو تو ای الله بفکر ریش باش
چون نوح آرد خدا در نای من
هست در نطقم بهان گوینده
داد حقست این نو ران یگانه
ما بر آن در همچو حاك افتاده‌ایم

بلکه لعنت را اصول و علت است
پس باو نزدیك نفی علت است
که نداند علم چبود جهل چیست
آن بتقلید است تا اهل مجاز
هم بتقلیدی نه از آگاهیش
کفر او از عمدی از غفلت است
چون یزید و شمر و آل مرتضی
گر کند انکار حقی یکنفس
بوالحکم بدخو شترا بو جهل کرد
او بغفلت پردهٔ خود میدرد
بحرت آوردم بخشش دار هوش
هردم از حسرت گزد دست ولش
یا فتد دریا دسجر او در خوش
مرد این میدان نه ای خوش باش
خود شود از نطق من گویای من
شنوی صوتش اگر گوینده
چون گدایان بر در هر خانه
ذرّه ذرّه اردو کون آزاده ایم
آنچه برما میبسدد اوحوش است

ور بود جهلی که خود دانا باوست
تا نه ایست و نه آن یعنی بنقل
التفاتش جز بحب و مال و جاه
ورکند تصدیق و تکذیبی زکس
اینهم الحق وز رهست البته دور
یعنی آگاهست کاحمد با علی
هست دشمن برعلی و بر حسین
آن نفس بروی زحق صد لعنت است
چشم بندی کرد در القای ریب
کی شود پوشیده برگل آفتاب
در بیان آمورمت اسرار خویش
در گمانش کر صدای طبلکی
بف شمعی کردکش حق برفروخت
فارغ از ما کن دل تا مطمئن
قطره های بحر یکجا دُر شود
بوجه دانی کاین شدرمست ارچه شد
خانهٔ مولای خود گم کردهٔ
بی بیاریم از عناصر ور مزاح
گر بهشتست ارعداب و آتش است

وزخدا بهر علاجش چاره جوست
غافلست از علم و جهل و نفس و عقل
نیست برچیزیکه داند راه و چاه
نیست ازاغراض تقلید است و بس
باشد اندر غایت نقص و قصور
بر حقند و منکر است ارند دلی
حق کند بس لعنتش در نشأتین
زانکه با ابلیس دون هم کوستست
غافلست از حشم بندیهای غیب
چونشود مشرق بدرد صد حجاب
گو نماند خصم در انکار خویش
شیر مستی شد هراسان اندکی
دست بریزش اربرد داندکه سوخت
هم بتسخیر زبان در شیشه حن
عالم از توحید و عرفان پر شود
عاجز مسکین دربردست ازچه شد
کسب لقمه بهر مردم کردهٔ
جز بدات او نداریم احتیاج

الّا الَّذِينَ تابُوا وَأَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَاالتَّوّابُ الرَّحِيمُ ١٥٦ إنَّ الَّذِينَ

مگر آنانکه توبه کردند و سامان آوردند و بیان کردند پس آنگروهرا توبه میپذیرم برایشان ومنم توبه پذیر بخشاینده بدرستیکه آنها که

كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنّاسِ أَجْمَعِينَ ١٥٧ خالِدِينَ فِيهٰا

کافر شدند و مردند و ایشان کافران بودند آنهاییدکه بر ایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی جاویدان در آن

لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ ١٥٨

سبك نمیشود از ایشان عذاب و به ایشان مهلت داده میشوند

غیر آنها که بحق تائب شدند
تا کنند اصلاح کار ما خلق
توبه باشد بر حساب حق اتاب
رو کسی بر شمس روی او بواست
رو تمامی بار چون بر سوی او
چشم دارد او زرو گردان،
کی بناداری رساند خواریی،
جز که باشد آن گدا دزدو شریر
صدهزاران بار اگر از درگهش
لیك براشرار شهر ار پادشاه
پس برو کن تابینی روی او
مرده اندر کفر ایشان کافرند
مستحق آیند و لعنتند

برهوای نفس دون غالب شدند
بر بیان آرند احسانهای حق
چونکه برگردد شود رهم حجاب
شمس را نبودقفا او حمله رواست
بی حجاب و پرده نبی روی او
نور مسغی است از ظلمانی،
هرکه خواهد زو کند غفاریی،
بهر نعمی بندی اورا تا گزیر
رو بگرداند خلق و از رهش
بند نبهد ملك او گردد تباه
خوی خود بگدارو شو برحوی او
لعنتی را مستحق و در خورند
جاودان اندر جحیم غفلتند

حق نمود اصلاح جان و مالشان
پس برایشانم ما توبه پذیر
هرکه برگردد بخود راهش دهد
پشت و رو از تست نه از آفتاب
رو بگردان روی گر هر دمی
فضل شمس ایست بر توای امین
تو که محتاجی بخشی بر گدا
تا نداری چه خواهد کارساز
بار چون آرد برو درسته بیست
هیچ با دردان ندارد شه غرض
وانکسان که کافرند و مرده‌اند
از خداو از ملایك ونشر
بیست تخفیفی برایشان در عذاب

بر صلاح آورد از اقبالشان
کشف گردد بردهاشان ارضمیر
نورقلب و جان آگاهش دهد
چون نمودی پشت دوری داحجاب
رو کسی چون بار رویی همی
تاچه باشد فضل خورشید آفرین
میخواهی هیچ سود از سنوا
که بداست از خلایق سنبار
از کمال و نقص خلقان خسته‌بیست
بل شد آن تبحیر سرقت را عوس
همره خود لعنتی را برده اند
بهر ایشانست لعنت سرسر
هم به مهلت داده گردند ازعقاب

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَالرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ١٥٩

و خدای شما خدائیست یگانه نیست خدائی مگر او بخشندهٔ مهربان

آن خدائیکه شما را شاهد است
واحد بالذات مطلق از قیود
نیست درذات و صفات اورامثال
زانکه هستی تام باشد در کمال
او به آن یکتاست یا آن گونه فرد
همچنین هرواحدی در نزد فهم
زانکه هستی نزد ارباب سئل
واحدی نی کر پیش باشد عدد
هروجودش حاضع است وعابداست
یا باشد حادث و قسمت پذیر
لیك یکتا هر یکی برتا گزیر
لا اله الا الله این است ای فقیر
یا دهی نسبت که آن معبود نیست
ور گدائی هیچ نبود در عدم
غیر کبود تا که او باشد اله
ایست آن رحمت که درقوس نزول
آنچه را اوداده بر ما بیعوس

آن خدای بیشریك واحد است
نیست موجودی سوای او ببود
پس نزد عقل شرك آمد محال
فرض اثنینت اورا شد محال
که توان هم مثل او تصویر کرد
مثل او آید بذهن و هم بوهم
مطلق است ازکف وکم وجزء وکل
واحدی بل کو بود فرد و احد
در عبودیت دلیل واجد است
یا بود در وحدت خود بی نظیر
وین نشان واحد است اندرکثیر
که حزآن واحد بینی زین کثیر
شیء معدومی که خود موجود نیست
کس نگوید نیست او شاه قدم
یا عدم حق را چه نسبت ای پناه
کرد در هستی خود اشیا را قبول
رحمت رحمانست ار آن غرض
اولین آیت توحید وجود

نیست غیر از او خدائی از قدیم
غیر او لاشئی بحت است وعدم
مرگ بروی نیست ممکن جز زجهل
غیر او موجودی اندرهست نیست
درمثل یکتاست شمس این بین است
لیك او در وحدتش بنظیر نیست
پس یکتائی جز او معبود نیست
واحدیت هست عین ذات او
هست هرشیء واحد اندرحد خود
درگلستان صد هزاران گل نگر
وحدت آمد داد کثرت را نمود
غیر ذات واحد قیوم حیّ
گر گدائی فرض گردد در وجود
جای نسبت نیست اینجا ای عمو
هست رحمن هم برحمت کامل است
هم رحیم است اعنی او برمؤمنین
وان فیوضاتی که مرد خدمت است
کآمد ازحق برتبی این آیه بود

بر خلایق اوست رحمن الرحیم
کی شود لاشیء شریك ذوالکرم
عاقلانرا فهم این معنی است سهل
تا تو گوئی نیستش ثانی یکیست
لیك مثلش در تصور ممکن است
مثلش اندرذهن ودر تصویر نیست
واحد است و غیر اوموجودنیست
وحدتش ظاهر بود ز آیات او
به چنان واحدکه بیحد است و عد
جملگی بر شکل و شه یکدگر
ورنه کثرت نه وجودستش نه بود
نیست چیزی تا نگوئی جزست وی
میتوان گفتن که او سلطان بود
تا نو گوئی لا الهَ غیرهُ
رحمتش بر کل اشیا شامل است
رحمتش خاص است در راه یقین
شد محقق کآن رحیمی رحمت است

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلٰافِ اللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمٰا يَنْفَعُ

بدرستیکه درآفرینش آسمانها ورمین واختلاف شب وروز کشتی که میرود در دریابآنچه مفعت میرساند

النّٰاسَ وَمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْيٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَبَثَّ فِيهٰا مِنْ كُلِّ

مردمان را وآنچه فروفرستادخدا از آسمان از آب پس زنده کردبدان زمین را بعداز مردنش وپراکنده کرد درآن از هر

دٰآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيٰاحِ وَالسَّحٰابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمٰاءِ وَالْأَرْضِ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٦٠

جنبنده وگردانیدن بادها وابر که مسخراست میان آسمان ورمین هرآیتها است برای قومیکه دریابند بعقل

چوشنیدند اهل کفر ازاهل راه
بحر کانکارشان بیمعنی است
محتجب بودند از توحید ذات
عقل محجوب از ره حلقت یکی
دید موسی بینش تأیید ذات
همچنین گفتند کفار از عناد
زانکه دو فاعل اگر باشد بکار
هرچه آن خواهدکند این برخلاف
ور که باهم آن دو فاعل بیخلل
آیت بر توحید افعالی گواه
فُلك بنها در بحار جسم کل
وانچه انزل کرد آب ازآسمان
هم ز هر جنبندهٔ اندر زمین
تا مگر باشد شانی در نزول
ره بری بر موجد از ایجاد ها
نزد عقل آن تا نگوئی فاش نیست
باد جست اندرروحه سازی یقین
جنبش اعضا یقین باشد ز روح

که بود واحد مر ایشارا اله
هستی ازبرهان یقین مستغنی است
پس زفعل آوردشان حق سات
پی برد بر ذات موجد اندکی
تاکند آگاهش ازتوحید ذات
چیست برهان برثبوت این مراد
هیچیك را نیست در امر اختیار
ور خلاف افتد عملها برگزاف
منعدد باشند و تام اندر کمال
فعل او گوید بود واحد اله
راصر او حاری چو مردان سئل
برزمین با رنده گشت اندر زمان
بهر معموری پراکند این چنین
بهر اهل علم و ارباب عقول
هم بجنبانده پی از باد ها
نقشها را بین که بی قاش نیست
باد جنبانی بود اندر کمین
روحراهم هست جنبش بالوضوح

این چنین گفتند از عقل قلیل
بودشان توحید افعال از اثر
ان فی الخلق السموات ای محب
راسبب پرسند فرعون از کلیم
در جوابش گفت ربی کآفرید
که شما را خود الهی واحداست
زانکه باشد از تضد یکدگر
از دومشت وز دوامر اندر مثل
پس سبب جود که دو فاعل بود
کرد ایجاد او سموات و زمین
تا که مردم را بود سود ارکسد
آب علم است آن بارض نفسها
باد را آورد در جنبش عیان
انبهه آثار فعل باری است
فعلها گر هیچ یکجو عاقلی
هم چنین بی باد جنبان باد را
هم چنین دان جنبش این بادها
جنبش روح ارچه ناید درعیان

چیست ایشارا براین معنی دلیل
آنهم از تقلید نز عقل و نظر
هست برهان بر عقول محجب
چیست آن ربی که گوئی ای سلیم
این سموات وزمین کآید پدید
گفت فعلش برتو حدشاهد است
نیست اندر فعلشان هرگز اثر
منتزع کی گشت فعلی بی خلل
فرض این نزد خرد باطل بود
اختلاف روز وشب را بین چنین
بر کمالات وجود خود رسد
بعد ازآنکه مرد ازجهل وعمی
ابر را فرمود رام اندر میان
گر نفعالت بدانش یاری است
مر نو را باشد گواه فاعلی
چون تنا دیدی بدان استاد را
باد جنبانیستشان اندر خفا
لیك زاو باشد بجنبش آسمان

روحرا هم هست جنباندهٔ
کلك اسبابست ترکتب حروف
آنقدرهم که نویسد خوب‌وبد
طبع کارش رسم‌صورت‌کردنست
ور بقدرت شکل یکدیگر دوتن

میرود بر قدرت راندهٔ
لیك برمعنی کجا دارد وقوف
باشدش‌هرلحظه از کاتب مدد
نقشهارا برنشان آوردن است
ناشد آنهم‌نیست بریکصوت‌و فن
پس طبیعت‌واسطه است‌وآلتست

آن طبیعی بر قلم دارد نظر
معنی اندر علم کاتب مختفی‌است
گر طبیعت بود نقاش صور
لی که درصد قرن زین جمله بشر
شکلها و صوتها و وضعها
غافل از اصل وجود علتست

زانکه کاتب را نبیند از بصر
کلك‌هیچ‌آگاه‌ازآن‌اندیشه‌نیست
چون‌یك صورت نباشد دو بشر
دونفر نبود بشکل یکدیگر
مختلف هم خلقها و طبعها

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ اَنْدادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ

واز مردمان آنکه‌فراگیرد ار غیر حدا همتایان‌دوست‌میدارد ایشان‌راچون‌دوستی‌خداوآنانکه‌گرویدند سخت‌تر بددردوستی‌مرخدایرا

وَلَوْ يَرَي الَّذِينَ ظَلَمُوا اِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا وَ اَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعَذابِ ١٦١

واگربینی آنانکه ستم‌کردند چون ببینند عذاب‌را بدرستیکه‌توانائی مرخدایراست‌همگی وبدرستیکه‌خدا سخت عذاب است

بعضی ازمردم که اندر آدمون
واهل معنی‌را بود حبی اشد
ظلم‌برخود کرده اندو بی‌حساب
دل بشیء پست حر احمق بست
برتوکس احسان‌بوقتی‌کرده است
یا ضیف آورده در سمارت
گرچه دانی بود برخبر او بست
گرکه آری جیر او را در قلم
آن عطاهاانکه داد از فضل‌و داد
برغلامت گر بو یك احسان کنی
نه باوحان دادهٔ و نه وجود
لی ز آفاتش‌یکی بیگاه و گاه
حشم‌داری‌خدمت‌اندوی رودوشت
پس‌نمولائی که معبود واست
هم‌شوی راجع بسوی او بقین
یابدانی هرچه‌را داری بودوست
وان کسانکه باخدا باشد دوست

داده یکجا جانان بر باد عشق
از بلاد آشنائی در بدر
آشنا دانند بر بیگانه بار
دل چورفت آید بجای اوحزن
هردمی با ماه رخ درپرنواست
اول مه دل رود اورا ردست
چوشود این‌روروشب‌وین‌مه سر
داشم زنجیر سازی آن کجاست
شرحرانم چون شود دیوانه باز
هست عاشق دردهای او فزون
حال عاشق باید اندر گفتگو
نیست از حرمان عذابی سختتر
ملك معمورت خرابی بوده است
بنی آدم بوده شئی باطلی
گوید ای مسکین من آعمال توام

چون حق گیرند همایان دون
برخدا از راه ایمان و رشد
خود زحرمانند در رنج‌و عذاب
یا رهائی گشت‌و دل برحق ببست
یا تاریکی چراغ آورده است
یا نکاری کرده وقتی یاریت
نیست قادر کس‌بچیزی غیر رب
هست بیش ازبرك وباران دمدم
کافرم گر یکدم آوردی یاد
مشرك ارشد ترك اوآسان کنی
نه رعیب آورده‌ایش اندر شهود
بودهٔ هرگز بعمر اورا گناه
دیر خیزد میکنی روی غضب
باعث جان بانی بود بواست
عاجزو مسکین‌و محتاج‌و غنی
خون برافندپرده معبودتو اوست
کرده بیرون‌حب غیرازمغزو پوست

دوست میدارند آنهارا چنان
ورنبیند آنکسانیرا که دوست
هست‌قوة مر خدارا بالتمام
دیده باشی‌زین مجازی مردمان
یارهابدستت بوقتی از خطر
حب اورا میدهی بردل قرار
آنکه یك خیرش‌ترا موجود کرد
لطفه‌بودی دادت ارآن رتبه‌بقل
حای‌شکر آنهمه اکراه‌و خیر
نان تو خوردو بغیرانداخت مهر
نه ز لطفه بردهٔ اورا بعقل
لی حبر داریکه چون از سابقات
حر تو میخواهی نداند مهری
دروجود آوردت از کتم عدم
دل بهی برغیر بس باشد عجب
گاه معبود تو باشد جاه‌ومال
غیر حق نبند کی حریکه او

که‌خدارا دوست بایدداشت هان
غیرحق بگرفته‌اند ازمغزوپوست
که شدیدستش عذاب‌و انتقام
توبنی گرهیچ حیری باگمان
یا زمانی بود باتو همسفر
ذکر احسانش کنی لیل‌و نهار
از عدم آوردو بود اوجود کرد
تا رسانیدت بر کمال علم‌و عقل
حب اودادی گرفتی حب غیر
رایش کورا بینی روی‌و چهر
ز کمالش دادهٔ صد گونه نقل
رسیه‌استو از کجا دارد حیوة
وز تو بهردل سپردن بهتری
باشتوباتی که باید در قلم
همچنانکه بست باید دل برب
گاه اسب‌و اسرو اهل‌و عیال
پیششان محبوب باشد یا عدو

جذبه

عاقل از محبوب حراب الحبابه‌بار
زان شود دیوانه عرق بحرحون
عاشقانرا اول ماه بواست
هست تا آخر چنین‌محبون‌ومست
کرده گل درمن حنونی باده‌بر
در حنونم دلبرانی آن کجاست
بر کند زنجرها را دانه باز
نیست بیمارنج اوصرع و جنون
شرح عشق‌وعاشق از بفسیر جو
هرکه او محروم تر بدبخت بر
آب میدیدی سرابی بوده است
حز دریغ انوی نداری حاصلی
کی یقین بودت که قتال توام

چوشودتو ماهشان‌رابروی‌دوست
بوی جون با آید از وی میدود
بیست یعنی‌ماه‌اورا وقت‌و روز
شدسر مه نوبت دیوانگی است
لحظهٔ بیشم جنونی باده بود
بر چو من دیوانهٔ بدبر بیست
دلف‌محبون‌پرورش زنجرماست
هر زمانی راب چشم اوگل‌است
گفت برخود ظلم کردند آنکسان
وقت مردن هرچه‌کسب‌محبوب‌بود
آنکه‌راپنداشتی کان‌یار بواست
حب مالت بود مأوی وان سزد
حونکه بودم در جهان دلخواه‌تو

رفته یار از یادشان جزیاد عشق
لی حبر دارند از پا لی ز سر
دل فرسند از پی کسوی دوست
تا که دیگرماه عاشق نو شود
روز بشماردشب دی از تمور
کیست‌کاین‌مه‌شدچنودیوانه‌بست
تاره‌بر شد گرچه بی اندازه بود
بندحلقم حلقه‌و زنجیر بیست
در جنون عاشقی بدبر ماست
قوت او تا میخورد خون دلست
که ندارد از محبت بورجان
چون ببیلی فاسد و معیوب بود
در زمان بکسی عجوار تواست
تا نگورت روز تنهائی گزد
گشتم از دلخواهیت همراه تو

س بمن در زندگی بالیدهٔ	تك چرا ار من چنین نالیدهٔ	همچنین‌دان‌هرچه‌راداری‌تودوست	کندخواهد روزگاری‌ازتوپوست
میرسد روزی که‌گردی زوگریز	زانچه‌داری تك چوحان‌آنرا‌عزیز	چونکه بسی‌قوه ازحق‌است وبس	نیست کس را غیر او فریاد رس
بسگری آن قوه‌و آن اقتدار	ما ضعیفان بودهٔ وانگه تو یار	بر توان صورت عداب وآفست	گرجوی اندروجودی غیرت است

اِذْ تَبَرَّءَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَرَاَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ ۱۶۲ وَقَالَ الَّذِینَ

هنگامیکه بیزاری جویند آنانکه پیروی کردند از آنانکه پیروی کردند و دیدند عذاب را و بریده شود مایشان سببها وگفتند آنانکه

اتَّبَعُوا لَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ کَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا کَذٰلِكَ یُرِیهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَیْهِمْ

پیروی کردند کاش بود برای ما بازگشتی پس بیزاری جوییم از ایشان همچنانکه بیزاری جستند از ما همچنین بنمایداشان را خدا کردارهایشان را حسرتهاست بر ایشان

وَمَا هُمْ بِخَارِجِینَ مِنَ النَّارِ ۱۶۳

ویستند ایشان بیرون رونده از آتش

نوبت آید که رمتوعیں پیش	ماتمان گردند دور از خوف خویش
پیرو ارگشتند زایشان چندرود	پس‌بری گردند زان‌نشویش‌وسوز
چون عیان شدند آثار عداب	بر حراع بی‌قبیله و بی‌مدد
آسمان گیرد شکوه شیر و سر	آسمان شد شکوه شیر و سر
اولیاء آیند اندر داوری	با کلیم آرادش از رتحیر و بند
ترك مارا کرد وحق نشناخت او	این‌همه دام است مارا درطریق
نیست بهر جاه و مال آرامشان	مار میباشد بیش از جبرئیل
یك زعقل خویش‌و احباب ذنوب	رورما مصاف کابین نقش است ورنگ
هست مارا صد هزار اسباب و یار	کاب‌شد یاخود خیال وحرف‌بود
من نبودی آن امیر عقلمند	خون‌شدآن اسباب وادراك‌وشد
یك چرا داری ز اسباب انقطاع	کاش ما را بود بر گشت دگر
پس‌کسد آیدم نبری رانکسان	میشان بر شرك بود و کافری
میماید حق بدیسان آیتی	تا بیندیشی که خارج ز آتشند
آتش آن اخلاق دور ازحق‌رست	صورت‌آن دوزخست وآتش‌است
یك ترا تا هست بر کف چارهٔ	حافظت باشد بهر لیل و نهار
چون شدند آن‌همرهان بی‌اصول	گویند آن یك مرید واندگر رفت
یا که گوئی خورد او مالم نشید	واندگر مست بود وبحل‌کیش
واندگر شد بهر مالی دشمنم	وان نکارد از فواحش احتراز
واندگرخود خواه بود وضعه‌ین	بیش او هرفعل زشتی سهل بود
وان حیات کرد اندر خانه ام	گوئی آنهم مرد وشد درلامکان
پس چرا با این‌همه ای بیره جان	مار تا آری بکف هم بشکنی
یا رفیقی کو بدلجواهب بود	زین مراحل برمه و میبرد
وارهاند از قیود ما سواب	هم بشناسش ز افعال وصفت
یارحق شو یاد او کل صبح وشام	بر وجود و بود او آگه بیم
روکه معذوری بداری‌جان وعقل	کسب بسرترك احل‌دواسه تاحت
عقل وفهمت سسه‌گردد راضطرار	واهل دنیا را شناسی بند رنگ
مالت ارکس برد آئی درخروش	ور شدی مظلوم مخواهش‌رود
چون شناسی در زمان محبش	حق بدانی گست روزای بیرشد
مرگ‌گوید چون‌نشد درخون بدت	میشناسی فعل بك از فعل بد
از حضور اولیا بودت نفور	خواهیش ایبك دلیل اندر ثبوت
خواهی اثبات از وجود خالقت	بر خلاف اهل حق کردار تست
راکه اشیارا بصد ذیفن شناخت	بود فصل آل حیدر تا پدید
یك نشان اولیا زاسرارشان	وین بود در سر خلقت مختفی
او زسجدهٔ بوالبشر معذور بود	سجده گر مکرد بد شخص دگر
دیگری هم گشت میماید بلیس	از هوا و نفس وترکیب ومزاج

روبگردانند راشان راضطراب	اعتمادی کرده بکدم از رمد
مانده‌است او باحراعش درحجاب	روبهی را کرد یار خود بحر
که رماوده است این با کس‌بری	سالها دانسم او را وعظ و پند
عشق خودرموش کورانداخت او	گفت با دو ان‌که بوددش رفیق
کی نماگیر است هرگز دامشان	عقل وهوش خویشتن را بدلیل
مگر بردهمچو کلب ارسنگ‌وچوب	واقفش کردیم ما زین روزنگ
از شما بی مکنتان داریم عار	آن سنیها را جوکردی ترف بود
که نمودی اهل حق را ریشخند	داشتی صد گونه اسباب و امید
هم ز احالت بود رنج و صداع	وانکسان گویند الحوف وحطر
که بدیدی بانع آبها حسان	همچنان کز ما بدند ایشان بری
وان عملها را بر ایشان حسرتی	در جحیم غفلت و سرکشند
تا ببینیشی که هیچ آن غیرتست	معیش اخلاق‌زشت باخوش‌است
دل بر زین همرهان گر کارهٔ	یار آن سو کو ندارد میل و بار
که‌گرفتی پس‌شدی ذایشان ملول	حوارآورسم حال آن‌باران رف
گفت وان یك زار بپهام برند	وان نکی‌را بد طمع راندازه‌بیش
مبهم میداشت وان باك دادمم	جامه‌ام را کرد آبدگیر حراب
وان منافق بود وکاذب درسخن	واندگر بد سیرت و نا اهل بود
ریخت وان یك زهر در پیمانه ام	وزرفقی را شماری صاف وپاك
چشم یاری دار داری زین خسان	عمر رفت و تو در این اندیشهٔ
تا بآخر یار و همراهت بود	یار آن شو کو ترا آسو برد
همنشین و یار سارد با حدات	ور نداری در حبس کس معرفت
ترك غیر او بگیر از خاص وعام	گوئی از هم ناشناسا من وتم
باش تا آید زمان مرگ و نقل	آسمان خلقرا خواهی شناخت
ناشناسا مانی از اغیار و یار	خالق خود را ندانی ای دنگ
ور بری مال کسان باشی خموش	چون نکردی ظلم حق پیدا نبود
ایبك نشناسی ترور راحتش	منشناسی شب تو ورز خوب وبند
گر که نشناسی تو نشناسم مست	چون بحسی خوارومسکین‌درلحد
باش ایبك همنشین مار و مور	سالهاخوردی رحوان حق توقوت
که بعمری بوده رب و رافت	یك دلیل هستیش انکار تست
وان‌حسین‌ازشمرذی‌الجوشن‌شناخت	گر نمی‌شد حولی و شمرو یزید
ایکه خود بیان کنند انکارشان	همچو انکار عزازیل از صفی
زانکه اقرارازسرستش دوربود	بود ناچار از خلاف بوالبشر
گرشریفی چاره بود زین‌خسس	رانکه باشد کون جامع لاعلاج

هر یکی در جای خود باشد بجا ‖ هم در آدم عقل باید هم هوا ‖ پس غرض زابلیس نفس سرکشست ‖ لا زم کونیت آب و آتش است
آتش ارنبود در او سوزو شرر ‖ نیست آن آتش بود چیز دگر ‖ همچنانکه مطلب ما ای حسن ‖ چیز دیگر گشت گر دانی سخن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٦٤

ای مردمان بخورید از آنچه درزمین است حلال پاکزه وپیروی مکنید گامهای شیطانرا زیرا که او مرشمارا دشمنی است هویدا

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ١٦٥

اینست وجز این نیست که امر میکند شمارا بدی و زشتی وآنکه بگوئید بر خدا آنچه را که نمیدانید

ایها الناس از حلال اندر زمین ‖ خورد باید پاك وطیب زان واین ‖ لیك بر خطوات شیطان عود ‖ پیروی ناید کارا نیست سود
خطوه است افراط وتفریطهای راه ‖ بر یمین و بر یسار از خط راه ‖ در لغت خطوه بود گام و قدم ‖ بشنش تا چه است ازمدح وذم
گر بود خطوهٔ ابلیس ارگمرهی است ‖ ورکه خطوهٔ اهل دل گام بهست ‖ موقنش تا چیست گر برحای اکل ‖ گفته ذکر آن گام اسرافست وعدل
هست اسراف از صفات اشقیا ‖ وان عدالت ظل توحید خدا ‖ مبدهت شیطان فرصت کر حلال ‖ هرچه خواهی صرف کن نبود ملال
صرف نعمت گر بعدل و بصفة است ‖ بستت آن اسراف شکر نعمت است ‖ گر حوری روزی خراج ملکی ‖ با عدالت بست یکحو کلفتی
ورعدالت دروی وانصاف بست ‖ هیچ حر تدبیر وحر اسراف بست ‖ ظلم باشد صد عدل ای یکدحت ‖ هست اورا شاخها همچون درخت
شاخها هر یك نامی مشهر ‖ زان یك اسرافست گر باشی مقر ‖ موقع آن وقت صرف نعمت است ‖ همچنین دان عدلرا کر حکمت است
شرط عدل آنست دراکل ای فقیر ‖ که نگردد رو قوی نفس شریر ‖ می نگردد هیچ یعنی آن طعام ‖ صرف بر عصیان و لذات حرام
مستحقارا کشی تا وی شریك ‖ نی نعمت یا مم کان بست یك ‖ گرکه خواهی کرد درعدل اهتمام ‖ ماند اندك بهر تو نان و طعام
زانکه باید داد از شهد و شعیر ‖ یك قسمت در یتیم و بر فقیر ‖ زان نمودند انبیا و اولیاء ‖ بر هرانچه کمتر از قوت اکتفا
تاکه میدیدند هر جا در دیار ‖ روروشت هستند مسکینان هزار ‖ توحوری حوش وان اسیران غریب ‖ در بلد بجانمان و بی نصیب
خاصه گر باشد راوتاد و کرام ‖ همچو اولاد علی در شهر شاه ‖ پیرو خطوات شیطان یقین ‖ از نژاد شامیان و اعدای دین
دشمنی زابلیس میباشد عیان ‖ میکند برسوء و زشتی امرمان ‖ حون دهد برباد کین حاك شما ‖ حدد او بر عقل و ادراك شما
خاصه گر گویند جبری بر خدا ‖ که نمیدانید از جهل و عمی ‖ برشما حندد که این گیجان دروغ ‖ بر خدا گویید بعقل و فروغ
با شیاطین گویند از رسم وشان ‖ بر حذر باشند زین بیدانشان ‖ تا نسوزند ازشرار جهلشان ‖ ور دم پیرأت با اهلشان
تاوگویم گرکه داری هیچ گوش ‖ باش از جزی که نادانی حموش ‖ حاصه نسبت بر خدا و اولیا ‖ یا که امر دین و اسرار قضا
یا کلامی گو که پاکان گفته اند ‖ راهت از حاشاك بهتان رفته اند ‖ یا زروی عقل و برهان گوسخن ‖ یارکشف قلب دور اروهم وطن
زین سه چون نگذشت باقی مرتداست ‖ گفتنش هم گرچه بیك آید رداست ‖ ای خدای ذوالجلال ذوالمنن ‖ که بخاك آموختی بطق و سخن
همچنانکه خاك بودم من ز پیش ‖ بحرار عقل و بطق و جان خویش ‖ پس تو رایحادم چراغ افروختی ‖ خلق کردی بطق و فهم آموختی
نعمت افزودی نمودی لایقم ‖ بر معارف هم بحکمت ناطقم ‖ تا بایی اداره دادی علم و عزم ‖ کآورم تفسیر قرآن را بنظم
نی بتحصیلی است این فضل خداست ‖ خلق کی دانند کاین داد ارکجاست ‖ این تو میدانی که دادی از کرم ‖ آنچه دادی بر فقیر اندیش وکم
نائی مطلق بوئی ما حون نئیم ‖ بلکه نی هم خود بوئی مالاشئیم ‖ خاك برفرق من و بطق و دهن ‖ که بواهم گفت حق داد این بمن
من کجا بودم وحود می چه بود ‖ لا شئی بودم نمود من چه بود ‖ ما ومن حر بهر ذوالمن ناسزاست
محض مفهوم است گرگویم که من ‖ آنهم از اعطای تست ای ذوالمنن ‖ باشد استقلالی اورا در وحود
به کسی گفش داده هستی دیگری ‖ بستش بر کف زباغ خود بری ‖ حواز تو بود آنهم بوکن بارش صحیح

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ

وچون گفته شد مرایشان را متابعت کنید آنچه را که فرو فرستاده خدا گفتند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که یافته ایم بر آن پدران خود را اگرچه بوده باشد پدرانشان

لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٧٠ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً

نمیدانند چیزی را ونه هدایت یابند وداستان آنانکه کافر شدند چون داستان آنکه بانگ زند بآنچه نمیشود مگر دعا

چون برایشان گفته شد که پیروی آنچه بفرستاده حق زآیات خویش پیروی گفتند آیا هستمان

وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ١٧١

وآواز را کرانند کنگانند کوراند پس ایشان نمیدانند

آنچه زآبا هست اندر دستمان ‖ آنچه بروی بوده اند آباء ما

آورند از حق بوحه معنوی
بعد از آیتها که نفرستاد پیش
منفق باشد برآن آراء ما

گرچه آن آیاتشان بیمدرکند | از هدایت دورو برحق مشرکند | بر مثل این کافران بر داعیند
مر بهائم را کند باعق صدا | بشنوند اما نفهمند آن ندا | بل زحیواند بی ادراك تر
زانکه آنها بشنوند آواز را | لیك نتواند فهم راز را | وین گروه را غیر از آنکه نیست هوش
اد حجر در عقل و دانش کمترند | به همین گنگند تا کورو کرند | تا بتانی که پرسند از غلط
میپرسند از جهالت سنگرا | همچو خود مصنوع بیفرهنگ را | مشرف خوانند ازشی حسیس
کس ز حوان معنی نعمت خورد | سجده وانگه پیش لاشی برد | دین عجب نریست جبری در جهان
آنچنانکه هر رمه بر راعیند
خواندن ایشان بود دور از ثمر
هم ز بهر اسماعی نیست گوش
گوئیا هم داشتند و هم نمط
بر چنین عقلی همی خندد نفس
شاید ار گیری عجب زین الهان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ١٦٨

ای آن کسانیکه گرویدید بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی دادیم شما را و شکر کنید مر خدایرا اگر بوده باشد که او را پرستید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

جز این نیست که حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوك و آنچه صدا بلند کرد آن برای غیر خدا پس هر که بیچاره شد جز خروج

وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٩

کننده با امام و به تجاوز کند پس نیست گناهی بر او بدرستیکه خدا آمرزنده مهربان است

ای گروه مؤمنان اندر حیوة | روزقهای خود خورید از طیبات | شکر نعمت پس کنید ار هر چه هست
بر شما مردار و خون آمد حرام | باز لحم خوك از رب الانام | زانکه پس در خوردن آن آفت است
وانچه شد بر پا بذبح او صدا | در مقام قصد بر غیر خدا | یعنی انچه الذبح آن و راکل آن
مشرکان در وقت ذبح از خدث ذات | بد بلند آوازشان بر اسم لات | شد چنین ذبحی بر اهل دین حرام
جز بغیر باغ و عاد از اضطرار | نیست حکمی بر حرام ار کردگار | باغ افراطست بر د اهل حق
اندرین صورت نباشد حرم و بیم | کو باهل دین غفوراست و رحیم | چون نبخشد حق نماند ذلتی
گر شما خود بنده اید وحق پرست
موجب افساد خلق و خلقت است
قصد باشد شرك بر حق بالعیان
هست بسم الله شرط این مقام
عاد هم تقصیر در سد رمق
نور آمد رفت بود از ظلمتی

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ

بدرستیکه آنکسانیکه میپوشند آنچه را فرو فرستاد خدا از کتاب و میفروشند بآن بهائی را کم آنگروه اند که نمیخورند

فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٠ أُولَئِكَ

در شکمهاشان مگر آتش را و به سخن میکند ایشان را خدا روز قیامت و به پاك میکند ایشانرا و برای ایشان است عذاب دردناك آنگروه

الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ١٧١ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ

ایشانند که خریدند گمراهی را براه هدایت و خدایرا بآمرزش پس چه شکیبا کرد ایشان را بر آتش این بسبب آنکه خدا فرو فرستاد

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ١٧٢

کتابرا براستی و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در کتاب هر آینه در مخالفت دور

آنکسانیکه بپوشند از عباد | آنچه نازل کرد حقشان از کتاب | مفروشند آن کمال بعدیل
نیست مقصود آنکه نفروشند باد | نرکبری تا در آن باشد خوار | بلکه باوی هر دو عالم اندکست
آنکه نفروشد فروی را بکم | نیست هیچش غیر آتش در شکم | آتش حرص است و از آن نارها
بهر ایشان گفت زان ما یأکلون | کی خورند ارغیر نار اندر بطون | به سخن گوید مر ایشانرا خدا
چون نگردند ارهوای نفس پاك | هست ایشانرا عذابی درد ناك | این گروهند آنکه بخریدند باز
هم عذاب آخرت بر مغفرت | تادر این سودا چه باشد معدرت | چه شکیبا کرده ایشانرا بنار
ایست بهر آنکه از ال کتاب | از خدا حق است و برعیب ضواب | وان کسانیکه اختلاف اندر کتاب
از ره نقصان نشیبی بس نقیل
داند این مر دیکه در ره سالك است
که بود در بطن آتش خوارها
به کند یا کره شان از نارها
گر هیرا بر هدایت از مجاز
آیست صبر بد مآل ناگوار
میکنند اندر شقاقند و عناد

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

نیست نیکی آنکه بگردانید رویهای خودتا زاجانب مشرق ومغرب ولیکن نیکوآنست که ایمان آورد بخدا وروز آخر

وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَ آتَي الْمٰالَ عَلٰي حُبِّهٖ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰامٰى وَالْمَسٰاكِينَ وَابْنَ-

وفرشتگان وکتاب وپیغمبرانرا وداد مالرا بر دوستی او صاحبان قرابت ویتیمان وفقیران وراه

السَّبِيلِ وَالسّٰآئِلِينَ وَ فِي الرِّقٰابِ وَ اَقٰامَ الصَّلٰوةَ وَ آتَي الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذٰا عٰاهَدُوا

گذران وسئوال کنندگان ودرخلاص کردنها وبرپاداشت نمازرا وداد زکوةرا ووفاکنندگان بعهدشان چون پیمان بندند

وَالصّٰابِرِينَ فِي الْبَأْسٰآءِ وَالضَّرّٰآءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۱۷۳

وشکیبایان در شدتها وضررها ووقت کارزار آنهااند آنانکه راستی کردند وآنهااند ایشان پرهیزکاران

در بیان بذل و بخشش

نیست نیکو گر که اندر جستجو — سوی غرب وسوی شرق آرید رو
بر ملایك بر کتاب و انبیا — که ز حق باشد هریك رهنما
بر مساکین هم بفرزند سبیل — گرچه باشد در دیار خود خلیل
حق مال اعطاست الدوحه صواب — بی بعلت گفت زان وفی الرقاب
بی که حق مال بر اهل نجات — محصر بر حبس باشد یا زکوة
داری از ده من زگندم یا شعیر — هست واجب بر زکوتش بر فقیر
زانکه باشد اهل استحقاق نار — در حوارت داری اردل بر یسار
نیست حقی ایزمان در گردنم — هم نه من بر رزق حلقی ضامنم
بر صلوة و بر زکوة آرد قیام — گشت وافی عهد را با اهتمام
بر فراست پیشکان و بر پیم — راست گویانند آنها در مدار

لیك بیك است آنکه ایمان بر خدا — آرد و بر روز آخر از ولا
داد مال خود ز حب مستقیم — بر فرابت خویشکان و بر یتیم
هم سائل شاید اعطا کردنت — وان حقوقیکه بود در گردنت
گر زکوة مال بدهی با وثوق — شد ادا یك حق تورا از آن حقوق
تا بود یکحبه از مالت بدست — مستحق را هست حقی زانچه هست
همچنین از ما بقی تا گشت ناں — هست اندر گردنت حقی ازآن
بی که گوئی من زکوة مال را — داده ام بر مستحق از ابتدا
داند آنکو چشم عقلش روشنست — تا بود دارای دانگی ضامن است
آنکسان در ربح وسختی صابرند — کار زار آمد چو نوبت حاضرند
هم براه عقل و دین پرهیزکار

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصٰاصُ فِي الْقَتْلَي اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى

ای آنانکه گرویدند نوشته شد برشما قصاص درکشتها آزاد بآزاد بنده بنده وزن زن

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَدٰآءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسٰانٍ ۱۷۴ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ

پس هرکه درگذشت مراو را برادرش چیزی پس اربی رفتنی است بنیکی وادا کردن بسوی او بیکی این سبك کردنی است از پروردگارتان

وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ۱۷۵

ورحمت پس هرکه درگذشت از حد بعد ازاین پس برای اوست عذاب پردرد

در بیان قتل و قصاص

ای گروه مؤمنان از عام و خاص — بر شما بنوشته شد حکم قصاص
بر قصاص آن لازم کونیت است — طلبی از اطلال عدل حضرتست
چون تصرف کرد حق در عبد خویش — باکند درخویش فانی از خودیش
هم نماید عبد قلبش را بدل — حق بقلبی بیکدورت بیعلل
زین مقاصت که کند بابنده حق — ساخت براعظم حیوانش مستحق
نفس حیوانرا بکش تا کم شود — پس ز حیوانی رهد آدم شود
عاقلان کشتند زان بهر نشان — آدمی را که نبودش نور جان
مرده از هر رتبه وز نور حیوة — هست او را تا مقام جمع ذات

کتب یعنی برشما گردید فرض — همچو بهر سطح وطول وعمق وعرض
بر ازالهٔ و نفی عدوانی که آن — بر سبوعی قوه را باشد نشان
میدهد از حرّ روحش درعوض — محض بخشش روح بهتر بیعرض
گیرد از اثنای نفسش نقص حال — موهبت را تا دهد بروی کمال
آن حیوة عارفانست و خواص — کز پی هر کشتنی باشد قصاص
همچنین فرض است در تبدیل و نقل — کشتن آدم پی احیای عقل
آدمیت نی همین گوش و سر است — آدمست آن کز دو عالم برتر است
صورت آن برد اهل معرفت — حکم عدل اندر قصاص است و دیت

پس هرآنکه شیئی ازوجه وجیه
اهل دمرا حق برادرخوانده زان
گر ولیّ دم بحشد در همی
پس ادای حق بکی سوی او
ورکسی بگذشت زین بعدازقبول
یاپشیمان گشت ران قدریکه کاست
تا ز اقسام ثلاثه در قصاص

عفوکرده شد مر اورا از اخیه
که برادر گشته در مهر امتحان
پیروی کرده است بر نیکی همی
میرسد واینست پاداش نکو
یعنی از عفوو دیت آرد نکول
ازدیت وزبعد بحشش بازخواست
حکم را بدهد بیکقسم اختصاص
آن ثلاثه شد قصاص و انتقام

قاتل اعنی یافت عفواناهل دم
زانکههم غرق است بااوزدهوش
عفوکردآن خون وبگذشت ازقصاص
واینست هم تخفیف رب و رحمتی
کرد عفو و گشت راضی بر دیت
یا پس از اخذ دیت مبدل شود
بهر او باشد عذاب درد ناك
یا دیت یا عفو در تنظیم تام

وزدیت چیزی مراورا گشت کم
خونش ازغیرت بود دایم بجوش
وزدیت هم کاست کویا بدخلاص
در اداء دانه یابد ملکتی
پس زعفو و صفح گردانند نیت
بر قصاص از غیر حق مایل شود
رفته از راه نجاتی بر هلاك

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيٰوةٌ يٰا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۶

وبرای شماست درقصاص زندگی ای خداوندان خردها شایدشما بپرهیزید

مر شما را درقصاص آمد حیوة
نفس خونی کشته از تیغ هوا
عمد را بر قتل حر بایست کشت
پس عجب کورا بداری زنده بار

اهل هوش ار هیچ دارید التفات
قلب عالی رتبه را بر ناروا
هم بقتل مرجع حمت خار پشت
زندگی را چارهٔ این گنده مار

تا بپرهیزید اندر زندگی
کشت باید در قصاصش بیدرنگ
گشته این جونخواره یار همدمت
در قصاصستت حیوة و زندگی

زانچه دوراست از رسوم بندگی
ورنه گردد زندگانی برتو تنگ
تازه گردد هردم از وی ماتمت
حاصل این زندگی دان بندگی

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرَا ِلْوَصِيَّةُ لِلْوٰالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِيْنَ بِالْمَعْرُوف

نوشته شد برشما چون حاضر شود یکی ارشما را مرك اگر واگذارید مالیرا به یکی وصیت کردن برای پدر و مادر و نزدیکی بیکی

در بیان وصیت و تأکید در عمل کردن بآن

حَقًّا عَلَي
سزاوار بودن بر

الْمُتَّقِينَ ۱۷۷
پرهیزکاران

شد نوشته بر شما هنگام فوت
دانچه معروفست و حق برمتقیں
لیك باشد گر معین قدر آن
هست معروف آنکه روزداوری
پس شود آن مالها زود شمار
شد وصیت لایق مال حلال
بار معروف ارکه دانی حکمش
عدل آن باشد که اندراصل وفرع

از شما چوشد یکی حاضر بموت
که نباشد جمع آن از حور وکین
که بخواری اخذ کرداست ازفلان
ودر نبود تا ازان گردی بری
هردرم از بهر جات زخم مار
که بود معروف در برد رحال
هم بران بودن بموصی سببش
حکم او ثابت بود درعقل و شرع

مر وصیت مانده گر مالی بجا
گر شده جمع آن بظلم ان ببرد
مال معروف آن بودکزعدل وداد
کس نگوید مال اران مظلوم بود
بر چنین مالی کجا حق کرده امر
یعنی آنرا اهل دین دانند خیر
تا وصیت او بعدل و دین کند
او وصیت کرد بر آئین حق

زاو سوی والدین و اقربا
شاید ار گردد بران مظلوم رد
جمع گردد نی بظلم و کین زیاد
که بدست آوردو این معلوم بود
کن وصیت یا بده برزیدو عمرو
و اسنابش بر تو باشد نی بغیر
نی بمیل نفس بی تمکین کند
بیست فعلش باطل اندر دین حق

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَي الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۷۸ فَمَنْ خٰافَ

پس هر که بدل کند آنرا بعداز آنکه شنید آنرا پس جز این نیست که گناهش بر آنکسانست که بدل کنند آنرا بدرستیکه خدا شنوندهٔ داناست پس هر که ترسید

مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلٰا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۷۹

از وصیت کننده میلی یا گناهی پس بصلاح آورد میانشان پس نیست گناهی بر او بدرستیکه خدا آمرزندهٔ مهربان است

پس هرآنکو ست چشم عقل ودید
نیست هیچ از بهر موصی اثم و بیم
یا بداند آن وصیت را بحق
نست هیچ از بهر او حرم وقصور

کرد بدل آنچه از موصی شنید
حق بقول او سمیع است و علیم
پس بحق گرداند ازباطل ورق
حق دراصلاحش رحیم است وغفور

این گنه باشد برآنها کز دغل
وانکه او ترسد زموصی برگناه
بر رضای وارث از روی سداد
مصلحانرا حق دهد پاداش نیك

مینمایند آن وصیت را بدل
یا ببیلی کآن بود بر اشتباه
صلح بدهد بینشان دور ازفساد
گر نباشد در ستم ناکس شریك

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيٰامُ كَمٰا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۸۰ أَيّٰامًا مَعْدُودٰاتٍ

ای آنانکه گرویدید نوشته شد برشما روزه چنانکه نوشته شد برآنانکه از پیش شما بودند تا شاید شما پرهیزید روزهای شمرده شده

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً اَوْ عَلٰي سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيّامٍ اُخَرَ وَ عَلَي الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ

پس کسیکه بوده باشد از شما بیمار یا بر سفر پس مدت شمرده شد از روزهای دیگر و بر آنکسانیکه طاقت دارند آنرا فدا دهند طعام

مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَاَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٨١ شَهْرُ رَمَضانَ

بیچارهٔرا پس هر که رغبت کرد نیکی را پس آن بهتر است مر اورا و اگر روزه بگیرید بهتر است مر شمارا اگر باشید که بدانید ماه رمضان

الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدٰى وَالْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

آنکه فرو فرستاده شد در آن قرآن بهدایت برای مردمان و بینه‌ها از هدایت و فرقان پس هر که حاضر است از شما این ماه را پس باید روزه بگیرد آنرا

وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً اَوْ عَلٰى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيّامٍ اُخَرَ يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ

و آنکه باشد بیمار یا بر سفری پس شمرده شد از روزهای دیگر میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را و

لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰي مٰا هَدٰيكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٨٢ وَ اِذٰا سَئَلَكَ عِبٰادِي عَنِّي

از برای آنکه تمام کنید شمار مرا و تا بزرگی یاد کنید خدا را بر آنچه راه نمود شما را و تا شاید شما شکر کنید و چون پرسند بندگان من از من

فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذٰا دَعٰانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ١٨٣ اُحِلَّ

پس بدرستیکه من نزدیکم پذیرنده‌ام خواندن خواننده را چون خواند مرا پس بپذیرند مرا و باید ایمان آورند بمن تا شاید شما بفلاح رسید حلال شد

لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ اِلٰى نِسٰائِكُمْ هُنَّ لِبٰاسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِبٰاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ

برای شب روزه جماع با زنانتان آنها اند لباس برایشما و شما لباسید ایشان را دانسته خدا که شما بودید

كُنْتُمْ تَخْتانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفٰا عَنْكُمْ فَالْئٰنَ بٰاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مٰا كَتَبَ اللّٰهُ

که خیانت کردید خودتان را پس پذیرفت بر شما و درگذشت از شما پس اکنون مباشرت کنید ایشان را و بجوئید آنچه نوشته خدا

لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ اَتِمُّوا

برایشما و بخورید و بیاشامید تا آنکه پدید آید برای شما رشته سفید از رشته سیاه از صبح پس بتمام کنید

الصِّيامَ اِلَي اللَّيْلِ وَلا تُبٰاشِرُوهُنَّ وَ اَنْتُمْ عٰاكِفُونَ فِي الْمَسٰاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلا تَقْرَبُوهٰا

روزه را تا شب و مباشرت مکنید ایشان را و شما ایشان معتکفان در مسجدها ایست حدهای خدا پس نزدیک مشوید آنرا

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ آيٰاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٨٤

همچنین هویدا میکند خدا آیتهایش را برای مردمان تا شاید ایشان پرهیزند

در بیان صوم

ای گروه مؤمنان اندر مقام — بر شما نوشته شد حکم صیام

همچنانکه شد نوشته پیش ازین — از هوای نفس جهل آمیزتان

روز هائیکه بجز معدود نیست — هست صوم او در ایام دگر

وانکسانی را که باشد طاقتی — کآن بود نایب مناب اندر صیام

هر که بر نیکی کند رغبت یقین — بهر افطاریکه کرد اندر صیام

روزه ورگیرد ز اطعام افضل است — یافت قرآن بهر اکمال عقول

این کمال آمد هدایت بهر ناس — تافت فرقان همچو نورخان رشرق

پس هر ان شد حاضر ایمام از شما — تا در ایام دگر دور از خلاف

بر شما حق خواست در هر کار یسر — یاد معبود بزرگ آیت کنند

هم بجرم خویش مستغفر شوید — پس عبادم را قریبم هم مجیب

روزه بر هر امتی از اهل دین — مر شود آن موجب پرهیزتان

صوم واجب جز دران محدود نیست — پس مریض است ار کسی وردر سفر

چاره نبود از قبول فدیتی — فدیه مسکین را بده یعنی طعام

بهر او بهتر بود در راه دین — مر مساکین را دهد نان و طعام

گر بدانید ارچه اطعام اسهل است — شهر رمضانست کاندر وی نزول

تا شناسی شاه معنی زین لباس — بیناتست و هدی در ملك فرق

روزه باید گیرد از وجه رضا — ور مریض است ومسافر شد معاف

می نخواهد تا فتد مردی بعسر — تا مگر تکمیل این مدت کنند

بر هدایتهای او شاکر شوید — چون تورا پرسند ازمن ای حبیب

خواند آن خواننده چون دردعوتم
در شبان روزه نزد اعتدال
حق همی داست باشد این رمه
نسخ کردآن حکم پس رب الفرج
هم بجوئید آنچه ار وحه سداد
وان طلوع فجر و صبح صادقست
آن حدود حق بود اندر عهود
بود این تفسیر برد اهل هوش
چیست قرآن علم اجمالیکه آن
هادی مردم بسوی وحدتست
وانکه حاضر شد درایوقت ورسید
وانکه قلب او مریض است وعلیل
وان مسافر آنکه درره سالك است
هست از جمع شهود او بحر
اصل صوم آن بود لیك اورا اساس
چشم بگشاید فقیر ادحسن حال
نشنود جز صوت جانان گوش او
یاد کس نبود که گوید حرف او
بر نخیزد تا مناد ادحای حویش
بی تأمل گر نجنبد یك رگش
هیچ بوئی باید او را بر مشام
آمد ار دل بوی زلف دلبرم
ای حریفان فکر تدبیری کنید
یك دگر گوید حالم ای غلام
این چنین وقتی نباشد بهر من
ماه روزه آمد و وقت حضور
خیط ابیض صبح وصل عاشق است
جز که زور وصل او آید بسر
تا سحر غلطد بخاك و خون همی
بشنو ار افطار عاشق ای همام
اوفتد در دامن معشوق چنگ
بگر آساعت که دوراد دلبر است
از خدا خواهد همی با دردو تب
شام عاشق وقت درد وعالم است
او همی خواهد فرودد آتشی
بیك دانی علت دیوانگی
چیست عاشق تا که نالد از فراق
هوش بخشم آستین جانانه را
محرم او چونکه جز آدم نبود
قالب آدم طلسم گنج اوست
بگذرد تا محرم از ویرانه زود
او ز گنج معرفت بیگانه بود
هست وحدت لازم ذات وجود
نیست هستی در حقیقت جزیکی
چونشود بیدار ازان خواب گران
حق دهد هم جان و هم نان ای فقیر

پس اجابت میکنند از طاعتم
رفت با سوالتان باشد حلال
بر نفوس خویشتن خائن همه
تا نباشد بر شما عسر و حرج
شد نوشته فرض یعنی بر عباد
روزه تا شب سرشمارا لایق است
نیست حدکس تجاوز زان حدود
نك بی تأویل آیت دار گوش
گشت بالعقل او مسمی در بیان
با عتبار جمع و ایش سنت است
بر شهود ذات برد عقل و دید
در حجاب نفس محجوب و ذلیل
دور ازان دیدار و حطش ادنك است
تا شود واصل پس از رنج سفر
ضبط اعضا و خیالست و حواس
حز به آیات ظهور ذوالجلال
وصف او گوید لب خاموش او
وقت خود یکدم ننماید صرف او
یکقدم تا حق گذارد پای حویش
نه رگست آن سازد افسار سگش
حز ز جانان بوی زلف مشکفام
نجهت نبود که منگردد سرم
مشوم دیوانه تدبیری کنید
وقت دیگر گویمت شرح صیام
شاه من دایم بود در شهر من
رفت دل در محفل الله نور
تا شب اندر بحر حق مستغرقست
بار داند شام هجران از سحر
کی شود فارغ ز درد و غم دمی
تاخوری گرعاشقی حون صبح و شام
وان کشد دامن که وقت گشت سگ
حالت عاشق چسان درمحصر است
که نگردد رود او آخر شب
حون دل افطار وقوت اوغم است
حویشرا سوزد در او تا نابشی
تا چه تا ما کرده یار حانگی
گوید او کن اله تا یوم الطلاق
تا نبالد فرقت جانانه را
عرض عشق خویش برآدم نمود
تن کندویران بحفظ گنج دوست
غافل از گنجی که درویرانه بود
دیده اش برخاك و بر ویرانه بود
هستی دیگر سرابست و نمود
گر تو هستی را دوبینی مشرکی
رابچه دیده نیست چیزی درمیان
روبوی کن جززوی چیزی مگیر

باید ایمان آورند ایشان بمن
بر شما ایشان لباسند و اساس
یعنی آن شبهای صوم اندرنهفت
توبه پذرفت از شما و کرد عفو
هم خورید و هم بیاشامید شاد
در مساجد جمله سازید اعتکاف
حق بیان اینسان کندآیات خویش
هست شهر صوم وقت احتراق
عقل یعنی عقل قرآنی باصل
علم تفصیلی است بشك بینات
پس کند امساك او بر مسمر
هست او ممنوع بشك زین شهود
رتبها دارد سوای آن وصال
یسر باشد واصلانرا برمقام
هست امساك جوارح بر دوام
می نبیند هیچ غیر ارروی دوست
با کسی جز حق نگوید یك سخن
دست بالاید بچزی بارروا
پوست از تن برکند هنگامه را
شحم ولحمش زآتش خوف و بدم
بویش آمد بر مشام جان من
شد پریشان مو بمو گفتار من
عقل و حاسم بسته شد برموی او
وقت دیگررا بپرس ازمن کی است
لاجرم سر گرانم آن شاهم همی
گر گذارد زلف مشکینش بگاه
هیچ باید باورم کاندر وصال
گرچه آنهم برصفی بس مشکل است
تا بود در آتش و سود وی است
حال عاشق چیست وقت انقطاع
گرچه حون میبرد از چشم ترت
بیست فکری جز که آید دلبرش
مرتضی زان گفت دارم استوار
این چنین صائم کجا دارد حواس
کاش بودت برسر اندك شورعشق
میهمان داو جان و دل دو خانه زاو
ناله خواهم من ننالد گر که چنگ
بوکم از چوبی مباش از آدمی
آدم اندر عشق او محکم پی است
گنج در ویرانها مدغم کنند
گفت ابلیس این طلسم خاکی است
هستی آورد و زهستی دورماند
بر سرابی شدگذشت از بحرذات
حق بهستی واحداست و قائم است
بگذراز این جان زحق دریوزه کن
دست صائم جز بوی نبود دراز

بر صلاح آیند شاید بی سخن
هم شما هستید ایشانرا لباس
بی زفرمان با زبان گفتند حفت
نك حلالست آنچه عصیان بودسهو
تا بیاض آید هویدا از سواد
دور گردید از نکاح و ازخلاف
تا بپرهیزند اهل دین و کیش
نفس را بر نور حق بالاتفاق
کوست موصل بر مقام جمع وصل
عقل فرقانش خوانیم از جهات
از وجود غیر حق برجهرو سر
تا در ایام دگر یابد وفود
وان شهود ذاتی و وجه جلال
عسر شد آن بهر نفس تا تمام
از مخالف برد اهل الله صیام
اوز آیها که هم مرآت اوست
از بد و خوب کسان بندد دهن
از کف اندازد لوای ماسوای
گر نفخر است آن به نبها حامه را
آب گردد لی بهی نبها شکم
همچنان کآمد بر احمد از قرن
خورد برهم دفتر و طومار من
میکشد از هر رهم بر کوی او
آنکه دل دنبال گیسویش لی است
سالها روزیست از ماهم همی
خیط ابیض را شناسم از سیاه
عاشقی دارد خبر از ماه و سال
شب چوشد عاشق گرفتاردل است
کی شناسد این شب آن روزوبست
از وصال یار و هنگام وداع
رو که آیم ساعت دیگر برت
انتظار صبح باشد یکسرش
صوم بابسان ز دنیا واخیار
تا بداند که سیاستش لباس
با بگفتن داریم معذور عشق
زلف زاو زنجیرزاو دیوانه زاو
آرم اندر ناله وغم چوب و سنگ
در سرای علم الله محرمی
هرکه اورایست عشق آدم لی است
تا نهان از چشم نا محرم کنند
سجده برخاکی زبی ادراکی است
غافل از آن وحدت مشهور ماند
برگمانش قلزمست آن یا فرات
هستی دیگر چو نوم نائم است
ای صفی الحق بیان روزه کن
دل بپردازد ز غیر اندر نماز

گر بخواهد چیزی از کس ناکس است | دزد جان مفلسش در محبس است | بنده را چون بیند آن خلاق خیر | دارد از حاجت بکف دامان غیر
واگذارد هر دو را بریکدگر | تا که معدوم از عدم گیرد اثر | برگلوتنگ آنچنان گیرد ار حرام | تا گزد دیوت از قحط طعام
قصهٔ ذوالنون شنو در سجن غم | تا شناسی فربهی را از ورم | بهر او میبرد هرروز نان مدام | خواهر بشر او رغفی وقت شام
تا کند افطار از آن نان مرد حق | روز آخر بود نانها بر طبق | گفت اورا چون بخوردی نان من | بند چو دانستی حلال ای ممتحن
گفت آری دست زندان بان ولیك | میرسیدش برطبق وین نیست نیك | این چنین بوده است حال اهل حال | بند گیری تا تو زایشان در فعال

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ

ومخورید مالهای خودتان را میان خودتان بباطل وبپیدارید آنرا بسوی حاکمها تا آنکه بخورید پاره‌ئی را از مالهای مردمان

بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٨٥

بدی و شما میدانید

نخورید از روی ظلم وجور وشر | مال هم را در میان یکدگر | نی بحکام ار پی رشوت دهید | پارهٔ زان تا خورید و هم بهید
مال مردم گر کسی دانسته برد | باد حسرت خرمنش بیوسته برد | میکنی اقسام تدبیر و حیل | تا خوری مال ضعیفی از دغل
غافل از آنکه ندارد مال غیر | ار برای هیچکس یکدره حیر | زان گذشته کانتقام است وعذاب | از خدا پاداش آن روز حساب
مالهائیکه حرام است و شرور | اول آن باشد که کس گیرد بزور | دیگر از لهواست و فعل شوم وعار | همچو بیع مسکر و وجه قمار
دیگر از حرام است و رشوت یا فریب | واچه گیرد کس بادار و بهیب | یعنی از بهرت بیا عوغا کنیم | پیش شاه و حاکمت رسوا کنیم
یا که گویم هجوت اندر انجمن | یا دیانی آرمت وارد بفن | حال خود با مشتهٔ سارد بخلق | که منم صاحب دم و پاکیزه دلق
گر نکس وقتی دعای بد کنم | ریشه‌اش از بیخ و از بن برکنم | اخذ ایشان مالهای باحق است | زان همیشه کارشان بیرو قست
کز وفروکند بود هر دو روز | باقی عمر او بود در دردو سوز

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

میپرسندترا از ماهها بگو این وقتهاست برای مردمان وحج ونیست نیکی اینکه درآئید خانه‌ها را ازپشتهای آنها

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٨٦ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ

ولیکن نیکست کسیکه پرهیزکند ودرآئید خانه‌ها را ازدرهایشان وبپرهیزید خدارا باشد شما رستگار شوید وکارزار کنید در راه

اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ١٨٧

خدا آنرا که کارزار میکنند شما را وارحد نجاوز مکنید بدرستیکه خدا دوست نمیدارد حدگذرندگان را

چون بپرسند از اهله در اساس | گو بود آن وقتها از بهر ناس | تا دران آرایش آئین کنند | زان یکی که وقت حج تعیین کند
نیست نیکو گر ز پشت خانها | در سرا داخل شوید از ناروا | لیك نیك است آنکه ازتقوای جان | در بیوت آئید از درهای آن
می بپرهیزید از پروردگار | تا بحق گردید شاید رستگار | کار زار آرید در راه خدا | تا کسی کآرد قتال او با شما
بست باید راه برنفس لجوج | کوکند بااهل دین هردم خروج | نگذرید ازحد که هرکه ازحد گذشت | شد مسلط دیو بروی خوارگشت
حق زحد بگذشتگانرا نیست یار | هم ندارد دوست مبغوضندوخوار | رفه زیر بار نفس بد سگال | چون تواند کرد با دشمن قتال
آنکه دست نفس را بندد بحست | در قتال خصم شد چالاك وچست

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ

وبکشیدایشان را هرجاکه یافتیدشان وبیرون کنیدایشان را ازهرجاکه بیرون کردندشما را وفتنه سخت تراست ازکشتن وکارزار مکنیدایشان را

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ١٨٨

نزد مسجدالحرام تاآنکه کارزار کنند شما را در آن پس اگر کارزار کنند شما را پس بکشیدایشان را همچنین است پاداش کافران

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٨٩ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

پس اگر بازایستند پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست وکارزار کنیدایشان را تا اینکه نبوده باشد فتنه وباشد دین برای خدا

فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۱۹۰ اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ

پس اگر باز ایستند پس نیست دشمنی مگر بر ستمکاران ماه حرام بماه حرام است وحرمتها قصاص است

فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۱۹۱

پس آنکه درگذرد بر شما پس تعدی کنید بر آن بمانند آنچه تعدی کردند بر شما و بپرهیزید خدا را و بدانید که بدرستیکه خدا با پرهیزکاران است

هر کجا یابندشان ریزید خون
هم نمائید از دیار خود برون
هم چنان کز شهر شان کردند دور

فتنه از قتل است درمعنی اشد
زانکه آن یکس کشد واین الف وصد
نیست حایز قتل ایشان بکلاء

از شما یعنی کشد آنجا تنی
هم شما شاید کشد اهریمنی
با شما وانها کنند از کار زار

این بود شرك جزای کافران
نیست یکی لایق بد گوهران
ایستند از بار بر افعال وحیم

یعنی ازشرك ومن بکشند دست
هرزمان برحق ره برگشت هست
تا نباشد فتنهٔ بکشید دار

دین بود یکجا خدا را رانکه دین
طاعنست اورا در اسلام از یقین
انقیاد امر حق دین است و بس

هرکه مخلوق وست او را بقهر
عبدو منقاد است درهریوم وشهر
لیك حکمت مقتضی بد کاختیار

مانع آمد از قبولش نفس دون
گفتزان رنزید ازان یگانه حون
فتنه تا برخیزد از ارض وجود

پس کشند ارکنه دست ازمشرکین
نیست عدوان برایشان راهل دین
رانکه عدوان طالمانرا نس بجاست

طالمانرا کشتن ازعدلست و داد
پاك گردد ارض از لوث فساد
همچنین از سیه وسواس توسهل

وسوسه دانفس نفس سرکش است
اوحو بیرون رفت حال دل خوشست
ارض فکرت پاك گردد از فساد

مشرکین کردند در شهر حرام
آنچه منع و قتل راهل حق تمام
هم جزا بر مثل باید دادشان

بر شما هرچند در شهر حرام
قتل باشد منع لیك از انتقام
نیست حرمت بلکه فرض است وحلال

بر شما گردید حرمتها قصاص
می نشوید از کید غداران خلاص
قتل در شهر حرام ارچه بداست

چون گذشتند ازحد ازحد نگذرید
پردهٔ پرده درانرا بر درید
پرده بهر پرده داران لایقست

اهل اسلام اتقوا الله واعلموا
حق بود با متقین بی گفتگو
می بپرهیزید و دانید احتصاص

جمع حرمتها بود از روی حد
حرمت احرام و ماه و هم بلد
هست این اخراجشان پاداش زور

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۱۹۲

وانفاق کنید در راه خدا ومیندازید بدستهای خودتان را بسوی هلاکت ونیکی کنید بدرستیکه خدا دوست میدارد نیکوکاران را

هم کنید انفاق مال خویش را
در ره حق حفظ دین و کیش را
جز پادائش دربیت الحرام

هم بیندازید خویش اردست خویش
در هلاك از سستی آئین و کیش
هم بقتل آریدشان با ذوالفقار

میشود ز انفاق اجماع نفوس
ران فتد شمن درافتد و فسوس
حق ببخشد چون غفوراست ورحیم

آنکه کرد انفاق رست ازمهلکه
گشت غالب بر عدو در معرکه
مشرکانرا بهر دین گردگار

اینست لاتلقوا که زانفاق و مدد
میتوان بستن بروی خصم سد
نیست باقی بیرون دان بمعنی هیچ کس

پس کشید احسان که آن سلطان جود
دوست دارد محسنانرا در وجود
باشد اندر دین به قهر و اضطرار

جیست احسان ازجودیت رستگی
بر حق از راه فنا نیوستگی
فتنه چون برخاست دین یابد نمود

گرجوی درراه دین داری تمیز
نیست احسان غیر عرفان ای عزیز
پس طلم آیند گردر راه راست

آنکه جان ایسان دهدکی درغمست
کاین حلاوت شیء اندر عالمست
شد برون چون کشته شد حاس جهل

حفظ دین از اهل دین مستحسن است
وان نبالست از دینی موقن است
وان بود موقوف برجهد و جهاد

سستی دین مرد را سازد لئیم
دارد از اتمام مال اندوه و بیم
داد بر باد فنا بیدادشان

دست حسان تا رود دشمن زدست
خست آری بر توخصم آردشکست
تا نگردد خصم غالب درجدال

تا بگوئی بد سخن در انفاق مال
وحه لاتلقوا چه بود اندر مقال
این تعدی لیك حد معتد است

ور به خواهی بود درچنگش اسیر
خویشرا با دست پر ساری فقیر
نی بران کو برتحری شایق است

چیست احسان ترك جان وبذل مال
از پی ترویج امر ذوالجلال
سوی حرمتها حنایات و قصاص

گر دلی از سر احسان واقف است
هم موحد بر خدا هم عارفست
هست این اخراجشان پاداش زور

آنکه خود حق بود و حقرا میشناخت
حفت حای احمد وجان فدیه ساخت
جر که بر پاداش دربیت الحرام

تا پس از پیغمبر از این رهگذر
کنه گیرد تا ابابکر و عمر
هم بقتل آریدشان با ذوالفقار

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ

وتمام کنید حج وعمره را برای خدا پس اگر باز داشته شوید شما پس آنچه میسر شود از هدیه و قربانی و نه بتراشید سرهایتان را تا آنکه برسد

الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا

قربانی بجایش پس کسیکه باشد از شما بیمار یا او را آزاری است از سرش پس فدیه دهد از روزه یا صدقه یا قربانی کردن پس چون

أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي

ایمن شدید پس بدرستیکه تمتع گذارد بعمره بسوی حج پس آنچه میسر شود از قربانی پس هرکه نیافت پس روزه سه روز در

الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ اِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَاتَّقُوا

حج وهفت روز هنگامیکه بازگشتید اینست ده روز تمام این از برای کسیکه نبوده باشد اهلش حاضر درمسجد الحرام وبپرهیزید

اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقابِ ١٩٣ اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ

خدارا وبدانید که خدا سخت عقوبتست حج ماههای معلومست پس هرکه واجب کرد درآن حج را پس نیست جماع

وَلا فُسُوقَ وَلا جِدالَ فِي الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوىٰ

ونه کارهای بد ونه جدل در حج وهرچه میکنید از نیکی میداند آنرا خدا وتوشه گیرید پس بدرستیکه بهتر توشه پرهیزکاریست

وَاتَّقُونِ يا اُولِي الْاَلْبابِ ١٩٤ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلا مِنْ رَبِّكُمْ فَاِذا اَفَضْتُمْ مِنْ

وبپرهیزید مرا ای صاحبان عقلها نیست برشما گناهی اینکه بجوئید زیادتی را از پروردگارتان پس چون برگشتید از

عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَاذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ

عرفات پس یاد کنید خدارا نزد مشعر الحرام ویاد کنید او را همچنانکه راهنمود شمارا واگرچه بودید از پیش از این هر آینه

الضّالِّينَ ١٩٥ ثُمَّ اَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفاضَ النّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩٦ فَاِذا قَضَيْتُمْ

از گمراهان پس بازگردید از آنجا که بازگشتند مردمان وطلب آمرزش کنید خدارا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست پس چون گذاردید

مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي

مناسك حجرا پس یاد کنید خدارا مانند یاد کردن شما پدران خودرا یا سخت تر یاد کردنی را پس از مردمان هرکه میگوید پروردگارما بده مارا در

الدُّنْيا وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ ١٩٧ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ

دنیا ونیست مر او را در آخرت از بهره واز ایشان آنکه میگوید پروردگارما بده مارا در دنیا نیکی ودر آخرت

حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ ١٩٨ اُولٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسابِ ١٩٩ وَاذْكُرُوا

نیکوئی ونگاهدار ما را از عذاب آتش آنها مر ایشان را بهره ایست از آنچه کسب کردند وخدا زود حساب است ویاد کنید

اللّٰهَ فِي اَيّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ

خدارا در روزهای شمرده شده پس هرکه شتاب کند در دو روز پس نیست گناهی بر او وکسیکه واپس ماند پس نیست گناهی بر او برای آنکه

اتَّقىٰ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٠٠

پرهیزکرد وبپرهیزید از خدا وبدانید که شما بسوی او حشر کرده میشوید

نصف الجزو

در بیان حج و عمره

حج و عمره فرض آمد بر عباد — حق بیان آن کند بعد از جهاد
حج بود ارکان افعالش یقین — بیت و احرام برد اهل دین
وانچه از ارکان نباشد در نیت — رکعتین است و نساء و تلبیت
پس اگر ممنوع گردید از عدو — یا مریض آراست قربانی بکو
سر بنتراشید در ناموقعش — جز که قربانی شود در موضعش
باشد ارکسرا مرض وزریج سر — چون شپش یابد ز روش ریج دگر

کرد باید این دورا لله تمام — از فرایض ور سنن در هر مقام
پس وقوف اندر مقامین وطواف — در صفا ومروه سعی ارقلب صاف
هست هم ارکان عمره بیخلاف — بیت و احرام وهم سعی و طواف
گر میسر ناشد آنهم بر شما — ور نه باشد صوم کامی از هدی
موضع قربانی از احرام حج — شد منی ور عمره مکه بی حرج
پس شود محتاج سوی حلق مو — از سه فدیه آورد بر جا یك او

صدقه و قربانی و صوم است آن
صوم سه یا هفت یا ده روز دان
صدقه برشش تن کند بارت سبك

پس شوید ایمن چو ارحوف و مرض
وز موانع چاره بود ار عوض
چون بعمره کس تمتع کرد نیك

گر میسر باشد آن ار بهر کس
ور میسر نیست صوم ازهدیه بس
وان سه روز وهفت یاده شد بحج

وین بود آنرا که بود در مقام
اهل مکه و حاضر ست الحرام
رجعت ار حج است برشهر و بلد

ار تمتع گویمت وصف و صفت
گشت واجب بردِ اهل معرفت
آن تمتع که بعمره سوی حج

بندد احرام اول از میقات بام
وان بود معلوم بردِ خاص و عام
پس شود درمکه داخل بی قصور

در صفا و مروه سر او یکدله
میماید سعی و پوید مرحله
پس کند تقصیر و گرداو محلّ

پس بندد بار از بیت الحرام
بهر حج احرام دیگر ز اهتمام
پس رود از مکه برعرفات و باز

پس کند اقدام بر اعمال حج
بیست حاجت بر بیان افعال حج
شرح آن ضبط است یکجادرکتب

پس بیرهیزید و دانید این حساب
که خدا را سر شدیدآمد عقاب
شهرهای حج که معلوم است آن

حج درآن واجب شمرد الاحسن حال
بدران رفث است و بفسق و جدال
واچه در وی میکنند افعال نیك

توشه بردارید و بود هیچ زاد
بهتر از تقوی اگر دارید یاد
می بیرهیزید کین ره روشن است

بر شما نبود گناهی در شمار
فضلی از خوئید از پروردگار
یعنی ار کس شد اخیر کس بحج

بیست حرمی بهر او زین اخبار
فضلی است این ازکردگار
پس حو برگشتید از عرفات شاد

ذکر او باشد هدایتها که خواست
بر شما نبود یعنی راه راست
پیش ازین بودند یکجا بر ضلال

پس ازآنجائیکه برگشتند ناس
بار گردید و نمائید اقتباس
یعنی از عرفات یا از مزدلف

ور خدا خواهید آمرزش ز بیم
که شما را اوغفوراست و رحیم
پس مناسك را چو بگذارید نیك

همچو از آبائتان آرید یاد
سخت تر با زان تعلم و اعتقاد
پس بود از مردمان تا بجردی

گوید از دنیا بده یارب بما
بهرهٔ عقبی نخواهیم از خدا
هم بود زایشان که گوید ده بمن

ده نکوئی در جهان با داشتم
هم نگهدار از عذاب آتشم
هست ایشان را نصیب و هم ثواب

شاة باشد گر بجای آری نسك
سوی حج تقصیررا هدیه است لیك
چونکه رجعت کرد نابود حرج

در بیان ایام تشریق

حق بنی باشد سریع الدرحساب
زود یعنی میرسد روز ایاب
یاد آریدا از خدا در روز چند

واں بود تشریق یعنی یاسه روز
در منی ماند بدای یا در تمور
ور رفس در دوم گیرد شتاب

ور کند تاخیر هم بود گناه
بهرآن کاور است پرهیز از اله
پس بپرهیزید و دانید اینکه هست

حج بود در بردِ ما توحید ذات
عمره باشد سیر توحید صفات
واں مقامایکه هست اندر طریق

سیر فی الله و الی الله را تمام
میماید در سلوك از هر مقام
یار ماند نفس را قربان نبود

رود باید نفس را قربان بود
کارمشکل را بجوش آسان نبود
کان شمرده گشته بردِ هوشمند

هست ما را سیصد و شصت درفنون
بر نفوس مختلف ز اعلی و دون
دست حرمی بهر او اندر ذهاب

همچو حیوان ضعیف و هم قوی
که نیند اندر تحمل مستوی
حشریانرا سوی وی ازهشیار و مست

بعض دیگر ضعف و عسرالانقیاد
خود بر آنها نیست درحمل اعتماد
باشد ایمانش و ادراك عمیق

فهم بعضی ازصفاتش مشکل است
اندرا حضر تم ازاین دو داخلست
وان مقاماتیکه هست اندر طریق

معنی لاتحققوا را گوش دار
موست آثار ضعف هوش دار
یار دارد گر شما را نفس دون

وان مرنفس اعنی بدانش ناتوان
هم ضعیف ازروی استعداد و جان
در میان همهٔ دل کان می است

هست ممنوع از سلوك و ازشهود
هم ز دید و هم ز وجد وجود
اندر استعداد واحوال و صفات

پس بر اوفدیه است ازامساکها
تا چشم نفس ریزد حاکها
بعضی از آنهاست حیوان ذلول

چیست طوف کعبه بردِ رهروان
هفت نوبت پیش جانان بذل جان
همچنین بعضی ز اوصاف ار نفوس

حال عاشق درحضوردوست چیست
بحر از بستگی و رستگی است
بعضی از حجاج دائم محضرند

یار آمد وقت نظم خانه نیست
جای حرف محرم و بیگانه نیست
رایل آن هرگز نگردد یاکه سلب

خانها ویرانه گردد بار ها
یار ماند بی نیاز از دار ها
قلب او از عارضات مستمر

نفس خود میگفت اندرذات خویش
میسزد ازذات خویش اثبات خویش
وان علایق وان خیالات و هموم

ای خدائی کت بهستی یار نیست
جز تو اندر دار دل دیار نیست
جیست احرام آنکه درطی مقام

خانهٔ ویران ما را کن چنان
که در او غیر از تو ناید میهمان
یعنی اندر عشق او پیوستگی

خانهٔ دلرا تو پردازی ز غیر
که نداری عجز بر افعال خیر
رسم از کون و مکان یکبارگی

عشق گوید ترک مغز و پوست کن
خانه را خالی ز غیر دوست کن
گویم این باشد بتوفیق خدای
خواهد اراو کس نماند در سرای

گر جوی توفیق و عشق افزو کنی
ماسوای خود زدل بیرون کنی
من نبودم بود من از بود تست
هستیم مفرغ وجود و جود تست

هست گشتم چون تو گفتی هست باش
هوشیاری نیست حدت مست باش
مست بیرون کردی ار میخانه ام
همچنین سرگرم آن پیمانه ام

من نگویم جام دیگر شایدم
لایق ار دانی فرستی زایدم
این فزون جوئی هم اندرما زتست
عفو کن گر بیخودی افزوده جست

عاشق ار جوید فزون میشایدش
این فضولی لازم عشق آیدش
خاك آدم حق بعشق خود سرشت
لاجرم این فصل بودش سرنوشت

گر فضول آمد در فصل عشق بود
زان فزون جوئیش حق صد در گشود
پس فضولی گر نمایم در طلب
لازمهٔ عشق است نی ترك ادب

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ يُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰي مٰا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اَلَدُّ الْخِصٰامِ ۲۰۱

واز مردمان کسیکه بشگفت آردتورا گفتارش در زندگانی دنیا وگواه میآوردخدا برآنچه در دل اوست واو شدید العداوتست

وَ اِذٰا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهٰا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّٰهُ لٰا يُحِبُّ الْفَسٰادَ ۲۰۲ وَ اِذٰا

وچون برگردد شتاب کند در زمین تا فساد کند در آن و نابود کند کشت را ونسل را وخدا دوست نمیدارد فساد را وچون

قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهٰادُ ۲۰۳

گفته شود مر او را بپرهیز خدای را گیرد او را حمیت بگناهکاری پس بس باشد او را جهنم وهر آینه بد بستری است

هست از مردم کسی کاقوال او
چون کند اظهار ایمان و صلاح
مر خدا را شاهد آرد در بیان
میکند از حسن گفتارش عجب
باطن او را خدا داند که چیست
باطل او بر خلاف ظاهر است
کشتها و نسلها آن بد سرشت
چونکه برگردد کند سعی از عناد
خواهد او سازد هلاك از کفر و کین
کشتهائی کش بود حب عشر
چونکه گوشش بر هر از خدای
دوست کی دارد خدا هر کژ فساد
عزتی باطل بود اثم و قصور
جهل یعنی آن حمیتهای خام
پس نگیرد جهل عزت موی او
آن همه عجز و خضوع آرد یقین
ور حمیتهای جاه آب ترش

مر ورا در زندگی آید نکو
پس شدید العناد او در سزاست
لیك فعلش چست همره با لسان
تا که اندر ارض اندازد فساد
در ضمیرش جز نفاق و کذب نیست
نسلها که راند از وی صد اثر
جهد دارد تا کند نابود و رشت
تا بافساد آن دغل یابد مراد
بر خلاف آنچه خواهد رب دین
که بود در جاهلیت مستدام
گیرد او را جهل از سر تا بپای
وین همه جهل و غرور و کفر و کین
عزت باطل بود اثم و قصور
ور حمیتهای جاه آب ترش

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ ۲۰۴

واز مردمان آنکه میفروشد خودش را برای جستن خشنودی خدا وخدا مهربانست بر بندگان

هم کسی از مردمان باشد که او
میفروشد نفس خود را مو بمو
تا مگر خوند رضای ذوالجلال
این نشان شیر مردان حق است
که ازایشان کار دین با رونقست
افکند خصم آر خبو بر رویشان
ترك میل خود کنند ار عقل چست
تا رضای دوست بستانند جست
جای احمد آن رسول مقتدای
ای ملایك بر چنین مردان مرد
سجده ها ار روی عشق آرید و درد
این چنین مردی رؤف و عاداست
رو د بهجا پشت او دشمن بدید
ور بهایش زهره ها برتن درید
پس خدا شاید که باشد مهربان
گفت حق با جبرئیل آیا شما
جان خود سازید بر دیگر فدا
گفت بود در ملایك این وداد
مر علی ترجای احمد خفته است
ترك جان برحفظ احمد گفته است
بر زمین ار آسمان آرید رو
تا ببینید ار چه معنی بوالبشر
گشت مسجود ملایك سر بسر
تابیدند از چه رو آده سراست
تا ببینید آن رموز مختفی
که نهان میبود در ذات صفی
واسکه گفتم با شما اندر زمین
مرشما گفتید این سفك دماست
دور ار اندیشه و آراء ماست
مجبر بودید کایسان آدمی
صد هزاران خلق ریزد خونشان
عالم و آدم شود محزونشان
تا بحشر این خلق عالم سر بسر
سهل باشد گر چنین آدم یکی
در جهان پیدا شود دوراد شکی
بر زمین آرید رو وز من سلام
او مرا اندر زمین باشد ولی
گشت ظاهر ار علی ذات علی
هم بدیسانست رسم و راه عشق
جان و سررا تانسازی خاك عشق
کی جوامحد بگذری زافلاك عشق
فقر خواهی شیوهٔ تسلیم گیر
عارفان از کار او بردند پی
بر رموز معرفت و اسرار وی
از علی رسم فنا تعلیم گیر

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٠٥

ای آنانکه گرویدید درآئید در صلح همگی وپیروی مکنید گامهای شیطان راکه او برای شما دشمنی است هویدا

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٦ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

پس اگر لغزیدید بعد از آنکه آمد شما را معجزها پس بدانید که خدا غالب درست کرداراست آیا انتظار میبرند مگر اینکه

يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٢٠٧ سَلْ بَنِي

بیاید ایشان را خدا در سایبانها از ابر وفرشتگان وحکم شد کار وسوی خدا برمگردد کارها بپرس پسران

إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ

یعقوب را چند دادیم ایشان را از آیت روشن وهر که مبدل کند نعمت خدا را بعد از انکه آمد او را پس بدرستیکه خدا سخت

الْعِقَابِ ٢٠٨ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ

عقوبت است آراسته شد از برای آنانکه کافر شدند بزندگانی دنیا وسخریه کنند از کسانکه گرویدند وآنانکه پرهیزگارند ایشانند

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٠٩

روز قیامت وخدا روزی میدهد هر که را میخواهد بیرون شماره

در بیان راه راست که آن سلوك اصفیاست

ای گروه مؤمنان داخل شوید
اندر سلم و پیروی نکنید
پس اسلام و ایمان چاره نیست
از ولایت وان ولیّ ره ولیست
شاهرا تا دل نیاری در حضور
نیست داخل در این دارالسرور
این ولایت چیست دیگر ای فلان
گو تو دان نگذاشه ای تیره جان
کردی از نا محرمی بیگانگی
بحر ماندی ز یار جانگی
گام شصتاست این وسواس وطن
تا نگردی پیرو آن راهبر
گرچه باید بود در تمکین پیر
عشق نبود راه وسواس ای فقیر
نیی از ره آینه روی دلبری
پیش آن آینه ساجد یکسری
نیست خود مسجود لیکن پیش او
گر نماید سجده مهر اندیش او
نور احمد هر زمانی ظاهر است
حشم جانها بر جمالش ناظر است
تا ابد باقی بود در دور ها
لیك دارد در نمایش طور ها
روشنیها جمله یابد ره آفتاب
زآفتاب از چشم داری رو متاب
پس بدانید اوست غالب یا کرام
نیست حیری ماندش در انتقام
میبرند آیا مگر آن انتظار
کآید ایشانرا همانا کردگار
کار ها نگذارده هم بالحضور
حون سوی اوست برگشت امور
وصف قهاریست در معنی سحاب
آید ایشان بهر تخریب و عذاب
چون سوی اوبود برگشت کار
نیست حاجت هیچ بر ان گیرودار
نیست از انکار محکم تر دعی
درعمل سوزنده بر دان دوزخی
کن ز اسرائیلیان از ما سؤال
تا چه دادیم آنگر هرا ره اعتدال
وانکه نعمتهای حق تبدیل کرد
کان رهبر نده گان تکمیل کرد
شد ره بهر کافران آراسته
زندگانی جهان ناکاسته
وانکسان از راه تقوی و تمیز
فوق انشان روز رستخیز
میدهد روزی حدابرهر که خواست
بیحساب و کس نداند کز کجاست

سلم یعنی در ولایت رو کنید
قطرهٔ خود متصل تا جو کنید
بیولای اولیا در هر زمان
نیست از اسلام و ایمان نشان
کرد وسواس اندر این دیو لعین
که تورا کافی بود اسلام و دین
این همان سجده است کروی بدرنك
سرکشیدی آمدی درچشم و حنك
گر تو اغیاری دگر ها محرمند
تا بیداری که مشتاقان کیند
کان شما را دشمنی بود آشکار
آرد از وسواسیان در اضطرار
سجده باشد محض ذات ذوالجلال
آدم آمد مظهر او در کمال
من رآنی قد رأ الحق شاهد است
که نبی مرآت وجه واحد است
سجدهٔ حق کرده از مرآت حق
نیست مقصودش غیر ادات حق
آنکه پیداری بوش بود آن نه جان
جان او هرگز کجا رفت از میان
نور هر دوری بطوری لامع است
وان ولایت طورها را جامع است
پس بلغزید از شما بعد از ثبات
وانکه آمد مر شما را بینات
هم حکیم اندر همه افعال خود
وانچه باهر کس کند از نیك و بد
در میان سایبانها از غمام
وان ملایك همچنان با فرّ و نام
منتظر یعنی که بر قهر شدید
حقتعالی آید از حکم وعید
وان قضی الامر آنکه گردد کار تنك
بر مخالف بی تأمل بدرنك
دین فروتر نیست تهدید وعذاب
که کنی تکذیب آیات و کتاب
یا بجویش این بار سوزان سردکن
یا که سازش با عذاب و دردکن
آیت بین که از ما فصل بود
پس بدل کردند آنها از جحود
درعقابند و شدیداست این عقاب
بلکه خود عین حمیمند و عذاب
همسشان سحریه بر ایمانیان
وان فقیران لطیف پاك جان
اهل جنت فوق اهل دوزخند
کآن همه آزاد و ایشان درفحند
علتش یعنی بکس نبود پدید
کز چه نعمت گشت اندك یا مزید

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بودند مردمان گروهی تنها پس برانگیخت خدا پیغمبران را مژده دهنده و بیم دهنده وفرو فرستاد با ایشان کتاب را براستی ودرستی

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ

تا حکم کند میان مردمان در آنچه اختلاف کردند در آن واختلاف نکردند در آن مگر آنانکه داده شدند بعد از آنچه آمد ایشان را معجزها

بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢١٠

از راه سرکشی میانشان پس هدایت کرد خدا آنکسانرا که گرویدند مر آنچه را اختلاف کردند در آن از حق بفرمان او وخدا هدایت میکند هر که را میخواهد بسوی راه راست

مردمان بودند یك امت همه
اندر اول از ره فطرت همه

پس شدند اندر طبیعت مختلف
وز طریق دین واحد منحرف

هم قضا باشد بوفق مقتضی
مقتضی بود آنچه شد در ما مضی

مصلحت بود از پی نشو و نما
این عناد و اختلاف و ماجرا

از خلاف وحقد یعنی بر وفاق
واز عداوت بر محبت و اتفاق

پس بر ایشان گشت امت مختلف
فرقهٔ در راه و قومی منحرف

رفت استعدادشان یکجا بباد
شد زیاد انکارو احقاد و عناد

بود اشیا از حسدها و از لجاج
میفزود آن حقدشان بر اوجاج

اندر استعداد اول برقرار
پس هدایت یافتند از کردگار

گشت زایل اختلافات عظیم
راهل مسلك در صراط مستقیم

گرچه هر جا بد مقام مرحمه
یا که تفسیر اندرین دفتر همه

امتی بودند واحد مردمان
از خدا بیگانه در اول زمان

هم نمود ارسال با ایشان کتاب
در میان مردمان تا بر صواب

میکردند اختلافی اندران
حرکسان کآمد از ایشان عیان

پس هدایت کرد آنان را خدای
که بایمان آمدند از حس رای

یا بطمعی یا بعهد یا بشر
حق هدایت میکند آنرا که خواست

داشت اهواء طبیعت اقتضا
بر تشتت یا که آن بود از قضا

حق تعالی هست در طبع بشر
این خلاف از جلب نفع ودفع ضر

انبیا را پس بر انگیزاند حق
تا بخواندشان بدین ما سبق

واندر این رحمت رحق پس رحمت است
واز کثرت سوی وحدت رحمت است

بر طباع خود بدی راسخ همه
آنچه سفلیون بدند از این رمه

برد بعثتها و حکم بی خلاف
واچه میکردند در حق اختلاف

ماند باقی برصفای اصل خویش
واکه غوی بود اندر فصل خویش

بی خلاف افزودشان صوت و بها
سوی حق شد آن صفاشان رهنما

یك بی نفسیر ظاهر دار گوش
بود این تحقیق اگر بودی بهوش

ابتدا گر شد بتحقیق است است
لیك این آیت بتحقیق اقرب است

پس فرستاد انبیا را پاك دلق
بهر انذار و بشارت حق بحلق

حکم حق جاری شود دور از خلاف
زانچه میکردند در آن اختلاف

از حسد و از غرور خصمها
حجت آرد بر خدا جز با کسی

آنچه را کردند در آن اختلاف
از حق اعمی هم ناداند بخلاف

بر صراط المستقیم و راه راست

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ

یانداشتند که درمآئید بهشت را وچون آمد شمارا داستان آنانکه گذشتند پیش ازشما رسید ایشان را سختیها وضررها

وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ ٢١١ يَسْأَلُونَكَ

وارجای کنده شدند تا آنکه میگویند رسول وآنانکه گرویدند با او کی باشد یاری خدا آگاه باش که یاری خدا نزدیکست میپرسند تورا

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا

که چه چیز انفاق کنند بگو آنچه را انفاق کردید از نیکی پس از برای پدر ومادر ونزدیکان وایتام وحاجتمندان وراه گذران وآنچه

تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ ٢١٢

میکنند از نیکی پس بدرستیکه خدا بدان داناست

یا گمان کردید جز با امتحان
ریح و سختی فقر و بیماری تمام

تا نیائید آنچنان در راه دین
داشتند انواع سختی متصل

میرسید از پیر ایشان مسدام
خواهد آمد چونکه آید نوبتش

در تزلزل بودشان از خصم دل
انتظار نصرت و فتح از خداست

گفته نزدیك آن زمان نصرتش
کان چه باشد یا چه مقدار از منال

در حقیقت این منا و دعاست
وان بپیمان و مساکین زاهل دین

از تو میپرسند زانفاق اهل مال
وانچه نیکوئی کنید اندر سبل

هست بهر والدین و اقربین
روز خندق یافت این آیت نزول

میوان گردید داخل در جنان
با پیمبر گفت با یاران کی است

کآمدند از روی طاعت پیش ازین
آنکه میفرمود او با مؤمنان

کاهل دین بودند از محنت ملول
در جزع با مؤمنین همراه بود

وقت یاری ارحق اعمی در پی است
گو کنید انفاق آنچه از نکوی

بر تسلی بد نه بردید و گمان
وانکه در ره مفلس است از هر قبیل

هم ز پس از بعد عسر آگاه بود
حق باو دانا بود از جزء و کل

گر که باشد حرمتی آن یا حوی
نامش آمد در حد ابن السبل

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ ٢١٣ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ

نوشته شد برشما کارزار وآن مشقت است برای شما وشاید اینکه ناخوش دارید چیزیرا وآن بهتر است برای شما وشاید

أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢١٤

اینکه دوست ندارید چیزیرا وآن بدست برای شما وخدا میداند وشما نمیدانید

بر شما نوشته شد حکم قتال ... گرچه باشد شاق آن بهر رجال ... پس بود چیزی که آن کُرهست وشاق ... بر شما خیر است لیك از اتفاق
پس بود خیری که میدارید دوست ... لیك از بهر شما شری دو توست ... حق تعالی داند او را نه شما ... چیست علم خلق تا علم خدا

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ

میپرسند تورا از ماه حرام کارزار درآن بگو کارزار درآن بزرگست وبازداشتن از راه خدا وکافر است بدو

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ

ومسجد حرام وبیرون کردن اهلش ازآن بزرگتر است نزدخدا وفتنه بزرگتر است از کشتن و همیشه

يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ

کارزار میکنند شما را تا اینکه برگردانند شما را از دین خود اگر توانائی داشته باشند وهرکه برگردد از شما از دین خود پس بمیرد واو

كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢١٥

کافر است پس آنگروه باطل میشود کردارشان در دنیا وآخرت وآنگروهند یاران آتش ایشانند درآن جاودان

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ

بدرستیکه آنانکه گرویدند وآنانکه هجرت کردند وجهاد کردند در راه خدا آنگروه امیدوارند رحمت خدارا

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢١٦

وخدا آمرزنده مهربان است

مسلمین گشتند پس ازجنك بدر ... مرتدی اندر راه داخل شرك وغدر ... روز بعدش بد رخ شهر حرام ... مشرکان رفتند بر ایراد و عیب
اولین قتلی که واقع شد همی ... در میانشان بود قتل حضرمی ... در زمان برد رسول پاك جیب ... یا که پرسیدند آنرا مسلمین
گرچه رو کشید در شهر حرام ... حضرمیرا وین بود دور از نظام ... بهر تحقیق از رسول پاك دین ... گو بزد ماست آن دمی کبر
آمد این آیت که پرسند از قتال ... از تو در شهر حرام اندر مقال ... ماندن ازراهست وکفران ناگزیر ... یعنی اخراج مسلمانان از آن
همچنین هست الحرام از هر مقام ... اکبراست اخراج اهلش ازحرام ... فتنه از قتل است اکبر بالعیان ... دررحب قتل ارچه ذنب اکبراست
یا بود آن فتنه اعظم کز مقام ... در بدر کردید اینرا نام ... آن زقتل حضرمی معظم تراست ... دست بکشند ازجدال وقتل وجنگ
میرشما را میکشند از حقد و کین ... ناگردانندتان از راه دین ... بر شما ناکار پس گیرند تنگ ... از شما برگشت از دین ور یکی
تا مگر ملجا نمایند از عناد ... اهل ایمان را بسوزند و ارتداد ... پس بمیرد کافر است و مشرکی ... اهل نار آند جماعت و اندران
میشود نابود اعمالش همه ... در دو دنیا خوارو بد حالش همه ... خالدین باشند یعنی جاودان ... هستی او تا که میباشد بجا
جاودان در نار بودن ارچه روست ... هستی او چونکه خلق شوم اوست ... کی شود آن خلق شوم ازوی جدا ... همچنانکه قتل در شهر حرام
لیك بی تأویل آیت دارگوش ... گرحوی داری سراد راك وهوش ... وقت جمعیت بحق امریست شاق ... بست لایق دانی ار حال و مقام
در نوحه یا که استغراق تام ... سوی حق باشد جهاد نفس خام ... فتنه باشد کفروشرك اندر وجود ... جنگ با نفس دنی با لانفاق
قوه های روحی اهل قلب دان ... اکراست اخراج ایشان ازمکان ... واعظم آن ازجنگ بانفس جحود ... واعظم آن ازجنگ بانفس جحود
گر کشید او را شما پس اندکست ... پیش افعالی که شرك ازوی یکست ... کرده اند آن قوم هجرت از دیار ... کرده اند آن قوم هجرت از دیار
هم نمودند از یقین در ره جهاد ... این جماعت راست رحمت در نهاد ... از خدا دارند رحمتها امید ... که غفوراست و رحیم او بر عبید

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

میپرسند ترا از شراب وقمار بگو درآنها گناه بزرگست ومنفعتها ازبرای مردمان وگناه آنها بیشتر است از نفع ایشان

وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ٢١٧ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢١٨ فِي الدُّنْيَا

ومیپرسند از تو که چه چیز انفاق کردند بگو گذشت همچنین ظاهر میسازد خدا برای شما آیتهارا تا شاید شما فکر نکنید دردنیا

وَالْآخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامٰى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ٢١٩ وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ

وآخرت ومیپرسند ترا از ایتام بگو بصلاح آوردن مر ایشانرا بهتر است واگر آمیزش کنید ایشانرا پس برادران شمایند وخدا میداند

الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٠

فساد کننده را از اصلاح کننده واگر میخواست خدا هر آینه در رنج میانداخت شما را در ستیکه خدا غالب در سنکار است

از تو میپرسند از خمر و قمار
گو بود در این دو خرم بیشمار
حمر و میسر را گناهی دان کبیر
مردمانرا زان بود نفعی کثیر

ای نشان بیش است لیک از نفعشان
سعی دارد عاقل اندر رفعشان
هرچه آرد سکر خمر است آن مگر
از عنب یا تمر یا چیز دگر

عقلرا زایل کنندگان اگر است
عقل چون شد آدمی لحم و دمست
لحم و دم فاسد شود در ساعتی
چون نداری جان چه سود از صورتی

رفت عقل از خمر و مالت از قمار
پس گرند مرد مجرد زین دوعار
نفع این دو اسعاث شهوة است
لیك بهر عقل و دانش آفت است

آن بکاهد از خرد گر محرمی
وین فزاید در طمع در هر دمی
گفت زان اثمش ز نفع افزون بود
تا سبحهٔ انم اکثر چون بود

حق ندارد از تو نفعی در نظر
در تو در گردد مآل نفع و ضر
گوئی آخر تو به خواهم کرد من
آرمان که نیست دیگرتاب و تن

از تو میپرسند از ما ینفقون
گرچه میباید کنیم انفاق و چون
گوکه انفاق است عفو اعنی زمال
آنچه باشد زاید از قوت عیال

حق نماید در شما روشن چنین
آیت خود تا کنید اندیشه زین
از تو پرسند از یتیمان در صلاح
گو بود اصلاحشان خیر و فلاح

بیست لازم پرسش از حال یتیم
حکم او بر شما و بر حواسی حق بدرنگ
با شما ایتام اخوانند و دوست
بر صلاح آوردن ایشانرا نکوست

مالشان درآمیزش آرید جمع
پس عنیر است و حکیم او در امور
حقتعالی از صلاح و از فساد
آگهست و داند اسرار عباد

گر طمع باشد با ایتام یار
از شما بر مفسد و مصلح گرند
میگرفتی از یتیمان کار تنگ

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا

ونکاح مکنید زنهای مشرکرا تا اینکه بگروند وهر آینه کنیز مؤمنه بهتر است از مشرکه واگرچه خوش آمد شمارا ونکاح مکنید

الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ٢٢١ أُولٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

کافرانرا تا آنکه بگروند وهر آینه بندهٔ مؤمن بهتر است از مشرك واگرچه خوش آید شمارا آنگروه میخوانند سوی آتش

وَاللّٰهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢٢ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ

وخدا میخواند بسوی بهشت وآمرزش بفرمان او وظاهر میکند آیاتش را برای مردمان تا شاید شما یاد آوری کنید ومیپرسند تورا از

الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ

حیض بگو او بداست پس کناره جوئید زنانرا در حیض ونزدیك مشوید ایشانرا تا آنکه پاك شوند پس چون پاك شوند پس بیائید ایشانرا

مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٣

از هر جائیکه فرمود شمارا خدا بدرستیکه خدا دوست میدارد توبه کنندگانرا ودوست میدارد پاکیزگانرا

بر شما بود نکاح مشرکات
جرکه ایمان آورند از التفات
مشرکات ارچه بنیکوئی سرند

پس عجب دارید گرچه زین مقال
زانکه ایمان اهل مالند و جمال
ناورند اندر نکاح مقبله

عبد مؤمن به ز عبد مشرکست
گرچه زین در مال و حسن او اندك است
زانکه ایشان اهل نامند و سبب

این کسان خوانند سوی نارتان
حق بسوی جنت و گلزارتان
در مقام اذن خود یعنی که امر

آشکارا کرد آیاتش بناس
تا بیاد آرند او را در سپاس

بود مرقد پهلوانی بی بدیل
شد بمکه زامر پیغمبر کسیل

بهر بیرون بردن اسلامیان
خواند اورا یکزنی از مشرکان

که باو در جاهلیت دوست بود
روی بروی بهر تزویجی نمود

گفت داری هیچ ترویجم قبول
گفت آری لیك با اذن رسول

چونکه رحمت کرد اوالدرهفت
این سخن با سید لولاك گفت

گشت نازل آیت لا تکحوا
یار چون پیوند گیرد با عدو

شهرها از صحبت او دور باش
از منافق ای اخی مستور باش

هم نزاری کوست با اغیار یار
درگذرکان مهره داردرهر مار

باتوناراست اوحه سود ازدشمنش
پاك باشد از نفاق از دامنش

آنکه کیش او بود حرکیش تو
کی شود هرگز نسبت خویش بو

گوکه آن اذی است ونا کیرانقیص
از تو میرسند احوال محیص

از زنان در حیضشان باشید دور
پاك ناگردند زان عیب و فتور

شایدازوجهیکه امراست ورواست
پس حو میآید آثارا بخواست

دوست دارد حق اگر باشید بس
تائبان از ذنب و پاکان از دنس

گر بپرسی مرد کی حایض شود
نفس دون وقتی که پیرایض شود

باکه خودبین است وغافل حاسس است
دوری اروی حوی ناپیرایض است

خوی خود بین گرعیان گردد بکس
حسی او را چون دن حایض نحس

کی شود این خودپسندی ازتودور
راهبی را نا نائی در حضور

آن میبها علامتهای تست
که حوخون برجامه واعضای تست

اندکی بر حال خود گر بنگری
مشغل گردی شوی ازحود بری

پس بآب عجز رو تطهیر کن
توبهٔ نتوی بدست پیر کن

ظاهر ارا دوست میدارد خدا
ظاهراست آن کرحودی گرددجدا

مدهدت ره بحود مردان حق
ر اس حق کارند نحم معرفت

چون حودیت رفت زان غساله ها
به نجائی کوست دور ازحد شرع

شوره زارست و بروید زان گیاه
همچو آن ارصد این مردم بسی

در زمینی که گند ریخت تباه
قدر انرا نیش غداری شود

نحم گل کاری درآن خارآورد
حنظل آرد بار نحم معرفت

راه بنمایش گیرد گمرهی
در زمین پاك نحم مهر ریز

نَسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُم

زنان شما کشتزارند برای شما پس بیائید کشتزارتان را هرجا که خواهید و مقدم دارید برای خودهاتان و بپرهیزید خدارا و بدانید اینکه شما

مُّلَاقُوهُ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٤﴾ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ

ملاقاتکنندهاید او را و مژده دهگروندگانرا و مگردانید خدارا دست آویز برای سوگندهاتان که نیکی کنید و بپرهیزید و بصلاح آورید میان

النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾ لَّا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ

مردمان و خدا شنوای داناست نمیگیردشمارا خدا بیهوده در سوگندهاتان ولیکن میگیردشمارا بآنچه کسب کرده

قُلُوبُكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَّلِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

دلهای شما و خدا آمرزنده بردبار است

آن زنان حرثند ار بهر شما
نفس را برخلق وخوی نیك دار

از رهی او را سر گر آدمی
کیست دن نفس حول واحیا

چونکه قوّامی و داری اختیار
تنگ ناید بر تو اقلیم فراخ

رفته اند ار آبره ارباب عقول
تا بیفتد در کف نا محرمی

از رهی روکه باشد سنگلاخ
که فند دان نفس اندر صدگزند

هرچه خواهی درزمین نفس خویش
شنودکس اندرآن ره بانك غول

غول یعنی آن صفات ناپسند
که به گردد تو را سل وفا

سلهای نیك اخلاق نکوست
تخم نیکی ریز کآید نیك پیش

رو مکن در راه معنی برقفا
نفس رهرو دور از مقصد شود

باز تا آنی که بنمایش راه
که تورا زان دردوعالم آبروست

چون کنی رو برقفا ره سدشود
مر تورا بر نفس درهرفعل وکار

گر تخست سادی اورا آن شود
گشته ضایع خلق و ادراکت بباه

هست ما ششتم دلیل اختیار
شاد باشد از محاسن یا ملول

از شما پیشی است دراعمال خیر
ور بمردش بخشی اندمردان شود

فطرتش تا باز جبود در قبول
جزکه پرهیزید با داش ز حق

در ملاقاتش بنیکوئی یقین
خیر آری پیش خیر آید بسیر

کس ندارد ره بسرّ ما سبق
حقتعالی را بسوگند و قسم

که کشید از بر وتقوی دست باز
بس بشارتهاست بهر مؤمنین

میگرداند دست آویز هم
که نگردد داخل او اندرسه کار

زان یکی اصلاح بین الناس بود
یا ز اصلاح خلایق در جواز

خورده بد سوگند شخصی نامدار
ترك نیکی تا کند در موردی

بشنود حق هرچه گویند از مجاز
آمداین آیت که لغواست این عهود

کی خورد سوگند هرگز بخردی
بر یمین لغو هیچ از بیش و کم

لیك گیرد آنچه بردلهای خویش
در ضمایر هم بود دانای راز

حق نگیرد مر شما را از کرم
حق بود آگاه کورا قصدجیست

کسب کردیدآن زحاصلهای خویش

هرچه اندل بگذرد بی قصد نیست
در عقوبت برد بار از بنده است

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ فَاِنْ فَآؤُ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲۲۷

مرآنانکه دورباشند از زنانشان انتظار چهار ماه پس اگربازآیند پس بدرستیکه خداآمرزنده مهربانست

آنکسانکه دور میباشند هم از زنان خویش ازروی قسم مر زنانرا هست حد انتظار چار ماه اندر حدائی در قرار
وطی ایشانراست اندر اعتدال چار ماه ماه حد اعتزال میخورد سوگند مردی ازغضب تا نزاصراری وشد عزلت طلب
که باید در تکلم با نساء باشد این یا ازغصبت یا از رضا پس کنند برگشت روی سنت بهم حق بخشد کوغفوراست و رحیم
ورکه مدت منقضی گردید و بار جمع او با زن شد در اهرار باید الزامش نمودن بر رجوع هم دهد کفاره در حال وقوع
یا دهد بر وجه الزامش طلاق ور نماند امساع او از فراق حبس و بندش واجب آید در حرا که نماید یا رجوع او یا رها

وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۲۸ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلٰثَةَ قُرُوٓءٍ وَلَا يَحِلُّ

واگر اراده کنید طلاق را پس بدرستیکه خداشنوای داناست وزنان طلاق داده شده انتظار میبرند بخودشان سه طهر وحلال نیست

لَهُنَّ اَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي اَرْحَامِهِنَّ اِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ

مرایشانرا اینکه بپوشند آنچه را که آفریده خدا در رحمهای ایشان اگر بوده باشند که ایمان آورند بخدا وروز آخر وشوهرهاشان سزاوارترند

بِرَدِّهِنَّ فِي ذٰلِكَ اِنْ اَرَادُوٓا اِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

بازآوردشان دراین اگرارادهکنند اصلاح را ومرایشانراست مانند آنچه برایشان است بنیکی ومردان راست برایشان مرتبهها

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۲۹ اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ

وخدا غالب درست کاراست طلاق دوباراست پس نگهداشتن بنیکی بارها کردن بخوبی وحلال نیست برای شما که

تَاْخُذُوا مِمَّآ اٰتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا اِلَّآ اَنْ يَخَافَآ اَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ

بگیرید ازآنچه دادهشدهاشانرا چیزی مگرآنکه بترسند اینکه برپانداشته باشند حدهای خدارا پس اگرترسیدید که برپاندارند حدهای خدارا

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُونَ ۲۳۰

پس نیست گناهی برآندو تادرآنچه فدادهدرین بدان ایست حدهای خدا پس درمگذرید آنرا وهرکه درگذشت حدهای خدارا پس آنگروه ایشانند ستمکران

ور در این مدت کند قصد طلاق لفظ را با قصد باید اتفاق بشنود حق هرچه گفت اورزبان هم بود دانا باسرار نهان
واچه دادستند ایشانرا طلاق بر سه طهراست انتظارش درسباق هم روا بود کنند از مکسم آنچه حقشان آفرید اندر رحم
حمل یاحیض است آن در نزد عقل همچنین وارد شده ز اخبارو نقل گفت صادق فرض آمد بر نسا حیض و طهروحمل از حکم قضا
آن نهان دارند با زوج ازرجوع بازماند وایست ظلم اندر وقوع یا ازانکه آن ولد را بر خلاف منتسب بر غیرسازد و ازگزاف
وین بس اندر اهلیت رسم بود میکند زان نهی خلاق ودود کاین عمل نبود نکو اندر یقین گر که برحق مؤمنند ویوم دین
ورکه برگردند سوی شوهران بهرشان اولی ترند از دیگران شوهران هم گرکه باز آرندشان هست اصلح تا نکودارندشان
هم بر ایشانست مثل آنچه هست بهر ایشان از نکوئی در نشست این د الفاظ عجب آمد بسی بس نصیح است ازنکوفهمدکسی
گفت هر یکی که داری دربطر ازکسی یکیست پاداشش مگر حق زن برمرد چبود روشن است مثل آنهم حق شوهرردن است
چشم یکی دارد او ازشوهرش هم بنیکی بود باید یاورش مثل آنچه د او بدل دارد امید بدهد اورا وان مزیدش را مزید
هست مردانرا بر ایشان فضلها در جهاد و علمها و عقلها غیر از ایها در دو صد چیزدگر نزد آن کوراست تمیز و نظر
حق بود غالب بوجه عزتش تا چه باشد مقضی با حکمتش مرتانست آن طلاق اعنی دوبار که برجعت باشد او را اختیار
پس بنیکی داشتن زن را نگاه یا رها کردن بخوبی تا گواه چیزی ارگیرید ایشان بی سؤال بر شما نبود بوجهی آن حلال
زانچه یعنی خود بایشان داده اید از حقوق ار عاقل و آزاده اید حز ندارند آن حدود حق بپای زن تعدی کرد و گوید ناسزای
بهر مردو زن معین شد حدود ناشزه است ارزن تجاودزان نمود پس برسد ار شما اندر بنای می ندارید آن حدود حق بپای
پس برایشان نیست جرمی گرفدا زن دهد تا گردد از شوهر جدا واگذارد حق خود یعنی ببرد تا شود مطلق زوی بریح ودرد
این حدود حق بود بر وجه شرع در سایدد ان گذشت ازاصل و فرع حددرایموقع که برصدحکمت است عده وخلع و طلاق و رجعت است
در کتاب فقه شرح هر یکی بین است ار علم داری اندکی ایقدر ها لادم تفسیر بود فی بیان فقه در تصویر بود

ما ه درمیدان کس تاریم رخش	ای فقیه ارشد خطا ما را ببخش	تا نگیری کینه در دل با فقیر
	ورکسی نگذشت وقتی زاین حدود	طالم است و برستم دارد وجود

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا

پس اگر طلاق دهدش پس حلال نیست مرا و را بعد از آن تا آنکه نکاح کند حفتی جز او پس اگر طلاق داد او را پس نیست گناهی بر آنها که برگردند

إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٢٣١ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ

اگر گمان داشته باشند که بر پادارند حدهای خدا را و ندان این است حدهای خدا که بیان میکند آنرا برای قومیکه میدانند و چون طلاق دادید زنان را پس برسند بآخر

أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ

مدتشان پس نگاهدارید ایشان را بخوبی یا سرد هید ایشان را بنیکی ونگاه مدارید ایشان را از راه ضرر تا تعدی کنید و کسیکه بکند

ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ

این را پس بتحقیق ستم کرد خود را ومگیرید آیتهای خدا را استهزاء و بیادارید نعمت خدا را بر خودتان و فرو فرستاد بر شما از شما

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٢٣٢

کتاب وحکمت پند میدهد شما را بدو و بپرهیزید خدا را و بدانید که خدا بهمه چیز داناست

پس سه بار ارداد مرد او را طلاق — بستش دیگر حلال او در وثاق — هر که آرد در نکاحش دیگری — وان کند حر او قبول شوهری

پس روی گیرد طلاق آنگه رواست — گر بوی آرد رجوع او گر که خواست — ایست حد های خدا گر درگمان — باشد این دارند بر پا تا که آن

میدهد تفصیل حق بی انقطاع — بهر آن قومیکه دارند اطلاع — چون شما بدهید زنها را طلاق — پس رسد مدت بآخر بی عاق

یا نگه دارید شان بیکو و خوب — یا رها سازیدشان پاک از دنوب — نه نگه دارید از وجه ضرر — تکند این حرکتیک خلقی بدسیر

بر تعدی گر نگه دارید شان — تا نخوری بد بیازارید شان — یا که ماند از معاش و از ولد — ور شاطو عشرت این ظلم است وبد

هر که این کرد او ستم بر خویش کرد — ناچه حق با مرد ظلم اندیش کرد — گر کسی باداش آن بند بعین — تا بمرک او راست بر خود شور و شین

هم نگیرید آیت الله را بهزو — یاد انعامش کنید از عضو عضو — نعمت دیگر فرستاد از کتاب — بعد نعمتها که داد او بیحساب

وان شمارا حکمت است و وعظ و پند — از بد و نیک و پسند و ناپسند — تا بپرهیزید و دانید اینکه او — بر همه چیز است دانا مو بمو

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ

وچون طلاق دادید زنان را پس برسد مدت خودشان را پس منع مکنید ایشان را که نکاح کنند شوهرشان را هرگاه برضای هم روند میانشان

بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَ

بنیکی این پنداده میشود بدو آنکه باشد از شما ایمان میآورد بخدا وروز آخر این شما را پاکیزه تر است برای شما و

أَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢٣٣

پاکتر وخدا میداند وشما نمیدانید

چون رها کردید زنها را و گشت — مدت آخر یعنی آن مدت گذشت

بازشان باید ندارید از نکاح — پس بود دور این چنین منع از فلاح

یعنی از خواهند روح دیگری — فارغ از اندیشهٔ ماضی شوند

منع ایشانست در دین ناپسند — بر خدا و روز آخر موقن است

این بود ازکی و اطهر بر شما — کآن تحالف وین تخالط از چه بود

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ

ومادران که شیر میدهند فرزندان خود را در دو سال تمام برای آنکه بخواهد که تمام کند شیر دادن را و بر کسیکه مولود مر او راست روزیشان

وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ

وپوششان بخوبی تکلیف کرده شود نفسی را مگر باندازهٔ آن تا ضرر نرسانیده شود مادری بفرزندش ونه آنکه مولود مر او راست بفرزندش

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ

وبر وارث است مانند این پس اگر بخواهند از شیر گرفتن را از روی خوشنودی از آنها و مشورت پس نیست باکی بر آن و اگر

أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللهَ

اراده کنید که بدایه بدهید فرزندانتان را پس نیست باکی بر شما چون گردن نهید آنچه را داده شدید بنیکی و بپرهیزید خدا را

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٤

و بدانید که خدا بآنچه میکنید بیناست

مادران باید که می بدهند شیر
هست بر مولود له یعنی پدر
بهر آنکه شیر بدهد بر ولد
ورکه مطلق دست آن زن بر سریر
نیست تکلیفی روا اندر هیچ رو
نیست هم بر مادری کرغیظ اب
هست بر میراث بر مانند ان
همچنان کز والدینش میرسد
یعنی از او را شاشد والدین
مشورت آن هردو براحسان کنند
ورکه میخواهید غیر از مادرش
چونکه نسپارند برحکم وحوب

تا دوسال اولاد خودرا تا گزیر
رزق و پوشش مادرارا خوبتر
حق دیگر نیست او را در سند
بهرهٔ خود گیرد آن تی بهر شیر
بر کسی الا بقدر وسع او
برك فرزندی کند گیرد غصب
گر میرد آن صبی بر تا گهان
نفقه بهر رشد هر دم بر مزید
وارثست آنکس که هست اقرب بعین
بر رضای یکدگر تا آن کنند
شیر بدهد آن ولد را یکسرش
حق استرضاع را آرید خوب
هرعمل که میکنید از تا گزیر

کامل آمد این رضاعت تادوسال
ایست حکم مادری کورا طلاق
رزق وپوشش بادهد برطفل شیر
نفقه هم بر قدر معروفست وبس
تی رسانید ار پناهید و پدر
تا ریانی وارد آند بر رضیع
یعنی آن مالی که بروی راجح است
بعدار آن هرکس بر آن طفل اقربست
پس اگر خواهند گیرندش زشیر
نیستشان گر بر فصال آنمه صلاح
بر شما نبود گناهی اندر این
می بپرهیزید و دانید اینکه حق
هست حق برحرکه وبرکلش بصیر

گر همی خواهید یابد کان کمال
داده باشد مردوهست اندر وثاق
شایدش مرد ار عمی است ارفقیر
تی بقدر آنکه دن دارد هوس
مادریرا بهر فرزندش ضرر
ازپدر واد مادر این باشد شنیع
میرسد بروالدین این شایع است
آنکه ذی حق ترهم اولی وانسب است
زود تر ازحد خود یا آنکه دیر
نیست ایشارا بتأخیرش جناح
مانع اُم هر چه باشد بالیقین
هست بنا بر فعال ما حلق

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذَا بَلَغْنَ

وآنانکه وفات میکنند ازشما وواميگذارند حفهاشارا انتظار ببرند بخودشان چهار ماه وده روز پس چون برسند

أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٣٥ وَلَا جُنَاحَ

مدتشارا پس نیست گناهی برشما درآنچه کردند در خودشان بنیکی وخدا بداچه میکنید آگاه است و نیست گناهی

عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ

برشما درآنچه بکنایه خبر دادیم بدین ارخواستگاری زنان یا پنهان داشتید در خودتان دانست خدا که شما رود باشد که یاد کنید ایشارا

وَلٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً ٢٣٦ وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ

ولیکن وعده نبیدهدایشارا پنهانی را مگر آنکه بگوئید گفتاری بیکو وقصد مکنید بسن نکاح را تا اینکه برسد

الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ٢٣٧

کتاب مدت او و بدانید که خدا میداند آنچه را که در نفسهای شماست پس حذر کنید و بدانید که خدا آمرزنده بردبار است

وانکسانیکه بمیرند از شما
شدچومدت نیست جرمی بی زطول
نیست جرمی با کنایت گرشما
حقتعالی آگه است از راز ها
جزکه گوئید آنچه معروفست و خوش

حفتها مانند از ایشان بجا
شوهر دیگر نمایند ار قبول
گفتگو باهم کنید از خطبها
زود یاد آرید زان دمساز ها
زاستماعش روی کس نبود ترش

چارمه دارند وده روز از قرار
این علامتهای حق در ره بود
یا که اندر نفس خود پنهان کنید
* وعده درسر لیك باایشان خطاست
آنچه یعنی قابل تشکیك نیست

بر نفوس خود نیکی انتظار
حق برآنچه میکنید آگه بود
تا بپیمان خطهٔ نسوان کنند
کآن بسی اقرب بفحشاو افتراست
برغلط یا تهمتی نزدیك نیست

عرم جایز نیست بر عقد نکاح
می بدانید اینکه میداند خدا
آنکه باشد مستحق صد عقاب

ای خدا ما را بفضل خود ببخش
گر که ناکرده‌ستیم ما از فعل زشت
گر سرشت ماست بد نیکوش کن
ما فقیریم از دو صد ره ای غنی
از تو نامد غیر نیکی در عیان
من همان حاکم که بودم در نخست
پس بهر گامی بلغزد گر پیم
هوش دادی پس دهان و چشم و گوش
عقل هم بگماشه زین ادراک بود
تا که داند یا که نشناسد کسی
تا که با معلول ربط علت است
این عدمها که بهست آوردهٔ
یك قلم رد عالم و افلاك شد
خاك را چون راه دادی تا ابتدا
کی مقدر بود عصیان بهر کس
نام رحمت باش هردم نام بر

در زمان عده کآن نبود مباح
مر شما را چیست تا در نفسها
بخشد از حلمش نگیرد در شتاب

تا رسد از بهر آن زن نامه‌اش
پس سرسید و بداند آشکار
تا بحق بر گردد و نیکو شود

پاك گردد از مکاره جامه اش
کوست آمرزنده و هم بردبار
ترك غیر او کند با او شود

مناجات

حلم کن بگذر زمشتی بدسرشت
خانه ور گلخن بود میروش کن
از غمی بهر فقیر است ایملی
وزمن الا رشتی و سهوو زیان
خاك جنود تا بود کح یا درست
عفو کن از من که حر خاکی بهم
خاك پستی را که بود ار خود خموش
زانکه ذاتت از تعقل پاك بود
دل نشان یابد ز سرّ اقدست
یا که آنهم نیست صرف وحدست
نیست جز بر روی هستی پردهٔ
خاك لاشی لایق لولاك شد
نیك مندان در رحرم ما نما
ورکه بود از بهر رحمت بود و بس
بر گنه کاران بلند آوار بر

تو توانی هر بدی را خوب کرد
عجز و استدعاست ازما وز تو جود
احتیاج و فقر ما باید بگفت
تو همانی ای خدای فرد پاك
خاك سر تا پاست عجز و احتیاج
این دعای ماهم از تلقین تست
گفت بجوابم تا هواران لا به من
کس نداند جز تو وجه رابطه
مع تقوّمیی تا ممکنات
خود توئی یعنی که برخود عارفی
هستی ما نیست جز نقش علم
خاك کی ارزد جویش آگاه بود
آنچه از ما شد عیان تقصیر بود
پیش از آن کآید گناهی در وجود
تا در آیند اهل عصیان اندرت

نام رحمت برگنه کاران کنود
جمله از بهر آن زن نامه‌اش
پس سرسید و بداند آشکار
تا بحق بر گردد و نیکو شود

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَالَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ

نیست گناهی بر شما اگر طلاق دادید زنان را مادام که مس نکرده‌اید ایشان را یا مقرر نکرده باشید ایشان را مهری و برخورداری ایشان بر هر که توانگر است

قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ٢٣٨ وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ

اندازه‌اش و بر هر که تنگدست است اندازه‌اش برخورداری نیکی حقرا بر نیکوکاران واگر طلاق دادید ایشان را پیش از آنکه

تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ

مس کنید ایشان را و بتحقیق که واجب کرده‌اید بر شما مر ایشان را مهری پس نیم آنچه معین کردید مگر اینکه ببخشند یا ببخشد آنکسانیکه بدست اوست بستن

النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٩

نکاح واگر ببخشید نزدیك‌تر است مر پرهیزکاری را و فراموش مکنید احسان را میان خودتان بدرستیکه خدا بآنچه میکنید بیناست

نیست جرمی در طلاق از بهر کس
بهره ور سازیدشان از مال خود
آنکه خواهد تا نکوئی خود کند
ور که می بدهید اشانرا طلاق
نصف آنچه بر شما آن فرض بود
مهر خود را بهر نفعی واگذاشت
ور که از وی نگذرند آن اسب است

گر دهند ازواج دادا کرده مس
موسع و مقتر بقدر حال خود
کار فرض و مستحب نیکو کند
نشمر اد دخل برد اخلاق
حز که بخشد آن بچاره یا رخود
که امیدی هیچ ازان شوهر نداشت
هم بدانش هم بتقوی اقرب است
میدهائید آنچه از مرما و پیر

یا که دادید آنچه عین فرض بود
از متاعی کآن بود معروف و حق
حیست معروف آنکه بر اجحاف نیست
بر شما از حقشان بود آنچه فرض
واگذارد یعنی آنرا ذی حقش
واگذارد تا هم او را شوهرش
هم فراموش تا نباشد فضل ها
حق بر اعمال شما باشد بصیر

بر شما از مهر نسوان فرض بود
واجب آمد محسنانرا این نسق
اندر او تقتیر یا اسراف نیست
کرد میباید ادا مانند قرض
تا نکاهد از رواج و رونقش
کابدست اوست عقد و منظرش
در میانتان وان بها و بذلها

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ٢٤٠ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

نگاهداری کنید بر نمازها و نماز میانه و برپاشوید برای خدا درست بندگان پس اگر ترسیدید پس پیادگان وسواران

فَاذْكُرُوا اللهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ٢٣٩ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ

پس چون ایمن شدید پس یاد بارید خدارا همچنانکه آموخت شمارا آنچه که نبودید که بدانید وآنکسانکه وفات میکنند از شما ووا میگذارند

أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا

حفتهارا وصیتی مر حفتهاشان را بهرهٔ تا سال بدون بیرون کردن پس اگر بیرون روند پس نیست باکی بر شما درآنچه

فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٤٠ وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ٢٤١

کردند در خودشان از نیکی وخدا غالب درست کردار است ومر طلاق داده شدهارا بهره ایست بنیکی براستی بر پرهیزکاران

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٢٤٢

همچنین ظاهر میکند خدا برای شما آیتهایش را تا شاید شما دریابید بعقل

در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی

حفظ باید کرد آداب نماز — خاصه وسطی را که دارد امتیاز
قولها در وسط باشد مختلف — تا بقول خاص گردد معترف
جمعه را دارند اهل ذکر پاس — شد در او جمعیت ذکر و حواس
وسط ازان گفتند کاشیا هر کدام — چون رسد اندر وسط گردد تمام
آن نماز وُسطا هم در اعتدال — خاص باشد تا هم عبدالکمال
یعنی از دُرره بود خوف وحطر — از برای قائمین اندر سمر
در صفات و ذات او گردید مات — حق بتحقیق این بود اندر صلوة
همچنانکه بر شما آموخت نماز — آنچه را دانا نبودید از بیار
پس وصیت مینماید آن رجال — که نمانند زن بخانه تا بسال
پس اگر رفتند بیرون زان حروح — بر شما نبود گناهی در فروح
حق عزیز است اعنی او را عجز نیست — قدرتش بر کل اشیا مستویست
حکمت حق کرد چون صورت قبول — شد کتاب وشرع و احکام عقول
تا بود دانی حکمت ناموس را — یابی از عقل آیت محسوس را
آنچه معروفست و حق برمتقین — احتیاط اینست نزد شرع و دین

هم بجا باشید حق را قانتین — ایستید اعنی بفرمانش چنین
وسط باشد نزد صوفی ذکر قلب — که از او انواع غفلتهاست سلب
وان نماز وسط در نصف النهار — مکنی از جمعیت است و وصل یار
همچو شمس اندر میان آسمان — یا قمر در سمهٔ هر مه عیان
ور نترسید از قعود و از قیام — راحل و راکب نمائید اهتمام
یا پیاده یا سواره بر فرس — راکع و ساجد شویدش هر نفس
پس حوالت این شود اندر مکان — ذکر او گوئید با قلب و لسان
وانکسانیکه بمیرند از شما — حفتها مانند از ایشان در سرا
بقه و کسوه نگیرد بی ستم — خارج از مسکن نگردد یکقدم
وانچه کردند آن زمان از نفس خود — وان بود معروف وحوش نرشت و بد
هم حکیم است آنچه یعنی در صدور — آیداروی نیست هیچ اورا قصور
بود هر جا حکم او بر حکمتی — کز رهی وارد نماید علتی
هست نسوان مطلق را متاع — بهره و بر خورد نیکو و انتفاع
مر نباید آن صور عقل و جان — مکند آیات خود را خق بیان

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ

آیا نمیگری سوی آنکه بیرون رفتند از خانه‌هاشان وایشان هزاران بودند از ترس مرگ پس گفت مر ایشان را خدا بمیرید پس زنده کرد ایشانرا

إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ٢٤٥ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَاعْلَمُوا

بدرستیکه خدا هر آینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند وکارزار کنید در راه خدا وبدانید

أَنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٤٦

که خدا شنوای داناست

در بیان کسانیکه خارج شدند از ترس

موت از دیاد خود و تحقیق آنکه مراد موت آزادیست نه اضطراری وقصه عزیر علیه السلام

یا ندیدی آن کسان بیشمار — که برون رفتند از دار و دیار — الفا بودند چون باران و برگ — حار ح از مسکن شدند از بیم مرگ
بوده اند آنقوم ز اسرائیلیان — وارد اینسان گشته زاخبارو بیان — گفتشان پس حق بمیرید آن تمام — در زمان مردند بر کوی و مقام

بعد مردن دادشان پس حق حیوة
قضاها از حق بود بر مردمان
گشته از دار طبیعت در بدر
امر شد پس تا بموت اختیار
فانی اندر وحدت ذاتی شدند
نیست مستبعد بنزد اهل سیر
تا دران یابد حیات سرمدی
تا بکلی گردد ازتن بی نیاز
تا بساحل آید ابن کشتی فرود
ما بدانیم آنچه حق مطلب است
شاید ارهم جسم خاکی خاك شد
پس چه باك ار هستی پاینده اش
دین بیان عقل ار ابا بنموده است
میکند قدرت بر آنچه جایز است
مر به این خاك سیه معدوم بود
نیست این ز ایجاد اول صعبتر
سر وجهر خود بدانی چون توهیج
گر بحوانی سطری ارطومار حویش
هرچه از من بشنوی ور غیر من
این زخود بینی است یا از غفلتی
ور زغفلت باشد آن خود رائیش
ربح خود را یافت بوید بر علاج
نفس بر بو راه داش بسته است
یکزمان فارغ مباش از گیرو دار
راه حق روشن نراست ارمهر وماه
گر بترسی غالب آید دشمنت
نیست معنی مر شما را در فرار
خصم آید از پی و غالب شود
زندگی نبکست اما فی نفسه
حق سمیع است آنچه گویندآشکار

خواست چون حزقیل از سلطان ذات
شاکر اغلب بیستند اندر نهان
از بلای غفلت و ریج دگر
می بمیرند آن جماعت در فرار
وز حیوة معنوی سر بر زدند
کاین بود مقصود از قصهٔ عزیر
از فنای خود بذات سرمدی
قالب اندازد بصحرای مجاز
روح صاحبدل شود کامل شهود
داند آن کو خالق زور و شبست
بعد از آنهم زنده و چالاك شد
بعد مردن باز سازد زنده اش
بهر ابطال ساسح بوده است
تا که اوراجرای امری عاجزاست
ور کمالات بشر محروم بود
قدرت از داری یقین در داد گر
حشر کلی را چه دانی در سبح
سر محشر جمله را دانی در پیش
چیز دیگر فهمی آنرا بی سخن
گر زخود بینی است باشد آفتی
میتوان شاید بفهم افزائیش
ربح جان بود که از ربح مزاح
عقل دانشمند ازانست حسبه است
با عدو کن تا توانی کارزار
از دلایل جو دلیلی بهر راه
نکشد اندرخاك وخون روشن تست
بعد بیرون رفتن از شهر و دیار
عاروذلت را خود این موجب شود
هیچ عاری نیست بد بر از فرار
می نبوشد از ثبات و از قرار

زنده گشتند از دعای او همه
آن جماعت طالبان حضرتند
هست ایشانرا حذر ازموت جهل
جلگی گشتند فانی از ذوات
وان بقای عارف اد بعد فناست
گشت از موت اطبیعی بر حذر
دامن حق چون بست بارازملك تن
در همین قالب کند تکمیل روح
دیگر او را نیست بر تن احتیاج
ای بسا داش که او نادانی است
مر به اول جسم آدم خاك بود
صد هزاران بار گر میرد عزیر
یاکه حق بود اراده اش مرگزاف
آنچه در پردهٔ عدم شد مختفی
حق چنین کردش که بینی ایحکم
عود ما در حشر دیگر بین است
هردمی اندر وجودت محشریست
حمف کت پای خرد لغزیده است
چیز دیگر هم بفهمی ای عزیز
آدمی نبود ز خود بینی بر
اینقدر کافیست اورا عقل و فهم
باله کن چندانکه نادانی بحق
اندکی در جهل خویش اندیشه کن
قتل او واجب نراست اندرسبل
در قتال نفس دون مردانه باش
گوید ار برهان ار نادانی است
در جهاد اکبرم ثابت چاره نیست
بیشتر دشمن نمودن علت است
یکتن ثابت به از صد نفس و الف
هم بر اسرار نهان باشد علیم

گشت زایل زان جماعت واهمه
که برون از خانمان کشتند
مرده آن باشد که این گیرد بسهل
زان تجلی که بر ایشان شد زذات
زندهٔ جاوید در عین بقاست
حق باو آموخت پس موت دگر
باز روح آید باصلاح بدن
در فتوح از فلك ناچاراست نوح
واگذارد این طبیعت وین مزاح
عقل میلافد که این برهانی است
حق بقدرت دادش این فصل و نمود
زنده در حالش کند خلاق خیر
تا کند همسنك سودن کوه قاف
عود او جایز ندانند فلسفی
پس چه باك ار زنده شد عظم رمیم
گر بووحیش را بدانی ممکن است
درکفت از بك و بدها دفتریست
بر فسادن دمبدم ار زنده است
چون عیادی نیست هیچت در نمر
فهم وبا فهمی است اورا دردسر
که بمهمد بستش از فهم سهم
کو ز حهلت بار گرداند ورق
حارهٔ آن دیو دشمن پیشه کن
رانکه درانبات راه آری دلیل
خوف مرگ ارسر نه پنهان وفاش
گو بهل برهان خودابن برهانست
خوف ووحشت موجب آوارگی است
سالم از مانی حیوتت ذلتست
که شوند ازجنگ روگردان بحلف
که قوی حالید تا دارید بیم

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ

کیست آنکسکه وامدهد خدارا وامی نکو پس دوچندان نکندآنرا برای اوست دوچندان بسیار وخدا منگیرد ومیگشاید

در بیان یقرض الله و نکته قبض و بسط

وَ إِلَيْهِ وسوی او

تُرْجَعُونَ ۲۴۷ بازمیگردید

یقرض الله یعنی آنکو وام داد
بر خدا از نفس و مال اندرجهاد
هریکی راحق عوض بدهد هزار
ناچه باشد قبض و بسط کردگار
بحل اگرباوکند ازجان و مال
قبض آید منقلب گردد خصال
ناچه باشد قدر بحل و قدر خود
ار نو باشد هر چه آید در نمود
درد باشد دایم اندر خوف و غم
خود ندانند سر آن خوف و الم
همچنین دان قبض و بسط معنوی
تا چه باشد قدر آن در مولوی
دارد از دنیا بدل اندیشهٔ
نیست فارغ ز اشتغال و پیشهٔ
تاچه باشد آن شقوقش بیحداست
گر زترك شفقتی باشد بداست

وام نکو این بود تا چون دهد
گیرد افزون هرکه اوافزون دهد
با شما همراه باشد در عمل
وصفها را در عمل سازد بدل
ورکه با او خود وبذل آریدبیش
وسعت آید بر شما زاندازه بیش
قبض دیدی سرآن جوکزکجاست
بسط دیدی دان که پاداش عطاست
گوید این ازچیست نارد هیچ یاد
کاین بود پاداش آن خوفیکه داد
هست قبضی کآن بدل پیوسته است
دان که آن دل برهوائی بسته است
هم بود قبضی که آید گاه گاه
اینست از ترك مواساتی براه
هم وجوه شفقت آمد بی شمار
جمله را در یاب اگرداری بکار

چون یکی از همرهانت خسته شد | راهت از ترك عیادت بسته شد | قبض دیگر آنکه بر صاحب عیال | در عیادت آمد امساکت ز مال
یا دو تن بودند با هم در نزاع | داشتی اصلاحشان رنج وصداع | کبر یا دانسته کردی بر کسی | یا ندادی درهمی بر مفلسی
زشت گفتی یا سخن بر بیهوا | همچنین دان قصها را حا بجا | بست ممکن کآن تمام آید بگفت | یابد آنکش جان بود باعقل جفت
سخت تر ازجمله شك بررهبراست | خاصه گرآن اغلب است واکثراست | این چنین علت نشان رانده گی است | قبض بود خیرگی ومانده گی است

دربیان بسط وعلت آن

همچنین دان بسطها را در فنون | آن یکی اندك بود دیگر فزون | بسطها کآن حاریست و متصل | وارد آید از خفای جان بدل
علتش ای جان رضای رهبراست | کآن بخدمت غافل ازپاوسراست | علت دیگر بود اکل حلال | کز حرام آید بدل قبض و ملال
علت دیگر که اصل علت است | دل زدنیا کندن اندرخدمت است | ملك دنیا باشد اندر کشش او | کمتر از خاشاك ره درپیش او
از زمین جنگالها را کنده است | نفس مرده عقل وحاسش رنده است | موبمویش رسته ازپیوستگی است | بی خیال ازستگی ورستگی است
نیست هیچش در دوکون آلایشی | هم به بند راحتی و آسایشی | بادی آمد باغ جانم تازه شد | شهرعشق اروی پرازآوازه شد
یا نشیری ران دیار آمد دگر | سوی کنعان بوی یارآمد دگر | آنکه او گم کرده فرزندی کجاست | باشد ازعشقش بدل بندی کجاست
آن منم که قامت ازهجرم خم است | اندراین بیت الحزن یارم غم است | شادباش ای دل که آمد بوی دوست | اینکه می آید نسیم کوی اوست
نفخهٔ آمد حیوة روح شد | بر دل ابواندگر ممنوح شد | هر کجا ویرانه بود آباد گشت | هر گرفتاری زبند آزاد گشت
کوه و صحرا جمله شد خرم بهشت | خاروخسها سرووسنبل درسرشت | هر علیلی یافت از علت شفا | هر خلیلی را رسد از بو صفا
روی گیتی از نسیم آن همه | نور درنوراست وجان درجان همه | جاهلیت رفت و دور خاتم است | صاحب دور احمد کامل دم است
این همانا آن دم رحمانیست | کآفرینش را برحمت بانی است | نفحهٔ کآمد ازان کاشانه بود | مستی ما دان می و میخانه بود
جان جانان وام دادن حجلتست | همدم پیغمبر صاحب دمید | یقرض الله بهر اهل صورتست | جان بجانان وام دادن حجلتست
بی عوض تا منتی تقدیم کن | ای بعنوان عوض یا وام داد | چونکه خواهدوام خود تسلیم کن | بی عوض نا منتی تقدیم کن
آنکه جامی داده گیرد جوی من | در عوض میخانه گیر این جام ده | چونکه وقت رجعت آید سوی من | آنکه حامی داده گیرد جوی من
جان عاریت بسر بر درگهش | نیم جانی را عوض یابد هزار | جودکن ریز آنچه داری دررهش | جان عاریت بسر بر درگهش
قدر ترك بخل و اخذ جودتست | چون بخواهد گوید این جودا ست وداد | بسطها کاندر رهت مشهود ست | قدر ترك بخل و اخذ جودتست
منبسط شد رهروانرا انبساط | هیچ بسطی بهتر از توفیق نیست | چون بحق توفیق باشد درصراط | منبسط شد رهروانرا انبساط
یك داند لیك دارد مختفی | بی سبب گرباشد آن داك العجب | علت هر قبض و بسطی را صفی | یك داند لیك دارد مختفی
وان بهردم شرکهای تازه اش | اوفند از پرده بیرون رازها | هر کسی پیدا شود اندازه اش | وان بهردم شرکهای تازه اش

اَلَمْ تَرَ اِلَى الْمَلَاِ مِنْ بَنِى اِسْرٰٓئِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسٰى اِذْ قَالُوا لِنَبِىٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ

آیا نمیگری سوی گروهی از پسران یعقوب بعد از موسی آنگاه که گفتند مر پیغمبری را که مر ایشان را بود بر انگیز برای ما پادشاهی که کار دار کنیم

فِي سَبِيلِ اللهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُو قَالُوا وَ مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِي

در راه خدا گفت آیا باشید شما اگر نوشته شد برشما کارزار که کارزار نکنید گفتند وچیست مارا که کارد ار نکنیم در

سَبِيلِ اللهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ اَبْنَآئِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللهُ

راه خدا وبتعقیق که بیرون شدیم ما از جاهای خود و فرزندانمان پس چون نوشته شد بر ایشان کارزار برگشتند مگر اندکی از ایشان و خدا

عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ ٢٤٨

دانا است به ستمکاران

مر ندیدی قوم اسرائیل را | بعد موسی از پی تجلیل را | پر بی خویش گفتند آشکار | بهر ما کن پادشاهی بر قرار
درره حق کارزار اولیتر است | چون فرون مارا سپاه ولشگر است | گفت نزدیکید آیا بی سؤال | که نوشته بر شما گردد قتال
مرو را گفتند مارا چیست گو | کز قتال خصم گردانیم رو | زانکه جباران ز اولاد و دیار | دورمان کردند ایسان خوار وزار

پس برایشان چون قتال افتاد فرض | جنك حماران زشمعون گشت عرض | زان بگرداندند رو جز اندکی | از دو صد برجا نماند الا یکی
بود حق دانا که ایشان طالمند | دیده در رؤیا قتال و ظالمند

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

وگفت مرایشانرا پیغمبرشان بدرستکه خدا تحقیق برانگیخت برایشما طالوت را پادشاه گفتند چگونه باشد مراورا پادشاهی برما وما

أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَيٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ

سزاوار بریم بپادشاهی اراو وداده شده فراخائیرا از مال گفت بدرستیکه خدا برگزیداورا برشما وافزوداورا گشادگی در دانائی

وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٤٩

وبدن وخدا میدهد پادشاهیش هرکرا میخواهد وخدا وسعت دهنده دانا است

در بیان طالوت و پادشاهی او و تابوت سکینه

آن پیمبر گفتشان در امر اله | بر شما طالوت آمد پادشاه | آمد اندر حدل کو از کجا | گشت بر ما پادشه بر ما روا
ما شاهی زو یقین لا یقتریم | او ندارد مال و ما ازوی سریم | حق نداد ارمال وملکش وسعتی | تا که شاهی را سزد تا قدرتی
گفت اورا برشما حق برگزید | در وی افزونی دعلم وجسم دید | الیق است او ارزه علم و جسد | کی برد هر جاهلی بروی حسد
هرکه را خواهد خدا شاهی دهد | وان زروی علم وآگاهی دهد | زانکه ذات حق وسیع الرحمة است | داند ارکسرا مناسب وسعت است

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ

وگفت مرایشانرا پیغمبرشان بدرستیکه نشان پادشاهی او آنست که بیاید شمارا تابوت که در او است آرام از پروردگارتان وواماندهٔ از آنچه گذاشت

آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٥٠

آل موسی وآل هرون برمیدارندش فرشتگان بدرستیکه در این هر آینه نشانه ایست برای شما اگر باشید گروندگان

گفت شمعون قوم را کاندرشان | بهر او تابوت آید ز آسمان | بر شما شاه از خدا طالوت شد | آیت شاهش مر تابوت شد
اندر آن باشد سکینه استوار | که بیاند از آل موسی یادگار | بیگمان او را ملایك حاملند | که بصحو نصرت از حق عاجلند
باشد اندر وی نشانیها یقین | گر شما باشید هیچ از مؤمنین | بوده آن تابوت موسی درسبق | کش بسل افکند مادر خاص حق
بس معظم بد در اسرائیلیان | زاو تبرك می بجستند این وآن | وقت رحلت موسی آن الواح را | وضع دروی کرد مر معماح را
وانچه زآثار قوت داشت او | وان میان قوم خود بگذاشت او | حفظ کرد ازآن وصیت بوشعش | تا برد در کار برد موقعش
بود اندر قوم محفوظ از تلف | همه میکردند رو کسب شرف | بعد اران شد خوار نزد مردمان | آلت و اسباب لعب کودکان
از میان قوم پس مفقود شد | بهر طالوت آرمان موجود شد | یا ببردند از میان اعدائشان | زان بگردید و دشت آرایشان
آن عماق قدر و قوت یافتند | رخ بر اعدا و بهشان بر بافتند | تا بر اسرائیلیان غالب شدند | سروران از سرکشان‌ها رب شدند
فرقهٔ گفتند هم از اهل حبر | آمد آن تابوت بهر والبشر | بود در وی صورت پیغمبران | تا موسی وآلش آمد زان سران
چون براوزان قوم استخفاف شد | گشت مفقود آشان ناصاف شد | چونکه شاهی داد حق طالوت را | کرد نازل بهر او تابوت را

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ

پس چون جدا شد طالوت بالشکرهایش گفت بدرستیکه خدا آزمایش کننده است شمارا بجوئی پس هر آنکه اشامید از آن پس نیست از من وآنکه

يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ

نچشید آنرا پس بدرستیکه او از منست مگر آنکه بردارد کفی را بدستش پس آشامیدند از آن مگر اندکی از ایشان پس چون گذشت آنرا او وآنانکه

آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللهِ كَمْ مِنْ

گرویدند باو گفتند طاقت نیست مارا امروز بجالوت ولشکرهایش گفتند آنانکه گمان میبردند که ایشان دیدار کننده اند خدارا بسا از

فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۲۵۱

گروه اندك كه غالب شد گروه بسيار را بفرمان خدا وخدا با شكيبايان است

پس چو شد طالوت پيدا با حنود
گفت ازمن هر كه زان سير آب شد
پس بخوردند از وی الا اندكی
هرچه خوردند آن عطش افزودشان
مرو را گفتند گرچه ايمنی است
وانكسانكه بودشان علم و خطر
گشته گر گشتيم مغز از پوست نه
گر شكيبائی كنند ارباب دين

فصل يعنی خارج از جائيكه بود
وزمن است آن كز عطش ببتاب شد
سيصدو ده با سه بود آن بيشكی
كرد حق ادحيش خود مردودشان
ليك با حالوت ما را باب نيست
طمشان ميبود در فتح و ظفر
از حيوة خوش لقای دوست نه

آشكارا گشت اندر راه نهر
زان نبايد خورد سير الا كفی
وانكه ازآن آب سيروپر شدند
وانچه كم بودند و با طالوت مع
بدل جان سهل است ليكن نزدحد
بودشان بر نفس خود پند ازتمير
هم عجب نبود گر او باشد ظهير

گفت حق اين امتحانی بد بحهر
مرد صابر شايد اردرّد صفی
در عدد هفتاد و شش الف آمدند
واقف از اسرار عز من قنع
ما كثيم و لشكر او بيعدد
كه نداريم از قضای حق گريز
جيش اندك غالب آيد بر كثير
در دو عالم حق بود با صابرين

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا

وچون برابر شد مر حالوت را ولشكرهايش گفتند پروردگارما فرو ريز بر ما شكيبائی را وثابت بدار پاهای مارا ويارى ده مارا

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۲۵۲

بر قوم كافران

پس چو بر حالوتيان ظاهر شدند
حق اجابت كرد اسعدعايشان
شد چو ثابت عزم وهم واحدمهم

در تقابل ثابت و صابر شدند
صبر و نصرت داد بر اعدايشان

نصرت ازحق خواستند اندرغزا
آن اجابت بر ثبات عزم بود

بر سپاه كفر از بهر جزا
عزم ثابت منهزم كرد آن حنود
خصم بر ناچار گردد منهزم

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَيْهُ اللهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا

پس گرداندند اشارا بفرمان خدا وكشت داود حالوت را وداد اورا خدا پادشاهی وحكمت وآموخت اورا آنچه ميخواست واگر نباشد

دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللهَ ذُوفَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۲۵۳

دفع خدا مردمرا بارة بباره هرآينه تباه ميشد زمين ولكن خدا صاحب فضلست بر جهانيان

در ثبات عزم

مهزم گشتند آن قوم درشت
صوفئی بنشست وقتی در حمه
گفت من اين در مطاعت ميزنم
در رمان شد بار بر وی بارها
حقتعالی بعض مردمرا ز بعض

دررمان حالوت را داود كشت
كرد اندر ارتعبها حوصله
رشحهٔ طاعت بود بر گردنم
زان ثبات عزم و زان آدابها
گر نكردی دفع فاسد بود ارض

آن سكينه باشد اين صبر و ثبات
هاتفی گفتش كه اين سور وگدار
ميزنم در واين بود محمود تر
ملك وحكمت گشت مرداود راست
ليك دو فضل است حق بر عالمين

هر كرا خواهد دهد سلطان ذات
درگدار اين در نگردد بر تو بار
خواه گردد بار يا مسدود تر
حق بر او آموخت علمی را كه خواست
محنت دی شد نشاط فردين

تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۲۵۴

اينست آيهای خدا كه ميخوانيم آنرا بر تو براستی وبدرستيكه تو هر آينه از فرستادگانی

اينست آيتهای حق خوانيم ما ‖ بر تو از بهر علامت هر كجا ‖ تا خبر يابی ز حال ديگران ‖ چون تو بر تحقيقی از پيغمبران

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى-

اين فرستادگان را زيادتی داديم بعض ايشانرا بر بعض ازايشان كسی است كه سخن كرد خدا او را وبلند كرد پارهٔ ايشانرا در درجه‌ها وداديم عيسى

الجزء الثالث

ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

پسر مریم را معجزها وقوت دادیم او را بروح پاکیزه واگر بخواهد خدا کار زار نمیکردند آنانکه بعد ازایشان از بعد آنچه

جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ

آمد ایشانرا معجزها ولیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی است که گرویدو از ایشان کسی است که کافر شد واگر میخواست خدا کارزار نمیکردند ولیکن

اللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۲۵۵

خدا میکند آنچه اراده کند

این رسل بعضی ز بعضی افضل است / آنکه آخر باشد اصل اول است / هست زانشان آنکه با حق در کلام / بودو رفعت یافت زاو بعضی بنام

وان نبی احمد است و خاتم است / امر او پیش تا ابد در عالم است / بر نشان دادیم از تأیید ذات / خاصه بر عیسی بن مریم بینات

تقویت دادیمش از روح القدس / یافت از تأیید قدسی اُسطقس / بعد ایشان خواستی ور کردگار / کس نکردی زان جماعت کارزار

بعد ازان کآمد برایشان معجزات / محنف گشتند لیکن از جهات / فرقهٔ بر ایشان ایمان آمدند / فرقهٔ هم سرکش و کافر شدند

ور خدا میخواست ازایشان کاردار / داشت افعال اقتضا با حکمتش / حق تعالی میکند آنچه خواست / خواست یعنی آنچه در قدرت رواست

بر گزاند نیست علم و قدرتش / اختلافی ور نه کی در وحدتست / پس چو اندر قدرتش بود گزاف / در جهان واقع نشد یکمو خلاف

این تخالف ز اختلاف کثرتست / لعل معنی گو بجان اندر بدهش / در گذشتم زین سخن دستور نیست / داند آن خود کز خرد معدور نیست

وانکه معذوراست بر حالش بحث / مگر دلی آنکه مبدای بس / که بقدر فهم عامه گو سخن

جذبه

من برایم خود دم از ما که زدم / رانچه با دل گویدم باشم خموش / بی تأمل گر تراود از لبم / رود باز آیم سخن گویه کنم

گویم آنرا که مرا گوید بگوش / زان بود گر خود ازل مطلبی / گفتهای بیش ازایست بود / هیچ حرفی باشد از شور تهم

گاهگاهی گیرد از عشقم تبی / تا بماند این حسان در اشباه / من همخواهم که تا گیرد بت / بیشتر گو حد نه بهر مست بود

چون بهوش آئی دگر ره عذر خواه / تا تمام بار کو بیهوش بود / گفته گر حرفی زمستی گفته است / راز ها در تب تراود از لبت

این جنون وتب بی روپوش بود / راستی را نیست بهر او جرح / مست گوید هرچه آن ناگفتنی است / زان جنون وتب هنوز آشفته است

گر که محنون یا مریضی گفت کج / چون تب و مستی شود کم آن کم است / بیست در من گاه گاه این اغلب است / گوید ار که هوشیاری کشی است

دارد اندر گفتم در سوز و تب / هیچ جام از خورده باشی از لبش / روز و شب ایشان گرفتار تیم / یا که مست یا که هنگام تب است

چون تب و مستی شود کم آن کم است / یا که هیچ آن برگس مستانه ات / یا ازان گیسو شکنجی دیدهٔ / لحظهٔ زین کش مکش فارغ نیم

هیچ جام از خورده باشی از لبش / تلک مرا گوید لب از اسرار بند / حال من دانی پریشان از کجاست / همچو مار از غم بخود پیچیدهٔ

یا که هیچ آن برگس مستانه ات / تلک بهوش آ وقت حفظ طاهر است / تا کنون در خواب میگفتی سخن / اصل درد و اصل درمان از کجاست

تلک مرا گوید لب از اسرار بند / صبح شد لی وقت حام و مستی است / گر نگوئی بار دارم عامه را / داشتی تب یا بهانه بود و فن

تلک بهوش آ وقت حفظ طاهر است / ما حلایق بوت همدستی است / هر زمان از هر چه کت روزی دهیم / تا بس در بد بازت خامه را

صبح شد لی وقت حام و مستی است / ما حلایق بوت همدستی است / هر زمان از هر چه کت روزی دهیم / بدل کن تا بیش فروری دهیم

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ

ای آنانکه گرویدید انفاق کنید از آنچه روزیکردشمارا پیش از آنکه بیاید روزی که باشد بیعی در آن و نه دوستی و نه شفاعتی

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۲۵۶

وکافران ایشانند ستمکاران

ای گروه مؤمنین انفاق را / پیشه سازید ایست رمزاق را / گر دهد از رزقها کو داده است / هریکی را صد عوض آماده است

پیش ازان کآید شمارا روز آن / که نباشد هیچ سودی زین و آن / اندر آن نه دوست باشد نه شفیع / غیر فعلی کوست شایع یا شنیع

کرده اند آن کافران برخود ستم / که ندیدند از وجود الا عدم / حاصلی در دست جز اندیشه نیست / بود آن وهمی پری در شیشه نیست

اَللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي

خداست که نیست خدائی جز او زندهٔ پاینده است نمیگیرد او را پیکی ونه خواب مر او راست هرچه در آسمانها و هرچه در زمینست کیست آنانکه

يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلّا بِاِذْنِهِ يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَلٰا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِمٰا شٰآءَ

شفاعت بکند نزد او مگر بفرمان او میداند آنچه میان دستهای ایشانست و آنچه پس ایشاست و احاطه نمیکنند بچیزی از دانش او مگر بآنچه خواست

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَلٰا يَئُودُهُ حِفْظُهُمٰا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۲۵۷

وسعت یافته کرسی او آسمانها وزمین وگران نیست او را نگهداری آنها و او بلند مرتبه بزرگست

در تحقیق آیة الکرسی

آنحدائیکه جز او معبود نیست
بر پرستش غیر او موجود نیست

که بذاتش زنده و پاینده است
هست یعنی هستیش عین حیوة

تا بپنداری رطوبت جز و نیست
جمله در حوی وجود ممکنات

پاك ازان کاندك شود در ذات وی
که بودند آگه از شأن وجود

نیست حاجت اندراین معنی دلیل
که حیوش عارضی وزدیگر است

نیست ممکن بهر او این واردات
کو بود بر پا بذات خود یقین

که بقیومیّ ذاتش بپاست
تا شوی ایمن ز خوف واضطراب

وز ره هستی برآن حد قاعده
هر یکی در حد خود دارد نمود

گشت موجود آنچه شد دردم همه
نی تکلم تا شد او را نی حیوة

کآن ندارد بهر ممکن حصر وحد
تا شود سر سبز و گردد بار ور

هر کجا نوعی مدد خواهد بنقل
نیست حاجت تا هموار است او بهال

که بود مستلزم ادراك و عقل
فیض دانی از حقش ارزانی است

بدهد آنچه بهر هر شیء لازم است
آنچه در پیش است وان کاید پی

کس بشئی اندك از معلوم او
گرچه بودش داده خلاق مجید

هم خواصش تا کند در وی علاج
هست لازم علم اندر جستجو

کس بداند علم چیزی را تمام
نیست خالی هیچ موجودی ز وی

حیّ وقیوم است اندر ذات خویش
هستی محض است و عین زندگی

زنده است او وز وجود خود بپا
هستی حق عین قیومیت است

هرچه هست از هستی او هست شد
غفلت و نسیان نبود در وی محال

ور نبود وصف شمس آن از اوست
کرد حق زان وصف خویش اظهر قوم

یا که غالب ناشدش طبع و مزاج
نوم شد همدست موت اندر مثل

قائم بالذات در مفهوم اوست
زین حلایق کیست قادر بر کلام

جمله اشیا چون بقاط دایره
ظهره نبود سایه را ارحد وطور

حور بود در نور بحشی مستقل
پس حقایق ظل نور واحدند

جز باذن شمس کورا کرده ظل
جمله را بر قدر استعداد ها

پس شود اندر بشر قوت و حیوة
نیست یکسان آمر آب در طهور

آن مدد که لازم اوراد گل است
نیست ممکن هم ندارد حاصلی

خواهدار امداد عالی راه نیست
چون سکون بر خاك وجنبش بهر باد

کس ندانش نیست بر چیزی محیط
هرکه خواهد هیچ علام الغیوب

گر کس از علمش نگشتی بهره یاب
کار ها میبود مختل در نظام

نابرد در نظم تمام آنرا بکار
زانکه باشد علم حق عین وجود

پس احاطه بر وجود ممکنی
بی یار ارکل موجودات خویش

دارد اندر ذات خود پایندگی
وز وجود او وجود ما سوای

لازم ذاتش حیوة و قدرتست
ور شراب زندگانی مست شد

نوم از این تعبیر نباشد درمقال
که سیاه و تیره نبود روشن است

که ندارد راه در وی سهو و نوم
در مزاج آمد ز راحت لاعلاج

وان منافی با حیوة لم یزل
که بکل ماسوی قیوم اوست

رد او الا باذن او تمام
یا که همچون سایهای کنگره

هرکه خورشیدش بگرداند بدور
هم باستقلال خود قوام ظل

روشن از نور ظهور واحدند
یافت زاو امداد هستی متصل

میرسد در هر مقام امداد ها
سوی حیوان یافت رفعت از نبات

فرقها باشد بس از نزدیك و دور
چون شجر شد بهر او بی حاصل است

پس مدد هر جا رسد بر قابلی
کز دُو خویش هم آگاه نیست

همچنین دان رتبها را در نهاد
یا که بر چیزی ازان علم بسیط

نبشد آگاهی کسیرا در وجود
کی خطا میبود معلوم از ثبات

وین منافی بود بس با نظم تمام
بخشد ار خواهد بکس پروردگار

ور وجودش هر وجود آمد نبود
نیست ممکن گر بوحدت موقفی

تمثیل

تا بفهمی با تو گویم یك مثال
هم برنگ و رؤیت و خاصیتی

یك اثر زاو یافتی با اختصاص
علت آن شکل ورنگ وطعم و بو

جزکه از صد گونه تأثیرو خواص
بر خواصش نیستی آگه تمام

چون مثل شرط است در فهم مقال
نیست بر کس منکشف ناگفتگو

تا کجا دانی وجودش را مقام

لیك این تحقیق در نزد خواص
نا تمام است و ندارد اختصاص
این بود الا بمشأ بی قصور
که مشیت کرد بر اشیا مرور

آنچه راحق خواست درتنظیم تام
عین او در علم ثابت شد تمام
پس زعین علم آمد در شهود
وان حقایق یافت درخارج نمود

هرچه بود آن مقتضی با مشیتش
گشت موجود از کمون حکمتش
اینهمه گفتیم در سیر نظر
لیك بر جا مانده تحقیقی دگر

هست اینها تا تو زاو بیگانهٔ
چون دوئی برخواست هیچ ارآگهی
مظهر الله و خود علم الهی

علم الاسماست کشف ازاین مقام
چون دوئی شد محرم آن خانهٔ
لایحیطون باعتبار کثرت است
شدچوکثرت رفع باقی وحدتست

بعد ازآن الا بمشاءاست و بس
که شد اشیا کشف برآدم تمام
خواست تاواحد بود او دروجود
بعد اشیا همچنان باشد که بود

نفس کلیه است کرسی کاندرآن
غیر او در علم ذاتش نیست کس
کرسی آمد درلغت عرش صغیر
هم مکان علم اگرباشی خبیر

هرچه آمد در ظهور ازمشیتش
مندرج باشد زمین و آسمان
صورت آن گرکه جوئی ازمثال
چرخ هشتم باشد آن بی احتمال

هم محیط او برسموات و زمین
گشت محفوظ اندرآن اروسعتش
روح اول وانکه ز اشیااقدم است
صورتش عرش مجید اعظم است

مصطفی کزعرش وفرش آگاه بود
وانچه باشد در میان آن و این
حفظ آنها بهر خلاق جلیل
هیچ نبود شاق یاسخت و ثقیل

همچنانکه شاق بر مهر منیر
قلب مؤمن را بعرش الله ستود
این نظایر بهر فهم عامه است
تاچه سبت روح را باجامه است

ضؤ را هم حق دهد بر آفتاب
بست حمل ضؤو این باشد نظیر
ماسوی را اوست حافظ دمبدم
هم نماید حفظ یم هم حفظ نم

گر بحفظ قطره دریا شد سبب
هم نماید حفظ ضؤ وتاب
هم رطوبت راست اوحافظ درآب
بس دقیق است این بیان نیکو بیاب

ذره راخورشدسبب این طاهراست
بازقطره حفظ خودخواهد ذرب
اوست حافظ بر تمام ممکنات
که بود ذاتش مقوم بر ذوات

هرچه اورا هست نامی اروجود
نی که خور برحفظ ذره قادراست
حفظ اشیابست هم بروی گران
همچوحفظ ضؤ حس برشمس جان

کی بود حفظ تری سنگین برآب
باشد اندر تحت حفظ حق بود
همچنین هر عالیئی نست بدون
تا چه حای هستی بچند وچون

کوست بر اشیا بذات خود علی
یا که حفظ ضؤ بهر آفتاب
هم عظیم اعنی که کنه ذات او
ناید اندر فهم مخلوقات او

فهم علت در خور معلول بست
علت ایجاد و بر کل معتلی
اندر این دریا عقول ممکنات
هست همچون پرکاهی محوومات

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

نیست اکراهی در دین بدرستیکه پیداشدراه راست از گمراهی پس آنکه کافرمیشودبطاغوت ومیگرود بخدا پس بتحقیق چنك زد

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٨ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ

بدستگیری استواری که نیست انقطاعی مراورا وخداشنوای داناست خداست دوست آنانکه گرویدند بیرون آوردایشانرا از تاریکیهای کفر

إِلَى النُّورِ ٢٥٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

بروشنائی ایمان وآنانکه کافرشدنددوستان ایشانند طاغوت بیرون آوردایشانرا ازروشنی بتاریکی آنها اهل

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٦٠

آتشند ایشان درآن جاویدانند

هیچ اندردین حق اکراه نیست
کره ازجبراست وان زالله نیست
معنی دین است ایمان و یقین

جز هدایت نیست دین مستقل
وان هدایت مستفاد از بوردل
فطرت انسان زدین آواره نست

طاهر دین است اسلام و کتاب
باطنش ایمان قلب و فتح باب
گوید ارکس گرکه دردین کره نیست

آن زبهر رفع ظلم و فتنه بود
تا نمانند اهل دین دررنج و دود
ورنه با اعجاز و نصرتها رسول

ابتدا کردند اعدا بر خلاف
انبیارا گشت زان واجب مصاف
چون هدایت گشت پیدا ازضلال

هرمخالف را توان طاغوت خواند
کامر حق بنهاد ودرتشکیك ماند
انبیا را ساخت منفوض عباد

پس بر ایشان فرض آمد کارزار
تا برافتد تخم جور از روزگار
پس هران پوشید ازطاغوت چشم

در ره دین کرد ترك ما سوی
اینست ایمان شهودی بر خدا
چنگ زد برعروة الوثقای تام

وحدت ذاتیه است آن عروه گو
منقطع ناید کنی بروی چورو
نیست چیزی آوثق ازوی دروجود

هروجودی جزبوی موجود نیست
بی زبودش هیچ بودی بود نیست
گر کنی قطع نظر از ربط یم

موج را از بحر نزد احتمال
نیست ممکن انفصام و انفصال
نکتهٔ مخفی است در لا انفصام

-وان بدل گردد مکین ازربدین

تحقیق

مجملی زان گویم ارهوشت بجاست
وحدت آمد داد کثرترا نظام
بعد علت جایز ازمعلول نیست

هم در انسانیت ازدین چاره نیست
کی زعلت یافت معلول انفصام
بل دوئیت ینشان معقول نیست

ازچه رو گفتند کافرکشتنی است
جزیه چون میکرد ازاعدا قبول
بود بر طاغوت آن ویل و وبال

تا که باقی در جهان باشد فساد
حب حق را برعدو بگرفت خشم
که نباشد هرگز او را انفصام

بر خود احکام و وثوقستش پیود
موجها لا شیء محضند و عدم
گر بیابی واقف ٦از کاری تمام

کثرت از وحدت نپنداری جداست

عین آن وحدت شد این کثرت همه
همچنان باقیست بر وحدت همه
پس نباشد هیچ چیز از ممکنات
منفصل در آنی از سلطان ذات

گر خدا خواهد چو پیش آید مقام
شرح این معنی تو را گویم تمام
اندر اینجا بیش از این دستور نست
گویم آن کز وی زبان معذور نیست

حق گذارد در دهان ما کلام
بشنود هم هرچه گوئم او تمام
حق نوشندهٔ سخنها مطلق است
تا نگوئی آنچه او برناحق است

هم بود دانا براسرار ای فقیر
تا نیندیشی خلافی در ضمیر
کن زبان خود بگفتنها مطیع
تا نگردد هیچ بر قولی شنیع

کن ضمیر خود مصفا از دغل
کوست دانا بر ضمیر و بر عمل
او تو را چو ندوست گشتی گشت دوست
در تولی پس مددکار تو اوست

آردت بیرون ز ظلمات شکوک
سوی نور علم و ایقان در سلوک
چون کسانیکه حق آنها را ولی است
در ولای حق روانشان منجلی است

وانکسانکه کافر و سرکش شدند
یار طاغوتند و در آتش شدند
سوی ظلمت تاختند از بحر نور
هم بماتم خانه از دارالسرور

مرد یعنی نور استعدادشان
از صفات نفس ظلمت زادشان
اهل نارند این گروه اندر سکون
در جحیم جهل و غفلت خالدون

خالدون یعنی صفات شوم زشت
گشت اندر نفسشان خلق و سرشت
همچو اندر بولهب جهل و حسد
روح معنی مرده بودش در جسد

بین مثالش در وجود و بود خویش
عقل روشن رأی و نفس دیو کیش
نفس میلش بر فساد و بر هواست
عقل در اخلاق بکت رهنماست

هریك ار غالب شود بر دیگری
در تو گردد خلق و بیشك ذان سری
یا بجنت در خلودی یا بنار
هر دو عین تست نیکو یاد دار

آلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَيهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي

آیا ننگرستی بآنکه حجت گرفت ابراهیم را در حق پروردگارش که داد او را خدا پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگار من آنستکه

يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ

زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم گفت ابراهیم پس بدرستیکه خدا میاورد آفتاب را از مشرق پس بیاورش

بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٢٦١

از مغرب پس سرگشته ماند آنکه کافر شد و خدا راه ننماید گروه ستمکاران را

در بیان احتجاج خلیل با نمرود

یا ندیدی آنکه آورد احتجاج
بر براهیم از طریق اعوجاج
داده بودش پادشاهی کردگار
شکر آنرا داشت باحق گیرودار

گفت نمرود آنکه منگوئی تو کست
غیر من گویند کس معبود نست
گفت آنکو زندگی بخشد بناس
پس بمیراند بگرداند لباس

اینست حجت یعنی آن بدگوهر است
کز خدا زنده است و بروی کافر است
گفت بدهم من صوة و ایمنی
بخشم آنکس راکه باشد کشتنی

هم توانم کشت بی جرم و گناه
هر کرا از زندگان خواهم براه
گفت حق از مشرق آورد آفتاب
تو بیار از مغرب ارداری عتاب

فعل او یعنی نباشد منحصر
کن یکی را گر ناری مقتدر
پیش ادان کآئی تو دردار شهود
حق زمشرق شمس راطالع نمود

این زمان هستی نوگر پروردگار
شمس را از جانب مغرب بیار
حجتی بود این بسی برخصم بیك
بهر اثبات خدای بیشریك

دروی این ادراك و این دانش نبود
کآردش حجت ز توحید وجود
عقلی ار مداشت با آن مولعی
بر ربوبیت نگشتی مدعی

پس شد آن مبهوت و مات اندر حوات
چون ز ابراهیم بشنید این خطاب
راه ننماید خدا بر ظالمین
تا کند حجت زروی عقل و دین

همچنانکه رهنما شد بر خلیل
گشت غالب تا بخصم از یکدلیل

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ

یا چون آنکه گذشت بر دهی و آن افتاده بود بر سقفهایش گفت چگونه زنده کند اینرا خدا پس از مرگش پس میراندش

اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ

خدا صد سال پس زنده کردش گفت چند درنك کردی گفت درنك کردم یکروز یا برخی از روز گفت بلکه درنك کردی صد سال

فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ

پس بنگر بخوردنی خود و آشامیدنی خود که بوی نگردانیده و بنگر بدراز گوشت و تا بگردانیم ترا نشانه برای مردمان و بنگر باستخوانها

كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۶۲

که چگونه از جای بردارمش پس بپوشانیمش گوشت پس چون روشن شد مر او را گفت میدانم که خدا بر همه چیزی تواناست

یا چو آن کز قریهٔ بگذشت باز
سقفها را دید دور از برگ و ساز
خانها مخروب و ویران سقف و در
وز نفوس خلق خالی بوم و بر

گفت آیا زنده خواهد کرد حق
این نفوس مرده را بر یك نسق
بود بیت المقدس آن قریه خراب
که نبخت النصر دید آن انقلاب

یا که بوده آن زمین ارض دگر
غیر بیت المقدس از نقل و خبر
وانکه دید آن قریه را ویران بسیر
ارمیا یا خضر بوده یا عزیر

از پی رؤیت نه ز انکار و عجب
گفت معمور این زمین گردد زرب
زنده سازد یا که اهلش را خدا
گر عیان گردد بر آید مدعا

پس بمیراندش خدا در آنمقام
مرده بود افتاده صد سال تمام
زنده کردش پس بگفت ای پرده سوز
چند بودی خفته گفتا یم روز

گفت بل صد سال سودی مقام
یك بنظر کن بر شراب و بر طعام
که نگردانده است هیچ آن بوو ریك
از پس صد سال کآوردی درنك

بوده آن انگور و انجیر و عصیر
که بتغییر است اغلب ناگزیر
هم بنظر کن بر حمار ز اعتبار
کاستخوانش گشته اندر ره غبار

زنده کردم بعد موتت در زمان
تا تو باشی آیتی بر مردمان
هم بنظر کن بر عظام از ما یعود
تا چسان از جاش برداریم زود

باز پیوندیم هم بر عظمها
لحمهای ریخته از نظمها
شد چو بر وی کشف حال موت و بعث
گشت آگاه از مآل موت و بعث

گفت دانم قدرت خلاق حی
که تو باشی آیتی بر مردمان
که تواناباشد او بر کل شیء

وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي

وچون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میداری مردگان را گفت آیا باور نداری گفت آری ولکن از برای آنکه بارا مدلم

قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَاْتِينَكَ

گفت پس بگیر چهار نارا از پرنده پس پاره پاره کن آنها را بسوی تپس بگردان بر هر کوهی از آنها جزئی را پس بخوانشان که میآیند ترا

سَعْياً وَاعْلَمْ اَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۶۳

شتافتنی وبدان که خدا غالب درستکرداراست

در تحقیق رب ارنی و بیان آنکه مراد آن چهار مرغ چیست

گفت ابراهیم با دانای راز
چون نمائی مرده گانرا زنده باز

گفت آیا نیست ایمانت بر این
گفت منجویم شهود اندر یقین

هست اطمینان کامل آن شهود
به کش اندر قلب اطمینان نبود

از یقین تست بر کعبه که بار
میروی بهر طوافش تا حجاز

از یقین تست بر نفع عیان
که نمائی کسب و بکشائی دکان

گفت ابراهیم دارم علم دین
که روی سوی طبیی بر علاج

لیك خواهم تا عیان گردد یقین
که به بینی چیز ها را با فراغ

این بود ازفرط عشق آن نگار
خواهمت بی پرده بینم در وثاق

نی ز بهر امتحان حسن یار
که باشی با هوای تن قرین

مانم است این چار طیع مختلف
پس بکوب آنرا بهم در سیرها

با موانع ره نگردد منکشف
کوبهر کاری عزیز است و حکیم

قدری ازهریك بکوهی وضع کن
کز مقامات شهودت مانعند

پس بخوان کآیند سویت زامر کن
بهر موت اختیاری آن چهار

غالب است و قاهر اعضی بخلاف
تا رسد جان بر کمال خویشتن

بر نفوس اندروی حکمت نرگزاف
که بدن زین عضوها باشد بجا

حب دنیا حرص و عجب و شهوست
سوی خویش ازام حی لایموت

که حجاب آن شهود و رؤیت است
وصف وخویش جمله گیرد اعتدال

مانند سرهاشان بجا بهر شان
چیست سرها چار عنصر یکمان

وضع کرد آن مرغهارا بر جبال
وان جبال ارکان تن شد در مقال

کوههاراهم توان خواندن حواس
یاکه اعضای درون کآمد اساس

زنده پس گردند در دم اصلها
متصل با هم شوند آن فصلها

اینست اطمینان قلبی ای خلیل
پس بسر از اختبار اندر سبیل

تا حیوة اوست باقی زندهٔ
تا حیوة اوست باقی زندهٔ

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ

مثل کسانیکه انفاق میکنند مالهاشان را در راه خدا چون مثل دانه ایست که برویاند هفت خوشه که در هر خوشه صد

حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦١

دانه باشد وخدای می‌افزاید ازبرای آنکه میخواهد وخدا فراخ رحمت داناست

در مثل آنانکه از اموالها
مینمایدحق فزون برهرکه‌خواست

میکنند انفاق در راه خدا
واسع و دانا چواو برماسواست

حبهٔ باشد کز او روید بعد
منفقین را آگه است ازسرحال

هفت خوشه وزهران یکدانه صد
کزچه بیت میکنند انفاق مال

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا اَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا اَذًى لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

آنانکه انفاق میکنند مالهاشانرا در راه خدا پس ازپی نمیکنند آنچه‌را انفاق کردند منتی ونه آزاری مرایشان راست مردشان نزدپروردگارشان

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٦٢ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا اَذًى

وبیست بیمی برایشان وبه‌ایشان اندوهناك مدشوند گفتار خوب وآمرزش بهتراست از صدقه که دربی باشد آزاری

وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ٢٦٣

وخدا بی‌نیاربردباراست

آنکسان کاموال خودرا ازولا
وز پی انفاق نفرسند هم
احرشان درنزد حق باشد فزون
یعنی از طلمی کنند اندرسؤال
حق بود بس بینیاز و بردبار

گفت لاخوف و لا هم یحزنون
عفو ممدوحست نرد ذوالجلال
هرچه زو داری طمع ناوی بیار
قول‌بك‌و مغفرت هست اربجاش
قول معروف و کلام خوش بوی
فقرو دولت حلق را باشد عرض

میکنند انفاق در راه خدا
منت و آزاری ار افزون وکم
به بود از صدقهای دل خراش
به زبدلی کش بود هزلی ربی
پس‌او آن کن‌کزاوخواهی‌عوض

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ

ای آن کسانیکه گرویدید باطل مسازید صدقه‌های خودرا بمنت نهادن وآزار چون کسیکه انفاق میکند مالش را بجهة دیدار مردمان و نمیگردد

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى

بخدا وروز بازپسین پس مثل او چون داستان سنك هواریست که‌بر او باشد خاکی پس رسیده باشد آبرا بارانی بزرك قطره پس واگذاشته باشد آبرا قادر نیستند بر

شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٢٦٤

چیزی ازآنچه کسب کردند وخدا راه ننماید گروه کافران را

مؤمنان لاتبطلوا صدقاتکم
منماید او ریا انفاق مال
هست چون سنگی که‌روی اوست‌خاك
بیست ایشانرا توانائی و تاب

از ره آزار و منت واشتلم
نی کزو خوشنود گردد ذوالجلال
خاکش ازقطرات باران گشت پاك
هم بحفظ آنچه کردند اکتساب
کی زبدسر فعل نیکو ازخسیس

آنکه کرد انفاق مال اربهر ناس
نیست بذلش ازخضوع و معذرت
بیستش قدرت که نا دارد نگاه
راه ننماید خدا بر کافران
نیکی ازحق‌است ونشی‌ازابلیس

باشد اندر نعمت حق ناسپاس
یا ز ایمان بر خدا و آخرت
خاکرا بر خود زباران در پناه
که کنند افعال نیکو در جهان

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا

ومثل آنانکه انفاق میکنند مالهاشانرا بجهة طلب خشنودی خدا وثابت گردانیدنی ازخودهاشان چون مثل بوستانیست برلندی که برسدش

وَابِلٌ فَآتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَاِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٦٥

باران بزرك قطره پس بدهد ثمرش رادوچندان پس اگر نرسد آنرا باران بزرك قطره پس باران خورد قطره وخدا بآنچه میکنید بیناست

هم مثال آنکسان کانفاق مال
هست چون باغی بارش مرتفع
بوستانی کز زمین باشد بلند

مینمایند از رضای ذوالجلال
بیشتر زان گشت خواهی منتفع
نیست از تخریب سیل آنرا گزند

از ره بینائی و نور یقین
گربرآن بستان رسد باران سخت
حاصل اندوی بیشتر آید بدست

که مرایشانراست اندرراه دین
کم نگردد نفع او ازحسن بخت
هم زباغی کوبود بر ارض پست

هست ممکن بلکه هرسالی دوبار | حاصل آرد بی ز آسیبی بسار | بارش اورا گرچه ناید سخت تر | نرم وکم یعنی بر او بارد مطر
همچنین دان در ثواب انفاقها | گر که لله است و از اشفاقها | نزدحق هردانهٔ او خرمنی است | بل نه خرمن جنتی وگلشنی است
حق بر اعمال شما باشد بصیر | چیست تا آن از قلیل واز کثیر

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ

آیادوست میدارد یکی ازشما که باشد مراورا بوستانی اندرخت خرما وانگورها که روان باشد اززیرشان نهرها مراورا باشددرآن ازهمه

الثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ

میوها ورسدآنرا پیری ومراورا باشداولادناتوان پس رسدآنرا گردبادی که درآن باشدآتشی پس بسوزد همچنین بیان میفرماید خدارای شما

الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٩

آیتهای را باشد که شما اندیشه کنید

دوست دارد شخصی آیا از شما | کش بود بستان پر درگ و نوا | آنها جاری درآن وز هر قبیل | باشد اثمارش ز اعناب و نخیل
پس رسد پیری ورو واطفال خرد | باشد اورا پس رسد صافش بدرد | باد بر آتش ورد بر خرمنش | جمله سوزد روضهٔ پر نعمتش
بر شما آرد حق ایسان آیتی | تا کنید اندر معانی فکرتی | هست بستان آن عملها درقیاس | طفلها اعصا و ارکان و حواس
باد آتش‌بارت آن عجب و ریا | که کند یکجا عملها را هبا | قلب را سازد سیاه و منقلب | روح ماند بیوا و مضطرب
سته‌گردد راه قوت اورا بدل | ماند از اطفال خردش منفعل | هیچ نیکو بر نیاشد زین مثل | کآورد بر خلق ذات لم‌یزل
گر تورا برنفس خود باشد نظر | این مثل کافیست اندرخیرو شر | کن عمل را پاك از شوب ریا | تا بود مقبول درگاه خدا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا

ای آن کسانیکه ایمان آوردید انفاق کنید از حوبهای آنچه کسب کردیدوار آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین وقصدمکنید

الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ ٢٧٠ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٧١

بلیدرا که ازآن انفاق کنید وبستید گیرنده آن مگر آنکه چشم بپوشیددرآن وبدانید که خدا بی‌نیاز ستوده‌است

مؤمنان لله دهید از حس ذات | آنچه را کردید کسب از طیبات | ودهران کردیم خارج از زمین | بر شما واں جمله باشد مستبین
حبه‌ها کآں حمله شد قوت بشر | میوه ها کآن شد شجرهارا ثمر | قصد هم نارید بر شیء بلید | تا کنید انفاق اراں بی‌عقل‌ودید
یعنی از اشیاء نا مطبوع خوار | که شما را هیچ آں باید بکار | حبث چبود بذل شیء تا پسند | که شود انفاق از اوزشت‌و نژند
تانگیریدآنچه‌عمس ازوی‌رواست | چشم پوشیدن زهرسوئی‌سجاست | می بدانید ایکه آن دانای راز | باشد ار صدقات حلقان بی نیاز
خیر صدقاست راجع بر شما | او غنی است و حمیدو ذوالعطا | حمد ممدوحست ار عشق و وداد | حمد معطی واجب آمد بر عباد
بگذرد عاشق زهستی بهر دوست | بذل اموال اندکی ز انفاق اوست | تا کند انفاق از روی ریا | کی بیاد اوست چیزی جزخدا
او گریزد از وجود خود همی | پیش او تا چیست بذل در همی | گر جوی بودت بسرسودای‌عشق | با تو مگفتم کمی زاعطای عشق
پست ترچیریکه بدهد بهر دوست | جان وسر باشدکه اودارای اوست | برتوحق داد آنچه زاو بهترنبود | وان‌حیوة وجان بود بعدازوجود
در بهای داش و عقل و کمال | در عیان هر نعمتی با ملك‌و مال | تودهی در راه او خاشاك‌وخس | برچنین انصاف لعنت باد و بس

اَلشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٧٢

شیطان وعده‌میدهدشمارابدرویشی ومیفرمایدشمارا ببدی وخدا وعده‌میکندشمارا آمرزش ازخودواحسان وخدافراخ‌رحمت‌داناست

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا

میدهد حکمت کسی‌را که میخواهد وهرکه داده‌شود حکمت پس بحقیقت داده‌شده‌خوبی بسیار وپندنگیرند مگرصاحبان

الْأَلْبَابِ ٢٧٣ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

خرد وآنچه‌را انفاق کردیداز نفقه یالازم‌گردانیدیداز نذری پس بدرستیکه‌خدامیداندش ونیست‌مرستمکاران‌راهیچ یاری‌کنندگان

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ

اگر ظاهر کنید صدقهارا پس چیزیست آن و اگر پوشیده دارید آنرا و بدهید آنهارا بدرویشان پس آن بهتر است مر شمارا و میگرداند کفاره از شما از

سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٧٤

گناهان شان وخدا بآنچه میکند آگاه است

مدهد یعنی ز فقر و فاقه بیم
کو شما را وعده کرده بار ها
نیست تنها وسعت اندر ملك و مال
همچنین برعکس این بسیار دان
هر کرا خواهد دهد حکمت خدای
وانکه حکمت یافت زاو در سیرها
پس ز روی حکمت ار مردی سه بان
گنجها دادند بر سائل ز جود
آنچه را کردید انفاق از ادب
چون صلوة و صوم صدقه بدر ها
یعنی آن بدر از ضرار ست و شقاق
میکنید آن بدر بر دفع عذاب
بل بود نیك انتشار فعل خیر
بهتر است آن بهر تنزیه صفات

مدهد شیطان زشت اخلاقتان
امر بر فحشا کند در حفظ سم
سوی فضل و مغفرت ز ایثار ها
وسعت بهتر بود در صدرو حال
ررق تنگ ودل بوسعت لامکان
چیست حکمت علم وفهم باولای
سوی او گردید راجع خیر ها
بدهد آن بش است ازملك جهان
لیك نامد هل اتی برکس فرود
از وجوه خیر فرض و مستحب
واجب آمد تا کنند آنرا وفا
یا ز مال غیر یا خشم و نفاق
وان نگردد دفع و مزاید عقاب
نو که باشد باعث ترغیب غیر
از شما پوشم عیب سیئات
باشد از تعظیم حق یا میل نفس

وعدهٔ درویشی از انفاقتان
درهمی ندهید تا بر مستحق
واسع است اوهم بخلق خود علیم
دیده باشی بس کسان در وزن وسنك
تا تو از تبدیل حق واقف شوی
وان ز اخلاص عمل پیدا شود
پس ز نور حکمت و اشراقها
بر علی ع دان ختم شد جود و کرم
پند کی گیرند یا بدهند گوش
فرض باشد بدر ثابت یا زکوة
حرکه آن باشد به از وجه متین
حاصلی نبود ادان ایثارتان
صدقه ها را گر تائید آشکار
مخفی ارد ارید هم انفاق خویش
حق بر اعمال شما باشد خبیر
امر رحمت برتو زد یا سبل نفس

مر بجا آید خلاف امر حق
تاکه را وسعت دهد بیخوف و بیم
ملکشان باشد وسع وسبه تنك
بر مسبب از سبب عارف شوی
حکمت از حق درخلوص اعطا شود
یافت سر و علت انفاقها
گرچه زاوافزون کرم کردند هم
حز اولوالالباب یعنی اهل هوش
بدرهم افزون شقوقش بر ثقات
این بود وجه و ما للظالمین
وز عداب حق نگردد یارتان
نیست اکراهی زاظهارش بکار
بر فقیر مستحق کم یا که بیش
کزچه روکردید احسان بر فقیر

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ

نیست بر تو هدایتشان ولیکن خدا راه مینماید آنرا که خواهد و آنچه را که انفاق مکنید از مالی پس باشد از برای خودهاتان و انفاق نمکنید

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

مگر از برای طلب رضای خدا و آنچه را انفاق مکنید از مالی بشما داده میشود بشما و شما ستمدیده شوید از برای درویشانی که بازداشته شده اند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ

در راه خدا که توانائی ندارند سیر کردنی در زمین می پندار ایشانرا نادان بحال ایشان تو اگران از عفت گزینی میشناسی ایشانرا بعلامتشان

لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ٢٧٥

سئوال نمیکنند از مردمان بابرام وانچه را انفاق میکنید از مالی پس خدا بآن داناست

از توجبری نستشان برراه راست
وین نباشد جز زروی اختیار
مشرکی از مسلمی از اقربا
آورم حق قرابت را بجا
مکنید انفاق گرچیزی ز خیر
حق بهردین بکس روزی دهد
ای خدا ما را بنیکی راه ده
تو بما آموز آنچه انما سزاست
آنچه ازخیر آورید انفاق و بر
آنکه هشت انفاق را مظلوم اوست
نیستشان هیچ استطاعت بر سفر

لیك حق هادیست هر کسرا که خواست
کلفت است آن گر شود برخلق بار
خواست چیزی کرد آن مسلم ابا
ور به احسان نیست برمشرك روا
کرده اید آن بهرخود نی بهرغیر
نی بترك شرك فیروزی دهد
بر رضای خود دل آگاه ده
کن هم اصلاح ار عملها برخطاست
برشما گردد تمام از جهرو سر
که زیاداش وجزا محروم اوست
بهر تحصیل معاش مختصر

در مقام صدقه یعنی عرض دین
از شما اعطا است برمسکین وبس
گفت ایمان آوری گر بر رسول
آمد این آیت که دین تحمیل نیست
نست آن انفاق بر اهل سؤال
نعمت دنیا بخلقان عام کرد
ما ندانیم آنچه حق بندگی است
ما کثیم و چیست استحقاق ما
هم زمنع آنکه باشد ظلم و غم
بر فقیرانیکه دارند امتناع
ظن جهال این بود کآنقوم صاف

نیست بر مسکین روا از مؤمنین
تا رحق توفیق چبود بهر کس
برتواحسان را بجان دارم قبول
وقت صدقه عرض دین تجلیل نیست
جزکزو خوشنود گردد ذوالجلال
بر مسلمان و محوس اکرام کرد
حاصل و محصولمان شرمندگیست
تا که باشد حود ما و انفاق ما
هیچ باید بر شما وارد ستم
درطریق حق دکسب و انتفاع
اغنیا باشند از فرط عفاف

حال خود دارند پنهان از انام | تو بسیما میشناسی آن کرام | نیستشان از مردمان روی سؤال | فی بگفتار و نه از آثار و حال
نیستشان ابرام درخواهش زکس | فی که بی ابرام دارند این هوس | بلکه چشم ازغیرحق پوشیده اند | جام استغنا ز حق نوشیده اند
هرچه از نکی بدرویشان کنید | وز ولا انفاق بر ایشان کنید | حق برآن داناست هم پاداش بك | هست برخلق از خدای بیشریك

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوٰالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلٰا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

آنانکه انفاق میکنند مالهای خودرا بشب وروز پنهان وآشکار پس مرآنهاراست مزدشان نزد خداشان وبیست بیمی برایشان

وَلٰا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٧٤ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا لٰا يَقُومُونَ اِلّٰا كَمٰا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰانُ مِنَ

وبه ایشان اندوهناك شوند آنها که میخورند سود درسود را برنخیزند مگر همچنان که برمیخیزد آنکه مصروع میکندش شیطان از

الْمَسِّ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قٰالُوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ

جنون آن بابست که آنها گفتند بیست بیع مگر مثل ربا وحلال کرده خدا بیع را وحرام کرده ربارا پس آنکه آمداورا پندی

مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهىٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَى اللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَاُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٧٥

از پروردگارش پس باز ایستاد مراوراست آنچه گذشت وکارش باخدااست وکسیکه عود کرد پیش ایشان اهل آتشند ایشان درآن جاویدانند

يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَ يُرْبِي الصَّدَقٰاتِ وَاللّٰهُ لٰا يُحِبُّ كُلَّ كَفّٰارٍ اَثِيمٍ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

بی برکت میکند خدا ربارا و افزونی میدهد صدقه هارا وخدادوست نمیدارد هرناسپاس گناهکاررا بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصّٰالِحٰاتِ وَ اَقٰامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلٰا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلٰا هُمْ

کارهای شایسته وبرپاداشتند نمازرا ودادند زکوة را مرآنهاراست مزدشان نزد پروردگارشان ونیست خوفی برایشان وبه ایشان

يَحْزَنُونَ ٢٧٨ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧٩

اندوهناك شوند ای آن کسانیکه گرویدید بترسید ازخدا وواگذارید آنچه رامانده از ربا اگرهستید گروندگان

در ذم ربا

اجر ایشاست نرد رب دین | وانکسانکه میکنند انفاق بیش | روزوشب درجهر وسرز اموال خویش
وانکسانکه میخورند ایشان ربا | فی زخوف و حزن رور واپسین | بیست یمی خوف وحزن اندرحساب
کرده شیطانش تصرف در دماغ | ایستادن نستشان روز حزا | حز بمثل آنکه او دارد قیام
زانسبب گفتند ار روی قیاس | رفته صاف وماندہ دردش درایاغ | چون به شد عقل از مس جنون
وین قیاس اول نمود اعمی ابلیس | بیع باشد چون ربا اندر اساس | بیع را حق کرد بر مردم حلال
پس هران کاین وعط حق گیرد بیاد | که بود مار افضل ازخاك خسیس | همچنین اندر ربا آرد قیاس
ورکه داده برکسی مالی بقرض | ایسند باز از ربا و از فساد | ازگذشته نیست بروی حکم رد
ور بفعل جاهلیت گشت باز | اصل آن گیرد به فرعش واینست فرض | هست بعد از توبه امرش با خدا
برگمانشان کنز ربا گردد زیاد | تا خورد دیگر ربا ازحرص و آز | کرد یعنی عود بر آن فعل دون
نا سپاسارا ندارد دوست حق | مال ایشان از فساد اعتقاد | حق بکاهد مالها را از ربا
وانکسانی کاهل ایمانند و دین | که گه کارند وهم باطل ورق | جان کافرناسپاس وسرکش است
میکنند اعمال نیکو از یقین | اجرشان درنزد حق باشد فزون | هستشان دایم اقامت بر صلوة
خوف وحزنی نیستشان اندرشئون | بهر ایشان هیچ از نقص ثواب | خوف وحزنی نیستشان اندرشئون

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوٰالِكُمْ لٰا تَظْلِمُونَ

پس اگر نکنید پس اعلام دهید بحربی از خدا ورسولش و اگر توبه کردید پس شماراست سرمایهای مالهاتان ستم نمیکنید

وَلَا تُظْلَمُونَ ۲۸۰ وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲۸۱

وستم کرده نمیشوید واگر بوده باشید صاحب عسرتی پس مهلت دادنی است تا وقت یسر واگر صدقه کنید بهتر است از برای شما اگر باشید که بدانید

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۲۸۲

وبترسید از روزیکه گردانیده میشوید در آن سوی خدا پس تمام داده شود هر نفسی را آنچه اندوخته وایشان ستم کرده نشوند

اتقوا الله ای گروه مؤمنان
می بپرهیزید از حق در نهان
واگذارید آنچه باقی از رباست

ور نبگذارید این فعل خسیس
ز امر حق باشید سرکش چون بلیس
با خدا و با نبی دارید جنگ

ترک امرش دال جز بر کفر نیست
کافر حربی مسلم کشتنی است
گفت صادق آور از پندش بهش

باز اگر کشتید و زان گردید بس
اصل مال و مایه را گیرید پس
بگذرید ارفرع آن ازپیش و کم

ور که ذوعسراست مهلت جایز است
تا زما یکو توسعت فایز است
ور کنید آنرا تصدق بهر است

یعنی ار داند کآن سلطان جود
بر احور منفقین خواهد فرود
بار هشتی درهمی بر معسری

زان تصدق پس نکردی بوزیان
گنجها بردی بهای بیم ناں
می بپرهیزید از روزی شما

پس بهر نفسی رسد بیگفتگو
آنچه کرده کسب از نیك و بداو
نیست ظلمی بهر ایشان درحساب

هیچ اگر ایمان شمارا برخداست
قتل را ناشید لایق بدرنگ
کشهٔ خود بدروند از شیح وشاب

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

ای آن کسانیکه ایمان آوردید چون معامله کنید بوامی تا وقتی نام برده پس بنویسیدش وباید که بنویسد میانتان نویسنده براستی

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ

وباید اباکند کاتبی که بنویسد همچنانکه آموزانیدش خدا پس باید بنویسد وباید املا کند کسکه بر اوست حق وباید بترسد از خدا که پروردگار اوست

وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ

وکم کنید از آن چیزیرا پس اگر باشد آن کسیکه بر اوست حق کم خرد یا عاجز یا نتواند که املا کند او

فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ

پس باید املا کند ولیش براستی وگواه برگیرید دوگواه از مردانتان پس اگر نباشد دو مرد پس یکمرد ودوزن

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا

از آنانکه راضی باشید از گواهان تا چون فراموش کند یکی از آن دو پس یاد آورد یکیشان دیگریرا وباید اباکنند گواهان وقتیکه

مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ

خوانده شوند و نه ناذل شوید که بنویسید آنرا کوچك یا بزرك تا مدتش آن راست تراست نزد خدا وثابت تر از برای شهادت

وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا

ونزدیکتر تا نکه شك نکنید مگر آنکه باشد سودائی حاضر که میگردانیده باشید آنرا میانتان پس نیست بر شما گناهی که

تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا

ننویسید آنرا وگواه برگیرید چون مبایعه کنید وباید که ضرر نرسانیده شود نویسنده نه گواهی واگر بکنید پس آن نافرمانی است بشما وبترسید

اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۲۸۳ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ

از خدا ومی آموزدشمارا خدا وخدا بهمه چیزی داناست واگر باشید بر سفری ونیابید کاتبیرا پس گروکانی

مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

باید گرفته شود پس اگر امین داند برخی از شما برخی را پس باید ادا کند آنکه امین داشته شده امانتش را و باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست و مپوشید شهادت را

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٨٤

وهر که بپوشد آنرا پس او گناهکار است دلش و خدا بآنچه میکنید داناست

اهل ایمان از شما تا مدتی
هم باید تا کند کاتب ابا
ترسد از پروردگار خود که او
هست یعنی بر ولی عدل او
در شهادت نیکشان دارید حلق
وان گواهان نیست در یکی روا
از ادای آن باید بر ستوه
تا رسد هنگام آن وین راست تر
در گواهی حفظ چشم شاهد است
جز که گردد منتقل در انجار
گر که ننویسند آنرا بی ملال
آبروی علم و عقل اندوخته
گر کنید این فسق و نافرمانی است
اوست دانا بر امور از جزء و کل
آنکه خواهد قرض از او گیرید رهن
باید آن مدیون بحفظ مذهبش
ساخت بهر او سبب در محنتی
بسته بید راهها بر خود همه
آنکه هم دیدی تو بوده است اتفاق
من ترا دادم ز تکیها امان
مال اورا من عوض دادم فزون
هم مکن پنهان شهادت را که آن

قرض خواهد گر کسی در شدتی
آنچه بنوشته ز تعلیم خدا
کرده خلق و میدهد رزق و گلو
کاقربست از غیر و بروی خیر جو
نیستشان برشد و نرق آلوده دلق
که نمایند از رهی آنرا ابا
از ره لاتساموا آن تکبوه
نزد حق کز جهر و سر دارد حبر
گر نباشد حفظ برشك وارداست
نقد از دستی بدستی در قرار
زانکه هست اقرب ریب و احتمال
لی که شهری بهر شمعی سوخته
زامر حق بگذشتن از نادانی است
بر شما بسود انواع سبل
بهر اطمینان دل وین بست و هن
رد نماید مال را بر صاحبش
بار خواهد زاو فرح در شدتی
بی تبه زان حفا و مظلمه
هیچ ارد یاد ازان طلم و نفاق
آن همه بد ز اتفاقات زمان
تو بمان در اتفاق خود زبون
شد گناه قلب و بس دارد زیان

پس بعدل آنرا نویسد کاتبی
وانچه مدیون کرده بر آن اعتراف
وقت اقرار ار که مدیون اخرس است
هم دو تن گیرید شاهد از رجال
ور یکی را رفته چیزی از نظر
چون بخواندش در آید بیدرنگ
بر صغیر است ارچه حق یا بر کبیر
اقوم آمد مر گواهی را که دور
اقوم اعنی مبلغ و مدت تمام
یافت دور از نقد و سبه بر صلاح
شاهد اندر بیعها گیرید باز
بست بهر کاتب و شاهد گزند
ور او بپرهیزید یعنی از خدا
در سفر باشید ور نا صاحبی
ور کسی ایمن شود از دیگری
از خدا برسد که او همراه بود
هرچه مالد بر جناش روز و شب
در شك اندازد نلیبش هر نفس
حقتعالی گوید اورا کای دنگ
پس کنون هم بسته راه ایمنی است
پس بپرهیز از خدا وان روز سخت
فعل بنده ثبت طومار شه است

تا که باشد حجت هر طالبی
بی زیاد و نقص و بیخوف و خلاف
یا سفیه اقرار با دیگر کس است
یا زیکمرد و دو زن نیکو فعال
شاید ار آرد بیادش آن دگر
بر گواهی هم ازان باید بتنگ
در شهادت شرط شد صدق ضمیر
باشدی از سهو و غلط اندر امور
باشدش در حفظ چون آید مقام
بیستان پس بر شما نبود جناح
شاهدی کو راست در خلق امتیاز
گر کسی این کرده باشد نا پسند
کز کرم آمرند اینها بر شما
که نیابید اندر آن ره کاتبی
قرض بروی نا دهد سیم و زری
زانچه شد مابینشان آگاه بود
کای سبب سازم بساز آخر سبب
که کجا باشد بعالم داد رس
صد هزاران بار دیدی روز تنگ
دانکه زامر انفاقی چاره بست
وام را ردکن که دزدت بردرخت
بر هرانچه میکنید او آگه است

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ

مر خدا راست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است واگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شماست یا نهان دارید ش محاسبه میکند شما را بآن خدا

فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٨٥

پس می آمرزد برای آنکه خواهد و عذاب میکند آنرا که بخواهد وخدا بر همه چیزی تواناست

هست از حق آنچه در ارض و سماست
مینماید مر شما را او شمار
مر تواناییست حق را در امور

واقف از وزن و شمار ما سواست
بروی اعنی بر فعال و بر شمار
بر هران چیزیست قادر بیقصور

آنچه اندر نفس خود مخفی کنید
پس بیامرزد هرانکس را که خواست
قصر یعنی نیست قدرت برگزاف

یا که ظاهر داند آن شاه فرید
هم معذب دارد آنرا کش سزاست
قدرتش باشد بحکمت بی خلاف

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

گروید رسول بآنچه فرو فرستاده شد بسوی او از پروردگارش و گروندگان همگی گرویدند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ٢٨٦ لَا يُكَلِّفُ

نفرقه نمیکنیم میان احدی از رسولانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم آمرزشترا میطلبیم ای پروردگار ما و بسوی تست مرجع تکلیف نمیکند

اللّٰهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لٰا تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِينٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا

خدا نفسی‌را مگر باندازه طاقتش مر اوراست آنچه کسب کرده و بر اوست آنچه کسب کرده‌ای پروردگار ما مؤاخذه مکن مارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم

رَبَّنٰا وَ لٰا تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَلٰا تُحَمِّلْنٰا مٰا لٰا طٰاقَةَ لَنٰا

ای پروردگار ما و بار مکن برما بارگرانی را همچنانکه بار کردی آنرا بر آنانکه بودند پیش از ما ای پروردگار ما و بار مکن مارا آنچه نیست توانائی مارا

بِهِ وَاعْفُ عَنّٰا وَاغْفِرْ لَنٰا وَارْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلٰانٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ

بآن و در گذر از ما و بیامرز مارا و رحم کن مارا توئی صاحب اختیار ما پس یاری کن مارا بر گروه کافران

آنچه اندر ب گشت نازل بر رسول
بر ملك هم بر کتاب و بر رسل
رمز السلمان مّنا این بود
نکتها مخفیست در تفسیر عشق
متصل بر وحدتست این سلسله
در مزاجی کرد گر شکر دیان
وانکه کامش زین شکر شیرین شود
ما تو را پروردگارا بنده ایم
بر تنی حق هیچ تکلیفی نکرد
بل تفاوت باشد از وی در نفوس
هست شرط صوم صحت در بدن
هست اورا هرچه کرده اکتساب
إن نسينا لا تؤاخذ ربّنا
هم مه باری گران برما چنان
ما بجرم خود مقر و مدعنیم
رحم کن ما را بیامرز از کرم

بگروید اندحان بر آن شاه عقول
بگرویدند آنچنان کآن عقل کل
داند این راز آنکه وحدت بین بود
گرکه داری گوش بر تقریر عشق
یك شکر شد رایج از صد قافله
مرد حلوائی کجا بندد دکان
با شکر ریزان نمك آبین شود
بر طریق طاعتت پوینده ایم
حزکه بر حملش توانا بود مرد
نیست بر یکسان اقامت یا حلوس
نیست تکلیف اربود رنجور تن
از فعال نیك و پاداش ثواب
عفو کن گر رفت تقصیری زما
که نمودی حمل بر پیشینیان
بر ثواب و بر عقابت موقنیم
گر بجود کردیم از عصیان سم
خاصه بر حیش وجنود نفس دون

هم تمام مؤمنان از خاص و عام
وان سه باهم درحقیقت واحدند
با تو بیرون ران سرا و حانهٔ
نیست فرقی بر رسولان از یکی
فضل حق بود ارکه ارزان شد شکر
شاید ارکامش ز تلخی گشت بر
زان سمعنا واطعنا گفته اند
بازگشت ماست هم بر سوی تو
نیست اندر اصل تکلیف اختلاف
حج در اسلام است واجب بر مطیع
همچنین دان جمله تکلیفات دین
وانچه کرده کسب هم ز افعال بد
آنچه از ما شد خطا بر ما مگیر
زانکه ایشان سرکش و طاغی بدند
بست ما را بر عتابت طاقتی
جون توئی مولای ما فاش و نهان
وان هوا های حسس بد نمون

بر وی آوردند ایمان بالتمام
مؤمنان در جمع ایشان واردند
گوش کن تفسیر ازان بیگانهٔ
فرقرا بگذار اگر زان مسلکی
بوگران خر بربها ده جان و سر
زین شکر بهروی است الحق مرّ
در ظلال مغفرتها خفته اند
راحمد این قطرها برجوی تو
بر مکلف تا بود جبر و گزاف
لیك برعبدی که باشد مستطیع
هست بر قدر توانائی یقین
مر جزایش باشد اورا تا ابد
تو غفوری ما گنه کار و فقیر
هم به دان طغیان ناقرار آمدند
عفو کن گر رفت از ما غفلتی
پس بده یاری بما بر کافران

سورة آل عمران مآتان آياتٍ و هي مدنيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ اللّٰهُ لٰا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۲ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ

خدائیست خدائی مگر او که زندهٔ پاینده است فرو فرستاد بر تو کتاب را براستی باور دارنده مر آنچه را باشد میان دو دستش و فرو فرستاد

التَّوْرٰيةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقٰانَ ۳ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اللّٰهِ لَهُمْ

توریة وانجیل را از پیش هدایت از برای مردمان و فرو فرستاد فرقان را بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا از برای ایشانست

عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُوانْتِقٰامٍ ۴ إِنَّ اللّٰهَ لٰا يَخْفىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلٰا فِي السَّمٰاءِ هُوَ الَّذِي

عذابی سخت وخدای غالب صاحب انتقام است بدرستی که خدا پوشیده نماند بر او چیزی در زمین ونه در آسمان اوست که

يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحٰامِ كَيْفَ يَشٰاءُ لٰا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۶ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ

صورت میکند شما را در رحمها هرگونه که میخواهد نیست خدائی مگر او که غالب درست گرداست اوست که فرو فرستاد بر تو کتابی را

مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

ازآن آیاتیست محکم که آنها اصل کتابند ودیگر متشابهاتند پس اما آنانکه دردلهای آنها میلی بباطل است پس پیروی میکنند

مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

آنچه متشابه است ازآن برای طلب فتنه وبرای طلب تأویلش ونمداند تأویلش مگر خدا وثابتان در دانش میگویند

آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبَابِ ٦

ایمان آوردیم بآن همه از نزد پروردگار ماست وپند نگیرد مگر صاحبان خرد

بعد بسم الله رحمن الرحیم
در وجود او اول است و ابدا
اوسطاست اندروجودو مستمر
مشود بروی تمام این دایره
مظهر علم است جبریل امین
گفت دان در زیرهر اسمی بود
بیست پس اسلام حاصل محض آن
لا اله الا الله اعنی بیست تام
لفظ توحید ازرسولت کامل است
زین سه رتبه پس برد مردکار
که ادان کامل بود دور وجود
شرح آن گفتیم اگر داری بیاد
آنچه اوحق با عِبار جمع بود
سابق از آرایش ایجاد بود
تا که باشد رهنمائی بهر ناس
آنچه اوحق باعبار فرق ماست
وانکه برآیات حق کافرشدند
شاید اندر توبه گردد راه جو
آن عذاب اخلاق زشتست وحسد
او بزهد آنها کند نقش صور

ابتدا کرد ازالف ولام و میم
وزوجود وبود خود ذاتش بیا
او رمیداً منتهی را پس مفیض
متصل باشد به اول یکسره
وان محمد ص مظهرحکمت یقین
اسمهای بی نهایت بی عدد
که بوگوئی لفظ تهلیل از دهان
یارسول الله اسلام از اسلام
وان شد ایمان گرموافق بادلست
یافت دور آفرینش اعتبار
آنچه باشد درنزول و درصعود
بیست بر تکرار حاجت درگشاد
عقل قرآنست نامش در وجود
ضبط اندر غیب استعداد بود
خلق گردند ازمظاهرحق شناس
عقل فرقانیش گر حوالی نخاست
در عذابی سخت پا تا سر شدند
باز ماند ز انتقام و قهر او
که بود اندر پرستش تا ابد
آنچه خواهد از مشیت و اراثر

هست اشارت این الف براصل ذات
لام باشد عقل فعال ای خلیل
میم در تحقیق ارباب شهود
اول و آخر بهم گشتند وصل
لاجرم گردید اسم او علم
علم تا در عالم حکمت قرین
حزکه با اقرار دیگر ص شود
صورت اسلام باشد اعتراف
کرده اقرار او بتوحید وجود
وین سه حرف اعنی الف لام ومیم
آلله آنکوبیست غیر از او خدا
بر تو نازل کرد او برحق کتاب
بود ثابت پیش از ارسال رسل
کرد نازل حق پی تکمیل را
باز نازل کرد فرقانرا بخلق
مبدأ دعوت بود بر خاص و عام
اوست غالب بر امان و انتقام
وانکه کافر شد بر آیات حمد
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز
نیست معبودی جزآن پروردگار

کو بود عالی ز اسماء و صفات
که مسمی گشت او برجبرئیل
شد محمدص کآخر آمد در وجود
گشت زین روخاتم اودرفرع و اصل
وین مسمی گشت بر اسم حکیم
بیست با فعل او شد کامل یقین
وز محمد ص صورتت محکم شود
بر خدا و بر محمد ص بخلاف
با بفعل ار وی چه آید درشهود
هست اشارت برسه رتبه بس عظیم
حی وقیوم است و زاو عالم بپا
اندره ترتیب و تدریج وصواب
گشت نازل تا ظهور عقل کل
پیش ازاین بوراثة وهم انجیلرا
باشد آن توحید تفصیلی بفرق
و استقامتراست منشأ بالتمام
عاقبت تا جست هرکس را بنام
داد عذاب منتقم بروی شدید
در زمین و آسمان عبدالعزیز
کو بر اشیا غالبست وراست کار

در تحقیق محکم و متشابه

آنکه بفرستاد سوی تو کتاب
محکم اعنی ره بیابد سوی او
وجه باقی حق تعالی را یکی است
وجه دیگر کآن بکثرت درخوراست
وجه واحد امتحانرا نزد دید
همچنان کآیات محکم را تمام
فرقها را رد کنند برجمع ذات
وانکه بمحجوبند زان وجه منیر
از وجوه محتمل گیرند آن
بر مراد و اختیار و مدعا
زان بآمنا زنند آ قوم دم

واندر او آیات محکم درخطاب
احتمال و اشتباه اد هیچ سو
وان بجز بعد ازفناء خلق نیست
در مرایا و مظاهر اظهر است
در لباس حق و باطل شد پدید
میشناسی بیقرینه از کلام
وان تشابه را بسوی محکمات
هستشان بس زیغ درقلب و ضمیر
که بود با دین ایشان رایگان
میکنند از پیش خود تأویلها
بگرویم آنراکه هست ازذوالکرم
که زنورعلم دلشان منجلی است

محکمات ام الکتاب و اصل دان
غیریك معنی ازان مفهوم نیست
احتمال کثرت و فرق و عدد
قدر استعداد مظهر اندر او
میشناسد عارف کامل اساس
میشناسد از وجوه او وجه حق
بیند از آیینه های بیشمار
مینماید از تشابه پیروی
بر حدوث فتنه و اضلال ناس
نیست بر تأویل غیر ازکردگار
بندگی گیرند ز آیت ها بنقل
سینها از ذکر نامش صیقلی است

وان مشابه را بمحکم وصل دان
وان تشابه بردو معنی منتهی است
نیست درذانش که فرداست واحد
جلوه گر شد زان صور نمودرو
وجه باقی را بهر شکل و لباس
کوست پنهان در لباس ما خلق
جلوه گر ازهرطرف رخسار یار
همچوآن کآید بعرش اومستوی
از برهمه تا کنند ایشان لباس
مطلع وان کوست برعلم استوار
جز اولوالالباب یعنی اهل عقل

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ ۷ رَبَّنَا إِنَّكَ

ای پروردگار ما مایل مکن بباطل دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را و ببخش ما را از نزد خود رحمتی بدرستیکه تو توئی بغایت بخشنده پروردگار ما بدرستیکه تو

جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۸ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ

جمع کننده مردمانی را برای روزی که نیست شکی در آن بدرستیکه تو خلاف نخواهی کرد وعده را بدرستیکه آنانکه کافر شدند هرگز کفایت نکند از ایشان مالهاشان

وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۹ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا

و نه فرزندانشان از خدا چیزیرا و آنگروه ایشانند هیمه آتش چون عادت آل فرعون و آنانکه بودند پیش از ایشان تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۱۰ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ

آیتهای ما پس گرفتشان خدا بگناهشان وخدا سخت عقوبت است بگوی مر آنرا که کافر شدند زود باشد که غلبه کرده شوید و حشر کرده شوید

إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۱۱

بسوی دوزخ و بد بستریست

تو میچان قلب ما را ای خدا
بعد از آنکه راه بمودی بما
وز جناب خود بما کن موهبت
چون تو وهابی نداری معذرت

قلب مارا زان توجه کش بتواست
وامگردان دار بر عهدش درست
در ثباتش ره بدان درگاه ده
بر لقای خویش اورا راه ده

از رحیمی رحمت خود در عمل
کن صفات ما بوصف خود بدل
ظلمت هستی ما را بی فتور
منقلب کن در لقای خود بنور

موهبت بود آنکه از کتم عدم
ره نمودی هست کردی از کرم
ورنه مارا کی زخود بود آگهی
در عدم بودیم و دور از فرهی

تو نمودی خلقمان از موهبت
همچنان بر ما ببخش از مرحمت
جامع ناسی تو ای علام غیب
درچنان روزیکه دروی نیست ریب

وحدت جمعی است کآنجا خلق را
جم آری چون نهند این دلق را
اندرآن رویند واقع دردو صاف
نیست اندر وعدهٔ حق اختلاف

وانکه بر کفرند ایشان منتسب
یعنی اندر هستی خود محجب
نیست مغنی بهر آنروز ازشان
هیچ چز ازمالشان واولادشان

بل فزاید برذنوب و بر حجب
ران تعلقهای ناهنجار و حب
پس سزد گر تا قیامت درفعند
بعد از آنهم هیزم اندر دوزخند

عادت فرعونیان و آنها کر او
بیشتر بودند در کفر و غلو
بر دروغ آیا برا دادند ره
پس خدا بگرفتشان بر آن گنه

مر عقوبت های او باشد شدید
سخت تر گربسه شد راه امید
گو بکفار اعنی اهل احتجاب
که بجز حرمان نکردند اکتساب

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ

بدرستیکه بود مر شما را آیتی در دو گروه که بهم رسیدند گروهی کارزار کردند در راه خدا ودیگری کافر بودند میدیدند ایشان را که مانند ایشان

رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ۱۲

دیدن بچشم وخدا تأیید میکند بیاری خود آنرا که میخواهد بدرستیکه در آن هر آینه عبرتیست از برای صاحبان خرد

مر شما را آیتی باشد بعین
چون تلاقی شد میان فرقتین
فرقهٔ باشد ز اصحاب کبار
در ره حق با عدو در کارزار

فرقهٔ دیگر ز کفار قریش
در مقابل با هزاران طبل و طبش
شد چو وقت گیرودار و غیط و خشم
اهل دین آمد دوچندانشان بچشم

حویش را دیدند اول بیشتر
بد یقینشان که بود رایشان ظفر
شد حو نوبت مؤمنان بودند بش
بیشتر دیدندشان یعنی دخویش

مؤمنان بودند بیش از روی جان
همچنانکه بود آمد در عیان
کافرانرا حان بد اندر تن فزون
تن چه باشد پیش عقل ذوفنون

هر دو صف دیدند مغز یکدگر
ماند صورت یافت معنی کروفر
دیده باشی یکتن ارشد بست مرد
بر هزار آیند غالب در نبرد

اهل حق را از خدا تأیید بود
وان عمود از قوت توحید بود
هرکرا خواهد خدا دیرو دهد
نصرت آن باشد که برحلق اودهد

فعلها یعنی بوفق مشیت است
واین بر ارباب بصیرت عبرتست
یعنی آن کآیدکم افزون در نظر
وان فزون کم پس بود یا کم ظفر

بر اولوالابصار این است آیتی
گر که باشد باز چشم عبرتی

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ

آراسته شد از برای مردمان دوستی خواهشها از زنان و پسران ومالهای بسیار تحصیل کرده شده از طلا ونقره واسبان

الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ١٣

نشاندار وشتروگاووگوسفندوزراعت آن متاع زندگانی دنیاست وخدا نزدش خوبی بازگشت است

در بیان دوستی مردمان زنان و اولاد خود را و جمع مال و منال دنیوی
که آن مانع حیوة معنوی است

یافت زیست مردمان راآن واین
حب شهوات از نساء و از بنین

بودشان با آرزو پیوند ها
از تعلق با زن و فرزند ها

وز قناطیر مقنطر که ز طمع
مالها بر یکدگر گردید جمع

وزطلا و نقره و انعام و خیل
کشتزاران که بران دلراست میل

شد متاع آن بر حیوة دنیوی
لیك مانع بر حیوة معنوی

هریکی زانها بود جانرا حجاب
نزد حق نیکو بود حسن مآب

بازگشت نیك بر وی منحصر
شد بترك غیر او در جهرو سر

ترك یعنی ترك آمال و هوا
نی زدن بر نعمت حق پشت پا

گفت ترك مهر غیر دوست کن
نی که ترك مغز بهر پوست کن

پوست را بردر مقام خود بکار
لیك بهر مغز آنرا وا گذار

غفلت از حق است دنیا ای‌شمن
نی خام و حامه و باغ و چمن

گر شوندم آنها حجاب حق بتند
خاصه‌گرشد مردره زان خودپسند

زندگی را سیم و زر باشد معین
گرنگردد حرج باوی عقل‌ودین

عاقل آنرا کرد صرف‌دین‌وکیش
تا منظم نو کند آیین خویش

ابلهان آیین باخند زر دهند
تاج عیسی رابنعل‌خر دهند

قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ

بگو آیاخبردهم‌شمارا‌به‌بهتر از آنان ازبرای آنهاکه‌پرهیزکردندنزدپروردگارشان‌بهشتهائیست‌که‌میرود‌از زیرشان‌نهرها جاودانیان

فِيهَا وَ أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ ١٤ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا إِنَّنٰا

درآن وجفتان پاکیزه وخشودی از خدا وخدا بیناست ببندگان آنانکه میگویندای‌پروردگارمانه‌رسیکه

آمَنّٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ قِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ ١٥ اَلصّٰابِرِينَ وَالصّٰادِقِينَ وَالْقٰانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ

ماگرویدیم‌پس‌بیامرزمارا‌گناهان‌ما ونگاهدارمارا‌ازعذاب‌آتش شکیبایان وراستگویان وفرمان‌برداران وبنفقه‌کنندگان

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحٰارِ ١٦

وآمرزش‌خواهندگان‌درسحرگاهان

گو کسم آیا شما را من خبر
از نکوئیهای یکان درسیر

آنکسانی کز خدا دارند خوف
روحشان برحسن‌دین‌باشد بطوف

هستشان از رب بهشت وشهرها
جاری اندر زیر هریك نهرها

هست آن جنات اخلاق صفات
بهر های جاری آمد واردات

واندران باشند خالد اندراو
جفتهای پاك و حالات نکو

هست‌رضوانشان‌زحق‌یعنی‌رضااست
آنکه بنا بر عناد اندر خفاست

ربنا گویند آنقوم از ادب
کاهل ایمانیم و آمرزش طلب

ده بآمرزش ره ای غفارمان
هم نگهدار از عذاب نارمان

صابرند و صادقند آن گروه
که بیایند از اطاعت بر ستوه

صابر اندر امرو نهی کردگار
راستگو در فعل‌وترك ازاختیار

قائمند و دائم اندر بندگی
مالها بهر رضای حق دهند

تا که دین را قوت وروبق‌دهند
اندر اسحارند آمرزش طلب

از ذنوب هستی خود لاشوند
باقی اندر هستی مولی شوند

شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قٰائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٧

گواهی‌دادخدا که‌بست‌خدائی مگر او وفرشتگان وصاحبان داش‌اقامت‌کننده‌بعدل‌نست‌خدائی‌مگراو‌که‌غالب‌راست‌کردار‌است

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلٰامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ إِلّٰا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا

بدرستکه‌دین نزد خدا اسلام‌است واخلاف‌نکردند آنان که‌داده‌شدندکتابرا مگر پس‌ازآنکه آمدایشانرا دانش‌ازراه‌حسد

بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيٰاتِ اللّٰهِ فَإِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ١٨

میانشان وآنکه کافرشود بآیتهای خدا پس‌بدرستیکه‌خدازودحساب‌است

در بیان معنی شهادة ذات احدی بر یکتائی و وحدت خود سبحانه

ذات حق باشد بذات خود گواه
که جز او نبود یکتائی اله

گشت طالع شمس وجه وحدتش
در مقام جمع وحدانیتش

پس شهادت او بذات خویش داد
وین گواهی بیشتر از پیش داد

بیشقر یعنی ز رسم قبل و بعد
وزقران قرب و بعدو نحس و سعد

نی در آندم شاهد و مشهود بود
غیر ذاتش کو بخود موجود بود

همچنان خود شاهد ذات خود اوست
واقف از برهان اثبات خود اوست

پس بتفصیل آمد از جمع وجود
واندر این مشهد بتفصیل شهود

شد بوحدانیت خود شاهد او
نی ز غیری در ظهور واحد او

هستی اشیا زبان صانعست
که شهادت گوی خود بیمانع است

برگ و باران ریگ صحرا موج یم
میسرایند این شهادت دمبدم

هرگیاهی کز زمین روید بر او
نقش باشد لا اله غیره

بروجود خود بوحدت شاهداست
در یقین گر بر شهادت زندهٔ

بیست در هستی جز او یعنی اله
کو در اثباتش جز او گویندهٔ

وان ملایك وان اولوالعلم آگهند
در تفاصیل مظاهر جلوه گر

شاهد اعنی بر شئونات شهند
هم بصورتهای کثرت بی ز منع

قدر استعداد او تا رونقی
کوست طل وحدت اندرعین جمع

تا چه باشد هروجودی وسعتش
قدر استعداد و استحقاق خود

تا کند اعطا قبول ازحضرتش
ذره هم خواهد بقدرخویش نور

قائم بالقسط بر نظم و نمود
نی بقدر شمس کزعدلست دور

نیست معبودی جزاوکزعدل وداد
جمله مقهور اندر استلای وی

فیض رحمانی بخلق از پیش داد
حکمتش ترتیب اشیا را تمام

طاهر آمد داری اربارو سلم
داد وکرد اعطا بهرشیء درمقام

عالمی کو باملك هم دوده است
پاك باشد و از هوا واز هوس

وصف اوحق باملك فرموده است
علم دین ازلوح خواند برسطور

همچنان کآموحت داش برملك
زین ره آمد درحدیث العلم نور

این چنین عالم لقایش در مثال
جانش از تأیید حق نورانی است

بهتر است از طاعت هفتاد سال
تا نیفتد کس ز گفتارش بوهم

تا برد هرکس بقدر خود نصب
کاهل طاهر بیستشان دین علم سهم

بهره ورگردند هریك ز امتیاز
علم من در نظم عالم شد دخیل

جای خود حدادو اسطرلاب سار
هیچ حاجت علم اسطرلاب نیست

گشته منکر بهر دردی صاف را
نظم عالم را دخیل این باب نیست

علم طاهر درمقام خود سکوست
اصل اسلام است وایمان والسلام

حکمها در شرع چون راجع باوست
لیك این دعوی کند هر جاهلی

گفت دین در نزد حق اسلام تواست
بو بده تمیز اگر صاحب دلی

وان بود تسلیم در توحید او
گر عمل نبود دروغست و دغل

گر مسلمان بود توحید جو
گفت مؤمن را توبشناس از عمل

وین نه جز انکارش اندرعلم وعزم
کافرانرا هم ز انکار و دلل

آرد اسلامی که هست از اعتقاد
او ز جان منقاد امر اولیاست

بر خدا و اولیائش اتقاد
بندگی اولیا در کفر و دین

است ما ری بین تو یا مأوای کج
امتحانست ارجوی داری یقین

آدمی را نیست به زین آزمون
آدمیرا هم بر این میزان شناس

تاخورد زین نیل آب اویاکه خون
منکردند اختلاف از ناصواب

سوی ایشان احمد اعنی زامتحان
آنکسان کآمد مرایشانرا کتاب

از حسد کردند در وی اشتباه
چشم یا بستند برعمد از صواب

قلبها در آن خلاص آمد سیاه
علم یا احمد بود یا آیش

ودلحاجت کافر و احمق شدند
یا که باشد سوی ایشان بستش

فَإِنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ۗ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ

پس اگر حجت گیرند ترا پس بگوی خالص کردم وجهم را از برای خدا و آنکه پیروی کرد مرا و بگوی مر آنرا که داده شدند کتاب را و ناویسند کنار اکه آیا منقاد شدید

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا ۖ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

پس اگر منقاد شدند پس بحقیقت راه یافتند و اگر روگردانیدند پس جز این نیست که بر تو است رسانیدن و خدا بیناست به بندگان درستیکه آنان که کافر میشوند

بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم

بآیتهای خدا ومیکشند پیغمبرانرا بناحق ومیکشند آنانراکه میفرمایند بعدالت از مردمان پس مژده ده ایشانرا

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٢٢﴾

بعذاب دردناك آنگروه آنانند که ناچیز شد کردارشان در دنیا وآخرت ونیست ایشانرا هیچ یاری کنندگان

پس اگر گیرند حجت بر تو کو
فرقه ها کردند در دین اختلاف
گو تو با اهل کتاب و امیان
این مسلم داشتید اعمی که دین
گر مسلم داشتند اندر رهید
اوست بسا بر عباد خود همه
قاتل پیغمبرانند از فساد

وجه خود خالص نمودم من براو
دین حق دوراست زاغراض وخلاف
کآیی در دین ندارند از بیان
نیست در وی اختلافی بالیقین
اصل توحید است آن گر آگهید
بر مآل و حال نیك و بد همه
وانکه آمر بد زحق باعدل وداد
آنکسانکه شد عملهاشان تباه

اختلافی نست در توحید حق
پس منم ثابت بدین معنوی
گو تو یعنی با نصاری و یهود
اختلافات از هوای مردم است
ور نگردانند رو بی حجتی
وانکه بر آیات حق کافرشدند
پس بشارت باد بر اهل هلاك
هست درداریشان یار و پناه

من برآن دینم نه بر دین فرق
وانکه دردین دارد ازمن پیروی
هم بگفتار قریش اندر ورود
اشتباه از سر نباشد ازدم است
بر تو نبود جز بلاغ و دعوتی
دُم بدند وکینه ور نارسر شدند
بر عذاب بیشمار درد ناك

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُدْعَوْنَ اِلَى كِتابِ اللهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى

آیانگرستی بآنان که دادهشدند بهره‌را از کتاب خوانده‌میشوندبسوی کتاب خدا باحکم کندمیانشان پس رو

فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ اِلاّ اَيّاماً مَعْدُوداتٍ . وَ غَرَّهُمْ فِي

میگرداند گروهی ازایشان وایشان روی گردانند گانند آن بایست که ایشان گفتندهرگز مس نکندمارا آتش مگر روزهای شمرده‌شده وبفریفتشان در

دِينِهِمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ ٢٤ فَكَيْفَ اِذا جَمَعْنٰاهُمْ لِيَوْمٍ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ

دینشان آنچه بودند که افترا میکردند پس چگونه باشدچون گردآوریشان برای روزیکه بیست شکی در آن ونماده شودهر نفسی را یاداش آنچه کسب کرده

وَهُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ٢٥

وآنها ستمدیده‌شوند

یا ندیدی آنکسانرا کز کتاب
حکم در ما بینشان فرماید او
کز غرض گفتند مارا درفروز
پس چگونه است اندرآروزمهول
پس جزای هرکسی بروی رسد
عاقل ازپیش آزمان بیند همی
قوم دیگر میشناسم کز حساب
آتشی از نار عشق افروختند
حسروان ملك فقرند این گروه
داده حق برکهنه پوشان این نوی

بهره ور بودند ازهرفصل و باب
پس گروهی زان نگردانند رو
مس نسازد نار غیر ازچند روز
حال ایشان از قبول و نا قبول
کسب کردند آنچه ازشقق و حسد
نیست غافل ازحساب خود دمی
فارغند و از ثواب و از عقاب
هستی خود جمله دروی سوختند
داده حقشان راقندار خود شکوه
در گدائی کرّ و فرّ خسروی

حوانده چون سوی کتاب الله شوند
وان جماعت معرضند ازحکم رب
نفس می بفریفت اندر دینشان
اندرآن روریکه دروی نیست شك
کس نیابد بر جزای خود ستم
آنکه غافل زین حساب است احمق است
نیستشان چیزی نیاد ازخوب وزشت
از دو عالم رسته در حق مانند
نیستی را کرده بر هست اختیار
هرکرا خواهد خدا شاهی دهد

تا بر احکام الهی بگروند
وین بود اغراض ایشانرا سبب
مفتری بودند در آئینشان
جمع گردند این خلایق نیك نیك
میرسد نام آن حقوق ازبیش وکم
قول وفعلش جمله زشت و ناحق است
یاکه این باشد جهنم وان بهشت
فارغ از دانائی و نادانید
یا فتند از نیستی این اقتدار
عبرت دارین و آگاهی دهد

قُلِ اللّٰهُمَّ مٰالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَتُذِلُّ

بگوبارخدایا ای مصرف پادشاهی که میدهی پادشاهی را بآنکه میخواهی ومیگیری پادشاهی را ازآنکه میخواهی وعزیز میکنی آنرا که میخواهی وخوار میگردانی

مَنْ تَشٰاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٦ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهٰارِ وَ تُولِجُ النَّهٰارَ فِي

آنرا که میخواهی بدست تواست خوبی بدرستیکه تو بر همه چیزی توانائی درمیآوری شب را در روز و درمیآوری روزرا در

اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ ٢٧

شب وبیرون میآوری زنده‌را از مرده وبیرون میآوری مرده‌را از زنده وروزی میدهی آنرا که میخواهی بی شمار

گوبوئی ای آنکه بخشی تاج وگاه
هرکرا خواهی دهی ملك جهان
ملك ملك تست برهرکس سزاست

بر تمام ملك هستی پادشاه
همچوخواهی گیری ازوی درزمان
بعضی ازآنرا دهی تاوقت خواست

شاه آن باشدکه هست ازمشیتش
تنزع اعنی ملك دنیا وانچه هست
باز گیری زو دهی بردیگری

جان اشیا در احاطهٔ قدرتش
منتقل زاوگردد ازدستی بدست
منتهی چونشد بدم جوید سری

سورة آل عمران

یافت عزت آنکه یاری از تو جست
دید ذلت آنکه خود بین گشت و سست
هر که را دانی بعزت قابلش
درولای خود کنی صاحبدلش

ظاهر و باطن عزیز از حق شود
وانکه خودبین خوار و بیرونق شود
پس بذلت در خور آمد از وجود
مقتضی بود آنچه آمد در نمود

هست بر وفق اراده و مشیت
عزت و ذلت بدست قدرتت
قادری بر منع و بر اعطا تمام
بر هرانچه آید از هستی بنام

منع و اعطا قبض و بسط و خفض و رفع
ریج و راحت موت و احیا ضر و نفع
اندر اشیا برقرار ارواحت است
کو بفعل خود براشیا غالب است

در بهاران از نسیم فرودین
باغها شد پر شکوفه و یاسمین
شد چو نوت باد بادبهمنش
کندآن کسوت بحواری از تنش

با لباس عزت اندر نو بهار
بعد ذلت پوشد اورا کردگار
هست اندر حام گیتی بیگزاف
دُرد هم صافست اندرجای خود

دُرد هم صافست اندرجای خود
شب بود تاریك اما بیست بد
در بهادش صد هزاران حکمتست
سرآن دانی تو ای پروردگار

سرآن دانی تو ای پروردگار
کآفریدی لیل و آوردی نهار
حی دمیت میت ازحی دررموز
آوری اندر نطفه آدم برون

آوری اندر نطفه آدم برون
نطفه را هم ز آدمی ذی شئون
میدهی بر هرکه خواهی بیحساب
روز فتح مکه اندر پروردگار

روز فتح مکه اندر پروردگار
آمد این آیت بر آن فخر کمار
هست کآمد بر رسول اردادگر
گفت روم وفارس زین پس بالیقین

گفت روم وفارس زین پس بالیقین
فتح خواهد شد بدست مسلمین
فکر روم و فارس دارد آزرو
بیست او را مکه کافی در گشاد

بیست او را مکه کافی در گشاد
دارد اندر دل بسای بلاد
فتح روم و فارس خوان بی سبب
آمد این آیت که ملکست از خدای

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي

بایدنگیرید گروندگان کافران را دوستان از جز گروندگان وآنکه میکند آنرا بس نیست از خدا در

شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ

چیزی مگر آنکه بپرهیزید ازایشان بپرهیزکردنی ومیترساندشمارا خدا از خود وسوی خداست بازگشت بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست

أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٨ يَوْمَ

یا آشکار کنید آنرا میداندش خدا و میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وخدا بر همه چیزی تواناست روزیکه

تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ

می یابد هر کسی آنچه را کرده از خوبی حاضر کرده وآنچه را کرده از بدی آرزو میکند که کاش بودمیانه آن ومیانه او

أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ٢٩

مسافتی دور ومیترساندشمارا خدا ازخود وخدا مهربانست بربندگان

مؤمنان کفاررا برخویش دوست
می نگیرید این به اندردین بکوست

دوستی با غیر مؤمن بارواست
کودرآئین و عمل دوراز شماست

هرکه کرد این ارحدا بیگانه است
بیش حیری زدین دیوانه است

یار دل شو نفس خویرا بهل
گردی اندآن روسفید ازاین خجل

مینماید چون سرات شادئی
رار میری پس میان وادئی

سوی گورستان برد راغ اررهت
باز نکشد جانب شاهنشهت

مرده‌گان باهم بگورستان خوشند
مهوشان زنده یار مهوشند

مؤمن ارمغلوب وکافرغالب است
عیب نبود بل تقیه واجب است

می نترساند شما را حق ز خود
هم براوبرگشت خلق اندیك وبد

هم بداند آنچه درارس وسماست
هم بهرچیزی توانا نز اقصاست

همچنین اعمال بدکان طاهراست
پیش روی او یکایك حاضراست

آن عملها جمله باشد پیش رو
مینماید بعد آنرا آرزو

بیست اندارش جزازلطف وداد
آنکه دردین مرشمارا نیست یار

دوستی با او نبود دور ازشعار
انکسی کو زهر آلوده است

گرخوردکس دشمن خودبوده است
او ولای حق ندارد بهره او

این کند با حق کسی غیر ازعدو
لدت نفس است مانند سراب

میبرد برحشك تیهت لی برآب
زاغ را گیری گداری باز را

یار خوانی نفس خبیث باز را
زنده کی با مرده هرگز یارشد

حر مگر وقتی که خود مردارشد
زندهٔ از مرده گر جوید فلاح

یا شود یار اتقیه است و صلاح
هست اظهار مودت با زبان

لازم اندر موقع خوف و دبان
گو کنید ارظاهر از پنهان خدا

داند آنچه باشد اندر سینها
نفسها یابند در یوم النشور

آنچه کردند از نکوئی درحضور
دوست دارد بین او واعمال بد

فرق باشد تا نماید در عدد
میدهد حق بیمان از خویشتن

تا بداند این یقین خواهد شدن
چون رؤفست او بهر حا برعباد

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ

بگو اگر هستید که دوست دارید خدارا پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شمارا خدا و بیامرزد ایشما گناهان شمارا و خداست آمرزندهٔ مهربان بگو

أَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٣٠ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا

فرمان برید خدا ورسول را پس اگر روگردانند پس بدرستیکه خدا دوست ندارد کافران را بدرستیکه خدا برگزید آدم را ونوح را

وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣١

وآل ابراهیم را وآل عمران را بر جهانیان فرزندان برخی ازبرخی وخدا شنوای داناست

در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خداست

گو خدا را گر شما دارید دوست
پیروی من دلیل حب اوست

اهل بحرا را حبر گو درحواب
که کسد اظهار حب و انتساب

حب حق از راه تعظیم مسیح
مسلمند ادعا هست از صحیح

گو کنید از دین احمد پیروی
حوں بحق دارید حب معنوی

حوں درآئید اندرین دین مبین
حق شمارا دوست دارد بالیقین

حب من جوئید گر گوئید راست
حب محبوب خدا حب خداست

گرکه محبوب مرا کس داشت دوست
شادگردی راودلت درحب اوست

حب او دین است اندر اختیار
مصطفی تا شد حبیب کردگار

حب اورا هرکه در دل داد جا
حق بحشد جرم اورا زان ولا

حقتعالی در صراط مستقیم
برمحب او غفور است و رحیم

همچنین بر هرکه یار یار اوست
برسول واهل بیت اقراراوست

گو شما دارید عیسی را قبول
قل اطیعوا الله فی الدین والرسول

ور بگردانید رو از راه دین
کان بود حق لایحب الکافرین

آدم و نوح آل ابراهیم را
اصطفی حق داد بر تسلیم را

و آل عمران همه را در عالمین
بودشان در هر عمی یار و معین

همچنین بعضی ز فرزندانشان
همچنین بعضی ز فرزندانشان

این نشان عصمت وعصمت دربطر
لیك با من فی باجماع بشر

هر یك از پیغمبران از بعد جود
دین او بر تا بود تا عالم است

چون کسی کاندرسوت خاتم است
حاشیی نبوده تعیین ای جلیل

هست برهان وحی در اصل محال
توکسی تعیین وصیی بعد موت

عقل گوید درگذر این قیل و قال
این مکن باور ز بعض واحدی

تاورم باید تو پیر از بحردی
پس چو بعض وصی بااحمد است

بشنود حق آنچه دارد اعراف
هم بود دانا بسر باطنم

گر روی معوج بره یا مستقیم
بر علی و اهل بیش بخلاف

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

چون گفت زن عمران ای پروردگار من بدرستیکه من نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست آزاد پس بپذیر از من بدرستیکه تو تو شنوای

الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى

داناست پس چون بنهادش گفت پروردگارا بدرستیکه من بنهادمش مؤنث وخدا داناتر است بآنچه بنهاد ونیست مذکر چون مؤنث

وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٣٢ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

وبدرستیکه من نامیدمش مریم وبدرستیکه من پناه میدهم اورا تو وفرزندان اورا از شیطان رانده شده پس پذیرفت اورا پروردگارش بپذیرفتنی

حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا

نیکو ورویانیدش رویانیدنی خوب ویاسبان کردش زکریارا هرگاه درآمد براو زکریا درجای عبادت یافت نزدش

رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٣

روزیرا گفت ای مریم ازکجاست مرتورا این گفت آن از نزد خداست بدرستیکه خدا روزی میدهد آن راکه خواهد بی شمار

در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام دووقت حمل واستعاذه او

حمت عمران گفت کی رب الکرم
نذر کرده آنچه دارم در شکم

باشد آزاد از پی طاعت همه
سوی معبد حاضر خدمت همه

کن قبول ایذرا تو از فضل عمیم
که بجهر و سر سمیعی و علیم

وضع چون شد دید انثی ازدنست
گفت یارب مردکی همچون زنست

اعلمی تو بر هرانچه گشته وصع | که لطفه آگهی تا موت ونزع | درحرم هستی توصورت بندباش | نقش را نقاش به داند اساس
این بود زن یعنی ار نارم بحا | نذر خود نود عدول از مامصی | ماه او مریم نهاده بر نو داو | هم پناه آرم ر شیطان عدو
استعاذه بودش از چیریکه نیم | بهر نسواست از دبو رحیم | بار دارد مرد و ورا بر گناه | عقل را فاسد کند دین را تباه
پس پناه ادآن حوادث وان فتن | مرد برحق که بود درخور بزن | کرد پس بروردگار اورا قبول | بهر خدمت برحریمش بر دخول
در قبولش داشت بیکو بر زمرد | زانکه اوازمرد وزن بدحمله فرد | رزق بیکو میخوراند از حنش | پرورش میداد در هر ضاعتش
آن نبای را که رویاند خداش | ما چه باشد رویق وحسن ونهاش | گر چه رویاندهٔ بود نبات | غیر حق کز خاك رویاند نبات
لیك با در باشد ار بواسطه | رُسته گتی اندرمی در صابطه | بود مریم آبی نباتی که خدا | بیوسایط دادیش نشو و نما
مرزکریا بود در کارش کفیل | هررمان داخل شدی درمعبداو | یافت رزقی نردمریم بس بکو
گفت اوراهست این رزق ازکجا | میدهد رزق اوچوخواهد بیحساب | بی سبب یعنی بیاداش و ثواب

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ

درآنجا خواند زکریابرورد گارش راگفت ای پروردگارمن بمحض مرا از بردت وریدی باکیزه بدرستیکه توشنوندهٔ دعائی پس ندا کردندش فرشتگان

وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ٣٤ أَنَّ اللهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا

واو ایستاده بود نماز میکرد درمحراب بدرستیکه خدامژده میدهد ترا بیحیی تصدیق کنندهٔ بکلمهٔ از خدا و مهتر و بازدارنده نفس از شهوتها

وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ٣٥

ونبیی از شایستگان

چون زکریا دید اندر انحصار | آن خلاف عادت آنجا آشکار | میوه های صیفی اندرفصل دی | از عنایات خدا در پیش وی
گفت نارب ده بمن ذریتی | کو رمن بر حقق باشد آیتی | در حوان راوشنید فرزند و آل | این زخود مدید در پیری محال
چون نورا قدرت بهرکاری بود | شاید ار بخشی نما داری ولد | تو نوشندهٔ دعائی ای مجب | کی دعای من اجابت عقریب
پس ندا کردند اورا در نماز | مر ملایك بعد اران عرض و بیاز | کر خدا نادت نشارت بر ولد | گوست یحیی مصدق با رشد
مر مصدق بر کلامی ازخدا | سند ومحصور از رجس و خطا | بر کلم یعنی مصدق بر مسیح | می نشد صادر دوی وهی قبیح
در کلمه نکتهٔ محمی است نکر | عارفان دانند واهل ذکر و فکر | وان مسافی نیست با وجه مسیح | سر توحید است و تحقیق مدیح
انبیا بودند دان آگه تمام | همچنین یحیای با فکر و مقام | کو پسر بود وهم از صالحین | حق ستود اورا بقرآن اینچنین
| دوق معنی هیچت ارباشد سهم | رو بپیری جو توسل آن نفهم

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ٣٦

گفت ای پروردگارمن از کجاباشد مرا فرزندی وبحقیقت رسیده مرا پیری وزنم نازاینده است گفت همچنین میکند خدا میکند آنچه میخواهد

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا

گفت ای پروردگارمن نگردان برای من نشانی گفت نشان تو آنست که سخن نگوئی بامردم سه روز مگر باشاره ویاد کن پروردگارت را بسیار

وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْأَبْكَارِ ٣٧ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ

وتسبیح کن درشبانگاه وبامداد وهنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا برگزیدترا واپاکیزه گردانیدت واختیار کردت

عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ٣٨ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ٣٩ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ

بر زنان جهانیان ای مریم عبادت کن مر پروردگارت را وسجود کن ورکوع کن بارکوع کنندگان آن از خبرهای

الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ

نهانست وحی میکنم آن را بتو وبودی نزدایشان هنگامیکه می انداختند قلمهاشان را که کدامشان پابندان کند مریم را وبودی تو

لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

ردایشان هنگامیکه نزاع میکردند

گفت یارب من کیرم زن عقیم
بیست امیدم فرزند ای کریم

گفت یارب آیتی خواهم ترآن
کآن مرا باشد سزاوار ثنان

یاد کن پروردگارت را زیاد
شو مسیح در عشا و بامداد

قوه روحانی از صوم و حضور
یافت قوت پس ملك یابد ظهور

از نتاج عقل و استکمال روح
آمد از یحیی بحوتشرا فتوح

همچنین مریم زتائید سروش
ادهوا نگریخت سوی عقل وهوش

بود هم اخلاق با افلاکیان
داشت زهیر از صلاح حالیان

پس باو گفتند آن ارواح پاك
در بشارت ان الله اصطفیك

رب خود را باش دردکر وسجود
کیر بو روح الله آمد در وجود

یعنی از اوصاف هستی کن گذار
منصف شو بر صفات کردگار

ذکر یحیی و مسیح و مادرش
وحی کردم تا تمامی باورش

آنچه باشد وحی و از اسباء غیب
بست دروی احتمال نقص وریب

منوشتند آن صحایف تا کمیل
ست خبرا که باشد در سبیل

تو شنودی تا که نیی زاغوجاج
چون حضومت مسعودند و لجاج

یار حق تار آن نشد حرآ کهی
بیع بر انشان نزد حق الهی

گو بمریم قوم گویند اسرا
گو بمریم قوم گویند اسرا

گفت این از یفعل الله مایشأ
گفت آیت آنکه لب بندی سه روز

گفت آیت آنکه لب بندی سه روز
تا که باشد عقل فعالت دلیل

تا که باشد عقل فعالت دلیل
بود زان یحیی باوصاف ملك

بود زان یحیی باوصاف ملك
بی مگر بردند ازاین ارباب دل

بی مگر بردند ازاین ارباب دل
یافت قوت روح و بن مقهور گشت

یافت قوت روح و بن مقهور گشت
تا ملایك در صفت هم طیر بود

تا ملایك در صفت هم طیر بود
کرد حقت ظاهر از رحس و پلید

کرد حقت ظاهر از رحس و پلید
بهر شکر و حمد رب العالمین

بهر شکر و حمد رب العالمین
ای محمد ص ای رسول پاك جیب

ای محمد ص ای رسول پاك جیب
ست یعنی زان خبرها کاندراو

ست یعنی زان خبرها کاندراو
و بشودی آنرمان کافلامشان

و بشودی آنرمان کافلامشان
بس کفالت کرد ازوی کردگار

بس کفالت کرد ازوی کردگار
حق حوباشد دوست تا دل بردهٔ

حق حوباشد دوست تا دل بردهٔ
خنك تاشیران زروبه شاه گست

خنك تاشیران زروبه شاه گست
حون کند تا آنکه نگریدش خدا

حون کند تا آنکه نگریدش خدا

بر تو آید تا بران یابی رجا
از تکلم جز بایماء و رموز

از تکلم جز بایماء و رموز
از ره اعجاز یعنی جبرئیل

از ره اعجاز یعنی جبرئیل
کز ملك بود اعتقادش بی زشك

کز ملك بود اعتقادش بی زشك
بعد مردن بر حیوتی مستقل

بعد مردن بر حیوتی مستقل
چون ملایك پای تاسر نورگشت

چون ملایك پای تاسر نورگشت
در فضای عقل وروحش سیر بود

در فضای عقل وروحش سیر بود
ور نسآء عالمنت بر گزید

ور نسآء عالمنت بر گزید
تاش را کم روز وشب بارا کمین

تاش را کم روز وشب بارا کمین
این نورا میباشد از اخبار غیب

این نورا میباشد از اخبار غیب
آورند از سقم و صحت گفتگو

آورند از سقم و صحت گفتگو
میبوشت آنقرعه ها بر نامشان

میبوشت آنقرعه ها بر نامشان
بر گزیدش از نساء روزگار

بر گزیدش از نساء روزگار
حصم او گردد مگر دل مردهٔ

حصم او گردد مگر دل مردهٔ
مشت بر خصم زدن دیوانه گست

مشت بر خصم زدن دیوانه گست

إِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا

هنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا بشارت میدهد ترا بکلمهٔ از او که اسم او ست مسیح عیسی پسر مریم صاحب جاه

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٤١ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ٤٢ قَالَتْ

در دنیا وآخرت وار دیك کردگان وسخن میکند بامردمان در گهواره ودومولی وباشدار شایستگان گفت

رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذٰلِكِ اللهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا

ای پروردگار من از کجا باشد مرا فرزندی ومس کرده مرا انسانی گفت همچنین خدا می آفریند آنچه خواهد چون قرار میدهد امری پس جز این نیست

يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٣

که میگوید مر او را باش پس میشود

پس ز امر حق ندا مهاء صریح
مژده دادندش ملایك بر مسیح

کلمه که عیسی پس مریم نام اوست
در دودنیا روشناس و نام اوست

هم زدیکان درگاه خدا
در ولایت بی نظیر و مقتدا

گوید اندر مهد با مردم سخن
شیخ و از شایستگان درعقل و فن

گفت یارب از کجا آرم پسر
چون مرا نبود مس هرگز بشر

گفت این درحکم یخلق مایشاست
چون نامری داد فرمان گشت راست

گوید او را باش پس باشد بعین
بیست در حکم قضا تاخیر و بین

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْإِنجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَآئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِـَٔايَةٍ

ومی آموزد اورا کتاب وحکمت وتورية والانجیل وفرستاده شد نفرزندان یعقوب که من بحقیقت آمدم شمارا بآیتی

مِّنْ رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْـَٔةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللهِ وَأُبْرِئُ

از پروردگارتان بدرستیکه من میسازم برای شما از گل چون شکل مرغی پس میدمم در آن پس میشود مرغی باذن خدا وبه میکنم

الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتٰى بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

کورمادرزادرا وپیس‌را وزنده‌میکنم مردگان‌رابدستوری خدا وخبرمیدهم‌شمارا‌آنچه میخورید وآنچه‌ذخیره‌می‌نهید در خانهاتان

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٤٤ وَ مُصَدِّقًا لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ

بدرستیکه‌درآن هرآینه‌نشانی‌است‌مرشمارا اگرهستیدگروندگان وتصدیق کننده‌مرآنچه‌را‌ازتوریه‌میان‌دودستم‌ازتوریه‌واز‌برای‌آنکه‌حلال‌کنم‌برای‌شما

بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ إِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ

برخی ازآنچه‌حرام‌کرده‌شد برشماوآوردم‌شمارا‌معجزه‌ازپروردگارتان‌پس‌بترسیدازخداوفرمان‌بریدمرا‌اندرسیکه‌خدا‌پروردگارمن‌وپروردگارشماست

فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٤٥

پس‌بپرستیداورا‌اینست راه راست

پس‌کتاب وحکمتش‌آموخت حق — داده اندرتورایة و انجیلش ورق — پس فرستادش بر اسرائیلیان — دارم ازحق گفت رآیتها شان

هیئتی سازم زگل چون طیرها — پس دمم بروی که پرّد برهوا — به تعلیم کور و پیس واله را — زنده سازم مردهٔ صد ساله را

میدهم از خانه هاتان من خبر — تا چه دارید وخورید ارما حضر — این کنم با اذن رب العالمین — بنگرید از دین شابها بدین

باور اردارید از چیزیکه هست — یعنی از تورایة ما بین دو دست — بعضی ازآنکه شمارا بد حرام — بر شما سازم حلال اندر مقام

یعنی احکامیکه مشکل بودو شاق — بر شما آسان تعلیم در سیاق — آیت آرم بر شما از کردگار — تا که دارید بتصدیق اسوار

پس درسید از خدای دوالمنن — هم برید ازجان ودل فرمان من — بر شما وماست او پروردگار — پس بپرستیدش بوجه انحصار

این بود بر حقتعالی راه راست — پس شدندش قوم منکر کافر است

فَلَمّٰا أَحَسَّ عِيسٰى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قٰالَ مَنْ أَنْصٰارِي إِلَى اللّٰهِ قٰالَ الْحَوٰارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصٰارُ اللّٰهِ آمَنّٰا

پس‌چون‌بشاهده‌کردعیسی ازایشان کفررا گفت کیست انصار من‌بسوی‌خدا گفتند حواریان ما انصار خداایم‌گرویدیم

بِاللّٰهِ وَاشْهَدْ بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ ٤٦ رَبَّنٰا آمَنّٰا بِمٰا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِينَ ٤٧ وَ

بخدا وگواه‌باش بآنکه مامقاداسم پروردگارا‌گرویدیم‌ماآنچه فروفرستادی‌وپیروی‌کردیم‌رسول‌را‌پس‌بنویس‌مارا‌با شاهدان و

مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰاكِرِينَ ٤٨ إِذْ قٰالَ اللّٰهُ يٰا عِيسٰى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرٰافِعُكَ إِلَيَّ وَ

مکرکردند ومکرکرد خداوخداست بهترین‌مکرکنندگان چون‌گفت‌خدای‌عیسی‌بدرسیکه‌من‌برداردهٔ‌توام وبلندکنندهٔ‌توام‌بسوی‌خودو

مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجٰاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

پاک‌کننده‌توام‌ازآنان‌که‌کافرشدندوگردانیده‌ام‌کسانیرا که‌پیروی‌کردندترا‌بالای‌کسانیکه‌کافرشدندتا روز قیامت پس سوی‌منست‌بازگشت‌شما

فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٤٩

پس‌حکم‌میکنم‌میان‌شما درآنچه‌بودید درآن اختلاف‌میکردید

پس‌چوزایشان دیدعیسی‌کفروکین — گفت کیود یار من دررب دین — من حواری گفت تاتو همرهیم — شو گواه ما که راانصار اللهیم

ما بایمانیم ای رب البشر — آنچه داری بررسولت سربسر — پس تومارا با گواهان کن‌حساب — ما گواهان گر که داریم ایمان

مکر آوردند با عیسی یهود — پشتشان پس‌مکر آمد در وجود — مکرحق تبدیل حق رباطل‌است — من حرای مکر مکر عاجل است

مکرادعجزاست وفقدان وقصور — بست عاجز حق بتدبیر امور — مکرها درنفس با درویش تست — هرچه آری مکر مثلش‌پیش‌ست

پیش صؤ آفتاب از مایه اش — هرچه آری اندر افتد سایه‌اش — شمس را نه سایه باشد نه سواد — سایه هرچه‌آری پیش‌آسان فتاد

چون‌شوی‌کج سایه‌ات‌هم‌کج شود — راست‌گشتی راست درمهیج شود — همچنین‌دان جمله‌فعل‌وحوی‌حویش — بینی ارآیینهٔ خود روی حویش

مکرکردی هم جرایش مکر بین — گفت زین والله خیرالماکرین — حق بعیسی گفت من میرانمت — تا که رافع سوی خود گردانمت

چون بمیری جمله ر اوصاف بشر — فارغت سازم ر آزار خسان — ور جفای کافران بد لسان

خود توبودی طاهرازرجس‌وهوا — حیف باشد چون تو لعلی تابناک — من محاور با پلیدان در مغاك

چون پلیدند آنچه درخود داشتند | سنتش را برتو سهل انگاشتند | جز پلیدی چاره نبود از پلید | شاید ارخود را پلیدی درتودید
زانکه تو آیینهٔ خوبی و زشت | پاکاران رو کزتو ببد بدسرشت | آیه به سرخ باشد نه کبود | رنگها در نفس آن بیننده بود
زین سیه‌رویان تورا بدهم نجات | بحشمت روح دگر در جمع ذات | تا بعانت را کنم طایق همه | بر بد اندیشان سالایق همه
تا قیامت غالب و منصورشان | بر یهودان سازم از بهر نشان | تا نبود این بهر هر قومی مثل | جیست ازایشان جزای هرعمل
کاش بودی مسمع راعقل‌وهوش | تا گشاید در تنه چشم‌و گوش | گشت خارج ملک اندست یهود | منتقل شد برنصاری آنچه بود
همچنین مغلوب ایشاند و خوار | تا ببینی کار و بار کردگار | رفت عیسی برفلک محمود گشت | رفعت عیسائیان از حد گذشت
وان یهودان تا قیامت همچنین | در زحیر و فاقه و رنج و اذین | پس گشت حکم آنچه دارید اختلاف | باقضای حق بهرکس چون گذشت

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٥٠ وَأَمَّا الَّذِينَ

پس اما آنانکه کافر شدند پس عذاب کنم ایشانرا عذابی سخت در دنیا وآخرت وبیست مرایشانرا هیچ یاری کنندگان واما آنانکه

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ٥١ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ

گرویدند وکردند کارهای شایسته پس تمام دهد ایشانرا مزدشان وخدا دوست ندارد ستمکارانرا آن میخوانیمش برتو از آیها

وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ٥٢

وذکر با حکمت

واکسانکه بر بی کافر شدند | غافل از عظیم بغمر شدند | همشان از من عذابی دردوکون | بهر ایشان نه بود یاری بعون
هست ایشانرا دراین دنیاعذاب | حسف و حربه قتل واسر بیحساب | این همه ثبتست در اوراقشان | هم براین بوده‌است استحقاقشان
برحبیشان کلک غم ایسان بوشت | تا بود پیدا نشان بد سرشت | حوی بدشان همچنین درآخرت | آش سوزنده شد بمعدرت
بیست تا رایشان کسی یاری کند | رآتش سوزان نگهداری کند | واکسانکه بگرویدند از اول | همشان شایسته اخلاق و عمل
احرشان را حق دهدکامل یقین | گفت رارو لایحب الظالمین | برتو حوایم ای رسول دیقام | آیت و ذکر حکیم ایسان تمام
این نشایها و پند استوار | در جهان تا از تومانند یادگار | در ثبوت با تو را باشد دلیل | رهنما بر حق از رب جلیل
هررمان حجت بود برعام وخاص | آیت حق‌را حین‌است اختصاص

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٥٣ الْحَقُّ مِنْ

بدرسیکه مثل عیسی نزد خداچون مثل آدم است ساحتش از خاك پس گفت مراورا شو پس شد حق از

رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ٥٤ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

پروردگارتواست پس مباش ازشك کنندگان پس کسیکه مجادله کند در آن پس از آنچه آمدترا از دانش پس بگو بیائید بخوانیم

أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ٥٥

پسرانمارا وپسرانتانرا وزنانمارا وزنانتانرا ونفسهامارا ونفسهاتانرا پس زاری نمائیم پس بگردانیم لعنت خدارا بردروغگویان

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥٦ فَإِنْ تَوَلَّوْا

بدرسیکه این هرآینه آن قصه‌های راست است وبیست هیچ خدائی مگر خدا وبدرستیکه خدا هرآینه اوست غالب درست کار پس اگر برگردند

فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ٥٧

پس بدرستکه خدا داناست بتباه کاران

در بیان خلقت عیسی علیه السلام

هست عیسی همچو آدم درمثال | کز ترابی کرد خلقش ذوالجلال | گفت اورا باش پس شد همچنان | این نباشد زان عجبتر در نشان

پیش از آدم کس نگشت ادخاك خلق
کرد در بر او نحست ازحاك دلق
جونکه ترکیش تمام ازحاك کرد

بی پدر بی مادر آمد در وجود
زان عجب تر نیست عیسی در شهود
راستی میباشد از پروردگار

هریك از افعالش ارباشی بهوش
عجبست ازدیگری بی روی پوش
خلقت عیسی و آدم در شمار

زین عجایب تر بسی درخلقت است
گر که عقلی بی زعیب وعلت است
چشم تو برهم نهی احمق شوی

در زمانش رنده و جالاك کرد
پس معاش از ممترین اورا بکار
بود یکفعل ازهزار و صد هزار

در بیان مباهله پیغمبر با نصاری

گفت عیسی را که او ابن اللهست
ای محمد پس هرانکو احتجاج
با تو کرد ادبی نمیری یا لجاج

یاعلی که حق بود پاك از ولد
گویدایی کرراه داش گمره است
بعد ازان کآمد ترا ازحق تمام

از زبان ما و فرزندان عیان
بوده راو عیسی رسولی معتمد
گوبائید ای نصاری پاك راست

هم شما گریك سید ازنفسها
هم شما آرید فرزند و زنان
نفسهای ما که هم جان و تنیم

من بگویم فاش کوسر بسته گفت
تا که حق تا ما بود یا تا شما
ای موحد هیچ اگرباشی بهوش

بشنود گر هرچه را گوئی بجاش
کی مفید یابد آن کان رسته گفت
این کفایت المع از تصریح بود

هست تا من آدم و نوح و ذبیح
حرف اگر سربسته باشد ورکه فاش
نکدرازاین گفت حیدر نامی است

طاهرش سهای پاك اسباست
در گواهی هم کنم وهم مسیح
همه حق بودند و حق یارمی است

آمدم من تا علی واسای خویش
باطل او یکحقیقت در ولاست
وان حقیقت عین وحدانیت است

لعنت از حق تا رسد برکاذبین
هم شما آیید تا تنهای خویش
تا رحق جوئیم درحجت فروغ

بل نماند یك نصاری در جهان
کاذب انکو آورد تاحق بدین
گفت اسقف گر کنند ایشان دعا

نیست ما را اندراین راری فلاح
از رجال و از نساء پیرو جوان
رانکه میآید جنان بهر دعا

این بودازقصه‌های صدق وراست
نیست هر درصلحمان خیروصلاح
صلح پس برگردند تا اسلامیان

برکسی اطلاق این معنی خطاست
که بورا دراصرعیسی وحی ماست
من خدائیرا نباشد کس سزا

آنکه قائل سه‌خدا شد مشرکست
غیر آنکو خالق این ماسواست
عیسی اروی بد رسول و بندهٔ

بربرسش نیست کس لایق جزاو
عقل و فهمش نزد دانا اندکست
نیست معبود حقیقی جز یکی

هست قادر که مسیحی بی پدر
بر وجود ماسوی فایق جز او
هم بتحقیق اوعزیز است وحکیم

ورنکرداند کسی رو ای سلیم
آرد و سازد ورا خیر البشر
همبود درقول وفعل ازآنچه خواست

پس خدا بر مفسدان باشد علیم
نعمی از آیات حق پوشیده حشم
حق در آید در محاراتش نخشم

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

بگو ای اهل کتاب بیائید بکلمهٔ راستی میانه‌ما ومیانه‌شما که نپرستیم مگر خدارا وانبازفرانداریم باو

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ٥٨

چیزیرا وبگیرد بعضی‌مان بعضی‌را ارباب از جز خدا پس اگراعراض کنند پس بگوئید گواه باشید بآنکه‌ما منقادایم

گو بیائید ای رسول مستطاب
من شما کاهل کلامیدو کتاب
سوی لفظی کآن مساوی بین ماست

تا بنپرستیم چیزی غیر او
شرك بر وی ناوریم ارهیچ رو
هم رما بعضی نگیریم از خطا

یعنی از ارباب انواع وجود
هرچه غیراراوست درغیب و شهود
پس نگردانید گرروزین قرار

می بگوئید اعمی آرید اعتراف
که مسلمانیم و مؤمن بی خلاف
این بمعنی شرط وعهداست ای ودود

گر توهم باشی موحد شرط کن
تا که نپرسی جز اورا بیمحن
نیست یعنی غیر ذات پاك حق

وقمی ارکس را ستائی غیراو
وانکه حق با ما بود بگفتگو
زانکه ما بر وحدت او شاهدیم

این تعهد آن تواند کرد و بس
کز خدا غافل نباشد یکنفس
هم ببیند در تعین جز وجود

لا اله الا الله اصل اسواست
آنچه را بود پرستش را سزا
بهر ما اسلام دارید استوار

گشته توحیدش سره از حدود
باشود حق طاهر ازحفظ عهود
بر پرسش از وسایط مستحق

یُا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا

ای اهل کتاب چرا مجادله‌میکنید در ابراهیم وفروفرستاده‌شد توریة وانجیل مگر پس‌ازآن آیاپس

تَعْقِلُونَ ٦٥ هٰا اَنْتُمْ هٰؤُلاءِ حٰاجَجْتُمْ فِيمٰا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحٰآجُّونَ فِيمٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللّٰهُ

درنمی‌یابید آگاه باشید شما آنهائید که محاجه کردید در آنچه بود مر شما را بآن دانش پس چرا مجادله کنید در آنچه نیست مر شما را بآن دانش وخدا

يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ ٦٦ مٰا كٰانَ اِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلٰا نَصْرٰانِيًّا وَلٰكِنْ كٰانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مٰا كٰانَ

میداند وشما نمیدانید نبود ابراهیم یهودی ونه نصرانی ولیکن بود حق‌گرای مسلم ونبود ازجمله

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٦٧ اِنَّ اَوْلَى النّٰاسِ بِاِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ

شرك آورندگان بدرستیکه نزدیکترین مردمان بابراهیم هرآینه آنانند که پیروی کردند او را واین پیغمبر وآنانکه گرویدند وخدا

وَلِيُّ - دوست

محاجه نصاری ویهود در حال ابراهیم علیه السلام

الْمُؤْمِنِينَ ٦٨ گروندگانست

مجتمع گشت آن نصاری و یهود
هود میگفتند بوده‌است او یهود
بعد از ابراهیم آمد بر شما
میکنند این احتجاجات از گمان
نه یهودی بود ابراهیم راد
باشد از مردم ناو اولا کسی
همچنانکه این سی یعنی رسول
وانکسانی کاهل ایمانند و دین

برد پیغمبر بدستوریکه بود
گفت ترسا جز نصاری او نبود
نازل این تورات و انجیل از خدا
برهرانچه بیسند آگاه ازان
نه نصاری در عمل یا اعتقاد
که نباید پیروی از وی بسی
دین اورا کرد در نصرت قبول
یار ابراهیم باشد از یقین
هم خدا باشد ولی مؤمنین

اندر ابراهیم کردند احتجاج
آمد این آیت که ای اهل کتاب
چون نیارید این تعقل ار بحرید
میدانید آنچه را داناست حق
نیل مسلمانی بد او بس پاکدین
باشد او را ناصر اندر اعتقاد
گفت من بر دین ابراهیم راد
پیرو پیغمبر روشن دمند
که ولی حق شدند ایشان بدین

کوزما بوده‌است واین بود از لجاج
چون کسد این احتجاج از ناصواب
یا که در تقلیب معنی عامدید
داند اسرار وجود ما خلق
داشت دوری ز اعتقاد مشرکی
دانش عاری زشرك و از فساد
هستم از روی سنن واز اعتقاد
یار احمد و انبیا نا آدمید

وَدَّتْ طٰآئِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ مٰا يُضِلُّونَ اِلاّٰ اَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ ٦٩ يٰا اَهْلَ

ودوست داشت گروهی از اهل کتاب که گمراه کنند شما را وگمراه نمیکنند مگر خودها شانرا ونمی‌یابند ای اهل

الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِاٰيٰاتِ اللّٰهِ وَ اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٧٠ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ

کتاب چرا کافر میشوید بآیتهای خدا وشما گواهی میدهید ای اهل کتاب چرا میپوشانید حق را باطل

وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٧١ وَ قٰالَتْ طٰآئِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ آمِنُوا بِالَّذِي اُنْزِلَ عَلَى-

وپنهان میدارید حق را وشما میدانید وگفتند طایفه از اهل کتاب ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده شد بر

الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهٰارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٧٢

آنان که ایمان آوردند اول روز وکافر شوید آخرش باشد که ایشان بازگردند

دوست دارند اکثری راهل کتاب
لیك نفس خویش را گمره کنند
خاصه چون بروی گواه واقفید
فرقه گویند از اهل کتاب
مؤمنان شاید که برگردند باز
باورید ایمان مگر برآنکه هست
که بدینش در بهاری نگروید
گو برایشان راست‌تر راه خداست

که شما باشید گمراه از صواب
میدانند اینکه حویش الله کنند
شاهد او از کتاب سالفید
که بورایند قائل به از صواب
از محمد ور رسومش زین محار
پیرو دین شما د اعلی و پست
وآخر روزش بدین کافر شوید
هرکرا خواهد نماید راه راست

میکنید اندیشهٔ اضلالتان
ارچه میباشد ای اهل کتاب
حق باطل ارچه میپوشند وچون
اول روز آورید ایمان بر او
شبهه بازین رو فتد دردین او
اهل خیبر این بوشند از لجاج
تا که گردند اهل ایمان مقلب
کی تواند کرد تلبیس یهود

بر بگردد از رسول اقوالتان
کافر آیات حق در ارتیاب
تکمون الحق و انتم تعلمون
شام خوشند ز او نگردانید رو
خلق بر گردند از آیین او
بر یهودان مدینه در رواح
که بر او باشد دردین منسب
مقلب آنرا که حقش ره نمود

وَلاٰ تُؤْمِنُوا اِلاّٰ لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ اِنَّ الْهُدىٰ هُدَى اللّٰهِ اَنْ يُؤْتىٰ اَحَدٌ مِثْلَ مٰا اُوتِيتُمْ اَوْ يُحٰآجُّوكُمْ

وایمان میاورید مگر از برای کسیکه پیروی کرد دین شما را بگو بدرستیکه هدایت هدایت خداست اینکه داده شود احدی مانند آنچه داده شدید یا حجت آورند شما را

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٦٧ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ

نزد پروردگارتان بگوی بدرستکه فضل بدست خداست میدهد آنرا بکسی که میخواهد و خدا فراخ رحمت و داناست مخصوص میگرداند برحمتش آنرا که

يَشَآءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٦٨

میخواهد و خداست صاحب فضلی بزرگ

تا شما را آنچه دادند از کمال | بر کسی ننهند ز ارباب ضلال | یا تواند کرد خصمی از لجاج
احتجاجیرا بوان کرد اعتبار | که کند تصدیق او پروردگار | با شما باشد خدا در احتجاج
باشد افزونی بدست ذوالجلال | هر کرا خواهد فزاید بر کمال | میدهد وسعت بهر کس لایق است
منکند مخصص برحمتهای خویش | هر کرا خواهد ز رحمتهای خویش | صاحب فضل عمیم است او بحق
خلق بخشی هست هر کار خدای | رزق بخشی هم بهر شاه و گدای | کی بود قادر کسی بر رزق کس
نان تواند داد آنکو جان دهد | عقل و حس و روح بر انسان دهد | ما شما در دین و ایمان احتجاج

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ

واز اهل کتاب کس باشد که اگر امینش سازی بمال بسیار میرساند آنرا بسو و از ایشان کسی است که اگر امینش سازی بدیناری نمیرساند آنرا بسو

إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ٦٩ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ

مگر مادامکه باشی بر او ایستاده آن بابست که ایشان گفتند نیست برما در ناخواندگی راهی و میگویند بر خدا

الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٠ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٧١

دروغ را و ایشان میدانند آری کسکه وفا کرد بعهدش و پرهیزکاری کرد پس بدرستیکه خدا دوست دارد پرهیزکاران را

پارهٔ هستند از اهل کتاب | که کند رد امانت با حساب | نفس او باشد امین در کل حال
پارهٔ هم در امانت خائنند | رد نمایند ارچه باشد فلس چند | آن یکی باشد امین دیگر نبود
آن امانت را دهد بر صاحبش | وین دگر در رد آن گیرد تنش | آنچنی بر وی بخندید و بسد
که بدانند رو بویس خواهی گرفت | گرکه ندهد ناعبس خواهی گرفت | نیست بر ما ره در امیین بهیچ
مشرك اعمی گمره است این ظاهر است | مالشان برما حلال و طاهر است | کاین رسیده است از کتاب حق بما
نیست در بوراية این باشد دروغ | حق بگوید آنچه دوراست از فروغ | عقل باشد حجب اندر حکم نقل
مال کافر آنزمان باشد حلال | که در آید با مسلمان در قتال | ای امانت رد کن آنرا گر که هست
عقل بر رد امانت حاکم است | دین حق بر عقل و شرع سالمست | قول حق نبود مکر کذب و دغاست
حوش میدانند کاین باشد غلط | ور خدا بر کاذبین لعن و سخط | ور خدا ترسند و نگذشت از خطا
بر امانتهاست از تقوی امین | پس خدا باشد محب متقین | هروفا بر عهد خود کرد او ز راست
من مرآنم کاین صفت را مرد نیست | هر کسی رد امانت کرد نیست | نیست تعریف کس از دردی نکرد
این سزا نبود که تو کاذب به | بار دوزخرا بخود حاذب به | ورکه بدی بر خدا وخود دروغ
شاکر حق باش گر گوئی نوراست | کاو ترا در مشیش کاذب نخواست | چون کسی شکرش که نکند به دغل
پس بکن در حسن اعمال اهتمام | باز حق پاداش نامی والسلام

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ

بدرستیکه آنانکه عوض میگیرند بعهد خدا وسوگندهاشان بهای اندك را آنگروه نیست بهره مرایشانرا در آخرت وسخن نمیگوید با ایشان

اللهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٢

خدا و نمینگرد بسوی ایشان روز قیامت و پاك نگرداند ایشانرا و ایشانرا عذابی دردناك

آنکسانکه چشم از حق دوختند | عهد و سوگندش بکم بفروختند | نازل است این آیه بر جرح یهود | که بعهد حق نمانند از جحود

نام احمد را بسوگند ار کتاب | منقلب گردند و پنهان درحجاب | تا مباد او سید و سرور شود | در نمود اکسیر اعظم زر شود
میکند این گونه با هم مشورت | بهره نبود هیچشان در آخرت | حق ز رحمت سویشان ناردنظر | هم نفرماید سجن با بد گهر
نه عذاب اندر رزایل پاکشان | چون برون آرد بحشر ازخاکشان | رشتی اخلاقشان وقت هلاک | هست ایشانرا عذابی درد ناک

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ

وبدرستیکه ازایشان پارهٔ می پیچند زبانهای خودرا بکتاب تا بپندارید اورا از کتاب ونیست آن از کتاب و

يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٣

میگویند آن از نزد خداست ونیست آن از نزد خدا ومیگویند بر خدا دروغرا وایشان میدانند

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ

نمیباشد ازبرای انسانی که بدهدش خدا کتاب وحکم وپیغمبری را پس گوید ازبرای مردمان باشید بندگان من مرا از

دُونِ اللهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ٧٤ وَلَا يَأْمُرَكُمْ

جز خدا ولیکن باشید خداپرستان بسبب بودن شما که تعلیم دهید کتابرا وبسبب بودنتان که بخوانید وبفرماید شمارا

أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٧٥

که بگیرید فرشتگانرا وپیغمبرانرا خدایان آیا میفرماید شمارا بکفر پس ازآنکه شما مسلمانانید

هم رایشان فرقهٔ بار ازکتاب | بر زبان دیجد بهر اشتباب | بر گمانشان کز کتاب است آنهمه | بر کتاب است آنچه گویند آنزمه
یعنی ازحق است این اقوال و بست | از خدا آن بلکه کذب و افترست | بی که دانند بر کذب و میزند
ما نهی گفتند ترسا و یهود | مر تورا خواهی خدا خوانیم زود | یا پرستیم توچه بندگی | سجده آریمت بما تابندگی
گفت پیغمبر معاذ الله که من | کس پرستم جز خدای ذوالمنن | یا کنم کسرا بر این اصرار خطا
آمد این آیت که نبود از بشر | کس سزا وار کتاب از دادگر | بخشدش بر حق حکم و داوری
پس نگوید از هوا بر مردمان | یعنی او را حق دهد پیغمبری | یا پرستش غیر حقرا جایز است
جز که مر را باشد عبد و بندگان | یا پرستش غیر حقرا جایز است | یا من و ما ماحق را جایز است
هم نفرماید که گیرید ارطلب | نا بخواهید آن بحق ازعدل و داد | از ره دانائی و دین بی فساد
مر ملایک و انبیا برخویش رب | امرشان آنا کند بر کفر و لعن | بعد ازآنکه خواند بر اسلام و دین

وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا

وهنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبرانرا که آنچه دادم شمارا از کتاب وحکمت پس آمد شمارا رسولی تصدیق کننده هرآنچه را

مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا

باشمماست هرآینه ایمان خواهید آورد البته باو وهرآینه یاری او کنید البته گفت آیا اقرار کردید وگرفتید بر آنمان پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید

وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٧٦ فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٧٧

ومن باشما از گواهانم پس هرکه روبگرداند پس ازآن پس آنگروه باشند نافرمانان

در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است

در ازل میثاق توحید از سران | حق گرفت اعنی که از پیغمبران | بر خلایق عام این میثاق بود | لیک خاص انبیاء را اشقاق بود
تا از ایشان کاهل صف اولند | در وجود از ما سوی الله اکملند | عام گردد بر نبی آدم همه | صف نصف تا آخر اذاقدم همه
پس شناسائی بود در انبیا | یکدگر را میشناسد اد ولا | صف اول عارفان بالله ند | عارفان اد ربنه هم آگهند

عهد خاص ایست بهر انبیا
هم ز بهر تابعانشان تا اولیا

بس دو عهد انبیا بگرفت حق
ذکر شد عهد نخست از ماسبق

حق گرفت آن ازنبی آدم تمام
تا موحیدش کنند ایشان قیام

اهل صف اول اندر رابطه
بر بشر بودند از حق واسطه

عهد ثانی بود میثاقی که حق
از انبیا بگرفت اندر ما سبق

ازمحمد هم ز ابراهیم و نوح
وازکلیم و ازمسیح پاک روح

که اولوالعزمند ازحق بیسخن
در میان انبیاء این پنج تن

تا نباشد در میانشان افتراق
تا هم اندر دین نمایند اتفاق

هریکی تصدیق از دیگر کند
دین یکی مسّ خلقان زرکند

آنکه سابقتر بحق سعد خود
بدهد اخبار از نبی بعد خود

واینکه بعد آید کند تصدیق آن
که اراو بد پیش ازحیت زمان

تا خلایق را بتوحید خدا
یار خواهند آن مهان مقتدا

احمد آخر زمان کو خاتم است
راول وآخر بمعنی امده است

ای رسولان پشت اوباشد ویار
بر امم سازید عهدش استوار

آنچه داده ازکتاب و از حکم
حمله را آرد بحق از حکمتش

تا قیامت هست باقی دعوتش
یار اوباشید و بر وی بگروید

امت خود را دهد ازوی خبر
هم رسانید آنچه از ما بشنوید

هیچ دارید اعتراف آیا براین
اینا گفتند داریم اعتراف

هیچنان بود دراین معنی خلاف
گفت من بر این گواهی شاهدم

انبیا طاهر و رسول منتصر
یعنی احمد برولایت داعی است

رو نگردانید از حکم قدم

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٨٣ قُلْ

آیا پس جز دین خدارا میجویند ومر اورا منقادشده هرکه در آسمانها ورمیباست خواه وناخواه وبسوی او بازگردانیده میشوند بگو

آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا

گرویدیم بخدا وآنچه فرو فرستاده شد برما وآنچه فرو فرستاده شد بر ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط وآنچه

أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٨٤ وَمَنْ

داده شد موسی وعیسی وسایر پیغمبران از پروردگارشان تفرقه نمیکنیم میان احدی ازایشان ومر اورا منقادیم وهرکه

يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٨٥

بجوید بجز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته شود از او واو در آخرت از زیانکاران است

هیچ میجوئید آیا در قرار
بر شما حر دین حق تا احتضار

بس دو عهد انبیا بگرفت حق
ذکر شد عهد نخست از ماسبق

تا ز روی طوع یعنی اختیار
یا که از روی کراهت و اضطرار

بر بشر بودند از حق واسطه
وجه اول آنکه اهل آسمان

حاضرند از بهر طاعت هر زمان
وازکلیم و ازمسیح پاک روح

نیست کس راضی بر احکام قدر
برد خواهش حر نبی از بشر

وانکه عهد آید بعد تصدیق آن
وجه دیگر آنکه عقل دوقوی

تابع اندیل است وکاره نیز دون
تا هم اندر دین نمایند اتفاق

لیک قائل هر دو بر یکمانیش
نیست شیطان سرکش ازمولائیش

بدهد اخبار از نبی بعد خود
دانکه مفطورند اشیا در وجود

همه بر توحیدش از وجه وجود
بار خواهند آن مهان مقتدا

هرکرا بر اصل هستی اشتقال
باشد اقراروی ازطوعست وحال

بر امم سازید عهدش استوار
ور رهستی غافلی ور سر ذات

ایست اکراه ارکه داری التفات
تا قیامت هست باقی دعوتش

میوه را عارف عیان دید ازنواة
ور حجاب ماسوی زحسار ذات

هم بخود راجع شوی ذات
بعد کثرت هستی این ممکنات

واچه نازل گشت برما از خدا
همچنین بر هر که بود از انبیا

هم باسباط اکمل آل ذبیح
واچه داده شد بموسی و مسیح

زانکه فرق اذاسباط کثرتست
کی خدائی در شمار وحدتست

گو که منقادیم ما بر امر حق
که رامرش یافت هستی ماخلق

هم بر اسحق و یعقوب از رشاد
بر نبیون همه از پروردگار

نیست فرقی بین یکس دان کبار
فرق اندر کوزه باشد نی درآب

مابقی را رو بعقل کن قیاس
آنکه جوید غیر ازاین اسلام دین

نیست دومقبول وهست ازخاسرین

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ

چگونه راه نماید خدا گروهیرا که کافر شدند پس از ایمانشان وگواهی دادند که رسول حق است وآمدایشانرا حجتها وخدا

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٨١ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ٨٢

راه نماید گروه ستمکاران را آنگروه پاداششان آنست که بر آنهاست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٨٣ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا

جاودانیان در آن سبک کرده نشود از ایشان عذاب و به ایشان مهلت داده شوند مگر آنانکه توبه کردند پس از آن و اصلاح کردند

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٨٤

پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

چون نماید حق عمومی ره نکو — که پس از ایمان نکمر آرند رو — داده اند ایشان گواهی در رسول — گوست بر حق پس گشنداز دین عدول

معجزات آمد بر ایشان از اله — کی نماید حق براسم کاره راه — لعنست از بهر ایشان از خدا — ور ملایك ور خلایق در حرا

نیست تخفیف عذاب از بهرشان — تا ابد هم نیست از مهلت نشان — هرکه نمودند رحق بازگشت — حق پس از اصلاح جان را یشان گذشت

بودشان از صدق برگشت و ندم — عفو پس فرمود رایشان ذوالکرم — زانکه آمرزنده است و مهربان — گوست بر حق پس ستاند دین عدول

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ٨٥ إِنَّ

بدرستیکه آنانکه کافر شدند پس از ایمانشان پس افزودند کفررا هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آنگروه ایشانند گمراهان بدرستیکه

الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ

آنانکه کافر شدند و مردند و ایشان بودند کافران پس هرگز پذیرفته نشود از هیچیك از ایشان پر زمین زر سرخ و هرچند خود را بآن آنرا

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٨٦

مر ایشانرا است عذابی دردناك و نیست مر آنهارا هیچ یاری کنندگان

گشت از اصحار مردی یکمر — گشت هارب شد بمکه زه سر — پس نشیمان شد رفعل زشت خود — نامهٔ نوشت سوی قوم خود

تا برسد آن جماعت از رسول — توبهٔ او هیچ نگردد قبول — گشت بازل کیف یهدی الله مر او — تا بدانوا بعد ذلك و اصلحوا

پس فرستادند آیت را بر او — شد مصدق رفت وحالش شد نکو — تا بودالی بهر تایب رحم است — گرکه برگشت رصدق پس است

باز فرماید هران کافر شود — بعد ایمان کفرش افزونتر شود — ور کشدهم توبه نرصدق دل است — توبهٔ او بر خدا تحاصل است

توبهٔ او کی شود هرگز قبول — گمرهانند این گروه بوالفضول — وانکه کافرگشت واندر کفر مرد — نیست راو مقبول وخیری هم نرد

خیرآن باشد که وقت ارتحال — تا بواسب ارشد قبول ذوالجلال — وان نکافر کی شود هرگز قبول — کو بری بود ازخداو از رسول

گر زمین را پر کند از سیم و زر — در فدی از بهر او دهد ثمر — در قیامت بیش اعانت همه — آتش است و احتراق و مظلمه

نیست ران زر ها بوقت دارب — زور و فرّی تا نماند تاریت — وانکه برد آن فدیه و ایثار تو — نیست خود یارش که باشد یار تو

ذرهٔ گر دل بمهر حق بهی — به که صد محزن گهر یا زردهی

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ٨٧ كُلُّ الطَّعَامِ

نیابید هرگز نیکی را تا انفاق کنید از آنچه دوست میدارید و آنچه را انفاق کنید از چیزی پس بدرستیکه خدا بآن داناست همه طعامی بود حلال

كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ

از برای بنی اسرائیل مگر آنچه حرام کرد اسرائیل بر خودش پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة بگو

فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٨٨ فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ

پس بیاورید توریة را پس بخوانیدش اگر هستید راستگویان پس هرکه افترا بندد بر خدا دروغ را پس از آن پس آنگروه

هُمُ الظَّالِمُونَ ٨٩ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٩٠

ایشانند ستمکاران بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید ملت ابراهیم حق گرا را و نبود از شرك آورندگان

لن تنالوا البر حتی تنفقوا
تا چه باشد بیت در بدل مال
هر تقرب نیست ممکن بر حقت
این حجب درمهر او ازخود بریر
هرچه‌داری‌دوست‌آن‌شرک‌خفست
عاشق مخلوق گر درراه دوست
یارش اربیندکه داد اوآنچه‌داشت
تو براه عشق خلاق ای دغل
آنهم از سهمی بدون منتی
درعوض‌هم‌خواهی ارحق‌عمرومال
من زکوی را که گفتی‌داده ام
یا کشم آن بر که امروز ارگله
حاصل اورا میکشم در راه تو
مور راانبار از برد یك دانه‌ام
بیست قابل دگر اشیاء درمقال
هر طعامی بهر اسرائیلیان
وان معی گشته بر لحم ابل
گو دارید و بخوانید ار نجاست
بود اسرائیل را دردی سبا
علت این‌بد کرد گرترك این طعام
گوکه‌صدهست آنچه‌فرموده‌است‌حق
او بود از مشرکان کهسنتش
هست اورین باب و سنتها اجل

آنچه داری‌دوست یعنی ده براو
بر هدایت میدهی یا بر ضلال
هر گر الا بالتبرّء مطلقت
تا قبول افتد دهی گر یك مویز
دوست گیرآنرا که‌حراوهیچ‌بست
نگذرد ازهرچه‌کو دارای اوست
بهر فردا لیك یکدرهم گذاشت
میدهی آنرا که رد است و اقل
یا بدون رحشی و رحمتی
هم بهشت و هم حیوة بیزوال
دست من گیر ایرمان‌کافتاده ام
بر عقب میرفت اندر مرحله
لیك دارد حواهش اردرگاه تو
یا که افتد ناودان خانه ام
ایقدر هم بود بهر انتقال
حل و طیب بود بی‌نقص‌و دیان
بس لدید آن بد بدوق معتدل
این‌سوراية و شما گوئید راست
کآن بود معروف برعرق‌النسا
نی‌که از حکم کتاب آمد حرام
در مقام حل و حرمت تا فرق
مشرکان برخود دهند ازرفعتش
این یعنی قول عامه است و ملل
گوید اوراست این لعمو سنت

بست تنها بدل مال انفاق و بر
هرعمل کآن برحقت نزدیك کرد
وان ترا ازوجود غیر اوست
کم ده و یکو ده اندر راه او
حب غیراو چورفت ازدل برون
هم نماید ترك جان هم ترك سر
قدر آن یار از لطف کم کند
گر بود در سفره ات مرغو بره
در زکوة آنرا دهی کو اردلست
گوئی افزون ده مرا یارب عوض
گر شفا یابم شود کاره درست
بر نظر میآمد ارچه دور بود
تا که داری سالم از هر آفتم
کردهٔ در شرط من یارب خلاف
بس کنید اطلاق گرچوری رمال
حرکه اسرائیل حری را حرام
سابق از تنزیل تورات آن
یعنی از لحم ابل باشد حرام
گفت گر یابم شفا لحم ابل
بس هرانکو برخدا بست افترا
بس نمائند از ارادت بیروی
دگر اوشد بس کومشرك بود
کودکی گوید پدر را کآفتاب
بیش‌ازاین کودك چه‌فهمدران‌ادب

حق بمالت بنگرد بیند بسر
هست آن بر تا که فعلی نیك کرد
زاوحجابست‌آنچه‌راداری‌بودوست
می‌نخواه آنرا که‌شد دلخواه او
مال چبود تا دهی کم یا فزون
تاجه جای ملك‌و مال‌و ریب‌و فر
دیر بر او را نخود محرم کند
بهر مسکین نان خشکست و تره
گندم نعمت و حور انزل است
اهل نعم را نگهدار از مرض
بهر درویشان بره آشی بخست
کآن ز شیر آورد رنجور بود
صد رمه گردد فزون بر دولتم
دان بدینسان آن مهمات گزاف
هست دانا بر ضمایر دوالجلال
کرد بهر خویش در بدر از طعام
نی‌که باشد درکتاب این داستان
تا عروقی گوشت در لدت بخام
شد حرامم که نم پیمان گسل
کاذبست و ظالم اندر ماجرا
دین ابراهیم را کآمد قوی
هم نبوده است از نصاری و یهود
سیب یالمواست تا این‌ربك‌وآب

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ٩١ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ

بدرستیکه‌اول خانه که بنا نهاده‌شد‌از برای‌مردمان‌هر آینه‌آنست‌که‌ببکه‌است‌خجسته‌وهدایت‌ازبرای‌جهانیان‌درآنست‌آیتهای‌روشن مقام ابراهیم

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ٩٢ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ

وکسیکه داخل‌شد آرامباشد انس‌ومرحمداراست‌برمردمان حج‌گذاردن‌آنخانه هرکه‌استطاعت‌دارد بسوی‌او راهرا وکسیکه کافرشد‌بس

اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ٩٣ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى

بدرستیکه‌خدا بی‌نیاراست‌ازجهانیان بگو ای اهل کتاب چرا کافرمیشوید بآیتهای خدا وخدا گواه‌است بر

مَا تَعْمَلُونَ ٩٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ

آنچه‌میکنید بگو ای اهل کتاب چرا بازمیدارید از راه خدا کسیرا‌که‌ایمان‌آورده‌میخواهیدآنرا کج وشما

شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٩٥

شاهدانید وبیست‌خدا غافل ازآنچه میکنید

مکه در ارض است اول خانهٔ
هست آیتها در آن بر مردمان
یعنی آمد هرکه دروی راعتقاد
این آمد از خلاف ما فرض

که بناشد بهر هر فردانهٔ
جای ابراهیم و پیدا زاو نشان
هست ناچار او بترك هر فساد
نی که بود بهر او موت‌ومرض

اهل عالمراست هادی در صلوة
هرکه داخل‌گشت دروی‌ایمن‌است
پس ز شر نفس و وسواس عدو
در سرای شه مصونی از عسس

هست یعنی قبله بهر کاینات
از حوادث درپناه ذوالمن است
گردد ایمن وان هوای دوتو
نی که آنجا بر تو ننشیند مگس

باطن این خانه قلب عارفست | مأمن آنجا از هوای خالف است | پس چو از ظاهر باطن روکنی | روی بر امیت از هرسوکنی
حج بیت‌امراست ارحق بهر ناس | هر نوائیست او را در اساس | واسکه کافرگشت وماند اندر محار | حق بود غازکعر و دیش بینداز
گو چرا پوشد ای اهل کتاب | چشم از آیات حق بر ناصواب | حق بود شاهد بر آنچه مکنید | دور خود چون کرم پیله متنید
گو چرا دارید مار آنرا دراه | کش بود ایمان بحق بی اشتباه | بر کجی خواند او را از عناد | وز ره توحید بر کفر و فساد
واگهی شاهد شما بر مهجد | نیست غافل حق زاعمال ارکجید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ٩٦

ای آن کسانیکه گرویدید اگر فرمانبرید گروهیرا ازآنانکه دادهشدند کتابرا برگردانندشمارا پس ازایمان آوردتان کافران

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ

وچگونه کافرمیشوید وشما خوانده‌میشوید برشما آیتهای خدا ودرمیان‌شماست‌رسول‌او وآنکه متوسل‌شودبخدا پس‌بحقیقت‌هدایت

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٩٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٩٨

یافته براه راست ای آن کسانیکه گرویدید برسیدار خدا سزای ترسیدنش و نمیرید الا بکر وشما باشید مسلمانان

ای گروه مؤمنان از اهل کتاب | گر شما فرمان برید از ناصواب | بار گردانند از آنسان | بعد از ایمان کافران دیدسان
چون مجاهد کافکند نفس تباه | ناهوایش گر رود گامی براه | کی شما کافر شوید از هیچ رو | بر شما چون خوانده شد آیات او
هم بود مایندسان بیمعرش | هر رند بردیل حق حبل اندرش | پس‌هدایت یافت اوبرراه راست | خاصه‌گرحقش براه راست خواست
اتقوا الله ای گروه مؤمنان | حق تقوی تا چه باشد تاعیان | نی روید از این حیوة بی برون | جرکه در اسلام و اسم مسلمون

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

ومتمسك شوید برشته خدا همه ومفرق مشوید ویاد کنید نعمت خدارا برشما چون‌بودید دشمنان پس‌الفت‌داد میان

قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ٩٩ وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

دلهایتان پس‌گرویدید بنعمتش برادران وبودید بر کناره مغاکی‌ازآتش پس‌رهانیدشمارااز آن همچنین‌بیان‌میکند خدا

لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠٠ وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

برایشما آیتهایش‌راباشدکه‌شمارا‌یابید وباید که‌باشد ازشماجمعی که‌بخوانندبسوی‌خوبی وامرکنند بخوبی و

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٠١

نهی‌میکنند از منکر وآنگروه ایشانند رستگاران

چنگ اندازید بر حبل متین | گوست قرآن و اهل بیت طاهرین | بعد پیغمبر علی و عترتند
تا قیامت همچنین در هر زمان | حبل حق باقی بود در امتحان | در ولایت بر ولی شد متصل
جمله آنست آب بحر و آب جو | همچنین دان جوئی ازآب از سبو | تا نباشد بول یا رهر ای عزیز
بیست‌فرض‌این‌کاوش‌اندربحروجو | که نگرداند رجیزی ربك و بو | واسکه زآل او بعصمت فایراست
بعد ازایشان شرط ره دان‌جستجو | کآب کوزه متصل باشد بجو | پس علامت هشته حق در اولیا
هست ران یك اتصال سلسله | با نبعصوم و نبی بی فاصله | دان بوفق عقل و اجماع‌و کتاب
با شناسی درد را از پادشاه | هر شکم حواری نباشد پیر راه | زان هزاران بار یکتن‌کامل‌است
ور دو صد کامل یکی رهبر شود | همدل و همدست پیغمبر شود | یاد آرید از خدا و نعمتش
خود شما بودید خصم یکدگر | داد الفت سبحان رب البشر | وین اخوت بین ارباب رشاد
برکنار گودی از آتش بدید | پس رهانید اوشما را خوش‌شدید | کافرومشرك در آن هیزم کشند
میکند آیات خود را حق بیان | راه بنماید بر وی زان نشان | حلق را خواند بی شویش غیر
نهی‌و امر از منکر و معروفتان | بر صفات حق کند موصوفتان | نا نباشد امروبهت سردو سست

گرکه نفس اندامروبهیت خسته‌شد | رامرو بهت بستهٔ کی رسته شد | رستگارا بند ایشان کاختیار | داده اند ارکف بامرکردگار
پس کنند ار امرو بهی درطریق | نیست ز اغراض طبیعت بر طریق | نیست سودی گرکه باشد اغرض | بل فزاید بر لجاج و بر مرض
مرشد حق بی بار است ازمرید | بیستش در دل زکس بیم و امید | حر بحق بر ممکنی محتاج نیست | ورنه اودرویش وصاحب تاج نیست
این چنین کس نایب پیغمر است | امروبهیش از طریق دیگر است | حق را از راه دل خواند برب | نی چو ارباب محال ارنطق و لب
ورکه‌هم‌خواند رلب‌مستحسن‌است | طاهرش چون متفق باباطن است | حاصل ایشانند ارباب فلاح | هرچه‌گویند آن بود صدق وصلاح

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٢

ومباشید مانند آنانکه متفرق‌شدند واختلاف‌کردندپس آنچه آمدانشانرا حجتها وآنگروه ازبرای‌آنهاست‌عذابی‌بزرك

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

روزیکه‌سفیدشودرویهائی وسیاه‌شود رویهائی پس‌اماآنانکه سیاه‌شد رویهای‌ایشان آیا کافرشدیدپس‌از ایمانتان پس‌بچشید

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ١٠٣ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٠٤

عذاب‌را بسبب‌آنچه‌بودیدکافرمیشدید واما آنانکه سفیدشد رویهاشان پس‌باشددررحمت‌خدا ایشان‌درآن جاویدانند

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ١٠٥ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

این آیتهای خداست‌میخوانیم‌آنرابرتو براستی ونیست‌خدا کهاراده‌کندستمی ازبرای‌جهانیان ومرخداراست‌آنچه‌درآسمانها وآنچه

فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ١٠٦

در زمین‌است وسوی‌خدا برگردد کارها

هم نباشید از ولای مطلقه | همچو ایشان در خلاف و تفرقه | یعنی آنها که نکردند التفات | بعد اذان کآمد بر ایشان بینات
کفر و غفلتشان عذابی شد عظیم | همچنین مانند اندر وی مقیم | رویها روزی‌که یعنی‌همچو ماه | هست نورانی ویعنی ران سیاه
آنکسانکه تیره روی و کافرند | بر عذاب ناسپاسی در خورند | گوید آیا زشت وخیره سر شدید | از پس ایمانتان کافر شدید
پس بچشید الیك عذابی در جزا | آنچه را کافر شدید از ناسزا | وانکسانکه روشن و نورانیند | جاودان در رحمت سبحانیند
این نشانیها و آیات خداست | که بخواند بر تو آنرا حق و راست | کو بخلقان خالق است وذوالنعم
ظلم آید ز احتیاج اندر وجود | ناجه دارد حاجت آن خلاق جود | ظلم کردی ظلم دیدی در جزا | از تو بود آن نی ز سلطان عطا
هست از حق هرچه‌در ارض وسماست | سوی او برگشت جمله کارهاست

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

هستید بهتر امتی که‌بیرون‌آورده‌شدار برای‌مردمان‌میفرمایید بخوبی بازمیدارید از ناشایسته ومیگروید بخدا

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ١٠٧

واگرگرویدندی‌اهل کتاب هرآینه‌بودی بهتر مرایشانرا برخیشان گرویدگانند وبیشترین‌ایشان نافرمانند

ور شما باشید بهتر امتی | تاه در هر طاعتی و خصلتی | همچنان کاحمد خلاصهٔ انبیاست | بر شما در کل یکی رهنماست
هم شما باشید خاص اندر امم | نیست حیری همچنان از نامه کم | اکملست وافضل این قرن القرون | حق بخیر آمد شما را رهنمون
مردمان را تا رهانید از قصور | ور رسوم جاهلیت ور شرور | امر بر نیکی ونهی ازفعل زشت | خلقرا فرض است ازیکوسرشت
پس نمائید ازطریق وعظ و پند | امر بر معروف و نهی ازناپسند | بر خدا دارید ایمان استوار | هم بتوحید و بعدل کردگار
گرکه آوردندی ایمان در ذهاب | بود بهتر بهر ارباب کتاب | درحیوة اعنی‌شدندی راضطرار | مطمئن‌و اندر قیامت ازعذاب
پارهٔ از ایشان بر ایمان لاثقند | لیك اغلب سرکشند و فاسقند

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ١٠٨ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

ضرر نمیرسانندشمارا مگرآزاری‌واگرکارزارمیکنند باشما میگردانند بشمایشتهارا پس‌نصرت‌داده نمیشوند رده‌شد برایشان

الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

خواری هرکجا یافته‌شوندمگر زنهاری از خدا وزنهار از مردمان وبازگشتند بغضبی از خدا وزده‌شد برایشان

الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا

درماندگی آن بایست که ایشان بودند کافرمیشدند بآیهای خدا ومیکشتند پیغمبرانرا بناحق آن بآنکه نافرمانی کردند

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ١٠٩

وبودند ازحددرمیگذشتند

از یهودان در شما بود زیان — هرکه آزاری رساند از زبان — با شما آید ور در کار زار — رو بگرداند زود از اصطرار

میگریزند ارکه پیش آید قتال — بیستشان عصرت رحق درهیچ حال — داغ ذلت خورده ایشانرا برو — هر کجا پیدا شود از جستجو

حز بحبلی از خدا وزمردمان — وان قبول ذمه باشد در میان — مار خون گشتند ازحق تا غضب — آن سزا مسکنت را شد سبب

زد برایشان خواری و بیچارگی — وز دیار و خانمان آواره گی — رانکه بر آیات حق کافر شدند — قاتل پیغمبران آخر شدند

این بد از عصیانشان وزسرکشی — وزحدی از حدود و ناخوشی

لَيْسُوا سَوَآءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَآءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ١١٠

بیستند یکسان از اهل کتاب گروهی باشند استاده میخوانند آیهای خدارا اوقات شب وایشان سجده میکنند

يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

میگروند بخدا وروز بازپسین ومیفرمایند بنیکوئی وبازمیدارند از ناشایسته ومی‌شتابند در خیرات

وَأُولٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ١١١ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ١١٢ إِنَّ الَّذِينَ

وآنگروه از شایستگانند وآنچه‌رامیکنند از نیکوئی پس ناسپاسی کرده نمیشوندهرگز آنرا واخدا داناست بپرهیزکاران بدرستیکه آنها

كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا وَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١١٣

که کافر شدندهرگز کفایت نکند ازایشان مالهاشان وبه‌فرزندانشان از خدا چیزرا وآنگروه اهل آتشند وایشان درآن جاویدانند

حز مساوی نیستند اهل کتاب — فرقه از ایشان سزند اندر جواب — قائم و خواننده آیات حق — دار و ساجد لیل اندر غسق

بر خدا و یوم دین از مؤمنان — آمر و ناهی نحق بر مردمان — میکنند از بهر فرمان خدا

سارع و ساعی بخیرات ارتقیب — وانکسانند از عباد صالحین — دیگرانشان ضعف برایمان زدند

که میان ما نیستند ایشان دلیل — نیست راه و احمق و درد و بخیل — در طریق مستقیم ناهج شدند

رانکه‌رایشان بود مارا ننگ وعار — آمد ایزآیت بس ار پروردگار — حق‌پرست و مؤمن ومسلم‌شدند

برده‌اند ازراه دین فرمان حق — رسته‌اند از کفر وظلم ماسبق — با شیاطین شر یعنی یهود

آنکسان روشن دل و بورایند — وین حسدان تیره و ظلمانیند — هرچه‌گویند از خدا باشد دروغ

بر خلاف اهل ایمان و صلاح — کز خدا گشتند فایز بر فلاح — شکر نعمتهای حق را میکنند

نیست داناتر بعباد حق شناس — اوست دانا بر عباد حق شناس — نیست کافی هیچشان مال و ولد

از خدا و نعمت او سرکشند — حاودان این فرقه اندر آتشند

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

مثل آنچه انفاق میکنند در این زندگانی دنیا چون داستان بادیست که در آن باشد سرمای سخت که برسد بکشتزار قومیکه ستم کردند برخودهاشان

فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١١٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً

پس نابودکرد آنرا وستم نکرد ایشانرا خدا ولیکن برخودهاشان ستم میکردند ای آنکسانیکه گرویدند مگیرید همراز

مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ

از غیرتان کوتاهی نمیکنند باشما در فساد دوست داشتن رنج داشتن شما را بدرستیکه ظاهر شده است از دهنهای ایشان و آنچه پنهان دارند سینه‌های ایشان

أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۱۱۵

بزرگتر است بدرستیکه بیان کردیم برای شما آیتها را اگر باشید شما که دریابید بعقل

در بیان انفاق اهل نفاق

هست انفاق حسودان در امل — همچو بادی سرد بر کشت عمل
در حوة دنیوی انفاقشان — رشت و نابود است چون اخلاقشان
کشتهای طالمان گردد سیاه — از سموم گرم یا سرد و سیاه
حق نکرده هیچ بر ایشان ستم — بل ستم بر نفس خود کردند هم
غیر همکشان خود یعنی که یار — حرمت بود گر کند کس اختیار
یار آن باشد که تا آخر نفس — با شما همره بود دور از هوس
ریختنرا دوست دارد از فساد — و از دهانهاشان ندید آید عناد
هست یعنی نفس پنهانشان برون — آنچه آید از دهان ولب برون
همچو بادی سرد بر کشت عمل — بر شما حق کرد این را آشکار
میکند انفاق بر صد رسول — یا چو بادی کان زند بر کشتها
سود و از کف رود سرمایه‌ها — ورکه انفاقی بود از عدل و دین
کشتها را شد چو باد مرودین — میگیرید ای گروه مؤمنان
محرم زاری سوای خود عیان — تا که در رنج و تباهی کوشی
باید از ایشان پدید از همرهی — وان اگر همدین نباشد مشکل است
نه رفیق ره نه یار منزل است — وانچه میدارند پنهان در صدور
اگر است از آنچه آید در ظهور — تا که از دین شما بیگانه اند
خصم دانند از چه یار خانه اند — تا نیابند از تعقل و اعتبار

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا

آگاه باشید شما آنهائید که دوست دارید ایشان را و دوست ندارند شما را و میگروند بکتاب همه‌اش و چون ملاقات کردند شما را گفتند ایمان آوردیم و چون خلوت کردند گزیدند

عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۱۱۶ إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ

برشما سرانگشتان را از خشم تکو بمیرید بخشمان بدرستیکه خدا داناست بذات سینها اگر مس میکند شما را خوبی

تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ

بدمیاید شان و اگر رسد شما را بدی شاد میشوند بآن و اگر صبر کنید و بپرهیزید ضرر نمیرساند شما را مکر ایشان چیزی بدرستیکه

اللهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۱۱۷

خدا بآنچه میکنند فرا رسنده است

یک شما گیرید ایشان را بدوست — وان شما را دشمند از مغز و پوست
خود شما دارید در هنگامه ها — جمله ایمان بر کتاب و نامه ها
یک چون خلوت کنند انگشت خویش — میگزند از غیظتان بردین و کیش
وانچه را دارید اندر سینه ها — از نفاق و حقد وخشم و کینه ها
وربدی پیش آید از کم یا زیاد — میشوند ایشان فرحناک از عناد
مار را گیرید بهر خویش یار — درکمین وان تا برد زهری بکار
وانکه که عقل و دین کردند گم — بر شما گویند آمنا یکدم
گو نمیرید اندر این خشم و غرور — حق بود آگاه بر سرّ صدور
گر شما را نیکئی از حق رسد — آن خسیسارا بد آید از حسد
صبر و پرهیز ار کنید از بدشان — هیچتان نبود گزند از کیدشان
بر همه اعمالشان در جهر و سر — زانکه حق باشد محیط و مقتدر

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۱۸ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ

وهنگامیکه بیرون رفتی بامداد از اهلت مهیا میکردی گروندگانرا در نشیمنها برای کارزار و خدا شنوای داناست چون قصد کردند دو گروه

مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۱۹

از شما که بددلی کنند و خدا نودیاورشان و بر خدا پس باید توکل کنند گروندگان

در بیان مهاجرت حضرت رسول ص از مکه

یاد آر ای احمد ص با کره کش — چونکه رفعی با مداد اراهل خویش — یعنی از مکه در تریح دشمان — با مهیا مشدی با مؤمنان

با کجا باشد شما را کار زار — با مخالف در مقام اضطرار — من سحبها بودتان اندر میان — در حنوس مشورت با همرهان

مشنید آن همه را دانای راز — آنچه گفتند از حقیقت در مجاز — بودشان حرف اروهوف وادرجوع — بیخبر رانچه ازخدا باشد وقوع

قصد کردند آن دوقوم ازبددلی — تا کنند اندر عزیمت کاهلی — یعنی از اصحاب دو فرقه بدند — کز قتال مشرکین کاره شدند

خطرهٔ بود آن به را کارو فساد — بودشان بل خطهٔ پیغمبر مراد — تا مباد اورا رسد وهنی بکار — سعیشان کم بود بهر کاردار

بر مدینه میشتابان بود اینکه او — بار گردد بی قتال و گفتگو — چشم رحمی تا مباد از کاردار — وارد آید بر رسول کامکار

خطره دل زه بودشان تا بددلی — زان خدا مبعودشان یار و ولی — این دلیل مدحشان باشد نه دم — که بود حقشان ولی اندر همم

بر خدا باشد بس کرد اتکال — شد توکل مرع ایمانرا دو بال — حق بود از بهرمؤمن تکیه‌گاه — کی توکل پس قدم بر نه براه

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱۲۰ اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ

وبتحقیق یاری کردشمارا خدا دربدر وشمابودید ذلیلان پس بترسید ازخدا باشد که شما شکر کنید هنگامیکه میگفتی مؤمنانرا آیا

يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ آلٰافٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُنْزَلِينَ ۱۲۱ بَلٰى اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ

کفایت نمیکند شمارا که مدد کند شمارا پروردگارتان بسه هزار از ملائکه فرومرستادگان آری اگر صبر کنید و بترسید و

يَاْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلٰافٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۱۲۲ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ

بیایند شمارا که علامات برخود راست کنند این امداد کند شمارا خدایان به پنج هزار از ملائکه نشان کنندگان ونگرداند آنرا خدا

اِلّٰا بُشْرٰى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ اِلّٰا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِيَقْطَعَ

مگر بشارت برای شما وار برای آنکه مطمئن شوددلهاتان بآن ونیست نصرت مگر از نزد خدای غالب درست کردار تاقطع کند

طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ۱۲۳ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ اَوْ يَتُوبَ

پارهٔرا از آنان که کافرشدند یانگونسار کند ایشانرا پس برگردند نومیدان نیست ترا از امر چیزی یا در بذیرد

عَلَيْهِمْ اَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَاِنَّهُمْ ظٰالِمُونَ ۱۲۴ وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰآءُ وَ يُعَذِّبُ

ازایشان یاعذاب کند ایشانرا پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند ومرخدارا است آنچه درآسمانها وآنچه درزمین است میآمرزد مرآنرا که خواهد وعذاب میکند

مَنْ يَشٰآءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۲۵

آنرا که خواهد وخدا آمرزنده مهربانست

بر شما حق کرد یاری روز بدر — دادمان ازبعد حواری حاه و قدر — پس بر هیزید و شکرحق کنید — جان خود با شکرحق ملحق کنید

چونکه گوئی مؤمنان را ازشما — مسکرد آیا کفایت در غزا — آنکه فرماید مدد پروردگار — من شما را از ملایك سه هزار

بل بمائید ارکه صبر ازحورشان — با پدید آیدبشان از فورشان — فور یعنی روی ایشان درغضب — میمود آسان که در تب بولهب

صبر از اعدا و پرهیز از خدا — گر کنید آیدکه آید بر شما — فورشان از حق رسد بهر مدد — خمس آلاف از ملایك در عدد

دراُحد یعنی که بعدازحمله بدر — منشر گردد شما را شرح صدر — فرّ روحانی ز افلاك شهود — حمله بر ارض حواس آمد فرود

در تحقیق تعداد ملائکه

آخرین رتبه است حون الف ارعدد — در ریادی شد مثل در هر سند — گفت زان حق خمس آلاف ارملك — میفرستم من شما را بر کمك

تا حواس و قلب باند فرّ روح — حق گشاید بردل ابواب فتوح — بعد تکمیل موالید و حواس — گشت از اعدا مجاهد بیهراس

نفس دشمن زور میدان قتال — میگریزد سر بزیر و خسته حال
عقل گوید نیست دراین کارزار — مرد و تیغی جز عمی و دوالفقار
تا پیمبر حیدر کرار ماند — حسن ماند و عشق ماند و یار ماند
درحقیقت غیر یك حق هیچ نیست — جز وجود و بود مطلق هیچ نیست

جذبه

یکش آمد داد محمودرا حر — حر ولی حق میدان ببرد
ذرّهٔ بی‌جا نماند امسار — مرجبا دا گر که حرحق هرچه‌بود
تا چه جائی کورسد محمورومست — حس با عشق است درمعنی یکی
آنکه بودش صحبت ازبدرواحد — مست گشتم رفت راه ازدست باز
گر تو اورا مشناسی اندکی — کس نماند چون شهید دودوگرد
یعنی از دل بردنم باید نمیر — کشت و بیرون کرد ازارس شهود
پیش لعلم مرده‌ات در واردات — دانی ازسرّ حقیقت اندکی
آنچه منگفتی کنون گو از لبم — نامه را در هیچ ننامد دلنواز
گو حدیث از احمد واصحاب عزم — بکش این‌که دل شود زیروزبر
یعنی از کشد عدو ایمن شوند — وار هوای ظره اش دیوانه بر
تا از اشان برّدو سارد سکون — رفعه ناماندده است بنگرعقل‌وهوش
بیست‌جبری برتوراشان درحساب — دره های هستیش معدوم ولاست
این گره بی‌برك فرمان حاردمد — بازگوید حرفی از من زلب آر
هست ارحق آنچه‌درارس‌وسماست — رنده گردی بعد ازاین دلبردگی
لیك برك حرف برحبر کلست — مرده من در حبوبه زنده است
سالم ارخواهی تمام اعضای بن — کل حقیقت را نهان اندر مجار
ارحقیقت نار دانی از مجار — تا بیارامد از آن قلب شما
حاصه کآید رلف مشکینش‌بدست — گوش عالم برامور وراسکار
من ندانم گر بودانی گوچه شد — بازگون یعنی رعقل‌و قلب‌و جان
گوحدیث از لعل جانوشش نکی — تا مطیع و عاصی از سمع کیست
دش لعلم دمبدم گوید بمیر — تو رقبل و اسرشان عمکی‌ماش
هست هر موجود اندر حبوة — رحمتش سابق بر اتحاد جهان
صبح شد لب بند ز اسرار شبم — ورنه اعطا را فراغ ازدرد نیست
ور علی و دوالفقار و زور زرم — کردهٔ بی حمهٔ اعضا سلم
فارغ از اندیشهٔ دشمن شوید — هر ده ازخود مشوم بنگاه بر
پارهٔ را یعنی از کفار دون — گوید آن حرفم که دل‌داند نکوش
گر بر آنها تو نه خواهد یاعداب — یعنی ازدانی صمی را گوکجاست
در حقوق خلق و خالق عالمند — من یکی‌لعنم زخود مرده دوبار
بحشد وگیرد بحرمآنراکه خواست — گو سخنها از لبم در مردگی
یعنی خار از بهر تنظیم گیست — من نجبره ذات من نابیده است
حاره کل دندان مودیرا یکی — سرّ شب گوناش اندر برده نار
این بود در قتل کافر یك‌دلیل — آن بود الا بشارت از خدا
بیست یاری حر ز ره گردگار — بازگون گردند پس بی بهره‌گان
بازگون یعنی رعقل‌و قلب‌و جان — بر رسول اعمی‌که حرسمع نیست
تا مطیع و عاصی از سمع کیست — پس اگر درقتل و اسرآمد فاش
تو رقتل و اسرشان عمکی‌ماش — اوست برحقش عفور و مهربان
رحمتش سابق بر اتحاد جهان — گرکه دندان گرمش افتدکندنیست
ورنه اعطا را فراغ ازدرد نیست — ورنه عاجز مانی از درد و الم
کردهٔ بی حمهٔ اعضا سلم — مابقی را همه میدان دین قتل

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْکُلُوا الرِّبٰوا أَضْعٰافاً مُضٰاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ۱۲۶ وَاتَّقُوا

ای آن کسانیکه ایمان‌آوردید — مخورید ربارا ربادیهای برهم‌افزوده‌شده وبترسید ازخدا باشدکه‌شما رستگارشوید وبترسید

النّٰارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْکٰافِرِینَ وَ أَطِیعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ۱۲۷

ازآتشی‌که‌مهیاکرده شده برای‌کافران وفرمان‌برید خدا ورسول‌را باشدکه‌شما رحمت‌کرده‌شوید

در بیان قباحت ربا

ای گروه مؤمنان اکل ربا — مردو چندان نیست جایز بر شما
چونکه مدت منقضی گردد تمام — فرع شد بر اصل زاید بیکلام
داند او خود وجه این تحریمرا — که نموده خلق درّ و سیم را
اول آنکه راه بیع ازهرگدر — سنگ گردد بر خلایق در امر
دیگر آن کس سود ها برباو پیر — زرد گردد خلق مسکین و فقیر
عدل بر ظلم و ستم گردد بدل — معکس بر صد شود علم و عمل
زانکه آدم زاده بر انصاف زاد — وان‌بلیس ازحقد واجحاف زاد
خواند اورا مارو عقرب گرکسی — مطمئهٔ آنها بر او باشد بسی
کاین ربا خوار دنی را در عمل — بر من استیزه‌رو مرد مثل
بود نادر گر ردم بیشی بکس — آنهم از امر بو بود ای‌دادرس
پس‌بود بیشك ربا خوارخسیس — جامع اخلاق بد همچون بلیس
پس بپرهیزید از ناری که آن — شد مهیا باز بهر کافران

چیست اضعاف مضاعف کوفرود — نفع اندر نفع و سود اندرسود
باز فرعی میشود افزون بفرع — وین حرام اندر حرام‌آمد بشرع
لیك حندین وجه دروی‌گشته‌ذکر — هم تویانی‌گرکسی یك‌لحظه فکر
واین‌خلاف نظم ملکست‌ومعاش — یافت ره در دین و دنیا اغتشاش
دیگر افراد قساوتها بدل — شرك زاد ازشد قساوت منصل
چون‌مروت رفت وانصاف‌ازمیان — مرد شیطانی شود طالم نشان
پس ربا خوار آدمی نی‌دیگراست — صد هزاران‌ره بحیوان‌کمتراست
زانکه کرده ظلم بر جانعی‌و مار — مار از او نالد بحق روزشمار
من نخوردم درحبوة الا که جاك — حون مردم بد به ردم در مغاك
کی بدون امر حق جنبد رگی — تا هراسد آهوی اندك ازسگی
زانکه باشد ظلم اصل‌جوی بد — مابقی فرعند او را در سند
از خدا و مصطفی در دعوتش — پیروی گیرید بهر رحمتش

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٣ الَّذِينَ

وشتابید بسوی آمرزش از پروردگارخودوبهشتی که‌عرضش آسمانها ورمین‌است که‌مهیاشده‌ارای‌پرهیزکاران آنانکه

يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٣٤

انفاق‌میکنند در خوشی وناخوشی ومروخوردندگان خشم وعفوکنندگان از مردمان وخدا دوست‌دارد نیکوکارانرا

حق تو را گوید بدون معدره
حس کاندر مقام عقل و فرض
میدهند اندر نهان و آشکار
سارعوا یعنی مطاعات و حسن
کآن شمارا سوی حب رهنماست
تا شان از جسم و حسمانی بود
وسعی کاید مفهم عام و خاص
این زارض الله واسع شد عیان
از ره وسعت مثالش شد زمین
تنگ شو تحقیق حب در فتوح
عامه زان فهمند وجه صورتش
تنگ گر خواهی مثالش درعیان
این‌مثل باشد در اشیا برصوات
تنگ مجرد ازلباس و صورتست
زانکه شیئی باید اندرعین‌وحس
منقسم از معانی بهره ور
کظم‌غیظ وصرف سیف اندرجهاد

سارعوا بالجنة والمغفرة
عرض‌اوعرض سموات‌است‌وارض
مال خود را در رضای کردگار
تا باسلام و جنان دوالمنن
حسی کش عرض‌چون‌ارض‌وسماست
مثل ر ملك روح و روحانی بود
در سما و ارض دارد اختصاص
هم بود از ارض اوسع آسمان
وز ره رفعت سموات برین
کآسمانرا در علوحاست و روح
و اهل داش معنی و آمش
نیست عیرازاین زمین و آسمان
نیی ازشخصی که مرد اورانحوات
تنگ‌برصورت هوزش‌ست‌است
اوسع ازوی تا بیابی منعکس
که بود ر افعالشان جنت مقر
هست یکسان نفس‌را سورد بهاد
بذل و عفو کظم غیظ از ناهشی

یعنی سوی آمرزش نماد
آن مهیا گشته بهر متقین
کظم غیظ وعفو مردمشان نکوست
تا بهجرت تا بعمر آخر سند
گوئی ارجنت بروست ار محل
گوش کن نیکو بفهم اردی فنی
حواهی آورد ار مثل اندوسعی
بود چون جنت ممثل دوالجلال
گرزمین هم‌اوسع وهم‌برتراست
چون بهشت اندوجه وسعت واعلا
گرچه بود عرض‌جنت چون‌زمین
فرض اندرجسم گردد طول‌وعرض
پیش تا صورت‌و شکلی کداشت
پس مثالی گرتوخواهی بهرعرض
بفهم آن مکن زراه عقل‌و هوس
مکنید اطلاق اندر جهر و سر
عفوچون کردی وسعی راه خشم
آید ار خشم دلی ازدر کشی

هم بجنت جست باید در اهتمام
که کنند انفاق اموال ارنقیر
پس‌خدا بامحسنین یاراست‌ودوست
یا بانفاق و جهاد و حفظ حد
پس بود دور آن ممثل زین مثل
در دلت هست از معانی روزنی
هست‌گوئی چون زمین درتنگنی
هم سما را کرد داخل در مثال
پس‌مثل‌را آن ممثل درحوراست
در عیان آید شود ارض و سما
وارتفاعش چون سموات برین
این‌صفت‌کی دربهشت آمد نفرس
گرچه‌زرست‌ارشکل‌وصورت‌راگذاشت
چاره‌نبود هیچ ازاین‌افلاك‌وارض
فهم عقلاییست الهام سروش
در عطا و بخشندگی مستمر
نفس‌وشیطان‌را گشائی‌چون رحشم

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

وآنانکه چون کردند ناشایستی ناسزا کردند برخودهاشان یادکردند خدارا پس استغفار نمودند برای گناهاشان وکیست که‌بیامرزدگناهان‌را

إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ١٣٥ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ

جز خدا واصرارنمودند برآنچه کردند وایشان میدانند آنگروه پاداش‌ایشان آمرزشی‌است‌ازپروردگارشان وبهشتهائی‌که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ١٣٦ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا

میرود از زیرشان نهرها جاودانیان درآن ونیکوست‌مزد کارکنندگان بحقیقت‌گذشت پیش‌ازشما سنتهائی پس‌سیرکنید

فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٣٧ هَٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٨

در زمین پس‌نگرید چگونه بود انجام تکذیب‌کنندگان این‌بیانی‌است برای‌مردمان‌وهدایت‌وپندیست‌ازبرای‌پرهیزکاران

وانکسانیکه کنند افعال زشت
یا ستم برنفس خود دروقت‌گشت
هر که‌را حق آمرزنده
گست چون سرزد گناه از بنده
جز ز بعد از توبه نبود مغفرت
گر خدا خواهد بعصیان معذرت
حتی جاری در او انهار ها
جاودان در وی رسد کار ها
قد خلت من قبلکم با مسلمین
ای صحابهٔ احمد پاکیزه دین
در سنوات و رسل ماضد شدند
از پی تکذیبشان قاصد شدند
در کتب ثبتست یکسر حالشان
هم هویدا در بلاد امثالشان

یادحق وآمرزش اروی‌خواستن
گر بیفشارند در آن فعل پای
هست پاداش این گره را درعمل
شرح تجری تحتها الانهار شد
رفت عادات و سنن پیش ازشما
هستشان باقی اثرها در دیار
پس روید اندرزمین ببید بار

در گنه باشد رعصیان کاستن
که خود آن داند پی‌ردیدرای
عفو و غفران از خدای لم یزل
پیش از این‌مرقوم بهر اهل ود
از بد و نیك از امم تا انبیاء
هم ز بهر اتعاظ و اعتبار
بوده چون انجامشان درکاروساز

زانچه میکردند تکذیب رسل | وانچه هست آثارشان از جزء و کل | روی این آیت بر آن باشد که شد | مهزم در جنگ در رود اُحد
این بیان از بهر مردم رهنماست | هم ز بهر متقین وعظ و ولاست | سست و محزون پس نگردید ار سرید | مؤمنید و اندر ایمان بر ترید
از شما شد کشته یعنی گر کسی | بعد از این یابند نصرتها بسی

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۳۹ اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ

وسست مشوید واندوهگین نگردید وشما برترانید اگر باشد گروندگان اگر مس کند شمارا جراحتی پس بدرستیکه مس کرد قوم را

قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ

جراحتی مانند آن وابن روزها میگردانیمشان بمیان مردمان از برای آنکه بداند خدا آنانرا که ایمان آوردند وبگیرد از شما گواهان

وَاللهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۱۴۰ وَ لِيُمَحِّصَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۱۴۱ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ

وخدا دوست ندارد ستمکاران را وار برای آنکه خالص کند خدا آنانرا که ایمان آوردند ونکاهد کافرانرا آیا پنداشتید که

تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۱۴۲ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ

داخل میشوید بهشت را وهنوز خدا نکرده باشد خدا آنهارا که مجاهده کردند از شما یا آنکه بداند صبر کنندگان را و بدرستیکه بودید آرزو میکردید

الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۱۴۳

مرك را پیش از آنکه ملاقات کنید اورا پس بتحقیق دیدید اورا وشما نظر میکردید

گر شما گشید سست و خسته دل | هم برایشان حسرتی شد متصل | این شما را بر مثال آن نبود | لیك این در دین وآن در کفر بود
می نگردانیم ایسان روزها | بین مردم در تحیر و سورها | از وجوه مصلحتها و حکم | تا خدا از مؤمنی گردد ورم
وجه هریك داند آن دانای راز | تا کرا باشد در ایمان اعتبار | تا عملها ز امتحان آید پدید | پاکها ممتاز گردند از پلید

در بیان غزوه احد

از شما در فعلیان گیرد گواه | حالص آید زر رآتش تا سیاه | در اُحد آمد شمارا یك شکست
آن شکست از امتحان دوست بود | مغز ها را امتحان از پوست بود | تا که گرد از راه ایمان بدل روح
در حقیقت بود آنهم فتح و نصر | تا موحد باشد اندر حول حصر | از شکستی گر شوند اندوهناك
کی موحد بند موست و حبوة | با شکست از فتح داند در ثبات | طلعم بر عاشق بود دلدار او
وان شود ممار اندر امتحان | کو غنیمت جو بود یا جان فشان | آنکه جز محبوب جوید دوست پست
طالمی را او کجا گیرد بدوست | آنکه از خود نگذرد محبوب اوست | مؤمنانرا حق کند تا گزیده جان
یا که پندارید داخل در بهشت | بی تمایز میشوید از خوب و زشت | از شما نموده آنانرا خدا
مرخودیت را بهادید از وداد | بذل جان کردید در حق در جهاد | داند او تا کیست اندر دین صبور
موت را بودید دائم خواستگار | پیش از این کاسباش آید آشکار | بعد جنگ بدرتان بود آرزو
شد چو پیدا در احد آثار موت | منزجر گشتید از دیدار موت | منمودید از عجز روی نگاه
هست ممکن در شهود حق ثبوت | هم شدن فانی بذات لایموت | با هوزت هست در افعال سر

یك شکستی کز پیش صد فتح هست
یا که شد سد غنیمت در فتوح
پس چسان ارعش درآید در ریاك
گر نه ممتازش کند از اغیار او
هم بخود طالمتر از وی گو تو کیست
هم بکاهد کافرانرا از امتحان
که بحق گردند زمال و جان فدا
از خدا باشد شکیبا در امور
کشتن و مردن پیش روی او
وین شما را بد سکیبن اشباه
بعد بلویی و مستشهد بغیر

وَ مَا مُحَمَّدٌ صلعم اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَ

ونیست محمد صلعم مگر رسولی بتحقیق گذشته اند پیش از او رسولان آیا پس اگر مرده باشد یا کشته شده بود در می گشتید بر پاشنهایان و

مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ ۱۴۴ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ

هر که برگردد بر دو پاشنه اش پس هرگز ضرر نمیرساند خدا را هیچگونه چیزی و زودی سزا میدهد خدا شکر گذاران را و نیست مر نفسی را که

تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ

نمیرد مگر باذن خدا کتابی معین المدة وهرکه میخواهد ثواب دنیارا میدهیمش ازآن وهرکه میخواهدثواب آخرت را

نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ١٤٠ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ

میدهیمش ازآن و زودی جزا دهیم شکرگذاران را وسا از پیغمبری که کارزار کردند با او سپاهیان بسیار پس سستی نکردند مرآنچه رسید ایشانرا

فِي سَبِيلِ اللهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ١٤١

در راه خدا وضعیف شدند وفروتنی نکردند وخدا دوست دارد شکیبایان را

مر محمد هست او غیر ار رسول — قد خلت من قبله یاذا العقول — انبیا بودند بر خلقان دلیل — پس اگر او مرد یا گردد قتیل

همچنانکه آن رسولان وان نقات — هریکی شد پیش از این مقبول ومات — منقلب گردید بر اعقابشان — سوی دین اول و آدابشان

شد عقب رفتن کفایت زر ابداد — وانکه برگشت از عقب بر رو فتاد — بر خدا هرگز زیانی کی رسد — گر شما از دین او گردید رد

زود پاداش او دهد برشاکران — که شدند اندر سپاسش امتحان — یافت این آیت برون اندر احد — کز غلط گفتند احمد کشته شد

در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل

پس سوی دین خود گردید بار — رفت خون اردین اسلام امتهار — این از احمد از شیاطین منتشر — بین مردم گشت و هردم مشتهر

زین خبر اسلامیان از کارزار — مبهرم گشتند و ناچار از فرار — گفت ابلیسی بنامی که بد فریبنصر — در میان مسلمین بر وجه حصر

کای گروه از حق بگشته شد حیرالوری — زنده است آنکو فرستاده ورا — بعد پیغمبر کشید آنرا که کرد — حکم از حق تاعدو یعنی نبرد

میگریزید ازحه رو زین کارزار — زنده ماندن بعد ازاین ننگست و عار — کشته باید شد برانکو کشته شد — مردنش ما را براین سررشته شد

پس جهان کو مرده همایست مرد — دین حق بردست حق باید سپرد — میگریزید ای گروه آخر کجا — دور دست است این رندگانی بهرما

زندگی زین پس بمانسگ وفجاست — بعد مردن جایگه هم دورجست — همچنین آیت رسید از کردگار — کانبهرام اهل دین از کارزار

بار گشتن بر عقب ناشد یقین — پس بود زشت ارتدادی اینچنین — بر خدا باید ضرر دین ارتداد — آید آنرا که گریزد از جهاد

میگریزید از حیوة بی عوض — بی وقف جانب موت و مرض — میگریزید از بقای سرمدی — بر فنا و فوت و فقدان و ندی

میگریزید از حضور پادشاه — سوی غول و رجم مارو قعر چاه — پس ملایک یا ملک خوئی شدند — گفت احمد زنده است و میگرید

بار گردید ای مهان بردور او — وصف او گیرید و ضرو ضور او — او نمرده است ازمیرد هم خدای — دین او را تا ابد دارد بپای

پس فرار اندیش او ار کیش اوست — خون شود بیگانه کس گر خویش اوست — هر که را خواهد نمیراند بحال — حر بنادن حق بوقت اجلی

جان بود یعنی بدست ذوالجلال — خواهد ازماهم ثواب اخروی — تا بدل گردد در آید حاملهٔ

میدهیم آنرا که اجر دنیوی — میفزاید در بوا و نعمتش — بهرهٔ دنیا و دین بر وی رسد

اجر شاکر را بمرد حدمتش — ضعف و سستی واستکانت یا غلق — مع بد از امت گروهی بیشمار

به برایشان آمد اندر راه حق — بودشان این از شکیبائی بکار — برد شاهانرا بر ایشان موکشان

وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا

وبود گفتارایشان جز آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز بر ایما گناهان ما را واز حد گذشتمان را در کارمان وثابت دار قدمهای ما را ویاری کن ما را

عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَآتَاهُمُ اللهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٤٢

بر گروه کافران پس دادشان خدا ثواب دنیا وخوبی ثواب آخرت وخدا دوست دارد نکوکاران را

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَي أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ١٤٣ بَلِ-

ای آن کسانیکه ایمان آوردید اگر فرمانبرید آنهارا که کافر شدند برگردانند شمارا بر پاشنهاتان پس گردید زیانکارانرا بلکه

اللهُ مَوْلٰىكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النّٰاصِرِينَ ١٤٤ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمٰا أَشْرَكُوا بِاللهِ

خدا صاحب اختیار شما و اوست بهترین یاری کنندگان زود باشد که اندازیم در دلهای آنانکه کافر شدند ترس را بآنچه شرک آوردند بخدا

مٰا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰانًا وَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظّٰالِمِينَ ١٤٥

مادام که فرستاده نشده بآن حجتی و جایگاه ایشان آتش است و بد است جایگاه ستمکاران

می نبود آن مردمان کفتارشان — غیر از این در باطن و اسرارشان — آن قالوا ربنا اغفر لنا — ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا

تو ببخش اعنی که ازما ای غفور — دست و اسرافی که هست اندر امور — هم بدار اقدام ما ثابت بدین — هم بنا منصورمان بر کافرین

دادشان پس حق نصیب دنیوی — هم نیکوئی ثواب اخروی — حق دهد نصرت بقین ابرار را — دوست دارد عبد نیکو کار را

آنگسانکه کافرند و بد نشان — گر برید ای مؤمنان فرمانشان — بار بر اعقابتان گردند رد — منقلب گردید بر خسران بد

یعنی از باور کنید اندر احد — زان خسیسان که محمد کشته شد — بلکه حق مولی و هم یارشماست — بهتر از هر ناصری بیشك خداست

در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار

با پیمبر گر نماند هیچکس — حیدر صاحبقران از همه بس — هر کسی گر رفت گو رو باك نیست — مانند آنکس مثل در لولاك نیست

تو بمان ای آنکه پاك از هر مسی — نیست حاجت بر وجود دیگری — ای ولی حق که پا تا سر هشی — ناطق از هر مطمعی و حامشی

در وجود خویش فرد و واحدی — خود یکائی ذاتت شاهدی — بیع بر گیش نوت حولان نست — نیست کس رود بومیدان تست

حفظ جان خود کن احمد جان تست — جمد روزی در سرا مهمان تست — او حبیب تست چون داری شکیب — رود تنهائی و محنت زین حسب

قطرها بر بحر حق پهلو زدند — سنگ ریزه‌دان وروی او زدند — صبر تو چند از بقدر وزن تست — وان سنگ ووزن کس باید درست

صبرزان داری که بینی عمرو زید — مطلقند از هستی خود یا بقید — نیست محتاج امتحانی ای امیر — خود تو از فقدان ما بودی خبیر

حز تو مطلق کو رهید ممکنات — گو مقید باش خلق ای نور ذات — بر ظهور خود بتابد آفتاب — گو بمانند این زراری در حجاب

هم تو آگاهی ز اسرار همی — راچه عمری رفت تا عدا ارصمی — هم تو دانی در شداید در عقد — گر رغیری خواستم وقتی مدد

هرچه شکستند بال و پر مرا — بار دادی شهر دیگر مرا — شکر ها دارم من از اکرام تو — می پرم هر سو نگردد پاه تو

گر رسیدم رنج و خواری ساعتی — رفته بود ازمن خطا و غفلتی — عذر خواهم گرچه آن بقدر بود — لی غلط این حرف هم تقصیر بود

بنده سرتا پا خطا و عجلت است — بهر عاصی وعده‌های رحمت است — رحمت را بیما حیجون کسی

وارهاندی هم دو صد مارم رغم — هر چه دیدی لعرش اعمن دمیده — وقت میدان است برکش ذوالفقار

ترس افکن کافرا را در قلوب — حون توئی ذوالسیف و کشاف الکروب — که شد نازل مر آنرا حجتی

آتش ایشار است ارحق جایگاه — نیست سوی الظالمینشان شد نناه — که ابو سفیان سوی مکه شد

مشرکان گفتند با هم در مقال — از حه ما باقی نهادیم این قتال — تا نماندی هیچ از آنها غیر ناه

نار باید گشت بر دنبالشان — بهر نعی و قتل و استیصالشان — ز عبی آمد پس برایشان دروقوع

کرد آن ناحارشان بر نارگشت — راسکه رعب وحوفشان ازحد گذشت — هم ز کید دشمنان شد یاورش

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّٰى إِذٰا فَشِلْتُمْ وَتَنٰازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ

وبدرستیکه راست کرد شما را خدا وعده خود را چون بکشید آنها را باذن او تا چون بددلی کردید و منازعه کردید در امر و نافرمانی کردید

مِنْ بَعْدِ مٰا أَرٰاكُمْ مٰا تُحِبُّونَ ١٤٦ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيٰا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ

پس از آنکه نمود بشما آنچه دوست داشتید از شما کیست که میخواهد دنیا را و از شما کیست که میخواهد آخرت را پس گردانید شما را

عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفٰا عَنْكُمْ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ١٤٧ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلٰا تَلْوُونَ عَلٰى

از ایشان تا بیازماید شما را و بدرستیکه عفو کرد از شما و خدا است صاحب فضل بر گروندگان هنگامیکه دور میرفتید و نمی ایستادید بر

أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰاكُمْ فَأَثٰابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلٰا تَحْزَنُوا عَلٰى مٰا فٰاتَكُمْ وَلٰا

احدی و رسول میخواند شما را در عقبشان پس جزا داد شما را غمی بغمی تا اندوهگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما و نه آنچه

مٰا اَصٰابَكُمْ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ١٤٨ ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُعٰاسًا يَغْشٰي طٰآئِفَةً

رسید شمارا وخدا آگاه است بآنچه میکنید پس فرو فرستاد بر شما پس از غم ایمنی پنکی که فرو میگرفت طایفه را

مِنْكُمْ وَ طٰآئِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجٰاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنٰا

ازشما وطایفه که تحقیق نعما داخته بود ایشارا خودهاشان گمان میبردند بجدا غیر حق را گمان جاهلیت میگفتند آیا مارا

مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ يُخْفُونَ فِي اَنْفُسِهِمْ مٰا لٰا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ

از امر هیچ چیزی بگو بدرستیکه امر همه آن مر خدا راست پنهان میدارند در نفسهاشان آنچه را آشکار نمیکنند برای تو میگویند اگر

كٰانَ لَنٰا مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ مٰا قُتِلْنٰا هٰهُنٰا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

بودی مارا از امر چیزی کشته نمیشدیم در اینجا بگو اگر بودید در خانهایتان هر آینه می آمدند آنانکه نوشته شده بود بر ایشان

الْقَتْلُ اِلٰى مَضٰاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مٰا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مٰا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللّٰهُ

قتل تا بکشتنگاهشان و تا بیازماید خدا آنچه را در سینه‌های شماست و تا خالص گرداند آنچه در دلهای شماست و خدا

عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ١٤٩

داناست بذات سینها

برشما حق وعدهٔ خود کرد راست
چون کشتید امدادشان کاذن خداست
پس شما بد دل شدید اعصی حمون
پس فرو فرستاد بر شما پس از غم ایمنی پنکی که فرو میگرفت طایفه را

بنسان افتاد در امر اختلاف
سوی عصیان رو نمودید از مصاف
بعد از آنکه برشما نموده بود
ازشما وطایفه که تحقیق نعما داخته بود ایشارا خودهاشان گمان میبردند بجدا غیر حق را گمان جاهلیت میگفتند آیا مارا

بود نصرت بر عدو محتو بنسان
بر شما داد آنچه بد مطلوبتان
از شما بعضی بدنیا مایلند
از امر هیچ چیزی بگو بدرستیکه امر همه آن مر خدا راست پنهان میدارند در نفسهاشان آنچه را آشکار نمیکنند برای تو میگویند اگر

پس شمارا کرد رایشان منصرف
باز بودید اندر آن هم مختلف
فرقهٔ گشتید بعد از انهزام
بودی مارا از امر چیزی کشته نمیشدیم در اینجا بگو اگر بودید در خانهایتان هر آینه می آمدند آنانکه نوشته شده بود بر ایشان

هم بپیغمبر نمائید اقتدای
بیسبد این فرقه عاصی بر خدای
واختلاف بعض دیگر بد خلاف
قتل تا بکشتنگاهشان و تا بیازماید خدا آنچه را در سینه‌های شماست و تا خالص گرداند آنچه در دلهای شماست و خدا

دانکه دو فضل است حق بر مؤمنین
بدهد افزون نعمت دنیا و دین
چون بشد بر عصیان منهزم
داناست بذات سینها

فی شما را بود در آن درنگ
فی شناسا مرد را از خار و سنگ
حوبکه میرفتند بالا در فرار

از قفا میرد صدا او هر دمی
لیك بد پاداشتان غم بر غمی
مصطفی میخواندتان در جستجو

غم دیگر استماع آن خبر
که بمیدان کشته شد خیرالبشر
بد غم اول شما را انهزام

تا نباشید این چنین اندوهناك
رانچه شد فوت از شما هم دست پاك
غمّ دیگر آن ندامت از فرار

بر شما پس کرد بازل بعد غم
حوان امنیت چو بوشی بعد سم
حق بر آنچه میکنید از خیر و شر

برغلط افکندشان نفس حرون
باعث اندوهشان بود آن ظنون
آنچنان حوابی که قومی از شما

که دهد بر احمد آیا حق ظفر
این بباید هیچ ما را در نظر
بر خدا بردند بر نا حق گمان

گو برایشان امر یکجا باخداست
هرچه خواهد میکند یعنی راست
وعدهٔ حقشان توهم آمد دروغ

مستقر دارند یعنی در سباق
از تو آن اندیشه و شك و نفاق
همتشان در نفسها این سوء ظن

گو شما بودید گر در خانه ها
وانکه بروی قبل بد جمع از قضا
گرکه ما را بود در نصرت دلیل

کاردار اندهر ایشان فخر بود
حق شمارا زان در ایمان آزمود
کشته میشد همچنان در مضجعش

حق بود آگاه بر سر صدور
ظاهر آید تا هنر ها از عیوب
مبهرم گشتید از اعدای دون

لیك شیرین ز امتحان یابی رشور
روی اقبال و ظفر اندر شهود
بعض دیگر آخرت جو از دلند

آنچه باشد در صدورو درقلوب
منصرف تا بار گیرید استقام
لیك حق کرد ازشما آنهم معاف

ملتفت نی بر کسی را عیارو بار
یا عباد الله الیّ ارجعوا
عم دیگر انفعال از خاص و عام

غمّ دیگر برك امر کردگار
پیش از ایجاد شما دارد خبر
درعش افتادند و رفتند ازخطا

آن گمان کز جاهلیت بد نشان
که بامر آیا رسد ما را فروغ
مخفی نی آشکار و بر علن

کی رحال ما چنین گشتی قتیل
چاره نز موست اندر موقعش

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطٰانُ بِبَعْضِ مٰا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا

بدرستیکه آنانکه پشت گردانیدند از شما روزیکه روی بروی شدند دو جماعت جز این نیست لغزانیدشان دیو رجیم بسبب برخی از آنچه کسب کردند و بدرستیکه عفو کرد

اللّٰهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ١٥٠ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قٰالُوا

خدا از ایشان بدرستیکه خدا آمرزنده بردبار است ای آن کسانیکه ایمان آوردید میباشید شما مانند آنانکه کافر شدند وگفتند

لِاِخْوَانِهِمْ اِذَا ضَرَبُوا فِي الْاَرْضِ اَوْ كَانُوا غُزًّي لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَامَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ

برادرانشان چون سفر میکردند در زمین یا بودند غازیان اگر میبودند نزد ما نمی مردند و کشته نمیشدند تا بگرداند

اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱۵۱ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي

خدا آنرا حسرة در دلهاشان وخدا زنده میکند ومیمراند وخدا بآنچه میکنید بیناست واگر کشته شدید در

سَبِيلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۱۵۲ وَ لَئِنْ مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَى اللّٰهِ

راه خدا یا مردید هرآینه آمرزشی است از خدا ورحمتی بهتر است ازآنچه جمع میکنند واگر مردید یا کشته شدید هرآینه بسوی خدا

تُحْشَرُونَ ۱۵۳ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ

محشور میشوید پس برحمتی از خدا نرمی کردی مرایشان را واگر بودی بدخوی سخت دل هرآینه پراکنده میشدند از حوالی تو پس درگذر

عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۱۵۴

از ایشان وآمرزش خواه مرایشان را ومشورت کن با ایشان در کار پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا در سنکه خدا دوست دارد توکل کنندگان را

اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ اِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللّٰهِ

اگر یاری کند شمارا خدا پس نیست غلبه کننده مر شمارا و اگر وامیگذارد شمارا پس کیست که یاری میکند شمارا از بعد او و بر خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۵۵

پس باید توکل کنند گروندگان

عیر از این نبود که شیطان خواندشان
بر عناد خویش چون پروردگار
می نگهبی بهر احوالشان چنین
گرکه مسودند پیش ما مکین
این سخن گویند یعنی از فساد
کشته گردید از شما اندر رهش
یعنی از اموال و ارواح و بنین
آزمان دست نگیرد هیچ اران
نیست گر است فقیر و مفلسی
ورکه گردی کشته اندر کارزار
واهل رضوان ازپی احلال تو
جان عاریت یکی دادی بدوست
رحمت من سابق آمد بر غضب
تا برحمت خلق ریسده شوند
گر بگیری سخت هم گردد سخت
پس تو نرمی کن که سلطان کلی
عفو کن خواهند چون تو معذرت
عاقلان دانند و میرسند باز
رفته رفته تا امام و تا رسول
داشت با اصحاب دایم مشورت
در مقام مشورت گفتی چنان
لیك باشد شرط در وی اتفاق

آنکسانکه بار گشتند از شما
ور طریق مردمی نعراندشان
جمله آمرزیده است و بردبار
چونکه میرفتند آنها در رمس
کشتن و مردن بدشان بالیقین
نیست تا گردند مردان از جهاد
یا نمیرید آنزمان که شد گهش
وانچه گیرد دامت در راه دین
میروی بیرون بحسرت از جهان
زور تنهائی نداری موسی
تا نمیری یا رضای کردگار
مکسد آن جمله استقبال تو
چون تراوواردشوی جان تواوست
هم برحمت خلق را کن حق طلب
چون کنی سخت برا کنده شوند
گر شدکس سخت راقبالست و بخت
تا نگیرد خار دامان گلی
پس ایشان خواه از حق مغفرت
هر بپرسد نیست دانا برجواز
که بد او سرخیل و سلطان عقول
تا نماید راه عقل و آخرت
کآمد آیدم وحی حق برفق آن
اختلاف اریافت دوراست از سیاق

دو جماعت چون نمودند القا
رانچه کردند اکتساب از ظلم و سهو
می نباشد اهل ایمان را کسان
یعنی از بهر تجارت بر سفر
تا ندامت گردد ایشان درقلوب
حق نماید زنده هم میراند او
هست آن آمرزشی از حق فزون
که بقهر از حمله باید کند دل
آزمانت حز عمل نبود رفیق
آنچه کردی جمع نگذاری بجا
وقت رحلت آیدار حق هردمت
تا شوی وارد بدرگاه کریم
پس بایشان ای رسول رحیم
رفق کن یعنی به سختی درسخن
زانکه درمردم طبیعت غالب است
بر بوورکس سخت یاسرکش شود
طبع سرکش یعنی اندر انقلاب
شور با ایشان کن اندر کارها
هر که داند بیش پرسد بیشتر
بود ازحق صاحب تنزیل و وحی
آنکه با او همدل و هم ریشه بود
گفت زان اجماع امت حجت است
چون معارض یافت ظاهر یا خفی

لیك حق فرمود ارایشان جمله عفو
که بحق کافر شدند از خشت خان
تا بخسبك دشمنان بهر ظفر
جاهد ابرا یار دارید از حروب
هر عمل را بند و هم داند او
رحمتی نیکو تر از ما یجمعون
وقت جان کندن تهی دست و خجل
یار موفق است وطاعت درطریق
بهر عیری میروی حوار ارسرا
فوج رحمت بیش از آن عالمت
تا حه بینی از لقایش دمبدم
کی تو نرمی و سخا در دعویم
جونکه دانی تا خلایق رفق من
کن نومطعی که آسان جازیست
مستحق دوزخ و آتش شود
میکردد خیره حلقارا حجاب
باش همدل در روش با یار ها
این دلیل عقل باشد در بشر
صادر ازوی حکم امر وحکم نهی
علم وعقلش برتر از اندیشه بود
زانکه عقل کل معین امتست
حسن عقلی گردد ازوی منتفی

عزم چون کردی توکل کن بحق
نکیه بر حق یا ولی میکن بعزم
پس بحق کی نکیه کان سلطان ورد
گر شما را میکند یاری خدا
پس توکل مؤمنانرا بر خداست

بی توکل بیست عزمی بر سبق
نیست ورنه عزم واجماعت رحزم
دوست دارد آنکه بروی تکیه کرد
کس نگردد هیچ غالب بر شما
اوست یار آنکه یار اولیاست
هم مراورا بست برحزبی بیار

گر بعزمت هست عیبی درامور
عزمها وقتی شود عزم درست
چون نمودی نکته راو یابی مدد
ور شما را اوکند مخذول وخوار
از پی باشد خجالت تا پسند
بر حیات تا شود دستش دراز

آن توکل راو برد عجب وقصور
کاتکالت هست بر عقل نحست
فاش وپنهان در امورو عزم خود
کیست زان پس که تواند بود یار
آنکه هرحریست پیش اوزبد

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

ونیست مر پیمبررا که خیانت کند وکسیکه خیانت کند بیاید بآنچه خیانت کرده روز رستخیز پس تمام داده شود هر یکی را جزای آنچه کسب کرده

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٦١ أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ

وایشان ستم کرده نشوند آیا پس کسیکه پیروی کرد رضای خدارا چون کسست که بازگشت کرد بخشمی از خدا وجایگاه او دوزخ است وبد است آنجا

الْمَصِيرُ ١٦٢ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ١٦٣ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ

بازگشت ایشان مرتبها اند نزد خدا وخدا بیناست بآنچه میکنند بتحقیق منت گذاشت خدا بر گروندگان چون برانگیخت

فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا

درایشان رسولی از خودهاشان که بخواند براشان آیتهای او واو پاك کند شان و بیاموزدشان کتاب وحکمت را واگرچه بودند

مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ١٦٤ أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا قُلْ هُوَ

از پیش هر آینه درگمراهی روشن آیاوچون رسید شمارا مصیبتی که بتحقیق رسانیدید دوچندارا گفتید از کجاست این بگوآن باشد

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٦٥ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ

از نزد خودهاتان بدرستیکه خدا بر همه چیزی واناست وآنچه رسید شمارا روزیکه روبرو شدند دو جماعت پس بادن

اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

خداست وبتاند تا گروندگان را

واکه آید بروی از راستی
میرسد بر هر کس آنچه کرده کست
یعنی از حق یافته بر خشم رو
اوست بینا بر همه اعمالشان
که رسولها شان در اشان مرسلی
هم کتاب و حکمت آموزاند او
بر شما آیا رسد چون یك محن
بر ك امر حق و فرمان رسول
در احد هم داشت یعنی قدرت او
دیده را بر هم نهی گوئی چرا
آن اصابت پس بادن حق رسید
دیده بکشا تا که آید ادن حق
نادراست ار کس شود غالب بحرب
گرچه پس نادر بود لیك اندر آن
گرکه میدان پرز زبر وشر بود

راستی باید بر او جز کاستی
بر کسی ناید ستم در قسم وحسب
دوزخست و جای بد مأوای او
وانچه باشد در امور آمالشان
می بر انگیزاند فرد و اهلی
خود براشان را مر حق نگهبانو
که دوچندان مثلش آمد در عدن
شد براین خواری سبب بعد ارة قول
که شما را عالب آرد بر عدو
من بدیدم نیست از جهل و عمی
بر شما دانید آنرا اهل دید
پس سببی نقشها را بر ورق
با وجود برس وبیم از قتل وضرب
باعثی باشد هویدا یا نهان
بهر او چون عرصهٔ تحقیر بود
لاجرم فرمان حق بود آنکه او

میرسد روی عمل آن عمل
آنکه آنا خواست خوشبودی حق
ربها دارد آنها بر نشان
از خدا مدت بود بر مؤمنان
بهر ایشان خواند آیات خدا
گرکه میبودند چون ما قبلشان
از کجا گفتند این آمد بما
حق بهرچیزیست قادر در امور
لیك هم میبود موقوف آن مهم
چون شما با مشرکین اندر احد
چشم چون برهم نهی اذن خداست
کس نخصم اردرغزا هارب شود
هارب ارچه مؤمنست وحق طلب
بود حیدر بی مهابا در نبرد
میشدی تنها وخندان سوی رزم
غالب آید روز میدان بر عدو

رود رستاخیز از غل و دغل
هست چون دارای خشم ار ماسبق
برد حق هر ریبهٔ باشد عیان
مؤمنانرا هم بود دین امتحان
پاکشان سازد ز ارجاس هوا
حز بگمراهی نبودند از نشان
گوکه بود آن وارد از نفس شما
نیست هیچ ادبهر او عجز و قصور
که نگردید از نهیی منهزم
رو بروگشید و شد جریکه شد
که ببینی آنچه میدیدی توراست
نیست فرمان که بر او غالب شود
گر شود غالب نباشد بی سبب
ران شد مغلوب ازمردان مرد
همچوشه تا شاهدی درعرش وبزم

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا

وتابداند آنانرا که نفاق کردند وگفته شدمرایشانرا که بیائید کاررار کنیددر راه خدا یادفع کنید گفتند اگر میدانستیم کارزار کردن

لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ ۱۶۷ يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

هرآینه متابعت میکردیم شمارا آنها مر کفررا آنروز نزدیکتر بودند ایشان مرایمانرا میگفتند بدهنهاشان آنچه نیست در دلهاشان

وَ اللهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ۱۶۸ اَلَّذِينَ قَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ اَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ

وخدا داناتر است بآنچه پوشیده میدارند آنکه گفتند مر برادرانشانرا ونشستند اگر اطاعت ما میکردند کشته نمیشدند بگو پس دفع کنید از

اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۶۹ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ

خودهاتان مرگرا اگر هستید راستگویان ومپندارید البته آنانرا که کشته شدند در راه خدا مردگان بلکه زندگانند

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۱۷۰ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ

نزد پروردگارشان روزی داده میشوند شادمانند بآنچه دادشان خدا از فضل خود وشادمانی میکنند بکسانیکه ملحق نشده اند بایشان

مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۱۷۱ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللهَ

از بعدشان اینکه نیست خوفی بر ایشان ونه ایشان اندوهناک شوند شادمانی میکنند بنعمتی از خدا وفضلی وبدرستیکه خدا

لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۷۲

ضایع نمیکند مزد گرویدگانرا

تا بداند کان دو رویان آشکار
یعنی اندر راه حق کوشند سخت
می نگردند ازدیم آگه ز حال
سوی کفر آرو رانشان اقربند
این نباشد غیر عذری در مهم
بردی از فرمان ما در کارزار
می بپندار آنکه اندر راه حق
شادو خورسند ازفرو بیها که داد
گر نه با ایشان بعینی ملحقند
بیند ارکس در حضور کردگار
بستشان ازقتل وغارت برس وغم
یا چوخوف ازآنکه فرزندان او
ورکه هم مانند خندی درجهان
جانش دائم درحریم حق بطوف

گفته شد آنند خون در کارزار
با محمد را بروں بدید رخت
که کشند آن مشرکین آخر قتال
با ایمان گرچه صاحب مدهشند
حق بود دانا بسر مکتم
کی شدندی کشته آن مردان کار
کشته گشتند از جهود ما سبق
حق برایشان خون برآن بوداعتماد
در قتال مشرکین یار حقند
میکشد آن و تبارش کاردار
یا که شد از قدرمی یکقطره کم
میشوند از فضل حق مهمان او
درمعاش است او کفیل آن مهان
چیست اورا دردوعالم حزن وخوف
کی شود در برد رب العالمین

یا کشند از دشمنان سد شعور
بعد ازاں کورا بخود دادید راه
بیروی کردید ما هم با شما
بر زبان گویند چیزیرا که نیست
آنکه مگویند با اخوان خود
بارگو دارند گر گویند راست
مرده اند ایشان که برد کردگار
همچنین مستشر از آل و تبار
ور بایشان نوبتی ملحق شود
مرحبا گوید خداشان در مقال
اوچه غم دارد که دنیا سرسر
میشوند اعنی بفرمان رسول
شاد آنکس حق بود یارو ولی
شادمان از نعمت و فضل خدا
ضایع و نابود اجر مؤمنین

تا نمائیدش ز حد خویش دور
باشد این سستی دگر عیب وگناه
در قتال آن جماعت بی خطا
هجشان درقلب وحق داند که چیست
قاعد و فارغ ز حال نیك و بد
موت را از نفس خود کام خداست
زنده دل باشد وارحق زندی خوار
که کشند ازبعد ایشان کاردار
همچوایشان رهی فضل حق شوند
شادی او بیکران از ابتداء و آل
شد ز سلطان فنا فیر و زبر
دره حق کشته بی نقص و نکول
ورحقش مرآت حق شد صقلی
کآن ندارد در فروی انتهی

اَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا اَجْرٌ

آنانکه اجابت میکنند خدا ورسولرا از بعد رسیدن بایشان جراحت از برای آنانکه نیکوئی کردند از ایشان وپرهیزکار شدند مزدی

عَظِيمٌ ۱۷۳ اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيمَانًا وَ قَالُوا

بزرگست آن کسانیکه گفت مرایشانرا مردمان بدرستیکه مردم بتحقیق جمع شدند از برای شما پس بترسید از ایشان پس افزود ایشانرا ایمان وگفتند

نصف الجزو

حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ١٦٨ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوٓءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ

بس است مارا خدا وخوب کارگذاریست پس برگشتند بنعمتی از خدا وفضلی مس نکردشان بدی وپیروی کردند خوشنودی

اللّٰهُ وَاللّٰهُ ذُوفَضْلٍ عَظِيمٍ ١٦٩ إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ

خدارا وخدا صاحب فضلی است بزرك جز این نبود آنکه شیطان میترساند دوستانش پس مترسید از ایشان وبترسید از من اگر هستید

كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٠ وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللّٰهُ

گرویدگان وباید اندوهگین بسار یدت آنان که میشتابند در کفر بدرستیکه ایشان ضرر نمیرسانند خدارا چیزی میخواهد خدا

أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٧١ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ

که نگرداند برای ایشان بهره در آخرت واز برای ایشاست عذابی بزرك بدرستیکه آنانکه خریدند کفررا بایمان البته

يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٢ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ

ضرر نمیرسانند خدارا چیزی وبرای آنهاعذابیست پردرد وباید که نپندارند البته آنانکه کافر شدند که مهلت دادن ما ایشانرا بهتر است برای خودهاشان

إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٧٣ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

مهلت نمیدهیم ایشانرا مگر بیاد کنند گناهرا وبرای ایشاست عذابی خوار کننده نباشد خدا که وا گذارد گرویدگانرا بر آنچه شما برایید

حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ١٧٤ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِي

تا جدا سازد پلیدرا از پاکیزه ونباشد خدا که مطلع گرداند شمارا بر غیب ولیکن خدا برمیگزیند

مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَآءُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ١٧٥

از رسولانش هر که را میخواهد پس بگروید بخدا ورسولانش واگر بگروید وبپرهیزید پس شمارا مزدیست بزرك

آنکسانکه استجابت از خدا خواستند اندر جهاد و در غزا
وانکه احسان کرد و پرهیز از ضلال مزد او باشد بزرك از ذوالجلال
گشته اند اعنی مسلمانان فزون از شما خواهند ایشان رخ بخون
این سخن شد باعث ضعفشان مؤمنانرا هم فرود ایمانشان
حسبنا گویند یعنی که خدا بس بود ما را پناه از ماسوی
نیست حاجت بر کس او چون پشت ماست حاتم افعال در انگشت ماست
پس بفضل و نعمتی گشتند بار از خداکان بود دور از ماحوار
تابع خوشنودی ایزد شدند در شدائد ناصر احمد شدند
یعنی اندر علم حق ایمانشان بود ثابت و اعلا و شانشان
یعنی آنانرا که هم حبس وبند در نفاق و بند دلی محکم پیند
آنکه نرسد الحذا او عالمست کی ز تخویف شیاطین هارست
وانکه جزی نرحذا نایدریان اندفاق کفرو کیش این و آن

با پیمبر بودشان پیوستگی بعد از آن کز جنگشان بدحستگی
گفت اشانرا همانا مردمان مجمع شد برشما پس ای مهان
پس بترسید و یکی یکدل شوید پیش از آنکه حوار و مسأصل شوید
با پیمبر یکدل و یکرو شدند ثابت اندر دین او تا او شدند
آنکه شد دردین خود مارا دلیل هم بود در کارمان نعم الوکیل
اینچنین عزمی کجا باشد عجب گر بصرت گشت ایشانرا سبب
نامد اشانرا بدی از قتل و ضرب حوفشان در قلب اعدا بد بحرب
ویژه الحق صاحب فضل عظیم مؤمنانرا ثبت در لوح قدیم
مدهد تخویف شیطان لعین اولیای خودشرا از مؤمنین
پس مترسید از دو ایمان صادقید چون مترسیدید بیشك فایقید
هم مشو محزون نماید از شتاب در نفاق و ارتداد و ارتیاب
خواست حق تا بود اندر مقدرت بهر ایشان بهرهٔ در آخرت

در نفی جبر واثبات تکلیف

آید اشکالی در این ابیات اندکی برکسی کش نیست آگاهی یکی
یعنی او خواست فاعل مضطراست خواست یعنی بود عالم حق برآن
کی بفعلش صانعی خواهد ضرر جبر در افعال حق نبود درست
هم بخلق خود رؤف اندجزء و کل ناکنند آگاهشان از رسم و راه

لی که خواهد بهر مخلوقی زیان
لانکه عالم بود وقادر اندنخست
بر فضای مه رسد از قعر چاه

پس نخواهد بندهٔ را در ضلال
ناقصارا هم رساند بر کمال
لیك ارادهٔ اوست نا افعال صم
چون کسی فعلی گذشت آن درقلم

میروی ره میرسی بر منزلی
ره برفی ساکن اندر محملی
باشد اندر هردو فعلت در مدار
آن ارادهٔ مشتش همراه و یار

در سکوت کس نگیرد جای تو
واندر آن رفتن ببندد پای تو
همچنین دان همه افعالی که هست
اردتست ارخوب رهن مشیتست

کفر را آنکه بر ایمان خرید
روزگار خود بباطل میبرید
چیزی ارآن بر خدا ناردد ضرر
بلکه ایشانرا عداست و شرر

تا ببیدارند اندر عمر و جان
ارچه مهلت داد حق بر کافران
یا که مهلت بهرایشان بهتراست
بلکه این مهلت عذاب و کیفراست

هستشان زین مهلت افزون جرم و کین
هردم ایشانرا عذابی شد مهین
نمریش ارباشد ارداش خوشتر است
ورنه هرآتش جحیم وآتش است

واگذارد مؤمنانرا کی خدا
اندرآن چیزیکه هستید ارخطا
یعنی از شرك و نفاق و بد دلی
که شمائید اندر آن اد حاهلی

تا که نماید خدا بدرا زخوب
هم نسازد دیده ورتان بر غیوب
تا شناسید آن هنر ها را زعیب
نیك و بد را بنگرید از چشم غیب

آنچنانکه دیده رند دیده ور
بوریان و ناریانرا سر بسر
نا پیمبر گفت گر خواهی تمام
وانمایم من ولی را از عدو

گفت اورا احمد ابن بود عجب
کیست خار و کیست گل بی لمس و بو
گردده حق چشم اوبرغیب بار
آنکه دید او بدگلی ازگلشنی

لیك برچشم از نباشش نطق و لب
گر فرو بندد چشم جان مالیده بود
بگروید از برخدا و بر رسول
حامی از جو جوشهٔ از خرمنی

بر گزیند هرکرا خواهد خدا
بنگرید این بود اجر عظیم
بار ببیند آن حقایق را اصول
مؤمنانرا این بود اجر عظیم

مزد هر عامل بقدر سعی اوست
ناچه باشد طرف کس جویا سواست

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ ۱۷۶ سَيُطَوَّقُونَ

وناید پندارند آنانکه بخل میورزند بآنچه داد ایشانرا خدا از فضلش که آن بهتر است مرایشانرا بلکه آن بدتر است مرایشانرا زودی طوق کرده شوند

مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۱۷۷ لَقَدْ سَمِعَ

آنچه را بخیلی کردند آن روز قیامت ومرخدا راست میراث آسمانها ورمین وخدا بآنچه میکنید بیناست وآگاه بدرستیکه شنید

اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

خدا گفتار آنکسانکه گفتند بدرستیکه خدا محتاج است وما بی نیازایم زود باشد که بنویسیم آنچه گفتند وکشتنشان پیغمبرانرا بناحق

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۱۷۸ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۱۷۹

وگوئیم بچشید عذاب آتش سوزانرا آن بسبب آنچیزیست که پیش فرستادند دستهای شما وآنکه خدا نیست ستمکار مر بندگانرا

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ۱۸۰ قُلْ قَدْ

آنانکه گفتند که خدا عهد کرد باما که ایمان نیاریم برسولی تا آنکه بیاورد برای قربانی که بخورد آتش بگو بحقیقت

جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۸۱ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

آمدند شمارا رسولان پیش ازمن بامعجزات وبآنچه گفتید پس چرا کشتید ایشانرا اگر هستید راستگویان پس اگر تکذیب کنند ترا

فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۱۸۲

پس بحقیقت تکذیب کرده شدند رسولان چند پیش از تو که آمدند بامعجزات وزبورها وکتاب روشن کننده

می نپندار آن بخیلانرا که داد
حق برایشان مالها افضل و داد
بهر ایشان بهتراست آن مالشان
بلکه بد تر باشد و قالشان

در قیامت راچه بخل آورده اند
طوق گردنشان ز آتش کرده اند
مالشان گردد بصیب دیگران
اوبدوش خود نشد وزری گران

هست میراث سموات و زمین
از خدا کار است عالمرا چنین
داند اعمال بخیلان او همه
میکند آنچه از شرور و مظلمه

حق شنید آنها که گفتند ازمجاز
هست حق محتاج و ما بس بینیاز
این بوشه شد برایشان دورق
وایکه گفتند انبیا را غیرحق

هست این محفوظ تاروزی مصدق
که جزا یابند از نار حریق
آنزمان گردند آگاه اشقیا
از غنای حوش و محتاجی ما

اینزمان زودآید ایشانرا نه دیر
کیست تا داند مسکین و فقیر
حقتعالی گوید ایشانرا چه شد
روزوزورو مال و اموالی که بد

درکجا رفت آنهمه اوضاع و جاه
که نماند اینك شما را غیر آه
روی زردوسینه تنگ ولب کبود
آید ایخانان بکار آنها که بود

نك چرا نالید چون کلب و گراز
پیش من که بر شما بودم بیار
این برآن باشدکه نفرستاده پیش
دستهاشانرا کتساب وسعی خویش

یعنی آن بار حریق و حای بد | کرده اند ایشان مهیا بهر خود | کی کنند بر بندگان خود ستم | آنکه کرد ایجاد عالم از کرم
تا نبی گفتند اخبار یهود | کرده با ما عهد خلاق الوجود | که بشخصی نگرویم از مرسلین | جزکه آن قربانی آرد در زمین
که نماید آتش آن قربان قبول | تو بیار آنرا اگر هستی رسول | گرکه آتش خورد آن قربان تو | ما بریم از جان و دل فرمان تو
گوکه پیش ازمن رسولان آمدند | بر شما با آیتی ظاهر شدند | ارچه کشتید آن مهارا گر شما | راست میگوئید بیروی و ریا
کرد تکذیب تو تنها نی یهود | رسم ایشان انرسل تکذیب بود | کی آمدند ازپیش بمثل و نظیر | با کتاب و معجزاتی بس منیر

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ

هر نبی حشنده‌است مرگ‌را وحراین بست‌تمام‌داده‌میشویداجرهاتان‌روز قیامت پس‌آنکه‌دورکرده‌شد ازآتش درآورده‌شددربهشت

فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ١٨٣ لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ-

پس‌مراد رسید وبیست‌زندگانی دنیا مگر متاع فریب هرآینه آزموده‌میشویددرمالهاتان و نفسهاتان وهرآینه‌خواهیدشنیدار

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ

آنانکه دادەشدند کتاب‌را پیش‌ازشما واز آنانکه شرک‌آوردند ایذای بسیار واگر صبرکنیدوبپرهیزید پس‌درستکه

ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ١٨٤ وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ

آن ازعزم اموراست وهنگامیکه گرفت خدا پیمان آنانکه دادەشدند کتاب‌را که هرآینه بیان کنید آنرا برای مردم ونه‌پوشیدآنرا

فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ١٨٥ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

پس انداختندش پس پشتهاشان وعوض گرفتند بجای آنرا پس بداست آنچه عوض میگیرند میندار البته آنکسانیکه شادمیشوند

بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

بآنچه آوردندودوست‌میدارندکه‌ستوده‌شوند بچیزیکه‌نجا نیاوردند پس‌مپندار البته‌ایشانرا درمنزلگاهی ازعذاب وازبرای ایشانست‌عذابی

أَلِيمٌ ١٨٦ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٨٧

دردناك ومرخدارا است پادشاهی آسمانها وزمین وخدا بر همه چیز توانا است

هر نبی خواهد چشید طعم مرگ | رزق اورا حق چو خواهد کرد دور | احرها و اندر قیامت یافتند | داده خواهد شد شمارا تا کرام
پس هران کز آتش اوگردد بدور | واندر آید در بهشت وقصر و حور | پس بتحقیق اوست ارحی رستگار | نیست باشد زین خوش اخبار
زین حیوة دنیوی زرو نساء | نیست هیچ الا سرآبی اندرو | آزموده تا شوید و ممتحن | اندر اموال و نفوس خویشتن
بشنوید ازمشرکان واهل کتاب | طعن وهجو بشمار و بحساب | اریهودان یاوه گوئی بد زبان | کرد هجو مصطفی و مؤمنان
گشت اورا مسلمی از غیرتش | آمد آن بررسول از حضرتش | که‌دهند ازحق رنجت شوصبور | این بود بهر شما را درامور
گر بپرهیزید و صبرآرید پیش | به‌که احراراک‌برید ازحشم‌خویش | چونکه‌حق نگرفت‌پیمان درخطاب | زانکسانیکه داد ایشانرا کتاب
تا کشد آنرا بمرده آشکار | پس بشت آنرا فکندند آن زمه | بر بهای کم خریدند آن همه
حب جاه و مالشان آمد حجاب | زیست نیکو جان بس بمروحین | بهر دنیا چشم از حق دوختن
می نپندارید آنهائیکه داد | حق براشان مال وران‌باشندشاد | دوست دارند آنکه بستایدشان | زانچه نا کردند آن بی‌داشان
نام احمد بود یعنی ناگوار | بهر ایشان که نماید آشکار | مدح پندارند آنرا بهر خویش | چونکه بشنیند باهم درعرش
بیحجر باشد از آن کاوقتشان | چون شود ظاهر بدردصد حجاب | کی توان پوشید نورشرا بگل | سر زند از پرده های مضل
آنکه پوشد باشد اندیشرمیش | ناید اعمی هم نشان ازگرمیش | همچنین هرکوکبی کاحمدرخ است | طالع ازآن مشرقست و فرخ است
نور او هرگز نگردد منطفی | سجده گو ناورد نبسی در صفی | اهل حق گشتند اسیرو در بدر | نورشان هر لحظه تابنده تر
تا نپنداریکه ایشان از هلاك | میرهند و از عذاب درد ناك | رستگاری نیست هرگز بهرآن | که بپوشد حق بباطل درعیان
شاهی ارض وسموات ازخداست | کو توانا بر همه ما سواست | بیستش برشیئی از وجهی نیاز | جمله محتاجند بر وی لیك باز

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ١٨٨ الَّذِينَ

بدرستیکه‌درآفریدن آسمانها وزمین واختلاف شب وروز هرآینه‌آیتهاست‌مرصاحبان‌خردهارا آنانکه

يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا

یادمیکنند خدارا ایستاده ونشسته وبر پهلوهاشان واندیشه‌میکنند درآفرینش آسمانها وزمین پروردگارما نیافریدی این را باطل

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۱۹۱ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۱۹۲

منزهی تو پس نگاهدار ما را از عذاب آتش ای پروردگار ما بدرستیکه هر کسرا که داخل میکنی در آتش پس بتحقیق خوار کرده‌اورا و نیست مر ستمکاران را هیچ یاری کنندگان

در بیان دلیل حدوث عالم

اندر ایجاد سموات و زمین — در اختلاف روز و شب بین الرقمین

شب ز بعد اروز و روز از بعد شب — وانـدر این ظاهر نشانهای رب

روز و شب بین رنگ اسپید و سیاه — بر وجود محدثی باشد گواه

هر چه تغییر آن پذیرد حادثست — بایدش حق بود و بعدش وارثست

آنکسان کاندر بدکر دائمند — قائم و قاعد دگر معتمد

روح قاعم قلب قاعد در مقام — بعض سیار مدبر بالتمام

همچنین هر موکه جسد در بدن — بیشمد از یاد او غافل دمی

یاد را ناورو که جسمانیده است — هم ز اوراق شجر جسد رسد

فکر در خلق سموات و زمین — ارسکون وحبش یادت بس است

یا عمی پس بوده بر ایجاد حق — عقل اندیشد که از پروردگار

غفلت از یادت عذاب و آتش است — ای منزه از عقول ممکنات

ای تو عاقل گشت هر کس سم دم — یارب آنرا که کنی داخل نار

هست در آن حادثات دمبدم — از بوشد عاقل بیاد شی نیست

دانکه تغییر ار حدوث آمد دلیل — وانکه آید این دو بر دنبال هم

رنگ دیدی دانکه بی‌صباغ نیست — حادث ار محدث نشان دادای خلیل

در اولوالالباب این باشد عیان — رنگها در گل بود در باغ نیست

همچنین ذاکر بجلوهای خود — کاگهید از رمز آیات و بیان

بیند از هر حبش اعضای خود — یعنی از هر حبش اعضای خود

رو بتو دارند از هر سو همی — رو بتو دارند از هر سو همی

میکشد دردم زجسمانیده یاد — میکشد دردم زجسمانیده یاد

کاختیار جمله با دلگر کس است — کاختیار جمله با دلگر کس است

خلقت بیهوده باشد در عیار — خلقت بیهوده باشد در عیار

ده تو مارا در آتش غفلت نجات — ده تو مارا در آتش غفلت نجات

ظالم است و خوار و بی انصار و یار — ظالم است و خوار و بی انصار و یار

غفلتش عین عذاب و آتش است — غفلتش عین عذاب و آتش است

رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ۱۹۳ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ

پروردگارما بدرستیکه ما شنیدیم ندا کننده‌ای ندا میکند برای ایمان که بگروید بپروردگارتان پس گرویدیم پروردگارما پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بزدای بوشان

عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ۱۹۳ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ

از ما بدیهای ما را و بمیران ما را با نیکان پروردگارما و بده ما را آنچه وعده دادی ما را بر رسولانت و خوار مگردان ما را روز قیامت بدرستیکه

لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۱۹۴ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ

تو خلاف نمیکنی وعده را پس اجابت کرد مر ایشانرا پروردگارشان که ضایع نمیکنم کار کارکننده‌ئرا از شما از مردی یا زنی

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ۱۹۴ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا

بعضیتان از بعضی است پس آنانکه مهاجرت کردند و بیرون کرده شدند از دیارشان و رنجانیده شدند در راه من و کارزار کرده شدند

وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۱۹۵ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ

و کشته شدند درمیگذرانیم از ایشان بدیهای ایشانرا و هر آینه درمیآورمشان در بهشتهائی که میرود از زیر ایشان نهرها پاداشی از نزد

اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ۱۹۶ لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ

خدا و خدا باشد نزدش خوبی ثواب نباید که فریب دهد ترا رفت و آمد آنان که کافر شدند در شهرها متاعیست اندك پس

مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۱۹۷ لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

مسکن ایشان دوزخ است و بدبستریست لکن آنان که پرهیز کردند از پروردگارشان مر ایشانرا است بهشتهائی که میرود از زیر شان نهرها

خٰالِدِينَ فِيهٰا نُزُلًا مِنْ عِنْدِاللّٰهِ وَمٰا عِنْدَاللّٰهِ خَيْرٌ لِلْاَبْرٰارِ ۱۹۸ وَإِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ

جاودانیان درآن ماحضری از نزدخدا وآنچه نزدخداست بهتراست برای نیکان وبدرستیکه ازاهل کتاب هرآینه کسی است که میگرود

بِاللّٰهِ وَمٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَمٰا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ خٰاشِعِينَ لِلّٰهِ لٰا يَشْتَرُونَ بِاٰيٰاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۱۹۹

بخدا وآنچه فرستاده شد بشما وآنچه فرستاده شد بایشان خشوع کنندگان از برای خدا عوض نمیکنند بآیتهای خدا بهای اندك را

اُولٰئِكَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ۲۰۰

آنگروه مرایشانراست مزدشان نزدپروردگارشان بدرستیکه خدا زود حساب است

از منادی تو ای پروردگار ما شنیدیم این ندا لیل و نهار
آن منادی بود عقل و هوش ما گفت اوچون حلقه شد درگوش ما
حرم ما را پس بیامرز از کرم بار دار از سیئات ما قلم
آنچه برما وعده کردی ازرسل کن عطا چون معطی برحق وکل
پس اجابت کردشان پروردگار کوفزاید در عطا بر مرد کار
واسکه هجرت کرد ازدارو دیار یافت ایدا در رهم تا کارزار
ما بپوشیم آنچه زایشاست زشت هم در آریم ادرصفاشان در بهشت
هست پاداش نکو در نزد حق که رساند بر عباد مستحق
مؤمنان گفتند با حوش وخروش ما گرسنه کافران درعیش و نوش
آمد این آیت که سود کافران کاورند از شهر ها باشد زیان
آن متاع دنیوی پس اندکست حاصل عمر و حیوة مشترکست
جایشان دنیا چورایشان درگذشت دوزخ آمد در زمان بازگشت
واسکه درتقوی است حق معذورشان کرده فی دنیای دون مغرورشان
چیست دانی معنی شهد و لبن علم و عرفان نزد عقل ممتحن
بهر ابرار آنچه در رد حداست بهر ابرار ملك دوکون اندرحراست
کرده تصدیق او بالتجیل از حدا هم بقرآن گوست نازل برشما
همچناسکه رشوه خواران ازغرض میکند آرا بشیء کم عوض
ار نصاری مرد مردی تا حضور کرد پیغمبر نمازش را ردور
بد دلان گفتند این نر ارواست راسکه اوحارج ردین مصطفی است
که برب ای اهل ایمان بگروید بوده مؤمن بررسول و ترکتاب
پس بایمان با رسولان آمدیم این ندارا اذدل و جان بشنوید
می بغران با سکو کارانمان ثابت اندر راه ایمان آمدیم
هم مده رسوائی اندر رستخیز یاد کن در حشر با ابرارمان
مزد عامل نیست ضایع نزد من خلف میعاد ار تو باید در تمیز
کشته شد یا خورد رخمی در قتال از شما بعضی زبعض ازمردودن
که بود جاری ز زیرش نهرها کرد یا امداد پیغمبر بمال
تا که نفریند کسی را زاهل دین این چنین پاداش یابند از خدا
راسکه میرفسد کفار و یهود ضرّ و نفع اهل کفر و اهل کن
تا مبادا کس خورد ار آن فریب در سفر ها بهر بیع و بهر سود
عاقبت آن نعمت و مال و منال سود مؤمن نیست حرصروشکیب
وان بود بر کافران نس المهاد بهر ایشان نیست جزوزرو وبال
بهر ایشانست جنات زین از پی پاداش کفران و فساد
اندر آن باشند آنها خاودان واندرآن جو های شیرواشکین
هم کسی میباشد ار اهل کتاب ودخدا برخوان فضلش میهمان
من خدا را خاشعند اندر همم که بحق آورده ایمان درغیاب
آنگروه اخریست ایشانرا بکار می نفروشند آیاش بکم
راسکه روی داشت تصدیق آن خلیل در شمی داد این خبر را جبرئیل
آمد این آیت که تا داند خلق رفته او بیرون ز دنیا پاك دلق

یٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصٰابِرُوا وَرٰابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای آن کسانکه گرویدید صبر کنید وشکیبائی ورزیدو آماده باشید وبترسید ازخدا باشد که شما رستگار شوید

ای گروه مؤمنان بر آزمون کرد باید در بلا صبر و سکون
صابروا یعنی که بانفس و هوا کرد باید همچو با اعدا غزا
صابرو اورابطوا یعنی که راه بر عدو بدید بر بیگاه و گاه
سد نمائید آن ثغوریرا که او بر شما داخل شود یعنی عدو
روز هیجا بود ثابت همچو کوه بود لرزان هرکه میدیدآن شکوه
هرکسی گفت آدم است این یاجبال کوه و دریا تا که آمد در قتال
همچنین اندر نبرد از دهما یعنی اندر کشتن نفس و هوا
پهلوانی را بوقتی در برش بر زمین افکند تاترّد سرش
حلم پیش آورد و کرد اورارها زان غزا شد در نبرد ازد ها
صبر آنسان کرد درجنك و جهاد ربط قالب را بقلب اینگونه داد
اصبروا یعنی که با نفس شریر صبرکن میباش در حنکش دلیر
رابطوا یعنی بقطع ماسوی قطرهٔ خود وصل کن بر بحر لا
رستگاری برك هستی گفتن است رازحق دانستن و بنهفتن است
اصبروا یعنی شوید اندر نقم هم بطاعات و عمل ثابت قدم
رابطوا یعنی که در حفظ حدود کرد باید جهد و در نفی عبود
دشمن پیدا و پنهان را تمام آورید اندر عذاب و انتقام
چون علیٔ کودر نبردوعزم و صبر دهره ودل خون نمود ازشیروببر
سخت و ثابت همچو سد آهنین آسمانی کرده جا بر پشت زین
هرکه میدیدآن مهابت وان شکیب گفت آمد نوبت نهب و نهیب
نفس درمیدان او چون گرد بود نی که اورا در مقابل مرد بود
کرد او کاریکه باشد عب مرد بحر خشم مرتضائی جوش کرد
ره چنین آموخت مردان کار فخر ها را تا تو بشناسی زعار
وجه دیگر گویمت درصبرو ربط نیك دریاب آن زدل بیسهووخبط
صابروا یعنی مراقب شو بدل از پی تسلیم امرش متصل
واتقوا الله یعنی اسرار وجود کن نهان ازعامه چون یابی شهود
آنچه را شد برتوکشف آنرا بپوش وز بیانش بر خلایق شو خموش

سورةُ النِّسآءِ مآئتهٰ وسِتّ و سَبعُونَ آيةٍ و هي مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما

ای مردمان بترسید ازپروردگارتان که آفریدشمارا از یك تن وآفرید ازآن جفت اورا وپرا کنده کرداز نسل آن

رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَساءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحامَ إِنَّ اللهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً ۲ وَ

دومردان بسیار وزنان وبترسید ازخدائی که درخواست کرده میشوید بنام او ورحمها بترسید که خدا باشد برشما نگهبان و

آتُوا الْيَتامى أَمْوالَهُمْ وَلا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلى أَمْوالِكُمْ إِنَّهُ كانَ

وبدهید یتیمانرا مالهاشان ومدهید بدلرا بدل پاکیزه ومخورید مالهاشانرا با اموالتان بدرستیکه باشد

حُوباً كَبِيراً ۳ وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَثُلاثَ

گناهی بزرك واگر بترسید که عدل نورزید در یتیمان پس نکاح کنید آنچه خوش آید برشمارا از زنان دو دو سه

وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً وَما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ ذلِكَ أَدْنى أَلاّ تَعُولُوا وَ آتُوا النِّساءَ

وچهار پس اگر بترسید که عدالت نورزید پس یکی یا آنچه را مالك باشد دستهایتان آن نزدیك تر است که میل نکنید وبدهید زنانرا

صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً ٤

مهرهاشانرا وادی بطیب خاطر پس اگر بخوشی گذشند از برای شما چیزی از آن از دل پس بخورید آنرا سازگار گوارا

بعد بسم الله چنین فرماید او — خلق را یا ایها الناس اتقوا — می بپرهیزید از پروردگار — کآفرید از نفس واحد بیشمار

تا وجود اختلاف و شکل و رو — اختلاف شکل و روو وصف وخو — خلقتان از نفس واحد کرد حق — هم زغیب اندر شهود آورد حق

جفت او را هم ازوی کرد آشکار — زین دوشد خلقی عیان درروزگار — نفس واحد آدم کامل روش — جفت او حوای کامل پرورش

آن بتحقیق است نفس ناطقه — نفس حیوانیست وین از سابقه — منشر شد زین دو نفس متصل — از رجال و از نساء معتدل

پس بترسید ازخدای ذوالجلال — آنکه او دارید درحاجت سؤال — محورید از نام او سوگند ها — هم بحق خویشی و پیوند ها

حق نگهبانست در تبدیل و نقل — مر شما را خود بلطفه تا بعقل — گر نباشد او بهر حالی رقیب — چون رسید از لطفه بر عقل ادیب

همچنان کاندر مراث و انتقال — بند شما را حافظ او درکل حال — هم شما باشید اندر جهر و سر — تا وی اندر طاعت و تقوی مصر

یاد آرید آنکه چیزی از شما — در نگهبانی نشد ترك از خدا — یافید ایگونه تا رشد و تود — آمدند ازغب مطلق در شهود

در بیان احکام نکاح

حفظ تقوی پس کنید آسان که او — حفظتان کرد از مکاره مو بمو — بر حذر باشید از قطع رحم — هم ز اموال یتیمان در مهم

مال ایشارا دهید از بیش و کم — بی ز بدیلی که آن باشد ستم — مال و اموالی که ناپاکست و بد — دور دارید آن زمال پاك خود

مال ایتام است ناپاك و حرام — زان مرا واجب آمد در نظام — معنی لا تأکلوا اموالهم — گوش کن بر جای سرمگذار دم

مال ایشارا مکن درمال خویش — کآن بود حرمی بورا زاندازه بیش — ورکه دارید از خلاف قسط بیم — یعنی از اجحاف در مال یتیم

پس کنید ارآنچه خوش باشد نکاح — از دوان تا چار کآن باشد فلاح — ورکه از بعدیلتان بیمست و شك — این بود نزدیك تر برترك جور

بر نکاحی پس تائید اقتصار — مالکید آنرا که بردست اقتدار — ورکه بگذارید چیزی از اختیار

مر زنانرا از ره نحلتشان — باز بدهید آنچه شد کابینشان — بد یتیمی در سرای عم خویش

هست درتنزیل این آیت خلاف — هریك آید در بیان بی اختلاف — کرد بر مال یتیم از جور عزم

خرجش افزون بود ودخلش اندکی — چیست بین خرج اردو شد مدخل یکی — آمد این آیت که پیش آرید حزم

مال ایتام ازچه رو گردد حلال
بست در مال یتیمان راه خیر
گر برادر زاده باشد یا که غیر

کم کنید ازخرج یعنی اززنان
بیشتر از چار زن گردد نکاح
آورید آن بر شما نبود مباح

ورکه دارید ازرنان کمترز چار
دختری یا بوده آن صاحبجمال
درسرای آن ولی با ملك و مال

خواست گیرد آن ولیش بصداق
ورکه ترسید از خلاف وافتضاح
دیگری را آورید اندر نکاح

کآن شمارا خوش نماید درنظر
یعنی ار باشد شمارا هیچ بیم
از خلاف عدل بر مال یتیم

زانکه چون آرید اورا درنکاح
پس نگیرید از زنان با جمال
دیگری را بر رضای ذوالجلال

تا نماند عقل و دین اندر امان
از وجوه دیگراین وجه است به
تا نماند بر محقق مشتبه

ورکه هم دارید خوف ازجارفن
صعب باشد اعتدال اندر چهار
پس بیك دن کرد باید اقتصار

واگذارید آن باهلش بیجدال
یا رود ظلمی بر ایشان درسنن
بر یتیمان ار شما باید ریان

زن فزون از چار نبود حد آن
بار بر ترویج دارید اختیار
آمداین آیت که این حوراست و شاق

مار او گردد تلف غیر ارصلاح
از یکی تا چار فی زان بیشتر

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ

ومدهیدکم خردارا اموالشارا که گردانید خدا برای شماماپه معش وروزی دهید ایشارا ازآنهاو بپوشایدشان وبگوئیدمرایشارا

قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝ وَابْتَلُوا الْيَتَامٰى حَتّٰى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ

گفتاری خوب وبیازمائید یتیمارا تاچون برسند بنکاح پس اگر یافتید ازایشان رشدی پس تسلیم کنید بدایشان

اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَاْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَبِدَارًا اَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا

مالهاشارا وچوریدآنرا ازراه اسراف وازپیش گیری اینکه بزرك شوند وهرکه باشد غنی پس باید درگذرد وهرکه باشد فقیر

فَلْيَاْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۝ فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيبًا ۝

پس باید بخورد بخوبی پس چون تسلیم کردید بایشان مالهاشارا پس گواه گیرید برایشان وکافیست خدا محاسب

دربیان تصرف درمال یتیم

مال خود بدهید بر یتیمان
که معیش ران نیا باشد عیان
قول معروفست بیك اندر مقال

بیك با ایشان کنید اعنی کلام
تا ازان خوش دل شوید و شادکام
بین قرائن را اگر خودنخردی

سستش گر شد بمحزون و یتیم
بر ولی باشد خطاب مستقیم
از قرینه فهم کن حکم احل

بر یتیمان را نمائید امتحان
بر بلوغ اندر نکاحی بالعیان
یعنی اندر عقل ز آثار بلوغ

پس کنید اموالشان را واگذار
بی راسراف و حیادت و اعتدار
پیشتر از رشد یعنی تاندکی

کاندر این شوب طمع یاحنه ایست
ورنه پیش ازرشددادن قصدجست
گرچه باشد آن صبی خوب وخلف

آن ولی باشد بر مال ار بی نیاز
بست بر مال یتیمش دیده باز
پیشه سازد عفت اندر این مقام

آن ولی ور هست محتاج و فقیر
قدر حاجت باشد اروی ناگزیر
قرض گیرد تا رسد بروی فرج

دارد این آیت دلالت که ولا
بست بحق فی که گردد ممتلی
فی فرونیر کآن بود دورازعفاف

خرجش افزون باشد ازمالیکه هست
زان یتیم بی پدر او را بدست
مال توصد بود وخرج من دویست

گشته آن در فقه تعیین تا سدد
روبپرس ازخواهی آنرا حدو سد
شاهد آن گیرید تا باشد سدد

تا که نکشد برنزاع وقال وقیل
هم نگردد بر مهماتش کفیل
زانکه واقع گردد اینجا اشتباه

میتوان گفتن که آن مال ومال
جمله را خرج توکردم چند سال
حقتعالی هم گواهست و حسیب

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ

مرمردانراست بهره ازآنچه گذاشتند والدین وزدیکان ومرزنانراست بهرهٔ ازآنچه گذاشتند پدر ومادر ونزدیکان

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ۝ وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينُ

ازآنچه کم باشد ازآن یابیشتر بهرهٔ فرض کرده شده وچون حاضرشوند قسمت را صاحبان قرابت ویتیمان ودرماندگان

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۸ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا

پس بدهید ایشانرا از آن وبگوئید مرایشانرا گفتاری خوب وباید بترسد آنانکه اگر بگذارند از عقبشان فرزندان عاجز

خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۹ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا

بیم خواهند داشت بر ایشان پس باید بترسند از خدا و باید بگویند گفتنی درست بدرستیکه آنانکه میخورند مالهای یتیمانرا بستم

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۱۰

میخورند در شکمهای خود مگر آتش را و زودی انداخته میشوند در آتش سوزان

در بیان احکام میراث

وقت آمد تا که ارمیراث و مال
شرح سازیم از نساء و از رجال

گرچه بد میراث اموں در سبیح
از زن و کودک نمیدادند هیچ

تا زمان هجرت این حکم عجب
همچنین مسعود جاری در عرب

گفت رفت از دار دنیا شوهرم
مانده سه دختر مرازاو در حرم

خواست ایشانرا همی گفتند دود
آنچه اندر جاهلیت رسم بود

هست مرد انرا نه مال والدین
بهره کوچك یا بزرگ از هر سه عین

مردو زن باشد یکجا بهره ور
منتزیا کم هرچه مانده است از پدر

آمد این آیت جو بر خیرالبشر
کرد در ده آن جماعت را خبر

تا رسد حکم دگر در قسمتش
هرکه حق خود برد از بستش

پس دهید آن جمله را حیزی ازو
سویشان آرید گفتاری نکو

بهره گر ندهند ایشانرا بجاست
ویس بعنوان تصدق یا عطاست

بلکه این بر محض تأکید ارحق است
بر مساکین فضل و جود الیق است

باقی امانی بوجه واجب است
بل جو واجب محکمست و غالب است

گرکه میرسند رایشان بعد مرگ
تا توان ماند وهم بعیش و برگ

هرچه بر اولاد خود خواهید آن
هم کنید آن بر یتیم دیگران

گرزحق ترسد وان روز شدید
بر یتیم آئید تا قولی سدید

وان رسم بود از جاهلیت در عرب
اندر آید دود در نار سعیر

مال گفتند آن برد که با عدو
که زن از میراث ماندی خشك لب

تا زن اوس بن ثابت بر رسول
میبرند اموال او حویش و تبار

می نمی مسکین و اوس مالدار
آمد این آیت یعنی ما سبق

گفت باشد تا رسد فرمان حق
هم نباشد از کبیر و از صغیر

همچنین خویشانش از دور و پیر
فرض یعنی بر بعد و بر قریب

این فریضه باشد ارحق در نصب
جمع سازید آنچه هست اموال اوس

کاین چنین شد حکم باری ارعوس
ور پیمان و مساکین بر شما

ور شود حاضر بقسمت ز اقربا
وارث میت بمطلق بیسند

یعنی از آنها که دی حق نسند
لیك این تا نظم کل بایددرست

گفته اند این بود واجب در بحث
همچنین باقیست تا یوم الحساب

نه که واجب بود و شد نسخ این خطاب
که شوند ازبعد ایشان چون یتیم

باید از اولاد خود دارند بیم
شادمان گردند یا آیس روند

در حنین نرمی اگر وارد شوند
پس بجواری بنگرید اندر فقیر

گرکه بیسندشان خوار و حقیر
منخورد نار است اورا در شکم

واینکه اموال پیمان از سهم
وان نکامی باشد اورا ناگزیر

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا

میفرماید شما را خدا در اولادتان از برای مذکر مانند بهرهٔ دو مؤنث پس اگر باشند زنان فوق دوتا پس برای آنهاست دو ثلث

مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ

آنچه را گذاشتند واگر باشد یکی پس از برای اوست نصف و مر والدینش را از برای هریك از ایشان شش یك از آنچه گذاشت اگر

كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ

باشد مر اورا فرزندی پس اگر باشد مر اورا فرزندی و میراث برد اورا والدینش پس مادر اورا باشد سه یك پس اگر باشد مر اورا برادران مر مادر اورا است شش یك

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا

از بعد وصیتی که وصیت میکند بآن یا دینی پدران شما وپسران شما نمیدانید کدامشان نزدیکتر مر شما را از راه نفع

فَرِيضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ١٢ وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ

فرض کردنیست از خدا بدرستیکه خدا باشد دانای درست کار و مر شما راست نیمه آنچه را گذاشتند جفتهای شما اگر باشد

لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ١٤

مر ایشانرا فرزندی پس اگر باشد مر ایشانرا فرزندی پس مر شما را ربعست از آنچه گذاشتند از بعد وصیتی که وصیت میکنند بان یا دینی

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ

و مر ایشانرا ربع آنچه گذاشتید اگر نباشد مر شما را فرزندی پس اگر باشد مر شما را فرزندی پس مر ایشانرا ثمن آنچه گذاشتید از بعد

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ١٥ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ

پس از بعد وصیتی که وصیت کنید بان یا دینی و اگر باشد مردی که میراث برده شود از جهة کلاله یا زنی و مر او را باشد برادری یا

أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ

خواهری پس مر ایشانرا هریك از دو شش یك پس اگر باشند بیشتر از آن پس ایشان انبازانند در سه یك از بعد

وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ ١٦ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ١٧ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ

وصیتی که وصیت کرده میشود به آن یا دینی غیر ضرر رساننده وصیتی از خدا و خدا دانای بردبار است این حدهای خداست

وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٨

و هر که فرمان برد خدا و رسولش را داخل کند او را بهشتهائی که میرود از زیر آن نهرها جاودانیان در آن و آنست کامیابی بزرك

وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٩

و هر که نافرمانی کند خدا و رسولش را و در گذرد از حدهای او در آورد او را در آتش که جاوید باشد در آن و از برای اوست عذابی خوار کننده

حق وصیت مینماید بر شما
یعنی اولاد ارثباشد حق اناث
شش یك از مالست بهر والدین
ثلث مادر میبرد باقی پدر
وین بود بعد از وصیت عین فرض
یعنی اقرب از شما ارروی نعم
از حقوق جمله او باشد علیم
ورکه فرزند است اورا بی‌شك
هم ز ممرو کات شوهر میرسد
ور کسی نوالدست و والد
بر برادر خواهر ارشد منحصر
یعنی اندر ثلث میباشند یك
در وصیت یعنی از میت ضرر
این حدود حق بود بر بندگان
هر تجاوز نیست زانها حد کس
انجهان چون نگذرند اندر جنان
وانکه عاصی بر خدا و بر رسول

اندر اولاد از پی میراث ها
وان بود فوق اثنین اعنی ثلاث
باشد از فرزند میت را یقین
ور برادر باشد اورا در نظر
یا اداء دین اگر اوراست فرض
کیست رایشان درمقام حبس و دفع
هم بمیراث از ره قسمت حکم
میبرد شوهر ز مالش چار یك
چاریك ار زوجه گر بود ولد
ور کلاله شش یك ازمالش رسد
هردو را شش یك رسد ار حکم سر
بی تفاوت مرد و زن باهم شریك
باشد از اجحاف در میراث بر
که نماید در کتاب خود بیان
گر بحق باشد مؤمن حق و بس
داخلند از رحمت حق جاودان
گشت و کرد از حق تجاوز در قبول

بهرهٔ یکمرد باشد خون دو زن
هست ایشانرا دو ثلث از هرچه هست
ور نباشد هیچ بهر او ولد
حق مادر در وصیت شش یکست
بشنید آنرا و ادای شما
تا ادا نامد آنچه فرض است ار خدا
نصف مال زوجه بهر شوهر است
این بود بعد از وصیت فرض حتم
ور ولد باشد برد ثمن او تمام
خواه آنکس مرد باشد خواه زن
ورکه هم باشد افزون از دو تن
بعد انعقاد وصیت یا که دین
حق وصیت مینماید آشکار
در مهمات پیمان و نکاح
ورکه دارند از خدا و از رسول
وین مطیعان را بود فوزی عظیم
حق در آتش ساردش داخل یقین

ورفزون باشد بسوان از دو تن
وریکست آید ز نصف او را بدست
مال یکجا والدینش را رسد
گرکه مال افزون بود یا اندکست
آنکه از قرب خود اندر اقتضا
بر شما رایشان و رایشان بر شما
گرکه بی فرزند و بخلی بی‌مراست
یا که از بعد از اداء از هست دین
بعد از آنکه بار بگذارند وام
وان اخ و اخت آن کلاله بیسخن
در سه یك انبار باشد مرد و زن
بی مضاری بهر آوارث بعین
کوست دانا بر عباد و بردبار
در وصایا و موارث از صلاح
مر اطاعت در فروع و در اصول
کاین چنین در خلد از حق مقیم
جاودان باند عذابی بس مهین

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ

و آنانکه کنند کاریدی از زنانتان پس گواه طلبید برایشان چهارتا از شما پس اگر شهادت دادند پس نگاهدارید شان

فِي الْبُيُوتِ حَتّٰي يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۲۰ وَاللَّذٰانِ يَاْتِيٰانِهٰا مِنْكُمْ فَاٰذُوهُمٰا

درخانها تا برداردشان مرك یابگرداند خدا ازبرای ایشان راهی وآن دوکس که میکنند کاربدرا ازشما پس آزار کنید ایشانرا

فَاِنْ تٰابٰا وَ اَصْلَحٰا فَاَعْرِضُوا عَنْهُمٰا اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ تَوّٰابًا رَحِيمًا ۲۱ اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَي اللّٰهِ لِلَّذِينَ

پس اگر توبه کردند واصلاح آوردند پس بگذرانید از ایشان بدرستیکه خدا باشد توبه پذیر مهربان جز این نیست که توبه پذیرفتنی برخداست ازبرای آنانکه

يَعْمَلُونَ السُّوٓءَ بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَكٰانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۲۲

میکنند بدرا بنادانی پس توبه میکنند از نزدیك پس آنها توبه می پذیرد خدا از ایشان وباشد خدا دانای درست کردار

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّاٰتِ حَتّٰي اِذٰا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ اِنِّي تُبْتُ الْاٰنَ

ونیست توبه ازبرای آنانکه میکنند گناهارا تا چون حاضر شود یکیشان مرك میگوید درستیکه من توبه کردم اکنون

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّٰارٌ اُولٰٓئِكَ اَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابًا اَلِيمًا ۲۳ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا يَحِلُّ

ونه آنانکه میمیرند وایشانند کافران آنگروه آماده کرده ایم ازبرایشان عذابی دردناك ای آن کسانکه گرویده اید حلال نیست

لَكُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسٰآءَ كَرْهًا وَلٰا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مٰا آتَيْتُمُوهُنَّ اِلّٰا اَنْ يَاْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ

مرشمارا که میراث برید اززنان باکراه ومنع مکنید آنهارا که ببرید پارهٔ ازآنچه داده اید آنهارا مگرآنکه کنند کاربدی

مُبَيِّنَةٍ وَ عٰاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَاِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسٰي اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللّٰهُ فِيهِ خَيْرًا

آشکاریرا ومعاشرت کنید شان بخوبی پس اگر خوش نداشته باشید ازایشان پس شاید که ناخوش دارید چیزیرا وبگرداند خدا درآن خیر

كَثِيرًا ۲۴ وَ اِنْ اَرَدْتُمُ اسْتِبْدٰالَ زَوْجٍ مَكٰانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ اِحْدٰيهُنَّ قِنْطٰارًا فَلٰا تَاْخُذُوا مِنْهُ

بسیار و اگرخواستید عوض دادن همسری بجای همسری وداده باشید یکیشانرا مال بسیار پس مگیرید ازآن

شَيْئًا اَتَاْخُذُونَهُ بُهْتٰانًا وَ اِثْمًا مُبِينًا ۲۵

چیزیرا آیا میگیرید آنرا بدروغ بستن وبدی آشکار

در بیان احکام زنا

وان زنان کآیند درحبس ازشما
از هوای نفس یعنی بر زنا

عاقل و کامل که رسد ازاله

چونکه دادند این شهادت چار مرد
در سرائی حبسشان بایست کرد

یا نماید راهی آنها را خدا

ره مگر بر بوته و تقوی برند
ورفعال زشت خود حسرت خورند

پرده پوشد باز ستاری کند

وان دوتن که زانیند و زانیه
گر بباشد فعل ایشان محصنه

جزکه ره بر بوته و تقوی برند

پس کنید اعراض از آزارشان
بگذرید از فعل نا هموارشان

چونکه برگردند اندر حبسرش

مر قبول توبه باشد بر خدا
از خلایق در فعال نا سزا

فی زخود بینی که دارد خجلتی

پس چوپیش ارموت برگردد باز
حق پذیرد توبه زایشان در نماز

صعبگیرد بر خطاش ار حکمتی

نیست بعضی را مگردروقت موت
توبه ازچیزیکه دایشان گشت فوت

نیست آن مقبول درگه بی گمان

همچو توبهٔ کافر اندر مردنش
نیست موقع وقت جان بسپردنش

مرغ بهنگام را کشتن سزد

چون امیدش قطع گردد ازحیوة
آنزمان برحق کند روانحهات

لیك زین توبت بظاهر سود نیست

توبه ازدل سوی حق برگشتن است
وزهوای نفس خود بگذشتن است

کآن خلاف امر و فرمان خداست

در طریقت ترك پاداش عمل
وانچه باشد غیر ذات لم یزل

رانچه آید در تصور برتر است

شرح آن گویم چو آید نوبتش
نا موحد چست ترك و توبتش

یابد از ما کبریی بی اشتباه

پس برایشان چار مرد آید گواه
گفت آنکو مرد درکفر و گناه

تا بمیرند اندر آن محنت سرا

حق برایشان بخشد و یاری کند
ازشما پس بر ملامت در خورند

حق ببخشد جرم حلق ارزحمتش

گرکه آن باشد ز جهل و غفلتی
داند او گر باشد اندل توبتی

گوید انی تبت آلان آنزمان

وقت مردن یعنی ازمؤمن شود
کس نداند سرباطن را که چیست

درشریعت ترك عصیان وخطاست
توبهٔ اهل حقیقت دیگر است

ای گروه مؤمنان سود حلال — بر شما میراث نسوان باجدال — یعنی ازا کراهشان کزسوء بحت — می برایشان ازطمع گیرید سخت
یا که بر زویحشان مانع شوید — بر منال و مهرشان طامع شوید — مر رسد موتی برایشان ناگهان — بر شما عاید شود میراثشان
تنگ زان گیرید بر زنها بقهر — تا بعنفی بگذرید ازارث و مهر — میگرفتند از جهالت کار تنگ — برزنان ازروی منع وخشم وجنگ
تا رشوهر باز مانند و ولد — مالشان تا بعد مرگ اورا رسد — آمد این آیت پی اندارشان — تا که نبود بر غلط رفتارشان
سخت یا گیرید بهر مهرشان — تا برید آنرا بزور و قهرشان — این بود دور ازمروت وزسداد — بل ز رسم آدمیت در نهاد
جزکه ادوی سرزند فعلی شنیع — شاید ار ندهد مهرش را جمع — وان نشوزاست وتجاوز ازعفاف — باشد ارآن فاش نی کذب وگزاف

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ٢١ وَلَا تَنْكِحُوا مَا

وچگونه میگیرید آنرا وبحقیقت رسیده برخی ازشما به برخی وگرفته ازشما پیمان سخت ونکاح مکنید آنچه را

نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ٢٢ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ

نکاح کردند پدران شما از زنان مگر آنچه تحقیق گذشت بدرستیکه آن باشد کاری زشت ودشمنی وبد راهی است حرام کرده شد بر شما

أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ

مادران شما ودختران شما وخواهرهاتان وعمه هاتان وخالهایان ودختران برادر ودختران خواهر ومادرانتان

اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ

که شیر دادند شما را وخواهرانتان از شیر خوردن ومادران زنانتان ودختران که تربیت یافته اند در کنارهایان

مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ

از زنانتان که دخول کرده باشید با آنها پس اگر نبوده باشد که دخول کرده باشید با آنها پس نیست گناهی بر شما وزنان پسرانتان

الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٢٣

که باشد از پشتهای شما وآنکه جمع کنید میان دو خواهر مگر آنچه تحقیق گذشت بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ

وشوهرداران از زنان مگر آنچه را مالک شد یمینهاتان کتاب خداست برشما وحلال کرده شد برای شما آنچه سوای آنست آنکه

أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا

خواستگاری کنید بمالهاتان که شوهران حلال باشید نه زنا کنندگان پس آنچه را متعه کردید از ایشان پس بدهید بآنها مهرهاشان را که فرض شده وبیست

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢٤ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

گناهی برشما درآنچه راضی شدید بآن از بعد مهر واجب بدرستیکه خدا باشد دانای درست کردار وآنکه استطاعت ندارد

مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ

ازشما بتوانگری که نزنی خواهد زنان آزاد ایمان دار را پس از آنچه مالک شد یمینهاتان از کنیزانتان که ایمان دارند

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

وخدا داناتر است بایمانتان بعضیتان از بعضی است پس بزنی خواهید آنها را برحصت صاحبانشان وبدهید بایشان را مهرهاشان را بخوبی

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ٢٥ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ

وقتی که باشید باز دارندگان خود از کار بد به زناکاران ونه گیرندگان یارهای نهانی پس چون بزنی گرفته شدند پس اگر کنند کاربد پس بر ایشانست نیمهٔ

مٰا عَلَي الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ اِنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللّٰهُ

آنچه بر زنان آزاداست از عذاب آن ازبرای کسیست که ترسدازضررازشما واگر صبرکند بهتراست مرشمارا وخدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ۳۱ يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ

آمرزنده مهربانست میخواهدخداکه بیان کندبرایشما وهدایت کندشمارا طریقهای آنانکه بودندپیش ارشما وتوبه پذیرد ازشما

وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۳۲ وَاللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوٰاتِ اَنْ تَمِيلُوا

وخدا دانای درست کرداراست وخدا میخواهد که توبه پذیرد ارشما ومیخواهندآنها که پیروی میکنندخواهشهای نفس راکه میل کنید

مَيْلًا عَظِيمًا يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسٰانُ ضَعِيفًا ۳۳

میلی بزرك میخواهد خدا که سبك گرداند ازشما وآفریده شده انسان ناتوان

زندگانی با زنان بایست نیك
هست یعنی اندرآن خیری کثیر
پس بتفریق زنان صبرو درنگ
ورکه میخواهد حقتی را بدل
یا که گیرندش نهان و گاه
وانگهی بعضی رسیده است ازشما
هم مگیرید آنزنان کآبائشان
این عمل در نزد عقل معتمد
قبح عرفی شد یقین سآءالسبیل
عمهها و خاله ها نیز این چنین
مادر زنها و دختر هایشان
هم حرام است اربسرهاتان زنان
بر فعال ما سلف بر بندگان
محصنات اعنی که صاحب شوهرند
یعنی آزادند لی در عقد غیر
حود حلالست ارکه جوئید ادرمان
بهره چون بردید بدهید احرشان
بعدازآنچه فرض شد یعنی صداق
وانکه نبود مستطیع ازروی مال
زان کنیزان که بوند ازمؤمنات
نزد حق نیکوست ایمان و ادب
پس درآرید از طریق سهلشان
هم نگیرید از نهانی دوستان
این نکاح از بهرآن باشد که تا
حق بخلقان جمله آمرزنده است
راه آنان کز شما بودند پیش
حقتعالی خواهد از بهر شما
وانکه باشد تابع مسل خلاف
خواست بارجرمتانرا حق خفیف

راسکه زن درعیش مرد آمد شریك
حق نماید رهبر را بر طفل شیر
پیشه گیرید ارچه دل داریدتنگ
کرد بر جفت دگر اندر محل
بهر مالی بیدلیل و بی گواه
بعض دیگر را بتحقیق و رضا
در نکاح آورده بودند ار عیان
فاحشه است و دشمنی و راه بد
در نظرها نیست ممدوح و جمیل
هم بنات اخت واخ براهل دین
شد محرم بر شما فاش و نهان
آن پسر ها که بود از اصلابتان
حود حق آمرزنده است ومهربان
دور و حاضر در نکاح دیگرند
میتوان شد مالك آنها را بخیر
غیر از آنهائی که آمد در بیان
آنچه باشد بی ریان و زحرشان
واچه باشد شرط تزویج ارنفاق
بر نکاحی کوست نیکو تر بحال
نفقه کم خواهند وکسوت درحبوة
نی که مال و زینت و نام و نسب
در نکاح خود باذن اهلشان
عرض خود دارید محفوظ اززبان
کس نبندد بر فساد و بر زنا
هم رؤف و مهربان بربنده است
توبه پذیرد بود حرم ارکه بش
تا که سویش باز گردید ازولا
خواهد ازره مرکه یابیدانحراف
زانکه دیدآنسان بود خردوضعیف

ورکه زایشان هست هیچ اکراهی ای بسا مکروه کآنرا بر شما
ای بسا مکروه کآنرا بر شما آن شما را هست بهتر ازطلاق
آن شما را هست بهتر ازطلاق داده اید آنرا اگر مالی فزون
داده اید آنرا اگر مالی فزون این چگونه میکنند ازوی طلب
این چگونه میکنند ازوی طلب وز شما نگرفته اند ایشان نامس
وز شما نگرفته اند ایشان نامس بر شما روحهٔ پدر باشد حرام
بر شما روحهٔ پدر باشد حرام قبح عقلی فاحشه است وکارزشت
قبح عقلی فاحشه است وکارزشت مادران و دختران و خواهران
مادران و دختران و خواهران اُمّ واخواتی که هست ازراه شیر
اُمّ واخواتی که هست ازراه شیر ورکه دن مدخوله نبود تاك نیست
ورکه دن مدخوله نبود تاك نیست جمع مابین دو خواهر نیست کیش
جمع مابین دو خواهر نیست کیش وانچه آنها مخصاتند از نسآء
وانچه آنها مخصاتند از نسآء جز زنانی که بر ایشان مالکند
جز زنانی که بر ایشان مالکند بر شما شد فرض از رب الانام
بر شما شد فرض از رب الانام خرج مال خود کنید اندرحلال
خرج مال خود کنید اندرحلال بر شما نبود گناهی بی گمان
بر شما نبود گناهی بی گمان حق در افعالست دانا و حکیم
حق در افعالست دانا و حکیم پس بوسع خودکه دارید آن بدست
پس بوسع خودکه دارید آن بدست حق بایمان شما دانا تر است
حق بایمان شما دانا تر است این نسبها نزد حق باید بچیز
این نسبها نزد حق باید بچیز اجرشانرا هم بنیکوئی دهید
اجرشانرا هم بنیکوئی دهید ورکه آیند آن کنیزان بر زنا
ورکه آیند آن کنیزان بر زنا ور شکیبائی کنید آن بهتر است
ور شکیبائی کنید آن بهتر است خواهد اوروشن نماید راه راست
خواهد اوروشن نماید راه راست اوست دانا بر امور مردو زن
اوست دانا بر امور مردو زن یا که چیزی را که آن باشد سبب
یا که چیزی را که آن باشد سبب بر زنا آلوده گردد ذیلشان
بر زنا آلوده گردد ذیلشان آفریده گشته است انسان ز خاك
آفریده گشته است انسان ز خاك خلك هم باشد ضعیف و دردناك

ای بسا کراهی که شددلخواهتان
ای بسا کراهی که شددلخواهتان خیر گرداند در حکمتها خدا
خیر گرداند در حکمتها خدا واصلح آمد اعمال از افراق
واصلح آمد اعمال از افراق جبری ازوی پس مگیرید ازفتون
جبری ازوی پس مگیرید ازفتون ایست تأکیدی بانکار و عجب
ایست تأکیدی بانکار و عجب عهد محکم وقت عقد وگاه لمس
عهد محکم وقت عقد وگاه لمس جزکه پیش ازنهی ازرب الانام
جزکه پیش ازنهی ازرب الانام قبح شرعی مقت باشد درسرشت
قبح شرعی مقت باشد درسرشت بر شما باشد حرام ازهرنشان
بر شما باشد حرام ازهرنشان همچنین باشد بحرمت تا گزیر
همچنین باشد بحرمت تا گزیر هیچ ازان دامان تقوی چاك نیست
هیچ ازان دامان تقوی چاك نیست حر هرانچه ارشما بگذشته پیش
حر هرانچه ارشما بگذشته پیش بر شما باشد حرام و ناروا
بر شما باشد حرام و ناروا گر براه امن و ایمان سالکید
گر براه امن و ایمان سالکید این مراعات ازحلال وارحرام
این مراعات ازحلال وارحرام دور باشید از زنان بد فعال
دور باشید از زنان بد فعال گر شوید اریکدگر راضی بران
گر شوید اریکدگر راضی بران نظم را نهاد بنیادی قویم
نظم را نهاد بنیادی قویم از زنان گیرید برمیلی که هست
از زنان گیرید برمیلی که هست بعضی از بعضی اگر بالاتراست
بعضی از بعضی اگر بالاتراست کیست تا او ازره ایمان عزیز
کیست تا او ازره ایمان عزیز یا رساینده اگه نی شوم و پلید
یا رساینده اگه نی شوم و پلید نصف حدّ حرّ براو باشد روا
نصف حدّ حرّ براو باشد روا مرشمارا زان نکاحی کانتراست
مرشمارا زان نکاحی کانتراست برشما آسان که ازهادی سراست
برشما آسان که ازهادی سراست راست کردار اندرافعال و سنن
راست کردار اندرافعال و سنن سوی توبه خواست بهرنده رب
سوی توبه خواست بهرنده رب هم شود بر قبح و فحشا میلتان
هم شود بر قبح و فحشا میلتان خلك هم باشد ضعیف و دردناك

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَاْكُلُوا اَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ اِلّٰا اَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ

ای آن کسانیکه گرویدید مخورید مالهاتانرا میانتان بناحق مگر آنکه بوده باشد خریدوفروختی بخشودی

مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ٣٤ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ

ازشما ومکشید خودهاتانرا بدرستیکه خدا باشد بشما مهربان وکسیکه میکند آنرا ازراه تعدی وستم پس زود باشد

نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا ٣٥ اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ

که بیندازیمش در آتش و باشد آن بر خدا آسان اگر پرامون نگردید کبیرهای آنچه را نهی کرده میشوید از آن درمیگذرانیم از شما گناهانتانرا

وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ٣٦ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا

ودرمیآوریم شمارا درمحلی گرامی وآرزو میکنید آنچه را افزونی داده خدا بآن برخی از شما را بر برخی ازبرای مردانست بهرهٔ از آنچه

اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٣٧ وَ

کسب کردند وازبرای زنانست بهرهٔ از آنچه کسب کردند ودرخواست کنید خدارا از فضلش بدرستیکه خدا باشد بهمه چیز دانا و

لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰانِ وَالْاَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ اَيْمَانُكُمْ فَاٰتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ

ازبرای همه گردانیدیم میراث بران از آنچه گذاشتند والدین ونزدیکان وکسانیکه پیمان بست بیمانهاتان پس بدهید ایشانرا بهرهٔ ایشان

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ٣٨

بدرستیکه خدا باشد بر همه چیز شاهد

مؤمنان از اکل مال یکدگر بر حذر باشید کآن دارد خطر
وزهر او حیهیکه آن بر باطل است مال نبود بلکه زهر قاتل است
قتل نفس و خوردن مال کسان حق توده هر دورا توأم بدان
بر عباد خویش حق باشد رحیم می نخواهد بر کسی اندوه و بیم
تا نمالد او که خورد این مال من شد هلاک جان و من اطفال من
این کند هر کس بعدوان و ستم آوریمش زود در نار نقم
ور تمائید از کبائر احتساب آنچه را و نهی شدید اندر کتاب
جایگاه و مدخلی کآمد کریم خاص باشد بر عفیف و بر هیم
هم عقوق والدین و شرب خمر هم فرار از رحف کز حق گشته امر
کبر و حرص و عجب و انکار و حسد نفس یکسان ترک طاعت خلق بد
نزد صوفی ذنب اکبر غفلت است ترک غفلت اصل دین و طاعت است
این بما باشد از بخل و حسد دل بمیرد تا وشود گور این حسد
هست مردانرا نصیبی در ثواب زانچه کردند از فواید اکتساب
این مقدر باشد ارحق بهر خلق داده روزی هر کسی را قدر حلق
اوست دانا تا که باشد درعیان مستحق فضل او از بندگان
آنچه یعنی والدین و اقربا ارث نگذارند بعد از خود بجا
بهرهٔ اورا دهید از سدس مال حزکه از وجه رضا و انجار
نسهای خویش را دارید باز هم زقتل یکدگر در احتراز
تا تو دانی گر حوری مال کسی کشتهٔ اورا و خود درمحبسی
گر نوداری چشم رحمت ازخدای برخلایق رحم کن زین دردرای
داد مظلومان تو داو یارب نگیر چون تو برطلمش بمن بودی حقیر
وین نسی سهلست و آسان برخدا دادن اعمی بر ستمکاران حزا
از شما پوشم بدیها را تمام در سرای خاصتان بدهم مقام
وان کبائر قتل نفس است و زنا شرک و ظلم و غضب و حقد و هم ربا
ای کبائر باشد افعال یقین وانچه اخلاقیست هم نشنو چنین
بل هر انچه نهی شد درعقل و شرع دان کبائر جمله را دراصل و فرع
می نخواهید آنچه را ارجاء و مال داده بر بعضی رفضلش ذوالجلال
این بود بر قسمت حق اعتراض هم دلیل بر صائی و انقباض
هم ندارد بهرهٔ باشد یقین کسب کردند آنچه ازدیاو دین
پس کنید ارفضل او افزون طلب با بجشد با سبب یا بی سبب
باز گردانیدیم هر کس را نصیب مر موالی را نچه ماند از والدین
وانکه با سوگند پیمان بسته نیك با شما اندر نصیب آمد شریك
برعهود است او گوه در کل حال

اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَ بِمَا اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ فَالصّٰلِحَاتُ

مردان کارگذاران فرمان روا بدر زنان بآنچه افزونی داده خدا بعضی ایشانرا بر بعضی وبآنچه انفاق کردند ازاموالشان پس نیك زنان

قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ وَاللّٰاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي

پرستارانند ونگاهدارندگانند دروقت حاضر نبودن شوهر بنگاهداشت خدا و آن زنانیکه میترسید ازنافرمانی ایشان پس پندشان دهید آنها را ودوری کنید از آنها در

الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ٣٩ وَاِنْ

خوابگاهها وبزنیدشان پس اگر فرمان بردشما را پس مجوئید برایشان راه آزاری بدرستیکه خدا باشد برتر بزرگ واگر

خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ اَهْلِها اِنْ يُرِيدا اِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللهُ

بترسید ازناسازی میانشان پس بفرستید داوریرا از کسان مرد وداوریرا ازکسان زن اگر بخواهید سامان آوردن راسازگاری دهد خدا

بَيْنَهُما اِنَّ اللهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً ٤٠ وَاعْبُدُوا اللهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ اِحْساناً وَ

میانشان بدرستکه خدا باشد دانای آگاه وبپرسید خدارا وشریك مسازید باو چیزیرا وبوالدین نیکوئی کردن و

بِذِي الْقُرْبى وَالْيَتامى وَالْمَساكِينِ وَالْجارِ ذِي الْقُرْبى وَالْجارِ الْجُنُبِ وَالصّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ-

بصاحب قرابت ویتیمان ودرماندگان وهمسایهٔ صاحب قرابت وهمسایه بیگانه وهمراه درپهلو وراه

السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ اِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً ٤١ اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ و

گذار محتاج وآنچه مالك شد یمینهاتان بدرستیکه خدا دوست ندارد کسی راکه باشد متکبر باران آنانکه بخل میکنند و

يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً ٤٢

میفرمایند مردمانرا بخل وپنهان میدارند آنچه راداد شان خدا از فضلش ومهیا کرده ایم ازبرای کافران عذابی خوار کننده

مرد ها باشند قائم بر نسا هم بدینسان عقلها بر نفسها حاصه اندر عقل وایمان و ثبات
حقتعالی از کمال داوری داد بعضی را بعضی بر تری داد از هر راه خلاق جهان
زان یکی از فضلها درحالشان که کنند انفاق از اموالشان که بفرمایند از پروردگار
حافظند اندر غیاب شوهران عرض خویش ومال ایشاراجان حقتعالی از معایب در پناه
واد که میترسید رایشان ازنشوز یعنی آگاهیدشان ازحال وروز از قریبه گر شناسی جای علم
یعنی اردادی که آن دن درامور هست رفتارش زنظم وحرم دور تا شود نرم از کلامی دلپسند
در مضاجع پس نمائید انقطاع نار رایشان دوری اعنی ازجماع بعدشان برکوفس سارید نرم
یعنی ایشارا ردن باید بخوب نی که جائی نشکند رایشان بکوب نل بقدری کوست اندازهٔ حدود

در بیان سلوك با نسوان

این قدر هم بهر نظم عالمست ور نه اجرای محبت اقدم است نی روحی بلکه از کل جهات
پس اگر فرمان برند ازشوهران پس مجوئید از بهانه ره براں مرد را یعنی فزونی بر زنان
ای نسا دن کو زشوهر سرد بود چونکه شد معلوم حرم ازمردود پس زنان قابل شایسته کار
گر رود طلمی بکس درهرمقام خواهد از ظالم کشیدن انتقام هر چه داشت آنها را نگاه
من بر ایم گر زنی برمرکبت تازیانه در جزا گیرد نت باشد اینجا خوف برمعنای علم
در غلط صد بارازاو اعماض کن بوسی هم بیم ده واعراض کن اول ایشاراست لازم وعطوبید
تا میانجی زاهل مرد و راهل زن صلحشان بدهند بر وجه حسن زان برودت تا مگر گردند گرم
حق سبحانست دانا او خبیر تا چه باشد مصلحارا در ضمیر تا نیفتد از جمال و از عمود
هم کنند احسان و بر والدین هم بخویشان و بدرویشان بعین
ذی حواری بازگوئی بسبتست نار یاری کو امین صحبت است از محبت سنگ وگل سنبل شود
یا که زن یاخادمی باشد خلیل همچنین بکست بر ابن السبیل خلق زن گر خار باشد گل شود
هم پرستاران که عبدو برده اند آن ملکیت بدست آورده اند رفته رفته کج شود سیاد ها
بشکشان از والدین واقرباست یا در همسایهٔ فقیر و بیواست حق زمردودن علی است و کبیر
رفته رفته تا که آن خلق بدش سازد از درگاه عزت مرتدش نی که بیند رودوشب زورنج ودرد
می بپوشند آنچه را پروردگار داده بر ایشان ز فضل بیشمار سخت گیری از پی بش و کمی
ما شدیم آماده هم در یوم دین مصلح انگیزید بهر اتفاق

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ رِئاءَ النّاسِ وَلا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ

وآنانکه انفاق میکنند مالهای خودرا برياء مردم وایمان نمی آورند بخدا ونه بروز بازپسین وکسیکه باشد دیورحیم

لَهُ قَرِيناً فَسَآءَ قَرِيناً ٤٣ وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ

مراورا همراه پس بدهمراهی است وچه‌جزبودبرایشان اگرایمان‌میاوردندبخدا وروز بازپسین‌وانفاق‌میکردند ازآنچه‌روزی‌دادشان‌خدا

وَكَانَ اللهُ بِهِمْ عَلِيماً ٤٤ اِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراً

وباشدخدابایشان‌دانا بدرستیکه‌خداستم نمیکندمقدار ذره واگر باشد نکوئی مضاعفایش ومیدهد از نزدش مزدی

عَظِيماً ٤٥ فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيداً يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ

بزرك پس‌چگونه باشد وقتیکه‌بیارمایم‌ازهر امتی شاهدیرا وآوردیم ترا بر آنها شاهد آنروزدوست‌میدارندآنانکه

كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً ٤٦ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

کافرشدند ونافرمانی کردند بپیمبررا که کاش‌همواركرده‌شودبایشان‌زمین‌ونمی‌پوشانند ازخدا سخنی‌را ای‌آنکسانیکه ایمان‌آوردید

لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَ اَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُباً اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا

نزدیك‌مشوید نمازرا وشماناشد مستان تاوقتیکه بدانیدآنچه‌رامیگوئید وبه‌حالت مگرروندگان راه تاوقتیکه غسل کنید

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَآئِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا

واگر باشید بیماران یا بر سفری یاآمد احدی ازشما از غائط یامباشرت کردید بازنان پس نیافتید

مَآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ اِنَّ اللهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً ٤٨

آبی‌را پس‌تیمم‌کنیدروی‌زمینی‌پاك‌پس‌مسح‌کنیدرویهاتانرا ودستهاترا بدرستیکه‌خدا باشد در گذرنده‌آمرزنده

واکسانکه مکنند انفاق مال
بی تحق دارند ایمان از یقین
هرکه شیطانست یار و محرمش
هم کند انفاق از میل و رضا
تا کسی گوید که مارا هم بکار
او نکرده خیر برکس درحیات
حرص بود گر تودان باشی ملول
حق بخواهد کرد قدر وزن مور
پس دهد اجری بزرگ از نزدخویش
از امم یعنی رسولا نرا گواه
شاهد ایشان بو باشی در مقال
دوست دارند اندرآن روزمهول
تا ببیند آنچنان رور ورود
نه حدیثی را بپوشند از خدا
مؤمنان گیرید دوری از نماز
در جنابت همچنین تا شید دور
گرکه باشد از مساجد رهگذر
بر طهارت نیست قادر زآب پاك
وان بود ازخاك مسح دست‌ورو
حق بهر کاری دلیل بنده است

بر ریا نی بر رضای دوالجلالی
نی بروز آخرت واجرای دین
بد بود بشك قرین و همدمش
هرچه روی کرده ایشانرا خدا
که ریاش دارد کسی گرو اگذار
تا کسی گوید رحیش این‌جواب
گوئی از حق نیست توفیق قبول
درحلایق طعم و حور اندر امور
بی‌کسی کاعمال نیك آورده پیش
بر رسولان هم بورا بی اشتباه
هم بجمع علم و احکام و کمال
آنکه کافرگشت وعاصی بررسول
نشنودی وان شهادات از شهود
در حضور انبیا و اولیا
گاه مستی تابهوش آید بیار
از نماز و مسجد الا درعبور
تا جنابت نیست پاکی در اثر
پس تیمم بایدش کردن بخاك
کافیست آن بر اغسل و وضؤ
خلقرا بخشیده‌و آمرزیده است
درج سی‌حکم اندراین‌یك‌آیتست

یعنی از بهر نمود مردمان
هست همچون بخششان اخلاقشان
جه ریاش بود ازبخق بمعدرت
حق بود آگاه بر اسرارشان
یا کسی آسان که‌خودخواهی‌جنان
آنچه بود در قبول آن ضرر
او نکرده خیر در تکلیف خود
وربود نیکی دو چندانش کند
پس چگونه است ازبارم ازامم
تا که هر پیغمبری بر امتی
تا که باشد زین گواهیها خجل
ارض گردد راست ایشانرا برو
تا کرا خواهند بهر خود پناه
خون توان پوشید کاعضا شاهدند
تا ندانید آنچه میگوئید خود
جز ز بعد اغسل و تطهیر بدن
ور جنب باشد مسافر تا علیل
همچنین از خاك در دفع فضول
لیك خائی کآب نیابد بدست
کارخلق ازراه غفران سهل کرد
لیك مارانی‌بشرحش‌حاجت است

تا نبیندش که او باشد چنان
بازگونه سیرت و اخلاقشان
آورند ایمان و روز آخرت
میکند دعوت نه بر اخبارشان
مهر برداری زخشم وگوشمان
تکه هست امکان بعضش بیشتر
تا تو کردی خیر اندر نیك و بد
گر گلی باشد گلستانش کند
شاهد و شاهد تو را برحمله هم
شاهدی باشد بحرم و طاعتی
بر خصال و کردهٔ خود مفصل
بر زمین یعنی شوند ارغم فرو
زانفعالی که بر ایشان یافت راه
ز امر حق بهر گواهی آمدند
در شما باشد شعور نیك و بد
گوست واجب در نمازت بی‌سخن
زآب ممنوعست و معذورآن‌خلیل
من تیمم جایز آمد شد قبول
زخم و رنجی دربدن یاهیچ‌هست
تا نباشد عسر و عیبی بهر مرد

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

آیانگرسی به آنانکه دادهشدند بهرهٔرا از کتاب میخرند گمراهیرا ومیخواهند که گم کنیدشما راهرا

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيراً ٤٨ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ

وخدا داناتراست بدشمنان شما وبس است خدا یاور وبس است خدا یاری کننده از آنانکه یهودشدند میگردانند سخن را

عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِي الدِّينِ ٤٩

از جاهایش ومیگویند شنیدیم ونافرمانی کردیم وبشنو غیر شونده ومهلت دهمارا بچیدنی زبانهاشان وطعنه زدنی در دین

وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ

واگر آنکه ایشان میگفتند که شنیدیم وفرمان بردیم بشنو ومهلت دهمارا هرآینه بود بهتر برای ایشان وراستتر ولیکن لعنت کرد ایشانرا خدا بسبب کفرشان

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً ٥٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ

پس نمیگروند مگر اندکی ای آن کسانیکه دادهشدهاید کتابرا بگروید بآنچه فرو فرستادیم باور کننده مرآنچه راباشماست پیش ازآنکه

أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ

محو کردایم رویهائیرا پس برگردانیم آنهارا برقفاهاشان یالعنت کنیم ایشانرا همچنانکه لعنت کردیم یاران شنبهرا وباشد امر خدا

مَفْعُولاً ٥١ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ

کردهشده بدرستیکه خدا نمیآمرزد که شرک آورده شود باو ومی آمرزد آنچه فروتر آنست ازبرای هرکه میخواهد وکسیکه شرک آورد بخدا پس بحقیقت

افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً ٥٢

ازبکاب گردگناهی بزرگرا

هیچ آیا دیدی آنان ای حبیب — کز کتابست آنچنانرا نصیب

حق براعدای شماداناتر است — بر شما دردفع دشمن یاوراست

زان کسانی کز عناد و از ستم — می نگردانند از موضع کلم

آمد این آیت که تحریف کلام — هست چون تحریف توراة ازمقام

همچنین تحریف قول مؤتمن — میکنند از میل و رأی خویشتن

یعنی اقوال تو بشنیدیم هم — لیك فرمان کی بریم ازبیش وکم

یعنی آنرا بشنو و باور مکن — وانکه اورابیست مغزی درسخن

طاهرش یعنی که در مادرنگر — لیك باطن بود مقصود دگر

ور که میگفتند بشنیدیم ما — هم مطیعم آنچه گفتی ازخدا

بهر ایشان خیر و اقوم بود لیك — لعنت حق بودشان در کفر نیك

ایکسانکه داده شد ازحق کتاب — بر شما آرید ایمان بی عتاب

وان موافق هست باچیزیکه بود — با شما یعنی که توراة ای یهود

پس نگرداسم آنرا بر قفا — زایل اعمی گردد استعداد ها

امر حق مفعول یعنی کائن است — کشت خواهد واقع آنچه کامن است

واسکه بگرفته است اباری باو — بر گناهی بس بزرگ آورده رو

گفت زارو ذنب را بخشم تمام — لیك مشرك نیست مغفور ازکلام

هست ممکن حامه را کردن بدل — بی که تن با شکل را اندر مثل

گمرهیرا میخرند از هر قبل — هم شمارا دورخواهند ازسبیل

دوستی راحق بس است ازبهر یاوری — هم بود کافی ز بهر یاوری

از پیمبر میشنیدندی یهود — هر سخن تحریف میکردند زود

بعث احمد هرچه در توراة بود — محرف کردند از وصفش یهود

شد سمعنا و عصینا قولشان — بود نافرمانی اندر حولشان

دم ز واسمع غیر مسمع میزدند — طاعنان از راعنا لیاً بدند

راعنارا برد ووجه است احتمال — قصد ایشان بود طعن و احتیال

بر زبانشان بود برمیها چنین — لیك بد مقصود استهزا بدین

هم بجای راعنا اندر کلام — بود واُنظرنا مر ایشانرا تمام

پیش از ایشان نگروند الا کمی — یك موحد هست بیش ازعالمی

بر هرانچه ما فرستادیم آن — بر رسول و بندهٔ خود از بیان

قبل از آنکه رویتانرا منطمس — ما کنیم اعمی که محو ومعکس

یا کنیم آن فرقه را لعنت چنان — که باهل سبت و اصحاب آمدآن

حق نغیرادشرك ازهرکس که خواست — هر گناهیرا بخشد گر خواست

شرك اندر برد اهل معرفت — ذنب نبود سوء ذاتست و صفت

زانکه آن شیئیت شیء است وبس — بی فعالی کآن شود زایل زکس

شرك انکار از وجود واحدست — بی ذنوبی کآن برحمت حاذست

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٤٩ انْظُرْ كَيْفَ

آیا نگاه نکردی بآنکه پاك میدانستند خودهاشانرا بلکه خدا پاك میسازد آنرا که میخواهد وستمکرده نشوند مقدار رشته میان هسته خرما بنگر چگونه

يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا ٥٠ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ

افترا میکنند بر خدا دروغرا وبس است آن گناه آشکارا آیا نگاه نکردی بآنانکه داده شدند بهره‌را از کتاب

يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ٥١

ایمان میآورند بجبت وطاغوت ومیگویند از برای آنانکه کافر شدند که آنها هادی‌تر ند از آنانکه ایمان آوردند راه‌را

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ٥٢ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ

آن گروه آنانند که لعنت کردشان خدا وهر که را لعنت کرد خدا پس هرگز نخواهی یافت برای او یاری کننده آیا مر ایشانرا بهره‌ایست از پادشاهی

فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ٥٣ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

پس آنهنگام نمیدهند مردمانرا نقیری آیا حسد میبرند مردمانرا بر آنچه داد ایشانرا خدا از فضل خود پس بتحقیق دادیم آل

إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ٥٤ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

ابراهیم‌را کتاب وعلم شریعت ودادیم ایشانرا پادشاهی بزرك پس از ایشانست آنکه گرویدند بآن واز ایشان کیست که باز ایستاد از آن

وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ٥٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ

وبس است دوزخ آتش افروخته بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیتهای ما رودباشد که بسوزانیمشان در آتش هرگاه پخته شود پوستهاشان

بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ٥٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

بدل میکنیم ایشانرا پوستهائی جز آنها تا بچشند عذابرا بدرستیکه خدا باشد غالب درست کردار وآنانکه گرویدند وکردند کارهای

الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ

شایسته رودباشد در آوریمشان در بهشتهائی که میرود در زیرشان بهرها جاودانیان در آنها همیشه ار برای ایشانست در آنها جفتهای پاکیزه

وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ٥٧ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

ودرمیاوریمشان درسایه پاینده بدرستیکه خدا امر میکند شمارا که برسانید امانتهارا به اهلش وچون حکم کنید میان

النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ٥٨

مردمان آنکه حکم کنید بعدالت بدرستیکه خوب چیزیست پند میدهد شمارا بان بدرستیکه خدا باشد شنوای بینا

هیچ دیدی آنکه نفس خویش را — پاك چون خواند ارحس وخطا — پاك سازد بلکه ذات ذوالکرم

بین چسان بندد برحق افترا — این یهودان از نقلب وز خطا — که بخشد حرم روز ما بشب

یا در اینکه ما خود انبیاء اللهیم — وین بود روشن گناهی وآگهیم — هیچ ایشانرا تو دیدی ای حبیب

چون شدند از بعد ایمان بت‌پرست — دیوشان کرد ادمی طاغوت‌مست — هست نفس در جبت وطاغوت اختلاف

جبت نفس و آر روطاغوت دان — صورش آن ساحران و کاهنان — آن یهود از بغض احمد و اهل دین

بت پرستیدند ایشان در عهود — با گروه مشرکین یعنی یهود — این چنین گویند کاین دین بهتر است

ت پرستی هست بهتر در شیاع — از رهی کاحمد نموده اختراع — این کسانند آنکه حقشان کرده لعن

آن گریزد از اعادی بر اله — چون خداشد خصم دیگر بیست راه — یا که ایشانرا است از شاهی نصیب

بد یهودانرا بدین نوع اعتقاد — که نبی گردند و شاه اندر بلاد — پس شوند شاه‌هم بر زعم خویش

یا برند ایشان حسد بر مردمان — آنچه حقشان داده از فضل عیان — کآن نبوت یا کتاب و بعثت است

هرکرا خواهد بدون هر سبم — یا براحد عزت است و نصرتست

آل ابراهیم را دادیم هم | از کتاب و حکمت و ملك و نعم | هست زایشان پس کسی کآورده او | بر نبی ایمان و برحق کرده رو
هم بود زایشان کسی کز ما قبول | کرده اعراض از خدا و از رسول | پس پسندیده ترزایش دوزخست | کآن زبهر کافران محکم فخاست
نار افروزنده را او درخوراست | کآن سزای هرلجوج و کافراست | آنکه کافر شد بآیهای ما | زود آریمش بنار پر وبا
پوستهاشان ز آتش افروخته | هرچه گردد پخته یعنی سوخته | حق کند آن جلد بردیگر بدل | از پی یاداش عصیان و عمل
جلد ها را گفته اند ارباب لب | هست ترجسم و طبیعتها حجب | هریکی زان پرده ها گردد چوباز | منفعل ماند ز افعال مجاز
باز بیند پردهٔ دیگر بجاست | وان حجابات آرزوها و هواست | هست پنهان در توخلق بیهزار | هریکی را هم شئون بیشمار
مینماید هر زمانی زان شئون | صورت دیگر جو آید در نمون | زان یك ازاخلاق زشت دان حسد | هردم اورا صورتی از نو رسد
یعنی آید نوع دیگر درنمود | وان حجابی سخت گردد درحدود | همچنین اوصاف زشت دیگرت | پرده ها باشند هریك در برت
اینست سر کلما نضجت جلود | که بدل سازد خدایش درحدود | وان برونست ازشمارو ازحساب | تاچشند این بددلان طعم عذاب
حق بود غالب بهر کارو حکیم | هرکرا بر جا دهد امید و بیم | وانکسانکه بگرویدند از ثقات | کرده اند اعمال نیك اندر حیوة
زودشان ساریم داخل در جنان | که رود بس بهر ها اززیرآن | وان بود جنات اسماء و صفات | حاری از هریك وجود ممکنات
هر یك اندر ظل اسمی مستقر | ازحیوة و هستی خود ذی اثر | هرکه گیرد اندرآن حنت مقام | یافت سر علم الاسماء تمام
علت هر شیئی و وجه سببش | داند و هم حکمت و خاصیتش | بیست دروی فضل وفقدانرا مجال | هم به تغییر و شت یا زوال
اندران باشند باقی تا ابد | در وی ارواح مطهر بعدد | آن دنان باشند طاعات حمل | داخلند ایشان درآن ظل ظلیل
ظل اشارت ادعایات حداست | سایه و خور ورنه درجنت کجاست | مینماید امرتان حق با بسهل | رد نمایند آن امانتها باهل

در بیان حفظ و رد امانات

آنکه دررد امانت کاهل است | از رسوم آدمیت غافل است | هست زایشان پس کسی کآورده او | عدل وانصاف اندرآن یابد عیان
حق دهد نیکو شمارا وعظ و پند | تاکند افعال نیکو را پسند | پس پسندیده ترزایش دوزخست | در قبول آن امانتها زکس
هم بود بینا کنند ار رد آن | یا طمع دارید چیزی در نهان | آنکه کافر شد بآیهای ما | خواست مفتاح حرم وازآن واین
نزد عثمان ابن طلحه بد کلید | زانکه حجابی بارث اورا رسید | حق دهد نیکو شمارا وعظ و پند | رفت کارد جانب پیغمبرش
مادرش میکرد از دادن ابا | تا که برد آخر بنزد مصطفی | هم بود بینا کنند ار رد آن | چونکه میدانم امین ذوالمنت
رد کن آنرا باز برمن کزپدر | این بمیراثم رسیده در ثمر | نزد عثمان ابن طلحه بد کلید | شغل حجابی نکرد ازوی قبول
آمد این آیت که هم برصاحبش | ده امانت را بحفظ منصبش | مادرش میکرد از دادن ابا | هست در آنقوم این شغل وشئون

یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِی

ای آن کسانیکه گرویدید فرمان برید خدارا وفرمان برید رسول را وصاحبان امررا ازشما پس اگر خلاف کنید در

شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَاْوِیلًا ۶۳

چیزی پس برگردانید آنرا بخدا ورسول اگرباشید که ایمان آرید بخدا وروز بازپسین آن بهتراست وبکوتر تاویل

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِمٰا اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ مٰا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ اَنْ

آیا ندیدی بانها که گمان میکنند که ایشان ایمان آوردند بآنچه فروفرستاده شد بتو وآنچه فروفرستاده از پیش تو میخواهند که

یَتَحٰاکَمُوا اِلَی الطّٰاغُوتِ وَ قَدْ اُمِرُوا اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَّیْطٰانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلٰالًا بَعِیدًا ۶۴

داوری برند بسوی طاغوت وبتحقیق که فرموده شدند که کافر شوند بان ومیخواهد شیطان که گمراه کند ایشانرا گمراهی دوری

وَ اِذٰا قِیلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا اِلٰی مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَی الرَّسُولِ رَاَیْتَ الْمُنٰافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُودًا ۶۵

وچون گفته شود مرایشانرا که بیائید بسوی آنچه فروفرستاد خدا وبسوی رسول می بینی منافقانرا که بازمیدارند ازتو بازداشتنی

فَکَیْفَ اِذٰا اَصٰابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ اَیْدِیهِمْ ثُمَّ جٰاءُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنٰا اِلَّا اِحْسٰانًا

پس چگونه باشد وقتیکه برسد ایشانرا مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهایشان پس میایند بسوی تو قسم میخورند بخدا که نخواستیم مگر نیکوئی

وَ تَوْفِيقاً ٦٦ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ

وموافقت بهم رسانیدن آنها آنا بدکه میداند خدا بآنچه در دلهای ایشانست پس روبگردان از ایشان و پند ده ایشانرا و بگوی ایشان در نفسهاشان

قَوْلاً بَلِيغاً ٦٧ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ

گفتاری اثر کننده و نفرستادیم ما هیچ رسولی را مگر تا اطاعت کرده شود بفرمان خدا و اگر آنکه ایشان هنگامیکه ستم کردند بر خودهاشان آمدندی ترا

فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً ٦٨ فَلاَ وَ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ

پس آمرزش خواستندی از خدا و آمرزش خواستی برایشان رسول هر آینه یافتندی خدا را توبه پذیر مهربان پس نه بحق پروردگار تو که ایمان نخواهند داشت تا آنکه

يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ٦٩

حکم کنندترا در انچه خلاف شود میانشان پس بیابد در خودهاشان ناخوشنودی از انچه حکم کردی و کردن نهند

در تحقیق اولوالامر

مؤمنان باشید تابع در قبول
صاحبان امر را بعد از رسول
هیچ دوری نیست خالی زین کرام
خود اولوالامر است پس ظاهر که کیست
هست امر از حق تصرف در وجود
پادشاه عادل ار حق در زمین
پس بچیزی گر نماید اختلاف
هم پس ار وی بر کتاب و عترتش
حجت است این حار بر رفع نزاع
این شما را بهتر آمد در سند
مؤمنند اعنی که ار پندار خود
با وجود دعوی ایمان بود
که بود با او یقین هم پیشه دیو
دیو خواهد تا برد ناگاهشان
که بیائید این تحاکم را براست
میکنند اعراض زان حکم از عناد
هست اعراض منافق از لجاج
دستهاشان آنچه بفرستاده پیش
پس تو را آیند با سوگند ها
تا بلند از ما صدائی در نزاع
این گروه اهل نفاقند و دروغ
پس کن اعراض از قبول عذرشان
گو برایشان هرچه گویند از خطا
اندر آن هم بیم باشد هم امید
خلق فرمانش باذن حق برند
میلشان در حکم بر طاغوت بود
بهر ایشان خواستی یعنی رسول
پس برب تو قسم ای ذو سبق

از خدا و ار اولوالامر و رسول
واجب آمد طاعت از عشق و اصول
تا قیامت خوان ولیش یا امام
نزد عاقل مشتبه یعنی که نیست
از مقام غیب یا ملك شهود
هست در احرای احکامش معین
رد بسوی حق کنید آن بیخلاف
وانچه زایشان وارداست از سنتش
در مقامی که نمایند اجتماع
از خیال نفس و تأویلات خود
هستشان ایمان بحق زاقرار خود
خواهش ایشانرا زعقل پست زد
حاملش باشد بهر اندیشه دیو
سوی گمراهی دور از راهشان
سوی آن حکمی که نازل از خداست
که کنی ترحق تو بی‌جور و فساد
وین مرض را نیست ازراهی علاج
سوی طاغوت از تحاکم بهر خویش
کآن نبود از سستی پیوند ها
مینگردد در حضورت از اجتماع
نیست در سوگندشان یکحو فروغ
تا که ندهندت بادانی نشان
در نفوس خویش با قولی رسا
لازم حکمت بود وعد و وعید
بد دلان از ترك امرش کافرند
از ندامت آمدند ار بر تو زود
مغفرت را حق زوی کردی قبول
کاین دورویان ناورند ایمان بحق
در هرانچیزیکه دارند اختلاف

واجب آمد طاعت حق بر عباد
آنکه اندر عصمت و عقل و کمال
هست افزون در اولوالامر اختلاف
امر را اول بدان ار مطلبش
صاحب آن مرمراتب ذوالیداست
صاحب دور است تا یوم القیام
بالحق اعنی بر کتاب و محکمات
وان کتاب و سنت و اجماع و عقل
گر شما باشید مؤمن بر خدا
ای محمد ص از تعجب در نگر
هم برانچه بر تو بفرستاده ایم
که حکومت سوی طاغوتی برند
واسگهی مأمور بر تکفیر او
آن دورویانرا چوگویند اهل دین
یا بحکمی که کند پیغمبرش
میمایند از تو اعراض ای وفی
پس چگونه است ار بر ایشان رخ نمود
دستها یعنی که فکرتهای زشت
بلکه بود از حسن و توفیق تمام
قصد ما میبود پاس شأن تو
داند آنکو واقف است از زشت و خوب
از تو شاید گر که بدهی پندشان
یعنی آن قولی کز و ترسند ناس
نی فرستادیم ما هرگز رسول
ور که ایشان یعنی ارباب نفاق
از خدا کردند آمرزش طلب
یافتندی حق تعالی را عیان
تا تورا سازند از هر ره حکم
وان شد ایشانرا سبب بر اعتساف

هم رسول اکرم با اجتهاد
هست همدوش رسول ذوالجلال
لیك این لوح از اضافاتست صاف
تا شناسی از تناسب صاحبش
جانشین حیدر است و احمد است
هر زمان پنهان و پیدا والسلام
بر رسولش یا که در حین حیوة
فرض آل و اهلبیت آمد بنقل
هم برور آخرت در اقتدا
سوی ایشان که بزعم مبغضر
وانچه مر پیشینیانرا داده ایم
وان بود کعب ابن اشرف در پسند
بود آن کآگه بد از تقصیر او
از ره اشفاق با قولی متین
بر منافق دیو بنی رهبرش
همچو اعراض عزازیل از صفی
رنج و اندوهی بپاداش صدود
در حق پیغمبر بیکو سرشت
که تو را داریم پاس احترام
نی که سر پیچیم از فرمان تو
آنچه ایشانراست پنهان در قلوب
از نفاق و کذب در سوگندشان
زاورسد بردیگران خوف و هراس
جزکه امرشرا کند از جان قبول
که بخود کردند ظلم اندر سیاق
وان طلب مکرد پیغمبر ز رب
سوی خود توبه پذیر و مهربان
بین خود در رفع غوغایی ستم

وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنِ اقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اَوِاخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ اِلاَّ قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ

واگرانکه مانوشته بودیم برایشان که بکشید خودهاتانرا یابیرون روید از دیارتان نمیکردندانرا مگر اندکی ازایشان واگر

اَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَاَشَدَّ تَثْبِيتاً ٦٦ وَاِذاً لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا اَجْراً

انکه ایشان کرده بودند انچه پنداده میشدند بآن هراینه بود بهتر برای ایشان وسخت تردر ثابت گردانیدن ودراینهنگام میدادیم ایشان از نزدخود مزدی

عَظِيماً وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ٦٧ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ

بزرك وهرآینه هدایت کرده بودیمشان براه راست وهرکه فرمانبرد خدا ورسولرا پس آنها باشند با آنانکه احسان کرد خدا برایشان

مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولَئِكَ رَفِيقاً ٦٨ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ

از پیغمبران وراستگویان وشهداء ونیکمردان وخوبند آنها الرفقة رفاقت آن فضل است از خدا

وَكَفٰى بِاللهِ عَلِيماً ٧٠

وکافیست خدا دانا

داشت ازانصار مهدی خوردخیر
با زُبیر او گفت خیراز آب به
زانکه اوبد عمه زاده وخویش تو
بر مسلمانان دراین باب ازیهود
که بحکمت تا رضا بدهند حلق
پس نمیبایند اندر خود جرح
گردن از طاعت بهند و انقیاد
همچو اسرائیلیان کز یکدگر
این بکردی جزقلیلی زین گروه
میبودندی اطاعت از رسول
ور تثبّت اندر ایمانشان دهیم
وانکه فرمان برد ازحق وزرسول
ز انبیا و صادقان و صالحان
یا تواند بود کاین نیکو رفیق
کرده حق بر چار قسم اخیاررا
صادقان اهل عنادند و شهود
صالحان بر پاس امر حضرتش
از نبین قصد یا پیغمبر است
بحر گوئی کافست از ذکر درّ
از شهیدان شد اشارت برحسین
صالحان اولاد او تا قائمند
دور قائم دائم است ازنرب دین
مهدی هادیست قائم در طریق
فانی از آثار خود بر دائمند
میتوانی کز چراغی صد چراغ
اشتعال آن اتصالست از ولی
دور یکدور است نزد اهل دل
بلکه خودکه مؤمن ازجان ودلند
که صلاحیت مر ایشانراست تام

گفتگو در آب رودی با زُبیر
چوشدی سیرآب بر همسایه ده
این حکومت بود دور ازکیش تو
طعمها بس رفت زین گفت وشنود
از نفاق و کاهلی نرهند حق
زانکه کردی حکم برفتح وفرح
انقیادی محکم از عشق و وداد
الفها کشند تا شام از سحر
که بدین باشد راسختر زکوه
وامر او را از ره طاعت قبول
اجرشان ازنزد خود اجری عظیم
آنگروه اندر قیامت در حصول
وان شهیدان که فداکردند جان
نیست غیر ازآن جهاراندرطریق
برگزیده بر عباد این چار را
دیده ز اشیا سر سلطان وجود
کرده واحد همّ خود درطاعتش
هم زصدیقین مراد ازجدراست
خاصه بحری کوزگوهرهاست پر

آمدند آن هر دو نزد مصطفی
آن صحابی را بد بهر ازشرف
شد برون از نزد پیغمبر ملول
نیست ما را شرح این گفتن بکار
بر خدا ناورده اند ایمان یقین
گر چه باشد بر خلاف میلشان
میبوشتیم ار برایشان ز امتحان
وز دلد شد حکم تا بیرون روند
ور که میکردند ایشان از پسند
بهر ایشان بود بهتر از جهات
هم عنایم آنکسانرا راه راست
با کسانی ر اهل حق باشند یار
وانکه باشد در رفاقت نیك پی
یعنی ایشان در رفاقت اکملند
انبیا که محرم زار وبند
وان شهیدان رسته ازآمال خویش
هرکه شد با این جماعت همنشین
گر بلفظ جمعشان بستوده حق
یك علیءِ گوکار خود یکباره کن

از پی رفع نزاع و ماجری
گفت بگرفتی بحکم اروی طرف
گفت نامردم گذشت ازحق رسول
کرد این آیت نزول ازکردگار
هم باحکام و کتاب و یوم دین
کس نگردد تنگدل زان در جهان
قتل و بیرون رفتن ازشهر و مکان
وزوطن آواره در هاموں شوند
آنچه بود ازحق برایشان امر وبند
سخت تر در عقل و ایمان وثبات
رهروانرا راه و مقصد تا کجاست
کاهل انعامند از پروردگار
یار هرکس کو رود برگام وی
از تمام خلق عالم افضلند
در حریم قرب دمساز ویند
در ره او داده جان ومال خویش
گردد او روشن دل وپاکیزه دین
حامعند این دو در اوصاف فرق
پردهٔ چشم دوبین را پاره کن
هر نبی و هر ولیّ را نور عین
بر وجوب لطف از حق دائمند
وین ولایت در مدار قائم است
قائم از مرآت هر یك در وجود
جمله یك گوهرند گر چه صد شمند
نی ز شعله نیست ممکن انتقال
گر شناسی دور او را در مجال
که نشود منعم علیهم یارشان
در جزای اهل ایمان ترجمان
میکند حق امر برجنك و جهاد

در بیان و تحقیق مهدویت

تا قیامت ز اولیا و راشدین
رهروانرا در روش نیکو رفیق
وز حق اندر دور دائم قائمند
بر فروزی در سرا و دشت و باغ
همچنین تا باصل آن ذات العلی
وان بود دائر بمهدی متصل
جمله در منعم علیهم داخلند
در توافق با خواص و با گرام

هر زمانی را ولیّ لازم است
پادشاهانند در ملك وجود
صد چراغ ازشمع واحد روشنند
شرط مقلش لیك باشد اشتعال
دور مهدی این بود بر اتصال
اینست فضلی ازخدا در کارشان
بس بود بیشك خداوند علیم
بعد ذکر اهل ایمان و سداد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ٧٤ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ

ای آن کسانیکه ایمان آوردید بگیرید سلاحتانرا پس بیرون روید فوج فوج یا بیرون روید باهم وبدرستیکه ازشما هرآینه کس است

فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ٧٥ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ

که در نك منکند پس اگر برسد شمارا مصیبتی گفت بتحقیق انعام کرد خدا بر من هنگامیکه بودم با ایشان حاضر واگر برسد شمارا فضلی

مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ٧٦

از خدا هرآینه میگوید چنانکه گویا نبوده میان شما ومیان او دوستی ایکاش من بودم با ایشان پس فیروز میشدم فیروزی بزرك

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ

پس باید کارزار کنند در راه خدا آنهاکه خریدند زندگانی دنیارا بآخرت وهرکه کارزار کند در راه خدا پس کشته شود

يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ٧٧ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

یا غالب آید پس زود باشد که بدهیم مزدی بزرك وچیست شمارا که کارزار نمیکنید در راه خدا ودر راه ضعیفان از مردان

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ

وزنان وکودکان که میگویند ای پرودگار ما بیرون بر مارا از این قریه که ستمکار است اهلش وبگردان برای ما از

لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ٧٨ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

نزدت یاوری وبگردان برای ما از نزدت یاری کننده آنانکه ایمان آوردند کارزار میکنند در راه خدا وآنانکه کافر شدند

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٩

کارزار میکنند در راه طاغوت پس کارزار کنید با دوستان دیو رحیم بدرستیکه مکر شیطان باشد سست

ای گروه مؤمنان آلات حرب
جمله پس بیرون شتابید از رجال
ور شما هستند بعضی که درنگ
آن منافق گوید این از ذوالمنن
ور شما را آید از حق نعمتی
یعنی او را با شما نبود وداد
کرده احمد بحل یعنی بر شما
آن جماعت مؤمنانرا از جهاد
پس کند دل فارغ از اکراهشان
آنکسانکه میفروشند از یقین
وانکه رو کرد اریقین بر کارزار
غالب و مغلوبی اورا قصد بست
قصد عاشق زامر جانان بندگیست
هم در استخلاص آن مستضعفین
کی شوید از رحمت حق بهرمند
تا بگردد آن گرفتاران خلاص
کای خدا زین قریه مارا ده نجات
بهر ما یکدوست از نزدیك خود
شد دعای آن جماعت مستجاب

باز برگیرید بهر قتل و ضرب
مجتمع یا فرقه فرقه در قتال
باشد ایشانرا رفتن سوی جنگ
هست فصل و نعمتی از بهر من
از غنیمت یا که فتح و نصرتی
تا کند یاری شمارا در جهاد
که برد او با خود از بهر غزا
سست میگردند ازحقد و عناد
از یُقاتل فی سبیل اللهشان
این حبوة دنیوی بر دار دین
درره حق کشته شد پس نافتخار
کشن و کشته شدن پیشش یکیست
اوچه بند مرده‌گی و زنده‌گست
که اسیر کافرانند و غمین
خود شما آزاد و ایشان زیر بند
همچنین باشد عطشان عام وخاص
کاهل او باشند ظالم بر ثقات
می بگردان تا کیند مارا مدد
کرد فتح مکه احمد با شتاب

کآن شمارا از شرور دشمنان
یعنی آن بوعیکه باشد مصلحت
گر که آید مر شما را محنتی
که نبودم با مسلمانان بجنگ
با ضعفان این چنین گویند زود
از غنیمت تا مگر چیزی رسد
کاش با ایشان بدم من درقتال
زان کند حق ذکر ایشان در عباد
باید اعلی بر قتال آرد رو
میدهند این دار فانی را بدست
یا که غالب شد بدشمن بی زییم
قصد او رخسار جانان دیدنست
مر شما را چیست ایمردان کار
ادرجال واز نساء خورد وکلان
ابر رحمت مؤمنانرا فوق سر
کآن اسیران باخدا بادردوسوز
یارب ازاین قریه کن مارا خلاص
هم بساز از نزد خود یاریکه او
آنکه اندر دست اعدا بد اسیر

باشد اسباب حذر درهر مکان
در تفرّق یا که جمع ازهرجهت
ز انهزام و قتل زاعدا نوبتی
پای بختم نامد ازگیتی بسنگ
که مودت بینتان گویا نبود
برشما وین حرفشان هست ازحسد
بر دمی تا بهرهٔ زین زرومال
از پی ترغیب مؤمن بر جهاد
اهل ایمان در ره دین باعدو
بر سرای آخرت کآن باقی است
میدهیش زود اجری بس عظیم
پیش او درخون خود غلطیدن است
که باشد میلتان بر کارزار
تا که ایشانند اسیر کافران
خیمه زد لیکن نبارد یك مطر
می بنالند از شبانگه تا بروز
منتی بر ما گذار از اختصاص
بهر ما باشد پناهی از عدو
شد براهل مکه زامر حق امیر

آنکسانکه بگرویدند آشکار | میکنند اندر ره حق کارزار | کافران هم مکنند ازعقل تنگ | در ره طاغوت با اخبار جنگ
پس برید از دوستان دیوسر | نیست هیچ ازکید شیطان سست‌تر | آنچه بنماید باشد جز فریب | میگریزد در نبرد از یك نهیب
آنکه دائم در جهاد اکبراست | واقف ازوسواس نفس ابتراست | در نظر دارد نمود شیر و ببر | چون کنی رو نیست غیر ازنقش قبر
اندکی گر پا فشاری در غزاش | نیست برجا هیچ جزاسم وعزاش | برگذشته های وهوی شیرو پیل | مانده است از پهلوان باد سبیل
فرّ وزورش در تقابل یکدم است | آنکه با آدم شکیبد رستم‌است | واسکه باشد لوعهد وسست بند | زود افتد آن کپك را در کمند
مرد این میدان نباشد هر تنی | کو نگو جبدر دلی شیر افکنی | گفته ام از رزم اوصد بار وباز | گفت خواهم چون باودارم ساز

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

آیا نگرستی بآنانکه گفته‌شدایشانرا بازدارید دستهای‌خودرا وبرپای‌دارید نمازرا وبدهید زکوة‌را پس‌چون نوشته‌شد برایشان

الْقِتَالُ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا

کارزار پس پارهٔ ازایشان میرسیدند ازمردمان چون‌ترسیدن ازخدایاسخت‌تر درترسیدن‌وگفتند ای‌پروردگارما چرا نوشتی برما

الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰى وَلَا تُظْلَمُونَ

کارزارکردن‌را چرا بآخر نپیداختی مارا تامدتی نزدیك بگو برخورداری دنیا اندکیست وآخرت بهتراست ازبرای آنکه پرهیزکارشد وستمکرده نشود

فَتِيلًا ٧٨ اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ

مقدارفتیلی هرجا باشید درمی‌یابدشمارا مرك واگرچه‌باشید در برجهای سخت‌استواروا گربرسد ایشانرا خوبی

يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

میگویند این از نزد خداست‌واگربرسدایشانرا بدی میگویند این ازنزد تواست بگو همه از نزدخداست

فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ٧٩ مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مَا اَصَابَكَ مِنْ

پس‌چیست‌مراین‌گروه‌را که‌نزدیك‌نیست که‌بفهمند سخنی‌را آنچه میرسدبتو ازخوبی پس از خداست‌وآنچه‌میرسدبتو از

سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ اَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا ٨٠ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ

بدی پس‌باشد ازنفست وفرستادیم‌ترا برای‌مردمان رسولی وبس‌باشد خدا شاهد آنکه‌اطاعت‌میکندپیغمررا پس‌بتحقیق اطاعت‌کرد

اللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ٨١

خدارا وکسیکه‌روی‌گرداندپس نفرستادیم‌ترا برایشان نگاه‌دارنده

مر نکردی هیچ آیا بوبطر | سوی‌ایشان چونکه گفتی‌ازحبر | دست وادارید یك از کارزار
بر نماز و بر زکوة آرید رو | تا رسد بر جنگ بوت باعدو | فرض چون کردید ایشانرا قتال
از قتال مشرکان یعنی هراس | بودشان آسان که از خلاق ناس | ملکه خوفی زان نسبت سخت‌تر
ضعف آسان بود سدّ راهشان | لی که بود ازامرحق آکراهشان | زان بگفتند ازچه رو پروردگار
تا زمان موت نزدیك ازچه رو | بازمان نگذاشت برحال خود او | بر مهاجر کارزاعدا گشت تنگ
گفت اوتا باید امر ازذوالجلال | مصلحت با مشرکان نبود قتال | چون ز مکه بر مدینه آمدند
پس بر ایشان گشت حکم کارزار | آمد این از بهرایشان ناگوار | با نبی گفتند چون مارا معاف
تا زمان موت و این از بیم بود | لی زکره از امر سلطان وجود | بودشان خوف از قتال مشرکان
شاید اینشان بوده بردل لی بلب | تا که باشد ترك تعظیم و ادب | لاجرم آیت رسید از ذوالجلال
کاین متاع دنیوی باشد قلیل | که تمتع زان برید ازهرقبیل | آخرت بهتر که دار باقی است
بر کسی کز شرك پرهیزدهمی | بر شما ناید ستم وارد کمی | پس میدیشید از موت ایمهان
میکند ادراك آن وقت خروج | گرچه میباشید در محکم بروج | وقت بیرون رفتن روح ازبدن
کشته گشتن پس‌بجنگ ازتیغ‌فاش | بهتر ازمردن بجواری درفراش | شد زبطحی‌چون بشرب مصطفی
بددلی گفت این نه فعل‌ایزداست | بل گرانی از قدوم احمد است | آمد این آیت که گربکی‌رسد
وز فراوانی و خیر بیشمار | هست گویند این زنزد کردگار | ور رسد تنگی و قحطی‌وبدی

گو بر ایشان ای نبی بی‌واهمه
قبض و بسط از نزد حق باشد همه
پس چه حالست ایجماعترا که هیچ
نیست قربی سوی فهم اندر بسیج

تا بفهمند آنچه باشد مشتمل
بر حقایق زین کتاب معتدل
تا بفهمند از بیان برتری
قبض و بسط از حق بود نزدیکری

لیك نیکی ها که بر نومیرسد
باید آنرا دانی از رب الاحد
ورکه مکروهی رسد از نفس تست
که قدم نگذاشتی بر جا درست

وین منافی نیست با آن که بود
جمله از حق هرچه هست از نیك و بد
زانکه اشیارا زحق امدادهاست
بی مدد هرهستئی معدوم و لاست

بی تفاوت تافت. خورشید وجود
بر کل و سرگین بنعمیں حدود
ناشی از سرگین نشد حز بوی زشت
وز کل آن طبع خوش و بوی بهشت

گر توگوئی زآفتابست این دوبو
راست گوئی شد چوکشف هردو نو
ورکه زایشاست هم گوئی بجاست
زانکه شمس از بوی خوب و بد جداست

گفته ایم این را ولی اربویان
میکنیم ار بهر تأکید و نشان
گاه لازم بهر تجدید نظر

روی خود در آئینه بیند هرکسی
تا شود برحسن وقبح آگه بسی
خوب و بد بروی شود زآئینه‌رد

آب سدی بر چمن روید گیاه
تلخ و شیرین خواه و ناخواه ای بناه
آفتاب و آب هم رویاندش

گر بگوئی رسته ازآب آن بجاست
ورکه گوئی بوده ارخود هم رواست
بر بروز طبع وشکل وخاصیت

حق تعالی هر وجودی را دهد
از ره هستی نمود ار خوب و بد
وان خفاشك کوری و فقدو فتور

فیض رحمانی ز عرش معنوی
هر دو را وارد شود برمستوی
تا کسی تلبیغ احکام و اصول

بر گواهی هم بود کافی حقت
در رسالت بر رواح و روحت
رده فرمان از خدا بیگفتگو

وانکه کرد اعراض نفرستاده حق
سوی ایشانت نگهبان درسبق
فرض بر تو تا نمائی رامشان

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا

ومیگویند فرمان بردار یست پس چون بیرون روند از نزد تو تدبیر میکنند در شب طایفه از ایشان غیر آنچه میگوئی و خدا مینویسد آنچه

يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ٨٤ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

تدبیر میکنند در شب پس روی بگردان از ایشان و توکل کن بر خدا و بس است خدا وکیل آیا پس تأمل نمیکنند در قرآن و اگر بود

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ٨٥ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا

از نزد غیر خدا هرآینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری وچون میآید ایشان را امری از ایمنی یا بیم افشا میکنند آنرا و اگر

بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ

برگردانند آنرا بسوی رسول وبسوی صاحبان امر از ایشان هرآینه بدانند آنانکه استنباط میکنند آنرا از ایشان و اگر نبود فضل

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ٨٦

خدا برشما ورحمتش هرآینه پیروی میکردید شیطانرا مگر اندکی

ما توگویید از تومارا طاعت است
هم در استمرار طاعت منت است
پس چه حالست ایجماعترا که هیچ
نیست قربی سوی فهم اندر بسیج

فرقهٔ در ایشان بهم گویند باد
غیر از آنچه با توگویند از محاز
تا بفهمند از بیان برتری
قبض و بسط از حق بود نزدیکری

هستشان بیتوته از شرك و نفاق
جیست گفتار دورویان حرشقاق
ورکه مکروهی رسد از نفس تست
که قدم نگذاشتی بر جا درست

در امر او یعنی کرام الکاتبین
میویسد آنچه هست از طلم و کین
زانکه اشیارا زحق امدادهاست
بی مدد هرهستئی معدوم و لاست

حکم برقتل است ایشانرا ولیك
بهر استقرار دین ستراست بلك
وز کل آن طبع خوش و بوی بهشت

اوست کافی بر امور بندگان
همچنین بر دفع شر این و آن
زانکه شمس از بوی خوب و بد جداست

گرکه بود از نرد غیرحق درآن
یافتندی اختلاف از هر نشان
گاه لازم بهر تجدید نظر

زانکه ناچار است گفتار بشر
از تناقض نزد ارباب نظر
روی خود در آئینه بیند هرکسی

بر رسول آن به که بگذارند باز
هم اولوالامرش که هستند اهل راز
تا بیند آنچه زاستنباط خود

میفرستاد آ رسول منتجب
چون بجائی لشگری درخفیه شب
بر اراجیف از شکست و فتحشان

آمد آیت که گذارید این حبر
باز بررأی رسول از خیر و شر
هم اولوالامر اعنی آن سالارها

هرچه تا باشد صلاح افشا کنند
ور صلاح اخفا بود اخفا کنند
حاصل آنکه کشف اسرار رسول

همچنین پرسند علم عقل و شرع
از اولوالامر و رسول از اصل و فرع
هم اولوالامرند آن اثنی عشر

حونکه بیرون میروند از پیش تو
شب که با هم میشنیدند از عتو
یا بغیر از آنچه با ایشان سخن
گفتهٔ گویند با هم از فتن
حق نویسد آنچه را از کارها
مکنند اندر شب آن غدارها
پس بگردان روی از ایشان باعتاب
برتوزین قومست واجب اجتناب
کن توکل با خدا کو هست بس
بر امور بندگان در هر نفس
نیست هیچ آیا تدبر خلق را
اندر این قرآن پر ضؤ و بها
از رسوم و لفظ و معنی و د نظام
هم ز قانون فصاحت در کلام
چون برایشان آید امری زایمنی
یا رخوف افشا کنند اندر رهزنی
تا که دانند آنچه زاستنباط خود
صدق آن گویند یازازنیك و بد
بر اراجیف از شکست و فتحشان
نشر دادند آن خبر را بد دلان
هم اولوالامر اعنی آن سالارها
که نکو دانند وضع کار ها
حاصل آنکه کشف اسرار رسول
کس نکرد الا منافق یافضول
مر اولوالامرند آن اثنی عشر
بعد احمد تا بمهدی بر بشر

کنز شهود و غیب اشیا واقفند ‖ بر حقایق بر معانی عارفند ‖ وربود از فضل حق وزرحمتش ‖ بر شما از مصطفی و عترتش
پس شما بودید گمراه از سبیل ‖ پیرو شیطان و سرکش جز قلیل

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَي اللهُ اَنْ يَكُفَّ بَاْسَ الَّذِينَ

پس کارزار کند در راه خدا تکلیف کرده نمیشود مگر نفست وترغیب کن مؤمنارا شاید خدا که بازدارد آسیب آنرا

كَفَرُوا وَاللهُ اَشَدُّ بَاْسًا وَ اَشَدُّ تَنْكِيلًا ۸۷ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ

که کافر شدند و خدا سخت تر است در آسیب و سخت تر است در عقوبت کردن هر که درخواست کرد درخواستی خوب میباشد مر او را بهره از آن وهر که

يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ۸۸ وَ اِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ

درخواست میکند درخواستی بد میباشد مر او را بهره از آن وباشد خدا بر همه چیزی نگهبان وچون تحیت داده شوید تحیتی

فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا اِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۸۹

پس تحیت دهید بخوبتر از آن یا رد کنید همانرا اندرستکه خدا باشد بر همه چیزی محاسب

پس تورا در راه حق بااختیار ‖ فرض باشد تا نمائی کارزار ‖ از مدینه آن رسول ذوفنون ‖ چون بجنگ بدر صفری شد برون
مردی از ایشان که نامش بدیعیم ‖ داد مردم را تحیش خصم بیم ‖ مشتمل اصحاب کاره از جهاد ‖ آمد این آیت پس اندر العباد
که نباشد هیچت ارهم عون و یار ‖ خود تو بسنده سوی کارزار ‖ نیست غیر از نفس تو باعزم حرم ‖ مر مکلف بر جهاد خصم و رزم
هر کسی یعنی بنفس خود عیان ‖ شد مکلف نی بنفس دیگران ‖ گر که باشی یکه فهم آشناه فرد ‖ دانی ازچه خوانده فردت در نبرد
لفظ مفرد پس در این آیت بجاست ‖ خود جوهر نفسی مکلف برغراست ‖ بر خلاف نفس خود تو قادری ‖ نی بنفس غیر گرچه قاهری
نفس یکتن کشت وان یك جیدراست ‖ ور کشدهم دیگری زان جوهراست ‖ پس نماید از تخلف از جهاد ‖ رو تو تنها ای پیمبر راعتماد
زان بنی عمگین که حقت یاوراست ‖ با تو میباشد طفروین اظهراست ‖ زانکه چون حق یار کس شد در نبرد ‖ غالبست او همچو گردونی نگرد
دیده افرون نصرت حق راصفی ‖ زان بر او این رمز نبود مختفی ‖ بر تو بندم لب نگویم زان یکی ‖ خون بیندارم که تند و دیرکی
پس تو سبقت گیر ای فخر عباد ‖ بر قتال مشرکین و بر جهاد ‖ هم تا برغبت یاران بر قتال ‖ لیك نی تکلیف کایند اندلال
یاد دارد شاید از اسلامیان ‖ حقتعالی کارزار کافران ‖ افکند در قلب ایشان واهمه ‖ واهلند از ترس شدت ها همه
اوست در بأس ارخلایق بس اشد ‖ هم بتعذیب و عقوبت بهر حد ‖ همچنانکه شد ابوسفیان بخوف ‖ رو بحنك بدر وهم پنهان بخوف
هیبت حق در میان لشکرش ‖ ساخت پنهان کرد هارب یکسرش ‖ سطوت شیر خدا اندر نبرد ‖ میفرودش هرزمان برخوف ودرد
هر که خواهد خواسی بر کس نکو ‖ هست زان خواهش نصیبی بهراو ‖ از کسی یعنی شود دفع ضرر ‖ یا رسد نفعی بشخصی در اثر
ور کسی خواهد بدی از بهر کس ‖ صد ردخود بهره زان مقصود بس ‖ خواهی ارنیکی نکس نیکی بری ‖ خواهی ارید رنج و ناریکی بری
هر کسی ارحوان حق روزی خورد ‖ آنکه نیکی خواست پیرودی برد ‖ حق بود بر جملهٔ اشیا مقیت ‖ واینکه بخشد قوت باشد یا مقیت
بود احمد بر خلایق یك گواه ‖ قوت زان میخورد از خوان اله ‖ نی ارانکه عامه را باشد نصب ‖ بل ز خوانیکه بود خاص حبیب
بر دعای مؤمنان مداشت حد ‖ هم بدفع ضرّ ایشان مستعد ‖ زان مصمم بود و ساعی برجهاد ‖ زانکه میدید اندر آن نفع عباد
صاحبی را گر بخوانی برجهاد ‖ بهر او خواهی بقین خیری زیاد ‖ آن پیمبر مؤمنان را بر قتال ‖ خواند تا یابند خیر از ذوالجلال
چون تحیت داده گردید از کسی ‖ بر تحیت های خوب وخوش بسی ‖ پس تحیت گفت باید درجواب ‖ زان تحیت به که گویید از ثواب
چون سلامت کرد شخصی درلقا ‖ در جوابش گو سلامی با دعا ‖ زانکه حق باشد بهرچیزی حسیب ‖ بر تحیتهاست هر کسرا مثیب
دارد اعمی از تحیتها حساب ‖ خویش گوید برتحیت گو جواب

اَللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَارَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثًا ۹۰ فَمَا

خدا نیست معبودی بحق مگر او هر آینه جمع خواهد کرد البته شمارا سوی روز قیامت نیست شکی در آن وکیست راستگوی تر از خدا در سخن پس چیست

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللهُ وَ مَنْ

مر شمارا در منافقان دو گروهی وخدا برگردانید ایشانرا بآنچه کسب کردند آیا میخواهید که هدایت کنید آنرا که اضلال میکند خدا و آنرا که

يُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۹۱ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَآءً فَلَا تَتَّخِذُوا

اضلال میکند خدا پس هرگز نیابی از برای او راه هدایتی دوست داشتند که کافر شوید همچنانکه کافر شدند پس بوده باشید یکسان پس مگیرید

مِنْهُمْ أَوْلِيَآءَ حَتّٰى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا

ازایشان دوستان تاآنکه هجرت گزینند در راه خدا پس اگر روگردانند پس بگیریدشان وبکشیدشان هرجا یابیدشان ومگیرید

تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ٨٩ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَآءُوكُمْ

از ایشان دوستی ونه یاوری مگر آنانکه بپیوندند بقومی که باشد میانه شما ومیان ایشان پیمانی یاآمده باشند شمارا

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَآءَ اللهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ

تنك شده سینهاشان که کارزار کنند باشما یا کارزار کنند باجماعتشان واگر خواسته بود خدا هر آینه تسلط میداد ایشارا بر شما پس هر آینه کارزار کرده بودند باشما

اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ٩٠ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ

پس اگر کناره کرده بودند از شما پس کارزار نکرده بودند باشما وانداخته بودند باشما صلح را پس نمیگرداند خدا برای شما بر ایشان راهی زودی خواهید یافت دیگرانرا

يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ

که میخواهند که ایمن شوند از شما وایمن شوند از جماعتشان هرگاه خوانده شوند بسوی فتنه برگردانیده شوند در آن پس اگر کناره نگیرند از شما

وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا

وبیندازند باشما صلح را وبازندارند دستهاشانرا پس بگیریدشان وبکشیدشان هرجا یابیدشان وآنها را گردانیدیم

لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ٩١

ار برای شما بر ایشان تسلطی آشکار

آن خدائی کوست معبود بجا
بیست معبودی بجز او بر سزا

شك در آمد ورود در آن احتماع بیست
راست گوتر از خدا در وعده کیست

ورنه زشتست اینکه گوئی پادشاه
بیست مفلس یا که دارد مال وجاه

سنگ باشد جای لفظ اندر سخن
خاصه بهر فهم عام ار مرد و زن

کس بدانا گوید این نود نکو
آیه یعنی در او بیند رو

قتل ایشان بر شما گردیده شاق
کافرشارا هم ندارید انفاق

زانچه کردند از عملها اکتساب
وان بود اداهل ایمان احتناب

آنکه هشتش حق بگمراهی فرو
پس بیابی هیچ راهی بهر او

همچو ایشان کز غلط کافر شدند
تا مساوی هر دو باشید از پسند

ازبلد هجرت گزیند آنکسان
تا شما همدل شوند و هم لسان

پس مر ایشارا بگیرید وبکشید
هر کجا یابید ایشارا پدید

دوست هم رایشان نه برگیرید ویار
ور قبول عوشان دارید عار

هست پیمان بین ایشان با شما
وان قبیله در حزاعه در ولا

یا که آید آنجماعت سینه تنگ
زانکه روآرند برعدوان وجنگ

یا بپاس عهدتان با قوم خود
در قتال آیند بهر حفظ حد

در مدینه آمدند ایشان بجهد
با شما باشند اندر کارزار

ورخدا میخواست ایشارا تمام
با یکی بستند در این باب عهد

پس نمیکردند از جنگ وجدال
بر شما کردی مسلط در مقام

بر سلامت روکنند اعنی صلاح
سخت میکوشند و ساعی در قتال

زود مباشد که آرند از محل
بل کنند القا زمام اختیار

رو بکفر از بعد اسلام آورند
تا که در اصلاحشان باشد فلاح

چونکه برگردند ازدین آنکسان
قوم دیگر بر شما رو از دغل

مجمع سازد شما را در قبور
وز مقام عهد و پیمان بگذرند

اینست بر اندازهٔ فهم عوام
سوی فتنه یا قتال مؤمنان

غیر حق کبود بهسی تا که او
پس تمائید حشر در یوم النشور

نزد عارف کو رهید از دامها
کو بود صادق بوعده یا کلام

مر شمارا دردو رویان چیست راه
میبود معبود و باشد راست کو

وانگهی که باز گردانیدشان
بیست حاجت ذکر وصف و نامها

یا که خواهید آورید آنرا براه
که دو فرقه گشته اید از اشتباه

دوست دارید آن دین برگشتگان
حق بحکم کفر و قتل ازهر نشان

زانجماعت پس مگیرید اولیا
کش بعدلان هشت وگمراهی اله

درطریق دین حق سالك شوید
که شما کافر شوید و بد نشان

گرچه در هلند ایشان یا حرم
تا نمایند از بلد رو بر شما

جز کسانیرا که پیوندند دود
برحذر ازشرك وازمشرك شوند

هر که آید در پناه آن گروه
همچو کفار دگر بی بیش وکم

هستشان از جنگ یعنی اعتراض
بر گروهی ز اهل میثاق وعهود

وان جماعت از نبی اسلم بدند
شد پناه او رسول با شکوه

که نه با او در نبرد آیند وکین
بلکه دارند از خصومت انقباض

ترس بر میداشت از دلهایشان
که بپیمان نبی یکدل شدند

پس کناره گر نمایند از شما
نه شوند اعدای او را مر معین

می بجویید از شما یعنی امان
میسودی حل مشکلهایشان

پس برایشان مرشمارا نیست راه
مرتدان حلف و میثاق و ولا

از شما خواهند تا ایمن شوند
انقیاد آرندتان از بیم جان

تا ز قوم خویش یابند ایمنی
سوی قتل و نهبشان بی اشتباه

رد بکفر خویش گردند ازضلال
باز چون گردند اهریمن شوند

پس نگیرند ارکناره از قتال
دوستی گردد بدل بر دشمنی

بر شما وانگه کنند القای آن | که بصلح آیند یا جویند امان | وزدغل دارید دست خویش باز
پس بگیرید و بقتل آریدشان | هر کجا یابید بی تردیدشان | بر شما در قتل ایشان هر کجا
از قتال آن بد دلان حیله ساز | تا نباشد عذر ایشانرا دگر | زانچه کردید از خلاف مشتهر

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ اَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً اِلاَّ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ

ونباشد هرمؤمنی راکه بکشد مؤمنی را مگر بخطا وکسیکه کشت مؤمنی را بخطا پس بر او است آزاد کردن کردنی مؤمن و خونبهای تسلیم کرده شده

اِلَي اَهْلِهِ اِلاَّ اَنْ يَصَّدَّقُوا فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ اِنْ

به اهلش مگر آنکه تصدق کنند پس اگر باشد از جماعتیکه دشمنند مرشمارا واو مؤمن بوده است پس بر او است آزاد کردن کردنی مؤمن واگر

كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ اِلَي اَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

باشد از جماعتیکه میان شما ومیان ایشان پیمانیست پس بر او است خونبهای فراسپرده با اهلش وآزاد کردن کردنی مؤمن پس کسیکه نیابد

فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللهِ وَ كَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً ۹۲ وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً

پس بر او است روزه دو ماه پی هم توبه دادنی از خدا وباشد خدا دانای درست کردار وکسیکه بکشد مؤمنی را از روی عمد

فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ اَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً ۹۳ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ

پس جزایش دوزخ است جاودانی درآن وخشم کرد خدا براو ولعنت کرد او را ومهیا کرد برای او عذابی بزرگ ای آن کسانیکه

آمَنُوا اِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقَي اِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ

ایمان آورده اید چون سفر کنید در راه خدا پس تفتیش کنید ومگوئید از برای کسیکه القا کند بشما سلام نیستی مؤمن میخواسته باشید

عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا اِنَّ

مایه برخورداری زندگانی دنیا را پس نزد خدا است غنیمتهای بسیار همچنانکه بودید پیش ازاین پس منت گذاشت خدا بر شما پس تفتیش کنید بدرستیکه

اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ۹۴

خدا باشد بآنچه میکنید آگاه

قتل مؤمن بست بر مؤمن روا | از تعمد حرکه باشد بر خطا | مؤمنی را از خطا ور کشت کس | بندهٔ باید کند آزاد پس
هم دیت واجب بود بر وی تمام | تا رساند سوی اهلش بیکلام | حز که بخشد آن دیت را بی ستم | اهل آن مقتول بر وی از کرم
ور که مقتولست از قومی لعین | که شما را دشمنند از راه دین | لیك مؤمن باشد آن مقتول پس | بندهٔ آزاد باید کرد و بس
ساقطاست ازوی دیت اندر یقین | ارث بود بین کافر و اهل دین | ور بود ز آ نقوم که مابینتان | شرط و پیمانست در عین عنان
حکم او مانند حکم مسلم است | هم تسلم حفظ ذمی لازم است | هست یعنی فرض کفاره و دیت | بر مسلمان اندر افعال و نیت
پس نیابد بنده گر بیچارهٔ | تا کند آزاد بر کفارهٔ | پس بر او صوم است واجب در دو ماه | از پی کفاره زان جرم و گناه
وضع کرد این حکم بهر توبه حق | تا رداید نقش عصیان از ورق | توبه خود آموزد او بر عاصیان | هم قبول توبه باشد بر او عیان
آگه است از قاتل و مقتول حق | هم خود او حاکم امر ما خلق | مؤمنی را ور کشد بر عمد کس | کشتنش داند حلال آن بوالهوس
هست دوزخ جاودان پاداش او | خشم ولعن حق رسد بروی دو تو | بهر او آماده باشد در جحیم | بر جزای خود عذابی بس عظیم
ای گروه مؤمنان از انقیاد | چون سفر کردید از بهر جهاد | پس نمائید احتیاط اندر مصاف | تا نگردد کشته مردی بر خلاف
شد اسامه سوی قومی درسفر | که از ایشان بد مسلمان یکنفر | وان مسلمان نام او مرداس بود | که تحیة بر اسامه گفت زود
زد اسامه تیغ و کرد اورا هلاك | زین خبر شد جان احمد درد ناك | آمد این آیت که در وقت جهاد | فحص باید کرد از حال عباد
می نگوئید ار که او گوید سلام | نیست مؤمن گفته ازخوف اینکلام | بر امید آن غنایم وان غنم | بر مسلمانی کند ایسان ستم
مال دنیا در غنیمت فانیست | بهر هرکس عارضی و آنیست | نزد حق باشد غنمتها فزون | که غمی گردید زانها درقرون
هم ز قتل مردمان از بهر مال | بی نیازائید بعد از ضعف حال | هم شما بودید یکسر پیش ازین | همچو ایشان اندر اسظهار دین

کس نمیدید آنچه ازدین حاصل است | وانچه گوئید از زبان یا ازدلست | یعنی اسلام شما بد مست تر | کاین زمانست آشکارو مشتهر
بر شما منت نهاده رب دین | بر رسوخ دین و اکمال یقین | پس کنید ازحال مردم جستجو | دوست را تا واشناسید ازعدو
بهر تأکید است این تکرارها | و انتظام و اهتمام کار ها | حق بکردار شما باشد خبیر | وانکه بی تقصیرکشتید آن فقیر
گشت زین آیت اسامه مضطرب | مغفرت جست از رسول منتجب | گفت لبك ازلفظ توحیدم خجل | کو کند سد راه آمرزش بدل
| بندهٔ آزاد کن شاید خدا | برتوبخشد زانچه بگذشت ازخطا |

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

برابر نیستند نشستگان از گروندگان غیر صاحبان رنج وجهاد کنندگان در راه خدا بمالهای خود وجانهای خود

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ-

زیادتی داد خدا جهادکنندگانرا بمالهاشان وخودشان بر نشستگان مرتبه وهمرا وعده داد خدا بهیکی وزیادتی

اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۹۸ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

خدا جهادکنندگانرا بر نشستگان مزد بزرك مرتبهای ازاو وآمرزشی ورحمتی وهست خدا آمرزنده

رَحِيمًا ۹۹ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

مهربان بدرستیکه آنانکه میمیراندایشانرا ملائکه ستمکاران برخودهاشان گویند درچه بودید گفتند بودیم ضعیفان در زمین

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۱۰۰ إِلَّا

گفتند آیا نبود زمین خدا فراخ پس هجرت میکردید در آن پس آنگروه جایگاهشان دوزخ است وبداست بازگشت مگر

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ

عاجزان از مردان وزنان وفرزندانی که نتوانند چاره ونیابند راهی پس آنها شاید خدا

أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ۱۰۱ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا

که درگذرد ازایشان وباشد خدا درگذرنده آمرزنده وآنکه هجرت گزیند در راه خدا میابد در زمین موضعهای

كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ

بسیار وفراخی وآنکه بیرون رود از خانه اش مسافر بسوی خدا ورسولش پس دریابداورا مرك پس بتحقیق لازم شد اجرش

عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱۰۲

بر خدا وباشد خدا آمرزنده مهربان

| جزکه صاحب رنجها ازاهل دین | که بمال و نفسهای حویشتن | هستشان تعظیم امر ذوالمنن
نیست یکسان قاعدین و جاهدین | حق فزونی داد بر بنشستگان | پایهٔ کآن نام یکست و ظفر | مغفرت ها کآید اورا حق بسر
مر مجاهد را بمال و نفسشان | در دو عالم نیکوئی و برتری | پس مجاهد را بقاعد فضلهاست | اجر اواعظم زهرچیزازخداست
جمله را حق وعده داد ازداوری | رحمت و آمرزش بیچون و چند | بر گناهانشان خدا باشد غفور | هم ز شفقتشان فزاید بر اجور
ربه ها و پایهای بس بلند | جانشان بگرفت در بدر کبیر | آن جماعت تارکین هجرتند | یار کفار از فساد نیتند
آنکسانیکه ملایك تا گزیر | باز گشتند از طریق معتمد | بهر یاری عدو از ضیق صدر | آمدند از مکه با ایشان بدر
کرده ظلم ازترك آن هجرت نجود | جانشان در جهل پس گشتندفوت | گفت ازتوبیخ ایشانرا سروش | در چه بودید از فتورعقل وهوش
برگرفتند آن مؤکلهای موت | ما بلوح از مشرکان و مؤمنان | پس نگفتند آنکه درارض شریف | ما مگر بودیم نادار و ضعیف
نامتانرا تا که بنویسیم هان | بر شما واسع درآخراج وورود | تا کنید از مکه هجرت اندران | همچو مردان حبش یا دیگران
باز گفتند ارض حق آیا نبود | در جهنم جای بد بهر جزا | جز زن و مردیکه پس مستضعفند | ز افتقار اندر زمینی واقفند
پس بود این قوم را بیعذر جا | | |

همچنین صیان بی تدبیر و فن
هیچ نتوانند رفتن بر برون

نیست ایشانرا توانائی بکار
پس زبطحا خفیه بریثرب روند

پس ببخشد شاید ایشانرا خدا
اکثری رابود ایمان بی‌نکول

لیك برهجرت نبدشان دست هم
شد ملول آنکوبدش رنج ازسفر

جندع ابن ضمره بد بیمار لك
که نمایم ترك هجرت بی ستم

ترسم از آنکه رسد ناگه اجل
جاب یثرب زمین اکنون برید

پس ببردندش برون اولاد او
پس بدست دیگرش بنهاد دست

گفت یارب این بود دست رسول
میکنم بیعت بوی بگفتگو

پس‌گذشت از دار دنیا روسفید
کآنکه هجرت کرد در راه خدا

پس بزعم قوم خود یابد یقین
وارهد از تنگی و رنج شدید

یا شود مستخلص از ضیق ضلال
شد بهجرت برضای ذوالمنن

هم بخاطر خواهی بیغمرش
که غفور است ورحیم اندرجزا

وان ممالیکند گر دانی سخن
این سه ناچارند ازصبرو سکون

تا کنند ازخانه و مسکن فرار
راه نشناسند تا غایب شود

کو عفو است وغفور از هر خطا
هست مروی کاهل مکه بررسول

چون بترك هجرت آمد حکم نم
گشت اندر مکه شایع این خبر

بود اورا مال و هم اولاد بلك
گفت از مستضعفان من بستم

در توقف دین من یابد خلل
با همین بستر مرا بیرون برید

زانکه میبودند پس منقاد او
گرد موت اندررهش بررخ نشست

کن تو از من بیعت اورا قبول
بر هرانچه کرده بیعت با تو او

هم موحد هم مهاجر هم سعید
آمد این آیت ز باب اعلا

موضع بسیار و نیکو در زمین
وسعتی در رزق اوگردد پدید

بر هدایت های حق یابد مجال
وانکه بیرون ازسرای خویشتن

بیلك موت آنگاه تازد برسرش
کرده واجب احر اوبا خود خدا

وَ اِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ

وچون سفرکنید در زمین پس‌نیست برشما گناهی که کوتاه‌کردانید نماز اگر بترسید که مفتون‌سازد

الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ الْكٰفِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ١٠٢ وَ اِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ

شمارا آنها که کافر شدند بدرستیکه کافران باشید مرشمارا دشمنی آشکار وچون باشی درایشان پس اقامت کردی برای ایشان نمازرا

فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَآئِكُمْ وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ

پس باید بایستند پارهٔ ازایشان باتو وباید که برگیرند سلاحهای خودرا پس چون سجده کردند پس باید که باشند از پشت سرشما وباید که بیایند پارهٔ

اُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

دیگر که نماز نکرده‌باشند پس نماز گذارند باتو وباید که بگیرند پاسشارا واسلاحشارا دوست داشتند آنانکه کافر شدند که کاش غفلت میکردند از

اَسْلِحَتِكُمْ وَ اَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِنْ

سلاحهاتان وکالاهاتان پس حمله‌میکردند برشما یك حمله ونیست گناهی برشما اگر باشد شمارا رنجی از

مَطَرٍ اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكٰفِرِينَ عَذَابًا

باران یاباشید بیماران که بنهید سلاحهارا وبگیرید پاسترا بدرستیکه خدا مهیا کرده‌از برای کافران عذابی

مُهِينًا ١٠٤ فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيمُوا

خوارکننده پس‌چون گذاردید نمازرا پس یادکنید خدارا ایستاده ونشسته وافتاده برپهلوهایخود پس‌چون آرامیدید پس برپادارید

الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتٰبًا مَوْقُوتًا ١٠٥ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُونُوا

نمازرا بدرستیکه نماز هست بر گروندگان واجبی وقت پدیدکرده‌شده وسستی‌مکنید درطلب آنجماعت اگر هستید که

تَاْلَمُونَ فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُونَ كَمَا تَاْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٠٦

آزارمکشید پس بدرستیکه ایشان آزار میکشند همچنانکه آزار میکشید وامیدوار بود از خدا آنچه امید ندارند وباشد خدا دانای درست کردار

اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرٰىكَ اللّٰهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا

بدرستیکه مافروفرستادیم بتو کتابرا براستی تاحکم‌کنی میان مردمان بآنچه نمودبتو خدا ومباش مرخیانت‌کاران رادشمنی کننده

وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً ۱۰۷ وَلٰا تُجٰادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتٰانُونَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ

وآمرزش خواه ازخدا بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان ومجادله مکن از آنها که خیانت میکنند بخودهاشان بدرستیکه خدا

لٰا يُحِبُّ مَنْ كٰانَ خَوّٰاناً اَثِيماً ۱۰۸ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النّٰاسِ وَلٰا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ

دوست ندارد کسی را که باشد خیانت کننده گناهکار پنهان میدارند از مردمان وپنهان نمیدارند از خدا واو با ایشانست وقتی که

يُبَيِّتُونَ مٰا لٰا يَرْضىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكٰانَ اللّٰهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً ۱۰۹ هٰا اَنْتُمْ هٰؤُلٰاءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ

درشب بدرمیکند آنچه را نمی پسندد از گفتار وباشد خدا بآنچه میکنند فرا رسنده اینک شما این گروهید که مجادله کردید از ایشان

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا فَمَنْ يُجٰادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ۱۱۰ وَمَنْ يَعْمَلْ

در زندگانی دنیا پس کیست که مجادله کند خدارا ازایشان روز رستخیز یا کیست که باشد برایشان کارگذار وکسیکه کند

سُوٓءً اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً ۱۱۱ وَمَنْ يَكْسِبْ اِثْماً فَاِنَّمٰا يَكْسِبُهُ

بدیرا یاستم کند برخود پس آمرزش طلبد ازخدا میابد خدارا آمرزنده مهربان وکسیکه کسب کند گناهرا پس کسب نمیکند آنرا

عَلىٰ نَفْسِهِ وَكٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ۱۱۲

مگر بر خودش وباشد خدا دانای درستکردار

درسؤال قصر صلوة ازخلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه وجواب او

چون سفر کردید برروی زمین — بر شما نبود گناهی پس یقین — گر نماز خویشرا سازید قصر — چار را بر رکعتین اعنی بحصر

گرکه ترسید از فساد مشرکان — تا شما چون دشمنند ایشان عیان — از خلیفهٔ ثانی اخیار و ثقات — باز پرسیدند از قصر صلوة

گرچه در اسلام گشت ایحکم عام — زانکه بود خوفی اندر هر مقام — گفت من هم داشتم زین ره عجب — بار حسم از رسول منجب

گفت این صدقه است الحق بر عباد — شکر باید کرد دین فضل زیاد — چون تو باشی در میان مؤمنان — درسفر دروقت خوف اردشمنان

پس چو خواهی کرد اقامت در نماز — لشکر خود را دوقسم ارحرم ساز — تا بود ایستند از دو گروه — یك گروه در رکعتی راسخ چو کوه

واں گروه دیگرت دارند پاس — تا گذاری رکعتی را بی هراس — رکعت دیگر در آیند از بیار — آنکه اومیداشت پاس اندر نماز

مر مصلی باید ار خود بدرنك — دور سازد در نماز آلات حنك — وان سلاحی که بحرب آید بکار — باز بر بندند وقت کارزار

هم بوقت پاس با تیغ و سلاح — درکمین باشید و این باشد صلاح — دوست ندارید کفار عنید — کز سلاح خود شما غافل شوید

واز متاع و اررخوت خود چنین — بر شما پس حمله آرند ار کمین — تا برند از حملهٔ اموالتان — درکف آرند از بحری مالتان

ور برنج آئید از حمل سلاح — می نباشد بر شما حرج و جناح — چونکه سنگین گردد آنها ازمطر — یا کسی بیمار باشد هم دگر

گرکه سارید آن سلاح ارخود حذا — بر شما حق کرده آسان کارها — اسلحه گیرید با خود تا عدو — برشما نارد هجوم ازپشت و رو

بر حذر باشید یعنی روز وشب — تا که حق برحفظتان سازد سبب — حق مهیا کرده بهر کافران — مرعذابی کو دهد خواری بجان

باعث تنزیل این آیت شد این — که بجنگی رفت خیرالمرسلین

در بیان فتوت ومروت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

حواست گردد باز سیلی ازمطر — گشت اندر منزلی آن بحر نور — از پی کاری زلشکر گاه دور — دید او را خیره مردی از عدو

گفت یاران احمد است این ناشان — خاست پیش او که سد شد رهگذر — گشت در پای درختی ساکن او — تیغ بکشید او زند تا بر سرش

گفت کبود کز مت یك مانع است — میروم تا بکشم او را در مکان — تا خبر میشد رسول آمد برش — تیغ او برداشت خیرالمرسلین

حمله بروی کرد وگفتا کو که کیست — گفت آن بیننده کو سامع است — با گهان لغزید وشد نقش زمین — این نگویم لیك بندم عهدها

تا که بکشم تیغ دیگر بر تو من — کز منت مانع شود گفتا که هست — گفت برکو یك شهادت گفت لا — گفت با قوم از جوانمردی وی

وجه دیگر آنکه روزی در قتال — هم نکردم یار خصمت در فتن — تیغ خود بگرفت ورفت او تیزپی — کافران دیدند آن آداب وکیش

با مخالف بود آن بحر نوال — طهر شد وقت نماز آمد پیش

منتظر گشتند تا وقت سجود
چون نماز خوف را در رزمها
هم بپهلو ها که بر گردید باز
کآن بود بر مؤمنین فرض تمام
خواست پیغمبر پس ازجنك احد
آمد این آیت که هستید ارشما
مر شمارا لیك هست ازحق امید
در دو عالم از حقید امیدوار
حق بود داما بر اعمال شما
شرح این درسورهٔ عمران گذشت
تا نمائی حکم بین مردمان
می مکن مستور هیچ از خائنین
وانگهی بر بیگناه آری عتاب
کوست آمرزندگار و مهربان
برده مال مسلمی را درمهم
دزدئی شد مسلمین دادند زود
تا مگر زان فعل ناهنجار پست
یعنی از عدلی که آن شایع بود
نه خصومت کن بکس از مردمان
بر یهودی گشته بر ناحق گواه
مختفی دارند از شرم و هراس
شرمشان ناشد ز خلق تا تمام
ازخدای زار دان اخفا کنند
که خورد گر طعمه سوگند دروغ
هست بر اعمال ایشان حق محیط
یعنی اهل جاهلیت کاین چنین
این همه بهر حیوة دونیست
یا نگهبان کیست ایشارا بحشر
گوید آنکس کو بغیری یا بخود

آید و آرند بر وی حمله زود
باز بگذارید با آن خرمها
در نیازائید با دانای راز
اندر اوقات معین لا کلام
تازد ار دنبال با یاران خود
خسته و مجروح اینسان در غزا
که نباشد کافرارا آن پدید
این رجابودمر ایشان را بکار
امر و نهیش راست بر حال شما
گرکه خواهی سوی آن کن بازگشت
بر هرانچه حق نمودت ره بران
آن خیانتها که باشد ننگ دین
این نباشد در عدالت مستطاب
برتمام خلق خویش ازاس وحان
دیگری را پس نموده متهم
دست آرا ببردی از یهود
می نیاید بر مسلمانان شکست
کثرت شرم و حیا مانع شود
نزد حکم ازحاب آن خائنان
که گنه کاراست و بود اوبیگناه
آن خیانتهای بین را دناس
تا ازان کوهست با ایشان مدام
آن تدابیری که در شبها کنند
زاو کند باور رسول تا فروغ
غرقه اند اشا دران علم بسیط
در جدال آئید بهر خائنین
پس کسی کوخصم حق گردید کیست
تا شود یار ار عذاب روز شر
میرساند طلمی از کردار بد
مهربان ترکیست برحلق از خدا

آمد این آیت که دراوقات رزم
یاد حق باید کنید اندر حدود
مطمئن گشتید چون ازخوف باز
ضعف و سستی مینورزید ایمهان
تا نمان بودند بعضی زخمدار
همچنین هستند ایشان دردمند
یعنی از بعد شکست امد فتح
پس شما را میل برحرب و قتال
حکم او یعنی بوفق حکمت است
ما فرستادیم قرآنرا بحق
پس مباش ازغیرت دین ایرسول
بهر رفع تهمت ار اسلامیان
خواه آمرزش زحق ازهرقصور
بهر خائن خواه یعنی معذرت
آمد این آیت د بهر تهمتی
آمد آن دعوی بسلطان عقول
ای محمد کن توحکم اززوی عدل
چون توداری شرح صدروچشم باز
که بنفس خود سوگند دروغ
حق ندارد دوست خائن را بسر
وز خدا پنهان ندارند آ نگناه
اوست مع ما هرکسی درحهروسر
نیست حق راضی بران گفتارها
کوست مسلم وان یهودی کافراست
پس شوید آگاه ایقوم بی طهر
از پی رفع حیا شهایشان
تا کند دفع خیانت از نمیر
بعد ازاین توبخشان پروردگار
پس نماند ار حق آمرزش طلب
توبه را فرموده اسباب رجا

با حذر باشیدو حذرازروی حزم
بی تغافل در قیام و در قعود
تا شرایط کرد میباید نماز
از جهاد و جستجوی کافران
کاره از پی رفتن و ازکارزار
که شما هستید بردردو گزند
وز خدا در یوم دین تأیید فتح
بیش از ایشان بود باید بیسؤال
موجب آسایش و امنیت است
بر تو ای پیغمبر صاحب سبق
یار خائن بهر کتمان فضول
عیب خائن را همی خواهی نهان
زاو طلب توفیق در کل امور
که دو عصیان کرده او بمعذرت
بر یهودی در مقام سرقتی
آن یهودی شد معاقب از رسول
نی که گردی منحرف ازخوی عدل
از چه پنهان میکنی درپرده راز
خائنند آن شاهدان بیفروغ
گر که باشد بر گناه خود مصر
گرچه هست اولی که پوشند ازاله
تا ندانی زاوست چیزی مستتر
کز دروغ آرند بر کردار ها
قول او زد پیغمبر ابتراست
که شمائید ار گروهی بی خبر
مشتبه سازید تا بر هر گمان
هیچ از ایشان در مقام رستخیز
منکند بر توسها امیدوار
یابد آمرزنده حق را زان سبب

وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً ١١٢ وَلَوْلا فَضْلُ

وکسیکه کسب کند خطائی یا گناهی را پس تهمت زند بآن بگناهی را پس بتحقیق متحمل شده دروغی وگناهی روشن واگر نبودکرم

اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ ما يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَضُرُّونَكَ

خدا برتو ورحمت او هرآینه قصدکرده بودند گروهی ازایشان که اضلال کنند ترا واضلال نمیکنند مگر خودهاشان را وضرر نمیرسانند ترا

مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

هیچ چیزی وفرو فرستاد خدا برتو کتاب وحکمت وتعلیم داد ترا آنچه را نبودی که بدانی وباشد فضل خدا برتو

عَظِيماً ١١٤ لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ

بزرك نیست خیر در بسیاری از رازگفتشان مگر کسیکه امر کند بصدقه یا کار خوبی یا اصلاح میان مردمان و

مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ١١٥ وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

کسیکه بکند آنرا درطلب رضای خدا پس زود باشد که دهیم او را مزدی بزرك وکسیکه زحمت دهد رسول را از بعد

مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰي وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰي وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰآءَتْ مَصِيراً ١١٥

آنچه ظاهر شد از برای او هدایت و پیروی کند غیر راه گروندگان را بازمیداریمش تا آنچه دوست میدارد و میاندازیمش بدوزخ و بد است آنجای بازگشت

اِنَّ اللّٰهَ لٰا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰآءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ

بدرستیکه خدا نمی آمرزد که شرك آورده شود باو و میامرزد آنچه فروتر است از برای هر که میخواهد و هر که شرك آورد بخدا پس بحقیقت گمراه شد

ضَلٰالاً بَعِيداً ١١٧

گمراه دوری

گر کسی شد بر گناهی ملتزم
آن زیان بروی رسد چون درخور است
ور کسی جرمی کند بی اشتباه
همچنین حمل گناهی آشکار
بر تو فضل و رحمت حق ور نبود
می نیندازد لیك از سوء حال
وانچه آید وارد اندر خاطرت
بر تو نرساند از روی صواب
از رموز علم و اسرار امور
بیست در بسیاری از نحوی فلاح
یا که باشد امر بر معروف او
هر که اینها در رضای حق کند
بعد از آنکه شد براو روشن طریق
ما بگردانیم در دیگر سراش
گو بسان با آنچه مطلوب تو بود
نیست آمرزنده مشرك را خدا

که کند زان دیگری را متهم
ور کند هر کس بعدی نادر است
از صغیره یا کبیره وان گناه
راند از حرم نخست از بدشعار
که نبود آگه تو را زان کار رود
غیر نفس خویش را در ضلال
بود بهر نظم و حفظ طاهرت
حقعالی حکمت و علم و کتاب
هم زنجمات غیب اندر ظهور
خیر صدقه یا معروف و صلاح
آنکه در شرعست ممدوح و نکو
زود بدهم اجر او را از رشد
پس شود خارج ز راه و از رفیق
یار با چیزیکه آن باشد سزاش
در جهان مولا و محبوب تو بود
غیر ازین نخشد زخلقان هر خطا
پیش از این گفتیم گر چه ذوالمنن

خود کند بر دیگری تهمت نهد
حق بود دانا بسارق هم بحد
افکند بر بیگناهی بهتنش
همچنانکه طعمه بر زید یهود
کرده بودند آن جماعت قصد ها
بر تو ار چیزی نشد وارد ضرر
آن تعاقل بهر پاس شرع بود
کرد آگاهت ز اسرار نهان
بر تو فضل حق بزرگست و فزون
زاد کفس یعنی از حس ضمیر
یا که در اصلاح بین مردمان
یا رسول آنکس که آید در خلاف
پیروی یعنی کند از ضعف دین
وان بود کفریکه آنرا داشت دوست
در جهنم واصلش سازیم کان
خواهد از بخشد کسی را او بحال
شرك را نامرد از کس بی سخن

تا که خویش از نیك فعل خود نرهد
در مجازاتش حکیم از قطع ید
بار بهتان کرده حمل از طاقتش
بست بهتان از تعمد با شهود
که بگردانیدت از راه هدا
زانکه معصومی و محفوظ از خطر
نیك حقت بر حقیقت ره نمود
که نبودی واقف از وی پیش از ان
هست زان یك علم ماکان و یکون
در تصدق تا ندهد هر کس فقیر
هست بسیار آن شقوقش در نشان
زاو رود در شق دیگر ز انحراف
در رهی جز رسم و راه مؤمنین
هست این پاداش هر کو کفر جوست
جایگاهی بد بود بر کافران
غیر مشرك را که دوزخش ضلال

اِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اِلاّٰ اِنٰاثاً وَ اِنْ يَدْعُونَ اِلاّٰ شَيْطٰاناً مَرِيداً ١١٨ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ قٰالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ

نمیخوانند ازجزاو مگر مادگانی و نمیخوانند مگر شیطان سرکش را لعنت کرد او را خدا و گفت شیطان هر آینه میگیرم

عِبٰادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وَ لَاُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ اٰذٰانَ الْاَنْعٰامِ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ

از بندگانت بهره مقرر و هر آینه گمراه میکنم ایشان را و در آرزو میاندازمشان و میفرمایمشان پس هر آینه بشکافند گوشهای چهارپایان را و میفرمایم ایشان را پس هر آینه تغییر

خَلْقَ اللّٰهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِيناً ١١٩ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ

میدهد آفریده خدا را و هر که فرا گیرد شیطان را ناصر از جز خدا پس بتحقیق زیان کرد زیانی آشکارا وعده میدهدشان و در آرزو

وَ مٰا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰانُ اِلاّٰ غُرُوراً ١٢٠ اُولٰئِكَ مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَلٰا يَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِيصاً ١٢١ وَالَّذِينَ

میاندازدشان و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب آنها آرامگاهشان دوزخست و نمی یابند از آن گریز گاهی و آنانکه

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا اَبَداً وَعْدَ اللّٰهِ

گرویدند و کردند کارهای شایسته زود باشد که درآوردشان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن همیشه وعده دادن خدا

حَقّاً وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً ١٢٢

براستی و کیست راستگوی تر از خدا در گفتار

نی پرستند اهل غفلت درپسند
جز زنانی را که غیر فاعلند
طاهر این باشد که بتهارا عیان
مقراشیدند بر شکل زنان

هست اشارت نزد معنی سوی نفس
مادگی حتم است چون درخوی نفس
منفعل باشد نه فاعل ز اقتضا
میپرستیدش بجان اهل هوا

مشرك حق میپرستد نفس خویش
طاعت شیطان کند دردین وکیش
بلکه جزحق هرچه باشد ممکن است
بهر هر ممکن تأثر بین است

نیست فاعل بلکه باشد منفعل
فاعل اندر ذات باشد مستقل
هم بنپرستند جز دیو مرید
بت پرستان که بهبت دارند امید

لعنت حق بهر او باشد مدام
همچنین لعن عباد از خاص و عام
گفت شیطان چون زدرگه گشت رد
از عبادت من بگیرم بی عدد

بهرهٔ مفروض کز بهر نشان
گشته بعث الثار شرحش دربیان
میکنم گمراهشان از راه دین
سازم اندر آرزوهاشان رهین

مینمایم امرشان پس تا برند
گوشهای چار پایان از گزند
مینمایم امرشان پس تا کنند
حلقت حق را مبدل در پسند

دارم اعنی بازشان برآن سنن
که بود غیر از رضای ذوالمنن
زارتکاب آن فعال بد همی
مسخ گردند از نشان آدمی

وانکه شیطانرا بگیرد دوست او
دون حق ماند بحسرانی فرو
یعنی امر او نماید اختیار
برخلاف امر و نهی کردگار

میکند حاصل زیانیرا که آن
هست روشن بل زیان اندرزیان
میدهد شیطان برایشان وعدها
وافکند در آرزوها بر خطا

وعدهٔ شیطان نباشد جز غرور
واندر آن نفعی مگر فقدوقصور
آنگروهبکه خورند ازوی فریب
بیست ایشانرا بحزدوزخ نصیب

هم نباشد هیچ ایشانرا پناه
ناگریزند اندران دارالعقاب
وانکهمؤمن گشت واعمالش نکوست
فعل نکش درحرا راجع باوست

زودشان بدهیم در جنت مقام
جاودان مانند در دارالسلم
حویهای حاری از شیر وعسل
علم و اخلاقست و عرفان و عمل

راست باشد وعدهٔ حق بیسؤال
کیست از حق راستگوتردرمقال

لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللهِ

بیست بآرزوهای شما وبه آرزوهای اهل کتاب کسیکه میکند بدی جزاداده میشود بآن و نمی یابد برایش از غیر خدا

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٢٣ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ

دوستی و یاری کننده وکسیکه کند کارهای خوب از نر یا ماده واومؤمن باشد پس آنها داخل میشوند

الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ١٢٤ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ

بهشت را وستم کرده نمیشوند مقدار نقیری وکیست بهتر دردین از آنکه خالص گرداند وجهش را ابرای خدا او نیکوکار است وپیروی کرد دین ابراهیم را

حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ١٢٥ وَلِلهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ

حق گرای وگرفت خدا ابراهیم را دوست ومر خدا راست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است وباشد خدا بهمه چیز

شَيْءٍ مُحِيطًا ١٢٦ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي

فرارسنده وفتوی میرسداد بودر زنان بگوی خدای فتوی میدهد شمارا در آنها وآنچه خوانده میشود در شما در کتاب در

يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ

یتیمان زنانیکه نمیدهید ایشانرا آنچه نوشته شده از برایشان ورغبت دارید که نکاح کنید آنهارا وعاجزان ازفرزندان

وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ١٢٧ وَإِنِ امْرَأَةٌ

وآنکه کارگذاری کنید مر آن یتیمان را بعدالت وآنچه میکنید از خوبی پس بدرستیکه خدا باشد بآن دانا واگر زنی

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَ

گمان برد از شوهرش سر بازدزدی یاروی گرداندنی پس بیست گناهی برآن دوتا که اصلاح کنند میان خود بصلحی وصلح بهتر است

أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٢٨ وَلَنْ

وحاضر گردانیده شده نفسها را لخل واگر نیکی کنید وبپرهیزید پس بدرستیکه خدا باشد بآنچه میکنید آگاه و هرگز

تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ

نتوانید که عدالت کنید میان زنان واگرچه بسیار خواسته باشید پس میل نکنید تمام میل پس واگذارید او را چون محبوس واگر

تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ۱۲۹ وَ اِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ

باصلاح آرید وبپرهیزید پس بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان واگر جدا شوند بی نیاز گرداند خدا هریکرا از توانگریش وباشد

اللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً ۱۳۰ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ

خدا فراخ رحمت درست کردار ومرخداراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وبحقیقت وصیت کردیم آنانرا که داده شدند کتابرا

مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيّٰاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَ

پیش ازشما وشمارا که بپرهیزید ازخدا واگر کافر شوید پس بدرستیکه مرخداراست آنچه در آسمانها وآنچه درزمین است و

كَانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً ۱۳۱

باشد خدا بی نیاز ستوده

بر بیاید کار در علم وحساب
هرکه کاری بد کند یابد جزا

وانکه کرد اعمال نیك از مرد وزن
شرط ایمانست یعنی در عمل
یعنی از پاداش اعمال نکو
خاصه گر حقت دهد چیزی بمزد
زانکه بینی آنچه بودت دسترنج
کست نیکوتر زروی دین و داد
محسن است آنکس که در توحید حق
زان گرفت اورا خدا بر خود خلیل
چونکه بستدش عدو بر منجنیق
گفت بود جز بحقم حاجتی
گشت زار وحق بهر کارش کفیل
دوستی بودش بمصر از حاجگاه
گفت گر میخواست بهر خویش او
زانکه فحطی بزاینجا شایع است
خاك پر کردند از ره در جوال
کرد ساره زآرد ها مشتی خمیر
گفت نی بل کز خلیل سابق است

زآرزو های شما و اهل کتاب
گل روید چونکه کشتی گندها

بست یعنی محض قول اندر مثل
هم باید دوستداری بهر خود

در پاداش اعمال

بی زایمان شد عملها بی محل
پس خود انشاید داخل درجنان

کم شود چیزی ازایشان یك تسو
آنچه اندر کیسه کردی از درم

پس سیاری برد او از بیم دزد
وقت حاجت راوچوخواهی باربس

هریکی را میدهد صد باغ وکنج
تا چه حای آنکه چیزی کم شود

زانکه بر امر خدا گردن بهاد
نفس خود را کرد خالص بهراو

شد بری از غیر او از ما خلق
پیروی برکیش ابراهیم کرد

دوست یعنی اندر افعال جمیل
تن برآتش داد وجان برجان نواز

امتحان را تا شود زآتش حریق
جبرئیلش گفت وقت التجاست

داد او خود ورکه دارم بیتی
هست شرط دوستی کز غیر یار

کرد آتش را گلستان برخلیل
قحطی شد در زمان او بشام

ره بوردی کرد سوی او روان
اشتری هم چند تاباں و طعام

میفرستاده بدون گفتگو
لیك او خواهد زبهر دیگران

متوان داد ار بادك قانع است
بار گشتند آن جماعت سوی شام

چون خلیل آن دید نفرودش ملال
رفت گریان در عبادتخانه زود

پخت ناں از بهر اتباع و فقیر
سرآن از ساره ابراهیم جست

گر خلیل آید دلیلش لایق است
خواند زان حق بهرحویش اورا خلیل

در سخاوت امیر المؤمنین علی علیه السلام

زاین عجبتر از امیر مؤمنان
گشت جانش بر اناری مستحق

گشت زهرا ناتوان وشیرحق
در ره آمد امتحان کردگار

راو گرفت آنرا بمالی بیشمار
گفت هستم چونکه پرسیدی اسیر

جست حالش کز کجائی ای فقیر
گفت باشد بر انارم اقتضا

گفت برگو تا چه خواهی ازغذا
داد یمنی زان چو بودش آرزو

کرده ام یکدانه پیدا بهر او
عشق حق را زان علیع شد مصدق

بیم دیگر داد هم بر مستحق
کاین بود گر مرد باقی شد دغل

خواست تکبیر ازملایك زان عمل
دید رمانی عجب اندر طبق

چون بسوی خانه آمد شیر حق
واسکه از تفصیل آن پرسی زمن

خود تو بفرستادهٔ ای مؤتمن
داده از باغی که بد منسوب من

گفت آری باشد از محبوب من
گشته ام غواص این بحر عمیق

من بسی در علم اخلاقم دقیق

در سراغش شد بمردی ازیهود
کار برصدق است واخلاق وعمل

یك مریضی در میان راه دید
دون حق یا ناصری گاه مدد

گشته ام بیمارو بی عمخوارو یار
وان بود مؤمن در افعال حسن

گفت دارم من مریضی درحرم
بی ستم کز فعلشان بیمی قیان

گفت زان نم دگر یابم حیوة
هست باقی زان نباید هیچ کم

تا تو بشناسی ولی فرد را
خیره گردی کاین همان مالست وبس

گشت بر جبریل امر ازکردگار
بر تو ظلمی درحزا واستم شود

گفت با صدیقه کاینها ازکجاست
این بود وجه من اسلم وجهه

شخصی آورد این طبق بردرهمه
جسم و جان درراه او تسلیم کرد

این عمل گر بینی ازچشم شهود
مال و هم فرزند قربان کرد باز

دانم آن وصفی که ممتازاست و خاص
حاجت خویش ارکسی ظاهر بجاست

آن کند کز غیر حق بیگانه است | آن کند که جان بیشش خاک بود

در شرایط جود

خویشرا کمتر شمارد از فقیر | شرط دیگر آنکه پاداش عطا
گر چه بدهد گنجهای عالمش | شرط دیگر کش نماند آن یاد
زان نخواهد منتی بروی نهد | دل نخواهد تا شود معروف او
دشمنی بر مهر دل گردد بدل | شرط دیگر آنکه وقت محنتی
آن کرم را کی زخود برمسحق | غیر از اینها شرطها باشد بکار
آن کند کش کم دو کون ارزد خس است | آن کند کاندا خت جون دشمن خیو

مقاتلهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام باعمرو بن عبدود

رو بوگو کآید دگر گر هست مرد | گفت پاس مهر حق واحترا ست
با بوخواهم کرد در میدان قتال | جان من پروردهٔ احسان اوست
از بعبهای خلقی مطلقم | هم نورا لله کشم کی برغرش
آنچه باید از عطا و نعمتم | می بخواهم بش ازان کو داده است
تا بری صد ملک وگنج از شاهم | اندرا کت در دو کون افضل کسم
نام آن دارد که احمد دوده است | اندرا تا کشکری میدان ما
سر بپای او نهی سرور شوی | کشت و نزد مصطفی برداو سرش
از ثوات اولین و آخرین | آنکه حود داد آنچه بودش درحساب
سر بدش در سجده گه تسلیم کرد | دل بدلبرداد و جان درجان بواز
هشت بر یاران گذشت از یاد او | گفت حق حواهم عالت را اسیر
زانکه درحب نو باشم بس غیور | گفت دورم حر نو کس را دوستدار
تا نماند سر وحدت مکسم | لعل شاهی در حور باج شه است
روی دل از هر دو عالم گشتهٔ | رند قلاش قلندر پیشهٔ
کو یکی حندر دلی حیدر تنی | آنکه او را در ارادت بنده شد
صم کسد تا حب هر حار و حسی | حب دنیا تا بپردازی ز دل
شرح ومتن لا اله الا الله است | گوش کی من کنت مولاه ار رسول
حوئی از توحید اگر تعلیم را | حقتعالی برگرفت اورا بدوست
دوست آن کو تا ولی حق علی است | تا بعمر هرکه نبود دوست او
ایك بگذار حولی مرعین را | هر که نشاسد نورا بش
شرح آرا موسو حو از صفی | کثرت و وحدت دو وصف ادرات اوست
کو بهرجزی محیط ازماسواست | نیست محتاج او نافعال عباد
در زبان یعنی ز میراث زبان | کرچه نصف ارث باشد بالعیان
در کتاب خود بتوضیح متین | آنچه در میراث ایتام نساست
آنچه فرض است ازخداشان زامتثال | بر نکاح آن زنان رغبت برید
میکنید از طمع مال آن زنان | بود اندر جاهلیت رسم این
تا خورد مالش بصدگون افتضاح | ور نبودش حسن مانع بد ولی
بسه بر بد در سرای انتری | ترغبون آن تنکحوهن ازان
تا بآخر دالی ار چندین سخن | اول آنکه برزنان میراث بود
زوجه را از جاهلی بالاتفاق | سهم آنکه دخترا ادرحال
میکند زین آیه کان عیب است وزشت | وان ضعیفان یعنی ایتام نسأ
این نماند بس قبیح اندر نسیج | ایستادن واجب آمد بر شما
رفع ظلم از رسم و احداثشان | بر یتیمان آنچه از یکی کنید
سرزند باد ازکراهت شورشش | وز قریبه یابد اورا بی وثوق
واگذارند از حقوق یکدگر | زن ببخشد چیزی از مهرش باو

جان آنکو بر تراز افلاك بود

تا بیابی گوهر مقصود را | نه عوض خواهد نه خدمت نه دعا
نه عوض خواهد نه خدمت نه دعا | از نظر سازد فراموش آنچه داد
از نظر سازد فراموش آنچه داد | یا بیاداش عطا موصوف او
یا بیاداش عطا موصوف او | زاو نخواهد با تمکن نصرتی
زاو نخواهد با تمکن نصرتی | گر بویسم بگذرد از اختصار
گر بویسم بگذرد از اختصار | بررخش یکجا گذشت ازقتل او
بررخش یکجا گذشت ازقتل او | دوخت از قتل مبارز چشم را
دوخت از قتل مبارز چشم را | تا ابطالب بدم چون لحم وپوست
تا ابطالب بدم چون لحم وپوست | یاراوشو گرکه مهرت رهبراست
یاراوشو گرکه مهرت رهبراست | میکشم آنرا که با یارم عدوست
میکشم آنرا که با یارم عدوست | نیست چشمم بر ثوابی یاعوض
نیست چشمم بر ثوابی یاعوض | بهر من هر دولتی آماده است
بهر من هر دولتی آماده است | حاودات فارس یل یل کسم
حاودات فارس یل یل کسم | فارس آنی در صف جولان ما
فارس آنی در صف جولان ما | سوی دشت افکند کوه پیکرش
سوی دشت افکند کوه پیکرش | کومراورا چیست حاجت برثواب
کومراورا چیست حاجت برثواب | گشت اندرعشق جانان پاکباز
گشت اندرعشق جانان پاکباز | دادوگفت ازتست این نی ازفقیر
دادوگفت ازتست این نی ازفقیر | میخواهم رستم از اغیار و یار
میخواهم رستم از اغیار و یار | نی سزای هرگدای ابله است
نی سزای هرگدای ابله است | با قلندر پیشگان هم ریشهٔ
با قلندر پیشگان هم ریشهٔ | فانی حق گشت وبرحق زنده شد
فانی حق گشت وبرحق زنده شد | نیست راهت برولای معتدل
نیست راهت برولای معتدل | این بود توحید محض اندراصول
این بود توحید محض اندراصول | هرکه حق یاراست مولای تواوست
هرکه حق یاراست مولای تواوست | مشرك و بیگانه ازحق اوست او
مشرك و بیگانه ازحق اوست او | بیند آن وحدت عیان از کثرتش
بیند آن وحدت عیان از کثرتش | هریکی درحای خود مرآت اوست
هریکی درحای خود مرآت اوست | تا کس آرد سرکشی یاانقیاد
تا کس آرد سرکشی یاانقیاد | حق دخیر یا که حق خواهران
حق دخیر یا که حق خواهران | گرچه صاحب مال او یابنواست
گرچه صاحب مال او یابنواست | تا که اموال ضعیفان را خورید
تا که اموال ضعیفان را خورید | که یتیم ار دختری بد دلنشین
که یتیم ار دختری بد دلنشین | از نکاحش تا بمرك ار بد دلی
از نکاحش تا بمرك ار بد دلی | حق بقبح این عمل سازد بیان
حق بقبح این عمل سازد بیان | منع اندر جاهلیت از جحود
منع اندر جاهلیت از جحود | باز میماندند بهر طمع مال
باز میماندند بهر طمع مال | یا ز فرزندان خورد ار اقربا
یا ز فرزندان خورد ار اقربا | با عدالت بهر ایتام نسأ
با عدالت بهر ایتام نسأ | حق برآن داناست بگفت و شنید
حق برآن داناست بگفت و شنید | یا که معرض ار پی منع حقوق
یا که معرض ار پی منع حقوق | بگذرد و ار بوتش بگفتگو
بگذرد و ار بوتش بگفتگو

مرد هم دارد حقوق زن نگاه
نفسها بربخل حاضر گشته اند
مردهم خست کند زاودرمعاش
پس بود مشکل که آن خوی سگش
پس خدا بر کارتان باشد خبیر
ورحریصید اندرآن یعنی مصر
مصطفی زاصلاح نسوان عذرداشت
میل پس ناريد اندر اجتماع
مشکلست اعنی که فعل معتدل
آن نورامقدوروان مقدورنیست
میل دل پس گفت بریکرو مکن
پس گذارید آن زن مرغوبرا
در حدیث آمد که باشد بهرمرد
ور باصلاح آورید از اشتباه
پس خدا برماضی آمرزنده است
همچنین تا چار زن گرداورد او
گشت چون بیمار میرددبار
در یکی رور ار معاذبن جبل
هر یك از زوجین گشتند ار حدا
از فراوانی فضل و جودخویش
حکمتش سارد وسایل بهر حلق
ما وصیت کرده ایم اندرخطاب
ور بترك امر حق کافر شوید
نی زکفرکس رسد بروی زیان
هست از طاعات خلق خود غنی

هم جداش از خود نساند زانتباه
گوئیا بر حقد و بغل آغشته اند
آنچنان کوکرد ضنت در فراش
رفع گردد تا بجنبد یك رگش
اندراحسان و خصومت ناگزیر
تا نمائید ... و ...
بر خدا اصلاحشانرا میگذاشت
میل دل یعنی بترك مستطاع
در عیان آید بوفق میل دل
باشد ار مقدور بهتر دور نیست
ترك احسان از زن بد خو مکن
چون معلق اندر احسان و جزا
کرد وزن پس بریکی زان میل کرد
آنچه کردید از حقوق زن تباه
مهربان هم در عطا بربنده است
نستش راید شی نگفتگو
سترش هرشب بحائی رامیار
شد دوزن فوت ار وبا اندر محل
ار ره ترك مواساة و ولا
یا بدل ار بهرشان آرد بپش
وربرهی محکم دهد رودی و حلق
بر شما سابق بر اهل کتاب
سوی فرمان الهی نگروید
هم به نفع ار شکروحمد بندگان
گر برد فرمان اوکس ورکه نی

صلح باشد بهتر ازجنك وطلاق
زن کند برمرد ضنت گرکه او
حقد و بخل اندر نهاد مردوزن
خوبی و پرهیز اگر گیرید پیش
ورکه نتوانید عدل و استوا
جز تساوی بینشان منظور نیست
کاینقدر باشد زمن باقی زتست
ملتان باشد بنصف و اعتدال
گفت زان به نیتی کز مؤمن است
بین نسوان بیت برنصفت است
آنکه باشد در نمع یك نر
مر معلق کیست در موضوع ما
در قیامت کرده باشد ار غلو
هم بپرهزید ار امثال آن
مردی اراوراست یکرن درطلب
مصطفی را بود به زن در وثاق
تا ار او خوشبود باشند آن همه
قرعه رد دردس وکفن آن بکدام
ار دقیق و صاحب خود در محار
میرساند ررقشان بر وفق حال
باشدازوی هرچه درارض وسماست
هم وصیت مسلمیم بر شما
پس بود زوهرچه درارض وسماست
امر بر تقوی ربدل رحمت است
هم حمید اعنی سوده است او بدات

همچنین به اتفاق از افتراق
با زن دیگر شود هم وصل جو
هست مدغم همچو رگها در بدن
وزنشوز اعراض بهریاس کیش
در میان آرید ما بین سا
وین شما را درعمل مقدوربست
کز تو هر اشکسته گردد درست
گرچه بس مشکل بود در احتمال
ازعمل کآن ممکن این لایمکن است
در عمل آوردن آنرا محنت است
مبل دل بروی مکن بزدیکر
آنکه بهبوه است وفی مطبوع ما
نیمهٔ تن مبل سوی پشت او
یعنی ار ابطال حق آن زمان
هست یکشب حق او ازجار شب
بود هر شب با یکی بالاتفاق
بر کسی باید جفا و مظلمه
تا مقدم دارد ار ابشان کدام
حق نماید هر یکی را بی بیار
کو بود بر بندگان واسع محال
میرساند بهر هرکس هرچه خواست
تا بپرهیرید ار شرك و هوا
هم غنی درذات خویش ارماسواست
نی که بر پرهیر حلقش حاجت است
حمدش ار گویند ورنی ممکنات

وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً ١٣٢ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النّٰاسُ وَ

ومرخداراست آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است وکافیست خدا کارگذار اگر خواهد بردشمارا ای مردمان و

يَأْتِ بِآخَرِينَ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ ذٰلِكَ قَدِيراً ١٣٣ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ ثَوٰابَ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوٰابُ الدُّنْيٰا

بیاورد دیگرانرا وباشد خدا بر آن توانا کسیکه باشد که بخواهدثواب دنیارا پس نزدخداست ثواب دنیا

وَ الْآخِرَةِ وَ كٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً بَصِيراً ١٣٤ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ

وآخرت وباشد خدا شنوای بینا ای آن کسانکه ایمان آوردید باشید گارگذاران فرمانرو ابعدالت گواهان مرخدارا

وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوٰالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللّٰهُ أَوْلىٰ بِهِمٰا فَلاٰ تَتَّبِعُوا

واگرچه باشدبر خودهاتان یاوالدین وخویشان اگرباشد توانگر یامحتاج پس خدا سزاورراست بآنها پس پیروی مکنید

الْهَوىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ١٣٥

خواهش خودرا که میل کنید واگر بپیچانیدیااعراض کنید پس بدرستیکه خداباشد بآنچه میکنید آگاه

هرچه باشد در سموات و زمین
اوست کافی بر مهم بندگان
این خلایق را کند دیرونبر
بر منال و مال دنیا غره اید

هست اورا ار بی طاعت یقین
گر نداند یا نداند بنده آن
می پدید آرد زنو خلق دگر
لاف خورشیدی زنید وذره اید

جمله را بر درگهش روی نیاز
ایها الناس از خدا خواهد برد
از چه میباشید مغرور جهان
ذره باقی نیست الا ساعتی

بر مهمات خلایق کار ساز
مر شما را دیگرانرا آورد
کوست واپس مانده بگذشتگان
بر بقای خود ندارد طاقتی

کرّ وفرّ او دمی اندر هواست | بین دم دیگر که چون معدوم ولاست | یکدم ار بالد که شمس بی‌فیم

طلب کردن هرون الرشید پندی از بهلول

گفت با بهلول هرون الرشید
بود دست دیگران اندر نخست
بر تو شد زانها بحواری منتقل

گفت زین ملکی که نك‌دردست تست
تا نبندی دل زنادانی بران
داد از دینار ها بروی هزار

عنقریب افتد بدست دیگران
گر دهی بر صاحبانش نه بود
با شما گویند اصحاب قبور

کی فقیر از مال و زر قربه بود
برزن وفرزندو ملك و تخت و گاه
چون شما بودیم هم ما درفنون

بسته اید ایگونه دل برمال‌وجاه
شد بدل برگورتنك و مارو مور
رفت اردست آنحظوظ‌وآن‌شکوه

ملك‌وگنج‌وعیش‌ونوش‌وفرّ وزور
دل بحسرت زان همه پرداختیم
تك بود خاك سیه مأوای ما

خانه ها و قصر ها برساختم
منکند تبدیل حق در هرزمان
بس کسارا صبح بودی خاه‌وگاه

زندگانرا همچنین چون‌مرده‌گان
هست قادر هم بنفی نامها
دختری نعمان منذر در خبر

حق بر این ایجاد ها و اعدامها
بر شما نگذشت چون ایام و حال
کمترین حالی که صبحی در نمود

درجواب اوچوکرد اردوی سؤال
هرکه مارا دید بر تمسیده لحم
زین رقم نه ده به صد به‌صدهزار

شام چون کردید برما کرد رحم
زانچه بینی گرچه مهرحاوراست
این‌کند حق درمقام حفص‌و رفع

نیست محتاج بیان پیدا تر است
خیر دنیای دنی از ما حصل
چون محاهد کو رود سوی جهاد

آنکه میخواهد بداداش عمل
خیر دنیا هم ثواب آخرت
آنکه دنیاخواست اندك همت‌است

پس بود نزد خدا بی‌معدرت
لیك هر طالب بقدر همتش
آنکه شه بروی سپارد مخزنی

میبرند این هردو بهر از نعمتش
گر همی دانی سمیع است وبصیر
پس‌سحبها کوست تك‌وفعل‌زشت

حق بقول و فعل هر برنا و پیر
همچنین بینا بافعال شنیع
نا بدانی لطف وبخشهای ژرف

گفت دارو بر مقالاتم سمیع
بر اقامهٔ عدل گر حق زیسید
هم گواهان حق اندر راسی

ای گروه مؤمنان باد ایستید
آورید اقرار بروی حق‌وراست
گرشما را حق کس برگردست

این‌شهادت گرچه برنفس شماست
هم دهد برخود گواهی زانکاه
هم دهد گر بهر مادر یا پدر

آنکه برتوحید حق باشد گواه
یاکه مسکین‌هردورا یکسان شمار
ده شهادت ارره انصاف و داد

هست مشهودٌ علیه از مالدار
زان‌تصورکآن غنی‌است این‌فقیر
حق بر ایشاست اولی در امور

درگواهی بی رمیل نفس خویش
گفت حون لاتتبعُ ا ن تعدلوا
درگواهی بی‌رمیل نفس خویش

یاکنید اعراض الحق یك‌شعیر
بهر کسمان در حقوق مردمان
یاکنید اعراض الحق یك‌شعیر

هستیش گوید بآنی لاشیم

گومرا پندی که بس باشد مفید
بر تو هم هرگز نماند مستقل
گفت مال مردمم ناید بکار
کای گرفتاران این دارالغرور
حاکمان‌کرد این‌چنین‌پست‌و زبون
تك بدینسانیم در رنج و ستوه
فقر و حاجت عزّ و استغنای ما
شامشان میبود جا در خاك راه
تا خلیفه گفت یا شخص دگر
بود مارا در نواحی هرچه بود
هر سحر جاریست تاصف‌النهار
تا که دانی قادرش بر ضرو نفع
بهر تحصیل غنیمت با عباد
وانکه جویدآخرت ذی‌رفعت‌است
شروی گر خواست باشد کودنی
باطنش دوزخ بود ظاهر بهشت
مستی باشد بمعنی نی بحرف
خارج اعنی از کجی و کاستی
اعتراف آثارصدق روشن است
یا زبهر اقربا در نفع و ضر
نی زروی میل نفس کج نهاد
تا کند زایشان رعایت بی‌قصور
ازطریق صدق و عدل‌آید پیش
اوست بر اعمالتان یکجا خبیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ

ای آن‌کسانیکه گرویدید ایمان‌آوریدبخدا ورسول‌او وبکتابی که فروفرستاد بر رسولش وکتابیکه فرو فرستاد از

قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ١٣٦ إِنَّ

پیش وهرکه کافرشودبخدا وفرشتگان‌او وکتابهای‌او ورسولان‌او وروز بازپسین پس‌بحقیقت‌گمراه‌شدگمراهی‌دور بدرستیکه

الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا

ایمان آوردند پس‌کافرشدند پس‌گرویدند پس‌کافرشدند پس افزودند کفررا نباشد خدا که‌بیامرزدایشانرا وبه

لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ١٣٧ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٣٨ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ

راه‌نمایدایشانرا راهی مژده دهمنافقانرا بآنکه اربرای‌ایشاست‌عذابی‌دردناك آنانکه میگیرند کافرانرا دوستان از

دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ١٣٩

جز گرویدگان آیامیجویند زدایشان عزت‌راپس‌بدرستیکه‌عزة‌مرخداراست همه

ای گروه مؤمنان می بشوید | بر خدا و بررسولش بگروید | باشد این مقصود از اکمال دین | تا که طن تکمیل یابد ز یقین
چون زدل دارید برحق اعتراف | در عمل آرید آنرا بی خلاف | یا پس از تکمیل اعمال بدن | گشت بر اخلاق باید ممتحن

یا پس از تعظیم امر ذوالجلال / روکنید از فرق بر جمع وصال / بعد تصدیق زبانی بر حدود / روکنید از دل بتوحید شهود
باشد ایمان اول اقرار زبان / پس برآن کفتار تصدیق جنان / پس نمودن سعی در اعمال شرع / پس شدن در اصل مستغنی زفرع
اصل چبود در عمل تطهیر قلب / تا شود ازقلب جزحق جمله سلب / یافتن از فرق بر جمع ارتقا / رفته رفته تا فنا و تا بقا
شرح اینرا گفته‌ایم اندیش و باز / جای خود گوئیم چون آید نیاز / گفت زانرو گرمطیع و رهروید / بعد ایمان سوی ایمان بگروید
بر خدا آرید ایمان در قبول / همچنین ازراه عرفان بررسول / یعنی او را بر کمال خویشتن / واشناسید از نشان عقل و فن
همچنین آرید ایمان بر کتاب / کزحق آورد آرسول مستطاب / وان کتابی کزحق آمد پیش ازین / با رسولان از پی تعظیم دین
وانکه کافرشد بحق هم برملك / برکتاب و بررسل ازریب وشك / هم بروز آخرت پس گمره است / درضلالی بس بعید آن ابله است
دور ازمقصود وراهست و رفیق / ره نیابد از نشانی بر طریق / آنکسانیکه بایمان آمدند / بعد ایمان باز پس کافر شدند
وان نموسی بود ایمان یهود / کافر ار گوسالهٔ گشتند زود / توبه پس کردند وهم مؤمن شدند / باز پس کافر بعیسی آمدند
کفرشان پس شد زیاد ازناقبول / یعنی ار انکار سلطان عقول / بیست آن کآمرزند ایشانرا خدای / زانکه توبه ناورد از ناروای
به نمایدشان هدایت بر رهی / ره بحق کی یابد ایسان الهی / ده دو رویارا بشارت بر هلاك / باشد ایشارا عذابی دردناك
کافرانرا آن کسان گیرند دوست / بهرجود حرمؤمنان وین نکوست / ارجمدی میکنند آیا طلب / نزد ایشان یا که قوت این عجب
ارجمدی هست حقرا بالتمام / هرکرا خواهد دهد عز و مقام

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰابِ اَنْ اِذٰا سَمِعْتُمْ آيٰاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهٰا وَ يُسْتَهْزَىٰ بِهٰا فَلٰا تَقْعُدُوا

وبتحقیق فرستاد برشما در کتاب آنکه چون بشنوید آیتهای خدارا که کفرورزیده میشود بآن یا استهزاء کرده میشود بآن پس نشینند

مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ اِنَّكُمْ اِذًا مِثْلُهُمْ اِنَّ اللّٰهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِينَ وَالْكٰافِرِينَ فِي

باایشان تا آنکه شروع کنند درسخنی جزآن بدرسیکه شما آنگاه مانیدایشان بدرسیکه خدا جمع کننده منافقان وکافراست در

جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠ اَلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَاِنْ كٰانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قٰالُوا اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ

دوزخ همه آنانکه چشم میدارند بشما پس اگرباشد مرشمارا فتحی ازنزدخدا گویند آیا نبودیم باشما و

اِنْ كٰانَ لِلْكٰافِرِينَ نَصِيبٌ قٰالُوا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ

اگر باشد مرکافرانرا بهره گویند آیا غالب شدیم برشما وبازداشتیم شمارا از مؤمنان پس خدا حکم میکند

بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ١٤١ اِنَّ الْمُنٰافِقِينَ يُخٰادِعُونَ

میان شما روز قیامت وهرگز نمیگرداند خدا ازبرای کافران بر گروندگان راهی بدرسیکه منافقان فریب میورزند

اللّٰهَ وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ وَ اِذٰا قٰامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ قٰامُوا كُسٰالٰى يُرٰآؤُنَ النّٰاسَ وَلٰا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ اِلّٰا

باخدا واوست فریب دهنده ایشارا وچون برخیزند به نماز برخیزند سنگینان منمایند مردمارا ویاد نمیکنند خدارا مگر

قَلِيلًا ١٤٢ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لٰا اِلىٰ هٰؤُلٰاءِ وَلٰا اِلىٰ هٰؤُلٰاءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ١٤٣

اندکی مترودان در میان آن به سوی آنها وبه سوی آنها وکسیرا که اضلال کند خدا پس هرگز نیابی ازبرایش راهی

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَتَّخِذُوا الْكٰافِرِينَ اَوْلِيٰآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَتُرِيدُونَ اَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ

ای آنکسانیکه گرویدید فرا مگیرید کافرانرا دوستان از غیر روندگان آیا میخواهید که بگردانید ازبرای خدا

عَلَيْكُمْ سُلْطٰانًا مُبِينًا ١٤٤ اِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ١٤٥ اِلَّا

برشما حجتی آشکار بدرستیکه منافقان درطبقه زیرترند از آتش وهرگز نیابی برای ایشان ناصری مگر

الَّذِينَ تٰابُوا وَاَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ

آنانکه توبه کردند واصلاح آمدند وتوسل جستند بخدا وخالص گردانیدند دینشانرا برای خدا پس آنها باشند بامؤمنان ونزودباشد که بدهد

اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً ١٤٦ مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَكانَ اللّٰهُ شاكِراً عَلِيماً ١٤٧

خدا مؤمنانرا مزدی بزرك چه‌میکند خدا عذاب شما اگر شکر کردید وگرویدید وباشد خدا شکرپذیر دانا

بر شما فرمود نازل در کتاب
حکم اندر مکه شد بر مؤمنین
در مدینه میکند تکرار باز
در حدیثی خوض غیر آن کند
چون سوی نفس از فضای قلب وروح
زانکه میل نفس بر شرك وهواست
هر دو رویاند آنها کانتظار
از دغل گفتند آیا در غزا
ورکه بهر کافران بودی نصیب
میتوانستیم یعنی کاردار
مؤمنانرا از شما مانع شدیم
پس بما باب خدائی سد کنید
کافرانرا حق نگرداند یقین
بر موحد مشرکی کی غالب است
خدعه با حق میکند اهل نفاق
مینمایند آن عمل بر مردمان
یاد نارند از خدا الا قلیل
ذکر حق یا اندزبان گویند وفهم
تا بمانند مال و جانشان در امان
واله و مطرود بین این و آن
می نگیرید ای گروه مؤمنان
یا که میخواهید گرداند ارعتاب
ائتلاف کافران یعنی خطاست
هم بنای بهرشان یار انثقات
بازگشت اعنی بحق زان خوکنند
دین خود خالص نمایند از دغل
زود باشد تا دهد اجری عظیم
شکر او گوئید گر بر نعمتی

بشنوید آیات حق چون درخطاب
که نگردد کس بمشرك همنشین
حق در این آیت بر ارباب باز
درهوای نفس خود جولان کنند
رو کنید اندستان بود فتوح
میل دل برپاس میثاق و وفاست
بر شما دارند نکبت را زعار
با شما همره بودسیم ما
بر شما غالب شدند از ماشکیب
با شما کردن رقوت و اقتدار
در مدد یعنی از ایشان تن ندیم
در غنیمتها شریك خود کنند
غالب از راه حجج برمؤمنین
زانکه حق ازچشم حاش غایب است
حق جزای خدعه بدهد درسیاق
تا که مؤمنشان شناسند ازگمان
خلقشان چون در عمل باشد دخیل
وان بود سبت بذکر قلب کم
وین منافق راست تکوتر نشان
نه بود از مؤمنان نز کافران
دوست غیراز مؤمنین فاش وبهان
حجتی برخود خدا را درعذاب
موجب اتمام حجت بر جزاست
از درك تا بدهد ایشانرا نجات
از دوروئی روی دل آسوکنند
بر رضای حق باخلاص عمل
مؤمنانرا حق پس از امیدو بیم
یا که تصدیقش بوحدانیتی

حالکوئی که شود کافر بدان
زانکه منکردند استهزا بدین
پس بنشینید تا مستهزء آن
چونکه باایشان نشینید ازخوشی
دل نمیل نفس گردد منقلب
هر منافق را وکافر را خدا
برشما پس گردد فتحی زحق
از غنایم پس بما بدهید سهم
هم بایشان از دغل گفتند ما
لنك ما ارخنك نکشیدیم دست
سستشان کردیم از گفتار ها
پس نماید حکم سلطان عزیز
تا کنند الزام ایشان زان حجج
گر زروی جسم وصورت غالبند
چونکه برخیزند از بهر نماز
گر نبیند هیچکس ز اصحابشان
یاد حق ازبهر خلق اندك شود
نفی مطلق یا مراد ازقلت است
زان مذبذب گفت بین زالکند
هرکرا حق واهلد در گمرهی
هرکه باشد دوست باعدای دوست
در عذاب اعنی که دریوم القیام
هر منافق راست جای اندر درك
دورخ ار بهر منافق جایز است
هم بدین حق نمایند اعتصام
پس خود ایشانند اندر یوم دین
از چه فرماید شمارا حق عذاب
اجرتانرا حق نماید بر نعم

بروی استهزا کنند آن بدلان
هم بآیات و رسول و مؤمنین
تا بارند آن قبایح بر زبان
هم‌چو ایشانید اندر سرکشی
در هوا های طبیعت محتجب
جمع سازد درجهنم هر دو را
خویش دانند از غنایم مستحق
که مدد بودیم در تدبیر و فهم
غالب آیا خود نبودیم از شما
تا نماید بر شما وارد شکست
تا شما غالب شدید اندر غزا
بیتان اندر مقام رستخیز
حجت ایشاراست برهرذی عوج
نزد حجت زاهل ایمان هاربند
کاهلان باشند اندر اهتزاز
جمله گردد ترك آن آدابشان
اندکی کآن لایق مشرك بود
نام حق گرمیبرند ازعلت است
نه معین ناجی و نه هالکند
پس بیابی بهر او راه ازبهی
زاوحذرکن کاولین حصم تواوست
حجت حق بر شما گردد تمام
پست تر جای الجحیم بی زشك
غیر آنکس که بتوبه فایز است
بر صلاح آید مفاسد تا تمام
قدر رتبت در شمار مؤمنین
کو غنی است ازگناه و ازثواب
اوست دانا برحقوق ازمنش وکم

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكانَ اللّٰهُ سَمِيعاً عَلِيماً ١٤٨ إِنْ تُبْدُوا خَيْراً

الجزء السادس

دوست نمیدارد خدا صدا بلند کردن بدی از گفتار مگر کسیکه ظلم کرده شده باشد خدا شنوای دانا اگر آشکار کنید خوبیرا

أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كانَ عَفُوّاً قَدِيراً ١٤٩ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ

یا پنهان کنیدش یا درگذرید از بدی پس بدرستیکه خدا باشد درگذرنده توانا بدرستیکه آنان که کافر میشوند بخدا ورسولان او

وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ

ومیخواهند که جدائی اندازند میان خدا ورسولانش ومیگویند میگرویم ببرخی وکافر میشویم ببرخی ومیخواهند که

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ١٥٠ أُولٰئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقّاً وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً ١٥١ وَ الَّذِينَ

فراگیرند میان آن راهی را آنگروه ایشانند کافران براستی ومهیاکرده‌ایم ازبرای کافران عذابی خوارکننده وآنانکه

آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ اُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ اُجُورَهُمْ وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً

گرویدند بخدا ورسولانش وجدائی نینداختند میان احدی ازایشان آنها زودباشدکه بدهیم ایشانرا مزدهاشان وباشد خدا آمرزنده

رَحِيماً ۱۵۲ يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّمٰآءِ فَقَدْ سَئَلُوا مُوسٰى اَكْبَرَ مِنْ

مهربان درمیخواهند ازتواهل کتاب که فرومرستی برایشان کتابی از آسمان پس بتحقیق سئوال کردند ازموسی بزرگتر از

ذٰلِكَ فَقٰالُوا اَرِنَا اللهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰآءَتْهُمُ

آنرا پس گفتند نمای بما خدارا معاینه پس گرفت ایشانرا صاعقه بسبب ظلمشان پس فراگرفتند گوساله را از بعد آنچه آمد ایشانرا

الْبَيِّنٰاتُ فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنٰا مُوسٰى سُلْطٰاناً مُبِيناً ۱۵۳ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثٰاقِهِمْ وَ قُلْنٰا

معجزات روشن پس درگذشتیم ازآن ودادیم موسی را حجتی پیدا ورداشتیم زیرشان طوررا بسبب پیمانشان وگفتیم

لَهُمُ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً وَ قُلْنٰا لَهُمْ لٰا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ

مرایشانرا که درروید دردر سجده کنان وگفتیم مرایشانرا ازحد درمگذرید درشنبه

حق ندارد دوست بر وجه عیان
هر بظلمی سوء گفتار از کسی
شاید او را گر گشاید لب بدم

تا که خلق از حال او آگه شوند
حامی مظلوم از هر ره شوند
بهرشان نآورد هیچ از خوردنی

آن جماعت بهر دمش رور و شب
در محافل باز نگشودند لب
وین بود درظلم وجهی ازوجوه

ورکه غیبت بی‌سبب باشد رواست
حرم بیلدت نبی پست ورد است
حربعیب ظالمان کآن رخصت است

تا نباشد از خدا غافل کسی
غیبت کس کی کند در مجلسی
باشد از رشتی خلق و خبث دلق

بشنود حق هرچه گوئید ازکسان
هم بداند گر نگوئید از لسان
یا کشید آنرا بهان راعار و یار

یا گذارید آن بدیها را بجا
رو بداد حق کشید از ماسوی
هم توانا بر عذاب عاصیان

این تحریص است مرمظلومرا
تا نبخشد ظالم محروم را
لیك آرد عفو را بر یادشان

آنکسانکه بحق کافر شوند
هم به بر پیغمبرانش نگروند
من خدائی نبی حق نامرسلین

بر خدا ازروی دعوی نگروند
وانگهی بر انبیا کافر شوند
مؤمنیم اما نه بر بعضی ازان

قصد ازاین آیت یهود آمد نه غیر
که بموسی قائلند و نی بغیر
در مقامی ذم و درجائی ستایند

بهر خود خواهند گیرند از غلط
بین کفرودین طریقی در وسط
راست یعنی کفرایشانراستاست

همچنین آماده بر کفار دین
باشد انما خود عذابی بس مهین
از حقیقت کرده اند ایمان قبول

بین ایشان هم نکردند اختلاف
هم خدا رایشان یکیرا ازگزاف
زودشان بدهیم بر یکی جزا

هست آمرزنده حق بر سیئآت
مهربان در حل همه مشکلات
تا کنی نازل برایشان درخطاب

یك کتابی رآسمان در یکزمان
همچنان کآمد بموسی بالعیان
بلکه دین انکر بهنگام مقال

این چنین گفتند با اوراعتذار
که بما بنما خدا را آشکار
آن جماعت را زگردون صاعقه

بهر ظلمی که بطمعت در سؤال
بودشان از موسی فرخنده فال
ازبوخواهند این کتاب آری فرود

همچنان کآباء ایشان در قدیم
خواهش رؤیت نمودند از کلیم
بعد ازآن کآمد بر ایشان بینات

عفو پس کردیم رایشان این گناه
بارشان بر توبه نمودیم راه
گفت تا نکشند خودرا عاصیان

در میان یکدگر بنهند بیع
می نباشد هیچشان ارحان دریع
نارد امرش سرنتابد خاص و عام

طور را بر داشتیم از فوقشان
عهد ما باشد نگردن طوقشان
خواستکآیدکوهشان برسرفرود

در فلسطین بود کوهی بس عظیم
طور اسمعیل نامش از قدیم
کرد آنرا قدر یك قامت بلند

پس بسجده اوفتادند آن گروه
نیم رخ بر سجده نیمی‌سوی کوه
در قبول امر موسی لا علاج

طور را دانند اهل دل دماغ
کوست جای عقل کرداری سراغ
قوم گفتند از قبولش لاعلاج

یعنی آنها را بعقل الزام کرد
داین تسلط حق بر اوا کرام کرد
در آریحا ساجد و تائب روید

اندر آئید اعمی ارباب فنا
بود موسوم آن بباب ایلیا
رو ببیت المقدس اورا ازخضوع

حطة گفتن مرشمارا واجب است
در دخول آن که قول نائب است
جای حطة حنطه گفتندازهوس

شرح این درسورهٔ ثانی گذشت
یك بآیت کرد باید باز گشت
باز گفتیم از ره معهودشان

مگذرید ازحد خود دریوم سبت
کسب میکردند روز شنبه قوم

بامتان ثبت است چون ازقوم ست
صید ماهی هم در آن فیروز یوم
مسخ پس گشتند زان کردار بد

چونکه اندر عهد داود آن یهود
صید ماهی بود در معنی حیل
با تعدی ناورد مردی زحد

من تجاوز کرده بودند ازحدود
منعشان داود کرد از آن عمل

وَ اَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقًا غَلِيظًا ١٥٤ فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ

وگرفتم ازایشان پیمان درشت پس بجهة شکستن ایشان پیمانرا واو کفرشان بآیتهای خدا وکشتن ایشان پیغمبرانرا

حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ اِلّا قَلِيلًا ١٥٥ وَ بِكُفْرِهِمْ وَ

بناحق وگفتارایشان که دلهای ما درغلافست بلکه مهرزدخدا برآنها بسبب کفرشان پس نمیگروند مگر اندکی وبسبب کفرشان و

قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتانًا عَظِيمًا ١٥٦ وَ قَوْلِهِمْ اِنّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللهِ وَ ما

گفتارشان بر مریم دروغی بزرك وگفتارشان کما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم راکه رسول خداست و

قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ اِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

نکشتند او را ونه بردار کردندش ولیکن شبهه شد مرایشانرا وبدرستکه آنانکه اختلاف کردند در آن هر آینه در شکند ازآن

بار نگرفتیم رایشان در شهود
کشتن پیغمبران بر غیر حق
بر رسول علم الله ناقیم
بل خدا در قلبشان بنهاده مهر

همچنین میثاق بر حفظ حدود
وان غلط گفتارشان در بی سبق
فی رکس از راه داش ناقیم
تا که شناسند تا پاکی ز ضمیر
هم زکبری قوم آن قوم ظلوم

پس بنقض عهد و میثاق آمدند
که قلوب ماست دانش را علاف
یا مراد ازغلف آن باشد که بست
بود این از کفر ایشان بیشکی
کآن بسریم بود بهتانی عظیم

هم بآیات خدا کافر شدند
بی بداریم از تعلم بی خلاف
فهم گفتار تومارا کآن رچیست
بآورند ایمان پس الا اندکی

در بیان اجماع یهود بر قتل عیسی علیه السلام و چگونگی از حال

آنکه میگفت اوفرستادهٔ خداست
به بکشتند و به بردارش زدند
وان یهودان کج اندیش و قبیح
وان جماعت هرطرف درجستجوی
چند قولست اندر این معنی تمام
برد عیسی را ز روزن جبرئیل
پس یهودا کو رئیس قوم بود
بر گمانشان کوست عیسی پس بتیغ
خون یار خویشتن را ریختند
قول دیگر آنکه عیسی بد نهان
جمله را دیدند بر شکل مسیح
ما بقی گردید از کشتن خلاص
تا کشند او را بجای من یهود
پس ورا کشتند و بستندش بدار
سی درم دادند او را یا فزون
رفت عیسی شبه اوگشت آن دنی
اندر افعالش ادان فرموده حق
فرقهٔ گفتند او ابن اللهست

همچنین گفتند کشتم از یقین
برسبیل طنز گفتند این بحراست
شبهه شد لیك آن نقوم بد پسند
یکجهت گشتند در قتل مسیح
تا که آرندش بکف درشهروکوی
ذکر هریك لازم آمد در کلام
شد زمان فحص مردانجا طویل
گشت اندر حجره داخل با یهود
در زمان کشند اورا بدریع
وز درخی مر ورا آویختند
با حواری در سرائی ناگهان
گفت هرکس کاین بودسحری صریح
ورنه یکجا را کشیم ارعام وخاص
نانك مردی دان میان برخواست زود
مشبه رایرو بر ایشان گشت کار
گشت ایشانرا بعیسی رهنمون
پس نکشندش که بود او کشتنی
اختلاف افتاد ما بین فرق
دست خلق ازکشتن اوکوته است

ما مسیح ابن مریم را ز کین
ذکر نیکو در مکان زشت بود
بود تفصیل اینکه عیسی درحدود
مختفی گردید او در خانهٔ
تا که اورا در سرائی یافتند
بود طیطاوش نامی از یهود
طن قوم این شدکه عیسی داضطرار
دید عیسی را به طیطاوش را
هرچه گفت اومن فلانم نی مسیح
پس شدند اندر نزاع وگفتگو
دشمنان بردند بر آنخانه پی
گر نشان بدهید عیسی را بما
گفت عیسی با حواری کز شما
گفت عیسای مسیح اینك منم
قول دیگر از حواریان یکی
داخل اندر حجره شد بی امتناع
مختلف گشتند باری مردمان
فرقهٔ گفتند او باشد اله
فرقهٔ گفتند رفت او بر فلك

که ازایشان گشت صادر وجود
چونکه ساعی گشت درنفی یهود
تا خواص خویش چون در دانهٔ
بهر قتلش اندر آن بشتافتند
شد بقتل عیسی اندر حجره زود
هست با آن مرد اندر کارزار
شبه عیسی گشت او روپوش را
کس نکردادوی قبول آراصریح
که گراین عیسی است طیطاوش کو
ریختند آنجا بقصد قتل وی
کز شما باشد کدام آن مقتدا
کیست کو برمن کند جانرا فدا
گر شما را هست قصد کشتنم
بد منافق با مسیح او بیشکی
گفت بر قتل تو دارند اجتماع
اندر احوال مسیح از هرمکان
کی بداند کس بقتلش یافت راه
همچنین بودند در پندار و شك

مَالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً ۱۵۷

بست مرایشانرا بآن هیچ علمی مگر پیروی کردن گمان و نه کشتندش یگمان بلکه بلند کردش خدا بسوی خود و هست خدا غالب درست کردار

وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ۱۵۸

ونیست از اهل کتاب مگر که گروند البته باو پیش از مردنش وروز رستاخیز باشد برایشان گواه

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللهِ كَثِيراً ۱۵۹

پس بسبب ستمی از آنانکه یهود شدند حرام کردیم برایشان پاکیزهائی که حلال شده بود ایشانرا و بسبب بازداشتنشان از راه خدا بسیاریرا

وَ اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ اَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً

وگرفتنشان افزونی مال را و بدرستیکه نهی شده بودند از آن و خوردنشان مالهای مردمانرا بناحق ومهیا کردیم برای کافران از ایشان عذابی

اَلِيماً ۱۶۰ لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنْزِلَ مِنْ

دردناك لیکن استواران در دانش ازایشان وگروندگان میگروند بآنچه فرو فرستاده شد بتو وآنچه فرو فرستاده شد

قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ

پیش از تو و برپادارندگان نماز ودهندگان زکوة وگروندگان بخدا وروز بازپسین آنهاز ودباشد که دهمشان

اَجْراً عَظِيماً ۱۶۱ اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلٰي نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى اِبْرٰاهِيمَ

مزدی بزرك بدرستیکه ما وحی کردیم سوی تو همچنانکه وحی کردیم سوی نوح وپیغمبران پس از او ووحی کردیم سوی ابراهیم

وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبَاطِ وَ عِيسٰي وَ اَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هٰرُونَ وَ سُلَيْمٰانَ

واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندزادگان وعیسی وایوب ویونس وهارون وسلیمان

وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً ۱۶۲

ودادیم داودرا زبور

آنکسانکه بست بروی علم هیچ — تا چسان بگذشت حالش در بسیچ — هر کسی میگفت بر بوعی سخن

می بکشتندش یهودان بالیقین — بلکه رفعت داد حقش از زمین — سوی خود فرمود او را مرتفع

اوست غالب هم حکیم اندر نظام — تا کند تدبیر خلق از هر مقام — داد عزت بر مسیح از عزتش

نیست کس زاهل کتاب انمرفش — جز که بر وی پیشتر از مردنش — آرد ایمان یعنی اعراف عباد

واقفد از راه و منزل جا بجا — تا بآخر گام کآن باشد فنا — مؤمنند او را بهنگام فتوح

تا هنوزاست اندر آن حد مستقل — بر کمال خود نگشته متصل — هستش اعنی اندرآن حضرت مثال

عارفی کو گوهر اسرار سفت — جمع ذاتی را فنا فی الله گفت — این مقام از رتبها بگذشتن است

مردن اصلی است این نرد ثقات — کز مراتب روکند برجمع ذات — بود عیسی قطب عالم در کمال

چرخ چارم مرکز این عالم است — نازل آنجا فیض روح اعظم است — زان بر اشیا میرسد فیض حیوة

آرد ایمان عارف آنجا در دمش — میشناسد در ولایت خاتمش — پیش ازان کورا فنا حاصل شود

بیند اندر چرخ چارم سالکش — داد از حق بر مراتب مالکش — در زمان قائم آید بر زمین

یعنی اندر کشف اعیانی که حق — غالب آید بر تمام ما حلق — ظاهر آید وحدت و کثرت نهان

کثرت آنگه کز میان خیزد تمام — خواست قائم شد قیامت والسلم — در قیامت اوست بر ایشان گواه

یا شود بر مبغضین خود گواه — که ساوردند ایمان بر اله — از ره ظلمی که واقع گشته بود

شد حرام از ما برایشان طیبات — که بر ایشان بد حلال اندر حیوة — شرحش آید اندر انعام ار بود

وز ره منعی که از راه خدا — بودشان بر خلق بسیار از عما — وز رباکآن بود منهی در کتاب

ازهر اراهی که آن برباطل است — همچو غصب ورشوه کآنرا شاملست — هم زما آماده شد بر کافران

نی زعلمی بلکه ازپندارو ظن — نی زعلمی بلکه از پیدارو طن — خود عذابی درد ناك ازهرگران

لیك درعلم آنچه زایشان راسحد | واندر اخلاص و عقاید شاخصد | مؤمنان کآرند ایمان سلیم | بر هرانچه بر تو بفرساده ایم
واچه آن پیش ازتوشد نازل‌زما | ازکتب واحکام دین بر انبیا | هم مقیمند آنها در صلوة | میدهند از فرض دین حق زکوة
بر خدا از روی دانش مؤمنند | همچنین در یوم آخر موقنند | رود باشد کآ نجماعترا دهیم | زانچه کردند از عمل اجری‌عظیم
چونکه این آیت پیمبر بر یهود | خواند ایشان ازغضب گفتند زود | بعد موسی از خداوند آیتی | بر کسی نازل نشد در نوبتی
حق برّد قولشان فرمود ما | وحی بر سوی تو کردیم از خفا | همچنانکه وحی شد ازما بنوح | بعد از اوهم بررسولان درفتوح
هم بابراهیم و اسمعیل راد | هم باسحق و یعقوب از رشاد | هم باسباط معظم در حضور | هم بعیسی و ایوب صبور
همچنین شد وحی ما بر سایرین | یونس و هرون سلیمان امین | بار هم دادیم من داود را | ما زبور اعنی کتابی ز اجتبا

وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناٰهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيماً ١٦٣

وپیغمبرانی چندکه بدرستیکه قصه‌حواندیم‌شان‌بر تو ازپیش وپیغمبرانی‌که نحواندیم‌قصه‌ایشان‌ابر تو وسخن کردخدا باموسی‌سخن کردنی

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً

فرستادگانی مژده‌دهندگان‌وبیم‌ کنندگان باشد مردمانرا بر خدا بهانه پس‌ازارسال‌رسولان‌وباشد خدا غالب

حَكِيماً ١٦٤ لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ

درست‌کردار لیکن خدا گواهی‌میدهدبآنچه‌فروفرستاد بتو فرستادش بدانش‌خود وفرشتگان‌گواهی‌میدهندوکافیست خدا

شَهِيداً ١٦٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلاٰلاً بَعِيداً ١٦٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ

گواهی بدرستیکه‌آنانکه کافرشدند وبازداشتند از راه خدا بحقیقت‌گمراه‌شدندگمراهی دور بدرستیکه‌آنانکه‌کافرشدندو

ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً ١٦٧ إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَ

ستم‌کردند باشد خدا که‌بیامرزدایشانراونه که راه‌نمایدایشانراراهی مگر راه دوزخ جاودانان درآن همیشه و

كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً ١٦٨ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً

باشد آن بر خدا آسان ای مردمان بحقیقت‌آمدشمارا پیغمبر براستی از نزدپروردگارتان‌پس‌بگروید‌بهتراست

لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ١٦٩

مرشمارا واگر کافرشوید پس‌بدرستیکه‌مرخداراست‌آنچه‌درآسمانهاوزمین‌است وباشد خدا دانای درست‌کردار

وان رسولانی که ازهریك قصص | بر تو ما حواندیم یا دانی بنص | پیشتر زین سوره با نام‌وپیش | ذکرهریك گشته اندرجای‌خویش
وان رسولانی کرایشان هیچ ما | قصه ننمودیم بر تو واقتصا | حقتعالی گفت با موسی سخن | وین نهایت بد ز وحی ذوالمنن
این رسولان را نمودیم از نقیض | ما بخلقان مبشرین و منذرین | تا نباشد مردمانرا بر خدا | حجتی بعد از رسل در اهتدی
حق بود غالب در ارسال رسل | راستکار اندر ثبوت در سبل | با کدام از انبیا را اختصاص | هست اندر هر زمان بروجه‌خاص
هم‌چه نوع ازوحی واحکام‌وکتاب | درحوراست‌اوراهم‌اعجازوخطاب | مقتضی را چون بود با حکمتش | هر نبی را در رسول و دعوتش
لیك باشد حقتعالی شاهدت | بر هرانچیزیکه داده رآیدت | وانچه‌نازل برتوکرده‌است‌ازکتاب | معجزاست انجمله ازهرفصل‌وباب
اوست‌شاهدبرتوکاحکامت‌سراست | معجزت افزون زهر پیغمبر است | حق فرستاد آن بعلم خویشتن | که از او ماندند عاجز اهل من
جمله محتاجند و لابد مردمان | در معاش و در معاد خود بدان | هم ملایك شاهد آن عادلند | در گواهی یکزبان و یکدلند
هست کافی مر تو را برحق‌گواه | کو تورا هم شاهد است وهم‌پناه | وانکسان کز بد دلی کافر شدند | وز ره حق مردمانرا ره زدند
مردمانرا داشتند ازراه باز | از پی کتمان حق الحرص‌و آز | کاین محمدهم‌نیست آن کاندرکتاب | بعت او ثبت‌است درهرفصل‌وباب
هست او بر شکل و برروی دگر | بر صفات دیگر و خوی دگر | گمرهند این فرقه گمراهی بعید | که نباشد هیچشان مقصد پدید
می پیوشیدند حق را در ظلم | بر نبی کردند از کتمان ستم | بیست‌حق کآمرزدایشانرابحواست | هم بسماید بر ایشان راه راست
جز بدوزخ نیست ایشانرا رهی | جاودان ایشان بود منزلگهی | وین‌س‌آسان برخدانی‌مشکل‌است | در خلود از غافلی مستأصل است
بر شما آمد رسول ای مردمان | با بیانی راست از بهر نشان | قصد از بالحق علی مرتضاست | اهل حق دانند کاین‌معنی‌بحاست
این نه من گویم کلام صادق‌است | قول صادق بر سخنها فایق است | ازابیجعفر رسیده است این خبر | وحه آن دریاب اگر داری بطر
جای خود زین نکته سازم آگهت | گر بجمع اهل دل باشد رهت | بر شما مردم رسولی نامدار | آمد ایسان بالحق از پروردگار

بالحق اعنی برولایت داعی است | درسلوك حلق للحق ساعی است | پس باو آرید ایمان کو سر است | مر شما را اندر ایمان بهتر است
ور نه او را نیست هرگز حاجتی | بر حلایق در نبوات و طاعمی | داشت آگاهی بخیر حالشان | کرد رارو حکم بر ایمانشان

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ

ای اهل کتاب غلو مکنید دردینتان ومگوئید بر خدا مگر حق را جز این نیست که مسیح عیسی پسر

مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا

مریم رسول خداست وسخن او افکندش بسوی مریم وروحی ازاو پس بگروید بخدا ورسولانش ومگوئید

ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

سه تا باز ایستید بهتر است مر شما را نیست خدا مگر خدای یکانه منزه است او از آنکه بوده باشد مر او را فرزندی مر اوراست آنچه در آسمانها

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ١٧٠ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ

وآنچه در زمین است وکافست خدا کارگذار مهمات هرگز ننك ندارد مسیح از آنکه بوده باشد بنده خدا و نه فرشتگان مقربك

الْمُقَرَّبُونَ ١٧١ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ١٧٢ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا

گروندگان وآنکه ننك دارد از پرستش او وگردن کشی کند پس زود حشر کند شان سوی او همه پس اما آنانکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا

وکردند کارهای شایسته پس تمام دهد ایشان را مزدهاشان وزیاد دهد ایشان را از کرم خود واما آنها که ننك داشتند وگردنکشی کردند

فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٧٣ وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٧٤ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ

پس عذاب کند ایشان را عذابی بردرد ویابند از برای ایشان از جز خدا دوستی ویاری کنندهٔ ای مردمان بحقیقت

جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ

آمد شمارا حجتی از پروردگارتان وفرستادیم بشما نوری پیدا پس اما آنانکه گرویدند بخدا وچنك درزدند باو

فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ١٧٥ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ

پس زود باشد در آورد ایشان را در رحمتی از خود وفضلی وراه نماید ایشان را بسوی او راهی راست فتوی میپرستند از تو بگو خدا فتوی میدهد شما را

فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا

در کلاله اگر مردی بمیرد که نباشد مر او را فرزندی ومر او را خواهری باشد پس مر او راست نیمه آنچه گذاشته واو میراث میبرد

ای یهود و ای نصاری از غلو | دور باشید از تجاوز وازغلو | از غلط در حق عیسای مسیح
میسزد ابلیس تلقین بر یهود | کابن فاعل بد مسیح حق نمود | دادی از کفر آن یهود کافرش
وان نصاری غالی اندر وی شدند | بر خدائی معترف ادغی شدند | این مقالات آنکه گوید گمره است
بر خدا جز حق نگویند ادعو | یعنی الا وصف عاری از غلو | کو بذاتش لم یلد لم یولد است
عیسی مریم رسول الله بود | بنده گی را لایق درگاه بود | مر بشارت داد مریم را بدو
گفت آید از تو فرزندی پدید | بی مساس هیچ مردی از عبید | یا کلمه هست خود عیسی بنام
هم بود روحی ز حق صادر شده | وز دم روح القدس طاهر شده | داد بر خویش از کمال رفعتش
همچنانکه گفت او آدم لی | از پی تفخیم صوم معتلی | در وجود آمد بدون واسطه
یا اران کاحیای موتی بالعیان | از دم پاکیزه کردی در زمان | همچنین بر آن رسولان گرام

هم بگوئید ارکه دارید التفات
من ثلثه کو بود یکتا بذات

با عدد ها جمله همراهست و یار
نی که باشد من عدد را درشمار

واحدی باشد بذات خود احد
نیست یعنی بعد از او دیگر عدد

ازسه گر خوانی تو اوراهم یکی
غافلی از وحدتش یا مشرکی

ایستید اعنی گرازوی بهراست
بی تعدّد ذات پاك داور است

میکنم یادش تنزیه وجود
کآید اندوی مثل وهمدیی نبود

اوست کافی بر امور بندگان
بی مدد کاری عبری رایگان

بلکه باشد معجز زین بندگی
در قیامت همچو کاندر زندگی

مناجات

گر کسی را بندهٔ خود خواند او
از بو دارد هم تمنا بندهٔ

ای که اندر ذات خود پایندهٔ
زانکه سر تا پا گناهم وانفعال

گرچه لالسنم زبان ازاین سؤال
از کمال بخشش تست عجب

گر ببخشی حرم ماهم بی‌سبب
بود برخویش او بعبدیت گواه

کز غلط خواندند عیسی را اله
بندهٔ حقند و این نبود قبیح

زان سبب گفت اوملایك یامسیح
بر کمال بندگی زیبنده اند

من ملایك نا مسیحش بنده اند
جمله را بهر جزای دین و کیش

رودشان پس حشرسازدسوی خویش
هم فرایدشان جزا از فضل تام

پس من ایشارا دهد اجری تمام
بهرخویش ازغیرحق یاری ودوست

هم بیابند آنگروه ازمغروبوست
از کمال فضل خود نوری مبین

بر شما انزل نمودیم از یقین
مصطفی برهان و حیدر نور بود

گفته صادق وین بهاروی‌دورنبود
داده اش را برق غیرت کرده کور

ور کسی نشناخت آندریای نور
یا بخائن یا که بر دزدان راه

کی کلید گنج بدهد پادشاه
کو که نور از کور ماند مختفی

درگذر زین شرح آیت کوصفی
زآن خود بی عترت وبی زحمتی

زودشان داخل کند در رحمتی
راست راهی بالقای روی خود

هم نماید راهشان بر سوی خود
حوشه چین خرمت ارهر سریم

یا علی ما هم گدای این دریم
بر عبادت شد رسول مکتجو

جابر انصار شد بیمار او
چون کنم قسمت برایشان مال خویش

لیك دارم هفت خواهر یا کهبیش
چون برایشان مال خود قسمت کنم

از تو پرسم خواهم ارنصفت کنم
قسمت میراث را بر مدعا

گو بایشان میدهد فتوی خدا
یا که تنها باشد آن اخت از پدر

هرعدد کز بعد او کوئی حق است
راست گوئی نی که بااو ملحق است

واحد است اما نه آسان واحدی
کآید از بعدش عدد در موردی

واحدی کز بعدش آید ثالثی
نیست غیر از حادث امکانئی

راهتان خواهد شد از تثلیث گم
گفت زارو انتهوا خیراً لکم

نیست حز این کآن خدای ذوصفات
در الهیت بود یکتا بذات

هست اورا گر همی داری بقین
آنچه باشد در سموات و زمین

نیست استکباف و عاری برمسیح
گر خدا را بندهٔ باشد صریح

بر عبودیت ملایك راست عار
بلکه زین نسبت نماید افتخار

در عبادش مفتخر گرداند او
هست برتر رتبهٔ عبدی بی رشك

یا که خاك پای ایشان دانیش
هم ملایك را ز روی اعتقاد

بندهرا ارحق امید وخواهش است
هست باقدر بنده گی کردگار

گر شمار بندگان خواهیش
یا نماید سرکشی از طاعتش

لیك تا بحر کرم در جنبش است
پس همه ایشان بگوئی کرده اند

وصف عبدیت نعیسی و ملك
همشان ازحق عدابی پر درد

میپرسیدند بعضی از عباد
حجتی روشن شمارا در بیان

ور نه باشد پس بدیهی کافتجار
در پرسش راندلیل و رهنما

وانکه دارد ننگ ازعبدیش
میشناسد ره برد بر حضرتم

آنکسان کایمان بحق آورده اند
از رموز علم و عرفان واقفی

واسکه استکباف و استکبار کرد
بر سعید ابن حبیر آید ستم

آمد از پروردگار ای مردمان
چنگ بروی بر درند وسرشوند

تا نماند بر شما عذری بجا
هر زمانشان رحمتی افزون کند

گفت زان هرکس بوراستم
رهنمای او علی مرتضی است

تا که نشاسد کنش حر عارفی
دست این افتادگانرا هم بگیر

گرکه جاحش شناسد بیم دم
نه ولد باشد مرا نه والدین

پس کسانیکه بورش بگروند
وز پی وحشش سحبها رانده اند

فصل او برندگان تاحون کند
ازکلاله تا کآن اخری کند

راه عشقست آن گرت میل وهواست
خواهری واز والدین اورا بود

همت ازمولاست گرخواهد فقیر
گفت جابر مالدارم من بعین

این چنین کسرا کلاله خوانده اند
آمد ایت کز تو استفتا کنند

گر یکی مردی بمیرد بیولد
پس زنصف مال باشد بهره ور

اِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ اِنْ كَانُوا اِخْوَةً رِجَالًا وَ

اداو اگرنباشد مراورافرزندی پس اگر باشند دوتا پس مرآنهاراست دوثلث ازآنچه گذاشته واگر باشند برادران مردان و

نِسَآءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

زنان پس مرمردراست مانند بهره دوزن بیان میکند خدا ازبرای شما مبادا که گمراه شوید وخدا بهمه چیزی داناست

در بیان میراث کلالة

همچنین بر عکس گر نبود ولد
مال خواهر بر برادر میرسد

وز کلالاتند افزونتر بعین
هم رجال و هم نسآ از والدین

خواهراش ور دو میباشد مرد
پس دوثلث ازمهرایشان فرض کرد

یا که تنها از پدر نزد فطن
بهرهٔ مرد است مانند دو زن

مرد را قسمت دو شد زنرا یکی | این یقین است ارباشی درشکی | مینماید حق بیان اندر کتاب | برشما حکم مواریث ازصواب
گم نگردد تاره این روشن رهست | برشما هم حق دهر چیز آگهست | اول این سوره گفت او بهر حد | حکم ارث والد وارث ولد
ارث ازواج و دگر زوجات را | باز ارث اخوت و اخوات را | که بود از جانب مادر همه | واندر این آیت بجز خاتمه
حکم احواتست و اخوان کاقربند | وان برادرخواهر ازام وزآمند | یا برادر خواهری بی اشتلم | کز پدر باشند تنهائی زام
نیست درارث ازبرادرخواهرش | کز پدر باشد و هم ازمادرش | ور نه تا باشد کسی کو اقربست | کی برد ارث ابعدان کزمطلب است
زین سبب حق گفت هست اولی بفر | بعضی از ارحام از بعض دگر | در کتاب فقه شرحش موبمو | ثبت وضبط است ارکه خواهی روبجو
بار اللها چون توئی دانا بجیر | کن زفضلت عاقبت مارا بجیر | عمرو توفیق ارتوخواهم درکلام | تا کنم تفسیر قرآنرا تمام
چون تو آگاهی تمام ازکارمن | وار ضمیر و نیت و گفتار من | گر دهی توفیق و عمرم درطلب | بهر نظم مثنوی بود عجب
عمرو توفق و مجال و علم و هوش | کن عطا وان بحر را آور بجوش | بر رصایت تا بدون بدعتی | یابم اندر نظم قرآن فرصتی

سورة المائدة مائة و عشرون آية و هي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خدای بخشندهٔ مهربان

يا أيها الذين آمنوا أوفوا بالعقود أحلت لكم بهيمة الأنعام إلا ما يتلى عليكم غير محلي

ای آن کسانیکه گرویدید وفا کنید بعهدها حلال شد مرشمارا سه زبانهای چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود برشما جز حلال دارندگان

الصيد و أنتم حرم إن الله يحكم ما يريد ۲ يا أيها الذين آمنوا لا تحلوا شعائر الله ولا

شکار وشما احرام بسته باشید بدرستیکه خدا حکم میکند آنچه خواهد ای آنکسانیکه گرویدید حلال ندارید نشانهای خدارا و نه

الشهر الحرام و الهدي ولا القلائد ولا آمين البيت الحرام يبتغون فضلا من ربهم و رضوانا ۳

ماه حرام را وه قربانیرا وه شتران با گردن بند او نه قصد کنندگان خانه کعبه میجویند افزونی ازپروردگارشان وخشنودی

و إذا حللتم فاصطادوا ولا يجرمنكم شنآن قوم أن صدوكم عن المسجد الحرام أن تعتدوا

وچون محل شدید پس شکار کنید ونداردشمارا دشمنی گروهی که باز داشتند شمارا ازمسجدالحرام که ارحد درگذرند

و تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان واتقوا الله إن الله شديد العقاب ٤

ومعاونت یکدیگر کنید بر نیکی وپرهیزکاری ومعاونت همدگر مکنید بر بزه وارحد درگذشتن وبترسید از خدا بدرستیکه خدا سخت عقوبت است

ار بی تاکید عهد طاعش | ابتدا کرد او بنام رحمتش | بعد بسم الله الرحمن الرحیم | مؤمنانرا خوانده بر عهد قدیم
گفت اوفوا بالعقود اعنی عهود | شرط ایمان پاس عهداست وعقود | عقد بیع و عقد شرکت یا نکاح | یا عقود دیگر از راه صلاح
بر شما گشته حلال از هر نشان | چار پایانی که بودشان زیان | غیر آنچه خوانده گردد برشما | حرمت آن در کتاب رهنما
غیر از آن کانند بر صیدی محل | گاه احرام از جهات محتمل | یعنی اندر حال احرام از مقام | بر شما صید وحوش آمد حرام
حاصل آنکه بر شما باشد حلال | هر بهیمهٔ زندهٔ بی قیل و قال | غیر از آنچه گشته مستثنی بشرع | کآن بود بیشك حرام از اصل وفرع
ور شما باشید محرم بی کلام | بر شما صید وحوش آمد حرام | میناید حکم حق بر مایرید | یعنی از روی مشیت بر عبید
ای گروه مؤمنان بود حلال | هر مناسك را شکستن در جدال | حطم این هند ز اشرار عرب | بود و آمد در مدینه بی ادب
از دواب و از غنایم در ایاب | کردغارت هرچه دید ازشیخ وشاب | از مدینه چون شدند اسلامیان | سوی مکه بهر عمره بعد ازان
اشتران حویشرا دیدند کو | بر کرایت داده اندر جستجو | خواستند او را بگیرند و کشند | آمد این آیت که این نبود پسند
درحرم این فعل قبح است وگناه | داشت باید حرمت حج را نگاه | بس بزرگست این شعائر بر انام | قبل بود سهل درشهر حرام
هم نه آن چیزیکه اهدی کرده اند | سوی کعبه همچو گاو و گوسفند | یعنی آن لا تستحلوا من هدی | والقلائد لا تحلوا بالادی
یعنی از آنها که قربانی کنند | بردن قلاده شان نبود پسند | یا قلاده است آن علامتهای حج | که بگردن مینهادند از نهج
وان بد از چوب درختی که تحلق | حاج بستندی بدفع شر خلق | وقت رفتن سوی حج بوداین نشان | بد علامت در ایاب از مویشان
تا بدانند او زحج آید کنون | وز تعرضها بود جانش مصون | هم گذارید ایمن ازرنج و ستم | قاصدان این حریم محترم
زانکه ازپروردگاراین قاصدان | زین حرم جویند افزونی عیان | مؤمنان خواهند زان اجرو ثواب | کافران نفع ازتجارت واکتساب

پس نشاید آنکه نا ایمن شوند
گرچه کافر یا که اهریمن بود
هرکسی جوید زحق چیزی زیاد

چون برون آید ز احرام تمام
پس کنید ارصید خواهید ازمقام
بازتان باید ندارد بغضشان

نازل این آیت بفتح مکه بود
بیشتان با مکیان بغضی فزود
مؤمنی کشتند در ارض شرف

چون بگفتند این حکایت بارسول
زانعمل شد سخت غمگین و ملول
گفت لعن حق بود بر قاتلش

پس برون ازدل کنید این کینه را
همچنین صافی ز زنگ آیینه را
بهر آنکه منع کردند ارطواف

بازتان ماندند از بیت الحرام
بگذرید از حد کنون در انتقام
تا کنید از کعبهٔ دیرینه هم

پس کنید از یکدگر یاری سر
هم بتقوی و بعفو از جهر و سر
بر بدی یاری نباید تا کنید

هم بترسید از خدا در هر مقام
گوست بر ظالم شدید الانتقام

یا رضای او زحسن اعتقاد
حمل شنئآن کی کند جز بدنشان
زانکه اوبد با ابوسفیان حلیف
کوست کین جاهلیت در دلش
در حدیبیهٔ شمارا بی خلاف
قصد مال قاصدان اندر حرم
هم به بر عدوان واستم دم زنید

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ

حرام شد بر شما مردار وخون وگوشت خوك وآنچه آواز داده شد بر خر خدا بآن وخفه شده وبچوب مرده و از بالا در افتاده

وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ

وبضرب شاخ مرده وآنچه خورد درنده مگر آنچه تعمل کردید وآنچه گلو بریده بر بتان وآنکه بخش کنید بتیرهای قمار اینان بیرون رفتن از فرمان است

الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

امروز نومید شدند آنانکه کافر شدند از دین شما پس نترسید از ایشان وبترسید از من امروز کامل کردم برای شما کیشتانرا و

أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ

وتمام کردم بر شما نعمت خودرا وپسندیدم مر شمارا کردن نهادن پیش پس آنکه بیچاره شد درگرسنگی جز کرایده مر گناه

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

پس بدرستیکه خداست آمرزنده مهربان

میته و دم بر شما آمد حرام
لحم و شحم خوك و احرایش بنام
واچه ذبح او کنند از ناروا

وان ذبیحهٔ کافراست از فرق
که کشد آنرا باسم غیر حق
منخنق ناگر که حیوانیست او

مرده باشد بانضرب حرب وسنگ
ار بلندی یا در افتد بدرنگ
یا که حیوان دگر صاحب طماح

یا که جزئی خورده ران درندهٔ
پس حرام است ارخورد زان بندهٔ
ور راقسامی که آمد در بیان

حایز آمد اکل او با بدکنت
گوست قطع چار عضو از یکجهت
قطع رگها یعنی از حلقوم او

گوید ارکس میته اند آنها تمام
در کل هریك از چه آمد درکلام
میته را در جاهلیت چون عرب

مابقی را جمله زین اقسام پنج
اکل آن حایز شمردی بی زرنج
میته آنها را نمی پنداشتند

زان سبب فرماید اینها بالتمام
میته است و اکلشان باشد حرام
دیگر آنچه نصب اندر سنگها

معرد انصاب باشد یا نصب
سیصد و شصت ارحجر حول کعب
دور کعبه کرده بودند آن نحط

لحم قربانی بر آنها راحترام
وضع میکردند هر جا در مقام
حول قربانی بدیوار حرم

شد حرام و رجس آن بر مسلمین
واچه زالازلام است قسمت همچنین
یعنی آنچه از تیر بی پردر قمار

شرح بالا زلام أن تستقسموا
گر همی خواهی بداد تاریخ جو
این شمارا فسق وبافرمانی است

از شما امروز کفار عنید
جمله گشتند از ره دین ناامید
زانکه زین آیت همه افعالشان

پس شما رایشان نترسید ازمن
می نرسند از خدای ذوالمنن
تا قیامت مشرکانرا زین سپس

دینکم الیوم اکملت لکم
خصم گو ماند بدر رو اشلم
نعمت خود بر شما کردم تمام

بر خلایق کردم این دین اختیار
تا قیامت ثابتست و برقرار
این بزعم شیعه بر نصب آیتست

بر پیمبر گشت امر اررب دین
تا که فرماید علی را حاشیین
در غدیر خم رسول با شکوه

گفت هرداند بحویش اولی مرا
در دو دنیا مالك و مولا مرا
همچنین باشد علی مولای او

حق بود یارش که اورا یارگشت
وانکه خوارش کرد حق خوارگشت
یار او یار من و یارحق است

او ولی حق بود بر خاص و عام
نعمت حق بر شما زاو شد تمام
دین اسلام از علی کامل شود

شاد باشید ای گروه مؤمنان
دینتان امروز کامل گشت ازان
این ولایت اصل دین و نعمت است

عامه گر گویند اندر این مقام
خارج است این معنی از سوق کلام
بود گفتار از ذبیحهٔ مشرکان

همچنین آواز بروی جز خدا
یعنی از افشرده باشدش گلو
کشته باشد مردرا باضرب شاخ
مانده باشد در تن اورا بازجان
تا که عامل باشد این معلوم او
خواندی آنکو خود نمیردی تعب
خوردنش برحویش حایز داشتند
در ره نهاد کنند از ننگها
از پی تعظیم وطاعت نصب وضبط
ریختندی بهر تعظیم صنم
منقسم گردد محرم گشت و عار
وز طریق عقل روگردان است
گشت باطل شد سدا مالشان
بر شما نبود دگر کاری دسترس
راضیم بر دین اسلام از انام
مرعلی را بر ولایت حجت است
دست او بگرفت در پیش گروه
والی امروز هم فردای او
یاریش کارمن و کارحق است
ولایش کیش و دین باطل بود
خلق را ارحق نشان عزت است
همچنین ز اقسام میته رایگان

گفته حق زامرودانیها شدحرام
چون دراین حج احمد پاکیزه کش
هرکسی بردین سابق زین وقوع
گفت جبریل این تورا آزادی است
شاد زی گو مؤمنان شادی کنند
دشمنانت باش تا غمگین شوند
چون شنیدند این خبررا مشرکان
چون زندوراین ولایت برعلیؑ
تذکرت جز بر ولای مرتضی
میته نبود جز خوراك جانور
پس اگر درضمن ذکرمیته حق
ترك حرمت شکرنعمت کردن است
پس باندازهٔ ضرورت نیست عیب
اضطرار اندر مقام مخمصه است
پس حق آمرزنده است ومهربان
رفت روزی طفل آمرد عریر
در شکایت رفت او پیش پدر
گر ندادم من بآن طفل ار طعام
گشت مبهم بس ملول ارحال او

دینتان کامل شد و نعمت تمام
برکسان میداد وعدهٔ موت خویش
کرد خواهد از مسلمانی رجوع
بست جای غم زمان شادی است
در چمن زین سروآزادی کنند
تا زجبرو سوز همبالین شود
جملگی گشتند مأیوس از جهان
اقتراضش نیست ممکن با ولی
می نیابد اقلب میته از هوا
چون مدکی شد شود قوت بشر
از ولایت گفت و سر ما خلق
روی بر تکمیل نفس آوردست
دل خلاف وواجب است آن نی زریب
نی که مایل برگناه از مخمصه است
بر خوردهٔ میته قدر حفظ جان
در سرای آن فقیر اربی سر
ضعف همسایه را ران ما حصر
بود بر تو واهل بیت آن حرام
تا چرا غافل بد از احوال او

جای تعیین ولی الله نبود
مشرکان گشتند خرّم زین خبر
داد جبریل این خبررا بررسول
کن علیرا نصب اندر جای خویش
نوبت خوشوقتی و مشتاقی است
زان علی را بر صغیرو بر کبیر
زانکه داستند دین مستقر
نکتهٔ دیگرکه بس باشد اَدَق
تا رگی جنبد هنوزت در بدن
رفته رفته تا شود یکجا بدل
بس یکجا بود اندراین حال و مقام
نفس گردد میته از اکل حرام
نی ز بهر لذت آلاید دهن
بیشتر ز اندازهٔ سد رمق
داشت صاحب دولتی همسایه
دید چیزی میخورد ازخوردنی
کرد با همسایه منعم آن گله
میته بود و میته برما قسمت است
کرد قسمت مال خود با وی تمام

گوید این کنز سرّ کازآگه نبود
کو چو میرد نیست ازدینش اثر
زاستماعش بس پیمبر شد ملول
تا بماند پایدار این دین وکیش
کنز علی تاحشر دینت باقی است
مصطفی فرمود نصب اندر غدیر
بر خلیفه بود خواهد مستمر
با توگویم داری اردل سوی حق
کن حلال این میته را اندرزمن
وصف حیوانی بوصف لم یزل
تا حلال آید پدیدار از حرام
حزکه باشد اضطراری درمقام
ملکه باشد قصد استبقای تن
می باید خورد زان برغیرحق
که نبودش مکسی و مایهٔ
زان ندادند هیچ بر طفل غمی
گفت او سریست در این مسئله
لیك از بهرتو عبرت وعلت است
حبت اورا گشت زین بصفت مقام

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ

میپرسند از تو که چه چیز حلال شد مرایشانرا گو حلال شد مرشمارا پاکیها وآنچه آموختید از مرغان وسگان شکارکنندگان آموختندشان

مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

ازآنچه آموختشان خدا پس بخورید ازآنچه نگاه داشتند برشما ویاد کنید نام خدارا برآن وبترسید از خدا بدرستیکه خدا است

سَرِيعُ الْحِسَابِ ۷ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ

زود شمار امروز حلال شدمرشمارا پاکیها وخورا کی آنانکه داده شدند نامهرا شایسته است شمارا وخورا کی شما

حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

شایسته است ایشانرا وزنان آزاد از زنان گرونده وزنان آزاد از آنکه داده شدند نامهرا پیش ازشما چون

آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ

دادیدشان مزدهاشان پارسایان نه بدکاران ونه گیرندگان دوستان وهرکه کافر شود بگرویدن پس بحقیقت باطل شد

عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

کردارش واو در آخرت از زیانکاران است ای آن کسانیکه گرویدید چون برخیزید بنماز پس بشوئید

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ۹ وَإِنْ كُنْتُمْ

روی هاتانرا ودستهاتانرا تا مرفقها ومسح کنید سرهاتانرا وپایهاتانرا تا دو کعب واگر باشید

جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

جنابت رسیدگان پس پاکی جوئید واگر باشید بیماران یا بر سفری یا آید یکی ازشما از حدثی یا بسودید زنانرا

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ

پس نیابید آبرا پس قصد کنید خاکی پاك پس مسح کنید رویهاتانرا ودستهاتانرا ازآن نخواهدخدا که کند

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱۰ وَاذْكُرُوا

برشما هیچ تنگی ولیکن میخواهدتاپاك کرداندتان وتمام کند نعمت خودرا برشما باشدکه شما سپاسگذارید ویاد کنید

نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ

نعمت خدارا برشما وپیمان او کهاسوارکردتان آن چون گفتیدشنیدیم وفرمانبردیم وبترسیدازخدا بدرستیکه خدا داناست

بِذَاتِ الصُّدُورِ ۱۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ

سرایر سینها ای آن کسانیکه گرویدید باشید ایستادگان مرخدارا گواهان بعدل ونبایدشمارا دشمنی

قَوْمٍ عَلَى أَنْ لَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۱۲

گروهی برآنکه داد نکنید دادکنید که آن نزدیکتر است مرپرهیزکاری راوبترسیدازخدا بدرستیکه خدا آگاه است بآنچه میکنید

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۱۳ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا

وعده داد خدا آنرا که گرویدند وکردند شایسته که مرایشانراست آمرزش ومزدی بزرك وآنانکه کافرشدندوتکذیب کردند

بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ

آیتهای مارا آنگروه اهل دوزخند ای آن کسانیکه گرویدید یادکنید نعمت خدارا برشماچون قصد کردند گروهی

أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۵

که درازکنند بشما دستهای خودرا پس بازداشت دستهاشانرا ازشماوبترسید ازخدا وبر خدا پس بایدتوکل کنند گروندگان

مردمانرا از تو میباشد سؤال
هست هرچیزی حلال و رایگان
همچنین طیب بود بی‌منع و قید
آنچه آموزید ایشانرا شکار
ور خورد نبود معلم ان دداست
برده باشد گر که نام کردگار
می نترسند از خدا گو باشتاب
هم طعام صاحبان نامه ها
نیست تا اهل کتاب اعنی حرام
مذهب جعفر در این باب ایغلام
هم حلال آمد زبان پارسا
یعنی آن سوان که درحصن حدود
اندراین هم‌هست افزون اختلاف
بر شما باشند این سوان حلال
باید آن باشد عفت در نکاح
ورکه تا ایمان شود کافر کسی
اوزیان کار است اندر آخرت
روی خودشوئید وقامرفق دودست
ورجنب گردید از مسی شما
ورکه بیمارید یا اندر سفر

کیر مباعم چیست ایشانرا حلال
تا بکرده شرح اسحاق آن
آنچه را کلب شکاری کرده صید
صیدشان باشد حلال اندر هر مقام
آنچه باقی مانده راوصاروبداست
چون فرستد کلب راسوی شکار
ازحلال و از حرامستش حساب
بر شما باشد بهر حالی روا
گر بدل سازید چیزی از طعام
غله را دانند گر دانی طعام
بنده یا آزاد اندر بهر شما
محصناتند از نصاری و یهود
نسخ داند جعفرانرا بیخلاف
گرکه بدهید احرشان بی‌قیل‌وقال
بی پیناهی و اخدان و سفاح
بر حلال و بر حرام حق بسی
بی نصیب و نا امید از مغفرت
شستن شرعیست‌این برحق‌پرست
شد طهارت واجب ازسر تاپا
کآب باشد از شما بردور تر

کو حلال آمد شما را طیبات
رابکه اصل‌آمد اباحت درطعام
تا که عاماست‌این درهرچیزی‌سیر
صید را بهر شما دارد نگاه
ور رمحهٔ سگ میرد جانور
آن حلال و پاك بهر مرده است
بر شما امروز حل شد طیبات
هم بود جایز که بر اهل کتاب
اندراین باب است افزون‌گفتگو
یا هرانچیزیکه هست ازحامدات
وانزنان‌کاهل کتاب و اهل‌کیش
بهر خود دانند گر ایشان حلال
ذکر قول مختلف در هر مقام
دادن اجر التزامست آن بمهر
شرح آن بگذشت در سورهٔ نسأ
پس یقین باطل شود اعمال او
ای کسانی کاهل ایمانید یار
مسح رأس و رجل تا کعبین هم
در جنابت غسل باشد فرض دین
بیم خصم و جانور باشد براه

غیر از آنچه باشد از مستحثات
حرکه سارد شرع جبریرا حرام
کوتواند کرد صید ازکلب‌وطیر
هم بمعنای چیزی‌خورد بی‌اشتباه
تا رسد صاحب شکاراورا بسر
وارد اندر حکم ماذکیتم است
هر طعام پاك یعنی یا نقات
از طعام خود دهید اندر نصاب
از کتاب فقه اگر خواهی نحو
نی ذبیحه یا طبیح و مایعات
از شما میبوده اند ایشان بپیش
ورکنند اعراض‌دوراست ازمقال
نیست لازم کافی است اصل‌کلام
نی که گردد‌می‌حرام است‌آن‌قهر
باز نگر هوشت ارباشد رسا
منقلب گردد بزشتی حال او
چونکه برخیزید از بهر نماز
کاستحوان برتراست آن بر قدم
هم‌مساوی خواب و بیداری یقین
یا که باشد آب اندر قعر چاه

نیست بدی تا کشید از چاه بر
پس تیمم کرد باید بخاك
حق نخواهد بر شما گیرد تنگ
ران یکی‌ید بر تیمم رخصتش
همچنین میثاق او آرید یاد
از خدا ترسید در نقض وداد
ایستید ای مؤمنان از بهر حق
هم باید تا که بُغض مشرکان
عدل بر تقوی شما را اقربست
وعده فرموده است حق بر مؤمنان
بهر ایشانست آمرزش یقین
بیشك این قومند اصحاب جحیم
قصد چون کردند قوم آنکه که دست
می بترسید از خدای ذوالکرم

یاکه بفروشند و نبود سیم و زر
بردودست وروی زین ره نیست باك
لیك خواهد پاکتان از درجس و ننگ
تا شما گوئید شکر نعمتش
که بلیل العقبه بستید از وداد
وز فراموشی نعمتها که داد
ثابت و راسخ زعهد ما سبق
بارتان دارد بنقض عهدشان
دل در ایمان عدل اصل مطلب است
وانکه کاری کرده نیکو در جهان
همچنین اجری بزرگ افزون دین
عین دوزخ باشد آن خلق وحیم
بر گشایند از پی قتل و شکست
از خلاف عهد و کفران نعم

وانگهی باشید حاجتمند آب
شرح آن نگذشت زین پیش ار که هست
هم کند اتمام نعمت بر شما
پس بیاد آرید از نعمتهای او
چونکه گفتید این شنیدیم از توما
حق بود آگاه بر سر صدور
هم گواهانی بقسط اعنی براست
تا بگردانید رو از عدل و داد
وز خدا ترسید کو باشد خبیر
دل بیاس عهد و پیمان داشتن
وانکه بر آیات ما کافر شدند
ای گروه مؤمنان آرید یاد
دستشانرا از شما حق داشت باز
مؤمنانرا پس توکل بر خدا

از جنابت یا حدث در ارتکاب
آن تیمم یادت اندر روی و دست
در هرانجا و مقامی ز اقتضا
جانب منعم کنند آنگاه رو
در اطاعت آمدیم و اقتدا
میدهد بر قدر نیتها اجور
راستی از حسن میثاق ووفاست
حمل آن دور است از راه سداد
بر هرانچه میکنید از تا گزیر
هم قدم بر راستی بگذاشتن
یا مکدر پس بدوزخ واردند
نعمتی کو بر شما زا کرام داد
تا نمانید از جهاد و از نمار
کرد باید در نوا و در عنا

وَ لَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَآئِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَ قَالَ اللّٰهُ اِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ

وبدرستیکه گرفتیم پیمان بنی اسرائیلرا وبرانگیزانیدیم ازایشان دوازده سالار وگفت خدا که من باشما یم هرآینه

اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَاُكَفِّرَنَّ

اگر بپادارید نمازرا وبدهید زکوةرا وبگروید برسولانم وبیرودهدایشانرا وواموهید خدارا وامی نیکو هرآینه درگذرانم

عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ

ازشما بدیهای شمارا ودرآورم شمارا دربهشتها که میرود اززیرشان نهرها پس آنکه کافر شد پس ازآن ازشما پس بدرستیکه

سَوَآءَ السَّبِيلِ ١٦ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ

گم شد میان راه پس بسبب شکستن ایشان پیمانشان لعنت کردیمشان وکردیم دلهای ایشانرا سخت میگردانند سخنانرا ازجاهایش

وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلٰى خَآئِنَةٍ مِنْهُمْ اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وفراموش کردند بهره از آنچه پنداده شدند بآن وهمیشه دیده‌ور شوی بر اخیانتی از ایشان مگر اندکی از ایشان پس درگذر از ایشان

وَاصْفَحْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٧ وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصٰارٰى اَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا

وروبگردان بدرستیکه خدا دوست دارد نیکوکاران را وازآنانکه گفتند بدرستیکه ما ترسایانیم گرفتیم پیمانشانرا پس فراموش کردند بهره

مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَاَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوا

ازآنچه پنداده شدند بآن پس برآغالانیدیم میانشان دشمنی وکینه تا روز قیامت وزود باشد که آگاه گرداند شانرا خدا بآنچه بودند

يَصْنَعُونَ ١٨ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتٰابِ

میکردند ای اهل نامه بدرستیکه آمد شمارا فرستاده ما که بیان کند برایشما بسیاری ازآنچه بودید پنهان میداشتید از نامه

وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَآءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ

ودرگذرد از بسیاری بحقیقت آمد شمارا از خدا نوری وکتابی روشن راه مینماید بآن خدا کسی را که پیروی میکند رضایش را

سُبُلَ السَّلٰامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٩ لَقَدْ كَفَرَ

براههای سلامتی وبیرون میاردایشانرا از تاریکیها بروشنائی باذنش وهدایت میکندایشانرا براه راست بتحقیق کافرشدند

الَّذِينَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرٰادَ اَنْ يُهْلِكَ

آنانکه کفتند بدرستکه اوست مسیح پسر مریم بگو پس کیست که مع کنداز خدا چیزیرا اگرخواهد که هلاك کند

الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ اُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ٢٠ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا

مسیح پسر مریم ومادرش وهرکه درزمین است همه ومرخداراست پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست

يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢١ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصٰارٰى نَحْنُ اَبْنٰاؤُا اللّٰهِ وَ

میآفریند آنچه خواهد وخدا بر همه چیزی تواناست وگفتند یهودان وترسایان مائیم پسران خدا و

اَحِبّٰاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ

دوستان او بگو پس چرا عذاب میکند شمارا گناهانتان بلکه شما انسابید از جمله آنکه آفریدمی آمرزد مرآرا که خواهد وعذاب میکند آرا که خواهد

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٢٢ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ

ومرخداراست پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست وبسوی اوست مرجع ای اهل کتاب بتحقیق آمد شمارا

رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلٰى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاءَنٰا مِنْ بَشِيرٍ وَلٰا نَذِيرٍ فَقَدْ جٰاءَكُمْ

رسول ما بیان میکند برای شما بر فاصله از رسولان مبادا که بگوئید یامدمارا هیچ مژده دهنده وبیم کننده پس بدرستیکه آمد شمارا

بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٣ وَ اِذْ قٰالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ

مژده دهنده وبیم کننده وخدا بر همه چیزی تواناست وهنگامیکه گفت موسی مرقومش رااى قوم یادکنید نعمت خدارا

عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيٰاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتٰاكُمْ مٰا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِنَ الْعٰالَمِينَ ٢٤ يٰا

برشما چون گردانید درشما پیغمبرانی وگردانیدشمارا پادشاهان ودادشمارا آنچه را که نداد بهیچیك از جهانیان ای

قَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ

قوم من داخل شوید آن زمین پاك گردانیده را که نوشت خدا برای شما

حق د اسرائیلیان بگرفت چون
عهد بهر حسك حماران دون

سوی شام از مصر زامرحق روند
تا موافق جمله با موسی شوند

پس دو و ده از نقیبان بصیر
بهرشان کردیم تعیین در مسیر

با شما هستم بهر جا بی سخن
حقتعالی گفت با آنها که من

در زمین شام چون آرید رو
میدهم نصرت شما را بر عدو

هم دهید ازمال برمسکین زکوة
گر بپا دارید با شرطش صلوة

بر رسولان آورید ایمان تمام
تقویت د ایشان کنید ازهر مقام

قرض بکو یعنی ازوحه حلال
برخدا بدهید قرض ازرزق ومال

بوستانی کآن مصوست ازخزان
از خلوص و بندگی برمستحق

اندر آرم در بهشت پر نوا
در گذارم تا گناهان از شما

گرهیرا کرده برخویش اختیار
بهر ها از زیر آن باشد روان

گشت کافر غیر گمراهی ندید
پس هرانکوبعد ازاین عهدا کید

هم بگرداندیم زان سستی بسی
وز طریق راست باشد برکنار

باز راندیم اد در احسانشان
پس یقین ز اشکستن پیمانشان

میکنند ار عمد تحریف کلام
در عقوبت قلبهاشارا قسی

درحورآن سست عهدی این فخ است
در قساوت این عمل باشد تمام

مقلب یعنی بتأویلات خام
میکنند احکام توراة و کلام

می بگرداند بر نا موقعش
قلب قاسی از نشان دوزخ است

نست زایل اطلاعت بر یهود
وان خیانتها کز ایشان رخ نمود

که بگرداند از دیانت در شکی
حرف توراة از مقام وموضعش

خائنند و بد سیر جز اندکی
که نمانند از دیانت در شکی

که برایشان حق بوعظ وپند داد
حط وافی رفتشان یکجا زیاد

محسنانرا دوست میدارد خدا
نیك باشد عفو وصفح از هرخطا

تا چه باشد پیشه و افعالشان
دائم اعمی آگهی از حالشان

آن قبایح وز بداش شو خموش
پس زایشان در گذر یعنی بپوش

گر بکافر یا که آن برمؤمن است
عفو احسانست وبس مستحسن است

همچنین زانها که گفتندی صریح
ما نصارائیم وز انصار خدا
همچنان کردند ترک آنقوم نیز
پس بآن شومی بر افکندیم بر
ای یهود و ای نصاری بر شما
وار کثیری دان کند عفو از شما
مینماید حق بخلق اندر ایات
تابع رضوان او راه سلام
میبماید خارج از ظلماتشان
وانکه کافر گشت و گفت ار اروا
زانکه مریم بوده راواکبر سال
گر عیان گردد ارادهٔ دیگرش
از خدا باشد زمین و آسمان
خلق حوا بی زام چون کرده بود
آورید بی پدر همچون مسیح
از غلط گفتند برسا و یهود
گو چگونه پس نماید حق عداب
نیست هم پاداش فعل دیگری
چون شما دارید هر یك اعتراف
پس به احباب و به ابناء الله
بر ارادهٔ است غفران و عداب
آمدای اهل کتاب از نزد ما
چونکه گوئید از طریق اعتدار
تا که باشد امتحان حزم و کل
ای محمد صم آور از موسی یاد
چونکه گردانید او پیغمبران
چون شکاف بحر و نزل مائده
کنعان فلسطین است یاحودارس شام
چونکه ایشانرا رحیمان هراس

ما نصارائیم و از شهر مسیح
پس بهر تقدیر بگرفتیم ما
بهرهٔ کآن بود وافی در تمیز
دشمنی مابینشان تا رستخیز
بر رسولی با کتاب آمد رما
که همی دارید آنرا در خفا
ره زوی یعنی که از نور و کتاب
هست باز ادهرطرف نوری تمام
سوی نور و ایمن از آفاتشان
بر مسیح ابن مریم را خدا
نیست حادثرا خدائی در مجال
که هلاك آید مسیح و مادرش
وانچه باشد این دورا اندرمیان
بی پدر هم خلقت عیسی نمود
یا که بی مادر چوحوائی صریح
ما پسر های حوائیم از نمود
بر شما را در ذنوب بحساب
نرد گرکس راجع اندرمضطری
بر عداب هر دو عالم بی خلاف
بل بشر باشد وخلق از آگهند
مستحق ناکیست بر عفو و عقاب
بر شما پیغمبری صاحب لوا
بهر ما نامد رسول از کردگار
خار ها موضوع گردد هم زگل
چونکه گفت اوقوم خودرا ارو داد
در شماهم باد شاهان و سران
تا شما را باشد افزون فائده
یا نود بیت المقدس آن مقام
بود در دل مقصود دد التماس
کاش ما را بود سالاری پیش

بود نصران قریهٔ کآنجا مکان
زان جماعت نیز پیمانی که بود
داده بودیم آنچه را بر یادشان
زود باشد که دهد حقشان حبر
مکند روشن شمارا ازکتاب
آمد از حق برشما نوری عیان
در هدایت نور حق پیغمبر است
یعنی آنکو خواست خوشنودی وی
این بود باذن او یعنی که خواست
ابن مریم بودنش باشد گواه
کیست کویس مالك و تا از خدا
یا هرانچیزیکه باشد در زمین
آورید هرچه خواهد در زمین
بی اب و ام مینماید خلق گاه
حق بود قادر بهرچیزی براست
هم احبای خدا و انبا و یار
زانکه فعلی هیچ بی پاداش نیست
هرکسی یابد جزای کار خویش
عجل را کردید سجده ازفسون
همچو دیگر ها که خلقند و بشر
بر سموات و زمین شاهست او
بر شما روشن نماید او سبل
تا که ندهد مژده برما یا که بیم
حق فرستاد انبیا را بی بی
کای گروه از نعمت رب العباد
بر شما داد آنچه از خلق جهان
ای گروه من در آئید ارضا
آرمین که حق بوشه بر شما
تا بسوی مصر بر گردید باز
بازمان میبرد تا برجای خویش

داشت عیسی نام نصرانیست زان
بر هماسان که گرفتیم از یهود
از ظهور احمد کامل نشان
بر هرانچه میکند از بدسیر
آنچه مخفی میکنید ازفصل و باب
هم کتابی کوست روشن بالبیان
یا ولی کو بدانائی سر است
باشد از آفات ایمن بی بیی
بهر ایشان تا نماید راه راست
اندر این کو بنده باشد نه اله
منع سازد هیچ شیئی بر ملا
جمله را تا بود فرماند چنین
همچو آدم کآفرید ازماء وطین
هم چو آدم را که از خاك سیاه
مسواند کرد هرکاری که خواست
کی معذب گردد از پروردگار
ورنبود بیرون زعدل وایمنی است
مودرسد برفجر حویش وعارحویش
حکم شد کر یکدگر ریزید خون
از حق آیدشان جزای خیروشر
هم تاو برگشت هر بار و عدو
بر زمان فترت از وحی و رسل
آمد آنکس با چنین وصف عظیم
چون توانا باشد او بر کل شیء
که شما را داده او آرید یاد
بر کسی آنرا نداد از انس و جان
در زمینی بر هوا که بر نوا
نرد قسمت تادر آن گیرید جا
با نقبان بودشان اینگونه راز

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ٢٥ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ

وبازپس مروید بر پشتهاتان پس بگردید زیانکاران گفتند ای موسی بدرستیکه در آن گروهی جبارانند وبدرستیکه ما

نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ٢٦ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ

داخل نمیشویم در آن هرگز تا بیرون روند از آن پس اگر بیرون روند از آن پس بدرستیکه ما داخل شوندگانیم گفتند دو مرد از آنانکه میترسیدند

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا

انعام کرد خدا بر آن دو که داخل شوید بر ایشان از آن در پس چون داخل شدید در آن پس بدرستیکه شما غالبانید وبر خدا پس توکل کنید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ

اگر هستید گروندگان گفتند ای موسی بدرستیکه ما داخل نمیشویم در آن هرگز مادام که باشند در آن پس برو تو وپروردگارت

فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ٢٨ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ

پس کارزار کنید که ما اینجا نشستهائیم گفت ای پروردگارم بدرستیکه من مالك نیستم جز خودم و برادرم را پس جدائی انداز میان ما و میان گروه

الْفَاسِقِينَ ٢٩ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٣٠

فاسقان گفت پس بدرستیکه آن حرام گردانیده شده بر ایشان چهل سال سرگردان خواهند بود در زمین پس اندوه مدار بر گروه فاسقان

گفت موسی برمگردید ازطریق
برعقبها وز فراخی سوی ضیق
این زضعف و بوثوقی برخداست

قوم گفتند ای کلیم این سرزمین
جای جباران بود نبود امین
وان گروهی پر مهیب و شوکتند

بست ما را طاقت نیرویشان
تا بجنگ آریم رو برسویشان
ما درآن داخل نگردیم ارفسون

چون برون رفتند ما داخل شویم
تا نه زایشان خوار و مستأصل شویم
یوشع و کالب دو مرد حق پرست

سوی جباران ز بات قریه تنگ
اندر آئید ار هراسو بندرنگ
راه ندهد آنکه برصحرا روند

پس شما تشك در آنها غالبید
این کنید ار جبر خود را طالبید
بستند ایشان نفیر اندر دم و بن

تکیه بر پروردگار خود کنید
گر شما بر وعدهٔ او مؤمنید
قوم گفتند این نخواهد شد مگر

تا که جباران در آنجا ساکنند
هم ندارد سود هیچ این وعظ و پند
ار دو بن ناور توای موسی سخن

رو تو با پروردگارت در قتال
ما نشینیم اندر اینجا بی سؤال
قصد ایشان بود هرون را کلام

چون ز موسی بود او اکبر بسال
سیدش زان قوم خواندی در مقال
قصدشان یا بوده رب العالمین

بست برماحاجت ازیارت رب است
این جهت برجهل ایشان اقرب است
حاصل اندرقوم زین ره شد نزاع

گفت موسی کای خداوند احد
من نیم مالك بجز بر نفس خود
هم برادر کوست هرون یار من

بست با من قوم یعنی متفق
جز قلیلی از گروه متفرق
پس میان ما و قوم فاسقین

گفت حق پس گشت برایشان حرام
تا چهلسال آن زمین پاك نام
یعنی ارض مقدس از عصیانشان

پس بشیمان گشت موسی زان دعا
سوی او آمد خطاب از کبریا
که معاش اندوهدك از فاسقان

زانکه ایشان زامر حق سرواردند
دید تعزین بیعمر شدند
مستحق بودند بر نفرین تو

یا مخاطب مند لا تأس آن رسول
و زقصهٔ نه موسی شد ملول
حقتعالی گوید او را کای امین

زامر موسی چون همی سرواز دند
لایق آن نه و آن حیرت شدند
ماجرای به و اسرائیلیان

جای شرحش جمله در تفسیر بست
گرچه در من مشکل این تحریر بست
میکند تأیید حقم در کلام

لیك زان ترسم که عمر آخر شود
تا تمام ار نظم این دفتر شود
زان دران تفسیر بکر مختصر

شد صفی را سال در نزدیك شصت
من غنیمت دانم از عمر آنچه هست
بل بتوفیق خداوند ودود

زان همی دارم بنظمش اهتمام
تا مگر گردد معون حق تمام
یکدوسال دیگر از پروردگار

ای خدا از راه احسان و کرم
کش یکی در سیئات من قلم
ویرم در نظم این تفسیر بخش

پس بحسران بازگردید این حقاست
بر تر از ما در قوام و قوتند
حزکه جباران روند از آن برون

قوم را گفتند از خوف شکست
گر کنید این در زمان بی پاشوید
حالی از قلتید و بعقل و فطن

که درآئیم اینچ دراین بوم و مرز
میتمائی برده و صد الحمن
زانکه سید خواند قوم او را بنام

حکم کل یعنی حق ار هست معین
میکردند اندر آن امر اجتماع
راشدا بوداو معین در کار من

تو جدائی افکن ایشطان دین
سازم اندر به سرگردانشان
گرکه اندر تیه مانند این زمان

سر چو بکشیدند از تمکین تو
تو مشو ز احوال آن مردم غمین
گرهمی خواهی تو ار تاریخ خوان

تا بنظم آرم حکایتها تمام
آنچه لازم بست سازم مختصر
سازم این تفسیر را منظوم زود

تا شم از توفیق و عمر امیدوار
صحت و امنیت و تقویم بخش

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ

وبخوان برایشان خبر دو پسر آدم را بحق هنگامیکه قربان کردند قربانی پس پذیرفته شد از یکیشان وپذیرفته نشد از دیگری گفت

لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٣١ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ

هر آینه خواهم کشت ترا البته گفت جز این نیست که میپذیرد خدا از پرهیزکاران اگر مکشائی بسوی من دست که بکشی مرا نیستم من کشاینده دستم را

إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ٣٢ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ

بسوی تو که بکشم ترا بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار جهانیاست بدرستیکه من میخواهم که بار کردی بگناه من وگناه خود پس شوی

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ٣٣ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ-

از اهل آتش وآن پاداش ستمکاراست پس آسان کردانید از برای نفسش کشتن برادرش را پس کشت او را پس گردید از

الْخَاسِرِينَ ٣٤ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى

زیانکاران پس برانگیزانید خدا غرابی را که کاوش میکرد در زمین تا بنماید او را چگونه بپوشاند حسد برادرش را گفت ای وای بر من

أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ٣٥ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ

آیا عاجز شدم که باشم مانند این غراب پس بپوشم حسد برادرش را پس گردید از پشیمانان از برای آن

كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْفَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

نوشتیم بر بنی اسرائیل که کسی که کشت تنی را بدون آنکه کشته باشد تنی را یا فسادی در زمین پس گویا کشته است مردمانرا

جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ۳۶ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً

همه وکسیکه زنده گردانیدش پس گویا که زنده گردانده مردمانرا همه وبتحقیق آمدایشانرا رسولان بامعجزات پس بدرستیکه بسیاری

مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۳۷

از ایشان پس از آن در زمین اسراف کارانند

می نخوان برامت ای فخر نشر
این خبر باشد نحق یعنی که راست
دختر یکبطن را بر آن پسر
بود پس اقلیمیا صاحب جمال
گفت با آدم بر این بدهم رضا
ور نداری باور این نادانست
گوسفندی برد پس هابیل زود
آتشی آمد ربود آن گوسفند
گفت مر هابیل فرماید یقین
گر شد مقبول حق قربانیست
گر تو برقتلم گشائی دست خویش
من همی خواهم که تا گردی تو باز
هر که قتلی تا کند از بی تمیز
پس تو باشی زین عمل زاصحاب نار
دید پس هابیل را روزی نخواب
گشت او پس در دو کون از خاسرین
پس نداست او که با او چون کند
پس بر انگیزاند زاغی راخدا
گفت پس یا ویلتی برعقل خود
تا چو او پوشم برادررا بخاك
زانکه رویش شد سیه حالش تباه
حال او بر خواری و تو یخها
حکم یعنی زین سبب کردیم ما
یا فسادی کرده باشد در زمین
گر کشی آن دزد وزاینرا رواست
پس بران ماند که خلقانرا تمام
پس بران ماند که احیاء نفوس
سوی اسرائیلیان با بینات
بودشان یعنی تجاوز از حدود
پس شد ارسال رسولان ازخدا
پس ملازم نزد پیغمبر شدند
تو مسلمانان شدند آنجا علیل
چند روزی اندر آنجا بیگزند
زبده کردند از بی نام و نشان
چون رسید این بر پیمبر درزمان

دان دو ابن آدم ار بهر خبر
راستی مستلزم آیات ماست
دادی او کاو بود از بطن دگر
هم بهابیل او زامر حق حلال
که دهی بر دیگری اخت مرا
هردو را تکلیف بر قربانی است
وزگیاه خشك مشتی آن عنود
وان دگر شد با قبول و ناپسند
حق چو قربانی قبول از متقین
فی ز من باشد زبا فرمانیست
من بیارم دست بر قتل تو پیش
بر گناه قتل من اندر مجاز
بر تو باشد آن گنه تا رستخیز
وین جزای طالم است ازکردگار
در رمه برداشت سنگی باشتاب
در حیوتش خوار ومطرود وغبین
در زمین آن جثه را مدفون کند
کشت زاغ دیگری را از جفا
که مرا کمتر زداغی بد خرد
بستم بر قدر زاغی علمناك
کس نمی کرد ازبدی بروی نگاه
جملگی ثبت است در تاریخها
که کس ار بکشد کسیرا ناروا
چون زناو دزدی وشرك افیقین
کاندر آن آسایش خلق خداست
کشته باشد زین تجری در نظام
کرده باشد جمله را اندر جلوس
آمدند از ما رسولان برنجات
وز طریق اعتدال آنسان که بود
سوی ایشان بهر نهی از ناروا
وز قبول دین او سرور شدند
چون شنید احوال ایشان آن خلیل
بول و شیر اشرانشان شدپسند
پس شد دی بردیار خود روان
بست تن کرد ازپی ایشان روان

که بدند آن دو پسر از صلب او
میشد از حوا تولد نوبتی
اولین فرزند او قابیل بود
نامزد چون گشت بر هابیل او
گفت آدم این نه برمیل منست
هرکرا گردید قربانی قبول
دستهٔ از گندم کم دانهٔ
گفت قابیل از حسد هابیل را
که فرمود از تو قربانی قبول
حرم من چبود که باید کشتنم
زانکه من ترسم زرب العالمین
تا که باشی حامل اجرام من
زانکه اول از تو سرزد این گناه
پس نمود آسان بر او قتل اخیه
کوفت آرا بی تأمل بر سرش
اینچنین بودش دیان دیوی
همچودزدان داشت اورا درکنف
کرد زاغ مرده را در زیر خاك
من شدم عاجز که باشم چون غراب
کرد مر قابیل را در خاك زود
آدم اورا راند و شد دور ازدیار
گفت پس من اجل ذلك دربیان
بی زقتل نفس و اجرای قصاص
هست احصان شرط قتل اندرزنا
پس بدون این جهتها گر کشد
وانکه گردد رحیوة کس سبب
گرکسی را شد کسی برحق دلیل
اکثری زایشان پس ازان درزمین
قتل ما حق بعد تشدید عظیم
در مدینه جمعی از ارض یمن
با مزاج آن جماعت سازگار
گفت اندر اشتران شیردار
تا که صحت یافتند از رنج زود
بد غلامی از نبی نامش یسار
جمله را بستند و آوردند زود

نامشان هابیل و قابیل عدو
یك پسر یك دختر اندر صحبتی
هرهش اقلیمای با نمود
ناگوار آمد بقابیل عدو
بلکه امر حضرتست و احسن است
زاو بود اقلیمیا دور از نکول
بهر قربانی برد از لانهٔ
بالله از قتلت نخواهم کرد ابا
باشد آن ازترك تقوی ای فضول
بی ز تقصیری بخون آغشتنم
رو ترك امر او نارم یقین
هم بحرم خویش کردی ممتحن
خلق را بر فعل بد دادی تو راه
دیو سرکش یا که نفس آسفه
کشت واندر خون کشید آن پیکرش
چیست تا او را عذاب اخروی
مکشیدش روزوشب بر هرطرف
دید قابیل آن زغم شد دردناك
وین بد از تأثیر فعل ما صواب
پس پشیمان گشت وغم برغم فزود
کرد پس آتش پرستی اختیار
ما نوشتیم این بر اسرائیلیان
که بود لازم بر او بی اختصاص
هم بدزدی بستن ره هر کجا
هیچ نفسی نفس دیگر بی رشد
کز هلاکش وارهاند و از تعب
کرده احیا نفسها را در سبیل
مسرفان بودند از آئین و دین
میبودندی بدون خوف و بیم
آمدندی نزد آن فخر زمن
چون نبود آب و هوای آندیار
بردشان باید که دارند آن شعار
اشتری چند از پیمبر با نمود
بر دهان و چشم او کردند خار
در مدینه نزد آن سلطان جود

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ

نیست پاداش آنانکه حرب میکنند باخدا ورسولش ومیکوشند در زمین ازراه فساد مگر آنکه کشته شوند یا بردار کرده شوند یا

تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

بریده شود دستهاشان وپاهاشان از خلاف یکدیگر یا رانده شوند از زمین آن مر ایشانرا خواری در دنیا وازبرای ایشانست در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ۳۸ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۳۹ يَا

عذابی بزرك مگر آنانکه توبه کردند پیش از آنکه دست یابید مر ایشان پس بدانید بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۴۰

آن کسانکه ایمان آوردید بترسید از خدا وبجوئید بسوی او وسیله وجهاد کنید در راه او باشد که شما رستگار شوید

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بدرستیکه آنانکه کافر شدند اگر آنکه مر ایشانرا آنچه در زمین است همه ومانند آن باشد با آنکه خود را بازخرند بآن از عذاب روز رستخیز

مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۴۱ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۴۲

که پذیرفته نشود از ایشان واز برای ایشانست عذابی دردناك میخواهند که بیرون روند از آتش وبیستند ایشان بیرون روندگان از آن ومر ایشانراست عذابیست دائمی

آمد آیت که جزای محاربین
مشابهند ار فساد اندر زمین
دست و پاشان یا ببرند ار خلاف
اینست در دنیا مر ایشان خری و بیم
در هر احوالی چه زن باشد چه مرد
وارث مقتول یعنی گر کسد
پس کسندش صلب ور برده است مال
ور جراحت کرده حکمش دیگر است
بهر رسانیدن کس نهی او
زانکه ارتعد ثبوت ار حاربی است
گر محارب ار عمل تائب شود
شد وسیله حفظ امر و نهی حق
تا شما گردید شاید رستگار
چونکه کشتی کشهٔ خود بدروی
مر که تخم ار دانهٔ پوشیده است
میروی بهر غنیمت در جهاد
لی که اجری ار خدا باشد ترا
وان عملها را بر ایشان مو بمو
پس وسیله رو بحق آورد دست
هر که اندر مهر حق پاینده است
ای ولی حق بجان روشنت
گر خطائی آمد از ما در ظهور
داند این یعنی که میداند صفی
وانکسانکه کافر و احمق شدند
یا دوچندان زانچه باشد در زمین
نیست آن مقبول زایشان این است

با خدا و با رسول آمد جنگ
بهر قتل و غارت و آشوب و کین
از ره راهشان یابی مصاف
هم عذاب آخرت باشد عظیم
اندر این حکم است داخل بی‌نبرد
عفو او را نایدش کشش بحد
قطع اطرافش کنند از امتثال
بر قصاص و نفی هر دو در حور است
واجب آمد از پدر بی گفتگو
توبهٔ او مانع حد هیچ نیست
یاریش بر اهل دین واجب شود
فعل طاعت ترك عصیان در سبق
زان وسایل گرکه خواهد کردگار
خرمن گندم نگردد جو بجوی
که باید چیزی ار کاری بداست
لی بر روی اعتقاد و انقیاد
جرکه دل پاك از هوا باشد ترا
هر چه کاری بد روی بیگفتگو
طاعت از اخلاص کامل گردد ست
بندگان خالصش را بنده است
در دو عالم دست ما و دامنت
تو مگیر از بستگان جود غفور
کنز کجا بود آن عنایات خفی
ساجد هرچیز غیر از حق شدند
با فدای خود کند آنرا یقین
بی‌نیازی محض ذات ذوالمن است

یعنی آنها که کنند ارفته غرب
آنکه چون از معدلت ریزندشان
آنجا نکه هیچ در جائی مکان
مر محارب را که بر جوئید پاس
گر کسی را کشته باشد کشتنی است
ور بدون عفو باشد در قصاص
دست و پا یعنی بریدش بر خلاف
وز برهنه کرده باشد او سلاح
غیر از آنها که بتوبه گروند
حق بداند اینکه آمرزنده است
می بترسید از خدا ای مؤمنان
هم جهاد اندر ره او با عدو
معنی شاید بفضل حق رجاست
بهر امید از حصال مؤمن است
نان بمسکین مدهی با صد عبوس
گر نکردی کشته و غالب شوی
محض طاعت رو تمامی در جهاد
پس بوبم از بیت مغشوش دار
ورکه باشد حذر و آلش بجاست
خاصه عبدی کو هوای غالب است
ما همان ضعفیم کز هر محنتی
در صفی حق کرد اسلام نعم
پس مگیر الطاف خویش از ما متاو باد
گرکه ایشانرا بود در کل حال
نفس خود را یعنی از آن و آخرند
بهر ایشانست خسران و هلاك

با مسلمانان زروی قتل و ضرب
یا ندار از خلق آویزندشان
کس نایشان ندهد از روی امان
میکند عریان سلاح آن ناسپاس
وارث ار بخشد وفلش چاره نست
بایدش کشتن ندارندش خلاص
پس کندش نهی دور از اختلاف
نی ز قتل و اخذ مال و اصطلاح
پیش از آنکه سویشان قادر شوند
هم رؤف و مهربان بر بنده است
هم وسیله سوی او جوئید هان
طاهر و باطن باخلاص کو
لی که ظن و احتمال این نا رواست
گرچه بر پاداش طاعت موقن است
نزد معبود آن نیرزد یك فلوس
بهره نابی از مثال دیبوی
اجر وافی یابی از رب العباد
طاعت از اخلاص دل کن هوشدار
مهر ایشان هم وسیلهٔ بر خداست
بر خلایق مهرش از حق واجب است
میگریزد بر پدر بی خجلتی
خود تو دانی کنز کجا بود آنکرم
زانکه مفطوریم بر عشق و نیاز
هرچه اندر عالمست از ملك و مال
از عذاب یوم دین بیچون و چند
وان عذاب بیحساب دردناك

هستشان خواهش که دور از فخ شوند
می برون از آتش دوزخ شوند
نیستند ایچ از برون آیندگان
در عذابند آن جماعت حاودان

باب جنت سوی دوزخ شد چو باز
اهل نارایند اندر اهتزاز
تا برون آیند زان در از جحیم
بسته گردد در شوند آنجا مقیم

این عیان بینیم ما با چشم حس
هم تو بینی گر که باشی ملتمس
مردی ار بینی کریم و راستگو
پس تورا می‌آید آن خصلت نکو

خواهی آنرا بهر خود واندر عمل
بخل و کبدبت مانعت از ماحصل
باب جنت بر تو باز از جود شد
چون نبودت آن صفت مسدود شد

مؤمنان دیدی که از بهر جهاد
چون روند ازروی عشق واعتقاد
نوبنی در همرهی مایل شدی
تن زدت ره خائف وبدل شدی

هر صفات نیك را دانی حسن
بر خلافش لیك مبازی رسن
همچنین بینی که خصلتهای بد
باب شادی جمله سازد بر تو سد

باعیالت خلق وخوی ار ناخوش است
جان توزایشان فزون درآتش است
بینی آن همسایگان راصبح و شام
با وجود بنوائی شاد کام

رتو آن حالی که داری شد جحیم
بینی از دور ار چه جنات نعیم
گرکه دانی آن بهشت این دوزخست
انچه راضی قلب وروحت درفخ است

این نشان بد ز دوزخ ور بهشت
که عودم باز بر نیکو سرشت
حیف کاندر گوش دیوت پسه کرد
سر بگم از جمعه ات تا شنبه کرد

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٣ فَمَنْ

ومرد دزد وزن دزد پس ببرید دستهای ایشان را پاداشی بسبب آنچه کسب کردند عقوبتی از خداست وخدا غالب درست کار است پس آنکه

تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤

توبه کرد پس ازستمش ونیکی کرد پس خدا توبه پذیرد براو بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

مرد یازن هرکسی کو سارق است
دستهایش بر بریدن لایق است
دست سارق ارچه برجا مانده
حق بحکمش غالبست وهم حکیم

تاجزای آنچه کرد ازکسب و کار
در عقوبت یابد از پروردگار
بعد توبه بر گنهکاران رحیم
ردکند برصاحبش مال ارکه هست

پس هران برگشت برحق ازستم
کار خود را کرد اصلاح ازندم
ورنه نادم باشد ازآن فعل پست
گوست آمرزنده‌گار مهربان

چون نماید او بحق زاره ایاب
بار گردد هم براوحق از عذاب
حواهد آمرزش بجرم بندگان
میبرد درد ارکه داری مال و زر

بربریدن دست نفس اولیتر است
زانکه اوردد حواهر اکثر است
وان ببرد از سرا کالای تو
وان نگرید چشم خون پالای تو

میبرد مارا از خانه دزدت دانه را
وان برد هم خرمن وهم خانه را
دردد مالت اتفاقست ار برد
واں بهر دم پردهٔ عقلت درد

او ندید ره زنده درگورت کند
تا نبینی عیب خود کورت کند
چون ز دنیا دیده خوار ومفلست
کیمیای دل نماید بر مست

ما تو گویم یکشان از سرقتش
تا بری ره بر زمان فرصتش
آید از بیگانگی بر خویشیت
تا نماید بیشهٔ درویشیت

از در عرفان و فقر آید برون
گردد اندر علم و دیست رهنمون
کی بصیرت بوده هرگز عارمی
از رموز فقر و عرفان واقفی

گوید افزونست ایحان ذوق تو
صوفئی کو در طریقت فوق تو
با امیران گشت بس باید رفیق
واحست این بهرترویج طریق

رفته رفته تا که خود بینت کند
رخنه اندر عقل و آیینت کند
شوچوشیران درشکارگاو ومیش
پس بیار از بهرخرگوشان بپیش

از گدایان حاصلی نبود جوی
شمع درویشان ندارد پروی
مینماید این کلامت بس نکو
بیحبر زان کزکجا دد راهت او

یك شهیدی مالدار از صد فقیر
نه بودبر این بده از آن نگیر
آن شکار گاوت ار پندار بود
لیك شاحش پاره کردت تاروپود

نست چشمت داد سرگین‌های لعل
میزداو برمیخ و میدیدی تو نعل
گفته بودت دو کای شیر ژیان
هم بخورزاوهم بدرویشان خوران

احمقست ارکه هم در رودگار
اینچنین گاوی نورا گردد شکار
بشتر قانع بدی بر قوت کم
یك بود در هر رگت بهصد شکم

چون بدست آوردی ازبیهوده‌اش
سخت آید بذل خون ورود‌اش
پیش آن کزوی بچیری طامعی
از سحر تا شب نشسته خاضعی

میفراید هردمت برحرص و آز
بستی قانع بچیزی ز اهتزاز
بر توزین قانع بود آن پاك‌جیب
بست ارندهی براوصد نقص وعیب

ودفقیران ضعیف ای‌حود‌فروش
میگریزی همچو دیوی ازسروش
هم رسد وقتی که بینی ناگهان
ماندهٔ تنها زیار و همرهان

این بود عرفان و فقرت بی‌محال
لیك قطب وقت حویشی درمقال
رفته مایهٔ فکر و فکرت درتلف
بیست سودت غیر اندوه‌و اسف

برده مالت جمله دزد بد سرشت
بیست یارت کس جزآن اخلاق‌رشت
ره مده اورا بجود دررا ببند
حفظ کن کالای‌خویش ازبدپسند

این یکی بود ار نشان سارقت
مابقی را دان بعقل فارقت
ور بدرددبعد از آن چیز دگر
کن بحبسش تا بمیرد بر بتر

پس ببرُ تا تیغ قهر انگشت او
واقطعوا ایدیهما گر خواندهٔ
کن بحبسش تا بمیرد بر بتر

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

آیا نداستی که خدا مراوراست پادشاهی آسمانها وزمین عذاب میکند آنراکه خواهد ومی‌آمرزد آنراکه خواهد وخدا بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٥ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا

چیز نواناست ای پیغمبر اندوهناك نکند ترا آنانکه میشتابند در کفر از آنانکه گفتند گرویدیم

بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ

بدهنهاشان وه‌گروید بدلهاشان وازآنانکه یهودشدند شوندکاندمردروغرا شنوندکانند مرگروهی دیگر

يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

نیامدندت میگردانند سخن‌را از پس جایهای‌او میگویند اگر داده‌شویداین‌رابس‌بگیریدش‌واگر نه‌دادندتان‌آنرابس‌بترسید

وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ

وآنکه‌خواهد خدا آزمایش‌اورابس‌مالك‌نشویدمراوراازخدا چیزی آنگروهاند آنانکه نخواسته خداکه‌پاك‌گرداندلهای‌ایشانرا

لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ ٤١

مرایشاراستدردنیا خواری‌ومرایشاراستدرآخرت عذابی بزرك

این ندانی کز خدا باشد یقین
پادشاهی سموات و زمین
میکند بر هرکه میخواهد عذاب

هم توانا باشد او بر کل شیء
بر عذاب و عفو قادر بی بیی
ای رسول مستطاب اندوهناك

کبر عنادت میشناسند آنکسان
سوی‌کفروهست دیشان برلسان
بر زبان گفتند آمنا وهیچ

ور کسانی هم‌که‌هستند از یهود
منکر اسلام و دیدند ارجحود
نشوند از بهرتکذیب تو حرف

بشنوند از تو کلامی با فروغ
تا بر او پیرایه بندند از دروغ
آنچه تو ناگفته باشی‌پس بسهل

للکذب باشند سماعون چنین
یا ر سماعون لقوم آخرین
یعنی آنچه نشوند از تو همان

نامدستند آن جماعت پیش تو
هستشان از دور نفی ارکیش تو
میدهند از مبل تغییر کلام

وان‌ند از توراة در رحم زنا
که یهود از وی نمودندی ابا
بودشان دعوی‌که درتوراة نیست

تازیانه تا چهل باید زدن
زانی و رانیه را در انجمن
دانکه بر تفصیل شایع‌گشته بود

شد زنائی اندر اشراف یهود
گفتگو در حکم آن بسیار بود
پس ز خیبر بر یهود یثرب آن

تا بپرسند از رسول معتمد
که چه‌باشد حکم‌آن ازرجم‌و حد
مصطفی بر رجم فرمان داد زود

که نباشد حکم رجم اندرکتاب
گفت رامرحق رسول مستطاب
کاندر این معنی بابن صوریا

میکنیم این امرخواهند ارجوع
تا نماند اختلاف اندر وقوع
پس بگفتند آنچه اوگوید بجاست

حاضر آور کز توبرسم یك سخن
آنکه داری برخدائی ناورش
حاضرآور گرتوبرسم یك سخن

گفت برسم گر بگویم صدق‌آن
حکم رجم‌اندرتوراة واندازه‌چیست
گفت برسم گر بگویم صدق‌آن

گفت چوشد که یهود آنرا ابا
بهرآن کش‌نیست دردین مسلکی
گفت چوشد که یهود آنرا ابا

داشتند از خوف یا از رشوتی
این‌عمل سرزد شد حکمی‌که بود
داشتند از خوف یا از رشوتی

عدری‌آمد پس اواسط راندست
شد عیان هم گشت پامال آنگناه
عدری‌آمد پس اواسط راندست

تا نگردد این عمّ شاه رحم
بر اعالی نیست این نظم وسق
تا نگردد این عمّ شاه رحم

تا که باشد عام حکم اندرحصول
رحم بر حد شد مدل در عقاب
تا که باشد عام حکم اندرحصول

اینچنین گویند گر داده شوید
مینمایند این جماعت از مقام
اینچنین گویند گر داده شوید

پس نمائید از قبول آن حذر
ور نماید حکم رحم آن بگمان
پس نمائید از قبول آن حذر

پس بنوالی شدن مالك بکار
فسه میباشد عقوبت هر نفس
پس بنوالی شدن مالك بکار

چون زمام اختیار اندر امور
توئه قادر بدفعش یك تسو
چون زمام اختیار اندر امور

نقشها بر پرده رد نقاش غیب
از اراده و علم و اسرار قدم
نقشها بر پرده رد نقاش غیب

آنکسانرا هیچ علام الغیوب
یا کند با کلك آن نقاش حنگ
آنکسانرا هیچ علام الغیوب

هستشان رسوائی در این جهان
هم‌بخواهد حق برایشان قلب‌پاك
هستشان رسوائی در این جهان

مرعذابی بس بزرك ازخشرای
هم مرایشانراست دردیگرسرای
مرعذابی بس بزرك ازخشرای

همچنین آمرزد و بدهد ثواب

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ

شنوندکان مردروغرا خورندگانند مرحرام‌را پس‌اگر آمدندترابس‌حکم‌کن‌میانشان یاروی‌گردان‌ازایشان‌واگرروبگردانی‌ازایشان

فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ اِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٤٧ وَ كَيْفَ

پس هرگز ضرر نتوانند رسانید ترا چیزی و اگر حکم کردی پس حکم کن میانشان بعدل بدرستیکه خدا دوست دارد عدالت کنندگانرا وچگونه

يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰيةُ فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٨

حکم میسازند ترا ونزد ایشانست توریة که درآنست حکم خدا پس برمیگردند پس از آن ونیستند آنگروه بگروندگان

اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰيةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ اَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ

بدرستیکه ما فرستادیم توریة را که درآنست هدایت و نور حکم میکردند بآن پیغمبرانی که پذیرای فرمان شدند برای آنانکه یهود شدند و خدا پرستان کامل

وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتٰابِ اللّٰهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا

معرفت و دانایان دین و از آنچه خواسته شدند نگاهداریش را از کتاب خدا و بودند بر آن گواهان پس مترسید از مردمان وبترسید از من و بدل مگیرید

بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ٤٩ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا

بآیتهای من بهای اندك را وکسیکه حکم نکرد بآنچه فرو فرستاد خدا پس آنگروه ایشانند کافران ونوشتیم برایشان درآن

اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ

اینکه نفس بنفس است وچشم بچشم وبینی ببینی وگوش بگوش ودندان بدندان وجراحتها را قصاص

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ ٥٠

پس کسیکه تصدق کند بآن پس آن کفاره است مر او را و کسیکه حکم نکرد بآنچه فرو فرستاد خدا پس آنها ایشان ستمکارانند

بشنوند از تو سحتها را فروع رشوه خوارانند آنها برحرام
مرند بر بر ماده بجهانیدن عاص وحه میته وحه میسر وحه کلب
واندرایجا سحت قصد از رشوست یا نگردان روی وردکن ناروند
پس تو خود باشی مخیر ای رسول از آن احکم بینهم که عقریب
ور که خواهی کرد حکمی در اعتقاد زانکه توراة است نزد آنگروه
بلکه باشد قصدشان اهوای خاص وان موافق اندر آئین مبین
شد زما توراة نازل در امور اندر اجرای حقوق از هر مقام
بهر آنقومیکه بودند از یهود عالمان پاك ربانی نام
برکتاب حق بدند از شاهدان می زمن ترسید در تبدیل حکم
رانکه دنیا بس بود ناپایدار باز فرماید که در توراة خاص
چشم برچشمی وهم گوشی بگوش هر جراحت را بمثل آمد عوض
حکم آن پس کرد باید بر دیت

بر تو تا ندهند بهتان و دروغ
میدهند احکام تغییر از مقام
هم بهای خمر و مرد کاهنان
مهر بغی اعنی فحور از احد و حلب
هر بیانی در مقامش حکمت است
سوی اهل ملت خود نگردند
گر کسی اعراض ورزد از قبول
شرحش آید گر زهمست نصب
حکم کن مابینشان از عدل و داد
واندر آن حکم الله از کل وجوه
بر هرآنچه آمد از سلطان امر
با کتاب حق و توراة متین
واندر آن باشد هدایتها و نور
واچه میبود از حلال وازحرام
شد زما توراة نازل در حدود
قصد زاحبار است ورهاد وگرام
تا که نغیری نیابد ره بر آن
تا جلیل آنند از تحلیل حکم
رشوتش تاچست غیراز ننك و عار
فرض فرمودیم ما اندر قصاص
بینی بر بینی بی روی پوش
وین بود حکم حدود ادماء فرض
وز تصدق کرد کس بر تسلیت

بر خلاف آنچه نا بشنیده اند
سحت را فرمود جیدر رشوة است
احرت کسبی که اندر ضابطه
گفت صادق هرچه از راه حرام
پس نیابند از تورا اهل کتاب
تا بشرع خود کنند آنها عمل
جمعی این تخییر را زاهل خبر
گفته دراین آیت اعراض ارکنی
مقسطین را دوست دارد ذوالکرم
نیست پس تحکیم مقصود یهود
پس کنند اعراض از حکم تو زود
باور ایشانرا مباشد و اعتماد
حکم با وی مینمودند انبیا
آنکسان بر حکم خلاق العباد
زان نبینید مقصود از یهود
بود امر از حق برایشان بخلاف
پس مرسید از حلایق در نسق
هم بنفروشید آیات مرا
زانکه برما انزل الله یك لسان
نفس بالنفس آنکه یکتن را کشند
سن بالسن والجروح بالقصاص
حفظ حدی نیست ور ممکن تمام
عفو یعنی کرد آن بر ضاربش

شرح با ابنای جنس خود کنند
اندر احکام خدا وین حجت است
گردد آن برفسق وظلمی واسطه
رکف آید سحت باشد بالتمام
بیشان کن حکم از راه صواب
اصلح است این مر تورا زاهل ملل
گفته منسوخست از حکم دگر
نیست صرّی ود زیانها ایمنی
پس عجب کایشان نمایندت حکم
یا اقامهٔ شرع و اجرای حدود
چونکه حکم رجم آری بر یهود
هیچ بر حکم تو کآرند انقیاد
که بدند از بعد موسی رهنما
بودشان تسلیم محض و انقیاد
بودشان برقوم زان حکمی که بود
حفظ آن توراة را از انحراف
اندر اجرای کتاب و حکم حق
بر بهای اندك از وجه خطا
حکم نکند کافرانند آن کسان
برقصاص یکتن این نظمست و پند
آنچه دارد بر مساوات اختصاص
چون خراش پوست یا کسر عظام
حق نماید عفو جرم غالبش

کرد آن کفارهٔ اجرام او | حق بوید بر بکوئی نام او | وانکه بر آنچه فرستادهٔ خدا | حکم نکند اندر احکام و قضا
آنگروهند از ستمکاران یقین | وضع حق سازند برناحق بدین

وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ

وازپی درآوردیم بر اثرهاشان عیسی پسر مریم را درحالیکه تصدیق کننده بود از آنچه پیش از اوست از توریة ودادیم اورا انجیل که

فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٤٩ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ

درآن هدایی است و نوری و تصدیق کننده است مر آنچه را باشد میان دودستش از توریة وهدایت وپندیست از برای پرهیزکاران و باید حکم کنند اهل

الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥٠ وَ أَنْزَلْنَا

انجیل بآنچه فرو فرستاد خدا درآن و آنکه حکم نکند بآنچه فرستاد خدا پس آنگروه ایشانند فاسقان وفرو فرستادیم

إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ

بتو کتاب را براستی باورداشنده مر آنچه باشد میان دودستش از کتاب ونگهبانست بر آن پس حکم کن میانشان بآنچه فرو فرستاد

اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ

خدا وپیروی مکن خواهشهای ایشانرا از آنچه آمد ترا ازحق از برای هریك گردانیدیم از شما شریعتی وراه روشنی واگر خواستی خدا

لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

هرآینه کردی شمارا امتی واحد ولکن تا بیازماید شمارا در آنچه داد شما را پس پیشی گیرید نیکیها را بسوی خداست مرجع شما همه

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥١ وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ

پس خبر میدهد شمارا بآنچه بودید در آن اختلاف میکردید وآنکه حکم کن میانشان بآنچه فرو فرستاد خدا و پیروی مکن خواهشهای ایشانرا و بترس از ایشان

أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ

که بفتنه اندازند ترا از برخی آنچه فرو فرستاد خدا تو پس اگر روگردند پس بدان که جز این نیست که میخواهد خدا که برساند ایشانرا ببرخی

ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ٥٢ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ

گناهانشان وبدرستیکه بسیاری از مردمان هرآینه فاسقند آیا پس داوری نادانی پیش را میجوئید و کیست

روز بی آبها که بودند اندر | بر اثرهاشان در آوردیم ما | عیسی مریم رسول پاك را | روشنی دیدهٔ افلاك را
کو مصدق بود بر آبها که دش | ما فرستادیم بر آثار خویش | بود آن توراة را مرسیل را | پس باو دادیم ما انجیل را
رهنما بود او ببوحید و امور | همچنین بر علم احکام و امور | بر طریق حقعالی روشنی | هم مصدق مر بتوراة سنی
هم بر آنچه بود از توراه پیش | دراصل و درفروع ازدین وکیش | بود ارشادی خلایق را بحق | متقیان را وعظ و پندی برسق
حکم با ازوی کنند اهلش عیان | بر هرآنچه شد بر حق نازل درآن | پس اران کردند ترسایان عدول | بر هوا و میل نفس بی اصول
واسکه نکند حکم برآنچه ازوحوه | گشت نازل فاسقند این گروه | هم سویت ای رسول مستطاب | نازل از ماشد بصدق واحق کتاب
هم موافق هم مطابق بالیقین | با هرآنچیزکه آمد پیش ازین | ارکتب و آیات صدق منزله | حل شود زاو با امور مشکله
هم مهیمن بروی اعنی برکتاب | کز حق آمد تا بتعیین برصواب | تا شود معلوم از آن گر باحقی | داده رخ زاهل کتاب ارمطلقی
یعنی ازتحریف حکمی کرده اند | باحقی برحای حق آورده اند | راوشود مکشوف آن اسرارها | یعنی از قرآن رموز کارها
هر چه شد تبدیل از احکام اله | باشد او بر سقم و صحها گواه | حکم منکن پس بر صدق وصواب | بین ایشان یعنی ازمآب کتاب
بر هرآنچه بر تو بفرستاده حق | درقصاص ورجم واحکام و سبق | فرقهٔ گویند چون فرموده حق | حکم کن فرماست مارا برفرق
گر کند اعنی ترافع بیدغل | حاکمان حکم بهرایشان واجب است | واندرین آراء امت غالست
فرقهٔ گویند حکم اختیار | بست منسوخ اعنی آن حکم نخست | که بتحبیرآمد ازحق یاکه سست
گفته میکن حکم گرخواهی توخود | حاکمان آن شریعت تا کنند | حکم بر وفق کتاب ارجمند

حزکه نبود حکم حق درشرعشان
یا کتاب حق زاصل و فرعشان
پس بود اجراء حکم ازواجبات
واندر این قولست اجماع ثقات

ز آرزو هاشان مکن هم پیروی
راچه آمد بر تو تا غافل شوی
همزحکم راست حوئی انحراف
برکلام و مبل ایشان راختلاف

در میان هر گروهی از شما
شرع و راهی وضع فرمودیم ما
مر شما کاهل کتاب ازایزدید
امت موسی و عیسی واحدید

شرع منهاجی که بود آن حق وراست
درشماحق کرد وضع ازآنچه خواست
ند مناسب یعنی آن درهرزمان
بهر نظم روزگار مردمان

نه که میبود آن ارادهٔ برگزاف
ار تناسب تا که باشد برخلاف
مر شریعت در لغت شد راه آب
دین بوی شبهش آمد بر صواب

دین هم آمد داری ارعقل وادب
برحیوة سرمدی ای جان سبب
ورکه حق میخواست میکردندشان
امی واحد شما را در جهان

لیك خواهد مر شما را آزمود
بر هرانچه دادتان ازنفع و سود
پس شما گیرید سبقت یا کرام
جانب خیرات و نیکی بالتمام

بازگشت جمله باشد سوی حق
قطره ها راجع شود درجوی حق
پس خبر خواهد نمود اورشما
چون رسد وقت جزا دادن بجا

بر هرانچیزکه در وی اختلاف
میکنید ار شرع ودین بی‌خلاف
وایکه فرمانی بوحکم اندرحدود
بشان بعضی نصاری و یهود

بر هرانچه بر تو نفرستاده حق
نی بوفق میل و آراء فرق
می مکن بر میل ایشان پیروی
کن حذرکز فتنه شان گمره شوی

یفسوك اعمی که از عدرت یهود
افکند اندر ضلالی در حدود
وان باشد غیر برویر و حیل
وعدهٔ ایمان دهندت از دغل

پس کسند اعراض اگر ازسوی رای
پس ندانکه بارمیخواهد خدای
جانب ایشان رساند بالوجوب
که عقوبتهای بعضی از ذنوب

یعنی آن اعراضشان گردد سبب
کافکند ازرحمهاشان برده رب
سوی ایشان رو کند بمعذرت
هم عقوبت های دنیا و آخرت

ازحلا وقبل وحربه ضرب و شتم
که بدنیا بهرشان گردنده حتم
بداند آنرا حق بران قوم غوی
تا دگر نجود عقاب اخروی

فاسقانند اکثر مردم یقین
تو مشو رانکار ایشان دل غمین
راهل ادیان و ملل در هر زمان
انبیا را بوده اند از مکران

این به مخصوص نواست ودور تو
گرچه یهودان بعد ازآن گفتند ما
مر یهودان را نمیکردند رحم
وان تفاصل درقصاص است ودیت

آمد آیت که کسند آیا طلب
در قصاص یکدگر دونی کشند
واچه در توراة و قرآنست رد
نی که باشد در کتاب اهل دین

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٥٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ

نیکوتر از خدا بداوری ار برای گروهی که یقین میکنند ای آنکسانیکه گرویدید مگیرید یهود وترسایانرا

أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥٧

دوستان برخیشان دوستان برخی اند وهرکه دوست دارد ایشانرا ازشما پس بدرستیکه او ازایشانست بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللهُ أَنْ

پس می بینی آنانرا که دردلهاشان مرض است میشتابند درایشان میگویند میترسیم که برسدمارا گزندی پس شاید خدا که

يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ٥٨ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا

آورد گشایش یافرمانی ازنزدش پس کردند بر آنچه پنهان داشتند درتنهاشان پشیمانان وگویند آنانکه گرویدند

أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ٥٩

آیااین گروه آنانند که سوگندخوردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که ایشان باشمایند ناچیز شد کردارهاشان پس گشتند زیان کاران

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ

ای آنان که گرویدید آنکه برگردید ازشماازدینش پس زود باشد که بیاورد خدا گروهیرا که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند او را فروتنان

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللهِ

برگروندگان درشتانند بر کافران کارزار میکنند درراه خدا ونه میترسند ازسرزنش سرزنش کننده آنست افزونی خدا

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٦٠

میدهدش بهرکه خواهد وخدا فراخ رحمت داناست

کیست نیکوتر زحق در داوری
آن یکی گفت از یهودان بهر من
گفت آن یك نیز با قوم یهود
آمد آیت کای گروه مؤمنان
وانکه گیرد یار ایشار او دوست
از ره اس و وداد و اتحاد
پس تو بینی اندرآن دلها مرض
این چنین گویند بهر اعتذار
سازد این اندیشه را باطل‌خدای
یا که فرمانی فرستد از حدود
پس‌دورویان صبح‌کردندارفسوس
پس پشیمان و ملول ازبی‌شهود
واحترای آن جماعت بر خ
جهد مکردند درسوگند خوش
ای گروه مؤمنان هرکه از شما
پس خدا دود آورد قومی دگر
حب حقشان ثبت باشد در ورق
دوستدار حق بود ثابت بدین
پنج سجده کرد روزی مصطفی
سجده کردم راانکرامت یار گفت
دوست دارم آن دو سبط یا کرا
سجده کردم بازگفتا حکم اوست
سجده کردم زین بشارت باز هم
تا قیامت بلکه منکر او سجود
میکند اندر ره حق کاردار
واسع است و مطلع برخلق‌حق
زور جبر دو بن اندرمردان‌کار
شب پیمبر گفت کار این نبرد
صبح‌چون شدگفت پیغمبرکجاست
چون سبك گردد عنان دلدلش
چند مانی ذوالفقار اندر غلاف
زن علمرا سوی خیبر شوسوار
هفت قلعه بعد یکدم کرد دود
دید روزی بکزنی را در عبور
گفت اورا تا خضوع ازحوصله
اوکمك بودم بهر کار از امور
برد مشك آب او تا خانه اش
گفت بازن کاین علی‌ع مرتضی‌است
زین نمط ریزم دردرباگرکه در
آن ضرار ابن عبدالله بنام
گفت‌رفت اونزدحق کاورابجواند
گفت نبوی‌زین معاف اندرنشست
بالله او میبود اول مرد دین
اکرم ازهرکس که‌اوکرده‌است‌نحر
گفت اوراکای ضرار افزوده‌گو
کس باو نتوان رسید اندیشیش

بهر ارباب یقین و برتری
دوستان باشند خوب و ممتحن
از نخستین هم مرا پیوند بود
می‌نگیرید از مخالف دوست هان
نشکست اینکه‌یك‌از ایشان‌هم‌اوست
نی ز روحه اتحاد و اعتماد
سوی ایشان مشتابند از غرض
خائفم از انقلاب روزگار
پس شود شاید بعضی رهنمای
در جلاء و قتل و تحریب یهود
در هرانجه بد نهانشان در نفوس
واندرآن ارهیچ روسودی بود
وز یمین لغو و سوگند خطا
که معدد ایشان شمارا برد کش
نشود مرتد عیان و در ملا
که بداند از محب تا از سر
همچنین باشد برایشان حب حق
ورعدوی حق‌کشد دوستهکین
رو برسیدند سرّش اتقیا
واصفه محبوب حقست از نهفت
سجده کردم خالق افلاکرا
دوستم تا دوستان دوست دوست
پنج سجده بود بر شکر نعم
بی بی از مزدهٔ رب ودود
بی رجوف ولوم لائم مردوار
کیست تا برفضل وجودش‌مستحق
مرکمر بستند بهر کار زار
هست تاآنکس‌که درمزدیست‌مرد
آنکه اوغالب بهرکارازخداست
هست یکسان پیش پا بحر و پلش
مصطفی‌مانده‌است یکس‌درمصاف
برکن‌ای شیرحق ازبیخ‌این‌حصار
وین نبود ازمردمان ار مرد بود
کو کشیدی مشك آبی را بزور
گرچه داری از علی ایزن گله
میکشم رنج عیال ایمك بزور
گنج رحمت رفت تا ویرانه اش
خواست‌عذراوگفت‌اینعذرت‌خطاست
گردد این تفسیر بار صد شتر
بعد فوت مرتضی رفت او بشام
بندهٔ حق بود و برحق بازراند
گوبمن زاوصاف حیدرهرچه‌هست
که نبی را کرد اجابت از یقین
هم سخی تر درسخا ارکان‌وبحر
وصف اورا از هرانچه بوده‌گو
در ذکا و عاقبت اندیشیش

برد پیغمبر دو تن داصحاب او
لیك در مهر خداوند ورسول
همچنین باقی بود پیوند من
یعنی از قوم نصاری و یهود
پس بود واجب که‌گیرند اجتناب
راه ننماید خدا بر ظالمان
میشتابند اعنی از راه نفاق
کار گردد بلکه یعنی بازگون
مؤمنان برکافران غالب شوند
یا باظهار نفاق بد دلان
یعنی از شك یا موالات فضول
مؤمنان گویند هم با یکدگر
کاین گروهند آنکسان آیا بسار
شد عملهاشان همه نابود و خسار
بر زبان آرند قول ارتداد
دوست‌باحقندوحقشان یارودوست
ای موحد بر یهیهم دارگوش
خاضع و خاشع بود برمؤمنان
گفت داده جبرئیل ازحق پیام
سجدهٔ دیگر نمودم گفت یار
یار گفتا گفته حق زاسرارشان
دوست هرکس باعلی‌مرتضی‌است
که فزون بد ذوق ازیار قبول
گفت‌حق‌پس‌آنکه باحقست‌دوست
من فروتن و کرامت راحدا
زود باشد تا که آید در نبرد
جانب جبر زدند ایشان علم
صبح چون‌گردد علم‌بردست‌اوست
کو علی ذوالحلال و باشکوه
تو کجائی ای ولی معتمد
رفت حیدر گفت اورا مصطفی
رفت‌وکندوکشت‌وست‌اندرچه‌بود
یك نبردش بود با کفار این
با خود او میگفت یارب حکم‌ما
گفت نفرستاده مردمرا بجنگ
گفت برمن ده سبوی‌آب جویش
بد رنی آنجا و اورا میشناخت
من بهر زود آیمت بی منتی
قصد ازین تفسیر آیت بود وبس
آن معویه ورا اندر خطاب
گفت چیزی‌گوزوصفش بیخلاف
گفت‌چون خواهی‌کنون گویم‌یکی
همچنین افضل زهرکس کو بتن
بهترین مردمان بعد از رسول
گفت مردی‌سخت دوراندیش‌بود
فارق حق بد ز باطل درکلام

مینمودند از دیانت گفتگو
دل بود از مهر آن قومم ملول
زانکه در مهرند همسوگندمن
بعض ایشان بعض دیگررا ودود
مؤمنان مسلم از اهل کتاب
طالم آنکو دوست‌شد بادشمنان
بر وداد کافران و اهل شقاق
مؤمنان گردند مغلوب و زبون
کافران سرگشته و هارب شوند
کشف سر و قتل آن بدخصلان
که در آنها بود در کار رسول
از تعجب زان گروه بد سیر
که بحق سوگند مخوردند بار
صبح پس کردند درحسران تمام
از پس اظهار دین و اعتقاد
حق بود یار کسی کو یاراوست
پس یحبونه شو در حب نکوش
لیك سخت و کینه جو بر کافران
که‌علی‌ع را دوست دارم ای‌همام
از پیام ذوالجلال بی بیار
دوست دارد آنکه باشد یارشان
دوستان دوستش محبوب ماست
سجده تا پنجاه میکرد آرسول
قاهر و استنزه و با خصم‌اوست
میکند بر هرکه میخواهد عطا
تا نبیند اهل جبر حبك مرد
در دو رود وسست برگشتند هم
کوست یارحق‌وحق‌یاراوست‌دوست
کش بود درحبك کافر دل‌چوکوه
چشم حق بین تو چون گیرد رمد
رود میدان تو است ای ذوالوفا
وان زیانرا بر اسیر آورد رود
یك خضوعش را شنو یااهل‌دین
کن ز نصفت با علی مرتضی
گشته برمن روزگارعیش‌تنگ
تا که آیم از قفایت روتوبیش
آن ولی یك خورا میشناخت
تا کسی‌عرض ارکه داری‌خدمتی
لی که وصف او بود مقدورکس
گفت برگو تا کجا شد بوتراب
گفت‌خواهم زین‌مرادآری‌معاف
از هزاران وز فروش اندکی
می بپوشد او قبا و پیرهن
کآمد وشدکرد در عدل و اصول
در نعقل ز اهل عالم بیش بود
علم وعقل وحکمت و عدلش تمام

بد روان از پهلویش جوی حکم
موج میزد در بیانش از سینه یم

نی قوی را میفکند پی در طمع
نی ضعیف ازوی شدی بایأس مع

داشت از دنیا و زینتهای او
وحشتی که مرد زافعی وز عدو

بود مستانش بحق در لیل تار
وزدوچشمش جاری ازخون جویبار

دایم اندر فکر حال آخرت
نی بغفلت از خیال آخرت

روزوشب با نفس خود درکارزار
خوردوخوابش کم سجودش بیشمار

نانش ازخشکی حراشیدی دهن
جامه های کهنه پوشیدی بتن

با وجودی کز نهب و سطوتش
کس بدرکه بیند صورتش

سوی او مان قدرت دیدن نبود
کس بحرفی لب بیارستی گشود

میشستی آنچنان تا ما بشفق
که یك از ما بود مگفتی برفق

بس ملایم بس فروتن یا امام
درجلوس و در سلوك ودرکلام

بود خندان دائما بر روی ما
یك ازان میگشت خلق وخوی ما

کس سؤال ازوی چوکردی درخطاب
دادی ازنرمی وخوشروئی جواب

با فقیران مهربان و دلنواز
جمله از دنیا و اهلش بی نیاز

گفت اورادوست داری تاچه حد
گفت آنرا نیست حدی در سدد

عذرخواهم زین قصورارداورش
هرچه آن زاید بود بهر کم است

همچو نرموسی است حب مادرش
زین کمی پیوسته حاتم درغم است

گفت چون یعقوب گم کرده پی
راست گفتی ای صرار اماصفی

گفت چونی درفراق وفوت وی
دارد از وی راز های مخفی

آن صفات صورتش بود و تنش
بود او بحری نهان در زیر کف

بحرچون جنبش کند در هرمقام
زرتر ازبحروکف باشد صدف

ظاهر آن موجی که ازدریاشود
موجها دارند بایم بستگی

بحر را ار موج بود جستگی
باقیش باید نگفتن رو بساك

گفت گر در رزم اعدائید سست
یك شو تفسیر آیت ار کتاب

کو خدا را دوست دارد حق ورا
گرکسی گوید که این وصف است عام

غالب آید بر عدو در هر عرا
چون یحبهم جمع باشد در سخن

جمع مسوب است بر اهل سبل
چونکه بود او برطریق حق دلیل

یعنی آنها کهشد اوشان رهسمون
حودشعاع شمس مسلك داوکی است

هرکه اورا پیروآمد هم وی است
گفت با اصحاب روزی مصطفی

همچنین با ما ئنس اراهل دین
بعد من با ما رقین و فاسطین

جنگ من باشد بمثل کلام
راست آمد هیچ بر بالای ما

گفت نی بل آنکه دورد مورهرا
دو بهر گفتند آنا ابن فنا

مؤمنا را جامع است و دلنواز
مرد باوبل است یعنی بوتراب

اهل ظاهر گفته اند ار اعتماد
هست اقرون در یحبهم گفتگو

در سرای دیگر اعطای ثواب
حواسش از بهر او توفیق یافت

لیك گویند اهل معنی واهل راز
حب بنده با خدا نی گفتگو

لیك حب بنده بیشك حادث است
حب حق در ذات او باشد قدم

ور شئونات خودیت مضمحل
حو بگه سرزد ار یحبهم حب حق

بر محب فانی ار بود و نبود
پس بگذار یحبونه ورد

بعد مردن از خودی بیخودی
پس بحبهم معنی فقر و فناست

بعد وصف حال احباب و کرام
بار کرده سوی تفسیر کلام

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٦١

جز این نیست که ولی شما خدا است و رسولش و آنانکه گرویدند آنانکه برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و ایشان در رکوعند

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٦٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

و آنکه دوست دارد خدا و رسولش را و آنکه گرویدند پس بدرستیکه گروه خدا ایشانند غالبان ای آن کسانیکه گرویدند

لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ

مگیرید آنرا که گرفتند دین شما را مسخره و بازیچه از آنانکه داده شدند نامه را پیش از شما و کافران را

أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٣ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَوٰةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ

دوستان و بترسید از خدا اگر هستید گرویدگان و چون ندا میکنید به نماز میگیرند آنرا باستهزا و بازی این بسبب

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ٦٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا

آنست که ایشان گروهی که در نمی یابند بگو ای اهل کتاب آیا ناخوش میدارید ما را مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و آنچه فرو فرستاده شد بما

وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ٦٥ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ

و آنچه فرستاده شد از پیش و آنکه بیشترین شما فاسقانند بگو آیا خبر دهیم بدتر از آن در جزا نزد خدا

مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا

کسیکه لعنت کرد او را خدا وخشم کرد براو وگردانید از ایشان بوزیکان وخوکان وپرستند طاغوت را آنها بدتر اند درجای

وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ٦٦ وَ إِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ

وگم کشته‌تر اند از میانه راه وچون آیند شما را گویند گرویدیم وتحقیق داخل شدند بکفر وایشان بتحقیق بیرون رفتند بآن

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ٦٧ وَ تَرٰى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ

وخدا داناتر بآنچه هستند که پنهان میدارند ومی بینی بسیاری از ایشان را که می‌شتابند در گناه ودشمنی وخوردشان

السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٦٨ لَوْلَا يَنْهٰهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ

حرام را هر آینه بد است آنچه بودند میکردند چرا باز نمیدارند ایشان را خدا پرستان ودانایان دین دار

حق نماید وصف آن کو درکمال
هم رسولش وآنکسانیکه مؤمنند
میکنند انفاق در وقت رکوع
نه منافی یعنی آن انفاقشان
تا نگوئی بد حضور ار رکمال
آنکه بیداری تو غیر از برق نیست
احتلافی نیست کسرا در وقوع
وصف کل را کرده حق باجزئها
وصف او ایست اندر امتیاز
زانکه او در این عمل مخصوص بود
مؤمنانی را که دارند آن صفات
باشد این تعریض یعنی هر که نیست
زانکسانیکه فرا نگرفته اند
هم رکفار دگر احباب و یار
چونکه مجوانید مردم را عیان
آن نداشان تا گوار آید نگوش
کی بمسجد تا رود فجر بشر
گفت ایشانند قومی بی خرد
نیست این الا که ما آورده ایم
از شما الا که اغلب فاسقید
بدتر از این گفته اند اعنی رکین
زانکسان کز حق بر ایشان لعنت است
هم پرستیدند طاغوت از سفه
آن جماعت راست بد بر جایگاه
وان بود افراط و تفریط از حدود
هر دو افراطست وتفریط وغلط
گفت زان خیر امورت اوسطست
فرض کن خطها میان نقطتین
مابقی بین دو نقطه معوج است
از تو باشد راست تا پروردگار
واختیار و جبر در افعال بز
در مقامش گر خدا خواهد نکو
مؤمنان بر طعن وقدح آن یهود

برخلاف لایق است از ذوالجلال
بر خدا و بر رسولش موقنند
بر مساکین بهر تکمیل خضوع
با حضور قلب و استغراقشان
چون شنید از سائل او بانگ سؤال
با دگرها در نمودش فرق نیست
زانکه حد در داد خاتم در رکوع
تا نباشد قطره ها از یم جدا
که دهد خاتم سائل دُر نثار
در ولایت از خدا منصوص بود
میدهد اعنی رکوة اندر صلوة
حزب حق او حزب شیطان غویست
دینشان را هزو و لعب و ریشخند
بهر خود گر مؤمنید وحق گذار
بر نماز فرض از بانگ اذان
هیچشان نبود نشان از عقل وهوش
مؤمنان را دان اذان باشد حبر
نیست چشم عاقلت بین از حسد
بر حق ایمان نی کزو در پرده ایم
بر قبول دین حق تا لایقید
وز شرور نفس خود بر اهل دین
جانشان دور از ثواب ورحمت است
سامری شان رد چو بر گوساله ره
همچنین گمراه تر از حد راه
چون غلوّ و قدح ترسا و یهود
بر دو جانب رفتن از حد وسط
راست بین نقطتین آن یک خط است
وان دو نقطه حق و خلق آمد بعین
آنکه باشد راست بشك منهج است
پاك از عیب یمین دور از یسار
هر دو باشد باطل ارداری تمیز
شرح آنرا وانمایم مو بمو
هر زبان هرکس بنوعی برگشود

غیر از این نبود که اولی تر شما
وصفشان ایست در سیر صفات
نیست ایشانرا منافی طاعتی
بهر ایشانست یکسان فرق و جمع
گر مساوی نیست اورا جمع و فرق
گر نتابد تابش او یکدم است
لعط جمع ار گفت بر تعظیم بود
آن ولی ذوالتصرف بالعیان
مؤمنان متقی در معرفت
پس هرانکو دوست باشد بالعیان
حزب حق پس غالبند ایشان بکار
ای گروه مؤمنان باید فرا
آنکسانی کآمد ایشانرا فرود
دوستی تا سرتان باشد شکست
آن ندارا هزو میگیرند و لعب
وصع شد بانك اذان از بهر آن
بر یهودان آمد آن پس ناگوار
گو که ای اهل کتاب آیا شما
هم بر آنچه او فرستاده شما
گو دهم آیا شمارا من خبر
هر مثوبت باشد از روی سند
مورد خشمند و حق بهر نشان
یا زطاغوتست هر کاهن مراد
هست راه راست در حد وسط
هر نصاری خواند عیسی را خدا
هم یمین و هم یسارت اشقیاست
از خطوط مستوی و منحنی
در میان آن خطوط از هرکنار
نی در آن افراط و نی تفریط هیچ
مرتضی فرمود توحید درست
امر ما بین دو امر آمد طریق
چون اضل عن سواء از کردگار
وان یهودان را بود اندر خطاب

بالتصرف حق بود در هر دو جا
که یاد آرند ارکان صلوة
طاعت دیگر چو آید نوبتی
نی که مانع شد عیان آید ز سمع
شمس بود هست نورش نور برق
ذوالتصرف آفتاب عالم است
هم بهر مؤمنان کریم بود
هست یعنی در میان مؤمنان
تا شناسندش بر این حلق و صفت
بر خدا و بر رسول و مؤمنان
بستنشان ارحزب شیطان اضطرار
می نگیرند ار نهان و بر ملا
پیش از این از حق کتاب اعنی یهود
گر بپرسید از خدا اولی تر است
وین بود بر مؤمنان ناچار صعب
تا علامت باشد آن بر مؤمنان
چست میگفتند از طعن این شعار
عیب می گیرید بر انکار و غمی
وانچه از پیش آمدان با انبیا
آنچه را گفتند در سابق بشر
نزد حق بیشك جزای قول بد
ساخته بوزینه و خنزیرشان
یا که آن کعب ابن اشرف در عناد
بر دو خط منحنی چون راست خط
وان یهودش داد هست بر خطا
در وسط زین هر دو بودن اسواست
گویمت هست از زداش روشنی
هست یك خط مستقیم ایمرد کار
نی غلوّ و نی قصور اندر بسیج
بین تنزیه است و تشبیه ار بحست
ره نیکوئی نمود او بر فریق
گشت نازل بر رسول نامدار
بر مسلمانان بتقریبی جواب

زانکه هریکتن ز احبار یهود | مطلع اد مسخ اهل سبت بود | پس کند وصف منافق را خدا | گفت چون آید ایشان بر شما
از زبان گویند ما آورده ایم | بر شما ایمان که دین پرورده ایم | کافرند آنقوم حون داخل شوند | هم‌دران کفرند چون بیرون روند
حق بحال آنکسان دانا براست | آنچه‌را دارند پنهان واظهراست | اکثری بینی تو دایشان درشتاب | برگه یعنی که از اهل کتاب
میکنند اشتاب درکذب وحرام | هم تجاوز از حدود اندر کلام | اتم باشد آن گناهی که رسد | شرّ آن برغیرو خارج شد زحد
اکلشان یکجا رشا و رشوتست | وین عمل‌بس زشت‌درهر ملت است | بهی‌چون بکنند ران کردارشان | عالم ربانی و احبارشان

عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ٦٩ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ

از گفتارشان بدرا وخوردشان حرامرا هرآینه بداست آنچه‌راهستند که میکنند وگفتند یهود دست‌خدا بسته‌است بسته‌باو

اَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ

دستهاشان ولعنت کرده‌شدند بآنچه گفتند بلکه‌دودست اوگشاده‌است انفاق میکند چنانکه میخواهد وهرآینه‌می افزاید البته بسیاری ازایشان را آنچه فرو

اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كُلَّمَا اَوْقَدُوا

فرستادبسوی تواز پروردگارت سرکشی و کفر وانداختیم میانشان دشمنی وکینه تا روز رستخیز هرگاه‌که افروختند

نَارًا لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٧٠ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ

آتش‌را برای کارزاخاموش کرداید آنرا خداوند و می شتابند در زمین اندرای فساد کردن وخداوند دوست ندارد مفسدان کارا واگرآنکه اهل

الْكِتٰبِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰاهُمْ جَنّٰاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰيةَ

کتاب گرویده‌بودندو پرهیزکارشده‌بودندرمیگذراندیم ازآنهاگناهانشان راودرمیآوردیمشان دربهشتهای نعمت واگرآنکه ایشان برپای داشته‌بودند توریة

وَالْاِنْجِيلَ وَ مَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ

وانجیل‌را وآنچه‌فرومرستاده‌شدبایشان از پروردگارشان هرآینه‌میخوردندازبالاشان واز زیر پاهاشان ازایشان گروهی‌میانه‌رو

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ ٧١

وبسیاری ازایشان بداست آنچه‌رامیکنند

زاکل‌سحت و قول‌کذب و فعل‌بد | که در ایشاست شایع بی سند | باشد از آیات این آیت اشد
رانکه بهی‌ارمکراست ادواحات | وان بهرکس مشکل‌آمد از جهات | قوم ار باشد اندر کشتنی
تا کند سوراخ آنرا بیشکی | بهی از واجب بود بر هر یکی | تا بحدکه بندندش دو دست
ور به جان جمله باشد در خطر | غرق گردد فلك و اهلش سربسر | گشت بر یوشع خطاب ازکردگار
ازبداشان شصت واندیکان‌جهل | چون بعصیانند ایشان مشتغل | گفت یوشع مستحقند ار بدان
گفت زان‌کایشان بنگرهند خشم | بربدان دیدند چون زشتی بچشم | روزوشب بودند با ایشان جلیس
پس‌هم ایشان برعقوبت درخورند | برخود و بر غیر چون استمگرند | گفت پیغمبر که مردی‌گرگدشت
پس عذاب آن جماعت بهراوست | مینماید کآن عمل‌میداشت دوست | بار گفتند از فساد دل یهود
دست ایشان پس دریکی بسته باد | حالشان از فقر و ذلت خسته باد | هم برایشان باد لعنت زان مقال
این بود بررد قول آن گروه | کس نگوید ورنه سنگیست‌کوه | یا که باشد بار دست آفتاب
هست این یعنی بدیهی نزد عقل | لیك باشد گوش طاهر بند نقل | بر حق اطلاق ید وسمع‌او بصر
بر تشابه شد ز قرآن بستش | بیست در تفسیر طاهر رخصتش | یعنی‌ازآن دست تفسیراست دور
کرد باید معنی ار دانی همش | ز شابه بل بوفق محکمش | قصد از ید قدرت آمد در امور
چون عطا ومنع را ازهرچه‌هست | میدهی در کار ها نسبت بدست | بهر فهم عامه زانرو کار ساز
قادر است اعنی‌که درمنع و عطا | از اراده و حکمتش بر ماسوی | آلت سمع است گوش اصوانرا
همچنین بی آلتست اندر بصر | همچنین در جمله افعال دگر | بستش تن تا نشیند در مکان
معنی رحمن علی العرش استوی | فیض رحمانی بود بر ماسوی | میرسد یعنی ز روی عدل وداد
میرسد بر قدر استعداد ها | بر خلایق دمبدم امداد ها | پس بود وجه یداً مبسوطتان

از پی بهدید برهر خوب و بد | اینکه لاتحصی‌است‌جودش‌برجهان

میدهد روزی بهر کس خواهد او
کفر وطغیان سارد ایشارا زیاد
هم در افکندیم ما بارسحیر
عزم کردندی حو حنك مؤمنان
حون نمودند از فساد و اختلاف
بعد ازآن قسطوس رومی بدرنگ
پس بر ایشان اهل دین بشتافتند
کند و فتنه هتك و اخفای نعم
ورکه ایشان بر رسول مستطاب
میکدشتیم از گناهاشان عیان
ور بما میداشتند احکام را
بودشان تکلیف کایمان آورند
میشد اعنی رزق برایشان فرون
هم کثیریرا بداست و ناپسند
نه شوند از روی اعمال یار او
میتوان که باشد او یادنگران

رزق باشد هم بمائدهٔ گفتو
راچه نازل گشت ازرب العباد
دشمنی اندر یهود بی سیر
حق نمود از بد دلی مغلوبشان
آن گروه ازحکم توراة انحراف
یافت اسیلا برایشان گاه جنگ
دست استیلا بر ایشان یافتند
سختی و تحریف توراة ارسیم
همه آوردندی ارباب کتاب
جای مبدلیشان اندر جهان
حکم آن توراة و انجیل اورلا
بر بهانه منزلات ارحمید
همچنین بت کیش گلرارو کاخ
زان جماعت هرچه گویند و کنند
نه کنند از بد دلی آزار او
از یهود و از نصاری بیگمان
زانکه هرگزهیچ دینی مستدام

هست مختار او بتوسیع و تضیق
زاند اعنی درکثیری از یهود
هرکه آش بهرحرب اوروختند
حند کرّت آمد اشارا شکست
پس مسلط گشت تحت العصرنود
آن محوسان بار مسأصل شدند
عادت ایشاراست افساد و عناد
حق ندارد مفسدان راهیچدوست
ور گنه پرهیز هم میبودشان
داخل ایشارا بجنات النعیم
واچه نازل گشت ازپرودگار
رزق میخوردند از بالای سر
امتی هستند در اشان مقتصد
مقتصدیعنی که نیست برسول
فرقهٔ گویند قصد از مقتصد
بعد ازان حق برقای دین خویش
مینماید هر که بر نصب امام

باشد اعطایش بقدر مایلیق
مشود طغیان درقرآن در نمود
حق فرو نشاند وخودران سوخند
ازفسادی کاندرایشان بودوهست
بر یهودان زان تخلف بر عهود
تا دگر ره برسی بد دل شدند
گفت زان یسعون فی الارض فساد
زانکه اصلاح جهان مقصوداوست
تا بر ملتهای نامحودشان
مینمودیم از ره فضل عمیم
سوی ایشان رامرو نهی استوار
هم رزیر پای خود شام و سحر
راستگوی و راستکار و معتدل
غالی و قاصر نبید اندر قبول
بر نجاشی بوده تا دانی بحد
میکند تاکید بر نصب و لیش

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شد سوی تو از پروردگارت و اگر نکردی پس برسانیده نخواهی بود پیغامهای او را و خدا نگاه میدارد ترا

مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٦٧

از مردمان بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه کافران را

ای پیمبر ای فرستادهٔ خدا
گر نیاری این بجا پیغام او
صحت عصو از حیوة قلب بود
حق تورا دارد نگاه ازشر ناس
داشت از اظهار این امر عظیم
یا براو شورند و گردد کارسخت
ورکه ترسی از خرابیهای دین
آن منافق تا قیامت بد دل است
بود از ذیحجه روز هجدهم
درحقیقت روز نصب آنرور بود
دانه شد سر سبز و آمد بر ثمر
درشکم غلطیم کآن ماراخوش است
آور اندر یادشان عهد الست
تا نگردد قد صورت رهزنت
پیرهن بگذارو شوبوسف پرست
نام جانان برلبش پیوسته بود
وان نمداست کو یاروی است
نی جمالش دیده روزی در گذر
گفت باشد آن فلان فخر زمن
تا که بشناسی چو بینی روی او
ای پیمبر سر وحدت گو بقوم
باژگونه پوش بر تن جامه را

امر ما را بر خلایق کن ادا
بر خلایق نارسانیدسی نکو
گر نباشد قلب زاعضا نیست سود
ارعسس تا حفظ شه نبود هراس
پس پیمبر در دل او اغیار وبیم
داشت بیم اربد دلان شور بخت
حافظم من دین خودرا هم یقین
حفظ او ازبد دلی بیحاصل است
صورت رود الست ربکم
روزحق بر اهل حق فیروز بود
کاروان ازمصرو هندآمد باشکر
جان درویش ازازل شکرکش است
تا که باشد بر سرعهد یکه بست
حاصل از یوسف شود پیراهنت
یوسف ازپیراهن و پیرایه رست
چشم عرفانش ولیکن بسته بود
مستی وذوق ونشاطش زین میست
نی شبی را کرده درکویش سحر
گفت بس سهل است آن درپیش من
همنشین او شوی در کوی او
بعد تبلیغ صلوة و حج و صوم
گو پس اسرار حقیقت عامه را

آنچه نازل بر تو ازپروردگار
اصل برجا مانده آنها فرع بود
بلکه اعضا درزمانی فاسداست
راه نماید خدا بر کافران
تا مگر سر وارسد از امر حق
پس توای احمد مترس ازجان خود
ورکه ترسی از نفاق بد دلان
پس پیمبر از جهاز اشتران
صورت روزی که عهد بندگی
گر نبودی خواب درباغ ای فقیر
کوری صفرائیان از بهر ما
طبل شبریبی زن ای شکرفروش
این ولایت شرط توحید حقست
بوی پیراهن هم از محبوب بود
عاشقی را دید روزی دلبری
سوخت دل معشوقرا بر حال او
عاشق او گشته بود از نام او
گفت بامن گوکه معشوق توکست
تا تو را بر وی رسانم متصل
ورکه نشناسی تو اورا از رهی
گوعلی مرآت ذات ذوالمن است
ایها الناس این علی حق راولی است

شد پس از احکام وامر اسوار
قصد قوت بن زکشت وزرع بود
پس مترس ازدرکمینت حاسداست
بر نوزایشان تا رسد بیمی نحان
حام گردد کشتهای ما سبق
حق تو را دارد نگاه ارچشم بد
گوبود کل خواره با گل توامان
مشتری ترتیب داد و شد روان
حق گرفت از بندگان درزندگی
غنچه گل شد خنده‌اش بنگر بپیر
پر شکر شد خانقاه و شهر ما
خوانناکانرا بخوان الف وگوش
وین مقید صورت آن مطلق است
نی براخوان بلکه در یعقوب بود
با دل پر آتش و چشم تری
پیش او بنشست بهر جستجو
رفته از نامی در دل آرام او
تا نمایم چارهٔ آن گر رهی است
لیك باشد شرط سائی دل
عاشقی بر وهم خود نی بر رهی
یار او شد هرکه اویارمن است
هرکه حق رادوست دارد باعلی است

این ولایت هرزمانی جاری است
تا نگردد مشمه برخاص و عام
هم ندانی چیست رنك جامه اش
ذکر او کن خود نغیری هم نگو
او نکاغد هم ندیده شکل پیل
نام او بردن بهرقسمی خوش است
یا کسی در خواب گوید با گهان
لیك باشد وصف بحرا دوی بجا
گاه باشد آنکه درخواب ازامور
غرقه در یم بودش بهوده است

تاقیامت زانکش ازحق یاری است
سری است آن نی سماعی والسلام
مبدهی لیکن نشان بر عامه اش
تا رسی از نام او بر کام او
پای پیل آری بود برشکل میل
تا بصیرت یا بعینا دلکش است
غرق گشتم دست من گیر ای فلان
غرقه در یم میتوان شد هرکجا
بند او چیزی و گوید بیشعور
لیك رؤیائی حمایش بوده است
ماورا ام سوی تعبیراین بس است

شرح آنرا گفته ایم ازپیش باز
آن سماعی در مثل دانی که چیست
گفته شخصی از زبان دیگری
من نخواهم زین نمط گویم سخن
یا بود چون باد بیرن گوش او
گوید ار کوری که گرم است آفتاب
خفته او اندر میان بستر است
لیك آنهم نیز وقسم است ایعزیز
گرچه باشد اصل خواهش بفروع
گاه باشد کو ندیده هیچ خواب
یك بدا بس در سرائی گرکس است

چون رسد موقع نگوئیم از نیاز
عشق بریاری که نشناسش کیست
هست در عالم بدینسان دلبری
گوبیان در پرده این راز ای حسن
هرکسی تا چیست فهم وهوش او
راست گفت ارچه دید آن ضؤ وتاب
نی یمی آنجا نه دربحر اندراست
هردو را کن فهم اگرداری تمیز
لیك حرفش راست باشد نی دروغ
خواب وحرفش هردو باشد ناصواب

قُلْ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ وَمٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

بگوای اهل کتاب نیستید بر چیزی تا برپای دارید تورية وانجیل را وآنچه فرومرستاده شد بشما ازپروردگارتان

وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً فَلاٰ تَاْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ ٦٣

وهرآینه افزون کند بسیاری ازایشان را آنچه فرومرستاده شد بتو از پروردگارت بیراهی وناسپاسی پس اندوه مدار بر گروه کافران

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هٰادُوا وَالصّٰابِئُونَ وَالنَّصٰارىٰ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صٰالِحاً

بدرستیکه آنانکه گرویدند وآنانکه یهودشدند وازدینی بدینی روندگان وترسایان آنکه گرویدبخدا وروز واپسین وکرد کارشایسته

فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاٰهُمْ يَحْزَنُونَ ٦٤ لَقَدْ اَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِي اِسْرٰائِيلَ وَ اَرْسَلْنٰا اِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمٰا

پس نیست بیمی برایشان ونه ایشان اندوهناك شوند هرآینه بتحقیق گرفتیم پیمان فرزندان یعقوب را وفرستادیم سوی ایشان رسولانی چندهرگاه

جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْوىٰ اَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ ٧٠ وَحَسِبُوا اَلاّٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا

که آمدایشان را پیغمبری بآنچه نه آرزومند بود بسهائی ایشان گروهی را تکذیب کردند وگروهرا میکشند وپنداشتند که نباشد آزمایشی پس کور شدند

وَ صَمُّوا ثُمَّ تٰابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ ٧١ لَقَدْ كَفَرَ

وکرشدند پس توبه دادخدا برایشان پس کور شدند وکرشدند بسیاری ازایشان وخدا بیناست بآنچه میکنند هرآینه بتحقیق کافرشدند

الَّذِينَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَالْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ وَ قٰالَ الْمَسِيحُ يٰا بَنِي اِسْرٰائِيلَ اُعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَ

آنانکه گفتند بدرستیکه خدا اوست مسیح پسر مریم وگفت مسیح ای بنی اسرائیل بپرستید خدارا که پروردگارمن

رَبَّكُمْ اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاْوٰيهُ النّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ اَنْصٰارٍ ٧٢

وپروردگارشما بدرستیکه هرکه انباز قرار دارد بخدا پس بدرستیکه حرام کرده است خدا بر او بهشت را وجای اوست آتش وبدست ستمکاران را هیچ یاری کننده

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلٰثَةٍ وَ مٰا مِنْ اِلٰهٍ اِلاّٰ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ اِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّٰا

هرآینه بدرستیکه کافرشدند آنانکه گفتند بدرستیکه خدا سوم سه است ونیست هیچ خدائی مگر خدای یکانه واگر باز نایستند ازآنچه

يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٧٣ اَفَلاٰ يَتُوبُونَ اِلَى اللّٰهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللّٰهُ

میگویند هرآینه برسد آنانرا که کافرشدند ازایشان عذابی دردناك آیا پس توبه نمیکنند بسوی خدا وآمرزش نمیخواهند ازاو وخدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٤ مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ اِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كٰانٰا

آمرزنده مهربانست نیست مسیح پسر مریم مگر پیغمبری که بتحقیق گذشتند پیش ازاو پیغمبران ومادرش بود بسیار راست گوی بودند

يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ٧٥ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

که میخوردند طعام را بنگر که چگونه بیان میکنم از برای ایشان آیتها را پس بنگر که چگونه برگردانیده میشوند بگو آیا میپرستید از جز

اللهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٧٦ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي

خدا آنچه مالك نمیشود از برای شما ضرری و نه سودی را و خدا اوست شنوای دانا بگو ای اهل کتاب غلو مکنید در

دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ

دینتان بنا حق و پیروی مکنید خواهشهای جمعی که بتحقیق گمراه شدند از پیش و گم کردند بسیاری را و گمراه شدند از میانه

السَّبِيلِ ٧٧ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا

راه لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود وعیسی پسر مریم این بسبب آنست

عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٧٨ تَرَى كَثِيرًا

که نافرمانی کردند و بودند که تعدی میکردند بودند که باز نمی ایستادند از منکری که میکردند آنرا هر آینه بد بود آنچه بودند که میکردند می بینی بسیاری

مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ

از ایشان را که دوست میگیرند آنانرا که کافر شدند هر آینه بد است آنچه پیش فرستاده برای ایشان نفسهاشان که خشم کرد خدا بر ایشان و در عذاب ایشانند

خَالِدُونَ ٧٩ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا

جاویدان و اگر بودند که میگرویدند بخدا و پیغمبر و آنچه فرو فرستاده شد باو نمیگرفتند شان دوستان ولیکن بسیاری

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ٨٠ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ

از ایشان نافرمانند هر آینه خواهی یافت سخت ترین مردم را در دشمنی لر برای آنانکه ایمان آوردند یهود را و آنانکه شرك آوردند و هر آینه خواهی یافت

أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ

نزدیکتر یشان را در دوستی از برای آنها که گرویدند آنانکه گفتند بدرستیکه ما ترسایانیم آن بابست که از ایشانند کشیشان و صومعه نشینان و آنکه آنها

لَا يَسْتَكْبِرُونَ ٨١ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

سرکشی نمیکنند و چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد بر رسول می بینی چشمهاشانرا که میریزد از اشك از آنچه راشناختند

مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ٨٢

از حق میگویند ای پروردگار ما گرویدیم پس بنویس ما را با شاهدان

آن یهودان نزد پیغمبر شدند — پس باو گفتند از عقل نزدند

پس بگفتند ار تو داری اتفاق — اندر این با ما یهودان بی نفاق

آمد این آیت که بااهل کتاب — گوشمارا نیست چیزی بر صواب

حکم آن توراة و هم انجیل را — وانچه در این دو بود تنزیل را

تا بوقتی کآنچه نازل بر شماست — امر و نهی آنرا بیادارید راست

سرکشی و فتنه و کفر و غرور — یعنی از قرآنشان زاید شرور

زاهل ایمان وز نصاری و یهود — همچنین از صائبون و اهل حدود

نیست خوفی پس برایشان از عقاب — هم نه اندوهی زفقدان ثواب

چونکه بگرفتیم ز اسرائیلیان — عهد توحید و نبوت در زمان

پس برایشان فعل آبا حجت است — کرکنند انکار ترك طاعت است

هر رسولی کآمد ایشانرا زجود — بر هرانچه نفسشان مایل نبود

هیچ بر توراة ایمانی تراست — گفت آری کآن بود برحق وراست

اتفاقی بست ما را با تو هیچ — در هرانچیزیکه گوئی در نسج

نیستید اعنی که بر دین صحیح — تا بوقتی کاییدید ازدل صریح

وان حود ایمان بر رسول آوردست — هم قبول حکم قرآن کردن است

میکند در اکثری رایشان زیاد — آنچه نازل گشته از رب العباد

پس مشو اندوهناك از کافران — نیست راجع فعلشان بر دیگران

هرکه زینان برخدا و یوم دین — آرد ایمان هم کند کاری متین

هیچ فعلی نیست ضایع نزد حق — زانکه خیراز حق بود برماخلق

یعنی از آباء ایشان کاعتراف — بودشان بر احمد از ایمان صاف

هم فرستادیم ما پیغمبران — سوی ایشان بهر تأکید و نشان

فرقهٔ را چون محمد ص یا مسیح — در زمان کردند تکذیب صریح

فرقهٔ را هم بکشتند از عناد
همچو شیعا کو خبر از بعد داد
بر گمانشان محنتی ازجزء وکل

کورو گرکشتند پس زآیات حق
چون براین بودند ازحق مستحق
توبه پس کردندوحق زایشان گذشت

سوی کوری و کری بشتافتند
روی از پیغمبران بر تافتند
با شناسی بر خدا و بر رسول

زان مبدل شد بزشتی حالشان
هم خدا بیناست بر اعمالشان
پس بتحقیق آنکسان کافر شدند

از غلط گفتند میباشد خدا
آن مسیح ابن مریم بی خطا
گفت اسرائیلیان را مر مسیح

جمله بپرستید او را زاختیار
گوست برما و شما پروردگار
هرکه آرد شرك بروی از امام

جای او دوزخ بود و اهل ستم
نیستشان یاری درآن مأوای غم
ممکن است این قول حق باشد صریح

کافرآنکس شدکه گفت ازاشتباه
مر خدا باشد یکی از سه اله
واگهی نبود ببرهان و شهود

بیست هستی را قبول اشتراك
یا قبول افراق و افکاك
لازم ذاتش علو و وحدتست

پس به گر باد ایستند ازاین مقال
مس نمایدشان عدالی ند مآل
بر نمیگردند آیا سوی حق

هم نمیباشند آمرزش طلب
بر طریق اهل توحید و ادب
حق بود آمرزگار و مهربان

می نباشد نزد ارباب عقول
آن مسیح ابن مریم جز رسول
پیش از او بودند هم اهل سبل

داشت گر او معجزات موجزی
جمله را بود آیتی و معجزی
مرده او گرزنده کردی هم کلیم

والدی او را نبودی گر بعین
آدم آمد همچین بی والدین
عیسی ازامرش عجب ومطلب است

پس بباشد بر الوهت سبب
امر عیسی گرچه بس باشد عجب
مادرش صدیقهٔ بود از کرام

می بود خوردن دلیل احتیاج
بیست حق محتاج برطعم و مزاج
بین چگونه منکم روشن تمام

پس نگرگردند برگردیده حون
دامر حق وزفهم آن درآرمون
میکنند اعراض یعنی از قبول

گو پرستید ای نصاری درحیوة
آنکه مالك بر شما بود بدات
نیست یعنی قادر اندر ضرو نفع

بشنود حق هرچه گویند این غلات
هم بداند جمله سرّ ممکنات
گوکه دردین خود ای اهل کتاب

درحق عیسی است ناحق وان نبود
آچه گوئید از نصاری وز یهود
آن کنند افراط اندر مدح او

پیروی ناريد بر اهواء قوم
یعنی اسلافی که بدشان بغض ولوم
کان جماعت گمره از آئین خویش

همچنین گردید گمراه از عباد
اکثری را از طریق اقتصاد
واندر آن مانند یعنی درضلال

آنکه کافر شد زاسرائیلیان
کردشان داود لعنت یك لسان
پیش از این گردید درتفسیر ثبت

همچین عیسی ابن مریم کرد بار
لعنت ایشانرا شدیدی زان گزاف
این زنا فرمای آن قوم بود

آنچنان بودند کز افعال زشت
کس نکردی بهی کس رادرسرشت
بالله آن بد بود کایشان از فنون

نهی از منکر بدآن فعلی که هم
سخت واجب بود در کل امم
بینی از ایشان تو بسیاری عیان

منمایند از عناد مسلمین
دوستی با اهل کفر و مشرکین
بد بود چیزیکه بفرستاده پیش

وان برایشان شد بخشم حق سبب
حاودان اندر عذابند و تعب
بود اگر کآرند ایمان بدلان

وانچه بفرستاده ازحق سوی اوست
مشرکانرا هیچ نگرفی بدوست
نود هم گویند روی این خطاب

یعنی از بودند ایشان معتقد
بر خدا و جمله احکامش بجد
حکم توراة است این کارباب دین

لیك بسیاری از ایشان فاسقند
جارح از ایمان و حکم ساقند
مسلمانند از عباد مؤمنان

سخت تر یابی زمردم در عباد
کآرد ایمان برجهودان و اعتقاد
یا که آنهائیکه شرك آورده اند

هم زمردم یابی اقرب ترکسی
کو بود با مؤمنان باشد بسی
آنکسان گویند از روی وداد

می نباشد در نهان و در شهود
دوستی بامشرکانشان چون یهود
این ازان باشدکه ایشان درخصال

نیستند آن فرقه از گردنکشان
از قبول حق چو بشنیدند آن
وین بود خاص نجاشی راکه او

از مسلمانان دمکه با محن
پیش او رفتند چندین مردوزن
زانکه بد ز اعدایشان توبتها

چونکه ایشان بشنودازمسلمین
آنچه نازل شد بخیر المرسلین
چشمشان بینی تو پر از اشکها

از شناسائی بحرف حق وراست
رقت قلب اصل این حزن ونکاست
ربنا گویند یعنی ما بر این

پس توما را باگواهان کن حساب
نام ما بنویس زایشان در نساب
بس ملامت کرد ایشانرا یهود

سالها گفتند ما را داعیند
جانب اسلام و بر آن ساعیند
هیچان باور نشد قول رسول

نیستشان درقتل و تکذیب رسل
بازشان دل کورو کرزاجرام گشت
هیچان باور نشد قول رسول

بدترین آفت آمد در حصول
که برون ازحد خود یکسرشدند
پس یقین جنت بر اوگردد حرام

جز بحق باشد پرستش بس قبیح
پس یقین جنت بر اوگردد حرام
یا تتمه قول عیسای مسیح

در وجوب ذاتی الا یك وجود
هستی مادون خود را علت است
آب غفران تاخورند ازجوی حق

بر عبادش خاصه بر مستغفران
قد خلت من قبله قوم الرسل
اژدها میشد عصایش بس عظیم

امر موسی وامر آدم اعجب است
هر دو میخوردند چیزی ازطعام
بر شما آیات خود را از کلام

وین زهرچیریست اعجب درعقول
یا توانا برکسی درجلب و دفع
از غلو باشید اندر اجتناب

وین بدمش کرده بر محیط رو
پیش ازین گشتند دوراز دین خویش
منحرف از راه و رسم اعتدال

شرح صید ماهی واصحاب سبت
کز جهالت میگذشتند از حدود
مرتکب بودند ازاعلی و دون

که تولاشان بود بر کافران
نفسهاشان اندوروئی بهرحویش
بر خدا و بر نبی ارقلب و جان

بر یهودان کاهل دینند و کتاب
می نگیرید اولیا از مشرکین
دوستی با مشرکان و دشمنان

این دوقوم ازدشمنی پرورده اند
ما نصارائیم در زهد و سداد
راهبند و راستگو در کل حال

داشت پاس مسلمین را بس نکو
شرح آن ضبط است درتاریخها
ریزداز آن همچوآب ازمشکها

هستمان ایمان و اقرار از یقین
بر قبول دین حق آنگونه زود
چون شماراشد باین زودی قبول

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ٨٨ فَأَثَابَهُمْ

وچیست مارا که ایمان نیاوریم بخدا وآنچه آمدمارا از حق ، وطمع داریم که داخل گرداندمارا پروردگارما باگروه شایستگان پس جزادادشان

اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدا بآنچه گفتند بهشتهائی که میرود از زیرآنها نهرها جاودانیان درآن وآن پاداش نیکو کارانست وآنانکه کافرشدند

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٨٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

وتکذیب کردند آیتهای مارا آن گروه اهل دوزخ اند ای آن کسانیکه گرویدید حرام مکنید پاکیزهای آنچه حلال گردانید خدا

لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٩٠ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

ازبرای شماواز حددر مگذرید بدرستیکه خدادوست ندارد تعدی کنندگانرا وبخورید ازآنچه روزی دادشمارا خدا حلال پاکیزه وبترسید ازخدائی

الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٩١ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ

که شما باو گروندگانید مواخذه نمیکندشمارا احدا بلغو در سوگندهاتان ولکن مؤاخذه میکندشمارا بسبب بستنتان

الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

سوگندهارا پس کفاره آن طعام دادن ده مسکین است از وسط آنچه اطعام میکنید اهلتانرا یالباس آنهاست یاآزاد کردن

رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ

کردنبست پس کسیکه نیابد پس روزه سه روز است آن کفاره سوگندهای شماست چون سوگند خوریدو خلاف کنیدو نگاهدارید سوگندهاتانرا همچنین

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٩٢

بیان میکند خدا برای شما آیتهای خودرا باشد که شما شکر کنید

مؤمنان گفتند ایمان بر خدا
وانگهی داریم ازحودش امید
پس خبر داد آن جماعت را خدا
وین بود پاداش نیکو کار ها
این گروه باشند ز اصحاب جحیم
عهد کردند آنکه لدنها تمام
زین خبر شد مرشد کامل مقام
به بستی میکشد بار ار چه لوك
سوزد ارکم گشت آب آتش فزون
همچنین در راه مرد رهسپار
فرق وجمعش شد مساوی در مقام
ور بران درکودکی او یافت راه
لب ببستند از کلامی کز عقول
کی کند کاری که سر دارش
آمد آیت کی گروه مؤمنان
این برون رفتن زحدحکم اوست
میخورد بر نام یار خود قسم
گر تو این ازبهرعشق من کنی
تاکندسردش زناری کاندراوست
هم خورید از رزقهائی که خدا
حق شما را بر یمین لغو خام
گاه باشد که خورد مردی قسم
یا خورد سوگند از روی گمان
میخورد سوگند اندر شرکتی
گر خلاف آن نماید اندکی
زانچه بدهید اهلیت خویش را
ور میسر نیست این سه بهرکس

چیست ما را تا بیاریم اندر رضا
کآورد ما را بحت رو سفید
رانچه گفتند از خلوص واحتفا
هم سزای برمی از گفتار ها
دور ومحروم از بهشت وار نعیم
بهر خود سازند در دنیا حرام
یعنی آن سلطان و سرخیل امام
ایك مکمی بست حدی بسلوك
خوان نعمت را بیاید بر دروں
از سلوك و جذب آید برعیار
از سلوکش چاره نبود تا عوام
ضایع و باطل کند بی اشتباه
بود بیرون اندر آئین و اصول
فاش گردد هم درند از سرش
لا تحرّم طیبات بالعیان
حق ندارد معتدین راهیچ‌دوست
که کند دوری ز لذات و نعم
از کجا زین بر رضایم ایمنی
گویدش زین پس نباشم باتودوست
کرده روزی پاك و طیب برشما
می نگیرد کو بود دور از مقام
که ببندد از خورش حلق وشکم
برگماش بوده آن کار آچنان
یا بمظلومی نماید نصرتی
پس مؤاخذ باشد از حق بیشکی
هم دهید از بین آن درویش را
صوم سه روزاست درکفاره بس

هم بآنچه آمد از حق بالیقین
با گروه صالحان اندر بهشت
بوسابهائیکه از دیرش روان
وانکه کافر گشت وبرکذب انتساب
چند تن بودند ز اصحاب رسول
ترك گیرد آنچه دارد نفس دوست
گفت این درشرع نامستحسن است
رآب وآتش نیست درطبخی علاج
پس تبدیل آب وآتش لازمست
ورکه مجدوبی سلوکش کامل است
گنج وگوهررا زکودك والدش
لاجرم آنراه بر حق بردگان
عاشقی کو همنشین با یار شد
گفت زار ومصطفی شان کین عمل
آنچه را حق برشما کرده حلال
عاشقی کو در مقام عشق یار
بیندش معشوق حون در رنج تن
زانکه مأمورت نکردم من براین
گرچنین برخویش گیری کار تنك
هم بترسد از خدا گر مؤمنید
لیك گیرد در چنان سوگند ها
لغو باشد این قسم بی گفتگو
گاهمم باشدکه سوگندی بجاست
یا نگوید فحش و ننماید سنم
بایدش کفاره دادن بیکلام
یا بپوشانید ده تن را لباس
این بود کفاره سوگندتان

از کتاب و آیت و احکام دین
آرد او گر هست مارا سر بوشت
هست حوها جاودانند اندر ان
داد آیتهای ما را زارتیاب
که ز دنیا بودشان خاطر ملول
قوتشان باشد گیاه و جامه پوست
گرچه موحد بر کمال مؤمن است
حام را بر هر دو باشد احتیاج
مرد اگر برطبع نیکو عاره است
ره بمنزل منتهی شد واصل است
زان نهان داردکه گردد عایدش
خویش نمودند همچون مردگان
در سرایش محرم اسرار شد
دست مرضی نزد سلطان ازل
چون حرام آرید برخود زاشتغال
ترك خورد و خواب گیرد اختیار
گوید این باشد خلاف مثل من
چون توئی ناحان وجسم خودنکین
نگذری ازخوردوخواب ونامونیك
بروی اندر امر و پیش موفتید
که ببندید از پی پیوند ها
بست حرمی گر نماید خشت او
همچو پیمانی که حق بروی رضاست
یا نگیرد تنگ بر زن در حرم
وان ده مسکین بود بذل طعام
یا کنید آزاد عبدی را دناس
چون قسم خوردید وشکستید آن

حافظ سوگند خود باشید سخت ‖ نشکند آن جزکه خامی شوربخت ‖ یا نباید خورد بر چیزی قسم ‖ یا که حفظ آن کنید ازپیش وکم
همچنین روشن کند حق آیتش ‖ تا کبید از جان سپاس نعمتش

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ

ای آنکسانیکه گرویدید جزاین نیست که شراب وقمار وبتها وتیرهای قرعه پلیداست از کردار شیطان پس دوری کنید

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۹۳ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ

از آنها باشد که شما رستکار شوید جزاین نیست که میخواهد شیطان که بیندازد میان شما دشمنی وکینه در خمر وقمار و

يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا

بازداردشمارا از یاد خدا واز نماز پس آیاهستیدشما بازایستادگان وفرمانبرید خدا وفرمانبرید رسول را وحذرکنید

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۹۴ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس اگر اعراض کنید پس بدانید که بیست بر رسول ما مگر رسانیدن آشکار بیست بر آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا

گناهی درآنچه خوردند چون پرهیزکارشدند وگرویدند وکردند کارهای شایسته پس پرهیزکارشدند وگرویدند پس پرهیزکارشدند ونیکی کردند

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۹۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ

وخدادوست دارد نیکوکاران را ای آن کسانیکه گرویدید هرآینه می آزماید شمارا خدا بچیزی از شکار که میرسد بآن دستهای شما

وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۹۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

ونیزه هاتان تاجدانماید خدا آنرا که میترسید از او در نهایی پس کسیکه تعدی کرد پس ازآن پس اوراست عذابی پردرد ای آن کسانیکه

آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ

گرویدید مشکنید صیدرا وشما باشید محرمان وکسیکه کشت آنرا از شما از روی عمد پس جزائیست مثل آنچه را کشت از شتر وگاو وگوسفند که حکم کنند

بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ

بآن دو صاحب عدالت از شما قربانی رسنده کعبه یا کفاره است طعام مسکینان یا برابر آن روزه تا بچشد بدی

وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۹۷ أُحِلَّ لَكُمْ

عقوبت کارش را عفو کرد خدا از آنچه گذشت وآنکه بازگشت کرد پس انتقام میکشد خدا از او وخدا غالب صاحب انتقام است حلال کرده شد برای شما

صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

شکار دریا وطعامش مایه تعیش برای شما وانبرای قافله وحرام کرده شد برشما شکار بیابان مادام که ناشیده محرمان وبترسید از خدائی که

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۹۸ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ

که بسوی او محشور میشوید گردانید خدا کعبه را خانه محترم بجهت قوام مردمان وماه حرام وقربانی را

وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وقلادهارا آن از برای اینست که بدانید که خدا میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وبدرستیکه خدا بهمه چیز داناست

اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٩٩ مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ

بدانید که خدا سخت عقوبت است و بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست بیست بر رسول مگر رسانیدن و خدا

يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ ١٠٠ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ

میداند آنچه آشکار میکنید و آنچه را پنهان میدارید بگوی یکسان نیست پلید و پاکیزه و اگرچه بشگفت آورده باشد ترا بسیاری پلید

فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٠١ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْيَاءَ اِنْ

پس بپرسید از خدا ای صاحبان خردها باشد که شما رستگار شوید ای آن کسانیکه گرویدید مپرسید از چیزهائیکه اگر

تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُورٌ

آشکار کرده شود مر شما را بد آید شما را و اگر بپرسید از آن هنگامیکه فرو فرستاده میشود قرآن آشکار شود مر شما را درگذشت خدا از آن و خدا آمرزنده

حَلِيمٌ قَدْ سَئَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ١٠٢

بردبار است بحقیقت سئوال کردند آنرا جمعی پیش از شما پس گرویدند بآنها کافران

ای گروه مؤمنین خمر و قمار
چه نحس العین باشد آن پلید
زو نمائید اجتناب اد اختیار
میسر اقسام قمار است ار شاخت
غیر ازین نبود که دیو کج نهاد
از خدا و از رسول او برید
پس بدانید اینکه نبود بر رسول
مر گناهی را چه خورده است از حرام
مستمر پس گشته بر تقوای خویش
حق که نیکوکاری و نیکی ار اوست
که بود عرفان وصول سالکان
از پس ثم اتقوا و آمنوا
کی رسد ایمان مؤمن در کمال
شرح این گفتیم در تفسیر پیش
درگه احرام بر چیزی زصید
تا خدا داند کز او ترسنده کیست
عین ثابت داشت هر نوع اقتضا
پس هر آن کز حد گذشت از اختیار
صید نکشید ای گروه مؤمنان
از تعمد کشت صیدی را کسی
مثل آنچه کشته فرض است ار نعم
کرد باید ذبح هدی اندر حرم
روزه قدر قوت هر مسکین بود
حق گذشت و عفو کرد از ماسلف
زانکه حق در حکم خود سبحان غالب است
نزد بعضی آن سمك باشد بجس
همچنین آن کار وا نارا رواست
وز خدا ترسید از اعلی و دون
وز محلی کرد صیدی صد او
هست از مذهب جعفر بنام
بر شما واضح و ازلام است عار
یا نجاست اندر آن سود پدید
تا بحق گردید شاید رستگار
واچه بتوان کرد اگر وی بر دو باخت
بسان زان خواهد افتاد عناد
طاعت اندر امر و نهی ار سرورید
جز بلاغی در فروغ و در اصول
گر نبوده مشرك او بر حق تمام
راسخ اندر حرمت شرك و بدیش
مرد نیکوکار را دارد بدوست
بر مقام معرفت بعد العمل
کرده اشعارت ثم احسنوا
تا نیاید فعل و خلقش اعتدال
بازهم گوئیم اندر جای خویش
تا که دارد زهد و پرهیزی رصید
در مقام ترك و تقوی سده کیست
گردد اندر خلق ظاهر جا بجا
واندر احرام او کند صیدی شکار
تا شما باشد محرم در مکان
قصد از عمد او بدارد آنی بسی
در فدا از اشتر و گاو و غنم
حکم چون بر بالغ الکعبه است هم
معنی او عدل ذلك این بود
کرد ابوالشرار که صیدی را بلف
در تمرد انتقامش واجب است
زد ما آن ماهئی کا و راست فلس
کز قدیدش نوشه گیرند ار که خواست
واتقوا الله اله تحشرون
هست بر محرم محرم فی نکو
گر محل صیدی نماید در مقام
رحس یعنی آنچه عقل و شرع از آن
فعل شیطانست و اصل افتضاح
خمر هر چیزی بود کآن مسکر است
معنی انصاب و ازلام از بیان
بازتان از ذکر دارد وز نماز
پس کنید از ترك فرمانش حذر
بیست بر آن کو بایمان کرده رو
بلکه ثابت بوده در ایمان خود
مستمر پس در اطاعت واثقی
اهل توحید و طریقت بالیقین
هست احسان کشف از این عرفان که گفت
بعد ایمان یعنی ار عبد و ملوك
وان مسر بست حر نا معرفت
ای گروه مؤمنان اندر عمل
شی ء الدك که رسد دست و رباح
یعنی آید علم غیبش در شهود
پس هر انکس ترسد ار حق او غیب
بعد ذلك پس بر او باشد عذاب
وانکه نکشد صید بر عمد از شما
ور به قتل صید بر عمد و خطا
آنچه بروی حکم عدلین از پیشما
یا بود کفارهٔ حرمش طعام
تا چشد او سختی فعل بدش
وانکه برگردد بمثل این عمل
صید دریا بر شما باشد حلال
هم کنید آنرا شکار و هم طعام
صید بری هم شما را شد حرام
محرمی گر کرد صیدی شد حرام
لیك نبود این بیان بی اختلاف
خود حرام است آن بمحرم بالیقین
دارد استکبار و اکراهی عیان
دوری ازوی مر شما را شد فلاح
عقل استعمال آنرا منکر است
پیش ازین باشرح بسط آمد بیان
پس شما زان ایستید آیا که باد
ور کنید اعراض دام مستقر
باشد اعمالش ببرد حق نکو
هم بر اعمال نکو و احسان خود
هم بود اعمال بکش بر ملا
کرده تحقیق اندر این آیت چنین
بعد ایمان گوهری بهفته سفت
بر شما فرض است عرفان و سلوك
زان شود تکمیل افعال و صفت
آزماید حق شما را از محل
مر شما را روی و هست آنجاح
بر مطیع و عاصی آنچیزیکه بود
هست اعمالش بری از اغراض و عیب
آزمان کآید بحواری در حساب
مثل آنچه گشته پس بدهد جزا
هر دو ممنوع است و فرض آمد فدا
صادق آید که مماثل شد هدا
بر مساکین یا بقدر آن صیام
وان برون رفتن را اندازه و حدش
حق گشد زاو انتقام اندر محل
گر محلید ار که محرم بسؤال
کآن شما را شد مباح اعنی بکام
تا در احرامند ار حد و مقام
بر وی و بر محرم دیگر تمام
هم صفی در شرح آن نبود معاف
عامه هم گویند بعضی این چنین

کعبه‌را کرده‌است حق بیت‌الحرام | امر مردم تا بر او یابد قیام | همچنین ماه حرام آنکوست چار | هم دگر هدی و قلائد بالمدار
اول این سوره شرح آن تمام | گفته شد زاقوال جمله خاص‌وعام | این بران باشدکه داند آن خدا | داند آنچه در زمین است و سما
هم بتحقیق اوست دانا بالتمام | برهران شئی‌که دارد وصف‌و نام | می بداند ایکه حق باشد شدید | در عقوبت سخت یعنی در وعید
هم غفور و مهربان بر آنکه او | از حرام وی نگرداند رو | می نباشد جز رساندن بررسول | کو شود خوشود نفسی یا ملول
می بداند آن خدای قهروسر | آنچه را ظاهر کند و مستتر | گو نباشد مستوی پاک و پلید | ور تو آنی برشگفت از مامزید
یعنی از بسیاری خبث درون | پاک اندك به زپاپاك فزون | پس بترسید ازحق ای‌اهل‌عقول | رسگی یابید شاید در قبول
ای مسلمانان بپرسید از رسول | آنچه‌گردید از جواب آن ملول | یعنی از چیزی که گر ظاهر شود | موجب اندوهتان در سرشود
ورکه میپرسید هیچ ازامرو نهی | آن شود ظاهر شمارا وقت وحی | عفو کرده حق شمارا زان سؤال | کس نبی پرسید با صد قیل وقال
غیر موقع پس سؤالات ازرسول | مینمودی مردمان بوالفضول | یا زروی سخریت یا امتحان | یا زبا دانی و تعطیل زمان
ار سؤال مردمان شد در غضب | آن رسول برد بسار منتخب | حواست فاروق معظم عذرو عفو | از پیمبر زان حسارتها و سهو
گفت ازما نگذرار سرند گناه | بودمان چون جاهلیت رسم وراه | یافت این‌آیت دراین موقع نزول | بهر ترك آنسؤالات از رسول
هیچ مینفزاید آنها بر شما | غیر اندوه و مشقت و ابتلا | حق بود آمرزگار و بردبار | نست عاجل بر عقوبت هیچ بار
میسوددی سؤال ار چیز ها | قوم از پیغمران پیش از شما | پس بدان گشتند قوم ارکافران | بر عقوبت شد سبب برنا گهان
از صفی بشنو مقامات سؤال | پس بکار از تجربت برمعال | اول آن مسؤل بنگر در شئون | از تو کم باشد توهمی یا فزون
گر فزون باشد مراعات ادب | شرط باشد در سؤال و درطلب | بیست لایق کس‌زرگی کوچکی | پرسدآنکش نیست حاجت اندکی
ورکه مجاح است هم برآنسؤال | معرفت میبایدش دروقت و حال | گر بدیم شاه گوید در سلام | آنچه شب منگفت وقت چلك‌وحمام
هر زبانش را نشاید اوخوب | یا رسد او را بداری یا بچوب | تاچه‌جای آنکه دوراست ازطریق | نه بدیم است وبه همسر به رفیق
رتبهٔ مسؤل پس اندر سؤال | بین‌که شرط اولست آن‌درحصال | ثانی اندر مرتبهٔ خودبین‌که جنست | آنچه پرسی‌هست حدت یاکه‌بیست
در سئم بنگر حه باشد فائده | آن سخن برحاست یا بقاعده | گرکه پرسیدی وگفتندت جواب | حاصلش آنست بهرت یا سراب

مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ

نگردانید خدا هیچ بحیرة وبه سائبه وبه‌وصیله ونه‌حامی ولیکن آنان که‌کافرشدندافترامیکنند بر خدا

الْكَذِبَ وَ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ١٠٣ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُولِ قَالُوا

دروغرا وبیشترین‌ایشان درنمی‌یابندبعقل وچون گفته‌شودمرایشارا بیائید بسوی‌آنچه‌فرستاد خدا وبسوی رسول گویند

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَآءَنَا اَوَلَوْ كَانَ آبَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٠٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ

بس‌استمارا آنچه‌یافتم برآن پدران‌خودرا واگرچه‌باشد پدرانشان که‌ندانند چیزیرا وراه‌نیابند ای آن‌کسانیکه

آمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ

گرویدید برشماست نفسهای‌شما زیان نمیکندشمارا آنکه گمراه‌شدچون هدایت‌یابید بسوی‌خداست بازگشت‌شما همه‌پس‌خبرمیدهدشمارا

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠٥ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ

آنچه‌بودیدکه‌میکردید ای آن کسانیکه گرویدید گواهی میانتان چون‌حاضرشود یکی‌ازشمارامرك هنگام‌وصیت‌کردن

اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ اَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ

دوکس‌صاحبان‌عدالت بایدارشما یادوتای‌دیگر از جز شما اگرشما سفرکردید در زمین پس‌رسیدشمارا حادثه

الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى

مرك بازمیدارید آندورا بعداز نماز پس‌سوگندمیخورندبخدااگرشکی‌بهم‌رسانیدباشیدکه‌نگرفتهایم‌بآن‌بهائمراواگرچه‌باشدصاحب‌قرابت

وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ ١٠٦ فَاِنْ عُثِرَ عَلٰى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا فَآخَرَانِ

ونپوشیده‌ام گواهی خدارا بدرستیکه‌ما آنگاه‌هرآینه‌ازبدکاران‌باشیم‌پس‌اگراطلاع‌یافته‌شدبرآنکه‌آندومستحق‌شدندبدیراپس‌دوتادیگربرمیخیزند

يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا

بجای آن دو با از آنانکه مستحق شده بر ایشان که آن دو اولا بسبب قسم میخورند بخدا که هر آینه گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن دو

وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ١٠٧ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا

وتعدی نکرده‌ایم بدرستیکه ما آنگاه باشیم از ستمکاران آن نزدیکتر است بانکه بیارند گواهی را بر وجهش یا بترسند

أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ١٠٨ يَوْمَ يَجْمَعُ

که رد کرده شود سوگندهائی بعد از سوگندهاشان و بشنوید وخدا هدایت نمیکند گروه فاسقان را روزیکه جمع میکند

اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ١٠٩

خدا رسولان را پس میگوید چه چیز اجابت کرده شدید گویند نیست دانشی از برای ما بدرستیکه تو ئی دانای نهانها

حق نفرمود از نجیره هیچ چیز
حق نفرموده‌است تعیین این چهار
گر مدبر بود بطن بحیره
هر کسش میخواند بهر میمنت
ایست میگمنید از ما یکدله
ور یکی بر بود و دیگر ماده بار
هر کسی خواندش وصله در سخن
پشت خود را کشته یعنی حامی او
لیك آنها کز غلط کافر شدند
اکثری رایها ندارند آن خرد
عقل خود را مستعر مایند کار
هم بسوی آن رسولش تا بیام
میبود آیا بس آنچیزیکه هست
بر شما باد ای گروه مؤمنان
گمرهی دیگران بهر شما
سوی حق گردید راجع سربسر
مسلمی بهر تجارت و انتظام
خود بر ایشان چون وصیت کرده بود
نیست مال خود ز حزمی باشان
چون ندیدند آن ادای آنجا بجا
کز گواهان ای گروه مؤمنان
پس بهنگام وصیت مرد و مرد
غیر کم یعنی ز غیر دین خود
یعنی آید مر شما را وقت مرگ
در گواهی ورکه باشند آن شهود
پس بحق بدهند ایشانرا قسم
نکنم اعنی دین مبدل بر ثمن
ور شهادترا بپوشیم از یقین
یافت از حق چونکه این آیت نزول
باز بگرفتند از سر قال و قیل
چونکه مارا حجتی درکف نبود
پس اگر معلوم شد کاندوگواه
جای دو خائن ز قوم مستمند
ناقه نشکافیم گوش از تمیز
بلکه خود گردند جهال اختیار
گوش او نشکافند از رسم دین
بر نجیره سائبه در ساحیت
سرش ندادند وانگه در گله
بر نمیکشند بهر امیار
شیر اورا مرد میخوردی نه زن
در یمن بود فحلی نامی او
افسری بر حق بستند و زدند
گمرهی تا بار دادند از رشد
بهر تحقیق یکو نامی زعار
گوید او حکم حلال و هم حرام
از پدرهاشان ز نادانی بدست
حفظ نفس خود کزاو باید زیان
کی زیانی وارد آرد بر ملا
از عملهاتان کند پس حق حذر
نادوتن رفت از نصاری سوی شام
که رسانند آن بر اولادش زود
کرده بود اندرزخوت خود نهان
خواستند از همرهان کردند ادا
در وصیت آورید اندر میان
عادل و منصف گوه بایست کرد
بر گواه آرید بر بالین خود
وردرحت عمر ریزد بار وبرگ
متهم بر استمی اندر نمود
گر که در ریبند ازایشان برسم
بر دروغی تا حورم سوگند من
آزمان باشیم ما از آثمین
دادسوگند آن دوتن را پس رسول
با تمیم و با عدی آل بدیل
زان نکردیم اعتراف آنرا بزود
کسب کردستند فعلی بر گناه
که برایشان گشته وارد آن گزند
سائبه هم یا وصیله یا که حام
بود رسم جاهلیت اینکه چون
راستفاعش حشم بر میداشتند
گوسفندی هفت بطن ار زادهم
ورکه بد بر ذبح کردندش که این
پس بگفتند از ره آئین و کیش
همچنین فحلی که ده سال تمام
جمله بود اینها ز جهال ابتداع
نسبت تحریم اینها بر خدا
یا که احکام الهی را تمام
چونکه میگویندشان کآنند شاد
حسبنا گویند یعنی بس بود
آن پدرهاشان که نادان بوده‌اند
ملزم یعنی شویدش بر صلاح
حویش دارید از ضلال اعنی نگاه
یعنی از وعدو وعید آگه شوید
مردو اموالش سوی اهل و عیال
وان یکی طرفی که بود از قبره بس
چون رخوش سربسر کردند باز
رفت آن دعوی بدربار رسول
از شما حاضر یکی چون شد بموت
از اقارب وز مسلمانان اگر
گر کنند اندر زمین وقتی سفر
پس دو شاهد از مسلمان یا زغیر
حبسشان سازید تا بعد از صلوة
خود بمعصوم به لاشتری
گرچه ذاقربی بود مشهود له
نیست یعنی از طمع سوگند ما
بعد از آنکه منقطع آنحرف شد
مدعی گشتند کآنرا ما بسیم
باز کردند آن بپیغمبر رجوع
کرده اند اعنی خیانت اندران
اولیان وصف است بهر الذین
که بد اندر جاهلیت رسم عام
ناقه رادی پیچ بطن ار آدمون
وز علف دورش نمی نگذاشتند
گر که انثی بود آن آخرشکم
هست مخصوص خدایان مالیقین
بر برادر وصل گشت این ماده‌میش
ناقه روآست شد حوالیش حام
بر کتاب و از نبی انزاع
میدهند از راه کذب و افترا
بار دادند از حلال و از حرام
سوی آنچه آمد از حق برعناد
یافتیم آنچه از پدر ها درسند
راه بر لایهتدون پیموده‌اند
هرکه خواهد کوبود دوراندصلاح
چون شما خود یافته باشید راه
مطمع ارشاد و نهی آنکه شوید
بازگردند آن دو ترسا بیسؤال
می بدادند آن دوخائن باز پس
آمد آن صورت بدست ازامتیاز
یافت اندر ساعت این آیت نزول
بیوصیت‌دست یك‌ازگشت فوت
هست کس آرید از خلق دگر
پس رسد بیك اجل تا گه بسر
آورید اندر وصیت وایست خیر
یعنی اندر وقت اجماع ثقات
ظاهر خویش اردغل سازد بری
ما گواهی را بپوشیم از گله
بهر خود یا بهر هم پیوند ما
پیش از آنها آشکار آنطرف شد
از بدیل از پیشتر بحریده ایم
آمد این آیت بهنگام وقوع
پس دو تن خیزند باز از شاهدان
بر علیهم استحق باشد معین

یعنی آنها کافدمد و هم احق
پس خورند ایشان قسم برماصدق
ماعندنا یعنی ازاندازه ما
بردوتن پس باءت سوگنداختصاص
ایکه شد مذکور حکم اقرست
بودشان برس ارسیم و ازعدی
راه نماید خدا بر فاسقان
پس بدعوت گوید ایشارا که هم
از شما کردند اخابت برچه چیز

بر بدیل از الذین استحق
بر شهادت اینکه ما باشیم احق
بگذریم اندر گواهی تاده ما
زان دوتن میبود یکتن عمروعاص
هم بیأتوا بالشهاده انسب است
که بحلف آیند هم باد ادی
کز یمین کذب محویند امان
چون احابت کرده گشنید از امم
وین بود توبیخ گر داری تمیز
ابنا گویند لا علم لنا

حاصل این کز قوم میت هم دوتن
ما گواهیم اینکه باشندآن دوکس
ورنه باشیم از ستمکاران یقین
آن ااپس گشت بعد ازقال و قیل
اورب اعنی دانکه بفزاید ستم
از خدا ترسید و امرش بشنوید
اندرآن روزی که جمع آرد تمام
دعوت اعنی چون نمودید ازعناد
تا که ما زا احتم انبیا
خود تو علام الغیوبی در خفا

مر گواه آیند اندر انجمن
درگواهی خائن و صاحب هوس
چون رسد پاداش ظالم یوم دین
منتقل زان دو بوراث بدیل
بر وصیین ارکه بر گردد قسم
فاسق است آنکو دامرش سرکشید
حقتعالی انبیا را در مقام
در ره توحید و آئین رشاد
شاهد امت بوند اندر جزا

إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

چون گفت خدای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا بر تو وبر مادرت وقتیکه بزودادم ترا بروح پاکی

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۱۱۰ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ

سخن میکردی بامردمان در گهواره ودوموئی ووقتیکه آموختم ترا کتاب وحکمت وتورية وانجیل وهنگامیکه میساختی

مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي

از گل چون شکل مرغی برخصت من پس مدمیدی در آن پس میشد مرغی باذن من وبه میکردایدی کور مادرزاد او پیس را بفرمان من

وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

ووقتیکه بیرون میآوردی مردگان را باذن من وآنگاه که بازداشتم بنی اسرائیل را از تو وقتیکه آمدی ایشانرا بحجتها پس گفت آنانکه کافر شدند

مِنْهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۱۱۱ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا

ازایشان نیست این مگر جادوی آشکار وهنگامیکه وحی فرستادم بحواریان که بگروید بمن ورسول من گفتند

آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۱۱۲ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ

ایمان آوردیم وگواه باش بآنکه مامنقادایم هنگامیکه گفتند حواریان ای عیسی پسر مریم آیا میتواند پروردگارت که فرود آورد

عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۱۳ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ

برما خوانی آراسته از آسمان گفت بترسید از خدا اگر هستید گروندگان گفتند میخواهیم که بخوریم از آن و بیارامد

قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۱۱۴ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا

دلهای ما وبدانیم ما که بتحقیق راست گفتی بما وباشیم بر آن از گواهان گفت عیسی پسر مریم بارخدایا ای پروردگار ما

أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ

فرست برما خوانی آراسته از آسمان که بوده باشد برای ما عیدی از برای اول ما وآخر ما ونشانی از تو وروزی ده ما را وتوئی بهترین

الرَّازِقِينَ ۱۱۵ قَالَ اللّٰهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا

روزی دهندگان گفت خدا بدرستیکه من فرو فرستنده ام آنرا بر شما پس هر که کافر میشود پس از آن از شما پس بدرستیکه من عذاب میکنم او را عذابی که نمیکنم بان

مِنَ الْعَالَمِينَ ۱۱۶ وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ

احدی از جهانیان را وهنگامیکه گفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته مر مردمان را که فرا گیرید مرا ومادرم را دو خدا

مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ

از غیر خدا گفت منزهی تو نه سزد مرا که بگویم آنچه نیست مرا سزاوار اگر هستم که گفته‌ام آنرا پس بحقیقت دانسته

تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا اَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ١١٧ مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِي

آنرا میدانی آنچه در ضمیر منست و نمیدانم من آنچه در نفس تو است بدرستیکه تو توئی دانای نهانها نگفته‌ام مرایشانرا مگر آنچه فرمودی

بِهِ اَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ اَنْتَ

مرایشان که بپرستید خدا را که پروردگار من و شماست و بودم بر ایشان گواه مادام که بودم در میان ایشان پس چون برداری مرا همی تو

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ١١٨ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ

نگهبان برایشان وتو بر همه چیز گواهی اگر عذاب کنی ایشانرا پس ایشان بندگان تو اند و اگر بیامرزی ایشانرا پس بدرستیکه تو

اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١١٩ قَالَ اللهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

توئی غالب درست کردار گفت خدا این روز سود بخشد راست گویان را راستی گفتن ایشان مرایشانراست بهشتهائی که میرود در زیر آنها

الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَداً رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٢٠ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ

نهرها جاودانان درآن پیوسته راضی شد خدا از ایشان و خوشنود شدند از او آنست کامیابی بزرگ مر خدا راست پادشاهی آسمانها

وَالْاَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٢١

و زمین وآنچه در آنهاست واو بر همه چیز تواناست

نعمتی کآن بر تو و بر مادرت
آنچنان گفتی سخن در مهد سهل
هم در آن سنت کتاب آموختم
تا باذنم زنده و پران شد او
وانکه از تو شر اسرائیلیان
این نباشد غیر سحری آشکار
گفت آمنا تو بر ما شو گواه
وانکه گفتند آن حواریین نزود
از خدا ترسید از ایسان سؤال
گفت این پرسش بود از شک وریب
زانچه گفتی هرچه من با مادرم
بر تو باشیم از گواهان بصر
گفت عیسی ابن مریم کای خدا
تا که آن خوان باشد از نابد ما
گشت در یکشنبه نازل مائده
آن بصاری چونکه آمد مائده
میکنند آنروز را در هفته عید
عید باشد برمن و بر قوم من
گفت حق من میفرستم بر شما
آن عذابی کاهل عالم را یکی
پس بعیسی امر شد کان خوان و نان
مسخ پس گشتند جمعی زانگروه
صوفیان گویند نبود مائده

آرمائکه حضرت رب العباد
دادم و کردم مؤید دیگرت
که کند دانا سخن در سن کهل
همچنین نورانیة و انجیل وحکم
وآنکه وابرص هم از نفخت نکو
هم کفایت کردم اندر آزمان
کو بما آورده بهر اعتبار
کامر را کردن بهادیم ای اله
میتواند ربت ای عیسی نمود
مؤمنید ار روی اندر هر کمال
لیك میخواهیم خورد ار خوان غیب
از خدا خواهم دهد در محضرم
نی که زاهل سمع و اقوال وخبر
مائده بفرست ما را از سما
اول و آخر نگیتی عید ما
زان سرسا عید آرود آمده
ساجد و شاکر شدند از فائده
بر عبادت عود سازند انبوید
اول و آخر زجمله مرد و زن
این چنین خوانی ز فضل و احتبا
بر چنان رنجی نگیرم مشکی
بر فقیران ده نه صاحب مکنتان
همچو خنزیران دوان در دشت و کوه
از خدا جز واردات زائده

گوید ای عیسی بن مریم کن بیاد
هم بروح القدس حسی فرو نام
در طفولیت تورا عقل و کمال
وانکه سازی شکل مرغانرا رگل
وانکه آوردی برون الدفرها
که بایشان آمدی با بینات
وحی کردم بر حواری کز قبول
حال عیسی و حواریین بنام
مائده نازل نما از آسمان
هیچ دارید از نقدرت باورش
تا که گردد مطمئن دلهای ما
هم بران باشیم ما از شاهدان
من گواهی از طریق استماع
چون توئی پروردگار ما عیان
اول اعنی زین زمان تا رستخیز
عید یعنی عود بر چیزیکه آن
در عبادت خانه بهر بندگی
گفت رارو تا کنیم آنرا ورا
آیتی و رزقی آن باشد چنین
پس هر انکس گشت کافر بعد ازان
تا چهل روز از سما آمد بغب
اغبا کردند شك در مائده
پس شکال آید دراین بر ناسپاس
که رسد بر سالکان ره مدام

تا سخن در مهد گفتی با انام
بد چنان کاندر کهولت بیسؤال
پس دمی دروی بنفخ ای زنده دل
مردگانرا زنده راعجاز و نما
گفت آنکو گشت کافر زان جهات
آورید ایمان من هم بر رسول
ذکر شد در سورهٔ عمران تمام
گفت عیسی در جواب تابعان
هم یقین بر صحت پیغمبرش
در مقام تعلم ان صدقتنا
گر کسی خواهد گواهی بالعیان
میفزاید حمله ترتیب و صداع
مائده بفرست هم ما را بخوان
وآخر اعنی تا نهان کآید بزیر
بس بود ممدوح نزد مردمان
مجتمع گشتند با شرمندگی
عید حرم نعمت فیروز را
از تو بر ما انت خیرالرازقین
میکنم او را عذاب و امتحان
حواب غیبی بر رسول منتجب
کاین بود حادو و بس بیفایده
کی نماید مسخ کس خلاق ناس
هرکجا بر قدر و اندازهٔ مقام

وان جماعت پیش ازاستعداد کار
میشدند از سر معنی خواستار
گفت عیسی اتقوالله زین مقال

چون زمان آمد نباشد حاجتی
که نخواهد آن رسد بی محنتی
چون مصر گشتند بر انزال آن

بهر ایشان ایك دارد بس خطر
کس نخواهد گشت روی مستقر
پس شود مستلزم ضعف و ضلال

بعد ازآن حق بهر تنبیه و نشان
میکند توبیخ بر بیداشان
گوید ای عیسی توگفتی هیچ گاه

ما الهیم دون آن خدا
که بود ذاو عرش و مافیها بپا
گفت عیسی دان تو بیرونی و پاك

من نگویم آنچه نبود حق وراست
وان زچون من بندهٔ برناسزاست
خود نبودی گر من آنرا گفته‌ام

یعنی اندر قلب من کرده خطور
آنچه هست اندذات نیمثل بودور
من بدانم وانچه اندر نفس تست

بست قصد اندنفس اینجا غیرذات
که بر او باشد قوام ممکنات
خودنبودانی آنچه دردات من است

بر ذواتی خود تو علام الغیوب
من نگفتم جزکلامی بر وجوب
آنچه بود امر تو گفتم بر عباد

بر پرستش آن نمائید اختیار
کوست بر ما و شما پروردگار
بودم ایشانرا گواهی من بحال

تا بهادامیکه بودم بی نشان
بر گرفتی پس مرا در آسمان
می نپیراندی و بردی بر سما

توگواهی بر هرانچیزیکه هست
مطلع برسروجهر ازفوق و پست
گر تمائی بندگانت را عذاب

ور بیامرزی هم از فضل عمیم
بندگانرا خود عزیزی و حکیم
غالب اعمی بر توانایی عقاب

حقتعالی گوید این روز از نمود
راستگویانرا رساند نفع و سود
آنچه شد ازراستی‌ز ایشان پدید

هست آنها راکه صدق آمد سرشت
در حرا صد گونه بستان و بهشت
که رود جوها رزیرش هرطرف

جاوداند اندر آن بریك سبق
حق ازایشان راضی وایشان رحق
این دخول اعمی بهشت پر نعیم

مرخدا را باشد از وجه یقین
پادشاهی سموات و زمین
واچه باشد این دورا اندر میان

قدرتی نی کاندر اوباشد گزاف
یا که ضعف وعجزوفقدان وخلاف
قدرتی کروی شود شیء کالشئی

ای توانا تا توانائی را بدل
باز کن باب معانی مقفل
کآورم تفسیر قرآنرا بنظم

هر عمل کزغیب آید بر شهود
صحتش بر شرطها موقوف بود
اولین‌شرطش اراده سرمد است

پس فراهم کردن اسبابها
تا گشاید اد سبب ها بابها
پس گشودی باب معنی بر ضمیر

ازتواست اسباب وعلم اندرامور
نیست از ما غیر فقدان و فتور
پس مبد آن درکه بگشودی شما

سورة الأنعام مائة وخمس وستون آية وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

ستایش مرخدارا که آفرید آسمانها وزمینرا وگردانید تاریکیها وروشنیرا پس آنانکه کافرشدندبپروردگارشان

يَعْدِلُونَ ٢ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضٰي اَجَلًا وَ اَجَلٌ مُسَمًّي عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ٣

برابرمیکنندیگرانرا اوست که آفریدتان از گل پس تقدیرکرد اجلیرا واجلیست نام برده‌شده نزداوپس شما شك میاورید

وَ هُوَاللّٰهُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ فِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ٤ وَ مَا تَأْتِيهِمْ

واوست‌خدا در آسمانها و در زمین میداند پنهان‌شما وآشکارشمارا ومیداند آنچه کسب‌میکنند ونمی‌آیدایشانرا

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ

هیچ آیتی ازآیتهای پروردگارشان مگرآنکه باشندازآن روگردانندگان پس بتحقیق تکذیب کردندحق راچون آمدایشانرا پس زودباشدکه آیدایشانرا

اَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٦ اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰاهُمْ فِي الْاَرْضِ مَا لَمْ

خبرهای آنچه بودند بآن استهزا میکردند آیاندیدند که چندانیرا اهلاك کردیم پیش ازایشان ازقرنی که صاحب تصرف کردیمشان درزمین آنچه

مُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

صاحب تصرف نکردیم شمارا و فرستادیم ما ابررا بر ایشان پی در پی و گردانیدیم بهر هارا که میرود از زیر ایشان پس هلاك کردیم ایشارا بسبب گناهاشان

وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ۷ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَاباً فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ

وآفریدیم از بعد ایشان قرنی دیگر واگر فرو فرستاده بودیم بر تو کتابی در کاغذی پس بسودندی آنرا بدستهاشان هر آینه گفتندی

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۸

آنانکه کافر شدند نیست این مگر جادوی آشکار

سرستایش ذات حق را در خور است
کر سپاس و نعت خلقان بر تر است

قدر هستی هر یکی از ممکنات
حمد او گویند از کل جهات

حقّ حمدش را نداند کس تمام
غیر ذات بی تعین والسلام

از زبان ما سوی گوید ثنا
بر خود او از ابتدا تا انتها

گوید آنجا حمد خویش از ذات خویش
بی رغیر اعمی رموجودات حویش

نعت خود گوید کسوں او وحه خلق
کاندر انعامند ار پا تا بحلق

کرد پیدا از کمون ظلمات و نور
ظلمت شب نور روز از ظهور

یا خصال دیو و احلاق سروش
ظلمت و نور د گر تاشی بهوش

خلق کرد او آسمان وارض را
جهل وعقل و نفس وجان مرفرصرا

مکند ازوی بغیر او عدول
غیر او را میپرستند از فصول

کرد پس حکم از زمان تا مدتی
کآید از موت طفلی نوبتی

یك اجل بعد از حیوة از موت دان
وان دگر تابعث بعد از فوت دان

ابتدای زندگی و وقت موت
هردورا گویند اجل از ابتدو وفوت

لیك در نعشت مدت رهنمون
در دوم از ثم أنتم تمترون

بعث را قائل چو گشتی بی ستیز
چاره نبود از قبول رستخیز

حتم باشد حتف الف از مردنی
وان معلق قتل وضربت خوردنی

صوفیان گویند هنگام اجل
هست وقت قبض روح اندر محل

گر بگویم سر آن سروازلی
زانکه در فهم معانی کودنی

هم نه جز او بر عبادت مستحق
خالق خلق است و معبود بحق

پس چو او داناست برما دمبدم
حیف باشد گر گذاری کج قدم

می نیاید کافرارا آیتی
هیچ از آیات رب در نوبتی

آزمان کآمد بر ایشان اینکلام
یعنی این قرآن ز خلاق الانام

یا ندیدند و ز نداستند هیچ
که بقهاریت خود در بسیج

داده بودیم آنکسان را مال وجاه
در زمین با وسعتی آرامگاه

داشتند آنها فراوان عزو ناز
مال و جاه و مکنت و عمر دراز

ابر و بارانرا فرستادیم هی
تا بر ایشان بود ریزان پی بپی

پس نمودیم آنجماعت را هلاك
برگناه و قصرهاشان گشت خاك

پس عجب نبود که خلق مرده بیز
حق بر انگیزاند اندر رستخیز

چند تن گفتند ما گر کافریم
ای محمد ص بر تو ایمان نآوریم

پس دهند ایشان گواهی برنسق
کاین بود قرآن که نازل شد ز حق

پس براومی بگروید از قلب وجان
جمله با نام ایفلان و افلان

وان نقرطاسی بود بنوشته پس
می بگویند از عناد و از جحود

مرجع هر حمد و نعتی ذات اوست
هر ثنا گو خود یك از آیات اوست

قطره گوید حمد او مرقدر خویش
بحر گوشد در ثناش از قطره بیش

پس خود او داند ثنای حضرتش
هم خود او گوید سپاس و مدحتش

تا مقامی کاول و آخر چو گرد
خیزد ارجا ماند آن سلطان فرد

اوست آنجا باقی و باقی فنا
ذات باقی گوید ار باقی ثنا

میکند اظهار فعل خود چنین
کآفرید آسمو ات و زمین

یا که تاریکی جهل و نور علم
یا کدورت وانصفای خشم و علم

خوی نفست سر بسر تاریکیست
حال قلبت روشنی و نیکی است

پس کسانیکه شدند از اختیار
کافر اندر نعمت پروردگار

اوست آنکس کآفرید ارخا کتان
کرد اصل از خلقت افلاکتان

مدتی هم که معین نزد اوست
وارمان نعث برد نکه جوست

یا مراد از اول و آخر تمام
باشد این دو مدت از رب الانام

وان نداند کس بجز رب الاحد
زانکه برعلم است وقدرت مستند

زانکه گوید پس شما آرید شك
بعث را وین باشد از ایمان محك

دو اجل گویند باشد در حساب
یك معلق وان دگرحتم از کتاب

گر نگردد کشته گویند آن فلان
رنده باشد تا رسد اورا زمان

خواه میرد او بموت خویشتن
خواه برّ ندش سر اندردم زتن

او خدا در آسمانست و زمین
نیست معبودی جز او اندر یقین

داند او پنهان و پیدای شما
مطلع بر کسب و کالای شما

بل دریغ آید چو آگاهست وی
به نگردد حال وخلقت بی بی

جزکه میباشد در اعراض ازان
واد بی تکذیب حق بریکزمان

زود باشد پس که آیدشان عیان
آنچه میکردند استهزا بران

چند کردیم از طوایف ماهلاك
پیش ازایشان ازقرون بی بم و پاك

بر شما تمکین ندادیم آنچنان
رو لکم مالم نمکن را بخوان

صد هزاران از عبد و از خدم
وزضیاء و ملك واسباب و حشم

جویها گردانده بودیم از عیان
زیر باغ وقصر هاشان بس روان

بعد ایشان کآفریدیم از محل
قوم دیگر تا بود دایشان بدل

لاشئی را چون تواند کرد شیء
هم تواند کرد خاك مرده حی

تا بیاید نامهٔ از آسمان
با چهار افرشته بر ما ناگهان

مندرج باشد در آن نام دگر
که رسولی تو زخلاق البشر

آمداین آیت که بفرستیم اگر
بر تو ما اینسان کتابی در نظر

یعنی از ایشان برأی العین هم
این چنین بینند قرطاس و قلم

کاین بود سحریکه برما رخ نمود

وَ قَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ۹ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً

و گفتند چرا فرو فرستاده نشد بر او فرشته و اگر فرو فرستاده بودیم فرشته هر آینه گردانیده شده بود امر پس مهلت داده نمیشدند و اگر میگردانیدیم فرشته

لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ١٠ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

هر آینه میکردیمش بصورت مردی وهر آینه میپوشانیدیم بر ایشان آنچه میپوشیدند وهر آینه تحقیق استهزا کرده شد به رسولان از پیش تو پس فرو گرفت آنان را که استهزا

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١١ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٢

از ایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بگو مر که راست آنچه در آسمانها وزمین است بگو مر خدا راست نوشته بر خودش رحمت را هر آینه جمع خواهد کرد شما را روز رستخیز

لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٣ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

بیست شکی در آن آنان که زیان کردند در نفسهای خود پس ایشان ایمان نمیاورند ومر او راست آنچه آرمید در شب وروز واوست شنوای

الْعَلِيمُ ١٤ قُلْ أَغَيْرَ اللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ

دانا بگو آیا جز خدا را بگیرم ولی پدید آورنده آسمانها وزمین واو میخوراند وخورانیده نمیشود بگو بدرستیکه من فرموده شدم

أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٥ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

که باشم اول کسیکه مسلمان شد ومباش البته از شرک آورندگان بگو بدرستیکه میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگار مرا

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٦ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ١٧ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ

از عذاب روزی بزرگ کسیکه گردانیده میشود از او عذاب در آن روز پس بتحقیق رحمت کرده او را واین است کامیابی آشکار واگر برساند ترا

اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٨ وَ هُوَ الْقَاهِرُ

خدا ضرری پس نیست دفع کننده او آنرا مگر او واگر برساند تو خیری پس او بر همه چیزی تواناست واوست غالب

فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ١٩

فوق بندگانش واوست درست کردار آگاه

کافران گفتند هم از ریب و شك
بر محمد ص چون شد نازل ملك

ور فرشته ما فرستیم از سماك
حکم آید قوم را هم بر هلاك

یعنی ار بیند افواج ملك
زایل از ایشان نگردد کفر و شك

ور بگردانیم ما پیغمبری
از ملك چون مرد بیکو منظری

یعنی آسان کز بشر پیغمبری
تا مسلم بیستشان از کافری

بعد ازآن بهر تسلی رسول
برحق این آیت نمود ار حق نزول

پس برایشان کرد احاطه کز رسل
چون رسید آن خوار و مستأصل شدند

از جزای فعل خود غافل شدند
بنگرید از چشم عبرت وایست حیر

پس کنید اندر زمین ای قوم سیر
بر دیار عاد و بنگاه ثمود

بگذرید از ناحیتها در شهود
سیر گیتی نیست حاجت اندکی

گر که باشد چشم عبرت بین یکی
بهر ایشان تنك بود از قصر و کاخ

بس کسان دیدیم کاین ارض فراخ
وانگهی بیند مرا گر دون بزیر

من فلان شهزاده باشم یا وزیر
شد تن سیمین دوچار مار و مور

ازجهان رفتند با آن فر و زور
سر بخاك حضرت از خواری گذاشت

آنکه موت و بعثرا باور نداشت
میگرفتندی بضرب چوب و قبد

وان ستمکاران که مال عمر وزید
وین نشان عدل وداد ایزد است

هر که داد تا جزای بد بدست

تا شما گوید که این پیغمبر است
هم کتابش قول حی داور است

پس دگر مهلت نباشد یکنفس
زان سپس که شد ملك طاهر بکس

پس شود لازم هلاك اندر شهود
همچو قوم لوط و هم عاد و ثمود

لاجرم پوشیده گردانیم ما
آنچه خود پوشیده کردند از عمی

همچنان از طعمه گویند آزمان
چون شما این بست جز از اسیان

آنکه اریبش ار بوهم پیغمبران
رهن استهزا شدند ازاین و آن

آن عذابی که ندارد منتها
بر جزای سحریتها ز انبیا

گر مسلم گر ندارید آن عذاب
کامد آن بگذشتگان را بی حساب

نا چه بوده است آنکسار اعاقبت
که بتکذیب رسلشان بد بیت

ای خدای پرده پوش بی نیاز
چشم عبرت بین منرا کن تو باز

دیده ایم از چشم خود بس اعتبار
همچنین بینیم هر روزی هزار

بودشان غیرت براید و ار سپهر
کز چه تابد فوق ما این ماه و مهر

غافل از آن کاین سپهر تیز پر
هم کند ار خاکشان ناچیزتر

باغها و قصر ها باشد خراب
یا بدست غیری آمد با شتاب

وانکه میدید از تفرعن بر فقیر
تك ببین کز رخش کبر آمد بزیر

شد نصیب غیری آن مال ومنال
مال تنها نی که هم اهل و عیال

گویرایشان ای محمد مرك راست
هرچه موجود اندر این ارض و سماست

گو بود از حق که خلاق همه است
پس پرستش غیر او را مظلمه است
ملتزم بر ذات خود کرد آن زیش

رهنمائی بر صراط معرفت
از شان رحمت آمد در صفت
هست کآن بیش است از گفتارها

برغضب زان گفت سابق رحمتست
زانکه امکانرا نکونش حاجتست
سابق ار رحمت نباشد هیچ نیست

در وجود آمد مقدم رحمتش
تا شود هر شیء پیدا علتش
طاهر آید هر دم از معمولها

پای ادراکت نبود ار لمس و دست
شرح آنرا با تو منگفتم درست
بر سماع از مستمع قانع شوم

جمع سازد شما را در قبور
با عملهاتان الی یوم النشور
بخشد و پوشد ز رحمت جرم و عیب

وانکه برحویش از زیانکاران ندید
فطرت اصلیه را مانع شدند
منقلب شد چون حقیقت بر مجاز

هست او را در ظهورات سبب
آنچه باشد ساکن اندر روز و شب
بر هران مسموع و معلومی بذات

با نو گویند ارجها بجوئی نکوست
گو بگیرم غیر او آیا که دوست
گر تو را دنیا بود مقصود دل

حاصل آنکه ملک و ملکوت از خداست
من جز او معبودی ار گیرم خطاست
فاطر اعمی مبدع او بر ماسواست

او خوراند خلق را رزق و طعام
بی نیاز او خود ز رزق خاص و عام
احیاج او را بچیزی لیك نی

کو که مأمور از خدای عالمم
آن اکون اول من اسلمم
مبهد گردن منم از ما خلق

اخلص از حلق زمانم در یقین
باز گویندم مباش از مشرکین
یا که مخلوق دگر را در جهان

گوکه ترسم من شوم عاصی برب
گر پرستم غیر اورا در طلب
وانکه گرداند ازاو حق آنعذاب

در جهان روزی نراویس کرده رحم
کز مهیش عظمها ریزد زلحم
گر کسی را گردد اینرحمت معین

ارخلایق کی رود کس در بهشت
جز برحمت باشدش گر سر نوشت
کس سبب بی ز رحمت جنتی

جزکه باد رحمتش گردد وزان
هرکه را خواهد برد سوی جنان
پس ندارد باز آنرا غیر او

ورسد خیری بورا از درد وی
پس بود قادر هم او بر کل شیء
جاری از امرش همی در هر مقام

قاهر است او بر عباد خود فوق
خلق را بر حلق هستی زاوست فوق
بل زوجه علو و استیلاست آن

هم حکیم است و خبیر او بر امور
راسی آنکه زحال مار و مور
میکند با بندگان از هر جهت

با نبی گفتند جهال قریش
که ایشان بدشان طرد و طشش
مر تورا زاهل کتاب و عقل بس

یعنی از قوم نصاری و یهود
کس مصدق نیست هیچت در نمود
مر تورا در قول و فعل از هیچ راه

حق نوشته رحمت اندر نفس خویش
پس بگو چه چیز است بزرگتر در شهادت بگو حدا گواه است میان من و میان شما و وحی فرستاده شد بمن این قران تا بترسانم شمارا

همچنین ار رحمتش آثار ها
بآن و آنرا که برسد آیا شما هرآینه گواهی میدهید که با حدا ست آگهان دیگر بگو گواهی نمیدهم بگو جز این نیست او خدا ئیست یکتا

نیست ممکن بی ز رحمت هیچ زیست
و بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرك میآورید آنانکه دادیمشان کتاب میشناسندورا همچنانکه میشناسند پسران خودرا آنهاکه

پس ز علتها عیان معلولها
زیان کردند انفسهای خودپس ایشان نمیگروند و کیست ستمکار تر از آنکه افتری کرد بر خدا دروغی را یا تکذیب کرد آیتهای او را بدرستکه

درین گفتم برسخن راجع شوم
اورا ستمکاران را در روزیکه حشر کنیم ایشانرا همه پس گوئیم از برای آنانکه شرك آوردند کجایند انبازانتان که بودید

اندر آن روزیکه دروی نیست ریب
گمان میبردید پس نباشید معذرت ایشان مگر آنکه گویند بخدا قسم که پروردگار ماست که نبودیم مشرکان نگر چگونه

نیست کایشان آورند آنفرقه باز
دروغ بستند بر خودهاشان و گمشد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند و از ایشان کسی است که گوش میدارد بتو و گردانیدیم بر دلهاشان

هم سمیع است و علیم از ممکنات
یعنی از مامال حو دعوت نهل
او پدید آرندهٔ ارض و سماست
خلق محتاجند هر آنی بوی
یعنی اول کس که او بر حکم حق
تا پرستی غیر اورا از نفاق
از عذاب روز اعظم در ایاب
باشد این رحمت زحق فوزی مبین
یعنی از راه عمل یا طاعتی
گر نماید صبری از حق بر تو رو
ضرو نفع و خیرو شر باشد تمام
نیست فوق از راه مقدار و مکان
هرچه هست آن مقتضای مصلحت
ما بدانیم اینکه باور کرده کس
یکنفر بما که تا باشد گواه

أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ

پردها مبادا که بفهمند آنرا ودر گوشهاشان گرانی واگر ببینند همه علامتی را نمیگروند بآن تا آنکه چون آیند ترا مجادله کنند با تو

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٦ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ

میگویند آنانکه کافر شدند نیست این مگر افسانهای پیشینیان واشان باز میدارند از آن ودوری میکنند از آن

گو بایشان چیست اگر در قناه
وحی کرده گشته این قرآن بمن
آیتی بر هر که تا یوم القیام
هم خدایان دگر یعنی بتان
من نریم زانچه شرك آرند لیك
بر نبی دارند آسان معرفت
کیست اسمکاره بر ران بهروغ
هم رسد روزیکه ایشانرا تمام
که شما را بدگمان کردانها نیك
جز که میگویید اندر اعتدار
بر حق این سوگند ارفست خورند
که بحق مشرك نبودیم از ازل
گم شود ز ایشان امید بهری
گوش بدهند آنچه خوانی از کلام
بر حارث را نگذارند از حدود
لب بجنباند بچیزی بی بصر
بی تفقه در کلام حق کنند
تا کلام حق قطعاً نشنوند
نهی میکردند او را مشرکان
حق بر ایشان آرمان نگماشت نوم
گفت ران بر سمیشان بر گوش و هوش
تا که چون آیند از کفر و ضلال
اینکه میگویند کفار از گمان
نه خود ایمان آورند اعنی تاو
یارهٔ گویند آمد بر رسول
مانع آزار مردم بود از او
عامه میگویند حکم غالب است
از مقاتل در عطا آورده اند
که پیمبر گفتش ای عم از چه رو
لیك حامی بود محض بهتش
این سخن باشد سرد ما خلاف
چون یك از ثقلین باشد در سیاق
هر که گیرد این دورا از بعد من
هم روایت گشته از ابن عمر
بوقحافه بود نام والدش
پیش او بگذاشتی تا من روم
بالله از اسلام بو طالب دگر
بوده پس او زاولیا و متقین
مینمود از عامه پنهان دین خود

بر گواهی از گواهان بالسهام
تا شما را نیم بدهم در رمی
زان رسد حجت بر او گردد تمام
گو که بدهم گواهی من بدان
یعنی از اصنام وآن دارند نیك
که بر ایشان رحمتیه ورد صفت
کافری بندد بحق او بر دروغ
حشرما سازیمشان از خاص و عام
تا خدا هستند درهستی شریك
والله آنگو هستمان پروردگار
وز ره حیرانی و وحشت خورند
میپرستیدیم اصنام از دغل
زانچه مینودند بر آن مفتری
پس ورا افسانه پندارند و خام
کاو رتاریخ عجم آگاه بود
من هم آن خواهم اگر خواهید نیز
خویشرا در فهم آن احمق کنید
نشنوند ارهم نگیرند ایچ پند
تا بخند آنرا بخواند بر زبان
نشنوند آواز اورا تا که قوم
پرده تا آن صوتشان ناید بگوش
بر تو اندازند پس طرح جدال
نیست این جز قصهٔ پیشینیان
نه گذارند آنکه آرد غیر رو
در حق تو جهل هنگام نزول
گر کسی درجح شدی زاو گیه جو

گو گوه بس شما و ما خداست
وانکه بروی آسی ارروی رسد
بر شمانند آنکه آنا میدهند
گو جز این نبود که باشد آن اله
آنکسانکه داده اشانرا کتاب
بر ربانکارند آنانکه بخود
یا کنند تکذیب آیاتش عیان
مشرکانرا پس نگوئیم از ملا
پس نباشد بهر ایشان از جهات
ما نبودیم از گروه مشرکین
چون علوّ اهل توحید و مقام
بین حسن بندد بر خویش ارد روغ
حیلهگه نشنید ایشان مختمم
مصطفی میخواند قرآن در حرم
انکه میخواند محمد صد حسنهاش
بر قلوب آنکسان گردانده ایم
هم بهادسنمشان در گوشها
هست بروی کار رسول محترم
نشنود بر تا کسی آواز او
یا بنکاری گردشان حق مشعل
ور ببیند از نو هر نوع آیتی
هست حتی گرچه بر معنای تا
وانکه ایشان حقرا دارند بار
مختلف باشد در این آیت خبر
زانکه او خود یار پیغمبر بود
لیك خودرامگرفت اروی بدور

در بیان ایمان ابوطالب علیه السلام

بآوری ایمان من پس گفت او
تا بخواند کس از هر ما بشش
داشت او بر دین اسلام اعتراف
قول اهل البیت خود بالاتفاق
هرگز او گمره نگردد در سخن
اندر این باب از تواریخ و سیر
شد مسلمان گشت احمد حامدش
خوشدل اندیدار وگفتارش شوم
شاد بر باشم کز اسلام پدر
ور نبکرد اول او اظهار دین
تا که باشد در حمایت معتمد

گر من ایمان آورم دارم گمان
هم جلال الدین رومی در کتاب
قول اهل البیت اول در سبل
گفت پیغمبر کتاب و عترتم
پس بود ایمان بو طالب یقین
روز فتح مکه صدیق جلیل
گفت با صدیق پیغمبر چرا
گفت من بخواستم کو را خدا
گفت پیغمبر که این گفتی نوراست
بود قصد از حفظ جان احمدش
کس نگیرد دشمن اورا نزدکیش

در شهادت اگر او را ماسواست
این زمان یابعد ازاین درهرسند
آنگواهی که بود تا حق پدید
واحد اندر ذات خود بی اشباه
میشناسندش بتحقیق و صواب
بر نبی نآرند ایمان تا ابد
رستگاری نیست دین بر ظالمان
گو نگوئند آن خداوند شما
فقت اعنی معذرت بخ بخات
وین قسم کدست اشارا بقین
میگریند آیند بر سوگند خام
چون نبینند از پرستشها فروغ
هم از اینانند سوت مستمع
مشرکان بودند جمعی دور هم
گفت هست افسانهٔ پیشینیان
پرده ها واندر عطاشان مانده ایم
بس گرانی از پی روپوشها
می بخواندی چونکه قرآن درحرم
یا بد از راه سماعی راه او
تا ز احمد بار پردازند دل
بآورند ایمان بآن در بوطی
لیك اینجا میدهد فعل ادا
از نبی هم خود نماید احتراز
از رویش در تواریخ و سیر
لیك یاری از فراست میبود
میبود از دین و آئینش نفور
اینکه آیت در حق بوطالب است
نقل در تفسیر خود وین کرده اند
رنجها یابم زطعن مردمان
کرده ابشان نقل و این بود صواب
هست بر ایمان بوطالب دلیل
هر دو ثقلینند اندر امتم
ز اجماع اهل بیت طاهرین
مر پدر را برد درنزد رسول
پیش ما آوردی این اشکسته را
اجر بخشد زین چنین رنجی بجا
وین عجب نبود ز صدیق این سزاست
تا که بد کیشی نخواند مرتدش
درنظرها باشد اندر عظم خویش

اول ار میداشت اسلام آشکار | قول اورا کس نمیکرد اعتبار | داشت ار قوم او تظاهر پیروی | تا که گردد دین پیغمبر قوی
مختفی گرداشت جدی دین خود | باعث این بود ازحوی داری حرد | ور جلال الدین رومی در کتاب | گفته اورا بوده ر اسلام احتساب
برسیاق عامه گفته است ایسخن | وان نباشد هم برون ازعقل وفن | کس نگوید ضد قول مشتهر | کس نگوید ضد حرکه باشد هزار
ور نگوید کس نخواند عاقلش | حز که هم باشد قومی همدلش | بومکر صد حرکه باشد هزار | صد هزار ایراست بر قولی قرار
پس جلال الدین رومی هم مصاب | بوده گرگفته است چیزی در کتاب | بود لازم ایقدر در این مقام | بار بر گردم بتفسیر کلام

وَ اِنْ يُهْلِكُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ۲۷ وَ لَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا

وهلاك نمیکنند مگر نفسهای خودرا ومیدانند واگر ببینی هنگامرا که نگاهداشته شده باشند بر آتش پس گویند ایکاش امر گردانیده میشدیم

نُكَذِّبَ بِاٰيٰتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۸ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا

وتکذیب نمیکردیم باآیهای پروردگار خودراو میبودیم از گروندگان بلکه ظاهر شده برایشان آنچه بودند که پنهان میداشتند پیش واگر برگردانیده میشدند

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۲۹ وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلَّا حَيٰوتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۳۰

عودمیکردند بآنچه نهی کرده شده بودند ازآن وبدرستیکه ایشان دروغ گویانند وگفتند نیست آن مگر زندگانی ما دردنیا ونباشیم ما برانگیخته شدگان

وَ لَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلٰى رَبِّهِمْ قَالَ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلٰى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ

واگر ببینی هنگامیکه نگاهداشته شده باشند بر پروردگارشان گوید آیا نیست این بحق گویند آری بحق پروردگار ما گوید پس بچشید عذاب را

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۳۱ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَآءِ اللّٰهِ حَتّٰى اِذَا جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يٰا

بسبب بودنشان کافران بتحقیق زیان کردند آنانکه تکذیب کردند بدرسیدن بحرای خدا تا آنکه چون آید ایشانرا قیامت ناگاه گویند ای

حَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ اَوْزَارَهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ اَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ۳۲ وَ مَا الْحَيٰوةُ

حسرت ما بر آنچه تقصیر کردیم در آن وایشان برمیدارند وزرهای خودرا بر پشتهای خود آگاه باشید بد است آنچه برمیدارند به پشت وبیست زندگانی

الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ۳۳ قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ

دنیا مگر بازی ولهو ولهرآینه سرای آخرت بهتر است ازبرای آنانکه میپرهیزند آیا پس درنمی یابند بتحقیق میدانیم که اندوهناك میسازد

الَّذِي يَقُولُونَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ الظّٰلِمِينَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ۳۴ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ

ترا آنچه میگویند پس بدرستیکه ایشان تکذیب نمیکنند ترا ولیکن ستمکاران بآیتهای خدا انکار میکنند وبتحقیق تکذیب کرده شد پیغمبران

مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَ اُوذُوا حَتّٰى اَتٰيهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ وَ لَقَدْ

چند پیش از تو پس صبر کردند بر آنچه تکذیب کرده شدند ودر بخایده شدند تا آمد ایشانرا یاری ما وبیست تبدیل کننده مر سخنان خدارا وبتحقیق

جَآءَكَ مِنْ نَبَاِ الْمُرْسَلِينَ ۳۵ وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي

آمدترا از خبر فرستادگان واگرچه باشد که عظیم آمده بر تو اعراض ایشان پس اگر توانی که بجوئی نقبی در

الْاَرْضِ اَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَآءِ فَتَاْتِيَهُمْ بِاٰيَةٍ وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ-

زمین یا نردبانی در آسمان پس بیاری ایشانرا باعلامتی واگر خواستی خدا هر آینه جمع کردی ایشانرا بر هدایت پس مباش البته از

الْجَاهِلِينَ ۳۶ اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۳۷ وَ قَالُوا

نادانان اجابت نمیکنند مگر آنانکه میشنوند ومردگان برمی انگیزدشان خدا پس بسوی او برگردانیده میشوند وگفتند

نصف الجزو

لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٣٨

چرا فرو فرستاده نشد بر او علامتی از پروردگار من بگو بدرستیکه خدا تواناست بر آنکه فرو فرستد معجزه ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ

و نیست هیچ جنبده در زمین و نه پرنده که میپرد بدو بالش مگر آنکه اصنافی چند مثال شما تقصیر نکردیم در کتاب از

شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ٣٩ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ

چیزی پس بسوی پروردگارشان حشر کرده میشوند و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را کرانند و گنگانند در تاریکیها کسی را که میخواهد خدا

يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤٠ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَتْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ

اضلال میکند او را و کسی را که میخواهد بر میگرداند ش بر راه راست بگو خبر دهید اگر آید شما را عذاب خدا یا آید شما را

السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤١ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ

قیامت آیا جز خدا را میخوانید اگر هستید راستگویان بلکه او را میخوانید پس میبرد از شما آنچه میخوانید بسوی او اگر خواهد

وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ٤٢ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ

و فراموش میکنید آنچه را شریک مینمایید و بحقیقت فرستادیم بسوی امتانی پیش از تو پس گرفتیم ایشان را سختی و رنجوری باشد که ایشان

يَتَضَرَّعُونَ ٤٣ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا

زاری کنند پس چرا چون آمد ایشان را سختی ما زاری کردند ولیکن سخت شد دلهای ایشان و آرایش داد ایشان را شیطان دیو رجیم آنچه بودند

يَعْمَلُونَ ٤٤ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا

کرده میکردند پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند بآن گشودیم بر ایشان درهای هر چیزی را تا آنکه چون شاد شدند بآنچه داده شدند

أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ٤٥

گرفتیم ایشان را ناگاه پس آنگاه ایشان نومیدانند

کافران حرفس خودرا درهلاك
ور تو ای بنده بینی راعتبار
تا دگر تکذیب آیات خدا
بیمشان ایمان نیاورم ایاب
آنچه مخفی میبودند از دغل
ور بدنیا باز بر گردند هم
دعوی ایمان نمایند از دروغ
صنعت هرگز نگردیم از قصور
یا بموقف یا بداداش فعال
می نگویند آری آن حق بود و راست
هم بتحقیق از ریاکاران بدند
می نگویند ای پشیمان بما
می بدانید اینکه بد باشد یقین
کافرانرا روز حشر آید پیش
گوید اعمال توام بنگر درست
پس شود بروی سوار اندر محل
هیچ نبود زندگانی جهان

مکتسد الهی و نای و نیست باك
آنزمانکه واقفند ایشان بار
باوریم این بس که کردیم ارغما
بلکه ظاهر گشته ایشانرا عداب
ظاهر آید روز پاداش عمل
عود بر عصیان نمایند و ستم
نیست در آن قول واندعوی فروغ
رخت چون بندیم از این دار الغرور
حسشان سازند چون بهر سؤال
هم بحق آن خدا کورت ماست
که مکذب بر لقای حق شدند
آنچه کردیم اندر آن تقصیرها
حمل بار و وزر بهر حاملین
صورتی مکر یکی ازفعل خویش
خود بمن بودی سوار اندر نخست
او بماند چون حمار اندر وحل
غیر لعب و لهو نزد بحردان

بود اشانرا شعور اینکه نیست
پس نگوید از تمنای سقم
ور گروه مؤمنان باشم هم
از عداست اعنی ازگوید این
آنچه مخفی بودشان از پیشتر
وانچه زان منهی بدند اندرجهان
می بگفتندی بدنیا معصر
ور ببینی آنکه بر پروردگار
گوید آیا نیست این روز نشور
گوید ایشانرا پس اوذوقوا العذاب
چونکه آید ساعت ایشانرا پدید
وان کسان بر پشتهاشان حاملند
از قفاده وز سدی گردیده نقل
چون زقبر آید برون گوید بوی
هم تورا باید شوم اکنون سوار
ساء مایزرون ازان فرموده است
وانسرای مآخرت پس بهتراست

سوی غیری راجع ارخشو بدیست
کاش برگردانده بر دنیا شویم
وان کنیم ارقلب باور بی بدیم
نی که ایشانراست تبیهی بدین
میشود آنروز پیدا سر بسر
هم یقین آن فرقه اند ارکاذبان
هست ما را زندگی درحهروسر
واقف ایشان چون شوند اضطرار
راست بود و سهل و نزدیك آن نه دور
زانکه روی نگرویدند ازعتاب
ناگهان یعنی قیامت وان وعید
وزر های خویشرا تا فاعلند
هم موافق باشد این باحکم عقل
هیچ شناسی مرا گوید که نی
حمل باروزر خودکن زاضطرار
بودنی خواهد شدن چون بوده است
نزد آن کش حق تقوی رهبر است

دانکه باشد دار باقی لا محال
ما نکو دانیم و هم بسیار این
یعنی انکار تو انکار حق است
صبر پس کردند از هر رهگذر
صبر کن یعنی تو هم تا نصرتی
چو آیدت ز احبار نفرسادگان
معدی پیدا کنی اندر زمین
بر روی بالا بران هر ساعتی
حکمتش ورمقتضی بودی خدای
بستی یعنی تو هیچ از جاهلین
نشنوند آنرا خود از سمع قبول
مرده‌گانند این گروه بی خرد
پس سوی آن مکافات شد
یعنی آن معجز کزاوخواهیم ما
لیك دایشان میدانند اکثری
چون شما الا که باشد امتی
این بود بسته تا دانیم هم
از امور علوی و سفلی تمام
وانکسان کآیات ما را بردروغ
هرکرا خواهد خدا خذلان دهد
گو حه میبینند گر آیند عذاب
گر شما خود راست میگوئید هیچ
از شما پس حق نماید برطرف
گر بخواهد ور که باشد حکمتش
لیك وقت استراحت در امور
چون نمودند امان بگذیشان
شاید ازراری بحق حاضر شوند
گر بزاری آمدندی سوی ما
آنچه بودند اندر آن بندار ها
نیست هیچ ارعجب وخودبینی بتر
یعنی از بأساء وضراء آنچه راں
بازشان هشیم اندر سؤ حال
گفت حیدر چون تورا آید نعم
تا بوقتیکه ادان گشتند شاد

از بوائف خالص اینن ازروال
که تورا گمارشان سارد حرین
خاهد حق درضلال مطلق است
هرچه شد بگذیب و ایذا بیشتر
عنقریب آید پدید از فرصتی
صبرکن تا وقت نصرت باحسان
تا فراغت تا دراوگردی مکین
پس ناری بهر ایشان آیتی
جمع ایشانرا نمودی بر هدی
دانی اینکه سنت احیاری بدین
فی‌حنان کاین مشرکان بوالفضول
که نجنبند ارصدا از جای خود
نار برگردانده گردند از وعید
فی کلامی کروی آگاهیم ما
کوست موجب بر بلا و محشری
درحبوب و موت و سقم وصحتی
که نماند کرد بر حیوان سقم
دست برلوح است برهروصف‌واه
حمل کردند از عقول سفروغ
یعنی اوراهم نجویش اووا بهند
من شما را یا قیامت ر اقتراب
که خدایانند سها در سیح
آنچه‌را خوانید وران دارید اسف
مقتضی در دفع آن بر بوبتش
غیر اورا میپرستید از شرور
پس گرفتیم از پی تأدیبشان
نادم و گریان و مستغفر شوند
مندفع ر ایشان نمودیم آن بلا
مینمودند از تعجب کار ها
زانکه حق‌رامیبرد زود از نظر
پند داده گشته بودند آنکسان
تا بنعمت غافل آیند ار مآل
زان حذر کن تا باشد زهروسم
هم بما اوتوا نمودند اعتماد
خائب و خاشر بدند و نا امید

بستشان آیا تعقل نا کنند
ار نو منکنند تکذیب این فرق
هم چنین کردند تکذیب رسل
پس بد انشان نصرت ما درسید
نیست من تغییر ده در هیچ حال
بر نو دشواراست وراعراضشان
تارسی راں‌معمد اندرجوف ارض
من‌که سازی ملجأ اندر دیشان
پس نرا داناں مناش اندر سیح
نیست حر اینکه اجابت منکند
که ندارند ایچ گوش استماع
مرده‌گانرا می نرانگیردخدای
می نگفتند ازحه‌ارزانش نراو
گو بتحقیق آنکه بس‌حق قدراست
نیست هیچ اندر زمین جنبندهٔ
در دلالات بر وجود صانعی
ما فرو نگذاشتیم اندر کتاب
پس سوی رب خودگردند حشر
گر بوند از استماع وگنك اران
هرکراخواهدبردهم راچه‌خواست
یا شما خوانید آیا جز خدا
من بنانرا می نخوانید آنزمان
یعنی‌آنچه کشف آن خواهدازاو
حاصل آنکه وقت دردو ابتلا
ما رسولان را فرستادیم هم
خود بأساء و نصراء از عرض
پس چرا آمد چو ایشان‌راعذاب
سخت لیکن گشته بد دلهایشان
یعنی آن ترك تضرع و ابتهال
پس‌فراموش چون نمودند آن‌گروه
پس برایشان باز نگشودیم ما
این‌چنین نعمت جزاستدراج‌بست
حاصل‌آنکه باب نعمت زامتحان
بر گرفتیم آنزمانشان ناگهان
لبس یعنی گشتشان حیرت شدید

فکر در این دارپردردوگرند
بل مسکارند بر آیات حق
که بندی ازنویش اندرسبل
صبررا نصرت ز پی گردد پدید
مرنکی بروعده های ذوالجلال
پس نو آنی گرکه بهر رفع آن
بر فلك نا سُلمیً ساری بفرض
پس لکن آن را پی نمکینشان
که بود ایمان اختیاری بهیچ
دعوت را صامعان هوشمند
هم بیابند از کلامت انتفاع
دین حق‌را پس بدانند اهل‌رأی
آنی اول شد در جستجو
که فرستد آنتی‌کان ظاهراست
نا نمالش در هوا پرنده
عالم و قدر بدون مانعی
هیچ از حیزیکه آید درحساب
بر جزای فعل خود در روز نشر
حائط اندر ظلمت حیرت چنان
بر صراط مستقیم وراه راست
من عداب آنکه که ننماید لقا
بلکه خوابدآن‌خدای‌اس‌وحان
هم بسویش ران عداب آریدرو
آورید از غیرحق رو بر خدا
آنچنان پیش ازتو برسوی امم
سختی و تنگی و قحطی ومرض
رو بیاوردند ما را بر حساب
دیو زیبت داده بد ز اغوایشان
بود ارعجب اندرآن اعمال‌وحال
آنچه بد مادُکّروا به ازوجوه
باب هر چیزی ز نعمت وز نوا
بهر سر ها تیغ باشد تاج نیست
ما بر ایشان برگشودیم از عیان
پس‌شدآن هنگامشان پوشیده‌جان

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ

پس بریده‌شددنباله‌گروهی که ستم‌کردندوستایش‌مرخدارا که‌پروردگارجهانیاست بگوخبردهید اگر گرفت خدا گوشتان و

أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلٰى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ

چشمهاتان ومهرنهاد بر دلهاتان کیست‌خدائی جز خدا که‌باوردشمارابآن‌بنگر چگونه مکرریاوریم‌آیتهارا پس ایشان

يَصْدِفُونَ ٤٧ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ٤٨

اعراض‌میکنند بگوخبردهید اگرآیدشمارا عذاب خدا بناگاه یاآشکار آیا هلاك‌کرده‌میشوندمگرگروه‌ستمکاران

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٤٩

ومی‌فرستیم مرسلان را مگر بشارت‌دهندگان وبیم‌کنندگان پس آنکه گروید و شایسته شد پس نیست بیمی برایشان و نه ایشان اندوهناک شوند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٠ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ

وآنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشان را عذاب بسبب بودشان که فسق میکردند بگو نمیگویم مرشما را که نزد منست خزانهای

اللهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي

خدا ونمدانم غیب را ونمگویم مرشما را که من فرشته‌ام پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی میشود من بگو آیا یکسانند

الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ٥١ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ

نابینا وبینا آیا پس اندیشه نمیکنید وبترسان بآن آنانرا که میترسند که محشور شوند بسوی پروردگارشان نیست مر ایشانرا

مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٥٢ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

ازجز او یاوری وشفاعت کننده باشد که ایشان بترهیزند ومران آنانرا که میخوانند پروردگارشانرا بامداد وشبانگاه میخواهند

وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ

رضای او را نیست بر تو از حساب ایشان هیچ چیز وبیست از حساب تو برایشان هیچ چیز پس میرانی ایشانرا پس خواهی شد از

الظَّالِمِينَ ٥٣ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللهُ

ستمکاران وهمچنین امتحان کردیم برخی ایشانرا بر خی تا هر آینه گویند آیا اینگروه اند که منت نهاد خدا بر ایشان از میان ما آیا نیست خدا

بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ٥٤ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

دانا تر بشکرگذاران وچون آیند ترا آنانکه میگروند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما

آخر آن قوم پس شد منقطع
که بخود کردند ظلم از ماتقع

حمدلله خوست رب العالمین
بر هلاک مفسدین و ظالمین

یعنی باشد هلاک طاغیان
بهر ارباب صلاح اندر جهان

گوچه شد شداد و نمرود عنید
که خدا خواندند خود را برعنید

گورشان بنما اگر داری خبر
یا که از آثارشان دادی اثر

گو چه میبینید گر گیرد خدا
مر شمارا گوش وچشم اندرحزا

تا شما باشید دور ازفهم وهوش
بعدازآنکه برگرفت اوچشم وگوش

آنچدا از غیر او باشد گداه
کآرد آنرا بر شما درهر مقام

بس نگردانیم چون آیات بر
ما بر اسلوبی باسلوبی دگر

گوچه بینید وچه ببارید ازشتاب
چونکه آید برشما ازحق عذاب

مرسلین را ما بفرستاده ایم
هر بشارت آنکه تا بدهند و نیم

واسکه بر تکذیب آیات وکتاب
سعی کردند آید اشانرا عذاب

گو بر ایشان من نگویم برشما
برد من باشد خزائن از خدا

هم ندانم غیب مادامی‌که وحی
باید ازحق برمن اندر امر ونهی

هم نگویم بر شما کافرشته‌ام
باشد از امکان بکف سررشته‌ام

پیروی نکنم جزآنرا که من
وحی آید از خدای ذوالمنن

هیچ آیا مر شما اندیشه مند
می نگردید اندراین گفتار وپند

که ملایک افضلند از انسا
چون ملک گوید نیم من زاقتضا

پس سخیف است این چوقوم بوالفضول
می بگفتند از تحکم بارسول

یا اگر پیغمبر است اودر مقام
میخورد چون دیگران ازچه طعام

گفتشان یعنی نباه اصل و نسب
وین جمادات اولیا را ند زرب

شرط ایشان را کتاب کرد حق
راهل عالم تا جهان باند سبق

بیست آثاری از ایشان درظهور
همچنین راباعثان حتی زکور

همچنین هر طالمی و جباری
گر بی تحقیق لفظ داری

گوبرید و شمر را مدفن کجاست
این سرای هر ستمکارو دغاست

کور تا باشد ازهر حال و کار
مهربان بهد بدلها سر بسر

پس درآنصورت رعقل وفهم و من
تا چه میبید اندر حویشتن

آنچه یعنی از شما نگرفته حق
کوجراوکان وا دهد برمستحق

گاه درریب و بر بسته گاه
پس کنند اعراض ایشان تابجواه

پس نیابد آشکار و ناگهان
زان نگردد غیر استمکار گان

پس هران کآمد بایمان وصلاح
حزن وخوفی نیست اورا درفلاح

خوش بندند ایشان زبیرون رفتگان
از اطاعت و انقیاد مبتغیان

تا که بنمایم شمارا خود نجیب
آنچه میخواهید از اشیاء غیب

تا زمن پرسید هرچیزی جواب
بر شما گویم بتعجیل و شتاب

تا که هر کاریکه بتواند سروش
ازمن آید وین بود بیرون زهوش

گو بود آنا مساوی در نظیر
برد اهل هوش اعمی و بصیر

کرده اند این آیه را اندر مقال
مر دلیل خویش اهل اعتزال

افضل ایشان گرکه بودند ازملک
باشد این آیت مناقض بی‌زشک

گرچه باید بهر او گنجی فرود
یا ندارد علم غیب اندر شهود

گفت زانرو من ملایک نیستم
تا توانم بی طعامی زیستم

ملکه باشد اختصاص من برآن
کآید الحق وحی برمن ناگهان
پس نبی مر نبیم ده بر خائفان
که همی‌ترسد برحویش اززیان
خائفانرا نیست غیر ازحق جمیع
در امور خود ولی، یا شفیع
ما نبیمر آن صفا دید قریش
این‌چنین گفتند ارضعفان‌وطیش
رانکه مارا دین‌جماعت هست‌عار
یا که نوبت بهرایشان ده قرار
پس نگفتند این بکافر مرنبوس
ما که ما گردیم زان بعدت‌حدس
که مران ازمجلس‌حویش‌آنکسان
که خدا خواهد ازقلب و لسان
قصدشان از آن دعا و ابتهال
روروشن باشد رضای‌ذوالجلال
یعنی اندر بحرحق مستغرقند
مر فنای دایی از حق لانقند
آمد اورا هم علامت بردو حبر
اندرآنهم دوشان باشد یک‌این
یک نشان دیگر اعراض از فقیر
قسم سیم از اراده در ذات
اندرآنهم دوشان باشد یک‌این
هست حبری ازحساب آنکسان
قسم ثانی از اراده بنده را
یا مرانی بهر دنیا دار حمد
بهر دین بر نقص دنیا شد رضا
باشد ازمن مال و جاه و اعتبار
این جماعت حاصرانرا درگهند
زرق درویش است یامن لی‌یکس
از حساب تو بر ایشان نیز هم
یا تو خود یا که ایشانرا رحود
نرد حق ایمان ایشانست نه
دین وایمانی که هست ازکرونار
از تومن هرگز پرسم ای‌امین
ورکه سازی طرد ایشانرا نقیض
گرمگس هم حوی خودسازد رها
آزمودیم از علامات ضمیر
بهر من باشد گر ایمانهای حق
بر فقیران داده ایم اندر عوض
بر تو می‌شود حساب این‌گروه
تا بگویند آن بزرگان از لسان
هم بدینسان آزمودیم از عناد
از همان ما برایشان سبق است
هم فقیرانرا بر ارباب عنا
بر تو حون آمد آنان گرنشان
صحبت بامعمر و اخلاص تمام
حاصل اینکه‌کرد این آیت نزول
که نعمتهای ایمان از کرم
حوعشان قوست و عریانی لباس
نیست حق دانا بر آیا از عناد
کانیم ای داناسب مالامال در
پس سلام آن قوم را گو ورشما
گفت یارب چیست آن بما رهم
فقر گرچه برده از سیادشان
تا امیدی یا نوانی یکسی
بر یکی از کاملان در اشتمال
صعف و ناداری و فقد و مفلسی
آن متاعی کاندرین درگاه‌نیست
پس منافی نبود این درنزدحوش
گفت آن باشد متاع اشکسار
حشر با گردند بر پروردگار
گفت رابرو با رسول بیکلام
آنکسان راکاین‌صفت دارند حمد
حوبتکه‌آیدت برایشان کن‌سلام
کاین علامان وگدایان رارحوش
دورکن تا ما هم آئیمت بیش
گشت راضی مصطفی بروحه عت
زانکه بر ایمانشان بس‌ند محب
چونکه بنوشتند آنرا بر ورق
جبرئیل آورد این آیت رحق
می نمایند اعنی از پروردگار
یاد در صبح منیر و لیل تار
همنشان در بندگی صبر و ثبات
وجهة باشد اشارت سوی ذات
شد اراده بر سه قسم اندر عباد
اولیی دنیای محس از اعتقاد
یک علامت آنکه بر نقصان دین
از پی دنیا رضا گشتن یقین
قسم ثانی از اراده بنده را
هست محس آخرت حوینده را
بهر دین بر نقص دنیا شد رضا
این دیگر تا مساکین الولا
این جماعت حاصرانرا درگهند
رسته از تمکین فنای فی‌اللهند
از حساب تو بر ایشان نیز هم
نیست حبری تا که آید درقلم
نرد حق ایمان ایشانست نه
راں دو رویاں تا نماند مشبه
از تومن هرگز پرسم ای‌امین
گرحه ایشانرا باوردی بدین
گرمگس هم حوی خودسازد رها
میتواند گشت همبر با همها
بهر من باشد گر ایمانهای حق
من حوشم با مفلسان کهبه دانق
تا رحود گردانی ایشانرا وحوه
تا رحود گردانی ایشانرا وحوه
بعس ایشانرا بعصی در نهاد
بعس ایشانرا بعصی در نهاد
تا چه رایشان ظاهر آید بر املا
تا چه رایشان ظاهر آید بر املا
علم وایمان صدق وصحت درکلام
علم وایمان صدق وصحت درکلام
حق بر ایشان هشت مت دمدم
حق بر ایشان هشت مت دمدم
نیست تا شاگرد اندر اعتقاد
نیست تا شاگرد اندر اعتقاد
رانکه درعلم و عمل دارند پا
رانکه درعلم و عمل دارند پا
نیست حبری عیرحق بریادشان
نیست حبری عیرحق بریادشان
آمد الهام ایزحس اردوالجلال
آمد الهام ایزحس اردوالجلال
گر نداری طاقت آنشاه علی‌است
گر نداری طاقت آنشاه علی‌است
بیسی و عجز و فقر واضطرار
بیسی و عجز و فقر واضطرار
حوبتکه‌آیدت برایشان کن‌سلام
حوبتکه‌آیدت برایشان کن‌سلام

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوٓءًا بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَصْلَحَ

بوشه‌پروردگارشما برحودش رحمت بدرستیکه‌کسی کرد ازشما بدرا بنادانی پس‌توبه‌کرد پس‌ازآن و صالح‌شد

فَاَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵۴ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ۵۵ قُلْ اِنِّي نُهِيتُ اَنْ

پس‌بدرستیکه‌خدا آمرزنده‌مهربانست‌وهمچنین تفصیل‌میدهیم‌آیتهارا وبارونشن‌شود راه گناهکاران بگو بدرستیکه‌من نهی کرده‌شده

اَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُلْ لَا اَتَّبِعُ اَهْوٓاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۵۶

که‌پرستم آنانکه میخوانید از حر خدا بگو پیروی نمیکنم هرادهای‌شمارا بتحقیق گمراه‌شده‌باشم آنگاه‌وباشم از هدایت یافتگان

قُلْ اِنِّي عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ

بگو بدرستیکه‌من بردلیلی روشنم‌از پروردگارم وتکذیب کردیدآنرا نیست نزدمن آنچه‌راعجله‌میکنید بآن نیست حکم مگر خدارا

يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰاصِلِينَ ۵۷ قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِي وَ

بیان‌میکندحق‌را واوست بهترین حکم‌کنندگان بگو اگر آنکه‌بودنزدمن آنچه شتاب‌میجوئید آنرا هرآینه‌گذارده‌شده‌بود کار میان‌من

بَيْنَكُمْ وَاللهُ اَعْلَمُ بِالظّالِمِينَ ٥٩ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها اِلاّ هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ

ومیان شما وخدا داناتر است بستمکاران ونزد اوست کلیدهای غیب نمیداند آنرا مگر او ومیداند آنچه در بیابان و

الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلاّ يَعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْاَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ اِلاّ

دریاست وساقط نمیشود هیچ برگی مگر که میداند آنرا او ونه دانه در تاریکیهای زمین ونه تری ونه خشکی مگر

فِي كِتابٍ مُبِينٍ ٦٠ وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّيكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضى

که در کتابی باشد روشن کننده واوست که میمیراند شما را شب ومیداند آنچه کسب کردید بروز پس برمیانگیزاند شما را در روز تا تمام کرده شود

اَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٦١ وَهُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ

اجل نام برده شده پس بسوی اوست مرجع شما پس خبر دهد شما را بآنچه بودید که میکردید واوست غالب فوق بندگانش ومیفرستد برشما

حَفَظَةً حَتّى اِذا جاءَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا يُفَرِّطُونَ ٦٢ ثُمَّ رُدُّوا اِلَى اللهِ مَوْلاهُمُ

نگهبانان تا چون بیاید یکی ازشما را مرگ بمیرانند او را فرستادهای ما وایشان تقصیر نمیکنند پس باز گردانیده میشوند بسوی خدا خداوندشان

الْحَقِّ اَلا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحاسِبِينَ ٦٣ قُلْ مَنْ يُنَجّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

که حق است آگاه باشید مر او راست حکم واوست سریعتر حساب کنندگان بگو کیست که میرهاند شما را از تاریکیهای بر وبحر

تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً لَئِنْ اَنْجانا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرِينَ ٦٤ قُلِ اللهُ يُنَجّيكُمْ مِنْها

میخوانیدش زاری وپنهانی که اگر برهاند ما را از این هر آینه باشیم از شکرگذاران بگو خدا میرهاند شما را از آن

وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ٦٥ قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى اَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ

واز هر اندوهی پس شما شرک میآورید بگو اوست قادر برآنکه برانگیزد برشما عذابی از زیر پان

اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ

یا از زیر پاهاتان یا بهم اندازدتان گروهانی غیر متفق وبچشاند برخی از شما را آسیب برخی بنگر چگونه میگردانیم

الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ٦٦ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ

آیتها را باشد که ایشان بفهمند وتکذیب کردند آنرا قوم تو واوست حق

گو نوشه بر شما پروردگار — رحمت اندر ذات خود لیل و نهار
بعد از آن پس توبه کرد از فعل خود — هم نمود اصلاح آن کرداو بد
همچنین تفصیل بدهیم از کتاب — هریك این آیات را بافصل وناب
گومرا نهی از پرستش کرده اند — آنچه را خوانید حز حق در پسند
من نباشم وانگهی از مهتدین — گو منم بر حجتی از رب دین
از عقوبت آنچه بتوانی بیا — وارد آور تا ببینم از قضا
میکنید آنچه شما تکذیب آن — مر شریك آرید او را از بتان
در آسمان گوئید بر ما سنك بار — نیست آن با من بود با کردگار
حق بود باقصهای صدق وراست — که نمود اخبار برچیزیکه خواست
گو اگر درنزد من بودی عذاب — یا برآن قادر بدم در هیچ باب
یعنی اندر بین ما با صد شتاب — گشته بودی آنچه باید ز انقلاب
یعنی از بردست من بودی بلا — کرده بودم بر شما نازل بجا

هر که کرد او از شما بد در عمل — حاصل از پاداش آن وزما حصل
پس حق آمرزنده است ومهربان — نگذرد زود از خطای مجرمان
تا شود روشن طریق مجرمین — باطل از حق فرق یابد همچنین
گو نکردم تابع اهوائتان — گره آیم گر شوم تابع بران
مشرکان گفتند تا چند ازعذاب — میکنی تخویف ما را در خطاب
آمد این آیت بوجه انحصار — که منم بر حجت از پروردگار
نیست آن درنزد من یعنی عذاب — که شما بروی کنید ایشان شتاب
حکم در تعجیل و تأخیر عذاب — نیست جز حقرا واین باشد صواب
اوست خیر الفاصلین یعنی خدا — حق و باطل را زهم سازد جدا
کی بدی حاجت بر استعجالتان — امر واقع گشته بد در حالتان
منعودم بر شما جاری نخشم — آنچه دارم بر نزولش باز بخشم
لیك حق برظالمان داناتر است — تا بر ایشان کی زمان کیفر است

هم ببرد اوست مخزنهای غیب
کس نداند غیر او مأوای غیب

از جماد و از نبات و از حیوان
هم بداند او بداند آنرا هم

یا مراد از بحر و بر عالم غیب است و اعیان شهود
وانچه باشد در میان بحر و بر

صد هزار اشکوفه و برگ و ثمر
تا مراد از جهر و سر ممکنات

برگجا رفت از کجا آمد بروں
چون حزان آید عروس نوبهار

نادر آن ظلمت شود روشن چنین
هیچ برگی می نیفتد از درخت

کاندر او اشیاست ثبت از فصل و باب
هم نباشد نامی از خشک و ترش

جمله ثبت لوح علم است از حدود
یا که علم حق گران دریا حوموج

من شما را تا نیاید از تعب
علم ذاتی آن کتاب اور است

هست عادت وا کتساب از بهر بوم
روحیان درشب کنند قبض او بحسب

تا زمان زندگی آید بسر
پس بر انگیزاند اندر روزمن

بر حقیقت رو نتابد از محو
حوانی آید شما را پس گران

میشوند افکنده بر روی زمین
در قیامت پس کنند آگاهتان

پس بحشر از بهر ایشان بدهد خبر
زانچه کردستند درروزا کتساب

بر شما یعنی براه الکاتبین
قدرت حق است فوق بندگان

حافظ بر دارد ملایك بر شما
تا که باشد مشرف احوالتان

تا بعبدالجمله عزرائیل را
زان نومی هیچشان تقصیر نیست

چون در آید مرگ هیچ او را مفر
همت ار رحمت دگر همت ار غضب

او مدبر بود قهر و بلا
عقل باشد جمله انبیا را صلاح

بر ظهور خیر و شر باشد محك
پس بحکم ثم رددوا سوی حق

بندگان خویش را اندر امور
می بداند انکه حکم او روی بود

که رهاند هر شما را دمبدم
یعنی اندر هردمی در بحر و بر

کیست برهاننده جز خلاق فرد
منجی خود را زروی اضطرار

از زبان و قلب باشد در دعا
می نگویید ار که زین محنت نجات

ور هران گر بی که آید در قلم
پس شرك آنید بار ار آزمون

برفرستد حق عذابی بس گران
یا که از تحت قدمهایان حوات

ظلم او بر خلق کافر طوق دان
وا ربان و بندگان بد معاش

هر شما را باهم از روی سوه
هر گروهی را بیك میل و هوا

سالها ماند تا هم در جدال
یا که بعضی را حشاند از شما

یا نبینی بیجهت شخصی بداست
بوده لی در ملك ومالی شریکی

تا مگر فهمند زان اوقات را
قوم تو پنداشتند آنرا دروغ

از جماد و از نبات و از حیوان
هم بداند او بداند آنرا هم

هم بداند او بداند آنرا هم
همچنان کاندر بهار و دی نبات

هیچ برگی می نیفتد از درخت
زیرد از تن جملهٔ های مستعار

هم نباشد نامی از خشك و ترش
جز که او میداند آنرا هم بسخت

یا که علم حق گران دریا حوموج
کان نباشد ثبت اندر دفترش

علم ذاتی آن کتاب اور است
گشت ظاهر جمله اشیا فوج فوج

روحیان درشب کنند قبض او بحسب
که وراتفصیل واجمال اندراست

پس بر انگیزاند اندر روزمن
هم بداند رود گردید آنچه کسب

حوانی آید شما را پس گران
موت وبعث کل رحمتی می بدان

در قیامت پس کنند آگاهتان
که مسبر نیست بداری ازان

زانچه کردستند درروزا کتساب
زانچه باشد از عمل همراهتان

قدرت حق است فوق بندگان
حق بود آگاه وران دارد حساب

تا که باشد مشرف احوالتان
وانچه باشد درگمان این و آن

زان نومی هیچشان تقصیر نیست
آورند اندر حساب اعمالشان

همت ار رحمت دگر همت ار غضب
واندر آن تقدیم یا تاخیر نیست

عقل باشد جمله انبیا را صلاح
وانشان عقل و نفس اندر ضلت

بر ظهور خیر و شر باشد محك
بر او مدبر بود فور و فلاح

پس بحکم ثم رددوا سوی حق
باز گردیدند این همه ما خلق

می بداند انکه حکم او روی بود
هم وی اسرع در حساب ملك وند

یعنی اندر هردمی در بحر و بر
مثلا باشند قومی در نظر

منجی خود را زروی اضطرار
خود شما خواهند پنهان وآشکار

می نگویید ار که زین محنت نجات
بدهد او داریم بر شکر النعم

پس شرك آنید بار ار آزمون
بر نشان ثم انتم تشرکون

یا که از تحت قدمهایان حوات
همچو بر فرعونیان خوشد عذاب

وا ربان و بندگان بد معاش
آن عذاب تحت رجلید و نلاش

هر گروهی را بیك میل و هوا
وان دگر را بر خلاف مدعا

یا که بعضی را حشاند از شما
ریخ بعض دیگر از هر باروا

بوده لی در ملك ومالی شریکی
پاس بعض انست در هر بستی

قوم تو پنداشتند آنرا دروغ
اوست حق وارزاستی داردفروغ

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٦٧ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي

بگو نیستم برشما وکیل ازبرای هرچیزی وقتی تحقیقی است وزودباشد که بدانید وچون ببینی کسانیرا که گفتگومیکنند بعیبدر

آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ

آیتهای ما پس روبگردان از ایشان تا درآیند در سخنی جز آن واگر فراموش تو گرداند شیطان پس مشین پس از یاد آمدن

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٦٨ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٦٩

با گروه ستمکاران ونیست بر آنانکه میپرهیزند از حساب ایشان هیچ چیز ولیکن پند دادنیست باشد که ایشان بپرهیزند

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا

وواگذار آنانرا که فرا گرفتند دینشانرا بازی ولهو وفریفت ایشانرا زندگانی دنیا وپند ده بآن مبادا که گرفتار شود هر نفسی بآنچه

كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ

کسب کرد نیست مراورا از جز خدا دوستی ونه شفاعت کننده واگر فدادهد هر فدائی گرفته نشود ازآن آنگروه آنانند

أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٧٠ قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ

که گیرا نیده شدند بآنچه کسب کردند مرایشارا است آشامیدنی از آب حوشان وعذابی دردناك بسبب آنچه بودند کافر میشدند بگو آیا بخوانیم از

دُونِ اللهِ مَالَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ

غیر خدا آنچه نمی نفعدهد ما را و ضرر نمیرساند ما را و بازپس رویم بر پاشنهاهای پس از آنکه هدایت کرد ما را خدا چون کسیکه از راه بیرون برده باشد او را شیطانها

فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ

در زمین حیران صراورا رفیقان باشند که میخوانند باشد بهدایت که بما بجانب ما بگرو بدرستیکه هدایت خدا آنست هدایت و ما مأمور شدهایم که گردن

لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٧١ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٧٢ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

بهم پروردگار جهانیانرا و اینکه برپادارید نمازرا و بترسید او را و اوست آنکه بسوی او محشور خواهید شد و اوست که آفرید آسمانها

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ٧٣ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ

وزمین را براستی وروزیکه میگوید صراو را شو پس میشود گفتش حق است و صراو راست پادشاهی روزیکه دمیده شود در صور دانای

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ٧٤

نهان وآشکار واوست درست کار آگاه

گو نگهان نیستم من بر شما
رود باشد تا شما دانید کار
پس نما اعراض ایشان تا کنند
پس تو مشین تا سمکار ار عنید
دیو راهم سوی ایشان نیست دست
هست را وصاف ضنعت در صلاح
مسلمین گمتند ما را در طواف
مع سوالم کرد از حوضشان
از حساب اهل حوض او را یکی
شاید ایشان می نپذیرند ادان
زندگی دنیی آنها را فریب
آنچه کرده نفسشان کسب اعمال
ور روی وقس خواهد تا فدا
آن گروهند آنکه تسلیم شده شدند
زان سبب کایشان بدان کافر شدند
در پرستش نیست در وی انتفاع
ما رما از دین حق گردیم چون
ز انطرف خواند دیوانش بخویش
ز انطرف خواندش اهل حق براه
تا بسوی آن رود تا سوی این
تا که ما گردن گذاریم از یقین
اوست آنکس که نمویش مر خدا
یا ز بالحق قصد در پا بودست
یا ربالحق قصد اظهار حق است
گفت زان فرعون کبود آن خدا
ور نه عیب است ار کسی آرد دلیل

هر حه را وقتی بود در اقتضا
مرو را نرد وقوع از اختیار
حوض در حرف دگر ادنا پسند
بعد ازان کآمد ندادت آن سخن
ور نه بر احکام شرع آمد شکست
ور ضعیف آدمی هم لا علاج
نرك ممکن نیست از اهل خلاف
هم بدوری زان گروه آیدریان
یعنی از احرام ایشان ادکی
از کراهت یا خیانتی در زمان
داده وارد دین بستشان یکحو نصیب
بر خلاف امر خلاق اجل
نفس دیگر را دهد اندر بلا
بر عداب از اکتساب ناپسند
زامر وینهی حق همی سر واردند
نه ز نانی نرك اورا نی نراع
آنکه شد ضایش ربوده از حنون
که نما بر سوی ما نگذر رکیش
زینطرف عولان بسگستان وچاه
مانده سرگردان وحیران در زمین
امر آن پروردگار عالمین
در قیامت مجتمع گردیم ما
حاجت اورا هم نه بر افرودست
چون صنایع را رصانع روبقست
گفت موسی خالق ارض و سما
بر وجود موجد از عقل کامل

یعنی اندر وقت خود باید قرار
چون نبینی آنکسانرا که کشید
ور فراموشت کند دیو لعین
سهو نسیان بر پیمبر یا امام
حونکه نسیانست لازم در بشر
همچو نسیان از صفات عارضی است
حونکه نشنیدم در ذوات الحرام
آمد آیت که نماشد بر ان
لیك بایدشان که نپذیرند زود
واگذار آنها که نگروند خود
پند بر قرآنشان ده تا هلاك
نفس مخذول آنکه او بود مطیع
تا خرد خود را نسدل از عداب
هست ایشانرا شرابی از حمیم
گو که مپرسیم آنا ما حر او
بار بر اعقاب گردیم از حجود
در زمین حیران و اورا همرهان
حاصل آنکس کو شود مرتد بدین
او مرده در میان از بانك غول
گو که دین حق بود آراه و راست
واینکه هم داریم برپا این نماز
اوست آنکس کین سموات وزمین
آنچنان کش در نحستین آفرید
فعل بر فاعل نشان روشن است
این دلیل از بهر فهم عامه است
هر دلیلی را که هم خالق اوست

هرحه کآمر اهست سیری درمدار
حوض بر آیات ما بر ریشخند
تا گهان اعراض را از مشرکین
نیست حایز تا نشست این در کلام
شد نفکری غافل از فکر دگر
نیستش بر دیو دادن دور نیست
غیر سحریت ندارند از کلام
که بیاورند در حوض کافران
هم نرسانندشان از هرگزند
دین خود را لعب ولهو و ریشخند
مر مسلم را نباید اینشانرا نماك
نیستش حز حق ولیی یا شفیع
حق نگیرد راوعوض اندر حساب
هم عذابی رآتش دوزخ الیم
آنچه بود مع وصرش یك تسو
بعد ازانکه راه برما حق نمود
بر طریق راست خواندش عیان
شد مذبذب در میان آن و این
وز صدای همرهان ذی عقول
که بما فرموده امرار آنچه خواست
هم در اهمالش نحق نرسند باز
بالحق ایسان کرد خلق اعنی میین
بر همان قدر و شرف باشد پدید
نیست محتاج دلیل این این است
چونکه بیند این رقوم الزخامه است
عقل در هستی خود مسبوق اوست

حاصل این ارض وسما از خلقتش — هم بود آثار وحدانیتش — یاد کن روزیکه کن گوید خدا — پس بباشد آن کلام حاضرا
حشر امواتست از این کن مراد — همچنین احیای ایشان در معاد — گوید او بعضی که در یوم النشور — من ذراریرا در آذر در قبور
قول او حق است و باقد درزمان — حشر گردید این خلایق در نشان — همچنانکه روز اول گفت وش — خلق شد پس هریك ارانشا حاش
باشد او را پادشاهی نیز هم — که دمده میشود در صور دم — است باقی کس ز مخلوقات او — تا که از شاهی نماید گفتگو
ملك عاریت نکس باقی کی است — هرشی الاوجه شاهی اولاشی است — او بود دائمهٔ عیب و شهود — یعنی آن ملکوت و ملك نا نمود
غیب مطلق عالم علم اللهست — وان مصافی عیب ملکوت شهاست — هم حکم است اوسعت وحشر ناس — هم خبیر اروحه ووقتش ذاساس

وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰاهِيمُ لِاَبِيهِ آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّي اَرٰيكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ ٧٥ وَ كَذٰلِكَ

وهنگامیکه گفت ابراهیم مرپدرش آزر آیا برامیگیری بتانرا خدایان بدرستیکه میبینم ترا و قومترا درگمراهی روشن وهمچنین

نُرِي اِبْرٰاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ٧٦ فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰي

مینمودیم ابراهیمرا عجایب آسمانها وزمین و تابوده باشد از یقین کنندگان پس چون تاریك شد بر او شب دید

كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمّا اَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْآفِلِينَ ٧٧ فَلَمّا رَاَي الْقَمَرَ بٰازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّي

ستارهٔرا گفت این است پروردگار من پس چون غایب شد گفت دوست ندارم غروب کنندگانرا پس چون دید ماهرا که برآمد گفت اینست پروردگار من

فَلَمّا اَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَاَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّينَ ٧٨ فَلَمّا رَاَي الشَّمْسَ بٰازِغَةً

پس چون غایب شد گفت هر آینه اگر راه ننماید مرا پروردگار من هر آینه خواهم بود البته از گروه گمکاران پس چون دید آفتابرا طالع

قَالَ هٰذَا رَبِّي هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمّا اَفَلَتْ قَالَ يٰا قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ ٧٩ اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ

گفت اینست پروردگار من این بزرگتر است پس چون غایب شد گفت ای قوم من بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرك میآورید بدرستیکه من متوجه گردانیدم روی خودرا

لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٨ وَ حٰاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اَتُحٰاجُّونِّي

از برای آنکه پدید آورد آسمانها وزمین را حق گرای و نیستم من از شرك آورندگان ومجادله کردند با او قومش گفت آیا مجادله میکنید با من

فِي اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰانِ وَلَا اَخَافُ مٰا تُشْرِكُونَ بِهِ اِلّٰا اَنْ يَشٰاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ

در خدا وبتحقیق هدایت کرد مرا و نمیترسم از آنچه شریك میکردانید با و مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزیرا احاطه کرده پروردگار من همه چیزرا

عِلْمًا اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٨١ وَ كَيْفَ اَخَافُ مٰا اَشْرَكْتُمْ وَلٰا تَخٰافُونَ اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مٰا لَمْ

از راه دانش آیا پس پند نمیگیرید وچگونه میترسم از آنچه شریك گرفتید ونمیترسید که شما شریك گرفتید بخدا آنچه را

يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰانًا فَاَيُّ الْفَرِيقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٨٢ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا

که فرو نفرستاده شد بآن بر شما حجتی پس کدام یك از این دو فرقه سزاوارتر بدایمن بودن اگر هستید که میدانید آنان که گرویدند و نیامیختند

اِيمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ٨٣ وَ تِلْكَ حُجَّتُنٰا آتَيْنٰاهٰا اِبْرٰاهِيمَ عَلٰي قَوْمِهِ

ایمانشانرا بستم آنگروه مرایشانراست ایمنی وایشانند هدایت یافتگان وآن بود دلیل ما که دادیم آنرا ابراهیم بر قومش

نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ٨٤ وَ وَهَبْنٰا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنٰا وَ

بلند میگردانیم مراتب آنرا که میخواهیم بدرستیکه پروردگار تو درست کردار داناست وبخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب همه را هدایت کردیم و

نُوحًا هَدَيْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ اَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَ مُوسٰي وَ هٰرُونَ وَ كَذٰلِكَ

نوحرا هدایت کردیم از پیش وار در فرزندانش داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهارون وهمچنین

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٨٥ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيٰى وَ عِيسٰى وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ٨٦ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ

سزادهیم نیکوکاران وزکریا ویحیی وعیسی والیاس همه از شایستگان بودند واسمعیل را و

الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ٨٧ وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ

الیسع را ویونس را ولوطرا وهمه را فرونی دادیم ما بر جهانیان وازپدرانشان وفرزندانشان وبرادرانشان

وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٨٨ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وبرگزیدیمشان وهدایت کردیمشان به راه راست آن هدایت خداست هدایت میکند بآن آنرا که میخواهد از بندگانش

وَ لَوْ اَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ

واگر شرك آورده بودند باطل شده بود از ایشان آنچه بودند که میکردند آنگروه آنانند که دادیمشان کتاب وحکمت

وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا هٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ٩٠ اُولٰئِكَ الَّذِينَ

وپیغمبری پس اگر کافر شوند بآنها اینها پس بتحقیق بازمیداریم بآنها گروهی را که نباشند بآنها کافران آنگروه کسانی اند

هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰيهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعَالَمِينَ ٩١ وَ مَا

که هدایت کرد خدا اینها هدایشان اقتدا کن تگو نه میخواهم از شما بر آن مزدی نیست آن مگر پند دادنی مر جهانیانرا وشناخته

قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قَالُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ

خدارا سزای شناختنش چون گفتند فرو نفرستاد خدا بر انسانی هیچ چیزرا تگو کیست که فرو فرستاد بر کتاب

الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسٰى

که آورد آنرا موسی

یاد کن وقتی که ابراهیم گفت مر پدر را آزر ناحق بود حجت گیری این اصنام را آیا اله من تو و قومت برون بینیم در راه همچنین اورا نمودیم از یقین روح و سر این سموات وزمین از عجایبهای ملکوت برین تا که باشد او مگر از موقنین کوکبی را دید رخشان بر سپهر قوم اورا سجده کردندی بمهر پس فرو شد آن ستاره گفت این آفل است و لا احب الافلین پس چو طالع گشت بر گردون قمر سجده بنمودند قومش سر بسر پس بهاد آن نیرهم رو بر غروب گفت از تأثید علام الغیوب یعنی این هم در حور تغییر بود حادثارا در رسد تغییر زود گفت این آیا خداوند من است درتجلی اکبراست و این است چون براو پیدا شد آثار زوال گفت ایقوم یافت ای قوم انتقال روی خود مطلق نمودم سوی آن کآفریده است این زمین وآسمان هم بیم من از گروه مشرکین که جز او گیرند معبودی بدین کشف اول بهر عارف درطریق کو بظلمات طبیعت بد غریق بر گمان افتد اعضا و حواس کاینست مارا پرورنده بیقیاس مر مدارك پیش اوساجد شدند زانکه اظهر زاو ندیدند انیسند چون بتابد بورروح ازشرق دل رفت ظلمت شد کواکب مضمحل این بود اکبر هماما در ظهور تا نگردیده پدید الله نور رو نماید از جهتها سوی او باقی ازهر سو چو بینند روی او باد گردم سوی ابراهیم راد تا چه گفت اندر مقام اقیاد

کن باهل مکه یعنی یاد او خویش را داشد چون اولاد او از خرد گردنده اند آیا خدا هیچکس خواند جمادی را خدا از نطفون عالم اعنی مو بمو منکشف کردیم عبرت را بر او پس چو آمدشب براوازروی فرض تیره گی شب بپوشاند ارض گفت آیا این بود پروردگار بس بود نزد خرد نااستوار باچه حای آنکه خوانم موجدش گردم از بهر عادت ساحدش گفت ابراهیم آیا این خداست زاعتراض این گفت یعنی ناروا ره نمن ننماید از پروردگار همچنین از گرهام در مدار چونکه شب بگذشت وزدخور شید سر دید او را روشن و تابنده تر این بد استدلال یعنی اینکه او اکبر آمد باز خواهد شد فرو من نریم زانچه افتاد و شریك باخدا گیرید وآن خود نیست نیك ازهران دین کاوبود درروزگار من نمودم دین توحید اختیار نزد آنکش باب دل مفتوح شد این سه رتبه نفس وقلب و روح شد انکشاف نفس برنور و بهاست کوشب چون بورزهره برسماست چونکه نور قلب تابد ازافق دزد شد معلوم کاین نبود فنق در شب دیجور طبع تیره گون اطهر ازمه نیست چون آید برون یافتند انوار قلبی احتجاب مه چه باشد چون درآمد آفتاب زان سپس پیدا شود نور وجود غیب عارف جلگی گردد شهود این تجلی ذاتی است ار واقفی هیچ بر توحید ذاتش عارفی چون ببردندش بنمرود عدو دید مردی بس کریه المنظر او

ماهرویان گرد او ازمردو زن
پس ماو حسد حجت قوم او
واگهی نموده مامن راه راست
زانکه نبود ارحمادی بشر
یعنی ارخواهد ضرر او درسلب
این عجب نبود که اشا سرسر
چون رسیده علم او یعنی تمام
یاد نآرند اچ آیا بهر پند
من چگونه برسم ارچیزی فتط
آنچه نفرستاده است او برشما
محض تقلید است یعنی این عمل
مشرکید و هم موحد دوفرق
هم تظلم ایمان خود نیامیخید
وان همه برهان ما بود و دلیل
هرکرا خواهیم بر داریم ما
ما نماو اسحق و یعقوب اک راه
همچنین بر بعضی از درویش
موسی و هرون که اندر سیرها
بر نیکوکاران کنیم احسان چنین
بار اسمعیل فرزند خلیل
همچنین آباء و ذریاشان
است دین حق که نمود او براست
ورکه راشان برسول فرستکس
مشرکانرا نکه بهدستی سخت
گر خدا داری نیداد اردوکون
پس برد حاجت بحرفی بر کسی
حکمت شرع و نبوت بس اگر
بایست اشان بران کافر یکی
آنگروهند آنکه حقشان رد نمود
یعنی اخلاقی که از بعضیان
هیچ نبود در فروع و در اصول
اقتدا بس درصفات و سیرست
نیست این نیلم و احکام منی
دره کی داند کمال آفتاب
جونکه نگفت اچ نفرستاده حق

پس تعجب کرد و آمد در سخن
کز تو باشد بایمد این گفتگو
حق بتوحیدش که اومعبود ماست
احتمالی نیست رایشان در صور
برکسی چون تیرگی کآید زشب
از خدا دارند در خلقت ار
بر هراچیزیکه او را هست نام
فرق تا بدهند بین رهرو و قند
که نحی انکار گردند از غلط
تا بآن آرند شان امر خدا
بر دلیل و حجت امر محال
است تا برایمی بس دواحق
بی سماع بر حمل عقل آوجمد
که غلط کرده و اکنون بر دلیل
نامها در ارتفاع و اعلا
می بخشیدم و نمودم راه
راه نمودم نیز برخویش
یابند از ما جزا و خیرها
باشی از درجمه جزی المحسنین
وان سمع وان یونس ولوط اصیل
وان برادر های با آباشان
برعبادخودهرانکس راکه خواست
شرک می آورد برحق یکنفس
هرکرا توحید نبود نیست نجت
نیست حاجت برنبوت ارباروعون
نیست قدرش کمتراست ازهرخسی
گشت کافر کس بر آنها از بشر
هم نباشند از وقوعش در شکی
بس باشان اقتدا کن در جهود
یامعی یک اقتدا منکس بران
اقتدا بر انبیاء شان رسول
که بران مأمور او ازحضرتست
هرکه پیدی بهر خلق عالمین
جزکه او برقدرخود شدهیس بان
برشر جزی سطری یاورق

کاین خدا این دیگرارا ازچه حال
گفت با من هیچ آیا احتجاج
من نترسم راچه نگزیدید آن
هرکه خواهد ازممکاره بترس
تا که دریا را کنند اصلا عرق
باشد این پروردگار من محیط
دور نبود پس اگر درعلم او
در من شعر و دگر بشر
می نترسد آنکه شرک آورده اند
بر شما باشد کتاب و حجتی
پس کدام ازاین دوفرقه درسلم
آنکسان کایمن بحق آورده اند
هست اشرا ازدوفرق ایمنی
تا بشان حجت شد بر قوم خود
هست این پروردگارت راستکار
نوح را هم پیش ازابراهیم راد
اوست داود و سلیمان در سبل
همچنین کاپیا شدند از ما بدید
هم زکریا یحیی و عیسی تمام
جمله را دادیم فضلی مستبین
برگزیدیم آن جماعت راچواست
نیکوکاران خود این باشدجزا
مشد آن اعمالشان نابود و نیست
بر موحد گشت هر فضلی تمام
گر کسی را شد فزون علم وعمل
آن نگردهند اسناد مستطاب
قوم دیگر پس بران گماشیم
یعنی از بعضی بر آنها کافرند
این اشارت هم بسوی انبیاست
می نشاند مصطفی را اقتدا
زانکه اندراصل دین یک تند نیست
گو نخواهم هیچ من مزد وعطا
مهر حق نشناخت آنسان که بود
تا که قطره قدر دریای شگرف
گوکه نفرستاده گوئید آنکتاب

کرده ازخود خلق بهتر در جمال
میکشید امر خدا از اعوجاج
تا خدا انکار برطن و گمان
چیزی آن پروردگار ذوالمنن
یا که آتش را سبب سازد بحرق
بر هراچیزی هم ازعلم بسیط
باشد این نآید پس گره ازعدو
بدهد آنکش نیست عقل وعلم بس
بر خدا و انکار خبری کرده اید
تا دلیل آرند بران بر رخصتی
در ظهور آید اگر دانند هیچ
زانکه توحیدش ندیده اند
زد حق بردند ورسید ازمعنی
در مقام شرک اندر رشد
هم تعصب و رسم دادا در مدار
راه ننموده بر وجه رشید
همچنین ادریس و یوسف ازرسل
هم هرا بدهم بر هرارحمد
بار هم الیاس شایسته مقام
از نبوت بر تمام عالمین
راه نمودنشان براه راست
در ثواب و در نعم و در عطا
لیك این دوراتبه بهتر اولیاست
بحث و اقبالش بود کز علام
از تمام حق عالم در مثل
آنکه ما دادیم انبیارا کتاب
ور نبی ایشان بر داشتیم
بعض دیگر مؤمن و نیکو مرید
که خداشان نیکوئی رهنمایست
از نبی بر در اخلاق و ولا
وزهمانهم جمله مسموح ازنبی است
از نبی برداشت دعوت از شما
حق فرش در اصل وجود
زانکه اورا نسبتی با موصوف
نامد آن موسی باوصف خطاب

نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنتُمْ وَلَا

روشنائی وهدایت اربرای مردمان میکردایدآنرا ارحه کاغذهاظاهر میکنیدو پنهان میکنید بسیاریرا وآموخته شد بآنچه نه دانسته بودید شما و نه

آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾ وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي

پدرانشان بگو فرستاد خدا پس بگذار اشان راتا در آمدشان باری میکرده باشند واین کتابیست که فرو فرستادیم آن را بابرکت تصدیق کننده آنچه

بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ

که باشد میان دودستش وازبرای آنکه بترساند اهل مکه را واآنکه باشد گرداگردش وآنانکه میگروند بآخرت میگروند بآن وایشان بر نمازشان

يُحافِظُونَ ٩٣ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَي اللهِ كَذِباً اَوْقالَ اُوحِيَ اِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ وَ

محافظت میدمایند و کیست ستمکارتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را یا گفت وحی کرده شد بمن و وحی کرده نشد باو چیزی و

مَنْ قالَ سَاُنْزِلُ مِثْلَ ما اَنْزَلَ اللهُ وَلَوْ تَرىٰ اِذِ الظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلٰئِكَةُ بٰاسِطُوا

کسکه گفت زود باشد که فرو فرستم مانند آنچه فرو فرستاد خدا و اگر ببینی هنگامیکه ظالمان باشند در سکرات مرك و ملائکه باشند گشایندگان

اَيْدِيهِمْ اَخْرِجُوا اَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ

دستهای خودرا که بیرون کنید جانهای خودرا امروز جزا داده شوید عذاب خواری بسبب بودنتان که میگفتید بر خدا ناحق را و

كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ٩٤ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادىٰ كَما خَلَقْنٰاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما

بودنتان که از آیهایش سرکشی میکردید و هر آینه بتحقیق که آمدید نسوی ما تنها همچنانکه آفریدیم شمارا اول بار و واگذاشتید آنچه را

خَوَّلْنٰاكُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعٰاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكٰاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ

تملیك کرده بودیم شمارا به پس پشتهاتان و نه می بینیم با شما شفیعان شمارا که گمان کردید که ایشان در شما انبازانند بتحقیق بریده شد

بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٩٥ اِنَّ اللهَ فٰالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ-

میانتان و گم شد از شما آنچه بودید گمان میکردید بدرستیکه خدا شکافنده دانه و هسته است بیرون میاورد زنده را از

الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللهُ فَاَنّٰي تُؤْفَكُونَ ٩٦ فٰالِقُ الْاِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ

مرده و بیرون آورنده مرده است از زنده اینست خداست پس بکجا و گردانیده میشوید شکافنده صبح و گردانید شب را

سَكَناً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبٰاناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٩٧ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

آرامگاه و آفتاب و ماه را بشمار رونده گان آن تقدیر خدای غالب داناست و اوست که گردانید برای شما ستاره ها را

لِتَهْتَدُوا بِها فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٩٨ وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ

تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای خشکی و دریا بتحقیق تفصیل دادیم آیتها را برای گروهی که میدانند و اوست که آفرید شما را

مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ٩٩

از یك نفس پس جای قرار است و جای بامانت بودنی بتحقیق تفصیل دادیم آیتها را برای قومیکه بفهمند

روشنی بخشنده و هم رهنما — مردمان را سوی ایمان وولا — می بگردانند آرا بارها — صفحه ها قرطاسها طومارها

آنچه خود خواهند سازید آشکار — هم نهان سازید بسیاری ازان — بر شما ایشان شدند آموخته — آنچه زان بودید تا اندوخته

یعنی آنچه میداستند آن — به شما و به پدران هایشان عیان — قصد مکوبید دین باشد یهود — شاید ارهم عام باشد در ورود

گو فرستاد آن خدای بی نیاز — آنچه آنرا می نداستید بار — هست محذوف الخبر این مبتدا — میتواند کز خبر باشد جدا

گو خدا یعنی که سلطان دلست — نگذر از چیز دگر کو باطل است — هست اغرون مبتدائیکه خبر — هست دروی چون قل الله درنظر

یعنی اورا خوان وباقی واگذار — حق را کافیست باغیرت جبار — ثم ذرهم بگذر اعنی از همه — گو بلعب خود بمانند این رمه

واگذار این مکرارا ای رسول — در اباطیلی که گویند از فضول — خون رجوع جمله آخر برمن است — روزی آید کاین زبانها الکن است

گو خدا یعنی که او ازجمله بس — مابقی از ماسوی باشد هوس — این کتاب ما که نفرستاده ایم — بس فوائد اندر او بنهاده ایم

بر مصدق وانچه راندپیش او — اندر احکام و اصول از جستجو — تا کنی انذار ازان بر مکمان — واندکه گرد مکه اند از مردمان

یعنی اهل مشرق و مغرب تمام — هرکجا کز خلق باشد ازدحام — آنکه هست ایمان او بر آخرت — آرد ایمان هم بوی بیمعذرت

یعنی آنکو درقیامت موقن است — برکتاب و بر پیمبر مؤمن است — حافظونند آن جماعت بر نماز — کافر او جمع است آداب نماز

کیست ظالمتر ازانکس کافترا — بر خدا بندد زکذب و احترا — گوید از جرئت منم پیغمبرش — با که آید سوی من وحی از برش

وانگهی وحیی نشد هرگز بوی
جز خرافاتی که گوید بی بیی
بو مسلم مورد است این آیه را
کاتب وحی ار بود هم شد روا

زانکه میگفتند این هردو که وحی
مشود برما زحق دراص ونهی
کست هم ظالمتر از انکس که گفت
میکنم نازل بسودی الله بهفت

مثل آنچه کرده نازل کردگار
سوی عبد خود رسول نامدار
ور که نبی ظالمارا وقت موت
اندرآن سختی که شاید گاه فوت

وان ملایك رستها سازند باز
بر عداب آن گروه حیله ساز
این چنین گویندشان کرچنك ما
نفس خود خارج کنید اعی رها

مر جزا داده شوید امروز خود
برعدابی سخت کش خوار یست حد
رانچه میگفتید بر حق افترا
غیر حق یعنی که چیزی نارروا

همچو اولاد و شریك ازبهر او
دعوی وحی و نبوت از عمو
هم بدید از آیش دامن فشان
آمدید اینك بتنها موکشان

با شما نه مال باشد نه حدم
به مددکار و نه فرزند و حشم
آنچنان که خلقتان کردم بعد
در رحم سر یا برهنه منفرد

ترك کردید آنچه را محض عطا
داده بودیم آن شما را از نوا
یعنی آنها را بجا نگذاشتید
که بجود پاینده میپنداشتید

پشت سرهشتند نهمراه خویش
برده اید و نی فرستادید پیش
آن شفعاء را بسلم با شما
که شما را اند بدیشان الجا

بودتان اندر گمان کآنها کسند
کمتر اینك بنگرید اندرخسند
مر به ایشان آن شریکان حقند
که بحق از راه شرکت ملحقند

منفصل هم گشت بند از بندتان
صایع و باطل شد آنچه درگمان
بودتان اندر شفاعت از بتان
در شکافد تا زند از خاك سر

هچنین هردانه کو گردد شجر
دانه کش اسجوان باشد نوی است
این یکست ارصبح آن رب الفلق
یا ولد از نطفه صرع از بیضه هم

زنده را آرد برون امرده حق
یعنی آنها را بجا نگذاشتید
میوه ها ازهر قبیل آرد برون
همچو نطفه ز آدمی پاك دید

آورد از دانه بیرون دمدم
آن شفعاء را بسلم با شما
دو بغیر او تولید النجا
تا ز زیح رودتان باشد پناه

از میانهٔ شاخهٔ خشکی دیون
مرده هم از زندهٔ آرد پدید
که شما را اند بدیشان الجا
که بحق از راه شرکت ملحقند

پس شما گردانده گردید ازکجا
بودتان اندر شفاعت از بتان
کرد شب را بر شما آرامگاه
در شکافد تا زند از خاك سر

تا که آن باشد علامت درحساب
این یکست ارصبح آن رب الفلق
غالب و دانا تدبیر و سبب
یا ولد از نطفه صرع از بیضه هم

خاصه در ظلمات بر و بحر نیز
میوه ها ازهر قبیل آرد برون
پس مبین ساختیم آیات خود
همچو نطفه ز آدمی پاك دید

یعنی ای آدم که بود اصل بشر
دو بغیر او تولید النجا
پس بدنیا دادمان چندی سکون
تا ز زیح رودتان باشد پناه

هست آنجا یا که دوزخ یا بهشت
وقتها را سال و مه در انقلاب
بهر ارباب نقه و اهل کیش
هم تسیر مهر و ماه وروزوشب

کاتب وحی ار بود هم شد روا
که رود هم چاره ازکف هم تمیز
میکنم نازل بسودی الله بهفت
بهر قومیکه بدانند ار رشد

اندرآن سختی که شاید گاه فوت
تا نباشید از تودد بی خبر
نفس خود خارج کنید اعمی رها
در لحد پس ماریان سازد درون

غیر حق یعنی که چیزی نارروا
تاچه باشد هر کسی را سرنوشت

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ

واوست کافروفرستاد ار آسمان آبرا پس بیرون آوردیم بآن رستنی همه چیزرا پس بیرون آوردیم ازآن سبزه که برمیآوریم ازآن

حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا

دانه بریکدیگرسوار وازدرخت خرما ازشکوفه‌اش خوشهای نزدیك بهم وبوستانها از انگورها وزیتون وانار شبیه بهم

وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝۹۹ وَ

وناشبیه بهم نگریدشمرش چون بار میاورد ورسیدنش بدرستیکه درآن هرآینه نشانهاست ازبرای گروهی که میگروند و

جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا

گردانیدند ازبرای خدا انباران جن را وآفرید آنهارا وتراشیدند ازبرای او پسران ودختران بدون دانشی منزه است او وبرتر است ازآنچه

يَصِفُونَ ۝۱۰۰ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ

نسبت میدهند بدست آفریننده آسمانها وزمین است کجاباشد مراورافرزندی وباشد مراورا زنی وآفرید همه

شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝۱۰۲ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ

چیزرا واو بهمه چیزی داناست آنست خدا پروردگارتان نیست خدائی مگراو که آفریدگار همه چیزاست پس بپرستیداورا

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ١٠٣ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ١٠٤

واو بر همه چیز کارگذاراست دریابداورا دیدها واو درمیابد دیدهارا واوست باریك بین آگاه

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ١٠٥

بتحقیق آمد شمارا دلیلهای بینش بحش از پروردگارتان پس هر که بینا شد پس باشد برای نفس او وکسیکه کور ماند پس باشد بر خودش ونیستم من بر شما نگهبان

وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ١٠٦ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ

وهمچنین مکرر میاریم آیتهارا وتا مبادا گویند درس خواندی ومرای آنکه ان کسانرا که میدانند بروی آنچه وحی کرده شد سوار

رَبِّكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ١٠٧ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

پروردگارت نیست خدائی مگر او وروی بگردان از شرك آوردگان واگر خواسته بود خدا شرك نیاوردند ونساختیم ترا بر ایشان

حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ١٠٨ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا

نگهبان وستی تو برایشان کارگذار ودشنام ندهید آنرا که میخوانند از غیر خدا پس دشنام دهند خدارا از روی تعدی

بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠٩ وَ

بدون دانشی همچنین آراستیم مرای هر گروهی کردارشان را پس سوی پروردگارشان بازگشت ایشان پس خبر دهد ایشانرا بآنچه بودند که میکردند و

أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ

سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که اگر آید ایشانرا آیتی هر آینه بگروند بآن بگو جز این نیست که آیتها نزد خداست وچه خبر آگاه کرد شمارا

أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ١١٠ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ

که آن آیات چون آنها شان را آمدن خواهد آورد ومیگردانیم دلهاشانرا وچشمهاشانرا همچنانکه نمی باوردند بآن اول بار وواگذاریم ایشان

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١١١ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ

در زیاده رویشان کهسرگردان باشند واگر آنکه فرستاده بودیم بسوی ایشان فرشتگان را وسخن کردندی با ایشان مردگان وجمع آورده بودیم بر ایشان همه

شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ١١٢ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا

چیزی روا گروه گروه نبودند که ایمان آورند مگر آنکه خواسته باشد خدا ولکن بیشتر ایشان نادان میباشند وهمچنین گردانیدیم

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ

از برای هر پیغمبری دشمنی شیطانهای انس وجن میرساند بعضی ازایشان بسوی بعضی آراسته گفتار باطل را از برای فریب واگر

شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ١١٣ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

خواستی پروردگار تو نکردندی آنرا پس واگذار ایشانرا با آنچه افترا میکنند ومایل گردند دلهای آنانکه نمیگروند بآخرت

وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ١١٤ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ

و بپسندند آنرا و تا بکنند آنچه ایشان میکنند کنندگان آیا پس جز خدا را بجویم حکم کننده واوست که فرو فرستاد بشما

الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ١١٥

کتاب را بتفصیل داده شده وآنانکه دادیم ایشانرا کتاب میدانند که آن فرو فرستاده شده است از پروردگارت بحق پس مباش البته از شك آورندگان

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۱۶ وَ اِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ

وتمام شد کلمه پروردگارت راستی وعدالت نیست تبدیل کلمات او و اوست شنوای دانا واگر اطاعت کنی اکثر

مَنْ فِي الْاَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ ۱۱۷ اِنَّ

کسانیرا که درزمین اند گمراه میکنند تورا از راه خدا پیروی نمیکنند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر آنکه بگمان حکم میکنند بدرستیکه

رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۱۱۸ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

پروردگار تو اوست داناتر بهدایت یافتگان پس بخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن

اِنْ كُنْتُمْ بِاٰيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ۱۱۹ وَ مَا لَكُمْ اَلَّا تَاْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا

اگر هستید بایتهای گرویدگان و چیست مر شمارا که نخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن وبتحقیق که بتفصیل داد از برای شما

حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ وَ اِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِاَهْوَآئِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ

آنچه را حرام کرد بر شما مگر آنچه مضطر شدید بدان بدرستیکه بسیاری هر آینه گمراه میکنند بهواهشهای دلهای خود بدرستیکه پروردگار تو اوداناتر است

بِالْمُعْتَدِينَ ۱۲۰ وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا

بتعدی کنندگان و واگذارید بیرون گناه و درونش را بدرستیکه آنهاکه کسب میکنند گناه را زود باشد که جزا داده شوند بآنچه بودند

يَقْتَرِفُونَ ۱۲۱ وَ لَا تَاْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ

که کسب میکردند و مخورید از آنچه یاد کرده نشد نام خدا بر آن وبدرستیکه آن هر آینه فسق است وبدرستیکه شیاطین هر آینه میرسانند

اِلٰى اَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ۱۲۲ اَوَ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنَاهُ وَ

بنهانی بدوستانشان تا مجادله کنند با شما و اگر اطاعت کنید ایشانرا بدرستیکه شما هر آینه باشید مشرکان آیا کسیکه بود مرده پس زنده کردیم او را و کردانیدیم

جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ

از برای او نوری که راه میرود بآن در مردمان چون کسی است که صفت او اینست که در تاریکیهاست بیرون آیندهٔ از آن همچنین آراسته شد

لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۲۳ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ اَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا

از برای کافران آنچه بودند که میکردند و همچنین گردانیدیم در هر قریه بزرگانرا گناهکاران تا مکر کنند در آن

وَ مَا يَمْكُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ۱۲۴

ومکر نمیکنند مگر بخودهاشان و نمی دانند

اوست آنکس که فرستاد از سماک
یا که از ابر آب تا روید زخاک

بس هم آوردیم بیرون مازوی
از نبات و از گیاه از کل شی

آوریم از نخل هم خرما بنان
وار شکوفه و عنبهٔ او بالعنان

باغها از انگور و زیتون و انار
مشتبه بر یکدگرشان برگ و بی بار

یا بهم مانند در شکل و نمود
نی ز روی طعم و نادر وجود

بی مزه بی منفعت تا نارس است
چون رسد خوش در مذاق هر کسست

اندر این باشد نشانها بر نسق
بهر قومی کآورند ایمان بحق

یعنی آن قومیکه گویند از ضلال
شر ز شیطانست و خیر از ذوالجلال

غیر واحد نیست ممکن ناعلی
شر بود محمول از ان گر عاقلی

لاله ها و باغها و افزون نبات
بهر نفعی هست از هیچ النفات

هم برویانیدیم ز یبها ازان
دانه ها زهم نشسته خوشه سان

حوشهای متصل بر یکدگر
که نصب ازوی برد نوع بشر

هم غیر مشتبه بعضی دگر
نی که مانند با هم بالاتر

نگرید آن میوها را در نخست
چون در آیند از شکوفه خرد و سست

انظروا یعنی بدان این دو حال
عبرتی گیرید از نقص و کمال

هم بگردانند اما زان نحس
من خدا را فرقهٔ بسا مطمئن

از غلط گفتند نادان و اهرمن
زان دو فاعل هادیند و راهبر

خلق را دانند شریک حالتش
هر کسی که نیست عقلی لایقش

بهر او بافند هم از ترهات
اوست کو ازنو پدید آرد چنین
آن ولد خواهد که محتاج زنست
این خدا که جامع این وصفها است
پس پرسید آنکه معبودی بجاست
در نمیماند مر او را دیده ها
هم‌بذات خود لطیف است‌وخبیر
زان یکی بارنك بس وبس دقیق
بس بود رازی که آن با یاورت
لیك با او خمه گرگوئی بجاست
لیك با حق گرنگوید نیست غیب
پس رساند درمرادت در بهفت
بشکفی صد بار اگرعهد نخست
یعنی آمد در بصائر آشکار
نعم آن یعنی بود راجع بوی
من رسولم لی نگهبان بر شما
هست تصریف اعتبار ارنقل شی
رهنمشان این بود کآن فخر کماد
پس بگردانیم آنتها براست
آنکسانیکه ندارند اشتباه
نیست این نطق ازبشر آموخته
خارجست از نوع گفتار ایکلام
در پی آنرو که برسوی تووحی
رو بگردان از گروه مشرکین
این منافی لیك با تکلیف بود
مر شما دشمن ندهند از ملا
همچنان کآراستیم از حالشان
اندر این بسیار باشد گفتگو
تا نه پنداریکه جبراست این سر
لیك‌گفت این بی‌ثبات وفانی‌است
وز پی این شی فانی یکفس
وانچه از دنیا نمایند اکتساب
پس چو برگردند بر پروردگار
برخدا سوگند خوردندی بجهد
یا چو آنکه کرد جاری ازحجر
زین قبیل آیات بسند از عیان
خودچه چیرآنکه شمارا کرده‌مار
ما نگردانیم ایشان را فؤاد
از کما لم یؤمنوا به شد یقین
بازشان هشیم برعدوان حویش
ورکه میگفتند با ایشان سخن
هر گره میامد ایشارا پیش
یعنی الا آنکه خواهد کردگار
همچنانکه ای محمدهم در زمان
بعضی ازایشان کنند ازبدسری
جن کند اخبار بر بعضی دانس

بی ز دانائی بین و هم بنات
بی معنی این سموات و زمین
نه کسی‌کوفارغ ازوصف نن است
در یقین پروردگاراو برشماست
بر پرستش مستحق ازماسواست
لیك باید دیده ها را او بجا
ود لطافت نیست هیچ اورابطیر
در امور خلق وهم یار و رفیق
گر بگوئی کوبد ازوحشت سرت
لیك باید بنده را محرم خداست
کوست صاحب رادوهم‌دانای‌غیب
لطفش ایساست ظاهر بنده حفت
بازخون بروی کسی رویارست
بس نشانها نیك از پروردگار
بیند از خود نعم بیش بی بی
تا که بر اعمالتان بدهم جزا
یعنی از حالی بحالی بی بی
گیرد این تعلیم از حبر و یسار
تابداند این‌به ازخلق ازخداست
کاین‌کلام ازحق بود برماسواه
نیل بود شمعی زحق افروخته
داند آنکو باشدش علم و مقام
گشت ازپروردگارت رامروبهی
رأی ایشارا ببینی چون متین
حق بکس‌تکلیف برحدی نمود
آنچه را خواهند از غیر خدا
کاهرا در نظر اعمالشان
کآنعملها از چه رو آراست او
حبر نبود در فعال مقتدر
لدت و بود و وجودش آنست
بستشان آسایش ارباب هوس
بس بود دنیا پرستارا صواب
بدهد ایشارا حبر از سرکار
کآید ایشارا گرایائی بعهد
چشمهای آب موسی سر بسر
بر نمی آرند ایمان مشرکان
کآید آیت گر چنین ازکارساز
تا بران آیات نآرند اعتماد
که ندارند آن جماعت نور دین
تا که در سرگشتگی مانند بیش
مرده‌گان‌آسان‌که خواهندانجمن
در گواهی بر رسول پاك کیش
بهرشان ایمان بعلم استوار
مر تورا هستند افزون دشمنان
وحی یعنی وسوسه بر دیگری
آنچه زایشان باشیاطنند جنس

اوست پاك وبرتر ازآنکش‌صفت
از کجا اوراست فرزند و ولد
آفریده است اوهرانچیزیکه‌هست
نیست معبودی بجزوی برسزا
همچنین‌است اوبهر چیزی وکیل
عقل یعنی‌سوی ذاتش نارساست
تا نو گویم چند معنی از لطیف
میتوانی گفت تا وی راز ها
همچنین با دوستان دلوداد
راز ها باشد که هر نفسی خجل
نشود هم در نهان آوار تو
در دعا ها از ره پیوستگی
بر شما آمد علامت ها پدید
پس‌هرانکس بیندش باآن نظر
وانکه اورا میندید از دوریش
هم ز حکمت می نگردانیم ما
گرچه گویند اهل مکه بی‌ترس
کآن دونبوده بوده‌اند ازاهل‌روم
میکنیم ایسان بیان آیات خود
نیست‌کس‌را ازبشر این‌نطق‌ول
کی بشر را باشد این‌گفتار وسیر
هر عوامی را نباشد اطلاع
باش‌خود بردین توحید ای ودود
ور خدا میخواست هرگزنرانتدا
ما نگردانیده ایم ایج ای خلیل
ناسزا تا هم نگویند ازعناد
ما ربهر هر گروه آراستیم
تا بچشم آن گروه اعمال زشت
نفس و دنیا را خدا از حکمتش
وین بود محسوس بر هر دیدهٔ
بی عقل از مآل و حال آن
چون خدا ربنت فرای عالم‌است
یعنی آنچه میمودند از امور
همچو آیاتیکه حق بر انبیا
یاچوصالح کودرآوردی زسنگ
گو حزاین نبود که اینها بردحق
همچنین نآرند ایمان بررسول
هم بدینسان چشمهاشارا نور
در نخست ایمان بیاوردند چون
میفرستادیم گر ما یك بیك
بهر ایشان ورکه میکردیم جمع
می نبودند آنکه ایمان آورند
لیك ایشان اکثری زین‌جاهلند
ما بگردانیدیم ناسان و پری
وحی القای کلام است از خفا
آن سخنهای بکذب آراسته

مینمایند این چنین بی معرفت
جفت چون هرگز نبودش درسند
هم بود دانا بهر چیز ازالست
آفرینندهٔ هرانچیزی بجا
مر نگهبان یعنی او را درسبل
لیك اوبرعقل‌و دانش رهنماست
جوهر ادراکت از نبودکثیف
که نگوئی هیچ با دمساز ها
گر نگوئی از تو جویند احتراز
ماند از خود بگذراند گر بدل
هم نگهدارد رلطف او راد تو
از تو اورا نیست هرگزخستگی
کآن بد ابواب نصیرت را کلید
بهر خود کرده است تحصیل‌نصر
بهر او باشد زیان کوریش
این چنین آیات خود را جا بجا
خواندهٔ قرآن نو بر تعلیم ودرس
اخذ از ایشان کرده آیات وعلوم
بهر دانایان و ارباب خرد
گفت هر بشنید آن ذاك العجب
تا چه جای آنکه آموزد نغیر
کاین سخن دارد زمخلوق امتناع
نیست غیر ازاو خدائی دروجود
شرك آوردندی ایشان بر خدا
سوی ایشانست نگهبان یا وکیل
بر خدا ورجهل و طغیان وفساد
آن‌عملها شان‌که‌هم خود خواستیم
نیك آید هم بوفق سر نوشت
داده بر چشم خلایق زینتش
نیست عقلت هیچش ازنگزیدهٔ
تا چه باشد در جزا دنبال آن
عالم آرا همچنین بر آدم است
اندر و نیك آزمای باید ظهور
داد چون احیای موتی بر ملا
ناقه را از بهر قومش بیدرنگ
باشد از خواهد نماید بر فرق
حق براین داناست فی هرقبول
در رسد کز نوردین کردندکور
عاقبت نآرند هم قوم جرون
بهر دعوت سوی ایشان ازملك
هرچه کآید نام او برنطق‌وسمع
جزکه حق خواهد مرآنرادرپسند
وز اراده و امر باری غافلند
دشمنان از بهر هر پیغمبری
یا که حق یا باطل این‌باشد بجا
از اناطیل و فریبی خاسته

خواست ورایشان پروردگار
می کردندی عداوت اکثار
پس تو نگذار آن گروه بیفروغ
واچه می ماند برهم از دروغ

تا بگردانند قلب آنکسان
که به بر آخر بود ایشان
واکه پسندند آنرا بهر خود
واکه کسب آن کند ادبرشد

ور شما فرمان برید ایمؤمنان
زان شیاطین موسوس در نهان
اندر استحلال آنچه شد حرام
پس شما باشید مشرك لا کلام

آنکه باشد مرده آیا در ضلال
یا بکفر و جهل و نقصان و وبال
زنده پس کردیم اورا در طهور
از ره اسلام و عقل و علم و نور

نور از برهان بر او دادیم نیر
تا دهد حق و باطل را تمیز
میرود تا آن میان مردمان
بر طریق راست بر امن و امان

همچوآنکوماند برظلمات جهل
هم برون آینده زان نبود بسهل
آن چنان کایمان بقلب مؤمنان
یافت زینت نی توهم نی گمان

کافرانرا همچنین آراسته
گشت دردل آنچه نفس آن خواسته
میکند آنچه از عادت بر صنم
وین مزین نیست جز ابلیس هم

سجدهٔ اصنام باشد حکم عام
بر هرانکس کو پرستد نفس خام
خود پرستی زد اهل معرفت
بدتراست ازبت پرستی درصفت

شرك اعظم این بود گر مدرکی
نو گریزان و گریز از مشرکی
نفس دون را هر کجا یابی بکش
دست و پایش را ببر با تیغ هش

بتکراست اوهم بت وهم بت پرست
بشکن اوراهم بکش چوآری بدست
صد هزاران راه دارد در فنون
هردم آید با تو از راهی برون

نر رهی آید که بیند هر شیش
حوشان ازمن که تازی اریش
چون رسی بشناسیش برجای خود
گیری از وی جمله وکالای خود

پس کمی با ذوالفقارش ریزریز
گر باشی سست و بدل درتقیر
یکرهش را با تو گویم دار حلم
چون درآید ازطریق دن و علم

افکند صدگونه آشوب و جدل
که شود هم عقل فاسد هم عمل
تا رسد کار ار سجهای درشت
برفصیحتها و فحش وچوب و مشت

چونکه گوئیش این فصیحت بودو ننگ
علم را برهان بکارآید به چنگ
کیه وجنگ و خصومت علم نیست
شأن عالم جز سکوت وحلم نیست

گوید این بحث از بی دین بود وحق
گر بمیکردم غلط میشد ورق
مشتبه میگشت مطلب بر عوام
پس بجا بود این تعارض درکلام

نفس خود بین بانکرد آن فعل شوم
شد بحمدالله مرد میدان علوم
مابقی را جمله میکن زین قیاس
گرکه باشی نکته دان ورمز شناس

گفت دان هرجا بیابی مشرکی
در زمانش سر بسر گر سالکی
تو زآیت لفظ آنرا خواندهٔ
لیك بار از فهم معنی ماندهٔ

ایقدر گفتیم بهر امتیاز
گشت باید جانب تفسیر یاد
در زمین مکه ارهر دین وکیش
آفریدستیم ما در هر دهی

از اکابر مجرمان کارهی
هست تخصیص اکابر بهر آن
کافرینند ایشان بفعل از مردمان
یعنی آسان کافریدیم این چنین

در زمین مکه از مجرمین
عاقبت شد کار ایشان منتهی
برفساد و مکر و ظلم و گمرهی
مکرشان باحق وخلقست آنطریق

مردمان را یاد دارند از طریق
مکر جز بر صاحب سالایقش
لیك شاعر هستند از بد پسند
کی شود راجع رحکم سابقش

وَ اِذَا جَآءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰى نُؤْتٰى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللّٰهِ اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

وچون آید ایشانرا آیتی گویند هرگز نگرویم تا آنکه داده شویم مانند آنچه داده شد برسولان خدا خدا داناتر است که کجا مگرداند رسالتش را

سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ١٢٥ فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ

زود باشد که برسد آنانرا که گناه کردند حواری نزد خدا وعذابی سخت بسبب بودنشان که مکر میکردند پس کسیکه بخواهد خدا

اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ

که راه نماید اورا میکشاید سینه اورا از برای اسلام و کسی را که بخواهد که اضلال کند اورا میگرداند سینه اورا تنگ بسیار تنگ گویا بالا میرود

فِي السَّمَآءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ١٢٦ وَ هٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ

در آسمان همچنین میگرداند خدا عذابرا بر آنانکه نمی گروند وایست راه پروردگار تو که راست است بحقیقت

فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٢٧ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٨

تفصیل دادیم آیتهارا برای گروهیکه پند میپذیرند ادر برای ایشانست سرای سلامت نزد پروردگارشان واو ولی ایشاست بآنچه هستند که میکنند

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ وَ قَالَ اَوْلِيَآؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ

وروزیکه حشر کند ایشانرا همه ای گروه جن بحقیقت بسار گردانیدید از آدمان وگفتند دوستانشان از آدمیان

رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنَا اَجَلَنَا الَّذِي اَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوٰىكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا اِلَّا

پروردگارما برخوردار شدند برخی از ما ببرخی ورسیدیم ما باجلمان که تعیین کردی از برای ما گفت آتش مسکن شماست جاودانیان در آن مگر

مَا شَآءَ اللّٰهُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٢٩ وَكَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظّٰالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٣٠

آنچه خواست خدا بدرستیکه پروردگار تو درست کردار دانا است و همچنین صاحب اختیار میگردانیم برخی از ستمکاران را بر برخی بسبب آنچه هستند که کسب میکردند

يٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقٰآءَ

ای گروه جن و انس آیا نیامد شما را رسولانی حدار شما که میخواندند بر شما آیتهای مرا و بیم میدهند شما را از رسیدن

يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلٰى اَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ

روزتان این بود گفتند گواهی دادیم بر خودهامان و فریب داد ایشان را زندگانی دنیا و گواهی دادند بر خودهاشان که ایشان

كَانُوا كٰافِرِينَ ١٣١ ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَاَهْلُهَا غٰافِلُونَ ١٣٢ وَلِكُلٍّ

بودند کافران آن از اینست که نیست پروردگارت هلاک کننده اهل قریها را ستم و اهلشان باشند غافلان و از برای هریك

دَرَجٰاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ١٣٣ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ اِنْ يَشَأْ

مراتبی است از آنچه کردند و نیست پروردگارت غافل از آنچه میکنند و پروردگارت بسیار صاحب رحمت است اگر خواهد

يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مٰا يَشٰآءُ كَمٰا اَنْشَاَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ١٣٤ اِنَّ مٰا

ببرد شما را و جانشین میگرداند از بعد شما آنچه را خواهد همچنانکه پدید آورد شما را از فرزندان جمعی دیگر بدرستیکه آنچه

تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمٰا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ١٣٥ قُلْ يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكٰانَتِكُمْ اِنِّي عٰامِلٌ فَسَوْفَ

وعده کرده شده اید هر آینه آینده است و نیستید شما عاجز کنندگان بگو ای قوم من کار کنید بر وفق توانائی خود بدرستیکه من عمل کننده ام پس زود باشد

تَعْلَمُونَ ١٣٦ مَنْ تَكُونُ لَهُ عٰاقِبَةُ الدّٰارِ اِنَّهُ لٰا يُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ ١٣٧ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَاَ مِنَ

که بداند کسرا که میباشد مر او را عاقبت آسرای بدرستیکه رستگار نمیشوند ستمکاران و گردانیدند برای خدا از آنچه آفرید از

الْحَرْثِ وَالْاَنْعٰامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَهٰذَا لِشُرَكٰآئِنَا فَمٰا كٰانَ لِشُرَكٰآئِهِمْ فَلٰا

کشت و شتر و گاو و گوسفند بهره پس گفتند این از برای خدا است بگمان فاسدشان و این از برای انبازان ماست پس آنچه باشد از برای انبازانشان پس

يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ وَمٰا كٰانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ اِلٰى شُرَكٰآئِهِمْ سٰآءَ مٰا يَحْكُمُونَ ١٣٨ وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ

نمیرسد بخدا و آنچه باشد از برای خدا پس آن میرسد بانبازان ایشان بد است آنچه حکم میکنند و همچنین آراسته دادند

لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ اَوْلٰادِهِمْ شُرَكٰآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شٰآءَ

از برای بسیاری از مشرکان کشتن اولادشان را انبازانشان تا هلاک سازند ایشان را و ملتبس گردانند بر ایشان دینشان را و اگر خواسته بود

اللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمٰا يَفْتَرُونَ ١٣٩ وَقَالُوا هٰذِهِ اَنْعٰامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لٰا يَطْعَمُهٰا اِلّٰا مَنْ

خدا نمیکردند آرایش را گذار ایشان را با آنچه میبندند دروغ و گفتند این شتر و گاو و گوسفند و کشتی است که حرام است نمیخورند آنها را مگر کسیکه

نَشٰآءُ بِزَعْمِهِمْ وَاَنْعٰامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهٰا وَاَنْعٰامٌ لٰا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرٰآءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ

میخواهیم بگمان فاسدشان و شتر و گاو و گوسفند که حرام گردانیده شد پشتهاشان و شتر و گاو و گوسفندیست که یاد نمیکنند نام خدا را بر آنها دروغ بستنی بر او زود باشد که

بِمٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ ١٤٠ وَقَالُوا مٰا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعٰامِ خٰالِصَةٌ لِذُكُورِنٰا وَمُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوٰاجِنٰا

جزا دهد ایشان را بسبب بودشان که افترا میکردند و گفتند آنچه در شکم این شتر و گاو و گوسفند است خالص از برای مردان ما است و حرام است بر جفتهای ما

وَ اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَ كَآءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٤١ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

واگر باشد مردار پس ایشان در آن انبازانند زود باشد جزا دهدایشان را بواوصفشان را اندر سخن که او حکیم داناست بتحقیق زیان کردند آنانکه

قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ اِفْتِرَآءً عَلَي اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا

کشتند اولادشانرا بکم خردی بدون دانش وحرام گردانیدند آنچه روزی کردشان خدا ازراه دروغ بستن بر خدا بدرستیکه گمراه شدند و

كَانُوا مُهْتَدِينَ ١٤٢

نبودند هدایت یافتگان

چون بر ایشان آیتی آید چنین
حقتعالی خود براین داناتراست
این نه برمالست وجاه و نی بسن
خواری و رسوائی از نزد خدا
پس هرانکس را که میخواهدخدا
وانکه‌را خواهد که نگدارد فرو
سخت آید قول حقش از عما
همچنین سازد مسلط حق براو
بلکه اوچون ازحق آرد اعتراض
ور نخواهی دوهدایت بد شود
ما بیان کردیم آیت ها تمام
اندرآن باشند در امن و امان
یاد کن روزیکه محشور این رمه
پس بدیوان آید اسرارکردگار
می بگوید اولیاشان از بشر
حن ز آدم آدم از حن منتفع
وازمان نعث باشد یا که موت
گوید آتش جاودان جای شماست
همچنین بر بعضی از اهل ستم
حق چوراضی باشد ازقومی کثیر
تا که ایشانرا بر اعمال قبیح
ره‌غلط رفت ارکه شاهی‌راه دان
ای گروه جن و انس اندر سئل
ان لقاء یومکم هذا بیام
غره ایشانرا حیوة دنیوی
پس گواهی بر نفوس خوددهند
نیست مهلك برقری پروردگار
حجتش تا بر کسی ناید تمام
زاهل تکلیف ارغنی یابینواست
هم بود پروردگاروت بی نیاز
تا که گردد موجب تجلیلشان
وانکه‌را خواهد نماید جانشین
که شما هستید آنها را نتاج
غیرازین نبود بهرچه ازرب دین
گوکنید ای قوم هرکاریکه آن
زانکه منهم عاملم اندر یقین

از حسد گویند ناریم از یقین
برسالت تاچه نفسی درخوراست
بلکه‌خواهد عقل وقلب مطمئن
هم عذابی سخت ران کر و ربا
که نماید ره مر او را بر هدی
پس بگرداند هم از ایتاش رو
که رود خواهد تو گوئی برسما
رجس یعنی لعنت و ریح دو تو
حق کند اورا مدد در اقتباس
بر تو ابواب هدایت سد شود
پند ناگیرند بروی خاص و عام
از حوادث وز بصاریف زمان
زاس وحن گردند درموقف همه
بر قد استکثرتم اعنی بشمار
که بفرماش بدند از پا و سر
بر مراد خود ندیدی مجمع
اعترافست این برآنچه گشته فوت
حرکه‌خواهدحقتعالی آنچه‌خواست
ما مسلط بعض را سازیم هم
بهرشان اخبار را سازد امیر
هم جزا باشد بتعدیب صریح
آن مدان ازشه ز شاهنشاه دان
بر شما آیا رحق نآمد رسل
بود رین روز مهول وزین قیام
کرده بد کز نفسشان بد پیروی
که بدند از کافران بد پسند
زان ستمها که نمایند آشکار
از ره تبلیغ و احکام و کلام
هر کسی را در عملها رتبهاست
از عبادت های خلقان جمله بار
نی که خواهد نفعی از تکمیلشان
بر شما بعد از شما اندر زمین
بس بود حق برشما بی‌احتیاج
وعده نداده مشوید آمد یقین
بر شما ممکن بود اندر مکان
در شکیبائی و در ترویج دین

ما باین ایمان مگر نیاید شما
هم بران شایسته تر داند ورا
رود باشد که رسد بر آنکسان
ازره مکری که کردند آنکسان
شرح صدر اورا دهد بر متصل
سینه اشرا تنك سازد آنچنان
خواهد اعمی تا گریزد در زمن
نی که حق مانع بود اورا بحال
چون زحق خواهی‌هدایت یارشد
راست‌باشد وین‌ره ازپروردگار
این صراطیشانرا سلامت خانه‌ایست
او ولی است آنکسانرا دردوکون
یعنی اعضا وقوی وارکان‌ووهم
یافتید از از اسبابرا گز شقاق
ربنا اسمعنا بعض بعصینا
ما به آنوقتی رسیدیم ای خدا
یعنی از شیطان و اتباع هوی
باشد آن پروردگارت بس‌حکیم
بر سرای آنچه کردند اکتساب
ور نباشد راضی از اشرارشان
زانکه حق‌باشد مقلب برقلوب
گفت‌حیدرترك معروف ارکنید
بر شما خواندند آیات و کتاب
در جواب آیند ایشان کاعتراف
شدفراموش آنگهانشان موت‌ونشر
شانی ارسال رسولان ازخداست
وانگهی باشد عافل آن فرق
نه کسی گردد مؤاخذ زاوبقهر
نیست وان پروردگارت بیخبر
بر خلایق ذات اونورحمت است
ان یشأ یذهبکم ارخواهد برد
همچنانکه کردتان اندر اثر
لیك ابقای بشما سلطان خود
هم شما عاجزکنندهٔ حق نه اید
آنچه یعنی در تمکن هستتان
کرد خواهم آنچه بتوانم بکار

مثل آنچه داده شد بر انبیا
در رسالت خاص گرداند ورا
که بکمر ایشان شدند الحجرمان
از عناد و بد دلی تا مؤمنان
هم بر اسلامش گشاید باب دل
که گشایش را در او بود زمان
سوی گردون راستماع آن سخن
تا شود برهان حسی در فعال
منمایند او ترا بی شك مدد
نیست دروی اعوجاج واضطرار
وز مکاره نزد حق کاشانه ایست
آنچه کردند ازعمل هم یاروعون
داند این دانندهٔ با عقل و فهم
بر شما باشند تابع در سیاق
زین گره بودیم برخور دار ما
که مقرر کرده بودی بهر ما
آنچه طاعت کرده اند واقتدی
هم بحال اس و وضع حن علیم
از معاصی ور مناهی بی حساب
سویشان سازد مسلط بر نشان
خاصه‌برقلب ملوك ازرشت‌وخوب
بر شما گردد مسلط هر پلید
ستمان دادند از حشرو حساب
همسمان برنفس‌خویش اندرخلاف
یادشان آورد هول روز حشر
ذلك ان لم یکن ربك بجاست
سویشان تا رفته پیغمبر ز حق
نه هلاك اناهل ده یا اهل شهر
از فعال اهل خیر و اهل شر
محض‌رحمت امراو بر طاعت است
او شما را یعنی آسان کاورد
ظاهر از ذریهٔ قومی دگر
میکند محض ترحم در نمود
در فرار از قادر مطلق نه اید
آن عمل آید بکمر از دستتان
بحث واقبال از دهد پروردگار

زود باشد پس که نادانید بار
آنکه هست اورا ز عون بیباز
داد عقلی نی سرای آب وگل
آخر نیکو و حال معتدل

زانکه ظالم نیست هرگز رستگار
باش تا گلها پدید آید زخار
می نگردانند از بهر خدا
آنچه را او آفریده است ازعطا

یعنی انعام و حرث آن ابلهان
بهره دادی بر خدا و بر بیان
رعمشان بود اینکه تا بدهند سهم
بر خدا و برشریکان نی ز فهم

می بگفتند اینست مر حقرا نصیب
وین بود حق شریکان از حساب
آن نصیبی که شریکانرا بود
پس نخواهد برخدا هرگز رسد

واینکه باشد مرخدا را بهره او
بر شریکان میرسد می گفتگو
لاجرم بهر شریکان یکسر
بهره بر نداشتند از ما حضر

حق بود یعنی توانگر درنسیج
حاجتش نبود بمال خلق هیچ
وین شریکانیکه ارجوبندو سنگ
پس ضعیفند و فقیرو دست تنگ

حکم ایشان سر بسر اندر قسمت است
کی خدا را باخلایق شرکت است
همچنین آراسته دیو لعین
بر کثیری از گروه مشرکین

قتل اولاداست قصدار آنکه سهل
آن شریکانیکه دیوند ودغل
دخترانرا می بکشتندی ز جهل
کشش دختر روا میداشتند

بهرخویش آن یك میپنداشتند
دختررا زنده اندر گورشان
بهرخویش آن یك میپنداشتند
بود سر شایع خود این فعل شنیع

اندر اعراب ارشریف وارروضیع
طفل خود کشتندی از بهر بیان
تا نرند از راهشان زاهل شوم
دینشان پوشند بر لبس رسوم

داشتندی بارشان بر آن ستم
پس مرایشانرا بحال خودگذار
راچه رسد افتری برگردگار
کس نبخشد هم نباید خورد اران

کس بکشی داد بر ایشان ستم
چارپایانرا حرامست از سوار
جرکه ماخواهیم وندهیم از عیان
سنتش دادند بر حق ز امرا

کس شود یا بر نهد بر پشت بار
حالص است و خاص بر مردان ما
رود یابند از دروغ خود جزا
رود ایشان را دهد پاداش حق

هم محرم بحر ارواح و نسا
در زیان ماندند وگم کردند ره
وصف کردند آنچه برکذب آن ورق
دخترانرا بعضی اعراب ازغرور

آنکه فرزندان بکشتند از سفه
یا ترس آنکه بایدشان جهار
زنده مکردند بر نا حق نگور
ساختند آنرا حرام از نارروا

داد وقت شوهر از هر چیز بار
هم نباشد آن گروه ازمهتدین
که برایشان کرده اند روزی خدا
اندر آئین صواب و راه دین

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ

واوست که پدید آورد بستانهارا بردارست انداختها ودرخت خرما واو کشت را مختلف ثمر خورد نی اووزیتون

وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا

وانار را شبیه بهم وناشبیه بهم بخورید ازثمرش چون بدهد وبدهید حقش را روز دروبدنش واسراف مکنید

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ١٤١ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

بدرستیکه او دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا واز شتر وگاو وگوسفند بار بردار وفرشی بخورید آنچه روزی کرد شمارا خدا وپیروی مکنید

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٤٢ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

گامهای شیطانرا بدرستیکه او مر شمارا دشمنی آشکاراست هشت جفت از میش دو واز گوسفند برینه

قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ

بگو آیا آن دو نررا حرام گردانید یا آن دو ماده را یا آنچه را مشتمل باشد براو رحمهای آن دو ماده خبر دهید مرا بدانش اگر هستید

صَادِقِينَ ١٤٣ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا

راست گویان واز شتر دو و از گاو دو بگو آیا آن دو نررا حرام گردانید یا دو ماده را یا آنچه را

اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى

مشتمل باشد بر آن رحمهای دو ماده آیا بودید حاضران چون وصیت کرد شمارا خدا باین پس کیست ستمکارتر از آنکه بست

عَلَى اللهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٤٦ قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا

بر خدا بدروغ راتا گمراه کند مردم رابدون دانش بدرستیکه خدا راه نمیاید گروه ستمکاران را بگو نمی یابم درآنچه

أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ

وحی کرده شد بمن حرام شده برخورنده که میخورد آنرا مگر آنکه بوده باشد مردار یاخون ریخته شده یاگوشت خوك پس بدرستیکه

رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤٧ وَعَلَى

آن پلیداست یافسقی که نام برده شده از برای غیر خدا بآن پس کسیکه مضطر شد غیر باغی و نه تجاوز کننده پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزنده مهربانست و بر

الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ

آنانیکه یهود شدند حرام کردیم هر صاحب ناخنی را وازگاو وگوسفند حرام کردیم برایشان پیه‌های اندورا مگر آنچه را برداشت

ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ١٤٨ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

پشتهاشان یارودها یاآنچه آمیخته باشد باستخوان آن حرام دادیم ایشان را بسبب طلمشان و بدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم پس اگر تکذیب کنند ترا

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١٤٩ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

پس بگو پروردگار شما صاحب رحمت وسیع است ونارداشته میشود عذابش از گروه گناهکاران زودباشد که بگویند آنان که شرك آوردند

لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى

که اگر خواسته بود خدا شرك نیاوردیم ما و نه پدران ما و نه حرام میکردیم هیچ چیزرا همچنین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان تا

ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ١٥٠

چشیدند عقوبات ما را بگو آیا هست نزدشما هیچ علمی پس بیرون آورید آنرا برای ما پیروی نمیکنید مگر گمان را و نیستید شما مگر آنکه گمان کار میکنید

اوست آنکس که پدید آورد بر
یا اداچه کشته اند آن تا شکوه
مختلف گیرند تا از وی ثمر
همچنین زیتون و رمان نارها
ترش بعضی حلو بعضی تا لعان
حق آن بدهید هم یوم الحصاد
یعنی از زور در وحق فقیر
هم ز انعام آنچه میباشد حمول
چار پایان بزرگند آن حمول
می نگردانید آن نرخود حرام
از فعال جاهلیت بگذرید
بر ندارید ازپیش گامی بکار
هشت یعنی چار ماده چار نر
کو دو نرکه کبش وتیس آمد تمام
یعنی آنچه ازماده و نر در رحم
همچنین ازگاووازاشتر دوزوج
دررحم یا هرچه ازماده است ونر
هست انکار اینکه آن رب الانام
بهرفهم حلّ وحرمت نیست راه

وسمانها بر داتگور و ثمر
یاکه خودرسمه است اندردشت و کوه
بهرا کل ارطعم و برنگ وابر
که بهم مانند در آثار ها
همچنین بعضی میان این و آن
صدقه یعنی بر فقیران از عباد
کی خدا اززرع حبی نکشمیر
واچه باشد وش برصاحب عقول
همچوگاو واشتر از روی قبول
هم کبید الدلحمشان زرق و طعام
روزی حقرا تحلیت خورند
کاو شمارا دشمنی هست آشکار
در حولند و دو وش اندر ثمر
حقتعالی بر شما کرده حرام
هست بچه و مغزرا اندر مهم
آفرید او کزیم اشا کرد موح
این دو را یعنی زاشتر یا بقر
کرده باشد بهرکس وقتی حرام
جز بکشف وسمع صادق از اله

آنچه شد برداشته از تا کها
آفریده نحل و زرع اندروجوب
زان حبوب اعنی فراوان چیزها
هست یعنی طعم و برنگش مثل هم
زان درختان چون شود پیدا ثمر
اینست تأکیدی مؤکد هم شنو
مگذرید از حد خود هم درعطا
شعروپشمش گردد اعنی دربسد
واچه کوچك باشد آنرا فرش خوان
آنچه را حق کرده روزی برشما
تابع خطوات شیطان شد تمام
هشت زوج اراشتروبزگاوومیش
ضأن اثنین است میش پشم دار
یا که نعجه ومعزکان دوماده اند
نك بدانائی خبر بدهید راست
زین دوکو کرده است حق برراحرام
حاصل این کزچار جنس باثمر
هیچ حاضر بوده اید آیا شما
بر نبیّ چون شما می نگروید

واچه افتاده بروی خاکها
زرع یعنی کش ثمر باشد حبوب
میوان یخت از ره تمیز ها
یا به نا هم مشتبه درکیف و کم
هم خورید ازآن ثمرها بی ضرر
که مکن برصدقه تأخیر اردرو
که ندارد دوست مسرفرا خدا
بهرفرش آن مسیح چون گوسفند
هست این تحقیق هم دوراز بیان
چون کنید آنرا حرام ازناروا
آنکه کرد ازخود حلالی راحرام
آفرید ازماده و نرهاش خویش
معز اثنین آن بزینه زان چهار
یا دوجنسی کز رحم نهاده اند
راست گوئیدار که تحریم ازخداست
برشما یا ماده را در هر مقام
ماده و نر ورجیشان سر بسر
چونکه برتحریم شد امر ازخدا
پس نواند ازفحا حکمی شنید

ورکه اینها باشد ازکشف وشهود
آمد از روی تعرض برسول
گفت او تحریم آنها باطل است
کیست ظالمتر ازانکس کافترا
راه نماید خدا بر ظالمان
گو نمیابم بقرآن واچه وحی
یاکه لحم خوك کان باشد پلید
وقت ذبحش غیرحق آوار ها
یعنی اردر اکل میته مضطراست
اکل آن باشد رفقر و عسری
هم بر آنها که یهودند از امام
هم زگاوو گوسفند از هرکدام
آنچه آن بریشت وپهلوملصق است
او بود بر معنی و آواز کلام
هست این تحریم درهر دورشان
همچنین گویند ارباب بیان
حقتعالی کرد دان استم حرام
لیکه فصل محض باشد بر عباد
بر فقیران چونکه نگرفتند تنگ
حق بدفع آشی انددوخته
این بود آثار لطفش بر فقیر
از پی اطفال آن یار از شما
مادر اخباریم گفت از صادقان
پس بایشان گو بود رب شما
بأس او هرگز نخواهدگشت رد
گرخدا منخواست ما و آباء ما
این سخن جبر است وشرحش سرسر
یا که تکلیفی کند در صورتی
همچنانکه سعی در تکذیب تو
آنکسانکه بوده رایشان بیشتر
گو بر ایشان هیچ در رد شما
پس شما طاهر کنید آرا کنون
نیستند الا که گوئید افتری
نیستم مایل که در تفسیر من
می نیندارم که دارد حاصلی

می بگوئید آن مکاشف خودکه بود
عوف بن مالك به بروجه قبول
از خدا و از شهود کاملست
سدد اندر حل و حرمت بر خدا
که بر او ندند کدبی آنچنان
شد بمن چیزی حرام ارامر و نهی
یا بفسقی باشد ارچیزی پدید
باز بر دارند آن خود ساز ها
قدرحاجت را بخوردچون درخوراست
نی که از روی ستم یا لدتی
ذی طفر گردید دامن ماحرام
شحمشان کردیم بر ایشان حرام
یا برامعا حارج از نهی حق است
چربی امعاست هم یعنی حرام
همچنین پاداش طلم و جورشان
پادشاهانی ز اسرائیلیان
بهر ایشان آنچه شد ذکرش تمام
هر زمانی هم بوفق عدل و داد
وان سبب برقهرحق شد بیدرنگ
که شود زاوصد جحیم امروحه
تا نباشی بر فقیران سخت گیر
منع لدتها کنم اندر حرا
در حلال و در حرام ازهرنشان
رحمتش واسع بکل ماسوی
از گروه مجرمان در فعل بد
شرك نآوردیم هرگز بر خدا
گشت مذکور ارکه داری در نظر
که نداند نیست او را قدرتی
میکند این قوم بر مکر او
کرده تکذیب اورسل زین بیشتر
هست آیا امر معلومی بجا
نزد حجت آورید آنرا برون
هم دروغی بس هویدا بر خدا
اعتراضی کس نماید در سخن
اینکه آید در تخاصم ناقلی
اینقدر دان هیچ اگر با مدرکی

کرده کی پیغمبری آنرا حرام
گفت کردی تو حلال اندر مقام
آنچه کردند آن پدرهاتان حرام
مردمان را تا نماید گمره او
مشرکان گفتند انعام از حرام
برخوردند که خورد زان طعمه‌هم
یعنی ارحوان پاکی را عیان
پس اگر بیچارهٔ را شد ضرور
تا شود سد رمق زان نی زیاد
پس بود پروردگار آمرزگار
یعنی از هر جانور کاندرطهور
شحمشان یه دروست از نشان
عطف باشد یا حوایا نی شحوم
آنچه یا با استخوان آمیخته
همچو قبل امعا و اکل ربا
از فقیران منع کردند از غرور
این نباشد حکم عقل اینجا بایست
ورکه هم باشد جزای آن عمل
چونکه درویش ازغنی سوزد دلش
بهر ایشان کرد آن اشیا حرام
گفت حق گردید چون منع از حلال
تا بهم باشید یکسان در خورش
پس نماید از که تکذیب یهود
گر دهد مهلت شمارا در عذاب
زود باشد گر طریق اعتذار
هم نمکردیم چیزی را حرام
کی عمی مقدر بر عاجزی
یا شود او را در افعال معین
که نکرده منع مارا از قدم
تا چشیدند آن عذابکه سزا
که بدان آرند برهانی صریح
پیروی اندر مقال خویشتن
گرکه گویم شرح طن بر اهل‌هوش
زین گذشتم کو نیاید در جدال
جای خود در رد ارباب عقول
نیست از طنت ثمر درمسلکی

یا مرهن کی شد ازعقلی تمام
آنچه کردند آن پدرهامان حرام
می نگردد آن محرم بر انام
بی زعلم و داشی در جستجو
نیست برکس پس حرام آمدکدام
حرکه باشد مبته یاء مسفوح دم
کشته باشدش بفسقی جاهلان
بهرحفظ جان خود زان نیستدور
وان بود بر غیر باغ و غیر عاد
هم رحیم و مهربان برمیته‌خوار
تا خسبش از سباع و از طیور
حزکه جسیده بود بر پشتشان
شد حرام اعنی برایشان دررسوم
بر حرام است ایبهمه انگیخته
خوردن اموال مردم بر جفا
اکل لحم وشحم آن جمله طیور
نهی شرعی ازپی پاداش نیست
هست آن هم فصل دیگر درمحل
آتش اندادند بکشت و حاصلش
تا که گردد سهل تر کار عوام
آن فقیران را شد آتش انحصال
هم دهد برعدلشان حق پرورش
زانچه کردم برتووحی اندر حدود
نیست در امهالش اهمال ازعقاب
مشرکان گویند بعد از اضطرار
شرك وتحریم است یعنی زاوتمام
میکند جبر از بداش فنایزی
پس باو گوید چرا کردی چنین
هیچ ازتحریم وشرك آن ذوالکرم
بود در تکذیب ایشانرا دما
درکلام خویش وان باشد صحیح
مرشمارا نیست غیرازوهم و ظن
مر اصولی سخت آید در خروش
آنکه دوراست ازبساط اهل‌حال
لازم و واجب بود علم اصول

قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰىكُمْ اَجْمَعِينَ ۱۵۱ قُلْ هَلُمَّ شُهَدٰاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ اَنَّ اللّٰهَ

بگویس مرخدارا است حجت بالغ یعنی دلیل تمام پس اگر خواسته بودخداهر آینه هدایت کرده بودشمارا همه نگویاورید گواها مارا آنانکه گواهی میدهند که خدا

حَرَّمَ هٰذٰا فَاِنْ شَهِدُوا فَلٰا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلٰا تَتَّبِعْ اَهْوٰاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيٰاتِنا وَالَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ

حرام کرده این را پس اگر شهادت دادند پس گواهی مده بایشان و پیروی مکن خواهشهای آنارا که تکذیب کردند آیتهای مارا وآنهاکه نمیگروند

بِالْاٰخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ۱۵۲ قُلْ تَعٰالَوْا اَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلّٰا تُشْرِكُوا

باخرت وایشان بپروردگارشان برابر میکنند بتانرا بگو بیائید بخوانم آنچه حرام کرد پروردگارتان برشما که شریك مسازید

بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ اِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا

هاو چیزی‌را وبوالدین خوبی کردن ومکشید فرزندانتانرا از ترس ماروزی میدهیم شمارا وایشانرا وپیرامون مگردید

الْفَوَاحِشَ مَاظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ

کارهای بدرا آنچه ظاهر باشد ازآن وآنچه باطن باشد ومکشید نفسی راکه حرام کرداند خدا مگر بحق آن وصیت کرد شمارا

بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۱۵۲ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا

بآن باشد که شما دریابید بعقل وپیرامون مگردید مال یتیمرا مگر بآنچه آن بهتراست تا برسد بقوتش وتمام دهید

الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا وَ اِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى وَ

پیمانه وبرابرورا بعدالت تکلیف نمیکنیم نفسی رامگر بقدر طاقتش وچون بگویید پس عدالت کنید واگرچه باشد صاحب قرابت و

بِعَهْدِ اللّٰهِ اَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۱۵۲ وَ اَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ

بعهد خدا وفا کنید این است که وصیت کرد شمارا باشد که شما پند گیرید وآنکه این راه بیست راست پس پیروی کنید

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۵۵ ثُمَّ اٰتَيْنَا مُوسَى

آنراو پیروی مکنید راهها را پس جدا کرداند شمارا از راهش اینست که وصیت کرد شمارا آن باشد که شما پرهیزید پس دادیم موسی‌را

الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي اَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

کتاب برای تمامی بر کسیکه خوبی کرد وبرای تفصیل مرهمه چیزرا وبرای هدایت ورحمت باشد که ایشان بلقاء پروردگارشان

يُؤْمِنُونَ ۱۵۶ وَ هٰذَا كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۱۵۷ اَنْ تَقُولُوا اِنَّمَا اُنْزِلَ

ایمان آرند واین قرآن کتابیست که فرو فرستادیم مبارك پس پیروی کنید آنرا وپرهیزید باشد که شما رحم کرده شوید که مبادا گوئید فرو فرستاده شد

الْكِتَابُ عَلٰى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ اِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ۱۵۸ اَوْ تَقُولُوا لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ عَلَيْنَا

کتاب مگر بر دوطایفه پیش ازما وبدرستیکه هستیم ازخواندنشان هرآینه بیخبران یا گوئید اگر آنکه فرو فرستاده شده بودبرما

الْكِتَابُ لَكُنَّا اَهْدٰى مِنْهُمْ

کتاب هرآینه بودیم هدایت یافته‌تر ازایشان

گو خدا بالغ بود بس حجتش — عقل عاجز ماند اندر صحتش
کس بپیش نور خورشید اندکی — شمع نآرد تا چه جای کرمکی
پس شمارا خواست گر راه راست — جمله‌را بنمود راه ازهرچه خواست
گو بیارید آن گواهانرا شما — که گواهند اندر این تحریمها
پس بمانند ار گواهی مشرکین — نهر صدق مدعای خود چنین
گر شوی تسلیم در گفتارشان — گشتهٔ اندر گواهی یارشان
کن نه بر اهواء ایشان پیروی — که بگذیرند آیات قوی
حکم این عام است بر کل انام — یعنی ای خلق جهان ازخاص و عام
بس بود کادم هوای نفس خویش — مذهب خود سازد و هم‌دین و کیش
گو بیائید ای گره تا من تمام — حوام آنچه الحق شمارا شد حرام
وان دوتالی باشد این را بالیقین — وان نشد منسوخ اندرهیچ دین
ایکه باحق هیچ شیئی راشریك — نآورید این مرشما را هست نیك
نه کشید اولاد خود را زاحتاج — تا کنید ار فقر و درویشی علاج

پیش آن حجت دلایل باطل است — تا چه جای طن که سر باقایل است
حق بی آیات قول مستطاب — حجتش روشن تراست ازآفتاب
بد منافی لیك با تکلیف جبر — در مقامی همچنان کاشتاب وصبر
که خدا کرده حرام این بر امم — آنچه‌را انعام است وحرث الیوم وکم
درگواهی پس تو با ایشان مباش — کی منی هرچه دارند اعتماش
فاش کن امریکه عیب آلوده است — وان سخن‌هاشان که بس بیهوده است
پیششان ایمان مران دیگرسرای — آن بتان ندارند همسر باحدای
بر کسی نآرید هرگز اعتماد — گر هوای خود بود هرچش مراد
کرده او عادت بچیزی ز اختیار — ترك آن باشد پس اورا ناگوار
در کتاب این آیت ازحق درثبات — تا دوآیهٔ دیگر است از محکمات
هست ده حکم اندرین از امر و نهی — ثابت ازحق در شریعتها توحی
هم کنید احسان و بر والدین — تا رحق یابند احسانها همین
آنچنانکه برشماروزی دهم — هم براشان رزق وفیروزی دهم

پس چرا برفعل ناحق مرتک
نزد بعضی آن کبائر اخطاست
آن بزرگان عرب اندر خفا
نابسد این هردومعنی ودحداست
بالحق آمد قتل مرید با قصاص
حاصل این کز عمد بعضی گر کشند
شد وصیت بر نگهداری آن
حفظ آن بایست ازروی تمز
کیل را وافی بیمائند و تمام
ورکه گردد بیش وکم در کیلها
بیست تکلیف اعنی ارناشد رسهو
کس بکاری یعنی ازقادر نبود
چون سخن گوئید پس گوئید راست
قول تو باید بود صدق و صحیح
گرشود ملحوظ کاین یك دشمنست
پس شهادت بر خلاف حق دهی
بر شهادت تا که جای آنکه لب
این شما را شد وصیتهای او
حکم عاشر برشما حوامع عیان
پس کنید آنرا بطاعت پیروی
کان شما را افکند در تفرقه
هست این احکام عقلی سربسر
دین باشد جز مراعات تمام
هربدی که عقل بروی حاکم است
همچنین برعقل نیکی امر است
عقل بر توحید حق باشد دلیل
به تماشا را بچشمی درحوراست
لاجرم حکمی که آن زایل شد
هرزمان پس آمد ازحق ناقدی
بیست یعنی اندر ادوار زمان
آنهم از بیمی بدقت بی رفصل
بعضی ازدان گشت فاسد همچوقلب
ور رسد ریحی بآلات نفس
عضو ها هم هست اندر آدمی
همچوکوری یا که گنگی یا کری
تا نماید آن مرضها را علاج
عقل گرکامل بود خود رهبراست
عقل ور ناقص بود اثبات را
راه یابد بر صراط مستقیم
سابقاً از هر روش بر امر ما
هم کرامتها و نعمت ها تمام
بر بیان هرچه در دین آن نکار
شاید ایشان رب خود را بر لقا
پیروی پس زاوکنید ازبیش وکم
ان تقولوا بهر انزلنا یقین
غیر ادین نبودکه نازلشد کتاب
میشوید از برس فقر منسب
گفته هم بعضی فواحش خود زیاست
میمودند از بحری ها ربا
ما ظهر نا خمر ومایض آن رباست
یا که رحم دائی اندراحتضاص
تا اند باشید در ریح شدید
تا شما را رشد و عقل آید عیان
خرج اوهم باید از اندازه نیز
همچنین میزان رعدل و اهتمام
نی بر روی عمد تا از مثلها
حقتعالی میکند از بنده عفو
حق کجا تکلیف بروی میرود
زانکه در باراستی گفتن خطاست
از عرض گفتن رمرد آمد قبیح
واندگر یك خویش وفرزند منست
پیروی را گام تا احمق بهی
کس گناهید بردروغی بی سبب
بند تا گیرید شاید مو بمو
وان بود این کآنچه آمد در بیان
تا رسید ازآن تصدق معنوی
از ره حق وز ولای مطلقه
ور قبولش بیست عقلی را گذر
رآدمیت اندر اوقات و مقام
بهی اواندر هران دین لازم است
بردبحرد روزروشب شب است
همچنین عقلست افعال جمیل
نه کسی میبویدش چون اسراست
عقل بر تعبیر آن مایل شد
تا کند رفع ارکه دارد فاقدی
بهر آن احکام تعبیری عیان
هست فرعی که بود ملصق باصل
شد حبوة از آدمی ناچار سلب
مر سلامت را مکن دیگر هوس
که رنقصش آدم آید در کمی
باشد از لذات هستی او بری
هم رسد اعضا بصحت هم مزاج
برهران دردو دوائی ابصراست
متواند یافت کلیات را
جزء وکل را بیند ازعین سلیم
پس بود ذانجمله اعظم اینکه ما
بر نکوئی تا کند مردی قیام
جمله بر تفصیل آید در شمار
آورند ایمان لقا یعنی جزا
وز تخلف می بیرهنزید هم
علت آمد دائی ارمعنی است این
بر دو قوم ازقبل ما در انبیاء
هم نمائید از فواحش احتساب
آنچه باشد درظهور و دربطون
آشکار اوباش و بی باکان بران
نه کشند آن نفس کزحق شدحرام
هست هم ایشان مقامات دگر
این یك امر وحار بهی آمد بقل
همچنین لا تقربوا مال الیتیم
تا رسد برغایت رشد و بلوغ
کم بفروشید و ندهید بیش
حق نکرده برکسی تکلیف هیچ
گرکه داری داش و رأی دگر
پس بوانی آنکه بفروشی بوکم
خاصه درحکم وگواهی کاییستره
راست گو گر عاقل و فرزانهٔ
نفع خویشاوند و اصرار عدو
رانکه حق حرراست مگویدمگو
هم بعهد حق کنید ایفان وفا
ایست یك بهی وسه امر اندرسق
یعنی از توحید و اخلاق سلیم
می نگردید ازره حق منحرف
این وصیت شد رحقشان درخصال
لاجرم درهیچ دین منسوخ نیست
اصل آن تکمیل انسانیت است
هم نگردد نسخ هرگز تا ابد
ظلم را هرگزکسی نشمرده نیك
سرزند ازمشرك ار فعلی نکو
اصل هردین پس بجز توحید نیست
باشد احکامی که ارتوحیدخواست
داشت اجری حکم کلیات را
وانچه اندر نظم دین آن فرع بود
یك مثالی گویم ار فهمت بخاست
همچنین باشد دماغ اندر ثبات
چند روز ار زنده ماند درتست
زنده ماند آدم اما ناقص است
حقتعالی کرد ارسال رسل
با خرد همدست گردند از هنر
مشناسد هم دوا هم درد را
لیك در تعیین جزئی قاصراست
باز گردم سوی تفسیر کلام
از عطا دادیم موسی را کتاب
یا کند تبلیغ بر مردم نکو
هم نماید ره بر اسرائیلیان
این کتابی هم که بفرستاده ایم
رحم کرده تا که شاید زان شوید
ما فرستادیم قرآن زان سبب
یعنی آمد بر نصاری و یهود
خود زنزدیکش گریزید ازشتاب
بیست نیکو نزد عقل ذو فنون
مرتکب بودید در شهرو دکان
کشتنش الا بحق در هر مقام
ذکر آنها نیست لازم سر بسر
مر وصیت را نماید آن بعقل
حز بوجه احسن و طبع سلیم
کار او یابد بدانائی فروغ
حصمرا بیند درمیزان چوحوتش
حز بقدر وسعت او در بسیح
لا یکلف راست معنای دگر
کیل حود زان گفت کن پاك استم
گر چه ذالقربی بود مشهود له
در حق هرخویش و هر بیگانهٔ
دیدن از غیرت بود بی گفتگو
مرد بجرد راست گوید هم نکو
هم بقدریکه نمودید از ولا
که وصیت بر خلایق کرده حق
هست راه من که باشد مستقیم
جانب آن راه های مختلف
تا بپرهیزید شاید از ضلال
دین نشدچون نسخ این منسوخ نیست
حسن خلقت راخودآن آیت است
تا که بوده است ایحهان بدوده اند
یا نمودن خلق را تا حق شریك
دان گلی کز منجلابی رسته او
وان بود عقلی درایی بردیدنیست
عقل دراجرای آن تائیدخواست
کز بعیر دو رود اثبات را
درزمان ها مختلف درشرع بود
طاهروباطن در آدم عضو هاست
رنج او خامش کند شمع حیوة
تیره زرود حیوتش ازشب است
زانکه آن اعضابدنرا شاخص است
بهر تکمیل نفوس ازجزء و کل
کان رسول باطن است اندربشر
رهنما باشد بنیکی مرد را
شد چو توام با پیمبر قاهراست
ما وصیت کرده بودیم این تمام
راه بنمودیم او را بر صواب
یا نکو داشته بود احکام او
هم رسد رحمت برایشان جاودان
نفع افزون اندر او بنهاده ایم
فیض یاب اندولت قرآن شوید
که شما گوئید ای قوم عرب
غافلیم اندرسشان ما تا چه بود

پیش ما الفاظشان باشد عجب | فهم باریم آنچه جنباند لب | هست مارا فهم آن گفتار ها | که ما گویند با تکرار ها
یا که تا گوئید بر ما زانجناب | گر که بفرستاده بودندی کتاب | ما ندیم اهدی زایشان بی سخن | از علوّ فهم و ادکنار فطن
ران تعمق مکنیم اندر طلب | در فنون علم و اشعار خطب | با وجود آنکه ما امیستم | صاحب عرفان و علمی نیستم
هست تخصص نصاری و یهود | محض شهرت کاندرآن دوفرقه بود | حاصل این قرآن فرستادیم زان | تا نگوئید ای گروه مکیان
خون کتاب آمد ترسا و یهود | فهم ما ایشان بسی افزوده بود | گر تمامی بود یعنی در سبق | بر کس آیات و کتاب آید بحق
ما بسی بودیم اولی زانکه ما | برتریم از خلق در ذهن و ذکا | راه میرفتیم هم بهر یقین | رانکسان کاهل کتابند و امین

فَقَدْ جَآءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا

پس بدرستیکه آمد شمارا حجتی از پروردگارتان وهدایت ورحمتی پس کیست ستمکار تر از آنکه تکذیب کرد آیتهای خدا را و اعراض کرد از آنها

سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوٓءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ١٥٧ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّآ اَنْ

نزودی جزا میدهیم آن را که اعراض میکنند از آیتهای ما بد عذابی بسبب بودنشان که اعراض میکردند آیا انتظار میبرند مگر آنکه

تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ اَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

آید ایشان را ملائکه یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگارت روزیکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگارت سود نمیدهد

نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ١٥٨

نفسی را ایمان آوردنش که نبوده ایمان آورده باشد از پیش یا کسب کرده باشد در ایمانش خیری بگو منتظر باشید بدرستیکه ما منتظر ایم

اِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ

بدرستیکه آنانکه متفرق ساختند دینشان را و بودند گروه گروه نیستی تو از ایشان در چیزی جز این نیست که کارشان با خداست پس خبر دهد ایشان را

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ١٥٩ مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزٰٓى

بآنچه بودند که میکردند کسیکه آورد نیکی را پس مر او راست ده چندان آن وکسیکه آورد بدی را پس جزا داده نشود

اِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٦٠

مگر مانندش وایشان ستم کرده نشوند

بر شما آمد پس از پروردگار | حجتی روشن بوجه انحصار | در بیانی بس فصیح از هر جهت | که شما را باشد آن لفظ و لغت
رهنمائی آمد و هم رحمتی | تا عیان راه عذر و علتی | رهنما و رحمت حق در نزول | تا که قرآنست بیشك یا رسول
کیست پس ظالمتر از آن در فرق | کرد کاو تکذیب آیتهای حق | هم خود اعراضش ازان هم بازداشت | مردما را چه خود در جا گذاشت
رود ما بدهیم آنان را جزا | روی گردانند کز آیات ما | بر عذابی بد خو بود اعراضشان | از کلام حق هم از اغماضشان
انتظار آیا برند از وهم وشك | تا قبض روحشان آید ملك | یعنی ایشان را نباشد انتظار | بعد از این آیات و لطف کردگار
جز که آید سوی ایشان از سماك | آن فرشتهٔ موت از بهر هلاك | یا که آید سویشان امری محال | یعنی آن پروردگارت در مثال
یا که امر حق بقتل آن گروه | یا عذابی گان سیه سازد وجوه | یا که بعضی زان علامات و عذاب | آید ایشان را ز رؤیت حجاب
باشد آثار قیامت این یقین | روزی آید که شود طاهر خود این | آنرمان ایمان ندارد هیچ سود | بهر بعضی کش ز قبل ایمان نبود
یا نکرده کسب در ایمان خویش | هیچ فعلی نیك اندك یا که بیش | باشد این برهان که گر بود عمل | دارد آن ایمان ودین بیشك خلل
گر کسی را باشد ایمان بر خدا | هر عمل را گفته او باشد جزا | ای محمد ص ای رسول نامدار | گو برید آیات ما را انتظار
که بران باشم هم ما منتظر | در طهورش تا که باشد مفتجر | آنکه بر تفریق دین خود شدند | با امامی هم شیع آمدند
فرقه فرقه آمدند ایشان تمام | گشت همره هر یکی نایك امام | او از ایشان نیستی ای مصطفی | هر کسی بر فعل خود باشد گرو
یا که درچیزی توزایشان نیستی | در امور از جمله مستغنی استی | غیر ازین نبود که باشد با خدا | کار ایشان در عقاب و در جزا
هست بس در الذین فرّقوا | همچنین در لست منهم گفتگو | یارهٔ گویند اهل بدعتند | یا گروه مشرکین ور سنند
هست هم گویند ترسا و یهود | میتواند نسبتش بر جمله بود | هر کسی کانداخت در دین تفرقه | گشت راهش منحرف بر زندقه

هر که دین را کرد بر دنیا بدل
بر هوای نفس خود در هر عمل
یا مبدل کرد حق را بر هوا
کرده او تفریق در دین خدا

راسکه دین حق بجز توحید نیست
واندرآن تفریق یا تردید نیست
پس قیامت بدهد ایشان را خبر
هر چه میکنید از خیرو شر

امت مرحومه در آئین و کیش
فرقه ها گشتند از هفتادوبیش
او به زایشاست وبه ایشان ازاو
بد رسد بر بد نکوئی بر نکو

هر که او آید نیکی در عمل
ده برابر گیرد از یکی بدل
بیست از ده قصد تعیین عدد
داد واجب را نباشد حصر و حد

کوست بر پاداش خیری ملتمس
واسکه باشد طاعت اورا ازوداد
کی بداد او جزا و خدمت است
که یك ارده می ندادد هیچ باز

جذبه

مرحبا آن عشق جمع پاکباز
نه عوض خواهد نه خرد نه داوست
من بسی این راه را پیموده ام
یا که این ربحست و این یك راحت است

او همی خواهد که میرد پیش دوست
بیست حایش در کتاب و در رسل
گر نیابی مستمع در جستجو
تا چه دانی در چه حالی بوده ام

شرح این باید نوشت از خون دل
تا که عاشق نبود و بی پروا شود
گفت من بودم نهان در ذات خود
سر فرو در چاه کن با خویش گو

عشق خواهد کاین بیان افشا شود
خاك را از سرخویش آگاه کرد
از هویت آمدم ساری شدم
داشم عشقی چنان در ذات خود

همچو آن کو سر فرو در چاه کرد
پردهٔ خلوت شیی را پاره کرد
حلوه گرشد عشق وعالم خلق شد
شاه بودم رند با زاری شدم

عشق بر افشای رازم چاره کرد
راه فرق از جمع یکتائی گرفت
حست تیری از کمان غیرتش
حامهٔ شه بود دنیا دلق شد

عشق مستی کرد ورسوائی گرفت
دید معشوقست یکجا در ظهور
هست تنها در همان خلوت که بود
شد نشان غیر آنچه بد در حلوتش

چشم چون افکند از نردیك ودور
حلوه گر از غیر او دیار نیست
راز دان هوش ما بیهوشی است
جمع و فرقی نیست یا غیب وشهود

دید باقی در سرا حر یار نیست
گر نری پی سوی او درآیات او
زور مستی باده چون افزون کند
ناچه این گویم که ره خاموشی است

حلوش هم بود الا ذات او
جاه چبود تا که پوشد راز من
هست ایهم مستئی از طور ما
دور اول مست را محمون کند

چون نباشد غیر من دمساز من
مست دیگر به قدح نیدم به می
چه مگر دل گردد و محرم شود
اول و آخر ندارد دور ما

تا رسد بر دور آخر پی بپی
عقل را در افسانها گمره کسم
موج عشق از حزر ومد عاطلم
تا بآن گوش و زبان همدم شود

گه سخن نادار وگه نا چه کسم
جمله دریا بود اگر ساحل بود
یا هنوزم مست و باید نگوش
خواهد از بحر افکند بر ساحلم

عشق را منزل بود اردل بود
بر سر آید بوی عقل و امتیاز
صبح روشن گشت ومردم درعبور
اندر آن مسی صدای میفروش

میوزد گوئی نسیم صبح ناز
از میان ره کشدش بر کنار
رو بپوشاید از بیگانه اش
با لگد کوبندش از نزدیك و دور

گو بخود باید ز روی اختیار
تا رمی دیگر نگیرد کس سراغ
صبح دیگر مست شب باشد هبور
مست ابدادید در میخانه اش

مغز او ریزند بیرون از دماغ
یا زبانك چنك ولی وقت خروش
خاصه کان مهر و دهد پیمانه اش
وین هبور افتاده باشد تا بشام

تا زبوی باده باد آید بهوش
وقت مخموری و دور دیگر است
فته سازد درکس مسانه را
واندراین مسی به شب داند به روز

شام چوشد دور بیهوشی سراست
تاچه باشد چون کشد پیوسته حام
چاره را گوئید درگوشش کنون
خاصه گر گوید نگوش افسانه اش

میرود بی جام و می از خود مدام
ره دل دیوانه اش بر مو دهد
نا دگر مستی بروں از میکده
مست گیرد تا قدح دیوانه را

خاصه بیشش ناب اگر گیسو دهد
تا ابد باید بهوش از او نجاست
بی ادب را گو به سر باشد به تن
آنکه دانی آمد از خلوت برون

حای مسی نیست گر اینجا نجاست
مسی از باید نکشیدش بدار
گر ندارش هم رنند از عشق یار
باید اندر شهر و نارد عربده

نهی مستان کرد وگفت ازهر کنار
ور کند عوغا نگیریدش گلو
بر کلام او دهد جان بیدرنگ
سنك باراش کنید ازمرد و زن

سر بنه آنجا که میخورد از کدو
تاابد مستی چنین را چاره نیست
هم روم رقصان بدار ار خواست خود
نه حبر از سنك دارد نی ز دار

گرچه اینهم چارهٔ بیچارگیست
وان: حدیث دلکشین و سرلش
مرد عشق از دار گردد سرفراز
گر کشند از تیغ اورا گر زسنگ

خود صفی جان میسپارد بر لبش
خود شوم بر تیغ تیز آویخته
ورکه هم مستی کسم ازجام اوست
پیش او مردن به از عمر ابد

خون من گر مست بودم گر خراب
زار او بوشیدم اندرصد حجاب
بعد مردن زندهٔ باقی شوی
لیك من گفتم بچه پوشیده زار

تا که حفظ حکم او محکم کنم
هم به هیچ از نظم شهرش کم کنم
تا طاعت بگیرم ده جزا
مستی و بیهوشیم بر کام اوست

مدهد بر من قدح گوید بگیر
پیش لعلم چون دحود رفتی بمیر
هیچ نارد حرم کس را درنظر
بر همه میخوارگان ساقی شوی

یك ز بهر حفظ اسرار و مقام
باد گردم سوی نصیر کلام
مخطی و مأجور را ازبیش و کم
زاوکه ذاتش واحداست اندرعطا

گرچه داد او نباید در شمار
هردم احساسش رسد بیش ازهزار
رحمتش نارد بعاصی چون مطیع
ور بسوء فعلی آید از خدا
بیست او را جز بمثل آن جزا
بیست واردهیچ از وجهی ستم

قُلْ اِنَّنِي هَدٰانِي رَبِّي اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ اِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٦١

بگو بدرستیکه من هدایت کرده ام مرا پروردگارم براه راست دینی درست کیش ابراهیم حق گرای ونبود از شرك آورندگان

قُلْ اِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَ

بگو بدرستیکه نمازمن وعبادتم وزندگیم ومردنم مرخدایرا است که پروردگار جهانیانست نیست شریکی مراو او بآن فرمود شده ام و

آنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ١٦٤ قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

من اول منقادانم بگو آیاجز خدارا بجویم پروردگاروا وست پروردگارهمچیز وکسب نمیکند هر نفسی

إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ١٦٥

مگر براو وبرنمیدارد برداردنده بار گناه دیگری راپس بسوی پروردگارشماست بازگشت شماپس خبردهدشمارا بانچه بودید که درآن اختلاف میکردید

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ

واوست که گردانیدشمارا خلیفها درزمین وبرتری دادبعضی شمارابالای بعضی بعراب تابازمایدشمارادرآنچه دادتان

إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه پروردگارتوزودعقوبت است وبدرستیکه اوهرآینه آمرزنده مهربانست

کو بمن پروردگارم کاوخداست
مر حنیف اعنی که ازدینها تمام
این بران میگفت که کل عرب
تا که دلهاشان برآن مایل شود
در فروعش بود افزون اختلاف
وانچه دارم زنده‌گانی من بران
آنکه او پروردگار عالم است
تا که او در هستی پاینده اش
گو که مأمورم براین اذرب دین
درعبادت تا کنم باوی شریك
کسب نکند هیچ نفسی هیچ بد
هرکسی بکشد گناه خود بدوش
پس خبر بدهد شما را بیخلاف
اوست آنکس که شمارا درزمین
آزماید تا شما را بالمآل
آورد پروردگارت از حدود
شکر نعمت بر صفی تحقیق یافت
وانچه لازم باشدم در زندگی
نعمت دیگر که دارد اختصاص
این گمان هرگز نبودم که تمام
شکر چون افزوده گردد نعمتم
بر زبان و عقل فیروزی دهد
فضل کن اکرام کن توفیق ده

رهنمائی کرده سوی راه راست
برگزید او را خلیل با مقام
آل ابراهیم بودند از نسب
وازقلوب آن کفروکین دایل شود
اصل را پس خواند دین بحلاف
وانچه خواهم مرد بروی تا گهان
نه شریك اورا نه جفت و همدمست
هرچه میخواهد کند بابنده‌اش
اولم من خود بکل مسلمین
هیچ معبود دگر این نیست نیك
جرکه هم بروی وبالش گشت رد
گرجوی داری بسرادراك وهوش
زانچه بودید اندرآن بی‌اختلاف
مر خلیفه ساخت بعد از سابقین
درهرانچه داده است ازجاه ومال
در عقوبت ناسپاسان را بزود
کاو بتفسیری چنین توفیق یافت
بی زرنج و منت و شرمندگی
برمن ازخلق جهان ازعام وخاص
سورة انعام گردد از کلام
هم شود افزون زفضل حضرتم
هم رخوان معرفت روزی دهد
صدر شرح و داش وتحقیق ده

آنچنان راهی که بس پاینده است
می نبود او ار گروه مشرکین
می شمردندش بسی پاك و جلیل
ورنه با آن ملت آئین رسول
گو نماز و طاعت و قربانیم
یا که نفس زندگی و مردنم
یا که تعویض است این درکل حال
هم نسازی صرف شهوتها حبوة
گو باهل شرك آیا زاختیار
او بود پروردگار کل شیء
بر ندارد هیچ بردارندة
پس شمارا دراصول و درفروع
یعنی اندر آخرت گردد عیان
همچنین برداشت در پیرایها
در غنا تاکیست شاکر بی‌قصور
هم وی آمرزنده است و مهربان
داد نعمت پیش اران کاید بنقل
داده اندر اعین آسایش مرا
برگشودم نطق ولب بی‌اضطراب
شکراین نعمت کنم پیوسته من
پس بنطم آرم کلام الله را
عفو کن یارب گناه بیحدم
تاقلم گیرم مر آن الطاف را

دین ابراهیم برحق زنده است
نه یهود و نه نصاری بالیقین
گفت زان باشد مرا دین خلیل
پس تفاوت داشت الا در اصول
پس حج و عمرة روحانیم
هست حق را بوبت سپردنم
امرخود را بر ارادة ذوالجلال
هم بوارث باز نگذاری نمات
جز خدا جویم دگر پروردگار
چیزها یکجا بود مربوب وی
بار دیگر را بفهم ار زندة
هست برپروردگار خود رجوع
اختلافاتی که بود اندر میان
بعضتان را فوق بعضی پایها
همچنین درفقر و ناداری صبور
بر تمام صابران و شاکران
صحت و امنیت و ادراك و عقل
از کمال و فضل و بخشایش مرا
تاکنم نظم این کتاب مستطاب
تا شود نعمت زیاد اندر سخن
تا بآخر چون نماید راه را
واز ره توحید بر تا مقصدم
نظم سازم سورة اعراف را

سورة الْأَعْرَافِ مِائَتَانِ وَسِتُّ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

نصف الجزو

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندة مهربان

الٓمٓصٓ ۚ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ٢

کتابیست فروفرستاده شدبتو پس نباید که باشد در سینه‌تو تنگی ازآن تابترسانی بآن وپندادنیست مرگروندگانرا

اِتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ٣ وَكَمْ مِنْ

پیروی کنید آنچه فرو فرستاده شد شما را از پروردگارتان و پیروی مکنید از جز او دوستانرا اندکی پند میگیرید وبسا از

قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْهُمْ قَائِلُونَ ٤ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ

قریه که هلاك گردانیدیم آنرا پس آمد آنرا عذاب ما شب هنگام یا بودند آنها خفته گان یا روز پس بود درخواستشان وقتیکه آمد ایشانرا عذاب ما مگر آنکه

قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٥ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ

گفتند بدرستیکه ما بودیم ستمکاران پس هر آینه خواهیم پرسید البته آنانکه فرستاده شد بایشان و هر آینه بپرسیم البته فرستادگان پس هر آینه خواهیم خواند بر ایشان بعلم

وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ٧ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٨ وَمَنْ

ونیستیم ما غایبان وسنجیدن اعمال در آن روز حق است پس هر که گران آمد سنجیدنهایش پس آنها ایشانند رستگاران وهر که

خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ٩ وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي

سبك آمد سنجیدنهایش پس آنها آنانند که زیان کردند بنفسهای خود بسبب بودنشان که بآیتهای ما ستم میکردند و بتحقیق که صاحب تصرف کردیم شمارا در

الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ١٠ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا

زمین وگردانیدیم از برای شما در آن مایهای تعیش اندکی شکر میکنید وبتحقیق آفریدیم شمارا پس شکل دادیم شمارا پس گفتیم

لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ١١ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ

مر فرشتگانرا که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که نبود از سجده کنندگان گفت چه چیز مانع گردانید ترا که سجده نکنی

إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ١٢ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ

آنگه مر ا حون امر کردم ترا گفت من بهترم از او آفریدی مرا از آتش وآفریدی او را از گل گفت پس فرو شو از آن پس نباشد

لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ١٣

مر ترا که تکبر کنی در آن پس بیرون رو بدرستیکه تو از ذلیلان

بعد بسم الله چون مردان وقوف
شد اشارت هر یکی بر عالمی
موج اول باشد اردریای ذات
لام باشد لطف حق در رابطه
بر بیان دیگر آمد عقل کل
صادگشت ازملك صورت ماصدق
جزء این چار است هر چیزیکه هست
هستی اول نار عقل و روح و جسم
حاصل آنکه گوید ابدات وجود
اول و آخر منم ثابت بدات
زان کند ترك ارتعقل هوشمند
خود لطیفم در خدائی بر عباد
از ره جبریل و عقل ذو فرج
تسکدل یعنی مباش ازملورخلق
پیروی باید کند از اختیار
باشد اصنام ارکه یا چیز دگر
پس عذاب ما بایشان دررسید

غوطه ور گردد بدریای حروف
که نباشد زان برون چیزی همی
نامش الله جامع کل صفات
در میان حق و خلق اوواسطه
قبض بخش ممکنات ازخار و گل
عرش و فرش و ممکنات وماخلق
ماسوای ذاتش از بالا و پست
حسمت آن کنج معانیرا طلسم
من خدایم خالق غیب و شهود
سوی من باشد رجوع ممکنات
کش بود پروردگاری ارحمد
مقتدر بر ملك و صادق درداد
تا نماند هیچ درصدرت حرج
یابی افزون شرح صدرازجورخلق
برهرانچه آمد از پروردگار
پند گیرید اندکی زین رهگذر
تا نشدید از زندگانی نا امید

بهرگوهرها که چاراست ار نهاد
مر اشارت آن الف را اول است
حق بحلی اول اندر وی نمود
بر بیانی گشت نامش جبرئیل
میم باشد عالم غیب مصاف
بست بیرون عالمی از این چهار
همچنین در نفس خویش ارنگری
لیك در هریك مراتب بیحداست
مالکم بر ذات اشیا سر بسر
عقلرا فضلم بدانائی نواخت
روح را دادم ز امر خود مقام
از پی اظهار لطف ای ذولباب
هست دنیا بر تو گر سم الخیاط
حلقرا براین کتاب انذار کن
پیروی نآرید زانچه غیراوست
پس ز اهل قریه ها و شهر ها
بودشان بیتوته همچون قوم لوط

وان الف هم گشت لام و میم و صاد
کاول اشیا توحه اکملست
زان تجلی شد هویدا هرچه بود
بر حیوة و هستی اشیا کفیل
خوانی ارملکوت هم نبود گزاف
درج در این چار عالمها هزار
چار رتبه طاهر است از بشمری
هر یك آثار و ودیعهٔ ایزداست
هم عقول و هم معانی هم صور
تا بوحدانیتم نتوان شناخت
پس نمودم صورت اشیا تمام
بر تو نازل گشت ازما این کتاب
یابی از تبلیغ امرم انبساط
مؤمنان را پند ده اشعار کن
دوست هم باآنچه نگرفتید دوست
حکم بر اهلاکشان کردیم ما
درشب آمد بأس ماشان بیشروط

یا که در قیلوله در نصف النهار
یعنی اندر وقت امنیت بحا
وقت امنیت بلائی بی حد
جز که گفتند از تحسر وازندم
پس د امها بپرسیم از قبول
هم بپرسیم انبیا را از امم
پس حکایت ما کنیم از حی وکل
هر یکی سنجیدن اعمالشان
حکم حق یعنی در این روز است حق
رستگاراند بیشك آن گروه
فطرت خود کرده صایع در عمل
ما شما را در زمین دادیم جا
ما شما را خلق کردیم از کرم
خلق آن از خاك بی صویر بود
غیر ادراو کردند باقی سجده زود
یا که اندر ترك آن مصطر شدی
این قیاسی بود کآورد او پیش
وانکه چون بر عجز خود باشد گواه
وان گهرها کاندر او شد مختفی
عصری را دید از خود پست تر
گفت حق حون راه طاعت شد درست
پس فروشی بر ملایك سروری
هم نوئی از خوار و مرد گشتگان

خواب بودند از عذاب کردگار
بأس حق بگرفتشان همچون فجا
در مذاق هر کس آمد بس اشد
ما بنفس خویش کردیم این ستم
که برایشان شد فرستاده رسول
آنچه دیدند از تحری و ر ستم
آنچه شد ما بین امت با رسل
در قیامت برحق است ار حالشان
بی زیادك یا فزون بر ما خلق
کم بیش سنك ایشان ور نکوه
خوش بچیزی کرده خاطر س اقل
هم معاش و مکنت و سار و نوا
این صور ها نقش سودیم هم
بعد ازان داو نقش صورتها نمود
زانکه اوراچشم حق بین بسته بود
چون نمودم امرت آوردی ندی
علم حق راهشت وگفت از ظن خوش
وانکه چون دارد امانت را نگاه
کالکن است از شرح وصف وآن صفی
از ره ظاهر نه از عقل و نظر
پس فرود ارواح رفعت سوی پست
کاهل طاعاتند وز آلایش بری
باش خارج از شمار قدسیان

اختصاص این دو وقت اندر بیان
می نمودند اندر آن دم منتظر
خواندن آن مردمان پس می بود
سودی ایشانرا بدان اعتراف
تا چه گفتند آن رسلرا درجواب
تا شود ظاهر که خلای الانام
بوده ایم آگاه تا دانند ما
وزن اعمال است یعنی عدل وراست
پس هران باشد موازینش ثقیل
ور موازینی خفیفست و قلیل
زانکه بر آیات ما ادبش و کم
اندکی گویند شکران نعم
اصلتان یعنی که بودآن بوالبشر
سجده گفتم تا ملایك راوکنند
گفت او را حقتعالی در ندا
گفت من از وی بخلقت بهترم
او بدید از خاك وعشق وسادگی
وانکه چون شد خلق عالم رامقر
وانکه گنج ذات حق را شد طلسم
لاجرم گفتا من از وی بهترم
پس روا نبود ترا در آسمان
پس برون رو زآسمان یاازبهشت
صورتی پس یافت مکروه آن بلید

زان نبودکانراست راحت تواماں
بر عذابی کان بد ازما منحصر
چون عذاب ما برایشان رحمود
تا که از اهلاکشان دارد معاف
از پس تبلیغ احکام و کتاب
کرده حجت را بخلق خود تمام
بی کنز ایشان غایب اندر اقتضا
ورن گویند آن بمعنی قضاست
طاعتش یعنی فزون جرمش قلیل
آن گروهند اهل خسران درسبیل
بودشان پوسته تکذیب و ستم
از شما گویند یعنی شکر کم
خلق فرمودیم اندر بهر اثر
کرده هریك جزلیس خود پسند
جه بترك سجده مانع شد ترا
او زخاك و من ز نار اورم
وان نیاز و نیستی وافتادگی
حامع کل صفات آمد باسم
او عرض نیست ناو من جوهرم
باشی از گردنکشان و عاصیان
چون نمودی طاهر آن اخلاق زشت
گشت هم از رحمت حق نا امید

قَالَ أَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ١٥ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ

گفت مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته میشوند گفت بدرستیکه تو از مهلت دادگانی گفت پس بسبب اضلال کردن تو مرا هر آینه مینشینم البته از برای ایشان

صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ١٦ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

براه تو که راست است پس هر آینه میایم ایشانرا از میان دستهاشان واز پشت سرشان واز راستشان واز چپهاشان و بخواهی یافت بیشترین ایشانرا

شَاكِرِينَ ١٧ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ ١٨

شکر کنندگان گفت بیرون رو از آن نکوهیده رانده شده هر اینه آنکه پیروی تو کند از ایشان هر آینه پر سازم البته دوزخ را از شما همه

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا

وای آدم ساکن شو تو وجفت در بهشت پس بخورید از هر جا که خواسته باشید و نزدیك مشوید این درخت را پس خواهید شد

مِنَ الظَّالِمِينَ ١٩ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا

از ستمکاران پس وسوسه کرد مرایشانرا شیطان تا ظاهر گرداند مرایشانرا آنچه پوشیده بود از ایشان از عورتهاشان وگفت

نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ٢٠ وَقَاسَمَهُمَا

نهی نکرد شما را پروردگارتان از این درخت مگر آنکه شوید دو فرشته یا شوید از جاودانیان وسوگند خورد

إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ٢١ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا

از برای ایشان که من مر شما را هر آینه از نیك خواهانم پس فرود آورد ایشانرا بفریب پس چون چشیدند از آن درخت ظاهر گشت مر ایشانرا عورتهاشان و در ایستادند

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادٰيهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ اَقُلْ لَكُمَا

که می چسبایند در اندو از برك بهشت وندا کرد ایشانرا پروردگارشان که آیا نهی نکردم شمارا ازاین درخت ونگفتم مر شمارا

اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٢ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

بدرستیکه شیطان مر شمارا دشمنی است آشکار گفتند پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهامان واگر نیامرزی تو ما را و بخشی ما را هر آینه باشیم البته

مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٣ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰى حِينٍ ٢٤

از زیانکاران گفت فرو شوید بعضی تان مر بعضی را دشمن ومر شمارا است در زمین جای قراری ومایه تعیشی تا وقتی

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ٢٥ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي

گفت در آن زندگانی میکنید ودر آن میمیرید واز آن بیرون آورده میشوید ای فرزندان آدم بحقیقت فرو فرستادیم بر شما پوششی که بپوشد

سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوٰى ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٢٦ يَا بَنِي

عورتهای شمارا واساس تجملی واساس پرهیزکاری آن بهتر است آن از آیتهای خدا است باشد که ایشان پند گیرند ای فرزندان

آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا

آدم نباید که بفریبد شمارا شیطان همچنانکه بیرون کرد والدین شمارا از بهشت برمیکشد ازآنها رختشارا تا بنماید ایشانرا عورتهاشانرا

اِنَّهُ يَرٰيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

بدرستیکه او می بیند شمارا او ولشکرش ازجائیکه نمی بینید ایشانرا

گفت مهلت ده مرا تا بیعثون
رفت یکجا خرمنم بر باد او
تا توباشی امتحان زشت و خوب
نفس هم رتبه است بیشك بابلیس
ور کج اندیشی درآید در ستیز
آدم از نفس و طبیعت وز مزاج
تا قیامت پس هوا با آدم است
عارفان را در سلوك و در فتوح
نکتها را گر نکو فهمی تمام
مینشینم بر صراطت کوست راست
آیم ایشانرا زپیش و از عقب
وان نباشد مختفی بر خاص و عام
درگمان افتی که بعد از فوت تن
وانکه آید از قفا یعنی نهان
وانکه میآید برون از راه راست
حاصل از هر ره درآید بر عباد
نیستشان بر نعمت منعم سپاس
شد گمان او کز او بیگفتگو
گفت حق اورا نجنت رو برون
بعد از آن گفتیم با آدم عیان
لیك نزدیکی بسوی این شجر
ورخورید از آن بظلم افسانه اید
آنچه بدپوشیده یعنی زان دوجفت

کینه تا بکشم زخصم ازصدفسون
کینه بکشم تا ابد ز اولاد او
هرکجا باشد رهت جز در قلوب
بلکه خود نفس است شیطان خسیس
کزچه مهلت دادش او نارستخیز
باشد اندر زندگانی لا علاج
دیوسرکش تا هواهم توام است
تا مقام کشف قلب و سیر روح
اعتراضت منتماند در کلام
بهر ایشان بر هرانچه نارواست
گاه پیدا گاه پنهان در طلب
هست روشن تر زشمس بی غمام
چون تواند بود باقی نفس من
باشد آن دنیا و شیئیات آن
در عملهای نکو عجب وریاست
تا دهد کشت عملها را بباد
وین نگفت الاکه ازفرض و قیاس
اضعفند البته فرزندان او
عیب ناك و رانده وخواروزبون
که تو با جفتت بمان اندر جنان
کوست گندم می نجوئید ازثمر
هم برون از این سرا وخانه اید
خود نمیدیدند آنرا بی زگفت

آنکه باعث گشت براین خوارتیم
گفت مهلت دادمت ایام چند
زانکه اندر قلب جای غیر نیست
تا که در نفسی طبیعت غالبست
اندرین معنی بود رمزی دقیق
گر طبیعت ماند اندر وی زکار
زان هوای نفس را ازاصل و فرع
کاندر آن گردد هویدا رستخیز
گفت شیطان پس چوکردی گمرهم
راهشان یعنی زنم از راه دین
آخرت یعنی که پیش آیده است
گوید ارکس رود روشن تیره است
غیر ازین عالم بود یا عالمی
حب جاه و مال و اخذ زر وسیم
وانکه میآید زجب تاره زند
گفت ابلیس از بنی آدم یقین
زانکه چون مقصود خویش از ابوالبشر
میتوان از راهشان بردن تمام
بالله ار زایشان کسی تابع شود
هم خورید ادهرکجا خواهید باز
میتوان دادن تمیز از آن بخود
وسوسه پس کرد دیو بد سیر
زان دوتن میخواست دیو بدخصال

کرد از باب کرم متواریم
تا که فرزندان آدم زنده اند
فوق خود مر نفس دونرا اسیر نیست
جنس خود را دان که شیطان جاذبست
گوش کن داری گر ادراکی عمیق
بیست اورا زندگانی بر قرار
خوانده شیطان کامل اندر نطق شرع
نیستشان راحت ز نفس پر ستیز
هم بترك سجده دور از درگهم
همچو دزدان که درآیند ازکمین
سهل بنمایم برایشان هرچه هست
عقلت ار باور نمائی خیره است
دیو دان کزپیش راهت زد همی
خواه باشد از ستم خواه ازیتیم
لذت عصیان بدل شیرین کند
نیستند اکثر تورا ازشاکرین
کرد حاصل جمله ازاکل شجر
همچنانکه بردم از ره آن همام
از شما پر دوزخ از واقع شود
آن ثمرها که بران باشد نیاز
نیك وبدشد زان درخت نیك و بد
سویشان بر کشف سوء مستتر
کشف عورت را که یابند انفعال

گشته وارد درخبر کاهل جنان
بود دیو آگاه کزا کل شجر
دو ملك باشید س نیکو سرشت
با وحود آن وساوس بوالبشر
مشفقم من در نصحت در کلام
پس فرودآوردشان ازآندرحت
ماروطاوس اندرآن وسواس وکار
چون چشیدند آن ثمررا دردمان
برگها میدوختند از هرچه بود
کرد انشارا ندا پروردگار
هم نگفتم کاں لئس نابکار
گفت بل کان باشد ارشرمندگی
پس نگفتندی هم ار شرم گناه
هم نبخشائی گناه ای رب دین
ماروشیطان آدم و طاوس ادان
شد شمارا دردمین تاوقت مرگ
ای نبی آدم فرستادیم ما
مرعرب عریان شدندی درطواف
آمد این آیت که زد اهل هوش
مر لباس از بنده باشد درسیر
این شمارا به بود ران جامه ها
جامه تقوی شما را بهتر است
جامه تقوی است بهرحفظ شرع
جامه قوی بدن را ساتر است
بهرة دل صدق باشد در طلب
بهرة سر رؤیت نور شهود
مستتر ماند هویت ها همه
اول و آخر نماند غیر او
حرکه بود اوقبل شیء و بعدشیء
این بود زآیات حق یعنی لباس
تا ببیند شما را در فتن
تا کند عوراتشان را آشکار
از هرانجا که ببیندش شما
عورت ایشان ببیندتی عیان
جامه ها ریزد ازایشان سرسر
جاودان از اکل گندم دربهشت
پس تأمل داشت دراکل شجر
رنده مانید ارخورید ازوی مدام
ترفریب وکذب وآن سوگندسخت
تا بلیس قسه جو بودند یار
شد برایشان عورت مخفی عیان
عورت خود تاآن بپوشند زود
بهتان آیا بکردم اسوار
دشمنی باشد شما را آشکار
رانچه بر من رفت اندر بندگی
ربنا ظلمنا یا اله
پس یقین باشیم ما از خاسرین
دشمن نکدیگرند از آن زمان
جایگاه وعیش وبوش وسازوبرگ
مر لباس و جامه از بهر شما
که زما درجامه ها سردد خلاف
جامه باشد از قبایح روی پوش
ریش ازاریشم و پشم و وبر
که بپوشند اهل کبر ازعامه ها
وان ناکرام وبواصع درخوراست
وامراحکام آنچه هست ازاصل وفرع
زانچه درشرع اردبها ظاهراست
زان شود پوشیده شهوت هم عصب
شد کزان اشیا نماند در وجود
بی راشا اوست در اشیا همه
در شهود لا اله غیره
هم مع اورا اوست یعنی ذات وی
تا مکرگردند ایشان حق شناس
آنچنان کافکند آدمرا بمن
مرشوند از هم بداسان شرمسار
زین چنین خصمی بود پس ابتلا
آدم و حوا ندیدی هم صریح
گفتشان که بهشان پروردگار
رنده یا مانید تا صد اعتلا
بهر ایشان خورد سوگندایچنین
وان دوهم سوگند خوردنداز پسند
یا که کرد اهاطشان راعلی مقام
شرح آن درسورة ثانی گذشت
ریحت یعنی ار تن ایشانراالباس
در گریز ار شرمهریك سوسو
که حذرگیرید ارا کل اندرخت
کرد بر آدم خطاب آنگه که تو
میگریزم از گناه وحویشتن
ما بنفس خوش کردیم این ستم
گفت پس هابط شوید اندردمین
یا که مقصود از نتاج آدمند
میزئید اندر زمین میرید هم
تا که عورات شما پوشد لباس
پس روا بود که تا این جامه ها
جامه ها باشد لباس و ریشتان
وان لباسی که بپوشد آن بمن
هست بقوی جامهٔ اهل نیاز
بردوگونه است ازسکودای لباس
جامهٔ تقوی است اندروی صفت
ور لباس بقوی آمد بهره مند
هست از بقوی محت حط روح
ور لباس تقوی آن بهرهٔ خدا
آن هویت کوست ساری دروجود
گفت حذر پیشوای متقین
یعنی آن شیء صوری رآیات بود
ای نبی آدم ز شیطان عنود
راند اوین شما را از جنان
ببیند آن ابلیس و لشکرهای او
پس تورحق بر رکید او پناه
عورت هم را که بس باشد قبیح
راین نکرد الا بسلب اعتبار
ره نیابد مرگ هرگز درشما
که شمارا ملك مهم ار ناصحین
که کنند ازوی قبول نصح وپند
سوی اسفل زان بقلب درکلام
گرکه خواهی سوی آن لن بازگشت
حکمت این شد مقصی ازرب ناس
با کس ایشان را ببیند روبرو
تا نه بربیرون کشند ازروصه رحت
میگریزی از من آیا سو بسو
نی که از پروردگار مؤمنن
ور امری تو مارا از کرم
بعض را بعضی است دشمن بالیقین
که بهر حالی معاند با همند
زان برون آیند هم درصوردم
آنچه شیطان خواست کشمش درقیاس
در طواف آئیم اندر کعبه ما
ساتر از مستقبح و شویشان
از بواصع وان بود زیرو خشن
که نباشند اهل کبر و اهل نار
آن یکی مراهل ظاهر رااساس
خاص اهل فقرو حال و معرفت
قلب وروح و سر خفی اندریابد
غیر مولی ستر زان شد در فتوح
ز هویت بین بقای او بجا
ماند و باقی رفت از چشم شهود
هیچ شیئی را ندیدم من یقین
چون بعین رفت باقی ذات بود
ز حذر باشید در دار وجود
گفتشان از بن لباس عر و شأن
مر شمارا هرطرف آرید رو
کز عدو دارد بهرحالت نگاه

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۲۷ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا

بدرستیکه ما گردانیدیم شیاطین را یاوران ازبرای آنها که نمیکروند وچون کنند کار بدیرا گویند یافتیم بر آن پدران خودرا

وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۲۸ قُلْ أَمَرَ رَبِّي

وخدا امرکرده مارا آن بگو بدرستیکه خدا امر نمی کند بدی آیا میگوئید بر خدا آنچه نمیدانید بگو امر کرد پروردگارمن

بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

بعدل وراست دارید رویهاتانرا نزدهر مسجدی وبخوانید اورا خالص کنندگان اورا برایش دین را همچنانکه بحست آفرید شمارا عود خواهید کرد

فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ

گروهیرا هدایت کرد گروهیرا چنان کرد که ثابت کرد برایشان گمراهیرا بدرستیکه ایشان گرفتند دیوان رحیم را دوستان از غیر خدا ومی پندارند

أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ٢٩ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ

که ایشانند هدایت یافتگان ای پسران آدم بردارید زینتتان را نزد هر مسجدی و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید بدرستیکه

لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٣٠ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ

او دوست ندارد مسرفان را بگو که حرام گردانیده زینت خدا را که برون آورد برای بندگانش و پاکیزه‌ها از روزی بگو آن

لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣١ قُلْ

از برای آنهاست که گرویدند در زندگانی دنیا خالص روز قیامت همچنین تفصیل میدهیم آیتها را برای گروهیکه میدانند بگو

إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا

جز این نیست که حرام کرد پروردگارم زشتیها را آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه باطن باشد و ستم باحق را و آنکه شرک آورید

بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣٢ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ

بخدا مادام که فرو نفرستاده باشد بر آن حجتی را و آنکه بگویند بر خدا آنچه را نمیدانید و از برای هر امتی وقتی است پس چون بیاید

أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٣٣ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ

وقتشان باز پس نمیمانند ساعتی و نمیتوانند پیشی گرفت ای پسران آدم چون بیایند بشما رسولان از شما خواهند خواند

عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

بر شما آیهای مرا پس آنکه پرهیزکاری کرد و شایسته شد پس نباشد بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند و آنانکه تکذیب کردند آیهای مرا

وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٥ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا

و سرکشی کردند از آنها آنگروه اهل آتشند ایشان در آن جاودانند پس کیست ستمکارتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغ را

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا

یا تکذیب کرد آیتهای او را آنگروه میرسد ایشان را بهره ایشان از آنچه نوشته شد برای ایشان تا وقتیکه آیدایشان را فرستادگان ما جان ستانند ایشان را گویند

أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ٣٦

کجایند آنچه بودید میخواندید شما از غیر خدا گویند گم شدند از ما و گواهی میدهند بر خودهاشان که ایشان بودند کافران

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا

گوید خدا داخل شوید در امتانیکه بحقیقت گذشتند پیش از شما از پریان و آدمیان در آتش هرگاه داخل شود امتی لعنت میکند هم کیش خود را

ما شیاطین را نمودیم اولیا — با کسی کش نیست ایمان بر خدا — از ره جنسیت و سنت که هست — بین ایشان از ره اخلاق پست

سر زند چون فعل زشت از کافران — همچو فعل فحش و کشف کافران — از ره تقلید گویند این عمل — یافتستیم از پدر ها نی خلل

امر فرمودستمان بر آن خدا — کآوریم این فعل باطل را بجا — گو خدا نکند بفحشا هیچ امر — اینست بر حق افتری ارزید و عمرو

بر خدا گوئید آیا افتری — آنچه را که میندانید از عمی — امر بر من کرده گو پروردگار — بر طریق راستی در نظم کار

راست گرداند روی خویش را — وقت هر سجده بقبله زامر ما — می بخواهید آن خدا را بالخصوص — در عبادت یعنی از محض خلوص

در پرستش نآورید اورا شریك — خلق با خالق ستودن نیست نیك — مخلص آن باشد که سازد جمله پاك — طاعت خویش از کدورت و اشتراك

چون باو خواهید گشتن جمله باز — بی کس و بی آشنا بی برك و ساز — نیست چیزی باشما جز عجز و درد — پس برید آئینه بر شه بی زگرد

همچنانکه آفرید از ابتدا — حق شما را پاك از عیب و خطا — هم باو خواهید برگشتن تمام — خاك گردد خلق خاکی را مقام

فرقهٔ را رهنما شد بر کمال — هم گروهی حق ایشان بد ضلال — زانکه بر نفس و هوا تابع شدند — بر سفال از ملکتی قانع شدند

فرقهٔ بردند پی ره در بهشت — فرقهٔ ماندند در اخلاق زشت — دانکه شیطان را گرفتندی بدوست — این گروه گمرهان چون لحم و پوست

هم ببردند از غلط فرمانشان
ای بنی آدم بگیرید از بیار
در نمازت جامه سنر عورتست
همچنین گرقلب باشد بی حضور
هم خورید و هم بیاشامید لیك
گنجهارا گرکسی رودی توصرف
مرعرب دروقت احرام از مقام
گو که کرده زینت حقرا حرام
یا که بنموده حرام این طیبات
مشرك از بامؤمنان باشد شریك
همچنان کآمد بتفصیل این بیان
همنمان احکام دیگر بر عباد
ابن عباس از امیر مؤمنان ع
بود او بر مرکبی بهتر سوار
آمدی هم سوی ما از بهر بند
هرنکورا دوست دارد ذوالجلال
مشرکانرا ای محمد ص گو تمام
وانچه پنهانست وآن ظاهرنگشت
جاهلان در جاهلیت بالتمام
آمد این آیت که پیدا و نهان
اثم هم گویند باشد شرب خمر
اثم و بغی است آن بغیرحق یقین
هم حرامست اینکه شرك آریدباز
هم حرامست اینکه بندید افتری
پس چو برسر آید ایشانرا زمان
بر شما خوانند آیات مرا
کارخویش آرد باصلاح اوقریب
یعنی از ایمان بوحدانیتم
کیست پس طالمتر از آن بیفروغ
یا شما ردبر دروغ آیات او
بر جزای آنچه از احوالشان
جاملان موت یعنی از وضوح
پس بگویند آن ملایك درخطاب
کافران گویند ضلوا عنهما
گوید او داخل شوید اندرامم

شرکرا اقسام باشد بیشکی
میکنید اظهار توحید از ریا
یا برنجانی دل صاحبدلی
همچنین شرکست هرخوی بدت
چونکه دردوزخ در آیند امتی
اینست پیدا گرزند مردی رهت
حق تو را بنموده ره بی ابتلا
یا بماتم خانه از دار السرور
میبرم گفتت بگلزار از طریق
مار ها گویند دیدی کآخرت

وین سبب گردید برخلاشان
نزد هر مسجد لباس امتیاز
نزد اهل دل حضورت زینت است
هست عریان ازلباس قدس و نور
مرشمارا نیست هیچ اسراف بیك
لیك در موقع باشد با توحرف
لحم و حرفرا بجودکردی حرام
زینتی کآورده بیرون بر انام
که شما را رزق باشد در حبوة
در حبوة دنیوی نا رزق بیك
هم بتفصیل آید آیات از نشان
وان مبین گشت خواهد نا رشاد
یافت رخصت نا باهل نهروان
جامه هایش نا نمود و شاهوار
چون لباس حاریات شد پسند
لیك باید باشد از مال حلال
غیر ازاین بود که فرموده حرام
شرح آن درسورهٔ ماعصی گذشت
مر زنا را رور داسبی حرام
خودحرامست این عمل برمردمان
خواه باشد ازعنب آن یاتمر
غیر حق باشد تأکیدت متین
در عبادت بر خدای بی نیاز
بر خدا زانچه ندانید از عمی
بیست تأخیری و تقدیمی درآن
اندر احکام شریعت جا بجا
حزن وخوفی بیست ایشانرا نصیب
هم بر ایمان بر رسول و آیتم
کافری بندد خدا را بر دروغ
آن گره را میرسد زاوقات او
ثبت شد در دفتر اعمالشان
سویشان تازند بهر قبض روح
مر اذا را باشد این قالواجواب
بیست ران گذشتگان عونی بما
کز شما بودند سابق در ستم

درگمانشان اینکه درره بوده اند
جامهٔ کآن زینت آمد در سجود
کشف عورت درطواف ودر نماز
زینت خود را بتن سازید راست
حق ندارد مسرفان را هیچ دوست
ورکه بجا صرف ساری درهمی
همچو آنان که برهنه درطواف
چون گنتان و پنبه پایشم و حریر
گوکه هست این زینت واین طیبات
خالص آمد بهرخاصان رزق حق
میکسم اعنی بیان آیات خویش
بهر آنقومیکه دانش پیشه اند
رو کند بهرنصیحت کز خلاف
این خوارج مرو را گفتند تو
خواند قل من حرم اورادرجواب
پس برایشان کرد طاهر بالتمام
آنکه باشد برمن اوپروردگار
شد فواحش برفروج آن نسبتش
لیك میگفتند شب باشد حلال
هم حرامست آنچه بروی بیست حد
بغی را هم ساخت برمردم حرام
پس بدیهی ورنه درهر مشرست
آنچه نفرستاده بر آن حجتی
هرگروهی راست وقت و نوبتی
ای بنی آدم چو آید رهبری
پس هران پرهزد ازتکذیب آن
وانکه برآیات ما تکذیب کرد
آن گروهند اهل آتش جاودان
زانکه گوید دارد او فرزندوحفت
بهره اذلوح آنچه شدثبت ازعذاب
لیك موقوفست اینحکم او زکل
هست حتی سلشان را منتهی
لیك کجایند آنکه میخواندیدشان
هم بنفس خود شوند ایشان گواه
از پری و آدمی بودند یار

ره بحکم مهتدون بیموده اند
می بپوشید اندر اوقات سجود
بیست لایق نزد عقل و امتیاز
چون شمارا وقت طاعت باحداست
دوست دارد آنچه درحلقت نکوست
کردهٔ اسراف مال حق همی
میشدند این آیت آمد بخلاف
اسمانات و زحیوان تا گزیر
خاصه بهر مؤمنین و مؤمنات
در قیامت بیشریك اندر طبق
ما بتفصیلی که هم کردیم پیش
بهره مند ازفهم و نیك اندیشه اند
نارشان دارد بوجه انتلاف
بهترین مردمانی در علو
شد مخالف از خوارج او مجاب
آنچه بود ازحل و حرمت درمقام
از فواحش هرچه باشد آشکار
یا هران حرمی نزرك ازشدتش
زانکه مستوراست اندرشب فعال
چون صغائر نزد ارباب خرد
وان ستمکاریست یا کبر از انام
اینکه باحق ظلم و مبغوض ربست
درپرستش یاکه اندر اندرطاعتی
در حبوة و زندگی تا مدتی
بر شما ود قومتان پیغمبری
وز فواحش درعیان و در نهان
سرکشی را پیشه زان ترتیب کرد
زانچه بودند ازقبولش سرگران
یا بحق نبدند کلامی گو نگفت
واین نصیب آمد برایشان ازکتاب
تا که آید سویشان از ما رسل
یا تواند بود حرف ابتدا
غیرحق کز قهرتان بدهند امان
که بحق بودند کافر نی براه
باشما در دین روید اکنون بیار

در اقسام ظلم

چشم بهر حلق پوشی از خدا
یا کنی انکار آیات و کتاب
یا کنی تصدیق حرف باطلی
یا بری مال فقیران را بزور
زان شوی پیوسته دورازمقصدت
هرکه باشد خوی زشتش بیشتر
مینماید اخت خود را لعنتی
کافتدا در دین بایشان کرده اند
تا که اندازد بکاری درچهت
گر بعمد است اربسهوآن بالیقین
تا رسی از وی باوج اعتلا
پس کسی کارد زاوجت برحضیض
میکنی نفرین مر اورا درحضور
کرد دیو آواره ات ازقصروکاخ
شب درآمد ماندی آنجا بی رفیق
سنگلاخی پرگزند و پر سباع
شد خوراك ما تن مستکرت
چون ببینی آنچنان هول وهلاك

یا خوری مال یتیم ازبیحساب
یا کنی درحق مظلومان قصور
وارد اندر نار گردد بیشتر
روی بر باطل زحق آورده اند
لعنتش دایم کنی گزوی شداین
یا بکاخی تنك اندارض عریض
یا برهنه راندت اندر سنگلاخ
وان تو اندرسو برد دزدی متاع
نالها از دل براری دردناك

در صفت پیر مرشد

در اختصاص این تفسیر

حَتّٰى اِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ اُخْرٰيهُمْ لِاُولٰيهُمْ رَبَّنَا هٰٓؤُلَآءِ اَضَلُّونَا فَاٰتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا

وقتیکه ملحق شوند بکدیگر درآن همه گوید آخرشان مر اولشان را پروردگارما اینها گمراه کردند مارا پس عذاب را مضاعف

مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ۳۸ وَقَالَتْ اُولٰيهُمْ لِاُخْرٰيهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا

از آتش گوید هریکرا دوچندان است ولیکن نمیدانید وگوید اولیان مر آخرشان را پس نیست شمرا بر ما

مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۳۹ اِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا

هیچ فضلی پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید کسب میکردید مرسکه آنکه تکذیب نمودند آیه‌های ما را و سرکشی کردند از آن

لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي

گشوده شود برای ایشان درهای آسمان وداخل نشوند بهشت را تا وقتیکه شتر در سوراخ سوزن وهمچنین سزا دهیم

الْمُجْرِمِينَ ۴۰ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰلِمِينَ ۴۱ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا

گناهکاران را مر ایشان است در دوزخ بستری و بالاشان پوشش وهمچنین سزا دهیم ستمکاران را وآنکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ ۴۲ وَ

وکردند کارهای شایسته تکلیف نمیکنیم نفسی را مگر بمقدار طاقتش آنگروه اهل بهشت اند درآن جاودانند و

نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰينَا لِهٰذَا

بیرون کشیدیم آنچه بود در سینه‌هاشان از کینه میرود از زیرایشان نهرها وگویند ستایش مرخدایرا که هدایت کرد ما را باین

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَآ اَنْ هَدٰينَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوٓا اَنْ تِلْكُمُ

وبودیم که هدایت نمیشدیم اگر آن بود که هدایت کرده بود ما را خدا بتحقیق آمدند فرستادگان پروردگار ما بحق وندا کرده شدند که اینست آن

الْجَنَّةُ اُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۴۳ وَنَادٰٓى اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ اَصْحٰبَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا

بهشت که میراث داده شدید آنرا بسبب آنچه بودید که میکردید وصدا کردند اهل بهشت اهل دوزخ را که بتحقیق یافتیم آنچه

مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ

وعده کرد ما را پروردگار ما بحق پس آیا یافتید آنچه وعده کرد پروردگار شما بحق گفتند آری پس ندا کند ندا کننده میان ایشان که لعنت خدا

عَلَى الظّٰلِمِينَ ۴۴ اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ كٰفِرُونَ ۴۵

بر ستمکاران آنکه باز میدارند از راه خدا وخواهند آنرا کج و ایشان بآخرت ناگرویدگانند

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْاَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمٰهُمْ وَنَادَوْا اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اَنْ

ومیان آن دو حجابست و بر اعراف مردانند که میشناسند همه را بعلامتشان وندا کنند اهل بهشت که

سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ۴۶

سلام بر شما داخل نشده‌اند آنرا وایشان طمع میدارند

---

۳۸ موج نحوی نمیگیرد رسد همه گوید آنکه پیرو شنوایرا بر روی اصرار کافی خدا این معنی را شعر

۴۱ از ره افکنده مرا بر عمد پس ایشان ده عدد از سعد ش دوچندان این جمعت راعذاب آتش موج که دیدم از شعب

حقتعالی گوید ایشان را جواب که دوچندان همه را شد عذاب شنوایرا بر اصل واصلان پیروان را بهر شید و جمال

تابع و متبوع تا داند لیك
حاصل ایشانرا شد جز یکیتی
تف بیابد راه سوی مهرو ماه
فخر میکردید کاندر روز چند
تا شوید آزاد از زجر ما
تا بتخفیف عذابی مستحق
آنکه آیتهای مارا بر دروغ
مینگردد راں تکبر در حرا
روح مؤمن تا بهفتم آسمان
بر خلاف روح عاصی کش کشد
راه بدهندش خلایق بیگمان
داخل جنت نگردند از محل
هم دهیم ایسان جزای بدنهاد
هم زما مانند این قوم اریقین
مشرکست آنکو پرستد غیرحق
طالم آن کز میل نفس پرستیز
واسکسان کایمان بحق آورده اند
ما نکردیم ایچ تکلیفی بخلق
هم بریم از سینهاشان مارون
در حدیث آمد که در باب جنان
بعد ازآن گردند داخل در بهشت
میرود از زیر آنها جوی ها
مر خدارا حمد کز فضل فرون
زانکه بی‌عون خدا والطاف او
مهتدی گشتیم ما دارشادشاں
بودتان میراث داعمالی که خود
معنی اورثتموا اعطسوداست
یافتیم آنرا که در دارالقرار
وعده یعنی آنچه را پروردگار
پس مؤذن بدهد آواز از میان
مینمودند این طلب را از لحاح
گشته وارد اندر اخبار ادرصاع
که بقرآن مرعلی را اسمهااست
بر توداده است اوفیکیامش خبر
کو براسرار ولایت واقف است
این نگفتم من یکی گویندهٔ
تا من از سودای عشق اندرتنم
کس نداست آن کجا بودوچه گفت
آن لب دریا بداین لب دیگراست
چشم بندی باشد این کاندرخمی
می‌نیفتد هرگز این دریا بحوش
چون بخم بیچد گهی آواز او
زور بیگه شد بر آمد آفتاب
گاه تفسیر از بیان مطلب است
هست براعراف آن مردان چند
هست بر بالای آن جای رجال

از عذاب آنرفیق و این شریك
تا ابد ماندند اندر لعنتی
اوفتد بر ریش او بی اشتباه
آل حق بودند ما را زیرابند
ور کمند قهر کافر گیر ما
خود شما باشید در فعلی زحق
حل کردند آن گروهی بیفروغ
مر گشاده سویشان باب سما
بعد مردن میرود شادی کسان
راحم ارگردون بسجین برگرد
می براندش ز باب آسمان
بگذرد ار چشم سوزن تا جمل
از جهنم باشد ایشان را مهاد
داده خواهد شد جزای ظالمین
کرده رو برشرحلق ازخیرحق
کرده خواراو روح‌وعقل‌بس‌عزیز
طاعت شایسته از حق کرده اند
جزبوسعش همچو لقمه قدر حلق
آنچه دروی غل‌وغش داردکنون
شد درختی‌حوئی آرریزش‌روان
فارغ از آلایش و آثار رشت
از پی آرایش و فرّ و بها
شد بر این توفیق مارا رهنمون
کس نیابد این مقام از جستجو
بر هدایت بود چون بنیادشان
از شما صادر شد ازروی رشد
سدهٔ شایسته در اعطای اوست
وعده برما کرده بد پروردگار
بر شما فرموده بود اندهر قرار
لعنت حق باد بهر ظالمان
وز ره راستی و اعوجاج
کاین‌مؤذن هست بیشك مرنصی
زان یکی‌باشد مؤذن وان‌بجاست

جمع آوردند جمعی بی اصول
تف بماه افکند کافر کیش او
اهل حق گویند با اهل سعیر
نیك چرا بر یکدگر لعنت‌کنند
قالت اولیهم لاخریهم هلا
پس‌چشند اندرسهم خود عذاب
سرکشی کردند زان پس فتحاب
همچناکه مؤمنانرا جان و روح
میگشایندش بهر گردون دری
حضرموت است آن بگفتارحدیث
کاین به ازارواح علیینّ است
شد محال اعمی‌که با اخلاق زشت
یعنی از آتش فراشی برنشان
پس سه قسمند آنچه آمد درنشان
محرم‌آن کوکرده تکذیب‌او زکل
دوزخ تابنده نفس سرکش است
آنچه تکلیف است ار ما برعباد
کس‌بتکلیف ارعمل کرد آنچنان
غل و غش یعنی حسادت یا عناد
نام آن آیست گر دانی ظهور
بعد ازآن در وصف منزلهایشان
چون بسند اهل جنت جای‌خود
ما بودیم اینکه خود یابیم راه
آمدند از جانب پروردگار
پس‌ندا کرده شوند ایشان برود
همچنان کاولاد از مال پدر
هم کنند اروی توبیخ آنمان
از ثواب آخرت برحق وراست
می بگویند آری آنها یك بیك
خار کاندر راه حق منکاشتند
بر سرای آخرت کافر بدند
همچنین از ابن عباس است نقل
مردمان زان نامها آگه بنند

عامه را بر قتل فرزند رسول
تف چولعنت بند شد برریش او
این‌توئی یامادراین زندان اسیر
باد هم اجماع با امت کنید
مر شما را نیست افزون بما
زانچه میکردید درکفر اکتساب
بیستشان اندآسمان اندرصواب
سوی علیین برند اندر فتوح
باشدش هر ده فتوح دیگری
نرد تحقیق ارس اخلاق خبیث
نیل منافق سیرت و سجینی‌است
راه یابند اهل کفر اندربهشت
پوششی هم آتشین از فوقشان
مشرکان و مجرمان و ظالمان
در مقام کفر آیات و رسل
پیرو آن تا ابد در آتش است
وان بود بر قدر طاقت نی زیاد
آن گروهند اهل جنت جاودان
تا نباشد در میانشان جر وداد
شرب‌آن شوید زدل‌رنك شرور
حقتعالی گوید ار بهر نشان
می بگویند از دل دانای خود
گر نه ما را رهنما گشتی اله
سوی ما بر حق رسولان کار
کایست‌آن جنت‌که حقتان‌گفته‌بود
میرد میراث از حکم و خبر
اهل دوزخ را ندا اهل جنان
یافتید آیا شما آنچه سزاست
گشت وارد بهر ما نی‌ریب‌و شك
باد مردم را زره منداشتند
راه مردم‌را ز طاعت میزدند
این روایت هم بود ثابت بعقل
غافل از اوصاف و اسماء وبند
مابقی را از صفی جو سر بسر
بر مسمی و بر اسماء عارفست
رازخود گفت اندهم آوازی‌ولی
وز دهان افکند بیرون شقشقه
خفته مسکین نی لبستش نی کفی
نیك چنین کزوی بود پیدا تهی
از ته اندر جنبش آن قلزم شود
حنك لب‌افتاده برجا این‌خم‌است
ناسخن برلب رسدگویدبس‌است
آنچه برفهمش ندارد عامه طرف
پردهٔ باشدکه نتوان زان گذار
نزد شهری بهرحفظ و چاره ها
انبیا را باشد اندر وی نشست

در بیان الهام غیبی

داد آواز از من ار حویندهٔ
بگذر ار حرفی تراود از لبم
رفت مستی واین شترمرحابحفت
گرچه در وی قلزم پهناوراست
شد محطی مندرج یا قلزمی
جزکه لب برمن‌گزند اعنی‌خوش
تا کند مستانه کشف راز او
لب ببند از آنچه میگفتی بخواب
چون‌شب‌آمد وقت‌هذیان‌وتب‌است
در لغت اعراف شد جای بلند
کز خلایق اعرفند اندر جلال

شد ز آوازش دروبم ممتلی
اشتری‌کف‌کردو رست ازتفرقه
آنکه در مسی بدرّاند صفی
هست این خم را برآندریا رهی
خم‌چوشد هنگام طوفان کم شود
دررمان آن‌موج ویم ننی‌کم‌است
آنکه لعلش را زدارهرکس‌است
خواب‌بودی‌میزدی‌درخواب‌حرف
کو میان اهل جنت و اهل نار
حاجزی یا چون بناره و باره ها
مرتفع از هرکجا وزهرچه هست

میشناسند آن جماعت در سرشت | هر که باشد اهل دوزخ یا بهشت | بر علامتها که دارند آشکروه | در شناسائی بسیماء و وجود
گفته صادق هست اعراف از نشان | پشته ها ما بین دوزخ هم جنان | هر نبی را با خلیفه و امتش | ناز دارند اندر آن از حکمتش
چون نکوکاران بجنت رو کنند | جای اندر روضه و میو کنند | پس خلیفه آن نبی با عاصیان | گوید ار روی نکوهش آزمان
که ببینید آنکسان را در بهشت | با شما بودند یار و همسرشت | بر مقام خود رسیدند این چنین | من شما ماندید محروم و غبین
پس گه کاران کنند آنگه ندا | که تحیت باد ار حق بر شما | در جنان داخل نکردند آنکسان | لیك دارند این طمع از شافعان

وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ تِلْقَآءَ اَصْحٰبِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِينَ ٤٦ وَ نَادٰى

وچون گردانیده شود چشمهاشان بجانب اهل آتش گویند پروردگارما مگردان مارا باگروه ستمکاران وندا کردند

اَصْحٰبُ الْاَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمٰهُمْ قَالُوا مَا اَغْنٰى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ٤٧

اصحاب اعراف مردانیرا که مشاهدتشان ایشارا بعلامتشان گویند کفایت نکرد ارشما جمع کردن مال ورجالتان وبه آنچه بودید که سرکشی میکردید

اَهٰٓؤُلَآءِ الَّذِينَ اَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٤٨

آیا اینها کسانید که سوگند میخوردید که نرساندشان خدا رحمتی داخل شوید بهشت را بیست ترسی برشما و نه شما اندوهناك شوید

وَ نَادٰٓى اَصْحٰبُ النَّارِ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَآءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قَالُوا

وندا خواهند کرد اهل آتش اهل بهشت را که بریزید برما از آب یا ازآنچه روزی کرد شمارا خدا گویند

اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكٰفِرِينَ ٤٩ اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا

بدرستیکه خدا حرام کرد اینها دورا بر ناگروندگان آنانیکه گرفتند دینشانرا بهزل ولادیچه وفریفتشان زندگانی دنیا

فَالْيَوْمَ نَنْسٰهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَ مَا كَانُوا بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُونَ ٥٠ وَ لَقَدْ جِئْنٰهُمْ

پس امروز فراموش میسازیمشان چنانکه فراموش کردند ملاقات روزشان اینروز را و بودشان که بآیهای ما انکار میورزیدند و بتحقیق دادیم ایشارا

بِكِتٰبٍ فَصَّلْنٰهُ عَلٰى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا تَاْوِيلَهُ يَوْمَ

کتابی که تفصیل دادیم آنرا بر علم هدایت ورحمت ازبرای گروهی که میکردند آیا انتظار میبرند مگر تأویلش را روزیکه

يَاْتِي تَاْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَآءَ

بیاید تأویلش خواهند گفت آنانکه فراموش کردند آنرا از پیش بتحقیق آمدند رسولان پروردگارما بحق پس آیا باشد مارا از شفعان

فَيَشْفَعُوا لَنَآ اَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوٓا اَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

پس شفاعت کنند از برای ما یا برگردانیده شویم بدنیا پس کنیم غیر آنچه بودیم میکردیم بتحقیق زیانکردند بنفسهاشان وگم شد ازایشان آنچه بودند

يَفْتَرُونَ ٥٢ اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ

که افترا میکردند بدرستیکه پروردگارشما خدائیست که آفرید آسمانها وزمین را در شش روز پس مستولی شد بر عرش

يُغْشِي الَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرٰتٍ بِاَمْرِهِ اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ

میپوشاند پرده شب روزرا که میجوید آنرا شتابکنان وآفتاب را وماهرا وستارگانرا تسخیر شدها بامر او آگاه باشید مر او راست آفرینش وفرمان

تَبٰرَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِينَ ٥٣ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٥٤ وَلَا تُفْسِدُوا

بزرگست خدا پروردگار جهانیان بخوانید پروردگارتانرا از راه خشوع وپنهانی بدرستیکه او دوست ندارد حد گذرندگانرا افساد مکنید

فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٥٥

در زمین بعد اصلاحش وبخوانیداورا ازروبیم وامید بدرستیکه رحمت خدا نزدیکست به نیکوکاران

روی ایشان را بگردانند چون
بر تو یارب میبریم اینك پناه
می نگویند از شما بنموده دفع
زین عداب آن عجب و استکبارتان
جانب عمار و سلمان و صهیب
که بر ایشان رحمت حق کی رسد
یك درآئید ای عزیزان دربهشت
اهل آتش پس بر اصحاب جنان
یا انچه بر شما رب الانام
آنکسانکه برگزیدند از پسند
پس فراموش آوریم امروشان
مانده از دیدار معنی جمله دور
همچنان کایشان بآیهای ما
یعنی از دانائی خود در امور
رهنما و رحمت آمد بالیقین
یعنی الا آنکه دان پایان کار
یا چه دیدی ظاهرش محکم چنین
گرکه فهمی برچه داری انتظار
باطنش تحریست تی پایان وژرف
یوم یأتی آید اعنی روز آن
آمد از پروردگار ما رسل
پس بود آیا شفیعی بهر ما
تا بوحدانیتش قائل شویم
بر نفوس خود بتحقیق آنکسان
تا مگر باشدشان آنها شفیع
گوید آن پروردگار دوالجلال
ربنها یعنی شش آمد سر بسر
چونکه شد ایجاد عالم بر نظام
قلب احمد یا که عرش اعظم است
این مثل گفت از پی فهم فرق
همچو استیلای حور برصؤو تاب
ور نعرس اوشد خدا از تختگاه
مستوی شد پس بعرش ارمشیتش
می بجوید روز راشب با شتاب
می بداید اینکه اندر انزاع
خلق کرد او هرچه زامر مستقر
پس بزرگست او بوحدانیتش
در پرستش سوی اوآرید رو
رو زغربت بر دیار خود کنید
خواندن ازدل خواست آسلطان جان
گر صراف سوی او باشی بدل
آن صحابه شد بلند آوازشان

سوی دوزخ تا ببینند آن شئون
تا که با ایشان نباشیم ار گناه
این عداب انصار وبارو جمعو فمع
هیچ نرهاند آتش آمد یاریان
میکنند اعراف اشارت زامر عیب
نیستشان از حق بمخشایش مدد
کان شمارا از ازل بد سرنوشت
میکنند آوار از احراق جان
کرده روری ازشراب وازطعام
دین خود را لهوولعبو ریشخند
شد چو سیاق دولت فیروزشان
ور لقاء ربکم هداست کور
بودشان انکار از جهل و عما
درج دروی بحر های علمو نور
بر گروهی کاهل ایماندو دین
ظاهر آید سرسر روز شمار
کن یقین کوراست تأویلی متین
ور نفهی کن بظاهر اقتصار
نیست کسرا قدرفهمش حدوطرف
که شود بر جمله تأویلش عیان
بر درستی رهمایان بر سبل
تا کند درخواست بر ما ازخدا
هم نامر و نهی او عامل شویم
کرده اند ارکرده های خودریاں
آرمان گردند مأیوس از جمع
کاوست ذاتش جامع کل کمال
کاو شد ازهریك بوجهی جلوه گر
مستوی برعرش شد فوق التمام
وان سریر پادشاه اقدم است
وربه ایسان نیست استیلای حق
یا چو اسیلای دریا بر حباب
عرش و مافیها شود در دم تباه
عرش یعنی طل رحماستش
اندر آید از پی اورا بیحجاب
هست اورا آفریدن واختراع
هشت در وی از توانائی اثر
در الوهیت هم اندر قدرتش
خود چو آدعورتکم فرموده او
طاعت از پروردگار خود کنید
گفت خوانیدم ازان رو دربهان
خواندهٔ حق را بنطق معتدل
از پی تکبیر او آغازشان

این چنین گویند کای پروردگار
هم کنند اصحاب اعراف این ندا
بودشان کفر از فقیران ور ثقات
بودشان نك از صهیب و ازبلال
کاین رجال آیا نباشد آنکسان
این بود ارشاد تا کس ناگزیر
بر شما نه خوف باشد از هلاك
می نریدید آنقدر برما ز آب
می نگویند ان شراب واین طعام
روندگانی جهان بی ثبات
چون گذشت ارحق گذاردش بخود
دیدن این روز را بکدم مداد
این کتاب از علم آوردیم ما
آنچه جلقارا تمام آید بکار
هیچ میباشد آیا مسطر
آنچه دروی باشد اروعدو وعید
نه تأویلش ندارد هر تنی
ظاهرش ارمهرومه روشنتراست
جز پیمبر یا ولی کاملی
می نگویند آنکسان کزناصواب
آرمان نکدیشان کردیم رود
یا که برگردانده گردیم ار محل
غیر ازانچه ما بر آن عامل بدیم
گم شد از ایشان برآنچه مفتری
بعد از آن حق ازکمال اقتدار
آنکه شش روزآن سموات وزمین
شرح آن جوگرکه داری حوصله
عرش قلب عالم آمد در وجود
آنچنانکه شه نشیند بر سریر
ملکه باشد عین اسیلای او
از سریرش گر شود شاهی جدا
پس مثال از بهر فهم عامه است
روشنی روز را او بر سبب
آفتاب و ماه و کوکبها تمام
چیز ها یعنی شود از وی پدید
یا مراد از ملك و ملکوتست آن
آفرینش را بود پروردگار
ای غریب افتادگان در بدر
از ره پوشیدگی با عجز و درد
خفیه خواندن اقرب آمد درحضور
مصطفی اندر غرائی رفته بود
گفت پیغمبر بسوی نفس خود

با ستمکاران مکن ما را تو یار
بر رحالی که شناسد از صفا
در حیوة بی قرار و بی ثبات
سرکشی را ایست پایان و مآل
که شما خوردید سوگند ازلسان
نگرد ار روی خواری بر فقیر
هم نگردید از رهی اندوهناك
که شود ساکن زما این التهاب
حقتعالی کرده بر کافر حرام
داد ایشانرا فریب از ترهات
گو نمان در سهو و نسیان تاابد
نگذراندند از غافل واجتهاد
هم بتفصیلی بیان کردیم ما
در امور دین و دنیا استوار
هر که بر تأویل آن ازوجه سر
عاقبت گردد هویدا بر عنید
منتظر بروی شود هر کودنی
بر حلایق تا قیامت رهبر است
بر مقام لی مع الله و آصلی
ترك کردند این کتاب مسطاب
یاد ار روزی چنین ما را نمود
سوی دنیا بهر اصلاح عمل
زان عملها بر جزا قابل شدیم
بر بیان بودند اندر یاوری
ذکر خلقت کرده بهر اعتبار
نی برآلت آفریده است اینچنین
گفته آمد در بیان بسمله
گشت مستولی بر آن شاه وجود
بهر اسیلا ملك مستجیر
هستی هر ممکنی برجای او
تحت باشد همچنان باقی بجا
یافت معنی مردی ار علامه است
می بپوشاند باریکی شب
امر او را شد مسخر در نظام
نافذ است امرش بچیزی کافرید
جسم را آورد در جنبش زجان
عالم و آدم باو دارد قرار
شاهان بر شهر دل دارد مقر
رو بآن سلطان دل بایست کرد
وز ربا و ریب میباشد بدور
شب بصحرائی مهول آمد فرود
باز گردید از صدا نبود مدد

او بود حاضر نه غایب از شما
اینقدر کافیست اینجا در اساس
حذ ذکر اینست و زد حق کوست
ای بسا بندار هوش خمه تن
دردعا باشد مراد و حاحش
اینست نوعی از فساد اندر دمین
هر عمل کان شد مخالف با کتاب
هشت ناموس ازپی اصلاح ارض
نست هیچ از رحمتش کس را نصیب
خواندن بخوف وطمع آندیگر است
آنکه حاش بند نعمت یا نواست
حال عاشق رامپرس ارحندوچون
من چگویم با تو شرح این مقام
گفت خواهیدم هم ازخوف گناه

بشود هرکس کند هرسان دعا
جمع از ذکر خفی گردد حواس
او ندارد معتدین را هیچ دوست
بالك ذکرش دمدم باذوالمن
آنچه دوراست ازاراده و مشتاش
بر زمین نکنید افساد این چنین
در زمین باشد فساد و ناصواب
نفی مفسد پس دارس اصلاح و رس
لیك آن در محسنین باشد قریب
ذکر آن دوراز عقول اکثر است
باشد ارترس و طمع اورابجاست
دررهش نکسان بود عقل وحنون
داند آنکو رمه این ره والسلام
هم رطمع حنت وآن قدر و جاه

در مقام خود کند ظاهر صفی
گر حواست جمع نبود در طلب
ای بسا حواسده‌گان خفته دل
معتدین حواسده‌گان غافلند
تا کند تعرین نکس یا اررپا
تعدارآن کاصلاح آن فرمودحق
حق فرستد انبیا را بر عباد
می نجوابد از نشان آیش
هر باو دارد نوحهی احسلح
تا کسی نبود در اوسودای عشق
الك عاشق اردو گون آراده است
از بهشت و دورحست اوراخبر
تا گهاست آن رحالی گر رسد
تا شما را باشد از رحمت نصیب

وجه ذکر قلب زاسرار خفی
نیست ذکرآن جنبد از بیهوده لب
کز خدا باشند برخود مشتغل
گشته از معنی نصورت مایلند
رو نماید در نماز و در دعا
داد عالمرا ز شرع خود سق
تا بر آرند از زمین بیخ فساد
هم زخوف قهرو طمع رحمتش
باشد ازخوف و طمع تاولاعلاج
کی بود آگه زاسغنای عشق
امر جانان را بجان آماده است
بر نواب و بر عقاب و خیرو شر
تا رسد الك گویم ازبیم وامید
وان بود بهر نکوکاران قریب

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ

واوست کهمیفرستد بادهارا بشارت‌ده دگان‌میان‌دودست‌رحمتش تاچون برداردابرگران‌بارواراز‌برای‌بلدی مرده

فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٦ وَ

پس‌فروفرستیم‌بآن‌آب‌را پس‌بیرون‌آوریم‌بآن‌از همه ثمرها همچنین بیرون‌میاوریم‌مردگان‌را باشد‌که‌شما پند گیرید و

الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ

بلد پاکیزه بیرون‌میاید رستنیهاش‌باذن‌پروردگارش وآنچه پلیدشد بیرون نمایدمگرانددك‌بیفایده همچنین میگردانیم

الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ٥٧

آیهارا ازبرای گروهی‌که‌شکرمیکنند

اوست آنکس‌که فرستد بادها
باد ها تا خوش بجود گیرند بر
ابر را رانیم اندر اهتزاز
پس بآن آریم بیرون اندرمین
یعنی آسان‌که زمین یابد حیوة
نیست فرقی دارد ارمعنی عروح
هر زمین پاك و شایسته که آن
وانکه باشد شوره وناپاك و بد
آن یك از آیات حق یابد رشاد
بر گروهی کزیقین دارند سهم
زان گذشتم لیك تا تقسیر من
گر معوّیه چنانست از چنین
یا بگشتنی در این معنی دقیق
نی سخن گویم بتقلید و عناد
لیك باید حار را از گل‌شناخت
جمع ضدّین ارکه داری‌نیك‌و بام

مژده بر رحمت دهد رامداد ها
ابر هائیکه گرانند از مطر
بهر احیای زمین مرده بار
میوه ها از هر قبیلی دلنشین
رآب‌و روید زان بهرفصلی‌نبات
درمیان آن خروج و این‌خروج
قابل درعست و صالح رایگان
زان بروں ناید گیاه الا بکد
وین یکی زاید دراوبحل و عناد
شکر نعمتها کنند ازعقل‌و فهم
برد هر قومی بود پس مؤنس
عامه اش دانند خال المؤمنین
یا نداری عتل و ادراکی عمیق
نی راصلاح آورم رو بر فساد
نلبلارا دل بگل نایست باحت
نیست ممکن لب فروبندد ازکلام

پیش ازآنکه برزمین ریزد مطر
هرچه باشد ابر از باران ثقیل
پس‌سوی آن زمین یاآن سحاب
هم بدیسان مرده‌گانرا از قبور
مرده‌گانرا هم ز خاك تیره‌گون
شاید از صورت بمعنی پی برید
رستنیها روید از وی صد هزار
همچو قلب مؤمن و کافر بعرس
ما بگردانیم آیتهای خود
یك حکایت از معویه مراست
کس‌نگوید کاین‌سخن‌مسهجن‌است
من نه از تقلید با کس منغعم
من توخود دانی که‌صوفی مشربم
نیست صوفی‌را خصومت با کسی
هیچت از نبود تمیز نیك و بد
گر رسول حقتعالی بوده نوح

باد ها بدهند از باران حمل
حمل آن بر باد ها باشد قلیل
بارل از بحر عطا ساریم آب
ما برون آریم در یوم النشور
آوریم آنگه که وقت آید بروں
وان بفهم آرید گر داشورید
حوکه فرمان باشد ازپروردگار
زد مثل آن هردوراحق‌بردوارس
این چنین شرح ارمثال نیك‌وبد
گرکسم‌ذکرش دراین‌موقع‌بجاست
یا که آن بیهوده یا موهن است
لیك دراین یك عقیدت معرضم
صلح کل با هرگروه و مذهبم
خواه‌گل باشد دراین ره یاحسی
چون صنم را میشناسی از صمد
هر بدوخ نیست کمعارا فتوح

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

بحقیقت‌فرستادیم نوحرا بسوی‌قومش پس‌گفت ای‌قوم‌من‌بپرستید‌خدارا نیست‌مرشمارا‌هیچ‌خدائی‌جزاو بدرستیکه‌من‌میترسم‌برشما

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٥٨ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٩ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي

ازعذاب روزی بزرك گفتند جمعی از قومش بدرستیکه مامی بینیم ترا در گمراهی آشکار گفت ای قوم نیست با من

ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٠ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ

گمراهی ولیکن من رسولی ام از پروردگار جهانیان میرسانم شمارا رسالتهای پروردگارم وپند میدهم شمارا ومیدانم از

اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٦١ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ

خدا آنچه را نمیدانید آیا عجب داشتید که آمد شمارا ذکری از پروردگارتان بر مردی ازشما تا بیم کند شمارا و

لِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٦٢ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا

تا پرهیزید و باشد که شما رحمت کرده شوید پس تکذیب کردند او را پس رهانیدیم او را و هر که با او بود در کشتی وغرق کردیم آنانرا که تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ٦٣

آیتهای ما را بدرستیکه بودند گروهی کوران

در بیان احوال حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام

نوح را دادیم ما پیغمبری — سوی قومی تا پرستش ار بتری — گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم — هیچ معبودی جز او بی اشتلم

بر شما ترسم گر ایمان نآورید — بر عذابی بس بزرگ و بس شدید — قوم گفتند از اکابر رالهی — ما تو را بینیم اندر گمرهی

که کسی ما را دلالت راشناه — بر اله واحد از حد بین اله — گفت گمره نیستم من در یقین — بل رسولستم ز رب العالمین

میرسانم بر شما پیغام حق — رب من پروردگار ما حق — ناصحم میدانم از وحی خدا — آنچه آنرا نیستند آگه شما

قوم را آمد شگفت از وحی رب — نوح گفت آیا کنید ازاین عجب — کاید از بهر شه در قرار — بر شما پیغامی از پروردگار

بر زبان مردی از جنس شما — تا برساند شما را از بلا — تا بپرهیزید و بخشیده شوید — شاید آخر خوف و بگزیده شوید

پس ورا تکذیب کردند آنگروه — کرد نعرین شد دعایش مستجاب — امر از حق شد باهلاك وعذاب

وحی کرد اورا که سازد کشتی — کش بود هنگام طوفان بشتی — رفت در کشتی خود او باخویشتن — شد بطوفان غرق باقی مردمان

نوح را دادیم از طوفان نجات — وانکه با او بود در فلك از ثقات — غرق کردیم آنکه در آیات ما — بودشان تکذیب از جهل و عما

دانکه بودند آن گروه قومی عمین — کور یعنی از نشانهای دین — شرح حال نوح و طوفانرا تمام — گویم اندر سورهٔ هود از کلام

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٦٤ قَالَ الْمَلَأُ

وفرستادیم بقوم عاد برادرشان هودرا گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مر شمارا هیچ خدائی جز او آیا پس نمیپرهیزید گفتند آن

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٦٥ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ

جماعت که کافر بودند از قومش بدرستیکه ماهر آینه می بینیم ترا در کم خردی و بدرستیکه ماهر آینه گمان می بریم ترا از دروغگویان گفت ای قوم نیست با من

بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٦ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ

کم خردی ولیکن من رسولی ام از پروردگار جهانیان میرسانم شمارا رسالتهای پروردگارم ومن شمارا خیرخواه

أَمِينٌ ٦٧ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ

امینم آیا عجب داشتید که آمد شمارا ذکری از پروردگارتان بر مردی ازشما تا بیم کند شمارا ویاد کنید وقتیکه

جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوا آلَآءَ اللهِ لَعَلَّكُمْ

گردانید شمارا جانشینان از پس قوم نوح وافزود شمارا در خلق زیادتی پس یاد کنید نعمتهای خدارا باشد که شما

تُفْلِحُونَ ٦٩ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَآؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

رستگار شوید گفتند آیا آمدی مارا از برای آنکه بپرستیم خدارا بتنهاو وا گذاریم آنچه بود که می پرستیدند پدران ما پس بیاور بما آنچه وعده میدادی مارا اگر هستی

مِنَ الصَّادِقِينَ ٧٠ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَآءٍ سَمَّيْتُمُوهَا

از راست گویان گفت بتحقیق واقع شد بر شما از پروردگار شما عذابی وخشمی آیا مجادله میکنید با من در نامهائیکه نام نهادید آنهارا

أَنْتُمْ وَآبَآؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ٧١ فَأَنْجَيْنَاهُ

شما وپدرانتان فرو نفرستاده خدا بآن هیچ حجتی پس منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم پس رهانیدیم اورا

وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ٧٢

وآنانکه با او بودند برحمتی از نزد ما وبریدیم دنباله آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را و نبودند گروندگان

در بیان قوم عاد و دعوت هود علیه السلام

از احا هم قصد باشد در کلام
عادیان بودند قومی زور مند
جملگی با احتشام و مالدار
قال یا قوم اعبدوا الله مالکم
ت پرستی نیست فعلی بر صواب
ما بورا بینم راسخ در سفه
گفت من رد دیوتان ایقوم ره
میرسانم بر شما پیغام او
کاید اینسان پیدی از پروردگار
یاد آرید ایکه بعد از قوم نوح
کرد زاید بسط خلقت در شما
قوم گفتند آمدی آیا بما
میپرستیدند آنرا از نخست
یعنی اورا آنچه گفتی از عذاب
میرسد البته از پروردگار
اندر اسماء یعنی اندرآن بتان
محض اسم است آن نه ازوحی عیان
با شما من نیز دارم انتظار
بودشان بخشایش این از نزد ما
دانکه نبودند دور از رأی ما
تا بپیداری که بادی گر وزد
جز که امر آید ز خلاق العباد
باد ها را گر شناسی پیش و پس
روکمی هر سو سپاهش بسته صف
وان یکت کافیست وقت گوشمال

هم فرستادیم ما بر عاد پیش
واحدی زایشان بقریب تمام
هم باور هم بقامت بس بلند
ت پرستی بودشان پیوسته کار
من اله غیره اولی اکم
می بپرهیزید آیا از عذاب
که بداری دین سابق را نگه
نیست ملصق با من از وحی سفه
بهره تا یابید از اکرام او
سوی مردی از شما در اوجار
جانشین کرد او شمارا بالوضوح
قامت و قدرت بنمرو دو نما
با بگوئی که پرستم آن خدا
ترک آن بر عقل ما باید درست
راستی گر داری ارحق معجزات
رجس یعنی آن عذاب پر شرار
که بهریك هشته اید اسمی چنان
حق نفرستاده برهان بر آن
بر هرآنچه وعده دادم کردگار
حائفین را همچنین باشد رجا
از پی تکذیب آیهای ما
میتواند برگ کاهی را گرد
که بکن ای باد از بیخ از بلاد
بینی اندر صد کمندی هر نفس
از زمین تا آسمان بر هرطرف
زان مگر نگریزی ارمانی محال

هودکایشانرا برادر بود خویش
همچنانکه باز گوئی در ندا
در زمین از آنقبیله آنزمان
حق فرستد از کمال جود را
نیست معبودی شمارا غیر حق
پس نگفتند از بزرگان روبرو
همگمان ما راست کاین باشد دروغ
لیك من باشم ز رب العالمین
من شما را ناصحی باشم امین
تا بترسانم شما را از عذاب
دادتان در ارض احقاف او مکان
پس یاد آرید نعمتهای حق
کاو نمود شما و بر داریم دل
پس باور آنچه گوئی از وعید
گفت هود اکنون علیکم قد وقع
همچنین خشم خدا نرو حل
هشته اید این نامها را خود شما
واگهی بر جملتان نبود مصر
هودرا دادیم پس ما خود نجات
هم بریدیم و بر کندیم بار
باد را دادیم فرمان تا تمام
یا تواند برگی افکند از درخت
یا نگیرد این گنج سرکشرا گلو
دم بادی چونکه پیچد درشکم
از خمود او یك ارزانی هواست
آنکه باشد عقل و نحوی باورش

مر کسانرا یا برادر یا اخا
اعظم و اکبر نبود از مردمان
سوی ایشان بهر دعوت هودرا
کو نبود اندر پرستش مستحق
آنچه کافر بوده اند از قوم او
که نگوئی نیست واندروی دروغ
خود رسولی بر شما راسخ بدین
میکند آیا بعجب هیچ از این
و از دوال نعمت و سوءمآب
کرد مستغنی هم از مال جهان
رستگار آئید تا راعطای حق
رانچه بود آنان ما را مفصل
گر نوئی از راست گویان یاسعید
بر شما واجب شد آنخوف ووجع
میکنید آیا شما با من جدل
وان پدر هامان رضایان و خطا
پس شوند اندر عذابی منتظر
وانکه با او بود از حال نفاق
پایه و بنیاد آن قوم از قرار
عادیان را برد بنیاد و منتها
دانکه حتش بر کشیدی تا بمحت
یا بر آر از ریش خودبینش دومو
سنیت را بر کند آری ورم
کاده و غالم اسیرش حاجاست
میگریزد سوی شه از لشکرش

واسکه بختش واژگون باشد رشاه
میگریزد همچو دزدان در سیاه
پس بگیرد یك قلاوزی دمش
بندد از کاکل بدامی تا سمش

مکشد تا پای دارش موکشان
میدهد هر جا بعصیانش نشان
کاین فلان دزداست کر سلطان گریخت
خون اورا گفته شه بایست ریخت

او نخواهد چاره هیچ از چاره‌ساز
خویش از خصم دگر امداد ناز
میگریزد اد هوام اندر سباع
هم سوی صرع و سرسام از صداع

میگریزد در دوا هر درد مند
آن دوا هم باشد ایحان چشم بند
هست آن یعنی یکی از لشکرش
کرده پنهان در لباس دیگرش

چون تبی ریحور خواهد دادگر
آن دوا بخشد بضد خود اثر
ور گهی از چشم بندیهای او
حاصلت بخشد شود ریحی بکو

شد خلاص از دست قهاری دایر
گوید او بر دیگری کورا بگیر
مبتلا گردد بریحی در مزاج
کز طبیبش نیست تمییز و علاج

هرچه بینی درجهان اسباب اوست
با تو سرکش بندهٔ درگاه اوست
جمله اعصابت سپاه ذوالمنند
تا نپنداری تو را حزه تبند

جان و تن هم بندهٔ فرمان اوست
همرهند از باتو از احسان اوست
با تو هم آئی بهش با اوشوی
خاك آره ماه آن مینوشوی

رو تمائی بر قفا بچند رگت
استخوان از شکند گیرد سگت
یا که اصل آند سرهنگان باد
کاین خسیس است از تبعه قوم عاد

باد حوئی را فرستد از قفاش
با تگیرد ریش و بشاند بجاش
بر کند از بیخ با بنیاد او
هم بر افشاند زسبلت باد او

بعد ذکر قصهٔ اصحاب هود
میکند حق ذکر آن قوم ثمود

وَ اِلٰى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صٰالِحًا قٰالَ يٰاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَالَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جٰآءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

وفرستادیم بشمود برادرشان صالحرا گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مرشمارا هیچ الهی جزاو بحقیقت آمدشمارا حجتی از

رَبِّكُمْ هٰذِهِ نٰاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ

پروردگارتان این ناقه خداست مرشمارا آیتی پس واگذاریدش که بخورد در زمین خدا ومس مکنیدش ببدی پس بگیرد شمارا

عَذَابٌ اَلِيمٌ ٧٣ وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰآءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّاَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ

عذابی بردرد ویاد کنید هنگامیکه گردانید شمارا خلیفها از بعد عاد وجای دادشان در زمین که فرامیگیرید از

سُهُولِهٰا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبٰالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَآءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٧٤

جایهای نرمش قصرها ومیتراشید ازکوهها خانها پس یاد کنید نعمتهای خدارا وتباهکاری مشتابید در زمین فسادکنندگان

قٰالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صٰالِحًا

گفتند جمعی که سرکشی میکردند ازقومش مرآنانرا که ناتوان شمرده شده بودند مرآنرا که گرویدند ازایشان آیا میدانید که صالح

مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قٰالُوا اِنّٰا بِمٰا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٧٥ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّٰا بِالَّذِي

فرستاده شده است از پروردگارش گفتند درستیکه ما بآنچه فرستاده شده بآن گرویدگانیم گفتند آنانکه سرکشی کردند بدرستیکه ما بآنچه

آمَنْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ ٧٦ فَعَقَرُوا النّٰاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قٰالُوا يٰاصٰالِحُ ائْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا اِنْ

گرویدید بآن کافرانیم پس پی کردند آن ناقه را وسرباز زدند از امر پروردگارشان وگفتند ای صالح بیاور بما آنچه وعده میدهی مارا

كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧٧ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ ٧٨ فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قٰالَ

اگر هستی از فرستادگان پس گرفتشان آوازی مهیب پس گشتند در خانهاشان فرومردگان پس روی گردانید ازایشان وگفت

يٰا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسٰالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النّٰاصِحِينَ ٧٩

ای قوم من بحقیقت رسانیدم شما رسالت پروردگار وپند دادم شمارا ولیکن دوست نمیدارید پندهندگانرا

در بیان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح علیه السلام

بعد ذکر قصهٔ اصحاب هود || میکند حق ذکر آن قوم ثمود || بوده اند ایشان گروهی ناپسند || واز منال و مال دنیا بهره مند

در توانائی و قدرت بینیاز
ثمد گوید آب اندك را عرب
سوی قومش که بدندی بت‌پرست
قوم بر تکذیب او کردند حد
گفت خواهید آنچه مقصود شماست
از بتان خواهیم ما حاجات خود
صبح چون شد بر قرار خویشتن
مفعل گشتند اندر آزمون
از خدا پس خواست صالح بیدرنگ
جندع ابن عمر و از قوم ثمود
خوردی آب چشمه برغب ناگزیر
شد شما را ناقة الله این شتر
رنج و قصای یکس باید زوی
نعمت حق را بیاد آرید هین
جای داد اندر زمین حجرتان
خانها بهر دمسان هم زسنك
پس بیاد آرید نعمت های او
قوم او ز اشرافشان گفتند باز
خود شما دارید آیا آگهی
مؤمنان گفتند برهرچه ازیقین
هست امرش اطهر از مهرفلك
بر هرانچه آورده اید ایمان شما
ناقه را پس کشته باشند آن همه
هم بگفتند آور ای صالح بما
پس گرفت آن بیهشانرا زلزله
صالح ازآن قوم روگردانده بود
هم‌شدم ناصح شمارا شاهداوست
قصهٔ صالح بتفصیل است ضبط

بودشان جا بین شامات و حجاز
آزمین کم بود آبش در طلب
ود می ظلم و ستم مخموروست
چون برای خود بدیدی مستبد
موجب ایمان بمعبود شماست
هم تو منخواه از خداوند احد
خلق برصحرا شدند ازمردوزن
پس بگفتند ارذسنك آری برون
آمد اندراهتزاز آن لحظه‌سنگ
گشت مؤمن گفت برصالح درود
قدر آبهم در عوض میداد شیر
نعمت از حق برشما آورده‌پر
لا تمسوّ ها بسوء از کلشی
درزمین فرمودنان چون حاشین
هم تمکن بی ز رنج و زحرتان
آورید اندر حمالش بیدرنك
که شما را داده ابن بیرو ورو
ازطریق عجب و استکارو باز
انّ صالح مُرسَلٌ مِن ربه
شد فرستاده وی ازتوحیدو دین
عاقلی حاشا کز او افتد بشك
هم براں از کافران باشیم ما
رابکه میبودند یار مظلمه
آنچه کردی وعده از رنج وبلا
بعد صیحه از زمین در هایله
دان زمان که ناقه‌را کشتند زود
لیك ناصح را نگرفید دوست

بود زایشان صالح ازیشت ورحم
بود صالح پشت پنجم از ثمود
قوم خودرا گفت یاقوم اعبدوا
آیتی گفتند بنما تا که ما
قوم گفتند از نشان آرمون
هرکه ازما شد دعایش مستجاب
هرچه استدعا نمودند آزمان
اشتری آبستنی بسیار موی
ناقهٔ آمد برون در دم بزاد
مابقی گردید انکارش مرید
گفت صالح قوم را کامد بکار
پس گذاریدش که تا ازارض‌حق
ور نه باشد بر شما شم هلاك
نعمتی باشد گر آرید آن بیاد
فصل تاستان بر افرازید قصر
تحتون یعنی که بهر کاخها
هم بناهی بآورید اندر زمین
للذین الستضعفوا یعنی بران
یعنی او پیغمبر است اندرب‌خود
ما بران داریم ایمان بالتمام
باز زاستکبار گفتند آنکسان
ابن سالف ناقه را پس کرد پی
سرکشی کردند زامر ذوالمنن
گر توئی ازمرسلین اندر سبل
پس سراها صبح بد ویرانه‌ها
از تحیر گفت ای قوم این‌عجب
تا بایجا بود تفسیر کلام

زان اخاهم گفت ارسلنا بهم
گشت او مبعوث از رب ودود
زانکه می نبود الهی غیر او
قول تو گیریم برصدق از خدا
صبح باما سوی صحرا شوبرون
حق بود گیریم قولش برصواب
بر نیامد حاجت قوم از بتان
آوریم ایمان تورا بی‌گفتگوی
آنچنانکه قوم را بد بر مراد
وان شتر اندر مراعی میچرید
مر شما را معجز ازپروردگار
هرچه میخواهدخورد نی‌طعن‌ودق
آید از حقتان عذابی دردناك
حاشیید اینکه بعد از قوم عاد
از زمین نرمسار آن بحصر
میکنید از کوهها سوراخها
می نباشد زار گروه مفسدین
عاجزی کاو بود از ایمانیان
وانکه‌روی‌بگرودخواراست‌ورد
بنده و محکوم آن تاج الکرام
نیست ما را هیچ ایمانی بران
مابقی راضی بدند از فعل وی
خالق و پروردگار خویشتن
صدق باشد پس یقین وعده‌رسل
مرده بودند آن همه درخانه ها
من رساندم بر شما پیغام رب
حو زتاریخ آن شروحش‌را تمام
درتواریخ از برات هست ربط
ران نظم آرم شنو گر مائلی
بعدارآن درمکه‌شد چندی بزیست
شد بصالح قوم بهر عذر وی
رفته باشد آورید اکنون نکف
کآورند اورابدست ازمهروجود
نیست بهر چاره ره بستندو باب
ناقه الله را نمود از کینه پی
بیخ تازد بر ولی حق سبب
خوانده او را حقتعالی زانتساب
کآن قطامه داردش برنا بکار
هرچه جوئی پیش یابی کمترش

حکایت حضرت صالح از روایات و سیر

که شد او مبعوث بر قوم ثمود
گفته‌اند اهل سیر بر احلاف
کشت اورا بی نژادی بی پناه
از شما شاید شود رفع عذاب
قومرا چون دید بردسال خویش
بد قطامه نام نحسش در عرب
کشت صالح راکسی از ناکسان
کس نبود ازهیچ ره با او قرین
وان قطامه نفس کافرکیش تست
ناقه پی شد بچه گرداند ازنورو
قتل پیغمبر چو پیشت سهل‌ماند

دعوتش برقوم بود صدسال‌وبیست
حاصل آنکه ناقه چون گردید پی
گفت صالح بچه‌اش‌را هرطرف
قوم بر دسال او رفتند دود
گفت صالح بگمان آمد عذاب
ابن سالف را محرك‌گشت‌و وی
هم قطامه شد بکفر او سبب
صالح‌المؤمن ازاین رو درکتاب
قوهٔ شهوانیت باشد قدار
می نماند هیچ او بی مادرش
مصطفی‌رفت ازسرا بوجهل‌ماند

وَ لُوطاً اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ ۷۹ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

ویادکن لوط راهنکامیکه گفت قومش را آیا میکنید کار زشت را پیشی نگرفته شمارا بآن هیچیك از جهانیان بدرستیکه شما هر آینه میایند

الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ٨٠ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا

مردان ازروی شهوت از غیر زنان بلکه شمائید گروه اسراف کاران وبود جواب قومش مگر آنکه گفتند

أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٨١ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ٨٢

بیرون کنید ایشانرا از قریه خودتان که آنها مردمانیند که پاك میشمارند خودرا پس نجات دادیم اورا وکسانش را مگر زنش را که بود از باقی ماندگان بهلاکت

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ٨٣

وبارانیدیم بر ایشان بارانی پس نگر چگونه بود انجام کار گناهکاران

در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام

آمدیم اندر بیان قوم لوط
تا بباشی بر شان قوم لوط

ایں چنیں فحشا کنید آیا شما
وا مدر آئید از ره فحش از ملا

خود شما آئید آیا از هوا
یعنی از شهوت نه دان ای سفیه

ترك آنها کردن از بهر وصال
جمع گشتن با رجال آمد ضلال

می بود اهل سدو ما راحوات
سوی لوط اندر ازار بن خطات

لوطرا بیرون کنید از دیه خویش
صعبه چون برما رسد در دین وکیش

راسکه آن قوم از ایں فعل بد
کارهد و دعوی پاکی کنند

او شد با لوط بیرون از دیار
مانند تر حا چونکه بد با قوم یار

پس مگر بایان کار مجرمین
وان جزا کر حق رسد در یوم دین

بهر ایشان کرد او حاصر طعام
که مگر آمد مسافر در مقام

جبرئیلش گفت ما بر مردمیم
سکه فوق از آسمان و انجمیم

بود واجب تا بر آن بانی خبر
راسکه از حق بشوائی بر بشر

مرد را گفتند تا اهلت برون
روکنون کاین قریه گردد سرنگون

صبح چونشد همه در زیر و زبر
قوم خودرا چونکه گفت او ازحرد

باید آیا بگذان زین فعل بد
خود بران نگرفته پیشی هیچکس

زاهل عالم تا کس آیدشان ربس
این نتوسح است انع حون زبان

بهر ترویجند و نسل اندر جهان
بل شما هستند قومی مسرفین

گشته فعل دیوتان عادت چنین
حرکه گفتندی بهم جنسان ذکور

اُخرجوا من قریة یعنی ز شهر
با بنات و پیروان او کنون

اندرمیں خود کنید اورا برون
لوط را دادیم تا اهش نجات

حزن لوط آنکه بود از مشرکات
پس نبارانیدیم ایشانرا بسر

سنگها ناگاه بر سان مطر
تا سروشی حد آمد جبرئیل

گشت مهمان درسرای آن خلیل
حون بخوردند او شد اندر اضطراب

راسکه بود این از خصومت فتحات
بهر بعی قوم لوط اندر رمیں

آمدیم از جانب دیدان دس
پس روان گشتند رانجایش لوط

تا برند از فرّ خود تشویش لوط
هفت قریه بود کنند آنها تمام

جبرئیل از امر خلاق الانام
ریدهٔ در وی نبود از جانور

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

وفرستادیم بمدین برادرایشانرا شعیب گفت ای قوم من پرستید خدارا نیست مرشمارا هیچ خدائی جز او بتحقیق آمد شمارا دلیله از

رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

پروردگارتان پس تمام کنید پیمانه وترازورا ونه مکنید ندار مردم چیزهای ایشانرا وفساد مکنید در زمین بعد از اصلاحش

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٤ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

آن بهتر است مرشمارا اگر هستید گروندگان ومنشینید بهر راهی که بیم دهید وبازدارید از راه خدا

مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

کسیرا که گروید بآن وخواهید اورا کج وبدکنید همکه یاد کنید احسان کرد شمارا و بسیار کرد شمارا و نگرید چگونه بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ٨٥ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا

فسادکنندگان واگر باشد طایفه از شما گرویده باشد بآنچه فرستاده شدم بآن وطایفه گرویده نباشد پس صبر کنید

حَتّٰي يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ ٨٦ قٰالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

تا حکم کند خدا میان ما و او است بهترین حکم کنندگان گفتند آن جمعیکه سرکشی کردند از قومش

لَنُخْرِجَنَّكَ يٰا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنٰا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنٰا قٰالَ أَوَلَوْ كُنّٰا

هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب و آنانکه گرویدند با تو از قریه ما یا آنکه برگردید بکیش ما گفت آیا اگرچه باشیم

كٰارِهِينَ ٨٧ قَدِ افْتَرَيْنٰا عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنٰا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّٰيٰنَا اللّٰهُ مِنْهٰا وَ مٰا يَكُونُ

کراهت دارندگان بتحقیق بسته باشیم بر خدا دروغ را اگر برگردیم در کیش شما پس از آنکه رهانیده ما را خدا از آن و نیست مارا

لَنٰا أَنْ نَعُودَ فِيهٰا إِلّٰا أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ رَبُّنٰا وَسِعَ رَبُّنٰا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنٰا رَبَّنَا

که بازگردیم در آن مگر آنکه خواهد خدا پروردگار ما احاطه کرده پروردگار ما همه چیزرا از روی علم بر خدا توکل کردیم ما پروردگار ما

افْتَحْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفٰاتِحِينَ ٨٨ وَ قٰالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق و تو ئی بهترین حکم کنندگان و گفتند آن جمعی که کافر بودند از قومش

لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخٰاسِرُونَ ٨٩ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ ٩٠

اگر پیروی کردید شعیب را هر آینه شما آنگاه هر آینه زیانکارانید پس گرفتشان او آزاری مهیب پس گشتند در سرایشان فرو مردگان

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهٰا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كٰانُوا هُمُ الْخٰاسِرِينَ ٩١ فَتَوَلّٰي

آنانکه تکذیب کردند شعیب را گوئیا نبودند در آن آنانکه تکذیب کردند شعیب را بودند ایشان زیانکاران پس روگردانید

عَنْهُمْ وَ قٰالَ يٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسٰالٰاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسٰي عَلٰي قَوْمٍ كٰافِرِينَ ٩٢

از ایشان و گفت ای قوم من بتحقیق رسانیدم شما را رسالتهای پروردگار من و پند دادم شما را پس چگونه اندوه خورم بر گروه کافران

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلّٰا أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ٩٣ ثُمَّ بَدَّلْنٰا

و نفرستادیم در قریه هیچ پیغمبری مگر گرفتیم اهل آنرا بسختی و رنجوری شاید که ایشان تضرع کنند پس بدل کردیم

مَكٰانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰي عَفَوْا وَ قٰالُوا قَدْ مَسَّ آبٰاءَنَا الضَّرّٰاءُ وَالسَّرّٰاءُ فَأَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً

بجای بدی خوبی را بسیار شدند و گفتند بتحقیق مس کرد پدران ما را رنجوری و راحت پس گرفتیم ایشانرا ناگاه

وَ هُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ٩٤ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرٰي آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّمٰاءِ

و ایشان نمیدانستند و اگر آنکه اهل قریه گرویده بودند و بپرهیزیده بودند هر آینه بگشاده بودیم بر ایشان برکتها از آسمان

وَالْأَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ٩٥ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرٰي أَنْ يَأْتِيَهُمْ

و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشانرا بآنچه بودند که میکردند آیا پس ایمن شدند اهل آن دیه که آید ایشانرا

بَأْسُنٰا بَيٰاتًا وَ هُمْ نٰائِمُونَ ٩٦ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرٰي أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ٩٧ أَفَأَمِنُوا

عذاب ما شبانگاه و آنها خفتگان آیا ایمن شدند اهل آن دیه که آید ایشانرا عذاب ما چاشتگاه و ایشان بازی میکنند آیا پس ایمن شدند

مَكْرَ اللّٰهِ فَلٰا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ ٩٩ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ

از مکر خدا پس ایمن نشوند از مکر خدا مگر گروه زیانکاران آیا راه ننمود مر آنهارا که میراث شدند زمین را از

بَعْدِ اَهْلِهَا اَنْ لَوْ نَشَآءُ اَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۹۹ تِلْكَ

اهلش که اگر میخواستیم میگرفتیمشان بگناهانشان ومهرمیزدیم بر دلهاشان پس ایشان نمی‌شنیدند این

الْقُرٰى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَآئِهَا وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا

قریها میخوانیم برتو از خبرهاشان بتحقیق آمدایشانرا رسولانشان بمعجزات پس نبودند که بگروند بآنچه تکذیب کرده بودند

مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۱۰۰ وَمَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ

ازپیش همچنین مهرمیزند خدا بر دلهای کافران ونیافتیم برای بیشترین ایشان هیچ عهدی

وَاِنْ وَجَدْنَا اَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۱۰۱

واگرچه یافتیم بیشترایشانرا هرآینه نافرمانان

در بیان ذکر قوم شعیب علیه السلام

هم سوی مدین فرستادیم باز
آن برادرشان شعیب دلنواز
حق تعالی گفت اخاهم زین سبب

گفت یاقوم اعبدوا الله فاتقوا
نیست معبودی شمارا خود جز او
آمد اندر امر از پروردگار

گرچه از بهر شعیب اندر کلام
ذکر معجز حق نفرموده بنام
که بموسی داد و میشد اژدها

کیل ومیزانرا نکوسازید وراست
کم نیارید ازحقوق خلق و کاست
بعد اصلاحش که حق کردازوداد

این شمارا بهتراست ار مؤمنید
بر خدا و روز دیگر موقنید
تا نکنید اکراه مردمرا بگاه

راه مردمرا نبندید از عبور
مالشان ره نیست گیرید اربزور
نه شوید از بد دلی غمازشان

مینشستند آن جماعت در طریق
تا که حق راه گیرند ازفریق
باز دارند از شعیب حق منش

در طریق حق مجوئید اعوجاج
تا نمانده نفس معلول از علاج
چون شما بودید نادار و قلیل

پس شمارا کرد افزون درعدد
هم فزونی داد در مال و ولد
تا چسان بودستشان پایان کار

فرقهٔ از اهل مدین بر شعیب
داشتند ایمان بی انکار و عیب
داشتند انکارش ازحکم و بیان

گفت زانرو گرگروهی ازشما
بگرویدند از ره نور و هدی
هم بران ازحق فرستاده شدم

هم گروهی زاهل انکارو عناد
که نیاوردند ایمان از فساد
تا که گردد حق میان ماحکم

اوست بیشك بهترین حاکمان
مؤمنان و کافران را در میان
مابرون از قریه ات سازیم زود

مر تورا با مؤمنان سازیم دور
وین نشان سرکشی بود و غرور
که بران بودید در عین امید

از ره انکار گفت آیا که ما
کارهیم از ملت خام شما
خاصه کاندر دین حق نیك اختبرم

کرده باشیم افترا بر حق زآز
گر بدین افتری گردیم باز
سوی آن ملت مگرخواهد خدا

ان یشاءُ ربنا اندر مقال
باشد آن موکول بر امر محال
نیست بر وفق مشیت درعیان

برهرانچیزی رسیده است ازقرار
بر طریق علم خود پروردگار
هیچمان نبود تمنائی بکس

ربنا افتح بین ما و قوم ما
حکم کن یعنی بعدل واستوی
در حکومت کاشفی و عالمی

گفت زاشراف قبیله زانکسان
که بحق بودند کافر بالعیان
پس شما باشید درخسران و عیب

پس گرفت آن بیهشانرا زلزله
جملگی مردند در آن هایله
مرده بودند ازخواص و ازعوام

آنکه میکردند تکذیب شعیب
بودشان سر ها فروپیچان بجیب
مر جسد ها اوفتاده بی زجان

گشت آن تکذیبشان خزی وبدی
دادشان ره برزیان سر مدی
روی گردانید و شد حزنش مزید

از تأسف گفت کای قوم ظلام
من رساندم برشما از حق پیام
زان نشد حاصل شمارا جزعباد

پس چرا انده خورم برکافرین
وانچنان سنگین دلان بی یقین
در ده و شهری بوجه بهتری

جز که بگرفتیم اهلش را تمام
ما بیأساء و بضراء از مقام
آن نبی را بگروند ایشان همه

تا از ایشان دفع گردد آن بلا
روکنند ازظلم و عدوان برخدا
آن بلا و محنت و رنج و تعب

پس بدل کردیم بر جای بلا
صحت و نعمت نگوئی بر ملا
وان هم ایشانراسبب شد برضلال

حاصل آنکه بر بد و نیك جهان
هم رسید آباء مارا در جهان
باعثش نه کفر و نه ایمان بود
گر که اهل مکه یا اهل قری
ما بر ایشان میگشادیم این یقین
لیك چون کرد تکذیب رسل
پس شدند آیا که ایمن مکیان
واسگهی باشد یا ایشان بحوات
حاصل آنکه بعد تکذیب رسل
ایمن از مکر خدا ایاشدند
راه می نمود آیا از یقین
کرده ضبط خانه و اوقاتشان
منکشف یعنی بکفار قریش
آنکه بر ایشان رسانیم ارزمان
آن قری‌را خوانده ایم اندرخبر
پس نبودند آنکه ایمان آورند
حقتعالی مهر بنهد همچنان
یعنی آن عهدی که در وقت بلا

امتحان کردیم ایشانرا عیان
سختی و شادی ز ادوار زمان
رنج و راحت هست تادوران بود
بگرویدندی بخلاق الوری
یا برکات از سموات و زمین
سدشد ان ابواب ومانندارسیل
از عذاب ما که آمد ناگهان
آید ایشانرا شبیخون عذاب
چاره نبود ازعذاب حرب و کل
که بتکذیب نبی آمدند
برکسی که گشت میراثش رمین
میجوزید اموال و ملروکاتشان
حق بگرد آیا بهر اندوه و غیش
خود رسانیدیم آنچه بر پیشینیان
برتو ما احوال اهلش سربسر
بر نبی بعد آن آیات و پند
بر قلوب این قریشی کافران
مینمودند از مخالفت با خدا

می نگفتند این بدو نیك ازقرار
گه فراخی‌گاه قحطی بوده است
پس گرفتیم آنگره را ناگهان
هم شدیدی عاند و پرهیزکار
میگشودیم ارض را یعنی فراخ
پس گرفتیم آنکسانرا برعذاب
درمیان اعنی‌که شب بردن بروز
یا شدند ایمن که آید چاشتگاه
یا که‌گردد روز نارل یا که شب
پس نباشد ایمن از مکر خدا
یعنی آنانکه درآن ساکن‌شدند
میرسانیم ارکه خواهیم از عبن
که بجای آن امم بنشسته اند
مهر نهادیمشان بر قلب و بند
آمد ایشانرا رحق پیغمبران
آنچه را تکذیب میکردند پیش
اکثری رانقوم را نیافتیم
یافتیم اندر حما و در علن

لازمهٔ کونست و طبع روزگار
آن‌یك‌اندرربح وآن‌آسوده است
شاعر ایشان می نبودندی ازان
وز رسول حق نگشتی برکنار
یا وهور نعمت اندر شهرو کاخ
زانچه میکردند ایشان اکتساب
یاکه دربتوبه زان بشویش‌وسور
یأس ما وایشان بلعب اندرراه
تا چه باشد اندر آن فرمان رب
جز گروه خاسران واهل خطا
بعد اهلش که در اهلاك آمدند
هم بر ایشان ما جزای ذنشان
دل بمال و ملك ایشان بسته اند
پس فروی فهم ایشان نشنوند
چون‌شعیب وهود وصالح بالعیان
مستمر بودند بر انکار خویش
از وفای عهد زابرو یاقسم
اکثری زان‌فرقه‌را پیمان شکن

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰي بِآيَاتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

پس برانگیختم از پس ایشان موسی‌را بآیتهای‌ما بسوی فرعون وجماعتش پس ستمکردند بآن پس بنگر چگونه بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ١٠٣ وَ قَالَ مُوسٰي يَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٠٤ حَقِيقٌ عَلٰى اَنْ لَا اَقُولَ

کارمفسدکنندگان وگفت موسی ای‌فرعون بدرستیکه‌من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان سزاوار بر آنکه نگویم

عَلَي اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي اِسْرَآئِيلَ قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ

بر خدا مگر حق بتحقیق آمده‌ام شمارا به‌بینه از پروردگارتان پس بفرست بامن بنی‌اسرائیل‌را گفت اگر هستی بوکه‌آمدهٔ

بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٠٤ فَاَلْقٰى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ١٠٥ وَ نَزَعَ يَدَهُ

بآیتی پس بیاور آنرا اگر هستی از راستگویان پس انداخت عصای خودرا پس آنگاه اژدهائی شدهویدا وبیرون کرد دستش‌را

فَاِذَا هِيَ بَيْضَآءُ لِلنَّاظِرِينَ ١٠٦ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ١٠٧ يُرِيدُ اَنْ

پس آنگاه آن نورانی بود مرنگرندگان‌را گفتند جمعی ازقوم فرعون بدرستیکه‌این هرآینه‌جادوگریست‌دانا میخواهدکه

يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ١٠٨ قَالُوا اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ وَ اَرْسِلْ فِي الْمَدَآئِنِ حَاشِرِينَ ١٠٩

بیرون کند شمارا از زمینتان پس چه میفرمائید گفتند بازدار او وبرادرش‌را وبفرست درشهرها جمع‌آورندگان‌را

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ١١٠ وَ جَآءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ

که بیارند تورا هر جادوگر دانائی وآمدند ساحران فرعونرا گفتند بدرستیکه‌هرآینه‌باشد ازبرای‌ما خردی

الْغَالِبِينَ ١١١ قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ١١٢ قَالُوا يَا مُوسٰي اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ وَ اِمَّا اَنْ نَكُونَ

اگر باشیم ما غالبان گفت آری وبدرستیکه شما هرآینه ازمقربانید گفتند ای‌موسی یا اینست که‌میاندازی یا آنکه باشیم ما

نَحْنُ الْمُلْقِينَ ۱۱۳ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۱۱۴

اندازندگان گفت بیندازید پس چون انداختند حادوئی کردند چشمهای مردمانرا و ترسانیدند ایشانرا و آوردند بسحری بزرك

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۱۱۵ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ

ووحی کردیم ما بموسی که بیندار عصایترا پس همانندم آن فرومیبرد آنچه میبودند بدروغ پس ثابت شد حق وباطل

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۱۶

آنچه بودند میکردند

در بیان ذکر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

پس براگیزاندم ازمن بعدشان — گفت در قرآن خداوند کریم — ما فرستادیم موسی کلیم — حاجب فرعون و قومش بر ملا

طلم پس کردند برآیات دین — آن رسل یعنی که آمد درمیان — موسی عمران بآیاتی رسا — بعد قتل قبطئی کش خون بریخت

ماند بر ده سال بردیك شعیب — پس نگر پایان کار مفسدین — حاجب مدیی زمصر اوچون گریخت — بهر دعوت سوی مصر ادبرتری

چونکه این بشنید فرعون ارحدم — حاشش باشد صاحب اسرارغیب — بعد از آن برگشت با پیغمبری — حاجب فرعون ودر دعوت سریم

زین خبرعقلش دسررفت اوبرون — که دو بن باشند بردرگاه هم — از خدا گویید ما پیغمبریم — با کدام آیت بدین دعویستی

گفت با فرعون موسی از یقین — گفت هم اکنون بیارم آیتی — چون در آمد گفت اورا کیستی — گر بحد گوئی نباشد بر صلاح

گفت این زیبد رعد مسترق — گفت آری هست بر من آیتی — گفت گوئی این بجد یا برمزاح — گرمرا توفیق حق باشد رفیق

گفت داری حجتی دراین مقال — گفت آری هست بر من آیتی — اندر این دعوی بگویم حرحقیق — بدلیل اقوال باشد ترهات

بر شما آوردم از پروردگار — گفت از حق آمدم با بینات — گفت از حق آمدم با بینات — هم دهی برستگی با من لسان

بر خدائی غیر آن یکتا خدا — تا فرستی با من اسرائیلیان — چون کند باموحد خود همسری

پس بحق درستگی کی اعتراف — عاجزی از هر توانائی بری — گشته اندر دست حاران ذلیل

با من ایشانرا فرست از حایشان — زانکه ایشانند از آل خلیل — بر نمود معجز از حق لایقی

پس بیار آنرا اگر باشد چنین — گفت فرعون بر دعوی صادقی — ازدها شد رو نمود ازهرطرف

خواست تا فرعون وقصرش راتمام — پس بگفت اورا عصا شد دراژدها — کوفتاد ازاین مزیح و اضطراب

گفت خواهم کرد برمیلت عمل — این چنین دیدم بتاریخ و کتاب — گفت تا دیگرچه داری زین نشان

دست خود موسی درآورد اندغل — پس گرفت اوراعصا شد دردمان — حیره گشتند از فروغش ناظرین

خواست تا فرعون گردد تابعش — یك سفیدی خارج ازعادت یقین — گفت بادت مهلت اندی تاتموز

موسی وهرون برون رفتندحون — گفت مهلت ده مرا یکچند روز — رکت بملك ایکونه کردند افتضاح

خلق تا یابند ازقهرت هراس — که بحس این دوتن باشد صلاح — درسرائی که بدند ایشان بخواب

آن عصا شد ازدها و حمله کرد — پس فرستادند حمعی با شتاب — خوف وخجلت بازشان دردل فزود

این چنین گفتند مرفرعونیان — باوزیر و شاه گفتند آنچه بود — از دیار و شهرتان سازد برون

چون شنید اینگفت فرعون لعین — او شمارا خواهد ازسحروفنون — بست از تأخیر بهتر هیچ لك

کن تسامح سخت اندرکارشان — می بگفتند اندراین تدبیر یك — رفته رفته کهنه و مندك شوند

هم فرست اندر مدایی درنهان — چون کنی تأخیرازصدیك شوند — حاذق و دانا و ازاین چاره نیست

فرستادن فرعون از پی ساحران

دو برادر بوده اند اندر صمد — پس فرستاد او بجمع ساحران — در زمین مصر و اطراف جهان

عاقلان بودند ایشان در فتوح — در فنون سحر در کتبی فرید — آمد ایشانرا رسول پادشاه

بر سر گور پدر رفتند زود — خواستند امداد کارازعقل وروح — اینکه گویند اهل تاریخ و خبر

وعدها داد از وصول مال وجاه — خواستند از وی گشایشها و سود — آمد او در خواشان بنمود راه

نا چه باشد اصل آن بی اشتباه

نیست دورانهم زادراك و نظر
عقل در هر بخردی باشد پدر
تا حرد گفتند آیا این دو تن
که ملك شه فکندند این فس

مر پیمبر از خدا یا ساحرند
که بسحر اینسان محیط و قاهرند
عقلشان گفت ار که ساحر شدبحواب
سحر او فاسد شود کارش خراب

آن عصارا وقت خواب آن دوتن
گر بدست آرید باشد سحروفن
پس علاج سحر ایشان ممکن است
زانکه هرسحری علاجش بین است

ور که نتوانید دزدید آن عصا
معجز است و از تصاریف خدا
می نشاید تا جدا شد در نبرد
بندگی آرید پیش آن دو مرد

پس روان گشتند ایشان تارسول
سوی مصر ازامر فرعون جهول
با گروهی بیشمار از ساحران
از پی امیره تا بیغمران

چون بشهر اندرشدند ازراه مصر
یافتند اکرامها از شاه مصر
گفت بدهم برشما سیم ال وگنج
گر مرا فارغ کنید اندرد وریج

ساحری درشهرها افکنده رخت
که بخواهد ازمن الا تاج و تخت
کرده مرما روزروشن راچوشب
حلق را افکنده دراندوه و تب

جزعصائی نیستشان دروقت خواست
هرچه دارند ازفنون اندرعصاست
چارهٔ ایشان نمانند ارکه یك
مرشما باشید در ملکم شریك

پس بگفتند آن دوساحر ما بسهل
چارهٔ ایشان کنیم ازمصر واهل
پس شدند ایشان بتفتیش وسراغ
از مقام حواب موسی در فراغ

تا در آنجائکه او درخواب بود
رفت تا دزدد عصارا او نرود
در زمان آمد عصا در اهتزاز
اژدها شد حمله ور گردید بار

شد هراسان گفت دارم از یقین
بر خدا ایمان و برموسی و دین
پس بسوی دن خود پنهان کنید
وان دو تن بردند برموسی نمار

توبه کردند از یقین بردست او
پس شدند ار مهر دل پابست او
حق بقرآن کرده شرح این بیان
هرچه را فرعون گوید آن کنید

یك روید اندر مقام خویشتن
دین حودپنهان کنید ازمردو زن
گفت آری مرشمازین اختصاص
که بفرعون آمدند آن ساحران

احر ما گفتند بس باشد فزون
غالب آرائیم اندر آرمون
ساحران از بهر اظهار فنون
خود نزدیکان شوندم وزحواص

پس بروزی خاص درصحراشدند
مجتمع با حلق در یکجا شدند
یکطرف فرعون و قومش بالتمام
یکطرف بستند صف زاعلاودون

وان همه بودند بیش ازنیم هزار
هم حلایق زاید از حدو شمار
کرده از بهر تماشا اندحام
موسی وهرون دوتن پشمینه پوش
هم ستاده یکطرف پرعقل وهوش
روز شنبه سال نو بی اشتباه

از ادب گفتند حادوبان چست
تو عصا اندازی ایموسی نخست
هرچه فرمائی بران طاعت کنیم

گفت موسی ازطریق شفق و جود
افکنید اول شما بهر نمود
آرسن ها را که بد برشکل مار

ساخته بودند با چوب و رسن
شکلها مانند مار از مکرو فن
وان فرونتر بد دبار سی شتر

چون که شدسیماب گرم از آفتاب
آمدند آن مارها درپیچ و تاب
گرم رآتش کرده بودند آنچنان

چون فکندند آرسن هارا زدوش
آمد آن سیمابها در دم بجوش
حادوئی آمد بچشم مردمان

هر یکی دابها بسان یکدرخت
زان خلایق را بترساندند سخت
زانکه آوردند سحری بس عجب

پس بموسی وحی کردیم آنزمان
که بفکن مر عصا را بر نشان
تب گرفتی هرکسش کردی نگاه

سنك را در زیر پا میکرد نرم
خورد سحر ساحرارا گرم گرم
دهگز افزون بودش افراز دهن

مویها اندر تنش همچون سنان
چشمهایش تا بگردن خون فشان
برد یکسر حادوئها را فرو

خلق بنهادند رو اندر گریز
ریز پا مردند جمعی بی تمیز
کشت بیهش هم گرفت اورارحیر

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۱۱۹ وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۱۱۸ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۱۹

پس مغلوب شدند آنجا و برگشتند خوارشدگان وافکنده شدند ساحران سجده کنندگان گفتند گرویدیم بپروردگار جهانیان

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ۱۲۰ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْ

پروردگار موسی وهرون گفت فرعون آیا ایمان آوردید باو پیش از آنکه دستوری دهم شمارا بدرستیکه این حیله بود که حیله کردید

تُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۱۲۱ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ

آنرا در شهر تابیرون کنید ازآن اهلش راپس زود باشد که بدانید هرآینه خواهم برید دستهاتان و پاهاتانرا ازخلاف یکدیگر

ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۲۳ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۱۲۳ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ

پس هرآینه بردار خواهم کرد شمارا همه گفتند ما بپروردگارمان بازگشت کنندگانیم وبدنمیداری ازما مگر آنکه گرویدیم بآیتهای

رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۱۲۴ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ

پروردگارمان چون آمد مارا بپروردگارما بریز برما شکیبائی وبمیران مارا مسلمانان وگفتند آنجمع از قوم فرعون

أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي

آیا واميگذاری موسی وقومش را تافساد کنند در زمین وواگذارد تورا وآلهان تورا گفت زودی میکشیم پسران ایشان را وباقی میگذاریم

نِسَآئَهُمْ وَ اِنَّا فَوْقَهُمْ قٰاهِرُونَ ١٢٥ قٰالَ مُوسٰي لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ

زنانشانرا وبدرستیکه مافوق ایشانیم غالبان گفت موسی مرقومش رایاری جوئید بخدا وصبر کنید بدرستیکه زمین مرخداراست

يُورِثُهٰا مَنْ يَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَالْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٦ قٰالُوا اُوذِينٰا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأْتِيَنٰا وَ مِنْ بَعْدِ

میراث میدهد آنرا هر که میخواهد از بندگان خود وانجام کار از برای پرهیزکاراست گفتند بخاییده شدیم پیش از آنکه بیائی مارا واز بعد آنکه

مٰا جِئْتَنٰا قٰالَ عَسٰي رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

آمدی مارا گفت شاید پروردگارشما که هلاك کند دشمن شمارا وجانشین کند شمارا در زمین پس خواهد دید که چگونه میکنید

١٢٧ وَ لَقَدْ اَخَذْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ١٢٨ فَاِذٰا جٰآءَتْهُمُ

وبتحقیق گرفتیم ما آل فرعونرا بقحط سالها وکمی ازمیوه ها باشد که ایشان پند گیرند پس چون آمد ایشانرا

الْحَسَنَةُ قٰالُوا لَنٰا هٰذِهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسٰي وَ مَنْ مَعَهُ اَلٰا اِنَّمٰا طٰائِرُهُمْ

خوبی گفتند مرماراست این واگر میرسید ایشانرا بدی شوم میگرفتند بموسی وکسیکه بود با او آگاه باشید جز این نیست که مشئوم شرشان

عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لٰا يَعْلَمُونَ ١٢٩ وَ قٰالُوا مَهْمٰا تَأْتِنٰا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنٰا بِهٰا فَمٰا

نزد خداست ولیکن بیشترشان نمیدانند وگفتند هرگاه که اوری مارا بآن از آیتی تا سحر کنی مارا بآن پس

نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ١٣٠ فَاَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ الطُّوفٰانَ وَالْجَرٰادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفٰادِعَ وَالدَّمَ آيٰاتٍ مُفَصَّلٰاتٍ

نخواهیم بود مر تورا گروندگان پس فرستادیم برایشان طوفان وملخ وکنه ووزغها وخون آیتهای مفصلها

فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ١٣١ وَلَمّٰا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قٰالُوا يٰا مُوسَي ادْعُ لَنٰا رَبَّكَ

پس سرکشی کردند وبودند گروهی گناهکاران وچون واقع شد برایشان آن عذاب گفتند ای موسی بخوان برای ما پروردگارت

بِمٰا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي اِسْرٰآئِيلَ فَلَمّٰا

را بآنچه عهد کرده نزد تو اگر دفع کنی ازما عذابرا هرآینه بگرویم مرتورا وهرآینه فرستیم باتو بنی اسرائیلرا پس چون

كَشَفْنٰا عَنْهُمُ الرِّجْزَ اِلٰى اَجَلٍ هُمْ بٰالِغُوهُ اِذٰا هُمْ يَنْكُثُونَ ١٣٢ فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنٰاهُمْ فِي الْيَمِّ

دفع کردیم از ایشان عذابرا تا مدتی که ایشان رسنده اند آنگاه آنها بیمان میشکنند پس انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیمشان در دریا

بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِينَ ١٣٣ وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كٰانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

باینکه ایشان تکذیب کردند بآیتهای ما وبودند از آنها بیخبران ومیراث دادیم گروهیرا آنانکه بودند کهضعیف شمرده شده

مَشٰارِقَ الْاَرْضِ وَمَغٰارِبَهَا الَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنٰي عَلٰي بَنِي اِسْرٰآئِيلَ

بودند در مشرقهای زمین ومغربهایش که برکت بدیدآوردیم در آن وتمام شد کلمهٔ پروردگارت که خوبست بر بنی اسرائیل

بِمٰا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنٰا مٰا كٰانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مٰا كٰانُوا يَعْرِشُونَ ١٣٤ وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِي

باچه صبر کردند ایشان وخراب کردیم آنچه بودند که میساختند فرعون وقومش وآنچه را که بودند برمی افراشتند ودر گذرانیدیم بنی

اِسْرٰآئِيلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلٰى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلٰي اَصْنٰامٍ لَهُمْ قٰالُوا يٰا مُوسَي اجْعَلْ لَنٰا

اسرائیلرا از دریا پس گذشتند بر جمعی که پاس پرستش میداشتند بر بتهائی که مر ایشانرا بود گفتند ای موسی بگردان از برای ما

اِلٰهًا كَمَا لَهُمْ اٰلِهَةٌ قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ١٣٥ اِنَّ هٰٓؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا

الهی همچنانکه مرایشاراست الهان گفت درستکه شما گروهی نادانید درستیکه آنها تباه گردانیده شده آنچه آنها در آنند و باطل است آنچه هستند

يَعْمَلُونَ ١٣٦ قَالَ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِيكُمْ اِلٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ١٣٧ وَاِذْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ

که میکنند گفت آیا غیر خدا بجویم برای شما الهی واو افزونی داد شمارا بر جهانیان وهنگامیکه رهانیدیم شمارا از

اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ اَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ وَفِي ذٰلِكُمْ بَلَآءٌ

آل فرعون که عذاب میکردند شمارا اندرین عذاب میکشتند پسران شمارا وزنده میگذاشتند زنان شمارا ودر آن بلائی بود

مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ١٣٨ وَوَاعَدْنَا مُوسٰى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَاَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ

از پروردگارتان بزرگ ووعده دادیم موسی را سی شب وتمام گردانیدیم آنرا بده پس تمام شد وقت مقرر پروردگارش چهل

لَيْلَةً وَقَالَ مُوسٰى لِاَخِيهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ١٣٩

شب وگفت موسی مر برادر خود هرون را که جانشین مشو مرا در قوم من واصلاح کن وپیروی مکن راه مفسدان را

گشت غالب امر حق اندر محل — باطل آنها هم که کردند ارتدغل

غالب آنجا که شدی موسی ساز — مبهرم گشتند و خواران جمله باز

بلکه باشد معجزی از رب دین — پس در افتادند در رو ساحرین

قالوا آمنا برب العالمین — خالق موسی و هرون از یقین

پیش از آنکه من دهم دستوری — بر شما در رفع هر معذوری

دست برهم داده اید ارسحروش — با وی اندر مصر پنهان کی علن

زود باشد تا جزای فعل خود — باز دارید ار بود یك اندکی بد

ساحران گفتند ما گردیم باز — حاسب پروردگار بینیاز

بر خدا و بر نشانیهای او — چونکه برما آمد ارپیدای او

باز گفتند آنکه ای پروردگار — ریز برما ار شکیب اندر قرار

رآل فرعون آنگهی اشرافشان — مرو را گفتند از احجافشان

تا کنند افساد اندر شهر ما — هم ترا موسی گذارد در عنا

زود بکشیم آن پسرهاشان تمام — زنده زنهاشان گذاریم ار مقام

این حو بشنیدند اسرائیلیان — حاسب موسی شدند از غم روان

مرزمین باشد زحق میراث او — هرکه را خواهد دهد یکگفتگو

باز گفتند ازطریق عجز پس — قبطیان ما را کنند آزار بس

می بکشندی زکین احبار ما — متفق بودند در آزار ما

گفت موسی شاید آن خلاق پاك — تحم دشمن را بر اندارد رحاك

واگذارد برشما این بوم و بر — تا ببیند چون کنید ازخیرو شر

زآل فرعون اعنی الاحدام ورهط — مبتلا گشتند بر تنگی و قحط

تا مگر گیرند زان آسیب پند — کاین بود ار کرده های ناپسند

نیکئی چون آمد ایشانرا بپیش — بستش دادند بر اقبال خویش

ور بر ایشان میرسیدی ابتلا — این بود گفتند ار موسی بما

رنج وراحت شروخیرو یك و بد — ار خدا بر خلق بی درپی رسد

قبطیان گفتند ای موسی بما — هرچه آری آیت ارقحط و عنا

تا بجادو آوری ما را مدام — بر بوهرگز نگرویم ارسحرخام

هست طوفان هرچه کان آید بطوف — چون مطر یاسیل درهنگام خوف

هم فرسادیم بر ایشان ملخ — همچنین قمل که بدشان سخن وفخ

هم ضفادع کامد از هربایشان — در طعام و جامهای خوابشان

پس شدند آن جادوان مغلوب و پست — هم بفرعون عهود آمد شکست

ساحران دیدند و دانستند خون — که بود ازسحر این صورت برون

گوئی ایشانرا کس افکندی بروی — تاشوند ازنطق دل توحیدگوی

گفت فرعون آیا خود شما — بر وی آوردید ایمان بر ملا

ایست تدبیری نهان کافکنده اید — در مدینه چون برآن نزیده اید

تا کنید ار مصر اهلش را برون — بر شما خالص شود شهر ارغون

می ببرم دست و پایان ارخلاف — بر درخت آویزم اندر اعتساف

تو نگوئی عنب ما در اسقام — حر که آوردیم ایمان در مقام

پس بترسیم اروعید قتل و مرگ — کان بود مارا در ایمان سارو برگ

تا جرع داریم اندر کار دین — هم بیران بارمان از مسلمین

دادی آیا دست اندموسی تو باز — هم رفومش آنگروه فتنه ساز

گفت اوپس در جواب قوم خود — ار پی اسکاشان در لوم خود

ما بر ایشانیم غالب وانگروه — جمله مقهورند و ارما در ستوه

قوم خودرا گفت اوریبطلم وجور — استعانت ار خدا خواهید و صبر

بر عباد خود ببخشد او زمین — عاقبت نیکوست بهر متقین

پیش ادان کائی تومارا زین گروه — بود جان اندر عذاب و درستوه

همچنین ران پس که بااین بینات — آمدی تو هستمان آن بائسات

مر شما را بعد ایشان در زمین — دارد از رحمت خلعه و حاشین

ران جهت فرمود بگرفتیم هین — آل فرعون آنچه بودی بالسنین

میوه هاشان یافت نقصان بردرخت — باغها گردید خشك وکار سخت

این نشد بر پیدشان لکن سبب — نکه میافزودشان کفر و غضب

کز براین بودیم ما خود مستحق — باشد ار عادات جاری کی رحق

آن بطیرکه ردند از شر و خیر — رد حق است آن نه ارموسی وغیر

لیك این را می ندانند اکثری — چون بردند ار بهار جان بری

که بزعم تواست آنها معجزت — هم بود اظهار آنها حایرت

پس فرسادیم طوفانی عیان — ما بر ایشان بهر آثار و نشان

یا که طاعون یا که دیگر هایله — یا که قمله یا مورچه دردفتراست

یا که مد موت مواشی و آبله — داشت طعم ورنك خون در انقلاب

این همه مسود آیت ها زما
چون برایشان سخت میشد کارما
چونکه میشد دفع آن اندوه وغم
گفتی ای موسی بجوان از بهرما
گر زما زایل نمائی این بلا
کشف پس کردیم چون زایشان عذاب
لی توقف پس شکستندی عهود
راورمانیکه ساحررا کردپست
راتجماعت پس کشیدیم انتقام
زانکه بودند ازمآلش لی خبر
بر صیغان همچنین دادیم ما
چونکه شد فرعون واتباعش تباه
یا نشرق وغرب باشد قصد این
وانزمین شام و بیت المقدس است
از ره صدیقه کردند آنگروه
وان حصارو کوشکهای ساخته
وانچه بود از باغهای کاشته
راانکه ایشاراهم این فرهلک بود
چون بقومی برگذشتند ازعرب
گفته اند آن بد تماثیل بقر
برپرستش تا که داریم آن نگاه
میکنید اعنی توهم در بهان
بر هرانچه در وبید ارآرمون
باطل است و زایل آنچه میکند
تا بدین خود نگردید اختلاف
بر شما را خشك لمك از بحربا
همچنانکه بت پرستان در مطر
وانگهی کاو داد تفصیل ازیقین
که شما را میچشانیدند ازعذاب
وابرارا زنده می نگذاشتند
هم نجات از قومیان بد بمعنی
گشت چون فرعون مستغرق درآب
پس بطور آنا تو تا گوئیم سخن
از توبوی روزه آن مسواك برد
بود آندیقعده از روی کلام
گشت بوراته اندرآن ده روزبعد
تا در آن میقات از پروردگار

که مفصل شد بر ایشان هرکجا
سوی موسی میدویدند از نیاز
میفرودندی بطغیان و ستم
رب خود را تا شود رفع بلا
بر تو ایمان آوریم ارصدق ما
بر دعای موسی صاحب کتاب
تا دگر ره امتحانی رخنمود
داد مرفرعون و قومشرا شکست
غرقشان کردیم در یم بالتمام
وز عدائی کآید ایشارا بر
ارض را میراث از حکم قضا
وارث ایشان بزمین گشتندوشاه
که شدند آنقوم غالب در زمین
نعمت واررانی اندروی پس است
بر مکاره همچو بحرو همچوکوه
که بد از فرعونیان افراحه
تاکها از چوب و لی افراشته
گبتی از نعوت برآنها ملك بود
که به بد بود شاغل روزوشب
که پرستیدند قومی بحبر
آنچنانکه هست ایشارا اله
که عبادت کرد حر حق را توان
حقتعالی زودشان ساقد نگون
از عبادتها بر اصنام نزند
گفت اندو کردیم لی دراوخلاف
باشده گفتند تا موسی که ما
بهر خود سازند اله ازحوب وزر
بر شما را بر تمام عالمین
رنج و سعی وین بودسوءالعذاب
که ازایشان چشم خدمت داشتند
از پس رنج فراوان راحتی
خواست موسی تافرستدحق کتاب
بوی باخوش آیدش دید از دهن
آنچه بود ازمشك بهتر پاك نرد
بر ده دیگر بدی حج شد تمام
هم بموسی نازل از میثاق ووعد
بر من آند آن کتاب نامدار
پیروی باور براه مهتدان

سرکشی کردند از حکم و حدود
تا کند او رفع زایشان آنگزند
مار واقع چون برایشان شدعذاب
تا تو ازعهدی که کرد اندرایاب
تا تو بفرستیم اسرائیلیان
تا رمانیکه رسد ایشان بران
هست مرروی آنکه موسی بیست سال
یکنفر ناورد ایمان زانگروه
راانکه آیهای ما را بر دروغ
شرح غرقه گشتن ایشان بیم
یعنی اسرائیلیان که ربر دست
شرقها و غربها از ارض شام
آزمنی کاندر آن برکات ما
وعدهٔ پروردگارت شد تمام
هم نمودیم آن منازل را خراب
آنعمارت های عالی و ارجمند
ذکرایشها میکند حق برسول
نگذرانیدیم آل اسرائیل را
یعکفون یعنی اقامت میکنند
بر موسی قوم گفتند آنزمان
گفت موسی خود شماوریدجهل
این گروه بت پرستان زاشراك
دین ایشان زود گردد خواروپست
گفت روزی برعلی ع رایك جهود
بود در تفسیر قولش گفتگو
ازتوخواهیم اینکه رسم دین کی
گفت موسی می کنم آیا طلب
یاد آرید آنکه برهانیدیم ما
بهر قبل نفس و افناء وجود
وین بلائی بر شما بود آشکار
وعده موسی قوم خودرا داده بود
وحی بروی شد پس اربعالایام
کرد مسواك ارپی سی روزورف
گفت ران دادیم وعده بر کتاب
پس شد آن میقات او دراربعین
گفت موسی بر برادررا که من
تو زمن در قوم من شو جانشین
کان تورابرعقل ودین دارد زیان

زانکه میبودند قومی پس عنود
شرط میکردند کایمان آورند
سوی موسی مینمودندی ایاب
که نماید دعوتت را مستجاب
تابری هرجا که خواهیشان عیان
موت یا هنگام دیگر رامحان
بود با فرعونیان اندر جدال
بودشان گوئی که دل اندسك کوه
حمل کردند آنگروه لی فروغ
گفته ایم و بعد ازاین گوئیم هم
بر گروه قبطیان بودندو پست
در تصرف آمد ایشارا تمام
بازلست از اهمام انبیا
آل اسرائیل را نکوو تام
که بد آنها را بفرعون انتساب
قصرها و کاخهای پس بلند
تا زحال مشرکان باید ملول
از یم و شکافتیم آن نیل را
بر بتان بهر پرستش ار پسند
بهر ما میساز تمثالی چنان
کاین پرستش را همی گیریدسهل
گشته اندر جهل و نادانی هلاك
وین بتان بردست ما خواهد شکست
دفن پیغمبر نکردید از عهود
لی که در پیغمبری واحکام او
بر خدایان بهرما تعیین کنی
بهرتان معبودی الا ذات رب
بر شما را رآل فرعون دغا
آن پسرهاتان نکشند ازجحود
پس عظیم از جانب پروردگار
کاورد از حق کتابی با نمود
تا که گیرد روزه سی روز تمام
گفت صائم باش هم ده‌روزرفت
ارپس سی شب نمودی درخطاب
تام از پروردگار عقل و دین
میروم بر طور زامر ذوالمنن
امر ایشان برصلاح آرای امین

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ

وچون آمد موسی بوقت مقرر ماوسخن کرد بااو پروردگارش گفت ای پروردگار من بنمای مرا که بنگرم بسوی تو گفت هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر

إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ

بکوه پس اگر قرار کرد در جایش پس زود باشد که به بینی مرا پس چون تجلی کرد پروردگارش مر کوه را گردانید آنرا ریزه ریزه و درافتاد موسی

صَعِقًا ١٤٠ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ١٤١ قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي

بیهوش پس چون بهوش آمد گفت دانم پاك بودنش را بازگشتم سوی تو ومن اول گروندگانم گفت ای موسی بدرستیکه من

اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١٤٢ وَ كَتَبْنَا

برگزیدم تورا برمردمان برسالهایم وکلامم پس بگیر آنچه دادم بورا وباش از شکرگزاران ونوشتیم

لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا

برای او در لوحهای توریت از هر چیزی پندی وبیانی از برای همه چیز پس بگیر آنرا بجد وجهد وامر کن قوم ترا که اخذ کنند به نکوترش

سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ١٤٣ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ

زود باشد بنمایانم شما را سرای فاسقان بزودی میگردانم از آیهای خود آنانرا که کبر میورزند در زمین بناحق واگر

يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ١٤٤ وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ

بینند هر آیتی را نگروند بآن واگر بینند راه حق را نگیرند آنرا راه واگر بینند طریق

الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ١٤٥ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

باطلی را نگیرندش راه آن باینست که ایشان تکذیب کردند آیتهای ما را وبودند ازآنها بیخبران وآنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را

وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤٦

ورسیدن جزای آخرت را نابود شد کردارشان آیا جزا داده میشوند بجز آنچه بودند که میکردند

وانکه در مقامات با همتاد تن
نابود الف ازحق او اندر خطاب
خاصه گر باشد پیمبر یا ولی
هردم آید وارداتی تازه اش
هر نبی آدم که دارد عقل و جان
آدم اندر عشق و تو نت فرد بود
زان تضرع کرد آن دانای راز
چونکه ناوخواست آید در کلام
ظلمت اردانی اشارت برفناست
مینویسند آن دو کاتب درسند
غیر آن روحانیان و عرشیان
وصفش اندر وصف حق شد منطمس
نز جسارت بود و نز ترك ادب
تا نگوئی کاین طلب جایز نبود
گرکه مسمومی زحق تریاق خواست
ورنه جایز نیست بهر انبیا
لیك بنگر سوی کوه استوار
در زمان گردید آنکه ریز ریز
بود آنکوه وجود موسوی
کوه اندر جای خود اصلا نماند
گشت باقی بر بقای کبریا
که توان دیدن تورا غیر از تو کس

موسی آمد گفت حق ناوی سخن
نکتها بشنید در نظم و حساب
سر وحدت ساددش حق محلی
تا چه باشد سیر او واندازه اش
باشدش از علم الاسما نشان
پای تا سر انکسارو درد بود
آدم و آدم نشان را سرفراز
طور را بگرفت ظلمت سالهام
رستگی جان زقید ماسوی است
هرچه هست از فعل یك وصفعل بد
کس نماند اورا بچشم اندرعیان
گشت پس بر کشف ذاتی ملتمس
بل بد از افزونی عشق و طلب
حلق و حق بینی در اثنینیتی
چون نکشف ذات او فایز بود
عیب نبود کاو باستحقاق خواست
که زحق خواهند چیزی برخطا
گرکه ماند در مکانش برقرار
وان کلیم افتاد بیهوش و نمیز
گفت بین گر ماند آن برجاوی
رفت از خود هستی موسی نماند
آن بقائی کش زپی نبود فنا
من بسویت باز گشتم این نفس

این چنین گویند کز حق میشنید
وین عجب نبود که اندر اربعین
آن تکلم باشد او را واردات
در بیان علم الاسماء مام
از پدر آموخت چون رفتار او
ربنا انا ظلمنا گفت و رست
حق تکلم کرد تا موسی بطور
هفت فرسخ دور او تاریك شد
دور از وی گفت گردد کاهیی
در فنا مرد ره از افعال رست
زان تجلی جان او بیتاب شد
رب ارنی گفتن از مشتاقی است
گفت بنما روی تا بینم تورا
واقفی زان که توئی تو مم منم
بود جایز بلکه واجب آن طلب
فرقهٔ گویند بهر رفع لوم
چون نمود او این سؤال از عشق تاب
پس مرا باشد که هم نبی بوزود
اوفتاده بود بیهش تا دو یوم
هم بود ممکن که نبی آن جمال
گشت یکجا فانی از حیث وجود
پس زنطق وحدت آمد در سخن
اول مؤمن منم در جهر و سر

تا چهل روز او کلام بس مفید
راز ها گردد عیان بر مرد دین
در مقام کشف اسماء و صفات
کرده ام تحقیق این معنی تمام
کشف سازد حق براو اسرار او
چون درستی دیده بود اندر شکست
رانکه بس در حب خود دیدش غیور
رفت کثرت جان بحق نزدیك شد
چون شد از افعال مطلق سوی عین
بست کاب را در آن احوال دست
از کفش سر رشتهٔ آداب شد
حرص عاشق بر لقای باقی است
گفت از طمس صفاتی بر ترا
محق سوی در وجود ذوالمنن
تا مهیا بر وصول آید ز رب
که نمود این خواهش او بر مثل قوم
لن ترانی گفت حقش در جواب
پس تجلی کرد بر کوهی که بود
هم بمردند آنکه با او بد رقوم
وین بود تعلیق بر امری محال
پس جو باز آمد بهوش اندر شهود
گفت زان اشی تو پاك ای ذوالمنن
بر بزرگی و جلال حق مقر

اهل صف اول اعنی از رجال
بعد از آنکه آن فاشان رخنمود
تا که موت طبیعی روز و شب
هر مریضی یافت صحت دانطهور
پس چرا آن طالبان رؤیتش
بر بیام و بر کلام خود تمام
پس توباش از شاکران نعمتم
هم بوشتم اندر الواح ادعود
هفت لوح آن بود یاد ده در نزول
ارخیال وروح وقلب وعقل وفکر
کن مراتسبیح و تقدیس ارجهات
شرك باور شکر من کن مستدام
بازگشت جمله چون باشد بمن
گرکه گردی مرتکب درقتل کس
نی گواهی ده بچیزی جزکه آن
هم مبر مرمردم ازچیزی حسد
از دنیا شو دور تا زان احترار
هم مکش ذبحی بحر بر نام من
خواه برحلق آنچه خواهی بهرخود
گر براین ده حکم کس عامل شود
تا فرا گیرند بر نکو تران
یعنی آنرا کن بنکوئی عمل
زود باشد که نمایم بر شما
زود باشد که بگردانم عیان
کبرشان یعنی ناستحقاق بیست
تا بوحدانیت خود بر ملا
می نگیرند آنره ارسند لیك
از غرض بودند از آن بیخبر
کرد تکذیب آنکه برآیات ما

کاهل بوحیدند و ثابت درکمال
مر بقائی از پی ایشانرا نبود
مات و مستغرق بدند از نور رب
گشت شیرین آبهای تلخ وشور
مرده باشد از فروغ طلعتش
پس بگیر آنرا عمل کن درمقام
شکرگو با شاکران درحضرتم
آنچه آن واجب زامرونهی بود
خود بقدرقامتش درعرض وطول
نکتها کزحق رسیدش بفزونکر

مردن هفتاد تن کشف از قناست
بر نگشتند از مقام جمع راز
کان تجلی بود اسباب کمال
هرزمین شوره زاری شد چمن
پس موسی گفت خلاق جهان
آنچه دادم برتو ازتنزیل و وحی
آنکسانکه بر گزیدم درمقام
از هرانچیز ارحلال واز حرام
اندر آنها بود ثبت از معنوی
چند حرف الدوی بگارم محملی

موتوا ان قبل تموتوا گفت راست
سوی ملك فرق و کون امتیاز
کی شود باعث بموت وضعف حال
رست هر محبوسی از بند محن
بر گزیدم من تورا بر مردمان
میرسان آنرا بخلق ازامرو نهی
هریك ایشانرا از احبار و کرام
بود آن پندی مفصل درکلام
مر تفاصیل وجود موسوی
مر بران باید تذکر عاقلی
که خدائی غیر من نبود بدات
شکر هم بروالدیت کن بنام
کان تورا باشد حرام و هم گناه
که کسم دورت زهر توفیق هم
مر گواهی بر دروغت روبرو
دور ماند هر حسود از رحیم
تیره گردد از دنا مرآت جان
بس نزرك آمد گناهش درتمیز
جمله این ده حکم بهروعظ وبند
هم عقوبت امرکن برحسن عهد
یا بسکی مطلق اندرجستجواست
جمله را حایش عمل کردن بجاست
کزکسان حالی شدو دیرو زبر
در زمین برغیرحق واز ناپسند
کل آیتهای ما را بر عیان
ور ببینند آنگره راه رشاد
ایکسان گردند بر آیات ما
نی که بود امر حق معلومشان
بیستشان نفعی رطاعت در سبل

در بیان ده حکم از توراية

چون کسی این عیش توگردد حسن
تیك گردد بر تو عالم هر نفس
بشنوی از گوش وبینی بر عیان
که باستحقاقشان از من رسد
روزی و رحمت بگیرم از تو یاد
کان تورا گردد زیان برجان وتن
وین تورا برحسن ذات آمدسند
نقص راوبیروں رود کامل شود
همچو صبر و عفو نزد امتحان
نی اضافه و نسبتی در هرمحل
آن سرای فاسقانرا هر کجا
هم ز آیتهای قدرت بر نشان
کربرحق کرمسکین برغنی است
کشف سازم هم بصدق انبیا
راه گمراهی بران بویند نیك
تا کنند ازعبرتی دروی نظر
هم بدار آخرت یعنی لقا
مر حرا داده شوند آیا جزان

خون کس ناحق مریزازهیچ راه
هم محور از کذب بر نامم قسم
راسکه فردا میدهند اعضای تو
کاربرمان باشی عدوی نعمتم
هم ندم بر تو ناب آسمان
غدر کردن با زن همسایه نیز
هست در توراية عدل ارجمند
پس بگیر الواح را باجدو جهد
یا هرانچیزنکه در دانش نکوست
هست نیکوامرو نهیی کزخداست
قصر آن فرعون و قومش سرسر
آنکسانرا کهنکر میکنند
ور ببینند این گروه سرکشان
نگروند ایشان برآنها از عناد
این بران باشدکه نکذیب ازخطا
بود آن علت زحقد شومشان
شد بناه اعمالشان الحزء وکل
که عمل کردند از سود و زیان

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا

وگرفتند قوم موسی از بعدش از زیورحاشان گوسالهٔ تنی را که بودمراورا آوازی مانند گاو آیا ندیدند که او به سخن میکند ایشانرا و به

يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ١٤٧ اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ١٤٨ وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا

مینماید ایشانرا راهی گرفتندآنرا وبودند ستمکاران وچون افکنده شددردستهاشان ودیدندکه ایشان بحقیقت گمراه شدند

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ١٤٩ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ

گفتند هرآینه اگر رحمت نکند مارا پروردگارما ویبامرزد ماراهرآینه باشیم البته از زیانکاران وچون بازگشت موسی بسوی قومش

غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ

خشمگین اندوهناك گفت بدا ازجانشینی که گردید مرا از بعدمن آیا بیشی گرفتید امر پروردگارتانرا وافکند الواح را وگرفت سر

أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ

برادرش را که میکشیدش بخود گفت هرون ای پسر مادرم بدرستیکه قوم ضعیف شمردند مرا و نزدیك بودند که بکشند مرا پس شادمگردان بمن دشمنانرا

وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٥٠ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ

ومگردان مرا با گروه ستمکاران گفت پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا و داخل گردان ما را در رحمت خود و تو نی رحمت کنندهٔ

الرَّاحِمِينَ ١٥١ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَكَذٰلِكَ

رحمت کنندگان بدرستیکه آنانکه گرفتند گوساله را باشد که رسد ایشان را خشمی از پروردگارشان و خواری در زندگانی دنیا وهمچنین

نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ١٥٢ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا

جزا دهیم افترا کنندگان را وآنانکه کردند کارهای بد را پس توبه کردند از بعدش وگرویدند بدرستیکه پروردگار تو از بعدش هر آینه

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥٣ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ

آمرزنده مهربانست وچون ساکن شد از موسی خشم گرفت لوحها را ودر نوشتهٔ آنها بود هدایت ورحمت

لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ١٥٤

از برای آنانکه ایشان مر پروردگار شان را مترسیدند

در بیان فتنه سامری

بعد از انکه رفت موسی سوی طور ساختند از آن حلل گوساله کرده اند ایشان تصرف بالتمام پیش او بردند قوم آنها بزود در گلویش کرده بد سوراخها آن صدا بر گوش اسرائیلیان عمر و توفیق ازحد اوند است و بس خاصه اندر نظم تفسیر کلام نی ارادهٔ نائی آنهم کی شود ورنه هرگز کی شودی چوب خشك می بیامرز آنگاهیرا زمن موسی جان را تو آموزی کلام گوید آورد از کجا این نظم و هوش گفت زار وحق که آیا در بسیج بر خدائی برگرفتند آن زجهل یادشان آمد از آن افصالها باشد از لما سقط این مستفاد می ندیدند آنکه گره گشته اند یا گناه ما بیامرزد یقین زانکه موسی گفته خویش اندر دعا بعضی از آن قوم اندر مظلمه در دعا گفت او که یارب گر مرا گفت از من جاشینی بعد من پیشی آیا خود گرفتید از خطا بر سجود عجل مستعجل شدید پس فکند الواح را او برزمین رأس هرون را گرفت اندر غضب

قوم بگرفتند از حهل و فتور هیکلی کش بود صوت و ناله وان شری و بیعشان باشد حرام او نکار زرگری استاد بود که بپیش باد میداد آن صدا چون درآمد سجده کردند ارمکان هم نبات و هم روان وهم نفس یارب این توفیق بر من ده تمام تا که لا شیئی بشکل نی شود چون تو خواهی خون توان گردید مشك که شود مانع تحقیق و سخن سامری کی داند آنقدر و مقام غافلست ازداد حق بپچشم و گوش می ندیدند و نداستند هیچ طالبان بودند نی دانا و اهل که بر ایشان کرد حق درسالها که زکار آن دستهاشان اوفتاد محرم و مطرود درگه گشته اند آزمان باشیم ما از حاسرین بابرادر شاید از بخشی مرا سجدهٔ گوساله کردی نی همه شد قصوری کن بماعفو آن خطا بد بسی گردید زان رفت این فتن اندر این بر امر و فرمان خدا وز عنایتهای حق غافل شدید

از حلیهائیکه بود از قبطیان سامری گفتا بهرون از حیل گفت هرون قوم را از داوری حمله را اندر زمان بگداخت او چونکه در آن نقشها بپچید باد شرح این در سورهٔ طه تمام بی ارادهٔ او کجا گردد قلم گیستم من تا توانی لاشئی پس بوارد نائی اندروی دمی تا نطیب آن شود مشکین حواس شکر احسانت مرا مقدور نیست او بود مکر بر اسرار صفی در مسبب منگرد از نی ادب که باید گاو زرین در سخن چون پرستیدند پس نادم شدند از تحیر دستشان اندر دهان یعنی از حسرت گزیدند آن نفم می بگفتند از ندامت وانکسار گفته بصری غیرهرون هرکه بود بعض هم گویند بعضی زانگروه وانعا نبود دلیل آنکه قوم پس چو موسی سوی قومش بازگشت بود تا هرون مر اورا این عتاب دین خود تغییر دادید از فساد صبر ناوردید کایم باز من

عجل یعنی جسم بیروح وروان امر کن بر قوم در جمع حلل جمع سازند آن بپیش سامری هیکلی برشکل گاوی ساخت او چون صدای گاو می آواز داد گوید ارخواهد مران رب الانام یا زبانی در دهانی دمدم حزکه آن نائی دمد دم در نئی نی شوم من گر بیم خواهی همی براجابت پس رسان این التماس بازم ارداحسان بخشی دوربیست برکلام و نظم و گفتار صفی بر پرستش گاورا سازد سبب راه ننماید کسی را در سخن پیششان بنمود فعلی ناپسند هم زاندوه و اسف ماند آنزمان یا در افتادن ردیدی بس بهم رحمت ار نارد تا پروردگار برد برگوساله آن ساعت سجود سجده کردند اینست بهتر از وجوه جمله کردند آنچه در خورد بلوم خشم واندوهش در آن ازحد گذشت مؤمنان بودند تا او در خطاب وز رجوع من بیاوردید یاد بر شما آرم نشان ذوالمنن از حیتها که میبودش بدین مکشیدش سوی خویش از قهر و تب

در بیان خشم گرفتن موسی ع برهرون

بسکه آن فعلش بعظم افزون نمود
اخذ رأس و لحیهٔ هرون نمود
کرد این تا عابدان عجل را

هم بدانند ارتداد خود بدین
مصحر باشند در آینده زین
گفت هرون کای برادروابن‌ام

مر مرا عاجز گرفتند و زبون
بود نزدیکم که تا ریزند خون
پس مگرداں دشمنانم را تو شاد

هم مکن اسناد تقصیری بمن
که بسی زین فتنه بودم درحزن
چون شدند این‌قوم گوساله طلب

گفتم این زامر تو میباشد خلاف
چون توام داری خلافت بگزاف
چون زهرون دید موسی آنفلق

رب اغفر گفت یعنی مر مرا
با برادر عفو کن زین ماجرا
داخل اندر رحمت خود سازمان

بهتریی چون تو ار بخشندگان
پس بخش ازفضل‌خود برندگان
شد چو فارغ از دعا و ابتهال

کانکسانکه بار بگرفتند بز
بر خدائی عجل را ازنی تمیز
زود باشد که رسد درروزگار

بر قبول توبه وان بد بدریغ
که بقتل یکدگر بکشند تیغ
ذلت ایشانرا رسد در زندگی

بد جزای عابدان عجل این
هم دهیم اینسان جزای مفترین
وانکسانیکه عمل بر سیئات

بگرویدند از طریق اعتدار
بر خدا و بر رسول کردگار
هست مر پروردگارت بعداران

عابدان عجل زان فعل شنیع
بادم و حائف خوکشند آن‌جمیع
با تضرع سوی موسی آمدند

تا بیامرزد خداوند آن گناه
پس خطاب آمد بموسی از اله
شرط توبه این بود که بر نهند

این چنین کردند و آمد طلمتی
اندر ایشان بهر مع شفقتی
تا نگردد مانع اعنی رحمتان

چونکه روشن‌شد هواهفتاد الف
کشته بودند ازهم اندرعهدوخلف
دل‌برایشان‌سوخت‌موسی‌راوخواست

کشه هرکس‌گشت اندرحدت‌است
واینکه باقی‌ماند بروی‌رحمت‌است
چونکه موسی باد آمد ازغضب

واندر آنها بود کتب از هرمقام
رهنمائیها و رحمت ها تمام
بهر آنقومی که از پروردگار

ازسدی نقل‌است‌کزحق‌شدخطاب
سوی موسی کای برادروابن‌ام
زآل اسرائیل بر هفتاد تن

تا کسد ازطاعت عجل اعتدار
پس مگرداں دشمنانم را تو شاد
گشت منقاد او بامر کردگار

انفعالی باشد از فعل خطا
چون شدند این‌قوم گوساله طلب
انتخاب کرد موسی هفتاد مرد

ان قوم استضعفونی کلهم
چون زهرون دید موسی آنفلق
برای میقات ما پس چون گرفتشان

تا ستمکاران مگیرم در عداد
داخل اندر رحمت خود سازمان
صاعقه گفت‌ای پروردگارمن اگرمیخواستی‌هلاک‌مکردی‌ایشانرا‌از

خواستم کایم تو را اندر عقب
عابدان عجل را گفت از ملال
پیش ومرا هم آیاهلاک‌مکنی‌مارا‌آنچه‌کردند کم‌خردان ازمابیست‌آن بجزملای‌تو اضلال‌میکنی‌بآن کسیراکه‌میخواهی‌وراه‌نمائی

بر ترحم زود گرداند او ورق
سوی ایشان خشمی‌ازپروردگار
کسی‌راکه‌میخواهی‌توئی‌صاحب‌اختیارما پس بیامرزمارا‌ورحمت‌کن‌مارا‌وتوبهترین‌آمرزندگانی وبنویس‌برای‌ما در این دنیا

بر مزید لطف خود بنوازدمان
هم ز بعد پادشاهی بندگی
حوبی ودر آخرت بدرستیکه‌مابازگردیدیم‌بتوگفت عذابم میرسانم‌آنرا بهرکه‌میخواهم ورحمتم فراگرفته همه

عابدان عجل را گفت از ملال
کرده اند و توبه دان پس‌باثبات
چیزرا‌پس‌زودی‌مینویسم‌آنرا‌برای‌آنانکه‌میپرهیزندومیدهند زکات‌را وآنانکه‌ایشان‌بآیتهای‌ما میگروند آنانکه‌پیروی‌میکنند

سوی ایشان خشمی‌ازپروردگار
بر کسان آمرزگارومهربان
الرسولَ النبیَّ الامیَّ الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التورٰیة والانجیل یأمرهم بالمعروف

هم ز بعد پادشاهی بندگی
زاو باستغفار مستدعی شدند
آنرسولی‌را که‌نبی‌اینست‌که میابند نوشته‌شده نزدایشان در توریت وانجیل میفرمایدشان‌بکارهای‌پسندیده

کرده اند و توبه دان پس‌باثبات
تبغ درهم تاادراین خسران رهند
وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم

بر کسان آمرزگارومهربان
از یکدگر اندر عیان
وبازمیدارد‌شان‌از ناپسندیده وحلال‌میکند‌برای‌ایشان پاکیزه‌هارا وحرام‌میکند‌ازایشان‌پلیدیهارا وفرومینهد ازایشان‌بارگرانشانرا

زاو باستغفار مستدعی شدند
عفو وحق بخشید کاین مقبول‌ماست
والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل

تبغ درهم تاادراین خسران رهند
بر گرفت الواح را اندرطلب
وآن تکالیف شاقه که‌بود برایشان پس‌آنانکه گرویدندباوو تعظیم‌کردندواورا‌یاری‌کردندواورا‌پیروی‌کردندآن‌نوری‌که‌فروفرستاده‌شد

از یکدگر اندر عیان
ترسناکاند در لیل و نهار
وَ اخْتارَ مُوسٰی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا فَلَمّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ رَبِّ لَوْشِئْتَ اَهْلَکْتَهُمْ مِنْ

سوی طور از بهرعذر آن فتن
قَبْلُ وَ اِیّایَ اَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاۤءُ مِنّا اِنْ هِیَ اِلاّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاۤءُ وَ تَهْدِی مَنْ

تَشاۤءُ اَنْتَ وَلِیُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَ اَنْتَ خَیْرُ الْغافِرِینَ ۱۵۵ وَاکْتُبْ لَنا فِی هٰذِهِ الدُّنْیا

حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ اِنّا هُدْنا اِلَیْکَ قالَ عَذابِی اُصِیبُ بِهِ مَنْ اَشاۤءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ

شَیْءٍ فَسَاَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِاٰیاتِنا یُؤْمِنُونَ ۱۵۶ اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ

مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱۵۷

بااو آنگروه ایشاند رستگاران

در بیان رفتن هفتاد نفر با موسی علیه السلام بطور

اختیار از قوم خود هفتاد مرد
بردشان در طور تا خود بشنوند
که ببیدندند او را قوم او
قوم گفتند این نداستیم ما
کوه آمد ران سحن در زلزله
بل بر ایشان ارتعاشی دررسید
چونکه موسی دید آنحال ازخدا
ناگهان غالب بهرون‌حواگشت
چونکه ازهروں بپرسیدند قوم
گفت نامن چند تن همره شوید
پس باو همراه شد هفتاد تن
مفعل گشتند و ار حق زلزله
کاندر آن حینی که درمیقات او
چونکه در میقات حاضر آمدند
بعد ازانشان حقتعالی زنده کرد
بهر تأکید است تکرارصریح
گشت موسی‌زان جماعت ترسناك
گفت یارب حواستی‌گربیش ازین
میکنی ما را هلاك آیا کنون
هرکرا خواهی کنی گمره بآن
دوست چون مارا توئی فاغفرلنا
بر نویس از بهر ما درایسرا
همچنین اندر سرای آخرت
حقتعالی گفت اشکنجه و عذاب
هست در نزد محقق لی سؤال
امتنانیّه است و ذاتیّه یکی
اندرآن دریاست مستغرق‌دوکون
هم بدون آنکه محتاجی کند
رحمت دیگر وجوبیّه است نیز
هست استحقاق بنده هم ران
رحمتی کامد وجوبیّه بنام
پس نویسم زود بهر متقین
مدهند ایشان زکوة مالها
پیروندآن مؤمنان خود بررسول
هیچ نه بنوشته و نه خوانده‌بود
وصف‌ونامش درصحف‌مرقوم‌بود
آن محاسن جمله را معروف دان
سازد ایشانرا حلال او طیبات
همچنین بردارد آن اغلال و بند

بهر میقات آن کلیم الله کرد
از خدا گفتار و بروی بگرویند
حق بموسی آمد اندرگفتگو
کاین کلام حق بود لی اشتری
می بشنوید آنکسان از هایله
که شدند از زندگانی نا امید
خواست تا دلهایشان آمد بجا
حمت‌و درخمتن زعالم درگذشت
گفت او بگذشت اندر حال بوم
تا رحالش برتمام آگه شوید
اندر آن مدهن بودند انجمن
آمد ایشانرا بجان زان مسئله
رفت تا گیرد ز حق توریة او
هم بموسی طالب رؤیت شدند
بر بقا بعد از فنا زیبنده کرد
هست از اقوال این قولی‌صحیح
که دوحشت گرشوند ایشان‌هلاك
کردی ایشانرا هلاك اندر یقین
کرد گر با بحردی فعلی زبون
یعنی از آن ابتلاء و امتحان
رحم کن در عین آمرزش ما
بکوئی از راحت و عیش‌ونوا
بکوئی ده در مقام و مغفرت
هرکرا خواهم رسانم درعقاب

قوم یا بودند درشك که کلام
حون رسیدی بمیقات اکرام
چونکه موسی‌ازعمام آمد برون
همچنان باقی بود ریبی که بود
برد بعضی رحمه درحین طلب
گشت بردیك آنکه معضلها بشان
هست مروی‌هم‌که باهرون بطور
موسی اورا غسل داد ودفن‌کرد
قوم گفتند این نباشد بر سنن
زنده سازم مرو را تا بخلاف
بر دعای موسیش حق زنده کرد
بعضی از ارباب تفسیر از نجست
برد آن هفتاد کس باخود بطور
در زمان آمد بر ایشان صاعقه
شرح آن گفتیم درآیات پیش
پس بهر تقدیر در آن هایله
متهم گردد در اسرائیلیان
میبمودی هم هلاکم در سبیل
بیست این حر امتحانات بهرما
هرکرا خواهی شوی هم رهنما
بهر از آمرزگاران یقین
عیش خوش با صحت و امنیتی
زانکه ما سوی توبرگشتیم باز
هم بهرشیئی است واسع رحمتم

در تحقیق رحمت امتنانیه و وجوبیه

مر فرا بگرفته اشیا را بعون
عرض حاجت فیض هستی تا برد
کان مقید باشد از داری تمیز
از نتیجهٔ امتنانیه عیان
زان مقید خوانده اند آنرا کرام
آنکسان کز شرك پرهیزیدهیی
هستشان ایمان بآیت های ما
وان نبیّ امیّ کامل وصول
پیش پروازش ملایك مانده‌بود
نزد ایشان رفعتش معلوم بود
هر قبیحی منکر است آنرا عیان
هم خبائث را حرام اندرجهات
که برایشان بود سابق دربسد

منتج از وی شد عطای ماسبق
هست ازآن رحمت اشیارا وجود
آنهم از آن رحمت ذاتیه باز
همچنانکه پیش ازرسم و سمت
کان بودمشروطخود برشرطچند
رحمت خودرا که آن‌دارد وجوب
از فرایض سخت تر باشد زکوة
امی اعنی زاده شد چو ازمادرش
آن نبی که یافتند او را بنام
مینماید امر بر معروف هم
عقل باشد بر محاسن رهبرت
بار ایشانرا فرو بنهد زدوش
پس مر آنانکه دراسرائیلیان

کرده با موسی مران رب‌الانام
اری آمد رفت موسی در عمام
گفت بشنیدید قول حق کنون
حرکه تسلیم آن خدارا درنمود
بر هلاکت نامد ایشاراسبب
گردد از هم منقطع در جایشان
رفت موسی وقتی بهر حضور
آمد اندر قوم پس تنهاو فرد
دل بکشتی خود تواورا ازحسد
خود کنند برمردن خوداعتراف
زاوشنیدند آنچه بودآن چندمرد
این‌چنین‌گویند و این‌باشد درست
تا گوه باشند او را در امور
جمله مردند از وقوع بارقه
این همان میقات باشد لی‌که بیش
صاعقه بگرفتشان یا زلزله
کس ندارد باور ازوی هیچ آن
وقت غرق قبطیان در رود نیل
در سؤال رؤیت از روی عما
ر امتحان از وجه تهدی من تشا
یا الهی انت خیر الغافرین
هم راطمیان بر اعدا نصرتی
گرچه از برگشت مائی بیناز
وارسنده برهردوکون از قدرتم
رحمت حق بر دوقسم اندرمقال
مطلق ارهرشرط وقید ارمدرکی
بیسؤال سایلی بر ما خلق
هر یك اندر رتبهٔ دارد نمود
گشته فایض در حقیقت در محار
کرد استحقاق هستی مرحمت
گاه قول و فعل نزد هوشمند
بر خواص مؤمنین و اهل قلوب
دوست‌دارد مال چون هرذیجوة
خواند با نوشته حق پیغمبرش
ثبت در توراة و انجیل از مقام
بهی از منکر خود آنصاحب علم
شد بظاهر عقل کل پیغمبرت
وان تکالیفی که شاق‌آمد بهوش
نگرویدند این نبی را بیگمان

غیر ایشان یا که از قوم دگر
بهر تعظیمش فرو بردند سر
یاریش کردند از ردیك ودور
هم شدندش پیرو ازادراك نور

آنچنان نوری که بروی داده‌شد
ناوی الحق بود وبفرستاده شد
قصد زان نور است قرآن مجید
تا ابد باقی است با او هم پدید

تسمیهٔ قرآن از آن آمد بنور
کان حقایقراست کاشف درظهور
ایگروه ناصران و تابعان
رستگارانند و مرحوم از شان

بر ولایت گر کنی تعبیر نور
برد اهل حق بود روشن بدور
بود آن نور ولایت با رسول
کایت ازحق یافت درحین نزول

باید اول هر شیء در صعود
گردد از نور ولایت تا شهود
در بوت پس شود صاحب علم
با پیمبر پس علی بود از قدم

با علی داں گفت احمد کای علی
درنهان بودی تو با هر مرسلی
لیك من در نهان وآشکار
هم تو بودی هم توئی درروزگار

گرخدا خواهد سالی زین ظهور
گویم اندر آیت اللهُ نور
هست امیدم کو دهد علم و حوة
تا در آنجا باز گویم نور ذات

لیك گویم چون رسید اینجا کلام
محملی اندر بیان این مقام
چون تجلی کرد ذات دو صفات
اندر اسماء و صفات الغیب ذات

زاں تجلی از ظهور سرمدی
طاهر آمد آفتاب احمدی
از بوت آن تجلی نام یافت
رتبهٔ پیغمبری اتمام یافت

سرورا باشد دووجه‌ای پاك دلق
آن یکی برحق ودیگرسوی خلق
وجه عالیرا ولایت داں بحق
کآن بود مطلق زقید ماخلق

وحدت فی کثرت اندر افتاح
باشد آن گر هیچ داں اصطلاح
خوانده‌اند این رتبه‌را وجه‌الاحد
مطلقست‌ازاسم‌ورسم‌ووصف‌وحد

وحه‌دانی کان بخلق‌اررانی است
در رسالت حبهٔ حسمانی است
با علی زان گفت نور واحد یم
در دو صورت برخلایق آمدیم

در مقام جسم هم او بامن است
بست انبیت آنجا یا تضاد
مر نبی را روح باقی باتن است

هم‌دراین کثرت‌حزاوموجودنیست
در تجلی داد کثرت را نمود
گهتودانی غیر از این نمودنیست

ایقدر کافی بد از فهمی تمام
بار گردم سوی تفسیر کلام

قُلْ يٰا اَيُّهَا النّاسُ اِنّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ جَميعاً ١٥٨ اَلَّذي لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ لَا اِلٰهَ

بگو ای مردمان بدرستیکه‌من رسول خدایم بسوی شما همه آنخدائی که‌مراوراست پادشاهی آسمانها وزمین نیست

اِلّا هُوَ يُحْيي وَ يُميتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الَّذي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ كَلِماتِهِ وَاتَّبِعُوهُ

خدائی مگراوزنده‌میکندومیمیراند پس بگروید بخدا ورسولش آن نبی منسوب بام القری که‌میگرود بخدا وکلماتش وپیروی کنید

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٥٩ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسٰي اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ١٦٠ وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اثْنَتَيْ

اوراباشدکه‌شمارا راه‌یابید واز قوم موسی امتی باشند که هدایت‌میکنند بحق وبآن عدالت‌میکنند وجداجدا کردیم ایشانرا دوازده

عَشْرَةَ اَسْباطاً اُمَماً وَ اَوْحَيْنٰا اِلٰى مُوسٰي اِذِ اسْتَسْقٰيهُ قَوْمُهُ اَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ

سبط امان ووحی کردیم بموسی چون آب‌خواستندازوقومش که‌زن بعصایت آن‌سنگراپس‌روان‌شد

مِنْهُ اثْنَتٰا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُناسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنٰا عَلَيْهِمُ الْغَمٰامَ وَ اَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ

ازآن دوازده چشمه بحقیقت دانستند مردم آبخورشانرا وسایبان‌کردیم برایشان ابررا وفرومرستادیم برایشان منّ

وَ السَّلْوٰي كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٦١ وَ اِذْ

وسلوی‌را بخورید از پاکیزه‌های آنچه‌روزی کردیم شمارا وستم نکردند برما ولیکن بودند که‌بخودهاشان‌ستم‌میکردند وهنگامیکه

قيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً

گفته‌شدمرایشانراساکن‌شویداین قریه‌را وبخورید ازآن هرجا که‌بخواهید وبگوئیدفرونه‌ازمابار گناهانرا وداخل‌شویددرراسجده‌کنان

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيٰئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ١٦٢ فَبَدَّلَ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذي قيلَ لَهُمْ

میآمرزیم برای شما گناهان شمارا زودباشدکه‌افزائیم اجرنیکوکارانرا پس‌بدل‌کردندآنانکه‌ستمکردندازایشان گفتاری‌غیرآنچه گفته‌مرایشانرا

فَاَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَظْلِمُونَ ١٦٣ وَ اسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتي كٰانَتْ

پس‌فروفرستادیم‌برایشان عذابی ازآسمان بسبب‌بودنشان که‌ستمکردند وبپرس‌ایشانرا از قریه که بود

حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ

نزدیك دریا هنگامیکه تعدی میکردند در شنبه چون میآمدند ماهیانشان روز شنبه ایشان ظاهر بر روی آب و روزیکه شنبه نمیداشتند

لَا تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٤ وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا

نمیآمدند ایشانرا همچنین میآزمودیمشان بآنچه بودند که نافرمانی میکردند وهنگامیکه گفتند جمعی از ایشان که چرا پند میدهید گروهیرا که

نِ اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٦٥ فَلَمَّا نَسُوا

خدا هلاك کننده ایشانست یا عذاب کننده ایشانست عذاب سخت گفتند عذر خواستنی بسوی پروردگار شما و باشد که ایشان پرهیزند پس چون فراموش

مَا ذُكِّرُوا بِهِ اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوٓءِ وَ اَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا

کردند آنچه پند داده شدند بآن رهانیدیم آنانرا که نهی میکردند از بدی وگرفتیم آنانرا که ستم کردند بعذاب سخت بسبب

كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٦ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَ اِذْ تَاَذَّنَ

بودند که فسق میکردند پس چون سرباز زدند از آنچه نهی شدند از آن گفتیم مر آنانرا که شوید بوزینگان راندگان وچون اعلام کرد

رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ

پروردگارت که هر آینه بر انگیخته میشود بر ایشان تا روز قیامت کسی که عذاب کند ایشانرا بد عذابی هر آینه پروردگار تو هر آینه زود عقوبتست و

اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٧ وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْاَرْضِ اُمَمًا مِنْهُمُ الصّٰلِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ وَ بَلَوْنٰهُمْ

بدرستیکه او هر آینه آمرزنده مهربانست وجدا جدا کردیم ایشانرا در زمین امتهائی بعضیشان باشند شایستگان وبعضی ایشان غیر آن وآزمودیم ایشانرا

بِالْحَسَنٰتِ وَالسَّيِّاٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٦٨ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتٰبَ يَاْخُذُونَ عَرَضَ

براحتها ورنجها باشد که ایشان بازگردند پس ماند از بعد ایشان خلفهائی که میراث گرفتند کتابرا میگیرند متاع

هٰذَا الْاَدْنٰى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ اِنْ يَاْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَاْخُذُوهُ اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثٰقُ

این ادنی را ومیگویند بزودی میامرزند ما را واگر آید ایشانرا متاعی مانند آن میگیرند آیا آیا گرفته نشد بر ایشان پیمان

الْكِتٰبِ اَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

کتاب که نگویند بر خدا مگر حق وخواندند آنچه در آنست وسرای آخرت بهتر است مر آنانرا که پرهیزند

اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٦٩ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتٰبِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ١٧٠

آیا پس درنمیابید وآنانکه تمسك میجویند بکتاب وبرپا داشتند نماز را بدرستیکه ما ضایع نمیداریم مزد مصلحان را

وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا

وهنگامیکه بلند کردیم کوه را بر زیر ایشان که گویا آن سایبانی بود و گمان بردند که آن فرود آینده بر آنهاست بگیرید آنچه دادیم شما را بقوت و یاد کنید

نصف الجزو

مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٧١

آنچه در آنست باشد که شما پرهیزکنید

گو بخلق ای مردمان هستم رسول | بر شما یکجا ز حق اندر نزول | آنکه هست اورا بتحقیق متین | پادشاهی سموات و زمین
نیست معبودی جز او بیگفتگو | زنده گرداند بمیراند هم او | گو رسولم زانکه دارد این صفات | واحد است او در کمال خودبذات
پس باو آرید ایمن در اصول | هم بداسان بر رسولش در قبول | ای نبیّ امیّ آنکو بر خدا | دارد ایمان هم بآیات هدا

بر سخن هائیکه بفرساده حق
هست هم ار قوم موسی امتی
هم بوی یعنی بحق اندر عباد
راسخ اندر دین وهم قائم بحق
اشهر این باشد که چون موسی گذشت
خواستند از حق گروهی از خواص
عدل در ایمان خود کردند چون
بعد شرح حال ایشان حق نمود
گشت هر سبطی قبله و امتی
هم موسی وحی شد ازما حوآب
یعنی آسنگی که گفت درگذار
در رمان تشکافت سبك اندر شتاب
ابر را کردیم هم ما سایبان
گفتم ایشارا خورید از طیبات
زان ذخیره یا ر عصیان دگر
یادکن آنرا که چون گفتیم ما
زان خورید ارهرچه میخواهید باد
از تواضع خاضع و ساجد شوید
شرح آن در سوره ثانی وقوع
بکة غیر الذی قیل لهم
پس فرستادیم رجزی زآسمان
واهل آن بر شرع موسی بوده اند
یوم ست ایشان رصید ماهیان
واندر ایامکه غیر از شنبه بود
مینمائیم اینچنین شان امتحان
روز دیگرشان درآوردند رآب
حونکه گفتند امتی زایشان حرا
اینچنین قومکه حقشان مهلك است
اهل آن قریه بدندی برسه قسم
نهی ازمنکرچو برماواجب است
تا بود کایشان برسند از خدا
ما رهانیدیم آنکسارا که نهان
زانسب کان قوم بودند از مفر
پس بگفتیم آن جماعت راعیان
ای محمد صر یادکن چواعلام کرد
هر کسی را تا بروز رستخیز
بعد داود و سلیمان لی شکیب
هم بود آمرپرگار و مهربان
هم جماعتها که بعضی زان فرق
بر مسیح و بر محمد یکمان
آزمودیم آنکسارا سرسر
باد تا گردند شاید از فساد
که بدد از ماسلف قائمقام
می بگیرند آنچه باشد پست تر
می بگویند اینکه غفران ازاله
هم گراید مثل آن آراسته
بر وی و بر انبیای ما سبق
حمله بر یهدون بالحق آیتی
حکم حق جاری کنند ازعدل و داد
بودشان انصاف درنظم و سبق
فتنه اندر قوم او بسیار گشت
کمر میان قومشان سادد خلاص
وصفشان زان کرده حق بر بعدلون
اندر آیت ذکر احبار یهود
زآل یعقوب آنچه بود از حکمتی
زاو طلب کردند قوم ارتالهات
صر مرا بردار گفت باشم بکار
راو ده ودو حشمه جاری شدرآب
بهرشان در سه ارگرمای آن
رانچه کردم ردمان اندر حیوة
ظلم بر ما میکردند آن حشر
صر شما گیرید در ایقریه حا
حطه هم گوئند کان باشد بیار
در وصول آن نعم حامد شوید
یافت گرخواهی برآن میکن رجوع
گر که فهمی لب بدد ازاشلم
بهر ایشان چون بدند ارضالمان
پس بعدی زاصرحق نموده اند
در شریعت بوده اند ازمهیان
بامدند آن ماهیان بردیك رود
آنچه میبودند در آن فاسقان
گشت واین حیلت درانشان حمله یاب
بند بدهند اینکسارا زین خطا
یا معذب باهئی گر مدرك است
صاید و واعظ دگرسا کت باسم
پندشان بدهیم واین برعالب است
واز عذاب آخرت و از انلا
ماهیان بودند زان فعل حرام
حود دهرمان یا نهادندی بدر
که شما باشید خود بوزنکان
صرتورا پروردگارت کوست ورد
که چشاندشان عذابی در دحر
حواری ایشارا ست پی درپی بنصب
بعد توبه بر گروه عاصیان
صالحند و پیرو فرمان حق
بودشان ایمان وباشد هر زمان
بر بد و بیك جهان ازنفع و ضرر
سوی حق هم برصلاح وبرسداد
وارث توریة گشتندی بنام
از متاع دنیوی اندر ثمر
دود ما را میرسد در هرگناه
آنکسارا از متاع و خواسته
هم برید ای مردمان فرمان او
راه بنمایند بالحق متفق
فرقهٔ بودند با عدل و حساب
قصد یا زان امت اندر انساب
سوی قبل انبیا بردند دست
حق رهی بنمود ورفتند آنکرام
گفت بغمبر که من آنقوم را
گفت کردیم ارهم ایشارا حدا
تا که از تفریقشان یابد نمیز
زن عصا برسنك وآب آور برون
در زمان آورد بیرون سنگرا
مردمان دیدند و دانستند رود
هم بر ایشان ما فرستادیم بار
پس ذخیره مینهادند از نهان
لنك میبودند در حالیکه هم
کان اریحا وایلیا بد سرسر
یعنی از ما وضع کن یارب گناه
تا بیامرزم شما را هر خطا
پس بدل کردند وظلم ایشان بحوش
حطه را گفتند حنطه درورود
می بپرس ازاهل آن ده از یهود
کن سؤال ازشنبه از اهل کتاب
روی آب آنها شدندی آشکار
تا برود شنبهٔ دیگر سمك
چاره پس کردند ایشان بهرصید
پس رحال آن جماعت کن سؤال
بعض بعضی بعض دیگر را رلوم
باشد از حشان بدون معذرت
واعظان گفتند ما را اعتذار
رد حق باشیم یا معذور ما
پس چو از بسیان نامد سودمند
هم گرفتیم آنکه اسم کاره بود
سرکشی کردند پس چون آنگروه
در حسان حالیکه محروم بدو دور
می بر انگیزد برانشان او برود
همچوقتل و ضرب و حربه و احتلال
هست مر پروردگارت زود گیر
هم پرا کنده نمودیم از یقین
آنکسان تغییری اندرهیچ حال
هم ازایشان دون ابن بودند نیز
از غنا و صحت وعیش و نعم
آمدند از بعد ایشان همچنین
خودگرفتند آن بمیراث این خلف
رشوه گیرند اعنی ازراه صواب
خویش آمرزیده دانستی درب
یعنی از کالای دنیا مثل آن
ره مگر یابند بر عرفان او
واندر آن باشند با ایشان محق
در زمان موسی ار حکم کتاب
مؤمنان باشند از اهل کتاب
مؤمنان گشتند یکجا حوارو پست
بر دیار حیر بامیت تمام
در شب معراج دیدم حا بحا
بر دو و ده سبط اندر احتبا
فاصل ار معصول وهم خوار ارعزیز
آنکه اندر تو ره داری کنون
وان عصا را رد بوی آهنك را
مشرب خودرا هران سبطی که بود
من وسلوی لی رریح واهتزاز
آنچه مآمد بر ایشان رآسمان
بودشان بر نفسهای خود ستم
ور قرای ست مقدس درخبر
حون درآئید ار در قریه ره راه
بریکو کاران فزایم در جزا
قول مأمور به ار عصیان بش
غیرازآنچه حق برایشان گفته بود
قریهٔ کان بر کنار بحر بود
کامدندی ماهیان بر روی آب
روزست ایمن حوبودند ازشکار
بر بیاوردی سر از آب ایح یك
شنبه امکدند ماهی را بقید
از یهودان با چه گوید ازمقال
داشتندی باز اندر نهی قوم
صر عدالی سخت اندر آخرت
باشد از این وعظ برپروردگار
هم بر ایشم از ره معذورما
آنچه را که پند داده مشدند
برعدالی سخت وانشان چاره بود
زانچه میبودند مبهی زان وجوه
از عطا و رحمت رب الغفور
میکند یعنی مسلط بر یهود
که بر ایشان میرسد ازسوءحال
در عقوبت کافرارا تا گزیر
آل اسرائیل را اندر زمین
راه می نمودشان اندر کمال
فاسق و استیره روی ولی نمیز
وز بلا و فقر و بیماری و غم
خلف یعنی قوم دیگر جانشین
علم آن ناموخته از ما سلف
خاصه در احکام وتحریف کتاب
شب زحرم روزروزازجرم شب
گر بیاید هم برایشان رایگان

بازخواهند آنکه گیرند از انام
آنچه را حق کرده برایشان حرام
با چنین اصرار بر اخذ حرام
چشم دارند از خدا غفران تام

باز نگرفته است آیا در حساب
حق بر ایشان هیچ میثاق کتاب
که نگویند آن جماعت بر خدا
غیر حق حرفی بزند مدعا

خوانده‌اند آنرا که مشاهد در آن
وین ندیدند اندر اوراقش وعیان
بر سرای آخرت نکو راست
آنکسانیرا که تقوی درحوراست

نسبتشان آیا بعقل اندکی
بر صلاح و بر فساد خود یکی
وانکسانرا که تمسك بر کتاب
هست وار تحریف دارند اجتناب

بیستشان زاحکام‌توراة انحراف
یا بقرآن کرده باشند اعتراف
هم بپا دارند بر نکی نماز
کان بود بنیاد طاعات و نیاز

زد ما ضایع نگردد یك نسو
صدشان کارند بر اصلاح رو
رازمان کی یاد از بهر نشان
کوه را بر داشتیم از موقشان

زانکه بر احکام توریة ازدغل
بودشان اهمال در حین عمل
طلشان بود اینکه کوه آید فرود
بر سر ایشان سراسر در سجود

نیم رخ بر سجده نیمی برحیل
تا برانشان کی فند کوه از محل
می نگیرید از کمال جدوجهد
بر شما دادیم آنچه اندروی عهد

آرمان گفیم یعنی در خطاب
که نگیرید آنچه حکم است از کتاب
یاد آرید آنچه میباشد در او
از عهود وامرو نهی و فعل و جو

تا شما باشد بر پرهیزکار
اهل دین را درعداد و درشمار

وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

وهنگامیکه گرفت پروردگارتو از بنی آدم از پشتهای ایشان فرزندانشان وگواه گرفت ایشانرا بر خودهاشان آیا نیستم من بر وردگار شما

قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِينَ ۱۷۲ اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ

گفتند آری گواه شدیم مبادا بگوئید روز قیامت بدرستیکه بودیم ما از این بیخبران یا بگوئید جز این نیست شرك آوردند

آبٰاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۱۷۳ وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ

پدران ما از پیش و بودیم فرزندان از بعدایشان آیا پس هلاك میسازی ما را بآنچه کردند تباه کاران وهمچنین بتفصیل میدهیم

الْآيٰاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۷۴ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ الَّذِي آتَيْنٰاهُ آيٰاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهٰا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰانُ

آیتهارا و باشد که ایشان بازگشت کنند و بخوان بر ایشان خبر آنکه دادیم اورا آیتهامان پس بیرون آمد از آنها پس از پی رفت اورا شیطان

فَكٰانَ مِنَ الْغٰاوِينَ ۱۷۵ وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ

پس شد از گمراهان و اگر میخواستیم هر آینه بر تری میدادیم اورا بآیتها ولکن او اقامت کرد بر زمین و پیروی کرد خواهش خودرا پس مثل او

كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنَا

مثل سگست اگر حمله میکنی بر او زبان از دهن بیرون میاورد و یا او امیگذاری زبان از دهن بیرون میاورد آن مثل گروهی است که آنان تکذیب کردند آیتهای مارا

فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۱۷۶ سٰاءَ مَثَلًا نِ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنَا وَ اَنْفُسَهُمْ كٰانُوا

پس بخوان قصه‌هارا باشد که ایشان اندیشه کنند بد است درمثل آن گروهی که تکذیب میکردند بآیتهای ما و بر خودهاشان بودند که

يَظْلِمُونَ ۱۷۷ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ۱۷۸ وَ لَقَدْ ذَرَاْنٰا

ستم میکردند کسی را که راه نماید خدا پس اوست راه یافته و کسی را که اضلال کند پس آنگروه ایشانند زیانکاران و بحقیقت آفریدیم از برای

لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ

دوزخ بسیاری را از جن و آدمیان که مر ایشانراست دلهای که نمی یابند بان‌ها و مر ایشانراست چشمها نیکه نمی بینند بانها و مر ایشانراست

آذٰانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهٰا اُولٰئِكَ كَالْاَنْعٰامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ ۱۷۹ وَ لِلّٰهِ الْاَسْمٰاءُ

گوشها نیکه نمی شنوند بانها آنها چون چهارپایان اند بلکه ایشان گمراه‌ترند آنگروه ایشانند بیخبران و مر خدا راست نامهای

الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهٰا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي اَسْمٰائِهِ سَيُجْزَوْنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ۱۸۰

نیکو پس بخوانیدش بانها و واگذارید آنهارا که میل بباطل مینمایند در نامهای او بزودی جزا داده میشوند آنچه را بودند که میکردند

یاد کن بگرفت چون پروردگار
نسلشان از بعد نسلی درقرون
یعنی اندر عقلهاشان بر نهاد
بر شما آیا نیم پروردگار
بیست لادم ذکر آنها بالتمام
کو بود پروردگار این عباد
هستش داعیست او را بالعهود
گفت زان حق باملایك شاهدند
پس گواهش گر خداوا باشد رواست
بر طبیعت گشت ایشار احتجاب
می نگویند اهل غفلت تا هوا
پیشتر یعنی که از ماحد و بیان
پس کنی ما را هلاك آبا کنون
ما هم از پشت پدر ها آمدیم
یعنی از تقلید باطل ز اضطرار
که بر او دادیم آگاهی یکی
دیده بود او که رسولی آزمان
خون نبی مبعوث گشت او ارحسد
پس باولاحق شد ابلیس ازدرون
بر هوای نفس خود کرد آن دعا
یا که عام این حکم باشد بخلاف
ورکه ما میخواستیم اندر پسند
از ره رغبت برآیات و کتاب
از دنائت میل بر پستی نمود
گر بحمله راق او را ازدهان
بلعم باعور هم بود این چنین
این مکن یعنی بر اسرائیلیان
این نشان نکبت و بدبختی است
حیف کادراکت رغفلت خسته است
همچنین از اختلاج عصو ها
این مثل دارد برآن قومی‌وروع
همچوآن بلعم که حالش گشت‌دگر
بعد ازان کاگاه گشتند ازحجج
حق نماید هرکرا برخویش راه
ما نمی‌کردیم حلق ازحق واپس
همچنین حشمی است ایشارا برو
همچو انعامید ایشان بل اضل
تربیت یابند تا بر وضع خاص
گاوچون بیرون رود ازاصطبل‌خویش
هر خدا را اسمها باشد نکو
هر صفاتی راست نامی تاگزیر
همچنین‌هر وصف رانامی‌است‌نیك
خواندن او متصف گشتن بدوست
هر منافق داند آن اوصاف‌ونام
وصف‌خودبروصف‌حق‌سازی‌بدل
واگذارید آنکسانرا که کنند

از بنی آدم بدور روزگار
همچنین آورد پی در پی برون
آنچه داعی بود بر رب العباد
جمله گفتند آری اینست‌آشکار
آنچه آن وافیست در نظم کلام
سر بپیچند از اطاعت وانقیاد
کش بود پروردگاری در وجود
کاین خلایق اندراین عهدآمدند
ور خداوند وملایك هم بحاست
رفتشان از یاد آن عهد و اباب
بیخبر بودیم زین اقرار ما
همچو ما بودند اندر احتجاب
بر فعال گمرهان و مبطلون
غافل از عهد ربوبیت شدیم
رو بتحقیق ویقین آرند بار
ما ز آیتهای خود در مدرکی
میشود مبعوث بر خلق جهان
شد بر او کافر گذشت ازعلم‌خود
پس شد او از گمرهان درآزمون
لاجرم شد رانده از باب رجا
برهزان گمراه‌دین‌جست‌انحراف
مینمودیم آنچنان کس را بلند
که باسم اعظمش بود اتصال
می نخورده هیچ بر مستی فرود
افکند بیرون تحرومی زیان
می نبود الا که باحست قرین
تو دعای بد که بس دارد زبان
هم دلیل خیرگی و سخطی است
خشم‌وگوشت رآردوها بسته‌است
مسته گردی رکل با حرو ها
کاشمرند آیات مارا بر دروغ
شاید اندرخود کنند اینقوم فکر
پس کنند انکار آیات و بهج
یافته‌است او راه پس بی‌اشتباه
بهردورخ خون بران بود‌حبس
که ببیند هیچ ازان آیات او
جار پایانی مماثل تا مثل
مستقل گردند هم بر اختصاص
میرود خود بر شاروحمل‌خویش
پس ورا خوانید بر اسماء او
وصف قدرت نام او باشد قدیر
خوان تو برآن نامهایش نشریك
بر صفائی کان چونام اونکواست
هم بران نامش توان خواندازکلام
لابزال آنی بوصف لم یزل
میل بر اسماء حق بل باپسند

از طهور اعنی که‌از ازاصلابشان
همچنین بگرفت ایشانرا گواه
اندر اقرار ربوبیت بجد
اندر این آیت سخن باشد فزون
این بود بروجه تحقیق متین
هم بپرستند چیزیرا جز او
عقل و فهمش هم‌براین‌باشد گواه
عقل و روح اعلی بشر را براله
پس چو بودند اس ورای‌لاعلاح
در قیامت چونکه گردد پرده بار
یا حر اینگویند بود که بدند
ما ندیم از بعدشان ذریتی
یعنی این علت بود در آدمی
ما کنیم آیات خود تفصیل پیر
ای محمد خوان بر اسرائیلیان
شاعری بود از عرب‌او در نبود
داعیه بودش که باشد آرسول
پس‌برون‌آمد چنان کزپوست‌مار
بلعم باعور یا بوده است او
حال او ثبت است در تاریخها
شد زعلم وعمد دورازدین وکش
میرسید اعنی که براوح ازحفیض
کرد لیکن میل او سوی زمین
اومثالش‌درصفت پس‌چون‌سگست
ورکه نگذاری برانی هم ورا
هم بجواب‌اودید وهم باوی‌حمار
وین نگشت اورا سبب براشتباه
همچنین آید برا هر ده براه
گر بپیش باشی بجد گر که باد
واینکه باشد غافل از علم وعمل
پس‌بخوان این‌قصه هارا اقتصص
بد بسی باشد مثل آن قوم را
در نفوس خویش آوردند ظلم
واینکه‌را برخود نماید واگذار
هست اشارا قبولی نی بصر
همچنین‌گوشی‌است کزوی نشنوند
زانکه گردند آن بهائم مبترحر
هر بهیمه فهمد اندر مگسش
وین جماعت از بهائم کمترند
اسمها باشند بعضی اسم ذات
یا بوصف رحمتش خوانی رحیم
خاص ذات اوست یعنی آصفات
نی که خوانی نامهایش بر زبان
پس مراد از خواندن اسماء او
بیرو آنها نگردند از ضلال
نی ز اذن شرع بر حق اسمها

پشت در پشت اذره و آدمشان
بر نفوس خویشتن بی اشتباه
که بران هرنفس باشد مستعد
در میان اهل تفسیر و فنون
کزبشر بگرفت عهدآن رب دین
شرك بروی ناورند ازهیچ رو
وین گواهی را ملك دارد نگاه
شد بر اقرار عبودیت گواه
در ظهور خویش ازطبع‌ومزاج
من پدید آید حقیقت از مجاز
من پدرهامان مشرك ازپیش‌چند
گر تو ایشانیم دین در غفلتی
گر فروئی ران بهد رو برگی
تا که تاز آیند شاید بر گریز
یا بقومت دانکس اخبار بهان
که کتاب آسمانی خوانده بود
خودوی وهم اوست مقبول‌عقول
زان همه آیات و علم اسوار
که بر اسرائیلیان شد کینه جو
وانچه بر وی باشد از توبیخها
کردترك علم‌و هم معلوم خویش
هم رگوری ملك برملك عریض
پیرو نفس و هوا شد از یقین
خشتش هم دور باخون دررگست
افکند بیرون زبان در ماجرا
درسحن آمد بره کاین‌بست‌کار
لحظهٔ ازکف نداد آنرسم‌وراه
آیتی از حق که یابی انتباه
یاد آری از هلاك قوم عاد
همچوآن‌کلب است کآمد‌درمثل
بهر ایشان کآمد از آیات نفس
که نکذیبند بر آیات ما
نی که بر نفس دگر کردند ظلم
آن گروه ازاهل‌خسراندوحوار
در نمی یابند تا آن هیچ چیز
هیچ وعطفی تا که بروی‌نگروند
گر کسی برزخرشان کرده مصر
که ندان کارانچه راند صاحبش
زانکه غرق غفلت ازیا تاسرند
بعض دیگر اسم افعال و صفات
یا بوصف علم او آمد علیم
غیراورا نیست خود وصفی‌بذات
لیك باشی بیخبر زاسرار آن
اینست کاری سوی اوازغیرو
کاسم بنهند ازکجی برذوالجلال
میگذارند از ره جهل و عمی

همچنین که کرده بودند آن عرب | بوالمکارم وابیض الوجهش اب | یانصاری خوانده اورا بوالمسیح | وین اسامی بر خدا باشد قبیح
زود باشد که جزا داده شوند | [illegible] آنچه باشد و کنند

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ١٨١ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ

واز آنانکه آفریدیم جماعتی باشند که هدایت یابند بحق و بان عدالت میکنند | وآنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا تدریجی در نوردیم مرتبه بمرتبه ایشارا از

حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ١٨٢ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ١٨٣ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ

آنجا که ندانند | ومهلت میدهم مرایشارا بدرستیکه گرفتن من سخت است | آیا اندیشه نمیکنند که نیست صاحبشان را جنونی | نیست او

إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ١٨٤ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ

مگر بیم کنندهٔ آشکار | آیا نمینگرند | درعجایب | آسمانها | وزمین | وآنچه را آفریده است خدا از چیزی

وَ أَنْ عَسٰى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ١٨٥ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَا

ودرآنکه شاید که باشد | بحقیقت نزدیک شده باشد احلشان پس بکدام سخن پس از آن ایمان خواهند آورد | کسی را که اضلال کرد خدا | پس

هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٨٦ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسٰاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

نیست هدایت کننده مرا و او امیگذارد ایشارا در زیادی رویشان که حیران میباشند میرسند تورا ارقباء که کی خواهد بود وقوعش بگو جز این نیست دانش آن نزد

رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ١٨٧ يَسْئَلُونَكَ

پروردگارم ظاهر نمیکند آرا در وقتش مگر او گران آمد درآسمانها | وزمین نمیآید شمارا مگر ناگاه | میرسند ازتو که

كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ١٨٨ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي

گویا تو دانائی در اوسار پرسیدن از آن بگو نیست علم آن مگر نزد خدا | ولکن بیشتر مردمان نمیدانند | بگو مالک نیستم از برای خود

نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ

سودی و نه زیانی را | مگر آنچه را خواسته باشد خدا و اگر بودم | که میدانستم غیب را | هرآینه بسیار کرده بودم از خیر | ومس نکرده بود مرا

السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١٨٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ

بدی نیستم من مگر | بیم کننده و مژده دهنده برای قومیکه میگروند | اوست که آفریدشمارا از نفس | واحده و گردانید

مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشّٰاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّٰهَ

از آن جفتش را تا آرام گیرد باو | پس چون در برگرفت آرا | برداشت باری سبك | پس مستمر بود بآن | پس چون گرانبار شد خواندند خدا

رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ ١٩٠ فَلَمَّا آتٰاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ

پروردگارشارا اگر او حی مارا شایسته هرآینه خواهیم بود از شکرگذاران | پس چون داد ایشارا | شایسته | گردانیدند مرا و را انبازان

فِيمَا آتٰاهُمَا فَتَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ١٩١ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا

درآنچه داد ایشارا | پس برتر است خدا از آنچه | شریك میدانند | امشریك میگردانند آنچه را که نمیتوانند آفرید چیزی را و ایشان آفریده میشوند و

يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ١٩٢ وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدٰى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ

نمیتوانند | مرایشارا یاری کردنی و نه خودهاشانرا یاری میتوانند کرد | واگر بخوانی شمایشارا بسوی هدایت پیروی نمیکنند شمارا یکسانست

عَلَيْكُمْ اَدَعَوْ تُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صامِتُونَ ۱۹۳ اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبادٌ اَمْثالُكُمْ

برشما خواه بخوانید ایشارا یاشما خاموشان باشید بدرستکه آنانکه میخوانید از غیر خدا بندگانیند مانند شما

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ۱۹۴

پس بخوانید ایشارا پس باید اجابت کنند شمارا اگر هستید راستگویان

هم از آنها آفریدیم امتی
حق خبر داد از رجال مخفی
روی بارند از یکوئی بربدی
با خبر از علم و اسرار کتاب
حق مرایشاراست برخود رهنما
فارغند از گفتگوی بیش و کم
اندك اندك زودشان گیریم ما
برگمانشان کان نعم لطف است و بر
رود ایشاراست از ما مهلتی
می کند تعجیل آن در کار ها
تسمیهٔ آن شد بکید از پهرآن
موسم حج مصطفای پاك دید
گفت مردی از صحابه دید قریش
فکر هیچ ایشان نکردند ازغلو
گوید این اصنامتان سنگند وچوب
این بود دیوانه یا آنکس که نیز
مینکردید از دلیل آیا نظر
یا ندیدید آنچه راشما آفرید
هم ببینید اینکه شاید بتحلل
ورنقرآن نگروند این مشرکان
هرکرا حق واگذارد در ضلال
از یهودان فرقهٔ یا از قریش
آمد آیت کز تو پرسند این وآن
گو حزاین نبود که باشد علم آن
کس نداند امر آنرا آشکار
یعنی اندرهول وهیبت بس ثقیل
از تو پرسند از حدوث آنچنان
گوحزاین نبودکه علمش نزد حق
مکیان گفتند ای احمد چرا
تا گران بفروشی و ارزان خری
نیستم آگه بهیچ از غیب من
نی رسیدی هم مرا هیچ ازندی
اوست آنکس که شمارا آفرید
آمد آن حوا زضلع او برون
پس چو پوشیدش بحفتن آن عفیف
می نخواندند آنحدارا زاضطرار
پس خدا چون داد ایشارا ولد
اندر این شرکت فزون باشد کلام
آنچه باشد حق تحقیق سخن

که بحق باشد رهبر در آیمی
میشناسد آن جماعت را صفی
حکم برحق میکند از نجردی
رانچه برحق نیست دارند اجتناب
کرده هم برخلقشان صاحب لوا
ور خیال نفع وضر و مدح و دم
از رهی کانرا ندانند ازعما
غافلند از قهر های مستمر
بادشان گیریم پس در غفلتی
که رفوتش نرسد او بسیار ها
که بران شاعر بخندد این مردمان
خلق را میکرد اندازی شدید
کاندراو بودی غرور ازراه وحش
که حمولی هیچ گون نبود دراو
سلك راکردن پرستش نیست خوب
سجدهٔ اصنام کرد از نی ثمر
یعنی از ادراك و عقل با اثر
کان نحد و حصر باید رددید
هست نزدیك آنجماعت را اجل
کو بهرچیزیست رهبر درجهان
نیست اورا رهبری درهیچ حال
با نبی گفتند ارتجفیف وطیش
تا چه وقت آید قیامت برعیان
رد آن پروردگارم در بهان
غیر او در وقت آن از استتار
باشد آن بر بندگان از هرقبیل
که بگویا عالمی بر وقت آن
هست مانند حضور اندر ورق
حق تورا ندهد خبر ازبرجها
نفعها زان اطلاع از وی بری
حرکه حق خواهدکه دانم آرمن
کان بود ثابت بعلم ایزدی
از تن واحد نبرد عقل و دید
تا که یابد قلب آدم راسکون
یافت حوا حمل ازاو حملی خفیف
آنکه بودآن هردورا پروردگار
صالح اعنی مسوی اندر جسد
نزد معنی درمیان خاص و عام
با توگویم دل گرت باشد نمن

هم بحق باشد مر ایشاراعدول
تا بو گویم تا شناسی هم تو نیز
زیرك و مدرك خلق و بردبار
کم دوعالم پیش ایشان ازحویست
رسته از خود برخدا پیوسته اند
وانکه بر تکذیب آیهای ما
چون بعصیان رو نمایند و فساد
پس بیفزایند بر طغیان خویش
دیر گر گیریم ایشارا عنان
راسکه کید من متین باشد مبین
فکر ایامی نکردند ایشکسان
میشدی بر کوه و با فریاد او
یارتانرا برده حق دیوانه است
آنکه را بت میرسند برده حق
می پرستید آنچه مخلوق شماست
نیست او پس غیر ترسانندهٔ
در وجود این سموات و زمین
جمله را هم دارد ازقدرت نگاه
تاشود این فکرشان بیمعدرت
برکدامین گفت دان پس بگروند
میگمارد یار در طغیانشان
کرقیامت چون تو میگوئی سخن
معنی آیان مرسیها هاست این
نیست کس را الملایك وزرسل
مر قیامت بس عظیم است وگران
آن نیاید جز بشما را ناگهان
آگهی ازوقت آن نی نقص وعیب
لیك از مردم ندانند اکثری
تا کی ارران میشود یا کی گران
گوکه مالك نیستم بر نفس خویش
ور رغبت آگاه نودم من بسیر
نیستم من جز نذیر و جز بشیر
نفس واحد آدم است ازگفت او
انس گیرد با چنان جفت جمیل
بود تا آن مستمر لیل و نهار
بدعی از ما را توفرزند ازکرم
می بگردانند اورا خود شریك
ذکر آنها جملگی بیحاصل است
معنی این باشد که تا حب خدا

در قبول امر و نهی حق حمول
از صفات و حالشان اندر تمیز
قانع و خاضع شفیق و با وقار
روزنو از حقشان رزق نویست
تا ندانی دل بچیزی بسته اند
آمدند از کفر و انکار و ابا
نعمت ایشارا شود شاید زیاد
بیحد از آخر و پایان خویش
می نگردد فوت ارما وقت آن
کید امرمحمی است از آن واین
که حنوفی نیست اندر یارشان
منعشان راصنام کردی سو بسو
کاین چنین ساعی براین افسانه است
نی کسی کوراست قلب مطمئن
در پرستش لایق آن خلاق ماست
سوی معبودی بحق خوانندهٔ
تا که باشد مالك ملك مبین
در هران نعمت که دارند ازاله
داعی اندر حال و کار آخرت
یا حدیقی را نشکی نشنوند
واله و سرگشته و حیرانشان
کی شود گو تا قیامت بر علن
تا کی است اثبات وایقاعش یقین
آگهی ازوقت آن برجزء وکل
بر خلایق در زمین و آسمان
کاعظم اهوال باشد هم گران
بیحد کان باشد از اسرار غیب
که بحق نیست آگه دیگری
اطعمه هم امعه در هر زمان
جلب نفع و دفع ضری زاریش
جستمی در هر ره افزونی زخیر
بر کسی کاورده ایمان از ضمیر
وآفرید از جسم آدم جفت او
زانکه الجنس مع الجنس یمیل
رفته رفته تا که سنگین گشت بار
از سپاس آرندگان باشم هم
درهرانچیزیکه حقشان داد نیك
بعض دوراز عقل و بعضی مشکل است
حب اوآمد شریك آن هردورا

وین قرار حق بود هم حکم اوست
که ولدرا اُم و آبدارند دوست

وین بر آدم نست جرم ارداشت دوست
مر ولدرا کایهم از فرمان اوست

یعنی اول بود واحد همشان
پس دو با شد وین باشد ذمشان

گفت دارو فتنه اند اولاد و مال
آدمی را ناز دارد از کمال

ایست وافی مرد عقل ذو شئون
فتعالی الله عما یشرکون

آنچه حقشان کرده بود از خود عطا
شد شریك اولادشان در خیرها

پس پی توبیخ مشرك گوید او
شرك آیا برحق آرند از عمو

خوش مخلوقید و مخلوقی کجا
میتواند شد بچیزی رهنما

نه تواند آنکه یار خود شوند
در محاسبها جو آنها را کشد

هست یکسان گر شما خوانیدشان
یا خموش آئید و لب بندید ازان

یعنی از خوانی مارا یا که نی
بر تو از سنگی رسد آوازکی

پس حومیخواهیدشان باید کنند
پس احابت صادقید از در پسند

پایشان آیا ز رفس هیچ هست
یا که از بهر گرفتن هیچ دست

ورکه میگوئید اینها بیستشان
پس شما باشید افضل از بشان

دین سخنها مشرکان ملزم شدند
پس بتحویف پیمبر آمدند

میرسد کی ورثه طفلی بر ثمر
بی ز مهر مادر و حب پدر

ایست شرکت نی که باذات الاحد
مر شریك آورده آدم از ولد

این محبت لازم کونیت است
نی که باحق درعبادت شرکت است

هست توحید موحد رستگی
از هرانچه اوراست بادل بستگی

وحه دیگر آنکه آن فرزند نیك
گشت اینهارا مدار حق شریك

کی نبی یا حق ابرار آورد
هر نفس چون رو باو باز آورد

در عبادت با وی ابراز آورید
آنچه را کو چیز دیگر آفرید

هیچ سوابد تا باشند بار
راسکه اینهارا برسند زاختیار

ت پرستارا بجوابید از یقین
پیروی یارند از طغیان و کین

یا که اصامند از آیت مراد
بیست سودی مرد خواندن درجماد

حزحق آنرا که خوابد ارامید
چون شما باشند مملوك و عبید

گرکه معبودند و میگوئید راست
باید ارایشان اجابت زودخواست

چشم یا دارید تا بندند بار
گوش یا تا بشنوند آواز و راز

دست معقول این نبرد عقل و کیش
باپرسند هیچکس معصول حوش

کاین الهارا نکوهش گر کنی
می مدار از قهر ایشان ایمنی

اَلَهُمْ اَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ اَیْدٍ یَبْطُشُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ اَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ آذٰانٌ

آیا ایشارا پایهائیست راه میروند بآن یامرایشارا است دستهائی که بگیرند بآنها یامرایشارا چشمهائیست که به بینند بآنها یامرایشارا گوشهائی که

یَسْمَعُونَ بِهٰا قُلِ ادْعُوا شُرَکٰاءَکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلٰا تُنْظِرُونِ ۱۹۵ اِنَّ وَلِیِّ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ

بشنوند بآنها بگو بخوانید انبارانبارا پس مکر کنید بامن پس مهلت ندهید مرا بدرستیکه یاور من خدائیست که فرو فرساد

الْکِتٰابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّي الصّٰالِحِینَ ۱۹۶ وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لٰا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَلٰا اَنْفُسَهُمْ

کتاب را واوست که یاری میکند شایستکانرا وآنانکه که میخوانید از غیر او نمیتوانند یاری کردن شما را ونه خودشانرا یاری

یَنْصُرُونَ ۱۹۷ وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَي الْهُدٰی لٰا یَسْمَعُوا وَ تَرٰیهُمْ یَنْظُرُونَ اِلَیْکَ وَهُمْ لٰا یُبْصِرُونَ

توانند کرد واگر بخوانید آنهارا سوی هدایت نمیشنوند ومی بینی ایشارا که میگردند بسوی تو وایشان نمی بینند

۱۹۸ خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِینَ ۱۹۹ وَ اِمّٰا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطٰانِ نَزْغٌ

بگیر عفو را وامر کن بشایسته وروی بگردان از نادانان واگر ارجای درآرد تورا از شیطان وسوسهٔ

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ۲۰۰ اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا اِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ الشَّیْطٰانِ تَذَکَّرُوا

پس بناه گیر بخدا بدرستکه او شنوای داناست بدرستیکه آنانکه پرهیزکار شدند چون مس کند آنهارا وسوسهٔ از دیو رحیم پند گیرند

فَاِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ ۲۰۱ وَ اِخْوٰانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لٰا یُقْصِرُونَ ۲۰۲ وَ اِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآیَةٍ

پس آنگاه ایشان بینایانند وبرادرانشان میکشانندایشانرا در گمراهی پس کوتاهی نمیکنند وچون نیاری بایشان آیتی

قٰالُوا لَوْلَا اجْتَبَیْتَهٰا قُلْ اِنَّمٰا اَتَّبِعُ مٰا یُوحٰي اِلَيَّ مِنْ رَبِّي هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَهُدًی

گویند چرا اختیار نکردی آنرا بگو پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی میشود من از پروردگارم این دلیلهای بینش بخش است از پروردگارشما وهدایت

وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ۲۰۳ وَ اِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ۲۰۴

ورحمت از برای گروهیکه میگروند وچون خوانده شود قرآن پس گوش بازدارید آنرا وخاموش باشید شاید کاشما را رحمت کنند

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا

ویادکن پروردگارت را در نفست ازروی زاری و نهانی وغیر بلندی از گفتار بامداد وشبانگاه ومباش

تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ۲۰۵ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

از بیخبران بدرستیکه آنانکه نزد پروردگار او اند سر نمیکشند از پرستش او و تسبیح میکنند او را و مر او را سجده میکنند

گو شما خوانید اذان خود
نیست تا کی حق بود تا یار من
می تواند آنکه یار خود شوند
یا که خوانند ار بتانرا کافران
بر تو بیند از ره تن می رجان
یا بگیر آسانی اندر کار ها
از خدا العفو آن رسول بقرین
عفو کن بر آنکه زاو بینی ستم
امر کن برقول وفعلی کان نکوست
زور جاهل گر نگردانی بره
بیست جاهلتر ز نفس فسه جو
هست مروی چونکه این آیت نزول
آمد اما ینزغنك در زمان
فاستعذ بالله یعنی بر پناه
آنکسان کز شرك وعصیانند دور
طائف از طیفست مشتق درمقال
مر خدا را آزمان آرند یاد
دیو ایشانرا کشد در گمرهی
می نگویندت بافی از چه رو
گو حر این بود که معاشم ربی
هست حجتهای باهر این کتاب
هم شود چون خوانده قرآن در نماز
یاد کن پروردگارت را بدل
دل میان جهر وسر کان مختفی است
نام حق را نقش دل کن صبح و شام
آنکسانکه نزد آن پروردگار
از پرستش نیست استکبارشان
سجده را گفتیم چبود پیش ازین
بایدم در سجده شکر اهتمام
تك بنظم سورهٔ انفال هم
حق کند نیکو دراینمه فال ما
دارم امید آنکه فرماید حقم
یارب ازمن قبض معنی وامگیر
خاصه ماهی کان شاهش ستست
اول مه صدقه گیر آن هرطرف
سالها گوید فقیرش در مقام
بد یقین کآنهم بخشی ناگزیر
من چگویم چون تو دانی بیمقال
نیستم از شرمساری روی آن
مجتمع گردید با ایشان بود
هم کقبل است و ولی در کارمن
پس چه غم خوب ار عکس یابد شوند
نشنوند و نیستشان سمع و روان
نیستشان چون چشم حق بین در نهان
شاق تا باید بکس کردار ها
حست وقت پرسش ار روح الامین
هم عطا بر آنکه ماندت ارنعم
نزد عقل و شرع س ممدوح اوست
میشوی با وی مقابل در سفه
پس بود نیك ار کنی اعراض ازاو
یافت ازحق در نیاد آمد رسول
که زشیطان گر رسد نزغی عیان
پس توار انگشت نزعش براله
وز خدا برسند در کل امور
وان فرود آوردنست اندرخیال
پس ببیند آنچه خیراست وسداد
نیستشان ز اضلال آنها کوتهی
آیهٔ از نزد خود در گفتگو
در بیان خود رما یوحی الی
که بآن مرئی شود راه صواب
نشوید آنرا بسمع ، امیدوار
از ره راری و خشیت متصل
نزد اهل معرفت ذکر خفی است
اینست ذکر وفکر عارف برمدام
از مکالمات ز مکان ، دارند یاد
جمله تنزیه ویست اذکارشان
گر زیادت باشد آن شرح متین

گر دهد توفیق بر گیرم قلم
شرح صدر افزون کند زانفال ما
دمبدم بر شرح صدر و منطقم
صدقه از شاهست واحب برفقیر
مولدش دروی بنظم دولت است
بر در دولتسرایش بسته صف
هرچه داری در نظر دارم تمام
چون کند شاه ار ببخشد برفقیر
حال ما را آنچه باشد زانفعال
که کنم رو بر جناب آسمان
باهم اندرقصد من حیلت کنید
وانکه محوایدشان لیل و نهار
مؤمنان خوانند ور کفار را
بینی ایشانرا که سویت بنگرند
تو فرا اد عفوشان گیر ار ادب
یا زکوة از اغنیا بر رفق گیر
رفت و پرسید آدم ار علام غیب
از عطا یعنی نبودت تا امید
روز باداناں نگردان گر رسد
اندر اخلاق است این آیت تمام
اوتورا ساعیست برنقص و شرور
گفت یارب شاید این کز یك سبب
منع رأفت تا نماید از تو او
نشود حق استعادهٔ بندگان
پس چو شیطانشان کند مس درطواف
یا که ازطوفست آنرا اشتقاق
وانکه احوال شاطینند هم
هم چو از قرآن بیاری آیتی
چون فراهم ناوری از افتری
پیروی یعنی کسم آنرا که وحی
بر شما آمد فرود از ربتان
همچنین باشید در سمعش خموش
پست بر د آواز جهر وآشکار
از زبان قلب باید خواندش
می مباش از غافلان درزندگی
یعنی آنها کاهل قرب و عزتند
سجدهٔ او را بتعظیم و ثبات
اصل آن ارقد هستی رستن است

از هزارو سیصد و هفت ایعجب
چون شود تاچون عطا افزون دهد
نظم این تفسیر تا گردد تمام
خاصه کامروز اول ماه نواست
یا بوجه دیگر آن مه را بشاه
خاصه کان شه مشتهر باشد بجود
بیستم بر داده هایت ناسپاس
جزکه ازشاه آن فقیراربنده است
بر خذ العفو است امید صفی
یادم آید چونکه ازاعطای شاه
هرچه بتوانید فی مهلت کنید
می نتوانیدتان گردید یار
بر هدایت نشنوند انکار را
ای محمد ص فی که بینا وانصرند
گر کلامی بر توگویند ازغضب
هم ده از مهر و شفقت برفقیر
گفت پس تا آن رسول پاك جیب
هم برآن پیوند کو از تورند
بر تو ایشان رنجی ازجهل وحسد
گر که باشی آگه انسر کلام
بر خلاف خلق نکو در امور
آنکه مستولی شود برمن غضب
برکسی کز وی رسد رنجی بتو
هم نداند چارهٔ دیو از نهان
دورشان گیرد چوخصم اندرمصاف
میکند یعنی احاطه در سیاق
بیستزان وسواسشان پرهیزوغم
کافرانرا در مقام حجتی
زان سخنها که بهم بافی فرا
میشود از رب من نزامر ونهی
مؤمنانرا رهبر است ورحمت آن
رحم کرده میشوید ارراه گوش
هم نه اندر سر که ناید استوار
هم نمودن نقش بر لوح از فنش
بیست شرط بنده غیر از بندگی
ساکنان بارگاه حضرتند
میکنند آن واصلان جمع ذات
دل بآدابی بحق بر بستن است
سورهٔ اعراف گشت اکنون تمام
هست امروز اول ماه رجب
هرچه نوشد باده بر مجنون دهد
زان فزونیها که بدهددر کلام
هرکدائی چشم او برخسرو است
نیستی باشدکه رانند اهل راه
تاچه بخشد بر فقران در نبود
ور گناهی شد نبود از ناشناس
تاقیامت زان گنه شرمنده است
خودتوکردی امر برعفوای وفی
وانچه کردم من بجای آن گناه

من نبودم غیر باچیزی فقیر | تو همی گفتی عطا آمد بگیر | گر شمارم نیست آرا عدوحد | قدر آرا داند آنکوداده خود
با تو میگویم یکی ار داد او | تا زعشق افزون نمائی یاد او | اُمیّ بودم من اوار نزدخود | شرح صدری داد نرمی نی زحد
تا که عالم پرشد ازعرفان من | گشت هر دانائی انجدخوان من | گر دهی پرندهٔ الاسرار گوش | تا بوقت مرگ نشنی رحوش
ورکه از بحرالحقایق یك ورق | برکف آری زهری برگنج حق | ورکه عرفون الحقد افتد بدست | تا ابد نی باده مخموری و مست
یك فرورو اندر این بحر عمیق | یعنی این نفسیرا گر باشی دقیق | تا بیانی داد حق را بالبهام | بر صفی ازاین بیان واین کلام
خوددهی انصاف کایسان بطق ولب | حاص او باشد زبخششهای رب | جمع گرگردند خلق ازروی عرم | صفحهٔ تا آورند از آن بنظم
عقل بر تصویر آن نارد رجوع | تاچه جای آنکه آید دروقوع | گفتم این پرشکرداد دوالمنن | ورنه باحزی چگوید در سخن
جست موری تا کلام او بود | در مقامی وصف و نام او بود | تك نگفتار آمدم خاموش باش | نظم افعال است بشنوگوش باش

سورة الأنفال ستّ و سبعون آية و هي مدنيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ

میپرسند ترا از غنایم دارالحرب بگو انفال مرخدارا است ورسول را پس بپرهیزید خدارا واصلحوا میانتانرا واطاعت کنید خدا

وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ

ورسولش را اگرهستید گروندگان جزاین نیست گروندگان آنانند که چون یادکرده شود خدا بترسد دلهای ایشان وچون خوانده شود

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٣ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

برایشان آیتهای او بیفزاید ایشارا در ایمان وبرپروردگارشان توکل میکنند آنانکه برپامیدارند نمازرا وازآنچه روزی دادیم ایشانرا

يُنْفِقُونَ ٤ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٥ كَمَا أَخْرَجَكَ

انفاق میکنند آنگروه ایشانند گروندگان براستی مرایشارا است مرتبه‌ها نزد پروردگارشان وآمرزش وروزی خوب همچنانکه بیرون آورد تورا

رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ٦ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا

پروردگارت ازخانه‌ات براستی وبدرستیکه پارهٔ ازگروندگان هرآینه کراهت دارندگانند مجادله میکنند تورا در حق پس ازآنکه

تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ٧ وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا

ظاهر شده بود گویارانده میشوند بسوی مرك وایشان می بینند وهنگامیکه وعده میداد شمارا خدا یکی ازدوطایفه که آنها

لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

مرشمارا است ودوست میداشتید که غیرصاحب شوکت بوده باشد مرشمارا ومیخواست خدا که ثابت کرداند حق را بسخنانش

وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ٨ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٩ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ

وببرد دنبالهٔ کافران را تاثابت گرداند حق را وباطل زگرداند باطل را واگرچه کاره بودند گناهکاران هنگامیکه استغاثه مینمودید

رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُرْدِفِينَ ١٠ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ إِلَّا بُشْرٰى

پروردگارتانرا پس اجابت کرد مرشمارا بدرستیکه من مددکننده‌ام شمارا بهزار از ملائکه ازپی درآیندگان ونگرداند آنرا خدا مگر مژده

وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ١١

وبرای آنکه بیارامد بآن دلهای شما ونیست یاری مگر از نزد خدا بدرستیکه خدا غالب درست کردار است

ابتدا سازم بنام آن خدا
هم مؤاخذ نیست کس دراخذ آن
از غنیمتهای کفار ای رسول
گو غنیمها بود بهر خدا
پس نترسید ازخدا هم درنزاع
هست ذات شکم اصلاح حال
زور بدر اندر غنیمت مردمان
پس شدند اسلامیان دردم خموش
برد ایشان از خدا دلهایشان
چون بر ایشان خوانده گردد آیتی
بیم و امید ازخدا دارند و بس
مؤمنانند آنگروه ازصدق و حق
هستشان آمرزش و رزق کریم
چون خروج تو بحودازراست وسزاست
بود تو سفیان رئیس قافله
شد روان با مؤمنان اندرزمان
که بود اموال در عرض تلف
چونکه بمعمر شنید این ماجرا
میلقان ناجست از غیر و بغیر
به که پردادیم ما برکاروان
پس ذاصار و مهاجر از کمار
زان خبر بدهد حق اذ اکراهشان
با تو درحق میکند ایشان جدال
یا بر ایشان گشت روشن ازخبر
میگرید اعنی علامتهای مرگ
با شما را باشد آن ناچار لیك
تا شما را باشد اندر هایله
هم بمرد بیخ کفار عود
حق شمارا خواست یعنی سروقار
اندر آمد که مفری از قتال
بر هزار افرشته کایید از عقب
قلبهاتان باتان یابد قرار

گوست بخشاینده و صاحب عطا
در قیامت از گروه مؤمنان
از تو میترسند ازسات قبول
هم بود بهر رسولش هر کجا
روی نارید از پی مال و متاع
برد بغیرو لعنت بی قیل و قال
پس جدل کردند از پیرو حوان
حکم حضرت را بجان گردند گوش
مضطرب گردد درس اندرزمان
زاید ایمانشان شود هر نوبتی
اعتمادی دستشان بر هیچکس
بر عطا و عفو باری مستحق
که نگردد منقطع هیچ آن نعیم
راه آن پروردگار الحق وراست
با سه تن از مشرکان بیفاصله
تاکه گیرد ره برایشان ناگهان
رو بامداد آورید از هرطرف
گفت دین دو یك بود بشك مرا
اخذ آن یاجنك این برنا گزید
بار ماسم از قتال کافران
حرب را کردند بر ترك اختیار
که بود آن کار بر دلخواهشان
حق بود امر جهاد ازذوالجلال
که بر اعدا باشد اشارا ظفر
وان گریزانند ازمأوای مرگ
غیرذات الشوکه را دارید یك
یعنی احد آن متاع از قافله
دین خود ظاهر کند بدهد عود
واهل بطلانرا هلاك وحسره بار
می شمارا می نماید ازهیچ حال
مؤمنان را پی به پی داك العجب
نیست نصرت جز ز درد کردگار

هم غنیمتها رساند بر عباد
این بود معنای رحمن الرحیم
نقل خوانده است آنفالرا ازان
تا کند قسمت بهرکس خواهداو
بر صلاح آرید نفس یکدگر
از خدا و از رسول از مؤمنید
آمد این آیت که الحق است و بس
نیست حزایمن کامل ایمان وسداد
خوبان اتقوا الله بشنوید
هم کنند آنقوم بر پروردگار
آنکسان دارند هم بر با تمار
رتبها دارند عالی و بلند
بعد ازآن سازد بیان ازحبك بدر
کاروانی از قریش اندر مقام
گشت بمعمر خبر از حالشان
چونکه بوسفیان شنید این زاضطراب
پس سپاهی از پیاده وازسوار
این چنین داده خبر پروردگار
فرقهٔ کنند خون ما را سلاح
دید خون ازحنگشان کاره رسول
وامتحانی بود این بر مؤمنان
فرقهٔ از رفتن بر سوی بدر
بعد ازان کامد عنان وین غالب است
کارهندآنسان که گوئی سوی موت
یاد آرید آنکه داد اندرطریق
یعنی آن کرحمت شدت باعدد
هم خدا خواهد که با ما یار کند
هم نماید امر باطل را تباه
یاد آرید آنکه خون فریاد رس
پس اجابت کرد حقتان دردمان
حق نکردانید این مدد را واسدا
آنخدائی کوست عالب بر امور

بی نحرمت در قتال ودر جهاد
اول انفال گر باشی علیم
کان زحق فصلی بود بر مؤمنان
بیجدال و بی نزاع و گفتگو
در مواساة از ره عقل و نظر
هردمان فرمان برید از هرفنید
وار رسولش هرغنیمت بی نکس
آنکسان باشند کاری خون یاد
برك هرعصیان کنند ازخودرود
بر توکل در امور ازاختیار
رزق خود را میکنند انفاق بار
برد آن پروردگار ارجمند
تافزاید مر نبی را شرح صدر
سوی مکه بار می آمد زشام
گفت باید رفت و برد اموالشان
سوی مکه کس فرستاد ازشتاب
آمدند از مکه بیرون با هزار
وان بود غیرو بغیر اندرقرار
نیست اندر حکمیان بود صلاح
گشت از تشویش عمالکان ملول
در مقام اخذ مال و ترك جان
کارهند از مؤمنان تیك صدر
که جهاد ازحق براشان واجب است
میشتابند از علامت گاه فوت
وعده حقشان بر یکی بردو فریق
هست اندك دوست دارید آن احد
حق ظهر وجهی بآیهای خود
گرچه زان بس کارهند اهل گناه
خواستید ازرب خود در هرنفس
که کند امدادشان من در نهان
غیر مردفهٔ نصرت از پیر شما
از طریق راستکاری بی قصور

اِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ اَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ

هنگامیکه عارض کرد او شمارا بینکی برای ایمنی از او و فرو میفرستد برشما از آسمان آبی تاپاك سازد شمارا بان و ببرد ازشما

رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ ۱۲ اِذْ يُوحِي رَبُّكَ اِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ

وسوسه شیطانرا وتاسدد بردلهای شما وثابت کرد اندرآن قدمهارا هنگامیکه وحی میکرد پروردگارتو سوی ملائکه

اَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَاُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ

که من باشمایم پس استواری دهید آنانکه گرویدند بزودباشد که بیندازیم دردلهای آنانکه کافرشدند ترس را پس بزنید برزیر گردنها

وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ۱۳ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَآقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَاِنَّ

وبزنید ازیشان همهٔ انگشتانرا این بسبب آنستکه ایشان مخالفت کردند خداورسولش را وهرکه مخالفت کند خدا ورسولش راپس بدرستیکه

اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ١٤ ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ اَنَّ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰابَ النّٰارِ ١٥ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

خدا سخت عقوبتست ایست پس بچشید آرا و بدرستیکه کافرانراست عذاب آتش ای آن کسانیکه گرویدید

اِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلٰا تُوَلُّوهُمُ الْاَدْبٰارَ ١٦ وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلّٰا مُتَحَرِّفاً

هنگامیکه ملاقات کنید آنانکه کافر شدند بانبوه پس نگردانید بایشان پشتهارا وهر که نگرداند بایشان درآن روز پشت خود را مگر جولان کننده باشد

لِقِتٰالٍ اَوْ مُتَحَيِّزاً اِلىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بٰآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ مَأْوٰهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ١٧ فَلَمْ

ار برای کارزار یارونده سوی گروهی پس بدرستیکه بازگشت بخشمی از خدا وجایگاه او دوزخ است وبد مرجعیست پس

تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ وَ مٰا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ رَمىٰ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ

نکشتید ایشانرا ولیکن خدا کشت ایشانرا ونینداختی بوهنگامیکه انداختی مشت خاکرا ولیکن خدا انداخت وتا نعمت دهد مؤمنان ازخود

بَلٰآءً حَسَناً اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٨ ذٰلِكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكٰافِرِينَ ١٩ اِنْ تَسْتَفْتِحُوا

نعمتی خوب بدرستیکه خدا شنوای داناست ایست وبدرستیکه خداست سست کننده مکر کافران اگر فتح میخواستید

فَقَدْ جٰآءَكُمُ الْفَتْحُ وَ اِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ

پس بدرستیکه آمد شمارا فتح واگر بازایستید پس آن بهتر است مرشمارا واگر بازگشت میکنید بازگشت میکنیم وهرگز کفایت نکند

فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَ اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ٢٠ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ

از شما جماعت شما جنری را واگرچه بسیار شد وبدرستیکه خدا با گرویدگانست ای آنکسانیکه گرویدید فرمان برید خدا ورسولش را

وَلٰا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ اَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ٢١ وَلٰا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَهُمْ لٰا يَسْمَعُونَ ٢٢

وبرمگردید اراو وشما میشنوید ومباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم وایشان نشنیدند

هم چو پوشید آنجداوند غمی — تا که یابند استراحت از تعب — داو که دار آرامش یعنی رزق
هست سهوی کامدند ایشان فرود — که درآن مشغول رو با ساق با — هم بدند از آب دور اندر قضا
مشرکان نزدیک آب از پیشتر — چون مسلمانان بحال آگه شدند — پس پریشان خاطر ازآره شدند
حق برایشان کرد غالب خواهرا — تا بوقت صبح هرکس خواب بود — از طهارت بیخبر و از آب بود
صبح چوشد بادافتاد اضطراب — تا کنیم اندر طهارت اهتمام — بودشان چون آب واجب زاحتلام
بر شما پس حق فرستاد ازسماء — تا بآن گردید پاك از هر دسی — هم ببرد وسواس دیوادهمه پس
رانکه میگفت او حیات یا ظفر — پس ببرد آن آب کامد ازسما — رجز شیطان یعنی آن وسواسها
هم کند ثابت بآن اقدامتان — هم کند ثابت بآن اقدامتان — بر زمین از بهر استحکامتان
آنکه باشم با شما همراه من — آنکه باشم با شما همراه من — اندر امداد و اعانت بیسخن
زود تا در قلب کفار افکنیم — زود تا در قلب کفار افکنیم — از ثبات اهل ایمان رعب و بیم
قصد از کل بنان انگشتهاست — قصد از کل بنان انگشتهاست — بعض هم گویند جمله دست وپاست
بیست گویند اندراین معنی درنگ — بیست گویند اندراین معنی درنگ — که ملایك کرده تا کفار جبك
مؤمنان گشتند پردل در ستیز — مؤمنان گشتند پردل در ستیز — مشرکان ترسان و هم پا برگریز
بهر فهم اهل حس معقول را — بهر فهم اهل حس معقول را — کرده محسوس آن رسول بیك‌را
این بران باشد که گشتند ازفضول — این بران باشد که گشتند ازفضول — مر مخالف با خدا و با رسول
پس چشید آنرا که بهر کافران — پس چشید آنرا که بهر کافران — مر عذاب آتش است اندر نهان
آنچنان کز غایت پیوستگی — آنچنان کز غایت پیوستگی — از میانشان نیست راه رستگی

پس برایشان پشت مارید ازگریز
یعنی از سوئی رود سوی دگر
رو بقوم حق کند هر بوسی
بار گردد پس بحشمی ازحدا
از صفا دید قریش اندر سرد
پس بکشتید آن جماعت را شما
هم بفکندی توخاك ای مصطفی
تاشوند ایشان بخود مشغول‌وپس
رفت آن یکجا بچشم و حلقشان
تو بفکندی چوافکندی رکب
یامراد ازرمی طعن است اذی
کشت مردی را ورعبی اوفتاد
گوید آن کو صاحب تأویل بود
چون پیمبر باقی بالله بود
فعل را یعنی بوی منسوب کرد
هرچه بوآنرا کسی‌حق کرده‌است
آن بلا آمد حسن که نی فسوس
حق سمیع است اودعا را بشنود
سست سازنده است خلاق البشر
نصرت آنرا ده که میباشد احب
پس بیامد فتح آن دین بر شما
پس‌شمارا آن زهره بهتر است
دفع نکند اجتماع و اتفاق
نصرت ایشانرابود چند ازعدو
زانکه میگفتند با خیر البشر
تا زمن بندگی و پیروی
وزکسی جزحق نترسیدآن سعد
پس فرستاد آیت ایشانرا خدا
یا ترك امر و فرمان رسول
عود برآن ورکنید از اختیار
هم بر این معنی‌مؤید باشد این
وانگهی کز من‌شما می‌بشنوید

گرچه بس باشید اندك درستیز
از حصات یا ظهور کرّوفرّ
هم بسردار سپاه ار حاجبی
شد جهنم بار گشت او را وجا
کشته شد در بدر پس‌همتاد مرد
لیك حقشان کشت در وقت غزا
سوی اعدا بلکه افکند آن‌خدا
زانکره بکشید مر هفتاد کس
پس‌بخود مشغول کرد ازخلقشان
جاکرا کافکند حق برهرطرف
که فکند اندراحد خود برای
دریهودان وان بند از رب العباد
بر فنا حق برصحابه ره نمود
سلب فعل ازوی بفعل او نمود
اندر آن حبی‌کر اومسلوك‌کرد
وان زچشم مردمان‌درپرده‌است
فال ایشانرا نماید از نفوس
هم علیم ار بیت هریك و بد
مکروحیلت کافرانرا سر بسر
نزد تو در دین و توحید وطلب
کو بود فاضلتر اندر نزد ما
همچنین برخیر داربن اظهراست
از شما هیچ از عقوبتهای شاق
در عدد باشند افزون رو برو
کن طلب از بهرما فتح‌وظفر
وز شکیبائی شدند آسان قوی
گوسفند ازگوسفندی نی رمید
فتح گر میخواستید ازحق شما
بهتراست آن مرشما را درقبول
بر شما هم باز گردیم از قرار
کای گروه مؤمنان واهل یقین
آنچه فرمایم بقرآن مجید
وانکه ایشان‌نشنوند ازفهم‌وهوش

وانکه پشت آرد بکافرروز زوم
یا بسوی قوم خود بخوید پناه
جزبدین‌وجه ارکند برخصم‌پشت
از ثبات مؤمنان پاك صدر
هر کسی میگفت بهر افتخار
زانکه‌نصرت برشماداد ازسروش
مشت خاکیرا بود آنورن وشان
مشت خاکیرا گرفت احمد،بدست
مشت خاکیرا نباشد این اثر
یا بیفکندی تورعب اندر قلوب
یاکه‌آن‌رمیه‌است کافکند او برود
اهل‌تحقیق اندراین معنی فزون
گفت کشت آنفرقه راحق نی‌شما
کرد سلب ازمارمیت آنرا ذوی
چون توافکندی خدا افکندآن
تا عطا مر مؤمنانرا بدهد او
یا که آن باشد که ببیند مبتلا
کار این‌باشد که دیدید ارفنون
در دعا بوجهل میگفت ای‌خدا
آمد آیت پس‌که ان تستفتحوا
ایستید ار باز باقی مانده‌کان
گر شما گردید باز از حربشان
گرچه باشند آنجماعت بیشمار
یا که ان تستفتحوا در انتساب
گفت میبودند قومی پیش‌ازین
تا که تنها یکسواری بر ثبوت
همچو ایشان گرشوید اندر صفت
پس رسید آن فتح وربازایستید
از تحلف یعنی ار باز ایستید
پس شما را سود ندهد اجتماع
ازخدا فرمان برید و از رسول
مثل آنان هم مباشید از خطا
نی بهم لایسمعون دارندو گوش

جزکه‌گردد منحرف برساز‌وحزم
خویش‌را تنها چو بند درسیاه
بیست اورا غیر محرومی بمشت
منهزم گشتند اعدا روز بدر
من فلانرا کشتم اندر کارزار
کردهم شحنه‌تان برقلب‌و هوش
که رود بر چشم جمله دشمنان
سوی دشمن‌ریخت ازبهرشکست
تو مشو پس غافل از مکر بشر
بلکه آن افکند کشاف‌الکروب
روز خیبر حاجب حصن یهود
هستشان گفتار ها از هرفنون
تا برند از حال خود ره بر فنا
بود پس درار رمیت اسرارحی
فعل تو فعل ویست اندر نشان
هم زنزد خود عطائی بس‌نکو
مبتلی را بار در عین بلا
کاهل حق‌غالب بباطل‌گشت‌چون
زین‌دوفرقه دوست داری هرکرا
گر طلب کردید نصرت را ازاو
از معادات رسول پاك جان
ما بنصرت بار گردیم آنزمان
زانکه حق‌بامؤمنین دستست‌ویار
خود بسوی مؤمنان باشد خطاب
کز عدو دیدند خواریها بدین
میشد ازصفا سوی حضرموت
آنچنان گردید هم در عاقبت
از کسالتها که میکردد پدید
بهتر است آن مرشمارا برمزید
هرچه‌گیرید آن شود رنج‌وصداع
رو بگردانید رامرش درقبول
که بگفتند این شنیدیم از خدا

إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِندَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ٢٣ وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ

بدرستیکه‌بدترین‌جنبدکان نزد خدا کران گنگانند آنانکه‌نمی‌یابندبعقل واگردانسته‌بودخدادرایشان خیری‌هرآینه‌شنوانیده‌بودایشانرا

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ

واگرشنوانیده‌بودایشانرا هرآینه‌روی گردانیده‌بودندوآنهاروی گردانندگان بودند ای آنکسانیکه گرویدیداجابت کنیدمرخداومررسول‌را چون بخواندشمارا

لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٥ وَاتَّقُوا فِتْنَةً

برای آنچه‌زنده‌کندشمارا وبدانیدکه خدا حائل‌میشودمیانهٔ مرد ودل‌او وبدرستیکه اوست‌که بسوی‌اومحشورمیشویدوبترسیدفتنه‌را

لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٢٦

که‌نرسد آنانرا که ستمکردند ازشما تنها وبدانید که خدا سخت‌عقوبتست

بدترین جنبندگان اندر زمین
حق درایشان خیری اردانست هیچ
بشنواندی ورکه هم ار لطفشان
چون شمارا خواند اودرهرمقام
چون تمارش شد تمام آسوشتافت
گفت بودی غافل آیا درقبول
پس کید اورا اجابت درزمان
یا مخالف یا که آن باشد جهاد
اینست تمثیل ارکمال قرب حق
صاحبش غافل بود ران راز ها
یا تصرف میکند اندر قلوب
گفت حق مانع شوم هرنوبتش
لیك گویند اهل تحقیق و نظر
یا که دل هادیست اول برصواب
نیست اقرب مردرا چیزی زدل
آدمی را پس بتحقیق شهود
آنکه باشد نقش بند قلب و تن
جزوجود آب کان اصل وی است
وآب اندر رتبهٔ خود طل اوست
این بود حیلوله گر فهمی تمام
بین ایشان گربنیکی حایل است
نیست دیگرقلب و روحی درمیان
نیست دیگر روی بر بهبودیش
هرکسی یابد جزای خود نسیر
فی رسد تنها بر آنها که ستم
مرستمکار از ستم سوزد دران
مرتضی دربصره خواندآن بر بریر
در حلاف آورد ما را آن فتن
گفت با عمار آن فخر زمن
برتو میباشد که با اصلع شوی
تو باو پیوند و باقی را بهل

زد حق آن صم بکمد از یقین
بشنواندی قول حقشان درسپیج
باز میگشتند با اعراض ازان
فرض باشد طاعتش برخاص وعام
سوی آنسلطان بکو رو شتافت
از کلام استجیبوا للرسول
بر هرانچه زنده میگردید ازان
ترکش اسباب هلاکست و فساد
بندهراچون قرب سطر اندرورق
که بود درقلب او درصد حفا
بر اراءهٔ حویش علام الغیوب
بین قلب کافر و امینش
که بود از سر معنی با خبر
در نهایت پس بود حقرا حجاب
خیرد از دل فکروهوش معتدل
نیست چیزی اقرب ازدل حروجود
اقرب ازقلب است در ملك بدن
وان رطوبت آنرا اندرپی است
وان تری آثار آب اندرسبوست
ور نفهمی عذر خواهم والسلام
ازمراتب رسته رهرو واصل است
واحد مطلق نماند در عیان
گشت صادر حکم نا مسعودیش
گر بود شر یافت شرورخیر خیر
خاصه کردند از شما بریش وکم
هم زترك امرونهی از دیگران
شد فرو در فکر مردتند سیر
پس رسید آنچه رسید ازمن بمن
فتها حادث شود از بعد من
با علی در هر مقامی مع شوی
چون تسد آنها و حندرشاه دل
پس بدانید اوست سحت اندرع

آنکه مباشند یعنی گنگ و کر
یعنی از قرآن شدی گر منتفع
هم کنید ای اهل ایمان وعقول
بود از اعراب مردی در نماز
گفت چون دیر آمدی اندرحضور
گفت داستم کنون زین بعدا گر
شاید آن باشد ولای معتدل
هم بدانید اینکه حق درجستجو
مطلع باشد بمکنونات قلب
یا که اندارد خدائی غافلش
مؤمنان دروقت حرب اندیشه‌ناك
تا همی باشند برسان و کسل
اهل داش قلب را یابند چند
هم صفی را هست تحقیقی دقیق
منبع علم است و ادراك وحیوة
هستی مطلق که جان عالم است
شو فروتر در سخن تا پی بری
ذات مطلق هستی بیچون وچند
گرچه باآب آرطوبت ملصق است
پس شود حایل بیکی یا بدی
از مقام نفس و قلب وسر وروح
بر بدی ور درمیان حایل شود
پس باو محشور گردید این‌چنین
می بپرهیزید ازان جرم و جهل
بلکه چون پیدا شود اندر انام
گفته بصری آمد این اندرعلیع
گفت این آیت نخواندم سالها
از خلاف بیعم با شیر حق
از بیام آید برون شمشیرها
زانکه درراهی روند ازماخلق
در سلوك ارتن نباشد حاصلی
ستمکاران که دورند ازصواب

در نمی یابند حقرا در فکر
منمود از لطفشان حق مستمع
مر اجابت از خدا و ازرسول
خواند او را احمد کامل بیاز
گفت بودم در نماز ارشد قصور
حوابم در هر محل آیم ز سر
گوست مبنی بر حیوة دین و دل
حایل آید بین مرد و قلب او
رانچه‌هم ازصاحبش گاهیست سلب
بین او با میل و مقصود دلش
بوده‌اند از کثرت خصم ازهلاك
گردد افزون هردمانشان خوف‌دل
عارفان دلرا بدلبر گم کنند
اندراین حیلوله گرباشی عمیق
وانچه مع باهستی‌است ازواردات
اقرب ازدل دروجود آدم است
نیست اقرب آنرا هیچ ازتری
اصل هستیهاست نرد هوشمند
ارتری باآب لیك اقرب حق است
بین مرء و قلب حیث سرمدی
گشته فارغ وز خفا دارد فتوح
نور استعداد از او زایل شود
نیك مردی گوست دررء پیش بین
که رسد شرش بهرنا اهل و اهل
شرآن فتنه رسد بر خاص و عام
هم زبیر و طلحه عمار ولی
غافل ازآن گوست شرح حال ما
در رسید آن فتنه زامرماسق
روبهان بندید ره بر شیر ها
ور ره دیگر ببستها شیر حق
مکمل ارحان هیچ اگرصاحبدلی

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ

ویادکنید هنگامیکه شما بودید کم ناتوان شمردگان درزمین میترسیدید که بربایند شمارا مردمان پس جای‌داد شمارا وتقویت کرد شمارا

بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٢٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ

بنصرش وروزی‌داد شمارا از پاکیزه‌ها باشد که شما شکر کنید ای آنکسانیکه گرویدید خیانت مکنید باخدا ورسول

وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢٨ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

وخیانت مکنید امانتهاتان را وشما میدانید وبدانید جز این نیست مالهاتان واولادتان بلاست وبدرستیکه خدا نزدش

أَجْرٌ عَظِيمٌ ٢٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

اجری بزرگست ای آنکسانیکه گرویدید اگر بپرهیزید از خدا میگرداند برای شما تمیزی ودرمیگذراند از شما گناهان شمارا

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٣٠ وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ اَوْ يَقْتُلُوكَ

ومیامرزدشمارا وخداصاحب فضلی است بزرك وهنگامیکه مکرمیکردندتو آنانکه کافرشدند که حبس کنندتورا یابکشندت

اَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ٣١ وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا

یابیرون کنندت ومکرمیکردند ومکرمیکرد خداواوخدابهترین مکرکنندگانست وچون خوانده شود برایشان آیتهای ما گویند

قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ٣٢ وَ اِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ

بحقیقت شنیدیم اگرمیخواستیم هرآینه میگفتیم مانندا ین سرایت ا ین مگر افسانه های پیشینان وهنگامیکه گفتند بارخدایا اگرباشد

هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٣٣ وَمَا كَانَ اللّٰهُ

این که آن حق است از نزدتو پس ببارا ن برما سنگها از آسمان یابیاور بما عذابی دردناك ونباشد خدا

لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ٣٤ وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ

که عذاب کندایشانرا تودرایشان ونباشد خدا عذاب کنندهٔ ایشان وایشان استغفارمیکنند وچیست ایشانرا که عذاب نکندایشانرا خداوایشان

يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا اَوْلِيَآءَهُ اِنْ اَوْلِيَآؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

بازمیدارند از مسجد الحرام ونباشند دوستان اس بیستند دوستانش مگر پرهیزکاران ولکن بیشترشان

لَا يَعْلَمُونَ ٣٥ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَآءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ

نمیدانند ونباشد نمازشان نزد آنخانه مگر صفیری ودست زدنی پس بچشید عذابرا بسبب آنچه بودید

تَكْفُرُونَ ٣٦ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

که کافرمیشدید بدرستکه آنانکه کافرشدند انفاق میکنند مالهای خودرا تاباز دارند از راه خدا پس زودی صرف میکنند آنهارا پس خواهد بود

عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ٣٨ لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ

برایشان حسرتی پس غالب میشوید وآنانکه کافرشدند بدوزخ محشورمیشوند تاجدا سازدخدا ناپاکرا از

الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلٰى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٣٩

پاك وبگرداند ناپاکرا بعضیش بر بعضی پس برسرهم جمع کند آنهارا همه پس بگرداند آنرا در دوزخ آنگروه ایشانند زیانکاران

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَ اِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ ٤٠

بگو مرآنانرا که کافرشدند اگربازمی ایستند میآمرزد مرایشانرا آنچه بحقیق گذشت واگربرگردند پس بحقیق گذشت طریقهٔ پیشینان

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ

وکارزار کنیدشان تانباشد فتنه ونباشد دین همهٔ آن از برای خدا پس اگرباز ایستند پس بدرستیکه خدا آنچه میکنند

بَصِيرٌ ٤١ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ٤٢

بیناست واگراعراض کنید پس بدانید که بدرستیکه خدا مولای شماست خوب مولائی است وخوب ناصریست

یاد آرید اینکه میبودید کم ‖ در زمین مکه بس بیچاره هم ‖ تا که بربایندتان چون پر کاه
یاکه گریزون روید ازناشناخت ‖ برشما خود مشرکان آرند تاخت ‖ کرد هم تعیید بر نصرو گشاد
روزی پاکیزه داد او بی‌ملال ‖ از غنایم کان بد سابق حلال ‖ هم شوید ازدادهٔ اوحق شناس

در صحابه بود بعضی بوالفضول
آمد آیت کای گروه مؤمنان
همچنین اندر امانتها که هست
حاصه دانید اینکه خائن خائب است
هم بدانید اینکه در تحصیل آن
بر شما نصرت دهد بیمایقی
هم بپوشد از شما احرامتان
ای محمد ص یاد کن کفار دون
یعنی از شمشیر های بی نشان
مجتمع گشتند در کار رسول
میکنند ایشان بدی پس ارخدا
مکر او نسبت بمکاران حراست
مکر بدبیشد نکس درخوب ورشت
ور د آیات الله اندر نوبتی
نیست این جز قصهٔ پیشینیان
یعنی این قرآن گر اندیش تواست
یا بما آور عذابی دردناك
قصهٔ اسفندیار و رستم او
کشته شد درحبس زایشان چندتن
هم معذب نیست ایشانرا عیان
یعنی احمد رفت و استغفار ماند
گرکه اوحق است ای پروردگار
گشت این باعث بتأخیر عذاب
چیست ایشانرا که حق نکند عذاب
هم بیند ایشان امین نولیت
نیست زان گفت ایولایت راسزا
هم نباشدشان نماز اندر حرم
میزدند از کام چون مرغان صفیر
گفت زانرو نیستشان اندر نیت
میکنند انفاق کفار از سفه
پس بر ایشانست اندوه و ندم
آمداین آیت که روداموال خویش
این نماید بهر تمیزی خدا
اندر آنحالی که دارند اجتماع
گو مر ایشانرا که گربازایستند
در عداوت ورکه برگردند وکین
کرد با کفار باید کاردار
تا که باشد دین خدا را بالتمام
دین حق غالب شود یابد رواج
یعنی آندوری که اویابد ظهور
دین اگر باشد هزارارصدهزار
لیك گویید اهل معنی دین حق
پس اگر ازکفرخود بازایستند
ورکنند اعراض هیچ ازدین نکاست

چون کلامی میشنیدند از رسول
بر خدا و بر رسولش در نهان
مر شما را بین یکدیگر بدست
در شما ضبط امانت واجب است
هست اجری از خدا بر مردمان
کوشت بین حق و باطل فارغی
می بیامرزد دهد آرامشان
یا تو چون کردند مکر ازهرنمون
یا کنند اجراحت ازملك ومکان
تا چه رائی جمله را افتد قبول
هم رسد بر مکر ایشانرا جزا
یا توآسان که بوئی بشك خداست
خوب وبدرا مینماید در سرشت
خوانده گردد هم برایشان آیتی
مثلش ارخواهیم گوئیم از بیان
وین محمد ص صاحب کیش تواست
گشت پس درحبس مقدار اوهلاك
خود معرب کرده بد درگفتگو
زان یکی بد نصرحارث نی سحن
تا در ایشانند از مستغفران
وان پی آمرزش ابرار ماند
بشك بر ما زآسمان ایندم ببار
بشنو این ازتوبه هرگز رومتاب
چیستشان یعنی که مانع برعقاب
برحرم با کفروشرك و معصیت
غیر آن پرهیزکاران از خطا
جز صدا و دست کوبیدن بهم
دست برهم کوفتند از ناگزیر
نزد بیت الامکاء و تصدیت
تا بگردانند مردم را ز ره
رفته مال و گشته مغلوبند هم
جمله را بدهند و مغلوبند بیش
تا خبیث آن گردد ازطیب خدا
زان ترا کم نیستشان هیچ انتفاع
از عداوت با رسول ایدست پند
عادت ایشانرا گذشته زاولین
تا نماند فتنهٔ اندر دیار
اندر این آیت بسی باشد کلام
در میان اهل عالم لا علاج
دایل از گیتی شود نقص و فتور
اصل آن واحد بود وازکردگار
در فنای سالکست از ما خلق
پس خدا بیناست بر هرچه کنند
پس چو دانید اومددکارشماست
از کتاب الله بتوفیق خدا

فاش میکردند و ارباب نفاق
از خیانت بود باید بر حذر
خواه آن مالی بود یا مطلبی
هم بداند اینکه نزد الثلا
ای گروه مؤمنان هم گر شما
هم نگرداند محق را او خدا
حق چه باشد صاحب فضل ونعم
که نو را در حافهٔ سازند بند
هست اشارت این باجماع قریش
سه شب رفت ازمدینه سوی غار
بهتر از ایشان نماند مکر حق
آینه آنرا که آید رو برو
مکر پس درتست نی درکردگار
می بگویند این شنیدیم از امام
یادکن آنرا که گفتند ای خدا
سنك پس بر ما باران زآسمان
یعنی آنکو قائل این قول بود
کاینست شیرین تراران اقسامها
حق معذب نیست ایشانرا نزود
مرتضی فرمود اندر مردمان
مشرکان گفتند کاندر ما چرا
شب چوشدگشتند بادم دان طلب
شد چو استغفار در مشرك امان
وانگه ایشان مؤمنانرا بالتمام
رد قولست اینکه میگفتند ما
ولیت نبود روا بر کافری
قولی آن باشد که عریان درطواف
یا که چون میشد پیمبر در نماز
پس چشید از قتل و اسر یکران
زود باشد کاین خسسان بالتمام
بهر حبك بدر بودی ده نفر
وانکه درکفرند ثابت هم مقیم
جمع گرداند پلید آنرا و پس
پس بگرداند بدوزخ شان مقام
حرمشان بخشیده گردد نی اسف
یعنی آنچه رفته در پیشینیان
قصد از فیه نفیر الشرك نیست
فرقهٔ گویند یعنی اینکه دین
یا که جزیك دین نماند زائتلاف
یا که دین یکجا نبود بهر خدا
اختلافات از ره نفس وهواست
کل دین آنگاه گردد از خدا
یعنی ایشانرا خدای بیشریك
دوستانش را بود بر ناگزیر
حزء عاشر را نمائم ابتدا

میرساندند آن براعدا ازاشفاق
در هران امریکه باشد مستتر
حفظآن فرض است درهرمشربی
مخلصد اموال و اولاد شما
می بپرهیزید و ترسید از خدا
خود رمبطل یا عدو را زاولیا
فضلی اعظم بر خلایق دمبدم
یا که بکشندت بوحیی نایسند
سوی دارالندوه بردبیروطیش
حفت بر حایش ولی کردگار
لوست خیر الماکرین اندرسق
میمماید از محب و از عدو
چون که کشتی نجم مکرآمد بیار
یعنی ازامثال این حرف وکلام
گرکه این حقست وارتوسوی ما
همچو براصحاب فیل اندررمان
نصر حارث نام آن بد در نمود
که محمد ص خواند و آرد نما
تا تو باشی اندر این قوم عنود
دوامان بدزان یکی رفت ازجهان
شد محمد ص بر گزیده از خدا
پس باستغفار بگشودند لب
چون نگردد بر موحد نور جان
بار میدارند از بیت الحرام
خود ولاة کعبه ایم از اجبا
لیك این را میندانند اکثری
مرد وزن بودند با هم بخلاف
مشرکانرا بود این آهنك وساز
رخ زدان کفری که هستیداندران
مال خود انفاق سازند از حرام
حرح لشکررا کفیل ازمال ورر
راندگان باشند ایشان بر جحیم
بعض را بربعض اندازد چوخس
مر زیانکاران مشرك را تمام
از ره یغفر لهم ما قد سلف
تا که مستاصل شدند از مؤمنان
مشرکی هرجاست یعنی کشتی است
خالص از ادمان شود اندرزمین
وین شود در دور قائم بخلاف
هرچه آن دین است یعنی منحطا
وان خدا اندین وارامرخداست
که نماند در بو هیچ از ماسوا
بدهد از فعل نکو پاداش نیك
بهترین مولی و هم نعم النصیر

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ

وبدانند که آنچه غنیمت گرفتید از چیزی پس بدرستیکه از برای خداست پنج یکش و از برای رسول و از برای صاحب قرابت و یتیمان و درماندگان

وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ

وراه گذریان محتاج اگر هستید ایمان آورده اید بخدا و آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود روز تمیز روزیکه بهم رسیدند آندو جماعت

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٣ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ

وخدا بر هر چیز تواناست هنگامیکه شما بودید در کنارهٔ نزدیکتر و ایشان بکناره دور تر و سواران قافله پائین تر بودند

مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ٤٤ لِيَهْلِكَ

از شما و اگر وعده کرده بودید هر آینه خلاف میکردید شما در وعده ولیکن تا فعل آورد کاری را خدا که مقدر است کرده شود تا آنکه هلاک شود

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ٤٥ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ

کسی هلاک شد از روی دلیل و حجت و زنده شود کسیکه زنده شد از روی دلیل و بدرستیکه خدا هر آینه شنوای داناست هنگامیکه نمود بتو ایشان را خدا

فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ

در خواب تو اندک و اگر نموده بودی تو ایشان را بسیار هر آینه سستی کرده بودید و نزاع کرده بودید در آن امر ولیکن خدا سلامت داشت بدرستیکه

بِذَاتِ الصُّدُورِ ٤٦ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ

او داناست بذات سینها و هنگامیکه نمود شما ایشان را چون بهم رسیدید در چشمهای شما اندک و گرداند اندک شمار ادر چشمهای ایشان تا بفعل

اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٤٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا

آورد خدا کاری را که بود مقدر کرده شده و بخدا برگردانیده میشود کارها ای آنکسانیکه گرویدید چون ملاقات کنید گروهرا

وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٨ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ

پس پای دارید و یاد کنید خدا را بسیار باشد که شما رستگار شوید و فرمان برید خدا و رسولش را و نزاع کنید پس سستی خواهید کرد و خواهد رفت

رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ٤٩ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا

دولت شما را باد و هنگام فتح و صبر کنید بدرستیکه خدا با صبر کنندگان است و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند از دیارشان بشادی

وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٥٠ وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

تمام و وا نمودن مردمان و منع میکردند از راه خدا و خدا بآنچه میکنند فرا گرفته است و هنگامیکه بیاراست مر ایشان را دیو رجیم

أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ

کردار شان را و گفت نیست غلبه کنندهٔ مر شما را امروز از مردمان و بدرستیکه من پناه دهنده ام شما پس چون نمودار شدند آندو فوج برگشت

عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥١

بر دو پاشنه اش و گفت بدرستیکه من بیزارم از شما بدرستیکه می بینم آنچه را نمی بینید بدرستیکه من میترسم از خدا و خدا سخت عقوبت است

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

هنگامیکه میگفتند دورویان و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری که فریفته اینها را دین ایشان و هر که توکل میکند بر خدا

فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٥٢

پس بدرستیکه خدا غالب درست کردار است

در بیان حکم خمس

هم بدانید ازغنایم هرچه هست
چونکه آوردید ازکافر بدست

هم ز خویشان رسول منتخب
رآل هاشم وآل عبدالمطلب

از فوایدهرچه مآید بکف
ازتجارت و ازدراعت و حرف

که ثالث قدر آن معلوم نیست
حکمش ازمعلوم شد مکتوم نیست

هم ردارالحرب آنچه آید بدست
ازغنیمت وان بود نقل ارکه هست

آنچه شد سهم خداوندو رسول
بعد احمد هست داولاد بتول

مابقی باشد بقسیمی که بود
اندر آیت ز امر خلاق ودود

آنچه رآنها فرستادیم ما
هم سندهٔ خویشتن دادیم ما

اندر آن روزیکه باهم دوگروه
التقا یابند در عین شکوه

آورید از عدوة الدنیا بیاد
بر کنار وادئی نی آب وزاد

دشمنان بر عدوة القصوی بدند
من فرود اندر زمینی آمدند

واں سواران مسلح در بطر
با سه فرسنگ ازشما برتر بر

بر خلاف عدوهٔ قصوی شما
با براتو بودناں در ریگ پا

خلف مکردید در میعاد هم
رانکه میدیدند خودرانیستوکم

آنچه یعنی کرده بد حق حکم آن
در مقام علم از سود و زیان

تا مگر گردد هلاک از حجتی
آنکه باشد بر هلاکش قسمتی

حق نگهدار شما باشد سمیع
هرچه اندیشید هم داند جمیع

پس بد او دانا که ایشانرا نمود
در منامت پس قلیل و بموجود

هم تنازع بودتاں در کاردار
که بحرب آریم رو یا برفرار

یاد آرید آنکه دروقت لقا
بر شما بنمودشان اندك خدا

هم شما را کم نمود اودرمدید
پیش ایشان تا دلیر آمد ومرید

گفتی اندر بدر بوجهل ارسلاح
حلك کردن بهرما هست افتضاح

اول ایشانرا چناں دیدند کم
پس تلافی چون نمودندی بهم

تا نماید حکم امری را خدا
کان بعلمش بود وهست ازاقتضا

چونکه آیدای گروه مؤمنان
بر شما اندر قتال مشرکان

از خدا آرند هم بسیار یاد
تا مگر یابند بر نصرت مراد

دور باشند از نزاع و ازخلاف
از ره آراء خود در اختلاف

باد نصرت میرود آند دور
چون دبور آید نماند فروزور

نفخهٔ آمد شما را داد روح
زندگی بخشید و اقبال و فتوح

رحمتی کان بود سابق بر غضب
دل نوازد جاں فزاید درطلب

هرکرا بیند مراقب دل دهد
واںکه غافل مهرش اندردل نهد

پس چو آمد نفحهٔ رحمت بحست
شومراقب تاکه وقت کارتست

رو کنی هرسو حیوة دل بود
فتح و نصرت بشر مستقبل بود

حق بود با صابران پس صبرکن
حکم پس بر آمات و ابرکن

آنچه بر ایشان رسید اندر احد
کی رسیدی هم نمیشد آنچه شد

از بطر یعنی زروی سرکشی
واز رئاء الناس و فخرو بهشی

چند روزی کرد اندر بدرعیش
خلق تا دانندماں ذیحودو حیش

مردمانرا اینکسان دارند باز
از ره حق زانزیا وعجب و باز

یادآرید آنکه چون برکافران
داد زیب اعمالشان دیو ازگمان

پنج یك داں ازخداو از رسول
باشد از تعیین خلاق عقول

هم یتیمان و مساکین زان سبیل
هم بود سهمی رابناء السبیل

وز کنوز و غوص ومعدن یکلام
وارحلالی کوست مخلوط حرام

هم زمینی آنکه ذمی مطمع
از مسلمان نموده است اومبیع

خمس براین جمله واجب دار یقین
هست اجماع امامیه بر این

هر که باشد بعد پیغمبر امام
هم ذوالقربی است هم صاحب مقام

حکم خمس اینست آرید آن بجا
گر بحق آورده اید ایمان شما

یوم فرقان یعنی اندر روز بدر
که خداشد حق وباطل لیل وبدر

حق بوانا باشد او بر کاشیء
بیست شینی بست کاں مقهوروی

بود ریگستان آنجا عرش رو
بر رمیت من بایمان میشد فرو

بر کنار چشمهٔ آب روان
از مدینه دور ومحفوظ ازدیان

در میان کاروان یعنی که بود
آن ابوسفیان و اصحاب عمود

وعده میدادید ور بر یکدگر
تا بحرب دشمنان جوئید فر

جمع پس در بدرشان فرمود حق
تا نماند حکم زامر ما سبق

اولیا را نصرت فتح و ظفر
مشرکاں را دلب و ضعف وخطر

هم زیدآنکس کهبیایست زیست
ازهویدا حجتی واین ایمنی است

یاد کن چون کافرانرا درمنام
حق نمودت اندك و بیقدروخام

ور که ایشانرا نمودی بیشتر
میشدید البته بدل زان حشر

ایك سالم‌داشت حقشاں زان‌فور
رانکه او داناست برسر صدور

حشمتاں نا بند ایشانرا قلیل
قلبتاں گردد قوی چون شیروپیل

یعنی اندر حربتان بندند عزم
رو نگردانید از میدان زرم

نیست یعنی‌هیچیمان جانب بجنك
رنده آرید این جانب رابجنك

من خدا بنمودشان اندر بطر
دو برابر مؤمنان را تا ظفر

بار گردانیده گردد سوی او
کارو حال جمله از یار وعدو

شاید از باشید بت همچو گوه
رو نتابید از قتال آن گروه

از خدا فرمان برند اندر قبول
وار فرستادهٔ خدا یعنی رسول

پس شما مستأصل وبد دل شوید
مختلف در آراء بحاصل شوید

گرورد بادی باقبال آن صداست
ورکه آید از قفا ویل‌و وباست

باد رحمت بود کامد شاد و رفت
طالبانرا جان وایمان دادو رفت

رفت و بار آید بهنگام دگر
تا دهد بر قلب آرام دگر

پس وزد گر در چمن بار دگر
شاخ خشك اروی‌شود خشکیده‌تر

چونکه گردد بازوبیند روشنت
بین چه راید مریم آبستنت

اندکی کن صبر باقی آن تست
خاك جاں خصم در میدان تست

گر نمیشد آن تنازع و اختلاف
در میان مؤمنان اندر مصاف

همچو آنان می نباشید از ریا
که بیرون آمدند از خانه ها

مکنان گفتند قبل از جنك بدر
باید اشرکشت بهر صیت قدر

گفت زان مانند ایشان از سرا
در بیائید از ره عجب و ریا

حق بکردار شما باشد محیط
کوست عالم برمدرك بر بسیط

گفت غالب بر شما امروزکس
نیست هیچ ازمردمان دریکنفس

من شما را میدهم زنهار بس
باشم از قوم کنانه داد رس
زآنکه بودند اهل مکه بیمناك

چون قریش ازمکه بیرون آمدند
ار کنانه خائف و بددل بدند
خاستند از راه نا گردند باز

گفت من زان قومماں باشم بپاه
بر نگردید ازچنین خوفی زراه
وز مسلمانان شما افزون ترید

حمك باایشان نشان احتبی است
هم دلیل طاعت و قرب خداست
پس چو آن هنگام دیدند اراثر

بر عقب گردید باز ابلیس دون
گشت باطل یعنی آن مکر وفسون
گفت من بیزار و دورم ازشما

بنم آنچه می نبینید آن یقین
یعنی ارواح ملك را بر زمین
بهر امداد رسول و مؤمنان

من زحق ترسم نه کزوی ایمنم
با کسی کاوراست دشمن دشمنم
سخت باشد خون عقوبتهای حق

یاد کن گفتند چون اهل شقاق
واسکه دردل بودشان ریح ونفاق
کرحبوتند این جماعت لی بصیب

راسکه با فقدان اسباب و عدد
لی سلاح و لی سپاه و لی مدد
کرده اند اینگونه عزم کاراز

گویند هرکس توکل برخدای
واگذارد کار خود را بیرای
پس خدای غالب اورا ناصراست

زان جماعت گفت زایشان نیست باك
بر توکل کرده گان ازحکمتش
میوزد پیوسته باد نصرش

دادشان دل دیو خوئی از مجاز
در شکوه وقوت وشوکت سرید
آن دو لشکر یکدگر را دربطر

هم ز زبهاریکه دادم بر خطا
پی نه پی آید ملك از آسمان
نیست کس را تاب آن ازماخلق

دیشان داده است ایشانرا فریب
با سپاهی همچوآتش شعله بار
کو بهر کاریکه خواهد قادر است

وَلَوْ تَرٰى اِذْ يَتَوَفَّي الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ٥٣

واگر میدیدی هنگامی راکه میمیرانیدند آنانرا که کافر شدند ملائکه میزدند برروپهاشان وپشتهاشان وبچشید عذاب سوزان

ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ٥٤ كَدَأْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

آن بسبب آنچیزیست که پیش فرستاد دستهای شما وبدرستیکه نیست خدا بیداد کننده مر بندگانرا چون شیوه فرعونیان وآنانکه بودند پیش ازایشان

كَفَرُوا بِاٰيَاتِ اللّٰهِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥٥ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ

کافر شدند بآیهای خدا پس گرفت ایشانرا خدا بگناهانشان بدرستیکه خدا نیرومند سخت عقوبتست آن بایست که خدا نباشد

يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰي قَوْمٍ حَتّٰي يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥٦ كَدَأْبِ اٰلِ

تغییردهنده نعمتی راکه احسان کرد آنرا برجمعی تا آنکه تغییردهند آنچه را باشددر نفسهاشان وبدرستیکه خدا شنوای داناست چون شیوهٔ

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِ رَبِّهِمْ فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَاَغْرَقْنَا اٰلَ فِرْعَوْنَ

فرعونیان وآنانکه بودند پیش ازایشان تکذیب کردند آیهای پروردگارشانرا پس هلاك کردیم ایشان بگناهانشان وغرق کردیم فرعونیانرا

وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ٥٧ اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٥٨ اَلَّذِينَ عَاهَدْتَ

وهمه بودند ستمکاران بدرستیکه بدترین جنبندگان پیش خدا آنانند که کافر شدند پس ایشان ایمان نمی آورند آنانکه پیمان گرفتی

مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ٥٩ فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ

ازایشان پس می شکنند پیمان خودرا در هر بار وایشان نمی ترسند پس اگر دریابی ایشانرا در حرب پس پراکنده ساز بایشان

مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٦٠ وَاِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰي سَوَاءٍ اِنَّ اللّٰهَ

کسی راکه باشد ازپس آنها باشد که ایشان پند گیرند واگر ترسی البته از جمعی خیانتی پس بیفکن بسوی ایشان بریگستانی بدرستیکه خدا

لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ٦١ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ٦٢ وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ

دوست نمیدارد خیانت کارانرا وبپندارند البته آنانکه کافر شدند که پیشی گرفتند بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند وآماده سازید برای ایشان آنچه بتوانید

مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ وَاٰخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ

ازاسباب توانائی ازبستن آسان که بترسانید بآن دشمن خدا ودشمنانرا ودیگران از غیرایشان نمیدانید ایشانرا خدا

يَعْلَمْهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ٦٣ وَإِنْ جَنَحُوا

میداند ایشانرا و آنچه انفاق میکنید از چیزی در راه خدا تمام داده میشود بشما و شما ستم کرده نشوید و اگر میل کردند

لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦٤ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ

مر صلح را پس میل کن مر آنها را و توکل کن بر خدا بدرستیکه اوست شنوای دانا و اگر بخواهند که مکر کنند با تو پس بدرستیکه

حَسْبَكَ اللهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ

کافیست ترا خدا اوست که تقویت کرد ترا بنصرتش و بگروندگان و الفت داد میان دلهاشان اگر صرف میکردی آنچه در زمین است

جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٥ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

همه الفت میافکندی میان دلهاشان ولیکن خدا الفت افکند میانشان بدرستیکه اوست غالب درست کردار ای پیغمبر

حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٦٦

بس است ترا خدا و آنکه پیروی کرد ترا از مؤمنین

ورتو میدیدی که روح کافران
که چشیدایدون عذاب سوزناك
وانیکه حق نبود ستمگر برعباد
مشرکانرا با توشد داب ایدود
پس خدا بگرفت ایشانرا بنهاد
این برآن باشد که تغییر نعم
هست نبهدید قریش از این مراد
بهر تکذیب نبی یکدل شدند
دأبشان چون دأب فرعونست وآل
پس نمودیم آن جماعت را تباه
هست حال این قبیلان قریش
چه ازقریشند آن جماعت چه از یهود
در هران باری شکستندآن عهود
پس بایشان کن رمنده در قتال
کافرانرا ده بر ایشان گوشمال
تا مگر گیرند ایشان عبرتی
پس بفکن سویشان عهد کهن
چون شما کردید نقض عهدخویش
حق ندارد خائنینرا هیچ دوست
بی زلوم آنست کایشانرا خبر
کی تواند عاجزی عاجز کند
مر شما آماده سازید از قبول
می بترساند اعدا را بران
که نمیدانید ایشان را شما
مر جزا یابید آنرا تام و تم
زان مترس وکن توکل برخدا
حق بقول مشرکان باشد سمیع
اوست آنکو بر تو و برمؤمنین
آن خصومتهای چندین ساله را

قبض میکردند چون روحاشان
وین بود بهر شما اول هلاك
تا عذاب کس نماید بی فساد
همچو دأب آل فرعون عنود
زانچه کردند ازگناهان بردوام
حق نقومی بدهدا ندربیش وکم
که فزودندی رکفران بر فساد
زان سبب نابود ومستأصل شدند
قبل از آنها هم زاتباع ضلال
غرقشان کردیم در سیل ارگناه
همچوحال قبطیان درطوروطیش
ناورد ایمان و انکارو جحود
بوده اند آنها قرینه از یهود
آنچه آیند از قماشان بی سؤال
تا پس از ایشان رمندت ازقتال
که زپی آیند هم تا جزایی
قوم را بهر قتال اعلام کن
همچنین من نسلم برعهد پیش
پاس عهد وقول نزد او نکوست
بدهی از امریکه داری درنظر
آنکه را قدرت بهر حایز کند
آنچه بتوانید از قوم و خیول
دشمن حق را وخود را درعیان
داند اما حقتعالی حا بجا
هم نباید برشما هیچ از ستم
کو نگهدار است ازحیلت تورا
هم ببیتهایشان دانا جمیع
میکند تأیید بر یاری یقین
برد وحای خارهشت اولاله را

نا نمود آتشیی بیروی و پشت
وین نران باشدکه نفرستاده پیش
اوست عادل نرحرای بیك و بد
واینکسانکه پیش ازایشان بوده اند
چون قویست و شدید اندرعقاب
حرکه خود تغییر بدهند از خطا
ضم نمودند آن معادات رسول
حقتعالی نشود اقوالشان
بودشان تکذیب آیات و رسل
آل فرعون آنچه بودندی همه
بد نبین جسدگان اندر زمین
آنکسانیکه با تو بربستند عهد
می نپرهیزند ازان پس گرنحرب
یعنی ایشانرا چنان کن نارومار
کن حنان یابی چونرایشان ظفر
ورکه ترسی از گروه ناقصین
ده خبریعنی که پیش ازکاروار
تا تو باشی بر سویه و اقتصاد
نقض عهدخویش چون کردند قوم
می نپندار ای رسول مستطاب
یا که پیشی گیرد ازوی درمراد
یعنی از مردان با تیغ و سلاح
هم بترسانید کفار دگر
وانچه اندرراه حق خیری کنید
ور باستسلام قومی میل کرد
یعنی ازحیلت بود تا صلحشان
ورکه خواهند آنکه بدهندت فریب
الفت او افکند ما بین قلوب
گر نمودی خرج مافی الارض را

میزدند از قهروتهدیدی درشت
دستهاتان همچنین زاعمال خویش
هر جزا بر قدر فعل اورسد
کافر اندر آیت الله روز چند
محرمانرا حاره نبود از عذاب
زانچه باشدشان قرین با نفسها
بر فساد ت پرستی بی اصول
داند آن اندیشه و اعمالشان
کامد ازپروردگارازجزه و کل
که سم کردند برخویش آنرمه
برد حق باشند کفار از یقین
نقض پس کردند وبشکستند عهد
یابی ایشانرا یکی درشرق و غرب
تا نیاید کس دگر درگیرو دار
تا بجنگت کافری ناید دگر
در حیات تا مگر باشی قرین
بیسم بر عهد خود من برقرار
نآورند از غدر وحیلت برتو یاد
هم بنقض عهد خودکن بی زلوم
کافران بیشی گرفتند ازعدات
یا شود عاجز ز کاهی ازرو باد
وازمرا ك کاندراین باشد صلاح
غیر اهل مکه در هر بوم و بر
خود شما انفاق اندك یا مزید
صلح کن تا آنجماعت نی نبرد
تکیه کن برحق برا نبود زیان
پس تورا کافی بود رب العجیب
اوس وحررجراپس ازرنج وکروب
وین میسر نیست الا فرص را

اندر این الفت مان آن قلوب	تو نبودی قادر ارشاهی و حوب	لیك الفت داد حق مابینشان	چون عزیزاست وحکیم آن بیشان
غالب است اعمی که بر هر نیتی	هم مقلب بر قلوب از حکمتی	حسبك الله ای رسول بقرین	وانکه باشد تابعت از مؤمنین

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ

ای پیغمبر ترغیب کن مؤمنانرا بر کارزار اگر بوده باشد ازشما بیست صبر کنندگان غالب شوند بردویست

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ٦٧ الْآنَ خَفَّفَ

واگر باشد ازشما صد غالب شوند بهزار از آنانکه کافر شدند بسبب آنکه گروهی اند که نمی فهمند اکنون تخفیف داد

اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ

خدا ازشما وداست که درشما ناتوانیست پس اگر باشد ازشما صد صبر کننده غالب میشوند بردویست واگر بوده باشد

مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ٦٨ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى

ازشما هزار غالب میشوند بردوهزار بدستوری خدا وخدا باصبر کنندگانست نسزد مر پیغمبر یرا که باشد مراورا اسیران

حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٩ لَوْلَا

تا آنکه بکشد بسیار کسدر زمین میخواهید متاع دنیارا وخدا میخواهد آخرت را وخدا غالب درست کرداراست اگر نبود

كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٧٠ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا

نوشته از خدا که پیشی گرفته بود هر آینه مس کرده بود شمارا در آنچه گرفتید عذابی بزرك پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید حلال پاکیزه

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧١ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ

وبترسید از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ای پیغمبر بگو مر آنکسانیرا که در دستهای شما بیدار اسیران اگر داند

اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٢

خدا در دلهای شما خیری اندهد شمارا بهتر از آنچه گرفته شد ازشما ومیآمرزد شمارا وخدا آمرزنده مهربانست

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧٣ إِنَّ الَّذِينَ

واگر اراده کنند خیانت تو پس بتحقیق خیانت کردند خدارا از پیش پس توانائی داد در ایشان وخدا دانای درست کرداراست بدرستیکه آنانکه

آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ

گرویدند وهجرت کردند وجهاد کردند بمالهاشان وجانهاشان در راه خدا وآنانکه جای دادند ویاری کردند آنها

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا

بعضیشان دوستان بعضی اند وآنانکه گرویدند وهجرت نکردند نیست شمارا از دوستی ایشان هیچ چیز تا هجرت کنند

وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

واگر یاری طلبند شمارا در دین پس بر شماست یاری کردن مگر بر جمعی که میانه شما ومیانه ایشان پیمانیست وخدا بآنچه میکنید

بَصِيرٌ ٧٤ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ٧٥

بیناست وآنانکه کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی اند اگر نکنید آنرا خواهد شد فتنه در زمین وفسادی بزرك

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

وآنانکه گرویدند وهجرت کردندوجهادکردند در راه خدا وآنانکه جای دادندویاری کردند آنگروه ایشانند گروندگان

حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٧٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ

براستی مرایشاراست آمرزش وروزی خوب وآنانکه گرویدند از بعد وهجرت کزیدندوجهادکردند باشما پس آنها ازشمایند

وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وصاحبان رحمها بعضی ازایشان اولی باشندببعضی در کتاب خدا بدرستیکه خدا بهمه چیزی داناست

ای پیمبر مؤمنان را بر قتال
کن همی تحریص اندر اشتغال

ای پیمبر مؤمنان را بر قتال
کن همی تحریص اندر اشتغال

ورکه باشند از شما صد مردکار
پس یقین گردد غالب بر هزار

ورکه باشند از شما صد مردکار
پس یقین گردد غالب بر هزار

زانکه باشند آن گروه لایفقهون
عقلشان اندك بود غفلت فزون

زانکه باشند آن گروه لایفقهون
عقلشان اندك بود غفلت فزون

گشت پس منسوخ حکم ما سبق
خفف الله عنکم الان گفت حق

گشت پس منسوخ حکم ما سبق
خفف الله عنکم الان گفت حق

ازشما پس باشد ارصد بن صبور
بردوصد غالب شود ازفرودور

ازشما پس باشد ارصد بن صبور
بردوصد غالب شود ازفرودور

این باذن حق بود وارعون او
حق بود با صابران یکمگو

این باذن حق بود وارعون او
حق بود با صابران یکمگو

چون در اول مؤمنان بودند کم
بودشان افزون مدد ازذوالکرم

چون در اول مؤمنان بودند کم
بودشان افزون مدد ازذوالکرم

هم مدد میکرد حقشان در نمود
تا یکی رایشان نوده تن معدود

هم مدد میکرد حقشان در نمود
تا یکی رایشان نوده تن معدود

پرده گشت اسباب بر چشم یقین
کم شدآن قوت که بد در مؤمنین

پرده گشت اسباب بر چشم یقین
کم شدآن قوت که بد در مؤمنین

هرچه امد از حلایق کمتراست
روی دل برحق فزون ازمصطراست

هرچه امد از حلایق کمتراست
روی دل برحق فزون ازمصطراست

دیده باشی در مقام اضطرار
چون برآید حاجت ازپروردگار

دیده باشی در مقام اضطرار
چون برآید حاجت ازپروردگار

شرح این درحای خودگویم تمام
یك شنو حال اسیران از کلام

شرح این درحای خودگویم تمام
یك شنو حال اسیران از کلام

زانکسان بودند عباس و عقیل
مشورت درکارشان کردآن جلیل

زانکسان بودند عباس و عقیل
مشورت درکارشان کردآن جلیل

هست در اسلام قتل و فدیه‌شان
احبار از بهر ما بر هر نشان

هست در اسلام قتل و فدیه‌شان
احبار از بهر ما بر هر نشان

یا که بکشند این اسیرانرا تمام
یا که رایشان فدیه‌گیرند ازنظام

یا که بکشند این اسیرانرا تمام
یا که رایشان فدیه‌گیرند ازنظام

پس رضا برفدیه دادند اهل دین
فدیه بود اسهل رقتل مشرکین

پس رضا برفدیه دادند اهل دین
فدیه بود اسهل رقتل مشرکین

گفت صدیق ای رسول محتما
من نورا همسند این قوم اقربا

گفت صدیق ای رسول محتما
من نورا همسند این قوم اقربا

گفت فاروق این نبود ازحزم دور
کشتشان باید بتیغ اندر حضور

گفت فاروق این نبود ازحزم دور
کشتشان باید بتیغ اندر حضور

گمگو بسیار شد از هرکنار
تا بعدیه یافت فکرتها قرار

گمگو بسیار شد از هرکنار
تا بعدیه یافت فکرتها قرار

آمد آیت کز نبی نبود سزا
کر اسیران گیرد ار باند فدا

آمد آیت کز نبی نبود سزا
کر اسیران گیرد ار باند فدا

خواستهٔ دنیا شمارا خواهش‌است
خواستید آنکه نه حزآرایش‌است

خواستهٔ دنیا شمارا خواهش‌است
خواستید آنکه نه حزآرایش‌است

حق بود غالب دهد بر دشمنان
دوستان را نصرت اندر امتحان

حق بود غالب دهد بر دشمنان
دوستان را نصرت اندر امتحان

گرنمی‌بود این چنین فرمان حق
که بود در لوح ثبت از ماسبق

گرنمی‌بود این چنین فرمان حق
که بود در لوح ثبت از ماسبق

میرسد البته از حق بر شما
در هرانچه برگرفتید از فدا

میرسد البته از حق بر شما
در هرانچه برگرفتید از فدا

بود انکار ندا از این سبب
که بدند اسلامیان کم در عدد

بود انکار ندا از این سبب
که بدند اسلامیان کم در عدد

چون رسد این آیت ارباب غزا
شد هراسان هرکس ازاخذ فدا

چون رسد این آیت ارباب غزا
شد هراسان هرکس ازاخذ فدا

فدیه باشد از غنایم بیسؤال
وان بود بهر شما پاك و حلال

فدیه باشد از غنایم بیسؤال
وان بود بهر شما پاك و حلال

گو برایشان ای نبی ذوالوفا
که اسیرانید در دست شما

گو برایشان ای نبی ذوالوفا
که اسیرانید در دست شما

نیکیی بهتر دهد هم بر شما
راچه بگرفتند ایشان از فدا

نیکیی بهتر دهد هم بر شما
راچه بگرفتند ایشان از فدا

هم بیامرزد دهد سودی عظیم
مرشما راکو غفور است ورحیم

هم بیامرزد دهد سودی عظیم
مرشما راکو غفور است ورحیم

پیش ازاین یعنی بنقض‌عهدوغدر
کآمدیدی با بد اندیشان ببدر

پیش ازاین یعنی بنقض‌عهدوغدر
کآمدیدی با بد اندیشان ببدر

آگهست او بر مآل بندگان
حکم ار دانش کند در هرزمان

آگهست او بر مآل بندگان
حکم ار دانش کند در هرزمان

همچنین زاموال ونفس‌خود جهاد
در ره حق کرده اند از اعتقاد

همچنین زاموال ونفس‌خود جهاد
در ره حق کرده اند از اعتقاد

آن گروهند اولیاء یکدگر
بعض بر بعضی معین درمال وزر

آن گروهند اولیاء یکدگر
بعض بر بعضی معین درمال وزر

نیست چیزی از ولایشان برشما
جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا

نیست چیزی از ولایشان برشما
جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا

کن همی تحریص اندر انتقال
ار شما باشد صابر گرکه بیست

کن همی تحریص اندر انتقال
ار شما باشد صابر گرکه بیست

پس یقین گردد غالب بر هزار
زانکسانکه بر خدا کافر شدند

پس یقین گردد غالب بر هزار
زانکسانکه بر خدا کافر شدند

عقلشان اندك بود غفلت فزون
مؤمنانرا دل‌شد ازاین حکم بد

عقلشان اندك بود غفلت فزون
مؤمنانرا دل‌شد ازاین حکم بد

خفف الله عنکم الان گفت حق
ضعف وسستی درشما امروردید

خفف الله عنکم الان گفت حق
ضعف وسستی درشما امروردید

بردوصد غالب شود ازفرودور
ورکه باشند ازشما مردان هزار

بردوصد غالب شود ازفرودور
ورکه باشند ازشما مردان هزار

حق بود با صابران یکمگو
علت این هر دو حکم مختلف

حق بود با صابران یکمگو
علت این هر دو حکم مختلف

بودشان افزون مدد ازذوالکرم
از قوة خود یکی با امد

بودشان افزون مدد ازذوالکرم
از قوة خود یکی با امد

تا یکی رایشان نوده تن معدود
پس‌جوافزون گشتشان‌حال‌ورحال

تا یکی رایشان نوده تن معدود
پس‌جوافزون گشتشان‌حال‌ورحال

کم شدآن قوت که بد در مؤمنین
حکم ثانی شد که یکنن از شما

کم شدآن قوت که بد در مؤمنین
حکم ثانی شد که یکنن از شما

روی‌دل برحق‌فزون‌ازمصطراست
مستحاب آنکه دعا گردد ز رب

روی‌دل برحق‌فزون‌ازمصطراست
مستحاب آنکه دعا گردد ز رب

چون برآید حاجت ازپروردگار
وقت دیگرکاضطرارت کمتراست

چون برآید حاجت ازپروردگار
وقت دیگرکاضطرارت کمتراست

یك شنو حال اسیران از کلام
زور بدر از مکیان هفتاد تن

یك شنو حال اسیران از کلام
زور بدر از مکیان هفتاد تن

مشورت درکارشان کردآن جلیل
کاین اسیرانرا کشیم اینك بتیغ

مشورت درکارشان کردآن جلیل
کاین اسیرانرا کشیم اینك بتیغ

احبار از بهر ما بر هر نشان
حکم‌ایشان‌بیست بیرون‌زین‌سه‌قسم

احبار از بهر ما بر هر نشان
حکم‌ایشان‌بیست بیرون‌زین‌سه‌قسم

یا که رایشان فدیه‌گیرند ازنظام
واندراین‌فدیه دهید اینسان قرار

یا که رایشان فدیه‌گیرند ازنظام
واندراین‌فدیه دهید اینسان قرار

فدیه بود اسهل رقتل مشرکین
واندر این اصحابرا بود اخلاف

فدیه بود اسهل رقتل مشرکین
واندر این اصحابرا بود اخلاف

من نورا همسند این قوم اقربا
بعد ازاین شاید که اسلام‌آورند

من نورا همسند این قوم اقربا
بعد ازاین شاید که اسلام‌آورند

کشتشان باید بتیغ اندر حضور
تا مگر اهل فساد اندك شوند

کشتشان باید بتیغ اندر حضور
تا مگر اهل فساد اندك شوند

تا بعدیه یافت فکرتها قرار
وین برون بود ازصلاح مسلمین

تا بعدیه یافت فکرتها قرار
وین برون بود ازصلاح مسلمین

کر اسیران گیرد ار باند فدا
تا کشد بسیار از ایشان در زمین

کر اسیران گیرد ار باند فدا
تا کشد بسیار از ایشان در زمین

خواستید آنکه نه حزآرایش‌است
زان اسیران خواستند اعمی فدا

خواستید آنکه نه حزآرایش‌است
زان اسیران خواستند اعمی فدا

دوستان را نصرت اندر امتحان
داد آنچه هست لایق بر عباد

دوستان را نصرت اندر امتحان
داد آنچه هست لایق بر عباد

که بود در لوح ثبت از ماسبق
که بدون نهی معلوم صریح

که بود در لوح ثبت از ماسبق
که بدون نهی معلوم صریح

در هرانچه برگرفتید از فدا
آن عذابی که بسی باشد بزرگ

در هرانچه برگرفتید از فدا
آن عذابی که بسی باشد بزرگ

که بدند اسلامیان کم در عدد
چون قصه منعکس گردید چند

که بدند اسلامیان کم در عدد
چون قصه منعکس گردید چند

شد هراسان هرکس ازاخذ فدا
ترك آن کردند پس آیت رسید

شد هراسان هرکس ازاخذ فدا
ترك آن کردند پس آیت رسید

وان بود بهر شما پاك و حلال
هم بترسید از خدا در هرزمان

وان بود بهر شما پاك و حلال
هم بترسید از خدا در هرزمان

که اسیرانید در دست شما
حق بعید گر که در دلهایتان

که اسیرانید در دست شما
حق بعید گر که در دلهایتان

راچه بگرفتند ایشان از فدا
داده اید ار در فدا سم وزری

راچه بگرفتند ایشان از فدا
داده اید ار در فدا سم وزری

مرشما راکو غفور است ورحیم
هم خیانت با توخواهند ارکسند

مرشما راکو غفور است ورحیم
هم خیانت با توخواهند ارکسند

کآمدیدی با بد اندیشان ببدر
پس برایشان حق توانائیت داد

کآمدیدی با بد اندیشان ببدر
پس برایشان حق توانائیت داد

حکم ار دانش کند در هرزمان
آنکسان کایمان بحق‌آورده اند

حکم ار دانش کند در هرزمان
آنکسان کایمان بحق‌آورده اند

در ره حق کرده اند از اعتقاد
وانکه جا دادند وهم گشتند یار

در ره حق کرده اند از اعتقاد
وانکه جا دادند وهم گشتند یار

بعض بر بعضی معین درمال وزر
وانکسانکه هجرت‌ازملك‌ومکان

بعض بر بعضی معین درمال وزر
وانکسانکه هجرت‌ازملك‌ومکان

جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا
از شما خواهند ور یاری بدین

جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا
از شما خواهند ور یاری بدین

نیست چیزی از ولایشان برشما
جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا

نیست تن گردند غالب بردویست
نی تفقه زامر حق سر وازدند

نیست چیزی از ولایشان برشما
جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا

که یکی با ده مقابل چون شود
آنچه میداست یعنی شد پدید

نیست تن گردند غالب بردویست
هم بالعیند غالب در عیار

نی تفقه زامر حق سر وازدند
تاتو گویم تا که باشی معترف

که یکی با ده مقابل چون شود
استعانت جو زخلاق مجید

آنچه میداست یعنی شد پدید
بر قرار خود نماند آن اتکال

هم بالعیند غالب در عیار
با دو تن باشد مقابل هر کجا

تاتو گویم تا که باشی معترف
که شود امید مقطوع از سبب

استعانت جو زخلاق مجید
نی دعا بر استجابت درخوراست

بر قرار خود نماند آن اتکال
شد اسیر مؤمنان اندر زمن

با دو تن باشد مقابل هر کجا
یا فدا گیریم زایشان بدریغ

که شود امید مقطوع از سبب
یا که اسلام آورند اندرسم‌واسم

نی دعا بر استجابت درخوراست
در احد آئیم تا درکاردار

شد اسیر مؤمنان اندر زمن
یعنی اندر قتل و فدیه بخلاف

یا فدا گیریم زایشان بدریغ
فدیه نگرفتن بود نه در پسند

یا که اسلام آورند اندرسم‌واسم
از جهان آواره و مدك شوند

در احد آئیم تا درکاردار
واز رضا و میل خیر المرسلین

یعنی اندر قتل و فدیه بخلاف
عن اسلام اندر این باشد یقین

فدیه نگرفتن بود نه در پسند
وآخرت بهر شما خواهد خدا

از جهان آواره و مدك شوند
از عطا و منع در دفع فساد

واز رضا و میل خیر المرسلین
بر کسی نارد عقوبت در قبیح

عن اسلام اندر این باشد یقین
گاه هرگزفدیه کی گیرد زگرگ

وآخرت بهر شما خواهد خدا
پس باخذ فدیه مأذون آمدند

از عطا و منع در دفع فساد
کز غنیمت هرچه میباشد خورید

بر کسی نارد عقوبت در قبیح
کاو بود آمرزگار و مهربان

گاه هرگزفدیه کی گیرد زگرگ
بکوئی زایمان و اخلاص ازنهان

پس باخذ فدیه مأذون آمدند
میدهد حق بر شما زان بهتری

کز غنیمت هرچه میباشد خورید
این خیانت با خدا کردند چند

کاو بود آمرزگار و مهربان
یمکن ار گردد بورا مکنت زیاد

بکوئی زایمان و اخلاص ازنهان
هجرت از مهر پیمبر کرده اند

میدهد حق بر شما زان بهتری
اهل هجرت را بانصار کبار

این خیانت با خدا کردند چند
می نکردند ار گروه مؤمنان

یمکن ار گردد بورا مکنت زیاد
در قتال مبغضین و مشرکین

هجرت از مهر پیمبر کرده اند
اهل هجرت را بانصار کبار

می نکردند ار گروه مؤمنان
در قتال مبغضین و مشرکین

برشما فرض است یاریشان بجهد / حز بقومی کاهل میثاقند و عهد / هست مابین شما وایشان عهود / نقض پیمان تا نیاید در شهود
یعنی ار با فرقهٔ آن مؤمنان / که نکرده هجرت ازشهرو مکان / در قتال آیند وآن فرقه بجهد / با شما باشد در پیمان و عهد
بر شما نبود روا امدادشان / گرچه باید ره بنیکی دادشان / حق بود بینا بر آنچه میکنید / از وفا و نقض بر عهد سدید
همچنین از کافرانند اولیا / بعض بر بعض دگر در هر کجا / گرکه نکنند آنچه گفتم درو داد / درزمین حادث شود فتنه و فساد
یعنی ار نبود با هم پشت و یار / امر ایشان بس شود با استوار / کافران یابند در هر جا ظهور / فتنه دین اکبر باشد درامور
واکسان کاندر حقیقت مؤمنند / بر خدا و بر رسولش موقنند / کرده هجرت از دیار وار وطن / جاهدند اندر ره حق در عدن
واکسانکه جای دارند استوار / اهل هجرت را وهم گشتند یار / آن گروه اند اهل ایمانند وحق / هستشان غفران ورزق اندرورق
در جهان آسایش و رزق کریم / در جنان آمرزش و نور و نعیم / واکسانکه ایمان آوردند از / از پس صلح حدیبیه عیان
همچنین هجرت نمودند از وداد / با شما کردند در میدان جهاد / آن گروهند از شما در هر کجا / هم اولواالارحام یعنی اقربا
بعض ار بعض دگر اولی ترند / در موارث ارچه دورازمحترند / در کتاب الله و قرآن مبین / حق بهر چیزی بود دانا یقین
گشت آخر سورهٔ انفال ما / خواهم اندر توبه توفیق ازخدا

سُورَةُ التَّوْبَةِ مائَةٍ وَ ثُلْثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النّارْ وَ مِنْ شَرِّ الْكُفّارْ وَ مِنْ غَضَبِ الْجَبّارِ الْعِزَّةِ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارْ

بَرٰآءَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى الَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٢ فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ

بزاریست ازخدا ورسولش سوی آنانکه پیمان بسته‌اید از مشرکان / پس سیر کنید در زمین چهار ماه

وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَاَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكٰافِرِينَ ٣ وَاَذٰانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى النّاسِ

وبدانید که شما غیر عاجزکننده خدائید وبدرستیکه خدارسواکننده کافراست / واعلامیست ازخدا ورسولش بمردمان

يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللهَ بَرِيٓءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِنْ

روز حج بزرگتر / بدرستیکه خداورسولش بیزاراست از مشرکان / پس اگر توبه کردید پس آن بهتر است مرشمارا / واگر

تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذٰابٍ اَلِيمٍ ٤ اِلَّا الَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ

اعراض کردید پس بدانید که شما غیر عاجزکننده خدائید وبشارت‌ده آنانرا که کافرشدند بعذابی دردناک / مگر آنانکه پیمان بستند

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظٰاهِرُوا عَلَيْكُمْ اَحَدًا فَاَتِمُّوا اِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلٰى

از مشرکان / پس نقصان نرسانیدند شمارا حیزی و بهم پشت شدند / شما احدیرا پس بتمام گردانید باایشان پیمانشانرا

مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٥ فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

تامدتشان / بدرستیکه خدادوست دارد پرهیزکاران را / پس چون منقضی شود شهرهای حرام / پس بکشید مشرکانرا هرجایابید ایشانرا

وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تٰابُوا وَ اَقٰامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ

وبگیریدشان وحبس کنیدشان وبنشینید برای ایشان بهرراه گذری / پس اگر توبه کردند وبرپای داشتند نمازرا وبدادند زکوةرا

فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

پس خالی سازید راه ایشانرا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

توبه و انفال آمد در خبر / که بود یك سوره در اصل نظر / زان در این سوره نیامد بسمله / تا نباشد در میانشان فاصله
درمدینه یافت این هردو نزول / جزدوآیت کوست مکی برزسول / حق بود بیزار و هم پیغمبرش / از عهود مشرکان تا محشرش
یعنی آن عهدی که مابین شماست / بر خلاف امر و فرمان خداست / مشرکان کردند چون نقض عهود / بر شما هم نقض آن واجب نمود

سورة التوبة

صفحهٔ زین سوره سلطان انام
هر کجا خواهد آئد و روید
جز بایمان بر شما نبود امان
هم بدانید اینکه نزد امتحان
حج اکبر گفت زان کاعلام حق
پس اگر گردید بازازکفروغدر
پس بشارت ده بکفار اثیم
می بکشید آنکسان پشت ومدد
وان کسانه وضمره اند ازمشرکین
بگذرد چون چار مه کامد حرام
بر اسیرشان بگیرید ازمصاف
پس اگرازشرك وکین گردند باز
راهشان را پس بود خالی کنید
از عمامه گشت مردی از گرام
ورنه بکشم یا خود آرادت کنم
ور کسی آزاد هم بخشندهٔ
گفت آزادت نمودم رو بجای
حسن خلقت بر ثبوت شد دلیل
قوم خودرا گفت تا کس زانتقام
چون بپیغمبر رسانیدند این خبر
حاصل آنکه تا وفات مصطفی

جانب مکه فرستاد از مقام
چارمه دارید مهلت تا مزید
چارمه چون یافت اتمام از زمان
حق بود رسوا کنندهٔ کافران
بود در آن روز بر احکام حق
آن شمارا بهتراست ازروی قدر
بر عذاب درد ناك اعنی که بیم
بر کسی در جنگتان ارمال و عد
عهد خودرا کرده حفظ از نقص وکین
مشرکان را گشت باید لا کلام
حبسشان سازید وهم منع ازطواف
مر ورا دارند از ایمان نماز
دست یعنی باید ازایشان کشید
مر اسیر اوکش امامه بود نام
تا کدام از جمله زاضدادت کنم
مهتری را حوکه صاحب دیدهٔ
گفت این حلق است راوصاف خدای
تا دعلت نیست چیزی درسبیل
سوی مکه هیچ نفرستند طعام
سوی او ننوشت سلطان بشر
قتل و فدیه هردورا بود اقتضا
هر دو محکم باشد و ثابت بدین

برد حیدر خواند وقت حج بلند
چارمه مهلت شمارا بیش نیست
می نمایید اینکه گر محکم پنید
این بود اعلامی ازحق وازرسول
بود اعلام انکه حق باشد بری
ورکه بر گردید ازحق پس شما
حز کسانیکه نکردند ایچ کم
پس کنید اتمام ایشانرا عهود
دوست دارد متقین را حق بجهد
هرکجا یابیدشان بکشید هم
بفر قتل و اسرشان درهرگذر
هم دهید آنها زکوة مال خود
حقتعالی چون غفور است ورحیم
گفت پیغمبر باو کاسلام آر
گفت گر بکشی بزرك قوم را
لیك دوراست اینکه اسلام آورم
آنکه بود هیچ معبودی جز او
پس بسوی قوم خودگشت اوروان
چه از یمامه بد طعام مکسان
که مکن منع طعام از آنگروه
تا نگوید کس که این آیت نمود
بود وین مرسوم جز پیغمبران

آگهی از بند پیمان داد چند
بعد ازآن ایام مهلت منقضی است
مر شما عاجز کنندهٔ حق شید
سوی مردم روزحج اکبر وصول
هم رسول ازمشرکان معذری
بیستید آن عاجز آرندهٔ خدا
تا شما در عهد و درمیثاق هم
تا زمانیکه مقرر گشته بود
هست ازتقوی یکی هم پاس عهد
گرچه در حلقد ایشان یا حرم
بر شکیبد و سعید آن ممر
از پی اصلاح جان و حال خود
تائبان را ایمنی بخشد رحیم
یا بجز خود را عمل بیشمار
کشته باشی هم اگر گیری فدا
درقبیلهٔ خویش چون من مهترم
هم رسولی تو روی بیگفتگو
کرد پس منع طعام از مکان
مر بحجآید زین ره مشرکان
داور ایشانرا زقحطی بر رسوه
نسخ آیاتی که اندر صلح بود

وَ اِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰي يَسْمَعَ كَلٰامَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ

واگر یکی از مشرکان پناه آورد تو پس پناه ده او را تا بشنود کلام خدا را پس برسان او را مأمنش این بآنست که ایشان

قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۷ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ اِلَّا الَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ

گروهی اند که نمیدانند چگونه باشد مر مشرکانرا عهدی نزد خدا ونزد رسولش مگر آنانکه عهد بستید

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ فَمَا اسْتَقٰامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۸ كَيْفَ وَ اِنْ

نزد مسجد الحرام پس مادام که استقامت ورزند از برای شما استقامت ورزید برای ایشان بدرستیکه خدا دوست دارد پرهیزکاران را چگونه واگر

يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِاَفْوٰاهِهِمْ وَ تَاْبٰي قُلُوبُهُمْ وَ اَكْثَرُهُمْ

غالب شوند بر شما نگاه نمیدارند در شما سوگندی و نه عهدی را خوشنود میسازند شما را بدهنهاشان و ابادارد دلهاشان وبیشترین ایشانند

فٰاسِقُونَ ۹ اِشْتَرَوْا بِاٰيٰاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ۱۰ لَا

فاسقان عوض گرفتند بآیتهای خدا بهای اندك را پس بازداشتند از راه او بدرستیکه ایشان بد است آنچه را هستند میکنند نگه

يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ۱۱ فَاِنْ تٰابُوا وَاَقٰامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوُا الزَّكٰوةَ

نمیدارند در مؤمنی سوگندی و پیمانی و آنگروه ایشانند از حد در گذرندگان پس اگر توبه کردند و بر پا داشتند نماز را و دادند زکوة را

فَاِخْوٰانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۱۲ وَ اِنْ نَكَثُوا اَيْمٰانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

پس برادران شمایند در دین و تفصیل میدهیم آیتها را از برای گروهی که میدانند واگر شکستند سوگندهاشان را از بعد پیمانشان

وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ١٢ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً

وطعن زدند در دینتان پس کارزار کنید با پیشوایان کفر بدرستیکه ایشان نیست سوگندهاشان باشد که آنها باز ایستند آیا کارزار نمیکنید با جمعی

نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ

که شکستند پیمانشانرا وقصد کردند به بیرون کردن رسول وآنها پیش گرفتند شمارا اول بار یا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است که بترسید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ

از او اگر هستید گروندگان کارزار کنید با ایشان که عذاب میکند ایشانرا خدا بدستهای شما ورسوا میکند ایشانرا او یاری میدهد شمارا بر ایشان وشفا میدهد

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ١٥ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

سینهای جمعی گروندگان ومیبرد خشم دلهاشانرا وتوبه میپذیرد خدا از آنکه میخواهد وخدا دانای درستکار است

١٦ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ

آیا پنداشتید که وا گذاشته شوید وهنوز ندانسته خدا آنانرا که جهاد کردند از شما ونگرفتند از غیر خدا

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٧

ورسولش وغیر مؤمنان دوست همرازی وخدا آگاه است بآنچه میکنید

ور یکی از مشرکین آرد پناه
تا تفکر در کلام الله کند
این امان از بهر آن باشد مگر
یعنی ایشان چونکه در پیمان خود
غیر دو قومی که پیمان بسته اند
تا که ورزند استقامت در عهود
کیف محذوفست اینجا فعل آن
کی کنند اعنی مراعات شما
تا نمایند از دهان خوشودتان
سر نمودند آیت الله را بدل
اینست کاری بد که ایشان میکنند
وین گمان نگذشتگانند از حدود
ور نحق گردند باد از سیئات
میکنیم آیات خود را مایان
طعنه در دینتان زنند از بجرد
راه مردم را زنند از هر نسق
پس کشید آن طاعنانرا در مصاف
خود شما بکنید آیا کارزار
قصد هم کردند اخراج رسول
وان جماعت بر معادات و قتال
پس خدا باشد احق در نزد دید
هم برسوائی کند مقهورشان
تا برد اندوه و غیظ او از قلوب
این بود اخبار از توبهٔ عدو
بازگرداند بخویش آنرا که خواست
ام حسبتم یا رجال ان تترکوا

بر تو بعد از انقضای چار ماه
بعد از آن گر سرزنشان وازند
گر حقیقت نیست ایشانرا خبر
غدر کردند از فساد جان خود
با شما هم عهد خود بشکسته اند
سویشان باشید بر عهدیکه بود
چون بعهد آیند یعنی مشرکان
حق سوگند و قرابت را بجا
قلبشان سر پیچد از مقصودتان
بر بهای اندك از آرو امل
با پیمبر نقض پیمان میکنند
مشرکانند این جماعت یا یهود
بر نماز آرند روی و بر زکوة
بهر قومی که مفهمد از شان
پس ائمه کفر را کشتن سزد
پس رئیسانند بر کشتن احق
ایستند از طعنه شاید وز خلاف
تا گروه ناکثین از اختیار
ابتدا هم اول از نقض و نکول
ابدا کردند از کفر و ضلال
که شما ترسید از او گر مؤمنید
بر شما نصرت دهد فاش و عیان
که بد ارکفار در ربح وکروب
که بسوی حق کنند از شرك رو
توبه زان گوئیم توفیق خداست
این گمان کردید آیا از غلو

ده تاو ربهار و هم سار ایمنش
پس رسانش دروطن وانگه قتال
چون تواند مشرکانرا بود عهد
پس نباشد عهد و پیمانی دگر
در حدیبیه که نزد مکه است
منقبی را دوست دارد حق فزون
بر شما نامد وانگاه از طفر
از قسم واز عهدتان نامشد دور
زانکه اکثر زان جماعت فاسقند
پس شدند از میل نفس وشهوتش
نیست تا در مؤمنی دارند گاه
نقض عهد ارهردو چو شد آشکار
پس در اسلامند ایشان با شما
مشرکان ور بشکنند اندر شهود
از ائمهٔ کفر قصد آمد رئیس
نیستشان در عهد وسوگند اعتبار
حکم این آیت مگردارد عموم
آنگروه اعنی که پیمانهای خویش
زانکه پیغمبر در اول در کتاب
خود شما نامید آیا ترسناك
خود کشید آن مشرکانرا باشتاب
هم صدور مؤمنان یابد شفا
باز گردد حق بفضل وجود خود
بازگشتنی چون نوی او گشت باز
اوست دانا برهرانچه بودنیست
باز بگذارند بر وجه یقین

بشنود تا قول حق براحسنش
کن نوی تادور باشد راحتیال
نزد حق یا نزد پیغمبر زجهد
زان جماعت نزد خلاق بشر
خود بایشان داده اید از عهددست
که بپیمانند ثابت ز آزمون
نیست او لا یرقبوا فیکم گذر
بر زبان گویند قولی نی حضور
کی بپاس عهد و پیمان لایقند
معرض از راه خدا و طاعتش
حق سوگند و قرابت را نگاه
پس مخاطب هردو اند از کردگار
بر برادر در عنایات خدا
تا گمان سوگند خود بعد از عهود
که باضلالند و اغوی چون بلیس
طعن دردین نقض عهداست آشکار
اندر اعصار از زننگندار زروم
برشکستند از فساد رأی خویش
کرد دعوت هم بنرمی درخطاب
از قتال مشرکان واهل هلاك
تا کند بر دستتان حقشان عذاب
که بسی دیدند از ایشان جفا
توبه چون آرند از اعمال بد
هست ادبار از تونی زان دلنواز
هم کند حکم آنچه رانفرمودنیست
راحت و ایمن شمارا این چنین

وانگهی که حق بدانسته هنور
از شما تا کیست شیروکیست یوز
علم اینجا هست بر معنای دید
از شما یعنی ندیده حق پدید

تا که آید لی توقف در جهاد
از شما از روی میل و انقیاد
بیشتر از حرب کی آید بحس
هر شجاعتها زجبن و در زمس

هر دو اندر علم حق معلوم بود
لیك معلوم اوست کآید درشهود
یعنی آنچه بود درعلمش نهان
باید آن معلوم آید در عیان

کرده نفی علم علام الغیوب
نفی معلومست زان قصد ازوجوب
حاصل آنکه نیست معلوم ازعیان
تا که آید در جهاد ازمردمان

دوستی هم مینگریدد از نهان
حر خدا و حزرسول و مؤمنان
باید اعنی تا که گردد درجهاد
هر پدید ایمان هرکس زاعتقاد

امتحان این در جهاد اصغراست
تاچه باشد درجهادی کآکبراست
اندر آنجا ترك هستی گفته اند
رخش و رستم هردو برجا خفته اند

منع نفس است آن زلذات وهوا
گر تو مرد این چیز رزمی یا
آن جهاد ارچند سخت ومشکل است
لیك آن کارتن اینکار دل است

دست خشم وشهوت اربستی چنان
که نگردد باز وقت امتحان
حصم کشه دان که درمیدان تست
دیو و آدم بندهٔ فرمان تست

عارفی بنشست وقتی در چله
پس شنید آواز چاوشان بعزم
تا بندد راه نفس از مشغله

حکایت آن مجاهدیکه در چله نشسته بود

نفس گفتش خیزو رو باغادیان
که بغزوه میشدند ارباب رزم
چون دراین بغوله مانی خسته‌جان
گوش کن آواز این مردان مرد

کی شود مردی بعالم سرفراز
زن به از مردیکه کم جوید نبرد
تا کی گردد در سردی یکه تاز
ای حسینم از کمان آور بیاد

گفت نفسش تو ره بر یکئی
امتحان مؤمن است ازحق جهاد
درد بارد شمع در باریکئی
یارب این ره را بمن هموار کن

گشت ملهم کاین عدو از راه خاص
آگهم از مکر این غدار کن
خویشرا زین کشمکش خواهد خلاص
در ریاضت بودن اردرگلشنی است

تاچه حای آنکه دراین چاه تنگ
هر نفس جان کندنی دیگر دلی است
هردمش کوبنده گردد سر بسنگ
نه کسی را باشد از حالش خبر

برسر اورا راز بود شوق نبرد
تاکه آرد رنج ومرگش درنظر
تا که خود را وانماید شیرومرد
کشته گوید گر شدم دررزمگاه

هم بماند نام نیکم تا ابد
وارهم از صورت این کیه‌خواه
چون حرارت کوست باقی درکمد
ور تمام زنده باشم معتبر

کمترین آنگه شوم آزاد من
در بلادم در شجاعت مشتهر
یك دورور از زخم این حلادمن
گفت گهی راست اکنی این مراد

در ریاضت نفس را انگداختن
در نیابد هرگبرت در اعتقاد
صعبتر باشد زمردان تاختن
هردوالحان واهوانگدشن است

بازگردم سوی نخجیر این بس است
هرگدشت اورستم وروئین تست
مرد رزم آن نیست کاندر محبس است
حق نکردار شما باشد خبیر

هم بر آنچه هست مخفی درضمیر

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ ۚ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ

نباشد مرمشرکانرا که عمارت کنند مسجدهای خدارا گواهی دهندگان برخودهاشان بکفر آنها باچیزشد

أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٨﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

کردارشان ودر آتش ایشانند جاودانان جز این نیست که عمارت میکند مسجدهای خدارا کسیکه گروید بخدا وروز بازپسین و

أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

برپاداشت نمازرا وداد زکوة را ونترسید مگر ازخدا پس شاید آنها که باشند از راه یافتگان

﴿١٩﴾ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ

آیا گردانیدید آب دادن وعمارت مسجد الحرامرا چون کسیکه گروید بخدا وروز بازپسین وجهاد کرد

فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٠﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا

در راه خدا یکسان نباشند نزد خدا وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا آنانکه گرویدند وهجرت کردند

وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢١﴾

وجهاد کردند در راه خدا بمالهاشان وجانهاشان بزرگتر مرتبه نزد خدا وآنگروه ایشانند کامیابان

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ﴿٢٢﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ إِنَّ

مژده میدهد ایشانرا پروردگارشان برحمتی ازاو وخشنودی وبهشتهائی ازبرای آنهاکه درآنهاست نعمتی جاودانان درآن همیشه بدرستیکه

اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ

خدا نزداوست مزدی بزرك ای آنکسانیکه گرویدید نگیرید پدرانتانرا وبرادرانتانرا دوستان اگر

اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَي الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٤ قُلْ إِنْ كَانَ

گزیدند کفررا بر ایمان وکسیکه دوست‌گردشان ازشما پس‌آنهاایشانند ستمکاران بگو اگر باشند

آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ

پدرانتان وپسرانتان وبرادرانتان وخفتهاتان وخویشانتان ومالهائیکه اندوخته‌اید آنهارا وبازرگانی که میترسید

كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّي

ازکاسدشدنش ومسکنهائیکه خشنودیداز آنهادوست‌تراست‌شما از خدا ورسولش وجهادکردن در راهش پس‌انتظاربریدتا

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٢٥ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ

بیاورد خدا فرمانش‌راوخدا هدایت‌نمیکندگروه نافرمانان‌را بتحقیق‌یاری‌کردشماراخدا در جاهای بسیار وروز

حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ

حنین هنگامیکه بشگفت‌آوردشمارابسیاری‌شما پس‌کفایت‌نکردازشما چیزی وتنگ‌شد برشما زمین باوفراحتش

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ٢٦ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَي رَسُولِهِ وَعَلَي الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ

پس برگشتید پشت‌کردگان پس‌فروفرستادخدا آرامش‌را برپیغمبرش وبرگرویدگان وفروفرستاد لشکرهائیکه

تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ٢٧

نمیدیدشان وعذاب کردآنانرا که کافرشدندوآنست پاداش کافران

ب برسمارا نباشد هر کجا
هیچ معمر مساجد بر سرا
تا دهند ایشان گواهی مو بمو

شد اسیرآنکه که عباس ارمنش
مؤمنان کردند اورا سر برش
بود بر قطع رحم وبرخشان

گفت گویند ار بد ما بس زیاد
ور محاسن همچنان دارید یاد
جست گفتند آنمحاسن گفت ما

کعبه را دارید بعظیم ارصواب
زائران کعبه را بدهم آب
آمد این آیت که معمر حرم

این گروه اعمالشان باشد بباد
همشان در نار دوزخ جاگاه
معمر مساجد در بنا

واسکه او بریوم آخرمؤمن‌است
برصلوه و بر زکوة اوموقن‌است
داشته باشد بنا دائم صفوة

هیچ نترسیده باشد او بقین
حرکه ازحق در مقام شرع و دین
این عمارت را نشاید ما حصل

شاید ایشان بس‌بوند اندمهدین
که عمارت میکند آثار دین
می نگردانند آیا از عوج

یا عمارت کردن بیت الحرام
همچو آن کایمان بحق‌دارد‌تمام
بر خدا و روز آخر مؤمن‌است

بستند ایشان برابر بردحق
باشد آنکو گوید این باطل‌ورق
طالمارا راه ننماید خدای

طلحه و عباس کردند افتخار
گر علی ما افتدیم اندر نار
بر سقایهٔ حاج و تعمیر حرم

او مجاهد باشد اندر راه دین
بوده دائم در قتال مشرکین
هیچ برسیده ست از کودکی

حای احمد خفت وجان تسلیم‌کرد
هستی خود بر خدا تقدیم کرد
جان وسر درراه عرمش‌خاک‌بود

طلم باشد گر مساوی دانیش
خود تو تا هر عالی و هردانیش
آنکسان کایمان بحق‌آورده‌اند

هم جهاد اندر رضای ذوالجلال
در ره او کرده اند ارجان ومال
اعظمند از روی جاه و مرتبت

مژده بدهد رشان بر رحمتش
هم برضوان و نعم و جنتش
اندر آن رضوان وجنات‌و نعیم

حق بنزد اوبود اجری بزرگ
راچه کردند از عملهای سترک
اهل ایمان میگیرید از ولا

کفر گر دارند ز ایمان دوسر
بر گزیدند آن خدمرا بر گهر
از شما دارندشان ورهیچ‌دوست

دوستی را داشکه در غیر محل
وضع کردستند از رأی اضل
یعنی اندرمنع هجرت وامردین

لبك اندر امر دنیا جایز است
خلطه با ایشان بهروجهی که‌هست
گو اگر آباء و ابنا شما

مالها کز کسب کردید آن دیاد
ور تجارت داں بترسد از کساد
خانه هائیکه پسندید از قبول

وز جهاد اندر سبیل استوار
پس شما را برد باید انتظار
تا برارد حقتعالی امر خود

ر هوس خود شریك تو بود
هم ز ترسیدن نوع بتان
دوستتر دارید ازحق وازرسول
هسمان بعمر بیت الله بجا
کان عقوبتهاست بر هر بیخرد
می نشاید در شریعة صنم
حرکه در من آمن بالله روا
حرکه باشد کس بعلم ودین مثل
داده باشد هم رمان خود رکوة
آب دادن حاجیانرا وقت حج
حرکه باشد نیست بعلم وبدین
هر جهادش در ره حق بین‌است
عدل و انصاف است اصل‌اهتدی
طالمارا راه ننماید خدای
آمد آیت کاین بسی باشد ستم
بر سقایهٔ حاج و تعمیر حرم
بود دور از کافری و مشرکی
هیچ نرسیده ست از کودکی
از هران عصیان وعیبی پاك بود
جان وسر درراه عرمش‌خاك‌بود
واز دیار خویش هجرت‌کرده‌اند
آنکسان کایمان بحق‌آورده‌اند
برد حق‌هم رستگار ازهرجهت
اعظمند از روی جاه و مرتبت
حاودان باشند و پیوسته مقیم
اندر آن رضوان وجنات‌و نعیم
هر پدر و اخوانانرا اولیا
اهل ایمان میگیرید از ولا
طالم واسمکراندردین‌خوداوست
از شما دارندشان ورهیچ‌دوست
تابع ایشان نگردید این چنین
یعنی اندرمنع هجرت وامردین
تا که اخوان یا زنان و اقربا
گو اگر آباء و ابنا شما
دوستتر دارید ازحق وازرسول
خانه هائیکه پسندید از قبول
کان عقوبتهاست بر هر بیخرد
تا برارد حقتعالی امر خود

حق بفاسق راه ننماید عیان
وان مواطن آنچه در تعداد بود
همچنین اندر حنین از حنگها
دو قبیله از هوا زن واز ثقیف
سوی ایشان شد نبی درکارزار
زانکه خود را بیشتر دیدند هم
هرکسی مشغول شد بر اخذ مال
میگریزید ازچه راه اینگونه سهل
چند تن ماندند باقی در سنز
بار گشتند اهل ایمان کمه حو
بد شکست اول ازعجب وغرور
رفع چیزی از شما کثرت نکرد
پشت پس کردید یکجا دان مهم
هست مروی دان شه کامل سرشت
دائما تا هر نبی و هرولی است
تا که با او باشد ارواح سروش
کافرانرا اینچنین کرد اوعذاب
هم زگاوو اشتران ودر گوسفند
زان غنیمتها که آوردند پیش
حمله ما کردیم و گردیدند حمد
چونشنید این مصطفی اندر زمان
بدحشمارهٔ دوزخ اندون جایشان
حمله گفتند آنچه گفتی بودراست
که بورا راندند از شهر و بلد
داشتندت قوم تکذیب و دروغ
حمله بوسیدند اورا دست و پای
دل گمان کردند گرمقدری است

از حدود اعنی که بیرون رفتگان حق شمارا از کبیر وازصغیر

در بیان غزوه حنین

قصد کردند ازوضیع وار شریف
با سپاهی بیشمر از ده هزار
دشمنانرا در مصاف حوش کم
فارغ از اندیشهٔ حصم و مال
وا بدشمن مینهید اولاد و اهل
ماقی گشتند یك دل در گریز
با گروه مشرکان اربشت و رو
آن نماید بنده را دور ازحضور
حرکه افزون درشما وحشت نکرد
هم شدند از حبك اعدا منهزم
که سکینه هست نادی از بهشت
وان نشان رحمت ارب العمی است
حشها پیشش خضوضع و نقوش
کشته شد رایشان گروهی بیحساب
بیش از پنجه هزار آمد بند
شد مهاجر قسمتش و انصار بیش
ت برسان از غنیمت بهره مند
جمع کرد انصار را در یك مکان
من نرهانده ازان مأوایشان
در دو عالم منت بر جان ماست
ما تو را دادیم جا در ملك خود
ما تو را تصدیق کردیم از فروع
ای بورا جانهای ما یکجا فدای
کامده کمتر عاشقان بدست
زان دوقوم از بعد هنکامهٔ حنین

بعد فتح مکه تا با مسلمین
جار الف اما بدند اهل خلاف
ابتدا دادند اعدا را شکست
از تعصب مشرکان با یکدگر
حمله ور بر مسلمین گشتند بار
کرد پس عباس ایشان را صدا
حمله را کردند مقهور و اسیر
حق برایشان خورده زین عدت گروه
ارض وادی بر شما گردید تنك
پس فرستاد آن خدای عالمین
بوی او خوش بوی حضرت است
حون بقلب اهل دل گیرد مقام
هست آن پنهان ز چشم عاقله
شش هزار اسلامیانرا شد اسیر
این حنین باشد جزای کافران
پس شدند انصار زان قسمت ملول
یافت امن او ربیع ما رواح
گفت ای انصار آیا بر شما
خفتگی بودند بیقدر و قلیل
گفت گر خواهند بنوایید گفت
همچنین بودی ملول و برنشان
حون کلام اینجا رسید انصاررا
لی ادب گر گفته حرفی بی‌نوا
پس مسیح از ما توای بحر کرم
خود باسلام آمدند ازعرض عنی

کرد یاری در مقامات کثیر
در حروب مصطفی هشاد بود
داد نصرت بر شما زآهنگها
در نبرد آیند ایشان از کمین
مؤمنان بودند ایمن در مصاف
بس چو آمدشان غنیمتها بدست
متفق گشتند و گفتند ای حشر
منهزم گردند اشان را بسار
کرحه ای یاران گریزید ازغزا
هرکسی گردید نوعی دستگیر
کامدندار کثرت خود درشگفت
تا فراخی حون درآن گردید جمك
من سکینه بر رسول و مؤمنین
همجوروی آمد اورا صورتست
رو حنود نفس یابد انهزام
زان بدیدند آن حنود بارله
راسکروه ازمردو زن دریاوبیر
که کنند استره تا بیعمران
کافرانرا داد بیش ازمارسول
ایزمایش نیست بر ما احتراج
از ضلالت من نگشتم رهنما
هم رمن گشتند افزون هم خلل
در حوانم آنچه تاصدقست حفت
ایتمت کردیم ما از بیم و باك
ازبیان نگزیر ستاند از هر کنار
بوده بر حرص وطمع برمالها
عفو ان گیرد حرمی در قلم

ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰي مَنْ يَشٰآءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲۸ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّمَا

پس توبه میپذیرد خدا پس ازآن بر هرکه میخواهدوخدا آمرزنده مهربانست ای آنکسانیکه گرویدیدجزاین نیست

الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرٰامَ بَعْدَ عٰامِهِمْ هٰذٰا وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ

مشرکان پلیدند پس نباید که نزدیك شوند بمسجد الحرام پس از سالشان ایسال واگر بترسیداز درویشی پس زودباشد بنیازکند

اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شٰآءَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۲۹ قٰاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

شمارا خدا از فضلش اگر خواهد بدرستیکه خدا دانای حکیم است کارزار کنید با آنانکه نمیگروند بخدا ونه بروز بازپسین

وَلَا يُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ حَتّٰى يُعْطُوا

وحرام نمیکنند آنچه را حرام گردانیدخدا ورسولش وقبول نمیکنند دین حق را از آنانیکه داده شدند کتاب را تا آنکه بدهند

الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صٰاغِرُونَ ۳۰ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ نِ ابْنُ اللّٰهِ وَ قٰالَتِ النَّصٰارَى الْمَسِيحُ

جزیه را از دستی وایشان باشند خواران وگفتند یهود که عزیر پسر خداست وگفتند ترسایان مسیح

ابْنُ اللهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ يُضٰاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قٰاتَلَهُمُ اللهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ ٣١

پسر خداست این گفتار شاست بدهنهاشان مانند میشوند گفتار آنانرا که کافر شدند ازپیش کشت ایشانرا خدا چگونه برگردانیده میشوند

اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَرُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمٰا أُمِرُوا اِلّٰا لِيَعْبُدُوا

گرفتند دانایانشانرا وزاهدانشانرا صاحبها از جز خدا ومسیح پسر مریم وفرموده نشدند مگر آنکه پرستش

اِلٰهًا وٰاحِدًا لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ٣٢ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ

کسیرا الهی یگانه را بیست خدائی مگر او منزه است ازآنچه شرک میآورند میخواهند که فرو نشانند نور خدارا بدهنهاشان

وَيَأْبَى اللهُ اِلّٰا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ ٣٣ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ

وانمیدارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خودرا واگرچه کراهت دارند کافران اوست که فرستاد رسولش را به آیت ودین

الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ٣٤ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ كَثِيرًا مِنَ

حق تا غالب گرداند آنرا بر دین همه اش واگرچه کراهت دارند مشرکان آورندگان ای آنکسانیکه گرویدید درستیکه بسیاری از

الْأَحْبٰارِ وَالرُّهْبٰانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ

دانایان وراهدان هرآینه میخورند مالهای مردمانرا بناحق وبازمیدارند از راه خدا وآنانکه نهفته میدهند

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلٰا يُنْفِقُونَهٰا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ ٣٥ يَوْمَ يُحْمٰى عَلَيْهٰا فِي نٰارِ

طلا ونقره را واتفاق نمیکنند آنهارا در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک روزیکه افروخته شود برآنها در آتش

جَهَنَّمَ فَتُكْوٰى بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ

دوزخ پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهاشان وپهلوهاشان وپشتهاشان این است آنچه نهادید نهفته برای خودهاتان پس بچشید آنچه را بودید نهفته

تَكْنِزُونَ ٣٦ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنٰا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتٰابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ

مینهادید بدرستیکه شمار ماهها نزد خدا دوازده است در کتاب خدا روزیکه آفرید آسمانها

وَالْأَرْضَ مِنْهٰا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلٰا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقٰاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ

وزمینرا ازآنها چهار حرام اینست دین درست پس ستم مکنید درآنها برخودهاتان وکارزار کنید با مشرکان

كَآفَّةً كَمٰا يُقٰاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ٣٧ اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيٰادَةٌ فِي الْكُفْرِ

همگی همچنانکه کارزار میکنند باشما همگی وبدانید که خدا با پرهیزکاران است جز این نیست پس انداختن ماههای حرام زیادتی است در کفر

يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عٰامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عٰامًا لِيُوٰاطِئُوا عِدَّةَ مٰا حَرَّمَ اللهُ فَيُحِلُّوا مٰا

اضلال کرده میشوند بدان آنانکه کافر شدند حلال میگردانند آنرا سالی وحرام میگردانند آنرا سالی تا موافقت نمایند شمار آنچه حرام گردانید خدا پس حلال میگردانند

حَرَّمَ اللهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ وَاللهُ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ ٣٨

آنچه را حرام کرد خدا آراسته شد مر ایشانرا بدی کردارشان وخدا راه ننماید گروه کافرانرا

آمد این آیت که ببذیرد یقین — حق زهر کس خواست توبه بعد ازین — یعنی آن ایمان نخواهد شد قبول — که زصدق دل نباشد بر رسول

همچنانکه فرقهٔ ران مردمان — باز گشتند از حق اندر بهروان — حق بود ران تائبان توبه پذیر — که نماند هیچشان شك در ضمیر

پس بر ایشان حق نفرماید بگمان — هست آمرزنده‌گار و مهربان — ای گروه مؤمنان دانید پس — مشرکان باشند در معنی نجس

پس نگردند هیچ نزدیك آنكسان
سوی مسجد یا حرم فاش و نهان
بعد از این سالی كه خواند این سوره را
بهر ایشان مرتهی اندر ملا

ور رمنع مشركان ترسید زان
كه كشید از رنج درویشی زیان
بسته گر در راه كسب و اتجار
پس شما افتید اندر اضطرار

زود باشد كه رفضل خود خدا
خواهد ارسازد توانگر حمله را
حقتعالی خود علیم است و حكیم
بر مآل و حال حلقش از قدیم

چون دری سدد بروی بندهٔ
كس جز اوهم نیست نكشایندهٔ
بار دیگر بر گشاید سوی او
كان صلاح اوست هم نیكوی او

مؤمنان نكشید آنرا كه هیچ
بر خداشان نیست ایمان در سیج
هم به ایمانشان بروز آخر است
قتل كافر واجب است این ظاهر است

هم نبندارید چیزی را حرام
كه خدا كرده حرام آن بر انام
دین حقرا می ببندرد از عناد
زانكسان كه داده گشتند از كتاب

در بیان حكم جزیه

ایست نسبت بر نصاری و یهود
كه بعذیرا گذشتند از حدود
بعد از آنكس حودبر حاحی
از یهودان آنكه عقلش كوته است

بل دهند از دست حود در حاحی
گفته الله اینكه عزیر ابن الله است
این سخن نبود بجز از غفلتی
عاقلان هستند در هر امتی

در تشابه قولشان باشد جنان
كه رقبل از این كلام كافران
نكشد ایشانرا خدا برما كند
كه بحق كردند آن را منتسب

بر گرفتند آن دو فرقه بی سند
راهبان واحبار را ارباب حود
همچنین خواهند از جهل و عما
بر مسیح ابن مریم را حدا

واینكه ایشانرا بود امری بر این
نا پرستند ایچ حر حقرا بدین
پاك باشد ذاتش از اضداد و یار
واچه مگیرند با وی از عثار

با دعاهاشان كه نكذیب كرام
میكنند از حاهلی در هر مقام
نور یا باشد بمصر یا كنتاب
یا بهر دوری ولی مستطاب

كارهند از چند كفار از عتاب
همچو حفاش از شعاع آفتاب
هم بدین حق كه طاهر سازد او
بر همه ادیانش اندر حستجو

ای گروهی كاهل ایمانید و داد
باشد از احبار و رهبانان نهاد
تا شناسی دیو الرق دلق را
نار دارید از ره حق حلق را

درره حق زان كه وزانعام هیچ
هم بدارید از مآل پیچ پیچ
گنجها را بر فرورد شعله نار
یوم یحمی یعنی آنروزیكه نار

بر حبین و پشت و پهلوسر بسر
داغ كرده پس شود ارسیم و زر
كه دحیره كرده اید از رنجها
پس حشد انك ومال گنجها

هم بود كاو آورد رنج و تعب
هست مالی كان فراید بر شرف
رود حلق این سموات و رمین
یعنی اندر لوح محفوظ مبین

مشركانرا كافه در هر دیار
هم كنیدای اهل ایمان كارزار
حق بود با اهل تقوی بالتقیں
هم بدارید ای گروه مؤمنین

برمه دیگر كه هست آن حرء عام
بر مكنید حرمت ماه حرام
نا موافق شده را سازید و تمام
سال دیگر میكنند آنرا حرام

راه نمایید حدا بر كافران
بهر ایشان مرتهی اندر ملا

پس نایشان كرد مباید قتال
پس شما افتید اندر اضطرار

حریه بود بر نساء و بر صغیر
بر مآل و حال حلقش از قدیم

همچنین گفتند اتباع مسیح
كوپسر باشد حدا را بس صریح

قولشان اینست كز افواه حود
بیخرد گویند بر دلخواه حود

متابعت گردند یعنی بر وحود
آنچه را برشأن اولایق نبود

حق باطل می نگارند حون
حیست تا باداش آن یوفكون

دون حق فرمانشان ننمود رود
یعنی اندر آنچه حكم حق نبود

یعنی ابن الله حوانندش دوام
از ره تالث ثلاثه آن عوام

آن حدانكه حز او موحودنیست
واحد است و غیر اومعبودنیست

نور حقرا تا كنند ایشان حموش
نور حقرا نا كنند ایشان خموش

كه ازان گردد شناسا وجه ذات
كه ازان گردد شناسا وجه ذات

یابی الاّ اَنْ یُتِمَّ نورَهُ
یابی الاّ اَنْ یُتِمَّ نورَهُ

با چنین قرآن رسولی بر عباد
با چنین قرآن رسولی بر عباد

كره ایشان ناورد دردین زیان
كره ایشان ناورد دردین زیان

یابرشوت وین بود راجحاف دور
یابرشوت وین بود راجحاف دور

گنج سیم و زر نهند اندر نهان
گنج سیم و زر نهند اندر نهان

بر عذابی دردناك و بر لهب
بر عذابی دردناك و بر لهب

گنجها آتش شود بر صاحبش
گنجها آتش شود بر صاحبش

روی هم ننهاده بودید ارخرد
روی هم ننهاده بودید ارخرد

وقتها باشد میان اهل و طین
وقتها باشد میان اهل و طین

رد حق باشد ده ودو دركتاب
رد حق باشد ده ودو دركتاب

ایست دین قیم اندروی كلام
ایست دین قیم اندروی كلام

تا شما از كافه درماه و سال
تا شما از كافه درماه و سال

بر عبو و كفر تا آید سیء
بر عبو و كفر تا آید سیء

كه حرامی را كنند ارحود حلال
كه حرامی را كنند ارحود حلال

گشته اندر وهمشان آراسته
گشته اندر وهمشان آراسته

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ

ای آنكسانیكه گرویدید حیست مر شمارا چون گفته شود مر شمارا كه بیرون روید در راه حدا سنگین میشوید برمین آیا راضی شدید

بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٩ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ

بزندگانی دنیا از آخرت پس نیست مایه تعیش زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی اگر بیرون نمیروید عذاب میکند

عَذَابًا اَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٠ اِلَّا تَنْصُرُوهُ

شمارا عذابی دردناك و بدل شما میکیرد گروهی غیر شمارا وضرر نمیرسانید او را چیزی وخدا بر همه چیز تواناست اگر یاری نکنید او را

فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ

پس بحقیقت یاری کرد ش خدا او قتیکه بیرون ر دندش آنانکه کافر شدند بود دویم دو وقتیکه آن دو در غار بودند هنگامیکه میکفت مر همراهش را

لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ اَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ

که اندوه مخور بدرستیکه خدا با ماست پس فرو مر ستاد خدا آرامش را بر او تقویت کرد ش بلشکرهائیکه ندیدآنهارا وگردانید کلمه آنانرا که

كَفَرُوا السُّفْلٰى وَكَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤١ اِنْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا

کافر شدند پائین وکلمه خدا آنست بالا وخدا غالب درست کردار است بیرون روید سبك وگران وجهاد کنید

بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٤٢ لَوْ كَانَ عَرَضًا

بمالهاتان وجانهاتان در راه خدا آن بهتر است شمارا اگر باشید بدانید اگر بودی متاعی

قَرِيبًا سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا

قریب الوصول وسفری آسان هر آینه پیروی کرده بودند ترا ولیکن دور شد بر ایشان مسافت و بزودی سوکند خواهند خورد بخدا که اگر توانسته بودیم هر آینه

مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ٤٣ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى

بیرون آمده بودیم با شما هلاك میکردانیدند نفسهای خود را و خدا میداند که ایشان هر آینه دروغکویان عمو کرد خدا ا ترا چرا دستوری دادی ایشانرا تا آنکه

يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ٤٤ لَا يَسْتَاْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ اَنْ

ظاهر میشد مر ترا آنانکه راست کفتند و میدانستی دروغکویانرا دستوری نمیخواهند از تو آنانکه میکروند بخدا وروز بازپسین

اَنْ يُجَاهِدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ٤٥ اِنَّمَا يَسْتَاْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

که جهاد کنند بمالهاشان وجانهاشان وخدا داناست بپرهیزکاران جز این نیست دستوری نمیخواهند از تو مکر آنانکه نمیکروند

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ٤٦

بخدا وروز بازپسین وشك کرد دلهاشان پس ایشان در شکشان سرددمیباشند

در بیان غزوه تبوك

مر شما را ای کروه مؤمنین
زآخرت راضی شدید آیا شما
کرکه نی بیرون روید اندرقبول
هم بدل سازد شمارا درطهور
خود بهر چیزیست قادردروجود
چونکه بنمودند کفارش بروں
رفت و نوکرش بصحت یاربود
خفت آنشب مرتضی دربسترش

چیست چون کویند چاوشان دین
بر حیوة دنیوی از ناروا
سوی حربی که بود امر الرسول
حز شما بر قومی از نزدیك و دور
که هم ادوی دارد او بودنمود

رفتن پیغمبر ص بغار ثور

رفت با یار او بغار از کشورش

کز مکان در راه حق بیرون روید
پس نباشد این حیوة دنیوی
بر شما باشد عذابی دردناك
هم بتواید چیزی تازیان
نصرت ار ندهید بر پیغمبرش

صبح رفتند از پی او مشرکان

از کرانی بر زمین مایل شوید
غیر اندك نزد دار اخروی
حق شمارا سازد از وجهی هلاك
خود رسانیدش بتعطیل زمان
داد حق نصرت هم اوشد یاورش
قصد قتلش هم نمودند از کمون
ثانی اثنین اذهما فی الغار بود
تا بغار ثور از راه و نشان

گم شد آنجا پی نبردند ایچ‌راه
صاحبش را گفت اومحزون‌مباش
کرد تأییدش بلشکر های غیب
باز گردانیدند اعدا را تمام
داد رفعت دعوت اسلام را
ذکر قصهٔ غار خلاق الانام
نیست منصور خدا محتاج کس
گر غنی باشد یعنی یا فقیر
هم کسد ارمال و نفس‌خود جهاد
امر بررفتن چوشد سوی تبوک
فرقهٔ بودند کاره زان سفر
آمد این آیت که گر بود این‌سفر
لیك چون طی مسافت شد بعید
با شما می آمدیم اندر جهاد
داد آن دانندهٔ غیب و شهود
خواستند اذن توقف از رسول
آمد آیت کزچه داری ازنشان
درپیمبر نی که این تقصیر بود
تا که گوید راست درآن اعتذار
پس بدی اولی که اندر ابتدا
از تو دستوری بخویند ازوداد
نیست یعنی در اجازت احتیاج
کرد چون عزم تبوک آن یکتام
زانکه افتد صلح‌و برخیزد خلاف
زانکه باشدآن‌دورویان درکمین
چندروزی‌چون براین‌آهنگ‌گشت
چون بپیوندید گفتش‌کرچه رو
که علی را با زنان وکودکان
گفت بعد ازمن بعیر از بوتراب
باز گرد ای شیرحق برجای‌خود
حاصل آنکه صبر دارد مردکار
بر خلاف این منافق سیرتان

که تماهی رفته زانجا یا بماه
زانکه حق با ما بود پنهان‌وفاش
تا بود محفوظ در مأوای غیب
مطمئن ماند تا در آن مقام
بر رسول اتمام کرد اکرام را
بهر این فرمود اندر این مقام
نصرت‌حق‌چون‌رسد ازپیش‌وپس
یا سواره یا پیاده با گریز
دررهٔ حق وایست به ازعلم‌وداد
فرقهٔ گشتند ساعی در سلوك
لیك زامر حق بپیچیدند سر
سهل و ردیف این‌کسانرا دربصر
بهرایشان صعب و شاق‌آمد بدید
باشد این گمارشان کذب‌وفساد
کادشد ایشان بسوگند و عهود
زانکه میبودند از زمین ملول
عفو فرماید حدایت بیگمان
ترك اولی بلکه در تدبیر بود
کادنارا هم بداستی شعار
رخصت ایشانرا بدادی بر ملا
مؤمنان متقی بهر جهاد
شیر باشد میل رزم اورا مباح
مرتضی را گفت ماند در مقام
نیست تشویش ار ببرد والمصاف
فتنهٔ را پس صلاح آمد چنین
بیشه برشیر از توقف بیك گشت
آمدی هشتی سرا را بر عدو
هشت اندر خانه آن فخر زمان
نیست دردنیا و دین نایب مناب
منتظر میباش بر هیجای خود
تا دهندش اذن بهر کاردار
کز توخواهند اذن ماندن درمکان
درشك افتاده است ایشانرا قلوب

مضطرب گردید یار نیکخو
حق فرستاد آن سکینهٔ رحمتش
شد خمودٌ لم تروها سوی غار
می نگرداند آنحدیث کافران
غالب و داناست حق درکار ها
که بعمر اندر آنوقتی که بود
پس برون باید روید اندر تبوك
رفت باید سوی‌حرب ازحزم‌وکل
گرکه داند این شمارا بهتراست
وان راانصار و مهاجر ار کنار
فرقهٔ هم از منافق سیرتان
بهر طمع و زر و مال دنیوی
رود باشد که خورند ایشان قسم
از یمین کذب نی نشویش و باك
زانکه دارند استطاعت درخروج
مغتنم داشت سلطان خرد
کز توقف قصدشان باشد فساد
بود اولی گر که میکردی درنگ
چون نبودی واقف ازاحوالشان
تا که روشن میشدت از کردگار
که بود ایمانشان بیمعدرت
چون فراهم گردد اسباب نبرد
گفته بودش‌زانکه جبریل‌این‌سفر
شیر حق را گو بمان اندر مکان
لاجرم فرمود او نایب مناب
در میان نر بست در دم تیغ تیز
گفت باشد در سپاهم شهر و شاه
دیگرانرا دید با خود دائلاف
تو مشو غمگین زطعن دشمنان
وقت رزمت نارسد تا مشرکین
کی تواند کرد هرگز صبر مرد
نیست ایمان آنکسانرا بالیقین
واندر آن ریبند حیران تا ذنوب

سخت چون بودند اندرجستجو
مطمئن تا گشت دل در ساعتش
از پی حفظ رسول الله و یار
بست و بیمقدار اندر امتحان
بر زوال خصم و عون یارها
یار او یکتن حقش یاری نمود
از تقلید ار سبك بهر سلوك
با رسول آشناه و سرجبل‌رسل
درج اندر قطره بحر گوهراست
بوده اند ایشان برغبت واختیار
خواستند اذن توقف در مکان
میمود بدت برفتن پیروی
کاستطاعت گرکه ما را بود هم
نفس خود را افکنند اندرهلاك
لیك مایل‌نیست حالشان برخروج
تا نماند آن دو رویان در بلد
نی که تنها کاهلی اندر جهاد
تاورا روشن شدی‌شهد وشرنگ
تا چه باشد علت اهمالشان
صدق وکذب وافعین در اعتذار
بر خدا و هم بروز آخرت
کی تواند بود ساکن شیر مرد
نیست لازم حیدر فرخنده فر
بهر حفظ شهر و اموال و زنان
آنکه را راورهرهٔ دریا بدآب
بر تبوك او شد روان بهرستیز
لیك طعن دشمن آوردم براه
بوده است ار وی مکدر،حلاف
کی‌رباتبك سلك زده شد کاروان
حق بود آگه زحال متقین
تا دهند او را احازت بر نبرد
بر خدا و برکتاب و یوم دین

وَ لَوْ اَرَادُوا الْخُرُوجَ لَاَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ

واگر ارادهکردهبودندبیرون‌رفتن‌راهرآینهآمادهنمودهبودندمرآنرااسازوبرکیولیکن‌ناخوش‌داشت‌خدااین‌راانگیزانیدشانراپس‌بازداشت‌ایشانراوگفته‌شد

الْقَاعِدِينَ ٤٧ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَ لَاَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ

بنشینید بانشینندگان اگربیرون‌آمده‌بودنددرشما نمی‌افزودندشمارامگرفساد وهرآینه‌شتافته‌بودند میانتان کهبجویندبرای‌شما فتنه

وَ فِيكُمْ سَمّٰعُونَ لَهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ ٤٨ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ

وباشنددرشما سخن‌چینان مرایشانراوخداداناست ستمکاران بحقیقت‌جستند فتنه‌را از پیش وبرگردانیدندبرای‌تو

الْأُمُورَ حَتّٰي جَآءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ كٰرِهُونَ ٤٩ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا

امرهارا تاآمد حق وظاهرشدفرمان خدا وایشان بودندناخوشداران وازایشان کیست که‌میگویددستوری دهمرا

تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰفِرِينَ ٥٠ اِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ

وبفتنه‌میندازمرا آگاه‌باش که‌درفتنه افتادند وبدرستیکه‌دوزخ هرآینه‌احاطه‌کننده‌بکافرانست اگربرسدترا خوبی بدمآیدایشانرا

اِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ ٥١ قُلْ لَنْ

واگربرسدترا مصیبتی میگویند بتحقیق گرفتیم کارمارا از پیش وبرگردند وایشان شادمانان بگوهرگز نمیرسدمارا

يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰنَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥٢ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ

مگرآنچه‌را نوشت خدا برماواوست صاحب‌اختیارماوبرخدا پس‌باید توکل‌کنندگروندگان بگو آیا انتظار میبرید

بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمُ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِينَا

بما مگر یکی ازدو خوبرا که نصرت وشهادتست وما انتظارمیبریم‌شما که‌برساندشما خدا عذابی از نزدش یادستهای ما

فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ٥٣ قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ

پس انتظارکشیدبدرستیکه‌ماباشمامنتظارکشندگانیم بگو انفاق کنید خواه باناخواه که‌پذیرفته‌نخواهدشد ازشما بدرستیکه‌شماهستید

قَوْمًا فٰسِقِينَ ٥٤ وَ مَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقٰاتُهُمْ اِلَّا اَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ وَلَا

گروهی نافرمانبران ومنع‌نکردایشانرا که قبول‌کرده‌شودازایشان نفقهای ایشان مگرآنکه‌ایشان کافرشدند بخدا وبرسولش و نیایند

يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى وَلَا يُنْفِقُونَ اِلَّا وَهُمْ كٰرِهُونَ ٥٥ فَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوٰالُهُمْ وَلَا

نمازمگر وایشان کاهلان ونفقه‌نکنند مگر وایشان ناخوشداران پس شگفت‌ناورد برامالهای ایشان ونه

اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كٰفِرُونَ ٥٦ وَيَحْلِفُونَ

فرزندانشان تمنواهد خدا مگرایکه‌عذاب‌کندایشانرا بآنها درزندگانی دنیاوهلاک‌شودنفسهاشان وآنهاباشندکافران وسوگندمیخورند

بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ٥٧ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَاً اَوْ مَغٰارٰتٍ اَوْ

بخدا که‌ایشان هرآینه‌ازشمایندو نیستندآنهاازشما ولیکن ایشان گروهی اندکه‌میترسند اگرمی‌یافتند بپناهی یا غارهائی یا

مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ٥٨ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقٰاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْهَا

سوراخ درحرید فی هرآینه‌عدول کرده‌بودندبآن وایشان بشتاب‌میرفتندواز ایشان کیست که‌عیب‌میکند ترا درصدقها پس اگرداده‌شدندازآنها

رَضُوا وَ اِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ٥٩ وَ لَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَ

خشنودگشتندواگرداده نشدند ازآنها آنگاه‌ایشان خشم‌میکنند واگرآنکه‌ایشان راضی‌شده‌بودندبآنچه‌دادشان خدا ورسولش و

قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ اِنَّا اِلَى اللّٰهِ رٰاغِبُونَ ٦٠ اِنَّمَا الصَّدَقٰاتُ

گفتندی بس‌است‌مارا خدا زودباشدکه‌بدهدمارا خدااز فضلش ورسول او بدرستیکه‌مابسوی خدارغبت‌دارندگانیم جزاین نیست صدقها

لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰاكِينِ وَالْعٰامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقٰابِ وَالْغٰارِمِينَ وَ فِي

ازبرای درویشانست ودرماندگان وکارکنان برجمع صدقات وآنانکه‌بدست‌آورده‌شده‌دلهاشان ودرآزادکردن گردنها وقرض‌دادن مفلسان ودر

سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦١

راه خدا وراه گذریان محتاج فرض گردانیدار خدا وخدا دانای درست کردار است

ور اراده مسعودند از رضا
حق کراهت داشت لیکن مشتر
بازشان پس داشت از ترس ازعزا
در میانشان آمدندی گر برون
فتنه میجستند بین مردمان
حق بود آگه بحال طالبین
نصرت و تأیید شاهی تا رسید
هم کسی گوید ازایشان که مرا
یا دلا بفتنی این باشد مباد
دانکه ایشان درنهاد افتاده اند
بر تو یکی گر رسد رنجها
می بگویند این جهان ارأی خویش
ای محمد صد گو و برما کی رسد
کار ساز ما سب او در ظل حال
گرکه لشکر آن فتوح و نصرت است
یا که اندر دست ماهنگام حرب
بر شما داریم هم ما اضطرار
حذب بن قیس تا فخر زمن
آمد آیت کاینست انفاق فضول
منع ایشانرا نکرد اندر حصول
بیستشان دل بر نهاد از غافلی
پس ندارد در شکست راانفاق
غیرازاین بود که حق خواهد بدان
اندر آنحالی که در کفرند سخت
از شما وانگه نباشد آنکسان
یا سوراخی که اندر وی خزند
عیب جویند از تو ارباب نفاق
پس بدلخواه خود از آن صدقها
ورشوند ایشان ،رضا گاه قبول
در غنیمت وانگه بر ساده است
حاصل اینکه گررضا باشدو شاد
بعد ازان در صحت فعل رسول
هم بود دیگر دهر عاملین
هم دگر ادنهر تألیف قلوب
هم دگر تا کردنی در بندگی
غارمین دیگر تعنی وام دار
هم دگر در راه حق یعنی جهاد
حاصل آنکه این جماعت ازجهات

تا برون آیند ایشان بر غزا
زانعاث این جماعت بر سفر
گفته شد باشید اندر خانها
تی شمارا حرتباهی شد فزون
ترس میدادندتان از رومیان
فتنه میجستند آنچه بش ادبی
امر حق گردید ازیشان پدید
ادن ده تا بار ماهم در سرا
نفکس امر برك امرم برفساد
دل نکرد و بد دلی نهاده اند
از غنیمت ور طمع در جنگها
می گردیم احتیاط خود زپیش
میر از آنچه شد نوشته در سند
مؤمنان را هست بر وی اتکال
تشه ورگردیم روسه آید قتل و ضرب
بر شما پیوسته آید قتل و ضرب
از هلاك و سوء حال وانهزام
گفت رخصت ده که ما هم دروطن
بیست انفاقی چنین حقرا قبول
تا از ایشان نقبها گردد قبول
حر زروی اضطرار و کاهلی
مال و هم اولاد ارباب نفاق
سازد ایشانرا عذاب اندر جهان
کافر از دنیا برون نکشد رخت
لیك ترسند از شما اندر نهان
روی از ترس شما آنجا کنند
چون کسی تقسیم صدقات ارسناق
گر عطا یابند یابشان رضا
ورهرانچه حق دهدشان هم رسول
بیش ازاین بدهد که اینك داده است
بر عطا گویند وایشان راعتقاد
مصرف صدقات را گفت ازقبول
جامع صدقات یعنی راهل دین
تا بدین گردند مایل تی کروب
وارهد از قید و بند بندگی
کز ادای دین دارند اضطرار
صرف آن فرض است اندر اعیاد
خاص نباشند از بهر زکوة

مسعودندی مهیا ترك و سار
آمدندی گرکه ایشان بر جهاد
درسرای خود بشیند این چنین
وضع میکردند ما بین شما
در شما دارند جاسوسان مگر
هم نگردانند بهرت کار ها
وانکسان کاره بدند ازکارتو
تو میفکن من مرا اندر فتن
چون نباشد ممکن ازبهرم سفر
من جهنم کافرانرا دمدم
از حسد گردند پس اندوهناك
چون زمجلسهای خود گردند باز
یعنی اندر لوح کاجا بالوضوح
چشم مدارید هیچ آیا شما
چشم هم داریم ما کرحق عذاب
پس شما باشید برما منتظر
گوکشید ازطوع و کره انفاق چون
لیك بدهم از منال و مال خود
چون شما هستید قومی فاسقین
حرکه ایشان بر خدا کافرشدند
تی کنند انفاق هم ازمال خویش
زانکه بود کثرت اولاد ومال
میرود حانشان بسختی از بدن
میخورند ایشان بحق سوگندهین
ملجائی یابند گر در حاره ها
یعنی از بدشان پناهی در حفا
کاین بوددورازطریق عدل وداد
ورکه تی ازآن عطا داده شوند
فضل حق گویند بس باشد نما
ما بسوی حق بتحقیق و یقین
بهر ایشان بهتر اندر اقتضاست
غیر ازاین بود که باشد صدقها
وان بود موقوف بر رأی امام
همچنانکه بر حدوث العینی
برد ما آن بندگان مؤمنند
قرض ایشانرا زبیت المال هم
هم دگر آن رهگذر وابن السبل
این فریضه ثابتست از کردگار

کان بکارآید سفر را در جواز
زان حوی حاصل بود الا فساد
خائف و ترسنده دل با قاعدین
از سخن حیلی فساد و فتنه را
که بر ایشان میبرد از ره خبر
از مکاید وادخال در کارها
وار ظهور نصرت و آثار تو
تا شود ضایع منال و مال من
گر کسی تکلیف اقدم درخطر
خود محیط است و مرا گیرندهم
ورمصیبت روکند واشکست وباك
شادمان باشند ازآن عجب و بار
داده مارا اختصاص اندر فتوح
از دو نیکی هر یکی کاید بما
بر شما آید خسف و ابتلاء
آنچه کان نیکیست اندرحهرو سر
نیست مقبول از شما افعال دون
لشکرت را در تهیهٔ ره مدد
رفته بیرون ازحدود وحکم دین
هم برون ازامر پیغمبر شدند
جز زروی کره اندك یا که بیش
غیر اسدراج و حرمان و وبال
از علایق بر حروة پر محن
گر شما باشید در اسلام و دین
در جبال و قلعه و مغاره ها
تا نگشندی باشتاب از شما
بر یکی کم داد و بردیگر زیاد
آنرمان گیرند خشم از ناپسند
رودمان ندهد زفضل خود عطا
راغب و امیدواریم این چنین
هرکه راضی شد بقسمت باحداست
بهر مسکین و فقیر و بینوا
هرچه باشد اجر او بدهد تمام
داد حاصارا بصدقه قسمتی
که سخت شدتی بر بیند
کرد میباید ادا از پیش و کم
که رمال خود بود دورآن جلیل
کوست دانا برحقوق و راستکار

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ٦٢

وازایشان کسانیند که میرنجانند پیغمبر راومیگویند او شنوای سخن هرکسیست بگوکوش خیراست مرشمارا میگردد بخدا و تصدیق میکند گرویدگانرا

وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ٦٣ يَحْلِفُونَ بِاللهِ

ورحمتی است ازبرای آنانکه گرویدند ازشما وآنانکه میرنجانند رسول خدارا ازبرای ایشاست عذابی دردناك سوگند میخورند بخدا

لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ ٦٤ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ

برای شما تا خشنود کنند شما را و خدا ورسولش سزاوارتر بدکه خوشنود کنندش اگر هستند گروندگان آیا ندانسته اند که هرکه

يُحادِدِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِيها ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ٦٥ يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ

مخالفت میکند با خدا و رسولش پس بدرستیکه ازبرای اوست آتش دوزخ وجاوید در آن اینست رسوائی بزرك میترسند منافقان که فرو

تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ ٦٦ وَ لَئِنْ

فرستاده شود در ایشان سوره که آگاه گرداند ایشارا بانچه در دلهای ایشاست بگو استهزا کنید بدرستیکه خدا ظاهر کننده است آنچه را میترسید وهر آینه

سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ ٦٧ لا

اگر پرسی از ایشان هر آینه گویند جز این نیست بودیم که صحبت میداشتیم و باری میکردیم گو آیا بخدا و آیتهایش و رسولش بودید که استهزا میکردید

تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا

عذر نخواهید بتحقیق که کافر شدید پس از ایمانتان اگر عفو کنیم از طایفه ازشما عذاب خواهیم کرد طایفه را بسبب آنکه ایشان باشند

مُجْرِمِينَ ٦٨ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

گناهکاران مردان منافق وزنان منافق بعضی ایشان از بعض امر میکنند بناشایسته ونهی میکنند از شایسته

وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ ٦٩ وَعَدَ اللهُ الْمُنافِقِينَ وَ

وبهم میبندند دستهاشان را فراموش کردند خدا را پس فراموش کردشان بدرستیکه منافقان ایشانند فاسقان وعده کرده خدا مردان منافق و

الْمُنافِقاتِ وَالْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ ٧٠

زنان منافق وکافران را آتش دوزخ جاودانان در آن کافیست ایشانرا ولعنت کرد ایشانرا خدا واز برای ایشاست عذابی پاینده

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ

مانند آنانکه از پیش شما بودند سخت تر ازشما بقوت وبیشتر بمالها وفرزندان پس کام جستند بنصیبشان

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَما اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا أُولٰئِكَ

پس کام جستید بنصیبشان همچنانکه کام جستند آنانکه بودند پیش ازشما بنصیبشان ودرآمد کردید همچنانکه درآمد کردند آنگروه

حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ ٧١ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ

باطل شد کردارشان در دنیا وآخرت وآنگروه ایشانند زیانکاران آیا بامد ایشانرا خبر آنانکه بودند

قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِيمَ وَأَصْحابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

پیش از ایشان قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین وآن زیروزبر شدها آمد ایشانرا رسولانشان

بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٧٢ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ

بامعجزات پس نبود خدا که ستم کند ایشانرا ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند ومردان گرونده وزنان گرونده

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ

برخی ازایشانندوستان برخی امرمیکنند بکارهای شایسته ونهی میکنندار ناشایسته وبرپامیدارند نمازرا ومیدهند

الزَّكٰوةَ وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٧٣ وَعَدَ اللّٰهُ

زکوةرا وفرمان میبرند خدا ورسولش‌را آنگروه رودباشدرحمت کندایشانرا خدااندرسیکه‌خداغالب حکیم‌است وعده‌داد خدا

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ خٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰتِ

مردان‌گرویده وزنان‌گرویده‌را بهشتهائی که‌میرود اندریرشان نهرها جاودانیان درآن ومسکنهای پاکیزه در بهشتهائی

عَدْنٍ وَرِضْوٰنٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٧٤

اقامت‌دائمی‌وخشنودی از خدا بزرگتراست‌آنست‌آن کامیابی بزرگ

هم از ایشانند کآزار رسول
حرفی از ما نشنود گر برستم
از شما می نشنود حرفی که آن
میکند تصدیق حقرا در بیان
نی که اوغافل زاحوال شماست
آنکسان کازار پیغمبر کنند
بر خدا سوگند ایشان میخورند
یعنی ازناشنید مؤمن بر سبق
پس مر اورا شد جهنم جایگاه
مر پیمبر را منافق سیرتان
گر نما صد تاریانه بر رسند
سورهٔ کز قلب ایشان آگهی
گفته بودند از دوریان درسبوك
گردد این مقصود کی حاصل‌ورا
آمدند آن بد دلان در اعتذار
می نگویید إنّما کُنّا بفن
عذر هم ناريد کان باشد دروغ
گر که بعضی را بخشیم ازشما
آن منافق سیرتان ازمردو زن
هم زمعروفند ناهی خلق را
دست خودرا بندد ازخیرات ها
درگذشتند اعمی ازفرمان حق
هر منافق را جهنم محبس است
هستشان پیوسته یعنی آن تعب
بوده اند آنها فزونتر هم اشد
خود شما هم برنصیب خودچنان
همچنانکه خوش کردند آنکسان
آن گره نابود گشت اعمالشان
قوم نوح و همچنین قوم ثمود
هم دگر اصحاب مدین درگزند
آمد ایشانرا رسل بهر نجات
بعد ذکر فاسقان سلطان ذات

میکند از گفتهای نی اصول
منحوریم از بهر نهی آن قسم
مبنی نباشد نیکی در بیان
همچنین تصدیق قول مؤمنان
مشتبه یا روی اقوال شماست
از ره إقوال و افعال بزند
تا شما را راضی ازعذری کند
حق زخلق‌اندررضایت شد احق
جاودان ماند در او بی اشتباه
کردی استهزا میان خود چنان
به که آرد آیت او درنصح‌وپند
بدهد اندر بد دلی و گمرهی
خواهد این گیرد بناهای ملوك
جز که گردد کارها مشکل‌ورا
کاین نبود الا دهرل رهسپار
خوض‌میکردیم و لعب اندرسخن
عذر غداران کجا دارد فروغ
بعض دیگر را عذاب آید زما
بعض از بعضی دوروتر بسخن
تا شناسی قوم انرق دلق را
ور اعانت بر ضعیفان وز عطا
بارشان نگذاشت رب ما خلق
درعقوبت نارو دوزخشان بسست
ازنفاق و الحسد چون بولهب
از شما در قوة و مال و ولد
بهره ور گشتید کآن پیشینیان
درخطوط وعیش وبوش اینجهان
دردو دنیا هم بخسران حالشان
که بغرق‌و صیحه مردند آنچه‌بود
که بیوم الظله مستأصل شدند
از خدا با معجزات و بینات
کرده وصف مؤمنین و مؤمنات

گوست گوش از نشنود نهی کلام
گوکه باشد آدمی خیرآن نکجو
نی سخنهائیکه دوراست از فروع
رحمتست او آنکسانرا کز شما
پرده پوشی گرکند برغفلت‌است
بهر ایشان ازخدا باشد هلاك
مر احق باشد بخوشنودی خدا
مر خلاف آیا ندانند این عقول
این‌ورود و این‌خلود اندرجحیم
که‌مرد باشد او دررأی خویش
آمد آیت کین منافق سیرتان
گوکه استهزا کنند ازحدفزون
آن شمارا خوارو مستأصل‌کند
گفت تا عمار تا سرّ مصطفی
آمد این‌آیت که گرپرسی نوبار
گو که آیا بر خدا و قول او
بعد ایمان کرده اید اظهار کفر
زانکه آنان توبه کردند ازنفاق
باهمه اعمی منافه در نفاق
نار میدارد مردمرا ز راه
کرده اند ایشان فراموش ازخدا
کآن دوروبان‌مشرکندازمردورن
دورشان کرده خدای ازرحمتش
همچو ایشانید ای اهل نفاق
بهره بردند ازنصب این جهان
خوض کردید از عقول دانیه
وان سبب گردید بر اخلاق بد
امد آیا زان طوایفشان خبر
قوم ابراهیم کآخر در مغاك
قوم لوط آنها که در شب بیخبر
پس نباشد حق ستمگر بر امم
گرکه مردند اهل ایمان ورزند

میکند باور نبودی از اسلام
نشنود نهی که گوید نیکو
ورشما باشی نقدح است ودروغ
میکنند اظهار ایمان بر ملا
بلکه ستار اوبخلق ازرحمت‌است
دردوگون افزون عذاب دردناك
هم رسولش مؤمنانرا بخطا
کرد هرکس با خدا وبارسول
نیست خرزسوائی و خری عظیم
هرسخن‌نشناسد اندرجای‌خویش
مرحذر دارند کآید زآسمان
إنّ الله مُخرجٌ ما تحذرون
در سرا و گاخشان منزل کند
رو نگو این بودتان گفتار ها
تا چه میگفتند ایشان ازمجاز
هستشان سخریت اندر گفتگو
تا که ماند از شما زآثار کفر
وین کسان ماندند درحرم وشقاق
امر بر منکر نمایند از شقاق
ور اطاعت بر رسول حق پناه
هم فرامش کردشان حق درحرا
وعده حقشان دوزخ آمد بی‌سخن
دائم ایشاراست نار و نقمتش
کز شما بودند سابق در سباق
آنچه بد در زندگی تقدیرشان
بر خطوط و انتماع فانیه
هم باستهزا بر آیات ازحسد
که بدند از این جماعت بیشتر
بیش پشه کرد ایشان را هلاك
مر نگونشد شهرهاشان سرسر
لبك گردند آنکسان برخود ستم
دوست بعضی بعض را درمانند

امر بر نیکی نمایند از نیاز | هم رمسکر خلقرا دارند باز | هم بپا دارند ارکان صلوة | هم دهند از روی دانائی زکوة
از خدا فرمان برند و ازرسول | آنگروهند اهل ایمان و قبول | رحمت ایشانرا رسد زود ازخدا | کو عزیز است و حکیم از اقتضا
وعده داد او مردو زنرا بهرها | حسنی جاری زیرش بهر ها | تا در آن مانند ایشان جاودان | مسکن پاکیزه بس درآن جنان
جنت عدنست در بطن بهشت | دائم و باقی بهر نیکو سرشت | حوی نسیم اندرآن جاری مدام | علم توحید است آن نزد گرام
اکبر ازاین جمله خوشودی حق | کان زنعمتهاست افزون برطبق | باشد این رضوان واین نوروبعیم | مؤمنانرا در یقین موری عظیم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٧٥

ای پیغمبر جهادکن با کافران ومنافقان وسخت گیر برایشان وجایگاهایشان دوزخست وبدجای بازگشتی است

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا

سوگندمیخورندبخدا که نگفتند وبتحقیق گفتند کلمه کفررا و کافرشدند بعدازاسلامشان وخواهش کردندبآنچه نرسیدند

وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا

وکینه نورزیدند مگرآنکه بسیارکردایشانرا خداورسول او ازفضلش پس اگر توبه کنند باشد بهتر مرایشانرا واگرروگردانند

يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٧٦ وَ

عذاب کندایشانرا خداعذابی دردناك در دنیا وآخرت ونباشدمرایشانرادر زمین هیچ دوستی ویاری کننده و

مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ٧٧ فَلَمَّا آتَاهُمْ

ازایشان کسی است که پیمان کردباخدا که اگر بدهدمارا از فضلش هرآینه صدقه دهیم البته وهرآینه خواهیم شدالبته ازشایستگان پس چون دادشان

مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٧٨ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ

از فضلش بخیلی کردندبآن وروگردانیدند وایشان بودند اعراض کنندگان پس اندر آورد ایشانرا نفاقی در دلهاشان تا روزیکه ملاقات کنند آنرا

بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ٧٩ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ

بسبب آنچه خلاف کردندباخدا آنچه وعده کردنداورا وبسبب آنچه بودند که دروغ میگفتند آیا ندانستند که خدا میداندپنهانشانرا و

نَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ٨٠ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ

رازشانرا وبدرستیکه خدا دانای پنهانهاست آنانکه عیب میکنند افزون دهندگانرا از گروندگان در صدقها

وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٨١

وکسانیرا که نمی یابند مگر طاقتشانرا پس استهزا میکنند ازایشان استهزا کرد خدا ازایشان وازبرای آنهاست عذابی دردناك

ای پیمبر جنك کن با کافران | در رواح دین بشمشیر و سنان | با منافق سیرشان هم سخت رو
هم برایشان باش سخت وروترش | گرچه زین نایند ازمستی بهش | بازگشت این جمله را دردوزخست
مخورند ایشان قسم بر کردگار | که نگفتستند حرفی ناگوار | وان کلمهٔ کفر را الفهرو کین
وان بود دشنام بر فخر بشر | زان اما کردند چوشد مشتهر | مختلف گویند در وجه نزول
چون پیمبر کردزایشان باز خواست | پس قسم خوردند کاین تهمت بماست | آمد آیت کاین باشد اتهام
جمله بر تقبیح پیغمبر شدند | از پس اسلامشان کافر شدند | قصد کردند آنچه را نایافتند
وان زیشرب بود احراج نبی | تا که گردد پادشاه ابن ابی | اهل عقبه یا نبود رایشان مراد
واقدی باشد براین فی اعوجاج | هم بدینسان کلبی و دیگر رجاج | کیه بر گشتند با بحر عطا
حای شکر نعمت حق بر غنا | که باو کردستی احسان انقدیم | جمله بودند اهل یثرب پس فقیر
گفت از شر کسی میدار بیم | بهر ایشان ازخدا اندر حساب | پس کنند ازتوبه اززرق ونفاق
ور که برگردند مباشد عذاب | بهر ایشان بهتر آمد در سباق | دردودنیااین عذاب ازفعل وخوست
کن جهاد از تیغ الزام وحجج | نیستشان هم درزمین یاری ودوست | از قدوم او غنی گشتند و سیر
مرغرا شمس المصیر ایسان فجاست | بهر ایشان بتحقیق و یقین | گفته اند ایشان بتحقق این کلام
گفته اند ایشان بتحقیق این کلام | حاصلش بوده است تقبیح رسول | هرچه در تحصیل آن بشافتند
کیه ایشانرا پیغمبر نبود | گفتهٔ وی بد ایشانرا نهاد | حزکه حقشان کرد مستغنی زجود

حکایت ثعلبه

ثعلبه نامی که بود از راهدان
خواست از پیغمبر آخر زمان

تا توانگر سازدش پروردگار
رانکه معسر بود وبس ذوافتقار

گفت پیغمبر که این بود صلاح
فقر را آخر بخیر است و فلاح

باز آمد گفت بهر من غنا
شاید ارخواهی که هستم بینوا

حاصل آنکه شد توانگر آن فقیر
از دعای احمد روشن ضمیر

رفت سالی کو بیامد در شمار
حست حالش مصطفی زاهل یسار

مردمان گفتند از حالش همه
کوشده بس صاحب مال و رمه

بیستش فرصت که آید در شمار
یاکه بدهد روز وشب درامتیاز

پس پی اخذ زکوة اندر عیان
بر قبایل ساخت مردیرا روان

شد دگرگون خلق و خوی ثعلبه
چونکه او آمد بسوی ثعلبه

گفت این جزیه است کوخواهد زما
از مسلمان جزیه او گیرد چرا

بازگشت او بس سلطان عباد
بس تکاهل کرد وهیچ آخر نداد

آمد این آیت بحق ثعلبه
گو اما کرد ار زکوة واجبه

کرده عهد ایسان که گر باشد غنا
باشد از ایشان کسی کو تا حدا

ما کنیم ارآن زکوتش را برون
صدقه بدهیم از مال و ارحشم

از بکوکاران مگر باشیم هم
از زکوتش محل آوردند پیش

بودشان رسم از تعراض آمدند
روی گردانیدو ران معرض شدند

درقلوب آن محل وقیس اندرسیاق
که کنند ایشان ملاقات خدا

تا بروز حشر و هنگام جزا
واچه وعده داده بودند ازگزاف

در خلاف وعده و قول دروغ
هم از آنکه بوده اند الشروع

آگهست از سر قلب این فرق
کاین زکوة مال جزیه است وستم

داند آنچه هست پنهان در قلوب
واچه میگویند پنهان بهم

برد از انصار مردی تا وفا
عیب او کردند جمعی بالفضول

صاعی از خرما سزد مصطفی
یك منافق تا رفیق خود برهن

خوشش را او یاد مردمان
کرد اشارت از طریق لمز وغمز

من تجلت یابد از عسرت نجاة
که ندارد کس ازاین صاع احتیاج

تا دهد اورا بهر وقتی زکوة
زانکه خواهد مستحق گردد بمدح

واینکسانرا که بانند از هوا
آمد آیت که کنند از صدقات

پس کند سحریه ایشان را خدا
میدهد یعنی سحریت جزا

حزکه بر مقدار وسع و طاعتش
پس کند از بد دلی سحریتش

مستحقند این جماعت بر هلاك
هم دیردان بر عذابی دردناك

اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا

خواهی آمرزش خواه مر ایشانرا و خواهی آمرزش مخواه ازبرای ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدا ایشانرا آن بااینست که ایشان

بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٨٢ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ

کافر شدند بخدا و رسولش وخدا راه ننماید گروه فاسقانرا شادشدند بازگذاشتگان بنشستن شان ازبعد فرستاده خدا و

كَرِهُوا اَنْ يُجَاهِدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ

ناخوش داشتند که جهاد کنند بمالهاشان وجانهاشان در راه خدا وگفتند مروید در گرما بگو آتش

جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ٨٣ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

دوزخ سخت تر است در گرمی اگر باشند که بیابند پس باید که بخندند اندك وباید که بگریند بسیاری پاداشی بآنچه بودند که کسب میکردند

٨٤ فَاِنْ رَجَعَكَ اللّٰهُ اِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَاْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ اَبَدًا وَلَنْ

پس اگر بازگرداند ترا خدا سوی پاره از ایشان پس دستوری طلبند از تو برای بیرون رفتن پس بگو هرگز بیرون نخواهید آمد با من هیچگاه وهرگز

تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا اِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ٨٥ وَلَا تُصَلِّ عَلٰى

کارزار نخواهید کرد با من دشمنی را بدرستیکه شما راضی شدید بنشستن اول بار پس بنشینید با بارماندگان و نماز مگذار بر

اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهِ اِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ٨٦

یکی از ایشان که مرده هرگز ونایست بر فراز گورش بدرستیکه آنها کافر شدند بخدا ورسولش ومردند وایشان بودند فاسقان

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ

و شگفت نیاورد ترا مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان جز این نیست میخواهد خدا که عذاب کند ایشان در دنیا و هلاک شود نفسهاشان و ایشان

كَافِرُونَ ٨٧ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ

باشند کافران و چون فرستاده شود سوره که ایمان آورید بخدا و جهاد کنید با رسولش دستوری خواهد از تو صاحبان زور

مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ٨٨ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

از ایشان و گویند واگذار ما را که باشیم با نشستگان راضی شدند بآنکه باشند با بازماندگان و مهر زده شد بر دلهاشان

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٨٩ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ

پس ایشان نمی فهمند لیکن رسول و آنانکه گرویدند با او جهاد کردند بمالهاشان و جانهاشان و آنگروه مر ایشانراست

الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٩٠ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

خیرات و آنگروه ایشانند رستگاران مهیا کرده خدا برای ایشان بهشتهائی که میرود از زیرشان بهرها جاودانیان

فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٩١

در آن آنست کامیابی بزرگ

خواه آمرزش بر این باجردان
خواهی آمرزش اگر هفتاد بار
حاصل آنکه تا که دارند این صفت
گر بخواهد کردی نیکو شود
دم نشاید زد در این معنی بهیچ
زانکه ایشان بر خدا و بر رسول
شاد گردیدند و پس ماندگان
بد کراهتشان ز سوء اعتقاد
بار دوزخ کو اشد است و احر
زانکه دنیای عیش و خنده نیست
شادیش مل گر نکو بینی غم است
گریه کن تا رهی تا شکر عین
عیش دنیا جمله رهزن قابل است
جای عشرت نی در این ویرانه است
گریه کن کاید پس از شادی غمی
پس اگر بار آردت حق از نتوک
پس نکو بیرون بیائید از بلد
باز بنشینید تا پس ماندگان
عرصهٔ میدان شد از نامرد صاف
رفت چون از دار دنیا بی وفا
بر دغا هم بر سر گورش مایست
مرده اند اندر نفاق و فاسقند
مالشان افزون و فرزندان زیاد
تا که در دنیا بجمع و حفظ مال
چون بهایم در الم تا زنده اند
چون بر ایشان سورهٔ نازل شود

یا بخواه آمرزش از بهر بدان
بهر ایشان نیست سودی در شمار
نیست از حقشان رهی بر مغفرت
ور بخواهد دوست دشمن خو شود
مهر خو امو شی است در لب والسلام
کافرند و خارج از راه قبول
بر قعود خود ز غزوهٔ بر گمان
تا کنند از مال و تن با او جهاد
گر که مردود دانا بر مقر
فرح این تنگدای از بنده نیست
عیش آن نادیده وقت ماتم است
آن شکر بیدار و آن رهرت یقین
هر که بر شهدش رد لب عاقلست
در وی آنجمدد که خود دیوانه است
محنت دایم بود عیشت دمی
سوی قومی زین دوروبان در سلوک
با من اندر حبك دشمن تا ابد
هم دگر کاین میسرد بر رانندگان
تا نیاید غیر مرد اندر مصاف
خواست نگذارد تبار او بسی
در حق او چون دعا مقبول نیست
بر تبار اهل حق بالایقد
جنگی با قدر و قوت در نهاد
سر بسر باشد در رنج و وبال
جان بمحرومی و سختی کنده اند
مر بایمان قلبشان مایل شود

هست امر اینجا بمعنای خبر
پس بیامرزد منافق را خدا
ترك خصلتهای بد غفران اوست
وجه آن هم کس نداند کز کجاست
خود منافق گفت غفران جوی بس
فاسقان را راه نماند خدای
در سرای خود نشستند از خلاف
جانب این غزوه گفتند افسوس
باید ایشان پس بخندند اندکی
شادی او را غم اندر پی بود
صبح شادی تا رسد کی شام غم
غیر بیداری نبود آن شادیت
عاقلان گریند بر خود روز و شب
زانکه باشد خنده را باعث نشاط
حق دهد پاداش در یوم الحساب
پس بخواهند از تو رخصت در سفر
بر نشستن چون شما راضی شدید
زانکه باشد کار مردان کاردار
مرد کی زرزم او بگردد سرفراز
آمد آیت که مکن هرگز نماز
زانکه ایشان بر خدا کافر شدند
تا ببیندازد شما را اندر عجب
غیر ازاین نبود که خواهد کردگار
روحهاشان پس رود بیرون ز تن
مرك ایشان هم چو مرك کلب و خر
بر خدا آرید ایمان از وداد

هست یکسان هر دو یعنی در اثر
هست استعمار اشارا سزا
آنهم اندر عقدهٔ فرمان اوست
آنچه این بیره دل آن روشن لقاست
این به الهمس بحل و ارتو بی است
گرچه خود باشد بخلقان رهنمای
با رسول حق نکرد و انحراف
اندر این گرما باید شد برون
هم فرون گردید چون باران یکی
عاقل اندر وی شادی کی بود
از شکر شیرین شدی غافل ز سم
دام دنیا رد ره آزادیت
وانکه دیوانه است جمله بی سبب
از چه خندی پس در این ویران رباط
آنچه کردند از بدو نیك اکتساب
تا برون آید در عروه دگر
بار اول که قتالی در رسید
بوعروسان حمله کردند اختیار
حیف باشد بر جنازهٔ او نماز
بر یکی زایشان حقیقت یا مجاز
هم برون از امر پیغمبر شدند
مال و اولادیکه دارند از عقب
بهر ایشان مر عذابی بیشمار
وانگهی کافر بحی ذوالمنن
در ضلال کفر و خواری بر بتر
با رسولش رو کنند اندر جهاد

مر اولوالطول از تو خواهند اذن آن
که گذاریشان بحا با قاعدان

مر اوالطولند نزد اتفاق
صاحبان مال ار اهل نفاق

اذن ده تا آنکه بشنیم ما
با اوالوالاغدار اندر خانها

در سرا باشیم ایمن ار زیان
تا مریضان و زنان و کودکان

خوشدلند از آنکه تا آرند زیست
تا خوالف کاندرآنها خیر بست

مهر نهاده شده دلهایشان
تا ملایکشان شناسد ار نشان

بیستشان پس فهم آن کاندرجهاد
حیست حاصل از یکوئی هم مراد

من پسر لیك واسکو ناویست
زاهل ایمان اندرآن محکم پی است

میکنند ار مس ومال خودجهاد
آنگره را هست یکی در نهاد

نصرت و فتح وغنیمت در جهان
وانچه باشد خیر باقی در جنان

رستگارند آنکسان وآماده است
حبذا آن جاوید وایندفیروزی است

بوسانهائیکه مباشد رواں
حوریهای علم و عقل ار زیر آن

هم بداداش ارخداشان روزیست

وَجَآءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ

وآمدند عذرگویندگان از بادیه نشینان که دستوری داده شود مر ایشانرا و بنشستند آنانکه دروغ بستند بر خدا و رسولش زود باشد که برسد آنرا که

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٩٢ لَيْسَ عَلَي الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَي وَلَا عَلَي الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ

کافر شدند از ایشان عذابی دردناك نیست بر ناتوان وبه بیماران وبه برآنانکه نمی یابند

مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ اِذَا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَي الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آنچه را صرف میکنند گناهی چون خالص شدند مر خدا و رسولش نباشد بر نیکوکاران هیچ راهی وخدا آمرزنده مهربانست

٩٣ وَلَا عَلَى الَّذِينَ اِذَا مَا اَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا اَجِدُ مَا اَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ

وبه بر آنانکه چون آمدند ترا که سوارکنی ایشانرا گفتی نمی یابم آنچه سوارکنم شمارا بر آن برگشتند وچشمهاشان

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ٩٤ اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ

مریخت اداشك ازغم که نمی یابند آنچه را صرف کنند حز این نیست که راه گرفت بر کسانیست که دستوری میطلبند از تو وآنها

اَغْنِيَآءُ رَضُوا بِاَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٩٥

توانگرانند راضی شوند بآنکه باشند با بازماندگان ومهر نهاد خدا بر دلهاشان پس ایشان نمیدانند

يَعْتَذِرُونَ اِلَيْكُمْ اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ مِنْ

عذر خواهی خواهند آمد بسوی شما چون بازگردید بسوی ایشان بگو عذر مخواهید که هرگز باور نداریم شمارا بتحقیق خبر داد ما را خدا از

اَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَي اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَي عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ

خبرهای شما برودی خواهد دید خدا کارتانرا ورسولش پس بازگردانیده خواهید شد بسوی دانای نهان وآشکار پس آگاهی دهد

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٦ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَاَعْرِضُوا

شمارا بآنچه بودید که میکردید برودی سوگند خواهند خورد بخدا از برای شما چون بازگردید بسوی ایشان تا روگردانید از ایشان پس روی بگردانید

عَنْهُمْ اِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩٧ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوا

از ایشان بدرستیکه ایشان پلیدند وجایگاهشان دوزخست پاداشی بسبب آنچه بودند کسب میکردند سوگند میخورند بخدا برای شما تا خشنود شوید

عَنْهُمْ فَاِنْ تَرْضَوا عَنْهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَرْضَي عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٩٨ اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا

از ایشان پس بدرستیکه اگر خشنود شوید از ایشان پس بدرستیکه خدا خوشنود نخواهد شد از گروه فاسقان بادیه نشینان سخت ترند از راه کفر

الجزء الحادي عشر

وَ نِفَاقًا وَ اَجْدَرُ اَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُولِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۹۹ وَ مِنَ-

وبفاق وسزاوارترند که بدانند حدهای آنچه را فرو فرستاد خدا بر رسولش وخدای دانای درست کاراست و از

الْاَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَآئِرَ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ وَاللّٰهُ

بادیه نشینان کست که میگیرد آنچه را صرف میکند جای تاوان وچشم میدارد بشما گردشهای روزگار برایشانست گردش بد وخدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۰۰

شنوای داناست

آمدندی هم زعذر آرندگان
بار نشستند قومی بفروغ
عذر آنان شاید ار مسموع بود
گفته بن عباس بعضی را صحیح
درجهان برقبل وعارت درخورند
بیست بر بیچارگان و عاجزان
زانکه قدرت شرط باشد برفعال
بر نکوکاران نباشد راحساب
هم حرج بود بر ایشان یا عتاب
گفتی آنارا بباید راحله
رخ بصد اندوه و غم بر تافتند
بوشه ومرکب برایشان پس سه کس
بیست جز اینکه ملامت یا عتاب
راضیند از آنکه باشند آنکسان
بعد از آن ازحال مستقبل خبر
ای محمد صه گو نخواهید اعتذار
زانچه دارید ارنفاق اندرخفای
پس شما خواهند گشتن جمله بار
رود بر سوگند آیند ار بیار
پس شما زایشان کنداعراض سخت
میخورند ار بهرتان سوگند ها
حق نباشد گر رضا ارنده پس
سخت دل وارعلم وداش بیخبر
پس سزاوارند و الق بر عما
حق برایشانست دانا و حکیم
بد صلاح هرکه علم آموختش
دیگران مانند درجهل و تعب
غبن و تاوان میکند آنراحساب
هر که یابد دور گتی انقلاب

بعضی از اعراب گاه امتحان
که بایشان با خدا گفتی دروغ
وین گمان را عذرنامشروع بود
بود عذر اندر تقاعد نی قبیح
هم بحسرت در سرای دیگرند
هم بمرضی حکم رفتن از مکان
خاصه شد شرط وحوب اندرقبال
سوی ایشان هیچ راهی برعتاب
کامدند ایشان بسویت با شتاب
تا برم همراهتان با قافله
زانکه هیچ ازمال می نایافتند
زاهل دین دارند بهر ملتمس
آنکسانرا در حورآمد درحساب
با حوالت قاعدین اندر مکان
بدهد از مستحلفان نی هیچ
گر شما هرگز بداریم استوار
رود بید کارنارا آن خدای
سوی آن دانای هر پیدا وراز
هر شما را جوار سفرگردید باز
چون بلیدند و خسس وشوربخت
نا شما گردید از ایشان رضا
نیست سودی گررضا گردید کس
همنشین ناگشته با اهل هنر
تا نباشد آگه از اندازه ها
گرچه در کفرند و نادانی مقیم
شمع دانائی نجان افروختش
مقتضی وین بود اندر بولهب
چون ندارد بروی امید ثواب
پایهٔ اسلام و دین گردد خراب
بشنود حق هرچه گویند اززبان

تا که رخصت داده گردید آن عباد
عذر ها گفتند کان بد ناقبول
یا بعذر آنها تصنع کرده اند
رود ایشانرا رسد ازکردگار
بعد از آن تعیین اعذار صحیح
هم بر آنان که بیابد هیچ راد
در بوقف بیست ایشانرا گناه
چون حق آمرزنده است ومهربان
تا نمانی آن جماعت را سوار
بار از پیش بوگشتند آن مهان
تا کنند ایشان مدارک بر سفر
حاصل آنکه رای بهیدستان دراه
گر بومیخواهند رخصت بردرنگ
مهرشان نهاده بر دلها خدا
از شما باشند ایشان عذرخواه
زانکه داده خود خبر مارا خدا
هم رسولش تا که بازآید براه
پس خبر بدهد شمارا در سیاق
تا کنند اعراض از تقبیحشان
حانگه دوزخ بودشان در مآب
پس شما خوشودگرزایشان شوید
هست اشد کفرو نفاق اعرابرا
در دیانها بود مأوایشان
زان حدودنکه فرستاده است حق
آگهست ازحال حلق ازهرجهت
همچو اصحاب رسول و پیروان
هم کسی داعراب باشد بیولا
هستش انفاق از بقیه درشمار
گردش گیتی بر ایشان باد بد
داند آنچه هستشان دردل نهان

از رسول اندر تخلف درجهاد
واز جهاد آن بد تخلف بارسول
وین گمان عذری بکذب آورده اند
هر عدالی سخت اندر اعتدار
میکند حق اندر این آیت صریح
تا کنند اسباب راهی بر جهاد
چون ردل فرمان برند وبکجواه
آنکه را عذرالجهاد است آنچنان
هم بری باخود بسوی کاروار
اشکشان اندیده ها بودی روان
بودشان هر لحظه اندیشه بیشتر
در جهاد ار مانده کس بود گناه
ور غنا دارند استعداد جنگ
پس بدانند از مآل کار ها
چونکه برگردید اندر جایگاه
جمله از اخبار و احوال شما
یا که ماند در نفاق و در گناه
زانچه کردید از نفاق واروفاق
سرزنش بارید بر تقصیرشان
برجزای آنچه کردند انکسان
حق نگردد راضی ارقوم پلید
چون بشناسند هیچ آداب را
جهل و ناداست سرتاپایشان
بر رسولش از فرایض وزنسق
چیست تا درعلم وجهلش مصلحت
که شدند ازنورحق روشنروان
که غرامت مشمارد صدقه ها
بر شما دارد بنکبت انتظار
دور اسلام است باقی تا ابد

وَ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَ صَلَوَاتِ

وازبادیه نشینان کسی است که میگرود بخدا وروز بازپسین ومیگیرد آنچه را صرف میکند نزدیکیها نزد خدا ودعاهای

الرَّسُولِ اَلَآ اِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۰۱ وَالسّٰبِقُونَ

رسول آگاه باشند که آنها نزدیکست برای آنها زود باشد که درآورد ایشانرا خدا در رحمتش بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست وسبقت داران

الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

نخستان از مهاجران وانصار وآنانکه پیروی کردندایشانرا بنیکوئی خشنودشد خدااز ایشان وخشنودشدند از او

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠٢ وَمِمَّنْ

ومهیاکرده برای ایشان بهشتهائیکه میرود از زیرشان بهرها جاودانیان درآن همیشه آست کامیابی بزرك وازآنکه

حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

پیرامون شمایند از بادیه نشینان منافقانند وار اهل مدینه ایستادند بر نفاق نمیدانی ایشانرا امامیدانیم ایشانرا

سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ١٠٣ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا

زودباشدعذاب کنیم ایشانرا دوبار پس برگردانیده میشوند بسوی عذابی بزرك ودیگران اقرار کردند بگناهانشان آمیختند کرداری

صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٠٤

بیکو ودیگری بد شاید خدا که توبه پذیرد ازایشان بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

هم راعرابند بانفاز مؤمنین
جمله را اسباب نزدیکی برب
می بدانید اینکه انفاق از قبول
رودشان داخل کند حق در بهشت
سابقون الاولون اندر نشان
حق از ایشان راضی و ایشان رحق
اندر آن باشند جاویدان مقیم
نیست چندان حاصلی درذکر آن
متصل هر قطره با دریا وجوست
آن دو رویاند و آید از مجار
توبهٔ از حالشان آگاه و ما
میکنند اظهار ایمان از نفاق
کان بود اخذ زکوة ارروی داد
یا بود معنای لفظ مرتین
در قیامت بعد ازآن گردند زار
نادم و خائف شد ازفعل خویش
او نو در رنج و ما آسوده حال
خویش را بستند با سوگند ها
توبه می بود و بضرع کارشان
گفت الله من هم ایشانرا رها
قوم دیگر کاعتراف اندرگناه
یعنی اندر جنگها بودند یار
کاو بود آمرزگار و مهربان
مال خود کردند پس بروی نثار

بر خدا و هم برود وایمنی
بر دعا های پیمبر هم سبب
یا که صلوات دعا های رسول
کان محل رحمت آمد در سرشت
کان بود انصارو هجرت کردگان
نامشان باشد سبکی برورق
این بود فیروزی و فوزی عظیم
خودتوباش ارسابقین درعقل و جان
این زمان یاآزمان سابقتراوست
بر شهادت یا بهلیل و نماز
می بدانیم آنکسانرا در خفا
زان شما آگه نهاید اندروثاق
هم دگرتکلیف رجلك و جهاد
بر عذاب حسم وجان درشأنیں
بر عذابی بس بزرك وبس دراز
خوفشان بود ازفساد دین و کیش
هردم ایشانرا فزون بودی ملال
بر ستون مسجد اندر بند ها
تا مگر بخشد گنه غفارشان
نکنم آید تا که فرمان از خدا
میکنند ایشان بدرگاه اله
این سفر گشتند ساکن در دیار
رحمتش باشد پناه عاصیان
تا براه حق دهد فخر کبار
گفت من بر احد اموال شما

می بگیرند آنچه بدهند ازوداد
که کند بر متقیان دایم دعا
موجب قربست بر درگاه حق
چون حق آمرزنده است ومهربان
وانکسان کزسابقین تابع شدند
بهرشان آماده باشد از خدا
هست اندر سابقین بس اختلاف
آنکه بر ادراك معنی لایق است
وانکه راعرابند درحول شما
هم زاهل شهرتان قومی دوررو
کفرشان پنهان بود اندر قلوب
ما کنیم آنقوم را تعذیب زود
زانکه بودگرخود ازعشق وادب
بل منافق را که باشد در حسد
چند تن بودند زاهل دین دگر
منفعل گشتند و گفتند از ندم
آن تخلف بودشان از کاهلی
هیچ نگشایند خود را زاختیار
چون پیمبر باز گردید ازغزوك
دردم این آیت زخلاق مجید
مخلط گردند از ضعف بشر
شاید از فرط عنایت ذوالکرم
پس پیمبر باز گرد از بندشان
کزتوومارا حب مال افکنده دور
نیستم مأمور و هم نبود روا

اندر انفاق از صدق یا جهاد
تا رسد شان خیر دارین ازخدا
آنکه را شد بر عنایت مستحق
بر همه مستغفران و منفقان
بر قبول امر حق ساعی بدند
جنتی جاری ززیرش نهر ها
تاکه بوده است اول آن بیخلاف
اندر اسلام ازحقیقت سابق است
یعنی اندر دور شهر از هرکجا
میبود کاندر دو رونی کرده خو
کس نداند غیر علام الغیوب
بر دو نوبت اندر احرای حدود
هر دو ایشانرا عذابست و تعب
هردم اورا دوعذاب ازحق رسد
که تخلف کرده بودند از سفر
بررسول حق زما رفت این ستم
نز نفاق و کافری و بد دلی
تا که ناید امر از پروردگار
دید ایشانرا درآن سود او سوك
بر قبول توبهٔ ایشان رسید
کرد های نیك با ذنب دگر
توبهٔ ایشان پذیرد بار هم
هم زبعد ازسوروغم خورسندشان
لاجرم ماراست زین ماخ غفور

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ

بگیر از مالهاشان صدقه که پاك سازی ایشانرا و پاکیزه گردانی بصدقه ودعا کن بایشان بدرستیکه دعای تو مایهٔ آرام است مرایشانرا وخدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٥ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ اَنَّ اللّٰهَ

شنوای داناست آیا ندانسته‌اند که خدا اوست که میپذیرد توبه را از بندگانش ومیگیرد صدقها را وبدرستیکه خدا

هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٠٦ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ اِلٰى

اوست توبه‌پذیر مهربان وبگو بکنید پس بزودی میبیند خدا عمل شما را ورسولش وگروندگان وزود باشد که بازگردانیده شوید

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠٧ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ

سوی دانای نهان وآشکار پس بآگاهاند شما را آنچه بودید که میکردید ودیگران موقوفاند بر فرمان خدا را یا عذاب میکند

وَ اِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٠٨ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ

ایشان را او توبه پذیرد برایشان وخدا دانای درست کار است وآنانکه گرفتند مسجدی برای ضرر رسانیدن وکفر وجدائی افکندن میان

الْمُؤْمِنِينَ وَ اِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰى

گروندگان وانتظار مر کسیرا که حرب کرد خدا ورسولش را از پیش وهر آینه سوگند خواهند خورد که نمیخواستیم مگر خوبیرا

وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٠٩ لَا تَقُمْ فِيهِ اَبَداً لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ

وخدا گواهی میدهد که ایشان دهر آینه دروغگویان بایست درآن هرگز هر آینه مسجدی که بنا نهاده شد بر پرهیزکاری از اول روز سزاوار راست

اَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ١١٠

که بایستی در آن در آن باشد مردانیکه دوست دارند که پاک شوند وخدا دوست میدارد پاک شوندگانرا

آمد آیت که بگیر از مالشان — صدقه تا پاک گردد جان و حالشان

هم شود نیکوئی آنها را زیاد — چون دهند آن صدقه را خلاص و داد

حق سمیع است آنچه دارند اعتراف — بر گناه خویش و عصیان و خلاف

گفته اند از حق بقرآن مجید — البته از این آیه بود در امید

از عباد آیا ندانند آنکه حق — توبه پذیرد ز فضل ما سبق

یا نمیدانند کان سلطان حنان — باشد او توبه پذیر و مهربان

گو بیائید ای گروه تائبان — استقامت در عملها آنچنان

زود برگردیده گردید از قرار — سوی آن دانای غیب و آشکار

باز دیگر از تحلف کردگان — که سه تن بودند ایشان از میان

تا که مرجون لامر الله را — برچه آید حکم و فرمان از خدا

دائم از باشد نادم زان خلاف — هم بدیگر رو نمایند از مصاف

در بیان مسجد ضرار

حق بود دانا بحال عاقبت — بهر آن یعنی که تا گردند پاک

مسجدی کردند با اهلان سا — هم دعا کن بهر ایشان کز دعات

تا که بر ضد مسلمانان نماز — هم علم او بر ندامتهایشان

هم بدین مضمون نوشت او نامهٔ — اغلبی باشند بر این از ثقات

قصدشان زان بود اضرار و نفاق — هم بگیرد صدقهاشان از کرم

تا رسانند اهل ایمانرا زیان — این زحق گرنده را باشد یاد

انتظار آن برند از ما قبول — پس بروی فعلتان بند خدا

چون کسی گوید که این مسجد بنا — پس شمارا آگهی ازوی رسد

خصلت نیکو که آن باشد نماز — هر سه گشتند از پیمبر عذرخواه

پس تو هرگز اندر آن مسجد مایست — یافت تاخیر امرشان از زشت و خوب

اندر آن مسجد گذارند از مجاز — شاید ایشارا بمسجد کردگار

جون ابوعامر کند رحمت زشام — این جماعت از گناه وار هلاك

خواستند از احمد کامل بیار — قبلشان ساکن شود در تائبات

آمد آیت که گرفتند از نفار — واچه باشد در ضمیر از رایشان

در میان آرند یعنی تفرقه — که بود راین صدقه مقصود از زکوة

این عامر آنکه در بدرو احد — گشته ایشان جاری اورا درقلم

میخورد ایشان قسم کز وی نبود — عایت لطف است ورحمت برعباد

حق گواهی میدهد کاندر قسم — هم رسول و مؤمنان پارسا

پس بران مسجد رسول مستطاب — بر هرانچه کرده اید اریك و بد

حکم ایشان یافت تأخیر از اله — گفت زان اما یعذب او یتوب

نزد آن مسجد که بد نامش قبا — برعذاب و مغفرت تاچیست کار

اندرآن مسجد کنند اورا امام — هم حکیم اندر عذاب و مغفرت

کو کند اول در آن مسجد نماز — نزد آن مسجد که بد نامش قبا

مسجدی اهل نفاق اندر ضرار — اندرآن مسجد جنك با کفار بد

با رسول و مؤمنین از زندقه — قصد ما جز خصلت نیك از نمود

حاضر اندر جنك با کفار بد — کاذبند این قوم پر مکرو ستم

قصد ما جز خصلت نیك از نمود — در فکند آتش نمود آنرا خراب

ابن عامر زود هم درشام مرد
اندر احوالی که او باشد غریب
مسجدی کو گشته بر تقوی بنا
آنکه پاکی راندل دارند دوست
چست باعث گفت مردی درجواب
نزد آنکش عقل وروح افلاکی است
قلب باشد مسجد روشن دلان
عقل ویران خواهد این سجاده را
قصد ایشان دانکه جز تفریق نیست

یکس ومطرود وجز حسرت نبرد
یکس و مطرود واردین لی نصیب
از نخستین یوم ان باشد قبا
دوست حق پاکیزگار اهم نکوست
خویشرا بعد ارحجر شوئیم زآب

نفس باشد سجده گاه غافلان
وز منافق نشود افسانه را
همچنان بر یکدلی توفیق نیست

زانکه چون کرد او حدل بامصطفی
ادعا را احمد آمین گفت زود
هست الیق تا درآن ساری قیام
مصطفی پرسید از اهل قبا
نزد بعضی شستن قلب ازخطاست

طاهرند اهل دل ازهر رجس وریب
زان پیمبر گفت آبرا برکنید
هشته اند آن بهر صبر مؤمنین

گفت کاذبرا نمیراند خدا
ابن عامر گو تو آن دم مرده بود
کاندر آن دارند مردان مقام
حق شما را کرده بر پاکی ثنا
وزخصالی کان خود از نفس وهواست
حب غیرحق بدل جایا کی است
واهل نفس آلوده بر هر شرک وعیب
مسجد بوشه را ویران کنند
قبله اش نبود بجز آشوب و کین

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ

آیا پس آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر پرهیزکاری از خدا وخشنودی بهتر است یا آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر کنار گودرگاه

هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١١١ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً

سیل خالی شده شکست خورده پس فرود آمد بآن در آتش دوزخ وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را همیشه باشد بناشان که ساختند شکی

فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١١٢ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

در دلهاشان مگر آنکه پاره شود دلهاشان وخدا دانای درست کار است بدرستیکه خ اخرید از گروندگان جانهاشان

وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي

ومالهاشانرا بآنکه مرایشانرا باشد بهشت کادر ارمیکنند در راه خدا پس می کشند وکشته میشوند وعده دادنی برآن حق در

التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ

توریت وانجیل وقرآن وکیست وفا کننده تر بعهدش از خدا پس شادشوید بسبب فروختشان که مبایعت کردید

بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١١٣

بآن وآنست آن کامیابی بزرگ

هرکس آیا کو بنای دین خود
بر کنار رودی اعنی بر بهی
بر زمینی بایچنین هشتن بنا
راه نماید خدا بر ظالمان
راید ازچیزیکه در دلهایشان
ازنفاق و حقد وحسرت خسته اند
پاره پاره جزکه گرددشان قلوب
حق بود دانا بنیت ها تمام
این بتحریص است از بهر جهاد
مالك مطلق مر او را بود داد
گرکه آنی قطع فیض ازوی شود
میدهد جنت مر ایشانرا عوض
از جهاد دشمنان ذی فر شوند
نفس باشد مایهٔ صد شر و شور
چون خرد او آنچه کان ملك ویست
وعده حق داده است ایشانرا بران

هشت بر تقوی زحق نزد خرد
که رسولی گشته زیر آن تهی
سست تر بس باشد از بنیاد ها
زاید ار مقصودشان اندر جهان
باشد ار شك وز فساد رایشان
واندر آن اندوه وغم پیوسته اند
نی زادراك ازخصال زشت وخوب
هم بحکمت حاکم اندر انتقام
ورنه مال وجان هم او بربنده داد
نی بسود خود که محض جود داد
نیست موجود او دگرلاشی شود
دادن جنت برایشان بد غرض
بر خلایق در دو عالم سرشوند
مال هم اسباب طغیان و غرور
هرکه نفروشد نه درسلك ویست
وعدهٔ حق است ثابت بیگمان

هم رضوان بهتر آن یا زاعتماد
طاهرش بر پاستاده تا شکاف
سست گردد اوفتد گردابش
لایزالست آن بناشان تا ابد
حقدشان افزود یعنی زان مهم
یا همیشه باشد آن تخریبشان
یا بتوبه وندم بر مثل آن
حق خرید ازمؤمنان خوش سرشت
عبد مملوکی که خود معدوم بود
چیست اورا تا که نفروشد بحق
لطف دیگر بودگفت ارذوالجلال
خواست تا گردند راغب برجهاد
از زمین بیرون فتد تخم فساد
گفت میکن این دوفاسد رافدا
در ره حق میکنند ارواح قتال
هست درتوراة وانجیل این خطاب

بر شما حرف ار بنائی کس نهاد
لیك مشرف بر فتادن بخلاف
در جهنم آن بنا با باشش
که نهادند از عناد و از حسد
چون نمودند آن بناشان منهدم
هم بدوزخ متصل تمدیشان
نزد آن دانای پیدا و نهان
جان و هم اموالشانرا بر بهشت
از وجود و بود خود محروم بود
هر دمی باشد بعینی مستحق
میخرم از بندگانم جان و مال
زانهم ایشانرا بود خیر و مراد
پس رسد اردین ودنیا بر مراد
در رهم سان بهشت اندر جزا
میکشند و کشته گردند آن رجال
هم بقرآن وعده یعنی بر ثواب

کیست واقی تر بعهد از شاه جود || شاد پس باشید برآن بیع و سود || شاد یعنی برشری و بیع خویش || که باو کردید این سودا زبیش
هست این بیع نکو بهر شما || رستگاری بزرك از ذوالعطا

التَّآئِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السّآئِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنّاهُونَ

آن توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان آن روزه داران آن رکوع کنندگان آن سجده کنندگان آن امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ١١٤ مٰا كٰانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا اَنْ

از منکر وآن نگهداریدگان مرحدهای خدارا ومژده ده گروندگانرا نباشد مرپیغمبرانرا وآنانیکه گرویدند که

يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كٰانُوا اُولِي قُرْبىٰ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُمْ اَصْحابُ الْجَحِيمِ

آمرزش خواهند برای مشرکان واگرچه باشد صاحب قرابت از بعداز ظاهر شدن مرایشانرا که ایشانند اهل آتش

١١٥ وَمٰا كٰانَ اسْتِغْفٰارُ اِبْرٰاهِيمَ لِاَبِيهِ اِلّٰا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهٰا اِيّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ اَنَّهُ

ونبود آمرزش خواستن ابراهیم اربرای پدرش مگر از وعده شده که وعده داده بود آنرا باو پس چون ظاهر شد مراورا که او

عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّاَ مِنْهُ اِنَّ اِبْرٰاهِيمَ لَاَوّٰاهٌ حَلِيمٌ ١١٦

دشمن است مرخدارا بیزار شد از او بدرستیکه ابراهیم بود هر آینه بسیار دعا کننده و بردبار

تائبون و عابدون و حامدون
در خبر آمد که درحسن سرشت
سیر میکن دربهشت از اختیار
صوم شد بهتر ریاضت مرد را
هست فردا اول ماه صیام
خواهی ار روبررره آری برتست
توبهٔ طاهر زفعل ناروا ست
کن پرستش رانکه خلاق تواست
چونکه مانی اردکان وخانه باد
بینی آندم نیست یاری جزخدا
کن بهر نعمت که اوداد ت سپاس
آن نگنجد گرچه دروهم وقیاس
شد برون غیر ازسرا دررا بند
چونکه هستی در بروی ما خلق
سیر افعالت در اینجا شد تمام
در صفات لم یزل فانی شوی
واگذاری مرگدا ملك شهود
آنکه باقی بود باقی ماند و بس
آمرون برنیکوئی تا کیسید
تا بحق حفظ حدود الله کنند
ده بشارت مؤمنان را از ولا
از پیمبر خواستند اهل هدا
که نمایند ازحق آمرزش طلب
کان جماعت مشرکند و اهل نار
وقت مردن گفت اورا مصطفی
گفت من ناشم بدین منتجب

روزه داران بهر قهر نفس دون
هرکسی را هست جائی دربهشت
هرکجا بك آیدت میکن قرار
هم بود بهتر دوا این درد را
کار ارباب ریاضت شد بنکام
در طریقت شرط اول توبة است
توبهٔ اهل دل از غیر خداست
دل بیاری ده که مشتاق تواست
تانبود کس جز آن دانای راز
بك باوجان در پرستش کن فدا
حاصه برآن که نمودت حق شناس
کن تو براندازهٔ دانش سپاس
روزهات دربستن است ارناپسند
میشوی بسیار در آیات حق
گر نفهمی رمز آیات وکلام
وصف خلقی رفت وربانی شوی
پس شوی فانی بذات اندر سجود
غیر باقی کیست درکاشانه کس
در جهان نر بهی مگرزیستند
خلقرا ازفرق و جمع آگه کنند
که بان وصفند موصوف ازخدا
تا که آباشان بیامرزد خدا
بهر شرك آردگان بی ادب
این دعارا نیست ره بر کردگار
حقت افزونست بر من د ابتدا
دین ابراهیم و عبدالمطلب

صائمین را گفت سائح درکلام
غیر صائم کاوست آزاد ازمکان
سائحان یا سالکان عاجلند
نفس ازوی سالك اندرره شود
رفته از هجرت بسال اندرشمار
تائبورا زان مقدم گفت حق
بعد توبه بر عبادت کن قیام
در دوعالم کس حراویارتو نیست
یادآن کن کز کسان وامانده
چون شداخلاصت بطاعت رهنمون
همچنین شادت رسان بحمد گو
روی حاجات چون تمام آسوشود
صوم تنها غالب از زان بستن است
سائحون زان گفت اهل صومرا
چون شدی فارغ زسیر ممکنات
حلقهٔ هستی زانگشت خضوع
مر موحد رست یکجا از دوئی
اینست سر راکعون الساجدون
این جماعت عارفان حضرتند
این مقام انبیا و اولیاست
مؤمن کامل نخواندش ثقات
آمد این آیت زحق دردم صریح
گر چه میباشند خویشاوندشان
عامه گویند آیت این برغالب است
خواهم ایندم پردهٔ ایمان زنی
پس بکفر او رفته از دنیا برون

که ندارند ایچ در جائی مقام
گویدش حق هرکجا خواهی بمان
کرده راه نفس طی برمنزلید
تا زاسرار دوکون آگه شود
یکهزار وسیصد و هفت از قرار
نقش عصیان شو بخستین الورق
شرط خدمت را بجا آر از تمام
وقت افتادن نگهدار تو بیست
وقت حاجت زار و تنها مانده
حمد اوکن تا شوی از حامدون
تا گذاری شکر نعمتهای او
دل بهی از یاد غیر او شود
بل زمألوفات کونی رستن است
تا شناسی از نشان آنقوم را
روکنی از فرق بر جمع صفات
چون ولی حق درآری درر کوع
می نماند اندر میان ما وتوئی
رمز دیگر از صفی بشنوکنون
سوی فرق آیدگان ازوحدتند
مر موحد را بقا بعد از فناست
که نباشد متصف براین صفات
کز نبی وز مؤمنین نبود صحیح
بعد ازآنکه گشت روشن ازنشان
این که نازل درحق بوطالب است
بر شهادت مر مرا یاری کنی
این خبر نبود بصحت رهنمون

زانکه آخر سوره بود این بر رسول
یافت سال تاسع از هجرت نزول
هم ابوطالب ز هجرت پیشتر
یافت فرمان وین یقین است از خبر

ورکه هم باشد خبر صدق و صحیح
هست بر ایمان بوطالب صریح
زانکه عبدالمطلب بالاتفاق
بوده مسلم هم براهیم از سباق

بوده بوطالب اگر بر دینشان
پس مسلمانست او در هر نشان
هرچه او بوده است گو باش ار نهاد
تو مسلمان باش و نکو اعتقاد

رو کنم براصل آیت ای سلیم
گفت ایشانند اصحاب جحیم
خود براهیم آنکه بد بردین راست
مغفرت بهر پدر هرگز نخواست

عمش اعنی که بد اورا چون پدر
تربیت را حمله از هر رهگذر
جز ز بهر وعده اورا ارادت
گفت خواهم بهرت آمرزش ز رب

یعنی آنی گر بدن ممتحن
بر تو خواهم کرد استغفار من
وعده داده بود آذر بر خلیل
که شوم مؤمن در آیم در سبیل

هم خلیل اورا بشفقت گفته بود
میکنم بهرت من استغفار زود
پس چو روشن شد براهیم راد
گوست دشمن مرخدا رادر نهاد

هم نخواهد گشت مؤمن هرگز او
جست بیزاری روی چون بدعدو
بود اوّاه آن خلیل وردبار
صبر او افزون خضوعش بیشمار

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدٰىهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ونباشد خدا که اضلال کند قومیرا پس از آنکه هدایت کردشان تا آنکه بیان کند برای ایشان آنچه پرهیز کنند بدرستیکه خدا بهمه چیز داناست

١١٧ اِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

بدرستیکه خدا مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین زنده میکند ومیمیراند ونیست مر شمارا ازغیر خدا هیچ دوستی ونه

نَصِيرٍ ١١٨ لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهٰجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ

یاری کننده بتحقیق توبه پذیرفت خدا بر پیغمبر ومهاجران وانصار وآنانکه پیروی کردند اورا در زمان دشواری

مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ اِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١١٩ وَعَلَى الثَّلٰثَةِ

از بعد آنکه نزدیک بود برگردد دلهای پاره از ایشان پس پذیرفت توبه از ایشان بدرستیکه او بایشان مهربان رحیم است وبر آن سه که گذاشته

الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰى اِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا اَنْ

شدند تا چون تنگ شد برایشان زمین باآن فراخی وتنگ آمد برایشان نفسهاشان ویقین کردند که

لَا مَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلَّا اِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٢٠ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ

نیست پناهی از خدا مگر سوی او پس توبه پذیرفت از ایشان تا ثابت بر توبه بمانند بدرستیکه خدا اوست توبه پذیر مهربان ای آنکسانیکه

آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِينَ ١٢١

گرویدند بپرهیزید از خدا وباشید با راستگویان

حق نسازد هیچ قومی را تباه
بعد از آنکه گشتشان هادی راه
تا کند روشن برایشان آنچه هست
واجب آمد پرهیز نزد حق پرست

آنکسان کز مصطفی غایب شدند
بخبر از نسخ آیتها بدند
باز چون گشتند و دیدند از نمود
حکمها بر قسم دیگر گشته بود

باز پرسیدند ز اعمالیکه پیش
کرده بودند آنکسان در دین و کیش
آمد این آیت بشأن آنکسان
که بودند آگه از تغییر آن

یا که پیش از حکم بر تحریم خمر
یافت فرمان آنکه او غافل زامر
یا که از تحویل قبله بی خبر
از جهان رفتند قومی پیشتر

از نبی گشتند مستفسر که چیست
حال ایشان گفت احدباك بست
آمد این آیت که هیچ اعمال کس
حق نسازد ضایع اندر پیش و پس

حق بهر چیزیست دانا از امور
هم زقبل و بعد اشیا درحضور
هم مر اوراشاهی ارض وسماست
زنده گرداند بمیراند راست

می نباشد مر شمارا جز خدای
کار سازی یا مدد کاری بجای
حق بتوبه بر پیمبر گشت یار
بر قبول توبه یعنی را عتزار

چونکه داد اذن تخلف از قتال
او باصحار مهاجر در سؤال
زانکه بعضی زاجماعت ازجهاد
داشتند اکراه اما نز عناد

بل زجب مال واز انس وطن
هم پی آسایش و آرام تن
این بود ثابت بنزد اهل راه
که نباشد بر نبی حایز گناه

توبهٔ او باب توبهٔ امت است
هم سرامت بهرجذب رحمت است
یا که باشد توبه از بعض بشر
بهر استکمال رفعت و اعتلا

ازرضا عم مرویست کز بهر رسول
چاره نبود زاین اثابت در سیر
جزرو مد تحرجام و سبواست
هرهش بودند یعنی در تبوك
توبهٔ آن قاعدین آمد قبول
کرده الله اندر زمان عسرتش

بودشان عسرت ززاد و راحله
هم بعسرت بود ایشانرا سلوك
حان زگرماشان در آزار و طیش
هم دبی آبی و بعد مرحله
پیروی کردند ایشان در سبل

بعد از آنکه بود نزدیك ازکروب
آنکه قومی را رها گردد قلوب
یعنی از بیچارگی مرتد شوند
باز گردند از جهاد و بد شوند

پس برایشان گشت حق برتوبه باز
راسکه بود ایماشان دور ازعثار
دادشان توفیق کز وسواسها
توبه ها آرند و بپذیرد خدا

چون برایشان حق رؤفست ورحیم
دادشان ره بر صراط مستقیم
هم دگر پذرفت توبه زان سه کس
کز غزا ماندند ایشان باز پس

گفت پیغمبر باصحاب کرام
که برایشان لب ببندند از کلام
هیچ با ایشان نگوید کس سخن
همچنین باشد جدا هرکس ز زن

تا بر ایشان سك شد ران امتناع
ارض امکان با وجود اتساع
همچنین شد سك دلهاشان زغم
میفزود اندوه و غمشان دمبدم

پس بداستند خود بی اشتباه
دست از حق جز سوی او پناه
دادشان توفیق توبه زاعتزار
حق برایشان پس بتوبه گشت بار

داشت ایشانرا بتوبه مستقیم
کوست در هرحال توان الرحیم
توبه پذیرنده یعنی بر فزون
گر بوابست علمت رهنمون

توبه روزی گرکند صد بارکس
حمله را پذیرد او از بنده بس
کاندر او غرقند یکجا ماسوی
واین بود از رحمت بیمنتها

اتقوا الله ای گروه مؤمنان
دور باشد از خلافی آنچنان
از صفی بشنو علامتهای صدق
هم شما باشید اندر قول ودین

دیگران کز مال دنیا رروگنج
کیست با درهردمان دارای صدق
اول آنکه با فقیران درسلوك
لب بحسادت بجرمی در خطاب
بر ذخیره نبهد از پاداش رنج
هم نگردد عهد اوهرگز خلاف

گفته اند این آیه درشأن علی است
جز که گوید من سؤالی راجواب
گر ثنائی خویشرا آسان بخلق
گرچنین باشد خلاف صدق نیست
راسکه او درراستی معروف بود

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا

نبود مر اهل مدینه را وکسانکه بپیرامون آنها باشند از دیه نشینان که بازمانند از رسول خدا ونه آنانکه نکدرند

بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ

بنفسهاشان از نفس او این بسبب آنستکه ایشان برسد ایشانرا تشنگی ونه بمعنی ونه گرسنگی در راه خدا ودرنوردند

مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا

گامی که بخشم آورد کافرانرا و نیابند از دشمنی یافتنی مگر آنکه نوشته شود برای ایشان کار خوبی بدرستیکه خدا

يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ١٢٢ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ

ضایع نسازد مزد نیکوکارانرا و انفاق نکنند نفقه کوچك کمی ونه بزرك بسیار وقطع نکنند وادیرا مگر آنکه نوشته شد

لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٣ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ

از برایشان تا جزا دهدشان خدا نیکوتر ازآنچه بودند که میکردند و نباشد گروندگان که روند همگی پس چرا نرفتند

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

از هر گروهی ازایشان پارهٔ باداش آموزند در دین وتا بیم کنند قومشانرا چون باز گردند سوی ایشان باشد که آنها بترسند

١٢٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا

ای آنکسانیکه گرویدید کارزار کنید آنانکه نزدیکند بشما از کافران وتا بیابند درشما سختی وبدانید

أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٢٥ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا

که خدا با پرهیزکاراست وچون فرو فرستاده شود سوره پس ازایشان کسی است که میگوید کدام ازشما افزود او را این سوره ایمانی

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ١٢٦ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ

پس اما آنانکه گرویدند پس افزود ایشانرا ایمانی وایشان شاد میشوند بسیار واما آنانکه در دلهاشان مرضی است پس افزود

رِجْساً اِلٰى رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كٰافِرُونَ ١٢٧ اَوَلٰا يَرَوْنَ اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عٰامٍ مَرَّةً

شان بدی بدی ایشان ومردند وایشان بودند کافران آیا نمی بینند که ایشان ارموده میشوند در هر سال یکبار یادو

اَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لٰا يَتُوبُونَ وَلٰا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ١٢٨ وَ اِذٰا مٰا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ

بار پس توبه میکنند وبه ایشان پند میگیرند وچون فرو فرستده سورة میگرند بعضی ار ایشان بعضی

هَلْ يَرٰيكُمْ مِنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لٰا يَفْقَهُونَ ١٢٩ لَقَدْ جٰاءَكُمْ

آیا می بیند شمارا هیچ احدی پس برگشتند گردانید خدا دلهاشان را بآنکه ایشانند گروهی که نمی فهمند بحقیق آمد شمارا

رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١٣٠ فَاِنْ

رسولی از خودهاتان که سخت است بر او رنج کشیدن شما حریص است بر شما نیکروندگان مهربان رحیم است پس اگر

تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اعراض کنند پس بگو بس است مرا خدا نیست خدائی بگر او بر او تو کل کردم واوست پروردگار عرش بزرك

بست بر اهل مدینه رایگان
تی رسد هم تا نفس وی کنند
ی رسدشان تشنگی و مخمصه
نمیرند از امکه نپردنی
حزکه شد نوشته ایشارا بدان
می نگرداند خدا ی اشتباه
همچو منع بعل است و بیم نان
هیچ هم نکنند طی وادئی
بهترین آنچه اندر راه دین
چون بهدید تحلف کردگان
گرچه بغمبر رود خود با سپاه
آمد آیت که نشاید مؤمنان
ارچه نی بیرون روند ازغرفه ها
باید ایشان نیم بدهند از رشد
ای گروه مؤمنان از کردگار
یعنی آنها که بارض یثربند
هم بدانید اینکه حق باشد یقین
تا نگردد کشته خصم اقربت
فتح تا گردد بلاد و دوردست
سورهٔ نازل شود چون درسند
از شما کبود که اورا برفزود
باشد اما آنکسانرا کاعتقاد
وانکسانکه هستشان دردل مرض
می نبینند اینکسان آیا که چون
هم نمیگیرند ایشان هیچ پند
پس نگویند از نفاق واز حسد
پس اگر هستکسی ساکن شوید
یا شوند ارآن فواید منصرف
شاید این باشد بعنوان دعا

وانچه راعرابند گردا گردشان
بر هوس خویش رغبت اربسند
بعد هم یعنی که رنج و مشقت
که بچشم از کافران آرد تبی
کار های نیك از بهر نشان
نزد خود احر گنه کاران تباه
کر کمی ناید بچشم مردمان
از زمین کافران با شائبی
کرده اند ایشان عملها آن یقین
آمد آیاتی چنان از بعد آن
یا فرستد لشکری را کیه خواه
یاورند آن حمله از شهر و مکان
اکثری مانند هم باقی بجا
چونکه برگردند سوی قوم خود
امر باشد مر شما را کاررار
ضرب و قتل وحزیه را مستوجبند
نزد حفظ و نصرت او بامتین
ره نگردد صاف وصافی مشربت
وین مثل بر شما ناچار هست
یا که بعضی ازکتاب ارجمند
این بیان از راه ایمان درنمود
پس بران ایمانشان گردد زیاد
راید ایشارا شود رجس و غرض
میرسدشان فتنها در آرمون
سورهٔ گردد چو نازل سودمند
یکدگر را هل بریکم من احد
ورنه برخیزید و خود بیرون روید
که بقرآنست و حیثش مختلف
قلبشان یعنی نگرداند خدا

که کنند ایشان تحلف ازرسول
هست این ترك خلف را بکه چون
ازمتاع آنچه هست اندر سفر
هم بیابند از عدو دریافتن
باشد آن کردار های مبتطات
نی کنند انفاق اندك یابرون
یا راشترها قطار اندر قطار
حز که گردد ثبت دراوح رضا
هست احسن وصف احرار کردگار
مؤمنارا حمله این گردند عزم
حمله میرفتند بیرون آنهمه
رانکه محمل گردد اوضاع معاش
تا مامورند هم احکام دین
تا که باشد تا کنند اشان حذر
با کسانیکه نزدیك شما
باید ایشان درشما تست بجویش
گفته حق کاعدای اقرب کشتنی است
مصطفی راں گفت اول دورخویش
دشمن نزدیك چون رفت ازمیان
پس کسی گوید رارباب نفاق
کست یعنی که بفزودش یقین
شادمان گردند ایشان چون کنند
هم بمردند آنکسان درکفرخویش
مرة فی کل عام او مرتین
از کراهت مکنند ایشان نظر
یعنی آیا مسلمین بینندتان
بار پس گردید از بزم رسول
قلبهاشانرا خدا گردانده است
زانکه ایشانند قومی که زجهل

همچنین از امر و نهی او عدول
تا نمی باشند در سیر و سکون
بستشان در راه حق اندر نظر
راسر وقتل و نهب و رو در یافتن
زد حق مستلزم اجر و ثواب
از پی اعرار دین اندر شئون
کان رزاد جاهدان باشد بیار
تا که بدهد حقتعالی شان جزا
کان نه است ارفعل عبدازهرقرار
که نماند کس بجا آید جزورزم
خانه ها خالی شد از مردان همه
یابد امر دین و دنیا اغتشاش
در توقف برد خیر المرسلین
رانچه داده بمشان رب البشر
باشد از کفار اندر هر کجا
غلظتی یابند از اندازه بیش
کافری اقرب بورا از نفس نیست
خالی ازاعدا کنید ازفورحویش
ره شود مفتوح بر فتح جهان
خود باستهزا و انکار از شقاق
زین بیان در فهم ودرایمان ودین
فکر در آن سوره زادراك بلند
تاول ایشانرا نمود ایمان و کیش
توبه پس بارند هیچ ازدین وغیر
بعضی اندر جمع بر بعضی دگر
چون یکی بیرون روید ازدیگران
خشمناك و خائف ورشت وملول
تا زادراك معانی مانده است
در نیابند حقرا خود بسهل

پس پی تنبیه فرماید بحا
پس باودشوار باشد ران سبب
مؤمنانرا پس رؤف و مهربان
پس تومیگوحسبی‌الله وین سست
من باو کردم توکل ز اهتمام

بر شما آمد رسولی از شما
آنچه زان افتید از رنج و تعب
رأفتش بسیار و رحمش بیکران
حق تورا کافی زعون هرکس است
کار خود بگذاشتم بروی تمام
حاصل آنکو عرش را داردنگاه

یعنی از جنس شما کامل عیار
پس حریص است اندراسلام شما
پس شوند ار معرض ازیاری تو
لا اله غیره یعنی که بست
کو خداوند است برعرش عظیم
هم نگهدار است مارا درپناه

تا بجنسیت باو گردید باز
بر نکوئی تا بود نام شما
روی تابند از هوا داری تو
هیچ معبودی جزاووین ایمنی است
جسم اعظم عرش را گوید حکم

سورة یُونُسْ عَلَيْهِ السَّلٰامْ مِائَةٍ وَ تِسْعَ آيٰاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓرٰ تِلْكَ آيٰاتُ الْكِتٰابِ الْحَكِيمِ ۲ اَكٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَباً اَنْ اَوْحَيْنٰا اِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ

این آیتهای کتاب با حکمتست آیاباشد مردمرا عجبی که وحی فرستادیم مردی ازایشان که

اَنْذِرِ النّٰاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ الْكٰافِرُونَ اِنَّ هٰذٰا

بترسان مردمارا ومژده‌ده‌ایشانرا که‌گرویدند که‌مرایشان‌راست‌سابقه خوبی نزدپروردگارشان‌گفتند کافران بدرستیکه این

لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ ۳ اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ

هرآینه‌سحریست‌آشکار بدرستیکه‌پروردگارشماخدائیست‌که آفرید آسمانها وزمین‌را در شش روز پس مستولی‌شد

عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مٰا مِنْ شَفِيعٍ اِلّٰا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ اَفَلٰا تَذَكَّرُونَ

بر عرش تدبیر میکند کار کاینات را نیست هیچ شفیعی مگر پس ازدستوری او آنست خدا پروردگار شما پس پرستید او را آیا پس پند نمیگیرید

ازالف ورلام ورا بشنو نخست
یا اشارت سوی اسماء اللهست
لطف اوشد باعث ایجاد خلق
لا بشرط مطلقم درذات خویش
ای پسر کاول هر اولی
که بود این سوره یا قرآن تمام
ثبت لوح است آنچه از حکمت دراوست
مردمارا هست آیا زین عجب
که خدا گرخواهد ازجنس بشر
نزد ایشان پیری در مال بود
گفت زان حق میکنید آیاعجب
حاصل آنکه وحی فرمودیم ما
پیشرفتی آنکه ایشاراست بلك
یا که باشد رهنمائی خرد

بعد بسم الله بتوفیق خدا
تا شناسی راه و منزلرادرست
بردآن گنج رمز اسماء آگهست
کرد از رحمت بپا بنیاد خلق
پس نمودم جلوه درآیات خویش
لطف و رحمت را ظهور اکملی
جمله آیات کتاب ما بنظام
یعنی اندر علم حق بگمگواست
که مردی وحی کردیم ازعرب
خود رسولی تا فرستد بلك فر
واینکه‌بدمسکین ضعیف اقبال بود
کز شما گردد رسولی‌کس زرب
سوی‌مردی‌کوست دراصل‌ازشما
نزد آن پروردگار بیشریك
مرد را در کارها ازبلك و بد

سورهٔ یونس علیه السلام

این‌حروف ارهیچ داری در نظر
اول الاشیاست یعنی درظهور
حاصل آنکه گوید آیات قدیم
آیت اعظم رسول احمد است
میخورم سوگند بر احسان تو
بر تو نازل از حکیم مطلق است
جمله احکامش بحکمت همچون
گفت پیغمبر چو وحی آید نمی
ازچه سازد اختیار او در حکم
لاجرم او را شمردندی بکم
کو نباشد از صنادید کبیر
بیم کن از قهر حق برمردمان
سابق‌است آن درسعادت خاص‌را
نزد اهل معرفت حب خداست

نزد بعضی هست اسامی سور
لطف ورحمت ظاهر ازوی بیقصور
هم الهم هم لطیفم هم رحیم
من احددروصف‌ذات اواحمداست
هم بلطف و رحمتم برجان تو
نزدحق بین‌ازحق‌است ورحمتست
ثابت اندر لوح محفوظ ارشئون
مکیانرا بد تعجب زین سخن
آنکه را بد نزد بوطالب یتیم
بودشان از وی تعجب دمبدم
بل بود مسکین و بیقدر و فقیر
مژده ده برمؤمنان بنشان بخوان
تا شناسی از ثبات اشخاص را
کان‌محب را برسعادت رهنماست

حذبه

عشق چون آید رود تدبیر ها
بگسلد عشاق را زنجیر ها

چون پیامد از درگاه اوست
جان بکف در بندگی دارد تمام
دفتر و طومار ما را باد برد

قلب گردد زاو بطاعت مستقل
کرده جان درکار یار از پیشتر
بلك بجاهل وصف ایجاد وعدم

این قدم را صدق گویند اهل‌دل
میدود از بهر فرمانش بسر
نی نشان از صدق ماندم نز قدم

اوفتادم رفتم از مسنی زدست | تا کجا شد میفروشو می پرست | دور آخر گشت و جز ساقی بهوش | بیست کس ازمی کشان خرقه‌پوش
میشنیدم زاو خود این افسانه من | چند پیمودم بر او پیمانه من | باید اندك بعد از اینش داد جام | زانکه مأمور است بر نظم کلام
باید آوردش تدبیری بهوش | تا نماند لب ز گفتارش خموش | گر بهوشم من وگرمست و خراب | باز گردم جانب نظم کتاب
ساحران گفتند بر فخر کبار | ساحری این مرد باشد آشکار | این دلیل است آنکه قوم ناقبول | غیر عادت دیده بودند از رسول
حق شمارا باشد او پروردگار | آنکه ازقدرت بدون عون و یار | آفرید او این سموات و زمین | حمله را شش روز ایام مبین
گشت پس برعرش مسئولی خوداو | شرح این اندر سورهٔ اعراف جو | همچنین اندر بیان مسئله | سر شش روز آمد اندر مسئله
نیست بر تکرار حاجت کن رجوع | بهر فهمش کز چه کرد ایسان شروع | مکث تدبیر دهمدست و عون | مقتضی گشت آنچه در ایجاد کون
بست کسرا شافعی ازهیچ رو | در قیامت جز ز بعد اذن او | تا بدانی نور بدهد آفتاب | جز باذن آنکه دادش نور وتاب
آنحدائی کاین صفاستش بکار | من شما را باشد او پروردگار | پس پرستید آنحدا را در بسند | یا نمیگیرید آیا هیچ پند
رابکه او جز بر نهام ماخلق | بر پرستش نیست غیری مستحق

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

بسوی اوست بازگشت شما همه وعده دادنی از خدا حق بدرستیکه او بخست آفریدخلق را پس بازمیگرداند او را تا جزا دهد آنانرا که گرویدند وکردند

الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝ هُوَ

کارهای شایسته بعدالت وآنانکه کافر شدند مرایشانرا است شربتی از آب حوشان وعذابی دردناك بسبب بودشان که کافر میشدند اوست

الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللهُ

که گردانید آفتابرا روشنائی وماهرا روشنی ومقررداشتش منزلها تادانید شما سالها وحسابرا به آفرید خدا

ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ

آنرا مگر بحق تفصیل میدهد آیتهارا برای جمعی که بدانند بدرستیکه در اختلاف شب وروز وآنچه آفرید خدا

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا

در آسمانها ورمین وهرآینه آیتهاست ازبرای جمعی که میپرهیزند بدرستیکه آنانکه امید ندارند ملاقات مارا وراضی شدند بزندگانی دنیا

وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ۝ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ إِنَّ

وآرامیدند بآن وآنانکه ایشان از آیتهای ما بیخبرانند آنها جایگاهشان آتش است بسبب آنچه بودند که کسب میکردند بدرستیکه

الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته راه نماید ایشارا پروردگارشان بسبب ایمانشان میرود از زیرشان نهرها در بهشتهای بانعمت

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۝ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

خواندشان در آن سبحانك اللهم است ودرودشان در آن سلام است وآخر خواندشان اینکه الحمدلله رب العالمین

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ

واگر تعجیل میکرد خدا از برای مردمان شررا تعجیل ایشان بخیر هرآینه رانده شده بود بسوی ایشان اجلشان پس وامیگذاریم آنانرا که امید

لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا

ندارند ملاقات مارا در زیاده رویشان که حیران میبوده باشند وچون مس کند ایشانرا ضرری میخواند مارا خوابیده بپهلویش یا نشسته یا ایستاده پس چون

كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

دفع کردیم ازاو ضررش رامیگذرد گویا که نخوانده است برای ضرری که مس کرده بوداو را همچین آراسته شد از برای مسرفان آنچه بودند که میکردند

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

وبتحقیق هلاك كردیم اهل زمانهارا ازپیش شما چون ستم كردندو آمدایشانرا رسولانشان بامعجزات ونبودندكه ایمان آورند

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ١٥ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ١٦

همچنین جزا دهیم گروه گناهکارانرا پس گردانیدیم شمارا درزمین ازبعدایشان تانه بینیم چگونه عمل میکنید

بازگشت همه بروی از شماست
مؤمنانرا تا جزا اندر محل
یعنی از عدلی که ایشان بقصور
هستشان از حق عدالی دردناك
ماهرا نورانی اندر دید کرد
اکثری گویند میباشد ضمیر
قدر شهای شهور اندر سیاق
مشتمل بر ماهها چون بود سال
می نبود ایجادش از نبوده بس
باشد اندر اختلاف روز و شب
آنچه کرد ایجاد رب العالمین
هرگروهی را که ترسید ازمآل
بر جوة دنیوی خوشدل شدند
وانکه از آیات ما بر لی ثبات
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند
مؤمنانی که ز اعمال نکو
کای خدا یاد تو بر پاکی کنیم
هم تحیتهایشان باشد سلام
اینچنین گویند زاخلاص و یقین
دمبدم در جنت پر نعمتند
که کند اشتاب درخیر اردعا
وقت دلبستگی کنی تعرین بخود
گوید از راه کرم تا کامتان
پس گذاریم آنکسانرا خوارورار
یعمهون یعنی که در سر گشتگی
گردد از پهلو بپهلو در فراش
قصد ایشست از قعود و ازقیام
گوئیا ما را نخوانده هرگز او
دیو شان یعنی بچشم آراسته
حالکونی کآمد ایشانرا رسل
مشرکانراهم دهیم ایسان جزا
بر شما کردیم یکجا واگذار

وعدهٔ حق بر شما حقست وراست
بدهد از کردار نیکو در عمل
کرده باشند اندر ایمان وامور
بر جزای کفر ارتاب هلاك
کسب نورآ نماه از خورشید کرد
بر قمر راجع به بر شمس میر
جز دوشب که ماه باشد در محاق
ذکر مه را حق نکرد اندرمقال
یا نباری تا تباطل یا هوس
یکدگر را تا در آید از عقب
از خلایق در سموات و زمین
ور خوابیم امور و سوء حال
مطمئن بر سبل مستعجل شدند
غافلند و نیستشان هیچ التفات
کار های نیك افزون کرده اند
زیر مسکنهایشان جاریست جو
حمد ذاتت را بجالا کی کنیم
یکدگر را اندر آن اعلی مقام
حمد لله گوست رب العالمین
در سپاس و حمد ذات حضرتند
رانده گردد سوشان دردم قضا
یا باولاد و عیال از فعل بد
این سخن برسده بشنوید هین
گر لنای ما بود امدوار
مانده‌اند ایشان ردیف گمشدگی
یاد ما آنگه کند از اعتشاش
کارمانم خواند ازهروصف ونام
اندر آن رنجی که دروی بدفرو
آنچه او زاعمال بد میخواسته
باشان و حجت ازحق در سبل
که جزا دادیم اندر ما مضی
مسکن و مأوایشان درروزگار

خلق را اول نمود ایجاد و بار
از عدالت کوکند بر ما یجب
وانکسانکه بر خدا کافرشدند
اوست معبودی که کرد ازایمنی
بهر هریك کرد تقدیرآن مدبر
کرده تقدیر اعلی اواندرطهور
تا بدانید از شمار سالها
بافرید این همه را ازقدرتش
مفصلیم آیت خودرا ما بیان
ترکم و بیش اختلافش معنی است
هست برهان بر نفاذ قدرتش
آنکسانکه نیستشان ازصعف دید
آنچنان کردند اندر وی قرار
آنکسان مأوایشان درآتش است
حق نماند راهشان در آخرت
اندر آن جنات پر نعمت مدام
ذکر ایشان درلقای لذت است
هستشان آخر دعا حمد خدا
عارفان را لذتی و نعمتی
گر کشد تعجیل حق برمردمان
زود یعنی میرسد آجالشان
حقتعالی این دعا را بر شتاب
زانکه کرد از اقتباس اواین دعا
مگذاریم اندر اسدزاجشان
جونکه اسنا را کند مس رنج وضر
یا نشسته یا ستاده در مضار
پس جوبرداریم اراوآرنج ورود
مثل این آراسته بر مسرفان
ما تبه کردیم زاهل قریها
می نبودند آنکه ایمان آورند
پس شما را ما بگرداندیم هین
تا ببینیم از شما در خیروشر

زنده سازد بعد مردن کارساز
عدل یا بر عهد باشد منتسب
می بنوشند از جحیم پر گزند
شمس را دارای ضوء وروشنی
بر منازل در فلك بهر مسیر
این منازل بهر مه گاه عبور
هم حساب وقت ها در حالها
هر بحق یعنی بوفق حکمتش
بهر قومیکه بدانند از عیان
یا خلاف ازتیرگی و روشنی است
بر کمال علم و صنع وحکمتش
بر ثواب و بر عقاب ما امید
که بوگوئی نیستشان زانجا گذار
آنکسانرا که آن بس ناخوش است
خود زایمان بر بهشت و مغفرت
این چنین خوانند حق را درمقام
فی بمعنوان عمل یا طاعت است
کو بود پروردگار ما سوی
نیست به ازحمد حق در نوبتی
در اجابت در دعای بد چنان
نشود بیش اندرمان احوالشان
نیست حکمت گر نماید مستجاب
در کلام بد بگیریم این گدا
دورو گمراه از ره و منهاجشان
خوانده اندرحسب خود مارا دگر
آنزمان خواند خدارا داضطرار
باز گردد بر همان غفلت که بود
میکنند آنچه از ملامی بالعیان
آنچه کردند استم ازپیش ازشما
رو بحق زانکاروکفران آورند
حاشین از بعد ایشان درزمین
برچگونه است آن عملها سربسر

وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدِّلْهُ

وچون خوانده‌میشود برایشان آیتهای ما روشنها میگویندآنانکه امید نمیدارند ملاقات مارا باور قرآنی غیر ازاین یاتبدیل

قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحٰى اِلَيَّ اِنِّي اَخَافُ اِنْ

کنش بگو نسزدمرا که تبدیل کنم آنرا از پیش خودم پیروی نمیکنم من مگرآنچه وحی کرده میشود من بدرستیکه من میترسم

عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٧ قُلْ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرٰىكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ

اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روزی بزرگ بگو اگر خواسته بود خدا نخوانده بودم آنرا بر شما و نه اعلام کرده بودم شما را بآن پس بتحقیق درنگ

فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٨ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

کردم در شما عمری پیش از آن آیا پس نمی یابید بعقل پس کیست ستمکار تر از آنکه بربندد بر خدا دروغی را یا تکذیب کند آیتهای او را

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ١٩ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هٰؤُلَآءِ

بدرستیکه رستگار نشوند گناهکاران و میپرستند از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساند ایشان را و نفع نمیدهد شان و میگویند اینها

شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ

شفعاء ما اند نزد خدا بگو ایا خبر میدهید خدا را بآنچه نمیداند در آسمانها و نه در زمین منزه است او

تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢٠

برتر است از آنچه شریک میدانند

خواند چون بر مشرکان ارماشود
آیتی کآن واضح المعنی بود

بیقینشان امید یعنی در حساب
در رسیدن بر عقابی یا ثواب

یعنی آنچه ما بحشم آئیم ازان
زامر و بهیش بهرما باشد زیان

آیتی کاندر بهر ما باشد امان
ذم معبودان ما نبود در آن

گو سزا بود که قول معتمد
من بدل سازم بپیش نفس خود

می بترسم گر شوم عاصی برب
از عذاب روز اعظم وان تعب

هم نه بر قرآنیان دانا عمود
پس بود اعلامش ازافضال و جود

من درنگ اندر میانتان چندسال
کردم اندر عمر قبل ازاین مقال

در اثبات معجزهٔ قرآن

من بخواندم قرآن حواندی هم تو شما
پارهٔ گویند زین قوم عنید

این بود در نزد دانا حجتی
غیر از این بر ما تو قرآنی بیار

تی کتابی خوانده باشد ازعلوم
یا مبدل ساز آنرا تی سخن

درج در وی حکمها ازهرقبل
قصدشان این بود کو برحال خویش

متلش ارگوئی بود ممکن بدهر
پیروی نکنم زحرفی درسخن

زانکه هم بودند با او درنزاع
گو اگر میخواستی حق بر شما

حاصل آنکه گفت او من برحدا
حاصل این کرمثیت الله است و بس

کیست پس زانکس خود اسنمکارتر
پیش یعنی از نزول این کتاب

گو بد امر حق بود مارا بدان
که ندارند از لقای ما امید

غیر حقرا میپرستند آن حشر
که نگردد عیب ما زان آشکار

گو خدا را میکنید آیا خبر
آیتی دیگر بجایش وضع کن

ذات پاك او بلند و برتر است
واگذارندشان درآن آئین وکیش

کرده ایم ازپیش تحقیق وجود
حرکه گردد وحی کرده آن بمن

تا بتکرارم کشد در دایره
من نخواندم منزلانش بر ملا

یك تجلی کردم اشیا هست شد
این بیان نزمیل من یارای کس

جمله عالم جلوهٔ روی من است
که بودتان دانائی اروی ز اقتضا

رفتم از خود گر شناسی رفتنم
شخصی از عمری بود در امتی

این سخن گو تا نپنداری صفی است
واینچنین آرد کمالی بس نفیس

باز چون گردم بفرق ازجمع من
تا کند ایمان یك آیت بران

باز چون سازد نهان درپرده روی
آرمان گویندهٔ آورده بود

تی شده با عالمی هرگز جلیس
در فصاحت در بلاغت تی بدیل

عاجز ازوی اهل آن لفظ واسان
بالله ار باشد ز فهمت هیچ بهر

بود اگر ممکن راعراب عود
هم بدند از اهل علم و اصلاح

گر که باشد فهم وعقلی درشما
بکنم از تبدیل قرآن افتری

افتری دل بر شما ریبنده است
کافتری گوید بخلاق بشر

در خدا بندد دروغی تا بعان
وین تو بخست و بقریع اربیان

یا کند تکذیب قول کردگار
آنچه کاندر وی بباشد نفع وضر

مر تنا را می بگویید این فرق
در هرانچه گو بداند در سیر

می بداند او شریکی مالیقین
رانچه برشبه وشریکی درحوراست

نزد دانا ناپسند آید نه نیك
کآن بوحدت ثابتست اندرشهود

بیست لازم تا کنم تکرار آن
تك گشود ار طره باز آنه گره

تا که گوید غیرمن دلدار نیست
باده خوار ازبوی می سرمست شد

نیست باقی دورهٔ کآخر کنم
هر دلی در تاب گیسوی من است

شد دگرگون حال دل تاچون شدم
ابله آنکه بینی تا بیداری منم

من نخود رفتم شد او رحای من
بلکه آن گوینده دروی مختفی است

گه سخن گوید بتازی او همه
بیم او رفته است ومن گویم سخن

بیم گفتار است باقی در لبم
بر من آموزد سخن گوید بگوی

تك صفی برجای خود برگشته باز
که ندارند از لقای ما امید

آیتی دیگر بجایش وضع کن
واگذارندشان درآن آئین وکیش

من نخواندم منزلانش بر ملا
این بیان نزمیل من یارای کس

حاصل این کرمشیت الله است و بس
پیش یعنی از نزول این کتاب

وَ مَا كَانَ النَّاسُ اِلاَّ اُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا

و نبودند مردمان مگر امت واحده پس اختلاف کردند و اگر نبودند کلمه که پیشی یافته از پروردگارت هر آینه حکم کرده شده بود میانشان

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۲۱ وَ يَقُولُونَ لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا

در آنچه در آن اختلاف میکردند و میگویند چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگارش پس بگو نیست غیب مگر خدا را پس منتظر باشید

اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۲۲ وَ اِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ اِذَا لَهُمْ مَكْرٌ

بدرستیکه من باشما از منتظرانم و چون بچشانیم مردمانرا رحمتی از پس از سختی رنجی که مس کرد ایشانرا ناگاه مر ایشانرا

فِي آيَاتِنَا قُلِ اللّٰهُ اَسْرَعُ مَكْرًا اِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ۲۳ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي

مکریست در آیتهای ما بگو خدا زودتر است در مکر بدرستیکه فرستادگان ما مینویسند آنچه مکر میکنند اوست که میگرداند شما را در

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتّٰى اِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ

بر و بحر تا چون باشید در کشتیها و جاری شوند ایشان بادی پاکیزه و شاد شوند بآن بیاید آنهارا بادی

عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

سخت و بیاید ایشانرا موج از هر جا و دانند که ایشان احاطه کرده شده بآنها خوانند خدارا خالص گردانندگان برای او دین را

لَئِنْ اَنْجَيْتَنَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۲۴

که اگر نجات دادمارا از این هر آینه باشیم از شکر گذاران

پس در ایشان گشت واقع اختلاف
پیش از این تحقیق این معنی تمام
هر زمانی در بشر بود اختلاف
گفت اهل مکه را فخر بشر
بود آنجا نی بتی نی بت پرست
زین نصحت اختلاف افزوده گشت
بینشان میرفت حکمی یکزاف
یعنی اعجازی که ما خواهیم از او
این نمیداند شما را بر صلاح
بر شما ز انکار آیات و حدود
مردمانرا چون چشانیم از کرم
یا که در بارهٔ پیمبر مکروکید
مینویسند آرسولان از نشان
آنچه‌ائی کوست راندهٔ شما
با کسانی کاندر آن دارند جا
ناگهان بادی وزد سخت و غور
میکنند ایشان یقین زان ابتلا
آزمان خوانند حقرا با خلوص
گردهی ما را نجات از این بلا

می‌نمودند آنچه هست از مردمان
هست هم واقع در این معنی خلاف
کرده ایم از باشدت یاد آن کلام
از هوای نفس پرآشوب و لاف
ما بفطرت بوده ایم از یک گهر
غیر معبودی که او بوده است و هست
تا نزاع و اختلاف از حد گذشت
آنچه در وی مینماید اختلاف
کرده ایم از وی بتکرار آرزو
غیر معقولست پس این اقتراح
تا چه خواهد کرد در حکم وجود
وسعت و صحت پس ار قحط و الم
پاس نعمت را کنند از عمر و رید
حافظان کتب یعنی مکرتان
سوی بر و بحر اندر اقتضا
باد نرم و حوش بردشان هر کجا
تا که دریا را دراندازد بشور
که احاطه کرده ایشانرا بلا
دین خود سازند خالص بر خصوص
تا ابد از شاکران باشیم ما

غیر یک امت بتحقق و نشان
شرح آنها جمله گفتن سود نیست
نزد ما توحید اصل مدعاست
اصل ایشان بوده واحد در نخست
با شما هم ریشه و هم دوده ایم
رو بباطل کردن از حق بهر چیست
گر نبودی قولی از پروردگار
مشرکان مکه گویند از چه رو
پس بگو حکمتراست غیب اعنی که او
منتظر باشید هم من با شما
یا که ناشم منتظر بر نصرتش
که رسیده باشم ایشانرا ربد
ای محمد ص گو بود حق زودتر
بر ملایک چون بود چیزی پدید
چون شما باشید در کشتی چنان
میوزد آن باد بر وفق مراد
آید از هرسو برایشان موجها
پس شود سد مسالك در نجات
فطرت اصلیه آید در ظهور
پس چو حق برهاندشان زان هول و غم

بهر بدکار ارچه نامحمود نیست
واختلاف از نفس پرحرص و هواست
هست هر اشکسته شاهد بردرست
واحد اندر اصل فطرت بوده ایم
این نه رسم آدمیت وآدمی است
که گرفته سبقت آن در روزگار
آیتی نامد بر او از رب او
مطلع بر مصلحت باشد نکو
باشم اندر انتظار ماجری
که بمن حق وعده داد از قوتش
میکنند آیات ما را طعن ورد
از شما اندر جزای مکروضر
چون نباشد بر خدای بی‌ندید
فلك ها کردند در دریا روان
واهل کشتی زان بسی باشند شاد
کشتی افتد در حضیض و اوجها
بهر ایشان تارسد یأس انجبوة
عارضات نفس افتد در فتور
در زمین گردد ساعی برستم

فَلَمَّا أَنْجٰىهُمْ إِذٰا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّمٰا بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتٰاعَ

پس چون نجات دادشان آنگاه ایشان ستم میکنند درزمین بناحق ایمردمان بیست سهم شما مگر برخودهاتان در مایه تعیش

الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٥

زندگانی دنیا پس سوی ماست بازگشت شما پس آگاه گردانیدیم شمارا بآنچه بودید که میکردید

باز میگردد چو رفت آن زیاد / بر همان کاریکه بودند ازفساد / غیر از این سودکه هست ایمردمان / آن سهم بر نفسهاتان بیگمان
تا زاستکارگی و مکروی / بهره یابید از حیوة دیوی / پس سوی ماست برگشت شما / پس کنیم اخبارتان ازکارها
بر هرآنچه میکنید اعنی عمل / میکنیم اخبارتان در ما حصل

إِنَّمٰا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا كَمٰاءٍ أَنْزَلْنٰاهُ مِنَ السَّمٰاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبٰاتُ الْأَرْضِ مِمّٰا يَأْكُلُ النّٰاسُ

جز این نیست مثل زندگانی دنیا چون آبیست که فرو فرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن رستنی زمین از آنچه میخورند مردمان

وَالْأَنْعٰامُ حَتّٰى إِذٰا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهٰا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهٰا أَنَّهُمْ قٰادِرُونَ عَلَيْهٰا أَتٰاهٰا

وچهارپایان تاچون گرفت زمین پیرایه‌اش وزینت یافت وگمان بردند اهلش که ایشان قدرتدارند گاهبدان آمد آنرا

أَمْرُنٰا لَيْلًا أَوْ نَهٰارًا فَجَعَلْنٰاهٰا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

امرما شبی یاروزی پس گردانیدیم آنرا دریده گویا که درسه بود دیروز دش همچنین مفصل میدهیم آیتها را برای قومیکه اندیشه میکنند

٢٦ وَاللّٰهُ يَدْعُو إِلىٰ دٰارِ السَّلٰامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٧ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ

وخدا میخواند بسوی سرای سلامت وراه مینماید کسیرا که میخواهد بسوی راه راست ازبرای آنها که نیکی کردند نیکی است

وَزِيٰادَةٌ وَلٰا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلٰا ذِلَّةٌ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٨ وَالَّذِينَ

وزیادتی وبپوشد رویهاشانرا گردهی نه خواری آنها اهل بهشتند ایشان درآن جاودانیابند و آنانکه

كَسَبُوا السَّيِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ كَأَنَّمٰا أُغْشِيَتْ

کسب کردند بدیهارا جزای بدی بمثل آنست وفرو میگیرد ایشانرا خواری نباشد ایشانرا از خدا هیچ نگهدارنده گویا پوشانیده شد

وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٩ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا

رویهاشان پاره از شب تیره آنها اهل آتشند درآن جاودانیان وروزیکه محشور میسازیمشان همه

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكٰانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكٰاؤُكُمْ فَزَيَّلْنٰا بَيْنَهُمْ وَقٰالَ شُرَكٰاؤُهُمْ مٰا

پس میگوئیم ازبرای آنانیکه شرک آوردند ایستید برجاتان شما وانبارانتان پس جدائی میاندازیم میانشان وخواهند گفت انبازانشان

كُنْتُمْ إِيّٰانٰا تَعْبُدُونَ ٣٠ فَكَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنَنٰا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنّٰا عَنْ عِبٰادَتِكُمْ لَغٰافِلِينَ ٣١

نبودید که ما را میپرستید پس کافیست خدا گواه میان ما ومیان شما که بودیم از پرستیدن شما هرآینه بیخبران

هُنٰالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مٰا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلٰاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ

آنجا بیاید هر نفسی آنچه پیش فرستاده وبازگردانیده شوند بسوی خدا که صاحب اختیار ایشانست بحق وگم شد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند

٣٢ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصٰارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ

بگو کیست روزی میدهد شمارا از آسمان وزمین یا که مالک میباشد گوش ودیدهارا وکه بیرون میاورد زنده را از

مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١

مرده و بیرون میاورد مرده را از زنده و که تدبیر میکند کار را پس بزودی میگویند خداست پس بگو آیا پس نمیپرهیزید

فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلٰلُ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ ٣٢ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ

پس آنخدا پروردگار شماست حق پس چیست بعد از حق مگر گمراهی پس کجا برگردانده میشوید همچنین لازم شد کلمه

رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٣٣ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ

پروردگارت بر آنانکه فسق ورزیدند درستکه ایشان ایمان نمیاورند بگو آیا از شریکان شما کسست که میافریند خلق را پس

يُعِيدُهُ قُلِ اللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٣٤ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ

باز میاورد او را بگو خدا میآفریند خلق را پس بکجا برگردانده میشوید بگو آیا از انباران شما کیست

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي

که هدایت میکند بسوی حق بگو خدا راه مینماید صرف حق را آیا پس کسیکه راه مینماید بسوی حق سزاوارتر است که پیروی کرده شود یا کسیکه هدایت

إِلَّا أَنْ يُهْدٰى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٣٥

نمی یابد مگر آنکه هدایت کرده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید

غیر از این نبود که عیش ایشان مانند عیش چهارپایان هم میخورند از آن گیاه و علف میچرند و فرهی که اندر نفوس ایشانست همچون فرهی که اندر نفوس باطل و تباه کننده و خشک و سیاه است همچنین روشن کنیم آیا زخویش اول آنکه عیش دنیا چون مطر است یا که این اوصاف یکجا باوی است رانکه دنیا جای رنج و محنت است آنکسانرا که نکوئی کرده اند یا که حسنی مغفرت بگفتگوست اهل آن دارالسلام اند استنار گفته اند از خوف حق روئی که او وانکه کردند اکتساب سیئات نیست ایشانرا نگهداری یقین این گروهند اهل آتش جاودان جمله یا ترسید از روزی چنین پس جدائی افکنیم اندر نشان می بگویند این بتان مارا بخویش که پرستنده زما هر گز شما درشهادت بین ما کافی خداست آزماید هر کسی در آن محل

در مثل آبست کآید آسمان مختلط گردد بنعمتی زان سبب خشك و تر یعنی علوفهٔ سبز و گیاه بد مزین در نکوئی چون عروس بهر ویرانی بارض دل مرور نی در او فرّی نه آثار گیاه بهر قومی که کشد اندیشه بش قطع گردد بعد یکدم در مطر لذت آنرا زوال اندر پی است دار سالم روضهٔ بی آفت است هست هم پاداش نیکو و ارجمند وان زیادت آنکه حق خوشنود ازوست روی ایشانرا نپوشاند غبار اشك چشمی ریزد اندروی فرو مثل آن باشد جزاشان در ثبات از عذاب حقته مالی یوم دین کرده کسب سیئات اندر جهان یا بداید اینکه می آید یقین بین اهل کفر و معبودانشان داعیان بودند در طاعت زپیش خود نمی بودید الا از هوا کاوخبیر ازاصل و فرع ماسواست آنچه بفرستاده پیش از هر عمل

پس بآن آمیخته گشت و عجین را چه مردم میخورند آن راختیار تا بوقتی که زمین پیرایه اش اهل ارض آنرا زخود پنداشتند پس نمودیم آزمودرا در مطر چیست لم یغن که موجود اوزطمس چند قولست اندرین وجه شبه یا که آن دارد شباهت بر گیاه بنده گانرا خوانده خلاق الانام جانب دارالسلام او رهنماست حق نکوئی را نکو پاداش داد یا زیاده حب او باشد مدل هم نه آثاری ز ذلت بر جبین نیست او را تیرگی و ذلتی پوشد ایشانرا و بپوشند بروی گوئیا پوشیده گشته زاضطرار یاد کن روزیکه محشور این رمه پس بگوئیم آنزمان با مشرکان بت پرستانرا بگوئیم ازچه روی حق درآرد آن بتانرا درسخن بودتان داعی هوا از ما سبق داند او که بیخبر بودیم ما نفسها کردند رد هم سوی حق

خود نبات الارض که رست ارزمین از حبوب و از بقول و از ثمار بار گرفت آنچه داد ارمایه اش که بر آن قدرت مگر میداشتند همچو ارض اند روینده سر بسر گوئیا هرگز نبوده است او بامس گوئیمت تا در خبر داری نگه بعد روئیدن شود خشك و تباه فی المثل بلکه بدارالسلام هرکرا خواهد برد برراه راست بل جزا هست ازعمل صدره زیاد کآن فزوست ازفضای آب و گل این گروهند اهل جنت خالدین دارد از حق روشنی و نصرتی گرد ذل و افتضاح ازچهار سوی رویشان در یار های لیل تار میشوند از نیك و بد دروی همه با شریکان ایستید اندر مکان می پرستیدید اینانرا بکوی می بگویند آن شریکان درزمن تا که شرك آرید در طاعت بحق از وجود و از عبادات شما چون بحق مولاست او برماخلق

گم شود از کافران آن بدسری
که ایشان بودند بر حق مفتری
از سماء و ارض باشد گر خرد

زآسمان باران ندارند باگاه
ور زمین روید بهر قسمی گیاه
آفریند در شما سمع و بصر

هم کند زآفات یکجا حفظ آن
زانکه پس باشد اقرب بر زیان
حی زمیت میت ارحی پی بپی

نطفه یا دانه است آن در التفات
باشد آن ظاهر رجوان و بات
اهل عالم را بهان و آشکار

زود باشد پس که گوید آنحداست
کاو ببندهٔ تمام ماسواست
کز قبولش نیست آدم را علاح

پس نگو آیا درسید از خدا
که شریک آرند با او ذاهرا
باشد او پروردگار ممکنات

هم شمارا اوست معبودی بحق
پروردهٔ جسم و جان ماخلق
پس آن گردنده گردید از نکال

همچنان کورا ربودت سزاست
به جزاورا که زوالش در صفات
بر هران کر حکم گردانیدهرو

فاسقند و رفته اند از حد برون
وصف ایشان انهم لایؤمنون
هست کر حقی نماید ابتدا

آفریند خلق را یعنی زبو
بعد موتش زنده سازد بی غلو
رید او را گر پرستندش بذات

هم کند آغاز خلقت بی سخن
هم نماید زنده بعد الموت تن
بازگردانده شوند از راه راست

از شریکان شما گوهست کس
هج آنا رهنما در هر نفس
نصب حجتها کند از هر قبیل

گو خدا للحق بخلقان رهنماست
در کس از فهم دلایل برنزاست
نا دلایل در اطاعت الیق است

یا کسی کوخود نداند راه وچاه
هر که گمراهی بود بر حق مقری
در سویه حکم زد عدل و دید

گو شما را کیست تاروزی دهد
نیست آن کاندرون هر لحظه وی
این بود در ردد نا احتجاج

کیست با دوالقدرتی کاندر اثر
کیست واکس کو کند تدبیرکار
پس کسی کوراست ذات این صفات

پس چه باشد بعد حق غیر ارضلال
هم سزاواراست وواجب حکم او
پس هرانکوراست این شأن وصفات

گو که آیا از شریکان شما
ارکجا پس عقلتان هج ارنجاست
پس شمارا چیست همچون میکنید

پس هرانکوراست این شأن وصفات
نا کسی را سوی حق باشد دلیل
حاصه محتاجید یا او بر شما

ارکجا پس عقلتان هج ارنجاست
رهنما آیا پس آنکو برحق است
پس کسی کوراست ذات این صفات

نا کسی را سوی حق باشد دلیل
پس شمارا چیست همچون میکنید
پس چه باشد بعد حق غیر ارضلال

رهنما آیا پس آنکو برحق است
حاصه محتاجید یا او بر شما
هم سزاواراست وواجب حکم او

پس شمارا چیست همچون میکنید
گو که آیا از شریکان شما
پس هرانکوراست این شأن وصفات

حاصه محتاجید یا او بر شما
پس هرانکوراست این شأن وصفات
ارکجا پس عقلتان هج ارنجاست

گو که آیا از شریکان شما
ارکجا پس عقلتان هج ارنجاست
نا کسی را سوی حق باشد دلیل

پس هرانکوراست این شأن وصفات
نا کسی را سوی حق باشد دلیل
رهنما آیا پس آنکو برحق است

ارکجا پس عقلتان هج ارنجاست
رهنما آیا پس آنکو برحق است
پس شمارا چیست همچون میکنید

نا کسی را سوی حق باشد دلیل
پس شمارا چیست همچون میکنید
حاصه محتاجید یا او بر شما

رهنما آیا پس آنکو برحق است
حاصه محتاجید یا او بر شما

پس شمارا چیست همچون میکنید

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ٣٨

وپیروی نمیکنند بیشترشان مگرگمانرا بدرستیکه گمان کفایت نمیکند از حق چیزی را بدرستیکه خدا داناست بآنچه میکنند

وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ

ونباشد این قرآن که بدروغ بسته شود از غیر خدا ولکن تصدیق آنچیزیست که باشد میان دودستش وتفصیل دادن

الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٣٩ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا

کتاب وبیست شکی در آن از پروردگار جهانیان آیا میگویند بر ساخته بدروغ آرا بگو پس بیاورید سوره مانندش وبخوانید

مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤٠ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

هر که را توانید از غیر خدا اگر هستید راستگویان بلکه تکذیب کردند آنچه را احاطه نکردند بدانستش وهنوز نیامده ایشان را تأویلش

كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ٤١ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ

همچنین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس نگر چگونه بود انجام ستمکاران وازایشان کسی است که میگرود بآن و

مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ٤٢ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ

ازایشان کسی است که نمیگرود بآن وپروردگار تو داناتر است بتباه کاران واگر تکذیب کردند ترا پس بگو مرمراست کردارم ومرشمارا است کردارتان

أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ٤٣ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ

شما بیزارانید ازآنچه من میکنم ومن بیزارم از آنچه شما میکنید وازایشان کسی است که گوش میکنند بتو آیا پس تو میشوانی

الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ٤٤ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ

کران را واگرچه باشند که نیابند بعقل وازایشان کسی است که نگاه میکند بتو آیا پس تو راه مینمائی کوران را واگرچه باشند که نه بینند

٤٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٤٦

بدرستیکه خدا ظلم نمیکند مردمانرا چیزی ولکن مردمان بخودهاشان ظلم میکنند

می نباشد اکثری را پیروی
یعنی اندر برد عقل مستبین
عقل برهان آورد اندیشه جنك
گردم ارتفصیل این مطلب خموش
یا تواند گفت جرحق این چنین
هر کتاب اعمی که آمد یارسل
هم مصون از ادراس و انقراص
چون بود منزل زرب العالمین
گو توان گر یافت آنرا هم شما
هم بخواهید از پی امداد خویش
حاصل آنکه هم کنید اتیان چنین
یا رسانید دانش ایشان براں
یعنی از تأویل آن نی اختلاف
چون بحستند از تعقل زار او
تا که میکردند تکذیب رسل
هست زایشان که بقرآن مؤمنست
هم یقین پروردگارت اعلم است
پس بگو باشد مرا اعمال من
راستکاران هستند که بدهدگوش
نشنوانی خود تو آنا بر گران
هم بود رایشان که نماید نظر
راه بر کوران توان آیا نمود
نتواند کرد کو ز ادراك شیء

جز بوهم خود به عقل مستوی
ظن و تخمین نیست بر جای یقین
او بود واسع مجال این سینه سك
تا نیاید آنکه دانی درخروش
تا که باشد مفتری آن و این
مر مصدق جمله را ازجزء و کل
تا قیامت وین بود نی اعتراض
تانتست این جمله بر عقل مبین
سورهٔ مانند مثلش بر ملا
هرکرا خواهید از هرحا بپیش
گر نگفتارند هیچ از صادقین
ناچه باشد اصل و فرعش دربیان
هیچشان نگشود نانی راانکشاف
بحیر ماندند از اعجاز او
هر نبی بود امتحان حارو گل
هم بود زایشان که اولا یونس است
در تبه کاران چوعلمش اقدم است
ور شما اعمالتان بد یا حسن
چونکه قرآن خوانی ازاقبال وهوش
خاصه گر ایشان بیابند ابج آن
سوی تو ارطعن و تهمت بیشمر
نی بصیرت خاصه گرخواهند بود
کوردل بین تا چه باشد درك وی
لیك برخود میکنند ایشان ستم

ظن نگرداند کسی را بینیاز
چون گمان از نفس نامنا بود
حق بود دانا بر آنچه میکنند
نیست این قرآن که بافندش بهم
لیك میباشد مصدق آنچه هست
هم هر آنچه شد نوشته برشما
بر بقایش هیچ نبود شك و ریب
مشرکان گویند آنا بافته است
زانکه اعلب ارشما درنظم و نثر
حزخداکه منزل است اروی کتاب
بلکه برتکذیب آن ساعی شدند
هم ندانستند تا تأویل او
هست قرآن معجز اعمی دحض
همچو کفاریکه هستند ابرمان
پس بتطر کی تا چه باشد عاقبت
آن بیوشد آنچه دانست ازعناد
گر که تکذیبت نمایند این زمان
هم شما دراز و اعمال مفید
هم کسی بعلیم کس احکام دین
سمع و عقل ازهردوشد نامعتدل
نیست آثار نبوت را پدید
نه بصیرت چونکه باشد نه بصر
کی نماید ظلم حق بر مردمان
صرف بر باحق هم ادراك وفهم

چیزی از حق در مقام امتیاز
هم یقین از عقل کار افزا بود
از یقین یا از گمان اندر پسند
با چنین اعجاز و برهان وحکم
پیش وی ازقبل وبعدفوق و پست
از اوامر وز نواهی جا بجا
یا بحقانیش ز اسرار غیب
احدارا نی که ازحق یافته است
پس بلیغند و فصیح ازوجه حصر
سابقی نرسد در این آفاق
که ز کنهش بیخبر یکجا بدند
چون نکردند ایچ‌دروی جستجو
از ره معنی و لفظ ازذوالمنن
پیش ازاین هم بوده‌اند ازکافران
طالمارا وین پس اندر تسلیت
وین دگرشد برده جهلش‌زاجتهاد
تا که رایشان تا امید آنی همه
هم مدم نزار از آنچه منکنید
تا که استهزا کنند ازحقدوکین
حال معلوم است باقی را بهل
پس نماید باز آسان کو بدید
حال معلوم است تا چیود دگر
چیری از افساد حس وعقل‌وجان

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا

وروزیکه حشرکند ایشانرا گویاکه دریك دیگردارند مگر ساعتی ازروزشناخت یکدیگردارند میانه‌خود بحقیقت زیان کردند آنانکه تکذیب کردند

بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ٤٧ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ

ملاقات جزای خدارا و نبودند هدایت یافتگان ویامینمائیم ترا برخی ازآنچه وعده میدهیم ایشانرا یامیمیرانیم ترا پس بسوی ماست بازگشت

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ٤٨ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

ایشان پس خداگواه است براچه میکنند وازبرای هرامتی رسولست پس چون آمد رسول ایشان حکم کرده شود میان ایشان بعدالت

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٤٩ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا

وانهاستکرده نشوند ومیگویند کی خواهد بوداین وعده اگرهستید راستگویان بگو مالك نیستم ازبرای خودضرری

وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٥١

ونه نفعی را مگرانچه‌خواست‌خدا ازبرای هرامتی اجلی‌است‌چون‌آمد اجل‌ایشان پس‌نه‌واپس‌مانندساعتی ونه‌پیشی‌توانندگرفت

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ٥٢ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ

بگوخبردهید اگرآیدشمارا عذابش شب‌هنگامی‌یاروزی چه‌چیزرا بشتاب‌خواهندخواست‌ازان‌گناهکاران ایاپس‌چون بوقوع‌آمد

آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ٥٣ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ

میگرویدبآن اکنون ودرستیکه بودیدبراشتاب میخواستید پس گفته شودمرانانراکه ستم کردند بچشید عذاب جاویدرا ایا

تُجْزَوْنَ اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٥٤ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ اَحَقٌّ هُوَ قُلْ اِىْ وَ رَبِّي اِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا اَنْتُمْ

جزاداده میشوید مگر بآنچه ودید که کسب میکردید وخبرمیپرسندازتو که ایاحق است آن بگواری بحق پروردگارم که آن حق است ونیستید شما

بِمُعْجِزِينَ ٥٥ وَلَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا

عاجزکنندگان واگراینکه مرنفسی راکه ستم کرده آنچه درزمین است هرآینه فدادادی بآن و پوشیده داشتید پشیمانیرا چون

رَاَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٥٦ اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

دیدندعذاب را وحکم کرده شد میانشان بعدل وایشان ستم کرده نشوند آگاه باشید درستیکه خدارا است آنچه درآسمانها وزمین است

اَلَا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥٧ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٥٨

آگاه باشید درستیکه وعده خدا حق است ولیکن بیشترینایشان نمیدانند اوزنده میکندومیراند وبسوی او بازمیگردند

یاد کن روزیکه اندر وصف او
گفت محشرهم کان لم یلبثوا

مبعث آیدم که گردند آن حشر
آشنا باشند هم با یکدگر

خود بحسرانند بکذیب آوران
در لقاء الله دران روز گران

برخی از آن گر مائیمت عیان
وعده نمودیم کیان برکافران

حاضر فرخنده اب باشد شما
فعل را دانی که هست ارپی جزا

پس خدا بر فعلشان باشد گواه
یا ار او خود جزای هرگناه

پس چوآمد سوی ایشان آن رسول
ره بتکذیبش زدند از نافبول

رانچه واصل شد بقوم ازواردات
وانرسول ازحق بودش جزبجات

روز محشر هر یمی با امتش
آید اندر داوری در حضرتش

کافران گویند تا کی آبعداب
که نباشد وعده آیا با شتاب

مشرکان مکه مکمنند این
در جواب مؤمنان و ارباب دین

گوکه من برنفس خود مالک نیم
صرو نفعی را که نمالک ویم

هر چه باشد مقتضی با حکمتش
هم کند ظاهر رعیب مشیتش

پس نباشد هیچ چون آید زمان
اندکی تأخیر و تقدیم اندر آن

برچه موالست خون گردد پدید
پس راستعجال آن نادم شوید

بعد ارآن آیا که گردد آن عیان
خود شما آرید هیچ ایمان بدان

پس بدیشان گفته خواهدگشت هم
که بجود کردید ازعصیان ستم

خود جزا داده شوید آیا شما
جز برانچه کسب کردید ازجفا

ماشداین دعوی تورا برحق وراست
وین کلامی کآوری گفت خداست

آنچه مکویم بود برصدق وحق
نیست هیچم حرفی ازخوددرورق

ورکه باشد بهرهرنفسی که او
کرده برخود ظلم از رشتی خو

کی شود زایشان قبول ذوالکرم
می بپوشند از هوا داران ندم

اوفتد ازحسرت اندرپیچ وتاب
چونکه بینندآنکسان روی عذاب

نیست هم کایشان ستم دیده شوند
درعملها چونکه ساجیده شوند

پس نباشند آنکسان دارای شیء
تا که خودرا واخرند ازغم بوی

گوئی آنها را نبودسی درنگ
او نمایدزنده میراند دگر

لیك از هول قیامت ناگهان
بسوی اوست برگشت ومفر

می نمودند آنکسان ره یافته
حر کمی از رور اندرجای تنگ

از عداب و امتناع و سوء حال
میکنند از خود فراموش آرمان

قبل ازآن روزیت وکر یابی وفات
رو زایشان بودشان در یافته

بهر هر قومی رسولی از خدا
که بایشان میرسد لی احتمال

بین ایشان پس هم از رب العباد
پس بسوی ماست برگشت ار جهات

بر فعال حوش سنجیده شوند
بود کایشانرا بحق بد رهنما

پس نباشد حکم لی ظلم و ستم
حکم کرده شد بوجه عدل و داد

صادق ار باشید در گفتار خود
نا مماد ایشان ستم دیده شوند

رانکه میدادید ایشان بمشان
در میانشان آفریندهٔ امم

حرکه جزیی بهرمن خواهدخدای
چون نمی آید نما آرور بد

هر گروهیراست وقتی در عداب
برعداب و قتل و اسر ارهرنشان

گو شما دیدید آیا گر عداب
تا که گردد مالك آنرا زانقصای

برچه چراروی کنید اکنون شتاب
چونکه ایشارا رسد وقت عقاب

هم بتحقیق آنکه راستخزا شتاب
برشما روز آید آن یاوقت خواب

بك چشید از آن عداب مستدام
مرگنه کاران که دورند ازثواب

از بو میجویند ار قرآن خبر
مینمودند آزمان بر این عداب

گو که آری بر خداوندم قسم
که بود آلام و رنجش بر دوام

هم شما عاجز کنندهٔ حق نه اید
کآن بود آیا حق ازهر رهگذر

انچه در ارض است ارمال و منال
کآن بود حق بیگزاف و بیستم

سررش تا بکند ار ایشان کسی
پیش امر حقتعالی لاشیء اید

حکم کرده میشود بر عدل و راست
فدیه بدهد تا که برهد از نکال

می بدانید اینکه هست ازحق یقین
زانچه دارند ار پشیمانی بسی

می بدانید اینکه وعده اوست حق
من ایشان لی رکم ولی رکاست

لیك نادانند اکثر زین فرق
آنچه باشد در سموات و زمین

يَا اَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥٩

ای مردمان بحقیقت آمدتان پندی از پروردگارتان وشفائی برای انچه درسینهاست وهدایت ورحمتی ازبرای گروندگان

قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ ٦٠ قُلْ اَرَاَيْتُمْ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ

بگو بکرم خدا ورحمتش پس بآن پس باید شاد شوند آن بهتر است ازآنچه جمع میکنند بگو خبر دهید که آنچه را فرو فرستاد خدا

لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلٰالاً قُلْ آللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ اَمْ عَلَي اللّٰهِ تَفْتَرُونَ ٦١ وَ مٰا ظَنُّ

برای شما از روزی پس گردانیدید از آن حرامی وحلالی بگو آیا خدا رخصت داد شما را یا بر خدا دروغ می بندید وچیست گمان

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَي اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

آنانکه می بندند بر خدا دروغ را روز قیامت بدرستیکه خدا هر آینه صاحب کرم است بر مردمان ولکن بیشترین ایشان

لٰا يَشْكُرُونَ ٦٢ وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلٰا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلّٰا كُنّٰا

شکر نمکنند و نباشی تو در آن امری وبخوانی از آن هیچ خواندنی ونکنید هیچ کاری مگر آنکه

عَلَيْكُمْ شُهُوداً اِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مٰا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلٰا فِي السَّمٰاءِ

باشیم بر شما گواهان هنگامیکه شروع میکنید در آن و نهان نمیماند از پروردگارت هم وزن ذره در زمین ونه در آسمان

وَلٰا اَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلٰا اَكْبَرَ اِلّٰا فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ٦٣ اَلٰا اِنَّ اَوْلِيٰاءَ اللّٰهِ لٰا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

ونه کوچکتر از آن ونه بزرگتر مگر در کتابیست روشن آگاه باشید که دوستان خدا نباشد ترسی بر ایشان

وَلٰا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٤ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ ٦٥ لَهُمُ الْبُشْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ

ونه ایشان اندوهناك میشوند آنانکه گرویدند ودودند که پرهیزکاری میکردند مر ایشانراست بشارت در زندگانی دنیا ودر آخرت

لٰا تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٦٦

نیست تبدیلی مر سخنان خدارا آنست آن کامیابی بزرك

هم شفائی ز آنچه اندر سینها
هست قرآن بهر عامه وعظ وپند
عارف ازوی سر اشیارا تمام
هرکسی را درمقامی رهنماست
فضل قرآنست ورحمت راه راست
بهتراست این را نچه دوراز پیروی
فضل ورحمت برصفی کرد او تمام
گو دهید ایمشرکان برمن خبر
پس بگردانید و بنهادید نام
گو شمارا داد دستوری خدا
چیست آنهارا گمان درستخیز
تو بکاری بستی از کارها
بر شما باشم الا ما گواه
قدر ذره کمتر از آن یا فزون
زانکه ایشان فارغند ازماسوی
فی شهید آنها و فی پیغمبرند
همدی پرسید کانها کیستند
نیست ایشارا درآمد حزن وبیم

ایها الناس آمد از پروردگار
هست راصراص جهالت در خفا
خاصگانرا راه آرادی رسد
میشناسد زاو شود صاحب مقام
ره بیابد هرکه زاومست هواست
شاد آنکو حق را واین هردوخواست
جمع کردید از حطام دنیوی
این کنی باور شناسی گرکلام
کانچه نفرستاده خلاق بشر
خود برآنها کاین حلالست آن حرام
اندر این تحریم و تحلیل خطا
کافتری بندید برحق ای تمز
هم زقرآن می نخوانی برملا
خوض چون دروی کنید ازاشتباه
نیست حرز محفوظ درلوح ازکمون
نیستشان در دل هوائی جزخدا
لبك درمحشر زهر قومی سرند
گفت آنها کزخودی خالیستند
که بود دلها زخوف و غم دونیم

بر شما وعظی و پندی آشکار
مؤمنانرا رهنما و رحمت است
بهر عاقل حجت نیك و بدش
جمله قرآنست گر ذی مدرکی
گو بفضل حق شما باشید شاد
پس باین فضل خدا وین رحمتش
فضل او نه یا فزونی مال ودر
گربگویم شرح آن صددفتراست
بر شما از رزق های بیکران
چون بحیره و سایبه ومانند آن
یا که گوئید افتری برکردگار
حق بود ذو رحمت اورکل ناس
هم نه ای مردم کنند ازکارها
هیچ از پروردگارت در خفا
دوستان حقتعالی نیم دم
گفت پیغمبر که هستند ازعباد
هر نبی و هر شهیدی لاجرم
حبشان با یکدگرمحض حق است
جایشان بالای منبر های نور

درج دروی گنجهای حکمت است
بهر سالك رهنما تا مقصدش
رهنمای خلق عالم بیشکی
همچنین بر رحمت او یا عباد
مؤمنان باشند شاد ازحضرتش
آن تورا کامل کند وین بی هنر
زان گذشتم نظم قرآن خوشتراست
که مقدر گشته اندر آسمان
یا ببعضی سود و بعضی را زیان
که بما کرده است امر او آشکار
لیك ز ایشانند اکثر ناسپاس
هیچ کاری جزکه او بیند خدا
می نماند در زمین و در سما
اندرایشان ره ندارد خوف و غم
بنده گانی چند کامل درو داد
غبطهٔ ایشان خورند ازبیش وکم
کارشان ازحب دل بارونق است
رویشان چون مهرروشن درظهور

باز گفتندش ولی الله کیست
داد حیدرراشان یعنی علی است
مهر حق چون مه زرویش لامعست
واندراوصاف ولایت جامع است

هست در هر دورهٔ حیدر یقی
گویم اوصافش تو را گر باوفی
هستش از دنیا قناعت بر قلیل
نفس خودرا کرده ازهرره دلیل

خورد و خوابش نیست الا اندکی
صد کلام اربشنود گوید یکی
با خلایق لی زمقصودی خلیق
در امور حل وحرمت بس دقیق

پاك باشد دلقش از لوث ریا
بیست غفلت هیچش ارباد حدا
به مدحی دوست گردد با عوام
به مذمی آید اندر انتقام

وصفشان بیرون زشرح ونامه است
اینقدر هم بهر فهم عامه است
جمله قرآن شرح وصف اولیاست
من چگویم زانکه وصافش خداست

گوید اندروصف ایشان رب دین
نگرویدهٔ بر حقند اندر یقین
هستشان پرهیز کاری زاهتمام
زانچه حق کرده است برایشان حرام

هم زحقشان راختصاص معنوی
مزدگانی در حیوة دنیوی
وان بود رؤیای صادق بیگمان
یا معاش نیك و مهر مردمان

یعنی آرا مردمان دارند دوست
واین بشارت درحیوة الحق بدوست
از ملایکشان هم اندر آخرت
مژده آید با سلام و تهنیت

نیست تبدیل ایچ درگفتارحق
آن بشارت بهر ارباب نعیم
باشد از حق رستگاری عظیم

وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ ۘ اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا ۚ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦٧ اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ

و نباید اندوهگین کند ترا گفتار ایشان بدرستیکه عزت مرخدا راست همگی اوست شنوای دانا آگاه باشید بدرستیکه مرخدا راست هرکه در آسمانها

وَمَنْ فِي الْاَرْضِ ۗ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَكَآءَ ۚ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ

وهرکه در زمین است وپیروی نمیکند آنانکه میخوانند از غیر خدا شریکانرا پیروی نمیکنند مگر گمانرا و

اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ ٦٧ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ اِنَّ فِي

دستند ایشان مگر آنکه دروغ میگویند اوست که گردانید برای شما شب را تا آرام گیرید در آن وروز را بینا کننده در سیکه در

ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٩ قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ ۖ هُوَ الْغَنِيُّ ۖ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ

آن هر آینه آیتهاست ار برای جمعی که میشنوند گفتند گرفت خدا فرزندی پاکیش را اوست بی نیاز مر اوراست درآسمانها و

ع ۸ ج ۱۱ مَا فِي الْاَرْضِ ۚ اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهٰذَا ۚ اَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٧٠ قُلْ اِنَّ

آنچه درزمین است نیست نزد شما هیچ حجتی باین آیا میگویید بر خدا آنچه نمیدانید بگو بدرستیکه

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ٧١ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ

آنانکه می بندند برخدا دروغرا رستگار نمیشوند مایه تعیشی است در دنیا پس سوی ماست بازگشت ایشان پس میچشانیم ایشانرا عذاب

الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٧٢ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ نُوحٍ ۘ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنْ كَانَ كَبُرَ

سخت بودنشان که کافر میشدند وبخوان برایشان خبر نوح چون گفت مرقومش را ای قوم من اگر باشد که عظیم آمده

عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِاٰيَاتِ اللّٰهِ ۖ فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ ۖ فَاَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَشُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ

باشد برشما اقامتم ویندادنم بآیتهای خدا پس برخدا توکل کردم پس گردآورید کارتانرا وانبازانتانرا پس

لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ ٧٣ فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاَلْتُكُمْ مِنْ

نباید که باشد کارتان برشما پوشیده یا اندوه پس کدارش دهید بسوی من ومهلت بدهید مرا پس اگر اعراض کردید پس نخواستم از شما هیچ

اَجْرٍ ۖ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ ۖ وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٧٤ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ

مزدی نیست مزدمن مگر بر خدا وفرموده شدم که باشم از مسلمانان پس تکذیب کردندش پس رهانیدیم اورا وهرکه

مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَآئِفَ وَاَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا ۖ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

بود با او در کشتی وکردیم ایشانرا جانشینان وغرق کردیم آنهارا که تکذیب کردند آیتهای مارا پس نگر چگونه بود انجام کار

الْمُنْذَرِينَ ۷۵ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

بم داده شدگان پس برانگیختیم از بعد او رسولان بسوی قومشان پس آمدند ایشانرا بآیتها پس نبودند که بگروند

بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ۷۶

بآنچه تکذیب کردند آنرا از پیش همچنین مهر میزنیم بر دلهای تعدی کنندگان

تا نگردی ای رسول الله وهمچنین
ار کلام اهل شرك و اهل کین

زانکه عزت جمله باشد از خدا
اوست غالب بر تمام ماسوی

مر تورا در عزو دین یاری کند
در هرحالت مدد کاری کند

بشنود گوید هرچه اندرزل وحد
هم بداند بیت هر یار و ضد

می بداند اینکه هست ازحق یقین
هرکه هست اندرسموات ورمین

دردمین از آدمی واز غیرآن
پیروی ایشان ننماید ارچه جبر

که حر اورا داعید ارلی نماز
کرده اند ایشان شریك ذوالجلال

پیروی نکند خریدار خویش
کاذبند الاکه در گفتار خویش

اندر آن یابد با بنش قیام
تا در او یابد آرام و قرار

کرد روشن روررا از بهرکار
برشما شبرا وکرد ایسان پدید

که خدا نگرفته بهر خود ولد
باشد از آیات حق ان رو دوشب

بهر قومی کاشوند اقوال رب
از شریك وحجت وار مرزند بار

ذات حق پاکست ازمرددوحفت
این سخن حزاحقی هرگز نگفت

حجتی کوراست فرزندی عیان
هست یکجا ران غنی بیقرین

آنچه هست اندر سموات ورمین
رستکاری نیست هیچش یا فروع

هیچ نگوئید آیا بر خدا
آنچه را دانا نه اید از اوتری

سعت اشیارا چشایم ازعداب
ایست بهتر کم زدانا فی سند

یعنی این نیست که هست اوراولاد
خود نگفت اوقوم خودرا درحصر

زانکه بر وحد وبرحشر وکتاب
مرشدیدی کافر ازهرفصل و باب

ما علامتهای روشن گاه حند
کای گروه ازبرشما باشد گران

بودن من مر شما را در میان
بر هلاك و قتل وضرب وطعن من

پس نمودم من توکل بر خدا
جمع پس گردید امر خویش را

قصدتان بوشیده یعنی در خفا
ما شریکان که دارید ای نشان

باوری خواهید در هرکار ازان
در حق من آنچه خواهید ازخفا

فی که مکر اندر هلاك من کنید
بلکه آنرا ظاهرو روشن کنید

با وجود خصم افزون بار کم
هم نیابد تا مرا مهلت دهید

رانچه باهم وعده درخلوت دهید
ور قبول قول من درگفتگوی

این چنین میگفت با قوم عنید
این سود الا رحس اعنید

هم حز او نبود پناه ازمحتشم
در رسالت بر ادای حق خویش

از شما اندك نخواهم مردویش
بودشان چون اصل وگوهربیفروغ

گشته ام مأمور از حق دربقین
تا که باشم از گروه مسلمین

بوده اند از مؤمنان هشتادتن
نوح را پس ما رهانیدیم ازعداب

واسکه با او بود درفلك ازلباب
اندر آن طوفان دوجه انتقام

پس نگردانیدیم ایشان را یقین
تار پس وامانده گان اندر زمین

برچگونه است ارتوئی دانا براین
بد چو بر آیات ما تکذیبشان

یافت طوفان دست بر تعذیبشان
تا نشان و معجزات اندهر قبیل

پس برآوردیم بعد اندوی رسل
سوی هرقومی و حلقی در سبل

پیش از آن بودند اندرجزءوکل
پس نبودند آن امم درهردمان

کاوردند ایمان بدان پیغمبران
مهر بنهیم از نشان نظم ودین

بودشان تکذیب یعنی رسم وراه
فی که یابند از کلامی ابتداء

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا

پس برانگیختیم از بعدایشان موسی وهرون را بسوی فرعون وحماعتش بآیتهای ما پس سرکشی کردند وبودند گروهی

مُجْرِمِينَ ۷۷ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ۷۸ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ

گناهکاران پس چون آمد ایشانرا حق از نزدما گفتند درستیکه این هرآینه سحریست آشکار گفت موسی آیا میگوئید

لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ۷۹ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

مرحق را چون آمد شمارا آیا سحراست این ورستکار نمیشوند جادوگران گفتند آیا آمدی مارا تابگردانی مارا از آنچه یافتیم برآن

آبَآئَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَآءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ٧٨ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي

پدران خود را و باشد مر شما دورا بزرگی در زمین و نیستیم ما مر شما را دو را گروندگان وگفت فرعون بیاورید بر من

بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ ٧٩ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ

هر ساحر دانا مرا پس چون آمدند ساحران گفت مر ایشان را موسی بیندازید آنچه شما بیاندازندگان پس چون انداختند گفت موسی

مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ٨٠ وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ

آنچه آوردید آن را سحر است بدرستی که خدا زود باشد که باطل کند آن را بدرستی که خدا اصلاح نکند کار فساد کنندگان را و ثابت و مقرر داند خدا حق را

بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٨١ فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ

بکلماتش و اگرچه ناخوش داشته باشند گناهکاران پس ایمان نیاورد موسی مگر فرزندانی از قومش بر ترسی از فرعون

وَ مَلَإِيهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ٨٢ وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا

و جماعت خودشان که مبادا بگرداند ایشان را و بدرستیکه فرعون هر آینه عالی بود در زمین و بدرستیکه او بود هر آینه از اسراف کاران وگفت موسی ای

قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ٨٣ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا

قوم من اگر هستید ایمان آورده اید بخدا پس بر او توکل کنید اگر هستید منقادان پس گفتند بر خدا توکل کردیم پروردگار

لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٨٤ وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٨٥ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ

ما مگردان ما را فتنه برای گروه ستمکاران و نجات ده ما را برحمت خود از گروه کافران ووحی کردیم ما سوی موسی

وَ أَخِيهِ أَن تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و برادرش که جای بازگشت گیرید برای قومشان بمصر خانها و بگردانید خانهای خودرا قبله و برپادارید نمازرا و مژده ده گروندگانرا

٨٦ وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا

وگفت موسی پروردگار ما بدرستیکه بداده فرعون وجماعتش را مایه آراستگی و مالهائی در زندگانی دنیا پروردگار ما تا گمراه

عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

گردانند از راه تو پروردگار ما اجرای محو کن بر مالهاشان و سخت گیر بر دلهاشان پس ایمان نیارند تا نبینند آن عذاب دردناک را

٨٩ قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ٩

گفت بتحقیق اجابت کرده شد دعای شما پس ثابت باشید و راه نروید راه آنانرا که نمیدانند

بعد از ایشان هم فرستادیم رود
موسی و هرون بفرعون عود
موسی و هرون رحق رو عطو بیند
جرمشان چون بود حاجب برعقول
گفت موسی از تعجب و اعتبار
جادوئیها ز آیتم بیرون است
خوار گردد جادوئیها در آیم
این نگوید غیر نادانی سفیه
بارمان تا داری از راه و رجا
مر شما را بعد ما اندر زمین
ساحری دانا مرا بر مدعا

یعنی از بعد رسولان بالوصوح
با علامای بزرگ از نزد ما
پس چو آن هنگام آمد قول حق
امر حق را آمد از حق بر شما
نام آیا من بر آن جادوگران
جادوئی باشد سر آب از مردمی
ساحران فیرو دو غالب کی شوند
باز گردانی از انچه بیگمان
ما شما را بشنوانم از بیوان
ساحران را جمع کردند آنچنان

کآمدند آنها بپا پی بعد نوح
چون ید بیضا و توریة و عصا
سوشان از برد ما بر یك سبق
سحر میگوئید آیا ساحری
کآیتم روشنتر است از اختران
چیست آن با کوزی و قدومی
پیش چشمان قطعها لاشی شوند
بشنوم آنجا خودرا ما بران
هم بیابید آنچه خواهد از جهان
که بران گردید در اعراف آن

پس مقابل چون شدند آن ساحران
گفتشان موسی در افکنید هان
تا شود پیدا حق از باطل کنون

پس چو افکندند جادویان زکف
ریسمانها و عصا ها هر طرف
آمد اندر حبجو راطوار ها

گفت موسی آنچه را کاورده اید
همچو سحری کاینچنین خود کرده اید
آنچه ظاهر کرده اید از اشتباه

زانکه حق باطل کند بی مهلتی
کار های مفسدان را از جهات
تا کند ثابت هرانچه آورده ام

ران سحرها که بمن فرموده او
راه نصرت ها بمن نموده او
اوست وافی عهد خودرا بیگمان

پس بیاوردند ایمان خود بوی
حرکه فرزندان قومش پی به پی
سوی مصر اندمدین آمد یکته

کرد دعوت او بر اسرائیلیان
جز حوالیان زو بیدرفتند آن
وز ملاء کافند در فتنهٔ عظیم

بود بر فرعون طاغی در زمین
هم رحد بگذشتگان ورمسرفی
اندرایشان خوفی ازوی برمزید

کای گروه من شمارا گر بحق
باشد ایمان چست بیم ازماحلق
گر که مقا دید اورا درفعال

بگذرید اعمی که ازخوف ورجا
واگذارید امر خودرا برخدا
که نبینی حر مسبب از سبب

قوم پس گفتند کردیم اتوکل
ما بحان و دل توکل بر خدا
آزمایش بر گروهی ظلم کار

هم خلاصی ده بحشمتهای خویش
بارمان از کافران زشت کش
بهر طاعت مسجد اندر خانها

وحی ران فرمود کردیم ار یقین
ما توسی و برادرش اینچنین
بهر قوم خود برای بازگشت

خانها در شهر مصر اندر حفا
مسجد اعمی بهر طاعت ازخدا
خانها را قبله سازید از درون

هم بپا دارید در آنها صلوة
ده بشارت مؤمنان را برنجات
تو فرعون و گروهش بیشمار

در حیوة دنیوی مال و متاع
زینت و اموال و املاك وصناع
بندگانت را زراهت لا محال

ربنا اطمس علی اموالهم
سخت بر دلهایشان گیر ارمهم
هم بپسند آن عذاب و افتضاح

گفت حق کردم برسر ما مضی
از تو و هرون اجابت ایدعا
در طریق دعوت خود مستقیم

پیروی نکند هم اندر پسند
راه آنان را که نادانند
که بود موقوف هرکاری بوقت

وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْواً حَتّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ

وگذرانیدیم بنی اسرائیل را اردریا پس ارپی رسیدایشانرا فرعون ولشکرهایش اروی ستم وتعدی تاچون دریافتش غرق

قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٩١ آلْآنَ وَقَدْ

گفت ایمان آوردم که نیست الهی مگر آنکه گرویدند باو فرزندان یعقوب ومن از مقادام اکنون وتحقق

عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٩٢ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ

تافرمان کردی پیش وبودی از فساد کنندگان پس امروز میاندازیم ترا موضع بلندی بر اندیت باشی برای کسان بعدار خودت آیتی وبدرستیکه

كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ ٩٣ وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ

بسیاری از مردمان از آیتهای ما هرآینه بیخبرانند وبتحقیق فرودآوردیم بنی اسرائیل را درمنزلی خوب وروزی دادیم ایشانرا

مِنَ الطَّيِّباتِ فَما اخْتَلَفُوا حَتّى جاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ

از پاکیزها پس اختلاف نکردند تاآمدایشانرا علم بدرستیکه پروردگارتو حکم میکند میانشان روز قیامت درآنچه بودند درآن

يَخْتَلِفُونَ ٩٤ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ

اختلاف میکردند پس اگر باشی در شکی ازآنچه فرو فرستادیم بسو پس بپرس ازآنها که میخوانند کتاب را پیش ازتو

لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ٩٥ وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ

بتحقیق آمدترا حق ازپروردگارت پس مباش از شک کنندگان ومباش البته از آنهاکه تکذیب کردند آیتهای خدا

فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۹۶ اِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۹۷ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ

پس خواهی بوداز ریاکاران وهرسیکه آنانکه لازم شد مرایشان کلمه پروردگارتو ایمان نخواهندآورد واگرآمده باشدایشانرا هر

آيَةٍ حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ ۹۸

آیتی تا آنکه به بیند عذاب پردردرا

وقت خود کردیم مشق نیل را
همه خون وارد شدند ایشان هم
گفت آوردم من ایمان مرخدا
من رمنقادام او را هم یقین
هیچ فرمان مینبردی پیشتر
هست تحقیقی دراین باب ارسان
اینقدر گویم تعهمی گر مصر
در تفاسیر این چنین آورده اند
کاعدی دادش زاسمانا بدست
پس کند باخواجهٔ خودهمسری
اندر آندم کاو شد اندرنحر نیل
پس رهانیمت دراین رور ارفنن
تا مگر کاید تورا هرکس زپی
ما بر اسرائیلیان دادیم هم
همچنین ار هرچه بد پاکیزه تر
یعنی آن توریة یا نورو نظام
یا بقولی علم جز قرآن نبود
مکند پروردگارت ای عزیز
یا که از احکام توریة وکتاب
پس بپرس از آنکسانکه پیشتر
اینست الزام از نصاری ویهود
از یهودان آنکه بود آگه تمام
عام باشد این خطاب اعنی کسی
خودکلامی برتوآمدصدق وراست
هم مباش ازآنکه درمحلای حق
پس تو باشی اززیانکاران یقین
که بحق ارسختی دل نگروند

نگذرانیدیم آل اسرائیل را
آب دریا هشت در ده سر بهم
آنکه جز اویست معبودی بحا
بر سه وهشت کرد اقرار اینچنین
بودی از اهل فساد اندر بشر
لیك در تفسیر بود جای آن
هست بوحنه اندراشیا مستتر
که بروری جبرئیل ارجمند
که شود گر بندهٔ مغروروهست
ترك او گوید شود یکجا بری
داد آن سوی نشانش جبرئیل
تاکه باشد عاری الروحت بدن
باشد این خودآیتی ازبهروی
جایگاه صدق و پررزق و نعم
زرفشان دادیم ما ازخشك و تر
مختلف دروی شدند ایشان تمام
کاندر او شد مختلف رأی یهود
بین ایشان حکم اندر رستخیز
یا ز تصدیق رسول مستطاب
از نبو زاربات کتابند و حبر
نام احمد در کتاب اعنی که بود
کرد او تصدیق چون ابن سلام
گر بشك باشد زپیغمبر بسی
دانکه او پروردگار ماسواست
میکند تکذیب آیهای حق
گر کسی تکذیب آیات مبین
دل برایمانشان نوهم هرگز مبند

آمدند آنگاه فرعون و جنود
یافت فرعون آرمان اندرسیج
آنکه اسرائیلیان آورده اند
جبرئیلش مشت گل رد بردهان
دزد نصت سالها آواره بود
تامبادا آنکه دور ازمطلب است
زان گذشتیم ارکه بهمی دوربست
رد فرعون آمد اوچون مردمان
جواحهٔ او مرو را از هرشان
پس نوشت این بنده پس باشدنجا
گفت این قوی تودادی بهرخویش
مبدهیمت بر بدن یعنی نجات
اکثری از مردمان زآیات ما
بیت مقدس یا تمام مصرو شام
پس بدین خود نکردند اختلاف
یعنی اندرشرح و تأویلش فزون
یا که احمد بوده آن بیگفتگو
اندر آن چیزیکه بودند ازخلاف
پس اگر هستی تودرشك یا غشا
خوانده اند ایشان همانا ازکتاب
اهل دانش را درآن انکارنیست
یا زرهبانان نجیرا کاگهی
پس بپرسدرانکه خوانده است اوکتاب
پس مباش ایدون رشك آردگان
میخورد بان شه اندر خوان او
شد برایشان واجب ارپروردگار
گرچه آیدشان هرآیت ازسماك

از پی آنها زبنی وعدو رود
غرق خواهدگشت و نبود چاره هیچ
بروی ایمان هم نوی روکرده اند
آوری یعنی که ایمان این زمان
گشت بارایندمکه دورازچاره بود
وارند کاین لی بوقت مدهش است
ورتعهمی نگذر ازآن دوربست
گاه دیوان مظالم بر عصان
داده باشد برتری بر دیگران
گر نگیندش غرق در بحر فنا
آمد آنرودت که خودگهی بیش
چونکه عاری گردد ازروح وحنوط
نجس باشد از جهل و عمی
راست بودآن وعدهٔ حق برانام
تاکه علم آمد برایشان نی خلاف
مختلف گشتند از عالی و دون
بوده اند آنکه یهود ازنعت او
میمودند اندر آن چیز اختلاف
راچه بارل برتوگردید آن رما
نعت و وصف احمد کامل نصاب
گرکند انکار جهل و خیره کیست
داشت از انجیل وبودش هرهی
وز غرض در گل بپوشد آفتاب
شك کند آنکو ندارد نورجان
پس کند نفرین بمردمان او
قولی آنکونیت لوحست ازقرار
تا که رسد آنعذاب دردناك

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا اِيمَانُهَا اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ

پس چرا نبود قریه که ایمان آورده باشد پس نعمی کرده باشد آنرا ایمانش مگر قوم یونس چون گرویدند دفع کردیم ازایشان عذاب رسوائی را

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ اِلٰى حِينٍ ۹۹

در زندگی دنیا وبرخوردار کردیم ایشانرا تاوقتی

پس نبودند اهل آنقریه چرا
قوم یونس لیك ایمان زاضطرار
می نبودند اعنی اهل قریه ها
بود آن ایمانشان از اختیار

کاورند ایمان زبیش از ابتلا
درحق آوردند و شد برحق عذاب
که بهنگام نزول هر بلا
ورخلوص دل نه حبر واضطرار

پس رساند سود آن ایمانشان
ما بلا را زانگره برداشتیم
منتفع گردند رایمان و ایاب
گشت لازم چونکه پیش آمدکلام

تاشود رفع آن عذاب ازحالشان
در جهانشان تا اجل نگذاشتیم
حرکه قوم یونس آنوقت عذاب
قصهٔ یونس بیان سازم تمام

قصه حضرت یونس علیه السلام

داد دعوت حق براهل موصلش
خواند مردم را بحق در سالها
یافت آزار او رقوم از هر طریق
حق تعالی گفت کن اخبارشان
این سه روز ار حق شما را مهلت است
روز سیم کامد آن مهلت سیر
ناگهان دیدند اهل موصلان
میجهد رو دمدم برق سیاه
دود بارش از سیاهی در شتاب
زانکه داستند او گفته است راست
خاره خسبند از برزك خویش چند
بیست گز یونس خدای ما و او
مهربان بر او بخلق از مادر است
در گشیدند از حگر آوار ها
بیست یونس کاوریم ایمان بوی
گفتهٔ تو بنده را شادش کنید
گفتهٔ کافتاده را گیرید دست
ما ستم در حویش افزون کرده ایم
ما کنون اندر حمایت سائیم
گفتهٔ دارید مهمان را عزیز
پس درآمد زان فغان و رآنخروش
خار ها گردید گل در بوستان
یونس آمد پس برون آمد ز کوه
گفت داده وعده ایشانرا بقهر
ترك اولی بود آن دلخواهیش
گشت چون در ارمنی ممتحن
گر چنین باشدهم ایحان دوردست
رست زاصل حق درحمی ار کدو
تاکه قوت یافت گفتش پس خدای
حق مرا و را گفت تو غمگین شدی
که دعا کردی برایشان در هلاك
پس روانگشت او سوی شهر حویش
گشت خوشحال آن شبان گفتا تمام

پس شکایت کرد درحق را طریق
بر عدالی سخت در ادارشان
زان سپس بارل عذاب و نقمت است
شد ثمالك اصل کبر و فتح شرر
تیره ابرش پر شرار و پر دخان
آتش اروی چون مظر ریزد براه
دم و در را کرد حون پر عرات
وعده اش شد صدق و معبوث از خداست
زانکه مهدی بود او بس هوشمند
هست حاضر لی رجهد وجستجو
این مثل بد رأفت حق دنگر است
بود تا حق هر دلی را زارها
مشوی عایب بوهیچ از بنده کی
هم خرید از مال و آزادش کنید
ما کنون افتاده ایم ایگونه پست
یك بدرگاه تو روی آورده ایم
حود بداری و فقدان قائیم
ما تهمان آمدیم از لی تمر
بحر رحمت برگنهکاران بحوش
کار ها هم بر مراد دوستان
تا خبر گیرد رحال آن گروه
کادم خواند اگر رفتم بشهر
حق فکند اندر دهان ماهیش
ماهیش افکند بیرون از دهن
حز بدین ویران ما معمور نیست
تا که باشد سایهای بهر او
تارود در قوم و باشد رهنمای
این کدو که همهٔ تا او بدی
واندرآن هیچت نبود الدوه و باك
دیده اندر ره شتاب را بیش
قوم مشتاق تو الله ای بکتام
حلق بیرون شد باستقبال او

که بداستند قول من راست
گو بر ایشان کاید از بعد سه روز
یونس ایشان را حبرداد آنزمان
کن روان قدر شعبری سویشان
آمد و نگرفت یکجا شهر و کوی
دارد اندر دل بوگوئی گنه ها
زهره هاشد راضطراب و وحشت آب
هر کجا گشتند اندر شهر و کوی
گفت یونس که او بعمد است
همه ایمان آورید ازجان ودل
پس شدند ایشان بصحرا از قحص
کای خدا ما مجرمان بودیم و پست
گر نبخشی ورکه بی ما بنده ایم
یك توخود این بندگان را شاد کن
گفتهٔ خود هرکه کرده است اوستم
گفتهٔ خود سائل و درمانده را
بر یقینمان گفتهٔ نارید چشم
گفتهٔ بدهید محرم را پناه
نفحهٔ رحمت وزید از یاد ها
صادر اردیوان رحمت شد برات
مطلع گردید چون ارکل حال
پس بدون اذن حق رفت ازبلد
شرح این را بعد این گوییم چه بود
بوده میگویند این معراج او
حو اردهی ماهی فکندش برکنار
مشی از کوه آمدی هرشب بزیر
حشك گردید آن کدو بر ناگهان
حون بگشی تنگدل درامتحان
شو روان یك سوی قومی ارحمید
آن شبان دزید اورا کای فتی
مژده پس برد آشبان براهل شهر
حق بظاهر بر فرود احلال او

کس نشد بردعوت حق موصلش
جز دو سی کردند باقی راو ابا
گرفرستی نقمت ایشانرا سزاست
برشما از حق بلائی خانه سوز
خود شد اندر رخنهٔ کوهی نهان
تا سورد حمله شهر و کویشان
خانه سوز و خشمناك و شعله خوی
شد نفسها بند اندر سینها
از پی یونس دویدند ارشتاب
کس نبرد اروی پی اندر جستجوی
رآتشی چون خدای انکیاست
پس بخواهیدش براری منصل
یا برهنه خاك برسر میدوید
یك بیونس مؤمنم ازهرچه هست
از وجود و بود خود شرمنده ایم
بین اسیر و دارمان آزاد کن
بر شما راو بگذرید ازبش وکم
رد سازید از در جود و عطا
این پیمان بر عطا دارید چشم
ما تو را یك در پناهیم ای اله
بر براکند این ها را باد ها
آنکره را بر فلاح و بر نجات
گشت غالب بر وی اندوه وملال
روی بر صحرا نهاد آن معتمد
چون سورهٔ انبیا یاهم ورود
کبر ها هشتند بر سر تاج او
بس ضعیف و خسته و زارو نزار
مرو را از امر حق مداد شیر
یونس از آن گشت غمگین آنزمان
بر نفوس صد هزار از مردمان
که تصدق ایمان بمام آورده اند
کیستی گفتا منم این می
کامد آن در لطف گرماشد بقهر

وَ لَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّٰي يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

واگر خواسته بود پروردگار تو هر آینه گرویده بود هر که در زمین است همه آنها بمام آیا پس تو اکراه میکنی مردمانرا تا باشند گروندگان

١٠٠ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اللهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ١٠١ قُلِ

وسزد مر نفسی را که بگرود مگر بدستوری خدا ومیگرداند ناپاکی را بر آنها که نمی یابند بگو

انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِ الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠٢ فَهَلْ

بنگرید که چیست در آسمانها ورمین وکفایت نمی آیتها وبیم کننده گان از گروهی که نمیگروند پس آیا

يَنْتَظِرُونَ إِلاّ مِثْلَ أَيّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ١٠٣

انتظار میبرند مگر مانند روزهای آنانکه گذشتند پیش از ایشان بگو پس منتظر باشید بدرستیکه من باشما از منتظرانم

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٤ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ

پس میرهانیم رسولانرا وآنهاکه گرویدند همچنین است ثابت بودن ما که نجات دهیم گروندگانرا بگو ایمردمان اگر

كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ

باشید در شك از دین من پس نمیپرستم آنانرا که میپرستید از غیر خدا ولیکن میپرستم خدائیرا که میمیراند شمارا

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٥ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وفرموده شدم که باشم از گروندگان وآنکه راست گردان وجهت را برای دین حق گرای ونباش البته از شرك آورندگان

١٠٦ وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِينَ ١٠٧ وَإِنْ

ومخوان از غیر خدا آنچه نفع نمیکند ترا وضرر نمیرساند ترا پس اگر کردی پس بدرستیکه تو در اینهنگام خواهی بود از ستمکاران واگر

يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ

میرساند ترا خدا بضرری پس نیست دفع کننده مر آنرا مگر او واگر خواهد ترا بخیری پس نیست برگرداننده مر فضل او را میرساند آنرا بهر که

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٠٨ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ

میخواهد از بندگانش واوست آمرزنده مهربان بگو ای مردمان بتحقیق آمد شمارا حق از پروردگارتان پس کسیکه هدایت

فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ١٠٩ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ

یافت پس جز این نیست که هدایت یافت برای خودش وهر که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود بر خود وبیستم من بر شما کاردار وپیروی کن آنچه وحی میشود

إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سوی تو وصبر کن تا آنکه حکم کند خدا واوست بهترین حکم کنندگان

ای محمد خواهد از پروردگار
پس تو آیا مکنی اکراه ناس
ثابت اعنی باشد اندر علم حق
گو رچشم عقل بگشید و یقین
بهره بدهد هرچه چیر آیات و بم
دیدن آیات و اخبار رسل
واقعاتی که گذشت از هر مهم
مرسلین را پس رهانیدیم از بلا
انبیا و مؤمنان را آنچنان
احمد و اصحاب او یعنی نجات
پس نمیپرستم من آنان کز عمی
این بود تهدیدی از حق در حطاب
پس گشید آرا بعقل خویش عرض
دیگر آنکه راست گردان روی خویش
یا که ثابت باش در دین حنیف
هیچ نبود اندر آن نفع و ضرر
ور که خواهد بر تو چیزی هیچ پس
گو که آمد بر شما ای مردمان
پس هرانکس ره بایمان یافت او

کاورند ایمان خلایق زاضطرار
تا که ایشان نگروند التماس
گشت ایمان پیشه یا ناطل ورق
چیزها را در سموات و زمین
را نگره که نگروند هیچ از قدیم
سود ندهد هیچشان از حرص و کل
آب نامها خلوا من قبلهم
چون بر امتها عذاب آمد رصا
که رهانیدیم از عذاب و امتحان
هم زما باید اندر نائبات
می نرسند آن شما غیر از خدا
رانکه کافر وقت موتستش عذاب
ناچه گوید در جواب ارحتم و فرض
از برای دین حق و اثبات کیش
کان بود اسلام و غیر از آن سجیف
گر کمی این پس بوئی ظالم سیر
فصل او را نیست گرداننده کس
از خدا پیغمبری برحق چنان
پس جز این نبود که اندر جستجو

پس ایمان آمدندی تا گزیر
می نباشد هیچ نفسی را که او
حق مسلط سازد ایشانرا عذاب
یعنی آنکو کرد نو خواهد آیتی
یعنی اندر علم حق مکتوم نیست
پس ندیدند چشم این مشرکان
منتظر باشید گو پس بر عنا
همچنین دادیم آنها را نجات
وعده ما باشد آن برحق وراست
گو شما ای مردم ار دارید شك
می پرستم آن خدا را لیك من
حاصل این باشد خلاصه دین من
گشته ام مأمور از دیان دین
یا که گردان راست ارکل جهات
هم مباش اندا اهل شرك وهم مخوان
حق رساند ار ترا کره از هیچ سو
میرساند بر عباد انهر که خواست
تا نباشد عذری ار بهر شما
راه میابد زبهر نفس خود

هر که در ارض است ار بر یا وبیر
نگرود الا بادن او بگو
که تعقل نیستشان اندر کتاب
گو که تا ندید چشم عبرتی
نآورند ایمان و هم معلوم نیست
غیر ایامیکه که بگذشت از جهان
منتظر هم من بر ایم باشما
که در ایمان بودشان پای ثبات
مؤمنانرا هم نجات ارامر ماست
صحت دین مرا ار هیچ باك
گو نمیراند شما را در رمن
اندر اعمال و عقاید لی سخن
تا که باشم از گروه مؤمنین
روی خودرا سوی قبله درصلوة
جز خدا که نیست سودی اندر آن
نیست اورا دفع سازندهٔ جز او
کاو غفور و مهربان وذوالعطاست
اندر اعمال و عقاید ز اقتضا
دیگری را نفعی از وی کی رسد

واسکه گمره شد حزاین سود که هم | گمره او بر نفس خود گشت ارستم | من نباشم من نگهبان بر شما | کشتهٔ خود بدرود هر کس بجا
پیروی کن ای محمد ص آنچه وحی | میشود سوی تو اندر امر و نهی | ثابت اندر دعوت خود باش و هم | صبر کن بر هرچه بینی رنج و غم
صبر کن تا حق کند حکم اریقین | دام ما بر مشرکان خیره سر | صبر کن تاحق کند حکم اریقین | کاو بود بر خلق خیرالحاکمین
سورهٔ یونس بعون شاه جود | شد تمام اکنون کنم تفسیر هود | جمله گویند اهل تفسیر و کتاب | مکی است این سوره وین باشد صواب
| | گر کسی از آیات او پرسد عدد | بست و سه آیت است اربعد صد |

سورة هُودَ عَلَيْهِ السَّلامُ مائَةٍ وَثَلاثَ وَ عشْرُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ٢ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ إِنَّنِي لَكُمْ

کتابیست که محکم گردانیده آیهایش پس تفصیل داده شده از نزد آگاه درست کردار آگاه که بپرستید مگر خدا را بدرستیکه من شما را

مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ ٣ وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى

از آن بیم کننده و مژده دهنده و آنا اسکه آمرزش خواهید از پروردگار تان پس بازگشت کنید بسوی او که برخوردار کند شما را برخورداری نکو تا مدتی نام

وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عذابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ٤ إِلَى اللهِ

برده شده و میدهد هر صاحب فضلی را فضلش و اگر روگردانیده پس بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ بسوی خداست

مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥ أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ

بازگشت شما و او بر همه چیزی توانا است آگاه باشید که آنها میکنند سینهها شان را تا پوشیده دارند از او آگاه باشید هنگامیکه بر سر میکشند

ثِيابَهُمْ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ ٧ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ٨ وَ ما مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ

جامهای خود را میدانند آنچه آشکار میکنند و آنچه پنهان میدارند بدرستیکه او دانا است بذات سینها و نیست هیچ جنبنده در زمین

إِلاَّ عَلَى اللهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ ٩ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمواتِ

مگر بر خداست روزیش و میداند قرارگاهش را و امانتگاهش را همه باشند کتابی روشن و اوست که آفرید آسمانها

وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ١٠

و زمین را در شش روز و بود عرش او بر آب تا بیازماید شما را که کدام یکو بر تر کردار

بعد بسم الله نماید ابتدا	حق بحالی از الف در لام و را	گفته ایم اندیش شرح این حروف	مبتدء اسماست گرداری وقوف
اولست اندر الف باشد مراد	لام ورا آن لطف و رحمت بر عباد	از الف یا قصد امر حضرت است	لام اشارت بر لزوم طاعت است
لازم اعنی شد بخلقان طاعتش	مستحق گردید تا بر رحمتش	وان فرستاد این کتاب استوار	جمله آیاتش بصحت بر قرار
حاکم او مابین خلقان در سبق	باز تا داند باطل را ز حق	پس جدا کرده شده است از وی تمام	آنچه محتاجند خلق از هر مقام
سوره سوره آیه آیه بر ملا	حق و باطل را کند از هم جدا	نازل از نزد خدای بی نظیر	کو بخلق خود حکیم است و خبیر
قصد اینست از کتاب و اندعا	تا که پرسید چیزی جز خدا	ای محمد ص گو شمارا من روی	مبدهم بیم و بشارت پی به پی
مغفرت خواهید تا از کردگار	پس بدو گردید باز از اختیار	بهره تا بدهد شمارا ذوالجلال	بهرهٔ نیك از نعم وز عمر و مال
صحت و امست و رزق و روان	تا زمانیکه رسد بر سر زمان	بهرهٔ نیك از جهان یا آن بود	که روا حاجات خلق ازوی شود
شکر منعم یا که بر هر نعمت است	یا که خلق نیك وحس نیت است	تا بهر ذی فضلی اندر دوسرای	من جزای فضل او بدهد خدای
ورکه برگردید پس من بر شما	ترسم از روزی ترك اندر بلا	روزی اندر هول و محنت بس عظیم	هر دلی اندروی ازوحشت دو نیم
هست برگشت شما یکجا بوی	که توانا باشد او بر کل شیء	می بدانید ایکه درهم سینه ها	می بوردند آنکسان از کینها

دردل اعمی می بگیرند آنگروه
کیه از پیغمبر صاحب شکوه
تا اراودارند پنهان سر خویش
مطلع زایشان نگردند اهل کیش

او عداوتهای خویش از تا قبول
می پوشند از خدا و از رسول
فرقهٔ بودند از اهل نفاق
که بدیدند ار نبی را راعتاق

میکشیدندی عبا ها را سر
تا نبیند آن جمال نیك فر
هم نبید مصطفی شان درعبور
کیه منکردند پنهان در صدور

می بدانید اینکه چون بر سرثیاب
میکشد از بد دلی وار اصوات
داند آن دانای پیدا و نهان
آنچه را دارند درقلب و زبان

هست یکسان پیش آن دانای سر
گر عبا سازند آن یا مستتر
گو بود آگاه از سر صدور
داند اندر سنك خارا حال مور

در زمین جنبندهٔ نبود مگر
برخداوند است رزقش در مقر
جمله حیوانات را اندر حوزه
حایگه شان داند و هم در ممات

گفته بعضی آنکه باشد مستقر
از زمین مأوای کل جانور
لیك مسطور بود جا بالیقین
قبل از استقرار ایشان درزمین

یعنی اندر بیضه و صلب و رحم
همه در لوحست محفوظ این مهم
اوست آنکس که بشش روز آفرید
این سموات و زمین را برپدید

عالم جسمانی اعمی شش جهت
بهر او فرض است نرد معرفت
عرش را بر آب بنهاد و بنا
عرش باشد عقل اول ای سنی
آن بود بر علم اول مبتنی
یعنی این اجسام کولی در وجود

باز گفتم شرح خلقت پیش ازین
کز سبب نیست در دهر سنین
تا نگوئی تو ازعمل باشد کدام

وَ لَئِنْ قُلْتَ اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

واگر بگوئید بدرستیکه شما باشید برانگیخته شدگان از پس مرك هر آینه گویند آنانکه صفا و رشدند نیست این مگر جادوی آشکار

١١ وَ لَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰى اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ اَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ

وهر آینه اگر باز پس اندازیم از ایشان عذاب را امتدی شمرده شده هر آینه میگویند چه باز داشت آنرا آگاه باشید روزیکه باید ایشانرا نخواهد شد گردانیده از ایشان

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ١٢ وَ لَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ

وفرود آمد بایشان آنچه بودند کهان استهزا میکردند وهر آینه اگر بچشانیم انسانرا از خود رحمتی پس برداریم آنرا از او بدرستیکه او

لَيَئُوسٌ كَفُورٌ ١٣ وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ

هر آینه نومید و ناسپاس است وهر آینه اگر بچشانیم او را نعمتی پس از سختی بر بخی که مس کرد او را هر آینه میگوید الله که رفت بدیها از من بدرستیکه او هر آینه

فَخُورٌ ١٤ اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيرٌ ١٥ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ

شادمان نازنده است مگر آنکه صبر کردند و کردند کارهای شایسته آنها مر ایشانرا است آمرزش و مزدی بزرك پس شاید تو برك کنندهٔ باشی

بَعْضَ مَا يُوحٰى اِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

بر حی از آنچه وحی فرستاده میشود سوی تو تنك میشود بان سینه ات که میگویند چرا فرستاده نشد بر او گنجی یا نیامد با او فرشته

اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ١٦ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ

جز این نیست که تو بیم کننده وخدا بر همه چیزی وکیل است یا میگویند بدروغ ببسته آنرا بگو پس بیاورید ده سوره مانند

مُفْتَرَيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٧ فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ

آن بر بافته شدها و بخوانید هر که را توانید از جز خدا اگر هستید راستگویان پس اگر اجابت نکردند مر شمارا

فَاعْلَمُوا اَنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ١٨ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ

پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شد بعلم خداست وآنکه نیست خدائی مگر او پس آیا شما منقادانید کسکه باشد که بخواهد زندگی

الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ١٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي

دنیا وزینت آنرا تمام میدهیم بایشان کردارهاشانرا درآن وایشان درآن کم کرده شوند . آنها آنانند که نیست مرایشانرا در

الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲۰

آخرت مگر آتش ونابودشد آنچه کردند درآن وناچیزاست آنچه بودند که میکردند

ورتوگوئی ای محمد ص بعد موت یعنی آسان که دهد جادوفریب نار میگویند راستهزا چه چیز یعنی اندر بعضی اداجزاءوقف یعنی استهزا کنند آنفرقه چند گفته بعضی این عدات اندرشان مرد را چون نیست عقل بندگی حاق فعل ماضی اندرحاصل است گوئیا بگرفته است اعمی فرا پس بگیریم آن روی سی ناامید هست یعنی آدمی از رشناس گوید ار من شد مصیبها بدور حاصل آن کاندر نقم باشد کمور کرده اند اعمال نیکو در جهان وین مقام قرب بنده با خداست حق تورا گفتند چون گنجی بداد پس توشاید تارك آنی رین فرق تا مگر ز ایشان تانی دفع شر کزچه بامد بر تو گنجی زآسمان حاصل آنکه تو همان بازایرسول حق بود بر کل اشا کار سار گو شما آرید ده سورهٔ چنان هم بخوانید آنکه نتوانند هم پس بدانید آنچه نازل برنبی است هم نباشد هیچ معبودی جز او هر که باشد از دو هفتش یعنی آنانکه کنند اعمال نیك احرشان راهم دهد حق بر جهان شد تباه اعمال ایشان سر بسر در قیامت گر نباشد طاعتی یا ثنای مرده او را درعمل وان عطا میداد بر مردم زیاد بود آن یك پس حلق و بردبار

منعمش خواهیدشد بی حرف وصوت هم فریبنده است این قول وعجب داشت بار آنرا زما بارستجیر گرکه باشی واقف ازاجزاءوقت گشته تا در دست مهدیین شوند قتل حریلست از مستهزءان در دو دنیا عاریست از زندگی وضع گردد موضع مستقبل است من جهات کافرانرا دائما گردد او ار فضل باری نی ردند تا نمردی نا امید و ناسپاس شادمان گردد کند فخرارغرور همچنین در شادی و نعمت فجور هستشان آمرزش ادحق آنکسان حاصل آن ازخلق سلیم ورضاست یا ملك نامد تصدیق ارسداد وحی کرده آنچه شد سویت رحق یا که ترسی تا تورا باشد خطر تا کنی انفاق آن برمردمان از رسالت رین مقامات فضول یا گواه جمله آن دانای راز نافته برهم دحویش اندر میان دون حق گر صادقید اندرهمم جمله بر علم الهی معنی است مستعید آیا شما پس نی علو خواهد او بهرهٔ جهان وزیستش بهر دنیا نی که بهر حال نیك کاسته خود می نگردد هیچ ازان دانکه جزدنیا ندشان درنظر معنی آن بر خلوص نیتی کنایست مردی عابد وشیخی اجل تا که گویندش سخی طبع است وراد تا نماید خویش را کامل عیار اصل اخلاص است پس درهرعمل

کافران گویند از عقل زبون ور که اندازیم تأخیر آمدنش امت معدوده گر دانی کلام امت معدوده را بعضی دگر یوم یاتیهم بدانید اینکه بست شاید این باشد مراد ای معتمد بر محیط آمد بدانشان نگهبان بهر تاکید وقوع آمد تمام گر دهیم ار خود بآدم معنی ناسپاس از نعمت انگذشته بس در حسابیش پس ازرنج و الم جای شکر نعمت آرد فحروبار حز کسانکه صابرند اندر بلا همچنین مردی بزرك اندرعمل گشته وارد کافتراح مکدشان نگذل میشد رسول از گفتشان یعنی از سب الهان در کتاب یا که شاید سنگ گردد سینه‌ات تا چرا نامد فرشته تا گواه ار تو حز انذار نبود بر عباد کافران گویند احمد نافته است ده یکش را آورد ای شما پس بگردند از اجابت اینگروه وان بود علمی که حلقان رانکار یا که داخل نشوند آیا شما هم یقین ندهیم ایشانرا تمام بهشتشان مقصود هیچ از آخرت ایگروهند آنکسان کاندر قرار گشت باطل آنچه کردند اندریا نیست اجری یا ثوابی بهر او آمد آن یك در غرانی امتناع وان یکی بد دائم الذکر ومتین باطنش چون اژدها پرزهر وسوز نیست گر خالص بود مکروغل

نیست این جزسحر بین درفسون تا که معدود زایشان درحساب جمعی از اوقات باشد ای همام قوم مهدی میشمارند از خبر منصرف زایشان عذاب این بود است که کند جبریلشان د رارخرد آنچه میکردند استهزا بدان وین بود بسیار واقع در کلام تا که یابد در تنعم لذتی بیش اورا حز کفران دسترس نعمتی یا شادئی از بعد غم عمرخود ضایع کند درحرص وآز شاکر اندر نعمت و عیش وبوا که بهشت آن مزد را باشد اقل بود افزون بر پیمبر در بیان یاوت این آیت نزول ار بهر آن آنچه باشد داری آرا درحجاب راچه گویند اهل کفر و کیه اب بر تو باشد در ثبوت از اله نگذل پس ارچه گردی در نهاد این سخن هارا بگزحق یافته است کانقصحید ار من بود گر افترا آنچه را گفتید راتیان اروحوم باشد آن اندر معاش و در قران اندر اسلام ازچنین امری بحا ما جزاء کردها در هر مقام تاکه خواهند ار خطائی معذرت بستشان در آخرت الا که نار چون براحلاص است طاعت زانما بوده اجرش درجهان عیش نکو تاکه گویندش بود مردی شجاع تاکه دین دارش شناسد و امین طاهرش چون گلستانی دلفروز

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً

آیاکسیکه باشد بر بینه از پروردگارش وبخواند آنرا شاهدی ازآن وار پیشش کتاب موسی پیشوا ورحمتی

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ

آنگروه میگروند بآن وهرکه کافرمیشود بآن از گروههای دشمن پس آتش وعده گاه اوست پس مباش در شکی ازآن بدرستیکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۲۱ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا اُولٰٓئِكَ

ازپروردگارت ولیکن اکثر مردمان نمیگروند و کیست ستمکارتر ازآنکه بربافت بر خدا دروغرا آنها

يُعْرَضُونَ عَلٰي رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْاَشْهَادُ هٰٓؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلٰي رَبِّهِمْ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الظّٰالِمِينَ

عرض کرده میشوند بر پروردگارشان وگویند گواهان اینگروه آنانند که دروغ بستند بر پروردگارشان آگاه باشد لعنت خدا است برستمکاران

۲۲ اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ كٰفِرُونَ اُولٰٓئِكَ لَمْ يَكُونُوا

آنانکه بازمیدارند از راه خدا ومیخواهند آنرا کج وایشانند بآخرت ایشان کافران آنها نباشند

مُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَآءَ يُضٰعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا

عاجزکنندگان در زمین ونباشد مرایشانرا از جز خدا هیچ دوستان مضاعف کرده میشود برایشان عذاب بسبب آنکه نبودند

يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۲۳ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

شنیدن و نبودند که میدیدند آنگروه آنانند که زیان کردند بنفسهای خود وگمشد ازایشان آنچه بودند که

يَفْتَرُونَ ۲۴ لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ ۲۵ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰتِ

دروغ می بستند ناچار است بدرستیکه ایشان درآخرت ایشانند زیانکاران بدرستیکه آنها که گرویدند وکردند کارهای شایسته

وَاَخْبَتُوا اِلٰي رَبِّهِمْ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ ۲۶ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْاَعْمٰي وَالْاَصَمِّ

وآرمیدند سوی پروردگارشان آنگروه اهل بهشتند ایشان درآن جاویدانند مثل آن دوگروه چون کور وکر

وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيٰنِ مَثَلًا اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۲۷

وبینا وشنوا آیا یکسان میباشند بمثل آیا پس پند نمیگیرید

هر که اورا باشد آنها برقرار
جمله قرآنست برهان حمل
ببه یا خود بود برهان عقل
آن کتاب موسی ارفرمان حق
آنگروه آرند ایمان بر کتاب
پس ازین موعد مباش اندرگمان
کیست استمکاره تر ران کافری
شاهدان گویند با قولی متین
کاینگروهند آنکسان کز بفروغ
آنکسانکه باز دارند از لحاح
مر خدا را نستند ایشان یقین
میشود افزوده ایشانرا عذاب
اینگروهند آنکه برتنهای خود
شبه نبود کانکسان درآخرت
هم گرفتستند آرام و قرار
این دوفرقه درمثل ازکفرودین

مرو را برهان از پروردگار
شاهدش یا مصطفی یا جبرئیل
شاهد این قرآن بود برشان عقل
هست برقرآن مصدق هرورق
اهل برهان یعنی ارعقل وصواب
گوست برحق رآفریدهٔ جهان
بندد از راه دروغی بر خدا
شاهدان یعنی کرام الکاتبین
گمبه بر پروردگارخود دروغ
خلق را ازراه حق براعوجاج
از رهی عاجز کننده درزمین
بهر اضلال و ضلالت درحساب
کرده اند ایشان زیانی بی حد
در زیان باشد و دوراز مغفرت
خود بذکر ونام آن پروردگار
کورو کر بینا و شنوا همچنین
باز بر تذکار و تنبیه ازعطا

ورپی اورا شاهدی باشد زحق
ببه یا آنکه خود پیغمبر است
شاهد قرآن بود توراة نیز
بود توراة اهل دین را پیشوا
وانکه کافرشد بقرآن یارسول
ایك بروی مردم اکثر بگروند
آنگره گردند بر پروردگار
یا که اشهادند آن اعدایشان
می بدانند این بتحقیق و یقین
وانکه ایشانند بر دیگر سرای
هم مرایشان را نباشد جز خدا
می نبودندی توانا در جهان
گم شد ازایشان خودآنچه افتری
وانکسان کاورده ایمان ازخلوص
آنکسانند اهل جنت واندرآن
می بوند آیا برابر در مثل
میکند حق ذکر حال انبیا

کاین بود صادق نگهدارو نسق
شاهد او در ولایت حیدر است
پیش ازآن دررد ارباب ستیز
واسطهٔ بخشایش وبیم خدا
موعدایشانراست دوزخ دردخول
برهوای نفس خود چون پیروند
عرض کرده برد موقف درقرار
میدهند آنها گواهی بر بشان
کز خدا لعنت بود بر ظالمین
کافر اعمی بی زایمان و ولای
از پی رفع عقوبت اولیا
مر شدن را و دیدرا عیان
مینمودند از بتان اندر جزا
کرده اند اعمال نیکو برخصوص
همشان حای آن جماعت جاودان
چون نمیگیرید پند از ماحصل

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحاً اِلٰی قَوْمِهٖ اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۲۸ اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ

وبحقیقت فرستادیم نوح را بسوی قومش بدرستیکه من مرشما را بیم کننده روشم اینکه بپرستید مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما

عَذَابَ يَوْمٍ اَلِيمٍ ۲۹ فَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهٖ مَا نَرٰيكَ اِلَّا بَشَراً مِثْلَنَا وَ مَا نَرٰيكَ اتَّبَعَكَ

از عذاب روزی دردناك پس گفتند آنجماعی که کافر شدند از قومش نمی بینیم ترا مگر انسانی مانند ما و نمی بینیم ترا که پیروی کرده

اِلَّا الَّذِينَ هُمْ اَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّاْيِ وَ مَا نَرٰى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ۳۰ قَالَ يَا

باشد ترا مگر آنانکه ایشان اند رذلان ما در ابتداء اندیشه و نمی بینیم مر شما را بر خود هیچ زیادتی بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان گفت ای

قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهٖ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ اَنُلْزِمُكُمُوهَا

قوم من خبر دهید اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و داده باشد مرا رحمتی از نزدش پس پوشیده باشد بر شما آیا جبر کنیم شما را

وَ اَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ۳۱ وَ يَا قَوْمِ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَ مَا اَنَا بِطَارِدِ

بان و شما باشید مر آنرا ناخوشدارندگان و ای قوم من نمیطلبم از شما بر آن مالی نیست مزد من مگر بر خدا و نیستم من راننده

الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلٰكِنِّي اَرٰيكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ۳۲ وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ

آنان که گرویدند بدرستیکه ایشانند ملاقات کنندگان خدایشان ولیکن می بینمتان گروهی نادان و ای قوم من کیست که یاری کند مرا از خدا

اِنْ طَرَدْتُهُمْ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۳۳ وَلَا اَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَآئِنُ اللّٰهِ وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا اَقُولُ

اگر براندم ایشانرا آیا پس پند نمیگیرید و نمیگویم مر شما را که نزدمست خزانهای خدا و نمیدانم غیب را و نمیگویم

اِنِّي مَلَكٌ وَلَا اَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي اَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ خَيْراً اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا فِي اَنْفُسِهِمْ

بدرستیکه من فرشته ام و نمیگویم مر آنرا که تحواری در ایشان میکند دوچشمهای شما که هرگز ندهد ایشانرا احدا خیری خدا داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست

اِنِّي اِذاً لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ۳۴

بدرستیکه من آنگاه از ستمکاران بر خود باشم

نوح را گوید فرستادیم هم
سوی قومش گفت با قوم از کرم
من رحق باشم شمارا بیم ده
بر هویدا ران شوید از منته

میکنم دعوت که پرستید یار
حرخدا را گر که دارید اختیار
بر شما من برسم اریوم الیم
کرعذابش ذهره ها گردد دوبیم

پس بگفتند آنکه بودند ازعظام
کافر اندر وی رقومش درمقام
ما نبینیم بغیر از آدمی
مثل خود درعجز و فقدان اوکمی

هم نبینیم آنکه تابع گشته کس
مرتورا غیر از ارادل رهوس
فی تامل فی تفکر فی نظر
پیروی کردند از تو در سیر

چون مریت بود نزد آنگروه
منحصر بر مال دنیا از وجوه
وانکه ارمالش ندید چیزی بدست
میسود اندر نظرها خواروپست

زان سبب گفتند افزونی بما
هیچ از وحیی نباشد در شما
می نبینم از شما فضلی یقین
حز که پنداریمتان از کاذبین

نوح گفت آیا گر آرم آیتی
کآن بود بر صدق قولم حجتی
داده باشد برمن آن پروردگار
بخشش از نزد خود کامل عیار

پس نماند بر شما پوشیده آن
رانکه باشید از تعامل بدگمان
لب معنی اینکه گر من کاذبم
پس چگوئید از بحجت غالبم

داده باشد حجتی بر من خدا
مخفی آر ترك تدبر بر شما
آن ماں آیا کنیم الزامتان
بر قبول دعوت اسلامتان

وانگهی که کارهید اروی شما
فی کنیم اکراهمان بر اهدی
من ببلیغ رسالت از وحوه
از شما چیزی نخواهم ای گروه

مرد کاری را نباشم ملتمس
مبلغ و مالی که شاق آید بکس
می نباشد اجرمن جز برخدای
کو نمودم بر خلایق رهنمای

قوم گفتند این ارادل رازخویش
دور کن تا با تو بنشینیم بیش
گفت من هرگز نسازم طردشان
زانکه بس بینم درایمان فردشان

بستم راننده ایشانرا زخویش
باشند از آنکه درایمان و کمش
چونتوان راند آنکه راحق خوانده است
اهل حق راهر که راند اورانده است

چون کنند ایشان ملاقات خدا
خصم بس گردند با راننده ها
لیك من بینم شما را فرقهٔ
در بحار جهل یکجا غرقهٔ

یار من تا کیست ایوم ازامام
طرد ایشانرا زحق در انتقام
در نمایید آیا پس شما
آنکه باشد طرد ایشان بر خطا

قوم گفتند ایجماعت بر یقین
که تمائی مدح ایشان اینچنین
مر موافق با نو اندر ظاهرید
لیك در باطن همانا منکرید

نوح گفتا من نگویم نزد من
هست مخزنهای علم ذوالمنن
می نگویم اینکه دانم علم غیب
از بواطن تا خبر بدهم بعیب

هم بوحدانیت حق قائل است | مؤمن اندر ظاهر او لی غافل است | یا مراد نوح بود از این سخن | که خزینهٔ رزق نبود نزد من
یا بگویم اکهم بر غیبها | تا بدان گیرید بر من عیبها | از تعجب تا کنید انکار من | حاسد فصلم شوند این انجمن
هم بگویم که من باشم ملك | تا کس از قولم فتد درظن وشك | هم بگویم آنکسان کز ما گزیر | چشمهاتان بند ایشانرا حقیر
حق نخواهد دادشان حیریکه هست | خود برایشان حق زمادا نار است | این نمایم گر من استکاره ام | چون شما از ملك عقل آواره ام

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣٥ قَالَ إِنَّمَا

گفتند ای نوح بدرستیکه نامامجادله کردی بس بسیار گردابیدی جدال را ما، پس بیاور برما آنچه وعده دادی مارا اگر هستی از راستگویان گفت جز این نیست

يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ٣٦ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ

که آورد شمارا آنرا خدا اگر خواهد و نیستید عاجز کنندگان وسود نمیدهد شمارا پندادم اگر خواهم که پندهم شمارا

إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٣٧ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ

اگر خواسته باشد خدا که غایب گرداند شمارا اوست پروردگار شما و سوی او بازمیگردید بلکه میگویند بدرستیکه آنرا بافته بگو اگر بافته باشم

فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ٣٨ وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا

آنرا پس بر منست وبال گناه من و من بیزارم از آنچه گناه میکنید ووحی کرده شد سوی نوح که ایمان نخواهند آورد از قومت هرگز

مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٣٩ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي

مگر آنکه بدرستیکه ایمان آورده پس اندوهگین مباش بآنچه هستند که میکنند وساز کشتی را بنگاهداشت ما ووحی ما ودرخواست مکن مرا در

الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ٤٠ وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ

باره آنها که ستم کردند بدرستیکه ایشان غرق شدگانند ومیساخت کشتی را وهرگاه که بگذشتندی بر او جماعتی از قومش استهزا کردند بر او گفت

إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ٤١ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ

اگر استهزا کنید ما پس بدرستیکه ما بر استهزا میکنیم شما همچنانکه استهزا میکنید پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید او را عذابیکه رسوا گرداند او را

يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٤٢ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ

وفرود آید بر او عذابی دایم تا وقتیکه آمد فرمان ما وبرجوشیدن تنور گفتیم بردار در کشتی از هر رونده

اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ٤٣ وَقَالَ ارْكَبُوا

دوتا وکسانت را مگر آنکه سبقت گرفته بر او گفتار ما ونیز بردار هر که گرویده و نگرویده بودند با او مگر اندکی وگفت سوار شوید

فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ

در آن بنام خدا در وقت راندنش و وقت بازداشتنش بدرستیکه پروردگارم آمرزنده مهربانست وآن میبرد ایشانرا درمیان موجها که بودچون

نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ٤٥ قَالَ سَآوِي

کوهها و آواز داد نوح پسرش را و بود در کناره از کشتی که ای پسرك من سوار شو با ما ومباش با کافران گفت زود باشم

إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا

که پناه برم بکوهی که نگاهدارد مرا از آب گفت نیست نگاهدارنده امروز از فرمان خدا مگر آنرا که ببخشد وحایل شد میانشان

الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ٤٦

موج پس شد از غرق شدگان

قوم گفتندش که بس باما جدال
گفت بود غیر ازاین کآرد خدا
گر غوی خواهد شمارا کردگار
ما کجا بد رین بیابان اشتباه
یافتم کو وحی را گرمن بهم
گفته بعضی در بعضی این ضمیر
گفت اوالوحی حق گرمن بهم
وحی پس کردیم بر نوح ازنهان
من بنا کن فلك را باحفظ ما
هم بخواه ازمن بهنگام خطاب
وقت کشتی ساختن گرپیش او
طعنه میزد هر کسی بیقاعده
گفت ازمن بك کنید این سخریت
آنکه‌را کآید رحق بروی عذاب
نوح پس چون کرد کشتی را تمام
مختلف باشد سخنها در سور
نوح را گفتم بردار اندر آن
هرکسی که یافت پیشی قول ما
کس نبود مؤمن بود الا قلیل
باز خوانید آنچنانی خود تمام
گو خدای من غفوراست ورحیم
پس صدا زد نوح آنم بر پسر
کاندرین رو رند ایشان همه غرق
گفت نوح امروز گرداند
نگذرد آب از جبال مرتفع
کوهها اندیشهای خام ست
یافت طوفان اندراین بیاشتداد
کس نماند اندرزمین دارای روح

کردی‌ای نوح ازجواب وازسؤال
گرکه خواهد هرزمان آن برشما
پس‌چه سود ازپند ونصح پیشمار
در مقام اَمْ یَقولونَ افتریه
پس وبال آن بود بر گردم
هست راجع بر کلامی گرنصیر
یافتم از نوح آنچه آرم درقلم
قوم نو یارند ایمان بگمان
هم روحی کت کنیم اندر ما
کر ستمکاران شود رفع عذاب
میگذشتند آنگروه همه جو
بیست اندر ذکر جمله فایده
سحریت گویم شما را عاقبت
درجهان غرق‌است درطوفان آب
امر ما آمد پس آمدم در مقام
گآن تجاوده‌است از نزدیك‌ودور
یعنی اندر فلك روحیی از نشان
برهلا کش بوده واین‌حکم ازقضا
مرد و زن هشیار بود ازهرقبیل
تا شود در آسمان کشتی تمام
بر شما را معنی ازطوفان‌وبیم
کایستاده بد ز کشتی دور تر
خواهد ازمؤمن‌مسافق یافت فرق
بیست ز امر حق نگهدارندهٔ
جز بحق باشد پناهی ممتنع
اندر این کشتی درا کارام‌ست
موج حایل شد میانشان رامداد
هر کسی کو بود در کشتی نوح

پس بیار آنوعدهٔ کاندر عذاب
بر شما عاجز کنندهٔ حق به اید
او بود پروردگار نی بیاز
نوح بافد وحی را برهم همه
من ز احرام شما باشم بری
مشرکان گفتند بافد بروضوح
جرم من بر من بود نی بر شما
هرکسی کآورده ایمان پیش‌ازین
یعنی ازدر داشت باشد خلل
زانکه ایشانند درطوفان غریق
خاصه از اشراف قوم اندر مثل
دشمن جاهل بسی باشد عیان
همچنان کامروز استهزا کنید
هم بر او درآخرت اید فرود
آب از تنور جوشیدن گرفت
از دماش بیست چندان حاصلی
ماده وبر ازهران حیوان دوتن
همچنین بر دار درفلك ای بحی
پس بنوح آمد خطاب ازکردگار
چون که بسم‌الله گفتی روان
فلکشان میبرد اندر موجها
کای پسر باما بکشتی شوسوار
گفت کسان زود میجویم پناه
هیچکس ممنوع نبود از عذاب
دین قیامت گربتن داری بنوح
شد کلام نوح با کنعان دراز
گشت او با کافران درحال‌غرق
تا بشش مه جمله عالم آب بود

دادهٔ گر هست قولت بر صواب
سود بدهد نصحان کافر پلید
سوی او خواهید گشتن جمله باز
بیست قولش از کلامی ترجمه
نیستم بر حق زوحیی مفتری
بر محمدص بر هم این اخبارنوح
عاریم از انچه گفتید افتری
پس مباش از فعلشان اندوهگین
ما خود اموریم اروحی افعل
چاره نبود از هلاك این فریق
مینمودندش بسحر ران عمل
گرچه‌باشد طعن وطنزش برمهان
رود پس گردید دانا بروعید
بر عذابی دائم از حکم خلود
انچنان کزوی خبردرا بدشگفت
عبرت ازاصلش نوگیر ازعاقلی
واهل خودرا جمله ازفرزندوزن
انکه را کومؤمن است وملحقی
که نو بافومت بکشتی شوسوار
میشد انکشتی و ساکن همچنان
کآن بدی چون کوهها براوجها
هم مشو باکافران همراه ویار
سوی کوهی دارد اوزام نگاه
جزکسی کش‌حق بخشد درمآب
بر پناهی بیست جزکشتی نوح
زانکه اورا بدرکشتی احتراز
شدخراب ازاب یکجاغرب‌وشرق
نوح در وی رنده باصحاب بود

وَ قِيلَ يٰا اَرْضُ ابْلَعِي مٰآءَكِ وَيٰا سَمٰآءُ اَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمٰآءُ وَ قُضِيَ الْاَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَي الْجُودِيِّ

وگفته‌شدای زمین‌فرو برآب‌خودرا وای آسمان بازگیر آبت‌را وکم کرده‌شدآب‌وگذارده‌شدکاروقرارگرفت بر کوه‌جودی

وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ ٤٧ وَ نٰادٰي نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَ اِنَّ وَعْدَكَ

وگفته‌شددوری ازرحمت‌باد مرگروه‌ستمکاران‌را وبرخواند نوح پروردگارش‌را پس گفت‌ای پروردگارمن بدرستیکه پسرم ازکسان منست وبدرستیکه‌وعدهٔ تو

الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحٰاكِمِينَ ٤٨ قٰالَ يٰانُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ فَلٰا تَسْئَلْنِ

حق‌است وتوحکم کننده‌ترین حکم‌کنندگانی گفت ای‌نوح بدرستیکه‌او نیست‌ازکسان تو بدرستیکه‌صاحب‌کرداری‌بوده‌ناشایسته‌پس‌مخواه

مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعِظُكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجٰاهِلِينَ ٤٩ قٰالَ رَبِّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَسْئَلَكَ

ازمن آنچه‌نیست مرترا بآن‌داشی بدرستیکه‌من پندمدهم‌ترا که‌باشی ازنادانان گفت‌ای‌پروردگارمن بدرستیکه‌من پناه‌میبرم‌بتوکه‌سئوال‌کنم ازتو

مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اِلّٰا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي اَكُنْ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ٥٠ قِيلَ يٰا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلٰامٍ

آنچه‌نیست مرابآن‌داشی واگر نیامرزی مرا ورحم‌نکنی مرا باشم اززیانکاران گفته‌شدای نوح فرودآی بسلامی

مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤٨ تِلْكَ

ازما وبرکتها برتو وبر گروهی چندازآنها که با تواند وامتی چند که برخوردارکنیمشان پس برسدایشانرا ازما عذابی دردناک این

مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ

ازچیزهای نهانست وحی میکنیم آنرا بسوی تو نبودی که وبدانی آنرا تو نه قومت پیش ازوحی پس صبر کن بدرستیکه انجام نیک

لِّلْمُتَّقِينَ ٤٩

مر پرهیزکاران راست

بر زمین شد امر از پروردگار — که فرو بر آب خود را ازقرار

هم بگیر ای آسمان آب که رود — از تو آمد بر زمین اول فرود

زین اشارت نشف ارض است آنرا — هشته شد فرمان رب العالمین

پس بجودی یافت آنکشتی قرار — او فکندار شرمولران شد بجویش

لاجرم بگذشت طوفانش ز سر — سر نه بر بندگی آزاده باش

پس بجودی فلك نوح آمد فرود — بر ستمکاران بود در دوسرا

خواند نوح ار بعد طوفان یا کپش — بود کنعان اهل و هم فرزند من

وعده کردی گفتی اندر واردات — بل بد از کردار ناشایسته او

اهل تو آست او همدین نیست — آنچه علمت نیست بروی اندکی

میدهم من بر تو پند ار رایگان — بر نوگیرد رانکه برسم راشتاه

آنچه را کز وی تو آگاه من — اندر این دارم یقین لی در شکم

گفته شد کای نوح از کشتی بزیر — همچین برکات و افزونی وداد

هم سلام ما بر امهای چند — بهره بدهیم آنکسانرا ازوجود

پس برایشان میرسد هول وهلاك — ص ورا میباشد اد اخار غیب

وحی ما کردیم سوی حال نوح — هم بقومت راهل کهرو راهل دین

پس شکیبا باش بر ایذاء ناس — بهر پرهیزندگان بگفتگو

هم بدینسان ماه را جذب هوا — آنها گم گشت یکجا بر زمین

کان توصل باشد ماست استوار — چونکه جودی رو بر طوفان سر بیاش

شو در این معنی فرو بیکو نگر — خود تانیها اهل افتاده باش

زانکه جودی عجز خود را دیده بود — گفته شد بعد و هلاکت ارخدا

رب خود را ناربان عجز خویش — گفت کای پروردگار دوالمنن

بدهم اهلت را من از طوفان نجات — گفت ای نوح او بد ازاهل تو

نه تسی او دشمن آئین تست — پس مپرس ازمن تو هیچ او مدرکی

آنکه باشی از گروه عاقلان — گفت ای پروردگار من پناه

گر بپرسیدی نبخشی در زمن — از زیانکاران همانا من یکم

اندر اندك تا سلامت برسریر — پس سلامتها که ازمن بر تو باد

کاندر ایمان تا قیامت تا تواند — همچنین باشند امتها که رود

بعد عیش از ما عذابی دردناك — این بیان ای احمد تا کزه جنب

تو نبودی آگه ازوی در فتوح — نه نبودی آگه ازوی پیش ازاین

در رسالت همچو نوح حق شناس — زانکه میباشد سر انجام نکو

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ٥٠

وفرستادیم بقوم عاد برادرشان هودرا گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مرشمارا ازهیچ خدائی جز او نیستید شما مگر افترا کنندگان

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٥١ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا

ای قوم من نمیطلبم ازشما برآن مزدی نیست مزدمن مگر بر آنکه بیافریدمرا آیا پس درنمی یابید بعقل وای قوم من آمرزش خواهید

رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا

از پروردگار تان پس توبه کنید بسوی او تا فرستد ابر اسمان برشما باران بی در پی ومیفزاید شمارا قوتی باقوت شما واعراض مکنید درحالیکه

مُجْرِمِينَ ٥٢ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ

اصرارکنندگان گناهان گفتند ای هود نیاوردی ما حجتی روشن و نیستیم ما واگذارندگان خدایان خودرا از گفتار تو ونیستیم ما مر ترا

بِمُؤْمِنِينَ ٥٣ إِن نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ

گروندگان نیگوئیم مگر آنکه رسانیده اند ترا برخی خدایان ما بدی گفت بدرستیکه من گواه میگیرم خدارا وگواه باشید که من بیزارم

مِّمَّا تُشْرِكُونَ ٥٤ مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ٥٥ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي

ازانچه شرك می اورید ازجز او پس مکر کنید من همه پس مهلت مدهید مرا بدرستیکه من توکل کردم بر خدا که پروردگار

وَرَبُّكُم مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ٥٦ فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ

من وشماست نیست هیچ جنبنده مگر که او گیرنده است موی پیشانی او را بدرستیکه پروردگار من بر راه راست است پس اگر اعراض کنید پس

اَبَلَّغْتُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ اِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً اِنَّ رَبِّي عَلٰي

بحقیقت رسانیدیم شمارا انچه فرستاده شدم بآن بسوی شما و حاشین گرداند پروردگار من گروهیرا غیر شما و ضرر نمیرسانید او را چیزی بدرستیکه پروردگار من بر

كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ٦١ وَ لَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُوداً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ

همه چیزی نگهبانست وچون آمد فرمان ما رهانیدیم هودرا واانکه گرویده بودند باو برحمتی ازما ورهانیدیم ایشانرا از

عَذَابٍ غَلِيظٍ ٦٢ وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

عذاب درشت و اینقوم هودانکار کردند ایتهای پروردگارشرا و نافرمانی کردند بپیغمبران او و پیروی کردند فرمان هر سرکش حق ناپذیررا

٦٣ وَاتُبِعُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا اِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ ٦٤

وپی اورد شدند در این دنیا لعنت را و روز قیامت آگاه باشید بدرستیکه عاد کافر شدند بپروردگار شان آگاه باشید هلاك باد مر عادرا که قوم هود بند

در بیان ذکر هود ع

قصهٔ دیگر در این مقصود گفت
گفت یاقوم اعبدوا الله واتقوا
من نخواهم از شما ایقوم من
عادیانرا قطع باران شد سه سال
هود گفت آمرزش ایقوم ازخدا
بر شما باران فرستد آسمان
رو نتابید از من از اعراضها
ما نه معبودان خود را تارکیم
هم نگوئیمت نشان الااعترایك
گفت من گیرم خدا را برگواه
کید پس نامن کنید از اهتمام
پس مرا مهلت ندهید ازهلاك
نیست مر جنبندهٔ الا که حق
بر خلایق مالك است و مقتدر
میکشاند سوی خود بر راست
آنچه بفرستاده گشتم من بران
تاکه باشد آن شمارا حاشیی
زانکه آن پروردگار فرد حی
هود را دادیم در ساعت نجات
چار الف ایشان معین بوده اند
چونکه رسید از عذاب دیوی
استخوانهاشان سراسر سوخته
چونکه از آیات حق سر واردند
پیروی کردند نی ادراك و دید
از پی آمد بهر ایشان لعنتی
می ندانید آنکه بر پروردگار

و الی عادٍ اخاهم هود گفت
که شمارا نیست معبودی جزاو
مرد تبلیغ رسالت نی سخن
کاندر افتادید در قحط و وبال
باز خواهید از پی دفع عنا
قوة اندر قوة افزاید عیان
از کنهکاری خودو اغماصها
از کلام تو که گوئی مشرکیم
از الهات رسیده رنج و باك
هم شمارا خود گوه نی اشتباه
من شما خود را خدایان بالتمام
گر شما در دل ندارم هیچ باك
موی پیشانیش گیرد بر سبق
دوالتصرف بر تمام جهرو سر
هر وجودی را بقدر آن سمت
من شما را آن رسانیدم باشان
در شما یکتن نماند در زمین
من نگهبانست خود بر کل شیء
وانکه ما او داشت درایمان ثبات
گر یقین بر هود مؤمن بوده اند
از رهند از عذاب اخروی
رآنشی کز قهر بود افروخته
سرکش از پروردگارخود شدند
آن گروه از کل حصار عنید
اندرین دنیا فزون بر حسرتی
عادیان گشتند مکر و احسار

ما فرستادیم یعنی سوی عاد
خود شما نوید غیرمفترون
نیست منهم جز برانکو آفرید
هم عقیم و عاقران سوهانشان
پس سوی او شما گردید باز
گردد اولاد شما یعنی زیاد
قوم گفتند ایچ نآوردی تو بیش
هم تورا ما نستهم از مؤمنین
کردهٔ دم الهان پس فزون
آنکه بیزارم ز اشراك شما
با هم از شورا نمائید انجمن
زانکه من کردم توکل بر خدا
احد موی ناصیت تمثیل دان
هست رب من بر صراط مستقیم
پس کنید اعراض هیچ ازدین کلام
گر کنید اعراض پس پروردگار
هم نخواهد تا چیزی ضرر
واندر آن هنگام کامد امر ما
امر حق شد بارونده انشان برون
بودشان بخشایشی از ما تمشت
این قبور عادیانست و دیار
گر کنید از دیدهٔ عبرت نگاه
همچنین گشتند عاصی بر رسل
امر حق ایشان برایشان شد مطاع
همچنین شان درقیامت لعنت است
می ندانید آنکه در یوم القیام

هود را کو بود ناهی از فساد
راتحاد آن شریکان و فسون
مر مرا دارید هیچ ارعقل وديد
زین دو محنت شد جهان زندانشان
کو بود بر بندگانش کارساز
دفع دشمن تا نمایند از بلاد
حجتی بر صحت دعوی خویش
زانچه گوئی از صحیفها ودین
مر بورا ایشان رسیده این چنین
وانچه بفرستند حق باریان
متفق گردند در اهلاك من
گفت رب ما و هم رب شما
راهدارش بر تمام آن مکان
فعل او بر حق وعدالت ارقدیم
پس رسانیدم من رسالها تمام
قوم دیگر آورد در روزگار
بر من آرید از نباشد درقدر
برعذاب آسان که بود اندرقضا
از میان قوم او عالی و دون
برنجات از آن عذاب سخت درشت
که در احقاقست پیدا و اعتبار
بشنوید از خانشان افغان و آه
هست انکار یکی انکار کل
لبك داعی حق نمودند استماع
دوری آنهارا زلطف ورحمت است
عادیان دورند از رحمت تمام

وَ اِلٰى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ اَنْشَاَكُمْ مِنَ

وبسوی ثمود برادرشان صالحرا گفت ایقوم بپرستید خدارا نیست شمارا هیچ خدائی جزاو افرید شمارا از

الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ٦١ قَالُوا يَا صَالِحُ

زمین وعمر دادشمارا دران پس امرزش خواهدار او پس باز گشت کنید سوی او بدرستکه پروردگار من نزدیکست و اجابت کننده است گفتند ای صالح

قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا

بدرستیکه بودی در ما امیدداشته شده پیش از این ایا نهی میکنی ما را از انکه پرستیم انچه را میپرستید پدران ما و بدرستیکه ما هر اینه در شکیم از انچه میخوانی ما

إِلَيْهِ مُرِيبٍ ٦٢ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي

را بآن که ان شکی بگمان بدا ندارنده است گفت ای قوم خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و داده باشد مرا از خود رحمتی پس کیست که یاری کند

مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ٦٣ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا

مرا از خدا اگر نافرمانی کنم او را پس بخواهید افزود مرا جز نسبت زیانکاری وای قوم این ناقه خدا مر شمارا ایتی است پس بگذارید ش

تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ٦٤ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي

بخورد در زمین خدا و مس مکنیدش بدی پس بخواهد گرفت شمارا عذابی نزدیک پس پی کردند او را پس گفت زیستن کنید در

دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ٦٥ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

خانهاتان سه روز ان وعده ایست غیر دروغ پس چون ا مد فرمان ما نجات دادیم صالح را و انانکه گرویدند باو

بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ٦٦ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ

برحمتی ازما و از رسوائی ان روز بدرستیکه پروردگار تو اوست نیرومند غالب وگرفت انرا که ستم کردند فریاد مهلك

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٦٧ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ

پس گشتند درخانهاشان مرجای ماندگان گویا اقامت نداشتند دران اگاه باشید بدرستیکه ثمود کافر شدند بپروردگار خود اگاه باشید هلاك باد مر ثمود را

در بیان ذکر قوم صالح ع

عادیان بودند ایشان قوم هود
یار صالح برد دعوت بر ثمود
زان احاهم صالحا فرمود رب

گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم
من اله غیره و اولی الکم
غیر از او نبود خدائی کافرید

عمر افزون دادشان با ملك ومال
در زمین هم قوت وقدرو محال
پس روی خواهند آمرزش شما

مرخدای من قریب است ومجیب
دیده هر امید واری را نصیب
قوم گفتندش که امید صلاح

پیش از این که دعوی پیغمبری
در میان ما یکی یا برتری
بودمان قصد اینکه باشی مستشار

رامرو بهیت رو نگرداسم بار
باشدت در قوم هر نوع امتیاز
از تو ما گشتیم اینك نا امید

بهیمان آیا نمائی زانچه بود
پیشهٔ آباء ما اندر نمود
زانچه یعنی میپرستیدند بار

هم بتحقیق آنکه ما داریم شك
رانکه جوئی سوی اومارا بویك
ما بدین خود داریم ایچ ریب

گفت گر باشم من از پروردگار
حجتی را در کمال اعتبار
داده باشد رحمتی از برد خود

پس که باشد کومرا یاری کند
از عذاب حق نگهداری کند
یك امرش گر نمایم از وجوه

پس بفزائید مر تخسیر هیچ
بر من از اندیشهای پیچ پیچ
همچنین در باب ناقه گفت راست

کرده آنرا بر شما حق آیتی
تا مگر گیرید از وی عبرتی
پس گذاریدش خورد تا ارگیاه

به رسانید ایچ آزاری بوی
زانکه این ناقهٔ حق است و بیك پی
پس کنید از قصد آرارش عذاب

ناقه را کردند پس پی از تبر
شرح آن گوئیم در سورهٔ قمر
بعد عقر ناقه چه او بگروه

آزمان صالح بود اندر محل
چونکه آمد گشت آگه زا مهل
گفت میباشید باقی در حیوة

هیچ دراین وعده نبود اختلاف
غیر مکدوست یعنی بخلاف
چار شبه زرد شد رخها چوکاه

پس چو امرما درآمد با شتاب
رست صالح با مطیعین ازعذاب
رحمتی بود این زما که مهتدی

واز عذاب آنچنان روزی که بود | جمله رسوائی و خواری برنمود | پس نوانا باشد آن پروردگار | بر نجات مؤمنان از هر قرار
باز غالب بر هلاك دشمنان | نزد حکمت چون رسد هنگام آن | صیحهٔ اهل ستم را بر گرفت | که نبود ازوی فروتر درشگفت
در سراها جمله میدید آنچنان | که بد هرگز توگوئی کس درآن | می ندانید اینکه بودندی نبود | برخدای خویش کافر در عهود
هم ندانید اینکه از بهر نبود | هست دوری یعنی ازنور وجود | بعد ذکر قوم صالح وان سقوط | مینماید حق بیان از قوم لوط

وَ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيمَ بِالْبُشْرٰى قَالُوا سَلٰمًا قَالَ سَلٰمٌ فَمَا لَبِثَ اَنْ جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ٧٣

وبتحقیق آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بمژده فرو بگفتند سلاما گفت سلام پس درنك نکرد که آورد گوساله را بریان درزیر سنك پخته شده

فَلَمَّا رَآى اَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ اِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلٰى

پس چون دید دستهاشان میرسد بآن باخود گرفت ایشارا و در دل گرفت از ایشان ترسی گفتند مترس بدرستیکه ما را فرستاده اند بسوی

قَوْمِ لُوطٍ ٧٤ وَ امْرَاَتُهُ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنٰهَا بِاِسْحٰقَ وَ مِنْ وَرَآءِ اِسْحٰقَ يَعْقُوبَ ٧٥ قَالَتْ

قوم لوط وزن او ایستاده بود پس خندید پس مژده دادیم او را باسحق واز پس اسحق یعقوب گفت

يٰا وَيْلَتٰى ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَ هٰذَا بَعْلِي شَيْخًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ٧٦ قَالُوا اَتَعْجَبِينَ مِنْ اَمْرِ

ای وای من ایا فرزند آورم ومن پیرزنم وایں شوهر منست که پیر مرد است بدرستیکه ایں هر آینه چیزیست عجب گفتند ایا تعجب میکنی از امر

اللّٰهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ٧٧ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ اِبْرٰهِيمَ

خدا رحمت خدا وبرکتهای او برشما اهل خانه بدرستیکه او ستوده بزرگوار است پس چون رفت از ابراهیم

الرَّوْعُ وَ جَآءَتْهُ الْبُشْرٰى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ اِنَّ اِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ اَوَّاهٌ مُنِيبٌ ٧٨ يٰا اِبْرٰهِيمُ

ترس وامداورا مژده فرزند سخن میکرد با ما در باره شفاعت قوم لوط بدرستیکه ابراهیم بود در دبار باله کننده باز گشت کننده ای ابراهیم

اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهُ قَدْ جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ٧٩ وَلَمَّا جَآءَتْ

روی بگردان از ایں شفاعت بدرستیکه آمد فرمان پروردگارت و بدرستیکه ایشانرا آیندهٔ ایشانست عذابی که نرد نخواهد شد وچون آمدند

رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالَ هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ٨٠ وَ جَآءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ

رسولان ما لوط را محزون شد بایشان و تنك شد بایشان درطاقت وگفت ایں روز سخت

اِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّاٰتِ قَالَ يٰا قَوْمِ هٰؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا

وآمدند او را قومش که بشتاب رانده میشدند بسوی او واز پیش کهمیکردند بدها را گفت ای قوم این گروه دختران من ایشان پاکیزه ترند برای شما پس بپرهیزید از

اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي اَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ٨١ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ

خدا ورسوا مکنید مرا در مهمانانم آیا نیست ازشما مردی هدایت یافته گفتند بدرستیکه دانسته که نیست ما را در دختران تو هیچ

حَقٍّ وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ٨٢ قَالَ لَوْ اَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً اَوْ آوِي اِلٰى رُكْنٍ شَدِيدٍ ٨٣ *

حقی و بدرستیکه تو هر آینه میدانی انچه را ما میخواهیم گفت کاش بودی مرا بشما قوتی یا منزل میگرفتیم بجائی سخت

در بیان ذکر قوم لوط ع

مدتی اورشتگان خوش نهاد | بر بشارت سوی ابراهیم راد | آن بشارت بود او را بر ولد | زانکه ساره بد عقیمه و ذی عقد
با بشارت زانکه آید در وجود | احمد از نسل خلیل حق نمود | یا بشارت بر نجات لوط و هم | بر هلاك قوم او از بیش و کم

پس بخوشروئی نمودندش سلام
بهرشان گوسالهٔ بریان نمود
تا مگر باشد ایشان خصم او
حفت او استاده بدی امتناع
پس بشارت یافت بر اسحق زاد
شوهرم پیراست و هم دورازولد
بخشش و خیرات حق باشد زیاد
رفت ابراهیم حون برس اردلش
زانکه بود او بس حلیم و بردبار
حاصل آنکش رحم ورقت بودبش
پس بگفتندش ملایك در سؤال
هست آینده بر ایشان بك رسد
گشت او دلتنك از دیدارشان
زانکه این قومند درافعال زشت
که دهد لوط ار گواهی چار بار
پس شدند آگه زمهمانان لوط
پیش از ان بودند بر اعمال دشت
پس بترسید از خدا بدهد تن
قوم گفتندش بو دانی کاحتیاج
لوط گفت ای کاش بودم قوتی
رو به دان گفتار ها میافتند

شد جواش هم بحت در مقام
پیش مهمان نی درنك آورد رود
پس بگفتندش مترس ای بکخو
آن سخن ها کرد ز ایشان استماع
او زما دیگر بیعقوب از مراد
عمر او چون بود افزون ار بود
بر شما ای اهل بیت بیك زاد
هم اشارت بر ولد شد حاصلش
صابر اندر حور خلق از احتیار
با ملایك زان جدل آورد پیش
رو بگردان ای خلیل ازاین جدال
آن عذابی که بخواهد گشت رد
چونکه دیدآن ضلعت ورخسارشان
مستحق لعن و قهر اندر سرشت
بر خلاف قوم خود نی اختیار
قوم و رو هشتند بر سامان لوط
بیحیائی بودشان اندر سرشت
پیش مهمانان برسوائی من
بیست ما را بر بیانت راعوجاج
دفعمان تا مینمودم ساعی
تا حدار خانه را بشکافتند
چون بدیدند اضطراش را چنان

او بداست آنکسان افرشته اند
دستشان را نارسا دید او بخوان
ما رسولان حقیم اندر هبوط
پس بخندید او تعجب یا سرور
گفت او یاویلتی از شرم وسوز
این عجب باشد بگفتند از ادب
حق ستوده است او باعطای نعم
مینمود او با ملایك پس جدل
آه میکرد از گناه بندگان
من عذاب قوم تاخیر اوفتد
امر چو از پروردگارت آمده
آمدند آنگاه ایشان سوی لوط
بود فعل زشت قومش در نظر
چار نوبت کرد تکرار ان سخن
مستحق گردند بر قهر و عذاب
سوی او گشتند از هرسو روان
لوط گفت ای قوم اندر طاعات
دست آیا بر شما مردی رشید
هم بودانی آنچه مارا خواهش است
یا که گیرم جانب رکنی پناه
مضطرب شد لوط ازانهنگامه سخت
پس باو گفتند آن روحانیان

بر ساطش یا ز رحمت هشته اند
برسی اندر دل فتادش زان گمان
میروم از بهر نفی قوم لوط
زانکه فردند از گمانش بوددور
من نزایم وانگهی باشم عجوز
میکنی آیا ز امر حق عجب
هم مجید ار روی اظهار کرم
در خصوص قوم لوط از ماحصل
هم رجوع آرنده برحق هرزمان
نوبه گفت آرند شاید قوم بد
بهرشان حکمی که میاید شده
بود خود مهمان بواری خوی لوط
گفت این روزی بود بر من بتر
هم بدینسان بود امر ار ذوالمنن
شهرهاشان را کنند آنگه خراب
نفس دونشان میدوانید آنچنان
بهرند از بهر ترویح این بنات
پند بدهد تا شما را بر مرید
واندران خواهش بجان آسایش است
تا نمایم مهمان زین رسم و راه
کارخاصان دائم است ادعامه سعت

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ

گفتندای لوط بدرستیکه مارسولان پروردگار توئیم بخواهند رسید هرگز بتو پس شب روی کن باکسانت در پاره ادشب و باید که ملتفت شود ازشما

أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ٨٤ فَلَمَّا

احدی جز زنت بدرستیکه برسنده اوست آنچه رسید بایشان اندر شبیکه وعده گاه ایشان صبح است آیا نیست صبح نزدیك پس چون

جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ

آمد فرمان ما گردانیدیم زبر انرا زیرش وبارانیدیم بران سنگهائی ارسنك گل برهم نهاده شده نشان کرده نزد پروردگارتو

مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ٨٥

نیست آن از ستمکاران دور

ما فرستادهٔ خدائیم ای امین
پس برح مالیدشان جبریل پر
کس بوا پس نگرد هیچ از شما
آنکه کرد او رقما روکافر است
چون صدائی سخت بشنید از عقب
لیك این باشد صحیح اندر خبر
وقت آن پرسید لوط از جبرئیل
پس چوآمد امر ما جبریل چند
باز گرداندیم اندر برد و مات

کی رسد ایشان باضرارت زکین
کور گردیدند در دهلیز و در
جز دنی کو بود حفت در سرا
برعذاب قوم لوط اودر حوراست
روی خود واپس نمود ادنیمه شب
که نبردش لوطو ماند اودرخطر
گفت صبح است ان بفرمان خلیل
شهرهاشارا زشهپر حمله کند
عالیاتش را بیکدم سافلات

تو ازایشان باش یکره بر کنار
گفت پس جبریل با اهلت برون
بوده است این مؤمنان را امتحان
لوط با اهلش چو بیرون شد زشهر
خورد سنگی برسرش نابود گشت
گفت زانحق که رسنده برویست
نیست ایا صبح نزدیك ای حبیب
برد بالا تا بگردون یا اثیر
پس بباراندیم بر ان سرزمین

بارشان بر ما باطمینان گذار
روتوصف الیل زین قوم حرون
تا که واپس ننگرد زان مردمان
حفت او کز دین نبودش هیچ بهر
یار با ان قوم نامسعود گشت
انچه ایشارا رسد واندر پی است
بلکه نزدیکست گر داری شکیب
سرنگون پس کرد راتحاسوی زیر
سنگ از سجیل یعنی پخته طین

پی به پی بود آن حجارهو باشان | قطعها از رنگ ها پیدا دران | عند ربّك یعنی اندر علم حق | بود ثابت بر عداب از ما سبق
گفته اند آن سنگ ها بد نامرد | بر کسی کو بود دور ازشهر خود | این نباشد از ستمکاران بدور | سنگ بارد گر بر ایشان تا نشور
گفت پرسیده رسول از جبرئیل | گیستند این طالمان گفت انجیل | طالم این امتند ای پاك جان | که بران سنگند تا محشر نشان
پس ببندیش از تو استمکارهٔ | بهر رود تنك خود کن چارهٔ | وقت مرگت بینی آسنگ ازسقر | آمده استاده بر بالای سر

وَ اِلٰی مَدْیَنَ اَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْیَالَ

وبسوی مدین برادراشان شعیبرا گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مر شما را هیچ الهی جز او و کم مکنید پیمانه را

وَالْمِیْزَانَ اِنِّیْ اَرٰىكُمْ بِخَیْرٍ وَ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ مُحِیْطٍ ۸۶ وَیٰا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْیَالَ

وترازورا بدرستیکه من می بینم شمارا بامال وخیر بسیار و بدرستیکه من میترسم بر شما ازعداب روزیکه احاطه کننده است وای قوم تمام دهید پیمانه

وَالْمِیْزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ ۸۷ بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ

وترازورا بعدالت وکم مکنید ازمردمان چیزهای ایشانرا و بتباهی مکنید در زمین افساد کنندگان باقی گذاشته خدا بهتر است

لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ ۸۸ وَمَا اَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیْظٍ ۸۹ قَالُوْا یٰا شُعَیْبُ اَصَلٰوتُكَ تَاْمُرُكَ اَنْ نَّتْرُكَ

ازبرای شما اگر باشید گروندگان ونیستم من بر شما نگهبان گفتند ای شعیب آیا نماز تو فرمود ترا که ترك کنیم

مَا یَعْبُدُ اٰبَآؤُنَآ اَوْ اَنْ نَّفْعَلَ فِیْ اَمْوَالِنَا مَا نَشٰٓؤُا اِنَّكَ لَاَنْتَ الْحَلِیْمُ الرَّشِیْدُ ۹۰ قَالَ یٰا قَوْمِ اَرَءَیْتُمْ

آنچه را میپرستیدند پدران ما یا آنکه نکنیم در مالهامان آنچه میخواهیم بدرستیکه تو هر آینه توئی بردبار هدایت یافته گفت ای قوم خبر دهید

اِنْ كُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّیْ وَرَزَقَنِیْ مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَآ اُرِیْدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ اِلٰی مَآ اَنْهٰىكُمْ

که اگر بوده باشم بر حجتی از پروردگارم وروزی کرده باشد مرا ازآن روزی خوب و نمیخواهم که خلاف کنم شمارا در آنچه نهی میکنم شمارا

عَنْهُ اِنْ اُرِیْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ ۹۱

ازآن نمیخواهم مگر شایسته گردانیدن بقدرآنچه توانم وبیست توفیق من مگر بخدا براو توکل کردم وباو بازگشت میکنم

وَیٰا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِیْ اَنْ یُّصِیْبَكُمْ مِّثْلُ مَآ اَصَابَ قَوْمَ نُوْحٍ اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ اَوْ قَوْمَ صٰلِحٍ

وای قوم مران ندارد شمارا مخالفت من که برسد شمارا مثل آنچه رسید قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح را

وَمَا قَوْمُ لُوْطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِیْدٍ ۹۲ وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَیْهِ اِنَّ رَبِّیْ رَحِیْمٌ وَّدُوْدٌ ۹۳

ونباشد قوم لوط ازشما دور وآمردش خواهد از پروردگارتان پس بازگشت کنید بسوی او بدرستیکه پروردگار من مهربان ودوست دار است

هم شعیب ارما مدین شد رسول | که برادر بودشان اندر اصول | گفت اومر قوم خودرا اعبدوا | زانکسی کو نیست معبودی جزاو
هم نبمائید کم پیمانه را | مر حقوق خویش وهم بیگانه را | عدل باشد اصل توحید و کمال | اعتدال از نیست شرکت وضلال
من شما را بهم اندرحسن حال | می توانگر بینمی ازمال و منال | حق گذاری این بود کرمال خوش | مردمانرا بهره ور سازید بیش
نی که چیزی ازحقوق دیگران | کم کنید این نیست جز ازخود ردان | من همی ترسم برشما ازآن عذاب | که فرو گیرد شما را نی حجاب
پس بپیمائید اندر انتظام | وزنها را ایگروه من تمام | قسط را نیکو نگهدارید هم | می نسازید ارحقوق خلق کم
بر مینگیزید در عالم فساد | که نباشد در نه کاری مراد | آنچه حق باقی گذارد بهتراست | مرشما را ازمن این گر باوراست
خود نگهبان نیستم من بر شما | بارتان ننهادم از هر باروا | قوم گفتند ای شعیب آیا نماز | کرده امرت بر مقالات دراز
ترك تا گوئیم آنچه اباء ما | می پرستیدند نی آراء ما | یا که نگذاریم آن افعال خویش | زانچه مخواهیم دراموال خویش
نرد باری چون تو و ره یافته | حیست این اقوال نز هم نافته | چون کسی که ترکسی گوید بگفت | عاقلی تو مزنی چون حرف مفت
گفت بنهید ایگروه من حذر | حجتی گر باشدم از دادگر | داده باشد برمن این پروردگار | بر من آن پروردگار بشریك
از نعم دین و دنیا بشمار | داده باشد ارزوق رزق نیك | نزد بخرد این بود بد یا نکو
من نخواهم با شما گیرم خلاف | زانچه نهی ازآن نمایم نگزاف | پس خیانت من کنم دروحی او | ناکه آن مخصوص من باشد بغیر

من نخواهم بر شما الا صلاح | واچه باشد موجب خیرو فلاح | آنچه نتوانم نکوشم در ولای | بیست هم توفیق من جز باخدای
تکیه بران مکنم کوقادراست | بازگردم سوی آنکو حاضراست | کس نکند بر ندارد انگروه | دشمنی من شما را از وجوه
ان رسد تا مر شمارا کورسید | نوحیارا آن زطوفان شدید | یا بقوم هود و صالح درظهور | از شما خود نیست قوم لوط دور
با شما یعنی قرینند از مکان | همچنین ار حدث اوقات و زمان | معرت خواهید از پروردگار | پس بسویش باز گردید از عثار
باشد آن پروردگارم مهربان | دوست بر مستغفران و تائبان

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَ انَّا لَنَرٰيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا

گفتند ای شعیب نمی یابیم بسیاریرا ازآنچه میگوئی وبدرستیکه ماهر آینه می بینیم ترا درمیان خود ناتوان واگر نبودرعایت جماعت توهر آینه سنگسار میکردیم ترا

اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۹۴ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَهْطِي اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَآئَكُمْ ظِهْرِيًّا

وبستی تو نزما غالب گفت ای قوم آیاجماعت من عزیز ترند بر شما از خدا وگرفتید آنرا افکندگان پس پشت افتاده

اِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۹۵ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۹۶ مَنْ

بدرستیکه پروردگار من بآنچه میکنید فرا گرفته است وای قوم بکنید بر توانائیتان بدرستیکه من کننده ام زود باشد که بدانید که

يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۹۷ وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا

کیست که میآیداورا عذابی که رسوا کنداورا و کیست که اودروغگوست وچشم دراه باشید که من باشما چشم در راهم وچون آمد امرما رهانیدیم

شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَاَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

شعیب را وآنانکه گرویدند بااو برحمتی ازما وگرفت آنارا که ستمکردند فریادمهلک پس گردیدند درخانهاشان بر حای ماندگان

۹۸ كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ۹۹

که گویا اقامت نداشتند در آنها آگاه باشید هلاك مردمدین را همچنانکه هلاك شد ثمود

قوم گفتند ای شعیب البته نیست | فهم بسیاری زگفتارت که چیست | ما ترا بیم اندر خود ضعیف | ران نباشیمت بآزردن حریف
گر نمیبودند قومت از کبار | ما تو را کردیم ایندم سنگسار | نه که خوفی بودشان زان چندتن | بلکه میگفتند راعزاز ایسخن
یعنی اقوام تو باشد ازگرام | ما گزیریم آنکسان را زاحترام | تو نه بر مائی عزیز و ارجمند | عزتت تا مانع آید از گزند
گفت آیا قوم من نزد شما | عزت ایشاراست افزون از خدا | خود گرفتستید چون آباء پیش | امرحق را اوروراء پشت خویش
هست رب من بر آنچه میکنید | مر محیط اعمی بران باشد پدید | ای گروه من کنید آنرا عمل | که بران دارید امکان در محل
میکنم من هم براچه موقم | باشد آن اندر مکانت ممکنم | زود باشد که بدانید این دوکار | چون جزای فعل گردد آشکار
تا عذاب خزی آید بر کدام | هم که میگوید دروغ اندرکلام | منتظر باشید هم من انتظار | با شما دارم عذاب کردگار
چونکه آمد امرما ظاهر زغیب | بد نجات ار ما مگر قسم شعیب | وانکه با او بوده اند ازمؤمنان | رحمتی بود این رماشان بالعیان
پس گرفت آن کافرانرا درسبل | صیحهٔ کآن بود بانك جبرئیل | گفت او موتوا جمیعا درزمان | جملگی مردند بر جا ناگهان
هرکه بود اندر سرا هامرده بود | همچو سك افتاده و افسرده بود | آنچنانکه گفتی آنجا از انام | در جهان هرگز بد کسرا مقام
مبدانند اینکه تا جان تا تن است | دوری ازرحمت براهل مدین است | آنچنانکه دور گشتند آن ثمود | خودهلاك این هردورا از صیحه بود

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا اَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا اَمْرُ

وبدرستیکه فرستادیم موسی را بآیتهای ما وحجتی روشن بسوی فرعون وجماعتش پس پیروی کردند امر فرعون را وبود امر

فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ۱۰۰ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ۱۰۱ وَاُتْبِعُوا

فرعون درست پیش رو میشود قومش را روز قیامت پس درآورد ایشانرا در آتش وبد است انجای ورود که ورود یافته شده واز پی کرده

فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۹۹ ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرٰى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا

شده‌ند در این وقت لعنت را و روز قیامت بد است آن عطیهٔ که عطا کرده شده این از اخبار قریهاست که میخوانیم آنرا بر تو از آنها

قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ ۱۰۰ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ

بر پاست و از آنها درو دیده شده و ظلم نکردیم ایشانرا ولیکن ظلم کردند بخودهاشان پس کفایت نکرد از ایشان خدایانشان که میخواندند

مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۱۰۱ وَ كَذٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ

از غیر خدا هیچ چیز چون آمد فرمان پروردگارت و نیفزودند ایشارا جز هلاکت و همچنین است گرفتن پروردگارت

إِذَا أَخَذَ الْقُرٰى وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۱۰۲ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ

چون گرفت قریهارا و آنها ظالم بودند بدرستیکه گرفتن او دردناك سخت است بدرستیکه در آن هر آینه شایست برای آنکه ترسید از عذاب

الْآخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۱۰۳ وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ۱۰۴

آخرت این روزیست که جمع کرده شود برای مردمان و این روز بست حاضر کرده شده و بتأخیر نمی اندازیم آنرا مگر اندرای وقتی معین

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ ۱۰۵ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ

روزیکه بیاید سخن نمیکند نفسی مگر بدستوری او پس از ایشان باشد بدبخت و بیك بخت پس اما آنانکه بدبخت شدند پس باشند در آتش مر

فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ ۱۰۶ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ

ایشانراست در آن فریادی سخت و ناله‌ار حاودایان در آن تا باقی است آسمان وزمین مگر آنچه خواست پروردگارتو بدرستیکه پروردگارتو کننده است

لِمَا يُرِيدُ ۱۰۷ وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا

آنچه خواهد و اما آنانکه بیك بخت شدند پس باشند در بهشت حاودایان در آن مادام که باقی است آسمانها وزمین مگر آنچه

شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ۱۰۸

خواست پروردگارت بخششی غیر مقطوع

هم فرستادیم موسی را دگر
پس نمودند آن جماعت پیروی
پس نماید وارد ایشانرا نار
بد عطائی باشد اندر رستخیز
تا نپنداری عطای حق بداست
آنکه ببندآش از یاری چنین
قصهٔ آن بر تو میخوانیم ما
ما نکردیم ایچ برایشان ستم
میرسیدند آنها را براز
ایچنین باشد گرفتن های رب
هر گرفتهای حق درعقل و دید
آنکه ترسد از عذاب آخرت
این بود روزیکه حاضر گشته است
مدتی کان مقتضی با حکمت است
اندر آرد روز مهول پر محن
انبیا و راستان از هر طرف

با کتاب و معجزاتی مستقر
در ضلال از امر فرعون غوی
موردی بد باشد این اندر شمار
بهر ایشان از خداوند عزیز
این بدی پاداش نفس مرتداست
هم سزاوار است در آتش یقین
بعضی از آن باقی است وهم بپا
بل بخود کردند ایشان ظلم هم
جز خدای کارساز بی نیاز
چون بگیریم آن قری را در نفس
شد چو بوت دردناك است وشدید
عبرت آرد خواهد ار حق مغفرت
خلق عالم از بدو تا نك آنچه هست
چون شود آخر قیامت بوت است
جز بدستوری نگوید کس سخن
همچنین اه شقیان نکشده صف

حجتی دادیم بر وی آشکار
کار فرعون آن بد بروجه راست
فاتبعوا فی هذه لعنت بین
این صفی گوید که هر چیز از خداست
آتش از ران یار آتش جو بود
ایست زانساء القری در نم وناك
بعض دیگر گشته مفقود و خراب
نفع ایشانرا نداد اندر نسخ
امر چو از پروردگارت در رسید
وانگهی باشد ظالم در فعال
اینکه ما کردیم یاد از آن امم
این قیامت هست روزی کاندران
پس نمیداریم باز آن روز را
چونکه آن روز آید وگردد جزا
در حدیث آمد که در یوم النشور
پس ندا آید که پرستیده است

سوی فرعون وگروهش زاقتدار
درقیامت قوم خود را پیشواست
در دوعالم لعنت است اوراچنین
نزد اهل معرفت نعم العطااست
بهر عاشق کوثر و مسبو بود
یعنی آن دهها که گشتندی هلاك
همچو زرع بدرویدهٔ از عداب
آن خدایانی که میخواندند هیچ
جز زیان نفزودشان هیچ ازمزید
ظلمشان گردد سبب برسوء حال
عبرت ترسندگانست از نقم
مجتمع گردند یکجا مردمان
جز زبهر مدت بشمرده ما
حادث و مشهود از حکم قضا
چو اهل محشر ایستند اندرحضور
هر مراحق پرستش آنچه هست

زهره نرا نیست تا گوید حوات
مار آید این ندا از ذوالجلال
در فغان آید کای خلاق جان
آنکه اندخت است اندر آتش ای
حاودان باشد در آتش های
چرکه خواهد مرحدا وند نجات
کس ارادهٔ او ندارد غیر او
تا بود برپا سموات و زمین
مرشقی و یك نجت اندرحر
پس مظاهر آمد آن اصلی که بود
این بحر است ارحوی داری بوهوش

هرسری اهد پیش ارشج وشاب
پس ملایك تا هزاران اسهال
کی بورا طاعت تواکرد آنچنان

بد آید هر ربانی او بکام
آن ملایك که بعمر خود تمام
اهل محشر از شقی و از سعد

در بیان السعید سعید فی بطن امه

بر اشان تا چه باشد خلق وذات
تا چه باشد در خلایق خیر او
چرکه خواهد حق تبدل اندرین
همنشان در بطن ام خود مقر
طفره نباشد محال اندر وجود
خبر ازعجراست گشاحشم وگوش
در مقام خویش شرحش را تمام

زانکه فعالست آن پروردگار
وانکه باشد کجحت وحوش سرشت
هم عطاشان بدهد او نامنقطع
هست معنی ات اندر علم حق
بود دانا بر حقیقت ها اله
داند او حریکه آید در ظهور
گویم اینك رو بتفسیر کلام

هست قادر دی شعوری بر کلام
بوده بریك سجده یا بر یك قیام
از وعید و وعد در بیم و امید
در رفیر و ناله های ناحوش است
تا سموات و زمین باشد بجای
آنچه خود خواهد کند تا اقتدار
پس بود حاوند او هم در بهشت
هر دم از حقد نوعی منفع
حالشان ازخیر وشر بر یك نسق
دش ازاشاکان سعیداست آن سیاه
لی که محموری زعلم اندرامور

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ

پس مباش در شك ازآنچه میپرستند آنها نمی پرستند مگر چنانکه میپرستیدند پدرانشان ازپیش وماهر آینه تمام میدهیم بدایشانبهره

نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ١١٢ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

ایشانرا بدون کم وکاست وبحقیقت دادیم موسی را تورات پس اختلاف کردند در آن واگر نبود کلمهٔ که پیش رانده ازپروردگارت

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ١١٣ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا

هر آینه حکم کرده شده بود میان ایشان و بدرستیکه آنها در شکی باشند ازآن که نگران بدارد و بدرستیکه همه را خواهد داد ایشانرا پروردگارت جزای

يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١١٤ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١١٥ وَلَا

اعمالشانرا که او بآنچه میکنند آگاه است پس باش چنانکه مامور شده و کسیکه بو به کرد با تو از حدود مگذرید بدرستیکه او بآنچه میکنید بیناست ومیل

تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ١١٦

مکنید بسوی آنانکه ظلم کردند پس مس کند شمارا آتش ونباشد مر شمارا ازغیر خدا هیچ دوستان پس یاری کرده شوید

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ

و برپای دار نماز را دو طرف روز وساعتهای نزدیك از شب بدرستیکه حسنها میبرند بدیها را آن پندیست مر پندگیرندگان را

١١٧ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ١١٨ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ

وصبر کن پس بدرستیکه خدا ضایع نمی کند مزد نیکوکاران را پس چرا نبودند از قرنها پیش ازشما صاحبان عقل

يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ

که نهی کنند از فساد در زمین مگر اندکی ازآنانکه رهانیدیم ازایشان و پیروی کردند آنانکه ستمکردند آنچه را متنعم کرده شدند در آن

كَانُوا مُجْرِمِينَ ١١٩ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ١٢٠ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ

وبودند گناهکاران ونباشد پروردگار تو که هلاك کند قریها را بستم واهل آنها باشند مصلحان واگر خواستی پروردگار تو هر آینه

النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ

گردانیدی مردمانرا امت واحد و همیشه باشند اختلاف کنندگان مگر آنرا که رحم کرد پروردگار تو وبرای آن آفریدایشانرا و تمام شد سخن پروردگارت

لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ ۱۲۱ وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَآءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ

که هر اینه پر کنم الله دوزخ را از جنیان و مردمان همه وهمه را میخوانیم برتو از اخبار رسولان آنچه ثابت میکردانیم آن

فُؤَادَكَ وَجَآئَكَ فِي هٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٰى لِلْمُؤْمِنِينَ ۱۲۲ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا

دلترا وآمد تورا دراین حق وپندی ونصیحت او برای گروندگان وبگوبرای آنانکه نمیگروند کار کنید

عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۱۲۳ وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ

برتوانبان بدرستکه ما کنندگانیم ومنتظر باشید بدرستکه ما منتظرانیم ومر خدارا است نهانی آسمانها ورمین وبسوی او

يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بازمیگردد امر همه آن پس پرستش او او توکل کن بر او ونیست پروردگار تو بغافل از آنچه میکنید

پس توای احمد مباش اندرگمان همچنان کامد هلاکت بر امم
آنچه آباشان پرسیدند دیر بهره یابادیشان وافی رخود
بهره هاشان جونکه بد باکاسه چو اختلاف قوم بر قرآن تو
حکم کرده پس شدی درابن جهان هم رقرآمد ایشان در گمان
در اختلاف آرندگان نی هیچ حق بهرچه مکند باشد خبیر
یعنی آن عهدی که کردی درازل بین امامت را حسان سازند رد
عهد خدمت نمودی بر رسل جمله را باید کشی تنها بدوش
هم ز امت از صحابه ورگرام پس بود لازم بهرجا حفظ حد
تو علی دقاق را اندر طریق میل اندك هم بر اسمکارگان
تا که با ایشان نمائید اختلاط کز شما دارند بار آن دوستان
دار دریا هم نمار ای مسحب لیك گویند اهل عرفان مستمر
پس بود کاندر نمازی مقصور قلب ذاکر هرچه غیرازحق بود
اینست پندی بهر یاد آرندگان پس نبودندی چرا اهل قرون
داشتندی حلق را باز از فساد پیروی کردند هم آن کافران
گشت نعمت موجب کفران وکین وانگهی باشد اهلش بر صلاح
لیك این بود بوفق نظم وکار جز کسی که کرده رحم آنرا خدای

میپرستند آنچه را این مشرکان پیش از اینها از پرستش برصنم
هم برسیدند ایشان نی تمیز از نعیم این جهان چرکه بود
هم جزا نی نقص بدو آراسته تا ازان غمگین نباشد جان تو
از ثواب و از عقابی نی نشان ریبتی کو رهزن عقل است وجان
قوم تو یا قوم موسی سرسر راو نگردد فوت چیزی لیك شعیر
در ثبوت ما حق آور در عمل همچنان سازند حفظ اردردودد
حمل پس باید کسی آرار کل راسکه آنها مفربودند وتو هوش
خود رخاصان پایه پایه تا عوام هر تجاور گرد دوراست از خرد
زاستقامت گشت برسان یکرفیق هیچ نمیمانند پیدا و نهان
تا که اظهار مودت و انبساط مار اسمکارگانرا از رواق
درد وحد رور ودر ساعات شب یاد حق کی یعنی اندرجهر وسر
لیك هیچت نیست روئی درحضور دش او مردود و بیرونق بود
صبر بر تبلیغ کن ازره تمام کر شما بودند سابق درششون
اندکی بودند لیك ارمات داد رآزرو هائی که بودند اندران
گفت زان نبودند ایشان محرمی واندر ایشان باشد امید فلاح
راسکه باشد شرط تکلیف احد از عقل باشد برصراطش رهنمای

شك مکن یعنی که اینها گمرهی است طاعت ایشان می نکردند ازنشان
ما هم ایشانرا رساندیم از تمام با سیاسی پس نمودند آنرمه
ما بحد دادیم موسی را کتاب گر نبودی قولی از پروردگار
تا بحق نماز از مبطل شدی اضطراب و وهم را زایل کند
مر جزای آن عملهاشان تمام پس توای احمد مدان شومستقیم
در نظر آور که پیمانت چه بود عهد کردی توکه باشی جان جان
حمل هر نامی که آنها کرده اند واسکه هم ناتست اندر بازگشت
هر کسی را در معاش رتبه ایست پس نحد درمگذرید ازپیش وکم
کمت آن باشد که در سعر مقام نام طالم را سمعیم از مزید
پس شمارا مس کند البته نار پس شما گر طالمانرا پیروید
اهل طاهر کرده تعمیر این تمام بیماری غفلت از حق گردنست
پس بپادار از توانی آن نماز گفت زان داننده هر راز و بد
صد کن پس حقمالی بالیقین آنخداوندان عقل و رأی و دین
راسکه او را کرم خواندیمشان زندگی کردند برعیش وخوشی
بود نی پروردگارت که هلاك وزخدایت خواستی گردی مدام
زان همیشه مختلف باشند ناس یا که درفقر و غنا شد اختلاف

عاقبتشان از هلاکت چاره نیست هر که بر تقلید آباء ازپیشان
آنچه بدشان بهره السوء الختام مستحق گشتند بر خذلان همه
پس دراوشد اختلاف ازناصواب کان گرفته بیشی اندرحلق وکار
وانکه مبطل حوار ومستأصل شدی عقل را شوریده و فاسد کند
داد هم خواهد یقین رب الانام آنچنان کامرت بدان فرموده ایم
از امانت حمل برحانت حه بود روح بین بن نگهدارد حسان
از حفا و ضعفه و رنج و گزند قدرش اندر بیروی از حد گذشت
فهم خاصان همچو فهم عامه نیست حق باعمال است نه ما دمدم
سر جویش از ماسوی پوشی تمام یا دعا گوئید او را از امید
هم شمارا نیست حرحق دوستدار هیچ یاری کرده هرگزکی شوید
بر نمار ظهر و عصر وصبح و شام ذکر و فکرت روباو آوردنست
گفت بود دل جمله با دانای راز بگوئیها مر بدی ها را برد
نی گذید نابود اجر محسنین که بدند اولوا بقیه در زمین
از عقوبت نار برهانیدشان وان سبب شد بر عتو وسرکشی
قریهٔ را سازد ازصد بیم و باك مردمانرا امنی واحد تمام
تا قیامت اندر آئین و اساس رحم حق باشد قناعت بیخلاف

بهر اینهم خلق بیحد وحساب | آفریده است اوکه تاابدهد ثواب | قول رب یا عهد رب شد تمام
از پری و آدمی بر هر نشان | یعنی از آن عاصیان و سرکشان | بر تو خواندیم ازخبرهای رسل
برتوآمدآنچه برحق است وراست | اندراین سوره که برنأ کید ماست | بیند وذکری باشدآن مرمؤمنین
گو مرآنانرا که ایمان باورند | اندر آیات او تأمل نگرند | خودکنید آنرا عمل کاندرعیان
آنچه خواهیدآن کنید اندرسیر | هست ما را هم عملهای دگر | میکنیم آنرا عمل کان حال ماست
منتظر باشید بر حالی شما | هست ما را انتظاری هم بجا | ا چه باشد انقلاب روزگار
هست حق را آگهی اندر یقین | بر نهان این سموات و زمین | هم بسویش باز گردد بالتمام
پس پرسش کن مراورا کهسزاست | هم توکل کن بوی الصدق وراست | هست مر پروردگارت بحبر

تا جهنم را کنم پر لاکلام
تا بیار آمد دلت ای شخص کل
خون بباد آرند آیهای دین
مر شمارا در مکافات باشد آن
هم جزا مستلزم اعمال ماست
بر شما و ما در این دوانتظار
کار ها از حرووکل در هرمقام
رانچه مردم میکنند ازخیروشر

سوره یُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلامُ مِائَةٍ وَاحْدي وَ عَشَرَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الرَّا تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۳ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ

ان آیتهای کتابیست روشن بدرستیکه مافرو فرستادیم آنرا قرآنی بلغت تازی باشد که شما دریابید ما میخوانیم بر تو

اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ اِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ٤

بگویم بترین حکایتها را بآنچه وحی کردیم بتو این قرآنرا وبدرستیکه بودی تو پیش ازین از بیخبران

در بیان حال عشق

آمدیم اندر بیان حال عشق | هر آن کو را بود اقبال عشق | بعد حسن عشق حق در ذات خویش
یافت عکسی زان جمال لم یزید | ممکنات از عکس حسنش شد پدید | آمد اندر حسنش آن دریای نور
هر یکی زان رتبهٔ گشت او وجود | تا بمرتبت آمد اشیا در نمود | اصل وعلت چون در او شاعشق بود
قدر هستی اندر آیات و صور | جلوه گر شد اصل اول زان نظر | مظهری میخواست کامل در مقام
زان ابا کردند این افلاک وارض | پس در آدم گشت این اندیشه فرض | زانکه آدم محرم این خانه بود
عشق هم میخواست محنون پیشهٔ | تا خود از راه نظر هم ریشهٔ | شانه بندد محنت انبوه را
دررهش گر بحر های آتش است | میکند هموار و با آتش خوش است | از بلائی هیچ ناید در فغان
شرح این احمال اگر خواهی بسی | حق بقرآن گفته در بهر قصص | حق قرآن گفته در بهر قصص

روی خود پس دید در مرآت خویش
ریخت زان بیرون گوهرهای صور
مرتبط گشتند با هم در نمود
تا بریزد بار عشق آید تمام
دیده بود آدم بر او دیوانه بود
برکند تا موی مژگان کوه را
حر بلای هجر کاید زان بجان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

کرد اشارت از الف ورلام وورا | وز اروم بندگی هم حرف لام | حسن او یعنی چو دیدی بنده شو
از الوهت الف دارد دمام | درهش چند ارکه کوه آتش است | را براحتهای بعد آمد مشیر
لطف معشوق ازل بس دلکش است | با حضور یار باید در نظر | چون تورا خواند بلزم حوش بار
رنج و سختیها که بردی درسفر | برخ افشاند گلابت خود ردست | بنهدت سر بر سر زانوی خویش
چون زدیدارش شوی مدهوش ومست | وان دست خویش زاف دلکشش | واسکت اندر بزم صدق مشتهر
چون ببینی آنهمه لطف خوشش | پرده از رخساره برگیرد تمام | پای از بعد از گدائی گنجها
بادهٔ وصلت بپیماید بجام | بشنو ازوی تلك آیات الکتاب | ما فرستادیم قرآن را چنین
آیتی بس روشن است این درخطاب | اربان خود که داند اینزبان | سورهٔ یوسف ازان مقصود بود
تا نفهمد از که با عقلیدو جان | تا برند از لفظ و معنی حصهٔ | لفظش اعجاز است وعاری از شکوك
بر تو ما خوانیم بهر قصهٔ | زان تو بودی پیش ازاین غافل براست | یعنی آن نشنیده بودی از کسی
سوی تو این سوره ما ما وحی ماست

در سلوك عشق او پوینده شو
راحت دیدار یار ی نظیر
از سر و رویت برافشاند عبر
آردت دیگر بهوش از بوی خویش
بر نشاند آن ملك مقدار بین
کجا ماند بناد آن رنجها
بر زبان تازی از وجه مبین
تسمیهٔ هر او باسم کل نمود
همه با واقع مطابق در سلوك
عالمی تاریخ دانی موسی

طرز گفتار ار که هوشی در کس است
بهر آن کاین وحی حق باشد بس است

هست با انسان بوجهی بس شبیه
گرچه گفت این قصه را بهر قصص

گفت زان احسن بود کی امتناع
یای اندر ضمن تفسیر اطلاع

نزد تأویل این حکایت بس شبیه
موسه میداد او فرق و رویشان

در یکی روز احمد آن سنطیر را
دو سر ور قلب نور عین را

وجه دیگر گفته اند ارباب نص
هر دو محوشند و پارهٔ از بنند

حبرئیل اندر زمان دادش سلام
گفت دارای دوستربن دو کدام

بر سر راه شاند ار حویشان
وین سر اندر بیزه برشامش کنند

گفت امت هردورا خواهد گشت
از شرار زهرو خنجر ها عشب

گفت هر دو قرة العین منند
آنگره نزدیك بهر علقمه

ماند اندر بیوا تنها و حوار
دشمنانش در مقابل صد هزار

آن یکی را زهردر کامش کنند
صدقه ایشارا برند از خانها

چون شود او کشته از شمشیرو تیر
میسمایند اهدیش را اسیر

سر ریدش شیه اب از مطلمه
دست عشقت زنده هیچ ازمانده

گفته اه در زبدة الاسرار من
شرح آنرا با دقایق در سخن

حایشان بدهند در ویرانها
حواسی از هردوچشمش رودنل

وقت باران در شد ناگوش باش
قصهٔ یوسف شنو خاموش باش

زبدة الاسرار را گر خواندهٔ
که ملولی گفت حریلش دگر

گشت حون ابر بهاران گریه ور
یاد کن گفتهٔ را ای رسول

بس برادر ها بکندندش بچاه
بس ورا بر زرگم بفروختند

بد تمام او مطهر حس اله
که مثل گشت آن دراندوه وحن

ماحهل سال ازفراقش خون گریست
که رحشمش بود ور دده دور

ساخت بهرحوش او بت الحزن
عرشیارا از غمش آمده فرود

گریه بس کرداو دوچشمش گشت کور
وحران یك بنده بیدا درجهان

نالها کردند کی خلاق حنان
مظهر حس بو و حانان او

شد خدا روآنکه بودی حان او
آنچنان کاول نمودید اعتراض

بر مشیتها مارید القیاس
مر شما را بود افسوس واسف

ارچه افکندی بدیسان درغمش
هست عشقت زنده هیچ ازمانده

حقتعالی گفت کی روحانیان
حواسیم چون حقت آدم کنیم

گرچه گفت این قصه را بهر قصص
هست با انسان بوجهی بس شبیه

اذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ اِنِّي رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

هنگامیکه گفت یوسف مر پدر حودرا ای پدر من بدرستیکه من دیده در حواب کرده ستاره وآفتاب را وماهرا دیدمشان که بودند مرا سجده کنندگان

٥ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ

گفت ای پسرك من مجواں حواب حودرا بر برادرانت پس مکر کنند برای تو مکری بدرستیکه دیو رحیم مر آدمیرا دشمنی است

مُبِينٌ ٦ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ

هویدا وهمچنین برگزیدتورا پروردگارت وبیاموردتورا ازتاویل حوابها وبتمام کند نعمت حودرا بر تو وبر آل

يَعْقُوبَ كَمَا اَتَمَّهَا عَلَى اَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحَقَ اِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧ لَقَدْ كَانَ

یعقوب همچنانکه تمام کردش بر دو پدرت پیش ابراهیم واسحق بدرستیکه پروردگار تو دانای درست کار است البته که هست

فِي يُوسُفَ وَاِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ٨

درقصه یوسف وبرادرانش نشانهای قدرت مر پرسندگانرا

ای محمد صلعم یاد آور حون گفت
یوسف آن پسر پدر را در نهفت

گفت یا یعقوب دیدم من بحواب
یافته کوکب دگر مه و آفتاب

گفت یعقوب ای پسر این حواب را
بر برادر ها مگو آداب را

زانکه شیطان آدمیرا دشمن است
هردمی او را بوحهی رهبرست

این حسد با نفس آدم توام است
تشکه بنیادش برنفس آدم است

همچنانکه برگزیدت دوالجلال
برچنین خوانکه دیدی در مثل

حسن آری قبلگاه عالم است
قیمت هر اطری دشش خم است

سرّ عبدٌ من عبده شد پدید
یوسف چون بود برحس واسف

حسن چون بردل زند اوریك دمی
مصحف چون بود برحس واسف

چیست شاهی و ببوت پیش او
بر سر کوهی بلند آنها تمام

گر بورا دل برکندی سسته ست
تا که ایشان حیلت آرند وحسد

حذبه

یا که ملك و ملتی درپیش او
بس مباش از کید اخوان مطمئن

یا طفر در صاعقی پوسته ست
هر که را بیند زخویش افزون بجد

ست ملکی ملك یکجا ملك اوست
بر برگزیدند در عمان پروردگار

تا نو نبود حرف من وافسانه ام
حسن هرجا حیمه زد تا اوست عشق

گشت موصوف آن بیوسف در سلف
سجده نمودند بر من از مقام

گر نجنبید دل ارخود برامد
بر تو از اغوای دیو بیرشد

بس هلد در جاه عشق یکه تاز
هم دتسویلات شیطان مطمئن

چونکه طوفان امان در فلك اوست
میرد اروی ز ادای حسد

حرف با خود میزنم دیوانه ام
بر نبوت بر شهی در روزگار

کارساز حسن هرمهروست عشق
گر بحنبید دل ارخود برامد

من سجن ناخویش گویم سال وماه
از پی دل میروم بیگاه و گاه
میرود دل من زپی میخواندش
باز من بر جای خود گردانمش

اینسخن ها با خود ونا دل کنم
لی که تا هر کو دلی غافل کنم
ور تو با من همدلی مسامحه باش
شد چو ذکر زلف او دیوانه باش

بیست مردیوانه را هیچ آگهی
تا نموت چیست یا شاهیشی
وقت آمد هیچ اگر دیوانهٔ
او وجود و بود خود بیگانهٔ

خواب شاه حس را تعبیر کی
عکس رخسارش بدل تصویر کن
تا که آید مهر وماهت درسجود
حم شود پشتت سپهرت درشهود

یوسفا آموزدت ز آدابها
حق مگر بفیرحمله خواب ها
آخر این سوره شرح خواب من
ناتو گویم ملک زیوسف گوسخن

عشق گوید روزما و کارماست
خواب کی درپیشه و بازار ماست
خواب عاشق چون شب آمد راز یست
بحر از خواب و او بیداریست

دیده گرهیچ آن دوچشم پم خواب
حشمش ازخوفان دل باشدخراب
حاصه گر یعقوب غم پرورده است
همچو یوسف دلبری گم کرده است

گریه لی کو تا بگیرد رحمهٔ
چون صفی بر درد وغم رینده
یوسفا تو شاه حسنی لا کلام
بر تو و بر آل یعقوب ای همیم

هرکه سجد روی خوبت سده است
نعمت شاهی تورا زیبنده است
مجتبا که کرد اتمام نعم
بر تو بعمتهای حق باشد تمام

حق کند اتمام نعمت دردوکون
هم تورا باشد بهر عم یاروعون
حق بود دانا و هم استوده کار
ای کریم من کریم من کریم

یعنی ابراهیم و اسحق ودود
که عایشان رحق بوسته بود
باشد اندر یوسف و احوان او
بر پدر هایت دو بن داهل کرم

آگهست اعنی زاستحقاق ها
تاکرا باشد سزاوار اجتبا
هر شجر را تا نمر چبود بیار
من شایها سائلین را مو بمو

اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ اَخُوهُ اَحَبُّ اِلٰى اَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اَبَانَا لَفِي ضَلٰلٍ مُبِينٍ ٩ اُقْتُلُوا

هنگامیکه گفتند هر آینه یوسف و برادرش دوستر بدرست سوی پدر ما از ما و حال آنکه ما ایم جوانان کاروار بدرستیکه پدر ما هر آینه در خیال خطای هویداست بکشید

يُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صٰلِحِينَ ١٠ قَالَ قَائِلٌ

یوسف را یا بیندازید اورا در زمینی دوری تا خالی ماند برای شما روی پدرتان و شوید پس از آن گروهی شایستگان گفت گوینده

مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ اَلْقُوهُ فِي غَيٰبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِينَ ١١ قَالُوا

از ایشان که نکشید یوسف را و بیندازید اورا در قعر چاه تا برگیرد اورا برخی از کاروانیان اگر هستید کنندگان گفتند

يٰا اَبَانَا مَالَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلٰى يُوسُفَ وَ اِنَّا لَهُ لَنٰصِحُونَ ١٢ اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَ اِنَّا

ای پدر ما چیست ترا که امین نمیدانی ما را بر یوسف و بدرستیکه ما مر اورا از خیرخواهانیم بفرست اورا با ما فردا بازچرد و بازی کند و بدرستیکه

لَهُ لَحٰفِظُونَ ١٣ قَالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِي اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ اَخَافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُونَ

ما مر اورا هر آینه نگهدارانیم گفت بدرستیکه من غمناک میکند مرا اینکه ببرید اورا و میترسم که بخورد اورا گرگ و شما ناشیدار او نجران

١٤ قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّا اِذًا لَخٰسِرُونَ ١٥

گفتند هر آینه اگر بخورد اورا گرگ و حال آنکه ما جوانان کار زاریم بدرستیکه آنگاه ما زیانکاریم

گفت یعقوب ای نبی تاورپیش
خواب خودرا باردرهای جوش
ورنکه باشد آگه از تعبیرها
پس شنیدند آن حبر اخوان او
رشك بردند ازغلط برجان او
هر حبر شایع شود اندرنسب
خواهی از پوشنده ماند زار ها
بر لب از دل برمزار آوازها
یادلی گفتند جو اخوان سرسر
او وبن یامین برادرش از طلب
برد یعقوبند از ما بس اجب
واگهی ماراست افزون وزور
یا که یوسف را برید از بیخ سر
افکندش یا بارضی دورتر
گفت شمعون با یهودا این سخن
تا که حالی ماند از بهر شما
روی یعقوب از ره مهرو ولا
بعد از آن باشید قومی رستگار
کاربان یا نزد یعقوب انتظام
یابد آنگه کو باشد در مقام
گفت راشان قائلی کاین بست راه
کشش دوراست از راه صواب
افکندش بل بچاهی از شگاف
رهسپاران تا در آرندش دگر
یعنی از مقصودتان دوری اوست
این کنید اولی جو مهجوری اوست
پس بر این گشتند یکجا متفق
سوی یعقوب آمدند ازمکرو فن
که بود سرسبز صحرا و چمن
یوسف بنواوه را با ما روان
گفت من بیروی یوسف چون زیم
گر بباشد او همانا من بنم
می ندارید این روا برمن شما
چوار پدر گشتند مأیوس آمدند
برد یعقوب اندر یوسف معنق ناوی شدند
گشت راضی اوکه بااخوان خود
نزد یعقوب آمد آن ماه منیر
اذن نا گیرد تفرج را زپیر
بازار این فرمود یعقوب احرار

میکنند از کینه ات تدبیر ها
چون گذشت آن اردوتن یا الدولک
دوستر دارد رما او را پدر
از ره داش پدر پس گشته دور
دیوشان گردید ایشان راهزن
بر صلاح از توبه آید شوم کار
سخت باشد حرم قتل بیگناه
پس برندش سوی شهری دورتر
کافکنند اورا بچاه ارشد ودق
کی صحرا بهر تفریح روان
که شوم در رنج هجران مبتلا
جانب صحرا خرامد از بلد
با سجعها در میانشان شد دراز

ما پدر گفتند احوان چند تن
همره ما کن رواش در غدا
ما نگهبانیمش اندر هر مقام
هست برمن سخت هجرش ناگوار
دیده بد درحوات که گرگان چند
حاصه ما در قدر و قوت برتریم
داد تن خواهی بخواهی برقضا
ما زلیخایش بدرآید زپیش
رفت خود افغان وخیران همرهش
گر مرا بی‌شمع رویت شب رسد
غم‌کنون رد خیمه برصحرای‌من
ما بهر حالت بود در تن رمق
ور که درمانی بوقتی در بلا
اصل حمله بود این گر رهروی

صورت فکریه ایست ای فقیر
چون‌زصورت رسته اوشاه داست
رفته رفته ازصور بیرون شوی
صورت یعقوب و اسحق و خلیل
تا کنم من یاد هم اندیشه‌ات
آن بود برهان رب دارش نگاه
آن بود برهان رب درهر رهت
حور احواست اول در رهت
چون شدی درچاه نفس‌حودرو
رور نگه میشود یابی صداع
او گشاید عقد های مشکلت
حواب بود آیدمکه رفتند ازسرا
گردسررایا و از پی بر دوید
گر نگوییم تا چگرد او در وداع
گشت نفس مطمئن تا روح یار
میرود برم دل ازکف ره‌کنید
میروم یا میبریدم شیر ها
کرد اشارت دلبرم تدبیر چیست
این مدم یامن رخود بیرون‌شدم
وین که‌میگوییدسحن درحامه کیست
وانگهی بر قالب حاکی رسید
یا که این‌تن‌پردهٔ آن‌طلعت‌است
بر زمن سرزد کلامی نی ادب
بند کن این سیل گیتی‌کوب را
بودم آگه که کسی‌گاهی بوغش
این همه هست و بامرون یارمن
هست برما نیست پاك و پلید
ای بری زاندیشه و آداب ما
چون تودانی عجزو ناداری ما
بر دل یعقوب و یاریهای او

چون براو مارا نداری مؤمن
ما سازیمش دمی ازخود جدا
از مکاره و از سباع و ازهوام
خاصه‌ترسم‌کش‌حوردگرك‌ازگدار
میرسایدند یوسف را گزند
گرخوردگرگش‌بحسران درحوریم
گشت بر تقدیر ربانی رضا
حفظ حق دارد نگه رآلودگش
تا نماید از حقایق آگهش

خاصه ما باشم بروی بیکخواه
تا خورد از میوها شیرین‌وخوش
گفت یعقوب ایست حرفی بسحن
چون شما تا گه روی‌عاقل‌شوید
بار گفتی که بالله ازحورد
میل‌یوسف دید حون یعقوب بیش
در تنش پوشیده بس تسلیم را
شاه رد بررلف عنبر فام او
گفت حاشا که بصحرا تا بشب

نصیحت نمودن یعقوب ع یوسف علیه‌السلم

می نشاید تا کسی غفلت رحق
هم محو یاری حر ازفصل حدا
سکتها را بعر و بیکو بشوی

حمد او گن باربان دگرش بدل
این نگو بسیارحون حدت حلیل
بس فراموشم مکن هیچ ای پسر

در بیان سکینهٔ قلبیه

فارغ از آلایش آب وگل است
محوآن‌حورشید روزافروں شوی
همچنین تا آدم از وحه حمل
چون تصور امد بری درشیشه‌ات
کو نگهدارد تورا اندر پناه
هست تعوید آن بردان وحهت
یعنی انوار طبیعت تا گهت
تا تو یعقوبست آنجا رو برو
تك سپردم برخدایت درودع
موتمو در هر قدم تا میرات
یوسف و یعقوب‌و احوان حانجا
تا باشان در وداع او رسید
می تمام از سحن بوراستماع

حون توبندی نقش اورا درخیال
اندرایں هم نکتها ازحولی است
بود واحد اندره معنی به بس
امتحانست آن بورا مکن حذر
بیش آن کاعظم بلا برسالك‌است
زان خطرهاکه تورا باشد براه
تومشوزان حسنه ای سلطان دل
روح قدسی گیردت آندم در
حون تودی روی برراه ایومی
داشت د نیا نام یوسف حواهری
حونکه‌شد بیدار دید اورفته‌است
گفت تا یعقوب چونگشی رضا
رفته رفته دیده ام بنور شد

جذبه

تا کشد عشق و تا رنجیرها
چونکه اوگوید تا رنجیرجست
حندوحون هشم درآن بیچوشدم
کرده رانقمت تا هنگامه کیست
این طلسم تازگورا بشکنید
درحجاب آن صورت‌بصورتست
کوگردد بر من ریشت پرده‌لب
داد پنهان سر آن محبوب را
گوئی آنگه حرفها دیوانه وش
حود گشاید پرده ازگفتار من
نی برآنکو نیك و بدرا آفرید
پاك کن ز آلودگی ها آب ما
می بخشا بر گنه کاری ما
وان غم و بیداری شبهای او

این نی بشنیه گفتم ورنه حند
خورد بر هم طرهٔ جانانه تار
آن صفی کابیدم بجاودانه کجاست
تارگیسوم شد مرید آن آردها
چشم بند است این بدانم باطلسم
حون بصورت آید او آدم شود
گویدم نی پرده گشت اسرار ها
تن‌گرفت تا که صرعی برشتاب
درتوماناآن مرض دائم‌شده‌است
لیك او پاکست از تقصیر ها
او بود از پاك و ناپاکی برون
ما اگر محرم وگربنك احرمیم
گرنوبخشی عاجزیرا درخوراست
عفو کن ما را بناداری ببخش

بر تو ناداریم خوشحالش زراه
هم کمند باری باشد روبترش
برمن اورا گربرید ازپیش‌من
یا بکاری باز مستعجل شوید
گرگ اورا یا که حامهٔ اودرد
همچنین اصرارفرزندان خویش
بار پیراهان ابراهیم را
تا بگردد دل رها ازدام او
تو تعالی ای بیحهٔ هر ادب
تا رسده صبح جان برلب رسد
ای پسر بشنو وصیتهای من
دار دل را همله با حق مشتغل
حسبی اللهم بگفتی نعم الوکیل
تا فراموشت نسازم از نظر

نقش دل کی صورت زیبای یار
بگذشت او بندد بچشم حق مثال
نی که‌درح‌صورت یعقوبی‌است
زین گذشتم یوسفا کن یاد من
صورت فکر آور آنجا در نظر
حوراحوان‌چاه وزندان اندکست
بگذری زان تا بمنزل تا بگاه
هست یعقوبت نره برهان دل
کان نورازشکل پیراست وپدر
ماقبی را با تو میگوید صمی
تك شو کز اوست برپا محشری
جان احب ازآب هجرت‌نعمه‌است
کو رود گفت این بود حکم قضا
یوسف ازیعقوب ودنیا دورشد
رفت دل درسیر عشق دلبوار
یاد مسکین نره را آگه کنید
نیست حاجت تا که بندیدم بند
شد دگرگون حالت دیوانه باز
در تکلم داشت بر ما روکجاست
بر گشاید از بهر قلم کارد ها
یاچه نسبت نور مطلق رانجسم
در سرای دل بحود همدم شود
با خدا باش اندك از گفتار ها
یاکه مستی یا سخن‌گوئی بخواب
تب بسکردی‌چاره تك‌لازم‌شده‌است
بهر ما باشد سزا تقصیر ها
ره بتدبیرش ندارد چندوچون
از دو هر دم بر امیدی دیگریم
خاصه گرعاجز ترومسکین‌تراست
حرمها از راه غفاری ببخش

فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ

پس چون بردند اورا واتفاق کردند که اندازندش در قعر چاه

گشت چون یعقوب بار اندر وثاق
دید در هر گوشه نقش العراق
شهر و کو یکجا پر از اندوه وغم

میشنید از چوب وسنك آواز هجر
گشت در بیت الحزن دمساز هجر
در خیال یوسف نو ماوه شد

باز نشو حال آن گمگشته را
جواز پدر شد او بناکامی جدا
اوفتاد اندر کف خونخوار چند

مدد اندیشد سبلها براه
بیلگون کردید آبروی چو ماه
سوی هر یك میدوید اوخاره‌جو

که مدد زان مهرو مه جو ایغلام
که تورا کردند سجده در منام
گفت گر دارید با من این حسد

رحم بر یعقوب پیمبر کنید
ور خدا اندیشه وزمحشر کنید
با شما چون آید اندر انتقام

آن پدر را کو پیمبر بود وپیر
تیره گردید ازبد اندیشی ضمیر
باطنی کرمهرومه روشن تراست

آن تطلعها تمام افسانه بود
با برادر حقدشان بر میفزود
حواسد اورا کشد ازقهر وکین

همچنین بر قصد خود بایست بود
افکندش در میان چاه رود
بیکتر دیدند این وجه اروجوه

بر زمین از آسمان نارد الم
کو زچشم پاك بینش یاوه شد
بر فکندندش زدوش ازناپسند

کو زدیدارت دلش خرم شود
بر طپاچه میزدش برفرق وورو
بر پدر نبود روا جور از ولد

رفت شمعون بیمه شب نزدیك چاه
کرچه جستند آن دل آئینه فام
گفت شمعون قصد ماند غیر ازین

کیستی گفت ای که پرسی حال من
هر غبار آلوده کرد او کافراست
ایست شرح واجمعوا ان یجعلوه

افکندن برادران یوسف علیه السلام را بچاه

گفت یوسف حسبی الله ایخدا
متفق گشتند یعنی کیه خواه
کاوبکشد آن ماه معنی را بچاه

گر تمام ستر عورت شایدم
من سپردم بر تو خودرا در بلا
پس بکفتندش برون کن پیرهن

پس در آوردند با قهر ازتنش
ور نمیرم هم کفن میباندم
بار کفتندش که مهرومه زدور

پس بریدند آرسن در بیمه‌راه
تا نگرك آیت بود پیراهنش
پس رسن بستند بر بازوی او

که نگیر این بندهٔ آراده را
اوفتاد او اندر وسط در قعرچاه
جمله گشت از زندگانی ناامید

رفته بود اندهوش آن ماه تمام
دل بطوفان بلا بنهاده را
در زمان ارسدره پردد جبرئیل

از بهشت آرد زبهر او طعام
روی سنگی دادش آهسته مقام
امر شد کز حامهای جنتش

کو تورا ما بهر تاج و بهرگاه
هم جراحاتش نماید التیام
گفت چون آید بهوش آن دلفکار

جبرئیلش سر برانو بر گرفت
آفریدستیم نی از بهر جاه
شو تو بر شکل پدر بروی عیان

کرد بنیاد شکایت با پدر
چون بهوش آمد بسی کرد او شکفت
بر گمانش آنکه مهر اندیش او

ناله میکرد ازغمش روح الامین
آنچه راخواهان مرورا آمد بسر
پشت و پهلوکه جراحت کشه بود

گفت نی یعقوبم ای عمدیده‌من
بر صدا و شکل یعقوب حزین
اندکی چون یافت تسکین حال او

حق سلامت میرساند ای همام
ملکه جبریلم امین ذوالمنن
آمدم کرخوف و غم برهانمت

گویدت عمکین مباش ازحورعام
یافت خواهی درجهان ارداد کر
علم و شاهی و نبوت سرسر

وَ اَوْ حَيْنا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذا وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ ۱۶ وَ جاؤُا اَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ ۱۷

ووحی کردیم بسوی یوسف که هر آینه آگاه کنی ایشارا بکارشان این وایشان ندانند که تو یوسفی و آمدند زدیدر خود شبانگاه گریه میکردند

گفت زان کردیم وحی آندم بوی
از زبان جبرئیل یك بی
که توخواهی کرد احوالرا حدر

واکهی باشد ایشاب بیشعور
هیچ نشناسدت اعنی درحضور
سوی او رهند چوارقطع عجب

خواست چون برسدره پرزد جبرئیل
باز فرمان آمد از رب جلیل
که نمان روزی دو با یوسف بچاه

تا زدیدارت دلش خرم شود
فارغ از اندوه و درد وغم شود
میرفتند آنشب استمکارگان

رفت شمعون بیمه شب نزدیك چاه
تا بپرسد حال او بی اشباه
گفت ای کز زخم هجر آزردهٔ

کیستی گفت ای که پرسی حال من
گفت شمعون ای غریب ممتحن
گفت چون باشد نوکوحال کسی

نه بود روی زمین از زندگان
نه زبر اررفتگان زین خاکدان
بیکس و تنها غریب و خسته‌حال

گشت شمعون زانسخنها بیقرار
گریه ور شد همچو ابر نوبهار
باکش اخوان چونشیدند ارقصور

صبح چوشد بار آن پیراهنش
می بیالودند بر خون ازفنش
سوی کنعان پس روان اندره شدند

بشنو ازیعقوب غم پرورده ساز
تا چه آمد نقش اوبر پرده بار
شام چونشد دید فرزندان او

گشت با دیبا برون ازشهرسحت
زارو نالان تا نای آندرخت
که مسمی گشته بود اورونداع

رانچه آوردندت ارحواری بسر
شرح آنرا تا توگویم عنقریب
آنشب آنجا ماند با سورو صداع

ه زسوئی شد هویدا روی دوست
حال هجران دیده را دانی تمام
خواهد ار دل گر برآرد هیچ آه
چون صدائی آیدش تا گه بگوش
چشم وگوش ارکار افتد تا گریز
من فراوان دیده ام این روروشت
مجملی بود ایکه گفتم تا و من
صبح دانی چون شود شاه عشق
عاشق ایسان مکند صبح ارامید
جان عشق در نگر تاچون بود
صبح یعقوب ار افق انسان دمید
گفت آری لیك تا ایشان براه
سالها ار مکر و من پرساختند
آمدندش چون بسر دیدند پس
چون بهوش آمد بگفت اندون کجاست

نه شنید اواز نسیمی بوی دوست
که کشد چون شب سحر یار روز شام
بدهد انبوه غمش در سینه راه
من رحمتش بارماند سر زهوش
مویها بر تن شود شمشیرو تیر
گر بو آن تا دیدهٔ ذاك العجب
زخم دل باشد نه چون ناسور تن
گشتهٔ گر هیچ در دریا غریق
نکاید از دلدار او پیك و بوید
این بیان هل کز نیان بیرون بود
تا گمان از دور شد گردی پدید
بیست یوسف لی رشاهید این سیاه
تا پدر هم برد بر صبح شناخت
رفته روحش دست هیچ اورا نمس
یوسف من حو شدش کز من جداست
گفت احوالرا چه شد فرزندمن

دیده باشی گرشبی را در فراق
چون شتند رفته از دانو دگر
خواهد ارگرید دل آید سوی چشم
تا مگر کآمد زره آن دلنواز
وقت و ایام ارچه باشد درگذار
بوده جانم در فراقی سالها
بود یعقوب اینچنین تا صبحگاه
گرچه آن از حال هجران اندکست
صبح چون گردد رسد بروی خبر
آنچنان صبحی مباد از بهر کس
گفت تاجانم بود جانا جان من
آمدند اشان بمرد پیك پدر
از فغان وا احا وا یوسفا
پس بمردندش بسوی خانه زود
بار رفت ارهوش تا نزدیك شام
روح من ریحان من دلبند من

تا سحر تا انتظار و اشتیاق
چونکه برخیزد فتد بر رو دگر
راه اشکش بندد اندر حوی چشم
یا که خود بیکی رسید ار یار باز
نگذرد راو ماندش بر یك قرار
مو بمو میدانم آن احوالها
آنچنان صبحی که روزش بدسیاه
وارهاراران درد واندوهش یکیست
که نخورد آنجان حارا جانور
قوهٔ یغمری بایست و بس
در بن آمد یك بین در انجمن
جامه بر بس کرده چاك ازهرکدر
رفت یعقوب ازخود افتاد وزپا
تا بروز دیگر او بهوش بود
چون بهوش آمد ز یوسف بردنام

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا

گفتند ای پدر ما بدر سیکه رفتیم ما گاه اسب بازی همه دیر اندار تیم و او گذاشتیم یوسف را نزد اسباب خود پس خوردش گرك و بدستی و او بردارنده مر ما را

وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ١٨ وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ

واگرچه باشم راستگویان وآوردند بر پیراهن او بخون دروغی گفت بلکه بیاراسته داده در نظرهای شما نفسهای شما کاری بزرگی پس صبر

جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١٩ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا

من صبر نیکیست وخداست یاری خواسته شده در آنچه می بسائید وآمدند کاروانیان پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوش را چاه گفت ای

بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ٢٠ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ

مژده این نوجوانست و نهان داشتند ش چون سرمایهٔ خود و خدا داناست بآنچه میکنند و فروختند او را بهای اندك بچند درهم شمرده شده

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ٢١ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ

وبودند در آن از بی رغبان وگفت آنکه خریداورا از مصر بزن خود عزیز و نگهدار جایگاه او را شاید که

يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ

فایده بدهد ما را یا بگیریم او را بجای فرزند همچنین مکنت و قوت دادیم مر یوسف را در زمین و یاموزیم او را تعبیر خوابها و بعیر است خدا

غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٢٢

غالب است بر کار خود ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند

پس باو گفتند ایشان صدق
تا که او باشد نگهبان بر متاع
گرچه ما هستیم با صدق و فروغ
پس باوردند پیراهن برود
چون بهوش آمد بگفت اینجا کجاست
یوسفم اینجاست گفتندش که نی

یا أبانا إنا ذهبنا نستبق
غافل از آنکه بود آنجا سباع
لیك میداری تو ما را بر دروغ
که نخوانی بر دروغ آلوده بود
عالم ناقی است یادار فناست
ماتقی هستند آن ابناء حی

ما بپیشی گام چون بر داشتیم
ماند تنها گرگ او را بر درید
هست ما را حجتی روشن بدست
چون بدید آن باردیگر شد رهوش
رفته بودم من باقلیمی فراح
گفت چون دل نیست پیدا در وجود

یوسف اندر حایگه بگذاشتیم
وین زما باور نداری تو بدید
ایست پیراهن که گرگش خورده است
خون بسی از پیرهن آمد بجوش
بازگشتم چون در این تنگین مناخ
از شئونات طبیعت بیست سود

آدمی را کو نباشد دل بدست
تو مخوانش آدمی دیوو دد است

این زیعقوب ای اخی بریاد گیر
هرچه جز یوسف بود بر باد گیر

هیچ جائی یعنی اندوی پاره نیست
گفت کذبست اینسخن زین چاره نیست

کرده آسان برشما کاری بزرك
می نهید این تهمت ازحیلی بگرگ

زاچه اورا مکنید ایدون صفت
از هلاك یوسف عالی جهت

روز چارم آمدندی کاروان
نزد آن چه که بدی یوسف دران

پس فرستادند وارد را زراه
بهرآب آوردن ایشان سوی چاه

وحی شد بروی نشین دردلوباز
پس در آن بشست ماه ملك ناز

دید اندر دلو خویش آنماه را
کرده روشن چرخ را وچاه را

بوده بشری یا که نام خواجه اش
یابجودکرداین حطاب اوخواجه وش

باشد ان گفتند ازنقصان هوش
مر متاعی بس مناسب بر فروش

پس شدند اخوان خرکاندرون
آن مهی کزمهرگردون بفزون

پس بپیش مالك اورا یافتند
سوی او از هر جهت بشتافتند

گفت بفروشید اگر اورا بمن
محرم بر درهمی چند از ثمن

شرط کردند آنکه زبحرش کمتند
بند برپا بهر تدبیرش کنند

اندر او بودند از بی رغبتان
یا برآن وجه قلیل اندر عیان

زان یکی که متهم شد بر گریز
وان شود اسباب بطیل وستیز

چون بقرسمان رسید آن کاروان
دید یوسف قرمادر درزمان

بس شفقتهای ما در یاد کرد
واچه دوران بروی ازبیدادکرد

گفت بودآنها که گفتند ازتوراست
که خیانت پیشه و اسیزه راست

خواجهٔ مصرآنزمان بودی عزیز
هم وزیر شاه وهم صاحب تمیز

پس فرستاد او بمالك تا بگاه
سوی بهرش برد در رود دگر

سوی شهرش برد در رود دگر
سوی بازار آورد در روز ماه

هرکس از دیداراوشد درشگفت
شد قیامت شهرمصر از بام ودر

هم عزیزش شد خریدار ازنظر
وز تحیر دست بردندان گرفت

بد دلیخا حفت او درخانه اش
داد بر مقدار وزنش سیم وزر

گفت اورا برشان برحای نیك
راحت جان رونق کاشانه اش

بردش اندردل نشاند اورا بحجت
بهر اوکن جامه از دیبای نیك

حیف باشد گردهی حایش برون
کار دل راول بطرگردید سخت

ایرمان مهمان نوازی بهراست
حای بهر داد گو لبریز خون

یار آمد وقت مهمان داری است
وقت آشوبت زمان دیگر است

می بیارا بهر او کاشانه را
نوبت دلداری و عمجواری است

کمترین آنکه تو پیشش لاشوی
زان برون کن محرم و بیگانه را

اکرمی مثواه را ممکن تمنز
قطره بر دریا دهی دریا شوی

شاید از وی نفع باشد بهر ما
داد نکو حای مهمان عزیز

همچنین کردیم بروی مهربان
یا بود فرزند ما در شهر ما

واقف اندرارض مصرش ساختیم
ما عزیز مصر را بر رایگان

حاصل ایسها بهر آن کردیم ما
مهرش اندر قلبها انداختیم

بود یا بر امر یوسف غالب او
مستعدا ترا شود تا رهنما

بس بدیهی باشد اینکه آفتاب
هیچ حز برمشیش نموده رو

هست روشن یا که داردضؤوباب
رو پی دل با طبیعت خو مکن

جز که بریوسف جمالی رو مکن
چونکه دیدآن پیرهن یعقوب راد

دید درّوی نیست آثار فساد
بل شما را نفستان آراسته است

اینچنین وزعقل ودانش کاسته است
کار من پس صبر بیکو کردن است

بر خدای مستعان رو کردنست
چون شنیدنداین شدنداخوان خجل

پیر کنعان داد بر اندوه دل
سوی مصر ایشان رمدین میشدند

خیمه بر نزدیك آن چه بر زدند
شغل اواین بود ومالك نام داشت

دلورا اوپس فرو درچه گذاشت
یافت وارد دلو را سنگین بچاه

در تعجب شد بچه کرد اونگاه
گفت یا بشری مددکن در مقام

یا بشارت ده مرا براین غلام
پس درآوردند یوسف را زچاه

داشتند اورا نهان از اهل راه
حقعالی آگهست ازکارشان

هم زسرو مایه و مقدارشان
آمدند اندر میان قافله

جستجو کردند او را یکدله
کاین غلام ماه رو باشد زما

دی زما بگریخت ازفعلی خطا
بس بهمده درهمش بفروخند

چشم از سود دو دنیا دوختند
تا مبادا آنکه بگریزد زراه

سوی کنعان سخت دارندش نگاه
یا که بیرغبت بدند آن قافله

از وجوهی بروی اندرمرحله
پس شدند اخوان بکنعان رهسپار

کاروان هم زان مکان کردند بار
از شر خود را بزیراندرفکند

از دل افغان برکشید آن دردمند
چون موکل دیدش آمد بیسکون

کرد رویش را سیلی بلگون
پس بردندش بصدخواری بمصر

آمد آن خورشید بازاری بمصر
یافت آگاهی که آمد کاروان

هست اندر کاروان ماهی چنان
شست مالك روی وموبش ازغبار

جامه ها پوشاند بروی زرنگار
هرکس اورا دید دل تسلیم کرد

بر خریداریش جان تقدیم کرد
بر تماشا خلق گشتند انجمن

آمدند از خانه بیرون مرد وزن
بیت خودرا جنت ازدلخواه کرد

مشرق خود بود برج ماه کرد
مرد اورا بروی ازآئین سپرد

مر بهشتی را بحورالعین سپرد
پس بکریمش زلیخا بر شتافت

جائی از دل بهر او بهر یافت
حای یوسف طلعتان آری دلست

بهر مهمان عزیز این منزلست
توچرا ای دل شدی زیروزبر

آمدت مهمان مشو دور از مقر
آمد آن مهمان غیبی درسرای

تو زخانه میروی بیرون کجای
یارآمد خانه پردازی خوش است

سرپایش همه جانبازی خوش است
راهش ازمژگان و موجاروب کن

آنچه شایسته است با محبوب کن
کار آمد خدمت در دانه کن

گیسوانش از ریشهٔ دل شانه کن
گفت مر زنرا عزیز پرخرد

ما ورا گیریم بر جای ولد
دانکه ایشانرا بد فرجند هیچ

بد عقیم او یا که عنین درسیج
حای دادیمش درآن ایوان وگاه

یا که دادیمش نجات ازبندوچاه
هم بوی آموختیم آداب ها

معنی و تعبیر جمله خوابها
حق بود غالب بامر خویشتن

نیست کس را حد نطق ودم زدن
این بدیهی نزد اهل معنی است

هم زتحقیق و بیان مستغنی است
اکثری لیکن نبید آگه دران

که چه باشد حکمت اروصع جهان

وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٢٣ وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ

وچون رسید نهایت جوانی خود دادیم اورا علم شریعت ودانش وهمچنین سزادهیم نکوکارانرا وآمدورفت میکرد نزداوزلیکه یوسف درسرای او بود

نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّي اَحْسَنَ مَثْوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

از نفس یوسف، محکم ست درهارا وگفت بشتاب بسوی چیزی که آماده است تورا گفت پناه میبرم بخدا بدرستکه اوست پروردگار من نیکو کرد جایگاه مرا بدرستیکه رستگار

الظّالِمُونَ ٢٤ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَآى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوٓءَ

نمیشوند ستمکاران وهر آینه خواهش آنکار زشت کردی آن اگر نبودی که دیدی حجت پروردگار خودرا همچنین کردیم تا نگردانیم از او گناه وکار

وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ٢٥ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَاَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى

زشت بدرستیکه او از بندگان ما بود که پاك کرده بود از شقاوت و پیشی گرفتند آن دو یوسف در خانه او پاره کرد پیراهن او را از پس سر و یافتند شوهر زلیخا را

الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوٓءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢٦

در در خانه گفت آن زن چیست سزای کسیکه خواهد که کند بازن تو کار بدی مگر آنکه محبوس شود یا عذابی بر درد

واندر آن هنگام که یوسف رسید
علم و حکمت را باو دادیم ما
همچنین پاداش میدهیم ما پاداش خیر
دمبدم میگشت عشق او زیاد
عشق نبود تا نبود باقی هوس
کی گذارد غیرت سلطان عشق
پس اراده نیروی از بهر اوست
چین زلف عنبر افشان میکند
تا که او بر میل او موجب شود
پس فرستادش بدان خلوت سرا
غلقت الابواب و قالت هیت لك
کرده یکتا جای من پروردگار
وان عزیزم کرده نکوئی بجاش
لیست هم شأن که بود رستگار
دفع او را کرد قصد اندر گریز
همچنانکه مرد کشید زن
وین بود دور از بیان ما سبق
خشم و شهوت بر درونی یا کمی
غالب او گردد که برهان باو ست
صورتی کآن روح بخش عالم است
صورتی کآن خلوه گر شد بر رسول
زد لگد ما را ملك بر پشت او
حاصل اینکه یوسف ارهم کرده میل
هر زلیخا نفس لوّامه است کو
همچو تلوین در مقام روح باز
بهر تزیین صفات و لذتش
راههای فکر و معدهای نور
رؤیت برهان رب ادراك اوست
همچنانکه گفته شد در قصه بار
وانکه زد بر سینه یا پشتش لگد
آن منافق که ز شهوت بود سد
رؤیت برهان بود پس قلب را
زانکه هست او از عباد مخلصین
اندر آن ساعت زلیخا روی ان
تا مبادا آنکه از معبود خویش
خالقی کو عالم است و حاضر است

بر کمال شدت ار حس شد رشد
تا نماید حکم در هر جا بجا
بر مطیعان و نکوکاران نسیر
تا نبود از وی تمنای مراد
کی گذارد عشق شیوب بهر حس
که نماند نفس در سامان عشق
آدمی که یوسفش در خانه بود
تا در اندازد تفکرش در کمند
وصل اورا در بطر طالب شود
او شد از پیش و زلیخا از قفا
باش تا من گنج یوسف نی رشك
چون تو اوعاصی شوی زین رهگذار
چونکه من باوی خلوت در سراش
هرگز اسمکاره اندر روزگار
زانکه بودش بس بدانائی تمیز
زانکه دیوان هر دورا شد راهبر
کاستعاذه راند عمل برد او بحق
لازم آمد در بهد آدمی
هم بسش روی اوهم در پی است
در دل عارف بشکل آمده است
همچو دحیهٔ کلبی ارداری قبول
که بحسن آشهوت انانگشت او
نیست نقصی چون خطا پاکست ذیل
بس بود مایل بقلب نیکخو
بر وجود قلب اندر اهتزاز
وانچه بر لوّامه باشد نسبتش
سد شود ار قلب ومانند اندروح دور
بر چنین تلوین و برهانی نکوست
دید هر یعقوبرا آن پاکبار
باشد آن تأیید عقلی بر ولد
هم شود ممسوح از نور خرد
انتقال دل بتلوین بی خطا
پاك از آلایش نفس دو بین
پردهٔ افکند تا باشد نهان
شرمسار آئیم درمقصود خویش
بر نهان و آشکارا ناظر است

وان بود باسی رهگذار تلوین
خلق بر دیدی تراقم بر عزیز
از زلیخا شو و حال دلش
تا طلعت عشق او آلوده بود
عشق باشد آفتابی خاره سوز
در تو باقی است حیزی از هوا
بر هوای خود کراوه جو اسی
خانه و ساحت پر نقش و نگار
دست او بر گردن و لب بر لبش
هفت حجره بود درهم رو برو
گفت یوسف زین بحق گیرم پناه
رتبهٔ من برتر است از مهر و ماه
گر شوم بر حق نعمت ناسپاس
پس زلیخا قصد او کرد از شتاب
گفته بمعصی کرد او هم قصد او
حجتش در این بیان نی اندك
ورکه اوهم کرده باشد قصد زن
گر نباشد در وجودی ناقص است
چیست برهان صوریی که پیش ازین
صورتی کآن مجه برهنم دمید
پس بیوسف گشت برهان جلوه گر
یا که شد روح الامین ظاهر باو
خون در تصویرت معطر گشت مغز
هست تلوین قلب را اندر مقام
قلب را جاذب شود او سوی خویش
سد نماید در طهورش بالوصوح
تا ندارد قلب تمکین مایل است
بنگرد با نور عقل و چشم سر
یا که شنید آن صدا یش از فوق
نشنود چون سالك از عقل احروش
دل ز نور عقل نورانی شود
گفت زانرو تا نگردانم ازو
هست از سجاد ع مروی این خبر
گفت یوسف این چرا کردی بگفت
گفت پس من مرحبا باشم احق
تو کنی شرم از بتی کش نیست دید

قوه و حس در بدن یابد فروغ
وان نوی میکرد راجع از تمیز
که یوسف بود عشقی کاملش
آن اراده لاجرم بیهوده بود
وان هوا ها همچو برف اندر نمود
دور باشد دل زعشق حاضرا
هر دمی خودرا بحس آراستی
نقش خود میکاشت در آغوش یار
میشود حاصل بدین فن مطلبش
شد چو داحل دست درهارا براو
گاوست رحم دارد از ظلم نگاه
چون بسجن روکنم زان جایگاه
بینم هرگز بوجهی حق شناس
قصد کرد او هم که انگیزد بحق
تا که بنشیند با هم رو برو
هست لولا ان رأی برهان رب
این باشد پس عجب را وصاف من
غالب آنکو شد شهوت شخص ا ن
با تو گفتم اشدد گر لنشین
گشت آنسن روح الله چو دید
حونکه جذب آن طبیعت در نشر
تا که یعقوب نی در پیش رو
بك شو تأویل و تحقیقات نغز
بر ظهور نس لوّامه تمام
اندر استیلای خود نوی پس
راههای قلب را برسوی روح
سوی نفس و برتنزل قابل است
آن تلوین راشود او مزجر
عقل باشد مر پدر نزدیك ذوق
ترك تلوینها کند آید بهوش
خارج از ظلمت بآسانی شود
همچنین از وحی دل فحشاء وسو
کاندر آن حجره بتی بود از حجر
تا که ماند فعل ما زاو در بهفت
زآفرینندهٔ تمام ما خلق
شرم ازان اولی که مارا آفرید

بود این برهان او از ذوالجلال | که بر این دادش زشفقت انتقال | گفته اند اربهر برهان وحجها | بیست لازم جمله در تفسیر ما
اصل آن دان صورت زیبای پیر | ساکن ازغب اربدل گشت ای فقیر | در سلوکت چونکه اوهمره شود | از تو دست اهرمن کوته شود
تاخت بردربوسف ازآن حجره زود | لی کلید آن قفلها بر می گشود | هم دوان ار پی زلیخا بامش | برگرفت او زن در پیراهنش
جانب خود تازش اندر پس کشید | پیرهن برطول از پشتش درید | یافت کامرمی گشته واقع درغیاب | سید خودرا که آن بودی عزیز
دیدشان اوچونکه اندراصطراب | مر باهلت آنچه زشت وناروا ست | پیش دستی کرد زن در گفتگو
گفت تاچبود جزای آنکه خواست | پس چه میباشد جزای فعل گر | من مری از فعلم لی اشتباه

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ

گفت یوسف این زن حیله کرد تامن جهة تحصیل کام خودار من وگواهی داد گواهی ار خویشان زلیخا که اگر باشد پیراهن یوسف پاره شده است از پیش پس

هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٢٧ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٨ فَلَمَّا رَأَى

راست گفته زلیخا و یوسف اردروغگو یاست و اگر باشد پیراهن او که پاره شده از پی سر پس دروغ گفته زلیخا و یوسف ار راستگو یاست پس چون دید

قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ٢٩ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَ

عزیز پیراهن او پاره شده از پی سر گفت این کار از مکر شما زنان است بدرستیکه مکر شما زنان بزرگست ای یوسف روبگردان از این کار و زشت و

اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ٣٠

آمرزش خواه ای زلیخا برای گناه خود بدرستیکه تو ای زن همی از خطاکاران

گفت یوسف که زلیخا مرمرا | خواست ترخود من نمودم راوانا | گفت دانیم ار کجا این قول راست | چون گواهی هست گفتا حق گواست
بر نوایی را هم خدا روشن کند | کذب او معلوم وصدق من کند | پس شهادت شاهدی داد آنزمان | خود ز خویشان زلیخا بالعیان
گفته اند او بوده است اس عمش | داد از حکمت گواهی دردمش | گر دریده پیرهن ازپیش روی | هست در دعوی زلیخا راست گو
یوسفست از کاذبین ور پیرهن | از قفا بدریده دان تقصیر زن | زانکه پیراهن دریده است از پیش | مر زلیخا را نده یوسف را زخویش
وردریده است ازقفایش بی ستر | از زلیخا بوده یوسف در گریز | پس زلیخا نیست در قولش فروغ | یوسفست اوراسگو زن بردروغ
پس چو دید آنرا عزیز مستجب | بود پیراهن دریده از عقب | گفت بر لابی خود ازمکر شماست | مکر زن باشد بزرگ ایست راست
صدق یوسف شد چوطاهر بر عزیز | گفت یوسف را که بگذر زین تو نیز | زین سخن بگذر نهان دار از لسان | فاش شد رازان چوآمد بر لسان
هم توآمرزش طلب بر ذنب خویش | ای زلیخا چون تو بودی طالبش | گفت معنی معنی این باشد که خود | عذر ازیوسف بخواه از کار بد
زانکه ازروی تو اورا بیگناه | ور تو میبود این گمه بی اشتباه | گرچه داد این قصه را تسکین عزیز | لیك کی ماند نهان خود عشق نیز

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي

وگفتند جمعی زنان در مصر که زن عزیز آمد ورفت میکند باغلام برای تحصیل کام خودار نفس او بحقیقت شیفته کرده این غلام او را از راه عشق

ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣١ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

بدرستیکه ما میبینیم او را در گمراهی آشکار پس چون شنید زلیخا مکر ایشان را فرستاد بدعوت ایشان و مهیا کرد برای ایشان تکیه گاهی و داد دست هر یك از

مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ

ایشان کاردی و ترنجی و گفت بیرون آی بر ایشان پس چون دیدند او را از ترك داشتندش و بریدند دستهای خود را و گفتند پاکست خدا

مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ٣٢ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ

نیست این آدمی نیست این مگر فرشتهٔ بزرگوار گفت زلیخا پس این غلام است که ملامت میکردید مرا در عشق او هر آینه بدرستیکه مکر

نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ ٣٣ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ

کردم با و بحیله کام از تن او پس خود را نگاهداشت و هر آینه آنرا نکند آنچه فرمایم او را هر آینه محبوس شود البته و هر آینه خواهد شد از خوارشدگان گفت ای پروردگار

اَحَبُّ اِلَيَّ مِمّا يَدْعونَنِي اِلَيْهِ وَ اِلاّ تَصْرِفْ عَنّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجاهِلينَ ٣٤

من زندان دوستر است بسوی من از آنچه میخوانند مرا بسوی آن و اگر نگردانی از من مکر ایشان را میل میکنم بسوی ایشان و باشم از نادانان

پس بگفتند آزنان ساده دل
حب یوسف در دلش ره یافته
با وجود آنکه دارد چون عزیز
کرده قصر سجن بر مکر زان
بهرشان آماده کردی تکیه گاه
سفره چون گسترده گشت از خوردنی
تا ببیند آزنانش در حضور
تا که ایشانرا بیوسف دیده بود
حاش لله پس بگفتند آنزمان
یا مراد از حاش لله باشد این
این نه آدم زاده بل کافرشته است
و لقد راودته عن نفسه
پس بزندان رفت خواهد تا گریز
بر بهانهٔ اینکه ساریمش ملوم
گفت یارب سجن را دارم بکو

که زلیخا بر غلامش داده دل
عشق پردهٔ قلب او بشکافته
همسری ذی حشمت وصاحب تمیز
کآن سجن میداشتند ازوی نهان
تا بیاسایند از تشویش راه
دست هر یك داد سکین زاینمنی
چون ورا دیدند ارزدیك ودور
دستها را هر کسی بریده بود
کاین ملك باشد نه آدم درزمان
که تو داری حق بعشق او یقین
شاید گر دل بعشق آغشته است
پس بمیل من نکرد او هرهی
افتد از رفعت شود خوار وحقیر
پس بجود خواهند اورا بر رسوم
راچه خواهند اینزمان بادم براو
پس زنادانان شوم ناچار و پست

خواست یعنی تا که بدهد کام او
دور ما بیمش ارراه صواب
چون زلیخا مکر ایشان را شنود
آزنان را پس بدعوت خواست او
یا طعامی بهر شان آماده کرد
تا برند از آن ترنج و هم طعام
پس بزرك آمد برایشان درجمال
یا چو بر دیدار او فایض شدند
پاك ازعجزاست یعنی ذوالجلال
گرکه دلداری تمهر او رواست
پس زلیخا گفتشان هست این همان
داشت یعنی خویش را ازمن نگاه
یوسف این نشنید وزایشان رو بتافت
بیك آمد یوسف از گفتارشان
مکر ایشان گر نگردانی زمن
زارتکاب آنچه ناشوده است

شهر پرشد از حدیث و نام او
که دهد دل بر غلامی بیحجاب
کاینچنین گویند پنهان زان ورود
مجلسی ار بهرشان آراست او
که بسکین بود حاجت وقت خورد
پس بیوسف گفت کآید درسلام
محو او گشتند و غافل زاشتغال
درزمان ازشوق دل حایض شدند
کآفریند اینچنین حسن و جمال
هر ملامت بر توکرد او درخطاست
که من در وی ملامت بودتان
ورکه نکند آنچه گویم زانتباه
هردلی پس در قفای او شتافت
وز خجال شوم ناهنجارشان
من برایشان کنم ز آشوب تن

فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ ٣٥ ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَاَوُا

پس پذیرفت دعای او را پروردگار ش پس بگردانید از او مکر ایشان را اندر سنیکه او شنوای دانا — پس ظاهر شد مر ایشان را پس از آنکه دیدند علامات

الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّي حينٍ ٣٦

عصمت یوسف را که البته در زندان کندش تا زمان معلوم

پس اجابت حق نمودش در زمان
چون زنان گشتند از وی ناامید
تا بدند سجنی زندان و بند
گر بزندانش فرستی چند روز
پس هویدا شد برایشان بعدازان
ناروائی خواست پس آهنگران
دور گردانند کاین باشد سزا

پس بدینسان شد سوار راحله
چون دل من که شد اندر زلف یار
می ندارد جز بآن گیسو قرار
نیست یارا جز بسویت دلخوشی
تا توانی زلف مشکین را بتاب
تا خود از جان بر کنندت تا ختیم
هر بموئی باشدش پیوستگی
گفت یوسف کای خدای ذوالمنن
خواجه بودم عبد گشتم زرخرید
در زمان آن پیك خلاق جلیل

بار گردانند رو کید زنان
من زلیخا را نگفتند ار بوید
رام گردد تا تو آید در کمند
من شوم فارغ ازان نشویش وسوز
که بدیدند آن علامتها عیان
سحت ریحیری که بندندش بران
خائنانرا در حریم پادشا

رانکه اومی بشنود آواز خلق
که صلاح اینست کورا چند روز
پس بگفت او با عزیز اراین غلام
این سجن گردید مقبول عزیز
رایشان بگرفت خود مر اس قرار
گفت با ریحر پس با بر شتر
رفت خود با حامهٔ تبدیل او

هم بدانند در تصرع راز خلق
حبس درزندان کسی ای دلفروز
من شدم بد نام اندر خاص و عام
گفت بر زندان بریدش بی تمیز
که بزندانش فرستند از حصار
بر نشانند آنکه بود آزادوحر
برسر ره تا کنند چون گفتگو

جذبه

کرده خود ریحیر مارا اختیار
بوده مارا از ازل زنجیر ساز
هین بکش زنجیر ما تا میکشی
تا شود خوین تر ایندل یا که آب
سوی گردوت کنند انداختیم
نبودش هیچ از کشاکش خستگی
آگهی در سر وجهر از حال من
یك شدم زندانی از خود تا امید
دلنواز حق پرستان جبرئیل

تا بجیم رفته درگیسوی دوست
گشته تسلیم او بموی مهوشان
بند بندم جمله بند موی تست
من تمام رو ازان زنجیر وبند
دل بزنجیر و کمندت بسته ایم
گر بزندان ورکه درچاهش کنند
جور اخوان ریح غربت بس نبود
مبندانم چارهٔ ای چاره ساز
دررسید ازامر برحق هوش او

باز رفتش دست و پا درسلسله
حوندارد هیچ جز باموی دوست
میکشندش تا زهرسو موکشان
حلقم اندر حلقه گیسوی تست
گو شود هر مو کمند اندر کمند
با کشاکش همچنان پیوسته ایم
رانده ور ازشهرودرگاهش کنند
که بزندانم برند این گونه زود
جزکه جویم استعانت برتو باز
رارها گفت ارحق اندرگوش او

یوسفا غمگین مشو در مرحله
چون تورا خواهم من اندر سلسله
شیر از زحیر هیچشش نیك بست
چاه و زندان بهر رهرو تنك بست

آمد ای یوسف زلیخا در رهت
تا که بیند درحزع بر ناگهت
تا کرا اد بهر استخلاص خود
سوی اوسازی شفیع از نیك و به

رومکن زنهار ای یوسف ترش
چین بر ابرو در مبفکن دارهش
رو مگردان زیبن و بر یسار
هیچ سر ازپیش رویت برمدار

باش خندان گر نزندانت برند
سوی سجن ازباغ و ایوانت برند
بر تو ریدارا کنم حرم بهشت
تا نگردی تنگدل زانجای زشت

هست حکمتها مرا در کار تو
این بود معراج تو نی عارتور
پس بردندش بیاربار ارسرای
مردودن گشتند جمع ازهرکجای

شد بلند از درد او آهنگها
منزدی برانسنه هرکس سنگها
هرکسی گفتی که مطلوماست او
ورکه بالله که معصوم است او

نی زتقصیرش بزندان میبرند
باغل و زنجیرش اینسان میبرند
دیگری گفت اروطن آواره است
ویچنین در شهرما بیچاره است

دیگری گفت ای خداوند مجیب
رحم کن براین دل افکار غریب
دیگری گفت این بحرسدادیست
آنکه کرد این هیچش ازحق یادبست

ناله و افغان مرد و زن بپای
بود اندر شهروبازار و سرای
چون نزدیك زلیخا آمدند
آن منادی گفت حرف ناپسند

یعنی این باشد سزای محرمان
در حریم خسروان و متعمان
گفت یوسف با زلیخا چون شنید
که بگواین نه ز قهر رب دین

بهتراست این خواری از آن فعل خوار
که بود پاداش او نیران و نار
نشود کس غیر او آواز تو
گفت یوسف این زلیخا چون شنید
پس بحود پیچیدو شد زاو ناامید
که بده رحای تاریکش مقام

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ اَحَدُهُمَا اِنِّي اَرَانِي اَعصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ اِنِّي اَرَانِي

ودررفتندبااو درزندان دوجوان گفت یکی ازایشان بدرستیکه من دیدم در خواب که میفشردم شراب اوگفت آندیگری بدرستیکه من دیدم خود را

اَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ اِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٣٧

که برداشته بودم برزبرسرخودنانی که میخوردمرغی از آن آگاه کن مارا بتعبیرش بدرستیکه می بینیم تورا ازنیکوکاران

بردن یوسف علیه السلام را بزندان

چون زندانش ببردند آزمان
گشت داخل نیز باوی دوجوان
وان دویك ساقی ویك طباخ شاه
که برایشان شبی بود از گناه

یکدگررا کرده بودند آن دوتن
منهم در برد زیان از وطن
گفته بد ساقی بزیان در مقام
که مخورچون زهر باکست این طعام

گفت طباخ اونحمرت کرده زهر
کت برد اردندگانی حظ وبهر
گفت باساقی ملك کاین حام می
توبخورخود در همادم خوردوی

گفت هم طباخ را حورزین طعام
اونخورد ازطبخ و ثابت شدکلام
هردورا پس حکم برزندان نمود
منهم را چاره از زندان نبود

یوسف از زنداسان واقبالشان
پس تفقد مینمود از حالشان
حامهٔ بدریده‌شان میدوختی
علم و دین برهمه می آموختی

میبودی مر مریضانرا علاج
میفزودی گاهشان بر ابتهاج
کسی ای ماه روی نیك خو
گفت من یوسف پسرزادهٔ خلیل
ابن یعقوب ابن اسحق نسل
ای پسر زاده میکردم رها

لیك تقصیری کنون در خدمتت
می نخواهم کرد بهر رفعتت
گشه بودادر ارادت خویش‌وی
زان دوزندانی یکی گفت ازخطاب
بوستانی دیده‌ام من‌خوش نحوات
که سه خوشه بود بروی ازعنب

بود جام پادشه در دست من
میفشه دم در وی انگور آنزمن
بودم اندر مطبخ شه کامیاب
حمل کردم فوق رأس خویش ان
که سه سفره پر زنان میبود آن
که بدند از فوق رأسم درهوا

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ اِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ اَنْ يَأْتِيَكُمَا ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

گفت نیاید شمارا طعامی که روزی داده شوید آنرا مگر آگاه کردانم شمارا بتعبیر این خواب پیش از آنکه بیاید آن طعام شمارا این از جمله علمهائیست که آموخته مرا

اِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ٣٨ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ

پروردگارم بدرستیکه من واگذاشتم کیش گروهی که نمیگروند بخدا و ایشان بآخرت ایشانند کافران وپیروی کردم کیش پدرانم را ابراهیم

وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ

واسحق ویعقوب نزد مارا که انبازفرا داریم بخدا هیچ چیزرا این از فضل خداست برما وبرمردمان

وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَشْكُرُونَ ٣٩ يٰا صٰاحِبَيِ السِّجْنِ ءَاَرْبٰابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ

ولیکن بیشتر مردمان شکر نمیکنند ای دورفیق زندان آیاخدایان متعدد بهترند یا خدای یگانه

الْقَهّٰارُ ٤٠ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلّٰا اَسْمٰاءً سَمَّيْتُمُوهٰا اَنْتُمْ وَ اٰبٰاؤُكُمْ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ

غالب برهمه نمیپرستید از جزاو مگر صاحبان نامهائیرا که نامیده آنهارا شماوپدرانتان فرو نفرستاده خدایان هیچ حجتی

اِنِ الْحُكْمُ اِلّٰا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلّٰا تَعْبُدُوا اِلّٰا اِيّٰاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ

نیست حکم مگر خدایرا فرموده است که نپرستید مگراورا اینست دین راست ودرست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند

٤١ يٰا صٰاحِبَيِ السِّجْنِ اَمّٰا اَحَدُكُمٰا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ اَمَّا الْاٰخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ

ای دورفیق دردندان اما یکی ازشما پس بیاشامانند خواجه خودرا شراب واما آن دیگری پس بردار کرده شود پس میخورد مرغ از

رَأْسِهِ قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيٰانِ ٤٢

سر او حکم کرده شد کار خوابی که در باب آن تعبیر میخواستید

تعبیر نمودن خواب زندانیان را یوسف ع

گفت باید مر طعامی بر شما / که خورید از آن بوقت اقتضا / حزکه من بدهم بتأویلش خبر / پیش ازآن کآید شمارا دربصر

گویم اعنی تا چه آید پیشتان / تا که بر توحید باشد کیشتان / اینکه گفتم کرده تعلیم خدای / نزکهانت باشد این یا ازهوای

ترک کردم زانکه من ازناپسند / ملت قومیکه بر حق نگروند / هم بدار آخر ایشان کافرند / رابتدا بر گمرهی تا آخرند

پیروی نموده ام هم از رشد / بر رسوم و ملت آباء خود / گوست ابراهیم کامل اعتقاد / هم دگر اسحق و اسرائیل راد

بست بهر ما رواکاباز و حفت / تا خدا گیریم پیدا و نهفت / بی او ساریم حیزی ماشریك / وین خود ازفضل خدا برماست نیك

داده مارا برتری بر کل ناس / اکثر از خلقند لیکن ناسپاس / خلق ازاین نعمت ندارند امتنان

ای دو یار سجن آیا بهتر است / آلهگان پیرا کنده که هست / غالب و یکتاست اندر جستجو

بی پرستید از ورای او تمام / غیر اسمائیکه خود هشید نام / حق نفرستاده بر وی حجتی

بر عبادت نیست فرمان از خدا / جز خدا را از تمام ماسوی / آنکه نپرسید جز اورا عیان

اینست دین راست ناداند لك / اکثری ازمردمان بد یاکه نیك / میشود سه روز دیگر او رها

پس بیاشامانند او مانند پیش / خمر اندر دهد بر مولای خویش / مزند از حکم شاهش برصلب

پس خورند ازمغزاوبی شك طیور / شد قضا اینگونه جاری درامور / ممتنع باشد خلافش بی سجن

پس بمردند آدورابعد ازسه روز / ای دوبار سجن من یك ازشما

وَ قٰالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نٰاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَاَنْسٰاهُ الشَّيْطٰانُ ذِكْرَ

وگفت یوسف مر آنرا که میدانست که اورستگار میشود ازآن دو نفر که یادآوری کن مرا نزد خواجه خود پس ازیاد برد او را دیو رحم یادکردن

رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ٤٣

اورا نزد خواجهٔ خود پس درنك کرد در زندان هفت سال

گفت یوسف آنکه را بودش گمان / بر نجات از امر خلاق جهان / ذکرونی عند ربك یافتی / نزد شه یاد از من آر اعنی بجا

عرض بی تقصیریم را بر ملك / میرسان رستی توچون ازسجن نك / پس درآمد جبرئیل از کردگار / برد یوسف را ززندان درکنار

پرزد او بشکافت تا هفتم زمین / دید سنگی پس بارمی هفتمین / سنك هم بشکافت پس دید اندران / هست کرمی برك سبزش بردهان

پس بیوسف گفت آنکو مارو مور / هست انسان پیش علمش درحضور / کی بود غافل زاحوال تو او / که کنی بر خلق ازخلاق رو

خلق گر باشند زانرو درحجاب
قدرتش دیدی توچون بیحاجزی
چونشنیداین یوسف ازوی شدخجل
ذکر رب چون برد دیو ازیاداو
هجرو محرومی و دوری ازدیار
بود کارش گریه در شام و سحر
بر شاهدش بران در یك تنه
داشت روزی چشم برراه عبور
آن شتر بکشید ازدستش رمام
خفت دربیرون آن روزن بجای
سوی یعقوب ارکه پیغامی توراست
کردیوسف بایك سوی آن عرب
گفت برگوزین شرکوارکجاست
گفت چون بدحال یعقوب ازغمان
روروشب میگرید آنجا زارزار
گشته چشمش کورازاندوه و اشك
گو پیامی دارم از دلدادگی
ما نکردیمت فراموش از نظر
ایك درمن کن نگه وزشکل وروی
گر رسانی این سلام من بوی
چون رسی آنجا بمان تا شامگاه
بستدآن گوهرروان شدسوی دشت
چون رسید ازره بکنعان آنعرب
جانب بیت الحزن برداشت گام
چون صدا یعقوب پیغمبر شنید
گفت باشم قاصد دلدادگان
بر تو داد اینگونه اززندان پیام
مژدگانی گو چه میخواهی زمن
گفت یارب بروی اندروقت فوت
وان جوانرا ده نجات از بستگی
بار الها حق یعقوب وفی
روحشان تا باشد ازمن جمله شاد
از تو دانی خیر خودرا نی زغیر
غفلتی کررفت وقتی در حضور
این زبان عجزو فقرو بندگیست
گربیخشی ورکنی فرمان توراست
این دعا مارا هم ازفرمان تست
آن قضا بد کزوطن آواره شد

تو چرا رو تافتی زان آفتاب
رو نمودی ازچه رو برعاجزی
زاشك چشمش حلك زندان گشت گل
ماند چندین سال درزندان فرو
واینکه کرد اوغفلت از پروردگار
بر زلیخا رفت از حالش خبر
تا بیرون نگرد از روزنه
چون بمخلوق ازخدا جستی پناه
چونشدی غافل چنین ازذوالجلال
گفت گرحق نگذرد زین غفلتم
گریه میکرد او بزندان روزوشب
گریه و افغان او شد متصل
گفت تا سارند ازرندان دری
من شود مشغول از دیدار ها
هفت سالت باشد اینجا جایگاه
بایدت بودم بزندان هفت سال
سهل باشد هفت سال این محنتم
بود خود آنگریه را افزون سبب
اهل زندانرا براو بسوخت دل
بهر تسکینش سوی معبری
بشنود از عابرین گفتار ها
دید خود اشتر سواریرا زدور
سوی زندان شد باشتاق تمام

گفتگوی یوسف علیه‌السلام بامرداعرابی

چون کسی نیآید بسوی آشنای
گوکه بابروی رسانم من براست
کزکجائی‌ای اخی گفت ارادب
که زحالش ظاهر آثار وفاست
گفت زین بگذرکه باید دربدان
از فراق یوسف سیمین عذار
اشك ها بروی بریزد ازگریه‌رشك
بر غم و درد و فراق اردائمی
تو مکن مارا فرامش هم دگر
هرچه بینی یا نشان یا اونگوی
از دعایش سود ها یابی ربی
کز تردد باز ماند اهل راه
وآب‌چشم یوسف ازسر برگذشت

بند زبان حالش اینکه میروم
خواست اعرابی‌که خیزاند زجای
کاهل کنعانم مصرم شد یار
گفت در مرعای آن یعقوبیان
خانهٔ کرد است بر یا ابر محن
نالهٔ او هر کرا آید بگوش
گفت از من گر این‌گوهر تمام
آزمان لات غم بود بر منهما
گفت نامت را بگو تا گویمش
ور رخال گونه پرسید ازسیاق
هردعائی خواهی اندوحه صواب
آزمان پیغام مهجوران رسان
گفت راحلم نمیزاد ایچ کاش

پیغام آوردن اعرابی ازیوسف بیعقوب علیه السلام

ناگهانش راحتی بر دل رسید
میرسم از مصروگفت آنداستان
بر نجاتش کن دعا خوشد مقام
گفت هیچ الا دعا ای ممتحن
یار دار آشفتی کآید بموت

بردوید اوسوی درگاه ازسرا
قاصدم ابر درد مهجوری غریب
گفت یعقوب ار بیامت بیمقال
آنچه باید مژدهگانی راورسید
وین شررا وارهان از فاقه ها

مناجات

بر صلاح آر ار بجا استم فساد
ازتوناخواهم عاقبت را هم بخیر
یا خلاصی از من آمد در ظهور
ورنه ما را حق این گفتار ست
ملك ارتوخلق ازتوجان توراست
درد ها را راه بردرمان تست
هم قضا را آن دعایش چاره‌شد

تو بدیها را توانی کرد خوب
عمر گر بگذشت بر لهو و محار
قصد خود دانی‌چه بودم درضمیر
عاجز و مسکین و محتاجیم و تو
ما کثیم ای ذوالجلال مستعان
کرد زان یعقوب یوسفرا دعا
بر سر آمد روز اندوه وغمش

وَ قَالَ الْمَلِكُ اِنِّي اَرٰي سَبْعَ بَقَرٰاتٍ سِمٰانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجٰافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلٰاتٍ خُضْرٍ وَ اُخَرَ

وگفت پادشاه بدرستکه‌من می‌بینم‌هفت‌گاوفربه که‌میخورندآنهارا هفت‌گاو لاغر وهفت خوشه‌کندم سبز وهفت‌خوشه

يٰابِسٰاتٍ يٰا اَيُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُونِي فِي رُؤْيٰايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيٰا تَعْبُرُونَ ٤٤ قٰالُوا اَضْغٰاثُ اَحْلَامٍ وَ مٰا

دیگرهمه‌خشك‌ای‌گروه‌معبران فتوی‌دهیدمرا در خواب‌من اگرهستید که‌خوابهارا تعبیرمیکنید گفتنداین‌خوابهای آشفته‌است‌ونیستیم

نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ٤٥ وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ

ما بتعبیر خوابهای آشفته دانایان وگفت آنکه رهائی یافته بود ار آن دو یار و بخاطرش آمد سخن یوسف پس از مدتی من آگاه کنم شمارا

فَأَرْسِلُونِ ٤٦ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ

بتاویلش پس هرستدم از نزد یوسف ای بسیار راستگوی اعلام نما ما تعبیر را در اینکه هفت گاو فربه که میخوردندشان هفت گاو لاغر وهفت

سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ٤٧

خوشهٔ گندم سبز وهفت دیگر خشکها باشد که من برگردم بسوی مردمان باشد که ایشان بدانند

خواب دیدن ملك مصر

دید رّیان ملك ایکونه خواب — کآمدند از جوی خشکی بی‌زآب
فربهارا چونکه خوردند ارمراد — بر شکمهاشان نشد چیزی زیاد
خشکها پیچیده برآن سبز ها — زیر خود کردند پنهان جمله را
گر شما از علم رؤیا آگهید — بر طریق علم و حکمت گر هدید
خوانت اعنی فاسد و بیهوده است — از خیالات طبیعت بوده است
رؤیت شوریده را تعبیر نیست — گر بدانیم این رما تقصیر نیست
واسکه یوسف گفت در زندان تاو — یاد من کن زد شه در گفتگو
گفت می‌بدهم خبر زین خوابیان — پس فرستیدم برندان اینزمان
هست در زندان کسی کو آگهست — گوئی او را بر حقیقتها رهست
گفت ای یوسف که صدیقی بقول — ده خبر مارا زخوابی پرزهول
هفت خوشه سبز بود اندر عیان — هفت خوشهٔ خشك پیچید اندران
تا چوگردم باز سوی پادشاه — گویم آنچه بشنوم بی اشتباه

هفت گاو فربه و خوردند زود — هفت گاو لاغر آنها را که بود
هفت خوشهٔ سبز با اثمار نو — هفت دیگر خشك و نزدیك درو
پس ملك گفت ایگروه کاهنان — آگهم سازید بر خوابی چنان
پس بگفتند آنجماعت با خدیو — کاین مگر باشد ز تسویلات دیو
ما نه دانائم بر این خوابها — بلکه دانیم از بود رآدابها
شد فرو ریان بفکر خواب خویش — یادش آمد ساقی از احوال پیش
آمدش از بعد أیامی رشاد — ران غریب مانده درزندان بباد
تا بپرسم رانکه برتعبیر خواب — دارم آگاهی بکو آرم جواب
گفت ریان زود روآور خبر — سوی زندان گشت ساقی ره سپر
هفت گاو فربه آمد ره سپرد — هفت گاو لاغر آنها را بخورد
سبزها را خشك کردند ازشتاب — جمله بادادند زین گو تا جواب
شاید ار فضل تو یابد اطلاع — هم زسر خواب خود بی امتناع

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ٤٨ ثُمَّ يَأْتِي

گفت میکارید هفت سال برعادت مستمر پس آنچه را درویدید پس وا گذارید آنرا در خوشه آن مگر اندکی از آنچه میخورید پس میاید

مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ٤٩ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ

از پس آن هفت سال سخت که بخورند آنچه را پیش اندوخته‌اید از برای آنها مگر اندکی از آنچه نگاه میدارید پس بیاید از پس

ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ ٥٠ وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ

آن سالیکه درآن فریادرسیده شوند مردمان و درآن نجات میابند وگفت پادشاه بیارید او را نزد من پس چون آمد او را فرستاده گفت

ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ٥١ قَالَ مَا

بازگرد بسوی خواجه خود پس از او که چه بود حال آن زنانی که بریدند دستهای خودرا بدرستیکه پروردگار من بمکر آنها داناست گفت چه

خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ

بود حالتان هنگامیکه کامجوی شدید نفریب یوسف را از نفسش گفتند حاش لله ندانستیم بر او هیچ بدی گفت زن

الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ٥٢ ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي

عزیز اکنون ثابت شد حق من کامجوشدم نفریب او را از نفسش و بدرستیکه هر آینه او از راستگویانست این برای آنکه بداند که من

لَمْ اَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَآئِنِينَ ۵۲

خیانت نکردم او را به پنهانی و بدرستیکه خدا هدایت نمیکند حیلهٔ خیانت کنندگان را

تعبیر خواب نمودن یوسف علیه السلام

گفت یوسف که شما در هفت سال
کشت بر عادت تمائید از مجال

بدرید آنچه پس ارغلات خویش
بار اندر خوشه بگذارید پیش

تا بماند بمحل در خوشها
وان ذخیره گردد از بهر شما

جز قلیلی که شما از آن خورید
سوی انبار و دکان باقی برید

پس بیاید بعد ازان سبع شداد
هفت سال سخت یعنی بی مراد

پس خورید این سالهای قهر کیش
یعنی اهلش آنچه بنهادند پیش

جز قلیلی را شود فریاد رس
مابقی را پس خورید از اصل و فرع

پس بیاید از پس آن سالها
سالهای یک اندر فالها

یعنی از انگورو زیتون باکه شیر
یا رسد بارانشان از ملتمس

اندر آن سال دگر که قحط نیست
بر فشارند آنچه را کافشرد نیست

کرد چون تعبیر یوسف خوابرا
در فراخی این دهد مارا مشیر

داد یوسف زین خبر رانسالها
که یکو گردد بوسعت حالها

شاه گفت آرید اورا درحضور
رفت ساقی سوی شه آداب را

با ملك گفت آنچه را نوشیده بود
سر خوابیرا که زیان دیده بود

گفت یوسف بازرو درپیش شاه
تا که خود سازد بدانش بی قصور

پس رسول آمد دگر نزدیك او
کش برد تا گوید آنها روبرو

آگهست از مکرشان پروردگار
گو بپرسد زان زنان از بیگناه

آنزمانیکه بریدند از وله
دستهای خویش را اندر نگه

تا نبینندش حقیر از بی تمیز
هم بداند کیدشانرا شهریار

خواست یوسف در نخستین باسند
نگناهی خویشرا واضح کند

چونکه بازآمد رسول وگفت حال
کایست آنکو بود خائن در عزیز

هست لازم بهرهر کس زاهل کیش
نفی تهمتها نماید تا زخوش

جمله گفتند آزنان بیحوف و باك
شه زنانرا کرد حاضر درسؤال

گفت چون بدمر شمارا کاروحال
چون طلب کردید اورا بروصال

ما ندانستیم بر وی از بدی
حاش لله حق بود از عجز پاك

کافرید ابن چنین خوبی عفیف
بست مثلش دروصیع ودرشریف

راست گردید اینزمان وهم درست
هیچ ما از خامی و نابخردی

هم زلیخا کرد براین اعتراف
که زمن میبود بروی آن خلاف

خود بنا کاندرحضورت ای همام
من طلب کردم خوداورا درنخست

شه بدو داد پس پیغام رود
که زبان کردند اقرارآنچه بود

ملکه این درخواست کردم از نهیر
بکشم ادراین حود پرسان انتقام

گفت یوسف بدنه قصدم زین بیان
ایکه تا بکشم عقوبت از زنان

تا بداند مرا خائن عزیز
من ورا خائن نبودم در غیاب

هم نشستم خط احساش برآب
راه ننماید خدا بر خائنین

این بود از حفظ خدائی بی که من
نفس غدار است و امر بر بدی

نفس دورا بر خطا باشد مدار
حق بود آمرزگار و مهربان

بر ملك گفتند چون گفتار او
گفت آریدش بسویم درمصاص

پس فرستاد اسب زرّینه لجام
هم فرستاد او امیران پی به پی

پس درآوردندش اززندان گروه
چون بنزدیك ملك شد درورود

باب شادی شاه بروی بازکرد
پس ملك باوی درآمد درخطاب

زانکه زیان آگه ازآن جمله بود
گفت ایبك لب گشا تقریر کن

گفت اصلش را کزان دربردهٔ
بعد از آن تعبیر آن گویم تمام

خوابدیدی رود نیل ازهم شکافت
فربه و اسپید و پستان پرزشیر

آب نیل آنگه فروشد درزمین
هفت گاو دیگرآن لاغر میان

بی زشیرو بی زپستان بس درشت
پنجه و دندانشان چون سك ببر

بر شکستند استخوان و مغزشان
هفت خوشهٔ گندم ازنورست باز

هفت خوشه بازهم خشك و سیاه
پس برآمد باد تندی بس دژم

آتشی زان خشکها پس برفروخت
پس تو برجستی زخواب ازاضطراب

وَ مَا اُبَرِّئُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوٓءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي اِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵۳ وَ قَالَ الْمَلِكُ

وبری نمیگذارم نفسم را بدرستیکه نفس امر کننده است بدی مگر آنکه رحم کرد پروردگارم بدرستکه پروردگارم آمرزنده مهربانست وگفت بادشاه

ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ ۵۴

بیارید او را نزد من تا خاص گردانم او را برای خودم پس چون سخن کرد با او گفت بدرستیکه تو امروز نزد ما با منزلت و امانتی

الجزو الثالث عشر ۱۳

بس تعجب کرد ریان زین کلام
گفت اینست آنچه دیدم درمنام
یادم آمد چونکه گفتی درزمن

جواب اورا چونکه خود تقریر کرد
پس چنانکه گفته شد تعبیر کرد
چیست رأیت تا کنم بروی عمل

گفت گو تا هرچه گندم یاحواست
جمع سازند ارکه کهنه یانواست
کن زراعت تافزون گردد طعام

شد چو وقت بدرویدن بارها
گو بهند از خوشه در انبارها
دانه ها در وقت گیرند و بزند

چارپایان هم خورند آن ساقه ها
تا نمیرند آرمان از فاقه ها
خمس آنرا قوت کن بی احتمال

مابقی را کن ذخیره بهر بعد
چونکه آید نحسها از بعد سعد
هفت سال قحط آید بی سؤال

آزمان تو فارغی از رنجها
بر نهی از زرو گوهر گنجها
جای گندم گوهراست ازچارسو

بر مراد خود فروشی گندمت
خر دولتها کنند دوش از خمت
نه شنیده نه بدیده بر عیان

گفت ای یوسف توامروزی یقین
نزد ما با آبروی وبس امین
گو بمن کارم نجا بی اشتباه

اکثری زان رفته بود ازیادمن
گفت شه تدبیر آنرا بیخلل
یادم آمد چونکه گفتی درزمن

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ٥٦

گفت بگردان مرا برخزانهای زمین که من نگاهدار بدهدا یام

گفت گردان بر خزائن والیم
گر شناسی در امانت عالیم
گفت ای یوسف بهتراست این یاخودآن

آگهم ضایع نگردانم همی
زانچه برمن واگذاری درهمی
من جوان بودم بنیکوئی قرین

در تفاسیراست مذکور اینکه شاه
از مرصع کرد اورا تاج وگاه
مبتلا گشتم بدردی کانچنان

وان عزیزار کارشه معزول گشت
اندکی نگذشت کوخود درگذشت
گفت عنین بود و نبردی عزیز

مر ملك هردم بقدرش میفزود
تا که راو اقرب کسی نرشه نبود
من حفیظم صرف آن برجا کنم

چون زدنیا شد عزیز مهر زاد
شه زلیخا را بیوسف خواندوداد
یا شناسم هرزبان وهر کلام

گفت عنین بود و نبردی عزیز
دان نماندم بکروبس یا کزه نیز
ساخت مختار او بملك و مسکنش

گفت یوسف بهتراست این یاخودآن
که تو میخواندی برایم از زیان
گشت بعد از چند ماهی تاجور

من جوان بودم بنیکوئی قرین
هم ندیدم چون تو یاری دلنشین
میفرودش هر زمانی مهر او

مبتلا گشتم بدردی کانچنان
می نگردد مبتلا کس درجهان
نکردیدش راویرسید ازشگفت

وان عزیزار کارشه معزول گشت
تا که آن صرف زراعتها کنم
وان بد افرائیم و بوشا ازخبر

اندکی نگذشت کوخود درگذشت
یا که دانم حکمها را در مقام
می مکن بر من که دانائی دراز

تا که راو اقرب کسی نرشه نبود
بر سریر اورا کلید مخزنش
زد بهم اندیشه و ارکان من

شه زلیخا را بیوسف خواندوداد
یوسف اندر مصر ازفضل و هنر
بر زمین مصرهم فرمان گذار

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ

وهمچنین تمکن دادیم مر یوسف رادر زمین که منزل گزیند ازآن هرجا که خواهد میرسانیم برحمت خود هرکه راخواهیم وضایع نسازیم

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥٧ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٨

مزد نیکوکاران را وهر آینه مزد آخرت بهتر است از برای آنانکه گرویدند و بودند که پرهیزکاری میکردند

گفت زانروهمچنان دادیم جای
ما بارص اورا وشد فرمانروای
عقلها و خانها آراست او

هم رسانیم آنکه را خواهیم ما
رحمت خود از نصیب من یشأ
اجر نیکو کارگان را درببیچ

اجر عقبی نزد ما نکوتراست
آنکه را مؤمن ندارد دیگراست
از فواحش وز قبایح برکنار

یوسف ازاحسان و ازتقوی زچاه
یافت رفعت شد بمصر او پادشاه
ذکر احسانش شنو برخاص وعام

چونکه سال قحط اربی دررسید
کرد آن کزغیراو کس نشنید
شد خلایق جمله محتاج طعام

سال اول مصریان ارنقدخویش
غله نخریدند زاو کم یا که بیش
وز نفایس آنچه بد زاوقاتشان

سال سیم از غلام و از کنیز
سال چارم از مواشی وز جهیز
در شش ازفرزندشان بی اختیار

سال هفتم جمله خط بندگی
مر بوی دادند اندر زندگی
در زمان آن جمله را آزادکرد

هرچه را بگرفته بود ازجزووکل
رد بایشان کرد محبوب رسل
گفت در دم لا اله غیره

مرستایش کردگاریرا سزاست
کاینچنین آدم زخاکی کرد راست
بت پرست ازوی شود ایمان پذیر

مظهرحسن خدا این آدم است
صورت وسیرت زحسنش باهم است
مرد بر معنی بود جانش گرو

گر نداری معنئی بی آدمی
نقش حمامی بهکل رستمی
کی زگرزو سبلتش جوزی شکست

تاچه جای آنکه زاو افراسیاب
زهره اش گردد بگاه حمله آب
دم مزن از فقر روکنجی بمیر

گر نمائی اندکی در خود نظر
واشناسی نیك و بد را سربسر
تا بداند حق ضمیری یا دورو

وَ جٰآءَ اِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٥٩ وَ لَمّٰا جَهَّزَهُمْ بِجَهٰازِهِمْ قٰالَ ائْتُونِي

وآمدند برادران یوسف پس داخل شدند بر او پس شناخت ایشان را و آنها نبودند مر او را ناشناسندگان و چون سامان کرد ایشان را بساز سفرشان گفت بیارید

بِاَخٍ لَكُمْ مِنْ اَبِيكُمْ اَلٰا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِ الْكَيْلَ وَ اَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ٦٠ فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ

مر برادری که مر شما راست از پدرتان آیا نمی بینید که من تمام میدهم پیمانه را ومن بهترین فرودآورندگانم پس اگر نیارید نزد من او را

فَلٰا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلٰا تَقْرَبُونِ ٦١ قٰالُوا سَنُرٰاوِدُ عَنْهُ اَبٰاهُ وَ اِنّٰا لَفٰاعِلُونَ ٦٢ وَ قٰالَ لِفِتْيٰانِهِ

پس نباشد شما را پیمانه نزد من و نزدیک مشوید مرا گفتند بزودی چاره جوئی میکنیم از او پدرش را و بدرستیکه ما هر آینه کنندگانیم و گفت مر غلامانش

اجْعَلُوا بِضٰاعَتَهُمْ فِي رِحٰالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهٰا اِذَا انْقَلَبُوا اِلٰى اَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٦٣

بگذارید مایهٔ تجارتشان را در رحلهاشان باشد که ایشان نشناسند او را چون بازگردند بسوی کسانشان باشد که ایشان بازگشت کنند

سوی یوسف بازران کاخوان او
میرسد ار قحط بر ایوان او

عزم کردند آنکه ره پیمای مصر
حمله گردند ار پی مولای مصر

هم بایتام و مساکین دلنواز
هم باماء السبیل او کار ساز

پس اجازت داد یعقوب حزین
جز به بنیامین که بودش همنشین

هم بنام ابن یامین در قطار
اشتری بردند با آن خس و بار

پس بعبری رسم خدمتربای
اندر آوردند از بهر عطای

راسکه اندر کودکی اورا رها
کرده بودندی نکنعان بیوا

بر سریر پادشاهی مستقر
تاج زرینش پر از گوهر بسر

یا زپشت پرده یوسف گفت راز
زان سبب نشناختندش هیچ باز

پس بگفتند اهل کنعانیم ما
ور شبانان خسته ازقحط و بلا

قحط اندر شهر ما گردیده عام
شاید از جودت رسد مارا طعام

باز گفتند ای ملك ما ده نفر
جملگی باشیم نسل یك پدر

گفت دارد چند فرزند ای ثقات
یارده گفتند ایك در حیوة

وان یکی کز مادر او بد پدر
بهر خدمت داشت باخود درمقر

کس نگفتند اندر اینجا نیست کو
واقف از احوال ما باشد نکو

پس بگفتند آوریمش بعد ازاین
تا نمائی تو بصدق ما یقین

ماندشمعون پس درآن بیت السکون
قرعه چون بر نام او آمد برون

وانزمان که کارشان یوسف بساخت
هر یکی را داد یکبار و نواخت

گفت آرید آن برادر سوی من
کز پدر دارید بی تدبیر و فن

بهترینم از فرود آرندگان
چون رسد مهمانم اندر بزم و خوان

گر نیارید آن برادر را بنام
نیست نزدم بر شما کیل از طعام

پس بگفتند آوریم او را بزود
وز پدر گیریم بازش درورود

گفت یوسف مر غلامانرا همه
که امین غله بودند آنزمه

بر طریق خفیه نی بر آشکار
مر نگردند آن جماعت شرمسار

شاید ایشان باز نشناسد آن
باز چون کردند براهل و کسان

سخت بر یعقوبیان شد کار قحط
شد چو در کنعان پدید آثار قحط

یادشاهی بس کریم وحق پرست
با پدر گفتند کاندر مصر هست

گام بر گیریم از بهر طعام
گر که فرمائی بسویش زاهتمام

بار او از پشم و کشك اندر خورش
رفت باقی هر یکی با اشرش

پس بر او داخل شدند از کوی مصر
آمدند اخوان یوسف سوی مصر

لیك کس نشناخت رایشان آن فرید
بازشان نشناخت یوسف چون بدید

خاصه دیدندش بدان اجلالها
آنزمان بگذشته بد زان سالها

میرود از دیده نور معرفت
فیلسوفان گفته اند از معصیت

کیستید و از کجا آئید هان
گفت یوسف خود شما ایمردمان

بار گردیم از طعامی بهره ور
آمدیم اینجا که از جودت مگر

کآمدید اینجا بتفتیش از فساد
گفت جاسوسان نباشید از نژاد

نسل ابراهیم ابن آذر است
نام او یعقوب وخود پیغمبر است

خورد او را گرگ اندر کودکی
بودمان هم از برادر خود یکی

که شناسد مر شما را بشکی
گفت اینجا خود بود آیا یکی

تا شناسم راست گوتان در سخن
گفت آرید آن برادر پیش من

ار شما کآرید اورا گر بود
گفت ماند یکنفر در این بلد

بستدند و داد گندم جایشان
گفت یوسف تا بضاعتهایشان

بهر آن یك کو بود نزد پدر
خواستند افزوده یکبار دگر

بار مر پیمانه در حق انام
یا نبینید آنکه پیمایم تمام

باز نگذارم فرو زانصاف وداد
هیچ از اکرام واحسان برعباد

هم نیارید این بضاعت بهرمن
بعد از این مائید اندر شهرمن

ما کنیم آنرا که گوئیمت زعهد
حمله اندیشم و آریمش بجهد

در میان بار هاشان بر نهید
که ضاعتهایشان را پس دهید

وان بضاعت بود گفتی یا ادیم
بودش اندر دل همان مهرقدیم

آورند آنکه بر او بودش بیاز
مر بسوی مصر برگردند باز

فَلَمّٰا رَجَعُوا اِلٰى اَبِيهِمْ قٰالُوا يٰا اَبٰانٰا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنٰا اَخٰانٰا نَكْتَلْ وَ اِنّٰا لَهُ

پس چون بازگشتند بسوی پدرشان گفتند ای پدر ما بازداشته شد از ما پیمانه پس بفرست با ما برادر ما را تا پیمانه گیریم و بدرستیکه ما مر او را

لَحٰافِظُونَ ٦٤ قٰالَ هَلْ اٰمَنُكُمْ عَلَيْهِ اِلّٰا كَمٰا اَمِنْتُكُمْ عَلٰى اَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حٰافِظًا وَ هُوَ

نگاهدارندگانیم گفت آیا امین گردانم شما را بر او مگر همچنانکه امین گردانیدم شما را بر برادرش از پیش پس خدا بهتر است از راه نگاهدار بودن و او است

اَرْحَمُ الرّاحِمِينَ ٦٥ وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ اِلَيْهِمْ قالُوا يا اَبانا ما نَبْغِي

رحم کننده ترین رحم کنندگان و چون گشادند متاعشارا یافتند مایهٔ تجارتشان را که رد کرده شده بود بایشان گفتند ای پدر ما چه میخواهیم

هٰذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ اِلَيْنا وَ نَمِيرُ اَهْلَنا وَ نَحْفَظُ اَخانا وَ نَزْدادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ٦٦

اینست مایهٔ تجارتمان که باز پس داده شد بما و میآریم طعامی برای اهلمان و نگهداری میکنیم برادر مارا و زیاده میکنیم پیمانهٔ شتری را این پیمانه ایست اندك

قالَ لَنْ اُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ اِلاّ اَنْ يُحاطَ بِكُمْ فَلَمّا آتَوْهُ

گفت هرگز نخواهم فرستاد او را با شما تا آنکه بدهید مرا پیمانی از خدا که هر آینه بیاریدش الا که فرو گرفته شوید بشما پس چون دادند

مَوْثِقَهُمْ قالَ اللهُ عَلىٰ ما نَقُولُ وَكِيلٌ ٦٧ وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ

پیمانشانرا گفت خدا بر آنچه میگوئیم وکیل است و گفت ای پسران من داخل نشوید از یك دروازه و داخل شوید از

اَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما اُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلاّ لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

درهای جدا گانه و کفایت نمیکنم از شما و از خدا هیچ چیز دست حکم مگر مر خدارا بر او توکل کردم و

عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ٦٨

بر او پس توکل میکنند توکل کنندگان

پس چو برگشتند بر سوی پدر
بد زفرزندان یعقوب ار کسی
زانکه ارما کیل را او داشت بار
پس برادر را بما ما کن روان
گفت یعقوب ار کجا دانست هین
حال خود گفتیم چون بر پادشاه
گفت گیرم ما رمان آیا امین
شاید او را حق نبخشد هم بمن
چونکه بگشودند بار خویشرا
چه کسیم افزون طلب ران شهریار
مرکه برگردیم سویش راهتمام
آوریم این یك شتر هم ما گریر
تا خورید اعمی بنام حق قسم
پس باو دادند عهدی زان قبل
گفت ای اباء من گاه ورود
دفع نکنم من بدین نصح ارشما

حال خود گفتند با او سر بسر
بیش از این با ما تنکر داو بسی
بد مگر بر اس یامینش بسار
بهر آن گیریم ما کیل آنچنان
که برادر هستشان دیگر چنین
خواست از ما این برادر برگواه
بر وی آساسکه بوسف پیش ازین
ما نکردم بر فرانش ممتحن
یافتند آن هدیه ها بعتیش را
بیش از این کو کرده ما را اقتدار
آوریم از بهر اهل خود طعام
بر رگندم ذلك کیل یسیر
کم آوردید اورا سویم باز هم
گفت حق برگفت ما باشد وکیل
داخل از یکدر نگردید از عمود
هیچ چیز از مشیت و حکم خدا
ما شمارا او کند حفظ از وبال

کم آمد در ما ما عمود آن شهریار
گفت شمعون چون شد ای اباء من
داشت شمعون را نگه در بردخویش
ما نگهبانیم او را نی سخن
پیش او گفتند ما را از مهم
تا تصدق قول ما باشد دلیل
پس خدا باشد بحفظ او خوبتر
هم بخشاید بضعف و پیریم
گشته بودآنها بر ایشان حمله رد
کرده رد بر ما بضاعتهای ما
خود ربما میں نگهبانی کنیم
گفت نفرستم من او را با شما
حز فروگیرد شما را ناگهان
ای یامین را پس ازدلخواهشان
بل در آئید از جهات مختلف
حزکه خواهد هرچه او خواهد شدن
هم بر او باید نمودن اتکال

بیکوئی کآئیم راسو شرمسار
بر گرو گفتند ماند او بی سخن
تا بریمش این یامین را بپیش
آوریمش تا که باز اندر وطن
کس بحاسوسی نمودی متهم
بلك فرستش سوی آنصدر جلیل
گوست بخشاینده تر درهر خطر
بر غم و مهجوری و دلگیریم
پس بگفتند ای پدر هذه السند
که بر او بردیم از بهر بها
اخذ کیل افزون بآسانی کنیم
تا که سوگند آوریدم از خدا
ابتلائی که هلاك آئید ازان
کرد یعقوب آنزمان همراهشان
کز شما گردد نظرها منصرف
من براو کردم توکل بی سخن

وَ لَمّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ اَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ اِلاّ حاجَةً فِي نَفْسِ

وچون داخل شدند از جائی که فرمود ایشانرا پدرشان نبود که کفایت کند از ایشان از خدا هیچ چیز جز حاجتی در نفس

يَعْقُوبَ قَضاها وَ اِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ ٦٩ وَ لَمّا دَخَلُوا عَلىٰ

یعقوب که بجا آورد آنرا و بدرستیکه او هر آینه صاحب علم است مر آنچه را تعلیم دادیم او را و لکن بیشتر مردمان نمیدانند وچون داخل شدند بر

يُوسُفَ آوىٰ اِلَيْهِ اَخاهُ قالَ اِنِّي اَنَا اَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ٧٠ فَلَمّا جَهَّزَهُمْ

یوسف کشید در بر خود برادرش را گفت بدرستیکه منم برادرت پس غمگین مباش بآنچه بودند که میکردند پس چون سامان کرد آنرا

بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ٧١

بساز سفرشان گذاشت آب‌خوارهرا در رحل برادرش پس ندا کردندا کننده ای قافله بدرستیکه شماهر آینه دزدانید

پس نمودند آزمان کایشان ورود
از حسد یا چشم زخم مردمان
تا مبادا که نفرزندان رسد
زانکه بد یعقوب دا ا فی زعیب
غافل از آنکه حذر دفع قدر
او نقاب افکنده بود اندر برو
کرد آن پیر دل افروزت دعا
پس به بنیامین نمود اوروی و گفت
مادرم چون مرد من بودم صبی
گفت هر دوتن که ازیك مادرید
اشك اندر چشم او گردید پر
گفت با من تو بیا هم خورد باش
گفت گو کاین گریه‌را چبود نهاد
یوسف ازطاقت برو شد برشتاب
می معاش از فعلشان اندوهناك
آب دیده برگذشت از دامنش
لیك لب نایست بست ازراز ها
گر تورا درپیش خود دارم نگاه
گفت مأذونی بر این بیگفتگو
بارشب ناخود بخواندش درطعام
واندر آن بار برادر بر نهاد

از همانجا که پدرشان گفته بود
باز دارد حکم حق را درعیان
ناروا از چشم بد یا از حسد
آنچه را کآموختم اورا زغیب
هیچ نکند عقل گردد کورو کر
بارشان پرسید ز اخلاق نکو
هم فرستاد آن برادرمر تورا
چیست نامت تا نماند در بهت
نام زانم هشت یعقوب نبی
بر سریك خوان نشستید وخورید
گفت یوسف چیست گریه وقت حور
من برادر داشتم رح کم حراش
گفت دست یوسفم آمد بیاد
برنکند ازروی روزافرون نقاب
حق چوشد بار غریبان نیست باك
دست کرد ارشادی اندرگردنش
گو بماند در گلو آواز ها
مر پدر از دردو غم گردد تباه
من نتابم از تو درهر حال رو
گشت هم بالین مراورا درمنام
مشربهٔ زرین بجفیه از وداد
آن ندا در داد اندر قافله

می بید رایشان نماید تا که دفع
لیك اندر نفس یعقوب ارامید
پس نمود آنرا هویدا درظهور
لیك مردم اکثر آگه نیستند
پس زدرها چون که درمصر آمدند
می بگفتند آنکه ما کنعانیان
آنکه گفتی آوریمش درحضور
گفت نامش گفت باشد این چه نام
داشان اذن آنکه بنشینند بار
هردوتن خوردند اریکخوان طعام
گفت یاد ار آن برادر آمدم
سوی خود داد اوبرادر را مقام
باشد این دست ملك چون دست او
گفت من خود یوسفم ای ارجمند
این یامین چون بدید آنروی وموی
جست ازوی حال اخوان در بهت
گفت دور از تو نکردم هیچ من
جز که بر عیبت نمایم منهم
گفت رو در نزد اخوان لب ببند
گفت پس کنعانیانرا کاروبار
چونشدند ازمصر بیرون کاروان
که شما دزدید اندر مرحله

چیزی ازحکم خدا دروقت صنع
حاجتی بود از شفقتها پدید
هم وصیت کرد بروی زان امور
بیخبر از عالم معنستند
هم بیوسف آزمان داخل شدند
آمدیم از بهر شکر و امتنان
ما نکردیم ایچ درفرمان قصور
بر مصیبت دیده گفت این شد تمام
گفت تا آرایشش خوان زاعتزار
این یامین ماند تنها در مقام
که بخوردش گرك ومن تنهاشدم
مار شد در گریه هنگام طعام
از نشانی دل شدم بایست او
پس بخور رغم زاچه احوان کرده‌اند
رفت ازخود بست اب ارگفتگوی
با برادر آنچه بروی رفت گفت
گفت این میسور نبود این زمن
تا نگه دارم بحرمت زان مهم
تارسد هنگام آن ای هوشمند
می بپردازند از هر رهگذار
پس غلامانرا نمود ازپی روان

قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ٧٢ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا

گفتندوروی کردند برایشان که چه گم کرده‌اید گفتند میجوئیم آنحواره‌ملك‌را وبرای کسیکه آورد آنرا بار شتریست ومنم

بِهِ زَعِيمٌ ٧٣ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ٧٤ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ

بآن کفیل گفتندبخدا که بحقیقت داستید که نیامده‌ایم تافساد کنیم در زمین ونیستیم ما دزدان گفتند پس چیست پاداش

إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ٧٥ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٧٦

آن اگر ناشید دروغگوبان گفتند پاداش آن کسیکه یافت شد در متاعش پس آنکس جزای آست همچنین جزا میدهیم ستمکارانرا

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ

پس ابتدا کرد بظرفهای ایشان پیش ازظرف برادرش پس برون آورد آنرا از طرف برادرش همچنین حیله کردیم برای یوسف نبود

لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ٧٧

که بگیرد برادرش‌رادر دین پادشاه جز آنکه خواهدخدا بلندگردانیدیم مراتب آنرا که خواهیم وبالای هرصاحب دانشی دانائست

چونشنیدند آل یعقوب این ندا
آنکسان گفتند مجوئیم ما
یعنی آنکو آرد آنرا لاکلام

سوی ایشان رو نمودند از قفا
مشربهٔ زرین که بود ازپادشاه
بهر او یك اشتر آمد از طعام

می‌بگفتند از شما گم شد چه چیز
و لمن جاء به حمل بعیر
می بگفتند آن پیمبر زادگان

که ندا اینسان کند ای تمیز
ضامنم خودمن براین مرنا گزیر
تالله اعنی بر خدای انس وجان

خود شما دانید ما هستیم امین
ما زکنعان نامدیم اینجا یقین
مصریان گفتند پس چبود جزا
آنکه صاحب مال گیرد دزدرا
پس غلامان کاروانیانرا زراه
پس ببار این یامین بنیافتند
با حرای کبد اخوانرا چنین
آن غم و اندوه و خجلتهای پیش
دل شکستند آن پدررا فی سبب
تا که وصف عدل هم یابدظهور
گفت نگذشتم من از اعمالشان
پس بفرزندان یعقوب افعال
این بد درکیش مصرو دین شاه
پس باسترقاق نگرفت او مگر
که جزای درد برصاحب مباع
تا که گردد منتهی بذات حق
شرح آن درحای خود سازم بیان
ازشما صادرچرا گشت این عمل

بخانت بفساد اندر زمین
تا کنیم افساد دراین سرزمین
گرکه باشد اندر ان کاذب شما
بهر خدمت تا بسالی مرد را
باز گردانید بر درگاه شاه
چونکه آخر بار او بشکافند
بدهد از بعلیم ما اندر زمین
بودشان پاداش آن افعال پیش
سالها بگرست اندر روزوشب
گرچه اندك در اواخر وی قصور
هم تو بگذر رحمکن برحالشان
گشت وارد ور بشان گشت حال
او برادر را بخود دارد نگاه
با ارادهٔ حق برادر را دگر
هست سالی بندگی فی امتناع
گوست دانا بر رموز ما خلق
گفت یوسف بك چه با کنعانیان
در دیانت بودتان پنهان دغل
کاین راخیل ان حه فعلی بد شدم

اشتران را بسته ایم ایسان دمان
ما به دزدیم ونه دردی کارماست
هر جزا گفتند گر دربارکس
همچنین پاداش اینکارگان
اسدا کردند پس در جستجو
ما بوسف ایچنین آموختیم
بیست حکمی بیحرا چه درخدای
آنکه افکندند یوسف را بچاه
گرچه حق بخشیدشان لکن چرا
بود آنهم از دعا های پدر
پس بد این تدبیر از الهام حق
حیله کردند از نشان بد منش
بل عرامت بود سارق را بمال
کید حق بود اینکه آن کنعانیان
رتبه‌ها خواهیم چون افزونکنم
علم حق داناست علم است از صفات
خود شما گفتید ما آزاده ایم
پس برادر ها به بنیامین خطاب
کز پوسرزد خواری آمد برجمع

تا بلب نارید از زرع کسان
هرچه دوراز عقل باشد عارماست
یافت گردد مال دزدی یکعدس
مدعم اعنی که دزدانرا عیان
پیش از ان برادر رو برو
شمع تدبیرش بوحی افروختیم
مجرمانرا بخشد ازفضل و عطای
پس سپردندش بمالك بیگناه
شرط باشد هرعمل را فی خطا
که ببیند افعال ایشان از بطر
تا که بر یوسف باشد طعن ودق
برد یوسف بر برادرسر زنش
هم زدن با نادیاه لا محال
ایچنینشان گشت جاری بر زبان
کان فوق کل ذی علم علیم
بیست حق را وصف اورا بدات
پس امینیم و پسر زاده ایم
این چنین کردند ازقهر و عتاب

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ

گفتند اگر دزدی کند پس بتحقیق که دزدی کرد برادری مراورا ازپیش پس پنهان داشت آنرا یوسف در نفس خود و ظاهر نکرد آنرا برای ایشان گفت شما بدترید

شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ٧٨ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا

از راه عدالت وخدا داناتر است بآنچه وصف میکنید گفتند ای عزیز بدرستیکه مراورا است پدر پیری بزرك پس بگیر یکی ازمارا

مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٧٩ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ ٨٠

بجای او بدرستیکه ما می بینیم ترا از نیکوکاران گفت معاذالله که بگیریم مگر آنکه نافته ایم متاعمان را نزدش بدرستیکه ما آنگاه باشیم هر آینه ستمکاران

پس بگفتند ای ملك بود عجب
ما گمان بوده گویند ار حمر
عمه اش یا آن کمر بندیکه بست
چونشنیداین یوسف اراخوان بدل
که بسرقت آن پسررا از پدر
پیرهن کردید رنگینش بخون
حق بود دانا تر اندر معرفت
دست بروی رد صدائی شدبلند
درچه افکندید وظلم اوفروخید
گفت میگوید که باشد زنده‌او
گفت گشته خشمگین دیگرسخن
خشمگین گردید روئیل ازعزیز
خشمگینش دید یوسف گفت مشت
گفت با اخوان مرا کردیدمس
زانکه هست اورا پدرشیخی کبیر
هریك ازمارا که خواهی جای او

ازوی این کارنکه سرزدبی‌ادب
در سرا یعقوب را روزی مگر
برکمر اورا وگفت او برده‌است
داشت پنهان گرچه ناشد مشعل
دور افکندید از وحهی بتر
که بخورده گرك او را برفسون
راچه اورامنکنید اکنون صفت
گفت دانید این‌چه گوید سودمند
بر بهای اندکش بفروخید
هم شما بینیدش اندر جستجو
می نگوید با کس اندر انجمن
گفت بر ما ده برادربی ستیز
مر پسر را تا دهد اورا بشت
یا که از یعقوبیان جزماست کس
خسته و محزون بکنج غم اسیر
باز گیر او را بهل بیگفتگو

کرد دزدی هم اخ اعمایش
سایلی آمد بدروان ماکنان
تا بگه دارد مراورا پیش خود
می نکرد آنرا برایشان آشکار
درچه افکندید و پس بفروختید
عاق پیغمبر شدید از بد نشان
در خبر آمد که حامی داشت او
دوو ده گوید برادر بوده اید
گفت بنیامین گراورا زنده است
گفت‌هم‌دیگر پرس ازوی که هشت
پس باستخلاص بنیامین بیند
ورنه فریادی زنم بك کز صدا
درزمان ساکن‌شد آن‌فهروغضب
تا تضرع پس بگفتند ای‌عزیز
بعد یوسف که شد اورا ازنظر
چوازنکو کاران تورا بینم ما

پیش ازانی وان بود امتدادش
داد بروی یوسف ازهرکس‌نهان
داشکه بااو داشت مهری فی‌زحد
گفت بدتر مردمید ازروزگار
جان یعقوب از فراقش سوخید
این نهان میگفت فی فاش وعیان
کان گهانت را بد اسبابی نکو
از پدر دور آن یکی سوده‌اید
زین پدرس اومرده‌یاخودزنده‌است
صاع را دربار من بر نام زشت
هرچه گفتند آن نیامد سودمند
بار نهند آنزمان در خانه ها
کرد روئیل اوزحال خود عجب
کن رها او را باحسانهات بیز
الفتش نبود بجز با این پسر
مر غریبانرا باحسان بر فزا

بر خدا گفتا که میگیرم پناه ‖ زانکه گیرم دیگریرا بر گناه ‖ غیراز آنکه یافتم ازجستجو ‖ ما متاع خویش را در بار او
پس ستمکاریم گر غیری بجاش ‖ باز گیریم این بود ظلمی فاش

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ

پس چون نومید شدند از او تنها شدند راز گویان گفت بزرگشان آیا نمیدانید پدرستکه پدرتان بحق گرفت بر شما پیمانی از خدا

وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ

واز پیش آنچه تقصیر کردید در یوسف پس هرگز نروم از این زمین تا دستوری دهد مرا پدرم یا حکم کند خدا برای من واوست

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ٨١ ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا

بهترین حکم کنندگان بازگردید بسوی پدرتان پس بگوئید ای پدر ما پدرستیکه پسر تو دزدی کرد و گواهی ندهیم مگر بانچه دانستیم

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ٨٢ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ٨٣

و ما شاهیم مر نهانرا نگاهدارندگان و بپرس از آن قریه که بودیم در آن و قافله که آمدیم در آن و بدرستکه ما هر آینه راستگویانیم

پس زوی گشتند چون مأیوس زار ‖ یکطرف رفتند برشورا و راز ‖ گفت روئبل آنکه اکبر بد سن ‖ ای زیعقوبم ما خود مطمئن
خود بمیدید آیا از ولا ‖ که پدر پیمان گرفته است از شما ‖ من خدا را کار ما را آگهی ‖ از بکاره حفظ سیامین کنید
اینچنین گردید واقع از قضا ‖ پیش ازین کردید هم تقصیر ها ‖ یعنی اندر کار یوسف شد قصور ‖ کز پدر اورا خود افکندید دور
پس نگردم من جدا زین سرزمین ‖ تا دهد اذنم پدر اندر یقین ‖ یا برحمت سوی کنعان پدرمان ‖ یا کنم با مصریان ناچار جنگ
تا که آید راست بر من حکم حق ‖ کشته گردم بی رتشویش وغلق ‖ یا برادر را ستانم زین گروه ‖ یا بدست آهد تنم مانند کوه
حکم خواهد کرد حق در کار ما ‖ بهتر اراست او حکمران از ماسوی ‖ پس شما سوی پدر گردید باز ‖ می نگوئید از شتاب و ارفراز
کابن یامین کرد دزدی بر دشاه ‖ ما بر این ناشیم دانا و گواه ‖ ما بندهیم این گواهی بی نمون ‖ حز که صاع آمد زبار او برون
ما نه بر غیبیم حافظ کاتهام ‖ بوده این یا آنکه واقع لاکلام ‖ هم بپرس اراهل این قریه شان ‖ کاندراین بودیم وهم ارکاروان
سوی کنعان چون شدیم ازمصر باز ‖ آمدند از پی غلامان برکنار ‖ تا بداں راست گوئیم اینکلام ‖ ماند پس روئبل ورفتند آن تمام
حال را گفتند یکجا با پدر ‖ او نکرد این باور ازروی خبر

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ

گفت بلکه خواب وا نمود برای شما نفسهاتان امر را پس صبر نیکو شاید خدا که بیاورد مر من ایشانرا همه بدرستکه او دانای درست

الْحَكِيمُ ٨٤ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ٨٥

کردار وروی گردانید از ایشان وگفت ای اندوه بر یوسف وسفید شد دوچشمش از اندوه پس او بود خشم خورنده

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ٨٦ قَالَ إِنَّمَا

گفتند بخدا که همیشه یاشی که یاد کنی یوسف را تا شوی بیمار یاشوی از هلاک شدگان گفت جز این نیست

أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٨٧

که شکایت میکنم پریشانی حالم را واندوهم را بخدا و میدانم از خدا آنچه نمیدانید

گفت بل آراسته نفس شما ‖ کاری آنکه خواستید ارناروا ‖ پس شکیبائی نمایم پیشه من ‖ نگذارم شکوه در اندیشه من
شاید ایشانرا بمن پروردگار ‖ باز آرد جمع بعد از انتظار ‖ راسکار و حکمران در کارمن
پس رفرزندان بگردانید روی ‖ جاب بیت الحزن شد باز اوی ‖ زد ندا اسفی علی یوسف نفس ‖ ای غم یوسف بودمن باش وبس
هرد وچشمش شد زحزن وغم سفید ‖ خشم فرزندان مراورا بد مزید ‖ می نگفتندش بوی بس دردناک ‖ از غم یوسف شوی آخر هلاک
عاقبت گردی مریض و ناتوان ‖ یا کشد اندوهت ازدردی چنان ‖ گفت نبود غیراز این کزدرد وغم ‖ من شکایت با خدای خود کنم
واگذاریدم بر این اندوه ودرد ‖ شکوه نارم جز بران خلاق فرد ‖ درحدیث آمد که چون اودرمقال ‖ گفت اشکو وحی شد ازذوالجلال

کای پیمبر یوسف ارهم مرده بود | زنده اورا میرسانم برتو زود | گفت از این مژده دانم از خدا | آنچه را من میندانید آن شما
کرد راو همسایهٔ روزی سؤال | کز چه گشتی اینچین بشکسته بال | گفت از اندوه یوسف ای حمید | چشم من شد کور و قد من خمید
وحی بروی گشت زاندانای راز | که بخلق از من نمانی شکوه‌ساز | عهد پس کرد او که نارد برزبان | نام یوسف پیش کس ماند نهان

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ

ای پسران من بروید پس تفحص کنید از یوسف و برادرش و بومید مشوید از رحمت خدا بدرستکه نومید نمیشود از رحمت خدا

إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ٨٨ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ

مگر گروه کافران پس چون داخل شدند بر او گفتند ای عزیز مس کرد ما را و کسان ما را آزار و آورده‌ایم مایه تجارت

مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ٨٩ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا

اندکی پس تمام کن برای ما پیمانه و تصدق کن برما بدرستیکه خدا جزا میدهد صدقه‌دهندگان را گفت آیا دانستید آنچه را

فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ٩٠

کردید بیوسف و برادرش هنگامیکه شما بودید نادانان

پس بگفت او یا بنی اذهبوا | می کنید از یوسف من جستجو | بی شوید از رحمت حق ناامید | راحت از روحش نماخواهد رسید
می نگردد نا امید از رحمتش | جز که او کافر بود از حضرتش | پس بیوسف نامهٔ بنوشت او | کاینست از یعقوب پیغمبر نتو
که ملیك مصر و صاحب رهمی | برتوحق داده است ملك و نعمتی | اهلبیت درد و اندوهم ما | حق موکل کرده بهر ما بلا
حملهٔ احداد ما تا بوالبشر | در بلا بودند غرقه سر بسر | بود فرزندیکه در سامان من | دوستر بود او زفرزندان من
پس بردندش برادر های او | سوی صحرا مانند خالی جای او | پس بگفتند آنکه اورا خورده گرگ | گشت بر من درد واندوهش بزرگ
چشم من از فرقتش گردیده کور | گریه بس کردم بهرشام وسحر | یك برادر داشت ازمادر که من | راو تسلی داشتم اندر محن
تو بدزدی کردهٔ او را بسند | از نواین تهمت ما بود بلند | ما به ایم از خاندانی که ما | باشد این نسبت سزاوار وروا
گرکه بفرستی بمن همخوار من | پس نترس از آه آتشبار من | میکنم بر تو دعائی در سحر | که بهشت هفتمت بخشد اثر
ریشه ات از بس بر اندازم بتمام | ارمن است این برتوحجت والسلم | پس بفرزندان سپرد آن نامه را | تا برند آنماه زرین جامه را
هم برند از کشك وپشم وروغنش | هدیه از کنعان بوجهی احسنش | پس بگفتند ای عزیز یکبجت | متفق گشتند با روئیل زود
پس بدرگاه ملك داخل شدند | نامهٔ یعقوب را حامل شدند | مختلف باشند ازبان خبر | گشته برما و اهل ما بس کار سخت
از بضاعت اندکی آورده ایم | وان بر احسانت بهانه کرده ایم | کیل را پس کن زبهر ما تمام | که چه بوده است آن بضاعت در بطر
بوده چیزیکه بیرزد درهمی | پس بردند آن بدرگاهش همی | نامهٔ یعقوب را هم پیش تخت | کن تصدق بی بهائی ده طعام
حق دهد بخشندگانرا مزد جزا | پیش از آنی که دهد ایشان عطا | رو بخوان کرد وگفت آیا شما | بر بهادی بفیروزی بخت
چون بخواند او نامه را نگریست زار | رفت از دستش عنان اختیار | چون شما نادان وهم جاهل بدید | هیچ دیدید آنچه کردید از جفا
در جهان با یوسف وهم با اخیه | که بود از فعلها آنرا شبیه | خواست تا یابند در نفس انتباه | سخت از قطع رحم غافل بدید
این نگفت او برطریق سرزنش | درکریمان بیست اینوصف وروش | مرو را از روی و موشناختند | هم رسد غفرانشان زود ازاله
پس برایشان برفکند ادرخ نقاب | بی حجابش تا ببینند آفتاب | خویشرا بر پای او انداختند

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ

گفتند آیا بدرستیکه تو هر آینه توئی یوسف گفت منم یوسف واینست برادرم بدرستیکه بخشش کرد خدا برما بدرستیکه کسیکه پرهیزکاری میکند

فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٩١ قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ٩٢

وصبر میناید بدرستیکه خدا ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را گفتند بخدا که بتحقیق برگزیدند را خدا برما وبدرستیکه ما هستیم هر آینه خطاکاران

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٩٣

گفت نیست سرزنشی برشما امروز میامرزد خدا شمارا واو رحم کننده‌ترین رحم کنندگانست

یوسفی آیا تو ای کامل خصال
جز تو را نبود چنین حسن و جمال
این بگفتند از تعجب زانکه بود
در نظرشان زابتدا بس بی‌نمود

چون بدیدندش بآن فروشکوه
بس عجب آمد بچشم آنگروه
گفت آری یوسفم من بیسخن
برسر این باشد نشان زاحدادمن

واینست بنیامین برادر مرأمرا
که بزادستیم از یك مادرا
حق تعالی ازفضل خود منت نهاد
ازسلامت و از کرامت وزرشاد

زانکه هرکس کو نترسد ازخدای
هم نماید صبر در رنج و بلای
پس خدا ضایع نسازد بالیقین
در دو عالم هیچ اجر محسنین

گفت بالله برگزیدت حق تعالی
ازکمال سیرت و حسن و سخا
مرتورا بود این نکوئی درسرشت
بود مارا هم سرشت افعال زشت

زانچه کردیم از عملها برخلاف
بر خطای خویش داریم اعتراف
گفت یوسف برشما امروز پس
هیچ نبود سرزنش ازهیچ کس

حق بیامرزد شما را بیگمان
کاوست بخشنده ترازبخشندگان
روز فتح مکه گفتا مصطفی
مکیانرا چونکه من با شما

مرگمانتان چیست برمن کزحدود
برشما جاری نمایم سخت وزود
مکیان از خوف او سوی حرم
حسنه بودندی پناه ازبیش وکم

آنچه با من کرده اید ازهر قبیل
خود شما دانید بحرف و دلیل
طلسان نرمس چه باشد خود شما
مرتلافی را هم از آن کردها

ظلمهان گفتند نبود جز یسیر
در تو چون درجود ممتازی رغیر
تو کریمی هم پدر بودت کریم
چون بخشائی بر این مشت لئیم

گفت هیچ از شما نیست ملام
کرد یوسف با برادرهای خویش
پس نوازش کرد اخوان را چنان
که بد گوئی یاد افعالشان

مناجات

ما باشد از عمل ها منفعل
هم امیدش جز باکرام تو نیست
حرم اورا هم ببخش ازوی مگیر
بر گنهکاران برحمت یاوری

که ببخشی جرمهای بی حدد
بلکه داریم از توامید ای اله
بندات خود غنیی ما فقیر
که بدهی یکی پاداش گناه

که بد آرا بر عطا بفزوده‌اند
تا چه جای آنجدای بیشریك
اوست اولی تا دهد پاداش یك
خود مخلوق ازغرض باشد بهم

بیکوئی برجای عصیان او کنند
خود ذاتی هست خاص ذوالکرم
هر کریمی در جهان آمد بمرد
گرچه گوی نیکی ازگیتی ببرد

بود ها فانی و باقی بوداوست
پس کرم بر ذات بیمثلی سزد
کز ازل جاریست جودش تاابد
خود او هم جزکه بر معدود نیست

چون جودیکه دروی منتی‌است
گفت گر منت برید ازرحمتی‌است
جودو اکرامی کندزاندازه بیش
گرکریمی برتو وقتی کرده خود

شکر او گوئی فزون ازآنچه‌بود
رحمتی افزوده بر ممنون کند
کم نکرد اوهرگزت هیچ‌ازعطا
هرچه کم‌کردی تو‌از مهرو وفا

میزداید جودش از حاجت غمی
کو ببخشد حرم و غفاری کند
پرده پوشد بازو ستاری کند
لب ببند ارشکوه یا دارازگناه

یکی حق را یاد آرای فقیر
کن بهرکس نیکی ازبراو پیر
با کریمی اینچنین بهر نیاز
چونکه ایشارا نکوئی نواخت

پس‌شد اندرکاربعقوب ازشناخت
هشت اخوانرا همان بان درطبق

اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰي وَجْهِ اَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ ٩٤ وَلَمّٰا

ببرید پیراهن مرا این پس بیندازیدش بر روی پدرم که بیاید بینا وبیاورید نزدمن کسانتانرا همه وچون

فَصَلَتِ الْعِيرُ قٰالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَاَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلٰا اَنْ تُفَنِّدُونِ ٩٥ قٰالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي

حداشد قافله گفت پدرشان بدرستیکه من هرآینه مییابم بوی یوسف را اگر بنقصان عقل منسوب نسازیدم گفتند بخدا بدرستیکه تو هرآینه باشی

ضَلٰالِكَ الْقَدِيمِ ٩٦ فَلَمّٰا اَنْ جٰاءَ الْبَشِيرُ اَلْقٰاهُ عَلٰي وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً ٩٧ قٰالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ

درحیرتی که سابق بود پس چون آمد اورا مژده‌دهنده انداخت آنرا بر رویش پس گشت بینا گفت آیا نگفتم مرشمارا

اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰا لٰا تَعْلَمُونَ ٩٨

که من میدانم از خدا آنچه نمیدانید

گفت ای اخوان برید ازمسکنم
سوی کنعان بر پدر پیراهنم
چشم نابینا بفرق و روی او
هم بیارید اهلبیت خود تمام

با فراغت تاکنید اینجا مقام
پس یهودا گفت خون آلوده‌من
نیك نرم این پیرهن من سوی‌او
خوش کنم تا خاطر نیکوی او

پیرهن را برگرفت و میشتافت
پس مهیا کرد یوسف درزمان
سبصد اشتر نقد وجنس ازبهرشان
چون‌جداشدکاروان ازشهرمصر

خواست دستوری زحق بادصبا
تا بیعقوب او برد بوی ولا
چون‌رسیدش‌بوی یوسف برمشام
بوی یوسف میرسد ازهرکنار
گر بنقص عقل ندهیم قرار
پس بگفتند آنکه تالله الکریم

چشم نابینا روشن کند ازبوی او
گفت آیا نگفتم من بسحق
چون ببردم بر پدر آن پیرهن
حق تعالی ازفضل خود منت نهاد
بوی آنرا پیش ازآن یعقوب یافت
پس خدا ضایع نسازد بالیقین
سوی صحرا بهر مد از بهر مصر
مرتورا بود این نکوئی درسرشت
گفت اوراهم پدر بوداین رسد
گفت یوسف برشما امروز پس
چون بگفتا آنکه تالله الکریم
روز فتح مکه گفتا مصطفی
گفت خواهم باشما کردآنچه پیش
مکیان از خوف او سوی حرم
ملکه گوئی بوداز ایشان اوخجل
طلسان نرمس چه باشد خود شما
ای کریمی کز کریمان دیتی
تو کریمی هم پدر بودت کریم
مرصفی هم ازگنهکاران یکیست
پس‌نوازش کرد اخوان را چنان
طن ما بر تو به تنها آن بود
که بدهی یکی پاداش گناه
در میان بنده‌گانت بوده اند
اوست اولی تا دهد پاداش یك
جای نکان هرکسی نیکو کند
خود ذاتی هست خاص ذوالکرم
خلق اشیا یکسان ازجود اوست
گرچه گوی نیکی ازگیتی ببرد
چندروزی درجهان برجودزیست
کز ازل جاریست جودش تاابد
هرنفس برهریك ازمخلوق‌خویش
گفت گرمنت برید ازرحمتی‌است
تاکه نعمت زامتنان افزون‌کند
شکر او گوئی فزون ازآنچه‌بود
آنکه محتاجی بوی درهردمی
هرچه کم‌کردی تو‌از مهرو وفا
هرچه خواهی‌روباوکن زو نخواه
پرده پوشد بازو ستاری کند
می‌نگیرد دادهٔ خویش ازتو باز
کن بهرکس نیکی ازبراو پیر
داشت یوسف دربظرا کرام‌حق
پس‌شد اندرکاربعقوب ازشناخت

پس در آمد آن شیر دلنواز ‖ پیرهن بر روی او افکند باز ‖ گشت بینا رست ازان اشکستگی ‖ وز فراق و انتظار و خستگی
هم صبا آمد مرا از کوی دوست ‖ برمشامم خورد بوی موی دوست ‖ میرسد مانا که از پی دلبرم
شاید ار گوئید عقل از سر شده است ‖ طرهٔ دیوانه بندم ره زده است ‖ حال عاشق ظاهر است ار وصل یار ‖ رو که یعقوبست اندر انتظار
گفت آیا من نگفتم با شما ‖ می بدانم من نه از خود کز خدا ‖ آنچه را کز وی شما خود غافلید ‖ آست اصل بیم شما بر ساحلید
پس رکبعان جمله بر بستند بار ‖ سوی مصر و شهر و عشق و کوی یار

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ٩٩ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

گفتند ای پدر ما آمرزش خواه برای ما گناهان ما را که ما هستیم خطا کاران ‖ گفت زود باشد که آمرزش طلبم برای شما از پروردگارم

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٠٠

بدرستیکه اوست آمرزنده مهربان

خواستند ابناء یعقوب از پدر ‖ عذر ها از جرم رفته سر بسر ‖ تا برایشان خواهد آمرزش حق
از خدا ای پیر روحانی بخواه ‖ تا که ارما درگذارد این گناه ‖ گر گنهکاریم هم ما از تو ایم
بگذر از ما وز حق آمرزش بخو ‖ چون تو ارما نگذری بگذشته او ‖ گر گنه نبود کجا گردد عیان
شو بدرگاه خدا ما را شفیع ‖ تا بخشد از کرم ما را جمیع ‖ در شفاعت حق تورا بگزیده است
ما اگر باشیم چند از خاطئین ‖ جرم ما را عفو حق وشد یقین ‖ هم صفی دارد خدایا اعتراف
از من آید جرم و عصیان و خطا ‖ وار تو بندد عفو و اکرام و عطا ‖ گفت یعقوب آنکه خواهم از خدا
کو بود آمرزگار و مهربان ‖ زود میبخشد خطای بندگان ‖ علت تأخیرش این بد در دعا
پس یوسف ازطریق آمد خبر ‖ کاندر امروزت رسد ازره پدر ‖ خانه را از غیر پروردای پناه
هم توخالی کن سرا را ای فقیر ‖ مر تورا آرام جان بخشید و رفت ‖ مر نماند نقش عصیان بر ورق
رو باستقبال آن مهمان راد ‖ هم بدل راجع بماموجب نگشت ‖ دانهٔ این خرمنیم ار چه حویم
نور او اول بدل تابید و رفت ‖ ور نه کی از دل جداشد دلنواز ‖ عفو حق یا رحمت پیغمبران
گر تو گشتی غایب او غایب نگشت ‖ جمله میدیدش بچشم دل صفی ‖ چون تو بخشی او یقین بخشیده است
رفتنش هم چشم بندی بود وزار ‖ پرده بگرفتم نشستم بر وجوب ‖ بر گناه و بر خطا و بر خلاف
هر کجا در پرده میشد مختفی ‖ گم شد پی او پی ازگم کرده است ‖ رود آمرزش من از بهر شما
تا شد اندر پردهٔ غیب الغیوب ‖ واندر اینجا میکند چندو چون ‖ که کند هم یوسف از اخوان رضا
لیک بردم پی که در آن پرده است ‖ یار در این پرده و این خانه است ‖ که رسید آن پیر روحانی زراه
هرگز از این پرده هم نامد برون ‖ مر مراقب را که بشنید بکار ‖ از وجود غیر کامد نور پیر
بودم آگه من که این افسانه است ‖ هردم اندازد سوئی فرش ورخت ‖ کامد ازغیب ار تو ئی مهمان نواز
خواهد آمد او برون البته یار ‖ میکند اساء خود را که روان ‖ تا نداند حاضری یا غایبی
پی مکن گم کو فریبنده است سخت ‖ هست باوی جذب آن روشن ضمیر ‖ بینی اندر عین غیبت طاهرش
بر سراغت سوی مصر ار امتحان ‖ در قفایش صورت بصورست ‖ پرد ها را تا گشائی از میان
آن بد صووت بل مثال حضرتست ‖ زان سپس گردند اخوان صفا ‖ رفتم از پی دیدمش درهر خفا
و ان شئون نفس پرحور و حفا ‖ همره روحند و یار حایند ‖ ازپس آن غیر او آگه بود
جمله بر تمکین تو اردابند ‖ اندکی بد تکیه کن بك بر سریر ‖ که برون زین پرده باید دلنواز
چاهو زندان پیش این ملك کبیر ‖ کامد اندر حسم مصر آحان مصر ‖ تا نگیرد دست کودن دامنش
رو برون ازشهر باسلطان مصر ‖ رحمتی رو کرده وان زاقبال تست ‖ هم حراو دارد برون از روی سری
بوبت اکرام و استقبال تست ‖ او تو را از نطق دل گوید دعا ‖ بار تانی پرده سبی روی او
خواهم اندر حق احسانت بجا ‖ از سراو کوی برهامون روند ‖ کو کند ناچار ازان راهت گدار
داد فرمان خلق تابیرون روند ‖ شاد و درویشی که گشت آزاد پیر ‖ غیر بیامیز ان باقی زخویش
جان فدای نام پیر و یاد پیر ‖ گفت کای تو باوهٔ باغ خلیل ‖ کز جمال او شود یك پرده بار
گشت نازل در زمانش جبرئیل ‖ بك زنند اندر سرورت بالها ‖ مطمئنه گردد آن نفس شریر
در عمت بودند غمگین سالها ‖ جمله افواج ملك داجلال تو ‖ تا ابد دین پس بمصر حان شهی

اسرار

مر تورا آرام جان بخشید و رفت ‖ رخت خود بنهاد ورفت ار موحبی ‖ شاه غیب آمد بدل تجلیل کن
هم بدل راجع بماموجب نگشت ‖ گشت غایب تا که سازی حاضرش ‖ پیر کنعانی گز او بودم امید
ور نه کی از دل جداشد دلنواز ‖ بلکه شد در پردهای دل نهان ‖ کاوز حق مر اس وحان پیغمبر است
جمله میدیدش بچشم دل صفی ‖ چشم بندی گرچه کرد او زاخفا ‖ در دو عالم تا توئی شاهت کند
پرده بگرفتم نشستم بر وجوب ‖ اندر آنجا دانکه دیگر ره نبود ‖ بهر استقبال پیر از بار گاه
گم شد پی او پی ازگم کرده است ‖ میشنیدم از درون پرده زار ‖ بود گوئی از پی گم کردش
واندر اینجا میکند چندو چون ‖ بود آنهم مر پی گم کردش ‖ پیر کنعانی گز او بودم امید
یار در این پرده و این خانه است ‖ هم ندارد این سرا دیگر دری ‖ کاوز حق مر اس وحان پیغمبر است
مر مراقب را که بشنید بکار ‖ پس مراقب شو بشن در کوی او ‖ در دو عالم تا توئی شاهت کند
هردم اندازد سوئی فرش ورخت ‖ چشم اریکراه ویك خط بر مدار ‖ بهر استقبال پیر از بار گاه
میکند اساء خود را که روان ‖ چیست انا خطره ها کاید پیش ‖ بود گوئی از درون پرده زار
هست باوی جذب آن روشن ضمیر ‖ فکر را محکم نگهدار از مدار ‖ میشنیدم از درون پرده زار
در قفایش صورت بصورست ‖ چون نشست آن صورتت اندر ضمیر ‖ بود گوئی از درون پرده زار
زان سپس گردند اخوان صفا ‖ آمد ای یوسف کنون یعقوب تو ‖ میشنیدم از درون پرده زار
همره روحند و یار حایند ‖ در ریاضت خانه گر بودی مهی ‖ بود گوئی از درون پرده زار
اندکی بد تکیه کن بك بر سریر ‖ هم باستقبال رو تعجیل کن ‖ بود گوئی از درون پرده زار
کامد اندر حسم مصر آحان مصر ‖ گفت باریان که از کنعان رسد ‖ بود گوئی از درون پرده زار
رحمتی رو کرده وان زاقبال تست ‖ گر باستقبالش آئی درخور است ‖ بود گوئی از درون پرده زار
او تو را از نطق دل گوید دعا ‖ گر دعائی او بدلخواهت کند ‖ بود گوئی از درون پرده زار
از سراو کوی برهامون روند ‖ هم شد او خود همعنان پادشاه ‖ بود گوئی از درون پرده زار
شاد و درویشی که گشت آزاد پیر ‖ آمد آب یعقوب بر تلی بلند ‖ بود گوئی از درون پرده زار
گفت کای تو باوهٔ باغ خلیل ‖ سوی بالا کن نظر بنگر عیان ‖ بود گوئی از درون پرده زار
بك زنند اندر سرورت بالها ‖ پیش آنها خلق عالم اندکند ‖ بود گوئی از درون پرده زار
جمله افواج ملك داجلال تو ‖ آمدند اینك باستقبال تو ‖ بود گوئی از درون پرده زار

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ۱۰۱ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ

پس چون داخل شدند بر یوسف کشید در بر خود والدینش را وگفت داخل شوید در مصر اگر خواسته باشد خدا ایمنان وبالا برد والدینش را

عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

بر تخت وبر او افتادند مر او را سجده کنان وگفت ای پدر من اینست تعبیر خوابم از پیش بحقیقت گردانید آنرا پروردگارم حق

وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ

وبتحقیق خوبی کرد بمن هنگامیکه بیرون آورد مرا از زندان وآورد شما را از بادیه پس از آنکه افساد کرد شیطان

بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۱۰۲ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ

میان من ومیان برادرانم بدرستیکه پروردگارم لطف کننده است مر آنرا که خواهد بدرستیکه او ست دانای درست کردار پروردگار من بدرستیکه دادی مرا

الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

از پادشاهی وآموختی مرا از تاویل حدیثها پدید آورنده آسمانها وزمین تو ئی یاور من در دنیا وآخرت

تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۱۰۳

بمیران مرا مسلمان وملحق کن مرا بشایستگان

چون بیوسف چشم یعقوب اوفتاد
تا چه آمد تا چه رفت از آن وداد
دیدهٔ در فرقت یاری عمی
پیش چشمی رفتهٔ از خود همی
بوده ئی در عشق روئی در تتی
کردهٔ روز از غم ماهی شتی
بر دلت افتاده از عشق آتشی
بسته حاجت برکمند سر کشی
من چگویم کن قیاس از کار خود
شد صفی محو از خود وآثار خود
راسکه با من گفت آن پیر طریق
چون تو بودی در ره عشقم رفیق
من زعشق یوسفم آرام بیست
تو زعشق آنکه با کس رام بیست
من زخود رفتم کنون ای همقدم
تو مهل تنها مرا یک لحظه هم
یعنی اندر نوبت خاموشم
هوش راهل باش تا بیهوشیم
چون بهوش آیم تو را گویم دعا
کت بر آرد حق مراد و مدعا
تو بمان با یوسفت ایخوش حصال
من گذشتم از فراق واز وصال
کار خود را کرد با من آنکه کرد
نه دگر در بند درمانم نه درد
سر تو را بر سینه یوسف برگرفت
یار با من جور خویش از سر گرفت
مر پدر را برد یوسف در سرای
بر دل و بر دیده اش گسترد جای
هر یگیرا باز برخاش نواخت
بس عطا ها بهرشان آماده ساخت
خانمانش رفته بر سیلاب عشق
دیده روی دلکشت در خواب عشق
بود او هم خوشه چین خرمنت
بین که تا آهش نگیرد دامنت
هم زلیخا را بدلداری بپرس
بر بهره کن زوی یاری بپرس
چونشد آن نیکوئی رخسار و ریب
وان قد چون سرو وحسن دلفریب
وان لب چون شکر وگفت چو قند
وان پی صید آمد وزلف چون کمند
عشق کرد ارکان او زیرو زبر
گشت هر چیزی ادان چیز دگر
برد اورا هم باو رنگی که داشت
یافت از و جلوه ورنگی که داشت
چونکه داخل در سرای او شدند
بهره ور هم از لقای او شدند
بردشان چون بر فراز تخت او
هر دو افتادند در سجده برو
گفت یوسف مر پدر را در خطاب
کاین مرا باشد مگر تعبیر خواب
کرد یکوئی بجای من خدای
چون درآوردم زندان از عطای

باقی از خود پس اگر دلدادهٔ
دست عشقت بسته بر پا رشتهٔ
خوردهٔ هیچ از نگاهی ناوکی
رفته در دام ترکی چابکی
رفته عمرت سال وماه اندر فراق
تفته جانت صبح و شام از اشتیاق
از هش اعنی زاحمال خوب رفت
در ره دل همره یعقوب رفت
بودهٔ با من بهجران سال و ماه
من نکنعان تو نکنج خاکناه
من رسیدم یک بوصل یار خویش
تو هنوزی در غم دلدار خویش
همدمی کن یکدم دیگر مرا
تا بهوش آرد کجا دلبر مرا
تا چنانکه من رسیدم بر وصال
هم تو بر مقصود خود یابی مجال
تا زغرقاب فنا بیرون شوی
بعد فقر از وصل او قاروشوی
خون شد آندل کاوزغم بیتاب بود
غرق گشتن چاره درگرداب بود
تو نشین با یوسفت برتخت یار
هل مرا با ایندل و آن دلنوار
من خوشم با مهر او وحور او
می بجویم طوری الا طور او
داد منسوبان و احوالرا تمام
در سرا ها باسر افرازی مقام
یوسفا باشد گرفتاری دل
هم خریداری بازاری دل
بر سر راهت نشسته پیر و کور
هر که گیرد دامنت را درعبور
آه وزاری گرچه از عاشق خوشست
آه او سوزنده تر از آتش است
ای زلیخا چون شد آمال و حمال
از چه گشتی اینچنین اشکسته حال
وانکه بودت برزمین فخر از نروش
وان همه رعنائی و ناز و منش
یوسفا شنو زمن احوال او
تا که گویم با تو شرح حال او
داد عزت ذلت و خواری گرفت
کرده عشق ایسان بسی بودشگفت
چون پدر بامادرش کاو خاله بود
سالها یعقوبرا هم لاله بود
گفت وارد اندرایس مسکن شوید
ور خدا خواهد رقحط ایمن شوید
همچنین اخوان و باقی مردمان
بهر تعظیمش ستادند ار مکان
بعد سال و ماه افزون از قرار
راست گردانید آنرا کردگار
همچنین از بادیه آورد او
من شما را سوی من درجستجو

بعد ازآن کافکنده شیطان ازعناد | سوی من واخوان من ازبدفساد | چون لطیف اوجمله برتدبیرهاست | میکند تدبیر برکاریکه خواست
لطف او مر هرکرا رهبرشود | گرکه خاك ره بود سرورشود | خواست ازلطفم مگرپروردگار | تا شوم بعد شبانی شهریار
کرد صد تدبیر اندر کار من | تا که شد ویران من گلزارمن | هست بس دانا بتدبیر امور | بخشد از حکمت سلیمانی بمور
بعد هفده سال گویند ار خبر | یافت اندر مصر فرمان مر پدر | برد یوسف سوی بیت‌المقدسش | کرد دفن آنجسم پاك اقدسش
بست‌وسه‌سال چوارفوتش‌گذشت | بوت بگذشتن فرزند گشت | دید مر یعقوبرا یوسف بخواب | کانتظارترا کشم ایسوشتاب
من برمحسنانه بر مصر آمدم | تا دیدم اندر مصر تن | شاهی تو ازویرانه روکن‌سوی من
شاهی یعقوب تا ببینی تو هم | چونکه شد بیدارگفت ازایمنی | تا بنصرع رب قد آتیتنی
ملك و شاهی دادیم درروزگار | تا بفت از خوابها آگه شوم | دام آن بعضی و صاحب رهشوم
ای پدید آرندهٔ ارض و سما | مر مسلمانم بمیران از جهان | ملحقم کن همچنین با صالحان
مصریان هشتند بعشش در رحام | تا نماید آب نیل اروی عبور | منقسم گردد بشهر اندر مرور

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ وَ

آن ازچیزهای نهاست که‌وحی‌میکنم‌آنرا‌بتو وبودی‌تونزدایشان هنگامیکه‌اتفاق‌میکردندد‌رکارشان وآنها مکرمیکردند و

مٰا اَكْثَرُ النّٰاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ١٠٤ وَمٰا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلّٰا ذِكْرٌ

نباشند اکثرمردمان واگرچه حرص‌باشی‌توبگروندگان وتمیخواهی‌ازایشان برای هیچ مزدی نیست‌آن مگر پندی ازبرای

لِلْعٰالَمِينَ ١٠٥ وَكَاَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهٰا وَهُمْ عَنْهٰا مُعْرِضُونَ ١٠٦ وَمٰا

جهانیان وبسا از نشانه در آسمانها وزمین که‌میگذرند برآنها وایشان ازآنهااعراض‌کنندگانند وایمان

يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلّٰا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ١٠٧ اَفَاَمِنُوا اَنْ يَأْتِيَهُمْ غٰاشِيَةٌ مِنْ عَذٰابِ اللّٰهِ اَوْ تَأْتِيَهُمُ

نمیآورند اکثرشان بخدا مگروایشان مشرکانند آیاپس‌ایمن‌شدندکه‌ایدایشانرا فروگیرنده از عذاب خدا یاباید‌ایشانرا

السّٰاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ١٠٨ قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

قیامت ناگاه وایشان ندانند بگواین‌است راه‌من میخوانم بسوی‌خدا بر بینائی‌من وآنکه‌پیروی‌کرد مرا

وَسُبْحٰانَ اللّٰهِ وَمٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٠٩ وَمٰا اَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ اِلّٰا رِجٰالًا نُوحِي اِلَيْهِمْ مِنْ

ومنزه‌است خدا ونیستم‌من از مشرکان وبفرستادیم پیش‌از تو مگر مردانی که‌وحی‌میکردیم‌بایشان از

اَهْلِ الْقُرٰى اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدٰارُ الْاٰخِرَةِ

اهل قریها آیاپس‌سیر نمیکنندد‌رزمین پس‌بنگرید چگونه‌بود انجام آنانکه‌بودند پیش‌ازایشان ومرآینه‌سرای‌آخرت

خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا اَفَلٰا تَعْقِلُونَ ١١٠ حَتّٰى اِذَا اسْتَيْاَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جٰاءَهُمْ

بهتراست ازبرای آنانکه‌میپرهیزندآیاپس‌درنمایید‌عقل تاچونکه نومیدشدند رسولان ودانستند که‌ایشان‌تکذیب‌کرده‌شدند آمدشان

نَصْرُنٰا فَنُجِّيَ مَنْ نَشٰاءُ وَلٰا يُرَدُّ بَأْسُنٰا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١١١ لَقَدْ كٰانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِي

نصرت‌ما پس رهانده‌شد آنکه‌خواستیم وبازگردانیده‌نشود عذاب‌ما ازگروه‌گناهکاران هرآینه‌باشد درقصه‌های ایشان پندی مرصاحبان

الْاَلْبٰابِ مٰا كٰانَ حَدِيثًا يُفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

خردهارا نباشد حدیثی که‌بدروغ‌بسته‌شود ولیکن تصدیق آن‌چیزیست که‌باشد میان‌دودستش وبیان همه‌چیز وهدایت ورحمت ازبرای گروهی که‌میگردند

ای محمد ص این ند ازاخبار غیب
درچه اندازند یوسف را مگر
اکثری ازمردمان چند ارمصر
می نخواهی مزدار ایشان گرچه هیچ
بس شتابهاست ار پروردگار
یعنی اندر وی بچشم افتکار
ایمن آیا پس شدند از غاشیه
یا که آیدشان قیامت ناگهان
می بخوانم بندگانرا سر بسر
حق بود پاك ازشریك اندر یقین
که زما مر وحی میشد سویشان
یعنی اندر آن زمینها که زما
عاقبتشان تا چساں بموده اند
هست بس بهتر سرای آخرت
تا بهنگامیکه با وعد و وعید
یا گمان کردند قوم از افتری
آمد آن پیغمبرانرا نصر ما
هست اندر قصهٔ قوم و رسل
لیك میباشد مصدق زانتساب
شرح رؤیا با تو نك گویم تمام
هرچه بیند آن شود تغییر نیست
روح اندرخواب چون یابدصعود
هرچه بیند جمله عین واقع است
هست با واقع مطابق گاه گاه
پس بتعبیر است محتاج از تمام
لیك خواب این خلایق نادراست
هم بود ممکن که از عامه کسی
پس‌چوشد بیدار اوخواند شهش
هست آنرا چند وجه اندر سبیل
روح او دربحر وحداست غرق
یا که باشد تا ئی کآگهش
تا نگوید بودم ار این بیخبر
پس‌چویوسف دید اندرخواب‌در
واسکه دید اوسجده‌کردندش‌تمام
سالها نگذشت تا آن خواب او
دیدی اندر خواب هستی زابتدا
خواب خودرا هیچ باایشان مگو
که نمودم برتو وحی ازکارغیب
مکر میکردند اخوان با پدر
تو بر ایشان شوی ازجهروسر
نزد تبلیغ رسالت در بسیج
در سموات و زمین بر آشکار
می بینند و نگیرند اعتبار
کآید ایشانرا بمن و حاشیه
وایجماعت بیخبر باشند ازان
من بران زیرا که باشم دیده‌ور
هم نباشم من زقوم مشرکین
زاهل شهروده ز حسن خویشان
گشته نازل هر زمان در وی بلا
آنکسانرا که‌پیش ازایشان بوده‌اند
آنکه را پرهیزد او بیمعذرت
آن رسل گشتند زامت نا امید
که رسولانراست کذب وافتری
چونکه وقت آمد فتحی من شأ
عاقلانرا عبرتی از جزء و کل
آنچه سابق گشته نازل ازکتاب
زان یکی رؤیای صادق شد بنام
هیچ وان محتاج بر تعبیر نیست
سوی غیب از عالم جسم‌و شهود
در سلوك وسیر خود بیمانعست
نادر است این نی مدام از اشتباه
دور یا نزدیك تا چبود مقام
کآن بتعبیرآید این‌بس‌ظاهراست
بیند او مرعین واقع را بسی
بر نوازد خامه بدهد ناگهش
با تو گویم آن وجوه بس جمل
نیست اورا هیچ روی دل فرق
حق تعطلو می کند بر ناگهش
نیست حد بر مست درحکم بطر
مر پدر را کزجهان میکن سفر
با کواکب مهر و ماه اندر مدام
یافت تعبیری چنان زآداب او
سجده کردندت تمام ماسوی
کز حسد سازند در چاهت فرو
رفته چون از یادت آنرؤیا تمام
تو نبودی نزد ایشان ای رسول
چون تو این شبههٔ از مردمان
بر ظهور معجزات از هر قبیل
بلکه قرآن نیست ازوحه مبین
نگذرد اروی بسی این مردمان
اکثری میگروند ازضعف‌رای
از حق ایشانرا فرو گرد عذاب
ای محمد ص گو که در کار معاد
واسکه ارمن‌کرده‌است اوپیروی
سابق از تو نی فرستادیم ما
سیر نکنند انج آیا در زمین
همچو قریهٔ عاد و هم ارض ثمود
بر جهان مشعوف بودند ازغلط
می ببینید آیا کآن سراست
هم بدانستند کاندر برد قوم
تازطوّا انهم قد کذّبوا
هم نگردد باز گردانید نیز
نیست قرآن گفت بر هم بافته
بخشش‌است‌و رحمت‌است‌ورهنمای
وان نبود ناوحی ازیك سرزمین
زانکه باشد قوه های طبع‌وحس
قوه های طبع و نفسش تابعند
لیك خواب مؤمنان کاندررهند
لیك از اضغاث احلامست دور
فرق آن ناخواب دیگر مردمان
زانکه باشد قوه های حس‌قوی
همچو محبوسی که بیند در منام
همچنین بینند اندر هر مقام
یا که علت باشد آنرا اضطرار
گردد آثار طبیعت بس ضعیف
یا که باشد طالمی کش در منام
مجملی بود این تعقل کن تفهم
عین‌واقع بود و وحی پرده‌سوز
چون هنوز او در ره ازتأثیر بود
خود نوباشی یوسف وقت ایعزیز
عرضه کردی آن بروح نیك‌رای
هم مروهمراهشان درسیروگشت
زین قصص‌یادآوردت حق والسلام
رأی‌خودکردند چون‌جمع‌ازفضول
پس‌یقین زاخبارغیب‌است این‌بیان
نگروندت هرگزایشان ای‌خلیل
غیر پندی از خدای عالمین
روی گردانند و غافل زان‌نشان
جز که ایشانند مشرك بر خدای
چون زمان آن در آید برشتاب
راه من باشد همانا بر رشاد
بر بصیرت باشد ار عقل قوی
بر رسالت حر رحالی زاقتضا
پس نبینند ار تعقل وز یقین
کاهل بینش‌را ازان عبرت‌فزود
عاقبت آن بودشان بهج و نمط
مر شما را در تعقل بهتر است
بیشتان عوالی الا کذب ولوم
نافتند از یکدیگر ناچار رو
قهر ما از کافران پرستیز
یا رسولش از خیالی یافته
نرهر انکوراست ایمان برخدای
خاص شد بر اولیای مرسلین
مر مطیع روح واز وی مقتبس
ار پی ضبط صور بیمانعند
نی تمام ازملك وملکوت آگهند
زانکه نبود روح غالب را فتور
این نبودکه نیست اضغاث اندران
بیشتان ره بر بساط معنوی
شد خلاص ازبندوربدان‌یافت‌کام
خواب نا واقع مطابق این‌عوام
زانکه مضطر بیشتش بانفس‌کار
پس بواقع بر خورد روح‌لطیف
حق کند اتمام حجت لا کلام
مابقی را گر زفهمت هست سهم
ازجهان‌شد برجنان بعدازسه‌روز
خواب او محتاج بر تعبیر بود
نیست یادت‌خواب‌خویش‌ازهیچ‌چیز
گفت پنهان دار زاخوان‌هوای
که زبار روح خواهی دور گشت

سورة الرَّعْد ثَلٰاثَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓرٰ تِلْكَ آيٰاتُ الْكِتٰابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يُؤْمِنُونَ

این آیتهای کتابیست وآنچه‌فرستاده‌شد بتو از پروردگارت‌حق‌است‌ولیکن اکثر مردمان نمیگروند

٢ اَللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا ثُمَّ اسْتَوٰي عَلَي الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

خداست‌که برافراشت آسمانها بی‌ستون که‌میبینید انهارا پس‌مسولی‌شد بر عرش ومسخرکرد آفتاب وماهرا

كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّي يُدَبِّرُ الْاَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ٣ وَ هُوَ الَّذِي

هریك‌میروند تامدتی نام‌برده‌شده تدبیرمیکند کار کایات‌را ایان‌میکند آیتهارا تاشد که‌شمارسیدن جزای پروردگارتان یقین کنید واوست که‌نگسترد

مَدَّ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهٰا رَوٰاسِيَ وَ اَنْهٰاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِيهٰا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي-

زمین‌را وگردانید درآن کوها ونهرها وار همه ثمرها گردانید درآن‌دوصنف دوتامیپوشاند پرده

اللَّيْلَ النَّهٰارَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٤ وَ فِي الْاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰاوِرٰاتٌ وَ جَنّٰاتٌ مِنْ

ازشب روزرا بدرستیکه‌درآن هرآینه‌آیهاست‌ازبرای‌قومی‌که‌تفکر میکنند ودرزمین‌حصه‌هاست نزدیك‌هم وبوستانها از

اَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَيْرُ صِنْوٰانٍ يُسْقٰي بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلٰي بَعْضٍ فِي

انگورها وزراعت وخرمای بیان‌دو یا زیاد اصل رسته‌وجز آن که آب‌داده‌میشود یك آب وزیادی میدهیم برخی‌ازآنهارا برخی در

الْاُكُلِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٥ وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اَئِذٰا كُنّٰا تُرٰاباً اَئِنّٰا لَفِي

ثمر بدرستیکه‌درآن‌هرآینه‌آیتهاست‌ازبرای‌گروهی‌که‌دریابند‌عقل‌واگرعجب‌میداری پس‌عجب‌است‌گفتارشان که‌آیاچون‌باشیم‌خاك‌آیاباندرستیکه

خَلْقٍ جَدِيدٍ ٦ اُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ اُولٰئِكَ الْاَغْلٰالُ فِي اَعْنٰاقِهِمْ وَ اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ

ماهرآینه‌درآفرینش‌تازه‌ایم‌آنگروه‌آنانند که‌کافرشدند بپروردگارشان‌وآنگروه‌باشدغلها در گردنهاشان وآنها اهل آتشند‌ایشان

فِيهٰا خٰالِدُونَ ٧ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلٰاتُ وَ اِنَّ رَبَّكَ

درآن‌جاوداینانند وشتاب‌میخواهندازتو بدیرا پیش‌ازخوبی وبدرستیکه‌گذشت پیش‌ازایشان عقوبتها وبدرستیکه‌پروردگارتو

لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّٰاسِ عَلٰي ظُلْمِهِمْ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقٰابِ ٨

هرآینه‌خداوندآمرزش‌است‌مردمانرا برستمشان وبدرستیکه پروردگارتوهرآینه‌سخت‌عقوبت‌است

سورة الرعد است درآیات کتاب
میم هم بر ملك بی پایان او
یاکه این‌اوصاف ذات‌مطلق‌است
لیك بسیاری زمردم نگروند
یا ستونش بی‌نفس پاك آدم است
عرش را پس‌کرد مستولی بران
هریك ازآن میرود برنظم‌وطور
خلق تا گردند زآنها منتفع
همچنین تفصیل آیات از کتاب
تا شما گردید شاید بگمان
کوهها را آفرید از بهر این
ازدوصنف اعنی‌که شیرین یانرش
بس نشانی اندر این آثارهاست

اربعون وهم ثلاث اندر حساب
را برزق رأفت و رضوان او
یاکتاب‌ازجمع وحدت مشتق‌است
زانکه از سمع تعقل نشنوند
مطهر جامع که سرعالم است
قلب انسانست عرش اندر بیان
تا زمانیکه معین شد بدور
تا که گردد سیر آنها منقطع
میدهد درامر و بهی ازفصل‌وماب
در قیامت در لقاء ربتان
تا که گردد استوار ازوی زمین
هریکی‌برجای‌خود مطبوع‌وخوش
مر تفکر آنکه را درکارهاست

کرد اشارت برالف رآلاءخویش
تلك آیات الکتاب اعنی‌که این
وانچه شد نازل بسویت ازخدا
آنحدائی کافرید این آسمان
وان بود پوشیده ازابصار خلق
آفتاب و ماهرا فرمود رام
هستشان هر روز ازشرقی‌طلوع
میکند تدبیر فرمانرا بکار
یا بتفصیل از کتاب ما خلق
هم زمین‌را برکشید ازروی‌آب
جویها جاری نمود از نهروشط
می بپوشاند مگر شب را بروز
در زمین هم پارها بر یکدگر

لام بر لطفش بحلق ازبعدوپیش
هست زآیتهای قرآن مبین
حق بود تا منتهی از ابتدا
بی زاستون که شما بینید آن
بیندآنکه‌واقف‌است ازکارخلق
بر صلاح حال خلق ازخاص‌وعام
همچنین بر مغرب دیگر رجوع
برنظام ملك وملکوت ازقرار
بهر عبرت میکند اظهار حق
کرد ساکن تا حذایش زانقلاب
میوه ها پس‌کرد خلق ازهرنمط
روزرا هم بر شب آن‌گیتی‌فروز
منفصل باشند گر داری نظر

بعضی ازآن شوره وخشك‌وسیاه
که روید هیچ ازان وقتی گیاه
روید ازوی هرگیاه ازاصل‌وفرع

باغها زانگور وخرما بس فراخ
رسته‌ازیك اصل‌چندین برك‌وشاخ
در تمام ارض یك آب از عیون

بعض را بر بعض افزونی دهیم
بهرخوردن طعم و موزونی‌دهیم
اندر این از بهر ارباب خرد

کاندر اشجار و ثمرها بخلاف
ایچنین باشد نمایان اختلاف
که بقدرت نیست او را مانعی

ورنه میباید که اریك آب‌وخاك
یك ثمر روید چوانگوری زتاك
جمله باشند این خلایق سوبسو

زانکه از یك نطفه آیدونطفه‌ها
گشته اند از چار عنصر ابتدا
از طریق اصل وهم ازرنك‌وبو

دونفر وانگه چو بینی در بسیج
نیست بریکصورت ویك‌صوت‌هیچ
ویست جز ازقدرت بچون‌محال

گر تعجب میکنی ای مستجب
شاید از افعالشان کردن عجب
باز ما در خلقت‌نو زایست پاك

میشویم آیا که زان پس‌زنده‌بار
چشم فکرت اینگره‌را نیست باز
هست قادر باز بر عود دگر

کافرند این قوم بر پروردگار
بودشان خواهد بگردن غل زبار
کمرهیشان داد و ایشان درفتند

دوزخی سودیده‌تر ازجهل نیست
وان سرد اهل دانش‌سهل نیست
مر ورا قبل ازنکوئی و ثواب

رنج اسبصال چون تأخیر ف
اندر این امت‌که سابق میشافت
میکنند آنرا طلب با اهتمام

پیش ازآنهاواگهی نگذشته‌است
داستانها هست و امثالش بدست
مردمانرا بر سمها آشکار

بعض دیگر نرم وصالح بهر زرع
هم بود پروردگارت سخت گیر
میخورند این‌کشت وبستان فزون

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۝

ومیگویند آنانکه کافرشدند چرا فروفرستاده‌شدبراوآیتی ازپروردگارش‌جرا‌این‌نیست‌که‌توبیم‌کننده‌وبرای‌هرقومی‌راه‌نمائست

بر پیمبر کافران گویند چیست
مرد لالتهاست بیش ازحصروحد
ازچه بانزل‌آیت ازرب‌گرمی‌است

بیم ده تو خلق را ر آرادئی
نیست این نی اختیار صانعی
هم بهرقومی است ارحق هادئی

هرزمان کآمد نبی پاك دلق
همچنین باید که بریك شکل‌وخو
بل مناسب معجزش باوضع حلق

فوق آنرا داد بروی کردگار
هیچ بود اختلافی اندر او
تا بود حجت بخلق روزگار

سحر هم درعهد موسی‌بود بیش
همچنین هر عصر هر پیغمری
واں عصا آورد در تلقیح‌خویش

ایرمان علم فصاحت شایع است
یافت هم بروی فصاحت اختتام
واین‌کلام اندرفصاحت جامع‌است

تا قیامت هیچ بر لفظ عرب
معجزاینست از شما داریدهوش
این چنین باید کلامی بوالعجب

سورهٔ گر مثلش آرید ازشماع
چون رسید اینجا کلام دلپذیر
نیست حاجت هیچ برجنك‌ونزاع

گر نگوئیم درسخن باشد قصور
تا بپندارید که باشد قصد من
هم بود راانصاف و دانائی بدور

گر کس آرد بعد قرآن دعوتی
نیست مکمی دعوت اورا بیان
هم نباشد جز بیاش حجتی

احمد آورد این نشان دردعوتش
گر بنادی آید آرد پس یقین
جز بیان الا که باشد حجتش

قطره با بحر ار نماید همسری
شبهه را سازم قوی گرچندقوم
خنده آید بحر را زان داوری

شد چوقرآن معجزازسابق بخلق
بعد از آن بود دگرمعجز بیان
حکم سابق سابقست ای‌پاك‌دلق

پارسی یا تازی آنچه گفتنی‌است
گر شناسی یارسیرا ای رفیق
بعد قرآن بالیقین اعجاز نیست

تا چو تفسیر صفی دانی مگر
گویدارکس‌ممکن‌است ایسان‌سخن
تا قیامت در جهان باید دگر

نی که باشد معجزی و حجتی
مثلش آوردن بسی باشد شگفت
لیك چون دارد بقرآن سبقتی

سورهٔ را نظم کن در امتحان
نفس را بستایم الا آنکه هست
همچوآب و آینه صاف وروان

بنگرید این‌کم در امتحانش
اندر این اکرام خاص ازماخلق
ناسپاسی کرده ام بر نعمتش

ای خدا دانی توخود سر نهفت
بلکه شکر نعمت ذوالطول کرد
که صفی‌ارخود ستائی این نگفت

میخواهم تا کسی را من بکیش
یا که خواهم مزدی ازخلق‌گدا
زین‌سخن مایل‌نمایم سوی خویش

سال عمرم هست برنزدیك شصت
ورکه‌هم باقی‌است چیزی ازامید
از هوسها تا چه دیگرباقی است

شصت سالم داده نان بی منتی
هرگز از دنیا نبودم درهمی
هم بر آورد ارکه‌بودم حاجتی

آنچه قسمت در نخستم داده‌بود
ازکه خواهم درجهان چیزی‌دگر
بی تکلف بهر من آماده بود

صحت و آسایش و امنیتم
بستم همسر بکس درهیچ کار
داد و بر افزون صفای نیتم

آنچه بر من داده سلطان مليك
با که باشم پس بامری در نزاع
بالله ارباشد کسی بامن شریك

گفت من‌ررقت دهم پیرنج حلق
آچه محتاجی توبروی بی طلب
هم‌نخواه ازمن‌تومالك‌وگنج‌وخلق

واچه بروی نیست هیچت احتیاج
واگذار آنرا بر این خلق‌مجاز
درجهان و از وی باشی‌لاعلاج

آیتی یعنی که ما خواهیم اداو
نی که خود آورده‌است‌آن ماحو
نی که حق یعنی بست چیزی حرملاغ

بر تو یعنی بست چیزی حرملاغ
از مراد مردمت باشد فراغ
آنچه شایع بود در ایام او

از کمال و علم اندر جستجو
مرده زنده کرده عیسی بر نشان
بود چو شایع علم طب درآزمان

همچنین هر عصر هر پیغمری
فوق خلقش بود فرهنك و فری
یافت هم بروی فصاحت اختتام

باید این باشد کس ارتازی‌کلام
معجزاینست از شما داریدهوش
هست ایمان کافی ادعیك‌وخروش

چون رسید اینجا کلام دلپذیر
با تو گویم یکنتهٔ نغز ای فقیر
تا بپندارید که باشد قصد من

یعنی قومی لیك پیش آمد سخن
نیست مکمی دعوت اورا بیان
کآن بد از پیغمر آخر زمان

گر بنادی آید آرد پس یقین
پیش قرآن چیست‌کش‌خوانی‌متین
شبهه را سازم قوی گرچندقوم

مثل قرآن باشد آن اربیش وکم
بعد از آن بود دگرمعجز بیان
جز که باشد چیز دیگر در نشان

گر شناسی یارسیرا ای رفیق
اندکی شو اندر این دور دقیق
گویدارکس‌ممکن‌است ایسان‌سخن

بشنو از وی لیك تو باور مکن
مثلش آوردن بسی باشد شگفت
گر توانی کی کست ره برگرفت

نفس را بستایم الا آنکه هست
شکر منعم حتم بهر حق پرست
اندر این اکرام خاص ازماخلق

برگزیده هر صفی را عون‌حق
بلکه شکر نعمت ذوالطول کرد
واں زقلب وهش نه‌محض‌قول‌کرد

یا که خواهم مزدی ازخلق‌گدا
یا که حویم پشت وعولی حرحدا
ورکه‌هم باقی‌است چیزی ازامید

کافی از خلق است خلاق محمد
هرگز از دنیا نبودم درهمی
هم بخوردم بهر تحصیلش غمی

ازکه خواهم درجهان چیزی‌دگر
با وجود آنچه دادم داد گر
بستم همسر بکس درهیچ کار

تا کنم با کس بکاری کاررار
با که باشم پس بامری در نزاع
منت ایزد را بداد نی صداع

آچه محتاجی توبروی بی طلب
بدهمت خود با سبب یا نی سبب
واگذار آنرا بر این خلق‌مجاز

خود ردنیا وآخرت کس بینیاز

تا بملك معرفت میرت کنم
صاحب این نطق وتقریرت کنم
نظم تفسیر ار نمائی جایز است
تاشود ظاهر که قرآن معجزاست

این ترا به یاکه ملك هردوکون
چشم ولعل یار به یانقش و لون
گو کتاب امروز برهاست وبس
نیست برهان بر مراد ومیل کس

هر زمانی باشد اندر دعوتی
رهنما پیغمبری بر امتی
جمله در تفسیر کل قوم هاد
با هم آن دو فرقه دارند اتحاد

کاندراین آیت مخاطب مرتضی است
بر همه خلق جهان اورهنماست
فخررازی گفته درتفسیرخویش
بعض دیگر هم زاهل دین وکش

کشد این آیت چوبازل بررسول
دست بر سینه نهاد اندر قبول
که نبی مندرم من بر عباد
هم تو اشی ای علی مولاوهاد

شاد آنکوهادیش دررہ علی است
هر زمانی درولایت باولی است
در سلوك فقر و سیر مرحله
منصل سازد بحیدر سلسله

در سلوك آنجان وسربسپردست
در حقیقت پیش جانان مردست
درطریقت ره بری برکوی یار
درحقیقت دین و دل سازی نثار

اهل ظاهر را علیع باشد امام
راه و منزل اهل باطنرا نمام
حق پرستانش بحق دادند بس
حق بود بر قول درویشان نفس

بگذرم زین بگذرد چنداززمان
دامنش نگذارد ازکف عشق جان
حق بود بر قول درویشان نفس

اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى وَمَا تَغِيضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ۱۰ عَالِمُ

خدامیداندآنچه برمیدارد هر ماده وآنچه‌را منکاهد رحمها وآنچه‌رامی‌افزاید وهمه چیز نزداو باندازه‌است دانای

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۱۱ سَوَآءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ

نهان وآشکاراست بزرگست برتراست یکسانست ازشما کسیکه‌پوشیدگفتاررا وکسیکه آشکارکردآنراوکسیکه او پنهانست

بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ۱۲ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ

بشب وآشکاراست بروز مراوراست ازپی‌هم درآیندهاازپیش‌روی‌او وازپس‌پشت‌اوکه‌نگهبانی‌میکنندش‌از امر خدا بدرستیکه خدا

لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ

بغیر نمیدهدآنچه‌باجمعیست تاوقتیکه تغیردهندآنچه‌در نفسهای‌ایشاست وچون خواهد خدا بجمعی بدی پس‌به‌گردانیدن نباشدمرآنرا ونباشد

مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ۱۳

مرایشانرا غیرخدا هیچ‌مددکاری

گو خدا داند که هرزن حمل او
درحم چبود بداست آن یا نکو
نظم تفسیر ار نمائی جایز است
تاشود ظاهر که قرآن معجزاست

لم بود راعصاش اعمی دررحم
یاکه ازون هست مسوراین‌مهم
گو کتاب امروز برهاست وبس
نیست برهان بر مراد ومیل کس

رد او هر خیر باشد نیز هم
مر بااندازه بدون بیش و کم
جمله در تفسیر کل قوم هاد
با هم آن دو فرقه دارند اتحاد

هست یکسان گرکسی قولی نهان
ساند ار وی یاکند ناکس‌عیان
فخررازی گفته درتفسیرخویش
بعض دیگر هم زاهل دین‌وکش

واسکه اودرشب طلبکار حفاست
فعل خود پوشیده اندر دهاست
که نبی مندرم من بر عباد
هم تو اشی ای علی مولاوهاد

شد مساوی پیش آن دانای راز
کاو بداند سرو جهر جمله باز
در سلوك فقر و سیر مرحله
منصل سازد بحیدر سلسله

تا نگهداری کندش زامرحق
مر ملایك ار حوادث بر نسق
درحقیقت پیش جانان مردست
درحقیقت دین و دل سازی نثار

ده ملك باشد موکل بی نکول
بنده‌را وین‌هست اشارت‌برعقول
راه و منزل اهل باطنرا نمام
حق پرستانش بحق دادند بس

جبانشان میربودند ار زمین
رمز معقولست این بیکو ببین
حق بود بر قول درویشان نفس

روزی آمد عامر ابن طفیل
سوی او با جملهٔ اصحاب وخیل
دامنش نگذارد ازکف عشق جان

در حلافت گفت داریم استوار
بعد خودگفت این بودبا کردگار
گفت پس‌بدهی‌چه‌منصب تاگزیر
گفت بر اصطبل واسبانی امیر

تا تو خواهم کرد تنها گفتگو
تا دام حق و باطل را نکو
از قفا تاگه پیغمبر زند
بیحبر کآن تیغ بر خود بر زند

تافت برقی زود و خادمرا فشرد
گوتوان شمشیر بروی‌خوردومرد
در ره ارمرکب بمحرومی فتاد
دست ویایش‌خوردگشت‌وجان‌بداد

در خبر باشد که چون تحریم حمر
شد مأکد زامرحق برزیدوعمر
شیشهٔ بود از شرابش در بغل
چون قنادش چشم بر شاه اجل

بر بود یا ماده کوته یا دراز
کاهد ازوی یا شود افزوده باز
قصد یا مدت بود ران بیمقال
اندکش‌شش‌مه فزون نزدیك‌سال

اوست دانا بر نهان و آشکار
بس بزرك و بس بلند ازاقتدار
یعنی اندر نفس سازد مخفی
یا که گوید فاش با یار وفی

واسکه اوظاهر کنندهٔ فعل‌خود
هست اندر روز نزد نیك و بد
خود بوند آیندگان اورار پی
هم زپیش‌روی‌و هم ازپشت‌وی

یا بویسند آن کرام الکاتبین
قول و فعل بنده را اندر زمن
در حدیث آمد بمگشت ازملك
مر موکل بندگانرا یك بیك

گفته اند این آیه ازوحه نزول
هست راجع مرضمیرش بررسول
گفت اسلام آورم گرمن براست
چیست بهرم گفت‌آنچه‌عامه‌راست

گفت بر قومی کنی فرمان‌روا
گفت نی بر عدل این باشد بنا
گفت حاجت نیست براین منصبم
زانکه من‌اسبان خودرا صاحبم

گشت راضی مصطفی با اوشست
گفت خادم حربهٔ گیرد بدست
احمد آنرا دیدوگفت ای‌ذوالمنن
کن کفایت شر ایشانرا زمن

رفت عامر گفت از لشگر بزود
برکنم این شهررا من ازجحود
آن الله لا یغیر ما بقوم
جزکه خود بدهند تغییرآن زلوم

بود روزی مصطفی اندرعبور
یك جوانی دید زانصاراو زدور
گفت یارب پرده یکبار دگر
برکشی بر روی کار من اگر

ترك این عصیان کنم تائب شوم | ستر کن ای پرده پوش ذوالکرم | گفت پیغمبر مر اورا چیست این | گفت باشد سرکه ای سلطان دین
گفت آور پیش تا بینم که چیست | چون چشید او دید غیر از سرکه نیست | هم چشیدند ازوی آن اصحاب و یار | بود سرکه آن جوان بگریست زار
گفت بود این خمر ای سلطان جان | چون تورا دیدم نمودم توبه زان | گفت پیغمبر که آری خمر بود | توبه کردی یافت تغییر آن بزود
حق نخواهد هیچ کس جز نیکوئی | گر بدآید پیش خود باعث توئی | بکوئی از بکوئیها زایدت | بد کنی آن بد یقین پیش آیدت
حکمت حق چونکه یابد اقتضا | تا که قومیرا رسد سوء القضا | هست پس ردکردن آرا بخلاف | باز نتوان داشت یعنی برگزاف
ما لهم من دونه من وال را | باش موقن تا شناسی حال را | غیر حقشان والیی یعنی که نیست | تا که دارد باز ازایشان گر بدیست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ١٤ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ

اوست که مینمایدشمارا برق برای بیم دادن و امیدوار گرداندن و پدیدمیآوردابرهای گرانبار را و تسبیح میکندرعد بستایش او و فرشتگان

مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوٰاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشٰآءُ وَهُمْ يُجٰادِلُونَ فِي اللّٰهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

از ترس او ومیفرستد صاعقهارا پس میرساند آنرا هرکه میخواهد وایشان مجادله میکنند در خدا واو سخت عقوبتست

١٥ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اِلَّا كَبٰاسِطِ كَفَّيْهِ اِلَى الْمٰآءِ

مراورا است دعوت حق وآنانکه میخوانند از غیر او اجابت نمیکنند مرایشانرا بچیزی مگر چون کشاینده دو کفش سوی آب

لِيَبْلُغَ فٰاهُ وَ مٰا هُوَ بِبٰالِغِهِ وَ مٰا دُعٰآءُ الْكٰافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلٰالٍ ١٦ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ

تا برسد بدهنش و بهست آن نرسنده بآن و نیست خواندن کافران جز در گمراهی و مرخدارا سجده میکندهرکه در آسمانها و

الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلٰالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ ١٧ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللّٰهُ

وزمین است خواه وناخواه وسایهاشان در بامداد وشبانگاهها بگو کیست پروردگار آسمانها وزمین بگوخداست

قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ اَوْلِيٰآءَ لَا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمٰى وَالْبَصِيرُ

بگو آیا پس گرفتید از غیر او دوستان که مالك نمیباشند از برای خودهاشان سودی و نه زیانی بگو آیا مساوی میباشند نابینا و بینا

اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمٰاتُ وَالنُّورُ اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكٰآءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشٰابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ

یا آیا مساوی میباشند تاریکیها وروشنی یا گردانیدند برای خدا انبازانیکه آفریدند چون آفریدن او پس مشتبه شد آفریدن ایشان بگو

اللّٰهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ ١٨ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰآءِ مٰآءً فَسٰالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهٰا فَاحْتَمَلَ

خدا آفریننده همه چیز است و اوست یکتای بهرکشنده فرو فرستاد از آسمان آبرا پس روان شد رودخانها از آن آب باندازه خود پس برداشت

السَّيْلُ زَبَدًا رٰابِيًا وَ مِمّٰا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النّٰارِ ابْتِغٰآءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتٰاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ

این آب روان کف بلندرا و از آنچه می افروزند بر آن در آتش از برای طلب پیرایه یا مایه تعیش کف است مثل آن همچنین میزند

اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبٰاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفٰآءً وَ اَمّٰا مٰا يَنْفَعُ النّٰاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ

خدا مثل حق وباطل را پس اما کف پس میرود انداخته شده و اما آنچه نفع میدهد مردم را پس دیر میماند در زمین همچنین

يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ لِلَّذِينَ اسْتَجٰابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنٰى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ اَنَّ لَهُمْ مٰا فِي

میزند خدا آن مثلها را از برای آنانکه اجابت نمودند مر پروردگارشانرا خوبیست و آنانکه اجابت نکردند مراورا اگر آنکه بود مر ایشانرا در

الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ اُولٰئِكَ لَهُمْ سُوٓءُ الْحِسٰابِ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهٰادُ ١٩

زمین است همه ومثلش با آن هرآینه فدا داده بودند بآن آنها از برای ایشاست بدی حساب ومنزل ایشان دوزخ است و بد است آن بستر

اوست آنکس کو نماید بر شما
برق را از خوف و طمعی در هوا

لیك طامع زاوست بارانرا مقیم

درهوا گردد پدید ازوی سحاب
ابرهائیکه گرانبارند زآب

چونکه یابد حکم غریدن بوعد

یاکه چون آواز رعد آید بگوش
میکند تسبیح سامع زانخروش

یاد حق کردن در آندم نوبتست

کم بود کز مهردل یادش کنی
جز که بیم از قهر جلادش کنی

تاکنی ازترس وخوفی یادوی

هست ایهم نوعی ازالطاف او
کت نماید سوی خویش ارخوف رو

بدهدت ار خلق عالم ایمنی

ترسی ازموشی که جنبد درحصیر
زاونترسی این دلیل است ایفقیر

می ترسند از نشان ما خلق

ورکنی یادش دمی ازروی مهر
از تو اندیشد برفتارش سپهر

تا کند زاوهرکرا خواهد هلاك

عقل از باقر عم نماید این خبر
با رواتی بس صدیق و معتبر

جز بر آنکوذ کر حق باوی بود

میکند ایشان جدال اندر خدای
کزچه چزاست اوبعقل مقتدای

کاوصفت ارحق کند درمحضرش

حق بود بس سخت قوت درمحال
هم مگر ابله کند دراوی جدال

که بغیر او بخوانند از بتان

فی اجابت کرده برچیزی شوند
فی مقصودی رتمیزی شوند

سوی آب از دور بهر مصرفش

تشنهٔ کو بر سر چاهی رسد
بیرسن فی دلو از راهی رسد

فی رسنده باشدش آب ای حسن

زانکه نه داناست برخواننده آب
هم نه قادر تا بر اوگیرد شتاب

مرتبتارا بست سودی اندراین

خواندن ایشان نباشد جز ضلال
هیچ مر اصنامرا با انتهال

آنچه باشد در سموات و زمین

یازطوعی چون ملایك وان عباد
که کندش طاعت ازعشق ووداد

که باشد سجده خدا را بالیقین

سایه اهل سموات و زمین
صبح وشامش سجده آرندازیقین

یا رکرهی همچو کفار دیار

ای محمد صه کیست گوپروردگار
بر سموات و زمین بر استوار

سر ایجاد این نه برپایه است

گو فرا گیرید آیا پس شما
غیر او معبود و گیرید اولیا

هست ایشانرا حوالی کوخداست

کور و بینا گو که آیا در بصر
مر مساوی باشد ازروی نظر

که بنفس خویش مالك بیسند

ساختندی با خدا آیا شریك
آنچه را نتوند بر خلقی دلیل

یا برابر باشد آنظلمات و نور

یعنی آسمان کو جهانی آفرید
هم کسد ایشان فروخلقی پدید

همچنانکه آفریده است آنخدای

گو خدا کاو واهب تمیزهااست
آفریندهٔ تمام چیز هاست

حاصل آنکه خالقی دیگرفته اند

آب را نازل نمود اودرآسمان
رودها ران پس بهرسوشد روان

در الوهیت بود یکتا بذات

پس کفی را حمل کرد آن سیل بر
یعنی آورد از تموج بر زبر

در هران وادی بقدروسع و تاب

هست چون آن کف که باشدروی آب
همچنانکه ذکر شد در انسان

وآن هرانچه برفروزند آن سار
در عروق ارض هم بعضی فرو

حق رند مرحق و باطلرا مثل
وان فلز ماند بقعر اندرنشست

هست بالای فلز یا روی آب
باکه عبرت باشدآن برخاص وعام

وانچه باشد نفع مردمرا در ان
گرکه زایشان باشدآنچه درزمین

یعنی آنها که اجابت آورند
آنگره باشند در سوءالحساب

یا که باشد مثل آن با او همه
مر مسافر را بود ازبرق بیم

مر جهنم باشد ایشانرا ایاب
میکند بر حمد او تسبیح رعد

زانکه موجب مالك او برخشیت است
زان بترساند ترا از کل شیء

گر زمهری روی دل با اوکنی
گر جوی برسی بحلوتها زحق

صاعقه بر مؤمن و کافر رسد
یا جدل سازند با پیغمرش

هست اورا خواندن حق وانکسان
جز مثل آنکه بگشاید کفش

آنرا خواند کش آید بر دهن
خواندن کفار هم باشد چنین

یا رکرهی همچو کفار دیار
سر ایجاد این نه برپایه است

هست ایشانرا حوالی کوخداست
که بنفس خویش مالك بیسند

یا برابر باشد آنظلمات و نور
همچنانکه آفریده است آنخدای

حاصل آنکه خالقی دیگرفته اند
در الوهیت بود یکتا بذات

در هران وادی بقدروسع و تاب
وان هرانچه برفروزند آن سار

حق رند مرحق و باطلرا مثل
هست بالای فلز یا روی آب

وانچه باشد نفع مردمرا در ان
یعنی آنها که اجابت آورند

یا که باشد مثل آن با او همه
مر جهنم باشد ایشانرا ایاب

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ٢٠

آیا پس آنکه بداند که آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است چون کسی است که او کور است پند نمیگیرند صاحبان خردها

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ٢١ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

آنانکه وفا میکنند بپیمان خدا و نمی شکنند پیمان را وآنانکه می پیوندند آنچه را امر کرده خدا بآن که پیوند کرده شود

وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ٢٢ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

ومیترسند از پروردگارشان و بیم دارند از بدی حساب وآنانکه صبر کردند برای طلب وجه پروردگارشان و برپای داشتند نماز را

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ٢٣ جَنَّاتُ

و انفاق نمودند از آنچه روزی دادیمشان نهان وآشکار و دفع میکنند بخوبی بدیرا آنها مرایشانراست عاقبت آنسرای بهشتهای

عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ

اقامت دائمی که داخل میشوند آنها او کسیکه شایسته شد از پدرانشان وجفتهاشان وفرزندانشان وملائکه داخل میشوند برایشان از

كُلِّ بَابٍ ٢٤ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ٢٥ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ

هر دری سلام برشما بسبب آنچه صبر کردید پس خوبست انجام آسرای وآنانکه می‌شکنند پیمان خدارا پس‌ازاستوار

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ

کردنش ومیبرند آنچه‌را امرکرده خدا بآن که وصل کرده‌شود وفسادمیکنند در زمین آنهامرایشانراست لعنت ومرایشانراست

سُوءُ الدَّارِ ٢٦ اللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا

بدی آنسرای خدا وسیع میکندروزیرا برای آنانکه میخواهدوتنك میکرداندوشادشدند برزندگانی دنیا ونیست زندگانی دنیا

فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ٢٧ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللهَ يُضِلُّ

در آخرت مگر متاعی ومیگویند آنانکه کافرشدند چرا فروفرستاده‌نشدبراو آیتی ازپروردگارش بگوبدرستیکه‌خدا گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ٢٨ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلَا بِذِكْرِ اللهِ

میگذاردآنراکه میخواهدوهدایت میکندبسوی خودآنراکه بازگشت کردآنانکه گرویدندومیآرمد دلهاشان بذکر خدا آگاه‌باشیدبذکرخدا

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ٢٩ كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ

می‌آرامد دلها آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته خوش‌بادمرایشانراوبکوئی بازگشت همچنین فرستادیم

فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ

در امتی که گذاشتند از پیش آنها امتها تابخوانی برایشان چیزیراکه وحی فرستادیم‌بتو وایشان کافرمیشوند بخدای بخشنده بگو

هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ٣٠ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ

اوست پروردگارمن نیست الهی مگراو براو توکل کردم وباوست بازگشت من واگرآنکه میبودقرآنی که رفتاردرآورده‌شدی بآن کوهها یا

قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ

پاره‌پاره‌شدی بآن‌زمین یابسخن‌درآورده‌شدی بآن مردگان بلکه‌مرخداراست امرهمگی آیاپس‌نداستند آنانکه گرویدند که اگرمیخواست

يَشَاءُ اللهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ٣١

خداهرآینه‌هدایت کرده‌بودمردمانرا همه‌گی

داند آیا کس فرستادند باز — سویت آنچه از کردگار بی نیاز — راست باشد بی رتشکیك وگمان — واعمی است آنکس که کرد انکاران

غیر ازین نبود گران گیرندپند — صاحبان عقلهای ارجمند — آنکسان کایشان بعهدحق وفا — میکنند از غیر نقضی بی جفا

وانکه پیوندند با آن کامرشان — کرده حق روی بتحقیق ونشان — باشد آن پیوندشان بالاتصال — با هرانچه عقل ازان یابد کمال

هم‌بودشان خشیت‌ازحق درعقاب — هم هراسانند از سوءالحساب — وانکسانکه از مکاره یا جهاد — صابرند و ثابت اندر اعتقاد

از پی خوشنودی پروردگار — نز ریا و سمعهٔ یا زاشتهار — داشتند از فرض هم بر پا نماز — بر فقیران نقصه کردند از نیاز

آنچه ازما بودشان رزق ومعاش — نفقه پس‌دادند ازان پنهان و فاش — دفع کردند از نکوئیهای چند — آنچه بودآن زشت ویست وناپسند

نیکی آورد ند بر پاداش بد — عفو کردند و عطا از قلب او ید — باشد ایشانرا یقین انجام نیك — جنت عدن و مقام بیشریك

اندر آن گردند داخل از فلاح — وانکه باایشان بود مع درصلاح — ازپدرها و اززنان واولادشان — باشد ار بر خیر استعدادشان

داخل آن افرشتگان ازکل باب — در سلام آیندشان بی اجتناب — بر شما باد از شکیبائی درود — صبرتان چون در بلا آورده بود

گفت پیغمبر رسیدی بر خدا — از فقیری بهتر آمد کنز غنا — زانکه اهل فقر آنجا سرورند — نزد حق ازدیگران نیکو ترند

نیست چیزی به زفقراندرخصال — داد نیکو فقر خودرا ای بلال — بس بود نیکو سر انجام فقیر — نعم عقبی الدار بشنو آن بگیر

وانکسانکه نقض عهد حق کنند — بعد محکم کردن آنرا بشکنند — قطع سازند امرحقرا زان باصل — که بدان‌زاوحکم‌بوداست‌ووصل

میکنند اندر زمین ظلم‌و فساد — دوریست از رحمت ایشانرا زیاد — بد بودشان بس سرای آخرت — یا که سوء عاقبت بیمعذرت

رزق هر کسرا که محواهدخدا
از ره حکمت گشاید هر کجا
هم نماید تنك بر هر کس که خواست
وسعت و تنگی ارزاق از خداست

گشته‌اند این اهل دنیا جمله شاد
بر حیوة دینی بی اعتماد
زندگی این جهان پر صداع
نیست اندر آخرت غیر از متاع

کافران گویند نازل از چه رو
میگردد آیت از ربش بر او
کوکبد گمره خدا آنرا که خواست
یعنی آنکو بازگشت از راه راست

ره نماید هم برآنکو بازگشت
کرد بر وی راز میتها گدشت
مؤمنان آرام یابد قلبشان
هر بذکر حق که سازد جلبشان

می بدانید اینکه بر ذکر خدا
مطمئن گردد قلوب با صفا
آنکسانکه بگرویده بر حقند
کرده اند اعمال نیکو والبقند

باشد ایشانرا خوشیها بی حساب
درحرا طوبی لهم حسن مآب
ای محمد ص همچنین ار رحمتی
ما فرستادیمت اندر امتی

امتی که برگذشت است ار نشان
پیش از ایشان بوده‌آنچه ازامتان
تا که برخوانی برایشان آنچه وحی
شد زما سوی تواندرامر و نهی

گرچه هیچ ایشان برحمن نگروند
نام او از سمع ایمان نشنوند
چونکه در صلح حدیبیه نوشت
عهد نامه آنرسول خوش سرشت

بسمله چون بر نوشتند اقتدا
مشرکان گردند ار رحمن ابا
ما برحمن بسمیم آگه براست
گوکه او پروردگار ماسوی است

آنکه معبودی جزاو نبود بذات
من بر او کردم توکل ازجهات
هم تمام ماسوی را یار گشت
هم بسوی اوست مارا بازگشت

مشرکان گفتند با خیر الوری
که تو گوئی من رسولم ازخدا
هست وین قرآن رحق نازل بمن
خواهی از تابع شویمت بسخن

پس باین قرآن جبال مکه را
دور کن تا ارض ما یابد فضا
ارض را بشکاف تا گردد روان
حوبها بهر زراعت در زمان

حد خود یعنی قضی این کلاب
زنده کن اورا بقول مستجاب
تا که در حقیقت گردد گواه
گوید این باشد پیمبر از اله

چون زعیسی بهترم گوئی صریح
مرده را منکرد زنده پس مسیح
آمد این آیت که قرآن گرکه بود
ایکه راند کوهها را ازحدود

یا زمین بشکافه کشی بدان
مرده یا زنده شود راو درزمان
هم بساوردیدی ایمان این گروه
ورنه زین قرآن شود برکنده کوه

حق بر آیاتیکه کردند اقتراح
قادراست اما برآن سود صلاح
حاصلی گر داشت بر ایمانشان
بود کافی زان همه قرآنشان

می نگشتند ایچ آیا نا امید
مؤمنان زایمان این قوم عنید
یا ندانستند آیا که خدا
ره نماید گرکه خواهد جمله را

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ

وهمیشه آنانکه کافر شدند میرسد ایشانرا بسبب آنچه کردند مصیبتی سخت یا فرود میآئی نزدیك بخانه‌ایشان تا بیاید وعده خدا

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۳۲ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

بدرستیکه خدا خلاف نمیکند وعده‌را وبتحقیق استهزا کرده شد برسولان پیش از تو پس مهلت دادم مرآنانرا که کافر شدند پس گرفتمشان

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۳۳ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ

پس چگونه باشد عقوبت من آیا پس کسیکه او نگهبانست بر هر نفسی بآنچه کسب کرد وگردانیدند ازبرای خدا شریکان بگو

سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

نام برید آنهارا بلکه خبر میدهیداو را آنچه نمیداند در زمین بلکه بظاهریست از گفتار بلکه آراسته شد ازبرای آنها که کافر شدند حیله ایشان

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۳۴ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

وباز داشته‌شدند ازراه وکسیراکه اضلال کرد خدا پس نباشد مراورا راهنمائی مرآنهارا عذابیست در زندگانی دنیا وهر آینه عذاب

الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ۳۵ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

اخرت سخت‌تر است ونباشد مرایشانرا از خدا هیچ نگاهدارنده مثل بهشتی که وعده داده شد پرهیزکاران میرود از زیر ش

الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ۳۶ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

نهرها میوه‌اش دائمی است وسایه‌اش اینست انجام انانکه پرهیزکار شدند وانجام کافران آتش است وانانکه دادیم ایشانرا

الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ

کتاب شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده شد بتو واز طایفهای دشمن کسی است که انکار میکند برخی ازانرا بگو جز این نیست فرموده شدم که بپرستم خدارا

وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبِ ۳۷ وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ

وشرك باورم باو بسوی او میخوانم وبسوی اوست بازگشت وهمچنین فرو فرستادیم اراحکمی عربی واگر ازپی روی خواهشهای ایشانرا

بَعْدَ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ مِنَ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ۳۸

پس ازآنکه آمدترا از دانش نباشد مرترا ازخدا هیچ یاصری ونگاهدارنده

دایم آنارا که خود کافرشدند
یا تو بر نزدیکشان آئی فرود
تا که آید وعدهٔ حق بی‌نصوت
سخریت پیش ازتوهم شدبررسل
باشد آیا آنکه بهر نفس او
اینست یعنی قادر ذوالاقتدار
می بگردانند از بهر خدا
پس ببیند آن صفها در امور
یا خبر بدهید او را از تین
بلکه زیبت داده گشه زاشتباه
داشته مر بار هم گردیده اند
کافرانرا هست اندراین جهان
هم نگهداریدهٔ بود بجا
جاری انهارش زریر قصرهاست
این بود عقبای هر پرهرکار
زانچه بفرساده ایم آن بر توما
واز نصاری همچنین هشتاد تن
منکر بعضند ز آیات مبین
تا بیکتائی پرستم من خدا
همچنانکه من فرسادم عیان
که مترجم اوست بر لفظ عرب
می باشد از عذاب حق تورا
بر پیمبر سرزنش کردند بس

میرسدشان رانچه کردند و کنند
از دیار اعلی حدیبیه نزود
فتح مکه یا قیامت یا که موت
پس بدادم مهلت آنارا رکل
مر نگهبان یا جزا ده لی غلو
ما ضعف عاجزی یکسان بکار
کافران از چیز ها انبار ها
هیچ ازایشان خواهد آمد درظهور
بر هرانچه کو نداند در زمین
کافرانرا مکرشان لی اشتباه
از ره حق واز طریق ارحمد
مر عذاب و ابتلا از هرشان
با نگهبانان دارد از قهر خدا
میوه هایش دایم اندر قصرهاست
عاقبت هم کافرانرا هست نار
وان یهودانند ارباب ولا
که باسلام آمدندی ممتحن
که موافق بیشان باشرع ودین
هم بیارم شرك بروی چون شما
انبیا را بر زبان قومشان
تا کنند ازحسن آن قومت عجب
هیچ یاری یا نگهداری بجا
که شدافزون برنکاح اوراهوس

قارعه که بر کند از سخنان
این وقایع بهرشان یابد وقوع
وعدهٔ حق نیست اندروی خلاف
پس گرفتیم آنکسانرا برعداب
برهرانچه آن نفس کرده اکتساب
حذف گر باشد خبر دراین کلام
گوبهر ازبهرایشان وصف و نام
گر شود ظاهر بوجهی فایقد
یا نتانرا نام بر ظاهر نهید
در نظر یعنی اباطیلی قبیح
واگذارد هرکرا حق درضلال
در سرای آخرت باشد دگر
وصف آن جنت که در نظم و نسق
سایهٔ آن قصر ها در ایمنی
وانکه دادیم آن جماعت راکتاب
یعنی آنها که باسلام آمدند
هم زخویش کفر ز ارباب کتاب
ای محمد گوحز این نبود که من
خلق را خوانم بسویش درخطاب
هم فرستادم تورا محکم کتاب
گر شوی تابع تو بر اهوائشان
گفت این داند تا قوم ارقرار
هم او صرفست یکجا با زبان

راسر وقبل و قحط وغارت ناگهان
بر قوارع باشد ایشان رارجوع
و اندر آیات اقتراح واخلاف
پس چگونه کافرانرا بد عقاب
از نکوئی و از بدیها بیحساب
هست از وجه قرینه در مقام
همچو حی و قادر وخالق تمام
بر پرسش پس همانا لایقند
نز حقیقت محض قولی بل بعید
جلوه‌گرگشته است برشکلی صحیح
هادئی نبود مر او را بسؤال
مستحقان را عذاب صعب تر
کرده پرهیزندگانرا وعده حق
همچوسایهٔ این جهان منسوخ لی
شاد میگردند ایشان بیحساب
تابع بعمر و قرآن شدند
کان یهودند و نصاری دانتساب
گشته ام مأمور از حق بیسخن
هم بسوی او بود مارا ایاب
بر زبان قوم تو بافصل و باب
بعد از آن کامد توراعلم وعیان
کامروهی اوست زامر کردگار
بوده کی پیغمبری را این نشان

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ اَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ

وبتحقیق فرستادیم رسولان چند اربیش ازتو وگردانیدیم ازبرای ایشان زنان وفرزندان ونباشد مرپیغمبرا که بیاورد آیتی را

اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ ۳۹ يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَآءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ ۴۰ وَاِمَّا

مگر بدستوری خدا ازبرای هر اجلی نوشته‌ایست محومیگرداند خدا آنچه خواهد واثبات میدارد ونزداوست اصل کتاب واگر

نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ ۴۱ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا

بنمائیم ترا بعضی ازآنچه وعده میدهیم ایشانرا یابمیرانیم ترا پس جزاین نیست ترا رسانیدن وبرماست حساب آیا ندیدند که ما میآئیم

نَأْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا وَاللهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۴۲ وَ قَدْ

زمین را کم میکنیم آنرا ازاطرافش وخدا حکم میکند نیست ردکننده مرحکم اوراواوست زود حساب وبدرستیکه

مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ

مکرکردند آنانکه بودند پیش ازایشان پس مرخدارا است مکر همه میداند آنچه کسب میکند هر نفسی وزود باشد که بداند کافران که مرکراست انجام آن سرای

۴۳ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفٰى بِاللهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

ومیگویند آنانکه کافرشدند نیستی تو فرستاده شده بگو کافیست خدا گواه میان من ومیان شما وکسیکه نزداوست دانش کتاب

آمد آیت که فرستادیم ما ‖ پیشتر از تو رسولان راقتضا ‖ همچنین دادیمشان فرزند و زن ‖ بیش ازآنچه برتودادیم این‌زمن
هم رسولی را بشاید کآیتی ‖ آورد جزکش دهد حق رخصتی ‖ هر زمانی راست حکمی ازخدا ‖ که نوشته بر عباد ازابتدا

در معنی محو و اثبات

مقتضی با حال خلق آنزمان ‖ حکم وقتی نیست چون وقت دگر ‖ یا که آحال خلایق را تمام ‖ ازشرایع و از رسوم این‌جهان
مختلف چون باشد اوقات ارقدر ‖ یعنی آن بر نسخ دارد اقتضا ‖ هم نماید ثابت آنرا که صلاح ‖ هست حکم اعنی نوشته در نظام
محو سازد هرچه را خواهد خدا ‖ لوح محفوظ اعنی ازوحه‌صواب ‖ در بیان محو و اثبات بطور ‖ باشدش با حکمت اندر افتتاح
هم بود در نزد او ام الکتاب ‖ نگذرد چون ازشمار روزگار ‖ دور گیتی بر سر آید بالتمام ‖ فلسفی قایل بود بردور و گور
سبصد وشصت وسه الف‌اندرمدار ‖ اختلافاتی فزون از هر قبل ‖ گفته اند ارباب تفسیر آن تمام ‖ دور دیگر ثبت گردد در نظام
هست اندر محو و اثبات ازدلیل ‖ بر تو ظاهر تا نماند مختفی ‖ آنچه باشد ثابت اندرعلم ذات ‖ ذکر جمله نیست لازم درکلام
حاصل آن جمله را سازد صفی ‖ داند اسرار حقایق را تمام ‖ پس بود تغییر در وی ممتنع ‖ نی ز تغییر از وجود ممکنات
لوح محفوظ آن بود کزوحه نام ‖ مختلف گردد در اطوار وجود ‖ یافت آن بر محو و اثبات اعتبار ‖ هم در آن اسرار اشیا مجتمع
وانچه ازغیب‌آید آن اندر شهود ‖ همه اندر لوح محوواثبت ثبت ‖ همچنانکه تخمها در خاکها ‖ شد چوحکمش‌مختلف درروزگار
اختلافش تا ثمر از تخم و نست ‖ پس بود رزق و حبوة هر بشر ‖ محو گردد هرزمان حالی روی ‖ اختلاف اوراست در نشو و نما
تخم تا گردد شجر بدهد ثمر ‖ لیك یابد در مقامات انتقال ‖ همچنین دان رتبه ها را جابجا ‖ حکم دیگر باشد ازحالش رپی
اصل آن ثابت بود درخاك وآب ‖ قصد ها راجع بعلم قاصد است ‖ صدقه بدهی صدقه را باشد اثر ‖ هر مقامی راست حکمی‌زاقتضا
تا مقامی کآن بحکم واحد است ‖ گفت عیسی گشته عمر این تمام ‖ زور عمرش تا بشام آید بسر ‖ محوسازد هست اگردرره خطر
هنزم آن یك میکشد از اهتمام ‖ این نگفتی نیست رنجی اندراو ‖ حیت عیسی وحه آن از جبرئیل ‖ سالمش دیدند در رود دگر
گفت با عیسی حواری کرچه‌رو ‖ راوفقیری خواست داد آنرا بمرد ‖ جستجو کردند پس‌چون مردمش ‖ گفت‌صدقه‌داد ورست اودرسبیل
بودش اندر دست نانی بهر خورد ‖ گفت این سنگست آن نانی‌که‌داد ‖ این خبر را داد بهرآن صریح ‖ بود ماری در میان هنزمش
در دهانش بود سنگی کاوفتاد ‖ گفت بدبمانیت ار بر مصلحت ‖ بعضی ازآن را که وعده داده‌ایم ‖ حسن صدقه تا کند طاهرمسیح
باز بر تفسیر گردم زین‌جهت ‖ نیست کارت هیچ برآن ماجرا ‖ بر تو نبود غیر تبلیغ و پیام ‖ کافرانرا زاسروقتل‌و قحطوبیم
یا بمیرانیم پیش از آن تورا ‖ آنکه میآئیم ما اندر زمین ‖ یعنی آید بر زمین کافران ‖ هست هم برما شمار فعل عام
مکیان آیا نمی بینند این ‖ نیست موجودی که اندازد عقب ‖ هم بود او بس‌سریع اندرحساب ‖ حکم ویرانی زما زاطراف آن
حق نماید حکم و آنرا در طلب ‖ با رسل کردند مکر و غدر چند ‖ مکرها پس نزد حق باشد تمام ‖ کافرانرا بعد نقض و انقلاب
کافران ازپیش‌ازایشان بوده‌اند ‖ کآخر نیکو که دارد درجهان ‖ کافران گویند نبوی تورسول ‖ داند آنچه کسب‌کردند این انام
زود دانند این گروه کافران ‖ در میان من دگر بین شما ‖ وانکه باشد برد او ام الکتاب ‖ گو تو ای احمد بقوم تا قبول
که بود کامی گواهی را خدا ‖ قصد ازام‌الکتاب ایدورعلی‌است ‖ لیك گویند اهل تحقیق واصول ‖ یعنی آن روح الامین تابوتراب
آنچه زاخبار دوفرقه منجلی‌است ‖ شاهدان هستند ز ارباب عیان ‖ تا گوه باشند در هر محضرم ‖ عام باشد این بر ارباب وصول
تا قیامت یعنی اندر هر زمان ‖ تا که بر تبلیغ باشد رهنمون ‖ تا که بر تبلیغ باشد رهنمون ‖ کاین کتاب ازحق ومن پیغمبرم

سُورَةُ اِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ اِثْنَتانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓرٰ كِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ اِلىٰ صِراطِ الْعَزِيزِ ١

کتابیست که فرو فرستادیم آنرا بتو تا بیرون آوری مردمانرا از تاریکیها بروشنائی باذن پروردگارشان بسوی راه غالب

الْحَمِيدِ ٢ اَللهِ الَّذِي لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ وَ وَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ ٣

ستوده خدائیکه مراوراست آنچه در آسمانها وآنچه‌در زمین‌است ووای مرکافرانرا از عذاب سخت

اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً اُولٰئِكَ

آنانکه برمیگزینند زندگانی دنیارا بر آخرت وبازمیدارند از راه خدا ومیخواهندآنرا کج آنها

فِي ضَلٰلٍ بَعِيدٍ ٤ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ بِلِسٰانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشٰآءُ وَيَهْدِي

در گمراهی دورند ونفرستادیم هیچ رسولی رامگر بزبان قومش تابیان کند برای ایشان پس گمراه میگذارد خدا آنرا که میخواهد وهدایت میکند

مَنْ يَشٰآءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسٰي بِآيٰاتِنٰا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ

آنرا که میخواهد واوست غالب درست کردار وبدرستیکه فرستادیم موسی را آیتهایمان که بیرون آور قومت را از تاریکیها

اِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّٰامِ اللّٰهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ ٦ وَ اِذْ قٰالَ مُوسٰى

کفر بنور ایمان وپند دهایشانرا بروزهای خدا بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست از برای هر صبر کننده شکر گزاری وچون گفت موسی

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ أَنْجٰيكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ وَيُذَبِّحُونَ

مر قومش را که یاد کنید نعمت خدارا بر شما چون نجات دادتان از فرعونیان که عذاب میکردندشما را بدترین عذابی ومیکشتند

أَبْنٰآءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسٰآءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٧ وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ

پسرانتانرا وباقی میگذاشتند زنان شمارا و درآن بلائی بود از پروردگار شما بزرگ وهنگامیکه اعلام کرد پروردگار شما که اگر

شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذٰابِي لَشَدِيدٌ ٨ وَ قٰالَ مُوسٰي اِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ

شکر کنید هر آینه زیاده میدهم شمارا واگر کافر شوید بدرستیکه عذاب من هر آینه سخت است وگفت موسی اگر کافر شوید شما وهر که

فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ٩ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعٰادٍ وَثَمُودَ ١٠

در زمین است همه پس بدرستیکه خدا هر آینه بینیاز ستوده است آیا بیامد شمارا خبر آنانکه بودند پیش از شما قوم نوح وعاد وثمود

بعد بسم الله لطیف رهنما
کرد اشارت ازالف وزلام ورا

بر تو ای پیغمبر کامل نصاب
ما فرستادیم اذ لطف اینکتاب

یا که از تاریکی پندارو وهم
رهنما گردی بنور عقل و فهم

تا که آن راه عزیز ارجمند
منتهی گردد بمنزل بی گزند

آنخدا کاندر سموات و زمین
هرچه هست اوراست بروجه یقین

آنکسانکه زندگی این بپای
دوستتر دارند ار دیگر سرای

این گره باشند اندر گمرهی
گمرهی دور وابعد ز آگهی

تا بیان سازد معانی از وجوه
هم زبانش را بفهمند آنگروه

هم شود آنرا که خواهد رهنما
کاوست غالب راست زاوهم کارها

قوم خود را تازظلمت سوی نور
آوری بیرون نمانی در قصور

یعنی ازآن روز ها که برامم
رفته بر یاداش کیفرازرنج وغم

عارفان گویند هست آن روزها
روز های وصل عشق آموز ها

گر بلا آید بود مؤمن صبور
ورکه نعمت روکند باشد شکور

نعمتی کانعام کرد او بر شما
چون رهاند از آل فرعون دغا

تیغ بر ابنائتان بگذاشتند
وان زنانتان را بخدمت داشتند

کهکند این ملك را زیروزبر
دولت فرعون از او آید بسر

وین بلائی بود از پروردگار
مر شما را بس بزرك وناگوار

که کنید ارشکر نعمتهای من
نعمت افزایم شمارا بی سخن

شکر افزاید بنعمت پی به پی
تا رساند بنده را مرقرب وی

هرکه هست اندرزمین ادانس وجان
بی نیاز است اوزشکر مردمان

پس زبان ناسپاسی بر شماست
نی برآنکو خالق ارض وسماست

اول هر اولی یعنی حق است
کاو بخلقان رهنمای مطلق است

تا خلایق را زاظلمات شرور
آوری بیرون بسوی علم و نور

وین شود با اذن وفرمان خدا
هم بتوفیقش که یابد اهتدی

نیست درره سالکانرا عون ویار
جز خدای غالب استوده کار

رنج ومحنت باشد ازهرگذر
کافران را از عذابی سخت تر

یاد میدارند از راه خدا
مردمانرا کاین کجست وناروا

نی فرستادیم ما پیغمبری
جز بنطق قوم او درکشوری

پس خداگمره کند آنراکه خواست
یعنی آنکو خودگذشت ازراه راست

ما فرستادیم موسی را چنان
با عصا و معجزاتی بیکران

پندشان ده آور اندر یادشان
روز های حق باستعدادشان

یا زایامیکه بودندی اسیر
زیر دست قوم فرعون شریر

اندر آن باشد بس ارآیات حق
بهر هر صبار شاکر بر سبق

یاد کن چون گفت موسی قومرا
نعمة الله اذکروا یا قومنا

میچشایدندتان از هر عذاب
رنج و سختی بیشمارو بیحساب

کاهناشان گفته بودند ازوعید
گردد از یعقوبیان طفلی پدید

پس زاسرائیلیان هرزن که زاد
گر پسر باشد می بکشند ازعناد

یاد آرید آنکه کرد اعلامتان
حق نی افزونی امامتان

ناسپاسی ورکنید از سوء بخت
مر عذابم ناسپاسانراست سخت

گفت موسی ایگروه ار ناسپاس
مر شما گردید خود ناکس اس

ازهران شکری غنی است وحمید
باطلقند اشیا بشکرش نر مزید

بر شما نامد خبر آیا که پیش
زانکسانکه از شما بودند پیش

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللّٰهُ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَرَدُّوا اَيْدِيَهُمْ فِي اَفْوٰاهِهِمْ وَ قٰالُوا

وآنانکه بودند بعد ازایشان نمیداند ایشانرا مگر خدا آمد ایشانرا رسولانشان بامعجزات پس برگردانیدند دستهاشانرا در دهنهاشان وگفتند

اِنَّا كَفَرْنٰا بِمٰا اُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ اِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمّٰا تَدْعُونَنٰا اِلَيْهِ مُرِيبٍ ۱۱ قٰالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِي اللّٰهِ

بدرستیکه ما کافر شدیم بآنچه فرستاده شدید بآن و بدرستیکه ما در شکیم از آنچه میخوانید مارا بآن که نگمان بداندازنده است گفتند رسولانشان ایا در خدا

شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى

باشد شکی که پدیدآورنده آسمانها وزمین است میخواند شمارا تا بیامرزد شمارا از گناهانتان وبتاخیر اندازد شمارا تا وقتیکه نام برده شده

۱۲ قٰالُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنٰا تُرِيدُونَ اَنْ تَصُدُّونَا عَمّٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰآؤُنٰا فَاْتُونٰا بِسُلْطٰانٍ

گفتند نیستید شما مگر انسانی مانند ما میخواهید که بازدارید مارا از انچه بودند که میپرستیدند پدران ما پس بیاورید بما حجتی

مُبِينٍ ۱۳ قٰالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ عَلٰى مَنْ يَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ

روشن گفتند مرایشانرا رسولانشان نیستیم ما مگر انسانی مانند شما ولیکن خدا منت مینهد بر انکه میخواهد از بندگانش

وَ مٰا كٰانَ لَنٰا اَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطٰانٍ ۱۴ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۵ وَ مٰا

ونباشد مرمارا که بیاوریم شما حجتی مگر باذن خدا و بر خدا پس باید توکل کنندگان گروندگان وچیست

لَنٰا اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰانٰا سُبُلَنٰا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلٰى مٰا آذَيْتُمُونٰا وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

مارا که توکل نکنیم بر خدا وبدرستیکه هدایت کرد مارا براههای ما وهرآینه صبر خواهیم کرد البته بر انچه رنج دادید مارا او بر خدا پس باید توکل کنند

الْمُتَوَكِّلُونَ ۱۶ وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ اَرْضِنٰا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنٰا فَاَوْحٰى

توکل کنندگان وگفتند انانکه کافر شدند مر رسولانشان را مرآینه بیرون کنیم شمارا از زمین خود یا هرآینه برمیگردید در کیش ما پس وحی

اِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظّٰالِمِينَ ۱۷

فرستاد بایشان پروردگارشان که هرآینه هلاک میکردانیم ظالمانرا

کس نداند آن جماعت را عدد
می بیاوردند بر پیشینیان
نگرویدستیم گفتند آنچه را
ما در آن باشیم در شك وگمان
هست آیا در وجود او شکی
می شما را خواند او بر دین وراه
قوم گفتند آن رسولانرا دگر
حجتی آرید بر ما پس متین
لیك حق منت گذارد از وداد
جز که آن باشد بفرمان خدا
لیکه ما را نیست جز بر امر حق
چیست ما را که توکل ناوریم
صبر ما بالله کنیم از اعتماد
بر رسل گفتند کفار از عیان
پس قسم خوردند تا از این دو کار

وانکسان کز بعدشان آمد نبود
از قرونی جز خداوند احد
بیناتی اینها از هر نشان
که فرستاده شدید آنرا بما
که شما خواید خود مارا بدان
کی کند شك در خدا ذی مدرکی
تا بیامرزد شما را از گناه
بستید الا شما چون ما بشر
اینست فأتونا سلطان مبین
هرهران عبدی که خواهد از عباد
بی زامرش نیست راهی برهدا
هرچه او بوشه خوانیم او ورق
بر خدای خود کز او روشن فریم
بر اذیت ها که بینیم از عباد
کز زمین خود کنیم اخراجتان
خود یکی واقع شود اندر قرار
کرد خواهم یعنی ایشارا هلاك

از قبیل نوح و عاد و هم ثمود
قریها بودند واهل آن فزون
پس نگردانند رانکار و حسد
یعنی اندر دعم خود نیك احرید
پس بگفتند آن رسولان بهوش
آفریندهٔ سموات و زمین
باز پس دارد شمارا در عذاب
بازمان خواهید دارید از جفا
باز گفتند آن رسولان قومرا
نیست مارا حجتی کز اقتراح
هر نبی را معجزی گردید خاص
پس توکل مؤمنانرا بر خداست
یعنی او نموده برما راه راست
بر خدا باید توکل پس کنند
عود یا برما کنند از روی کیش
پس بر ایشان وحی آمد با قسم
جسمشان ویران کنم جا را هلاك

کس حذر حرحق نداد از چند و چون
دستهای خویش بر افواه خود
وار خدا بر ما شما پیغمرید
ما شما را بر خدا خوانیم وبس
شك کنید در وی مگر بیعقل و دین
تا بوقت نام برده از حساب
میپرستیدند زانچه آبه ما
ما به ایم الا بشر همچون شما
آن شما خواهید از ما نی صلاح
جز بر آن اورا نباشد اختصاص
نی توکل هست کس بر راه راست
هم بدست او زمام کارهاست
واندر آن باشند راسخ وارجمند
یعنی اندر ملت و آئین پیش
بر هلاك اهل ظلم از ذوالکرم

وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ ١٨ وَاسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ

وساكن ميگردانيم شمارا در آزمين از پس ايشان آن ازبراى كسيست كه ترسيد ازمقام من و ترسيد از وعده عذابم وطلب فتح كردند و نوميد شد هر سركش

جَبَّارٍ عَنِيدٍ ١٩ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ٢٠ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ

حق ناپذيرى از پيش رويش دوزخ است و آب داده ميشود از آبى كه خون ريم است جرعه جرعه ميآشامد آنرا و نزديك نباشد كه فرو بردش بآسانى و ميآيد مرگ اورا

مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ٢١ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ

از همه جا و نيست او مرده و از پيش رويش عذابيست سخت مثل آنانكه كافر شدند بپروردگارشان كردارشان

كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

چون خاكستريست كه سخت بوزد بآن باد در روزيكه باد سخت ميآمده باشد قادر نباشند از آنچه كسب كرده باشند بر چيزى آنست آن گمراهى دور

٢٢ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ٢٣

آيا نديدى كه خدا آفريد آسمانها وزمين را براستى اگر خواهد ببرد شمارا وبياورد خلقى تازه

وَ مَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ ٢٤ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ

و نيست آن بر خدا دشوار وظاهر شدند بر خدا همگى پس گفتند ضعيفان مر آنانرا كه طلب بزرگى كردند بدرستيكه بوديم ما مر شمارا

تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ ٢٥ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ

پيروان پس آيا شما هستيد كفايت كنندگان از ما از عذاب خدا هيچ چيز گفتند اگر هدايت كرده بوديمارا خدا هدايت كرده بوديم شمارا

عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ٢٦ وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ

يكسانست بر ما خواه جزع نموده باشيم يا صبر كرده باشيم كه نيست مارا هيچ گريزگاهى و گويد شيطان چون گزارده شد امر بدرستيكه شمارا وعده داد خدا

وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ٢٧

وعده راست و درست و وعده دادم شمارا پس خلاف كردم شمارا و نبود مرا بر شما هيچ تسلطى

گفت پيغمبر هران همسايه را
مر شما را بر زمينشان جا دهم
بعد ايشان اندر آن سكنا دهم

اين بود امرى مقرر بى سخن
مى برنجانيد بوقف آيه را
حق كند زان شهر و بت آواره اش

يا كه ترسد از وعيدم برعذاب
ترسد اركس از مقام حكم من
يعنى از آن موقعى كز انتقام

پس طلب كردند نصرت از خدا
كان بود موجود دريوم الحساب
گرچه نزد آنكه عقلش رهبراست

بعد ازاين هم دوزخ آمد جايشان
يا كه حكم اندر ترافع انبيا
باز رستند ابيا شد نا اميد

گر قساوتهاى نفس بد سير
ميدهند از آب آتش زايشان
حرعه حرعه ميخورند ايشان ازاو

با وجود اين چنين محنت دهى
بشنوى اين پيش آن باشد شكر
آيد اورا رنج موت ازهر مكان

همچو آن خاكسترى كه تند باد
سخت تر باشد عذابى بهر وى
اينست وصف آنكسان كز حالشان

فعل يك كافران باشد چنين
بگذرد بر وى بوقت اشتداد
ميكند آنرا پراكنده چنان

هرعملكان نيست ازحزم و حضور
تحم حنظل كى دهد مار انگبين
بستشان قدرت بچزى درجزا

كافريده است آنخدا ازروى حق
هست گمراهى واز مقصود دور
هيچ اى بنده آيا نگرى

مر شما را مبرد گرخواهد آن
اين سموات و زمين را برنسق
يعنى ازحكمت نه بر لغو و مجاز

مر برون آيند زامرحق تمام
آورد خلق جديدى در جهان
بست اين اعدام و ايجاد ازامور

عاجزان گويند پس با سركشان
مردگان از قبر در يوم القيام
ظاهر ارگفت او شدند اندرشهود

يك شما هستيد آيا كز شتاب
پيروان كفر يعنى آنچنان
كه شما را ما بجان تابع بديم

چيزى ازما دفع سازيد ازعذاب
گفت گر برما نمايد ره خدا
هم شما را ره نمائيم از ولا

خانه را غيرى برد برچاره اش
باز دارند اهل عالم را تمام
هردمى حشروحساب ديگراست

هركسى كوبود جبار عنيد
نيست نزديك آن زتلخى برگلو
لبك بود مرده دارد بلكه جان

بر خدا باشد بكفر اعمالشان
كه نماند زاو اثر اندر مكان
زانچه كردند اكتساب ازخيرها

يا ندانى از طريق بر تترى
كاوست ازبيهوده كارى بيزار
بر خداى مقتدر دشوارو دور

از تحقق بر وقوع امر بود
منكر پيغمبران آسان شديم
هم شما را ره نمائيم از ولا

پس نگویند از ره عجز و فرع | صبر ما باشد مساوی بر جزع | بست مارا خود پناهی برقرار | دیو گوید امر چون شد برگذار
وعدهٔ حق مر شمارا بود راست | وعدهٔ من گشت ظاهر که خطاست | اینکه گفتم بست حشری در عیان | ور بود باشد شفاعت تائبان
پس شمارا وعدهٔ من شد خلاف | آنچه گفتم بود بر کذب و گزاف | بر شما از وعدهای بی نمود | حجت و سلطانی از من نبود

اِلَّآ اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا اَنْفُسَكُمْ مَا اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَآ اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ

مگر آنکه خواندم شمارا پس اجابت کردید مرا پس ملامت مکنید مرا وملامت کنید نفسهای خود را امروز نیستم من فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من

اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ۲۸ وَاُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

بدرستیکه من کافر شدم بایکه شریك گردانیدید مرا از پیش بدرستیکه ظالمان مر ایشانرا است عذاب پر درد و در آورده میشوند آنانکه گرویدند و

عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلٰامٌ ۲۹

کردند کارهای شایسته در بهشتهائیکه میرود از زیر شان نهرها جاودانان در آن باذن پروردگارشان درودشان در آنها سلام است

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ ۳۰ تُؤْتِي اُكُلَهَا

آیا نمی بینی که چگونه زد خدا مثلی را کلمه پاکیزه چون درخت پاکیزه ایست که اصلش ثابت است و فرعش در آسمان داده میشود میوه اش

كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۳۱ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

هر حین باذن پروردگارش میدهد خدا مثلها را برای مردمان باشد که ایشان پند گیرند و مثل کلمهٔ پلید چون درخت

خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرٰارٍ ۳۲ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّٰابِتِ فِي

پلید نیست که ریشه کن شده باشد از بالای زمین که باشد مر آنرا هیچ قراری ثابت میکرداند خدا آنانکه گرویدند بگفتار ثابت در

الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشٰآءُ ۳۳ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ

زندگانی دنیا ودر آخرت واضلال میکند خدا ستمکاران را ومیکند خدا آنچه میخواهد ایا نمی نگری بآنانکه

بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دٰارَ الْبَوٰارِ ۳۴ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرٰارُ ۳۵

تبدیل کردند نعمت خدا را بکفر وفرو آوردند قوم خود را بسرای هلاك که دوزخ است در آیند آنرا و بدست آن جای قرار

جز که من خواندم شمارا بر ضلال | پس شما کردید اجابت بی سؤال | پس شما برمن ملامت ناورید | زانکه هم خود بر ملامت در خورید
مر شما را من نیم فریاد رس | هم شما بوید برمن داد رس | من شدم کافر بران کز پیش ازین | ما حق ابازم گرفتید از یقین
یاکه من کافر بحق بودم ز پیش | خود بترك سجده از طغیان بیش | پس نه من امروزتان بر یاریم | باشد اد شرك شما بیزاریم
زانکه امروز است طالم اعقاب | چاره نبود مشرکانرا از عذاب | این سخن بشنوهم امروز ار عدو | بست حاجت محشری تا گوید او
عقل در معنی بود پیغمبرت | بر تو سازد کشف حال محشرت | نفس را بینی که میلش بر هواست | میکند امرت بفعلی کان خطاست
چونشدی همراه میل نفس دون | حزن و اندوهی ترا گیرد فزون | در تو گردد وهم غالب دل ضعیف | خویش بینی پیش هر دونی خفیف
گوئی ازچه من چنین بدل شدم | خائف و عمگین و مستأصل شدم | شهررا والی و در حشم امیر | همچو دزدان ارچه گشتم سربزیر
این همانروز است واین حال حسس | که بخود یابی بود قول بلیس | کر بدین یابی تنبه ذی هشی | ورنه تو نی آدم کآدم کشی
نفس هردم افکند درصد فخت | دوزخی خود نیست نتك از دوزخت | دوزخی سوزنده ترهیچ از تو نیست | سوزی اندر خود همین اهریمنیست
بعد ذکر حال کفار و وعید | وعدهٔ ایمانیان اد حق رسید | گفت اُدْخِلَ الَّذِينَ آمنوا | که عملها کرده اند ایشان نکو
در بهشتی دل پذیر و دلنشین | جاری ازوی جوی شیروانگبین | نزد اهل معرفت شیر و عسل | گشته مر تعبیر بر علم و عمل
جاودان دارند اندر وی مقام | زامر حق افرشتگانشان درسلام | هیچ آیا نگری ای دیده ور | حق مثلها چون زید درخیروشر
مر کلام پاك گفت اندر سرشت | چون درخت پاك باشد در بهشت | آن سخن تهلیل و توحید خداست | اصل ثابت فرع آن اندر سماست
چون شجر که اصل آن باشد بخاك | شاخ ایمان رفته ازوی بر سماك | هر زمان از رخصت پروردگار | میوهٔ شیرین و خوش آرد ببار
میزند حق این مثلها ز اختصاص | تا که دریابند آنرا عام و خاص | یا که باشد حب وایمان آندرخت | اصل اندر دل بتوحیداست سخت
شاخها باشد عملهای نکو | کز زمین بر چرخ هفتم رفته او | هر زمان از مشیت حق بارور | اهل دانش میخورند ازوی ثمر

وان کلام کفر باشد در مثل | چون درختی کان خبیث است از ازل | همچو حنظل تلخ و ناخوش بوی و بد | رسته از روی زمین بی بیخ و حد
بست اورا هیچ پایان و قرار | هم نه اندر اصل و فرعش اعتبار | میکند بر مؤمنان ثابت خدای | هر بقولی ثابت اندر عقل و رای
در حیوة دنیوی بی معدرت | همچنین اندر سرای آخرت | یا بدنیا بدهد ایشان ورا ثبات | تا بآخر در کلامی بر بحث
هم کند ثابت بمؤمن در جزا | وعدهٔ خود را در اکرام و عطا | طالما را هم نماید گمره او | تا نیابد ره بتوحیدش عدو
واگذارد یعنی اندر گمرهی | تا بگویند آن کلام از آگهی | میکند آنرا که میخواهد خدای | مصلحت را بر عباد از اقتضای
ای رسول آیا ندیدی که چسان | نعمتم کردند تبدیل آنکسان | نعمت حقرا بکفر اعنی بدل | مشرکان کردند اندر هر محل
وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ | جایشان دادند در بئس القرار | همچو اولاد امیهٔ که یزید | تا خود آنها را بدوزخ درکشید

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ اِلَى النَّارِ ۳۶ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ

وگردانیدند از برای خدا مانندها تا گمراه گردانند از راهش | بگو کامرانی کنید پس بدرستیکه بازگشت شما آتش است | بگو مر بندگان مرا آنانکه

آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا

گرویدند که بپادارند نمازرا و انفاق کنند از آنچه روزی دادیم ایشانرا پنهان و آشکار | پیش از آنکه بیاید | روزی که باشد بیعی در آن و

خِلَالٌ ۳۷ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً

دوستی خداست که آفرید آسمانها وزمینرا وفرو فرستاد از آسمان آب پس برون آورد بآن از میوه روزی

لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهَارَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ

از برای شما و رام کرد برای شما کشتی را تا روان شود در دریا بامرش و رام کرد برای شما نهرها را و مسخر کرد برای شما آفتاب

الْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ آتٰيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَئَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ

وماه را دو پوشندهٔ دائمی و رام کرد برای شما شب و روز را وداد تان از هر آنچه خواستید آنرا واگر بشمارید نعمت خدا را

لَا تُحْصُوهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ۳۸ وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي

احصا نتوانید کرد آنرا بدرستیکه انسان هر آینه سخت ستمکار ناسپاس است و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را امن و دور دار مرا

وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ ۳۹ رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَاِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ

و پسرانم را آنکه پرستیم بتان را | ای پروردگارم بدرستیکه ایها گمراه کردند بسیاری را از مردمان | پس هر که پیروی کرد مرا پس بدرستیکه او از

عَصَانِي فَاِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۴۰

من است و هر که نافرمانی کرد مرا پس بدرستیکه تو آمرزنده مهربانی

می بگرداندند همتایان زیاد | مر خدا را در عبادت از جماد | مردمان را تا که بر دلخواهشان | خودکنند ازراه حق گمراهشان
گو بایشان ای رسول جانفروز | بر خورند از آرزوها یکدوروز | چند گه باشید در کفر استوار | جایگه باشد شما را پس بنار
گو تو بر آن بندگانم زامتیاز | که بپا دارید با ایمان نماز | هم کنند انفاق اندرجهر و سر | زانچه حقشان داده روزیها زمر
پیش از آنکه روز دین گردد پدید | کاندرآن نبود فروشی یاخرید | هم بنتوان دوست نگرفتن درآن | تا شفعی باشد اورا در اماں
آن خدائی کآفرید ارض و سما | کرد نازل زآسمان برارض ما | پس برون ران آب آورد او زخاك | میوه ها تا شد شمارا رزق پاك
فلك را فرمودتان رام از امور | تا رود با امر باری در بحور | هم مسخر مر شما انهار را | کرد تا گیرید ازان اثمار را
هم بدأب خود مسخر مهر و ماه | شد شما را زامر حق نی اشتباه | بار ور گردند تا اشجار ازان | پخته و شیرین شوند اثمار ازان
هرچه باشد درزمین ازمهر و ماه | بر صلاح آیند در بیگاه وگاه | روزوشب را برشما هم کرده رام | منتفع گردید تا هرصبح و شام
روز ره یابید بر کسب معاش | شب کنید آسایش ازآن رنج فاش | بر شما داد از هرانچه خواستید | جسم وجان خود بدان آراستید
یعنی آنچه از نطق و استعداد خویش | خواستید آنرا نه ازاندازه بیش | آنچه بود آن مقتضی با حکمتم | بر شما دادم ز ملك و نعمتم

گرکه خواهید از نعیم کردگار / بر شمردن هیچ ناید در شمار / نیست قدرت درشمار احصای آن / شکر یا بر قدرآن برجای آن
هست انسان بس ظلوم وناسپاس / کم بودکز نعمت است اوحق شناس / یادکن چون گفت ابراهیم راد / در دعای خویش با رب العباد
رَبِّ اجعلْ آمِنا هذاالبلد / از مکاره و از مخاوف تاابد / مر مرا کن دورو فرزندان من / از پرستش بر بتان درهرزمن
گرکسی گوید که چونشدکان دعا / بر اجابت نامد از رب الوری / ذانکه بودندآن قریش ازآل او / میپرستیدند بت در شهر و کو
خاص میگوئیم ند آن عام نی / خاص گردد عابد اصنام کی / وجه دیگر آنکه شرط بندگی / بود او را این دعا درزندگی
گرچه دادکاین دعای مستطاب / میبخواهد شد بدرگه مستجاب / لیك آید آنچه در فکر صفی / بوده این قصد براهیم وفی
که کند تنبیه فرزندان خویش / ت نپرستند اندر دین و کیش / اینست یعنی زشت ای اولادمن / حق خودکردم ادامن بیسخن
گر شما در بت پرستی بایستید / زآل ابراهیم پس خود نیستند / هم بد ارشاد این دعایش هم نیار / هم ادای حق فرزندان براز
از وجوهی کاهل تفسیروکلام / گفته اند این بهتر آید درمقام / گفت ای پروردگار من بتان / گشت بس گمراه ازایشان مردمان
پس هرانکس پیروی کرداوزمن / اندر آئین ارمن است او بیسخن / وانکه عصیان آورد درامتحان / پس توئی آمرزگارو مهربان
حق می بود اینکه براخلاف خویش / زین نصرع رهنما گردم بکیش / لیك تا خود خالق هر بندهٔ / بر عباد خویش آمرزندهٔ

رَبَّنا اِنّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتي بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ

ای پروردگار من بدرستیکه من ساکن گردانیدم برحی از فرزندانم بدامن کوهی غیر خداوند زراعت نزدخانه توکه حرام گردانیده شده پروردگار ما تابر پابدارند نمازرا

اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوي اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ٤١ رَبَّنا اِنَّكَ تَعْلَمُ ما

پس بگردان دلهای برخی از مردمان راکه بشتابند سوی ایشان وروزی ده ایشارا از ثمرها باشدکه ایشان شکرگزاری کنند ای پروردگار ما بدرستیکه تومیدانی

نُخْفي وَما نُعْلِنُ وَما يَخْفي عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْاَرْضِ وَلا فِي السَّماءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي

انچه راپنهان میداریم وانچه اشکار میکنیم وپوشیده نمیباشد برخدا هیچ چیزی نه در زمین ونه دراسمان ستایش مرخدایرا که

وَهَبَ لي عَلَى الْكِبَرِ اِسْمٰعيلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبّي لَسَميعُ الدُّعاءِ ٤٢ رَبِّ اجْعَلْني مُقيمَ الصَّلٰوةِ

بخشید من درنزرگی اسمعیل واسحق را بدرستکه پروردگارمن شنوندهٔ دعائی ای پروردگارمن بگردان مرا برپادارنده نماز

وَ مِنْ ذُرِّيَّتي رَبَّنا وَتَقَبَّلْ دُعاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لي وَلِوالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ ٤٣ وَلا

وبارفرزندانم ای پروردگارما وقبول کن دعای مرا ای پروردگارما بیامرز مرا ووالدینم را ومرمؤمنان راروزی که قائم شود حساب و

تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غافِلًا عَمّا يَعْمَلُ الظّالِمُونَ اِنَّما يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فيهِ الْاَبْصارُ ٤٤ مُهْطِعينَ

مپندار الله خدارا اسخبر ازانچه میکند ستمکاران جز این نیست تاخیر میکند بازپس میداریم ایشارا برای روزی که گشاده میماند دران چشمها شتاب زدگان

مُقْنِعي رُؤُسِهِمْ لا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَاَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ وَ اَنْذِرِ النّاسَ يَوْمَ يَأْتيهِمُ الْعَذابُ ٤٥

سالاربدگان سرهاشان رابر نمیگردد سوی ایشان چشمهاشان ودلهاشان باشدخالی و بیمکن مردمارا از روزیکه ایدایشانرا عذاب

فَيَقُولُ الَّذينَ ظَلَمُوا رَبَّنا اَخِّرْنا اِلى اَجَلٍ قَريبٍ ٤٦

پس گویند انانکه ستمکردند ای پروردگار ما باز پس برمارا تامدتی نزدیك

رَبَّنا اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتي / اَنْتَ رَبّي عالِمٌ بالنّيتي / می نمودم ساکن ازامر تو خود / برزمینی غیر ذی زرع این ولد
چونکه اسمعیل ازهاجر بنام / مر تولد یافت اندرارض شام / رشك آمد باره را باشوهرش / گفت کن دور این پسر بامادرش
در رمینی برکه آبادی درآن / می نباشد شد بکفراو درزمان / آمد او را پیك خلاق جلیل / کانچه گوید ساوه پذیرایخلیل
رامر حق پس برد ابراهیم هم / هاجر و فرزند در ارض حرم / در زمین مکه نی یار و معین / بازشان هشت آنخلیل پاکدین
گفت یارب دادم ایشارا سکون / در زمینی خشك وبی آب و عیون / زد خانهٔ تو که کردستی حرام / اندر آن هشك و تهاون را تمام
دادم ایشارا سکون ای بیناز / تا بپا دارند در طاعت نماز / پس بگردان قلب بعضی ازناس / سوی ایشان زایگان ازهرپاس

ده براهل این بلد رزق آنچنان — از ثمرها مر شوند ازشاکران — آنچه پنهان و آشکارا میکنیم
رحم تو بر ما زما باشد فزون — کاگهی ازحال بیرون و درون — ورنه حاجت عرض درحاجات نیست
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز — در زمین و در سماء روح نیز — یا سرّ دل بداند بیشمار
آن خدا را حمد گویم بعدد — که بمن بخشید در پیری ولد — مر دعا را رب من باشد سمیع
مر مرا گردان توای پروردگار — در نماز و در حضورم پایدار — ده تواین توفیق خیراز خصلتم
کن تو ای پروردگار ما قبول — این دعا را ای تو خلاق عقول — مغفرت کن چون نوئی آمرزگار
اهل ایمان را هم افزون کن ثواب — اندر آن روریکه قایم شد حساب — حق بود غافل زفعل ظالمان
غیر از این نبود که اندازد پس — ریحشان را بهرروزی سخت بس — تا زهول آید بروشان از قفا
مهطعین یعنی که اشتابندگان — سوی اسرافیل خواسته عیان — مات و حیران آنچنان گرداند او
از بحیر و اضطراب و ابتلا — باز ماند سوی بالا رأسها — ایمست لا یرتد الیهم طرفهم
یعنی از حیرت نجود کردن نگاه — نیست ممکن بهرشان درهیچگاه — خالی از فهم و خرد دلهایشان
قلبها از خوف یا بر حلقها — باز ماند همچو شئی در هوا — بیم ده از یوم یأتیهم عذاب
پس بگویند آنکسانیکه ستم — کرده اند ازشرك وازتکذیب هم — تا زمانی بس قریب ازروزگار

خود تو دانی ای خداوند علیم — همچنین بر بعضی از ذریتم — کاندر آن مرخیره گردد دیده ها
عرض حاجت محض عجز وبنده گیست — والدینم را هم ای پروردگار — که خلایق را تحشر خواند او
آنچه یعنی گوئی آرا باز نان — می مپندار ای رسول پاك جان — باز ناید چشمها بی اشعلم
داد اسمعیل و اسحق آن بدیع — کاندر آن مرخیره گردد دیده ها — همچنین باشد زسوء رأیشان
همچنین بر بعضی از ذریتم — که خلایق را تحشر خواند او — آمد الناس ای رسول مسطاب
والدینم را هم ای پروردگار — باز ناید چشمها بی اشعلم — ده تو ما را مهلت ای پروردگار

نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ٤٧ وَ سَكَنْتُمْ فِي

تا اجابت نمائیم دعوت تورا و پیروی کنیم رسولانرا آیا نبودید که سوگند مخوردید از پیش که نیست مر شمارا هیچ زوالی وساکن شدید در

مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَ قَدْ مَكَرُوا

مسکنهای آنانکه ستمکردند نفسها شانرا وظاهر شدمر شمارا که چگونه کردیم بایشان وزدیم ما برای شما داستانهارا وبدرستیکه حیله کرد

مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ٤٨ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ مُخْلِفَ

مکرشانرا وبردخداست جزای مکرشان وا گرچه بود مکرشان که زایل شود ازآن کوهها پس مپندار البته خدارا خلاف کننده

وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ٤٩ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلهِ

وعده اش برسولانش بدرستیکه خدا عالب صاحب انتقام است روز یکه تبدیل کرده میشود زمین غیر این زمین وآسمانها و ظاهر شدند برای خدا

الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ٥٠ وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ٥١ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَ تَغْشَى

یکتای غالب وببینی گناهکارانرا آنروز قرین کرده شدگان در غلها پیراهنهاشان از قطران وبپوشد

وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ٥٢ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ

روبهاشانرا آتش تاجزادهد خدا هرنفسی آنچه کسب کرده بدرستیکه خدا زود حساب است این کفایت است مردمانرا

وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ

وتا ترسانیده شوند بآن وتا بدانند که جز این نیست که او ست خدای یکتا و تا پند گیرند صاحبان خردها

جواب ملائکه آنانرا که گویند ما را بدنیا برگردانید

خواندنت را تا اجابت ما کنیم — پیروی خود ازرسل یکجا کنیم — پس بگویند آن ملایك باشکوه — که شما آیا نبودید ای گروه
پیش از ایمان بود سوگند محال — که بدنیا هیچگان نبود زوال — یا که اعمال شما بودی دلیل — بر بقای جان و مال ازهرقبیل
آن غرور و کبر و اخلاق دغل — شومی اعمال و آن طول امل — وان عمارتها و بستان ها همه — که فکندی از شرورو مظلمه
وانکه مخزنها نهادی از گهر — همچنین صندوقها از سیم و زر — مینمودی ضبط در انبار ها — بیشتر از رزق خود خروارها
کار مردم تا شود دشوار تر — خلق گردند از خورش نادار تر — مر که بفروشی برنج وگندمت — بیشتر وار ده شود صد گزدمت
میشدی هر چند پیرو ناتوان — حرص و آزت بیش میشد درجهان — دیگران را هرچه میدیدی زطمع — رفت ازکف آنچه را کردند جمع

هیچشان برجا نماند ازملك ومال
رفت اندر خانهٔ غیری عیال
هیچ نگرفتی ازان یکذره پند
بسته بودت چشم خود بین ازیسند

میفرودی بر قیاح دمبدم
خوردهٔ در زیستن گفتی قسم
وانگهی بودید ساکن خود شما
در مکان طالمان بر نفسها

یعنی اندر مسکن عاد و ثمود
ران تنه هیچشان وقتی نبود
گشت ظاهر مر شمارا در عیان
کاین منازل بوده ایشانرا مکان

هیچشان لیکن نیامد در نظر
کایمساکن ارچه شدزیروزبر
چونشدند آنها که ما برجایشان
ساکنیم و غافل از مأوایشان

تا بایشان ما چه کردیم از شتاب
خانهاشان شد چوگورستان خراب
مر به این ویرانها زان بومهاست
وین حرمها مسکن محرومهاست

ما زدیم ایسان مثل از حالشان
تا شما یابید ره زامثالشان
کوشش آوردند اندر مکر ها
نزد حق تا مکر را چبود جزا

مکر ایشان بود در شدت چنان
که برد مرکوهها را از مکان
یعنی احکام و شرایع که چوکوه
بود آنها در ثبات و درشکوه

خواستند از مکرشان زایل کنند
امر حقرا فاسد و باطل کنند
وان نبود الا خیالات محال
کی رود از باد پرّ بق جلال

گفته اند این قصهٔ نمرود بود
که ببالا کرد با کرکس صعود
خواست بگردون رود با کرکسی
وین نباشد بس عجب ازناکسی

یعنی از آنکش حوی نبودخرد
سوی گردون اینچنین خواهد پرد
بحردان را رین بسی باشد شگفت
کادم این اندیشه چون درسرگرفت

شرح این در سورهٔ نحل ازمقام
باشد او قادر و انتقام اولیا
پس میندار آن خدا را درسبل
وعده اش یابد تخلف با رسل

اوست غالب و انتقام اولیا
اندر آن روزیکه میگردد بدل
این زمین ارض دگر اندر محل

در تحقیق یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

همچنین این آسمان اندر نظر
میشود مانا سموات دگر
آسمان و ارس هم دارد مثال

شرح عالمها تو را گفتم زپیش
زان یکی باشد مثال ایجوب کیش
هستی باشد مثالی بالعیان

مردهٔ را بینی اندر خواب در
باهمان صورت که بودت درنظر
لیك باشد برهمان شکل و شئون

هم صدایش گر نمانی التفات
همچنان باشد که بود اندر حبوة
درمثال آسان که لیك باشدچنین

چونکه آنرا بنگری بدهی تمیز
تا سماء و ارض و دنیا هیچ نیز
لب ببند از مابقی هم قلب وگوش

مردمان پس سردرآرند ازتراب
اندراین صورت بعنوان حساب
واحد القهار سلطان ملیك

مجرمان را بینی آن روز نژند
دست وگردن بسته بر غلهاو بند
بندوغل بردست وپاگردیدوهشت

باشد ایشانرا زقطران پیرهن
وان بود دهشی سیه گون بیسحن
که بقطران زد مثل دانای راز

می بپوشد آتش آن روهایشان
کسب کردند آنچه اندوهایشان
زود آید از خدا وقت حساب

این رسانیدن بود بر مردمان
بهم تا یابد هران نفسی بدان
برفعال و حال خلقان شاهداست

اندر آن کون مثالی بیسؤال
پند تا گیرند ارباب خرد
این دلیل آنکه میگوید خدا

جمله اشیاء شهودی را در آن
یابد آنرا صورتی نبودکنون
هستشان چون خود تمیز یك وند

گرچه اورا صورتی نبودکنون
همچین داند این سموات وزمین
اصل تحقیق این بود ای تیزهوش

همچین داند این سموات وزمین
اصل تحقیق این بود ای تیزهوش
بر حساب آن خدای بیشریك

بر حساب آن خدای بیشریك
آن قبود و آن منیتهای زشت
وان بود فحریه ها وعجب و ناز

آن قبود و آن منیتهای زشت
وان بود فحریه ها وعجب و ناز
بر جزای آنچه کردند اکتساب

بر جزای آنچه کردند اکتساب
نا بداند اوخدای واحد است

سورة الحجر تسع و تسعون آية وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓرٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ ٢ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ٣ ذَرْهُمْ

این آیتهای کتاب وقرآنست روشن بسا که آرزو کنند آنانکه کافرشدند که کاش بودند مسلمانان واگذار ایشانرا

يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٤ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ

تابخورند وکامرانی کنند ومشغول کنداینشانرا آرزو وپس زود باشد که بدانند وهلاك نکردیم هیچ قریه‌را مگر بود مر اورا نوشته معلوم

٥ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ٦ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ

پیش نیفتد هیچ امتی از اجلش وباز پس نمانند وگفتند ای آنکه فروفرستاده شده بر او ذکر بدرستیکه تو هر آینه

لَمَجْنُونٌ ٧ لَوْمَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٨ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا

دیوانه چرا نمی آری بما فرشتگانرا اگر هستی از راستگویان فرو نمی فرستیم ملائکه‌را مگر بحق ونباشند

كانُوا إذاً مُنظَرِينَ ٩ إنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّكرَ وَ إنّا لَهُ لَحافِظُونَ ١٠ وَ لَقَدْ أرسَلنَا مِن قَبلِكَ

آنگاه ازمهلت دادگان ما فرو فرستادیم ذکر را و ما مر او را نگاهدارندگانیم و بدرستیکه فرستادیم پیش از تو

فِي شِيَعِ الأوَّلِينَ ١١ وَ ما يَأتِيهِم مِن رَسُولٍ إلّا كانُوا بِهِ يَستَهزِؤُنَ ١٢ كَذلِكَ نَسلُكُهُ فِي قُلُوبِ

در گروههای پیشینیان و نمی آمد ایشانرا هیچ رسولی مگر که بودند آن استهزا میکردند همچنین درمیاریم آنرا در دلهای

المُجرِمِينَ ١٣ لا يُؤمِنُونَ بِهِ وَ قَد خَلَت سُنَّةُ الأوَّلِينَ ١٤ وَلَو فَتَحنَا عَلَيهِم بَاباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا

گناهگاران ایمان نمی آورند بآن و بدرستیکه گذشته است آئین پیشینیان و اگر میگشادیم برایشان دری از آسمان پس مسود

فِيهِ يَعرُجُونَ ١٥ لَقالُوا إنَّما سُكِّرَت أبصارُنا بَل نَحنُ قَومٌ مَسحُورُونَ ١٦

در آن که همه روزه بالا میرفتند هر آینه میگفتند جز این نیست بسته شده چشمهای ما بلکه ما ئیم گروه سحر کرده شدگان

کرد هم در سورة الحجر ابتدا
ران تجلی عقل اول شد بپا
بر نبی با جبرئیل اندرخطاب
ای بسا که کافران دارند دوست
مؤمنان گردند شاد و شیر گیر
بهره مند آیند از هر نیك و بد
ما نکردیم اهل دیهی را تباه
هیچ نگرفتند پیشی ساعتی
ودجنون خویش از روی کلام
گر توئی از راستگویان بی‌زشك
جز بحق یعنی که اندر ساعتی
هم فرستادیم پیش از تو یقین
همچنین که سابقین را در قلوب
همچنین اندر قلوب مجرمان
لیك ایمان نآورند از ذکر وپند
باز خواهند از رسولان بر صلاح
می‌بگویند آنکسان بود جز این

حق تعالی از الف ور لام و را
باطش جبریل و طاهر مصطفی
آمد از حق تلك آیات الکتاب
کاش ما بودیم مسلم کآن نکوست
دشمنان مغلوب و مفلوك و اسیر
وآرزو هاشان کند مشغول خود
جز زمانی که مقدر بد نگاه
وقت را هم پس نماندند امتی
خود نسیه بادمان خوانی مدام
بر گواهی نزد ما آور ملك
که نباشد بهر ایشان مهلتی
مر رسولان در گروه اولین
عظمت ذکر اندر افکندیم خوب
ذکر را ظاهر نمائم ایرمان
عادت پیشینیان نگذشته چند
معجزهٔ دیگر بوجه اقتراح
سُکِّرَت أبصارُنا بل نحن

هست الف اشاء ازذات الاحد
لام ورا یعنی که جبریل ورسول
هست قرآن مبین درهر ورق
واینست وقتی که مسلمان قوی
واگذار ای احمد کامل بیان
رود باشد که بدانند آنزمه
یعنی آن مکتوب اندر لوح بود
کافران گفتند ای آنکو نزول
تو چرا ناری بما افشتگان
حقتعالی گوید اشانرا جواب
ما فرستادیم قرآن را و چند
هم بدیشان آمد از پیغمبران
از پی اتمام حجت در سبل
افکنیم اعنی بقلب اینگروه
عادت حق بر هلاك طاغیان
زآسمانشان درکشانیم ارکه چند
بلکه ما هستیم مسحورون همه

که تجلی کرده از خود او بخود
خشم ازایشان دورامکان درنزول
مر جدا سازندهٔ باطل زحق
گشته باشد از فتوح معنوی
تاخورند ازهرچه‌خواهند اینچنان
شومی کردار و سوء خاتمه
آمد از غیب قدر پس در شهود
یافت بروی ذکر مجنونی وگول
بر گواهی در رسالت زآسمان
نی فرشته ما فرستیم از شهاب
حافظم آنرا خود ازهر ناپسند
حز که میکردند استهزا بدان
پس بیاوردند ایمان بر رسل
عظم قرآنرا که خاص است اروحوه
گشته جاری یعنی اندر مردمان
تا که هرروزی بران بالارونده
چشم ما را بسته اند ازراهها

وَ لَقَد جَعَلنَا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنّاها لِلنّاظِرِينَ ١٧ وَ حَفِظناها مِن كُلِّ شَيطانٍ رَجِيمٍ ١٨ إلّا

وبدرستیکه گردانیدیم درآسمان برجها وآراستیم آنرا برای نگرندگان ونگاهداشتیم آنرا از هر شیطان رانده شده مگر

مَنِ استَرَقَ السَّمعَ فَأتبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ ١٩ وَالأرضَ مَدَدناها وَ ألقَينا فِيها رَواسِيَ وَ أنبَتنا فِيها

آنکه بدزدیده گوش فراداشت پس از پی رفت اورا شهاب روشن و زمین وسعت دادیم آنرا وافکندیم درآن کوههای استوار وروئانیدیم مادرآن

مِن كُلِّ شَيءٍ مَوزُونٍ ٢٠ وَ جَعَلنا لَكُم فِيها مَعايِشَ وَ مَن لَستُم لَهُ بِرازِقِينَ ٢١ وَإن مِن شَيءٍ

از هر چیز سنجیده و ساختیم برای شما درآن مایهای تعیش وکسی را که نیستید مر اورا روزی دهندگان و نیست هیچ چیز

إلّا عِندَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إلّا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ ٢٢ وَ أرسَلنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَأنزَلنا مِنَ السَّماءِ

مگر نزد ما خزینه‌هایش و نمیفرستیم آنرا مگر باندازهٔ داسته شده و فرستادیم بادهارا بارگرفته‌ها پس فرو فرستادیم از آسمان

مَآءٍ فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ٢٢ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ٢٤

آبرا پس بوشانیدیم شمارا از آن و بیستید شما مر اورا خزانه داران و بدرستکه ما هر اینه مائیم که زنده کنیم و بمیرانیم و مائیم وارثان

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ٢٥ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ٢٦

و بتحقیق دانستیم پیش رفته گانرا از شما و بتحقیق دانستیم واپس ماندگان را و بدرستیکه پروردگار تو او محشور میکند ایشانرا که او درست کار داناست

هم بتحقیق آنکه گردانیدیم ما
داشتیم از دیو مردودش نگاه
پس ورا آید زپی اندر شتاب
هم برویانیدیم ما اندر زمین
همچنین بر ساختیم از بهرتان
نیست زاشیا چیزی اندرمسکنش
یعنی آنچه خلق را آید بکار
باد ها یا میکند آستن آن
زاسمان پس بر فرستادیم آب
ملکه ما انرا نگه دارنده ایم
وارث خلقیم ما خود بی سخن
می بدانیم از شما تا کیست پیش
بامصلین بود درصف صبح وشام
بعض دیگر آمدند اندر عقب
میکند پروردگارت مجتمع

خلق یعنی مرجها اندر سما
تا نیابند از صعود انحای راه
تا بسوزند باگهش روشن شهاب
خود زکل شئی مؤزون و مبین
آنکه را نمود روزی ده بران
حرکه نزد ماست اصل و مخزنش
وان بود بروفق و نظم روزگار
مر درختانرا باثمار آنچنان
پس خوراندیم آن شمارا برحساب
در مقام خود بکار ارنده ایم
باقی اندر بعد ؛ افاشان زبن
کیست واپس مانده هم زاسلاف وکیش
یکرئی در حسن و یکوئی تمام
در تماشا تا کسد او را طلب
هر دو را اندر مقامی مسمع

در عیون ناظرین آراستیم
حز کسی کو زآسمان دزددسخن
هم رمیرا برکشیدیم از قرار
هم نگرداندیم اسباب معاش
چون مواشی یاخدم کم یاکه بیش
می نفرستیم حز آنچه بحاست
بر فرستادیم باستعداد ها
باد گر راندازه اید بیشتر
بستید ارا شما از خادبین
زنده ما سازیم مر احیاصرا
مرك باشد جمله را حز ذات ما
یا زمردم از زمان بوالبشر
پیشتر رفتند بعضی زاهل صف
امد این ایب که میداند خدا
باشد او محکم فعال و راستکار

ازکواکب انچه دروی خواستیم
چون رود بر استراق انجا بفن
کوهها در وی فکندیم استوار
مر شما را این زمین پیداوفاش
که شما دانندشان مرزوق خوش
هم باندازه که ان معلوم ماست
حاملان مر ابر ها را باد ها
نه بجا ماند درختی نه ثمر
تا نگه دارید در عمق زمین
هم بمیرانیم جسم نام را
وین یکست اندر بقا زایات ما
انچه مرده وانچه میرد بعد تر
تا بسنند ان پری را در طرف
زانکه رفت او برجلو یا برقفا
مطلع هم بر نهان و آشکار

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ٢٧ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ

وبتحقیق که افریدیم انسانرا از گل خشك شده ازلای ریخته شده و پدر پریان افریدیمش از پیش از آتش سوزان

٢٨ وَإِذْ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ٢٩ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ

وهنگامیکه گفت پروردگار تو مر ملائکه را اندر سیکه من افریننده ام انسانیرا از گل خشك از لای بدبوی پس چون راست کردم اورا ودمانیدم

فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٣٠ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ٣١ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن

دراو از روحم پس بیفتید مر اورا سجده کنندگان پس سجده کردند مر اورا فرشتگان همه ایشان تمامی بجز شیطان که اباکرد که باشد

يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٣٢ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٣٣ قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ

باسجده کنندگان گفت ای شیطان چیست مر تورا که نمیباشی باسجده کنندگان گفت که نیستم که سجده کنم

لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ٣٤ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ٣٥ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ

مر انسانیرا که افریدی اورا از گل خشك شده از لای ریخته شده گفت پس بیرون رو ازان پس بدرستیکه تو رانده شده و بدرستیکه بر تست لعنت

إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ٣٦ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٣٧ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ٣٨ إِلَىٰ يَوْمِ

تا روز جزا گفت ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گفت پس بدرستیکه تو از مهلت دادگانی تا روز

الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٣٩ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٤٠ إِلَّا

وقت داسته شده گفت پروردگار من باانکه اغوا کردی مرا هر اینه اراسته میکنم از برای ایشان در زمین و هر اینه باز دارم ایشانرا همگی مگر

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ٤١ قَالَ هٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ٤٢ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ

مگر بندگان تو از ایشان که مخلصان اند گفت این راهست بر من راست بدرستیکه بندگان من نیست مر تورا بر ایشان

سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ٤٣ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ٤٤ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ

تسلطی مگر آنکه پیروی کرد تورا از گمراهان وبدرستیکه دوزخ هر آینه وعده گاه ایشان است همه مر آنرا است هفت در مر هر

بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ٤٥ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٤٦ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ٤٧

در بر است ار ایشان بارهٔ قسمت کرده شده بدرستیکه پرهیزگاران باشند در بهشتها و چشمه ها داخل شوید آنها را بسلامتی ایمنان

آفریدیم آدم ار صلصال ما
از گل خشك اعنی اندر ابتدا

جان که پریانرا پدر از پیش بود
آفرینش زناری بی زدود

یاد کن پروردگارت چونکه گفت
مر ملایك را سابق در نهفت

پس چو سازم راست یعنی مستعد
مدمم در وی ز روح خود بجد

پس درآدم چون نمود او نفخ روح
سجده کردندش ملایك بالوضوح

حقتعالی گفت ای ابلیس چون
سجده باری مالك الا تکون

بد گلی خشك و سیاه و بوی ناك
هم اخس عنصر اعنی آب و خاك

گفت حق پس رو برون ای بدسرشت
ز آسمان یا از ملایك یا بهشت

گفت مهلت ده پس ای پروردگار
تا بروز بعثم اندر روزگار

روز موعودی که آن معلوم ماست
ثبت اندر دفتر مکتوم ماست

در زمین کانجا بود دارالغرور
از معاصی واز مناهی وازشرور

گفت حق ز اخلاص باشد راه راست
سوی من وازطاعت اصل مدعاست

مر تو را نبود بر ایشان سلطنت
اندر اضلال و فتن از هر جهت

مر صفی را بگذه آمد بهوش
وان گلی بد تیره وبگرفته بوی

گفت حق نتوانی افگندن بگاه
کز لطافت میرود اندر مسام

آنچه تو عمری زنی ره بر گناه
کافرینم از گل خشکی بشر

اینست هم وحیی که گفتم ز ایمنی
چون تمایم زنده اورا از الیقین

تا مگر تا عاصیان شرمسار
جمله گی کردند سجده جز بلیس

پس جهنم هست بیشك وعده گاه
گفت ساجد من نگردم حاصلش

باب های آن بود حرص و هوا
چون ز سجده کرد ابا و امتناع

ورخضوع آری بجای کبر پیش
بر تو باشد رانده گی تا یوم دین

دوزخ نفس است و ابواب اینخیال
گفت پس باشی تو مهلت یافته

حق فرستاد انبیا را پی به پی
گفت اُو رَبِّ بِما اغویتنی

عقل باشد در تو زایشان نمایی
جمله را گمراه سازم از فساد

می نگشتی متفق با آن فریق
یا صراط من باخلاص قویم

پیشوایت عقل با تمیز کن
جز کسی کز تو نماید پیروی

همچو لای قعر حوض وقعر جوی
ویر بود از قدرت رب الانام

کاوست بدبو یا مصور در اثر
پس بروی افید اورا ساجدین

پس چو سازم راست اورا ساجدین
که نشد ناساجدین مع آن خسیس

آدمی را کافریدی از گلش
اوفتاد از اوج عز و ارتفاع

بعد لعنت هم عذاب وایسین
تا بوقت خاص رو بر تافته

می بیارایم زبهر هر تنی
جز عباد خالصت را در نهاد

میشود بر بندگانم مستقیم
باشد او ار گمرهان و هم غوی

معنی خاص در غفران الهی

شاید آن باشد زالهام سروش
بندگانم را تو اندر آن گناه

گر بود کوهی پر اکنده اش کند
می بجشم در دمی بی اشتباه

پیش عفو من شود بیهوده تر
گر تو این تحقق نی باور کنی

هل مرا با مجرمین و مذنبین
خود بعفو حق شویم امیدوار

جور و اغوای تو بر ایشان رسید
پیروانت را که خود بردی زراه

هر دری مقسوم بر اهل سقر
بخل و کبر و خشم وحقد وهم ریا

یکدر دوزخ بخود بر بستهٔ
باب دیگر بستهٔ برروی خویش

از جهنم بستهٔ بر خود دری
داعیت ابلیس برویل و وبال

چون شدی واقف زفعل و نیتش
تا کنند آگاهت ازتسویل وی

ازره و منزل زدوزخ وزبهشت
حاضر است اوگر تو زایشان غایبی

ره نماید بر همه خوب و بدت
پس روی همراه دزدان درطریق

زانکه ماندی از رفیق و قافله
واز هوای نفس دون پرهیز کن

اُدْخُلوها بسلامٍ آمِنینْ
این بود قول ملایك با عباد

که به بروی عفو من دردم رسد
هرچه اغوا را کنی افزوده تر

سخت مغروری بطاعات یقین
لیك آن کز عفو من شد ناامید

لیك آن کز عفو من شد ناامید
هست دورحرا همانا هفت در

وقت خشم ار حلم کردی رستهٔ
همچنین هرخلق بد را سر بری

کن بوی لعنت مرو بر دعوتش
تا نگفتند آنچه بود ار خوب و زشت

عقل خواند بر کتاب ایزدت
پس مثال ازدوزخ ازخود کن گله

در عیون و جنتند آن متقین
سالمید اعنی زهر فقر و فساد

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ٤٨ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا

وبیرون کشیدیم آنچه بود در سینه های ایشان از کینهٔ برادران برسریرهای روبهم دارندگان نمیرسد ایشانرا در آنها رنجی و نباشد ایشان را از آنها

بِمُخْرَجِينَ ٤٩ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٠ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ٥١ وَنَبِّئْهُمْ عَنْ

بیرون شدگان خبر ده بندگان مرا که بدرستیکه منم آمرزنده مهربان وبدرستیکه عذاب من آنست عذاب دردناك وخبر ده ایشان را از

ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ ٥٢ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلٰماً قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ٥٣ قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا

مهمانان ابراهیم هنگامیکه داخل شدند بر او پس گفتند سلام گفت بدرستیکه ما از شما ترسندگانیم گفتند مترس بدرستیکه

نُبَشِّرُكَ بِغُلٰامٍ عَلِيمٍ ٥٤ قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي عَلٰي اَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ٥٥ قَالُوا بَشَّرْنٰاكَ بِالْحَقِّ

ما مژده میدهیم ترا به پسری دانا گفت آیا بشارت دادید مرا بر آنکه مس کرد مرا پیری پس بچه چیز بشارت میدهید مرا گفتند بشارت میدهیم ترا براستی

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقٰانِطِينَ ٥٦ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضّٰالُّونَ ٥٧

پس مباش از ناامیدان گفت و کیست که ناامید شود از رحمت پروردگارش مگر گمراهان

گفت ما بیرون کنیم از سنها
نرسد رنجی برایشان در بهشت
ای پیمبر ده خبر بندگان
ده خبر از ضیف ابراهیمشان
گفت ابراهیم ترسانیم ما
گفت از ما می‌مکن بیم ای همام
گفت آیا مژده بدهید این نفس
مژده کردندش که دادیمت براست

اهل جنت را حسد یا کینها
نروند ایشان برون از خلق زشت
من غفورم بر شما بس مهربان
کامدندش سه فرشته میهمان
از شما وین بود علت ترس را
که بشارت میدهیمت بر غلام
که مرا پیری چنین کرده است مس
پس مباش از ناامیدان حق خواست
نا امید از رحمتش کردد کجا

همچو اخوانند در صدق ضمیر
خلقشان یعنی نکردد بد بدی
من عدانم کان البهست و شدید
چون در او گشتند داخل در مقام
که بدون اذن او داخل شدند
مژده بدهمت بفرزندی ادیب
مژده بدهند آنچه دور از عادتست
گفت ابراهیم کو د آنکه او
غیر گمراهی که دور است از هدی

رو برو بنشسته با هم برسریر
تا شود باعث بنزع و مرندی
میخواهی حزکه بر عاصی رسید
پس باو گفتند ا بهجت سلام
هم بخوردندش زخوان چون آمدند
نامش اسحق از نبوت با نصیب
این شگفت ارما بدور از قدرتست
نا امید از بخشش آید نیست رو

قَالَ فَمٰا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٥٨ قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنٰا اِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٥٩ اِلَّا اٰلَ لُوطٍ اِنَّا

گفت پس چیست کار شما ای فرستادگان گفتند بدرستیکه ما را فرستاده بسوی گروهی گناهکاران مگر خاندان لوط بدرستیکه

لَمُنَجُّوهُمْ اَجْمَعِينَ ٦٠ اِلَّا امْرَاَتَهُ قَدَّرْنٰا اِنَّهٰا لَمِنَ الْغٰابِرِينَ ٦١ فَلَمّٰا جٰاءَ اٰلَ لُوطٍ نِ الْمُرْسَلُونَ ٦٢

ما رهاننده ایشانیم همه مگر زنش که تقدیر کردیم که او هر آینه باشد از بازماندگان پس چون آمد آل لوط را فرستادگان

قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ٦٣ قَالُوا بَلْ جِئْنٰاكَ بِمٰا كٰانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ٦٤ وَ اَتَيْنٰاكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّا

گفت بدرستیکه شما قومی ناشناخته گفتند بلکه آمدیم نزد تو با آنچه بودند در آن شک میکردند و آوردیم نزد تو حق و بدرستیکه

لَصٰادِقُونَ ٦٥ فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ الَّيْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبٰارَهُمْ وَلٰا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ

ما هر آینه راستگویانیم پس بیرون ببر اهلت را در پاره از شب و بنه شو قفاهای ایشان را و نباید التفات کند از شما احدی و بروید حائیکه

تُؤْمَرُونَ ٦٦ وَقَضَيْنٰا اِلَيْهِ ذٰلِكَ الْاَمْرَ اَنَّ دٰابِرَ هٰؤُلٰاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ٦٧ وَجٰاءَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

مامور شده اید و گذارش دادیم بسوی او این امر را بدرستیکه دنبال اینها است بریده شده صبح کسدگان و آمدند اهل شهر شادمانی میکردند

٦٨ قَالَ اِنَّ هٰؤُلٰاءِ ضَيْفِي فَلٰا تَفْضَحُونِ ٦٩ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلٰا تُخْزُونِ ٧٠ قٰالُوا اَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ-

گفت بدرستیکه اینها مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا و بترسید از خدا و خوار مسازید مرا گفتند آیا منع نکردیم ترا از

الْعٰالَمِينَ ٧١ قَالَ هٰؤُلٰاءِ بَنٰاتِي اِنْ كُنْتُمْ فٰاعِلِينَ ٧٢ لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٣ فَاَخَذَتْهُمُ

جهانان گفت اینست دختران من اگر هستید کنندگان بجان تو که ایشان هر آینه در مستیشان حیران میزیستند پس گرفتشان

الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ٧٤ فَجَعَلْنٰا عٰالِيَهٰا سٰافِلَهٰا وَاَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ٧٥ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ

فریاد مهلك داخل در روز شدگان پس گردانیدیم زیرش را زیرش و باراندیم بر ایشان سنگها از سنك گل بدرستیکه در این هر آینه آیتهاست

لِلْمُتَوَسِّمِينَ ٧٦ وَ اِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ٧٧ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٧٨ وَ اِنْ كٰانَ اَصْحٰابُ الْاَيْكَةِ

مر اهل فراست را وبدرستیکه آن هر آینه براه ثابت است بدرستیکه در آن هر آینه آیتست مر گرویدگان را واگر چه بودند یاران ایکه

لَظٰالِمِينَ ٧٩ فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ وَ اِنَّهُمٰا لَبِاِمٰامٍ مُبِينٍ ٨٠

هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از ایشان وبدرستیکه آندو هر آینه در راهی روشنند

گفت ابراهیم چه بود کارتان
گفت بفرستاده اند اندر زمین
اهل او باشند ار ما در امان
لوط گفتا از شما بیگانگان
بر هر اچیزی که قومت بوده اند
راستگو یابیم ما وز عیب پاك
اهل خودرا پیش افکن باشتاب
یا بصفرا یا بسوی مصر و شام
تا نصبح اعنی که بر جانغنوید
مژده دادندی زمهمانان بهم
می نرسید از حق ایقوم ضلال
تا نکردی حامی هر رهگذر
مر شما را پند من باشد صلاح
مستی شهوت اند ایشانرا فزون
شهرهاشان کرد یکجا سرنگون
باشد اندر این نشانها پیشمار
اندر این که یاد کردیم از یقین
شرح یوم الطله را اندر عداب

غیر ازاین اندرزمین و اسرارتان
جمله ما را سوی قوم مجرمین
جز رش او باشد ارپس ماندگان
ترسم ارشری بخود رین مردمان
بر عناد و فسق و شك آلوده اند
میکنیم این لحظه قومت راهلاك
ور قفاشان رو بخود کامد عداب
کان زمین را نیست دمی زانتقام
در سحر نابود و مستأصل شوید
گفت لوط آن قومرا نایم وغم
تا نیائم خواری اندرمهمان بحال
چون گذشتی ازشروط مستقر
نبرند این دختران بهر نکاح
نهش و حیران چوارنات حزون
روشنی روز چون آمد برون
بهر ارنات فراست و اعتبار
آیتی باشد زبهر مؤمنین
جای خود مذکور سازم درکتاب

مر بشارت بود کافی یك ملك
سوی قوم لوط یعنی برهلاك
پس درآن هنگام کایشان آمدند
گفت لی بیگانه ام از ماحضر
راسی آورده ایت بر وعد
اهل خودرا پس ببریرون شب
از شما می نگرد یکتن پس
حکم ما کردیم سویش کاینست کار
آمدندی سوی خانه لوط شاد
مرمرا باشد مهمان این کسان
می نگهبد از غریبان نهی ما
گفت باشد این بناتم ایگروه
ای محمد ص بر حیوة تو قسم
صیحه پس نگرفتشان اندر زمین
پس نمودیم آن همه زیرو زبر
آن بلاء اندر سر راه شماست
بوده اند اصحاب ایکه طالمان
ایکه و بدین براه روشن است

کار دیگر هستتان پس بی رشك
غیر آل او بدون اشتراك
خانوادهٔ لوط را داخل شدند
بر تو باید آمدیمت تا مگر
که برایشان دادی ازقهر شدید
پارهٔ چون رفت از شب لی عجب
خود روید آنجا که مامورید بس
شد پراکنده صبح زاهل این دیار
اهل شهر از بهر آمال و مراد
پس ستاریدم برسوائی نشان
بر تو نمودیم آیا بار ها
گرکنید آنرا که گویم بی ستوه
که بدند ایشان بسکر دمبدم
صیحه یعنی بانك جبریل امین
هم بباراندیمشان بر سر حجر
در عون رهگذریان بر ملاست
ما کشیدیم انتقام از آن کسان
عابرین بینند و آن پس این است

وَ لَقَدْ كَذَّبَ اَصْحٰابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ٨١ وَ آتَيْنٰاهُمْ آيٰاتِنٰا فَكٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ ٨٢ وَ كٰانُوا يَنْحِتُونَ

وبتحقیق تکذیب کردند اصحاب حجر رسولانرا ودادیمشان آیتهای خود پس بودند از آنها اعراض کنندگان و بودند میتراشیدند

مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ٨٣ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ٨٤ فَمٰا اَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ٨٥

از کوهها خانهها ایمان پس گرفت ایشانرا فریادی مهلك نامداد کنندگان پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند

وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا اِلّٰا بِالْحَقِّ وَ اِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

وبیافریدیم آسمانها وزمین را وآنچه میان آنهاست مگر بحق وبدرستیکه قیامت هر آینه آینده است پس درگذر درگذشتنی خوب

٨٦ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلّٰاقُ الْعَلِيمُ ٨٧ وَ لَقَدْ آتَيْنٰاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثٰانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ٨٨ لٰا تَمُدَّنَّ

بدرستیکه پروردگار تو اوست آفریدگار دانا وبتحقیق دادیم تورا هفت آیت از سورهٔ که دو بار نازل شده و قرآن عظیم مگشای بخواهش الله

عَيْنَيْكَ اِلىٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ اَزْوٰاجًا مِنْهُمْ وَلٰا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنٰاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ٨٩ وَ قُلْ اِنِّي

دوچشمت را بآنچه کامرانی دادیم بآن اصنافیرا ازایشان واندوه مخور برایشان وفرود آور بالت را ازبرای گروندگان وبگو بدرستیکه

اَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ٩٠ كَمٰا اَنْزَلْنٰا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ٩١ اَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ٩٢ فَوَرَبِّكَ

من منم بیم کننده آشکارا همچنانکه فرو فرستادیم بر آنانکه قرآنرا پاره پاره و جزء جزء کردند و آنانکه گردانیدند قرآن را پاره ها یا گذبها پس بپروردگار تو

لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٩٣ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩٤ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ٩٥ إِنَّا

قسم که هر آینه خواهم پرسید ایشان را همه از آنچه بودند که میکردند پس آشکار کن بآنچه مامور شدی و روبگردان از مشرکان بدرستیکه

كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ٩٦ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٩٧ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ

ما کفایت میکنیم از تو استهزا کنندگان را آنانکه میگردانند با خدا خدائی دیگر پس زود باشد که بدانند و بتحقیق میدانیم که تو

يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٨ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ٩٩ وَاعْبُدْ رَبَّكَ

تنگ میشود سینه‌ات بآنچه میگویند پس تسبیح گوی بستایش پروردگارت و باش از سجده کنندگان و بپرست پروردگارت را

حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

تا بیاید تورا مرگ

هم بتکذیب آمدند از مرسلین
چونکه از صالح کتابی بست یاد
میتراشیدند ایشان از جبال
می‌نکرد از آنچه کردند اکتساب
جز بحق یعنی بوفق عدل و داد
باشد آینده قیامت ای همام
حالق داناست آن پروردگار
کرد اندر خاطر پاکش خطور
آمد آیت که تورا دادیم ما
آن تورا بهتر ز مال این خسان
ملك و هم ملکوت و حروت و مثال
وان مثانی را نقا بعد از فنا
بهر آن سبع المثانی گفت حق
می مکش دو چشم خود یعنی مند
مال دنیا بس بود خوار و قلیل
کن تواضع مؤمنانرا بس نکو
گو نذیرم من عیان و آشکار
بر کسانیکه ز استهزا و شر
یا که بر سحر و کهانت وافتری
بعد بعثت مصطفی تا مدتی
هم بگردان روی خویش از مشرکین
آنکسانیکه خدای دیگری
ما بدانیم اینکه میگردد تنك
باش هم از ساجدین و اندر سجود
باشد این موت ارادی در شهود
شد دوئیت از میان باقی حق است

اهل حجر اعنی ثمود از شرك و کین
شاید از آیت بود معجز مراد
خانها کایمن شوند از اختلال
دفع چیزی را ازان ریح و عذاب
وان ملایم بست دایم با فساد
زاهل تکذیبت کشد حق انتقام
حکم از حکمت کند در طم و کار
کاهل اسلامند مضطر در امور
هفت آیه از مثانی بر ملا
کآنهمه گنجست واین رنجی بجان
هم دگر اعیان و اسما ز کمال
گر که خوانی بس بود جانا بجا
ای محمد ص به زجمله ما خلق
زانچه بر خلق مجاز آمد پسند
پیش این ملك عظیم بی بدیل
وان دوبال خویشتن را بر فرو
بمتان معنی دهم از کردگار
بحش میکردند از قرآن سور
منمودی منقسم آیات را
خلق را میکرد پنهان دعوتی
گو نمانند از گمان خود بکین
با خدا سازند مع از ابتری
سینه ات زاقوال ایشان بیدرنك
رو نما از فرق برجمع وجود
عارفش خواند فنای فی الوجود
بی تعین ذات پاك مطلق است

یا بصالح که نبی بد بر ثمود
پس ازان بودند ایشان معرضین
صبحه پس بگرفتشان وقت صباح
نافریدیم این سموات و زمین
مقتضی زان گشت حکمت از اله
در گذر تو فاصفح الصفح الجمیل
دید احمد هفت رشتهٔ کاروان
پس گرسنه پس برهنه پس فقیر
هفت آیهٔ فاتحه است آن از کتاب
قصد از سبع المثانی در شهود
کشف گردد این مراتب در صعود
این فنا و این بقا را پیشتر
گر که بر اسرار قرآن مدرکی
بهره ما دادیم زان انصاف را
هم مباش از سرکشان اندوهگین
یا که خوشروئی بود خفض جناح
هست گر نارید ایمان بر شما
که فلان سوره زمن باقی زنو
پس بحق کردگارت که سؤال
جبرئیل آورد آیت کآشکار
ما کفایت از تو کردیم ای همام
زود پس آگه شوند از کار خود
ملتجی شو پس بحق تسبیح کن
کن پرستش رب خودرا همچنین
عابد و معبود آنجا یك شود
نه مراتب ماند آنجا نه مقام

اکثری دادیم ز آیات ها بجود
رو بگرداندند از آیات دین
در زمان مردند با صد افتضاح
وانچه باشد در میان آن و این
بر هلاك سرکشان بی اشتباه
صفح عفو بی عتابست ای خلیل
زانقشه وز زر و گوهر بار آن
مشرکانرا باشد این زرو حریر
باز قرآن عظیم از فصل و باب
رتبه های هفتگانه است از وجود
پس فنای عارفست اندر وجود
شرح کردیم ارکه داری در نظر
بر تمام آفرینش مالکی
بر تو افزون کرده ایم الطافرا
یا که از فقر صحابه این چنین
در حضور اهل ایمان و صلاح
چون عذابی که فرستادیم ما
وین نبود الا ز طغیان و عتو
میکنم از آنچه کردند از ضلال
کن هرانچه کرده امرت کردگار
شر آن مستهزئین را بالتمام
چون جزا یابند از کردار خود
ذکرش ازدل محدش از تصریح کن
تا بوقت مرگ کآن [باشد یقین
هرچه غیرازحق بود مندك شود
جز شهود ذات مطلق والسلام

سُورَةُ النَّحْلِ مَائَةٌ وَثَمَانٍ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ

آمد فرمان خدا پس طلب تعجیل مکنید آن را دام پاک بود ش را و برتر آمد از آنچه شرک می‌آورند فرو می‌فرستد ملائکه را باروح از امرش

عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۲ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

بر آنکه میخواهد از بندگانش که بیم دهید بدرستکه نیست الهی مگر من پس بترسید من آورید آسمانها وزمین را

بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۳ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۴ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ

براستی برتر آمده از آنچه شرک می‌آورند آفرید انسان را از نطفه پس اکنون اوست جدال کنندهٔ آشکار و شتر و گاو و گوسفند آفرید آنها را

فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۵ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۶ وَ

برای شما در آنها است گرمی و منفعتها و از آنها میخورید و برای شماست در آنها تجملی در وقتیکه میآورید در چراگاه و هنگامیکه سر میدهید

تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۷ وَالْخَيْلَ

و برمیدارند بارهای گران شما را و میبرند بشهری که نباشید برسندهٔ آن مگر بسختی نفسها بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان رحیم است و اسبها

وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۸ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ

و استرها را و خرها را تا سوار شوید آنها را و باشد آرایشی و میآفریند آنچه را که نمیدانید و بر خداست راستی راه و بعضی از آن منحرف

وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۹ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

است و اگر خواستی هر آینه هدایت کردی شما را همه اوست که فرو فرستاد از آسمان آبرا برای شما از آست نوشیدنی و از آست درختی در آن

تُسِيمُونَ ۱۰ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

میچرانید میروياند برای شما بآن کشت را وزیتون ودرختان خرما وانگورها واز همهٔ ثمرها بدرستیکه در آن

لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۱۱ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ

هر آینه آیتست از برای قومیکه اندیشه میکنند و مسخر کرد برای شما شب را وروز را وآفتاب وماه را وستارها مسخر شدگانند بفرمان او

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۱۲

بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهی را که درمیابند بعقل

سورة النحلست از روی عدد
بست وهشت آیت آن از بعد صد
درمدینه نازل است از ذوالکرم
در تفاسیر این چنین آورده اند
مشرکان تعجیل بس مکرده اند
از قیامت یا عذاب بس مهول
می بگفتند اهل عدوان لاکلام
این نباشد جز فریب و اتهام
آن زما لطف بنان یکسو کند
یعنی ار ما رد کنند رنج و بلا
بر الهان چونکه رو آریم ما
مر وقوعش هست نزدیك و بجا
وان بود تا خود قیامت یا عذاب
پس شما نارید بروقتش شتاب
هیچ حاجت نر چنین تعجیل نیست
پاك و برتر باشد آشاه ملك
رانچه منگیرید هم باوی شریك
گوست قرآن یاکه علم اندر وحوح
باعث آن خود بر حبوه دل شود
تاکه موت جهل ازان زایل شود
مبدهد علم و نبوت بر مراد
تا نکنند اندار خلقان بر علن
زانکه می نبود خدائی غیر من
زانچه گفتند انبیا ازراه وحی
آفرید او خود سموات و زمین
بالحق اعمی از ره حکمت چنین
تا بیکتائی شویدش معترف
برتراست ازآنکه گیرد کس شریك
با وی اندر هیچیك زافعال بیك
کان جمادی بود بیما و می
ند نه هیچ ازفهم وادراکیش سهم
پس رساند اورا باوح عقل وفهم
در مقام نعی بعث اندر محل
فصد از این باشد الی ان خلف
کاستخوان مرده بگرفت او کف
وان بود پوسیده چون یابد نظام

بعضی از آن مکی است و بعض هم
برهرانچه وعده‌شان دادی رسول
از دوالکرم یا عذاب بس مهول
ور بفرض آنرا که گوئی روکند
آن زما لطف بنان یکسو کند
آمد آیت که رسید امر خدا
مر وقوعش هست نزدیك و بجا
میرسد یعنی در آن تعطل نیست
هیچ حاجت نر چنین تعجیل نیست
میفرستد مر ملایکرا بروح
گوست قرآن یاکه علم اندر وحوح
زامر خود برهرکه خواهد ازعباد
مبدهد علم و نبوت بر مراد
پس بترسید ازمن اندر امر و نهی
زانچه گفتند انبیا ازراه وحی
بر صفات و شکل ووضع مختلف
تا بیکتائی شویدش معترف
آفریده است آدمی زآب منی
کان جمادی بود بیما و می
پس نماید احتجاج او یا جدل
در مقام نعی بعث اندر محل
با پیمبر گفت من یحیی العظام
وان بود پوسیده چون یابد نظام

آمد آیت که بد این اول جماد
هشت صنف از چارپایان آفرید
میخورید ارانحشان وارکشك وشیر
بازگردند ازحرا چون وقت شام
سوی شهری که بدان سویدهیج
حمل بیم آن بیکبار او کشند
آفرید او اسپ واسب و حمار
گفته اند ار شرح مالا تعلمون
از وجود و بود شئی وازاثر
هست اندر هر یکی آثار ها
وانکه هم بینی و دانی فصل آن
از مکس پرسید شخصی ارامام
گفت باشد ماده و نر ار نبات
پس چو بر مایه فرودآید مکس
باشد ار باقی خدا آگاه وبس
شد هویدا رمز مالا تعلمون
هست برحق ناکید واصح طریق
راه طرق بعضی است گمراهی وکج
راه تا یابید بر قصد السبل
هم ازان باشد درخت اندرشان
زرع روباند زآب ازهر قبل
رام کرد او بر شما لیل ونهار
این فواید را بو بنی هر نفس

یافت ازما حس ونطق اندرنهاد
تا زپشم و مویشان پوشش کنند
همچنین از روغن وبه و پنیر
هم بمرتع صبح چون گیرند گام
خود رسنده تا گرانبار از سپیج
عمر وطاقت نصف شد هم جان ودد
بهر رست تا شوید آنها سوار
هست اولیترسکوت ارچه دوحون
بر تمامی کی توان گفتن خبر
وآید ار هر یك بخلقت کار ها

از چه استدلال اورا در سبیل
غیر ار این هم مفهمها فی حساب
هم در آنها زینت و آرایشی
تحمل اثقالکم یعنی کسید
حزشق انفس الا بشق وشاق
این چنین پروردگار انس وجان
آفرید هم زهرگون جانور
رانکه دانش را برآنسوراه نیست
جانور ها هست در جو هوا
نام آن نشنده کس تا ندیش

بر اعاده ناورید ایسان دلیل
بر شما را باشد اندر انجاب
بر شما را باشد و آسایشی
بارهایان حمل در هر راه چند
حمل آن باشد بر انسان درسیاق
بر شما باشد رؤف و مهربان
که بدانید آن شما راحل واثر
ممکن ازایجاد خلق آگاه نیست
هم بحوف ارض بحد و انتها
با چه جای آنکه داند علمش
جمله فی دانی ابر یا اصل آن
کزوجودش هست حاصل درنظام
دست و پا آلوده سازد برلعاب
این یکی بود ازخواص و نعوی
از جماد و هم زجوان و نبات
راه موصل برحق اعنی اردلیل
جمله را طاهر نماید بر بشر
بر شما را جمله گشتی رهنما
بر زمین ماء لکم منه شراب
قصد باشد از شجر یا هرگیاه
آنکه را باشد تفکر ساعتی
زان توان کردن حساب سال وماه
بر شناسائی راه از هر مقام

در سر خلقت مکس

هرچه روید ار زمین در الفات
بار ورگردد تورا این نعم بس
بیست آگاه ازنهایش هیچکس
داند آنرا هستی بیچندو چون
تا نماند کس بگمراهی غریق
منحرف از مقصدودور از نهج
واینبه برحکمت بود فی قال وقیل
چارپایانرا حرانند اندران
بر شما زاعناب وزیتون ونخیل
همچنین شمس و قمررا درمدار
مابقی را اهل هش دانندو بس
هم در این باشد علامتها فزون

بر گیاه بر شاند چون دانه
نعمها در اوست از خلاق شئ
کل اشارا چنین دان زالنعام
هم بود بر خدا قصدالسبیل
حل و حرمت نفع وضروخیروشر
حواستی بر وحه الجاه ازخدا
او فرستاد از سما یا ازسحاب
میخورید ازبرك آن یعنی نگاه
ور هران میوه بود وین آیتی
بهر انضاج فواکه هم بگاه
واین کواکب زامرحق باشندرام
خوان لایات لقوم یعقلون

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٤ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ

وآنچه را آفرید برای شما در زمین که مختلف است اقسامش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مرگروهیرا که در میابند بعقل واوست که تسخیر کرد

الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَ

دریارا تابخورید ازآن گوشتی تازه وبیرون آرید ازآن زیوری که میپوشید آنرا ومی بینی کشتیهارا شکافندگان آب سینه در آن

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٥ وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَ

تابجویند از فضلش وباشد که شما شکر کنید وافکند در زمین کوههای استوار مبادا که لغزد باشما وبهرها و

سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٦ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ١٧ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا

راهها باشد که شما راه یابید وعلامتها وستاره ایشان راه می یابند آیا پس آنکه می آفریند چون کسیست که نمی آفریند آیا پس

تَذَكَّرُونَ ١٨ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ

پند نمیگیرید واگر شمارید نعمت خدارا بشمار در نتوانید آورد ش بدرستیکه خدا هر آینه آمرزنده مهربانست وخدا میداند آنچه را پنهان میدارید

وَمَا تُعْلِنُونَ ٢٠ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ٢١ أَمْوَاتٌ غَيْرُ

وآنچه را آشکار میکنید وآنرا که میخوانند از جز خدا نمیتوانند آفریدچیزیرا وایشان آفریده میشوند مردگانند نه

أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ ٢١ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٢٢ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ

زندگان و نمیدانند که کی بر انگیخته میشوند خدای شما خدائیست یگانه پس آنانکه نمیگروند بآخرت دلهای ایشان

مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ٢٣ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ٢٤ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

ناشناساست وایشان سرکشانند ناچار بدرستیکه خدا میداند آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند بدرستیکه او دوست ندارد

الْمُسْتَكْبِرِينَ ٢٥ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٦ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ

سرکشانرا وچون گفته شود مر ایشانرا چه چیز فرو فرستاد پروردگار شما گویند افسانه های پیشینیان را تا بار گیرند بارهای گناهانشانرا

كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ٢٧ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ

تمام روز قیامت و بارهای گناه آنان که گمراه میکنند ایشانرا بدون علمی آگاه باشید بد است آنچه میبرند بحقیقت مکر کردند آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ

پیش از ایشان پس آمد فرمان خدا بناهاشان را از بن پس فرو ریخت بر ایشان بام از بالاشان و آمدایشانرا عذاب از

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٨ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ

جائیکه نمیدانستند پس روز قیامت خوار میکند ایشانرا و میگوید کجایند انبازان من که بودید مخالفت میورزیدید در آنها

قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ٢٩

گفتند آنانکه داده شدند دانش را بدرستیکه رسوائی امروز و بدی بر کافرانست

رام کرد او بر شما هم درزمین
درهران یك صبح حق باشد پدید
ماهی آرند اعنی از دریا بدام
هم بغوص آرید اردریا برون
فلك را رانده بینی در بحار
بر شما کرده معیشت را سبب
هست وانها حرص وغفلت شغل وغم
کشتی دریای غم باشد رضا
ور شوی بر کشتی ذکر اسوار
باز ذکر نعمت دیگر کند
بر شما یعنی نگردد مضطرب
حوبها هم آفرید از هر قبیل
کرد پیدا هم علامتها براه
راه یابند از ستاره عام وخاص
پس شما آیا ندارید این بیاد
نعمتش را کی توانید اندکی
مهربان یعنی از این تقصیر هم
وانکسانیرا که جز حق از بتان
مرده اند ایشان و عاری از حیوة
مر خداتان آن خدای واحداست
زانکه اصنام دهد هرشی خبر
حاصل آنکه از دو فاعل درامور

چیز های مختلف بس دلنشین
مر کسانیرا که هستند اهل دید
زان نباشد بر شما چیزی حرام
حلیه تا پوشید از بهر نمون
چون شکافد آب را اندر گذار
تا مگر شاکر شوید از فضل رب
فلکها هم کرده ایجاد از حکم
ساحل آن شادی آمد زاقتضا
آئی از دریای غفلت بر کنار
کوهها را بر زمین لنگر کند
هم نگرداند شما را منقلب
درزمین همچون فرات ورود نیل
بر رونده تا نگردد اشتباه
برقریش این داشت گرچه اختصاص
عقل و دانش در شما چون او نهاد
بر شمردن وزهزاران صد یکی
نعمت خود را نسازد هیچ کم
می نخوانند اهل شرك اندرعیان
کی نمود دارد جمادی التفات
خود بکتائی ذاتش شاهداست
پس دو صانع نیست ممکن در نظر
فعل واحد ممتنع دان در ظهور

مختلف از حیث شکل وطبع و لون
بحر را هم رام کرد او از اقتضا
حر که در بزد امامیه بود
بهر زینت آورید اعنی لئلی
بحر را هم رام کرد او در نمود
همچنین در نفس آدم بحر ها
تا کنند ارباب دانش زان عبور
شد قناعت فلکت اندر بحر آر
بندی ار بر کشتی توحید طمع
زان دراکند آن رواسی در زمین
مر زمین را کوهها گشت استوار
راهها هم کرد اندر وی عیان
کرد هم اسارهگان را مستقر
پس کسی کو آفریند چون کسی است
گر که خواهید آورید اندر شمار
اوست آمرزنده تقصیر ار کنید
آگهست او زانچه پنهان یا پدید
چون توانند آفریدن هیچ چیز
یا کجا داند چون اشیاء حی
وحدتش باشد پدید از کل شیء
در بیان شرح این آیت دریش
پس هران شیئی بیکتائی گواه

لازم آمد جمله در ایجاد کون
لحم تازه تا خورید از آن شما
غیر ذی فلسش حرام اندرسند
رانچه مرجانست ولؤلؤ در صدف
تا که جوئید از رکوش نفع و سود
کرده خلق از حکمتی رب الورا
شد توکل فلك شغل اندرامور
زان رسی بر ساحل رهد و بیار
آئی از بحر تفرق سوی جمع
تا شود مایل شمارا این چنین
رانکه بد برروی آب اوفی قرار
مر شما یابید راه از هر نشان
رهنما باشد تا در بحر و بر
که نتاند بر وجود حویش ریست
نعمتش را نیست ممکن زانقطار
در ادای شکر آن شاه فرید
از عقیدهٔ حق و باطل میکند
زانکه خود مخلوق و نادارند نیز
که شوند ایشان بر انگیزنده کی
خود بکائی دلیل ذات وی
ذکر برهان کرده ایم اروی کش
باشد ار شیئیت خود بر اله

پس کسانیکه روز آخرت
صدق وحق است این حدادا ند تمام
چون برایشان گفته گردد که خدا
قائلان این سخن یوم القیام
سنتی بنهاده هرکس بر خلاف
پیش از ایشان مکر میکردند هم
منهدم گشت از قواعد هرچه بود
اندر آمد پس مرایشا را عذاب
گوید ایشان را که اکنون من
می بگویند آنکسان که داده شد

نیستشان ایمان بدون معذرت
سر پنهان وآشکارا از امام
بر شما نازل چه فرمود ازسما
حمل وزر خود نمایند از تمام
حمل وزرش او کند لی اختلاف
تا ببین هر گره زاهل ستم
پس بر ایشان سقفها افتاد زود
بیخبر بودند و فارغ تا بجوان
چوشدند و درکمایند این زمن
داش ایشانرا و قلب آزاده شد

قلبهاشان ناشناسنده است وپست
سرکشانرا حق ندارد هیچ دوست
از ره سحریه میگویند آن
هم زورر آنکسان کزراهشان
بد بود تاریکه ایشان میکشند
آمد از حق حکم بر باشان
اوفتاد آن سقفها از فوقشان
پس شود قائم چوآنرور شمار
آن شریکان که بودید ازگزاف
هست رسوائی دراین روزوبدی

وان جماعت سرکشند وخودپرست
دورار منکردلان سرکش اوست
بود مانا قصهٔ پیشینیان
برده اند از غیر علمی گاهشان
تا اند با بار خود در آتشند
تا نماند ایچ از ساهاشان نشان
لعنت ازگردنکشی شد طوفشان
حق نماید بازشان رسواوخوار
اندر ایشان با نمین درخلاف
کافرانرا ز انتقام ایردی

اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوٓءٍ بَلٰٓى اِنَّ اللّٰهَ

آنکه قبض روح میکنندشان فرشتگان ظالم کنندگان برخودهاشان پس دراندا احندصلح راکه نبودیم که میکنیم هیچ بدی آری بدرستیکه خدا

عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣١ فَادْخُلُوٓا اَبْوٰبَ جَهَنَّمَ خٰلِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٣٢

داناست آنچه بودید میکردید پس درآئید درهای دوزخرا جاودانان درآن پس هرآینه بدست آرامگاه گردشان

وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ

وگفته شدمر آنانرا که پرهیرکارشدند چه چیز فرو فرستاد پروردگارتان گفتند نکوئی یعنی قرآن ارزانی آنانکه نکوئی کردند در این دنیا نیکوست

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ٣٣ جَنّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ

وهرآینه سرای آخرت بهتر است وهرآینه خوبست سرای پرهیرکاران بهشتهای اقامت دائمی داخل میشوند آنرا میرود از زیرآنها نهرها

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ ٣٤ اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ

مرایشا راست درآنها آنچه را بخواهند همچنین جزا میدهد خدا پرهیرکارانرا آنانکه میمیراند شان فرشتگان پاکیزه ها میگویند

سَلٰمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٥ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ

سلام برشما درآئید بهشت را بآنچه بودید که میکردید آیا انتظار میبرند مگر آنکه آیدایشانرا ملائکه

اَوْ يَاْتِيَ اَمْرُ رَبِّكَ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوٓا اَنْفُسَهُمْ

یا بیاید فرمان پروردگارتو همچنین کردند آنانکه بودند پیش ازایشان وستم نکرد ایشانرا خدا ولیکن بودند که بخودهاشان

يَظْلِمُونَ ٣٦ فَاَصَابَهُمْ سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ٣٧ وَ قَالَ الَّذِينَ

ستم میکردند پس رسیدشان بدیهای آنچه کردند واحاطه کرد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند وگفتند آنانکه

اَشْرَكُوا لَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَآ اٰبَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ

شرك آوردند اگر خواست خدا نمیپرستیدیم ماازغیراو هیچ چیزرا ما ونه پدران ما وحرام نمیکردیم بغیر حکم او هیچ

شَيْءٍ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِينُ ٣٨ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ

چیزرا همچنین کردند آنانکه بودند پیش ازایشان پس آیا باشد بر رسولان مگر رسانیدن آشکار وبحقیقت برانگیختیم در هر

اُمَّةٍ رَسُولًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطّٰغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ

امتی رسولرا که پرستید خدارا ودور شوید از طاغوت پس ازایشان کسیست که هدایت کرد خدا واز ایشان کسی است که ثابت شد براو گمراهی

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٣٩

پس سیر کنید در زمین پس بنگرید که چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

آنکسانیرا که میرانندشان
مرگ را بینندو صلح آرند پیش
خود گنه کاریدو .شرك پیشه بل
این چنین اهل تکبر را سزاست
چه فرستاده شما -را کردگار
نیکوئی کردند و بکوئی خدا
جنت عدنی که آیند اندر ان
وقت قبض روحشان افرشتگان
زانچه میکردید بر بکی عمل
یا که فرمان آید ازپروردگار
حق بفرمود ایچ برایشان ستم
هم فرود آمد بدیشان زآزمون
ما و نی آباء ما بر هیچ شیء
این زاستهزا بگفتند از عناد
پس چه باشد جزرسانیدن برسول
او فرستاد این رسل با بینات
ما بر انگیزانده ایم اندر امم
پس بد ادایشان کسی کوراخدای
پس شما آرید سیر اندرزمین

مر ملایك چونکه آید وقت آن
ما سودیم ایچ بدکردارو کش
حق بود دانا شما را بر عمل
جایگاه بد مر ایشانرا بجاست
بکوئی گویند سعد و شمار
دادشان اندر عوض بر مدعا
بهر ها ار زیر آن باشد روان
که بسی پاکیزه باشند ارنشان
این بود پاداش بك از لم یزل
تا باستیصالشان سازد دوچار
بل بخود کردند ظلم آنقوم هم
شرّ ماکانوا به یستهزؤن
سجده کی کردیم گر میخواست وی
نی که ازاخلاص وتوحید و وداد
گر قبول آید بکس یا ناقبول
تا بدانند امر و بهیش کاینات
از رسولان بهر تکمیل نعم
شد زتوفیقش بطاعت رهنمای
بنگرید اندر مآل مشرکین

اندر آنحالی که استمکاره اند
میکنند اقرار بر توحیدو دین
پس درآئید اندر ابواب جحیم
هم شود مر گفته آنارا دگر
قالَ خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
لیك دار آخرت نیکو تر است
هر چه خواهند اندرآن باشدیقین
بر شما گویند باد ازحق سلام
منتظر باشند آیا کافران
همچنین کردند آنکه زپیش
پس رسند اندر جزای سیآت
مشرکان گفتند گرمیخواست ما
هم نمیکردیم چیزی را حرام
همچوایشان پیش ازاین کردند نیز
انبیا گفتند اعمال نژند
پس نماید امر بعثت را بیان
آنکه پرستند حق را برصواب
هم بد ازایشان کسی کنزحکم حق
تاچسان بوده است اندرجزو وکل

بر نفوس خویش وبس بیچاره اند
قابضین روح گویندش چنین
خاودان باشد اندر وی مقیم
که بدند اندر جهان پرهیزگر
اندر این دنیا نمود الا نکو
بهر پرهیزیدگان واندرخوراست
حق چنین بدهد جزای متقین
در بهشت آئید و بر اعلا مقام
اینکه آیدشان ملك درنزع جان
بوده اند از اینگروه ظلم کیش
آنچه کردند از بدیها درحیوة
کی پرستیدیم چیزی جز خدا
بی زحکمش ما بخود برهیچ نام
که عری بودند از عقل و تمیز
از شما نمود بنزد حق پسند
سنتش جاری چنین شد هرزمان
هم کنند از دیووطاغوت اجتناب
شد بخذلان و ضلالت مستحق
حال آن مردم بتکذیب رسل

إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٤٠ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ

اگر حرص ورزی بر هدایت ایشان پس بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که اضلال مکند و نیست مر ایشانرا هیچ یاری کنندگان و سوگند خوردند بخدا

جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

مغلظه ترین سوگندایشانرا که بر نمی انگیزد خدا کسی را که بمیرد آری وعده واو نیست بر او حق ولکن بیشتر مردمان نمیدانند

٤١ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ٤٢ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ

تا بیان کند از برای ایشان آنچه اختلاف میکردند در آن و تا حد انیماید آنانرا که کافر شدند که ایشان بودند در وغگویان جز این نیست گفتار ما هر چیز را

إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٣ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي

چون بخواهیم آرا آنکه بگوئیم مر اورا که شو پس میشود وآنانیکه هجرت کردند در راه خدا از بعد آنکه ستمکرده شدند هر آینه جای میدهیم

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤٤ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ایشانرا در دنیا جای خوب و هر آینه اجر آخرت بزرگتر است اگر باشد که بدانند آنانکه شکیبائی نمودند و بر پروردگارشان توکل میکنند

٤٥ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٤٦

و نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی که وحی میکردیم بسوی ایشان پس پرسید از اهل ذکر اگر باشید که ندانید

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٤٧ أَفَأَمِنَ

بحجتها وکتابها ونفرستادیم بتو ذکر را تا بیان کنی از برای مردم آنچه فرو فرستاده شد بایشان و باشد که ایشان اندیشه کنند آیا پس ایمن

الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّـَٔاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

شدند آنانکه مکر کردند بدیهارا که زیروزبر کند خدا بایشان زمین را یا بیاید ایشانرا عذاب از جائیکه ندانند

٤٨ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ٤٩ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ٥٠

یا بگیرد ایشانرا در گردیدشان پس نیستند ایشان عاجز کنندگان یا بگیرد ایشانرا بر ترسی پس بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان رحیم است

گر حریصی بر هدایتشان زدل
بر خدا خوردند سوگند افتوت
خلق برخیزند آری بی خلاف
تا بیان سازد برایشان بیگزاف
غیر ازاین نبود که قول ما پدید
وانکسانکه هجرت اندرراه دین
جای ایشانرا بشهر بهتر
صبر اندر غربت و آزار ها
که برایشان وحی کردیم ار یقین
پس زاهل ذکر پرسید این رسوم
هم کمال آدمی را راهل ذکر
چون نشینی در حضورش بااسق
یا وصی است این نبی را یاولی
هستشان هم بینات و هم زبر
بر تو قرآن را فرستادیم ما
ایمن آیا پس شدند از بیرشد
آن عذابی که ندانند ازکجاست
یا بگیرد باز اندر حوفشان
گاه باشد آنکه شخصی مالدار
گرکه باشد زنده صدسال ودویست
پس نماید سیم وزر را زیرخاك
پس خدا باشد رؤف ومهربان

بی بصر لایهدی من یضل
قولشان لایبعث الله من یموت
بیست اندر وعدهٔ حق اختلاف
آنچه را در وی نمایند اختلاف
بر هرانچیزیکه خواهیم آفرید
کرده اند ایشان زایمان و یقین
اندر این دنیا دهیم ارآن سیر
کرده اند و هم توکل برخدا
گشته جاری عادت باری بر این
یعنی از ارباب تاریخ و علوم
بازجوئید ار نه اید آگه بفکر
بینی از آیینهٔ او وجه حق
که دل از ذکر او نموده صیقلی
پر بود صندوقشان از لعل و در
تا کی روشن بمردم هرکجا
آنکسانکه مکر ها کردند بد
ازچه گردد چاره وهم ارچه خاست
پرشود ازخوف وخشیت حوفشان
برسد از نقصان مالش بیشمار
مر دوالی مهر مالش هیچ نیست
ماند آن درخاك واین گردد هلاك
می نگیرد بر عقوبتها بجان

پس خدا بازد براه آنرا که خواست
سخت تر سوگند دراینکارخود
ایك مردم این بدانند اکثری
کافران دانند هم کز بی فروغ
این بود گوئیم اورا که بباش
بعد از آنکه ستم کرده شدند
هستشان اکثر هم اجر آخرت
بیش از تو بی فرستادیم هم
بر رسالت تا فرستیم آدمی
گر نه اید آگه شما زین امر یك
یعنی از آنکو بدل همدم شده
لحظهٔ دیدار او در کل حال
اهرذکر است آنکه اوصاحبدلست
بر خلاف آنکه صندوقی تهی است
آنچه باشد سویشان نازل درآن
رانکه حقشان درزمین سارد فرو
یا که گیردشان درآن آمد شدن
می ندانند آن تحوف را سبب
که مبادا مال من گردد بمام
ایك حوفی دردل اندارد خداش
این یکی بود ازهزاران قسم خوف
مهلتش دهد یعنی که مهلت در عقاب

گرهش هم نیستشان یاراین بجاست
خورده اند از بعث قوم بیرشد
کاندرایشان بست ازداش فری
بوده اند ایشان همانا بر دروغ
پس بباشد بی زتعطیلی بجاش
از قریش و بر بحاشی ره زدند
گر ندانند اجر خود درمغفرت
بر رسالت جز رجالی پاك دم
بی ملك را بیستشان چون همدمی
بد نبی هر عصر آدم بی ملك
رسته از حیوانی و آدم شده
بهتر است از طاعت هفتاد سال
راه او گردیده طی برمنزلست
یا دراوحزخبث ولعنت هیچ نیست
فکر شاید تا کنند این مردمان
یا عذابی آرد ایشان را برو
بیست کس عاجز کنندهٔ حق بفن
تا رسد در خوف مرك بولهب
پس شوم بی آبرو درخاص وعام
که نماند لذت ازمال و نواش
دورشان اینگونه وهم آید بطوف
شاید آرند از خطا روبرصواب

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ

آیا ندیدند بسوی آنچه آفرید خدا از چیزی که میگردد سایه‌هایش از راست وچپها سجده کنندگان وایشان

دَاخِرُونَ ٥١ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ذلیلانند ومر خدارا سجده میکند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است از جنبنده وملائکه وایشان سرکشی نمیکنند

٥٢ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٥٣ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ

میترسند از پروردگارشان از بالاشان ومیکنند آنچه مامور میشوند وگفت خدا که نگیرید دو الهرا که دو تاست جز این نیست

إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ٥٤ وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

که او الهیکتاست پس از من بترسید ومر اوراست آنچه در آسمانها وزمین است ومر اوراست دین که دائمی است آیا پس جز خدا میپرهیزید

٥٥ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ٥٦ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ

وآنچه باشماست از نعمتی پس از خداست پس اگر برسد شمارا ضرری پس باو مینالید پس چون دفع کرد ضررا

عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٥٧ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٥٨

ازشما هنگامیکه ازشما بپروردگارشان شرك میآورند تا کفران ورزند بآنچه دادیمشان پس برخورید پس زود باشد که بدانید

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ٥٩

ومیگردانند برای آنچه نمیدانند بهره از آنچه روزی دادیمشان بخدا سوگند هر آینه پرسیده میشوید از آنچه بودند افترا میکردید

هیچ آیا میندیدید آن فرق
خاضع و ساجد بود هرذی وجود
موجدش را درخضوعست وسجود
همچنین دان ماسوی را سرسر
هم نماید سجده حق را از یقین
رب خود را خائفند ازفوقشان
میکنند آنرا که مأمور اویند
غیر ازاین نبود شمارا آن اله
هست اورا در سموات و زمین
ور رسد چیزی شمارا از سقم
پس رسد گر برشما یا گه ضرر
ازشما قومی بحق مشرك شوند
برخورید اززندگی پس چند گاه
بهره دادیم ما بایشان داده ایم

سوی آنچه گشته خلق ازماخلق
در تفاصیل مراتب تا شهود
داند آنکش داده ذیجودی وجود
خاضع اورا از معانی تا صور
آنچه باشد در سموات و زمین
امر حق در بندگیشد طوقشان
نی زامدادش بهستی لاشیند
واحداست و نیست دراین اشتباه
هم زروی فرض وواجب زاوست دین
هم بود از حاسب او بیش وکم
با تصرع هم بخوایدش دگر
وز خدا بر غفلتی تارك شوند
زود پس دانید و یابید انتباه
جمله از انعام و فلك ودر وسیم

میگردد بر یمین و بر شمال
سایهٔ هر شاخ و برگی درزمین
پیش او باشد ذلیل و خاکسار
آدمی کاوزین تدلل غافل است
از همه جنبندگان و افرشتگان
فوق یعنی دیر فرمان حقند
گفت خود هم حقتعالی دوخدا
پس بترسید ای عباد من زمن
پس شما ترسید آیا حر زوی
یعنی اربرسید برچیزی رکس
از شما برداشت سخرها چه او
کفر تا ورزید بی امدو بیم
می بگردانند بهر این بتان
تالله ار آن جمله پرسیده شوند

سایه هاشان درسجود ذوالجلال
مین بجنبش بر یسار و بر یمین
بالطبیعه یا بروی اختیار
نیست آدم کمتر ازسك وگل است
سرکشی دارند از حق بیم آن
نی بهستی خود سرند و مطلقند
می نگیرید از پرستش مرشما
که شریك آرید اندر ذوالمنن
یاوجودش نیست موجودی بشیء
می ترسید او بود آزاو بس
فرقهٔ آرند پس بر شرك رو
بر هرانچه ما بایشان داده ایم
که زعلم و عقل دورند ازشان
وانچه بندند افتری ازنایسند

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ٦٠ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا

ومیگردانند برای خدادختران دائم پاك بودنش راو مرایشانراست آنچه میخواهند وچون مژده داده شود یکی از ایشان بمؤنث میگردد رویش سیاه گردیده شده

وَهُوَ كَظِيمٌ ٦١ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ

واوباشدپراز خشم پنهان شود از قوم ازبدی آنچه مژده داده شد بآن که آیا نگه داردش برخواری یا پنهان کندش درخاك

أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ٦٢ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ

آگاه باشید بداست آنچه حکم میکنند ازبرای آنانکه نمیگروند بآخرت مثل بداست واربرای خداست مثل برتر واوست غالب

الْحَكِيمُ ٦٣ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى

درست کردار واگر مؤاخذه میکرد خدامردمانرا بستمشان نگذاشته بود برروی زمین هیچ جنبنده ولیکن ازپس میدارد ایشانرا تاوقتی نام برده شده

فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٦٤ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ

پس وقتیکه آمد اجلشان بازپس نمیمانند ساعتی وپیش نمی افتند ومیگردانند از برای خدا آنچه ناخوش میدارند ووصف میکند

أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ٦٥ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا

زبانهاشان دروغرا که مرایشانراست خوبی ناچار بدرستیکه مرایشانراست آتش وبدرستیکه ایشانند پیش فرستادگان بخداسوگند بحقیقت فرستادیم

إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٦

بسوی امتانی پیش از تو پس آراسته کرد برای ایشان دیو رجیم کردارشانرا پس اوست دوست ایشان امروز ومرایشانراست عذاب دردناك

هم بگردانند بهر حق بنات | پاك ازاین نسبت بودآنشاه ذات | هم مر ایشانراست خود بیگفتگو | بت پرستان آنچه دارند آرزو
بریکی چون مژده آید زانکسان | دختری را بر ولادت آنزمان | روی او گردد سیاه ازتنك‌ولوم | پرشود ازخشم و متواری زقوم
از بدی آن خبرکش داده اند | داغ شرم و غم براوبنهاده اند | اندر این اندیشه خواهدشد فرو | تا چه تدبیری کند درکار او
داردش آیا که برخواری نگاه | بوشدش یا آنکه بر خاك سیاه | بس بداست اینکار کایشان میکنند | هر بدآری زشت کیشان میکنند
آنکسانرا بر سرای آخرت | نیست ایمان هیچ ازان سوءصفت | وصف اعلی هست بهر کردگار | در امور او غالبست وراست کار
گر بگیرد خلق را برظلم وکین | نهد او جنبندهٔ را بر زمین | لیك تأخیر او کند در انتقام | تا بوقتی که شد آنرا برده‌نام
پس‌چوایشانرا درآیدوقت خویش | لحظهٔ زان نی‌شود پس‌یاکه پیش | آنچه را دارند مکروه آنفرق | می بگردانند آن نسبت بحق
با وجود این زبانشان بردروغ | وصف برایشان کند خیروفروغ | از خدا باشند طامع بر بهشت | وان مثوبت باچنین اخلاق‌زشت
الحق ایشانرا سزاوارآتش‌است | پیشی ایشانرا بآتش بس‌خوشست | تالله از صدق انبیا را برامم | پیشتر از تو فرستادیم هم
پس برایشان کرد دیوآراسته | کارهاشانرا که بس بد کاسته | پس مرایشانراست دیوامروزدوست | هم مرایشانرا عذابی سخت‌زاوست

وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ إِلاّٰ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٦٧

ونفرستادیم‌ما برتو کتاب‌را مگرازبرای آنکه‌بیان‌کنی برای ایشان آنچه‌اختلاف کردنددرآن وهدایت‌ورحمت‌ازبرای قومی که‌میکروند

وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْيٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٨ وَ

و خدا فروفرستاد ازآسمان آبرا پس‌زنده‌کرد آن‌زمین‌را پس‌ازمردنش بدرستیکه‌دران‌هرایینه ایتست‌مرقومیرا که‌می‌شنوند و

إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعٰامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّٰا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خٰالِصًا سٰآئِغًا لِلشّٰارِبِينَ

بدرستیکه‌مرشمارا‌ست‌درشتروگاووگوسفندعبرتی میاشامایم‌شمارا‌ازانچه‌درشکمهای انهاازمیانه‌سرگین‌وخون شیری بخش‌گوارامر اشامندگانرا

٦٩ وَ مِنْ ثَمَرٰاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنٰابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ

واز ثمرها درختان‌خرما وانگورها میگیرید ازان شکری یاروزی خوب‌را بدرستیکه‌دران‌هرایینه‌ایتست‌مرقومیرا

يَعْقِلُونَ ٧٠ وَ أَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا يَعْرِشُونَ

که‌درمی‌یابندبعقل ووحی‌فرستادپروردگارتو بسوی‌زنبور که بگیر ار کوها خانه‌ها واز درخت واز انچه‌بسازندازچوب

٧١ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ

پس‌بخور از همه ثمرها پس‌برو راههای پروردگارت‌رارام‌شدگان‌بیرون‌میاید‌ازشکمهای انهاشامیدنی که‌مختلف‌است‌رنگهایش

فِيهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٧٢ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّٰاكُمْ وَ مِنْكُمْ

دران‌شفائیست برای مردمان‌بدرستیکه‌دران هرایینه‌نشانیست‌مرجمعی‌راکه‌فکرمی‌کنند وخدا افریدشمارا‌پس‌میمیراندشمارا‌واز‌شما کسیست

مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلٰا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٧٣

که‌ردکرده‌میشودسوی فرومایه‌ترعمر تانداند پس‌ازدانستن چیزی بدرستیکه‌خدا دانای‌تواناست

آنچه اندر وی نمودند اختلاف | ای فرستادیم قرآن بر تو ما | جز که ایشانرا کنی روشن بجا | بر گروهی کاهل ایمانندو دین
حق فرستاد از سما آبی وساخت | زامر توحید و معاد بیخلاف | رهنما و رحمت است آن بالیقین | قلبهای مرده را زاو کرد حی
اندر این باشد علاماتی پدید | مر زمینرا زنده‌چوازموتش‌گداخت | یا که قرآن بود آن آیکه وی | عبرتی زایشان نیوشانیم ما
بر شما دارند راچه اندربطون | برکسی کز سمع جان آنراشنید | هم بود از چارپایان بر شما | شربت آشامندگان زان سودمند
وزثمر ها جمله زاعناب و نخیل | شیر خالص از میان فرث‌وخون | سائغاً للشاربین یعنی کنند | رزق نیك آرید هم ازآن‌بدست
نیست این تعبیر خمر اندرورق | زان فرا گیرند بر وجه جمیل | سکر آرنده کزو گردید مست | گر سخن فهمی توبا رزق حسن
بس علامتهاست در این بیقلول | ذکر نعمتهای خود بل‌کرده‌حق | بلکه‌آنراخوانده ضد اندرسخن | هم بینهائی بزنبور عسل
خانه ها واندر شکاف کوهها | نزد اهل علم و ارباب عقول | وحی فرمود آنخدای لم یزل | پایهایش بر بلندی ها زنند
 | افکنید و در درختان هر کجا | آن درختان که بیا مردم کنند |

پس خورید از هر ثمر وزهرگیاه | پس روید اندر ره ازامر اله | یعنی اندر خانهاتان بر نسق | آنچنانکه بر شما شد وحی حق
شربتی از بطنشان آید برون | مختلف در رنگ ودیدستی فزون | مردمان را باشد اندروی شفا | آیتست این باطنرا در خفا
حقتعالی مر شما را آفرید | پس بمیراند شما را آن فرید | وز شما باشد کسی که رد شود | سوی عمری ارزل اعنی خوارورند
سن پیری یعنی آن کس روی نقل | هست آن هشتاد در نقصان عقل | بعد دانستن فراموش او کند | چیز ها را هم بماند لی خرد
حق بود دانا بعمر شیخ وشاب | هم توانا بر فزونی وانقلاب

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

وخدا افزونی داد برخی ار شمارا بر روزی پس نباشند آنانکه افزونی داده شدند برگردانندگان روزیشان بر آنچه مالك شدند دستهاشان

فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ٧٤ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ

پس ایشان در آن یکسانند آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند وخدا گردانید برای شما از خودهاتان جفتها وگردانید برای شما از

اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ٧٥

جفتهاتان پسران ونوادگان وروزی داد شمارا از پاکیزه‌ها آیا پس باطل میگروند ونعمت خدا ایشان کفران میورزند

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ٧٦

ومیپرستند از غیر خدا آنچه مالك نباشد برای ایشان روزی از آسمان وزمین چیزی را وتوانائی ندارند

فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٧٧ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ

پس مزنید برای خدا مثلهارا بدرستیکه خدا میداند وشما نمیدانید زد خدا مثلی بندهٔ درم خریده که قادر نیست

عَلٰى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

بر چیزی وکسیکه روزی دادیم اورا ازخود روزی خوبی پس او انفاق میکند از آن پنهان وآشکارا آیا یکسان میباشد ستایش مرخدارا

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٧٨

بلکه بیشتر ایشان نمیدانند

بعض را حق کرده بر بعضی فزون | ارشما درروزق و مال اندر نمون | پس بیند آنکه در مال افضلند | مال خود بر زیردستان تا هلند
بندگان را خواجگان یعنی شریك | در مال خود کنند ارخلق نیك | پس شود ایشان مساوی در نظر | در مباشان بیست چیزی دگر
پس چرا منکر شوند آیا بحق | مردمان انکار بر ما مستحق | منکر نعمت بحق آن گشت لیك | که کنند در طاعتش غیری شریك
داد روزی هم دگر از طیبات | بهرتان اندر مناسب حفتها | هم بگرداند اززنان پیدا بتن | بر شما واولاد اولاد این چنین
میپرستند آن غیرحق که نیست | مر شما را بر بعیش درحیوة | پس بباطل هیچ آیا نگروند | هم بنعمتهای حق کافر شوند
یعنی از آنکه آید بر آسمان | مالك ایشارا برقی بهرزیست | از سموات و زمین برهیچ چیز | واستطاعت بیستشان برخویش نیز
زانکه حق داند فساد قولتان | وز گیاهی کزرمین روید عیان | پس مسازید ازبرای حق مثال | یا شبیهی در پرستش ارخیال
هم مرآزادی که ازنزدیك خویش | بنگرید آگه شما وار فتح آن | حق مثل زد عبد مملوکیکه هیچ | قدرتش نبود بچیزی در مسیح
پس چو عبد عاجزی با مالکش | رزق نکو داده باشیمش بپیش | پس کنند انفاق زان فاش وبهان | این دو یکسانند آیا در نشان
پس چسان اصنام بیروح و اثر | نیست یکسان گرکه دانی اندکش | هردو باشند ارچه مرزوق یکی | همچنین مملوك لیك کس بیشکی
تاچه جای آنکه باشد مستحق | باشد از وجهی شریك دادگر | حق سزاوار است برحمد وثنا | لی حر او ار خلق بادار گدا
بر پرستش غیر او از ماخلق | او زتوحیدش بما ننموده راه | واین بداند اگر ازرای تباه

وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ اَحَدُهُمَا اَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلٰهُ اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ

وزد خدا مثلی دومرد یکی از آن دو گنك است که قادر نیست بر چیزی واوست گران برصاحبش هرکجا متوجه میگرداندش

لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٩ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰاتِ

نمیآرد خیری آیا یکساست او وکسیکه میفرماید بعدالت واوست بر راه راست ومر خداراست نهانی آسمانها

وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ اِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨٠

وزمین ونیست فرمان قیامت مگر چون بطر انداختن چشم یا ن نزدیکتر است بدرستیکه خدا بر هر چیزی تواناست

وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

وخدا بیرون آورد شمارا ازشکمهای مادرهاتان که نمیدانستید چیزی را وگردانید برای شما گوش وديدهها ودلهارا باشد که شما

تَشْكُرُونَ ٨١ أَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

شکر کنید آیا ندیدند بسوی پرندهٔ رام شدگان درمیان آسمان نگه نمیدارد شان مگر خدا بدرستیکه در آن

لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٢ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ

هر آینه آیتهاست مر جمعی که ایمان میآورند وخدا گردانید برای شما از خانهمانان آرامگاه وگردانید برای شما از پوستهای شتر وگاو وگوسفند

بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا اِلَى حِينٍ ٨٣

خانهها که سبك بر میدارید آنها را روز کوچتان وروز ماندنتان واز پشمهای آنها وکرکهایشان وموهاشان پوشش وفرش ومایهٔ تجارت تا هنگامی

حق مثل زد بر دو مردی کانکم است ‖ زان دو یك قادر به تریکشی هست ‖ هست از فهم سخنها بی تمیز ‖ ور صنایع میندانند هیچ چیز

هست بر مولای خود ثقل و وبال ‖ جملگی درمانده مولایش بحال ‖ هر کجا اورا فرستد بهر کار ‖ باد باید بر نکوئی سوی یار

زانکه عاجز باشد از گفت و شنود ‖ نه بفهماند نه بفهماند نزود ‖ او نبود آیا مساوی با کسی ‖ گوست من یامر بعدل ایدون بسی

یعنی او باشد سخن گو در مقام ‖ تا کفایت باز و بارشدی تمام ‖ وصف او بر عدل راکرد ارکمال ‖ زانکه باشد عدل جامع در خصال

باشد او در نفس خود بر راه راست ‖ قصدش از هر کار حاصل بی خطاست ‖ مر خدا را باشد از وحه یقین ‖ علم بر غیب سموات و زمین

نیست خود کار قیامت سر بسر ‖ رد حق الا کلمح بالبصر ‖ بلکه از آن هم قیامت اقرب است ‖ زانکه آن دو فعل و این یکمطلب است

بستن و نگشودست آندیده را ‖ وایست بستن یا گشودن بر ملا ‖ این به در رفتار ماه و هفته است ‖ تا زنی چشمی قیامت رفته است

حق بهر چیزیست قادر بیشکی ‖ بعث وحشر ار قدرتش باشد یکی ‖ مر شما را حق تعالی در حیوة ‖ اندر آورد از بطون امهات

مندانستید چیزی را شما ‖ از منافع یا مکاره زابتدا ‖ مر شما را داد اندر حلیها ‖ گوشها و چشمها و قلب ها

شاید اورا شکر گوئید و سپاس ‖ گر که باشید از معما حق شناس ‖ سنگرند آیا خلایق سوی طیر ‖ رام در جوّ سما از بهر سیر

جز حق ایشانرا نمیدارد نگاه ‖ مؤمنان را ایست آیات از اله ‖ خانها بر ساخت حقتان استوار ‖ تا در آن یابید آرام و قرار

همچنین بر ساخت از بهر شما ‖ از جلود چارپایان خانها ‖ پرده ها یعنی که درصحرا زنید ‖ وان زپشم میش واشتر ترکنید

در سفرها تا بروز حمل و نقل ‖ برشما باشد سبك ازروی عقل ‖ یا که دروقت اقامت در مقام ‖ یعنی اندر راه و منزل بالتمام

هم زپشم میش و ازبار شتر ‖ هم زموی بز پدید آورد پر ‖ بر شما پوشیدنیها نزد حس ‖ نرم و نیکو تا که گردد مندرس

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ

وخدا گردانید برای شما از آنچه آفرید سایهها وگردانید برای شما از کوهها خانههای پنهان بودن وگردانید برای شما پیراهنها که نگاه دارد تان

الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ٨٤ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا

از گرما و پیراهنهای جنك که نگاه دارد تان از آسیب شما همچنین تمام میکند نعمت خود را بر شما باشد که شما منقاد شوید پس اگر روگردانند پس نیست

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٨٥ يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ٨٦ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ

بر تو مگر رسانیدن آشکار میشناسند نعمت خدارا پس انکار میکنند آنرا وبیشترشان کافرانند وروزیکه برانگیزانیم

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٨٧ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هر امتی شاهدیرا برداده شود آنرای آنانکه کافر شدند و به ایشان طلب رضا جوئی کرده شود و چون ببینند آنان که ستمکردند

الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٨٨ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا

عذاب را پس سبك نشود از ایشان و به ایشان مهلت داده شوند وچون بینند آنانکه شرك آوردند انبازانشانرا گویند

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ٨٩ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ

پروردگار ما آنها شریکان ما هستند وآنانکه بودیم میخواندیم ازغیر تو پس بسنداریدایشان گفتاررا در ستیکه شما هر آینه دروغگویانید و بسدادند بخدا

يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٩٠ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ

آنروز صلح را وگشد از ایشان آنچه بود دافترا میکردند آنانکه کافر شدند و باز داشتند از راه خدا افزودیم

عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ٩١

ایشانرا عذاب بر بالای عذاب بآنچه بودند افساد میکردند

هم شما را ساخت زانچه آرید
هم نمود از کوهها بسیار ها
هم زآهن اندتان او پیرهن
ورکه برگردید پس اندر فراغ
اکثری زایشان نمود و کافرند
اذن پس بر کافران ندهید بار
چون بدید آن ستمکاران عذاب
می بگویند ای خدا ایمان بود
حق بتان را یعنی آرد درخطاب
سوی حق آروز اندازند صلح
کافر آنانکه شدند اندر یقین

سایبان ها تا تو ابد آرمید
مر شما را جامها و غار ها
ساخت تا درجنك پوشید آن تنن
بر تو بود بر هویدا جز بلاغ
پیر و اهواء نفس ابتردید
تا که عذر آرند زافعال مخار
پس سبك زایشان نگردد این عقاب
آنشریکانی که میخواندیم چند
تا که گویند ت پرستانرا جواب
بر قبول امر حق سازند صلح
هم یصدّون عن سبیل الله رهین
آنچه را بودند ایشان بر فساد

از درخت وکوه و اطلال و بنا
هم بگرداند از صوف و کتان
نعمت خود کرد اتمام این چنین
نعمت حق را شناسند این گروه
روزی آید که بر انگیزیم ما
نه طلب کرده شوند ایشان بحال
هم نه مهلت داده گردند آنزمان
سوی ایشان پس فکندندی کلام
که شما در قولتان بود دروغ
گم شود رایشان اراچه بر خدا
زاید ایشان را نمودیم ازحساب
رنجشان شد فرض تا باشد زیاد

نعمت است این نیز ارحق برشما
پیرهن تا باشد از گرما امان
شاید اسلام آورید ارقلب ودین
پس کسند انکار ایشان ازوجوه
از هران امت گواهی بر ملا
تا که جویند آرضای ذوالجلال
چون ببینند آنشریکان مشرکان
که شما باشید کاذب بالتمام
آنچه میگوئید کذبست و دروغ
می ببستندی دروغ و افترا
ما عذابی سخت بالای عذاب

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا

وروزیکه برمی انگیزیم در هر امتی شاهدی برآنها ازخودهاشان وآوردیم تورا شاهد بر آنها وفرو فرستادیم

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ٩٢ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

برتو این کتابرا بیانی کامل مر همه چیزرا وهدایت ورحمت وبشارت مر مسلمانرا بدرستیکه خدا میفرماید بعدالت

وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

ونیکوکاری وبعطاکردن بصاحب قرابت ونهی میکند از کارزشت وناپسند وظلم پند میدهد شمارا شاید شما پند گیرید

٩٣ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ

ووفا کنید بعهد خدا چون عهد کردید ومشکنید وسوگندهارا بعد از استوار کردنش وبحقیقت کردانیدشما احدا بر خودان

كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ٩٤ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ

گواه بدرستیکه خدا میداند آنچه میکنید ومباشید چون زنی که گرداند رشته اش را از بعد محکمی بارهای تاب باز داده میگیرید

أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ

سوگندهاتان رامفسدهٔ میانان که باشید گروهی افزونتر ازگروهی جزاین نیست که می آزماید شمارا خدا بآن وهر آینه بیان خواهد کرد

لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٩٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ

برای شماروز قیامت آنچه بودید درآن اختلاف میکردید واگر خواسته بود خدا هر آینه گردانیده بود شمارا امت واحد ولیکن گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٦ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ

میگرداند آنرا که خواهد وهدایت میکند آنرا که خواهد وهر آینه پرسیده میشوید البته از آنچه بودید میکردید وفرا مگیرید سوگندهاتان رامفسده میانتان

فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٩٧

پس بلغزد قدمی بعد ازثباتش وبچشید اندوه را بآنچه بازداشتید از راه خدا وازبرای شماست عذابی بزرگ

اندر آن روز که در هر امتی
شاهد انگیزیم ما بر حجتی
هم توراآریم بر ایشان گواه

بر تو قرآن را فرستادیم ما
که بیانی روشن است و رهنما
رحمت است و مژده بهر مسلمین

میکند بر عدل و احسان امر حق
هم عطا دادن بخویشان دنافق
نهیشان اندر مقام امر و نهی

میدهد پند او شما را بگزرید
تا از او شاید شما گیرید پند
عهد چون بستید با او پس مکو

مشکنید ایمان خود را درقرار
چونکه کردید آن قسمها استوار
ضامن خود بر قسمها بالتمام

بر هرآنچه میکنید او آگه است
ازچنین وعهد ونذر اوهرچه هست
کافی است از قبح نقض عهدها

چون زنی یعنی مباشد آنکه بافت
ریسمانها پس گشود ومی شکافت
پس مباشید آنچنان در انتقاض

یعنی آسانکه بگیرید آن یمین
بر خیانت یا دغل با آن و این
بر خیانت بآورید اندر میان

زانکه مباشند قومی بیشتر
از عدد وز مال از قوم دگر
آزماید مر شما را خود بدان

تا نماید بر شما در رستخیز
آنچه در وی مختلف بودید نیز
مر شما را هم نماید یك گروه

لیك خواهد هرکرا گمراه او
میگرداند هم نگمراهی فرو
تا شود پرسیده هرکس در جزا

هم مگیرید آن قسمها که بود
بستان از مکر و غدر ازپیرشد
بعد ازآنکه گشت درره استوار

هم چشید اندوه وریح ازآن سبب
که نمائید ازره حق درطلب
فی درآن سودی بجزاندوه وبیم

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٩٨ مَا عِنْدَكُمْ

وعوض مگیرید بپیمان خدای اندك را بدرستیکه آنچه نزد خداست آن بهر است مرشمارا اگر باشید که بدانید آنچه نزد شماست

يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩٩ مَنْ

سپری میشود وآنچه نزد خداست پاینده است وهر آینه جزا میدهیم آنانرا که صبر کردند مزدشانرا بهتر ازآنچه بودند که میکردند هرکه

عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ

کند کردار شایسته از مرد یا زن واو مؤمن باشد پس زندگانی دهیم اورا زندگانی پاکیزه وجزا دهیم ایشانرا مزدشانرا

بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠٠ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ١٠١ إِنَّهُ

بهتر ازآنچه بودند که میکردند پس چون بخوانی قرآن را پس پناه جوی بخدا از شیطان رانده شده بدرستیکه

لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ١٠٢ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ

نیست مراورا تسلطی بر آنانکه گرویدند وبر پروردگارشان توکل میکنند نیست تسلطش مگر بر آنانکه

يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَهُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ١٠٣ وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا

دوست میدارندش وآنانکه ایشان باو شرك آورندگانند وچون تبدیل کنیم آیتی را بجای آیتی وخدا داناتر است بآنچه فرو فرستد گویند

إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٠٤ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ

جز این نیست که تو افترا کننده بلکه بیشترشان نمیدانند بگو فرو آوردش روح پاکی از پروردگارت بحق تا ثابت کرداند

الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ١٠٥

آنانرا که گرویدند و از برای هدایت و بشارت از برای مسلمانان

فی بعهد الله خرید اندکی کو بیست چیز
فانی آن گردد که درنزد شماست
هرکه کرد او کار نیك از مرد و زن
نزانچه کردند از عملها در ملا
بیست او را سلطنت بر مؤمنان
یا بر آنها که هم او گردد سبب
هرچه حق وقتی فرستد درخوراست
آیتی وقتی کند نازل خدا
غیر ازاین گویید سود کافتراست
کزچه رفت آن حکم سابق ازمیان
مؤمنان را تا بدان نخشد ثبات

مر بهای اندکی کو نیست چیز
هست باقی آنچه درنزد خداست
هم بود مؤمن دهیش نیکجزا
بهترین مزدیست ایشانرا رها
که بحقشان انکالست آن چنان
سرکشان را برخدادرروز و شب
آیتی نسخ ار شد او داناتراست
که در آن وقتست آنرا اقتضا
آنچه گوئی یعنی آن نی ازخداست
حکم دیگر آمد اندر جای آن
هم دهدشان مژده در راه نجات

آنچه در نزد خدای اکبر است
صابران را ما جزا بدهیم کل
زندگی پاك نیکو در محل
پس چو قرآن را جوابی بر بناه
غیر ازاین نبود که سلطانی اوست
آیتی را چون بدل سازیم ما
حکمها باشد بحکمت مستند
وقتها را داند او در مصلحت
کل نمیدانند زایشان بیشتر
کو فرود آورد با این اسطقس
مسلمین را رهنمائی برخداست

گرکه داند آن شما را بهتراست
مزد ایشانست بهتر در عمل
هم جزای نیك در اجر عمل
تو ردیو رانده گشته بر اله
برکسی که گیرد اورا یارودوست
آوریمش آیت دیگر بجا
نیست حکمی در زمانی نی سند
حکمها را هم بجا داند جهت
علت اثبات و نسخ اندر ثمر
این کتاب از ربت آروح القدس
هم بشارت بر علو و اعتلاست

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ

وهرآینه میدانیم بدرستیکه ایشان میگویند جز این نیست که میآموزد اورا انسانی زبان کسیکه میگردانند گفتار را سوی او عجمیست و این زبان عربیست

مُبِينٌ ١٠٦ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٠٧ إِنَّمَا يَفْتَرِي

روشن بدرستیکه آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا راه نمیاید ایشانرا خدا و از برای ایشان عذابست دردناك جز این نیست که می بندند

الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ١٠٨ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ

دروغرا آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا وآنگروه ایشانند دروغگویان کسیکه کافر شد بعدا از بعد ایمان

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ

آوردش جز آنکه مجبور کرده شد و دلش آرمیده بود بایمان ولیکن کسیکه باز شد بکفر از سینه پس بر ایشانست خشمی از خدا

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

و از برای ایشانست عذابی بزرك آن بابست که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیارا بر آخرت و بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه

الْكَافِرِينَ ١١٠ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

کافرانرا آنگروه آنانند که مهر نهاد خدا بر دلهاشان و گوششان و چشمهاشان و آنگروه ایشانند بیخبران

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١١١ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ

ناچار بدرستیکه ایشان در آخرت ایشانند زیانکاران پس بدرستیکه پروردگار تو است از برای آنانکه هجرت کردند از بعد آنکه عذاب کرده شدند پس

جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٢ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

جهاد نمودند و صبر کردند بدرستیکه پروردگار تو از بعد آن هرآینه آمرزنده مهربان است روزیکه آید هر نفسی که مجادله کند از خودش

وَ تُوَفّٰي كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ١١٣

وتمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کرده وایشان ستمکرده میشوند

ما بدایم آنچه میگویند قوم
در تو و گفتار تو ارطعن و لوم
در تو و گفتار تو ارطعن و لوم
غیر از این نبود که آموزاندش
این زبان را آدمی چون خواندش

بوفکیهه یعنی ابیها را بـاو
میکند تعلیم اندر گفتگو
قولشان را پس خدا فرمود رد
که بترسانند قوم خود ز نار

سوی او گفتار اورا اعجمی است
در فصاحت اندر آن گفتار نیست
وین کلام تازی است وظاهر است
که عرب رانیان مثلش عاجز است

قول پست اعجمی را بر عرب
چیست سنت خاصه اینگفتار و لب
که عرب رانیان مثلش عاجز است
آنکسانیکه بآیات خدا

یعنی از بطلان حرف حوبشتن
آگهند ازحقد گویند این سخن
غیر ازاین نبود که بیعلم و فروغ
بعد ایمان آنکه شد کافر بحق

باشد ایشانرا عذابی دردناك
جهل بیش ازهر خطابست و هلاك
لیك آرد حرف کفراندر زبان
لیك بگشاید بکفر ار سینه کس

آنکسانیکه نگروند بهرگز نگروند
بر نشانهای خدا و کـذبند
بهر اوخشم است ازحق هرنفس
ایست بهرآنکه میدارند دوست

قلب او باشد بایمان مطمئن
هم بران خان آفرین جان مطمئن
این حیوة دیوی ارمغزو پوست
راه نماید خدا بر کافران

کرده حفظ خان بقولی ناصواب
زیبه است ارهم نماید اجتناب
که بخود بستند راه فهم جان
غافلانند آنگروه الحق چنان

آب خواریها روان در بهراوست
هم عذاب بس بزرك از بهراوست
که بعقبی بستشان غیر از زیان
بعد زحمتها و هم رنج زیاد

زنده بودن را بدار آخرت
میدهد ترجیح و هم برمغفرت
آمدند ارمال وخان پس برجهاد
اندر آن روزیکه هر نفسی جدل

این گروهند آنکسان که حق نهاد
مهرشان برگوش وچشم وهم فواد
میکنند با خود ونقصان عمل
خود ستمدیده نگردند و زبون

پس کسانیرا مرآن پروردگار
که نمودستند هجرت از دیار
روز وامسا و هم لایظلمون
روز واپسا و هم لایظلمون

صبر بنمودند درآن هر دو یم
رین سپس ربت غفوراست ورحیم
برجزای هرچه کرده است او تمام
برجزای هرچه کرده است او تمام

میشود داده بهر نفسی تمام

وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَرْيَةً كٰانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهٰا رِزْقُهٰا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ

وزد خدا مثل قریه‌را که بود ایمن آرامیده میآمد آنرا روزیش فراوان از همه جا پس کفران ورزیدند

اللّٰهِ فَأَذٰاقَهَا اللّٰهُ لِبٰاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ ١١٤ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

نعمت خدا پس چشانیدش خدا پوشش گرسنگی وترس بآنچه بودند که میکردند وبحقیقت آمد ایشانرا رسولی از ایشان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ وَ هُمْ ظٰالِمُونَ ١١٥ فَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰالًا طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ

پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان عذاب وایشان بودند ستمکاران پس بخورید از آنچه روزی دادبان خدا حلال پاکیزه وشکر کنید نعمت

اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ ١١٦ إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ

خدارا اگر هستید اورا میپرستید جز این نیست حرام کرد بر شما مردار وخون وگوشت خوك وآنچه نامك رده شد برای غیر

اللّٰهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بٰاغٍ وَلٰا عٰادٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٧ وَلٰا تَقُولُوا لِمٰا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ

خدا بآن پس آنکه مضطر شد که نه باغی باشد ونه عادی پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ومگویید برای وصف کردن زبانتان

الْكَذِبَ هٰذٰا حَلٰالٌ وَ هٰذٰا حَرٰامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ

دروغرا این حلال است واین حرام تا ببندید بر خدا دروغرا بدرستیکه آنانکه میبندند بر خدا

الْكَذِبَ لٰا يُفْلِحُونَ ١١٨ مَتٰاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ١١٩ وَ عَلَى الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا مٰا قَصَصْنٰا

دروغرا رستگار نمیشوند مایه تمیش کمی است و ادبرای ایشانست عذابی پردرد وبر آنانکه یهود شدند حرام کردیم آنچه خواندیم

عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَلٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٢٠ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ

برتو ازپیش وستم نکردیم ایشانرا ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند پس بدرستیکه پروردگار تو است مرآنانکه کردند

بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تٰابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٩

بدیرا بنادانی پس توبه کردند پس از آن سامان آمدند بدرستیکه پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربانست

زد خداوندت مثل وانست این
مردهی که بوده معمور و متین

ایمن و آسوده از کل دیار
رزقشان آمد فراخ از هر مکان

پس بنعمتهای حق کافر شدند
زایمنی بر فسق و کفران آمدند

پس چشانید اد لباس خوف و جوع
حق مر ایشانرا بهنگام وقوع

زانچه کردند از ره نابخردی
فسق و عصیان ناسپاسی و بدی

آمد ایشانرا هم از ایشان رسول
پس بتکذیبش شدند از ناقبول

پس فرا بگرفت ایشانرا عذاب
چون ستم کردند بر خود بی حساب

پس خورید ای مؤمنان از آنچه حق
داده روزی برشما از هر سق

پس حلال و طیب و پاك و نکو
شکر منعم واجب آمد در عطا

میرسید ار که اورا خود شما
غیر ازاین نبود که میباشد حرام

ما اَحَلَّ لَهُمْ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ
بر شما خود تا نماند مشتبه

فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ لاوعاد
پس حق آمرزنده است و مهربان

حرم آکل میته را بخشد ازان
در دوم سوره بیان شد در تمام

می مکوئید آنچه وصف السنه کلام
میکنید این کاین حلالست این حرام

کذب تا بندید بر پروردگار
آن متاعی اندك آمد از جهان

هستشان لیکن عذابی بس گران
بر کسانیکه شدند ایشان یهود

رفت در انعام شرح آن نکبش
آنچه قصه برتو کردیم آن زپیش

ما نکردیم ابج بر ایشان ستم
پس خداوندت کسانیکه گناه

کرده اند ایشان بجهل واشتباه
باشد اندر حال آمرزنده او

اِنَّ اِبْرٰاهِيمَ كٰانَ اُمَّةً قٰانِتًا لِلّٰهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٠ شٰاكِرًا لِاَنْعُمِهِ اجْتَبٰاهُ وَ

بدرستیکه ابراهیم بود امتی مطیع ادر برای خدای حق گرای و نبود از مشرکان شکر کننده مر نعمتهای او را برگزیدش و

هَدٰاهُ اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٢١ وَآتَيْنٰاهُ فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَاِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰالِحِينَ ١٢٢ ثُمَّ

هدایت کردش براه راست ودادش در دنیا خوبی و بدرستیکه او ست در آخرت هر آینه از شایستگان پس

اَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰاهِيمَ حَنِيفًا وَمٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٣ اِنَّمٰا جُعِلَ السَّبْتُ

وحی فرستادیم سوی تو که پیروی کن کیش ابراهیم را حقگرای و نبود از مشرکان حز این نیست که گردانیده شد شنبه را

عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَاِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٢٤

بر آنانکه اختلاف کردند در آن و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند

اُدْعُ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجٰادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ

بخوان براه راست پروردگارت بحکمت وپند خوب ومناظره کن ایشان را بآنچه خوبتر است بدرستیکه پروردگار تو اوست

اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ١٢٥ وَاِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ

داناتر بآنکه کشد از راهش واو داناتر است بهدایت یافتگان واگر عقوبت کنید پس بمانند آنچه عقوبت شدید بآن

وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّٰابِرِينَ ١٢٦ وَاصْبِرْ وَمٰا صَبْرُكَ اِلّٰا بِاللّٰهِ وَلٰا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلٰا تَكُ

واگر صبر کنید هر آینه آن بهتر است از برای صبر کنندگان وصبر کن و نیست صبر تو مگر بتوفیق خدا واندوه مخور بر ایشان مباش

فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ ١٢٧ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَهُمْ مُحْسِنُونَ

در تنگی از آنچه مکر میکنند بدرستیکه خدا با آنهاست که پرهیزکار شدند و آنانکه ایشان نیکوکارانند

اِنَّ ابراهیم کان اُمَّةً
جمع دریکتن نشد آن فضل و داد

قانتاً لله حنیفاً ملةً
جز که در اشخاص بسیار از عباد

امت اعنی بوده ابراهیم او
جامع هر فضل واوصافی نکو

میتوان خواندش بتنها امتی
هم بوحید و بایمان ملتی

پیش ازآن یاکافکند اورا بنار
مؤمنی حز وی نبد درروزگار

یا چو ترسا و یهود و ت پرست
معترف نودندش ارعالی و پست

حقتعالی خوانده زانرو امتش
شاکر نعمت بد آنچه ذوالجلال
بکشش دادیم در دنیا بدین
که بد او مایل زادیان سخیف
بر کسانیکه نمودند اختلاف
خوان بسوی راه آن پروردگار
پند ده با یکوئی در هر عمل
مشرکان کردند مثله حمزه را
آمد آیت که عقوبت گر کنید
صابران رالك صبر اولیتراست
هم مباش ازمکر ایشان تنگدل

اندر ادیان کرده شایع ملتش
کرده بود انعام بروی از کمال
هم بود در آخرت ازصالحین
هم نبد مشرك بدش دین حنیف
دروی اندر حیله یا صید گزاف
مردمان را با دلیلی استوار
کن بوجهی نیك با ایشان جدل
بعد کشتن در احد ار کینها
مثل ماعوقبتم آرید آن پدید
صبرکن بوفق صبرت درخوراست
حق بود با متقین بر متصل
مؤمنین و متقین و محسنین

می نبود او بر خدا از مشرکین
برگزید و ره نمودش بی زیم
پس بسویت وحی فرمودیم ما
غیراز این نبود که گردانیده شد
بینشان ربت کند در رستخیز
حجتی کان شبهه را زایل کند
رب تو بر گمرهان دانا تراست
چون شنید این گفت پیغمبر که من
یکسفر کردند یعنی مثله چون
وان نباشد جز بوفق خدا
وان نکوکاران راربات خلوص
ربنا سلم علیهم اجمعین

دل موحد بود و کامل در یقین
بر صراط حق و راه مستقیم
پیروی کن کیش ابراهیم را
احترام شنبه وان مفروض بد
حکم درآن اختلاف و آن ستیز
امر حق را ثابت اندر دل کند
همچنین برمهتدون اوابصراست
مثله هم زایشان کنم هفتاد تن
کرد باید مثله یکتن نی فزون
می مشو غمگین برایشان ران بلا
که بتوحیدند وایمان برنصوص

سُورَةُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مَائَة واحِدى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ

دایم پاك بودن آنکه بردشب بنده‌اش شبی از مسجد الحرام بمسجد اقصی که برکت دادیم پیرامونش را تا بنمایم

مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۲ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَآئِيلَ

او را آیتهای خود بدرستیکه اوست شنوای بینا ودادیم موسی را تورات وگردانیدیمش هدایت از برای فرزندان یعقوب

أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ۳ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۴ وَ قَضَيْنَا

که مگیرید از غیر من کارگذاری فرزندان آنکه حمل کردیم با نوح بدرستیکه او بود بندهٔ شکرگزار واعلام نمودیم

إِلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۵ فَإِذَا جَاءَ

به بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهید کرد در زمین دوبار وهر آینه سرکشی خواهید کرد البته سرکشی بزرك پس چون بیاید

وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا

وعده نخستین آن ومیفرستیم برشما بندگانی مرما را صاحبان قوت سخت پس روند بجستجو میانه خانها وباشد وعده کرده شده

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۷

پس برگردانیدیم برای شما صولت را برایشان ومددکنیم شمارا بمالها وبسران ونگردانیم شمارا بسیارتر ازراه مردومدد

پاکی آنذات مقدس راسزاست
هست بیرون ازاشارت هم زاسم
ره نیابد کس بوی هیچ اندرهی
مر مجرد سازد او را عون حق
قلب را فرموده زان بیت الحرام
زانکه می بود عروج و ارتقا
تر تو شب شد قصدکان معشوق جان

کهرون ازحدو وصف ماسواست
اسمهاشد گنج ذاتش راطلسم
جز که از راه فنا گر آگهی
در عبودیت ز وصف ما خلق
کش محرم شد قوای نفس خام
ممکن الا با همین طبع و قوا
عبد خود را داد رفعت درنهان

نیست محدود اوبحدی درووجود
هم مقدس از حدود واز جهات
وان نگنجد دربیان ازچندوچون
از مقام قلب او را در فتوح
لیل یعنی اندراین ظلمات تن
یعنی الا آنکه درسیرو طلب
برد از بیت الحرامش بی خلاف

وانچه درحد آید ازغیب وشهود
هم معرا از عقول ممکنات
جزکه خودگردد بعبدی رهنمون
میبرد تا مسجد الاقصای روح
وین غواشی طبیعت وین بدن
جسم باشد مر ترقی را سبب
جانب اقصای روح از انکشاف

کان زملك جسم باشد دور تر
بشنود یعنی مناجات و ندا
رفته رفته تا که از غیب وشهود
ما زخود دادیم موسی را کتاب
خود زفرزندان او کاندر بلا
کان نوح اِنّهُ عبداً شکور
کز شما گردد تباهی آشکار
عالی اندر سرکشی گردید هم
می بر انگیزیم برباداش ها
قتل وغارتها کنند ازشیخ وشاب
سوی بیت المقدس ان عامل روان
پس بگردانیمتان غالب دگر

ست خیرات و فضایل زان بدر
در مقام سرّ بادراك فنا
وارهد یابد فنای فی الوجود
رهنما کردیم اورا بر صواب
حمل با نوحش نمودیم از ولا
در عبودیت بحق کامل حصور
در زمین ازجهل و نادانی دوبار
بس بزرك اندر غرور و درستم
بندگان خویش با پر خاش ها
مسجد و شهرشما گردد خراب
گشت وکردآرا که کردید ازعیان
بعد مغلوبی دهیم از نو ظفر

تا که ننمائیمش ازآیات خویش
هم بصیر اعنی باستعداد او
رتبها را طی کند زادی مقام
سوی اسرائیلیان تا غیر من
قصدازاین سام است کاندرفلك بود
شد بر اسرائیلیان اعلام این
کشتن شعیاست اول زان مراد
پس بهنگام اندر آید زان خطا
صاحبان قتل و قهر و کارزار
بوده تحت النصر و برقول صحیح
وعدهٔ مفعول هست این در خرا
هم مدد بدهیم ازمال و ولد

کوسمیع است و بصیرازذات خویش
قدر ادراکش کند امداد او
تا مقام جمع ذات و اصل تام
میگیرند ار وکیلی در سنن
حد ابراهیم صاحب ملك بود
خود زما اندر کتاب مستبین
قتل یحیی دومین است ازفساد
وعدهٔ حق اولین ره بر شما
بر شما گردند داخل در دیار
عامل لهراسب او بوده صریح
میشود واقع همانا بر شما
بیشتر گردید از روی عدد

إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ

اگر خوب کردید خوب کردید برای خودهاتان واگر بد کردید پس مر خودهاتان را است پس چون بیامد وعده دیگر تا بدسازند رویهاتانرا

وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ٨ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ

وتاداخل شوند در مسجد همچنانکه داخل شدند آنرا اول بار وتاتباه گردانند آنچه را که غالب شدند تباه گردانیدنی شاید پروردگارشما که رحم کند شمارا

وَإِنْ عُدتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ٩ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ

واگر عود کنید خواهیم کرد و گردانیدیم دوزخ را ازبرای کافران حای حبس بدرستیکه این قرآن هدایت میکند بآنچه درست تر است و

يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ١٠ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ١١ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بشارت میدهد آن مؤمنانرا که می کنند کارهای شایسته اینکه مرایشانراست مزدی بزرك وابنکه بدرستیکه آنانکه ایمان نیاورند

بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٢ وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا

بآخرت مهیا کرده ایم مرایشان عذابی دردناك ودرخواست میکند انسان شر را مثل درخواست کردش خیر را وبود انسان شتاب کننده

١٣ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ

وگردانیدیم شب وروزرا دوآیت پس محو کردیم آیت شب را وگردانیدیم آیت روزرا نوردهنده چشم تا بجوئید فضلی را از

رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ١٤ وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ

پروردگارتان وتا بدانید شمار سالها وحساب را وهر چیزرا تفصیل دادنی وهر انسانی ملازم گردانیدیم اورا عملش

فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ١٥ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ١٦

در گردنش وبیرون آوردیم برای او روز قیامت نامه که خواهد دید آنرا گشوده بخوان نامه ات را بس است نفس تو امروز بر تو حساب کننده

نیکوئی گر میکنید آن نیکوئی
مرتضی فرمود هرگز من بکس
پس چو آید وعدهٔ دیگر پیش
سوی بیت المقدس آید آنچنان

بر نفوس خود کنید از پیروی
نه بدی کردم نه نیکی یکنفس
مر شما را درعقوبتهای بیش
کامدند از پیش آن ایرانیان

ورکنید از بدوبالش برشماست
پس بخواند این آیه دراثبات مرد
فرقهٔ دیگر زروم اندر رسد
تا هلاك و نیست سازند آنچه را

فعل ها راجع بفاعل درجزاست
ناخود اعمی میکند خلق آنچه کرد
رویهاتان تا نماید زشت و بد
که بر او گردند غالب هرکجا

شاید آنکه بر شما پروردگار
یعنی آید بر شما رنج دگر
هادی این قرآن بود برراه راست
هستشان اجری بزرك ازکردگار
کرده ایم آماده ما از قهرشان
حق اجابت نکند آنرا ار ولا
روزو شب را خود بگردانیم ما
آیت دیگر عودیم آشکار
تا بدانید از شمار سالها
لازم اندر کردن هر آدمی
آوریم او را برون در رستحیر

رحم فرماید زفضل بیشمار
ذلت و خواری زسابق بیشتر
یعنی اسلام اقوم آن اذراههاست
در قیامت برجزای فعل و کار
خود عذابی دردناك ازبهرشان
ورنه مسأصل شود او زان دعا
دو علامت بهر اظهار و عما
روز را یعنی عیان درروزگار
هم حساب کارها واحالها
فعل او کردیم ما در محکمی
صفحهٔ یلقیه منشور از تمیز
بر تو امروز است نفس توحسیب

نوبت دیگر هم ار کردید باز
هم نگردانیم دوزخ را حصیر
مژده بدهد مؤمنارا این بوی
وانکسان کایمان بروز آخرت
آدمی خواند خدا را در غضب
هست انسان نس‌عجول اندرامور
آیتی را محو پس کردیم زود
تا شما جوئید اندر روشنیش
از هرانچیزیکه دارید احتیاج
رزق‌او یالازم است ازذوالمنش
نامهٔ خود را بخوان اریك وبد
هم تورا زافعال خود باشد‌حسب

باز هم کردیم ماتان زاهتزاز
ما زبهر کافران اندر بصیر
بر هرانچه میکند از نیکوی
نیستشان هم بر عقاب و مغفرت
برشرورآسان که درخیرازطلب
میشتابد در طلب هرسو چومور
طلمت شب یعنی ازخور درشهود
در معیشت فصلها ازرب خویش
ما بیان کردیم آن بی اوضاح
عهدهٔ آن فعل یا در گردش
خود نوشی برکرده های خودسند

مَنِ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهٖ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى وَمَا

آنکه‌هدایت‌یافت پس‌جزاین‌نیست که‌هدایت برای خودش وآنکه‌گمراه‌شدپس‌جزاین‌نیست‌گمراه‌میشودبرخودش وبرندارد‌هیچ‌برداردهٔ‌بارگناه‌دیگری را

كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولًا ١٧ وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

ونباشیم‌عذاب‌کنندگان‌تاآنکه‌بفرستیم‌رسولی‌را وچون‌خواهیم‌که‌هلاك‌کنیم‌قریه‌را‌امیفرمائیم‌بطاعت‌بداروبعمت‌سرشدگانش‌را‌پس‌نافرمانی‌میکنند

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ١٨ وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفٰى بِرَبِّكَ

درآن پس‌ثابت‌میشودبرآن‌حکم‌پس‌هلاك‌میکردانیم‌آنراهلاك‌کردنی‌وبسیارهلاك‌کردانیدیم‌ازقرنها از بعد نوح وکافیست‌پروردگارت

بِذُنُوبِ عِبَادِهٖ خَبِيرًا بَصِيرًا ١٩ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهٗ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ

بگناه‌مندگانش آگاه بینا کسیکه‌خواهدآن‌شتابنده‌را‌تعجیل‌میکنیم برای‌او درآن آنچه‌میخواهیم‌ازبرای‌آنکه‌میخواهیم‌پس

جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ يَصْلٰهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ٢٠ وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ

میگردانیم‌برایش‌دوزخ یاکه‌درشوددرآن‌نکوهش‌کرده‌شده‌رانده‌شده‌وکسیکه‌خواست آخرت‌راوکوشش‌کردبرای‌آن کوشش‌خودراو اومؤمن‌است

فَاُولٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ٢١ كُلًّا نُمِدُّ هٰٓؤُلَاءِ وَهٰٓؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ

پس‌آنهاباشد سعیشان مقبول هریك‌رامددمیکنیم‌آنهاراواینهارا ازبخشش‌پروردگارتو ونباشد بخشش‌پروردگارتو

مَحْظُورًا ٢٢ اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَلَلْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَاَكْبَرُ تَفْضِيلًا ٢٣

بازداشته‌شده بنگر چگونه افزونی دادیم برخی ازایشانرا بر برخی وهرآینه‌آخرت‌بزرگتراست‌بمراتب وبزرگتراست‌ازحیثفزونی دادن

هرکه یابد ره نباشد غیر از این
کو شود گمره بضر نفس خویش
تا بر انگیزیم پیغمبر بسی
مر عبادت را و طاعت راعیان
بر کنیم از بیخ پس آنشهرو باب
رب تو دانا و بینا زانچه هست
بهرهرکس تانچه خواهیم ازجهان
او نبود آنگاه مؤمن بر حساب
دوستدو دنیا کنامکارو جهره ور
بلفض جزا مر بعض ورنه بگشاده ایم

که زبهر خویش یابد ره یقین
بر ندارد هیچ بر دارندهٔ
چون که خواهیم اهل شهر یراهلاك
وز رسولان بندگی و پیروی
ماهلاك از اهل هرشهرو قرون
هرکه باشد از دوطبع خویش
پس جهنم را همانا شاید او
سعیشان مشکور باشد آن گروه
منع کرده نیست اعطای خدای
آخرت ازحیث رتبه اکبر است

جرم و وزر نفس دیگر بندهٔ
ما نمائیم از ره طغیان و باك
پس بفسق آیند ان قوم غوی
کرده ایم ازبعد نوح اندر قرون
مر شتابنده بجمع مال بیش
تا دران مذموم و مدحورآید او
میکنیم امداد هر یك ازدوجوه
برکسی در این‌سرا وان سرای
هم بافزونی رتبت درخور است

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ٢٤ وَ قَضٰى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ وَ

مگردان با خدا خدای دیگر پس بنشینی نکوهش کرده شده تنها واگذاشته شده وحکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر اورا و

بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوْ كِلٰاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا

بوالدین بیکوئی کردن اگر برسند نزدتو بهیری یکیشان یاهردوشان پس نگوی مرایشان دوراف وزجر مکن ایشانرا

وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ٢٥ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيٰانِي

وبگوی مرایشانرا گفتنی خوب وفرودآور برای آن دو بالبال تواضع را ازمهربانی وبگو پروردگارا رحمت کن آن دو تارا همچنانکه تربیت کردند

صَغِيرًا ٢٦ رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ ٢٧ فَاِنَّهُ كَانَ لِلْاَوَّابِينَ غَفُورًا ٢٨

مرا که بودم خوردو پروردگارشما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست اگر باشد نیکوکاران پس بدرستیکه او باشد مرباز گشت کنندگان را آمرزنده

وَ آتِ ذَا الْقُرْبٰى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ٢٩ اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ

وبده صاحب قرابت را حقش وبیچاره را وره گذر یا را ومباش پاشیدنی باسراف بدرستیکه باشندگان باسراف باشند برادران

الشَّيٰاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطٰانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ٣٠

شیاطین وباشد شیطان مر پروردگارش را ناسپاس

تا خدا اندر الوهیت مگیر
پس تو بنشینی بدوزخ زان جهت
هم کنید احسان شما بر والدین
بافك بر ایشان ردلتنگی مرین
گو خدایا رحم کن براین دوپیر
نیست از احسان و برّ والدین
گر شما باشید ار شایستگان
جرم ما بهیك بهصدیش ارخداست
گفته‌اند ارباب اخبار و اصول
گفت اری گفت ذَا القربی تو را
چونکه این ایت رسید ازکبریا

این خبررا اوبوشت اندرجواب

صدق مطلب را خدا داد همه
بعد احمد بوده اند ایشان امیر
مسلمین را هم دران گروده حق
از زمینی چون زفرزند رسول
قول اوهم بی تأمل حجت است
راست کرداری چوصدیق شفیق
عالم و حاکم بهرکاری خداست
صرف بر ناحق مکن مال نفیس

مر اله دیگر از شرك ضریر
رانده و محدول اندر عاقبت
زان یکی ورسالخورد اید بعین
نرم و نیکو گومرایشانرا سخن
ثم پروردید چون بودم صغیر
نه زهر خیریست این در نشأتین
در مقام والدین از امتحان
نیك کن هرخصلتی کرما بداست
دارد این سنت بخویشان رسول
گشته معلوم ایچ از قول خدا
داد بر زهرا فدك را مصطفی

ایست لا تجعل مع الله اله
حکم از پروردگارت شد بحا
یا رسید ان هردو بر سن کبر
هل فرومال بواصع بهرشان
گفت پیغمبر که چیزی نیك
حسنعالی بر شما داناتر است
پس باوّابین مر او باشد غفور
ده بذالقربی حقوق او تمام
در اسیری گفت زین العابدین
ان مگر مائیم گر داری بطر
از عبید الله موسی از فدك

کت حرا دوزخ بود لی اشتباه
که نپرسید جز او را شما
پس مگو اف یا مادر یاپدر
رحمت اور لی که قهرازقهرشان
هم برحمهای حق بردیك تر
انچه اندر نفسهایان مضمراست
بارب ارما عفوکی گر شد قصور
یعنی از خویشان نزدیکت بنام
شافعی را خواندهٔ قران یقین
خواند این ایت براویس سربسر
کرد استفسار مأمون لی رشك

پس فدك را کرد رد او برشتاب

اشارت از فدك است

تا چرا شد منتزع از فاطمه
بر امور خلق وحکم حق بصیر
ترضیهٔ او بود اولی بر فرق
بودشان اهمال این نبود قبول
چون بشأن اوزتطهیر آیت است
عادلی یا همچو فاروق دقیق
میدهد پاداش هرکس هرچه خواست
زانکه مصرف شد برادر بابلیس
ناسپاسی باشد این بر رب ناس

نیست بر صدیق و فاروق امین
فاطمه لیك این یقین شد نیست شك
در ره خیر البشر اسلامیان
خاصه کولاشد مدعی با اهتمام
شیعه گوید خواستند ازوی گواه
این کند ارعقل دور امد یقین
دور از تفسیر گشتیم ایجلیل
فکر و اعضارا مکن صرف هوا
هست شیطان مرخدارا ناسپاس

وَ اِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهٰا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ٣١ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ

واگر اعراض کنی از ایشان برای طلب رحمتی از پروردگارت که امیدمیداری اورا پس بگوی مرایشانرا گفتاری نرم وبگردان دستت را

مَغْلُولَةً اِلٰى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ٣٢ اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

برسته بگردنت و مکشایش همگی کشادن پس نشینی ملامت کرده شده مغموم بدرستیکه پروردگارت کشاده میگرداند روزی را برای

يَشَآءُ وَيَقْدِرُ اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ٣٣ وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ

آنکه میخواهد و تنك میگرداند بدرستیکه او باشد بندگانش آگاه بینا و مکشید فرزندانتان را از بیم تنگدستی ما روزی میدهیم ایشانرا

وَاِيَّاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْاً كَبِيرًا ٣٤ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰى اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ٣٥ وَلَا

و شمارا بدرستیکه کشتن ایشان باشد گناهی بزرك و بپزدیک مگردید زنارا بدرستیکه آن باشد کاری زشت و بدست از جهة راه و

تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا

مکشید نفسی را که حرام کرد خدا مگر بحق و کسکه کشته شد مظلوم پس بتحقیق گردانیدیم از برای وارثش تسلطی پس باید

يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ٣٦ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ

که اسراف کند در قتل بدرستیکه او باشد یاری کرده شده و بپزدیک مگردید مال یتیم را مگر بآنکه آن بهتر است تا برسد بکمال

اَشُدَّهُ وَاَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ٣٧ وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

قوتش و وفا کنید به پیمان بدرستیکه پیمان باشد پرسیده شده و تمام کنید پیمانه را چون پیمائید و وزن کنید بترازوی راست درست

ذٰلِكَ خَيْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٣٨ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

آن بهتر است و خوبتر بحسب عاقبت و پیروی مشو آنچه نباشد مر ترا بآن دانش بدرستیکه گوش و چشم و دل آنها

اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ٣٩ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ

باشد از آن پرسیده شونده و راه مرو در زمین از روی کبر و ناز بدرستیکه تو رخنه نتوانی کرد زمین را هرگز و نخواهی رسید هرگز

طُولًا ٤٠ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ٤١ ذٰلِكَ مِمَّآ اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

بگو همه در بدی همه آن باشد بدیش رد پروردگارت ناخوش داشته شده آن از آنچیزست که وحی فرستاد تو پروردگارت از حکمت

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ فَتُلْقٰى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ٤٢

و مکردان با خدا الهی دیگر پس انداخته شوی در دوزخ ملامت کرده رانده شده

از فقیران ور بگردانی تو رو
انتظار رزق را از بهر او
از خداوندی کزاو داری امید

هم مگردان سته دست ز عنق
بخل میناور بمسکین و فتق
هم مکن بدل آنچه داری از اساس

پیرهن بر سایل او داد از نیاز
چون برهنه بد نیامد بر نماز
آمت این آیت که مگشادست خویش

این بود در حکم عقل مستقیم
لیك بس صعب است در پیش کریم
میکشاید رزق را پروردگار

ورکه خواهد تنك ساند هم فساد
او بود دانا و بینا بر عباد
واز شما از خوف فقر اندر نمط

در زمان جاهلیت دختران
زنده میکردند در گور اسران
تا مگر نبوند قادر بر جهاز

گفته ایم از پیش شرح این تمام
قتل ایشان گفت کفر است و حرام
رزق آنها وشما از جزء و کل

قتل فرزندان خطائی اکبر است
هرکشد فرزند خودرا کافر است
مینگردید ایچ نزدیك زنا

بر شما هم قتل نفس آمد حرام
جز بحکم راست یعنی انتقام
کشته شد ورکس بظلم و ناروا

امر و استیلا وقدرت در قصاص
پس بقتل اسراف نارد زاختصاص
وارث دم باشد او منصور لیك

همچنین نزدیك بر مال یتیم
می نگردید ار امینید و سلیم
جز بوجهی خوبتر تا او رسد

غبطه اش یعنی نگهدارید بار
ضبط اموالش کنید از امتیاز
تا رسد بر غایت رشد و بلوغ

هم بعهد خود کنید ازحق وفا
عهد مسؤلست بر عهد ولا
هم بپیمائید کیل آنرا که جست

پس بگو قولی نکوشان با نوید
تا نشینی خود برهنه از لباس
بر هرانچه داری ارکم یاکه بیش

بهتراست ازروی تأویل این یقین
یعنی اندر عاقبت از روی دین
از پی آن می مرو در هر مقام

زانکه گوش و چشم ودل بیواهمه
جمله مسؤلند هریك زان همه
زین نصیحت مرصفی را درنظر

یعنی آنکه گفت حق ازپی مرو
آنچه را کزوی نداری علم تو
هم مرو راه ازتکبر تو بارض

این بود ازخود پسندی هم فرح
گفت زان لاتمش فی الارض مرح
در بلندی کی رسی هرگز بکوه

کل اینها سیئة است و ناپسند
نزد ربت هست مکروه و نژند
پست وپنج ازامرونهیست ای پناه

یازده امر است و نهیش چارده
بوده اینها ثبت اندر لوح شه
اینست آنچیزیکه وحی ارکردگار

می بگردان باخدا دیگر خدای
که در امی در جهنم زاقتضای
مر ملامت دیده و رانده شده

کت نباشد دانشی بروی تمام
هیچ باید پند و وعظی نیکتر
که بشکافی زمین را تو بفرض

که بشکافی زمین را تو بفرض
پس تذلل کن نه کبر و شکوه
تا باینجا اذ مع الله اله

پس تذلل کن نه کبر و شکوه
تا باینجا اذ مع الله اله
بر تو شد از حکمت کامل عیار

بر تو شد از حکمت کامل عیار
شرك تو خود دوزخست وغمکده

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ٤٣ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا

آیا پس مخصوص کرد شمارا پروردگار شما به پسران وگرفت ازفرشتگان دختران بدرستیکه شما هرآینه میگوئید سخنی بزرك وبحقیقت بیان کردیم مکرر

فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ٤٤ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا

دراین قرآن تابندگیرند ونیفزودایشانرا مگر نفرت بگو اگر بود بااو الهان همچنانکه میگویند آنگاه هرآینه

لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ٤٥ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ٤٦ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ

جستند بودند سوی صاحب عرش راهی منزه است او و برتر است ازآنچه میگویند برتری بزرگی تسبیح میکنند مراورا آسمانهای

السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ

هفتگانه وزمین وهرکه درآنهاست ونیست هیچ چیز مگرکه تسبیح میکنند بستایش ولیکن نمیفهمید تسبیح ایشانرا بدرستیکه

كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ٤٧ وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

او باشد بردبار آمرزنده وچون بخوانی قرآنرا میگردانیم میان تو ومیانه آنانکه نمیگروند بآخرت پرده

مَسْتُورًا ٤٨ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ٤٩ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ

پوشیده وگردانیدیم بر دلهاشان پوششها مبادا که بفهمند آنرا ودر گوشهاشان گرانی وچون ذکر کنی پروردگارت را

فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ٥٠ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ

در قرآن تنها برگردند بر پشتهاشان رمندگان ماداناتریم بآنچه گوش میدارند آن هنگام که گوش میدارند سوی تو

وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ٥١ انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ

وآنگاه که ایشانند درازگوئی آنگاه که میگویند ظالمان پیروی نمیکنید مگر مردیرا سحر کرده شده بگرچگونه زدند برای تو

الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ٥٢

مثلهارا پس گمراه شدند پس نمیتوانند یافت راهی

بر گزید آیا خدای عالمین
مر شما را زد قسمت بالسنین
وز ملایك دختران را بر گرفت

از شما باشد بزرك این قول بس
آنچنانکه باید اندر عقل کس
تهمت اولاد بر حق می نهید

اندر این قرآن بگردانیدیم ما
از ولد خود را بری درچند جا
پند تا گیرید اما حز نفور

با خدا بود از خدایان دگر
آنچنانکه مشرکان گویند بر
بر خدای عرش میجستند راه

نفیشان چون کرده حق یعنی فزون
عاجز ایشان گر بودند ازشئون
با خدا باید کنند ایشان جدال

پاك و برتر اوست ازگفتارشان
بلکه عالی واکبر ازوصف وبیان
مر بتسبیحش سموات و زمین

نیست چیزی هیچ اندر جستجو
جزکه در تسبیح و در تحمید او
لیك خود تسبیح ایشان را شما

او تعالی بردبار است و غفور
زین تغافل زین تساهل زین قصور
نیست شیئی کز زبان خلقتش

هستیش یعنی دلیل موجداست
کوبذات خویش فردوواحد است
گرکه بدهی گوش جان ازانتفات

بهرخود پس باشد این قسمت شگفت
پس درآن تفصیل خودرامیدهید
هیچشان نفزاید الاجهل وغرور

پس درآن تفصیل خودرامیدهید
هیچشان نفزاید الاجهل وغرور
تا شوند ازوی همانا کینه خواه

تا شوند ازوی همانا کینه خواه
یا که از خود نفی عجزواختلال
واچه درآنهاست زاشیا بالیقین

یا که از خود نفی عجزواختلال
واچه درآنهاست زاشیا بالیقین
در نیابید از جهل و عمی

در نیابید از جهل و عمی
ناطق او بود بحمد حصرتش
بشنوی تسبیح او از ممکنات

چونکه قرآن را بخوانی درحرم
تا نفهمند آنچه خوانی از کلام
همچنین بر گوششان سنگستی
پشت زانرو مینمایند از عناد
راد میگویند چون با یکدگر
ترتوبین ما چون ردند ایشان مثل

ما بگرداندیم ای فخر امم
بسته گردد گوش وهوش اینقوام
فهم تا نکنند از خود بینشی
گرد خدایانشان یکی یاری باد
آن ستمکاران بیعقل و هنر
پس شدند ایشان بگمراهی اصل

بین تو وآنکه بر روزحساب
می بگردانیم بر دلهایشان
چون بقرآن یاد یکتائی او
ما بآنچه بشنوند آگه تریم
که نمیباشید تابع از غلو
پس بتوانند زین گفتار خام

ناورند ایمان مستوری حجاب
پوششی کان مانع است ازفهم آن
میکنی ایشان بگردانند رو
گوش چون دارند سویت وابصریم
غیرمردی را که مسحوداست او
یافتن راهی باضلال کرام

وَ قَالُوا ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ٥٣ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

وگفتند آیاچون باشیم استخوانها وریزه‌ریزها آیاماهرآینه‌برانگیخته‌شدگانیم بافرینشی تازه نگوباشد سنگها یا آهن

أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ

یاخلقی ازآنچه‌عظیم‌آیددرسینهاتان پس‌زودی‌خواهندگفت کیست که‌بارمیاوردمارا بگوآن‌کسیکه‌بدیدآوردشمارا اول‌بارپس‌زودی‌میجنبانند

إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ٥٤ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ

سوی‌توسرهاشارا ومیگویندخواهدبودآن بگو شایدکه‌بوده باشد نزدیك روزیکه‌میخواندتان پس‌اجابت‌میکنید

بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ٥٥ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ

بستایش‌ازوگمان‌میبرید که‌درنگ‌کرده‌ایدمگراندکی وبگوی‌مربندگان‌مراکه‌بگویندآنچه‌آن خوتراست بدرستیکه‌دیورجیم‌فسادمیکند

بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ٥٦ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ

میانشان بدرستیکه‌شیطان باشد مرانسانرا دشمنی آشکار پروردگارشمادانتراست‌بشما اگرخواهدرحم‌کندشمارایااگر

يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ٥٧ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَقَدْ

خواهدعذاب‌کند شمارا ونفرستادیم‌ترارایشان کارگذار وپروردگارتودانابراست‌بکسیکه‌درآسمانها وزمین‌است وبتحقیق

فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ٥٨ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

که‌افزونی‌دادیم‌بعضی‌ازپیغمبرانرا بر برخی ودادیم داودرا زبور بگو بخوانید آنهارا که‌دعوی‌کردیدازغیراو پس

يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ٥٩ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

مالك‌باشند رفع ضررها ازشماونه تغییررا آنهارا که میخوانند میجویند - سوی‌پروردگارشان وسیله

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ٦٠

هرکدامشان که‌نزدیك‌ترند وامیدمیدارند رحمتش‌راومیترسند ازعذابش بدرستیکه‌عذاب‌پروردگارت‌باشدحذرکرده‌شده

عظمها پوسیده و شکسته
یا بزرك ادهرچه آید درگمان
زود پس گویند از انکاروصوت
زود باشد کز تعجب زین خبر
یوم یدعوکم اجابت پس کنید
گو عدادم را که گویند این سخن
دیو آدم راست خصمی آشکار
خواهد اربخشد شما را بیحساب
رب تودانااست ازحق و غرض

هم بگمند آنزمان آیا که ما
می شویم آیا زنو انگیخته
مر شما را همچو کوه و آسمان
کیست مارا زنده سازد بعدموت
می بجنبانند بر سوی تو سر
مرو را با حمدش ازخوف وعبد
کاحسن‌است آن دفع‌شیطان‌زابفن
در خصومت هیچ نشنید زکار
ورکه خواهد هم بگیرد برعذاب
برهرانچه اندرسمواتست وارض

استخوان گردیم و خاك بینوا
گو شما باشید گر سخت و شدید
پس بمیراند شما را حق یقین
گو کسی کاول شما را آفرید
می بگویند این‌شودکی ای حبس
مکنید انسان گمان آنروزتنك
زانکه دیو اندازد ازراه عناد
اعلم آمد بر شما پروردگار
ما تورا خود ای رسول بیعدیل
بعضی از پیغمبران را ما مگر

همچو سنك وکوه یاهمچون حدید
زنده سازد همچنین در یوم دین
آدمی را کرد از خاك او پدید
گوکه شاید این نسی‌باشد قریب
که نکردید هیچ حزاندك‌درنك
بین مردم در سخن گفتن فساد
بر عذاب و عفو دارد اختیار
نی فرسادیم بر ایشان وکیل
برتری دادیم بر بعض دگر

همچنین دادیم داود را زبور | تا فزونی باشد او را در امور | گو بخوابید آن کسارا خود شما | که گمان کردید ایشان را خدا
غیر او پس مالك ایشان نیستند | کشف ضری از شما تاچیستند | قحط و بیماری و رنجی ازشما | بر نمیدارند ور تغییر ها
هر ملك را یك قبیله از عرب | میپرستیدند از روی طلب | آنکروهیرا که خواند آنکسان | میروسیله سوی حق جویند هان
هرکدام اقرب بسوی حضرتند | بیشتر زاو بر امید رحمتند | می بترسید از عذاب داد گر | کرد باید از عذاب حق حذر

وَ اِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلاّ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰابًا شَدِيدًا كٰانَ ذٰلِكَ فِي

ونیست هیچ قریهٔ مگر که مائیم هلاك کننده‌اش پیش از روز قیامت یا عذاب کننده‌اش عذابی سخت باشد آن در

الْكِتٰابِ مَسْطُورًا ٦١ وَ مٰا مَنَعَنٰا اَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ اِلاّ اَنْ كَذَّبَ بِهَا الْاَوَّلُونَ وَ آتَيْنٰا ثَمُودَ

کتاب نوشته‌شده ونداشت مارا که بفرستیم آیتهارا مگر آنکه تکذیب کردند آنرا پیشینیان ودادیم ثمود را

النّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا وَ مٰا نُرْسِلُ بِالْآيٰاتِ اِلاّ تَخْوِيفًا ٦٢ وَ اِذْ قُلْنٰا لَكَ اِنَّ رَبَّكَ اَحٰاطَ

ناقه بینا کننده پس ستمکردند بآن و نمی‌فرستیم آیتهارا مگر برای بیم دادن وهنگامیکه گفتیم مرترا بدرستیکه پروردگارتو احاطه

بِالنّٰاسِ وَ مٰا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي اَرَيْنٰاكَ اِلاّ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ

کرده بمردمان ونگردانیدیم آن خوابیرا که نمودیم ترا مگر ابتلائی برای مردمان و آن درخت لعنت کرده‌شده درقرآن وبیم میدهیم ایشانرا

فَمٰا يَزِيدُهُمْ اِلاّ طُغْيٰانًا كَبِيرًا ٦٣ وَ اِذْ قُلْنٰا لِلْمَلٰائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلِيسَ قٰالَ

پس نمی‌افزایدشان مگر زیاده‌روی عظیمی وچون گفتیم مرفرشتگانرا سجده کنید مرآدمرا پس سجده کردند مگر ابلیس گفت آیا

ءَ اَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ٦٤ قٰالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلٰى يَوْمِ

سجده کنم از برای آنکه آفریدی از گل گفت خبرده مرا که این کسیکه تفضیل دادی برمن هرآینه اگر باز پس داری مرا تاروز

الْقِيٰمَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلاّ قَلِيلًا ٦٥

رستخیز هرآینه بیبادبرانم مگر اندکی

نیست هیچ آن قریهٔ الا که ما | میکنیم آنرا هلاك اعنی فنا | پیش از روز قیامت یا عذاب | میکنیم از رسد اهل صواب
این بود در لوح محفوظ از یقین | ثابت و مسطور از جان آفرین | میدارد نار ما را یا ثقات | اینکه بفرستیم آسان معجزات
یعنی آن معجز که خواهند از رسول | زافتراحات نفوس بوالفضول | حر که خود کردند از پیشینیان | بر رسل تکذیب زانها مالعیان
ناقه را دادیم بر قوم ثمود | آیتی بود آن مبرهن در نمود | پس بدان کافر شدند ایشان همه | وان سبب شد بر هلاك آنرمه
ما بنفرستیم هیچ آیات خود | جز بترسانیدن هر بیرشد | پس مکرمانند ران پس باقبول | هست استیصالشان حتم اناصول
یاد کن گفتیم چون رب الانام | مردمان را خود فروگیرد تمام | چون بطغیان ثابت ویکدل شوند | جمله بردست تو مستأصل شوند
ما نکردانیدیم رؤیای تو را | جز که فتنهٔ مردمان در ماجرا | اندر این خوابست بسیاراختلاف | در میان اهل تفسیر و عفاف
در حدیبه چنین دید او بخواب | که بد اندر حج و عمره باشتاب | گفت وین واقع نگشت آسال هان | سال دیگر گشت تعبیرش عیان
آن دو رویان طعنها گفتند بس | گرچه خواب آنرا که دربقصه نمود | هست هم قولی که آن معراج بود | دید خواب آنرا که دربقصه نمود
مردمان در فتنه افتادند بس | خواب او کشفست در تعبیرما | خوابهای دیگر اوهم دیده بود | واندراخباراست مشروح آن شهود
نیست جای جمله در تفسیر ما | جبرئیلش داد زین معنی خبر | ران یکی بود اینکه دیداندربرش | میرود نوربنگان بر مدرش
زین همین گردید سلطان بشر | یابد ار ایشان خلل بنیان تو | که بدند آل امیه آن گروه | اهل حق آیند ایشان بر سوه
میکند اتباع و فرزندان تو | که رحریل آن أحکایتها شنید | واقعاتی را که بد آن در بهشت | جمله را تا سند لولاك گفت
زان سپس اورا کسی خندان ندید | کافرستان آن مه بر رح یقین | گفت منهال عمر روزی بشام | من زین العابدین کردم سلام
گفتم اوراصبح چونکردی دراین | گردد از دیده جاری خون دل | گفت بر آسان که اسرائیلیان | در میان آل فرعون آنزمان
مابقی را گر نویسم متصل | فتنه ئی و آزمونی بر بشر | شسته گردد دفتر تحریر من | زین گذشتم گوش کن تفسیر من
ما نکردانیدیم خوابت را مگر | یا که بر آل امیه سر بسر | هم درختی را که ملعوست آن | شد بقرآن ذکر بهر امتحان
بر ابوجهل است تعبیر شجر | ما بترسانیمشان اندر مسیح | پس بجز طغیان نیفزایند هیچ

چونکه گفتیم آن ملایك‌را کنید | سجدهٔ آدم زروی عقل و دید | سجده پس کردند آنها جزابلیس | گفت آیا سجده آرم برخسیس
کافریدستی تواش ازخاك و گل | بر منش تا چیست فضل‌معتدل | گفت آیا هیچ دیدی خود تواین | که گرامی داریش برمن چنین
بر من اعنی ده خبرتا ازچه‌بود | فضل او بر من که بتوانی نمود | باز پس گردانیم تا رستخیز | بایم استیلا بفرزندانش نیز
بر همانسانکه بندند از علن | چارپایان را خلایق بر رسن | من بفرزندانش در هر مسلکی | میشوم مستولی الا اندکی

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَوْفُوراً ٦٣ وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ

گفت برو پس کسیکه پیروشودترا ازایشان پس بدرستیکه دوزخ جزای شماست جزای تمام ولغزش‌ده کسیرا که‌توانی

مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ

ازایشان بآوازت وفریادزن برایشان باسوارات وپیادگانت وانباز شودایشانرا در مالها واولاد ووعده‌ده ایشانرا و

مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً ٦٤ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلاً

وعده‌نمیدهدایشانرا شیطان مگر فریب بدرستیکه بندگان من نیست مرترا برایشان تسلطی وبس باشدپروردگارت وکیل

٦٥ رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ٦٦ وَإِذَا

پروردگارشماست که‌میراند برای شما کشتی‌را در دریا تابجوئید از فضلش بدرستیکه‌او باشدبشامهربان و چون

مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ

مس‌کندشمارا ضرر در دریاگم‌میشودآنرا که‌میخوانید ازغیر او پس‌چون نجات‌دادتان بسوی‌خاکان روی‌گردان شدیدو باشدانسان

كَفُوراً ٦٧ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ

ناسپاس ایاپس‌ایمن‌شدید که‌فروبردباشما طرف بررا یافرستد برشما تندبادسنگریزه‌پاشی‌را پس‌نیابید برای خود

وَكِيلاً ٦٨ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ

حافظی‌را یا ایمن‌شدیدکه‌بازگرداندشمارا دران باردیگر پس‌فرستدبرشما درهم‌شکننده‌از باد پس‌غرق‌کندشمارا

بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً ٦٩

بسبب‌آنکه کافرشدیدپس‌نیابیدبرای خود برما بآن‌ازپی‌اینده

گفت روهرکس تورا گردد مطیع | پس بدوزخ جایتان باشد جمیع | این جزا موفور باشد بر شما | پس بجنبانشان توانی گر زجا
یعنی از بادت بخندد هر کسی | جزکه باشد دره‌ره طاعت خسی | هرکرا پس مبتوانی تا بموت | می بجنبان برمراد خود زصوت
می برانگیزان برایشان لشکرت | از سوار و اد پیاده دربرت | از سوارانش تو را بدهم خبر | تاشناسی چونکه گردد حمله ور
خشم وشهوت بحوت وعجب‌وریا | هر یك اندازندت اندر صد بلا | همچو باد صرصر آیندت بتاخت | هر زمانی با لباسی ناشناخت
ور شناسی هم بیندارم بکار | هیچ‌ازایشان جان‌بری درگیرودار | تا زنی چشم و بگردانی کلاه | روزگارت گشته در یکدم سیاه
این بود بر مرد و نامرد آزمون | تا بدانی حد خود را در شئون | گفت زانرو ازپیاده واز سوار | بر خلایق حمله کن از هرکنار
شرکت اندر مال و فرزندانشان | هم شما در وعدهٔ احسانشان | وعدشیطان‌نیست جزکذب‌وفریب | کس‌نبرد ازغیرخواری زان‌نصیب
بر عبادم نیست استیلا تو را | می نبیند از رهی اصلا تورا | پس بود پروردگارت درسبیل | بندگان خویشرا یارو وکیل
تا نگهشان دارد ازوسواس‌تو | واز هوای نفس وازارجاس تو | بر شما باشد کسی پروردگار | که براند فلکها را در بحار
تا کنید ازفضل اوروزی طلب | رحمتش بهر شما سازد سبب | بر شما باشد خدا پس مهربان | حل مشکل ها کند درهر زمان
چون‌رسد سختی شمارا درحور | غیر او نارید چیزی درخطور | گم شود از یادتان درجستجو | میرستید انچه را الا که او
پس چواو برهاندتان برسوی بر | رو بگردانید زاوبار دگر | هست انسان پس‌بنعمت ناسپاس | میشود طاغی چوگشت اوبیهراس
پس شدید آیا که ایمن از هلاك | او فروتان میتوان بردن بخاك | یا فرستد برشما بادیکه سنگ | برشما بارد چو باران بی درنگ
پس نیاید ایچ اندرشهرخویش | مر نگهدارندهٔ از بهر خویش | عودتان بدهد بدریا زاهتزاز | عودتان بدهد بدریا زاهتزاز
پس فرستد باد همچون بر فتان | بشکننده تا نماید غرقتان | ره نیابید اندر آن غرق و فنا | ره نیابید اندر آن غرق و فنا

وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

وبتحقیق گرامی گردانیدیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را در بیابان ودریا وروزی دادیم ایشان ازپاکزها وافزونی دادیم ایشان بر

كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ٧٢ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ

بسیاری از آنکه آفریدیم افزونی دادنی روزیکه میخوانیم همه مردمان را بامامشان پس از آنکه داده شد کتابش بدست راستش پس انها

يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٧٤ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ

میخوانند نامه خود را وستمکرده نمیشوند مقدار فتیلی وکسیکه باشد در این دنیا کور پس اوست در آخرت کور وگمراه

سَبِيلًا ٧٥ وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَ إِذًا لَاتَّخَذُوكَ

تراست ونزدیک بود که بفتنه اندازند ترا ازآنچه وحی کردیم بسوی تو تا افترا بندی برما جز آنچه وحی کردیم آرا و آنگاه میگیرند ترا

خَلِيلًا ٧٦ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ٧٧ إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ

دوست واگر نه اینکه ثابت داشتیم ترا هرآینه نزدیک بود که میل کنی سوی ایشان چیزی را اندك آنگاه هرآینه میچشانیم ترا دوچندان عذاب زندگی

وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ٧٨

ودوچندان عذاب مردن پس نمی یابی برای آن دور کننده یاری کننده

ما مکرم کرده ایم اندر جهان — جمله فرزندان آدم را چنان — تا کجا بر داشتیم اندر سیر — ما خود ایشان را بحمله بحر و بر

رزقشان دادیم هم از طیبات — هم فزونی بر کثیر از کاینات — فصل آدم بر دو قسم است ار خدا — فصل عام و فصل خاص از احتبا

فضل عامش در مقام خلقت است — فصل خاص از وحه عشق و وحدتست — یاد کن روزیکه میخوانیم ما — تا امامش هر گروهی را بجا

پیشوایا هست عقل و اعتقاد — کوست هادی بر صلاح و بر فساد — یا عملهای نکو و افعال بد — یا پیمبر یا بلیس بیرشد

هر گروهی را دهند از هر کجاست — نامهٔ اعمالشان بر دست راست — پس نخوانند آن کتاب ار هر قبیل — بست استعدیده کس قدر فتیل

هر که در دو دیاست از بینش بدور — هم بود در آخرت ناچار کور — دیده نگشود اعمی از ریك بد — هم رسد اورا که بر کوران سزد

بل ز کورانست و هم گمراه تر — باشد او کی بر حقایق دیده ور — مشرکان گفتند مارا ده امان — تا بسالی بت پرستیم از عیان

آوریم اسلام زان پس بیدرنگ — وان ارارل را زخود میکن بدور — یا بگفتندش گروهی بت پرست — که تو از نفی بتان برداردست

وان بتانرا بشکنیم آندم زسنك — آمد آیت که شدند ایشان فریب — بهر استرضای ایشان خواست او — تا شود راضی مگر بینند رو

تا که نیوشیم قولت در حضور — آزمانت تا مگر گیرند دوست — زانچه کان سوی بود آن وحی ما — تا کنی برما خز آنرا افتری

کافکنندت در بلائی ای حبیب — تو بدی نزدیك تا مایل شوی — گر نه آن باشد که دادیمت ثبات — تا بعصمت یافتی خود التفات

کی شود یار آنکه در معنی عدوست — بر دوچندان از عذاب دیگران — میچشانیدیم آزمات از عذاب — درحیوة وموت بر ضعف از شتاب

سوی ایشان واندکی همدل شوی — سوی ایشان بهر خود بس ناصری — تا بدفع محنت بشتافتی

وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ إِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ٧٩ سُنَّةَ

وبدرستیکه نزدیك بود که بلغزانند ترا از زمین تا بیرون کنند تر از آن وآنگاه درنك نمیکردند پس از تو مگر اندکی بدستور

مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ٨٠ أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ

آنکه بحقیقت فرستادیم پیش از تو از رسولان ما ونیابی مر دستور مارا تغیری بر پادارید نماز را نزد زوال آفتاب تا تاریکی

اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ٨١ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ

شب وخواندن صبح را بدرستیکه خواندن صبح باشد حاضر شده ملائکه شب وروز وازشب پس بیدار شو بآن زیادتی مر ترا شاید

أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ٨٢

که بر انگیزد ترا پروردگارت بجایگاه ستوده

بود نزدیك اززمینت زان فسون | تا بلغرانند و سازندت برون | بعد بیرون رفتنت پس خود درنگ | باورند الا قلیل از عار و ننگ
مشرکان از مکه وزیثرب یهود | خواستند اورا برون سازند زود | هود گفتندش رسولانرا مقام | بوده تابود ماست ازحق ارض شام
مسکن ارگیری تودرشام از بلاد | ما بتصدیقت گرائیم از وداد | اوچنین پنداشت کایشان خیرخواه | با ویند از این نصحت بیگناه
یکدومنزل ار مدینه هم برون | رفت سوی شام تا گیرد سکون | آمد این آیت که خواهند ازسرور | کز زمین یثرب سازند دور
گرچنین باشد پس ازاندك زمان | خودشوند آواره ایشان ارمکان | عادت حق گشته جاری ازقدم | که نبی تا بود در قوم هم
جمله محفوظند ایشان از عداب | پس باخراحت کند ازچه شتاب | سنت این کردیم خود بر انبیا | آنچه پیش از تو فرستادیم ما
سنت ما آنچه بوده است از نشان | می نیابی هیچ بدلی در آن | داد بر پا مر نماز اندر زوال | تا باریکی شب اندر مجال
از زوال شمس یعنی تاغروب | غسق المست آن عشامین اروحوب | هم نماز صبح را برپای دار | کوست مشهود ملایك در گذار
میکنند افرشتگان شب صعود | هم بروز اورشتگان روز نزود | چون بپیوند آن نماز صبحگاه | بر مصلین میشوند ازحق گواه
از نمازت شمهٔ گفتیم پیش | یك شو تفصیل آن اجمال خویش | پیح قسم آمد نماز اندر یقین | اولین باشد نماز واصلین
چون کسی کاندر کسی دارد لقا | وان نگردد واقع الا درخفا | یعنی اندر عالم اخفی که هست | جمله هستیها دران معدوم ویست
همچو ذرات هوا در آفتاب | دست چیزی تا که آید درحساب | هم نماز دیگر از وجه شهود | در مقام روح آید در نمود
هم نمازی را مباحاست نام | در مقام سرّ تحقیق گرام | هم نماری کان تمام حضورآمد تمام | حای آن قلبست گر دانی مقام
هم نماری کان تمام است انقاد | بر مقام نفس دارد استناد | لدلوك الشمس یعنی راسنوات | شمس وحدت رو نماید بر فنات
عبد از هستی خود فانی شود | باقی اندر هست ربانی شود | اندر ان حالت وجودی نهر او | نیست تا باشد مصلی مو نمو
بعضی از شب برتهجد کن قیام | زاید ارواحت کران تا کران | داں بر انگیزاندت پروردگار | بر مقامی نس پسندیده بکار
وان بود حتم ولایت بالتمام | بر ظهور مهدی کامل مقام | چون رسد دور ولایت برکمال | خاتمیت را در آن باشد محال
شرح آنرا گفته ایم از پیشتر | بار هم گوئیم در جای دگر

وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا

وبگو پروردگار من داخل گردان مرا داخل گردیدن راستی و بیرون آور مرا بیرون آوردن راستی و بگردان از برای من از نزدت تسلطی یاور

وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ٨٤ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ

وبگو آمد حق و ناچیز شد باطل بدرستیکه باطل باشد ناچیز و فرو فرستیم از قرآن آنچه آن شفا

وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا خَسَارًا ٨٥ وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلَى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَاٰ بِجَانِبِهِ

ورحمتی است از برای گروندگان و نمی افزاید ستمکاران را جز زیان و چون انعام میکنیم بر انسان روی بگرداند و دور شود بیکطرف

وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ٨٦ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَى سَبِيلًا

وچون مس کند او را شر و سختی ناشد ناامید بگوهر کس میکند مانندش پس پروردگار شما داناتر است بآنکه او درست تر است از جهة راه

٨٧ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي وَ مَا اُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيلًا ٨٨ وَ لَئِنْ

ومیپرسندترا از روح بگو روح از امر پروردگار من است وداده شدید از دانش مگر اندك واگر

شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ٨٩ اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّ

بخواهیم هر آینه ببریم آنچه وحی کردیم بتو پس نیابی برای خود بان برما کارکداری مگر رحمتی از پروردگارت

فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ٩٠ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اَنْ يَاْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ

بدرستیکه فضل او باشد بر تو بزرك بگوهر آینه اگر جمع شوند آدمیان و پریان بر آنکه بیاورند بمانند این قرآنرا

لَا يَاْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ٩١

نیاورند مانندش را واگرچه باشند بعضی شان مر بعضی راهم پشت

محل استجابت دعا

گو مرا داخل کن ای پروردگار
راست اندر قبر و در صدقم درآر

یا بغارم چون توگشتی رهنمون
هم سلامت آور از غارم برون

لیك تحقیق این بود گر مایلی
اسمعاعش را بوجه کاملی

مُدخل مرضیّ و بیکو کالتقات
دیده را نبود بسوی غیر ذات

مخرج صادق که دور ار آفت است
نی دران زاشوب و تلوین علت است

وار صراط استقامت واعتدال
هست یکسو انحراف از هیچ حال

ناصری کآن باشد اندر کار من
از پی اثبات و تمکین یار من

گو که آمد حق و باطل شد برون
یعنی آمد هستی بیچندو چون

گشت ناچیز آنچه باطل بود و رشت
یعنی آن هستی امکانی سرشت

بوده فانی فانی الذات از ازل
باقی الدائست باقی لم یزل

ما فرستیم آنچه از قرآن شفاست
مؤمنانرا یاکه رحمت وین بجاست

چون که بر انسان کنیم انعام ما
صحت و امنیت و ملك و غنا

ورکه بروی رنج وفقری در رسید
از خدا گردد بزودی ناامید

پس بود رب شما بسقال و قیل
أعلم بمن هو اهدی سبیل

از تو میپرسند از روح این زمن
گو که آن باشد ز امر رب من

نی شما داده شدید از مدرکی
هم ز دانائی نخیزد اندکی

یعنی این قرآن که باشد بحر نور
محو ساریم از صحایف وز صدور

رحمتی الا که از پروردگار
بر تو آنرا خود نماید واگذار

کس نیابد بهر محوش هیچ دست
تا قیامت در خلایق باقی است

مثل آن نارند هرگز آیتی
یعنی اندر وقت بعثم در حضور

یا که داخل کن بشرب نیك فر
که مرا داخل بمین الجمع کن

هم بسوی کثرت و تفصیل نار
سوی نفس وآن صفات و تحصیل

هم بگردان بهر من از برد خود
اندر اشیا باشم از بعد فنا

هستی موهوب حقانی نشان
کآن نبود لایق بتغییر و زوال

آنچه گفتم بود تأویل کلام
لیك بنماید بر اسمکارگان

رو بگرداند رحق از ناشناس
گو کند هر کس هرآنچه از خوب و رشت

هست دانا بر روان یعنی که راه
نیست او از عالم خلق و رحد

میبریم آنرا اگر خواهیم هم
هم بیانی تو بدان بر ما وکیل

بر تو میباشد نزرك افضال حق
گو شوند از جمع یکجا انس و جان

با کرامت آورم بیرون زگور
خلق هم پشت از شوند از قبور

تو مرا هم آر بیرون با ظفر
با که مرا داخل بمین الجمع کن

وحدت نکثرت اعنی بسجن
هم بسوی کثرت و تفصیل نار

خارج اعنی راجعم کن درجواز
سوی نفس وآن صفات و تحصیل

نی دران بعد ازهدی باشد ضلال
هم بگردان بهر من از برد خود

حجتی یاری کننده در رشد
اندر اشیا باشم از بعد فنا

ثابت اندر حال تمکین و بقا
هستی موهوب حقانی نشان

که نه تبدیل است و تغییری دران
کآن نبود لایق بتغییر و زوال

هستی وهمی است فانی لا محال
آنچه گفتم بود تأویل کلام

لیك به نسبت بفهم عام
لیك بنماید بر اسمکارگان

هیچ قرآن غیر خسران وزیان
رو بگرداند رحق از ناشناس

دور سازد نفس خودرا از سپاس
گو کند هر کس هرآنچه از خوب و رشت

آن بود در صنعت وشکلی که هشت
هست دانا بر روان یعنی که راه

یافته است او بر صوانی از اله
نیست او از عالم خلق و رحد

نا که تعریفش بحس ممکن بود
میبریم آنرا اگر خواهیم هم

که سویت وحی کردیم از کرم
هم بیانی تو بدان بر ما وکیل

تا که آنرا گیرد از رب جلیل
بر تو میباشد نزرك افضال حق

ماند اندر امت بحرف و دق
گو شوند از جمع یکجا انس و جان

تا که مثلش آورند اندر جهان
خلق هم پشت از شوند از قبور

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً ٨٩ وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ

وبتحقیق مکرر گردانیدیم برای مردمان در این قرآن ازهر داستانی پس سر باز زدند اکثر مردمان مگر ناسپاسی را وگفتند ایمان نیاریم

لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً ٩٠ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ

مرترا تاآنکه روان کنی برای ما از زمین چشمه یا باشد مر ترا بوستانی از خرما وانگور پس روان سازی نهرها را

خِلَالَهَا تَفْجِيراً ٩١ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا

درمیانش روان ساختی یا بیفکنی آسمانرا همچنانکه دعوی کردی بر ما پاره پاره یا باوری خدا وفرشتگانرا کفیل یا شاهد

٩٢ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا

یا باشد مرترا خانه از طلا یا بالا روی در آسمان و باور نداریم هرگز مر بالا رفتن ترا تا آنکه فرود آوری بر ما

كِتَاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا ٩٣ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ

کتابیکه بخوانیم آنرا بگو منزه است پروردگارم آیا هستم مگر انسانی رسول ومنع نکرد مردمانرا که ایمان آرند چون

جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللهُ بَشَراً رَسُولًا ٩٤ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ

آمد ایشانرا هدایت مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدا انسانرا رسول بگو اگر بودی در زمین ملائکه

يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَآءِ مَلَكًا رَسُولًا ٩٨

که راه میرفتند ارمیدگان هر آینه فرو فرستاده بودیم بر ایشان از آسمان ملکی را رسول

هرکجا گردانده ایم از بهر ناس
مادر این قرآن ز هر نوعی اساس
پس نمودند اکثری از آن ابا
خواستند الا که کفران و دغا

بر تو گفتند آنکه ایمان نآوریم
جز که از تو خارقی را بنگریم
چشمهٔ آب از زمین سازی روان
یا نمائی بوستانی در عیان

او تکون لک جنة من نخیل
تفجر الانهار فیها تفجیرا
آسمان را یا که بر ما بفکنی
پاره پاره گر بزعمت موقنی

یا ملایك را بیاری با خدا
بر گواهی نبوت نرد ما
خانهٔ از زر بود یا مرتو را
یا بود بر اسمات ارتقا

هرگز ایمان بر تو ناریم از عیان
ما نماری کتابی ز آسمان
تا بخوانیم اندر آن تصدیق تو
که نوشته از پی توفیق تو

گو بود پروردگارم پاك ازان
که بر ان حکمی تواند کرد از گمان
هستم آیا من همانا جز بشر
که فرستاده بخلقم داد گر

منع مردم را خود از ایمان نکرد
چون هدایت آمد از خلاق فرد
جز که گفتند آدمی آیا خدا
بر رسالت می بر انگیزد بما

گو اگر بودی ملایك درزمین
حای ایمردم که هستند اینچنین
مشی میکردند ثابت دوه و بیم
اندر ان حالی که بودندی مقیم

میفرستادیم بر ایشان ملك
بر رسالت ز آسمان و از ملك

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ٩٦ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ

بگو بس است خدا گواه میان من ومیان شما بدرستیکه او باشد بندگانش آگاه بینا وکسیرا که هدایت کند خدا پس اوست

الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا

راه یافته وکسیرا که گمراه کند پس هرگز بخواهی یافت مر ایشارا یاوران از غیر او وحشر کنیم ایشارا روز قیامت بر روهاشان کوران

وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ٩٧ ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا

وگنگان وکران جایگاهشان دوزخست هر گاه فرو نشیند زیاده زیاد کنیم ایشارا ارجهة او روخن آتش آن جزای آنهاست بسبب آنکه ایشان کافر شدند بآیتهای ما

وَقَالُوا ءَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ٩٨ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

وگفتند آیا چون باشیم استخوانها وریزه ریزها آیا ما ئیم هر آینه برانگیخته شدگان خلقی تازه آیا نمی بینند بدرستیکه خدائی که

خَلَقَ السَّمَٰوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ

آفرید آسمانها وزمین را تواناست بر آنکه بیافریند مانندایشارا او گردانید برای ایشان اجلی که نیست شکی در آن پس سر باز زدند ستمکاران

إِلَّا كُفُورًا ٩٩ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ

مگر ناسپاسی بگو اگر شما مالك میبودید خزینهای رحمت پروردگارم را هر آینه امساك میکردید شما از ترس آخر کردن و باشد

الْإِنْسَانُ قَتُورًا ١٠٠ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ إِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ

انسان بخیل وبحقیقت دادیم موسی را نه نشانه روشن پس بپرس از بنی اسرائیل وقتیکه آمد ایشارا پس گفت

لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ١٠١ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَٰوَاتِ

مر او را فرعون بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده شده گفت بتحقیق دانسته که فرو نمیفرستاد اینهارا مگر پروردگار آسمانها

وَالْأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ١٠٢ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ

وزمین دلیلهای روشن وبدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ای فرعون هلاك کرده شده پس خواست که بر کند ایشارا از زمین پس غرق کردیم او

وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ١٠٣

وهر که با او بود همه

گو بود کافی شهادت را خدا / در میان من دگر بین شما / ذانکه باشد ان خدای بینظیر / بر عباد خویش اگاه و بصیر
بر هدایت کرد حکم او هر کرا / اوست پس ره یافته بر مدعا / واسکه را گمره نماید از فرق / پس نیابی دوست اورا غیر حق
حشرشان سازیم اندر رستخیز / گنگ وکوروکر بروی پرستز / جایشان دوزخ دهیم اندرسکون / اتش سوزانشان هر دم فزون
اینست ایشانرا جزا کانترشدند / جمله بر ایات ما کافر شدند / که شویم اسکه که خاك واستخوان / میشویم انگیخته از نو عیان
می نبینند ایچ ایا کاین چنین / افریده است او سموات وزمین / هم تواند مثلشان را افرید / صعب نبود بهر او خلق جدید
هم بگردانده است اندانای غیب / بهرشان وقتی که دروی نیست ریب / پس ابا کردند استمکارگان / وین نبود الا زکفرانی عیان
گو بر ایشان گرشما مایل شوید / بر خزانهٔ رزق خلاق مجید / میکنید امساك و بخل اریدپیش / خود زترس فنرودرویشی خویش
هست ضنت ز احتیاج ادمی / ثابت اندر وی بافزون یا کمی / ما مگر دادیم موسی را عیان / نه ز ایات مبین بر نشان
معجزاتی کز تواریخ و کتب / هست واضح نزد اهل قشرولب / لیك پرسید ار بسمریك یهود / کآن نه ایت چیست خود برگو توزود
گفته بوده است اینکه بر پروردگار / شرك ناريد از نهان و اشکار / هم زخون ریزی عمائید احتناب / وز ربا و سرقت اندروی کتاب
هم زسحر و ازسعایت وزربا / هم زقذف محصنات از ناروا / وز جهاد ایدون بگریزید هم / بوده این به حکم جاری در امم
زال اسرائیل پس ممکن سؤال / امد ایشان را چوموسی درمقال / دانچه شد ما بین او باقبطیان / یا که ان ایات ازایشان چونعیان
گفت فرعونش که دربندار من / عقل تو گشته محیط بی سحن / زانچه ای موسی توگوئی بیهده / خود تو باشی حادثی کرده شده
گفت موسی که بدل زین اگهی / گرچه مرلب باوری از گمرهی / که بفرستاده این ایات هان / غیر خلاق زمین و اسمان
هست این ایات روشن بر بصر / حزکه اب سنده باشد کوروکر / بر گمان من توای فرعون بز / بر هلاکت مشرفی اندر ستیز
یا که عقلت رفته پندارم زسر / بست هیچت التفات از نفع وضر / بود ان پندار فرعون ازگزاف / لیك بد پندار موسی بخلاف
خواست فرعون ال موسی رازکین / دورشان سازد بحواری اززمین / غرق پس کردیم او را ما بنیل / وانکه با او بود یکجا درسبیل

وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي اِسْرَآئِيلَ اسْكُنُوا الْاَرْضَ فَاِذَا جَآءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً وَ بِالْحَقِّ

وگفتیم ما پس ازاو مر بنی اسرائیل را که ساکن شوید آن زمین را پس چون آید وعده آخرت آوریم شمارا آمیخته باهم وبحق فرو

اَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ۱۰۷ وَ قُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَي النَّاسِ

فرستادیم قرآن را وحق فرود آورد و نفرستادیم ترا مگر مژده دهنده وبیم کننده وقرآنی که جدا جدا کردیم آنرا تا بخوانی آنرا بر مردمان

عَلَي مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً ۱۰۸ قُلْ آمِنُوا بِهِ اَوْلاَ تُؤْمِنُوا اِنَّ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

بارام وفرو فرستادیم آنرا فرو فرستادنی نگو بگروید بآن یا نگروید بدرستیکه آنانکه داده شدند علم را پیش از آن

اِذَا يُتْلَي عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً

چون خوانده میشود بر ایشان فرو می افتند بذقنها سجده کنان ومیگویند منزه است پروردگار ما بدرستیکه باشد وعده پروردگار ما هر آینه کرده شده

۱۰۹ وَ يَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً ۱۱۰ قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيّاً مَا

وبر می افتند بر نحها میگریند ومی افزاید ایشانرا تضرع بگو بخوانید خدارا باسم الله یا بخوانید بنام رحمن هر کدام که

تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنَي وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ۱۱۱ وَقُلِ

بخوانید پس مر او راست نامهای نیك وبلند مکن نمازت را وآهسته مکن آنرا وبجوی میانه آن طریقی و بگوی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً

ستایش مر خدایرا که نگرفت فرزندی ونبودی مر او را انبازی در پادشاهی ونبوده مر او را یاوری از خواری وتعظیم کن مر او را تعظیم کردنی

پس باسرائیلیان گفتیم این / که شما گردید ساکن در زمین / پس چواید وعده اریم ازردیف / مر شما را ارکم جئنا لفیف
در قیامت میشوید انگیخته / خود بهم پیچیده و امیخته / ما فرستادیم قرانرا براست / هم فرود امد بحق کرماسراست
بود یعنی حق و ثابت دراصول / هم بحق کردیم نازل برسول / هست مذکوراین خبرزاین سماك / که شد او بیمار ومشرف برهلاك
خضر تلقین کرد این ایت براو / بروح برخواند ودردم شد نکو / نی فرستادیم ای روشن ضمیر / ما تو را الا مبشر هم نذیر
تا بما گردند خلق امیدوار / هم بترسند از گنه دراعتذار / هم پراکنده فرستادیم هین / مختلف یعنی که قرانرا چنین
تا که خوانی از ره شایستگی / بر خلایق جمله تا اهستگی / هم فرستادیم ارا بیست سال / هر زمان بر اقتضای وقت وحال

ای محمدم گو که ایمان اورید
خود بقران یا که نارید ازپدید
هیچ ازوی کم نگردد یازیاد
مؤمنان دارند بر وی انقیاد

انکسانکه علم را داده شدند
از انل در راه ایمان امدند
یاکه پیش‌ازاین بیان واین‌خطاب
خوانده‌اند ایات حق‌را ازکتاب

خوانده‌گرددچون برایشان‌سوی‌او
بر زنخها میفتند اعنی برو
یعنی افتند از تشکر در سجود
رب ما گویند خود پاکست‌وپود

ازخلاف وعده بر چیزیکه داد
شد وفا هر وعدهٔ او بر عباد
میفتند اسر زنحها زابوقوع
میفزایدشان زقران بر خشوع

گو که الله را بخوانید ازبسیج
یا که رحمن را نباشد فرق هیچ
هست بیکوخواندن این هردونام
نامهای نیك پس او راست تام

صوت خود را برمدار اندرنماز
هم مکن اهسته بیش ازحد توباد
کن‌طلب راهی میان جهروسر
باش در خیر الامور اعنی‌مصیر

تحقیق

جمع کن یعنی میان عالمین
نایدالا از تو ای فخر انام
یا ولیی کو خلیفه مصطفی است
کوست فرق‌وجمع پس‌دوبین بین

جمع صورت با حقایق بالتمام
با حقیقت کرده جمع ازتار و پود
سر هر شیئی بداند مو بمو
اگه از سر بقا بعد ازفناست

جمله احکام شریعت هم شهود
نیست پنهان‌موئی ازوی نیمشب
وا نماید نکتها را مو بمو
مینگردد نکتهٔ مفقود ازو

در تصوف چون‌گشاید نطق‌ولب
هست واقف‌کاین‌کدامست‌ان‌کدام
همچنین ازشرع و صورت باخبر
تا مقام وحدت بی کثرت او

چون کسی‌کاندر سرای خودتمام
سرّ جمله بیند از عین عیان
حاصل انکه درمیان جهروسر
ایچنانکه صیرفی برسیم وزر

یا که از راه و منازل کاروان
کوآن بنگرفت ازبرای خود ولد
هم نه درشاهی تورا باشدشریك
جو رهی اندر نماز مستمر

گوسپاس و حمد حق را بیعدد
باشد اندر دوستی زو لاعلاج
هم بما تعظم و تکبیرش چنان
هم نه‌یارودوست کآنهم‌نیست‌نیك

یعنی ان کز عجز باشد واحتاج
وصف دریا باید ازرشحات او
وصف خود ممکن نداند سربسر
که ندانی برتر از وصفست آن

کس نداند وصف او جزذات‌او
کن بوسع خود توپس تکبیرذات
منت ایزد را که اندراین‌مقام
تا چه جای وصف خلاق البشر

عقلها دروصف اومبهوت و مات
هم دگرخواهم زلطف حق‌مدد
بیم دیگر تا باتمام ان رسد
شد رتفسیر صفی نیمی تمام

خروج از طبع جلد اول اردیبهشت ۱۳۱۸

بعون الله تعالی

جلد دوم

تفسیر صفی

للعارف الکامل جناب مستطاب
سراج الوهاج افتخار الحاج حاجی میرزا حسن
الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خیام بچاپ رسید

چاپخانه علمی

اردیبهشت ۱۳۱۸

سورة الكهف مائة و عشرون آية و هي مكّيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْزَلَ عَلٰي عَبْدِهِ الْكِتٰابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجٰا ٢ قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ

ستایش مرخدایراکه فروفرستادبر بنده‌اش کتابرا ونگرداید مراورا کجی راست درست تابترساند عذابی سخت از

لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْرًا حَسَنًا مٰاكِثِينَ فِيهِ اَبَدًا ٣ وَ

نزداو ومژده‌دهد گروندگانرا که میکنند کارهای شایسته که مرایشانرا است مزدی نیکو ماندگان در آن همیشه و

يُنْذِرَ الَّذِينَ قٰالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا ٤ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِاٰبٰائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ

بیم دهد آنان راکه گفتند گرفت خدا فرزند نباشد مرایشانرا بآن هیچ علمی و نه مر پدرانشانرا عظیم آمد آن کلمه که بیرون میاید از

اَفْوٰاهِهِمْ اِنْ يَقُولُونَ اِلّٰا كَذِبًا ٥ فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ عَلٰي آثٰارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ

دهنهای ایشان نمیگویند مگر دروغی را پس شاید تو هلاك کننده خودت را بر اثرهای ایشان اگر ایمان نیاورند باین کلام ازراه

اَسَفًا ٦ اِنّٰا جَعَلْنٰا مٰا عَلَي الْاَرْضِ زِينَةً لَهٰا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ٧ وَ اِنّٰا لَجٰاعِلُونَ مٰا

اندوه بسیار بدرستیکه ما هر آینه کردانیدیم آنچه بر زمین است زینتی مر آنرا تا آزمائیم ایشانرا که کدامشان خوبتر بدازراه کردار و بدرستیکه ما هر آینه گردانندگانیم

عَلَيْهٰا صَعِيدًا جُرُزًا ٨

آنچه بر آنست زمین ساده

سورة الكهف

بعد بسم‌الله که در کار ابتد است
هرثنا و حمدی ازبهر خداست
آنکه بفرستاد برعهدش کتاب
مینکرداند از کجی در وی خطاب

اعظم نعمای حق بر بندگان
هست قرآن نزد دانا بیگمان
کانچه ار نظم معاش است ومعاد
اندران در جست بیفقدو فساد

حمد خود را کرده خلاق ودود
از زبان فرق و تفصیل وشهود
حق کند که حمد خویش از نطق ذات
بی نشانی از وجود ممکنات

شرح آن گفتیم ازپیش ایرفیق
گر سعادت باشد آشرح دقیق
اندر ایجا کرده حمد ذات خویش
ازرم تفصیل در آیات حویش

جامع آن احمد کامل دم است
رافرینش اقدم است و اکرم است
تا نماید حمد او فی اعوجاج
بیست یعنی سوی غیرش احتیاج

یا نبید غیر او را در نهج
تا که آید ز سقامت برعوج
قیماً لینذر بأساً شدید
من لدنه و یبشر بالعبید

مستقیم و معتدل از انحراف
دور و افراط و زتفریط خلاف
بیم ده بر کافران از نزد خود
هم مبشر مؤمنان را تا ابد

الذین یعملون الصالحات
مردشان نکوست بالحق ازجهات
در ثبوت ما کثین فیه ابد
بیم و آنرا دهد که گفته اند

حق گرفته هیچ فرزند از پسند
کس به داناشان بدین گفتار زیست
یعنی اباشان هم این ازنا اهل
از ره بیدانشی گفتند و جهل

کبر دعاشان بر غلط آید برون
این نگویند الا بر دروغ
باخع نفسك علی اثارهم
بیست بر گفتار کجگویان فروغ

حسرت وانده خوری ازحالشان
پس مخور غم حد بردونی خبث
ما بگردانیم برارس آنچه هست
سخت گیری برخود از اقوالشان

تا نمائیم آزمایش در محل
یا که از اهل علم واوتاد وثقات
تا که باحق درعمل یکرو براست
زینتی اهل زمین را در بشست

یعنی اینها جمله گر درخاك ویست
بر وجود اولیا و اصفیا
که از ایشان کست بهتردر عمل
که تو یعنی هم رمیلی بی گیاه

در عیان ودر نهان یکو فراست
وین بناها جمله خاك رهگذر
دل بر آنها حرکه بادانی بست
خاك گردد میماند زان نشان

صورت خوبان و زاف مهوشان

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ۹ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ

بلکه پنداشتی که بدرستیکه اصحاب کهف ورقیم بودند ازآیتهای ما عجب هنگامیکه جای گزیدند آنجوانان سوی غار

فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۱۰ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ

پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزدت رحمتی وآماده گردان برای ما از کار ما راه یافتن بحق پس زدیم بر گوشهاشان در آن غار

سِنِينَ عَدَدًا ۱۱ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ۱۲ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ

سالها بشماره پس برانگیختیم ایشان را تا بدانیم که کدام از ان دو گروه شماره نگاه دارنده تر است هر آنچه درنك کردند از راه مدت ما میخواهیم بر تو خبر ایشان را

بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى ۱۳ وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا

بحق بدرستیکه ایشان بودند جوانانیکه گرویدند به پروردگار خود و افزودیمشان هدایت و بستیم بردلهاشان هنگامیکه برخواستند پس گفتند پروردگار ما

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ۱۴ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا

پروردگار آسمانها وزمین است هرگز نخوانیم از غیر او خدائی هر آینه گفته باشیم آنگاه دور از صواب را اینها قوم ما گرفتند

مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۱۵

از غیر او الهان چرا نمی آرند برایشان حجتی روشن پس کیست ظالمتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را

در بیان قصهٔ اصحاب کهف

برگمان آیا تو داری کز قدیم
قصهٔ اصحاب کهف و هم رقیم
باشد از آیات ما ما سا عجب

سیصد و نه سال گر رفتند خواب
بازشان پندار کردیم از شتاب
کهف باشد نام غاری زآنحدود

نام آن وادیست یا آن که رقیم
که در آن کشتند آنمردان مقیم
یا که باشد نام آن ده درمیون

یا که بوده نام لوحی ازرصاص
که در آن ثبت نام آن خواص
آن جوانان از عتاب شهریار

رب قالوا من لدنك اتنا | رحمة هیی لنا من امرنا | کن مهیا بهر ما از نزد خود | بخششی پروردگارا بر رشد
پرده پس هشتیم نزد اقتضا | سالهای چندشان بر گوش ما | خوابشان کردیم یعنی سالها | تا نباشند آگه از آن حالها
زان سپس کردیم ما بیدارشان | تابدانیم از دو قوم اخبارشان | خود کدامین آگهند اندر عدد | ار پی احصی لما لبثوا امد
یعنی اهل دو کتاب مستبین | یا که اهل قبل و بعد و کفر و دین | وین دوفرقه که بدانش برخورند | از زمان لبثشان آگه ترند
قصه‌ما اخبارشان بر صدق و راست | میکنیم آکنون تورا وین پس بحاست | بوده اند ایشان تنی چند ازفتی | آمنوا بالله وزدنا هم هدی
قلبشانرا در ثبات و در قرار | ساختیم انسان که باید استوار | در مقام صبر وهجرت ار بلد | هم حدائی ز اهل اوطان وولد
چونکه استادند با قلب قوی | نزد طغیانوس یا دیو غوی | کرد چون بربت پرستی دعوت او | پس نگفتند آنجوانان برعدو
رب مارب سمواتست و ارض | طاعتش رماسوی حتم است وفرض | مابه پرستیم هرگز غیر او | هیچ معبود و الهی رو برو
گر که پرستیم غیری بر غلط | قول ناحق گفته باشیم ازشطط | برگرفتند این گروه ار قوم ما | مر خدایان دگر غیر از خدا
بت پرستان حجتی ناورند حون | بهر ایشان اندرین تکلیف دون | کیست پس ظالمتر از آن بیفروغ | کز ضلالت بر خدا بندد دروغ

وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ اِلاَّ اللهَ فَأْوُا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ

وچون کناره گیرید از ایشان وآنچه میپرستند از جز خدا پس جای گیرید بآن غار تا بگستراند برای شما پروردگارتان از رحمتش و

يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقاً ۱۶ وَ تَرَى الشَّمْسَ اِذا طَلَعَتْ تَزاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ

آماده کند برای شما از کارتان مایه انتفاع را ومی بینی آفتابرا چون برآید منحرف شودار غارشان بجانب راست و

اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آياتِ اللهِ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ

چون فروشود قطع کند ایشانرا بجانب چپ وایشان بوددر فراخائی ازآن آن از آیهای خداست کسیرا که هدایت کند خدا پس

الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً ۱۷ وَ تَحْسَبُهُمْ اَيْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ

اوست راه یاب وکسیرا که اضلال کند پس هرگز بیابی مر اورا یاوری ارشاددهنده ومی پنداری ایشانرا بیداران وایشان خفتگان بودند ومیگردانیم ایشان بجانب

الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِراراً

راست وجانب چپ وسگشان گسترانیده بوددو ساعدش را بآستانه آن درغارا گردیده ورمیشدی برایشان پشت میکردانیدی ازآنها بگریختن

وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً ۱۸

وهر آینه پر کرده میشدی از ایشان از ترس

پس بحلت چونکه مهلت جوشدند | از گروه کافران یکسو شدند | تا که نپرستند غیری یکنفس | مر پرستش بر خدا آرندوبس
پس مایشان گفت تمیجا بحال | چونکه از کفار جستید اعتزال | پس بسوی غار برگیرید جای | گستراند بر شما خود تاخدای
بخششش خود را کند یعنی فزون | هم شود بر خیر باقی رهنمون | هم بسارد بر شما از کارتان | آنچه را گیرید نفعی بیش از آن
پس شدند ایشان بغار اندر نهفت | هر یکی بنهاد سر بر سنگ وخفت | ببینی ای بیننده توچون آفتاب | طالع از مشرق شود پرضوء وتاب
مایلست ارغارشان بردست راست | رو چو بر قطب شمال آنجا بجاست | هست تا قطب شمال آن روبرو | هم نتابد شمس دروی یك تسو
هم چو برمغرب کند رو در زوال | برد از ایشان بگردد بر شمال | و اجتماعت در فراخی یکسرند | در وسط یعنی که ازغار اندرند
ازهواشان میرسد روح ونسیم | نیستشان ازکرب غار آسب وبیم | این بود زآیات حق آنرا که او | ره نماید برهدایت یافت رو
واسکه راگمره کند پس رهنما | می بیابی بهر او هیچ از ولا | خود تو پنداری مگر بیدارشان | خفته اند ایشان ولی در غارشان
میبکردانیمشان بی احتمال | عاقبت را بربمین و برشمال | اینست حال هفت مرد از اولیا | که ار ایشانست این عالم بپا
چون بتحقق آیم از تفسیر باز | شرح سازم حال آنمردان راز | خود تو پنداریکه با تو همدمند | خفته لیك از عالم وازآدمند
در مقام شرع وصورت باتویار | لیك فانی درحق ارخود برکنار | بردودست خویش هم سر کمیشان | هشته و بنشسته اندر آستان
بوده آسك زان شان که گشته یار | در ره ایشانرا ورفت و تا نغار | گر بیابی تو بر ایشان اطلاع | رو بگردانی نمائی انقطاع
 | پر شوی ازخوف ورعب وبرفرار | رونمائی دل نماند بر قرار

وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنٰاهُمْ لِيَتَسٰآئَلُوا بَيْنَهُمْ قٰالَ قٰآئِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قٰالُوا لَبِثْنٰا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

وهمچنین برانگیختیم ایشانرا تا پرسش کنند میانشان گفت گوینده از ایشان که چند درنك کردید گفتند درنك کردیم یك روز یا بعضی از روز

قٰالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمٰا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ اِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّهٰا اَزْكٰى

گفتند پروردگار شما داناتر است بآنچه درنك کردید پس بفرستید یکی را با درمتان این سوی شهر پس به بیند که کدام از اهل شهر پاکیزه تر است

طَعٰامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَلٰا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدًا ١٩

طعامش پس بیاورد تان روزی از آن و باید که نرمی و تلطف کند و باید که آگاهی دهد شما احدرا

رفت طغیانوس پس دنبالشان
تا مگر حویدشان از حالشان
یافت حون باشد درآن غار تنگ
باب آنرا کرد سدار حشت وسنگ

حالشانرا بر نوشتی بر رصاص
بر در غار اهل افسوس از خواص
مرد طغیانوس در اندك زمان
ماند دور از ملکت ومال جهان

چند کس گشتند ران پس شهریار
سیصد و نه سال نگذشت از مدار
بدروس آنگه شد آنجا پادشاه
بود شاهی حق پرست و یکخواه

شهره افتاد اندران دوران دراز
در میان خلق در حشر حسد
حقتعالی خواست تا با حجتی
منکرانرا وا نماید آیتی

یك شبانی را بدانجا شد گذار
کرد بهر گوسفندان فتح غار
همه کرد آن سگ درآمد درستیز
آن شبان نگریخت را بحامل زیر

حقتعالی کرد پس بدارشان
خواب کرد آنسانکه اندر غارشان
گفت راشان منعث کردیم ما
بر شهود از غیب آوردیم ما

منبعث کردیم ایشانرا بحال
تا کند از یکدگر ما با سئوال
گفت مرگوینده ایشان درنگ
چند که کردید دراین غار تنگ

می بگفتند این درنك ما بنوم
یا که یومی بود یا بعضی ز یوم
لیك از آثار ناخنها و موی
همگی گشتند در حیرت فروی

زانکه افزون گشته بود ار حد دراز
باعث آنرا نداستند باز
ربنان گفتند پس داناتر است
بر درنگ از آنچه کردید ابصر است

وحه آنرا چون نداستیم باز
بر مهم خود نه از گیریم ساد
یکتن از خود بادرمهائی که هست
سوی شهر ایمك فرستید ار رهست

تا که آرد بهر نان زرق وطعام
بنگرد پس تا بود طیب کدام
باید او نرمی کند تا بر شما
کس نگردد مطلع از شهر ما

اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ اَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا اِذًا اَبَدًا ٢٠ وَ كَذٰلِكَ

بدرستیکه ایشان اگر دست یابند بر شما سنگسار کنند شما را یا باز گردانند شما را در کیش خود و هرگز رستگار نشوید آنگاه هرگز وهمچنین

اَعْثَرْنٰا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ اَنَّ السّٰاعَةَ لٰا رَيْبَ فِيهٰا اِذْ يَتَنٰازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ

واقف گردانیدیم بر ایشان تا بدانند بدرستیکه وعده خدا حق است و بدرستیکه قیامت بیست شکی در آن هنگامیکه نزاع میکردند میان خود در کار ایشان

فَقٰالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيٰانًا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قٰالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلٰى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا

پس گفتند بنا کنید بر ایشان بنائی پروردگار ایشان داناتر است بایشان گفتند آنانکه غالب شدند بر امر ایشان هر آینه میسازیم بر ایشان مسجدی

٢١ سَيَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ رٰابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سٰادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ

بزودی میگویند سه تا بودند چهارمشان بود سگشان ومیگویند پنج تن بودند ششم ایشان بود سگشان انداختنی بنا پیدا ومیگویند هفت تن بودند

وَ ثٰامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مٰا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ ٢٢

وهشتم ایشان بود سگشان بگو پروردگارم داناتر است بشمار ایشان نمیداند ایشانرا مگر اندکی

مطلع گردند گر ایشان بر کار
میکنند ایدون شما را سنگسار
یا شمارا همچنانکه خوانده پیش
مار گردانند در آئین خویش

می نگردید ابچ هرگز رستکار
آزمان کاگه شوند از حال وکار
از قبول دینشان یا رستگی
بیست دیگر بر شما در بستگی

حاصل آنکه رفت تملخان بنام
سوی شهر از بهر تحصیل طعام
چو برسید او سوی شهر ار رهگذر
شهر و اهلش دید در وضع دگر

گشت حیران پس در آوردند رم
تا خرد نان گفت آن خمار هم
گر کجا این گنج آوردی بدست
بار بما بی گر این حواهی تو رست

رفته رفته تا که بر حاکم رسید
پس نوی کردند تهدید شدید
گشت ملجا قصهٔ خود بار گفت
شد روان آنسو چو اروی این شگفت

با کثیری زاهل شهر از بی شکیب
از پی تفتیش آن امر عجیب
جمله دیدند آنحوانانرا بغار
تا انس نوبه برجرك و غار

لوحرا خواندند کانجا هشته بود
و اندران احوالشان بوشته بود
گفت اعثرنا کذلك ارنشان
مطلع گردند تا بر حالشان

می بدانند ان وعدالله حق
پارهٔ گفتند گر در مبعث
بودشان ایمان مان حودحال
فرقهٔ گفتند دیواری بلند
این چنین باید بنائی ساخته
آنچه یعنی آنزمان و ان زمان
رود پس باشد که گویند آنکسان
این بود سنگی بغیر انداختن
بوده یا گویند ایشان همت تن
بود در عهد رسول افزون سخن
بر سه میبوده است اقوال یهود
مسلمین گفتند بودند اهل غار
رجم بالغیب اعنی از روی هوا
هم ببیدآگاه از آن حرافکی
روح وقلب وعقل اندراصطفی
کل ایشان نفس حیوانیه است
آنچه بر وی نقش اعضا وحواس
عالم حسمانیست اندر نشان
هر سیئی اندر ادوارو قرون
سبعه باشند ارکه داری مدرکی
گفت بل هرهفت تنها خودمنم
بستاینجا جای شرح این کلام
احمد وحیدر حسین و هم حسن
تا زمانی گر بطون یابد ظهور
من بگویم هم تو بگذر زین بیان
نی که گویم نیست هیچت عقل وهوش
هرسه عقلت بیشتر حاضر شود
بهر مرغان گفتم این نی بهر تو
آنکه با ما همزبان و همدلست
مرغی ار خواهد بفهمد بیگزاف

در قیامت نیست ریب وحرف ودق
روح تنهائی که با حسم رئث
کرد انسان پس هویداذوالجلال
هشت باید تا بر آن باید گزند
که شوند ار ان سا بشناخته
ز اهل کهف آورده مردم برزبان
سه نفر بودند رام کلبشان
نی ز دانائی بیانی ساختن
کلبشان بوده است هشتم نی سخن

چونکه میبودند ایشان در نزاع
پارهٔ گفتند با هم روح و تن
بودشان یا گفتگو بهر بنا
هم دهی بایست نیکو از وجوه
هست دانا تر برایشان کردگار
وانکه میبودند شان غالب بدین
همچنین گویند بوداستند پنج
بستشان یعنی که آگاهی رحال
کو بود داناتر آن پروردگار

نزد امر دین خود بالا جتماع
منبعث گردند در یوم المحن
که کنند آنجا بنائی خوش بیا
کرد مر بنیاد در این پای کوه
زآنچه زایشان گفته خلق روزگار
مسجدی گفتند گیریم اندر این
کلبشان بوده است سادس بی زرنج
قولی اندادند از وهم و خیال
از نفوس آنجماعت ور شمار
تا مگر بودند ایشان چند تن
وان نصاری قولشان در پنج بود
نی که ار روی کتاب وعقل وفهم
اندرین قل ربی اعلم حجت است
هفت گنج غیب را تن چون طلسم
ران یکی باشد بطر دیگر عمل
خوانده عارف طاهر آنرا رقیم
همچنین احوال و اطوار و مقام
آمدند ایشان برون در جستجو
موسی و عیسی محمد در فتوح
که توئی ران همت ایمرد وحید
بل در آن هجده هزار عالم است
سبعه بودند ارکه داری الفات
هم در ادوار ولایت دائمش
پرده ار چهر معانی واکند
زان چه فهمی چونکه دور از مطلبی
او چه فهمد چون رسد برگوش کس
چونکه میدانی بفهمد کس یقین
هست قید عارفان و زهر تو
فهمد اسرار سخن تا آخرش
پس کنیم الله اعلم بالبیان

در بیان عدد اصحاب کهف

خود تعیین پیمبر هفت یار
قول سیم بد نص مصطفی
که خود از آن سبعه میباشد یکی
قوهٔ قدسیه و سر و خفی
حارس اشراف روحانیه است
گشت وشد سر لوح وتفسیر ازشناس
وادیئی که کوه کهف آمد درآن
باشد ار آن همت تن اندرشئون
جمع هم هرهفت اندر هر یکی
درج باشد هفت عالم در تتم
یك بیان سبعه را بشنو تمام
باز سلمان و اویس ممتحن
این تو کی فهمی بود نطق طیور
ور که گویم هم نفهمی بی گمان
بلکه زین صوت بود بیگانه گوش
بشتر ار فهم آن قاصر شود
فهمد ار مرغی بود در شهر تو
میبورزد بحر و اندر ساحل است
ایسربان گو کن سفر در کوه قاف

آن دو میگفتند اریبدارو و هم
قوم سیم مبتنی بر صحبست
رفته ار طاهر فرو در بطن حسم
عقل را میدان دوعقل اندرمحل
کهف باشد باطن حسم عظیم
ثبت در وی نامهاشان بالتمام
عالم علویست آن قریه کبر او
آدم و ادریس و ابراهیم و نوح
گشت حونا سائلی ان با برید
با ندانی کاین بن از یك آدم است
در زمان احمد کامل صفات
دیگران مهدی که دانی قائمش
کی صفی این نکته را افشا کند
هر کسیرا هست ذوق ومشربی
ار صدای مرغ یا صوت حرس
ور که گوئی پس چرا گفتی تو این
حای دریاییست اندر بهر تو
تا گشاید لب صفی اندر سرش
تا که سیمرغت ناموزد زمان

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٢٢ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ

پس حدال مکن در ایشان مگر حدالی ظاهر وفتوی مجوی در ایشان از آنها احدیرا ومگوی البته مرچیزیرا که من کننده ام

ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ

آنرا فردا مگر آنکه خواهد خدا ویادکن پروردگارت را چون فراموش کردی وبگو شاید که هدایت کند مرا پروردگارم تا نزدیك شوم

مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ٢٤ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ٢٥ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا

باین از راه هدایت یافتن ودرنك کردند در غارشان سیصد سال وافزودند نه را بگو خدا داناتر است بآنچه درنك کردند

لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ٢٦

مر اوراست نهانی آسمانها وزمین چه بینا است او و شنواست نیست ایشانرا از غیر او هیچ یاری وشریك نمیکند در حکمش احدیرا

پس در ایشان می مکن با کس جدال
می مکن یعنی تعمق در جدل
که سخن گویند از پندار ها
می مگو در هیچ کاری از یقین
من کنم یعنی که تا کاری کنم
زانچه پرسیدید از حکم و دلیل
پس چو آمد آیت آورد این چنین
آنکه او از رأی خود فانی بود
این تو بشنو که بغیر از ماومن
محض تقلید این بگوئی در امور
یك نشان دیگرش ترك حسد
یاد کن پروردگارت را مگر
گو من شاید نماید ره خدای
نیست چندان قصهٔ ایشان عجب
نیست هیچ ارداری ازداش نصیب
گرتو نشناسی که قرآن معجز است
حق تواند آنکه مس را زرکند
گفتم اینهم زامر والهام سروش
مردخودبین پیش ما کم از خس است
بگذر از این قصهٔ اصحاب گو
یا که سصد سال شمسی بوده است
بر علاوه بوده روز و دو ماه
نیستیم آگه زبه کان از کحاست
مرورا غیب سمواتست و ارض
امر او یعنی بود خارج یقین

جز حدالی آشکار اندر مقال
خوان ز قرآن آنچه باشدبی خلل
هم زرجم غیب نز علم و صفا
که کنم فردا جنان من یاچنین
جز که خواهد ذوالجلال ذوالمنم
بر امید اینکه آید جبرئیل
یعنی الا ان یشاء ار رب دین
کی جدا آنی ر استثنا شود
نیست هیچت نکته گاهی در سخن
نی که از روی تعقل یا شعور
یا که ترك حرص ار هر نیك وبد
چون فرامش کرده باشی ار مضر
آنچه اقرب رایست دررشدوهدای
در حقیقت پیش قدرتهای رب
همچوقرآن درجهان چیزی عجب
اندرین تفسیر غورت جایز است
خاك را رافلاك عالیتر کند
منت ایزد راکه بوم حودفروش
آنچه پس من گویم اردیگرکس است
چندبودند آنکسان درخواب کو
نه ر آن اهل دیار افزوده است
سصد شمسی شود بی اشتباه
آیت آمد که نگو دانا خداست
هم ازاو پوشیده هیچ ار طول وعرض
خود ردرك سامعین و مبصرین
هم نه در حکمش کند کسرا شریك

هم محو فتوی نگفتار و خطاب
چونکه تو زان آگه ار وحی دلی
لا تقولن لشئی یا فتی
جز که الا ان یشاء الله ر پیش
با یهودان گفت پیغمبر جواب
پس بیامد او دو هفته بررسول
بهر ارشاد است این مرخلق را
بلکه استثناست ار پا تا سرش
بلکه حز خود را سببی درطلب
گر ر دل گوئی در آن باشدشان
اندکی غور ارکنی دراین سخن
یعنی استثنا فراموش ارشده است
بدهدم یعنی علاماتیکه آن
بلکه قصهٔ مصطفی بس اعجب است
بعد از آن باشدعجب تفسیر من
معجز قرآن در این تفسیر بس
برصفی بدهد چنین بضق ولی
میروشد آنکه خوددرویش بیست
شعر بود این شناسی گر سخن
سیصد و نه سال درآن غارتنگ
سیصدونه تا که ار سال قمر
با نبی گفتند سیصد از حساب
اعلم است او بردرنگ آن گروه
ابصراو ر کل شی و اسمع به
هست یکسان پیش عدش ایولی
کیست کس در حکم آنشاه ملیك

اندر ایشان از یکی زاهل کتاب
حاجتت نبود بقول جاهلی
اسمع الی فاعل ذلك غدا
گوئی ار امرش باضمحلال خویش
روز دیگر گویم او وحی وخطاب
پس پیمبر گشت زین معنی ملول
در خطاب آشناه روشن دلق را
مرزبان گر حه بارد دیگرش
هست انشاءالله هم باد لب
یك نشانش سا امیدی زین وان
میکنی در حال خود تصدیق من
برلب آرآنکه کم یاد آمده است
اوصح الاصحاب کهف است ازعیان
زد آن کاگه ر سر مطلب است
هم ر قرآنست این تقریر من
وین رلطف حق وعون پیربین
کوست روشنتر زماه اندر شبی
اندرین باغ از ذبابی بیش نیست
دل بود تأیید محض ار حق نمن
بود ایشانرا رامر حق درنگ
در شمار آید در احبار و سیر
بوده آنچ آمد بما اندر کتاب
اوشناسد آنچه حق است ازوحوه
من ولی ما لهم من دونه
آنچه باشد ار خفی واز جلی

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۲۷ وَاصْبِرْ

وبخوان آنچه وحی فرستاده شد بتو از کتاب پروردگارت نیست بدل کننده هر کلامهای او راو هرگز بیابی ار غیر او پناهی وشکیبا گردان

نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

نفست را باآنانکه میخوانند پروردگارشان را بامداد وشامگاه میخواهند رضای او راو نباید درگذرد دوچشمت ازایشان

تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ

که میخواسته باشی آرایش زندگانی دنیارا واطاعت مکن کسیرا که غافل کردیم دل او را از یادخود وپیروی کرد آرزویش را وباشد کارش

فُرُطًا ۲۸ وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

تباه وبگو حق ازپروردگارشماست پس هر که خواهد پس بگرود وهر که خواهد پس کافر شود بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران

نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ

آتشی را که احاطه کرده بآنها سراپرده آن واگر فریادرسی جویند فریادرسیده شوند بآبی چون فلز گداخته که بریان میکند رویها را بداست آن آشامیدنی و

سَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۲۹ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

بداست از جهة تکیه گاه بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته بدرستیکه ما ضایع سازیم اجر کسی را که خوب شد از راه کردار

٣٠ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ

آنهامرایشاراست بهشتهای جای اقامت دائمی میرود ازز برشان بهرها پیرایه کرده شوند درآنها ازدستوانها از زر ومیپوشند

ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ٣١

جامهای سبز ازدیبای نازك ودیبای سطبر تکیه زنندگان درآنها برتختها خوبست ازثواب ویکواست جهة تکیه گاه

واتل ما اوحی الیك من کتاب
با نبی گفتند اشراف و عرب
چون تو بادونان نباشی همنشین
بهر استرضای آن مستکبرین
صبر کن با آنکه خوانند از خوشی
وجه او جویند یعنی در نهان
خواهی از گفتار آن قوم غوی
ورنه بس پیداست این کوراسود
کرده ایم از یاد خود غافل دلش
بر گذشته یعنی از راه صواب
اینکه قرآنست قول حق وراست
پس هر آنکس خواست روی بگرود
کرده ایم آماده ما بر طالمان
گر شوند از تشنگی فریاد خواه
یا چو درد زیت یا چون ربیها
وان نکوکاران ایمان پیشه لیك
هیچ نتوان بود فعلی بی جزا
باشد آن پیرایه ها اندر طلب
بر ارائك مکی اندر بهشت
قصد باشد از طلا توحید ذات
سندس است آن موهبتهای جهان
وان ارائك اسمهای حضرتست

آمد از پروردگارت در خطاب
ران رخویش این مفسان بی سبب
با تو ننشینم در صحبت یقین
هر قوی رایشان شود اسلام ودین
رب خود را بالغداوة و العشی
جز رضای حق نخواهند ازجهان
زینت و زیب حیوة دنیوی
هیچ رغبت بر جهان بی نبود
بر هوای نفس سرکش مایلش
نیست هیچش از طریقی فتح باب
از خداوند شما بی کم و کاست
وز نخواهد گو بر آن کافر شود
هر فروگیرنده ناری پر دهان
پس رسیده میشوند از دادخواه
هست زان بوشد گانرا بیمها
نیست ضایع اجرشان زاعمال نیك
یا که ضایع اجر کاری نزدما
وحه فیها من اساور من ذهب
وین بود پاداش کردار وسرشت
کوست عاری از شئون ممکنات
کالطف است ازهرچه پنداری بوآن
کان مبادی درصفات وطاعت است

فی مبدل هرو را کس برکلام
که بود مارا از ایشان ننگ وعار
بر خیالش کرد این معنی خطور
آمد این آیت که نفس خودنگاه
میپرستند آحدا را روز و شب
مگدر از این مفسان خرقه پوش
می مکن یعنی مشابه فعل خویش
می مبر فرمان آنکه غافل است
پیروی کرده است از هر آرزو
گو برایشان که هوا را تابعند
من کیم بر مقتضای این عمل
اینست تهدیدی زحق بر بی اصول
هر سرادقهایش اعنی پرده ها
خود بآبی چون مس گداخته
باشد آن مئس الشرابی برفرق
آنگره حنات عدن از بهرهاست
بسته ایشارا شود وافراخته
جامه ها پوشند سبز اندر بطر
نیك پاداشی است ایشان رازحق
وان لباس سبز باشد در طهور
کیست اخلاق از ریاضتها بصفر
آن تجلیهای اسمائی تو را

فی پناهی غیر از او یابی تمام
چونکه میباشیم در قوم از کبار
تاشود ز ایشان مگر چندی بدور
دار ما این مفسان حق پناه
دستشان چیزی بیاد از غیر رب
لا تعد عیناك عنهم دار گوش
با کسی کوراست دنیا دین وکیش
قلب او از یادما فی شاغل است
هست پیش افتاده از حق کاراو
وار فقیرات بصحبت مانعند
فی که بر میل شما در هر محل
فی که رخصت داده برترك قبول
که محیطست اهل خود را هرکجا
حق بی پشوی الوجوه آن ساخته
شربهم مئس وسائت مرتفق
بهرشان کز زیر آنها نهرهاست
از طلا دسینه های ساخته
سندس و استبرقست آنها بر
جنت و آن تختگاه مرتفق
وصف یکو که فراید بر سرور
باشد آن استبرق حامه سطبر
تکیه گه شد بر ارائك ز اقتضا

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا

وزن برای ایشان مثلی را دومرد که گردانیدیم برای یکو ازایشان دوبستان از انگورها وفروگرفتیم آندورا بدرخت خرما وگردانیدیم

بَيْنَهُمَا زَرْعًا كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا ٣٢ وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا وَ

میان آن دورا کشت ارهر دو بستان آورد ثمر خودرا وکم نکردند ازآن چیزیرا وروان کردیم میان آن دوتا نهری و

كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ٣٣ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ

بودمراورا ثمری پس گفت مرصاحبش را واو گفتگو میکرد با او که من بیشترم از تو در مال وافزونترم از تو در مردومدد وداخل شد در بوستانش

وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا ٣٤ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ

واو ظلم کننده بود بر نفسش گفت گمان نمیبرم که خالی شود از این هرگز وگمان نمیبرم قیامت را قائم واگر برگردانیده شوم

رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ٣٥ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

بسوی پروردگارم هرآینه میابم بهتر از اینها جای بازگشت گفت مراورا رفیقش واو گفتگو میکرد با او آیا کافر شدی بآنکه

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا ٣٧ لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

آفریدت از خاك پس از نطفه پس درست ساخت ترا بصورت مردی لیکن من میگویم او خداست پروردگارم و شریك نمیگردانم بپروردگارم احدیرا

٣٧ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ

وچرا هنگامیکه داخل شدی در بوستانت نگفتی آنچه خواست خدا نیست قوتی مگر بخدا اگر بینی مرا که من کمترم از تو در مال و

وَلَدًا ٣٨ فَعَسٰى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا

فرزند پس شاید پروردگارم که بدهد مرا بهتر از بوستان تو و بفرستد بر آنها صاعقها از آسمان پس گردد زمینی

زَلَقًا ٣٩ أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ٤٠ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ

ساده یا گردد آبش نزه من فرو رفته پس توانی هرگز مر او را جستن واحاطه کرده شده بثمرش پس گردید که بر میگرداند دو کفش را

عَلٰى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ٤١ وَلَمْ

بر آنچه صرف کرده بود در آن وآن افتاده بود بر سقفهایش ومیگفت ایکاش من شریك نکرده بودم بپروردگارم احدیرا و نبود

تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ٤٢ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ هُوَ

مر او را گروهی که یاری کنندش از غیر خدا ونبود ممتنع کننده آنجا سلطنت مر خدا راست که حق است اوست

خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ٤٣ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ

بهتر ثواب جزا و خیر و بهتر از راه عاقبت و بزن برای ایشان مثل زندگانی دنیا را که چون آبست که فرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن

بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ٤٤

رستنی زمین پس گردید درهم شکسته که پراکنده کند او را بادها و باشد خدا بر همه چیزی توانا

بهر ایشان زن مثال آن دو مرد
که دو بستان داد شان خلاق فرد

بود آن راعات محفوف از نخیل
بین آن دو کشت زاری بی بدیل

میوه میدادند هر فصلی تمام
صاحب خود را مرتب و منظم

میوه ها بودش دگر بر اتصال
گفت پس مر صاحبش را از جدال

پس ستمکار او بنفس خویشتن
گفت این هرگز مرا باید بظن

باز گردانیده گردم گر ترب
باغی ازاین به نیابم در طلب

کافر آیا بر کسی گشتی که او
کرد خلق از خاکت اندر جستجو

گویم او باشد خدای من ولیك
باورم کس بر خدای خود شریك

چون نگفتی آنچه حق خواهد شود
قوتی نبود جز او را تا نبود

شاید آن پروردگارم پس دهد
بهتر از باغ تو بر من درمدد

یا رود آبش فرو اندر زمین
پس تو نتوانی طلب کرد آن یقین

صبح چوشد می نگرداند آن دودست
بر هم از افسوس کان شد خشك و پست

ارض و اثمارش تباه از انقلاب
وان عمارتها همه خاك او خراب

می نبود اورا گروهی که دهند
یاری از غیر خدایش در گزند

یافت چون نعمت زوال از خویش و پس
اندر آندم یاری از حق است و بس

زین مثال زندگانی جهان
بهرشان مانند آبیکه خود آن

دسته شد آنچ از زمین پس بامداد
خشك و پراکنده هاناشد زباد

حاصل آنکه زندگانی را مثل
بر گیاهی میزند رب اجل

تا شوی از زندگانی شادکام
هر دو احوان هم براسرائیلیان

میوهٔ خود هر دو میدادند هم
هم روان کردیم بهری بافراغ

هم فزونم از تو در مال و نفر
که شود فانی مرا این بوستان

گفت او را صاحبش اندر حوار
پس ز نطفه پس نمودی مستوی

از چه باوردی بگفت از بی رشد
اینکه میبینی مرا که کمترم

هم فرستد برقی از گردون نگاه
راست پس فرمود حق گفتار او

زانچه دروی کرده بد خرج از درم
می بگفت ایکاش بر پروردگار

هم مدد یاری دهنده خویشن
راست گفتاریکه او از عاطفت

ما فرستادیم آنرا از سما
سبز و تر نبود بگیتی مستمر

گر زمین میروید از آب سما
رخت باید زود بربست از مقام

از پدرشان ارث آن دو بوستان
از ثمر چیزی نکردندی ستم

بهر شرب اندر میان آن دو باغ
شد بباغ خویش آن استیزه کر

هم نپندارم قیامت کایدان
و آن جدل میکرد با او در خطاب

راست یعنی تا شدی مردی قوی
چونکه کشتی داخل اندر باغ خود

از تو در مال ولد هم دیگرم
بوستانت پس شود خشك ارگاه

قهر حق بگرفت باغش را فرو
سقفهاش افتاده بد برروی هم

من نکردم کس شریك از بانکار
یا کشنده انتقام از ذو المنن

بهتر است اندر صواب و عاقبت
پس بآن شد مختلط سبز و گیاه

حق بهر چیزیست ما با مقتدر
پس شود بی نفع و خشك از بادها

اَلْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ اَمَلًا ٤٥

مال وپسران آرایش زندگانی دنیاست وباقیهای شایسته بهتر است نزد پروردگارت از راه ثواب و بهتر است از راه امید

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْاَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا ٤٦ وَ عُرِضُوا عَلٰى

وروزیکه روان میگردانیم کوهها را وبینی زمین را ظاهر وحشر کنیم ایشان را پس وانگذاریم از ایشان احدیرا وعرض کرده شوند بر

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَنْ لَنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ٤٧ وَ

پروردگارت صف کشیده بتحقیق آمدید مارا همچنانکه آفریدیم شمارا اول بار بلکه ادعا کردید که هرگز نمیگردانیم برای شما وقت وعده و

وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يٰوَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً

گذاشته شد کتاب پس بینی گناهکاران را که ترسندگانند از آنچه در آنست ومیگویند ای وای بر ما چیست مر این نامه را که وانگذاشته گناه خورد نه را

وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصٰيهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا ٤٨ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ

و نه بزرگ را مگر آنکه در شمار آورده آنرا و یافتند آنچه کرده بودند حاضر وستم نمیکند پروردگارت هیچکس را وهنگامیکه گفتیم مر فرشتگانرا

اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ

سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که بود از جن پس بیرون رفت از فرمان پروردگارش آیا پس میگیرید اورا وفرزندانش

اَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰلِمِينَ بَدَلًا ٤٩ مَا اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

دوستان از غیر من وایشان مر شما را دشمنند بد است مر ستمکاران را بدل آنچه بجای خدا گردند حاضر نکردیمشان در آفرینش آسمانها وزمین

وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ٥٠

و نه در آفریدن خودهاشان و نبوده گیرنده گمراه کنندگانرا مددکار

مال و فرزندان بود آرایشی
زندگی را هم سبب از آسایشی

نزد ربت آن خدای لم یزل
بهتر است اندر ثواب وهم امل

هر دو در نیکی شوند پس سبب
نزد پاداش از عنایتهای رب

وین زمینرا بنگری طاهر شده
مردگان از زیر بر روی آمده

عرصه کرده جمله گردند آنرمه
صف کشیده بر خداوندت همه

عکس و بنجاه ومال و برهنه
بی رفیق و بی معین و یکسه

نه چنان بود آنکه میپنداشتید
نیست آن موعد که وعده شد پدید

پس ببینی مجرمانرا ترسناك
وای نرما می نگویند از هلاك

از صغیره واز کبیره اندران
مرکه نشمرده است آنرا بر نشان

نه نماید بر کسی ربت ستم
رسته بینند آنچه بل گشتند هم

سجده پس کردند جز ابلیس دون
کان بد از جن رفت از فرمان برون

پس شما آیا که میگیرید دوست
دیو و فرزندان اورا که عدوست

بد بود بر ظالمان حق رابدل
دیو و ذریاتش اعنی بیجدل

شور ز ایشان تا کنم در یك دمید
یا بکاری حویم از ایشان مدد

تا که باشد آگه از غیب امور
این نگوید جز سفیهی بحضور

راجع است اشهدتهم یا درطلب
مر ضمیرش سوی کفار وعرب

کی شما حاضر بدید اعنی که من
خلق کردم عرش وفرش ومردوزن

ما قیات الصالحات اندر ایاب
بر حق هم به نامید و ثواب

شاید آن مالت شود اسباب خیر
وآن ولدار کاملان درستر وسیر

یاد کن روزیکه گردد کوهها
رانده وبرکنده از جا در هوا

جمعشان سازیم یکجا بر قرار
بی که یکتن گردد از ماوا گذار

گوید ایشان را خدا آخر شما
آمدید آسانکه بودید ابتدا

همچنانکه آفریدیم از نخست
ما شما رابیکس و عریان وسست

میشود آن نامه ها بگذاشته
که عملها ثبت در وی داشته

بهرما ما تاجه بوده است اینکتاب
که فرو نگذاشته هیچ از حساب

می یابند آنچه را که کرده اند
نزد خود حاضر بزان در پرده اند

چونکه ما گفتیم بر فرشتگان
سجده بر آدم نمائید از مکان

شرح آنرا گفته ایم از کیف وکم
بست بر تکرار حاجت نیز هم

او و ابنائش شما را دشمنند
غیر من گیرید یار از خصم جد

ما نگردانیمشان حاضر یقین
وقت خلق این سموات وزمین

هم نبودستند حاضر آنزمن
که نبودم نفسهاشان خلق من

بستم گیرنده من از گمرهان
مر مدد کاری و پشتی نیم آن

که بخواندند آن ملایکرا بنام
دختران حق ز عقل نا تمام

تا بخلقت از شما بعضی شوید
شاهد بعضی دگر از عقل و دید

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَآئِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا

وروزیکه گوید ندا کنید ماران مرا که دعوی کردید پس ندا کردند ایشارا پس جواب ندادند مرایشارا او گردانیدیم میان ایشان جای هلاکشدن

٥١ وَ رَاَي الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا اَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ٥٢ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي

ودیدند گناهکاران آتش را پس دانستند که ایشان افتندگانند در آن و نیافتند از آن جای برگشتنی و بتحقیق مکرر آوردیم در

هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ٥٣ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ

این قرآن از برای مردمان از هر داستانی و باشد انسان بیشتر چیزی از راه جدل و منع نکرد مردمانرا که

يُؤْمِنُوا اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ اَوْ يَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ

بگروند وقتیکه آمد ایشارا هدایت و آمرزش خواهند از پروردگارشان مگر آنکه ایشارا عادت پیشینان بیاید ایشارا عذاب روی

قُبُلًا ٥٤ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْ

باروی و نمی فرستیم فرستادگانرا مگر بشارت دهندگان و بیم کنندگان و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بباطل تا بزایل

حِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا اُنْذِرُوا هُزُوًا ٥٥ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِاٰيَاتِ رَبِّهِ

گردانند بآن حق را و گرفتند آیتهای مرا و آنچه بیم کرده شدند استهزا و کیست ستمکارتر از آنکه پند داده شد بآیتهای پروردگارش

فَاَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ اِنَّا جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ

پس روگردانید از آنها و فراموش کرد آنچه را پیش فرستاد دو دستش بدرستیکه ما گردانیدیم بر دلهاشان پوششها مبادا که بفهمند آنرا و در گوشهای ایشان

وَقْرًا ٥٦ وَ اِنْ تَدْعُهُمْ اِلَى الْهُدٰى فَلَنْ يَهْتَدُوا اِذًا اَبَدًا ٥٧ وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ

گرانی و اگر بخوانی ایشانرا بسوی هدایت پس هدایت نمی یابند آنگاه هرگز و پروردگار تو است آمرزگار صاحب رحمت اگر

يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ٥٨ وَ

مؤاخذه میکرد ایشارا بآنچه کسب کردند هر آینه معجل می نمود برای ایشان عذاب را بلکه مر ایشارا است وقت وعده که نیابند از غیر او پناهی و

تِلْكَ الْقُرٰى اَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ٥٩

این قریها هلاك کردیم ایشارا چون ستمکردند و کردیم برای هلاکشان وقت وعده

یاد کن روزیکه حق گوید عیان — مر شریکان مرا خوانید هان

پس مر ایشارا احابت نی کنند — عاجزان از عکس احابت کی کند

نار را چون بنگرند آن مشرکان — شد یقینشان که درافتند اندران

ما در این قرآن بیان کردیم بل — بهر راالناس من کل مثل

و اندر انکار و خصومت بمحل — کان انسان اکثر شئی جدل

هم نه را استغفارشان مانع چنین — انتظار الا برسم اولین

نی فرستادیم ما پیغمران — جز مبشر بز مذر در جهان

حق بدان بنهوده تا زایل کنند — واهل حق را بست از باطل کنند

اولم اروی کست کو چون در طلب — یاد کرده شد بآیتهای رب

دستهایش یعنی اندر هر محل — پیش فرستاده از سوء عمل

بازشان سنگینی اندر گوشها — هشته ایم اندر پی رو پوشها

ربت امرزنده و بخشنده است — دیر گیر و رودخش از بنده است

که بدند از رحمان هراز من — دیر گیرد کافرانرا بر عدات

وجعلنا بینهم موبق بخواند — رود برچیزی که کردند اکتساب

هم راش می یابند ایچ دز — پس بخواهید اربوند ایاز من

که بدان دارند نظم احتراز — حای اهلاك آنکسانرا انکحاست

مانع از تصدیق مردمرا بکرد — بار گشتن را مکانی در گریز

منتظر بر سنت پیش ار غلو — ور دلایل وزقصص بی اعوجاج

واکسانکه بگرویدند از ضلال — رهنما چون آمد ار خلاق فرد

هزو بگرفتند آیتهای ما — یا که آیدشان عذابی رو برو

پس کیداعراض از آن وزیاد خویش — مکسد ایشان بنهوده جدال

ما نهادستیم بر دلهایشان — وانچه بد برخلق اندار از خدا

خوانی از سوی هدایتشان بوبار — میرد آنچه فرستاده است پیش

گر بگیرد کافرانرا بر عدات — پوششی تا در نیابند این سخن

رود برچیزی که کردند اکتساب — مهدی هرگز نگردند از نیاز

مهلت ایشانرا بنه هد یم دم | میشتابانند بیاداش ستم | لیك نکند هیچ تعجل اندران | تا که ایشانرا رسد وقت وزمان
که رسانند آزمان حز حق پناه | تا سوی او گریزند ار گناه | آن قرائی کاهل آنها را بگاه | ما نمودیم از ستمهاشان تباه
هر بلوح اهلاکشان مرقوم بود | نفشارا وعدهٔ معلوم بود

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰي لِفَتٰيهُ لَا اَبْرَحُ حَتّٰي اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا ٦٠ فَلَمّا بَلَغَا

وهنگامیکه گفت موسی مرحوا مردش راایوسه خواهم رفت تابرسم بمحل جمع شدن دو دریا یا بروم روزگاری دراز پس چون رسید

مَجْمَعَ بَيْنِهِمٰا نَسِيٰا حُوتَهُمٰا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ٦١ فَلَمّا جٰاوَزٰا قَالَ لِفَتٰيهُ آتِنٰا غَدٰآءَنٰا

بمجمع میانه اندوفراموش کردند ماهیشانرا پس او گرفت راهش رادردریا نقبی پس چون گذشتند گفت موسی مرحواش بیاور چاشتهما

لَقَدْ لَقِينٰا مِنْ سَفَرِنٰا هٰذٰا نَصَبًا ٦٢ قَالَ اَرَاَيْتَ اِذْ اَوَيْنٰا اِلَى الصَّخْرَةِ فَاِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

بدرستیکه دیدیم از سفرمان این تعبی گفت یوشع آیا دیدی هنگامیکه ماه نزل گرفتیم آن سنك پس بدرستیکه من فراموش کردم

وَ مٰا اَنْسٰانِيهُ اِلَّا الشَّيْطٰانُ اَنْ اَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ٦٣ قَالَ ذٰلِكَ مٰا كُنّٰا

آن ماهی را و او را نیاد من بدرآرا مگر شیطان که مذکور سازم او را و گرفت راهش را در دریا عجبی گفت آنست آنچه ما ودیم

نَبْغِ فَارْتَدّٰا عَلٰي آثٰارِهِمٰا قَصَصًا ٦٤

که می جستیم پس برگشتند بر اثرهاشان بی جویان

حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام

قصه موسی و حصر آمد پیش | حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش | گفت موسی با حراسردش که بود | یوشع این بود در آن هنگام رود
بیستم راحل کنم بوسته سیر | سوی بحر و نیکسب علم وخیر | تا رسم در مجمع البحرین بار | میروم یا من رمانی بس دراز
پس رسیدند از پس رنج ودرد | مجمعیرا که بدان بین دویم | در کنار بحر آرمید آنزمان | ماهی خود را فراموش از مکان
ماهی پخته که گفتش کردگار | ره نماید او ترا بر سوی یار | راه خود بگرفت در دریا چنان | که بسردابه شود مردی روان
پس تجاوز چون نمود از حدود | یعنی از مجمع که حقشان گمنه بود | گفت موسی مر فتی را بردراه | گفت موسی مر فتی را بردراه
آن طعام ما برون آر از بنه | که بسی گشتیم خسته و گرسنه | تا چه باشد قسم ما از گنجها | تا چه باشد قسم ما از گنجها
گفت داری تو خبر کردیم جا | چون کنار چشمه بر آن صخره ما | وان ببرد الا که شیطانم زیاد | وان ببرد الا که شیطانم زیاد
کاگهی بدهم بو راز آن در طلب | راه خود بگرفت در بحر او عجب | هم زمین بحر خشك از امر بار | هم زمین بحر خشك از امر بار
گفت موسی اینست آنچیزیکه ما | در پی آن نیمی که رفت پیش | از پی آن رفتی که رفت پیش
تا بدانجائی رسیدند از قدم | که بدانجا رفته بد ماهی بهم | اندر آن گشتند وارد راعماد

فَوَجَدٰا عَبْدًا مِنْ عِبٰادِنٰا آتَيْنٰاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْمًا ٦٥ قَالَ لَهُ مُوسٰي

پس یافتند بنده از بندگانمارا که داده بودیم او را رحمتی از نزدما وآموخته بودیم او را از نزدما علمی گفت مر او را موسی

هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰي اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ٦٦ قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧ وَ

آیا پیروی کنم ترا بر آنکه بیاموزی از آنچه آموخته شده برای رسیدن بحق گفت بدرستیکه تو هرگز نمیتوانی بامن صبر کردن و

كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰي مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِي اِنْ شٰآءَ اللّٰهُ صٰابِرًا وَلٰا اَعْصِي لَكَ اَمْرًا ٦٩

چگونه صبر میکنی بر آنچه احاطه نکرده بآن از راه دانش گفت زودی بیابی مرا اگر خواسته باشد خدا صبر کننده و نافرمانی نکنم مر ترا در کاری

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ٧٠

گفت پس اگر پیرو شوی مرا پس مپرس مرا از چیزی تا آنکه ابتدا کنم برای تو از آن سخن مرا

در ملازمات نمودن حضرت موسی علیه السلام خضر علیه السلام را

بندهٔ پس از عدم یابند ... با ارادت سوی او بشتابند ... بندهٔ گنز ما نداش بخشایشی ... داشت اندر ظل فضل آسایشی

دانشی آموختم از خود ترا ... علم باطن بود آن نگفتگو ... گفت موسی میورا اندر زمن ... پیروی آیا نمایم از تو من

خود بشرط آنکه از علمت مرا ... می بیاموزی آنی از رشد وهدا ... راجه آنرا بر تو آموزانده اند ... سوی تو بر کسب آنم خوانده اند

گفت هرگز استطاعت نبودت ... صبر با من آنچنانکه رایدت ... گفت خواهی صابر ایشاء گفت ران ... که توئی پیغمبر از حکم و بیان

جمله احکامت زروی ظاهر است ... ور حقایق سهو و علت قاصر است ... شاید ار من امری آید در ظهور ... که نداند حکمتش تا نی نفور

چونشوی صابر بر آنچیزی ز نظر ... کی بر آن نبود احاطه در خبر ... گفت باشد زود که بینی مرا ... صابر اندر کارگر خواهد خدا

ناورم عصیان ترا در هیچ کار ... گرچه باشد آنچه بینم ناگوار ... گفت پس گر پیروی آری ز من ... پس مپرس از من ز چیزی ترعلن

تا کنم من بر تو احداث از بیان ... ابتدا یعنی مکن تو خود بتان ... تابد احداث سخن باشد زمن ... حکمتش تا کشف سازم بی سخن

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ٧١

پس رفتند تاچون سوار شدند در کشتی سوراخ کرد آنرا گفت آیا سوراخ کردی آنرا تا غرق کنی اهلش را البته بتحقیق آوردی چیزی ناشایسته

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ

گفت آیا نگفتم بدرستیکه تو هرگز نتوانی با من صبر کردن ... گفت مؤاخذه مکن مرا بآنچه فراموش کردم و مرسان مرا از

أَمْرِي عُسْرًا ٧٣ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ

کار دشوار را ... پس رفتند تاچون دیدند پسر را ... پس کشت اورا گفت آیا کشتی بیکسی پاک را بغیر قصاص بیکسی ... پس بتحقیق آوردی

شَيْئًا نُكْرًا ٧٤ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٥ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ

چیز قبیحی را ... گفت آیا نگفتم ترا بدرستیکه تو هرگز نتوانی با من صبر کردن ... گفت اگر پرسم ترا از چیزی

بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ٧٦ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا

پس از آن رفاقت مکن با من ... بحقیقت رسیدی از نزد من عذر ... پس رفتند تاچون رسیدند باهل قریه خواستند طعام

أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ٧٧

از اهلش پس ابا کردند که مهمانی کنند آنرا پس یافتند در آن دیواری که میخواست که فرود آید پس راست کرد آنرا گفت اگر خواسته بودی هر آینه گرفته بودی بر آن مزدی

مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام

کرد موسی آن تمام ازوی قبول ... پس روان گشتند هر سه بیکول ... تا که اندر ساحل دریا سوار ... بر سفینه هر سه گشتند آن سه یار

خضر پنهان رو اهل کشتی تابر ... کرد سوراخ آن سفینه بیخبر ... لوحی از الواح آن بر کند زود ... چند جا سوراخ کشتی را نمود

گفت موسی فلک را کردی توغرق ... اهل آنرا تا کنی آیا تو غرق ... امری آوردی که بس باشد شنیع ... زان عجب تر نیست چیزی برمطیع

خضر گفت آیا نگفتم در عهود ... صبر با من خود تو نتوانی نمود ... دید موسی داخل از آن ثقبه آب ... در سفینه ماند اندر انقلاب

یافت پس کان معجز است و حکمت است ... گرچه آن دور رسوم صورتست ... گفت موسی لاتؤاخذنی که من ... رفته بود از یادم آن عهد کهن

از تو خواهم عذر اندر اعتراض ... سخت بس برمن مگیر از انقباض ... پس برون رفتند از کشتی بگاه ... در دهی وارد شدند از گرد راه

یا غلامان یك غلامی دید او | سنز خط و مشکموی و ماهرو | برکنارش خواند وکشتش بیدرنگ
گفت موسی کشی این نفس زکی | خود تو آیا یکه در کودکی | غیر ازآنکه کشته نفسی رایحاص
ظاهر او از قبل ناحق بود پاك | بیگناه اورا چرا کردی هلاك | جزی آوردی اظاهر ناپسند
گفت آیا من نگفتم بست | صبر با من نست هرگز ممکنت | گفت زین پس گر کنم چیزی سؤال
پس مشو با من مصاحب درسخن | راکه بر عذری رسیدستی زمن | باشی از همراهیم معذور تو
پس بروفتند آن سه یار ارآنمقام | بر دهی گذشتند وارد وقت شام | خواستندایشان که با داخل شوند
حواستند از اهل ده نان و نعم | از صباحتشان ابا کردند هم | یافتند آنجای دیواری بلند
داد استحکام با سنگ وگلش | برفادند حونکه دید او مایلش | گفت موسی اهل این قریه لئام
راست کردی از حه پس دیوارشان | بی رمزدی آمدی بر کارشان | حواستی گر میگرفتی درمقام

یا سبی نوفتش یا سر بسنگ
گشته باشد تا بر اوواجب قصاص
در شریعت نیست جز زشت وزشت
از تو شاید گیری ارمن گرملال
شاندار خودکردی از من دورتو
بسته بد درودار نگشودند بند
خواست کافد قائمش کرد ارجمند
نه طعامی بار دادند و نه جا
احرتی کز آن خریم آیا طعام

قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٧٨ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ

گفت اینست جدائی میان من ومیان تو برودی خردهم ترا نه بسیر مال آنچه نتوانستی برآن صبر کردن اما کشتی پس بود

لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا

از مسکینانی که کار میکردند در دریا پس خواستم که معیوب کنم آنرا زیرا او بود در پیش راه ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی را بغصب

٧٩ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ٨٠ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا

واما پسر پس بودند والدینش دو مؤمن پس ترسیدیم که تکلیف کند آندورا ریاده روی درعصیان و کفر پس خواستیم که بدل دهد وآندورا

رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ٨١ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

پروردگارشان بهتر ازاو دریاکی و نزدیکتر درعطوفت واما دیوار پس بود ازدو پسر که دو یتیم اند درشهر وباشد

تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً

در زیرش گنجی ازآندو وبودند والدین این دو یکوکار پس خواست پروردگار تو که برسند قوتشان و بیرون آوردند گنجشان را رحمتی

مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٨٢

ازپروردگار تو وکردم آنرا از راه خود اینست تفسیر مال آنچه نتوانستی برآن صبر کردن

مفارقت نمودن خضر از موسی علیهما السلام

گفت خضر آمد زمان افتراق | در میان ما و تو هذا فراق | گفته بودی اعتراض ارشد سه بار
زودت آگه سازم از تفسیرشان | کز شکیبش پس تو باشی ناتوان | طاهرش دیدی و بودی بی خبر
آن سفینه بود اما در پسند | اندرآن در یا ز محتاجان چند | ده برادر پنج بیمارند و پیر
پس اراده کردم از امر خدا | تا کنم معیوب خود آن فلك را | زانکه باشد پادشاهی در عقب
میماید غضب هرحا کشتی است | کان بود بویاکه بیجش عیب بست | کردم آن معیوب تا یابدامان
صاحبان آن بکلی نا امید | هم نکردند از معاش واز بوید | وان غلام کشته گشته پس بداو
پس بترسیدیم کایشا را رسد | کفر و طغیان از وجود آن ولد | خواستیم آن پس که حق بدهد عوض
بهتر از روی زکاو رحم رفق | کون او با نظم کون آید بوفق | اینقدر باشد بفهم عامه خوب
حکم شرح این بیست کاری اشتباه | کز چه کشت او آن پسر را بیگناه | گفته بود او خود که مناید مراست
اصلش آن باشد که نقاش آرزدود | نقش خود راعیب نبود در وجود | وان جدار اما بود از دو یتیم
مد پدرشان مرد نکی از خواص | گنج دارد بر یتیمان اختصاص | گر که می افتاد مانا این جدار
خلق میردند مال کودکان | خواست پس پروردگار آنرا نهان | تارسند آن هردو بر رشد و تمیز

ترك کن بامن دگر صحبت مدار
زانچه در باطن بد از تو مستتر
پنج دربحرند عامل بس فقیر
غاصب و جبار و بیرحم وادب
از شرور غاصبان و ظالمان
خود شقی و والدینش بس نکو
بکترزاو آن دورا دوراز مرض
آگه از باقیست علام الغیوب
امرمن باشرع وطاهر این بجاست
زیر آن گنجیست پنهان ای کلیم
میشد از زیرش مگر گنج آشکار
گنج را یابند بیحرف و ستیز

زان سبب کردم من این دیوار راست | تا بدانی رمز امری کز خدا ست | آن سفیه تن بود کاورا شکست | در ریاضت تا رشر نفس رست
نفس باشد غاصب فلک بدن | از ریاضت تن رهد راو بی‌سخن | کشتن نفس است قتل آنغلام | کار فلسفه از عقل او گردد بکام
شرح آن هرجا مکرر گفته‌ایم | در معنی بس مفصل سفته ایم | هست نفس مطمئنه آن حدار | کان پس از اماره گردد تا تویار
او چه گردد کشته این طاهر شود | مستقیم از خضر صاحب سر شود | رانکه گردد از ریاضات زیاد | بی ز حرکت بی ز قوت حون جماد
رسته چون ازقوه‌های طبع پاك | هست ردیك آنکه تا گردد هلاك | حال او را کرده تغییر از سند | برحذاری کاو بفتادن رسد
پس نماید دست خضر آنرا قوی | بر کمالات و صفات معنوی | این اشارت بس بود در این مقام | هست در تفسیر شرحش بالتمام
 | این بود تغییر آنها از جمع | که تو در صبرش نبودی مستطیع

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ٨٣ اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ وَآتَيْنَاهُ

ومیپرسندترا از ذی‌القرنین بگو بزودی خواهم خواند بر شما از او بیانی بدرستیکه ما تمکن دادیم در زمین ودادیمش

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَاَتْبَعَ سَبَبًا ٨٤ حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

از هر چیزی سببی پس از پی رفت سببی را تاچون رسید بجای غروب کردن افتاب یافت ترا که غروب میکند درچشمهٔ لای دار

وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا ٨٥ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ وَ اِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ٨٦ قَالَ

ویافت نزد آن گروهیرا گفتیم ای ذوالقرنین یا عذاب میکنی ایشانرا و یا آنکه منکریم ترا شان بیکوئی را گفت

اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلٰى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ٨٧ وَ اَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ

اما آنرا که ظلم کرد پس زود باشد که عذاب کنیم او را پس برگردانیده شود سوی پروردگارش پس عذاب کند او را عذابی سخت و اما آنرا که ایمان آورد و کرد کار

صَالِحًا فَلَهُ جَزَآءَ نِ الْحُسْنٰى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْرًا ٨٨

خوب پس مر او را است پاداش نیکی و بزودی خواهیم گفت مر او را از فرمان خود آسانی

بك شنو تفصیل ذوالقرنین زار | گر تو پرسند ای رسول دلبوار | بوده آن اسکندر از روی کلام | پادشاه مشرق و مغرب تمام
مر ورا خواند ذوالقرنین از آن | که دو قرنش گشت بر گرد جهان | یا که بودش در تصرف غرب و شرق | تابعد امرش هر دو سورا همچو برق
یا که شاه ظاهر و باطن بداو | یا که بود است او اصیل از هر دو سو | یا دو قرن از مردمان در دور او | برگذشتند از جهان رنك و بو
بیست قصد از شخص او تا بوده چون | قصه اش فرموده حق بهر سکون | رود باشد گو که تا خوانیم ما | قصه و اخبار او را بر ملا
ما باو دادیم مکنت از طلب | در زمین هم از هر آچیزی سبب | کان وسیله بودش اندر کارها | میشد از پی هر سبب راهر کجا
تا رسد آنجا که میشد آفتاب | مرفرو در چشمهٔ ار گرم آب | یافت نزد آن گروهی بت‌پرست | ما باو گفتیم از حکم الست
یا بکش این قوم را از چارسو | یا که هل ما بیشان شرع نکو | قال اما من ظلم یعنی ستم | کرد هر کس یافت ران پاداش هم
زود باشد ما کنیم او راعذاب | میکشیم آن هرچه باشید از شتاب | هم چو بر پروردگارش گشت رد | پس کند اورا عذابی سخت وبد
وانکه مؤمن گردد و شایسته‌کار | پس جزای یك باید بیشمار | زود باشد که ورا گوئیم ما | کاری آسان ترا مر خود کامل جزا

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا ٨٩ حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَ جَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ

پس از پی رفت سببی را تاچون رسید بجای برآمدن آفتاب یافت آنرا که برمی‌آید بر گروهی که نکرده بودیم برای ایشان از

دُونِهَا سِتْرًا ٩٠ كَذٰلِكَ وَ قَدْ اَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ٩١ ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا ٩٢ حَتّٰى اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ

پیش از آن پوششی همچنین وبدرستیکه احاطه داشتیم بآنچه بود نزد او افراه آگاهی پس از پی رفت سببی را تاچون رسید میانه دو سد

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ٩٣ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّ يَاْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ

یافت از پیش آن دو تا گروهیرا که نزدیك نبودند که بفهمند سخنی را گفتند ای ذوالقرنین . بدرستیکه یأجوج ومأجوج

مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا ٩٤ قَالَ مَا

فساد کنندگان بسدو زمین پس آیا بگردانیم برای تو خرجی بر آنکه بسازی میان ما و میان ایشان سدی گفت آنچه

مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا ٩٥ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ

تمکن داده مرا در آن پروردگار من بهتر است پس مدد کنید مرا بقوتی که بسازم میان شما میان ایشان سدی بیارید نزد من پارچه های آهن

حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا

تا وقتیکه برابر شود میان آن دو کوه گفت بدمید تا وقتی که گرداند آنرا آتش گفت بیارید نزد من تا بریزم بر آن مس گداخته

٩٦ فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ٩٧ قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي ٩٨ فَإِذَا جَاءَ

پس نتوانستند که بالا روند آنرا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن گفت این رحمتی است از پروردگارم پس چون آید

وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ٩٩

وعده پروردگارم میگرداندش ریزه ریزه و باشد وعده پروردگارم حق

پس ربی شد مر سد را در رجوع — تا رسد آنجا که خود یابد ضوع — یافت طالع شمس را در حوضتی — بر گروهی که نبدشان پوششی

همچنان بود امر او که علم ما — کرد احاطه از خبر ما باورا — یا حدود و مکمنش بود آنچنان — که محیط الا که حق بودی بر آن

گشت تابع پس سد را از وحوه — تا رسد او در میان هر دو کوه — یافت قومی پیش آن کوه از نسج — که زبانی میبفهمیدند هیچ

پس بدو القرنین گفتند آنگروه — تا اشارت تا مترجم پیش کوه — در زمین یأجوج و مأجوج آشکار — مکنند افساد از هر رهگذار

از پس اینکوه چون آیند در — میبرند و میخورند از خشک و تر — بهر ما بر خوردی مانند خر — ی رحیوان و مواشی یا جهیز

ما تو را آریم خرج از ماوخود — تا کشی آیا میان ما تو سد — آنچه خواهی آوریمت ما جمیع — تا کشی ما بین ماسدی رفیع

گفت تمکین داده مر من کارساز — اندر آن یعنی رمالم بی نیاز — یعنی از اسباب و آلاتی شما

همچو سلك وچوب وآهن بیشمار — تا کشد سدی میانشان استوار — قطعها افکند ز آهن بیحساب

تا مساوی شد میان هر دو کوه — سخت و محکم ساخت سدی باشکوه — تا که بر بالای آن ریزم حدید

یکصد و پنجاه گز سدی فکند — تا مساوی گشت با کوه بلند — تا برآیند ایچ بر بالای آن

نه توانستند کز آلات خویش — ثقبه در وی کنند احداث پیش — از خدای من بود بخشایشی

پس چو آید وعدهٔ پروردگار — سازد آنرا خرد و مر دار هر کنار — وعدهٔ حق باشد آن بر صدق وراست

چونکه ذوالقرنین آمد بر نهاد — عزم ران پس کرد بر فتح بلاد — یکجهت بر قلع و قمع مشرکین

وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ١٠٠ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ

وواگذاریم بعضی ایشانرا آنروز که باضطراب داخل میشوند در بعضی و دمیده شد در صور پس جمع کردیم ایشانرا جمع کردنی و نمودار کردیم دوزخ را

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ١٠١ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ

آنروز برای کافران نمودار کردنی آنانکه بود چشمهاشان در پرده از یاد من و بودند که نمیتوانستند

سَمْعًا ١٠٢ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

شنیدن آیا پس پنداشتند آنانکه کافر شدند که بگیرند بندگان مرا از غیر من صاحبان بدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را

لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ١٠٣ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ١٠٤ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

از برای کافران ماحضری بگو آیا خبر شمارا بزیان کارتر آن در کردارها آنانکه ضایع شد سعیشان در زندگی دنیا

وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ١٠٥

وایشان می پندارند که ایشان خوب میکنند کار را

جن وانس اعنی زروی اضطرار
عرض گردانیم دوزخ را عیان
هم بتوانند بشنیدن نگوش
غیرمن گیرند یعنی اولیا
یا کنیم آماده پس بی حایلی
آنکه ضایع گشت وکم از کجروی
اصل طاعت را نکه تصدیق دلست

واگذاریم اندران روز وخروج
در هم آمیزند همچون موج آب
اندران روز از برای کافران
قول حق و آیاترا از فقدهوش
از نثان یا از ملایك و انبیا
مر جهنم کافران را منزلی
سعی ایشان در حیوة دنیوی
طاعت اوزایمان نباشد باطل است

بعضشانرا ناز فی بعض یموج
پس دمیده نشود در صور دم
آنکسانکه چشمهاشان در غطا
میکنند این کافران آیا گمان
یعنی آیا جز من ارگیرند دوست
کو دهم آیا خبر من نالعبان
هستشان طاعات از روی ریا
نکنند اینسان گمان در کارها

جمع پس سازیم ایشانرا بهم
باشد از ذکر اعنی از آیات ما
آنکه گیرند از عبادم دوستان
هیچ نفعی بهرشان درجستجوست
در عمل از بدترین خلقتان
نی که ار اخلاص وایمان وولا
که نکو کارند از پندار ها

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ١٠٦

آنها آنانند که کافر شدند بآیهای پروردگارشان وملاقاتش پس ناچیز شد کردارهاشان پس قرار نمیدهیم برای ایشان روز قیامت وزنی

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا ١٠٧ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

اینست پاداش ایشان دوزخست سبب آنکه کافر شدند وگرفتند آیتهای مرا ورسولان مرا باستهزاء بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ١٠٨ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ١٠٩ قُلْ لَوْ

کارهای شایسته باشد برای ایشان بهشتهای فردوس منزلی جاویدان درآنها که نجویند ازآنها انتقالی بگو اگر

كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بودی دریا مداد از برای سخنان پروردگارم هرآینه آخر شدی دریا پیش از آنکه آخر شود کلمات پروردگارم واگرچه آورده بودیم مثل آنرا مدد

١١٠ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

نگو جز این نیست که من آدمی ام مانند شما که وحی فرستاده میشود که نیست خدای شما مگر خدای یکتا پس کسیکه باشد که امید دارد ملاقات پروردگارش

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

پس باید بکند کار شایسته وشریك نسازد پرستش پروردگارش احدیرا

این گروهند آنکه برآیات رب
پس تبه گردید مر اعمالشان
آن جزاشان دوزخ آمد در بسند
وانکسانکه بگرویدند و عمل
جاودانند اندر ان دار المقر
نحر گردد فانی از آن بیشتر
حکمتش را نیست حد وانتها
جزکه وحی آید سوی من زحق
پس هر آنکو هست از پروردگار

کشته کافر بیستشان ره در طلب
تا چه باشد در قیامت حالشان
هرچه از خود سری کافر شدند
بر نکوئی کرده اند از هر محل
زان نجویند ابچ مرجای دگر
که کلام رب من آید بسر
آنقدر گوید که دارد اقتضا
او نبود نکبا ندات از ما خلق
در جزای فعل خویش امیدوار

وز لقای حقتعالی بینصیب
پس نمیرانی بسنجیم ابچ ما
وانکه بگرفتند آیات مرا
باشد ایشانرا ز تعظیم رسل
کو شود نحر از نوشتن وامداد
مثل آن نحر آوریم ار هم مداد
کو جز این نبود که من باشم بشر
غیر از این نبود که معبود شما
باید او پس تا کند اعمال نیك

همچو بیماری که وا ماند از طبب
آنچه کردند از عمل روز جزا
هم رسولانم بهزو واحتری
بر جزا حنات فردوس نزل
در کلام رب من ار هر مراد
یعنی ار مثلش کنیم آنرا زیاد
چون شما در وضع وطبع وخواب وخور
واحداست و نی نظیر ار ماسوی
کس بطاعت نورد باوی شریك

سورة مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَمَانٍ وَ تِسْعُونَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

كٓهٰيعٓصٓ ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ٢ اِذْنَادٰي رَبَّهُ نِدَآءً خَفِيًّا ٣ قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ

بیان رحمت کردن پروردگار تو است بنده اش زکریا هنگامیکه خواند پروردگارش را خواندنی پنهان گفت پروردگارا بدرستیکه سست شد استخوان

مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا ٤ وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ٥ وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَآئِي

ازمن ومشتعل شد سرازراه پیری ونشده ام بخواندن تو ای پروردگارم محروم وبدرستیکه من میترسم از بنی اعمام از بعدم

وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ٦ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ

وباشد زنم نازاینده پس ببخش مرا از نزدت ولی که میراث بردارمن ومیراث بردازآل یعقوب وبگردانش ای پروردگارم

رَضِيًّا ٧ يَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيٰى ٨ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ٩ قَالَ رَبِّ اَنّٰى

پسندیده ای زکریا بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا به پسری که نام او یحیی است که نگردانیدیم مراورا از پیش همنامی گفت ای پروردگارمن

يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ١٠

از کجا میشود مرا پسری وباشد زنم نازاینده وبدرستیکه رسیده ام از پیری بنهایت ناتوانی

بعد بسم الله الرحمن الرحیم کاف هست از سر کان الله کان بود و غیر از بود او بودی نبود امتیاز اعنی که از برهان ذات اکبر اعنی زانکه آید در نعوت بس کبیر از خلق و کافی بر عباد کرد ایجاد خلایق از کرم هست هستیها تمام از هست او نیست یا بست وجودی بل بعون سرو جهرش اعنی که از وجه وجود هااشارت پس بهادی زین رهست عین یعنی در مقام علم ذات یعنی آنچه شد پدید از زشت وخوب صاد یعنی صادقست او در کلام اینست تحقیقی صحیح و معتبر کاف وها یاعین وصاد است المراد خواند چون پروردگارش را نهان گشت پیری از سرم افروخته من بترسم از موالی بعد خود پاك فرزندی که باشد یار من هم ورا گردان توای پروردگار نافریده ستیم اورا پیش از این

کوست باك علم الله العلیم کان قال ان یکون الخلق آن هم نخواهد بود بودی در وجود خود بود برهان خود سلطان ذات کی شناسد مرده وصف لایموت در کمال و در کرم کامل وشاد آن کرم که برتر است از کیف وکم وزمی توحید او سر مست او گشت ساری تارسد هستی بکون رهنما شد در نزول و در صعود داند این کز راه ورهبر آگهست گشت ثابت عین جمله ممکنات خلق کرد ار عدل علام الغیوب یا بوعده آچه داد از هر مقام کو بود در کاف و ها رمزدگر رحمت رب تو بر عبدش بیاد خواند نی با نطق و دل نی بادبان سارش اعنی عظم ولحمم سوخته کز شر ار آل یعقو بند و بد بعد من اولی بود در کار من برضای خویشتن شایسته کار ما سمیتی کش بود نامی چنین زانکه نازاینده میباشد زنم

کن الها شرح صدرم را زیاد پیش از آن یعنی که ناشد هیچ شیء همچنانکه بوده خواهد بود بار در ظهور اسم شاید گر فقیر وصفها در قدر عقل مردم است کامل اندر وصف وخلق وعزوذام هاست حاکی از هویت در ثبات تا وجود آنکه عین هرشی است چون بفرق از جمع آزادی شود در نزول این خلق را ایجاد کرد یا بود در علم و افعال جمیل یافت برعدل احقاق اقتضا هستیش یعنی چنان بد مقتضی یاکه صمش جمله بر صدقست وحق لبك برسر صفی بس لامع است ذکر رحمت باشد از پروردگار

گفت ای پروردگارم گشت سست من نبودم هرگز اندر خواندنت زوجه ام نازاست و از سن ممتلی باشد او از مال من میراث بر ای زکریا ما تورا بر آن غلام گفت ای پروردگار من چسان کرده پیری خشك اعصاب وتنم

تو بحق کهیعص بود اندر بود خود موجود وی نیست تا بودش وجودی زامتیاز خواندش کافی بحلق وهم کبیر ورنه کی از کنه بحر آگه خم است در کمال ذات خود فوق التمام کاوست ساری در تمام ممکنات مطلق از اشبابات خودوی است خلق را در جهر وسرهای دشود در صعود از راه ایمان شادکرد بر یدالله فوق ایدیهم دلیل اینست تعبیر از علی العرش استوی کافرید او را خود آندات العلی ذات صمدانی بحق ما خلق که مطابق این بیان با واقع است بنده خود مر زکریا رابکار استجوان من که بد سخت ودرست تا امیدای رب من در مامنت پس ببخش از نزد خود بر من ولی همچنین از آل یعقوب آن پسر مژده می بدهیم کش یحیی است نام بهر من باشد غلامی بر عیان

قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا ١١ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي

گفت همچنین گفت پروردگارت که آن بر من آسانست وبدرستیکه آفریدیم ترا از پیش ونه بودی چیزی گفت پروردگارم بگردان برای من

آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ١٢ فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰى

علامتی گفت علامت تو آنست که سخن نگوئی با مردمان سه شب که صحیح باشی پس بیرون رفت بر قومش از محراب پس اشاره کرد

اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ١٣ يٰا يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنٰاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ١٤ وَ

بایشان که نماز کنند بامداد وشامگاه ای یحیی بگیر آنکتابرا بقوی یزدانی وبدادیمش حکم درکودکی و

حَنٰانًا مِنْ لَدُنّٰا وَزَكٰوةً وَكٰانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوٰالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبّٰارًا عَصِيًّا ١٥ وَسَلٰامٌ عَلَيْهِ

رحمتی ازنزدخود وپاکیزگی وبود پرهیزکار ونیکی کننده بوالدینش ونه‌بود سرکش نافرمان وسلام براو

يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ١٦

روزیکه زاده شدوروزیکه میمیرد وروزیکه برانگیخته میشود زنده

گفت جبریلش که در پیری تورا
بر من آساست این کز قبل وی
گفت باشد این علامت که کلام
کرد اشارت سوی قومش بسته لب
چون تولد یافت یحیی پاك هوش
خود توای یحیی بگیر اکنون کتاب
وحنانا من لدنا و زکوة

همچنین بدهیم این فرزند ما
کردمت خلق و نبودی هیچ شی
می نگوئی سه شبانروز تمام
تا که تسبیحش کنید ار صبح و شب
گشت اندر کودکی بشمیه یوش
ران نو حکمتها که دادیمت بباب
بود پرهنزاز گناهش در ثبات

گفت حبریل این درگفت کردگار
گفت یارب می بگردان بهر من
پس برون رفت او بسوی قوم خویش
قوم دا ستند کان وعده است راست
داشت بر طاعات روز و شب قیام
هم باو در کودکی دادیم ما
بود نیکوکار بس با ام و اب

گفت یعنی اینچنین پروردگار
یك علامت در ظهور این سخن
از مصلی سته لب از حکم پیش
داده حق فرزند اورا انچه خواست
ساکن بیت الله اندر صبح و شام
علم و حکمت عقل وفهم و احتبا
نی که نافرمان و عاصی نی ادب

وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰابِ مَرْيَمَ اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهٰا مَكٰانًا شَرْقِيًّا ١٧ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجٰابًا

ویادکن در کتاب مریم هنگامیکه کناره گزید از اهلش درجائی شرقی پس گرفت ازپیش ایشان ستری

فَاَرْسَلْنٰا اِلَيْهٰا رُوحَنٰا فَتَمَثَّلَ لَهٰا بَشَرًا سَوِيًّا ١٨ قٰالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ

پس فرستادیم بسویش روح خودجبرئیل راپس مانند شدمر انسانی رادرست اندام گفت بدرستیکه من پناه میبرم بخدای بخشنده ازتو اگرهستی

تَقِيًّا ١٩ قٰالَ اِنَّمٰا اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَهَبَ لَكِ غُلٰامًا زَكِيًّا ٢٠ قٰالَتْ اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلٰامٌ

پرهیزکار گفت بیسم من مگر فرستاده پروردگار تو تا به بخشم مرترا پسری پاکیزه گفت ازکجا باشد مرا فرزندی

وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ بَغِيًّا ٢١ قٰالَ كَذٰلِكِ قٰالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنّٰاسِ

ومس نکرده مرا انسانی وبوده ام بدکار گفت همچنین گفت پروردگار تو که آن بر من آساست و تا گردانیم آنرا آیتی ار برای مردمان

وَرَحْمَةً مِنّٰا وَكٰانَ اَمْرًا مَقْضِيًّا ٢٢

ورحمتی ازما وباشد امری قرارداده شده

کن بقرآن یاد مریم را چواو
بود هنگام طلوع آفتاب
هست دوری از مقام طبع و نفس
پس فرستادیم روح القدس را
صورتی روشن تر اندر مهر منیر
ناگهان پنداشد اورا در عیان
گفت مریم نگر کاو بر اله
تا نگیرد بر من از کار تو تنك
یا مگر نبود ترا ترس از اله
پس من از بد بین بحق گیرم پناه
او فرستاده مرا بی اشتباه

گوشهٔ بگرفت از یار و عدو
از مکان شرق وین باشد صواب
وز قوا های طبیعت گاه رفس
سوی او چون گشت پاك از ناروا
دلفریب و دلشین و دلپذیر
روح قدس از لامکان اندر مکان
ازچنان صورت بجان جوید پناه
پس در نزد من برو نشوید درنك
که چنین خیره کنی بر من نگاه
تا مرا در حصن خود دارد نگاه
که تو از من سوی اوگیری پناه

از بی تطهیر در جائی که بود
نزد تاویل اصالت ان بروح
پردهٔ بگرفت زایشان پیش رو
پس مصور شد مریم در نظر
صورتی بس مستوی و معتدل
آب و گل را حق چو داد این اسطقس
گفت من گیرم پده اندر نهفت
هیچ اگر از حق تو پرهیزنده
قصد خلوت باشدت بامن چنین
گفت من نبود جز این کز ذوالمنن
من پناه هر پناه آرنده ام

جانب مشرق بتعیین و حدود
عالم قدس آن بود گاه فتوح
یا پس دیوار و کوهی رفت او
او بشکل آدمی نیکو سیر
همچو اندر سر عارف بوردل
تا چه سازد صورت از روح القدس
از تو بر بخشنده کش دست حفت
بیمی طاغی مطیع و بندهٔ
این نباشد ار نشان متقیی
بر تو میباشم رسولی مؤتمن
در پناه خود نگهدارنده ام

مر پناه ممکناتم کرده حق | تا پناه آرند بر من ما خلق | آنکه اد من میگریزی سوی او | من خود آنم می مپوش از من تورو
ور که هم پوشی تورو ارو منم | رو بهر سوئی کنی آنسو منم | ار من اینجا میگریزی بر کجا | رو کنی بر نا امیدی از رجا
جبرئیلم من رسول ذوالجلال | نیست بیرون هیچم از حکم و مجال | کرده حقم نقش بنده ماسوی | تا نگارم نقش هر شیئی بجا
نك نگارم نقش فرزندی زکی | مر تو را اندر رحم با زیرکی | وان بود پیغمبری کامل صفات | کر دم او مرده را باشد حیوة
از تعجب گفت مریم چون پسر | باشدم زیرا سود ستم بشر | ار نکاحم بوده دست مرد دور | هم نبودم زاهل غی یعنی فجور
گفت جبریلش که آری زنکاح | کس تورا ننموده مس هم زسماح | گفت مر پروردگارت لیك این | بر من آسانست گرداری یقین
نی ز مردی یعنی اعطاء ولد | میتوانم کرد هر وقت ار سزد | تا کنیم آن آیتی بر مردمان | هم تو را باشد بقدرتها نشان
و بن مگر امریست مقضی از امور | رفته بروی حکم وهم بابد صدور

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ٢٣ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ

پس بارگرفت باو پس کناره کزید باو | درجائی قرار داده شده | پس آوردش درد زادن بسوی تنه | درخت خرما | گفت ایکاش من مرده بوده

قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ٢٤ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

پیش از این و بودم فراموش شده | از یاد رفته | پس ندا کرد او را عیسی یا جبرئیل از زیر پش که اندوه مدار که بدرستیکه گردانید پروردگار تو در زیر تو نهری

٢٥ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ٢٦ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا

وبکش بسوی خود | تنه | درخت خرما را که فرو میریزاند بر تو | رطب تازه چیده | پس بخور و بیاشام و بیارام | از راه چشم پس اگر

تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا ٢٧ فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ٢٨ فَأَتَتْ

به بینی از انسان احدیرا | پس بگوی من نذر کرده ام برخدای بخشنده روزه | پس سخن نمیکنم امروز آدمیرا | پس آورد

بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ٢٩ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ

اورا نزد قومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم بحقیقت آوردی چیزی عجب | ای خواهر هرون نبود | پدرت مرد بدی

وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ٣٠ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ٣١ قَالَ إِنِّي

و نبود | مادرت بدکار | پس اشاره کرد باو | گفتند چگونه سخن گوییم با کسیکه باشد در گهواره کودك | گفت بدرستیکه من

عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ٣٢ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ

بنده خدا داده مرا کتاب | و گردانیده مرا پیغمبر | و گردانیده مرا بابرکت هرجا باشم | و وصیت کرده مرا بنماز و

الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ٣٣ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ٣٤ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

زکوة مادامیکه باشم زنده | و نیکی بمادرم | و نگردانیده مرا | سرکش بدبخت | و سلام بر من روزیکه زاده شوم

وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ٣٥

و روزیکه میمیرم و روزیکه بر انگیخته شوم زنده

گشت مریم پس رضا بی فاصله | شد ز نفخ جبرئیلی حامله | گوشهٔ بگرفت پس دور از بلد | ز انفعال حمل از خویشان خود
پس ورا آورد مر درد مخاض | سوی جذع النخلة با صد انقباض | گفت بودم مرده کاش از ابتدا | قبل هذا کنت نسیا منسیا
پس ندا در داد از زیر قدم | جبرئیلش که مباش ایشان بهم | بل بتکریم خدا خرسند باش | که تورا داد اختصاص از ماسواش
گر که دانی بوده این ز الطاف او | اد چه محزونی و درخلوت فرو | یار چون باتست زاغیارت چه باك | نا حق ار گویند حرفی عیب باك
از حدیث جاهلان بی ادب | باش بی پروا نه درحزن و تعب | بین بزیر پای خود حوئی عیان | کت نمود او بهر آسایش روان
تا بیاشامی و شوئی تن دراو | یا بود جو عیسی پاکیزه خو | غم مخور یعنی کت از زیر قدم | روح بخش عالمی بر زد علم
نخل خشکی که تورا باشد بپیش | ازپی خرما بجنبان سوی خویش | تا که خرما تازه ریزد بر تولن | وین جود زآثار خیبت یك نشان

پس بیاشام و بخور با خرمی / دیده روشن کن پفرزندت همی / پس اگر بینی کسی را توزقوم
روزهٔ صمت است این درنزدمن / با بشر امروز نایم در سخن / پس بیاورد او بقوم اندر محل
قوم گفتندش تو بودی ذی‌نسب / آمدی اکنون بشئی بس‌عجب / که نمود ای اخت هرون‌مثل‌آن
بوده او از آل هرون بیغلو / بوده یا هرون عابد عم او / بر صلاح و زهدو تقوی‌بوده‌فرد
نه پدر نه مادرت بودند بد / بر توتا این زشتی‌ازست رسد / پس اشارت کرد مریم بر مسیح
زانکه‌من با روزه‌ام امروزجفت / ایدا او از گوهر ذاتش بگفت / قوم گفتند او چسان گوید سخن
گفت آن کودك بنا گه‌درخطاب / بندهٔ حقم بمن داد او کتاب / هم نفرمود او مرا یعنی‌نساخت
پس مبارك ساخت حقم برعباد / نفع و خیرم هر کجا باشد زیاد / هم وصیت بر صلوة و برزکوة
ساخت نیکو کار هم با مادرم / تا بود او راضی از فعل‌ادرم / هم نفرمود او مرا یعنی‌نساخت
رحمت حق و سلامش برمنست / روز میمونی‌که زادم وابین‌است / روز موت و روز بعثم‌درنشور
باشدم بر جان سلامی دمبدم / در حیوة وموت‌و بعث‌ازذوالکرم / تا اشارت بدر کو دارم بصوم
عیسی روشن روان را در بغل / پس بیاورد او بقوم اندر محل / که نمود ای اخت هرون‌مثل‌آن
اندر اقوامت ز مردان یازنان / بر صلاح و زهدو تقوی‌بوده‌فرد / پس اشارت کرد مریم بر مسیح
در میان قوم خود آن پاك مرد / قوم گفتند او چسان گوید سخن / هم نفرمود او مرا یعنی‌نساخت
که ازاو پرسند این معنی‌صریح / هم نفرمود او مرا یعنی‌نساخت / روز موت و روز بعثم‌درنشور
کودکی در مهد کو حوید لبن / روز میمونی‌که زادم وابین‌است / در حیوة وموت‌و بعث‌ازذوالکرم
هر سرانم گردد از لب‌کوثری / باشدم بر جان سلامی دمبدم / تا اشارت بدر کو دارم بصوم
کرده حقم تا که هستم در حیوة / در حیوة وموت‌و بعث‌ازذوالکرم / عیسی روشن روان را در بغل
سرکش‌و بدبخت‌وز لطفم‌نواخت / تا اشارت بدر کو دارم بصوم / اندر اقوامت ز مردان یازنان
که در آیم زنده در ارض‌حضور / عیسی روشن روان را در بغل / در میان قوم خود آن پاك مرد
اندر اقوامت ز مردان یازنان / که ازاو پرسند این معنی‌صریح
در میان قوم خود آن پاك مرد / کودکی در مهد کو حوید لبن
که ازاو پرسند این معنی‌صریح / هر سرانم گردد از لب‌کوثری
کودکی در مهد کو حوید لبن / کرده حقم تا که هستم در حیوة
هر سرانم گردد از لب‌کوثری / سرکش‌و بدبخت‌وز لطفم‌نواخت
کرده حقم تا که هستم در حیوة / که در آیم زنده در ارض‌حضور
سرکش‌و بدبخت‌وز لطفم‌نواخت
که در آیم زنده در ارض‌حضور

ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ٣٦ مَا كَانَ لِلّٰهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ

آنست عیسی پسر مریم گفتن‌درست که درآن شك‌میکنند / نباشد خدا که‌فراگیرد هیچ‌فرزندی‌مرو‌است‌او

إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٣٧ وَإِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ

چون‌قرارآفریدن‌میدهدامری‌را ایس‌جزاین‌نیست که‌میگوید‌مرا‌ورا‌بشو پس‌میشود و بدرستیکه / خدا پروردگارمن و پروردگارشماست پس‌پرستیداورا اینست‌راه

مُسْتَقِيمٌ ٣٨ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٣٩ أَسْمِعْ بِهِمْ

راست / پس‌اختلاف‌کردندطایفها ازمیانشان پس‌وای مرآنرا راکه‌کافرشدند ازحضور روزی‌بزرك / چه‌شنوایدبه‌ایشان

وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٠ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ

وچه‌بینا روزی‌که‌آیندمارا لکن ستمکاران‌باشند آنروز درگمراهی آشکار / وبیم‌دهایشانرا اروزحسرت‌چون‌گدارش‌داده‌شود

الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٤١ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٤٢

کار وایشانند در غفلتی وایشان نمیگروند / بدرستیکه‌ما میراث‌میبریم‌زمین‌را وکسیکه‌مرآنست و سوی‌مابازمیگردند

ذلك عیسی‌بن مریم قول حق / که بشك باشند اندروی فرق / مر سزا نبود که تا گیرد ولد
او منزه باشد از فرزندو زن / یاکه از هر نسبتی زاوصاف‌تن / چون‌کند حکمی بباشدپس‌جزاین
آن خدا ربّ من و رب‌شماست / پس پرستیدش‌که‌این‌شدراه‌راست / هرگروهی پس نمودنداختلاف
وای آنکو گشت کافر بی زبیم / وقت حاضر گشتن روزی‌عظیم / نا روائی گفت یا حرفی قبیح
کافران چه بنگرند و بشنوند / در قیامت چون نما حاضر شوند / سود نکند بهرشان سمع‌و بصر
طالمان امروز لیك ارلی غمند / در ضلال روشنند و محکمند / یاکه باشد امر یعنی بازشان
کن زیوم حشر فی اندازشان / ساخته‌چو ارامرحق شدکارشان / واینکره در غفلتند و نگروند
ما زمین و اهل آن را وارثیم / خود چو میرانندهٔ هر حادثیم / سوی ماابن حادثان راجع‌شوند

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

ویادکن در کتاب ابراهیم‌را بدرستیکه‌او بود راستگوی پیغمبر چون‌گفت‌مرپدرخود را ای پدرمن چرامیپرستی آنچه نشنود

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ٤٤ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ

وبمی‌بیند وکفایت‌نمیکند ازتو چیزی‌را ایپدرمن بدرستیکه‌آمد مرا ازدانش آنچه‌نیامدتورا پس پیروی‌کن‌مرا تاهدایت‌کنم‌ترا

صِرَاطًا سَوِيًّا ٤٥ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ٤٦ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ

براه راست ایپدرمن میرستدیورجیمرا بدرستیکه شیطان باشد مرخدای بخشایندهرانافرمان ایپدرمن بدرستیکهمن میترسم

أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٧ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ

کهمس کندترا عذابی ازخدای بخشنده پس باشی مرشیطانرا قرین گفت آیا درگردنده تو از خدایانمن ای ابراهیم

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ٤٨ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ

هرآینه اگر باز نه ایستی هرآینه سنگسارکنم ترا ودوری کن ازمن مدتی مدید گفت سلام ودا ع ترتو بزودی آمرزش میخواهم برای تو ازپروردگارم بدرستیکه او باشد

بِي حَفِيًّا ٤٩ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ

من مهربان وکناره میکنم ازشما وآنچه میخوانید ازجز خدا ومیخوانم پروردگارم راشاید نبرده باشم بخواندن

رَبِّي شَقِيًّا ٥٠ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا

پروردگارم بدبخت پس چون کناره گزید ازایشان وآنچه میپرستیدند ازجز خدا بخشیدیم مرا اسحق ویعقوب وهمه را گردانیدیم

نَبِيًّا ٥١ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ٥٢

پیغمبر وبخشیدیم مرایشانرا از رحمت خود وگردانیدیم برای ایشان زبان راستی که بلند است

کن ز ابراهیم یاد اندر کتاب — او نبی بود صادق در خطاب
بست اورا قدرت اندر هیچ کار — وز تو نکند دفع مکروه ومضاد
پیروی کن پس مرا تا رام راست — برتو بنمایم که آن دور از خطاست
ای پدر من بر تو ترسم از عذاب — کت رسد از حق تعالی در عقاب
گفت گردانی تو آیا چون عدوی — ای براهیم از الهام توروی
دور شو از من رهایی بس دراز — تا رسیده از منت رنج و گداز
در جواب آن خشونت وان ملام — گفت بادا بر تو ای آذر سلام
من همانا گوشه گیرم از شما — واچه میخوانید از غیر خدا
یعنی از رحم نباشم نا امید — وین بر آذر بود تهدید وعید
پس چو جست از پرستان اعتزال — واچه میخوانند غیر از ذوالجلال
پس نبیره اوکه یعقوب بی است — وصف حمله بر نبوت مبتنی است
همچنین دادیمشان اندر پسند — ما لسانی راست وزآن بس لند
وصفشان تا اهل ملتها تمام — پدر را گفت پرستی چرا
ای پدر آمد مرا از علم آن — آچه ازسمع است و بینائی جدا
ای پدر مپرست شیطان راکه او — که نیامد مر تو را هیچ آچنان
پس تو باشی دیو دور ادوستدار — بر خدا عاصی بود بر ما عدو
ایستی باز ارنه از ذم بتان — میشوی یعنی که براو واگذار
گشت ابراهیم زان قهر شدید — سنگسارت من نمایم بی گمان
زود باشد خواهم آمرزش عیان — چونکه از ایمان عمش نا امید
رب خودرا من پرستم شاید آن — بر تو از پروردگار مهربان
از بیان یعنی که از بهر شما — که باشم من شقی اورا بجان
ما بخشیدیم ایشانرا ز خود — نیست غیر از نا امیدی دردعا
هم بخشیدیم فرزندی نبیل — که بد اسحق او زساره برخلیل
یا زبان مردمان را ما بلند — رحمتی بیش از حساب و ازعدد
بر زبان آرند تا صد احترام — از پی تصدیقشان کردیم چند

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٣ وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ

ویادکن درکتاب موسیرا بدرستیکه بود خالص گردانیده شده وبود رسولی پیغمبر وندا کردیم اورا از جانب

الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ٥٤ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ٥٥ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ

طور ایمن ونزدیک کردیم اورا ازگوینده وبخشیدیم مراورا ازرحمت خود برادرش هرون را پیغمبری ویادکن در کتاب

إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٦ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ

واسمعیل راکه بدرستیکه او بود راست وعده وبود رسولی نبی وبود که امر میکرد کسانش را بنماز وزکوة

وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ٥٧ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥٨ وَرَفَعْنَاهُ

وبود نزد پروردگارش پسندیده ویادکن در کتاب ادریس را بدرستیکه او بود راستگوی نبی وبالا بردیم اورا

مَكَاناً عَلِيًّا ٥٩ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

بجائی بلند آنها آنانند که انعام کرد خدا بر ایشان از پیغمبران از فرزندان آدم واز آنانکه برداشتم با نوح

وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا

وازفرزندان ابراهیم واسرائیل واز آنانکه هدایت کردیم وبرگزیدیم چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای بخشنده سر درافتند

سُجَّداً وَبُكِيًّا ٦٠

سجده کنان وگریه کنندگان

کن بقرآن یاد از موسی که او / هم موحد بود و هم پاك و نکو / بد فرستاده و نبی کردیم ما / مر و را از وادی ایمن ندا
یعنی انطور آنکه بود آن دست راست / در مقام سر که آن اقرب بماست / ساختم از قرب او دارا ز کو / هم بیخشیدیم از رحمت بسو
همچو هرون کش برادر بود و یار / هم نبی از جانب پروردگار / کن بقرآن یاد اسمعیل کو / بود اندر وعده خود راستگو
هم فرستاده حق و پیغمبرش / کرده بد حق بر گروهی رهبرش / فرقهٔ گویند فرزند خلیل / مرد او پیش از پدر بیقال وقیل
این خود اسمعیل بن خرقیل بود / نیست دور ار باشد اینسان در شهود / حاصل آنکه بود آمر بر صلوة / اهل خود را هم بایتاء زکوة
بد پسندیدهٔ حق اندر حال و کار / شاد مردی کش پسندد کردکار / یاد کن هم در کتاب ادریس را / بود صدیق و نبی او از خدا
رفعتش دادیم بر عالی مکان / یعنی اندر اوج علم و عرش جان / این گروهند از نبیین آنکسان / که بر ایشان داده نعمت بیکران
نی که نعمت بهر ایشان خاص بود / بل بنعمت ذکر خاصان را نمود / یعنی ایشان بوده اند از آن فرق / که بدل نعمت کرده حق
یعنی آن نعمت که خاص اولیاست / نی که عام از بهر خلق بینواست / اینگروهند از نبیین در سبل / انعم الله علیهم من رسل
خود ز فرزندان آدم در فتوح / وز نتاج آنکه بد در فلك نوح / هم ز فرزندان ابراهیم راد / هم ز اسرائیل کامل اعتقاد
وانکسانیرا که نمودیم راه / برگزیدیم از جهان بی اشتباه / شد برایشان خوانده چو آیات خدای / میفتادندی به سجده با بکای

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ٦١ إِلَّا مَنْ تَابَ

پس بازماندند از بعد ایشان خلفهائیکه ضایع کردند نمازرا وپیروی کردند خواهشهارا پس زود باشد که ببینند شررا مگر کسیکه توبه کرد

وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً ٦٢ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ

وبگروید وکردکاری شایسته پس آنها داخل میشوند بهشت را واستکرده نمیشوند چیزی بهشتهای باقامت دائمی که وعده کرد

الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ٦٣ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ

خدای بخشنده بندگانش را بنا پیدا بدرستیکه باشد وعده او بجای آورده شده شنوند درآنها لغوی مگر سلام ومر ایشارا است روزیشان

فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ٦٤ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ٦٥

درآن بامداد وشبانگاه اینست آن بهشتیکه بمیراث میدهیم از بندگان خود آنرا که باشد پرهیزکار

آمدند از بعد قوم ذی شرف / باز فرزندان سوء ناخلف / که ساز ایشان فرو هشتند وپس / پیرو شهوات گشتند و هوس
زود باشد که رسند از بد سرشت / آنجماعت بر جزای فعل زشت / جز که تائب گشته باشد از فساد / مؤمن و صالح شوند از انقیاد
در بهشت آیند و راحت بنوند / هم نه برچیزی ستم کرده شوند / جنت عدنی که از بخشایش او / وعده کرده بر عبادش بی غلو
هست غایب آن بهشت از انکسان / یا که ایشانند غایب زان چنان / هستشان ایمان بوعده ذوالجلال / خواهد آمد وعدهٔ او لا محال
نشنوند از بیهده دروی کلام / اهل جنت جز که تبریك و سلام / رزق ایشانست از رب الانام / در جنان پیوسته اندر صبح وشام
قصد ازاین روز وشب پیوستگی است / ور نه آنجا هیچ صبح وشام نیست / هست میراث این بهشت اندرقرار / بر عبادم زانکه شد پرهیزکار

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

وفرو نمی آئیم مگر بامر پروردگار تو مر اوراست آنچه میان دستهای ماست وآنچه در پس ماست وآنچه میان آنست ونباشد پروردگار تو فراموشکار

٦٦ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ٦٧ وَ

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس پرستش او را و پای دار در پرستش او را آیا میدانی مر او را مانندی و

يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ٦٨ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ

میگوید آدمی آیا چون بمیرم هر آینه زود باشد بیرون آورده شویم زنده آیا فکر نمیکند انسان که ما آفریدیم او را از پیش و نبود

يَكُ شَيْئًا ٦٩ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ٧٠ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ

چیزی پس بحق پروردگار تو که حشر کنیم ایشان را با شیاطین پس هر آینه حاضر خواهیم کرد شان گرداگرد دوزخ بزانو در آینده پس هر آینه بیرون میکنیم

مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا ٧١ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا

از هر گروهی هر کدامشان سخت تر است بر خدا از راه نافرمانی پس هر آینه ما ئیم داناتر بآنان که ایشان سزاوار ترند او را باندا ختن

٧٢ وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ٧٣ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ

و نیست از شما مگر که وارد شونده آنست باشد بر پروردگار تو واجب حکم کرده شده پس میرهانیم آنانرا که پرهیزکاری کردند و میگذاریم

الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ٧٤ وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

ظالمان را در آن نزا بودر آینده و چون خوانده شود بر ایشان آیهای ما که روشن است گفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که گرویدند

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا ٧٥

که کدام یك از آن دو گروه بهتر ند از راه ماوی و خوبتر ند از راه مجلس

گفت با جبریل اندر وعده ها — تا شما گویم جواب
گشت ماهی کش نیامد جبرئیل — تا نیاید امر ربت در ورود
آنچه پیش از ما و بعد از ماست آن — بی ز امرش خارج از هر سببیم
هم فراموشی ندارد هرگز او — وانچه درما بینشان از چیز هاست
پس پرستش کن تو در هر حالتش — مر فراموش ایچ شیئی را نکرد
در عبادت باش پس ثابت قدم — کاو بود الله یا رحمن بنام
حق تعالی این دو نام مصطفی — یا بچیزی غیر ذات بی نشان
یا کسی را دان اندر ما خلق — اندر احکامی کز او باشد قضا
یا ولید بن مغیره یا ابی — زنده گردد باز زین ماراست باك
آمد این آیت که گوید آدمی — این بود از عقل رُد ما بدور
یاد آیا نکند انسان که ز طین — خواستیش چونکه زنده گشته وحی
پس بآن پروردگار تو قسم — کامده باشند بر زانو چنان
پس برون از هر گروه آریم ما — که بدوزخ اولیند آن مردمان
از شما نبود جز آنکه او نهار — ظالمان را واهلیم اندر فوات
یعنی اندر دوزخ و آن عمکده — آیتی کان روشنست اندر بآن
گوید آن کو نگروید از طلام — از غنا و مجلس و ملك و مقام

نامدی این چند گاهم از چرا — زانکه آن پرسندگان را در خطاب
پس چو آمد زو بپرسید آن خلیل — گفت هرگز ما نیائیمت فرود
و آنچه باشد این و آرا درمیان — حاصل آنکه رهن امر حضرتیم
میرسند وقت خود ما را نه تو — او پدید آرندهٔ ارض و سماست
هم شکیبا باش اندر طاعتش — یعنی از دانستی آنخلاق فرد
هم مباش از طعن بدگویان دمم — دانیش آیا سمیی در مقام
داشت ابرا نجردان اندر حجاب — تا کسی ننهد مر آنرا بر بتان
که بود بر نام و وصفی مستحق — چاره پس نبود ز تسلیم و رضا
گفت فانکار و تعجب نا نئی — کاستخوان ماشود زان پس که خاك
بعد مردن زنده کردیم این همی — پس برون آورده کردیم از قبور
آفریدیم آدمیرا پیش از این — اندر آنم هم نبود او هیچ شئ
حشر با دیوانشان سازیم هم — حول دوزخ پس کنم احضارشان
آنکه را سرکش تر است او بر خدا — پس یقین مائیم دانا تر بر آن
گفته وارد وایست حتم از کردگار — پس دهیم ارباب تقوی را نجات
همچو مردانی بزانو آمده — چونکه خوانده میشود بر مشرکان
مؤمنانرا زین دو فرقه کدام — یعنی از ما و شما بهتر کدام

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيًا ٧٦ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ

و چه بسیار هلاك کردا نیدیم پیش از ایشان از جمعی که آنها نکوتر بودند اثاث و هیات بگو کیکه باشد در گمراهی پس باید مهلت دهد

الرَّحْمٰنُ مَدًّا ٧٧ حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ

او را خدای بخشنده مهلت داد پی تا چون که به بینند آنچه وعده داده میشوند یا عذاب ویا قیامت پس زود باشد بدانند که کیست که او بدتر است

مَكَانًا وَاَضْعَفُ جُنْدًا ۷۸ وَيَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ۷۹ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

ازراه‌جای وضعیف‌تر ازراه‌لشکر وافزون میکند خدا آنانرا که هدایت یافتند هدایتی وکردارهای پاینده شایسته بهتر است نزد

رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ۸۰ اَفَرَاَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِاٰيَاتِنَا وَقَالَ لَاُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ۸۱ اَطَّلَعَ-

پروردگارتوازراه‌ثواب وبهتراست‌راه‌بازگشت آیاپس‌دیدی‌آنرا که کافرشدبآیتهای ما وگفت‌هرآینه‌داده‌شوم‌البته‌مالراوفرزندانرا آیااطلاع یافته

الْغَيْبَ اَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ۸۲ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۸۳

برغیب یافرا گرفت از نزدخدای بخشاینده‌پیمانی نه‌چنانست‌برودی‌مینویسیم آنچه‌میگوید‌وطول‌میدهیم‌برای‌او‌ازعذاب‌طول‌دادنی

وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَاْتِينَا فَرْدًا ۸۴ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۸۵ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ

وارث‌میشویم‌اورا آنچه‌میگوید‌ومی‌آید‌سوی‌ما‌تنها‌وگرفتند ازغیر خدا الهان تاباشد‌برای‌ایشان‌ازحمدی نه‌چنانست‌برودی‌انکارکنندش

بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۸۶ اَلَمْ تَرَ اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ اَزًّا

پرستش‌ایشانرا وباشند برایشان ضدی آیاندیدی که‌مافرستادیم شیاطین‌را برکافران که‌درحبباندایشانرا‌درجنبانیدنی

۸۷ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ اِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ۸۸

پس‌شتاب‌مبر برایشان‌جزاین‌نیست‌میشماریم‌برای‌ایشان‌شمردنی

ای بسا که پیش ازایشان ماتباه
کرده ایم‌از اهل هر قرنی بگاه

که بدند آنها فزون ازجاه‌ومال
وز اثاث‌و هیات و حسن ومقال

کو بود هر گمره ازراه رشد
مهلتش را پس خدا ممتد کند

تا بهنگامیکه ببنند آنکسان
وعده کرده‌میشوند آنچه بدان

وان عذاب دیوی یا اخرویست
زود پس دانند بدتر تاکه کیست

عکس ببنند اعنی از روی‌مکان
آنچه اندیشیده اند اندر گمان

کیست‌واضعف باز از روی‌سپاه
یعنی احباب مطیع یك خواه

میفزاید حق مر آنانرا که‌راه
یافتند از وی ببکی ز انتباه

هست بهتر با قیات الصالحات
نزد ربت دین جهان بی ثبات

هم بود بهتر زروی بازگشت
زین‌جهان‌چون بانکوئی درگذشت

مسلمی از مشرکی بس بی‌ادب
داشت اندر مرد کار خود طلب

در ادا میکرد اهمال آنعدو
پس بوی بگرفت سخت‌آن‌بدخو

گفت مشرك بس بدی توبردبار
نك بسختی ازچه خواهی مردکار

گفت‌من‌هم کیش‌بودم با تو‌پیش
بستم نك با تو هم آئین وکیش

تا نماند برد کافر مال من
گفت برزعم شما اندر جنان

مال و زر بسیار باشد بیگمان
در بهشتت هر چه راداری‌طلب

ار تومن‌دارم‌درآنجارانکه پیش
مال ونعمت واگذارم‌وام خویش

که شد او کافر بآیتها چسان
گفت بالله میدهندم بی عدد

در بهشت عدن ار مال و ولد
داده‌خواهم شد فزون اولادومال

گشته آیا مطلع بر غیبها
یا گرفته هیچ پیمان از خدا

برکشم او را عدابی هم بساز
آنچه گوید میکنیم آنرا نگاه

آن عدابی که بسی باشد دراز
زانچه گوید که بمن خواهندداد

سوی ما آید بتنها بی مراد
از بتان کردند یعنی تا عزیز

از خیال نفس خود بر بی تمیز
بلکه ما ایشان بحان دشمن‌شوند

چون‌بدل‌و خواری ازایشان‌روند
تا بحنابندشان از هر جهت

بارشان دارند هم بر معصیت
غیر از ین نبود که بشماریم‌ما

زور هاشان تا رسد بر منتها

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ۸۹ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ اِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا ۹۰ لَا يَمْلِكُونَ

روزیکه‌حشرمیکنیم‌پرهیزکارانرا سوی‌خدا‌بخشنده‌سواران‌واردشده‌ومرانبم گناهکاران‌را‌سوی‌دوزخ تشنگان مالك نمیباشند

الشَّفَاعَةَ اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ۹۱ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِدًّا

شفاعت‌را مگرکسیکه گرفت ازنزد خدای‌بخشاینده‌پیمانی وگفتند گرفت خدای‌بخشنده‌فرزندی‌بدرستیکه آوردیدچیزی‌سخت

٩٢ تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ٩٣ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا

نزدیك شد آسمانها چاك چاك شود از آن وشكافد زمین وبرود افتند كوهها فرو ریختنی بجهة خواندن ایشان برای خدای بخشنده فرزند

وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٤ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ

وسزاوار نیست مر خدای بخشاینده را كه گیرد فرزندی نیست هر آنكه در آسمانها ودر میان است جز آنكه آید خدای بخشاینده

عَبْدًا ٩٥ لَقَدْ أَحْصٰهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَرْدًا ٩٦ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

اسیر بنده بدرستیكه ضبط در آورده ایشان را وشمرده ایشان را شمردنی وهمه ایشان آینده او بدرو روز رستاخیز تنها بدرستیكه آنان كه گرویدند و

عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا ٩٧ فَإِنَّمَا يَسَّرْنٰاهُ بِلِسٰانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ

كردند كارهای شایسته بزودی میگرداند برای ایشان دوستی را پس جز این نیست كه آسان گردانیدیم بر زبان او تا مژده دهی بآن پرهیزگاران را وبیم دهی

بِهِ قَوْمًا لُدًّا ٩٨ وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

بآن گروهی سخت خصومت را وبسیار هلاك كردیم پیش از ایشان از قرنی آیا می یابی از ایشان هیچ كس یا میشنوی مر ایشان را آواری

اندران روزی كه جمع آریم زود — متقی را سوی رحمن در ورود
سوی دوزخ مجرمانرا تا شتاب — تشنه هم را بیم چون حیوان در آب
یعنی او را داده از بخشش خدا — بر شفاعت اذن در یوم الجزا
مر ملایك یا كه عیسی و عزیر — بهر او باشد فرزندان خیر
گشت ایشان نزدیك كاشكافد سما — هم زمین و افتد شكسته كوهها
بیست هر كس در سموات و ارض — جز كه آید بنده او را درعرض
هم شمرده بازشان بشمردنی — بیست بیرون از شمار او تنی
آنكه باشد مؤمن و شایسته كار — حق مر ایشان را ود سازد دوستدار
غیر از این بود كه قرآن را حمان — كرده ایم آسان بورا بر لسان
ای بسا كه پیش از ایشان ما تباه — كرده ایم از قرنها در وقت وگاه
یعنی آمد چونكه ایشانرا عذاب — هیچ مستاصل شدنی از اشتتاب
یا همی بینی در ایشان بازشان — یا همی شنوی مر ایشانرا آواری

سورة طٰهٰ مَائَتَانِ وَ خَمْسٌ وَ ثَلٰثُونَ آيٰاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

نصف الجزو ١٠

طٰهٰ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقٰى ٢ إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشٰى ٣ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ

ای پیغمبر بر گزیده فرو نفرستادیم بر تو قرآنرا كه رنج كشی لكن پند دادیم بست مر كسیكه میترسد فرو فرستادنی از آنكه آفرید زمین را

وَ السَّمٰوٰتِ الْعُلٰى ٤ الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى ٥ لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا

وآسمانهای بلندرا خدای بخشاینده بر عرش مستولی شد مر او راست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وآنچه میان آن دو تاست

وَ مٰا تَحْتَ الثَّرٰى ٦ وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى ٧ اللّٰهُ لٰا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنٰى ٨

وآنچه زیر طبقه آخر بن زمین است واگر آشكار كنی گفتار را پس بدرستیكه او میداند نهان وپنهان تر از خود است نیست خدائی مگر او مر او راست اسمهای نكو

آنخداوندیکه بخشاینده است / رحمتش برزندگان پاینده است / وان داند در دو دنیا انقطاع
کرد اشارت برچنان فصل عمیم / حق ز بسم الله رحمن الرحیم / گر که فهمی نکته از گفتار ما
طاه والطولست اشارت در سبق / ها مشیر ار هیمنه بر ما خلق / طاست یا بر طول اضلالش دلیل
ها هویت راه شیر آمد سمات / یافت هستی ز او تمام ممکنات / یا که تا مفتاح اسم طاهراست
هر صفاتی باشد آن ناقدس ذات / پاك و ممتاز است داشن وان صفات / ها اشارت بر هدایتهای اوست
اندراین ره تا تو گویم یك مثل / تا نیابی نکتها را بی خلل / بر وریدن نادرا او رهنماست
طیب را ارکل هدایت کرد او / هم نگه را بر بصر بی گفتگو / این بی مفهوم گفتم مانقیش
این هدایت راست ارحق واسطه / عقل اول اندر معاد واسطه / مظهر عقل احمد صاحب دعاست
ای نبی ظاهر ار رحس هوا / بر و قرآن بی فرستادیم ما / تا که خود را درسلوك ودرطلب
سخت گیری بر خودای شمع عقول / دعوت را کمتر ایشان قبول / یا که درطاعت شوی مجبور دوخواب
بل فرستادیم این ذکر بلند / تا ار آن برسندگان گیرند پند / شد فرستنده ار آنکو آفرید
آفرید ارض و سموات بلند / خالق بخشنده رب ارحمد / معنی رحمن علی العرش استوی
گشت مستولی بعرش خوش حق / کاوست مستولی بجمله ماخلق / هرچه دارد زیر ثری مو بمو
بی خود خود بر ذره استیلای وی / بل تاسلاسب گوئی عین شی / هست اورا آنچه درارض وسماست
صرند و فاش گرگوئی کلام / سر و اخفی را بس اوداند تمام / آن خدا که نیست معبودی جز او
دارد ار ذات فیاض امتناع / هست اندر طاو ها اسرار ها / باشد او را جملهٔ اسماء نکو
هست یعنی طل رحمانی طویل / پاك ارهر نقص واین بس طاهراست / این زمین و آسمان کاند پدید
ران هدایت هرچه برجایش نکوست / گفته ایم ار پیش در تفسیر ما / باشد اندر تحت استیلای او
تا وزد هرجا نوقی که نجاست / فهم کن ار داش و ادراك خویش / واینجه درمابین ودرتحت الثری است
کر هدایت فیض بخش عالمست / افکنی در محنت و رنج و تعب / باشد او را جملهٔ اسماء نکو

وَهَلْ اَتٰىكَ حَدِيثُ مُوسٰى ۹ اِذْ رَاٰ نَارًا فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنِّي آنَسْتُ نَارًا ۱۰ لَعَلِّي آتِيكُمْ

وبدرستیکه آمدترا حکایت موسی چون دید آتشی پس گفت مر کسانرا درنك کنید بدرستیکه من دیدم آتشی را باشد که بیارم شمارا

مِنْهَا بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ۱۱ فَلَمَّا اَتٰىهَا نُودِيَ يَا مُوسٰى ۱۲ اِنِّي اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

ازآن گیرانیده شعلهٔ یابیابم برآن آتش هدایتی پس چون آمد آنرا ندا کرده شد که ایموسی بدرستیکه منم پروردگار تو پس بیرون کن نعلین خودرا

اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۱۳ وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحٰى ۱۴ اِنَّنِي اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِي

بدرستیکه تو بوادی پاکیزه طوائی ومن برگزیدم ترا پس گوش بدار مر آنچه وحی کرده شود بدرستیکه منم خدائی که نیست خدائی مگر من پس پرست

وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي ۱۵ اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ اَكَادُ اُخْفِيهَا ۱۶ لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰى ۱۷

بر پای دار نماز را برای ذکر من بدرستیکه قیامت آینده است میخواهم پنهان دارم آنرا تا جزا داده شود هر نفسی بآنچه میکوشد

فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ فَتَرْدٰى ۱۸

پس باز ندارد ترا از آن کسیکه ایمان نمیآورد بآن وپیروی کرد خواهش را پس هلاك شوی

در بیان حکایت حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام

آمد آیا بر تو از موسی خبر / آتشی حو ار دور دیداودر بطر / گفت با اهلش کمیدایجا درنك
برف مارابدو شب بس بودنار / سنك و آهن هرچه ردیاورد بار / رفته بود از برفشان ازدست راه
شد صفورا وضع حملش بس قریب / درد از او نربود آرام و شکیب / در فکنداو سنك وآهن رازخشم
گفت دیدم آتشی را شعله سار / اندر این موقع شما مایید باز / تا روم من شاید اندر جارهٔ
رهنمائی یا از آن آرم بدست / مرتوان از خوف این شب بازرست / چونکه آمد نزد آتش باز دید
شعله باراز پای تاسرزان درخت / فی کس آنجا درتعجب مانده سخت / مر ندا کرده شد آنگاه از هدی
دیوش او رد این بوهم اندر مقام / که مگر زابلیس باشداین کلام / گفت موسی پس زعقل مقتدا
زانکه از هرجانب آید این خروش / هم هرآن عضوم براین صوتست گوش / هست مروی چونکه دیدآن بحل وبار
زانکه دید از سبزی نحل آن وفی / می نگردد هیچ آتش مطفی / هم نه آتش سوخت برك آندرخت
یا که چون نزدیك میشد او بنار / سوی دیگر وفی آتش ز اختیار / خواست بگریزد شدآتش روبرو
کاشکی دیدم بدور اسپیدرنگ / در بیابان فی جداری فی پناه / آرم از آتش همانا پارهٔ
دید از دور آتشی راپس بچشم / از درختی سبز باری پس سفید / که من ایموسی تورا باشم خدا
آرم از آتش همانا پارهٔ / بیسم شك کاین بود قول خدا / گشت ترسان کرد رو اندر فرار
از درختی سبز باری پس سفید / گشت ترسان کرد رو اندر فرار / از شهود این عجب ترسید سخت
که من ایموسی تورا باشم خدا / بیسم شك کاین بود قول خدا / بانك آمد یا الهی زد باو

موسیا من باشمت پروردگار
اینست وادی مقدس که طوای است
بر گزیدم من ترا پس گوش دار
دار دریا بهر یاد من نمار
تا هر آن نفسی جزا داده شود

نك زیا نعلین کونین اندرار
باید افکند ار که نعلینی بپاست
وحی کرده آنچه گشت اد کردگار
یاد معبود است واجب در نیاز
بر هر آنچ اشتاد اواز نیك و بد

شو مجرد جمله از نفس و بدن
عالم روح اعنی آنکو برتر است
من خدای برحقم نبود خدای
باشد آینده قیامت بیگمان
باز پس باید بدارد زان نورا

وصف خودرا کن فنادر وصف من
از علایق که بصورت درخوراست
غیر من پس بندگی کن مرمرا ی
هست نردیك آنکه مخفی سازم آن
آنکه مؤمن نیست دریوم الجزا

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ١٩ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ

وچیست اینکه در دست راست تو است ای موسی گفت آن عصای من است تکیه میکنم بر آن وفرو میریزم برك درختان را بر گوسفندم ومرا است

فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ٢٠ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ ٢١ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ٢٢ قَالَ خُذْهَا وَلَا

در آن مطالب دیگر گفت بردارش ای موسی پس انداخت آنرا پس آنگاه ماری بود که میشتافت گفت بگیرش ومترس

تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ٢٣ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً

زود باشد که بازدهیم اورا خلقش را که اول بود وبه بندد دست را بمالت یا گریبانت که بیرون میاید سفید ورانی از غیر بدی که آیت

أُخْرَىٰ ٢٤ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ٢٥ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ٢٦ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ

دیگر است تا بنمایم ترا از آیتهای ما که بزرك است برو بسوی فرعون بدرستیکه او زیاده روی درعصیان گفت پروردگارا

لِي صَدْرِي ٢٧ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ٢٨ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ٢٩ يَفْقَهُوا قَوْلِي ٣٠ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا

گشاده کن مرا ایمن سینه ام را و آسان کن برای من کارم را وبگشای گره از زبان من که نفهمند گفتار مرا ونگردان مرا ایمن وزیری

مِنْ أَهْلِي ٣١ هَارُونَ أَخِي ٣٢ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ٣٣ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ٣٤ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا

از اهلم هارون برادرم را قوی ساز باو پشتم را واسازکن اورا در کارمن تا تسبیح گوئیم ترا بسیار

وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ٣٥ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ٣٦

ویاد کنیم ترا بسیار بدرستیکه تو هستی بحال ما بینا

چیست ای موسی تورا بردست راست
هست حاجتهای دیگر هم بدان
مبشتابید از هر آسو چون شتر
چونکه موسی دید آن حنبنده نیز
مطمئن شد زان خطاب ورفت پیش
که گریزی از عصای خود چرا
بر فرو ریهلوی خود دست خویش
تا که بنمائیمت از آیات خویش
با خود اندیشید موسی کز عناد
گفت یارب شرح صدرم ده که تا
نزد سختیها نکردم تنگدل
از زمام عقده بگشا تا کنند
روزی اندر کودکی بر کند او
گفت ایست آنکه گویند از نجوم
کاین بود کودك چه داند مهر و کین
آتش ار باشد کند دست اندر آن

گفت موسی تکیگاه من عصاست
بهر من در این عصا از هر نشان
هر کسی از دیدنش بد رهره بر
رو نهاد از دیدن او برگزید
برگرفتش شد همان بر شکل خویش
این همان باشد که بودت متکا
پس برون آید سفید آن نی چو بیش
معجزاتی کان بزرك آید بپیش
من چسان با وی توانم ایستاد
گنجد اندر سینه ام اسرار ها
ور مهم خود نمانم مفعل

مر فرو ریزم بدان ترك ار شجر
گفت ای موسی بینداز این عصا
زیر پایش نرم گشتی سنگ سخت
قال خذها لاتخف باشد که رود
هست مروی کرد چون موسی فرار
تا بدانی حر بحق در هر نمط
هم بغیر سوء یعنی از برص
رو باین دو معجزه بهر رشد
با چنین الکنت که دارم بر زبان
طاقت و صبرم شود یعنی فزون
هم تو آسان ساز بر من کار من

اد برای گوسفندان گاه خور
چون فکند او گشت دردم ازدها
تا بریشه بلع کردی هر درخت
بدهمش بر هیأت اول نمود
ز اژدها گفتش پس آندم کردگار
تکیه کردن بست جز نقص وغلط
باشد آنت آیت دیگر بنص
جانب فرعون بگذشته ز حد
او توانا من فقیر و ناتوان
مر توانم کرد کافر را زبون
هم رسان بر فهمشان گفتار من
فهم گفتارم بوجهی دلپسند
در کنارش ریش فرعون عدو
عذر پس نی او خواست دردم آسیه
ور نه خصمی با تواش در یاد نیست
برد گف جبریل سوی آذرش

در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را در کودکی

خصم من گردد بملك آرد هجوم
پر جواهر دید ریشت را چنین
چونکه بند اشتعال و تاب آن

بینم او را این نشان در ناصیه
دست افکند این نشان کودکیست
آتش آوردند و لؤلؤ در برش

دردهان برد وزبانش سوخت ران
عقدهٔ ماندش بدانسان در زبان
کس نفهمیدی کلامشرا درست

گفت زان یا رب تو بگشااین گره
بهر گفتار از زبانم یکسره
در تکلم بود زان آزار سست

هست هرونم برادر زان مرا
پشت محکم ساز در این ماجرا
هم مرا گردان وزیری زاهل من

کی سبحك و تذکرك کثیر
تا که باشد پشت من در هر محن
انك کنت بنا ربی بصیر

قَالَ قَدْ اُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسٰي ۳۷ وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً اُخْرٰي ۳۸ اِذْ اَوْحَيْنَا اِلٰي اُمِّكَ مَا

گفت بدرستیکه داده شد خواسته‌ات را ایموسی و بدرستیکه منت نهادیم بر تو بار دیگر وهنگامیکه وحی فرستادیم بمادرت آنچه وحی

يُوحٰي ۳۹ اَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَاْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ

فرستاده‌میشود که‌درآورش در تابوت پس بیندازش در دریاپس باید که بیندازد اورا دریا بکنار تا بگیردش دشمنی که مراست ودشمنی

لَهُ وَ اَلْقَيْتُ مَحَبَّةً مِنِّي ۴۰ وَلِتُصْنَعَ عَلٰي عَيْنِي ۴۱ اِذْ تَمْشِي اُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰي

که اورا راست وانداختم بر تو مهریرا از خود تا تربیت کرده‌شوی بر نگهداری من هنگامیکه میرفت خواهرت پس میگفت آیا دلالت کنم شمارا بر

مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ اِلٰي اُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ

کسیکه کفایت کند اورا پس بازگردانیدیم ترا بمادرت تا بناساید چشمش واندوهناك باشد وکشتی تو را پس رهانیدیم ترا از غم و

فَتَنَّاكَ فُتُونًا ۴۲ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي اَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰي قَدَرٍ يَا مُوسٰي ۴۳ وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ۴۴

آزمودیم ترا آزمودنی پس ماندی سالها در اهل مدین پس آمدی بر اندازه ای موسی وگزین کردم ترا برای خودم

آنچه گفتی شد بر آورده تمام
قال قد اوتیت سؤلك یا کلیم
مت ما بر تو زین باشد عظیم

حوکه میگشتند آن فرعونیان
بر تو ران منت نهادیم‌ای همام
وحی چون کردیم سوی‌مادرت

آتشی آمد سراو قصر او
تا که جویند ار تو درحائی نشان
دیده بد در خواب فرعون عود

که هلاك تو بود بر دست او
سوخت یکجا شد در آن‌آتش‌فرو
کاهنان گفتند در تعبیر آن

چون تولد یافتی تو مادرت
قبطیان کردند صید شست او
زان‌سبب هر طفل کامد در وجود

ما فرستادیم بر شکل بشر
مضطرب گشت از حفای کافرت
چونکه آن فرعونیان در جستجو

باید اندازد یم اندر ساحلش
ار ملایك سوی امت یکنفر
گفت موسی را بصندوقی گذار

بود نهری جاری اد دریای‌نیل
تا فرا گیرد عدوی قاتلش
آنکه باشد دشمن من خصم او

برگرفتند و درش کردند باز
بر سر او بناع فرعون محیل
برد آن‌صندوقرا آب اندر آن

تخم مهرت را بدلها کاشتیم
کودکی دیدند در وی دلفراز
مهری از اوشان بقلب اندرفتاد

تا تو یابی پرورش بر دیدنم
هرکست را بر محبت داشتیم
زوجهٔ فرعون اندر پیش‌خود

وان‌چنان بودی که‌چون‌صندوقرا
تربیت یابی بفضل و روشنم
یاد کن وقتی که آمد خواهرت

دید رفت اندر سرای شاه‌او
مادرش افکند در نیل از قضا
خواهرش رفت از عقب تا سد آن

دایه بهرش خواستند از هرمقام
رفت در پی‌هم بدان درگاه او
گفت فرعون این مرا باشد پسر

آسیه گفت ار کنی این باتوهم
شیر کس را هیچ نگرفت‌او بکام
خواهرش گفتا شما را من‌دلیل

گفت زان‌حق بروسیله‌خواهرت
من‌بسی‌از مال و زراحسان کنم
رفت و آگه کرد مادر را زحال

بیست اندر وعده ما پس خلاف
باز گرداندم بسوی مادرت
کرده بودم زانکه با او وعده‌من

نه بهجرانت شود اندوهناك
نی کنم‌در وعده من با کس‌خلاف
پس رساندم زود من بر مادرت

شرح قتل‌قبطی و خوفش بنص
هم نوشی تو بغیر ارشیر پاك
قبطئی کشتی رهانیدیت ز غم

وفتناك فتون یعنی شدی
گویم از تفصیل درسوره قصص
پس بمدین سالها کردی درنك

تا رسیدی تو باندازه کمال
خالص از محنت‌ات ار پی آمدی
زامتحانها آمدی یکو برون

بر گزیدیمت ز بهر حب‌خویش
اندر این وادی‌شدی‌فرخنده حال
بشنوی از ما خطاب از برتری

وحی میبود انبا را در نهان
بود این فضلی دگرزاندازه بیش
بهر خود یعنی ز بهر طاعتم

با تو من کردم تکلم بالعیان
وین تو را باشد نشان اختصاص
کافکند از خوف دربحر اندرت

اِذْهَبْ اَنْتَ وَ اَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ٤٥ اِذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى ٤٦ فَقُولَا لَهُ

برو تو وبرادرت بآیتهای من وسستی مکنید در ذکر من بروید بسوی فرعون بدرستیکه او زیاده روی کرد پس بگوئید مر او را

قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى ٤٧ قَالَا رَبَّنَا اِنَّنَا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَى ٤٨

گفتنی نرم شاید که او پند گیرد یا بترسد گفتند پروردگار ما بدرستیکه ما میترسیم که پیش گیری کند در ما یا آنکه زیاده روی کند در عصیان

قَالَ لَا تَخَافَا اِنَّنِي مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَ اَرَى ٤٩ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ

گفت مترسید بدرستیکه من با شما هستم شنوم و می بینم پس آمدند او را پس گفتند بدرستیکه ما دو فرستاده پروردگار تو ایم پس بفرست با ما بنی اسرائیل را

وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ٥٠ اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا

و عذاب مکن ایشان را بتحقیق آمدیم ترا بآیتی از پروردگارت و سلام بر آنکه پیروی هدایت را بدرستیکه او حی فرستاده شده بما

اَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ٥١ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى ٥٢ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ

که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و روی گردانید گفت پس کیست پروردگار شما ای موسی گفت پروردگار ما آنکسی است که داد هر

شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ٥٣ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولَى ٥٤ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ

چیزی خلقش را پس هدایت کرد گفت چیست حال قرنهای نخستین گفت علم آن نزد پروردگار من است در کتابی که خطا نمی نماید

رَبِّي وَلَا يَنْسَى ٥٥ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

پروردگار من و فراموش نمیکند آنکه گردانید برای شما زمین را بستری و پدید آورد برای شما در آن راهها و فرستاد از آسمان

مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ٥٦ كُلُوا وَارْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِاُولِي

آبرا پس بیرون آوردیم بآن اصنافی از رستنی جدا گانه بخورید و بچرانید شتر و گاو و گوسفند را بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای

النُّهَى ٥٧ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرَى ٥٨ وَ لَقَدْ اَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا

صاحبان خردها از آن آفریدیم شما را در آن بر میگردانیم شما را و از آن بیرون میآوریم شما را بار دیگر و بتحقیق نمودیم فرعون را آیتهای

كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ اَبَى ٥٩

ما همه اش پس تکذیب کرد و ابا نمود

اذ هب انت و اخوك یا کلیم
رو تو با او سوی فرعون حرون
رفت موسی از همانجا سوی مصر
که رویدا کنون بفرعون ارقرار
پیش از آن کاظهار آیاتی کنیم
حق تعالی گفت هستم با شما
پس بگوئیدش چو رفتید ارقبول
کن رها این قوم را از بندگی
هم مکن تکلیفشان در اعتناق
ما رسولان حقیم از حضرتی
وحی کرده شد بما از کردگار
پس بفرعون آمدند ازهر دیار
گفت ایموسی که باشد ربتان

با همه آیات ما بی خوف و بیم
که ز حد خویش زدست او برون
دید هرون را مگر در کوی مصر
کان شده طاغی بسی بر کردگار
یا نرمی در سخن راهی زنیم
بشنوم نسم نترسد از دغا
سوی او مائیم از بهر رسول
در مقام خود ز بهر رندگی
که بر ایشان آن نبود مالا یطاق
آمدیم از وی تو را ما آیتی
که بود آنرا عذاب بشمار
مدتی ماندند بر در ز اضطرار
گفت رب ماست آن خلاق جان

رو بمصر آور تو با عزم درست
پس باو گوئید کهاری مریم
گفت با او حالرا از خویش وکم
می بگفتند ای خدا ترسیم ما
یا کلامی زنو گوید بی ادب
لحظهٔ من از شما غافل نیم
پس تو بفرست آل اسرائیل را
کوست بیت المقدس اندر ارض شام
این جماعت مر پیمبر زاده اند
مر سلامت بر کسی بر اهتداست
که کند تکذیب بر پیغمبران
تا میسر شد لقای آن عنود
آنکه فرموده عطا بر کل شی

هم نه در پیغام ما باشند سست
مر بترسد پند گیرد یا زشرم
وحی ایشانرا شد آنجا باز هم
که کند ما را عقوبت آن دغا
یا بطغیان آید افزون از غضب
از که ترسد آنکه داند با ویم
همره ما در مکان قبل ما
مسکن مألوف آباء کرام
بر تو خط بندگی کی داده اند
که نماید پیروی بر راه راست
یا که اعراض از تبین درعیان
پس رساندند آن پیامی را که بود
صورتیرا که بود لایق بوی

آفریده هرچه را برجای خویش
از خلایق سربسر راعطای خویش
گوشرا نهاد بر جای سماع

چشم را هم هشته برجایش برو
تا بعمرت نگردد آیات او
در کشید این شکلها را سربسر

راه پس بنمودشان برخیر و شر
دان نداند نفع خود هر جانور
میرود راسو که بیند خیر خود

گر که بیند داردش چیزی دیان
میگریزد زاو چودزد از پی‌زدن
پس بهر شئی قدر آن شیئیش

گفت فرعونش فما بال القرون
حال آن پیشینیان بوده‌است‌چون
که خدا را هیچ پرستیده اند

گفت موسی داند آن پروردگار
که بود علمش محیط ار هرقرار
کس نداند علم غیب الاخدا

نه کند پروردگار من خطا
نه فراموشش شود چیزی بجا
فرش کرد آنکوز میرا بهرتان

کرد نازل در آسمان مر آب را
رستنیها پس برون آریم ما
رسستی راصناف گوناگون بدست

هم خورید ازآن که هست انعامتان
هم چرایید اندر آن انعامتان
اندر این باشد نشانها می‌زحد

ما شما را آفریدیم ار زمین
در زمین هم باز آریم ازیقین
باز هم آریمتان بیرون دگر

گفت این تا آنکه فرعون عنود
یاد آرد کاصل اوار خاک‌ود
واگذاردآن‌غرور و کبر خویش

او شدنتبیه و زاوآیات خواست
پس بهکداو عصا ازدست‌راست
هم ید و بیضا نمود اوراچنان

پس بدان آیات هیچ اونگرید
زان خرد داد انچنین رب مجید
که نمودیمش تمام آیات خویش

کرد مر تکذیب موسی ار عناد
گرد مر یکذیب موسی ار عناد
بر ابا اورد انکار و فساد

تا کلام حق نماید استماع
همچو نقاشی که انگارد صور
در کشید این شکلها را سربسر

همچو نقاشی که انگارد صور
هم نماید اختیار ار شیء بد
میرود راسو که بیند خیر خود

زه نمائی کرده انسر خبثش
بد بود اعمی حسان کردیده اند
پس بهر شئی قدر آن شیئیش

بد موت اعمی حسان کردیده اند
ثبت لوحست آنچه هست الماسوا
که خدا را هیچ پرستیده اند

ثبت لوحست آنچه هست الماسوا
راهها نمود ار هر سودر آن
کس نداند علم غیب الاخدا

آوریم ار مخسف چیزیکه هست
بر خداوندان ادراك و خرد
فرش کرد آنکوز میرا بهرتان

مصحف گردیده یعنی سر بسر
از زه نمکین و عجز آمدنش
رستنیها پس برون آریم ما

که بسابق گشت شرح آن بیان
یکقدم ناید زحد کفر پیش
هم چرایید اندر آن انعامتان

قَالَ اَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسٰي ٦٠ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ

گفت آیا آمده ما راتابیرون کنی مارا از زمین ما بسحر خود ای موسی پس‌هرآینه آوردیم ترا سحری مانندآن پس‌بگردان‌میان‌ما میان تو

مَوعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا اَنْتَ مَكَانًا سُوًي ٦١ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ اَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًي ٦٢

وعده‌گاهی که‌خلاف نکنیم‌آنرا ما و نه تو بجای همواری گفت وعده‌گاه‌شما روزآرایش‌است وآنکه‌جمع‌کرده شوندمردمان‌چاشتگاه

فَتَوَلّٰي فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ اَتٰي ٦٣ قَالَ لَهُمْ مُوسٰي وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا ٦٤ فَيُسْحِتَكُمْ

پس‌بازگشت‌فرعون پس‌فراهم‌آورد مکرش‌را پس‌آمد گفت مرایشانرا موسی وای‌برشما مبندید بر خدادروغ را پس برانداردشمارا

بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرٰي ٦٥ فَتَنَازَعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوٰي ٦٦ قَالُوا اِنْ هٰذٰنِ

بعذابی وبدرستیکه‌نومیدشدآنکه‌افتراست پس‌کشایندسراع کارشان‌رامابه‌خودو پنهان‌داشتندرازرا گفتند بدرستیکه‌این‌هردو

لَسٰاحِرٰانِ يُرِيدٰانِ اَنْ يُخْرِجٰاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلٰي ٦٧ فَاَجْمِعُوا

هرآینه‌ساحرندمیخواهند که‌بیرون کنندشمارا از زمینان سحرشان وبرانداز‌ند براه‌شماکه‌خوبتراست پس‌جمع‌کنید

كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَ قَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلٰي ٦٨

مکرتان‌را پس‌بیائید صف‌کشیده‌وبدرستیکه‌کامیاب‌شدامروز آنکه‌فایق‌آمد

گفت آیا آمدی مارا کنون
از زمین سازی بجادوئی برون

گوشرا نهاد بر جای سماع

کز من و تو مینکردد آنخلاف
درمکانی کان‌بود هموار و صاف

در کشید این شکلها را سربسر

یعنی اندر روز عید مصریان
چاشکه که جمع گردد مردمان

میرود راسو که بیند خیر خود

آمد او با ساحران‌که جمع‌کرد
وان همه بودند هفتادو دومرد

پس بهر شئی قدر آن شیئیش

مضطر اوسازد شمارا برعذاب
مفتری کی گردد ازحق‌بهره‌یاب

که خدا را هیچ پرستیده اند

ساحران کردند پس گفت‌وشنود
در مهم خویش‌برچیزیکه بود

کس نداند علم غیب الاخدا

گفت او حز گفتهٔ حادوگراست
وضع وحالش بر نشان‌دیگراست

فرش کرد آنکوز میرا بهرتان

با خود این دادند حادویان‌قرار
که اگر گردیم ما غالب بکار

رستنیها پس برون آریم ما

دید فرعون چون نجوایشان
گفت چون‌د ساحران شورایشان

هم چرایید اندر آن انعامتان

ساحرانیکه زسحر و مکرو زور
از مکان خواهند با سار بدور

در زمین هم باز آریم ازیقین

جمع پس سازید آلات حیل
صف زده آئید پس بهر عمل

باز هم آریمتان بیرون دگر

پس بیارند از برایت مثل‌آن
کن معین موعدی را در میان

واگذاردآن‌غرور و کبر خویش

گفت‌موسی‌ازمن‌اینتان‌مهلت‌است
مرشما راوعده روز زینت‌است

او شدنتبیه و زاوآیات خواست

گشت پس فرعون درحال ابی
فجمع کیده ثم اتی

پس بدان آیات هیچ اونگرید

گفت موسی ویلکم لا تفتروا
بر خدابندید کذب‌ار رشت‌خو

زان خرد داد انچنین رب مجید

کشت بی بهره هر انکو افترا
ست بر حق ازحسارت‌واحترا

که مر تکذیب موسی ار عناد

بیشان یعنی سحرها شد دراز
کاین بجادویان نماند هیچ باز

بر ابا اورد انکار و فساد

راز خود را داشتند اندرنهان
در حق موسی ار آن‌فرعونیان

تا کلام حق نماید استماع

پس‌بداشدشك که‌او حادوگراست
ورکه غالب شد نما پیغمبراست

همچو نقاشی که انگارد صور

ساحران گفتند ما در این‌فنیم
تا چسان بااین دوساحره‌دیم

هم نماید اختیار ار شیء بد

هم برند آئینان را ار میان
که نه ار هر مذهبی میباشدآن

زه نمائی کرده انسر خبثش

هرکه غالب شد علوّ اوراسزد
افلح الیوم من استعلی و قد

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ٦٥ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ

گفتند ایموسی یا اینست که می اندازی و یا آنکه باشم اول کسیکه انداخت گفت بلکه بیندازید پس آنگاه رسنهاشان و

عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ٦٦ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ٦٧ قُلْنَا لَا تَخَفْ

عصاهاشان وا نموده میشد بموسی از سحر ایشان که آنها میشتابند پس یافت در خودش بیمی موسی گفتیم مترس

إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ٦٨ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ

بدرستیکه تو تو ئی برتر و بیفکن آنچه در دست راست تو است فرو برد آنچه را ساخته اند بدرستیکه آنچه ساخته اند حیله ساحر است و کامیاب نمیشود

السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ٦٩ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ٧٠

ساحر هرجا آید پس درافکنده شدند ساحران سجده کنان گفتند گرویدیم بپروردگار هارون وموسی

ساحران گفتند ای موسی بصف | افکنی آیا عصا را تو زکف | یا که ما خود افکنیم اول رسن
گفت بلکه بفکنید اول شما | پس بیفکندند ایشان حبلها | پس موسی شد نموده کان جبال
گشت در اعراف شرحش کرچه رو | آمد آن چوب و رسن در جستجو | یافت موسی پس بدل ترسی از آن
فرق یا بدهند اندر انکوئی | در میان معجزه یا حادوئی | یاکه پیش از آنکه اندازد عصا
یابد از صعف شرحوف واسف | پس باو گفتیم ما بالا تحف | من تو باشی برتر از روی بقین
تا عصای تو برد دردم فرو | کرده های ساحرانرا رو برو | فعل ایشان نیست جز مکر و فریب
کی شود من ساحری فیرو دمند | هر کجا آید بود خوار و نزند | پس بیفکند آنزمان موسی عصا
جادوان در سجده افتادند زود | قالو آمنا به حبن السجود | رب هرون رب موسی کز یقین

که بهم آورده ایم از سحر وفن
میشتابند از هرآن سو در خیال
تا مباد افتد خلق اندر گمان
کس نمانده باشد از مردم بجا
پس بیند از آنچه داری در یمین
کی توان آرند تا معجز شکیب
اژدها گشت و بخورد آنسحر ها
بندهٔ خود را کند غالب چنین

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ

گفت آیا ایمان آوردید مر اورا پیش از آنکه دستوری دهم شما را بدرستیکه آن مر آیینه بزرك شماکه آموخت شما را سحر پس هر آینه خواهیم برید البته دستهای

وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ٧١ قَالُوا

شما و پاهای شما را از خلاف یکدیگر و هر آینه بردار کشم شما را در تنه های درخت خرما و هر آینه خواهید دانست که کدام از ما سخت تر است از راه عذاب و پاینده تر

لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ

گفتند هرگز اختیار نخواهیم کرد ترا بر آنچه آمد ما را از حجتهای روشن قسم بآنکه آفرید ما را پس حکم کن آنچه تو حکم کننده ٔ حز این نیست حکم مر ترا در این زندگانی

الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ٧٢

دنیا بدرستیکه ما گرویدیم بپروردگار مان تا بیامرزد برای ما گناهان ما و آنچه را که بجبر باز داشتی ما را بر آن از سحر و خدا بهتر است و پاینده تر

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا ٧٣ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ

بدرستیکه آنکه آمد پروردگارش را گناهکار پس او راست دوزخ نه میمیرد در آن و نه زندگانی میکند و آنکه آید او را با ایمان که تحقیق کرده باشد

الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ٧٤ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

کارهای شایسته پس آنها را ای ایشانست مرتبه ها بلندتر بهشتهای جای اقامت دائمی که میرود از زیر آنها نهرها جاودانیان در آن

وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ٧٥

و آن پاداش کسی است که پاك باشد

گفت فرعون از ره قهر و سخط | بروی آیا بگرویدید از غلط | پیش از آنکه ز شما رخصت دهم | مست از اکرامتان بر جان بهم
هستتان اوخود بزرگ واوستاد | بر شما آموخت سحر اندر بلاد | پس بزم دست و پایتان از خلاف | واندر آویزم بجمل از اعتساف
تا بداند اینکه از روی عذاب | کیست از ما سختتر واندر عقاب | ساحران گفتند نکنیم اختیار | ما تو را بر آیت پروردگار
آنچه برما آمده است از بینات | ز آفریننده تمام ممکنات | حکم کن پس گر کنی حکمی بما | غیر از این نبود که حکمت در قضا
هست اندر این حیوة دنیوی | کی بوددر ملك دین جاری حوی | ما خود آوردیم ایمان بر خدا | کو بود پروردگار ما سوای
تا به بخشد جرمها با کا همان | واچه بنمودی بران اکراهمان | کردی اکراه اعمی اندر جادوئی | حق بود پاینده تر در بیکوئی
هرکه آید رب خود را درگناه | یعنی از شرکی و ظلمی بر اله | پس جهنم باشد او را در ثبات | نه بمیرد نه در آن دارد حیوة
وانکه آید مؤمن و شایسته کار | آن گره را پس درآن دارالقرار | باشد از حق رتبهای بس بلند | جنت عدن و مقام ارجمند
جاریست از زیر آنها بهر ها | خاوداند اندر آن از بهر ها | این جزای آنکه ازشرك ودنس | پاك باشد ور هوا و از هوس

وَ لَقَدْ اَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰٓي اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا ۸۰ لَا تَخَافُ دَرَكًا

وهرآینه وحی کردیم بموسی که اشب ببر بندگان مرا پس بزن برای ایشان راهی در دریا خشك بیم نخواهی داشت دریافتن

وَلَا تَخْشٰي ۸۱ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَ اَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدٰي

ونخواهی ترسید پس از پی رفتشان فرعون با لشکرهایش پس دریافت ایشانرا از دریا آنچه دریافت ایشان را و گمراه کرد فرعون قومش را وهدایت نکرد

۸۲ يَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوٰعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ

ای پسران یعقوب بدرستیکه رهانیدیم شمارا از دشمنانتان ووعده دادیم شمارا جانب طور ایمن وفرو فرستادیم بر شما

الْمَنَّ وَ السَّلْوٰى ۸۳ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ

من وسلوی را بخورید از پاکیزهای آنچه روزی دادیم شمارا ونعدی مکنید در آن پس فرود آید بر شما سخطمن وهرکه

يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوٰى ۸۴ وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰى ۸۵

فرود آید بر او سخطمن پس بدرستیکه هلاك شد و بدرستیکه من آمرزنده ام مر آنرا که توبه کرد و گروید و کرد کاری شایسته پس هدایت یافت

وحی بر موسی نمودیم ار درون | که سر شب بندگانم را برون | زن رهی در بحر خشك از بهرشان | آید ار پی گرچه خصم ار شهرشان
پس مکن اندیشه از فرعونیان | که شما را در یابند از مکان | هم مترس ار آنکه تا کردی غریق | سالم ار در یا در آید آن فریق
پس در آمد از پی ایشان بزود | از پی تعظیم فرعون و حنود | پس فرو بگرفت دریاشان بحویش | آنچه بد بگرفتنی ار کم و بیش
قوم خود را کرد فرعون عنید | گمره و بنمودشان ره برامید | ای بنی یعقوب از اعدائتان | ما نجات آنروز دادیم آنچنان
وعده پس دادیمتان بر کوه طور | از ره ایمن که لامع گشت نور | از پی ارسال توریة قویم | یا که ار بهر مناجات کلیم
من وسلوی ما فرستادیم هم | بر شما بودید چون در تیه غم | همچنین گفتیم بروجه ثبات | ما رزقناکم کلوا من طیبات
فیه لا تطغو از حد حویش هم | بگذرید از ما سیاسی در نعم | بر شما پس خشم من آید فرود | چونکه خشم آمد هلاکت رخ نمود
هستم آمرزنده کرد ار توبه کس | گشت مؤمن کار نیکو کرد پس | پس زاعمال نکو حق گر که خواست | یافت بیشك در سلوك او راه راست

وَ مَا اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسٰي ۸۶ قَالَ هُمْ اُولَآءِ عَلٰى اَثَرِي وَ عَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضٰي ۸۷

وچه چیز شتاب آورد ترا از قومت ایموسی گفت ایشانند اینان بر اثر من وشتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود شوی

قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۸۸ فَرَجَعَ مُوسٰى اِلٰى قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفًا

گفت پس بدرستیکه ما مبتلا کردیم قوم ترا از بعد تو وگمراه کرد ایشانرا سامری پس بازگشت موسی بسوی قومش خشمناك بسیار غضب آلوده

۸۹ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا اَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ

گفت ای قوم آیا نه وعده داد شمارا پروردگار و عده داد نیکو آیا پس دراز شد بر شما آزمان یا خواستید که فرود آید بر شما

غَضْبٰنَ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ٨٦ قٰالُوا مٰا اَخْلَفْنٰا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنٰا وَ لٰكِنّٰا حُمِّلْنٰا اَوْزٰاراً مِنْ

سخطی ار پروردگارتان پس خلاف کردید وعده مرا گفتند خلاف نکردیم وعده ترا باختارمان ولیکن مابارکرده شدیم احمال را از

زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنٰاهٰا فَكَذٰلِكَ اَلْقَى السّٰامِرِيُّ ٨٧ فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوٰارٌ فَقٰالُوا هٰذٰا

پیرایه قوم پس انداختیم آنها را پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای ایشان کوساله کالبدی که بود مراورا فریاد کوساله پس گفتند

اِلٰهُكُمْ وَ اِلٰهُ مُوسٰى فَنَسِيَ ٨٨ اَفَلاٰ يَرَوْنَ اَلاّٰ يَرْجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلاٰ يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلاٰ نَفْعاً ٨٩

ایست خدای شما وخدای موسی پس فراموش کرد آیا پس نمی بیند که برنمیگرداند بسوی ایشان سخنی را ومالك نمیباشد برای ایشان زیانی ونه سودی را

رفتن موسی علیه السلام باهفتاد تن بکوه طور

بعد فرعون آن جماعت ار کلیم
خواستند آداب شرعی مستقیم
کرد موسی در مناجات این سؤال
شد خطاب از بارگاه ذوالجلال

که بیا با جمعی ار قومت بطور
تا دهیم ما کتابی در حضور
رفت هفتاد ز اسرائیلیان
هشت هارونرا بجایش درمکان

چونکه شد نزدیك پیش از قوم او
رفت سوی طور بهر گفتگو
شد خطاب او را که ایموسی چه بود
که رقوم اشتاب کردی در ورود

گفت قوم آیند ایمك در اثر
من شدم بهر رضایت پیشتر
مر که این تعجیل در راه طلب
زود بر خوشنودیت گر در سبب

سرعت اندر امتثال امر دوست
موجب خوشنودی و تعظیم اوست
گفت پس درفتنه افکندیم ما
بعد بیرون رفتنت قوم تو را

یعنی اشارا نمودیم امتحان
طاعت گوساله را بر ناگهان
سامری آنحمله را گمراه کرد
حر قلیلی را ازان مردان مرد

شرح کاوو سامری را در فساد
گفته ایم از پیش گرداری یاد
گشت پس موسی بسوی قوم بار
خشمناك اندوهگین با احتراز

بیشتر اندوه او زین که مباد
باز ناکردند قوم اد ار تداد
قوم راگفت ای ملامت ورعتاب
بر خطا رفتید ایا از صواب

وعده آیا بر شما پروردگار
مبداد از یکوئیها بیشمار
وعدهٔ حق وریدیدید از شهود
راست بود و هم وفا بر ان نمود

شد دراز آیا زمانم بر شما
رانچه دادم وعده ار صدق وصفا
گشت یعنی بیشتر ار اربعین
که شما را وعده دادم من براین

بر شمایان خواستند آید فرود
خشم حق زین فعل رشت بدنمود
پس شما کردید بروعده خلاف
اندر افکندید در قوم اختلاف

عابدان عجل گفتند ار قرار
خلف وعده بدنه ار ما راختیار
لیك چون برداشتیم ار قبطیان
وقت بیرون امدن باری گران

زانچه نگرفتیم ما بر عاریت
ار حلل ز ایشان باحداندریت
پس در افکندیم اندر آتش آن
سامری پس هم فکند ازاعیان

بهر ایشان پس برون آورداو
کالد کاوراست صوتی درگلو
پس بگفتنداین خداوند شماست
همخدای موسی صاحب عصاست

کرد موسی پس فراموش اوزرب
رفت سوی طور او را درطلب
گشت یعنی گمره و رفت ارخطا
ار خدای خویش بر دیگر خدا

عابدان عجل را پس ذوالجلال
حجتی آورده لازم در مقال
پس نمیبینند آیا در خطاب
سویشان راجع نگردد زاوجواب

بیست مالك ضرو نفعی را بجا
میرسنند ار چه پس گوساله را

وَ لَقَدْ قٰالَ لَهُمْ هٰرُونُ مِنْ قَبْلُ يٰقَوْمِ اِنَّمٰا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ اِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَ اَطِيعُوا

وبتحقیق گفت مرایشانرا هارون ازپیش ای قوم جزاین نیست مبتلاشدید بآن وبدرستیکه پروردگار شما خداست پس پیروی کنید مرا واطاعت نمائید

اَمْرِي ٩٣ قٰالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عٰاكِفِينَ حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَيْنٰا مُوسٰى ٩٤ قٰالَ يٰاهٰرُونُ مٰا مَنَعَكَ اِذْ

امرمرا گفتند همیشه خواهیم بود برآن مقیمان تا بازگردد بسوی ما موسی گفت ای هارون چه بازداشت ترا

رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوا اَلاّٰ تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَيْتَ اَمْرِي ٩٥ قٰالَ يَابْنَ اُمَّ لاٰ تَاْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاٰ بِرَاْسِي اِنِّي خَشِيتُ

وقتیکه دیدی ایشان را که گمراه شدند که پیروی نکردی مرا آیا پس عصیان ورزیدی امر مرا گفت ای پسر مادر من مگیر محاسنم را ونه سرم را بدرستیکه من ترسیدم

اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرٰائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ٩٦ قٰالَ فَمٰا خَطْبُكَ يٰا سٰامِرِيُّ قٰالَ بَصُرْتُ

که گوئی جدائی افکندی میان بنی اسرائیل ورعایت نکردی سخن مرا گفت پس چه بود کارتوای سامری گفت دیده ورشدم

بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ۹۷ قَالَ

بآنچه‌دیده‌ورنشدند بآن پس‌گرفتم‌مشتی از اثرآن‌فرستاده پس‌انداختم‌آنرا وهمچنین خوب‌وانمودبرای‌من‌نفسم گفت

فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلٰهِكَ

پس‌برو پس‌بدرستیکه‌مرتراست‌درزندگی که‌نگوئی روانیست‌مس‌کردن‌من‌وبدرستیکه‌مرتراست‌وعده‌که‌خلاف‌کرده‌نشوی‌آنرا وبنگر به الهت

الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً ۹۸

که‌کشی تمام‌رود برآن مقیم‌پرستش‌هرآینه‌میسوزانیم‌آنرا پس‌هرآینه‌می‌افشانیمش‌دردریاافشاندنی

گفت هرون پیش ازان کاید کلیم
قوم را کاین فتنهٔ باشد عظیم
غیر از این نبود که بروی مبتلا
گشته اید از جهل و طغیان و عما

هست بحشاینده ان پروردگار
به جزاوطاعت جزاو راهست‌عار
پیروی من کنید اندر امور
اورید از من اطاعت بیقصور

قوم گفتندش کجا زایل شویم
زین پرستش حمله‌از جان بپرویم
پیش او باشیم از زیبندگی
هم مجاور در مقام بندگی

تا که موسی بازگردد سوی ما
تا چه باشد امر او در خوی ما
او شود گوساله را چون‌مامطیع
یا که این داند ز افعال شنیع

گفت موسی پس بهارون که چه‌چیز
کرد منعت چونکه دیدی این‌ستیز
دیدی اعمی‌کان رمه‌گمره شدند
ایکه آئی از پیم زین نا پسند

سرکشیدی رامر من ایا تو نیز
که بایشان نامدی اندر ستیز
گفت هرونش که ای بن مادرم
می‌مگیراز خشم خودریش وسرم

برمن‌ای موسی مکن‌زین‌رەغضب
زان تورا من نامدم‌اندر عقب
هم نکردم سخت با ایشان قتال
زان بترسیدم که گوئی در مقال

بین قومم تو فکندی تفرقه
حفظ قولمرا نکردی ای ثقه
که بگفتی بعد من در قوم من
کن تو اصلاح‌ار شود حارث‌فتن

کی نصیحتهای من کس میشنود
حرف من درگوش ایشان بادبود
دید هرون را چو از حرم بری
قال فما خطبك یا سامری

یعنی این‌کارار چه‌بسی درخیال
که فکندی قوم ما را در ضلال
چیست این کاریکه کردی ایعدو
قال بصرت بمالم یبصروا

دیدم امد بر زمین روحانئی
بر گرفتم خاکی از گام رسول
بود این آثار فعل جبرئیل
وقت غرق قبطیان در رودنیل

پس زخاك گام اسبش قبضتی
کش بود اندر نکوئی ثانئی
یافتم کاو باشد از افلاکیان
پاك از طبع و مزاج خاکیان

بر گرفتم بهر رفع حاجتی
پس فکندم در دل گوساله زان
زنده شد امد بآواز ازمان

در بیان گذشتن سر سامری علیه السلام از قتل سامری

این چنین‌آراست برمن نفس‌من
در نظر این فعلم امدناحسن
قصد قتلش کرد موسی روترش

که‌دراو وصف‌سخاوت غالب‌است
قلب‌وحاشی‌بس‌باحسان راغب‌است
خلق کردند از حیوتش منتفع

اری ان‌کزجود کردایجاد خلق
کی‌گذارد کز سخی بردند حلق
گفت بیغمر سخی را ارگناه

هرکهی که اندر ایدحق بوی
دستگیر اوست ان خلاق حی
پس زقتل سامری موسی گذشت

پس‌برون روپس‌تورا باشدرناس
فی الحیوة ان تقول لامساس
از حق ایناداش بودش ازغضب

لاجرم کردند مردم زاو نفور
بدگریزان هرکه میدیدش زدور
همچو حیوانات وحشی می‌بکشت

در تفاسیر است مذکور از یقین
که بدند اولاد او هم‌این چنین
بی تخلف هم تو را باشد عذاب

نه نمایند اندران موعد خلاف
نه تو رادارند ار دوزخ معاف
بین پراکنده شویم اورا بهم

می بسوزانیمش از نار الم
وحی امدبس زحق کاورامکش

إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً ۹۹ كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ

نیست الهشما جز خدائی که نیست الهی مگر او احاطه کرده‌همه‌چیز را از راه‌دانش همچنین میخوانیم برتو از خبرهای

مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْراً ۱۰۰ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وِزْراً

آنچه‌بحقیقت‌گذشته وبدرستیکه‌دادیم از نزدخودقرآن‌بانام‌نیک کسیکه‌روی‌گرداند ازآن‌بدرستیکه‌او برمیدارد روزقیامت بارگرانی

١٠١ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا ١٠٢ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ

جاودانیان درآن وبداست آن مرایشانرا روز قیامت باری روزیکه دمیده شود در صور وحشر عالم گناهکارانرا روزی جنین

زُرْقًا ١٠٣ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ١٠٤ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ

کبودچشمان پنهان گویند میان خود که درنك کردید مگر ده روز ما داناتریم بآنچه میگویند هنگامیکه خواهند گفت خوبترشان

طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ١٠٥ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ١٠٦ فَيَذَرُهَا قَاعًا

در مسلك که درنك کردید مگر روزی ومیرسندترا از کوها پس بگو برافشاند آنهارا پروردگارم برافشاندنی پس واگذارد آنرا ساده

صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ١٠٧ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ

هموار که نه بینی درآن کژی ونه برآمدگی روزی چنین پیروی کنند ومشوند بخواننده را نباشد جز افتادگی برای او وپست میشود آوازها

لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ١٠٨ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ

برای خدای بخشنده پس نشنوی مگر آوازاهسته امروز سود نکند شفاعت مگر اکس که دستوری داده باشد مراورا خدای بخشنده ورضا داده باشد

قَوْلًا ١٠٩ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ١١٠ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ

مراورا گفتار میداند آنچه باشد میان دستهاشان وآنچه باشد پس پشتشان واحاطه نمیکند باوار راه دانش وخوار شد روبها برای خدای زنده

الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ١١١ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ١١٢

پاینده ونومید شد آنکه برداشت ستمی را وکسیکه میکند از خوبیها واوست مؤمن پس نخواهد ترسید ازستمی ونه شکستی

غیر از این نبود شمار او خداست
که بحر او بیست معبودی بر است

واقعاتی را که بد در ما سبق
بر تو آگاهی دهیم ار صدق وحق

در قیامت کرده بار جمل وزر
هست این اعراض جز اثار وزر

هست روز ینفخ فی الصور آن
ما فراهم اوریم ان مجرمان

در عرب میبود شایع این صفت
بر نشان دشمنی از معرفت

پس بهم گویند اهسته بحشر
ان جماعت ما نهیم غیر عشر

بل شما بودید در ان دار تنك
روزی از روی توقف نادرنگ

پس پراکنده بگو خواهد نمود
همه را پروردگارم در شهود

به بلندی باشدش به اعو جاج
خیزد اعمی از میان طبع ومزاج

لاعوج له یعنی از ان خواندش
کس نتاند منحرف شد از فرش

هست للرحمن شود آواز ها
نشنوی پس جز که نرم ازرارها

هم رصای او بود در قولها
دم زند کی کس مگر او بود رضا

کس نبوی اما محیط از روی ذات
می نگردد بل بجزئی از صفات

کرد ذکر این بهر تذکار عوام
ورنه این باشد بدیهی بر کرام

کس ندارد اگهی از ذات او
بل ز چیزی کم ز معلومات او

خوار باشد روبهای ممکنات
بر خدای حی قیوم از جهات

واینکه کرد او فعل بیك اومؤمن است
خود بهر شیئی رسیده علم او

همچنین قصه نمائیم ان تو
بر تو ما دادیم قرانرا ز خود

واینکه کرد اعراض اروی از حسد
حاودان باشند در انبار بد

در قیامت زیر و زر و بار بد
چشمشان ازرور میباشد کبود

حاملان بار وزر اندر بود
کش جگر باشد سیاه اندر سود

شاربش زرد است وچشم او کبود
ما بآن دانا تریم اندر سند

چون گویند انکه بیش اسش خرد
از تو میپرسند از وضع حمال

که چه خواهد بودشان درحشر حال
پس گذارد ارض را ز احمال خود

همچنان هموار بی تل و عقد
پیروند ازرور مردم بر ملا

داعی خود یعنی اسرافیل را
چون نخواهد هر کراکه خوانده ای است

از اجابت ممکنی را چاره نیست
نبود ازرور از شفاعت هیچ سود

جز که بدهد اذن رحمن ودود
داند انچیزیکه ایشانراست پیش

واینچه هست از بعدشان از علم خویش
زانکه جز او هرچه باشد فعل اوست

کی بفاعل او محیط از هیچ دوست
یعنی انچه شد توان بر وی محیط

هست مخلوق از مرکب تا بسیط
شرح این در ایة الکرسی تمام

گفته ام گر باشدت فهم کلام
پس نبود بی بهره از هر خیر هم

انکه او برداشت باری از ستم
پس نترسد از ستم هم نرشکست

وَكَذٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

وهمچنین فرو فرستادیم اورا قرآنی عربی ومکرر اوردیم در ان از وعید باشد که ایشان بپرهیزند یا پدید آرد برای ایشان پندگرفتنی

١١٣ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ

پس برتر آمد خدا پادشاه حق وشتاب مکن بقرآن پیش از انکه گذارش داده شود بتو وحیش وبگوای پروردگار من

زِدْنِي عِلْمًا ١١٤ وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ١١٥ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ

زیادکن مرادانش وبدرستیکه عهد کردیم ما بآدم از پیش پس واگذاشت و نیافتیم مر اورا عزمی وهنگامیکه گفتیم مر ملائکه را

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا

که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد پس گفتیم ای آدم بدرستیکه این دشمن است مر تو او مر حفت را پس باید که بیرون کند شمارا

مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ ١١٦ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ١١٧ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ

از بهشت پس تعب کشی بدرستیکه مر تراست که نه گرسنه شوی در آن و نه برهنه شوی وبدرستیکه نه تو تشنه شوی در آن و نه باشی در آفتاب

١١٨ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ ١١٩ فَأَكَلَا

پس وسوسه کرد مر اورا شیطان گفت ای آدم آیا دلالت کنم ترا بر درخت جاودانی وبادشاهی که کهنه نشود پس خوردند

مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ١٢٠

آن دو از آن پس ظاهر شد مر آنها را عورتهاشان و شروع نمودند میچسبانیدند بر آن دو از برگ بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس منهزم شد

ما فرستادیم قرآنرا چنین
شاید ایشان می پرهیزند چند
پادشاهی کاو بود ثابت بدات
حکم یعنی می‌مکن برهیچ چیز
یا بر احکام شریعت کن فزون
یافتیم اورا نه در عزمش ثبات
چونکه ما گفتیم با اوشتگان
پس نگفتیمش که هست او دشمنت
ان لك الا تجوع گرسنه
پس بادم وسوسه کرد ان بلیس
می‌نبرد هرکه خورد از آن درخت
ایستادند و بچسبانیدند رود
کرد آدم چون خلاف رب خود

در زبان باری از جمع مبین
یا کند قرآنشان احداث بند
راست کرداراست و کامل در صفات
پیشتر از وحی قرآن در تبر
عنعم ای دانای ماکان ویکون
گفته بودیمش محور از این بیات
سجدهٔ آدم نمانید از مکان
همچنین دشمن بود او یا زنت
نه شوی یعنی در آن نه برهنه
گفت ای آدم بجیری پس بفیس
کهنگی ازشاهیش نرست رخت
ترك جنت را نعورتشان که بود
پس نماند از آنچه اورا قصد بد

هم مکرر ما نمودیم از نشان
پس بلند است آنحدا در ذات خویش
خود بقرآن می‌مکن تعجیل تو
هم بگو پروردگارا زن زیاد
عهد ما کردیم با آدم ز پیش
تو مکن یعنی فراموش امر ما
سجده پس کردند ازوی هرکجا
پس شمارا باید از جنت برون
نه شوی تشنه نه محتاجی بآب
رهنما کردم بورا ایاکه من
هردو پس خوردند از آن پس شد پدید
شرح آن گفتم در اول تمام
گشت لی بهره زعمر جاودان

از وعید آیات بسیار اندران
هم بلند اروصف مخلوقات خویش
قبل ان یقضی الیه وحیه
داشتم را برکتاب از اتقاد
پس فرامش کرد ونامد عهدکیش
همچنان کاو کرد اندر اقتضا
جز ابلیس اوکرد زین معنی ابا
نکند اوکافتد در رنجی فزون
در جنان هم بوی اندر آفتاب
واندرخت جلد نباشد بیشتر
عورت آن هردو وسینه دید
بیست برتکرار حاجت این کلام
یا ازآنچه بودش اصلح در نهان

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ١٢١ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ

پس برگزید اورا پروردگارش پس توبه پذیرفت از او وهدایت کرد گفت فرو شوید از آن همه بعضی از شما مر بعضی را دشمن پس اگر آید شمارا

مِنِّي هُدًى ١٢٣ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ١٢٣ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ

از من هدایتی پس آنکه پیروی شد هدایت مرا پس گمراه نمیشود و تعب نمیکشد وآنکه روگرداند از ذکر من پس بدرستیکه مر اوراست

مَعِيشَةً ضَنْكًا ١٢٤ وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ١٢٥ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا

زیستی تنك وحشر میکنیم اورا روز قیامت نابینا گفت پروردگارمن چرا حشر کردی مرا نابینا و بدرستیکه بودم بینا

١٢٦ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ ١٢٧ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ

گفت همچنین آمدترا آیتهای ما پس واگذاشتی آنرا و همچنین امروز واگذاشته شوی و همچنین جزا میدهم کسیرا که اسراف کرد و

يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ ١٢٨ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ-

بآیتهای پروردگارش و هر آینه عذاب آخرة سخت‌تر و پاینده‌تر است آیا پس هدایت نکرد شان که بسیار هلاك کردیم پیش از ایشان از

الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ ١٢٩ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

قرنها [illegible] میروند در مسکنهای ایشان بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر صاحبان خردها را واگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگارت

لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى ١٣٠

هر آینه بود لازم ومدتی نام برده شده

برگزید او رادگر پروردگار
اهبطا منها جمیعا گفت حق
آن هدی را پس کند هر پیروی
در قیامت میشود محشور هم
حقتعالی گوید اورا در جواب
هم دهیم اینسان جزای مسرفان
آن یکی ضنك معیشت درجهان
راه می نمود آنا گردگار
چون مسکنهای ایشان میروند
گر نبود آسخن کز ذوالمنن

بر قبول توبه اندر آشکار
دشمن بعضی است بعضی زانفرق
به شود گمره نه رنجنش حوی
اعمی اعمی لی بصیرت چون غنم
همچنین بد فعل تو بر ناصواب
که زحد بگذشته ازشرك عیان
وان دگر درآخرت رنج گران
مشرکانرا بر طریق اعتبار
مکنان اندر تجارت بست بند
خسته پیشی آن براهل این زمن
بودشان لازم عذاب وارده

توبه‌اش پدرفت واورا ره نمود
برزمین پس گرکه ازمن بر شما
وانکه گردانید رو از پند من
گویدای پروردگار از چه ضریر
تو فرامش کردی از آیات ما
هم بآیتهای ربش نگروید
هست رنج آخرت سخت واشد
پیش از ایشان اینکه بس کردیم ما
آن علامتها که بینند آن وصول
که مؤخر دارد ایشانرا عذاب
باش تك تا وقت نامیده شده

این هم ازتوفیق حق بربنده بود
آید از بهر هدایت رهنما
تنگ گشتش زندگی و زیستن
حشر من کردی چوبودم من بصیر
ترك کرده زان شدی امروز را
دو عقوبت زان براو گردد پدید
هم چنین پاینده‌تر چون دررسد
خود هلاك انسان زاهل قریها
هست کافی بهر ارباب عقول
تا بروز بدر یا یوم الحساب

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ

پس صبر کن بر آنچه میگویند وتسبیح کن ستایش پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب وپیش از فروشدنش وازساعتهای شب

فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ١٣١ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ

پس تسبیح کن واطراف روز باشد که تو خوشنود شوی ونه گشای بچواهش البته دوچشمت را سوی آنچه کامیاب کردیم بآن اصنافرا

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ١٣٢ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا

خوشی زندگانی دنیا تا ممنون سازیمشان در آن وروزی پروردگار تو بهتر وپاینده‌تر است وامر کن کسانت را بنماز وصبر کن بر آن

لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ١٣٣ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ

نمیخواهیم از تو روزی ما روزی میدهیم ترا وانجام نیك مر پرهیزکاران راست وگفتند چرا نمی آورد ما را آیتی از پروردگارش آیا نیامد ایشانرا

بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ١٣٤ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ

حجت آنچه بود در کتابهای پیشین واگر آنکه ما هلاك میکردیم ایشانرا بعذاب از پیش آن هر آینه میگفتند پروردگارا چرا نفرستادی

إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ١٣٥ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ

بما رسولی پس پیروی میکردیم آیتهای ترا از پیش آنکه خوار شویم ورسوا گردیم نگه هر منتظریم پس انتظار کشید پس زودی خواهید دانست

مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ

که کیست اصحاب راه راست وکیست که هدایت یافت

پس توکن برهرچه میگویند صبر
سبح اعنی از صفات غیر او
صورت آن در شریعت دان نماز
هم ساعات شب اندر افتقار

تا درآید شمس بصرتها زابر
کن منزه ذات خودرا مو بمو
کان بود مقرون بحد بیناز
پس توکن تسبیح و اطراف النهار

نك شنو از سر او فی حبك
در فنای ذات حق حمد حق
صبحگه قبل از طلوع آفتاب
از تو مرخشنود گردد ذوالجلال

معنی سبح بحمد ربك
ظاهر آید بی‌نشان از ماخلق
شام پیش از آنکه یابد احتجاب
هم کند راضی تورا در کل حال

بنده گر راضی شد از حق در امور
او بود ارنده راضی نی قصور

آمدن مهمان بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله

کرد مهمانی پیغمبر ورود
خواست از وی قرص چیزی از طعام

گفت اوندهم ز گندم نیم جو
پس گرفت از بهر مهمان آرد زود

در تسلی آمد این آیت بر او
کرده ایم ار زندگی در امتحان

صنفها از کافران و اهل کتاب
بهرهٔ فایستشان اندر جهان

روزی پروردگارت در اثر
صبر کن بر وی شد ار رنجت دراز

از تو ما نکنیم در رقت سؤال
بهر پرهیزندگان انجام نیک

مشرکان گفتند نارد مصطفی
گر بود در دعوت خود راستگو

نامد آیا بهر ایشان این کتاب
زانبیا و قومشان در امتحان

یعنی آیا شرح حال آن قرون
از حق ایشانرا که خواند از کتاب

گر که میکردیم ایشانرا هلاک
می نگفتند این گروه نقول

ارچه نفرستادی ای پروردگار
پیش از آنکه خوار گردیم اینچنین

گو بایشان هریك ار ما وشما
قوت و اقبال خود را ده مده

ما بنصرت نیز داریم انتظار
آنچه را هستیم هردو منتظر

خوردنی در خانه‌اش چیزی نبود
بر یهودی او فرستاد از مقام

جزکه بگذاری متاعی بر گرو
در ع خود نگذاشت پیش آن یهود

که مکش عینین خویش ای یکحو
سوی آن چیزیکه بر حوردار شان

زینت دنیاستشان گر بنحسات
آرمائیم آنچه ایشانرا در آن

هست بهرت بهر و پاینده تر
اهل خود را امر فرما در نماز

رزق تو بر ماست بی رنج و ملال
هست ماداران خدای بیشریك

معجز از پروردگارش خون نما
یعنی آن معجز که ماخواهیم ازو

که بود روشن دلیلی در خطاب
در صحف بود آنچه از پیشینیان

هست در قرآن تفصیل ار سخون
که زبعدار معجزات آمد عداب

پیشتر زاو بر عدالی در دناك
پیشتر یعنی ز قرآن یا رسول

سوی ما پیغمبری کامل عیار
پیروی کردیم تا در آیات دین

منتظر باشم اندر کارها
نکبت ما را شما خواهید وهم

تاچه خواهد زین دو خواهش کردگار
منتظر باشید پس در حهرو سر

زود پس تاشد که تادانید کیست
اهل راه راست وانکه مهتدیست

سورة الأنبياء عليه السلام مأتة و اثني عشر آية و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خدای بخشندهٔ مهربان

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ٢ مايَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ اِلاّ

نزدیك شد مر مردمار احسابشان وایشان باشند در بحری اعراض کنندگان نمی آید ایشانرا هیچ پندی از پروردگارشان تازه آورده شده مگر که

اِسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ٣ لاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

شنیدند آنرا و ایشان بازی میکردند غفلت ورزنده دلهاشان و پنهان داشتند رازرا آنانکه ظلم کردند آیا این باشد مگر انسانی مانند شما

اَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٤ قالَ رَبّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

آیا پس میائید سحررا و شما می بینید گفت پروردگارم میداند گفتار را در آسمان و زمین و اوست شنوای

الْعَلِيمُ ٥ بَلْ قالُوا اَضْغاثُ اَحْلامٍ بَلِ افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ

دانا بلکه گفتند فراهم آورده خوابهاست بلکه بدروغ بست آنرا بلکه او شاعر است پس باید که بیاورد مارا آیتی همچنانکه فرستاده شدند پیشینیان

٦ ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْناها اَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ٧ وَ ما اَرْسَلْنا قَبْلَكَ اِلاّ رِجالاً نُوحِي

نگرویدند پیش از ایشان هیچ قریه که هلاك کردیم آنرا آیا پس ایشان میگروند و نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی که وحی کردیم

اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ٨ وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ

بایشان پس بپرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمیدانید و نکردیم ایشانرا جسدی که نخورند طعام را

وَ ما كانُوا خالِدِينَ ٩ ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ فَاَنْجَيْناهُمْ وَ مَنْ نَشاءُ وَ اَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ١٠

و نبودند جاودانیان پس راست کردیم ایشار او عده پس رهانیدیم ایشار او کسی را که میخواستیم و هلاك کردیم مسرفان را

الجزء السابع عشر

بعد بسم الله که اصل وابتداست | بوت تفسیر سورهٔ انبیاست | مکی است آن جمله گردانی نکو
گشت من نزدیك مرده را حساب | معرضند ایشان ودرغفلت بخواب | حشر صغری این بود که هرزمان
چشم تا برهم زنی حشری گذشت | بس دریغ اززان یکی مفقود گشت | نامد ایشانرا بر روی اعتبار
جزکه آنرا او بهمر نشنوید | واینکه ازغفلت بوی باری کنند | نشنوید و هست برچیز دگر
داشتندی مستتر نحوای خویش | آنکسان کاسنم بخود گردند پیش | داشتند اعنی نهان این قولرا
احمداعنی چون شما حرآدم است | اینکه داعی بربوت هرده است | میروید آیا بحادوثی براو
چونکه بشد آدم است او نی ملك | میروید افتید آیا تا بشك | زین مساره حقتعالی بر رسول
گفت ایشانرا نگو اندر جواب | داند آن پروردگارم بیجحاب | قول هرکس در سموات و زمین
ملکه قرآنرا بگفتند از شکست | می بود اضغاث احلام آنچه هست | بل محمد٤ نافته است آنرا بهم
گرچنین بود بیارد پس بما | معجزی گرپیش کردند انبیا | بل بآن معجز فرستاده شدند
هست این آیت جواب این کلام | در مقام حجت از رب الانام | نگروبدند از ظهور معجزات
که نمودیم آنجماعت را تباه | نگروند آیا پس ایشان راشاه | یعنی ازآن معجزات آری نویز
نی فرستادیم پیش از تو عیان | جز رجالی وحی میشد سویشان | یعنی افرشته نبودند آن کسان
پس بپرسید این بیان زاهل کتاب | خود نبودند ایکه بروحه صواب | هم ندادیم آن بدشان در نظر
هم نبودند انبیا اندر جهان | اینکه باشند این جماعت جاودان | راست گردانیدیم پس آنوعده را
پس دغم دادیم ایشان را بحات | خواستیم آنرا که هم باز ارثقات | بود درحکمت بقایش در اصول
مسرفین را هم تبه کردیم بار | که براباشان نبود اقبال وساز

بعدصد باشد دو و ده آیت او
نگذرد برخلق و درخوابند زآن
هیچ پندی تازه ازپروردگار
قلبشان مشغول و ازخود بیخبر
کاین بودآیا جزآدم چون شما
آدم آنکه بگریدش رو برو
کرد اخبار از گروه ناقبول
او بود شنوای دانا بالیقین
بل بود او شاعری کامل رقم
یکتنه زان بردوصد لشکر ردند
اهل شهری پیش از ایشان ازجهات
بگروند این قوم پرلج و ستیز
چون تو بودند آدمی صاحب لسان
که باشد حاجت ایشانرا بخور
که بایشان کرده بودیم ازولا
مرکسند اولاد او ایمان قبول

لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١١ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً

بحقیقت فرستادیم برشما کتابی که درآنست پندشما آیا پس درنمی یابید بعقل وبسیاردرهم شکستیم از قریه که بود ستمکار

وَ اَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ١٢ فَلَمَّا اَحَسُّوا بَأْسَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ١٣ لَا تَرْكُضُوا

وپدیدآوردیم پس ازان گروهی دیگررا پس چون احساس کردند عذاب مارا ناگاه ایشان ازان میگریختند مگریزید

وَارْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ ١٤ قَالُوا يَاوَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

وبازگردید سوی انچه متنعم شدید دران وسکناتان باشد که شما پرسیده شوید گفتند وای برما بدرستیکه ما بودیم ستمکاران

١٥ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ١٦ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَ

پس بود دیوسته این نداشان تا کردیمشان درویده نمرك افسردکان بیافروختگان ونیافریدیم اسمان وزمین را و

وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ١٧ لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ١٨ بَلْ نَقْذِفُ

انچه باشد میان ایندو بازی کنندگان اگر میخواستیم که فرا گیریم لهویرا هرآینه فرا میگرفتیم اورا ازنزد خود اگر بودیم کنندگان بلکه می اندازیم

بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٩ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ

حق را برباطل پس می شکندش پس ناگاه او نباشد باچیز ورشماست وای ازانچه وصف میکنید ومراوراست هرکه در آسمانها

وَالْاَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ٢٠ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا

وزمین است واینکه نزداوست سرکشی نمیکند ازپرستش او ومانده نمیشوند تسبیح میکنند شب وروز

يَفْتُرُونَ ٢١ اَمِ اتَّخَذُوا اٰلِهَةً مِنَ الْاَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ٢٢ لَوْ كَانَ فِيهِمَا اٰلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا

سست نمیشوند بلکه فراگرفتند الهانرا از زمین که ایشان نشر میکنند اگر بودی دران دوتا الهان که غیر خدا البته هرآینه تباه

فَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٣

شده بودندان دو و پس منزه است خدا پروردگار عرش ازانچه وصف میکنند

برشما کردیم نازل این کتاب — کاندرآن باشد شرافت بی‌حساب — ارحمد آئید از وی بر ملا — در نمی یابید آیا پس شما
کان شمارا برشرف گردد سبب — مفتخر گردید بر عالم عرب — ای بسا از قریه کاشکستیم پیش — اهل آنرا که ستمشان بودکیش
بعد ایشان قوم دیگر را پدید — جایشان کردیم واین باشد وعید — گفت برتهدید کفار عرب — هم شمارا هست این یعنی سبب
پاس ماچون اهل آن ده یافتند — برگریزاز قریه می شتافتند — می‌بگریزید و برگردید بار — بر تنعمها و آمال دراز
آنچه در وی بر تنعم بوده‌اید — سالها سکنا در آن نموده‌اید — برمسا کن بار گردیده شوید — مرشما شاید که پرسیده شوید
ازشما پرسند ارخرد و درشت — این‌که این یعمرانیارا که کشت — خادمان پرسندتان یا درسؤال — حیست فرمان تا بمائیم امتثال
می‌نگفتند از اسف یا ویلنا — راکه میباشم استمکاره ما — پس همیشه بودشان می‌خواندن این — بحصیدا خامدین
نافریدیم این زمین و آسمان — ما نباری وآنچه باشد بینشان — حواسیم از لهو را گریم ما — میگرفتیم آن ز درد خود بجا
یعنی از حبس مجرد کافرند — آن بهاوا لوحه سخت اسپرند — یا روابودار نما فریاد رس — میگرفتم آن زحبس خویشتن
فاعل از بودیم لهویرا نیار — مگرفتیم آنچه بهتر بود یار — بل بیندازیم حق را که حداست — سخت بر باطل بوحهی که سزاست
شکند پس آنچه را بر باطل است — باطل آن هنگام محو وزایل است — که اگر میگشت محسوس و عیان
بود اطل را چوسنگی بر رجاج — بشکند آنرا بجسمی لاعلاج — را که بروی میکبید اوراصفت
هست اورا آنچه دارارس وسماست — وآنچه بردش ازملایك راعلاست — هم به مانده میشوند از خدمتش
زور وشب تسبیه گویند ازبحست — هم نمیگردند ازعبادت هیچ سست — مرده‌گان تازنده سازند ازیقین
گرکه بودی دربرزمین و آسمان — من خدایان جز خدای شان — پس بود پاك آن خدا خلاق عرش
رآنچه وصفش میکنید از بیخرد — از اتخاذ لغو و اتخاذ ولد — مجملی گفتیم ازپیش این بیان
ذکر آن اندرفهم عامه است — بی‌که نبود مرد صوفی خامه است — گوش اوکی بردلیل وحجت است
پیش عاشق بر ثبوت دلبرش — گردلیل آری شکفت اندر برش — آن فلای دلبر و معشوق ست
شاید اراوگوید این افسانه‌است — یا که این افسانه‌گو دیوانه است — بای تا سرنیند زلف دلبرم
پیش آن گوناوت اسرار صمی — حیست تا برهان وگفت فلسفی — تا دلیل آری بفرمش از حکم
برگه‌گرئی این‌حبس زار ای‌حکیم — مرده‌شود دراین گور و گلیم — بر ثبوت آفاق بیعدیل
که نباشد غیر این یك آفاق — آفاق دیگری بر صوّ و تاق — که بحرکت هستی اندرهست‌هست

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ٢٤ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ

پرسیده نمیشوند از آنچه میکند وایشان پرسیده میشوند — بلکه گرفتند — ازغیراو خدایان — بگو بارید — دلیل خودرا اینست ذکر

مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٥ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

کسانیکه بامنند وذکر کسانیکه پیش ازمن بودند بلکه — گروهند اکثر ایشان نمیدانند — حق را پس ایشان روی گردانندگانند — و نفرستادیم — پیش ازتو

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ٢٦ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ

هیچ رسولی را مگر که وحی میفرستادیم باو که نیست خدائی مگر من — پس بپرستیدمرا — وگفتند — گرفت خدای بخشنده فرزندی — منزه باك بودش را

بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ٢٧ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ٢٨ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

بلکه بندگانیند گرامی داشتگان — پیشی نمیکنند باو در گفتار — وایشان بامر او کار میکنند — میداند آنچه بود میان دستهاشان وآنچه باشد پس پشتشان

وَلَا يَشْفَعُونَ ٢٩ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ٣٠ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِنْ دُونِهِ

وشفاعت نمیکنند — مگر برای — کسیکه راضی باشد وایشان از ترس او باشند خائفان — وآنکه بگویند — ازایشان که منم الهی — ازجز او

فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٣١ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

پس آن سزامیدهیمش دوزخ — همچنین — سزامیدهیم ستمکاران را — آیا ندیدند آنانکه — کافر شدند — که آسمانها — وزمین

كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ٣٢ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ

بودند بسته — پس کشاده کردیم آنهارا وگردانیدیم از آب — هر چیز زنده را — آیا پس نمیگروند — وگردانیدیم در زمین

رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٣٢ وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا

کوههای استوار مبادا که میل کند بایشان و گردانیدیم درآن کریوهای وسیع که راهاست باشد که ایشان هدایت یابند و گردانیدیم آسمانرا بامی محفوظ

وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ٣٤

وایشان باشند در آیتهای آن روی گردانندگان

نیست حق در فعل خود مسئول کس
گو دلیل خود بیارید اندرین
زانکه تقلید است ازپیدار وطن
یعنی این قرآن که هست ام الکتاب
بلکه حق را میندانند اکثری
نی فرستادیم ما هیچ از رُسل
غیر من نبود خدا یعنی بذات
اوست پاك وهم ملایك در شئون
داند اسرار ملایك هر نفس
هم بود ازخشیت حق ترسناك
پس جزادوزخ دهیمش وین سزاست
اینکه بودند این سموات وزمین
نگروند آیا که با این بینات
هم نگردانیدیم درآن کوهها

لیك مسئولند او را خلق بس
گر شمارا هست برهانی چنین
بی ز علم وعقل نزد اهل فن
هم دگر توریة و انجیل ارخطاب
چیست تا فرقش زشئی دیگری
سابق ار تو رهنما اندر سُبل
پس پرستیدم ز روی التفات
می بوند ایشان عباد مکرمون
آنچه زایشان پیش باشد یا که پس
تا شوند از نقص طاعتها هلاك
همچنین هرظالمیرا این جزاست
سته و برهم نهاده پیش ازین
مشرکان که بیستشان ره بربحات
راهها تا راه یابند ار ولا
برنگه داریده است این رهنمون

جز خدا آیا خدایان دگر
اندر ایشان نیست یکمو قدرتی
ایست ذکری آنکه را او با من است
پس بپرسید اندرآنها هست هج
حق و باطل را نمیدانند چون
جزکه می شد وحی سویش اردروں
می نگفتند اینکه نگرفت او ولد
برخدا پیشی نگیرند از کلام
به کسد ارکس شفاعت برخدا
وانکه گوید از ملایك یا بشر
می بدانستند آیا خود زیند
پس گشادیم ارهم آنها همه ما
کوهها کردیم در ارض استوار
هم بگردانیدیم ما این آسمان
لیك زآیاتند ایشان معرضون

برگرفتند این گروه کور و کر
واین بود در نفی تقلید آیتی
وانکه پیش ازمن بوحی ذوالمن است
غیر توحید خدا بی بند و بیچ
پس زحق باشند راین ره معرضون
لا اله الا انا ها فاعبدون
از ملایك بی دلیل و بی سند
کار بر امرش نمایند آن تمام
غیر آنکه حق برآن باشد رضا
من خدایم جز خدای دادگر
آنکسانکه برخدا کافر شدند
زنده گردانیدیم هرچیزی زما
مردمانرا تا بجنبانند بکار
سقف محفوظ از فتادن درعیان

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٣٣ وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ

واوست که آفرید شب وروررا وآفتاب وماهرا هریکددر گردونی که میروند وبگردانیدیم مرانسانی

مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ٣٤ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ

پیش ازتو بودن جاویدرا آیا پس اگر بمیری تو پس ایشان جاودانه باید هر تنی چشنده مرگست ومیآزمائیم شمارا بشر و

الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ٣٥ وَ إِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي

خیرازمودنی واسوی ما بازگردانیده میشوید وچون ببینندترا آنانکه کافرشدند نمیگیرندت مگراسهزا آیااینست

يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ هُمْ كَافِرُونَ ٣٦ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي

که ذکر میکند آلهان شمارا وایشان بذکر خدای بخشنده ایشانند کافران آفریده شد انسان ازشتاب زود باشد بنمائیم آیتهای خود

فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ٣٧ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٨ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ

پس شتاب مکنید بامن ومیگویند کی خواهد بود این وعده اگرهستند راستگویان واگردانند آنانکه کافرشدند وقتیرا

لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٣٩ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ

که باز نمیتوانند داشت از روهاشان آتش را ونه از پشتهاشان ونه ایشان یاری کرده شوند بلکه میاید ایشانرا ناگهان پس متحیر میگرداندشان

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٤٠ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

پس نتوانند برگردانیدن آنرا ونه ایشان مهلت داده شوند وبحقیق استهزا کرده شد برسولانی از پیش تو پس احاطه کرد بآنانکه استهزا کردند

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٤٣

ازایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند

درفلك باشند اشناور همی
اوست آنکس کافریداین روزوشب
پس توآیا گربمیری در جهان
همچو ماهی که شناند در یمی
گفت زانروکس همیشه زنده نیست
جاودان خواهند ماندن درجهان
مرگ را باشد چشنده هر نسی
این جهان رهیچکس پاینده نیست
هم بسوی ما شما گردید بار
کس ندارد ریسمن را صامنی
گفت زاستهزا که اینست ارگزاف
بر هرآنچه کرده اید ازفعل وساز
مینگرندت بجز بر هزءو هم
من پیمبر بر نمی عهد مخاف
آدمی گردیده مخلوق از شتاب
کایست آنکس کرخدایان کرده‌ام
می بگویند این مواعید ازخطاست
عاجل است ارچند باشد آن عذاب
آتش از روها وپشت خویشتن
پس کی است این وعده گر گوئید راست
پس بتوانند ازخود داشت باز
بیستشان هم ناصری اندر محن
پس ایشان کرد احاطه آن حرا
هم نه مهلت باشد ایشانرا بسار
آمد ازذوالنون مصری درخبر
که ندانند سحریت بر انبیا
بود ازمهتاب آن روشن شبی

در بیان حکایت ذوالنون مصری

ادیش رفتم بجوئی پس رسید
ملك ورغ ران حونیا که سرکشید
حیرتم افزود وگفتم حکمتی است
اندرن فهمید باید تا که چیست
کرده قصد خفته یك ماری بقهر
عقرش زدبیش وکشت اورابرهر
دفع آنهم بود ممکن بی‌سبب
کرد این تا طاهرآید حفظ رب
گرکه بینی آنحوادث را بحوات
عظم ولحمت گرددآب ازاضطراب
توبحای شکر احسان این چنین
روزوشب ناحافظی درجنك وکین
حفظ خود گرنار گیرد بیم دم
بوشوی براصل خود یعنی عدم

آفتاب و ماه راهم بر سبب
پیش ار نوجاودان اندر جهان
آدمیرا ما نگردانیدیم هان
مصطفی میرد رهیم از نارودود
مشرکان گفتندکی باشدکه زود
آن بمیرد که ندارد نور وجان
گر بمیری بندهٔ برجاودان
آزمائیم آزمونی بر نشان
ما بنیکی و بدیبان درجهان
ران‌میان بوجهل بروی خیره گشت
برقریش احمد بروزی برگذشت
آنکسانیکه کافرند و بدرون
آمد آیت که بورا بندند حون
لیك خود برذکر رحمن کافرند
از خداایان کردهٔ ذم دلجویند
پس بمشتابند از اندازه بیش
رود بمائیمتان آیات خویش
آنرمانیکه ندارند ایچ باز
گریدانند آن کسان در اضطرار
پس کند مبهوتشان اندر زمان
بلکه آیدشان قیامت ناگهان
پیش‌از تو بررسولان ازستم
همچنین سخریه کردند آن امم
شد نگهدار عداب و از تعب
گیست کوآنکو شمارا روروشب
که شبی رفتم برون ازشهرودر
برشست آن عقرب اندرپشت‌او
میرود دیدم بسرعت عقربی
از پیش گشتم بندی رهسپار
بگدراند او را بداسو زآب حو
ازهمانجا عقرب آمدم باز گشت
دیدم افتاده است مستی برکنار
آدمیرا هست در لیل ونهار
خفته شد بیداروگفتم سرگذشت
حق نماید ار تو دفع آحادثات
گرب وغم ران‌پیش کایددر شمار
بلکه گیری غیر اورا یارودوست
تا توانی بود باقی در حیات
جمله ذرات وجودت بر هواست
عافل ازآنکو نگهدار تواوست
هستی موهوم تو معدوم ولاست

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ٤٤ أَمْ لَهُمْ

بگو که نگاه دارد شمارا شب وروز از خدای بخشنده بلکه ایشان ازیاد پروردگارشان روی گردانندگان بلکه مرایشانراست

آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ٤٥ بَلْ مَتَّعْنَا هٰؤُلَاءِ وَ

الهان که کفایت میکند ایشانرا غیر ما نتوانند یاری کردن خودها شانرا و نه ایشان از ما همراهی کرده میشوند بلکه کامهاب کردیم آنهارا و

آبَاءَهُمْ حَتّٰى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ

پدرانشانرا تادرازشد برایشان مدت زندگانی آیا پس نمیبینند که ما می آئیم زمین را که کم میکنیم آنرا از اطرافش آیا پس ایشانند

الْغَالِبُونَ ٤٦ قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ٤٧ وَ لَئِنْ

غالبان بگو جز این نیست که بیم میکنیم شمارا بوحی ونمی شنوند کران خواندن را چون بیم کرده میشوند واگر مس کند

مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٤٨ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

ایشانرا وزنیدن نوئی از عذاب پروردگارت هر آینه گویند الته ای وای بر ما بدرستیکه ما بودیم ستمکاران ومیگذاریم ترازوها درست برای

لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفٰى بِنَا

روز قیامت پس ستم کرده نشود هیچ نفسی چیزیرا واگرچه باشد مقدار دانه از خردل بیاریم آنرا وبسیم ما

حٰسِبِينَ ٤٩ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى وَهٰرُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ٥٠ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ

حساب کنندگان ومدرستیکه دادیم موسی وهارون را جدا کننده حق از باطل ونور وپندی مر پرهیزکاران را آنانکه میترسند از

رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ٥١ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٥٢

پروردگارشان در نهانی وایشان باشد از قیامت ترسندگان واین ذکریست با برکت که فرو فرستادیم آنرا آیا پس شما مر آنرا انکار کنندگانید

کیست تا دارد شمارا کو نگاه ... ازعذاب روز وشب بیگاه وگاه
هستشان آیا خدایانی که یار ... دارد از ایشان عذاب ما بسار
نیست هم محصوشان یاری ما ... تا نمایند از نگهداری ما
عمرشان تا گشت درمدت درار ... پس نمیبینید آیا هیچ بار
آوریم اعنی بحورهٔ مسلمین ... قریه ها و قعهاشانرا حنین
کو بترسانیم شمارا من بدش ... خودبوحی حق به ازگفتارخویش
گر رسد برکافران چیزی قبیل ... از عذاب کردگار اندر هرقبیل
میگداریم آن برازوهای عدل ... درحرای روز حشر رای عدل
آوریم آنرا و درمیزان بهم ... هم نخواهی نقدر آن دهیم
ما بسی باشیم کافی در حساب ... هم نحفظ حمله دانا بر صواب
هم ضیاء و پند بر پرهیزکار ... کانکسان ترسند از پروردگار
وین بود ذکری مبارك ارخدا ... که فرستادیم آنرا بر شما

بلکه از ذکر خدای خویشتن ... میکند اعراض وغافل زان سخن
بلکه نتواند معبودانشان ... نفس خودرا کرد یاری بیگمان
بلکه ما کردیم ازهر رهگذر ... کافران وآبائشان را بهره ور
ایکه ارض کافرانرا میکنیم ... ناقص از اطراف تا یابند سم
گردد از هرجا بناها سرنگون ... پس بوند آیا که ایشان غالبون
خواندنی را نشنوند اما گران ... هم کرده خون شوند ازسروران
می‌نگویید از عنا یا ویلنا ... پس بودیم استمکاره ما
پس ستم دیده نگردد آن نفس ... خردلی از قدر حقش هیچکس
یعنی آنمثقال را گر خردل است ... می‌سنجیم ارچه باشد خاروپست
ما توسی وبهارون درخطاب ... از عطا دادیم فرقان و کتاب
خوف خود دارند ازمردم نهان ... وازقیامت برسناکند آنکسان
یعنی این قرآن که خیرستش عیان ... پس کنید آیا شما انکار آن

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ٥٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هٰذِهِ

وبتحقیق دادیم ابراهیمرا رشدش از پیش وبودیم باودانایان چون گفت مر پدرش راوقومش را چیست این

التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ٥٤ قَالُوا وَجَدْنَا آبَآءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ٥٥ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ

تمثالها که شمائید مرآنهارا مقیمان پرستش گفتند یافتیم پدرانمانرا مرآنهارا پرستندگان گفت بتحقیق باشیدشما

وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٦ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ٥٧ قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ

وپدرانتان درگمراهی آشکار گفتند آیا آمدی مارا براستی یاهستی تو از بازی کنندگان گفت بلکه پروردگارشما

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٥٨ وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ

پروردگار آسمان وزمین است که آفرید آنهارا ومنم بر آن از گواهان وبخدا قسم که هر آینه چاره خواهم کرد البته بنان

بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ٥٩ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ٦٠

شمارا بعد از آنکه برگردید پشت کنندگان پس کرد شان پاره پاره مگر بزرگی که بود مر آنهارا باشد که ایشان باو رجوع کنند

در بیان قصهٔ ابراهیم و شکستن اصنام را

هم بابراهیم دادیم از علن ... رشد یعنی ره بنیکی یافتن
این صورچیست که بپوسته شما ... عاکفان باشید آنرا بر ملا
میپرستیدند این تمثیلها ... گفت او بودید عاری ازهدی
گفت آوردی بما حرفی توصعب ... این بما گوئی تو ازجد یالعب
آورید این حمله را مانا که ... من برایم ازگواهان یك گواه
بعدار آنکه می‌بگردایید پشت ... خردشان پس کرد ارخردودرشت

هم باو بودیم ما دانا بپیش ... چونکه گفت او بپدر واقوام خویش
گفت ما آباء خود را یافتیم ... برهمین که ما بدان بشتافتیم
سخت اندر گمرهی آشکار ... هم شما و هم پدرهاتان زعار
گفت بل ربّ شما اندر یقین ... هست ربّ این سموات و زمین
قائلة اندر این بنان کیدی کنم ... درنهان یعنی زحاشان برکنم
روز عیدی کاهل شهر ازمردوزن ... سوی صحرا میشدند او در ذمن

یك تبر بگرفت ودرتنخانه شد | پاره پاره کرد زاصنام آنچه بد | جزت اعظم که آنرا واگذاشت | پس تبر بردوش اورحا گذاشت
تا باو گردند باز اندر سئوال | کاین بتارا ازچه کردی خسته حال | تا که بر نمرودیان پر لجاج | او عاید اندراین باب احتجاج
| چونکه دربتخانه در شاه آمدند | درتحیر زین چنین غوغا شدند

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا اِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمِينَ ٦١ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرٰاهِيمُ ٦٢

گفتند که کرد این را بالهان ما بدرستیکه او هر اینه باشد از ستمکاران گفتند شنیدیم جوانی که بدی یاد میکرد آنهارا که گفته میشود مر اورا ابراهیم

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلٰى أَعْيُنِ النّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ٦٣ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يٰاِبْرٰاهِيمُ

گفتند پس بیاورید اورا بر ابر چشمهای مردمان باشد که ایشان شهادت دهند گفتند آیا تو کردی آنرا بالهان ما ای ابراهیم

٦٤ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَسْئَلُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ٦٥ فَرَجَعُوا اِلٰى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ

گفت بلکه کرد آنرا بزرگشان این پس بپرسید ایشان را اگر هستند سخن میگویند پس رجوع کردند بخودها شان پس گفتند درستیکه

أَنْتُمُ الظّالِمُونَ ٦٦ ثُمَّ نُكِسُوا عَلٰى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا هٰؤُلاٰءِ يَنْطِقُونَ ٦٧ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ

شمائید شما ظالمان پس نگون کرده شدند بر سرهاشان بدرستیکه میدانی که باشند اینها که سخن کنند گفت آیا پس میپرستید از

دُونِ اللّٰهِ مٰا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَلِمٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦٨

غیر خدا آنچه سود نکند شمارا چیزی وزیان نکند شمارا اف مر شمارا ومر آنچه میپرستید از غیر خدا آیا پس درنمی یابید بعقل

باخدایان می‌بگفتند این که کرد | هست زاستمکارگان دراین نبرد | فرقهٔ را داشت نمرود عدو | تا کسد اورا بسرعت جستجو
آنکه زابراهیم او شنیده بود | لاکبدّن شهادت داد زود | کاین چنین اوگفت واین کارویست | غیر اوخصم الهان کس کی است
فرقهٔ گفتند هم ار نك جوان | ما شنیدستیم بس ذمّ بتان | نامش ابراهیم مگویید هست | این بتارا شاید او درهم شکست
پس چنین گفتند آن نمرودیان | کاورید اورا بچشم مردمان | تا گواه باشد بروی‌آنچه گفت | کس روی ذمّ الهان گرشفت
پس بگفتندش که آیا این چنین | باخدایان خود تو کردی درکمین | گفت ابراهیم بل کرد این عمل | خود بزرك این خدایان در محل
کرده خشم ازآنکه میرسد حون | تاوجود او مر ایشانرا کنون | خشم اوهم بردیان باشد بجا | تا یکی کس میپرستد صدخدا
پس بپرسید این که کرد ازنی‌ادب | گرکه دارند این خدایان نطق ولب | هستشان یا عقل و ادراکی مبین | منشاسند آنکه کرده‌است اینچنین
پس سوی نفسهاشان ران سخن | بازگشتند آن گروه در انجمن | می‌بگفتند از ره حیرت بهم | که شما کردید خود برخود ستم
زین سئوالی که شما کردید ادو | ساخت ملزم رودتان درگفتگو | میرسیدند اعمی آنچیزی بوهم | که ندارد چشم وگوش ونطق ووهم
پس نگون کردند سرهارا بشش | خودشدند آگاه از الزام خویش | پس بگفتند ارچه گفتی درمقال | کنزبان باید کنید این‌را سئوال
چونکه میدانستی این خود که سخن | می‌بگویند این بنان این‌بود فن | گفت آیا پس شما از نی‌تمیز | میرسید آنچه سود هیچ چیز
نفع و ضرّی اندران نرسدگی | کس پرستد غیرحق در زندگی | باد رشتی در عبادت بر شما | میرسید آنچه را غیر از خدا
| پس شما آیا چوآن آبا پرش | در نمی‌یابید قبح فعل خویش |

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فٰاعِلِينَ ٦٩

گفتند بسوزانید اورا و یاری کنید الهان خودرا اگر هستید کنندگان

پس بگفتند آن گروه با یکدگر | می بسوزانید او را بر سر | زین نمودانش یاری کنید | گر کنید این داد دینداری کنید
کرد پس نمرود بریا یك حصار | حکم کردن نمرود بر سوزاندن حضرت ابراهیم علیه‌السلام | تا درآن سوزد خلیل حق نار
گفت تا جمع اندرآن هیزم کنند | وین عملرا جملهٔ مردم کنند | تا نماهی هیزم آحامرد وزن | بردی از قهر خلیل ممتحن
تا زهیزم گشت چون کوهی بلند | پس درآن ازعقل خام آتش فکند | منجنیقی ساخت زاغوای بلیس | دیوحوئی که مراورا بد حبیس
بست ابراهیم را بر منجنیق | می نمودا ورا معنی زان فریق | خواست آمد نالهٔ زافلاکیان | کی خدای بی شریك بی نشان
باشد این یك بنده برروی‌زمین | که تورا خواند یکتائی چنین | کی بود کس نامی ازپروردگار | گرسوزند این موحد را بنار

شد خطاب از حق بر ایشان ار رشد
که اگر خواهد کید اورا مدد
آمدند افلاکیان ز امر جلیل

گفت مر افرشتهٔ باد آزمان
افکنیم این نار بر نمرودیان
تا بسوزند از صغیر و از کبیر

گفت افرشتهٔ زمینش که نگو
تا برم این جمله را دروی فرو
هریك ازاهل سموات این چنین

گفت من درپیش امر ذوالمنن
کرده‌ام فانی ارادهٔ خویشتن
دربلایم گرچه دل‌خرسند اوست

بنده‌ام من بنده کی‌بود تا که او
باشدش در حکم مولا گفتگو
من چه غم‌دارم که عالم آتش است

چون درآتش شد نگون ار منحیق
حمر ئیلش در رسید اندرطریق
گفت هیچ ارحاجتی داری نگو

کار حر باقاضی‌الحاجات بست
آنکه اومحتاج کس درذات بست
حاجتی زین به مرا بود کنون

حیف آین جان درغم وسوزش شکست
وین شرار از مهرحانم یکدم است
کاش جان بسیار بود آتش‌مدام

گر تورا عشقی‌است دای گوچه‌گفت
این‌گل ازبستان عاشق برشکفت
خواست تا ازدل‌کشدآهی زعشق

که مکش آه ارجگرخاموش باش
زار عشق افشامکن رویوش‌باش
که رآهت آتش افتد درجهان

توسرین دم کارهل تا من کنم
برتو آتش جنت وگلشن کنم
تا کنند ایشان اعانت برخلیل

قُلْنَا يٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلٰمًا عَلٰي اِبْرٰاهِيمَ ٧٠ وَ اَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنٰاهُمُ الْاَخْسَرِينَ ٧١

گفتیم ای‌آتش باش‌سرد وسلامت بر ابراهیم و خواستند باومکری پس‌کردیم‌ایشانرا زیانکارتران

پس برآتش حکم ازداور رسید
آیت یا نار کونی در رسید
باش ای آتش براابراهیم سرد

در زمان آتش فتاد ار اشتعال
شعلها شد جمله جنات وصال
پس برون ازآن بهشت دلفروز

خواستند از بهراوکیدی چنین
پس شدند آنها زیان‌کار وغبین
هم سلامت نفسرد تا او زبرد

مامور شدن پشه برهلاکت نمرودیان

پشه را پس‌داد فرمان درفراغ
راو برآرد پشهٔ بایست کرد
این‌دماغ افرون‌بدازخرطوم پیل

تا که حیوانی جهان نابود وخرد
برشاندت پشه بر نال آنچنان
گفت من برآسمانت دوربر

آنکه آید تا خدا اندر نبرد
حاجتش نبود نکرکس یکتنو
نادمانل تق برد اورا ز جای

تو رکرکس میشدی بر آسمان
تبك برجسم مدمغ عالم است
نایدم زین ره شدن برآسمان

آنکه روز پشه میجوید براو
ازوجود خویش فانی‌گشتن است
هل‌خودیت نامن‌آگر لامکان

این‌رمیم بهرگمجایش کم است
ریبدان کت پشهٔ سازد مهار
گویدت گردون بهجای‌احمق است

راه آن ارما ومن نگذشتن‌است
لایقت نابل باشد بر مقام
رو تو نانمرود را لی عایقش

چون‌توئی درنیل خود بینی‌سوار
سوی شاه از ارض نابل ناشات
وآن زمینی حافزا و پرنواست

رو تو ابراهیم سوی ارض شاه
رفت با نمرودیان را بردماغ
رحمت وبرکت‌درآن نابل‌زماست

گفت زان دادیم نالوطش نجات
مغز آن نابحردان راحمله خورد
چون ریش پشهٔ گشتی ذلیل

وَ نَجَّيْنٰاهُ وَ لُوطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بٰارَكْنَا فِيهٰا لِلْعٰالَمِينَ ٧٢ وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ نٰافِلَةً

ورهانیدیم‌اوراولوطرا سوی زمینی که‌برکت‌دادیم‌مادرآن ازبرای‌جهانیان وبخشیدیم‌مراورا اسحق ویعقوب که‌بوده‌بود

وَ كُلًّا جَعَلْنَا صٰالِحِينَ ٧٣ وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرٰاتِ وَ

وهمرا کردانیدیم شایستگان وگردانیدیمشان امامانکه هدایت‌میکرده‌باشندبامرما ووحی‌کردیم‌بایشان کردن کارهای خوبرا و

اِقَامَ الصَّلٰوةِ وَ اِيتٰاءَ الزَّكٰوةِ وَ كَانُوا لَنَا عٰابِدِينَ ٧٤ وَ لُوطًا آتَيْنٰاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنٰاهُ

برپای‌داشتن نمازرا ودادن زکوةرا وبودند مرمارا عبادت‌کنندگان ولوطرا دادیمش حکم وعلم ونجات‌دادیم‌اورا

مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبٰآئِثَ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فٰاسِقِينَ ٧٥ وَ اَدْخَلْنٰاهُ فِي رَحْمَتِنٰا

از قریه که‌بودندمیکردند بدیهارا بدرستیکه‌ایشان بودندگروه بدان فاسقان وداخل‌کردیم‌اورادررحمت‌خود

اِنَّهُ مِنَ الصّٰالِحِينَ ٧٦ وَ نُوحاً اِذْ نٰادٰي مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ فَنَجَّيْنٰاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ

بدرستیکه او بود از شایستگان ونوح را هنگامیکه ندا کرد ازپیش پس اجابت کردیم مر او را پس رهانیدیم او را واهلش را از اندوه

الْعَظِيمِ ٧٧ وَ نَصَرْنٰاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيٰاتِنٰا اِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاَغْرَقْنٰاهُمْ اَجْمَعِينَ ٧٨

ترك ویاری دادیم او را از آنقوم که تکذیب کردند آیتهای ما را بدرستیکه ایشان بودند گروهی بد پس غرق کردیم ایشان را همه

هم ببخشیدیم ما اسحق را بارهم یعقوب او را از عطا نافله باشد عطیه در لغت یاولد اندر ولد اد موهبت
جمله را کردیم ما شایسته کار پیشوا و رهنما و حقگذار سوی ایشان وحی هم کردیم باز بر نکوئی و اقامت در نماز
هم بایتاء زکوة اندر عیان چون ز ما بودند اپرستندگان علم وحکمت لوط را دادیم هم کز بیین بود حاری در امم
هم رهانیدیمش ازآن قریه که بود اهل آنرا کار های بد نمود وانگره بودند قومی زشتکار رفته بیرون زامر وشرع کردگار
هم درآوردیم اندر رحمتش بد چوار شایسته کاران حصرش نوح را کن یاد چون خواند از وداد مرخدارا پیش از ابراهیم راد
پس نمودیمش اجابت در دعا پس رهانیدیمش ز اندوه و بلا اهل وفرزندانش از کرب عظیم باز رهانیدیم ور آسیب و بم
نصرتش دادیم برقومی که بود کارشان تکذیب آیات از حدود آنگره بودند قومی بد سرشت جمله را کردیم غرق از فعل زشت

وَ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ اِذْ يَحْكُمٰانِ فِي الْحَرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنّٰا لِحُكْمِهِمْ شٰاهِدِينَ ٧٩

وداودرا وسلیمانرا هنگامیکه حکم میکردند درکشت وقتیکه چریدبشب درآن گوسفند قوم وبودیم مر حکم ایشان را شاهدان

کن رداود و سلیمان باز یاد حکم چون کردند درکشت ازرشاد مشرگشتند چون در لیل تار گوسفند قوم درآن کشت زار
مابدان حکمی که شد مابنشان خود گوه بودیم یا دانا بدان شاهدیم ارآنچه رفت اربیش وکم بین صاحب ذرع باصاحب غنم

آمدن ایلیا و یوحنا در محضر حضرت داود ع بمرافعه و حکم نمودن سلیمان ع مابین ایشان

آمد این قصه چنین اندر خبر روزی ار بهر ترافع دو نفر سوی دارالشرع داود آمدند ایلیا در راه و یوحنا ندید
بود دهقان ایلیا اندر سبب داشت زرعی یاکه باغی ارعنب بود یوحنا همانا گله دار وزغنم بودش بصحرا بشمار
ایلیا گفتا که گلهٔ او ر راه رفته درشب کرده زرعم را تباه یا که درشب باغ انگور مرا کرده فاسد گوسفندان در چرا
گفت یوحنا که من بودم بحواب گشته واقع بی بعمد این باصواب گفت داود ار بهای گوسفند داد باید آن زیان بیچون وچند
اررش آن گوسفندان ورکه هم هست قدر آن زیان بی بیش وکم گوسفندانرا بصاحب ذرع پس داد باید حکم شرعست این وبس
چون ردارالشرع رفتند آن دوتن تا سلیمان بار گفتند آن سخن یادده نگذشته بود او را زسال نامد این حکمش موافق درفعال
شد بدارالشرع و مر داودرا گفت بهترزین توان کرد این قضا ایلیا را بازهل این گوسفند تا شود ارپشم وشیرش بهره مند
هم بیوحنا سیاران باغ رود تا رساند مرهمان حالی که بود پس کند تسلیم آن بر ایلیا راو ستاند باغ خودرا مرملا
تا که بی بهره نمانند ایچ یك گفت داودش که الله معك حکم این باشد که گفتی پس نمود حکم براینان چنان کو گفته بود
زین قصه بررسولش ذوالجلال داد از بهر حکومت انتقال گفت فهماندیم ار علم متین ما حکومت مرسلیمان این چنین

فَفَهَّمْنٰاهٰا سُلَيْمٰانَ

پس فهمانیدیم آنرا سلیمان

یا زعلم و حکمت بی اختلاف آید اشکال اندراین معنی فزون که دوحکم صد بود اروحی چون
برجواز اجتهاد اندر رسل که نباشد اندرآن طن وگزاف حزکه زان باشد یکی راجتهاد
حق تحقیق این بودکه حکم حق پس مظنه آمد اندر حکم کل گر نبودی آن روا برانبیا فرقهٔ زین آیه کردند اعتماد
وانکه ازنطق سلیمان نسخ کرد بود آنچه کرد داود از نسق وانزمان منسوخ گشت آنحکم پیش ارچه شد حکم سلیمانی روا
شاهی وحکمت مراورا داده حق حکم سابق را خود ابدای مرد بود پهر اینکه بود اشتباه حکم دیگرشد براهل دین وکیش
خواست تاظاهر کند پروردگار نیست کس برحکم جزوی مستحق زانکه داود را پسر بسیار بود که سلیمان بعد داود است شاه
که سلیمان یافت بر امر انحصار اتفاقی باشد این اندر رشاد هریکی را دعوی این کار بود
کانبیا باشند نافی راجتهاد

گفت نبی چون بود رای رسول | افضل از رای هر آنکس در سبل | بر طریق اول اورا پس زداد | هست جایز در مقامات اجتهاد
پس جواب ایست گر بهر رسول | وحی چون ممکن بود در جزو و کل | پس بباشد جایز او را اجتهاد | که بود منتج ظن در هر مراد
پیش نور شمس بهر روشنی | روز کس آرد چراغ از ابلهی | یا بحادثه که بود ممکن نقیر | آکفا بر ظن کند در شرع و دین
بر نبی گر بود جایز اجتهاد | بود جایز هم خلافش بر عباد | تا نماید احتهادان زید و عمر | پس کند نفی نبی در قول و امر
همچنانکه مجتهد را بر مجتهد | هست جایز نفی دیگر مجتهد | بر خلاف او کند یعنی عمل | لیك این بود روا در این محل
رانکه پیغمر مطاعست در حوراست | خالف امر پیمبر کافر است | ایقدر کافیست اندر ایمقام | یاران بر شرح تفسیر و کلام

وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ٨٠ وَعَلَّمْنَاهُ

وهریك را دادیم حکم وعلم ومسخر کردیم با داود کوهها را که تسبیح میکردند و پرندگان و آموختم اورا

صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ٨١ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً

ساختن لباس جنك برای شما تا نگاه دارد شمارا از آسیب شما پس آیا شما شکر کنندگانید ومر سلیمانرا باد که تند بود

تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ٨٢ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ

میرفت بفرمانش بآن زمین که برکت دادیم مادر آن وهستیم ما بهمه چیز دانا واز دیوان کسانیکه بدریا

يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ٨٣

فرومیشدند برایش ومیکردند کاری غیر آن وبودیم مر ایشانرا نگاهدارندگان

تتمه بیان حال داود وسلیمان علیهما السلام

هردو را دادیم حکم و علم ما | رام شد داود را مر کوهها | بود در تسبیح با او کوه و طیر | فاعلیم این جمله را ماخود بحیر
هم باو تعلیم فرمودیم ما | تا زره سازد ز بهر جنگها | آن لباس آمد شمارا روز حرب | تا نگهبان دارد از هر رخم و ضرب
پس شما آیا کنید ارحق سپاس | گر که باشید اندکی نعمت شناس | بر سلیمان باد را کردیم رام | بود جاری تند زامر او بمدام
در زمین شام کاندروی رسا | هست برکات و نعم بی انتها | هر کجا میخواست الشهر و بلاد | مرو را میبرد در یك لحظه باد
ما بهر چیزیم دانا بی خلاف | این بحکمت بود یعنی بر گزاف | وز شیاطین رام فرمودیم هم | مرو را از بهر غواصی بیم
هم چنین از بهر دیگر کارها | ود پی آسانی دشوارها | حافظ اشانرا بدیم اندر پیش | تا نپیچندش سر از فرمان وبند

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٨٤ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ

وایوب را هنگامیکه ندا کرد پروردگارش را که مس کرد مرا آزار و تو ارحم کننده تر رحم کنندگانی پس اجابت نمودیم مر اورا پس رفع نمودیم آنچه

مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ٨٥

باو بود از آزار و دادیم اورا اهلش ومثلشان با ایشان رحمتی از نزد ما وپندی مر پرستندگانرا

در بیان حال حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلام

یاد کن ایوب را چون خواند چند | رب خود را چون رسید او را گزند | که مرا مس کرد ضری اینچنین | تو بحالم ارحمی از راحمین
یاد آمد حال ایوب صبور | گشتم از صبر و سکون یکباره دور | منقلب شد حالم از احوال او | آمدم چون در نظر تمثال او
بود صبرش از محبت بر اله | آن امین راه حق روحی فداه | گرچه گر بگذاردم گویم تمام | حال آن برگزیدهٔ رب الانام
در محبت امتحان دوست را | کند ازتن بار ضایت پوست را | آنکه باحق کار عشق اینسان کند | ترك ملك ومال وجسم وجان کند
کشد آهی در بلا باشد صبور | در محبت تا جوی شاید قصور | جان بنامش گر دهی دیدم گران | صد سلام اورا بجان از عاشقان

مال وملکش بود بیش از حصر وحد
روزی آمد جبرئیل از حق براو
نعمتت گردد مبدل بر نقم
گفت دادم دل براین جمله یقین
پس براق عشق آمد شد سوار
بر بلای دوست بود او منتظر
که تلف شد گله و خیل ورمه
پس خبر آمد که افتاد از مقام
فوت فرزندان دل آوردش بدرد
در حضورش کن نگهداری دل
کی تورا جان بود یا جز دگر
آنچه خود داد ارکه هم گیرد باز
بار آمد امتحان بیمار شد
زخم گشت اعضای او سرتاسای
هفت سال اینگونه بود احوال او
گفت ادراین کورا هشتاد سال
بحر رحمت زین بیان آمد بجوش
که بود چون حالتی بیمار من
بر بلاید کار بر دعوی من
آن زمان لب بر شکایت بار کرد
رنج او برداشتیم ازفضل ما
تا باینجا بود تفسیر کلام
گوش دل بگشا بتحقیق صفی
وقت موج بحر ماشد هوشدار
بلکه تحقیق است وزاسرار وجود
کان بود معراج مردان وملوک
کرد دل خالی زیاد غیر دوست
عیش وصحت جانه وفرزند ومال
ماند عاقل هم زجان وهم زتن
سوی کثرت چون رو وحدت گشت باز
گشته آن بنیاد ها یکجا خراب
لیك آنکو گنج وحدت باوی است
در سرا ناید سه روزش طلا

هم غلام و اسب واستر بعدد
داد پیغام الحق اورا رو برو
صحتت بررنج وهم شادی بغم
گر رضای دوست باشد اینچنین
سوی معراج فنا هم رهسپار
تا که فرمان کی بجهراید زسر
رفت بر سیل حوادث آن همه
سقف بر برق فرزندان تمام
پس سجده اوفتاد وشکر کرد
یارت آید تا که بر یاری دل
یا که هیچت از وجود خود خبر
مست اروبه دار و با محنت بساز
مدت رنج و مرض بسیار شد
در کاسه صبورا دادند جای
کس نپرسیدی زحضرت حال او
داد حق صحت بدارم انفعال
اورا بایست ازشود عاشق بحوش
عاقبت جوئی تو یا دیدار من
کار باشد بر قبول ذوالمنن
رب انی مسنی آغاز کرد
بار دادیمش ز علتها شفا

بود مشغول عبادت صبح و شام
گفت تودی عمری اندر عیش وناز
فقر وناداری رسد بعدار غنا
کی توانم اندرضای او گذشت
نوح سان ننشست درفلك رضا
بود روزی در عبادتخانه او
کشتها و ساعها را زد بسموم
بود مشغول او بذکر ذوالجلال
بانك بزرد غیرت عشق غیور
دادهٔ حق تو بود اینها نی بمن
اوتورا جان داد وعقل وعلم وديد
در ره اینها امتحان عاشق است
هیچ عضوی سالم اروی برنماند
رحمه بد مشغول خدمتکاریش
گفت رحمه چون تخواهی ارخدا
که زرنج کم روی خواهم شفا
هرصباحی از غم و بیماریش
گفتی آنراهم تودانی ای خدا
بود صبحی منتظر درسر وهوش
پس تودیم آندعایش مستجاب
هم دوچندان رانچه بودش پیشتر

دل نبودش جز بمهر حق مدام
آن سرآمد وقت اندوهست باز
میشوی برضعف وخواری مبتلا
باغ ما چواز بادمهرش تازه گشت
داد دل یکجا بطوفان قضا
کامد ارره پیك عشق ازچارسو
کرد ویران هرچه بودازمرز وبوم
می نماند از آن خبرها زاشتغال
کاین زمان دل را نگهداری صبور
بار چون خواهدجان تسلیم کن
هم رهسپا که پی در پی رسید
تا که مرزخم ارادت لایق است
جزربان ودل که حق ان می بخواهد
میفرماید اندر مرض تخوارش
تا تورا بدهد ز علتها شفا
یاد دارم آن همه عیش و نوا
بار پرسید از پی دلدارش
گر چشیم یا چنان در مدعا
آن خطاب حق ورا نامد بگوش
هم مبدل بر شفا رنج و عذاب
زاهل و اولاد ومال وگنج وزر
لیك بتحقیق آمدیم اندر مقام
آشنائی گر باسرار خفی
کرده این تفسیر را صوفی برای
درمقام قرب و اوج اعتلا
وزخیال جسم و جان ونگ وننگ
زانکه خود دردام عشق اوصیدبود
پس بمعراج فنا شد رهسپار
میشود رنجور وفاسد زان قصور
می نماند خشتی از دیوار ها
گشته فانی نیست هیچ اروی نشان
هرچه خواهد هست باوی درزمان
از نشان رحمة من عندنا

تحقیق

بر گهرهای معانی گوشدار
گرنفهمی توگناه ازما نبود
که ره گردید مردانه سلوك
رفت بیرون ازجهات مغزوپوست
اشتر حق را نماند جون عقال
وین بود درراه عشق اول سخن
دیدرحاجت هیچ ازبرگ وساز
یامه اوصاع گیتی انقلاب
درغم فقدان دیناری کی است
این بود بعداز فنا سر بقا
تا که پیدی باشد این برعالمین

نیست تفسیر هرکه گوید این گدای
کرد حق احضار چون ایوب را
جان ودل پرداخت از کثرت تمام
ریخت ازخود هرچه اوراقید بود
وقت مستی کرد آنرا یار ومار
بن چواز تعمیر آن گردی بدور
رفته بر باد آن همه آثارها
آنچه قابل فنا بوده است آن
آمد او تا گنج وحدت زآسمان
گشت بروی یار ابواب عطا
صبر درمحنت کند اهل یقین

وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِدْرِيسَ وَ ذَاالْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصّابِرِينَ ٨٦ وَ اَدْخَلْنٰاهُمْ فِي رَحْمَتِنٰا اِنَّهُمْ مِنَ الصّالِحِينَ ٨٧

واسمعیل وادریس وذالکفل همه بودند از صبر کنندگان ودرآوردیم ایشان را در رحمت خود بدرستیکه ایشان بودند از شایستگان

یاد اسمعیل کن و ادریس راد
اندر آوردیم زان صبر وسکون

هم دگر ذی الکفل را آور بیاد
جمله را در رحمت از حد فزون

هریك ازاین سه بدند از صابرین
بوده اند آن جمله بس شایسته کار

ثابت اندر راه ایمان و یقین
ورگروه صالحین اندر شمار

وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنٰادىٰ فِي الظُّلُمٰاتِ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ

وصاحب ماهی را چون رفت خشمناك پس گمان کرد هرگز تنك نخواهیم گرفت براو پس ندا کرد در تاریکها که نیست خدائی مگر تو

سُبْحانَكَ اِنّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ ٨٨ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ ٨٩

منزهی تو بدرستیکه من هستم از ستمکاران پس اجابت کردیم مر او را و رهانیدیم او را از اندوه و همچنین میرهانیم گروندگان را

در بیان حال حضرت یونس علی نبینا علیه السلام

یاد کن از صاحب ماهی که رفت — او غضبناك از میان قوم رفت
را نکه وعده کرده بود او را ز شتاب — قوم خود را مرهلاك و بر عذاب
شرح آن گفتیم در آیت پیش — پس غضب فرمود او بر نفس خویش
پس گمان کرد او که حق نگرفته هیچ — تنگ نرو ی راه رزق او در نسیج
حق نگیرد تنگ بر روی ران عمل — یا ندارد تنگ بهر او محل
عزم دریا کرد و بر کشتی نشست — شد بهنگی راهشان بر بحر بست
اندر این کشتی بگفتند از تمیز — بندهٔ باشد ز مولا رو گریز
خاست یونس گفت آن بنده منم — که ز خواجهٔ خود گریزنده منم
زین بقرعه پس نمودند اعتماد — قرعه بر نام وی اندر دم فتاد
ماهیئی نگشود بهر او دهان — آمد این بر اهل کشتی بس گران
جانب دیگر بزدندش ز بیم — بار آمد ماهی و بگشود فم
ماهی اندر دم فرو برد ش بکام — بطن ماهی گشت معراجش تمام
شد دو عالم جمله زیر آن قدم — وان فنای حادثست اندر قدم
گو زیونس کو ببطن ماهی است — بطن حوتش بارگاه شاهی است
کاین به طعمهٔ تست دار اورا نگاه — دل بتوئی گردون این رخشنده ماه
همت یا سه یا چهل روز تمام — بطن حوتش بود معراج و مقام
راست گو یدلیك این از طمع نیست — معجزاست و آیت بمعبری است
سیر میکرد او بدریای شهود — درسه تاریکی و بورش مفرود
پس در آن تاریکی و تشویش را — خواند الدل مرخدای خویش را
ما رخود بیگانه گشتیم ای خدا — تا تو باشی از دو عالم یار ما
من ز اسمکار گان بر نفس خویش — بودم از نقصان از اندازه بیش
گفت کردیم آن دعایش مستجاب — هم رهانیدیم از غم او را مر شتاب

بازگشت کنندگان پس آنکه کرد از کارهای شایسته و اوست مؤمن پس نیست انکاری مر سعیش را و بدرستیکه ما نویسندگان او

مر خود او نگرفت ران بر نفس غضب — که چرا رفت او برون بی اذن رب
حوکه آمد حاشا را بار حست — جنگی بودند مر حال نجست
گر نه از حق خواست بر قومس عذاب — یا چرا بی اذن حق رفت از شتاب
یا گمان کرد او که حون بی اذن حق — رفته بود از قوم بیرون از غلق
پس چو بیرون شد ز سوی ارغضب — رفت تا بر دیك بحری خشك لب
موجها برخاست یا مانند کوه — اهل کشتی آمدند اندر ستوه
شورش بحر است ارطیان او — بر خداوندش نگاه جستجو
بایدم در بحر فرودی فکند — تا شما سالم بمانید از گزند
رفت کاندارد بدریا حویشرا — بار ماند شورش و تشویش را
کافکند اندر دهان ماهیش — بحر از حکمت الهش
پس توکل کرد بر علم الصبر — خویشرا افکند از کشتی بزیر
نگذمر داشت از خود سوی دوست — بست حر آن یکقدم تا کوی دوست
نیك دانند آن قدم را اهل دل — دل ندارد هرشکم خوار این بهل
گفته اند ارباب تفسیر این چنین — که ماهی شد خطاب ارزب دین
گر نکردم ماهیش انداختیم — ماهیش را عرش وحدت ساختیم
فلسفی گوید ز برهان متین — خارج از حکم طبیعت باشد این
داند این گر هست خود فانی شده — از طبیعت رسته ربانی شده
میشنید آواز اشیا ز بوت — جمله در تسبیح حی لایموت
کای خدائیکه خدائی حر تو نیست — آشنا را آشنائی حر تو نیست
من کنم تقدیس و تسبیح تو ران — نه کنی پاك از عیوم جسم و جان
کرد چون بر ظلم نفس او اعتراف — حق نجاتش داد ارغم نی خلاف
مؤمنان را هم رهانیم این چنین — کالتجا آرند برما از یقین

وَ زَكَرِيّا اِذْ نادىٰ رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِي فَرْداً وَ اَنْتَ خَيْرُ الْوارِثينَ ٩٠ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنا لَهُ

وزکریارا چون ندا کرد پروردگارش را ای پروردگار من و امگذار مرا تنها و تو نی بهترین وارثان پس اجابت کردیم مر او را و بخشیدیم مر او را

يَحْيىٰ وَ اَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ اِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا

یحیی و شایسته کردیم برای او حفت او را بدرستیکه ایشان بودند میشتافتند در خیرات و میخواندند ما را از راه امید و بیم و بودند مر ما را

لَنا خاشِعينَ ٩١ وَالَّتي اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمينَ

خضوع کنندگان و آنرا که نگاه داشت فرجش را پس دمیدیم در او از روح خود و گردانیدیم او و پسرش را آیتی برای عالمیان

٩٢ اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ٩٣ وَ تَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ اِلَيْنا

بدرستیکه این ملت شما که دین واحد است و منم پروردگار شما پس پرستید مرا و پاره پاره کردند امر شان را میانشان همه باشند بسوی ما

راجِعُونَ ٩٤ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ اِنّا لَهُ كاتِبُونَ ٩٥ وَ

حَرٰامٌ عَلٰى قَرْيَةٍ اَهْلَكْنٰاهٰا اَنَّهُمْ لٰا يَرْجِعُونَ ۹۶ حَتّٰى اِذٰا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ

حرام است بر قریه که هلاك کردا بدیم آنرا آنکه ایشان رجوع نکنند تا چون گشده شود یاجوج ومأجوج وایشان از

كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ۹۷ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذٰا هِيَ شٰاخِصَةٌ اَبْصٰارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يٰاوَيْلَنٰا

هر بلندی می شتابند ونزدیك شود وعده درست پس آنگاه آن نارمانده باشد دیده های آنانکه کافر شدند ای وای بر ما

قَدْ كُنّٰا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا بَلْ كُنّٰا ظٰالِمِينَ ۹۸ اِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ

بدرستیکه بودیم در غفلتی از این لیکه بودیم ستمکاران بدرستیکه شما وآنچه میپرستید از غیر خدا هیزم دوزخند

اَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ ۹۹ لَوْ كٰانَ هٰؤُلاٰءِ آلِهَةً مٰا وَرَدُوهٰا وَ كُلٌّ فِيهٰا خٰالِدُونَ ۱۰۰ لَهُمْ فِيهٰا زَفِيرٌ

شمائید مر اورا واردشوندگان اگر میبودند آنها الهان واردنمیشدند آنرا وهمه باشند در آن جاویدان مر ایشانراست در آن ناله زار

وَ هُمْ فِيهٰا لٰا يَسْمَعُونَ ۱۰۱

وایشان در آن نمیشنوند

در بیان احوال حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام

وار زکریا یاد میکن در ولا
شد دعایش مستجاب آنی نیکخو
جملگی بودند این پیغمبران
یادکن آن زن که فرح حویش را
می نگردانیدیم اورا تا مسیح
دین توحید است آن دور از خطا
پاره پاره امر دین خویش را
این گروه مختلف در هر زمان
ناسپاسی بیست بس در سعی او
بیکوئی صایع نگردد رو بدین
اینکه برگردند بر فطرت که بود
کان قوای نفس باشد هم بدن
که مرایشانرا محل بود و مقر
خیره گردد چشمهای کافران
یعنی ازاین روز پرتشویش وغم
جملگی خود هیزم اندر دوزخید
این بیان یعنی بدید ازایتی

خواند چون پروردگار حویشرا
ما بخشیدیم یحیی را باو
بس شتابیده بخیرات عیان
کرد حفظ از بایسد و ناروا
آیتی بر اهل عالم بس صریح
بوده بر آن اتفاق انبیا
بس خودکردند مردم بر خطا
سوی ما باشد برگردندگان
احرش اعنی بیست صایع یك سو
لا یضیع الله اجر المحسنین
اصل آن توحید درحکم وحود
حونکه منحل گشت این ترکیب بن
بر ذهاب و بر زوال از رهگذر
از لهب رستخیز و هول آن
بلکه ما بودیم اسهکاره هم
همچو صیدی بگذرنده زان نخد
کی بد ار دورخ برایشان آفتی
واندران گفتار یکی بشنوند

لابدی فردا ای نعم المعین
بر صلاح آمد زش بعدار عقم
هم بخواندن همه بودند ارینق
پس دمیدیم اندراوازروح خود
باشد این ملت شما را مایقین
بر شما بشك منم پروردگار
فرقه فرقه آمدندی از گزاف
وانکسی کو کردگاری از فعال
میبوسم آنچه راو صادر شود
ممنع برقریة شد کر ارل
تا شود نگشوده اندر آشکار
میشتابند ارهرآن پست وبلند
گشته مرنزدیك وعده کوست راست
می بگویند از اسف یا ویلنا
خود شما ای مشرکان اندرحزا
گرخدا بودند ایشان در وحود
واندران باشند ایشان جاودان
یا کلامی که بدان خرم شوند

انت ربی انت خیرالوارثین
بر ولادت قابلش کردیم هم
راعب وراهب نما واز خاشعین
با دراو شد زنده روحانی ولد
ملتی واحد بروی عقل ودین
پس مرا باید پرستید ار قرار
پس شدند آن جمله باهم درخلاف
بیك واو مؤمن بود در اشتغال
نبت لوح ارجره وکل درسر شود
حکم بر اهلا کشان رفت ازمحل
سدان یاحوج ومأحوج ازقرار
یعنی اداعضای تن فی سد و بند
انست قصه پس درآن حس که بیاست
غافل ازآن سخت میبودیم ما
وآنچه بدرسند از غیر خدا
کی بدوزخ مسمودندی ورود
هردم افزون در زفیر ودرفغان

اِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنٰى اُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ ۱۰۲ لٰا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهٰا وَ هُمْ فِيمٰا

بدرستیکه آنانکه سبقت یافته مرایشانرا از ما خوبی آنها باشند از آن دورکرده شدگان نمیشنوند صدای خوش آنرا وایشان باشند در آنچه

اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خٰالِدُونَ ۱۰۳ لٰا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَكْبَرُ وَ تَتَلَقّٰاهُمُ الْمَلٰئِكَةُ هٰذٰا يَوْمُكُمُ الَّذِي

خواست نفسهاشان جاویدان غمگین نسازد ایشانرا فزع اکبر وملاقات کنند ایشانرا ملائکه این روز شماست که بودند

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ١٠٤ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَآءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً

که وعده کرده میشدید روزیکه درمیوردیم آسمانرا چون درپوردیدن طومار برای نامها همچنانکه آفریدیم اول خلقی را اعاده میکنیم آنرا

عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ١٠٥ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

وعده کردنی بر ما بدرستیکه ما باشیم کننده گان وتحقیق وشبیم در زبور از بعد ذکر آنکه زمین بارثه میبرند بندگان

الصَّالِحُونَ ١٠٦ إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ١٠٧

من که شایسته اند بدرستکه در این هر آینه کفایت است مر گروه پرستندگان را

مشرکان نهاده بودندی مقیم
کرد با آن قوم آغاز سخن
آیت حصب جهنم خواند پس
روز دیگر باوی آمد ابن الحجاج
پس چگوئی درملایك یا مسیح
که خود ایشانرا ایشان میداشتند بار
آن گروه باشند اندر دوزخ بدور
جاودان باشند در آنچه آرزو
چون درآیند ازقبور اندر دمان
باشد آنروزیکه پیچیم از حکم
همچنان کاغاز کردیم از نخست
آوریم آن وعده را بشك بجا
ثبت فرمودیم ما اندر زبور

سجده وشصت از بتان اندر حطیم
درعبادت حر رد ات دوالمنن
قهرشان افزوده گشتی هر نفس
درحضور مشرکین در احتجاج
که پرستیدشان قومی صریح
نی ملایك یا مسیح پاکبار
بود زایشان پرستندگانشان بس بفور
نفسهاشانراست گاه جستجو
پیشوار آیندشان افرشگان
آسمانها را حوطواری بهم
آفریدنرا شرتیبی درست
فاعلیم آنرا که دارد اقتضا
ازپس توریة موسی در سطور
اندراین اذ بهر اپرستندگان

رفت وبنشست آن رسول خوش کلام
ساخت مفرم ت پرستانرا تمام
مشرکی گفتا که فردا در حرم
گفت گوئی توکه معبودان شما
گفت ایشانرا مگر معبودشان
آمد این آیت کسانرا که هست
نشنوند آواز آتش را نگوش
هست کرترسی شوند اندوهناك
می بگویند این بود روزشما
مانند آثاری کجا از مشر ولب
بار گردانیم آنرا همچنان
یعنی آن بروجه علم وحکمت است
کارس جهت هست میزان از قرار
خود کفایت باشد از روی عیان

بردشان یکرور در بیت الحرام
در مقام احتجاج اندر کلام
من محمد را کم الزام هم
حر خدا دارند در دوزخ مقام
بود دیو از شیوهٔ مردودشان
سابقه نیکی رماشان از الست
هست درپیماشتهشان جان وهوش
ترسی اعظم ازهرآن ترسی وباك
که بدان بودید موعود از خدا
کاه کطی السجل للکتب
وعده چون کردیم برعودآزمان
نی گزافی بل ز روی قدرتست
برعادم آنکه شد شایسته کار

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ١٠٨ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ

ونفرستادیم ترا مگر رحمتی مرعالمیانرا بگو جزاین نیست که وحی کرده میشود بمن که نیست الهشما مگر اله واحد پس آیا هستید

مُسْلِمُونَ ١٠٩ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ

مسلمانان پس اگر روی گردانند پس بگو آگاه کردیم شمارا بریکسانی وعیدانم که آیا نزدیك ویا دوراست آنچه وعده داده میشوید

١١٠ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ١١١ وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ

بدرستیکه او میداند آشکار از گفتار را ومیداند آنچه پنهان میدارید وعیدانم شاید که آن فتنه باشد مرشمارا وکام یافتن تا

حِينٍ ١١٢ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

وقتی گفت پروردگار من حکم کن بحق وپروردگار ما بخشاینده است که یاری خواسته شده بر آنچه وصف میکنید

نی فرستادیم بر خلق زمین
که شما را اوست معبود بجا
پس بگو کاگاهان کردم عیان
من ندانم که قریب است آن وعد
بر شما گردند غالب مسلمین
هم ندانم من نشد چون وحی رب
یا که برخود دارئی شاید بود
زان همی میگفت در میدان لبی

ما ورا جز رحمة للعالمین
واحد ویکتاست بیچون وچرا
برسویه آنکه مامورم بدان
که شمارا داده است او یا بعید
داند او تا کی شود واقع خوداین
چیست تاخیر عقوبت را سبب
تا بوقت مرگتان چون دررسد
حکم کن مابین ما ومشرکین

بگو بردم انما یوحی الی
پس شما هستید آیا مسلمون
یعنی آئین عدالت بر امور
یعنی آنچه وعده داده میشوید
حق بداند آنچه گوئید آشکار
شاید آن باشد شمارا امتحان
ای پیمبر امرخود باحق گذار
ربنا الرحمن خدای مسلمان

بیست جزاین گان خدای فردحی
گرکه برگردند پس ارای دون
کان بود ازمیل وخودرائی بدور
خود زقتل و اسروانذار شدید
وانچه را دارید هم در استنار
چوآزماید نیك وبد را درجهان
کوتورب احکم بحق لیل ونهار
برهرآنچه میکند اوصاف آن

مازحق خواهیم یاری دمبدم | برهرآنچه نفت لوحست از قدم | یعنی آنچه کان بوفق مشیت است | حکم آن صادر زکلك قدرتست
برخلاف حق بود آنچه شما | مبتلا نباشد بمغلوبی ما | بلکه ما غالب شویم وکامکار | هم شما مغلوب ما در کار زار

سورة الْحَجّ ثَمانِيَةٍ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدِينَةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

يٰا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۲ يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ

ای مردمان بترسید از پروردگارتان بدرستیکه زلزلهٔ قیامت چیزیست عظیم روزیکه خواهیددید آنرا غافل شودهر شیردهنده

عَمّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَى النّاسَ سُكارىٰ وَ ما هُمْ بِسُكارىٰ وَ لٰكِنَّ

ازآنچه شیرداد ومیگذارد هرصاحب حملی حملش را ومی بینی مردمانرا مستان وباشندایشان مستان ولکن

عَذابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ ۳ وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ ٤

عذاب خدا سخت است وازمردمان کسی است که مجادله میکند در خدا بدون دانش ویرومیشود هر شیطان سرکش را

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذابِ السَّعِيرِ ٥

نوشته شد براو که کسیکه تابع شداورا پس او گمراه میکندش وراه مینمایدش بسوی عذاب آتش سوزان

ای گروه مردمان از مرد و زن
می‌ترسید از خدای خویشتن
زانکه جنبیدن محشر ز بیم
مرزمین را باشد آن شیئی عظیم

ارض تن درحشر صغری یکدله
افتد اندر اضطراب و زلزله
وضع آنرا ارصفی بشنو کنون
کز نهیبش دل بود لبریز خون

گرتو بینی یکزمان آن اضطراب
عظم ولحمت گردد ارا دیشه آب
غفلتت لکن بود مانع ردید
راں نظری دمبدم برخود چوبید

چشم تا برهم زنی شد محشری
ای بیچشم اندکش دیدی بجا
با تو گویم یکنشان ازمحشرش
درتو تاهردم چه باشد کیفرش

کبر کردی بر فقیر و بینوا
حبیش ارصت نهول دیگریست
زود ار این اندیشه استغفار کن
سهل برخود کار بس دشوار کن

ورنه حاضرباش گربی محشریست
بار دیگر یابد ازبی اشتعال
خواری وخجلت رسدت ناگهان
که شوی راضی بمرك خویش ازان

بازهم گرمی‌بیامی انتقال
قهرحق را نیست اندازه وشمار
برتوآید یك خبر کزوی تنت
لرزد و دوزخ شود پیراهنت

وان‌نه دهباشد نه صدنه صدهزار
بارگرد اندر فقیری از سنین
اینقدر هم گفتم از بهر عون
تا ازاین اندك بری‌ده برفزون

پس زخوددرهرنفس مرحق‌گریز
نیست تا خواهیم از قهرت امان
ایحدا بیچاره تر رایم ما
که دهان جنبد بکام اندر دعا

روی عذر و توبه از تقصیرمان
لی ز راحتها که باشد منفصل
خود تودانی چیست یارب‌شان‌حال
عجز و ناداری وفقدان وهلاك

ایمنی ازتواست اندر جان ودل
صد قیامت حاضر است آنجا همه
گرتوخواهی‌روصه راساری‌حمیم
هم ز دوزخها کنی بور و بسم

در زمینی چون فرستی زلزله
رایکه براعضا رساند ترك وسار
نگرید آزرد که مانده‌است دور
مرضعه‌ازطفلش ازخوف وفتور

مانده اعمی قوهٔ غاذیه نار
که مگرمستند از سکری نهان
افکند بار از بهت و ولوله
آن زمان هرزن‌که باشد حامله

بینی ای بیننده مردمرا چنان
میشود آثار مستی زان پدید
واگهی کایشان نه‌باشند مست
بلکه داد از حولشان آنحال‌دست

لیك چون باشد عذاب حق‌شدید
تابع است از کل شیطان مرید
هست از مردم کسی کاندرخدا
مینماید او جدال از ناروا

بی زدانش وزره جهل مزید
نیست جز افسانهای سابقین
نصر حارث نا رسول ذوالجلال
بود دایم بی‌زداش در جدال

کاین‌کتاب اعنی که قرآن متین
بیست هیچ از دانشی اندر مقال
یا بنات‌الله بود افرشتگان
یا نباشد عود بهر مردگان

آمد این آیت‌که این بحث‌وجدال
پس نماید گمره او را ناگزیر
دیو سرکش را نوشته بهراوست
اینکه باشدهرکه اورایارودوست

يٰا أَيُّهَا النّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ

ای مردمان اگر هستید در شك از بعث پس بدرستیکه ما آفریدیم شمارا از خاك پس از منی پس

مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلى أَجَلٍ

از پارچه خون سپس از پارچه گوشتی تمام خلقت وغیر تمام خلقت تا بیان کنیم برای شما وقرار میدهیم در رحمها آنچه میخواهیم تا مدتی

مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ

نام برده شده پس بیرون میاوریم شما را آنگاه تا برسید بکمال خود و از شما کس است که رد کرده میشود بفرومایه ترین

الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ

زندگانی تا آنکه نداند از بعد دانستن چیزیرا و تو زمین را خشک افسرده پس چون فرو فرستیم بر آن آب را حرکت کند

وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۶ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتى وَ أَنَّهُ

وافزونی پذیرد و بروياند از هر صنفی که خوش نما است آن بسبب اینست که خدا اوست حق وآنکه او زنده میگرداند مردگانرا وآنکه او

عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۷ وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۸ وَ

برهمه چیز تواناست وآنکه قیامت آینده است نیست شکی در آن وآنکه خدا برمیانگیزد آنانرا که ساکنند در قبرها و

مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ ۹

از مردمان کس هست که مجادله میکند در خدا بدون علم ودانشی و نه هدایتی و نه کتابی نور دهنده

ایها الناس اگر در بعث در شکید
زان پس از مقدار خون بسته
این چنین دادیم بیان ما بشما
هم کنید از این تبدل در سبل
می نگردد از رحم سقط آن جنین
پس رسید اندر کمال رشد وعقل
پیش از آن کاید سر حد بلوغ
یعنی اندر سن پیری که خرف
ارض را بینی چنین خشک و خراب
می بروياند ز هر صنف از نبات
هم بهر چیزی وانا باشد او
هم برانگیراند او از قبرها

فی عقل را صل خود در مدرکید
پس زیارهٔ گوشت نرپیوسته
لخطه لخطه هردم از حالی بحال
بر معاد از مبداء هستی دلیل
تا زمانی نام برده گشته هین
هم سخنهای خود زین جمل و نقل
گیرد از ادراک و دانائی فروع
گردد او وز عقل و دانش منحرف
پس مر او را نازل کتابی ار از آب
نازه و خوش میرویح حیوة
مقتدر بر کل اشیا باشد او
مردگانرا چون مطر از ابرها
فی زعلم و فی دلیلی رهنما

ما شما را آفریدیم از تراب
که بود در خلقت ادوجهی تمام
تا بیان سازم شما را زین روش
مینهد اندر رحمها برقرار
پس برونمان اندر این دار حیوة
از شما باشد کسی در حد پیر
ورشما باشد کسی کو میرسد
تا داند بعد دانش هیچ چیز
پس کند جنبش درآید در نمو
زانسبب که حق بود ثابت بذات
در قیامت نیست شکی اندر آن
هست از مردم کسی کو هم جدال
فی کتاب روشنی بر مدعا

پس ز نطفه یعنی از یک قطره آب
تا تمام از نقص اعضا در مقام
تا چسان یابید از ما پرورش
آنچه را خواهیم ماند استوار
کودک آریم از بتون امهات
که بطفلی یا جوانی میرد او
ور خسیس زندگانی کوست بد
گردد اروی عقل و ادراک و تمیز
چون خمیر مایه جوشان از عتو
زنده سازد مردگانرا در ثبات
که باید چون رسد وقت و زمان
در کلام حق کند بی انتقال

ثانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ لَهُ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَذابَ الْحَرِيقِ

منحرف سازد از راه خدا حاشیش تا گمراه گرداند از راه خدا مر او راست در دنیا رسوائی و میچشانیم او را روز قیامت از عذاب آتش سوزان

۱۰ ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ ۱۱ وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللهَ عَلى

این بسبب آنچیزیست که پیش فرستاد دو دست تو و بدرستیکه خدا نیست ستمکار مر بندگانرا و از مردمان کیست که میپرستد خدا را بر

حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ

کناری پس اگر برسید او را خیر آرمید بآن و اگر رسید او را بلائی برگشت بر رویش زیان کرد در دنیا وآخرت

ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ ۱۲ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ

آنست آن زیان آشکارا میخواند از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساندش وآنچه سود نمیدهدش آنست آن گمراهی دور

١٣ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ ١٤

میخواند مر آنکسی را که ضررش نزدیکتر است از نفعش هر آینه بد خداوندگاریست و هر آینه بد معاشریست

اندر آنحالیکه پیچیده بود | گردن از کبرش به بروجه خرد | تا نماید گمره از راه خدای | مردمانرا هم ز عقل ودین جدای
خواری دنیاست اورا فی‌حساب | هم چشانیمش بمحشر از عذاب | می‌نگوئیم این عذاب بر ردود | دستهایت پیش بهر ستاده بود
گشته بروی یعنی افعالت سبب | از تو باشد گر رسد بیشت تعب | نیست استمکاره حق بر بندگان | بدرود هر کشتهٔ خود را عیان
باشد ازمردم کسی کز صدیق طرف | میپرستد او خدا را بر حرف | خواند اورا تازبان تا قلب وجان | تاچه باشد خواندن ارمحض لسان
پس نباشد تاکه بروی مشتبه | ایمان اصابه خیر اطمینان به | پس بیابد آرام گیرد فی‌المزید
فتنهٔ وریابد ارفقر و مرض | رو نگرداند ز کل ما عوض | یعنی از خیری رسد بروی پدید | این مراورا هست خسرانی مبین
میپرستد جزحق اوجزیکه هیچ | ضر و نفعی نیستش رودربیچ | در دو دیاشد ریانکار و یقین | باشد اورا تا بداند این عقد
خواند آنرا که زیانش بهر وی | باشد اقرب ز انتفاعش پی بسی | این پرستیدن ضلالی بس بعید | هم معاشر یا قرینی بد نشان

إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللهَ

بدرستیکه خدادرمیاورد آنانرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته درنهشهائیکه میرود از زیر آنها نهرها بدرستیکه خدا

يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ١٥ مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى

میکند آنچه میخواهد کسیکه باشد که گمان برد که هرگز یاری نخواهد کرد اورا خدا در دنیا وآخرت پس بکوکه دراز کند ریسمانی بر

السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ١٦ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ

آسمان پس قطع کند پس نظر کند که آیا میبرد حیله اش آنچه را خشم میدارد وهمچنین فرو فرستادیم آنرا آیتهای روشن وبدرستیکه

اللهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ١٧ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَالْمَجُوسَ

خدا هدایت میکند آنکسرا که میخواهد بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و آنانکه یهودشدند وصابئان وترسایان وگبران

وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ١٨ أَلَمْ تَرَ

وآنانکه شرک آوردند بدرستیکه خدا حکم میکند میانشان روز قیامت بدرستیکه خدا برهمه چیز گواه است آیا ندیدی

أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَ

که خدا سجده میکند مراورا هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمین است وآفتاب وماه وستارگان وکوهها و

الشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ١٩ وَ مَنْ يُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ

درخت وجنبندگان وبسیاری از مردمان وبسیاری ثابت شد براو عذاب وکسی را که خوار کند خدا پس نیست مراورا

مُكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ٢٠

هیچ عزیردارنده بدرستیکه خدا میکند آنچه میخواهد

حق درآرد مؤمنانرا در جنان | وانکه کرده کار نیکو در جهان | بوستانها که مرآنها را ز زیر | میرود جوهای آب اندر مسیر
میکند آنرا که میخواهد خدا | یفعل الله مایرید و مایشاء | هرکرا هست این گمان اندرخفا | که نباشد یار یعمر خدا
هم نبندد یاری او را دردوکون | آنچنانکه وعده داد اورا بعون | یا که این باشدگمان که رازقش | نیست رزاق العباد ار سابقش
باید آویزد بسقف خانه او | ریسمانی پس بندد برگلو | بکشد آنرا قطع تا گردد نفس | وارهدحاش ازاین تنگین قفس
پارهٔ گویند یعنی زان رسن | برفلک بالا رود اندر زمن | تا نماید دفع نصرت از رسول | یا کند درروی خودحیلهٔ آن فضول
پس ببیند کید او آیا برد | آنچه حقش در مشیت پرورد | این مثل باشد چنان کزما یکی | چاره نتواند چو درکار اندکی

پس بگویندش کراهت گر نوراست
زین عمل خودرا بحلق آویزداشت
یا که رو ازغیظ خود برآسمان
تاتوانی مر سمائی دفع آب

این نهایت باشد ازچیزیکه او
میرسد فکرش بدان درجستجو
حاصل این کرحکم حق گرباکسی
نیست راضی خشم ازآن داردسی

تا شود منصور خیرالمرسلین
یا بباشد راضی ازرزق اینچنین
گوکه خودرا اندر آویزد بحلق
تا بمیرد وارهد ازحقد خلق

یا رود در آسمان بر چاره‌اش
مرشود ساکن دل عمحواره‌اش
نازل ازخود ما نمودیم این چنین
مرنشانهای هویدا در زمین

هرکرا خواهد نماید ره خدای
نیست جز او بندهٔ را رهنمای
آنکسانکه نگرویدند از یقین
وازیهودان وارگروه صائبین

یعنی استاره پرستان در نشان
ور صاری و مجوس و مشرکان
پس ایشان پس خدا سازیم ما
درقیامت چونکه آن گردد پدا

حق بهرچیزیست ذات او گواه
هم به‌کس را غیر ذات او پناه
مرخدا سجده کنند اورا یقین
هرکه هست اندر سموات وزمین

مهر وماه وانجم و کوه وشجر
چارپا هست آنچه اندر بحر و بر
هم کثیری از مردمان ساجد حق
هم کثیری بر عذابش مستحق

حق ولازم شد مرایشارا عذاب
که رسجده سر کشیدند از عقاب
خوار سازد هرکراخواهد خدا
مکرمی پس درجهان نبود ورا

هٰذٰانِ خَصْمٰانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيٰابٌ مِنْ نٰارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ

این دوخصم خصومت کردند در پروردگارشان پس آنانکه کافر شدند بریده میشود برای ایشان جامها از آتش ریخته میشود از بالای سر

رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ ٢١ يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقٰامِعُ مِنْ حَدِيدٍ ٢٢ كُلَّمٰا أَرٰادُوا

هاشان آن آب گرم که گداخته شود بآن آنچه در شکمهای ایشانست وپوستهاشان ومرایشاراست گرزها از آهن هرگاه اراده کنند

أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهٰا وَذُوقُوا عَذٰابَ الْحَرِيقِ ٢٣ إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا

که بیرون روند ازآن از آزردگی بازگردانیده شوند درآن وبچشید عذاب آتش سوزان درستیکه خدادرمیاورد آنان راکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبٰاسُهُمْ

وکردند کارهای شایسته دربهشتها که میرود از زیر آنها نهرها زیور کنند درآن اردستبراجها از زر ومروارید وپوشش ایشان

فِيهٰا حَرِيرٌ ٢٤ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلىٰ صِرٰاطِ الْحَمِيدِ ٢٥

دران پرنیاست وهدایت کرده شدند پاکیزه از گفتار وهدایت کرده شدند براه خدای سزاوار ستایش

این دوفرقه یکدگر را دشمنند
که جدل درکردگار خود کنند
که برآنهاشان بکوبند ازشدید
وین بود از کثرت اندوه وغم
محلی در وی بریورها شوند
همچنین سوی صراط الحمید
عشق گوید کار عاشق شد تمام
بر تنم ورسر نهد هردم هزار
دل نمادی تا درآن حایت دهم
راه یابد عاشق فرسوده‌اش

پس کسانیکه بحق کافر شدند
بهرشان بریده گردد بار چند
گر گریزانند ز آتش دمبدم
خصم دیگر کاهل ایمانند و دین
حامه ایشاراست درجنت حریر
قول طیب هست حمد کردگار
من کجا دردش بدرمانها دهم
غیر عشق او قسم برجان او
عذر خواهی تودر کشتهٔ خویشتن

آب گرمی که گدازد در بطون
آنچه ایشاراست زاحشا در بطون
کرده‌اند اعمال نیکو از یقین
تا که باشند از لطایف نی بطیر
در ره دین راختیار واضطرار
پوستهاشان هم شود بگداخته
ایچنین گویندشان درسور وتاب
شرح آنها گفته‌ایم از بیشتر

جذبه

وقت معشوقست ولطفش درمقام
ی ز زخمش آگهم نز مرهمش
درد او برجان من مأوی گرفت
حله فرمائی که پوشندم بتن
پیش او چون کشته و افکنده شد

از صفی شوکه یك میدان اوست
سرفکندن در رهش آئین ماست
گر بپردازم بتعطیت بخش
آری آنکو جان بفرمان ویست
رفته است از کف عنان مطلبم

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً نِ الْعَاكِفُ

بدرستیکه آنهاکه کافر شدند وبازمیدارند ازراه خدا ومسجدالحرام که گردانیدیم آنرا برای مردمان که یکسان باشدمقیم

فِيهِ وَالْبَادِ ٢٦ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ٢٧ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ

درآن وداردازخارج وکسیکه اراده کند درآن بسبب عدول ازحق بغیرحق درچشانیم اورا ازعذاب بردرد وهنگامیکه تعیین کردیم برای ابراهیم جای

الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ٢٨ وَأَذِّنْ فِي

آنخانه که شریك مگردان بامن چیزیرا وپاك گردان خانه مرا برای طواف کنندگان وایستادگان ورا کعان ساجدان وبدادرده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ٢٩ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

مردمان بحج تاباپیدترا پیادگان وبر هر شتری لاغرکه آیدار هر راه دوری تاحاضر شوندمنافعی که برای ایشانست

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ

ویادکنند نام خدارا در روزهای معلوم برآنچه روزی کرد ایشانرا ازز بان بسته شتر وگاو وگوسفند پس بخورید ازآنها و

أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ٣٠

بخورانید سختی کشیده درویش را

آنکسانیکه بر خدا کافر شدند
مسجدی کز بهر مردم ساختیم
ره ندادن حاج را در خانه‌ها
حکم فاروق معظم شد چنین
تا درآنجا حاجیان منزل کنند
ما چشانیمش عذاب دردناك
پس باو گوییم کای کامل تمیز
وانکسانیکه راکعند و ساجدند
سوی تو آیند ازنزدیك و دور
از ره دور وفراخ ازهرطریق
نام حق وادبهرآن کآرند یاد
ذکرحق در وقت نحر افزون کنند
کافران قربانی از بام بتان

ازره حق مردمانرا ره زدند
هست یکسان اندران باد ومقیم
هست خود مکروه اهل مکه را
آن خلیفهٔ ثانی اندر ملك دین
بی رکوه این بل زمبل دین کنند
تا درآن ماند بحسران وهلاك
شرك نرما می‌میاور هیچ چیز
در عبودیت بشان واحدند
طاعت حق را دراین دارالحصور
میرسند از وجه من فج عمیق
روزهای خاص معلوم آن عباد
ذبح آن بسته رباناں چون کنند
میدمند و میخورند از آن
گفت ذاها هم‌خورید وهم دهید

بار میدارندشان هم در کلام
یعنی ازصحراشینان واهل شهر
بلکه باشد نزد عامه آن حرام
که بندند اهل مکه وقت حج
وانکه خواهدگردد او ازراههم
یادکن کردیم تعیین چونکه ما
پاك کن بیتم تو بهر طائفین
کن ندا مردمرا بهر حج
مر سواره بر شترهای نزار
بر منافع تا مگر حاضر شوند
کان خودارذیحجه عشراول است
که مرایشانراست روزی ازخدای
حق بهم زد آن رسوم باطله
برهرآن محتاج کش محنت رسید

از طواف مسجد و بیت‌الحرام
جمله دارند ازطواف کعبه بهر
که شود کس مانع حاج از مقام
بابهای خانها را برهج
در زمین مکه زالحاد و ستم
مرمکان بیت ابراهیم را
هم ز بهر قائمین این زمین
که پیاده یا سواره بی‌حرج
که سوی مکه آیند ازدیار
تائب و مسعود ومستغفر شوند
طاعت اندروی بحقیق افضل است
چارپایان رباں بسته بجای
که مرایشانرا برآن ند مشغله

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٣١ ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ

پس بایدازاله نمایند کثافاتشانرا وبایدوفا کنند نذرشاهان که طواف کنند خانه دیرینه‌را آست وکسیکه تعظیم کندحرمتهای خدارا

فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ

پس آن بهتر است مراورا نزد پروردگارش وحلال شده است برای شما چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود برشما پس اجتناب کنید پلیدیهارا از بتان

وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ٣٢ حُنَفَاءَ لِلهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

واجتناب کنید قول دروغرا مخلصان مرخدایرا غیرشرك آورندگان باو وکسیکه شرك آورد بخدا پس گویادرافتاده ازآسمان

فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ٣١ ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ

پس رباید ش پرنده یا فرو دآرد ش باد در جائی دور آنست کسیکه تعظیم علامتهای خدارا پس بدرستیکه از

تَقْوَى الْقُلُوبِ ٣٢ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٣٣

پرهیزکاری دلهاست مرشمارا ست در آنها منفعتها تا مدتی نام برده شده پس محل آن بسوی بیت عتیق است

پیش ازاین گفتیم شرحش درمقام — پس گذارند آن مناسك را تمام
یا کسانرا از تملك برد فرق — خانهٔ آزاد از طوفان و غرق
کرد هر تعظیم حرمهای حق — اینت امرحج که شد ذکرا رسق
بوت احرام یا درکل حال — چارپایان بر شما باشد حلال
وان بود اصنام اندر انسان — از پلیدی پس نمائید اجتناب
درخدا از غیر شرکی روکنید — دین حق گیرید ومیل آسو کنید
کاوفتاد او درربمین ازآسمان — واسکه شرك آرد بحق باشد چنان
ازمکانی مرتفع تا صد قصور — بادش اندازد بجائی یا که دور
که بود یا کیزه از نقص و عیوب — پس خودآن باشد بتقوای قلوب
حاص یا باشد بدن اندر کلام — آن شعائر شد مناسك بالتمام
تا بوقت نام برده کان هدی است — مرشما را اندر آنها سودهاست
سوی آن بیت العتیق آمد ز بهر — پس محل آن مناسك یا که نحر

هم وفا درنذرهای خود کنند — هم طواف خانه درهرحد کنند
یعنی از تعریق بدن مردمان — تاشود مالك بهشتی کس بدان
صورا برد خدایش بهراست — هم حزایش درنکوئی اکبراست
غیراز آنچه خوانده گردد برشما — یعنی آنچه میته است و ناروا
هم نمائید اجتناب ازقول زور — ت پرستی اصل گردست وفجور
طاعتش یعنی نمائید از حلوص — بش یا کم درعموم ودرخصوص
پس رمایندش طیور جمله خوار — میکند اعضای اورا تار ومار
حق امر این بود در رد خرد — واسکه تعظیم شعار الله کند
یا مرکبی از فساد اعتقاد — یا مری از ضلال و ارتداد
اشتران گاورند یعنی بهر نحر — خوب وقربه ازهرآن وادی وشهر
یا مراد از نفع آن باشد ثواب — درقیامت حاصل ازحکم کتاب
مرمحل نحرحج اندر منی است — جای نحر عمره مکه بی خطاست

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ

وازبرای هرامتی گردانیدیم قربانیرا تایادکنند نام خدارا بر آنچه روزی دادایشانرا ازربان بسته شتروگاووگوسفند پس الهشما الهواحداست

فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ٣٤ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ

پس مراورا منقاد شوید وبشارت ده مروبندارا آنانکه چون ذکر کرده شود خدا ترسد دلهاشان وشکیبایان برآنچه رسید ایشانرا

وَالْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣٥ وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ لَكُمْ فِيهَا

وبرپای دارنده گان نماز وازآنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند وشتران تومند گردانیدیم آنهارا برای شما ازعلامتهای خدا مرشمارا ست در آنها

خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

منافع دیوی واخروی پس یادکنید نام خدارا بر آنها صف زده‌ها پس چون فرو آید پهلوشان پس بخورید از آنها وبخورانید قانع ومعترر

كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٣٦ لَنْ يَنَالَ اللهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلٰكِنْ يَنَالُهُ

همچنین مسخر کردیم آنهارا برای شما باشد که شما شکر کنید هرگز نمیرسد خدارا گوشتهای آنها ونه خونهای آنها ولکن میرسد اورا

التَّقْوٰى مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلٰى مَا هَدٰيكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ٣٧ إِنَّ اللهَ

پرهیزکاری ازشما همچنین مسخر کرد آنهارا برای شما تا بزرك دارید خدارا برآنچه هدایت کرد شمارا وبشارده نیکوکارانرا بدرستیکه خدا

يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ٣٨

کفایت میکند از آنانکه ایمان آوردند بدرستیکه خدا دوست نمیدارد هر خیانتکاری هرناسپاسی را

بهر هر امت بگرداندیم ما | هر محل طاعتی اندر رحا | تا نمایند اندر آنجا یاد حق | ذبح قربانی نماید از نسق
یاد نام حق کنند ازآنچه بود | رزق ایشان از بهیمه درنمود | گوسفند وگاو واشتر کریقین | نحر میکردند اندر راه دین
پس خداتان ای خلایق یکخداست | سرورا گردن نهید ارصدق وراست | مژده براهل تواضع ده که هم | در دو دنیا ایمنند از رنج وغم
آنکسانکه چون شود ذکر خدای | قلبهاشان ترسد و لغزد رجای | مژده ده هم صابرانرا در بلا | آنچه ایشان را رسیده زابتلا
وانکسان دارند که برپا نماز | رزق خود انفاق سازند ازبیار | زانچه ما دادیمشان از رزقها | میکنند انفاق بی‌روی و ریا
وزشترها ما بگرداندیم هم | از علامتهای دین محترم | بدن باشد اشتران سحت تن | تسمیهٔ ان کشت بر عظم بدن
هست نیکیها شما را اندران | فاذکروا اسم الله علیها بالبیان | وقت نحر اعنی چو برخیزند صف | برد باید نام حق از هرطرف
پس چو پهلوهایش افتد برزمین | زان خورید وهم خورانید ازیقین | بر تمام قانع و معتر طعام | زان رام آسان کردیم شما
قانع آن محجوب ناخواهنده‌است | معتران کو برسئوال آورده دست | همچنانکه وصف شد کردیم رام | راه نحرش میرسد لیك از فروق
لحم وخونشان نرسد هرگز بحق | برقبولش میرسد لیك از فروق | گر تقوی باشد آن ورصدق دل | برشما آسایش واکرام را
همچنین کردیم رام انعام را | ناخدا را آورید اندر یاد | ده بشارت نیکوکاران زما
برهرانچه ره نمود او برشما | حق نماید دفع ضر کافران | خائنان ارعون حق باشد دور
لا یحب کل خوان کفور

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ٣٩ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

دستوری داده‌شد مرآنانکه کارزار کرده‌شدند بسبب آنکه آنها ستم کرده‌شدند و بدرستیکه خدا بر نصرت ایشان هر آینه تواناست آنانکه بیرون کرده‌شدند از

دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ

سزاهاشان بغیرحق جز آنکه می‌گفتند پروردگار ما خداست واگر نمی‌بود دفع خدا مردمانرا بعضی ازایشان راسعضی هرآینه ویران

صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

کرده‌شده بودصومعها و معبدها و نمازها و مسجدها که ذکر کرده میشود در آن نام خدا بسیار و هرآینه یاری خواهد کرد خدا البته کسرا که یاری میکند

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ

اورا هرآینه خدا هرآینه تواناى عالیست آنانکه اگر متمکن گردانیمشان در زمین برپای دارند نمازرا ودهند زکوةرا و

أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ٤١ وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ

امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و مرخدارا است انجام کارها واگر تکذیب میکنند ترا پس تحقیق تکذیب کردند

قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسَىٰ

پیش از ایشان قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم وقوم لوط واهل مدین وتکذیب کرده‌شد موسی

فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٢ فَكَأَيِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ

پس مهلت دادم مرکافران را پس گرفتم ایشانرا پس چگونه بود انکارم پس بسا از دیه که هلاك کرده‌ایم آنرا و آن بود ظالم

فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ ٤٣

پس آن فرود آمده است بر سقفهایش وچاه معطل مانده وکوشك رفیع

داد رخصت آنکسانرا کردگار | که بدل دارند میل کار زار | دانکه استم دیده‌گشتند آنکسان | پس خدا قادر بود بر نصرشان
آنکسانی کردیار و دار خویش | مرمرون کرده شدند ازظلم‌بیش | غیر حق یعنی بعدوان وستم | خارج از بیت وبلد گشتندهم
حزکه میگفتند رب ما خداست | بودشان تقصیر یعنی‌قول راست | معترف بودند بر توحید حق | مشرکانرا بود ازان انکارودق
دفع کردن ور نبود از دادگر | مردمانرا بعضی از بعض دگر | یافتی بیع و صوامع انهدام | دیر رهبانان و ترسایان بنام
هم کلیسای جهودان بد خراب | که بدل دارند میل کار زار | هم مساجد کاندر آنها از شئون | یاد کرده نام حق‌شد بر فزون

پس کند یاری خدا بر هر که او
میکند یاری خدارا او نکو
حق بنصرتها قوی است وعزیز
قادر وغالب براعدا جمله نیز

آنکسانی کز ثبات دینشان
در زمین دادیم ما تمکینشان
داشتند ازبندگی برپا صلوة
هم بدادند از عبودیت زکوة

آمراندر نیکوئیها آمدند
ناهی ازهر رشتئی دردین شدند
هست مرحق را سرانجام امور
تا چه ازمشیت ننماید درظهور

گرتورا تکذیب ایشان میکنند
پیش‌از ایشان هم‌بتکذیب آمدند
قوم نوح وعاد وهم قوم ثمود
قوم ابراهیم و لوط با ثمود

واهل مدین بارهم موسی بلوم
همچنین تکذیب کرده شد زقوم
مهل پس دادیم ما بر کافران
تا زمانیکه رسد اجلالشان

بار بگرفتیمشان چونست پس
ناپسندی ما مرایشان هرنفس
پس سا اراهل شهر وده‌که ما
کرده‌ایم آنرا هلاك از هرکجا

واگهی بودند ظالم بی‌سخن
پس فناددی بعرش خویشتن
یعنی اندر سقفهای خود همه
بود این پاداش کفر ومظلمه

چاهها در هرمحل باشد فزون
نیست کس تا آب ازآن برکشد برون
کوشکها بس عالی و افراخته
خنگی از ساکنان پرداخته

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا

آیاپس نرفتند در زمین پس بوده باشد مرایشارا دلهائی که دریابند بآنها یاگوشهائیکه بشنوند بآنها پس بدرستیکه

لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ٤٦ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ

نباشند کوران دیدهاولیکن کورباشد آن دلهائیکه درآن سینهاست وشتاب میخواهند ازتوعذاب واوهرگز خلاف نکند

اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ٤٧ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا

خدا وعده‌خودراوبدرستیکه‌روزی نزد پروردگارتوچون هزارسالست‌ازآنچه‌میشمارید وسا ار قریه‌که مهلت‌دادم مرآن‌را

وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ٤٨ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٤٩

واوبود ظالم پس گرفتیم‌اورابسوی‌منست بازگشت بگو ایمردمان جزاین نیست که‌منم‌مرشمارابیم‌دهنده آشکار

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٥٠ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا

پس‌آنانکه ایمان‌آوردند وکردند کارهای‌شایسته مرایشاراست‌آمرزش‌وروزی‌خوب وآنانکه‌شتافتنددرگمان‌یاابطال‌یااسکار آیتهای

مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٥١

ماطالبان‌عاجزگردانیدن‌آنها اهل دوزخند

سیر آیا پس‌نکردند اروجوب
درزمین پس بوده باشدشان‌قلوب
که بآن یابند مانا چیزها
یاکه بدهند از خرد تمییزها

یا که گوشی که بآنها بشنوند
قصه پس ایست نزد هوشمند
که باشد چشمهاشان هیچ کور
قلبشان لیکن زبینائست دور

قلبهای تیره اندر سینها
پرزغفلت وار هوا و کینها
ارتو میخواهند ایشان باشتاب
تا بتعجیل ارخدا خواهی عذاب

حق بنکند وعدهٔ خودرا خلاف
میرسد شان آزمان بی‌اخلاف
هست یکروز شما اندر سبق
باهزاران سال یکسان نزد حق

یا که یکروز عذاب اوبطول
چون هزارارسال باشد درحصول
پس‌چرا بعجل دارید این چنین
بر عذاب لازمان بی قرین

ای‌سا از اهل دهها آنکه ما
مهلتی دادیمشان بر اقتضا
بود مهلت ارپی تنبیه و پند
بار نگرفتیمشان پس بر عذاب
هم بسوی ماست برگشت و ایاب
برشما باشم بدیر اندر علن

پس هرآنکو بگرویدند از ولا
هم نکوئی کرده‌اند ازکارها
از خدا آمرزش و رزق کریم
واکسانیکه سعی درآیات ما
کرده‌اند ابطال آنرا ازلجا
بگذرند ارما بکید و ترهات

برنبی غالب شوند ازمکر وفن
مرو را عاجز کنند اندرسخن
جایشان بود مگر درقعر نار
این گروهند اهل دوزخ آشکار

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ

وبفرستادیم پیش‌ازتوهیچ‌رسولی‌ونه‌پیغمبری مگرآنکه‌چون‌تلاوت‌کردیاآرزو نمودانداخت‌شیطان‌درتلاوتش‌یاآرزویش پس‌زایل‌میکندخداآنچه‌رامیاندازدشیطان

ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٢ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

پس‌محکم‌میسازدخدا آیتهایش‌را وخداست‌دانای‌درست‌کار تابگرداند آنچه‌رامیاندازدشیطان بلا ازبرای‌آنانکه‌در دلهاشان

مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ اِنَّ الظّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ

مرض است وسخت است دلهاشان وبدرستیکه ستمکاران هر آینه باشند در خلافی دور وتابدانند آنانکه داده شدند علم را که آن حق است

مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ اِنَّ اللهَ لَهادِي الَّذِينَ آمَنُوا اِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٤

از پروردگار تو پس ایمان آورند بدان پس نرم شود برای آن دلهاشان وبدرستیکه خدا هر آینه راه نماینده است آنانرا که ایمان آوردند سوی راه راست

وَلا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّى تَأْتِيَهُمُ السّاعَةُ بَغْتَةً اَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ٥٥

وهمیشه باشند آنانکه کافر شدند درشکی ازآن تابیاید ایشانرا قیامت ناگاه یا بیاید ایشانرا عذاب روزی نازاینده

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ ٥٦ وَالَّذِينَ

پادشاهی درچنین روز مرخدا راست حکم میکند میانشان پس آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته باشند در بهشتها باناز ونعمت وآنانکه

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآياتِنا فَاُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ ٥٧ وَالَّذِينَ هاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا

کافر شدند وتکذیب کردند آیتهای ما را آنها مرایشانراست عذابی خوار کننده وآنانکه هجرت کردند درراه خدا پس کشته شدند

اَوْ ماتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقاً حَسَناً وَ اِنَّ اللهَ لَهُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ ٥٨

یا مردند هر آینه روزی دهد البته ایشانرا خدا روزی نکو وبدرستیکه خدا سر آینه اوست بهترین روزی دهندگان

نی فرستادیم ما پیش از تو هیچ
حق تعالی پس نماید باطل آن
تا بگرداند من آنرا آزمون
وانکسانکه قلب ایشاست سخت
دیگر آنکه می بدانند آنکسان
قول دیو آمد چو کرمك در حساب
حق تعالی آنکسان را رهنماست
تا که آیدشان قیامت ناگهان
یا مراد از عقم آن باشد که وی
پس هر آن کاورده اند ایمان ردل
وانکسانکه بگرویدند از عمی
وانکسانکه هجرت اندر راه دین
رزق ایشان را دهد نیکو خدا
نیست در مهمانسرای عاشقان
وعده گیرد گر زعاشق دلبرش
خاصه گردلدار او ذی مکنت است
خاصه هست ار مشفق وصاحب کرم
نك بیاداش آنچه خواهی مر تراست
اوفتد اندر بود از خویش باز
بی خبر از فانی و باقی شود
هرچه هردم بیشتر بنوازدش
دان تلطف او شود مدهوشتر
در کف آمد طرهٔ جانانه ام
نه زبان درکام و نه جان در تنست
میکشد گاهی بخود بحر فرو
من نماندم در من این گوینده کیست

خود رسولی یا نبی در بسیج
کافکند دیو از وساوس در میان
که کند القا رکید ابلیس دون
سخت دل شد هر شقی تیره بخت
که برایشان داده شد علم وعیان
تا چه ماند پیش نور آفتاب
نگروند آنکه سوی راه راست
یا عذاب روز نادیده زان
روز دیگر نیست هیچ اورا ربی
کرده اند اعمال نیکو مضمحل
کرده هم تکذیب آیتهای ما
کرده اند ار نه که از روی یقین

حز که چون کرداو تلاوت در فکند
پس کند محکم خدا آیات خود
آنکسانرا که در دلشان مرض
دستشان زان برستم ناشد دراز
اینکه قرآن باشد از پروردگار
پس نقرآن نگروند ار عقل ودید
آنکسانکه نگرویدستند بار
روز بدر اعنی کرایشان نسلها
شاهی آن روز است محض حق وبس
حایشان باشد بجنات نعیم
آنکره باشد پس ایشان را یقین
کشته پس گشتند آنها در قتال

دیو خودرا در کلامش ناپسند
کو علیم است وحکیم از ذات خود
ناشد از تردید وانکار وغرض
هست ظالم برشقاقی دوربار
زان بود القای شیطان ترکنار
نرم گردد قلبهاشان از امید
دائما ناشد درشك و اضطرار
منقطع گردد نماند کس بجا
میکند ما بینشان حکم او به کس
یستشان دردل روحهی حزن ویم
روز وانسا عذابی پس مهین
یا نمردند اندرآن هنگام وحال
کاوست خیر الرازقین اندر جزا
رورئی به از لقای میزبان
بین چه خواهد دیگر از دلدار خویش
خاصه عاشق گر براهش دیده رنج
رنج وسختیها کشیدی هرزمن
حرکه خواهد پیش او مبرد دگر
راصطلاح ما فنای فی الفناست
کو-ری ناگیرد الدوی ترکنار
هرچه خواهی گو بکن فرمان تست
رفتنی بیرون زبیداری وحواب
رار گویم تا کسی نی نطق ولب
لب نبستم موج آن دریا شدم
لب چه ناشد تا لب الای من
درحضورش خسته وخاموش او

جذبه

حونکه او وارد شود در محضرش
بهر مهمانش فراوان نعمت است
قدردان و حق شناس و ذوهمم
بین چه از عاشق دگر باقی بجاست
بعد آنشاهی شود درویش بار
مست ومحو ار طلعت ساقی شود
لدت و نعمت فزونی سازدش
پیش لعلش مرده و خاموشتر
این منم یا من زخود بیگانه ام
نامم همراز او یا او من است
که برآرد گوید اسرارم نگو
بحر میگوید سخن این نی صفی است

چشمش افتد برجمال یار خویش
خاصه گر شاهی بود تاملك وگنج
عدر ازاو خواهد که اندر راه من
کی نحوان ونعمتی دارد نظر
این فنای عاشق از بعد بقاست
گیرد ار خاکش نگار گلعذار
گوید این شاهی واین ملك آن تست
رفتم ازخود هل بهم نظم وکتاب
محصری بنمم به روز است این به شب
این نه من گویم من ازخود لاشدم
یعنی اوخود گوید از لبهای من
گشته لا یا رفته است ازهوش او

من تمامم تو بتمان ای ماه من | شاهد من شهرهٔ من شاه من | تو نوازی کشته خودرا بعون | کشتهٔ تو چون کند ملك دوکون
آریم باز ار بهوش از بیهشی | زان نوازشها دگر بارم کشی | من خوشم باکشتنت در هر نظر | خونبهایم را بکش بار دگر
بر بهای خون خویش وجان خویش | کشتنی خواهم هم ازجانان خویش | گوئی ازسر خود آگاهت کنم | برتمام ماسوی شاهت کنم
شاید این آنرا که رویش لایق است | نی کسیرا که رویت عاشق است | عاشق ناآگاهی وشاهی گذشت | کی کند جز برفائی بازگشت
عاشق ازتوراضی است ار بیتش | گرکه بردوزخ بری یا جنتش | ملنداند کاین کجا وآن کجاست | هم نداند کرچه ازیارش رضاست
گر ببارد برسر اورا بیغ تیز | نیست هیچ ارقهر یارش روگریز | سر نبنهد جزبخاك کوی دوست | برکشند ازتن گرش هر لحظه پوست
لیك از محض عنایت دلبرش | سارد اندر مقعد صدق اندرش

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ٥٩ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ

هر آینه درمیاورد ایشانرا درآوردنی که پسندند آنرا و بدرستیکه خدا هر آینه دانای بردبار است اینست وکسیکه عقوبت رساند مانند آنچه عقوبت رسانیده شد بآن پس ستم

عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٦٠ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ

کرده شد بر او هر آینه یاری میکند او را خدا بدرستیکه خدا هر آینه درگذرنده آمرزنده است آن بابست که خدا داخل میکرداند شب را در روز داخل میکرداند روز را

فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٦١ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ

در شب وآنکه خدا شنوای بیناست آن باین است که خدا اوست حق وبانکه آنچه را میخوانند از غیر او آنست باطل

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٦٢ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً

وآنکه خدا اوست رفیع بزرك آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبرا پس میکردد زمین سبز

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ٦٣ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٦٤ أَلَمْ تَرَ

بدرستیکه خدا باریك بین آگاه است مر اوراست آنچه در آسمان وآنچه در زمین است وبدرستیکه خدا هر آینه اوست بی نیاز ستوده آیا ندیدی

أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى

بدرستیکه خدا رام کرد برای شما آنچه در زمین است وکشتی میرود در دریا بفرمان او ونگاه میدارد آسمان را از آنکه افتد بر

الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ٦٥

زمین مگر بدستوری او بدرستیکه خدا بمردمان هر آینه مهربان رحیم است

زان درآرد کیفیت در آوردنی | راضی وخوش در بهشت و مسکنی | حق بود دانا بحال و بردبار | مرحبا آن لطف وآن احسان وکار
اینست امر حق عقوبت هر کسی | مثل آن بروی عقوبت پس رسد | پس ستم کرده شود آن کانتقام | بکشد اورا عاقبت خود در مقام
پس دهد نصرت خدایش لامحال | چون عفو است وغفور آن ذوالجلال | این بود اندر مطالم حکم عام | خاص بود بهرکس در انتقام
عفو و آمرزش دراین موقع رحق | بهر آن باشد که در حکم و سبق | منتقم باشد مصاب از کردگار | زانکه کرده است او عمل بر نظم کار
بهر حق مظلوم را اندر طلب | این بود هیچ ار خردمندی سبب | که بود او قادر ذوالاقتدار | غالب آرد کار را بعضی بکار
تا شود تعدیل ماین دوحزب | که معاند باهمند آن هردو نیز | از حرارت گرنگردد صامداب | عالم ادافزونیش گردد خراب
باشد ارآنجمله ایکه لیل را | اندر آرد در نهار ار اقتضا | اندر آرد روزرا هم در شب او | از پی تعدیل نظم مطلب او
کاهد ار هریك بوجه اعتدال | بر دگر افزاید اندر حسن حال | حق سمیع است وبصیر اندر روی ذات | بشنود بیند فعال ممکنات
در دعا مظلوم را باشد پناه | هم ز طالم در تظلم دادخواه | زان سبب که حق بود ذات نذات | جمع سازنده وجود ممکنات
گرسداد جمعشان ازهر ضرر | در زمان گردند معدوم الاثر | زان سبب باشد که خواند آنچه را | مشرکان باطل بود غیراز خدا
زان سبب که او علی است وکبیر | پاك و مطلق از شریك واز نظیر | نیست شیئی چون بذاتش مستقل | غیراو پس باطل است ومضمحل
زانکه باطل آن بود کز خود بذات | نیست اورا هستئی اندر جهات | پس بمعنی کل اشیاء باطلند | زانکه درهستی زغیری حاصلند
نیست استقلالی اشان را بذات | غیر ذات واحد کامل صفات | ورزهی حقند اشیا سر بسر | که بود از ذات واحد جلوه گر
پس حقیقت غیرحق موجود نیست | زانکه بود غیراو خود بود نیست | خود تو این آیا ندیدی دیدهٔ | نیست شك دانسته و فهمیدهٔ
که فرستاد آبی او از آسمان | شدزمین سرسبز وخرم در جهان | سبزی ارض است دائم زان سبب | وان یکی باشد ز آیتهای رب

او بخلق خود لطیفست و خبیر | رزق بخشد برکبیر و بر صغیر | هست اورا آنچه در ارض و سماست | بینیاز وهم ستوده در سزاست
بر ستایش او سزاوارست وبس | غیر او نبود سزا بر حمد کس | خود تو این آیا ندیدی آنکه رام | کرده آنچ اندر زمین آنراست رام
فلك را فرموده رام آن ذو نعم | تا بامر او روان باشد بهم | آسمانرا دارد از قدرت نگاه | زانکه افتد بر زمین نی اشتباه
جز که بر فرمان او نبود یقین | بودن این آسمان برپا چنین | زانکه حق باشد رؤف و مهربان | بر تمام مردمان از هر مکان

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ٦٦ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا

واوست که زنده کرد شمارا پس میمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا بدرستیکه انسان هر آینه ناسپاس است ار برای هر امتی گردانیدیم طریقه که

هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ ٦٧ وَإِنْ جَادَلُوكَ

ایشان مسلوك دارنده اند آنرا پس نباید که نزاع کنند با تو در آن امر و بخوان بسوی پروردگارت بدرستیکه تو هر آینه بر راه راستی واگر مجادله کنند با تو

فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ٦٨ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٦٩ أَلَمْ

پس بگو خدا داناتر است بآنچه می کنید خدا حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودید در آن اختلاف میکردید آیا

تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ٧٠ وَيَعْبُدُونَ

نداستی که خدا میداند آنچه در آسمانها وزمین است بدرستیکه آن در لوح محفوظ است بدرستیکه آن بر خدا آسانست ومیپرستند

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٧١ وَإِذَا

از جز خدا آنچه فرو فرستاده شد بآن حجتی وآنچه نیست مر ایشانرا بآن دانستی ونیست مر ستمکاران را هیچ یاوری و چون

تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ

خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشن اند میشناسی در روهای آنانکه کافر شدند انکار را نزدیك باشند که حمله کنند بآنانکه میخوانند

عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٧٢

بر ایشان آیتهای ما را بگو آیا پس خبر دهم شما را بتر از آن آتش وعده داده است آنرا خدا بآنانکه کافر شدند و بد است آن جای بازگشت

اوست آنکس که شما را زنده کرد | هم بمیراند و بر این ریسه کرد | زنده پس سازد شمارا رب ناس | آدمی باشد همانا ناسپاس
باوجود آنهمه لطف و خوشی | میکند انکار بعث از سرکشی | هر گروهیرا بگردانیدیم چند | مسکی کانرا پذیرنده شوند
یعنی آئینی و شرعی که عمل | بروی ازداش کنند از هر ملل | یا بود منسك مکان ائتلاف | یا محل طاعت اندر اعتکاف
یا که منسك موضع قربانی است | درمنی یا غیر آن هرجا که هست | پس نباید کاهل ادیان در نزاع | باتو در این امر باشند از دفاع
مردمانرا خوان بر بت کو خداست | چون که میباشی تو خود بر راه راست | ورجدال آرند پس کو اعلم است | حق بر آنچه میکنید این اسلم است
در قیامت بشنان حکم او کند | زانچه کردید اختلاف از هر سند | این ندیدی خود تو آیا رایگان | دیده و دانستهٔ مل بالعیان
کان خدای رازدان داند یقین | آنچه باشد در سموات و زمین | این همه بنوشته گشته در کتاب | لوح محفوظ اعنی از وجه ثواب
علم بر اشیا تمام ازبیش و کم | بس بود آسان خدا را در قلم | میپرستند آن بحر حق مشرکان | که نگشته حجتی نازل بر آن
آنچه بر وی نیستشان دانائیی | بلکه بود جز که ارخود رائیی | طالمند و نیست طالمرا زحق | در جهان مر یاوری از ماخلق
خوانده چون گردد بر ایشان در ملا | آیتی بین خود از آیات ما | میشناسی در وجود کافران | حالت انکار بر وجهی عیان
هست نزدیك آنکه بجهند از غضب | تا بگیرند آنکسانرا زان سبب | یعنی آنهارا که میخوانند باز | بهرشان آیات ما را تا بیار
گو کسم آیا شما را من خبر | بر هر آنچه بدتر آمد در نظر | زانچه خواهید آن شما بر تالیان | نار دوزخ یعنی از راه عیان
هست از خشم شما آن صعبتر | خون شود دلهای شیران زان شرر | کرده آنرا وعده حق بر کافران | بد بود نس المصیری آنچنان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ

ای مردمان زده شد مثلی پس گوش بازدارید مر آنرا بدرستیکه آنانکه میخوانید از جز خدا هرگز نتوانند آفرید مگسی را و

لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ٧٣ مَا قَدَرُوا

اگرچه اجتماع نمایند مرآن را و اگر برباید از ایشان مگس چیزیرا نمیتوانند استخلاص کرد آن را از آن یا تو ان آمد عابد ومعبود شناختند

اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٧٤ اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ

خدارا حق شناختن او بدرستیکه خدای هر آینه توانای عالب است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان وازمردمان بدرستیکه خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٧٥ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٧٦ يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا

شنوای بیناست میداند آنچه را باشد میان دستهاشان وآنچه را باشد پس پشتشان وبسوی خدا بازمیگردد کارها ای آن کسانیکه گرویدید

ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٧٧ وَ جٰاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ

رکوع کنید وسجود کنید وبرستید پروردگار خودرا وبکنید خیررا باشد که شما رستگار شوید وجهاد نمائید درراه خدا حق جهادش او

هُوَ اجْتَبٰيكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرٰاهِيمَ هُوَ سَمّٰيكُمُ الْمُسْلِمِينَ

برگزید شمارا ونگردانید برشما دردین هیچ شکی کیش پدرتان ابراهیم او نام نهاد شمارا مسلمانان

٧٨ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰٓاءَ عَلَى النَّاسِ فَاَقِيمُوا

از پیش ودر این تا باشد رسول گواه برشما وباشید گواهان برمردمان برپای دارید

الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّكٰوةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ

نمازرا بدهید زکوٰة را ومتوسل شوید بخدا اوست خداوند شما پس خوبست آن خداوند وخوبست آن یاور

ایها الناس این مثلها شده
بافریند آن مهرگز یك ذباب
طالب ومطلوب پس باشد سست
حق عالی او قوی است و عزیز
برگزیند از ملایك حق رسل
هم یکی باشد میان حق و خلق
یعلم مابین ایدیهم و ما
هم بسویش بازگشت کارهاست
در رکوع و درسجود آرید رو
آچنان کاید بجا حق جهاد
دین ابراهیم اینجا باشد این
تا محمد بر شما باشد گواه
پس بپا دارید ای مردم صلوة
برکتاش هم نمائید اعتصام

دررستش مرنیارا یك ذبا
مجتمع چند ارکه گردند از شتاب
هم ذباب وهم میان یکی بحست
عالمست اندر تواناییش سر
همچنین از مردمان اندر رسل
واسطه دریا کی دیدار ودلق
حلقهم ترجع الیه امرها
مرجع ومنجای کل ماسوی است
ربکم یا ایها الناس اعبدوا
برگزید اوچون شمارا دررشاد
کاو شما را نام کرده مسلمین
تا که عصیان کرد وطاعت براله
هم دهید الصدق ومیدل زکوة
این تمسك فرض باشد براانام

بشنود آنرا مر آنارا شما
ور رباید زانسان چیزی مگس
میکردند آنکسان تعظیم حق
برخلاف آنچه خواند این گروه
تا نبود افرشته از حق واسطه
حق بتحقیق اوسمیع است وبصیر
داند اعمی آن عملها که کسند
ایکسانکه نگرویده بحقید
واعملوا الخیر لعلکم تفلحون
برشما در دین نگرداند اوحرج
پیش ازاین قرآن وهم دروی تمام
هم شما باشید شاهد در رشاد
چنك بر فضل خدا هم بر زنید
اوست مولای شما نی دیگری

که همی خوانید از غیر خدا
نی توانند آنکه تا گیرند پس
آنچه باشد حق تعظیم ازسنن
کاید از هرعاجزی اندر ستوه
اینرا را در مقام رابطه
نیست راو پوشیده چیزی یك شعیر
مردمان رانیده وبگذشته چند
در عبودیت نبدات مطلقند
جاهدو افی الله اینست آدمون
ملکه وسعت داد ازفضل وفرح
خوانده اوتان مسلم ازرب الانام
آنکه دعوت را رساند او برعباد
اعتماد او را بطاعتها کنند
بهرس مولا و بکو یاوری

سورة المؤمنون مأتيه وثمان عشر آية وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

سورة المؤمنون

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۲ الَّذِينَهُمْ فِي صَلٰوتِهِمْ خٰشِعُونَ ۳ وَالَّذِينَهُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۴ وَالَّذِينَهُمْ

بتحقیق رستگار شدند گروندگان آنانکه ایشانند در نمازشان خضوع کنندگان وآنانکه ایشاندار لغو روی گردانندگان وآنانکه ایشانند

لِلزَّكٰوةِ فٰعِلُونَ ۵ وَالَّذِينَهُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰفِظُونَ ۶ إِلَّا عَلٰى أَزْوٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمٰنُهُمْ

مر زکوة را ادا کنندگان وآنانکه ایشانند مر عورتهاشان را نگاهدارندگان مگر بر زوجهاشان یا آنچه را مالك شد دستهاشان

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۷ فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعٰادُونَ ۸ وَالَّذِينَهُمْ لِأَمٰنٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ

پس بدرستیکه ایشانند غیر ملامت کرده شدگان پس آنکه جوید سوای آن پس آنها ایشانند تعدی کنندگان وآنانکه ایشانند مر امانتهاشان را و پیمانشان را

رٰعُونَ ۹ وَالَّذِينَهُمْ عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ يُحٰفِظُونَ ۱۰ أُولٰئِكَ هُمُ الْوٰرِثُونَ ۱۱ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

رعایت کنندگان وآنانکه ایشانند که بر نمازشان محافظت میکنند آنگروه ایشانند وارثان آنانکه میراث میبرند فردوس را

هُمْ فِيهٰا خٰلِدُونَ ۱۲

ایشان باشند در آن جاودانیان

مؤمنان گشتند ار حق رستگار — در نمازند آن جماعت برسکار — یا فرون در نمازند آن کسان — در تواضع قلب بروفق لسان

مؤمن اندر نور اعظم داخلست — در حضورش جان بجانان واصلست — در ظهور نور عظمت در شهود — خشیت و هیبت بدل یابد ورود

معرض صد ایشان ز هر بیهودهٔ — وین باید ار هر آن آلودهٔ — لغو باشد هرچه آن غیر ار خداست — معرض اروی عارف اندر احتماست

بر زکوتند آنجماعت فاعلون — باشد ایشان در محب آزمون — واکسانکه بر فروج اندر مهم — حافظند الاعلی ارواجهم

یا بر آنچه گشته مالك دستشان — پس ملامت نیست ایشار ا در آن — پس هر آن جوید بجز ناحق خود — خلوت او نگذشته ار قانون وحد

گشته مایل ار جلال او بر حرام — در گذشته ار حدود و ار مقام — واکسانکه در امانات و عهود — میکنند ایشان رعایت آنچه بود

واکسانکه بر صلوة خود تمام — حافظ ند ار هر آن وقت و مقام — وارثند آنقوم مر فردوس را — جاودان دارند در فردوس جا

وارث از آن جاودانشان پروردگار — که بود فردوس حق آن کبار

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسٰنَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ طِينٍ ۱۳ ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۱۴ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ

و بتحقیق که آفریدیم انسان را از صاف کشیده از گل پس گردانیدیم اورا نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آن نطفه را

عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظٰمًا فَكَسَوْنَا الْعِظٰمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنٰهُ خَلْقًا آخَرَ

پارچهٔ خونی بسته پس گردانیدیم آن پارچه خون بسته را پارچه گوشتی پس گردانیدیم پارچه گوشت را استخوانها پس بپوشانیدیم آن استخوانها را گوشتی پس آفریدیم اورا

فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰلِقِينَ ۱۵

آفریدن دیگر پس برتر آمد خدا که بهترین آفریندگانست

در بیان حال نطفه

آفریدیم آدمی را ما یقین — از خلاصه کان شده بیرون رطین — نسل اورا پس نطفه در مقر — مستقر کردیم ار روی اثر

پس بگردانیدیم آن نطفه سفید — خون سرخی آنچنان کآمد پدید — پس بگردانیدیم لختش پس عظام — پس بپوشیدیم بر اجم آن تمام

ثم انشاناه خلقاً آخرا — زنده شد یعنی بروح آن دیگرا — یافت جنبش زان سپس که بد جماد — صورتش باشد افاضه در نهاد

یا قوی کردیم ایجاد اندراو — یا مراد ار هر سه باشد خود یکو — یافت خلق ار صورت و معنی تمام — صورت و روح و قوی یعنی تمام

خلق آخر گفت یاران که جماد — بود وحیوان گشت ران پس در گشاد — کور و کر بد چشم و گوشش داد رب — بودانکم داد اورا نطق و لب

شرح خلقت در کتاب طب تمام — گفته اند ارباب حکمت در مقام — بیست در تفسیر جای آن بیان — گر که خواهی رو ر تشریح آن بخوان

پس نزرگست و بلند او در یقین — هم بود نیکوترین تقدیرش این

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٦ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ ١٧ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ

پس بدرستیکه شما میشوید بعد ازآن هرآینه بدیگیان پس بدرستیکه شما روز قیامت برانگیخته میشوید وبتحقیق آفریدیم بالای شما هفت

طَرٰآئِقَ وَ مٰا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰافِلِينَ ١٨ وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰآءِ مٰآءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنّٰاهُ فِي الْأَرْضِ وَ

طبقات بالای همدیگر باشنده از حال آفرینش غافلان وفرو فرستادیم از آسمان آبرا باندازه پس ساکن گردانیدیم او را در زمین و

إِنّٰا عَلىٰ ذَهٰابٍ بِهِ لَقٰادِرُونَ ١٩ فَأَنْشَأْنٰا لَكُمْ بِهِ جَنّٰاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنٰابٍ لَكُمْ فِيهٰا فَوٰاكِهُ

بدرستیکه ما بردن آن هرآینه توانائیم پس پیدا آوردیم برای شما بآن باغها از خرما بنان وانگورها شما را است در آنها میوه های

كَثِيرَةٌ وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ ٢٠ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنٰآءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ

بسیار وازآنها میخورید ودرختی را که برون میآید از طور سینا میروید با روغن وآن خورش برای خورندگان

٢١ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعٰامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّٰا فِي بُطُونِهٰا وَ لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ

وبدرستیکه شما را است در شتر وگاو وگوسفند هر آینه عبرتی می اسقانیم شما را از آنچه در شکمهای آنست ومر شما را است در آن منفعتهای بسیار وازآنها میخورید

٢٢ وَ عَلَيْهٰا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٢٣

ودرآنها ودر کشتی برداشته شوید

تعداد این ایجاد و استکمال آن — می نگرید اگر که در دین — پس از تعداد خلق اعضا تمام — موت و نعمی همه انسان در هر مقام

پس شما خود صنعت دروسیعتر — گشت خواهید از پس این مجمعه سر — حق بر بالایان همه آسمان — ما نمودیم است ره راستارگان

آفریدستم ز آنچه در این — بسته ام از هیچ پاك ما نجس — آنرا نازل نمودیم از سما — ما باندازه که واجب بود ما

ما کشش کردیم در ارض از فراز — قدرت اندر بردش دارم بتار — حبق ما کردیم راعناب و نخیل — تو بآنها پس بآن آب از زلال

میوها باشد در آنها پس مزید — هم شما زان تنعم گزید و خورید — هم درختی کان بود زیتون نام — رسته آن از طور سینا در مقام

نعمتان زان روغن است و زان خورش — نه در ارض احسان بروزش — تابش راطور سینا گفت از آن مکان — که بحسنش رسته است از آن مکان

هست در انعام آن بسیار چیز — که بیان گیرید عبرت از همه — تا شما شربت دهم از شیر شان — در بطون آن باشد از بارشان

اندر آنها منفعت باشد فزون — از هر آن خوری و بهر گاهون — هم بر آنها هم بکشتیها سوار — میشوید اندر زمین و در بحار

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحًا إِلىٰ قَوْمِهِ فَقٰالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلٰا تَتَّقُونَ ٢٤

وبتحقیق فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من پرستید خدا را نیست مر شما را هیچ الهی جز او آیا پس نمی پرهیزید

فَقٰالَ الْمَلَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مٰا هٰذٰا إِلّٰا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ

پس گفتند آنجمعی که کافر شدند از قومش نیست این مگر آدمی مانند شما میخواهد که افزونی یابد بر شما واگر

شٰآءَ اللّٰهُ لَأَنْزَلَ مَلٰئِكَةً مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِي آبٰآئِنَا الْأَوَّلِينَ ٢٥ إِنْ هُوَ إِلّٰا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا

خواسته ودحداهر آینه فرو فرستاده ودملائکه را اسدیم این را در پدران اول که باشنیده اند نیست او مگر مردی که با اوست جنونی پس انتظار برید

بِهِ حَتّىٰ حِينٍ ٢٦ قٰالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمٰا كَذَّبُونِ ٢٧

باو تا وقتی گفت پروردگار من کمک یاری ده مرا بسبب آنکه تکذیب کردند مرا

در بیان دعوت نوح علیه السلام قومرا

سوی قومش نوح را مأمور کنیم ؛ خود فرستادیم دعوت را چنین

گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم ... من اله غیره اولی بکم ... می‌پرهیزید از شرک و دغا
پس بگفتند آن ملاء ازقوم او ... آنکسانکه کافر و بدند از عتو ... خواهد ازوی ادراین جوید تما
خواستی ورحق فرستادی ملك ... نررسالت در خلایق بی‌رشك ... در پدرهامان کزین بودند پیش
کادمی گردد پیمبر نر بشر ... غیر یك معبود تا نبود دگر ... که دراو نوعیست ازصنع وحنون
پس بریدش تا زمانی انتظار ... که بمیرد یا گذارد گیر و دار ... یك آید تکدرد زین گفتگو
نوح چون مأیوس شد ازقومشان ... گفت ای پروردگار بی نشان ... دانچه کردند این گروه تکذیب من

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ ۲۷ فَاسْلُكْ فِيهَا

پس وحی کردیم باو که بسار کشتی را بنگاهداشت ما ووحی ما پس چون آید فرمان ما و بجوشد تنور پس درآور درآن

مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

ازهریك دوصنف جفت هم که دوتاست واهلت را مگر کسیکه سبقت گرفته براو گفتار ایشان ومخاطبه مکن با من درآنها که ستم کردند

إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۲۹ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا

که ایشانند غرق کرده شدگان پس چون برآمدی تو وآنکه باشد با تو بر کشتی پس بگوی ستایش مرخدارا که رهانید ما را

مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۳۰ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۳۱ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

از گروه ستمکاران وبگو پروردگارمن فرودآورد مرا فرودآوردنی بارکت و تو بهترین فرودآورندگانی بدرستیکه باشد درآن

لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ۳۲ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ۳۳

هرآینه آیتها وبدرستیکه بودیم هرآینه ما ازمایندگان پس آفریدیم از بعدایشان گروهی دیگر

وحی پس کردیم سویش که بسار ... فلك را باحفظ ما وروحی بار ... ما تورا از روی وحی معتمد
پس چوآید امر ما اندر ظهور ... آب برجوشد بناگاه از تنور ... پس هرصنفی دوزوج اندرشمار
ماده وز ارهران حیوان که هست ... آور اندر فلك درحال و دست ... حمله پیشی قول حقش برعداب
هم مکن برمن خطاب اندردعات ... اندر استمکارگان بهر نجات ... بیستشان زه برخلاص آنها یقین
پس چو درکشتی شوی تو راسوا ... واکه باشد با تو گو حمد خدا ... کوفرود آرم خدایا بارهم
من فرود آوردنی اندر زمین ... پس مبارك وانت خیرالمنزلین ... بر ستمکاران رسانده بلا
خلق پس کردیم بعدار آنکسان ... اندر این است آیت وباشیم ما ... قوم دیگر رآزمون بر حالشان

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۳۴ وَقَالَ الْمَلَأُ

پس فرستادیم درایشان رسولانی ازایشان که بپرستید خدارا نیست مرشمارا هیچ الهی غیراو پس نمی‌پرهیزید وگفتند آن جمع

مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَٰذَا إِلَّا

از قومش آنانکه کافر شدند وتکذیب کردند ملاقات آخرت را ومنعم کردیم ایشارا در زندگانی دنیا نیست این مگر

بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ ۳۵ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ۳۶ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ

انسانی مانند شما میخورد از آنچه میخورید ازآن ومیآشامد ازآنچه می‌اشامید وا گرفرمان برید انسانی مثل خودرا

إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ ۳۷ أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ ۳۸

بدرستیکه شما آنگاه هرآینه زیانکارانید آیا وعده میدهد شمارا که چون مردید وشدید خاك واستخوانها بدرستیکه شما اندرون آورده شدگان

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ٣٦ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَوتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

دوراست دور مرآنچه وعده داده میشوند نیست آن مگر زندگانی ما دردنیا میمیریم ورنده میشویم وما نباشیم برانگیخته شوندگان

٣٧ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ٣٨ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا

نیست او مگر مردی که می بندد بر خدا دروغ ونیستیم ما مر اورا گروندگان گفت پروردگار من یاری ده مرا بسبب

كَذَّبُونِ ٣٩ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ٤٠ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا

آنکه تکذیب کردند مرا گفت از آنچه گذشت اندکی هر آینه میگردند البته پشیمان پس گرفت ایشارا فریاد مهیب بحق پس کردیم ایشارا احادیث را روی سیل پس هلاک باد

لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤١ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ٤٢

مر گروه ستمکاران را پس آفریدیم ما از بعد ایشان جماعتهای دیگر

در بیان دعوت هود علیه السلام قوم را

پس فرستادیم در ایشان رسول — هم از ایشان تا باشد قبول
پس شما آیا نمی ترسید هیچ — می نرسید از عذابش در صبح
هم بتکذیب از لقای آخرت — آمدی ورعقاب و معرفت
چون شما این حرف را گفتند بس — میخوردهم بار از آنچه خورد کس
طاعت از مردی که در مثل شماست — گر کنید آن خود ریاضی بر ملاست
بعد مردن کاستخوان پوسید و ریخت — بعدها از یکدگر خواهد گسیخت
دور باشد دور آنچه میشوند — هم بر آنچه وعده داده میشوند
چون یکی میرد بزاید دیگری — نی برانگیزنده کردیم از بری
نیستم اورا ز باور کردگان — آنچه را بدهد خبر ما رایگان
گفت حق بعد از زمانی بس قلیل — کافران گردند نادم در سبیل
پس نگرداندیم ایشان را تمام — همچو آب آورده جاشوئی بنام
قریهای دیگران هم هیچ کس

اینکه بپرستید حق را نی شما — که نباشد غیر او دیگر خدا
گفت پس از قوم هود اشرافشان — آنکسانکه نگرویدندی بدان
داده بودیم اندر این دار فنا — نعمت بسیارشان بر مدعا
می نیاشامید از آنچه هم شما — زان نباشامید در صبح وما
وعده کرد آیا که چون گشید خاک — زنده گردید و درآئید از مغاک
نی شما وعده دهد بار این رسول — زندگی را نیست گیجی قول
زندگی نبود بجز در این جهان — که نمیریم و نرائیم آنچنان
نیست این مردی مگر که بر خدا — نسبه بر حق از دروغی افترا
گفت یارب یاریم ده زین وجوه — رانچه تکذیبم نمودند این گروه
صیحهٔ حق بالحق که بس بود آن شکفت — صیحهٔ بالحق که بس بودآن شگفت
بعد دوری پس بقوم ظالمین — بعداز ایشان خلق پس کردیم هین

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ٤٣ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا

پیشی نگیرد هیچ امتی اجلش را ونه پس نمی ماند پس فرستادیم رسولان خود را پی هم هر گاه آمد امتی را رسولشان

كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ٤٤

تکذیب کردند او را پس تابع گردانیدیم بعضی را بعضی را و گردانیدیم ایشان را احادیث پس هلاک کردیم مر گروهی را که ایمان نمی آورند

کس بنگرفت ایچ پیشی بر عدد — زان امم هم پس نماندند از عقب — بر تواتر پس فرستادیم ما — مرسلین را بعدهم در اقتضا
هر که آمد مرسلی در امتی — قوم تکذیبش نمود از دعوتی — پس در آوردیم از پی بی زبان — بعض ایشانرا ز بعضی در هلاک
هم بگرداندیمشان عبرت نشان — ماند احادیثی از ایشان در جهان — پس ز رحمت دور میباشد چند — آنکسانکه بر نبیی نگروند

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَرُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ٤٥ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا

پس فرستادیم موسی و برادرش را هارون بآیتهای ما و حجتی روشن بسوی فرعون وجماعتش پس گردنکشی کردند

وَ كانُوا قَوْماً عالِينَ ٤٩ فَقالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ ٥٠ فَكَذَّبُوهُما

وبودند گروهی متکبران پس گفتند آیا ایمان آوریم مردو آدمیرا که باشند مانند خودما وقوم آنها مارا پرستندگانند پس تکذیب کردند آندورا

فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ٥١ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٥٢ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ

پس شدند از هلاك كرده گان وبتحقیق دادیم موسی را توریة باشد كه ایشان راه یابند وگردانیدیم پسر مریم

وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ ٥٣

ومادراورا آیتی وجای ساختیم آندورا بمكانی رفیع صاحب آرامگاه وآب جاری

در بیان دعوت حضرت مسیح علیه السلام قرنها

پس فرستادیم موسی را دگر — با برادرش اوست هرون پیشبر — با عصا و معجزات روشنی — حجتی ظاهر بدان بر هر تنی

سوی فرعون وملاء با دلخوشی — گفت پس کردند از گردنکشی — پس بگفتند آوریم آیا که ما — مردوتن ایمان خود در اقتضا

وانگهی که قوم ایشان بوده اند — جمله ما راهم بر آن رینده اند — پس بگفتند این دروغ است اریقی — زانکه بودند آن گروه از مهلکین

هم دگر دادیم موسی را کتاب — راه تا یابند قومش در صواب — این مریم را بگردانیدیم هم — آیتی با ام او اندر امم

در بلندی بارشان دادیم جای — سوی بیت المقدس از کل بنای — پس رفیعست آمکان اندر زمین — ربوة ذات قرار و معین

يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٥٤ وَ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ

ای پیغمبران بخورید از پاکیزه وبکنید کارهای شایسته بدرستیکه من بآنچه میکنید دانایم وبدرستیکه این ملت شماست

أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ٥٥ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

كه ملت واحداست ومنم پروردگار شما پس بترسید من پس حدا حدا کردند امر شانرا میان ایشان پارها هر گروهی باشد بآنچه نزد ایشانست شادمانند

٥٦ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّى حِينٍ ٥٧ أَيَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ ٥٨ نُسارِعُ

پس واگذار ایشانرا در غفلتشان تا وقتی آیا می پندارند که آنچه مدد میکنیم ایشانرا بآن از مال وپسران می شتابیم

لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ ٥٩ إِنَّ الَّذِينَهُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ٦٠ وَالَّذِينَهُمْ بِآياتِ

برای ایشان در خوبیها بلکه نمیدانند بدرستیکه آنانکه ایشان از ترس پروردگارشان خائفند وآنانکه ایشان بآیتهای

رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ٦١ وَالَّذِينَهُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ ٦٢ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ

پروردگارشان میگروند وآنانکه ایشان بپروردگارشان شرك نمیاورند وآنانکه میدهند آنچه را دادند در حالیکه دلهای ایشان بر ساست که ایشان

أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ ٦٣ أُولٰئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ ٦٤

بسوی پروردگارشان بازگشت کنندگانند آنها می شتابند در خوبیها وایشانند مر آنها را پیشی گیرندگان

ای پیمبرها خورید از طیبات — هم کنید اعمال نیکو در حیوة — این شمارا ملتی باشد پدید

ملتی واحد منم پروردگار — هم شما را پس بترسید از عثار — پاره پاره بین خود در هر زمان

شاد هر قومی بدانچه نزد اوست — برگمانش آنچه هست اورا نکوست — درخروش آیند بر من خاص وعام

دلق و دستارم بدرند از غضب — که بشرع و فقرشان باید سبب — سوی تفسیر کلام آئیم باز

حقتعالی گفته در قرآن همه — آنچه حق است آنچه باطل زین رمه — این کسارا تا نمیرند از قرار

می کنند آیا گمان کز ما مدد — هستشان این قوم اذمال و ولد — بل نفهمند اینکه بود آنچنان

اینست استدراج فی سرعت بخیر — کیهایم را بود این فهم وسیر — مشفقون باشند یعنی ترسکار

وانکه مرآیات رشان نگروند	شرك برحق وانکه میآرند چند	وانکسانکه میدهند از التفات	آنچه بدهند آن زصدقات وزکوة
قلب ایشاست ترسان از خدا	سوی حق گردند چون ناز ازولا	بریکوئیها شتابند آنکسان	سابقند ازآن سبب بر مردمان

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٦٥ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ

وتکلیف نمیکنیم کسی را مگر طاقتش ودرما کتابیست که سخن میگوید بحق وایشان ظلم کرده نمیشوند بلکه دلهاشان در غفلت است

مِنْ هٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ٦٦ حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ

از این ومرایشان راست کردارها از غیر آن که ایشان باشند مر آنهارا کنندگان تاچون بگیریم منعمان ایشان را بعذاب

إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ٦٧ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ ٦٨ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ

آنگاه ایشان زاری کنند زاری مکنید امروز بدرستیکه شما از ما یاری کرده نخواهید شد بدرستیکه بود ایهای من که خوانده میشد بر شما

فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ ٦٩ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ٧٠ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ

پس بودید بر پاشنهاتان پس برمیگشتید تکبر کنان بان افسانه درشب گویان که هذیان میگفتند آیا پس تأمل نمیکردند سخن را

جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ٧١ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٧٢ أَمْ يَقُولُونَ

یا امد ایشان را انچه نیامد پدران ایشان را که بود مهتر ایشان یا نمی شناختند رسولشان را پس ایشان بود منکر او را ناشناسندگان ایا میگفتند

بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ٧٣ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ

باو جنونیست بلکه امد ایشانرا بحق واکثرشان بودند مر حق را ناخوشدارندگان واگر پیروی مودحق مرادهای ایشان را هر اینه تباه شده بود

السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ٧٤ أَمْ تَسْأَلُهُمْ

اسمانها وزمین وهر که در ایهاست بلکه دادیم ایشان را ذکرشان پس ایشان از ذکرشان روی گردانندگان ایا درخواست میکنی

خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٧٥

از ایشان مزدی پس مزد پروردگار تو بهتر است واوست بهترین روزی دهندگان

شاق نبود هیچ تکلیفی زما	لاکلف نفسا الا وسعها	برد ما باشد کتابی در شئون	یطق بالحق وهم لایظلمون
بلکه دلهاشان ازاین باشد یی	هست اندر غفلتی و حیرتی	غیر ازاین ایشان باشد اعمالی چند	غیرشرك اعنی که باشد ناپسند
میکنند اعمال ناپاك و بد	برعلاوه شرك فساق عبد	تا بهنگام معین در عقاب	از احدنا مر فهم بالعذاب
آنکه ایشان میکنند ازحد برون	اسقانه پس اذاهم یجارون	نکنید افغان که یاری کرده هیچ	نشوید از ما شما امروز هیچ
بود آیهای قرآن که رما	خوانده میشد هر زمانی برشما	پس شما برقهقری بودید آن	که همی گشتید بر اعقابتان
میبودید اعنی از آن اعراض	داشتند از اسماعش انقباض	سرکشان بودید ودرشب درحرم	ذکر پیغمبر چومیشد دمدم
مستبودید اربدی اورا یاد	بودتان اعراض زانسلطان راد	می نکردید هیچ آیا در کلام	یعنی این قرآن تدبر درمقام
یا بدیشان آمد آنچه در یقین	بر پدرهاشان نیامد پیش ازین	یا که هیچ آیا رسول خویشرا	یاد بر نشناختندی از عمی
ناکند ادراکش ار نی معرفت	بلکه شناسندش ازرسم وصفت	یا که منکرند آیا که رسید	حق بوی یعنی حنوی برمزید
بلکه آمدشان بحق پیغمبری	کارهون بودند حقرا اکثری	تابع ارگشتی حق ازاهوائشان	برتبه گشت این زمین وآسمان
واندرآنهاهر که هست از دی عقول	نیست یعنی میلشان حق برقبول	بلکتابی بازشان دادیم چند	تا که باشد بهرایشان وعظ وپند
پس خودایشان روی گردانندگان	یعنی از ذکری که آمد در بیان	خواهی آیا مزد دعوت زین گروه	یا طمع داری بچیزی از وجوه
پس بود مزد تو از پروردگار	مزد او بهتر زخلق روزگار	بر خلایق اوست خیرالرازقین	که دهدهم حلق وهم رزق ازیقین

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٦ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ

وبدرستیکه تو هر اینه میخوانی ایشان را براه راست و بدرستیکه انانکه نمیگروند بآخرت از راه هر اینه بیرون روندگانند

٧٧ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٨ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ

واگر بحشائیم ایشان راورفع نمائیم آنچه بایشان رسیده الضرر رهرا بیه لجاج کنند درزیاده رویشان که حیران باشند وتحقیق گرفتاریم ایشان را بعذاب

فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ٧٩ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ

پس ذلیل نشدند مر پروردگار شان راوزاری نمودند تا چون گشادیم بر ایشان دری صاحب عذاب سخت ناگاه ایشان

فِيهِ مُبْلِسُونَ ٨٠ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ٨١ وَهُوَ الَّذِي

در آن نومید شدند از امدان واوست که آفرید برای شما گوش ودیدها ودلها کم شکر میکنید واوست که آفرید

ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٨٢ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

شمارا در زمین وسوی او حشر میشوید واوست که زنده میکند ومیراند ومر اوراست اختلاف شب وروز

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٨٣ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ٨٤ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا

ایا پس در نمی یابید بعقل بلکه گویند مانند انچه گفتند پیشینیان گفتند ایا چون بمیریم واشیم خاك واستخوانها ایا ما

لَمَبْعُوثُونَ ٨٥ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٨٦

برانگیخته شوندگان بحقیقت وعده داده شدیم ما وپدران ما این را پیش ازاین نیست این مگر افسانهای پیشینیان

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٨٧ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٨ قُلْ

بگو مر کراست زمین وانکه دراست اگر هستید که میدانید بزودی خواهند گفت مر خدا راست بگو ایا پس پند نمیگیرید بگو

مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ٨٩ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٩٠ قُلْ

کیست پروردگار اسمانهای هفت گانه وپروردگار عرش عظیم بزودی خواهند گفت مر خدا راست بگو ایا پس نمی پرهیزید بگو

مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٩١ سَيَقُولُونَ

کیست که بدست اوست پادشاهی همه چیز واو پناه میدهد وپناه داده نشود بر او اگر هستید که میدانید بزودی خواهند گفت

لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ٩٢ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ٩٣

مر خدا راست پس از کجا فریب داده میشوید بلکه دادیم ایشان را حق وبدرستیکه ایشان هر آینه دروغگویانند

خودبوخواستشان بسوی راه راست
ور بحشائیم و برداریم ما
باز بگرفتیمشان چون برعذاب
تا گشودیم آن درایشانرا پدید
وین مراد از رور مح مکه بود
تا کنید آیات او فهم از تمیز
اوست آنکس که نماید زنده هم
بلکه گفتند این بود مانند آن
مینماند اندر اعصا امتیاز
پیش ازآن کاید عمد در عیان

نگروند ایشان بداچه مدعاست
آنچه ازسختی است ایشانرا بجا
پس نکردند اسکانات برصوات
کان خداوند عذابی سخت شدید
که درایشان باب خواری برگشود
اندکی باشید شاکر لیك نیز
می مراند چوآید وقت غم
که نگفتستند مر پیشینیان
میشویم آیا برانگیزنده باز
نیست جز این قصهٔ پیشینیان

وانگسانکه نگروند از قبول
هستشان در گمرهی خود لجاج
نه نمودند از تضرع واضطرار
آنکه ایشانرا امید ازخویش سخت
اوست آنکس کافرید اندر شما
آفرید اومرشما را در زمین
باشد اروی اختلاف روزوشب
می نگفتند اینکه آیا بعد موت
وعده داده ما و آبامان همه
گو برایشان ارکه میباشدزمین

برقیامت هستشان ورره عدول
واله وسرگشته تر در اوجاج
درشدائد روی در پروردگار
اندران خواری ندید ازسوء بخت
چشم وگوش و قلب ازمحض عطا
هم نماید حشرتان زین پس یقین
پس کنید آیا تعقل در طلب
چونکه خاك واستخوان گردید وموت
بوده ایم این گفتگو را آن همه
وانکه اندراوست گردید این

زود باشد که بگویند ار خداست | کو پس آیا پند گیرید باز | کیست بر گورت این هفت آسمان | رب این عرش عظیم اندر نشان
زود گویند اینکه میباشد خدا | کو نپرهیزید آیا پس چرا | کیست آنکس گو که هست او را بدست | شاهی هر چیز از بالا و پست
میدهد رهبار بروی ریبهار | کس ندهد گر که دانید آشکار | زود باشد که بگویید این شئون | هست حق را قل فانی تسحرون
بلکه آوردیمشان برحق وراست | وعدهٔ گر حشر و نشر آن بر ملاست | وانکه ایشان بردروغند و دغل | بر هر آنچه میبرستند از محل

مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ اِذًا لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ

فرا نگرفت خدا هیچ فرزندی و باشد باو هیچ الهی آنگاه هر اینه برده بود هر الهی آنچه او آفریده بود هر اینه برتری جسته بود بر خویشان

عَلٰى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩٤ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٩٥

بر بر خی دائم پاك بود از خدا آنچه وصف میکنند دانای نهان و آشکار پس برتر آمد از آنچه شرك آورند

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ٩٦ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٩٧ وَاِنَّا عَلٰى اَنْ

بگو پروردگار من اگر مینمائی مرا آنچه وعده داده میشوند پروردگار من پس مگردان مرا در گروه ستمکاران و بدرستیکه ما بر آنکه مینمائیم

نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ٩٨ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ٩٩ وَقُلْ

ترا آنچه وعده میدهیم ایشان را هر آینه توانائیم دفع کن بآنچه خوبتر است دیرا ما دانا تریم بآنچه وصف میکنند و بگو

رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ١٠٠ وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ ١٠١

پروردگار من پناه میبریم بتو از وسوسهای شیاطین و پناه میبرم بتو ای پروردگار من از آنکه حاضر شوند مرا

حقتعالی هیچ نگرفت از ولد | هست با او هم خدائی تا بالد | گر که بودی هر خدائی بر دی او | آنچه را خود آفرید از جستجو
همچنین بر بعض بعضی بر تری | می بجستند از نشان همسری | زین تعالی میشدی برپا فساد | عالم ایجاد میرفتی بباد
گفت را رو دو خدا گر میبدی | این جهان در لحظهٔ فاسد شدی | پاك میباشد حق از هر چون وچند | وز هر آنچه خلق وصفش میکنند
اوست دانای نهان و آشکار | را چه شرك آرند برتر را قدار | گو خدایا گر نمائیم از عتاب | آنچه را که وعده کردی از عذاب
پس مگردانم بر قوم ظالمین | می مکن یعنی بآن قوم قرین | قادریم آنرا بدات بیشریك | بر عقوبت ما بعدهم ان بریك
دفع کن تا حصلی کان بهتر است | حصلی را آنکه زشت و ابتر است | ما نبی دانا تریم از هر جهت | بر هر آنچه میکنند ایشان صفت
تا مرا از نسبت شرك و ولد | یا بورا از سحر وار اوصاف بد | گو خدایا بر تو میگیرم پناه | من ز وسواس شیاطین زانتباه
بر وهم گیرم پناه ای ذوالمنن | زانکه تا گردند حاضر بر د من

حَتّٰى اِذَا جَاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ١٠٢ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ

تا چون آمد احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگار من بر گردان مرا شاید بکنم من کار خوبی در آنچه وا گذاشتم

كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٠٣ فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا

چنانست در سکه آن کلمه ایست که او گوینده آنست و از پس ایشان حایلی است تا روزیکه بر انگیخته شوند پس چون دمیده شود در صور پس نباشد

اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ١٠٤ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٠٥

نسبها میانشان روزی چنین و نپرسند یکدیگر پس آنکه سنگین است ترازوهای او پس انگروه ایشانند رستگاران

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ١٠٦ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ

وانکه سبك است ترازوهای او پس انگروه آنانند که زیان کردند در نفسهاشان در دوزخند جاودانیان میسوزاند رویهاشان را

النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ١٠٤ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٥ قَالُوا

آتش وایشان باشند در آن ترش رویان آیا نبود آیهای من که خوانده میشد بر شما پس بودید بآنها تکذیب میکردید گفتند

رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ١٠٦ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ١٠٧

پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی ما و بودیم گروهی گمراهان پروردگار ما بیرون آور ما را از آن پس اگر عود کنیم پس بدرستیکه ما ستمکاریم

تا بهنگامیکه خود بی‌زاد و ترک — بریکی رایشان رسد ناخوار مرگ — گوید ارحسرت که ای پروردگار — در جهانم بار گردان زاختیار

تا کنم ارتو تلافی بی‌رصوت — آنچه ارمن درغلط گردیده فوت — کارها شایسته شاید تا کنم — آنچه ازغفلت نمودم ترک هم

درجهان حاشا که گردد بار او — بل کند ارحرص وخوف این گفتگو — ازپس ایشان همه ناهی است — تا بوقت بعثشان مرفوع بست

پس دمیده چون شود درصور دم — پس نماند بینشان انساب هم — معی ارجویشی درا روز ایچشان — بیست وزهم می‌نپرسند آنکسان

پس‌هران سنگین‌تر اروی وی است — رستگاری آنگه را دربی است — وانکه میباشد سبك میزان او — در ریاند ان گره بی‌گفتگو

کرده ص برنفسهای خود زیان — هستشان جا در جهنم جاودان — رویشرا سوزد آتش سو بسو — واندران باشند ایشان زشت‌رو

می‌شود آیات من آیا که چون — خوانده میشد برشما درآرمون — پس شما تکذیب بر آیات حق — مینمودید از فساد ماسبق

می‌بگویید ان گروه ملاحقاق — گشت غالب ای‌خدا برما شقاق — بود برما این مگر بدبختی — هم بدیم از گمرهان با محتشی

اوزار ما ای خدا ما را برون — اردن عدنا وانا ظالمون

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا

گوید دور شوید درآن و سخن مگویید با من بدرستیکه بود گروهی از بندگان من که میگفتند ای پروردگار ما گرویدیم پس بیامرز ما را

وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ١٠٩ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ

بخشای ما را و تو ئی بهترین بخشایندگان پس گرفتید ایشان را استهزا تا فراموش کردانیدند شما را از من و بودید از ایشان

تَضْحَكُونَ ١١٠ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ١١١ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ

بخندید بدرستیکه جزا دادم ایشان را امروز بآنچه صبر کردند که ایشان بکام رسیدگان گوید چند درنك کردید در زمین

عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ١١٣ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ

شمار سالها گویند درنك کردیم یکروز یا بعضی از روز پس بپرس ازشمارندگان گویند درنك نکردید مگر اندکی

أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١١٤ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ

اگر آنکه شما باشید بدانید آیا پس پنداشتید که آفریدیم شما را بعبث و آنکه شما سوی ما باز نگردید پس برتر آمد خدا پادشاه

الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا

بحق نیست خدائی مگر او که پروردگار عرش کریم است و کسکه میخواند با خدا خدائی دیگر که نیست حجتی مر او را آن پس جز این

حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ١١٧ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

نیست که حسابش نزد پروردگار اوست بدرستیکه رستگار نشوند کافران و بگو پروردگار من بیامرز و رحمت کن و تو ئی بهترین رحمت کنندگان

گوید او باشید ای مرده خوش — اندران بیحرف وگفتار وخروش — رانکه شان اینست اندر افتقاد — رفقه بودند وگفتند از عباد

که خود آوردیم ایمان ای خدا — پس بیامرز و ترحم کن تما — حزتو بخشاینده ئی در بندگان — چون توئی بهتر زبخشایندگان

پس خود ایشانرا شما بر ریشخند — برگرفتید از کلام ما پسند — تا برد از یادتان ذکر مرا — خنده میکردند چون بر اولیا

بدهم ایشانرا جزا امروز من — صبر کردند آنچه ایشان در محن — رستگاراند امروز آنگروه — کرشما بودند در رنج و سوه

گوید اندر وی شمار اندر زمین — چندسان بودی درنك اندرسنین — پس بگویند آن درنك ما نبود — حزکه روزی یا کمی‌زان در نمود

پس بپرس آنرا ز ارباب شمار — کاگهند اندرعدد در روزگار — گوید آن گوینده یعنی جبرئیل — بد شما رانی درنك الا قلیل

گر بداید اینکه دنیای قصیر — پس بود درحسب این عالم حقیر — پس شما پنداشتید آیا کجا
هم بما راجع نمیگردند باز — بوده است ایجادتان لعو و مجاز — پس بود برتر خدای بیباز
پادشاهی که سزاواراست او — نی خدائی لا اله غیر او — خالق عرش کریم اعنی محیط
وانکه خواند باخدا دیگرخدا — نیست او را حجتی درادعا — پس‌حراین نبودکه باشد برقرار
رستگاری کافرانرا نیست هیچ — برخلاف مؤمنان اندر صحیح — گوناصر وبخش ای رب دین

سورة النور اربع و ستون آية وهي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي

سوره‌ایست که فرو فرستادیم آنرا و فرض کردیم آنرا و فرو فرستادیم در آن آیتهای واضح باشد که شما پند گیرید — زن زناکار و مرد زناکار

فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

پس بزنید هریك از آندو را صد تازیانه و نباید که بگیرد شما را بآندو رأفتی در دین خدا اگر هستید که میگروید

بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٣ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ

بخدا وروز دیگر و باید که حاضر شوند عذاب آندو را گروهی از گرویدگان مرد زنا کار نکاح نکند مگر زن زناکار یا

مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ٤ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ

زن مشرك و زن زناکار نکاح نکند او را مگر مرد زناکار یا مشرك و حرام کرده شده آن بر گرویدگان و آنانکه بستم زنند

الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ

زنان باعفت پس نیاورند بر آن چهار گواه پس بزنید ایشانرا هشتاد تازیانه و مقبول مکنید مر ایشانرا گواهی هرگز

أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

آنگروه ایشانند فاسقان مگر آنکه توبه کردند پس از آن و صالح شدند پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

در بیان حکم زانی و زانیه

سوره است اینکه فرستادیم ما — فرض هم کردیم احکامش بجا — نازل آیتها در آن کردیم چند
زانی و زانیه هریك را رسید — درجزا صد تازیانه بر شدید — تا نگیرد مر شما را رأفتی
گر شما باشید مؤمن برخدا — هم برود وایستید در حکمها — باید آنکه طایفه حاضر شوند
باید آنکه طایفه از مؤمنین — وقت حد گردند حاضر بالیقین — پس بزنید ایشانرا بعد حد
زانیه هم ناورد اندر نکاح — حرکه زانی یاکه مشرك رافتضاح — وین بود در مؤمنین زشت وحرام
مرزنانرا رمی آن کر محصنات — میبباید ارچه باشند از ثقات — پس ببارید ارگواهان چار مرد
تازیانه تا ثمانین بر زنند — پردهٔ را زانکه نی شاهد درند — هم گواهشان بهرگز در امور
رانکه باشد آنگروه ار فاسقان — حرکه توبه کرده‌اند ار بعد آن — هم کنید اصلاح نیت درنهان

برعث خود خلقتان کردیم ما — پس هویدا تا شما گیرید پند
رانکه خلقی آفریند برمجاز — این دورا برحفظ دین برنوبتی
ماسوی را ارمرکب تابسیط — وقت اجراء حدود و بشنوند
مرحسابش برد آن پروردگار — هیچ حر زانیهٔ یا مشرکه
چون تونی برخلق خیرالراحمین — درسا گفتیم شرحی زین مقام
باید ایشانرا بعد تعذیر کرد — خود بنیدیرید در غیب وحضور
پس حق آمرزنده است ومهربان

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ

وآنانکه نسبت زنان دهند بعفتهاشان ونباشد مرایشانرا شاهدان مگر خودهاشان پس گواهی یکیشان چهار گواهی

بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۷ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۸ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا

بخداست که او ست هر آینه از راستگویان وهمچنین بار آنکه لعنت خدا براو اگر باشد از دروغگویان ورفع کند از آن زن

الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۹ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا

عذاب که گواهی دهد آنچار گواهی بخدا که او ست هر آینه از دروغگویان وبار پنجمین آنکه خشم خدا بر آن زن

إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۰ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۱۱

اگر باشد از مردان راستگویان واگر نبود فضل خدا بر شما ورحمت او وانکه خدا توبه پذیر درست کردار است

واکسانیکه بر زنان خویش رمی کردند آن جماعت ، من
هم باشد شاهدان از بهرشان حز نفوس خود مرایشانرا دران
پس دهد ران یك گواهی چاربار بهر صدق قول خود بر کردگار
لعن حق پنجم گواهیرا براوست
یعنی از بعداز قسم بر صدق خویش لعنت او بر خود کند اگر روی دروغ
گو دران دعوی هما صادق است
اندران نیست که بر زن داده او چار شاهد بالله آرد بار بر ون
چار بار اعمی خورد بر حق قسم که بود آن مرد بر کذب وسم
شوهر از صادق بود در گفتگو
چون در این موقع گواهی سخت بود بهر آسانی شد این حکم از خدود
خاطر از تفصیل آن شد منصرف
گردند فضل خدا و رحمتش کاوست توآب وحکیم از عرتش
کارها میشد هویدا از نهان

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ

بدرستیکه آنانکه آوردند دروغ بزرك جماعتی اند ازشما مپندارید آنرا شر برای شما بلکه آن خیر است برای شما از برای هر مردیست

مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۲ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ

از ایشان آنچه را کسب کرد از بدی وآنکه بر خود گرفت معظم آنرا از ایشان مر او راست عذابی بزرك چرا هنگامیکه شنیدید آنرا ظن نبردند

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ۱۳ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ

مؤمنان ومؤمنات بخودهاشان خیررا وگفتند این دروغ زر کیست آشکار چرا نیاوردند بر آن چهار گواه

فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۱۴ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

پس وقتیکه نیاوردند آن گواهانرا پس آنگروه نزد خدا ایشانند دروغگویان واگر نبود فضل خدا بر شما ورحمت او

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۵

در دنیا وآخرت هر آینه مس میکرد شمارا در آنچه گفتگو کردید در آن عذابی بزرك

در بیان افك عایشه

آنکه آوردند از سستی دین کذبی اندر شأن ام المؤمنین لغو گفتند ازشما جمعی فضول در مقام عایشه جفت رسول
چونکه میگشتند باز از مصطلق ماند او از کاروان با حفظ حق رفت نزدیك مدینه یکشبی اوخود ارهودج برون بر مطلی
همرهان رفتند واو برجای ماند مردی اورا بردو برمنزل رساند شرح آن در نظم ما باید بکار بددلان گفتند حرفی زشت وخوار
آمد این آیت که جمعی از شما روی آوردند حرفی ناروا بهر خویش آنرا مپندارید زشت بل شما را بهتر است آن در سرشت
هرگروهی زاهل بهتانرا جزا هست زانچه کرده کسب او از خطا وانکه بگرفت او معظمتر ازان مر عذابی اعظم است اوراچنان
چون شنیدند این مردودن از اهل کیش ظن نبردند از چه بر نیکی خویش یعنی آنانکه ز بهر خویشتن چشم نیکی داشتند از ذوالمنن

تا نگفتند این بود افکی مبین | بست اندرحق او شایسته این | ازچه ناوردید براین قول بد | چارشاهد گرنبود آن کذب و رد
چارشاهد پس بیاوردند چون | برد حقند آن جماعت کاذبون | گرنبد فضل خدا و رحمتش | در دو دنیا میرسد الحصرتش
در هرآنچه خوض کردید اندران | مرعذابی برشما سخت و گران

اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِاَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللهِ

هنگامیکه‌فرامیگرفتید آنرا زبانهاتان ومیگفتید بدهنهاتان آنچه نیست‌برشما بآن دانشی میپنداریدآنرا سهل وآن نزدخدا

عَظِيمٌ ١٦ وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهٰذَا سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

بزرك وچراوقتیکه شنیدیدآنرا نگفتید نباشد مرمارا که سخن گوئیم بآن منزهی‌تو این بهتانیست بزرك

يَعِظُكُمُ اللهُ اَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ اَبَدًا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧ وَيُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللهُ

پندمیدهدشمارا خدامادامیکه‌عودکنید بمانندآن هرگز اگرهستید گرویدگان وبیان‌میکندخدا برای‌شماآیتهارا وخدا

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٨ اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٩

دانای‌درست‌کاراست بدرستیکه‌آنانکه دوست‌دارندکه فاش‌شود زشت‌کاری‌درآنانیکه ایمان آوردند مرایشان‌راست‌عذابی پردرد

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢٠ وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَاَنَّ

در دنیا وآخرت وخدا میداند و شما نمیدانید واگرنبود بفضل خدا برشما ورحمتش وبدرستیکه

اللهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ٢١ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

خدا مهربان رحیم‌است ای‌آن کسانیکه گرویدید پیرومشوید گامهای شیاطین‌را وکسیکه‌پیروی کندگامهای

الشَّيْطَانِ فَاِنَّهُ يَاْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ

شیاطین‌را پس بدرستیکه‌اوامرمیکند بکارزشت‌وناپسند واگرنبودفضل خدا برشما ورحمتش پاك نمیشدازشما هیچکس

اَحَدٍ اَبَدًا وَلٰكِنَّ اللهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢

هرگز ولیکن خدا پاك‌میگرداند آنراکه‌میخواهد وخداشنوای داناست

آنزمانیکه برگرفتید آن سخن | بزبان وگفتشان بند بر دهن | آنچه بی علمی برآن میداشتند | وان سخنرا سهل میپنداشتند
وان نزد حق بسی باشدعظیم | که شما گفتید بی‌شویش وبیم | ازچه وقتیکه شنیدید اسخن | می‌نگفتید این نمیشاید خویشتن
کاین نگفتیم نیست ازما برسزا | یعنی ازاینکه کسی‌کس ار ستم | قدح بر حرمت رسول محترم
هست سبحانك بهتانی بزرك البته این | حق شما را مینماید وعظ پس | تا بمثل این نگوید بار کس
عود براین گفت ناریدایچ بار | گرشما دارید بر ایمان بیار | میکند باالطاف اراندازه بیش
باشد او دانا بحال یك بیك | راست‌کار اندر امور و معتمد | مرزنای مؤمنان گردد بحاش
ریختشان سخت اندر دوسرا | وانچه حق‌داند بنمایند آن شما | که رؤفست ورحیم آن حضرتش
برشما ازحق عقوبت میرسید | ایگروه مؤمنان بر ماوقع | گام شیطانرا بباشید از تبع
دراشاعه فعل زشت و فحشه | گام‌برخطوات شیطان‌هرکه‌هشت | دیو امرش میکند برکار زشت
تا که گردد ظاهر اروی بایسته | گربودی فضل و رحمت ازخدا | کس نگشتی پاك هرگز ازشما
تا ابد نودید دراهك و دروغ | لیك خواهد هرکرا حق بی‌ریم | پاك سازد کو سمیع است وعلیم

وَلَا يَاْتَلِ اُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ اَنْ يُؤْتُوا اُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

ونبایدسوگندبخورند صاحبان‌افزونی‌ازشما وتوانگری بدهندصاحبان قرابت ودرماندگان وهجرت‌کنندگان در

سَبِيلِ اللهِ وَلْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا اَلَا تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَاللهُ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٢ اِنَّ الَّذِينَ

راه خدا وباید که درگذرید وعفوکنند آیادوست نمیدارید که بیامرزدخداشما وخدا آمرزنده‌مهرباست بدرستیکه آنانکه‌هست

يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٤ يَوْمَ

زنامدهندبزنان‌عفیفه بیخبر گرویدگان لعنت‌کرده‌شدندردنیاوآخرت وار برای ایشاست‌عذابی بزرك روزیکه

تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَيْدِيهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٥ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ

گواهی‌دهند برایشان‌زبانهاشان ودستهاشان وپاهاشان بآنچه‌بودندکه‌میکردند روزی‌چنین‌تمام‌میدهدایشانرا خداجزاشان‌که‌حق‌است

وَ يَعْلَمُونَ اَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ٢٦ اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ

ومیداند که‌خدااوست حق آشکار پلیدها برای‌پلیداست وپلیدان برای‌پلیدهاست وپاکیزها

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ اُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٧

برای‌پاکانست‌وپاکان برای‌پاکیزه‌ها آنگروه‌منزه‌اند ازآنچه‌میگویند مرایشان‌راست‌آمرزش‌وروزی خوب

باید آنکه صاحبان فضل وحال
یا بدرویشان وهجرت کردگان
خورد سوگند اوکه تا هرگزدگر
باید آنکه نگذرد او در مقام
او بود آمرزگار و مهربان
یعنی ایشانند غافل از عفاف
هستشان یعنی عذابی بس عظیم
زانچه ایشان کرده‌اند اندرمحل
می‌بدانند اندران رور ازیقین
هم پلیدانند شایان بر مزید
هرکلام پاك یعنی درخوراست
یا بصفوانست راجع این ضمیر

که فروبند ازحسب وزملك ومال
در ره دین ورضای حق چنان
نکند ازصدقات اورا بهره‌ور
روی گرداند همانا ز انتقام
نگذرد رود از خطای محرمان
زانچه‌هستشان دهند اندرخلاف
این سزای هر سیکار وخیم
زافك وقذف وسوء وگفتاروعمل
سرّ این آنست هوالحق المبین
برسخنهائی‌که‌زشت است و پلید
آنکه را پاکی‌ذات وگوهراست
هم تمام المؤمنین شمس منیر
هستشان آمرزش و رزقی نکو

بی خورند ایشان قسم ازبینشان
داشت خویشی نبوا صدیق داد
آمد این‌آیت‌که این سوگندیست
دوست آیا میدارید آنکه هم
میکند آنانکه رمی محصنات
در دودنیا دور باشند آنکسان
روزی آنکو بدهد ایشانرا بجا
بدهد ایشانرا حق آنورارتمام
آن سخنهائی که ناپاکست وبد
طیبات آمد ز بهر طیبین
مرمهرا آن گروهند از خطا
یعنی آنها هردو پاکند وبری
بر سزای آن سخنها روبرو

بقه تا بدهد بر خویشاشان
بود راهل افك‌هم آن نامراد
بررضای‌حق که غفار وعفی‌است
حق بیامرزد شما را از کرم
محصنات الغافلات المؤمنات
از نکونامی مریحی بس گران
مرگواهی خود زبان ودست وپا
آنچه میباشد سزاوار مقام
بر پلیدان و ناپاکان سرد
طیبون للطیبات این یقین
ورکلامی کان بود بر ناروا
راچه‌گویند اهل افك ارکافری

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى اَهْلِهَا ذٰلِكُمْ

ای‌آنکسانیکه گرویدید داخل‌مشویددرخانهائیکه‌غیرخانهای‌خودتاست آنکه‌دستوری‌طلبندوسلام‌کنید بر اهلش آن

خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢٨ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ اِنْ

بهتراست‌برای‌شماباشدکه‌شمابندگیرید پس اگرنیابید درآن احدیرا پس‌داخل‌مشوید آنهارا تااذن‌دهندشماراواگر

قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكَى لَكُمْ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٩ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ

گفته‌شودمرشمارا که‌بازگردید پس‌بازگردیدآن پاکیزه‌تر است‌مرشمارا وخدا بآنچه‌میکنید داناست نیست برشما گناهی که‌داخل

تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ٣٠

شوید خانهای غیر مسکون که‌درآنهاتمتعی‌است مرشمارا وخدامیداند آنچه‌آشکارمیکنیدوآنچه‌پنهان‌میدارید

در بیان منع بی‌اذن داخل شدن در خانه مردم

مؤمنان درخانهای غیر خود — دریائید این بسی عیب است وبد — تاکنید اعلام وهم دیگر سلام — بعد دستوری زاهل آنمقام

این شما را بهتر آمد در پسند — مر شما شاید کزین گیرید پند — پس بیابیدار درآنها هیچ کس — درسرا داخل نگردید ایچ پس

تا دهد صاحب سرا اذن دخول — ثانیست این نزد عقل بی‌افول — بی زرخصت در سرا و خانهٔ — کی رود جز از خرد بیگانهٔ

زانکه هر نوع تهمت درخوراست — خاصه گر خالی زمرد ومهتراست — از شما راست آنجهتها بیشتر — پس مشو داخل ببیتی بی‌خبر

پس شما را گر بگویند ارجعوا — باز گردید از سرا بی‌گفتگو — بازگشتن مر شمارا هست به — بیکراهت تا نباشد مشتبه

حق مر آنچه میکنید او آگه است — تا که ریرك درعمل یا اله است — درسرای غیر مسکون وردراه — کس درآید ازشما نبود گناه

تا که برخوردار گردید اندران — مال و جان محفوظ ماند اززیان — حقتعالی داند ار اسرار کار — زانچه پنهان میکنید وآشکار

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا

بگو مر مؤمنان را که فروگیرند دیده‌هاشان را ونگاهدارند عورتهاشانرا آن پاکیزه‌تر است برای ایشان درستیکه خدا آگاه است

يَصْنَعُونَ ٣١ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا

بآنچه میکنند وبگو مر زنان باایمان را که فروگیرند دیده‌هاشان را ونگاهدارند عورتهاشان را وظاهر نسازند پیرایهٔ خودرا مگر

مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ

آنچه آشکار آمد از آن و باید که فروگذارند مقنعه‌هاشان را بر گریبانهاشان وظاهر نسازند پیرایهٔ خودرا مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان

أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي

یا پدران شوهرشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران

أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ

خواهرانشان یا زنانشان یا آنچه مالك شده بدستهاشان یا پیروان غیر صاحبان حاجت از مردان یا کودکان

الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ

که اطلاع نیافته‌اند بر عورتهای زنان ونباید که بزنند بپاهاشان تا دانسته شود آنچه پنهان میدارند از پیرایه‌شان و

تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٣٢

بازگشت کنید بسوی خدا همه ای مؤمنان باشد که شما رستگار شوید

ای محمد بازگو با مردمان — چشم تا پوشد ار محرمان — فرجهای خود نگهدارند هم — از زنا و ازلواط ازبش وکم

اینست بهتر بهرایشان درپسند — حق خبیر است ازهرآنچه میکنند — هم بگو تاچشم پوشد آن زنان — از رجال غیر محرم در زمان

زینت خود هم بسازند آشکار — جز هرآنچه بست ممکن استتار — همچوچادر یا که کفش وروی‌بند — باشد ارظاهر بباشد بایسند

گفته‌اند ارباب فقه از موقعش — باشد از زینت مراد ازموضعش — ورنه نبود دیدن زینت حرام — وین بود معلوم وثابت درکلام

برزنند و برگدارند آن زمان — مقنعه باید بگردنها عیان — تاشود پوشیده زایشان بعدروی — گردن و موی وبناگوش وگلوی

طاهرآن زینت بسازند ار بدن — جز ز بهر شوهران خویشتن — پایدر یا خود پدر شوهر بنام — یا پسرها یا پسر شوهر تمام

یا برادر هیچ اگر اورا بود — یا پسرهای برادرهای خود — یا پسرهائی‌که هست ازخواهرش — یا زنی همکیش اگرباشد برش

آنزمان یعنی که هم‌دین وبند — حافظ اسرار وآئین وبند — دستهاشان وانچه راماللك شده‌است — ازکنیزان کافره یا حق پرست

نزد بعضی شد اعم ملك یمین — ار اماء و ازعبید اندر یقین — موضع زینت بر ایشان گرپدید — شد همانا نیست زان منع شدید

اینست رای عایشه هم شافعی — نیست نزد بوحنیفه واقعی — نکند اوتجویز یعنی اینچنین — گرچه محبوبست وعین عبدهین

موضع ار بوشد زعبد این درخوراست — هم امامیه براین واین اشهراست — پیروانکه غیر محتاجند باز — برزنان از پیری و عمر دراز

کودکان‌هم که ندارند اطلاع | هیچ برعورات سوان وز جماع | نزنند آن پایهاهم برزمین | تا که زینتها نگردد مستبین
برزمین یعنی روانند آهسته پس | تا نگردد خفیه‌ها معلوم کس | تا نیابد نار شهوت اشتعال | ارصدای آن خلل اندر رحال
مؤمنان توبو الی‌الله جمیع | گرشما باشید منقاد و مطیع | بازگشت آرید سوی کردگار | تا شما گردید شاید رستگار

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ

وتزویج نمائید بی‌حفتار اکه ازشماآند وبکوکاران‌را ار بندگانتان وکنیزانتان اگر باشندفرویشان غنی‌میسازدایشانرا خدا

مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٣٣ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

از فضلش وخدا فراخ‌رحمت‌دانست وبایدعفت‌ورزندآنانکه نمیابند نکاحی تاآنکه‌غنی کند ایشان‌راخدااز فضلش

وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ

وآنانکه طلب‌میکنند مکاتبه‌را ازآنچه‌مالک‌شد یمینهاتان پس‌مکاتبه‌کنیدایشانرا اگردانسته باشیددرایشان‌خیری وبدهیدایشان‌را

مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا

ازمال خدا کهدادبشما ونجبرنکنیدکنیزانتانرا بر زنا اگرارادهداشته‌باشند عفت‌را تاتجویند

عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣٤ وَلَقَدْ

متاع زندگانی دنیارا وکسیکه اکراه‌کندایشان‌راپس‌بدرستیکه‌خدااز بعد اکراه‌ایشان آمرزنده مهربانست وبدرستیکه

أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٣٥

فرستادیم بشما آیهای روشن ومثلی ازآنکه گذشتند پیش‌ازشما وپندی‌ازبرای پرهیزکاران

درنکاح آریدآن زنها که نیست | شوهرایشانرا وآن برایمی‌است | بندگانی را که آن شایسته اند | بکر و یا بیك وبند داسته‌اند
ورکه ایشان تنگدستند و فقیر | حق عیشان سازد ازفضل کثیر | واسع و داناست اوخود برعباد | میتواند داد وسعتها زیاد
باید آنها نیز خودداری کنند | که نکاحی از نیابد ازحمد | تاکند حقشان زفضل خودغنی | کارها یابند زصنعت روشنی
بندگان‌خواهند ور خودرا خرند | پس‌مکاتبشان کنید وبهره‌مند | میشاید که کند از آن اما | یکی اردادند ازایشان نجا
یعنی ازمال‌گدائی خویش را | می‌نجویند از پی نفقتش را | هم دهید ازمال آنچه داده‌حق | برشما آن بندگانرا بی‌عنق
هرکنیزانرا ندارید ایچ هم | زورنا ازروی اجبار و ستم | گرکه ایشانراست پرهیزازغلط | نا قرا گیرید مالی در سخط
بدترین مال از حیوة دنیوی | این بودهست اززدیسان پیروی | هر کنیزانرا کنید اکراه او | حال قیامت رآمرزش نکو
حق مرایشانرا غفوراست ورحیم | واینکه‌کرد اکراهشان اوراست بیم | بهر جباران بود رنج و وبال | که کنند اکراه فیات الضلال
ما فرستادیمتان آیات خویش | آنچه روشن‌گشته درآئین وکیش | هست یا روشن کنندهٔ درحدود | هرحلال و هرحرامرا که بود
این‌تفاوت باشد اندرفتح وکسر | یامبین یامبین شد بحصر | هم‌مثل زامثال آن بگذشته‌گان | گرشما بودید سابق درجهان
وعظ وپندی هم زبهر متقین | تا که زین آیات یا بدره بدین

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ

خدا نور آسمانها ورمین‌است‌مثل نورش چون‌چراغ وایست کدرآن‌باشدچراغی که‌آن‌چراغ باشددرآبگینه‌که‌آن آبگینه

كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا

گویاباشدستاره‌درخشان که‌برافروخته‌میشوداردرخت بابرکت زیتون که‌نه‌شرقی‌است ونه‌غربی نزدیك‌باشد روغنش

يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

که‌روشنائی‌بخشدواگرچه‌مس نکرده‌باشدآنرا آتش نوریست‌برنورهدایت‌میکندخدا برای‌نورش کسی‌راکه‌میخواهد ومیزند خدا مثلهارا

لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۳۶ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ

برای مردمان وخدا بهمه چیزی داناست درخانهائی که اذن دادخدا که بلند کرده شود وذکر کرده شود در آنها نامش تسبیح میکند

لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۳۷

مراورا در آنها در بامدادان وشبانگاهان

حق بود نور سموات و زمین
او پدید آرندهٔ ارض و سماست
اوست یعنی عین هستی بیغلو
کن زهست عارضی صرف طر
هستی حق لیک ما اشیا یکی است
کرد زان تعبیر هستی را نور
گرچه ار ادراك این ادراك تو
شمس وحدت شد مزوران بی حجاب
آب پنهان دروی از پیدائی است
این مثل بود و مثلها ناقص است
بی زهستی ماسوی اریش وکم
پیش گفتیم ار درآنت نیست ریب
واندرآن باشد چراغی در وضوح
در زجاجه باشد این مصباح نور
روشن اوران شعلهٔ تابنده است
مزفروزان گشته آن روشن چراغ
نفس قدسیه است مانا اندرخت
بین شرق روح وغرب جسم او
هستش اخلاق وعمل نفع وثمر
هست بردیك آنکه خود بی آتشی
فعل نفس اعلی بود از فعل روح
یا که هم بر نور استعداد خود
حق مثلها را زند هرجا بجاش
حق بهر چیزیست دانا بالتمام
که شود آوازها درآن بلند
خواند این آیت مگر خیرالانام
آفریش جمله راو روشن جبین
مزنمود ماسوی را در ضیاست
هستئی نبود بجز هستی او
بین چه ماند بعدازاو باقی دگر
بلکه اشیا جز نمودی هیچ نیست
تا که هستیها نماید در ظهور
غافلی کن غور تا یابی نکو
لیك بینی آنچه زو بوراست وتاب
دید آن موقوف بر بینائی است
بی مثل نادر مراد آید بدست
زد ادراکند خود محض عدم
درتو باشد هستی اندر غیب غیب
چون حسد کان روشنست ار بور روح
یعنی ان قلب منوّر در ظهور
غیر خودرا روشنی بخشیده است
ازدرختی کوست زیتون درسراغ
درفضای قلب برگسترده رخت
باشد اندر کروفر وهای وهو
وان کمالات و ترقی در اثر
روشنی بخشد ربور وتابشی
بس قریب اندر ظهورودروضوح
آن کمال حاصلت ارزوده شد
میکند معقول را محسوس وفاش
داد آنچه کرده خلق ار هرمقام
یاد کرده دروی اسم ارحمد
گفت مردی این سرا باشد کدام
این سرای حیدر است و فاطمه
هرکسی نوعی کند تعبیر بور
لیك بر تعبیر ارباب شهود
هستی اشیا نموداست و حباب
بس دقیق است اندکی کن التفات
چونکه ظلمت نیست جز صرف عدم
هرچه را آری بادراك آن درست
مینماید مخفی از فرط ظهور
از شجر بینی نمود وبرك وبر
اندکی گردد شجر بینی نکو
بینی اراشیا توآثار و نمود
شد چو پیدا رایت الله نور
وصف نور هستی حق درمثال
وان حواس آمد منافذ کردرون
که زنور روح باشد متصل
باشد آن قندیل پرضوء و بها
بس مبارك باشد آن یکوشجر
شرقی و غربی نباشد بلکه آن
نه وجودش واجب آمد نه محال
یاکه نفس از روح وبود روحرا
مستعد یعنی چنان باشد بکار
هم دگر نور وجود و نور عقل
مینماید حق بنور خویشتن
تا که دریابند مردم از مثل
درسبوئی باشد آن مشکوة نور
مینماید اندرآن تسبیح حق
گفت باشد خانهٔ پیغمبران
یافت آیت را نکو او ترجمه
زین یکی کاشیازوی دارد ظهور
نور نبود جز بمعنای وجود
چون شکست ان نیست چیزی غیرآب
حق بود پاك از نشان ممکنات
نام شیئی باید آنجا درقلم
هستش مدرك شود اندر نخست
هستی مطلق چوخوددرضوونور
غافل ازآنی که شد اصل شجر
اصل آن آنست پیدا تر ازو
هستی از اشیاست پیدا تر نمود
جمله هستیها نمود اندر ظهور
همچومشکوة است بی نقص وزوال
روشنی روح ازآن تابد برون
همچو قندیل ازچراغ مشتعل
چون زنرك استارهٔ اندر سما
هم کثیر النفع در ذهن و اثر
هست اوخود این وآنرا درمیان
شد نه شرقی و لاغربی مثال
مزمکان ازشرق وغرب وحدوحا
که فروزد از تلئلؤ بی مدار
هست اونور علی نور ت منقل
هرکرا خواهد هدایت بر علن
آنچه مقصود است بی نقص وخلل
که خداشان داده رخصت برحضور
صبح وشام ازحسن عهد ماسبق
گفت ابابکر صدیق اندرزمان

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ إِقَامِ الصَّلٰوةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ

مردانیکه بازرگانی وخرید وفروختی ازذکر خدا وبرپاداشتن نماز ودادن زکوة بیم دارند

يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ۳۸ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ

روزیکه میگردد درآن دلها وچشمها تاجزادهدایشان راخدا بهتر ازآنچه کردند وزیاده دهدایشان راازکرم خود وخدا

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۳۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً

روزی میدهد آن را که میخواهد بدون حساب وآنانکه کافر شدند کردارهاشان چون سرابیست درزمین هموار که می پندارد آن را تشنه

حَتّٰي اِذٰا جٰآئَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّٰيهُ حِسٰابَهُ وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ٤٠ اَوْ

تاچون آمدآنرا نیافتش چیزی ویافت خدارا نزدش پس تمام داداوراحسابش وخداست زود حساب یاچون

كَظُلُمٰاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشٰيهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحٰابٌ ظُلُمٰاتٌ بَعْضُهٰا فَوْقَ بَعْضٍ

تاریکیهائی در دریائی عمیق که فرو شداوراموجی که باشدبالایش موجی ابر بالایش ابری تاریکیهاست بعضیشان بالای بعضی

اِذٰا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰيهٰا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ ٤١ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ

چون بیرون آرد دستش را نزدیك نبود که ببیندش و کسیکه نگرداند خدا برایش وری پس نباشدمراوراهیچ نوری آیاندیدیکه خدا

يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالطَّيْرُ صٰآفّٰاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلٰاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَاللّٰهُ

تسبیح میکندمراوراآنکه در آسمانها وزمین است وپرنده‌گان گشادگان درهوا همه بتحقیق دانسته نمازش را وتسبیحش را وخدا

عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ ٤٢

داناست بآنچه میکنند

آن رجالی که ندارد مشغل
هم در اثناء رکوة اندر قبول
تا جزا بدهد خداشان بهتر
میدهدروزی خدارا هرکه خواست
چون سرابی برزمین صاف وراست
نزد خود یابد خدا او درعذاب
یا بود کردار بدش آن فرق
فوق آن باشد سحابی درهجوم
پس کسی کاندر میان آن ظلم
هرکه او را میکرداند اله
هیچ آیا میندیدی که خدا
جمله از تعلیم حق داناشده

قلباشانرا شغلهای مضل
می‌ترسند ازچنان روز مهول
رآنچه کردند آنگروه بدگفر
میفزایدش ازفروبی را سزاست
تشنه پندارد که آب آن بیحطاست
کش تمام آرد حزارا درحساب
همچو درتاریکی بحری عمیق
که شود زان ستر انوار نجوم
مانده باشد غرق اندرموج ویم
نوری اورانیست نورازهیچ راه
جمله تسبیحش نماید از ولا
خواندن وتسبیح خودرا میکرند

یاتجارت یا که بیع از ذکرحق
که درآن زادراك گردد قلبها
هم زفضلش میفزاید برثواب
وانکسانیکه نگرویدند ازبتر
پس چوآرد سوی او ازدور رو
حق نماید هر حسابی را بزود
که بپوشد روی آنرا موجها
بعضی از آن تیرگیهای چنان
دست خودرا چون برون آردبدش
نیست یعنی رهنمائی یا رهی
هرکه باشد در سموات وزمین
حق بود دانا برآنچه خلق او

ورنمار آید چو وقتش برنسق
هم ردیدن دیده‌ای نا صبا
هم دهدروزی چوخواهد بیحساب
هست اعمال نکوشان سربسر
مییابد چیزی اندر جستجو
تا عملها چیست در یوم‌الورود
فوق هم اندرحضیض و اوجها
فوق بعض دیگر آمد درمکان
نیست رد یك آنکه مسدودست خویش
عقل روشن یا که قلب آگهی
مرغهای بال نگشوده چنین
منکنند از حزء وکل بد یانکو

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ٤٣ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزْجِي سَحٰابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ

ومرخدارا است پادشاه آسمانها وزمین وبسوی خداست بازگشت آیاندیدی که خدا آهسته میراند ابررا پس دراهم میآورد

بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكٰاماً فَتَرَي الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلٰالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰآءِ مِنْ جِبٰالٍ فِيهٰا مِنْ

میانش را پس میگرداند آنرا بالای هم آینده پس مینی باران را که بیرون میآید از میانش وفرومیفرستد از آسمان از کوههائی که درآن از

بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشٰآءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشٰآءُ يَكٰادُ سَنٰا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْاَبْصٰارِ ٤٤ يُقَلِّبُ

تگرك پس صرر نمیرساند بآن کسی راکه میخواهد ومیگرداند او را ازکسیکه میخواهد نزدیکست تابش برقش ببرد چشمهارا میگرداند

اللّٰهُ اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِي الْاَبْصٰارِ ٤٥ وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دٰآبَّةٍ مِنْ مٰآءٍ فَمِنْهُمْ

خدا شب وروزرا بدرستیکه در آن هرآینه عبرتی است مرصاحبان دیده‌هارا وخدا آفرید هرجنبنده‌را از آب پس بعضی

مَنْ يَمْشِي عَلٰى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلٰي رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلٰي اَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ

ازآنهاست که راه میرود بشکمش وبعضی ازآنهاست که راه میرود بدوپای وبعضی از آنهاست که راه میرود برچهارپای میآفریند خدا

مَا يَشَآءُ إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٦ لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللهُ يَهْدِي مَن يَشَآءُ

آنچه میخواهد بدرستیکه خدا بر همه چیزی تواناست بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن وخدا هدایت میکند آنرا که میخواهد

إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

براه راست

راوست شاهی زمین و آسمان | بازگشت همه بروی هم‌چنان | هیچ آیا می‌دیدی آنکه حق | می‌براند ابرها را برنسق
می‌کند تالیف ایشانرا بهم | بعض را یعنی کند بر بعض ضم | ثم یجعله رکاما و انصال | فتری الودق یخرج من خلال
بعد اعنی آنکه بارانها فرون | از میان ابرها آید برون | منفرسد تارهای برف شکوه | که‌در آنها قطعها باشد چه‌کوه
می‌کرگی سخت ریزان ازسحاب | هر کرا خواهد رساند زان عذاب | یا فرسد بر دران کوهها | که‌بود در آسمان انبوهها
کوهها هست ازتگرگ اندرسما | که تگرگ ازآن بارص آید بجا | حق جو خواهد کشتها و باغ برك | منشود نابودومعیوب ازتگرك
بازدارد ورکه هم خواهد بسی | آن‌زیان ازکشت وزرع هرکسی | هست نزدیك آنکه بورق آن | دیده‌هارا دررباید در زمان
می‌بگرداند خدای دوالمنن | زور و هم شب را برفتن‌وآمدن | با بقصان وکمی یا حرّ و برد | یا بنور وطلعت آن‌دانای فرد
اندراین که گشت مذکور ازنشان | هست اولوالابصاررا اعبرت بجان | گرد هرحسنه، راحق او رآب | یعنی از لطفه بوجه انقلاب
یا مراد ازآب در تمرها | هست آبی کوست اصل چیرها | بعضی ازآن میکند مشی ازشکم | بعضی ازآن میرودهم برقدم
بعض دیگر میرود بادست وپای | آورند هرحه منحواهد خدای | حون‌وانا باشد او برکل شی | کس نداند سر خلقت غیر وی
ما فرستادیم برتحقیق وراست | روشن‌آیاتی که هادی برخداست | حق‌هرآنکس‌راکه خواهدمی‌رهنم | ره نماید بر صراط مستقیم

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ

ومیگویند ایمان‌آوردیم‌بخدا وبرسول واطاعت کردیم پس برمیگرداند پاره‌ازایشان ازبعد آن ونباشند آنها

بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٧ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ٤٨ وَإِن

مؤمنان وچون‌خوانده‌شوندبسوی‌خدا ورسولش تاحکم‌کند میانشان آنگاه‌باشدپاره‌از ایشان‌اعراض کنندگان واگر

يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ

باشد مرایشانرا حق همی‌آیندبسوی او مطیعان آیا باشددردلهاشان مرض یا شك کردند یا میترسند که‌جور کند

اللهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ

خدا برایشان ورسولش بلکه آنها ایشانند ستمکاران جزاین‌نباشد سخن مؤمنان چون‌خوانده‌شوندبسوی‌خدا

وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَمَن يُطِعِ اللهَ

ورسولش تاحکم‌کند میانشان که‌بگویند شنیدیم واطاعت کردیم وآنگروه‌ایشانندرستگاران وهرکه‌فرمان برد خدا

وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٥٢

ورسولش‌را وبترسد ازخدا وبپرهیزد ازو پس آنگروه‌ایشانندبمرادرسیدگان

از خدا گویند ما فرمان بریم | وارّرسول اوکه پس بیك‌احتریم | بعدازاین اقرارپس‌از حکم او
می‌باشد این گروه ازمؤمنان | بل منافق میپرند و تیره‌جان | آب یا ملکی زحدبرباحدود
خواست تا او را بعینی برملا | رد نماید بر علیّ مرتضی | شد بپا تاحکم خواهندازرسول
یکمنافق گفت با آن باخلف | که پیمبر ازعلی گیرد طرف | آمد این آیت درآن‌حال ازسما
حونکه خوانده میشوند از اختیار | بررسول و برکتاب استوار | میکنند اعراض قومی‌نافضول
ورکه با ایشان بودحق پس‌روند | سوی او تاحکم حق را بشنوند | که بودحق سوی ایشان‌ازرهی
هستشان آیا بدل هیچ از مرض | یا که درشك اوفتادند ازغرض | یا رسولش آردایشانرا بطور
این‌گروهند ازستمکاران یقین | هستشان دل تیره وعاری زدین | خوانده‌چون‌گردندایشان‌هرزمان

بر خدا و بر رسولش تا کند | پس ایشان حکم از شرع وسند | شد سمعنا و اطعنا گفتشان | رستگارند آن گروه اندر جهان
هر که او طاعت نماید از خدا | ور رسولش ترسد از حق در جزا | هم بپرهیزد ز خشم ذوالجلال | رستگارند آن گروه در کل حال
چون رسید این آیت ارحق بدلان | بهر دفع تهمت ارخود در عیان | گفت بالله گردهد فرمان رسول | بگذریم ازمال وجان اندر قبول
 | پس بی تکذیبشان آمد فرود | این چنین آیت بحلاق وجود

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ

وسوگند یاد کردند بخداسخت ترین سوگندهاشان که اگر فرموده بودی ایشان را هر آینه بیرون میرفتند بگو سوگند مخورید طاعتی است معروف بدرستیکه خدا آگاه

٥٤ بِمَا تَعْمَلُونَ ٥٣ قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ

است بآنچه میکنید بگو فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول را پس اگر روی گردانید پس جز این نیست که بر اوست آنچه بار کرده شده

مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٥٤ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا

وبر شماست آنچه بار کرده شدید و اگر اطاعت کنید او را راه یابید و نیست بر رسول مگر رسانیدن آشکار وعده کرده خدا آنانرا که گرویدند

مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ

ازشما و کردند کارهای شایسته که هر آینه خلیفه خواهد کرد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه کرد آنان را که بودند پیش از ایشان و هر آینه ممکن خواهد کرد

لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان و هر آینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان از بعد خوفشان ایمنی پرستند مرا شریک نیارند بمن چیزرا

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥٥

وآنکه کافر شد پس از آن پس آنها اند بیرون رفتگان از فرمان

میخورند ایشان سوگندی شدید | از خدا سوگند ما بیم و امید | که بفرمائی گر ایشانرا کنون | میروند از خانمان خود برون
گوچه حاجت بر قسم این ما رواست | طاعت معروف مطلوب از شماست | وان بود اخلاص در طاعات و بس | داند آنچه میکنید او هر نفس
گو کنید ار حق اطاعت و رسول | پس اگر اید گر روی از قبول | پس حرامی بود که میباشد او | آنچه بروی حمل گشته مو بمو
نیست یعنی غیر تبلیغ از یقین | بر رسول حق ز احکام مبین | بر شماهم بار گشته است از رشاد | آنچه آرید از اطاعت وانقیاد
گر نمائید از پیمبر پیروی | ره بحق یابید و خیر معنوی | می نباشد بر رسول الا بلاغ | راه روشن خواهد ار کس در سراغ
سوی هجرت کرده کان از فرقه‌ها | بود بس پیغامهای غم فزا | بدریم اندر مصاح و در صباح | مؤمنانرا همره اسباب سلاح
می نگفتند این شود آیا که هم | مطمئن روزی شویم از رنج وغم | آمد آیت که نموده وعده حق | آنکه را شد ز عطایش مستحق
آنکه یعنی نگردیده از شما | هم بود شایسته کار و نیك را | تا نمایدشان خلیفه در زمین | همچو ایشان که نموده پیش از این
دیشانرا هم ممکن بخشد او | که پسندیده است و نگزیده و کو | هم بدل بدهد خداوند غنی | بهرشان از بعد خوفی ایمنی
تا پرستند آنکه سالم از ضرر | هم شریك من سازند هیچ چیز | وانکه مرتد بعد از این شده فاسق است | حکم او بر حکم کفر سابق است

وَ أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٥٦ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

وبرپا بدارید نماز را و بدهید زکوه را و فرمان برید رسول را باشد که شما رحمت کرده شوید مپندار البته آنانرا که

كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَأْوٰيهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٥٧ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ

کافر شدند عاجز کنندگان در زمین و جایگاه ایشان آتش است و هر آینه بد است آن جای بازگشت ای آنکسانیکه ایمان آوردید باید که دستوری خواهند

الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلٰثَ مَرّٰاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ

آنانکه مالك شد یمینهاتان و آنانکه نرسیده‌اند بحد احتلام از شما سه بار پیش از نماز صبح

الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَآءِ ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ لَكُمْ لَيْسَ

ووقیکه‌می‌نهید جامهاتان از میان‌روز واز بعد نماز خفتن سه عورتست‌مرشمارا نیست

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلٰى بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ

برشما وبرایشان گناهی بعدازآنها گردندگان باشند برشما بعضیشان بر بعضی همچین بیان‌میکند خدا

لَكُمُ الْآيٰتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٨

برای شماآیتهارا وخدا دانای درست‌کرداراست

گویا دارید ای مردم نماز همرکوة فرض ندهد اردار گوهر ترده مرشوید و همقوی
می‌میدارای رسول ارجمند کافران عاجز ازبندهٔ حق شوند پس‌بداست‌آن بارگشت‌وآن‌سریر
مؤمنان باید که رخصت دردحول ازشما خواهند بی‌نقص وبکول کودك نابالغ آشکار
وقت فجر و وقت وضع جامه‌ها سرور اعنی پی قبوله را هست عورت‌آشکار وهشته رخت
بعدار این سه‌وقت‌آیند اردرون بیست‌حرمی برشما وایشان کنون ادن ارمولاة خود خواهد غلام
مرغلام بالغ اعنی در نمود اذن‌خواهد چون کند بروی‌ورود کاذن‌خواهدادراین سه‌وقت‌خاص
برشما باشند زیرا در طواف بعض‌بربعض این‌باشد پس‌خلاف مرموالی را بخدمت در طلب
گرهمیشه اذن خواهند از بهج آید اندرکارشان عسر و حرج حق که دانا وحکیم‌است‌ازبیان

هم نمائید از بصر پروی رحم کرده مرشوید و هم‌قوی
آتش ایشاراست مأوا ومصیر پس‌بداست‌آن بارگشت‌وآن‌سریر
بندگان وکودکان روری سه‌بار کودك نابالغ آشکار
همچین‌بعدار عشا که این سه‌وقت هست عورت‌آشکار وهشته رخت
باید اعنی همه اوقات و مقام ادن ارمولاة خود خواهد غلام
غیر بالغ لیك دارد اختصاص کاذن‌خواهداندراین سه‌وقت‌خاص
خود نمالیکند یعنی روروشب مرموالی را بخدمت در طلب
همچین آیات را سازد عیان حق که دانا وحکیم‌است‌ازبیان

وَ اِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَاْذِنُوا كَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ

وچون‌رسند کودکان ازشما بحدبلوغ پس‌بایدستوری‌خواهند همچنانکه [illegible] دانابکه‌بود پیش‌ازایشان همچین‌بیان‌میکند

اللّٰهُ لَكُمْ آيٰتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٩ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَآءِ الّٰلَاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ

خدا برای‌شما آیتهایش‌راوخدادانای‌درست‌کاراست وشستگان ازرا نکه امیددارند ترو بحیرا پس‌بیست

عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ اَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّٰهُ

برایشان گناهی که نهند جامهاشارا غیرطاهر سازندگان زینتی‌راوانکه عفت‌جویند بهتراست‌مرایشارا وخدای

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٦٠

شنوای‌داناست

چون رسند اطفالتان براحتلام اذن‌پس‌بایدکه خواهند اینست‌عام همچوآنکه گشت بالغ‌پیش‌ازآن حق کندآیات خودروشن چنان
کونود دانا بحال و راسکار حکم ارداش کند راستوار وانزا نکه قعد و آزاده‌اند گشته پیرو از نکاح افتاده‌اند
نیستشان یعنی امید ارشوهری تا برند ارعمر درپیری بری پس برایشان بیست‌حرمی گرنهند مرثیاب خویش کرکلفت رهند
لیك درحالیکه ناطاهر کنند موضع زینت که آن بود پسند عفت ار جویند لکن بهتراست کان‌زن‌پیروجوانرا درخوراست
بشنود حق راچه نامردان‌سخن میکنند ایشان وداند مکر زن آگهست اعنی ز اسرار نهان زان‌برج جیست تا مقصودشان

لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ

نیست بر کور گناهی ونه‌بر لنك گناهی ونه بر بیمار گناهی ونه بر خودهاشان

اَنْ تَاْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اٰبَآئِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اُمَّهٰتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اِخْوَانِكُمْ اَوْ

که‌بخورید از خانهاشان یاخانهای‌پدرانشان یا خانهای مادرانتان یا خانهای برادرانتان یا

بُيُوتِ اَخَوٰاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اَعْمٰامِكُمْ اَوْ بُيُوتِ عَمّٰاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اَخْوٰالِكُمْ اَوْ بُيُوتِ خٰالٰاتِكُمْ

خانهای خواهرانتان یا خانهای عموهاتان یا خانهای عمه‌هاتان یا خانهای خالوهاتان یا خانهای خاله‌هاتان

اَوْمٰا مَلَكْتُمْ مَفٰاتِحَهُ اَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا اَوْ اَشْتٰاتًا ٦١ فَاِذٰا

یا آنچه مالك شدید کلیدهای آنرا یا دوستانتان نیست بر شما گناهی که بخورید باهم یا جدا جدا پس چون

دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ

داخل شوید در خانها پس سلام کنید بر خودهاتان سلام کردنی از نزد خدا بابرکت پاکیزه همچنین بیان میکند خدا برای شما

الْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٢

آیها را باشد که شما دریابید بعقل

نیست بر مریض وهم بر کور و لنگ — حرج و به بر همه‌اشان نیز یك — که خورید از خانهای خود طعام
چون سراهای پدرها و امهات — وانکه را خوانست و آخرات از ثقات — هم بیوت عم و هم عمات خویش
یا بیوت آنکه مالك گشته‌اید — بر حزایشان وزان سر رشته‌اید — زین بود قصد از وکلان و اولیا
هم بیوت آنکسان کاندر طریق — با شما باشند در یاری صدیق — خواهی از یاری اگر وقتی درم
نیست یار از روی دگر چیزی مخواه — واهل اورا ملك هلد روزی براه — یار آن باشد که مال خود تمام
این بود کم ورشود پیدا توهم — سهل دان حان زیر پیش تا در قدم — نهی ارجان یار مهر اندیش را
یار داند قدر یار مهربان — حور عاشق پیشهٔ اسرار ان — عشق گوید ارره آید چونکه دوست
شرح آن درقوهٔ تقریر نیست — ایزمان حریوت مصر نیست — برشما نبود گناهی گر طعام
چون درآئید اندرآن بیت ومقام — پس شما بر خود کنید آندم سلام — یعنی آن همدین وهمکیشان خویش
مر درودی ثابت از درد خدا — طیب و نیك و مبارك بابدا — حق چنین دارد بیان آیات خویش

یا بیوتی کامد از نسبت تمام
هم‌جنس خالات وخال مهرکیش
کارسازدان امین تا ولا
گوید او خواهی توچند از بیش و کم
از تو داند چونکه پیش آید مقام
پس خسیسی کن ملامت خویش را
جان و سر لایق به نزد تیم او ست
جمع و پراکنده خورید اندر مقام
که چو نفس واحدید از روی کیش
خود عائید از تعقل نزد کیش

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِذٰا كٰانُوا مَعَهُ عَلٰى اَمْرٍ جٰامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّٰى

جز این نیست که مؤمنان آنانند که گرویدند بخدا ورسولش وچون باشند بااو برکاری جمع آورنده نمیروند تاوقتیکه

يَسْتَأْذِنُوهُ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ اُولٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ

دستوری خواهند از او بدرستیکه آنانکه دستوری خواهند از تو آنگروه آنانند که میگروند بخدا ورسولش پس چون دستوری خواهند ازتو برای بعضی

شَأْنِهِمْ فَاْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦٣ لٰا تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ

کارهاشان پس دستوری ده مر آنرا که خواهی از ایشان و آمرزش خواه برای ایشان از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست مگردانید خواندن رسول را

بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوٰاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخٰالِفُونَ عَنْ

میانتان چون خواندن برخی از شما برخی را بحقیقت بداند خدا آنانرا که میروند آهسته از شما از راه پناه گرفتن پس باید بازرسد آنانکه مخالفت میورزند از

اَمْرِهِ اَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ يُصِيبَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٦٤ اَلٰا اِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ

فرمانش که برسد ایشانرا بلائی یا برسد ایشانرا عذابی دردناك آگاه باشید بدرستیکه مر خدا راست آنچه در آسمانها و مر زمین است بحقیقت میداند

مٰا اَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ اِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آنچه را شما بر آنید وروزیکه برگردانیده میشوند بسوی او پس خبر میدهد ایشانرا بآنچه کردند و خدا بهمه چیزی داناست

غم ازین سود که آنکو مؤمن است
برخدا و بررسولش موقن است
مؤمنان ارروی ایمان بی‌ملول

چون نامری مجمع ناوی شوند
پس باید تا که بی‌اذنش روند
یا بنزد مشورتها بر وجوب

آنکه رخصت ازتو خویند آنکسان
برخدایند و رسول ازمؤمنان
تارویند ایشان بی‌اشغال خویش

ده تو رخصت پس چو خواهی هرکرا
مغفرت خوهم برایشان ازخدا
برگسهگاران بود عفوش عظیم

می‌نگردانید چون خواند رسول
مرشما را بهرکاری از قبول
که بخواند بعض بعضی رازود

که تواند گیرد آرا کر سهل
برد بجرد ایست نادانی و جهل
کاندك اندر انشما بیرون روند

ازپیمبر خویشرا پوشند باز
در پناه یکدگر خویند ساز
مینمایند امرحق را ار گزاف

آرمولی نا که ایشان را رسد
یاعدایی دردناك و سخت و بد
آنچه هست اندرسموات وزمین

داد آنرا که برآیند ازحوار
هم د روری که براوگردد دار
راچه گردند ازبدونیك آنزمان

سُورَةُ الْفُرْقَانْ سَبْعٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبٰارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلٰى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعٰالَمِينَ نَذِيرًا ۲ اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ

ازون آمد آنکه فرو فرستاد حدا کننده حق را از باطل را بر بنده اش تا بوده باشد مر عالمیان را ایم دهنده آنکه مر اوراست پادشاهی آسمانها و

الْاَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا ۳

زمین و مرا نگرفت فرزندی و نبود اورا انبازی در پادشاهی و آفرید همه چیزرا پس تقدیر کردش تقدیر کردنی

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ۴ وَلَا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

وفراگرفتند از غیر او الهانی که نمی آفریدند چیزرا وآنها آفریده میشوند ومالك نمیباشند برای خودهاشان ضرری و نه منفعتی

وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيٰوةً وَلَا نُشُورًا ۵ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ افْتَرٰيهُ وَ

ومالك نمیباشند مرگی را ونه زندگی را ونه حشری را وگفتند آنانکه کافر شدند نیست آن مگر دروغی که برافت آنراو

اَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا ۶ وَ قَالُوا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلٰى

یاری داد او را بر آن گروهی دیگران پس بحقیقت آمدند ستمی را و باطلی را وگفتند افسانهای پیشینیان است که نویسانیدند آنرا پس آنرا خوانده میشود

عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ اَصِيلًا ۷

بر او بامداد وشبانگاه

حق کثیر الخیر وصاحب برکت است
کارساز بندگان هرساعت است
مؤمنان اررروی یقین

آنکسی کوراست اررروی یقین
پادشاهی سموات و زمین
آورید ارهرچه پس اداره کرد

برکرفتند اهل کفر الاحدای
آچنان ادارهٔ مملك و فرد
بیستشان قدرت بنفس خویشتن

نه خدایان دگر از سوی رای
نه بوانا نا بجیرانند مور
مرخدایانرا بجوید و نه بشور

بافته است آنرا برپیش خودبهم
مر محمد[ع] بهر آمال و بهم
بس بحقیق آمدندی برستم

هم بنهانی که باید در قلم
هم بگفتند این سخنها بالعیان
هست بر استانهٔ پیشینیان

نازل این قرآن بنده خود نمود
اهل عالم را کند تا هم زود
هیچ او نگرفت بهر خود ولد

نه شریك اورا بشاهی می‌بود
مرمهیا ساخت او را رامتیاز
بهر افعالی کراو میخواست باز

نامریدند آنخدایان هیچ چیز
آفریده گشته اند آنجمله نیز
تا که از خود دفع آفاتی کنند

یا که جلب نفع را راهی زنند
کافران گفتند این گفتارها
نیست هیچ الا که افك وافتری

داده یاری هم باو قومی دگر
نا بهم بربسته آنرا سر بسر
یا که برقائل بود راجع ضمیر

یعنی این قولست بهانی کثیر
برنویسانده است آنرا پس تمام
خوانده گردد پیش او درصبح وشام

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً ٨ وَ قٰالُوا مٰا لِهٰذَا

بگو فروفرستاد آرا آنکه میداند پنهان را درآسمانها وزمین بدرستیکه او باشد آمرزنده مهربان وگفتند چیست مراین

الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعٰامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوٰاقِ لَوْلٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً ٩ أَوْ

رسول را که میخورد خوردنی را وراه میرود در بازارها چرا فرو فرستاده نشد باو فرشته پس باشد باوی بیم کننده یا

يُلْقىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهٰا وَ قٰالَ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلّٰا رَجُلاً مَسْحُوراً

چرا انداخته نمیشود سوی او گنجی یا چرا نمیباشد مر او را بوستانی که میخورد از آن و گفتند ظالمان پیروی نمیکنید مگر مردیرا سحر کرده شده

١٠ أُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلٰا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ١١ تَبٰارَكَ الَّذِي إِنْ شٰاءَ جَعَلَ

ببین چگونه زدند برای تو مثلها پس گمراه شدند پس نمیتوانند یافت راهی افزون آمد آنکه اگر خواهد گرداند

لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَ يَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً ١٢ بَلْ كَذَّبُوا بِالسّٰاعَةِ

برای تو بهتر از آن بهشتهائیکه میرود در زیرشان نهرها ومیسازد برای تو قصرها بلکه تکذیب نمودند قیامت را

وَ أَعْتَدْنٰا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسّٰاعَةِ سَعِيراً ١٣ إِذٰا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهٰا تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً

وآماده کردیم برای آنکه تکذیب کرد قیامت را آتش سوزان چون ببیند ایشانرا از جائی دور شنوند مر او را خروش وخروش را

١٤ وَ إِذٰا أُلْقُوا مِنْهٰا مَكٰاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنٰالِكَ ثُبُوراً ١٥ لاٰ تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وٰاحِداً

وچون افکنده شوند از آن جای تنگ قرین کرده شده گان میخوانند در آنجا هلاک را مخوانید امروز هلاک واحد را

وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً ١٦

وبخوانید هلاک بسیار

ای محمد ﷺ کو فرستاد این یقین چیست گفتند این پیمبر را کجا می فرستاد چون افرشته یا نشد افکنده گنجی سوی او بین چسان بهرت زدند امثال را پس بزرگ وبرتر است ارخواهد او سازدت هم قصرهای با فروغ بینند ایشانرا چو باز از جای دور چون کسیکه بیند از روی غصب بسته اند اعنی چو دزدان سلسل برخود اعنی دمبدم نفرین کنند

آنکه داند سر افلاک و زمین که خورد چیر و رود در سوقها سوی او هیچ اریبی سر رشتهٔ یا که باغی در معیشت پس نکو ره نپیمودند جز اضلال را تاکه سازد بخشد اندر جستجو بل گرفتند آن قیامت را دروغ نشنوند آوار آنرا بی فتور بر کسی کاندازدش در ربح و تب دست و گردنهایشان بربند وغل چون رآتش بستر و بالین کنند بل بخوانید این ثبورا را فزون

او بود آمرزگار و مهربان دعویش گردد برصدق ار نشان با یکی امرش نماند مشتبه پیروی گفتند اهل ظلم هان پس نوائی ندارند از سبیح بهتر از این گنج و بستان آنچنان گرد هر تکذیب حشر ارکردگار یعنی آوار و خروش خشم آن چون شوند انداخته درجای ضیق می بخوانند از پی تفتیش را قایلی گوید درامرور از ستوه کاتش افروزان کند حوار وزبون

پرده پوشند بر عیوب بدگان حال او بد برخلاف دیگران تاوی او باشد بخلقان بیم ده نی کنند الا دمسجوری عیان تا بالزامت رهی یابند هیچ پرتو کرزیرش بود جوهار وان بهرش آماده است سوزنده مار که بجوشد بهر طبع کافران اندرآتش بسته برهم آن فریق برخود آنجا مرهلاک خویشرا یک ثبورا می مخوانید ایگروه

قُلْ أَذٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصِيراً ١٧ لَهُمْ فِيهٰا

بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاودان که وعده کرده شدند پرهیزکاران باشد مرایشانرا پاداش وبازگشت مرایشانراست در آن

يَشٰاؤُنَ خٰالِدِينَ كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْئُولاً ١٨ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

آنچه میخواهند جاودانان باشد بر پروردگارت وعده خواسته شده وروزیکه حشر کند ایشانرا و آنچه میپرستند از غیر

اللهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ١٩ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي

خدا پس گوید آیا شما گمراه کردید بندگان مرا این یا ایشان خود گم کردند راه را گفتند منزهی و باشد سزاوار

لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا

مر ما را که فرا گیریم از غیر تو از دوستان ولیکن کامیاب کردی ایشان را و پدران ایشان را تا فراموش کردند ذکر را و بودند

قَوْمًا بُورًا ٢٠ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا ٢١ وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ

گروهی تباه پس بتحقیق تکذیب نمودند شما را بآنچه میگوئید پس نتوانید گردانیدن و نه یاری کردن و هر که ستم کند از شما

نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ٢٢

میچشانیم او را عذابی بزرگ

ای محمد گوکه آیا این جهان هست بهتر یا بهشت جاودان آنچه میخواهند از پروردگار

یاد روزی کن که حشر ان مکان میشوند ایشان و معبودشان میپرستند آنچه را غیر از خدا

گمره ایشانرا نمودید از وجوه بندگان من که باشند این گروه یا خود ایشان گمشدند از رهچه بین پس سخن شما هیچ

پاك و منزهی تو گویند ایجدا نیست هیچ ارما سزاوار وروا تا که از غیر تو ما گیریم دوست از غرضها و اخلال عقل مستبین

لیك برخورداری ایشانرا تا مردند از یاد پدرهاشان تو دادی از جهان تا سردند از خاطر یاد ورا حز تو هرگز ولی گمراه اوست

زانکه بودند این گروه از هالکین پس بتوانند معبودان هلا را چه میگوئند و بود هیچ ملك صرف کردند از غلط داد تو را

پس بتوانند معبودان هلا را چه میگوئند و بود هیچ ملك که شما گوید کس باحق شرك

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ

و نفرستادیم پیش از تو از رسولان مگر آنکه ایشان هر آینه میخوردند خوردنی و راه میرفتند در بازارها و گردانیدیم بعضیتانرا

لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ٢٣ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا

برای بعضی مایه آزمایش آیا صبر میکنید و باشد پروردگار تو بینا و گویند آنانکه امید ندارند ملاقات ما را چرا فرو فرستاده نشد بر ما

الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ٢٤ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ

ملائکه یا خود ما بینیم پروردگار مان را بتحقیق زیاده طلب شدند در نفسهاشان و تمرد کردند تمردی بزرگ روزیکه بینند فرشتگانرا

لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا ٢٥ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ

نیست بشارتی روز حینئذ برای گناهکاران و گویند جرائی ممنوع و متوجه شدیم سوی آنچه کردند از کردار پس گردانیدیم او را

هَبَاءً مَنْثُورًا ٢٦ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ٢٧ وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ

ذره در هوا پراکنده اهل بهشت روزی چنین بهتر از راه های قرار و خوبتر بنداد جهة های آسایش و روزیکه میشکافد آسمان

بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ٢٨

با ابر و فرو فرستیم ملائکه را فرو فرستادنی

ای فرستادیم ما هیچ از رسل ساق او بر عباد از حزء و کل حزکه میخوردند ایشان از طعام راه میرفتند در بازار و بام

از شما خود بعض را بر بعض دگر ما نمودیم آزمایش در سیر اغنیا را بر فقران و ایمنی هم فقیران را بمردان غنی

منکنید آیا که صبر امر مقام رب تو بیناست بر حال انام می گفتند آنکسانکه امید برلقای ما ندارند از نوید

چون بما نازل نمیکردند ملك رب خود یا چون نمیبینیم یك سخت استکبار کردند آنگروه نفس خویش اعظم شمردند او وجوه

پر زاندازه گذشتند از غلو | مرعتوی اکثر ارحد غلو | یادکن روزی که بند آزمند | مشرکان افرشگانرا بالعیان
هست روز موت آن یاروزحشر | بست مزده کافران را روز شر | می‌نگویند آن ملایك برشما | حجر محجور است یعنی باروا
قصد ما کردیم اندروی بشان | سوی آن کردار خوب کافران | پس نگرداندیم آن را درهبا | که پراکنده بوند اندر سما
بهترند آن روز یاران بهشت | از مکان مستقر در سروشت | یادکن روزیکه شکافدعجب | آسمانها از غمام اندر سنب
هم فرستاده شوند افرشگان | سخت تر سند لی در آرمان

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذِ نِ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً ٢٩ وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلٰى

پادشاهی روزچین حق است مرخدای بخشاینده را باشد روزی بر کافران دشوار وروزیکه بدندان میکرد ظالم بر

يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ٣٠ يَا وَيْلَتٰى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً ٣١ لَقَدْ

دودستش میگوید ایکاش مرا گرفته بودم بارسول رادرا ای وای کاش گرفته بودم فلانرا دوست بحقیق

أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً ٣٢ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ

گم گرداندمرا از ذکر بعدازآنکه آمدمرا وباشد دیورجیم مرانسان را و گذارنده وگفت آن رسول ایپروردگارمن

إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً ٣٣ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ

بدرستیکه قوم من گرفتند این قرآن را مهروك وهمچنین گردانیدیم برای هر نبی دشمنی را ازگناهکاران

وَكَفٰى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً ٣٤

وبس باشد پروردگارتو راه نماینده ویاری دهنده

ثابت آنرور است شاهی برخدا | صعب بر کفار آن روزجزای | یادکن روزی که استمکار رد | دستهای خود بدندان میگزد
گویدای کاش آنکه ازراه قبول | مگرفتم من طریقی با رسول | وای برمن کاش نگرفتم بدوست | آنکه موحش برعدابم مهراوست
من ابی یعنی که از پیغمبرم | گشت مانع کرد تاریك اخترم | کرد گمراه اومرا ور ذکرحق | داشت بار ایبك بارم مسحق
ذکر حق را ران سپس کایدمن | برد از یادم همانا اهرمن | رانکه شیطانست برآدم خذول | واگذارد چونکه ردراه آن فضول
گفت با گوید نبی کای رب من | قوم من همیان گرفتند این سخن | ما گردانیدیم ایسان هر زمان | هر نبی را دشمنی از مجرمان
پس بود پروردگارت هادی او | دوست را نصرت دهنده برعدو

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

وگفتند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد براو قرآن همه یك دفعه وهمچنین تا ثابت داریم بآن دل ترا وبتأنی فرستادیمش

تَرْتِيلاً ٣٥ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً ٣٦ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلٰى وُجُوهِهِمْ

بتأنی فرستادیم وناوردندترا مثلی مگرآنکه آوردیم ترا حق وخوبتر از راه آن آنانکه حشر کرده میشوند بر روهاشان

إِلٰى جَهَنَّمَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً ٣٧

سوی دوزخ آنها را بدتر بدارجهتهای وگمتر بدارجهت راه

هم بگفتند ارچه کفار از خطاب | بر تبی نازل نگردد این کتاب | مختلف کردیم نازل این چنین | تا شود قلب ترا ثابت در یقین
هم شود باعث بسکین فؤاد | درتوهم گردد بصیرتها زیاد | راینکه درتجدید وحی ار کردگار | دل بهرروزی زنو یابد قرار
این تجدد خاص این پیغمبراست | در خصوصیت دلیل دیگر است | گرکه شاهی یا امیری مؤتمن | راز گوید روز وشب درانجمن
یا فرستد دمبدم بروی پیام | که چنین آن یا چنان درانتظام | این دلیل دیگری باشد بر آن | که رسد حکمی بسویش یکزمان
گفت قارو حق بوجه احسنی | برنوخواندیم آن بپایی خواندنی | باورند از بهر قدحت آن مثال | که بود مشکل حواشی درمقال
حزکه ما آریم بروجه صریح | آن حوابی گوست برحق وصحیح | بهر رد قول ایشان اطهر است | ور ره بدتر نبی نیکوتر است
مشرك آنانند کرروها شوند | بر جهنم حشرور سر میروند | بدترند آن قوم اندروی مکان | هم زروی راه گمره‌تر عیان

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ٣٨ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ

وبتحقیق دادیم موسی را تورات وگردانیدیم با او برادرش هارون را وزیر پس گفتیم بروید شما دو تا سوی آن قومی که

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ٣٩ وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ

تکذیب کردند آیتهای ما را پس هلاک کردیم ما ایشانرا هلاک کردنی وقوم نوح چون تکذیب کردند رسولان را غرق کردیم ایشانرا وگردانیدیم ایشانرا عبرت مردمان را

آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ٤٠ وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا

آیتی وآماده ساخته ایم برای ستمکاران عذابی دردناک وعادرا وثمودرا واصحاب رس را وقریهای میان آنها بسیار

٤١ وَ كُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ٤٢ وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ

وهمه را زدیم برای آن مثلها وهمه را تباه کردیم تباه کردنی وبتحقیق گذشتند بر قریه که باران داده شد

مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ٤٣ وَ إِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ

باران بد آیا پس بودند که میدیدند آنرا بلکه باشند که امید نمیدارند حشررا وچون میبینند ترا نمیگیرند

إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ٤٤ إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا

مگر باستهزا آیا اینست آنکه برانگیخت خدا رسول نزدیک بود که گمراه کند ما را از الهه ما اگر نه آن بود که صبر کردیم

وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٥ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ

بر آنها وزود باشد که بدانند وقتیکه ببینند عذاب را که کیست گمراه‌تر در راه آیا دیدی آنکه گرفت الهش را خواهش نفس خود اما پس تو

تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ٤٦ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ

باشی بر او وکیل یا میداری که بیشتر ایشان می‌شنوند یا می‌یابند بعقل نیستند ایشان مگر مثل چهارپایان بلکه

هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٧

ایشان گمگشته‌تر در راه

ما بقین دادیم موسی را کتاب — یار او کردیم هرون را نسب
پس بگفتیم این زمان بایدروید — سوی قوم قبطیان سخت و شدید
واددند آقوم سر رایشان نگاه — پس نمودیم آن جماعت را تباه
غرقشان کردیم و گردانیدیم یار — بهر مرده آیت ایشانرا بسار
هم چنین عاد و ثمود وقوم رس — قرنها که بودشان مابین بس
هم ردیم از بهر هریك ما مثل — تا که نشد یار او و اسرارها
آنچنان قومی که بر آیات ما — هم برادر هم ممد در کارها
هم گروه نوح را ارجر و کل — کرده تکذیب و بودند از ولا
طالمانرا شد مهیا در هلاك — چونکه نمودند تکذیب رسل
بیشان یعنی ز اهل قریها — درجهان از ما عذابی دردناك
بست فرمودمشان اندر محل — پس بدادیم در هر قرن ما

در بیان باریدن سنك بر اصل سدوم

بارش بد سنك یعنی از آسمان — آمدند اقرون قریش اندر دهی
یعنی از چشم بصر بر چشم دل — وان بد اهل سدوم اندر بشان
چون تورا پسند نگیرند خرد — می‌ندیدند آنمکانرا متصل
بود مردیك اینکه بر ناگاهمان — حرکسی کوراست درخور ریشخند
رود دانند این چو بینند آنعدات — از خدایان سارد او گمراهمان
پس تو باشی خود بر او آیا وکیل — گشت گمره‌تر ز زره در انتساب
تا بعمش بار داری از سبیل — نیست الا چوانعام این گروه
که بر آن بارید باران ناگهی — بل تو بندار یکه ایشان بشنوند
پس نمودند آنکه آیا در مرور — بل تر از چارپایان اروجوه
می‌توقع بلکه بودند از شور — بگردند آن بلکه دیدند از قصور
کاین بود آنکس که گشت ارحق رسول — زان ندیدند آن رچشم عقل و نور
گرنه آن بودیکه صبر ما بر آن — می‌برانگیزاند حقش در نزول
دیدی آیا آنکه بگرفت او اله — گردمان نامت بوجه امتحان
بل تو بنداریکه ایشان بشنوند — هرهوای خویش را بی‌اشتباه
بل تر از چارپایان اروجوه — قول حق را یا بعقل میکنند

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ٤٨ ثُمَّ

آیا ندیدی بسوی پروردگارت که چگونه پهن گرداند سایه را و اگر خواسته بود هر آینه گردانیده بود آنرا ساکن پس گردانیدیم آفتاب را بر آن دلیل پس

قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ٤٩ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

قبض کردیم آنرا بسوی خود قبض آسان و اوست آنکه گردانید برای شما شب را پوشش و خواب را آسایش و گردانید روز را برانگیختن

٥٠ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ٥١ لِنُحْيِيَ

و اوست آنکه فرستاد بادها را بشارت دهنده پیش رحمت خود و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک گردانیده تا احیا کنیم

بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ٥٢ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا

بآن بلده مرده را و بنشانیم بس از آنچه آفریدیم چهارپایان را و مردمان بسیار و بحقیق مکرر گردانیدیم آنرا میانشان تا پند گیرند

فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ٥٣ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ٥٤

پس آبا نمود اکثر مردمان مگر ناسپاسی را ۱۰ اگر خواسته بودیم هر آینه بر انگیخته بودیم در هر قریه بیم دهنده را

می‌بینی خود ز رای صاحب نظر / هیچ آیا صنع آن رب البشر / حواستی ورنه کیش کردی بجا
شمس را کردیم برطبل پس دلیل / پس گرفتیم آن بخود آرای مهل / روشنست این بر دعقل بی‌رحیل
هست تحقیق اندر این آیت بجا / با بدانی اصل شمس و سایه را / هم حقیقتهای اعیان ظل حق
وصف دانائی هستی فقط / مر وجود مطلق اعنی بی‌غلط / آن وجود خارجی اندر ظهور
پس باو ظاهر شد اشیاء هرچه بود / بار ار کیم عدم هم در نمود / ناشد ار معلومت آن روشن قضا
حواست ورنه کی گردانیدیش هم / ساختیش اعنی که ثابت در عدم / لوح محفوظست وهم ام الکتاب
ثابت اندر وی وجود کل شئی / نیست خود صرف عدم یعنی که وی / ما نگردانیدیم بر سایه دلیل
عقل ناشد قصد اینجا رآن / سایه را اروی شناسی بیحجاب / مافی را رو بفهم ادنور دل
اوست آنکس که نگرداند اساس / بر شما تاریکی شب را لباس / رمز والنشرا زپی افراشی
تا ترا گردد شوند اعی که حق / بهر تحصیل معاش ارحق ودلق / تار را مرده دهنده بر معار
پیش ار آنکه رحمتش ناید رسول / نفحهٔ رحمانی اعنی در قبول / زنده‌ناروی کنم این مرده‌خاك
بلدهٔ میت زمینی دان که آن / گشته خشك اندر زمستان وخزان / کافریدستیم بسیار از شماس
می‌بگردانیدیم بس مردمان / مامطر را بند تا گیرند اران / در کتاب ارآنکه تا گیرند پند
پس ابا کردند بسیاری ز بس / چون بدند ایشان بنعمت ناسپاس / ما رسولی درهران ده بهر بم

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ٥٥ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ

پس اطاعت مکن کافران را و جهاد کن با ایشان بقرآن جهادی بزرگ و اوست که بهم آمیخت دو دریا را این شیرینست بسیار شیرین

وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ٥٦

و این شوریست بسیار شور و گردانید میانشان حایلی و مانعی صاحب منع

پس مبر فرمان کفار وجهاد / کن بقرآن احتجاج اعنی زیاد / اوست آنکس که بهم بگذاشت باز / هردو بحر شور وشیرین راستاز
آب آن یك عذب وخوب وخوشگوار / وین یك آتش شور وتلخ و بمعار / برزخی مابینشان که شد حراء / هردورا درهم شدن دراننظام

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيراً ٥٧ وَ يَعْبُدُونَ

واوست آنکه آفرید از آب انسانیرا پس گردانیدش نژادی وپیوندی وباشد پروردگارتو توانا ومیپرستند

مِنْ دُونِ اللهِ مَالَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً ٥٨

از غیر خدا آنچه را نه منفعت میدهد ایشانرا ونه مضرت میرساند ایشانرا واشد کافر بر پروردگارش هم پشت

تعبیر نمودن نژاد و صهر بعلی و فاطمه علیهما السلام

اوست آنکس کافرید آدم ز آب — پس نمودش دی نژاد از انساب — صاحب پیوند ونشت الدر ظهور — کرد اورا ازاناث و ازذکور

پس تواناست آن پروردگار — هرچه انکار یکه خواهد بر اختیار — از نژاد و مهر آمد در رحمه — هست مقصود از علی و فاطمه

اهل تفسیرند براین واهل فن — کامد این آیت نشان این دوتن — چونکه شد تزویج حیدر بتول — نازل این آیت زحق شد بر رسول

درچنین داماد و درایشان نژاد — رحمت حق دمبدم افزوده باد — هست من پروردگار ما قدیر — که برایشان نخشد این پر فقیر

یارب افزون کن تو ما عرفانشان — حق نسل پاک و فرزندانشان — هم آنکه نورشان گردی زیاد — هرچه خاهش خواستند اهل عباد

پر زتفسیر گردد ورق — گفت نرستند ایشان دون حق — آنچه بدهد هجشان سودوران — گرکه پرسند با نی مردمان

کافران باشد همیشت از تمام — خود داورماست رب الانام

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ٥٩ قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ

ونفرسادیم ترا مگر مژده دهنده و بیم کننده بگو نمیخواهم ازشما برآن هیچ مزدی جزآنکه خواست که فراگیرد

إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً ٦٠ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَى بِهِ بِذُنُوبِ

بسوی پروردگارش راهی وتوکل کن بر خدای زنده که نمیمرد وتسبیح گوی بحمدش وبس باشداو بگناهان

عِبَادِهِ خَبِيراً ٦١ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

بندگانش آگاه آنکه آفرید آسمانها وزمین را وآنچه میان آن دواست درشش روز پس مستوی شد برعرش

الرَّحْمٰنُ فَاسْئَلْ بِهِ خَبِيراً ٦١ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا

پس بپرس از آن آگاهی را وچون گفته شود مر ایشانرا که سجده کنید مر خدای بخشاینده را گویند وچیست رحمن آیا سجده کنیم مر آنچه

تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُوراً ٦٢ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً

میفرمائی مارا واورود ایشانرا امرت افزود آمد آنکه گردانید در آسمان برجها وگردانید درآنها چراغی

وَ قَمَراً مُنِيراً ٦٣ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً

وماهی نوردهنده واوست که گردانید شب وروزرا اربی هم آینده برای آنکه خواست که پند گیرد یا خواست شکر گذاریرا

٦٤ وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً

وبندگان خدای بخشنده آنانکه میروند بر زمین بآرام وآهستگی وچون خطاب کند ایشانرا نادانان گویند سلامی

٦٥ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِيَاماً ٦٦

وآنانکه شب بروز میارند برای پروردگارشان سجده کنندگان وبرپای ایستادگان

نی فرستادیم ای کامل رشاد
حزمحشرهم نذیرت بر عباد
کو بتبلیغ رسالت در حرا
می‌نخواهم اجر ومزدی از شما

جز بکردار آنکسی کرآگهی
خواست گیرد سوی رب خودرهی
مزدم اعنی طاعت اهل‌الله است
که دل ازایمان‌حقشان آگه است

کن توکل پس بحیّ لایموت
کوست برتر ازدلیل و ازثبوت
هم زنقصانش بیاکی کن تویاد
هم دل ازحمدش بما پیوسته شاد

معنی سبح بحمده باشد این
که بتنزیهش سپاس آور قرین
حمد کن یعنی چپانش در نعم
که ثنای برتراست ازکیف‌وکم

اوپسندیده است وکافی‌تا گزیر
برذنوب بندگان خود خبیر
آن خدائی کافرید ارض وسما
واچه باشد درمیانشان زاقتضا

خلق‌فرمود اوبشش روزارشان
شرح آن گفتیم زین‌پیش ازبیان
گشت مستولی بعرش آنگاه ناز
کان محیط آمد براشیا د امتیاز

امرش اشیارا گرفت اعنی‌فرو
تا نجنبد موئی الا رامر او
عرش‌را که‌حق‌برآن‌مسولی‌است
رحمت رحمانیش برخلق یار

ورکه خواهی رحقایق درضمیر
نسبتش چیود بعرش از جستجو
هرچه خواهی ازحقایق درصمیر
سجده رحمن را زروی عقل‌ودید

یا بپرس ازمعنی رحمن که او
بس رایمانشان شود افزوده دم
یا بپرس ازخلقت ارض وسما
چون شود گفته برایشان که‌کشید

می‌بگویند اینکه رحمن چیست‌ناز
مهر روشن ماه تابان در رواح
که توفرمائی بما امر ازسم
ازحمید است وبرگ آنکو نمود

امر خودرا یا کند شکر ازنهاد
هم بگرداید اندر وی سراج
اوست‌آنکوکرد خلق روروشت
یا سلامتشان دهند آنها جواب

بهر آنکو خواهد او آرد بیاد
سجدهٔ رحمن کمی باشد بعرش
حاهلان آیندشان چون‌درخطاب
واندکسانکه شب رودآرند رود

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۝ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ

وآنانکه میگویند پروردگارما بگردان ازما عذاب دوزخ راکه بدرستیکه عذابش باشد لازم بدرستیکه آن بداست ازروی قرار گاهو

مُقَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ۝ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ

مقام وآنانکه چون انفاق کنند اسراف نمایند وبخل نگیرند وباشد میان آن اعتدالی وآنانکه نمیخوانند

مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ

با خدا الهی دیگررا ونمی کشند نفسی راکه حرام گردانیده خدامگر بحق وزنا نمیکنند وکسیکه بکند

ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۝ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ۝ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

آن‌را میابند عقوبت‌را مضاعف میکند مراورا درعذاب روزقیامت وجاوید میباشد درآن خوار مگر آنکه بازگشت نمود وگروید

وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝

وکردکارشایسته‌را پس آنها بدل میکند خدا بدیهاشان‌را بخوبیها وباشد خدا آمرزندهٔ مهربان

وانکسانکه می‌گویند ای‌خدا
رنج دوزخ را بگردان تورما
راکه دوزخ مرعذابش دائمست

وانکسانکه وقت‌انفاق‌اردرپسند
نه‌کنند اسراف و نه‌گیرند بخل
ایستاده باشد آن انفاقشان

وانکسانکه می‌نخواهند ازاله
با خدای خود خدایان دگر
نه‌کشند آن نفس‌را کزحق حرام

نه‌کنند ایشان زنا ورکس کند
آنچه شد ذکرازخرا بروی‌رسد
باشدش درحشر دوچندان‌عذاب

حرکه آرد بازگشت و بگرود
کارها شایسته و نیکو کند
آنگره را پس خدا سازد بدل

کاوست آمرزنده و بس مهربان
بخشد از رحمت گناه بندگان

مستقری بد مقامی زشت و پست
بس‌تقصیر و هم‌اسراف ازشان
قبل اوشد حرمحق در انتقام
جاودان درخواری وریح وعقاب
مرسیئاتشان ببیکی در عمل

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ۝ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا

وآنکه توبه نمود وکردکارنیکی پس بدرستیکه اوبازگشت مینماید بسوی خدا بازگشتنی وآنانکه حاضر نمیشوند باطل‌را وچون بگذرند

بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۝

بلغو بگذرند کریمان وآنانکه چون پنداده شوند بآیتهای پروردگارشان نروی نیفتند برآنها کران وکوران

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٥

وآنانکه میگویند پروردگارما ببخش مارا از جفتهامان وفرزندانمان آسایش چشمها وبگردان مارا برای پرهیزکاران پیشوا

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ٧٦ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا

آنها جزا داده میشوند درجه‌ها بسبب آنچه صبر کردند وروبرو داده میشوند در آن دعای خیر وسلام را جاودانان در آن خوبست از راه آرامگاه

وَمُقَامًا ٧٧ قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

ومقام بگوچه کنند وچه وزن وقدر نهد شمارا پروردگارما اگر نباشد دعای شما پس بتحقیق تکذیب کردید پس زودی میشود لازم

واینکه توبه کرد وشد نیکوده کار — پس بگردد باز سوی کردگار — بازگشتی باشدش اوسان نکو — در جزای توبهٔ کاورد او

واکسانکه بر گواهی دروغ — حاضر ایشان میکنند ازفروغ — حوکه بر لهو آجماعت بگذرند — حاصل ارضوا کراما میبرند

نگذرند اعی بداسان که کرم — نگذرد بر جمع ارذال لئیم — واکسانکه یادکردجون شوند — مرباتهای رب از روی پند

لم بحرواق فند اعی برو — همچوکوران وکران در جستجو — واکه میگویند ای پروردگار — از روان مارا بخش اولادوتار

تا بوند آن روشنی چشم ما — سازمان بر متقین هم پیشوا — آنگروه یداش داده میشود — غرفه را ازصبرچون آسوروند

یعنی ازیاداش صبراندرسرشت — غرفها یابند عالی در بهشت — هم‌عطا داده شوند ایشان تحیه — سوی حضرت بر تحیت برسلام

جاوداند اندران یکوغرف — از مقر و ازمقام اندر شرف — گویند رب جهورلی برشما — گرمباشد طاعت او یا دعا

یعنی از اورا بپرسند بار — زیست قدری همچان در اعتبار — پس شما گردید تکذیب ارگزند — برشما گردیم آنچه اردین پسند

رود پس باشد که گردد درجزا — آن ملازم یا که لازم برشما

سورة الشعراء مائتان وتمان وعشرون آية وهي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ٣ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ

این آیتهای کتاب واضح کننده است شاید که تو باشی هلاک کننده خودت را بر آنکه نشوند مؤمنان اگر خواهیم فرو فرستیم

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ٤ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ

برایشان از آسمان آیتی پس گردد گردنهاشان مر آنرا خضوع کنندگان ونمی آید ایشانرا هیچ ذکری از خدای بخشنده نو پدید آورده

إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٦ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى

شده مگر آنکه باشند از آن روی گردانندگان پس بتحقیق تکذیب نمودند پس زود باشد که بیایدایشانرا اخبار آنچه بودند بآن استهزا میکردند آیا ندیدند بسوی

الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ٧ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

زمین که چندان رویانیدیم در آن از هر صنفی نیکو بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است ونباشد اکثرشان گروندگان

٨ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٩

وبدرستیکه پروردگار تو هر آینه او ست غالب مهربان

بعد بسم‌الله رحمن‌الرحیم — مسمایم شرح طا وسین و میم — طا اشارت سوی طاهرشد بناه — سین مشیر آمد بساتر یاسلام
میم یعنی آن محیط مقتدر — هست مالك برتمام جهر و سر — طاست یا برطالبان ره مشیر — سین بشیر سالکان مستقیم
میم اشارت جزبمنزل هیچ‌نیست — یا مشاهد کو بمنزل منتهی‌است — اینست زآیتهای این‌روشن کتاب — تا شود معلوم ازفصل‌الخطاب
نفس‌خودرا توکنی شایدتلف — پس‌رحال مشرکان داری‌اسف — اندست افسوسی‌که ازروی یقین — چون نمیباشند ایشان مؤمنین
ما فرستیم آیتی ازآسمان — گرکه خواهیم ازپی الحائشان — آیتی کاعناقشان اندر وقوع — اوفتد برزیر اوروی خضوع
ناید ایشانرا ز رحمن پرمزند — وعظ وپندی هیچ‌کان باشدحدید — حرکه میباشند روگردان ازآن — پس‌دروغ آنرا شمارند ازگمان
رود باشد پس‌که آیدشان خبر — آنچه را کردند استهزا سر — ممکران حشر آیا بنگرند — بررمین کزآن برویانیم حد
از هران صنفی پسندیده گیاه — پس علامتها دراین‌هست از اله — اکثری‌ایشان‌نبد از مؤمنین — ناوجود آن شهود مستبین
دریقین پروردگارت غالب است — برامور ومهربان برطالب است

وَ اِذْ نَادٰي رَبُّكَ مُوسٰى اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ١٠ قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلَا يَتَّقُونَ ١١ قَالَ رَبِّ اِنِّي

وهنگامیکه‌ندا کرد پروردگارتو موسی‌را که‌روسوی گروه ستمکاران — قوم فرعون آیا نمی‌پرهیزند — گفت پروردگارمن‌درستیکه

اَخٰافُ اَنْ يُكَذِّبُونِ ١٢ وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسٰانِي فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُونَ ١٣ وَ لَهُمْ عَلَيَّ

میترسم که‌تکذیب کنندمرا — وتنگ‌میشودسینه‌ام — وبند نمی‌گشاید زبانم — پس‌بفرست بسوی هرون — ومرا ایشانراست بر من

ذَنْبٌ فَاَخٰافُ اَنْ يَقْتُلُونِ ١٤ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِاٰيٰتِنَا اِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ١٥ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا

گناهی پس‌میترسم که‌بکشندمرا — گفت‌نه‌چنین‌است پس‌بروید شما دو تا بآیتهای ما درستیکه‌ما ایم باشما شنوندگان پس آمدند فرعون‌را پس گفتند

اِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ١٦ اَنْ اَرْسِلْ مَعَنٰا بَنِي اِسْرٰائِيلَ ١٧

که‌ما ایم رسول پروردگار جهانیان — که‌بفرست باما بنی‌اسرائیل‌را

در بیان سخن گفتن موسی علیه‌السلام فرعون را بیاری خرد

دادکن فرمود موسی را ندا — چون نزدیك شجر رب‌الوری — قطبیان کایا برسند از یقین
گفت من میترسم ای‌پروردگار — که ندارندم بگفتار استوار — که توحه کس بقوم ظالمین
پس بهرون کن روان‌جبریل‌یك — در سخن تا شود نامی شریك — سینه‌ام تنگ آید از تکذیبشان
قال کلا فاذهبا بآیاتنا — مستمع مائیم آنجا با شما — حرمی‌ایشانراست رمی بی‌غرض
نیست ارما هیچ یعنی در بهان — غالب آرم هردورا بر قطبیان — هردو با اعجاز ما آنسو روید
نك فرستاز حکم رب‌العالمین — آل اسرائیل را با ما یقین — مرفرعون اندر آئید آن نفس
هم نگشاید مرا عقدهٔ زبان — ترسم ازآنکه کشندم درعوض — تا برایم آقوم را ازاین مکان
ما رسولیم از خداکوئید پس — تا شمایم من بهرگفت و شنید — در فلسطین مسکن آبائشان

قَالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فِينٰا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينٰا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ١٨ وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ

گفت آیا پروردیم‌ترا درمیان خود کودك — وماندی کدران‌درمیان ما ازعمرت — سالها — وکردی کرده‌ات‌را که کردی و

اَنْتَ مِنَ الْكٰافِرِينَ ١٩ قَالَ فَعَلْتُهٰا اِذًا وَ اَنَا مِنَ الضّٰالِّينَ ٢٠ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّٰا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ

توئی ازناسپاسان — گفت کردم آن‌رانگاه ومن بودم از گمراهان — پس‌گریختم ازشما چون ترسیدم ازشما پس‌بخشید

لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٢١ وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهٰا عَلَيَّ اَنْ عَبَّدْتَ بَنِي اِسْرٰائِيلَ

مرا پروردگارم‌حکم وگردانیدمرا از مرسلان — واین نعمتی‌است که‌منت‌میهی آرا بر من که‌بنده‌گردانیدی بنی‌اسرائیل‌را

٢٢ قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مٰا رَبُّ الْعٰالَمِينَ ٢٣

گفت فرعون وچیست پروردگارجهانیان

در بیان آمدن موسی علیه‌السلام بدر خانه فرعون وسؤال و جواب ایشان

موسی و هرون رامی ارحمند — چونکه بردرگاه فرعون آمدند — مدتی بگذشت تا فرعون دون
دید موسی‌را چواودردم شناخت — رانکه اورا روزگاری میتواخت — گفت آیا من بپروردم کجا
سالها اندر سرای ما درنك — کردی اندرعهد وپس رهی بنك — کشتی آن قبطی‌که بد خباز من
خود توئی ازاساسان بر نعم — کافری کردی حوبرآئین ستم — که بدم درزعم تو از گمرهان
قبل اوند در حقیقت برصواب — گرچه سودآن خطا برشیخ وشاب — قتل اوهم قصد من اصلا نبود
یا که گمره بودم اعنی بی‌خبر — زانکه از مشتی بیرد جانور — از شما بگریختم پس لاکلام
پس نمن بخشید رنم بعدازآن — حکم وگردانیدم ز فرستادگان — داد یعنی علم وفهم و حکمتم
نعمتی کزوی بهی منت نمن — راں سبب بدکه گرمی ازمحن — آل اسرائیل را بر بندگی
خوارشان کردی مکیدی درنعب — کشتی اولاد نمین بی‌سبب — ران مرا حق درسرای توفکند
گر نمیکردی بوتعبد از حفا — از رحال و ازسأ قوم مرا — مرمرا کردند قومم تربیت
آنچه پس‌رد بورمن منت‌است — بیست‌نعمت بلکه‌رنج و زحمت‌است — قوم من‌کردی دلیل از نقمتی
یاد آری یکمتی‌کان بد بدی — وزحیاتهای خود غافلشدی — کان بود ازحسن ذات وگوهرم
مال ما نگرفتی آنچه بود بو — پس بجرح صاحبش کردی دوحو — می‌بود ازهمسان بدخوردم لبس
کی تو بودستی مهی مرمرا — مال خود خوردم نحانهٔ دیگرا — انقدرهم حق بو آرم نجا
آنکه نگرفتی تو بهرم دایهٔ — مادر من بود بی همسایهٔ — ربهای کهنهات بدهم بوی
حق آنکه بوده‌ام درخانه‌ات — میبرم برگلشن ارویرانه‌ات — گفت برگو چیست رب‌العالمین
چون جواب‌خویش فرعون عنید — راچه بروی ظن مزد زوشنید — گشت آنکه خواندشان اندر درون

قَالَ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٢٤ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ

گفت پروردگار آسمانها ورمین وآنچه‌میان آنهاست اگرهستید یقین‌کنندگان گفت‌مرآنان راکه‌بودندپیرامو ش آیانمی‌شنوید

٢٥ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ٢٦ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

گفت پروردگارشما وپروردگارپدران شماکه‌پیشینیانند گفت درسیکه‌رسول شماکه‌فرستاده‌شده‌سوی شماهرایینه‌دیوانه‌است

٢٧ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ٢٨ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهًا

گفت پروردگارمشرق ومغرب واچه در میان آن دوست اگرهستید که‌می‌یابید‌عقل گفت‌مرآنیه اگرفرا گرفتی‌الهی

غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ٢٩ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ٣٠ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ

جزمن‌هرانیه‌خواهم‌گردانیدترا الیته‌ازرسوان‌کرده‌شده‌گان گفت‌ایااگرچه‌اورم‌تورا چیزی روشن گفت پس‌بیاورارا اگر

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣١

هستی از راست‌گویان

گفت اوکو خالق ارض وسماست — واچه‌درمابینشان ازما سوی‌است — گرشما هستید هیچ از مؤمنین — عالمید اعنی باشیا در یقین
گفت با آن که دور او بدید — شویدا تاچه گوید مرد وچید — پرسم اعنی من‌زوی‌ازاصل‌شیء — اودهد بر من‌جواب افضل‌وی
کردی موسی نقوش التفات — گفت آن پروردگاریکه بدات — از بدست او شمارا در یقین — هم پدرهاتان که‌بودی‌پیش‌ازاین
می بو داعی‌که‌فرعون ان‌زمان — تا که باشد خالق ابائتان — پس‌هماهنکس‌کوشما را خالق‌است — خالق اباائتان در سابق است
گفت‌مرفرعون قوم خویش را — این‌فرستاده است‌مجنون برشما — مگر یدآورا که‌دهد در خطاب — با سؤال ما مطابق یك جواب
منتفت روی شد موسی دگر — گفت بار از بهرتأکید خطر — رب شرق‌وغرب‌وماین‌اچه‌هست — ازخرد دارید چیزی‌گر بدست

نزد عاقل کو بود باریك بین | خود حوالی رشما بود حزاین | زانکه کس ازکنه ذات آگاه نیست | عقل را برفهم ذاتش راه نیست
ذات حق باشد منزه زانکه کس | باشدش فهم حقیقت دست رس | ماند فرعون ارجواب اوفرو | گفت ازقهر و غضب ماما باو
که اگر گیری خدائی غیرمن | حکم رسحت تایم بی‌سخن | گفت درزندان کنی آیا مرا | گرچه آرم حجتی روشن هلا
تا که آن باشد گواه قول من | هم دلیل صنع حیّ ذوالمنن | کرداستعداد ارآن گفتا کجاست | پس بیار آنرا اگرگوئی توراست

فَاَلْقٰي عَصٰاهُ فَاِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِيْنٌ ٣٢ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَاِذٰا هِيَ بَيْضٰآءُ لِلنّٰاظِرِيْنَ ٣٣ قٰالَ لِلْمَلَاِ

پس انداخت عصایش راسس آنگاه آن بودازدهائی آشکار | وبرآورد دستش راپس آنگاه آن بودسفیدنورانی مرنگاه کنندگانرا | گفت مرآنجماعت

حَوْلَهُ اِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيْمٌ ٣٤ يُرِيْدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمٰا ذٰا تَأْمُرُوْنَ ٣٥ قٰالُوْا

راکه بودند پیرامونش بدرستیکه این هرآینه ساحریست دانامیخواهدکه بیرون کندشمارا اززمینتان | بسحرش پس چه میفرمائید | گفتند

اَرْجِهْ وَ اَخٰاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدٰآئِنِ حٰاشِرِيْنَ ٣٦ يَأْتُوْكَ بِكُلِّ سَحّٰارٍ عَلِيْمٍ ٣٧ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيْقٰاتِ

بازدارید اورا و برادرش را و بفرست در شهرها جمع آورندگان را که بیارندترا هرساحری دانا پس جمع کرده شدند ساحران برای وعده‌گاه

يَوْمٍ مَعْلُوْمٍ ٣٨ وَ قِيْلَ لِلنّٰاسِ هَلْ اَنْتُمْ مُجْتَمِعُوْنَ ٣٩ لَعَلَّنٰا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ اِنْ كٰانُوْا هُمُ الْغٰالِبِيْنَ

روزی معلوم | وگفته شد مردمارا که آیاشماهستید اجتماع کنندگان | باشدکه ماپیروی کنیم ساحرانرا اگرباشند ایشان غالبان

٤٠ فَلَمّٰا جٰآءَ السَّحَرَةُ قٰالُوْا لِفِرْعَوْنَ اَئِنَّ لَنٰا لَاَجْرًا اِنْ كُنّٰا نَحْنُ الْغٰالِبِيْنَ ٤١ قٰالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ

پس چون آمدند ساحران | گفتند مرفرعون راکه آیاهرآینه درستیکه باشدمرمارا مزدی اگرباشیم ما | غالبان | گفت آری وهرآینه درستیکه

اِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ٤٢

شمائید آنگاه هرآینه ازنزدیکان

در بیان انداختن موسی علیه السلام عصارا و اژدها شدن آن

پس بیفکند اوعصارا و اخبار | در زمان شد اژدهائی آشکار | پس بترسید ازظهور آن مهم | حاضران گشتند دردم منهزم
روی بر فرعون آورد اژدها | تا برد اورا فرو درخود بجا | گفت ایموسی بگیرش پس گرفت | شد عصاباراو بدستش بی‌شکمت
گفت داری هیچ دیگر آیتی | دست خود راپس درآورد آن فتی | بود دست او درخشنده وسفید | باطران دیدند آنرا پس پدید
گفت با اشراف که دورش بدند | ساحری داناست ایمردار پسند | خواهد ارسحریکه دارد درفنون | مرشمارا زین زمین سازدبرون
پس چه فرمائید اندر کار او | مشورت را تاکنیم آنرا نکو | این دلیل است آنکه فرعون ازنجست | عاجز ازموسی شدارفهمی درست
زانکه آمد از ربوبیت نزیر | مشورت با بندگانرا شد مشیر | وانکه گفت ازملکیمان خواهندهان | تا برون سازند این حادوگران
کرد استشعار زاستیلای او | بر زمین مصر اندر گفتگو | هم ز موسی کردمرتفسیرشان | تا باو ایمان بیارند از نشان
گفت ساحرانکه این مجنون کند | ازمکان و ملکتان بیرون کند | پس بگفتند امراین دومرد را | کن بتاخیر ارجی حبلت رها
هم برانگیز ارجی جمع آوری | کاورند ازملك هست ارساحری | کس روان مردان که تاحاصر کنند | ساحرانرا که بحادو ذی‌فنند
ساحران گشتند پس درمصر جمع | روز معلومی که اورا بود طمع | مردمارا گفته شد کایا شما | مجتمع گردید ار بهر تا
پیروی شاید کنیم ازساحران | غالب ار گردند اندر امتحان | پس چوبروی آمد آساحران | می‌بگفتند این فرعون‌کران
هیچمان آیا بود مزدی زتو | غالب ارباشیم ماخود بر عدو | گفت آری مرشمارا اجرهاست | بل زنزدیکان شمائید این بجاست

قٰالَ لَهُمْ مُوْسٰي اَلْقُوْا مٰا اَنْتُمْ مُلْقُوْنَ ٤٣ فَاَلْقَوْا حِبٰالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قٰالُوْا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ اِنّٰا

گفت مرایشان راموسی بیندازید آنچه‌را شمائید اندازنده | پس انداختند ریسمانهاشان راوعصاهاشان راوگفتند | بعزت فرعون بدرستیکه

لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ٤٤ فَأَلْقِيَ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ٤٥ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ٤٦

ماهر آینه ما ئیم غلبه کنندگان پس انداخت موسی عصایش را پس آنگاه آن میبود آنچه را امیسودند بدروغ پس در افکنده شدند ساحران سجده کنندگان

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ٤٨ قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ

گفتند گرویدیم بپروردگار جهانیان پروردگار موسی وهرون گفت آیا ایمان آوردید مر او را پیش از آنکه دستوری دهم شمارا در سیکه

لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤٩ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ

آن بزرك شماست که آموخته است شمارا سحر پس هر آینه بزودی باشد که بدانید هر آینه خواهم بریدد ستهاتانرا و پاهاتانرا از خلاف یکدیگر و

وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ٥٠ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ٥١ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا

هر آینه بردار خواهم کرد شمارا همه گفتند نیست باکی بدرستیکه ما سوی پروردگارمان بازگشت کنندگانیم بدرستیکه ما طمع داریم که بیامرزد پروردگار ما

خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥٢

گناهانمانرا که هستیم اول مؤمنان از قوم فرعون باحضار

ایمان آوردن ساحران بموسی علیه السلام

گفت موسی ساحرانرا کافکنید — آنچه را افکنده گاید ارامید
پس بخوردند این قسم در اوبتش — که فرعون وعدو و عزتش
موسی ار کف درفکند آندم عصا — آمد اندر جبجو شد اژدها
ساحران بر ره فتادی ساجدین — قالوا آمنا برب العالمین
چون شنیدند این خواست فرعون ارشاد — ساحرانرا گفت از روی عناد
مر شما را او بزرك و مهتر است — بر شما آموخت سحری کاو ظهر است
می سزم دست و پاتان از خلاف — هم بدار آویزم از این اعتساف
ماطمع داریم آمرزش زحق — که ز ما بعهد گناه ماسبق
پس رسند آن حق بر سانرا ندار — مهرشان بگریست موسی را زار زار
سالها دعوت نمود از آنگروه — پس فکندند آن رسنها و عصا
این زمان انا لنحن الغالبون — موسی وهرون شوند ارمار بون
خورد آنچه کرده بودند ارفسون — از بیان تلقف ما یافکون
رب موسی رب هرون که شما — رهنما گشتند بر راه هدی
نگرویدید ایمح آیا پیش اران — که دهم رخصت شمارا می عیان
پس بدانید این شما باشد برود — حه عقوبت بارتان خواهم نمود
حاودان گفتند نبود ضر ویم — ما برب خویش برگردنده ایم
که بدیم از فرقه فرعونیان — اولیم ایمك بحق از مؤمنان
حایشارا پس موسی حق نمود — ران تسلی یافت قلب آن ودود
آمد از طیاشان تا بر ستوه

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ٥٣ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

ووحی کردیم بموسی که شب ببر بندگان مرا بدرستیکه شما ئید از پی رفته شدگان پس فرستاد فرعون در شهرها جمع کنندگان

٥٤ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ٥٥ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ٥٦ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ٥٧ فَأَخْرَجْنَاهُم

بدرستیکه اینها هر آینه فرقه ناشد اندك و بدرستیکه ایشان مر ما را بخشم آورندگانند و بدرستیکه ما همه ایم آمادگان یا حزم دارندگان پس بیرون کردیمشان

مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٥٨ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ٥٩ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ٦٠ فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ

از بوستانها و چشمه سارها وکنجها و جای خوب همچنین و بمیراث دادیم آنرا بنی اسرائیل پس از پی رفتند ایشان طلوع در یافتگان

٦١ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ٦٢ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٦٣

پس چون دید یکدیگر را الدو جماعت گفتند اصحاب موسی بدرستیکه ما هر آینه دریافته شده گانیم گفت نه چنین است بدرستیکه مهر باست پروردگارم بزودی راه نماید مرا

در بیان بردن حضرت موسی علیه‌السلام سبطیانرا ازمصر خفیه و رفتن فرعون از پی

سوی موسی وحی پس کردیم ما — که سرد ارمصر درشب قوم‌را — آنچنان کس که‌کس ازفرعونیان — می‌نگردد واقف ازاحوالشان
چون زپی آیندتان بعداز خبر — می سایید ارشما حزبی اثر — زامر موسی پس گرفتند ابتدا — سبطیان از قبطیان پیرایها
پس‌برون رفتند شب اززاه‌مصر — بجبر ازقبطیان وز شاه مصر — روز چوشد قبطیان آگه شدند — آگهی را نزد فرعون آمدند
که بشب موسی وقومش‌رفته‌اند — جمله ریتهای ما نگرفته اند — پس فرستاد او بهر شهر ودرش — در زمان از بهرجمع لشکرش
گفت باشد این قبیله بس قلیل — که بخشم آورده مارا زین‌قبیل — ما مگر هستیم قومی باحذر — از عدو یا از خلاف اندرسیر
پس بروں رفتند باصدسارو برگ — قبطیان ازمصرسوی غرق ومرگ — گفت زان بردیم ایشانرا اسوز — ما زجنات وعیون وآن کنوز
یعنی ازآن باغهای ساخته — چشمه‌ها وگنج بس پرداخته — هم زمنزلها که بود آراسته — قصرها از زر وگوهر خواسته
اینچنین کردیم ومیراث آن نعم — ما باسرائیلیان دادیم هم — آمدند ازپی پس ایشانرا چنین — قبطیان فاتبعوهم مشرقین
سوی مشرق یا شرق آفتاب — ازپی ایشان رسیدند ارشباب — یکدگر را پس‌چودیدند آندوقوم — گفت‌موسی را مراصحابش‌زلوم
کاینزمان یابند مارا این‌گروه — آورند ار کینه مارا برستوه — گفت نود این چنین‌نل‌کردگار — مامن است و ره نماید درگذار
اصطراب قوم را موسی چودید — ناله کرد او سوی خلاق مجید — که بسی حال ما ازپیش وپس — اوّل وآخر توئی درکار وبس

فَاَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰى اَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ٦٤ وَ

پس‌وحی کردیم‌سوی‌موسی — که زن بعصایت — دریارا — پس‌شکاف‌خوردپس‌بود — هرپاره — چون‌کوهی — بزرك — و

اَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ٦٥ وَ اَنْجَيْنَا مُوسٰى وَ مَنْ مَعَهُ اَجْمَعِينَ ٦٦ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ٦٧ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

جمع کردیم آنجادیگرانرا — و نجات‌دادیم — موسی‌راوهرکه باا و بودهمه — پس‌غرق کردیم دیگرانرا — بدرستیکه‌درآن‌هرآیه

لَآيَةً وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٨ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦٩ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ اِبْرٰهِيمَ

آیتی‌است وباشدا کثرشان — گروندگان — وبدرستیکه‌پروردگارتوهرآینه‌اوست‌غالب‌مهربان — وبرخوان برایشان‌خبرابراهیم‌را

٧٠ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ٧١ قَالُوا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ ٧٢ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ

هنگامیکه گفت مرپدرش‌راوقومش‌راکه‌میپرستیدگفتندمیپرستیم‌بتانرا پس‌میکردیم‌مرآنهارا تمام‌روزمقیمان‌برپرستش گفت آیامی‌شنوندازشما هنگامیکه

اِذْ تَدْعُونَ ٧٣ اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ ٧٤

دعامیکنید — یانفع‌میدهندشمارا — یاضرر — میرسانند

در بیان عصا زدن حضرت موسی[٤] بدریا و راه پیدا شدن و گذشتن موسی[٤] و قوم از دریا و غرق شدن فرعون و قوم او

پس بموسی وحی فرمودیم ما — که زن بردیر این‌ساعت عصا — زدعصا بردیر وبحرادهم شکافت — هرکه ازبحر اوتواند راه یافت
پس‌شدان‌هرپاره چون‌کوه عظیم — روی‌هم گردید بریکجا مقیم — برته دریا وزید آن لحظه باد — خشك کردآنراه کاسان درگشاد
هریکی ازسبطیان رفت‌ازرهی — سوی دریا همچو درادی مهی — راسپس نزدیك گردانیدیم هم — قبطیانرا برکنار ژرف یم
دید راهی باد فرعون اندر آب — خواست برگرددزراه ازخوف‌جان — گفت‌هاماش‌مروکاین راه نیست — بلکه این ازسحرهای‌موسویست
خیلش ازپی‌چون همه داخلشدند — رفت دربحر اربی یك‌رهنمای — تاجه‌بوده است‌اصل‌آن‌داندخدای
موسی وهرکس‌که با او بدراه — آب دریا هشت دردم سر بهم — رفت موسی ماند فرعون اوبهم
مر علاماتیست روشن اندر این — پس نمودیم آن دگرهاراغریق — تا مگر گیرند عبرت در طریق
خوان‌برایشان ابراهیم آن‌خبر — ماشد آن پروردگارت یکمان — ای محمد[٤] غالب و هم مهربان
چون‌پدررا گفت وقومشرا دُر — چیست آنکه میپرستید آن‌شما — گفت میپرستیم این اصنامرا

پس مرایشانرا همیشه عاکفیم	در عبادت حاضریم و واقفیم	گفت آیا بشنوند ایشان کلام	چونکه ایشارا بخوانید ازمقام
	یاکه نفعی میرسانند ازوفا	دفع ضرّی یا نمایند از شما	

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٧٥ قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ٧٦ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ

گفتند بلکه یافتیم پدرانمارا کههمچنین میکردند گفت آیادیدهاید آنچهرا هستید که میپرستید شمایدرانتان کهپیشمیانند

الْأَقْدَمُونَ ٧٧ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ٧٨ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ٧٩ وَالَّذِي هُوَ

پسبدرستیکهایشاندشمندمراجزپروردگار جهانیان آنکهآفریدمرا پساوهدایتمیکند مرا وآنکه او

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ٨٠ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ٨١ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ٨٢ وَالَّذِي أَطْمَعُ

میخوراند مراو میآشاماندمرا وچون بیمارشوم پساوشفامیدهدمرا وآنکهمیمیراندمرابسزندهمیکندمرا وآنکه طمعدارم

أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ٨٣ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ٨٤ وَاجْعَل لِّي لِسَانَ

کهبیامرزدمرا گناهام روز جزا پروردگارمنعطا کنمراحکمیودررسانمرابشایستگان وبگرداندمرمرازبان

صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ٨٥ وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ٨٦ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ٨٧

راستی درآخرآن وبگردانمرا از وارثانبهشت ناز ونعمت وبیامرزپدر مرا بدرستیکهاوبود ازگمراهان

می بگفتند این باشد بالیقین	یافتیم آباء خود لیك اندراین	می پرستیدند یعنی این بتان	ما بر ایشانیم تابع بی‌گمان
گفت ابراهیم آیا دیدهاید	میپرستید آنچه را بیعقل ودید	واچه بود آنانرا اختیار	دشمن اعدایند جز پروردگار
دشمنم یعنی من ایشانرا زیاد	زانکه بودحب وبغضی درجماد	حب آنکو آفریدیم برسراست	پس خود اوبنمود درمن راهراست
وانکه او برمن دهد رزق کلو	هم طعام وهم شرابم هستاورو	چون شوم بیمار او بدهد شفا	چون بمیرم زنده پس سازد مرا
وانکه زاو دارم امید مغفرت	روز محشر از خطا بیمعذرت	رب هب لی یعنی ای پرودگار	دِه مرا حکمی بدین اسوار
هم نما ملحق مرا باصالحین	ابنیای رستگار پاك دین	می‌بگردان بهرمن نطقی براست	درجهان ارنام نیکو گربجاست
کن بلند آوازهام دراروزگار	اندر آنها کزپی آیند آشکار	هم نما از وارثان جنتم	دار یعنی برثواب و طاعتم
هم بیامرزم پدر را درامان	عم من یعنی که بود ازگمرهان	یعنی اورا رهنمائی کن بدین	تا نباشد از گروه مشرکین
بعد فوت عمش ازکرد این دعا	بوده او مؤمن هماما در خفا	زانکه غفران بهرمشرك خواستن	انبیا را نیست در حوری سخن

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ٨٨ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ٨٩ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

ورسوامگردان روزیکهبرانگیختهمیشوند روزیکهنفع نمیدهدمالوهپسران مگرکسیکهامدخدارا بادلی درست

٩٠ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ٩١ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ٩٢ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ

ونزدیكگردانیدهشدبهشتبرایپرهیزکاران وظاهر شددوزخازبرایگمراهان وگفتهشدمرایشارا اکهکجاستانچهبودیدمیپرستید

٩٣ مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ ٩٤ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ٩٥ وَجُنُودُ

ازغیر خدا آیا یاریمیکنندشمارا یایاریمیدهند پس بروی افکندهشوندردرآن ایشانوگمراهان ولشکرهای

إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ٩٦ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ٩٧ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ٩٨ إِذْ

شیطان همه گفتند و ایشان در آن خصومت میکردند بخدا قسم که هر آینه ما بودیم در گمراهی آشکار هنگامیکه

نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٩٩ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ١٠٠ فَمَا لَنَا شَافِعِينَ ١٠١ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ

برابر میکردیم شمارا باپروردگار جهانیان وگمراه نکرد مگر گناهکاران پس نباشد مارا هیچ شفاعت کنندگان و نه دوستی نزدیك

١٠٢ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٣ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

پس کاش بودی مرمارا بازگشتی پس میشدیم از گروندگان بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است ونباشند اکثرشان مؤمنان

١٠٤ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٠٥

وبدرستیکه پروردگار تو اوست غالب مهربان

هم مکن رسوا مرا در یوم نشر — مبعث گردند چون این خلق وحشر — یوم لاینفع که بدهد سود هیچ — مال و اولاد ایچکس را در بسیچ
جرکسی کاید بحق با قلب پاك — از هوای نفس وکفر و اشتراك — اندران روزیکه نزدیك ارسرشت — میشود مر اهل تقوی را بهشت
هم بگمراهان شود ظاهر جحیم — برخلاف اهل جنات و نعیم — مشرکارا گفته گردد چون شدند — آنچه جز حق میپرستیدید چند
اینك آیا هیچتان یاری دهند — یا که خویش از انتقامی میرهند — پس فکنده میشوند ارزو بنار — بت پرستان وبتان از هرکنار
احتجاجت این برارباب شرور — وربهت رانیست تکلیف وشعور — یامراد امدت خود آن درحجت است — گوست بتکریابت اوراصورتست
همچنین ابلیس ولشکرهای او — میشوند افکنده در دوزخ برو — کافران گویند ازتشویش وبیم — گرچه میباشند ایشان در جحیم
از طریق دشمنی با یکدگر — یا بدیوان یا بتان زشت فرّ — از شما دیوان قسم برکردگار — ما ندیم اندر ضلالی آشکار
اذ نسویکم برب العالمین — خود شما نرما نمودید اینچنین — هیچ مارا از طریق حق نرد — جزگنهکاران کسی گمره نکرد
نیست پس مارا کسی ازشافعان — هم نه صدیقی حمیم و مهربان — پس ندا بودمان برگشت کاش — تا ندیم ازمؤمنین معلوم وفاش
آنچه شد مذکور باشد آیتی — عاقلان را در مقام عبرتی — می نبودند اکثری از مؤمنان — قوم ابراهیم بیوهم و گمان
برعدو پروردگارت غالب است — مهربان هم برمطیع وتائب است

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ١٠٦ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٠٧ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند قوم نوح فرستادگانرا چون گفت مرایشانرا برادرایشان نوح آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مرشمارا رسولی

أَمِينٌ ١٠٨ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٠٩ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس بترسید از خدا وفرمان برید مرا وبمجواهم ازشما برآن هیچ مزدی نیست مزدمن مگر پروردگار عالمیان

١١٠ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١١١ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ١١٢ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا

پس بپرهیزید از خدا واطاعت کنید مرا گفتند آیا ایمان بیاوریم مرتو را وپیروی کردند ترا فرومایگان گفت وبیست دانستم بآنچه هستید

يَعْمَلُونَ ١١٣ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ١١٤ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ١١٥ إِنْ

که میکنند نیست حسابشان مگر بر پروردگارم اگر دابید ونستم من راننده گروندگان باشم

أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ١١٦ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ١١٧ قَالَ رَبِّ إِنَّ

من مگر بیم دهنده آشکارا گفتند هر آینه اگر نباز نه ایستادی ای نوح هر آینه خواهی شد از سنگسارشدگان گفت پروردگار من بدرستیکه

قَوْمِي كَذَّبُونِ ١١٨ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١١٩ فَأَنْجَيْنَاهُ

قوم من تکذیبت کردند مرا پس حکم کن میان من ومیان ایشان حکمی ونجات ده مرا واو آنکه با منست از گروندگان پس نجات دادیم

وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ١٢٠ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ١٢١ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ

اورا وهرکه با او بود در کشتی پر پس غرق کردیم بعد از آن باقی باز ماندگان را بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است ونباشد

أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٢٢ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٢٣

اکثرشان مؤمنان وبدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن نوح علیهما السلام را قوم او

ایچنین تکذیب کردند ازوصوح
من رسولی برشما باشم امین
پس بترسید از خداوند شفیق
پیروی کردند ازتو سفلگان
گفت نبود یاچه باشد علم من
گربود ایشانرا ازقلب وجان
مؤمنانرا من کجا رانم زخویش
آیتی گفتند قومش گرنه باز
گفت ای رب که بیمثلی و ضد
هم مرا هم آنکه هست ار مؤمنین
غرق پس کردیم باقی ماندگان

جمله سرسادگان را قوم نوح
تا تواللہ و اطیعون بالیقین
پیروی وارین کند اندرطریق
که ندارد هیچ درمقدر وشان
آنچه را هستند عامل بی‌سخن
یا زروی حب مال و اخذ آن
نیستم من مرتبدر ارزق کاش
تورد دعوت یا که ازاداد و ستار
قوم من کردند تکذیبم بعد
تامن او برهانشان ازظلم وکین
اندران هست آیتی ازمردمان
هست ربت غالب او ترکانران

چون برادرشان که بد نوح ازولا
ازشما مزدی نخواهم مزد من
برتو ما گفتند ایمان آوریم
تابعند ایشان ترا نزداشی
هستشان باحق حساب زشت وخوب
نیست ایشانرا بجزباحق حساب
بیم ده یعنی بخلقم نز هوس
تورسو مینی اعنی راندگان
حکم کن پس بینمن با اینگروه
پس رهانیدیم او وناوهرکه بود
مؤمن از ایشان نبودند اکثری
هم مؤمن در بحاتش مهربان

گفتشان آیا نترسید از خدا
نیست جز پروردگار ذوالمنن
وانگهی ما ذیمال وسروریم
بلکه محض طعمه است وخواهشی
گرکه داند اوست علام الغیوب
گرشعوری هستشان دراتساب
نیستم مختار خود برطردکس
میکشیمت زیرسك اندر زمان
حکمی ار صفت نوجهی ازوحوه
اندرآن فلك پراز آدم نرود
درخدا و ملت و پیغمبری

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکذیب کرد عاد مرسلان را هنگامیکه گفت مرایشانرا برادرشان هود آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مرشمارا رسولی امینم

١٢٦ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٢٧ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس بپرهیزازخدا وفرمانبریدمرا وندیخواهم ازشما برآن هیچ مزدی نیست مزدمن مگر بر پروردگار جهانیان

١٢٨ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ١٢٩ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ١٣٠ وَإِذَا بَطَشْتُمْ

آیابنا میکنید بهرجای بلند علامتی که بازی کنید ومرا میکنید قصرهای محکم باشدکه شما جاوید نمایید وچون حمله میکنید

بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ١٣١ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٣٢ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ١٣٣ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ

حمله میکنید ستمکاران پس بترسید از خدا وفرمانبریدمرا وبپرهیزید آنکه امداد کرد شمارا بآنچه میدانید امداد کرد شمارا بچهاریایان

وَبَنِينَ ١٣٤ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ١٣٥ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٣٦ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا

وپسران وبوستانها وچشمها بدرستیکه من میترسم برشما عذاب روزی بزرگ را گفتند یکساست برما

أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ١٣٧ إِنْ هَٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ١٣٨ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

خواه پند داده باشی یا نبوده باشی از پنددهندگان نیست آن مگر عادت پیشینان ونباشیم ما عذاب کرده شدگان

١٣٩ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤٠ وَإِنَّ

پس تکذیب کردند او را پس هلاك کردیمشان بدرستیکه درآن هر آینه آیتی است ونباشند اکثرشان مؤمنان وبدرستیکه

رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٤١

پروردگار تو اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن هود علیه‌السلام را قوم او

همچنین تکذیب کردند ارعاد | مرسلین را بی‌تأمل قوم عاد | چون برادرشان بگفت اعبی که‌هود | از خدا آیا نترسید و حدود
من رسولم از خداوند رفیع | پس بترسید وشوید ارمن مطیع | من نخواهم ازشما مزدی یقین | هست مزدم با خدای عالمین
بر بلندیها کنید آیا بنا | خانها لغو و عبث بی‌اقتضا | حوضهای آب میگیرید سخت | با قصور و باغهای پردرخت
گوئیا باشید جاوید اندران | سخت گیریهای جبارین خلق | بی‌شفقت چون سگی کافتد بدلق
پس بترسید ازخدا و پیروی | می‌نرسید از خداوند احد | که شما را کرده ارهر ره مدد
آن مددها را شما دانید هین | بوستانها چشمه های پر زآب | برشما ترسم من از یوم عذاب
قوم گفتندش مساوی بردما | ایکه نپرستیم ماخوداین نتان | بست غیراز عادت پیشینیان
ما بعادتها معذب نیستم | پس نمودیم آن جماعت را تباه | اندراین باشد نشانها براه
بیشتر رایشان نبودند از یقین | غالب است ومهربان پروردگار | برعدات و برثوات خصم ویار

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ١٤٢ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٤٣ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکذیب کردند ثمود مرسلانرا | چون گفت مرایشان‌را درشان صالح آیا نمی پرهیزید | بدرستیکه منم مر شمارا رسولی امین

١٤٤ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٤٥ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس بترسید از خدا وفرمانبرید مرا | ونمیخواهم ازشما بران | هیچ مزدی نیست مزدم | مگر بر پروردگار جهانیان

١٤٦ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ١٤٧ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ١٤٨ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ١٤٩

آیا وا گذاشته میشوید در آنچه هست آنجا مؤمنان | در بوستانها وچشمها | وزرعها | وخرمائی که شکوفه‌اش لطیف است

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ١٥٠ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٥١ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ١٥٢

ومیتراشید | از کوهها خانها ماهران | پس بترسید از خدا و فرمانبرید مرا | واطاعت مکنید امر اسراف کنندگان را

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ١٥٣ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ١٥٤ مَا أَنْتَ

آنانکه | افساد میکنند در زمین | واصلاح میکنند | گفتند جز این نیست که تو | از سحر بسیار کرده شدگان | نیستی تو

إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٥٥ قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ

انسانی مگر مانند ما پس بیاور آیتی | اگر هستی | از راستگویان | گفت این است ناقه مر آنراست آب خوردن و مر شمارا است آب

يَوْمٍ مَعْلُومٍ ١٥٦ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٥٧ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ١٥٨

خوردن روزی معین | ومس مکنیدش ببدی پس بگیرد شمارا عذاب روزی بزرگ | پس پی کردند اورا پس گردیدند پشیمانان

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٥٩ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٦٠

پس گرفت ایشانرا عذاب | بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است و باشند | اکثرشان | گروندگان | وبدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن صالح علیه‌السلام را قوم او

هم ثمود آمد بتکذیب رسل | چون زگمراهان بدندازحزه وگل | گفت چون صالح برادرشان بجا | می‌نترسید هیچ آیا از خدا
من رسولی بس امینم فاتقوا | پیروی ازمن کنید ایدون نکو | از شما مزدی نخواهم من بران | هست مزدم با خدای مستعان

مر شما نگذاشته آیا شوید
زرعها و نخلهای بس طریف
پس بترسید ازخدا درکل حال
امر خود دارید هرگز برصلاح
تو نه جز آدمی مانند ما
گفت ناقه است اینکه خواهید از شتاب
هست یکروز اعنی ازبهر شما
مرشما را گرد آرد حج عظم
شرحش اندر سورهٔ اعراف شد

اندران مت که دروی می‌روید
که بود اشکوفه‌اش نرم و لطیف
پیروی ودمن کنید اندر فعال
میفزایند از عمل بر اقتضاح
راستی را آیتی آور بجا
خود نصیبی مرورا باشد زآب
روز دیگر بهر این ناقه حدا
درچنان روزی نزرك ازهول وبیم
جمله مذکور آنچه درتفسیرند
می‌نمودند اکثری ازمؤمنان

ایمن و آسوده بی‌هر آزمون
میتراشید از حجر در کوهها
پیروی دارید زامر مسرفین
قوم گفتندش جزاین نبود که تو
یعنی ازباشی توهیچ از صادقین
هم شما را بهرهٔ بی‌گفتگو
لاتمسوها بسوای قوم من
ناقه را کردند پی ازکینه پس
پس گرفت آنقوم را ناگه عذاب
حق بخلقش غالبست و مهربان

یعنی اندر بوستانها و عیون
خانها در شادمانی و اعتلا
که بوند اهل فساد اندر مبین
جادوئی کرده شدستی توبنو
باید آوردن نشان برصدق دین
روز معلوم است زآب نهروجو
که عذاب آید شما را درزمن
زان پشیمان سخت گشتند آن نفس
واندراین باشد نشانها برصواب

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ نِ الْمُرْسَلِينَ ١٦١ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٦٢ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند قوم لوط مرسلا را چون گفت مرایشا را برادرشان لوط آیا نمی‌پرهیزید بدرستیکه من مرشما را رسولی

أَمِينٌ ١٦٣ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٦٤ وَمَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس بپرهیزید از خدا و فرمان برید مرا و نمیجواهم ازشما بر آن هیچ مزدی نیست مزدمن مگر بر پروردگار عالمیان

١٦٥ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ١٦٦ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ

آیا میآئید مذکرهارا ازجهانیان و وا میگذارید آنچه را برای شما پروردگارتان از جفتهاتان بلکه

أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ١٦٧ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ١٦٨ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ

شما ئید گروهی تعدی کنندگان گفتند هرآینه اگر بازنایستی ای لوط هرآینه خواهی شد از بیرون کرده شدگان گفت بدرستیکه من مر کردار شما را

مِنَ الْقَالِينَ ١٦٩ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ١٧٠ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ١٧١ إِلَّا عَجُوزًا

از دشمنانم پروردگارمن برهان مرا واهلم را از آنچه میکنند پس رهانیدیم اورا واهلش را همه مگر پیرزنی

فِي الْغَابِرِينَ ١٧٢ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٧٣ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٣ إِنَّ فِي

درنازماندگان پس هلاك کردیم دیگرانرا و بارانیدیم برایشان بارانی پس بد بود باران بیم کرده شدگان بدرستیکه

ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٥ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٧٦

در آن هرآینه آیتی است و نباشد اکثرشان گروندگان و بدرستیکه پروردگار تو هرآینه اوست عزیز رحیم

در بیان تکذیب نمودن لوط علیه‌السلام را قوم او

همچنین کردند تکذیب رسل
قوم لوط ازمرد وزن وزخرد وکل
لوط کایشانرا برادر بود گفت
می‌بترسید از خدا اندر نهفت

من رسولی بس امینم با وداد
فاتقوالله و اطیعون یا عباد
می‌نخواهم ازشما مزدی نکار
نیست مزدم جزکه بر پروردگار

خود شما آئید آیا در رجال
از میان اهل عالم زاشتغال
میکنید اعنی که با مردان لواط
هیچ ازاین معنی ندارید احتیاط

میگذارید آنکه حق بهرشما
آفرید اعنی زنان یارسا
بل شما باشید قومی پس عنود
فرقهٔ بگذشتگانید از حدود

آیتی گفتند گر نزنصح و پند
تو ز بیرون رفتگانی با گزند
یعنی اخراجت تمایم از بلد
بافضیحتهای بیش از حصر وحد

لوط گفتا من بکردار شما
دشمنم بیرون زحد و انتها
ده مرا یارب تو با اهلم نجات
زانچه ایشان میکنند ازسیئات

پس رهانیدیم او واهلش راتمام
جززنش کوماند باقی در مقام
جمله کردیم آنگرها را هلاك
می‌بارانیدیم برسرسنك وخاك

ساء مطرالمنذرین یعنی بداست
بارشی کان بهرقومی مرتداست
بود آن بارش مگر کبریت سنك
که بسر باریدشان دروقت نسك

اندراین باشد علامتها یقین
هم نبودند اکثری ازمؤمنان
هست مر پروردگارت غالب او
مهربان برمؤمنان طالب او

كَذَّبَ اَصْحٰبُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۱۷۷ اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلَا تَتَّقُونَ ۱۷۸ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند اصحاب ایکه مرسلانرا چون گفت مرایشانرا شعیب آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من شما را رسولی

اَمِينٌ ۱۷۹ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ۱۸۰ وَ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى رَبِّ

باامانت ودیانتم پس بپرهیزید از خدا و فرمان برید مرا و نمیخواهم از شما بر آن هیچ مزدی نیست مزدم مگر بر پروردگار

الْعٰلَمِينَ ۱۸۱ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۱۸۲ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۱۸۳ وَلَا

جهانیان تمام کنید پیمانه را و نباشید از زیان رسانندگان و وزن کنید باترازوی قیان درست و کم

تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ۱۸۴ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ

مکنید مردمان را اجزهاشان و تباه کاری مکنید در زمین افساد کنندگان و بپرهیزید از آنکه آفرید شما را و خلق پیشینان را

۱۸۵ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۸۶ وَ مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكٰذِبِينَ

گفتند جز این نیست که تو یی از سحر بسیار کرده شدگان و نیستی تو مگر انسانی مانند ما و بدرستیکه گمان میبریم ترا که هر آینه از دروغگویانی

۱۸۷ فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَآءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ۱۸۸ قَالَ رَبِّي اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

پس فرود آور بر ما پارهها از آسمان اگر هستی از راستگویان گفت پروردگار من داناتر است بآنچه میکنید

۱۸۹ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۹۰ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَ

پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان عذاب روز ابر سایه بان بدرستیکه آن بود عذاب روزی بزرگ بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است و

مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۹۱ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۹۲

نباشد اکثر شان گروندگان و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه او ست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن حضرت شعیب علیه السلام را قوم او

چون بایشان گفت او آیا شما
از شما مزدی نخواهم در سؤال
وزن باید کرد با میزان راست
بر حذر باشید زان کو آورید
بستی تو مثل ما جز آدمی
گفت ربم بر هر آنچه میکنید
سایبان آتش اعنی روز بیم

همچنین کردند تکذیب شعیب
می بپرهیزید ای قوم از خدا
نیست مزدم جز ز رب ذوالجلال
کم بسازید از حق کس گر بجاست
مر شما و قوم پیشین را پدید
کاذبت البته دانیم این همی
هست داناتر زاندك یا مزید
وان عذابی بود پرهول وعظیم
هست ربت او عزیز وهم رحیم

اهل ایکه وز پیمبرها ز ریب
من رسولی بس امینم از وجوه
بر تمام آرید وزن چیزها
می مجوئید از تباهی در زمین
غیر ازاین نبود بگفتند آنکه تو
ز آسمان افکن بما پس پارهٔ
پس بتکذیب آمدندش پس گرفت
اندراین باشد علامات ازوجوه
خلق را تا زاوبود امید و بیم

فاتقوالله و اطیعون ایگروه
کم نبیمائید وزن کیل را
تا شما باشید هیچ ازمفسدین
سحر کرده گشتهٔ بی گفتگو
هستی ار تورات کو برچارهٔ
مرعذاب یوم ظله بس شکمت
غیر مؤمن بود اکثرزان گروه

وَ اِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ۱۹۳ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ ۱۹۴ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ

وبدرستیکه آن فرو فرستادن پروردگار عالمیانست فرود آورد آنرا روح الامین بر دلت تا بوده باشی از بیم دهندگان

١٩٥ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ١٩٦ وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ ١٩٧ اَوَلَمْ يَكُنْ آيَةً اَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمٰٓؤُا

بلغت تازی واضح وبدرستیکه آن هر آینه باشد در کتب پیشینیان آیا باشد مر ایشانرا آیتی اینکه میداند آنرا دانایان

بَنِي اِسْرٰٓئِيلَ ١٩٨ وَلَوْ نَزَّلْنٰاهُ عَلٰى بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ ١٩٩ فَقَرَاَهُ عَلَيْهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ٢٠٠ كَذٰلِكَ

بنی اسرائیل واگر فرو فرستاده بودیم آنرا بر بعضی عجمان پس خوانده بود آنرا بر ایشان نبودند بآن گروندگان همچنین

سَلَكْنٰاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ٢٠١ لٰا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰى يَرَوُا الْعَذٰابَ الْاَلِيمَ ٢٠٢ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

مسلوك داشتیم آنرا در دلهای گناهکاران ایمان نمی آورند بآن تا آنکه ببینند عذاب دردناك پس بیاید ایشانرا ناگاه و ایشان

لٰا يَشْعُرُونَ ٢٠٣ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ٢٠٤ اَفَبِعَذٰابِنٰا يَسْتَعْجِلُونَ ٢٠٥

ندانند پس گویند آیا ما را نیست مهلت دادگان آیا پس عذاب ما را شتاب میخواهند

این بود تنزیل رب العالمین — گشته نازل همره روح الامین — بر دل تو تا نبوی از منذرین — بزبان تازی از وحه مبین

ذکر قرآن در کتاب ماسلف — بود چون رخشنده اؤلؤ در صدف — بهر ایشان آیتی — یعنی از بهر قریش از عرتی

اینکه قرآنرا ندانند ار کلام — عالمان آن یعقوب گرام — یعنی اسرائیلیان اندر کتاب — دیده اند اوصاف قرآن بتحاب

این کتاب ار میفرستادیم هم — بر یکی مردی که او بود از عجم — در عرب وانگاه میخواند او نکو — نگرویدندی بدان بی گفتگو

که نهیم این زمارا هیچ ما — تا بآن آریم ایمان بر اقتضا — یا بحوالات عجم ار این کتاب — میفرستادیم ما با فصل و باب

مؤمن ایشان میشدند اما عرب — می کنند انکار ایمان بی ادب — اندر آریم آن چو خواهی بر عیان — همچنین اندر قلوب مشرکان

باورند ایمان ناورند اندر هلاك — می بینند آن عذاب دردناك — ران نوبدایی بیشعوران بحر — پس نباگه آید ایشانرا بسر

پس نگویند ایچ باشد مهلتی — تا که ایشان آوریم ار فرصتی — مینماید این زمان آیا عذاب — هیچ مارا ران توقف بر شتاب

اَفَرَاَيْتَ اِنْ مَتَّعْنٰاهُمْ سِنِينَ ٢٠٦ ثُمَّ جٰاءَهُمْ مٰا كٰانُوا يُوعَدُونَ ٢٠٧ مٰا اَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يُمَتَّعُونَ

آیا دیده که اگر کامیاب ساریم ایشانرا سالها پس آید ایشانرا همه که وعده داده میشوند کفایت نکند از ایشان آنچه بودند کامیاب کرده میشدند

٢٠٨ وَمٰا اَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ اِلّٰا لَهٰا مُنْذِرُونَ ٢٠٩ ذِكْرىٰ وَمٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ ٢١٠ وَمٰا تَنَزَّلَتْ

وهلاك نکردانیدیم هیچ قریه را مگر که بودند مر آنرا بیم دهندگان پند دادنی ونباشیم ستمکاران وفرو ننا وردند

بِهِ الشَّيٰاطِينُ ٢١١ وَمٰا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمٰا يَسْتَطِيعُونَ ٢١٢ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ٢١٣ فَلٰا

شیاطین و نمی سزد مر ایشانرا و نمی توانند بدرستیکه ایشانند از شنیدن هر آینه عزل شدگان پس

تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ٢١٤ وَاَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ ٢١٥ وَاخْفِضْ

مخوان با خدا الهی دیگر پس شوی از عذاب کرده شدگان وبیم کن خویشانرا که نزدیك ترند وفرود آور

جَنٰاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٢١٦ فَاِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ اِنِّي بَرِيءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ ٢١٧ وَتَوَكَّلْ

بالت را بری آنکه پیروی کرد ترا از گروندگان پس اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو بدرستیکه من بیزارم از آنچه میکنید وتوکل کن

عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ٢١٨ اَلَّذِي يَرٰاكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٩ وَتَقَلُّبَكَ فِي السّٰاجِدِينَ ٢٢٠ اِنَّهُ

بر غالب مهربان آنکه می بیند ترا وقتیکه برمیخیزی واگردیدنت از حالی بحالی در سجده کنندگان بدرستیکه

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٢٢١

اوست شنوای دانا

سورة النمل

دیدی آیا اینکه اندر سالها
گرکه برخوردارشان ساریم ما
پس بایدشان بدانچه بوده‌اند
خودبدان موعود ازرنج وگزند

دفع ننماید از ایشان حق عذاب
آنچه را بودند ازآن بهره یاب
یعنی آن مال ومال وعز وتبار
رنج ما رایشان ندارد هیچ باز

بر هلاکت نامد از ما هیچ ده
حزکه در وی بدرسولی بیم ده
از پی الزام حجتها و پند
تا نباشد ظلمی از ما درگزند

مشرکان گفتند احمد کاهن است
دیوش آموزدسخن ازهرچه هست
گفت دان حق ماترلت به
دیو ناورد این گمان کردابلهی

مرشیاطین را نباشد این سزا
استطاعت بستشان هم بیحطا
کانگروه ازسمع اقوال وسروش
جمله معزولند وازمعنی خموش

پس نخوان ناحق خدایان دگر
پس عذاب آید تورا از دادگر
زانکه مشرکرا نماید حق عذاب
آنکه شرک آورده باشد ردباب

بیم کن خویشان خودرا کاقربند
مر شرافترا بتوحید اسپرد
بال خودراهل فرو آنرا که شد
پیروت ازمؤمنان ازقلب و ود

یعنی اندمهر و تواضع گوسخن
ناکسی کونگرود بیمکر وفن
پس نماید ارکه عصیان کوصریح
ارشما سرارم از فعل قبیح

اقربایت یعنی ار سرکش شوند
برخدای فرد واحد گروند
دست نکشند ارپرستش برنتان
کوری باشم من از اعمالتان

کن توکل برخدای مستعان
کاوست غالب برامور ومهربان
آنحدا که بیندت درحهر و راز
چونکه برخیری رمحلس برمدار

همچنین گردیدت در ساحدین
کوسمیعست وعلیم اندر یقین

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ٢٢٢ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ٢٢٣ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ

آیاخبردهم شمارا برکسیکه نازل میشودبراوشیاطین نازل میشودبر هردروغگوی گناهکاری می‌اندازندگوشرا واکثرشان

كَاذِبُونَ ٢٢٤ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ٢٢٥ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ٢٢٦ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ

دروغگویایند وشاعران پیروی میکنندایشان راگمراهان آیا ندیدی که ایشان در هروادی سرگشته میروند وآنکه ایشان میگویند

مَا لَا يَفْعَلُونَ ٢٢٧ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا

آنچه را نمی کنند جزآنکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته ویادکردند خدارابسیار وانتقام کشیدند

مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

ازبعدآنکه ظلم کرده شدند وزودی خواهندداست آنانکه ستم کردند که بکدام جای بازگشت میکردند

خودشما را من کنم آیا خبر
نا فرود آید گرا دیو از اثر
قول دیوارا نسمعی حاذند
شاعران مشرك ارایشان کسند

هم سفیهی چندزاردال عرب
خود تو آیا می‌بینی کز فسون
می‌بگویند آنچه نکنند ازپسند
بگرویدستند یا آن شاعران

یاد حق درشعرشان باشدفزون
خود کشیدند انتقام ایشان بجا
شعرها گفتند از راه قبول
زوددانند اهل‌ظلم ازسرگذشت

هر صفات بد بود بئس‌المصیر
میشود بر کل آفاك اثیم
پس باشد مر سزاوار رسول
هجو کردند از پیمبر چندتن

آمد آیت کاین گروه ظلمند
چون بهایم که روند از بی‌شعور
بایمند از شاعران یاوه گو
فعل شایسته‌است گفتار نکو

یا ندارد شغل شعر از اعتبار
هجو کردند آنکسانرا که هجا
چون حسان‌و بن رواحه آنمان
بارالها مر صفی خویش پناه

کن‌بدل وصفی‌که میدانی توزشت
بحررحمت کو بحام جوش کن
بارل ازخاطر شباطین رجیم
تا نماید قول دیوارا قبول

شاعران یاوه گو در انجمن
تابع و متبوعشان درحسرتند
ره بجائی میبایند از قصور
مردمان الاالذین آمنوا

شاعران را درمقال و گفتگو
آنجماعت واراطاعت هیچ باز
بربی گفتند و اصحاب رجا
مدح اوکردند وهجو مشرکان

مرتو زاوصاف بدو آنجایگاه
ازفقیری کافتقارستش سرشت

سورة النَّمْل خَمْسٌ وَتِسْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

طسٓ تِلْكَ آيٰاتُ الْقُرْآنِ وَكِتٰابٍ مُبِينٍ ٢ هُدًى وَبُشْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ٣ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ

این آیتهای قرآن وکتاب واضح هدایت است وبشارت برای مؤمنان آنانیکه برپای میدارند نمازرا

وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤ اِنَّ الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّٰا لَهُمْ

ومیدهند زکوة را وایشان بآخرت ایشان یقین میدارند بدرستیکه آنانکه ایمان نمی آرند بآخرت آراستیم برای ایشان

اَعْمٰالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ٥ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذٰابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ٦

کارهاشان پس ایشان حیران میباشند آنها آنانند که مرایشانرا است بدی عذاب وایشان درآخرت ایشانند زیانکاران

وَاِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ٧

وبدرستیکه تو هر آینه فرا داده میشوی قرآن را از نزد درست کردار دانا

طس یعنی که ذات ذوالجلال
مر سلامت یعنی آنچیزیکه بست
هادی است و مژده ده مؤمنان
هستشان بر آخرت ازجان یقین
آنکره باشد در سوء العذاب

ظاهر است وسالم از نقص وزوال
درخور ذاتش بکل روستفی است
آنکسان باشند گر خواهی نشان
وانکسی کو نگرود بر یوم دین
ور زیانکاران بهنگام حساب
کاو ز نزدیك حکیمی بس علیم

مر طهارت اصل هر وصف کوست
این بود آیات قرآن مبین
در کمال خود یقیمون الصلوة
داده ایم ارمغان ربانی است
ای محمد تو ز جبریل امین
بر تو القا میکند آن ای سلیم

نقص وعیبی کل مسلوب ازوست
هم کتاب مستبین مستبین
ساعی اندر وصف یؤتون الزکوة
آن عملهاشان که خیرترا سزاست
منکری قرآن تلقی بالیقین

اِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِأَهْلِهِ اِنِّي آنَسْتُ نٰارًا سَآتِيكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ اَوْ آتِيكُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ

هنگامیکه گفت موسی مر اهلش را که من دیدم آتشی را شاید من آورم شمارا از آن خبری یا آرم شمارا شعله کرا یده باشد که شما

تَصْطَلُونَ ٨ فَلَمّٰا جٰاءَهٰا نُودِيَ اَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النّٰارِ وَمَنْ حَوْلَهٰا وَسُبْحٰانَ اللّٰهِ رَبِّ

گرم شوید پس چون آمد آنرا ندا کرده شد که برکت داده شد آنکه باشد در آتش وآنکه باشد پیرامون آن و مرهاست خدا پروردگار

الْعٰالَمِينَ ٩ يٰا مُوسىٰ اِنَّهُ اَنَا اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٠

جهانیان ای موسی بدرستیکه منم خدای غالب درست کردار

در بیان رفتن حضرت موسی علیه السلام برادی مقدس از پی آتش

گفت چون موسی باهل خود که من
گرم تا گردید شاید زان شما
پس چو موسی آمد او نزدیك آن
پاك باشد آن خداوند جهان
در تعجب شد کلیم از آن ندا

آتشی از دور دیدم بی سخن
وارهید از ریح سرما زاقتضا
شد ندا کرده مرا و آن هر کسار
تا بتشبیهش یاری درگمان
از کجا گفت آید آیا این صدا

رود باشد کاورم از آن خبر
یعنی آرم یا که راهی من بدست
گشته برکت داده و فایز بخیر
پاك یعنی را نکه ناچیزی شبیه
گفت بارایی اناالله الحکیم

برشما یا شعلهٔ زآتش مگر
یا که آرم آتشی زانجا که هست
آنکه در نارست و گردش بی زغیر
سازدش کس هیچ ازوجهی وجه
من عزیزم من حکیمم ای کلیم

وَاَلْقِ عَصٰاكَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ كَاَنَّهٰا جَآنٌّ وَلّٰى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يٰا مُوسىٰ لٰا تَخَفْ اِنِّي

وبیفکن عصایت را پس چون دید آنرا که حرکت میکند گویا که آن ماریست ناریك برگشت بازپس رونده والتفات ننمود ای موسی مترس بدرستیکه

لٰا يَخٰافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ١١ اِلّٰا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَاِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢

نمیترسند نزد من مرسلان مگر آنکه ظلم کرد پس بدل آورد نیکی را پس از بدی پس بدرستیکه من آمرزنده مهربانم

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ

وداخل کن دست رادر گریبانت که بیرون آید سپید نورانی ازغیر بدی در نه گانه آیتها بسوی فرعون وقومش بدرستیکه

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ١٣ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ١٤ وَ جَحَدُوا بِهَا

ایشان بودند گروهی فاسقان پس چون آمد ایشانرا آیتهای ما که بینا کننده است گفتند این است جادوی آشکار وانکار کردند آنرا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ١٥

ویقین داشتند آنرا نفسهاشان ازراه ستم وکبر پس بنگر چگونه باشد انجام کار فسادکنندگان

می بیند از این عصارا چون فکند
جد وجو کرد او چو ماری پر گزید
حیهٔ باریك و چست و تیز رو
خوفناك و پر نهیب از راه ودو

یا بچالاکی و چستی بود حان
اژدها درجسه و شکل وتوان
بود یاجان چون فکندش درزمین
اندك اندك گشت ثعبانی مبین

موسی ازوی روبگرداند ای عجب
ور توهم برنگشت اندر عقب
یك مترس ایموسی ازغیراین زمن
می مترسند انبیا در پیش من

لیك برخود هرستم کرد از زلل
وان بدی پس کرد بریکی بدل
شد پشیمان گشت تائب در زمان
پس مهم آمرزگار و مهربان

غفلت اعنی گرکه سر رد رانبیا
بار دادم گشت وراجع سوی ما
پس باطمینان کنم خوفش بدل
جز نکوئی نبودش تا در عمل

هم درآوردست خودرا در بغل
تا سفید آید برون دوراز خلل
باشد اعنی عاری از نقص وبرص
وین دو باشد ادله آیات اخص

سوی فرعون وگروهش برنشان
چونکه ایشانند قومی فاسقان
پس بهنگامیکه آیتهای ما
آمد ایشانرا عیان و بر ملا

مبصر اعنی بس نماینده و پدید
پس بگفتند این بود سحری شدید
پس بآن گشتند منکر ارجحود
گرچه ثابت امرحق برحله بود

نگمان بد نفسشان یعنی بدان
لیك میکردند انکار اززبان
از ستمکاری و عدوان وعلوّ
خویش عالی میشمردند ار علوّ

پس توای بیننده چون بوده است این
آخر و انجام کار مفسدین

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

وبتحقیق دادیم داودرا وسلیمانرا دانش وگفتند ستایش مرخدارا که افزونی داد مارا بربسیاری ازبندگانش که مؤمنانند

١٦ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ

ووارث شد سلیمان داودرا وگفت ای مردمان آموختند مارا نطق پرنده ودادند شدیم از همه چیز بدرستیکه

هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ١٧

این هر آینه مزیتی است آشکار

در بیان دانستن سلیمان علیه‌السلام نطق مرغان را

وزیقین دادیم دانش ز اختیار
ما بداود سلیمان آشکار
وان دوگفتند از خداوندی سپاس

بر کثیری از عباد مؤمنین
که فزوند ار تمام عالمین
هم زداود آن سلیمان بی‌شکفت

گفت ایمردم شدیم آموخته
نطق مرغان ور علوم اندوخته
چندرمز ازمنطق‌الطیرش بیان

گفت طاوس این سراید برملا
هرجزا نعمی همان یا بی‌جزا
هدهد این گویدکه آمرزش نگاه

طوطی این گویدکه هرزنده بتن
می‌میرد هم‌شود هرنو کهن
گوید آن خطاف درآواز خویش

تا بیابید این بوقت احتیاج
همچوصحت وقت علت بر مزاج
رخمه گوید جزخدا هرچیزهست

مرقطاره گوید آسکو بست لب
از تکلم گشت سالم ازتعب
گوید این بیغا که برآن بادویل

این همی گوید خروس اندرفغان
از خدا آرید یادی غافلان
نسر گوید یابن آدم در جهان

هم‌عقاب این گوید اندوری ناس
هم گردد دل بیارامد حواس
سار گوید ای خدای حافروز

بلبل این گویدکه بدهدجان زقوت
برهرآن مخلوق حی لایموت
فاخته گوید مراین را هم غراب

من شنیدم خود زز نبوری که گفت
رحم هرکس کرد شدبارحم جفت
من نخواهم برتو زدنیش ایفقیر

که فروی دادمان برکل ناس
دروراثت ملك وشاهی را گرفت
سازم اندرنظم تفسیر ازنشان
ای گنهکاران نخواهید از اله

که فرستیدازخود ارچیزیست پیش
مرو رابی‌شك روان اندربی است
که نباشد جزکه مردنباش میل
هرچه مانی آخرخود مرگ دان

ازتوخواهم قوت خودرا روزروز
که لدوالموت وابنوالخراب
گرکه بیرحمی نداری درضمیر

رحمت ارافروں بود برخلق پس ‖ برتو نشاید بیرحمی مگس ‖ مابقی را فهم کن ار باهشی ‖ که نه از دست وزبان صوفی کشی
ارسلیمان گوش کن گفتا که داد ‖ منطق الطیرم خداوند ازوداد ‖ هم بهاداده است او ازکل شئی ‖ باشد این فضلی عیان برماندوی
درصفی هم نظم تفسیری چنین ‖ انّ هذا لهوالفضل المبین

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمٰانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٨ حَتّٰى إِذٰا أَتَوْا عَلٰى وَادِ

وجمع گردانیده شد برای سلیمان لشکرهایش از جن و انس و پرنده پس ایشان بازداشته میشوند تاچون آمدند بوادی

النَّمْلِ قٰالَتْ نَمْلَةٌ يٰا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاكِنَكُمْ لٰا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَهُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ١٩

مور گفت مورچه ای موران داخل شوید درمسکنهاتان که نه درهم شکند شمارا سلیمان ولشکرهایش وایشان ندانند

در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام بوادی نمل

برسلیمان جمع شد روحه خیر ‖ جنبشها ازحس واس ووحش وطیر ‖ داشته بادآن همه درجای خود ‖ برسق بودند پی جارح زحد
ملك وشاهی بهراوزان بودپیش ‖ که توان آردکس اندرذهن حویش ‖ تا که در وادی نمل اوراعبور ‖ شد بوقتی باسپاه از راه دور
گفت باموران یکی موری که بود ‖ مهتر موران درآن وادی نرود ‖ فی المساکن ایهاالنمل ادخلوا ‖ تا سلیمان بگذرد با حیش او
تا شمارا نشکنند ایشان بهم ‖ پایمال اعمی نسازند از ستم ‖ وانکه ایشان نیستند آگه زحال ‖ که شما خواهید گشتن پایمال
نطق حال است این اگردانی کلام ‖ حق رساند آنرا بفهم او تمام ‖ ناشود آگه زحال مار ومور ‖ عدل ورزد درسکون و در عبور

فَتَبَسَّمَ ضٰاحِكًا مِنْ قَوْلِهٰا وَ قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وٰالِدَيَّ

پس تبسم نمود خندان از گفتارش وگفت پروردگارمن الهام کن مرا که شکر کنم نعمت تورا که انعام کردی برمن و بر والدینم

وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحًا تَرْضٰاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبٰادِكَ الصّٰالِحِينَ ٢٠

وآنکه بکنم نیکی راکه پسندی آنرا وداخل کن مرا برحمت درسدگانت که شایسته اند

خورد برگوش سلیمان این صدا ‖ فتبسم ضاحکا من قولها ‖ حنده اش بود ازتعجب یاکه شاد ‖ گشت ازآن کش خدا این علم داد
گفت نشنید اوچوحرفی ناحك ‖ رب اوزعنی ان اشکر نعمتك ‖ آنچه برمن کردی انعام ارکرم ‖ همچنین برو الدیم ران نعم
دیه مرا توفیق ای پروردگار ‖ تا که باشم درعمل شایسته کار ‖ باش راضی کن برحمت داخلم ‖ در عباد صالحیت عاجلم
گفت پس بامور میکرد ارتحا ‖ لشکرمن پایمالت در هوا ‖ گفت قصد من نبود آنکه شوند ‖ درزمین پست وشکسته مورچند
بلکه گفتم درمساکن درروند ‖ تا مباد ازیاد حق غافل شوند ‖ بگزند این جاه و ملك مستقل ‖ جای گیرد حب دنیاشان بدل
تا تو دانی حب دنیا هرکراست ‖ قدرموری گربراو ننهی بجاست

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقٰالَ مٰالِيَ لٰا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كٰانَ مِنَ الْغٰائِبِينَ ٢١ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰابًا شَدِيدًا أَوْ

وجویاشد پرنده را پس گفت چیست مرا که نمی بینم هدهدرا یا باشد از غایبان هرآینه عذاب کنمش البته عذابی سخت یا

لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ ٢٢ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ

هرآینه بکشم اورا الته یاهرآینه بیاورد مرا الته حجتی روشن پس درنك نمود نه دور پس گفت احاطه کردم بآنچه احاطه نکرده آن وآوردم ترا

مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ٢٣

از سبا خبری بتحقیق

در بیان غایب دیدن سلیمان علیه السلام هدهد را

روزی ازمرغان تفحص کردپیش | دیدهدهد نیست اندرجای خویش | پس سلیمان گفت چبود مرمرا | که نبینم هیچ هدهد رابجا
هست یا ازغائبان اوراعذاب | کرد خواهم من عذابی بیحساب | سازم ازجفتش جدا اندر قفس | حبس ناصدش نمایم بازپس
بکشمش یابهر عبرت درزمن | یا که آرد حجتی روشن بمن | پس درنگ اوکرد اندك بی بعید | چونکه آمد واچنان تهدیدید
باسلیمان گفت احطت لم تحط | دیدم آنچه تو ندیدی منضبط | آمدم سویت زشهری کان سباست | بانبأ یعنی که اخباری براست

اِنِّی وَجَدْتُ اَمْرَاَةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوتِیَتْ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ ۲۴ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا

بدرستیکه من یافتم زنی را | که پادشاهی میکند ایشارا وداده شده ازهمه چیز | ومراوراست تختی بزرك | یافتم اوراو قومش را

یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ فَهُمْ لَایَهْتَدُونَ

که سجده میکنند مرآفتابرا ازجز خدا | وبیاراست برای ایشان شیطان کارهاشارا پس بازداشتشان ازراه | پس ایشان راه نمی یابند

۲۵ اَلَّا یَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْأَ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَیَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

چرا سجده نمیکنند مرخدارا که | بیرون میآردپنهانرا در آسمانها وزمین | ومیداند آنچه راپوشیده میدارید وآنچه آشکار میکنید

۲۶ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ۲۷ قَالَ سَنَنْظُرُ اَصَدَقْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِینَ

خدا نیست الهی مگر او که | پروردگار عرش بزرك است گفت زودی نظر خواهم کرد که آیا راست گفته | یا هستی از دروغگویان

۲۸ اِذْهَبْ بِكِتَابِی هٰذَا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا یَرْجِعُونَ ۲۹

نامه مرا این پس ببندارش | بر ایشان پس روبگردان ازایشان | پس ببین چه جواب میگویند

در بیان عرضه داشتن هدهد تفصیل شهر سبا را خدمت حضرت سلیمان ع و بردن نامه

یافتم آنجا زنی بلقیس نام | پادشاهی میکند بااحتشام | اوتیت من کل شیئی لاقل | ولها عرش عظیم فی المحل
یافتم اورا و قومش ناصواب | سجده میکردند خرحق زآفتاب | داده زینت دیوشان کردارشان | داشته بار انزره و رفتارشان
پس بکردند آبکسان ره یافته | رو ز راه راست می برتافته | زانکه سجده ناورند ایشان بحق | کاورد بیرون بها بها بر نسق
همچو قطرات مطر کاندرسحاب | مخفی است ودابها درخاك وآب | آورد پوشیده ها را کافرید | در سموات وزمین هرسان پدید
داند آنچیزیکه دارند آن نهان | وانچه را ظاهر نمایند از زبان | آنخدا که نیست خز اوکردگار | عرش اعظم راست او پروردگار
گفت باشد رود تا بینیم این | صادقی آیا تویا از کاذبین | سوی ایشان برکتابم این زمان | درفکن پس رو بگردان شو نهان
پس نگر تا برچه میگردند باز | برد هدهد نامه را آنسو بساز | هشت پیش تخت بلقیس آن کتاب | نامه را برخواند چون برشد زخواب

قَالَتْ یَا اَیُّهَا الْمَلَاُ اِنِّی اُلْقِیَ اِلَیَّ كِتَابٌ كَرِیمٌ ۳۰ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰانَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ

گفت ایجماعت بدرستیکه مرا فکنده شد | بسویم نامه کرامی بدرستیکه آنست ازسلیمان وبدرستیکه آنست بنام خدای بخشاینده

الرَّحِیمِ ۳۱ اَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ وَاْتُونِی مُسْلِمِینَ ۳۲ قَالَتْ یَا اَیُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُونِی فِی اَمْرِی مَا كُنْتُ

مهربان که رفعت محوئید بر من وبیائید مرا منقادان | گفت ایجماعت فتوی دهید مرا درکار میستم عزم

قَاطِعَةً اَمْرًا حَتّٰی تَشْهَدُونِ ۳۳ قَالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ وَاُولُوا بَاْسٍ شَدِیدٍ وَالْاَمْرُ اِلَیْكِ

جزم کننده کاریرا ناحاضر نشوید مرا | گفتند مائیم صاحبان قوت وصاحبان کارزار سخت وکار باتواست

فَانْظُرِی مَاذَا تَاْمُرِینَ ۳۴ قَالَتْ اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا

پس بنگر که چه میفرمائی | گفت بدرستیکه پادشاهان چون داخل شوند قریه را تباه میسازند آنرا و میگردانند عزیزان اهل آن را

أَذِلَّةً وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٣٤ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنٰاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ٣٥

دلیلان وهمچنین میکنند وبدرستیکه من فرستنده‌ام بسوی ایشان هدیه پس نظر کننده‌ام که بچه برمیگردند فرستادگان

در بیان مشورت کردن بلقیس با امرای خود

گشت ترسان گفت با اعیان خویش / سویم این نامهٔ کریم افتاد پیش / باشد از نزد سلیمان این کتاب / کاو بانس وجن بود مالك رقاب
هست برنام خدا عنوان آن / خالق بخشندهٔ بس مهربان / که بزرگی ناوریدم در پیام / سوی من آئید مسلم بالتمام
گفت بلقیس ای امیرانم دهید / فتوی اندرکار من گر آگهید / من نکردم قطع امری بی‌سخن / تا نمیگشتید حاضر پیش من
می‌نگفتند اینکه ما مردان کار / صاحبان قوتیم و کارزار / اختیار این امررا ماتست وبس / تاچه فرمائی زصلح وجنك پس
گفت چون در قریهٔ داخل شوند / پادشاهان گرکه ازراهی روند / مکنند آنقریه را ویران وپست / وان عزیزانش ذلیل و زیردست
میکشند و میبرند افزون اسیر / مکنند اینسان‌هم ایشان تا گریز / مفرستم سوی ایشان هدیه حد / پس ببینم چون بما راجع شوند
یعنی افرستادگان آیند باز / کاربینم تا چسان باشد بساز / پس رسولی باهدایا و تحف / برسلیمان او فرستاد آنطرف

فَلَمّٰا جٰاءَ سُلَيْمٰانَ قٰالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمٰالٍ فَمٰا آتٰانِيَ اللّٰهُ خَيْرٌ مِمّٰا آتٰاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ

پس چون آمد سلیمانرا گفت آیا مدد میکنید مرا بمال پس آنچه داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شمارا بلکه شما بهدیتان که

تَفْرَحُونَ ٣٦ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لٰا قِبَلَ لَهُمْ بِهٰا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهٰا

شاد میباشید برگرد بسوی ایشان پس حواهم آورد ایشارا لشکرهائی که طاقت نباشد ایشارا بآنها وهرآینه برون خواهم کرد ایشارا

أَذِلَّةً وَهُمْ صٰاغِرُونَ ٣٧

البته از آن دلیلان وایشان باشند خواران

چونکه آمد برسلیمان ارشد / گفت برمالم کنید آیا مدد / گفت ای جماعت کدامتان میآرد مرا تختش پیش از آنکه آیند مرا منقاد
من نه محتاجم به بر مال انقیاد / بل‌هدیهٔ خود شما گردید شاد / گفت دیوی از جن
قصد من زایشان نه‌مالست ومال / بلکه باشد پیروی ذوالجلال / أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ٣٩ قٰالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ
لشکری کایشان ندان مانند تاب / چون مقابل ایستند اندر شتاب / من میآرم ترا پیش از آنکه برخیزی از جایت وبدرستیکه منم برآن هرآینه قوی امین گفت آنکه بود نزدش علمی
ملك وشاهیشان رودیکجا زدست / هم اسیر وبنده گردد از شکست / مِنَ الْكِتٰابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّٰا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قٰالَ هٰذٰا
یافت بلقیس آنکه او پیغمبر است / جنك واستیزه نه‌باوی درخوراست / از کتاب من میآورم تو آنرا پیش از آنکه برگردد بسوی تو چشم تو پس چون دید آنرا قرار یافته نزدش گفت این از
غالب آید اوبما درگیر و دار / میشویم البته بیمقدار و خوار / مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمٰا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ
کز طریق بندگی و انقیاد / خواهم آمد برجنابت خوب وشاد / تفضل پروردگارمنست تا بیازمرزدمرا که آیا شکر میکویم وناسپاسی میکنم وکسیکه شکر کند پس جز این نیست که شکر میکوید برای خودش وکسیکه ناسپاسی کرد پس

آنچه حق فرمود پس برمن عطا / بهتر است از آنچه داده برشما
سوی ایشان بازگردازراه خویش / گومن آیند از طاعت بیش
بالله ار نائید آرم برسبا / لشکری بیرون زحد و انتها
سازم ارشهر و بلد بیرونشان / ذلت وخواری دهم افزونشان
شد رسول و بازگفت ارتاروپود / آنچه دیده بود و هم‌بشنیده بود
گفت با اعیان خود نبود صلاح / با سلیمان حملهٔ کارد افتصاح
رای اوکردند اشرافش قبول / داد رحمت برسلیمان پس‌رسول
تخت خود درحجرهٔ نهاد باز / شد روان سوی سلیمان تاناز

رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ ۴۱ قَالَ نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونَ مِنَ الَّذِینَ لَا یَهْتَدُونَ ۴۲

بدرستیکه پروردگار من بی نیاز کریم است گفت سار نامعلوم می دهید برای او تختش را به بینم آیا می یابد یا باشد از آنانکه نمی یابند

در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام

پس سلیمان گفت با اشراف خویش
از شما آرد کدام آن تخت پیش
قبل از آن یعنی که آیند ار یقین
سوی من باشند وانکه مسلمین

خواست آرد تخت او را پیش از آن
تا نماید عقل ملکش امتحان
خواست تا آن تخت را حاضر کند
تا که بروی معجزی ظاهر کند

گفت عفریتی ز جن آرم تورا
پیش از آنکه بر خیزی ز جا
من بر این کار قوی و هم امین
بی رقصی بهم آرا بر زمین

گفت زیبهم زودتر ممکن بود
وان به کار هر نشر یا جن بود
گفت آنکس کاگه از اسرار بود
نزد او از علم دین بسیار بود

پیش از آنکه چشم را برهم زنی
آرم آن تخت ارطلسکار ارمنی
دید پس چون بود تخت اندر مقر
برد او گفت اینست فضل دادگر

آزماید تا مرا خلاق ناس
که بفضلش شاکرم یا ناسپاس
هر سپاس آورد بس سود حزاین
شاکراست او بهر نفس خود یقین

شکر او نعمت کند بروی زیاد
وانکه شکر نعمت او از دست داد
بس بود پروردگارم ز اغنیار
از سپاس و ناسپاسی بی نیاز

تعلبی کو از روات عامه است
نقل از روی این خبر در نامه است
بود که آرندهٔ تخت از مقام
آورندهٔ آن نبود الا علی ع
گر تو زان نگانهٔ برگیر گوش
در بیان در کل ادوار ای علی ع
بودهٔ پیوسته اندر روزگار
پاسبانا تخت را روچونکه دید
یافته ره یا که هست از کمرهان

گفت گفتم اشراف خویش
تا نماید عقل ملکش امتحان
خواست تا آن تخت را حاضر کند
تا که بروی معجزی ظاهر کند

گفت عفریتی ز جن آرم تورا
پیش از آنکه بر خیزی ز جا
من بر این کار قوی و هم امین
بی رقصی بهم آرا بر زمین

گفت زیبهم زودتر ممکن بود
وان به کار هر نشر یا جن بود
گفت آنکس کاگه از اسرار بود
نزد او از علم دین بسیار بود

پیش از آنکه چشم را برهم زنی
آرم آن تخت ارطلسکار ارمنی
دید پس چون بود تخت اندر مقر
برد او گفت اینست فضل دادگر

آزماید تا مرا خلاق ناس
که بفضلش شاکرم یا ناسپاس
هر سپاس آورد بس سود حزاین
شاکراست او بهر نفس خود یقین

شکر او نعمت کند بروی زیاد
وانکه شکر نعمت او از دست داد
بس بود پروردگارم ز اغنیار
از سپاس و ناسپاسی بی نیاز

نقل از روی این خبر در نامه است
که بود آرندهٔ تخت از مقام
آورندهٔ آن نبود الا علی ع
گر تو زان نگانهٔ برگیر گوش
در بیان در کل ادوار ای علی ع
این بود راز اسرار ودا اهل هوش
باشناسا تخت را روچونکه دید
ایک نامن در نهان و آشکار
یافته ره یا که هست از کمرهان
عقل او تا نگریم از امتحان

فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ أَهٰکَذَا عَرْشُکِ قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ کُنَّا مُسْلِمِینَ ۴۳ وَ

پس چون آمد گفته شد آیا اینچنین است تخت و گفت گویا آنست و داده شدیم علم را پیش از آن و بودیم مسلمانان و

صَدَّهَا مَا کَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنَّهَا کَانَتْ مِنْ قَوْمٍ کَافِرِینَ ۴۴ قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ

بازداشته بود او را آنچه بود که می پرستید از غیر خدا بدرستیکه او بود از گروه کافران گفته شد مر او را داخل شو در صحن یا قصر

فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ کَشَفَتْ عَنْ سَاقَیْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِیرَ ۴۵ قَالَتْ رَبِّ

پس چون دید آرا پنداشت آب است و بر هنه کرد از دو ساقش گفت بدرستیکه آن صحنی است ساده از آب و شیشه ها گفت پروردگار

إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ۴۶

من بدرستیکه من ستم کردم بر خود و اسلام آوردم با سلیمان مر خدایرا که پروردگار جهانیان است

در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام

پس چو آمد گفته شد کایا چنین
بوده تخت گفت بر او ماند این
داده شد زین پیش ما را علم و فهم
بر تو در پیغمبری بر ظن و وهم

هم رمقادان و کردن هشگان
بر سلیمانیم نزده کشتگان
حق تعالی داشت می بلقیس را
بار از آنچه می پرسید از خطا

جز خدا را می پرستید اعنی او
بد رقوم کافران در جستجو
گفته شد او را بقصر اتو زآب
چونکه دید آن صحن را پنداشت آب

بر گماشش دجلهٔ آبست آن
حامه را برداشت ارساق آن رمان
ساخته است ارشیشه این قصر نکو
گفت ای بلقیس حامه هل فرو

گفت ای پروردگار من ستم
کردم از پیدائی بر خویش هم
باز آوردم من اسلام از یقین
با سلیمان رام رب العالمین

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ ۴۷ قَالَ یَا

وبحقیقت فرستادیم بسوی ثمود برادرشان را صالح که بپرستید خدا را پس آنگاه ایشان دو فریقه شدند که نزاع میکردند گفت ای

قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٤٨ قَالُوا اطَّيَّرْنَا

قوم من چرا بشتاب میخواهید بدی را پیش از خوبی چرا آمرزش نمیخواهید از خدا باشد که شما رحمت کرده شوید گفتند شوم گرفتیم

بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ٤٩ وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ

تو و با آنکه با تو است گفت مشئوم شما نزد خداست بلکه شما مردمی که مبتلا میشوید و بودند در شهر نه نفر

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ٥٠

که افساد میکردند در زمین و اصلاح نمیکردند

در بیان استیلاء قوم ثمود

هم فرستادیم ما سوی ثمود — من برادرشان که صالح بود زود — ای که بپرستید حق را در بسیر — دو گروه گشتند و خصم یکدگر

هر یکی گفت حق بر سوی ماست — شرح آن گفتم در اعراف راست — گفت دارید انکار و هم از راه راست — قبل بکوئی زشتیها شماست

از چه آمرزش نخواهید از خدا — رحمت کرده من شوید اندر جزا — در جواش قوم گفتند از زمد — بر تو و فرهم ما خود فال بد

و انکه باشد با تو او در راه و رسوم — همه بر ما بد نامیمون و شوم — گفت صالح فال بد از نزد خداست — بر شما فال بد از بد خداست

بل شما هستید قومی فتنه گر — آزموده می شوید از خیر و شر — یعنی آنچه میکنید از خوب و زشت — بر دحق ثبت است یکاندر سرشت

گر کسی گوید براه تست چاه — پیش پای خود نمیبیند بگاه و گاه — فال بد گوئی ضرر بر من بحست — فال بد این فکر نامیمون تست

بود در شهری که صالح بد در آن — نه بفر در قصه بیش از دیگران — رهط از آن فرمود کاشراف بلد — هستشان حکم جماعت در عدد

تابعین فرحکمشان دارند حشم — فرکسان از حشمشان گیرند حشم — در زمین بودند ساعی در فساد — عاری از رسم صلاح و عدل و داد

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ٥١

گفتند سوگند خوردیم باهم بخدا که هر آینه شبخون میزنیم او را و اهلش را پس هر آینه میگوئیم مر ولیش را که حاضر نبودیم در حال هلاک اهل او و بدرستیکه ما نیم هر آینه

وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٢ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ

راست گویان و مکر کردند مکر کردی و مکر کردیم مکر کردنی و ایشان نمیدانستند پس بنگر چگونه بود انجام مکر ایشان که ما هلاک کردیم ایشان را

وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ٥٣ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٥٤ وَ

و قومشان را همه پس اینست خانهاشان فرو ریخته بسبب آنکه ستم کردند بدرستیکه در آن هر اینه آیتی است برای گروهیکه میدانند

أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٥

رهانیدیم آنانرا که ایمان آوردند و بودند پرهیز میکردند

نه نفر گفتند باهم بس شدید — که بحق سوگند میباید خورید — یا نگفتند این بحالی که قسم — خورده بودند از تبه کاری بهم

که شبخون آوریم اندر طلب — بروی و بر اهل او در بیمشب — همه را بکشیم و بر صاحب دمش — ایچنین گوئیم اندر ماتمش

ما نبودیم ایچ حاضر که قتیل — گشت صالح هم به برخوش دخیل — راست گوییم ما در گفتگو — بیخبر بودیم و دور از قتل او

مکرشان این بود و هم کردیم مکر — ما وحای مکر او دیدیم مکر — مکر ایشان فتنه را کنکاش بود — مکر ما آن مکر را پاداش بود

می نبود آن بشعورانرا خبر — ناچه آرد مکرشان آخر بسر — پس ببین چون بد مآل مکرشان — جمله را کردیم نابود از نشان

آستین پس افتاده خالی و خراب — خانهاشان ماند اندیتی جواب — آیتی بر اهل دانش بالیقین

هم رهانیدیم آنکسانرا که باو — بودشان ایمان و پرهیزی نکو — همه با صالح بدند آنجمع یار — مؤمنان بودند و هم پرهیزکار

وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٥٦ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

و لوط را هنگامیکه گفت مر قومش را آیا مرتکب میشوید آن کار زشت را و شما می بینید آیا بدرستیکه شما هر آینه می آئید بمردان از روی شهوت از

دُونِ النِّسَآءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ٥٦ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلاَّ اَنْ قَالُوا اَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ

غیر زنان بلکه شما بدگروهیکه جهل میورزید پس نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند بیرون کنید آل لوط را

مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٥٨ فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ٥٩ وَ

از قریه خودتان بدرستیکه ایشان مردمانی اند که پاك میخواهند باشند پس رهانیدیم اورا و اهلش را مگر زنش را که مقرر داشتیم اورا که باشد از آن بازماندگان و

اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ٦٠ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللّٰهُ خَيْرٌ

باران دیدیم بر ایشان بارانی پس بد بود باران بیم داده شدگان بگو ستایش مر خدا را و سلام بر بندگانش که برگزید آیا خدا بهتر است

اَمَّا يُشْرِكُونَ ٦١ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَنْبَتْنَا بِهِ حَدَآئِقَ

یا آنچه شرك می آورند یا آنکه آفرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد برای شما از آسمان آبرا پس رویانیدیم بآن باغهای

ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ٦٢

صاحب بهجت نباشد مر شمارا که برویانید درخت آنهارا آیا الهی است با خدا بلکه ایشان گروهی اند که عدول میکنند

لوط هنگامیکه گفت او قومرا
بر رجال آئید هیچ آیا شما
پس نبود اورا جواب از قوم او
پس رهانیدیم او و اهلش جز زنش
بد بود باران قوم منذرین
بگو ستایش خدای سزاست
بهتر است آیا خدای بسیار
و آسمان کردیم باران بر شما
می نباشد مر شمارا تا که بروید
هست آیا با خدا دیگر خدای

میکنید آیا که کاری ناروا
از طریق شهوت از غیر نسا
جز که گفتند آل لوط اخرجوا
که مقدر بد هلاك از ذوالمنش
که بگزیده اعنا بر مرسلین
آنکه پاسخ گیرید از مجار
آب و رویانیدیم با آن باغها
زان برویانید دانه یا درخت
کیش مند باشد بحق ماسوای

مر شما آئید بر فعلی قبیح
بس شما باشید قومی بی تمیز
یعنی ایشارا برون ازره کنید
چونکه گشت آن قریها زیر و زبر
مر خدارا گو سپاس و هم سلام
آنکس آیا کافرید ار قدرت او
توستها نیکه صاحب بهجت است
بتوانید اعنی شما قادر بر آن
بلکه ایشان قومی که عدول

وانگهی بینید فحش را صریح
که ندانید از عواقب هیچ چیز
وانکه ایشانند پاك و ما پلید
سنگ بارانیدیمشان دیگر بسر
بر عباد برگزیده اش بالتمام
این سموات و زمین را تو بگو
تازه است و خرمیرا علت است
که برویانیدند از بوستان
کرده اند از راه عدل از بی اصول

اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَاراً وَ جَعَلَ خِلاَلَهَا اَنْهٰاراً وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً

آیا آنکه گردانید زمین را مستقر و گردانید میانش جویها و گردانید مر آنرا کوههای ثابت و گردانید میان دو دریا حایلی

ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ ٦٣ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوٓءَ وَ

آیا با خدا خدائیست بلکه اکثر ایشان نمیدانند آیا آنکه اجابت میکند مضطر را چون بخواندا ورا و رفع میکند بدیرا و

يَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ الْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ٦٤ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ

میگرداند شمارا جانشینان در زمین آیا الهی با خداست اندکی پند میگیرید آیا آنکه راه مینماید شمارا در تاریکیهای دریا و

الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

دریا و آنکه میفرستد بادهارا بشارت میان دو دست رحمتش آیا الهی با خداست برتر آمد خدا از آنچه شریك میدانند

٦٥ اَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قُلْ

آیا آنکه بخست آفرید خلق را پس اعاده میکنندش و آنکه روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین آیا الهی با خداست بگو

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٦٦ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ

بیاورید دلیلتانرا اگر هستید راستگویان بگو نمیداند آنکه باشد درآسمانها و زمین غیب را مگر خدا

وَمَا يَشْعُرُونَ ٦٧ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٦٨ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ٦٩

و نمیدانند که کی برانگیخته میشوند بلکه بکمال رسید علمشان درآخرت بلکه ایشانند در شك اندازان بلکه ایشانند از آن کوران

آنکه گرداند این زمین آرامگاه
کوست بحر شور و شیرین در رسوم
کیست آیا که نماید مستجاب
مضطر آن باشد که از خود ناامید
شسته لوح دل ز نقش ممکنات
گفت کی یا شیخ بهر من دعا
هم بگرداند شمارا در زمین
از شما یا اندکی گردید پدید
وانکه بهر مژده نفرستد رباح
بهر آیا نیست آنخلاق خود
وانکه بدهد اررمین وآسمان
کو نداند در زمین و آسمان
بل رسیده علم ایشان گرکه دلك

بهرها آورد راطرافش نگاه
یا خلیج فارس یا دریای روم
خواندن بیچاره را درهیچ باب
گشته باشد در مهمات شدید
نیست رویش حرکه برسلطان ذات
تا دهد حقم ز بیماری شفا
اربی پیشینیان صرحاشین
بیند ارشکر منعم بهرمند
پیشتر رانران رحمت برصلاح
کافریدند ورعدم ندهد وجود
برشماروری ناوقات زمان
غیب را کس جزخدای غیبدان
بروقوع آخرت هرچند لبث
علم آن یعنی که بر تقلید نیست

کوهها را ساخت مسمار زمین
هست هیچ آیا خدائی با خدا
چون نخواند مضرورا اراضطرار
همچو بیماری که باشد محتضر
شیخ داود یمانی رفته بود
گفت تومیکن دعا که مضطری
مر خدائی باشد آیا با خدا
رهنما آیا شما را هست کس
یاخدا دیگر خدائی هست یك
پس دهد اورا اعاده بارهم
باحدا دیگرخدائی پس کجاست
خود نمیداند ایشان تاکجا
درشکند ارآن هما بلکه کور
حق دانش جزعیان ودید نیست

حاجزی بین دو بحر مستبین
بل نداند اکثر این آثارها
زوکند دفع آنچه باشد ناگوار
یا غریقی بر هلاکت منتظر
برعبادت خستهٔ را خود زخود
نیست حاجت بر دعای دیگری
یاد اولیکن کنید اندك شما
هیچ درظلمات بر و بحر بس
بر راست اوزانچه گیردش شریك
درقیامت بعدار آنکه بد عدم
گودلیل آرید گر گوئید راست
می برانگیزانده گردند از خدا
بیند آنگه بتحقیق از بشور

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ٧٠ لَقَدْ وُعِدْنَا هٰذَا نَحْنُ وَ

وگفتند آنانکه کافر شدند آیا چون باشیم خاك و پدران ما آیا درستیکه مائیم هرآینه بیرون آورده شدگان هرآینه بدرستیکه وعده داده شدیم این

آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٧١ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ

را اما وپدران ما پیش از این نیست مگر افسانهای پیشینیان بگو بروید در زمین پس بنگرید چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ٧٢ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ٧٣ وَيَقُولُونَ مَتَى

انجام کار گناهکاران واندوهگین مباش برایشان ومباش در تنگی از آنچه مکر میکنند و میگویند کی خواهد

هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٧٤ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بود این وعده اگر هستید راستگویان بگو شاید باشد که برسد شمارا برخی از آنچه شتاب میخواهد

٧٥ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ٧٦ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا

وبدرستیکه پروردگار تو هرآینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشتر ایشان شکر نمیکنند و بدرستیکه پروردگار تو هرآینه میداند

تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٧٧

آنچه پنهان میدارد سینهاشان وآنچه آشکار میکنند

وانکسان گفتند که کافر شدند
وعده داده ما را این و آبائمان
سیر گویاید کنید اندر زمین
کافران گویند این وعده است کی
هست ذوفضل آنخداوند بناس

هم نبدشان علم و ادراکی بلند
گشته‌ایم ازپیش وزاین است این بیان
فانظروا کیف مآل المجرمین
راست گوئید ارشما وین هست غی
لیك اکثر می ندارندش سپاس

بعدارآن که میشویم آیا که خاك
نیست غیراز غصه‌ها که گفته‌اند
هم مشوغمگین برایشان هم مباش
کوبسا باشد ردیف اندرنمون
رب تواند هرانچه درصدور

ما و آبامان درآئیم از مغاك
سابقین کاندر عدم یك خفته‌اند
درمضیق ازمکرشان پنهان وفاش
با شما بعض الذی تستعجلون
هستشان مخفی و پیدا در ظهور

وَمَا مِنْ غَآئِبَةٍ فِي السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٧٨ اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلٰي بَنِي

ونیست هیچ نهانی در آسمان وزمین مگر که هست در کتابی واضح بدرستیکه این قرآن میخواند بر بنی

اِسْرَآئِيلَ اَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٧٩ وَ اِنَّهُ لَهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٨٠ اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

اسرائیل اکثر آنچه ایشان درآن اختلاف میکنند وبدرستیکه هر آینه هدایت ورحمت است مر مؤمنانرا بدرستیکه پروردگار تو داوری

بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ٨١ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِنَّكَ عَلَي الْحَقِّ الْمُبِينِ ٨٢ اِنَّكَ لَا

میکند میان ایشان بحکمش واوست غالب دانا پس توکل کن بر خدا بدرستیکه تو بر حق آشکار بدرستیکه تو

تُسْمِعُ الْمَوْتٰي وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ اِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ٨٣ وَ مَآ اَنْتَ بِهٰدِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا

نمی شنوانی مردگانرا و نمی شنوانی کر انرا ندا چون برگردند پشت کردگان و نیستی تو راه مایندهٔ کوران از گمراهیشان نمی شنوانی مگر

مَنْ يُؤْمِنُ بِاٰيٰتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ٨٤ وَ اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِنَ الْاَرْضِ

آنرا که میگرود بآیتهای ما پس ایشان منقادانند وچون واقع شود گفتار بر ایشان بیرون آریم برای ایشان جنبنده از زمین

تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِاٰيٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٥ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ

که سخن کند با ایشان که مردمان بودند که بآیتهای ما یقین نمیکردند وروزیکه حشر میکنیم از هر امتی گروهی از آنکه تکذیب

بِاٰيٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ٨٦ حَتّٰى اِذَا جَآءُوا قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِاٰيٰتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا

کرد آیتهای ما را پس ایشان باز داشته میشوند تا چون آیند گوید آیا تکذیب کردید آیتهای مرا واحاطه نکردید بآن از راه دانش

اَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨٧

آیا چه چیز بود که بودید میکردید

از نهایی نیست در ارض و سما
الا کتاب آنرا که کردند اختلاف
بینشان رب نماید داوری
پس توکل بر خدا کن زاینی
چونکه برگردند و گردانند پشت
جز کسی را کو بآیتهای ما
دابّه یعنی یکی جنبندهٔ
در زمان آخر از دور وجود
آید از ارض بدن یعنی برون
آن نبیداری که از تو خارج است
یاد کن روزی که بهر حکمتی
باز پس دارندشان اندر مقر
خود شما آیا که آیتهای من

حرکه در لوح مبین در اقتضا
مستبین گردد ز قرآن بخلاف
مر بحکم عدل خویش از برتری
زانکه او بر راستی روشنی
می کنند اعراض از خود در درشت
بگرود پس مسلمند ایشان بجا
تا سخن گوید بحق گویندهٔ
آنچنان جنبندهٔ کامل نمود
دابّه کو بود پنهان در قرون
بینی آنوقتش که روحت عارح است
مبعث وحی کنیم از امنی
اول و آخر بجای یکدگر
بر دروغ انگاشید از مرد وزن
خود چه بود آیا شمارا زان سبب

خواند این قرآن بر اسرائیلیان
رهنما و رحمت است آن مالیقین
او بحکمی عزیز است وعلیم
انك لا تسمع الموتی ولا
بوئه هادی کوران از ضلال
چون شود گفتار واقع مالیقین
مردمانیرا که بر آیات ما
اندر آرد از زمین ناچار سر
نفس کاو آرمان مشهور تست
زین گذشتم شرحش ارگویم تمام
یعنی از اشراقشان کنند ادا
تا که چون آیند در موقف تمام
واگهی کردانشی بر آن محیط
کانچنان کردید تکذیب از عجب

آنچه ایشانرا خلاصت اندر آن
بر همه اهل کتاب از مؤمنین
غالب و دانا بوجه مستقیم
تسمع الصم الدعا ای مصطفی
نشنوانی یعنی ایشانرا مقال
بهر شان آریم بیرون از زمین
بی یقین بودند اندر ماحرا
هست شرحش اندر اخبار وسیر
وان بوجهی مهدی موعود تست
عامیان گیرند راهم در کلام
همچنین تکذیب آرآیات ما
گوید ایشانرا مگر رب الانام
نامدید از عقل وادراکی بسیط

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ٨٨ اَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا الَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ

وبوقوع آمد گفتار بر ایشان نسبت آنکه ظلم کردند پس ایشان سخن نمیکنند آیا ندیدند که ما گردانیدیم شب را تا آرام گیرند در آن وروز را

مُبْصِراً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٩ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ

بینش بخش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست ازبرای گروهی که میگروند و بدور وزیکه دمیده میشود در صور پس هراسان شود هر که در آسمانها و

مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلاّ مَنْ شٰآءَاللّٰهُ وَ كُلٌّ اَتَوْهُ دٰاخِرِينَ ٩٠ وَ تَرَي الْجِبٰالَ تَحْسَبُهٰا جٰامِدَةً وَ هِيَ

که در زمین است مگر کسیکه خواست خدا وهمه آیندا و را دلیلان وبینی کوهها را پنداری آنها راسا کن وآنها

تَمُرُّ مَرَّ السَّحٰابِ صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِي اَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنَّهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَفْعَلُونَ ٩١ مَنْ جٰآءَ بِالْحَسَنَةِ

میروند روش ابر کردن خدائیکه درست ساخت همه چیزرا بدرستیکه او آگاه است بآ چه میکنید آنکه آورد خوبیرا

فَلَهُ خَيرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ٩٢ وَ مَنْ جٰآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّٰارِ

پس مر او راست بهتر از آن وایشان از هراس روز چنین ایمانند وآنکه آورد بدی را پس نگونسار کرده شود رویهاشان در آتش

هَلْ تُجْزَوْنَ اِلاّ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٣

آیا جزا داده میشوید جز آنچه بودید که میکردید

قول پس واقع شود یعنی عذاب
می‌بینید هیچ آیا از عمی
اندراین باشد نشانهای چند
پس ترسد هر که در ارض وسیماست
جمله پس میرند ارجوف وفزع
باقی اندرذات وارخود رسته‌اند
اندرآن حالی که منقاد و ذلیل
وان گهی کار امر و راست وذهاب
صنعت حق آنکسی کو استوار
باشد او دانا بافعال شما
واکسانند ایمن آروز ارفزع

سوی ایشان ارستیها برشتاب
اینکه شب را آفریدیم ما
بهر قومی کز علامت نگروند
جز کسی کورا خدا باقی بخواست
قوه‌های روح جسم ارماوقع
وان شهیدان که بحق پیوسته‌اند
جمله باشد از کثیر و ارقلیل
چون مروری که عاست ارسحاب
کرد هر شئی بحایش باعیار
هم موفق معلمان بدهد جزا
فارغ ازاندوه ومحصون ازوجع
می‌شوید آیا جزا داده شما

پس نگویند ایچ مرعدری سخن
تا درآن گیرند آرام وسکون
یادکن روزیکه مرطی رقم
نفحه اولی است راسرافیل این
غیر آنرا که می‌خواهد خدا
مردمان آیند در موقف تمام
کوهها را خود توبینی درمکان
بیست مدرك مرکسیرا آنمرور
صنعت اوراست یاحسنی مرید
آنکه میاید بیکی بهر او
وانکه آید بدی پرداخته
جز بافعال ار صواب و اخطا

ار تحیر یا زاندوه و محن
رود راکردیم روشن درنمون
مرده‌بده می‌شود در صور دم
میرسد برکل ایشان از یقین
فانیان فی‌الله اعنی ازولا
بعد نفحه ثالثه ارخاص و عام
برگمانت کایستاده است آنچنان
مبشر تا چون شود اندرشور
نیك باشد هرچه یعنی آفرید
هست خیری بهر ارآن پس نکو
رویشان گردد نسار انداخته

اِنَّمٰا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهٰا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ

جز این نیست فرموده شدم که بپرستم پروردگار این بلدرا که حرام گردانید اورا ومر اوراست همه چیز وفرموده شدم که باشم از

الْمُسْلِمِينَ ٩٤ وَ اَنْ اَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدٰي فَاِنَّمٰا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ اِنَّمٰا اَنَا مِنَ

منقادان وآنکه بخوانم قرآنرا پس آنکه هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت می‌یابد برای نفس خودش وآنکه گمراه شد پس بگو جز این نیست که من از

الْمُنْذِرِينَ ٩٥ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آيٰاتِهِ فَتَعْرِفُونَهٰا وَ مٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ

بیم کنندگانم وبگو ستایش مر خدارا زودی مینماید شمارا آیتهایش پس شناسید آنرا و نیست پروردگار تو بیخبر ازآنچه میکنید

غیر ازاین نبود که فرموده شدم
آنخدائیکه تو داست او حرام
امر کرده هم‌شدم از رب دین
راه یابد پس‌هران نبود جزاین
گوستایش مرخدارا مر سزاست

که پرستم رب این شهر وحرم
آنچه آنرا هست ملك احترام
اینکه باشم مرو را از مسلمین
که ز بهر خویش یابد ره یقین
وین نبوت بر من انعام ازخداست
نیست رب غافل ازآنچه کنید

مکه یعنی کان سرا وشهر ماست
هست هرچیزی مراورا ازپسند
یا که قرآنرا بخوانم مستدام
وانکه گمره شد پس‌ای احمد بگو
زود آیتهای خودرا بر شما
باتو ایشان ازپسند و ناپسند

این بیان برمکیان ازمصطفی‌است
جمله یعنی عبد ومملوك وبند
هم بامر ونهی آن سازم قیام
نیستم حزیم ده از امر او
او نماید پس شناسیدش بجا

سُورَةُ الْقَصَصِ ثَمَانٍ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

طٰسٓمٓ تِلْكَ آيٰاتُ الْكِتٰابِ الْمُبِينِ ٢ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسٰى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

اینست آیتهای کتاب واضح میخوانیم بر تو از خبر موسی و فرعون بحق برای گروهی که میگروند

٣ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلٰا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ وَ

بدرستیکه فرعون برتری یافت در زمین وگردانید اهل آنرا گروه گروه ضعیف میداشت گروهی را از ایشان میکشت پسران ایشان را و

يَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ إِنَّهُ كٰانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٤ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي-

باقی میگذاشت زنان ایشان را بدرستیکه او بود از فسادکنندگان و میخواستیم که منت بگذاریم بر آنانکه ضعیف داشته شده بودند در

الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ ٥

زمین وگردانیمشان پیشوایان وگردانیم ایشان را وارثان

بعد بسم الله رحمن الرحیم
طا اشارت بر طهارت دان تمام
لب عارف طاهر از تعظیم غیر
طاهر است اسرار ارباب شهود
سین اشارت باشد اردانی پسر
سرّ صوفی را گرت اندیشه است
آن کجا گوید کجا دانی صفی
منت دیگر با اهل عشق از اوست
تا بنظم آرد کتابش را تمام
واگذار آنرا که زاغرض وحسد
پس بمان کو در جهالت تا ابد
بر تو خوانیم از خر چیزیکه هست
اینکه فرعون از زه استکبری
یك گروه را کرده مغلوب وضعیف
کاهنان گفتند ایشان یك نفر
احق از آن بد که گر آن کاهنان
بود او از مفسدین ما خواستیم

اسدا سازم زطا و سین ومیم
هر کجا در سنت خود در کلام
خر خدایش ناید اندر یاد و سیر
از توجه حزب سلطان وجود
اهل حق دارند سرّش مستتر
داند آنکو باصفی همریشه است
سرّ مخفی کو نماند مختفی
داند آنکو را بدل نگرفت دوست
بود خاص این نعمت از رب الانام
گشته فاسد داش و دین وخرد
همچنین در نحل و انکار وحسد
بالحق از موسی واز فرعون بست
جست اندر ارض مصر او برتری
زآل یعقوب از وضیع ار شریف
میکند ملك تورا زیر و زبر
راست گفتند آنچه گفتند ادشان
تا بر آن مستضعفین منت نهیم
پیشوایانشان نمودیم آنچنان

رمزها مخفیست زیر این حروف
ظاهر آمد مر نفوس عابدان
ظاهر ارواح محبان دانکه نار
مر موحد را بود ظاهر حفا
عاصیان را یاوت آنکو سرّ ذات
سرّ دیگر هست وسودای دگر
میم اگر دانی مراد ارمست است
بر صفی منت بدین تفسیر هشت
گردبان دانی و بشناسی سخن
دارد این تفسیررا او در نظر
گفت این سوره است زآیتهای دین
مر گروهیرا که بر حق مؤمنند
دو گروه از سبطیان و قبطیان
کشتی انشانشان وی از حمقی که داشت
کشتی ابنا را نگیرد تا گهی
کشتن بسیار دهم آن فساد
که شدند اندر زمین مصر خوار
وارث مال ومکان قبطیان

رمزی ار آن گویم ارداری وقوف
غیر اورا نی پرسند آن مهان
چشمشان گردد بحر بر دلنوار
رانکه جزی غیر حق نبند بجا
داند آن سلطان جان بخشد نجات
داند آنکو را زبن کبدند سر
کش بحلقان در نوا و نعمت است
مر زبانش این نطق و این تقریر هشت
خاص دانی منتش بر جان من
غیر شعر وشاعری پا تا بسر
از کتاب مستطاب مستبین
مر خرها کز حق آید موقنند
ساخت اهل مصررا او در عیان
وانر فاشان جمله باقی میگذاشت
پای ازایشان بر فنای او شهی
کی نمودی هیچ ناورد این بیاد
زیر دست قبطیان بد شعار

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَحْذَرُونَ ٦

ونمکن دهیم مر ایشانرا در زمین وبنمائیم فرعونرا وهامان را ولشکرهای آندو را از ایشان آنچه بودند که بیم میداشتند

وَ أَوْحَيْنٰا إِلٰى أُمِّ مُوسٰى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لٰا تَخٰافِي وَ لٰا تَحْزَنِي

ووحی کردیم بمادر موسی که شیر ده اورا پس چون بترسی بر او پس بیندازش در دریا ومترس و اندوهگین مشو

اِنّا رٰآدُّوهُ اِلَيْكِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۷ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا

بدرستیکه ما بازگردانیده ایم اورا بسوی تو و گردانیده ایم اورا از مرسلان پس برگرفتند اورا کسان فرعون تا باشد مرایشانرا دشمنی و اندوهی

اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا كٰانُوا خٰاطِئِينَ ۸ وَ قٰالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ

بدرستیکه فرعون وهامان ولشکرهای آندو بودند خطا کاران وگفت زن فرعون آسایش چشم است مرمرا ومرتورا

لٰا تَقْتُلُوهُ عَسىٰ اَنْ يَنْفَعَنٰا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ۹

نکشیداورا شاید که نفع دهدمارا یا برگیریمش فرزند وایشان نمیدانند

حایشان بدهم ما اندر زمین — تا کنم فرعون شمائم این یقین
وان هوتی بد که میگشتند غرق — هیچشان سودی نداد آن مکر و رق
حست از داشوران تعبیر آن — خواب او کردند تعبیر این چنین
که شود ملك تورو زیر و زبر — یك بود زدیك کاید آن پسر
یعنی از ابناء اسرائیلیان — کودکی برخا ماند آبرمان
چون تولد یافت موسی وحی — داشتند او را زهرکس مخفی

هم بهامان و بلشکرهایشان — آنچه زایشان بد حذر در رایشان
دیددرخواب اوکه ناری برفروخت — قصروباغش دان شرارتفته سوخت
که ز اسرائیلیان دراین بلد — زاده خواهد گشت مانا یك ولد
پس امری کرد تعبین آن عنود — تا نشد هرمنقل کاید در وجود
مادر موسی چوگشت او حامله — حمل خود میکرد پنهان یکدله
تا که پی بردند از آن فرعونیان — آمدند اندر سرایش ناگهان

در تنور افکندن موسی علیه‌السلام را مادرش

درتنورافکندش ازخوف اوزدوش — وین نبود الا ز الهام سروش
وحی پس کردیم سوی مادرش — که بحفه شیر ده شو یاورش
می‌مترس ازآنکه اوگردد هلاك — در فراقش هم مباش اندوهناك

هیچ طفلی را ندیدند آرمه — بازگشتند از سرای او همه
پس چوميپرسی براو ازمردمان — رانکه بازش برتو ماسازیم رد
کرده‌ایم از مرسلیش تا رشد

بدریا افکندن موسی علیه‌السلام را مادرش برگرفتن آل فرعون

پس فکند اورا بدریا آزمان — آل فرعونش گرفتند از مکان
رانکه آن فرعون وهامان وجنود — ازخطا کشتند هرطفلی که بود
زوجهٔ فرعون گفت اورا مدر — مرمرا و نور چشماست این پسر
قتل او نارید یعنی در مطر — گرچه ازشان رهاگشت این پسر
آسیه رانگفت زین فکرت دترا — تا که باشد یار یا فرزند ما

بوده باشد تا مرآنها را عدو — برفراید حزنشان پیوسته او
یا بهرجوری بدند ازخاطئین — چون بدشان عقل و ایمانی متین
مرو را نکشند شاید کانتفاع — باشد از وی بهرما بی‌امتناع
زانکه فرعون اوفتاد اندرگمان — تا مبادا آنکه دیداو باشد آن
راتکه فرزندی نبودش هیچ او — گفت گیریمش بفرزندی نکو
آش اندر خانمان او زند

وَاَصْبَحَ فُؤٰادُ اُمِّ مُوسىٰ فٰارِغًا اِنْ كٰادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلٰا اَنْ رَبَطْنٰا عَلىٰ قَلْبِهٰا لِتَكُونَ

وگردید دل مادر موسی تهی ازشادی یا ازاندوه بدرستیکه بود نزدیك که هرا بیه اشکار کند اورا اگر نه آن بودکه بستیم بردلش تا باشد

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰ وَ قٰالَتْ لِاُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ۱۱ وَ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِ

از مؤمنان وگفت مر خواهرش که ازپی برداورا پس دیدش اودور وایشان نمیدانستند وحرام گردانیدیم براو

الْمَرٰاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقٰالَتْ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلىٰ اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نٰاصِحُونَ

شیر دهنده‌ها را از پیش پس گفت خواهرش ایا دلالت کنم شمارا بر کسان خانه که بر خود گیرند پرورد اورا برای شما وایشان باشند مراورا ناصحان

۱۲ فَرَدَدْنٰاهُ اِلىٰ اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهٰا وَلٰا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لٰا يَعْلَمُونَ ۱۳

پس بازگردانیدیم اورا بسوی مادرش تا بیاساید چشمش واندوهگین نباشد وتا بداند که وعده خدا راست است ولیکن اکثرایشان نمیدانند

رد نمودن مر موسی علیه‌السلام را بمادر او

چونکه دردریا فکند اورا بحر
گشت قلب مادرش خالی ز صبر
چونکه شد او کاد صدوق او فتد
در کف فرعون و نعلش بر گشاد

شد دلش فارغ ز اندوه و شکست
تا که باشد از گروه مؤمنین
پس چو بر درگاه فرعون آمد او
گفت آیا رد کنیم بر شما

ما براو کردیم هر شری حرام
پس نگفتند آور اورا نک‌ترش
می‌خورد او دوه و ناید آنکه حق

وَلَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَاسْتَوٰى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٤ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلٰى

وچون رسید بکمال هوش واستدلال داد دادیم اورا حکمت وداش وهمچنین جزا میدهیم نکوکاران را وداخل شد در شهر بوقت

حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ

غفلتی از اهل آن پس یافت در آن دو مرد را کاکار زار میکردند این از شیعه او واین از دشمنش پس یاری طلبید

الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسٰى فَقَضٰى عَلَيْهِ قَالَ هٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

اورا آنکه بود از شیعه‌اش بر آنکه بود از دشمنش پس مشت زد اورا موسی پس کشت اورا گفت این بود از کار شیطان

اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ١٥ قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٦

بدرستیکه او دشمن اضلال کننده آشکار گفت پروردگارمن بدرستیکه من ستم کردم بر خودم پس بیامرز مرا پس آمرزید اورا بدرستیکه او ست آمرزنده مهربان

قَالَ رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ اَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ١٧

گفت پروردگارمن بآنچه انعام کردی مرمن پس نشوم هرگز پشتیبان گناهکاران

در بیان کشتن حضرت موسی هم قبطی را بحمایت بنی‌اسرائیلی

چون رسید او بر کمال رشد وحد
قوت او شد راست هم محکم خرد
حکمت وداش باو دادم ما
محسنین را میدهیم ایسان جزا

شد بشهر اندر زمان غفلتی
راهل آن نی بدون جنتی
یافت در جنگ و نزاع آنجا دو مرد
که روحی بودشان با هم نبرد

زان یکی از پیروان دیگر عدو
بود قبطی جاهد و عالم براو
پس بوی کرد استغاثه بیروش
رانکه دشمن بود بنوی آن کیش

خشم پس بنگاشت موسی بر عدو
گشت بامشتش قضاجون بدراو
گفت ارشیطان بداین کردار و کار
کان عدو گمره کننده است آشکار

گفت ای پروردگار من بخویش
طلم کردم بر تنم پس آمرزید حق
سر عفو راست و رحم ار ماسبق

بود این آثار غفران اله
داشت کز عیوبان او را نگاه
گفت ای پروردگار ذوالمنن
بر هر آنچ انعام فرمودی بمن

پس نباشم محرمان را یار و پشت
بود محرم آنکه میدارد رحم مشت

فَاَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَاِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْاَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسٰى اِنَّكَ

پس گشت در آن شهر ترسان مترصد میبود پس ناگاه آنکه یاری طلبیده بود او را دیروز نفریاد رسی خواست او را گفت مر او را موسی بدرستیکه تو

لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ١٨ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي

هر آینه گمراهی آشکار پس چون خواست که حمله میکند با آنکه او دشمنش بود مر آن دو تا را گفت ای موسی آیا میخواهی که بکشی مرا

كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا نُرِيدُ أَنْ تَكُونَ

همچنانکه کشی نفسی را دیروز نمیخواهی جز اینکه باشی ستمکار در زمین و نمیخواهی که باشی

مِنَ الْمُصْلِحِينَ ١٩ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ

از اصلاح کنندگان و آمد مردی از آنتهای آن شهر که مشتافت گفت ای موسی بدرستیکه جماعت مشورت میکنند

بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ٢٠

در باب تو که بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من مر ترا از خیر خواهانم

در بیان تصدیق روز بدار کشیدن حضرت موسی هم قبطی را

کردیس در شهر آشوب بامداد خائف و ترسنده رامی کاوید
پس بیاری خواندش آنکو خوانده بود زور نگذشته در آن جنگ و جهود
گفت موسی مر وران گیرودار خود توئی بر گمرهی آشکار
فسه اگیری کسی ارند صفات دست عزمت هیچ در حصر ومات
تا رسد قبطی دوم شر او کند گفت ای موسی تو خواهی بی سند
می بخواهی تو که باشی در زمین حرکه جباری که خواند جور و کین
چونکه او شنید این گفتار رفت هردورا تریکدگر بنهاد و رفت
گفته بد فرعون که بی حجتی می شاید کشت کس را بوقتی
پس بردیدی بفرعون این خبر که ورا کشته است موسی در گذر
مردی آمد زآخر شهر آرمان یعنی از درگاه فرعون ارتهان
که تورا بکشند ازروی قصاص مضطر بود او کش آید از عقب
حون قبطی را بدید از وی طلب داشت او با قبطی دیگر نزاع
خواند موسی را بیاری زان صداع دی بقتل یکنفر گشتی بست
یك تن این مرد وری جنگ و عصب پس اراده کرد موسی آنزمان
تا بگیرد آنکه بود از دشمنان که مرا بکشی میان رهگذر
آنچنانکه دی بکشی یکنفر هم بخواهی باشی از شایستگان
که کند اصلاح بین این و آن قتل آن جبار چون بدمشته
تا که اورا کشته داخل شهر وده چون بکرد اکار موسی درمقال
قتل قبطی را ببرد آن رجال مشورت کردو باتباع وحواص
حکم شد برقتل موسی درقصاص بود ساعی گفت ای موسی برو
مشورت کردند این قوم از عتو روبروں گفتم ربیدت اختصاص

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢١ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ

پس بیرون رفت از آن ترسان که منتظر صدمه بود و گفت ای پروردگار من برهان مرا از گروه ستمکاران وچون متوجه شد سوی مدین گفت

عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ٢٢ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ

شاید که پروردگار من که هدایت کند مرا میان راه وچون واردشد بآب مدین یافت بر آن گروهیرا از مردمان

يَسْقُونَ ٢٣ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ

که آب میدادند مواشی خود را و از ورای ایشان دو زن را منع میکردند گفت چیست کار شما گفتند آب نمیدهیم تا آنکه بازگردند

الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ٢٤ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ

شبانان و پدر ما پیریست سالخورده پس آب داد برای آن دو پس برگشت بسوی سایه پس گفت پروردگار من بدرستیکه من برای آنچه

إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ٢٥

فرو فرستادی بمن از خیر محتاجم

در بیان فرار کردن حضرت موسی ع از مصر و رسیدن بر سر آب مدین و دیدن دختران شعیب ع را بر سر آب

پس برون ارشهر شد بیراحله / گرسه تنها بدون عائله / بود خائف داشت دره اضطرار / گریش آیدگفت ای کردگار

ده نجاتم از گروه ظالمین / در پناه خود نگهدارم چنین / پس روان شدسوی مدین اوزراه / ره نماید شایدم گمراه

ارسه ره کامد بمشش بی غلط / اوسوا کرد اختیار اعنی وسط / زان دوره رفت آبهاکرعقب / مرو را بودند ساعی درطلب

داشت حق مستور زایشان راه راست / شد بمدین هشت منزل بودهآن / تا بمصر وخارج از فرعونیان

آمد او بر آب مدین در ورود / یافت قومیرا ز مردم گرشتاب / می‌مواشیرا همی دادند آب

برکناری دید از مردم دودن / یافت ایشانرا بعفت در حجاب / تا دوایند آن رمه نزدیک آب

رفت موسی کرد ازایشان سؤال / گوسفند دور میدارید ز آب / در رمه تا درپرند ازشتاب

میگفتند آب ندهیم این رمه / پس نماند هرچه فاصل راشبان / می‌مواشی ما دهیم از بعد آن

همسمان پیر گهن سالی پدر / بالضروره خواهران آنیم ما / تا که دهیم آب مرباغنام را

باشبانان گفت موسی گرچه نان / آب ما گهگه ندهیم از نگاه / تو توانی داورا برکش زچاه

آب میده این دورا زودتر / راکه بود آن کارده مردوی / عبرت آمد در نهاد موسوی

برکشید آن دلو برحسبی زچاه / کرد پس درسایه تعلی رجوع / ازحرارت یا که ازطغیان جوع

گفت پس نزد رمکی تا گرو / ازتو میخواهم که محتاجم بآن / خوردنیرا گرچه باشد دم بدم

دخترانرا دید در حال پدر / زان سبب پرسیدگفتند آنچه بود / گفت آریدش کنون درخانه زود

فَجَآءَتْهُ اِحْدٰىهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ اِنَّ اَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

پس آمداورا یکی آندو کهرادمروت تارزم / گفت بدرستکه پدرمن میخواندترا / کهپاداش دهدترا بدآنچه آب دادی برای ما

فَلَمَّا جَآءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٦ قَالَتْ اِحْدٰىهُمَا

پس چون آمداوراوخواند / براو قصهها را گفت مرس نجات یافتی از گروه ستمکاران / گفت یکی ازآندو

يَا اَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ ٢٧ قَالَ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ اُنْكِحَكَ

ای پدرمن مردوری گیراورا بدرستیکه بهتر کسی است که مردوری گردی توانای امین است / گفت پدرستیکه من میخواهم که بزویج کنم

اِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَأْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا

بتویکی ازدودختر این دوتا بر آنکه مردوری من هشت سال پس اگر تمام کردی ده را پس از نزد توست و نخواهم

اُرِيدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي اِنْشَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰالِحِينَ ٢٨ قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ

که رنج بهم / برتو زود باشد که بیابی مرا اگر خواسته باشد خدا از شایستگان / گفت اینست میانه من ومیانه تو / کدهر کدام ازآن دومدت

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ٢٩

راکه بپایان رسانیدم پس نباشد تعدی برمن / وخدا برآنچه میگوییم وکیل است

در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب ع

پس یکی زان دختران آمد زراه / گرحیا درپیش پا بودش نگاه / گفت اورا آن بدعوت ابی

مزد آنچه آب دادی تو بما / پس چوآمد سوی اوباصد رجا / خواند یکجا قصهٔ حودبرشعیب

گفتی اورا می‌مترس ای محتشی / کر گروه ظالمین گشتی رها / پس ز وحه میهمانی در مقام

تا جزا بدهد ترا ار موحی / از ولادت تا خروجش بی‌زریب / ف مزدی گفت آریدش طعام

دان دودختر صدر را گفت یك
گفت خواهم در تو سهام نكاح
می نخواهم در توگیرم هیچ شاق
گفت این عهدیست بیما كه گشت
یعنی آسانكه خود سالم گذشت
بر شبانی چون روان شد ارشعب

كی اجیر اورا پی اغنام یك
زین دو دختر مهتری را در صلاح
من بكاری كان بود ملایطاق
هر كدام ارایندو مدت كه گذشت
حق دگر بود باشد هم بهشت
خواست موسی یكعصار الهام عب

رانكه یكو تر كسی باشد بدین
هشت سالم تمام باشی اجیر
زود باشد كز خدا خواهد مرا
پس بعدی یا فزون خوئی بمن
در هرآنچیزیكه گوئم آن اله
داد بر موسی هما آن نصی

بهر احرت كوقوی است وامین
گر شود ده ازبو فضلی شد كثیر
یابی از شایستگان اندر وفا
باوری از هشت یا ده ای سخن
كار سر ماست دراین وگواه
كه بسی رو شد عیان آثارها

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي

پس چون بپایان رسانید موسی آن مدت را وروان شد با اهلش دید از جانب طور آتشی را گفت مر اهلش را كه درنك نمائید بدرستیكه

آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ٣٠ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ

من دیدم آتشی را شاید كه آورم شما را از آن خبری یا گرایده شعله از آتش باشد كه شما گرم شوید پس چون آمد آنرا ندا كرده شد از

شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

كنار ان وادی كه جانب راست بود در قطعه زمینی بركت داده شده از آن درخت كه ای موسی بدرستیكه من منم خدا كه پروردگار جهانیانم

٣١ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ

وآنكه بیفكن عصایت را پس چون دید آنرا كه حركت میكرد گویا آن ماری بود پشت داده بر گشت از پس رونده ورجوع نكرد ای موسی ندا

وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ٣٢

وبترس بدرستیكه تو ئی از ایمنان

در بیان دیدن موسی علیه السلام آتش طور را

پس چو موسی هشت مدت را تمام
یا كه میشد سوی بیت المقدس آن
راه كشد وضع حمل زن رسید
آتشی از جانب طور او دید
رانكسانكه برد آتش وافتد
پس چو آمد شد ندا كرده خود او
از درختی كان بوادی رسته بود
شرح آن بگذشت پیش از حد وچون
چند وجه آراست از روی كلام
همچنانكه گفته گردد در امور
بر سر مالی كه برد اندوی جنان
مار درجائی دگر گوئی كه شاه
باشد این تكرار ثالث در كلام
مال اورد آنروی او بریخت
نی كه خارج از فصاحت باشد آن
چون كلامیرا مكرر گفت شاه
از خدا آنسم موسی شد ندا
بود درسرعت بسان زیره مار

یاوت رخصت ارشعیب یك ماه
از ابی عبدالله است این در بیان
وان رمه از برف وسرما میرمید
گفت اهلش را درنك اینجا كنید
ره نمیرسم گر كه بره عارضند
از یمین وادی اندر جستجو
بود عوسج یا كه عناب ار نمود
بیست بر تكرار مان حاجت كنون
سر اصلی را خدا داند تمام
مال مظلومی ببرد آنكس بزور
بیست زین تكرار چاره در بیان
داد مظلومان دهد تا شاه گاه
بارگونی بیست ظالم را دوام
رشتهٔ كارش از آن ارهم گسیخت
این بیاید در دقیقی نكته دان
وقعش اوراید بدل بر اهل راه
كه مكن ای لطم از كف عصا
لیك درحنه حوالتان بی قرار
موسیا پیش آ مترس از جه مین

تا رود در مصر نزد مادرش
برد اهل و مال خویش آن بكمرد
می نخست از سنك وآهن هیچ نار
آتشی دیدم از آن شاید خبر
برشما یا از آتش آرم پارهٔ
در مكانی بس مبارك بود شاط
راو ندا آمد كه موسی اینچنین
ور كسی گوید كه تكرار از چه باب
زان یك این باشد كه دارد هر سخن
بارگونی بهر صاحب استماع
چونكه گوید این براع از بهر چیست
همچو آن مظلوم كورا رو برو
همچو آن ظالم كه آن مظلوم را
پس مكرر در مكرر شد كلام
وجه دیگر آنكه دراندار و بند
چند وجه دیگر است اندر كلام
پس چو موسی در فكند آنرا ز كف
منهزم شد موسی از دیدار او
چونكه مباشی تو نز از آمنین

هم برادر واقربا با خواهرش
همره خود پس شبی تاریك وسرد
ماند حیران سخت بر وی گشت كار
بر شما آرم زره یا نم اثر
گرم تا گردید اندر چارهٔ
شد ندا كرده در آن خرم بساط
من حقم پروردگار عالمین
كرده حق این داستانرا در كتاب
ربط بر قول دگر اندر علن
داشت آن مظلوم تا ظالم نزاع
گوئی آن جز بهر مال برده نیست
خواست ورظالم گرفت اموال او
ریخته كرد افكند ظلم اورا زپا
جمله هم برجا بد ارفهمی مقام
هست تكرار ار خردمندان پسند
مانم از تفسیر گر گویم تمام
گشت ماری میدوید ازهر طرف
پشت كرد وباز ناگرداند رو

اُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَاضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ

در آر دستت را در گریبانت که بیرون آید سفید نورانی از غیر بدی وفرا هم آور بسوی خود بالت را از ترس پس این

بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٣٢ قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا

دو تا دو دلیل اند از پروردگارت بسوی فرعون وجماعتش بدرستیکه ایشان باشد گروه تباه کاران گفت ای پروردگار من بدرستیکه من کشتم از ایشان تنی را

فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ ٣٤ وَاَخِي هٰرُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْاً يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ

پس میترسم که بکشند مرا وبرادرم هرون اوست فصیح تر از من بزبان پس بفرست او را با من مدد کار که تصدیق نماید مرا بدرستیکه من میترسم

اَنْ يُكَذِّبُونِ ٣٥ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ اِلَيْكُمَا

که تکذیب کنند مرا گفت زود باشد که قوی گردانیم بازوی برادرت وگردانیم برای شما سلطانی پس نخواهند رسید شما دو تا بسبب

بِاٰيَاتِنَآ اَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ٣٦

آیتهای ما شما دو تا وآنکه پیروی کردن شما را غالب آید

دست خودرا درگریبان بر فرو
تا سفید آید برون من غیر سو
دست با کن جمع سوی خویش بار
زانچه ترسیدی زجه زاهتزار

جمع کن یعنی دحشیت نفس را
برد خصم آنگه که اندازی عصا
رانکه حوت موجب نقصان شود
چون عصا اندازی وثعبان شود

این دو پس باشد دو حجت بکار
سوی فرعون وگروه اندر کنار
زانکه ایشانند قومی فاسقین
رفته سرون زامر حق وزراه دین

گفت ای پروردگار اربشتر
کشته ام من زین جماعت یکنفر
می ترسم که کشندم در قصاص
رانکه بد فرعونرا او عبد خاص

هست هارون افصح ازمن درلسان
تا که باشد درمکاره پشت من
هم کند تصدیقم اندر انجمن
راکه میترسم من ارتکذیب قوم
گفت بازوی تورا بیحوف وبیم
بر برادر زود ما قوّت دهیم

هم نگرداستان بر دشمنان
پس رسند ایشان به هرگز بشما
مر شمارا غالب آیند از نوی
مر دیادیرا بآیتهای ما

فَلَمَّا جَآءَهُمْ مُوسٰى بِاٰيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَآئِنَا

پس چون آمد ایشانرا موسی بآیتهای ما که روشن بودند گفتند نیست این مگر جادوئی برساخته شده وشنیدیم این را در پدران ما

الْاَوَّلِينَ ٣٧ وَقَالَ مُوسٰى رَبِّي اَعْلَمُ بِمَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ

که پیشینیان اند وگفت موسی پروردگار من داناتر است بکسی که آمد بهدایت از نزدش وکسیکه باشد مر او را عاقبت

الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٣٨

آن سرای بدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران

پس چو با آیات بین سویشان
شد کلام اندر بشر و گویشان
گفت این جادو نبشنیدیم پیش
از پدرهامان کزین بودند بیش

مثل این جادو نبشنیدیم پیش
داند او ما نا که من باشم محق
یعنی از نزدیک حق بر معرفت
میکردند اهل استم رستگار

بیست این گفتند از بیاوه
گفت دانا تر بود پروردگار
بر کسی کو رهنما آمد بکار
هم کسی کو دارد آنجا می کو
هست دانا تر حدا بر حال او
ظالم آن کو نیست او فرمان گذار

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرِي فَاَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ

وگفت فرعون ای جماعت نمیدانم مر شمارا هیچ الهی غیر من پس بر افروز برای من ای هامان بر گل

فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٣٩ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَ

پس بساز برای من کوشکی باشد که من اطلاع یابم بر الٰه موسی و بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم او را از دروغگویان و بزرگی کردند او و

جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ٤٠ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ

لشکرهایش در زمین بناحق و گمان کردند که ایشان بسوی ما برگردانیده نمیشوند پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را

فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ٤١ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

در دریا پس بنگر چگونه باشد انجام کار ستمکاران و گردانیدیم ایشان را پیشوایان که بخوانند بسوی آتش و روز قیامت

لَا يُنْصَرُونَ ٤٢ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ٤٣ وَلَقَدْ آتَيْنَا

یاری کرده نمیشوند و اردنی کردیم ایشان را در این دنیا لعنت و روز قیامت ایشان از زشت کرده شدگان و بتحقیق دادیم

مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً

موسی را کتاب از بعد آنکه هلاک گردانیدیم قرنهای پیشین را که دلیلهای روشن است برای مردمان و هدایت و رحمتی است

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٤

تا شاید که ایشان پند گیرند

گفت فرعون ای گروه من بجای — من ندانم بر شما جز من خدای — پس تو ای هامان برافروز آتشی — بر گل آن تا نجه گردد بیغشی
پس بسازار ابهر من کاخی بلند — تا روم بالا بران از خود پسند — شاید آنکه بار یابم اطلاع — از خدای موسی اندر ارتفاع
من گمان دارم ورا از کاذبین — کرد کبر او هم خودش در زمین — بر گمانشان بار نامد از عمی
سوی ما راجع نگردد این گروه — یا که ما آئیم ازایشان در سوه — پس گردیم او و لشکرهای او — غرقشان کردیم دریم دان نکو
پس نگر انجام استمکارگان — ای محمد تا چه بوده صنع کان — پیشوایان ضلال اندر جهان
خلق را خوانند ایشان سوی نار — ما در این عالم نگردانیدیشان — در قیامت بیشتاں مرعون و یار
همچنین از زشت رویانند بار — وادر آوردیم از پی آفتی — اندراین دنیا برایشان لعنتی
بعد از اهلاک قرون اولی — در قیامت از ایشان اعتبار — وریقین دادیم موسی را کتاب — کاندران اندرج هر حکم از صواب
تا بصیرت مردمان یابند ازین — رهنما بود آن کتاب و رحمتی — پند ازآن گیرند شاید امتی

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٤٥ وَلَٰكِنَّا

و نبودی در جانب غربی هنگامیکه گذاردیم بسوی موسی امر را و نبودی از حاضران ولیکن

أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَٰكِنَّا

آفریدیم قرنها پس دراز شد بر ایشان مدت زندگانی و نبودیم مقیم در اهل مدین که بخوانی بر ایشان آیتهای ما را ولکن

كُنَّا مُرْسِلِينَ ٤٦ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ

ما نبودیم فرستندگان و نبودی بجانب طور هنگامیکه ندا کردیم ولیکن رحمتی است از پروردگار تو تا بیم دهی گروهیرا که نیامد ایشانرا

مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٧ وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

هیچ بیم دهنده پیش از تو باشد که ایشان پند گیرند و اگر نبود آنکه میرسید ایشانرا مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان پس میگفتند

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٤٨

پروردگار ما چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس پیروی میکردیم آیتهای تو را و میبودیم از گروندگان

تو نبودی جانب غربی بطور
که نبودی ارگواهان درعیان
چونکه شد مأمور درفرعونیان

یا بمیقاتش نبودی تو گواه
لیك ما کردیم وحی آن قصه‌را
تا شوی آگه زغیب ارماوصی

یعنی اخبار غیب
آنکه آوردیم بیرون قرنها
از پی هم داشت آنچه اقصا

رند سالی پس درایشان شددرار
مندرس گردید ازطول زمان
وضع شرع و بعث احمد درشان

آنچه اخبارا نمودیم ازچنین
از ظهور احمد وشرع مبین
آنکه اخبارا نمودیم اینچنین

آنچه اخبار ازقرون ماضیه
می‌نبودی ای محمد[ع] در قدیم
درمیان اهل مدین تو مقیم

میدهیم ای محمد[ع] توبطور
یعنی اینهارا نخواندی پیش کس
لیك ما بر تو فرستادیم وبس

تاچه گفتم باوی ازآیات تو
مسعودی خودکه آنجا نشنوی
آنچه بروی شد خطاب معنوی

بیم تا بدهی بقومی کزتوپیش
رحمتی لیکن بد از پروردگار
برتوکت داده خبر دان حال وکار

گردنود آنکه برایشان میرسید
شاید ایشان آنکه پندیرند پند
برنجات آید ازحق بهره‌مند

پس نگفتندی خدایا ازچه راه
دستهاشان راچه فرستاده است
بشتر ور بهرشان آماده است

تاکنیمت پیروی زآیات دین
هم تورا باشیم ما از مؤمنین
خود براین دار دچون جهدوشتاب

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ

پس‌چون آمدایشانرا حق از نزدما گفتندچرا داده شد مانند آنچه‌داده‌شد بموسی آیاکافرشدند بآنچه‌داده‌شد

مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ٤٩ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ

موسی از پیش گفتندوسحرند کههم‌پشت‌شدندوگفتند بدرستیکه بهمه کافرانیم بگوپس بیارید کتابیرا از

عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ

نزدخدا که آن هدایت کننده‌تر باشدازآندوکه پیروی کنم آنرا اگرهستیدراسگویان پس اگراجابت نکردندمرترا پس بدان جزاین نیست پیروی میکنند

أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١

خواهشهاشان راوکیست گمراه‌تر ازآنکه پیروی کند خواهش رابدون هدایتی از خدا بدرستیکه خدانهدایت نکندگروه ستمکارانرا

پس بهنگامی‌که حق از نزدما
آمد ایشانرا بمعنی مصطفی
ارچه گفتند اوشد داده چنان

یا چرا انسان‌که توریة ازخود
آمد آن یکدفعه برموسی فرود
نازل این‌قرآن شد یکدفعه نیز

کافرا ما می‌نکشتندی چنین
راچه داده‌شد بموسی پیش‌ازاین
این دورا گفتندکه ظاهر شود

ما بآنها هیچیك میگرویم
قول این گویندگانرا بشنویم
گو شما آئید پس بهر سبق

رهنمایی باشد اورین دوکتاب
یعنی ازتوریة وقرآن درحطاب
پیروی تاران‌کنیم از لایقید

پس بنمایید آیات گرتورا
پس بدانیکه تابمانند از هوا
کزهوای خود نماید پیروی

باشد ازغیر هدایت از خدا
کزخدا باید نبود بیشك هدا
وفق‌ندهد بارسومی‌کوست حق

نیست آن‌جزگمرهی درراه دین
راه ننماید خدا بر ظالمین

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٥٢ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

وبتحقیق پیوسگی‌دادیم برای ایشان گفتاررا باشدکه ایشان پندگیرند آنانکه‌دادیم ایشانرا کتاب پیش‌ازآن ایشان‌بآن ایمان می‌آورند

٥٣ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ٥٤ أُولَٰئِكَ

وچون‌خوانده‌شودبرایشان گویند ایمان آوردیم‌بآن که‌آن‌حق‌است‌ازپروردگارمابدرستیکه‌مابودیم‌پیش‌ازآن‌منقادان آنگروه

يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٥٥ وَإِذَا

داده‌شوندمزدشان‌را دومرتبه بسبب آنکه‌صبرکردندودفع‌میکنند بخوبی بدی‌را وازآنچه‌روزی‌دادیم‌ایشانرا انفاق‌میکنند وچون

سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ٥٦

شنود لغو را اعراض نمایند از آن وگویند مر ما راست کردار ما ومر شما راست کردار تان سلام بر شما نمیجوئیم نادانان را

هم تحقیق آنکه ما کردیم وصل
تا ازآن گیرند شاید هیچ پند
نگروند ایشان بقرآن بخلاف
آمده از رب ما مر صدق وحق
صبر یعنی آنچه کردند از یقین
واندراین هردو نمودند اجتهاد
وانچه روزی دادیم ازرش وکم
کارما گفتند راجع سوی ماست

مر ایشان قول را از مرجع واصل
ور صلالتهای خود ما مر نهد
در حقایق می نبیند اختلاف
رشک از این هشم گردن بعق
بی تکلف بر دو پیغمبر دو دین
بر خدا و بر رسولان اعتماد
ما مر ایشان مکنید الحاق هم
مر شما راجع هم اعمال شماست
صحبت جاهل نمیجوئیم ما

یعنی آیهای قرآن مبین
آنکسانکه رشک ازاین قرآن کنند
خواندقرآن خونکه مر ایشان شود
آنکره را داده خواهد شددوتار
رشک ازاین بودند بردین مسیح
دمع ایشان بر بکوتی مکنید
چون شنیدند آنجماعت لغو را
مر شما باشد سلام ازماله لغو
ره نه مر نفس وهوا پوئیم ما

ما فرستادیم پی در پی یقین
ما بایشان داده ایم از انبساط
گوید آما به هرکس بود
احر ایشان دان شکیب بی شمار
نیك باحمد نگرویدند اتصریح
سیئات ورشتی خود در بسند
دان نگردانند رو در ابتدا
مر سرای لغوتان ازروی سپو

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ٥٧

مدرستکه تو هدایت نمیکنی آنرا که دوست داری ولیکن خدا هدایت میکند آنرا که میخواهد واو داناست براه یافتگان

در بیان ایمان ابیطالب علیه السلام و دعوی

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ

ای محمد ره تو سوی نمود
حق بحال مهتدین داناترست
کاو بدش بس میل بر ایمان عم
آنکه داری جهد بر ایمان او
اول آنکه رای مرسل بارسول
پس مر خواستش باحق یکی است
ذکر بوطالب مفصل شد بیان
رانکه کرد ارجحد کافر فی حق
گرکه دارد دوست کس را بی است
رهنمائی بی مر بی سوس
نیست واقف غیر ذات ذوالجلال
نحشد آگاهی رسولش را اله
ایك باشد سر حلقت مخفی
نامند آنجامه را ارچه سیاه

بر کسی نش دوست داری خود رحود
اهل ره را دو شن دیگر است
داشت وارایمان وحشی رنج وغم
نورید ایمان دراو حق یك سو
گر مخالف شد بود دور از عقول
آنکه گوید عمر ایمان اندرشکی است
اندرا عام ارکه خواهی رو جوان
خاصه بر مهتر صاحب سبق
تو بفرع وان که باشد مؤمن است
نیست حر بتبع ودعوت بر هوس
بر مهور حلقت از وجه کمال
آنچه باشد واجب ازمقصود وراه
کرچه شد ابلیس منفس ناصفی
وین دگر را روسفید و دین بناه

حقعلی میخواهد ایمان راه
گفته اندایمان آیت ازحق برسول
آمد این آیت ازآن بر مصطفی
اندراین معنی بود چندین نظر
خواهداراواوآنچه راکه حق خواست
باکه در دانائیش باشد قصور
همچنین این آیت از بهمی قلیل
پس ندارد دوست کافررا رسول
زین گذشتم آمدیم اندر حدیث
هادی مطلق باشد غیر حق
آنکه دانش رهنما شد برعقول
بخشد اورا علم وحکمت برمزید
کشت آن مردود وگمراه ومضل
پس توای احمد بخواه آنرا که حق

هر کرا خواهد سپهد او یاسیاه
نامه در حق بوطالب برول
مایل است اعلی خلاف علم ما
تحملی زان گویم از داری بصر
بیست بر مهتر یقین اهل هواست
یا بود مغرض در احکام و امور
هست بر ایمان بوطالب دلیل
تا که بر ایمان او باشد عقول
از پی تحقیق آیت در مقام
کاو بود از لطف حق ماخلق
باشد آگاه از قبول ونا قبول
هم نماید کان سیاهست این سفید
رهنما وین یار برارباب دل
خواست بر خلقان رحکم ماسبق

وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ

وگفتند اگر پیروی کنیم هدایت را با تو ربوده شویم از زمین خود آیا ندادیم ما ایشان را حرمی آمن که برده میشود سوی

ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥٨ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ

آن ثمرهای همه چیز روزی از نزد ما ولکن اکثر ایشان نمیدانند وبسا که هلاك گردانیدیم از قریه

بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ٥٩

که کفران انجامید معیشتش پس اینست مسکنهاشان که مسکون نشد از بعد ایشان مگر اندکی وهستیم ما وارثان

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰي حَتّٰي يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي

و نباشد پروردگار تو که هلاك کند قریها را تا وقتیکه بر انگیزد در اصلش رسولی که بخواند بر ایشان آیتهای ما را و نیستیم ما هلاك کردانندگان

الْقُرٰي إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ ٥٩ وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ

قریها مگر و اهل آنها ناشد ما الان و آنچه داده شدید از چیزی پس مایه تعیش زندگی دنیاست و بر ایه اش و آنچه نزد خداست

خَيْرٌ وَ أَبْقٰي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦٠ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ

بهتر و پاینده تر است آیا پس نمی یابید بعقل آیا پس کسیکه وعده دادیمش وعده خوب پس او یابنده است چون کسی است که دادیم او را مایه تعیش زندگانی

الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ٦١

دنیا پس او سزاوار روز قیامت از حاضر کرده شدگان

پارهٔ گفتند دادیم ای رسول
ارحرم مارا گفتند ایشان برون
راستی را تا بنو آئیم از پسند
درحرم یا ایمنی آیا که جا
روزقشان دادیم ما از رد خود
پس گفتند ارحرمت توحید دیم
لیك بسیاری نمیدانند این
ما هلاك از قریها کردیم بس
یافت گیتی پس برایشان، انقلاب
بین دیار قوم لوط وقوم عاد
وارثان مائیم رایشان در زمین
تا برانگیزد رسولی ذی نداد
ما نبودیم ایچ مهلك زان بلاد
بیست ار خورداری الا رین جهان
پس شما آنا نمیدیشید هیچ
اوست پس یابنده آن موعود را

ماتورا پیغمبر وهست این قبول
بست مارا بعداز این تات وسکون
این گروه از ارضمان بیرون کنند
می شمارا ما ندادیم از عطا
این چنین با تات پرستی بی رحد
مشرکان با احترامات حرم
که بود روزی ز برد ما یقین
گر معیشت بودشان بسیار پس
خانه هاشان گشت شکسته و خراب
سرنگون تاحون شد ایشان آن بلاد
بعد از اشا بحن و کیا وارثین
اندران شهر نکه هست اعظم بلاد
حرکه بودند اهل آن ظالم نهاد
می شمارا یا که ریبه های آن
گر نمیدارید عقل و دید هیچ
یابد از حق وعدهٔ محمود را
پس بود روز قیامت در عذاب

واچه گوئی هست در حیران سبب
آمد این آیت که گفتند آن فریق
ما ربوده مشویم از حد امان
آورند ار هر کجا در وی ثمر
در زمین غیر دی زرع اینچنین
در یاریم آنگه ما را پس حسان
پس سزاوار این بود کایشان ورت
شاد بودند از تعیشها فزون
پس بود آن مسکن و مأوایشان
بعد از ایشان کس نشد ساکن مگر
بیست رب آنکه قومی را بناه
تا برآنها خواند آیهای ما
آنچه را داده شدید از هیچ شئی
واچه باشد رد حق پس اظهر است
پس کسیکه وعده آیا دادیم
چون کسی باشد که او را بر دهند
او ز حاضر گشتگان یا در حساب

لیك و اظهارش بود خوف از عرب
گر شویمت تابع دین و طریق
گر کنیم اظهار ایمان در عیان
از هر آن حزی که آید در نظر
رزق خون بدهیم ما در مشرعین
از خوف ور تخطف در امان
در عیان ترسند بر قهر عرب
طاعنی از نعمت شد اندر قرون
خالی از خوئی نشان از حایشان
اندکی گر هیچ داری در نظر
سازد از اهل قری بیگاه و گاه
هم کند اتمام حجتهای ما
حر متاع دنیوی پس نیست وی
کان شمارا بهتر و باقی تر است
وعدهٔ یکو ورا نخوف و بیم
زد دایه از مر دنیا روز چند

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٦٢ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ

وروزیکه بخواند ایشارا پس گوید کجایند شریکان من که بودند گمان میبردند گفتند آنکسان بر آمد بر ایشان قول

رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ٦٣ وَ قِيلَ

پروردگارما آنها اند را که گمراه کردیم ایشارا همچنانکه گمراه شدیم ما را ری نمودیم بر گشتیم بسوی تو نبودند که ما را می پرستیدند و گفته شد

ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ٦٤ وَ

بخوانید شریکانرا پس بخواندندایشارا پس جواب ندادندمر ایشارا و دیدند عذاب را اگر آنکه ایشان بودند که هدایت می یافتند و

يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ٦٥ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ

روزیکه بخواند ایشارا پس گوید چه جواب دادمرسلانرا پس کور شود بر ایشان خبرها روزی چه پس ایشان سئوال کرده شوند

٦٧ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ٦٨

پس اما کسیکه توبه کرد وایمان آورد وکار شایسته پس شاید که بوده باشد از رستگاران

اندر آرو یکه می‌خواند خدا مشرکانرا پس نگوید در ندا درکجایند آن شریکان این زمن که گمان کردیدشان انیارمن
خودچنین گویند ایشان از عتق که برایشان گشته واجب قول حق کاین گمان باشند آنان ایخدا نجد گمراهشان کردیم ما
گمره ایشان شدند از اختیار همچوما که گمرهیم اندر شعار هم بری بودیم رایشان اتقدیم
تی برسیده شدند ایشان رما یك تبرّا سوی ارایشان کنیم که شماخواندید انیارآن خود
پس بخواهند ایشانرا پاسخش مشرکانرا نیز هم گفته شود پس جوشند آن عذاب پرگزند
می کشند ایشان تمنا آنکه کاش از چیز یا که ازامید جوش اهل تکذیب وحسد را در ندا
جه‌جواب ازمرسلین دادید چون یافتندی ره رهند ازرنج هش آنخبرها که نیان‌شان بودسار
میکشد اعمی فراموش آنچه را برخدا خواهندشان در آرمون انهم ایشان‌هم درسند ایچ چیز
پس خودامد بوته‌آن کرشمرا گرد گمرویشان اوندان خلاق فرد شایدآن کررستگاران باشداو

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٩ وَ

وپروردگارتو می‌آفریند آنچه میخواهد واختیار میکند نباشد مر ایشانرا اختیار پاك بودن خدارا وبرتر آمد ازآنچه شریك میاورند

رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٧٠ وَهُوَ اللهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ

وپروردگارتو میداند آنچه را پنهان دارند سینه‌هاشان وآنچه آشکار میکنند واوست خدا نیست الهی مگر او مر اوراست ستایش در دنیا و

الْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٧١

آخرت ومر اوراست حکم وسوی او برگردانیده شوید

میکند حق آنچه خواهد کردگار همتماند آنکه نیست اختیار درسالات برگزیند یعنی او آنکه باشدبهتراندر وصف وخو
تا نگوید هرحسودی بوالفضول حیرت کرده حق محمد ص را رسول از عرب باید نماید اختیار دگریرا کاوست تا نام و تبار
همچنین هستند هر دورایتمام که کند ابلیس روئی با کرام هردمی آرند انکاری رو حون‌سگی کربور ماه آید بعو
من ازاین نامردمان بسیارچیز دیده و نشنیده‌ام گاه ستیز شرحی ازکویم ازآن کفتارها حیره از حیرت شود انصارها
هست ظاهر برد ارباب خرد گفتها که خرد ازحقد و حسد درکندر دان قابل تقریر نیست ایرمان حرروت تفسیر نیست
یك ازآن باشد خدای لایزال که کند براختیار کس عمل هرچند و برتر ازآن کاورد شرك نروی بوالفضولی ببرد
داندآن پروردگارت درصدور آنچه میوشد از حقد وشرور هم نداند آنچه سازند آشکار ضعن قرآن وحی را ران‌کذار
و هوالله لا الله غیره در دو دنیا حمد باشد بهراو هم بود در حکم او فرمانروا سوی اوگردید راجع درحزا

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ

نگوخبردهید کاگر گرداندخدا برشما شبرا پاینده تا روز قیامت کیست الهی جز خدا که بیاوردشمارا

بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ٧٢ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ

روشنائی آیاپس نمی‌شوید نگوخبردهیدکه اگرگرداند خدا برشما روزرا پاینده تا روز قیامت کیست

إِلَٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ٧٣ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ

خدائی جز خدا که بیاوردشما شبی که آرام گیرید درآن آیاپس نمی‌بینید واز رحمت خود گردانید برای شماشب و

النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٧٤

روزرا تا آرام یابید درآن وتابجوئید از فضلش وباشدکه شماشکر کنید

ای مجدّ بارگو بر منکران | می‌بینید این شما آیا عیان | برشما گرداند ارشد را خدای | سرمد اعمی مستدام اندرسای
تا بروز رستخیز این آفتاب | برباید ماند اندر احتجاب | جز خدا کبود خدائی تا که او | روشنی آرد شمارا پیش رو
تا بتحصیل معاش آیید چند | بشنوید آیا شما پس وعظ وپند | گو برایشان نگرید آیا شما | برشما دایم کند روز ارحدا
تا قیامت کوحدائی غیر او | تاکه آرد برشما شب را برو | تا درآن یابید آرام و سکون | پس نمی‌بینید آیا این شئون
باشد از بخشایش او که قرار | برشما داد اینچنین لیل و نهار | تا بشب آرام گیرید از تعب | روزهم گردید تاروزی طلب
| آنچه ازفضلش مقرر شد بناس | تاکنید از نعمتش شاید سپاس

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٧٥ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

وروزیکه ندا کند ایشارا پس گوید کجایند انبازان من | که بودند که گمان میبردند | وبرآوردیم از هر امتی شاهدی

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٧٦

پس گفتیم بیاورید دلیلتانرا پس دانستند که حق خداراست وگمشد ازایشان آنچه بودند که افترا میکردند

یادکن روزیکه آید در ندا | ت برسانرا بگوید پس خدا | درکجا شد انبازان من | که گمان کردید انبار آرمن
هم بروں آریم ازهر امتی | ما گواهان از برای حجتی | حاضر آریه ادیا را آن همه | برگواهی یعنی اندر محکمه
بادهند ایشان گواهی در مقام | مشرکانرا برضلال و برضلام | پس بگوئیم آنچه میپنداشتید | آورید ارحجتی زان داشتید
حیست برگوئند برهان شما | که برستیدید چیزی جز خدا | پس بدانید انکه حق بهرخداست | درعبادت یاحجج یاقول راست
| گمشود زایشان دراندم از نفس | رانچه برمیساختند از کذب ولیس

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ

بدرستیکه قارون بود از قوم موسی پس تفوق جست برایشان ودادیم اورا ازگنجها آنچه که کلیدهایش بامحمل بهایش هرآینه گرانی میکرد دیگروهی

أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ٧٧ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ

اسوه صاحبان زور هنگامیکه گفتند مر اورا قومش که شاد مباش بدرستیکه خدادوست میدارد شادیهارا | و بجوی درآنچه دادترا خدا

الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ

سرای آخرت | وفراموش مکن بهره‌ات را از دنیا و احسان کن همچنانکه احسان کرد خدا بتو و مجوی فساد را

فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٧٨

دررمین بدرستیکه خدادوست میدارد مفسدانرا

در بیان حکایت قارون

قصهٔ قارون کنون آمد پیش | بود اوبن عم موسی لاکه خویش | پس برایشان خواست خویدرتری | درفساد اوبود همچون ساحری
ما عطا کردیم براو پس رگنج | که بد از حمل مفاتیحش برنج | صاحبان قوت ازحمل کلید | رنج میبردند پس بود آن مزید
یادکن گفتند چون قومش زپند | که مشو مغرور وشاد ازمال چند | حق فرحناکان ندارد هیچ دوست | زانکه عاقل هرفرحناکی اروست
می‌نجو درآنچه حق کردت عطا | توسرای آخرت را بی‌خطا | بهرهٔ خودرا فراموش ازجهان | هم مکن ازبندرسی و توان
کن تو نیکی برعباد الله‌ان که حق | برتو نیکی کرد بی‌خوف وغلق | هم تبه‌کاری مجوی اندر زمین | اِنَّ اللهَ لا یحب المفسدین

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ

گفت جز این نیست که داده شدم آنرا برداشتی که زدمست آیا ندانست که خدا بتحقیق هلاک کرد پیش ازاو از قرنها آنکه او

أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ٧٩ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ

سخت‌تر بود از او از راه قوت و بیشتر بود از راه جمعیت و پرسیده نمی‌شود از گناهان ایشان گناهکاران پس بیرون آمد بر قومش در زینتش

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا يٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

گفتند آنانکه می‌خواستند زندگانی دنیا را ای کاش بودی برای ما مثل آنچه داده شد بقارون بدرستیکه او هر آینه صاحب بهره عظیم است

٨٠ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقّٰهَا

وگفتند آنانکه داده شدند دانش راوای بر شما ثواب خدا بهتر است برای آنکه گروید و کرد نیکوئی را وداده نمیشوند آنرا

إِلَّا الصّٰبِرُونَ ٨١

مگر شکیبایان

گفت من داده شدم بود جز این — من و اموالی که دارم این جنین — خود رعونی‌ست بود زدانش من — وان بود ارعقل ورای نیک من
من ز اسرائیلیان آگنده‌ام — در کتب این جمله را زان برخورم — یا که از کسب و فلاحت و اجر — یافتم این ملک و مال بیشمار
گفته‌اند او داشت علم کیمیا — نیمه‌ای عقل است گیر این را بها — عقدها بشد علامات و نشان — گر که گویم از مکانم از مکان
پس پی نوبیح او فرمود حق — او نداند این خود آید در سبق — که زپیش اروی حق آرامش فزون — که روی بود در هر ره فزون
قوت وجمعیت از وی بیشتر — بودشش هم مت ومال وسم ور — تا جنان فرمود اشارا هلاک — مشرکان مر عظم واجم الاکه خاک
هم بپرسیده شود آن مجرمان — از گناه خود که باشد شان نشان — هم بدوزخ می‌رسانیم انداخته
پس برون شد با قرون شد در برون — در گروه خود بگردی فزون — بودشان رغبت بدنیا و اعتماد
از طریق عقبه ذات الهما — من آنچه یافت فزون از عدد — کاو زدنیا باشدش بهره عظیم
پس زارباب تمکن گفت چند — آنکه بودندی زدانش بهره‌مند — هستش افزون ملک ومال وزر وسم
گر کسی گو بر رسول و کژ مدار — ویل باد ایران مرا بر شما — بهتر از اینهاست پاداش خدا
گر کند هم اینچنین توفیق را — می‌رساند خویش را بر نیکوکار — خرمشکیبایان صابر در بلا
رفته رفته از غرور جاه و من — گشت طاغی کرد موسی خدان — شرحش از مریح خوان گر مقتضی است — در حور این دفتر و تفسیر بست

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ

پس فرو بردیم او را وخانه‌اش را در زمین پس نبود مر او را هیچ گروهی که یاری کنند او را از غیر خدا و نبود از نصرت یافتگان

٨٢ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ

وبامداد نمودید آنانکه آرزو کردند مرتبه‌اش را دیروز میگفتند آیا ندانی یا بتحقیق که خدا گشاده میکرداند روزیرا برای آنکه

مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ٨٣ تِلْكَ

از بندگانش وتنگ میکرداند اگر نه آن بود که منت نهاد خدا بر ما هر آینه فرو برده بود ما را آنا ندانی که رستگار نمیشوند کافران این است

الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٨٤ مَنْ

سرای آخرت میگردانیم آنرا برای آنانکه نمیخواهند تعدی در زمین و نه فسادی وانجام نیک برای پرهیزگاران است آنکه

جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا

آورد خوبی را پس مر او راست بهتر از آن و آنکه آورد بدیرا پس جزا داده نمیشود آنانکه کردند بدیها را جز آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٥

هستند که میکنند

پس فرو بردیم او را از کین
با سرا و گنج و مالش در زمین

پس گروهی هیچش از یاران نبود
تا که بتواند اداو یاری نمود

یا عدابی را اداو دارند باز
دون آن قدرت نمای کارساز

هم نبود او تدموسی در مقام
زانچه با او کرد بکشد انتقام

یا ند زانان که بتواند نمود
ازخود او دفع عذابی درحدود

صبح کردند آنکسانکه روز پیش
حسرت قارونشان میبود بیش

و یکان الله بگفتند از عجب
این کلامست ازتعجب درعرب

میبنماید چونکه خواهد بندرا
بسط میدهد

گر نبودی آنکه حق منت نهاد
خود نما که مال دنیامان بداد

منتی باشد خوداین برما از او
میکشاید برعبادش رزق نیك

ایست دار آخرت واندر نشان
که نکردند اهل کفرآن رستگار

رستگاری نیستش در دوسرای
دررمین بردند هم مارا فرو

هست انجام پسندیده و نیکو
ما نگردانیم بهر آنکسان

کفر و افساد وعلوّی دررمین
نا کسی کو نیکرویده برخدای

بهر ازآنست درحیا باشد مراو
ازبرای اهل تقوی جمله رو

می نخواهند آنکسان اندر یقین
وانکه کار بدکند آید بپیش

هرکه آید خصلتی را نیکو
هم مراورا مثل آنچه کرده خویش

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي

بدرستیکه آنکه واجب ساخت برتو قرآنرا هرآینه بازگردانیده تواست بجای بازگشت نگو پروردگار من داناتر است بآنکه آورد هدایت را و آنکه اوست در

ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٨٦﴾ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

گمراهی آشکار و نبودی تو که امیدداشته باشی که القا کرده شود بتو کتاب را مگر رحمتی از پروردگارت پس مباش البته

ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا

معین مر کافرانرا و باید که بازدارند ترا از آیتهای خدا پس از آنکه فرو فرستاده شد سوی تو و بخوان سوی پروردگارت و مباش

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٨﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

البته از شرك آورندگان و مخوان با خدا الهی دیگررا نیست الهی مگراو همه چیز هلاك وزوال پذیرد

وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

مگر وجه او مراوراست حکم و سوی او بازگردانده میشوید

چون زمکه مصطفی هجرت نمود
شوق مولد در دلش افزوده بود

آمد این آیت که آنکو کرده فرض
برتو قرآن تا کسی برحلق عرض

کرد یعنی مر تورا پیغمبر او
برو طن گردانیدت بار او نکو

بهدهدت برمکه عودا و بی خطر
یا که قصد ازبازگشت اندرمعاد

بعث بند در وعدهٔ رب العباد
که بباشد حرتو کس را آن شان

ای محمد گو خدا داناتر است
برکسی کاورا هدایت درحوراست

مشرکان گت بازرانند ازدیار
خود تورا هرگز نبود این امید

گشت شود القا کتاب ایمان بدید
برتو از پروردگار دوالکرم

پس مشو باکافران هم پشت و یار
تا کجا برمیل ایشان خودتو کار

همه رآیتهای حق از اعتراض
بعدازآنکه گشت نازل برتوان

سوی ربت مردمانرا می بخوان
بعدازا شو مترس ازخلق و لوم

هم مخوان با آن خدا دیگر خدا
نیست غیر از او محدائی رهنما

هم بود فرمانروائی بهر او
سوی اوهم باز گردیده شوید

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ تِسْعٌ وَسِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ

آیا پنداشتند مردمان که واگذاشته میشوند که گویند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده نشوند و بتحقیق امتحان کردیم آنانرا که بودند

قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ٣

پیش از ایشان پس هر آینه بداند الله حدا آنانرا که راست گفتند و هر آینه بداند الله دروغگویانرا

خواهم امداد ازخدای لایموت | از پی تفسیر سورهٔ عنکبوت | هست اشارت آن الف و آن لام و میم | ار انا الله مالك ملك عظیم
میکند آیا گمان این مردمان | که فرو هشته شوند از امتحان | چونکه گویند آن کسان بی آزمون | قول آمنا وهم لایفتنون
همچنانکه آزمودیم آنکسان | که بدند از پیش ایشان درجهان | امتحان یعنی که در کل امم | بوده است و باز خواهد بودهم
تا بداند حق که در دین راستگوست | هم ز بعدار امتحانها کاذب اوست | یعنی آنچه بود ثابت در ازل | درظهور آید ز آثار و عمل
تا که ناید احمق و امیار | مؤمن ار کافر حقیقت از مجاز

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ٤ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللّٰهِ

یا پنداشتند آنانکه | میکنند بدیها را | که عاجز کنند ما را | بداست آنچه حکم میکنند | کسیکه باشد | که امید میدارد ملاقات خدا را

فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ

پس بدرستیکه وقت مقدر خدا هر آینه آینده است و اوست شنوای دانا | و کسیکه مجاهده کند | پس جز این نیست مجاهده میکند برای خودش بدرستیکه خدا هر آینه

الْعَالَمِينَ ٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي

بی نیاز است از جهانیان و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته | هر آینه محو کنیم از ایشان گناهانشان را و هر آینه بدهیم ایشان را بهتر از آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ٧

بودند که میکردند

سکه بندارد آنانکه کنند | آن بدیها که بود بس ناپسند | آنکه برگیرند خود بیش از شما | ورعدالی کوست واجب در جزا
بشود حکمی که ایشان میکنند | از قیاسی یا ز عقل ارمحمد | هر امید او را لقاءالله بود | پس رسد وقت حق از آنکه بود
اوست شنوا من باقوال عباد | مطلع هم بر فعال و اعتقاد | پس جزای خود کند کم یا زیاد | هر نفس خود کند کم یار باد
حق بود خود بی نیاز از عالمین | خلق محتاجند او را نامتین | وانکسان کاوردند ایمان بحق | کارهای پاك کردند آنعرق
محو ما سازیم از آنها سیئات | بر جزای فعل نیکو از جهات | بدهیم پاداش آنچه را بکنند | دیده اند از نیکوئیها راسما

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

ووصیت کردیم انسانرا بوالدینش خوبی را | و اگر بجد بکوشند در اینکه شریك سازی بمن آنچه نیست مر ترا بآن علمی پس اطاعت مکن آندورا

إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ٩

سوی ماست برگشت شما پس خبر دهیم شما را بآنچه بودید که میکردید و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته | هر آینه بگنیم ایشان را در صالحان

امر ما کردیم بر کل بشر | بیکی اندر حق مادرهم پدر | گر که بیمایند کوشش تا جدال | تا که شرك آری بذات ذوالجلال
در هر آنچه نیست علمی بآن | پس تو ایشانرا مباش از تابعان | پس خبرتان بدهم اندر سر گذشت
آنچه باشید اندر آنکه میکنید | سوی ما باشد شما را بازگشت | یعنی آنچه در مقام والدین | میکنید وهست یکی فرض عین
واکه با ایمانشان کردارها | از نکوئی یا بدی کاند پدید | اندر آریم آنکسانرا بیگمان | باد اندر جملهٔ شایستگان
هست بر نیکی بخشودی ما | هست در آنیه آنکسانرا بیگمان | باد اندر جملهٔ شایستگان

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللّٰهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللّٰهِ وَلَئِنْ جَاءَ

واز مردمان کسی هست که میگوید ایمان آوردیم بخدا | پس چون آزار رسانیده شود در خدا میگرداند بلای مردمانرا چون عذاب خدا | واگر آید

نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ١٠ وَلَيَعْلَمَنَّ

نصرتی از پروردگارتو هر آینه گویند البته بدرستیکه ما بودیم با شما آیا نیست خدا داناتر بآنچه باشد در سینهای جهانیان | وهر آینه میداند البته

اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ١١ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا

خدا آنانرا که ایمان آوردند و هر آینه میداند البته منافقانرا وگفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که ایمان آوردند که متابعت کنید طریق مارا

وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٢

و باید که برداریم گناهان شما را و نباشد ایشان بردارندگان ازگناهانشان هیچ چیز بدرستیکه هر آینه ایشانند دروغگویان

باشد از مردم کسیکه گوید او — بالله آمنا ولی باشد دورو
سخت آید یعنی اورا در بصر — نگذرد اردین و ایمان سر بسر
چون شما باشیم مؤمن ما بنیك — تا که گردد وز غمیمها شریك
حق بداند آنکه مؤمن ریشه است — داند آنهم که منافق بیشه است
متن مؤمن با منافق تا تمیز — باشد اندر نزد حق و خلق بس
پیروی ماکنید اورروی کیش — یعنی اندر مسلك وآئین پیش
حرم آنرا به بردارنده‌اند — هیچ جزو خودنکند آکنده‌اند

پس اذیت کرده خون دردین شود — خور خفتش چون عبادت حق بود
چونکه آید نصرت ازپروردگار — پس بگوید با شما بودیم یار
هست داناتر حق آیا بالیقین — بر همه عالمی صدورالعالمین
پس گذارد فرق ایمانشان — در جهان از ابتلا و امتحان
کافران گفتند با اهل قبول — که بجان کردند تصدیق رسول
تا که ما حمل خطایاتان کنیم — اینکه میگویند لعواست وسقیم

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ١٣ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

و هر آینه برمیدارند البته بارهای گناهان خود را و بارهای گناهانی با بارهای گناهان دیگران و هر آینه پرسیده میشوند روز قیامت از آنچه بودند که افترا می بستند و بتحقیق فرستادیم

نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ١٤

نوح را بسوی قومش پس درنگ کرد در ایشان هزار سال مگر پنجاه سال پس گرفت ایشانرا طوفان و ایشان بودند ستمکاران

بلکه وزر خویش ووزر دیگران — بار بردارند پیدا و نهان — در قیامت بار پرسیده شوند — زانچه میافتند درهم بایسته
نوح را کاو بود شیخ الانبیا — سوی قوم او فرستادیم ما — در هزار الا که پنجه سال ماند — در میان قوم و در حقشان بخواند
پس گرفت آنقومرا طوفان همه — زانکه استمکاره بودند آنهمه

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ١٥ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللّٰهَ

پس رهانیدیم اورا واهل کشتی را و گردانیدیم آنرا آیتی برای جهانیان و ابراهیم چون گفت مر قومش را پرستید خدارا

وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٦ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثَاناً وَتَخْلُقُونَ

و بپرهیزید از او آن بهتر است از برای شما اگر باشید که بدانید جز این نیست که میپرستید از غیر خدا بتانرا او می بندید دروغ

إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لاَ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ وَ

دروغرا بدرستیکه آنانکه میپرستید جز خدا مالك نیستند برای شما روزیرا پس بجوئید نزد خدا روزی را و

اعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ١٧ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى

بپرستید او را و شکر کنید مر اورا بسوی او بازمیگردید و اگر تکذیب میکنید پس بتحقیق تکذیب کردند گروهائی پیش از شما و نیست بر

الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ ١٨

رسول مگر رسانیدن آشکار

پس رهانیدیم او ویارانش تمام — که بدند اهل سفینه آن کرام — می نگردانیدیم آنرا در زمین — عبرتی و آیتی بر عالمین
هم براهیم آنزمان که گفت او — قوم خودرا کاعبدوا الله واتقو — این شمارا بهتراست ار آگهند — بر سفهر حق و بیدادی مهند
غیرازاین نبود که بپرستید باز — آنچه راجز حق بدند ارمجاز — من دروغیرا بیافند آنکسان — که بجز حق را پرستند ارگمان

نرشما در رزق قادر نیستند	پس رحق جوئید رزق نگرید	و اعبدوه و اشکروا یعنی کنید	دو پرستش دوسپاس ازعقل دید
سوی او خواهید گشتن جمله بار	یك شکر نعمتش گیرید سار	در رسالت ورشما تکذیب من	منکنید این بوده اندر هرزمن
از امم کردند تکذیب رسل	پیش ازاین هم در تمام حرب و کل	قوم در تکذیبشان درجهر و سر	حرقلیلی هرزمان بودی مصر
	مر فرستاده و رسول کردگار	می نباشد جز بلاغی آشکار	

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ١٩ قُلْ سِيرُوا فِي

آیا بدیدند که چگونه می آفریند خدا خلق را پس اعاده میکند آنرا بدرستیکه آن بر خدا آسانست بگو سیر کنید در

الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّٰهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

زمین پس بنگرید که چگونه آفرید خلق را پس خدا پدید می آرد پدید آوردن باز پسین بدرستیکه خدا برهمه چیز

قَدِيرٌ ٢٠ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ٢١ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ

تواناست عذاب میکند آنرا که خواهد ورحمت میکند آنرا که میخواهد وسوی او برگردانده میشوید و بستید شما عاجز کننده گان در زمین

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٢٢ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ

و نه در آسمان و نیست مرشمارا از غیر خدا هیچ یاوری و نه یاری دهنده وآنانکه کافر شدند بآیتهای خدا و

لِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٣ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ

رسیدن بجزای او آنگروه نومیدشدند از رحمت من وآنگروه مرایشاراست عذابی دردناك پس نبود جواب قومش مگرآنکه

قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٤

گفتند بکشید اورا یا بسوزانیدش پس رهانیداورا خدا از آتش بدرستیکه درآن هرآینه آیهاست برای گروهی که میگروند

می ندیدید آیا که چسان	ابتدا حق کرد درخلق جهان	پس مراورا بر گرداند دگر	وین پس آسانست برب البشر
گفت ابراهیم که گفته من	حق تعالی گو بخلق ارض و رس	سیر ارفکرت کنید اندرزمین	پس بگوئید ارچشم بینین
خلق را او چگونه آفرید	آورد پس نشه دیگر پدید	خوی بوانا باشد او بر کشی	قابل شی نیست بکند آنچه وی
میکند آنرا که میخواهد عذاب	هم بحرحم ارکه خواهد بحساب	هم بحکمش بار گردیده شوید	برفعال خود چرا دیده شوید
هم شما را نیست از غیر خدای	نیست اندر زمین و آسمان	ازعذابش نکنید ابمی مزار	یاوری نمودن گیر و دار
آنکروهند از نشان حکم	دوستی و یاوری در دوسرای	واکسان کایشان یات خدا	نگروند و برلقایش در جزا
پس نبود اورا جواب ازآنگروه	نا امید از بخشش و از رحم	هست ایشانرا عذاب اندرجحیم	آن عذاب دردناك پس الم
	حرکه گفتند اقتلوه اوحرقوه	پس بخشش حق رآتش دادواین	آیتی بد بهر قوم مؤمنین

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ

وگفت جزاین نیست وا گرفتید اغیر خدا بتانرا دوستی میانتان در زندگانی دنیا پس روز قیامت انکار

بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٥ فَآمَنَ لَهُ

خواهند کرد بعضی از شما بعضی را و لعنت خواهند کرد بعضیان بعضی را و جایگاهتان آتش است و نباشد مرشمارا هیچ یاری کنندگان پس گرویدمراورا

لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٦ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَ

لوط وگفت بدرستیکه من هجرت کننده ام بسوی پروردگارم بدرستیکه اوست غالب درست کار وبخشیدیم مراورا اسحق و یعقوب و

جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

گردانیدیم در فرزندان او نبوتی و کتاب را ودادیم اورا مزدش در دنیا و بدرستیکه او در آخرت هرآینه ازشایستگانست

٢٧ وَ لُوطاً اِذْقالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَد مِنَ الْعالَمِينَ ٢٨

ولوط راهنگامیکه گفت مرقومش رابدرستیکه شماهر آینه می آئید کاردشت را پیشی نگرفته شمارا آن هیچ احدی از جهانیان

اَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ

آیا بدرستیکه شماهر آینه می آئید مردان را او قطع میکنید راه را و می آئید در انجمنتان ناپسند را پس نبود جواب

قَوْمِهِ اِلاّ اَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ ٢٩ قالَ رَبِّ انْصُرْنِي

قومش مگر آنکه گفتند بیاور ما عذاب خدارا اگر هستی از راستگویان گفت پروردگار من یاری کن مرا

عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ٣٠

بر گروه مفسدگنندگان

گفت قومش را جز این نبود شما — بگرفتند آن بتان غیر از خدا — در شما را این مودت درمیان — هست اندر زندگی این جهان

پس شود کافر برو رستخیز — از شما بعضی بعضی را خیز — یارهٔ لعنت کنند بر یارهٔ — جایگهتان آتش است از چارهٔ

نیست هم یاری کنندهٔ دربلا — تا شما را ساردارآتش رها — پس بوی آورد ایمان لوط کو — بود خواهر زادهٔ آن یکدو

گفت من تارم مهاجر بی مقام — سوی ربم کو عزیز است وحکیم — می روم یعنی بدا سو کامر اوست — حافظم چون او ز اضرار عدوست

پس ببخشیدیم اورا دو پسر — بود آن اسحق و یعقوب آنگر — ما نبوّت هم کتاب از رتبتش — هم نگردانیدیم در ذریتش

درجهان دادیم رسولی در سبیل — حزکه آن میبود از نسل خلیل — هم باو دادیم اجرش درجهان — باشد اندر آخرت از صالحان

لوط هنگامیکه او برقوم خود — گفت بر کاری شما آئید بد — که نگرفته است پیشی بر شما — هیچکس تاهل جهان آن فعل را

خود شما آئید آیا بر رجال — راه مردم را ببرید از وبال — می شنیدید از مواجه پیش هم — برلواطه می نجوئید از ستم

وز تصارط هیچتان نبود حیا — پس نبود اورا جواب ازآن رمه — حزکه گفتندش راستهرا همه

گرکه باشی راستگو از کردگار — گفت ده نصرت مرا ای رب دین — در عذابات بر گروه مفسدین

وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا اِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا اِنّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ اَهْلَها

وچون آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بشارت گفتند بدرستیکه ما هلاك کنندگانیم اهل این قریه را بدرستیکه اهلش

كانُوا ظالِمِينَ ٣١ قالَ اِنَّ فِيها لُوطاً قالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ اَهْلَهُ اِلاّ امْرَاَتَهُ

باشند ستمکاران گفت بدرستیکه در آنست لوط گفتند ما داناتریم بآنکه در آنست هر آینه نجات میدهیم او را و اهلش را مگر زنش که

كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ ٣٢ وَ لَمّا اَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا

باشد از باقیماندگان و چونکه آمدند فرستادگان ما لوط را محزون شد بایشان و تنگ شد بایشان در طاقت و گفتند

لا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ اِنّا مُنَجُّوكَ وَ اَهْلَكَ اِلاّ امْرَاَتَكَ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ ٣٣ اِنّا مُنْزِلُونَ عَلى

مترس و به اندوهگین شو بدرستیکه ما رهاننده ایم تو و اهلت را مگر زنت را که باشد از باقیماندگان بدرستیکه ما فرود آورندگانیم بر

اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ ٣٤ وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً

اهل این قریه عذابی از آسمان بسبب آنکه هستند که تباه کاری میکنند و بتحقیق واگذاشتیم از آن علامتی

بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٣٥

آشکار را برای گروهیکه می یابند تعقل

در بیان درخواست کردن از خدا عذاب را بر قوم

چون رسولان آمدند از رد ما
پس ورا گفتند انا مهلکوا
گفت لوطست اندران گفتند هان
چونکه در لوط آن رسولان آمدند
چون بدیدندش چنان در اضطراب
تا کسانت هر که هست الا دبت
زانکه نافرمان بدند ایشان همه

بشارت بار ابراهیم را
اهل هذا القریه قومی زشت خو
حویش دانستم اینکه لوطست اندران
لوط بددل گشت و غمگین از گزند
این چنین گفتند سوی او حطاب
ما رهانیم و ساریم ایمنت
کارشان بد کفر و فسق و مظلمه
آیتی هشتیم ما زان پس عیان

یعنی آنجبریل با جمعی ملك
اهل آنجا را که استکاره اند
او و اهلش را رهانیم از بلا
نگذل گردید و بی طاقت بکار
که زما در دل مدار اندوه و بیم
ما فرو داریده ایم از آسمان
پس هلاك ایشان شدند از هر چه بود
بهر ارباب تعقل در جهان

ازپی فرزند اورا یك بیك
از دیار مردمی آواره اند
حزنش کو ماند اندر ابتلا
ازپی تدبیر ایشان در قرار
که تورا زین قوم برهانده ایم
اهل این ده را عذابی ناگهان
شرح آن بگذشت در تفسیر هود

وَ اِلٰی مَدْیَنَ اَخٰاهُمْ شُعَیْبًا فَقٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ وَلٰا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ

وبسوی مدین برادرشان را شعیب پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را و آرزو کنید روز باز پسین را و تباه کاری مکنید در زمین

مُفْسِدِینَ ۳۶ فَکَذَّبُوهُ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ ۳۷ وَ عٰادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَیَّنَ

فسادکنندگان پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان زلزله یا صیحه پس گردیدند در خانهاشان بر جای ماندگان و عاد را و ثمود را و بتحقیق ظاهر شد

لَکُمْ مِنْ مَسٰاکِنِهِمْ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ کٰانُوا مُسْتَبْصِرِینَ ۳۸

بر شما از مسکنهاشان و بیاراست برای ایشان دیو کردارشان را پس باز داشت ایشان را از راه و بودند بینندگان

وَ قٰارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مُوسٰی بِالْبَیِّنٰاتِ فَاسْتَکْبَرُوا فِي الْاَرْضِ وَ مٰا کٰانُوا

وقارون را و فرعون را وهامان را و بتحقیق آمد ایشان را موسی بمعجزها پس سرکشی کردند در زمین و نبودند

سٰابِقِینَ ۳۹ فَکُلًّا اَخَذْنٰا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنٰا عَلَیْهِ حٰاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ وَ مِنْهُمْ

پیشی گیرندگان پس هریك را گرفتیم بگناه او پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم بر او تند باد با سنگریزه و بعضی از ایشان کسی بود که گرفت او را صدای جبرئیل

مَنْ خَسَفْنٰا بِهِ الْاَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنٰا وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلٰکِنْ کٰانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ۴۰

و بعضی از ایشان کسی بود که فرو بردیم ما او را از زمین و بعضی از ایشان کسی که غرق کردیم ما و نبود خدا تا ستم کند ایشان را و لیکن بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند

سوی مدین هم فرستادیم ما
برادرشان شعیب رهنما
گفت یا قوم اعبدوالله بالیقین

هم مجوئید ارخلاف عدل وداد
در زمین رسم تباهی و فساد
پس ورا کردند تکذیب اروحوه

حاثمین فاصبحوا فی دارهم
پس کنون بنیادشان را منهدم
همچنین آن صرفهٔ عاد و ثمود

قد تبین من مساکنهم لکم
زین الشیطان لهم اعمالهم
دیو ایشان را پس ازره داشت باز

هم دگر قارون و فرعون عدو
بار آن هامان پرمکر و دورو
موسی او با بینات آشکار

سرکشی کردند پس اندر زمین
می نبودند آنگروه از سابقین
پیشی اعنی تا که بر حکم خدا

پس گرفتیم آنکسان را بالتمام
که زان شد بر گناه و انتقام
پس ازایشان بود بعضی غالبا

بر فرستادیم یعنی بیدرنگ
سوی او بادیکه دروی بود سنك
هم بد ازایشان که بروحهی شکفت

بعض دیگر را ازایشان هم چنین
منخسف کردیم ما اندر زمین
برخ دیگر را ازایشان باز هم

حق نکرد استم بر ایشان لیك خود
طالمان بودند بر خود بی زحد

بر امید اجر روز واپسین
صاعقه بگرفت پس برآنگروه
برشما ماوایشان روشن نمود

کرچه مستبصر بدند از راه وساز
سوی ایشان آمد از پروردگار
باز گیرند ازپی دفع قضا

خود من ارسلنا علیه حاصبا
مرعذاب صیحه اورا برگرفت
غرق فرمودیم در طوفان ویم

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ

مثل آنها که فراگرفتند از غیر خدا دوستان مانند مثل عنکبوت است که گرفت برای خود خانه و او بدرستیکه سست ترین خانها هر آینه

لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤١ إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ

خانه عنکبوت است اگر باشند که بدانند بدرستیکه خدا میداند آنچه را میخوانند از غیر او از چیزی و اوست غالب

الْحَكِيمُ ٤٢ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ٤٣ خَلَقَ اللهُ السَّمٰوٰتِ

درست کردار و این مثلها میزنیم آنها را برای مردمان و نمی یابد عقل آنرا مگر دانایان آفرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٤٤

و زمین را براستی بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است از برای گروندگان

داستان آنکسانکه دوستان
سست تر بیت آنچه سی از عنکبوت
سم بادی گرورد او را برد
هرچه را جز حق بوگیری یار و دوست
او ملک خود عریر است و حکیم

چرخدا نگرفته اند از این و آن
می باشد خود ز بیت عنکبوت
تار تارش جمله را از هم درد
همچو بیت عنکبوت آن حس اوست
غالب و استوده کردار از قدیم
آفرید ارض و سما را او بحق

درمثل باشد همچون عنکبوت
نه ورا سقفست و دیوار و ستون
هیچ اگر باشد دانا در عمل
حق بداند آنچه را خوانند باز
این مثلها میزنیم از بهر ناس
مؤمنین را آیة است این در نسق

که فراگیرد ز بهر خود بیوت
نه پناه از حر و برد اندر سکون
هست با دیشان موافق این مثل
از هر آچیزی جز او بی امتیاز
غیر دانایان نفهمد از شماس

الجزء الحادی عشرون

اُتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتٰبِ وَ أَقِمِ الصَّلٰوةَ إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ وَ

بخوان آنچه را وحی کرده میشود بتو از کتاب و بر پای دار نماز را بدرستیکه نماز نهی میکند از کار زشت و ناپسند و

لَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ٤٥ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتٰبِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

هر آینه ذکر خدا بزرگتر است و خدا میداند آنچه میکنید و مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بآنچه آن بهتر است

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلٰهُنَا وَ إِلٰهُكُمْ

آنانکه ستمکردند از ایشان و بگوئید ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستاده شد بما و فرو فرستاده شد بشما و الهما و الهشما

وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٤٦ وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتٰبَ فَالَّذِينَ آتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ يُؤْمِنُونَ

یکی است و ما ئیم مر او را منقادان و همچنین فرو فرستادیم سوی تو کتاب را پس آنانکه دادیمشان کتاب ایمان میآورند

بِهِ وَ مِنْ هٰؤُلَآءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ٤٧

بآن و از اینها یعنی کفار قریش و اهل مکه کس هست که میگرود بآن و انکار نمیورزد بدآیتهای ما مگر کافران

اتل ما اوحی الیك من كتاب
هر نمازی ناهی است از منكری
هر مقامیرا نمازی درخور است
شرح این معنی بتفصیل تمام
تاچه باشد فعل هر عالی و دون
هست یا براهل بخران این مقال
درمقام گفتگو باید سخن
ما بایمانیم گوئید از ولا
هست واحد خالق ما و شما

دار برپا مر نمازای ذولباب
هم گشاید برتو از معنی دری
ذکر سالك اندر اخفی اکبر است
گفته ایم ازپیش هرجا درکلام
گفت والله یعلم ما یصنعون
یا بود منسوخ از حکم قتال
هر زمان باشد بوجهی بس حسن
بر هر آچیزیکه شد نازل بما
گردن اندر حکم اوهشتیم ما

کان خود از فحشاء و منکر ناهیست
در مقام جسم و نفس و قلب و روح
کاندر آنجا جمله از خود فانی است
کن مجدد سیر در شرح سور
مر جدل نکنید با اهل کتاب
لیك برزعم صفی منسوخ نیست
غیر استمکارگان زاهل ضلال
وانچه نازل برشما شد بقصور
همچنانکه انبیا را ما کتاب

واز هر آچه زشتی و گمراهی است
سر اخفی و خفی اندر فتوح
نیست خلقی ذکر او رنانی است
حاجت ار داری بتحدید نظر
جز بنیکوتر بیانی در خطاب
چون قتال آخر دوا در ایمنی است
کاندا کردند ایشان بر قتال
یعنی آن توریة و انجیل و زبور
سابقا نازل نمودیم از صواب

هم فرستادیم قرآن بر تو نیز | پس خود ارباب خرد واهل تمیز | نگروند ایشان بقرآن بیسخن | پیش ازاین یا نگرویدند اهل فن
از صفات و نعت پیغمر باو | نگرویدند اهل دین بگفتگو | زین گره کامل کتابینند باز | یا که اهل مکه و اعراب حجاز
کس بود که او بقرآن بگرود | غیر کافر که بر او منکر شود | کس شد منکر بآیتهای ما | غیر کافر کاوست دوراز رای ما

وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ٤٨ بَلْ هُوَ آيَاتٌ

و نبودی که میخواندی پیش از آن هیچ | کتابی و نمی نوشتی با دست راست که آنگاه هر آینه شک کنند باطل گویان | بلکه آن آیتهائیست

بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ٤٩ وَ قَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ

ظاهر | در سینهای آنان که | داده شده علم را و انکار نمیورزند | بآیتهای ما | مگر ستمکاران | و گفتند چرا فرو فرستاده نشد

عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٠ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا

بر او آیتها | از | پروردگارش بگو جز این نیست که آن آیتها نزد خداست | و بستم من مگر بیم کننده آشکار | آیا | کافی نبود ایشانرا که

أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١

فرو فرستادیم بر تو | آن کتاب را که خوانده میشود بر ایشان بدرستیکه در آن هر آینه رحمتی | و پند | بست | برای گروهیکه میگروند

تو نبودی آنکه خوانی پیش ازین | هر کتابی یا نوشتی دیگرین | گر کجا این باشد از وحی منک | گر خوانده و نویسنده بدی
میفتادندی تو کاران شک | غیر استکباره از جهل و عما | دل نشانهای روشن باشد آن | کجروان آنگاه در شک میشدی
کی کند انکار آیتهای ما | باشد اندر رنج حق از هر مقام | کافران گفتند بروی از جحود | در صدور اهل دانش بیگمان
گو حراین بود که آیتها تمام | که فرستادیم قرآن بر تو ما | هم حزانی بود که باشم بیم ده | آیتی بایل نشد از رب او
هست ایشانرا بسند آیا کجا | گر کتابی بیند بروی پس خود آن | خوانده تا گردد بر ایشان بهر بند | من بخلقان تا بباشد مشتبه
رحمت و پندیست بهر مؤمنان | کاندر اعراب اعلمند و افصحند

قُلْ كَفَىٰ بِاللهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيدًا ٥٢ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ

بگو کافیست خدا | میان من | و میان شما گواه | میداند | آنچه در آسمانها | و زمین است و آنانکه | ایمان آوردند بباطل

وَ كَفَرُوا بِاللهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥٣ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ

و کافر شدند بخدا | آنگروه | ایشانند زیانکاران | و بشتاب | میخواهند ترا بعذاب | و اگر نبود وقتی نام برده شده هر آینه آمده بود ایشانرا

الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٤ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

عذاب | و هر آینه خواهد آمد البته ایشانرا ناگهان و ایشان ندانند | بشتاب میخواهند ترا بعذاب | و بدرستیکه | دوزخ هر آینه احاطه کننده است بکافران

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٦

روزیکه فرو گیرد ایشانرا عذاب | از بالاشان | و از زیر | پاهاشان | و گوید | بچشید | آنچه را بودید که | میکردید

کو بود کامی بهر وجهی اله | تا بود بین شما و من گواه | صدق گفتار مرا هم او گواست
وانکسان کایشان باطل نگروند | بر خدا کافر شدند از بهر بند | هستشان حرمان و حسرت یوم دین
میکنند اشتاب ایشان در عذاب | ازره انکار و تکذیب و عتاب | آمد ایشانرا عذاب انتقام
خواهد آمد ناگهان بر ناگهان | آن زمان وایشان نمهمیدند آن | هم جهنم شد محیط کافران
اندر آن روزیکه پوشدشان عذاب | از زبر و زیر پاشان بر شتاب | بر جزای آنچه کردید از خطا
فرقهٔ هجرت کردند از حرم | میکشیدند ارنه اندیشان ستم | کرد این آیت نزول از ذوالمنن

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ٥٧ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا

ای بندگان من | که ایمان آوردید | بدرستیکه زمین من فراخ است | پس مرا بپرستید | هر نفسی | چشنده مرگ است | پس بسوی ما

تُرْجَعُونَ ٥٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

برگردانیده میشوید وآنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته هرآینه جای میدهیم ایشانرا از بهشت غرفهائیکه میرود از زیر آنها

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ٥٩ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٦٠ وَكَأَيِّنْ

نهرها جاودانیان درآن خوبست پاداش عمل کنندگان آنانکه صبر کردند وبپروردگارشان توکل میکنند وبسا از جنبنده

مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦١

که برنمیدارد روزیش را خداروزی میدهد اورا واشما را واوست شنوای دانا

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ٥٦ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ٥٧

ای بندگان من که ایمان آوردید زمین من واسع است پس مرا عبادت کنید هر کجا ثم الیا ترجعون

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ٥٩ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٦٠ وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦١

یا عبادی الذین آمنوا ارض من واسع بود آرید رو ایعنی جوئید در هجرت همه پس پرستیدم بدون واهمه
هست هر نفسی چشنده مرك چون هر کجا ثم الینا ترجعون آنکسانکه بگرویدند از یقین کارها کردند شایسته و متین
ازجنان بدهیمشان جا درغرف حوبها جاری ز زیرش هرطرف گفته ایم آنرا گرت معلوم بست که میاد از تحتها الانهارجست
اندرآن باشند ایشان جاودان نعم اجر العالمین نعم الامان آنکسان کاندر اطاعت وانتلا صبر کردند و توکل بر خدا
برتوکل باشد ایشانرا مدار در امور خویش بر پروردگار باشد از جنبندگان بسیارکان نرندارد روزی خود در توان
میکند یعنی ذخیره جانور رزق خودرا تارسد هنگام خور میخورند از آن ماندارهٔ دهن حمل نتواند کرد آنرا بتن
حق دهد روزی درآنها وشما کوسمیع است وعلیم اندر عطا بشنود یعنی که گوئید از کجا میرسد درهجرت آن روزی ما
هم نداند کز کجا روزی دهد ورچه راهی فتح وفیروزی دهد یا اسمعیله مور و مار درمخاعت هم نداند سرّ کار

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ

وهرآینه اگر بپرسی ازایشان که کیست که آفرید آسمانهارا وزمین را ومسخر کرد آفتاب وماه را هرآینه گویند خدا پس بکجا برگردانیده میشوند

٦٢ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٦٣ وَلَئِنْ

خدا گشاده میکرداند روزی را برای آنکه میخواهد از بندگانش و تنك میکرداند برایش بدرستیکه خدا بهمه چیزی داناست وهرآینه اگر

سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

بپرسی ازایشان که کیست که فرو فرستاد از آسمان آبی را پس زنده گردانید بآن زمین را از بعد موتش هرآینه گویند خدا بگو ستایش مر خدارا

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ٦٤

بلکه اکثرشان نمی یابند بعقل

ورکه ازآنها بپرسی که چنین آفریده است این سموات وزمین رام کرد این مهررومه را درفلك می بگویند آنحدا بی ریب وشك
برکجا پس باز گردانده شود خود زتوحید خدای ارجمند حق گشاید رزق هرکسرا که خواست ازعبادش هم کند تنك ازبحاست
زانکه حق دانابود برکل شیئی هم بود قادر بقبض وبسط وی ورکه ازایشان بپرسی کاب را بررمین بارل که بنمود از سما
کرد احیا مرزمین را پس بآن بعدازآن که مرده بود اندرخزان می بگویند آنحدا بگفتگو میکند این کارها نی غیر او
جمله براین معترف باشند لیك باوی آرند ازپی طاعت شریك گوسپاس وحمد حق را کت نگاه داشت او ازشرك وطغیان درپناه
بلکه اکثردریابند از گمان نکته معقولرا این مردمان لیك رااظهارش صفی بس عاجراست
گرچه حقم داده تقریری عجب لیك باید نکتها برنطق ولب گرکمی ران بحرجان آید بجوش گمتری فهمد از ارباب هوش
زانکه معقولات خود فهمید بست ای بیان یا سماعی تاکه چیست اندکی دربحر قرآن شو فرو رمز معقولات تا یابی نکو
آنهم از توفیق حق باشد رفیق هم کند باید ترعقل دقیق سمع وگفت آسان بود درهرمقام لیك بس مشکل بود فهمای غلام

وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

ونیست این زندگانی دنیا جز هزل وبازی وبدرستیکه سرای بازپسین هرآینه آنست سرای زندگانی اگر باشند که بدانند

٦٥ فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجّٰيهُمْ اِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

پس چون سوار شوند در کشتی بخوانند خدا را بیغش دارندگان برای او دین را پس چون نجات دادایشان را بسوی دشت آنگاه ایشان شرك می آورند

٦٦ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٦٧ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ

تا کفران ورزند بآنچه دادیم ایشان را و تا کامیاب شوند پس بزودی خواهند دانست آیا ندیدند که ما گردانیدیم حرم را امن ربوده میشوند

النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ ٦٨ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى

مردمان از پیرامونشان آیا پس باطل میگروند وبنعمت خدا کفران میورزند وکیست ستمکارتر از آنکه بست بر

اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ٦٩ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

خدا دروغرا یا تکذیب کرد حق را چون آمد او را آیا نیست در دوزخ جای اقامت برای کافران وآنانکه مجاهده کردند

فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

در ما هر آینه هدایت میکنیم ایشان را راههای خود را و بدرستیکه خدا هر آینه با نیکوکار است

این حوة دیوی بی خط وسهو
پس چو در کشتی شوند ایشان سوار
در بطر آدم نهفت به نگر است
پس چو رهانند خداشان زان خطر
تا ندادهٔ ما ارآن کافر شوند
جای شکر آرند شرك وکافری
مکه را یعنی بامنت حرم
قتل وغارت اندر اطراف حرم
پس بباطل هیچ آیا نگروند
یا کند تکذیب حق یعنی رسول
وانکسانکه کوشش اندر دین ما
در مصاف دشمنان باشد مرد
راههای معرفتشان یا عیان
حق بود با محسنین در کل حال

نیست یك از بیگری حزلف ولهو
می بخواهند آن خدارا زاضطرار
دشتها بردرگه حق یکسر است
یعنی از بحر آوردشان سوی بر
مجتمع گردند چون هم بهره مند
زودپس آگه شوند از بدسری
تا درآن باشند ایمن از ستم
هست پیش از آنکه آید درقلم
هم بنعمتهای حق کافر شوند
یا که قرآن کامد اورا در نزول
میمایند از خلوصی نز ریا
همچنین بانفس سرکش در نبرد
میکنیم انسان که ره برکاروان
عارفان رهرو بیکو خصال

دارد یگر رندگانیرا سراست
کشتی ارموج افتد اندر پیچ وتاب
زانکه رهانیده را داند حق
آنزمان آرند شرك از خوی حویش
برخورند اعنی باجماع آنکسان
می بدیدند ایچ آیا مکیان
وانکه اردورش ربوده میشوند
واهل آن باشند در مهد امان
کیست طالمتر از آن کو بر خدا
نیست آیا در جهنم جایگاه
روزوشب بیدار وینهان درجهاد
ما هدایتشان کنیم اندر سبل
یاهر آن کوشش کند برراه راست
محسن است آنکس که حقش رهنماست

ملك باقی گر نداند آسر است
مخلصد اورا بدین از اضطرار
نیدگر کسرا ز کل ماخلق
آنچنانکه بودشان عادت زپیش
از پرستش خود براصنام وبتان
اینکه گردانیدیم ماخود بهرشان
مردمان یعنی که ایشانرا کشد
نیستشان بیمی زآفات جهان
مردروعی نیست از واقع خدا
کافران را که غلط کردند راه
باعدو باشند از صدق و سداد
درجهات خیرخویش ازجزء وکل
مارسانیمش بمقصودی که خواست
حق بود با آنکه هم او باخداست

سُورَةُ الرُّومِ ستُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ ٢ فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ٣ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ

سوگند باین حروف مغلوب شدند روم در نزدیکترین زمین وایشان از بعد مغلوب شدنشان بزودی غالب میشوند در اندك سال مر خدا راست امر

مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ٤ بِنَصْرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَآءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٥

از پیش واز پس وروزی چنین شاد میشوند گروندگان بیاری خدا یاری میکند آنرا که خواهد واوست غالب مهربان

بعد بسم الله الرحمن الرحیم
لام یعنی گشت لایح شمس حق
هرکرا خواهد کند مغلوب و پست
بعد مغلوبی دگر غالب شوند

باز گویم از الف و زلام و میم
در مرایای وجود ماخلق
همچو روم از فارس هنگام شکست
زود در بضع سنین بچون وچند

مر الف باشد اشارت بر احد
میم یعنی مالکست و مقتدر
رومیان مغلوب گشتند از بتر
یعنی از سه تا نه از سالها

نیست اورا اول و آخر بحد
بر ملوک وملك اندر جهر وسر
در زمنی بر عرب نزدیکتر
منقلب گردد بر ایشان حالها

در بیان محاربهٔ عجم با رومیان

ازعجم گشتند مغلوب از خبر
گشت از پرویز شهریران روان
رومیان را کرد مغلوب اوبجنك
رومیان بودند چون زاهل کتاب
مر شماتت بودشان مر اهل دین

بازهم یابند بر ایشان ظفر
سوی روم از بهر حرب رومیان
بد بهم سال این زمبعث بدریك
فرسی مردم مجوس ارشیخ وشاب
که شما اهل کتابید از یقین

هست از تفسیر وتاریخ این یقین
بود شهریران شجاعی از عجم
چون شکست رومیان را مر رسول
مشرکان گشتند شاد از این خبر
واین چنین گشتید مغلوب وزبد

شرح وتفسیر این حکایترا چنین
شد بسرداری بسوی روم هم
بار گفتند او شد ازاندیره ملول
مژده میدادند زین بریکدگر
برعلوّ خود تفال میزدند

در بیان گرو بستن ابی ابن خلف با ابوبکر صدیق در باب غلبهٔ روم با عجم

گفت ارغیرت ابوبکر صدیق
ارکجا گفتندگوئی این سخن
با ابی فرمود صدیق امین
گفت صدیق نکوفر باسه سال
گفت پیغمبر خطا کردی تواین
رفت و کرد او سال را به به صد
شرح آنرا اهل تاریخ اینچنین
نام ادرش آنکه فرحان داشت نام
شد خبر خسرو شهریران بوشت
این زشهریران بدل بگرفت شاه
او بشهریران بگفت این ماجرا
نك بما پرویزداد اینسان حرا
گشت شاد او ریبحر اندر رمان
رومیان گشتند غالب زان سبب

شاد زین معنی باشد ابوبکر
گفت از قول رسول مؤتمن
کای عدو الله دروغ ارتست هین
رومیان گردند غالب مستهال
بین سه تا نه بود بضع سنین
پس گرو برد او صدیق گفت خود
خود رقم کردند ار کلك متین
داشت اندر رم شریی اومقام
که نکش اورا که دیدا بحواب رشت
نامه برفرخان نوشت او کینه خواه
هردو رادل بدشد از شه رین خطا
گرکه خواهی هم دهیم اورا سرا
لشکری آراسته کرد او روان
درزمنی کان بد اقرب مرعرب

چشمتان روشن مباد ارایں خبر
بن خلف کوراسود اردین فروغ
گفت ابی گر راست باشد حرف تو
پس گرو برده شتر بستند تام
رو بمال و مدت اورا در گرو
رور بدر آمد خبر بر مؤمنان
چون که غالب گشت شهریران بروم
گفت فرخان خواب دیدم من چنان
شد مکرر بیشان این گفتگو
گر برادر راکشی سوازمت
نامه بنوشند بر سلطان روم
لشکری بفرست وبین تا چون کنیم
تاخت شهریران بپرویز ارشتاب
حق تعالی داد زین قصه خبر

رومیان گردند هم غالب دگر
گفت باشد یا ابوالفضل این دروغ
کن معین وقتی ازبهر گرو
گفت این صدیق با خیرالانام
پس یقین صدقست وعده وقول تو
برعجم گشتند غالب رومیان
کرد ویران سربسر آمرزوبوم
که بدادند تخت پرویزم مکان
عذر برقتل برادر گفت او
جای او برفارس والی سازمت
که زماویران توراشد مرزوبوم
ملك را ازدست اوبیرون کنیم
برشکست وکرد ملکش راخراب
وین بود راعجاز قرآن درنظر

در تأویل آیهٔ مبارکه مذکوره

چونکه ازتفسیر گشتی بهره یاب
باشد آن مغلوب در اقرب زمین
در ظهور قلب هنگام رجوع
امر و اذن ازقبل وبعد آمد زحق
واندر آنروزیکه غالب مشوند

نك شنو تأویل آیت بر صواب
ارزمین نفس وصد راست آن یقین
سوی حق وین بشکی یابد وقوع
کوست مدی هم معید ماخلق
رومیان برفارسیان بعد چند
هرکرا خواهد کند یاری خدا

روم باشد بست گرفهم توبست
بعد مغلوبی شود غالب همی
چست آن بضع سنین اطوار وحال
حکم باشد جمله از پروردگار
شاد آنروزند بیشك مؤمنین
غالبست و مهربان بر ماسوی

آن قوی کاندر بدن روحا بست
بر فوای نفس پست اعجمی
کاندران باشد ترقی بر کمال
کارها اوراست اندر اختیار
که کند یاری خدا بر اهل دین

وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيٰوةِ

وعده کردن خدا است خلاف نمیکند خدا وعده اشرا ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند میدانند ظاهریرا از زندگانی

الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ۷ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمٰوٰتِ

دنیا یعنی محسوسات و مشتهیات و ایشان از آخرت ایشانند غافلان آیا تفکر نکنند در خودهاشان که نیافرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

وزمین را وآنچه میان آندو است مگر بحق ومدتی نام برده شده وبدرستیکه بسیاری از مردمان بملاقات پروردگارشان

لَكَافِرُونَ ۸ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ

هر آینه کافرانند آیا نرفتند در زمین پس نگریدچگونه بود انجام کار آنانکه بودند پیش از ایشان بودند سخت تر

مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا

ایشان در توانائی و برگردانیدند زمین را وآبادکردند آنرا بسیارتر از آنچه آبادکردندش وآمدایشانرا رسولانشان بامعجزات روشن پس

كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۹ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى

نبود خدا که ظلم کند بر ایشان ولیکن بودند که بر خودهاشان ستم میکردند پس باشد عاقبت آنانکه بد کردند بدتر

أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ۱۰

که تکذیب کردند آیهای خدارا وبودند که بآن استهزا میکردند

وعده حق فرمود نماید خلاف
می‌ندانند آنچه باشد آشکار
غافلند از آخرت ورکارآن
حق سموات و زمین را نافرید
اربی وقتی معین از زمان
سیر نمودند آیا در زمین
بوده‌اندآنها از ایشان سخت‌تر
همچنین کردند تعمیر اندران
آمد ایشانرا ز نزد حق رسل
لیك بودندآنکسان ظالم بخویش
حق نخواهد هرگزکوئی بهرخلق

وعدهٔ خود را بدون اخلاف
از جبوه دنیوی در روزگار
آنکه از ظاهر زمعنی بی‌نشان
وانچه باشد بین این هردو پدید
که زحکمت نام برده گشته آن
پس نبیند از مآل سابقین
در توانائی و قوت سر بسر
پیش‌از آنکه کرده‌اند آن مکیان
با بیان و بینات از جره و کل
بود فعل رشتشان زاندازه بیش
لیك خار آنکو خورد گیرد بحلق
آنکه بشمردند آیهای حق

لیك مردم این ندانند اکثری
یعنی از امر معاش و زندگی
فکر اندر نفسهای خویشتن
حز بحق یعنی بحکمت زانچه خواست
مرلقای رب خویش اکثر زناس
تا چگونه بوده است انجامشان
واثاروالارض یعنی منقلب
از نباتیی و دیوت و کاخ وقصر
پس‌بود آنکه خدا از بیش و کم
طلمشان گردید بر خسران سبب
پس بود انجام بدکاران بدی
کذب و میکردند استهزا و دق

که ندارند از بهار جان بری
نی زمعقولات و حسن بندگی
بیستشان آیا که بروحیی حسن
هم بمقصود صحیح آن کژ دراست
کافران باشند و دور و باشناس
پیش‌از ایشان ازشان و بامشان
ساختند آنرا فزون از مایحت
غرس اشجار و قناة وحوضحصر
کرده باشد هیچ بر ایشان ستم
بهر خود کردند آنحواری طلب
بر بدان آید عذاب ایزدی

اَللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۱۱ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ۱۲ وَ

خدا می‌آفریند خلق‌را پس اعاده میکندش پس بسوی او برگردانیده میشوید وروزیکه قایم شود قیامت نومید شوند گناهکاران مشرکان و

لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ۱۳ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ

نباشد مرایشانرا از شریکان شفیعان وباشند بشریکانشان انکارورندگان وروزیکه قایم میشود قیامت

يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ۱۴ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ۱۵ وَأَمَّا

روزی چنین متفرق میشوند یعنی مؤمنان و کافران ازهم جدا میشوند پس اما آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته پس ایشانند در چمنی که مسرور میشوند واما

الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۱۶ فَسُبْحَانَ اللَّهِ

آنانکه کافرشدند وتکذیب کردند آیهای مارا وملاقات آخرت‌را پس آنهااند در عذاب حاضر کردگان پس تسبیح خدا

حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ١٧ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ١٨

هنگامیکه شامگاه میکنید وهنگامیکه بامداد میکنید ومراوراست ستایش در آسمانها وزمین وطرف آخر روز وهنگامیکه ظهر می کنند

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ١٩

بیرون میآورد زنده را از مرده وبیرون میاورد مرده را از زنده وزنده میکرداند زمین را پس از موت آن وهمچنین بیرون آورده میشوید

آفرید او خلق را از ابتدا | عود دهد بعد مرگ آنجمله را | پس نسوبش حمله میگردند باز | بر حقیقت رحمت آرند از مجاز
اندر آن روزی که بنماید قیام | مر قیامت محرمان اندر مقام | جمله میگردند از حیرت خموش | تا امید افتد خود بعقل وهوش
شافعی بود مر ایشانرا براست | هم زانبازانشان در بارخواست | کافرایشان خود باباران بوند | یا شریکانشان بری دایشان شوند
گردد آن روزی قیامت که بپا | مردمان ازهم شوند آنده جدا | پس خود اما بگرویدند آنکه هم | کارها شایسته کردند از امم
پس بوند ایشان بروضه شادوخوش | قارع وآسوده از ریح و طیش | پس خود اما بگرویدند آنکه باز | بودشان تکذیب آیات از مجاز
هم لقای آخرت پس آنگروه | فی العذاب محضروبند از وجوه | پس ورا تسبح گوئید از فزون | حین تمسون وحین تصبحون
یعنی اندر بامداد و وقت شام | بر نهار آورد میاید قیام | حمد مراوراست درارض و سما | می بوند اندر سیاستش ماسوی
وقت عصر و وقت ظهر آریدرو | از پی تسبح وحمد ذات او | یا بهرحالی بهان و آشکار | حمد و تسبیحش کنید ازاحتیاط
زنده را آرد برون ازمیت او | همچو اسرارا زنطفه تو او | یا که عالم را زجاهل در نژاد | یا موحد را خوداز مشرك نهاد
همچنین میت زحد آرد برون | بر خلاف آنچه شد د کر ازشئون | مرزمین را زنده سازد بعدموت | همچنس آرد برومان بعد فوت

وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ إِذٰا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ٢٠ وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ

واز آیتهایش آنکه آفرید شمارا از خاك پس آنگاه شما انسانید که پراکنده میشوید واز آیتهایش آنکه آفرید برای شما

مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهٰا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٢١

از خودهایان جفتها تا آرام گیرید شما سوی آنها وگردانید میانتان دوستی ومهربانی بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهیکه تفکر میکنند

این بود ز آیات آن خلاق پاك | که شما را آفریده است او ز خاك | اصلتان از خاك باشد کادم است | آفرید از خاکش این فی مهم است
یار بطفه اصلتان وان ارحداست | وان غدارو ید ز خاك این بر ملاست | مشتر گشتید پس اندر زمین | چون بشر بودید خلق ازما وطین
وز علامتهاش اینکه آفرید | مر زنان از نفسهایان بر بدید | سوشان گردید تاسا کن زود | از ره جنسیت وشکلی که بد
هم پدید آورد مابین شما | دوستی و مهربانی بر اقتضا | انّ فی ذلك لایات لقوم | که بوند اهل تفکر بی ز لوم

وَ مِنْ آيٰاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَاخْتِلٰافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوٰانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ

واز آیتهایش آفریدن آسمانهاست وزمین واختلاف زبانهای شما ورنگهای شما بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست

لِلْعٰالِمِينَ ٢٢ وَ مِنْ آيٰاتِهِ مَنٰامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ وَابْتِغٰاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ

برای دانایان واز آیتهایش خوابتان شماست بشب وروز وجستن شماست از فضلش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی

يَسْمَعُونَ ٢٣ وَ مِنْ آيٰاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ

که می شنوند واز آیتهایش آنکه مینمایدشمارا برق راه بیم وامید وفرومیفرستد از آسمان آبرا پس زنده میکرداند بآن زمین را

بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٤ وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمٰاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

بعد از موت آن بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهیکه می یابند بعقل واز آیتهایش آنکه بپای میباشد آسمان وزمین بامرش

ثُمَّ إِذٰا دَعٰاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذٰا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ٢٥

پس چون خواند شمارا خواندنی از زمین آنگاه شما بیرون می آئید

هم بود ز آیات او اندر یقین | درعیان خلق سموات و زمین | واختلاف السنت والوانتان | هم نشانیهاست بر خلق جهان
بودیکسان گرکه صوت وشکل ناس | موجب آمد ترتجاهل والتباس | مصلحت را وین بسی بد برخلاف | پس بوفق حکمت است این اختلاف

در بیان اختلاف صوت و صورت

بست دوصوت ودوصورت مثل هم | وین کمال صنع باشد زان علم | نیك گردی گردراین معنی دقیق | قدرت صانع بیابی ای رفیق
این نه کار طبع باشد یا مزاج | گردد ادراکت بباشد اعوجاج | بل طبیعت فعل او برضد این | باشد اندر نزد عقل خورده بین
از عناصر وز مزاج مؤتلف | کی پدید آید شئون مختلف | اختلاف اوهم پدید آید یکی | در مقامی نیست غیراز اندکی
نی بدینسان اختلاف بی‌حد | که درآن افتد تحیرهای خود | این نیاید دروقوع ار باطری | جز زخلاق حکیم قادری
هم‌دگر زآیات اوخواب شماست | درشب وروزودراین راحت قوی است | هم شما را در مقام جستجو | حستن رودی ز بحثهای او
درشب اعنی استراحت شدقوی | روزتان تحصیل رزقست ازخدا | واندراین باشد دلالتها عیان | بهر قومی کاشوند ازگوش جان
ودعلامتهای صنعش هرکجا | برق باشد که نماید بر شما | برمسافر راوست خوف صاعقه | طمع باران برمقیم از بارقه
می فرستد آبرا از آسمان | ارض مرده زنده پس سازد بدان | اندراین باشد نشانها بی‌قصور | بهر ارباب عقل در طهور
وز نشانیها تواسائی او | بر فعال ممکنه در جستجو | این بود کاستاده است ارض وسما | راض او بی‌استن والت بیا
وین زقدرتهای او یك‌قدرتست | حافظ هرممکنی درنیست است | پس بخواند چون شما راخواندی | از زمین آیند بیرون هرتنی
اخرجوا یا ایهاالموتی تمام | از قبول آید بیرون لا کلام

وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ ۲۶ وَ هُوَالَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ

ومراوراست هرکه درآسمانها ورمین است همه مراو رافرمان برانند واوست آنکه می‌آفریند خلق را پس اعاده میکند آنرا وآن

أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلٰي فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَالْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۲۷ ضَرَبَ لَكُمْ

آسان تراست براو ومراوراست وصف برتر درآسمانها ورمین واوست عالب درست کار ردبرای شما

مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمّا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ شُرَكٰاءَ فِيمٰا رَزَقْنٰاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوٰاءٌ

مثلی از خودهاتان آیامر شمارا ست ازآنچه مالك شد بعضهاتان ازشریکان درآنچه روزی دادیمشان پس شما باشید درآن یکسان

تَخٰافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۲۸ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوٰاءَهُمْ

که بیم میداشته باشیدارایشان چون بیم داشتشان ازخودهاتان همچنین میدهیم آیتهارا ازبرای گروهی که می‌یابند عقل بلکه پیروی کردند آنانکه ظلم کردند

بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ ۲۹

خواهشهاشان از اندون داشی پس که هدایت میکند آنرا که اضلال کرد خدا ونیست مرایشان از هیچ یاری کنندگان

هست اورا آنچه درارض وسماست | جمله فرمانبر بهرحالی که خواست | اوست آنکس کافریند زابتدا | پس نماید زنده باز از انقضا
زنده کردن هست بر رب‌البشر | در دوم بار از جستیں سهلتر | وصف اعلی بهرذات حضرتست | وحدت ذاتی و فردانیت است
هرچه باشد درسموات و زمین | وصف او گوید بکمالی یقین | اوست غالب برتمام ممکنات | جمله افعالش بحکمت ازجهات
گوئی ارلیس کمثله شئی هست | یامثل خود لااله الا الله است | وجه اول زابن عباس است وتام | وجه ثانی ازقتاده در کلام
اول اعنی نیست چیزی مثل او | چیزی الا او بثانی چیست گو | نزد ما قول قتاده احسن است | زانکه درتوحید باری این است
چیست یعنی غیراو تاگوئی آن | نیست مثل ذات پاك بی‌نشان | زد مثل از نفسهاتان برشما | هست آیا اینتان هرگز روا
عبد مملوك ارشما دارید نیك | که بملك ومالتان آید شریك | یا کسی‌خواند شریك‌آن بنده را | برهرآنچه داده روزیتان خدا
تا بوند ایشان مساوی بیحن | با شما در دادههای ذوالمنن | خوفتان زایشان بود زین‌رهگذر | همچنانکه خواجگان ازیکدگر
پس چرا شایسته دانید این بحق | آورید اورا شریك از ماخلق | شوح آیتها نمائیم این‌چنین | بهرقومی که بفهمند از یقین
پیروی بل مینمایند آن‌کسان | که ستم کردند برخود بالعیان | پیروی از غیر ذاتش میکنند | ز آرزوهاشان بوجهی ناپسند
رهنما پس‌کیست آنراکه خدا | در ضلالت هشت و درعین عمی | بستشان خود یاوری اندرحساب | تا نگهشان دارد ازرنج وعذاب

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ

پس راست کردان رویت را برای دین حق گرای آفرینش خدا را که آفرید خلق را بر آن نیست تغییری مر آفرینش خدا را اینست آن دین راست

الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٠

و درست و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند

روی خود پس راست گرد آن بهر دین
خلق مفطورند بر دین الست
همچنانکه عقل در آدم نهاد
یك مثل گوید در این معنی صفی
همچنین با عقل و دین آمد بشر
دین حق مبدل نگردد بی خلاف
نیست در دین خدا تبدیل هیچ

یکجهت از کل ادیان مالیقیں
که ندانداز روی فطرت حق پرست
دین عقلی اندرایشان هم نهاد
تا نماند بر صمرت مخفی
از خدا در فطرت ارروی بطر
مر مصونست ار تغیر واخلاف
دین فطری گیر و برباقی مبیچ
دین قیم آن بود لکن زناس

وان بوفق فطرتست از کردگار
بازشان برفطرت اربنهی تمام
عقل و دین باهم هماتا توامند
آب کاید زآسمان صافست وخوش
پس شدند ازکیش اصلی منحرف
اختلافات ازره نفس وهواست
دین فطری دین اسلامست وبس
می ندانند اکثری از ناشناس

خلقتان کرد او بدین استوار
هست برتوحیدشان میل ومقام
خلق الحق در بهاء آدمند
چون کمی در سرکه میگرددترش
عقلها و کیشها شد مختلف
تا نپنداری که این دین حداست
طفره از توحید نبود بهرکس

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٣١ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا

باز گشت کنندگان بسوی او و بپرهیزید از او و برپادارید نماز را و مباشید از شرك آورندگان از آنانکه پاره پاره کردند

دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ٣٢ وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ

دینشان را و شدند گروهها هر گروهی بآنچه نزدایشانست شادمانند و چون مس کند انسان را ضرری میخوانند پروردگارشان را

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٣٣ لِيَكْفُرُوا بِمَا

باز گشت کنندگان بسوی او پس چون چشاند ایشان را از خود رحمتی آنگاه پاره از ایشان بپروردگارشان شرك میآورند تا کفران ورزند آنچه

آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٣٤

دادیمشان بس کامرانی کنید پس زود باشد که بدانید

رو بسوی او نمایند از وجوه
چون نماز آمد بتوحیدت دلیل
هرگروهی آنچه باشد نزدشان
سوی او گردند باز از غیر او
دفع بیماری وفقر وریح و غم
تا بود انجامشان کافر شدن

یا منیبین الیه واتقوا
ترك آن نبود پسند اندر سبیل
زامر دین باشد بر آن شادمان
هم براخلاص وبیاز آرند رو
حق کند دایشان فزاید برکرم
زانچه ما دادیمشان در هرزمن
مر سرانجام تمتع را بزود

واقیموالصلوة ای مردمان
زانکساکه دین خود کردند چند
مس نماید مردمانرا چون ضرر
پس رساند چونکه ایشانرا خدا
فرقهٔ زایشان بحق مشرك شوند
پس بنعمتهای این دنیا شوید
باز دانید ازعقوبت در شهود

هم مباشید از گروه مشرکان
مرجدا زو فرقه فرقه هم شدند
رب خودرا نارخواند از اثر
رحمتی از نزد خود اندر بلا
جای شکر نعمت از دفع گرند
بهره مند ازفقد عقل و صمع دید

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ٣٥ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا

یا فرو فرستادیم برایشان حجتی پس او سخن کند آنچه هستند که بآن شرك میآورند و چون چشانیم مردمانرا رحمتی شادشوند

بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ٣٦ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ

بآن و اگر برسد ایشانرا سختی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان آنگاه ایشان نومید میشوند آیا ندیدند که خدا کشاده میکرداند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٣٧ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ

روزیرا برای آنکه میخواهد و تنك میگرداند بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی که میگروند پس بده صاحب قرابت را حقش و درمانده

وَابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٣٨ وَ مٰا آتَيْتُمْ

وابن سبیل را آن بهتر است مر آنان را که میخواهند خشودی وقرب خدارا وآنگروه ایشانند رستگاران وآنچه میدهید

مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوٰالِ النّٰاسِ فَلٰا يَرْبُوا عِنْدَ اللهِ وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ

از زیادتی تا بسیار شود در مالهای مردمان پس افزون نمیشود نزد خدا وآنچه دادید از زکوتی که میخواهید خوشنودی

اللهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ٣٩

خدا را پس آنها ایشانند افزون کنندگان

ما فرستادیم آیا حجتی — یا کتابی کاورا توئی — پس تکلم او کند بر نطق ولب

یعنی اندر صحت اظوارشان — ناطق آن حجت شود در کارشان — حاصل آنکه آمد آیا توئی

مردمارا چون چشانیم ارشان — رحمتی گردد بر آن شدمان — در رسدشان محنتی گر پاکه پیش

یعنی از آن سیئات بی‌حساب — که بود پاداش آن رنج وعذاب — میشوند ایشان همانا نا امید

این نداستند آیا که خداست — رزق گشاینده هر کس که خواست — ملک سار دهم حو خواهد واندراین

پس بدی القربی بده تو حق او — قصد زین اعطای حس آمد نکو

راسکه شرك آرند ایشان را سبب
در فعال ست پرستان حجتی
دستهاشان راچه فرستاده پیش
زانچه ایشانرا زرنج وغم رسید
هست آیتها زبهر مؤمنین

در بیان بخشیدن فدك بحضرت صلی الله علیه وسلم

هم نمیکین آنکه او بر قوت سال — گفته‌اند آمد چو این اسرار حدا — داد بر دخترا فدك را مصطفی

هست این ایماء خود از اعمال نیك — بست قادر ده مر اورا تو مال — همچنین ابن السبیل رهگذر

رستگاران‌اند خود این متقان — برد آن پروردگار بی‌شریك — آنکسانرا که خواهند از خصال

پس زیادآن میکردد نزد حق — باشد اعلق اندر آئین امتحان — وانچه ار زیادهند اندر عطا

زان ثواب حق شما خواهد و بس — خیر و برکت خیزد از وی در نسق — وانچه بدهید از زکوة واحه

نیست راعراض وریا یا ارهوس — آنکره پس صاحب او میشود — همچنین از صدقها می‌شاید

شرح اینها گفته‌ایم از پیشتر
دات حق یعنی رضای ذوالجلال
تا فزایدشان در اموال آن بحا
که یکیرا الف و صد یابند چند

اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكٰائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ

خدا آنست که آفریدشما را پس روزی داد شما را پس میراند شما را پس زنده کند شما را آیا از شریکان شما هست کسیکه بکند از آن

مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالٰى عَمّٰا يُشْرِكُونَ ٤٠ ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمٰا كَسَبَتْ

هیچ چیز منزه است او و برتر است از آنچه شرك میآورند ظاهر شد تباهی در بر و بحر بسبب آنچه کسب کردند

أَيْدِي النّٰاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٤١ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا

دستهای مردمان تا بچشاند ایشانرا برخی از آنچه کردند تا ایشان برگردند بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید

كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ٤٢ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ

که چگونه بود انجام کار آنها که بودند پیش بودند اکثر ایشان مشرکان پس راست دار روی را برای دین راست ودرست

قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لٰا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ٤٣ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ

پیش از آنکه بیاید روزی که نیست باز گردانیدن مر اورا از خدا روزی چند جدا میشوند آنکه کافر شد پس بر اوست کفر ش و آنکه کرد

صَالِحًا فَلِاَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ٤٤ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ

کار شایسته برای خودهاشان آماده می کنند تا جزا دهد آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته از فضل و کرمش بدرستیکه

لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٤٥

او دوست نمیدارد کافرانرا

حق بود آنکو شمارا آورید
ردقتان پس دادهم تا زنده‌اید
پس نماید رنده اندر رستحیز

هست آیا کس ز اندازندان
که کنند ارهیچ چیز ایها عیان
خلق و احیاء و اماته در شهود

پاك و برتر باشد آن خلاق حی
زانکه شرك آرد ازوحهی بوی
دستهاشان کسب کرد آنچه رشر

درزمین ارقتل واسر وهدم وحرق
درنحور از آفت طوفان و غرق
وز فساد نفس استمکارشان

تا چشاندشان بپاداش عمل
پارهٔ از آنچه کردند از دغل
سوی بحر و بندگی از کبر و ناز

گو روید ای مشرکان اندرزمین
پس چگونه بوده بینید از یقین
رین گروه ازمشرکین بودند پیش

آن سراها و عمارات و قصور
گشته بی‌عین و اثر یکجا قبور
بهر دین استوار ما شکوه

که رسیده زاستقامت برکمال
باش ثابت دروی اندرکل حال
برتو آید از خداوند احد

آید آنروزیکه نتواند هیچ
باز گردانید او را در مسیح
کان بود ثابت بعلمش زاقتضا

روی آن ازهم‌جدا گردند باز
اهل حبت واهل نار از امتیاز
مرجزای کفراو و اعمال بد

وانکه بکی کرد بهرخود ز پیش
گسترانید آنکسان ماوای‌خویش
در بهشت خاودان بی‌اغتشاش

تا که بدهد حق جزای مؤمنان
زانچه کردند از نکوئی درجهان
حق زبخششهای خود بر اقتضا

وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِاَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا

واز آیهایش آنکه میفرستد بادهارا بشارت دهندگان وتا بچشاندشمارا ازرحمتش وتا جاری کنند کشتی‌را بامرش وتا بجوئید

مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٤٦ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا اِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

از فضلش وباشدکه شما شکرگذارید وتحقیق فرستادیم پیش ازتو رسولان سوی قومشان پس آمدند ایشانرا آیتها

فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ اَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ٤٧ اَللّٰهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ

پس انتقام کشیدیم از آنانکه گناه کردند وباشد ثابت برما یاری کردن گروندگان خدا آنست که میفرستد بادهارا

فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَاِذَا

پس برمیانگیزد ابررا پس پهن میکندش درآسمان چگونه که میخواهد ومیگرداندش پاره‌ها پس می‌بینی باران را که بیرون میآید از رخنهایش پس چون

اَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٨ وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ

برساند بآن اوراکه خواهد از بندگانش آنگاه ایشان شادی میکنند واگرچه بودند پیش از آنکه فروفرستاده شود برایشان

مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ٤٩

پیش از آن هرآینه نومیدانند

هم زآیاتهایش این کردادها
میفرستد در مواقع بادها
مر مشرها بباران بوتش

هم شود جاری بدریا فلکها
زامر اوکه شد بپازان ملکها
درتجارت تا شما جوئید ازاو

تا شما شاید که شکر اوکنید
از سراب وهم برانیم روکنید
ما فرستادیم پیش از تو رسل

آمدندی آنرسل با بینات
سوی قوم خود بتاکید وثبات
بعضی از آنها بایمان آمدند

پس کشیدیم انتقام ازمجرمان
باز دادیم اهل ایمانرا امان
یاری مؤمن بود بر ما سزا

تا چشاند برشما از رحمتش
بخشش اعنی رودی اندرجستجو
هم‌بسوی قومشان اندر سبل

هم بسوی کشتی اوکنید
بعض دیگر زانکره سرکش شدند
نصرت ایشانرا دهیم اندر ولا

حق بود آنکو فرستد بادها | پس برانگیزد سحاب اندر هوا | پس نماید در سمایش منبسط | برهرآنطوریکه خواهد منضبط
قطعه قطعه سازد اوراصف بصف | یا غلیظ و منجمد از هرطرف | پس توبینی کزمیان آن مطر | می برون آید بهرسو سربسر
پس رساند چونکه بارارا دیاد | بر بلاد هرکه خواهد از عباد | میشوند آنگاه ایشان شادمان | زان بشارتها که آمد در بیان
| پیش از آن بودند ایشان ناامید | که شود نازل مطر یا آن بوید |

فَانْظُرْ اِلٰى آثٰارِ رَحْمَةِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتٰى وَ هُوَ عَلٰى

پس بنگر سوی اثرهای رحمت خدا چگونه زنده میکند زمین را پس از مردن آن بدرستیکه آن زنده کننده مردگانست واو بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥٠ وَ لَئِنْ اَرْسَلْنٰا رِيحًا فَرَاَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهٖ يَكْفُرُونَ ٥١ فَاِنَّكَ لٰا تُسْمِعُ

هر چیز تواناست وهر آینه اگر فرستادیم بادیرا پس دیدند او را زرد گردانیده شده هر آینه گرویدند از پس آن که کفران میورزیدند پس بدرستیکه تو نمیشنوانی

الْمَوْتٰى وَلٰا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰٓاءَ اِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ٥٢ وَمٰا اَنْتَ بِهٰادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلٰالَتِهِمْ اِنْ

مردگانرا و نمیشوانی کررا خواندن چون برگردند پشت کنندگان و نیستی تو راه نماینده کوران ازگمراهی ایشان

تُسْمِعُ اِلّٰا مَنْ يُؤْمِنُ بِاٰيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ٥٣ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

نمیشوانی مگر آنرا که میگروند بآیتهای ما پس ایشانند گردن نهندگان خدا آنست که آفرید شمارا از ناتوانی پس گردانید

ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ٥٤

پس از ناتوانی توانائی پس گردانید باز پس توانائی ناتوانی و پیری میآفریند آنچه را که میخواهد واوست دانای توانا

پس تو برآثار رحمتهای حق | درنگر ارچشم فکرت بس ادق | تاچسان سازد زمین رازنده آن | بعداز آنکه مرده بوداندر حزان
آنکه خاك مرده رانبشد حیات | آورد اشجار و اثمار از نواة | مردگانراهم تواند زنده کرد | بعد موت از زندگی زیبنده کرد
او بهرچیزیست قادر بی خلاف | هم به اندر قدرش باشد گزاف | ورکه بفرستیم بادی سخت وبد | که بکشت و زرع ایشان بسرورد
کشتهاشان پس شود زرد وتباه | بعداز آن کافر شوند اندر اله | مردگانرا نشنوانی پس تو پند | هم کررا خواندن ازصوت بلند
چونکه برگردند از خواندگان | پشت برایشان کنند اندر زمان | تو بکوران می نباشی رهنما | از ضلالتهایشان اندر لقا
هر کسی کایات مارا مؤمنند | مر تورا منقاد امر و موقنند | مرخدای برحق است آن کز نخست | خود شمارا آفرید از چیزست
کاوست بسطه داد بعدار ضعف پس | قوتی از روح تن را هرنفس | داد بعدار قوتش ضعفی دگر | پیرئی بعداز جوانی در اثر
| آفرید هرچه خواهد بیقصور | کاوست دانا و توانا بر امور |

وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ٥٥ مٰا لَبِثُوا غَيْرَ سٰاعَةٍ كَذٰلِكَ كٰانُوا يُؤْفَكُونَ ٥٦ وَ قٰالَ الَّذِينَ

وروزیکه قایم میشود قیامت سوگند میخورند گناهکاران که درنك نکردند جز یکساعت همچنین بودند که برگردانیده میشدند وگفتند آنانکه

اُوتُوا الْعِلْمَ وَالْاِيمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذٰا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلٰكِنَّكُمْ

داده شدند دانش وایمانرا تحقیق که درنك کردید در کتاب خدا تا روز رستخیز پس اینست روز رستخیز ولکن شما بودید

كُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ ٥٧ فَيَوْمَئِذٍ لٰا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلٰا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٥٨ وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا

که نمیدانستید پس روزی چنین سود نکند آنانکه ستم کردند عذرخواهی ایشان ونه ایشان خوانده میشوند بآنچه عتاب زایل کند و بدرستیکه زدیم برای

لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلّٰا

مردم دراین قرآن ازهر مثلی واگر آوری ایشانرا آیتی هرآینه گویند آنانکه کافر شدند نیستید شما جز

مُبْطِلُونَ ٥٩ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الَّذِينَ لٰا يَعْلَمُونَ ٦٠ فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰا

باطل کیشان همچنین مهر مینهد خدا بر دلهای آنانکه نمیدانند پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است ونباید

يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ

که ازجای درآورند ترا آنانکه یقین نمیکنند

در بیان حال قیامت

گردد آروریکه برپا رستخیز — میخورد سوگند مجرم بی‌تمیز — ایکه مارا غیر یکساعت درنك — می‌نبود اندر جهان پر شرنگ
بار گردانیده باشد اینچنین — از طریق صدق برگشته‌مبین — وانکسان گویند کازاده شدند — علم و ایمان‌را رحق داده‌شدند
که شما راهدرك اندر جهان — آنچه بود اندرکتاب الله آن — هست یعنی مدّت لبث شما — ثبت اندر لوح محفوظ خدا
تا رور بعث و آروزاست‌این — می‌نداستید ایك آنرا چنین — عدرهاشان سود پس ندهدکنون — آن ستمکاران ولا یستعتبون
تا بجویید اعنی آنچیزارحساب — که‌کند زایشان ازاله مرعتاب — مادراین قرآن زدیم ازبهرناس — ازمثل هرجیر دارد ارساس
ای محمد[٤] آری از هر آیتی — مکر آنرا در مقام دعوتی — پس نگویید اهل‌کفر اندرفسوس — از عباد ان اسم الامطوں
حقتعالی مهر ننهاد اینچنین — برقلوب آنکه ناداند زین — صبرکن پس ان‌وعدالله حق — تا ندارندت بحمت یا غلق
ره نیابد درتو یعنی در فتور — از شرور بی‌یقینان در شتور — یا که انکار یهودت بر شتاب — ناورد ناهرشان خواهی عداب

سوره لُقْمَان اَرْبَعَ وَ ثَلْثُونَ آيَةَ وَ هِيَ مَكِّيَّةٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ تِلْكَ آيٰاتُ الْكِتٰابِ الْحَكِيمِ [٢] هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ [٣] اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ

ایست آیهای آن‌کتاب محکم هدایت‌ورحمت ازبرای‌نیکوکاران آنانکه برپای‌میدارند مارا ومیدهند

الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ [٤] أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [٥]

زکوةرا وایشان بآخرت ایشانند که یقین میکنند آنهااند برهدایت از پروردگارشان وآنهاایشانند رستگاران

الف ولام وميم آن‌ذوالمنن — کرد اشارت‌وابتدا الف‌لم ومن — اول هر اولی یعنی خداست — کاکه او از قبل‌وبعد ماسواست
از لسان حکمت آمد درخطاب — بارسول ازتلك آیات الکتاب — یعنی ازبعد الف هم‌لام ومیم — ایست آیتهای قرآن حکیم
حاکست‌آن درحلال و درحرام — محکم و اسوده یا در هرمقام — یاکه باشد این‌کتاب استوار — ازخداوند حکیم راستکار
باشد این آیات معلوم متین — رهنما و رحمتی بر محسنین — آنکسان‌کاهل صلوتند و زکوة — بیگمان برآخرت ازحسن ذات
برهدایت آنکره از کردگار — حملگی باشند وروی رستگار

وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهٰا هُزُوًا أُولٰئِكَ

وازمردمان کس‌هست که‌میخرد هزل کلام‌را تا گمراه‌دارد راه خدا بدون علمی ونگیرد آنرا باستهزا آنها

لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ [٦] وَ إِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا وَلّٰى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهٰا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ

مرایشانراست‌عذابی‌خوارکننده‌وچون‌خوانده‌شود بر او آیتهای ما روی‌گرداند تکبرکنان گویا که نشنید آنرا گویا که‌در گوشش

وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ [٧]

گرانیست پس‌مژده‌ده‌او را بعذابی پر درد

درسان آوردن نضربن حارث داستان رستم و اسفندیار را از ایران و خواندن در مجالس

گفته کیمی نصرحارث‌رفته بود | درعجم بهر تجارتها و سود | داستان رستم و اسفندیار | سوی مکه برده بود ازآن‌دیار
خواندی آنرا درمجامع برقریش | مشدندی شیفته در برم عیش | بودشان برذکر آنها اشتغال | ترک قرآن منمودند از ضلال
لاف میزد نصرحارث که نمود | گرمحمدٌ قصهٔ عاد و ثمود | از سلیمان یا زداود او حدیث | میدهد وز موسی و قوم دگر
من‌هم ار آن خسروان نامجو | قصه گویم وزعجم بهتر از او | آمد این آیت‌که هست ازمردمان | که خرد لهوالحدیث او در بیان
کان مصاحیك است‌وگفتارفضول | نیست آنرا اعتباری در اصول | تا که گمره سازد از راه خدا | مردمانرا بی زدانش از هدی
لهو را سازد بقرآن او شبیه | قول حق را هرو داد آن‌سفیه | آنگره باشند مرایشانرا یقین | بر عذابی خوار سازنده مهین
یا که ار لهوالحدیث آمد غنا | وان کیزاران مغنی تا نوا | آن کنیزانرا خریدندی بثمن | تا شوند از اهل ایمان راهزن
می‌برندید اهل دین‌را در سزا | تا کنند ار دین بدین‌مشغولشان | می‌بگفتند این تغنی خوشتراست | زان سخنهائی‌که از پیغمبر است

در بیان خبر

در غنا باشد فزون وانجها | رو بخوان گرخواهی از ارجها | خوانده چون‌گردد براوآیات‌حق | روی گرداند زند ار کبردق
گویا باشد آن هرگز نکوش | یا کرانی باشدش درگوش‌هوش | پس اشارت ده مراورا برهلاك | برجحیم و بر عذاب دردناك

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ٨ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللهِ حَقًّا وَ هُوَ

بدرستیکه آنانکه گرویدندوکردندکارهای شایسته مرایشانراست بهشتهای ناز و نعمت جاودانیان درآن وعده کردنی ازخدا براستی و اوست

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٩ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ

غالب‌درست‌کردار آفرید آسمانهارا بغیرستونی که‌میبینیدآنرا وافکند در زمین کوههانابت‌مبادا که‌بگردد

بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

باشما وپراکند درآن از هر جنبنده وفرونرسادیم از آسمان آبرا پس رویانیدیم‌درآن از هر صنفی‌نیکو

١٠ هٰذَا خَلْقُ اللهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ١١

است خلق خدا پس بنمائیدمرا که‌چه‌چرآفریدندآنانکه‌باشندازغیراو بلکه‌ظالمان در گمراهی آشکار

وانکسان‌که بگرویدند و کردند | کارها شایسته و بس ارجمند | بهر ایشانست جنات نعیم | واندران باشند جاویدان مقیم
راست باشد وعده پروردگار | کاوست غالب برامورو راستکار | آسمانرا آفرید او بی‌ستون | آنچنانکه بینی اورا در نمون
کوهها اندر زمین انداخت از | تا نباشد بهطاب در اهتزاز | بود اول ارض مانا بیسکون | وانقلابش بود طاهر در نمون
کوهها دادش سکون از انقلاب | تا باشد ساکنان را اضطراب | هم پراکنده نمود اندرزمین | ازهرآن جنبنده می‌بینی تواین
هم فرستادیم آب از آسمان | پس رویانیدم از هر صنفی ازآن | یعنی ازهرسان گیاهی درقرار | که بود افزوده نعمش از شمار
اینست صنع وآفریدهای حق | فاروني ماذا خلق آنکسانکه دون اویند ار بتان | طالمان بل درضلالند از عیان

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ

وبتحقیق کهدادیم لقمانرا حکمت که شکرکن مرخدارا وآنکه شکرمیکند پس جزاین نیست که شکرمیکند برای خودش وآنانکه کفران میورزد

فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ١٢

پس بدرستیکه خدا بی‌نیاز ستوده‌است

در بیان حال لقمان علیه‌السلام

ما لقمن حکمتی دادیم هم — قول صائب فعل کامل در حکم — حکمت از معنی اقامهٔ حجت است — فاش در توحید حق وین آیت است

آنچنانکه خصم از برهان او — مات گردد عقل او مبهوت و او — یا که استکمال نفس آدمی — برعلو عقل آن باشد همی

کسب ملکات تمام ار حوصله — قدر طاقت در فعال فاضله — حکمت آن باشد که حق گوید صریح — در بیانش هرچه کردی تدقیح

قول وفعلش باشد اعنی در نسق — جمله بروفق اراده و علم حق — داد این حکمت بقمان را بداس — گفت پس بردادهٔ ما کن سپاس

بست حران هر سپاس حق کسد — او سپاس نفس خود کرد از خرد — وانکه کرد او ناسپاسی پس خدا — خود غنی است وحمید از ماسوی

وَ اِذْ قَالَ لُقْمٰنُ لِابْنِهٖ وَ هُوَ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ١٣ وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ

وهنگامیکه گفت لقمان مر پسرش را واو پند میداد ش ای پسرك من شرك مبار بخدا بدرستیکه شرك هر آینه ظلمی بزرك ووصیت کردیم انسانرا

بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ

در باب نیکوئی کردن بوالدینش ارداشت اورا مادرش سست شدنی بر سست شدنی و بریدنش از شیر باشد در دو سال که شکر کن مر من او ووالدینت را سوی من است بازگشت

١٤ وَ اِنْ جَاهَدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا

واگر بکوشش خواهند که بار دارند ترا ار آنکه شریك گردانی بنامن آنچه نیست ترا بآن دانش پس اطاعت مکن آندو را و همراهی کن هردو را در دنیا

مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٥ يَا بُنَيَّ اِنَّهَا

نیکوئی و پیروی کن راه آنکه بازگشت کرد سوی من پس سوی منست بازگشت شما پس خبر دهم شمارا بآنچه بودید که میکردید ای پسرك من بدرستیکه

اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ

آن اگر باشد مقدار دانه از خردل پس بوده باشد در گرانسنگی یا در آسمانها یا در زمین می‌آرد آنرا خدا

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ١٦ يَا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى

بدرستیکه خدا نیك بین آگاه است ای پسرك من بر پای دار نماز را وامر کن بمعروف وبهی کن از منکر وصبر کن بر

مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ ١٧ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا

آنچه رسد ترا بدرستیکه آن از کارهائست که سهل نمایند انگاشت و مگردان بنکس رویت را برای مردمان و راه مرو در زمین از روی افتخار

اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ١٨ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ

بدرستیکه خدا دوست ندارد هر خرامنده نازش دارنده را ومیانه گیر باش در رفتارت و بازگیر از آوازت بدرستیکه ناخوشترین آوازها هر آینه

لَصَوْتُ ـ

آواز

الْحَمِيرِ ١٩

خرانست

در بیان پند دادن لقمان علیه‌السلام مر پسر را

یاد کن چون گفت لقمان با پسر — پند او مبداد خود در خیر و شر — شرك خود ظلمی بزرك آمد سوی

هست این یك پند کافی گر یکی — باشد آگاه از معانی اندکی — گر تو ئی در عقل هم پیوند او

هم وصیت آدمی را ما بعین — کرده‌ایم از بهر والدین — سستی بند فوق سستی را حزش

باز بگرفتن رشد سیش دو سال — شکر تا گوئی مرا در کل حال — سوی من بر گشت باشد دیگرت

ور که بر شرکت بمن کوشش کنند — آنچه را علمی بر آنت نیست چند — بل بمعنی شرك دهان شد تمام

پس مبر فرمانشان و اندر جهان — باش با ایشان بصحبت رایگان — کش بود برگشت سوی من یقین

او بتوحید و باخلاص عمل | بار درحق گشته یعنی بی‌خلل | پس بمن‌باشد شما را بازگشت | پس کنم آگاهتان از سرگذشت
راچه یعنی کرده‌اید اندر سند | درجهان با والدین ازنیك وبد | از وصیتهای ایمان بر پسر | حقعالی مدهد دیگر خبر
ای پسر گر آدمیرا در جهان | قدر خردل حصلتی باشد نهان | زیر سنگی درسموات و زمین | آورد اندر حساب آرا یقین
زانکه حق باریکداست وخبیر | برهرآن موجودی ازنالا و زیر | دار دروقت ای‌پسر برپا بمار | کس‌نیکی امروازرشت اهرار
باش در ریح و مشقتها صبور | آن دلیك کل من عزم‌الامور | یعنی اندر کارها عزم حداست | حاره بود راچه درحکم قضاست
می‌مگردان‌روی‌خویش ازمردمان | کایاست فعل اهل کبر اندر نشان | ره مرو درارس از روی نشاط | شاد و بحراهد یعنی راسباط
این‌مباشد حرکه ازعجب وغرور | لایحب کل مختال فخور | شو برعادت میامرو برجم | در ره اعنی به تطی‌وبه سریم
صوت خودرا کوبه‌کن وآوربزیر | کانکرالاصوات لصوت الحمیر | صوت جیرا حوبکه‌بر داردشو | کان زبهرشهوت استوکاهوحو
مردمان آیا شنید اینکه رام | کرده از بهر شما رب‌الانام | آنچه باشد در سموات و زمین | ر آفتاب وماه و بحر و بر حمین

اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ

آیانبدید که‌خدارام کرد برای‌شما آنچه‌در آسمانها وآنچه‌در زمین‌است وتمام‌گردانیدبرشما نعمتهایش‌راظاهری و

بَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ۲۰ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمُ

باطنی واز مردمان کسی‌است که‌مجادله‌میکندد‌ر خدا بدون‌دانش وهدایتی وبه‌کتابی‌روشن‌کننده وچون‌گفته‌شودبه‌ایشان‌را

اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ اِلٰى عَذَابِ

که‌پیروی کنید آنچه‌فرو فرستاد خدا گویند نکه‌پیروی میکنیم آنچه‌را یافتیم بر آن پدران خود را یند اگرچه‌بوده‌باشد شیطان آنان‌را بسوی عذاب

السَّعِيرِ ۲۱ وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ اِلَى اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى وَ اِلَى اللّٰهِ عَاقِبَةُ

آتش‌سوزان وکسی‌که‌باخلاص می‌آوردرویش‌راسوی‌خداواوست‌نکوکار پس‌بدرستی‌که‌چنگ‌درزدبدستگیره محکم وبسوی‌خداست‌انجام

الْاُمُورِ ۲۲ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ

کارها وکسانکه کفرورزیدپس‌نباید که‌غمگین‌سازدترا کفرش‌بسوی‌ماست‌بازگشت‌ایشان پس‌خبرخواهم‌دادایشان‌را آنچه‌کردند بدرستی‌که‌خداداناست

الصُّدُورِ ۲۳ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ اِلٰى عَذَابٍ غَلِيظٍ ۲۴

بسرایر سینها کامیاب میگردانیمشان اندکی پس محوره‌سازیمشان بسوی‌عذاب سخت

در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی

بر شما فرمود نعمتها تمام | ظاهر وباطن بپر نام و مقام | نعمت ظاهر بود زرق و جوه | صحت و امنت و عیش وثبات
ملك ومال وخانه وحمت وولد | حرب و آسودگی اندر بلد | نعمت باطن کمال وعقل و دین | علم وایمان و امانت با یقین
عدل و انصاف ومروت باعباد | جود و احسان خلق بیکو دربهاد | بهتر ازهر خصلتی عشق خداست | کان سرآمد بر تمام وصفهاست
عشق حق گر باشدت باقی بهل | که شود رو هر خصالی معتدل | برعنایت وان بود موقوف وبس | بحشد آنرا گرخدا خواهد نکس
شرح این معنی بروست اربیان | گرنگویم سوزدم کبك وزبان | تلك شو تفسیر حای‌خود رعشق | گویمت برمدعای خود ر عشق
باشد ارمردم کسی‌کو درمقال | میناید درکتاب حق جدال | بی‌دانش کردایی مستفاد | باشد آن وزرهنمائی دی‌رشاد
هم به ازروی‌کتاب روشنی | بل بمحض جهل و تقلیدو بی | پیروی گویندشان‌چون خودکنید | راچه بفرستاده خلاق مجید
پیروی گوید بل رآنا یافتیم | راچه ایشانرا برآن ما یافتیم | دیو آیا خواند ایشانرا مگر | برعذاب دوزخ و نار سقر
پیروی آیا مر ایشانرا رواست | زانچه آن مبنی نباشد وهواست | وانکه امرخود نماید واگذار | ار ره تسلیم بر پروردگار
واگهی نیکوبود کردار او | هم‌نکو در راه دین رفتار او | پس‌زده چنگ اوبدستاویز سخت | از عنایت باشد این یاحسن بخت
کارها انجام آن سوی خداست | جمع بروی قبل و بعد ماسوات | وانکه کافرشد مباد اندوخوری | بو زکفرش گر نماید کافری
سوی ما خواهند کردن بازگشت | پس‌خبرشان بدهم ازآنچه گذشت | بر هرآنچه کرده‌اند اعلی حرا | بدهم ایشانرا بوجه اقتضا

سوره لقمان

زانکه حق داناست بر سر صدور تا چه اندر سینها دارد حضور از جهان بدهیمشان بهره قلیل بازشان سازیم مضطر در سبیل
بر عدابی بس غلیظ اعنی کزآن همچو حرم نقلها اندر دهان

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وهر آینه اگر بپرسی ازایشان که که آفرید آسمانها وزمین را هر آینه میگویند خدا بگو ستایش مر خدارا بلکه اکثر ایشان نمیدانند

٢٥ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٢٦ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ

مر خداراست وآنچه درآسمانها وزمین است بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده واگر آنکه باشد آنچه درزمین است از درخت

أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مَا

قلمها و دریا امداد میداداورا از بعدش هفت دریا تا آخر نمیرسد کلامهای خدا بدرستیکه خدا عزیز و حکیم است

خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٢٨

آفریدن شما و بعث را کا نفس شما مگر چون نفس واحد بدرستیکه خدا شنوای بینا است

ور بپرسی را نکسان که آفرید این سموات و زمین کاید پدید می بگویند آنخدا کو حمد پس کانچنین الزامشان حق کرد بس
تا بدانند اکثری رایشان که حمد را نیچنین اقرار مبرم میشوند باشد ار حق آنچه دارس وسماست گوغنی و هم حمید ار ماسواست
بی بیار اعنی ز طاعتهای حق وز سپاس آرندگان رانای خلق گر باشد خلق تا گویند سپاس او بذات استوده باشد بقیاس
در زمین است آنچه اشجار و نهاد گر قلم گشتی و دریاها مداد وان مداد آید نایان سر بسر بعد آن هم هفت دریای دگر
در کتابت وان همه گشتی تمام از عموم و قدرت رب الانام پس نایان آمدی از یکورق شرح معلومات ومقدورات حق
زانکه آن بی مد پا وین مد پی است وصف بی حد در خور محدود کیست حق عزیز است وحکیم اراحتیار غالب اعنی در امور وراستکار
هست خلق و بعثشان ایمردمان هر چوخلق ونعت یکنفس ارعیان تانگوئی چون برانگیرد خدای این خلایق را بمحشر جابجای
بعث یکتن باهزار و صدهزار هست یکسان بر دو اصل کردگار نشود بعد خدا بر یك سبق قول و فعل جمله این ماخلق

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آیا ندیدی که خدا درمیآورد شب را در روز وداخل میکرداند روز را در شب ومسخر گردانید آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٩ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ

هریك میروند تا مدتی نامبرده شده بدرستیکه خدا باآنچه میکنید آگاه است آن بابست که خدا اوست حق و اینکه

مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٣٠ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي

آنچه را میخوانند از غیر او باطلست واینکه خدا اوست رفیع بزرك آیا ندیدی که کشتی میرود در

الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٣١ وَإِذَا

دریا بنعمت خدا تا نمایدشمارا از آیتهایش بدرستیکه درآن هر آینه آیتهاست برای هر صبر کننده شکرگذاری و چون

غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجّٰيهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا

فرو گیرد ایشانرا موجی چون سایه گسترها بخوانند خدارا اخالص دارندگان برای او دین را پس چون رهانید ایشانرا بسوی بر پس از ایشان بدنهاد بر طریقه

يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ٣٢

حق وانکار نمیکنند بآیتهای ما مگر هر غدر کننده کفران ورزنده

می‌بینی تو که چون پروردگار — ظلمت شب را درآرد در نهار — روشنی روزهم داخل کند — در شب و آثار آن زایل کند
رام کرد او مهر و مه را در فلک — تا بود این هر دو جاری بی‌شک — تا زمانی نام برده در سما — دور هریك تا رسد بر انتها
حق بر اعمال شما ناظر بود — آنچه هست آن از قلیل و از کثیر — این بر آن ناظر که حق است او بود — واجب الدرات و ثابت در وجود
وانکه خواند آنچه را در دون حق — هست باطل نام او در هر ورق — هم‌دگر زانکو علی است و کبیر — هم بهر جاری محیط ارفوق و زیر
می‌بینی این تو آیا که سپهر — میرود کشتی سفرهاش هم — تا نماید بر شما آیات خود — که روان کشتی بدریا از چه شد
اندر این ناظر شتابها بر وفور — درد بحر دکاوست صبار و شکور — موج گیردشان فروخون اندوخوه — بر مثال سایبان یا ابر و کوه
می‌بخواند ارخلوص اورا دین — از ره فطرت که صدق است و یقین — اضطراب و اصطرار اردیدشان — دور سازد آنهم از تقلیدشان
منشود توحید فطری آشکار — از خلوص آرند رو بر کردگار — پس چو ایشانرا رهاند هم بحد — سوی بر ناشد بعضی مقتصد
باشد اعنی بر طریق عدل و راست — یا وفا بر عهد و پیمان کان بجاست — کس نشد کافر بآیتهای ما — غیر عدر آرندهٔ کافر تنا

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ

ای مردمان — بترهیزید از پروردگارتان و بترسید از روزیکه کفایت نکند پدری از فرزندش و نه زاده‌شدهٔ او کفایت کننده است از

وَالِدِهِ شَيْئًا ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ۳۴

پدرش چیزیرا — بدرستیکه وعدهٔ خدا حق است پس نباید که فریب دهد شمارا زندگانی دنیا و نباید که فریب دهنده شمارا بخدا آن فریب دهنده

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا

بدرستیکه خدا نزد اوست علم قیامت و فرو می‌فرستد باران را — و میداند آنچه در رحمهاست و نمیداند هیچ نفسی که چه

تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

کسب میکند فردا و نمیداند — هیچ نفسی که بکدام زمین می‌میرد بدرستیکه خدا است دانای آگاه

ایگروه مردم از پروردگار — می‌بترهیرید و ترسید آشکار — آنچنان روزیکه والد از ولد — دهم نکند هیچ چیزی کس رسد
هم نه فرزند از پدر در رستخیز — مینماند مرقضا کرد اندکی چیز — راست باشد در ثواب و در عقاب — وعدهٔ پروردگار اندر حساب
پس جبوهٔ دنیوی باید فریب — مرشمارا نبود از بهره و نصیب — هم‌نباید تا کند مغرورتان — دیو بفریبنده بر حق ناگهان
گفت مردی از عرب کز رنج چیز — ای پیمبر کن مرا آگاه نیز — کی مطر دارد شود کی رستخیز — رن چه زاید گرکه دانی از تمیز
هم‌مرا فردا چه فعلی دا قتضاست — مدعم دیگر نگو کاخر نجاست — آمد این آیت که ناشد بر دحق — عدم ساعت عدم بعد و ماسبق
میفرستد بارش او در هرمکان — واچه در ارحام ناشد دانند آن — می‌نداند کس تا فردا چه خیر — میماید کسب از وجه خیر
هم نداند هیچ نفسی از عباد — هست موتش درچه ارضی از بلاد — حق بود دانا و آگاه از تمام — نیست خبری خارج از علمش مدام

سورة السجدة ثلثون آية وهي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

الم ۱ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۚ بَلْ هُوَ الْحَقُّ

فروفرستادن آن کتابست نیست شك درآن از پروردگار عالمیان آیا میگویند دروغ بست آنرا بلکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۳ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

از پروردگارت تا بیم کنی گروهی را که نیامد ایشانرا هیچ بیم کننده پیش از تو باشد که ایشان هدایت یابند خداست آنکه آفرید آسمانها

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

و زمین را و آنچه میان آن دو با شش روز پس مستوی شد بر عرش نیست مرشمارا از غیر او هیچ یاوری و نه

شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٤ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

ونه شفاعت کننده آیا پس حرا پند نمیگیرید سامان انجام میدهد امر را از آسمان بسوی زمین پس عروج میکند بسوی او در روزیکه باشد مقدارش

أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ٥ ذَٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ

هزار سال از آنچه میشمارید آن دانای غایب وحاضر است عزیز است رحیم است آنکه بیکو ساخت هر چیزی

خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ٨ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ

که آفرید آنرا و ابتدا کرد آفریدن انسانرا از گل پس گردانید نسلش را از صاف کشیده از آبی خوار داشته شده پس راست کرد آنرا و

نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ٩

دمید در آن از روحش و گردانید برای شما گوش و چشمها ودلها اندکی شکر میکنید

بارگویم از الف ور لام و میم — اول و آخر هوالله العلیم — نیست قرآن بست شکی اندرین — نازل از پروردگار عالمین

اینچنین گویند آیا کاین سخن — مر محمد٤ بافته است آنرا بهم — بلکه آن حق است از پروردگار — تا تو باشی نیم ده در روزگار

مر گروهیرا که پیش از تو نجا — مندری نامد نایشان از خدا — باشد آنها تا مگر یابند راه — وارهند از گمرهی در اشتباه

حق بود آن کافرید ارض و سما — واچه باشد میشان از ماسوی — مدت شش روز پس شد مستوی — عرش را از اقتدار معنوی

من ولی مالکم من دونه — نه ولی و نه شفیع الا به — پس نمیگیرید پند آیا شما — زین نصایح که بان سد هر کجا

میکند تدبیر هر امری یقین — او راست سماوی در زمین — پس کند آن امر کامد در وجود — سوی او آدارض در معنی صعود

در هر آن روزی هزاران ساله راه — گر بدارید آن شمارش را نگاه — او بود دانای پنهان و آشکار — واچه خواهد بود اندر روزگار

غالب او بر امر وتقدیر او شان — مهربانهم در امور بندگان — آنکه بیکو ساخت هر چ آن کافرید — داشت اندر خلق خود حسنی مزید

آدمیرا اول ازخاك آفرید — ور سلاله نسلش آورد او پدید — زآب خواری یعنی از نطفهٔ حقیر — راست کرد اعضای او پس بی نظیر

پس در او اندر دمید از روح خویش — وین اضافه باشد از تشریف بش — دادهم او گوش وچشم و قلبتان — اندکی گویند لیکن شکر آن

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ١٠ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ١١ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ

وگفتند آیا چون گم شویم در زمین آیا هر آینه هستیم در آفرینش تازه بلکه ایشان بملاقات پروردگارشان ناگروندگان بگو میستاند شمارا

مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٢ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا

فرشته مرك که موکل شده بشما پس بسوی پروردگارتان بازگردانیده میشوید واگر ببینی آنهنگام که گناهکاران سر بر افکندگانند

رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ١٣ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا

سرهاشانرا نزد پروردگارشان پروردگارما دیدیم وشنیدیم پس برگردان مارا تا کنیم کار شایسته بدرستیکه مایقین کنندگانیم واگر میخواستیم هر آینه

كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ١٤ فَذُوقُوا

داده بودیم هر نفسی راهدایتش ولیکن ثابت شد این سخن از من که هر آینه پر سازم الته دوزخ را از جنیان ومردمان همه پس بچشید

بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٥

بسبب آنکه فراموش کردید ملاقات روزتان این روز را بدرستیکه ما او گذاشتیم شمارا او بچشید عذاب دائمی را بسبب آنچه بودید که میکردید

درزمین گفتند گم چون ما شویم — آفریده خود ز نو آیا شویم — بلکه ایشان ز لقاء رب خویش — کافرند و زیشان ایمان و کیش

کو نمیراند شما را لامحال — مر فرشته موت وقت ارتحال — آن فرشته که موکل از خدا — گفته او قبض ارواح شما

پس بسوی رب خود گردید بار — ز حقیقت در نمائید از مجار — گر نوای بیننده بینی چو افکند — مشرکان سرهای خود زار زار کرند

نزد رب خود ز شرم و انفعال — ربنا ابصرنا سمعنا فی المآل — بارمان گردان بدنیا تا کنیم — کارهای نیك کاینك موقنیم

بیگمان یعنی بدین روز مهول — واچه میگفتند ومیآمد قبول — ما بدانیم ار که خود میخواستیم — هر کسی را زه براه مستقیم

لیك این قولست حق ازمن همی | پرشود دوزخ ز دیو و آدمی | پس چشید ازآنچه شد فرموشتان | ازرسیدن باز برروزی چنان
هم زخاطر بادشان بردیم ما | غیر سیران نیست سیارا حرا | حاودان باشید اینسان درعذاب | زانچه میکردید فعل ناصواب

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

جز این نیست که ایمان میآرند بآیتهای ما آنانکه چون پند داده شوند بدان در افتند در سجده کنان و تسبیح گویان بحمد پروردگارشان و ایشان سرکشی نمیکنند

١٦ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ١٧ فَلَا تَعْلَمُ

برمیخیزد پهلوشان از خوابگاه میخوانند پروردگارشان را از راه بیم و امید و از آنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند پس نمیداند

نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٨ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ

نفسی آنچه پنهان کرده شد برای ایشان از آسایش چشمها پاداش بسبب آنچه بودند که میکردند آیا پس کسیکه باشد مومن چون کسی است که باشد

فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ١٩ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا

فاسق یکسان نیستند اما آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را پس برای ایشانست بهشتهای جای اقامت ما حضری بسبب آنچه بودند که

يَعْمَلُونَ ٢٠ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ

میکردند واما آنانکه فسق کردند پس جایگاه ایشان آتش است هرگاه خواهند که بیرون آیند از آن برگردانیده شوند در آن و

قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ٢١ وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ

گفته شود مر ایشانرا بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید و هر آینه بچشانیمشان البته از آن عذاب نزدیکتر غیر

الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٢٢ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا

عذاب عظیمتر باشد که ایشان بازگشت کنند و کیست ظالمتر از آنکه پند داده شد بآیتهای پروردگارش پس روی گرداند از آن

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ ٢٣

ما از گناهکاران انتقام کشندگانیم

بست حر اینکه بآیتهای ما | برکلام و حکم حجتهای ما | آنکسان ارروی ایمان گروند | چونکه ایشان پنداده میشوند
اوفتد ایشان بروی اندرسجود | همچنین تسبیح گویند از شهود | ار پی ستایش پروردگار | هم نه ایشانند سرکش در شعار
دورگردد جنبشان از خوابگاه | رب خودرا چون بخوانندی بگاه | ارده خوف اعنی از خوف غضب | یا که ار امید رحمت در سبب
ایست حال شروان دوعون | که بذکر آید ازسر برون | وانچه روزی ما بایشان داده‌ایم | میکنند انفاق از طبع کریم
پس نداند نفسی آنچه درخفا | هستشان از روشنی دیده‌ها | احرشان داند خدای لم یزل | برجزای آنچه کردند از عمل

در بیان امتیاز متقین از فاسقین

پس بود آیا کسی کومؤمن است | چون کسی کوفاسق و نامؤمن است | بیستند ایشان برابر در جزا | چون موحد باشد آمشرك کجا
مؤمنان که کرده‌اند اعمال نیك | پس مرایشانراست جنتها ولیك | بوستانها کوست در واقع مقر | وزحق ایشانرا چومهمان ماحضر
برجزای کرده‌های نیکشان | برچنان جنت کنند نزدیکشان | فاسقان اما که هم از راه دین | می‌برون رفتند سوی کفر وکین
پس مرایشانراست آتش جایگاه | برجزای کفر وطغیان وگناه | هرقدر خواهند زان بیرون روند | باز برگردانده در آتش شوند
برجهنم هردم ایشانرا ایاب | هست وقیل لهم ذوقوا عذاب | آتشی‌که بودتان تکذیب زان | چونکه میکردند وصفش رابیان
میچشانیم ارعذابی کوست رود | جزعذاب اکبرار روی خلود | ربح اولی قبل واسر وغارتست | ربح اکبردوزخ پرآفت است
شاید ایشان برخدا راجع شوند | ماقی برحکم حق تابع شوند | کیست طالمتر ارآنکس درسند | پند داده گو بآیتها شود
پس کنند اعراض ازآن اندر مقام | ماکشیم ازمشرکان خودانتقام

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ٢٤

و تحقیق دادیم موسی را توریة پس مباش در شك از ملاقاتش و گردانیدیم آنرا هدایت از برای بنی اسرائیل

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ٢٥ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

و گردانیدیم از ایشان پیشوایانی که هدایت میکردند بفرمان ما چون صبر کردند و بودند که بآیهای ما یقین میکردند بدرستیکه پروردگار تو او

يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٢٦ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ

حکم میکند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند آیا هدایت نکرد ایشان را اینکه چه بسیار هلاك کردیم پیش از ایشان از قرنها

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ٢٧ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى

که میرفتند در مسکنهاشان بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست آیا پس نمیشنوند آیا ندیدند که ما میرانیم آب را

الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ٢٨ وَ يَقُولُونَ

بزمین بگیاه پس بیرون میآوریم بآن درعی را که میخورند از آن چهارپایان و خودهاشان آیا پس نمی بینند و میگویند

مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٢٩ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ

کی خواهد بود این فتح اگر هستید راستگویان بگو روز فتح سود نکند آنانرا که کافر شدند ایمان آوردنشان و نه ایشان

يُنْظَرُونَ ٣٠ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ

مهلت داده شوند پس روگردان شو از ایشان و منتظر باش بدرستیکه ایشان منتظرانند

ما یقین دادیم موسی را کتاب
هم نگردانیدیم ادایشان راه صواب
میکند پرودگارت او جدا
راهشان نمود آیا خود اله
اهل مکه میروند اندر عبور
هست آیها و عبرتها دراین
گشتها پس می نرویانیم از آن
می نگویند اهل مکه بالوضوح
هم بمهلت داده گردند ارعذاب

پس مکن شك از لقایش در خطاب
پیشوایانی که نمودند راه
بین ایشان روز محشر آنچه را
پیش از ایشان بس قرون آمد تباه
سوی مسکنهای ارباب غرور
نشنوند آیا سخنها این چنین
چارپایان تا خورند آنرا چنان
کی بود گر راست گویید این فتوح
پس نگردان روی از ایشان باعتاب

می نگردانیدیم آنرا رهنما
صبر کردند آنچه در طاعات ما
که در آن خود مینمودند اختلاف
گر یکی بیند رادراك وادب
کس نبیند که آن شهر ودیار
این نمی بیند آیا کاب را
هم خورند از میوه و ارداتهاش
سود روز فتح کو ندهد نگاه
منتظر شو نصرت حق را بکار

بهر اسرائیلیان بر اقتصا
بر یقین بودند بر آیات ما
ارمیان نامرتفع گردد خلاف
باشد آن بیشك هدایت را سبب
بوده وقتی جای کس در روزگار
در زمین بی کبار ایم ما
پس نمی بیند آیا در معاش
کافرانرا که شد ایمانشان تباه
زانکه ایشان نیز دارند انتظار

سُورَةُ الْأَحْزَابِ ثَلَاثٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢ وَاتَّبِعْ

ای پیغمبر بترس از خدا واطاعت مکن کافران ومنافقانرا بدرستیکه خدا باشد دانای درست کردار وپیروی کن

مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ٣ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَ كَفَىٰ بِاللهِ وَكِيلًا ٤

وحی کرده میشود بتو از پروردگارت بدرستیکه خدا باشد بآنچه می کنید آگاه وتوکل کن بر خدا و کافیست خدا کارگذار مهمات

بعد بسم الله گشایم باب را | در حقایق سورهٔ احزاب را | مشرکان گفتند برلات ومنات | هل تو مارا ای رسول باثبات
گوبتان هم در قیامت شاهدند | بهرما اندر پرستش بافتند | هم تورا ما واگذاریم از ولا | تا کنی طاعت خدای خویش را
این سخن شد درپیمبر سخت شاق | روبهم نکشید از اهل شقاق | گفت اورا یکدوروئی بی ادب | که شنو این حرف زاشراف عرب
واگذار این قوم را بردین خود | باش تو برکیش و برآئین خود | گفت فاروق ایرسول رشکناك | اذن ده تا سازم ایشانرا هلاك
گفت بود نقض عهد ازمادرست | حون امان دادیمشان اندربحست | آمد آیت کاتق الله ای سی | سخت و ثابت باش درراه ای بسی
می‌مبر ازمشرکان واهل نفاق | هیچ تو فرمان‌وزایشان باشرطاق | حق نگهدار عدو باشد علام | هم براصلاح مفاسد او حکیم
پیروی کن آنچه از پروردگار | برتو آید وحی درهرعمل وکار | رانکه برهرچه کنید اندرفعال | آگهست آنکردگار ذوالجلال
کن توکل برخدا اندر سئل | بس بود او وکفی بالله وکیل

مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ

نگردانیده خدا برای مردی هیچ‌دودل دردرون وگردانیده حمیهای شمارا که اظهار میکنید ازایشان مادر ازنان

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي

ونگردانیده پسرخوانده‌های شمار ابسران نان آن گفتار شماست دهنهایان وخدا میگویدراست واو هدایت میکند

السَّبِيلَ ۝ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي-

راهرا بخوانیدایشانرا بدرانشان که آن‌درست‌تر نزدخدا پس اگر ندانید پدرانشانرا پس برادران شمایند در

الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دین ودوستان شما ونیست برشما گناهی درآنچه خطا کردید درآن ولکن آنچه را عمد کند دلهایان

وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً ٦

وباشد خدا آمرزنده مهربان

نافریده بهرمردی حق دو دل | در درونش برد وحیث مستقل | از دلی تا برحق او کافر شود | هم موحد بادل دیگر شود
گفته‌اند این برمثل فرموده‌است | درعرب یا این مثالی بوده است | کانچنانکه نیست دودل دررجال | بهر یکرن‌هم شدایں معنی محال
که بودهم حمت کس هم مادرش | تا حرام آید ازایں برشوهرش | حق رامادرا نگرداند امهات | که ظهار آرید ازایشان درحبوة
هم‌پسر خوانده نباشد حون‌پسر | عارضی بود چواصلی در اثر | بند ظهار اندر عرب بالاتفاق | هم درآن ایام در حکم طلاق
هم پسر خوانده که ازدیگر پدر | باشد او نبود بواقع او پسر | دردهانها این مقالات شماست | وانچه‌فرماندخداحق است وراست
باشد از کیه امور آگاه او | برطریق حق نماید راه او | آمد این درحق زید حارثه | این‌چنین بوده‌است شرح حادثه

در بیان ذکر حال زید بن حارثه

زید بنده بود از روی خبر | مرورا بخریده بد خیرالبشر | رسالت شد چو مبعوث آرسول | کرد اسلام او زپیغمبرقبول
حارثه پس با ابوطالب بگفت | گوبرادرزاده‌ات را در نهفت | که نماید زید را آزاد او | یا که بفروشد بزر بی‌گفتگو
پس پیمبرگفت آسوده است زید | هرکجا خواهد رود بی‌بند وقید | او برفت وبامد ازخدمت ملول | دوستی بس بود اورا بارسول
حارثه گفت او بعهررند من‌است | گفت پیغمبر که دلبند من‌است | من ورا دارم بفرزندی قبول | زان ورا خواندند زیدبن‌رسول
روحهٔ خودرا چوزید اندروثاق | داد او از روی ناخواهی طلاق | بود زینب بنت‌ححش اندر بنام | در نکاح آوردش آنفخر انام
آن حدودان ومنافق پشگان | طعنه هرکس مبردی بروی از آن | کاو زن وفرزند آرد درنکاح | بهی ما واگه کند زین افتضاح
گفت حق نبود پسرخوانده پسر | لغوباشد این سخنها سرسر | خود شما گوئید حرمی ازفصول | حقتعالی داند اسرار و اصول
بر پدرهاشان اگر خوانید هین | راست‌تر باشد نزد حق یقین | وربدرهاشان ندانید این‌نکوست | که‌بدین‌خوانیدشان‌اخوان‌ودوست
برشما نبود گناهی زان خطا | که ازآن جاهل دید از ابتدا | رانکه یعنی زیدرا از پیش‌ازین | خوانده‌اید اولاد خیرالمرسلین
وزرسیان یا که ازسبق لسان | بعداراین خوانید حرمی نی‌درآن | لیك‌جرم‌است ارکه دلهاتان کنند | قصد آنچه پیش آمد در سند
حق بود آمرزگار و مهربان | هم بصاحب‌عمد کارد توبه آن

سورة الاحزاب

اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوٰاجُهُ اُمَّهٰاتُهُمْ وَ اُولُوا الْاَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي

نبی اولیست بمؤمنان از خودهاشان وحقنهایش مادران اشانند وصاحبان رحمها بعضیشان اولی باشند بعضی در

كِتٰابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهٰاجِرِينَ اِلّٰا اَنْ تَفْعَلُوا اِلٰى اَوْلِيٰائِكُمْ مَعْرُوفاً كٰانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتٰابِ

کتاب خدا از مؤمنان ومهاجران مگر اینکه بکنید بدوستانتان خوبی را باشد آن در کتاب

مَسْطُوراً ۷ وَ اِذْ اَخَذْنٰا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثٰاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسٰى وَ عِيسَى بْنِ

نوشته شده وهنگامیکه گرفتیم از پیغمبران پیمانشانرا واز تو واز نوح وابراهیم وموسی وعیسی پسر

مَرْيَمَ وَ اَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً ۸ لِيَسْئَلَ الصّٰادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ اَعَدَّ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً اَلِيماً ۹

مریم وگرفتیم ازایشان پیمان سخت تا بپرسد راستگویان را از راستیشان وآماده کرده ازبرای کافران عذابی دردناك

در سبوك امر ازپی شد کز مقر — هر کسی بیرون رود سوی سفر — پارهٔ گفتند ما از والدین — ادن گیریم آمد این آیت معین

که نبی اولی بود بر مؤمنین — از هوس مؤمن درمال و جان — هم رفاقش امهاند آنچه هست — از ره تحریم بر غالی و پست

هم الوا الارحام در میراثها — اولند از بعض بعضی راض ما — هست اندر لوح محفوظ اینچنین — یا که درقرآن و احکام مبین

راهل ایمان وهجرت کرده گان — اقربند ارحام رایشان در نشان — حق وصیت کرده باشید از عطا — جزوی از مال از برای اولیا

این بود مسطور و ثابت در کتب — علم حق یعنی ازلست الی الصواب — یادکن چون ما گرفتیم از رسول — از پی عهد ایمان و قبول

از تو و از نوح و ابراهیم راد — موسی وعیسی بن مریم در عداد — که اولوا العزمند اندر انبیا — خاص در تاکید میثاق ولا

ما از ایشان جمله نگرفتیم بار — عهد ومیثاق مؤکد بر اعتبار — تا بپرسد راهل صدق از صدقشان — رد پاس عهد اندر هرشان

کرد بهر کافران آماده هم — من عذابی دردناك و پر الم

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جٰاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَاَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید یاد کنید نعمت خدارا برشما هنگامیکه آمدشمارا لشکرها پس فرستادیم برایشان بادی و

جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ كٰانَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ۱۰ اِذْ جٰاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ

لشکرهائی که نمیدیدآنهارا وبود خدا بآنچه میکردند بینا هنگامیکه آمدند شمارا از بالای شما واز پائین تر ازشما

وَ اِذْ زٰاغَتِ الْاَبْصٰارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا ۱۱ هُنٰالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ

وهنگامیکه حیران شد چشمها ورسید دلها بحنجرها وگمان میبردید بخدا گمانها آنجا امتحان کرده شدند مؤمنان

وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدِيداً ۱۲

ولرزانیده شدند لرزشی سخت

آیگروه مؤمنان آرید یاد — نعمتی که برشما حق باز داد — چونکه آمد برشمارا لشکری — پس فرستادیم باد صرصری

خیمهاشان تا که برکندآن رحا — لشکری هم که ندیدید آن شما — ازملایك آمد اعنی بر مدد — برشمارا بند هراران در عدد

حق بود بینا برآنچه میکنید — در امور دین زروی عقل ودید — هست این آیت هم آیات دگر — کاید ازپی شرح احزاب ارحمر

با یهودان مشرکان بافضول — متفق گشتند بر جنگ رسول — سوی یثرب آمدند ازمکه زود — ده هزار ازمشرکان واز یهود

در بیان کندن خندق بتعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود با حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام وکشته شدن عمرو

گفت سلمان خندقی بایست کند — تا مدینه ایمن آید از گزند — مسلمین را رای او آمد پسند — خندقی کندند اسان روز چند

پس رسیدند ازقبایل فوج فوج — لشکری ازهرطرف مانند موج — یادکن چون آمدند اندر فوقان — هم چنین از زیروغم شد طوقتان

گشت ارحود دیده‌ها وخیره شد / روز بان ارخوف وحیرت بیره‌شد / برصباح قلبها شد زاضطراب / ورغم افتادید اندر پیچ وتاب
هرکسی را بدحق وعی گمان / مطمئن بودند وثابت مؤمنان / حق یقین خواهد نمودآنجاروعد / غالب وقاهرشویم ازبخت سعد
وان منافق پشگان گفتی چنین / کاین گروه ناشند خش ازمسلمین / پس چوبرما حمله‌ور یکدلشوند / مسلمین مغلوب ومستاصل شوند
امتحان آمد ز رب العالمین / ممتحن گشتند ومعیار اهل دین / مسلمین گشتند حمایده سخت / همچو ازبادوران برگ درخت
بیست دوران هردولشکر روبرو / بداشته حشمناك و رزم‌جو / درمیان معرکه دردی سخت‌وحشت / حربگه ازخندق سنسی اوعبور
تاکه عمرو عبدود روری سوار / گشت و آمد کوهسان درکارزار / درشجاعت بود مشهور آن‌سوار / برشما ظاهرکنم امرودمن
بود معروف اوبلیل درعرب / کاجه گوید مصطفی بدست‌ومن / ره براو نگرفت امیرالمؤمنین / تاکه بردی کرد درمیدان طلب
گفت اورا کیستی فرمودمن / هم بردی کشته ازمن در نبرد / گفت‌بارش کای علی تو بازگرد
رانکه بودم با ابوطالب صدیق / با تو خواهم بود ساعی در قتال / گفت من نشده‌ام تو بارها
کشته خواهم گردی‌اندر دست‌من / گفته و شنیدهٔ افرارها
کرسه حاجت‌من‌روا سازم یکی / وان بود تصدیق بردن رسول
گفت این‌ممکن نباشد بیحس / واگذاری‌وین‌صف‌آرائی‌وجنش
عالم ارگردند انشان در نبرد / تو بجا آوردهٔ ازشرط خویش
گفت گرمن این‌کنم نسوان قوم / ارعلی بشنید عمرو ادرمصاف
گفت سم شو پیاده بیخلاف / روکه سالم مانی ازاین دست‌وتیغ
گفت دانی ازکجا توکین زمن / شد پیاده و اسب خودرا کردپی
تیغ تیز آورد برحیدر فرود / زخم اندك یافت فرق تاحور
گفت ضرب‌خوددردی‌ضربی‌توش / همچو کوه افتاد در ره بیکرش
برد سوی احمد آن سررافکند / اوفتاد و شد بخندق سنگسار

در بیان ذکر حال نعیم بن مسعود و تدبیر کردن او در پریشانی لشکر قریش

از نعیم این مسعودت کنون / گوید او تدبیر با افکند حون / آمد او در برد خیرالمرسلین / گفت دارم برتو ایمان اریقین
ایك نقواند که سازد آشکار / حائفم درقوم خود راعیار ویار / آن برآید درنهان بی در علن
گفت تدبیری درایین لشکر بنا / که بتدبیراست اعنف کارها / گوش کاری کنون بردست من / محکم گردند در عزم امور
پس سوی قوم قریظه شدنعیم / چون‌بایشان داشت صدقی‌الاقدیم / با مگر باید درایشان ره فتور / نصح من‌باشدشفق این‌باهراست
ایکه غطفان وقریش‌ارحاشدند / حمله بر حرب محمد آمدند / گفت صدق من‌شمارا ظاهراست / برشما زین‌ره نسلم حرفتور
رانکه ایشانند ازشهری بعید / گرشکستی تاکه ایشانرا رسید / برشما را از اما کن کرده دور / بگریز آرند رو پس بیدرنك
جاب اوطان خود گردند بار / پس شما مانید درزیح وگداز / با محمد تاب حملت نیست حك
دست اصحاب محمد با گریز / میشود اطفال و زنهاشان اسیر / می‌نیسم آنکه با اسلامیین / برشما را اندکی باشد توان
حرکه باشد ازیشان متحص / برگرو گیرند ایشان چندتن / خاصه حون پیمانشان شکسته‌اند / عهد با اعدای ایشان نسته‌اید
حون‌نمودند این یهودان استماع / صدق داشتند آن بالاجماع / تا شکستی زاهل اسلام ارزسد / مکنان باشد باحار ارمدد
گفت‌راسراراست حرفی پیش‌من / گریم از دارند دهان راانجمن / پس براو گردند زین‌رای آفرین / رفت پس رآنجا ببرد مشرکین
اینچنین شنده امرور از محل / که پشیمان گشته‌اند ازاین عمل / باشما عهد این یهودان کرده‌اند / ور اما کنان برون آورده‌اند
گردنا راضی شوی ای مشرکان / حدتی پیشت فرستیم ازگلان / برمحمد دادماند ایشان پیام / که بعهد سابقیم اینك تمام
گفته احمد همبراین پیمان‌رضا / تاکه ایشانرا کشی در انتقام / مانوهم یارتم زین پس بکلام
که شما را گرکه باشدعزم جنك / مضطرب گشتند و بغلطی برود / مشرکان دادند ایشان بر یهود
چون‌شنیدند این یهودان‌درحوات / کرد فردا باید آغاز نبرد / تا بگشته زار است وخام‌مرد
دیگرایکه تاکه بدهید ارزحان / هست فردا شنبه و درکیش ما / بدبود کردن بکاری ابتدا
گرشکستی پس‌شود وارد بحنك / برمحمد حنك ما نبود ز حرم / رانکه برما غالبند ایشان‌برزم
ما بیائیم اندراین وادی اسیر / روکنید از ارض یثرب بروطن / نیست همراه شما فرزند وزن
درکف اسلامیان برا و بیر / چون شنیدندایین قریش افرودنم / راست آمد بردشان گفت نعیم

آمدن باد سرد و گریختن ابوسفیان

بین ایشان شد نزاع و اختلاف — هر طرف بودی سخنها برگزاف — رو دیگر بادی آمد سرد و سرد — که نماند از بهر کس فکر نبرد
می‌نکند ار جمعها منع وضع — شد دعای احمد آری مستجاب — گفت بوسفیان که ما اینجا تراه — تا وطن نامدیم از جایگاه
است و اشتر گشتمان یکجا تلف — خود خوریم ار قوت خود تا بداسف — پر روحشت پر رحوف و پر ردرد — شد سوار و رو سوی مکه کرد
هم چنین رفتند تا فی عل ربر — بود به از بهوانی آن گریز

وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اِلّٰا غُرُوراً ١٣ وَ اِذْ

وهنگامیکه گویند منافقان — و آنانکه بودند در دلهای ایشان مرض — وعده نکرده ما را خدا و رسولش — مگر فریب — وهنگامیکه

قَالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ يٰا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقٰامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ

گفتند گروهی از ایشان — ای اهل یثرب — نیست جای اقامت مر شما را پس برگردید و دسته‌ای میخواستند بارهٔ از ایشان از نبی — میگفتند

اِنَّ بُيُوتَنٰا عَوْرَةٌ وَمٰا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيدُونَ اِلّٰا فِرٰاراً ١٤ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اَقْطٰارِهٰا

بدرستیکه خانهای ما بیرون است از پناهای زمین ما و نیست آنها بسوراخ — میخواستند مگر گریزرا — و اگر در آمده شده بود بر ایشان از اطراف مدینه

ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَاٰتَوْهٰا وَمٰا تَلَبَّثُوا بِهٰا اِلّٰا يَسِيراً ١٥ وَلَقَدْ كٰانُوا عٰاهَدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لَا

پس خواسته شده بودند بدادن فتنه — هر آینه آوردند آنرا و درنگ نکردند بآن مگر اندکی — و بتحقیق بودند که عهد کردند با خدا — از پیش که

يُوَلُّونَ الْاَدْبٰارَ وَكٰانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُولاً ١٦ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرٰارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوِ

برگردانند پشتها را — و باشد عهد خدا پرسیده شده — بگو هرگز سود ندهد شما را گریز — اگر گریزید — از مردن یا

الْقَتْلِ وَاِذاً لَا تُمَتَّعُونَ اِلّٰا قَلِيلاً ١٧

کشته شدن و آنگاه که داده شوید — مگر اندکی

حونکه گفتند آندو رویان از عرس — بود اندر قلبهاشان چون مرض — وعد ما جز فریب اندر مراد
اینکه گفت او فج شام وهم یمن — کشت و ملک و قیصر و کسری بمن — بدهد ما را این وعده تا باشد شکست
فرقه گفتند رایشان در کلام — اهل یثرب ناورید اینجا مقام — سوی منزلهای خود گردید زار
رو کنید از این مقام پرخطر — بر مدینه نگذرید ار شور و شر — خواستند از هر رحمت دیگر
بر بهانه که بیوت ما خلل — دارد اندر شهر و دین ناشد خلل — رود برگردیم بهر کار زار
حالهاشان محکم است و بی‌خلل — برگریز از حمله آرند این دغل — لشکر کفار از اطراف شان
فتنه میخیزد برایشان بر رسد — دعوت ایشانرا بشرک اعلی کنند — رود میآیند بر شرک وضلال
هم ز آن دارند حرانند ترک — بستشان جزداد از ایمان بجنگ — باخدا بستند عهد از پیش این
در احد کردند مرقصد گریز — پس از آن گشتند ادم از تمر — برگردانند پشت اندر فرار
می‌نرسند از عهود حق یقین — تاجیان در سر رسانند اهل دین — چاره نرمیگشت یا از قتل نر

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ اَرٰادَ بِكُمْ سُوءاً اَوْ اَرٰادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ

بگو کیست که نگاهدارد شما را — از خدا اگر خواسته باشد بشما — بدی یا خواسته باشد بشما رحمتی — و نیابند

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٨ قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ

برای خودار غیر خدا صاحبی یادوستی و یاوری بتحقیق میداند خدا بازدارندگان از شما وگویندگان مر برادران اشارا

هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ١٩ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ

که بیائید بسوی ما و نمی آیند کارزار را مگر اندکی بخلان بر شما پس چون آید بیم می ایشارا که میگردد

إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ

بسوی تو میگردد چشمهاشان چون کسیکه بیهوشی طاری شده باشد او از سکرات موت پس چون رود بیم حسه میکنند شمارا بزبانهای

حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرًا ٢٠

تیز بخیلان بر خیر آنها ایمان نیاوردند پس اخر گردانید خدا کردار ایشارا و باشد آن بر خدا آسان

گوئیاشان کیست تا دارد نگاه — مر شمارا راه حق اندر پناه — خواهد ارشد مر شما او یا که بیش — سوی رحمت رسد یا جبار ایش

می یابند این خلایق بهر حوش — دوست یا یاری سوای حق مکش — می دهد مر معروف را خدای — از اغاثت بر رسول مصطفای

وانکه میگویند بر احوانشان — که بسوی ما بیائید از میان — بر حوشی وعش یابد اشتغال — وارهید از صحبت جنگ و قتال

می بیایند اندورویان در نبرد — گم بجنبک آید یعنی یا کبد — جنگ اندك از نفاق پرکرند

مر بخلایند ایشان بر شما — پس چو آید خوف دشمن یا قتال — نبی ایشارا رحیم واحلال

سوی تو مینگرند از بیم سر — حشمهاشان گردد اندر دور سر — پس چو رفت آخوف واندوه وطیش

می بر بخلایشان از بی بصر — جو کسی کاید براو از مرگ عش — مر شما باشد واندر قال وقیل

که شما از مر ما غافل شدید — اندران حالی که در نیکی بخیل — کرده حق اعمالشان باطل تمام

ورنه پس معبوب و مستاصل بدید — این جماعت نیستند ایمان مقام

سهل وآسانست وین پس بر حق — که نشوید نقش اعمال از ورق

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ

می پندارند آن طایفهای دشمن را که نرفته اند واگر آیند طایفهای دشمن دوست میدارند که کاش ایشان بادیه شان بودندی در عربان

يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ٢١ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ

صحرانشین که مستر سیده باشند از خبرهای شما واگر بودندی در شما کارزار نمیکردند مگر اندکی بتحقیق بودند مر شمارا در رسول

اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيرًا ٢٢ وَلَمَّا رَأَى

خدا اقتدائی خوب مر کسی را که بودندی که میخواست خدا را و روز بازپسین را و یاد کرد خدا را بسیار وچون دیدند

الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ

مؤمنان آن طایفهای دشمن را گفتند این است آنچه وعده داد ما را خدا و رسولش و راست گفت خدا و رسولش و نیفزود ایشارا

إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ٢٣ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى

جز ایمان وانقیاد از مؤمنان مردانی اند که راست کردانیدند آنچه را پیمان بستند با خدا بر آن پس از ایشان کس است که سر

نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ٢٤ لِيَجْزِيَ اللهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ

آورد مدتش و از ایشان کس است که انتظار میکشد و نه عوض دادند تغییر دادنی تا پاداش دهد خدا راستگویان را براستی ایشان و عقوبت کند

الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٢٥

منافقان را اگر خواهد یاز پذیرد توبه از ایشان بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان

بیگانشان بددلان مرده عیش
ایکه لشکرهای غطفان وقریش
بار ناگردیده‌اند ازآن مهم
بیستشان ناورکه گشته منهزم

گشته پنهان درسراها همچوزن
نیستشان یارای بیرون آمدن
هرچه گوئی منهزم گشتند قوم
نشنوند این حرف را گوئی نوم

حزبها آیند ور بار دگر
دوست دارند ایکروه بددسر
ایکه باشد حایشان در بادیه
زین بلد گویند بهر بادیه

ازحبابت میکنند ایشان طلب
مسکن صحرا شبیان از عرب
می‌پرسند از خبرهای شما
حالتان تا بوده چون در املا

مبتظر بودند تا اهل شوید
وزعدو مغلوب ومستاصل شوید
زان پرسندند اخبار شما
شاد تا گردند ازآزار شما

وربخندق با شما بودند یار
می‌نکردندی حرامدك کنار زار
همسنان ای بددلان ناقبول
حصنی بس بیك درداد رسول

وان ثبات وصبر باشد در نبرد
هرکه کرد اورا تاسی اوست مرد
شکمند گرفرق ودندانش بسنك
درجوع آید بیاند رو زجنك

یا تاسی بروی اندر هر صفت
هست یکو معزاید معرفت
برکسی کاورا امیداست ازیقین
برخدا و هم بروز واپسین

واینکه د گرحق گفت بسیار او
شد دراید مؤمنان دیدند چون احزابرا
وعدهٔ حق اینست گفتندی بما

راست باشد وعدهٔ حق‌هم‌رسول
یانصرت وعدهٔ حق‌است راست
که بما داد آن ظفر ازبهرماست

بهرایشان می‌نشد چیزی زیاد
مردها هستند اندر مؤمنین
باخدا گویند صدق ازصدق‌دین

آنچه را پیمان برآن نگرفت‌حق
بر نزول این آیه را بوداین‌سبب
که رجالی چند بودند در طلب

عهد کردند آنکه اندر رزم چند
همچو حمره تا چومصعب یاانس
گفت راین‌حق درحق‌آن‌چندکس

پس بود رایشان کسی کاندر وغا
هم بود رایشان کسی‌که انتظار
منکشد تا اعتقد اسوار

عهد خودرا می‌بدادند آنکسان
من خدا بدهد جزا بر صادقین
برایشان صدقشان اندر یقین

هم منافق را نماید او عذاب
یار گردد یا برایشان در امان
که بود آمرزگار و مهربان

وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا

وبرگرداندخدا آنانراکه کافرشدند باخشم‌خوردنشان‌که‌یافتند خیری وکفایت کردخدا مؤمنانرا کاررا وباشد خداتوانای

عَزِيزًا ٢٦ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

غالب وفرودآوردآنانراکه پشتی کردندایشانرا از اهل کتاب ازحصاره‌اشان وانداخت دردلهای‌ایشان‌هراس

فَرِيقًا ٢٧ تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا

پارهٔرا می‌کشد واسیرمیبودید پارهٔرا وبارث‌دادشمارا زمینشان وسراهاشان ومالهاشانرا ورمینی‌راکه‌نوردیده‌بودند

وَكَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ٢٨

آنرا وباشد خدا بر همه چیز توانا

حاصل آنکه مشرکین رابی‌قتال
بار گرداند ازمدینه ذوالجلال
رد نمودی آنطوایف را تمام
سوی مرلهایشان رب‌الانام

خشمناك از آنکه برگشتند پست
وز غنایم نامد ایشانرا بدست
لم ینالو خیر رو برتافتند
لی‌که نصرت یا غنیمت یافتند

حق کفایت کرد ازحملك وستر
مؤمنین را کوقویست و عزیز
شد کفی‌الله مؤمنین‌القتال
ازعلی[٤] و عمر اشارت در مقال

عمروچون شد کشته بردست علی
شد سبب برخوف خصم‌آن پردلی
دل نماند آنمشرکانرا بر نبرد
پشت‌نامردان شکست ازضرب‌مرد

در بیان حال یهود بنی قریظه

قبل عمرو داد فصل آن مهم
گشت بوسفیان زاحمد[٤] منهزم

جبرئیل آمد رساند ازحق سلام
ازقریظه گوش‌کن چون‌گشت‌باز
برمدینه احمد کامل نیاز
هرکه خاش باعنایتهاست حق

زامرحق باید گذارد، وقت‌عصر
که بروکار قریظه کن تمام
شدسوارازشهربیرون‌رفت‌وگفت
د رآن لازم دراین عصر یست

مردهاشان کشته شد زنها اسیر
او نمار اندرقریظه هم بعصر
شرحش ازتاریخ برخوان تاکه‌چیست
پشت احزاب آنکه‌کشتند ازیهود

عهد پیغمبر شکستند از حسد
دفع خون فاسد ازتن کن نگیر
حق‌تعالی آورد مانا فرود
رعشان افکند درقلب و ضمیر

فرقهٔ شد کشته یعنی از رجال
آمدند اعدای او را برمدد
ازقلاع و حصنشان آورد زیر
حق شمارا داد میراث اروحوه

فرقهٔ هم شد اسیر ازسوء حال
ارض واموال ودیار آن گروه

هم زمینی راکه بنهادید گام | مالك آن را نمودید ار مقام | خسران یا فارس باشد یاکه روم | یا زمینیکان شد فتح ارهجوم
یعنی آن ارضیکه اندرفتح باب | خود بگرفتند باحیل و رکاب | حق تعالی باشد او برکشیئی | باشد این تسخیر سهل ازحکم وی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ

ای پیغمبر | بگو | مر زنانرا | اگر هستید | که میخواهید زندگانی | دنیا | و زیبائی آن پس بیائید تا سرمایه دهم شمارا | و

أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ٢٩ وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ

رها کنم شمارا | رها کردنی خوب | و اگر هستید | که میخواهید خدا ورسولش را | و سرای آخرت را | پس بدرستیکه خدا آماده کرده برای نیکوکاران

مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ٣

ازشما | مزدی بزرگ را

ای پیغمبر گو تو زنهای خویش | گر جوئید دنیوی خواهید خوش | ازجهاز خواهند زینها وزیب | بشنو ازآنچه بدهشان نصیب
پس بیائید آنکه تا سازم رها | من شمارا هم دهم بهره و سزا | در رهانی بهرهٔ نیکو دهم | بشنو ازمهر او براو دهم
ورخدا خواهید هم بی‌معدرت | هم رسولش وان سرای آخرت | پس خدا آماده بهر محسنات | کرده اجری بس بزرگ اندرحبوة
احرشان افزون دهد پروردگار | شق نالی کی تماند اجدار | باعث این آنبود این در رسول | کز زنان خویش دلخور شد رسول
خوردسوگند ایکه ماهی یار زنان | خلطه دارد گوشه گیرد زعان | زانکه اروی مهودی بی‌ادب | بشنو ازهفته وخموت طلب
هریکی از بهر جلب انتفاع | روز وشب بودند اوی در نزاع | حصه روزی کردناوی شوروشر | خواست پیغمبر حکومت ازعمر

برآشفتن فاروق رضی الله تعالی عنه از حفصه

حصه را فرمود فاروق ای غبی | گوئیم تا چه گوئی یا می[4] | حصه گیرا تا پیمبر[4] که سخن | می‌مگو حرراست ای محترمن
رفت فاروق از کلامش درغضب | خواست تا مشتش زند برفرق ولب | گفت پیغمبر اراو بردار دست | که زنانرا گفت این باشد که هست
گفت فاروق ای عدوالله رسول | می‌نگوید حرکه صدق ویا اصول | حاصل آنکه بودشان دایم نزاع | تا پیمبر ازپی مال و متاع

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى

ای زنان پیغمبر | آنکه آرد ازشما | کار بدیعی گناه کبیره آشکارا فرموده میشود برای او عذاب دوچندان | و باشد آن | بر

اللّٰهِ يَسِيرًا ٣١ وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا

خدا آسان | و آنکه طاعت ورزد ازشما | مرخدا ورسولش را | و کند کارشایسته را | میدهیم اورا مزدش دوبار | و آماده کردیم

لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ٣٢ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

برایش روزی نکو | ای زنان پیغمبر | نیستید | چون احدی از زنان | اگر پرهیزکاری میکنید پس نرمی نکنید بگفتار پس طمع کند

الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ٣٣ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ

آنکه در | دلش مرض است و گوئید گفتنی | پسندیده | و قرار گیرید در خانهایتان و ظاهر مسازید زینت مردان یکباره ظاهر ساختن جاهلیه

الْأُولٰى وَ أَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَ آتِينَ الزَّكٰوةَ وَ أَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

پیشین | و برپای دارید نماز را | و بدهید | زکوة را | و فرمانبرید خدا | و رسولش را حز این نیست که میخواهد خدا که می‌برد از شما

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ٣٤

بدیرا اهل‌بیت و پاك گرداند شمارا پاك گردانیدنی

چونکه این آیت رسید از کردگار
شق نی شد زبان را اختیار
ای زبان مصطفی هرگه ازشما

سرزند اروی بظاهر ناصواب
پس دوحنداست ایشان راعدات
درخدا میباشد این تضعیف سهل

ازشماوانکس که طاعت ورزداو
ازحق و پیغمبرش بی‌گمکو
هم کند کردار نیکو پس دهم

هم‌کنم آماده اورا ازسرشت
روزی نیکو دوچندان دربهشت
هیچ ای زنهای پیغمبر شما

همچو یکزن از زنان روزگار
گرشما باشید مر پرهیزکار
پس شما مانید نرمی درسخن

پس نباید تا طمع کس در شما
کش بود بیماری اندر دل بجا
باشدش یعنی بدل قصد فجور

از شما دیدید درشتی در کلام
تا نرمی برنخیزد بیهده گام
هم شما گیرید آرام و قرار

نه کنید اظهار زینتها چنان
که در اول جاهلیت آن زمان
جاهلیت کاوست اولی اندران

غالب این بر اجتماع امت است
بعد عیسی٤ تارمان بعثت است
هم تبرج کرده‌اند اندر سند

هم بپا دارید در وقتش صلوة
هم دهید ازمالهای خود زکوة
هم اطاعت از خدا و از رسول

عیبرا این بود کهخواهد خدا
تا کند زایل پلیدی از شما
پاکتان ای اهلبیت احمدی٤

شعه گوید اهل بیت از همه
آن دوسبطین٤ وعلی٤ وفاطمه٤
بیشش بود ارواح رسول

در فریقین اندراین مطلب سخن
هست اوشان‌ازکه‌سلام شرح من
لیك شاید داد تعمیم این کلام

خواست ارواح نبی‌را حق‌بری
درشریعت ازعیوب ظاهری
لیك ظاهر کرده بود اندر ازل

هست درعرف اهلبیت‌آل وسلیل
نیست این محتاج برهان یادلیل
دختر شاه از ندارد شه پسر

لیك حصرش را بجای پادشاه
هیچ نرساننده کس برتعبگاه
واصحست‌این بلکه اندر رغم‌من

این تنازع از میان فریقین
دورکی گمگشته پیدا شد بعین
اهل‌بیت خاص او نیز همه

آنکسان باشند ازدور ازل
پاك ازرجس وهوا دور ازخلل
آسمرا اندر پناه عصمت است

وان زنان پادشه را در حرم
هم‌توان گفت اهل‌بیت محترم
حدّ نگهدار از تولی کامل‌مقام

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٥ إِنَّ

ویادکنید آنچه‌خوانده‌میشوددرخانهای شما از آیهای خدا وحکمت بدرستیکه‌خدا باشدصاحب‌لطف آگاه بدرستیکه

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ

مردان گردن بهندگان وزنان گردن بهنده مردان مؤمن وزنان مؤمنه ومردان درستکار وزنان درستکار ومردان راستگو وزنان راستگو ومردان شکیبا

وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ

وزنان شکیبا ومردان باخضوع وزنان باخضوع ومردان صدقه‌دهنده وزنان صدقه‌دهنده ومردان روزه‌دار وزنان روزه‌دار ومردان نگهدارنده

فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ٣٦

فرجهای خود وزنان نگهدارنده ومردان یادکننده خدارا بسیار وزنان یادکننده خدارا ذخیره کرده خدا برایشان آمرزش ومزدی بزرك

یادآرید ای زنان مصطفی
آنچه را که خوانده گردد برشما
در سراهانان زآیتهای حق

حقتعالی چون لطیف‌است‌وخبیر
برشما پیدا و پنهان تاگریز
مسلمین ومؤمنین واهل ثبات

راستگویان از رجال و ازنسا
صابران ازمرد وزن درهرکجا
ترسناکان فروتن از رجال

وان رجال صدقه ده بر مستحق
هم‌زن صدقه دهنده رامر حق
مرد صائم هم زنان صائمه

آنکه دارد فرج خود یعنی نگاه
مرد یا زن زانچه‌رشت‌است‌وگناه
واسگه یاد حق کند از طق و دل

حق مهیا کرد بهر ایگروه
بس بزرك آمرزش واجر ازوجوه

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ

و نمی‌باشد مر مرد با ایمان بر او نه زن با ایمان را چون گذارش دهد خدا و رسول او امری را که بوده باشد مر ایشان را اختیاری از امر ایشان

وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا مُبِينًا ۳۷ وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَنْعَمْتَ

و کسیکه نافرمانی کرد خدا را و رسول او را پس بتحقیق که گمراه شد گمراهی دور و چون میگفتی مر آنرا که احسان خدا بر او و احسان کردی

عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللّٰهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللّٰهُ

بر او نگاهدار بر خود جفت خود را و بپرهیز از خدا و پنهان میدارد در نفس خود آنچه را خدا اظهار کننده است و میترسی از مردم و خدا

اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ

سزاوارتر است آنکه بیم نمائی از او پس چون واگذارد زید از او حاجت را تزویج کردیم تو را او را تا نبوده باشد بر مؤمنان باکی

فِي اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولًا ۳۸

در حقهای همسران خواندگی ایشان چون گذارد از ایشان حاجت را و باشد فرمان خدا کرده شده

در بیان قصهٔ زینب و زید

هست مروی چونکه زینب را رسول
خواست بهر زید گشت او زین ملول

هست چو عمهٔ زادهٔ پیغمبر او
هم حیله کرد اما ران شوهر او

برگمانش که پیمبر مر او را
بهر خود خواهد رضا شد زاید او

یافت چون کاو را بهر زید خواست
در غضب شد گفت این باید نه راست

آمد آیت هست بر مؤمن سزا
همچو عبدالله حجش از ما رضا

هم زنی کو مؤمنه چون زینب است
تا نسجد سر ز امری کز رب است

چونکه شد حکم خداوند و رسول
بردکاری و ایست نابت در اصول

ایکه باشد بهر آنها اختیار
امر و خویش هست از حق گذار

وانکه عاصی بر خدا و بر رسول
کشت خود کرده است گمراهی قبول

هست در کار ایشان را حصار و سد
چون شنید این زینب آمد تا عدار

من بحکمت را صنم گفت آنچه هست
عقد وی پس مصطفی بازید بست

هم بر سانش صداق از مال خویش
داد مردم را طعام افزون و بیش

این ابراهیم در تفسیر خود
کرده دکر ایشان را حصار و سد

که بحجرهٔ زید روزی مصطفی
رفت دید او زینب بیکو لقا

گفت تحسین خالقی را کافرید
ایچنین حسنی که مثلش کس ندید

چونکه آمد زید زینب گفت زار
آنچه بشنید از رسول پاکباز

گفت شاید گر توام بدهی طلاق
گر که خواهی سادمت ایدم رها

او بخواهد میکردم جفت طاق
گفت خود را گفت من سازم رها

گفت باعث چیست ما با خدمتی
من ندیدم جز بکوئی یك تسو

کشف فوت از وی بود یا تهمتی
ورخدا ترس از طلاقش بی گناه

از شرافت لیك یا روی نکو
که بیا دارای رسول پاکدین

پس ترفع مینماید بر من او
می بپرهیز از خدا زین با بخواه

کرد او اصرار در باب طلاق
زید اورا یا اراده آن سیاق

در طلاق از خفت ما گردید طاق
گفت اورا داده طلاقش بهر من

چونکه گفتی مر کسی کانعام کرد
از او پنهان گر کسی باید درست

نعمت خود بر وی آخلاق فرد
کام زینب را چه پوشی از فرق

یاد کن کردی چو در نفست نهان
حاجت خود را ز زینب رفت قید

آنچه حق ظاهر کننده بود آن
هست چون در حاملات آنحرام

بود ترس از مردمت در سر رش
یابد امری که خدا خواهد وقوع

ورل هر کج خیالی بد منش
حق احق است آنکه تا ترسی از او

کوبداند رازها را مو بمو
طعن مردم خائفت ز اظهار کرد

زانچه حقت داد و برخوردار کرد
آنچه من خواهم که سازم برملا

تو کنی از خلق ز اطهارش حیا
با تو زویجش نمودم از فرح

تا دگر بر مؤمنین نبود حرج
چونکه بگذارند زایشان در سیاق

حاجت خویش از نکاح و از طلاق
در مقامات اراصول و از فروع

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

نمیباشد بر پیغمبر هیچ باکی در آنچه مقرر داشته خدا برایش دستور خدا در آنانکه گذشتند پیش از این

وَكَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ٣٩ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا

ومباشد امر خدا فرمايشي فرموده‌شده آنانكه ميرسانند رسالتهاي خدارا و ميترسندازاو وميترسند ازكسي

إِلَّا اللهَ وَكَفَى بِاللهِ حَسِيبًا ٤٠ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ

مگرخدا وبس‌است حساب‌كننده نباشد محمد پدر يكي‌ازمردان‌شما ولكن‌رسول خدا وختم

النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٤١

پيغمبران است ومباشد خدا بهر چيزي دانا

برمي نبود گناهي انمران / كه رحق شد فرس مريدگان / گشته قسمت يعني ازحق برعباد / نست لم رزق مقدر يادباد

اين به مخصوص نبي درقسمت است / بلكه آن ازحكمتهاي ست است / همچو سيها كه در پيغمبران / هشته آنان‌كه گيدشد ازجهان

آن رسل يعني ازين بودند بيش / حق مرآنهاهشت سيماي خويش / امرحق باشد پايدار و عيار / ماند و هشته شده در روزگار

آنكسان بودند يعني انبيا / من رسانيدة رسالات خدا / بودشان ترس ازخدا درهرنفس / برد قلم رسالت في رمس

كافي است ازحق خلاق مجيب / و كفي بالله مولانا حسيب / خود نبردان شما از هيچ يك / حق نبود محمد بي شك

تا نبود نرعي حرام اندرسند / مرزني چون مادر روح وولد / آمد اين برزد حريف بدهش / كادرس زدست اورا سررش

الك مباشد رسول داركر / هررسولي هست برامت پدر / بلكه معنيش بلكه زان‌جهتي‌كه‌او / ناصح ومشفق بود بي‌كم‌وكو

هم بود خاتم نبيان را تمام / كه نبوت ختم كرده شد بوي / كه بي مرورا شايد رزي

حق بود دانا بهرچيزيكه هست / حق سررا داند اوارجاي‌دست / هست برامري‌كه خواهد فايق‌او

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٤٢ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي

اي‌گروه آنانكه‌گرويدند يادكنيدخدارا يادكردني بسيارو تسبيح كنيداورا درامدادوشامگاه واوست آنكه‌صلوة ميفرستد

عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ٤٣ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ

برشما وفرشتگان‌او تابيرون‌كندشمارا از تاريكيها سوي نور ومباشد بگرويدگان‌مهربان بحقشان‌روزيكه ملاقات‌ميكنندش

سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ٤٤ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ٤٥ وَدَاعِيًا

سلامست وآماده كرديراي‌ايشان پاداشي‌خوب اي پيغمبر بدرستيكه‌فرستاديم‌ترا گواه وبشارت‌دهنده‌وبيم‌كننده وخواننده

إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ٤٦ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللهِ فَضْلًا كَبِيرًا ٤٧ وَلَا تُطِعِ

سوي‌خدا باذنش وچراغي‌روشن ومژده‌دهمؤمنانرا باآنكه‌مرايشانراست از خدا افزوني بزرك واطاعت‌مكن

الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلًا ٤٨

كافرانرا ومنافقانرا وواگذارآزارشانرا وتوكل‌كن بر خدا وبس‌باشدخدا آنكه‌كارا ووا گذاشته‌ميشود

در بيان ذكر

اذكروالله اي‌گروه مؤمنان / ذكر بسيار از ره قلب ولسان / همچنين تسبيح داش صبح وشام / ميكنيد آسان‌كه شدفرض‌انام

ذكربسيار از طريق اتقياد / ذكر قلبي در يقين باشد مراد / زانكه ممكن نيست ذكر متصل / حقتعالي را بجز از خلق دل

يا بود حب خدا ذكر كثير / كي‌رود مرياد محبوب از ضمير / هرچه راداري بجان‌ودل تودوست / بربان ودل مداومت بايد اوست

غافل ازشد دل زيادش نيم‌دم / حب محبوب انقدردان هست كم / چون شود يكجا فراموش از بطر / ياد عبرت بحل در آمد بس

اوست آنكس‌كه فرستد مردرود / هم ملايك بر شما گاه ورود / ازخداوندان درودش رحمت‌است / ورملايك مزدها درطاعت است

تا برون آرد شما را از ظلم / سوي نور قدس و فردوس نعم / يا ز ظلمات طبيعت در فتوح / سوي نور و روشني‌قلب وروح

یا زتاریکی تن پرنور جان — کاو بود براهل ایمان مهربان — حاصل آنکه ذکر حق باشد سبب — پرخروج از فرق پرجمع ادب
دارد این رحمت مؤمن اختصاص — کش دهد ازفرق ره برجمع خاص — یوم یلقونه تحیتهم سلام — که مرایشانرا بود جنت مقام
بهرشان تا آن تحیت درنعیم — کرده است آماده اومزدی کریم — ای پیمبر ما تورا پربندگان — خود فرستادیم از فضلی عیان
شاهدی برحال امت تا گریز — هم مبشر برخلایق هم نذیر — سوی حق خوانده بامرمان او — هم چراغ روشنی کارند رو
چون بتاریکی شود پیداسراج — بگرود هرکس بسویش لاعلاج — مژده ده برمؤمنین کربهرشان — فضل حق باشد برزك اندرشان
هم مدد فرمان کفار ازجهت — هم منافق سیرشان بدبیت — دست هم بردار رایداشان نمام — می‌مباش اندر مقام انتقام
کی توکل بر خداوند جلیل — بس بود او وکمی بالله وکیل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون نکاح کنید زنان باایمان را پس طلاق دهید آنان را پیش ازآنکه مس کنید ایشانرا پس نیست مرشمارا بر آنها

مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ٤٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ

هیچ عده که شمار در آرید آنرا پس متاعی دهید آنهارا ورها کنید ایشانرا رها کردنی بیکو ای پیمبر بدرستیکه ما حلال گردانیدیم برای تو حقتهایت را

اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ

که دادی آنهارا مهرهاشان وآنچه مالك شد بدست تو از آنچه غنیمت کرداند خدا بر تو ودختران عمت را ودختران عمهایت را

وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ

ودختران خالهایت را ودختران خالهایت را آنانکه هجرت کردند با تو وزن باایمانرا اگر ببخشد نفسش را مر نبی اگر

أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ٥٠ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ

خواهد پیغمبر که نکاح کند آنرا خاص است مرترا از غیر مؤمنان بتحقیق دانسته‌ایم آنچه فرض کردایم بر ایشان در حقهاشان

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٥١

وآنچه مالك شد بدستهاشان تا نبود بر تو تنگ وباشد خدا آمرزنده مهربان

ایگروه مؤمنان چون از صلاح — مهرشان را آورند اندر نکاح — پیش از آنکه مس کنید اندر سیاق
پس برایشان مرشمارا عده نیست — تا که شمارندکان برچندوچیست — موعدی نبود براو هیچ ازعیان
ورکه درعقد نکاح او ذکر مهر — می‌نکرده بایدش هم داد بهر — حتری اعنی قدر وسع ارمال بس
متعه درعقدی بودکه ذکر مهر — می‌نگشته تا نبود معلوم بهر — داد باید برزن از روی رضا
سرّحوهن رها یعنی کنید — چونکه ایشانرا سبکی‌ره زنید — باید ایشانرا برون سازید هم
مرتو کردیم ای پیمبر ما حلال — حقتهایت کاجرشان دادی رمال — وز غنایم بار گردانده خدات
دختران عم بنات عمه ها — هم بنات خال وخالات آن ترا — در مدینه بانو واندر پرده‌اند
نازل این آیت همانا پیش بد — شرط هجرت بعدازآن مسوخ شد — چون شدم من یافت این آیت نزول
پس بس گفتا توئی برمن حرام — چون ذکردی هجرت ازشهرومقام — برتو یا خاص است و خالص دیدنش
بی‌زعقد ومهر میباشد حلال — برتو آرن گرکه خواهی بسؤال — جونتفصیل از شرایع وز فقیه
اینست مخصوص توغیرار مؤمنین — جارح ایشانند ار امری چنین — اهل فقه آنرا شناسند از تمام
قصد ما تفسیر اصل آیت است — شرح آن درفقه ثبت ازحجت است — شرح آن درفقه یکجا آمده است
جمله ما داسته‌ایم اندر نشان — فرض کردیم آنچه درازواجشان — برتودرازواج ازحق وسعت است
تاحرج نبود تورا اندر نکاح — آنچه گیری برتو میباشد مباح — زانچه عسرت باشدآن بربنده‌گان
حق بود آمرزگار و مهربان

تُرْجِي مَنْ تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي اِلَيْكَ مَنْ تَشَآءُ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ

بازپس مداری آنرا که خواهی از ایشان وجای مبدهی بسوی خود آنرا که میخواهی و آنرا که خواستی ازآنکه عزل کردی پس نیست گناهی برتو

ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ تَقَرَّ اَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

این نزدیکتر است تا آنکه آرام گیرد چشمهاشان وغمگین نشوند وخوشنود گردند بآنچه دادی ایشانرا همه ایشان وخدا میداند آنچه در دلهای شماست

وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَلِيماً ٥٢ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَآءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَلَوْ

وباشد خدا دانای بردبار حلال نمیشود مر ترا زنان از بعد وبه اینکه بدل کنی ایشانرا بجفتهائی واگرچه

اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ اِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً ٥٣

خوش آمده باشد ترا احسنشان جز آنچه مالك شد بدست تو وباشد خدا بر همه چیزی نگهبان

هر کرا خواهی ترجی می تشا — سوی خود وانرا که خواهی حادهی
وانکه را خواهی بیابی در وثاق — منکنی عارش بدلجوئی طلب
گر بخود نزدیك ساری یا که دور — این بود نزدیکتر در هر مقام
آنچه دادیشان بدون چون وحد — چونکه دانستند حکمت مستویست
چون علیم و بردباران ذوالمنند — بعد ازاین بهر تورا نبود حلال
بردن دیگر یکیرا در محل — عبرتی دیگر اندر اشتغال
حق بهر چیزیست تا دانی رقیب — غیر ازین بهزن دگر نتوان گرفت
بازپس داری کسی ترك ارسا — هم بخود منضم کنی ماوی دهی
یادهی آنرا که میخواهی طلاق — آنکه را کردی کناره زو عجب
برتو پس نبود گناهی یا قصور — چشمهاشان تا شود روشن تمام
بستشان اندوه وحزن راصید — کس بعزلت وانتفا مخصوص نیست
حق بداند آنچه در قلب شماست — مردمان دیگر اندر اشتغال
هم حلال آن بست تا ساری بدل — غیر ازین بهزن دگر نتوان گرفت
حزکه مالك گشته دست در عصب — تا چه باشد اصل آن داند خدا

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ اِلَّا اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ اِلٰى طَعَامٍ غَيْرَ نٰاظِرِينَ اِنٰاهُ

ای آنکسانکه ایمان آوردید داخل مشوید در خانهای نبی مگر آنکه دستوری داده شود مر شمارا سوی طعام غیر انتظار کشندگان

وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي

رسیدنش را ولکن چون خوانده شوید پس درآیید پس چون خوردید پس پراکنده شوید و نه انس جویندگان بحکایتی بدرستیکه آن باشد که رنجه میدارد

النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ اِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَآءِ

نبی را پس شرم میکند ازشما وخدا شرم نمیکند از حق وچون خواهید ازایشان متاعی پس بخواهید ازایشان از پشت

حِجٰابٍ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مٰا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا اَنْ تَنْكِحُوا

پرده آن پاکیزه تر است مر دلهای شمارا ودلهای ایشانرا و نباشد مر شمارا که رنجانید رسول خدارا و نه آنکه نکاح کنید

اَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيماً ٥٤ اِنْ تُبْدُوا شَيْئاً اَوْ تُخْفُوهُ فَاِنَّ

حفتهایش را از بعد او هرگز بدرستیکه آن باشد نزد خدا بزرك اگر آشکار کنید چیزیرا یا پنهان دارید پس بدرستیکه

اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٥٥

خدا باشد بهمه چیز دانا

ایکروه مؤمنان لاتدخلوا — در سراهای نبی بی اذن او — جزکه بدهد اذن وخواهد بر طعام — منتظر نبوید برا کل آن مقام
لیك چون گشتید خوانده از رسول — پس کنید اندر سرای او دخول — ما حضر چون خورده شد بیرون روید — از مقام خود پراکنده شوید
هم نبشیند از پی سخن — بعد از آنکه بر پراکند انجمن — این توقف از پس صرف طعام — یا که استیناسان اندر کلام
موجب رنجاندن پیغمبر است — پس کند شرم از شما و دل خوراست — حق ندارد شرم لیك از گفت راست — کان شمارا سوی ذاتش رهنماست

چونکه خواهید ازدنان مصطفی | رامده یا اطعمه چیزی شما | از وراء پرده بس خواهیدشان | این زپشت پرده خواندن برنشان
هست بر دلهایتان پاکیزه تر | هم بدلهای زنان از هرحطر | می‌نشاید مرشما را ای گروه | که نبی را آورید اندر ستوه
بهخود آزار رسول‌الله کنید | نه بنکاح ازواج اوناگه کنید | گرنمیرد یا که بدهدشان طلاق | می‌بمید برهمگراین افاق
مردنانش را گرفتن در حریم | آن ذلك کان عندالله عظیم | چیزی ازاظهر کنید اندرزنان | یابدل باشد شما را بر نهان
| پس خدا دانا بود برکل شئی | هست محمی چیزی ازوجهی نوی |

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ

نیست گناهی برایشان در پدرانشان و نه پسرانشان ونه برادرانشان ونه پسران برادرانشان و نه پسران

أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

خواهرانشان و نه زنانشان و نه آنچه را مالك شده بدستهایشان وبترسید از خدا بدرستیکه خدا باشد بر همه چیزی

شَهِيدًا ٥٦ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

گواه بدرستیکه خدا و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای آنکسانکه ایمان آوردید رحمت فرستید براو

وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٥٧

وسلام کنید سلام کردنی

در بیان آیهٔ حجاب

بافت چون حکم حجاب از حق رسول | می‌نگفتند آن صحابه با رسول | حکم آمد واقرب با زنان | چست تا باشد نماند ورن عیان
آمد آیت بهر حرمی بهرزن | اینکه بنمایند روی خویش | بر سرها و بسرهاشان عیان | هم برادر هم برادرزادگان
هست خواهر زاده هم محرم یقین | وان زنان مؤمنه ازاهل دین | وانچه مالك گشته‌اند اشان بدست | ازغلامان وحقیران هرچه هست
لیك گویند اهل تحقیق و نیاز | حکم باشد خاص از بهر حریر | واتقین‌الله ان‌الله کان | برهرآچیزی گواه اندر نهان
میفرستد حقتعالی بر درود | برملایك در نبی دی‌عهود | هم‌دهید ای اهل ایمان وسداد | بر درود اورا بروی انقیاد

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

بدرستیکه آنانکه میرنجانند خدا و رسولش را لعنت کرد ایشان را خدا در دنیا و آخرت وآماده کرد برای ایشان عذابی خوار کننده

٥٨ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا

و آنانکه میرنجانند مردان باایمان وزنان با ایمان را بدون آنچه کسب کردند بسبب حق متحمل شدند بهتانی و گناهی

مُبِينًا ٥٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ

آشکارا ای پیغمبر بگو مرزنهایت را ودخترانت را و زنان مؤمنان را که فرو پوشند برخود از چادرهاشان

ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٦٠ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ

آن نزدیکتر است بآنکه شناخته شوند پس رنجانیده شوند و باشد خدا آمرزنده مهربان هرآینه اگر بازنه ایستند منافقان و

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

وآنانکه در دلهاشان مرض است واراجف سازان درمدینه هرآینه برگماریم البته ترا ایشان پس مجاور نشوند ترا در آن مگر اندکی

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلًا ٦٢ سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ

لعنت کرده شدگان هر کجا یافته شوند گرفته شوند و کشته کردند کشتنی بلیغ دستور خدا در آنانکه گذاشتند از پیش و هرگز نیابی مر

لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلًا ٦٣

دستور خدارا تغییری

آنکسانی کز خدا و از رسول
در دو دنیاشان بکرد لعنت نفس
میکنند ایذا ز نقصان عقول
شد مهیا بهرشان زجری مهین

وانکسان در مؤمنین و مؤمنات
یعنی از غیر جنایت که بحق
میکنند ابذا بلاوجه ازجهات
می‌بوند ایشان بایذا مستحق

حمل وزری کرده‌اند ایشان بقین
ای پیمبر گو بارواج حزین
هم گناهی بس هویدا و مبین
هم بسزا هم بسزاء مؤمنین

اینکه بر روی ارپی ستر و حجاب
تا بپوشد سینه و روهاشان
جادری گیرند در وقت ذهاب
ساق وساعد پشت و پهلوهایشان

اقرب این باشد بمعنی بی‌مجاز
تا که ایذا کرده راهل اقتراح
ما که بشناسند اهل عز و ناز
می نکردند ایست مدی بر صلاح

حق بود آمرزگار و مهربان
آن دورویان بارگرمی ایستند
برگناه زفته و اصلاح عنان
از عناد آنرسول ارحمند

وانکه دردلشان مرضهاز خباست
وانکه اخبار اراجیف ارصرار
ملشان زفسق وعصیان وریاست
میدهند امدر مدینه انتشار

که سیاه مسلمین اندر مکان
تا شود قلب مسلمانان ضعیف
مهرم گردیده‌اند از کافران
یا خبرهای دگر ازاین ردیف

برگمارندیم بر ایشان درزمن
پس بتورا نبوند ایشان درجوار
تارونشان ساری ازشهرو وطن
غیرانك رانده گردند از دیار

یعنی ازهمسایگیت آواره‌اند
مانده اندر لعنت حق درمزید
خردمی وزبعد آن بیچاره‌اند
یافت چون گردند هرجای وبدید

خود گرفته میشوند و کشته هم
یعنی از بکنند ترك ناسند
کشتنی درشدت خواری وغم
باید ایشان رانده وکشته شوند

قتل ایشان سنت است ازرب دین
سنت حق را نیابی در جهان
اندران نگذشتگان ازپیش ازین
هیچ تبدیلی و تغیری درآن

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٤

میپرسند ترا مردمان از قیامت بگو جز این نیست که علمش نزد خداست وچه چیز آگاه میکند ترا شاید که قیامت باشد نزدیك

إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ٦٥ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

بدرستیکه خدا لعنت کرد کافران را و آماده کرد برای ایشان آتش سوزان جاودانیان در آن همیشه نمی یابند صاحبی و نه ناصری

٦٦ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا ٦٧ وَ قَالُوا رَبَّنَا

روزیکه گردانیده شود رویهاشان در آتش گویند ایکاش که مارمان برده بودیم خدارا و فرمان برده بودیم رسول را وگویند پروردگارما

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ٦٨ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا

بدرستیکه ما اطاعت کردیم سروران خودمان و بزرگان خودمان پس گمراه کردند ما را از راه پروردگارما بده ایشان را دو چندان از عذاب ولعنت کن ایشان را لعنی

كَبِيرًا ٦٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ

بزرك ای آنکسانیکه گرویدید مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را پس بری داد خدا او را ازآنچه گفتند و بود

عِنْدَ اللهِ وَجِيهًا ٧٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ٧١ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

نزد خدا گرامی ای آنکسانیکه ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و بگوئید گفتنی صواب که شایسته گرداند برای شما کرده ها را

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ٧٢

و بیامرزد مر شما را گناهانتان و هر که اطاعت کند خدا و رسولش را پس بتحقیق کامیاب شد کامیابی بزرك

از تو پرسند از قیامت مردمان | از تعنت گو جزاین نبود که آن | نزد حق دانا برآن کردت چه چیز | شاید آن نزدیك باشد در تمیز
کافرانرا کرده لعنت کردگار | هم مهیا بهرشان سوزنده نار | جاودانند اندران چون لحم و پوست | می‌یابند ایچ یاری یا که دوست

اندران رو دیکه گردانده شود | رویشان در نار چون رانده شود | کاش گویند ازخدا و از رسول | ما اطاعت مینمودیم از قبول
همچنین ارزال گویند ای خدا | طاعت ازسادات خود کردیم ما | پس نبودند آنکسان گمراهان | ده‌دوچندانشان عذاب‌ای‌رب‌جان
لعن کن لعنی بزرك ار الهیم | این بزرگانرا کزایشان گمرهیم | می‌باشد اهل‌ایمان چون کسی | که برنجاندند موسی را بسی
پس خدایش پاك گرداینده دلق | داچه درحقش همی‌گفتند خلق | بود موسی نزدحق باقرب وجاه | کرد اجابت خواستی هرچه ازاله
اهل ایمان می‌بترسید ازخدا | قول حق گوئید محکم هرکجا | تا باصلاح آورد اعمالتان | هم بیامرزد گنه در حالتان
وانکه فرمان ارخدا وازرسول | مرد اندر فروع و دراصول | پس شود فایز بخیرات عمیم | وزخدا فیروزئی یابد عظیم

اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبٰالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَحَمَلَهَا

بدرستیکه‌ماعرض کردیم‌امانت‌رابر | آسمان‌ها | وزمین | وکوهها | پس‌ابانمودند‌که‌بردارندآنرا‌وترسیدند | ازآن‌و برداشتش

الْاِنْسٰانُ اِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً ٧٢ لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ الْمُنٰافِقِينَ وَالْمُنٰافِقٰاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكٰاتِ

انسان | بدرستیکه‌او باشدستمکار نادان | تاعذاب کندخدامردان بانفاق | وزنان بانفاق | ومردان شرك‌آورنده‌وزنان شرك‌آورنده‌را

وَيَتُوبَ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

وتوبه‌پذیرد‌خدا | ازمردان‌گرونده | وزنان‌گرونده | وباشدخدا‌آمرزنده | مهربان

در تحقیق حمل امانت

پس‌ابا کردند وترسیدند ازان | عرض ما کردیم امانت درمحال | برسموات و زمین و برجبال | کردران حمل امانت راقبول
یا که باشد آن امانت اختیار | حمل پس کرد آدمی اندرزمان | رانکه میبود اوظلوم وهم جهول | عارفان گویندعشق‌است و وداد
حمل عشق آدم تواند کردوبس | یا که تکلیف ارکه ناعقلی تویار | در امانت حرفها باشد زیاد | این سپهر باشکوه وارض وکوه
گشت پیدا زان میان دیوانهٔ | غیر اورا بست این تاب‌ونفس | چون‌درحمل عشق آمد برسموه | کف بلب آتش‌بجان ساغربدست
ماسوی را هشته زیر پا تمام | هم زدانش هم زدل بیگانهٔ | آمد ازمیخانه بیرون محوومست | گم زمین وآسمانش اربرّ ق
سر به اورا برکف ار بهر نثار | فارغ ازدنیا ودین ودینك ونام | تن مجرد ار لباس ماخلق | آنکه زیبد شانهٔ ما را کجاست
فرض ما این‌کار درلولاك بود | بلکه سررا کرده زیرپا غبار | گفت حمل بارعشق آن‌خاص‌ماست | رفت عاشق پیشه زیر بار عشق
سرکنت کنز آمد درنمود | خاص‌کی برارض و برافلاك بود | عقل باید درشگفت ارکار عشق | مظهرکل شرح اسماء و صفات
ظلم وجهلش‌عین‌عدل‌وداد‌ش‌است | تا که آن‌گنجی‌که بدپنهان‌چه‌بود | آدمی آمد طلسم گنج ذات | هست گنجی برکندهرکس‌زجای
بهراو آن‌گنج دارد اختصاص | وصع شی‌درموضعش‌درپیش‌است | شاه اگرگویدکه زیراین سرای | غیرعاشق کوست جویای وصال
برکند اوگرچه باشدکوه وسنگ | هم‌شود خود درغلامان ار خواص | این نماید بهر حضارش محال | عدلها را برده اندر حود فرو
او کجا دارد براین معنی‌شعور | نزکندی بلکه ازمزگان‌وچنك | ظالم است او برخود اماظلم او | جیست مانع عاشق دیوانه‌را
اوبه فکر گنج و بند تن‌است | کاین‌براوعدلست یاخودظلم‌وزور | برکند تادارد اوحان خانه را | آنکه دانی میرسد بانگش بگوش
کرحرابات این‌صفی‌دیوانه‌رفت | هم به یادش ازحیوة ومردن‌است | حدبه آمد مبروم بیخود زهوش | گردِ رد زنجیر بندیدش دگر
بستش بود بزنجیر و رسن | ره بگریدش‌که مست‌ازخانه رفت | میکند غوغا کنون درشهرودر | مردین افسانه زنجیرش‌کنند
اوبوقت هوشیاری سرخوش‌است | خز نثار موی عنبرفام من | ذکر دلفم بهر تدبیرش کنید | کوه وارض وآسمان در رقتش
ملك بندیدش که تودهٔ خاك‌را | تاچه باشدچونکه‌مست ویبهش‌است | گردگردد گرم شد چون‌توسنش | پرده‌ها بردرد از راز خفی
سر بپوشانید خمها را زروی | گرد سازدهم براه افلاکرا | مست چون گردد زبوی می‌صفی | در کناری برنشایدش بناز
جمله درها را ببندید از درون | نی رسد تا بر مشامش بوی می | جانب میخانه‌اش آرید باز | مرشود ساکن دل سودائیش
نشنود یکدم زچنگ ونی‌خروش | تا مبادا بررود تاگه برون | چنك را گوئید ننهد تائیش | دورگردند ازکنارش میکشان
نام جام می نیارد کس بلب | بحرجانش مرکه بنشیند بجوش | خویش را ساقی‌بوی ندهد نشان | ناگهان دیوار و دررا برکند
پس شکسته‌است او در میخانها | هم‌گوید کس سرودی باطرب | باز نگذارید تا بردر زند | برزودمست اندر میخانه او
وقت مستی همچو آن دیوانها | بار دیگرگر شود دیوانه او

برکشد درشهر وکوی آوازها | سرسر بی‌برده گردد رازها | خلق را برخود بشوراند تمام
زان سپس یانداگر صوفی‌وشی | برکشند از آتشش بر آتشی | خام گردد پختهای بعر او
گرچه این دیواه را ببود خبر | گرجهان یکباشود زیروزبر | گیرد این ارض وسمارا همه آب
اوبفکر دلبر دل برده است | می‌نداند زنده کس یامرده‌است | پس بود ارهستی وهمی ملول
دیده است آنچشم میکورا بجواب | چه غمش که دورگردون‌شدخراب | لیك باید گرزمستی او بهوش
رانکه ارنطق ولبش تقریرعشق | میتراود خاصه در تفسیر عشق | چشم خفاش ار ندیدآن‌ضوء وتاب
آنکه اوگویا رهرنطق‌ولبی‌است | ارغمش هرسوخروش یاربی‌است | نطق اورا کرده خاص‌الدر کلام
گرنداری طبع خفاشی یکی | اندراین دفتر فرو رو اندکی | بس دلی کافتاب روشن است
کرده خود روشن‌ندین‌نظم‌وکلام | جمله عالمهای معنی را بنام | گرنباشد چشم ادرا کی ضریر
ورمنافق پیشه وخفاش خوست | رو زخورشید ارنگرداند‌نکوست | رانکه نور آفتاب پر شعاع
گشت انسان برامامت انتخاب | تا منافق را نماید حق عداب | مردوزن کایشان‌دوروی‌ومشرکند
حق پذیرد توبهٔ هرمرد و زن | که غفوراست‌و رحیم‌آن ذوالمنن | حاسد پیمبرند و هالکند

سُورَةُ السَّبَا اَرْبَعٌ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده، مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ

ستایش مرخدارا که مراوراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است ومراوراست ستایش در آنجهان واوست درست کردار

الْخَبِيرُ ۲ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا

آگاه میداند آنچه داخل میشوددرزمین وآنچه بیرون مایدازآن وآنچه فرودمیآید از آسمان وآنچه عروج میکنددرآن

وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ۳

واوست مهربان آمرزنده

بعد بسم‌الله از سورهٔ سبا | میکنم ازحمد باری ابتدا | هرستایش هرسپاسی مروراست | که بود روهرچه‌درارض‌وسماست
هم‌ستایش باشدش در آخرت | حمد ذاتش را سزد بیمعدرت | در دو دنیا نعمتش بر بندگان | بیش‌ازآن باشدکه آید در بیان
در قیامت نعمتش بی‌واسطه | میرسد بر بندگان از رابطه | زان سپاسش درقیامت اظهراست | هرچه آن بیواسطه پیداتراست
دوستان و دشمنان اوراسپاس | میکنند از فضل وعدل بیقیاس | اوبذات خود حکیم است وخبیر | درامور خلق و اسرار صمیر
داند آنچه در زمین گردد فرو | وانچه بیرون اززمین آیدبراو | واچه میآید فرود از آسمان | وانچه بالا میرود باز اندران
او بحلقان مهربانست و غفور | حرم‌بخش وپرده‌پوش ازهرقصور | پرده پوشد ازکرم بر عیبها | داشت زان محمی رحمتان غیبها

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلٰى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ

وگفتند آنانکه کافرشدند نمی‌آیدمارا قیامت بگوآری قسم پروردگارمن که هرآینه خواهدآمدشمارا که دانای غیب است مستور نمیماند از او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰاتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْبَرُ اِلَّا فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ

مقدار ذره در آسمانها ونه در زمین وهست خوردتر ازآن ونه بزرگتر جز که باشددر کتابی واضح

٤ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٥ وَالَّذِينَ سَعَوْا

تاجزادهد آنانرا که ایمان آوردند وکردندکارهای شایسته‌را آنکروه برای ایشانست آمرزش وروزی خوب وآنانکه شتافتند

فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ اُولٰئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلِیمٌ ۶ وَ یَرَی الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْکَ

در آیهای ما ظالمان عاجز کردن آنگروه رای ایشانست عذاب از عقوبت ردرد ومی بیند آنانکه داده شد علم را که آنچه فرو فرستاده شد بتو

مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی اِلٰی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ ۷

از پروردگارت آن حق است وهدایت میکند براه خدای غالب ستوده

آنکسان گفتند که کافر شدند / که نیاید قیامت تا بچند
کو بلی و ربی آید برشما / مر قیامت وقت آن داند خدا

خورد سوگند آن ابوسفیان بلات / که بیاید تعلی از بعد وفات
ای محمد هم تو بر پروردگار / خور قسم کاید قیامت آشکار

آن خدای عالم الغیبی کز او / نیست پنهان هیچ مقدار یک سو
در سموات و زمین زین خوردتر / یا ازآن اکبر که آید در نظر

حرکه مکنوست در روشن کتاب / لوح محفوظ است وان در آسمان
کردهم کردار نیکو مرصدید / تا جزا بدهد بر آنکه بگروید

آنگروه را باشد آمرزش یقین / هم جزای رزق کریم از رب دین
سعی کردند آنکسان از اروا / وانکه بر ابطال آیهای ما

تا مگر عاجز کننده ماشوند / ازالم رجزی بدانشان راست چند
می بدانند آنکسانرا که داده شد / علم ایشانرا بحق وآماده شد

آنکه سوی عدل از پرودگار / آنچه باشد اوست صدق واستوار
رهنما باشد براه آنکه او / عالب و استوده است آن بی غلو

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ

وگفتند آنانکه کافر شدند آیا دلالت کنیم شمارا مردی که خبر دهد شمارا چون پاره کرده شدید پاره کردنی بدرستیکه شما ئید در آیه

جَدِیدٍ ۸ اَفْتَرِی عَلَی اللّٰهِ کَذِباً اَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی الْعَذابِ وَ

در آفرینش تازه آیا است بر خدا دروغی یا اوست جنونی بلکه آنانکه ایمان نمی آورند بآخرت باشند در عذاب و

الضَّلالِ الْبَعِیدِ ۹ اَفَلَمْ یَرَوْا اِلٰی ما بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنْ نَشَأْ

گمراهی دور آیا پس نگریستند سوی آنچه باشد میان دستهاشان وآنچه باشد پشت سرشان از آسمان وزمین اگر خواهیم فرو

نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّماءِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ ۱۰

بریم ایشانرا بزمین یا فرو اندازیم بر ایشان پاره از آسمان بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است مر هر بنده بازگشت کننده

وانکسان گفتند که کافر شدند / زره اعلام بلکه از ریشخند
خود شما را که خرد داد آن خلیل

یا کنند ابتداء کز بعد هلاک / که شوید آن پاره پاره زیر خاک
انکم لفی خلق جدید

آفریده مشوید از نو همه / جمع گردد عظم ولحم این رمه
مرخدا را باشد اراین گفتگو

حق ورا گیرد کلامی اندروغ / میکند القا بلو از بیفروغ
بل هرآنکو بر قیامت نگروید

کافران آیا ندیدند بس / سوی ایشان آنچه پیش است آنچه پس
درعذابست وضلالی بس بعید

درمیان محصور و نواند چند / تا که اقطار آن بیرون روند
از زمین وآسمان اریشت ورو

یا برایشان افکنیم ازآسمان / قطعهٔ مانند تا در زیر آن
جملگی نگرفته اشارا فرو

ان شا نخسف بهم یعنی بخواست / بر زمینشان دریریم ایدون راست
عبرتی باشد دراین قبل اروقوع / بهر عبدیکه کند برحق رجوع

وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً یا جِبالُ اَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیْرَ وَ اَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ

وبتحقیق دادیم داود را از خود مزیتی ای کوهها تسبیح گوئید با او وطیر ونرم گردانیدیم برایش آهن را که بسازد زرههای رساو اندازه

وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صالِحاً اِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ۱۱ وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ

نگاه دار در یافتن وبکنید کار شایسته بدرستیکه منم آنچه میکنید بینا ومر سلیمان را باد بامدادش ماهی بود

وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ

وشامگاهش ماهی وحاری کرده بودیم برایش چشمه مس گداخته وار جن کس بود که کار میکرد ماش دودستش باذن پروردگارش وآنکه سر میپیچد

مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ١٢ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ

از ایشان از فرمان ما بچشانیدیم اورا از عذاب آتش سوزان میساختند برای او آنچه میخواست از عرصها ومسجدها وقصرها و تمثالها و

جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ١٣ فَلَمَّا

کاسها وحوضها وديگهای بزرگ ثابت شکر کنید آل داود شکر واندکی از بندگان من شکرگزارند پس

قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ

چون گذارش دادیم او مرگ را دلالت نکرد ایشان را مگر جنبنده زمین که آنرا از صدمه چوب خورد گردید که مورد عصایش را پس چون بروی در افتاد ظاهر

أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ١٤

شد جن که اگر بودند که میدانستند غیب را نمی ماندند در عذاب خوار کننده

در بیان تضلالت حق تعالی در حق حضرت داود علیه‌السلام و بیان حال
سلیمان علیه‌السلام

ما عطا کردیم از ردیف خود — کوهها گفتیم با او ای جبل
او بی یعنی که گردانید مر — همچنین کردیم مرمرغان ندا
نرم کردیم آهن اندردست او — تا زره سازد بی‌عرم عدو
هم بگفتیم او و اهلش راکنید — کارهای بیشکر میکرد شکر همتهای بیرون از شمار
من باعمال شما باشم بصیر — برسلیمان باد را کردیم رام
بادمسخر یعنی اورا در صعود — راه یک مه رفت درهر بامداد
همچنین بسودی اندر شام راه — آن هواهای طبیعت از وجود
یعنی آن جسم ملول منجمد — قدر ماهی در طریق ابتهاج
حمله یعنی قوهٔ وهم وخیال — بد بفرمانش بدن ذوالجلال
سرکشی وانکس که کرد از رحمان — راه‌ها که بود مامور اوبدان
طبعی از منکرد یعنی سرکشی — دیوسان ازحکم عقل اریهشی
بهراو کردند دیوان آنچه خواست — ساختندی عرصهائیکه بخواست
هم قدور راسیات اندرقرار — دیگها یعنی بزرگ و استوار
موت پس بروی حشدارماقصا — مرده بود ونکرد بودش مرعصا
پس فساد وشد هویدا آنکه جن — گرکه غیب استی از مطمئن
داشت یعنی قوهٔ وهم ارکه راه — بر مقام سر بدون اشتباه

هرزمان تسبیح با صوت بلند
با مگر گردند با او هم صدا
حلقه‌ها یعنی مساوی کن نگاه
باشد اعمال بکو درروزگار
رفت راه دومه اندرصبح وشام
در سلوك بندگی باسیر باد
عین قطر اعنی مس نگداخته
کار میکردندش اندر پیش‌رو
فاسقی تا نارود اموی نگفت
از عذاب و آتش افروخته
تا نداند تا مراد عقل ساخت
کاسها و حوضها از بهر آب
و قلیلٌ من عبادی الشکور
غیرموری که عصاش از نه بخورد
تی نشدی ریح مسخر ازشتاب
تا بمیرت حاصلی آرد بدست

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ

بتحقیق که بود مرسبارا در مسکنهاشان آیتی دوبوستان ازراست و چپ بخورید ازروزی پروردگارتان وشکر کنید مراورا

بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ ١٥ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ

بلدی پاکیزه و پروردگاری آمرزنده پس روی گردانیدند پس فرستادیم بر ایشان سیل باران سخت و بدل دادیم ایشان را باردو باغشان دو باغ صاحب ار میری

أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ١٦ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ

تلخ و شوره‌گز وچیزی از کنار اندکی آن سزا دادیم ایشان را بسبب آنچه کفران ورزیدند وآیا جزا میدهیم جز ناسپاس را

۱۷ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَي الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرًى ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا

وگردانیدیم میان ایشان و میانه قریهائی که برکت دادیم درآن قریها ظاهر را یعنی بر سر راه و مقرر داشتیم در آنها رفتن را سیر کنید

فِيها لَيالِيَ وَ أَيّامًا آمِنِينَ ۱۸

در آنها شبها و روزها ایمنان

در بیان حکایت اهل سبا

در مساکن بودشان اهل سبا — آیتی اندرحسن اندر وا — هرکس اندرخانه‌اش یعنی چنین — شد دواع اندر یسار و دریمین

بود نعمت پیش ازآن کاید نگفت — تا هوایش ایمنی مسعود حفت — سرزده قریه بدایشان تا صفا — مرسلی درهریك آمد ازخدا

که حوریدارهرحه‌روری‌داده‌حق — برشما گوئند شکرش برسبق — ایچنین شهری پسندیده و نکو — در ارایش گفت باید شکراو

باشد آمرزنده مر پروردگار — آنکه را باشد روان حقگذار — پس نگردانیدند روی ازشکرهم — پس فرستادیمشان سیل‌العرم

آب سدی کان ورا بلقیس بست — موشها سوراخ کردند وشکست — یاکه سیلی آمد ازکهسار قهر — کرد ویران جمله آن باغات وشهر

شد مبدل حدیس اندر طهور — مردو باغ ازمیوه‌های سخ وشور — حمض یا باشد درخت خاردار — میوهٔ تلخ آورد مانا بار

شد گرسنان باغهای پرنخیل — ود درخت سدر آکل را قلیل — این حرا دادیمشان بر ناسپاس — ایست آیا جزحزای ناسپاس

بین ایشان ما نگردانیدیم هم — واں قرای دیگر ازحود و کرم — بودشان برکات دائما رورروع

قریهای ظاهره بر اتصال — جمله برظهر طریق اندر محال — سیر مردم بد درآن تقدیر ما — تا براحت بگذرند از قریها

یا مقادیر مراحل اندران — اندراین دهها بدون هرتعب — راه هروقتی رویداز رورروشب

بست کس محتاج زاد وراحله — ایمنید از خوف قطاع‌الطریق — ورعطش ورجوع دررهٔ بیرفیق

فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي

پس گفتند پروردگار ما دوری افکن میانه سفرهای ما و ستم کردند بر خودهاشان و گردانیدیمشان حکایتها و پراکنده گردانیدیمشان هر پراکنده گردنی بدرستیکه در آن

ذٰلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ ۱۹ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلّا فَرِيقًا مِنَ-

هرآینه آیهاست مرهرشکیبای شکرگذار — وبحقیقت راست گردانید برایشان ابلیس گمانش را پس پیروی کردند اورا جزپاره از

الْمُؤْمِنِينَ ۲۰ وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِي

گروندگان — و نبود مراورا برایشان هیچ تسلطی مگر برای آنکه بدانیم آنرا منکرود بآخرت ازآنکه او ازآن در

شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۲۱

شك است و پروردگارتو برهمه چیز نگهبان است

پس نگفتند اعیاشان ربنا — دوری افکن بین منزلهای ما — تا که نتواندکند مردی سفر — پس بگردانیدیمشان تا ادعجب

پس ستم کردند برخود زین دعا — یا که زین کفران نعمتهای ما — هرکسی گوید سخنهاشان بلب

شد خراب آنقریه‌ها اندر زمن — که میان شام بود آن تا یمن — خلق تا گفتند ازضرب‌المثل — شد سبا را عیش برعسرت بدل

پس پراکندیم ایشانرا چنان — که باید آن تفرق در میان — اندراین باشد نشانها برحضور — مرکسیرا کوست صبار و شکور

پس برایشان طن خودراکرد راست — دیوکاندرشر این منه خواست — پیروی کردند اورا پس عیان — جزگروهی از خواص مؤمنان

می‌نبود اورا برایشان حجتی — یعنی ازحشر وحساب اندر نشان — باشدآن پروردگارازفوق وپست — که بود ایمانش بردیگر سرا

ازکسیکه باشد ارآن درگمان — جزکه دانیم وکنیم اورا جدا — مرگمان برهرآن چیزیکه هست

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ لا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰواتِ وَلا فِي الْأَرْضِ

بگو بخوانید آنان را که گمان بردید از غیر خدا نمیباشند مالك مقدار ذره در آسمانها و نه در زمین

وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ٢٢ وَلٰا تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ اِلّٰا لِمَنْ اَذِنَ لَهُ حَتّٰى

و باشد مرایشانرا در آن دو تا هیچ شرکی و نباشد مر او را از ایشان هیچ مددکاری و سود ندهد شفاعت نزد او مگر برای آنکه دستوری داد مر ایش تا چون

اِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا مٰاذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ قٰالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٢٣ قُلْ مَنْ

برداشته شود ترس از دلهاشان گویند یعنی ملائکه بعضیشان ببعضی چه گفت پروردگار شما گویند حق و اوست رفیع تر ک بگو کیست

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ وَ اِنّٰا اَوْ اِيّٰاكُمْ لَعَلىٰ هُدًى اَوْ فِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ

که روزی میدهد شمارا از آسمانها و زمین بگو خدا و بدرستیکه ما یا شما هر آینه بر هدایتیم یا در گمراهی آشکار

٢٤ قُلْ لٰا تُسْئَلُونَ عَمّٰا اَجْرَمْنٰا وَلٰا نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ٢٥ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا رَبُّنٰا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنٰا

بگو پرسیده نمیشوید از آنچه بدکردیم و پرسیده نمیشویم از آنچه میکنید بگو جمع میکند میان ما پروردگار ما پس حکم میکند میان ما

بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّٰاحُ الْعَلِيمُ ٢٦ قُلْ اَرُونِيَ الَّذِينَ اَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكٰاءَ كَلّٰا بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٧

بالحق و اوست حکم کننده دانا بگو نمایید مرا آنانکه بر سیدید باو اندازان نه چنین است بلکه اوست خدای غالب درست کردار

گو بخوانید آنکسان را که گمان — غیر حق کردید یعنی از بتان — قدر ذره در سموات و زمین
نیست ایشانرا در آنها نا خدا — شرکتی از هیچ ره از هیچ جا — مر ندارد یاوری مر حق یکی گو
سود هم ندهد شفاعت نزد او — جز بدستوری مر حق بیگمان — هم خدارا هست اصنام و ملک
در فزع باشند یعنی چون بمر — شافع و مشفوع اندر رستخیز — نا زدلهاشان شود سلب فزع
بعضشان گویند بر بعض از نهفت — در شفاعت کردگار ما چه گفت — پس شفیعانرا دیدار قلوب
آنچنان گویند بر بعض از نهفت — هست مر ذاتش شفاعت ناگزیر — گفت میگویند حق گفتار راست
گو شما را از سماء و از زمین — که بدهد روزی خدای دو الجلال — گو شما را از سماء و از زمین
گو خدا گویید ما یا هم شما — می نگردید ایچ اندر ما مرا — از شما و ما کدامیم از قرار
پس نماید حکم بالحق بینا — ما بکردیم از شما پرسیده هم
گو شما گویید ما را از گناه — که بحق کردید الحاق از خطا — میکند حکم او نداش در میان
گو توکلاً بل هو الله العزیز — یعنی اوصاف یارا از کدام
غالب دانا بحکم جمله چیز

وَ مٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلّٰا كَآفَّةً لِلنّٰاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٢٨ وَيَقُولُونَ

و نفرستادیم ترا مگر عام مر مردمان را مژده دهنده و بیم کننده ولیکن اکثر مردمان نمیدانند و میگویند کی

مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ٢٩ قُلْ لَكُمْ مِيعٰادُ يَوْمٍ لٰا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَلٰا

باشد این وعده اگر هستید راستگویان بگو مر شما راست وعده روزی که نه پس نمایید از آن ساعتی و پیش

تَسْتَقْدِمُونَ ٣٠ وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَلٰا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرىٰ

نمی افتند و گفتند آنانکه کافر شدند نمیگرویم باین قرآن و نه باچه باشد میان دو دستش و اگر تو

اِذِ الظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلىٰ بَعْضٍ نِ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

هنگامیکه ستمکاران بازداشته شدگانند در پروردگارشان بر مگردانند ببعضی بعضیشان سخن را میگویند آنانکه ضعیف گرفته شدند

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلٰا اَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ ٣١ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اَنَحْنُ

مر آنانرا که بزرگی جستند اگر نه شما بودید هر آینه بودیم ما گروندگان گفتند آنانکه بزرگی جستند مر آنانرا که ضعیف گرفته شدند آیا ما

صَدَدْنٰاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جٰآءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ٣٢ وَ قٰالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

بازداشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند مر آنانرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ اِذْ تَأْمُرُونَنٰا اَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدٰادًا وَاَسَرُّوا

که بزرگی جستند بلکه حیله شب و روز هنگامیکه میفرمودید ما را که کافر شویم بخدا و بگردانیم مر او را همتایان و پنهان داشتند

النَّدٰامَةَ لَمّٰا رَاَوُا الْعَذٰابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلٰالَ فِي اَعْنٰاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ اِلّٰا مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ٣٣

پشیمانی را چون دیدند عذاب را و گردانیدیم غلها را در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند

ی فرستادیمت الا آنکه عام
وعده‌تان گوینده‌ی باشد براست
وان قیامت یا بود وقت وفات
به ناچه پیش از آن آمد فرود
کافران حال رسول مصطفی
نفی کردند آن تمام از حقد و کین
ورسیدی طالمان بار ایستند
رد قول هم نمایند از جدال
واهل استکبار گویند اینچنین
ما نگردانیدیمشان از راه دین
بل به ما کافر شدیم از مال و آر
هم براو گریم همتایان بکیش
وان ندامت را بهان دارند هم
پیشوایان یا ز اتباع ضلال
بدتر از غفلت غنی برگردنی

مژده ده هم بیم ده خود بر اله
صدق گر گوئید و باشد از حداست
روز روشن چون شب است از سیئات
که در آن بعث و نشر جمله بود
بار میجسته از اهل کتاب
یا وحی این آیت رسول از رب دین
چونکه رد رب خود خوار و مرید
می نگویند آن ضعفای در مقال
در جواب فرقهٔ مستضعفین
بل شما بودید خود از مجرمین
مکر روز و شب برایمان داشتار
کفرمان بود از شما بر جرم خویش
چونکه بندد آن عذاب پر الم
آن ندم پنهان کنند از ضعف حال
بست تا باشد نشان کودنی

لیک نادانند اکثر مردمان
کو شما را وعده روز رستخیز
می نگفتند آنکه خود کافر شدند
یعنی آن توریة و انجیل من
وصف او گفتند باشد بی‌قصور
کاین چنین گوید بشر از عناد
بر گردانند من بعضی سخن
سر کشانرا که بودید از شما
بار تن ما داشتیم آیا ز راه
بار گویند آنچه بیچاره بدند
امر منکر دید وقتی که بما
هر دو فرقه بعد از آن گمگشتند
یا شوند اندر نشیمی پنهان
همچنین عمها نمائیم آتشین
نشوند آیا جزا داده مگر

از ضلال و رتبه پیغمبران
که دمی تائید از وی پیش و پس
ما بقرآن کردیم از تا پسند
که موسی و مسیح آمد یقین
پس توریة و با انجیل و زبور
که بر آنها نیست ما را اعتماد
سوی بعضی دیگر اندران ز من
ما ندیدیم از مؤمنان بی ما جزا
بعد از آن کامد شما را از اشتباه
بر کسان کز امر حق سر کش شدند
اینکه تا کردیم کافر بر خدا
در ندامت غرقه اند و دست سود
یا ندامت ظاهر آید زان کسان
اندر اعناق آنکه کافر شد بدین
هر آنچه میکنند از خیر و شر

وَ مٰا اَرْسَلْنٰا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلّٰا قٰالَ مُتْرَفُوهٰا اِنّٰا بِمٰا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ ٣٤ وَ قٰالُوا

و نفرستادیم در هیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند نعمت پرورد گانش بدرستیکه ما آنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم و گفتند

نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوٰالًا وَ اَوْلٰادًا وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰآءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و نباشیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگارم فراخ میکند روزی را برای آنکه میخواهد

وَ يَقْدِرُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٣٦ وَ مٰا اَمْوٰالُكُمْ وَلٰا اَوْلٰادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا

و تنگ میکرداند و لیکن اکثر مردمان نمیدانند نیست مالهای شما و نه فرزندان شما بچیزی که نزدیک گرداند شما را نزدما

زُلْفٰى اِلّٰا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صٰالِحًا فَاُولٰئِكَ لَهُمْ جَزٰآءُ الضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفٰاتِ

نزدیک کردنی لکن آنکه گروید و کرد کار شایسته را پس آن گروه مر آنهاراست جزای افزون بآنچه کردند و ایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ اُولٰئِكَ فِي الْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ ٣٨ قُلْ اِنَّ رَبِّي

ایمنان و آنانکه می شتابند در آیتهای ما طالبان عاجز کردن بدین آیها ناشدند در عذاب احضار کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مٰا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرّٰازِقِينَ ٣٩

فراخ میکند روزی را برای آنکه میخواهد از بندگانش و تنگ میکند برایش و آنچه را انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

نی فرستادیم ما در هیچ ده
یا که در شهری رسولی بیمده
جز که گفتند اهل نعمت ما بران
که فرستاده شدید از ربنا

نگرویم و منکریم از جره وکل
بود نعمت وجه تکذیب رسل
می نگفتند از تکبر وز حسد
ما فزونیم اندر اموال و ولد

اندر این دعوی که ما پیغمبریم
بر شما از هر جهت اولی تریم
بر عذابی ما معذب نیستیم
یا عذابی نیست تا ران نیستم

کو گشاید رزق رب من زیاد
تیك هم سازد چو خواهد بر عباد
محض حکمت بی‌زراه کبر و دین
خلق بادانند اکثر لیك از این

مال و اموال شما نبود خودان
که نماید نزد ما نزدیکمان
موجب قربت ایمان و عمل
ان عمل که صالح آید درمحل

پس دو چندان باشد ایشار اجزا
بر عملهائیکه کردند از رضا
و انکسان در غرفهای خفته
از مکاره ایمن و از آمده

و آنکه ساعی اندر آیتها بوند
تا مگر عاجز کنندهٔ ما بوند
آنگروه باشند در رنجی فزون
ان قوم فی العذاب محضرون

کو گشاید بر عبادش رب من
رزق را هم تیك سازد بیحزن
وانچه‌را انفاق از چیزی کنید
پس خدا بدهد عوضها بر مزید

دو ملك بر منفق و ممسك دعا
هر صباحی میکنند اندر حزا
گویدان بر منفقان بخش ای‌الله
گوید این کن مال ممسك‌را تباه

اوست خیر الرازقین در ضابطه
ما بقی باشند از حق واسطه
رزق کس بدهد حرآن اخلاق خلق
که بود هم رزق ازوهم جان وحلق

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰئِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ٤٠ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ

وروزیکه حشر میکند ایشانرا همه پس میگوید مرملائکه‌را آیا ایشما شمارا بودند که پرستیدند گویند دایم پاك ودی تراتوئی

وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ٤١ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ

صاحب ما از غیر ایشان بلکه بودند مر پرستیدند جن‌را اکثر ایشان بودند بآنها گروندگان پس امروز مالك نمیباشد بعضی تان

لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ٤٢

مر بعضی‌را سودی و مر بانی ومیگوئیم آنرا که ستم کردند بچشید عذاب آتشی‌را که بودید آنرا تکذیب منکردید

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ

وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشنهاست گفتند نیست این مگر مردی که میخواهد که بازدارد شمارا ازآنچه بودند که میپرستیدند

آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا

پدران شما و گفتند نیست این مگر دروغی افترا کرده شده و گفتند آنانکه کافر شدند مر حق‌را چون آمد ایشانرا نیست این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ ٤٣ وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ٤٤ وَ

سحری آشکار و ندادیم ایشانرا از کتابها که بدرس خوانده باشند آنها را و نه فرستادیم بایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٥

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و نرسیدند بده یك آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یادکن روزی که جمع آرد خدا
مشرکانرا اندران یوم القضا
پس ملایکرا بگوید کاین کسان
عابدان بودندتان آیا عیان

پس بگویند آن ملایك کای اله
ران تو پاك وبرتری بی‌اشتباه
یعنی ار آنکه پرستد جز تو کس
تو ولی ما و مولائی و بس

قاصریم اندر عبودیت تمام
باچه حای اینچنین حد و مقام
دوستی نبود حوی مابین ما
تا شویم ار فعل بدکیشان رضا

میپرستیدند دیوان این کسان
پیشتر وایمانشان بودی بدان
جویك ار فالیوم لایملك خبر
بعضکم لبعض نفعاً لا ضرر

ما باستمکارگان گوئیم هم
میچشید این رح آتش دمبدم
التی کنتم بها تکذبون
این همان باراست یعنی در تنون

چونکه خوانده میشود برکافران
جمله آیتهای ما روشن چنان
می‌نگویند اینچنین با یکدگر
نیست این الا که مردی در طر

که بخواهد با زمان دارد عیان
رانکه آبامان پرستیدندی آن
واین سخن گویند نبود جز دروغ
کافری برحق کند ار بی‌فروغ

وانکسان گفتندکه کافر شدند
برحق اعنی بر رسول ارجمند
یا باسلام و نبوت یا کتاب
چون بدیشان آمد ازحق درخطاب

کاین نباشد جزکه سحری آشکار
لفظ یا سحراست ومعنی بعیار
مشرکانرا ما ندادیم ازکتب
درس تاخوانند آن از قشرولب

تا که بربطلان قرآن ورسول
از دلیل آرند قولی با اصول
یا که در صحت اشراك خود
هیچ استدلالی آرند ار سند

نی فرستادیم بهر سویشان
بهمده پیش‌از تو مردی با نشان
حاصل اینکه مشرکان مکه‌را
ملتی نبود بجز جهل و عمی

نیستشان وحیی بهر وکین خود
یا بتکذیب تو یا در دین خود
همچنین کردند تکذیب از عناد
پیش‌از ایشان انبیا را در بلاد

صَدَدْنٰاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جٰآءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ٣٢ وَ قٰالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

بازداشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران وگفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند مر آنانرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ اِذْ تَأْمُرُونَنٰا اَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدٰاداً وَاَسَرُّوا

که بزرگی جستند بلکه حیله شب وروز هنگامیکه میفرمودید ما را که کافر شویم بخدا و بگردانیم مر او را همتایان وپنهان داشتند

النَّدٰامَةَ لَمّٰا رَاَوُا الْعَذٰابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلٰالَ فِي اَعْنٰاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ اِلّٰا مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ٣٣

پشیمانی را چون دیدند عذاب را وگردانیدیم غلها را در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند

ی فرستادیمت الا آنکه عالم
وعده‌تان گوییدکی باشد راست
وان قیامت یا بود وقت وفات
به آنچه پیش از آن آمد فرود
کافران حال رسول مستطاب
نفی کردند آن تمام از حقد وکین
وربیبی طالبان یار ایستند
رد قول هم نمایند از جدال
واهل استکبار گویند اینچنین
ما نگردانیدیمشان از راه دین
بل به ما کافر شدیم از میل وآز
هم براو گریم همایان یکیش
وان ندامت را نهان دارند هم
پیشوایان یا ز اتباع ضلال
بدتر از غفلت غوی برگردنی

مژده ده هم سم ده خود را بدان
صدق گر گوئید وشك از حد است
روز روشن چون شب است از استبان
که در آن بعث و نشور جمله بود
یار میجستند از اهل کتاب
یافت این آیات نزول از رب دین
چونکه رد رب خود خوار و زبون
می نگویند آن صعبان در مقال
در جواب فرقهٔ مستضعفین
بل شما بودید خود از مجرمین
مکر روز و شب بر ایمان داشت یار
کفر مان نوداد شما بر جرم خویش
چونکه بینند آن عذاب پر الم
آن ندم پنهان کنند از ضعف حال
نیست تا باشد شان کود نی

لیك تا دانا شود تا کیست مردان
تو شما را وعده روز است بس
می نگفتند آنکه خود کافر شدند
یعنی آن توریة و انجیل مسن
وصف او گفتند باشد بی قصور
کاین چنین گویند کفر از عناد
که بر آنها نیست ما را اعتماد
سوی بعضی دیگر اندران ز من
ما نیم از مؤمنان بی ما چرا
بعد از آن کامد شما را از اساس
بر کسان کز امر حق سر کش شدند
اینکه تا کردیم کافر بر خدا
در ندامت غرقه اند و نیست سود
یا ندامت ظاهر آید زان کسان
اندر اعناق آنکه کافر شد بدین
بر هر آنچه میکنند از خیر و شر

از کمال و رتبه پیغمبران
که دمی تائید از وی پیش و پس
ما بقرآن کرویم از ما پسند
به موسی و مسیح آمد یقین
بس توریة و انجیل و زبور
که بر آنها نیست ما را اعتماد
ما نیم از مؤمنان بی ما چرا
بعد از آن کامد شما را از اساس
بر کسان کز امر حق سر کش شدند
اینکه تا کردیم کافر بر خدا
در ندامت غرقه اند و نیست سود
یا ندامت ظاهر آید زان کسان
اندر اعناق آنکه کافر شد بدین
بر هر آنچه میکنند از خیر و شر

وَ مٰا اَرْسَلْنٰا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلّٰا قٰالَ مُتْرَفُوهٰا اِنّٰا بِمٰا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ ٣٤ وَ قٰالُوا

و نفرستادیم درهیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند نعمت پرورد گانش بدرستیکه ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم و گفتند

نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوٰالاً وَ اَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰآءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد وما نیستیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگارم فراخ میکند روزی را برای آنکه میخواهد

وَ يَقْدِرُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ٣٦ وَ مٰا اَمْوٰالُكُمْ وَلاٰ اَوْلاٰدُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا

و تنك میکرداند ولکن اکثر مردمان نمیدانند نیست مالهای شما ونه فرزندان شما چیزی که نزدیك گرداند شما را نزد ما

زُلْفىٰ اِلّٰا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صٰالِحاً فَاُولٰئِكَ لَهُمْ جَزٰآءُ الضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفٰاتِ

نزدیك کردنی لکن آنکه گروید وکرد کار شایسته را پس آن گروه مر آنهاراست جزای افزون بآنچه کردند وایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ اُولٰئِكَ فِي الْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ ٣٨ قُلْ اِنَّ رَبِّي

ایمنان وآنانکه می شتابند درآیهای ما طالبان عاجز گردانیدن آنها ناشنددر عذاب احضار کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگارمن

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مٰا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرّٰازِقِينَ ٣٩

فراخ میکند روزی را برای آنکه میخواهد از بندگانش وتنك میکند برایش وآنچه را انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا واوست بهترین روزی دهندگان

سورة السبا

نی فرستادیم ما در هیچ ده
یا که در شهری رسولی بیمده
جز که گفتند اهل نعمت ما بران
که فرستاده شدید از ربنان

نگرویم و منکریم از جزء وکل
بود نعمت وحه تکذیب رسل
می نگفتند ار تکبر ور حسد
ما فزونیم اندر اموال و ولد

اندر این دعوی که ما پیغمبریم
بر شما از هر جهت اولی تریم
بر عذابی ما معذب نیستیم
یا عذابی نیست تا ران نبستم

کو گشاید رزق رب من زیاد
تنك‌هم سازد چوخواهد بر عباد
محض حکمت بی‌دراه کفرودین
خلق بادانند الا نزلیك ار این

مال و اموال شما نبود خودان
که نماید نزد ما نزدیکتان
موجب قربست ایمان و عمل
ان عمل که صالح آید درمحل

پس‌دو چندان باشد ایشاراجزا
بر عملهائیکه کردند از رضا
و انکسان در غرفهای خفتند
از مکاره ایمن و از آفتند

و آنکه ساعی اندر آیتها بوند
تا مگر عاجز کنندهٔ ما بوند
آنگروه باشند در رنجی فزون
ان قوم فی العذاب محضرون

کو گشاید بر عبادش رب من
رزق را هم تنك سازد بیسخن
واچه‌را انفاق از چیزی کنید
پس خدا بدهد عوضها بر مزید

دو ملك بر مفق و ممسك دعا
هر صباحی میکنند اندر حزا
گویدان بر منفقان بخش ای‌الله
گوید این کن مال ممسك را تباه

اوست خیر الرازقین در صایطه
ما بقی باشند از حق واسطه
رزق کس ندهد حرآن اخلاق خلق
که بود هم‌رزق اروهم حان‌وحلق

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ٤٠ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ

وروزیکه‌حشر میکندایشانراهمه‌پس میگوید مرملائکه‌را آیاایشماشمارا بودندکه پرستیدند گفتند داییم‌پاك ودست‌راتوئی

وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ٤١ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ

صاحب‌ماازغیرایشان بلکه‌بودند میپرستیدجن‌را اکثرایشان‌بودندبآنهاگروندگان پس‌امروز مالك نمیباشد بعضی‌تان

لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ٤٢

مربعضی‌راسودی وبه‌زیانی ومیگوئیم آنراکه ستم کردند بچشیدعذاب آتشی‌را که‌بودیدآنرا تکذیب میکردید

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ

وچون خوانده‌شودبرایشان آیهای‌ما کهروشنهاست گفتندنیست‌این مگر مردی که‌میخواهدکه‌بازدارد‌شمارا ازآنچه‌بودندکه‌میپرستیدند

آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا

پدران‌شماو گفتند نیست‌این مگر دروغی‌افترا کرده‌شده‌وگفتندآنانکه‌کافرشدند مرحق‌راچون‌آمدایشانرا نیست این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ ٤٣ وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ٤٤ وَ

سحری‌آشکار ونه‌دادیم‌ایشانرا ازکتابها که درس‌خوانده‌باشندآنهاراونفرستادیم‌ایشان پیش‌ازتوهیچ‌بیم‌کننده و

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٥

تکذیب کردندآنانکه‌بودندپیش‌ازایشان وبرسیدند بده‌یك آنچه‌دادیم‌ایشانرا پس‌تکذیب کردندرسولان‌مرا پس‌چگونه‌بودانکارمن

یادکن روزی‌که جمع آردخدا
مشرکانرا اندران یوم‌القضا
عابدان بودندشان آیا عیان

پس‌نگویند آن ملایك کای‌اله
زان تویاك وبرتری بی‌اشتباه
تووئی ما ومولائی و بس

قاصریم اندر عبودیت تمام
تاچه جای اینچنین حد و مقام
با شویم ارفعل بدکیشان رضا

میپرستیدند دیوان این کسان
پیشتر وایمانشان بودی بدان
بعضکم لبعض نفعاً لا وضر

ما باستمکارگان گوئیم هم
میچشید این رنج آتش دمبدم
این‌همان باراست یعنی در عیون

چونکه خوانده میشود برکافران
جمله آیهای ما روشن چنان
نیست این الا که‌مردی در طر

که بخواهد با زمان دارد عیان
رانکه آبامان پرستیدندی‌آن
کافری برحق کند ار بی‌فروغ

وانکسان گفتندکه کافرشدند
برحق اعنی بر رسول ارجمند
چون بدیشان‌آمد ازحق‌درخطاب

کاین نباشد جزکه‌سحری‌آشکار
لفظ یا سحراست ومعنی بعیار
درس تاخواندند آن از قشرولب

تا که بربطلان قرآن ورسول
از دلیل آرند قولی با اصول
هیچ استدلالی آرند ار سند

نی فرستادیم ماهم سویشان
بم‌ده پیش‌از تومردی با نشان
ملتی سود بجز جهل و عمی

نیستشان وجهی‌بهر وکین خود
یا بتکذیب تو یا در دین خود
پیش‌از ایشان امیا را در بلاد

تا رسیدندی بعشر آنچه ما	دادهایم این فرقهرا از هر نوا	یا ندادیم ایچ بر پیشینیان	آنچه را دادیم ما بر مکیان
پس بتکذیب رسولان آمدند	پس چگونه باشد از من تاپسند	یعنی انکارم برایشان درروش	هم عذابم بر جزای بدمنش

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ

بگو جز این نیست که پند میدهم شما را بیك خصلت که برخیزید برای خدا دو دو و یك یك پس اندیشه کنید که نیست صاحب شما را هیچ جنونی نیست

إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ٤٦ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ

او نیست مگر بیم کننده برای شما پیش دوست عقوبت سخت بگو آنچه خواستم از شما از مزد پس آن مر شما راست نیست

أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ٤٧ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

مزدمن مگر بر خدا واوست بر همه چیز شاهد بگو بدرستیکه پروردگارمن القامیکند حق را دانای غیبهاست

٤٨ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ٤٩ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَ

بگو آمد حق و نمی آفریند باطل را و نه اعاده میکند بگو اگر گمراه شدم پس گمراه شوم مگر بر خودم و

إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ٥٠ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ

اگر هدایت یافتم پس بآن جز نیست که وحی میکند بر پروردگارم بدرستیکه او شنوای نزدیکست و اگر می هنگامیکه بترسند پس باشد فوتی و

أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ٥١ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ٥٢ وَقَدْ

گرفته شوند از جائی نزدیك و بگویند ایمان آوردیم باو و از کجا باشد مر ایشان را اینمان از جای دوری و تحقیق

كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ٥٤

کافر شدند بآن از پیش و می اندازند غیب را از جای دوری و حائلی افکنده شده میان ایشان و میان آنچه میخواستند

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ

چنانکه کرده شد با مثال ایشان از پیش بدرستیکه ایشان بودند در شکی سهمناك انداز نده

گوحراین نیست تا پندمیدهم شمارا بك خصلت یکی که برخیزید خدارا دودو ویك یك پس اندیشه کنید که نیست صاحب شمارا هیچ جنونی نیست

او مگر بیم کننده برای شما ما بین دو دست عقوبت سخت بگو آنچه خواستم از شما از مزد پس آن مر شماراست نیست

مزدمن مگر بر خدا واوست بر همه چیز شاهد بگو بدرستیکه پروردگارمن القامیکند حق را دانای غیبهاست

بگو آمد حق و نمی آفریند باطل را و نه اعاده میکند بگو اگر گمراه شدم پس گمراه شوم مگر بر خودم و

اگر هدایت یافتم پس بآن جز نیست که وحی میکند بر پروردگارم بدرستیکه او شنوای نزدیکست و اگر می هنگامیکه بترسند پس باشد فوتی و

گرفته شوند از جائی نزدیك و بگویند ایمان آوردیم باو و از کجا باشد مر ایشان را ایمان از جای دوری و تحقیق

کافر شدند بآن از پیش و می اندازند غیب را از جای دوری و حائلی افکنده شده میان ایشان و میان آنچه میخواستند

چنانکه کرده شد با مثال ایشان از پیش بدرستیکه ایشان بودند در شکی سهمت انداز نده

گوحراین نیست تا پندمیدهم	بر یك آنی یا بیك خصلت نهان	ایکه برخیزید از بهر خدا	دو دو و یکیك بدون هرهوا
دو و دو تا مشورت باهم کنید	یکبیك پس فکر تا هردم کنید	حال وکارم رابتنها آزمید باد	تاکنون بی مکر وتقلید وفساد
هم تأمل اندر اطوارم کنید	فکرهم درقول وگفتارم کنید	تا بدانید ایکه نبود ازجنون	هیچ دراین یارتان برآرمون
حاصل ایکه درتأمل بر شما	حال من روشن شود دور از خطا	نیست قولم ازجنون و ریشخند	
بلکه عقل عاقلان پیشم کم است	بحرها درباغ فکرم شبنم است	که نمی از فهم وعقلم بهرمند	پیش ازآن کامد عذاب و ابتلا
گو هرآنچه خواستیم ازمزد ما	در رسالت اوست پس بهر شما	نیست الا نم دده او بر شما	که بهرچیزیست زاشیا او گواه
گوکه آن پروردگارم بر وحیست	یقذف بالحق علام الغیوب	نیست مزد دعوتم جز براله	رمی باطل مینماید یا بحق
گوکه آمدحق که قرآنست ودین	یا که اسلام ورسول حق حنین	وحی را القا نماید بی علق	یعنی آن ابلیس یابد بی نصیر
هم ندهد خود جزی در صحیح	نیست او قادر بخلق وبعث هیچ	نافریند شیئی باطل هیچ چیز	که شده گمره بنفس خود یقین
هست برمن مر ومال گمرهی	نه بغیر من برد آگهی	گو اگر گمره شدم بود ازاین	پس بود وحی آن هدایت راسبب
وحی سوی من فرستد رب من	که سمیع است و قریب او هر زمن	ور روم برراست راه اندرطلب	برد مرك و وقت بعث اندرهلاك
پس نگردد فوت راشان درگریز	آن عذاب پر مهیب حول خیز	پس چو بینی کافران را ترسناك	از مکانی بس قریب اعنی زمین
یعنی ازدوی رمیشان تا گریز	میکشند ازقهر و ناخواهی بزیر	هم مرایشان را نگیرند ازکمین	که زمان آخرشد و ره منتهی
مرفرا نگرمین ایمان از کجا	باشد ایشان را بسهل از دورجا	آن زمان گویند آمنا به	از مکان دور تاران دم زنند
واگهی که نگروند آن کسان	مر پیمبر را ببعث از پیش از آن	یعنی ایمان را تناوش کی کنند	فی زعلمی بلکه ازپندار و ریب
بود مخفی یعنی آن گفتارها	که ملا یعنی بگفتند از حفا	وان سخنها میفکندندی بغیب	بدرروی دانش و دیدی عیان
		از مکان دور یعنی از گمان	

بین ایشان وآرزوهاشان یقین | افتد البته جدائی یوم دین | همچنانکه این عمل از پیش ازین | رفت با اشباهشان از مشرکین
همچشان ازعقل وجان نبودنصب | انهم کانوالعی شك مریب

سورة الفاطر خمس و اربعون آیة و هي مكّيّة

بِسْمِ ٱللهِ الرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولِي اَجْنِحَةٍ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰاعَ

ستایش مرخدارا پدیدآورنده آسمانها وزمین گرداننده فرشتگان رسولان صاحبان بالها دوبادوتا وسه باسه وچهارچهار

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشٰٓاءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲ مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ

می افزایددر آفرینش آنچه میخواهد بدرستیکه خدا بر همه چیز تواناست آنچه راکشایدخدا برای مردمان ازرحمت

فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳ يٰٓاَيُّهَا النّٰاسُ

پس نیست نگاه دارنده مرآنرا وآنچه را نگاه دارد پس نیست فرستنده مراورا پس ازاو واوست عزیز درست کردار ای مردمان

اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰٓاءِ وَالْاَرْضِ لَآ اِلٰهَ

یادکنید نعمت خدارا برشما آیاهیچ باشد آفریننده جز خدا که روزی دهدشمارا ازآسمان وزمین نیست الهی

اِلَّا هُوَ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ ۴ وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ۵

مگراو پس کجا برگردانیده میشوید واگر تکذیب میکنند ترا پس بتحقیق تکذیب کردند رسولان را پیش ازتو وبخدا برگردانیده میشود امرها

حمد ذاتی را که خداوست فرض | افریدهٔ سموانست و ارض | هرستایش هرسزا که هست وبود | باشد اورا کاوست خلاق وجود
اوست گرداننده اخترشگان | برسولانشان فرستد رایگان | صاحب آن بالهای بیشمار | دو و دوهم سه وسه هم چارچار
اختلاف احجه اندر ملك | راختلاف رتبها شد بی رشك | میکند زاید درآنچه آورند | آنچه خواهد واست درخور برمزید
هرتوانا باشد او بر کل شیئی | میکند آنرا که میباشد نوی | آنچه بگشاید رحمتهایش بناس | نیست گیرنده کس آنرا درشناس
وانچه گیرد باز او از مردمان | نیست فرستنده اورا بعدازآن | یعنی اوبدهد اگرچیزی بکس | نیست کس انگیرد اروی بازپس
ورکه چیزی گیرد او ازبنده باز | کس نباشد تادهد بازش بسار | اوست برارسال و برامساکها | غالب و دانا دهد گیرد بجا
هم عزیز وهم حکیم ارعلت است | جمله کارش برصلاح وحکمت است | ای گروه مردمان آرید یاد | نعمت حق را که داد او برعباد
هست آیا خالقی غیراز خدا | که دهدتان روزی ازارض وسما | غیر او نبود خدائی بی‌مدید | هرکجا پس باز گردانده شوید
گرکه تکذیبت نماید ایرسول | ورتو نمایند دعوت را قبول | همچنین تکذیب کرده خود شدند | آنرسل که ازتو سابق بوده‌اند
هست برحق بازگشت کارها | سوی وی گردید باز اندرجزا

يٰٓاَيُّهَا النّٰاسُ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ۶

ای مردمان بدرستیکه وعده خدا حق است پس باید البته فریفته نکند شمارا ازندگانی دنیا ونباید که فریفته کند شمارا بخدا آن فریب دهنده

اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا اِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحٰبِ

بدرستیکه شیطان مرشماراست دشمن پس بگیریدش دشمن جزاین نیست میخواند گروهاش را تاباشند از اهل

السَّعِيرِ ۷ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ ۸ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

آتش سوزان آنانکه کافرشدند مرایشان راست عذابی سخت وآنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته مرایشان راست آمرزش

وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٢ إِنَّا

و نه مردهها بدرستیکه خدا میشنواند آنرا که میخواهد و نیستی تو شنواننده آنانکه در قبرهایند نیستی تو مگر بیم کننده بدرستیکه

أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ٢٣ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ

ما فرستادیم ترا بحق مژده دهنده و بیم کننده و نیست هیچ امتی مگر آنکه گذشت در آن بیم کننده و اگر تکذیب میکنند ترا پس بتحقیق

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ٢٤ ثُمَّ أَخَذْتُ

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان آمدند ایشانرا رسولانشان با نشانها و با مصحفها و با کتاب روشن گردانیده پس گرفتم

الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٥ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ

آنانرا که کافر شدند پس چگونه بود انکار من آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبی را پس بیرون آوردیم بآن

ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ

ثمرهائی که مختلف است رنگهای آنها و از کوهها راهها سفیدها و سرخها که مختلف است رنگهاشان و سیاهی بسیار و از مردمان

وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

و جنبندهها و شتر و گاو و گوسفند که مختلف است رنگهایش همچنین است حال این چیزها که مترسد از خدا از بندگانش دانایان بدرستیکه خدا غالب

غَفُورٌ ٢٦ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

آمرزنده است بدرستیکه آنانکه میخوانند کتاب خدا را و بپای داشتند نماز را و انفاق کردند از آنچه روزی دادیم ایشانرا نهان و آشکار

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ ٢٧ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٨

امیدوارند بداد و ستد که هرگز کساد نشود تا تمام دهد ایشانرا مزدهاشان و بیفزاید ایشانرا از احسانش بدرستیکه او آمرزنده شکر پذیر است

بیست یکسان کور و بینا در امور
هم نباشد مستوی ظلمات و نور

یعنی آنها که اندر مرد و زن
می‌نبودند امتی هیچ از امم

پس گرفتیم آنکسانرا در زمن
پس برون راندیم آب آوردیم ما

همچنین از مردم و جنبندگان
غیر از این بود که ترسد از خدا

دارد امید آن تجارت از اله
هم نباشد مستوی ظلمات و نور

ای محمد مردگانرا در قبور
ما فرستادیم بالحق بشیر

پیش هم کردند تکذیب آنکسان
هم حلال و هم حرام از حکم شرع

سرخ از هر نوع و هم دیگر سیاه
که سیاهی باشدش از حد فزون

هم چو انهار و جبال اندر نشان
هم ز هر و بیش خوف رهبر است

هم فزایدشان ز فضل خود مقام
هم به یکسان رندگان نامردگان

ای محمد مردگانرا در قبور
ما فرستادیم بالحق بشیر

پیش هم کردند تکذیب آنکسان
هم حلال و هم حرام از حکم شرع

حق فرستاد از سما یا از سحاب
سرخ از هر نوع و هم دیگر سیاه

که سیاهی باشدش از حد فزون
همچو انهار و جبال اندر نشان

هم ز هر و بیش خوف رهبر است
بر صلوة است آنجماعت را قیام

فاش تا غیری بنان راغب شود
هم فزایدشان ز فضل خود مقام

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ

و آنچه را وحی کردیم بتو از کتاب آنست حق تصدیق کننده مر آنچه را باشد میان دو دستش بدرستیکه خدا بینندگانش آگاه بناست

٢٩ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتٰبَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبٰادِنَا فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ

پس بمیراث دادیم آن کتاب را بآنانکه برگزیدیم از بندگان خود پس بعضیشان ستم کنند بر نفس خود و از ایشان میانه رونده اند و بعضیشان

سٰابِقٌ بِالْخَيْرٰاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٣٠ جَنّٰاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهٰا يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ

پیشی گیرندگان بنیکوئیها باذن خدا این است آن فضل بزرگ بهشتهای جاویدان اقامت در روند آنرا زیور کنند در آنها از

اَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبٰاسُهُمْ فِيهٰا حَرِيرٌ ٣١ وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا

دستوانها از طلا و مرواریدو پوششان در آنها ابریشم است و گویند ستایش مر خدارا که برد از ما

الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ٣٢ اَلَّذِي اَحَلَّنٰا دٰارَ الْمُقٰامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لٰا يَمَسُّنٰا فِيهٰا نَصَبٌ وَلٰا

اندوه را بدرستیکه پروردگار ما هر آینه آمرزنده شکر پذیر است آنکه در آورد ما را بسرای اقامت از احسانش مس نمیکند ما را در آن تعبی و مس

يَمَسُّنٰا فِيهٰا لُغُوبٌ ٣٣ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ لٰا يُقْضٰى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلٰا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

تکاپوئی ما را در آن خستگی و آنانکه کافر شدند برای ایشانست آتش دوزخ نه حکم کرده میشود بر ایشان پس بمیرند و نه تخفیف داده میشود

مِنْ عَذٰابِهٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ٣٤ وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهٰا رَبَّنٰا اَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحًا

از ایشان هیچ عذابش همچنین جزا میدهیم هر ناسپاسی را و ایشان فریاد میکنند در آن که پروردگارما بیرون آور ما را تا کنیم کار شایسته

غَيْرَ الَّذِي كُنّٰا نَعْمَلُ اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مٰا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جٰاءَكُمُ النَّذِيرُ ٣٥

خلاف آنچه بودیم که میکردیم آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که پند میگرفت در آن کسیکه پند گرفت و آمد شما را ترسانده

فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٣٦

پس بچشید پس نیست مر ستمکاران را هیچ یاوری

وحی کردیم آنچه سویش از کتاب — باشد آن حق و مصدق بر صواب

یعنی از توریة و انجیل و زبور — جمله را باشد مصدق در ظهور

ثم اورثنا الکتاب اندر رشاد — الذین اصطفینا من عباد

پس ستم بعضی بنفس خود کنند — از خلایق که قرآن نگروند

هم از ایشان سابق اندر خیرها — راص و فرمان خدا در سرها

باغهای با اقامت خواسته — کاندر آید اندران پیراسته

ما توما گفتیم اینها پیش ازین — فی بتکرار است حاجت همچنین

ربّ ما آمرزگار است و شکور — بر سپاس کم دهد اجر ازوفور

از ره بخشش که ما را اندران — نه رسد رنجی نه اندوه وزیان

حکم بود بهرشان الاذوالکرم — در جهنم تا نمیرند از الم

همچنین هر ناسپاسی را جزا — میدهیم اینسان که دارد اقتضا

کارها شایسته و نیکو کنم — غیر از آنچه میبودیم از قدیم

آنکه گیرد پند وآمد پیش ده — بر شما ازما بهر شهری و ده

آنچه را که بوده است از پیش از آن — از کتاب آسمانی در بیان

حق بحال بندگان باشد خبیر — هم بجهر و سرشان یکجا بصیر

گفت میراث او عطا را زان سبب — که بکف میراث آید بی تعب

مقتصد بعضی هم اعنی ران فریق — خود میانه رو بوند اندر طریق

غفلت ار حقشان باشد یکشعیر — وین بود فضلی مر ایشانرا کبیر

دستوانهائی ز لؤلؤ وز ذهب — لبسشان دروی حریر اندر حسب

می نگویند اینگره حق را سپاس — که رما انده ز دآن رب ناس

الذی احلنا دارالمقام — کردمان ساکن دراین بیت السلام

وانکسانکه نگرویدند از لئیم — بهرشان آماده شد نار جحیم

تا بموت اعنی رهندازرنج وتاب — هم سبک ایشان نخواهد شد عذاب

مکنند ایشان در آن فریادها — که برون از نارمان آرای خدا

ما ندادیم ایچ آیا عمرتان — آنقدر که پند گیرد اندران

پس چشید اینک شما رنج سعیر — خود فما للظالمین من نصیر

اِنَّ اللّٰهَ عٰالِمُ الْغَيْبِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ٣٧ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلٰائِفَ فِي

بدرستیکه خدا دانای نهان آسمانها وزمین است بدرستیکه او دانا بضمایر سینها اوست که گردانید شما را خلیفها در

الْاَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ

زمین پس آنکه کافر شد پس بر اوست کفرش و زیاده نمیکند کافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز دشمنی و نمی افزاید

الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ اِلَّا خَسَارًا ۳۸ قُلْ اَرَاَيْتُمْ شُرَكَآءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ

کافران را کفرشان جز زیانکاری بگو خبر دهید ازشریکانتان آنانکه میخوانید از جز خدا

اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ

بمانمایید مرا که چه آفریدند از زمین یا مر ایشانرا است انبازی در آسمانها یا دادیمشان کتابی پس ایشانند بر بینه

مِنْهُ بَلْ اِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا اِلَّا غُرُورًا ۳۹ اِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ

از آن بلکه وعده ندهند ستمکاران بعضشان بعضرا جز فریب بدرستیکه خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را

اَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ۴۰

از آنکه زایل شوند و هر آینه اگر زایل شوند نگاه ندارد آن دو را احد چکس بس از او بدرستیکه او باشد بردبار آمرزنده

حقتعالی داند این باشد یقین — هر نهان را در سموات و زمین
اوست آنکس که شمارا جانشین — کرد از پیشینیان اندر زمین
بیفزاید کافران را جز عناد — کفرشان در بردآن رب العباد
گوشما دیدید آیا در عیان — هیچ ازانباران خود بر امتحان
آوریدستند ایشان تا چه جز — ارزمین پیدا و پنهان در تمر
داده‌ایم آیا کتابی ما چنان — حجتی تا باشد ایشانرا ازآن
تا جهان بود که در فعل قبیح — مشرکانرا حجتی باشد صریح
حق نگهدارد زمین و آسمان — رانکه تا زایل نگردد بیقرار مکان
بردباراست آن خداوند غفور — بر کسی کو بار گردد از شرور

اوست هم دانا باسرار صدور — وانچه اندر خاطری یابد خطور
پس هرآن شد ناسپاس و کفرجو — پس براو باشد زیان کفر او
هم بیفزاید ز کفروشرکشان — کافران را غیر خسران و زیان
آنکه میخوانیدشان اردون حق — بار ننمائیدم از ماذاخلق
هستشان تا هیچ آنها شرکتی — درسموات از نشان خلقتی
تا که حجت پس مر ایشانرا شریك — تا خدا سازند گر فهمند نیك
وعده می ندهد بعضی در نصیب — بعض دیگررا جزار مکروفریب
ورشوند این هردو زایل پس نگاه — کس ندارد بعدارایشان جز اله

وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَآءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ اَهْدٰى مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ فَلَمَّا جَآءَهُمْ نَذِيرٌ

وسوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که اگر آید ایشانرا بیم کننده هر آینه باشند هدایت یافته‌تر از هریك از امتها پس چون آمد ایشانرا بیم کننده

مَا زَادَهُمْ اِلَّا نُفُورًا ۴۱ اِسْتِكْبَارًا فِي الْاَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا

نیفزود ایشانرا جز نفرت از راه سرکشی در زمین و اندیشیدن بدی و احاطه نکند اندیشیدن بد مکر

بِاَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلًا ۴۲ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ

باهلش پس آیا انتظار میبرند جز دستور پیشینیان را پس هرگز نیابی مر دستور خدارا تغییری و هرگز نیابی مر دستور خدارا

تَحْوِيلًا ۴۳ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا

تحویلی آیا و سیر نکردند در زمین پس نگریدند که چگونه بود انجام آنانکه بودند پیش از ایشان و بودند

اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ اِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا

سخت‌تر از ایشان در توانائی و نباشد خدا که عاجز کند اورا هیچ چیز در آسمانها و نه در زمین بدرستیکه او باشد دانای

قَدِيراً ٤٤ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَآبَّةٍ وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ

توانا واگر مؤاخذه کردی خدا مردمان بسبب آنچه کسب کردند نگذاشتی بر پشتش هیچ جنبنده ولیکن تا روز پس مهلت میدهد ایشانرا

إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيراً

تا وقتی نام برده شده پس چون آید اجلشان پس بدرستیکه خدا باشد ببندگانش بینا

واقسموا بالله جهد ایمانهم گشته‌اند اعنی که برخود میزنم
که بیایدشان زحق گر بیم ده پس شوند ایشان ازو ره یافته
پس چو آمدشان نظیر اندر ظهور از خدا مارا دهم الا نفور
بی‌احاطه مینماید مکر بد جز باهل آن بتحقیق وسند
عادت الله بد چنین جاری ز کل که عذاب آمد رتکذیب رسل
پس نیابی سنة‌الله را بگاه هیچ تبدیلی در آن از هیچ راه
هم نباشد ارمقامش بافعی عادتش را هیچ گردانیدنی
مرسراجام کسانرا که آن پیش از ایشان بوده‌اند اندر جهان
زآتش قهر استحواشان سوخته مارشان دنی هنوز افروخته
اوبود دانا بهر عالی و پست هم توانا بر هرآنچیزیکه هست
هیچ از حسده برپشت زمین یکنفر نگذاشتی برجا یقین
لیك دارد بارشان پس درسبق تا زمانی نام برده گشته حق
داند اعنی حمله را جای ومکان هرکرا خواهد بگیرد درزمان

مشرکان مکه یعنی تا امید برخدا خوردند سوگند اکید
از یکی دان امان پیش ازاین چون نصاری ویهود و صابئین
از طریق سرکشی اندر زمین هم زمکر بد که رشت وغیض
پس برند آیا که ایشان انتظار حرکه سیمای پیشین رارعار
مستطر باشند ایشان هم عیان برعذابی سخت چون پیشینیان
نی تواند کرد یعنی راانقلاب کس عذابش را مبدل بر ثبات
سیر نکنند ایچ آیا در زمین تا حکوه بوده بیند از یقین
در توانائی از ایشان سخت تر تا چه نبی‌نافی از ایشان اثر
نیست حق تا عاجز ازچیزی شود درسموات ونه درارض این بود
حق نبودی گرمردم‌نادرست کسب کردندآنچه را ارکم وکاست
نی که تنها اندری و از بشر بل زهر جنبنده کاید در نظر
پس چوآیدشان اجل برناگزیر پس بود حق برعباد خود بصیر
هروجودی کاندر امکان ویست کی برون ازعلم وفرمان ویست

سُورَةُ يٰسٓ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلٰثٌ وَثَمَانُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

يٰسٓ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ٢ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ٣ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ٥

قسم بآن قرآن مشتمل برحکمت که تو نی هرآینه از مرسلان بر راه راست فرو فرستادن غالب مهربان

لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أُنْذِرَ آبَآؤُهُمْ فَهُمْ غٰفِلُونَ ٦ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٧

تا بیم دهی گروهی را همچنانکه بیم داده شدند پدرانشان پس ایشان غافلانند بتحقیق ثابت شد سخن بر اکثرشان پس ایشان نمیگروند

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلٰلاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ٨ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ

بدرستیکه ما گردانیدیم در گردنهاشان غلها پس آن تا ذقنهاست پس ایشان سر بهوا کرده شدگانند و گردانیدیم از میان دستهاشان سدی و

مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ٩

از پس سرشان سدی پس فروانداختیم پرده بر چشمهاشان پس ایشان نمی‌بینند

از عطا وعون رب‌العالمین آمدیم اندر بیان یا و سین کی توانم شکر این احسان نمود که رسید این نامه بر یاسین زود
عمر داد و صحت وعلم وحیوة نعمت و امنیت ونطق و ثبات تا که این تفسیر بر یاسین رسید هم‌چنین ازفضل او دارم امید
تا رسد روزی بپایان این کلام نظم این تفسیر یعنی بالتمام کامل التام ای که هرشیئی کمال از تو یابد تا ببار آید نهال

بی‌عنایات توکی گردد قلم
تاچه حای اینچنین نظم و رقم

این‌کند باور به هر نامطمئن
کز بیانش عاجز ند این اس وجن

خود تودانی اصل آن را تا که چیست
کس نمانش هست قادر یا که نیست

این زمین و آسمان بر یا زتست
این تودانی که زبان گویا زتست

دانی این کز من تو بر من اقربی
آفرینندهٔ چنین خلق ولبی

برلب وی بحرها چون شبنم است
این‌چنین لب که لب موج یم است

لب من مالب دریای اوست
چون موج آیدانش گویای اوست

چون نه ما دریانوردان همدمی
کی تو آگاه ارچنین موج ویمی

یک شیی بر ساحل پیدای ما
ما بموج آید کجا دریای ما

کاندراین گردون بود هرگفته‌کرد
دفتر گویندگان دارد بورد

این‌هم ارحق بودکاوردم نگفت
لب‌لبم ناخودستائی گشت جفت

زیرتر بنشسته از بالا و زیر
رسته از بود و وجود خود فقیر

رو نمود ارهر بقائی برفنا
گفت هستیها بزیر سنگ لا

یا که باشدازمن این نطق وسخن
تاچه حای آنکه گویند ما و من

یا که زین سر خیزم ارخیزیده‌ام
حون زخود ورخلق نگریده‌ام

تاچه خواهم دیگر ازمخلوق دون
هرچه خواهم داده‌حقم برفزون

ما که بهرکس سنگایم‌خویش‌را
چیست ناحاجت‌کس درویشرا

منتش باشد بجان این گدای
داد نان بی‌منت خلقم خدای

موسویم باشد اورا در سپاس
خاصه کوکرده بحق نعمت شناس

گرشما رم داده‌هایش یکبیک
داد هرجا قدر حاجت نعمتم

حفظ کرد ازصد هزاران آفتم
عاقبت کرده بخیر از حسن حال

دادم این‌منطق‌که بینی درکلام
شکر این‌احسان کجا آیدزمن

داد برمن نطق و تقریری چنین
شرح یاسین است یک‌خاموش باش

یا وسیی یعنی‌که ای انسان کل
یا که یا باشد اشارت بر یقین

مرقسم دراین کتاب استوار
یا حکم اعنی که آیتهای او

ایکه حقت دررسالت برگزید
راست در دین یابحث با بحق

هست تنزیل خداوند عزیز
مهربان برخلق‌خود ورافتش

بیم تا بدهی بقومی که بود
آن پدرهاشان که درفترة بدند

تا بدیری نامد ایشان‌را ررب
یا بود ما اندر ایکه ناگزیر

خود توایشان‌را رعصیان بیم‌ده
پس بودند اشان همانا غافلان

گشت واجب بهر ایشان بشمر
حکم حق نگذشته‌اند درماسبق

پس رحکم‌سابق‌ایشان نگروند
برملایك داد زین معنی خبر

غل نگردشان درانداریم ما
دستهاشان بسته برگردن چنان

مقمحونند آن شترها کزشباب
غل بود انکار نفس بی‌اصول

یا چوقصد قتل بعمر کنند
سدی اندر پیش‌روواریششان

هم فاغشیا فهم لا یبصرون

وَسَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكْرَ وَخَشِيَ

ویکساست برایشان خواه‌بدادی‌ایشارا خواه‌بیم‌ندادی‌ایشارا ایمان نمی‌آورند جز این نیست که بیم میدهی کسی راکه پیروی کندذکر یعنی قرآنرا

ٱلرَّحْمَٰنَ بِٱلْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ١١ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا۟ وَ

وبرسد ازخدای بخشنده‌در نهان پس مژده‌ده‌اورا بامغفرش وپاداش خوب بدرستیکه مازنده میسازیم مردگانرا ومینویسیم آنچه‌را پیش فرستاده‌اند

آثَٰرَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِىٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ ١٢

واثرهاشان‌را وهمه چیز ضبط کردیم آن‌را درمقتدای بیان کننده

پس بود یکسان برآنها ای‌همم
گردهی یا ندهی ایشان‌راتویم

همچ برآیات ایشان نگروند
نه زانذار و نه ازگفتار وپند

غیرازاین نبودکه بیم‌ازبهراوست
که دقرآن پیروی اورا نکوست

هم برسد درنهان بی‌گفتگو
ازخدای پاك بخشاینده او

پس بشارت ده بآمرزش ورا
هم‌نوای خالص از شوب ریا

مرده‌گانرا زنده گردانیم ما
یا قلوب مرده را در سینها

نکتب ما قدموا و آثارهم
در طریق حق بدون اشتلم

آنچه بفرستاده‌اند اعنی‌که پیش
از عملهای نکوکم یا که بیش

هم‌نوشه میشود هر کامشان
که بود در منهج اسلامشان

هرچه را ازنیك و بدبنوشته‌ایم
در کتاب روشنی که هشته‌ایم

یعنی اندر لوح محفوظ مبین
کاندران ثبت‌است هرچیزی‌یقین

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ١٣ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا

وزن برای ایشان مثلی اصحاب قریه هنگامیکه آمدند ایشانرا فرستادهشدگان وقتیکه فرستادیم بسوی ایشان دو کس پس تکذیب کردند

فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ١٤ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ

آن دو تا را پس قوی کردیم آن دو را سیمی پس گفتند بدرستیکه ما بسوی شما فرستادگان گفتند نیستید شما مگر آدمی مانند ما و فرو نفرستاده خدای بخشنده

مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ١٥ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ١٦ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا

هیچ چیزرا نیستید شما مگر دروغ میگوئید گفتند پروردگار ما میداند که ما بسوی شما البته فرستادهشدگان و نیست بر ما مگر

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٧ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ

رسانیدن آشکار گفتند بدرستیکه ما فال بد گرفتیم شما اگر باز نایستید سنگسار میکنیم البته شما را و هر آینه مس میکند البته شما را از ما عذابی

أَلِيمٌ ١٨ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ١٩

دردناک گفتند مشئومی با شماست آیا بسبب داده شدید بلکه شما قومی اسراف کاران

در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریین را بانطاکیه

اهل آن دیه که در انطاکیه بود
مکیارا ای محمد کن بیان
این مثل کر حالشان باشد نشان

از دعاشان گشت بیماری نکو
چون رسولان آمدند آنجا فرود
بهر دعوت ارحواریین دو مرد

بی‌رخوفی باز گفتند اینکه ما
شد در انطاکیه فاش این گفتگو
تا شنید این پادشاه آن دیار

هم‌زکیش تت پرستی بگذرید
داعیم از نرد عیسی بر شما
بر بوت تا کنید اورا قبول

حجت این گفتند باید کور وکر
سجده حق واصر پیغمبر رسید
گفت حجت چیست دراین بابتان

مدتی بگذشت تا روزی براه
از دم ما درزمان سمع وبصر
گفت تک گردید بار اندر مقام

این خبر آمد شمعون الصفا
ذکرحق کردند پیش پادشاه
درغضب شدشاه وگفت ارکرو باز

با توسط یافت تا ره برملك
شد بانطاکیه دالهام خدا
تا کند یحیی وقومان خلاص

تا که صحبت رفت روزی درآن دوتن
گشت در سلك ندیمان مسلك
چون ورا شه یافت مردی هوشمند

حونکه از زندان بایوان آمدند
گفت شمعون آور ایشارا من
تا که با ایشان نمایم گفتگو

ما بگفتند آن رسول ایزدیم
از شناسائی شمعون من زدند
گفت شمعون ارکجائید ایمهان

گفت حجت چیست گفتند ازخدا
بهر تبلیغ اندراین شهر آمدیم
تا کشند اد بت پرستی باد دست

گفت شه سحراست شمعون گفت نی
اکمه وابرص دما یابد شفا
زامر شمعون کوری آوردند رود

گفت زانکه چون فرستادیم ما
چشم را جادو بخشد روشنی
بلکه باشد معجزاین س بین است

غالب ایشانرا بسوم ساختیم
سوی انطاکیه دوتن زاوصیا
داشتند آن هردوتن‌را بردروغ

قوم گفتند از تفاءل که شما
حانشان ازقلب وغش پرداختم
هرسه پس گفتند با آن قوم چون

رب ما گفتند داند بی‌گمان
بیستید الا بشر مانند ما
حق نفرسناده هیچ ازوحی چون

قوم گفت انا تطیرنا بکم
ایکه ما باشیم ز افرستادگان
نیست برما جز بلاغی آشکار

داله شد نابود وخشك اشجارما
بد گرفتیم اند شما بی‌اشتلم
خود شما بودید برما فال بد

برشما باشد یقین بیم هلاك
موش قحط افتاد درانبار ما
بار گرنی‌ایستید ازحرف وکار

پند داده گر شما آیا شوید
میرسد وازما عذاب دردناك
می‌بگفتند آن رسولان فال بد

یا که منشین زیراین سقف ای فلان
نسبت آن را بفال بد دهید
گرکسی گوید که اندر راه تو

که خرابست و درافتد ناگهان
تو مائی حمل آن بر فال بد
بل شما باشید از سرگشتگان
هم زحد خویشتن بگذشتگان

خود روان عیسی بانطاکیه کرد
خواست ایشان‌را و پرسید ادشعار
کز خداوند است برخلقان رسول
تا مگر افند قبول آدانتان
تا کنند اندیشهٔ در این کلام
تا نزندان هردورا بردند باز
طرح الفت ریخت آنجا باخواص
منکرفت ازوی بهر گفتار پند
بشنویم ارهستشان حرفی نکو
آمدید اینجا چرا گوئید هان
هم شوند ازراه عیسی حق‌پرست
گشت روشن اندعاشان درورود
هم به ازغیر نبی ممکن است
پس بشالث یافتند ایشان فروغ

وَ جَآءَ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعٰى قَالَ يٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ٢٠ اِتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ

وآمد از دورترین جای آن شهر مردی که می‌شتافت گفت ای گروه پیروشوید مرسلانرا پیروشوید آنرا که نمیخواهد از شما

اَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ٢١ وَ مَا لِيَ لَا اَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٢ ءَ اَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ

مزدی و ایشانند هدایت یافتگان وچیست مرا که نپرستم آنرا که پدید آورد مرا و بسوی او باز گردانیده میشوید آیا بگیرم از غیر او

آلِهَةً اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ٢٣ اِنِّي اِذًا لَفِي ضَلَالٍ

الهانی که اگر بخواهد من خدای بخشاینده گزندی کفایت نکند من درخواستشان چیزیرا و نه رهانند

مبین ٢٤ اِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ٢٥ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ٢٦ بِمَا

آشکار بدرستیکه من گرویدم بپروردگار شما پس بشنوید از من گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش قوم من آگاهی می‌یافتند باینکه

غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ٢٧ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلٰى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَآءِ وَ

آمرزید مرا پروردگارم و گردانید مرا از گرامی داشتگان و فرو نفرستادیم ما بر قومش از بعد او هیچ لشکری از آسمان و

مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ٢٨ اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاِذَا هُمْ خٰامِدُونَ ٢٩ يٰا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا

نبودیم فرو فرستندگان نبود جز فریادی واحد پس آنگاه ایشان شدند افسردگان مرده ایدریغ بر بندگان که نیاید

يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٣٠

ایشانرا هیچ رسولی جز آنکه هستند بآن استهزا میکنند

جاء من اقصی المدینة بالعیان
پیروی گفت ایگروه ار مرسلین
برحق ایشانند خود ره یافته
هم نه او خواهید گفتن جمله بار
گر که حق خواهد رسد بر من ضرر
نی رهانیده رحمت در نسیج
با رسولان گفت پس تا آزمون
گفته شد اورا درآی اندر بهشت
رانچه آمرزید آن پروردگار
هم نه ایم از مرلیی از آسمان
جمگی مردند دریك لحظه چون
ای تأسف بر عبادی کاینچنین

نیك مردی که شتابنده بدآن
خودکنید ازروی اخلاص ویقین
خیری ازحق سویتان بشتافته
باشد از طاعات خلقان بی‌بار
دفع نمایدکس ازمن آن خطر
پس من ایشانرا پرستم گرکه هیچ
ای امت بربکم فاسمعون
گفت یعنی بطق حالش درسرشت
هم نکردانید ازبزرگان درشمار
لشکری بهر هلاك کافران
صیحه آمد فاذاهم خامدون
عمرشان شدصرف کمر وفسق وکین

زانطرف که بود یعنی دورتر
آنکسانیکه نخواهند از شما
مرمرا خود که بپرستم پدید
تا فرا گیرم بغیراز آن خدای
گرکنید اعلی شفاعت آن بتان
باشم آنکه در ضلالی آشکار
پس ورا کشتند اهل آن بلد
گفت او یا لیت قومی یعلمون
نی فرستادیم بر قومش فرو
بل عقوبتشان نبد در عائده
همچو آتش که نمیرد درسبیل
هم رسولی نامد ایشانرا حزآن
که براوشان بود استهزا عیان

گشت مردی سوی ایشان زهسپر
مزد تبلیغ رسالات خدا
آنکه را کرآب وخاکم آفرید
من خدایان دگر بر نارواى
حاصلی نبود بدفع آن زیان
قصد او کردند قوم ازهرکنار
زیرسنك وچوب وزمشت ولگد
کاش میبودند دانا زین شئون
زآسمان چندی زبعد قتل او
ناگهان الا که صیحه واحدة
جمله مردند از خروش جبرئیل
که براوشان بود استهزا عیان

اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ ٣١ اَنَّهُمْ اِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ٣٢ وَ اِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ

آیا ندیدند که بسیار هلاك کردیم پیش از ایشان از قرنها که ایشان بسوی اینان بر نمیگردند و نیستند همه مگر جمع کرده شده

لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ٣٣ وَ آيَةٌ لَهُمُ الْاَرْضُ الْمَيْتَةُ اَحْيَيْنَاهَا وَ اَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ

نزدما حاضر گردانیدگان وآیتی است مرایشانرا زمین مرده که زنده کردیم آنرا و بیرون آوردیم از آن دانه را پس از آن میخورند

٣٤ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ٣٥ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ

وگردانیدیم درآن بستانها از خرما نان واسکورها وروان کردیم درآن از چشمها تابخورند از ثمرش و

مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ٣٦ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ

نساخت آنرا دستهاشان آیا پس شکر نمیکنند دایم پاك بودن آنکه آفرید اصناف را همه آنهارا از آنچه میرویاند زمین واز

أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ٣٧ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ٣٨ وَالشَّمْسُ تَجْرِي

خودهاشان از آنچه نمیدانند وآیتی است مرایشانرا شب که بیرون می کشیم ازآن روز را پس آنگاه آنها دا خلانند در تاریکی وآفتاب سیر میکند برای

لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٣٩ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ٤٠

جای قراری که مر اوراست آن مرارداندن خدای غالب وداناست وماه را مقرر داشتیم منزلها تاآنکه بازگشت کند چون خوشه خرمای کهنه

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا الَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٤١

نه آفتاب مسزد مر آنرا که دریابد ماه را وشب پیش از روداست وهریك درگردونی آمدورفت مینمایند

هیچ آیا نگریند ازپیش چون ما نه کردیم بسیار از قرون اینهم لا یرجعون نمیشوند هم

بعث مارا گر نه عقل افسرده است آیت ایشانرا زمین مرده است که زمارانش رنده اش کردیم باز

پس کنند آن دانه هارا اطعمه میخورند از آدم وحیوان همه آفریدیم اندرانهم بر سبب

خشمها کردیم جوی اندران تا خورند از میوه هایش مردمان ورهرآنچه دستهاشان در تعب

شکر پس کنند آیا هیچ حق زین نعمها کاندران باشند غرق پاك باشد ذات علام الغیوب

آنکه کرد اصناف را جمله انعام راچه رویاند زمین در هرمقام همچنین از جسمهای مردمان

همچو معدوجات بحری که جهیست ازشهود خلق وان مشهود نیست شب نشان دیگراست از آیتش

روز راآریم ازان بیرون چو پوست پس جهان یکجا تاریکی فروست از نشانهای دگر هست آفتاب

یعنی آن حد معین که بدور منتهی گردد باو در سیر وطور ایست تقدیر خداوند عزیز

هم مقدر کرده اید از بهر ماه از بروج و ازمنازل تا نگاه تاز نا گردد نمودش در عیان

نه سزد مرشمس روشن راه را ایکه دریابد مر ماه را هم به شب برروز پیشی گیرد او

این نجوم ومهر وماه اندرشتاب درفلك سایر چون ماهی درآب

ردمها جرجمع حاضر پیش وکم دانه آوردیم زان بیرون بسار

بوستانها از نخل و از عنب درعمل آرد ردوشاب و مویز

هم مرا از نواقص ور عیوب وازهرآنچه نیست کس دانا بدان

بهر ایشان ور کمال قدرتش که رود از در مفرش برشتاب

غالب و داناست او برجمله چیز همچو حوشهٔ تمر کان گردد کهن

یکدگر را میل رویی درجستجو

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ٤٢ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ٤٣ وَ

وآیتی است مرایشانرا که ما بار کردیم فرزندانشانرا در کشتی پر کرده شده وآفریدیم برای ایشان ازمثل آن آنچه سوار میشوند و

إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ٤٤ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ ٤٥ وَ إِذَا

اگر خواهیم غرق میکردانیم ایشانرا پس نیست فریادرسی مرایشانرا و نه ایشان خلاص کرده میشوند مگر رحمتی ازما و تعیشی تا وقتی وچون

قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٤٦ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ

گفته شود مرایشانرا که بپرهیزید ازآنچه میان دستهای شماست وآنچه پس پشت شماست باشد که شما رحمت کرده شوید و نمی آید ایشانرا هیچ آیتی از آیتهای

رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٤٧ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

پروردگارشان مگر که باشند ازآن روی گردانندگان وچون گفته شود مرایشانرا که انفاق کنید ازآنچه روزی کرد شمارا خدا گویند آنانکه کافر شدند

لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٨

مر آنانرا که ایمان آوردند آیا خورانیم کسی را که اگر میخواست خدا خورانید داده بود او را نیستید شما مگر در گمراهی روشن

آیت دیگر که دریاتشان — حمل ماکردیم درکشتی چنان — یعنی آن آباءشان درفلك نوح — کان بدارهرنوع پراندروضوح
ذکر آباء دان بدریت نمود — که خود آباء اصل ذریات بود — مثل آنهم آوردیم از قرار — درسفرها تا شوند ایشان سوار
مثل فلك نوح یعنی درنمون — نهرشان من مثله مایرکبون — غرقشان خواهیم چون سازیم ما — بحر را درموج اندازیم ما
پس نباشد نهرشان فریادرس — هم نه رهانیده ازمرك آن نفس — بحشیشی از ردخود درموج وبیم
نارشان سازیم برخورد ازحبوة — تا بهنگام اجل بعدار ممات — که ندهیدند راچه بوده پیش
وانچه باشد مرشما را درعقب — ازعبوسهای افزون درنعب — نگذرند و رحمت آید از خدا
نامد ایشانرا بوحه اعتبار — آیتی زآیات آن پروردگار — بی‌تامل روی گردانیده‌گان
مشرکان‌را چونکه گویند اتقوا — راچه روزی برشما فرموده او — هم‌بمحتاجان و درویشان دهید
گوید آنکو گرویند ازندمش — اهل ایمانرا رضمن و سررش — که خدا گرخواستی دادی‌طعام
نیستید الا بگمراهی شما — که کنید امر الخلاف اقتضا — خود تاعطا قادرآن دوقدرست

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ٤٩ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

ومیگویند کی باشد — این وعده اگرهستید — راستگویان — انتظار نمیبرند مگر فریادی — واحدراکه خواهدگرفت ایشانرا

يَخِصِّمُونَ ٥٠ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ٥١ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ

وایشان خصومت میکرده باشد پس نتوانند — وصیت کردن — وبه — سوی کسانشان — برمیگردند — ودمیده شد درصور — پس آنگاه ایشان از

الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ٥٢ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَ

قبرها — بسوی پروردگارشان می‌شتابند — گفتند ای وای بر ما — که — برانگیخت ما را از خوابگاهمان این است آنچه وعده داده بود ما را خدای بخشنده

صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ٥٣ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ٥٤ فَالْيَوْمَ لَا

وراست گفتند پیغامبران — باشد — جز فریادی — واحد — پس آنگاه ایشان همه جمع کرده شده نزد ما حاضر کرده شدگان — پس امروز

تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٥ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ

ظلم کرده نشود نفسی هیچ چیز و جزا داده نشوید جز — آنچه هستید که می‌کنید — بدرستیکه اهل بهشت — آنروز — در کاری شادی کنان

٥٦ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ٥٧ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ ٥٨

ایشانند وجفتهاشان در سایها بر سریرها — تکیه‌زنندگان — مر ایشانراست در آن میوه و مر ایشانراست آنچه خواهش میکنند

سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ٥٩ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ٦٠

سلام گفتنی — از پروردگار مهربان — وجدا شوید امروز — ای گناهکاران

مار مگویند خواهد بود کی — وعده‌تان گر صادقید و بیك‌نی — منتظر نبود جزیك صیحه را — که بگیردشان بفرمان خدا
صیحه‌صعق است قصداراین خروش — که رمیدی تاگه آردشان بهوش — واگه ایشان درخصومت تاهدند — شاغل اندر کاردنیا آن دمند
دردمد تاگاه اسرافیل صور — جسمها در مردگان گردد قبور — بروصیت نتوانند امکان وسار — نه بسوی اهلشان گردند بار
پس دمد آن صیحهٔ دیگر بصور — آنکه ایشان پس درآید ازقبور — سوی رب خود شتابند از مقام — اندران صحرا که دانی درقدام
ویلنا گویند آندم راه‌یاه — اینست آن وعده‌که برما کرده‌حق — راست گفتند آن رسولان بافرق
می‌نبود این واقعه بر اگریز — آنکه ایشان پس فراهم آمده — نزد ما باشند وهم حاضر شده

جذبه

پس خطاب آیدکه این روزی بود — که پس استم کرده نرچیزی شود — نه جزا داده شوند اندر اثر — جز بآنچه برده‌اند الاخیر وشر
اندران روزند اصحاب جنان — همه درکار نعیم و شادمان — کارایشان عشق ولذت بردنست — چیست کارعاشقان خون‌خوردنست

کی بود در یادشان فعل وجزا
یا کدامین دل کشند آنجا نشاط
ناله خواهد تا کشد نار اردل او
باز ماند اهل محشر ازحساب
برکشد اندل سلامی خروش
گویدآن گاهی محزون گیر کو
دل کجا در مسکنی گیرد قرار
منگردلت یارم از تدبیر عشق
آنکسان وارواحشان در سایها
ولهم ماندعون یعنی شود
باشد آن گه من سلامی بارحق

یا که آن لطفست واین قهر ولا
باشد آن جناتشان سم الخیاط
حان کند خواهد نشد قابل او
حالها یابد ز حالش انقلاب
اوفتد دیگ رود ازتاب وهوش
دل زبو دیوانه شد ربحر کو
گرنهشتست آن بحر دررلف یار
که نگنجد در جهان تفسیر عشق
در جهان باشند با پیرایه ها
حاضر آنچه خاطرایشان رابود
برسلامتهاست وارا مصدق
ای گنهکاران شما راهل ولا

به رحمت آگه و بر دورخند
دیده خواهد تا ندارد چون مطر
چون کندش وارد اندر رستخیز
چونکه گویندش که آرادیست
چون بهوش آید شود دیاب تر
میرودیاران دل ازحودچاره جست
ماو دردعشق وخاك کوی دوست
کو رحمت ودیم و خویش
برازالك مکی واندر جنان
باشد ایشارا سلامت هم بجان
برشما یعنی که ای اهل نعم
خود شوید امروز مبایند جدا

سد زلف پرشکنج و پرفعند
خاك خواهد تا کند دیگر سر
دل پرازخون دیدهٔ خونابه ریز
یار حاضر وقت وصل وشادیست
اشکش ازدیده شود خوبابتر
از دو عالم بوت آواره گست
وردوعالم گوشهٔ ابروی دوست
ورقصور وحور وطیب وطوبش
هستشان ازمیوه‌ها در هرزمان
گفتن از پروردگار مهربان
خیر ویکی داد از رب رحیم

اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٦١ وَ اَنِ اعْبُدُونِي

آیا پیمان نرسیده سوی شما ای بنی آدم که مپرستید شیطان را بدرستیکه او مرشما راست دشمنی آشکار وانکه بپرستید مرا

هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٢ وَ لَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ٦٣ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي

است راه راست وبتحقیق گمراه کرد از شما خلقی بسیار آیا پس نبودید که دریابید بعقل اینست دوزخی که

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٦٤ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٦٥ اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا

بودید وعده داده میشوید بچشید حرارتش را امروز بسبب آنچه بودید که کفر میورزیدید امروز مهر میگذاریم بر دهانهاشان وسخن میکند باما

اَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٦٦ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰى اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ

دستهاشان وگواهی میدهدپاهاشان بانچه بودند که کسب میکردند واگر میخواستیم هرآینه میمحو کشیده بودیم برچشمهاشان پس پیشی گرمیبودند براه را

فَاَنّٰى يُبْصِرُونَ ٦٧ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ٦٨ وَ

پس کجا میبینند و اگر میخواستیم هرآینه مسخ میکردیم ایشارا برجایشان پس نتوانستندی رفتن و نه برمیگشتند و

مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ اَفَلَا يَعْقِلُونَ ٦٩

کسی راکه عمر دراز میدهیم نگون میگردانیمش در خلق آیا پس در نمی یابند بعقل

عهد آیا من نکردم با شما
کاو شمارا هست خصمی آشکار
هم بدین پیمان که سرستید هین
دیوگمره کرد خلقی بی‌مزید
این جهنم باشد آن که در جهان
اندر امروز ازپی قطع سخن
می‌دهند اعمی گواهی در عمل
درجهان بر چشمهاشان ماردم
یا که میگیرند پیشی در طریق
نسخ ورخواهیمشان سازیم نیز
نیستند اعمی که قادر یکنفس

ای بنی آدم بوقت عهدها
راندادم راحت خوار وزار
مرمرا از روی ایمان و یقین
ازشما آیا نبودید اهل دید
هم برآن موعود بودید ار نشان
مهرشان نهیم ما خود بردهن
دست وپاها راچه کردند اردغل
میکشیم ارمحو گرخواهیم هم
باچنین کوری که دارند این فریق
برمکان‌هاشان که کس نهد تمیز
تا روند ازموضع خودپیش وپس
باشد این تبدیل وتکیس ارخدا

اینکه برشیطان سرکش مگروید
عهد حق باشد براهن وصحیح
این پرستیدن بودخودراه راست
می‌نمودید ایچ آیا عقلمند
اندران آتند امروز از خلود
پس سخن گویند باما درخطاب
همچنین اعضای مؤمن بر اله
پس طریق حق کنند ایشان طلب
پس چسان بینا شوندایشان بآن
پس بتوانند رفتن پیشتر
من نعمره عکس درمحل
در نمی‌یابید آیا پس شما

قول او درشرك وعصیان نشنوید
خلق را ازعقل ونقل اندرنهج
تا بمقصودیکه شرط اندرهداست
تا تعقل اندران آرید جد
زانچه پوشیدید حق را ازجحود
دست وپاشان زانچه کردند انتساب
بر یکوئی باشد ازحالش گواه
وانگهی باشند زان کورای عجب
بی‌زالطاف خداوند از عیان
هم به برگردید باز ازآن مقر
گردد اورا آفرینش خود بدل

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ ٧٠ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا

وبیاموختیم اورا شعر و سزد مر اورا نیست آن مگر پندی و قرآنی واضح تا بیم دهد بشیر اکه باشد زنده

وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧١ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ

وثابت شود سخن بر کافران آیا ندیدند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه ساخت دستهای ما شتر وگاو وگوسفند پس

لَهَا مَالِكُونَ ٧٢ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ ٧٣ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ

ایشانند مر آنها را مالکان و رام کردانیدیم آنها را برای ایشان پس از آنها سواریشان و از آنها میخورند و مر ایشانراست در آنها منفعتها و

مَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ٧٤ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ٧٥ لَا يَسْتَطِيعُونَ

آشامیدنیها آیا پس شکر نمیکنند و گرفتند از غیر خدا آلهه باشد که ایشان یاری کرده شوند نتوانند یاری کردن

نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ٧٦ فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ

ایشان را و ایشان مر آنها را سپاهی اند حاضر کرده گان پس نباید که اندوهگین سازد ترا گفتار ایشان در سبکه ما میدانیم آنچه را مخفی میدارند و آنچه را اظهار میکنند

٧٧ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٧٨

آیا ندید انسان که ما آفریدیم اورا از منی پس آنگاه او خصومت کننده ایست آشکار

مشرکی گفتا محمد شاعر است — آمد آیت کاین سخن زا راست و بایست

نیست این بر مردمان جز دلربند — هم کتاب روشنی بس ارجمند

تا بیداری و بود محکمی — تا عجم بر فهم قرآن پی برند

لفظ قرآنرا عرب داند بگو — که اشعاراست تفسیر معنوی

حاصل این تفسیر را الهام حداست — تا عرب هم اتباع او روی نرند

عارفان ارحق شناسند اصل وی — که ناشد آگه از اسرار او

مدبران کی بر هر آن دل مرده است — که شعر و شاعری وین مرهلاست

این نمی بینید آیا کرشان — گوش کن لبذر من کان حی

چارپایان داس وگاو وگوسفند — که نهی بر هستی خود برده است

بعض دیگررا خورند از بودها — آفریدیم آنچه بهر بعشان

هم گرفتند الهه غیر از خدا — پس مر آنهارا خود ایشان مالکند

تا برستند ایشان مارا ناصرند — هستشان در چارپایان سودها

یا بمحشر با پرستان با بیان — برامید یاری اندر کارها

حمله میدانیم ما آنچه نهان — برد ایشان خود سپاهی حاضرند

حاضر آیند از پی رفع گمان — می کنند از حقد هم فاش و عیان

پس نباید ما تورا محزون کند — پس آنگاه در نعت او حدان

آدمی آیا بداست و بدند — شعر ما نامو حتیم او را نهج

بحر راین کاین بود کفر و ضلال — شعر ناشد از عطل در کلام

هم بشاند این مراورا در بسیج — نیست قرآن وحی خلاق الانام

نیست قرآن وحی خلاق الانام — ناشد از حق گر بهم آن رسی

ناشد از حق گر بهم آن رسی — گو بنظم آرند یکسوره حوآن

گو بنظم آرند یکسوره حوآن — از عرب یا از عجم واهل رهند

از عرب یا از عجم واهل رهند — فکرها در پیش نورش صوء برق

فکرها در پیش نورش صوء برق — رنده گردد مؤمن روشن نفس

رنده گردد مؤمن روشن نفس — کافرانرا قول حق واجب بحد

کافرانرا قول حق واجب بحد — دستهای قدرت ما اینچنین

دستهای قدرت ما اینچنین — بعضی از آن پس بود مر گوبشان

بعضی از آن پس بود مر گوبشان — شکر آیا پس نگویند از ضمیر

شکر آیا پس نگویند از ضمیر — چند آید یاری از سبك و حماد

چند آید یاری از سبك و حماد — هم کنند از آن شان دفع مضار

هم کنند از آن شان دفع مضار — قوتشان گویند آنچه از بی خرد

قوتشان گویند آنچه از بی خرد — خلق چون گردیمش از نطفه پدید

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ٧٩ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

وزد برای ما مثلی و فراموش کرد آفرینشش را گفت که زنده میگرداند استخوانها را و آنهاست پوسیده بگو زنده میکند آنکه آفرید

أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ٨٠ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا

آنها را نخستین بار واوست بهر خلقی دانا آنکه گردانید برای شما از درخت سبز آتش را

فَاذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ٨١ اَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يَخْلُقَ

پس آنگاه شما از آن در می افروزید آیا نیست آنکه آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آنکه آفریند

مِثْلَهُمْ بَلٰى وَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَلِيمُ ٨٢ اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٨٣

مثلشان آری واوست آفریدگار دانا بیست امرش چون خواهد چیزیرا جز آنکه میگوید مر اورا باش پس میشود

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس دانم پاك بود آن که بدست اوست پادشاهی همه چیز و بسوی او بر گردانیده میشوید

در بیان آوردن ابی بن خلف استخوان پوسیده را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

رد برای ما مثل کاین استخوان
کی حلقه قال می یحیی العظام
ما بیی گفتند ابی ابی ابن خلف
گو بورو وی زنده سازد او درست
آنکسی کاو زد بدا و آفرید
دوشجر گویند در بعض از دیار
بیست آیا آنکسی کاندر یقین
اوست بسیار آفریننده و علیم
باشد او پس چونکه گفت اوراباش
پس بود پاك آنکه هست اوراندست

که سدایبسان خاك وهم برباد آن
وهی عظم رمیم بالتمام
برگرفت او استخوانی را بکف
استخوانرا کافرید اندر نخست
از درخت سبز آتش برد دید
هست کان یك صرح باشد یك شجر
آفریده است این سموات وزمین
تا چسان احیا کند عظم رمیم
میکند خلق آنچه راخواهد بخاش
پادشاهی هر آنچیزیکه هست
بر مجاراش رسند اندر ایاب

زنده خواهدگشت وهم آیا دگر
بیست یعنی کاستخوانهارا کساد
پس فشرد و داد اورا بر هوا
او بود برخلق خود دانا همه
پس خود افروزید آتش زان شجر
خون بهم سایید انگیزد شرر
مر مرا ما کافرید مثل آن
بیست حرایس شان آن نیکمگو
آن اشاره است ارشاد امر حق
کار چون بندید از ملك مجار
بیخطا والله اعلم بالصواب

یعنی قدرت کرد ار رب البشر
زنده چون پوسیده گشت وشد بباد
گفت دیگر زنده گردد این کجا
منبعث گردد پس ارموت این رمه
قدرتمش بر اعاده بشتر
گرچه پس باشند هردو سبز و تر
قادر است اعنی نمود مردمان
چونکه خواهد آفریند چیزی او
چون کند تکوین اشیا بر سبق
سوی او خواهید گشتن جمله باز

سورة الصّافات مَاتَتِه وَ اثْنَتَانِ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

وَالصّافّاتِ صَفًّا ٢ فَالزّاجِرٰاتِ زَجْرًا ٣ فَالتّالِيٰاتِ ذِكْرًا ٤ اِنَّ اِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ ٥ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ

بصف زدگان صف زدنی پس زجر کنندگان زجر کردنی پس قرائت کنندگان ذکریرا بدرستیکه الهشما هر آینه یکی است پروردگار آسمانها

وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ ٦ اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ نِ الْكَوَاكِبِ ٧ وَ حِفْظًا

وزمین آنچه میان آندوتاست وپروردگار مشرقهاست بدرستیکه ما آراستیم آسمان نزدیك برا زینتی که ستارههاست وبنگهداشتی

مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ٨ لَا يَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ٩ دُحُورًا وَ

از هر شیطان سرکش گوش فرا نتوانند داشت سوی جماعت بالاتر وانداخته میشوند از هر سوئی برای راندن و

لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ١٠ اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ١١

برای ایشانست عقوبتی دایمی در آخرت مگر آنکه بدزدیده بربود دزدی پس از پی در آمد او را شعله فروزان روشن

حق آن افرشتگان که سته‌صف
بهر طاعت درفلك از هرطرف
یا قلوب صافی اززلك هوا
یا که ارواح محبین در لقا

یا مرتب خلایق بالنظام
که هران در رتبهٔ دارد مقام
ازعناصر تا بافلاك و عقول
صف بصف اندرعوالم از قبول

راحرات اعنی بافواج ملك
که شیاطین را براند از فلك
یا که آن افرشتگان کزاسمان
گشته‌اند ازحق موکل برسحاب

تا تمامند ابرها را مستمر
اندر اطراف جهان بر مسیر
یا سمعی غازیان کاندر غزا
زاحرند اعدای دین را برملا

یا بازبان ریاضت کز عفاف
رحربهس خودکشند ازهرخلاف
پس بآن افرشتگان که مدام
هستشان بردگر وتسبیح اهتمام

یا باهل ذکر زعشق و ضلف
قلبشان دائر بوددر رور وشب
عشق باشد دائر روح اندرشعر
عقل باشد دگرش ادراك ونظر

همچنین هرملك زموجودات او
قدر سود گوید ذکر ذات او
انکه معبود شما او واحداست
این سموات‌وزمین‌را موجداست

واجبه بین آسمانست و زمین
رب مشرقهاست رب‌العالمین
مشرقی هرروز حور زار اجمال
ما سماء این جهان آراستیم

یا که‌هر کوکب مراورامشرقی‌است
هیچ کوکب درفلك بی‌شرق‌نیست
برکواکب حوں بریت خواستیم
برکواکب تا ببیند آن صبا

این سما دنیوی حوں درنظر
اقربست اهل زمین را از بصر
ملکتی وخلقتی اندروی جمع
هست رابها عالمی این به طبق

هست مرآن را مراورا مشتری
شهرهایندایں کواکب چوں زمین
هست برایں ارض وعالم منحصر
هست بریکتائی صانع دلیل

تا بداری که صنع حق بسر
هرشبی بروحدت او شاهداست
قومهائی طبع و نفس بی‌فتوح
موحد آن جمله ذات واحداست

آسمانرا داشتیم اندر پناه
ما زهرشیطان سرکش خود نگاه
مطلع باشند بر اسرار لوح
طاقت اشانرا نباشد کاشوند

حرف قومرا که بالاتر بوند
راسمان از آتشی نگداخته
درمیان دارند باهم رازها
دیو از ایشان نشنوند آوازها

یعنی آن افرشتگان راندشان
حای خود از قهر نشاندشان
آسمانی که باید انقطاع
حرکتی رایشان که برباید کلام

از ملایك دردد اعنی بالتمام
آید وسورد مراورا بند وبی

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ۱۲ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ

پس طلب بیان کن که آیا اشان سخت‌تر بدار راه آفرینش یا آنانرا که آفریدیم اندر سنکه ما آفریدیم ایشانرا از گل چسبنده بلکه تعجب تودی واستهزا میکنند

۱۳ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ۱۴ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ۱۵ وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ

وچون پنداده شوند پند نگیرند وچون بینند آیتی استهزا میکنند وگویند نیست این مگر جادوئی

مُبِينٌ ۱۶ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۱۷ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۱۸ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ

آشکار آیاچون بمیریم وشویم خاك واستخوانها آیاما قائم هرآینه برانگیخته شوندگان یا پدران ماکه پیشند اند بگوآری وشما نید

دَاخِرُونَ ۱۹ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۲۰ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ۲۱

خواران پس نیست این جز فریادی واحد پس آنگاه ایشان مینگرند ومیگویند ای وای برما اینست روز جزا

هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۲۲

اینست روز تمیزی که بودید آنرا تکذیب میکردید

دو بهر ازمشرکین خود بیند
درعرب لاف شجاعت میزدند
آیت فاستفتهم اهم اشد
اندراین نازل شد اورب احد

می‌رسی ازمشرکان آیا شما
سخت‌تر باشید درخلقت کجا
یا کسانیکه بخلقت بشر
خلق ما کردیم رایشان پیشتر

ماحود اشانراهم از ریشهٔ
خلق کردیم از گل چسبندهٔ
بد بمر را گمان که بشنود
هرکه‌قرآنرا براو می‌نگرود

نگرویدند اکثری چون ازعرب
کرد ازانکارشان اوس‌عجب
آمد آیت که نباشد بل جنان
که تورا میبود از قومت گمان

توشگفت‌آری ازایشان‌خبره حند
واکه ایشان پرو استهزا کنند
پند پذیرند و نبود سودمند
چونکه ایشان پند داده میشوند

چون ببینند آیتی اندر نشان
ریشخند آرند و استهزا بدان
بست این‌گویند جزسحری مبین
حادوئی خوانند آیاتی چنین

هم‌گویند اینکه چون‌گشتیم خاك
هم‌عظام از بعد مردن درمغاك
لحم وعظم از یکدگر شدریخته
پس شویم آیا که بازه‌انگیخته

زنده‌هم گردند یار آبائمان
گر نخستین بوده‌اند اندر جهان
گوکه آری با پدرهایان همه
منبعث گردید دور از واهمه

واگهی باشید بمقدار و خوار
درسرای آخرت خورد و کبار
پس‌جزاین نبودکه‌یك راندن بود
نفخ اسرافیل یعنی چون دمد

زنده پس گردند وهم‌دردم برون ارقبور آیند اذاهم ینظرون بنگرند اعمی قیامت را بچشم که بدایشانرا ازآن انکاروخشم
هم بگویند ار عجب با ویلنا روز پاداش است این راعمالها اینست یوم‌الفصل آری درعیون الذی کنتم به تکذبون

أُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ٢٣ مِنْ دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ

جمع کنید آنانراکه ستم کردند واصنافشانرا وآنچه بودند که پرستیدند از غیر خدا پس دلالت کنید ایشانرا براه دوزخ

٢٤ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ٢٥ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ٢٦ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ٢٧ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

وبازدارید ایشانرا بدرستیکه ایشا پرسیده شدگانند چیست شمارا که یاری یکدیگر نمیکنید بلکه ایشان امروز انقیادنمایندگانند وروی آورند بعضیشان

عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٢٨ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ٢٩ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

بر بعضی میپرسند یکدیگر گویند بدرستیکه شما بودید که می آمدید ما را ازراه راست یعنی ازراه خیر خواهی گویند بلکه نبودید مؤمنان یعنی باختیار خود

وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ٣٠ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ

ونبود مرمارا برشما هیچ تسلطی بلکه بودید گروهی زیاده‌روان پس ثابت شد برما سخن پروردگارما بدرستیکه ما البته هرآینه چشندگانیم

٣١ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ٣٢ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٣٣ إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ

پس گمراه کردیم شمارا بدرستیکه ما بودیم گمراهان پس بدرستیکه ایشان روز قیامت در عقوبت انباز انند بدرستیکه ما چنین میکنیم

بِالْمُجْرِمِينَ ٣٤ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ يَسْتَكْبِرُونَ ٣٥ وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا

با گناهکاران بدرستیکه ایشان بودند چون گفته شدمر ایشانرا کهست الهی جز خدا سرکشی میکردند ومی گفتند آیا ما ترک کنندگانیم

آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ٣٦ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ٣٧ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ

آلهتمانرا برای شاعری دیوانه بلکه آمد بحق وتصدیق نمود مرسلانرا بدرستیکه شما البته هرآینه چشندگان عذاب پردرد

٣٨ وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٩

وجزا داده نمیشوید جز آنچه بودید که میکردید

پس ندا آید ملایک را بسمع که کنید اهل ستم را جمله جمع
جمع چون گشتند نمایند راه پس براه دوزخ ایشانرا نگاه
مرشمارا چیست گویند ای حشر بیست یاری هیچیان از یکدگر
بعض روی آرند بر بعض دگر می‌پرسند ازهم ازعجز آن حشر
آمدید اعوای مارا از یمین باقسم یعنی که حق بود جزاین
در ره اعمی خود بودید آنزمان خرده باشد تا کسی گمراهتان
قول رب ما بما پس گشت راست بیخ حشنده ازعدابیم وبجاست
رانکه ما خودهم ز گمراهان بدیم عاقل ازحق تابع شیطان بدیم
مجرمانرا ما دهیم ایسان جزا بیست بی‌پاداش فعلی بد ما
بود استکبار ایشانرا بجد زین کلام صدق پاك دلپسند
بیست ایمان بل محمد٤ عقل کل بالحق آمد کرد تصدیق رسل
ایها القوم انکم لذائقوا ازعذاب دردناك ار آن عتو
هم‌تبع و ار واحشان درزستجیر وانچه حرحق میرسیدند دیر
یارشان دارید دیگر برسؤال رانکه مسئولید ایشان لایحال
بیست ایشانرا جواب ارچندوجون بل بودند امروز خود مستسلمون
غاویان با معویان گویندگاه که شما کردید اعوامان ز راه
مغویان گویندشان بود چنین قوما بل لم تکونوا مؤمنین
برشما مارا بدد سلطانی بل بطغیان خود بدید ازراتی
پس گشند ایشان باغوا اعتراف که زره دادیمان ما اجحاف
پس بود آنروز جمله درعذاب مشترك باشند باهم راسبات
انهم کانوا اذا قیل لهم لااله الاالله ان بی‌اشتم
کرکلام شاعری محبون کنیم ترك معبودان خود این‌چون کنیم
یعنی آورد او بایشان آنچه را که بتان بودند معبوث انبیا
فی جزا داده شوید الا بران که عمل کردید در دار جهان

إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ٤٠ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ٤١ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ٤٢ فِي جَنَّاتِ

مگر بندگان خدا که خالص کرده شدگانند آنها مرایشانراست روزی معلوم میوه‌ها وایشانند گرامی داشتگان در بهشتهای

النَّعيم ٤٣ عَلٰى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ ٤٤ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ٤٥ بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ ٤٦ لا

با بار و نعمت بر تختهای روی بروی یکدیگر نگردش درآورده میشود بر ایشان پیاله از شراب جاری سفید که لذت است مر آشامندگان را نه

فِيها غَوْلٌ وَلا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ ٤٧ وَعِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ٤٨

در آنست فسادی و نه ایشان از آن مست میشوند و نزد ایشانست زنان فرو هشته چشم فراخ حدقه گویا ایشان بعضهای شرم ع در ساتر نگهداشته اند

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ ٤٩ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كانَ لِي قَرِينٌ ٥٠ يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنَ

پس روی آورد بعضشان بر بعضی مرسند از یکدیگر گفت گوینده از ایشان بدرستیکه بود مر او هم شوی که میگفت آیا تو هر آینه از

الْمُصَدِّقِينَ ٥١ أَئِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً وَعِظاماً أَإِنّا لَمَدِينُونَ ٥٢ قالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ٥٣ فَاطَّلَعَ

تصدیق کنندگانی که آیا چون بمیریم و شویم خاکی و استخوانهائی آیا ما ئیم هر آینه مجزا دادگان گفت آیا شما اندر نگرندگان پس مر او را نگرست

فَرَآهُ فِي سَواءِ الْجَحِيمِ ٥٤ قالَ تَاللّٰهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ ٥٥ وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

پس دید او را اندر میانه دوزخ گفت بخدا که هر آینه نزدیک بود که هلاک گردانی مرا و اگر نبود نعمت پروردگارم هر آینه بودم از احضار کرده شدگان

٥٦ أَفَما نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ٥٧ إِلّا مَوْتَتَنَا الْأُولٰى وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٥٨ إِنَّ هٰذا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

آیا پس نباشیم ما مردگان جز مردن ما نخست و نباشیم ما عذاب کرده شدگان بدرستیکه اینست هر آینه آن کامیابی بزرگ

٥٩ لِمِثْلِ هٰذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ ٦٠

برای مثل این پس باید بکند کنندگان

زرق داسته شده آن میوه‌هاست — حرعبادالله مخلص کاین گروه — زرق معلومستشان پاك ازروحوه

مکر موسد آنجماعت بی‌رسم — که بهردم لذتی اورا حداست — حفظ معنی را کل آن عاید شود

هست درگردش ردست حورعین — در بهشت بی‌زوال پر نعیم — متکی بر تختها باصد مراد

خود فساد و آفتی نبود در آن — هردم ایشانرا بگاس من معین — باشد آن حوری گوارا و سعید

کرده برتخم شرم ع اوشه — سبتی بردر بر آشامندگان — عدهم و قاصرات الطرف عین

وجه دیگر که شرم ع از تمام — روی حوران اردووجه پس وجه — زان یکی کاندك بزردی مایل است

رو بعض آرند بعضی بی‌ملال — جمله را پوشد حریر پرمدام — روی خود پوشدهم حوران عین

گوید آن گوینده رایشان که من — میکنند ازحال یکدیگر سؤال — رانچه حقشان کرده انزام اندگر

سرزنش منکرد ومیگفت اوعیان — در جهان بودم قرینی الدسجن — که بد اوخودمکر لعب و شور

بعدازآن آیا حزا داده دگر — که توئی آیا زباور کرده‌گان — چونکه ما آیا نمیریم و شویم

یا که این گوینده باشد دوالجلال — ماشویم ازعقل دوراست این خبر — با رفیقان گوید او آیا شما

گوید اورا تانه این نزدیك‌تر — یا که یك افرشهٔ نیکو خصال — پس ببین اورا پس او می‌نگرد

بستم از مرده‌گان آیا که ما — که مرا سازی هلاك ازگفت خود — بخشش حق گر نبودم در جهان

هم نباشد هیچ بهر ما عذاب — اندر اینجا رنده گشتیم از نجا — تو بگفتی که حرموت نجست

هم نه برخیزم درحشر وحساب — این چنین نعمت که برماشد عطا

پس ز بهر مثل این باید عمل — عاملانرا باشد اندر هر محل

اذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ٦١ إِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ ٦٢ إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ

آیا آن بهتر است در مایه ضیافت یا درخت زقوم بدرستیکه ما گردانیدیم آنرا ابلائی برای ستمکاران بدرستیکه آن درختی است که بیرون میآید در قعر

الْجَحِيمِ ٦٣ طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ ٦٤ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ ٦٥

دوزخ که شکوفه‌اش گویا که سرهای دیوهاست پس بدرستیکه ایشان هر آینه خورندگانند از آن پس پرکنندگانند از آن شکمهارا

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ٦٦ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ٦٧ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ

پس بدرستیکه مر ایشانرا است بر آن هر آینه آمیختنی از آب گرم پس بدرستیکه بازگشت ایشانست هر آینه سوی دوزخ بدرستیکه ایشان یافتند پدران ایشانرا

ضَالِّينَ ٦٨ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ٦٩ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ٧٠ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ

گمراهان پس ایشان بر اثرهاشان شتاب میروند وبتحقیق گمراه شدند پیش از ایشان اکثر پیشینان وبتحقیق فرستادیم در ایشان

مُنْذِرِينَ ٧١ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ٧٢ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٧٣

بیم کنندگان پس بنگر چگونه بود انجام بیم کرده شدگان مگر بندگان خدا که خالص کرده شدگانند

این بعد آیا بدست اندر رسول | یا درخت شوم رقوم ار حصول
ما بگردانیدیم آنرا امتحان | بهر استمکاران اندر جهان | آن شجر در دوح رسته است | هر ستمگر بهر خویش آن حسته است
میوه‌اش یا خوشه‌هایش گوئیا | هست سرهای شیاطین در لقا | در عرب ناشد درختی کش ثمر | پس گریه است و قبح اندر نظر
اندر اعراف اندرجت ار مستمر | هست بر رأس الشیاطین مشتهر | زد بران رقوم دوزخ رامثل
اهلها فاهم لاکلون | کلهم ممالئون منها البطون | پس ز بعد ار صرف رقوم و حمم | داد گرم دوزخست اندر رمن
پیش ار ایشان اکثر پیشینان | خود شدند ایشان گمراهی نشان | ما فرستادیم در وحه یقین | راسیا اندر میانشان منذرین
پس نگر تا بوده چون انجام کار | منذرین را از عذاب کردگار | جز عبادالله مخلص باریقین | پاک کرده گشتگان از شرک و کین

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ٧٤ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ٧٥ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ

وبتحقیق خواند ما را نوح پس هر آینه خوب اجابت کنندگانیم و نجات دادیم او را و اهلش را از اندوه بزرگ و گردانیدیم اولادش را

هُمُ الْبَاقِينَ ٧٦ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ٧٧ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ٧٨ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي

ایشان باقی ماندگان و واگذاشتیم بر او در پسینان سلامت بر نوح در جهانیان بدرستیکه ما همچنین مزد میدهیم

الْمُحْسِنِينَ ٧٩ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ٨٠ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ٨١ وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ٨٢

نیکوکاران را بدرستیکه او ست از بندگان ما که مؤمن شدند پس غرق کردیم دیگران را بدرستیکه از پیروان او ست هر آینه ابراهیم

هم بتحقیق آنکه ما را خواند نوح | پس نمودیمش اجابت نا وصوح | هست پس هم المجوبون حراه | او و اهلش را رهانیدیم از بلا
هم بگردانیدیم فرزندانش هان | از پس طوفان باقی ماندگان | هم براو هشتیم بر روی زمین | دکر نیکو در میان آخرین
در میان اهل عالم در فنوح | پس سلام است ودرود از بهر نوح | همچنین مزد همه نیکوکارا جزا | از عباد مؤمنین است او رما
رست او را ایمان کامل از عداب | غرق کردیم آن دگرها پس در آب | ناشد ابراهیم از اتباع نوح | پیروی را واداشت اندر عقل وروح

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٨٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ٨٤ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ

وقتیکه آمد بپروردگارش را بدلی درست چون گفت مر پدرش را و قومش را که چه چیز است آنکه میپرستید آیا از راه دروغ الهان غیر خدا میخواهید

٨٥ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٨٦ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ٨٧ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ٨٨ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ

پس چیست گمان شما بپروردگار جهانیان پس نگریست نگریستنی در نجوم پس گفت بدرستیکه من بیمارم پس اعراض کردند از او

مُدْبِرِينَ ٨٩ فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ٩٠ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ٩١ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا

پشت کنندگان پس بچاره حوئی رفت سوی الهانشان پس گفت آیا چرا نمیخورید چیست مر شما را که سخن نمیگوئید پس رفت بر ایشان زدن سخت

بِالْيَمِينِ ٩٣ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ٩٤ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ٩٥ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ٩٦

براست پس روآوردند سوی او می شتافتند گفت آیا میپرستید آنچه را میتراشید و خدا آفرید شما را و آنچه را میسازید

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ٩٦ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ٩٧

گفتند بنا کنید برای او بنائی پس بیندازید او را در آتش بسیار شعله ور او را سوه پس خواستند او حارة پس گردیدشان یا بنیان

در بیان شکستن حضرت ابراهیم علیه السلام اصنام را و در آتش افکندن نمرود آن حضرت را و بردوسلام شدن آتش بروی

یادکن آمد چو ابراهیم خوش — رب خودرا بادلی خالی رغش
از دروغ آیا خدایان غیر حق — خود اراده میکنید ازماخلق
ارحه جنس اورا کنید اعنی گمان — گشته تمثالش ممثل باتقان
پس نظر کرد او بنجیرت در نجوم — یاکه بر نجم رمیی ارآن رسوم
یعنی این استارگانرا هست اصول — کی پرستد آفلی حرگیج وگول
یاکه باشد قلب وروح من علیل — راجه دارد دورم ازقرب جلیل
حاصل اینکه گفت دارم رنج ودرد — کی بواند باشما شد زه ورد
ماند ابراهیم تنها در زمان — پس بجمعه شد روان سوی بتان
پس بینهائی برایشان رد نمود — بایمین شکستشان اندام و سر
حزت اعظم که بردوشش نهد — هشت یعنی کرده اواین شوروشر
آن عمل دیدند گفتند آن فتن — کار ابراهیم باشد بی سخن
شرح آنرا پیش گفتیم ازمقال — پس باو کردند آغاز جدال
مرشما را آفریده است آنحدا — وانچه میسازید خود با دستها
مرشما را گفتند بنائی کنید — بهر هیزم پس بسازش افکنید
ساختیم اعنی که باطل مکر شان — چونکه گفت او بابدروا قوام خویش
چیست اینکه میپرستیدش بپیش — پس گمانشان چیست در پروردگار
که حراورا میپرستید از شعار — پس نگفتندش که امرو راست عبد
تو بیا باما بصحرا بهر دید — شد بفکر از قوم وافعال قبیح
گفت من ریبها سقیم بی صحیح — تا شما بتواند آمد یکقدم
باشد از اهل هوا اندر سقم — یابدم باشد مریح ازاین قیاس
که بوقت این مشرکان زو باشناس — روی گردان پس شد ندا روی براه
از سرا رفتند سوی عید گاه — گفت خود آیا شمارا هست حون
گفت دیگر مالکم لاتنطقون — بایمین یعنی که خورده بد قسم
کان بتانرا شکند روزی بهم — آمدند ازعید که چون قوم بار
حاب بجانه رفتند از باز — پس بسویش رو نمودند از شتاب
سوی نمرودش ببردند از عتاب — گفت آیا میپرستید از فساد
آنچه را خود میتراشید از حماد — گشت پس نمرود ملزم باخواص
شبهه لیکن تا کند برعام وخاص — خواستند ازبهر او کیدی دگر
پس نگردانیدیمشان بر زیرتر — شدگلستان نار بریان و دخان

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٩٨ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ٩٩ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ١٠٠ فَلَمَّا

وگفت که من روبده — سوی پروردگارم نرود باشد که هدایت کند مرا پروردگار من بخش مرا از شایستگان پس مژده دادیمش بپسری بردبار پس رسید

بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ١٠١ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ١٠٢ قَالَ يَا

باو کوشش را — گفت ای پسرك من بدرستیکه من می بینم درخواب که ذبح تمکم را پس بنگر که چه می بینی گفت ای

أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ١٠٣ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ١٠٤

پدرمن بکن آنچه فرموده شده رود باشد که یابی مرا اگر خواسته باشد خدا از شکیبایان — پس چون گردن نهادند و انداخت او را بیکطرف پیشانی

در بیان هجرت حضرت ابراهیم بشام و بیان ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام

قصد هجرت کرد راشهر و دیار — میروم گفتا سوی پروردگار
گشت سوی شاه ارنابل روان — ساده هاجر را بدو داد ازعیان
هژده پس دادیم اورا راعتراز — برغلامی دیندار و دلنواز
برد اورا پس بقربانگاه دوست — گفت خواهم کشتت درراه دوست
کای پدرکن آنچه ماموری بران — خواهد ارحق یابم از صابران
گفت ایست از وصیتهای من — گرسن بندی تودست وپای من
رود باشد کو نماید ره مرا — سازد ارمقصود وراه آگه مرا
گفت یارب ده مرا از صالحین — یك پسر لوباشد از من جانشین
دید درخواب اوسه شب تجلیل را — که بکش درمهرم اسمعیل را
اندراین بنگر که تا بینی چه چیز — گفت اسمعیل ارهوش و تمیز
گفت گر داری وصیت گو بمن — کاورم آنرا بجا ای ممتحن
تا مبادا کاضطراب آرم بخو — تیزی تیغم چوآید برگلو

کم شود مارا بدان حضرت اجور
در بلا خواند ما را با صبور
اینست اندر دگر که روی من
بر سهی درخاك در ذبح این زمن

تا بروی من تورا نبود نظر
غم تورا افزون شود زین رهگذر
دیگر آنکه این بدلت اقربست
در خصوع وعجز وخواری اسب است

یعنی این جان قابل آنکوی بست
گر قبول افتد عجب زان خوی بست
از فعال خویش داریم امتثال
حق طاعت نیست مارا در مجال

باشد اندر رسم این در طلب
چون سوی خانه برگردی توشب
گر خروشد مادرم اندر عزا
توبر او باری عتاب اندر حرا

مهر ما در بر ولد باشد عیان
هست معذور ار که برگیرد فغان
برمنالم خود بباش اورا دلیل
کرد دقت از بیان او خلیل

دست و پایش پس ببست او بارسن
بر رخ من چون یاسمن
از قضا اسمعیل آمد بقین
که درافکند او پسر را للجبین

هردو کردند امر حق را انقیاد
برجبین اورا درافکند از وداد
آیع بر حلقش نهاد ار اه پدوست
راو بحر اشید ازیك ذره پوست

درغضب شد کارد را ار کف فکند
گفت با او کارد با صوت بلند
که کجی چشم ار چه بر من ای خلیل
راسکه بهم زین کند رب جلیل

هست مروی که رمس با ار حدید
حلقهٔ در حلق او آمد پدید

وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ ١٠٥ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٠٦ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ

وبدا کردیم اورا که ای ابراهیم — بتحقیق راست کردا بدی حواب را بدرستیکه ما هم چنین جزا میدهیم نکوکاران را — بدرستیکه این هر آینه

الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ١٠٧ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ١٠٨ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٠٩ سَلَامٌ عَلَى اِبْرَاهِيمَ

آن امتحانی هویدا — وفدادادیم اورا بذبح بزرگی — ووا گذاشتیم بر او در پسینیان — سلام بر ابراهیم

١١٠ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١١١ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١١٢ وَ بَشَّرْنَاهُ بِاِسْحٰقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

همچنین جزا میدهیم نکوکاران را — بدرستیکه او ست از بندگان ما که مؤمنانند — وبشارت دادیم اورا باسحق پیغمبری از شایستگان

١١٣ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى اِسْحٰقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ١١٤

وبرکت کردیم بر او و بر اسحق — واز نسل آن دو تا بعضی نکوکار است و ستم کننده بر نفس را آشکارا

در بیان فدا آمدن بجهة حضرت اسمعیل علیه السلام

هم بدا کردیم ابراهیم را — راست کردی حواب خود را در فدا — همچنین بدهیم نکوکارا جزا — این بد اورا امتحانی بر ملا

گوسفندی پس زجنت جبرئیل — کرد حاضر رامر حق بر دخلیل — گفت شد مقبول حق قربانیت — پس فرستاد این فدا در ثانیت

تا کی ذبح این فدای پس عظیم — جای اسمعیل از طبع کریم — معنی ذبح عظیم در نظر — بر دو وجه آید بتحقیق دگر

وجه اول بر براهام همم — آن عمل در برد حق پس بد عظیم — وجه دیگر کان فدا آمد فرو — بر سماعیل عظیم الرتبه زود

خود ضمیر عظمت اعنی پس صریح — هست راجع بر پدر یا بر ذبح — هردورا شأنی عظیم ار حضرتست — هم عظیم آن هردو فعل از طاعتست

هم محل باشد عظیم اندر حساب — هم معظم از ره اجر و ثواب — فرقهٔ گوید ذبح اسحق بود — این سخن را نیست ورقی در نمود

رد آرا نیست حاجت بر دلیل — هم به حاجت برسانی زین قبیل — باقی اندر آخرین راهل جهان — وصف یکو رو نهادیم از عیان

برثنایش تا که نگشایند لب — اهل هر قرنی بمعظیم و ادب — بر براهیم از خدا باشد سلام — همچنین بدهیم بنکارا مقام

بیست فعلی بیحمر اندر بقین — این بود پاداش فعل محسنین — بدبراهیم از عباد مؤمنین — مژده دادیمش باسحق این چنین

او نبی بود هم از صالحان — هردورا دادیم برکت درجهان — یا ربارکنا بموت شد مراد — تا قیامت یا که اولاد و نژاد

نسلشان باقیست یعنی تا ابد — بعضی ازایشان نیکو سزد — بعضی هم اولادشان نیکو سزد — بعضی هم طالم بنفس خویشن

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسٰى وَ هٰرُونَ ١١٥ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ١١٦ وَ نَصَرْنَاهُمْ

وبحقیقت منت نهادیم بر موسی — وهرون — ونجات دادیم اندو تا او قومشان را از غمی بزرك — ویاری کردیم ایشانرا

فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ١١٧ وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ١١٨ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ١١٩

پس بود ندایشان غالبان — ودادیم آندو تارا کتابی واضح — وهدایت کردیم آندو تارا براه راست

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ١٢٠ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ١٢١ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و واگذاشتیم برایشان در پسینیان سلام بر موسی وهارون بدرستیکه ماهمچنین پاداش دهیم بیکوکارانرا

١٢٢ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٢٣

بدرستیکه آندو تا اندار بندگان ما که گرویدگانند

موسی و هرون مر آنها مننی ما بهادیم ار نشان رحمتی هم خود و هم قومشانرا بی زبیم بار برهادیم ازکرب عظیم
وبصرناهم فکانوا غالبین هم و آیتنا کتاب المستبین راه نمودیمشان بر راه راست که بحت موصل آنهم برلقاست
هم ثنای نیك رایشان درجهان باز ماهشتیم اندر امتان بد برموسی و برهرون سلام هست این پاداش یکان بالتمام
هردو بودند ار عباد مؤمنین مر مصدق رهمه احکام دین

وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ

وبدرستیکه الیاس هرآینه ارمرسلان است چون گفت مرقومش‌را آیا نمی‌پرهیزید آیا میخواهید بعل را وامیگذارید بهترین

الْخَالِقِينَ ١٢٦ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ١٢٧ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ١٢٨ إِلَّا

آفریدگانرا خداپروردگارشماوپروردگار پدران شما که پیشینیانند پس تکذیب کردند پس بدرستیکه ایشاندحاضر کردگان مکر

عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ١٢٩ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٣٠ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ١٣١ إِنَّا

بندگان خدا که خالص کردگانند و واگذاشتیم براو در پسینیان سلام بر الیاسین بدرستیکه

كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٣٢ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٣٣ وَ إِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٣٤

ماهمچنین پاداش میدهیم بیکوکارانرا بدرستیکه اوست ار بندگان ما که گرویدگانند وبدرستیکه لوط هرآینه بود از مرسلان

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ١٣٥ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ١٣٦ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٣٧ وَ إِنَّكُمْ

هنگامیکه رهانیدیم اورا واهل اوراهمه جز پیرمردی که درباز ماندگان پس هلاك کردیم دیگرانرا و بدرستیکه هرآینه

لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ١٣٨ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٣٩

میگذرید برایشان بامدادکنندگان وشب آیا پس درنمی‌یابید بعقل

بودهم الیاس راهرستادگان جان براه حکم یزدان داده‌کان یادکن چون گفت قوم خویشرا می‌نترسید آیا از خدا
بعل راخوانید کزاهریمن است واهلید آن خالقیرا کاحسن است آنخدا کاو آفریننده شماست واولین آبائتانرا هم خداست
شرح آنرا همه ازتاریخ خوان ایقدر کافیست ازما در بیان پس ورا کردند تکذیب چون قوم اوقاهم لمحضرون
جز عبادالله مخلص راتگروه که مراورا نگرویدند از وجوه بروی اندر آخرین نگذاشتیم این ثنا گورا بدان میداشتیم
هست ارحق بهرالیاسین سلام هم خود الیاسین مراورا بودنام همچو میکائیل ومیکان این دواسم واحداست وخوانده گرددردوقسم
آل یاسین خوانده بعضی راحترام الك این دوراست ازسوق کلام محسنین‌را هست پاداش اینچنین بود الیاس ازعباد مؤمنین
اوهم بد ازرسل آور یاد چون رهانیدیم او واهلش رابداد جز عجوزیرا که بود از غابرین پس بد کردیم باقیرا چنین
خودشما ای اهل مکه درزمین لمرون علیهم مصبحین هم شب یمنی برورشت مرور میکنید ازآن زمین‌گاه عبور
خود شما را نیست تعقل اندران هست کرچه گشته ویران آنمکان

وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٤٠ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ١٤١ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

وبدرستیکه یونس هرآینه ارمرسلانست وقتیکه گریخت سوی کشتی پر کرده‌شده پس قرعه‌زد پس شد انداخته‌شدگان

١٤٢ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ١٤٣ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ١٤٤ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ

پس فرو بردش ماهی واو بود ملامت کننده پس اگر نه اینکه او بود از تسبیح کنندگان هر آینه میماند در شکمش

إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٤٥ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ١٤٦ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ١٤٧ وَأَرْسَلْنَاهُ

تا روزیکه برانگیخته میشوند پس انداختیمش در حائی بی پناه واو بود بیمار وروئانیدیم بر او درختی از کدو وفرستادیم اورا

إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ١٤٨ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ١٤٩ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ

بسوی صد هزار یا زیادتی می آمدند پس ایمان آوردند پس کامران کردیمشان تا وقتی پس طلب بیان کن از ایشان که آیا مر پروردگار تراست دختران و مر ایشانراست

الْبَنُونَ ١٥٠ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ١٥١ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ١٥٢

پسران یا آفریدیم فرشتگانرا مؤنثها و ایشان بودند حاضران آگاه باش که ایشان از دروغشان هر آینه خواهند گفت

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٥٣ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ١٥٤ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ١٥٥

فرزندان آورد خدا و بدرستیکه ایشان هر آینه دروغگویان آیا برگزیدی دختران را بر پسران چیست مر شما را چگونه حکم میکنید

در بیان فرار کردن یونس ع از قوم خود و در کام ماهی افتادن

بود یونس از رسل هم یاد کن چو گشت — شرحش اندر سورهٔ یونس گذشت — یاد کن نگریخت چو از قومش بگاه — برد سوی فلک مشحون او پناه

قرعه زد با اهل کشتی بی ریبی — پس فتاد آن قرعه‌ها بر نام وی — خویشرا افکند از کشتی بزیر — ماهئی بردش بکام از ما گزیر

نفس خودرا بوده در تقبیح ولوم — که بدون اذن حق رفت او ز قوم — پس بود اورا بدکر لایموت — تا بروز بعث بد در بطن حوت

پس فکندیمش بارصی بی گیاه — بدسقیم و بی غذا و بی پناه — پس برویانیدیم در ساعت بر او — بهر آسایش درختی از کدو

تا که قوت یافت و آسودش بدن — آن کدو شد خشک یا خود ریشه کن — پس تأسف خورد از خشکیدنش — که بداروی عیش و آرامیدنش

آمد از حق بر ضمیر او خطاب — کز کدوئی کردی ایسان اضطراب — گر بجشم صد هزاران خلق من — خوشتر آید بر من از اوج دو تن

رو بسوی آن گروه بیشمار — که بورا جویند از پروردگار — پس فرستادیم اورا در اثر — سوی صد الف از گروه یا بیشتر

پس باو می بگروبیدند از یقین — بهره ور گشتند از دنیا و دین — ای محمد ای رسول متحب — حکم از ایشان اندرین قسمت طلب

که بود پروردگارت را بنات — واجماعت را بسرها در ثبات — چیست علت که بنات اورا سزاست — هم بسرها درخور از بهر شماست

یا در ایجاد ملایك بوده اند — حاضر ایشان که اناث آنرا بوده اند — بد ملك حاضر در ایجاد بشر — وادم از ایجاد آنها بی خبر

باش آگه کاینگروه از افك خود — افترا بندند برحق در ولد — کاذبند ایشان بقول خود یقین — برگزید آیا بنات او برنین

مر شما را چیست که اینسان کنید — حکم دراین امر بی تحقیق ودید

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٥٦ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ١٥٧ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٥٨ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ

آیا پس پند نمیگیرید یا مر شما راست حجتی روشن پس بیارید کتابتانرا اگر هستید راستگویان وگردانید میان او

وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ١٥٩ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٦٠ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

ومیانه جن نسبی و بحقیقت دانسته اند جن که هر آینه ایشانند احضار کرده شدگان دانم پاك بودن خدا از آنچه وصف میکنند مکر کنندگان خدا

الْمُخْلَصِينَ ١٦١ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ١٦٢ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ١٦٣ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ١٦٤

که خالص کرده شدگانند پس بدرستیکه شما و آنچه میپرستید نیستید شما بر او تباه کنندگان مکر آنرا که اوست در آینده بدوزخ

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ١٦٥ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ١٦٦ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ١٦٧ وَإِنْ

ونیست از ما جز که مر او راست مقامی معین وبدرستیکه ما ایم هر آینه صف زنندگان وبدرستیکه ما ایم هر آینه تسبیح کنندگان واگرچه

كَانُوا لَيَقُولُونَ ١٦٨ لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ ١٦٩ لَكُنَّا عِبَادَاللهِ الْمُخْلَصِينَ ١٧٠ فَكَفَرُوا

بودند که هر آینه میگفتند اگر اینکه بود نزدما ذکری از پیشینیان هر آینه بودیم از بندگان خدا که از اهل اخلاصند پس کافر شدند

بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ١٧١

بآن پس زود باشد که بدانند

وذکر نکنند اینچ آیا که بود دات حق مسمعی ارحفت وواند ادراین معنی بحقیق و بشان
پس بیارید آن کتابی کرسماست ترشما نازل اگرگوئید راست کرده وصلت ناریان حن بجای
زان تواند نافعند اورشتگان فرقه هم گمراهند از بدگمان دو برادر بوده اند اندر ازل
آن برادر خالق خیراست ونور واین برادرفاعل شراست وزور ساختند آن کافران تیره حال
خویشی وپیوند بین او و حق حسبان دانند و براین مطمئن حاضران باشند از بهر عذاب
دات حق پاکست رایسان وصفها کادمی گوید بحق بر باسرا وصف اوگویند بالحق اروحوه
پس شما واینچه بپرستید هم فاین اورا بیفتید از بش وکم هیچ الا من هو صال الجحیم
یعنی الا آنکه اهل دوزخست ارشما کی بای الک کس درفح است حرکه معلوم استجای او وس
این بود نقل از کلام خلیل پرییمبر گفت او راصل حلیل مرسیدند بر افرشته را
که مقام ما ملایك حق وراست در عبودیت معین از خداست هم رحق اما النحن المسحون
پیش از بعثت نگفتند از شتاب آن قریش از بود ردما کتاب گشت نازل درصحیح رآسمان
همچنان بودیم ما درکار دین هم بطاعت از عباد مخلصین پس ناو کافر شدند از ابدا
یا شما را حجتی باشد عیان رودباشد پس که دانند این رمه

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ١٧٢ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ١٧٣ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

وبتحقیق که پیشی گرفت کلمه ما مربندگان مارا که مرسلانند بدرستیکه ایشان هر آینه ایشانند یاری شدگان وبدرستیکه لشکر ما ایشانند غالبان

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ١٧٥ وَاَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ١٧٦ اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ١٧٧ فَاِذَا نَزَلَ

پس روی بگردان از ایشان تا وقتی وبه بین ایشان را پس زود باشد که به بینند آیا عذاب ما را شتاب میخواهند پس چون فرود آمد

بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٨ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ١٧٩ وَاَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ١٨٠

بعصای ایشان پس بداست صباح بیم شدگان وروی بگردان از ایشان تا وقتی معین وبه بین پس زود باشد که به بینند

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨١ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ١٨٢ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دامن پاك بودن پروردگار تو پروردگار عزت از آنچه وصف میکنند وسلام بر مرسلان وستایش مرخدارا که پروردگار جهانیان است

قول ما نگرفته پیشی مالیقین درعباد مرسلین واست این که رسولانند منصورون تمام
عالمند عالما در حجت است ابدا را نی بوجه صورست گرشود مغلوب هم وقتی بکار
گشت عیسی گرچه معبوب یهود لیك عالب بر تمام حلق بود زانکه عالب بود اندر حجت او
نگری گر بنك دای کان پرید بود عالب یاحسین اندر امید گاه هم گردند غالب بالعیان
وان هم ازحق حجتی واجب بود که بلشکرها سی غالب بود پس بگردان روی ازقوم ضلال
پس سبی رودشان خوار وزبون قال وابصرهم فسوف یبصرون بر عذاب ما کنید آیا شتاب
درسراشان بدبود صبحی چنین اینست فسآء صباح المنذرین بدعرب را وقت غارت درسحر
یعنی آن صبحی که آرد در رسوم دشمن ایشانرا زهرحاب هجوم روبگردان ای رسول از کافران
بین تو تا بینندهم کفار دون حالها وابصر فسوف یبصرون برتر و پاکست مر پروردگار
راچه وصف اوکنند وبست دیك داخاذ جفت و اولاد و شریك هم برافرستادگان نادا سلام
هرسپاس و هرستایش مالیقین هست بهر ذات رب العالمین

سُورَةُ صٓ ثَمَانٍ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۝١ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ۝٢ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ

قرآن صاحب ذکر بلکه آنانکه کافر شدند در سرکشی و مخالفت اند بسا که هلاک گردانیدیم از پیش ایشان از

قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ۝٣ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هٰذَا سَاحِرٌ

اهل روزگار گذشته پس بدا کردند و نبود آن هنگام هنگام گریز و عجب داشتند که آمد ایشان را بیم کننده از ایشان و گفتند کافران که این جادوگر است

كَذَّابٌ ۝٤ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۝٥

بسیار دروغگو آیا گردانید الهها را اله واحد بدرستیکه این هر آینه باشد چیزی عجب

صاد اشارت باشد از صدق رسول یا صدق دل کند صید عقول
یا بدکردار ذات باری محتوی است یابد کرامت و بهش منطوی است
ای سا کز پیش ارایشان ماتاه کرده اید ار قرنها بی اشتباه
اسعافه بس نمودند از شتاب در رسل تا رفع گردد آن عذاب
بس عجب کردند کامد باشنون مندر عنهم فقال الکافرون
ارسی چون حمزه کرد ایمان قبول یافت اندك قوتی دین رسول
که تو برما مهتری ذوالوفا حکم کن مابین ما و مصطفی
اندکی مانده است کاین قصه ما عاجز و مضطر شویم اندر ملا
کن تو با ایشان مدارا در امور نی بکلی راقربای خود هور
زان سخن بی زحمت تدبیرتان میشود ملك عرب تسخیرتان
چیست آن گفتند مرگوگر رهاست گفت قول لااله الاالله است
آمد این آیت که گویند از عجب مشرکان مکه و اشراف عرب
این بود حرفی عجب کاورده او میپرند مر مردمان می درده او
کار یکعالم تمام از یك خدا راست چون گردد عجب باشد بما

وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلٰى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۝٦ مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا

ورفتند آنجمع از ایشان که روید و شکیبائی ورزید بر الهاتان بدرستیکه این هر آینه چیزیست که خواسته میشود شنیدیم ما این را

فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ۝٧ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

در کیش آخرین نیست این جز دروغ ساختگی آیا فرو فرستاده شد بر او ذکر از میان ما بلکه ایشان در شك از

ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ ۝٨ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۝٩ أَمْ لَهُمْ

ذکر من بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا آیا نزد ایشانست خزینهای رحمت پروردگارت که غالب بخشاینده است آیا مر ایشان راست

مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۝١٠ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ

پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس باید که بالا روند در سببها لشکری اند آنجا شکسته شده از طایفهای دشمن

١١ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ١٢ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ

تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح وعاد وفرعون صاحب میخها وثمود وقوم لوط و اهل

الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ١٣ إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ١٤ وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا

ایکه آنها بودند طایفهای دشمن بودند همه حزب که تکذیب نمودند رسولان را پس لازم شد عقوبت من وانتظار نمیبرند آنها جز

صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ١٥ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ١٦

فریادی واحد نیست مر آنرا هیچ ریسمی وگفتند پروردگار ما زود بده مر ما را حصه ما را پیش از روز شمار

پس روان گشتند وگفتند ارعلو — بر خدایا بشان ان امشوا واصبروا

یا بود مقصود از شی نراد — اینکه او دارد اراده بر مراد

دین عیسی هم که آخر ملت است — در ثلاثه ی بوحدانیت است

گشته قرآن نازل اندر جستجو — از زمان ما فریش آیا براو

پس کتاب ارمیشدی از ل رحق — ارچه بر اشرف بیامد زین فرق

ملتکه درشکند ایشان از کتاب — اینکه باشد ارمن آن وحی وخطاب

بی چشیدستند دل ایشان هنوز — آن عذاب من که باشد کم رسوز

آن خدای عالمی بخشنده کاو — هرچه خواهد هر کرا بخشد نکو

پس نماند تا بالا برروند — در معارج تا عرش اندر شوند

وانکه اشاند جدی بی رقیب — مهدم شکسته ایشان روز بدر

بیست این تکذیب مخصوص بوهبی — بیش هم کردند تکذیب اینچنین

قوم لوط اصحاب ایکه از حبر — می بودند آجماعت سر بسر

بر سرایش بود اشارا عقاب — گشت واجب بهرشان از ماعذاب

بیست آن یك صیحه بر اهیچ ارفواق — واقع آن البته گردد در سباق

قوم گفتی ربنا عجل لنا — قطنا قبل الحساب اندر سبا

ایست چیزی حادث واراسته — بهر ما دهر این توائب خواسته

ما رملها بشمریم این — دریان حی ردین آخرین

نیست این توحید گو دریامه — حرکه ارپیش خود آن بر یافته

رانکه خودرا ارشرف که داشتند — اشرف اروی بار میپنداشتند

بل بآن باشد که گویند ار سنم — که محمد نامه است آنرا بهم

غالبا باشد رحقد انکارشان — وزخلاف معتقد گفتارشان

برد ایشانست آیا برقرار — محزن بخشایش پروردگار

یا که شاهی زمین و آسمان — واچه مابین است باشد زین کسان

نظم عالم نا دهند ایشان رکل — وحی نرسند و آیات و رسل

از قبل آنگونه که بیدرك — بارسولان خدا کردند حبك

قوم نوح وعاد وفرعون آنکه بود — صاحب او نادوهم قوم ثمود

حرکه منکردند تکذیب رسل — زان معذب آمدند از جزء وکل

ایجماعت هیچ نگشند انظار — حرکه یك فریادرا بر انحصار

گفته بود آنشه که مشرك را دهند — نامه اش بردست چپ ناسود مند

ایجدا شتاب اندر آن وعده — که دهد نرما محمد بر شدند

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ١٧ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ

صبر کن بر آنچه میگویند ویاد کن بنده ما را داود صاحب قوت بدرستیکه او بود رجوع کننده بدرستیکه ما رام کردیم کوهها را که با او تسبیح میگفتند

بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ١٨ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ١٩ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ

شبانگاه ووقت برامدن آفتاب ومرغان جمع کرده شده همه بودند مر او را رجوع کننده وسخت کردانیدیم بادشاهی او را ودادیم او را احکم وتمیز

وَ فَصْلَ الْخِطَابِ ٢٠

که ارش یعنی بیان روشن بی اشتباه

در بیان حکایت داود علیه السلام و اوریا

زین سخنها ایرسول حق نشان — غم حه داری صبر کن بر گفتشان

یاد کن داود را کاو از عباد — بنده ما بود و دا الاید و سداد

رجوعش برخدا بسیار بود — روز وشب درذکر واستغفار بود

رامهم کردیم مرغانرا براو — دور او بودند جمع ازدشت و رو

چون گشتود اعی که تسبیح لب — همه مکردند با او ذکر رب

با خدا سازنده جسمان بود — در میان خلق وباطل مرد حد

رانچه مگویند در تخریب تو — هم باستهزا وبر تکذیب تو

صاحب قوه بد اندر جنگها — یا عرای نفس وان ننرنگها

کوهها را رام کردیمش زجاه — ذکر میگفتند شام و صبحگاه

کوهها و مرغها او را تمام — بار گردانده بدند از هرمقام

شاهیش محکم نمودیم از ثبات — حکمتش دادیم وهم فصل الخطاب

معنی فصل الخطاب اندر مقال — هست از فصلی بفصلی انتقال

آنچه لازم درمیاش فاصله‌است | فارقش فصل الخطاب آن مسئله‌است | گفت حیدر بینه بر مدعی‌است | هم‌بمن برمکر این حرفصل نیست
در نکاح او بجفت اوریا | اختلاف افزون بود در گفتها | اغلبی کاورده‌اند آنرا بنقل | هست بیرون‌ازرسوم‌شرح وعقل
آنکه دارد دعوی پیغمبری | کی کند فعلی زرسم دین بری | بعدار آنهم مردمان را پیروی | باشد ادوی زاعتقاد معنوی
سیما اینگونه فاش و برملا | که نویسند اروی امر امه‌ها | دیده باشی مردمان عیبجو | حرف را گوهی کنند ارهست مو
خاصه گرباشد بزرگی سرفراز | چشمها باشد براو درعب باز | دررمال خود بسی این دیده‌ایم | واز کتاب و از خبر بشنیده‌ایم
مثل داود نبی با حفت غیر | عشق بازد سست دراین گفته خیر | واگهی که پیش از عقد ونکاح | وصل او خواهد نماید افتضاح
هوش وحس را اندکی کن مختتم | ایست ممکن پس‌گریا متنع | حزکه وحیی باشد آنرا برملا | که بچندان عقل ازان خواهدابا
مرزنی را از اکابر اوریا | خطبه کرد اوبد وجیهه و پارسا | شد براعی بیشان پیش‌ازنکاح | ترک آن وصلت نمودند ارصلاح
خواست‌پس‌داود[4] اورابهر خویش | وین نبود ادوی نسدیده‌نکیش | رانکه زن بسیار بودش درحرم | بود این براوریا اروی ستم
بود این بروی‌سراوار اروحوه | که شود ساعی بصلح آنگروه | این روی‌ترک اولی درروسم | گشت‌ارحق‌پس درآن وصلت‌ملوم
وجه دیگرکابهم آمد در حل | وان ر راه عقل باشد دورتر | وصف حسن‌زن نبی نشنیده بود | راوریا تفریق آن خواهش نمود
این‌دووجه ازروی‌حجت‌قابل‌است | وجه دیگرهرچه دشد باطل‌است | حاصل ازاین ترک اولی‌حق‌خبر | مدهد بر احمد بیکو سیر

وَ هَلْ اَتٰىكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرٰابَ ۲۱ اِذْ دَخَلُوا عَلٰى دٰاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قٰالُوا لَا

وآیاآمدترا اخبرمدارعان هنگامیکه بالارفتندبدیوارعبادتخانه وقتیکه‌داخل شدند بر داود پس ترسید ازایشان گفتند مترس

تَخَفْ خَصْمٰانِ بَغٰى بَعْضُنٰا عَلٰى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنٰا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنٰا اِلٰى سَوٰاءِ الصِّرٰاطِ

کدوفرقه‌مدارعیم که‌ستمکرده‌بعضیمان بر بعضی پس‌حکم‌کن‌میان‌ما بحق وجورمکن وهدایت‌کن‌مارا میان راه

۲۲ اِنَّ هٰذٰا اَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وٰاحِدَةٌ فَقٰالَ اَكْفِلْنِيهٰا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطٰابِ

بدرستیکه‌این برادرمن‌مراوراست‌نودونه‌میش ومراست میش واحد پس‌گفت‌واگذارمن‌آنرا ومغلوب‌کردمرادرآنخطاب

۲۳ قٰالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِكَ اِلٰى نِعٰاجِهِ وَ اِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطٰاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلٰى

گفت‌بتحقیق‌ستم‌کرده‌بتو بخواستن میش‌او سوی‌میشهای‌خود وبدرستیکه‌بسیاری‌ازباهم‌آمیختگان‌هرآینه‌ستم‌میکنند بعضیشان بر

بَعْضٍ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ قَلِيلٌ مٰا هُمْ وَ ظَنَّ دٰاوُدُ اَنَّمٰا فَتَنّٰاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ

بعضی مگرآنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته‌واندکی اندایشان وگمان‌برداود که‌ماآزمودیم‌اورا پس‌آمرزش‌خواست‌ازپروردگارش

وَ خَرَّ رٰاكِعًا وَ اَنٰابَ ۲۴ فَغَفَرْنٰا لَهُ ذٰلِكَ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفٰى وَ حُسْنَ مَآبٍ ۲۵

وبرودرافتادرکوع گمان وبازگشت نمودپس آمرزیدیم‌اورا وبدرستیکه‌مراوراست‌نزدماهرآینه‌قرب‌وخوبی‌بازگشت

برتو آیا قصه خصمان رسید | که شدند ایشان برآن قصرمشید | آزمایی که بالا بر شدند | بر عبادتخانه‌اش خصمان چند
گشت پس داود زایشان بیمناك | تا مگرباشند برقصد هلاك | زانکه مبعوثند باشکلی عجیب | درلباس ووضع وصحبت‌بس‌مهیب
روزطاعت بود و دربامان بدر | منع مردم مینمودند ازگذر | برگمانش که بوند از دشمنان | بهر قتلش آمده در آن مکان
پس بگفتندش مکن از ما توبیم | زانکه ما از دشمنان تو نه ایم | راشدیم اینجاکه توباشی حکم | بعضی ازما کرده بربعضی ستم
حکم‌کن مابین ما زانصاف وداد | زانکه برحکم تو داریم اعتماد | حکم این ما بحق‌کن فی بحور | راه ننما بالسویه کن توغور
این‌مرا باشد برادر وز عدد | باشد اورا نه زعجه نیا ود | مرمرا یك میش باشد درسبیل | گفت پس‌گردان مرا برآن کفیل
یعنی آنرا هم نما تملیك من | درنصیب آن تا بود نزدیك من | گشت‌غالب برمن‌او دراین‌خطاب | خطبهٔ زن کرد یعنی بی‌حساب
گفت‌داود[4] برتوکرده‌است اوستم | خواست‌چون‌پیش‌توبهر‌خویش‌هم | ار شریکان ای سا بامنضبط | مال خود سازند باهم مختلط
بعض بربعضی کنند آنکه ستم | زان تخالط گاه بیش وگاه کم | حزکسانکه مؤمنند و نیك‌کار | واند کند ایشان‌چویکس‌درهزار
پس ملایك درزمان غایب شدند | یافت پس‌داودکه مد تعریض وپند | برد طن‌داست یعنی کان‌فسون | بیست غبرار امتحان و آزمون
خواست پس‌آمرزش‌ازپروردگار | رو درافتاد آمد اندر اعتدار | برایات سوی حق همت‌گماشت | تا چهل‌شب سر رسجده برنداشت
زاشك چشم‌اوگیاه ازخاك رست | دفتر عصیان‌خویش ازگریه شست | پس زوی ران فعل نارانده ما | در زمان گشتیم آمرزنده ما
نزد ما قربست اورا بی‌حساب | حسن حان‌حسن‌مکان حسن مآب

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ

ای داود بدرستیکه ما کردانیدیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میان مردمان بحق و پیروی مکن خواهش نفس را پس بیرون برد ترا

سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ٢٦ وَمَا

از راه خدا بدرستیکه آنانکه بیرون میروند از راه خدا مر ایشانرا است عقوبتی سخت بآنکه فراموش کردند روز شمارا و

خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

بیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آن دو تا است بیهوده این است گمان آنانکه کافر شدند پس وای بر آنانکه کافر شدند از آتش

٢٧ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

آیا گردانیم ایشانرا که بگرویدند و کردند کارهای شایسته همچون فساد کنندگان در زمین یا گردانیم پرهیزگاران را چون بدکاران

٢٨ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ٢٩

کتابیست که فرو فرستادیم آنرا سوی تو برکت داده شده تا تأمل کنند در آیتهای او و پند گیرند صاحبان خردها

ما نگردانیدیم ای داود هین — در امور حق خلیفه در زمین — حکم کن مردمان را پس بحق
زان تورا گمراه سازد هر دمون — ور ره حق دارد ت بر ارمغون — آنکسان کز راه حق گمره شوند
زانکه شد فراموششان روز شمار — ور نه بدشان بر خلاف نفس کار — هستشان از حق عذابی سخت شدید
اینکه بیحاصل نماند آن گمان — هست ضد آنکه کافر شد بدان — وانچه باشد بیشان باطل یقین
ما نکردادیم آیا آن گمان — کاهل ایمان و از شایستگان — قول حق پس گشت کافر نگروید
ما فرستادیم سوی انبیا — خود کی اند این دو مختار نفس ما — ما در آیاتش کنیم اندیشه چند — هم اولوالالباب او گیرند پند

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ٣٠ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ٣١

و بخشیدیم مر داود را سلیمان خوب بنده بدرستیکه او بود رجوع کننده هنگامیکه عرض کرده شد در طرف عصر اسبان بسیار ایستاده تیز رو

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ٣٢ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ

پس گفت بدرستیکه من دوست داشتم دوستی اسب از یاد پروردگار ما پنهان شد در حجاب برگردانید آنها را پس شروع کرد

مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ٣٣ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ٣٤

مسح کردن ساقها و گردنها و بتحقیق آزمودیم سلیمانرا و انداختیم بر کرسیش بدنیرا پس رجوع کرد

در بیان قصه حضرت سلیمان علیه السلام

هم بخشیدیم ما داود را — خود سلیمان خیر العبد را — بنده بود آن سلیمان که رجوع
عرصه شد بروی هنگام عداد — بالعشی الصافنات الجیاد — آخر رود اسپها که بد هزار
شد نمازش فوت اوزان سان وسیر — پس بگفت احببت انی حب خیر — اخیار اعنی نمودم حب مال
تا که شد پوشیده یکجا آفتاب — این بود حتی توارت بالحجاب — گفت ردوها علیّ از وثوق
هم برید از حمله کردن در مقام — کرد فرمان اسپها را بالتمام — نفس را باشد بر این فعل اعتراض
کرتصدق کرده باشد او بخول — بیست بختی وارد اورا در اصول — دوست تر چون بوده اسپان نزد او
فرقهٔ گویندهم زارباب لُب — داغ کرداو یا و گردشان زحب — گفته بعصی شمس را او کرد رد
داد این راهم خدا کو قدرات — شمس بر تعظیم امرش حاضر است — گفته اند اهل روایات این کلام
گفت خواهم زاختلاط این زمان — صد پسر بدهد مرا حق یکزمان — تا براه حق کنند ایشان جهاد

سوی ما میکرد بسیار وخضوع — پس نیاورد ایچ استثنا بیاد
پیشش آوردند رسان و شمار — خود بذکر کردگار ذوالجلال
کردشان پی فطفق مسحاً بسوق — گرچه کشت آن بی زبانان زا قباض
کرد آنها را تصدق بی غلو — تا بوقت آرد بجا طاعات خود
که سلیمان داشت صدزن درمقام — پس نیاورد ایچ استثنا بیاد

پس نگشت آبستن ازآها نسار | حزیکی کاورد طفل مرده باز | گفت زارو حقتعالی کانچنان | ما سلیمانرا نمودیم امتحان
برفکندیم آن جسد برتخت او | گشت پس مار اوبحق وآورد رو | آن پسر یا بوده برسن شباب | ارفجأ مرد او بتخت آنجناب
قصه انگشتر و دیو آنچه هست | که مهی عفریت برحایش نشست | قصهای قصه حواناست و بس | آن نگوید حرکه دیوی پرهوس
 | حاصل آنکه امتحان شد در بلا | اصل وعلت حمله را داند خدا |

قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٣٥ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ

گفت پروردگارمن بیامرز مرا و ببخش مرا پادشاهی که سزاوار باشد برای احدی پس ازمن بدرستیکه تو توئی نهایت بخشاینده پس مسخر کردیم برای او باد

تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ٣٦ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ ٣٧ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

که میرفت بفرمان او بآهستگی هرجاکه اراده کرده بود وديوها راهر بنا کننده وهر فرورونده بدریاها ودیگران را اقرین کرده شدگان در غلها

٣٨ هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ٤٠

اینست بخشش ما پس عطا کن یا نگاهدار دون شمار وبدرستیکه مراوراست نزدما هرآینه قربی و حوبی بازگشت

حواست پس آمد بش از پروردگار | رب اغفرلی نگفت از اضطرار | اضطرار از اعمی که قطع چاره‌ها | که شود دل منقطع از ماسوی
ده مرا ملکی که آن خودلی سزد | نکمر را بعدمن ارجوب و بد | خودتوئی ببخشنده بر بحق وراست | هرچه خواهی بدهی آنرا گر سزاست
صد نبی او را نبود از این دعا | دل مده حق خود کرد از خدا | آنچه باشد حق من یعنی نمن | آن عطا وان بود ملك بی‌فتن
نیست حجت هیچ جز همت دگر | هست کافی این مر ارباب نظر | راه پس کردیم اورا باد ما | رفتی از نرمی بامرش هرکجا
رام هم کردیم دیوانرا سار | بهر بنائی و غواصش بار | دیگران یعنی که دیوان مرید | بسته در اغلال بودندش مرید
این عطای ماست بر تو بی‌حساب | فامنن اوامسك غیر هرحساب | نرد ما اوراست جاهی بس بلند | باز گشتی بس نکو و ارجمند

وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ٤١ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ

ویادکن بندهٔ ما ایوب را هنگامیکه خواند پروردگارش را که مس کرد مرا شیطان برنجی وآزاری برن پایت را برمین

هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ٤٢ وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي

این چشمه ایست بحیهٔ شستشوی سرد است وآشامیدنی وبخشیدیم او را کسانش را ومثلشان را با آنان رحمتی از ما وپندی مر صاحبان

الْأَلْبَابِ ٤٣ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ٤٤ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ٤٥

خردهارا وبگیر بدست دسته پس بزن بآن وخلاف سوگند مکن بدرستیکه ما یافتیم اورا شکیبا خوب بنده بودند بدرستیکه او بود رجوع کننده

در بیان قصهٔ حضرت ایوب علیه السلام

عبد ما ایوب را آور بیاد | چون بخواند او رب خود را باعتماد | جسم مرا رنج و تعب نصب وعذاب
من تورا اندر بلاها صابرم | دیو لیك اسه دهد برظاهرم | چون رعایت را ندارد مستجاب
ارتو نگرفت آنچه بودت مال وجاه | همچوحاکت کرده بك پامال راه | چون که رد پیداشد آبی تا صفا
گفت حق بنمایش که هذا مغتسل | سرد وآشامیدنی در این محل | محوشد رو دررمان رنجی که داشت
چون تنش شدپاك زآزاروعرس | می بخشیدیم از اهلش نفوس | بردوچندان یعنی اولاد وزنا
رانکه گشت ارما ببخشش قابس او | تا بود بر عاقلان پندی بکو | ببرند برزحمه حفت بیکجو
ازپی پاداش قول منکری | که ز رحمه سرد اندر محصری | دل نداشت راه ایاك آنرا که خواست
زانکه درشمارش درصبح وشام | خدمت خود کرده بدبروی تمام | دستهٔ را کان بود صد اخشیش
پس بزن برانان دستهٔ گیاه | ترك سوگندت مکن چون بست راه | گفت باری من کنم اورانکو

شرط اینکه جوکه نه شد دلملا ‖ گوید او من دادهام اورا شفا ‖ زن بشوهر گفت واوشددرغضب ‖ گفت صدچوت زنم ازاین سبب
حاصل این کایوب نامد درجزع ‖ زان همه محنت که بودش در وجع ‖ گفت زان حق یادمش درحضور ‖ بربلا و فقر و بیماری صبور

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ٤٦ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ

و یادکن بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را صاحبان قوتها در دین و معرفت و دیدهها بدرستیکه ما خالص گردانیدیم ایشانرا بخصلت

ذِكْرَى الدَّارِ ٤٧ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ٤٨

بعشی که هکار آسراست و بدرستیکه ایشانند نزد ما هر آینه از برگزیدگان که نیکانند

ارشادیه یدل بعبی خلیل ‖ همذکر اسحق و یعقوب جلیل ‖ صاحبان دستها و دیده ها ‖ اندر اعمال ومعارف هر لجا
یا خداوندان همت در عباد ‖ صاحبان عمل صافی راجیاد ‖ خالص ایشانرا نودیم ازخصوص ‖ بهر خویش طرخصلتی کان بدخلوص
منشا اخلاص شد بی معدرت ‖ یاد کردن از سرای آخرت ‖ همه ایشند از نگزیدهگان ‖ رد مهم بیك فعل و پاك جان
برقرس بودند ایشان بی سخن ‖ آنرمان رارای حبس حویشس

وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ٤٩ هَذَا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ

و یادکن اسمعیل والیسع وذالکفل را وهمه از نیکانند این یادکردیست وبدرستیکه برای پرهیزکاران است هر آینه

مَآبٍ ٥٠ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ ٥١ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ

خوبی بازگشت بهشتهای جاوید اقامت دایم گشاده شده برای ایشان درها تکیه زدگان درآنها میخواهند در آنها میوهٔ بسیار و

شَرَابٍ ٥٢ وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ ٥٣ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ٥٤ إِنَّ هَذَا

شراب را و پیشاست زنان فروهشته چشم همسن است آنچه وعده داده میشوید برای روز شمار بدرستیکه اینست

لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ٥٥ هَذَا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ٥٦ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ٥٧

هر آینه روزی ماست نیست مر آنرا هیچ باز رسیدنی اینست و بدرستیکه ازبرای زیادهروان درعصیانست بدی بازگشت دوزخست که داخل میشوند در آن پس بدبستریست

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ٥٨ وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ٥٩ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا

اینست پس باید که بچشند آنرا آب جوشاست و چرك حراحت و دیگری از مثل او که اصنافست آن جمعیست انبوه داخل کرده شده باشما خوش مباد

مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ٦٠ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ

ایشانرا که ایشانند درآیندگان در آتش گفتند بلکه شمائید مبادمرحبا شمارا شما پیش فرستادید آنرا برای ما پس بدقرارگاهیست

٦١ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ٦٢ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا

گفتند پروردگارما کسیکه پیش فرستد برای ما این را بیفزا کن عقوبتش را دوچندان در آتش و گفتند چیست ما را که نمی بینیم مردانرا

كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ٦٣ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ ٦٤ إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ٦٥

که بودیم می شمردیمشان از شریران آیا گرفتیم ایشانرا باستهزا یا کردید ازایشان دیدها بدرستیکه این هر آینه راست است که مجادله اهل آتش است

یاد زاسمعیل کن هم زالیسع ‖ یاد ذالکفل اعظم اهل ورع ‖ برگزیده جمله بودند این کسان ‖ ذکرنیك از حق بودشان درجهان

متقین را هست برگشتی نکو
برگشوده باب جنتشان برو

می‌خوانند ارفوا که خود کثیر
برگشان برجمال سرمد است

میوها لذات افزون ازحداست
یا بحسن از دیگران مانند کم

بردشان کوتاه چشم از دیگران
جملگی از راه سن برسان هم

من‌نفاذ اعنی نگردد قطع او
برشما میداد حق اندر ثواب

اِنَّ هٰذا لَرِزْقُنا ما لَه
دوزخی کاید در وی بی‌حساب

پاك شو از حال اصحاب جحیم
اِنَّ لِلطّاغِینَ لَشَرَّ مَآب

گفت هذا فلیذوقوه حمیم
اینست پس باید چشند اهل گناه

آن عذاب سخت وآب گرم وریم
یا سخنهائیکه گفتی از حسد

نوعهای مختلف در هرزمان
باشد آنها حلقهای زشت بد

مال مطلوبان گرفتی بی‌سبب
راهل ایمان‌که بدش و گه برش

کردی آزارکسان اردست وااب
مرحبا بود برایشان در مهم

زاچه‌گردید اندرین بئس‌المکان
اَلّٰهذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ اِنَّهُمْ صالُوا النّارِ

این‌چنین گویند باهم در مقال
زشرار خلق بد آتش کشید

باتعان آیدم بسوزان حوات
اینچنین گویند درحال خطاب

بالحجیم ایدم الا قدمبوه
له بود برجانش لا مرحبا

می‌نگویید ایحدا آنکس‌که پیش
ورشما دارید این رنج و شرار

این‌چنین گویید باهم در مقال
که شدید انسان راصلاش بقاب

میگوئیم آنکسانرا ریشخند
میشمردیم و بمی‌بود آن حسان

یا بود قصد ایکه بگذیم چشم
که بدیم ایرنج را ما بجا

برگشوده باب جنتشان برو
دلت‌الحق بخاصم اهل نار

کز لقاشان برجمال سرمد است
منکی باشند درآن بر سریر

یا بحسن از دیگران مانند کم
قاصرات‌الطرف یعنی آرمان

من‌نفاذ اعنی نگردد قطع او
اینست آنوعده‌که از یوم‌الحساب

دوزخی کاید در وی بی‌حساب
حال اهل جنت این بود ازنعیم

گفت هذا فلیذوقوه حمیم
پس نبی باشد بدان آرامگاه

یا سخنهائیکه گفتی از حسد
هم‌عذاب دیگراست ازشکل آن

مال مطلوبان گرفتی بی‌سبب
هرزمان گردی بنوعی‌طعن‌وغمز

مرحبا بود برایشان در مهم
اندر آئید این زمان با تابعان

این چنین گویند درحال خطاب
آنکسان آیندگان در آتشند

وزشما باشم ایشان بر سوء
بل بران باشید لایقتر شما

داشت‌این‌را بهرما ازکفر خویش
هست دوزخ بهر ما بئس‌القرار

حیف مارا که ندیم آن رجال
کن زیاد اورا دوچندان‌ازعذاب

یست آیا که بدوزخ در گرند
که راسرار آنکسانرا درجهان

سوی ایشان ازنکر یا که حشم
بازار ایشان کرده میل این‌دیده‌ها

پس تحقیق و یقین از اضطرار
پس تحقیق و یقین از اضطرار

قُلْ اِنَّما اَنَا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ اِلٰهٍ اِلّا اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ ٦٦ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ

بگوجز این نیست که من بیم کننده‌ام و نیست هیچ الهی جز خدا که یگانه‌قهر کننده‌است پروردگار آسمانها وزمین وآنچه‌میان آن دوتاست غالب است

الْغَفّارُ ٦٧ قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ ٦٨ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ٦٩ ما كانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْاَعْلىٰ اِذْ

که آمرزنده‌است بگو آن خبریست بزرك که شما ازآن روگردانید گمانید نبودمرا هیچ دانشی بجمع برتر هنگامیکه

يَخْتَصِمُونَ ٧٠ اِنْ يُوحىٰ اِلَيَّ اِلّا اِنَّما اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٧١

گفتگو میکردند وحی کرده نمیشود بمن مگر آنکه انا بیم دهنده روشن

گو حراین بود که باشد بالیقین
من شما را میدری از ارث دین

حرخدای واحدالقهار و بس
آفرینندهٔ سموات و زمین

واچه باشد بینشان پیدا چنین
هست عمار ارکه آرند النجا

گوعظیمست آن‌خبر وامی خطیر
معرضید ازآن شما برنا و پیر

بر کلام قوم برتر در بسیج
یعنی از ابلیس وآدم وز ملك

چون خصومت میبودند از محك
هربکیرا بود قولی در مقال

وحی کرده کی شود برسوی من
غیراز اینکه من نذیرم برعلن

اِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ ٧٢ فَاِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

وقتیکه‌گفت پروردگارتو مرملائکه‌را اندرستیکه‌من آفریننده‌ام انسانی را از گل پس‌چون‌درست کردمش ودمیدم درآن‌از روحم

فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ ٧٣ فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ٧٤ اِلّا اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ ٧٥

پس بروی درافتید مر آنرا سجده کنان پس سجده کردند ملائکه همه ایشان جملگی جز ابلیس که سرکشی مودبود ازنا گروندگان

گفت چون رت ملایك را چنین
کافرینم آدمی را من ز طین

پس بسازم خلقتش را چون تمام
مبدمم اززوح خوددر وی تمام

آورم بادست خویش آنرا بجای
تا که فضلی باشدش برماسوای

روح چون‌بروی زاشیا اقربست
گردمم گفتا درآدم اسب‌است

پس چوسازم زنده اورا پیش‌او
سجده آرید و درافتیدش برو

سجده پیش آدم روشن حبین
سجده برحقست گرداری یقین

گفته‌ام از پیش وجهش یکبیك
گرچه آدم گشت مسجود ملك

پس ملایك سجده‌کردندش تمام
سرّ آدم بد چومعلوم کرام

غیرشیطان کاو ابا کرد ازسجود
کافر ادم گشت یا ازپیش بود

خویش‌را اعظم شمرد ازآدم او
کرد استکبار و انکارادم او

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ٧٦ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ٧٧ قَالَ

گفت ای ابلیس چه بازداشت ترا از آنکه سجده کنی مر آنچه را آفریدم بدو دست قدرتم تکبر کردی یا بودی از بلند مرتبگان گفت

أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ٧٨ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ٧٩ وَإِنَّ عَلَيْكَ

من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس بیرون رو از آن پس بدرستیکه تو رانده شده و بدرستیکه بر تو است

لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ٨٠ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٨١ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ٨٢

لعنتی من تا روز جزا گفت پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گفت پس بدرستیکه تو از مهلت داده شدگانی

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٨٣ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٨٤ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ٨٥

تا روز وان وقت معلوم گفت پس بعزت تو که هر آینه گمراه خواهم کرد ایشان را همه جز بندگان ترا از ایشان که خالص کرده شدگانند

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ٨٦ قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ

گفت پس درست است و راست است میگویم که هر آینه پر خواهم کرد دوزخ را از تو و از کسیکه پیروی کند ترا از ایشان همگی بگو نمیخواهم از شما بر آن

مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ٨٧ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ٨٨ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ

هیچ مزدی و نیستم من از برخود بستگان نیست آن مگر پندی مر جهانیانرا و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از هنگامی

گفت حقش کای ابلیس از سجده بار
کرد چه منعت که ناوردی بکار
خویش را حج یافتی کافر شدی
نیست تکلفی بر ایشان در سجود
بودی از مستکبران از طن خویش
خود تو مارا آفریدی ایچنین
یا ازآن خلقت که فخرت بدیدان
پس خوشد مردود رب العالمین
تا بروم وقت معلوم از یقین
که ز شرک و رجس پاکند و نکو
از تو دوزخرا کنم پر بی‌نکول
از شما مردی بخواهم زین سخن
ظاهر از خود آنچه را در آن بدند
یعنی این گفتار قرآن بعد حین
زین خبر یابند جمله اطلاع

گردی استکبار آیا سرشدی
سجده باشد از خود در شهود
ایدم استکبار کردی یا زپیش
من ز آتش گشته‌ام خلق او ز طین
گفت شو دور از بهشت و آسمان
بر تو باشد لعنتم تا یوم دین
گفت حق باشی تو پس از مدتین
جز عباد تو ز مردان او
گفت حق فالحق والحق اقول
ای محمد گو باهل مکه من
چون کسانی کز تفکر میکنند
این خبر را می‌بیابد از یقین
زنده‌گان و مرده‌گان بی‌امتناع

آنچه را که آفریدیم محض خیر
یا رعالیی که محو آن فرقه‌اند
آنگروه از رتبها عالیستند
گفت رو من بهتر از در خلقتم
اول تفسیر این تحقیق را
زانکه تو از راندگان حضرتی
گفت ای پروردگار از بیم
گفت پس تو در عزت پی‌اشتباه
یعنی آنانکه بوصف عصمتند
یعنی از حبس تو وآنان کرام
هم بیم من آنکه چیزی از بحویش
نیست قرآن جز که پندی از خدا
یعنی از در وقت موت و روز حشر
زنده‌گان از ذوالقفار جان شکر

خود بدست قدرتم بی‌ربط غیر
از در اوار حمالم عرفه‌اند
از عقول و از ملایك منسلند
غالب از در لطف و بورایتم
کرده‌ام رو در نگر توفیق را
مانده از اقبال ودور از رحمتی
تا بروم یبعثون ده مهلتم
میبرم اولاد آدم را ز راه
از قبایح در پناه حضرتند
بیروت باشند ایشان بالتمام
بر تکلف ندهم از اندازه بیش
بر تمام حبس اندر هدی
یا ظهور دین حق یعنی که در
مرده‌گان از قهر خلاق البشر

سورة الزُّمَرِ خمس و سبعون آية و هي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا

فرو فرستادن آن کتابست از خدای غالب درست کردار بدرستیکه ما فرو فرستادیم بتو آن کتاب را براستی پس بپرست خدا را خالص دارنده

لَهُ الدِّينَ ٣ اَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ٤ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُونَا

برایش دین را دانسته باشد که برای خداست دین بیغش وآنانکه واگرفتند از غیرش دوستان می پرستیم ایشارا جز برای اینکه

اِلَى اللّٰهِ زُلْفَى اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٥ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ

نزدیك کنند مارا بخدا نزدیك کردانیدنی بدرستیکه خدا حکم میکند میانشان در آنچه ایشان در آن اختلاف میکنند بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که اوست دروغگوی

كَفَّارٌ ٦ لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ

ناسپاس اگر خواسته ودخدا که بگیرد فرزندی هرآینه برگزیده بود ازآنچه می آفریند آنچه را میخواست دانم پاك بودنش را اوست خدای یگانه

الْقَهَّارُ ٧ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ

قهر کننده آفرید آسمانها و زمین را براستی می افراید شب را بر روز و می افراید روز را بر شب

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّى اَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ٨

و مسخر کرد آفتاب و ماه را همه میرود برای وقتی نام برده شده دانسته باشید که اوست عزیز آمرزنده

باشد این تنزیل قرآن درقرار از خدای عالب استوده کار ما فرستادیم سوی تو بحق این کتاب جامع اندر هر سبق
پس پرستش آن خدارا اینچنین که توباشی مخلص اورا خودبدین می نماید اینکه اربهر خداست دین پاك ازشرك وعیب اعمی سزاست
وانکسانی که گرفتند اولیا غیر او یعنی خدایان از خطا می نگویند اینکه معبودان بست ما نمیپرستیم الا آنکه هست
آن پرستش موجب قرب وهدی میکند نزدیك ما را برخدا بیشان حاکم بود حق بیگزاف رانچه اندروی نمایند اختلاف
راه نماید بقیی خلاق ناس درکسی کاو کاذبست و ناسپاس ورخدا میخواست تا گیرد ولد برگزیدی خود زمخلوقات خود
آنچه را میخواست یعنی اختیار میبرود اربهر خود فرزند ویار آنخدای واحدالقهار الك هست پاك ازخفت وفرزند وشریك
خلق کرد ارض وسما را بالحق او نی بلهو ونیهده در جستجو اندر آرد لیل را او بر نهار روز راهم برشب آرد درمدار
همچنین فرمود راه او مهر وماه میرود هریك بوضع خویش راه تا زمانی نام برده که بسر اندرآید دورهٔ شمس و قمر
می نماید اینکه باشد آنخدای غالب وغفار خود بر ماسوای

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْاَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ

آفریدشمارا ازنفسی واحدپس برگردانیدارآن حفتش را وفروفرستاد برای شما ارشتر وگاو وگوسفند هشت حفت می آفریند شمارا

فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلٰثٍ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا اِلٰهَ

درشکمهای مادرانشان آفریدنی ازبعد آفریدنی درتاریکیهای سه گانه اینست خدا پروردگارشما مراورا پادشاهی نیست الهی جزاو

اِلَّا هُوَ فَاَنّٰى تُصْرَفُونَ ٩ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَاِنْ تَشْكُرُوا

پس کجا برگردانیده میشوید اگر کافر میشوید پس بدرستیکه خدا بی نیازاست ازشما ونمی پسندد برای بندگانش کفر را واگر شکر کنید

يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى اِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠

می پسندد و آنرا برای شما و برندارد دردارنده بارگناه دیگری پس سوی پروردگارشماست بازگشت شما پس خبر دهدشمارا به آنچه بودید که می کردید

اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١١

بدرستیکه اوداناست بذات سینها

خلقتان کرد او ز نفس واحده
رو بگردانیدهم در فایده
زوج اویعنی که حوارا پدید
یعنی اورا ازهمان نفس آفرید

کردهم ایجاد از بهر شما
او زانعام شما نی زاقتضا
یعنی ازمیش وبز وگاو و شتر
کرد خلق ازبهرتان افزون وبر

مرشما را در بطون امهات
خلق بعداز خلق سازد باثبات
بطفه را یعنی نماید علقه آن
علقه را هم مضغه وانرا استخوان

درسه ظلمت صلب وبطن وهم رحم
پس رهاند ارجهات منعلم
آنکه کرد اوخلق این اشیاچنین
آفریننده شما باشد یقین

ملك ران او و شاهی خاص او
بل بهستی لا اله غیره
پس کجا گردید گردانیده باز
از ره توحید وحق جز برمجاز

پس اگر کافرشوید ای مردمان
یا نگردایدبرشکرش زبان
ازشما پس بی‌نیاز است آنجدا
برعبادش نیست برکفر اورضا

ور سپاس آرید بپسندد خدا
مرشما آنرا به مرخود زاقتضای
یعنی اوحتاج شکر ازخلق نیست
بلکه خودشکر ادشروطبندگیست

بردارد هیچ ردار بندهٔ
ورزدیگر کرعقل ارزندهٔ
پس شمارا حای برگشت است هم
سوی آن پروردگار ذوالکرم

پس شمارا مدهد آنجا خبر
راچه کردید اندرین دنیا دگر
پس جزا بدهد شما را بی‌قصور
کاگه است اوجمله برسر صدور

وَ اِذٰا مَسَّ الْاِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيبًا اِلَيْهِ ثُمَّ اِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُو

و چون مس کند انسانرا ضرری بخواند پروردگارش را بازگشت‌کنان باو پس‌چون‌دهداورانعمتی از خود فراموش کند آنچه را بودکه میخواند

اِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ اَنْدٰادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا اِنَّكَ مِنْ

بآن از پیش و گرداند برای خدا همتایان تا گمراه کند ازراه او بگو برخور بکفرت اندکی بدرستیکه توئی

اَصْحٰابِ النّٰارِ ﴿١٢﴾ اَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّيْلِ سٰاجِدًا وَ قٰائِمًا يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَ يَرْجُو

از اهل آتش آیاکسیکه‌اوست عبادت‌کننده در اوقات شب سجده کننده و ایستاده نیم دارد از آخرت و امید میدارد

رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لٰا يَعْلَمُونَ اِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبٰابِ ﴿١٣﴾

بخشش پروردگارش را بگو آیا یکسانست آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند جز این نیست که پند میگیرند صاحبان خردها

قُلْ يٰا عِبٰادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيٰا حَسَنَةٌ وَاَرْضُ اللّٰهِ

بگو ای بندگان من آنانکه‌ایمان‌آوردید بپرهیزید از پروردگارتان برای آنانکه‌خوبی‌کردنددر این دنیا خوبیست و زمین خدا

وٰاسِعَةٌ اِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ ﴿١٤﴾

وسیع است‌جزاین‌نیست تمام داده میشوند صبر کنندگان مزدشان را بدون شمار -

چون‌که انسانرا کندمس رنج وغم
یا که قحط وابتلائی پیش وکم
پس بخواند ربّ خودرا پس‌نکو
باز گردنده بود برسوی او

بعدازآنکه حق عطا فرمود باز
نعمتی ازخود بوی با اعزاز
خود فراموش اوکند اندرزمان
آنکه حق‌را خواندی‌اندردفع‌آن

یا رود از یادش آنرا که زپیش
خواندوهمتان‌یا گریداورا بکیش
میپرستد هرچه را غیر از اله
تا کندگمره خلایق را زراه

گوبکافر تو بکفر خویشتن
باش برخوردار دراندك زمن
زود آید سر همانا روزگار
پس‌توخواهی بود ازاصحاب نار

آنکه استاده است آیا بیشب
ساجد و قایم دعارا نزد رب
می‌ترسد از عذاب آسرای
هست امید رحمت اورا از خدای

گو بود آیا مساوی در مقام
آنکه دانا وانکه نادانست وخام
غیرازاین نبود که میگیرند پند
زین مثلها عاقلان هوشمند

گردمی باشی بطاعت با یقین
به‌که عمری بی‌یقین ازساجدین
مرتضی درکوفه باقدر شبی
میگذشت آمد صدای یاربی

خواند این آیت یکی اندرنماز
کرد پس قنبر توقف واز نیاز
مرتضی فرمود چوبکردی درنك
گفت مادم زین‌صدابرجاچوسنك

گفت اورا تا نهاد مشتبه
خفتن او بلکه اطاعات به
چون عیان شد بود زارباب نفاق
نیست پس دانا چونادان درسباق

گوشفقت ای رسول نیکخو
یا عبادی الذین آمنوا
می‌بپرهیزید از پروردگار
آنکسانرا که بود نیکی شعار

اندراین دنیا باحسان ساعیند
غیر نیکی نیست ایشانرا پسند
هست ارض حقتعالی بس فراخ
روبآن‌آرید ازین تنگین مناخ

یعنی ازشهریکه دروی مضطرید
روی برشهر دگر زانجا برید
یا مراد ازارض واسع جنت‌است
یا دل‌پاك ازقشور و آفت است

غیراداین نبود که صابر را ثواب
برتمامی داده گردد بیحساب
کرده صبر اندر بلا وفقر و درد
یا بطعن دشمنان حرف سرد

قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ۱۵ قُلْ اِنِّي

بگو بدرستیکه من فرموده شده‌ام که بپرستم خدارا خالص دارنده برایش دین‌را وفرموده شده‌ام که باشم اول مسلمانان بگو بدرستیکه

اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۶ قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ۱۷ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ

من میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارم‌را ازعذاب روزی بزرك بگوخدارا میپرستم خالص کننده برایش دینم‌را پس بپرستید آنچه را خواهید

مِنْ دُونِهِ قُلْ اِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ

از غیراو بگو بدرستیکه زیانکاران آنانند که زیان کردند در نفسهاشان وکسانشان روز قیامت دانسته باشید که آنست آن زیان

الْمُبِينُ ۱۸ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ

آشکار مرایشانراست ازبالاشان سایبانها از آتش و ازیرشان سایبانها آن بیم میدهد خدا بآن بندگانش را ای بندگان من بپرهیزید

فَاتَّقُونِ ۱۹ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ اَنْ يَعْبُدُوهَا وَاَنَابُوا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ

ازمن وآنانکه اجتناب کردند ازطاغوت که بپرستندآنرا وبازگشت نمودند بخدا مرایشانراست مژده‌گانی پس مژده‌ده بندگان مرا آنانکه

يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰيهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۲۰

میشنوند سخن‌را پس پیروی میکنند خوبترش‌را آنها آنانند که هدایت کرد ایشانرا خدا وآنها ایشانند صاحبان خردها

گوئی مأمورم من از حکم و نصوص
ایکه بپرستم خدارا با خلوص
پاك سازنده زهر شرك و ریا
باشم اول کس ز گردن‌هشتگان

گوئی عصیانش ازمن هست سهم
ترسم اعنی از چنان روزی عظیم
که ز دین ما گذشتی ناگهان
پاك سازم دین اورا از زیان

دین خودرا خالصم از بهر خدا
می‌یابند اهل خودرا در سعیر
گویپرستم من خدائی را بحق
پاك سازم نقش باطل زین ورق

مشرکان گفتند تو کردی زیان
سایبانها از آتش او بر سرش
فاعبدوا ماشئتم اعنی هرخدا
هرچه خواهید آن پرستید ازهوا

درقیامت که بود هر کس حقیر
هست ایشانرا زفوق و تحتشان
ای محمد گو بخسران است آن
که باهل و نفس خودکرد اوزیان

هست ایشانرا زفوق و تحتشان
چون حزن باشد عقوبتها فزون
می‌بدانید اینکه خسران مبین
آن بودگرهست هیچ ازعقل ودین

چون حزن باشد عقوبتها فزون
سوی حق گشتندهم بار از نقیر
ذلك يخوف الله به
بندگانش را که یابند آگهی

سوی حق گشتند هم بار از نقیر
پیروی پس آنجماعت میکنند
والکسانیکه ز طاغوت احتناب
کرده‌اند اندر پرستش وانسیاب

پیروی پس آنجماعت میکنند
درعملها آنچه بهتر واقعست است
کاشوند آنقول حق را بگمان
صدقه پنهان زپیدا و اختصاص

درعملها آنچه بهتر واقعست است
آنگروهند ار نشان عاقبه
حق نموده راهشان بیك‌اخرین
صاحبان عقلهای صافیه

اَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ۲۱ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ

آیاپس آنکه لازم‌شد براو سخن عذاب آیاپس تو نجات میدهی آنرا که باشد در آتش لیکن آنانکه ترسیدند از پروردگارشان برای ایشانست

مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِيعَادَ ۲۲ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ

غرفهائی که از بالای آنهاست غرفهائست بنا کرده شده که میرود از زیر آنها نهرها وعده دادن خدا خلاف نمیکند خدا وعده‌را آیا ندیدی که خدا

اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ

فرو فرستاد از آسمان آبرا پس روان گردانید آنرا چشمها در زمین پس بیرون آورد بآن کشتی‌را که مختلف است اصنافش پس خشك میشود

فَتَرٰيهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبَابِ ۲۳ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ

پس بینی آنرا زرد شده پس میگرداند آنرا شکسته ریزها بدرستیکه در آن هر آینه پندیست مر صاحبان خردهارا آیا پس کسیکه گشادگی داد خدا سینه‌اش را

لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِنْ رَبِّهٖ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ فِي ضَلٰلٍ مُبِينٍ ٢٤

برای اسلام پس او هست بر نوری از پروردگارش پس وای بر آنانکه سخت است دلهای ایشان از یاد خدا آنها اند در گمراهی روشن

آنکسی آیا که واجب شد براو قول تهدید عذاب ایصا له
لیك برهیزند کافرا از شرف غرفها بنی بود فوق غرف
جاری ایشانرا ز زیر غرفه‌ها باشد انهاری روان از طرفها
بارن آیا می‌بینی این که کرد آنرا از آسمان خلای فرد
پس برون زان آب آرد کشت زار رنگهایش مختلف بیش از هزار
چون برآید کم شود وهم مآش و حو میوه‌ها از هر قبیلی بو بنو
پس بگرداند مر آنرا زرد زیر اندراین پندیست مر اهل تمیز
با وسیله قوهٔ ادراك و عقل وردلیل وحجت وبرهان و نقل
یا که او از نور حق روشن دل است شرح صدر از نور حقش حاصلست
برقلوب قاسیه پس ویل و وای کان نباشد روشن الذکر خدای
ذکر باشد یاد علام الغیوب که حق آنرا داده بست برقلوب
صورت فکر است گرداری حضور وجه نور الله فی کل الدهور
دست دیو نفس بند ارواصفی ارسلیمان حشمتی یا آصفی
از مضلات ارحق جوئی پناه بالله ار هیچت برد دیوی زراه
هادی حقان بود قرآن وبس یا که صاحب سینهٔ کامل نفس

پس توآیا میرهانی ز آتشش زده چون دست قضا آتش بکش
آنکسانی کز خدا ترسیده‌اند سال وعه در بندگی پاییده‌اند
ایست وعده حق که داده بیشمار خلف نکند وعده خود کردگار
پس مکاریز وینابیع این چنین اندر آورد آب از قعر زمین
یا مراد از مختلف الوانه باشد آن اصناف واجناس نکو
میشود حشك آن پس ارسری دگر نبنی آنرا پس تو زرد اندر نظر
پس کسی آیا که نگشاده خدای صدر وقلبش را باسلام ارعطای
یا که ازمحض عنایت در قرار وان بود پس وری از پروردگار
هست چون آنکس که باشد سینه‌اش تلك و تاریك وسیاه آیینه‌اش
در ضلالی آشکارند این گروه که بود دلهایشان ازسنك وکوه
هر که معرض شد ذکر وراه فکر باب قفلش را سند حق ز ذکر
بی که هر وحیی بود رخسار شه لعل را باشد شناسی از شبه
آن سلیمان صورت پیمبر است آصف اندر ره ولی رهبر است
رهبر از تفسیر من دانی که کیست شرح قرآن را که تفسیر صفی است
وین دو همدستند باهم درسلوك همچو حور قیماع ظلمات شکوك

اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتٰبًا مُتَشٰبِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ

خدا فرو فرستاد بهترین سخن را کتابی متشابه مثانی که میلرزد از آن پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان پس نرم میشود

جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهٖ مَنْ يَشٰٓاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ

پوستهاشان ودلهاشان بذکر خدا آن ارشاد خداست که هدایت میکند بآن کسی را که میخواهد وکسیرا که اضلال کند خدا پس نیست

مِنْ هَادٍ ٢٣ اَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهٖ سُوٓءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ قِيلَ لِلظّٰلِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

مر اورا هیچ هدایت کننده آیا پس کسیکه نگاهداری کند بروی از بدی عذاب روز قیامت وگفته شد مر ظالمانرا که بچشید آنچه بودید که

تَكْسِبُونَ ٢٤ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتٰهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٥ فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ

کسب میکردید تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس آمد ایشانرا عقوبت از جائیکه نمیدانستند پس چشانید ایشانرا خدا

الْخِزْيَ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٢٦ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا

خواری در زندگانی دنیا وهر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند وتحقیق زدیم از برای مردمان در این

الْقُرْاٰنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٧ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٢٨ ضَرَبَ

قرآن از هر مثلی باشد که ایشان پند گیرند قرآنی عربی نه صاحب کجی باشد که ایشان بپرهیزند زد

اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكٰٓءُ مُتَشٰكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيٰنِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

خدا مثلی مردی که در آیند شریکان محالفان یکدگر ومردی خالص مر مردی را آیا یکسانند درحالت ستایش مر خدارا

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٢٩

بلکه اکثر ایشان نمیدانند

حق فرستاده نکوتر از حدیث
یا که آیاتش بطرز یکدگر
لرزد ازوی پوستهای آنکسان
یعنی ازغفران چومیآرند یاد
وانکه را گمراه سازد در سبیج
چون کسی باشدکه در یوم‌القیام
پیش‌ازایشان بزتکذیب ارشتاب
خواری دنیا و رنج اخروی
هست قرآنی بگفتار عرب
حق زد اندرشرک‌وتوحیدایمثل
هر شریکش حدمتی گوید زدور
تا بود مردی غلام یکنفر

یعنی این قرآن برغم هرخبث
درفصاحت درتناسب در خبر
کزخدا ترسند گاه امتحان
نرم گردد قلبهاشان زاعتماد
پس مراورا رهنمائی نیست هیچ
هست ایمن از عذاب و انتقام
زانسا کردند و آمدشان‌عذاب
اکبراست آن گرنداند آنروی
اندراو سودکهی و ون بی عجب
هست مردیرا شریکان درمحل
هیچیك باید بانهام آن امور
هردم ازخود ساردش خوشنودتر
هست حق را هرنسا وهرسپاس

مر مشابه باهم اندر انتظام
مرمثانی منطوی یعنی بنص
پوستها و قلبهاشان پس شود
باشد این خود ره‌نمودن‌ازخدا
آنکه برهیزد پس آیا درحساب
گفته گردد ظالمان را که چشید
ادرهی که دور بودند از شعور
اندراین قرآن زدیم ازبهراس
نیست دروی هیچ وجه اعوجاج
چند مولا باشدش . گر بندهٔ
هم ازاو خوشند راضی هیچ‌لك
درشماهت اندو باشد مثل هم
بل نداند اکثراین ارباشناس

بعض بعضی را مصدق بالتمام
ازره تکرار احکام وقصص
نرم سوی ذکر حق اندر رشد
زان شود آراکه خواهد رهنما
مر بوجه خویش ازسوءالعذاب
مرجزای آنچه کسب آن کرده‌اید
پس‌حق ایشانراچشاند اندرطهور
از مثلها بهریند اندر شماس
مرپیرهنزند شاید از خلاف
برخلاف یکدگر جویندهٔ
نقش اوخواهند تا سازند حك
هیچ آیا همچنانکه مدح وذم

الجزء الرابع عشرون

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ٣٢ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ٣٣ فَمَنْ أَظْلَمُ

بدرستیکه تو مرنده‌وبدرستیکه‌ایشانندمیرندگان پس‌بدرستیکه‌شمادوز قیامت نزد پروردگارتان زاع‌میکنید پس کیست‌ظالم‌تر

مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ٣٤ وَالَّذِي

ازآنکه‌دروغ‌بست بر خدا وتکذیب نمودراست‌را چون‌آمداورا آیابیست در دوزخ مقام مرکافرانرا وآنکه

جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ٣٥ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

آورد صدق‌را و تصدیق نمودآنرا آنگروه‌ایشانندپرهزکاران مرایشانراست مرچه‌خواهندنزدپروردگارشان آنست‌پاداش‌نیکوکاران

٣٦ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٧

تا محوکند خدا ازایشان بدترین‌آنچه‌کردند وباداش‌دهدایشانرا مزدشان بهترین آنچه بودند که میکردند

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیابست خدا کفایت‌کننده‌بنده‌اش‌راومیترسانندترا بآنانکه ازغیراویند وکسی‌راکه‌اضلال‌کردخدا پس‌نیست‌مراوراهیچ‌هدایت‌کننده

٣٨ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ٣٩

وکسیراکه‌هدایت‌کرد خداپس‌نیست‌مراوراهیچ‌گمراه‌کننده آیانیست خدا غالب صاحب‌انتقام

مشرکان گفتند داریم انتظار
بعد موت اندر مقام رستخیز
کردهم تکذیب برگفتارراست
نیست آیا از مجازات عیان
آنگروه ایشان بوند ار متقون
هستشان در نزد رب خود چنین
هم دهد پاداش حق درکارشان
مشرکانت نیم بدهند اززیان
حق اگر گمره‌کند دروادئی

موت احمد تا رهیم ازگیرودار
خصم هم درنزد حق باشند نیز
یعنی‌این‌قرآن‌که‌برصدق‌ازخداست
در جهنم جایگاه کافران
هم‌مصدق هم‌صدیق اندر شئون
گر یقین داری جزاءالمحسنین
برنکوتر چیزی ازکردارشان
زانچه غیرازحق پرستند ازنتان
بنده را پس نیست بهرش هادئی
نیست آیا غالب آن رب‌الانام

آمد آیات که تو وایشان بالتمام
کیست پس ظالمتر ازآن برملا
چونکه آمد بروی ازحق‌بافروغ
وانکه آورد اوکلامیرا براست
هست ایشارا بجنت دمبدم
تا بپوشاند خدای لمیزل
نیست حق بربنده‌اش آیاکه بس
که زنی گر بر بتان ما نثر
وانکه راکرد اوهدایت ناگهش
برهرآنچیزی ز روی انتقام

متصف بر وصف موتند ارتطام
که دروغی‌گفت آنکس برخدا
داشت پس‌گوینده‌اش رابردروغ
وانکه تصدیق نمودواوکرخداست
آنچه خواهند ازکرامات و نعم
بدترین آنچه کردند از عمل
تا کند رو دهم صد درهرنفس
برتو ار ایشان بود بیم خطر
پس نباشدکس‌که سازدگرهش

وَلَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلْ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ

واگر بپرسی ازایشان که کآفرید آسمانها ورمین راهرآینه خواهند گفت الله که خداست بگو آیا پس خبر دهید که آنچه را میخوانید ازغیر

اللّٰهِ اِنْ اَرَادَنِيَ اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كٰشِفٰتُ ضُرِّهِ اَوْ اَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكٰتُ

خدا اگر خواست خدای بمن ضرری آیا ایشانند دفع کننده ضررش یاخواست بمن رحمتی آیا ایشانند نگاه دارندگان

رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ٤٠ قُلْ يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي

رحمتش بگو بس است مرخدا مراو توکل میکنند توکل کنندگان بگو ای گروه بکنید بر توانائیتان بدرستیکه

عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤١ مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذٰابٌ مُقِيمٌ اِنَّا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ

من کننده ام پس زود باشد که بدانید کسرا که آیدش عذابی که خوارکند اورا وفرودآید براو عذابی پاینده بدرستیکه ما فرو فرستادیم برتو

الْكِتٰابَ لِلنّٰاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدٰى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَمٰا اَنْتَ عَلَيْهِمْ

آنکتاب را برای مردمان بحق پس کسیکه هدایت یافت پس باشد برای نفسش وکسیکه گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود بر آن وبیستی تو برایشان

بِوَكِيلٍ ٤٢ اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهٰا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهٰا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضٰى

نگهبان خدا قبض میکند روحهارا وقت مردنش وآنکه نمرده است درخوابش پس نگاه میدارد آنرا که گذارش داد

عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤

برآن مرگ را وبسرمیدهد دیگریرا اوقتی نام برده شده بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست برای گروهی که فکر میکنند

ور بپرسی مشرکان مکه را | که نمود این خلقت ارض وسما
گویس آیا آنچه را دون ار خدا | می‌خواهید ادالهان خود شما
ور بخواهد رحمتی دارند نثار | این بمن آرا رمن آیا بسار
گو کفیند آنرا عمل ایقوم من | که تواند ارخصومت ور فتن
آنکسی کاید سوی او عذاب | محنت رسوا کننده بی‌حساب
رانکه بارل بر تو کردیم این کتاب | رهدای مردم ارحق و صواب
وانکه گمره گشت پس خود جز این | که شد او گمره بضر خود یقین
حق بگیرد نفسهارا عین موت | هم بگیرد درمنام ار قبل موت
واچه هست ار رسته گان بفرستد او | سوی اندان باز پس بی‌گفتگو
| اندراین باشد علاماتی دگر | بهر ارباب تفکر در نظر

می‌گویند آنخدای ذوالجلال | اندراین ره نیست حاجت برسؤال
حق بخواهد گر زیابی بهر من | دهم آن آیا کنند ایشان بمن
نبود کافی خدایم که مراو | تکیه کرد اهل توکل بی‌عدو
عالمم من هم بحد درکار خویش | زود پس باشد که دانید این زپیش
هم فرود آید براو رنجی مقیم | بعد رنج دنیوی اندر جحیم
برهدایت هرکه پس زان نردبی | فائده آن هست بهر نفس وی
تو برایشان خود نگهبان نیستی | تا که برایمانشان سخت ایستی
پس نگهدارد نفوسی را که آن | موت بروی شد قضا در اینجهان
تا بهنگام اجل کاید زمان | برفای مؤمنان و کافران
بهر ارباب تفکر در نظر |

اَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ اَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ٤٥ قُلْ لِلّٰهِ

آیا گرفتند از غیر خدا شفعاء بگو آیا واگرچه باشند که مالک میباشند چیزیرا ونه فهمند بگو مرخداراست

الشَّفٰاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٤٦ وَاِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ

شفاعت همگی مراوراست پادشاهی آسمانها و رمین پس سوی او برگردانیده میشوید وچون ذکر شود خدا تنها

اَشْمَاَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ وَاِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ اِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٧

درهم شود دلهای آنانکه ایمان نمی‌آورند بآخرت وچون ذکر کرده شود آنانکه ازغیر او یند آنگاه ایشان شاد میشوند

قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عٰالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبٰادِكَ فِيمٰا

بگو یارخدایا پدیدآورنده آسمانها و زمین دانای غیب است وحضور تو حکم میکنی میان بندگان در آنچه

كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٤٨ وَ لَوْ اَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ

بودند در آن که اختلاف میکردند واگر آنکه بودی مر آنرا که ستم کردند آنچه در زمین است همگی ومثلش با او هر آینه فدا میدادند بدان از

سُوٓءِ الْعَذٰابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ٤٩ وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّاٰتُ مٰا

بدی عقوبت روز قیامت وظاهر شدمر ایشانرا از خدا آنچه نبود که گمان برند وظاهر شدمر ایشانرا بدیهای آنچه

كَسَبُوا وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ٥٠ فَاِذٰا مَسَّ الْاِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰانٰا ثُمَّ اِذٰا خَوَّلْنٰاهُ نِعْمَةً

کسب کردند واحاطه کرد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند پس چون مس کند انسانرا ضرری بخواند ما را پس چون دادیم او را نعمتی

مِنّٰا قٰالَ اِنَّمٰا اُوتِيتُهُ عَلٰى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لٰا يَعْلَمُونَ ٥١ قَدْ قٰالَهَا الَّذِينَ

از ما گوید جز این نیست که داده شده آنرا بر علمی بلکه آن بلائی است و لکن اکثر ایشان نمیدانند بتحقیق گفتند آنرا آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَمٰا اَغْنٰى عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ٥٢ فَاَصٰابَهُمْ سَيِّاٰتُ مٰا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ

بودند پیش از ایشان پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند پس رسید ایشانرا بدیهای آنچه کسب کردند و آنانکه ستم کردند از

هٰؤُلٰاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّاٰتُ مٰا كَسَبُوا وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ٥٣ اَوَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

اینها زودی میرسد ایشانرا بدیهای آنچه کسب کردند و نیستند ایشان عاجز کنندگان آیا ندانستند که خدا گشاده میکرداند روزی را برای

يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥٤

کسیکه میخواهد و تنگ میکرداند درستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهیرا که ایمان میآورند

می‌نیاوردند ایمان این فرق
گوشفاعت هست مرحق را جمیع
هست اورا شاهی ارض و سما
آن قلوبی کز ره کفر ایشان
گوکه ای معبود برحق و یقین
حکم کن بین عبادت بخلاف
هم‌مثل آن دوچندان در حساب
هم‌شود ظاهر برایشان از حجاب
مس چو ایشانرا کند فقر و مرض
گوید او بود جزاین بر متفق
لیك زایشان می‌نداند اکثری
پس به‌زایشان داشت خود باز ان عذاب
واین ستمکاران که درعصر تواند
میندانستند آیا حق براست

بل گر فتندی شفیعان دون حق
هر کرا خواهد بکس ناردشفیع
پس سوی اوست برگشت شما
بیست بردیگر سرای ایمانشان
آفریندهٔ سموات و زمین
آنچه را کردند دروی اختلاف
حویش تا بجزند ازسوءالعذاب
سیئات آنچه کردند اکتساب
خواند او مارا درآندم بیعوض
من براین بودم بداش مستحق
گفت نعم یا نقمت است اردیگری
آنچه کردند از رروسال اکتساب
زودباشد که رسدشان بس گزند
میگشاید رزق هر کسرا که خواست

گویند آیا شفیع ارچه بند
باشد این حق را بادن واختیار
چون که ذکر حق بگفتی شود
وان نثارا غیر حق چوآرید یاد
عالم غیب و شهادت برقرار
ورکه استکباره کارا آنچه هست
در قیامت‌شان شود ظاهر خود آن
هم‌محیط آید برایشان آنزمان
پس چوما دادیم اورا در طلب
آنچنان بود که گوید بلکه هست
پس‌ازایشان بودشان هم این‌مثال
پس جزای مکسبشان در رسید
برجزای آن بدیها هم نبند
هم‌نماید تنك بعداز وسعتی

مالك خیری و هم بی‌عفتمند
این لوانا ترکه بخشد کردگار
مثنا ذکر در قلوب بی‌رشد
آنکه ایشان تازه‌روگردند وشاد
رانچه پنهانست وانچه آشکار
دررمین فدیه دهند ایشان بدست
که بکردند بهر خود گمان
آنچه میکردند استهزا بران
بخششی ارخود بدهم آنگرب
امتحان آنچه ازهم دارد بدست
که خداشان داده‌اند مال ومیان
گمان نبود الا عقوبات شدید
این گمان عاجز کنندهٔ ما نچند
از ود مر مؤمنان را آیتی

قُلْ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لٰا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

بگو ای بندگان من که اسراف کردند برخودهاشان نومید مشوید از رحمت خدا بدرستیکه خدا می‌آمرزد گناهانرا همه

اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٤ وَاَنِيبُوا اِلٰى رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَاْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَاتُنْصَرُونَ ٥٦

بدرستیکه او است آمرزنده مهربان وبازگشت کنید بسوی پروردگارتان وانقیاد ورزید مراورا پیش از آنکه آید شمارا عذاب پس یاری کرده نشوید

وَاتَّبِعُوا اَحْسَنَ مٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَاْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٥٧ اَنْ

وپیروی کنید بهترین آنچه فرو فرستاده شد بشما از پروردگارتان پیش از آنکه آید شمارا عذاب ناگاه و شما ندانسته باشید آنکه

تَقُولَ نَفْسٌ يٰا حَسْرَتٰى عَلٰى مٰا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ وَ اِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِينَ ٥٨ اَوْ تَقُولَ

گوید نفسی ای اندوه وپشیمانی برآنچه تقصیر کردم در قرب خداوند درسیکه بودم از پیش هر آینه از استهزا کنندگان یا گوید

لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدٰانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٥٩ اَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَي الْعَذٰابَ لَوْ اَنَّ لِي كَرَّةً

اگر آنکه خدا هدایت کرده بود مرا هر آینه بودم از پرهیزکاران یا گوید وقتیکه ببیند عذاب را کاش بودی مرا بازگشتی

فَاَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٦٠

پس میشدم از نیکوکاران

ای محمد بندگانم را بگو
که بسیار زند گناهان را تمام
پیش از آن کاید شمارا مرعذاب
ارخداوند شما اندر عیان
ای ندامت برمن از افراط ودق
تا که ارحسرت نگوئی یاعبوس
یا که گوید ره نمود ارحق مرا

یا عبادی الذین اسرفوا
چون غفور است ورحیم او برانام
هم به یاری داده گردید از نصاب
پیش ارآن کاید عذابی ناگهان
یعنی از تقصیر من در جنب حق
من بدیا بودم ازاهل فسوس
بودم از پرهیزکاران بحطا
یعنی اندر وقت رؤیت مرعذاب

برنفوس خود بعصیان مزید
باز سوی رب خود گردید شاد
پیروی آریدهم در فایده
هم شما باشید ازآن بیخبر
جنب حق را درولایت روبجو
میمودم یعنی استهزا و دق
یا که گوید باز اگرگشتم یقین
اِنَّ لوکرة بگوید برشما

نشوید از رحمت حق نا امید
هم نمائید امر او را انقیاد
زانچه بهتر برشما نازل شده
زان کراهت ناگوید یکنفر
پس مکن تقصیر اندر جنب او
برکتاب و بررسول و امر حق
بودمی در بازگشت از محسنین

بَلٰى قَدْ جٰاءَتْكَ آيٰاتِي فَكَذَّبْتَ بِهٰا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰافِرِينَ ٦١ وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

آری بتحقیق آمد ترا آیتهای من پس تکذیب نمودی آنهارا وسرکشی کردی وشدی از کافران و روز قیامت

تَرَي الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ ٦٢ وَيُنَجِّي

خواهی دید آنهارا که دروغ بستند بر خدا رویهاشان سیاه شده آیا نیست در دوزخ مقامی تکبر کنندگانرا ومیرهاند

اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفٰازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لٰا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٣ اَللّٰهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ

خدا آنرا که پرهیزکار شدند بوسیله رستگاریشان مس نکند ایشارا بدی و نه ایشان اندوهناك شوند خداست آفریننده همه چیز واوست

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقٰالِيدُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ هُمُ

بر همه چیزی نگهبان مراوراست کلیدهای آسمانها و زمین وآنانکه کافر شدند بآیتهای خدا آنها ایشانند

الْخٰاسِرُونَ ٦٤ قُلْ اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَاْمُرُونِّي اَعْبُدُ اَيُّهَا الْجٰاهِلُونَ ٦٥ وَ لَقَدْ اُوحِيَ اِلَيْكَ وَ اِلَى

زیانکاران بگو آیا پس غیر خدارا میفرمایید مرا که پرستم ای نادانان و بتحقیق وحی کرده شد بتو و بآنها

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ٦٦ بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ

که بودند پیش از تو که اگر شرك آوری هر آینه نابود خواهد شد عملت وهر آینه خواهی شد البته از زیانکاران بلکه خدا را پس

وَ كُنْ مِنَ الشّٰاكِرِينَ ٦٧ وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

پرست وباش از شکر کنندگان وشناختند خدارا حق شناختش وزمین همه گرفته شده دردست اوست روز قیامت و

السَّمٰوٰاتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالٰى عَمّٰا يُشْرِكُونَ ٦٨

آسمانها پیچیده شده گاشند دردست راستش پاکا او برتر آمد از آنچه شریك میگردانند

حق بگوید بلکه آیاتم بدو
بیمی آنرا مرور رستخیز
حق رهاند متقیان را از تعب
آورندهٔ هرآنچیزی خداست
وانکه کافر شد بآیات خدا
وحی ما کردیم دراحکام خویش
وز زیانکاران توباشی بیشکن
می نکردند ایچ تعظیم خدا
این زمینستش بقبضه اقتدار

آمد و کردی تو تکذیب ارعتو
که دروغی بر خدا بستند نیز
از اطاعت که بفوز است آسیس
هم نگهبان او بهرچیزی بحاست
آنگروهند از ریاکاران بجا
سوی تو وآنانکه بودند از تو پیش
وایستد رام خطاب از ذوالمنن
قدر قدرو قدر تعظیمش بجا
درقیامت وین سپهر اندر مدار
ذات او پاك ومنزهست از یقین

سرکشی کردی بدی از کافرین
رو سیاه آیا نباشد پس نگاه
نه رسدشان سوء حالی دریقین
هم مقالید سموات و زمین
گو بحرحق امر آیا میکند
آوری گر شرك اعمال تو پس
بل خدارا کن پرستش باش هم
آنچه بود اعنی سرای عظمتش
هست پیچیده شده تا رفعتش
زانچه شرك آرند بروی مشرکین

عقل ودین دادی گرمی کفر وکین
دوزخ آن گردنکشان را جایگاه
نه دعقدای شوند اندوهگین
باشد اورا وین بودشان مستبین
تا پرستم ای بجهل خود مزید
جملگی باطل شود ارپیش وپس
از سیاس آرندگان اندر نعم
بل سزای اندکی ازعرش
درکف تقدیر وبیحهٔ قدرتش

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلّٰا مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرىٰ

و دمیده شد در صور پس بیهوش شد آنکه بود در آسمانها و آنکه بود در زمین جز آنکه خواست خدا پس دمیده شد دران دیگر پس

فَإِذٰا هُمْ قِيٰامٌ يَنْظُرُونَ ٦٩ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا وَ وُضِعَ الْكِتٰابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدٰاءِ

آنگاه ایشان ایستادگان که مینگرند و روشن شد زمین بنور پروردگارش ونهاده شد کتاب وآورده شدند پیغمبران و شهیدان

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ٧٠ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا

وحکم کرده شد میانشان براستی وایشان ظلم کرده نمیشوند وتمام داده شد هر نفسی آنچه را کرده بود واوست داناتر بآنچه

يَفْعَلُونَ ٧١ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّىٰ إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ

می کنند وراننده شدند آنانکه کافر شدند سوی دوزخ فوج فوج تا چون آمدند آنرا گشوده شد درهایش وگفتند مر ایشانرا

خَزَنَتُهٰا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا

خازنانش آیا نیامد شمارا رسولانی ازشما که میخواندند بر شما آیهای پروردگارمان را وبیم میکردند شمارا ملاقات روزتان این

قٰالُوا بَلىٰ وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذٰابِ عَلَى الْكٰافِرِينَ ٧٢ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ

گفتند آری ولیکن لازم آمد سخن عقوبت بر کافران گفته شد که داخل شوید دردرهای دوزخ جاودانیان

فِيهٰا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٣

دران پس بد است مقام تکبر کنندگان

هم دمیده میشود در صور دم ‖ نفخه صعق از سرافیل امم ‖ یعنی امتهای اعصار و دهور ‖ فای اول دم شود از نفخ صور

جملگی مدهوش گردند ازکمین
پس بعزرائیل[٤] گوید کیر تك
پس خطاب آید دخلاق جلیل
دایم وباقی توئی ذاجلال خویش
پس نماند سجده جبریل امین
عارفان گویند من شاءالله است
درقیامت پس بمیرند آنگروه
ازمقام نفس و قلب وروح وعقل
نفخه دیگر پس اندر صور باز
واله ومبهوت اندر انتظار
نفس آید بر عدالت اتصاف
اسنا راهم بیارند آنزمان
حکم کرده پس شود در آزمون
اوست دانا بر هرآنچه می‌کنند
مرد ص یعنی گروه اندر گروه
خازنان گویند آیا بر شما
می‌گویند آمد آری بر صواب

هرکه اندر آسمانست و زمین
جان میکائیل و اسرافیل یك
زنده دیگر کیست گوید جبرئیل
میتو فانی منم درحال خویش
جان کنند تسلیم بر جان آفرین
خاص بر اهل بقایش کما که است
دفعه دیگر بوجهی از وجوه
میکند اندر فنا پیوسته نقل
هم دمیده میشود در امتناز
تاچه باایشان کند ار اختیار
ظل شمس وحدتست آن بیخلاف
بهر الزام حجج بر امتان
بینهم بالحق وهم لا یظلمون
بندگانش از پسند تا پسند
فوج فوج و فرقه فرقه باستوه
از شما نامد رسولی رهنما
لك واجب قول حق شد بر عداب
اندر آئید از در دوزخ براه

غیر آنارا که میخواهد خدا
چون بگیرد گوید اوراخود بسر
ایها الباقی بقای وجه ذات
پس خطاب آید که حق زنده کیست
رتبهٔ نبود بحاز ذات او
زنده ایشانرا کند سلطان خود
زانکه ایشانرا باو باشد حیوة
تا شوند از رتبها فانی تمام
پس بنا که زنده گردند آن تمام
اشرقت ارض نور ربها
وضع کردند نامه ها بهرحساب
وان شهیدان که گواه صادقند
داده هر نفسی شود اورا تمام
وانده از عدل و عدلت سوی ار
تاندوزخ چون درآید از نزول
بر شما تاخواند آنتهای رب
هست یعنی واجب آن بر کافران
بدود کردیم کشانرا جایگاه

یعنی آن چار از ملایك زاعتلا
درزمان میرد زامرش ناگزیر
هم دگر جبریل فانی از جهات
جبرئیلا چاره هیچ ازموت نیست
کل شیء هالك الا وجهه
بعد موت اعنی فنای فی الوجود
فانند از نفسهای بی ثبات
پس باو گردند باقی والسلام
فاذاهم بالساهرون اندر قیام
ارض حشر از عدل گردد بر بها
لوح محفوظ آن بود نامش کتاب
وان ملك یا کشکان عاشقند
مرجرای آنچه کرده است آنمقام
بر دمی گردند گمتار از قرار
بابها بگشوده گردد بر دخول
وز چنین روزی نرساند عجب
گفته ایشانرا شود بس کایرمان

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا

وزانده شدند آنانکه ترسیدند از پروردگارشان سوی بهشت گروه گروه تاچون آمدند آنرا و گشوده شد درهایش وگفتند مرایشانرا خازنانش

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ٧٤ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا

سلام برشما پاك شدید پس داخل شوید آنرا جاودانیان وگفتند ستایش مرخدائیرا که راست گردانید با ما وعده‌اش را و میراث داد ما را

الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ٧٥ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ

ان زمین که مسکن ساریم از بهشت هرجا که خواهیم پس خوبست مزد عمل کنندگان وبینی فرشتگانرا فروگرفتگان از پیرامون

الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عرش تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان وحکم کرده شد میانشان براستی وگفته شد ستایش مرخدارا که پروردگار جهانیانست

هم براند انقیارا در بهشت
جاودان بعد از سلام واردین
دادمان میراث جنت را وحا
مرفرونگرفته آنروز از عیان
جملگی مستغرق بحر صفات

فوج فوج از حسن اطوار سرشت
قال طبتم فادخلوها خالدین
هرکجا خواهیم گیریم از ولا
بنگری از حول عرش افرشتگان
در سپاس و حمد آن سلطان ذات
مؤمنان گویند در عین الیقین

تا بجنت چون درآیند از نمود
حمد گویید آنخدائی را سزاست
پس بود نس بیك اجر عاملین
حمد رب خودبجا کی میکنند
حکم کرده پس شود در حق وراست
حمد لله کاوست رب العالمین

باشان بگشوده باشد در ورود
وعدهٔ خود کرده ما فرموده ما رست
در ریاض جنت و خلد برین
نغمهٔ سبحان ربی میزنند
در میان بندگان بی کم و کاست

سُورَةُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَثَمَانُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ ۝١ تَنْزِيلُ الْكِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝٢ غٰافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقٰابِ ۝٣ ذِي

فروفرستادن آن کتابست ازخدای غالب دانا آمرزندهٔ گناه وپذیرندهٔ توبه سخت عقوبتاست صاحب

الطَّوْلِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝٤ مَا يُجٰادِلُ فِي آيٰاتِ اللّٰهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ

نعمت نیست الهی جز او بسوی اوست مرجع محادله نکند در آیهای خدا مگر آنانکه کافر شدند پس نباید که فریب دهد

تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ۝٥ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

ترآمد وشد ایشان در شهرها تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح وطوایف دشمن از بعد ایشان وقصد کردند هر امتی برسولشان

لِيَأْخُذُوهُ وَجٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ عِقٰابِ ۝٦ وَكَذٰلِكَ حَقَّتْ

که بگیرند او را ومحادله کردند بباطل تا باطل کنند بآن حق را پس گرفتیم ایشان را پس چگونه بود عقوبت من وهمچنین لازم شد

كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ النّٰارِ ۝٧

سخن پروردگار تو بر آنانکه کافر شدند که ایشانند اهل آتش

بعد بسم الله رحمن الرحیم آمدیم اندر بیان حا و میم حا مشیر آمد بحق مجتبی درحجاب مصطفی مجتبی

مظهر حق بالحقیقة احمد است ظاهر از این مظهر اصل سرمد است هست فرستادن قرآن ز حق غالب و دانا بکل ماخلق

ذنب آمرزنده و توبه پذیر درعقوبت دیرگیر و سخت گیر صاحب طول اعلی او در مکرمت بعدش ضد بود از هر جهت

نیست معبودی بصدق وحق جز او باز گشت همه نروی مو بمو اندر آیات خدا نرود جدال جز کسی کو نگرود بر ذوالجلال

پس تورا ندهد فریب ای ممتحن گردش کفار در شاه و یمن کثرت اموال وثروتهای دش عیش و نوش وملک ومکنتهای بیش

گرچه مهلت داده‌ام بر آنگروه ماوجود شرک وطغیان اروجوه بیش از ایشان قوم نوح از وی بجد بودشان تکذیب و در آن مستعد

بعد از ایشان هم گروهی شور بخت بودشان از انبیا انکار سخت هر گروهی قصد کردند از حسد بر رسول خود که گیرندش بند

آمدندی با رسولان در جدال حق باطل تا بپوشند از ضلال از خصومت تا که حق باطل کنند با اباطیل امر حق زایل کنند

پس گرفتیم آنگره را بر عناد بین چگونه بوده ایشانرا عقاب همچنانکه شد عقوبات و نقم حتم و واجب بیش از اینها بر امم

گشته واجب حکم آن پروردگار مشرکانرا آنهم اصحاب نار آنگهانیکه بحق کافر شدند جاحد آیات حق یکسر شدند

اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

آنانکه برمیدارند عرش را وآنانکه پیرامونشند تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان ومیگروند بآن وآمرزش میطلبند برای آنانکه

آمَنُوا رَبَّنٰا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تٰابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذٰابَ

گرویدند پروردگار ما گسترده‌ای رحمت وعلم را پس بیامرز مر آنانرا که توبه کردند وپیروی نمودند راه ترا ونگهدار شان از عذاب

الْجَحِيمِ ۝٨ رَبَّنٰا وَأَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَأَزْوٰاجِهِمْ وَذُرِّيّٰاتِهِمْ

دوزخ پروردگار ما ودرآور شان در بهشتهای جاوید دائمی که وعده دادی ایشانرا واو آنرا که شایسته شد از پدران شان وجفتهاشان واولادشان

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝٩ وَقِهِمُ السَّيِّئٰاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئٰاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذٰلِكَ

بدرستیکه تو توئی غالب حکیم ونگهدار شان از بدیها وهر که را نگهداری از بدیها در روز چنین پس بتحقیق بخشیدی او را واو اینست

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝١٠ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنٰادَوْنَ لَمَقْتُ اللّٰهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ

آن کامیابی بزرگ بدرستیکه آنانکه کافر شدند ندا کرده شوند که هر آینه دشمنی کردن خدا بزرگتر است از دشمنی شما با خودهاتان هنگامیکه خوانده

إِلَى الْإِيمٰانِ فَتَكْفُرُونَ ۝١١ قٰالُوا رَبَّنٰا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ۝١٢

مرشدید بایمان پس کافر میشدید گفتند پروردگار ما میرانیدی ما را دوبار وزنده گردانیدی ما را دوبار پس اعتراف کردیم بگناهان پس آیا باشد سوی بیرون آمدن هیچ راهو

آنکسانکه حامل عرشند هان — واکه تسبیح کنند از کرد آن — حمد اوگویند وروی مؤمنند — هم بیکتائی ذاتش موقنند
میکنند آمرزش ارحضرت طلب — ازبرای مؤمنین در روز وشب — چون بهرچیزی رسیده برقرار — رحمت وعلم توای پروردگار
یا بهرچیزی رسیدی رانتظام — از طریق بخشش وداش تمام — تائبانرا پس بیامرز ای خدا — پیروی کردند چون راه تورا
دارشان از آتش دوزخ نگاه — از عقوبت تا بودت در پناه — ربنا وادخلهم بجنات ارفرح — التی وعدتهم و من صلح
از پدرها و زناشان درسبل — هم ز ذریاشان اندر حیز وکل — انك انت العزیز انت الحکم — هم نگهشان دار از ریح الم
واکه را داری نگاه ازسیئات — درحریمش کرده رحمت بذات — کرتو باشد وعده براهل نعیم — باخصومت کرشما بود این حفا
واکسانکه کافرند و انکروند — درقیامت خود ندا کرده شوند — هستشان دربغض یا برخود بخا
پس ملایکشان نگویند ارشکست — دشمنی حق شما را اکبر است — خوانده دوسویش نگرویدیدردرون
چونکه خوانده سوی ایمان میشوید — پس بآن ازخشم خلق نگروید — پس بجرم خویش داریم اعتراف
بشنوید این چون نگویند ابتدا — تو دوبودیشان نمیدادی هلا — هیچ مارا زین عذاب مقترن
مرده یعنی آفریدی مرتبین — زنده کردی همچنین در ثانیین — چون بود آیا رهی بیرون شدن

ذٰلِكُمْ بِاَنَّهُ اِذا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَاِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ١٣

این بآنست که چون خوانده شد خدا تنها انکار کردیدو اگر شریك کرده شد باو متگرویدید پس حکم مر خدایرا است که رفیع و بزرگست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيٰاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمٰآءِ رِزْقًا وَمٰا يَتَذَكَّرُ اِلّٰا مَنْ يُنِيبُ ١٤ فَادْعُوا اللّٰهَ

اوست که مینماید بشما آیتهایش راو فرومیفرستد برای شما از آسمان روزیرا وپند نگیرد جز کسی که بازگشت مینماید پس بخوانید خدارا

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ ١٥ رَفِيعُ الدَّرَجٰاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ

خالص کنندگان برای او دین را واگرچه ناخوش داشتند کافران بلند مراتب صاحب عرش می افکند روح را از امرش

عَلٰى مَنْ يَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلٰاقِ ١٦ يَوْمَ هُمْ بٰارِزُونَ لٰا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

برآنکه میخواهد از بندگانش تا بیم کند روز ملاقات را روزکه ایشان بیرونند پوشیده نمیباشد بر خدا از ایشان چیزی

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ ١٧ اَلْيَوْمَ تُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ لٰا ظُلْمَ الْيَوْمَ

مر کراست پادشاهی آروز مر خدارا است که یکتای قهر کننده است امروز جزا داده میشود هر نفسی بآنچه کسب کرد نیست ستمی امروز

اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ١٨

بدرستیکه خدا زود حساب است

این عدات ارآن شمارا شد دوتو — خوانده چون میشد خدای وحده — وورکه شرك آورده میگشت اوشدید
یعنی ارمشد کسی مشرك بوی — برشریکان بودان ایمان وی — هم کفر ازنعمت هرخصم و ولی
آن خدائی که نماید بر شما — ازنشانیهای وحدت هرکجا — پند ازاین پذیرد الا من یذیب
پس بخوانید آن خدارا مخلصین — بی ریا یعنی بطاعتها و دین — هستشان اکراه ازآن اخلاص نیز
اوست بردارندهٔ این رتبها — داده هرجا رتبهٔ بر ماسوی — عالی است ازعقل وفهم ممکنات
فهم این معنی است مارا ممتنع — با چنان کرد آسمان را مرتفع — رفعت عزّ و جلال ذوالجلال
صاحب عرش است یعنی خالقش — تا بخلقت بیك دای فایقش — برهرآنکه خواهد او از بندگان
اینست روح خاص یعنی وحی دل — قلب مرده زنده شد زو متصل — یا ولیّ کاوست سرخیل عقول
تا دهد او بیم از یوم التلاق — کاتصال است آن زعد افتراق — یا برهمه خلق محشر بی شمار
یا که این باشد مراد ازبارزون — که عیان گردد سرائر ازکمون — اندر آنروز از فعال بندگان
بندگانرا یاد این معنی طهور — که نموده رو نهان هیچ ازامور — جز ز حق واحدالقهار نیست
این صفی گوید رتطق ممکنات — جز تو نبود مالکی یکتا بذات — توشهی آمرزگار وذوالکرم

گرنگیری مالکی و مقتدر / ور ببخشی محرمیم و مفتقر / این جهان وآن جهان بست بهاست / ور به حق درهردوعالم پادشاست
چونکه خواهی مرغ بدرابرکنی / هردمش را دوزخ ومحشرکنی / وانکه را باشد نیکی سرنوشت / هرنفس بروی کنی خرّم بهشت
ماحساب نفس خود را کرده‌ایم / رو زعصیان بر درت آورده‌ایم / هست هرساعت که خواهی درسبت / یومَ تُجزی کلّ نفسٍ ماکسب
نیست ظلم امروز برکس زانکتاب / حق بود هردم سریع الدرحساب

وَ اَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ اِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ ١٩ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلا شَفِيعٍ

وبیم کن ایشانرا ازروز آب نزدیك وقتیکه دلهاست زد حلقها خشم فروخوردگان نیست مرستمکارانرا هیچ خویشی ونه درخواهنده که

يُطاعُ ٢٠ يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ ٢١ وَاللّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

اطاعت کرده شود میداند خیانت چشمهارا وآنچه پوشیده میدارد سینها وخدا حکم میکند بحق وآنانرا که میخوانند از

دُونِهِ لا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ اِنَّ اللّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٢٢ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

غیراو حکم نمیتوانند کرد بچیزی بدرستیکه خدا اوست شنوای بینا آیا وسیر نکردند در زمین پس بنگرند چگونه

كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَاَخَذَهُمُ اللّهُ

بود انجام کار آنانکه بودند پیش ازایشان بودند آنها سخت‌تر ازایشان در توانائی واثرها در زمین پس گرفت ایشانرا خدا

بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ واقٍ ٢٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كانَتْ تَاْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَكَفَرُوا

بگناهانشان ونبود مرایشانرا از خدا هیچ نگهدارندهٔ آن بسبب آنستکه ایشان بودند که می آمد ایشانرا رسولانشان با معجزات پس کافر شدند

فَاَخَذَهُمُ اللّهُ اِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقابِ ٢٤

پس گرفتشان خدا بدرستیکه او نیرومند سخت عقوبتست

آنزمان دلهای مردم یکسره / کن ریوم الازفة اندارشان / کافرند ازدیداست برابصارشان / یا خوردهٔ چشم خویش اندرکروب
نیست استمکاره را در رستخیز / آید ار وحشت قریب حنجره / پر بود ازدرد و غمها آنقلوب / ورشفاعت بودش هیچ امتناع
داند او چشمی که دردو خائن است / مشفقی وهم شفاعت کار سر / شافعی که قول او باشد مطاع / در حرام و مرعوب مردمان
وانچه یعنی ازنفاق وحقد وکین / وانچه معفی درصدور وکامن است / یعنی آن چشمی که بندد ازنهان / وانکه میخوانند جز حق را نخواست
حکم می‌نکند بر چیزی نیاد / هست پنهان درقلوب آن و این / حق نماید حکم او برحق وراست / حق سمیع است وبصیر ازهرنشان
درزمینشان نیست سرآیاکه چون / رانکه میباشد نادار و جماد / بر کلام و برفعال بندگان / بوده‌اند از این گروه کفر کیش
اندر آثار وتمکن در حدود / بوده پس بیند حال آن قرون / حال اهل قریها یعنی که پیش / هم نگهداری بدشان از اله
زانکه آوردند برایشان رسل / بوده‌اند ازنون وازایشان در نمود / پس گرفت آنجمله راحق برگناه / کاو قوی است وشدید اندرعقاب
بس کتاب معجزات اندر سبل / بگرویدند وگرفت او برشتاب

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ ٢٥ اِلى فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَقارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذّابٌ ٢٦

وبتحقیق فرستادیم موسی را باآیتهای ما وحجتی روشن بسوی فرعون وهامان وقارون پس گفتند ساحری است بسیار دروغگو

فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا اَبْناءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ وَما كَيْدُ

پس چون آورد ایشانرا حق ازنزدما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویدند باو وزنده گذارید زنان ایشانرا ونیست حیله

الْكافِرِينَ اِلّا فِي ضَلالٍ ٢٧ وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي اَقْتُلْ مُوسى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ اِنِّي اَخافُ اَنْ يُبَدِّلَ

کافران مگردر گمراهی وگفت فرعون بگذارید مرا که بکشم موسی را وباید که بخواند پروردگارش را اندر سبیکه من میترسم که بدل کند

دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ٢٨ وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ

دین شمارا یا آنکه بظهور آورد در زمین تباهی را وگفت موسی بدرستیکه من پناه میبرم بپروردگار خود و پروردگار شما از هر تکبر کننده

لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ٢٩ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ

که نمیگرود بروز شمار وگفت مردی گرونده از کسان فرعون که نهان میداشت ایمان خودرا آیا میکشید مردیرا که

يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا

میگوید پروردگارمن خدا است وبتحقیق آورده است شمارا بنشانهای از پروردگارتان وا گر باشد دروغگوی پس بر اوست دروغش وا گر باشد راستگوی

يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ٣٠ يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

برسد شمارا برخی از آنچه وعده میدهد شمارا بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که اوست اسراف کننده دروغگو ایجماعت مر شمارا است پادشاهی امروز

ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَ

عالبان در زمین پس کیست که یاری کند ما را از عذاب خدا اگر آید ما را گفت فرعون که نمی نمایم شمارا جز آنچه می بینم

مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ٣١

وهدایت نمیکنم شمارا مگر براه راستی

ما فرستادیم موسی را بیقین
با نشانها و سلطان مبین
اختصاص این سه تن اندر بیان
هست رافزونی کفر اردیگران
پس چو آورد آنگروه را دین راست
او و درد ما که ازما برسزاست
زنده نگذارید زنهاشان بحال
هست کید کافران جز در ضلال
گو بخواند رب خودرا از فرش
تا مرا منع شود از کشتنش
یا شود دراوس ما ظاهر فساد
چونکه گردد تابعان او زیاد
آنکه بر یوم حساب او نگرود
تا که دفع شر او از من شود
بر خدای خویش و بر رب شما
من پناه آوردهام زین ماجرا
قصد قتل مردی آیا میکنید
رانکه گوید ربی الله یا عنید
واگهی کاورده است او بیبنات
از خدای خود شمارا از جهات
ور که باشد راستگو بعضی رسد
ور شما پس راچه وعده میدهد
ایگروه من لکم الملک یوم
غالب است مصر بر موسی وقوم
گرد امری پس نگردید ارگمان
که زوال ملکتان باشد در آن
بر شما یوم میاهی من دلیل
چونکه آید امر ان خیری جمیل
حاب فرعون بشنود شریر
گر نگردد کشته او در رهگذر
پس بگفتند او بود در ادعا
این زمین اندر فساد است و خطر
می بگفتند آنجماعت اقتلوا
پس اگر گوید دروغ از بهر اوست
گفت فرعون سرکش ناخشم
راه نماید حق از حد گشته را
من بترسم کو ره دیگر زند
کیست پس آنکو دهد یاری ما
گفت موسی من ربخود پناه
گفت پس فرعون مر خویش را
زین مباشید ایگروه من ملول
بر شما ننمایم الا راه راست
گفت مردی زال فرعون عنود
هم دگر قارون و هامان وزیر
یعنی ایمردم خدای مایکی است
ساحری کذاب نر راه خدا
پس اگر گوید دروغ از بهر اوست
حمله اسباب الدین آمنوا
راه نماید حق از حد گشته را
واگذاریدم که موسی را کشم
کیست پس آنکو دهد یاری ما
دین و آیین شما مبدل کند
گفت پس فرعون مر خویش را
از هر آن گردنکشی گیرم پناه
گفت موسی من ربخود پناه
نیست او قادر بقتلم در قبول
زین مباشید ایگروه من ملول
که بهان ایمان او از قوم بود
گفت مردی زال فرعون عنود
کی کند شك گر کسی را مدرکیست
یعنی ایمردم خدای مایکی است
مرد مال کدش این می گفتگوست
پس اگر گوید دروغ از بهر اوست
کاذب از راه دین بگذشته را
راه نماید حق از حد گشته را
از عذاب و بأس حق ان جائنا
کیست پس آنکو دهد یاری ما
ما اریکم قومی الا ما اری
گفت پس فرعون مر خویش را
وان هلاك موسی صاحب عصاست
ما شما سبیلم الا راه راست
این زمین اندر فساد است و خطر

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ

وگفت آنکه ایمان آورد ایجماعت بدرستیکه من میترسم بر شما مثل روز طایفهای دشمن مانند شیوه قوم نوح و عاد و

ثَمُودَ ٣٣ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ٣٤ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ

ثمود وآنانکه بودند از بعدایشان و نیست خدا که بخواهد ستمی مر بندگانرا وای جماعت بدرستیکه من میترسم بر شما روز بیکدیگر

التَّنَادِ ۳۲ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۳۳ وَ

بدا کردنرا روزیکه برگردانیده شوندو ایس روندگان باشد مرشمارا از خدا هیچ نگهدارنده وهر کرا اضلال کند خدا پس نیست مراورا هیچ راه نماینده و

لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ

بتحقیق آمد شمارا یوسف از پیش با بینتها پس بیوسته بودید در شك از آنچه آورد شمارا آن تا چون هلاك شد گفتید هرگز

لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ۳۴ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ

برنه انگیزد خدا از بعداو رسولی همچنین اضلال میکند خدا کسیرا که اوست اسراف کننده شك آورنده آنانکه جدال میکنند

فِي آيَاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ

در آیتهای خدا بدون حجتی که آمدایشانرا عظیم آمداز راه دشمنی بر خدا و رد آنانکه کرویدند همچنین مهر میکندارد خدا

عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ۳۵ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ۳۶

بر هر دل تکبر کننده جفاکاری وگفت فرعون ای هامان بنا کن برای بنائی رفیع باشد که من برسم بوسیلها

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ

وسیلهای آسمانها پس آگاهی یابم باله موسی وبدرستیکه من هر آینه گمان میبرم او را دروغگو همچنین آراسته شد از برای فرعون بدی

عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ۳۷ وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ

کردارش وبازداشته شد از راه وبیست چاره گری فرعون مگر در زیانکاری وگفت آنکه ایمان آورد ایقوم من پیروی کنید مرا

أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ۳۸

تا هدایت کنم شمارا براه راستی

گفت آنکو بود مؤمن برخدا — من همی ای قوم ترسم برشما — مثل یوم حزبها اندر هلاك

هم جزای دادآن عاد و ثمود — واجماعتها پس ار ایشان که بود — حق نخواهد استمی خود برعباد

روی برگردانده روزی که شوید — سوی دوزخ مدبرین ذانجارو ید — بیست آرور ایچتان ازهیچ راه

حق گذارد هرکرا برخویش بار — پس نباشد هادئی او را بساز — یوسف آمد پیش اداو با بینات

پس شما بودید دایم درگمان — زانچه آورد اوشما را با نشان — چون که اوشد فوت گفتید از عدول

همچنین گمراه گرداند خدا — مسرف مرتاب را درهر کجا — بگذرنده ادحد آن شکاك ضال

اندر آیتهای حق بی حجتی — کامد ایشان را زلطف وزحمتی — پس نزرك است آن زروی بغض وکین

مهر نهد حق بقلب هرکسی — که بود جبار و گردنکش بسی — گفت فرعون او بهامان منع

تا رسم شاید براه آسمان — یا بدرها یا بمنزلهای آن — برخدای موسی آگه پس شوم

برگمانم کاو بدعوی کاذبست — از تقلب گفت او وین غالب است — همچنین آراسته فرعون را

مانده باز از حق وصد عن سبیل — گشت ابلیسش براه کج دلیل — کند فرعون و سلوك ناصواب

یعنی الا ظلم وخسران و گناه — بد تباهی حاصل فکر تباه — گفت آنکو بگرویده بود او

کای گروه آئیدم ازپی زاعتماد — تا نمایم برشما راه رشاد — مثل داب قوم نوح ارسم وباك

برشما ترسم من از یوم التناد — ارعداب حق نگهداری نگاه — برشما ترسم من رفیع

یاقَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ۳۹ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ

ایجماعت جز این نیست که این زندگانی دنیا مایه اندك تعیشی است و بدرستیکه آخرت آنست سرای آرام آنکه کرد بدیرا پس جزا داده نمیشود

إِلاَّ مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ

مگر مانندش وآنکه کرد کاری شایسته از مذکر یامؤنث واوگرونده است پس آنها داخل میشوند در بهشت روزی داده میشوند

فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ٤٤ وَيَا قَوْمِ مَالِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ٤٥ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ

در آن بیشمار وایجماعت چیست مراکه میخوانم شمارا بسوی نجات ومیخوانید مرا بسوی آتش میخوانید مرا که کافر شوم

بِاللهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ٤٦ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي

بخدا وشریك سازم باو آنچه نیست مرا آن داشتی ومن میخوانم شمارا بسوی خدای غالب آمرزنده ناچار است که آنچه میخوانید مرا

إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ

بسوی آن نیست مراورا خواندنی در دنیا ونه در آخرت وآنکه بازگشت ما بسوی خداست وآنکه اسراف کنندگان ایشانند اهل

النَّارِ ٤٧ فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ٤٨ فَوَقَاهُ اللهُ

آتش پس زود باشد یاد خواهید کرد آنچه میگویم مر شما را وباز میگذارم کار خود را بخدا بدرستیکه خدا بیناست بندگان پس نگهداشت او را خدا

سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ٤٩ اَلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَ

بدیهای آنچه اندیشیدند واحاطه کرد بکسان فرعون بدی عقوبت آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد وشبانگاه و

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ٥٠

روزیکه قایم شود قیامت وداخل کنید کسان فرعون را در سخت‌ترین عقوبت

ایگروه من حراین نبود که هست زندگی این جهان برخوردیست
هرکه کاری بد کند پاداش آن پس نباشد جزکه مثلش درجهان
آنگروه پس داخل اندر جنند رزق داده بحساب اندر جنند
پس فریادها گشت برطبقش دراز داشتی ازدین خود دست ازچه باز
گفت او یاقوم مالی یا ثقات اینکه میخوانم شما را بر نجات
می بخوانیدم که تا من بر خدا کافر و مشرك شوم بر باروا
یا بیم دادا برآنکه جز خدا میتواند بود معبودی بحا
ناشناست این کانچه خوانیدم بران هست اورا خواندنی دردوجهان
ایست حق که بازگشت ما تمام جمله باشد سوی خلاق الانام
رود باشد پس که تا آرید یاد آنچه میگویم شما را از وداد
پس نگاهش داشت حق ازبدسیر وزبدی مکر ایشان سربسر
کرد پس حربیل برکوهی فرار کوه گشت ازامر حق بروی حصار
حاق بال اعنی که بر فرعونیان میرسید ازحق عذابی ناگهان
بار از سوءالعذاب آمد بدل که برایشان عرضه گشت اندر محل
اندر آید آل فرعون از خبر در قیامت بر عذابی سخت‌تر

این متاعی اندك اندك اعتبار واسرای آخرت دارالقرار
وانکه کرد او کار نیك ازمرد و زن وانکه اومؤمن بود بی‌مکر و فن
قوم از گفتار خربیل آچنان فهم ایمان کرد هرکس دربیان
دین موسی را نمودی اختیار گشتی ازفرعون ودینش برکنار
پس شما خوانید سوی آتشم وین بود خواندن زدیو سرکشم
نا خدا آرم شریك آنرا که نیست مر مرا علمی باصل آن که چیست
من همیخوانم شما را از قرار بر خدای غالب آمرزگار
دعوت فرعون را یا از خدا استجابت نیست در هر مدعا
وان رحد خویش بیرون رفتگان جملگی اصحاب نارند ازنشان
واگذارم کار خودرا من بحق کاوست بینا برعباد و ماخلق
راسکه قصد قتل اوفرعون کرد چون که او آگه ندارد ایمان مرد
هرکه رفت آنجا بقصد قتل وی از حقش سوءالعذاب آمد زپی
غرق باشد یا مراد ازحاق بال که بحر آنجمله گشتند ازضلال
ناردوزخ یا برایشان صبح وشام دارد اندر سوزش خویش اهتمام
وان عذاب حسرتست و انفعال یا ندم کافراید او برسوء حال

وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ

وهنگامیکه منازعه میکنند در آتش پس میگویند ضعفان مر آنانرا که بزرگی کردند بدرستیکه ما بودیم مر شما را پیروان پس آیا شما هستید کفایت کنندگان

عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ٥١ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ٥٢ وَ

ازما بهریرا از آتش گفتند آنان که بزرگی کردند بدرستیکه ما همه در آنیم بدرستیکه خدا تحقیق حکم کرد میان بندگان و

قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ٥٣ قَالُوا أَوَلَمْ

گفتند آنانکه در آتشند مر خازنان دوزخرا بخوانید پروردگار خود را تا سبك گرداند از ما روزی از عذاب را گفتند آیا نبود

تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

که می آمد شمارا رسولان شما بحجتها گفتند آری گفتند پس بخوانید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی

٥٤ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ٥٥ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ

بدرستیکه ما هر آینه یاری کنیم رسولان خود را و آنانکه گرویدند در زندگانی دنیا و روزیکه ایستاده میشوند شاهدان روزیکه سود نبخشد ستمکاران را

مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ٥٦ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

عذرشان و مر ایشانرا است لعنت و مر ایشانرا است بدی آسرای و بتحقیق دادیم موسی را هدایت و میراث دادیم بنی اسرائیل را

الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ٥٧ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ

آن کتاب هدایتی و پندی مر صاحبان خردها را پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است و آمرزش خواه مر گناهت را و تسبیح کن بستایش

رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ٥٨

پروردگارت را ایشانگاه و بامداد

یادکن وقتیکه درنار احتجاج باهم ایشان میکنند اراعوجاج پس گویند آن ضعیفان روبرو درتخاصم اندین استکبرو

یا که چیزی کم کنید ازاین عصب شما چون بودیمتان اندر فنون دفع نار ازما میکنید آیا کنون

سرکشان گویند انا کل فیه چون شما خود درعذابیم و بقیه ان الله قد حکم بین العباد می نگردد حکم او کم یا زیاد

خازنانرا می بگویید اهل نار که شما خواهید از پروردگار تا سبك گرداند ازما این عذاب قدر روزی که شدازما صبروتاب

برشما گوینده آیا در حیات نامدندی آرسل با بینات می بگویید آری بما پس شما خواهید گویید از خدا

از شما تا او نماید کم عذاب نیست مارا برشفاعت اذن وآب آن دعای کافران درکل حال نیست هرگز هیچ الا در ضلال

انبیا و مؤمنان را ما دهیم نصرت اندر زندگانی بی ریبم هم برودیکه گواهان ایستند نصرت ازما بهر ایشانست چند

اندر آروزیکه ندهد هیچ نفع ظالمانرا عذر ایشان بهر دفع لعنت ایشانراست ار پروردگار هم سرای بدحجیم شعله نار

ما زخود دادیم موسی را هدا یعنی احکام وشرایع درندا هم بمیراث اندر اسرائیلیان بار ما هشتیم بوریة ار نشان

بهر راه حق نمودن بهر پند اولوالالبابرا ارچون وچند پس توکن صبر ان وعدالله حق خواه آمرزش ز ذنبت درنسق

ذنب او یاخشم رافوال بداست ذنب امت یا که ارآن مقصداست حرف سحت مشرکان خیره چشم گاه آوردی بعصر را بخشم

گفت زار وصبر کن وزخشم خویش خواه آمرزش رحق ازبعدو پیش گوی تسبیحی که باشد مقترن شام وصبح آن پرسپاس ذوالمنن

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ

بدرستیکه آنانکه مجادله میکنند در آیتهای خدا بدون حجتی که آمده باشدایشانرا بدرستیکه درسینهاشان جز بزرگی نباشد ایشان رسندگان بآن

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٥٩ لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلٰكِنَّ

پس پناه جوی بخدا بدرستیکه او اوست شنوای بینا هر آینه آفرید آسمانها وزمین عظیم تر است از آفریدن مردمان ولکن

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٦٠ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

بیشتر مردمان نمیدانند ویکسان نیستند نابینا وبینا وانانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته

وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ ٦١

ونه بدکار اندکی پندمی گیرند

آنکسانکه میکنند ایشان حذال — اندر آیات خدای لایزال — بود اندر باب دجال این جدال
صاحب ما بستی گفتند تو — بل مسیح ابن داود است او — که رسد شاهی او بر بر وبحر
یعنی آن دجال کز وصف ونشان — میشود ظاهر وی از آخر زمان — می ز برهانی بدون حجتی
بیشمار حرکرونحوت درصدور — نی رسیده هم بآن قصد وامور — پس پناه از شرّ بیدینان بگیر
هم صفی را گوکه تا گیرد پناه — از حسودان دماش براله — خاصه در تفسیر اوکز گفتگو
گوید آن احمق که دلگیرش بود — چست قرآن تا که تفسیرش بود — تو چه دانی ایجهول مندرس
نور قرآن برگشت ازمهر وماه — تو ندیدی دل بدت کور و سیاه — نوت مردان ندیدی در مصاف
روی مبدادی نشان برخلق وموی — برسراع مشتری درشهر وکوی — مانقی را من نگویم ازجبا
کو بماند رازها درپرده باره — رو تو با اشیاء معذورت سار — مبهم آنها حمله مندام ولیك
شورمردی نیست هیچ اندرسرت — یاوه نمائی سفل وخیرت — روشنی درخانه با آن کار وبار
رهروان هستند اندر ره بسی — چون تو با ایشان مناگویا نسی — هم صفی گریمن فقرش دولی است
تاچه جای خالق این نه حجاب — که پیغمبر فرستد او کتاب — بار گردم درسخن روشنتر است
یا که خلق مردم از داشوری — لیك مردم این ندانند اکثری — مستوی نبود اعمی و بصیر
همچین آن مؤمن شایسته حال — نیست یکسان نامسیئو مدفعال — اندکی گیرند پند این مردمان
که یهودان را درآن بودی مقال
میشود تا او روان درراه نهر
کامده باشد برایشان نوبتی
برخدائی کاو سمیع است و بصیر
نعی قرآن منکنند از کین او
که بدیوی ز آدمیت منعکس
تا فواحش میزدی ازچهره لاف
حق بود سار بگذار آن نجا
بیستم پروای آن گفتار نیك
صحت ازقرآن ونفسیرش مدار
حاجتش درهرزه گوئی چون تو نیست
خلقت ارض وسما آن اکبراست
وین مثل باشد مقصود وتطیر
زین مثلها و نظایر در بیان

إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ٦٢ وَ قَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

بدرستیکه قیامت هر اینه آینده است نیست شکی دران ولیکن اکثر مردمان ایمان نمی اورند وگفت پروردگار شما بخوانید مرا تا اجابت کنم

لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٣ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

شمارا بدرستیکه انانکه سرکشی میکنند از عبادت من زود باشد که داخل شوند دوزخ راذلیلان خداست انکه گردانید برای شما

اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

شب را تا آرام گیرید دران وروز را بینا بحش بدرستیکه خدا هر اینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشترین مردمان شکر نمیکنند

يَشْكُرُونَ ٦٤ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ٦٥ كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ

پروردگار شما او بر چیز هر آفریننده است خدائی مگر او پس کجا برگردانیده میشوید همچین برگردانیده

الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ٦٦ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ

میشوند آنانکه بودند بآیتهای خدا انکار میورزیدند خداست که گردانید برای شما زمین را آرامگاهی و آسمانرا بنائی و

صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٦٧

تصویر کرد شما را پس خوب ساخت پیکر شمارا وروزی داد شمارا از پاکیزه ها آنست خدا پروردگار شما پس افزون آمد خدا را که پروردگار جهانیان است

خود قیامت بیگمان آینده است — نیست شك در وی کس ار داننده است — لیك بسیاری زمردم نگروند
گفت آن پروردگار ما سوا — می بخوانید از عبودیت مرا — تا اجابت من کنم گر مقتضی است
باتو گویم نکته در این مقام — خوان خدارا درحوائج والسلام — گرکه اورا خوانی ارقلب وضمیر
زانکه نی درراه فکرت رهروند
خارج از حکمت مر آن یعنی که نیست
رفت میل نفست از دل ناگزیر

خوان مرا گفت او نه میل نفس را — مستجاب ار نفس کی گردد دعا — یا شما خواهید بر یکتائیم — اجر تا یابید از دارائیم
هر شود از طاعت من سرکش او — زود آید در جحیم و آتش او — داخرین یعنی ذلیل و خوار و پست — سر کش اندر نار دوزخ وارداست
مر خدای برحقست آن کافرید — بر شما شب تا در آن ساکن شوید — روز را هم آفرید انسان عیان — چیزها را تا ببیند اندران
هم بجاحتها کنید ازره شتاب — هم معاش خود نیابید اکتساب — لیك زین باشند اکثر ناشناس — اندکند از مردمان نعمت شناس
آنحدا کاو آفرینندهٔ شما است — خالق هر چیزی او بر مقتضاست — غیر آن یکتای پاك ارچند وچون — نیست معبودی فانی تؤفکون
همچنین کز دین شما گشتید بر — بار گردانده گشتند از بتر — آنکسانیکه بآیات خدا — بودشان انکار از جهل وعمی
آنخدای برحقست او کز اثر — بر شما کرد این زمین را مستقر — هم بنائی چرخرا برداشته — قبهٔ بالای ارض افراشته
ساخت تصویر شما را هم نمو — کرد صورتها شمارا پس نکو — داد روزی برشما ارطیبات — پاك وخوش یعنی زحیوان وجماد
آنکه باشد فاعل اینها خداست — پروریده و آفریننده شماست — پس بود برتر خدائی کریقین — باشد او پروردگار عالمین

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٨ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ

اوست زنده که نیست خدائی مگر او — پس بخوانید او را خالص گردانندگان برای او دین را ستایش مر خدارا که پروردگار جهانیان است بگو بدرستیکه نهی کردند

أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ

مرا از آنکه بپرستم آنانرا که میخوانید از غیر خدا چون آمد مرا بینتها از پروردگارم و مرا فرموده شدم که منقاد شوم مر پروردگار

الْعَالَمِينَ ٦٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ

جهانیانرا اوست که آفرید شمارا از خاك پس از نطفه پس از خون بسته پس بیرون میاورد شمارا کودکی پس

لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ

تا برسید بکمال قوت خود پس تا شوید پیران وار شما کس هست که متوفی میشود از پیش وتا برسید بوقتی نامبرده شده و

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٧٠ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضٰى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٧١

باشد که شما دریابید بعقل اوست که زنده میکند ومیمیراند پس چون قرار شدن دهد امری پس جز این نیست که میگوید مر او را باش پس میشود

پس ورا خوانید روحه نکو — زنده باشد رحوة ذاتی او — له که جز او لا اله غیره — هست از پروردگار عالمین
منهیم کومن که بپرستم کجا — دین خود خالص کنند از بهر او — هر ستایش هر سپاسی بالیقین — وآیت از پروردگار ذوالمنن
هم شدم مأمور که گردن نهم — میپرستید آنچه را جز حق شما — آنزمان که بینات آمد بمن — پس ز نطفه پس ز خون جالا کتان
خون بسته که منی در ارحمین — حکم رب العالمین از کیف وکم — اوست آنکس کافرید از خاکیان — بعد از آن لتبلغو اشدکم
یعنی از طفلی قوی گردید وشاب — یا بداصورت او بهی مستبین — طفل آردتان برون از بطن ام — تا برسید اعلی پیری در حیات
تا اجل از سن آرد بنقل — پس بشجوخیت آرد از شتاب — باشد ارآن پیش بعضی را وفات — هم بمیرانند شما را از محار
پس چو حکمی او کند بودجز این — تا بیابید آن شما شاید بعقل — اوست آنکس که نماید زنده نار — بیست حاجت را ساس و آلی
که بگوید باش پس باشد یقین — حکم اورا چونکه خواهد بوتی

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ أَنّٰى يُصْرَفُونَ ٧٢ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا

آیا ندیدی بسوی آنانکه مجادله میکنند در آیتهای خدا که بکجا برگردانده میشوند آنانکه تکذیب نمودند کتابرا وآنچه را

أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٧٣ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي

فرستادیم بآن رسولانمان پس زود باشد که بدانند هنگامیکه غلهاست در گردنهای ایشان وزنجیرها کشیده میشوند در آب گرم پس در

النَّارِ يُسْجَرُونَ ٧٤ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ

آتش انداخته میشوند پس گفته شود مر ایشانرا کجاست بودید که شریك میساختید از غیر خدا گفتند گم شدند از ما بلکه نبودیم که

نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكٰفِرِينَ ٧٥ ذٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ

میخواندیم از پیش چیزیرا همچنین اضلال میکند خدا کافرانرا آن بسبب آنست که بودید شاد مانی میکردید در زمین بناحق

الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ٧٦ اُدْخُلُوا اَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٧

و بسبب آنچه بودید که می نازیدید داخل شوید دردرهای دوزخ جاودانیان درآن پس بداست مقام تکبر کنندگان

فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَاِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٧٨ وَلَقَدْ

پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است پس یا میمانیم ترا برخی از آنچه وعده میدهیم ایشانرا یا میتوفی میسازیم ترا پس سوی ما باز گردانیده میشوند و بتحقیق

اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ

فرستادیم رسولانرا پیش از تو از ایشان کسی است که خواندیم قصه ایشانرا بر تو و از ایشان کسی است که نخواندیم بر تو و سزد مر رسولی را

اَنْ يَأْتِيَ بِاٰيَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ فَاِذَا جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ٧٩

که بیاورد آیتی مگر باذن خدا پس چون بیاید فرمان خدا حکم کرده شود بحق و زیان میکنند آنجا باطل کیشان

نگری آیا برایشان که جدل
داشتند ایشان همانا بردروغ
وحی و تنزیل است و حکم آن در نظام
پس شوند ایشان درآتش سوخته
می‌گویند آنکسان گشتند گم
لم نکن تدعوا الی من قبل شیئی
این عذاب امرورتان کردند رخص
از وقوع رنج و کرهی برسل
بارها شادی ما در جهان
تك درآید اندر ابواب جحیم
پس تو میکش صبر بر حورفرق
یا نمیرانیمت از زان پیشتر
بعضی از ایشان بوند آنها که ما
می نبد پیغمبریرا در سبق

اندر آیات الله آرند از دغل
هم رسول هم کتاب نافروغ
رود پس ناشدکه دانند آن تمام
آتشی زاخلاق بد افروخته
آنهمه افسانه بود و اشتهم
بودمان اندر گمان اینگونه کی
شاد چون بودید دردنیا بارض
می‌شکفتند استهزاعش را چوگل
کن بداسان که نباشی شاد از آن
واندران ناشید جاویدان مقیم
ای بسا ان وعدالله حق
پس بما گردند بار ایشان دگر
بر تو فرمودیم قصه هرکجا
کایتی آرد بدون اذن حق
مؤمنانند آن دوقوم وکافران

تا چسان گردانده ایشان میشوند
واچه را که برسولان داده‌ایم
چونکه دراعناقشان غلها بهم
پس نگویند آنملایك چونشدند
بلکه ظاهر شد نبودند ایچ چیز
کافرانرا واگذارد حق چنین
غیر حق میبودتان آن انبساط
مؤمنانرا دل شود رانده آب
ای کرآن شادی توناشی نارضا
پس بداست آرامگاه سرکشان
پس تمانیم ارتورا بعضی از آن
ما فرستادیم برنام و نشان
بعض دیگر را نخواندستیم هم
پس چوآمد امرحق حکمی براست
واهل بطلان میکند آنجا زیان

برعلاوه کایتی را نگروند
بهرآن بر حلق بفرستاده‌ایم
والسلاسل یسحبون فی الحمیم
آن خدایانشان که غیرازحق بدند
ما غلط پنداشتیم از می‌تمیز
پس ملایکشان بگویند ازکه ن
واچه میکردید دردنیا نشاط
چونکه خواهند آن ملایا درکتاب
برتو ران گیرم پناه‌ای ذوالعطا
از حصال نیکه بودند اندران
که برایشان وعده دادیم آنچنان
پیشتر از تو بسی پیغمبران
قصهٔ ایشان تورا از پیش وکم
میشود بین دوقوم این برسزاست

اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعٰامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ٨٠ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا

خداست آنکه گردانید برای شما چهارپایانرا تا سوار شوید برخی از آنها و برخی از آنها را بخورید و مر شما راست در آنها منفعتها و تا برسید

عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٨١ وَ يُرِيكُمْ اٰيَاتِهِ فَاَيَّ اٰيَاتِ اللّٰهِ

بر سواری آنها بحاجتی که باشد در سینهاتان و بر آنها و بر کشتی بارکرده میشوید و مینماید شمارا آیتهایش پس بکدام آیات خدا

تُنْكِرُونَ ٨٢ اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا اَكْثَرَ

انکار میکنید آیا پس نرفتند در زمین پس بنگرند چگونه بود انجام آنانکه بودند از پیش ایشان بودند بیشتر

مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّةً وَ اٰثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا اَغْنٰى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٨٣ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

از ایشان وسخت‌تر از راه توانائی و اثر ها در زمین پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند کسب میکردند پس چون آمد ایشانرا رسولانشان

بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٨٤ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا

ماحجتها شادشدند بآنچه بودند نزدایشان از دانش واحاطه کردبایشان آنچه بودندبآن استهزامیکردند پس چون دیدندعذاب مارا گفتند

آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ٨٥ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا

گرویدیم بخدا تنها وکافرشدیم بآنچه بودیم بآن مشرکان پس نباشد که سوددهدایشانرا ایمانشان چون دیدندعذاب مارا

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

دستور خداکه بحقیقت گذشت دربندگانش وزیان کردند آنجا کافران

ترکوا منها ومنها تاکنون
هم برآنها هم بکشتیها سوار
برتجارت دریمن یا ارض شام
اکثر ارایشان بدند اندرعدد
پس بهنگامیکه آمدشان رسل
پس گرفتید آرسولان را حقیر
زاهل یونان گرحکیمی می‌شنید
زین سخنها زیرهشتندی دوگوش
هم در این ایام گیرد فلسفی
خنده میکردند اندر امر وبهی
یافتند ازناس ما چون آگهی
کافریم اینك بآنچیزیکه ما
سنةالله گشته جاری در اصول

حق کسی باشدکه انعام آفرید
سودها باشد شمارا زان فزون
سوی بحر وبرشوید اندر گذار
منکران آیا رفتند از مقام
هم‌زروی قوةو آثار اشد
باشان ومعجزات ارجمند و کل
هم بدانش هم بآیات کثیر
نام وحی اوروی درهم میکشند
یعنی این باور ندارد مرهوش
گوش خویش ازذکر تفسیر صمی
درکلام انما وحکم و وحی
بالعیان گفتند آما به
زان بدیم ازپیش کافر برخدا
که نباشد وقت پاس ایمان قبول
مرغ بهنگامرا شاید که پر

برشما تا نفعها زآنها برید
تارسید اندر سفرها کاوست‌دور
برشما آیات خود سازد پدید
تا چگونه بوده بینند از سفر
دفع پس رایشان کردایج آنعداب
شاد گشتندی بآنچه بردشان
فلسفه بوده است باطل‌آن علوم
همچنین اندر آیات و رسل
کارشان برانبیا تحقیر بود
گوبمان درجهل واکاری حکیم
پس فروبگرفتشان در آرمون
برخدائی کوبود یکتا بذات
پس‌بد کایمانشان سودی دهد
آن طریقه که نهاد او در عباد
درکندش یا بریدش زودسر

سوی‌حاجتها که هست‌اندرصدور
برکدام از آیت‌الله منکرید
آخر آنان که بوده بیشتر
آنچه کردند از تمکن‌اکتساب
بد ردانش هم زگفتار و بیان
هندسه هم یا طبایع یا نجوم
لیك میشد پایشان نردیك پل
سنگرا زافسردگی زاکسیر بود
کی سزوای تواند اهل نعیم
حکم ما کانوا به یستهزؤن
کرده ارسال رسل با بینات
چونکه دیدند آنعذاب بی زحد
کافران خسران نمودند ازعناد

سُورَةُ السَّجْدَةِ أَوْ فُصِّلَتْ أَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ٣ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

فروفرستادیست ازخدای بخشاینده مهربان کتابیست تفصیل داده شده آیهایش قرآنی عربی برای گروهیکه میدانند مژده‌دهنده وبیم کننده

فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ٤ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ

پس روی گردانیدند اکثرشان پس ایشان نمی‌شنوند وگفتند دلهای ما در حجابست ازآنچه میخوانیدمارا بآن ودرگوشهای ما گرانیست واز

بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ ٥ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ

میانهاومیانه‌تو مانعست پس عمل کن که ماایم عمل کنندگان بگوجزاین نیست که من انسانم مثل شماوحی کرده میشودبمن جزاین نیست الهشما الهی است

وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ٦ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ

یکتا پس روآورید باو وآمرزش خواهیداز اووای برمشرکانیرا آنهاکه ندهند زکوةرا وایشان بآخرت

هُمْ كٰافِرُونَ ۷ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۸ قُلْ اَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ

ایشانند کافران بدرستیکه آنها که گرویدند وکردند کارهای شایسته مرایشانراست پاداشی غیر مقطوع بگوی آیاشما هر آینه کافر میشوید

بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدٰاداً ذٰلِكَ رَبُّ الْعٰالَمِينَ ۹

بآنکه آفرید زمین را در دورو و میگردانید مر او را همتایان آنست پروردگار جهانیان

آن حقیقت کاحد است اندر ظهور
موج اول باشد از دریای نور
در نزول ارحق رحمن الرحیم
زین اشارت رفت اندر حاومیم
یافته تفصیل آیتهای او
فصلت آیاته یعنی نکو
نکته آیات را ازهر جهت
یا بدانند از نشان معرفت
کافرانرا بمژده در جای زشت
مژده ده مر مؤمنان را در بهشت
زانچه خوانیمان سوی آن بخلاف
هستمان گفتند دلها در غلاف
پرده چون باشد چه خوانی بر شتاب
هست بین ما وبین تو حجاب
چون شما در شکل وطعم وخواب وخور
گو چراین بود که من باشم بشر
که بود معبود ما واحد یقین
وحی سوی من شود نبود چراین
گمان کسان ندهند ازضدت رکوة
وای باشد مشرکین را نی نجات
مشرکین را بود اکثر بدل وجود
این صفت از بخل زایددر وجود
بی تأمل نفس را سازد رکی
قول تهلیل ار بود از مدرکی
پاك سازد نفس را از ترهات
همچنین توحید باری چون رکوة
لیك نی مر مؤمنان در احتیاج
مینمودند اهل شرك اطعام حاج
یا بدون انقطاع از بوتی
احرشان باشد بدون مبتی
هم دگر یوم قضا یوم قدر
وان دو یوم است امر وقول اندر بصر
صورت نوعیه ثانی ر اسطام
اولست اجرای ارضیه تمام
حلوه گر گشت از مقام اقدمی
موج او در دریای دور
یعنی از بخشندگار مهربان
یافت تنزیل این کتاب حق نشان
هست قرآنی تازی در بیان
بهر قومی که بدانند این زبان
این کتابی که بشیر است ونذیر
مؤمنان ومنکران را ناگزیر
فاعرض اکثرهم فهم لایسمعون
وان بشارترا بیابند از درون
هم بود سنگینی اندر گوشمان
آنچه خوانی شنویم ایچ آن بیان
پس عمل میکن تو بر آیین خویش
زانکه باشیم هم عامل بکیش
همنباشد دعوتم از عقل دور
تا طمایع را بود از آن نفور
پس نمائید استقامت سوی وی
مغفرت خواهید هم زو بی بهی
اعظمست اندر رزایل این صفت
بستشان ایمان بیوم آخرت
اختصاصش پس زبهر مشرکین
خود زترك ترکیت باشد یقین
چون زکوة مال کرروی وجوب
پاك سازد مالها را از عیوب
لااله الاالله ارگوئی یکی
نفس مغشوشت شود پاك وزکی
وانکسان گاورده اند ایمان بحق
کرده اند اعمال نیکو در نسق
نگروید آیا شما میگو بقوم
آنکه را خلق زمین کرد اودو یوم
صورتست ومادهٔ یاقصد از آن
اندراین دو شکل ارض آمد عیان
بهر او همتاه و اشباه آورید
اوست رب العالمین کاین آفرید

وَ جَعَلَ فِيهٰا رَوٰاسِيَ مِنْ فَوْقِهٰا وَ بٰارَكَ فِيهٰا وَ قَدَّرَ فِيهٰا اَقْوٰاتَهٰا فِي اَرْبَعَةِ اَيّٰامٍ سَوٰاءً لِلسّٰآئِلِينَ ۱۰ ثُمَّ اسْتَوٰي

وگردانید درآن کوههای استوار ازبالای آن وبرکت داددرآن وتقدیر کرددرآن خوردنیهای ایشان درچهار روز مساوی برای خواهندگان پس پرداخت

اِلَى السَّمٰآءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْاَرْضِ ائْتِيٰا طَوْعاً اَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا اَتَيْنٰا طٰآئِعِينَ ۱۱ فَقَضٰيهُنَّ

باسمان وآن بود دودی پس گفت مر آنرا ومر زمین را که بیائید خواه یانا خواه گفتند آمدیم فرمان برداران پس قرارداد انهارا

سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ اَوْحٰي فِي كُلِّ سَمٰآءٍ اَمْرَهٰا وَ زَيَّنَّا السَّمٰآءَ الدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ

هفت اسمان در دورو ووحی کرددر هر اسمان کارانرا وآراسته کردیم آسمان دنیارا بچراغها ومحافظتی اینست

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۱۲ فَاِنْ اَعْرَضُوا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُودَ ۱۳ اِذْ جٰائَتْهُمُ

قرارداد خدای غالب دانا پس اگر روی گردانیدند پس بگوئیم دادم شمارا صاعقه مثل صاعقه عاد وثمود هنگامیکه آمد ایشانرا

الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلّٰا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ قٰالُوا لَوْ شٰآءَ رَبُّنٰا لَاَنْزَلَ مَلٰائِكَةً فَاِنّٰا

رسولان ازمیان دستهاشان وازپس سرشان که نپرستید مگر خدارا گفتند اگر خواسته بود پروردگار ما فرستاده بود ملائکه را پس بدرستیکه

بِمٰا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ ۱۴

ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم

هم زفوقش کوههای مرتفع / راست کرد ارهست هوشت مجتمع / زانکه ارض وکوه نزد امتیاز / وضع اثمال است برانقال باز
زین کند عبرت مگر ذی‌مدرکی / نیست کش درآفریننده شکی / هردو محتاجند این‌کوه و زمین / برنگهداری که هست اقوی یقین
داد برکت کوهها را برقرار / از معادن وز منابع بی‌شمار / یا بود راجع ضمیران برزمین / برکت ارض است یعنی اینچنین
کرد تقدیر اندران ارزاقرا / در چهار ایام مر انفاق را / رواست کیفیات اربع مرمراد / یا عناصر در مزاج ودر مواد
هرمرکب یابد از وی لاعلاج / بالسویه اعتدال و امتزاج / هست یکسان آن زبهر سائلین / هرکه مرزوقست یعنی درزمین
قصد پس فرمود خلق آسمان / وان بخاری بود ودودی درعیان / پس بگفت ارض وسما را ائتیا / طوعاً اوکرهاً بامر واذن ما
هردوگفتند آسمان وهم زمین / خالق خود را اتینا طائعین / قصد ازاین ائتیان و امتثال / این دورا تکوین ذاتست ازمقال
کرد پس هفت آسمان‌را محکم‌او / در دویوم اعنی دوحیث اعظم‌او / ماده است‌وصورت آن‌درحکم‌عقل / وحی هریکرا نمود امرش بنقل
کرد یعنی وحی بر هرآسمان / چست تاکارش زرفتار ونشان / آسمان اولین کو اقرست / در صفا ودرلطافت اغلب است
برمصابیحش چنین آراستیم / صاف وبرزیبش‌چین محواستیم / یعنی این استاره‌گان کاندر فراغ / مبدرخشند ازفلك همچون چراغ
شرح اینرا گفته‌ایم از پیشتر / از مکرر رو بتکرار نظر / هم نگه ما داشتیم ارآفتش / وزشیاطین در کمال رفعتش
اینست تقدیراعنی اندازه زحق / غالب و دانا بوضع ماخلق / پس کنند اعراض گر ازناعقه / پس بگو انذرتکم عن صاعقه
همچو برعاد وثمود اندر سبل / وآمده بود آنکه ایشارا رسل / هم زپیش وهم زپشت آنگروه / پند دادند انحوانب وازوجوه
آنکه نپرستید چیزی جزخدا / قوم گفت ارخواستی خودرب‌ما / تا که نپرستیم چیزی بی‌زشك / میفرستادی بنزد ما ملك
پس بچیزی که فرستاده شدید / ما بآن می‌نگرویم از هروعید / زانکه مباشید بر مانند ما / آدمی مشکل وهم بیوند ما

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

پس اماعاد پس سرکشی کردند در زمین بناحق وگفتند کست سخت‌تر ازما درتوانائی آیا‌ندیدند که‌خدائی که

خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ١٥ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ

آفریدایشارا اوست سخت‌تر ازایشان درتوانائی وبودند آیتهای مارا انکار میکردند پس فرستادیم برایشان بادی پرخروش در روزهای

نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ ١٦ وَ

شوم تاچشانسمشان‌عذاب‌خواری در زندگانی دنیا وهرآینه‌عذاب‌آخرت خوارکننده‌تراست‌وایشان‌یاری‌کرده نشوند و

أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

اماثمود پس‌هدایت کردیم ایشارا پس اختیار کردند کوریرا برهدایت پس گرفت ایشانرا صاعقه عذاب خواری بسب آنچه بودند کسب میکردند

١٧ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ١٨

ونجات‌دادیم آنانرا که ایمان‌آوردند وبودند پرهیزمیکردند

در بیان قصه عاد و ثمود

عاد پس اما بارض ازغیر حق / سرکشی کردند درنظم وسبق / می‌نگفتند از توانائی ز ما
می‌ندانستند اوشان کافرید / سخت‌تر باشد بقوت نزد دید / مبدند ایشان بآیتهای ما
پس فرستادیم بادی سهمناك / که زآوازش شدند ایشان هلاك / یا که بادی سرد کرسردی آن
اندر ایامی که نحس وشوم‌بود / بهر ایشان دوزخ معلوم بود / چون خدا خواهدبقومی‌رنج‌وضر
ورکه بارانی فرستد بی‌زیاد / آن نشان رحمت آمد بر عباد / هم نه زایشان هیچکس‌یاری‌کند
رنج وخواری درحیوة دنیوی / زان بود اخزی عذاب اخروی / برگزیدندی پس‌ایشان‌ترزخواست
هم ثمود اما پس‌ایشارا ذلیل / ما شدیم اندر هدایت برسبیل / زانچه میکردند کسب اندر سبب
پس فرا بگرفتشان مر صاعقه / ازعذاب الهون بوقت بارقه / زانکه پرهیزنده بودند ازظلم

سخت‌تر کبود هم‌ازمال و نوا
آنکه میکردند انکار ارنمی
جملگی مردند درنیت و دکان
بهرشان بادی فرستد بی‌مطر
تا چشانیم از عذاب خزیشان
هم نه دفع رنج و یاداری‌کند
جهل وکوریرا مگر برراه‌راست
رنج صالح عقر ناقه در طلب

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٩ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ

وروزیکه حشر کرده شوند دشمان خدا بسوی آتش پس ایشان بازداشته میشوند تاچون آمدند آنرا گواهی داد برایشان گوش ایشان

أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠ وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ

ودیدهای ایشان وپوستهای ایشان بآنچه بودند که میکردند وگفتند پوستهای خودرا چرا گواهی دادید برما گفتند بسخن آورد ما را خدائی

الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢١ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ

که بسخن آورد هرچیزرا واوآفریدشمارا نخستین بار وسوی او بازمیگردید وبودید که پنهان میشدید که

يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا

گواهی میدهد برشما گوشهای شما ونه دیدهای شما ونه پوستهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاریرا از

تَعْمَلُونَ ٢٢ وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٣

آنچه میکنید وآن بود گمان شما که گمان کردید بپروردگارتان هلاك گردانید شمارا پس گردیدید از زیانکاران

یادکن چون حشر کرده میشوند دشمان حق بسار بر گردند بارشان دارند هرجا رابتلا دمدم حتی اذا ما جاءوها

مرگواهی میدهد سمع وبصر بهر ایشان از وقایع سر بسر پوستهاشان همچنان شاهد گواه مرفعال زشت و کردار تباه

با جلود خود نگویند ازچه راه میدهید ار ما گواهی برگناه میدمودیم ازشما ما دفع صر هم چنین خواهیمتان دور ازخطر

اینچنین گویند اعضا در جواب ناورید ار ما ملامت یا عتاب هم خدا آورد مارا در سخن که بهرچیزی دهد نطق ودهن

اوشما را اولین بار آفرید سوی اوهم بار گردیده شوید می‌نبودید آنکه ازحق مستتر خود شما کردید اندرچهرو سر

زانکه تا بدهد گواهی بر شما گوشها و چشمها و جلدها مستتر میداشتید از مردمان فعل ناشایست خودرا در جهان

بیخبر از آنکه آن دانای غیب در تکلم آورد مارا بعیب داشتید این ظن کرآنچه میکنید حق نداند اکثریرا بر پدید

ظنتان اینگونه بر پروردگار که گمان بردید بدمردودوخوار زان گمان بد بخساران شدید اندراین روز از زیانکاران شدید

درحدیث آمد که حق بیگفتگو هست در ره گان بنده او تا تورا چبودگمان از یك وبد برتو جز پاداش طنت کی رسد

گرتورا ظن نکو باشد براو طاعتت یك است وپاداشت نکو ورکه طنت بدبود پاداش آن هم بدآید وین سزد بر بدگمان

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ٢٤ وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا

پس اگر صبر کنند پس آتش مقام است مرایشارا واگر طلب خوشنودی کنند پس ناشند ازعذر پذیرفته شدگان وبرگماشتیم برای ایشان رفیقان پس آرایش

لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ

دادند مرایشارا آنچه بودند میان دستهاشان وآنچه بودپس سرشان وثابت شد برایشان سخن درامتانی که بحقیقت گذشتند پیش ازایشان از جن و

الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ٢٥ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

وانس بدرستیکه ایشان بودند زیانکاران وگفتند آنانکه کافر شدند مشنوید مراین قرآنرا وهرزه درائی کنید درآن باشد که شما

تَغْلِبُونَ ٢٦ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيداً ٢٧ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَءَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٨

غالب شوید پس هرآینه میچشانیم البته آنانرا که کافر شدند عذابی سخت وهرآینه جزا دهیمشان بدترین آنچه بودند که میکردند

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ٢٩ وَ قَالَ الَّذِينَ

اینست جزای دشمان خدا آتش مرایشانراست درآن سرای جاودانی پاداشی بسبب آنچه بودند آیتهای مارا انکار میکردند وگفتند آنانکه

كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا اللَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ٣٠

کافر شدند پروردگارما بنمای مارا آن دوکسرا که گمراه کردند مارا از جن وانس تابگردانیم آندورا در زیر قدمهامان تاباشند از فروتران

پس شکیبائی کنند ارکافران
تا شود خوشنود ازایشان خدا

یا که گردد باز ازخشم وعتاب
مشرکانرا دوستان و همنشین

وان شیاطین بهرشان آراستند
خلفهم بعداز امور اخرویست

همنشینان این بود وسواسشان
درترفع برگذشتند از کسان

صاحب ملکند ومال وگنج وزر
گفته‌اند این مفلسان بیوا

تا بدین افسانهای بی‌فروغ
این کنند باور حزاز دانش بری

ورکه باشد دار دیگرهم بجا
قول یعنی آن عذاب با غلق

وانگهی بودند امتها زپیش
هست خسران کافران را بی‌حساب

مشرکان گفتند دربیت‌الحرام
بشنوید و افکنید اقوالها

درمیان خواندنش یعنی سخن
تا شما شاید دراوغالب شوید

پس چشانیم آن کسانرا برمزید
زانچه کردند ار عملها ناسزا

آن عذاب سخت روز بدر بود
جان دراشان جاودان آتش کش است

زان سبب که دایم ازجهل وعمی
چونکه وارد درجهنم آمدند

کان دوکس راایجدا ازاس وجان
ما لگدکوب آنچنان درانتقام

جایشان پس دوزخ آمد بیگمان
ورکنند ازحق تمنای رضا

نیست ایشانرا احابت زانجناب
ازقضا کردیم این چنین

زامتعه دنیا که خود میخواستند
بین امیهم متاع دنیویست

چونکه بنشینند با اجناسشان
که بیین این همسرات راچسان

تو چومرغی ماندهٔ بی بال وپر
آخرت را دیده کس کی برملا

عقل مردمرا بدزدند از دروغ
بودشان برسر هوای دنیری

این شقوقاتش بودصدق ازکجا
قول پس واجب درایشان گشت وحق

ازپری و آدمی زین قوم بش
مستحق گشتند ایشان برعذاب

یکدگر را گوش ندهند این کلام
خواند اعنی چونکه قرآن مصطفی

افکنید الدلغو و یاوه ازمن
هم بتقلیدش زهر جانب شوید

ماعذابی سخت زان کفر شدید
هم جزا بدهیمشان بدتر جزا

بدترش در آخرت خواهد نمود
آن جزا اعداء حق‌را آتش است

بودشان انکار برآیات ما
آن کسان گویندکه کافر شدند

وانما گردند کان گمراهان
تا بگردانیمشان در زیر گام

تا که باشد ازگروه اسفلین
یا در اسفل رتبه دوزخ مکین

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا

بدرستیکه آنهاکه گفتند پروردگارماخداست پس ایستادگی کردند فرومیآیند برایشان ملائکه که مترسید واندوهگین مشوید وشادمان شوید

بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٣١ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا

بهبهشتی که بودیدوعده داده میشدید مائیم دوستان شما درزندگانی دنیا ودر آخرت ومرشماراست درآن آنچه

تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ٣٢ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى

میخواهد نفسهای شما ومرشماراست درآن آنچه مدعی شوید ماحصری از خدای آمرزنده مهربان وکیست خوبتر درسخن ازکسیکه خواند بسوی

اللهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٣٤ وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي

خدا وکرد کارشایسته وگفت بدرستیکه من ازمسلمانانم ویکسان نیست خوبی وبدی دفع کن بانچه

هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ٣٥ وَ مَا يُلَقّٰهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا

آنست بهتر پس آنگاه کسیکه میانه تو ومیانه اوست دشمنی گویا اوست دوستی مهربان وداده شوند آرامگر آنانکه صبر کردند وداده

يُلَقّٰهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ٣٦ وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٣٧

نشوند آنرا جز صاحب بهره بزرك واگر ازجای درآوردترا از شیطان وسوسه پس بناه بر بخدا اندرستیکه اوست اوشنوای دانا

ربنا الله آنکه گفتند ازکسان
هم نمودند استقامت خود بدان

می بگویندش مترسید از هلاك
هم مباشید از گناه اندوهناك

ما شمارا دوستان باشیم ویار
در جهان بودیمتان ناصر بکار

حاضر است ازبهرتان بیگفتگو
آنچه دارد نفسهاتان آرزو

پیشکش درحالتی که باشد آن
از خداوند غفور مهربان

باشدش کردار بیکو در فعال
برعلاوه حسن وگفتار و مقال

دفع کن آن سیئاتی کابتر است
برنکوئیها که آن نیکوتر است

عفوکن یعنی بپاداش گناه
ورکنی احسان بهست آن زانتباه

ازنشان حسن خلق اندر عمل
دشمنی بردوستی گردد بدل

مر ملایکشان فرود آید بنور
وقت موت و وقت اخراج اندقبور

شادمان درجنت آئید از امید
آنچه برآن وعده داده میشدید

همچنین اندر سرای آخرت
باشما باشیم یار از هر جهت

هست درعقبی شما را بی‌نزاع
آنچه را دعوی کنید از انتفاع

کیست بهتر از ره گفتن ازو
که نخواند برخدا بی‌گفتگو

می بگوید که منم از مسلمین
بیست یکسان خوب وبدازروی دین

یعنی ار باشد دونیکی درنظر
دفع کن بدرا بآن کاو نیکتر

پس چو بین او وتو باشد عناد
دوستی گردد جحیم و زو وداد

داده این خصلت نگرددجز برآن
که نماید صبر بر رنج و زیان

هم عطا کرده نگردد این کمال | جز بصاحب بهرهٔ اعظم خصال | ورکه دیوت خار وسواسی نهد | گویدت نیکی مکن برجای بد
پس پناه ازشرّ او بر برخدا | **سجده واجبه** | کاو بود دانا وشنوا برشما

وَ مِنْ آيٰاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهٰارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لٰا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لٰا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي

واز آیتهایش شب است وروز وآفتاب وماه وسجده مکنید مرآفتابرا و نه مرماهرا و سجده کنید مرخدائی راکه

خَلَقَهُنَّ اِنْ كُنْتُمْ اِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ ٣٨ فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ وَ

آفرید آنهارا اگرهستیداورامیپرستید پس اگرسرکشی کنند پس آنانکه نزد پروردگارتواندتسبیح میکنندمراورا شب وروز و

هُمْ لٰا يَسْأَمُونَ ٣٩ وَ مِنْ آيٰاتِهِ اَنَّكَ تَرَي الْاَرْضَ خٰاشِعَةً فَاِذٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا الْمٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ

ایشان ملول نمیشوند واز آیتهایش اینکه تومی بینی زمین را فرسوده افسرده پس چون فروفرستم برآن آب راحرکت کندوافزونی پذیرد

اِنَّ الَّذِي اَحْيٰاهٰا لَمُحْيِ الْمَوْتىٰ اِنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٠ اِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيٰاتِنٰا لٰا يَخْفَوْنَ

بدرستیکه آنکه زنده گرداندآنرا هرآینه زنده کننده مردگانست بدرستیکه او برهمه چیز تواناست بدرستیکه آنانکه میل باطل میکنند درآیتهای ما پوشیده نمیباشند

عَلَيْنٰا اَفَمَنْ يُلْقىٰ فِي النّٰارِ خَيْرٌ اَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ اِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

برما آیاپس کسیکه انداخته شوددرآتش بهتر است یاکسیکه بیاید ایمن روز قیامت بکنید آنچه خواستید بدرستیکه او بآنچه میکنید بیناست

٤١ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمّٰا جٰاءَهُمْ وَ اِنَّهُ لَكِتٰابٌ عَزِيزٌ ٤٢ لٰا يَأْتِيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

بدرستیکه آنانکه کافرشدندبآن ذکرچون آمد ایشانرا وبدرستیکه آن هرآینه کتابیست گرامی نیایدآنرا باطل ازمیانه دودستش

وَ لٰا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ٤٣ مٰا يُقٰالُ لَكَ اِلّٰا مٰا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو

ونه ازپس سرش فروفرستادنیست ازدرست کارستوده گفته نمیشود مرتورا مگرآنچه بحقیقت گفته شدمرسولانرا پیش ازتو بدرستیکه پروردگارتوهرآینه

مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقٰابٍ اَلِيمٍ ٤٤

صاحب آمرزش است وصاحب عقوبت بردرد

ودنشانیهای او دور است وشب | وآفتاب و ماه در دور طلب | سجده آرید ازپی آنکه بپرستنده اید | زانکه محلوقند ایشان چون شما
زانخدائی که شما را آفرید | سجده آرید ار که بپرستنده اید | پس بود ارسرکش ازپروردگار | ذیل قدرش را ببنشیند غبار
فرقها هستند اندر رد رب | ازپی تسبیح او در روز وشب | اینچنین پیوسته دارد اشتغال | هم نگیرند از عبادتها ملال
وز علامتهای او اندر وقوع | اینکه می بینی زمینرا با خشوع | خشك وبس پژمرده بفرستیم باز | آب بروی آید اندر اهتزاز
منفتح گردد برآید چون خمر | روید ازوی لاله وگل تاگریز | آنکه کرد احیا زمین مرده را | زنده سازد مردگانرا زاقتضا
او باحیا و اماته قادر است | هم بهرچیزی که بروی طاهراست | دارد اعنی قابلیت بر ظهور | پس زکلك مشیتش یابدصدور
وانکسانکه منحرف تاگه شوند | اندر آیتهای ما وزره شوند | محتفی برما نگردند از یقین | در اباطل اینگروه ملحدین
بشنویم اقوالتان را سربسر | وان کلام لغو و گفت بیثمر | آنکس آیا که شود انداخته | تاگهان در آتش پرداخته
هست بهتر یا کسی کاو بی ستیز | ایمن آید زاتش اندر رستخیز | هرچه خواهیدآن کنید ازنا گزیر | حق براعمال شما باشد بصیر
نگروید آنکو بذکرآمد چو آن | سویشان یعنی کتاب از آسمان | ذکر یعنی بهترین اندر پسند | بهر یاداست این کتاب ارجمند
یاعزیز از روی حجت درنظر | کش باتیان نیست قادر از بشر | ناید اورا باطلی ازپیش وپس | کس بابطالش ندارد دسترس
دروی اعنی آنچه فرموده است حق | نیست کش ازحکم بعد وماسبق | هست نازل از خدای بی ندید | برمصالح کوحکیم است و حمید
منگویند این معاند کافران | ترتو الا آنکه در پیغمبران | گفته اند از پیش ارباب هلاك | پس مباش ازگفتشان اندوهناك
 | زانکه ربت بی سؤال وبی جواب | صاحب آمرزش است و ذوعقاب

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً اَعْجَمِيّاً لَقالُوا لَوْلا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَ اَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ

واگر میکردانیدیم آنرا قرآنی عجمی هرآینه میگفتند چرا بیان کرده نشد آیتهایش آیا قرآن عجمی است و مخاطب عرب بگو او برای آنانکه

آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ فِي آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمىً اُولئِكَ يُنادَوْنَ مِنْ

گرویدند هدایت وشفاست وآنانکه ایمان نمی آورند در گوشهاشان گرانیست واو بر ایشان کوریست آنها ندا کرده میشوند از

مَكانٍ بَعِيدٍ ٤٥ وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ

جائی دور وبدرستیکه دادیم ما موسی را تورات پس اختلاف کرده شد در آن واگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگار تو هر آینه حکم کرده شده بود

بَيْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ٤٦ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَساءَ فَعَلَيْها وَ ما رَبُّكَ

میانشان و بدرستیکه ایشان هر آینه در شك اندازنده است سبب که کرد کار شایسته را پس برای خودش است و آنکه بد کرد پس بر خودش است و نیست پروردگار تو

بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ ٤٧ اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السّاعَةِ وَ ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَراتٍ مِنْ اَكْمامِها وَ ما تَحْمِلُ مِنْ

ستمکار مر بندگان را بسوی او بر گردانده میشود دانش قیامت و آنچه بیرون می آید از میوها از غلافهایش و بار نگیرد هیچ

اُنْثىٰ وَلا تَضَعُ اِلّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ اَيْنَ شُرَكائِي قالُوا آذَنّاكَ ما مِنّا مِنْ شَهِيدٍ ٤٨ وَضَلَّ

مؤنثی وننهد جز بعلم او وروزیکه ندا کند ایشان را که کجایند شریکان من گویند اعلام نمودیم ترا که نیست از ما هیچ گواهی وگم شد

عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ٤٩

از ایشان آنچه بود که میخواندند از پیش وندانند که نیست مر ایشان را هیچ گریزگاهی

گرکه بارل میشنودیم از رقم / ما خود این قرآن نگفتار عجم / همد آیاتش مفصل این عجب
این کلام اعجمی آیا سزد / پس عرب باشد مخاطب زین کلام / تا بفهم ما رسد تلك این بیان
حاصل اینکه ما شماری این کتاب / بارل ایشانرا شنودیم از خطاب / هم شنیدیم آیات آنودی
وانکه میگویند باشد کاو کتاب / ورسی آرد نما اندر خطاب / ایچنین گویند بید لاعلاج
بهر دفع عسر و انکار خفی / گفت آن گوینده تفسیر صفی / می بفهمد هرکه خواهد بی سبب
کس نگوید ما بفهم این سخن / راکه ثری باشد اندروی بس / گرگذاری حقد بر فهمش رسی
ورکه آری در فنون انکار ودق / بوده این انکار رسم ازماسبق / هادی است وهم شفا دش وبهان
وانکسانکه نگروساز قص هوش / هستشان ثقلی وسنگینی نگوش / مع آن بود مر ایشان را پدید
واگروه ایشان ندا کرده شود / از مکانی دور وبانگی نشنوند / مختلف دروی شد ازشبح وشتاب
گر سودی آن سخن که برگرفت / پیشی از پروردگارت بی شگفت / شان میرفت حکم از آن عدو
انهم فیه لفی شك مریب / زیب ازشك است اعظم ای ادب / اوست پس در قبض او در هر محل
ورکسی بدکرد کاری پس براوست / مر بران فعلش آنچه با دکوست / بی یار است از صلاح و از فساد
گفت بادان قیامت کی شود / آیت آمد کاین علم وی شود / علم ساعت گردلی درجستجوست
هم درون باید ثمرها از غلاف / مادهٔ حملی نگیرد بی خلاف / هیچ وقو جز بدانشی او
چونکه خوانده مشرکین راذوالمنن / که کجا باشند اماران من / گم شد از ایشان هر آنچه بدریدند
یعنی آن تنها که میخواندند پیش / هم یقین ایشان گمند از کفر خویش / من محیص هالهم یوم التغیر

لا يَسْئَمُ الْاِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ ٥٠ وَ لَئِنْ اَذَقْناهُ رَحْمَةً مِنّا مِنْ

ملول نمیشود انسان از دعاء خیر واگر مس کند اورا شری پس ناامید است نومید وهر آینه اگر بچشانیم او را رحمتی از خود از

بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي

پس سختی که مس کرد او را هر آینه خواهد گفت البته که این مر است و گمان ندارم قیامت را قائم و هر آینه اگر باز گردانیده شوم سوی پروردگارم بدرستیکه مر است

عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ٥١ وَإِذَا أَنْعَمْنَا

نزد او هر آینه جهت من پس هر آینه اخبار خواهم کرد البته آنهارا که کافر شدند بآنچه کردند و هر آینه بچشانیم البته ایشانرا از عذابی درشت وچون انعام کنیم

عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ ٥٢ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ

بر انسان روی گرداند و دور شد بجانب خویش را وچون مس کند او را شر پس صاحب دعای بسیار پس بگو خبر دهید مرا اگر باشد

مِنْ عِندِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ٥٣ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي

از نزد خدا پس کافر شده باشید بآن کیست گمراه تر از آنکه او است در مخالفتی دور از حق زودی مینمائیم ما ایشانرا آیتهای خود در آفاق ودر

أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ٥٤ أَلَا إِنَّهُمْ فِي

خودهاشان تا آشکار گردد مر ایشانرا که او است حق آیا کافی نیست بپروردگار تو که او است بر همه چیزی گواه دانسته باش که ایشان در

مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ

شکیدار از ملاقات پروردگارشان دانسته باش که او بهمه چیز احاطه کننده است

گر رسد او را بدی کاه هبوط — پس در آن حالت یؤس است و قنوط
ور چشانیمش ز خود بخشایشی — بعد سختی کش رسد آسایشی
می پندارد قیامت را که آن — قائم آید لاجرم در این گمان
کافرانرا پس کنیم اخبار حد — وز عمل آورده باشد هر چه بد
که ز عدلت گوئیا پرسش کنم — خود نورا کی مانده بینا و دلم
روی بگرداند ز شکران بحضور — حال خود را از آن دارد بدور
گوشها دیدید بسیار از خرد — گر که این قرآن ز رب حق بود
کیست پس گمراه تر از کو بود — در خلاف دور از راه رشد
تا شود روشن ایشان کاوست حق — یعنی آن در عصر کامل بسق
در عیان صبح اقالیم و بلاد — در نهان کشف حقایق بر عباد
رآیت انا فتحنا شد پدید — گردن گردکشان آمد بسد
رتبها منزل بمنزل پی سپی — در سلوك ره وردان گشت طی
بار بر سیر ع حق شد راه قوف — عالم انگرد هوا کردید صف
می نمایند اینکه در شکل و رسم — از لقاء رب خویش از قس وعم
مر ورا بگرفته شام و قمرش — هم سماوی را در ظهور وحدتش

د امید اعلی رحمت در عیان — بد بر پروردگارش بدگمان
گوید این یکی که شد ردیاب من — بست جز ارفعل و خوی بیك من
ور که گردد باز بر پروردگار — رد او دارد نکوئی بشمار
هم مرایشانرا حشم از عقاب — آن عذاب سخت در یوم الحساب
خویشتنرا انعام و بخشایم دمی — تاب نعمت آدمی را و اعتزار
پس دعای اوست بسیار و عریض — بی تامل و ابتاع هر دلال
کاندر آفاق و درامس هست پیش — در نبی پروردگارش بدگمان
کامل دین را باشد اندر جسم و روح — بست جز ارفعل و خوی بیك من
دولت اسلامیان آمد قوی — رد او دارد نکوئی بشمار
برگذشت از آسمانها قدرها — آن عذاب سخت در یوم الحساب
تابها در اهل معنی تار کرد — تاب نعمت آدمی را و اعتزار
هست زیت مر مهر جزی گواه — پس دعای اوست بسیار و عریض
کرده بر اشیاء احاطه علم او — بی تامل و ابتاع هر دلال

سورة الشورى مكية وهي ثلث وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشنده مهربان

حٰمٓ ١ عٓسٓقٓ ٢ كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٣ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ

همچنین وحی میفرستد بسوی تو و بسوی آنانکه بودند پیش از تو خدای غالب درست کردکار مر او راست آنچه در آسمانها

وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٣ تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ

وآنچه درزمین است واوست بلند مرتبه بزرك نزدیك است که آسمانها چاك چاك شوند از بالاشان وملائکه تسبیح میکنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَآ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٤ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا

بستایش پروردگارشان وآمرزش می طلبند برای آنکه در زمین است دانسته باش که خدا اوست آمرزنده مهربان وآنانکه گرفتند

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَآءَ اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَ مَآ أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ٥ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْآنًا

از غیراو دوستان خداست نگهبان برایشان وتو نسبی تو برایشان گماشته وهمچنین وحی کردیم بتو قرآنی

عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرٰى وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ

عربی تابیم کنی اصل قریهارا وآنکه پیرامون آنست وبیم کنی از روز جمعیت بیست شکی درآن پاره باشند در بهشت وپاره باشند

فِي السَّعِيرِ ٦ وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظّٰالِمُونَ

در دوزخ واگر خواسته بود خدا هر آینه گردانیده بود ایشانرا امتی واحد واکن داخل میکند آنرا که خواهد در رحمتش وستمکاران نیست

مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ٧ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَآءَ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتٰى وَ هُوَ

مرایشانرا هیچ دوستی ویاری دهنده بگیرند از غیراو دوستان پس خدا اوست خداوند واوزنده میکند مردگانرا واو

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨ وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبِّي عَلَيْهِ

بر همه چیزی تواناست وآنچه اختلاف کردید در آن از چیزی پس حکمش بخداست آنست خدای پروردگارم براو

تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ٩

توکل کردم وبسوی اوبازگشت میکنم

گفته‌ایم ارزش شرح جا و بیش — عین وسین وقاف خود ای حکیم — حق مطلق عالم سر قدم — همچنین وحیت کند وحی ار کرم
هم بسوی آنکه بودند از و پیش — ار رسولان هر که را در عصر خویش — آحدای عالم دانا تراست — باشد اورا آنچه در ارض وسماست
هم بذات خود علی است وعظیم — بارسا بر عظمتش عقل سقیم — هست یعنی عقل و فهم ممکنات — اندر ادراك علوش مهو ومات
هست نزدیك آنکه اشکافد زهم — به سنبر ازهمش در یم دم — هم تسبیحش ملایك صبح وشام — بر سپاس رب خویش اندر مقام
مغفرت خواهند بر اهل زمین — از حیات قدس رب العالمین — می بخشاید ایکه خلاق جهان — اوست آمرزنده‌گار و مهربان
واکه نگرفتند حق را یار و دوست — بر عملهاشان نگهبان حمه اوست — بیستی ما تو بر ایشان وکیل — بر تو وایشان وحی کردیم ای خلیل
زین کتاب تازی اندر ماحری — تو ندانی ام القری را تو ندهی نم بر ام القری — از تمام ربع مسکون در رشاد
بدهی از روز قیامت بیمشان — نیست شك در وی کمی تعدیشان — فرقهٔ هم در سعیر و جای زشت
ور خدا میخواست میکرد ایدشان — امتی واحد بایك دین و بیش — ظالمون مالهم فی نقمه
دوستی یاری که در یوم الحساب — نیز ایشانرا نخواهند از عذاب — پس خدا باشد ولی نه غیر آن
زنده سازد مردگانرا جمله وی — مرتوانا ذات او بر کل شئی — از هر آنچیزی که هست از در وصف
هست حکمش هم مقوس بر خدا — دالحکم الله ربی بالعطا — باز گردم هم بسویش بالحضور

فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجًا وَ مِنَ الْأَنْعٰامِ أَزْوٰاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ

پدیدآورنده آسمانها وزمین گردانید برای شما از خودهاتان جفتها واز شتر وگاو وگوسفند جفتها بسا درمیگرداند شمارا در آن نیست

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ١٠ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَ يَقْدِرُ

مانند او چیزی واوست شنوای بینا مر اوراست کلیدهای آسمانها وزمین گشاده میگرداند روزی را برای آنکه میخواهد وتنك میگرداند

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١١ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا

بدرستیکه او بهمه چیزی داناست آئین نهاد برای شما از دین آنچه وصیت کرد بآن نوح را وآنچه وحی کردیم بسو والچه وصیت کردیم

بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ١٢ مَا تَدْعُوهُمْ

بآن ابراهیم وموسی وعیسی که بپای دارید دین را وحدائی مکنید درآن گران آمد بر مشرکان آنچه میخوانید ایشانرا

إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ١٣

بآن از توحید خدا مکشد سوی آن را که میخواهد وهدایت میکند سوی آنکسی را که بازگشت مینماید

او شکافندهٔ سموات و ارض آفرید از نفسهایتان زوجها صنفها انعام هم بهر شما
اندر این تدبیرتان سازد فزون دست حوری مثل او اندر وجود کان بود باقی و نی آفت بود
کاف زاید میم را تاکید کرد یا که امثالش بود اوصاف ذات هم ندارد مثل و مانند آن صفات
او بذات خود سمیع است و بصیر شود او صوت هر خوانندهٔ در زمان واحد از دانندهٔ
هم بیند هرچه آن دارد وجود ممکنی کی دارد این سمع و بصر گفت لا مثله بتکرار نظر
این بدیهی بود در برد خواص بست ممکن همچو واجب در صفات هم دو واجب بست ممکن در ثبات
مر مقالید سموات و و زمین میگشاید رزق چون خواهد بکس هم تاید تنگ آنرا باز پس
او بهر چیزیست دانا بخلاف کرد روشن مر شما دینی که نوح خود نمود آنرا وصیت بالوضوح
وحی کردیم آن وصیت را صریح مر وصیت کرده آن را آمدند مشرک در اصل آن هر سه بدند
وان بود توحید و تصدیق رسل دین ما دارید و ندرید اندران هیچ تفریق ایست از ایمان شان
بس بود شاق و گران بر مشرکین آنچه خوانیشان بران ای مهتری که دین هر کرا خواهد کند حق سوی خود ره نماید مر منیب اندر رشد

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى

ومتفرق شدند مگر پس از آنکه آمدشان را دانش از راه ستمی که بود میانشان و اگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگارت تا مدتی نام برده شده

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ١٤ فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ

هر اینه حکم کرده شده بود میانشان و بدرستیکه آنانکه میراث داده شدند کتاب را از بعدایشان هر آینه در شکی اند از آن گمان انداز نده پس برای آن پس بخوان و

اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ

ثابت باش چنانکه فرموده شدی و پیروی مکن هوسهای ایشان را وبگوی گرویدم بآنچه فرستاد خدا از کتاب وفرموده شدم که عدالت کنم

بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا

میان شما خداست پروردگار ما و پروردگار شما مر ما راست کردار ما و مر شما راست کردار شما نیست خصومتی میان ما و میان شما خدا جمع میکند میان ما

وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ١٥ وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

وبسوی او بازگشت وانکه خصومت میکنند در خدا از بعد آنکه اجابت کرده شد مر او را حجت ایشان باطل است نزد پروردگارشان

وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ١٦

وبر ایشانست غضبی ومر ایشانراست عذابی سخت

می پراکنده نگشتند آن فریق حر ز بعد از علم کامدشان رحق برکتاب و بر رسل از عنشان وین بد از جبر وستم ماینشان
یعنی از داستگی بر مرسلین امتان را بود حقد وکبر و کین همچنین داسته گشتند از رسول مر جدا این مشرکان نا قبول

گرنبد سبقت گرفته مر کلام
از خدا تا وقت آنکه مرده نام
حکم کرده میشدی مابینشان
ازغذابی سخت و بد مرعیشان

وانکسانکه داده گشتند از کتاب
ازپس پگدشتگان در اتصال
قصد ار ایشانند ترسا و یهود
یا که کفار قریش اندر وجود

کامدایندرقرآن پس ارخندین کتاب
بهر ایشان وزعطا نگشود باب
پس درآن کردند شك باشدی
آن چنان شکی که بود ار ریبتی

پس باین تقریب فادع فاستقم
آنچه را باشی تو مأمور ازمهم
باش ثابت یعنی اندر دعوتت
هم بهرحکمی رسد هر نوبتت

هم مکن تو پیروی ر اهوائشان
واجبه خواهدت بران زارایشان
مشرکان گفتند بدهیبت یقین
مال و دخترگرکه میگردی زدین

آمد آیت کاین مقالاتست خام
تو بدعوت باش یکدل برادام
نگرویدستم نگو من بر صواب
آنچه را حق کرده نازل ازکتاب

همچنین مأموره ازرب الکرم
برسویه بیقین باشم بحکم
آن خدا کوخالق اشیا همه است
آفریننده شما و ما همه است

هست مارا مر شمارا کرده ها
هم شما بیقند از کرده جزا
می نماند ارقوب حق رآیمی
خصمئی مابین ما یا حجتی

طاهراست وغالب اعنی ذوالجلال
در سخن نبود خصومت را مجال
زین سپس دیگر کس ار گرداحتجاج
آن نباشد جزعناد و جز لجاج

بین مارا جمع حق خواهد نمود
سوی اومرگشت خواهد بودرود
حجت اندرحق کسانی که کنند
رواجابت کرده زان پس که شدند

در ازل کردند بوحیدش قبول
یاپهودان پیش ازان کاید رسول
بروی اربعت وصفت مؤمن بدند
سر رمکینش چوآمد وا زدند

حجت ایشان را مگر در رد رب
باطلست وهست برایشان غضب
هم عذابی باشد ایشان راشدید
شد بجنك بدر آثارش پدید

اَللّٰهُ الَّذِی اَنْزَلَ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزَانَ وَ مَا یُدْرِیكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ ۱۷ یَسْتَعْجِلُ بِهَا

خداست که فرو فرستاد کتاب را بحق ومیزانرا وچه چیز آگاه کرد ترا شاید که باشد قیامت نزدیك شتاب میخواهند آنرا

الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ یَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ اَلَا اِنَّ الَّذِینَ یُمَارُونَ

آنانکه نمیگروند بآن وآنانکه گروبدند ترسندگانند ازآن ومیدانند که آن حق است آگاه باشید بدرستیکه آنانکه شك میکنند

فِی السَّاعَةِ لَفِی ضَلٰلٍ بَعِیدٍ ۱۸ اَللّٰهُ لَطِیفٌ بِعِبَادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشَآءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ ۱۹

درقیامت هر آینه درگمراهی دوری اند خدا صاحب لطف است بندگانش روزی میدهد آنرا که میخواهد واوست توانای غالب

آنخدا کوخالق ارض وسماست
خودفرستداین کتاب ازحق وراست
حاصل ارعدل حقیقی زاصل وفرع

شرع را رانگفت میران که بآن
مشود سنجیده اعمال کسان
که خطا نمشود زو منحنی

گفت ران حدرمنه میران وراه
گردد ازمن رفع ریب و اشتباه
فاسق است آن کرولایش سر کشید

هم قیامت بر قیامش قائم است
وین در ادوار ولایت دائم است
برقیامت شاید آن باشد قریب

دلیقین است اینکه ارمزگان ومو
برو اقرب باشد آن بی گفتگو
پرده بردارد صفی بازان رموز

گرچه اندرصمن گفتار و کلام
گفته ام اسرار آن را بالتمام
مابمطلب زان زمان یابرین رسی

نایدم باور کزین تفسیر بر
تو رانکارت مهمی هیچ چیز
آنکه بروی نگروند ارباصواب

قصد استهزا بود ر اشانشان
کان بود مستبعد از آدابشان
رانکه آنداند باشد حق وراست

می بدانید آنکسانیکه جدل
می کنند اندر قیامت بی محل
چون خدا خواهد شود چیود اما

حق بود بربندگان خود لطف
لطف باشد ازقوی برهرضعیف
شکرانك خواهدار مرروق خویش

مر خصوصیات فضلش بر عبید
زان بود باریکتر کاید پدید
یا شود احیی بیدار و بهفت

یاکه لطفست آنکه خواهد برامم
حسن حال ونفی سؤ از دمبدم
قدراستحقاق روزی حواره گان

مَنْ کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ

کسیکه اراده میکند زراعت آخرت را می افزائیم اورادر زراعتش وکسیکه اراده میکند زراعت دنیارا میدهیمش ازآن و

مَالَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ ۲۰ اَمْ لَهُمْ شُرَکَآءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ مَا لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ وَلَوْلَا

نیست مراورادرآخرت هیچ بهره بلکه مرایشانراست شریکان آنبن نهادند برای ایشان ازدین آنچه رادستوری نداد بآن خدا واگر نبود

كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ٢١ تَرَى الظّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا كَسَبُوا

کلمه فصل یعنی تقدیر تاخیر هر آینه حکم کرده شده بود میان ایشان و بدرستیکه ستمکاران مر ایشانراست عذابی دردناك یعنی ستمکاران را ترسندگان از آنچه کسب کردند

وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِي رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ

وآن واقعست بر ایشان وآنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته باشند در جنتهای بهشتها مر ایشانراست آنچه خواهند نزد

رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٢٢ ذٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

پروردگارشان آنست آن تفضلی بزرك ایست آنچه مژده میدهد خدا بندگانش را آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً

بگو نمی خواهم از شما بر آن مزدی مگر دوستی در قرابت و کسیکه کسب کند حوبی را می افزائیم مر او را در آن حوبی

إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٣

بدرستیکه خدا آمرزنده شکر پذیر است

کرد اراده هر که حرث آن سرای — حرث او راید بدادم از عطای
وانکه دنیا خواست از کشتش امید — راں دهم اورا نصیبی نو مرید
هر که کرد او طاعت از بهر خدا — حق نسازد کار اورا در دوجا
وانکه باشد خیر دنیا پیش — بر نشست رو نهد جمعیش
کافران را بهر که هست اسرها — از شیاطین درعیان و در خفا
گر نبودی قول فصل اندر قضا — حکم یوم الفصل یعنی راقضا
در میان مؤمنان و کافران — کرده میشد حکم حق اندر زمان
مشرکان یعنی نو در یوم الحساب — پس هراسان را چه کردند انعقاب
وانکسانکه بگرویدند از عیان — کرده اند اعمال نیك اندر جنان
برد آن پروردگار بی نظیر — واین مر ایشان را بود فضلی کبیر
گوکه بر تسمیع احکام خدا — هیچ مردی من نخواهم از شما
گرکه گوئی آوریم اموال خویش — تا تمامی همه صرف حال خویش
جز مودت جز بزدیکان من — من نخواهم از شما در هر زمن
فرقتین این قول دارند استوار — کافرهای اوست مخصوص این جهار
حق بود آمرزگار از هر خطا — هم شکور اعنی فراید بر جزا
که مگر خواهد رسول بکریم — کاهل خویش بعدارا و باشد امام

حرث او راید بدادم از عطای — میدهم اندر جزا بل بیعدد
راں دهم اورا نصیبی نو مرید — بهر خواری ترك گل کرد این عجب
حق نسازد کار اورا در دوجا — قسم او از غیر دارد ابیار
در دوعالم باشد اورا کارسار — بیش برخوار عقبی دسترس
حاصل او زرق مقسوم ست و بس — کرده نی بااذن حق کرای خویش
بهر ایشان آن شیاطین وضع کش — حکم حق را بشان یوم النشور
یا بود از سبق وعده در صدور — مر عذابی دردناکست از خدا
بهر استهکارگان اندر جزا — سوی ایشان مر جزای فعل بد
واگهی باشد فرود آینده خود — بهر شان هست آنچه خواهد از خدای
هستشان در روضه جنت جای — برعباد مؤمن شایستکار
این بشارت باشد از پروردگار — دخل تو الك بود خرجت زیاد
گفت تا یغمبر انصار از وداد — هیچ چیز الا که حب اقربا
آمد آیت که نخواهم از شما — وان دو سبط پاك زآلایش همه
وان بود حب علی وفاطمه — میکنم آن بیکوئی دروی زیاد
کس نکی هرگز نداند تا این وداد — بعضی آنرا برگرفتند افترا
آمد آیت جوی نحب اقربا — کاهل اورا مردمان دار ند دوست
بست یعنی حکم حق بل مثل اوست

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ وَ يَمْحُوا اللهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ

یا میگویند بست بر خدا دروغ را پس اگر خواهد خدا مهر نهد بر دلت و محو میکند خدا باطل را و ثابت میکرداند

الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ٢٤ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ

حق را بکلماتش بدرستکه او داناست بسرایرسینها واوست که قبول میکند توبه را از بندگانش و درمیگذرد از بدیها

وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ ٢٥ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكافِرُونَ

و میداند آنچه میکنید واجابت مینماید آنانرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته و زیاده میدهد ایشانرا از فضلش و کافران

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ٢٦ وَلَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَآءُ إِنَّهُ

مرایشانراست عذابی سخت واگر فراخ کرده بودخدارورابرای بندگانش هرآینه سرکشی کردندد رزمین ولیکن فرومیفرستد باندازه آنچه خواهد بدرستیکه او

بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ٢٧ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

ببندگانش آگاه بیناست واوست که فرو میفرستد باران را بعدازآنکه نومید شدند ومنتشر میکرداند رحمتش را واوست خداوند ستوده

٢٨ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَآبَّةٍ وَ هُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ

واز آیتهای اوست آفریدن آسمانها وزمین وآنچه پراکنده کرد در آن دو از جنندهواو برجمع کردنشان چون خواهد

قَدِيرٌ ٢٩ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ٣٠ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

تواناست وآنچه برسدشمارا ازحادثه پس ازاست که کسب کرد دستهای شما ودرمیگذرد از بسیار ونه بسیدشما عاجز کننده گان

فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ٣١

در زمین ونیست مرشمارا از غیر خداهیچ دوستی ونه یاری کننده

آمد آیت ام یقولون افتری ترخداست او دروغ از خود کجا پس حق ازخواهد مهرت بدل گر کسی قصد دروغ ازمحتمل
یعنی این قرآن دلیل صدق اوست معجزی کی ازخدا آیات اوست میکند باطل را خدای هم کند اثبات حق را باقضای
یا کلام خود که وحی صدق است هرسخن کروحی باشد لایق است حق نداند آنچه اندر سینهاست واچه پندارند کان برافتراست
اوست آنکس که پذیرد توبه ها ازعبادش هم کند عفو از خطا هم نداند از پسند و ناپسند هرعمل کز حمد وسهو ایشان کنند
یستجیب الذین آمنو کرده هم باشند اعمال نکو هم برایشان فضل خود سازد مزید کافران راهم بود رنجی شدید
ویزیدهم من فضله یعنی در زمین میکشند از طریق اقتصاد فتنه میکردند یعنی در زمین اهل ایمانند راهل کفر ودین
والکافرون لهم عذاب شدید وان بموقع حکمت اندر اقتصاست راندکه او باشد بحال بندگان دیده دانا و بینا بالعیان
ولو بسط الله الرزق لعباده بعدازآنکه نا امید آیند ازو رحمت خودرا کند منتشر بر جبال و بر صحاری مستمر
لبغوا فی الارض او ولی است و ستوده درصفات ورعلاماتش بقدرت در بقا هست خلق این سموات وزمین
ولکن ینزل بقدر ما یشاء ازهرآن جنبندهٔ درخور و سزا هم بوانا باشد او بر رحمتشان چوکه خواهد این جهان نا آن جهان
انه بعباده خبیر بصیر راست بودکه کسب کردید آن بند او کند عفو بسیار از گناه آنکه را امید عفو است از اله
وهو الذی ینزل الغیث دررمین حق را بعقل ازریستند هم نباشد دوستی جز کردگار مرشمارا کارساز اعنی و یار

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلٰى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي

واز آیتهای او کشتیهای روانست در دریا چون کوهها اگر خواهد ساکن گرداند بادرا پس گردد ایستادها بر پشت بدرستیکه در

ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٣٢ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ٣٣ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ

هرآینه آیتهاست مرهر صبر کننده شکر گذاری یا هلاک گرداند آنهارا بآنچه کسب کردند وعفو کند از بسیاری ومیداند آنانکه

يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ٣٤ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللهِ

مجادله میکنند درآیتهای ما که نیست مرایشانرا هیچ گریزگاهی پس آنچه داده شدید از چیزی پس مایهٔ تعیش زندگانی دنیاست وآنچه نزد خداست

خَيْرٌ وَ أَبْقٰى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٣٥ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

بهتر و پاینده تر است از برای آنها که گرویدند وبر پروردگارشان توکل میکنند وآنانکه اجتناب میکنند از کبیرهای گناه و کارهای زشت

وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ٣٦ وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورٰى بَيْنَهُمْ وَ

وچون خشم میگیرند ایشان عفو میکنند وآنانکه اجابت نمودند مرپروردگارشانرا وبرپای داشتند نمازرا واکارشان مشورت میان خود

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣٧ وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ٣٨ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا

وآنچه روزی دادیمشان نفقه میکنند وآنانکه چون رسید ایشانرا ستمی ایشان انتقام کشند وپاداش بدی بدیست مانندان پس انکه عفو کرد

وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ٣٩

واصلاح نمود پس مزداو برخداست که او دوست ندارد ستمکارانرا

همچو در آیات او امر بحور کشتیهای جاریه واندر ظهور موجهای بحر یا فلك از شکوه
ورکه خواهد باد را ساکن کند کان سبب بررفتن کشتی بود فلکهارا جمله در پشت بحور
وین رآیت وی است اندر شان یعنی هر صبار شاکر نکتمان آنچه را کسب کردند از گناه
تا نگردد هم ذکری از سیئات بدهد ایشانرا رهول وعمجات میکند ایشان حذال از ناروا
مشرکان نگریز گاهی از عذاب حق خواهد بهر کس رنج وعقاب هست برخورداری اندعیش جهان
واجب آمد از ثواب آخرت رد حق بهتر بود در معذرت نکته بروی کرده اند ار ماخلق
وانکه ایشان از مکائر احتناب هستشان در فعل رشت وناصواب رود ایشان نگذرند از آن سبب
گرداحت وانکه از پروردگار داشتی بربا مدار آن حق گذار در میان خود بدون معذرت
بعد هجرت ایمنست شورائی که داد روی نزهت او ایوب داد مشورت باهم نمودندی چنان
هست مروی که شد بدعت مرد که درامر خود بشوری کار کرد که مرانشانرا عطا کردیم ما
چون رکفار آید ایشارا ستم میستاند از عدو انصاف هم نصرت ارهم میکنند ایشان تمام
مثل آن شد جزای کار بد درقصاص و در کلام رشت رد صبح آرد احرا و پس برخداست

وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ٤٠ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ

وهرآینه انکه یاری کند پس ازظلم او پس اینها نیست برایشان هیچ راهی بسراه مگر برانانکه ستم میکنند مردمانرا و

يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤١ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ

فساد میکنند درزمین بناحق انگروه است ایشانرا عذاب بردرد وهرآینه انکه صبر کرد وعفو نمود بدرستیکه آنست هرآینه

عَزْمِ الْأُمُورِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ

از رهنمونی وانراکه اضلال کرد خدا پس نباشد مراورا هیچ یاوری از بعد او وبینی ستمکارانرا که چون بینند عذابرا گویند آیا باشد

هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ٤٤ وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ

بسوی بازگشتن هیچ راهی وبینی ایشانرا عرضه کرده میشوند بر آن خضوع کنندگان از خواری می نگرند بسوی تو از چشمی پنهان

وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ

وگویند انکه ایمان آوردند بدرستیکه زیانکاران انند که زیان کردند بخودهاشان و کسانشان روز قیامت دانسته باشید که ظالمانند

فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ٤٥ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

در عذابی پاینده ونباشد مرایشانرا هیچ دوستان که یاری کنند ایشانرا از غیر خدا و انراکه اضلال کرد خدا پس نباشد مراورا

مِنْ سَبِيلٍ ٤٦ اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ

هیچ راهی اجابت کنید مر پروردگارتانرا پیش از انکه آید روزیکه نباشد باز گردانیدنی مراورا از خدا و نباشد مراورا هیچ پناهی روزی چنین

وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ٤٧

ونباشد مرشمارا هیچ انکاری

زانکه نکشد کینه را ستمکار خود
بر گناهکه ظلم بر مردم کند
وانکه بخشید و ظلمی شد صبور
وانکسرا که گذارد حق فرو
هست میکوید آیا خود رهی
عرض کرده بنی ایشان راشورا
مؤمنان گویند آن الحاسرین
می‌نهادند اینکه استمکارگان
آنکه راکه وا نهد برخود اله
آنچنان زوری که می‌بود اراو

بعداز آنکش ظلمی ارظالم رسد
در زمین ازحد خود بیرون روند
انّ ذٰلك و لمن عزم الامور
بست زان پس کارسازی مر اورا
باز گشتن را بدنیا راهی
برجهنم سرفروس پس روند
که زیان کردند ایشان اینچنین
هستشان جا در عذابی جاودان
پس نباشد مرولاحش هیچ راه
یار گردیدن درآن ازهیچ سو
هم نباشد راه انکاری بدش

بست راه آنقوم را پس برعقاب
بی‌حق وحجتی پس آنگروه
یعنی این غمران بود ران کارها
نهی ای شنونده کاستمکارگان
از نتیجه از آنچه رفت ازه قصور
نگذارد ایشان بآتش در نهان
برخود ومراهل خود در رستخیز
بینشان از دوستان درآن گرد
مباحات ازحدای خود کنند
معجلی بود شما را بشنوید
تا کنند انکار ازاعمال خویش

بست جزانکه بود راه عقاب
در عذاب دردناکند اروحوه
که رسد بر قوت ایمان صلا
چون بسند آن عذاب‌س‌گران
خود بدارك امران دارالغرور
زیر چشم اعلی رهول‌وخوف‌آن
لایق آتش شدند از بی‌تمیز
غیر حق بری ازایشان کیند
پیش ازآن کاید شمارا اروعید
ملتجی نبوی درآن روزشدید

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً

پس اگر روی گردانند پس مفرستادیم ترا برایشان نگهبان نیست بر تو جز رسانیدن وبدرستیکه چون چشانیدیم انسان را ازخود رحمتی

فَرِحَ بِهَا وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ٤٨ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ

شادمیشود بآن واگر برسدایشانرا بدی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهایشان پس بدرستیکه انسان سخت ناسپاس است مرخدارا است پادشاهی آسمانها

وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ إِنٰاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ الذُّكُورَ ٤٩ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ

وزمین می‌آفریند آنچه میخواهد میبخشد مرآنرا که میخواهد مؤنثها ومیبخشد مرآنرا که میخواهد مذکرها یا هردو میدهد ایشانرا

ذُكْرٰانًا وَ إِنٰاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشٰاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٥٠ وَ مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلّٰا

مذکرها ومؤنثها ومگرداند آنرا که میخواهد ترا یده بدرستیکه اوست دانای وانا شد مرا بشر را که سخن گیداورا خدا مگر

وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ٥١ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ٥٢

بوحی یا از پس حجاب یا بفرستادن رسولی پس وحی کند باذنش آنچه خواهد بدرستیکه اوست رفیع حکم

وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَ لَا الْإِيمٰانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ

وهمچنین وحی کردیم سو روحرا از امرخود نبودی که دانای چیست کتاب ونه ایمان ولکن گردانیدیم آنرا

نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٣ صِرٰاطِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ

نوری که هدایت میکنیم بآن آنرا که خواهیم از بندگان خود وبدرستیکه هرآینه راه مائی براه راست راه خدائی که مراوراست

مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ أَلٰا إِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

آنچه در آسمانها وآنچه درزمین است دانسته باشید که بخدا باز میگردد کارها

پس نگردانند روی ازمشرکان / از احابت دعوتت را بالعیان / ما برایشانت نگهبان در امور
برتو بود ای پسر جز بلاغ / ازقبول و ردشان مجو فراغ / رحمی خوشنود گردد بی زحد
ورنه ایشارا رسدکم یاکه بیش / دستهاشان راجه فرسناده پیش / یادندارد خیر پیش آن ناشناس
شاهی ارض وسما باشد رحق / آفریند خواهد آنچه از ماخلق / یا پسرخون کرد اراده دیگراو
حمت بخشد یاکه دخر یاپسر / هم بهر بطنی خلاف یکدگر / اوست دانا وتوانا خودبراست
می‌نشاند آدمی را در رحا / ایکه ناگوید سخن باوی خدا / یا القا یا بالهام است آن
یا سخن گوید ازپشت حجاب / که سخنگویست صافی درخطاب / تا سخن گوید بشر را بی زشك
تاکند القا کلام ذوالعطا / بروی ارزخصت بحکم مرتضا / یل سخن گوید بحکمت با بشر
که کلام ازاو رسد بواسطه / که ملك باشد سبب در رابطه / وحی شد قرآن بسوی رامرما
روح قرآنرا بدان گفت ازجهات / یا مراد ازروح باشد جبرئیل / آن امین وحی خلاق جلیل
بودودی پیش از وحی ایدرش / ای نبی ماکنت تدری ما الکتاب / هم به ار دعوت بایمان وایاب
ابلك گردانیدم آنرا روشنی / هرکرا ار بندگان خواهم خود / ره بآن یورش نمائیم از رشد
تو براه راست میخوان بهرس / می‌نداند اینکه همه سوی حق / ناز گردد کارهای ما خلق

سُورَةُ الزُّخْرُف تِسْعٌ وَ ثَمانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ ۱ وَالْكِتٰبِ الْمُبِينِ ۲ اِنّا جَعَلْنٰاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۳ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتٰبِ لَدَيْنا

قسم بحق کتاب روشن بدرستیکه ما گردانیدیم آنرا قرآنی عربی شاید که شما دریابید بعقل و بدرستیکه آن در اصل کتاب نزدما

لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ۴ اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ۵ وَ كَمْ اَرْسَلْنا مِنْ نَبِيٍّ

هر آینه بلند مرتبه ما حکیم است آیا پس نگردانیم از شما ذکر را اعراض از بهر آنکه هستید گروهی اسراف کاران وبسیار فرستادیم از پیغمبری

فِي الْاَوَّلِينَ ۶ وَ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ۷ فَاَهْلَكْنا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا

در پیشینیان و نمی آمد ایشانرا هیچ پیغمبری مگر که بودند بآن استهزا میکردند پس هلاك کردیم سخت ترار ایشانرا درقوت

وَ مَضى مَثَلُ الْاَوَّلِينَ ۸

وگذشت داستان پیشینیان

بعد بسم الله رحمن الرحیم / محورد سوگند حق برحاومیم / آن حقیقت یعنی اندر انعلا
یا قسم براسمهای احسن است / کاندایش حاومیم این اسن است / هم بقرآن مبین مستطاب
که بیان کردیم برلفظ عرب / تا شما یابید شاید در طلب / هست در ام الکتاب او نزدما
یا که اندر لوح محفوظ مبین / هست احکامش بحکمت بس متین / ما شمارا وازیم آیا از آن
چون شما هستید قومیکه رحد / رفته بیرونید ورهنان گشته سد / ای سا کرحس آن پیغمبران
نامد ایشانرا رسولی بهر بند / حرکه میکردند بروی ریشخند / پس تبه کردیمشان بروحه بد
قصهٔ پیشینیان بگذشته بس / اندراین قرآن بهرجا پیش وپس / در توانائی بدد ایشان اشد

وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ۹ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

وهر آینه اگر پرسی از ایشان که که آفرید آسمانها وزمینرا هر آینه خواهند گفت البته آفرید آنهارا خدای غالب دانا آنکه گردانید برای شما

الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ

زمین را بستری وگردانید برای شما در آن راهها باشد که شما هدایت یابید وآنکه فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه

فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ١١ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ

پس زنده گردانیدیم بآن جای مرده را همچنین بیرون آورده میشوید وآنکه آفرید اصناف را همه آنها وگردانید برای شما از کشتیها

وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ١٢ لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ

وچهارپایان آنچه سوار میشوید تا قرار گیرید بر پشتهای آن پس یاد کنید نعمت پروردگار تان را چون قرار گیرید بر آن

تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ١٣ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ١٤ وَجَعَلُوا

وبگویید پاک بودن آن کسی را که رام گردانید برای ما این را و نبودیم ما مر آنرا توانائی دارندگان و بدرستیکه ما سوی پروردگارمان بازگردندگانیم وگردانیدند

لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ١٥

مر او را از بندگانش بهره بدرستیکه انسان هر آینه ناسپاسی است هویدا

پرسی از ایشان مشرکین که آفرید — این زمین و آسمان کاید پدید
آنکه فرمود این زمین را چون بساط — تا مقر باشد شما را تا بساط
وانکه فرستاد آب از آسمان — قدر حاجت بر بلاد و بر مکان
وانکه کرد اصناف را خلق از رشاد — جمله حیوان و نبات و جماد
در جماد از راه طمع است و صلاح — هم ثمر و هم شمیم او را مراح
راست چون بر پشت مرکبها شوید — یاد نعمتهای رب خود کنید
پاک باشد یعنی از شبه و شریک — آنکه کرد از بهر ما این را رام نیک
باز ما گردیم بر پروردگار — عافیت بر مرکب خوبین سوار
اعتراف اینسان کنند از بندگان — پس ورا گیرند جزء از بندگان
راتکه انسان ناسپاسند آشکار

می نگویند آنخداوندیکه هست — عالب و دانا بهر عالی و پست
هم پدید آورد در وی راهها — تا شما یابید ره بر هر کجا
ارض مرده زنده شد را اینچنین — مرده گان آید بروں از زمین
صنف حیوان و نبات اندر طبود — هست ما را از اناث و از ذکور
گرده پیدا فلك و اعلام از قرار — تا سفر بر شوید آنرا سوار
راست چون گشتید گوئید از ثنا — قول سبحان الذی سخر لنا
ما نباشیم از توانائی خویش — مر تو را فرمانروا کم یا که بیش
لیك باشد ذاکر پروانه را — گر نخواند در رکوب این آیه را
حرز یعنی بر ولد سنت دهند — صد ملایك صیانت او راست چند
ناسپاسی ایست بر پروردگار

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ ١٦ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلاً

آیا گرفت از آنچه آفرید دختران و برگزید شما را به پسران وچون مژده داده شود یکایشان بآنچه زد برای خدای بخشاینده مثل گردد

ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ ١٧ أَوَمَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ١٨ وَ

رویش سیاه واوست پرخشم آیا وآنکه پرورش یافته میشود در زینت واوست در محاصمه نا اشکار کننده و

جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ ١٩

گردانیدند ملائکه را که ایشانند بندگان خدای بخشاینده مؤنثها آیا حاضر بودند آفریدن ایشان را زودی نوشته شود گواهی ایشان و پرسیده شوند

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ٢٠ أَمْ آتَيْنَاهُمْ

وگفتند اگر خواسته بود خدای بخشاینده ما نمی پرستیدیم ایشان را نیست مر ایشان را آن هیچ علمی بیستند ایشان جز آنکه دروغ میگویند یا دادیم ایشان را

كِتَاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ٢١ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ

کتابی پیش از آن پس ایشان بآن چنگ در زندگان بلکه گفتند که ما یافتیم پدران ما را بر طریقه وبدرستیکه ما بر اثرهاشان

مُهْتَدُونَ ٢٢ وَكَذٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا

هدایت یافتگانند وهمچنین نفرستادیم پیش از تو در قریه هیچ بیم دهنده مگر گفتند سرمایه‌داران شهرستانیکه ما یافتیم پدران خودرا

عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ٢٣ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا

بر طریقه وبدرستیکه ما بر آثار ایشان اقتدا کنندگانیم گفت آیا و اگر بیاورم شما را هدایت تمامتر از آنچه یافتید بر آن پدران خودرا گفتند

إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٢٤ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٢٥

که ما بآنچه بر شده شدید بدان کافرانیم پس انتقام گرفتیم از ایشان پس بنگر چگونه بود سرانجام تکذیب کنندگان

دختران آیا گرفت او بر خود — آورید راجه آن وید احد — پس شمرا حق کرد او با بنین — بست این قسمت عجب ارمشرکین

مژده داده‌حون شود رایشان یکی — راجه بر رحمن مثل زد اشکی — سبب اعمی حس دختر رادهد — بر خدای واحد بیحون و حد

آرد اعمی کس خبر بر دیگری — که تورا حق داده ازین دختری — روی او گردد سیه ازخشم وغم — میرد در دل فرو خورد والم

بر خدا گوید آنرا داده — آنکه در خانه پرورده شده — می‌الحصه و هو غیر مبین — دروان یعنی بحجها و دین

بست اورا عقل ورای مؤتمن — کاورد حجت ناصری در سخن — پس خدا گوید بمیرد ای وادی — گفته این بر رد قول مروا

ورا بس زین دو بحجت بی‌اساس — برخی این دو وهمی است — مثل کبارا بود خون این گاو — رد شد مثال کرده برقول وی او

نام بر اوثنان نهادند — که خدا را فرشتگان دانند — ای گمانیکه بس بحران حضرت — بوده آیا حاضر اندر خلقتند

داشتند آیا حضور این مشرکان — وقت احد ملائک بناحین — این گواهی شود نوشته زود — همه آن پرسیده گردند از شهود

خواستی گفتند ایشان از خدا — کی ملائک مرسلند بما — میگویند این رسم و حجتی — نیست بل جز افترا و بدعتی

داده‌ایم آیا که اینان را کتاب — پیش ازاین قرآن بالهم وحطب — پس خود ایشان جانب دروی روند — بل بگویند جز بدین کتاب

می‌نگویند اینکه ما آباء خویش — یافتیم اندر ملت در پیش — همچنین ما بر اثرهاشان بپاه — راه رفتیم ازنشان پای و گیاه

همچنین پیش از تو نفرستاده‌ایم — ما رسولی در دهی از بهر امم — جز که گفتند اغنیا کتاب خویش — یافتیم آیا برین آئین وکیش

ما شدیم اندر پی آثارشان — اقتدا کردیم بر اطوارشان — کیف او آیا که ای قوم غوی — هستشان رآنا بادان پروی

گرچه من آورده‌ام دینی بجا — برشما بر دیگران اندر هدی — راجه بر آن یافتید آباء خویش — برشاد اقرب بودانی دین وکیش

قوم گفتا نگرویم ای داعی — آنچه را که آمدید اندر پی آن — ما از ایشان پس نمیدیم انتقام — بین مکذب کارش چون بد درخام

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ٢٦ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ٢٧ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً

وهنگامیکه گفت ابراهیم بپدرش وقومش را بدرستیکه من بیزارم از آنچه میپرستید مگر آنکه پدید آورد مرا پس بدرستیکه او بزودی راه نماید مرا او گردانید آنرا

بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٢٨ بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ ٢٩

کلمه باقی در عقبش باشد که ایشان بازگشت کنند بلکه کامرانی دادیم اینان را وپدرانشان را تا آمد ایشان را حق ورسولی ظاهر

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ٣٠ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ

وچون آمد ایشانرا حق گفتند این جادوست وبدرستیکه ما بآن کافرانیم وگفتند چرا فرو فرستاده شد این قران بر

رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ٣١ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

مردی از ان دو قریه که بزرگست آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا ما قسمت کردیم میانشان وسیله معاش ایشانرا در زندگانی دنیا

وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ٣٢

وبلند گردانیدیم بعضی ایشانرا بالای بعضی از مراتب تا بگیرند برخیشان برخی را بکار بادداشته و رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه جمع میکنند

یادکن چون گفت ابراهیم‌راد
جز کسی کاو آفریدیم پس رود
می‌نگرداند آن کلام باقی او
اندر اولادش خدا باقی گذاشت
بلکه دادم بهره من این گروه
احمد کامل صفات نادره
نگرویم و نیست ما را باور این
یعنی اهل مکه و ظالم بحال
قول وحکمش ماند اندر هرمهم
رحمت پروردگار این سپهشان
آنچه یعنی زندگانی را سبب
پس زند اندر رسالت ارچه دست
آن یکی باشد زسطح زرق شاد
تا که ادایی قبض و بسط و خفض و رفع
تا معین هم شوند اندر معاش

پدرهم قوم خودرا ارشاد
راه برمن ازکرم خواهد نمود
که بود آن لا اله غیره
لا اله الا الله ارحمی که داشت
پدرهاشان هم اینسان اروحوه
با بیان و معجزات باهره
کاوست پیغمبر رب العالمی
که بزرگند ازره قدر و مثال
کس بسجده سر زامرش لا کلام
مکنید آیا که بحث این وآن
درجهان باشند زرق اندرطلب
کان خود اعلا رتبهٔ انسانی است
وان یکی ازتنگی آن نامراد
مردمان از یکدگر یابند نفع
تکدر کار جهان بی‌اعتشاش

زانچه پرستند من بیزاری
یعنی اندر راه توحید ایزدم
درعقب یعنی که در اولاد خود
بار تا گردند بر دین پدر
تاحق آمد یعنی این قرآن راست
پس بگفتند اینکه آورده شما
هم نگفتند ازچه این قرآن معین
آن ملانکس یا فلان کاندر عرب
دور ازآن کاصل صوت معنویست
مال معیشتهایشان را بحث ما
حونکه از تقسیم قسمت عاجزند
بعض را برداشتم از بعض ما
آن یکی از زور خودبر بعض زور
بعض بربعض دگر باشند رام
رحمت پروردگارت کان سزاست

نیست آن الا که شرک و کافری
میرساند رود هم برمقصدم
بوده‌اند ایشان موحد براحد
حلق یا گردند رایشان بی‌سبب
بهرایشان بارسولی کاو زماست
مصطفی سحراست نزد خدا
برکسی ماند راهل قریتین
هستشان مال وحشم قدر ونسب
بی‌نیاز ازملک ومال دنیست
کرده‌ایم اندر معاشش حاجتا
رزق خودرا این گروه مستمند
درمراتب تا بود فوق از هوا
وان یکی ازضعف وفقر خود هور
آن یکی پستست آن یکی عالیمقام
زانچه جمع آرند ایشان بهتراست

وَ لَوْلَا اَنْ یَکُونَ النَّاسُ اُمَّهً وَاحِدَهً لَجَعَلْنَا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّهٍ وَ

واگر آن نبودی که شدند مردمان جماعتی واحد هرآینه گردانیدندیم برای آنانکه کافر میشوند بخدا برای خانهاشان سقفها از نقره و

مَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُونَ ۳۳ وَ لِبُیُوتِهِمْ اَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَیْهَا یَتَّکِئُونَ ۳۴ وَ زُخْرُفًا وَ اِنْ کُلُّ ذٰلِکَ

نردبانها که بر آن برآیند وبرای خانهاشان درها وسریرها که بر آن تکیه کنند وزینتها ونباشد همه آن

لَمَّا مَتَاعُ الْحَیٰوهِ الدُّنْیَا وَالْآخِرَهُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ ۳۵ وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ

مگر مایه عیش زندگانی دنیا وآخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است و کسیکه اعراض کند از یاد خدا میگماریم

لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ ۳۶ وَ اِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ۳۷ حَتّٰی

برای او شیطانرا پس اوست مر او را رفیق و بدرستیکه آنها بازمیدارند ایشانرا از راه ومی‌پندارند که ایشانند هدایت یافتگان تاحدی

اِذَا جَاءَنَا قَالَ یٰلَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ ۳۸ وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ اِذْ

آمدمارا گوید ایکاش بودی ما بین من ومیان تو دوری مشرقین پس بد رفیقی بودی وهرگز سود نبخشد شمارا امروز چون

ظَلَمْتُمْ اَنَّکُمْ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُونَ ۳۹

ستم کردید که شما درعذاب شریکانید

گر نبودی آنکه درکفر و گمان
می بگرداندیم بهر کافران
بامها و نعمتها در هر یکی
آخرت در نزد ربت بالیقین
دیو بفریندهٔ کورافرن
آنکه ایشان دررهند و ساعیند
گوید آن عاشی قرینش رابین
عاشیانرا گوید آن افرشته زود

امتی واحد شوند این مردمان
خانه‌ها کرنقره باشد سقف آن
که برآن گردند ایشان ممکنی
جنت اعنی هست بهر متقین
باشداعنی صبح وشامش هم‌نشین
یا که دیوان بر هدایت راعیند
بودمان ایکاش بعدالمشرقین
این تمنا ندهد امروز هیچ سود

برحطام دنیوی مایل شوند
نردبانها که برآن بالا روند
کردمی آنها زنقره وز طلا
واکه خویش ازذکر رحمن داشت کور
بارشان دارد آن دیوان زراه
یا که آن عاشی وشیطانش بما
تا نمی‌دیدم تو را هرگز چنین
چون سمکاری وعاری ازصواب

ازخدا و آخرت غافل شوند
خود زنام خانه‌ها ظاهر کرند
نیست اینها جزمتاع این سرا
بهر او تقدیر سازد از امور
درگمان آن عاشیان از اشتباه
هردو یار آیند در روز جزا
اندراین بعد مکان ای بدقرین
مشترک باشید باهم در عذاب

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٠ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ

آیا پس تو میشوانی کران را یا راه مینمائی کور را و آنکه باشد در گمراهی آشکار پس اگر ببریم ترا پس بدرستیکه ما ایم از ایشان

مُنْتَقِمُونَ ٤١ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ٤٢ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ

انتقام کشندگان یا ببینیم ترا آنچه وعده کردیم ایشان را پس ما ایم بر ایشان قدرت دارندگان پس چنگ در زن بآنچه وحی کرده شد بتو

إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤٣ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ ٤٤ وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا

بدرستیکه تو بر راه راست و بدرستیکه آن هر آینه ذکریست مر ترا و مر قوم ترا و زود باشد که پرسیده شوید و بپرس از آنکه فرستادیم

مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ٤٥

پیش از تو از رسولان ما آیا گردانیدیم از غیر خدای بخشاینده آلهه یکه پرستیده شوند

میشوانی کران آیا تو حرف — یا تمائی ره کوران یا ضلال
پس نمیکن اقتصار اندر بلاغ — حاضر خود را ده از ایشان فراغ
ما کشنده انتقامیم از عدو — هم بتائیم اگر خواهیم آن تو
ما ترا ایشادیم ما با مقتدر — آنچه خواهیم آن کنیم از چهر و سر
خود تو ئی بر راست راه از هر طرف — وان بود بهر تو و قومت شرف
می پرس از اهل تورية و کتاب — وانکه بودند از تو پیش اندر خطاب
می پرس از اهل علم و دینشان — صاحبان آیت و آئینشان
ما خدایان که رستیده شوند — خلق ایشان را بطاعت نگروند

وانکه باشد در ضلالی آشکار — کی میسر گردد این در هیچ کار
پس بریم اندر جوار خود ترا — ناکشیده انتقام از اشقیا
وعده دادستیم آنچه از عقب — ما ترا ایشان خاصه در یوم الحساب
چنگ پس در زن بآنچه بریکه وحی — میشود سوی تو اندر امر و نهی
یعنی این قرآن که موحی هست راست — زود پرسیده شوند از آن تو راست
آن رسل یعنی که از پیش از تو ما — خود فرستادیمشان بر فرقها
هیچ گردانیده ایم الا خدای — کاوست بخشاینده خود بر ماسوی
حاصل آنکه امر آیا کرده ایم — بر پرستش جز خدارا از قدیم

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ فَلَمَّا جَاءَهُمْ

وبتحقیق فرستادیم موسی را بآیتهای ما سوی فرعون و جماعتش پس گفت بدرستیکه منم فرستاده پروردگار جهانیان پس چون آوردشان

بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ٤٧ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ

آیتهای ما را آنگاه ایشان از آن خنده میکردند و نمی نمودیم ایشان را هیچ آیتی مگر که آن بزرگتر بود از مثش و گرفتیم ایشانرا

بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٤٨ وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ

بعذاب باشد که آنها بازگشت کنند و گفتند ای جادوگر بخوان برای ما پروردگارت را بآنچه پیمان کرده نزد تو بدرستیکه ما ایم هدایت یافتگان

٤٩ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ٥٠

پس چون دفع کردیم از ایشان عذاب را آنگاه ایشان پیمان میشکنند

چون فرستادیم موسی را عیان — سوی فرعون و ملاء معجزشان
که رسولم من ز رب العالمین — خنده میکردند ایشان آنزمان
ما ننمودیمشان هیچ آیتی — جز که بود اکبر ز اخیش در نظر
پس گرفتم آنگروه را بر عذاب — یعنی از آن یک که بود از پیشتر
زانچه برد تست عهدش زانتساب — رب خودرا ایه الساحر بخوان
بر تو ایمان آوریم از مندفع — تا که او بردارد این محنت زما
گردد از ما این عذاب مختتم — عهد خود کردم شکستند از شتاب

وَ نَادٰى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهٖ قَالَ يٰا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْاَنْهٰارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا

وبداکرد فرعون درقومش گفت ای قوم من آیا نیست مرا ملك مصر این بهرها میرود از زیرم آیا پس

تُبْصِرُونَ ۵۱ اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ ۵۲ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ۵۳ فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ

نمی بینید بلکه من بهترم از این کس که او است خوار و نزدیك نیست که بیان تواند کرد پس چرا افکنده نشد بر او دستوانها

مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَآءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ۵۴ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فٰسِقِينَ ۵۵

از زر یا یامدند با او فرشتگان بهم پیوستگان پس ارجای برآورد قومش را پس اطاعت کردند او را که ایشان بودند گروهی نافرمان بردار ان

فَلَمَّآ اٰسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنٰاهُمْ اَجْمَعِينَ ۵۶ فَجَعَلْنٰاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْاٰخِرِينَ ۵۷

پس چون بخشم آوردند ما را انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیم ایشان را همگی پس کردیم ایشان را سلفی و مثلی برای پسینگان

کرد پس فرعون درقومش ندا
گفت ای قوم آیا مر مرا
ملك مصر این بهرها میرود
زیر قصرم جاری از بهرهای نیل

یا ز من تحتی بود قصد ار بیان
نیست گفت ایقوم آیا مر مرا
یا که در تحت تصرف ارمند
زیر امرم شارهاش ایمند

پس نمیبینید آیا نار من
که بود جوها بحکم من روان
بهترم من بلکه زین مردی که هست
درمیان مصر بی مقدار و پست

نیست هم نزدیك با روشن کسد
از دل موسی و اعرار من
با وجود ضعف و ذلت یعنی او
نیست کس را فهم گفتارش نکو

راست گر گوید که ارزد جدا
گفت خود کاملتا نبرد و رین کسد
پس شد افکنده چون بروی زرب
دستوانهائی که باشد از ذهب

یا بیامد با وی از افرشتگان
با مرید شد در رسالت و اجتبا
گر رسولی شه فرستد از خواص
میکند با او روان اراخصاص

بیست پس حاجز که بفرستد خدا
تا با و بوسه باشد از نشان
یافت قوم خود سبك پس درخرد
در قبول گفتهای حکام رد

پس نمودندش اطاعت جمله زین
در رسالت مرید دروغش و گدای
رفته بیرون یعنی از فرمان حق
یا رحکم عقل جمله آنرق

حشمگین مارا چو کردند آنزمان
قوم او بودند چون از فاسقین
بهر حق جزای رواهر گز کی است
لیك جزن اولا جزن وی است

موسی ازفرعون وقومش شد حزین
کینه بکشیدیم سخت اندشمان
عرقشان کردیم دریم نا اسف
در دو لحظه فجعلناهم سلف

حق کشد اردشمناش کین ازین
بهر قوم آخرین در هر زمان

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ۵۸ وَ قَالُوٓا ءَاٰلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ

وچون زده شد پسر مریم مثلی آنگاه قوم تو از آن فریاد بر میآورند وگفتند آیا الهان ما بهترند یا او بزدند آنرا برای تو

لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ۵۹ اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنٰاهُ مَثَلًا لِبَنِي اِسْرٰٓئِيلَ

جز جدلی بلکه ایشانند گروهی خصومت کنندگان نیست او جز بنده که احسان کردیم بر او و گردانیدیم او را مثلی برای بنی اسرائیل

وَ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلٰٓئِكَةً فِي الْاَرْضِ يَخْلُفُونَ ۶۰ وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ

واگر خواهیم هر آینه گردانیم از شما ملائکه را در زمین که جانشین باشند و بدرستیکه او ست هر آینه علمی برای قیامت پس شك مبارید بآن و

اتَّبِعُونِ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۶۲ وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطٰانُ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۶۳

پیروی کنید مرا این است راه راست و باز ندارد البته شما را شیطان بدرستیکه او مر شما را است دشمنی آشکار

شد زده بر ابن مریم چون مثل
که پرستیدش نصاری در محل
چون مسیح وعابدینش درجحیم

با الهان گوکه ما باشیم هم
اوست بهتر یا الهان نیست عم
عیسی ارحصب جهنم باشد او

می نگفتند این مثل جز در جدل
در خصومت اینگره سخنند بل
وجه دیگر آنکه چون مدح مسیح

مشرکان گفتند قصد اوست این
که پرستیدش چو عیسی ارقین
وجه دیگر آنکه روزی با علی

کاندراین امت تورا باشد مثل
همچو عیسی زد قومش درعمل
فرقه غالی شدند او را بحق

خنده کردند اهل عمز ازاین کلام
کاین عمش گشت پیغمبر مقام
آمد این آیت که بر عیسی مثل

گفت مشرك گر علی چون عیسی است
بهتر از عیسی است تا عبادت پرست
نیست عیسی غیر عبدی که براو

جملگی باشد با رنج و الم
گوکه ما باشیم هم بی گفتگو
مصطفی میکرد با مریم صریح

گوکه ما باشیم هم بی گفتگو
گفت پیغمبر نگهدار حلی
کرده ایم اعاده ما نگفتگو

فرقه آرند اروی ضعف ودق
ابن عمت را ردی چون در محل

می‌گردانیم او را ما مثل
بی‌روالد کی وجودی یا گرفت
نه درآید اربی‌هم چون شما
اوست آچری که دانسته بآن
دان حقیقت کس یابد آگهی
دیده‌باشی حوات حیزیراکه روز
نور روحت اندك ار لامع شود
هست اسباب الهی عبرار آن
چون گرشد ازدها بود عجب
عقلی ارباور نکردان سارا
لا مرین بها یعنی که شك
مارمان باشد ندارد دو گرك

بهر اسرائیلیان در هرمحل
وین زقدرتهای ما بود شگفت
ایچنین تبدیل سهل آید بما
میشود مانا قیامت ناگهان
حزکه گردد محرم سرالهی
عین آن واقع شودبدرد وسور
هرچه بینی عین آن واقع شود
که توانی درطبیعت دو نشان
کان الهی بود نز طبع وسبب
تو مپندار جان احمق را زراه
باورید اندر قیامت هیچ یك
کان شمارا دشمنی باشد بزرك

قصهٔ یعنی که بس باشد غریب
ورکه‌هم خواهم گردانیم هین
بر ملایك سنهٔ آدم بدل
یعنی اینکه عیسی آمد بی‌پدر
ایك زین رمزت صفی گویدیکی
نیست درحوات ارطبیعت درشروع
آنچه در ملك طبیعت واقع است
آنکسی سندکه ازین رسته است
خارق عادات همه اینچنین
در قیامت مهد آرا لاعلاج
هم تنافد از رسولم پیروی
دشمنی خود نبود او آشکار

نزد آن کودارد اندانش عجب
از شما انرشتگان اندرزمین
ما کنیم این اعجب است اندرمثل
باشد از علم قیامت در اثر
گر اشارت فهم وصاحب مدرکی
هیچ اسنای که آن یابد وقوع
درحقیقت عین آن بی‌مانع است
حائش ار بد طبیعت حسبه است
باشد ار روشن دلی و نیز بین
بارشد چون پرده طبع وصلاح
اینست راه راست نزد معنوی
گردد پیروبان رحمت خواروزار

وَ لَمَّا جَآءَ عِيسٰي بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَا

وچون آورد عیسی معجزات‌را گفت‌بدرستکه‌آوردم‌شماحکمت‌را وتابیان کنم‌برای‌شما بعضی‌ازآنچه اختلاف‌میکنید درآن

اتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ ۶۳ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۶۴ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزٰابُ

پس‌بترسیدازخدا وفرمانبریدمرا بدرستیکه‌خدااوست پروردگارمن وشمابس‌اورابپرستیداورا اینست‌راه‌راست پس‌اختلاف‌کردند طایفها

مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذٰابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ۶۵ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السّٰاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ

ازمیان‌ایشان پس‌وای‌مرآنانکه‌ستم‌کردند از عذاب‌روزی پردرد آیاانتظارمیکشند جز قیامت‌را که‌آیدایشانرا ناگاه و

هُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ۶۶ اَلْأَخِلّٰاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ۶۷

ایشان نداند دوستان روزی چنین بعضی ازایشان مربعضی رادشمندمگر پرهیزکاران

چونکه عیسی آمد او بابیدت
پرشما آرا که دارید اختلاف
اورست ربما و شما پروردگار
ازمیان آن مسیحی مدعیان
شرح آن‌گفتست در مریم بیا
تا که ایشانرا فرو گیرد بر
غیر پرهیزگاران از اهل دین
چون حجاب جسم خیزد ازمیان
دوستی انبیا و اولیا

گفت اسرائیلیان را زر النبوت
ایمان در اصل دین دورازخلاف
پس شما اورا پرستید آشکار
که برایشان بود مبعوث اوعیان
تا چه بود آن اختلافت ازامام
واگهی باشند ایشان زخبر
که بهم باشند احباب و بعین
دوستیها اصل آن گردد عیان
هردم افزاید صفا اندر صفا

آمدم من پرشما با حکمتی
پس بترسید ازخدا ورمن کنید
اینست راه‌راست بی‌کست وخلاف
وای‌پس برآنکه‌زده‌است اوستم
انتظار آیا کشند این مردمان
آنکه باهمدوست ازجان وبسند
دوستی ازعقل خیزد اینمی‌است
مفزاید مهر اگر ایمان است
دوستی تن پرستان بد شود

تاکنم روشن تراه دوی
پیروی تا که خدای بی‌مثید
وقتها گردد ران پس اختلاف
از عذاب دردناك پر نقم
جز قیامت را که آید ناگهان
بعض را آرور بعضی دشمند
دوستی کز هس آید دشمنی است
دشمنی گردد وگر هسای است
بیگی نر تیرگی بی‌حد شود

يٰا عِبٰادِ لٰا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لٰا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۶۸ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا مُسْلِمِينَ ۶۹

ای‌بندگان‌من نیست برشما امروز وشما اندوهگین میشوید آنانکه گرویدند بآیه‌های‌ما وبودند منقادان

اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوٰاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ۷۰ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِصِحٰافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوٰابٍ وَ فِيهٰا مٰا

درآیید در بهشت شما وجفتهاتان که برافروخته شاط‌نموده باشد گردانیده‌شود برایشان کاسه‌های یعنی که‌ازطلاست وکوزه‌های بی دست‌گیره‌ودرآنست آنچه

تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ۷۱ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ

خواهش‌دارد آنرا نفس‌ولذت‌میبرند چشمها وشمائندرآن جاودانیان وایست آن بهشتی که‌بارث‌داده‌شدید آنرا بسبب آنچه بودید

تَعْمَلُونَ ٧٣ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ٧٤ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ٧٥ لَا

که میکردید ۷۳ شما را است در آن میوه بسیار که از آن میخورید ۷۴ بدرستیکه گنهکاران اند در عقوبت دوزخ جاودانان ۷۵

يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ٧٦ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ٧٧ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ

تخفیف داده شود از ایشان و ایشان در آن نومیدانند ۷۶ و ستم نکردیم ایشان را ولیکن بودند ایشان ستمکاران ۷۷ و بدا کردند که ای مالک

لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ٧٨ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

باید که بمیراند ما را پروردگار تو گفت بدرستیکه شما درنگ کنندگانید ۷۸ بدرستیکه آوردیم بشما حق را ولیکن اکثر شما حق را ناخوش دارندگان

٧٩ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ٨٠ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ

بلکه محکم کردند کاری را پس ما محکم کنندگانیم ۷۹ یا میدارند که ما نمیشنویم سر ایشان را و رازشان را

بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ٨١

آری و رسولان ما نزدیک ایشان مینویسند

پس شوند آن بندگان مبتدا ۷۹ حمله کارهاش سر بسر که شمارا حرف و حرف امر بود راکه عیار مهر شهوت سور ست
آنکسان حالشان مایه‌های ما مؤمنید و سلم ارشاد ورا اندر آید ای عبد خوش سرشت
جمله‌گی مسرور گردانده شده حوران مهم را خورید ارمانده میرود گردان برایشان بصرب کاسه‌ها را واع ضعه اردهب
همچنین اکنون نعی کرده‌ها شهی الامس نسالانیس است مکمی ارهر وصفی اندرالسن است
آنچه نفس اعنی تاند آرزو واچه مشتد چشمها گردد ازو ارث باشد برشما این دلکشا
زان عملها که شما کردید پیش دادمان ارشان خدا از لطف خویش تا خورید ارآن شما در اختیار
گفته‌ام تاویل آنها جمله من درجهنم آمد مقیم اندر سجن درعذابند و نگردد سست وآن
اندران باشد شما امید آورید هرگجا آمد مقیم اندر سجن محرمیهم در جهنم جاودان
سوی دار الملک ما نامه بیا ارزح وین خود عذابی شدشدید خودستمکاران بدایشان همی
نامه‌بر سنده ورا قول راست خواه تحکم کن برما خدا بی‌دموتی اندراین محنت سرا
بگذر از قول خدا ای مرد راست گوید او مرجاودان دارید جا احتری ماند اشرار ارشق
آن حق که حق ایقوم دون ارموا امرا فانا مبرمون یا خوشیکه بندهان و عیان
مشنوید آری ز راهم منع پوشند آن سخنها یکبیک

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ٨٢ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ

بگو اگر باشد مر خدای بخشاینده را فرزندی پس منم اول پرستندگان ۸۲ پاکست پروردگار آسمانها و زمین پروردگار عرش

عَمَّا يَصِفُونَ ٨٣ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ٨٤ وَهُوَ الَّذِي فِي

از آنچه وصف میکنند ۸۳ پس واگذار ایشان را که صحبت دارند و بازی کنند تا آنکه ملاقات کنند روز ایشان را که وعده داده میشوند ۸۴ و اوست آنکه در

السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ٨٥ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

آسمان الهاست و در زمین الهاست و اوست درست کار دانا ۸۵ و افزون آمد آنکه مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین

وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٨٦ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ

و آنچه میان آنهاست و نزد اوست دانش قیامت و سوی او باز گردانیده میشوید ۸۶ و مالک نباشند آنانکه میخوانند از غیر او شفاعت کردن را

إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٨٧ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ٨٨

مگر کسیکه گواهی داد بحق و ایشان میدانند ۸۷ و اگر پرسی از ایشان که که آفریده ایشان را هر آینه گویند الله پس کجا بازگردانیده میشوید ۸۸

وَقِيلِهِ يَا رَبِّ انَّ هٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ٨٩ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

وقوالش ای پروردگار من بدرستیکه اینها گروهی اند که ایمان نمی آورند پس اعراض کن از ایشان و بگو سلام پس زود باشد که بدانند

ای محمد گوهدار حق را واله
اول آنرا من پرستیدم بجد
پاك شد خالق ارض وسما
تا بود اندر یحوصوا یلعبوا

پاك آنرا كه باشدش حمت وواله
یا رهیر وصفی كه دوراست ازخرد
یارشان نگذار پس بگذار و
درزمین معبود حق واحد یكی

تا بهنگامی كه روز حوش را
آرند ایشان بوعده در حزا
اوست معبود ملائك در ملك
كه بود دانا باسرار قلوب

اوحكم است وعلم اندر امور
راستكار و آنچه ازسر صدور
وین بود مخصوص علاالغیوب
حكم اوجاری همه‌ئه‌سوی است

دایم البركات كاورا هست ان
پادشاهی سموات و زمین
وانچه درمابین این ارض وسماست
درشفاعت مالك آن را جیستند

همبود علم قائمت پیداو
همه او گردید راجع مو بمو
آنچه از حواسر حق بدانند
خود گواهی داده بر توفیق رب

جز كسانیكه پرا العالمین
بی شهادت دادن اشان از یقین
هم بداند اردل آنرا كه بلب
عبد اورا بر پرستش بگروند

پرسی از رایشان كه خالق شما
كسب مكویند البته خدا
پس بحكومه بر گردانیده شوند
می‌نگردان از مكافات عدو

ویه یا رب این هؤلاء
گویند این موه ازروی ولا
پس ما اعراض ازایشان نكه رو
پس بداند آنچه حكم عیب بود

گوسلام اشی حیلاتكه بجن
خود بود بر ما دروغ بیمعنوا
این زمان گفتار وعی كه رود
رب عرش از وصف وعیب ناروا

سوره الدخان سبع و خمسون آیة و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

باسم خدای بخشنده مهربان

حٰمٓ وَالْكِتٰبِ الْمُبِينِ ٢ انَّآ انْزَلْنٰهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبٰرَكَةٍ انَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ٣ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ امْرٍ

كتاب آشكار كننده بدرستیكه فرستادیم اورا در شبی خجسته داده شده بدرستیكه همیشه بیم كنندگان در آن جدا كرده میشود هر امری موافق

حَكِيمٍ ٤ امْرًا مِّنْ عِنْدِنَا انَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ٥ رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّكَ انَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦ رَبِّ

حكمت دهنده از نزد ما بدرستیكه همیشه فرستنده گان رحمتی از پروردگار تو بدرستیكه او شنوای داناست پروردگار

السَّمٰوٰتِ وَالْارْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا انْ كُنْتُمْ مُّوقِنِينَ ٧ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ

آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست اگر هستید یقین كنندگان نیست الهی جز او زنده میكند و میمیراند پروردگار شما و پروردگار

آبَآئِكُمُ الْاَوَّلِينَ ٨ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَّلْعَبُونَ ٩ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ١٠ يَّغْشَى

پدران شما بلكه ایشان بدرستی شك دارند بازی میكنند پس انتظار كش روزی كه می آورد آسمان دودی آشكار كه فرو میگیرد

النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ ١١ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ انَّا مُؤْمِنُونَ ١٢

مردمان را این است عذاب دردناك پروردگار ما دفع كن از ما عذاب را بدرستیكه ما ایمان گرویدگان

بعد بسم الله خورد شاه هدی | در حیوة وحب وحلم خود قسم
هم كتاب روشنی كرما نزول | یافت در لیل مبارك در رسول
حب دانی كاولین آیات اوست | محمد مظهرو مرآت اوست
وان شب قدراست وخیرش درجهان | بیش از آن گاید تعداد وبیان

سورة الدخان

گشت آن ازلوح محفوظ محمد — نازل اندر آسمان عقل و دین — مرد عارف این شب معراج اوست — کش مبارک باشد اردیدار دوست
برشب آرا داد آرا انتساب — کاصلش از خلقست حوشد درحجاب — سیر سالک است طاهر برکمال — حزکه آثاری ازآن گردد عیان
لیلة القدر است لیل اتصال — عاشقان دانند سرّ این مقال — ما بقرآن خلق را دهیم پند — کلّ فیها یفرق امر حکیم
فصل اعنی یاد وگردد عیان — او منابع ور مصادر کل در آن — همچنین هرحکم کادر عرس سال — میشود صادر ز درگاه جلال
حکمهای بی نمی کاندر شبهد — ظاهر آید همه ازغیب وجود — ما فرستنده کلام و رسل — عادت الله این بود درحکم کل
بخششی این باشد از پروردگار — یعنی ارسال رسل در روزگار — او دعای بندگان را شنود — برصلاح کارشان دانا بود
پروردهٔ آسمانست و زمین — واجه ماهیست دارد ارتقی — نیست معبودی جز او بی گفتگو — رنده گرداند بمیراند هم او
اوبود رب شما صدق ودرست — هم پدرهاتان که بودند از نخست — بنده درشکنه و یاری میدهان — پس مواقب باش روزیرا چنان
کاورد ان آسمان دودی پدید — مردمانرا آن فرو گیرد شدید — وان بود دودی که در زرع روان — بیحد اندر خشم وکوش میدهان
ران علائق از طبیعت حاصل است — ترک آن جز رستگاران را مشکل است — همچو گویند این عذاب آنست وبس — که بخواهد ایشان نکبر وکین مصر
یا که گویند این سحر اوشتگان — کان عذاب دردناک است ار دخان — در زمان قحط در قوم مصر — بر و ایمان آورند ارشیح وشاب
ازرمین برخواست دودی ایحنین — خواستند از احمد کامل یقین — صدرعا تا کرشود رفع این عذاب — برکمال لطف و قهرت موقنیم
او دعا فرمود کای پروردگار — تو رها کردار رنج و اضطرار — بر تو ما پروردگارا مؤمنیم — خلق زان گردند دور ازتاب وهوش
هم بود مرویّ که این دود دخان — رید از عیش ارقمت ناگهان — مریدمرا میرود درحشم وگوش
از دعا ساید بلا را مرتفع — اوست بر اسرار اشیا مطلع

أَنّٰى لَهُمُ الذِّكْرٰى وَ قَدْ جٰآءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ١٣ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قٰالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ١٤ اِنّٰا

کجاست مر ایشانرا یادکردن — وبدرستیکه آمد ایشانرا رسولی آشکارا کننده — پس روگردانیدند ازاو وگفتند آموخته شده است دیوانه است درستیکه

كٰاشِفُوا الْعَذٰابِ قَلِيلًا اِنَّكُمْ عٰآئِدُونَ ١٥ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى اِنّٰا مُنْتَقِمُونَ ١٦ وَ لَقَدْ

ما دفع کننده عذابیم اندکی بدرستیکه شما بازگردندگانید — روزیکه سخت بگیریم آن سخت گرفتن عظیم بدرستیکه ما گیرندهٔ انتقام کشندگانیم و بتحقیق

فَتَنّٰا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جٰآءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ١٧ اَنْ اَدُّوا اِلَيَّ عِبٰادَ اللّٰهِ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

که آزمودیم پیش ازایشان قوم فرعون — وآمد ایشانرا رسولی شریف — که بسپارید بمن بندگان خدارا بدرستیکه منم مر شما را رسولی

اَمِينٌ ١٨ وَ اَنْ لٰا تَعْلُوا عَلَى اللّٰهِ اِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ ١٩ وَ اِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ

امین — وآنکه رفعت مجوئید بر خدا بدرستیکه من آورنده ام شمارا حجتی روشن — وبدرستیکه من پناه میبرم بپروردگار من وشما که

اَنْ تَرْجُمُونِ ٢٠ وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ٢١ فَدَعٰا رَبَّهُ اَنَّ هٰؤُلٰآءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ ٢٢ فَاَسْرِ

سنگسار کنید مرا — واگر باور ندارید مرا پس کناره کنید از من — پس خواند پروردگارش را که این گروهی اند گناهکاران پس (گفت)

بِعِبٰادِي لَيْلًا اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ٢٣ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ٢٤ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنّٰاتٍ

بندگان مرا در شب بدرستیکه شما پیروی کرده شدگانید — واگذار دریارا آرمیده بدرستیکه ایشان لشکری غرق شدگانند بسا که واگذاشتند از

وَ عُيُونٍ ٢٥ وَ زُرُوعٍ وَ مَقٰامٍ كَرِيمٍ ٢٦ وَ نَعْمَةٍ كٰانُوا فِيهٰا فٰاكِهِينَ ٢٧ كَذٰلِكَ وَ اَوْرَثْنٰاهٰا قَوْمًا

وچشمها — وکشتها وجای خوب — ونعمتی که بودند درآن متنعمان همچنین است و میراث دادیم آنهارا گروهی

آخَرِينَ ٢٨ فَمٰا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمٰآءُ وَالْاَرْضُ وَ مٰا كٰانُوا مُنْظَرِينَ ٢٩

دیگر — پس نگریست برایشان آسمان وزمین — ونشدند مهلت داده گان

برملایك بدهد آن رب‌البشر — آمده اراو لهم ذکری خبر — بد چگونه بند رازایشان وفا — وانکه آمدشان رسولی مرملا
برتدکر بود این اعظم سبب — از سببهای دگر ذاك‌العجب — پشت رو کردند وگفتندآشکار — یافته تعلیم از جبر و یسار
زان غلامان این سخن آموخته — یا بود مجنون به عقل اندوخته — باز جو آرند اسعافه در ایاب — ما از ایشان بازداریم‌این‌عذاب
درزمان اندك اما مسکنید — عود درکفران سابق میرسید — یوم ننطش بطشةالکبری تمام — میکشیم آنروز زایشان انتقام
پیش‌از ایشان اندر افکندیم ما — مرنفسه قوم فرعون دغا — آمد ایشان را رسولی ارجمد — گفت بفرستید سویم بی‌گزند
آن عبادالله که در دام شما — مبتلا باشند در رنج و بلا — یعنی اسرائیلیان را در یقین — مرشما را الحق رسولم من امین
وانکه برحق کرم‌بارندمولی — انی آتکم بسلطان مبین — چونکه موسی گفت‌حق صح وبد — پس مقتل و رجم او برخاستند
گفت من‌بردم پرت خود بسه — تا کنید سنگسار اکنون براه — ور زمن باور ندارید اس‌سخن — پس کنید ازمن کناره بی‌سخن
خواندپس پروردگارش راوروں — هؤلاء ان قوم مجرمون — گفت حق برپس عبده‌را شب — مرشما را تاکه آیند از عقب
بحر را برحال خودهل منفرج — انکم متبعون گردد یکجا مندرج — اندر آیند ازپیت زان راهها — مفرقوند این جنود اندر بلا
ای‌بسا کان قطنها کذاشتند — بوستانهایکه جرم داشتند — پرازاشجار و عیون وزرع‌وکشت — وان‌مکانهای نکوهمچون بهشت
نعمتی هم که بدندی برد بت — وکذلك اورثناها قوم آخرین — عمتی است امرماران‌بوم وبر — ارث ما دادیم بر قوم دگر
هیچ ازآن‌ارض‌وسما گریست بس — فما بکت علیهم السماء والارض — بعدازایشان بس‌بحر لعنت‌نکرد — بعدازایشان رحم وهمرحمت نکرد
برخلاف انبیا و اولیا — وما کانوا منظرین — آمدند اهل ترازل عرش‌وفرش
رانکه امری بودقسمش بس‌عظیم — ثم استوی الی السماء وهی دخان — گریه کرد آمد دراحیاز آسمان
ایك هرگز منگرید حشم کس — ثم قال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها — مهلت ایشان را بود ارزب دین

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ٣٠ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

وبتحقیق نجات دادیم بنی‌اسرائیل‌را از عقوبت خوارکننده از فرعون بدرستکه‌او بود بزرگ‌خویشتندار اسراف‌کنندگان

٣١ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ٣٢ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ٣٣

وبحقیق اختیار کردیم‌ایشان‌را بر داشتی برجهانیان ودادیم‌ایشان از آیتها آنچه‌بوددرآن محنتی آشکار

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ٣٤ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ٣٥ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ

بدرستکه‌اینها هرآینه‌میگویند نیست آن جز مردن ما نخواهیم برانگیخته‌شدگان پس بیاورید پدران مارا اگر

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٦ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ٣٧ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

هستید راستگویان آیا ایشان بهتر ند یا قوم تبع وآنانکه بودند پیش از ایشان هلاك کردیم ایشارا بدرستیکه ایشان بودند گناهکاران

٣٨ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ٣٩ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وبیافریدیم آسمانها وزمین‌را وآنچه‌میان آندوتاستبازی کنندگان بیافریدیم‌اندورا مگر بحق ولیکن اکثرایشان نمیدانند

خود نمودیم آل اسرائیل را — از عذاب خوار کننده رها — بد ازفرعونشان بسیار وبد — که بد ازفرعونشان بسیار و بد
برگزیدیم او و قومش‌را حنین — از ره دانش بر اهل عالمین — علم یعنی بودمان از ما سبق — بود او عالی و بگذشته ز حد
وزنشانهاشان بدادیم از قرار — آنچه درآن نعمتی بود آشکار — مر بلارا خواند نعمت راکه آن — که بعضایند این جماعت مستحق
می‌بگویند این‌گروه اعمی قریش — درحوالت مؤمنان را کار وضیش — نیست آخرکار ما اسرار عیان — هرکسیرا هست ما امتحان
بعدازاین نبود حیوتی نیست شك — زنده‌هم ما می‌گردیم ایحك — گرشما باشید در این راستگو — حرکه ازمرك نخستین درجهان
بهترند آیا قریش اندر سند — یا که قوم تبع از روی عدد — وانکسان کزقوم تبع بیش‌تر پیش — آورید آباء ما را روبرو
ما نمودیم آنجماعت زا تباه — چون‌زحد بگذشته بودند ازگناه — بوده اندر درعدد زاندازه بیش — بوده اندر درعدد زاندازه بیش
خودمسلمان‌بوده است‌وحق‌پرست — قوم او دور ازخرد مغروروسست — کنیتش ما ابو ایوب او — کنیتش ما ابو ایوب او
نافریدیم این سموات و زمین — واچه باشد بین آنها لاعبین — بیست دراین نظم‌کنجا شرح‌آن — بیست دراین نظم‌کنجا شرح‌آن
لیك نادانند اکثر زین نسق — لیك نادانند اکثر زین نسق

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ٤١ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٢ إِلَّا

بدرستیکه روز تمیز است وعده گاه ایشان همگی روزیکه کفایت نمیکند دوستی از دوستی چیزیرا و به ایشان یاری کرده شوند جز آنرا

مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٤٣ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ٤٤ طَعَامُ الْأَثِيمِ ٤٥ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي

که رحمت کرد خدا بدرستیکه او اوست عزیز مهربان بدرستیکه درخت زقوم خوراك گناه کار است چون فلز گداخته مجوشد در

الْبُطُونِ ٤٦ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ٤٧ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ٤٨ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ

شکمها چون جوشیدن آب گرم بگیرید ش بس بکشیدش به میان دوزخ بس بریزید بالای سرش از عذاب

الْحَمِيمِ ٤٩ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ٥٠ إِنَّ هَٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ٥١ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي

آب جوشان بچش بدرستیکه تو بودی عزیز گرامی بدرستیکه این است آنچه بودید بآن شك میاوردید بدرستیکه پرهیزگاران اند در

مَقَامٍ أَمِينٍ ٥٢ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٥٣ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ٥٤ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ

جائی امین در بهشتها وچشمها پوشند از دیبای ابریشم روی بهم دارند گان همچنین است وجفت میکنیم ایشان را

بِحُورٍ عِينٍ ٥٥ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ٥٦ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ

باحوران فراخ چشم میخوانند در آنها هر میوه را آسوده بچشند در آنها مرگ را جز مرگی نخستین

وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ٥٧ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥٨ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ

ونگهداشت ایشان را از عذاب دوزخ تفضلی است از پروردگارت آن است کامیابی عظیم پس جز این نیست که آسان کردیم آنرا بلغت تو باشد که ایشان

يَتَذَكَّرُونَ ٥٩ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

پند گیرند پس انتظار کش بدرستیکه ایشان منتظرانند

إن یوم الفصل کان بشك بود | الا حق جدا آرور از باطل شود
نی که یاری کرده گردند آنکسان | ارپی دفع عذاب از دوستان
کاوست غالب بر عذاب عاصیان | همچنین بر اهل ضاعت مهربان
خون مس گداخته او درخروش | ران بطون اهل نار آید بجوش
گوید آنش را خسوه فاعتلوه | درمیان اصل دوزخ از وجوه
می بگویندش بچش ازاین جحیم | ذلك انت العزیز انت الکریم
ایست آن بحی که در دنیا شما | اروقوعش بودتان شك بر ملا
جامه هاشان سندس واستبرقست | پیش روی هم بودشان بر شست
موت را هم در نیابد اندران | جز که آن موت نخست اندر جهان
هم نگهدارد مر ایشانرا اله | از عذاب نار سوزان در پناه
پس جزاین نبود که آسان بر لسان | ماچنین کردیم قرآنت عیان
منتظر پس باش کایشان منتظر | تو هم باشند اندر جهر و سر

آن زمان جمعند حق از معرو پوست | دفع نکند دوستی جز ی ردوست
کرده باشد هر که رحم آنرا خدا | تا نکند اروی شفاعت اولیا
هست رقوم اندر حتی در جحیم | که خورد زان هر گنهکاران ایم
درمثل کالمهل یغلی فی البطون | گفت کغلی الحمیم اندر نون
نم صبوا فوق راسه من عذاب | تا شود نگداخته زین گرم آب
تو همان قوم خود بودی بلند | تن پرستی بس بزرك و ارجمند
متقین در جای امن اندر جنان | بر زاشجار و عیون جاری در آن
هست حال اهل جنت اینچنین | هم قرین سازیمشان بحور عین
نیست یعنی در بقا بعد از فنا | مر فنائی نایبست اندر بقا
فضل رب ایست براهل نعیم | وان بود فوزی بهر مطلب عظیم
تا مگر گیرند ازآن قوم تو پند | سر اروی اهل حق را بر دهند
تا نه آید مر تو و ایشان فرود | در تو بنگرید مر ایشان در ودود

سورة الْجَاثِيَة سَبْعٌ وَثَلَٰثُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ ۝١ تَنْزِيلُ الْكِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝٢ إِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ لَآيٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝٣ وَ

فروفرستادن کتاب است از خدای غالب درست کردار بدرستیکه در آسمانها و زمین هر آینه آیتهاست مر گروندگان راو

فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَآبَّةٍ آيٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝٤ وَاخْتِلٰفِ اللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ

در آفریدن شما و در آنچه می پراکند از جنبنده آیتهاست برای گروهی که یقین میکنند و اختلاف شب و روز و آنچه فرو فرستاد خدا

مِنَ السَّمَآءِ مِنْ رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيٰحِ آيٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝٥ تِلْكَ

از آسمان از روزی پس زنده گردانید بآن زمین را بعد از مردنش و گردانیدن بادها آیتهاست برای گروهی که می یابند بعقل این

آيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللّٰهِ وَآيٰتِهِ يُؤْمِنُونَ ۝٦ وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ

آیتهای خداست که میخوانیم آنرا بر تو براستی پس بکدام سخن بعد از خدا و آیتهایش میگروند وای بر هر دروغگوی گنه کاری

۝٧ يَسْمَعُ آيٰتِ اللّٰهِ تُتْلٰى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝٨ وَ

میشنود آیتهای خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میورزد در سرکشی گویا نشنیده آنرا پس مژده ده او را بعذابی دردناک و

إِذَا عَلِمَ مِنْ آيٰتِنَا شَيْئًا ِ اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝٩ مِّنْ وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي

چون بداند از آیتهای ما چیزی را میگیرد آنرا مسخره آنگروه مر ایشانرا است عذابی خوار کننده از پیش رویشان دور خواهد و کفایت نمیکند

عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْلِيَآءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝١٠

از ایشان آنچه کسب کردند چیزی را و نه آنچه گرفتند از غیر خدا دوستان و مر ایشانرا است عذابی بزرگ

حق نمرآت عمده در خطاب — جلوه‌گر شد کرد ریل کتاب — باشد این تنزیل صدق استوار — از خدای غالب استوده کار

در سموات از جهو در شعف وه — در زمین نر اشجار و حوان جر و وه — ارحماد و رنده تار و رسنی — مؤمنان را شد نشانها ر ایمنی

واندر ایجاد شما از ابتدا — در شئون مختلف تا انتها — در تدبر ور تجدد هر زمان — وانچه پر کنده است از جنبندگان

راختلاف جنس وشکل و فعل و ام — هست آیات اهل ایقانرا تمام — واختلافاتی که هست از روز و شب — هریك آید یکدگر را در عقب

واچه نازل رآسمن کرد از ابر — یا رابر از ورقها یعنی مطر — کرد و بعدار خشکی وافسردگی — مرزمین را رنده بعد از مردگی

بادها را می نگردانند هم — مختلف از بهر نعمت یا نقم — نوت رحمت شمالست و صبا — وقت بقمتها دبور است و وبا

هریك آیت بر کمال قدرتست — برد آنان کرخردشان قسمت است — این نشانهای قدرت ارخداست — برتو خوانیم آن بحق یعنی براست

یا که آیتهای قرآن است این — پس بوی گر نگروند این مشرکین — برچه قولی بعد آیات خدا — آورند ایمان نمایند اقتدا

ویل لعمی در ارحون وریم — هست مانا بهر افاك اثیم — کاشنود آیات حق را چون براو — خوانده گردد ران بگردانند رو

پس کند اصرار در کبر وعند — هست گردکش ر خلاق العباد — هرگر آنرا گوئیا نشنیده وی — ده بشارت برعذابش بی ریی

چون نداند چیزی از آیات ما — گیرد آنرا ریشخند اندر ملا — هست بهر فرقهٔ مستهزئین — خوار سازنده عذاب یوم دین

دورخست از پیش رو وریشتشان — یعنی اندر این جهان وآن جهان — نمیدارد بکار چیزی از عذاب — راکسان مالی که کردند اکتساب

هم نه آنچه که فرا گرفته‌اند — دوستان ارغیر حق اندر پسند — هستشان ارحق عذابی بس عظیم — حاصل از گویشان باشد حجیم

هٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّنْ رِّجْزٍ أَلِيمٌ ۝١١ اللّٰهُ الَّذِي سَخَّرَ

اینست هدایت و آنانکه کافر شدند بآیتهای پروردگارشان مر ایشانرا است عذابی از عقوبتی بر درد خداست که رام کرد

لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝١٢ وَسَخَّرَ لَكُمْ

برای شما دریا را تا روان شود کشتیها در آن بفرمانش و تا طلب کنید از فضل او و باشد که شما شکر کنید و رام کرد برای شما

مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٣ قُلْ لِلَّذِينَ

آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است همه ازاوست بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست برای جمعی که اندیشه کنند بگو ازبرای آنانیکه

آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ اَيَّامَ اللّٰهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٤ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا

گرویدند که عفو کنند مر آنانرا که امید ندارند روزهای خدارا تا جزا دهد گروهیرا بآنچه بودند کسب میکردند کسی که نیکوکار شایسته را

فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٥

پس برای نفس اوست و کسیکه بد کرد پس بر آنست پس سوی پروردگارتان بازگردانیده میشوید

رهنمائیراست این قرآن تمام — نگرویدآنکو براین روشن کلام — یا نظر آیت که هست از کردگار — همشان زحری وزحی بشمار

رحر باشد سحب رحی دردبك — درحرای شرك وظلم اندرهلاك — آنجدائیکه شمارا رام کرد — حر وایشان ازشما ارام کرد

گشت جاری فلکها تا امر او — اندران باشد نجود رزق جو — میشود از فضل او دریا نورد — میتوانید ار فضلی که کرد

رام فرمود آنچه درارض وسماست — میشمارا بهر نفع این برملاست — درسموات آفتاب و ماه را — رام کرد ازبهر روزی جوادرا

در زمین از کوه ودریا ودواب — ارسما یا قصدروح روشناست — کان شمارا رام در ارض نهاد

ور زمین ارض طبیعت شدمراد — ان می ذلك لایات انتوم — بهر اهل فکر درهرروز ویوم

جمله این آیات باشد درسبیل — مؤمنارا گوشکید از انعام — سعو ایشانرا رقون و فعل خاه

یعنی آنانرا که ارکفر والحاج — تاهم ایشان نکبرد از انقمه — نرم گفتن نرمی آرد درکلام

آنکسانکه نیست ایشانرا صمع — روزها یعنی که حی نرمشرکان — زده ارایان عذاب اندر جهان

تا دهد پاداش حق اندرحساب — هرکه نیکاری کرد بهراوست — مرجرای فعل بد ارمرجوست

وانکه بدکرد آن سرای فعل بد — پس سوی حق شما راجع شوید — کشف خود هرچه بود بدرو بد

وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ الْكِتٰبَ وَالْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنٰهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَ فَضَّلْنٰهُمْ

وتحقیق دادیم بنی اسرائیلرا کتاب وحکومت ونبوت وروزی دادیمشان ازنعمتها وافزونی دادیم ایشانرا

عَلَى الْعٰلَمِينَ ١٦ وَ آتَيْنٰهُمْ بَيِّنٰتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا

بر جهانیان ودادیم ایشانرا بیانهائی از امر پس اختلاف نکردند مگر بعد ازآنکه آمد ایشانرا دانش ازراه ستم

بَيْنَهُمْ اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٧ ثُمَّ جَعَلْنٰكَ عَلٰى

میانشان بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند میانشان روز قیامت درآنچه بودند درآن اختلاف میکردند پس گردانیدیم ترا بر

شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ١٨ اِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ

طریقه از امردین پس پیروی کن آنرا و پیروی مکن خواهشهای آنانرا که نمیدانند بدرستیکه ایشان هرگز دفع نکنند ازتو ازخدا

شَيْئًا وَ اِنَّ الظّٰلِمِينَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ١٩ هٰذَا بَصَآئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى

چیزیرا وبدرستیکه ستمکاران بعضی ایشان دوستان بعضی وخداست دوست پرهیزکاران این قرآن بینشهای دلهاست مردمان وهدایت

وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٢٠ اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّاٰتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

ورحمت ازبرای گروهیکه یقین میکنند آیا پنداشتند آنانکه کسب کردند بدیهارا که گردانیم ایشانرا مانند آنهاکه گرویدند و

عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَوَآءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ٢١

کردند کارهای شایسته یکسانست زندگیشان ومردنشان بد است آنچه حکم میکنند

ما باسرائیلیان دادیم خود
حاکمی گر بستش حکمت بکار
هم دگر کردیم اعطا بقرین
داشی کان بود بی‌ندوگراف
یا کردند اختلاف اندراصول
میکند پروردگارت بی ستیز
بعدار ایشان برشریعت‌پس‌تورا
هم‌مکن راهواء آنان پیروی
تپرستانند شاید رین مراد
تا عواماالسشان تابع شوند
بستشان قدرت بدفع حادثات
حق بود ماما ولی متقین
یعنی این قرآن وهادی‌هم‌دین
خارجه دستست یعنی کسند
یا مساوی در حیوة و درممات

حکم و تورية وبیوت ازرشد
درحکومت بست اد حق برقرار
بیات روشن اندر امر دین
اندر ایشان موجب رفع خلاف
حر ربعدار علمشان براین‌رسول
بین ایشان حکم روز رستخیز
ما نگردادیم زامرت پیشوا
که ندانند هیچ برهان قوی
یا یهودان‌که گذشتند از سداد
ازخدا برخلق دون قائم شوند
باش پس در امر شرعت مائنات
باش با ایشان تونی با مشرکین
بخشی هم بهر ارباب یقین
کرده‌اند از خارجه یعنی رند
این چه فکر بسند و برهات
ند بود حکمی‌که ایشان میکنند

حکم یعنی حکمتی‌کان لازم‌است
زرفشان دادیم هم از طیبات
پس نکردند اختلاف‌ایشان درآن
زان عداوتهای ثابت درسرشت
از بی کتمان امر احمدی
اندرآن چیزیکه درآن اختلاف
پیروی‌کن پس ازآن شرع کو
بستشان یعنی‌که اندرکیش خود
منحرف گشتند ازحکم وکتاب
پیروی رایشان مکن‌توکابن‌فرق
ظالمان بعضی بعضی از نفاق
حافظست از شرحلقت‌حق‌سپاس
کرده‌اند آیا گمان ازخبث ذات
آنکه گردانیمشان روز شمار
درحیوة انسان‌که اندر راحتند
برتساوی حال خودهم نا پسند

درحکومت گربعدل اوعازم است
برتری از اهل عالم وزجهات
جز زبعداز علم‌کامدشان عیان
درمیانشان از ریاستهای زشت
مختلف گشتند در رای بدی
مینمودند و بدآن دور ازخلاف
که نباشد هیچ نقصانی دراو
حجتی مبنی بعلم اندر سند
ازهوای نفس عاری ازصواب
دهم نکنند ارو چیزیرا رحق
در معادات تو دارند اتفاق
این بصیرتهاست مانا بهرناس
آنکه کردند اختراع سئات
برمثال مؤمنان یك کار
هم چنین در آخرت می‌آفتند

وَ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزٰي كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ وَهُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ٢٢

وآفرید خدا آسمانها وزمین‌را براستی وتاجزادادەشودهر نفسی‌بآنچه‌کسب کرد وایشان ستمکردەنشوند

اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰيهُ وَ اَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰي عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلٰي سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلٰى

آیاپس‌دیدی‌آنرا که‌گرفت الهش‌راخواهشش واضلال‌کردخدابر علمی ومهرنهاد بر گوشش ودلش وگرداند بر

بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلٰا تَذَكَّرُونَ ٢٣ وَ قٰالُوا مٰا هِيَ اِلَّا حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا

چشمش پرده پس‌که‌هدایت‌میکنداورا بعدخدا آیاپس پندنمیگیرید وگفتند نیست‌آن جز زندگانی دردنیا

نَمُوتُ وَ نَحْيٰا وَ مٰا يُهْلِكُنٰا اِلَّا الدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ ٢٤ وَ اِذٰا

که‌میمیریم وزنده‌میشویم وهلاك‌نمیکندمارامگر دهر ونیست‌مرایشان‌رابآن هیچ‌دانشی نیستندایشان مگرکه‌گمان‌میکنند وچون

تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ مٰا كٰانَ حُجَّتَهُمْ اِلَّا اَنْ قٰالُوا ائْتُوا بِآبٰائِنٰا اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

خوانده‌شود برایشان آیتهای‌ما‌کهروشن‌است ماشددلیل ایشان جزآنکه گویندبیاورید بدران‌مارا اگرهستید راستگویان

٢٥ قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لٰا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ

بگو خدا زنده‌کندشمارا پس بمیراندشمارا پس جمع‌میکندشمارا تا روز قیامت نیست شکی درآن ولکن

اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٢٦

بیشترین‌مردمان نمیدانند

حقتعالی این سموات و زمین کردخلق ازراستی ورعدل هین درحکومت گربعدل اوعازم است
تا که هرنفسی اراو یابد جزا برهرآنچه کسب کرد از فعلها برتری از اهل عالم وزجهات
هست مروی از سعیدبن جبیر بود عزی سنك اسپیدی بسر جز زبعداز علم‌کامدشان عیان
ترك میمی میبمودند آن حشر می‌پرستیدند آن شیئی دگر درمیانشان از ریاستهای زشت

مقتضای عدل آن باشدکه فرق حق بپیغمبر چنین‌گفت ارشگفت مختلف گشتند در رای بدی
فی ستدیده شوند اندر حساب مشرکان مینمودند و بدآن دور ازخلاف
بهتر ازآن چیزی ارگشتی‌عیان که نباشد هیچ نقصانی دراو
می‌نبینی آنکس آیا که گرفت حجتی مبنی بعلم اندر سند

بنهد او ماس مخلص‌واهل‌رزق ازهوای نفس عاری ازصواب
مردمان اندر ثواب و درعقاب دهم نکنند ارو چیزیرا رحق
بهتر ازآن چیزی ارگشتی‌عیان در معادات تو دارند اتفاق
می‌نبینی آنکس آیا که گرفت این بصیرتهاست مانا بهرناس
آنکه کردند اختراع سئات برمثال مؤمنان یك کار
هم چنین در آخرت می‌آفتند

از هوای نفس خود معبود را / هیچ نشناسد زیان و سود را / درضلالت وانهاد آنرا خدا / برچنان دانش که بودش زاعتدا
مهر بنهادش بگوش ودل‌زخشم / پوششی گرداندهم اورا بچشم / معنی مهری که حق بردل نهاد / پیش‌از این گفتیم گرداری‌یاد
کیست پس‌آنکه نماید ره‌براو / بعداز آنکه حق نماید ره بکو / پند نپذیرید آیا پس شما / پند چبود دوری ازنفس وهوا
نیست گفتند آن خسیسان غوی / زندگانی جز حیوة دنیوی / می‌بمیریم و دگر زنده شویم / یعنی ازام باز زاینده شویم
چون نماید شخصی ازدنیا گذر / زاده گردد دیگری بازیب وفر / حاصل‌آنکه نیست بعدازموت تن / زندگانی دگرمان بی سخن
هم فنای ما نسازد غیر دهر / برصور ار جمله او وشیم زهر / دور گیتی قابض ارواح ماست / فی‌ملك قابض‌به امری ازحداست
نیست اینها در هلاك ما دلیل / بلکه‌دهراست‌وطبیعت‌خود اصیل / زین طبیعی مدعیان درعصر ما / همچنین هستند بیش‌از حصرما
نیست ایشانرا براین گفتارها / داشی الا که از پندارها / درگمان خویش گویند این مقال / فی‌که ازبرهان و علمی و انتقال
خوانده گردد چونکه آیتهای ما / طاهر ایشان را زحجتهای ما / درمقابل نیست ایشانرا دلیل / حزکه گویند ازطریق قال‌وقیل
آورید آباء مارا رو برو / هیچ باشید حق وراستگو / کو شما را در بطون امهات / زنده سازد خالق کامل صفات
پس بمیراند شما را لاکلام / ثم یحییکم الی یوم القیام / هیچ بود شکی وریبی درآن / لیك نادانند اکثر مردمان

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ۲۷ وَ تَرٰي

ومرخدارا‌ست‌پادشاهی‌آسمانها وزمین وروزیکه قایم‌شود قیامت آنروززیان‌میکنند باطل‌کیشان وبینی

كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتٰبِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۲۸ هٰذَا كِتٰبُنَا يَنْطِقُ

هرامتی‌را نزانودرآیده‌هرامتی‌خوانده‌میشود بکتابش آنروز جزاداده‌میشوید‌آنچه‌رابودید‌که‌میکردید اینست‌کتاب‌ماسخن میگوید

عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۲۹ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰتِ

برشما بحق بدرستیکه‌مابودیم که‌مینوشتیم‌آنچه‌رابودید که‌میکردید پس‌اماآنانکه ایمان آوردندو کردند کارهای شایسته

فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۳۰ وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا اَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلٰي

پس‌داخل‌میسازدایشانرا‌پروردگارشان‌دررحمتش‌آنست‌آن کامیابی‌آشکار واما آنانکه کافرشدند آیاپس‌بودآیتهای من که‌خوانده‌میشد

عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۳۱ وَ اِذَا قِيلَ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ

برشما پس‌سرکشی‌میکردید وبودید گروهی‌گناهکاران وچون‌گفته‌شود که‌وعده خدا حق‌است‌وقیامت‌نیست شکی

فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ۳۲

درآن گوئید ندانیم چیست‌قیامت گمان نمبریم مگر گمانی‌ونیستیم‌ما‌یقین دارندگان

باشد از حق شاهی ارض‌وسما / قادر است او بر اعاده هرکجا / چون قیامت قایم آید مبطلون / اندران روزند‌درخسران فزون
بینی آنروز از نشان قاعده / هرگروهی را بزانو آمده / یا که آنروزند فرقه فرقه خلق / یا فراهم گشته درهم تاك حلق
هرگروهی خوانده گردد با کتاب / وان‌صحیفه است‌ازعملها درحساب / پس جزا داده شوید امروزهان / زانچه کردید ازعملها در جهان
این کتاب ماست کاینك هشته‌اند / مر کرام الکاتبین بنوشته‌اند / یعنی این طومار اعمال شماست / که زامر ما نوشته شد براست
برشما باشد گوه گوید سخن / بردرستی هرچه کرده مرد وزن / خود باستنساخ اعمال شما / امر فرمودیم کردید آنچه را
پس‌کسانکه مؤمنند ایشان بحق / کرده‌اند اعمال نیکو ازفرق / آورد در رحمتش پروردگار / رستگاریشی بود این آشکار
وانکسانکه برخداکافر شدند / پس ملایکشان‌چنین‌گویند چند / برشما نامد رسولان هرکجا / خوانده زایشان تاشود آیات ما
پس شما کردید ابا بی‌اشتباه / فرقهٔ بودید ساعی در گناه / و اذا قیل ان وعدالله حق / هم قیامت نیست دروی‌ریب‌ودق
پس شما گفتید این‌معلوم نیست / ما قیامت را نمیدانیم چیست / نیست مارا هیچ ظنی اندراین / جزگمانی که بود دور ازیقین
ما نه از مستیقنیم اندران / درشماهم بلکه داریم این گمان / برشماهم نیست یعنی این یقین / ظنمان در حقان باشد چنین

وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٣٣ وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسىٰكُمْ كَما

وظاهر شد مرایشانرا بدیهای آنچه کردند و احاطه کرد بایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند وگفته شود که امروز فرو میگذاریم شمارا همچنانکه

نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا وَ مَأْواكُمُ النّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ ٣٤ ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ

فروگذاشتید ملاقات روزتان ایروز وجای شما آتش است و نباشد مرشمارا هیچ یاری کنندگان آن بسبب آنست که شما گرفتید آیتهای

اللهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٣٥ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ

خدارا استهزا وفریفت شمارا زندگانی دنیا پس امروز بیرون آورده نمیشوند از آن ونه از ایشان قبول عذر شود پس مر خدارا است

رَبِّ السَّمٰواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمِينَ ٣٦ وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ

ستایش پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان ومر او راست بزرگواری در آسمانها وزمین

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

واوست غالب درست کار

ظاهر ایشانرا شود در حالتش — آنچه هست ارسئات اعمالشان — هم فرود آید بایشان در آرمون — امر ما کانوا به یستهزؤن

گفته گردد ما نریم از یادتان — چون شما از یادمان بردیدهان — دیدن این روز را یعنی سداد — هیچ ناوردید از فسق و فساد

رفته ازیادید پس امروز هم — بارهشته یعنی اندر درد و غم — نیست یاری یا مددکاری بجا — حایبان درآتش است و بر شما

این بران باشد که نگرفتید هزو — آیة الله را رجوت کل و حزو — مر شما را کرده برخود شیفته — زندگی این جهان وافریفته

پس درآروز آنکسان درآتش برون — می نیابید از ولا یستعتبون — حمد پس حقراست رب العالمین — آفریننده سموات و زمین

کرده ایجاد این زمین وآسمان — حزء و کل ووحش وطیر وانس وجان — هست اورا کبریائی و جلال — دررمین و آسمان فی کل حال

غالبست او برهرآن شیئی که هست — پس مدبر برهرآن عالی و پست — میکند تدبیر اشیا بر نظام — یا بحکمت داده بر ملک انتظام

کبریائی مر و را زیبنده است — هم بعظمت ذات او بایندهاست — عظمتش پاینده ومسکش عظیم — غالب اندر امر ودرخلق اوحکیم

سورة الأحقاف خمس و ثلثون آية و هي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ ما خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما إِلاّ بِالْحَقِّ

فرو فرستادن کتاب است ازخدای عزیز درست کار بیافریده آسمانها وزمین را وآنچه میان آندو تاست مگر بحق

وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمّٰا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ٣ قُلْ أَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ

ومدتی نامزد شده وآنانکه کافر شدند از آنچه بیم کرده شدند اعراض کنندگان بگو خبر دهید از آنچه میخوانید از جز خدا

أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰواتِ ائْتُونِي بِكِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ

بنمائید مرا که چه چیز آفریدند از زمین یا مر ایشانرا است شرکتی در آسمانها بیارید مرا کتابی پیش از این یا

أَثٰارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ٤ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ

بازمانده دانش اگر هستید راستگویان وکیست گمراه تر ازآنکه میخواند از جز خدا آنرا که اجابت نمیکند مر اورا

إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعٰٓئِهِمْ غٰفِلُونَ ۝ ٥ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُوا

تا روز قیامت وآنها از خوانش ایشان بیخبرانند وچون حشر کرده شدند مردمان باشند مر ایشانرا دشمنان وباشند

بِعِبَادَتِهِمْ كٰفِرِينَ ۝ ٦ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ

پرستش ایشان انکار کنندگان وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشن است گویند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشانرا

هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ ٧ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰىهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ

این سحریست آشکار بلکه میگویند بدروغ بست آنرا بگو اگر دروغ بستم آنرا پس مالک نمیباشید مر من از خدا چیزی او

أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ ٨

داناتر است بآنچه سخن میکنید در آن کافی باشد او گواه میانه من ومیانه شما واوست آمرزنده مهربان

شد حق از نطق محمد در خطاب
تا فریدیم این سموات و زمین
تا زمانی نام برده که بآن
گوکه می‌بینید این آیا شما
یا که ایشان راست شرکت از گمان
یا که آثاری زعلم از ماشماست
یعنی اندر بت‌پرستی خود شما
تا قیامت خواندش گر در خطاب
حشر روزیکه شوند این مردمان
خوانده چون گردد بر ایشان برملا
زین عجبتر ام یقولون افتریه
پس شما قادر بتقریبی زمن
تا که معبودان باطل را کنید
پس مرا این افتری بستن چه سود

از پی تنزیل آیات و کتاب
خود فرستاد این کتاب استوار
واچه باشد در میان آن دو این
از همه ممکنات و ماخلق
منتهی گردد مقادیر و زمان
کافر آکوگشت عما اندروا
میپرستید آنچه را غیر از خدا
چیزی از آن وانمائیدم غرض
در سموات اعنی اندر خلق آن
برمن آرید آن کتابی را بدین
گرد این دعوی شما گوئید راست
یعنی از دارید برهان و دلیل
گر دلیلی هست آرید آن بما
لیك زان گمراهتر که خواند او
زان دعای او نگردد مستجاب
وز دعاهاشان بیان بس غافلند
دشمنانند این جماعترا بتان
حق بنطق آرد مرایشانرا چند
باشان روشن آیتهای ما
کافران حق را که آمدشان چنین
بافته است آنرا بکامد از اله
گوکه گر من افتری سدم بحق
هیچ نوید از عهدات ذوالمنن
گر بفرض ار بهر اشفاق شما
ترك و رو در خالق یکتا نوید
پس چواو نازل کند برمن عذاب
بهر چند از عاجزان وجود
اوست داناتر بر آنچه میکنید
هم گواهی را میان ما بس اوست
که غفور و مهربان بر هر کس اوست

آن خدای غالب استوده کار
جز بحکمت جز بصحت جز بحق
معرضون یعنی نگردانند رو
کافریدستند از اجزاء ارض
یا کامده باشد شمارا پیش ازین
آورید از علم ازون یا قابل
غیر حق آنرا که اندر جستجو
که بر آنها در تصرع مایلند
تا برابر سدگان کافر شوند
می‌نگویند این بود سحر مبین
پس منم خود بر خداش مستحق
بر خدا بندم بدینسان افتری
لی بدفعش قادرید ار هیچ باب
خوض در آن ضمن قرآرایید

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحٰى

بگو نیستم من نو در آمدی از رسولان ونه دانم که چه کرده شود بامن ونه باشما پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود

إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ ٩ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ

بمن ونیستم من مگر بیم دهنده آشکار بگو خبر دهید که اگر باشد از نزد خدا وکافر شوید بآن وگواهی دهد شاهدی

مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ ۝ ١٠ وَقَالَ

از بنی اسرائیل بر مثل آن پس ایمان آورد و سرکشی کنید بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را وگفتند

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ

آنانکه کافر شدند برای آنانکه ایمان آوردند اگر بودی خیر سبقت نمیگرفتند ما را بسوی آن وچون هدایت نیافتند بآن پس زودی خواهند گفت

هٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ١١ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا

اینست دروغی کهنه وپیش ازآنست کتاب موسی امام ورحمت واین کتابیست تصدیق کننده زبان عربی

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرٰى لِلْمُحْسِنِينَ ١٢ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ

تا بیم کند آنرا که ستم کردند ومژده باشد مر نیکوکارانرا بدرستیکه آنانکه گفتند پروردگار ما خداست پس ایستادگی کردند پس نیست بیمی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٣ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

برایشان ونه ایشان اندوهناك شوند آنها اند اهل بهشت جاودانیان درآن پاداشی بآنچه بودند که میکردند

گوباشم من برو پیدا شده / از رسولان اندراین محکمتر
می ندانم تحفه بهتر میکنند / تا شما هم از پسند و بشنوید
پیروی نکند جز آنچیزیکه وحی / میشود برمن زحق در امر و نهی
گو حسابی بوده آیا این شما / گرکه قرآن نیست از پیش خدا
هم شهادت داده باشد شاهدی / زآل یعقوبش بمثل ارواحدی
حاصل ارحق گرکه باشد این سلام / هم براو شاهد بود این والسلام
بیستید آیا شما از کبرخان / ماند اندر ره جحدان باعنان
گفته بعضی قصد ازین شاهد که گفت / نیست جز موسی که صدقست حجت
کرده تصدیق اوقرآن ورسول / اندرآن توریه بعدل و اصول
آمد آیات کامل کبر ایشان کند / طعن آنان تحمل دین ونؤمنند
چون بقرآن راه می نایافتند / رود پس گفتند قومی خودبسند
پیش ازاین قرآن بحقان بدامام / مرکتاب موسی فرخنده نام
برکتاب موسی و آیات او / هم بهرچه از آسمان آمد فرو
برنکوکاران بشارت ده هم آن / درجنات ازبار و ایصال جنان
خوف وحزنی نیست هیچ ازبرشان / آنگروهند اهل جنت جاودان

گفتم دعوت مرآنچه کرده اند / فی بحری کاملا بورده اند
لاشدام چون مرا این منش است / جان مشرك درعداب وآتش است
بیستم من هیچ بدیری آشکار / جوست پس بد حال کافران
گفته باشد آنکهی کافر بدان / کاوست قرآنرا مصدق درصوات
وان بود معنی توریة و کتاب / کاصل توریة ان کتب محکم است
کاندر امر انبیاء اواعتماست / واگذاردسان مگر درکهروکین
راه بسیار خطا و ضلمین / کاوست توریه مکرم از اله
بوده او برمثل این قرآن گواه / ما برآن بودیم راغب بر رغیب
بعض گفت ازبود در اسلام خیر / کس برآن سبقت نجست ازپیش ما
که گرایمان بود به ازکیش ما / گفته اند از اهدی پیشینیان
این دروغ کهنه است ومثل آن / وین کتاب آمد مصدق درطلب
بخشش دنیا و عقبی را سبب / تا کشند ادبار ازبار ستم
براسان تری از غیر عجم / ایستادندی پس اندر راه دین
ربنا الله آنکه گفتند از یقین / محض حب ذوالجلال لم یزل
برجزای آنچه کردند ازعمل

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُونَ

ووصیت نمودیم انسانرا بوالدینش خوبی کردن برداشت اورامادرش بدشواری ونهادش بدشواری وحملش وبریدنش از شیر سی

شَهْرًا حَتّٰى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ

ماه است تاچون رسد توانائیش ورسد بچهل سال گفت پروردگارمن دردل من انداز که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی

عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي

برمن ومر والدیم وانکه بکنم کار شایسته راکه پسندی آنرا وشایستگی ده مرا در اولادم بدرستیکه من بازگشت نموده بسوی تو وبدرستیکه

مِنَ الْمُسْلِمِينَ ١٥ أُولٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ

منم ازمسلمانان آنها آنانند که می پذیریم ازایشان بهترین آنچه کردند ودرمیگذریم از بدیهای ایشان باشند در اهل

الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ١٦

بهشت وعده راستی که بودند وعده داده میشدند

هم وصیت کرده ایم ازفرض عین | کاندمی نیکی کند بروالدین | مادرش چون حملش از سختی نمود | هم نهاد اورا بسختی آنچه بود

حمل او تا گیردش ازشیر باز | سی مه است ازحکم آن دانای راز | تارسید از کودکی ازروی نقل | برکمال قوت و ادراك و عقل
چون رسد او برچهلسال ازقرار | گوید ارشادش که ای پروردگار | کن مرا اربخشش ی عنت | مولع و ملهم بشکر نعمت
زانچه برمن کردی انعام ازکرم | هم چنین بر والدینم دمبدم | هم شوم ملهم بکردار نکو | موجب خوشنودیت آیا شد او
برصلاح آور مرا از بیتم | جاری آنرا سار در ذریتم | برتو گشتم باز زاشیاء جهان | هم تورا باشم زگردن هشتگان
آنگروهند آنکه بکوتر عمل | گردد از ایشان قبول لم یزل | درگذشته هم‌شود ز احرامشان | برکوئی ثبت گردد نامشان
درمیان اهل جنت که خدای | وعده داد ازراستنشان رعطای | وعدهٔ که وعده داده میشدند | بربهشت عدن و جای ارجمند

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا

وکسیکه گفت مر والدیش را اف مر شما دو تا را آیا وعده میدهید مرا که بیرون آورده شوم و بتحقیق درگذشتند قرنها از پیش من و آن دو تا

يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ١٧ أُولَئِكَ الَّذِينَ

استغاثه میکردند بخدا وای بر تو ایمان آور بدرستیکه وعده خدا حق است پس میگفت نیست این مگر افسانهای پیشینیان آنها آنانند که

حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ١٨ وَ

که ثابت شد بر ایشان سخن در امتهائی که درگذشتند از پیش ایشان از جن و انس بدرستیکه ایشان بودند زیانکاران و

لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٩ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى

برای هریك مرتبهاست از آنچه کردند و تمام میدهد اشانرا کرده هاشان و ایشان ستم کرده نمیشوند و روزیکه عرض کرده میشوند آنانکه کافر شدند بر

النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ

آتش برید از نعمتهای خود را در زندگانی دردنیا و تمتع کردید بآن پس امروز جزا داده میشوید عذاب خواری را بسبب آنچه بودید

تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ٢٠

سرکشی میکردید در زمین بناحق و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید

وانکه گوید والدین خویشرا | برشما اف باد یعنی ناسزا | وعده آیا میدهیدم از فسون | که پس ازمردن رقبر آیم برون
قرنها بگذشته پیش ازمن هزار | زنده زانکه کس نشد در روزگار | اسعافه پس نمایند از خدا | تا نماید راه آن ویزید را
ویلك آمن ان وعدالله حق | آنکه گوید نیست قصهٔ ماسبق | نیست جز افسانهٔ پیشینیان | اینگروهند از خلایق آنکسان
حق برایشان گشته قول اندرامم | که گذشته پیش از ایشان بیزهم | گشته بود قول یعنی درعداد | قول باشد حکم سابق برعقاب
پیش از ایشان دربری و آدمی | گشته بود آن قول جاری خودهمی | آن امم با این قریشی کافران | جملگی باشند ساعی در زمان
این دو فرقه هریکرا رتبهها | هست بر حق بکردار وجزا | هم جزاهای عملهاشان تمام | بی زاستم بدهد آن رب الانام
یادکن روزیکه برآتش شوند | عرضه کرده کافران خوار وزبون | خود شما بردید بهره در حیوة | از خطوط دنیوی ور طیبات
صرف شهوتها نمودید آنهمه | برشما ناید ازین فرمان اینچنین | نك جزا یابید از ریح فرون | همعذاب الهون بما تستکبرون
زانچه کردید از فسوق و از فجور | بودتان وزترك فرمان اینچنین

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا

ویادکن برادر عاد را هنگامیکه بیم کرد قوم خود را در رملها و بتحقیق درگذشتند بیم کنندگان از میان دو دستش و از پس سرش که نپرستید

تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٢١ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا

مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روزی بزرك گفتند آیا آمدی ما را که برگردانی ما را از الهههای ما

فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٢ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ

پس بیار بما آنچه وعده میدهی ما را اگر هستی از راستگویان گفت نیست آن علم مگر نزد خدا و میرسانم بشما آنچه را فرستاده شدم بآن

وَ لٰكِنِّي اَرٰىكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ٢٣ فَلَمّا رَاَوْهُ عٰارِضاً مُسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ قٰالُوا هٰذٰا عٰارِضٌ

ولیکن می‌بینم شمارا گروهی که جهل میورزید پس چون دیدند آنرا برای بهن شده درافق متوجه وادیهای ایشان گفتند این ابریست بهن شده

مُمْطِرُنٰا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهٰا عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٢٤ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهٰا فَاَصْبَحُوا

درافق که دارا نده ماست بلکه آنست آنچه بشتاب میخواستید آن بادیست که در آن عذابیست بردرد که هلاك میسازد همه چیزرا بامر پروردگارش پس گشتند چنانکه

لٰا يُرىٰ اِلّا مَسٰاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ٢٥

دیده نمیشد جز مسکنهاشان همچنین پاداش میدهیم گروه گناهکاران را

یاد از هود نبی آور زیاد — که برادر بود او باقوم عاد
اندر احقاف اعنی ارض ریگزار — همه بگذشته بد زو بیشمار
دعوتش بود این بقوم اندرملا — که بپرستید حق را شما
آمدی گفتند در سامان ما — بازمان داری ز معبودان ما
هود گفتا من بدانم این براست — عبر ازاین نبود که دارا زین خداست
لیك می‌بینم شما را در بسیج — ارگروهی که ندانید هیچ
بود آن ابری عریض آورده روی — سوی ایشان برگرفته شهروکوی
هود گفت این ابر باران بار نیست — بل هماست اورمی برسید چیست
بادی اندر وی عذاب ودرد باك — که کند یکلحظه نابود وهلاك
پس نگشتند آنچنان درجایشان — بد نه پیدا غیر مسکنهایشان

باقریش اعنی نگو احوال هود — چونکه کردا ندار قومش دانچه بود
یعنی از پیغمبران دی پدر — پیش از او وزبعداز اوبودند پر
برشما دارم من از آروز بیم — که عذابش بهر عاصی شدعظیم
پس بدور زانچه وعده میکنی — ازعذاب ای صادقی و اینی
کارمن باشد رسانیدن آنچه را — که فرستاده شدم زان بر شما
پس چوآنهنگام دیدند از شتاب — آنچه را موعود بودند ازعذاب
پس نگفتند این مگر ابریست بهن — که بما باران دهد بنقش ووهن
که در آن میبود استعجالشان — بردگرگون زان شود احوالتان
هرچه هست از نفسها ومالها — وز نهایم حمله با امر خدا
همچنانکه یافتند آنها سزا — محرما راهم دهیم اینسان جزا

وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاهُمْ فِيمٰا اِنْ مَكَّنّٰاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ سَمْعاً وَ اَبْصٰاراً وَ اَفْئِدَةً فَمٰا اَغْنىٰ عَنْهُمْ

وبحقیقت تمکن دادیم ایشارا در آنچه تمکن ندادیم شمارا درآن وگردانیدیم مرایشارا گوش ودیدها ودلها پس کفایت نکرد ازایشان

سَمْعُهُمْ وَلٰا اَبْصٰارُهُمْ وَلٰا اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ اِذْ كٰانُوا يَجْحَدُونَ بِاٰيٰاتِ اللّٰهِ وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا

گوششان و نه چشمهاشان و نه دلهاشان هیچ چیز چون بودند که انکار میورزیدند بآیتهای خدا واحاطه کرد بایشان آنچه

كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٢٦ وَ لَقَدْ اَهْلَكْنٰا مٰا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرىٰ وَ صَرَّفْنَا الْاٰيٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

بودند که بآن استهزا میکردند و بتحقیق هلاك گردانیدیم آنچه را پیرامون شماست از دیها ومکرر آوردیم آیهارا باشد که ایشان بازگشت کنند

٢٧ فَلَوْلا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُرْبٰاناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ اِفْكُهُمْ وَمٰا

پس چرا یاری نکردندایشارا آنانکه گرفتند از غیر خدا وسیله تقرب که الهاند بلکه گم شدند ازایشان واینست دروغشان وآنچه

كٰانُوا يَفْتَرُونَ ٢٨

را بودند که دروغی می‌بافتند

ما ندادیم آن تمکن برشما — که بقوم عاد خود دادیم ما
چشم وگوش وقلب زایشان پس نداشت — بازچیزی زانچه برایشان گماشت
بود بر تقلید قول و کارشان — هم بآیات خدا انکارشان
وانچه گرداگردشان بود ازقری — ما تبه کردیمشان ملك وسرای
تا مگر گردند باز ازکفرخویش — روکنند ازگمرهی بردین وکیش
دون حق بهر تقرب بر خدا — خود الهان دگر محض هوا
وین دروغی بودرایشان واجتری — آنچه میکردند برآن افتری

گوش وچشم وقلب گرداندیمشان — تا ببینند و بیابند از نشان
دفع زایشان میکرد اعنی عذاب — بودشان برلفو اعضا در ذهاب
هم بکرد آورد ایشان راعیان — آنچه میکردند استهزا بآن
ماجد گردانده بودیم از رشد — اندر ایشان جمله آیتهای خود
نصرت ایشانرا نکردند ازچه پس — آنکه می‌بگرفته بودند ازهوس
بلکه گم گشتند زایشان برشتاب — وقت محنت یعنی انزال عذاب
یعنی آنکه مانقرب سوی حق — زین بتان جوئیم خود ازماخلق

سورة الاحقاف

وَ اِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا اَنْصِتُوا فَلَمّا قُضِيَ

وهنگامیکه گردانیدیم بسوی تو جماعتی را از جن که می شنیدند قرآنرا پس چون حاضر شدند آنرا گفتند خاموش باشید پس چون گذارده شد

وَ لَوْ اِلى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِيْنَ ۲۹ قالُوا يا قَوْمَنا اِنّا سَمِعْنا كِتاباً اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ

برگشتند بسوی قومشان بیم کنندگان گفتند ای قوم ما بدرستیکه شنیدیم کتابی را که فرو فرستاده شد از موسی تصدیق کننده مر آنچه را

يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَ اِلى طَرِيْقٍ مُسْتَقِيْمٍ ۳۰ يا قَوْمَنا اَجِيْبُوا داعِيَ اللهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ

باشد میانه دو دستش هدایت میکند بسوی حق و براه راست ای قوم ما اجابت کنید خواننده خدا را و ایمان آورید باو تا بیامرزد شما را از

ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذابٍ اَلِيْمٍ ۳۱ وَ مَنْ لا يُجِبْ داعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ

گناهانتان و برهاند شما را از عذاب بردرد و آنکه اجابت نکند خواننده خدا را پس نیست عاجز کننده در زمین و نیست مر او را

مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِياءُ اُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِيْنٍ ۳۲

از جز او یاوران آنها اند در گمراهی آشکار

در بیان آنکه وجود جن بنصّ قرآن ثابت است اما به بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند

یاد کن کردیم سوی تو منصرف — چونکه قومیرا ز جن هم معترف
نصّ بود مکمی ز تاویل حکیم — هم ندارد زان اما عقل سلیم
تا وجود نصّ و گفتار وفی — نیست لازم ذکر قول فلسفی
ای بسا محسوس کاندر موردش — نیست کس رو مطلع جز موحدش
لیك عاقل زین بیان اندیشه کرد — که توان جن را کس اندر شیشه کرد
مخرق یا عصرش را آرش کنند — تا چو مصروعش بیهوش کنند
یا که سبك اندارد اندر خانهٔ — این تو گر باور کنی دیوانهٔ
گیردش جن کز خرد معذور ماند — وز شان آدمیت دور ماند
ای پسر یاد کن سوی تو مثل — جنیان را داد حق چون وقت لیل
یکدگر را پس بگفتند انصتوا — بشنوید اندر خموشی صوت او
حق سخن گوید کنون بدهید گوش — جن و انس این نشود الا بهوش
باز چون گشتند گفتند از شتاب — ایگروه جن شنیدیم آن کتاب
آنچه زو بوده است پیش از جزء و کل — مر مصدّق از کتاب و از رسل
ایگروه ما اجیبوا بالقبول — داعی حق را که آن باشد رسول
تا حق آمرزد گناهان شما — هم رهاند از عذاب پر عنا
نیست اوعاجز کنندهٔ حق یقین — نی بدهی از عذابش در زمین

هست در تحقیق جن بس گفتگو — نیست حاجت لیك بر تحقیق او
دیده اند ارباب کشف اندر شهود — هم بنصّ انبیا دارد وجود
خلق اشیا کرده آنکو خود تمام — هم خبر داده است از جن در کلام
تا چه جای شیئی نامحسوس کان — باید اندر دیدکس فاش و عیان
یا کسی بهر فریب عامه اش — رام سازد در طلسم و نامه اش
تا عزایم یا کسی خواند برش — یا بقا زوره کند خاکسرش
جنی است آنکس که گوید از شگفت — آن فلان محنون شیشه جن گرفت
شرح آیت گو که ماندیم از کلام — نیست سود از ذکر محنون خام
چونکه قرآنرا نمودند استماع — حاضر آساعت شدند بی صداع
واگذارید این هجوم و همهمه — قول حق است این بیوشید آن همه
پس چو قرآن خوانده شد مؤمن شدند — منذرین بر قوم خود از جن شدند
که پس از موسی رحق نازل شده — حکم سابق را مصدّق آمده
سوی حق از لفظ و معنی رهنماست — بر صراط مستقیم و راه راست
آورید ایمان بوی و اذعان کنید — طاعت و تصدیق او از جان کنید
داعی حق را اجابت هر که کرد — حق تعالی را از این مضطر نکرد
نیست اورا هم بجز حق عون و یار — در ضلالی این گروهند آشکار

اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى

آیا ندانستند که خدائی که آفرید آسمانها و زمین را و ماندگشت در آفریدن آنها قادر است بر آنکه زنده گرداند مردگان را

بَلى اِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۳۳ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ اَلَيْسَ هٰذا بِالْحَقِّ قالُوا

آری بدرستیکه او بر همه چیزی تواناست و روزیکه عرض کرده میشوند آنانکه کافر شدند بر آتش آیا نیست این حق گویند

بَلٰي وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٣٤ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا

آری پروردگارما گوئید پس بچشید آرعذاب را بسبب بودنتان که کفر میورزیدید پس صبر کن همچنانکه صبر کردن صاحبان ثبات از رسولان

تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ

وبشتاب مخواه برای ایشان گویا ایشان روزیکه می بینند آنچه را وعده کرده میشوند در نیابند مگر ساعتی از روز رسانیدنیست پس آیا هلاك میشوند

إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ

جز گروه فاسقان

این نداستند آیا که خدا آفرید ارقدرت این ارس وسما
شرح این درآیة الکرسی عیان گفته‌ام بادقت ارخواهی بجوان
یاد کن روزیکه اهل کفر چند خود بدوزخ عرصه کرده میشوند
می بگویند آری این حق است وراست حق آنکو فاش و پنهان رب ماست
صبر کن پس همچنان کاندر سبل صبر کردند آن اولوالعزم ازرسل
گوئیا روزی که بیند این گروه آنچه وعده داده گشتند ازوجوه
این بلاغی بود پس آیا تباه میشود جز فاسق گم کرده راه

هم شد زین آفریدن در تعب هم بگشت ازحفظ اشیاء مانده رب
هست براحیاء موتی قادر او کل بهرچیزی توانا بی‌غلو
پس ملایکشان بگویند این عداب نیست آیا برشما حق و صواب
پس موکل گوید اوذوقوا العذاب زانچه پوشیدید حق رادرحجاب
هم مکن تعجیل ایکامل نصاب بهرنفی مشرکین یا بر عذاب
می نکردستند در دنیا درنك جرکه یکساعت خودازیکروزتنك

سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ ٢ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا

آنانکه کافرشدند و بازداشتند از راه خدا ضایع گردانند گردارهاشانرا وآنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته وایمان آوردند

بِمَا نُزِّلَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بَالَهُمْ ٣ ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذِينَ

بآنچه فروفرستاده شد بر محمد ص واوست حق از پروردگارشان درگذرانید از ایشان گناهانشانرا واصلاح آورد حالشانرا این بآنست که آنانکه

كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ اَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللهُ لِلنَّاسِ اَمْثَالَهُمْ ٤

کافرشدند پیروی کردند باطل را واینکه آنانکه ایمان آوردند پیروی کردند حق را از پروردگارشان همچنین میزند خدا از برای مردمان مثلهای ایشانرا

فَاِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّٰى اِذَا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ ٥ فَاِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ اِمَّا فِدَاءً

پس چون ملاقات کنید آنانرا که کافرشدند پس زدن گردنها تاوقتیکه بسیار بکشید ایشانرا پس سخت کنید بندرا پس یا منت نهادنی بعد از آن و یا فدا گرفتنی

حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزَارَهَا ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ

تانهند کارزار آلانش را اینست واگر میخواست خدا هرآینه انتقام کشیده بود از ایشان ولیکن تا بیازماید بعضی از شمارا ببعضی

وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمَالَهُمْ ٦ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بَالَهُمْ ٧ وَ يُدْخِلُهُمُ -

وآنانکه کشته شدند در راه خدا پس هرگز ضایع نمیگرداند کردارهاشانرا بزودی هدایتشان کند و بسامان آرد حالشانرا ودرآورد شان

عَرَّفَهَا لَهُمْ ۸ الْجَنَّةَ

بهشت که تعریف کرد انرا برای ایشان

آنکسانکه نگرویدند از عمی
بار استادند از راه خدا
یا که مردم را ز ره مانع شدند
برهوای نفس دون تابع شدند

حق مگر نابود کرد اعمالشان
که نمودی نیك آن افعالشان
چندتن بودند زاعیان قریش
که طعام وخرج دادندی بجیش

برستیزهٔ احمد[٤] پاکیزه خو
باز تا ماند از آئین او
گفت حق کاعمال مشرك باطل است
برکسان اضعامشان بیحاصل است

لیك این حکم است عام اندرعباد
هرعمل کان باشد ازجوروفساد
یا عطائی کز ریا و شهرتست
گرود پاداش آنرا نقمت است

ترك هستی ازعطاها جمله به
مال حق بر باحقی هرگز مده
مال میدادند تا با اهل حق
درنبرد آیند ار زال فرق

کی کند انسان عطا جزا حمقی
خواهد ازوی تاشود باطل‌حقی
وانکسانکه بگرویدند از ولا
میکنند اعمال نیکو بیریا

بگرویدند آنچه را نازل زحق
برمحمد[٤] گشت زاحکام و سبق
اوست حق یعنی‌که قرآن مجید
کامد ازحق برسول بی‌مدید

آنکسانرا که باشد این صفات
بگذراند حق از ایشان سیئات
کارشانرا آوردهم بر صلاح
آخر ایشانراست رفور و فلاح

اینست بهرآنکه ارباب ضلال
پیروی کردند از باطل بحال
کافران کردند یعنی پیروی
ار ته کاری چوشیطان غوی

واینسان کایمان بحق آورده‌اند
پیروی ازحق فرمان کرده‌اند
یعنی از قرآن که ازپروردگار
گشته نازل برده فرمان زاختیار

حق بدینسان میکندبرمردمان
حال ایشانرا رکفر ودین عیان
پس مباد ازکافران تاتن زبید
هرکجا بینندشان گردن زنید

آزمان یعنی‌که قائم‌گشت حرب
زودوسحت‌آریدشان برقتل‌وضرب
تا ثخانت را وغلظت را زحد
بگدرانید اندر ایشان ناسد

یا کران‌سازیدشان‌چندان بضرب
که نماند ازرهی قادر بحرب
بندشان محکم بدست ویا بهید
تاکه نهنداهل حرب‌آلات خود

یا براپشان پس شما منت نهید
بعداز آنکه برشما گشتند اسیر
یا فدا گیرند از ایشان دلپذیر
لیك خواهد تا نماید امتحان
کار ایست ارخدا خواهدکشد
انتقام از کافران بی‌رشد

زود بنماید ره از اقبالشان
کار زار آنانکه درراه خدا
میکنند اعمالشان سود هبا
داخل ایشانرا نماید در بهشت
کرده‌تعریفش برایشان در سرشت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً

ای آنانکه ایمان آوردید اگریاری کنید خدارا یاری کندشمارا وثابت کردند قدمهای شمارا وآنانکه کافرشدندپس نکونساری

لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ۱۰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ۱۱ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي

مرایشانراوضایع گرداندکردارشانرا آن بااینست که ایشان ناخوش داشتندآنچه رافرستادخدایس باچیزگرداندکردارشان راآیاپس سیرنکردند در

الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ۱۲

زمین پس بنگرند چگونه بود انجام کار آنانکه بودند پیش‌ازایشان هلاك کردخدا ایشانرا وبرای کافراست امثال آن

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ۱۳

آن بااینست که خداست یاور آنانکه ایمان آوردند وبدرستیکه کافران نیست یاوری مرایشانرا

مؤمنان یاری دهند از برخدا
اوکند منصورتان در هرکجا
تا شوید اندر غزا صاحب قدم
قوت و نصرت فزاید دمبدم

وانکسانکه نگرویدند از وداد
پس بلغزد گامهاشان در جهاد
یا که از القای رعب اندر قتال
پایشان لرزید وگشتکار وحال

باشداین اضلال وتعس‌ازکرهشان
که بد ار ما انزل‌الله درشان
پس‌خدا باطل نمود آن کردها
که ازایشان گشت صادرتاکجا

کافران دیدند سر آیافزون
دردمیں بوده است تابیدد چون
آخر آنارا کز ایشان بیشتر
بوده درتکذیب‌وظلم وشوروشر

کردشان مکوب ومستاصل خدا
مشرکانند این چنین در منتها
این بران باشدکه‌حق‌یاراست ودوست
مؤمنانرادورارآن کاوکیه‌جوست

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

بدرستیکه‌خدا داخل میکردانداآنانرا که‌ایمان‌آوردندوکردندکارهای شایسته‌دربهشتهائی که‌میرود از زیرشان نهرها وآنانکه‌کافر شدند

يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ١٤ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً

کامرانی میکنند ومیخورند همچنانکه میخورند چهارپایان وآتش مقام است مرایشانرا وبسا ازقریها که آن سخت تر بود در توانائی

مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ١٥ أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

از قریه تو که بیرون کرد ترا هلاک کردیم ایشانرا پس نیست مر یاوری ایشانرا آیا پس کسیکه باشد بر حجتی از پروردگارش

زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ١٦ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ

چون کسی است که آراسته شده باشد برای او بدی کردارش و پیروی کرده خواهشهاشانرا مثل بهشتی که وعده داده شده بمتقیان که در آنست بهرها از آب

غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ١٧ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ

نامتغیر وبهرها از شیری که نگشته طعم آن وبهرهاست از خمری که لذتست برای آشامندگان وبهرست از شهد بی غش

مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً

ومرایشانراست در آن از همه میوها وآمرزشی از پروردگارشان چون کسی است که او جاودانست در آتش وآشامانیده شدند آبی

حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ١٨

حوشان پس پاره پاره کرد رودهاشانرا

حق نماید داخل ارحسن سرشت
کافران که بهره از دنیا برند
ای بسا از قریها کایشان اشد
ما نمودیم آنجماعت را هلاك
که مراورا دیو زشت آراسته
وصف آنجنت که وعده داده حق
بهرها علم است وعقل و معرفت
جویهای شیرهم باشد دراو
هست هم از خمر خالص بهرها
جویهاهم در بهشت از عسل
بهرشان باشد در آن از هرثمر

مؤمنان وصالحان را در بهشت
میخورند اسان که حیوانان خورند
بوده اند از قریه تو در سند
پس بدشان ناصری در بیم وباك
سوء اعمالش چنانکه خواسته
متقیی را این بود بیقص و دق
بی تغیر در شان از هرجهت
از صفاتش لم تغیر طعمه
شاربین را لذتی بی منتها
واردات عارفست آن بی خلل
ورحق آمرزش پیدایی بیشتر
هم چشانیده شوند از آن حمیم

حتی جاری زیر بش نهرها
درجهاشان خوردنست آمال وراه
راهل مکه بوده اند اعنی قرون
هربود درحجتی آیا ز رب
کرده اند از آرزوشان پیروی
جویها باشد در آن زانی چنان
می بیاید زه در آن عیب وفساد
علم واز اکست وان از بهرها
وآتش است اندر قیامت جایگاه
خود بقوت که نمودندت برون
هست چون آنکس بنسبت در نسب
بیسد این هردو یعنی پرسوی
که نگردد طبع وربك وبوی آن
هم تغیر در اصول و اعتقاد
از ریاضت در ریاض السالکین
حست دانی الذاذ متصل
شربتی شیرین تر ازدیدار نیست
کاندر آتش درجزا دارد خلود

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا

وازایشان کسی است که گوش میدارد بتو تاچون سرن روند ازنزد تو گویند مر آنانرا که داده شدند علم را که چه گفت همین ساعت

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ١٩ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ

آنها کسانی اند که مهر نهاد خدا بر دلهاشان وپیروی نمودند خواهشهاشانرا وآنانکه هدایت یافتند افزود ایشانرا هدایت وداد ایشانرا

تَقْوَاهُمْ ٢٠ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ

تقواشانرا پس آیا انتظار میبرند جز قیامت که آید ایشانرا ناگاه پس تحقیق که آمد علامتهایش پس از کجا باشد ایشانرا چون آمد ایشانرا

ذِكْرَاهُمْ ٢١ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ

پند گرفتشان پس بدان که نیست خدائی مگر خدا و آمرزش خواه از برای گناهت و از برای مردان گرونده وزنان گرونده و خدا میداند جای گردشتان

وَ مَثْوٰىكُمْ ۲۲ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ

وآرامگاهتانرا ومیگویند آنانکه ایمان آوردندچرا فروفرستاده‌شدسوره‌پس‌چون‌فروفرستاده‌شودسوره‌محکم وذکرکرده‌شود

فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ

درآن کارزار ببینی آنانرا که در دلهای ایشان مرض است که مینگرند بسوی تو نگریستن طاری شده بیهوشی بر او از مرگ پس اولی است

لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ۲۳

برای ایشان طاعت و گفتار خوب

وانکسانند آنکه می‌بندهندگوش
برتو تاسرون روند ازلب‌خموش
چون زنزدیك تومیگردند دور
می‌نگویند از نفاق و ازغرور

باصحابه کاگه ازشرعند ودین
داده حقشان علم وایمان ویقین
او چه میگفت آنفاً یعنی رسول
ما نکردیم ایچ فهم‌آن اصول

اینگروهند آنکسان‌که حق نهاد
مهرشان بر قلبهای بدنهاد
کرده‌اند ازآرزوشان پیروی
هم تهاون بر کلام معنوی

وانکسانکه یافتندی ره خدا
زاید ایشانرا کند بورهدی
هم‌دهد تقوی بکشد انتظار
جرقیامت‌را پس‌ایشان‌زاضطرار

کان شاید سوی ایشان ناگهان
شد علاماتش همانا پس عیان
از کجا پس‌باشد ایشانرا ایاب
چون قیامتشان درآید تا شتاب

هم‌چسان گیرند پند ازآن‌اساس
دروقوع ساعت ازهول وهراس
پس بدانید اینکه معبود حق
نیست جز پروردگار ماخلق

دافع هرحزن وخوف‌ومحنت‌است
آنکه ذاتش منصف بروحدتست
ازحق آمرزش طلب برذنبهات
هم بذنب مؤمنین و مؤمنات

منقطع شو یعنی از مادون‌حق
دل بپرداز از وجود ماخلق
چیست توبه گرکه‌گویم توت‌است
رستن ازقید تعین توت است

ازهرآن قیدی رهی برقدر آن
تائمت خواند مانا رهروان
تا بکلی وارهی ازهرچه هست
این فنای عارفان بالله است

حزموحد را نباشد این فنا
تا شناسی توبه‌ها را جابجا
اینقدر کافی است باقی رابفهم
هیچ اگرازعقل وعلمت هست‌سهم

حق بداند از شما بی اشتباه
جای گردیدن و آرامگاه
مؤمنان گویند از شوق و داد
سورهٔ بدل شد چون درجهاد

پس‌فرستاده شود چون درقتال
سوره محکم نلاسخ ونوال
واندران ذکرقتال ازمافرض
بینی آنانرا بدل باشد مرض

قلبشان مانامریض است ازنفاق
نیستشان در امر اسلام اتفاق
سوی‌تو بنگرچون‌آنکس‌که‌غش
گیردش دروقت موت اندر طپش

هست اولی پس‌مرایشانراعذاب
یا بود اولی جهاد ازهرصواب
طاعت وگفتار نیکو درجهاد
مرسزاوار است ازبهر عباد

می‌نگوئید اعنی اندرزندگی
کار بنده طاعت است وبندگی

فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۲۴ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي

پس‌چون‌لازم‌شدامر پس‌اگر راستی‌ورزیده‌بودندباخدا هرآینه‌بودبهتر ازبرای ایشان پس‌آیا نزدیك‌شدید اگروالی‌شویدکه‌فسادکنید در

الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۲۵ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ ۲۶ أَفَلَا

زمین وقطع‌کنید رحمهاتانرا آنگروه آنانند که لعن‌کردایشانرا خدا پس‌کرگردانیدشان وکورکردچشمهای ایشانرا آیاپس

يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۲۷ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

تفکر نمیکنند درقرآن یادردلهائیست قفلهاشان بدرستیکه آنانکه برگشتند بر پشتهاشان ازبعدآنکه ظاهرشد

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ۲۸ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ

مرایشانرا هدایت شیطان خوب‌وا نمودازبرای ایشان وطول امل‌دادبرای ایشان آن بسبب اینست که ایشان گفتند مرآنانرا که ناخوش‌داشتند آنچه‌راخدا فرستاد

اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ۲۹ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ

خدا که برودی فرمان بریم شمارادربعضی ازامر وخدامیداند ازگفتن پنهان ایشانرا پس‌چگونه‌باشدوقتیکه‌میرانندشان ملائکه میزنند

وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ۳۰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ۳۱

رویهاشانرا وپشتهاشانرا آن بسبب آنکه ایشان پیروی نمودند آنچه بخشم اوردخدارا وناخوش‌داشتندخوشنودیش پس‌ناچیزکردکردارهاشانرا

پس حولارم گشت وحزم امر قتال — باحق ار گفتند صدق آدم رجال — در دو دنیا بهر ایشان بود نیك
پس بود آیا توقع ار شما — والی خلق ار شوید و پیشوا — آنکه افساد آورید اندر زمین
از شما نبود بعد اینسان فساد — همچو عهد جاهلیت ار عباد — اینگروهند آنکه حقشان کرده دور
فکر در قرآن آیا چرا — بیست دلها جزکه دارد قفلها — الدین ارتد عمی ادبارهم
بعد ار آنکه گشتشان روشن هدی — دیوشان آراست ز چشم از خطا — او فکند اعنی درآمال دراز
زین سبب بود اینکه گفتند آنکسان — با یهودان یا منافق پیشگان — آنکسانیکه کراهت داشتند
زود باشد کز شما فرمان بریم — نزد بعضی از امور خودسریم — یعنی اندر نفی قرآن ورسول
حق بداند جملهٔ اسرارشان — تا چگونه باشد آخر کارشان — قبض روح اندر شتگانشان چون کنند
هم چنین در پشتهاشان گر زومشت — زانکه گردانند روی از حق آنراهشان — زانکه ایشان پیروی کردند آن
از نشستن بازمان در خانه لیك — بد رخو شودی حق اکراهشان — حق عملهاشان تبه فرمود ازآن

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللهُ أَضْغَانَهُمْ ٢٩ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ

بلکه پنداشتند آنانکه در دلهاشان مرض است که هرگز برون نخواهد آورد خدا کینهای ایشان را واگر خواستیم هرآینه نموده بودیم تو ایشان را

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ٣٠ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

پس شناخته بودی شان بعلامتشان ومی شناسی ایشان را در روش گفتار وخدا میداند کردارشما را وهرآینه می ازمائیم الله شما را تا بدانیم

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ٣١ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ

جهاد کنندگان را ازشما وصبر نمایندگان را ومی ازمائیم خبرهای شما را بدرستیکه آنانکه کافر شدند و بازداشتند از راه خدا

وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئًا وَ سَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ٣٢ يَا أَيُّهَا

ومخالفت ورزیدند با رسول از بعد آنکه ظاهر شد مر ایشان را هدایت هرگز مضرت نرسانند خدا را چیزی وزود باشد که نابود گردند کردارشان را ای

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ٣٣ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا

ان کسانیکه ایمان آوردید فرمان برید خدا را وفرمان برید رسول را وباطل مکنید کردارهاتان را بدرستیکه آنان که کافر شدند وبازداشتند

عَنْ سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ٣٤ فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ

از راه خدا پس مردند وایشان بودند کافران پس هرگز نیامرزد خدا ایشان را پس سستی مکنید ومخوانید بصلح وشما

الْأَعْلَوْنَ وَ اللهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ٣٥

برترایید و خدا باشماست و هرگز کم نمیکند ازشما کردارهاتانرا

حود گمان کردند آیا ازغرض — آنکسانکه هستشان دردل مرض — آنکه هرگز کینهاشانرا خدا — هم بسیماهم بگفتار و کلام
برتو بنمائیم اگر خواهیم ما — تا علامات آنکسانرا هر کجا — تا که بشناسی تو ایشانرا تمام — هم گذارد صابرانرا امتیاز
حق بود دانا براعمال شما — آزماید هرچنین اخبارتان — تا مجاهد را بداند کیست بار — ازشما صادر شود در هرزمن
آزماید همچنین اخبارتان — آنچه گویند اعمی از کردارتان — آن سخنها کرقبح وازحسن — داشتندی باز خلقانرا ز راه
حفص بانون خوانده است این هرسه را — آزمائیم اعمی ایشانرا بجا — نگرویدند آنکسانکه ز ابتداء — یافتند احمد شهست و مقتدا
با نبی کردند خصمی درنهان — بعداز آنکه گشت روشن راهشان — گشته بد ظاهر مرایشانرا هدی — طاعت آرید ازخدا وازرسول
پرخدا نارد ضرر چیزی وزود — خواهد او اعمالشان باطل نمود — اینگروه مؤمنان اندر قبول — مردمانرا ازره حق وا زدند
باطل وفاسد نسازید از ریا — یا زسمعه آن عملهاتان شما — آنکسانکه برخدا کافر شدند — هم نه براصلاحتان باشد یار
پس نمردیدی بکفر و کینها — هرگز ایشانرا بیامرزد خدا — پس گردید ایچ سست ازکارزار — با شما باشد خدا و صفدرید
می نخواهید اعمی ایشانرا بصلح — نیست حاصل کفروکیشانرا بصلح — زانگهی که برتر و غالب ترید — هم نبرد از ثواب و از جزا
حق نسازد ناقص اعمال شما — ناورد بیرون نسازد بر ملا

إِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ

جز این نیست که زندگی دنیا بازی وهزلیست واگر ایمان آرید وپرهیزکاری کنید میدهد شمارا اجرهاتان ونمیخواهد از شما مالهاتانرا

٣٩ إِنْ يَسْئَلْكُمُوهٰا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغٰانَكُمْ ٤٠ هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي

اگر خواهد از شما آنهارا پس بجد گیرد شمارا بخیلی کنید وبیرون آورد کینهای شمارا اینك شما اینان خوانده میشوید تا انفاق کنید در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ وَ إِنْ

راه خدا پس از شما کسی است که بخل میکند وآنکه بخل کند پس نیست جز این که بخل میکند از خودش وخدا بی نیاز است وشما محتاجاید واگر رو

تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثٰالَكُمْ

گردانید بدل میآورد گروهی جز شما پس نباشند امثال شما

ورپرهیزید و ایمان آورید
یا نخواهد مالهاتانرا تمام
مالتان خواهد رعشر از بیشتر
خوانده گشتید این بدانید اورولا
تا کنید انفاق پس بعداز شما
حق غنی زانفاق وحقتاست وبس
تا برایشان رونق وروزی دهد
پس نباشد آنجماعت چون شما
یعنی اهل فارس باشند آنگروه
بود سلمان رسته ازآب وگل او
دوره دیگر که دور اولیاست

این حیوة دنیوی نبود جز این
حق شمارا اجر بدهد برمزید
بلکه خواهد عشر آنرا درمقام
میشوید از بخل بند وکینه ور
تا کنید انفاق در راه خدا
بخل آرد در رکوه و درعطا
جمله محتاجید بروی هرنفس
نصر وپیرو فتح وفیروزی دهد
بلکه سخت وناهمد اندرولا
که ازایشان دین حق یابد شکوه
داشت حا درشهر ما یکدل او
کار مردان برمراد و ادعاست
درطریق از ما صفی همره شوی

که بود لعبی ولهوی همچنین
هم نخواهد مالهاتان را خدا
عشر بدهد برفقیر اعنی غنی
اندکی ور جد نماید در طلب
خود شما باشید آنان کامدید
واکه کرد او بخل خود نبود جزاین
گر زامر او نگردانید رو
از انجماعت دین خود ظاهر کند
رو برسیدند کایشان کیستند
زاین بیان قصد اصفهان وفارس نیست
همچو او آیند یعنی درسلوك
مال چبود تا که دربیمان دهند
زان دیار واهل آن آگه شوی

چونکه بدهد برشما مزد وعطا
حاصل آن صحت است وایمنی
پس شما آئید در قهر وغضب
در ره اسلام چون خوانده شدید
کاو بنفس خویش بخل آرد یقین
جایتان قوم دگررا آرد او
برجهاشان غالب و قاهر کند
گفت غیراز قوم سلمان بیستند
بلکه توحید و مقام معنویست
زه نوردان قویدل از ملوك
چیست جان تا گویم آسان جان دهند

سورة الْفَتْح تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

إِنّٰا فَتَحْنٰا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً ٢ لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مٰا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ

بدرستیکه ما قرار فیروزی دادیم برای تو قرار فیروزی دادنی تا بیامرزد مر ترا خدا آنچه پیش افتاد از گناهت وآنچه پس افتاد وتمام گرداند نعمتش را بر تو و

يَهْدِيَكَ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً ٣ وَ يَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْراً عَزِيزاً ٤ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ

هدایت کند ترا براهی راست ویاری کند ترا خدا یاری کردنی باعزت اوست آنکه فرو فرستاد آرام را در دلهای

الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدٰادُوا إِيمٰاناً مَعَ إِيمٰانِهِمْ وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَكٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ٥

مؤمنان تا بیفزایند گرویدنی را با گرویدنشان ومر خدا راست لشکرهای آسمانها وزمین وباشد خدا دانای درست کردار

سورة الفتح است نگشا باب دل
گوش کن اسرار جان زارباب دل
ما گشودیم ای رسول پاکدین
مرتورا بگشود فی ظاهر یقین

بعد کشف قلب باشد کشف روح
وان بود فتح مبین اندر فتوح
وصف خلقیت شود اینجا بدل
برصفات و برکمال لایزل

برهر آن موئی که بود اندر تنش
دادحق حق چشمی وفتحی روشنش
فتح مکه یا حدیبیه یکی
از فتوحش بود بی‌ریب وشکی

طاهر الا فتحا از ورود
در مدینه بفتح مکه بود
فتح گردد برتو یعنی این ملد
بود این صلح ازنشانش درسند

حون گشاید حق بروی کس دری
چیست پیشش فتح ملك وکشوری
خاصه آنرا که گشود از سرذات
حق بجانش باب اسماء وصفات

ای سپهدار معانی از یقین
ما تورا دادیم فتحی اینچنین
این سبب شد تا بیامرزد اله
ما تقدم ما تاخرت از گناه

آن گناهی کز تو سرزد ای سمد
وان گناهی کز توزین پس سرزند
یا مراد ازاین گناه امت است
زانکه اومعصوم و پاك ازذلتست

یا که حرم مکان باشد مراد
حق بحشد آچه کردند از عناد
لك اندر زعم صوفی مشربان
ذنب اوبد پرده‌های جسم وجان

تا مقام وصل مطلق هرحجاب
بود ذنبی نزد عقل ذولباب
از مقام فرق تاجمع وجود
مکشف شد پرده‌هایش درصعود

ایست ذنب ماتقدم بعدازآن
کامد اندر فرق ارجمی‌چنان
لازم‌فرق و شهوداست احتجاب
وان سپس گفتا تورانبود حجاب

بوده‌است این کشف محصول رسول
فکبیرا غیر او زاهل وصول
هست این تحقیق‌هم خاص صفی
داند آنکو فهمد اسرار خفی

بکته دانان واقفند از رازها
تا چه اندر پرده بود آوازها
ای محمد بر تو خلاق الانام
نعمت خود کرده از هرره مقام

ره نبودت برصراط مستقیم
تا مقام جمع مطلق بی زنم
هم‌کند یاری تورا تارستجیز
که شود منصور ازاویاری عزیز

عزتت را دمبدم افزون کند
ذات بیچون باتوین تاچون کند
اوست آنکس که سکینه درقلوب
کرد نازل مؤمنانرا بر وجوب

کرد آرام اعنی ایشانرا قلوب
که بد ازاعدا هراسان درحروب
آن سکینه مؤمنان را دمبدم
کرد دراسلام ودین ثابت قدم

زاید ایمانشان کمد ازآنچه بود
امن با ایمان ایشان بر فزود
هست حق‌را لشکر ارض وسما
میکند زایشان مدد بر اولیا

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

تاداخل کند مردان باایمان وزنان باایمان رابهشتهائیکه میرود از زیرآنها بهرها جاودانیان درآن ودرگذراند ازایشان گناهانشانرا

وَكَانَ ذَٰلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ۝٦ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ

وباشد آن نزدخدا کامیابی بزرك وعذاب کند مردان بانفاق وزنان بانفاق ومردان مشرك وزنان مشرکرا

الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ

که گمان بردگمان بد بخدا گمان بد برایشاست گردش بد وخشم کرد خدا برایشان ولعنت کرد برایشان واومهیا کردی برای ایشان دوزخ

سَاءَتْ مَصِيرًا ۝٧ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝٨

وبداست انجا راه بازگشت ولخدا راست لشکرهای آسمانها وزمین وباشد خدا غالب درست کردار

تا نماید مؤمنین و مؤمنات
درجنان داخل نمود سیئات
حتی جاری ز زیرش بهرها
حاودان ازحق برایشان بهرها

می‌بوشد حرمهاشان هست واین
زدحق فوری عظیم اندر یقین
ان‌دورویا را عذاب ازمرد وزن
میکند هم مشرکانرا بی‌سخن

که بحق باشند ایشان بدگمان
کند اعمی بصرت اسلامیان
هم برایشاست گردشهای بد
سوء ظن را این بود پاداش وحد

حق برایشان خشم بگرفت و نمود
دورشان از رحمت خوددرحدود
هم جهنم بهرشان آماده ساخت
بدبود آن بازگشت اندر شناخت

باشد ازحق لشکر ارض وسما
جمله منقاد امر اورا جابجا
در حدیبیه رسول حق مراد
چونکه برفتح اهل دین راوعده‌داد

یارة گفتند چه فتحست این
که رجح گشتیم ممنوع اینچنین
بدگمان گشتند وز آن بیخبر
که بود آن منع مفتاح ظفر

گشت آن صلح وحدیبیه سبب
بهر فتح مکه کامد در عقب
حاصل این بد بدگمانی برخدا
هست ازحق هستی این ماسوی

هرکرا خواهد خدا سازد بلند
هم بضدش زود مغلوب و نژند
غالب است اوبرعدو در انتقام
هم حکیم اندر فعال خود تمام

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝٩ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بدرستیکه مافرستادیم ترا گواه وبشارت دهنده وبیم کننده تاایمان آرید بخدا ورسولش وتقویت کنید اورا وتعظیم نمائید اورا وتسبیح گوئید

بُكْرَةً وَ اَصِيلًا ١٠ اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُاللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ

اورا بامداد و شبانگاه بدرستیکه آنانکه بیعت کردند باتو جز این نیست که بیعت کردند با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس آنکه شکست

فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفٰى بِمَا عٰاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا ١١ سَيَقُولُ لَكَ

عهد نمود پس جز این نیست که میشکند بر خودش و کسیکه وفا کند بآنچه پیمان بست بر آن با خدا پس بزودی میدهد اورا اجری عظیم زود باشد که بگویند

الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَ اَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي

مر ترا بجا گذاشتگان از بادیه نشینان که باز داشت مارا اموالمان و کسانمان پس آمرزش خواه مرای ما میگویند بزبانهاشان آنچه نیست در

قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ

دلهاشان بگو پس کیست مالك شود برای شما از خدا چیزیرا اگر خواهد بشما ضرری یا خواهد بشما نفعی بلکه باشد خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٢ بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلٰى اَهْلِيهِمْ اَبَدًا وَزُيِّنَ

بآنچه میکنید آگاه بلکه گمان بردید که هرگز نخواهد گشت رسول و گروندگان بسوی کسانشان هرگز و آراسته شد

ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ١٣ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ

آن در دلهاتان و گمان بردید گمان بد و هستید گروهی هالکان و کسیکه ایمان نیاورد بخدا و رسولش

فَاِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ١٤ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

پس بدرستیکه ما مهیا کردیم از برای کافران آتش سوزان و مر خدارا ست پادشاهی آسمانها و زمین می آمرزد آنرا که میخواهد و عذاب میکند آنرا که میخواهد

وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ١٥

و باشد خدا آمرزنده مهربان

ما فرستادیم بر خلقت بگاه هم مبشر هم نذیر و هم گواه تاکنند ایمان بصدق دل قبول این عاده بر خدا و بر رسول
یا زحق باشید و در دین مستمد یاری از دیش کنید اعنی بجد هم شما سید امر و فرمانش بزرك این کند آنکو ست ارکانش نزرك
یادش اد پاکی کنید ازدل مدام ایست تسبیح مصلین صبح و شام چونکه کفار ازدخول اندر حرم مع پیغمبر تودند از ستم
یافت حرف قتل عثمان انتشار کاو بمکه رفت برتفتیش کار شرحش آید عنقریب اندر کلام آنزمان اصحاب را خیرالانام
مجتمع فرمود در زیر شجر خواست پیمانی مجدد هم دگر جنگی کردند بردست رسول بیعت رضوان در ایمان و اصول
آمد آیت کان کسان کاینجا کنند باتو بیعت باحق آن احزا کنند از ید الله فوق ایدیهم بجاست اینکه دست مصطفی دست خداست
زانکه حق را نیست اعضادست او هست دست آنکه شد پابست او دست احمد[4] بودشان بالای دست حاصل آنکه دست او دست مست
زاهل بیعت یا بود دست خدا برتر اندر نصرت دین هدی یا زفعل بندگان حق پرست دست پاداش خدا بالاتر است
گفته جابر ما هزار و چارصد اندرآن بیعت بدیم اندر عدد آنکه تاهنگام موت از کارزار رو نگردانیم هیچ اندر فرار
غیر ابن قیس منافق کو نهان گشت در زیر شجرها آنزمان پس بی ترهیب ناکث عهد را حق فرستاد آیت اینسان زاقتضا
پس شکست آنکس که بیعت پس جز این نیست کاین نکثش شکست آرد بدین هست خسرانش زبعد نفس او در دوگوش نیست روی و او برو
گفته اند اورا بود راجع سه چیز مکر وظلم و عهد سست از بی تمیز واکه هم برعهد خود کرد او وفا برهرآنچه کرد عهد او باحدا
پس دهد زودش خدا اجری عظیم درجهان و درجنان بی حزن و بیم هست مروی زابن عباس اینکه چون عزم مکه کرد احمد[4] ز آرمون
خواست اعراب نواحی را بر تاکنندش همرهی در آن سفر بست پس احرام تا دانند خلق قصد عمره کرده شاه پاك داق
می ندارد هیچ یعنی قصد جنك زین رفاقت کرده هرقومی درنك که شوند ازمکان خوار و تباه که رفاقت با گروهی نیست راه
حق خبرداد اینکه گویندت عیان از عربها زود واپس ماندگان از رفاقت باتو مارا مشتغل ساخت اموال وزنان از ضعف دل
زان سبب ماندیم دوراز خدمتت عذرمسموعست چون درحضرتت نامدیم اندر رکابت زین سبب بهرما آمرزش ازحق کن طلب
می بگویند از زبان این بیهشان آنچه نبود درقلوب اندر نشان درجواب عذرشان گوکیست پس تا شود جزی زحق مالك بکس
تا اگر خواهد رساند او ضرر برشما یا نفع گر خواهد دگر یعنی ارحق کرد ارادهٔ ضر و سود نیست کس قادر بدفعش در وجود

بلکه حق داناست زانچه میکنید
سوی اهل خود رسول ومؤمنان
دین حق باطل شود افتد بدور
نگرود هر برخدا و بررسول
هست بهر آن خدای عالمین

از تخلف چیست تاقصد و امید
برنگردند ایچ هرگز در مکان
زین گمان گشتید ما قوم بور
ازز بان کز صدق دل دور ازقبول
یادشاهی سموات و زمین
حق غفور است ورحیم ازرأفتش

بل گمانشان کارسول منتجب
دیوتان آراست وین در قلبها
مشرفید اعنی بقهر ذوالمنن
پس بود آماده ازما درنهان
هرکرا خواهد بعشد بحساب
برغضب بگرفته پیشی رحمتش

مینگردد باز آن لن ینقلب
کاین گمان بد ببردید ازخطا
زین فساد اعتقاد و سوء ظن
آتشی افروخته ۲بر کافران
هرکرا خواهدکند رنج وعذاب

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ اِذَا انْطَلَقْتُمْ اِلٰى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ اَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ

زودباشدکه بگویندبجا گذاشتگان چون بردید بسوی غنیمتها کهبرداریدآنرا بگذاریدماراکه ازپی آئیم شمارامیخواهندکه تغییردهند سخن

اللهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذٰلِكُمْ قَالَ اللهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ

خدارا بگو هرگزازپی بخواهیدآمدمارا همچنین گفت خدا ازپیش پس زودباشدکه گویندبلکه حسدمیبرندبما بلکه هستند که نمی فهمند

اِلَّا قَلِيلًا ١٦ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْاَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ اِلٰى قَوْمٍ اُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ اَوْ

مگر اندکی بگوی مربجاگذاشتگانرااز بادیه نشینان زودباشدکه خوانده شویدبسوی گروهی صاحبان آسیب سخت که کارزار نمایندبا ایشان یا

يُسْلِمُونَ فَاِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللهُ اَجْرًا حَسَنًا وَ اِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ

مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید میدهدشمارا خدا مزدی خوب واگرروی بگردانید همچنانکه روی گردانیدید از پیش عقوبت کند شمارا

عَذَابًا اَلِيمًا ١٧ لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ

بعقوبتی بردرد نیست بر کور گناهی ونه برلنك گناهی ونه بر بیماران گناهی

وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا اَلِيمًا ١٨

وکسیکه فرمان بردخدا و رسولش را داخل میگرداندش دربهشتهائی که میرود اززیر آنها جویها وکسیکه روی گرداند عذاب کند اورا بعقوبتی دردناك

دروششم سال ازحدیبیه رسول
غیر آنکو در حدیبیه رفیق
پس بگفتند آن تخلف کرده گان
آمد این آیت که گوید دود آن
بیروی مارا گذارید ار شما
گوبرون ناما بیائید این سفر
درغنایم با شما تاما شریك
گوبوا پس ماندگان زاعراب زود
تا که ایشاراکشد اندرزمن
نزد بعضی قاسطیند ار ضلال
لشکر از امر ابوبکر صدیق
پس اگرفرمان برید ار اعتماد
همچنانکه رو نگردانید پیش
چون وعید آن تخلف گردگان
تاچه باشد حال ما اندر مآل
وانکه او فرمانبرد با اعتقاد

کرد هجرت ماه ذیحج درقبول
بوده نامی درخروج ودرطریق
خود نقصد رد امر حق چنان
کزحدیبیه بد اریس ماندگان
تاکنیم اندر جهاد و در غزا
همچنین گفته است حق ازپیشتر
مینباشیم اینگمان کفر است انبك
خوانده خود خواهیدگشتن درنمود
یا که اسلام آورید ازمردوزن
که صفین با علی کردی قتال
رفت وگرداندشان درخون غریق
زانکه خواند او شمارا برجهاد
درحدیبیه زضعف رای وکیش
گوشزد شد عاجزان را آنچنان
یافت این آیت نزول ذوالجلال
ازخدا و از رسولش درجهاد
وانکه رو گرداند ازامر جهاد

بعد ماهی شد بخیبر گفت پس
داده بود او برصحابه وعدهها
همره ارمارا برید از اعتماد
چونکه برسوی غنیمتها روید
میخواهند آن منافق روی جند
رود پس باشد که گویند این چنین
در بیاید ایچ بل غراز کمی
سوی قومی مالدار و باشکوه
بوده اند ایشان هوازن درسمر
یا که اهل رده ایشان بوده اند
ایك اصح ایست کاندر جنگها
میدهد حق برشما مردی نکو
حق شما را برعذاب دردناك
سخت برسنجند و گفتند ار نبرد
نیست براعمی و برلنك وسقیم
حق درآرد دربهشتش با گزیر
درعذاب دردناك ازحق فتاد

این سفر بامن بیاید هیچکس
برفوح وبرغنیمت زان غزا
با یهودان میکنیم از جان جهاد
تا که برگیرید آنرا از نوید
اینکه تبدیل کلام الله کنند
حق نگفته است ازحسد گوئید این
وان بود دنیا که بود جز دمی
صاحب باس شدیدند آنگروه
یا که اهل فارس یاروم از خبر
که پس از فوت نبی مرتد شدند
خواند ورد انشاهشان زآهنگها
ورکه زین داعی بگرداند رو
میکند تعذیب در حین هلاك
ما تخلف کرده ایم ازعجز ودرد
ننگی و بگرفتنی هم نیست بیم
جویها کانرا بود جاری ززیر

لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبٰايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

بتحقیق خوشنود شد خدا از مؤمنان وقتیکه بیعت کردند تو را زیر آن درخت پس میدانست آنچه در دلهای ایشانست پس فرو فرستاد آرام

عَلَيْهِمْ وَ أَثٰابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ١٩ وَ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهٰا وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ٢٠ وَعَدَكُمُ

بر ایشان و پاداش داد ایشانرا فتحی نزدیك وغنیمتهای بسیار که میگیرند آنرا و باشد خدا غالب درست کردار وعده کرد شمارا

اللّٰهُ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهٰا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النّٰاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً

خدا غنیمتهای بسیار که میگیرید آنها را پس معجل داد شما را این و باز داشت دستهای مردمان را از شما و تا باشد آیتی

لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً ٢١

برای مؤمنان وهدایت کند شما را براهی راست

چون رسید اندر حدیبیه رسول — ناقه او گشت از رفتن ملول
گفت پیغمبر دودش عادت این — لیك مانعش حبس فیل این چنین
از خداعه کرد مردی ساروان — سوی مکه برقریش اندر زمان
پس نشد کس ملتفت بر قول وی — اشترش را از عصب کردند پی
تا قریش او کرد تجدید نام — که بود مقصود حج این اهل شام
پس بگفتندش تو رو نگذار حج — هست رحمت دیگر آرا در پیچ
پس ورا گفتند مانع از رجوع — یافت قتلش در حدیبیه شیوع
کان هزار و خارصد یا بیشتر — بوده و امروز بیست و پنج اگر عدد
پس بانو کردند بیعت آنچنان — که شد اندر شش تفصیلش بیان
بیعت الرضوان ورا هشتند نام — گفت چون در حقشان رب الانام
پس خدا داند که در دلهایشان — هست از اخلاص و صدق رایشان
داد ایشان را پاداش از نصب — رانچنان بیعت مکن فتحی قریب
حق بود عالم بهر کار و حکم — گشت فتح مکه زین صلح قویم
حق شما را وعده دادا مرقرار — مر غنیمتهای بیرون از شمار
که شما گیرید بشك آنحدود — بر شما تعجیل پس زین یك نمود
اهل خیبر یعنی آن گر بیمان — شد قلاع و ملکشان تسلیمتان

هم و یهدیکم صراطا مستقیم

حمت آنجا پس یکی را صحابی گفت — ایست فرمان که بی باعث بخفت
داشت یعنی فیل را ازمکه باز — پس فرو آمد همانجا از اعتزاز
با کسید اعلام ایشانرا ز حال — کامدیم اینجا بعمره نی قتال
شد گریزان برسی داد این خبر — او روان فرمود عثمانرا دگر
هیچ بود قصد قتل و غارتی — به که نگذارید زین ره منتی
گفت حج بی مصطفی نشد خلاف — باوی آیم زود در سعی و طواف
پس رسول اصحابرا زیر درخت — ساخت حاضر از پی پیمان سخت
این اصح و اشهر است اندر خبر — آنجا که گفته اند اهل سیر
راهل این بیعت سی گفتا بسی — هیچ خواهد رفت در دوزخ کسی
گفت حق زین مؤمنان خوشنود شد — گاه بیعت باتو در زیر درخت
پس فرستادی برانشان حق سکون — وان سکینه بود الطافی فزون
هم خرد داد از غنیمتها رشی — که فراگیرند آن بسیار و بیش
حکمتش را مصلحت بود این چنین — که شود در صلح این فتح مبین
در بلاد شرق و غرب اندر وضوح — یا که روم و فارس هنگام فتوح
گفت ایدی الناس یعنی داشت بار — دست مردم وار شمارین اخذ بار
برگرفت امر عنشان گفتی زمن — لتکون آیة للمؤمنین
کان بود اسلام و آئین قویم

وَ أُخْرىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهٰا قَدْ أَحٰاطَ اللّٰهُ بِهٰا وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ٢٢ وَ لَوْ

ودیگرها یعنی غنایم دیگر که قادر نشده بر آنها اندر ستکه احاطه نموده خدا بآنها و باشد خدا بر همه چیز توانا و اگر

قٰاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبٰارَ ثُمَّ لٰا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَ لٰا نَصِيراً ٢٣ سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ

کارزار کرده بود با شما آنانکه کافر شدند هر آینه گردانیده بودند پشتها را پس نمی یافتند دوستی و نه یاوری دستور خداست که بحقق گذشت

مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ٢٤ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ

از پیش و هرگز نیابی مر دستور خدا را تغییری و اوست که باز داشت دستهای ایشانرا از شما و دستهای شما را از ایشان

بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ٢٥

در وادی مکه از بعد آنکه فیروزی داد شما را بر ایشان و باشد خدا بآنچه میکنید بینا

از حدیبیه رسول کرده سوز — کردرحمت چون زبعدازبست‌روز — شد بخیبر بهر جنگ آنگروه — با هزار وچارصد تن باشکوه
پانزده روز اندر آنجا حبس بود — روز روشن بریهودان تیره بود — گفت پیغمبرکه فتح این حصار — نامرد شد برعلی از کردگار
گفت او را کی نهیب بیم بود — روتو آسان ساز کار این نبرد — کی بدون پنجه خیبر کنده شد — مشکلی حل شد بیرکن حوشنت
رفت‌وکشت‌وکشد وست وبردوبر — مرحب وحصن واسیر وبقدور — حصنها از مال مالامال بود — مؤمنانرا دولت و اقبال بود
صلح پس کردندایشان کانچه‌هست — حزلباس خود دهندایشان زدست — شرح آن ثبت استدرهر دفتری — خوان زتاریخ ارتوخودداشوری
چون حدیث خیبر آمد بر فدك — صبح کردند از مخافت یکمیك — حق دهد بعداز فتوح خیبرش — از غنیمت و عده‌های دیگرش
گفت دیدار ار غنیمتها برون — که بآن نومید قدرتاکنون — مکه است آن قد احاطالله بها — یا هوازن یاکه دیگر شهرها
حق بهرچیزیست قادرهم شود — برشما صبح مدایین وین سرد — گرنمودی مشرکان واهل ضلال — با شما اندر حدیبیه قتال
پشتهاشان بارگشتی در فرار — دوستی با دشمنی هم به یار — پشت میکردند یعنی در سیر — بر شما اندر هزیمت درگریز
یافتی هم به یار و بصری — کارسار اندر مهم و قدری — حق بهانه بر شمارا در میان — سختی کرپیش‌ازاین در امتحان
هم بیانی هیچ تبدیل از فساد — سنةالله را چکه او نهاد — هست مروی درحدیبیه رسول — حوتکه اومرمود باقومش نزول
وقت صبح آمد فرودار کوهسار — جندتن چون‌سنگ بهر کارزار — کردشان آزاد خیرالمرسلین
تا نگردد قبل واقع در حرم — آمد این آیت دراین هنگام‌هم — گردمع ارکوه‌چون آمد فرو
همچنین دست شمارا داشت بار — راکسان دربطن مکه براسرار — برشما فتح مدایین وین نبرد
جمله بردست شما گشتند اسیر — حق بر اعمال شما باشد بصیر — مدهد پاداش خیر و اخروی

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا

ایشانند آنانکه کافرشدندوبازداشتندشمارا از مسجدالحرام وقربانرابازداشته‌شده ازاینکه‌برسد بجایش‌واگرنه

رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ

مردانی مؤمن وزنی مؤمنه که نمی‌شناختیدایشانرا که پایمال میکردیدبکشتن ایشانرا پس میرسیدشمارا ازایشان عاری بدون علمی تادا خل

اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٦

گردانیدخدادررحمتش آنراکه‌میخواهد اگرجداشده‌بودندهرآینه‌عذاب میکردیم آنانرا که کافرشدند ازایشان‌عقوبتی بردرد

باعث مع دخول مسلمین — درحرم بود اینکه‌گوید رب دین — آنکسند این‌کافران که داشتند — ارحرمتان نار و یك انگاشتند
اشترابراهم ز قربانی دگر — تا بجای خود رسند ازرهگذر — همره ایشانرا شتر همداد بود — بهر قربانی وان معتاد بود
منعشان کردند پس چون متفق — برقبائد آنجماعت مستحق — لیك ما داریمشان نار از قتال — اندراین‌سال ارچه باشدزان‌ملال
تاکه آسیبی نیاید بایسته — مؤمنان را که اندر مکه اند — گرنبودند اهل ایمان مرد وزن — که بدانید آنکسان را تن‌بتن
مینهادید ازه آن بودی‌که گام — درقتال مشرکان قرآن گرام — میشدند آمد وزن یعنی هلاك — پس‌شما زان میشدید اندوهناك
یا که‌بود ازمشرکانشان ضعف‌ودق — که نکشتید اهل‌حق را ناحق — پس بجانبود این‌کمبودهم‌گرنخاست — هم کراهت هم ملالت هم‌دیت
بی‌رداشش منمودید این خطا — برشما بود این ملامت هرکجا — بود این‌هم بخششی ازکارسار — داخل‌اندررحمتش آنراکه‌خواست
چون‌شما در رحمتش داخل‌دید — خواست رحمت برشمارا برمزید — کزملامتها شما را داشت باز — کافرانرا واهل‌مکه ما هلاك
مؤمنان وکافران از یکدگر — گرجدا بودند و پیدا در بصر — میبمودیم از عذاب دردناك — قصهٔ صبح حدیبیه چنین
حق سزد مؤمنان نار و یك کنار — فعل وغارت کرد دورازاین‌دیار — بوده است اینسان بتحقیق‌ویقین
چون مکررشد پیام و گفتگو — که به برحبك اوبمکه کرده رو — داد ایشانرا نبیکی از مقام
که اگرخواهید تا وقتی عیان — باشما باشیم هم عهد آنچنان — که به شمارا نامن اندر هیچ حال
گر دراین مدت نمودید انقیاد — ملت اسلام را نعم‌المراد — برشنید اینن از تنهای خود
گر چنین نکنید بالله لامحال — باشما خواهم نمودن من قتال — سوی اوشد بهر این پیمان‌سهیل
برنوشتند اینچنین پس بدرنك — که نباشد بستشان ده‌سال جنك — برتجارت یا بحج نبود زیان
وزقریش اندر مدینه هرکسی — آید او ایمن بود ازخود بسی — درمدینه مرو را سازند رد
پس بگفتند از قبایل روبرو — آیداندرعهد هرکس خواهداو — بعض‌را عهد قریش آمد قبول
گفت پیغمبر که بگذارید هم — برطواف آئیم اینك در حرم — نیست ممکن‌بگذرید ازاین‌نهج

سال دیگر خود سه‌روز ازمکه‌ما
میرویم آئید بهر حج شما
اینزمان ذبح هدی آرید ساز
در همانجاتان که ما داریم باز

پس‌براندندآن هدی راسوی‌راه
بس گران بود این براهل‌انتباه
گفت پس پیغمبر پاکیزه دلق
تاکند هرکس درآنجانحروحلق

کس نقول او ننمود التفات
دان روش‌بودند خلقان‌محوومات
رفت اندر خیمهٔ خود خشمناك
ام سلمه گفتش ازاین بستهناك

کن‌تونحرهدی‌وحلق‌رأس خویش
می‌مکن بادیگران تکلیف‌بیش
کرد پس خودنحروتراشیدسر
دیگران گشتند در دم بی سیر

ازپس تقصیر ونحر ارآنمکان
بر مدینه گشت اندر دم روان
واقعاتی داد در این ضمن رو
شرح حله نیست حاجت‌هم نکو

زان یکی‌که همسایمان بوصیر
آمد از مکه بیثرب ناگزیر
عقبهٔ ابن وایدش بود نام
پس فرستادند دو تن زاهتمام

تا برند اورا بسوی مکه بار
آنچنانکه بودشان پیمان و ساز
گفت پیغمبر که با ما مشرکین
اینچنین کردیم پیمان پیش ازاین

پس تورا باید بمکه گشت باز
تا نگردد ضایع این سعی دراز
پس روان‌شد سوی‌مکه بوصیر
دررمان تا آن دونن‌بر ناگزیر

پس‌یکیرا کشت در ره‌زان‌دوتن
دیگری بگریخت از آن ممتحن
بوصیر او شد بحائی ذیمقام
در کنار بحر اندر راه شام

مسلمین رفتند سویش‌چار وپنج
که بمکه بودشان تشویش ورنج
تا شدند آنجا گروهی مجتمع
شد عبور مکیان زان منقطع

هرکه میکرد از قریش‌آنجا عبور
میشد اندرکور زایشان‌یاکه‌کور
تنك شد برمکیان ران‌فتنه‌کار
ترك عهد خود نمودند ازقرار

درمدینه کس فرستادند زود
که گذشتیم ازقرار و ازعهود
می‌بجوایدآنکسانرا سوی‌خویش
ورکس آیدهم نگهدارید پیش

پس بیثرب خواهد ایشانرارسول
حق نمود این‌قصه تاشاه عقول

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى

هنگامیکه گردانید آنانکه کافرشدندردلهاشان تعصب تعصب جاهلیت پس‌فروفرستادخدا آرامش‌را بر رسولش وبر

الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٢٧

گروندگان ولازم‌گردانیدایشانرا کلمه‌تقوی وبودند سزاوارتربآن واهل‌آن وباشد خدا بهمه چیزی دانا

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ

بتحقیق‌راست نمودخدا رسولش‌را آن‌خواب‌بحق که‌هرآینه‌داخل‌خواهیدشد المسجدالحرام‌را اگرخواسته‌باشدخدا ایمن‌ترسندگان‌سرهاتانرا

وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ٢٨

وکوتاه‌کنندگان که‌نترسید پس‌دانسته‌بودآنچه‌راندانسته‌بودید پس‌گردانیدازپیش آن فیروزی‌نزدیك

یاد آور چون بگردانند هان
در قلوب خود حمیت کافران
تا که ندهندت بشهرمکه راه
زانکه ازبو دین ایشان شدتباه

غیرتی کز جاهلیت در عرب
بود شایع کینه‌راو ان بدسب
حق فرستاد اوسکینه پس‌فرون
برسول ومؤمنان اندر سکون

کرد بات بهرایشان آن‌سخن
که بود موجب بتقوی هررمن
وان سخن دردرد اهل‌اعتراف
لااله الاالله آمد بخلاف

وین‌کسان برمکه میباشنداحق
هم راهلش ازقبایل ودر فرق
یعنی ازاین مشرکان نافتون
مؤمن است اولی بمکه در دخول

حق بود دانا بجمله چیزها
برحمت برسکینه هر کجا
دیده بد درخواب سلطان انام
که درآمد سهل در بیت‌الحرام

ناصحانه گفت خوابی‌را که دید
زین قلوب اهل ایمان آرمید
درمدینه چونکه برگشتید بار
شد زبان بعض ازاین قول باز

که نمودی راست رؤیای رسول
راکه ماگشتیم ممنوع اردخول
حق تصدیق رسول‌وخواب او
برفرستاد این‌چنین آیت فرود

راست‌گردانید حق خواب رسول
آنچه دیده بود بالحق دروصول
بود درآن حکمی معلوم نیز
تاموحد از دودل یابد تمیز

خواب‌او دوراست داضغاث‌وظلم
میشود البته داخل در حرم
جمعگی بالله در بیت‌الحرام
میشوند ارخواهد اوداخل تمام

باشد استثنا دبهر آنکه هست
وقت وعده بعض‌ازین کوتاه‌دست
پارهٔ بیمار و بعضی مرده‌اند
بعض دیگر غایب و درراه‌اند

آمنین آئید در کعبه بطوف
هم محلق همه‌مقصر بی زخوف
پس بداند حق بدانید آنچه‌را
خاصه درصلح حدیبیه شما

پس بگردانید خلاق مجیب
پیش‌ازاین بهرشما فتحی قریب
ار دخول بیت یعنی پیشتر
گوست فتح خیبر از روی خبر

یا بود صبح حدیبیه مراد
باز از فتح قریب اندر رشاد

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

اوست‌که‌فرستاد رسولش‌را باهدایت ودین حق تاغالب‌سازدش‌بر دین همه‌اش‌و کافی‌باشد خدا شاهد

٢٩ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ

محمد رسول خداست وآنانکه با او یند سختهایند بر کافران رحیمانند میانه خود بینی ایشانرا رکوع کنندگان سجود کنندگان

فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي

که جویند تفضلی از خدا و خوشنودی علامتشان در رویهای ایشانست از نشان سجده اینست صفتشان در توریة وصفتشان در

الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

انجیل چون کشتی که بیرون اورد سبزه خود رسته نازکش پس قوی گردد آنرا پس سطبر شد پس ایستاد بر ساقهایش که شگفت می آورد زارعانرا تا چشم آرد بایشان کافرانرا

وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

وعده داده خدا آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته ایشانرا آمرزشی و پاداشی بزرك

اوست آنکس که فرستاد ارعطا — برهدایت مر رسول خویشرا — هم بدین راست تا علت کند
حق بودکافی وهم بروی گواه — که محمد شد فرستاده اله — واکسانکه باوید ار مؤمنین
بینی ای بننده ایشانرا مدام — راکع وساجد بهرحال و مقام — ازخدا جویند فضلی برمزید
هست ایشانرا علامت در وجوه — ازنشان سجدهٔ حق باشکوه — قصد ازاین سیما بود بورشهود
وان بهشد اهل عرفان ویقین — بی کسی کاورا نباشد نور دین — باشد این وصف از نشان مؤمنان
یعنی ایشانرا ستوده در کتاب — زین صفت رب العباد اندر نوات — همچو دانهٔ کاشته کاندر نخست
پس قوی گردد آرایش شود — اوسطبر وسخت وبرساق ایستد — آنچنان کز درتنا ورکه عجب
این مثال احمد است ومؤمنان — که شدند ایشان بتدریج آنچنان — بعدضعف اعنی قوی گشتند وسخت
گفت این تشبیه بهر اهل دین — تاشود کفار رایشان خشمگین — وعده کرد آن مؤمنانرا کردگار
درجهان و در جنان پرنعیم — هستشان آمرزش و اجر عظیم

سورة الحجرات ثمانی عشر آیة وهی مدنیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢ يَا

ای آنکسانکه ایمان آوردید پیشی گیرید میانه دو دست خدا ورسولش وبترسید از خدا بدرستیکه خدا شنوای داناست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

آنانکه ایمان آوردید بلند مسازید آوازهاتانرا بالای آواز پیغمبر ونه اندخطاب کنید مر اورا در گفتار چون بلند گفتن برخی

لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٣ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ

ازشما مر برخی راکه ناچیز شود کردارهاتان وشما ندانید بدرستیکه آنانکه پست میسازند آوازهاشانرا نزد رسول خدا

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ٤ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ

آنها آنانند که آزمود خدا دلهاشانرا برای پرهیزکاری برای ایشانست آمرزش ومزدی بزرك بدرستیکه آنانکه ندامیکنند ترا از پشت

سورة الحجرات

الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا

حجرها اکثرایشان نمی‌یابندبعقل واگرایشان صبرکنند تابرون آئی باایشان هرآینه‌باشد بهتر

لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

برای ایشان خدا آمرزنده مهربانست

ایگروه مؤمنان و اهل قبول
این بود دور ازموالات وادب
زان یکی‌که از پیمبر گرکسی
یا که پیش‌از مصطفی درکارها
می‌بترسید از خدا اندر حضور
مؤمنان لاترفعوا اصواتکم
میزند فریاد ازراه و دکان
میزدند درکوچه اعرابش صدا
گرعزیزی را ز پشت حجره‌اش
نام اوهم برلب آوردن خطاست
بیستید آگاه و دلتان غافل است
ایگروهند آنکه آنحلاق جان
آنکسانکه میکشد ایشان ندا
گر شکیبائی نمودند اندکی

درهرآن امرازخدا و ازرسول
که تقدم برنبی حوئید ورب
پرسشی میکرد اندر مجلسی
رای می‌دادند ار گفتارها
تا از او گیرند سنت درامور
فوق آوار پیمبر راشتلم
کای فلان تا آیت درحاجتمان
کای محمد من فلان شیخم درا
کس نخواند خواند اودیوانه‌اش
جزبتوقیر و تعظیم وین سجاست
دانیکه اعمال شمادرین باطل است
کرده دلهاشان بتقوی امتحان
مردمی را از برون حجره‌ها
سویشان آئی تو برون تا یکی
حق بود آمرزگار ومهربان

برشما نبود که تاپیشی کنید
اندراین آیت سببها بر نزول
پیش‌ازاین کاید پیمبر درخطاب
لیك‌این‌حکم است عام اندرسبب
اوبود شنوا و دانا هرزمان
همچنین لاتجهروا بالقول له
این بود دور از نشان تربیت
این بود درعامه‌هم رشت وزشت
تاچه حای شهریار و سروری
زان عملهاتان شود نابود وفوت
وانکسانکه صوت‌خود سازند نرم
هستشان آمرزش واجری عظیم
اکثری‌ادراکشان‌ایشان‌کم‌است
بهرایشان بود بهر کت ندا
برکسی کوتوبه کرد ازعمل آن

خودسری وفکرت اندیشی کنید
گفته‌اند ارباب تفسیر و اصول
مینمود اقدام هرکس برحواب
سنت ازشاهان بود دور ازادب
برمقال و بر فعال بندگان
همچو خواندن بعض‌را بعضی‌بره
مردمی‌را نیست این خلق‌وصفت
تاچه حای خاصگان ازحمد
یا امام و رهبر و پیغمبری
ازخلاف رسم یعنی رفع صوت
برد پیغمبر مکن رآزرم وشرم
در دو دنیا از ره امید و بیم
کی بهائم را نشان آدم است
برزند ایشان ز بیرون سرا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید اگرآرد شما فاسقی خبری پس تفتیش کنید مبادا آسیب رسانید گروهیرا نادانستگی پس شوید برآنچه

مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ۝ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ

کردید پشیمانان و بدانید که درشماست رسول خدا اگراطاعت‌مکردمان درسیاری ازامرهرآینه‌هلاك‌شده‌بودیدولیکن

اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ

خدا محبوب گردانیدبشما ایمانرا وآراسته گردآنرادردلهای شما وناخوش گردانیدبشما کفررا وفسق‌را ونافرمانبرا

أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ۝ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝

آنهاایشانند راه‌صواب‌یافتگان تفضلی از خدا ونعمتی‌وخداست‌دانای درست‌کردار

ایگروه مؤمنین چون برشما
خود شما باشید زایشان بیخبر
درخبرها کرد باید جستجو
که برد فرمانتان یعنی کند
شد ولید از امر فخر کاینات
پس باستقبال قوم مصطلق
باز گشت و گفت بافخر بشر
گفت کن تفتیش اول درنهان
چون‌رسید او وقت‌عصر آنجای‌باز

فاسقی آرد خبر برناروا
افکنید ازجهل ایشانرا بشر
تا پشیمان نشوید هیچ رو
قولتانرا او قبول از بی‌سند
سوی قوم مصطلق بهر زکوة
آمدند او را بعزت متفق
گشته‌اند این قوم مرتد سربسر
تا نگردد ازتو خبطی بر عیان
دید هستند آنجماعت در نماز

فحص باید کرد چندانکه سزد
پس شما نادم شوید ازفعل خود
می‌بدانید اینکه هست اندرشما
پس شما اندرکسری ازامور
پیش‌از این مابین آنقوم و ولید
اوچنان پنداشت کایشان سوی‌او
کرد حالد را روان او با سپاه
ارتداد ارشد محقق کن قتال
بستد از ایشان زکوة و بازگشت

برگروهی ناله مکروهی رسد
چونکه داشتند بوداین ضم وبد
مخبر صدق و رسانندهٔ خدا
اوفتید اندر تعب زان ضمورور
خونی اندر جاهلیت شد پدید
مجتمع آید آسان کینه جو
سوی قوم مصطلق دردم براه
ورنه رنج کس مده با احتمال
با پیمبر گفت یکجا سرگذشت

آمد این آیت که شد مذکور آن | این شود مفهوم از سوق بیان | که پیمبر را بحنك مصطلق | داشتندی باز جمعی ناحق
زاهل تقوی فرقهٔ دیگر خوش | زد بپیغمبر بدند ازحزم وهوش | گفته حق در مدحشان ایکن خدا | حبب الایمان الیکم والولا
داده زیبت زان شمارا درقلوب | یعنی از ایمان ثابت بروجوب | سویتان هم کرده مکروه ازوثوق | آنچه باشد کفر وعصیان وفسوق
راشدو بد آنگروه اندر صلاح | برده یعنی راه برفوز و فلاح | اینست فضل و نعمت از حق درطهور | کاو علیم است وحکیم اندرامور
مفتری را داند او ار خلقتش | کرد برتفتیش حکم از حکمتش | اینست مدح آنکه درنزد رسول | لب زقوم مصطلق بست از فضول

وَ اِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰيهُمَا عَلَى الْاُخْرٰى

واگردوگروه | ازمؤمنان | کارزار کنند باهم پس اصلاح کنند میان آن دو پس اگر ستم کند یکی از آن دو | بر دیگری

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيٓءَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ فَآئَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا

پس کارزار کنید باآنکه ستم میکند تارجوع نماید بامر خدا | پس اگر رجوع نمود پس اصلاح کنید میانشان | براستی وعدالت کنید

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۱۰ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ

بدرستیکه خدا دوست دارد عدالت کارا را | جز این نیست که مؤمنان برادرانند | پس اصلاح کنید میان | برادرانتان | وبپرهیزید از خدا باشد که شما

تُرْحَمُونَ ۱۱ يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسٰى اَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا

رحمت کرده شوید | ای آنکسانیکه | ایمان آوردید نباید که استهزا کند قومی | بقومی | شاید که بوده باشد | بهتر | ازایشان | ونه

نِسَآءٌ مِنْ نِسَآءٍ عَسٰى اَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ

زنانی ازنانی شاید که باشند | بهتر | از ایشان وعیب مکنید خودها تا را | وبدمخوانید | بلقبها | بد نامی است

الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيمَانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ ۱۲

فسق | بعد | از ایمان | وآنکه توبه نکند | پس آنگروه ایشانند | ستمکاران

ور دوگروه ازمؤمنین با یکدگر | در نزاع آیند پس بر دفع شر | صلحشان بدهیم باهم ور ستم
حکم حق را نیست راضی بر صلاح | گوشمالش واجب آمد تا سلاح | با فرو خوابد باید کار زار
پس چوگردد یار از آشوب وکین | پس کنید اصلاحشان از عدل ودین | عدل را در کارها آرید پیش
قسط آن باشد دراحکام وامور | که نباشد فرق در نزدیك ودور | خوبیت را وی بهی با ولد
چون چنین شد بیتهم بر صلاح | ارتو آید کارها بی افتضاح | کرد سید فخر کامد در جهان
حاصل اینکه بهر ایشان راعدال | مکند اصلاح امر از امتثال | درنزولش اختلاف این آیست
غیر ازاین بودکه باهم مؤمنان | احوجند و صلح باید بیشان | صلح پس بندهشان راعلی ودون
ایگروه مؤمنان با یکدگر | حرف اسپهزا مکوئید ایست شر | از شما قومی بقومی منکنند
شاید آنکو بروی استهزا شده | به ز استهزا کننده آمده | هم بدینسان لانساء من نساء
از زی یعنی مبادا سخریت | درزن دیگر شود از بدبیت | عیب نفس خویش نکنید از فتن
هرگز ارخود عیب گوید هیچکس | یکمشان اهل دین ایست وبس | هم بالقابی که آن زشتست وبد
یا زغفلتها که در نفس شماست | باکس ناید برزشت این خطاست | بعد ایمان بد بود نام فسوق
گوید ازشکل و شمایل یا نمود | کاین نماند محوس است ویهود | زین مقالات آنکه اوتوبه نکرد

يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ

ای آنکسانیکه | ایمان آوردید اجتناب کنید بسیاری | ازگمانرا | بدرستیکه بعضی ازگمان گناه است وتفحص عیوب مکنید وغیبت مکنید

بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ١٣

بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادرش را مرده پس ناخوش داشتید آنرا و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خدا توبه پذیر مهربانست

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

ای مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شمارا از مذکری و مؤنثی وگردانیدیم شمارا شعبها وقبیلها تا بشناسید یکدیگر را بدرستیکه

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ١٤

گرامی ترین شما نزد خداست پرهیزگارترشما بدرستیکه خدا دانای آگاه است

دور باشید ایگروه مؤمنان
هم تجسس از بدیها و عیوب
هر کسیرا عیب و نقصی درخفاست
آنچه حق پوشیده است و مخفی است
قصها دارم در این مطلب زیاد
دوست دارد ارشما آیا چومرد
می‌ترسید از عقوبات الیم
قصد فسه نبی از دارد کسی
نیست حاجت هیچ بر شرح و بیان
بل نگوئی حال اورا گر کسی
یا کند توهین او تا ندو خواص
حاصل آنکه جای غیبت را بدان
وجعلناکم قبایل و شعوب
روز فتح مکه از بهر ادان
گفت مردی می ندارد کس سراغ
آمد این آیت که این گفتارها
آن گرامی‌تر بود نزد خدا

را کشی از ظن بد زاین و آن
ناورید ارکس بهانی نیست خوب
آنکه از هر عیب پاکست ایخداست
تو کجا بینش آن انصاف نیست
کی بویسم ما تمام از اصل مراد
می‌برادر لحم اورا تا که خورد
ور وی ان الله توان رحیم
تا تو یاهم دین وهم‌عهدت بسی
هرچه باشد بر مسلمانی زیان
واجب العیبة توئی الیه پس
فی بسهوی بل بعمد و اختصاص
تونهش والله اعلم بالبیان
یکدگر را تا شناسید از وجوب
رفت در نام آن بلال پاک جان
مصطفی بهر ادان جز این کلاع
نیست لایق درحق حق یارها
کاوست اتقی از عباد پارسا

ظن کثیری زان بودانم وگناه
چون نخواهی تا شود عیبت برو
پس تجسس می‌مکن از عیبها
پس کنید از هم رعیبت جستجو
ارشما بعضی که باشد عقل مند
پس شما اکراهتان باشد ازین
لیك عیبت درمقامی واجب است
عیبش واجب بود بی‌گفتگو
از کسی در امر دنیا یا که دین
تا کفایت گر کسی درپیش تو
تا نگردانید کسیرا از طریق
ای گروه مؤمنان خلق شما
پس نباشد ره که خودرا بی‌نظیر
بعضی از اهل خلافت را ملال
هر کسی چیزی نگفت الطعن ودق
جمله از یك مادرید و یك پدر
حق بود دانا و آگاه از عباد

ازدوصد یکرا بصحت یافت راه
هم‌مکن از عیب مردم جستجو
تا که ستارت بپوشد عیبها
تو مباش آزرده حال آشفته مو
غیبت بعضی نباید تا کسید
پس کجا اکراه از غیبت چنین
گوئیم گردل بفهمش راه است
تا که مرد وزن برهرند ازو
کشف حال او بود واجب یقین
میدماید نفی دین و کیش تو
غیبتش کن کاوست دزدی در رفیق
ما زمرد وزن تودیم از عطا
درنسب دادید و غیرترا حقیر
یافت ره برخاطر از مانك بلال
ذکر آن جمله ندارم لیك حق
وین نسب کافیست از بهر بشر
کیست تا اولی و اسب در نهاد

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

گفتند آن بادیه نشینان که گرویدیم بگو ایمان نیاورده‌اید ولیکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم و هنوز داخل نشده ایمان در دلهای شما و

إِنْ تُطِيعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

اگر اطاعت کنید خدا ورسولش را کم نکرداند شمارا از کردارهاتان چیزیرا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست جز این نیست که مؤمنان

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أُولَئِكَ

آنانند که گرویدند بخدا ورسولش پس شك نکردند وجهاد کردند باموالهاشان ونفسهاشان در راه خدا آنگروه

هُمُ الصَّادِقُونَ ١٦ قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدِينِكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللهُ بِكُلِّ

ایشانند راستگویان بگو آیا آگاهی میدهید خدا را بکیشتان وخدا میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وخدا بهمه

شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٧ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ

چیز داناست منت میهندبر تو که اسلام آوردند بگو منت مگذارید بر من اسلامتانرا بلکه خدا منت میگذارد بر شما که

هَدٰيكُمْ لِلاِيمٰانِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ١٨ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ

برای ایمان اگر هستید راستگویان بدرستیکه خدا میداند پنهان آسمانها وزمینرا وخدا بیناست بآنچه میکنید

قالت الاعراب آمنا توگو نامده در قلبشان ایمان هنوز لیك ایمان باشد آن تصدیق دل گر شما فرمان برید اندر قبول زانکه آمرزنده گاراست آن اله بعد ایمان پس بیاوردند شك راست باشد گر نمایند این گروه گودهید آیا خبر از دین خویش برتو منت میگذارند ایرسول برشما که راه برایمان نمود

درحواب آنقوم را لم تؤمنوا صبح کاذب نیست بورش همچوروز وان نباشد در مرادی محتمل باخلوصی ازخدا و از رسول مهربان برنده در عفو گناه بدل مال اندر جهاد آمد محك دعوی ایمان بهروجه از وجوه مرخدارا کاو بود دانا زپیش زانکه اسلام ارتو ننموده قبول راست گرگویند دردین ازشهود هم بود بینا برآنچه میکنید

لیك اگرگویند اسلمنا بجاست تا بماند مال و جانش درامان فی که اندر بذل مالی جان کند اجر وافی بدهد اندر حالتان بررسول وبرحق ازقلب ولسان ترك مال وجان نمودند ازیقین آنکه باحق است گوید دروغ هم بهرچیزیست دانا حاجتا منی بلحق بهد منت بیش وانچه پوشیده است اندراین وآن

سُورَةُ قٓ خَمْسٌ وَاَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قٓ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ٢ بَلْ عَجِبُوا اَنْ جٰآءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقٰالَ الْكٰافِرُونَ هٰذٰا شَيْءٌ عَجِيبٌ

قرآن بزرگوار بلکه تعجب داشتند که آمد ایشارا ترسانیده از ایشان پس گفتند کافران کاین چیزیست عجب

٣ اَئِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰابًا ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ٤ قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنٰا كِتٰابٌ حَفِيظٌ

آیاچون بمیریم وشویم خاك آن برگشتی است دور نعوذ قرآنرا میدانیم آنچه نقص میکند زمین ازایشان ونزدماست کتابی نگاهدارنده

٥ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰآءَهُمْ فَهُمْ فِي اَمْرٍ مَرِيجٍ ٦ اَفَلَمْ يَنْظُرُوا اِلَى السَّمٰآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ

بلکه تکذیب نمودند بحق را چون آمد ایشارا پس ایشان در امری مضطرب آیا پس نمینگرند بآسمان بالای ایشان که چگونه

بَنَيْنٰاهٰا وَزَيَّنّٰاهٰا وَمٰا لَهٰا مِنْ فُرُوجٍ ٧ وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰاهٰا وَاَلْقَيْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ وَاَنْبَتْنٰا فِيهٰا

بنا کردیم آنرا وآراستیم آنرا و نیست مر آنرا هیچ رخنها وزمین گشادیم آنرا وافکندیم درآن کوههای استوار وروئانیدیم درآن

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ٨ تَبْصِرَةً وَذِكْرٰى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ٩

از هر صنفی خوش آینده برای بینائی وپندمرهر بنده از گشت کننده

قاف قلب خاتم آمد زانبساط کوست کوه قاف وارس آنرا احاط
یا نقول محکم حکم بلند هم بقرآن مجید ارجمند
کافران گفتند پس باشد عجب این بیان یا این رسالت زین حبیب
بعد ازآن یعنی که خاك اندرشویم زنده ماخود نوبت دیگر شویم
نزد ما باشد کتابی کاندر او ثبت باشد حال اشیا مو بمو
پس بوند این قوم درکاری مریج فاسد وشوریده زآثاری مریج

برمحیط ماسوی یعنی قسم یا قوام امر و جریان قلم
بل عجب کردند قومی مشتبه کامد ایشارا ازایشان بیمده
ائذا متنا و کنا التراب ذلك رجع بعید اندر ایاب
ما بدانیم آنچه کراند زمین ناقص ار ایشان زلحم وعظم همین
بلکه ایشان برغلط هشتند سم کذبوا بالحق لما جائهم
بنگرند آیا که برسوی سما فوقشان کردیم تاچون ما بنا

هم ورا آراستیم از اختران | هیچ می نبود شکافی اندران | هم کشیدیم این زمینرا برقرار | کوهها در وی فکندیم استوار
هم نبات از وی برویاندیم ما | از هر آن صنفی چنین بهجت فزا | بر نظر کردن ز عبرت زین عجب | تا نماید یاد از او عبد منیب

وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ۱۰ وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها

وفرو فرستادیم از آسمان آبرا برکت داده شده پس رویانیدیم بآن بوستانها و دانه درویده شونده و درخت خرمای بلند که مر آنراست

طَلْعٌ نَضِيدٌ ۱۱ رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذلِكَ الْخُرُوجُ ۱۲ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ

شکوفه در هم رسته روزی برای بندگان و زنده گردانیدیم بآن بلده مرده را همچنین است بیرون آمدن تکذیب کردند پیش از ایشان قوم

نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ ۱۳ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوانُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ

نوح و اصحاب رس و ثمود وعاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم

تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ۱۴ أَفَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

تبع همگی تکذیب نمودند رسولانرا پس لازم شد وعید من آیا پس ناتوان شدیم بآفریدن نخست لیکه ایشان در شکند از آفریدن نو

۱۵ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۶

و بتحقیق آفریدیم انسانرا و میدانیم آنچه وسوسه میکند بآن نفسش و ما نزدیکتریم باو از رگ گردن

هم فرستادیم آبی ز آسمان | پس مبارک پس برویاندیم ازآن | بوستانها پر زمیوه نو بنو | دانه‌ها که میکنند آنرا درو
چون برنج و گندم وجواریات | وز درختان یا زنخل باسقات | آنهمه یعنی بلند و باردار | برهم و پیچیده گلهاشان بیار
جمله رویاندیم اینها از زمین | بنده گانرا تا بود رزق ایچنین | زنده کردیم ارض مرده بالعیان | همچنین باشد خروج مرده گان
پیش ازاین کردند هم تکذیب پس | قوم نوح ارانیا واصحاب رس | هم‌بنود وعاد وفرعون ازسقوط | واهل ایکه همچنین اخوان لوط
هم گروه تبع این مرده ریگ | هر زمان کردند تکذیب رسل | ماندم انخلق نحست آیا شدیم | تاشویم از خلق نالی چون قدیم
بلکه ایشان درشکند ازخلق و | جاشان در عهم ما باشد گرو | خلق کردیم آدمیرا توبتو | نعلم و ما توسوس نفسه
می‌بدانیم آنچه نفسش میکند | وسوسه ارحسن وقبح و بیش‌وبند | ازرك وجان ما بانسان اقربیم | نروی آگه تر زوی رودوشبم

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ ۱۷ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

هنگامیکه فرا گیرند آن دو فرا گیرنده که از راست و از چپ نشسته بیرون نیفکند از دهن هیچ سخنی جز که نزد اوست نگهبانی آماده

۱۸ وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۱۹ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذلِكَ يَوْمُ

و آمد بیهوشی مرگ بحق اینست آنچه بودی که از آن میگریختی و دمیده شد در صور اینست روز

الْوَعِيدِ ۲۰ وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ ۲۱ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا

وعید و آمد هر نفسی باو است راننده و شاهدی بتحقیق بودی در بیخبری ازاین پس برانداختیم

عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ۲۲ وَ قالَ قَرِينُهُ هذا ما لَدَيَّ عَتِيدٌ ۲۳ أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ

از تو پرده ترا پس دیده است امروز تیز است وگفت رفیقش اینست آنچه نزد من آماده است بیندازید در جهنم

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ٢٤ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ ٢٥ اَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اللهِ اِلٰهًا آخَرَ فَاَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ

هر ناسپاس عناد کننده منع کننده مر خیر را تعدی کننده شك آورنده آنکه گرداند با خدا الهی دیگر پس بیندازیدش در عذاب

الشَّدِيدِ ٢٦ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا اَطْغَيْتُهُ وَلٰكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ٢٧

سخت گفت رفیقش پروردگارما طاغی نکردماورا ولیکن بود در گمراهی دور

اندرآن حین که فرا گیرندشان دو فرشته از فرا گیرنده گمان
از دهان حرفی نیندازد برون هر که باشد نزد او درآزمون
آورد بیهوشی موت از بحست که مر یل عقل شد امری درست
اینست آنچیزیکه بودی توازآن درحیوة خود گریزان دردسان
این بود رور وعد اندر عیان که حیردادی خلایق را بدان
توبدی گویند در غفلت ازاین پرده‌ات برداشتیم از دیده هین
گوید اورا همنشینش در زمن اینست آنچه بد مهیا نرد من
پس خطاب القیا آید پدید فی جهنم کل کفار عنید
آنچنان شخصی که گردانیده لبك با خدا دیگر خدائیرا شریك
باقرین خود کند خصمی چواو که مرا رد راه این دیو عدو
لیك خود بود او بگمراهی ودور لیك خود بود او بگمراهی ودور

وان دو باشد اریمین و ارشمال زدشان بنشسته بر ضبط فعال
مر نگهبان مهیا که رقم میکنند آنرا نافزون یا بکم
ارسعادت وزشقاوت هرچه هست اصل آن آید بهروحهی بدست
پس دمیده میشود درصور دم زنده میگردند آندم خلق هم
هرکسی آید بود با او براه خود یکی راننده و دیگرگواه
دیدهٔ تو پس بود امروز تیز آنچه را که می ندیدی تو بریز
گوید اعمی آمدیك کش یار بود نامهٔ اعمالت اینست از شهود
حیر را بسیار مانع یك بیك نگذرنده ازحد و بسیار شك
پس رواباشد براین شوریده بحت افکندش درعذاب و ربح سخت
آن قرینش گوید ای پروردگار من ورا طاغی نکردم هیچ بار
داشتی ازقول اهل حق نفور

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ اِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ٢٨ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا اَنَا بِظَلَّامٍ

گفت نزاع مکنید نزدمن وتحقیق پیش فرستادیم بسوی شماوعیدرا تغییرداده نمیشودسخن نزدمن ونیستم من ستمکار

لِلْعَبِيدِ ٢٩ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَاْتِ وَ تَقُولُ مِنْ مَزِيدٍ ٣٠ وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ

مر بندگانرا روزیکه گوئیم مردوزخرا آیا پر شدی وگوید آیا هیچ زیادتی هست و نزدیك کرده شد بهشت برای پرهیزکاران نه دور

٣١ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ اَوَّابٍ حَفِيظٍ ٣٢ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَآءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

اینست آنچه وعده کرده میشدید برای هر بازگشت کننده نگاهدارنده آنکه ترسد ازخدای نحشایده به پنهانی و آمد با دلی بازگشت نماینده

٣٣ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ٣٤ لَهُمْ مَا يَشَآءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ٣٥ وَ كَمْ اَهْلَكْنَا

داخل شوید در بهشت بسلامتی اینست روز جاودانی مرایشانرا آنچه خواهند درآن ونزدماست زیادتی و بسیار هلاك کردیم

قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ٣٦ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى

پیش از ایشان از قرنی که آنها سخت تر بودند از ایشان در قوت پس راه انداختند در بلدها آیا هیچ بود گریزگاهی بدرستیکه دراین هرآینه پندیست

لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ٣٧

مرای آنکه باشد مراورا دلی یا انداخت گوش و او باشد شاهد

حقتعالی گوید اندر نزد من هیچ می نکنید خصمی این زمن سویتان چون ما فرستادیم پیش بارسولان ازوعیدو وعدخویش
می نیاید نزد ما تبدیل قول یافت چون در رتبهٔ تکمیل قول من نیم استم کننده بر عباد کشتهٔ خودبدل کند هرکس حصاد

سورة الذاريات

اندران روزیکه گوید برجحیم / پرشدی آیا ز کفار و اثیم / اینست حال نفس ووحه حرص وآز
میشود نزدیك گردانده بهشت / متقین را دور نبود واین سرشت / تاچه باشد عقل ازآن داردحیوة
اصل جنت خلق و خوی نیك دان / برخودآنرا همچوحان نزدیك دان / برهر اوّاب حفیظ است این نشان
برکسی یعنی که برگشتش باوست / حافظ هرفعل نیکی بر نکوست / آورد فلی بحق برگشته آن
یابغیب اعنی که حق زاوغایب است / لیك خوف حق بجانش غالب است / سلام ذالك یوم الخلود
آنچه خواهند از لذایذ در بهشت / هست نزد ما زیاد از سر وشت / که تبه کردیم ایشانرا قرون
یعنی از کفار مکه بیشتر / قوت و قدر و غناشان بیشتر / هیچشان آیا بیاه ازمرك داد
اندراین بندیست آنرا که بود / قلب دانا که بفکر اندر رود / یافه از حق حیوة متصل
یا که بدهدگوش و باشد حاضراو / تا نماید فهم قرآنرا نکو / آن شنیده از نبی یا جبرئیل

گوید اوهل من مزید اندرمجاز / شود آسان که گوئی آنطبیل
آدمیرا اقرب ازحلق و صفات / ترسد از پروردگارش در نهان
اینست آنچه بودتان وعده بدان / می بگویند ادخلوها با درود
ترسد از پروردگارش در نهان / پیش ازایشان ای سا راهل قرون
می بگویند ادخلوها با درود / پس بریدند آنکسان ره در بلاد
پیش ازایشان ای سا راهل قرون / یا که باشد از رجال رنده دل
پس بریدند آنکسان ره در بلاد / شود آسان که گوئی آنطبیل

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ۳۸ فَاصْبِرْ عَلٰى

وبتحقیق آفریدیم آسمانها وزمینرا وآنچه میان آندوتاست درشش روز ومس نکردما راهیچ تعبی پس صبر کن بر

مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ ۳۹ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَارَ

آنچه میگویند تسبیح کن بستایش پروردگارت پیش ازطلوع آفتاب وپیش از غروب واز شب پس تسبیح کن اورا وعقبهای

السُّجُودِ ۴۰ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ۴۱ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ

سجود وبشنو روزیکه ندا میکندندا کننده ازجائی نزدیك روزیکه می شنوندفریادرا براستی آنست روز

الْخُرُوجِ ۴۲ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ ۴۳ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذٰلِكَ

بیرون آمدن بدرستیکه ما زنده میکنیم ومیمیرانیم وبسوی ماست بازگشت روزیکه شکاف خورد زمین ازایشان شتابیدگان آن

حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ۴۴ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ۴۵ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ

حشریست برما آسان مادا ناتریم بآنچه میگویند وبستی تو برایشان تسلطدارنده پس پندده بقرآن کسرا که میترسد از وعید من

آفریدیم این زمین و این سما / واچه باشد بین آن شش روزما / هم نه مارا بندگی و خستگی
برخلاف آنکه گوید بی شهود / که بشنبه راحت ازرنج او نمود / کن شکیبائی بدین گفتارها
حمد کن پیش از طلوع آفتاب / همچنین پیش ار غروب ای ذولباب / باز کن تسبیح او اندر عهود
بعضی ارشب وز پس هر سجده باز / درتهد یا بهر وقت از نماز / عارفان گویند بعد از هر نمس
داند آنکو بوده عاشق نوبنی / حال عاشق چیست اندر طاعتی / واستمع یوم ینادی المناد
اندران روزی که مردم پس قریب / بشنوند آن صیحه راستحت ومهیب / بالحق اعنی آنچه برصدقست وراست
این بود یوم الخروج ازامتیاز / زنده ما سازیم و میرانیم باد / هم بسوی ماست برگشت ازیقین
میشود زایشان زمین یعنی که زود / مرده گان آیند بیرون از قبور / میشتابند ازمکان وین نیست دیر
یعنی آسان این برانگیزاندست / برخدا کوخالق جان وتن است / ما بسی داناتریم از کارها
تو مسلط نیستی بر مشرکین / تا بجبر و قهرشان آری بدین / پس بقرآن پندگوی آنرا که او
یعنی آنکو مرتفع گردد ز پند / نی که برگیرد مر آنرا ریشخند / زان رسید این یاس ازبوستگی

سورة الذّارِيَاتِ سِتُّونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

وَالذّٰرِيٰاتِ ذَرْوًا ۲ فَالْحٰامِلٰاتِ وِقْرًا ۳ فَالْجٰارِيٰاتِ يُسْرًا ۴ فَالْمُقَسِّمٰاتِ اَمْرًا ۵ اِنَّمٰا تُوعَدُونَ

سوگند بپراکنندگان غبار را پراکنده کردنی پس برداشتندگان بار را پس روندگان بآسانی پس قسمت کنندگان امر را که بدرستیکه آنچه وعده داده

لَصٰادِقٌ ۶ وَ اِنَّ الدِّينَ لَوٰاقِعٌ ۷ وَالسَّمٰاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ۸ اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ۹ يُؤْفَكُ عَنْهُ

میشود هر آینه راست است و بدرستیکه جزا هر آینه بوقوع آینده است سوگند بآسمان صاحب زینتها یا راهها که بدرستیکه شما هر آینه در گفتاری مختلف بر گردانیده میشود

مَنْ اُفِكَ ۱۰ قُتِلَ الْخَرّٰاصُونَ ۱۱ اَلَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سٰاهُونَ ۱۲ يَسْـَٔلُونَ اَيّٰانَ يَوْمُ الدِّينِ ۱۳

از او آنکه بر گردانیده شد کشته شدند دروغ گویان آنانکه اشانند در فرو رفتگی جهل بیخبران میپرسند که کی باشد روز جزا

يَوْمَهُمْ عَلَى النّٰارِ يُفْتَنُونَ ۱۴ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۱۵

روزیکه ایشان بر آتش عذاب کرده میشوند بچشید عذاب را اینست که بودید شما آنرا استعجال میخواستید

میخورد سوگند حق بر بادها
که پراکنده کند در امدادها
بادهٔ نفحات الهیه است کان
برطرف سازد غبار از روی جان
پس بکشتیهای در دریا روان
سبعهٔ سیاره یا در آسمان
پس بآن قسمت کنندهٔ کارها
که بآن مامور باشند از قضا
غیر از این نبود که بر صدقست وراست
وعده داده گشته آنچه بر شماست
والسماء ذات الحبک یعنی قسم
بر سحابی از کواکب پر رقم
یا سماء روح از آن باشد مراد
که سویش رو بود راه رباد
خود شما ای اهل مکه بیخلاف
جمعی دارید در قول اختلاف
هر که شد مصروف راحمدنا کتاب
کشته بر گردیده رایمان بیحساب
کرده یعنی امت ایشانرا خدای
گر گمان گمشد بر حق افتری
بر سبیل سحریت پرسند هین
از نبیین کی بود تا یوم دین
سوزش خود را چشند اینست چون
ابرها یا خانه‌ها را چون ورد
آنچنان برکندگی گردی سزد
پس سبکبار ندگان بارها
ابرهای زردباران در هوا
یا عواصف کر محل جاری شود
کشتیها اروی بآسانی روند
قصد ادایی ما نا که جارا شته اند
که هر آن یکرا بکاری هشته اند
نیست شکی اندراین ارهیچ باب
که حراو واقع بود اندر حساب
یا که باشد صاحب راه نکو
راههای نیك سیار اندر او
ریبت وحس وصفای آن فزون
تا که آید در عیان و در عیون
گاه خوانید این مرا شاعرش
کاهن و مجنون و گاهی ساحرش
کشته خراصون شد ستند اردروغ
که بود تخمینشان دور از فروغ
آنکسان باشند درجهلی فرو
غافلان ادامر و نهی حکم او
باشد آروزیکه در آتش حریق
میشوند از حصلت خویش این فریق
الذی کنتم به تستعجلون

اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَعُيُونٍ ۱۶ آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ ۱۷

بدرستیکه پرهیزکارانند در بهشتهائی وچشمه سارهائی فراگیرندگان آنچه داده ایشانرا پروردگارشان که ایشان بودند پیش از آن بکوکاران

كٰانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ ۱۸ وَبِالْاَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۱۹ وَفِي اَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ لِلسّٰائِلِ

بودند که اندکی از شب خواب میکردند ودر سحرها ایشان آمرزش میخواستند وبود در اموالشان بهره برای سئوال کننده

وَالْمَحْرُومِ ۲۰ وَفِي الْاَرْضِ آيٰاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ۲۱ وَفِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلٰا تُبْصِرُونَ ۲۲ وَفِي السَّمٰاءِ

ومحروم ودر زمین آیتهاست برای یقین کنندگان ودر خودهاتان آیا پس نمی بینید ودر آسمانست

رِزْقُكُمْ وَمٰا تُوعَدُونَ ۲۳ فَوَرَبِّ السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ۲۴

روزی شما وآنچه وعده کرده میشوید پس سوگند بپروردگار آسمان وزمین که آن هر آینه حق است مثل آنکه شما سخن میگوئید

واهل تقوی از فیوض ساریه
در بهشتند و عیون جاریه
پیش از این بودند ایشان نیك کار
خواشان کم بود در شبهای تار
همچنین در مالهاشان با نسق
بوده بهر سائل و محروم حق
از بساطت وز معادن ودر عیون
هم زحیوانات از احصا فزون
همچنین در نفسهاتان ز امتیاز
زاو نشانیهاست گر بینید باز
هم یقین در رزقتان گردد فزون
فی السماء رزقکم ما توعدون
جمله باشند از مرا گیرندگان
دادهٔ حق را ز روی امتنان
در مناجات وتضرع جمله شب
بوده در اسحار آمرزش طلب
من شانیهاست حقرا در زمین
نزد قدرتها ز بهر موقنین
ارضیور و از نهایم وز سماع
حاصل از هریك هزاران انتفاع
پس شما مینگرید آیا در این
تا کنید از هستی صانع یقین
پس قسم بر خالق ارض و سما
اوست حق چون حرف گفتن از شما

هَلْ أَتٰىكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرٰهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ٢٥ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلٰمًا قَالَ سَلٰمٌ قَوْمٌ

آیا آمد ترا حکایت مهمانان ابراهیم گرامی داشتگان هنگامیکه داخل شدند بر او پس گفتند سلاما گفت سلام گروهی

مُنْكَرُونَ ٢٦ فَرَاغَ إِلٰى أَهْلِهِ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ٢٧ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ٢٨ فَأَوْجَسَ

ناشناختگان پس بنهانی رفت بسوی کسانش پس آورد گوساله فربه پس نزدیک ساخت آنرا بایشان گفت آیا نمیخورید پس برداشت

مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلٰمٍ عَلِيمٍ ٢٩ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا

نهانی از ایشان ترسی گفتند مترس و مژده دادند او را به پسری دانا پس شروع کرد رنش در فریاد پس زد بر رویش

وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ٣٠ قَالُوا كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ٣١ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ

و گفت پیرزال عقیم گفتند همچنین گفته است پروردگارت که او است درست کار دانا گفت پس چیست کار شما

أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٣٢ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٣٣ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ ٣٤

ای فرستاده شدگان گفتند درستیکه ما فرستاده شدیم بگروهی گناهکاران تا سر دهیم بر ایشان سنگها از گل

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ٣٥ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٣٦ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ

نشان کرده شده نزد پروردگارت برای اسراف کاران پس بیرون کردیم آنکه بود در آن از مؤمنان پس نیافتیم در آن جز

بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٣٧ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ٣٨

خانه از مسلمانان و واگذاشتیم در آن علامتی از برای آنانکه میترسند از عذاب پر درد

برتو آیا آمدی کامل نهاد
ده فرشته بوده‌اند آن یاکه هفت
چون باو داخل شدند اندر ورود
بر شما یعنی ندارم اطلاع
عجل بریانی بیاورد او سمین
زا کل کردند امتناع اندر نهفت
زانکه میبود ار کسی دشمن نکس
پس ندادندش بشارت در کلام
پس طبانچه زد بروی آن دلفروز
ما نگوئیم اعنی این از پیش خود
هشت ابراهیم خوف و اشتلم
می بگفتندش فرستاده شدیم
وان حجرها نزد ربت آمده
پس نیابیم اندران جز یک سرا
آیتی باقی گذاریم اندران

حرف مهمانان ابراهیم راد
زان یکی جبریل امین وحی رفت
پس بگفتندش سلام و هم درود
کز کجائید و که آید این احتماع
پیششان نزدیک نهاد او زمین
ساره ابراهیم را زان حال گفت
از طعامش مینخوردی یکعدس
بر غلامی عالم و کامل مقام
که ز زادن من عقیم هم عجوز
بلکه هست از جانب رب الاحد
گفت پس یا مرسلون ماخطبکم
ما بقوم مجرمین زان آمدیم
مسرفین را خود نشان کرده شده
که بود از مسلمین ما نابجا
بهر آنکو نرسد از رنج گران

که گرامی برد حق سبحانه
آمد ابراهیم را ایمان گمان
گفت ار اهیمشان بعد ار سلام
کرد پس میل او بسوی اهل خویش
گفت آیا نمیخورید ار این طعام
آمد ابراهیم را افزون شکمت
پس بگفتندش که ما امر شته‌ایم
سوی خانه پس بهادی رو دنش
پس بگفتندش ملایک همچنین
کرد حکم او بر ولدهم دانداو
چیست آن کار بزرگی که بآن
تا برایشان خود فرستیم از سما
پس برون خواهیم آورد آزمان
وان سرای لوط و دخترهای اوست
یعنی احجار مسوم کز هلاک

بوده‌اند آن ضیفها یا نزد او
که بوند ایشان مر اورا میهمان
ناشناسائیدی ای قوم تمام
تا طعامی بهرشان آرد بپیش
همزه بر تاکید انکار است ایمقام
پس ار ایشان ترس در خاطر گرفت
می‌مترس ارما که ار آن رشته‌ایم
مرد او فریاد اندر رو دنش
این بود گفتار رب العالمین
که عقیمی و نزادی هیچ تو
آمدید از امر حق از آسمان
ما حجاره از گل ایست اقتضا
هر که باشد اندران از مؤمنان
مابقی اندر زمین قریه فروست
شد علامت وز عذاب دردناک

وَفِي مُوسٰى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلٰى فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰنٍ مُبِينٍ ٣٩ فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سٰحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

و در موسی هنگامیکه فرستادیم او را بسوی فرعون باحجت واضح پس کرد دید بیکسویش و گفت جادوگر است یا دیوانه

٤٠ فَاَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِى الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ ٤١ وَ فِي عَادٍ اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشانرا در دریا و او بود ملامت آورده ودر عاد هنگامیکه فرستادیم بر ایشان بادبی نفع

٤٢ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ اِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ٤٣ وَ فِي ثَمُودَ اِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ

که نمیگذاشت هیچ چیزرا که میگذشت بر آن مگر که میکرداندش چون پوسیده ریزه ریزه شده ودر ثمود هنگامیکه گفته شد بر ایشانرا که برخورید تا

حِينٍ ٤٤ فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ٤٥ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ

وقتی پس سرکشیدند از فرمان پروردگارشان پس گرفتشان صاعقه و ایشان مینگریستند پس نتوانستند هیچ برخواستنی و

مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ٤٦ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٤٧

ونبودند انتقام کشندگان وقوم نوح از پیش بدرستیکه ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از فرمان

همچنین در قصهٔ موسی نشان — هست بهر اعتبار آرندگان
پس تولا کرد او بررکن خود — کرد یعنی قوتش را مستند
پس گرفتیم او و لشکرهاشهم — پس بمعکدیم ایشانرا بیم
همچنین در قصهٔ عاد از قرار — هست آیتها بر اهل اعتبار
یعنی آستن نمیشد زاو درخت — بود قهری برگروه شوربخت
حاصل آنکه سویشان ریح العقیم — ما روان کردیم براندارو بیم
حرکه آنرا کرده مانند رمیم — کهنه و ریزنده آن باد عقیم
چون بایشان گفته شدکه برخورید — از ممال وعمر تا وقت وعید
پس زامر رب خودسرکش شدند — ران سبب مستوجب آتش شدند
پس ندشان استطاعت برقیام — تا که بگریزند ازآن آشوب عام
یا که نکشند انتقام از ما پدید — ران عقوبتها که برایشان رسید

چون بفرعونش فرستادیم ما — حود بحجتهای روشن برملا
گفت موسی را که ساحر باشداو — یا که دیوانه بدون گفتگو
آزمان بود او بنفس خودملیم — چونکه خودرا دید دردریای بیم
چون برایشان ما فرستادیم باد — که عقیم آن بود برسان حماد
یا عقیم اینست وجهی اروجوه — که نبودی قطع فعل آنگروه
هیچ می نگذاشت آثاری بجا — برهرآنچه برگذشت از هرکجا
همچنین در قصهٔ قوم ثمود — عبرتی مراهل ایمانرا فرود
وان سه روز ازبهرعقر ناقه بود — نازل آندم ریح فوق الطاقه بود
پس گرفت آمردمانرا صاعقه — حمله ندیدند روز آن عایقه
هم نبودند آنکه بردفع عذاب — یار یکدیگر شوند از هیچ باب
بوده قوم نوح از ایشان بیشتر — زمره قومی ازحدود خود بدر

وَ السَّمَآءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ وَ اِنَّا لَمُوسِعُونَ ٤٨ وَالْاَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ٤٩ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

و آسمان بنا کردیمش بقوت بدرستیکه ما ایم وسعت دهندگان و زمین گستردیم آنرا پس خوب گسترانندگانیم و از هرچیزی

خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٠ فَفِرُّوا اِلَى اللهِ اِنِّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥١ وَلَا تَجْعَلُوا

آفریدیم دوصنف باشد که شما پند گیرید پس بگریزید بسوی خدا بدرستیکه من مرشمارا از او بیم کننده آشکارا و مگردانید

مَعَ اللهِ اِلٰهًا آخَرَ اِنِّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٢ كَذٰلِكَ مَا اَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ

با خدا الهی دیگر بدرستیکه من مرشمارا از او بیم کننده آشکارم همچنین نیامد تا آنکه پیش از ایشان بودند هیچ رسولی

اِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ ٥٣ اَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ٥٤ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا اَنْتَ

مگر گفتند جادوگر است یا دیوانه آیا وصیت یکدیگر کردند بآن بلکه ایشان گروهی زیاده روندگان پس اعراض کن از ایشان پس نباشی تو ملامت

بِمَلُومٍ ٥٥ وَ ذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ٥٦

کرده شده و پنده پس بدرستیکه پند سود میدهد مؤمنان را

بعد ذکر انبیا و قومشان حق زقدرتهای خود سازد بیان
چرخ را کردیم ازقوت بنا
ربنای آن توانائیم ما

یا بچیزی اوسع ازوی دروجود
یا دهد وسعت برزق اندر نمود
همزمین را گستراندیم اینچنین
بر صلاح بندگان خود یقین

آفریدیم از هرآنچیزی دوجفت
قادر اندر هرعمل مائیم وبس
وان کنیم از بهر اصلاح بشر
بی‌که مارا هیچ ازآن باشد ضرر

همچنین نامد بدیشان ازرسول
پند تا گیرند مانا در نهفت
پس بسوی‌حق کنید ازخود فرار
من شمارا رو دهم بیم آشکار

وصیت کرده‌اند آیا باین
پیش‌ازایشان حزکه‌گفتندارفصول
کاین مگر حادوست یا دیوانه
قول حق را ساختند افسانه

پس‌بگردان‌روی‌ازاین بنگین‌فرق
سابقین برلاحقین از کفر وکین
بلکه خود ایشان بطغیان اندرند
رفته از فرمان برون‌کن‌آورند

پس نه تو برملامت نزد حق
پند ده صاحل ایمان راکه پند
نفع بخشد مؤمنانرا در پسند

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ٥٧ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ٥٨

و مانیافریدیم‌جن‌وانس‌رامگربرای‌آنکه‌بپرستندمرایاباشناسندمرا نمیخواهم ازایشان‌هیچ روزی و نمیخواهم که اطعام‌کنند مرا

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ٥٩ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا

بدرستیکه خدا اوست‌روزی‌دهنده‌صاحب‌قوت‌قوی پس‌بدرستیکه مرآنانرا که‌ظلم‌کردند نصیب است‌مانند‌نصیب یاران‌شان پس‌باید

يَسْتَعْجِلُونِ ٦٠ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

که‌بشتاب‌خواهندازمن پس‌وای‌برآنانکه کافرشدند از روزشان که وعده داده میشوند

نافریدیم هیچ جن و انس را
حرکه بپرستند مارا از ولا
بی‌که‌حق راحاجتی برطاعت‌است
فیض‌بخشی بلکه اصل علت‌است

آفرید او تا که بر مقصود او
بهره ورگردند حق ازجود او
لیك طاعت بود موجب برثواب
تا ببیکان فیض او بهتر رسد

راه گنج ارجود برخلقان نمود
این هم از اکرام اوبرخلق‌بود
تا بیکان فیض او بهتر رسد
تا برند ازگنج او در بیحساب

گفت‌رزقی من اراین مخلوق‌دون
منحواهم ما ارید آن یطعمون
ملکه باشد از صفات فعل من
ورنه او روزی‌دهد رنیك وبد

حقتعالی اوست روزی‌بخش‌وبس
کست جزاو تادهد روزی‌بکس
او بود دوالقوه وذی اقتدار
که دهم رزق وکمل طعمه‌ودهن

پس بود بهر ستمکاران ذنوب
چون ذنوب یاوراشان بروجوب
بهرهٔ یعنی‌که باشد از عذاب
در توانائی و متین و استوار

پس نباید تاکنند ایشان‌شتاب
دروقوع وعدهٔ حق بر عذاب
وای پس‌برکافران از روزشان
مقتضی این است برعدل وثواب

وان بود روز قیامت یاکه بدر
تنك شدمرکافرانرا قلب وصدر
وعدهٔ حق اندر اوبود خلاف
روزوعده‌کاوست رنج‌اندورشان

زهرها آنروز گردد صدشکاف

سورة الطور تِسْعٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوندبخشاینده مهربان

وَالطُّورِ ٢ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ٣ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ٤ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ٥ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ٦ وَالْبَحْرِ

بطور وکتاب نوشته شده درورقی‌پادرپوستی‌گشوده‌شده وبیت معمور وسقف بلند برافراشته شده و دریای

الْمَسْجُورِ ٧ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ٨ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ٩ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ١٠ وَتَسِيرُ

پربابرافروخته بدرستیکه‌عذاب پروردگارتوهرآینه‌واقع‌شدنی‌باشدمراورا ازدفع‌کننده‌روزیکه‌موج‌زندآسمان‌موج‌زدنی وروان شوند کوهها

الْجِبَالُ سَيْرًا ١١ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١٢ الَّذِينَهُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ١٣ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ

روان‌شدنی پس‌وای روزچنین برتکذیب‌کنندگانی که‌ایشانند در گفتگوی‌که‌لاذی‌میکنند روزیکه ازجراندانده‌شوند در

نَارٍ جَهَنَّمَ دَعًّا ١٤ هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٥ أَفَسِحْرٌ هٰذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ١٦ اِصْلَوْهَا

درآتش دوزخ انداخته میشوند آتشی که بود آنرا تکذیب میکردید آیا این سحر است یا شما نمی بینید درآورید

فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٧

درآن پس خواه صبر کنید یا صبر نکنید یکسان است بر شما جزا داده میشوید مگر آنچه را بودید که می کردید

طور باشد کوه موسی در سراغ
هم کتابی کاوست نوشته شده
هم قسم بر بیت معموریکه آن
یا مراد از قلب روشن سینه است
بحر مسجور است یک اندوخته
حاصل آنکه مجبور رب الکرم
اندر آن روزیکه یابد اضطراب
همروان گردند از جا کوهها
آنکسان کاندر شروع باطلند
هذه النار الی کنتم بها
وحی حق را سحر میپنداشتید
صبر یا نکنید یکسان بر شماست

رد تأویل است اشارت بر دماغ
ثبت اندر رق منشور آمده
هست آباد از وعور طائفان
کان جمال غیب را آئینه است
قلبهای از محبت سوخته
خود بر این اشیاء مذکوره قسم
آسمان آن اضطراب بیحساب
چون هما پرکنده بر روی هوا
حق بیاری نشمرند و غافلند
که بدان تکذیب کردید از عمی
این همان سحر است گردارید دید
صبر و بی صبری مقرر بین بلاست

مظهر عقل است و نطق اندر اشر
یعنی آن لوحی که محفوظ است و او
بیت معموریست آن در آسمان
سقف مرفوعست افلاک بلند
بعد از این جائیکه پیش آید مقام
که عذاب کردگارت واقع است
میزند بر دور خود پوسته موج
وای بس آنروز بر آن بفروع
دفع کرده کافران سوی جحیم
این بود آیا که جادو در شان
یک بدوزخ اندر آنند از شتاب
غیر از این نبود جزا داده شوید

میخورد سوگند حق بر روی دگر
هست اسرار حقایق مو بمو
گمنه باشد صورت محسوس آن
یا که فوق قلب روح ارجمند
شرح آن دل با تو میگویم تمام
کرشتوش ماله من دافع است
که چو کشتی در حصیص که باوج
داشتی گو قول حق را بر دروغ
میشوند آنروز دفعی بس وخیم
تا که کورید و نمی بینید آن
صبر پس باید کنید اندر عذاب
بر هر آنچه مینمودید آن پدید

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ١٨ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ١٩ كُلُوا

بدرستیکه پرهیزکاران اند در بهشتهائی و نعمتی متنعمان بآنچه داد ایشانرا پروردگارشان و نگاهداشتشان پروردگارشان از عذاب دوزخ بخورید

وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٠ مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ٢١ وَ

و بیاشامید گوارا بآنچه بودید که میکردید تکیه زدگان بر سریرهای بهم پیوسته وجفت کردیم ایشانرا با حوران فراخ چشم و

الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ

آنانکه ایمان آوردند و پیروی شدند ایشانرا اولادشان بایمان درمیرسانیم بایشان اولادشانرا و کم نکردانیم ایشانرا از کردارشان هیچ چیز هر

امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ٢٢ وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٢٣ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا

مردی بآنچه کرده درگرداست وزیاده عطا میکنیم ایشانرا میوه وگوشت از آنچه خواهش دارند میگیرند اندرهم درآنجا جامی که نه

لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ٢٤ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ٢٥ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى

لغوی در آنست و نه اسناد گرکردن دادنی و کردش میکنند بر ایشان ساده پسرانی که مر آنها راست که گویا آنها اند مروارید در سانر نگاهداشته و روآوردند بعضیشان بر

بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٢٦ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ٢٧ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ

بعضی میپرسند از یکدگر میگفتند بدرستیکه ما بودیم پیشتر در کسانمان ترسندگان پس منت نهاد خدا بر ما و نگاهداشت ما را از عذاب آتش نفوذ کننده

٢٨ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ٢٩

بدرستیکه ما بودیم از پیش که میخواندیم او را بدرستیکه او است نیکی کننده مهربان

برخلاف اشقیا و اهل جحیم — متقین در حسنه و در نعیم — جمله اندر لذتند و حال و هوش
وزنگهداری رشان از عذاب — وزجحیم پرزقهر و پر رتاب — اکل وشرب اندرگوارائی کنند
متکی بر تختهای زرنگار — که بهم پیوسته اندر هر کنار — حفت گرداسمشان با حورعین
پیرو ایشاراست فرزندانشان — در بهشت و روضهٔ رضواشان — از ره ایقان که به الحق ما
از عملهاشان نسازیم ایچ کم — یعنی از پاداش اعمال امم — هست برصد مکاسب اوبهمن
برهواکه می‌کنیم امدادشان — هم ملحم از آنچه آید یادشان — یعنی از لحم آنچه دارند آرزو
کاسهای خمر گیرند و دهند — یکدگر را در بهشت دلپسند — آنچنان خمری که نبود اندران
دور ایشان خادمان اندر طواف — از پسرهای بکورو بی‌خلاف — درصفه و در صباحت هرطرف
بعضی از ایشان بعض آرند رو — می‌رسند از عمهای نکو — که شده‌است اواین‌سعادت راست
درمیان اهل خود گویند ما — مشفقین بودیم و ترسان از خدا — حق بما منت نهاد از این رسوم
پس‌از این بودیم کروحه خاوص — می‌رسیدند او را ملصوص — پس نکوکاراست او بر بندگان

زانچه حقشان داده ازاقبال‌خوش — در دوعالم عیش بحش ومهربان

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ٣٠ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ

پس پندده پس نیستی تو بنعمه — پروردگارت عیب‌گوی بدون وحی و بمنواله — میگویند شاعریست کما نتظاره میرسد مرورگاررا

٣١ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ٣٢ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

بگو منتظر باشید پس‌درستکه‌من — باشمااز منتظرانم — یاامرمیکند ایشاراحلومهاشان — باین یاایشانند — گروهی زیاده‌روان

٣٣ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لَّا يُؤْمِنُونَ ٣٤ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ ٣٥ أَمْ خُلِقُوا

یامیگویند برساخته آنرا — بلکه‌ایمان نمی‌آورند — پس باید بیاورند کلامی — مثل‌آن اگرهستند راستگویان — یاآفریده شدند

مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ٣٦ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ ٣٧ أَمْ عِندَهُمْ

از غیر چیزی یاانشانند آفریدگان — یاآفریدند آسمانها وزمینرا — بلکه‌یقین نمیکنند — یانزدایشانند

خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ٣٨ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

خزینهای پروردگارتو یاایشانند تسلط‌دارندگان — یانردبانی که گوش‌میکنند در آن پس آنکه‌شنوندش و بدانشان حجتی واضح

٣٩ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ٤٠ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ٤١

یامراوراست دختران وشمارا است پسران — یامیخواهی ازایشان مزدی پس ایشانند از غرامت‌دان أخذی گران شده‌گان

پند ده پس ایرسول محترم — باش‌هم درکار خود دست قدم — یعنی بر نعمت پروردگار — کاهن ومجنون نوای کامل عیار
نعمت حق تو نه وحی صادق است — وان نه ترلعو وگپهات لایق است — می‌گویند اوست شاعر دردمون — منتظر باشند ما منتظر
بروی اعنی حادثات روزگار — در رسد تا موت دارنه انتظار — گوشما باشد ما منتظر
باشما من پس برانم استوار — دارم اعنی برهلاکت انتظار — بل تبید امر ایشان را حتم — بکت وصیت مرا درحهر وسیر
برتناقض باشد اعنی قولشان — نیست هیچ ارعقل اندرحولشان — رانکه از نفی خرد باشد جنون — عقلهای خام شوریده باین
بلکه ایشانند از ره گشتگان — قومی ارحدّ ورحودگذشتگان — بلکه گویند این گروه مجرد — شاعر واهی را نخواهد عقلش فزون
بلکه ایمان می‌ندارند این فرق — قولشان اندر تقول نیست حق — گر تقول باشد این پس آورد — مثل قرآن خود کلامی ارخرد
راست گر گویند ودارند این شاخت — که چوقرآن متوان اقوان ساخت — گفته‌اند آیا که خلق ازغیر چیز — یعنی ازبی هیچی امر تمر
خالقی یعنی ندارند این زمه — یا که برناچیزه شد خلق این‌همه — یا نمانند جمادات و حجر — حی نمیمر شدند و بی‌بصر
یا که ایشان آفرینندهٔ خودند — خود نگهدار خود و رزنده‌خودند — آفریدستند آیا این چنین — یا که ایشان این سموات وزمین
بلکه می‌باید ایشان بر یقین — برد ایشانست آیا بر قرار — گنجهای فضل آن پروردگار
تا دهند آنرا که خواهند ازعطا — غالبند آیا براشیا در ظهور — ناکنند از علم تدبیر امور
سلم آیا هستشان تا برهند — مستمعشان باید آرد بی‌زریب — حجتی برصدق سمع خودرغیب
هست آیا مرخدا را دختران — خواهی آیا اجر ومزدی زین گروه — تو بسمع رسمات از وحوه

زالتزام آنچنان تاوان شوند — پس گرانبار این کج اندیشان شوند

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ٤٢ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ٤٣ أَمْ لَهُمْ

یا نزد ایشانست غیب پس ایشان مینویسند یا اراده دارند مکری پس آنانکه کافر شدند ایشانند مکر کرده شدگان یا مر ایشانراست

إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤٤ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ

الهی جز خدا منزه است خدا از آنچه شرک میاورند واگر ببینند پاره از آسمان فرود آینده گویند ابریست برهم

مَرْكُومٌ ٤٥ فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ٤٦ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

نشسته پس واگذار ایشانرا تا ملاقات کنند روز شان را که در آن هلاك گردانیده شوند صاعقه روزیکه کفایت نکند ایشان مکر شان چیزیرا

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٧ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٤٨ وَاصْبِرْ

ونه ایشان یاری کرده شوند وبدرستیکه مر آنانکه ستمکار شدند عذابست پیش از آن ولیکن اکثر ایشان نمیدانند وصبر کن

لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ٤٩ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

مر حکم پروردگارت را پس بدرستی تو بعین عنایت ما و تسبیح کن بستایش پروردگارت وقتیکه برمیخیزی واز شب پس تسبیح گویش و در پشت کردن ستارهها

هست آیا مرد ایشان عیبها پس بنویسند از هر و رعیبها تا بدان گویند کز حشر و حساب
باتو منحواهند آیا کرد لید بهر احراج ارند یا قتل وقید آنکساکه نگرویدستند بس
خود وبان مکر و کید اعمی بسار سوی ایشان گردد ار هر گونه بار خود مر ایشانراست آیا مر سرا
حق مبره باشد از او کل شئی راکه شرك آرند از چیزی بوی قول خود گفتند کز صدقست رود
هم نسبت از وجود آمد سما بارهٔ زان پس نگویند از عمی امر مرکوم این بود بی آسمان
پس بحو نگذارشان در تعرقه رود خود نسبت تا در صاعقه بیست سود آر ورشان در آرموں
می ندارد مر ایشان مکرشان رنج و یاری بی رعمر و نکرشان بهر استمکارگان هست از مقر
وان عذاب قبر یا قحط و بلاست یاکه قتل و اسر زان دا نا حداست هست محنتها فزون اندر جهان
شوشکیبا حکم رب خویش را پس بوئی اندر مذبهای ما یاد کن حق را مباکی هم سپاس
اندران وقتی که برخیزی زخواب بعضی از شب تا کنی تو رحق ایاب پس نما تسبیح زآتش بر رسوم
صبح یعنی چون شود روشن زفجر ذکر او کن نی که یرامد اخر قول زعمبر نباشد بر صواب

سورة النجم اثنتان وستون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ٢ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ٣ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ٤ إِنْ هُوَ

بستاره چون فرو شود یار آمد یافت که گمراه شد صاحب شما و نه راه باطل رفت وسخن نمیکند از خواهش نفس نیست آن

إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ٥

مگر وحی که وحی کرده میشود

میخورد سوگند علام الغیوب — بر ستاره چونکه بنماید غروب — وان وجود کاملست اندر فنا
هستی وهمی کز او بد مقتبس — در وجود مطلق آید منطمس — نجمها گردند یکجا محو و مات
چون بتابد نور خورشید وجود — نجم را هرگز نیداری که بود — صورت استاره درخود گم شود
چون بیمار کرد ابطال بتان — مکیان گفتند گمره شد فلان — که رآئین پدرها در گذشت
آمد آیت که قسم برجان او — یارمان گمره شد و گمگشته رو — نجم اشارت بردل پاك وی است
کی شود گمره کسی کاورا خدا — ره نماید بار دارد از خطا — باعث این آیه شاید در رسول
هردری که بازسوی مسجد است — سدّ کردند امر ارخدای واحداست — جز سرای مرتضی و فاطمه
بددلان گفتند این حکم از خطاست — میل او زاین حکم سوی مرتضی است — آمد آیت که نشد یار شما
ارهوی حرفی نگفت از امر و نهی — نیست نطقش جز که از تنزیل ووحی — گمره و حکمی نفرمود از خطا

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰي ٦ ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوٰي ٧ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلٰى ٨ ثُمَّ دَنٰى فَتَدَلّٰى ٩ فَكٰانَ

آموخت او را سخت قوای صاحب توانائی پس راست ایستاد — و او بود در افق برتر — پس نزدیك شد یا تواضع نمود — پس بود

قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنٰى ١٠

قدر دو کمان — یا نزدیك تر

بروی آموزاند جبریل امین — نطق و وحی از رب العالمین — در کنار برتراز عین وفا
صاحب روی بکو استاد پیش — صورا برصورت اصلی خویش — مشرق و مغرب تمامش زیر پر
شد عیان برصورت اصلی که بود — در دو بارش در صعود و در نزول — یعنی اندر صورت و حسن بشر
بود آن افرشته در اعلی افق — دیدش آنجا رهبر کل طرق — پس شد او نزدیك برفخر زمن
چون بهوش آمد بدیدش اردخویش — برهمان شکلی که دیده بود پیش — یا تدلی و دنی اندر مقام
دست خود برسینه و پشتش نهاد — بدهد از قربش خبر رب العباد — بدمسافت بین ایشان دو کمان
سر درآورد ازافق یعنی برش — خویشرا آویخت بالای سرش — چون بمعراج احمد کامل وروح
بر بیمار گشت یعنی او قریب — بار اقرب چون حسبی باحسب — فانی اندر وحدت ذاتی شد او
بود این تدلی در تدلی طی شود — بشنو تأویل و تحقیق ازصفی — این بود سردی اندر کلام
این دوقوس اندر صعود و در نزول — برگشت آن رهسپار بعدیل — از مقام جمع مطلق سوی فرق
قوس ثانی آن بقا بعد فناست — ذات حق باقی و باقی فانی است — قاب قوسینت چوشد کشف ازسروش
اقرب ارشیئی بیند او حق رابشی — چون تعلق ازحق رجوع وی شود — واقفست از آن هویت مرد راه
هیچ بردی پی چه گفتم ای فقیر — طی شود در سیر ارباب وصول — پس رقوسین است حق نزدیکتر
مردنی کز هستی خود لاشوی — در مقام فرق جمعیت نجاست — مردی که نگذری راه لاك ور
ز نفوس آنجاست حرفی برعقول — ملکه معدومست شی پی بود وی — ازعناصر نگذری و از فلك
چون درآمد ازخودی بیگانه رود — گر بمردی پی مکن پی رو بمیر — میهمان بر دعوت خانه رفت
هستی موهوبش غالب شود — از حیوة و موت برتر لاشوی — نیست اینجا قرب و بعدی در رسوم
از وجود غیرحق بعداز وصول — چون توگشتی فانی اندر شاهود

فَأَوْحٰي إِلٰى عَبْدِهِ مٰا أَوْحٰى ١١ مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأٰى ١٢ أَفَتُمٰارُونَهُ عَلٰى مٰا يَرٰى ١٣ وَلَقَدْ

پس وحی کرد به بنده اش — آنچه وحی کرد — تکذیب نکرد دل — آنچه را بدید — آیا پس مجادله میکنید با او بر آنچه میبیند — و بتحقیق

رَآهُ نَزْلَةً أُخْرٰى ١٤ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى ١٥ عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْوٰى ١٦ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مٰا يَغْشٰى

که دید بار دیگر — نزد سدرة المنتهی — که نزد آنست بهشت آرامگاه — هنگامیکه پوشیده سدره را آنچه پوشیده

١٧ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ١٧ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ١٩

نگروید چشمش وتجاوز از حد ننمود — بتحقیق که دید از آیتهای پروردگارش که بود بزرگ

وحی کرد او پس بسوی بنده‌اش — آنچه وحی او کرد وبد رسیده‌اش
کشف او عالم از تحویل بود — همرهش در سیر دل جبریل بود
بار دیگر دید بر جبریل را — برهمان صورت بسدره مصطفی
پس بداند ماوراء آن کجاست — زیر ادراک عقول وحد وحاست
نور عظمت آنگهان در دیدش — سدره را پوشیده بد پوشندگش
حشم قدسش مایل ار سوئی نگشت — هم بران حدی که بود اندر گذشت

قلب پیغمبر نگفت آنرا دروغ — با محمد میکشید آیا جدال
هست سدرة منتهی هفتم فلک — جنت المأوی بود زیبای آن
دید یعنی احمد روشن محال — سوی حق داراست مکمد او نظر
این بود تحقیق ماراغ البصر — ای پسر ار آن کما در آید در عقول

که عیان دید از فتوح از فروغ
را بچه در معراج دیدار کشف وحال
که نهایت باشد از سیر ملک
هست ارواح شهدا را مکان
مستدیر سدرة در نور حلان

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ٢٠ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ٢١ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ٢٢ تِلْكَ إِذًا

پس خبر دهید از لات وعزی — ومنات سومی که دگر است — آیا شما راست مذکر ومر او راست مونث — این از کرون

قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ٢٣ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ

بخش کردیست مخالف عدالت است آن حزبهائکه نهادید — آنها را شما — وپدرانتان فرو نفرستاد — خدا بآن هیچ حجتی

إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ ٢٤ أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا

پیروی نمیکنند مگر گمان را — وآنچه را خواهش دارد نفسهاشان وتحقیق آمد ایشان را — از پروردگارشان هدایت — یا مر انسان راست آنچه آرزو

تَمَنَّىٰ ٢٥ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ٢٦ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا ٢٧ إِلَّا

میکند — پس مر خدا راست آخرت وابتدا — وبسیاری از فرشته در آسمانهاست که کفایت نمیکند شفاعت ایشان چیزی — مگر

مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ٢٨ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ

از بعد آنکه اذن دهد خدا برای کسیکه خواهد وخوشنود باشد — بدرستیکه آنانکه ایمان نمی‌آورند — بآخرت هر آینه نام می‌نهند ملائکه را

تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ ٢٩ وَمَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

نام نهادن مونث — ونیست مر ایشان را بآن هیچ دانشی پیروی نمیکنند — مگر گمان را وبدرستیکه گمان کفایت نمیکند از حق

شَيْئًا ٣٠ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ٣١ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ

چیزیرا — پس اعراض کن از آنکه روی گرداند از ذکر ما وخواست جز زندگانی دنیا را — آنست منتهای رسیدنشان از دانش

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ ٣٢

بدرستیکه پروردگار تو او داناتر است بآنکه گم شد از راهش واو داناتر است بآنکه هدایت یافت

لات و عزی بنگرید آیا شما — وان منات آن سمین بت را بجا — حاصل اینکه این سه بت کاعظم ترند — و اکرم اندر نزدتان از دیگرند
بنگرید آیا کند اراحتمال — خلق را بچه آفریده ذوالجلال — برشما آرند یا نفع و ضرر — یا کنند از عابدانشان دفع شر
مر شما را هست آیا نر ولد — بهر حق فرمند داده بی‌سند — نزد بعض اینست یعنی که شما — دخترانرا خوار بینید از خطا

سورة النجم

زنده درگور افکید از بنکشان | میزید اد بددلی بر سنگشان | لات و غزی که ا اسد ارحه رو | پس پرستید این بود بد یا نکو
اینچنین قسمت نباشد استوار | که شما به را نمائید اختیار | این بتان نبود حز اسماء چند | که شما هشتید نام ار بدسند
هم پدرهاتان که این اصنامرا | هشته اند این نامهای خام را | حق نبفرستاده مرآن حجتی | نزد عقلش نیست یکجو صحتی
پیروی نکنند درآن و بش | حز گمان وحر هوای نفس حویش | هم متحقق آمده است ادر دروب | آنچه باشد ر هدایتشان سبب
هست آیا آدمی را آنچه او | می نماید در مهمات آرزو | پس خدارا باشد اسر هر جهت | ملکت دنیا و ملك آخرت
هرچه را خواهد بهر کس میدهد | بی زامرش کی بکس حیزی رسد | ای بسا ر افرشتگان آسمان | حشم دارند ارشفاعت مشرکان
آن شفاعتها بنکبد هیچ سود | جز بعد اذن حق سبحان حود | بهرهر کس خواهد و پسندد او | بدهد آن در خواستن نفعی بکو
آنکسان کایشان بدار آخرت | بستشان ایشان بدون معدرت | بر ملایك نام بهند ار بسند | آنچنان نمی که بر سوان بهند
نیست هیچ از علم ایشانرا بدان | پیروی نکنند جز ظن و گمان | ظن بدهد سود ازحق هیچ حیز | یعنی ار اصل حقیقت در تمیز
پس گردان روی ارآنکو ر ملا | رو بگردانیده است از ذکر ما | خواسته بی ارعملها در بسیج | حز حیوة دنیوی نیست هیچ
غایت اینست از رسیدنهایشان | برد علم و داش ادر رایشان | هم و همتشان بود یعنی تمام | صرف لذتهای دنیا راهنمام
رب تو داناتراست ای ره پیاه | بر کسی کاوگشته گمراه او ز راه | هم بود اعلم بهر ره یافته | ور ایمان قلب آنکه یافته

وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اَسٰآؤُا بِمٰا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ اَحْسَنُوا

ومرخداراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است تاجزادهد آنانرا که بدی کردند بآنچه کردند وجزادهد آنانرا که خوبی کردند

بِالْحُسْنيٰ ۳۳ اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰآئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوٰاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وٰاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ

بخوبی آنانکه اجتناب مینمایند از گناهان بزرگ وکارهای زشت مگر صغیره بدرستیکه پروردگار تو فراخ آمرزش است او

اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَ اِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ فَلٰا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ

داناتراست بشما هنگامیکه که پدید آورد شمارا از زمین وهنگامیکه شما بودید اطفال رحم در شکمهای مادرانتان پس پاك نشمارید نفسهارا تا برا

هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ ۳۴ اَفَرَاَيْتَ الَّذِي تَوَلّٰى ۳۵ وَاَعْطىٰ قَلِيلًا وَاَكْدىٰ ۳۶ اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ

اوداناتراست بآنکه پرهیزکارشد آیا پس دیدی کسیرا که روی گردان شد وداد اندکی وامساك نمود آیا نزد اوست علم غیب

فَهُوَ يَرىٰ ۳۷ اَمْ لَمْ يُنَبَّاْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسىٰ ۳۸ وَ اِبْرٰاهِيمَ الَّذِي وَفّٰى ۳۹ اَلّٰا تَزِرُ

پس او می بیند آیا خبر کرده نشد بآنچه درصحیفهای موسی است وابراهیم که تمام ادا کرد که برندارد بردارنده

وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرىٰ ۴۰

بار گناه دیگری را

هست حق را آنچه در ارض و سماست | راسفل واعلی که بر حایش سزاست | کرده خلق او اس وحن را بر نظام | طاعت حق تا نمایند این تمام
تا جزا بدهد بدانرا بر عمل | هم بنیکان اجر نیکی بی بدل | بر بدان بدهد حزای آن بدی | بر نکوکاران ثواب سرمدی
آنکسانکه مینمایند احتناب | از گناهان بزرك اندر حساب | وزفواحش کان بود زشت وقبیح | می کشد بر شرك اصرارش صریح
حز صغیره کان بود سهل ار گناه | هست مغفور آن بنزدیك اله | رب تو بسیار آمرزنده است | عفو وغمرانش فزون بر بنده است
اوست داناتر باحوال شما | آفرید او ارزمینشان چون بجا | آنزمان کاندر بطون امهات | خود شما بودید خرد و بی ثبات
نفس خود را پس بستائید هیچ | یاد آرید آن فساد پیچ پیچ | اوست داناتر بهرهیزندگان | که بود اعمالش ار اخلاص حان
دیدی آیا آنکه گردانید رو | کرد اعطا اندکی ادمال او | رو بگردانید یعنی از جهاد | داد مالی کم بحرمان فساد
تا بدان بذلش ببخشد حق گناه | داشت باقی را زبهرخود نگاه | علم غیب آیا بود در پیش او | تابداند کیست وررانديش او
گفت وزرترا که ازوی دلحوری | میحرم ده برمن آن با اشتری | حق نماید ازمن آنرا بارخواست | چونکه موزان عملها گشت راست
نی شده است آیا خبر زانچه براست | درصحف موسی وابراهیم راست | آنکه بر نیکی نمودی او وفا | آنچه را مأمور می بود ازخدا
درصحف این هردورا باشد بحق | ضبط از پروردگار ماخلق | اینکه نردارنده نبود هیچکس | بار جرم دیگرانرا یکنفس

وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلاّ مٰاسَعٰي ٤١ وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرٰى ٤٢ ثُمَّ يُجْزٰيهُ الْجَزٰآءَ الْاَوْفٰى ٤٣

وآنکه نیست مر انسانرا جز آنچه کوشش نمود و آنکه سعیش بزودی دیده خواهد شد پس جزا داده شود جزای تمامتر

وَ اَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰي ٤٤ وَ اَنَّهُ هُوَ اَضْحَكَ وَ اَبْكٰى ٤٥ وَ اَنَّهُ هُوَ اَمٰاتَ وَ اَحْيٰى ٤٦ وَ اَنَّهُ

وآنکه بسوی پروردگار تو است نهایت کارها وآنکه بدرستیکه او خنداند وگریاند وآنکه او میراند وزنده گرداند وآنکه

خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰي ٤٧ مِنْ نُطْفَةٍ اِذٰا تُمْنٰي ٤٨ وَ اَنَّ عَلَيْهِ النَّشْاَةَ الْاُخْرٰي ٤٩ وَ اَنَّهُ

او آفرید دو صنف مذکر و مؤنث از نطفه چون ریخته شد وآنکه بر اوست پدید کردن دیگر وآنکه

هُوَ اَغْنٰى وَ اَقْنٰى ٥٠ وَ اَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰي ٥١ وَ اَنَّهُ اَهْلَكَ عٰادَنِ الْاُولٰى ٥٢ وَ ثَمُودَ فَمٰا

او غنی گرداند و سرمایه داد واوست پروردگار ستاره شعری وآنکه او هلاک گرداند عاد نخستین را و ثمود را پس باقی

اَبْقٰى ٥٣ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كٰانُوا هُمْ اَظْلَمَ وَ اَطْغٰى ٥٤ وَالْمُؤْتَفِكَةَ اَهْوٰى ٥٥ فَغَشّٰيهٰا

نگذاشت وقوم نوح را از پیش بدرستیکه ایشان بودند ایشان ستمکارتر وطاغی تر وآن قریه برگردانیده شده را فرو افکند پس بپوشانید او را

مٰا غَشّٰى ٥٦ فَبِاَيِّ آلاٰءِ رَبِّكَ تَتَمٰارٰى ٥٧ هٰذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْاُولٰى ٥٨ اَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ

آنچه بپوشانید پس بکدام یك از نعمتهای پروردگارت شك می آری این پیغمبر کننده ایست از جنس پیغمبران کذشتکان نخستین نزدیك شد آن نزدیك شونده نیست

لَهٰا مِنْ دُونِ اللّٰهِ كٰاشِفَةٌ ٥٩ اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ٦٠ وَ تَضْحَكُونَ وَلاٰ تَبْكُونَ ٦١ وَاَنْتُمْ

مر آنرا از غیر خدا دفع کننده آیا پس از این سخن تعجب می کنید وسنجیدید و نمی گریید وشما نید

سٰامِدُونَ ٦٢ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا

غافلان پس سجده کنید مر خدایرا او را بپرستید

وایکه باشد سعی بر یکی روا
لیس الانسان الا ماسعی
آدمی کرد آنچه سعی اندر عمل

پس شود یاداش داده ترجرا
برتمامی آنچه دارد اقتضا
وایکه باشد سوی ربت درجوع

درصحیفه آن دو باشد نیز این
کو بخنداند بگریاند یقین
باغ را خنداند ابر باد صبا

وایکه او میراند و زنده کند
قدرت خود تا بنایده کند
وایکه آورد ازخلایق درظهور

خود ز نطفهٔ مادهٔ و بر تا کجا
در تمنا گشت ازایشان خدا
وایکه بعدازموت مارا برخداست

اوست آنکس که تواند سارداو
هم دهد سرمایه و نوازد او
درصحف هم باشداین گر اقتدار

رب شعری گفت ادآن کاندرعرب
میرسندند آن کوکب شب
اخصاصش اینکه سیر اوبطول

برخلاف اختران که یك نهاد
سیرشان ازعرض باشد در فلك
وایکه آن پروردگارمهروماه

اولین بودند ایشان در هلاك
بعد نوح ارامتان برروی خاك
یاکه اولی بوده اند از مردمان

هم ثمود آورد ایشانرا بسر
پس بجا نگذاشت زایشان نکفر
قوم نوح ادپیشترهم کافروه

جمله شهرستان قوم لوط را
کردهم در لحظهٔ گرد هوا
پس بپوشانید زیر سنگها

پس زنعمتهای ربت ترکدام
میکنی شك یادراین جمله وکلام
این نبی باشد نذیری ازهمند

بیاعتی نزدیك شدکه خواهدآن
گشت نزدیك اریقین فی ازگمان
نیست کس ظاهر کنندهٔ وقت آن

افمن هذا الحدیث تعجبون
یعنی ازقرآن شگفت آرید چون
می بخندید ازچنین آیت چنان

خود شما بازی کننده و غافلید
بر هلاك خود زغفت عاجلید
هست مروی چونکه این آیت رسید

ای عبادم برخشوع آرید رو
فاسجدوالله و ادعوا واعبدوا

زود بیند اجر خود راما حصل
منتهای کار خلق اندر وقوع
او را گریاند از بهر نوا

اردوصنف اعنی اناثوهم ذکور
شأ دیگر که آن روز جزاست
رب شعری باشدآن پروردگار

باشد اندر آسمان عبدالعقول
کرد قوم عاد اولی را تباه
درغنا ومکنت و تاب و توان

اظلم واطغی بدندی از وجوه
آنچه پوشانید در فرسنگها
زان نذر کاندر نخستین بوده اند

از خلایق جز خدای راز دان
وزوعیدش مینگردد هیچ هان
کس پیمبر را دگرخندان ندید

سُورَةُ الْقَمَرِ خَمْسٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاينده مهربان

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۲ وَاِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۳ وَكَذَّبُوا

نزديك شده قيامت و شكافت خورد ماه وا گر بينند آيتى روى گردانند وگويند سحريست هميشگى وتكذيب كردند

وَاتَّبَعُوا اَهْوَآءَهُمْ وَكُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ۴ وَلَقَدْ جَآءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَآءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۵ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ

وپيروشدند خواهشهاشان را وهر امرى قرار گيرنده است و بتحقيق آمد ايشان را از اخبار آنچه درآنست مزجر شدن حكمتى است كامل

فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۶ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ ۷ خُشَّعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ

پس سود ندهد بديم دادن پس اعراض كن از ايشان روزيكه ميخواند خواننده سوى چيز ناخوش داشته فرو رفته چشمهاشان بيرون آيند از

الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ۸ مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ۹

قبرها گويا ايشانند ملخ پراكنده شتابان روندگان سوى آن خواننده گويند كافران كه اين روزيست دشوار

اقتربت الساعة و انشق القمر — وقت شد نزديك و مه شكافت بر

بعض هم گويند هست اين اشقاق — از علامات قيامت در سباق

از نشانهايش بود شق قمر — نيست اين معنى شگفت اندر نظر

نزد عارف اين معانى بيّنست — گر نفهمد بسته چشمى ممكن است

ميكنند اعراض اندر جهر و سر — مى‌گويند اينست سحرى مستمر

كلّ امر مستقر گيرد قرار — جاى خود هر امر يعنى درمدار

آنچه در آن بار دارنده بود — از مناهى كامت بنده بود

حكمة بالغ فما تغنى النذر — يوم يدع الداع الى شيئ نكر

پس بگردان روى از ايشان بيجدال — تا شوى مأمور ارحق در قتال

چشمهاشان آزمان افتاده پيش — كه درآيند از قبور از خوف خويش

جانب داعى شتابند آزمان — يا كه گردنها كشند از هر مكان

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۱۰ فَدَعَا رَبَّهُ اَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

تكذيب كردند پيش از ايشان قوم نوح پس تكذيب كردند بنده ما را و گفتند ديوانه ايست و زجر كرده شده پس خواند پروردگارش را اندر ستيكه من مغلوبم پس انتقام بكش

۱۱ فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَآءِ بِمَآءٍ مُنْهَمِرٍ ۱۲ وَفَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَآءُ عَلَى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۱۳

پس گشوديم درهاى آسمانرا بآبى سخت ريزنده وروان كرديم از زمين چشمها پس بهم پيوست آب بر كارى كه بدرستكه قرار داده شده بود

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ اَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ ۱۴ تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا جَزَآءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ۱۵ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا

وبرداشتيم آنرا بر صاحب تختهائى وميخهائى كه ميرفت بنگاهداشت ما جزاى براى كسيكه بود انكار كرده شده و بتحقيق گذاشتيم آنرا

آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۱۶ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ۱۷ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ

آيتى پس آيا هست هيچ پند گيرنده پس چگونه بود عذابم وبيم دادنم وبتحقيق آسان كرديم قرآنرا براى پند پس آيا هست

هست اغلب اهل ملت را قبول — كه قمر شق شد بانگشت رسول

آنكه گفت اين گشت واقع راست گفت — خود قيامت احتداست اندر نهفت

داده باشد گر قيامت را نشان — در وجود خويشتن بر منكران

گر نميبند آيتى اين كافران — از علامتهاى قدرت در زمان

مر و را دارند بر كذب وكيد — پيروى راهواء خود بد كيش چند

آمد اهل مكه را در ناجيه — از خبرهاى قرون ماضيه

حكمتى بالغ درآست از مقال — كه رسيده است آن بسر حد كمال

سود ندهند انبيا بر امتان — نشنوند از حرفشان را رايگان

آنچنان روزيكه خواند از سرشت — آن يكى خواننده بر شيئى زشت

گوئى ايشانند روز واهمه — چون ملخهاى پراكنده همه

كافران گويند از شوريده بخت — اين نمار وزيست بس دشوار و سخت

مِنْ مُدَّكِرٍ ١٨ كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ ١٩ إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي

هیچ پندگیرنده تکذیب نمودند عاد پس چگونه بود عذابم و بیم دادم بدرستیکه ما فرستادیم برایشان بادی بیرخروش در

يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ٢٠ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ٢١ فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ

روز شومی استمرار دارنده که سرنود مردمرا گویا ایشان بودند تنهای خرما برکنده از بیخ پس چگونه بود عذابم و بیم دادم

٢٢ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٢٣

و بتحقیق آسان کردیم قرآنرا از برای پند پس آیاهست هیچ پندگیرنده

پیشتر ازقوم تو اندر وضوح
کرده تکذیب ازقیامت قوم نوح

داشتندی این گروه دفروع
بنده مارا همانا بر دروغ

این بود دیوانه گفتند آنگروه
با ردعوت ماند وآمد برستوه

وارند حر بند قول ایشان باسداد
حس رعقلش داشته است اعنی که بار

رب خودرا بس دعا کرد او بسر
که منم مغلوب ربی فانتصر

بار بگشودیم ابواب سما
ما بآبی سخت ریزان ازهوا

هم عیون ارض را اندر عیان
ساختیم ازهرطرف هرجا روان

شد ملاقی آنها بایکدگر
آنچنان کاندازه بود اندر قدر

پس بکشتی حمل او کردیم ما
که بداریم تخته‌ها و میخها

بر جرای نوح و احر مؤمنان
ایست معنای امن کان کفر

یا نگهداری ما معرفت آن
پس بود آیا گراین گیرند پند

پس چگونه بد عقوبتهای من
که بدیدش قوم بر کهران مصر

باقی آنرا درجهان هشتیم چند
در بیان ار بهر پند مردمان

هیچ پس باشد قبول آرندهٔ
همچنین انذار وآنهای من

سهل ما کردیم قرآنرا عیان
چونکه دعوت کردشان اندر سبل

پس چسان بود آنعذاب ونیم ما
منقطع تا گردد از وی بندهٔ

عاندهم کردند تکذیب از رسل
روز نحس مستمر برشوم بخت

مردمارا کندی ازجا مستمر
چون روان شد باد باعلیم ما

بند صرصر را فرستادیم سخت
که بود کنده وبنده هرکجا

پس چگونه بود آیا آن عذاب
کاتهم اعجاز نخل منقعر

همچو تنهای درار بخلها
میشد و میکند ازجا کاخها

که برایشان روی ننمود ارحجاب
بیمده آنسانکه در سوراخها

سهل ما کردیم قرآنرا حنین
کیست پس تابند گیرد راهل دین

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ٢٤ فَقالُوا أَبَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ ٢٥ ءَأُلْقِيَ-

تکذیب کردند ثمودیم بیم کسدگ را پس گفتند آیا انسانی را که از ماست تنکی بیروی کنیمش بدرستیکه ما آنگاه در آییم باشیم درگمراهی ودیوانگی آیا افکنده

الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ٢٦ سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ٢٧ إِنَّا

شد ذکر بر او از میان ما بلکه او دروغگو بیست حاد دوست رود ی خواهند دانست فردا که کیست دروغگوی حاه دوست بدرستیکه

مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ٢٨ وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْماءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ

مائیم فرستندگان ناقه بلائی مر ایشانرا پس چشم در راه باش ایشان را و صبر کن و آگاه کن ایشان را که آب قسمت است میان ایشان هر حصه آبی حاضر کرده شده است

٢٩ فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطى فَعَقَرَ ٣٠ فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ ٣١ إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً

پس خواندند یار شان را پس متحمل شد پس پی کرد پس چگونه بود عذابم و بیم دادم بدرستیکه ما فرستادیم برایشان فریادی

واحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ٣٢ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٣٣

واحد پس شدند چون درهم شکسته خطیره سار و بتحقیق آسان کردیم قرآنرا از برای پند پس آیا هست هیچ پندگیرنده

هم زصالح کرده تکذیب آن نمود
بیم کردن را که از قوم او نبود

پس بگفتند آدمی کز جنس ماست
پیروی ازوی کنیم آیا براست

در میان ما بود تنها و فرد
نه حشم دارد نه مالی این که کرد

گر کنیم این در ضلال و آتشیم
آتش سوزنده را هیزم کشیم

یا کنیم این گرکه ما دیوانه‌ایم | گرهیرا در جهان افسانه‌ایم | گشته القا کرده آیا او بوحی
گر بنا باشدکه وحی آید زحق | ما ازاو باشیم اولی و احق | ملکه کذاست او وخود پسند
زود پس دانند فردا این گروه | کیست کاذب کیست خودبین ازوحوه | پس طلب کردند ازوی تا زون
ما برون آرندهٔ ناقه بدیم | فتنه ایشارا بدان معجز شدیم | پس حقات ارحق بصالح شد بسر
پس نگهبان باش بین تاچون کند | باشرهم کس صبوری درگرند | زآب چشمه آگه ایشانرا بنا
روزی ایشان اوروزی ناقه راست | وایچنین بخش ازعدالتهای ماست | کل شرب محتضر یعنی قریب
یارخودرا پس بخواندند آن عدو | مشتهی حاضر حوآمد زور او | برکسی بمدسر ران بخش هیچ
گشت نازل پس عذاب دوالمنن | ند فدار اس سالف کیه حو | در ره ناقه نشست ارکیه وی
پس شدند ایشان زصحه بیم دم | پس چگونه بدعذاب و بیم من | صیحهٔ واحد فرستادیم رود
حای سنك اعنی رد آنرا نکار | چون درخت خشك شکسته بهم | که کند صاحب حظیره جمع آن
سهل ما کردیم قرآن بهر پند | چونکه خواهد کرد بنیاد حدار | یا گیاهی حشك کاندروقت خورد
هست آیا هیچ یاد آرنده ئی | سهل ما کرد قرآن بهر پند | هست آیا هیچ یاد آرنده ئی

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ٣٤ اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ٣٥ نِعْمَةً مِنْ

تکذیب کردند قوم لوط بیم دهندگانرا بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان تندباد سنگریزه باش جز آل لوط که نجات دادیم ایشان در سحر بعمتی از

عِنْدِنَا كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ٣٦ وَلَقَدْ اَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ٣٧ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ

نزدما همچنین پاداش میدهیم کسرا که شکرگذاری نمود و بتحقیق ترسانیدشان ارگرفت ما پس مجادله نمودند تا بچه تا بیم داده میشدند و بتحقیق خویای کام شدند اورا از

ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ٣٨ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ٣٩ فَذُوقُوا عَذَابِي

مهمانهایش پس محو کردیم چشمهاشانرا پس بچشید عذابم را و بیم دادم و بتحقیق آمد ایشانرا اول روز عذابی برقرار پس بچشید عذابم

وَنُذُرِ ٤٠ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٤١ وَلَقَدْ جَآءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ٤٢

و بیم دادم را و بتحقیق آسان گردانیدیم قرآنرا برای پند آیا هست هیچ پند گیرنده و بدرستیکه آمد آل فرعونرا آنچه بآن انذار کرده میشود

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَاَخَذْنَاهُمْ اَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ٤٣ اَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ اُولٰئِكُمْ اَمْ لَكُمْ

تکذیب کردند آیتهای مارا همه اش پس گرفتیم ایشانرا گرفتن عالمی توانا آیا کافران شما بهتردار ایشان نام شما راست امان نامه

بَرَآءَةٌ فِي الزُّبُرِ ٤٤ اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ٤٥ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ٤٦

در کتابها یا میگویند ما باهم انتقام کشندگان زود باشد که هزیمت داده شوند آن جمع و برگردانیده شوند پشت در دهر

لوط را کردند تکذیب اینچنین | قوم او رانذارها برآن و این | سوی ایشان غیر لوط و اهل و یار
او و دخترهای اورا در سحر | باد برهادیم زان رنج وخطر | همچنین بدهیم شاکر را جزا
قوم خودرا می بر سانید لوط | از گرفتنهای ما گاه سقوط | وان بیان و بند وعظ همچو در
هم طلب کردند اندر جستجو | بر مراد خویش مهمانان ارو | می فتادندی برو بی چشمها
پس چشید اینك عذاب پس الم | واچه مازان برشما دادیم بیم | آمدند مستقر گاو وعده داد
پس چشید البته زان رنجی که لوط | بیمتان میداد کاینك هبوط | کیست آیا پس کش ارسداست سهم
هم بفرعون و بقومش بیم داد | آمد اعنی موسی گردون سه | کل آنرا عاقل ارسطوات ما
پس گرفتم آنگروه مقتدر | چیست تا اخذ عزیز مقتدر | بهترند ای اهل مکه در نوا
یا بقوت یا عدد از این گروه | که بیان شد حالشان یا درشکوه | یا از ایشان بیچه بادارد پیش
یا شمارا در زبر باشد برات | کانکه کافرشد بوداورا نجات | مجتمع باشیم ما در انتقام
منهزم کردند زود این جمع پر | ما فرستادیم بادی سنگبار
بودشان این نعمتی از نرد ما | پس شك آوردند ایشان در بدر
چشمهاشان محو پس کردیم ما | کرد وقت فجرشان پس نامداد
سهل ما کردیم قرآنرا بفهم | پس دروغ انگاشتند آیات ما
آنکسانیکه نگروبند از شما | بهترند آیا که در آئین و کیش
یا که میگویند کفار از انام | حرب چو آید ویولون الدبر

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهٰى وَ أَمَرُّ ٤٧ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلٰلٍ وَ سُعُرٍ ٤٨ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي

ملکه قیامت است وعده گاه ایشان وقیامت سخت است در بلیه ها گریزو تدبیر بدر سته که گناهکارا ندر گمراهی و آتشهای سوزان روزیکه کشیده میشوند در

النَّارِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ٤٩ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ٥٠ وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وٰاحِدَةٌ

آتش بر رویهاشان بچشید مس کردن دوزخ را بدرستیکه ما هر چیزی آفریدیم آنرا باندازه ویست امر ما مگر واحدی

كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ٥١ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٥٢ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ٥٣

چون نگریستن بچشم شما و بتحقیق هلاك کردیم امثال شمارا پس آیا هست هیچ پند گیرنده وهر چیزی که کردند آنرا در کتابهاست

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ٥٤ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَهَرٍ ٥٥ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ

وهر صغیره وکبیره نوشته شده است بدرستیکه پرهیزکاران بدرجهشتها و انهاط در مجلس پسندیده نزد پادشاهی توانا

بل بود روز قیامت از قرار — وعده‌گاه اصلی ایشان را مدار — ازعدات بدرقتل واسر و ضرر
داهیه باشد مهمات شدید — که بدهشت جهنم رسید رسید — روزی آنساعتان که درآتش کشند
سوی دوزخشان کشند ارروی وسر — که بچشید از سودن ومس سقر — هرچه را کردیم خلق از اقتضا
هست آنرا در وجود اندازه — کش نبود لایق حمد و آوازه — چون کلمه ایجاد شئی درزمن
جاری اریکحرف کن گردد دگر — هست درسرعت کلمح بالبصر — مثلشان بس از فزون ماضیه
هیچ آیا هست تدبیرندهٔ — پند یعنی از شما گیرندهٔ — نامها و اعمالشان گردیده پر
یا که اندراوح محفوظست ضبط — جملگی اعمالشان بیهو وخبط — ثبت اندر لوح اندر کلّ حال
متقین در جنت و نهرها — هستشان رانواع نعمت بهرها — برزند و حالشان هست ازیقین
درمکان و مجلس صدق استوار — رد شهی مالك دوالاقتدار — وحدت دانیه است اروجه سرّ
هست جای عاشقان محو مست — که ندارند آگهی ازهرچه هست — بی شاهد اهلش از نام و نشان

گذشتن حضرت موسی ع بویرانهٔ و دیدن غریبی را

نوبتی میرفت موسی سوی طور — تا شود مستغرق بحر حضور — شد عبورش از در ویرانه
چون نگه کرد اندران اخشیبك — دید عریانی که جمله او بحاك — خشت زیر سر پلاسی درزیر
کای خدا تو آگهی از عزم من — همرهم تو و حوغ ورنج و محنم — ایمنیم باشد که نبی حال من
شد چوموسی درمناجات وراز — آمد اورا پس خطاب اردلنواز — گرچه حال آن فقیر جمله جان
گفت خودآگهی ازاحوال حلق — اول و آخر تودانی حال خلق — او حدیث اروحدت خود میسود
پس خطاب آمدکه ازما بر رباه — سوی او بگذار تحیات و سلام — توبهٔ تنها که من یار توام
موسی آمد گفت پیغام اله — بعزهٔ رد مرد و افتاد او براه — موسی آمد بردهوش راه دیر
دید آثاری ازآن درویش بست — حبریلاس وحشی آنجا بیش بست — گرگ خوردش یا زمین بردش فرو
پس ناوشد وحی از رب‌البشر — کاین گمان بر دوستان ما مبر — تا نماید قبض روحش چونکه مرد
خواست رضوان روح اورا درجنان — تهنیت گوید بحست ازوی نشان — گفت شد برد ملیك مقتدر
این مقام از رتبها بالا تراست — وحدت دانیه را اندر خورست — بیشان هیچ آگهی ازجمع وفرق
عشق آمد جمله دهرها نشست — راه عشق الا خراباتی نجست — هستی آنجا محض ذات کبریاست

سورة الرَّحْمٰن ثَمَانٍ وَسَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

سورة الرحمن

اَلرَّحْمٰنُ ۱ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۲ خَلَقَ الْاِنْسَانَ ۳ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۴ اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ۵ وَ النَّجْمُ وَ

خدای بخشاینده تعلیم داد قرآن را آفرید انسان را آموزانید بیان را آفتاب وماه بحسابند وستاره یا

الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ۶ وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ ۷ اَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۸ وَ اَقِيمُوا الْوَزْنَ

گیاه و درخت سجود میکنند وآسمان بلند گردانیدش وقرارداد میزان را که تعدی مکنید در میزان عدالت وبرپادارید سنجیدن را

بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ۹

بعدل وکم مکنید میزان را

رحمت اول عدم را بود کرد
نام حق مفتاح گنج رحمتست
رطهور خلق اصل وعلت است

هست رحمن اسم رب مستعان
در دوم تکمیل دین ارجود کرد
آن بحستن رحمت رحمانی است

داد یعنی عقل قرآنی تمام
رد ابداع زمین و آسمان
کرد قرآن بر پی تعلیم حق

چونکه این سوره بمعداد نعم
کرد خلعت چونکه انسانرا تمام
پس بیان آموختش یعنی نهاد

سورة الرحمن از آتش ساخت نام
گشته مقصود ارحمات ذوالکرم
هست دروی ذکر نعمت محتوی

معنی رحمانست آنگو بی سبی
زانکه رحمن شد رمنعم اسم عام
پس رحمانیش اندر نسق

وانکه در نوع بشر مخصوص بود
رحمتش واسع بود بر کل شئی
مظهر جمع که انسان نام اوست

ازحقیقت چون بصورت رد نعم
آمدش قرآن زجمع خود فرود
درمقام جمع قرآن با رسول

برکدامین تا کنند انکار کس
کرد قرآن را تاو تعلیم هم
یك شئونکاو د کر نعمتهای خویش

اول اورا داد نطق اعنی تمر
این بیان را ران مکرر کرد پس
آدمی تا آرد آلایش داد

گفت حاری میشود خورشید وماه
گفت علمه البیان زین شد عزیز
هشت حون دروی تمیز یك وبد

ذکر آن ران کرد ازبهر عباد
ماحساب اندر فلك بی اشتباه
هستشان یعنی مقرر سیر وطور

باشد ازنفع فروش دان یکی
که ازایشان نفع آن باشد زیاد
فصلها و وقتها و ماه و سال

هرگاه و هرشجر کاندر نمود
رور وشب گرهوش داری اندکی
ابدا کرد او بدکر بیرین

امر کرد اعنی بعدل اندر ظهور
ازدمین رویند چندحق راسجود
آسمان را داد رفعت بر زمین

عدل واانصافست اصل اندرروش
تا زمیزان نگذرند اندر امور
عدل بیش آرید اندرخل وخرج

که بپا دارید میزانرا تمام
داد عالمرا تعدلش پرورش
براقیموا الوزن بالقسط او دگر

کم دهی کم میکند از مایهات
کم زسنجیدن بیارند ازنظام
تا بوقت وضع میزان معضل

تو بدانی سرآن کمتر دهی
خشك بین گشت ارچه شیرداپهات
این یکی بود ازهزارش کاشتم

پس مکن میل از ترازو یافزم
ده فزونتر مدری بر ترحمی
ناله آری ازچه بردم حامه سبل

قدر آن باید کند انصاف وداد
کرحساب واحرخلق آری تو کم
مخصر شود بمیزان این قصور

برخودافزود ازخلق انصاف داد
قسط پس باشد یك ازاعطای او

وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاَنَامِ ۱۰ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ ۱۱ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

وزمین فروگستردش برای مردمان درآست میوه ودرخت خرمای صاحب غلافهای خوشبو ودانه صاحب برك ورستنی خوشبوی

۱۲ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۳ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ۱۴ وَ خَلَقَ الْجَآنَّ مِنْ مَارِجٍ

پس بکدام یك نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید آفرید انسانرا از گل خشکیده مانند سفال پخته وآفرید جن را ازشعله بیدودی

مِنْ نَارٍ ۱۵ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۶ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ ۱۷ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۱۸ فَبِاَيِّ آلَاءِ

از آتش پس بکدامیك نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید پروردگار دو مشرق وپروردگار دو مغرب پس بکدامیك نعمتها

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۱۹ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۲۰ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۲۱ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پروردگارتانرا تکذیب میکنید سر داد دو دریارا که بهم میرسند میانشان حایلی است که زیادتی نمیکنند پس بکدامیك نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

۲۲ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ۲۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۴ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي

بیرون میآید از آدو لولؤ ومرجان پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا انکذیب میکنید دوم او راست کشتیهای رونده در

الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ۲۵ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۶

دریا چون کوهها پس کدام یك از نعمتهای پروردگارت تکذیب میکنید

ارض را نهاد بر آب اینچنین
بهر مردم تا شوند آنرا مکین
بیضه تا گردد بود اندر غلاف
هم‌دگر حرفا بیان که بخلاف
برگهای خشك یعنی بر پشه
هم‌دگر آن دانها کوراست گاه
خوردنی برخلق وهم بوئیدنی است
پس ریاحین گرمیین روئیدنی است
پس بگوید انکار پنهان و آشکار
بر کدامین نعمت پروردگار
هست لازم در فصاحت از کلام
باعث تکرار آن در هر مقام
خوی گیرد قصه و افسانه
زانکه از رسم سخن بیگانه
هر دمه آوازی شود اروی بلند
که رفی‌حون دست بوی در پسند
از ریاله آتش او را آورید
واں ابوالحن است والیس عدد
آورنده گشت حق بی‌گفتگو
از دو عنصر کانش و بناست او
صعبی و شوی و رب‌المغربین
آن خدائی کاوست رب‌المشرقین
مشرقین و مغربین مهر و مه
یا بود زین هردو مقصود اله
برنهاد این صانع وایں خواص
خود شما دارید ازحق اختصاص
آن یکی شیرین ودیگر تلخ وشور
ساحت خاری آن دویه رانی‌فتور
داخل اندرهم نگردد از هوا
سطحشان باهم‌دیگری تماس
است ارشمس اگر داری خرد
نفع بحر شور و شیرین برعدد
بهر نفع مردمان آید برون
زین دودریا لؤلؤ مرجان فزون
نفس حیوانیه برزخ بی‌فتور
روح بحرعذب‌وجسم آن‌بحرشور
آن عبوه کنی و حرثی ما
داں دوگردد ضرع در القا
دربه اعنی فلك خاری از جهات
هست اورا خود حوارمنشآت
بر مثال کوههای اسوار
یاکنند اشارتی در بحار
برچه نعمت پس رخلاق مجید

اندراں هست از هواکه بنحاس
حلق تا گردد رآنها بهره‌یاب
د گرچیز از هیچ داری همدمی
کرد بهر سنتش تا آدمی
دانها و کاهها هریك خدا
قوت انسانست وحیوان از خدا
بوی خوش قوتست از بهردماغ
مغررا باشد ربوی خوش‌سراغ
این حضات انحدود تو بوی‌عرحبس
یا بمرد و رن بود یاحن واس
لیك بیداری توکایں تکرارها
هست دور از شیوهٔ گفتارها
حق آدم از گل خشك او نمود
چون گل یخه محوف درعود
ناطقش را گوست ازحس مسدد
روح حیوانش حوانند اهل سر
گفته محیی‌الدین که روح آتش است
درهوا مروح واین شرحی‌خوشست
بر کدامین پس ز نعمتهای رب
مکنند انکار این باشد عجب
کیان زمستانی و تابستانی است
پس فوانند زین‌دوفصل آمدبدست
خصمها هست بیرون از شمار
زین‌دوشریق وغرب اندرروزگار
بر کدامین نعمت حق پس شما
میکنید انکار در جهر و خفا
میرسد آن هردو برهم در عیان
من ایشان برزخ لا یبغیان
بیشان باشد ر قدرت حاجزی
تو بمعنی مل رهمش عاجزی
بر کدامین نعمت پروردگار
پس شما دارید تکذیب ازقرار
مربحرین‌است‌قصدارحسم‌وروح
در وجود آدمی اندر شروح
نی‌صفا ونطف روح اورا بسر
نی حو احساد هولائی کدر
بر کدام از نعمت رب‌العباد
پس شما دارید تکذیب ادنهاد
کش بود از هرطرف برداشته
بادامهای سند افراشته
نعمتی باشد عظیم این در نمود
سندگانرا از تجارتها و سود
هستان تکذیب پنهان بایدید

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۲۷ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۲۸ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

هرکس که برآست درمعرض فناست وبایده‌است ذات پروردگار تو که صاحب جلال وکرامی داشی‌است پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا انکذیب میکنید

۲۹ يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۳۰ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۱

سئوال میکنداراوهرکه درآسمانها ورمیباست هر زور اودر کاراست پس کدام یك ازنعمتهای پروردگارتانرا انکذیب میکنید

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ۳۲ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۳

زودباشد سر داریم بشمای دوگرانمایه‌نوع پس کدام یك ازنعمتهای پروردگارتانرا انکذیب میکنید

هرکه هست اندرزمین فانی‌شود
مانده باقی ذات ورانی شود
زین عدم نبود مراد الا فنا
زنده آن باشدکه هست ازخود بپا
چیست اندر جای عرض امتنان
ذکر اعدام فنا اندر بیان
یادمردن کردن آن‌خودطاعت‌است
دربقین یاداش طاعت‌جنت است
رستن اعنی از مقامات وجود
پایه پایه تا لقای شاه جود
وجه رب ذوالجلال ذوالکرم
هست و هستیها شود یکجا عدم
پس نعمتهای آن رب‌الانام
مرشمارا هست انکار از کدام
بردو وجه است‌آن‌یکی کریادمرك
بهرخودسازد هرآنکس سازوبرك
رد خاصان لیك ذکر این فنا
باشد آن کزبعد او باشد بقا
در تصور نیست به زین نعمتی
که شود شه مفلسی ذی‌عزتی

پس نهد گرمنت او برما نجاست | کاین فدارا درقفا اینسان نقاست | گفت آنهم تاشود شکرت مزید | در سپاس افزون شود قرب وامید
خواهد او تا فرقها یابند تاج | نی که دارد برسر و تاج احتیاج | حاجت ازوی هر که دارد اوست | خواهد وهر روز در کاری خداست
بخشد وآمرزد و روزی دهد | رهروانرا فتح و فیروزی دهد | هردمش هست ارنیان کاف ونون | در تجلیهای افعالش شئون
بر کدام از نعمت رب البشر | پس شمارا هست تکذیبی دگر | رود فارغ از شما گردیم ما | ایگروه انس و جن اندر حرا
که گرانارید یا قومی گران | ایست تهدیدی رحق برمندگان | درسبعرغ هست اسراری حمی | لیگرد از انکشافش بر صفی
که نگر گریافتی این راز فاش | تا قلندر فارغ از کونین باش | زین گذشتم زود باشد کز شما | فارغ آئیم ای دوگروه اندر جزا
برادام از نعمت حق میکنید | پس شما تکذیب گردارید دید

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ

ایجماعت جن وانس اگر توانید که نگریرون روید از اطراف آسمانها وزمین بیرون روید بیرون روید الا بقدرت

إِلَّا بِسُلْطَانٍ ٣٤ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٥ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ

مگر بتسلط پس کدامیك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید سرداده میشود برشما شعله‌ائی از آتش ومس گداخته پس دفع نتوانید کرد

٣٦ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٧ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ٣٨ فَبِأَيِّ آلَاءِ

پس کدامیك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید پس چون چاك چاك گردد آسمان پس شود گلگون چون پوست سرخ پس کدامیك از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٩

پروردگار تانرا تکذیب میکنید

ایگروه جن وانس ار حدود | گر نوانید در بیرون شدن | خود زاقطار زمین و آسمان | تارهید ارملك وریج اندرعیان
پس روید ایملك بیرون اندرفرار | نیست در بیرون شدن راه گذار | جز بقهاریت و سلطانیم | وافتدار و قدرت ربانیم
قصد ازاین بر بندگانست اشتغال | ور نه پس باشد تدبیهی بی‌مقال | که برون از حیطهٔ حق در تمیر | هیچ ممکن نیست ازراهی گریز
مور لنگی در میان شیشهٔ | جز بتسلیم ارکند اندیشهٔ | ریح خودداده‌است کزهر سو که رو | آرد افتد بار اندر شیشه او
چار عنصر همچه صد یکدگر | مجتمع درهیکلی ابن‌الممر | این بس است ارضعف وعجز آدمی | هست اوروی او عین کمی
تاحه حای آنکه بندد سلسله‌صف | درکمینش حارسان از هر طرف | دور او باشد حصار آهنین | لشکر بود سر بر سپهر هفتمین
زه بقصد جان او قوس قضا | بر شتابست ازحدگنش شد رها | موسویش بسته هرسو یکسه | در کمند غالب دوالجلاله
کی تواند کرد ازراهی فرار | جزکه سر بنهد بخاك اضطرار | داند الاحق کس اورا یار نیست | در دو عالم حافظ ومختار نیست
کش رهاند ازمکاره وار محن | باشدش رهبر ز دیو راهزن | برکدامین پس ز نعمتهای او | منکرید انکار وگردانید رو
منفرستند بر شما بی‌اشتباه | از زبانه آتش و دود سیاه | رفته باشید ازراص او برون | از زبانه باریان سازد زبون
یا نحاس آمد مس بگداخته | کار مشرك زو شود پرداخته | پس شما نصرت نتوانید کرد | یکدگر را اندران آسب و درد
برکدامین پس ز نعمتهای حق | میکنید انکار یاتکذیب ودق | بردن او محرمان را در جحیم | هست بهر مؤمنان ور وعده
گر ذاعدای توبکشند انتقام | امتنان باید تورا زان اهتمام | دشمن دین نیز است ازخصم جان | سوردار این جسم وران روح وروان
پس چوبشکافد سپهر لاجوردن | میشود چون روغن زیت از نمون | باشود سرخ ازنجستین همچوورد | پس شود چون دهن زیت او سرخ ورد
رنك او یعنی بگردد هرزمان | ازشرار دوزخ ودود و دخان | بر کدامین نعمت پروردگار | پس کنید انکار اندرروزگار

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ٤٠ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤١ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ

پس درآنروز پرسیده نشود از گناهش انسی ونه جنی پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید شناخته میشوند گناهکاران

بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ٤٢ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٣ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ

بعلامتشان پس گرفته شوند بموهای پیشانی وقدمها پس کدامیك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید اینست دوزخی که تکذیب مینمودند

بِهَا الْمُجْرِمُونَ ٤٤ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ٤٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٦ وَلِمَنْ

آنرا گناهکاران میکردند میانه آن ومیانه آب جوشان پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید وبرای کسیکه

خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ٤٧ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٨ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ٤٩ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

ترسد مقام پروردگارش دو بوستان است پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتان را انکذیب میکنید صاحبان انواع پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا

تُكَذِّبَانِ ٥٠ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ٥١ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٢

تکذیب میکنید درآن دو تادو چشمه است که جاری میباشند پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا انکذیب میکنید

نیست حاجت هیچ یعنی پرسؤال
پردهٔ کس را نکه ستارالعیوب
یعرف المجرم سیماهم ابین
پس گرفته میشوند ایشان تمام
برکدامین پس رآلاء و نعم
اینست آن دوزخ که اندروی عباد
برچه نعمت میکنید انکار پس
وزبرای آنکه ترسد از خدا
حاصل اینکه برچنین نیکو سرشت
وان دوجنت صاحبان شاخها
پس کنید از نعمت حق برکدام
وان بود ادراکهای جزء وکل

ئی شود پرسیده آنروز ازگناه
ظاهر آید مجرم ازسیما وحال
می‌بدرد در دو عالم بر ذنوب
این بود تعریف کفار ازیقین
خود باقدام ونواصی ار مقام
منکرید انکار وتکذیب ازستم
مشرکان منکر ندند از بدنهاد
از خدای ذوالنعم در هرنفس
در مقام ایستادن در جزا
ازخدا باشد معین دو بهشت
باشد اندر قصرها و کاخها
خودشما تکذیب جمله خاص وعام
زد ارباب نظر و اهل سبل
برچه نعمت پس زنعمتهای اله

آدمی‌زاد و پری بی‌اشتباه
یا گنهکاران مؤمن راخدا
غیر مشرك یا که اسکاره را
از کبودی چشم و تاریکی رو
موی شقاقی و پاهاشان سیاه
یعنی آنکو منکر آلاء ماست
اهل دوزخ را دهندآنجاطواف
شد فراموش ارکه آن امدادتان
یا از آن ترسد که اعمال او
بر کدام ازنعمت رب‌العباد
هست هرشاخی نشان از نعمتی
در دوجنت هست دوچشمه روان
شرح آنها گفته‌ایم ار بیشتر
میکنید انکار ودارید اشتباه

می‌رسد ازگناه اندر جزا
کاو دریده پردهٔ خود برملا
می‌شوند اشناخته بی‌گفتگو
می‌گیرند و بدوزخ درکشند
درمقام رستخیز اینش جزاست
هم میان آب حوشان بخلاف
دوزخ آرد درکشاکش یادتان
حق بود شاهد اگر بد یانکو
پس کنید انکار گردارید یاد
که درآن بود زوال و آفتی
هرکجا خواهند آید در عیان
چیست تا تحقیق هریك درنظر

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ٥٣ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٤ مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا

درآن دو تاست ازهرمیوه دوصنف پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا انکذیب میکنید میکنید تکیه بر فرشهائی که آستر آنها

مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ٥٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٦ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ

ازدیبای سطبر است وچیده شوند آن دو بهشت نزدیك است پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا انکذیب میکنید درآنهاست فروهشته چشمان

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ٥٧ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٥٨ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ

که مس نکرده ایشانرا انسانی پیش از ایشان ونه جنی پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا انکذیب میکنید گویا آنها یاقوت ومرجانند

٥٩ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٠ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ٦١ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٢

پس کدام یك از نعمای پروردگارتانرا انکذیب میکنید آیا باشد پاداش نکوکاری جز احسان پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا انکذب میکنید

ور نواکه اندران دو بوستان
برکدامین پس زنعمتها که هست
میوهای چیدنی زان دو جنان
واندران باشد زکوته چشمها
پس بآلاء خداوند ارچه جنس
یا زنان یارسا اندر جنان
باشد آیا خودجزای فعل نیك
خوف ازحق را جزا امنیت است
نوکنی بر سوائی گرعطا
ور نباشد تنگش در هرکجا
برکدامین پس زاحسانهای او

هست دوصنف ازبرای دوستان
میکنید انکار از عالی و پست
برزمین نزدیك باشد یا دهان
حفتشان از حور عین بی‌خشمها
هست انکار شما ای جن واس
شوهران را می‌نماید آن چنان
غیر نیکی از خدای بی‌شریك
نعمت دنیا جزایش نعمت است
اوکند درحقت از نیکی ندا
گوید ازجان چون مقام آید ثنا
میکنید انکار اندر جستجو
تاشما گیرید ترك فعل زشت

زان نکی معروف وان دیگر غریب
منکی بر فرشها کاندر مقر
برچه نعمت پس بظاهر یا نهان
که نسوده پیش از ایشان هیچکس
گوئی آن حوران بسرخی ومها
برچه نعمت پس زنعمتهاکه بهشت
توبه را باشد جزا ازحق قبول
هم جزای آن عطای فی‌اللهست
ورعطائی درحق کس خدمتی
اینقدر کافست گفتن را بسهم
ساخت اکهتان زلطف معنوی
رو بنیکی آورید اندر سرشت

که ندیده مثل آن کس در نصیب
دارد از استبرق آنها آستر
میکنید انکار هیچ ای‌انس وجان
رآدمیزاد و پری در یکنفس
همچو یاقوتند و مرجان درلقا
هستتان تکذیب آیا دربهشت
هم اجابت مردعا را در وصول
حود بقا بالله ارجان آگه است
بخشدت گر قادر است او نعمتی
مابقی را گر توجان داری بفهم
که بود نیکی جزای نیکوی

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ٦٢ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٤ مُدْهَامَّتَانِ ٦٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

واز غیر آن دو نادو بهشت است پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید هر دو سیاهی زننده پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکنید

٦٦ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ٦٧ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٨ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ

در آندو تا چشمه است هر دو بر جوشنده پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تا را تکذیب میکنید در آن دو تا است میوه و نخل و انار

٦٩ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٠

پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تا را تکذیب میکنید

هم دوستان دگر هست از نشان — قرب آن دوستان یاحسب آن — حست روح است وذات آن درشهود
پس زنعمتها که دارد اختصاص — بر کدامین بس زآلاء اخص — سبزئی کان در سیاهی مایل است
وان دوچشمه گرکه داری واردات — بر کدامین نعمت ارعلم و کمال — هست در این دوجنان جاری دوجوی
میوه‌ها در آن دو جنت بشمار — هست اشارت زان دوبرداهل حال — بر کدامین نعمت ارعلم و کمال
بهر فهم عامه جاره زین سرود — نخل و رمان بهر فهم عامه است — هست اشارت زان دوبرداهل حال
آدمی باقی بود ازروح و جان — زان میل زد حق بخرما و انار — نخل و رمان بهر فهم عامه است
اختصاصش هست ذکر اندر کتب — جای ذکر آن دراین تفسیر نیست — زان میل زد حق بخرما و انار
مبکنید آیا که تکذیب ازوضوح — وان بود مر سابقین را درورود
آن دوجنت را زلطف شامل است
که بجوشند از میان آن بروی
پس شما دارید تکذیب و ملال
بر تعجی جمال و هم جلال
ور بروحست آن بوصف این جامه است
کاین دواند ارمیوه‌ها به درعیار
نیست ضد این نظم تفسیر نبی است

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ٧١ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٢ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ٧٣ فَبِأَيِّ آلَاءِ

در آنهاست خوب زنان نیکو پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکنید حوران پرده نشینند در خیمها پس کدام یك از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٤ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ٧٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٦ مُتَّكِئِينَ

پروردگارتا را تکذیب میکنید مس نکرده ایشان را انسان پیش از ایشان و نه جنی پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکنید تکیه زنندگان

عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ٧٧ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٨ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ

بر بالشهای سبز و کنار عقر نیکو پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا را تکذیب میکنید افزون آمد نام پروردگار تو

ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ

که صاحب بزرگی و مکرمت است

هست در این چار جنت از نشان — کاندر اوصافند خیرات حسان — حق و خلق همه میباشد نکو
نیست خلقی بهر ایشان نایسند — از هر آن عیبند پاك و ارهند — هر چه نعمت پس کنید انکار ازو
هفت نیکو نعمتی بی‌منتهاست — وان بنده فضل خاصی از خداست — وان بود پرهیزکار و شرمناك
این چنین زنرا خدا باشوهرش — اندر آرد در بهشت و کوثرش — هفت بدشد هر زه‌گوی و بدسخن
بی‌سلوك و زشتخو ناسازگار — بام رو بازار کرد و بابکار — گر بداری اینچنین زن نعمت است
زین گذشتم باز گردم بر کلام — حور مقصورات گفت او فی الخیام — یعنی اندر پرده ها پوشیده‌اند
آن شئونات جلال حضرتند — محتجب کاندر حجاب وحدتند — بر کدامین پس ز آلاءمبین
از پری و آدمی ناکرده مس — پیشتر از ایشان آنهان راهیچ کس — یعنی از اصحاب بهشت
یعنی انوار جمال دلفروز — بر کسی از پرده ننموده بروز — بر کدامین پس کنید انکار همن
متکی بر فرشهای سازگون — هم بساطی که کنید خیره عیون — بر بساطند اعنی ارباب یقین
نیست جز درجنت ذات وصفات — مسکن اصحاب فنا را یانقات — عبقری باشد متاعی کز عجب
یافته یعنی که جن این جامه را — پس لطیفست وسرین عامه را — هستی موهوب حقانی است آن

بل بود ازغیب غیب اودا نمود کس نداند جزخدایش کان چه بود برکدامین پس کنید انکاروعیب از عنایتهای آن علام غیب
پس بزرگست اسم رب ای همام ذوالجلال و ذوالکرم فوق التمام ذکر نعمتهای خود پروردگار همه در این سوره فرمود آشکار
گرچه نعمتهای او بر بندگان هست بیرون از شمار و ازبیان برتذکر تاکنند ازآن قیاس ایقدر فرمود ذکر از بهرناس
یکمثالی باتو گویم شود فوق در مثالم داری ار فهمی عمیق چشم ناشد نعمتی ازحق برو که از آن بینی بهرشیئی نکو
ایک درهزار نکشائی نظر تو بچیزی نعمتی ناشد دگر همه اشیا را زخلاق الانام نعمتی دان لحظه لحظه والسلام

سورة الواقعة ستّ وتسعون آية وهي مكّيّة

بسم الله الرّحمن الرّحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ٢ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ٣ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ٤ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ٥ وَبُسَّتِ

وقتیکه بوقوع آمدآن بوقوع آمدنی نیست مر وقوعش را تکذیب کننده پس گردانیده است شدگردانیده است وقتیکه حرکت داده شود زمین حرکت سخت وشکسته

الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ٧ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ٨ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ٩ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

شود کوهها ریزه کردنی پس باشد درهء پراکنده وباشید اصناف سه گانه پس یاران جانب راست وچه یاران جانب راست

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ١٠

ویاران جانب چپ وچه یاران جانب چپ

یاد آرید آنکه چون یابد وقوع ساعت واقع شونده در رجوع
نیست در دکر وقوعش کاذبی هست رجوع او بدکر حادثی
این خبررا منکر ندار آنکه شنید میدهد اندر خران اردی خبر
چون رسد دی منکری باقی نماند تا که نبود دروقوع آن دروغ
نیست ربی درقیامت واقع است اهل خودرا خافض است ورافع است
یاد آرید آنزمان کاید زمین آنکه را اندرشمع سازد فرو
کوهها گردند چون گرد هوا آنچنان جنبدش که از قبور
یعنی اصناف سه گونه درطلب خود شما باشید ارواح ثلاث
صاحبان یوم که بی سر حواست پس یکی راهاست اهل میمنه
چونکه شدذریت ازصلبش برون بوده اند اهل سعادت کز نخست
قوم دیگر هست اهل مشئمه در قیامت چونکه برگردد ورق
شوم حال و پست طبع وزشت رو باشد این وصف ازشقاوت درمقال

که ربی خواهد رسید آن پرشرر
این خبر یابد یقین صدق وفروغ
نیست را رفعت دهد بی گفتگو
مرده گان زیرند بیرون همچومور
اندرآن روزیکه یابند انبعاث
گسسته اهل یمین را هیمنه
بر یمین آدم استادند چست
ایستند اندر یمین عرش حق
در عرب ضرب المثل برسوء خو

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ١١ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ١٢ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ١٣ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ١٤ وَقَلِيلٌ مِنَ

وپیشی گرفتگان پیش روانند آنهایند نزدیک شدگان در بهشتهای ناز و نعمت گروهی از پیشینیان وقلیلی از

الْآخِرِينَ ١٥ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ١٦ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ١٧ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ

پسینیان بر سریرهای بافته از زروجواهر تکیه زنندگان بر آنها روبروی یکدیگر میگردند برایشان پسران جاودانیان

١٨ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ١٩ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ

باقدحها وابریقها وجامی از شراب جاری دردسر نمیکند ازآن ونه ازخودروند ومیوه از آنچه اختیار کنند

٢١ وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٢٢ وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ٢٣ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وگوشت مرغ ازآنچه میخواهند وحوران فراخ چشم چون امثال مرواریددر پردها نگاه داشته پاداش بسبب آنکه بودند که میکردند

٢٤ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ٢٥ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ٢٦

نمی شنوند درآن لغوی و هاسادهد کردنی مگر گفتن سلامی سلامی

قوم سیم برتر داز چند وچون | خواندشان والسابقون السابقون
درخلایق ایکروهند از منوک | برحدا ردیکدر اندر سلوک
بوده اند از کودکی دور ازفساد | کرده بعدل مال وجان اندر جهاد
بت نپرستیده هرگز یکنفس | اسبق ارایشان درایمان نیست کس
اقربند ایشان بحضرت نعم | درصراط عدل وایمان مستقیم
قوم بسیارند از دشت وبن | وامکی از آخرین در امتحن
لیك در تحقیق ارباب یقین | اهل صف اولند در اولین
قوم محبوبین راروح وصفوف | بی تعجب کرجه داری وقوف
رتبهٔ ایشان زمحبوبین کم است | واهل صف سابقان اسم است
بل بعکس است راین امت خواص | بیش ازینند برد احصاص
متکی آن قوم سابق برسریر | کان صنع رشد ازیاقوت ودر
روبروی هم برآنها هریکی | با فرح رشند انشان مکی
کودکان با صباحت دورشان | بهر خدمت درطواف احضورشان
کوزه‌ها دردسته‌شان ازدست هین | و ابریق و کاس من معین
دردسر کشند زان نکو عقار | نیست یعنی خمر وحدترا خمر
همچنین با میوه‌ها اندر طواف | کردشان ولدان مهرده بگراف
همچنین حودرا نشان ازهرطرف | برمثال در مکنون در صدف
بشنوند اندر بهشت اقوال لغو | آنچنانکه بوده در دنیا سبو

سابق اندر فضل ودرتوحید ودین | درهشت و دروصول ودریقین
درمقام ومرتبت نزدیك حق | هستشان سبقت زکل ماخلق
پیش ازانشا خوانده حق رابشریك | بی که وقتی بوده اند پس گشته یك
پاك و طاهر بوده اند ازهرخطا | خوانده حق این فرقه‌را اراولیا
خودحجابی نیست بهرآن نقات | در صفت اردات ودردات ارصفات
یعنی از این سابقین اندر امم | پیش ازاین امت بدانایشان به کم
یعنی اولی درعنایت در ازل | بی رامهای قبل و بعد مل
وان قبل از آخرینند آنکسان | کر محمدند در وصف وشان
تاکه باشد اوان ازآن امم | واخرون از امت مرحومه هم
زامت من هرسه فرقه بی‌غلق | وزکهر بریکدگر برسته‌اند
وان مشك بحرها پیوسته‌اند | که برایشانست حرم از ذوالجلال
موهنها باشد آن زاتصال | بی‌تغیر مانده تاحسن نکو
حودان آن کودکان ماه رو | ورشراب عشق و عرفان وکمال
حامها یعنی زبار خمر وصال | بی‌شودقطع آن شراب ازبادهوش
هم بدان ماند زبارعقل وهوش | هم زلحم طیرشان هست اختیار
میل میوه چون کنند از اختیار | کرده‌اند ایشان بدنیا بی‌غلو
برحرای آنچه راغب نکو | قولشان باشد سلام اندر سلام
بی‌گنه وانم ومحض است ازکلام

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ٢٧ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ٢٨ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ ٢٩ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ ٣٠

ویاران جانب راست چه یاران جانب راست در میان درختان بی خار وموزدار بسیار همیشه شده وسایه همیشه کشیده شده

وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ ٣١ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ٣٢ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ٣٣ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ٣٤ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ

وآبی ریزان شده وهمیشه بسیاری نه گسسته شونده است و نه منع شده و مرتبه‌های بالا برده شده که ما آفریدیم

إِنْشَاءً ٣٥ وَ جَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ٣٦ عُرُبًا أَتْرَابًا ٣٧ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ٣٨ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ٣٩ وَ

آنهارا آفریدنی پس گردانیدیمشان دوشیزه شیفته شوهر خود همسن برای یاران جانب راست گروهی از پیشینان و

ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ٤٠ وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ٤١ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ٤٢ وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ

گروهی از پسینان و یاران جانب چپ چه یاران جانب چپ در آتش موذی نده اند و آب جوشان و سایه از دود سیاه

٤٣ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ٤٤ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ٤٥ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ

نه سرد و نه پسندیده بدرستیکه آنها بودند پیش ازان نازو نعمت خود سرشدگان و بودند که اصرار نمودند بر گناه بزرك

٤٦ وَ كَانُوا يَقُولُونَ ٤٧ أَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ٤٨ أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ٤٩

وبودند که میگفتند که آیا وقتیکه بمیریم و بشویم خاکی واستخوانهای بدرسیکه ما را انگیخته شوندگان هستیم یا پدران ما نیز که پیشینیانند

قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ ٥٠ لَمَجْمُوْعُوْنَ اِلٰى مِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ٥١

بگو بدرستیکه پیشینیان و پسینیان هر آینه جمعند تا وقتی مقرر تا روزی معلوم

بعد ذکر سابقین و اولین
می نماید ذکر اصحاب یمین

پس معظم پس مکرم پس کبار
حایشان زیر درخت بی خار

هم درخت مو رگر یا تا بسر
از شکوه خوش بود پر وز ثمر

معنی معقولرا حق در بیان
زین مثل محسوس کرد ار بهرشان

ظل ممدود آن کشیده سایه ها
که نگردد برصرف هرگز رجا

هست دیگر میوه های بی شمار
از هر آن حریکه سازید اختیار

ور برای استراحت فرشها
روی هم برداشته بر عرشها

وین بیان باشد براین آیت مشیر
گر بباشد مستر دروی ضمیر

پس نگردانیمشان دوشیزه باز
یار و همراشان شوهرها بکار

جملگی باشند برسن شباب
مستدام اندر جمال ورنگ وآب

آزمان را می کنیم انشا چنین
ما همانا بهر اصحاب یمین

یعنی ارآن امتان که بوده پیش
هم دراین امت بود آنفرقه بیش

یعنی اصحاب یمین ازاول وبعد
قوم بسیارند از اقبال سعد

چون صحابه خاص بین دیگران
یا که مه ومشتری در اختران

آنگروهند اهل رسوائی و بم
جای ایشان فی سموم وحمیم

نی خنک چون سایه دیوار ودز
که دهد معنی زسایه بر ضرر

ازحرام اعنی دماغ وش و نعم
بودشان اصرار برجرم عظیم

بودشان این حرف کاید بعدصراط
کاوعد اعضای ما اندر واران

کوشما از اولین و آخرین
مجتمع گردید ومحشور از یقین

این بیان اصحاب دست راست راست
گشتند آیا که اهل دست راست

ثُمَّ اِنَّكُمْ اَيُّهَا الضَّآلُّوْنَ الْمُكَذِّبُوْنَ ٥٢ لَآكِلُوْنَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زَقُّوْمٍ ٥٣ فَمَالِـُٔوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ

پس بدرستیکه شما ای گمراهان تکذیب کنندگان هر آینه خورندگانید از درختی از قوم پس پر کنندگانید از آن شکمهارا

٥٤ فَشٰرِبُوْنَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيْمِ ٥٥ فَشٰرِبُوْنَ شُرْبَ الْهِيْمِ ٥٦ هٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّيْنِ ٥٧ نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ

پس آشامیدنگانید بر آن از آب حوشان پس آشامیدنگانید آشامیدن شتران تشنه این است مهمانی ایشان روز جزا ما آفریدیم شمارا

كُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ ٥٨ اَفَرَءَيْتُمْ مَّا تُمْنُوْنَ ٥٩ ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَهٗ اَمْ نَحْنُ الْخٰلِقُوْنَ ٦٠ نَحْنُ قَدَّرْنَا

پس چرا تصدیق نمیکنید آیا پس خبر دهید مرا آنچه میریزید آیا شما می آفرینید آنرا یا ما آفرینندگانیم مقدر کردانیدیم

بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ ٦١ عَلٰى اَنْ نُّبَدِّلَ اَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِيْمَا لَا تَعْلَمُوْنَ ٦٢

میان شما مرگ را و ستیهیده معجوز بر اینکه بدل آریم امثال شمارا و بیافرینیم شمارا در آنچه ندانید

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْاَةَ الْاُوْلٰى فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ ٦٣

و بتحقیق دانستید آن آفرینش نخستین پس چرا تفکر نمی کنید

پس شما ای گمرهان کاندر غرور
بودشان تکذیب ارعشو وشور

آیدرخت آن نمس برحور وحفاست
موهایش شهوت وشرك وهواست

پرکسندهٔ اشکبد از آندرخت
روی آن بوشید رآب گرم سخت

گفت زان فشارون من حمیم
همچنین فشارون شرب هیم

یا که وهمیات نفس بی سکون
کش بود جوع وعطش هردم فزون

ور اندرخی کش بود زقوم نام
آ کنون شد آرزو از نمام

زان یکی تکذیب قول کامل است
از ثمرهایش که زهر قاتل است

بر مثال اشتر تشنه زده
پس نوشند از حمیم وارده

سیر از آن ناید رسدگر تابحلق
این بود حرص وطمع برماخلق

میروی شهوات او گردد فزون
هرچه بردنبال میل نفس دون

این بودشان پیشکش روز جزا | اکل وشربی بس مناسب بس بجا | ما شما را آفریدیم از نخست | پس چرا باور ندارید آن درست
پس شما دیدید آیا ز امتیاز | در رحم چیزی که میریزید بار | خود شما آن نطفه را آنا دگر | آفریدید ایچ بر شکل دگر
تا رسد برحدّ انسانی تمام | یا که مائیم آفریندهٔ انام | کرده‌ایم ار بعد ایجاد شما | موت را ما میان تقدیر ما
ساختیم اعنی مقدر ارازل | ما رمان موت هریك در محل | کس شما سبقت نواند نمود | گر مبدلتان خشم اندر نمود
خود بدل سازیم اندرحالتان | آوریم اندر ظهور امثالتان | یعنی از برخایاں خلق دگر | آوریم اندر تبدل از بشر
نیست کس عاجز کسندهٔ ما دراین | تا شود مانع زرای مسبس | هم‌دگر بارد کسم ایجادتان | برچنان صورت که ندانید ازآن
شاه اولی شما داسته‌اید | کانتقال است ازمقامات آن پدید | نطفه وهم علقه ومضغه وعظام | هم‌لجوم اعصاب و اوتار ارتهام
همچنین تصویر آن اندر فتوح | برچنین شکل ودرآن ایلاج روح | حمگی دارید آرا اعتراف | کاوریدیم ایهمه مابی‌خلاف
پس چرا باور ندارید آن درست | تاکنید آنرا دلیل اندر معاد | بر وجود نشء دیگر بزود | هرکه آن گرداین یقین خواهد نمود

أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ٦٤ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ٦٥ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ

آیا پس خردهید که آنچه میکارید | آیا شما میرویانید آنرا | یا ما نیم رویندگان | اگر خواهیم هرآینه گردانیدیم آنرا خشك پس گردیدید

تَفَكَّهُونَ ٦٦ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ٦٧ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ٦٧ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ

که تاسف خورده باشید ما تاوان رده گانیم که ما نای بهره گانیم | آیا پس خردهید که آن آبی که می آشامید | آیا شما فرو فرستادید آنرا

مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ٦٩ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ٧٠ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى

از ابر | یا ما نیم فرو فرستندگان | اگر خواهیم گردانیم آنرا تلخ مزه | پس چرا شکر نمی کنید | آیا پس خردهید که آتشی که

تُورُونَ ٧١ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ٧٢ نَحْنُ جَعَلْنَٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَٰعًا لِّلْمُقْوِينَ

برمی آرید | آیا شما آفریدید درختش را | یا ما نیم آفرینندگان | ما گردانیدیم آنرا یادآوری | ومایه تمتع ندای صاحبان قوت

٧٣ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ٧٤

پس بتسبیح گوی نام پروردگارت که بزرگست

پس شما بینید آیا در سرشت | آنچه را که میکند اردانه کشت | یعنی از تخمی دهد احبارهین | که کند آنرا نهان اندرزمین
می برویانید آنرا خود شما | یا که رویاندهایم آن بی ما | لو نشاء لجعلناه حطام | پیش از آنکه نفع از آن گیرند وکام
پیش از آن یعنی که آید در بصر | خوردشان سازیم وخشك اندر مطر | پس همه روزی تعجب ران کنید | دست بردست از پشیمانی زنید
میکنید از آن قضیه گفتگو | که شما آیا غرامت کرد رو | ما بسی داشیم زین تاوان رده | بلکه هم بدبخت ومحروم آمده
دیده‌اید آیا پس آن آبی شما | که بیاشامید و زیرد ابرها | آن شما آیا فرستید از سحاب | یا که فرستیم ما از ابر آب
گرکه ما خواهیم آنرا ملح وشور | می نگردانیم از تریك و دور | پس نگوئید ارچه رو شکر نعم | ارخدای رزق بخش ذوالکرم
پس شما دیدید آیا کاورید | از درخت سبز آتش بر پدید | بردهید آیا که از شاخ شجر | از برون آوردن آتش خبر
کرده‌اید ایجاد آن آتا شما | آوریدستم آنرا یا که ما | ما نگردانیدیم آتش را زیاد | تذکره یا از جحیم آرید یاد
همچنین بهر ورود آیندگان | دربیابان بهره ومرخورد از آن | پس مواید گرحق اندرآتش است | پیش از آن کابیدکه آتش خوشست
پس بنام کردگار خود بگو | پس بیاکی نام آن پروردگار | یادکن کامد بزرك از اقتدار

فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ٧٥ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ٧٦ إِنَّهُۥ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ٧٧ فِى كِتَٰبٍ

پس سوگند یاد نمکنم بمنازل ستاره‌ها | وبدرستیکه آن سوگندیست اگر دانید | بزرك | بدرستیکه آن قرآنیست گرامی | در کتابی

مَّكْنُونٍ ٧٨ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ٨٠ أَفَبِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ

مسطور | مس نکند آنرا مگر پاك کردیده شدگان | فرو فرستادیست از پروردگار جهانیان | آیا پس بآن کلام شما مداهنه میکنید

٨١ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ٨٢ فَلَوْلَا اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ٨٣ وَ اَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ

ومیگردانید روزی تارا بدرستیکه شما تکذیب میکنید پس چرا وقتیکه میرسد بحنجر وشما در آنوقت مینگرید

٨٤ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ٨٥ فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ٨٦ تَرْجِعُونَهَا

ومادر دیکدریم بسوی او ازشما ولیکن نمی بینید پس چرا اگر هستید غیر جزا داده شوندگان برگردانید ش

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٨٧ فَاَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ٨٩ وَ اَمَّا اِنْ

اگر هستید راست گویان پس اگر باشد از مردمان شده گان پس راحتی است وروزی وبهشت پر نعمت واما اگر

كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ ٩٠ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ ٩١ وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ

باشد از یاران دست راست پس سلامی از یاران دست راست واما اگر باشد از تکذیب کنندگان

٩٢ الضَّالِّينَ ٩٣ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ٩٤ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ٩٥ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ٩٦ فَسَبِّحْ

گمراهان پس مهمانی بهمانیست از آب جوشان ودر آوردن در دوزخ وبدرستیکه این هر آینه آنست حق یقین پس تسبیح کن

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

نام پروردگارت که بزرگ است

پس حورم سوگند بروقت هجوم یا غروب اختران اندر هجوم خود روح القدس در حزن ش
واندران وقتست عبت ارخواس روح گردد مارع ارغوغای پس کانچه خواند اوهست قرآنی کریم
زاحمد اعنی آنچه گردید استماع هست قرآنی صدر الاسمع لوح محفوظ اعنی اندر نظم ورسط
مس ورا نکند جز پاکرگان جز ملایك پس بساند یعنی آن جز بپاکان وی بود نوشته ضبط حرخواس وعارفان ث بی
گشته آن نازل از رب العالمین پس حراخون میرسد جان بگلو وقت مردن نگرید ارشب ورو تا نگردد آنگه ارتویل وی اینکه بکشش کنید ارسوخو
ما باو باشم پس بدیکس ارشما اینکس نسبت ار بصر می نگردانید پرده خویش ازو برگشو جانش ز وحشت آمده
تا روح محضر را برحمت راست گرگوئید گردانید خود محجبه مردم حیرت رده تا که مهجور و ذلیلان آمده
یعنی از آن ساعتی ارسه گروه پس به اندر حراداده شده خود در دیکتان درگاه خدا
رحمی کاندوه اراو رایل کند محضر پس باشد اگر نجا راحت وهم رزق خوشو درمنوح
باشد اما ورکه راصحاب یمن پس مراورا باشد اندرجان وروح بوستانی پرنعیم از سار وبرگ
مرتو باشد ای محمد یا سلام هم دگر باشد مراوراوعت مهاك آن سلامی کاهل دست راست راست
هست حال محضر یعنی بگو پس دست راست باشد راهل دست راست نا نعیم در بهشت از منعمند
پیشکش پس باشد اورا از جحیم شاد و ایمن دش کایشان سالمند وز گروه گمرهان می گفتگو
باشد اما اهل تکذیب ارکه او ان هذا لهو حق الیقین
آنچه دراین سوده شد دگر ایحین
کاوست اعظم درصفات وذات ونام

سُورَةُ الْحَدِيدِ تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي

تسبیح گفت مر خدارا آنچه در آسمانها ورمین است واوست عزیز حکیم مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین زنده میکند

وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٣ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

ومیمیراند واوست بر همه چیز توانا اوست اول وآخر وظاهر وباطن واوست بهمه چیز

عَلِيمٌ ٤ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا

دانا اوست آنکه آفرید آسمانها ورمین را در شش روز پس مستوی شد بر عرش میداند آنچه در

يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا

شود در رمین و آنچه بر آید ازآن وآنچه فرومیفرستد از آسمان وآنچه بالا میرود درآن واوست با شما هرجا

كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٥ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٦ يُولِجُ

باشد وخدا بآنچه میکنید بیناست مر اوراست پادشاهی آسمانها ورمین وبخدا برگردانیده میشود امرها درمی آورد

اللَّيْلَ فِي النَّهٰارِ وَ يُولِجُ النَّهٰارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ٧

شب را در روز ودرمی آورد روز را در شب واوست دانا بذات سینها

کرد تسبیح حق ازحکم وجود
در سموات و رمین شیئی که بود

عالب و داناست او بر ماسوی
باشد اورا شاهی ارض و سما

اولست اعنی که پیش از ممکنات
یی که اورا اولی باشد بدات

اولست اعنی بدات خود قدیم
آخر اعنی بعد اشیاهم مقیم

کرد ذات او تجلی در اول
اولیت این بود دور از خلل

آنچه اشیا زو شد اول با یهی
سوی او گردند آخر منتهی

ظاهر و پیداست الوجه وجود
باطن از وجه حقیقت شاه جود

این مظاهی بیست بر آن گوش دار
پیش کمعد ما اوست گردد غیب غیب

یا بود ظاهر بدون افتراب
هم بود باطن بدون احتجاب

یا بود ظاهر بعنوان احد
باطن از وجهی که می باشد صمد

خواهم ار نویسم ازاین حرفها
بایدم دیوان دیگر در کلام

می مکن ای بنده برکس اعتماد
حزبمن گفت کارسازم در مهاد

ظاهرت را من سیکو صورتی
آفریدم بی زعجب و عیبی

دادمت عقل و کمال و زندگی
تابو بامن چون کیی در بندگی

او بود دانا بهرچیزی که هست
پیش علمش جمله یکسان فوق وست

تا که باشد برحدوث ممکنات
حجت این تدریج هست ازالتفات

داند ایج آید بارض اندرامور
چون مطرازان یا کیج و بدور

وانچه آن از آسمان آید فرود
واجه بربالا رود درآن نزود

هم بود بینا برآنچه میکنید
خواه پنهان باشدآن یاخود پدید

انبر آرد لیل را اندر نهار
روزراهم درشب آرد بی سیار

هم بود دانا بسر سینها
هست در تسبیح ذانش هرچه هست

زنده گرداند بمیراند مدام
اول اعنی کرده برحق ابتدا

چون تمام هیچ موجودی بجا
واخر ار بعد فنای ممکنات

ظاهر است اعنی بآثار و شئون
هستی ارچه درحجاب اخفاست

هست درغیب از حقیقت ذات او
یا بود بر ظاهر اشیا بصیر

ظاهرش یکسانی ایمن بر شدید
حاصل آنکه گوید آسلطان جود

بر وجود آوردم اول ازعدم
باطنت را ساختم کامل فتوح

ذات اورا اول وآخر یکی است
اوست آنکس کآفرید ارض وسما

ران تسلس گردیده مستولی بعرش
واجه بیرون آید ازوی هردمان

باشما هرجا که باشید اوست مع
اوست برارض وسما فرمانروا

یاکند ار روز کم زاید بشب
چون صور که بینی ار آثمها

هستی این ممکنات ارفوق وپست
قدرش باشد بهر چیزی تمام

اولی بی کید او را ابتدا
او بتنهادهم بدات خود بدا

ماند او بعد فنای ممکنات
باطن است اعنی بحقش درکمون

دو صفات

ایك از فرط ظهور اندرخفاست
ایك ظاهر باشد از آیات او

وربطون و سرّ هرشیئی خبیر
وجه صمدانیش بید پدید

اول و آخر هم اندر وجود
سوی من آخر توگردی درهم

ازشان نفس وقلب وسرّ روح
ظاهر و باطن مساوی بیشکی است

در شش از ایام و ازدایی اقتضا
کرد تدبیر نظام عرش و فرش

چون بدات و معدیت از عیان
عالم و قدر بحق از ماوقم

هم بسویش باز گشت کارها
یابرور افزاید ار باشد عجب

آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَنْفَقُوا لَهُمْ

ایمان آرید بخدا ورسولش وانفاق کنید ازآنچه گردانیدشمارا خلیفه گردانیده شده درآن پس آنانکه ایمان آوردند ازشما وانفاق نمودند مرایشانرا

اَجْرٌ كَبِيرٌ ۸ وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ اَخَذَ مِيثٰاقَكُمْ

اجری بزرك وچیست مرشمارا که ایمان نمی آورید بخدا ورسول میخواند شمارا که ایمان آرید بپروردگارتان وبتحقیق گرفت پیمان ازشما

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۹ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلىٰ عَبْدِهِ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى

اگرهستید ایمان آورندگان اوست آنکه فرومیفرستد برنده اش آیتهای واضح تابیرون برد شمارا از ظلمتها بنور

النُّورِ وَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ۱۰ وَ مٰا لَكُمْ اَلاّٰ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِيرٰاثُ السَّمٰاوٰاتِ

که خداست بشما هر آینه مهربان رحیم وچیست مرشمارا که انفاق نمیکنید در راه خدا ومرخداراست میراث آسمانها

وَالْاَرْضِ لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ اُولٰئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ اَنْفَقُوا

وزمین برابر نیست ازشما آنکه انفاق کرد از پیش فتح وکارزار نمود آنها بزرك رتبه درپایه ازآنانکه انفاق کردند

مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۱۱ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ

ازپس کارزار نمودند وهمه راوعده داد خدا خوبی را وخداست بآنچه میکنید آگاه کیست آنکه آنکس وام دهد خدا را

قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ اَجْرٌ كَرِيمٌ ۱۲

وامی نکو پس زیاده گرداند اورا ومراورا است پاداشی سودمند

همدهید ازآنچه گردانید ایشان
می پندارید کان مال از شماست
عبرت ازآنان بگیرید اندرین
پس کسی کاورده ایمان ازشما
پس شمارا چیست کایمان نیورید
چه کنید ازناورید ایمان بحق
اوست آنکو برسول بنده اش
حقتعالی او رؤست و رحیم
وانگهی هست ازخدای عالمی
پیشتر یعنی زفتح مکه او
آنکسان کز بعد فتح مکه مال
لیك نبود تفاوت در مقام

پس بوحداست حق نگروید
مرشما را اندران مستخلفین
نیکه هر مالی که هست آن ازخداست
که بخوردید و بدهید اینچنین
مال خودرا داده در راه خدا
برخدا و بر رسول پاك دید
اوحوخواند تا کتاب اندهر سبق
آیت روشن فرستد خواجه وش
برشما خواهد رسید نور و نعیم
همه میراث سموات و زمین
دادمال و کرد جنك او باعدو
دادداند و کردداند ایشان فعال
حق بود دانا براعمال انام
پس کند آنمال را بروی فزون

هم مصدق بر رسول او شوید
یعنی ازمالی که از پیشینیان
پس بهر مصرف که حق فرموده است
از شما هم رود باید انتقال
در دو دنیا هستشان اجری کبیر
مرشمارا خواند او تا برخدا
حق نموده احد میثاق ازشما
تا ز ظلمات طبیعت تاسرور
مرشمارا چیست کانفاق اربلا
دست یکسان هر نماید مال خویش
خود دراعصار ومهاجر اینگروه
همه را حق وعده داده بعلو
کیست آنکو وام بدهد برخدا
بدهدش اجری نکو بیحد وچون

برشما گردید میراث جهان
صرف سازید ارنه بر بیهوده است
برکسان دیگر این مال و منال
حرمتی بندهد پاداش شعیر
آورید ایمان شوید اهل ولا
هیچ اگر هستید مؤمن برخدا
آورد بیرون شمارا سوی نور
مال خود بکنید درراه خدا
ازشما انفاق خود ازفتح پیش
اعظمند ازرتبه و قدر وشکوه
بربهشت و برمثوبات نکو
وام نکو مال خودرا بیریا

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِاَيْمٰانِهِمْ بُشْرٰيكُمُ الْيَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِي

روزیکه بینی مردمان باایمان وزنان باایمان که می شتابد نورشان میانه دستهاشان وبجانب راستشان بشارت شما امروز بهشتهائست که میرود

مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱۳ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَالْمُنٰافِقٰاتُ لِلَّذِينَ

از زیرآنها نهرها جاودانیان درآنها اینست کامیابی بزرك روزیکه گویند مردان بانفاق وزنان بانفاق مرآنانرا که

آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ

ایمان آوردند نظر کنید بما تا اقتباس نمائیم از نور شما گفته شد که برگردید بقفایان پس بجویید نوری پس کشیده شد میانشان دیواری

لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى

که مر او راست دری که باطنش در آنست رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب ندا کنند ایشان را که آیا نبودیم با شما گویند آری

وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ

ولیکن شما فریفتید شما خودها تانرا و انتظار بردید و شك آوردید و فریب داد شمارا آرزوها تا آمد امر خدا و فریب داد شمارا

بِاللَّهِ الْغَرُورُ ١٤ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

بخدا فریب دهنده پس امروز گرفته نشود از شما فدائی و نه از آنانکه کافر شدند جایگاه شما آتش آن اولیست شما

وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١٥ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

و بد است آن بازگشت آیا نرسید وقت مر آنانرا که ایمان آوردند که مایل است دلهاشان برای ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ

و نباشد چون کسانکه داده شدند کتاب را از پیش پس دراز شد بر ایشان زمان پس سخت دلهاشان و بسیاری

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ١٦

از ایشان فاسقانند

اندر آرزوئی که بود در صراط — مؤمنات و مؤمنین را راسپاط — نور ایشان پیش روی و دست راست — میرودشان باشتاب از هر کجاست

گویند ایشانرا فرشته از خدا — مژده امروز است جنت مر شما — که رود می جویها از زیر آن — ویں بود فوزی بزرگ و جاودان

وان منافق مشرکان از مردوزن — مؤمنرا می نگویند آن زمن — انظرونا نقتبس من نورکم — راکه ما در تیرگی هستیم هم

گفته ایشانرا شود گردند باز — درجهان و رو بشی گیرید ساز — پس حصاری مشان گردد رده — در بطون اورا دری در وی سه

واندر او رحمت و بهر مؤمنان — کاندرآید اوست درجنت جنان — وز برون آن دو دنیا بمحاب — جنب دوزخ هم ز نزد آن عذاب

مؤمنانرا می بخواند از وجم — باشما آیا نه ما بودیم هم — مؤمنان گویند آری آرمن — آنك افکندید خودهارا در فتن

نفسهای خویشتن را از نفاق — می کشیدید انتظار از هر زمان — در مصاف در رسول و مؤمنان

در بموت شك نمودید از رسول — تا که آمد امر حق مر قیس روح — یا که در تعذیبشان تا این شروح

دادتان دیو فریبنده فریب — پس گرفته فدیه امروز از شما — می گردد هم رکنار دعا

حای ایشان وشما در آتش است — نامد آیا وقت آنکه مؤمنان — نبود در بازگشت بد اسیر

کرده مازل آنچه را از قول حق — قلبهای رمه از عصمت رحا

پس بر ایشان چون زمان آمد دراز — لایکونوا کالذین اوتوا الکتاب — پیش از این یعنی نبود بر عداب

سخت شد دلهای ایشان در مجاز — اکثری گشتند ایشان فاسقون — راه حق رفتند از عصمت برون

اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١٧ إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ

بدانید بدرستیکه خدا زنده میگرداند زمین را بعد از موت آن بتحقیق بیان کردیم برای شما آیتها را باشد که شما دریابید بعقل بدرستیکه مردانیکه صدقه دادند

وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ١٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ

وزنانیکه صدقه دادند و وام دادند خدارا وامی نیکو زیاده کرده میشود برای ایشان و آنهاراست پاداشی سودمند و آنانکه ایمان آوردند بخدا

وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ

ورسولش آنها بدایشان صدیقان وشهدان نزدپروردگارشان که ایشانراست اجرشان ونورشان وآنانکه کافرشدند و

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ١٩

تکذیب کردند آیهای ما آنها بند اهل دوزخ

می‌دانید ایکه حق بحرف وصوت زنده سازد ارض را از بعد موت روشن آیهای خود کردیم جمله تا شما گردید شاید عقلمند
مرد تصدیق آورده بر خدا همچو کاوراست تصدیق از ولا وام برحق دانه انداز مال خویش وام بر کو احرایشاست بیش
راید ازحقشان شود مال و نعم در دو دنیا و لهم اجر کریم واکسانیکه نگرویدند ایقین برخدا و برسول از متقین
شب بیاوردند در اخبارشان هم دراحکام و کسب و کارشان آنگروه باشند صدقان بود همشهیدان جمله بردرب خود
بهر ایشاست اجر و نورشان مال آنچه بوده آن مطورشان واکه کافر گشت و برآیات ما کرد تکذیب و نمود آنرا ابا
آنگروه باشند اصحاب جحیم درعذاب و آتش دوزخ مقیم

اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

بدانید بدرستیکه زندگانی دنیا بازیست وآرایش وفارش برتری میانتان ولاف بسیاری در اموال واولاد

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰيهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

مثل درایکه بشگفت آرد کفاررا رستنیش پس خشک شود پس بینی اورا زرد شده پس شود درهم شکسته ریزه ریزه ودرآخرت عقوبتی است

شَدِيدٌ ٢٠ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ٢١

سخت وآمرزش ازخدا وخشنودی ونیست زندگانی دنیا مگر منفعه فریب

می‌دانید ایکه بعد بی رسهو این حیوة دنیوی حرامت و لهو بازی اطفال و مشغولی بد
حرتفاخر حرتکاثر ریدش هست درمال و ولد یا بعدتش هست حرآرایشی یعنی که آن هم مباهات و تفاخر بینتان
درفروئی مال و اولاد و عدد تاچه بخشد حاصل این مال وولد رود این درچه گردد برطرف ماند اروی برتو اندوه واسف
شادیش گردد بدل برغم همه زیدش ریزد فرو از هم همه آنهمه فخر ومباهی که بود چون شراره آتش افتد ازعود
مرتعی گفت اولش دنیاکاست اوسطش باشد عنا وآخر فناست حق بدنیا میبرند انسان مثل کان بود مانند باران درمحل
بررمیی آید بروید زان گیاه کافررا در شگفت آرد نگاه مؤمن را هم شگفت ازدنیت است
مؤمن و کافر راشیاء عجب مرتعجب هردورا باشد سبب آن شود ازقدرت حق مستقل وین شود برصورت آن مشتغل
آن شود ادراك معقولش فزون وین محسوسات یا بهد برون ارسیاحت کم خرد در شهرها بگذرد حز باغها و بهرها
یا که اصباب و خمرات رفیع یا که صنعها و اشیاء بدیع عارف ازیك برگاهی در نمود بی برد براصل و عنوان وجود
احمق ارسند زمین و آسمان بنگرد حرخاك اورا می حرد ودر آن از طمعی دانشان نبی دوتن هردورا اندرکمال آن علم وفن
آن یکی سبزه بیرون یا زلون وین دگرسبد مکون را رکون این درك زرد سبد ظیف می وان سبد سبزی و ترکیب وی
درك گردد رو دیگر خشك ورد می‌فزاید بر شکوه وزور مرد گفت زان ثم یهیج فتریه زرد وخشك ازبعد سبزی آن گیاه
بعد زردی خشك واشکسته شود همچنین مال جهان فانی بود ناورد روی خرد مد التفات زانکه اورا نیست جز روی ثبات
درجهان باشد روان آن پدید لیك اندر آخرت رنجش شدید چونکه برگردد ازان صورت ورق هست خشنودی وآمرزش زحق
زندگی این جهان پر شرور می‌نباشد جز متاعی از غرور

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا

پیشی گیرید بسوی آمرزشی ازپروردگارتان وبهشتی که عرض آن چون عرض آسمان وزمین است آماده شده برای آنانکه آوردند

بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰآءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢٢ مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ

بخدا ورسولش آن فضل خداست میدهدش بکسیکه بخواهد وخداست صاحب فضل بزرك برسید هیچ مصیبتی

فِي الْأَرْضِ وَلٰا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلّٰا فِي كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ٢٣

در زمین وبه در نفسهای شما مگر در کتاب پیش از آنکه پدید آریم آنرا بدرستیکه آن بر خداست آسان

لِكَيْلٰا تَأْسَوْا عَلٰى مٰا فٰاتَكُمْ وَلٰا تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ وَاللّٰهُ لٰا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ ٢٤ اَلَّذِينَ

تا غمگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما وشاد نشوید بآنچه داد شمارا وخدا دوست ندارد هر متکبر نازانرا آنانکه

يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٢٥

بخل میورزند وامر میکنند مردمانرا ببخل وکسیکه رو گرداند پس بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده

خود بهم گرید بشی درمدار
سوی غفرانهای آن پروردگار
همچو عرض آسمان و بس پس ارض

عرض تنها گفت ار آن کاندر وصول
هیچ ممکن نیست عرض بی طول
در فصاحت این بیان مستحبس است

این بهشت آماده گشته در اصول
بر مؤمن بر خدا و بر رسول
پس نگردد بر عطا و بر نوال

هر کرا خواهد دهد عون وعطا
صاحب فضل بزرگست آنخدا
در زمین از آنچه مکروهست وبد

همچو قحط و نقص اموال و وروع
هم به اندر نفسها ارسقم وجوع
کافریم این زمین یا نفس وجان

اینهمه سهل است وآسان بر خدا
که شود واقع در اشیا جابجا
نی شوید اندوهگین ران فقد وموت

هم ز چیزی می نگردید ایچ شاد
که بحق دل ازدوعالم بسته است
نی فرح یا بسط آنرا اعتبار

این نشان زاهد وارسته است
موجب کبر است وعجب وافتخار
نیست زاهد هم به بادل همدم او

بر جهان خوشبود گشتن داختار
که نماند صرف چیزی کاو راست
لایحب کل مختال فخور

هم بحلها را ندارد هیچ دوست
پس خداوند اوغنی است وحمید
همچو خود اشخاص حق بشناس را

وانکه روگرداند رانکش آفرید
کرد ترانهای امر او باشوند
هم ستوده برتر از اخلاق خلق

حکایت

یك حکایت یادم آمد گرچه من
نیستم افسانه گوئی رسم و فن
یك فقیری شد بسوی خانهٔ

صاحب آنخانه بازن در مقام
بود وهم مشغول بر اکل طعام
مرغ بریانی بد ایشانرا پیش

رفت وبیرون کرد زود ار خانه اش
خورد نان ومرغ با دردانه اش
بعد سالی شد فقیر و بی وا

شوهر دیگر نمود آنرن مگر
روزی اندر خانه باشوی دگر
مرغ ونان می خورد کامد سائلی

دید زن سائل بود شوی نخست
گریه ورشد مرد از او پرسید چست
کرچه کردی گریه گفت این مرد بود

زانکه می خوردیم روزی مرغ ونان
ناوی اندر خانه وقت خورد وخوان
کامد اردر سائلی اورا زدر

چون تو دادی هرچه بود از مرغ ونان
بروی از آن یادم آمد ایزمان
گفت گر بشناسی آن سائل مم

تا برد موری ز خرمن دانهٔ
نا بدانی حاصل اکرام را
ور نه مستغنی است ز اکرامت خدا

زان سائل می بدادار نخل خویش
ساخت زنرا چون نبودش زرر ها
مرد دادش هرچه بد بی مشکلی

شوی سابق زان مرا رقت فرود
راند وهیچ اورا نداد ار ماحضر
داد مال و خانه ورن ذوالنعم

لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ وَ أَنْزَلْنٰا مَعَهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْمِيزٰانَ لِيَقُومَ النّٰاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا

بدرستیکه فرستادیم رسولانمانرا بابینها وفرو فرستادیم باایشان کتاب ومیزانرا تاقیام نمایند مردمان بعدل و فرستادیم

الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللّٰهَ

آهن را درآست آسیبی سخت ومنفعتها برای مردمان وتابداند خدا کسرا که یاری کند او را ورسولانش در نهان بدرستیکه خداست

قَوِيٌّ عَزِيزٌ ٢٦ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً وَ اِبْراهِيمَ وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ

توانای عزیز وبتحقیق فرستادیم نوح را وابراهیم را وگردانیدیم در اولاد آنها پیغمبیری را وکتاب را پس بعضی از آنها هدایت

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ ٢٧ ثُمَّ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّيْنا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْناهُ الْاِنْجِيلَ

یافتند وبسیاری از ایشانند فاسقان پس ازپی درآوردیم براثرهای ایشان رسولانرا واز پی آوردیم عیسی بن مریم را ودادیمش انجیل

وَ جَعَلْنا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبانِيَّةَ نِ ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ اِلَّا ابْتِغاءَ

وگردانیدیم در دلهای آنانکه پیروی کردند آنرا مهری ورحمتی ورسابیی که بدعت ساختند او را ما ننوشتیم آنرا برایشان مگر جستن

رِضْوانِ اللهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ

رضای خدا پس رعایت ننمودند آنرا حق رعایتش پس دادیم آنانرا که ایمان آوردند از ایشان اجرشانرا وبسیاری ازایشانند فاسقان

٢٨ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ

ای آنکسانکه ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و ایمان بیاورید بپیغمبر او خدا دهد شمارا دو نصیب از رحمتش وخواهد گردانید برای شما

نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٩ لِئَلَّا يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتابِ اَلَّا يَقْدِرُونَ عَلى

نوری که راه روید بآن وخواهد آمرزید شمارا و خداست آمرزنده مهربان تا بدانند اهل کتاب اینکه قدرت ندارند بر

شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَ اَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ ذُوا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

چیزی از فضل خدا وبدرستیکه فضل در دست خداست میدهدش بآنکه میخواهد وخداست صاحب فضل بزرك

ما فرستادیم بفرستادگان
هم ترازو تا که مردم بپا خاست
هم فرستادیم با ایشان حدید
تا بداند حق که اورا در سبل
هم فرستادیم ما از احتنا
پس از ایشانند بعضی رهیاب
آن رسولان و پی آوردیشان
در دل اتباعش افکندیم بر
هست رهبانیت از بهر فریق
فرض آن ازما برایشان می نبود
یا نبود آن کتب زایشان در ورق
پس بدادیم آنکسانرا احرشان
اینکه ایمان برسل آورده اید
یؤتکم کفلین من رحمت بخاست
تا نگرداند شما را روشنی
تا بدانند از یقین اهل کتاب
اینکه افزونی است بردست خدا

با علامتهای روشن برکسان
ایستند ارمردمی برعدل و داد
کارزار سخت زان گردد پدید
می دهد یاری شود یار رسل
برخلایق نوح و ابراهیم را
واکثری رایشان برون رفتند زراه
عیسی مریم رسول پاك جان
رأفت و بخشایشی بریکدگر
غایت پرهیز کاری در طریق
لازم خود کرده بودند ازعهود
بلکه بدشان فرض خوشنودی حق
که بدید ادمؤمنان جان فشان
اتقوالله بر رسولش بگروید
دو نصیب از بخشش او برشماست
که روید ازآن ره اندر ایمنی
اینکه قادر نیستند ازهیچ باب
می دهد آنرا که خواهد زاقتضا

هم فرستادیم با ایشان کتاب
ارزارو قصد عدل محکم است
منعمهای دگر از بهر ناس
فی مظاهرکان بود رسم نفاق
هم نگردانیدیم در اولادشان
ثم قفینا علی آثارهم
هم عطا کردیم انجیل از کسب
راه رهبانیت از بهر شان
ازوا ارخلق و دوری ازبلا
محض خوشنودی حق آن ابتداع
پس رعایت می نکردند آن تمام
واکثری زایشان بدند ازفاسقان
زانکه موقوفست ایمان بررسول
آن یکی اربهر تصدیق رسل
جرمتان تابخشد از فضل عمیم
هیچ برچیزی زفضل ذوالجلال
می دهد از رحمت وجود عمیم

برتمیز حق وباطل بر صواب
کان سبب برانتظام عالم است
هست کان بیش است زاندازه قیاس
بل بعیب از روی قلب واشتیاق
ما بیوت هم کتاب اد دادشان
که دیی رفتندشان در هر مهم
ما بآن پیغمبر با حلم و حب
ابتدا کردیم بررسم و نشان
خواب وخورکم طاعت و تقوی زیاد
کرده بودند ازخشوع و ارتفاع
آنچه بدحق رعایت در مقام
رفته بیرون ازحد آن بالایقان
خود بدین پیغمبر اندرجزء وکل
وان یك ازتصدیق سلطان سبل
حقتعالی چون غفوراست ورحیم
کاوست خاص اهل ایمان وکمال
من یشاء الله ذوالفضل العظیم

سورة المجادلة اثنتان وعشرون آية وهي مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللّٰهَ

بتحقیق شنید خدا گفتن آن زنیکه مجادله میکرد با تو در روحش وشکایت میبرد بخدا وخدا می شنید گفتگوی شمارا بدرستیکه خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۲ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي

شنوای بیناست آنانکه اظهار کنند ازشما از زنانشان نیستند آنها مادران ایشان نباشند مادران ایشان جز آن زنانیکه

وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا ۳ وَ إِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٤

زادند آنها را وایشان میگویند ناپسندی از گفتار ودروغی وبدرستیکه خدا ست درگذرنده آمرزنده

کرد مردی زوجهٔ خودرا ظهار
زن بسی مسدود زان ره تنگدل
پس تلاوت کرد این آیات را
شکوه ها میداشت سوی حق مدام
حق تعالی او سمیع است وبصیر
خواند ان را حق تعالی زان جدل
تو مرا یعنی چو پشت مادری
مادران شان جز زنانی نیستند

زن شکایت کرد با قهار کار
عرض حال خویش کردی متصل
که شنید اقوال آن را خدا
حق شنود آن با رگشت اندر کلام
واقف اسرار هر کس تا گریز
یعنی آن بد جارح از رسم وعمل
مر طلاق این بوده گر مستحضری
که برادستندشان بی ریشخند
منکر است آن گفتها از قول وزور

گفت پیغمبر شدی بر وی حرام
در نبی پس شد پدید آثار وحی
که جدل می بود تا ویکسرش
که سخنها در سؤال و در جواب
چون نبود اقوال زن از هر قبیل
آنکسانیکه زنان خویش را
بستند ایشان حقیقت امهات
می نگویند این چنین پرداخته
حق تعالی او عفو است و غفور

واندر این معنی مکرر شد کلام
جبرئیلش بود آمد یار وحی
اندر آنچه رفته بد با شوهرش
رد یکدیگر نمودید ارحطاب
هیچ بر احکام شرعیه دلیل
خود ظهار ایشان نماید از شما
کس نشد مادر ز قول بی ثبات
قول ناداسته و نشناخته

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا

و آنانکه ظهار کنند از زنانشان پس عود نمایند مر آنچه را گفتند پس آزاد کردن رقبه ایست از پیش از آنکه بهرسند

ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۵ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ

آندو آن پند داده میشود بآن وخداست بآنچه میکنید آگاه پس کسیکه نیافت پس روزه دو ماه تمام پی در پی است پیش از آنکه

أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ

بهرسند آن دو پس کسیکه نتواند پس اطعام شصت مسکین است این برای آنکه ایمان آرید بخدا ورسولش واین حدهای

اللّٰهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦

خداست ومرای کافر است عذاب بردرد

وانکسانکه از زنان خویشتن
باز پس گردند ز گفتار خویش
یا مراد از عود باشد در شمار
بندهٔ آزاد در محضر کنند
تا شما باز ایستید از لفظ بد
هر نیابد بنده پس بی اشتباه
شصت مسکین را براو باشد لزم
برفقیه ار داری آنرا احتیاج
بر شما فرض است این حکم از قبول

کرده اند ایشان ظهار اندر علن
آنچه اندر جاهلیت گفته بیش
مر ارادهٔ وطی یا نقص ظهار
پیش از آنکه مس یکدیگر کنند
وانچه منکر باشد ودور از خرد
روزه پس باید گرفت اورا دوماه
این بود قائم مقام اندر صیام
کن رجوع از وی بجوبی اعوجاج
هست امر حق و تصدیق رسول

بوده یعنی بر ظهار اقدامشان
پس بر ایشاست مر کفاره را
نیست جایز هیچکس زاینها یقین
ان شمار است قولی که بدان
هست دانا حق بر آنچه می کنید
پیشتر از مس یکدیگر بساز
باقی احکام ظهار از کیف وکم
این از آن باشد که تا آگه شوید
این حدود حق بود وز نقص پاک

کرده وارا قطع در اسلامشان
که کنند آزاد عبدی چاره را
حر پس از کفاره اندر شرع دین
پند داده می شوید از ربان
حل وحرمتها براو باشد پدید
استطاعت ور بروزه نیست باز
در کتاب فقه مضبوطست هم
بر خدا و بر رسولش بگروید
هست کافر را عذابی دردناک

یعنی آنکو بر حدودش نگرود
تا بود در رنج و درخواری بود
وز مظاهر عاجز است از این تمام
لفظ استغفار گوید زان کلام

چون پیمبر گفت احکام ظهار
خواست مردار هر سه وحبش اعتذار
گفت در مالی ندارم دسترس
که توانم کرد عبد آزاد پس

هم نیم قادر بصوم از اختیار
بایدم خوردن بهر روزی دوبار
ور به گردم خسته و رنجور من
بل شوم از زندگی معذور من

گفت پیغمبر توآنی درمقام
اینکه بدهی شصت مسکین راطعام
گفت نی گر خویشتن درویشتر
نگرم درشهر مسکینی دگر

شد سبی بر بازده صاعش معین
برمساکین تا کند اطعام زین
گفت زانکس فقرمن باشدفرون
که خورانم این بود درآزمون

خنده آمد مر نبی را زان سخن
گفت پس رو دم باستغفار زن

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ

بدرستیکه آنانکه مخالفت میکنند خدا ورسولش راکبوسار شدند همچنانکه بکوسار گردانیدند آنانکه پیش ازایشان وفرو فرستادیم آیتهای

بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۷ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ

روشن وبرای کافراست عذابهای خوارکننده روزیکه برانگیرد ایشان را خدا همگی پس خبر دهد ایشان را بآنچه کردند ضبط کرد آنرا خدا وفراموش کردند وخداست

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۸ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ

بر همه چیزی شاهد آیا ندیدی که خدا میداند آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است نباشد هیچ

نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا

راز سه کس جز که اوست چهارمین ایشان ونه پنج جز که اوست ششمین ایشان ونه کمتر از آن ونه بیشتر جز که

هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۹

اوست با ایشان هر جا باشند پس خبر میدهد آنها را بآنچه کردند روز قیامت بدرستیکه خداست بهر چیزی دانا

وانکسانکه باخدا و با رسول
مکنند ایشان خلاف از تا قبول
می‌شوند ایشان بکوسار آنچنان
که بگور گشتند آن پیشینیان

هم بتحقیق آنکه آیتها پدید
ما فرستادیم بروعد و وعید
هست بهر کافران که بگروند
آن عذابی‌که کند خوار و نژند

اندر آنرو یکه حق آنجمله را
می‌برانگیزاند او ار قبرها
پس خبر دهد خداشان درمحل
بر هرآنچه کرده اند ایشان عمل

حق شمرده است آن عملهارا همه
خود فرامش کرده اندر مطلمه
هست حاضر بر هرآنچیزی خدا
هم دهد بروفق عدل اورا جزا

این ندانستی تو آیا که خدا
داند آنچه هست درارض وسما
می‌نباشد راز گفتن ار سه کس
جز که واعشان خداوند است وبس

آن سه کس بودند که گفتند حق
داند آیا جمله راز ما حلق
هم نباشد پنج کس همداستان
حرکه اوسادس بود در رازشان

هم به کمتر ازسه‌ای ار پنج بیش
حرکه با ایشان بود ار علم خویش
هست بعدی یا که قربی بهراو
پس خبر دهد بآنچه کرده اند
روز رستاخیز که پی برده اند
نگذرد هیچ ارکه فکری درضمیر

هست یکسان پیش علمش درحضور
از جلیات و خفیات امور
وآمدی اخبار ایشان دیرتر
آن یهودان می‌نشیدی براه
عمر وبحوی می‌نمودند از سپاه
زان مسلمانان شدند اندوهگین

زین پیمبر گشت واقف با عتاب
کرد بهی وزان نمودند اجتناب
آمد این آیت ز رب العالمین

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

آیا ندیدی بسوی آنانکه نهی کرده شده از راز گفتن پس عود میکنند بآنچه نهی کرده شدند از آن وراز میگویند ببدی ودشمنی

وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا

ونافرمانی رسول وچون آیند تحیت گویند ترا بآنچه تحیت نگفت ترا بآن خدا ومیگویند در خودشان چرا

يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا

عذا میکند ما را خدا بآنچه میگوئیم بس است آنها را دوزخ که در می آیند در آن بس بد است آنجای بازگشت ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون

تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللّٰهَ

رازباهم گوئید پس رازمگوئید بدی ودشمنی ونافرمانی رسول وراز گوئید نیکوئی وپرهیزکاری وبپرهیزید از خدا

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ١١ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا

که بسویش حشر کرده خواهید شد جز این نیست که این راز گفتن از شیطان است تا غمگین شود آنانکه ایمان آوردند ونیست ضرر رساننده ایشان را چیزی

إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٢

مگر باذن خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان

نگری آنها سوی آنکسان | که ز نجوی بهشان کردی عیان | پس بآنچه نهی کرده زان شدند | باز گشتند و ره از نجوی زدند
راز می‌گویند باهم بی اصول | هم ز عدوان ومعصیان رسول | چون یهودان نزد پیغمبر شدند | گفتی السام علیك از ناپسند
سام اندر لفظ ایشان پیدریغ | بود مردن کشته کشتی یا تلغ | گفت پیغمبر جواب آن گروه | بر شما باد آنچه گفتند از وجوه
روزی این گفتند دروقت درود | عایشه شنید و بر خشمش فزود | گفت السام علیکم والسخط | داد و بعد از رحمت حق بی‌غلط
گفت پیغمبر باو آهسته هین | نرم خوئی کن نه پرخاش اینچنین | گفت شنیدی چه گفتند این یهود | گفت کردم رد بر ایشان هم فزود
مستحاب است آنچه گفتم در جواب | نیست در من قول ایشان مستجاب | آمد این آیت که گویندت یهود | چونکه آیندت تحیت یا ورود
بر هر آنچه گفت تحت حق نگفت | واین چنین گویند باهم در نهفت | حق چرا نکند باین ما را عذاب | که نگوئیم از خطاب ناصواب
یعنی از پیغمبر است احمد حرا | حق بما بازل نسازد زین بلا | پس سزایشان را بود نار سعیر | چون درآیند اندران بئس المصیر
ایکسان کاورده اید ایمان شما | راز چون گوئید باهم هرکجا | راز پس باهم نگوئید از فضول | وزگناه و ظلم و عصیان رسول
راز گوئید از پی پرهیز و بر | گفت باید خیر خلق از جهر و سر | می‌نترسید از خدا را نچه کنید | آنکه سوی حشر کرده میشوید
غیر از این نبود که نجوی گر خفاست | از ابلیس و وسوسهٔ دیو دغاست | مؤمنان را تا نیابد اندوهناك | ور نه از نجوای کافر نیست باك
نیست یعنی مؤمنان را زان ضرر | هیچ چیز الا بامر داد گر | پس توکل مؤمنان را بر خداست | باید ایشان را توکل وین بجاست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَإِذَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید هرگاه گفته شود مرشما را جا وا کنید در مجالس پس جا وا کنید که جا وا میکند خدا برای شما وچون

قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

گفته شود که برخیزید تا بلند گرداند خدا آنانرا که ایمان آوردند از شما وآنانرا که داده شدند علم مرتبها وخدا بآنچه میکنید

خَبِيرٌ ١٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذٰلِكَ خَيْرٌ

آگاه است ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون راز گوئید با رسول پس مقدم دارید میانه دو دست راز تان صدقه را آن بهتر است

لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤ ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ

برای شما پاکیزه‌تر پس اگر نیابید وجه صدقه را پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست آیا می‌ترسید آن که مقدم دارید میانه دو دست راز گفتن تان

صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَ

صدقها را پس چون نکردید وپذیرفت خدا توبه از شما پس بر پایدارید نماز را وبدهید زکوة را واطاعت مائید خدا و

وَ رَسُولَهُ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٥

رسولش‌را وخدا آگاه است بآنچه میکنید

ایگروه مؤمنان چون برشما
جای پس بگشاده برمردم کنید
هم زجا گویند برخیزید چون
وانکسانکه علم را داده شدند
درحضور احمد صاحب خصال
زاجتماع خلق و اقوال فضول
پس پیش‌آرید صدقه از قبول
گفت این تازحمت اروی‌کم‌شود
اغنیا ازبخل ودرویشان زعسر

گفته گردد اینکه بگشائید جا
تا گشاید جایتان حق بر مزید
زود برخیزیدکاین به ازسکون
از شما تا رتبه ها سازد بلند
مردمان بیهوده کردی قیل‌وقال
میشد آن سلطان مشتاقان ملول
در ارادهٔ زار گفتن بارسول
تاوی آتکش‌دل بودهمدم شود
امتحان ایست زاهل‌عسرویسر
زار گوید بی‌زصدقه با رسول

توسعه بدهید یعنی در جلوس
ازمکان رزق‌وهم شرح صدور
یرفع الله الذین آمنوا
حق بود دانا برآنچه میکنید
بی‌زشغلی می نمودند اجتماع
آمد آیت کای گروه مؤمنان
دادن این صدقه باشد در سیر
چون رسید این‌آیت بس‌ارجمند
پس بیابید ارکه هیچ اززروسیم
صدقه ارلاشیئی حق‌دارد قبول

یکدگر را بی‌زانکار و عبوس
هم‌چنین اندر بهشت و درقبور
از شما در امتثال امر او
قدر فعل خودجزا داده شوید
دادی اوراهرکس‌ازحرفی‌صداع
زارچون گوئید با فخر دمان
مرشمارا بهتر و پاکیزه تر
مرمزاحم مردمش کمتر شدند
بهرصدقه حق‌غفور است ورحیم

جذبه

داده هرچه بود اورا از وجود
تسکه درغمخانه بودش رنج وآه
بدسری آهم زدوش انداختم
من به بیرون آمدمزان کو دگر
گرزهستی پرسی‌آن ازدوست‌برد
من‌کجا بودم کنون اینجا کجاست
می بترسیدید آیا خود شما
چون‌نکردید اینچنین پس‌بازگشت
آورید ازروی ایمان و اصول

دادی‌ارهم چیزی اورا بازبود
برتصدق شد بدان زلف سیاه
پای کوبان درقماری باختم
بی‌درآن سودا شدم محتاج سر
انچ‌اراوبدرد و باقی یوست‌بود
نظم تفسیرم چه‌شد کوگربجاست
که دهید ار رارگفتن صدقه ها
برشما حق یعنی ازصدقه گذشت
بیروی زامر خداوند ورسول

تصفی را یك دلی لدیرخون
سالها شد که ندارم زو خبر
درخراباتش بهادم بر کنار
تا بپرسم حال آن شوریده را
من چه دارم‌تادهم دررار دوست
آری اندر رار ماندی یارسول
یعنی اندر رار گفتن یارسول
کرد عفو او فاقیموا الصلوة
هم خدا داناست بر اعمالتان

آب چشم آن‌هم‌برد ازتن برون
تاچه آن سرگشته را آمد بسر
زانکه گفتندم در اینجا سرمیار
گوی چوگان محنت دیده را
بشنوم تازان دهان آواردوست
چون نبودت صدقه درکوی‌قبول
بیشتر بدهید صدقه بی‌ملول
و اطیعوا الله و آتوالزکوة
پس جزا بدهد بوفق حالتان

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مَاهُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَي الْكَذِبِ

آیاندیدی بسوی انکه دوست‌گرفتندگروهیرا که‌غضب‌کردخدا برایشان نیستندها ازشما وه‌ازایشان وسوگندیادمیکنندبر دروغ

وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ١٦ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً اِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٧ اِتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ

وایشان میدانند اماده‌کرده خدا برای ایشان‌عذابی‌سخت بدرستیکه‌ایشان بداست‌انچه‌که‌میکنند گرفتند سوگندهاشارا

جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٨ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً

سپری‌پس‌بازداشته‌شدندازراه خدابس‌برای ایشاست عذابی‌خوارکننده‌که‌غایت‌نکنندازایشان‌اموال‌ایشان‌وه‌اولادایشان از خدا چیزی‌را

اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٩ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ

انهایند اهل اتش‌ها یندرانها جاودانیان روزیکه‌مرانگیزاندخداهمگی‌پس‌سوگندیادمیکنند برای اوهمچنانکه‌سوگندیاد میکنند

وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ عَلَي شَيْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ٢٠ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَيهُمْ ذِكْرَ

برای شماومی‌پندارندکه‌ایشانند برچیزی داسته‌باش‌که‌ایشانندبهادروغگویان استیذیافت برایها شیطان پس‌فراموش‌گردانیدانهارا ذکر

اللّٰهِ اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٢١

خدا انهایند سپاه شیطان داسته‌باش‌که‌سپاه شیطان انهایند زیانکاران

ننگری آیا بسوی آنکسان
بوده‌اند ایشان دورویانی‌که بود
بردروغ اعنی‌که دراسلام و دین
بودکاری بد که آن میکرده‌اند
مردمارا از ره‌حق زان نفاق
مالهای پیش و فرزندانشان
پس‌خورند ازبهرحق سوگندهم
می‌ندانید این زایمان و فروغ

که منافق پیشه اندر تیره جان
بعضشان باحق ولاشان بایهود
وانگهی‌دانند خوداین کفروکین
برنفاق و بر بدی پرورده‌اند
داشتندی باز وداربداین سیاق
هیچ ازقهر خدا از جانشان
آنچنانکه می‌خورند اکنون قسم
اینکه ایشانند برکذب و دروغ
لشکر دیوند و دایدایکه هست

دوست گردیدند باقومی عجب
نزیهودند آنجماعت نز شما
کرده حق آماده اندر نشأتین
درگرفتند آن قسمهاشان سپر
پس‌مرایشارا‌ست رنجی بس‌مهین
این‌گروهند اهل آتش جاودان
برگمانشان‌که ازاین‌کذب‌وجحود
گشته مستولی برایشان دیوهم
حزب شیطان‌درزیان ودرشکست

که برایشان‌کرده‌حق خشم‌وغضب
می‌خورند ایشان قسم بر باروا
سرعذابی سخت ایشانرا بعین
تا بآن مانند ایمن از ضرر
دفع زایشان بازنکندروزدین
یوم یبعثهم جمیعاً بی‌گمان
هستشان چیزی‌کرآن یابند سود
ذکر حق ازیادشان‌برد از ستم

إِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللهَ

بدرستیکه‌اندکه مخالفت‌مینمایندخدا ورسولش‌را اینهایند در خوارترین‌پوشت‌خدا که‌من‌ایه‌غالب‌میشویم‌من‌ورسولانم‌بدرستیکه‌خداست

قَوِيٌّ عَزِيزٌ ٢٢ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

قوی عزیز باشی گروهیراکه‌ایمان‌اوردندبخدا وروز بازپسین که‌دوست‌دارندانراکه‌مخالفت‌نمودخداورسولش‌راوا گرچه

كَانُوا آبَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْعَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ

باشند پدرانشان یاپسرانشان یابرادرانشان یاخویشان اینها نوشت در دلهاشان ایمان‌وقوت‌دادایشانرا

بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا

بروحی ازان‌وداخل‌میگرداندایشانرابهشتهائی‌که‌میرود از زیرابها نهرها جاوداییان‌درابها خشنودشدخدااز‌ایشان وخشنودشدند

عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ازاو اینها سپاه خدایند آگاه‌باش‌که‌سپاه‌خدااینهایند رستگاران

فی الاذلینند بی‌شك این گروه
که نباشد فارس چون‌ارض‌عرب
یعنی‌اندراوح محفوظست‌وضبط
می‌نیابی آنگره که بگروند
گرچه می‌باشند ایشان را پدر
آنگره بنوشته ایشانرا خدا
داخل ایشانرا نماید در جنان

آنکسانکه میکنند ایشان خلاف
خوارتر یعنی‌زخواران ازوحوه
که توان آنرا گرفتن بی‌سبب
که بود غالب براشیایی زخط
برخدا ویوم دین‌کایشان شوند
آن مخالف پیشگان یاخود پسر
دردل ایمان داده یعنی‌سخت‌جای
جویها جاریست کاندر زیر آن
حزب حقند این‌گروه حزب او

باخدا وبارسول ارکذب ولاف
چون‌سخن ازفتح‌روم‌وفارس‌گفت
آمد آیت‌که نوشته حق که من
حقتعالی او قوی و غالب است
دوست با آنکس‌که باشددرخلاف
یا برادرها و خویش آوندشان
تقویت فرموده ایشانرا بروح
جاودانندایدران راضی‌است حق
رستگارند این بدانید از نکو

مرمنافق طعنه مزد در نهفت
بارسولان غالبم در هردمن
بررسل درغالبیت واهب است
باخدا و بارسولش زانحراف
بیستند البته هم پیوندشان
کان زبرد اوست براهل فتوح
رانکسان‌وایشان‌زحق بی‌شوب‌ودق

سورةُ الْحَشْرِ اَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۲ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ

تسبیح کرد خدارا آنچه در اسمانها و آنچه در زمین است واوست عزیز حکیم اوست آنکه بیرون کرد انرا که

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ

کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان در اول راندن گمان نبرده بودید که بیرون روند وگمان برده بودند ایشان بازدارندگانست

حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَأَتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ

حصارهاشان از خدا پس آمد ایشانرا خدا از جائیکه گمان نبرده بودند وانداخت در دلهاشان هراس که خراب میکردند

بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ۳

خانهاشانرا بدستهای خودشان ودستهای مؤمنان پس عبرت گیرید ای صاحبان دیدها

خوانده بریاکی خدارا الزقیین — آنچه باشد در سموات و زمین — اوعزیز است وحکیم اندرجهات

چونکه بشکستند آنقوم نصیر — از یهودان عهد سلطان بشیر — حکم شد کز آن نواحی وان دیار

بر تواریخ ار که داری هیچ ربط — شرح آن اندر کتب ثبت است وضبط — وایں بود معنی زهر مؤمنی

یافت این درنارهٔ ایشان رسول — کانکس است او زادراک وعقول — که برون کفار را راهل کتاب

اول الحشر اعنی ازجمله تمام — اندر اول راندن ایشان بشام — حشر اجزاست گر داشوری

کی شمارا بود هرگز این گمان — که روند آنقوم بیرون ازمکان — هم گمان بردند آنقوم ارحصا

یعنی آن حصن وحصار استوار — می کند منع از عذاب کردگار — پس رسید ارحق عذاب وامتحن

ترس ورعب افکندشان پس درقلوب — برحلا تا دل نهادند از کروب — خانهای خودخراب اردست خویش

هم بدست مؤمنان تا راهها — کرد ایشانرا فراخ از هر کجا — مؤمنان آنجاه هارا منهدم

اینك می کردند خودهاشان خراب — خانهای خود ز جل بی حساب — تا کس ارساکن شود ویران بود

پس شما زان انهدام واضطرار — یا اولوالابصار گیرید اعتبار

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ۴

واگر نه ان بودکه نوشته بودخدا برایشان ان جلا هر اینه عذاب میکرد ایشانرا در دنیا ودرآخرت عذاب آتش

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۵ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ

ان بانست که ایشان مخالفت نمودند خدا ورسولش را وکسیکه مخالفت نماید خدا ورسولش را پس بدرستیکه خداست سخت عقوبت آنچه ببریدید از

لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللّٰهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ۶ وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ

درخت خرمای خوب یا واگذاشتش ایستاده بر اصلهایش پس بود باذن خدا وتاجزا دهد فاسقانرا وانچه برابر گردانید خدا

عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى

برر سولش از ایشان پس برنتاختند بران از اسبی ونه شتری ولیکن خدا تسلط میدهد رسولانش را بر انکه

مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۷

میخواهد وخداست بر همه چیز توانا

سورة الحشر

گرنه آن باشد که بنوشته خدا
بهرایشان این خروج واین جلا
می‌نمودند آنجماعت را عداد
دوجهان از قتل واسر یکسان

هستشان آنسان‌که اندر آخرت
آتش دوزخ بدون معدرت
اینستزان باعث‌که کردند مخالف
باخدا و با رسول دی‌عفاف

باخدا واینکس‌که آید در شقاق
حق شدیدستش عقاب واحراق
حکم شد خرما ستانشارا کنند
جنگی ویران والحا برکنند

زین‌یهودان پس‌شدند اندرغضب
پس نگفتند ارره طعن وغضب
ای محمد٤ بوکه‌ی دعوی‌که من
برعدالت داعیم از ذوالمنن

عدل این باشد که بجلستان ما
می‌ستراندی وبرکندی رجا
برپیمبر٤ شاق بس‌گشت این‌مقال
همچنین رفتند بعضی در خیال

که مبادا این بود ظلم وفساد
یعنی از مستضعفین تا سداد
در میانشان بس‌دراین رفت‌اختلاف
کاین بود برعدل یاظلم وگزاف

بعض می‌گفتند باید کرد قطع
بعض ازقطعش نمی‌کردند منع
آمد آیت کاچه از خرما بنان
قطع گردید آچه هشتید آنچنان

ایستاده بر اصول خویشتن
حمله پس باشد بعض دوالمنن
تا نماید خوارشان اندر نمود
آچه بیرون رفنگاشد ازحدود

برپیمبر واچه بی‌حاک و جدال
بار گردانید حق ازملک ومال
می‌ستراندید بر تحصیل آن
هیچ اسب واشتری فاش و نهان

تا بچزی از غنیمها شوید
مستحق‌زان ره نمانك یا مزید
انك مسئولی نماید واین‌عطاست
حق‌رسول‌خویشرا‌ازهرکه‌خواست

این غنیمت پس‌او شد واگذار
تا دهد بر هرکه خواهد زاخیار
حق بهرچیزی توانا باشد او
تا شما را غالب آرد برعدو

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ

آنچه‌برگردانید خدا بر رسولش از اهل قریها پس‌برای خدا و رسول است و برای صاحب‌قرابت و یتیمان و مسکینان

وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ۚ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ

وابن‌سبیل تانبوده باشد دایر میان اغنیاء ازشما وآنچه‌دادشمارا رسول پس‌بگیرید او را و آنچه‌نهی کرد شمارا

عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝٨ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

از آن پس باز ایستید و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خداست سخت‌عقوبت برای مهاجران مهاجر است آنانکه بیرون کرده‌شدند از

دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝٩

دیارشان واموالشان میجویند فضلی از خدا وخشنودی ویاری‌میکنند خدا ورسولش‌را آنها راستگویان

برسول آنچه حق زاهل قری
گاه پنهان بی‌سیاه و بی‌قتال
ارخدا و از رسولست آن منال

در ذوی‌القربی و ایتام دلیل
بار گردانید بی‌چون و چرا
اهل‌ست وعترت وحویش رسول

حکمها باشد در این آیت فزون
هم ز مسکینان و ابناءالسبل
باشی از واقف رتاریخ و خبر

فکرت ما دور ازاین تصویر بود
هل که ماند این بین اندرکنون
در تداول در میان اغنیا

واچه از فیئی وغنمها رسول
ایقدرهم لازم تفسیر بود
بار پس ران ایستید از مدعا

هرکه نماید ز نهیش اجتناب
برشما بدهد بگیرید از قبول
رانکه باشد بس‌شدید اوراعداب

وان فقیران مهاجر کز دیار
حاودان اندرهلاکستند و عداب
منعشان کردند ازمال و شئون

کردی ازآن هجرت‌وریح وتعب
گشته‌اند اخراج بی‌مال و مدد
غیر خوشودی خلاق ودود

ار ره حب خداوند و رسول
ار خدا افضال وخوشنودی‌طلب
هم اعانت برسول‌ذوالجلال

یاری دین خدا یاری اوست
هجرت وخدمت نمودندی قبول
راستکار و راستگو درامتحان

یاری احمد٤ مددکاری اوست
ایگروه ایشان بوند اورا سزا

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً

وآنهاکه جایگاه‌ساختند آن‌دار و ایمانرا از پیش‌از ایشان دوست‌میدارند آنکس‌را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی‌یابند در سینهاشان خواهشی

مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

از آنچه‌داده‌شدند و برمیگزینند بر خودهاشان و اگرچه باشدبایشان احتیاج وآنکه‌داشته‌شود از بخل نفسش پس‌آنهایند آنها

لَمُفْلِحُونَ ١٠ وَالَّذِينَ جَآءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ

رستگاران وآنانکه آمدند ازبعدایشان خواهندگفت پروردگارما بیامرز مارا و برادران مارا آنانکه پیشی گرفتند ما بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ١١ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا

ونگردان دردلهای ما کینه مر آنانرا که ایمان آوردند پروردگارما بدرستیکه توئی مهربان رحیم آیا ندیدی بسوی آنانکه نفاق ورزیدند

يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ

کمیگفتند مر برادران ایشانرا آنانکه کافر شدند از اهل کتاب که اگر بیرون کرده شوید بیرون میرویم باشما واطاعت نمیکنیم

فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٢ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ

درشما احدی راهرگز واگر قتال کرده شوید یاری میکنیم شمارا وخدا گواهی میدهد که ایشان دروغگویانند اگر بیرون کرده شوند بیرون نخواهند رفت

مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ١٣ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ

بااایشان واگر قتال کرده شوند یاری نخواهند کرد آنهارا واگر یاری کنند ایشانرا میگردانند پشتها پس یاری کرده نشوند هرآینه شما سخت ترید

رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ١٤ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ

ازراهبتم درسینهای ایشان از خدا آن باینست که ایشا قومی اند که نمی فهمند کارزار نمی کنند باشما همگی مگر درقریهای مستحکم

أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

یااز پشت دیوارها کارزارشان میان خودسخت است میپندارد آنهارا همگی باهم ودلهاشان پراکنده گمان باینست که آنها گروهیند که

يَعْقِلُونَ ١٥ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٦

نمی یابند بعقل چون مثل آنانکه بودند پیش از ایشان نزدیک چشیدند بدی عاقبت کارشان و مر ایشانست عذابی پردرد

فئی باشد آنکسانرا که زجای
شد مدینه دار وایمان نام او
می ننامید هیچ ایشان در صدور
خواست پیغمبر مر آن انصار را
گفت خواهید ارکه اموال صیر
برمهاجر یا دهم آن مال جمله
میل ما اینست گفتند ار ولا
زانکه خیراست آن قدمهاشان بما
مر نفوس خویش درمال ومکان
گرچه می باشد مر ایشانرا بدان
پس بغیری واگذارد بی سبب
وانکه نفس خویشرا اربخل او
وانکه می آید اربی درجهان
آنکسان کایشان بایمان سابقند
زین توفرما حفظ ازلطف عمیم

یار نگرفتندشان اندر سرای
یادرآن خالص شد ایمانها نکو
حاجتی را کاوستداعی برقصور
دگر احساسهایشان کرد اقتدا
برشما قسمت کنم خوردوکثیر
وزسراهای شما بیرون روند
برمهاجر تا دهی این مالها
کرد پیغمبر برایشان پس دعا
دیگرارا اینگروه از مؤمنین
احتیاج و افتقاری بیکران
ازخصال آدم این بود عجب
بار دارد و آورد برخود رو
بعدار انصار و مهاجر برشان
هم بدین پیشی گرفتن لایقند
ای خدا چون تو رؤفی و رحیم

هم در ایمان برخدا و برسول
دوست می دارند هجرت هر تود
یعنی ازرشك وحسد دراحتمال
آنچه بیکی کرده بودند آنگروه
وان مهاجر درسراهای شما
برامور خودکنند ایشان قیام
هم چنین باشند چون روشن چراغ
آمد اندر شانشان از کردگار
یعنی انصار آن مهاجر رادهند
هست ایثار آنکه شخصی لاعلاج
شرح ایثار ازخداخواهد بکام
گردد ار بخل طبیعت برکنار
می بگویند ای خدا اغفر لنا
می مگردان دردل ما از نهان
تونگاه آیا نکردی در سیاق

یعنی انصار معظم در قبول
سوی ایشان جای بدهند ارعهود
آنچه داده برمهاجر شد رمال
یا که امداد مهاجر از وجوه
همچنان باشند چون سابق بجا
میل انصار است زین دو با کدام
درسرا و مسکن ما با فراغ
که کنند ایثار بعضی اختیار
برنفوس خویش تقدیم از یسند
باشد ازچیزی زروی احتیاج
در بیان هل اتی گویم تمام
پس بودند آنقوم بیشك رستگار
وان برادرها که بودند ابتدا
کینه و حقد وحسد برمؤمنان
سوی آنانکه کنند ایشان نفاق

با برادرهای خود گویند زود
زانکسانکه بگرویدند ازیهود
گربرون کرده شوید از خانمان

هیچ وقت ارکس بهمافرمان بریم
در جدال باشما نی یاوریم
باشما ایشان نمایند ار قتال

حق بود شاهدکه ایشان کاذبند
گرجهودان خودبرون کرده شوند
نی روند ایشان برون همراهشان

نصرت ایشارا ندهند ازقرار
وردهند ادفرض نصرت سست کار
زانکه برگردند زود ار پشتها

ارهزیمت میرود اعمی که زود
پس بهیاری کرده گردند این یهود
رانکه باشد دردل ایشار افزون

این ازان باشدکه ایشان نی خبر
همه باشند از جلال دادگر
ورنه بایستی که ترسند از خدا

حلك نکند این یهودان باشما
جز ربشت قلعه و دیوار ها
بستشان قوت که آیند ارحصون

نی که حسی هستشان زین رهگذر
سخت باشد جنگشان بایکدگر
ایك باشند ازشما بس ترسناك

خود بوسداری که دارند اجتماع
این یهودان از تعقل و ابتداع
قسمهاشان لك ازحقد و حسد

این ازان باشدکه بس لایعقلند
ازصلاح خود بکلی غافلند
همچو آناست ایشارا مثل

خودچشدند آن وبال امرخویش
وان بود الاکه ارششماه پیش
کشتگان بدر ازآن باشد مراد

درجهان گشتند رسوا و هلاك
هم بعقباشان عذابی دردناك

باشما آئیم ما فاش و عیان
بر شما بدهیم یاری لامحال
ور قتال آید زبی ناگاهشان

گرزما بینند چون در مشتها
ازشما رهبت که ازحق دردرون
این دو رویان منافق بر شما
سوی صحرابهر حبك ایشان برون
افکند حقشان بدل این بیم وباك
پس ورا کنده است وعاری اززشد
که ار ایشان بیشتر نزدیك بل
یا گروه دیگر ار اهل فساد

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

چون مثل شیطان هنگامیکه گفت مرانسانرا کافرشو چون کافر شد گفت بدرستیکه من بیزارم ازتو بدرستیکه من میترسم ازخداکه پروردگار

الْعَالَمِينَ ١٧ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ١٨

جهانیانست پس باشدانجام آندو تا اینکه باشنددرآتش هردوجاودانی درآن واینست جزای ستمکاران

مثل شیطان کادمی را گفت هم
باش اندر کفر خود ثابت قدم
من تورا یار و معینم درعمل

گفت من بیزارم ازتو دربقین
ترسم از پروردگار عالمین
چون مرصحرای عابد عهدبست

کار اوبردارکرد او چون تمام
بعدازآن کافکندش ازشهوت بدام
گفت من بیزارم ازتو ای دنك

گفت هم بوجهل را من باشما
هرهم درحبك احد هر کجا
کس نتواند شمارا کرد پس

گفت من بیزارم ازحق که او
باخدا گردد رحق او جنگجو
هیچ آید باخدا کس در ستیز

من سك آن آستانم غالبم
بربلنگی کاوست خصم صاحبم
آنکه از فرمان او آرد گذر

چون نمودم استخوانش زیرزیر
باشدم رو بس زهر بس گریز
آنکه راند ازنزدحویشم شاه جان

تا که ندهم ره بهر بیگانه
همچنانکه پاسبان خانه
آنکه دیدی سرکشیدم زان کند

زین گذشتم ترسم ازمشی دگر
رارها نی پرده گردد سر بسر
خواندآدم را بکفر ابلیس دون

پس بود در آخر و انجام کار
جاودان آن هردورا ماوی نار
این بود داش استمکاره ها

پس چوحکم شد دراوکفرودغل
که تورا باشم پناه ازهرشکست
کس رند مرحام زهدابیگونه سك

پس چودربدرآمد ایشان راشکست
باید ار خشم خدا جستن گریز
مرکسم باجنك ودداش جگر

خواست تا باشم مقام آستان
بدضمیمی در قطر با چشم بد
پس گزیرد زوحوشکشدش بحون

که بجود ستند راه چاره ها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید بترهرید ازخدا وبایدنگرد هسی که چه پیش فرستاده ازبرای فردا وبترهرید ازخدا بدرستیکه خدا باست

بِمَا تَعْمَلُونَ ١٩ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٢٠ لَا

بآنچه میکنید وباشید چون آنانکه فراموش نمودند خدارا پس فراموش گردانید بر آنها خودهاشانرا آنها ایند آنها فاسقان

يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ٢١

یکسان نیستند اهل آتش واهل بهشت اهل بهشتند ایشان کامیابان

ایکروهی کاهل ایمانند بس
می ترسید ازخدا در هرنفس
تا چه مرساده پیش ازحیر وشر

بهر فردای قیامت گرکه آن
هست طاعت شکرحق گویدجنان
توبه و تقوی رفعل زشت بد

باید او البته پرهزد مدام
از عقوبتهای خلاق الانام
پس چوداند اوبیکی ره زدبد

هست تقوای نخستین از عوام
وان دوم مخصوص خاصان وگرام
وانچه اندر شرع زشت وزشد

لیك تقوای خواص ازماسواست | واحسنات ارهرچه‌مادون وحداست | همچو آنان می‌مباشید ایچ پس | که فراموش ازخدا کردند بس
پس فراموش ازهوس خویشتن | ساختمشان پروردگار دوالمنن | پاچوبردند ازکه حق را زیاد | توبه برد از یادشان رب‌العباد
این گروه از فاسقانند ازیقین | رفته بیرون ازحدود وحکم‌دین | نیست یکسان اهل‌جنت واهل‌نار | ازحجیمند اهل جنت رستگار

لَوْ اَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثالُ

اگرفروفرستاده بودیم‌این قرآن‌را بر کوه هرآینه دیده بودآن‌راخاشع ومتشکاف‌خورده‌ازترس خدا واین مثلها

نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٢٢ هُوَ اللّٰهُ الَّذي لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ

میزنیم آنهارا برای مردمان باشدکه‌ایشان فکر کنند اوست‌خدا که‌نیست‌خدائی مگر او دانای نهان وآشکاراست اوست

الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ ٢٣ هُوَاللّٰهُ الَّذي لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ

بخشاینده مهربان اوست‌خدائی‌که‌نیست خدائی‌مگر او که‌پادشاه پاك ازنقص ایمن‌گرداننده‌نگهبان عزیز

الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللّٰهِ عَمّا يُشْرِكُونَ ٢٤ هُوَ اللّٰهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْماءُ

تلافی‌کرداننده‌درگواراست پاکست‌خدااز آنچه‌شریك هستاراند اوست‌خدائی‌که‌پدیدآورنده صورت‌بخش‌اوراست نامهای

الْحُسْنىٰ يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ

نیکو تسبیح‌میکنداورا آنچه‌درآسمانها وزمین‌است واوست‌عزیز حکیم

می‌فرستادیم این قرآن اگر | ما بکوهی می‌بدیدی درنظر | خاشع و اریکدگر شکافته | درزمین از خوف حق رونافته
کوهرا گردادمی یعنی تمیز | می‌شد از تأثیر قرآن زیر زیر | این مثلها میزنیم از بهرناس | باکنند اندیشه شاید باهراس
آنکه قرآنرا فرستاداو خداست | غیراز او نبود خدائی هم‌براست | باشد او دانای پنهان وآشکار | هستی اشیا بدو دارد قرار
اندراعیان‌ماسوی اززشت‌وخوب | مختجب بودند در غیب‌الغیوب | از افاضهٔ نور سلطان قدم | خرد خود ممار ایشانرا رهم
دادشان ره ازعدم سوی وجود | ورسماء عیب برارس شهود | اوست رحمن یعنی اندراینداد | خرد ایجاد او وجود ماسوی
رحمتش یعنی که از غیب عدم | کرد ظاهر ماسوی را دمبدم | هم‌رحیم اعنی‌رساند ازحس‌حال | ماسوی را درنهایات از کمال
اوست آنکس‌که خدا بی‌غیر او | می‌نباشد لا اله غیره | پادشاهی که ز فرمانش برون | نیست موجودی بانداك یافروں
ملك ملك او وشاهی‌زان اوست | هروجودی بندهٔ فرمان اوست | هست منکش ازحسیس بانابد | بی‌یار و مطلق از مادون خود
هرکرا خواهد کند پست و بلند | نیست جزی جونکه اوگوید مباش | چونکه گوید باش‌هست‌اشنابجاش
پاك ومطلق ازنقایص وزعیوب | ودرنقایص‌جمله داش مطلق‌است | بلکه‌بالفعل‌است‌وجمع‌اوصاف‌ذات
این بود نقص‌وجود از بی‌نشان | باشد او ایمن کنندهٔ بندگان | آنکه باشدکامل‌الیام آن‌حق‌است
هم بری ازعجز و تغیر وخلل | عالب اندر ذات خودبرکل‌شیئی | از محامدهای کون هررمان
خوف نگهبان بر ماه ماحلق | درنهایت از علوّ و کبریا | یادهد عزت بهرکس‌خواست وی
هریکی پیوند اراو دارد‌بود | خالق‌است اعنی مقدرحصرتش | هرکسی اورا حقیر از ماسوی
شرك اورا نیست بردعقل‌یك | صورت اشیا برسائی نگاشت | همه اشیا را بوفق مشیتش
آنچه را اندروی حکمت آفرید | ذره دارد آن‌جمال و ضؤوتاب | ازکمال علم و حکمتها که داشت
وصم‌هرشیئی‌است‌خوش‌برجای‌او | بردش ازپاکی نمایند آنچه هست | که بجای خویش دارد آفتاب
برد عقل وشرع ومعنی‌دانسند | هست هرنالایق ازوصفش بدور | درسموات ورمین بالا و پست
ازحمد وراستکار اندر امور

مناجات

ای بری راندیشه و اوهام خلق | برتوراجع اول و انجام خلق | اسمها و وصفهایت جمله نیك
ره ندارد درتو فتدان و فتور | عجزونقص ازذیل توپاکی‌تودور | هریکی برهان یکتائی تو
ناتوانی چون مرا بی‌عایقی | این چنین دادی بیان و منطقی | آورم درکف چوگیرم خامه‌را | تا بپایان دردوسال این‌نامه را

این مگر بود اردمی کاندر دمی — برمسیح آیست گردد صریحی — سال سابق اول ماه رجب — گشت آخر نظم اعراف از طرب
اول ماه رجب شد بند بند — سورهٔ حشر است آخر بی‌شك — کی مرا هر گز گذشت این در خیال — کم بود این موهب از ذوالجلال
این بود از من تفضل شاه بود — که روا داری من آگاه بود — خواستی گر این تمام کم ز مور — آنچا مشکل تر بود یابد ظهور
تا بیند اهل عصر این نامه را — معرف گردند بی تکدشته‌ها — عکس نگویند هست این اندشهٔ — آید از هر مرد شاعر پیشهٔ
گر که آید سورهٔ کو ختم کن — حشم کردی لطف فرما ختم کن — مرد لافی تا نباید در مصاف — ما شجاعش مصطفایم از گزاف
یارب امروز اول ماه بود است — این گدا محتاج امداد تو است — تا هر آنچه ماند باقی از الام — اندر این مدت مدد از عون تمام
خود کردی فضل کردی زین سپس — شکر آن سوای طوق کردار من — شکر آن تو دادی ایخنین نعمت که دست — شکر تو الهی باشد اندر الهمن نکو
خون تو دادی ایخنین همت که دست — شکر آن متدور ما چندو چیست — هم تو کن بر شکر خود ما را مدد — هست این هم فضل و جودی بی‌حدد
سهل کن بر طفل اندخوان عشق — نظم ما فی مانده زین دیوان عشق

سُورَةُ الْمُمْتَحِنَةِ ثَلٰثٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا ودشمن خود را دوستان میفرستید سوی ایشان بدوستی وبتحقیق کافر شدند بآنچه

جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا

آمد شمارا از حق بیرون میکنند رسول را وشمارا که بیرون میآرند بخدا پروردگارتان اگر هستید که بیرون میآیید برای جهاد

فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ

کردن در راه من وجستن رضای من پنهانی میفرستید سوی ایشان بدوستی ومن دانا ترم بآنچه پنهان میکنید وآنچه آشکار میکنید وآنچه

يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۲

میکند آنرا از شما پس بتحقیق که گم شد از میان راه

باشد این سورهٔ مودت وامتحان — کاورد از فضل باری در بیان — می‌نگیرید ایگروه مؤمنان — دوستان از بهر خویش از دشمنان
آنکه باشد باشما و من عدو — کی بهر گز باشما شد دوست او — رحمه آمد از پیغمبر رئی — کاو مغفیه شد و ایش فی
بعد قصهٔ بدر و بودش باره نام — پس از او پرسید سلطان انام — آمدی کاسلام آری گفت بی — آمدم بهر لباس و خوردنی
رفع چون گردید عریانی وجوع — بار خواهم کرد بر مکه رجوع — گفت پیغمبر چه شد کز مکیان — ما تعمی حمه نگرفتی و نان
گفت بعد از واقعه بدر ار فسوس — عکس نگذاردی و عاملی از نفوس — پس باو دادند جامه و راحله — آل عبد المطلب بی فاصله
داد خاطب نامی او هم حمامهٔ — سوی اهل مکه کاید مصطفی — سویشان البته از بهر عزا
پس شما باشید حاضر بهر حمل — زین خبر شد احمد الوحی خلل — پس عمی[4] را ساخت ناجمی گبیل
تا سناند نامه را از باره بار — پس نگشتند آن مه عش را تمام — نامه ران پیدا شد با اهتمام
کرد تهدید او بکشتن دیگرش — در مدینه بار نامه شدند — سوی مسجد جمع پس عامه شدند
تا خبر یابند از تفصیل آن — گفت پیغمبر هر آن کرد این خلاف — باید او تا خود نماید اعتراف
ورنه من رسواکنم در محضرش — گفت بالله این نکردم از نفاق — بلکه تدبیری بدین دور اندساق
چون مهاجر مریکی دارند بس — من ندارم هیچ کس را تا کنند — اهلبتم را رسد خواهان مدد
خواستم بر مکیان حقی زمن — تا رعایت ز اهل و اولادم کنند — نی که از حج و بدادم میکنند

کرد تصدیقش پیمبر زین کلام — آمد این آیت پس از رب الانام — دوستی را میکنید القا شما — سوی ایشان که نیند اهل ولا
وانگهی که کافرانند آن فرق — آنچه را که بر شما آمد بحق — میکنند از مکه اخراج رسول — هم شمارا بهر ایمان و قبول
نگرویدستید زانکه بر خدا — که بود پروردگار او بر شما — خود شما گیرید ایشانرا بدوست — گر شما خواهید تا نکشند پوست
گر شما هستید گر بهر جهاد — آمدید از خانه بیرون باسداد — تا کنند ار جان براه من قتال — هم رضای من بجوئید از کمال
سویشان پس میفرستید از نهان — دوستی را از کتابت تا گهان — از شما دانارم من میشنید — آنچه پنهان از مودّت میکنید
وانچه مینمائید ظاهر راعتدار — آگهم من برنهان و آشکار — میکند هر کس که این کار از شما — گشته گم راهش رود ره برخطا

إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

اگر یابند شمارا باشند مر شمارا دشمنان وگشایند بشما دستهاشان وزبانهاشان بدی وآرزو کردند کاش کافری بودید

٣ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٤

سودی ندهدهرگز شمارا رحمهاتان وفرزندانتان روز قیامت خدائی میان شما جدائی میاندازد میانتان وخداست بآنچه میکنید بینا

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا

بتحقیق که باشد مرشمارا اقتدای نیکو در ابراهیم وآنانکه بودند با او هنگامیکه گفتند مر قومشانرا بدرستیکه بیزاریم از شما واز آنچه

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا

میپرستید از غیر خدا انکار کردیم بشما وپدید آمد میان ما ومیان شما دشمنی و بغض وردی همیشه تا که ایمان آرید

بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ

بخدا یکتاست او مگر گفتن ابراهیم مر پدرش را که هر آینه آمرزش خواهم من برای تو ومالک ستم ترا از خدا هیچ چیز پروردگار ما بر تو

تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ٥ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ

توکل کردیم واسوی تو بازگشت نمودیم واسوی تست بازگشت ۰ وردگار ما مگردان ما را مورد آزمایش برای آنانکه کافر شدند و امرزما را پروردگار ما بدرستیکه

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٦ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

توئی عزیز حکیم بتحقیق که باشد مرشمارا اقتدای نیکو مر کسی را که هست امیدوار خدا وروز باز پسین

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٧ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

وآنکه روی گرداند پس بدرستیکه خدا اوست بینیاز ستوده شاید که خدا گرداند میان شما ومیان آنانکه دشمن داشید

مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٨

از ایشان دوستی وخدا تواناست وخدا آمرزنده مهربان است

مشرکان یابند اگر بر گیرند — مر شما را دشمنانند و عدو — ندهد الفای مودّت هیچ سود
برگشایند ارگین دست و زبان — میتوانند ز قول ودشنام از عیان — دوست میدارند گر کافر شوید — سوی دین سابق خودهم روید
دشمنی آنچه بکه باشد خوبتر — خواهد از خصمش کند معیوبتر — خوبتر ازدین نباشد هیچ چیز — دشمن آن بهتر باشند نیز
نفع کی ارحام و فرزندانتان — مر شما هرگز دهند آسانتان — بهر فردان مودت با عدو — تا کنید آنرا بقهی بستر و
حق جدائی افکند در رستخیز — همتان باشد گرهم روگیز — حق بداچه میکنید از نا گزیر — ارعباد و دوستی باشد بصیر
هست در دین موالات عدو — مر شما را سیرت وخلقی نکو — اندر ابراهیم بودآن وصف نیک — وانکه با او بوددرخصلت شریک

سورة الممتحنه

قوم خودرا چونکه گفتند ازشما
دشمنی و بغض گرقلب است ودست
غیر قولیرا که ابراهیم گفت
ازعداب حق نتوانم بحکو
زانکه مشرك را بیامرزد خدا
گفت با اصحابش ای پروردگار
می‌مگردان فتنه ای رب شدید
تا نگویند از بدید انشان بحق
خود شما را خصلتی باشد حسن
وانکه روگرداند از این اقتدا
هست امید آنکه گرداند خدا
حق بهر کاریست قدیر بالعیان

وانچه بپرستید بیزاریم ما
بین ما شد ظاهر و پیوسته است
میبدد را از سطف در هفت
الاتوچیزی دفع سازم یك تسو
پس بایمان مرتورا گویم دعا
ما توکل برتو کردیم استوار
خود بومارا برکسی کو نگروید
کی اسیر ما شدی تا علق
اندر ابراهیم و قومش ای سخن
دوستی با دشمنان آرد بجا
در میان آنجماعت با شما
هم حق است آمرزگار و مهربان
همچنین بودند آنات بر عهود

حرخداکاورا پرستیدن رواست
تا که ایمان برخدا آرید وبس
خواهم ازبهر توآمرزش رحق
باقی انما فی‌شرك اعنی حین
حاصل آنکه چون براهیم غیور
هم نسوت بار گشتیم از رجا
یعنی ایشانرا محکن عالب بما
ده بما آمرزش ای پروردگار
آنکه را او برخدا دارد امید
پس‌خداوند اوغنی است و حمید
که شماشان دشمن ازدین داشتند
کرده بد پیمان براعه ایحین
آمد این در باره ایشان فرود

بگرویم آنراکه معبود شماست
کاو بود یکتا وبا اویست کس
گبری گردی رکیش این فرق
بیست استغفار بهر مشرکین
ازعدوی‌حق بری باشید ودور
برتو باشد بازگشت ماسوی
تاشود آن آزمایش و املا
چون توئی خودعالم وداناییکار
هم برون آمر ازوعد ووعید
مدار اسوده رافعال عاد
آن مودت که نمی‌بداشتید
کاین ازآن قوم باشد اهل‌دین

لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ

نهی نمیکند شمارا خدا از آنانکه کارزار نکردند باشما در دین وبیرون نکردند شمارا از دیارتان اینکه نیکودارید ایشانرا

وَ تُقْسِطُوا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۹ اِنَّمَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ

وحوبی کنید بعدالت با ایشان وخدادوست میدارد عدالت کنندگانرا جز این نیست که نهی میکند شمارا خدا از آنانکه کارزار کردند باشما دردین

وَ اَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظٰاهَرُوا عَلٰى اِخْرَاجِكُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولٰئِكَ هُمُ

وبیرون کردند شمارا ازدیارتان و هم پشت شدند بر بیرون کردن شما که دوست دارید ایشانرا وآنکه دوست میدارد آنهارا پس آنها ایند آنها

الظّٰالِمُونَ ۱۰ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِهِنَّ

ظالمان ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون بیاید شمارا زنان بایمان هجرت گزیده پس بیازمائیدشان را خدا داناتر است بایمانشان

فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ

پس اگر دانستید آنهارا بایمان پس بازمفرستید آنهارا سوی کفار نه آنها حلالند برای ایشان و نه ایشان حلال مباشند برای

آتُوهُمْ مَا اَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا

آنها بدهید آنهارا آنچه انفاق کردند و نیست گناهی بر شما که نکاح کنید آنهارا چون بدهید آنها اجرهاشانرا وچنگ مزنید

بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْئَلُوا مَا اَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْئَلُوا مَا اَنْفَقُوا ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۱

بعلاقهای زنان کافره و بخواهید آنچه را انفاق کردید و باید که بخواهد آنچه را انفاق نمودند اینست حکم خدا حکم میکند میان شما وخداست دانای حکیم

نهی نکند حق شمارا زانکسان
آنکه با آنقوم نیکوئی کنید
فرقهم گفته‌اند از سالکان
نیست جزاین نهی کرده کردگار
اینکه با ایشان شما گردید دوست

که قتال ایشان نکردند ازمکان
سویشان برعدل دلجوئی کنید
قصد ازاین باشد زنان و کودکان
زانکسان که کرده دردین کارزار
که شمارا دشمنند ازمغروبوست

درامور دین و ملت ز آزمون
یا که قسط بهره بدهید ازطعام
پس نکرده نهی ازایشان رب‌دین
خود نمودند ازسراتان برون
هرکه دارد دوست ایشانرا یقین

هم نکردند ازسراهاتان برون
درسراها آنچه دارید از تمام
گفت ان‌الله یحب‌المقسطین
هم براین گفتند همپشت ارفون
آنگره باشد پس از ظالمین

بود یکشرط آنکه گر آید همی
خود زمکه بر مدینه مسلمی
باز گرداند نزودی دیگرش
سوی مکه بر ملا پیغمبرش

بد هنوز اندر حدیبیه رسول
که گروهی زاهل ایمان و قبول
آمدند ازمکه سویش مشکی
بدسبیعه بیت حارث زان یکی

شوهرش نزد رسول آمد بجهد
گفت ردکن توحه‌ام کاین بود عهد
گفت یغمبر که شرطی آنچنان
بهر مردان بود نی بهر زنان

هم‌دان موحب که اومرموده بود
حبرئیل آورد این آیت فرود
مؤمنان از مؤمنات آیند چون
کرده هجرت برشما ارآزمون

پس شما اورا نمانید امتحان
هجرتش تا باشد ار تصدیق حق
حق بایمانشان یقین دانا تراست

پس بایمانشان بدانید ار یقین
برگردانیدشان بر مشرکین
نیسند آنها یکدیگر حلال

شوهرانشان را دهید آنراکه خرج
کرده‌اند ازمهر ودرسطراست درج
مشرکان ینهانشان با اهل دین

که ولی آید ز ما گر سوی تو
رد کنی آنرا اما نگهگو
ده صداقش را شوهرنی‌کول

هم گناهی بر شما نبود اگر
در نکاح آرید ایشانرا دگر
احر باشد مهر واجب بی‌خطا

چیك بر عقد زنان کافره
نکند ار آنکه هست او نادره
هرزنی کان‌بود کافر در سباق

می‌بخواند ارکه مرتد شد زنی
خرجشان ازکافران دو رازفی
خرج کردند آنچه در مهرزنان

آنچه شد مذکور فرمان‌خداست
بینشان حکم از طریق استواست
حکم برحکمت کند مابینشان

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ

واگرفوت ازشما چیزی ازحقتهاشان بسوی کافران پس نوبت یافتید پس بدهید آنانرا که رفت جفتهاشان مثل

مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ١٢ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ

آنچه انفاق نمودند و بپرهیزید ازخداکه شما بدیبآن گروندگان ای نبی چون آیدترا زنان باایمان بیعت کنند باتو

عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ

که شریك نسازند باخدا چیزی را ودزدی نکنند وزنا تن‌درندهند وبکشند اولادشانرا ویارند دروغی‌را

يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

که به‌بندندآنرا میان دستهاشان وپاهاشان وبافرمانی نکنندترا در خوبی پس بیعت کن باآنها وآمرزش‌خواه برای آنها ازخدا درستیکه خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ

آمرزنده‌مهربانست ای آنکسانیکه ایمان‌آوردند دوست ندارید گروهیرا که‌غضب کرد خدا براشان تحقیق نومیدشدند ازآخرت

كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

همچنانکه نومیدشدند کافران از اصحاب قبور

فوت شد خرج ازشما پس عاقبت
ورتکی دارواحتان بر کافران
گشت محق دارنداد اندرعیان

یا رعقسم خنوت شد مراد
باشما باشد ظفر از هرجهت
آورید آخر غنیمتها بدست

مثل آنچه کرده‌اند ازمهور
گرشما وارد شود بر دست بهاد
پس دهید آنانکه رفت ازواحشان

ای پیمبر چونکه آیدت زنان
می‌رسید ازخدا اندر امور
آن خداوندیکه بروی مؤمنید

هم بدزدند و زنا ندهند تن
نگرویده بهر بیعت هر زمان
اینکه برحق شرك میآرند پس

می‌بارند ایچ بهتان و افتری
هم‌کنند ازقبل اولاد احتراز
برحمیں نکنند مرقصد هلاك

برتو عاصی‌هم بکردار نکو
آنچه ایشانراست بین دست وپا
برکسی ندهند یعنی از ستم

بهرشان پس‌خواه آمرزش‌زحق
می‌گردانند و گردانند رو
ماشرایط را بوگر بیعت کنند

من مودت اینگروه مؤمنان
زانچه ایشان کرده‌اند ازماسبق
پس خداوند اوغفوراست‌ورحیم

هیچ می نکنید طاهر یا نهان
با گروهیکه برایشان حق غضب
جون برایشان ارشما آمد شکست

از ثواب آخرت نومید و دور
همچو یاس‌کافران راهل قبور
سوی دارالکفر ازدارالامان

سورة الصف اربع وعشر آية وهي نزلت بمدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاينده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

تسبيح كرد مر خدارا آنچه در آسمانها وآنچه در زمين است واوست عزيز حكيم اى آن كسانيكه ايمان آورديد چرا

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ٣ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ٤ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِينَ

ميگوئيد آنچه را كه نمى كنيد بزرگ آمد دشمنى كردن نزد خدا كه گوئيد چيزرا كه نمى كنيد بدرستيكه خدا دوست ميدارد آنانكه

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ٥

كارزار كنند در راه او صف كشيده گويا كه ايشانند بنائى استوار ساخته شده

ياد ازحق كرد بر پاكى يقين — آنچه هست اندر سموات ورمين

هم حكيم انسان بهر حكم وعمل — كه دراحكامش نيابد ره خلل

دراحد كردند چون مردم فرار — گشت احمد اندر آنجا خوار وزار

آنچه را كه ناورید اندر عمل — نزد حق باشد بزرك ازخشم ول

كشت يا در بدر مرديرا صهيب — كربى[4] وز مؤمنان ميگفت عيب

گفت فاروق اين بود دولش گزاف — بلكه كشت اورا صهيب اندر مصاف

گفت احمد[4] چون نگوئى خود سخن — گفت من كشتم ز بهر ذوالمنن

حاصل آنكه آنچه گويد مرد هوش — بايد آرد در عمل بى لاف وحوش

دوست ميدارد مجاهد را خدا — دسته صف در پيش اعدا جانجا

آنچه دين آيت عيان ومنجلى است — ازخدا روى تخاطب باعلى است[4]

روزميدان بود گفتى در حساب — پيش او دريا ى لشكر باذناب

روبكرد الا كه تنها در نبرد — زانكه در ميدان گهى بود فرد

دربرد نفس با يكدل شويم — اردمت حلال اين مشكل شويم

آنچه با ما كرد نفس دون ستير — همچنين در غزا خويش مزير

كه نگردد هيچ مغلوب اوزكس — عالب است اوآنچنان درحكم بس

مال و جان سازيم درراهت فدا — با پيمبر مؤمنان گفتند ما

انچه ميگوئيد حرفى از زبان — آمد آيت كاى گروه مؤمنان

اين نمى باشد عجب ازگفت مرد — آنكه گوئيد آنچه نى خواهيد كرد

گفت مردى من بكشتم اندروغ — گفت پيغمبر كه كشت اين بفروغ

تا نباشد خود تنا و دين فروش — بود حاضر خود صهيب اما خموش

آمد اين آيت ازآن رو در رسول — نى كه گويندم بنا اندر قبول

سنه ميباشد زبان كذب ولاف — ناروى نگشاده را اندر مصاف

چون سباها هشته راوزيراستوار — نا كنند اندر ره او كار زار

بود گفتى كوه آهن در قرار — كاو چواستادى نصف كارزار

رنك مردان درنبردش زرد بود — زيرعنش روى گردون گرد بود

قلب ماهم كى زهر انديشه پاك — اى على[4] مرحبى روحى فداك

شايد ار روئيت تن ورستم شود — آنكه اريتن تو صاحبدم شود

دربرد خصم دانست بوده است — ازبحست آنكس كه حيدر دوده است

وَإِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا

وهنگاميكه گفت موسى مر قومش را اى قوم چرا ميرنجانيد مرا وتحقيق ميدانيد كه منم رسول خدا سوى شما پس چون

زَاغُوا أَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٦ وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي

كشتند گردانيد خدا دلهاشان را وخدا هدايت نميكند گروه فاسقان را وهنگاميكه گفت عيسى پسر مريم اى بنى

إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي

اسرائيل بدرستيكه منم رسول خدا بسوى شما تصديق كننده مر آنچه را ميان دو دست من از تورات وبشارت دهنده برسولى كه مياييد

مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ٧ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى

ازبعد من نامش احمد پس چون آمد ايشانرا بابينها گفتند اين سحريست آشكار وكيست ظالمتر ازآنكه بست دروغى

عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعٰى اِلَى الْاِسْلٰامِ وَاللهُ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ٨ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا

بر خدا دروغرا واو خوانده‌میشودبسوی‌اسلام وخدا هدایت‌نمیکند گروه ظالمانرا میخواهندکه خاموش‌کنند

نُورَ اللهِ بِاَفْوٰاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ ٩

اورخدارا بدهنهاشان وخدا کامل کننده‌است نورش‌را واگرخوش‌نداشته‌باشند کافران

یادکن چون‌گفت موسی‌قومرا مکنید ایدا مرا آخر چرا وانگهی دانید از روی قبول گرخدا می برشما ماشم رسول
پس‌چوگشتند از قبول امر او قلبشان‌گرداند حق برگشت خو هشتشان در وادی خذلان‌حنان راه نماید خدا بر فاسقان
یادکن عیسی‌بن‌مریم چوکه‌گفت امت خودرا عیان بی در بهفت ای‌بنی یعقوب من ماشم‌رسول از خدا سوی شما اندر رسول
مر مصدق آنچه را کرمن پیش آمد توریة در موسی نکیش هم‌مبشر بر رسولی کاحمد است نامش آید بعدمن ورایرد است
پس حواو با بینات آمد حنان سویشان‌گفتند سحر است این عیان از دروغی گفت خودسر برخدا
خوانده‌وانکه اوست‌ازاسلام‌ودین راه نماید خدا بر ظالمی نا دهانهاشان نشاند از علو
یعنی ازگفتار ناهموار زشت که براهل حق گشاده‌سرشت نورخود کامل نماید حق چنان کافرانرا گرچه‌هست اکراه‌ازآن

هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ١٠

اوست‌آنکه‌فرستاد رسولش‌را بهدایت ودین حق تاغالب‌سازدآن‌رابردین‌همه واگرناخوش‌داشته‌باشند شرك‌آورندگان

اوست آنکس که فرستاد ارو داد من پیمبر بر ارشاد عباد برطریق دین حق اندر طلب
تا کند غالب بر دین دین‌حق مشرکانرا گرچه‌هستا اکراه ودق عالمانرا در طریق حجت است لی زروی اردحام وکمرتست
مرحسین٤ او بود غالب بر برید گرچه ارتغ برید اوشد شهید بیست حزبی کشتن وکشته شدن حجت آور زور اگرداری‌بتن
حجت مرد است برهان ودلیل حجت رن خط و خال وقال وقیل مرد کولی‌حجتی‌محکم خراست رن‌که‌دارد حجت‌ازخلقی‌سراست
دختران حیدر کامل مقام بر اسیری میشدند ایشان بشام میرسند آن اشتران بعره براست ایکه محملهای حق بر پشت‌ماست
آن صدا را بشنود دنیا درست نشنود ارغیرایشان هرچه هست خاصه‌آنکو آگه و کامل‌فی‌است فعش‌ازا وار برهان روشن است
همچو رهبانان که اندر دیرها می‌شنیدند آن صدا در سیرها

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى تِجٰارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذٰابٍ اَلِيمٍ ١١ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ

ای آنکسانیکه ایمان‌آوردید آیادلالت‌کنم‌شمارا برسودائی که‌رهانندشمارا ازعذاب بردرد ایمان‌آورده‌باشیدبخدا ورسولش

وَ تُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِاَمْوٰالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٢ يَغْفِرْ

وجهادمکرده‌اشید در راه خدا بمالهاتان وبنفسهاتان آن بهتراست‌ازبرای شما اگر دانستید که‌بدانید می‌آمرزد

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ

مرشمارا گناهانتانرا وداخل‌میکرداندشمارادربهشتهائی که‌میرودار زیرآنها نهرها ومسکنهای پاکیزه در بهشتهای جای اقامت

ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٣ وَ اُخْرٰى تُحِبُّونَهٰا نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ١٤

دائمی‌آست کامیابی ازرك ودیگری که‌دوست‌میدارید‌ش‌یاریست‌ازخدا وفتحی نزدیك وبشارت دهمؤمنانرا

کان رهاند مرشما را ازهلاك مؤمنان آیا که چون یار خلیل در تجارت برشما کردم دلیل بر جهاد کافران یکدل شوید
در ره حق وز پی اعلان دین وز جحیم و از عذاب دردناك بر خدا و بر رسولش بگروید چون تن‌افتد برسپهرجان مهید
مال وجانرا سهل دانیددراین این شمارا بهتراست ار آگهید

حق بیامرزد خطیئات شما | واندر آرد در بهشت پر نوا | که ز زیرش جویها باشد روان | جمله مسکهای پاکیزه نشان
اندران حمات عدن پر نعم | اهل غفر اراست این فوزی عظیم | نعمتی دیگر که آن دارید دوست | غیر از آنچه در بهشت از فضل اوست
از حق است آن نصرت و فتحی قریب | فتح مکه وان بود امری عجیب | ای پیمبر مژده ده بر مؤمنان | که رسد این هردو نعمت بیگمان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید باشید یاوران خدا همچنانکه گفت عیسی پسر مریم مر حواریین را که کیست انصار من سوی خدا

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا

گفتند حواریان که ما ئیم انصار خدا پس ایمان آورد دگروهی از بنی اسرائیل وکافر شدند گروهی پس مروری دادیم

الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

آنرا که ایمان آوردند بر دشمنانشان پس گردیدند غالبان

مؤمنان باشید ر انصار خدا | نصرت دینش دهید اعنی شما | همچناکه عیسی مریم بگفت | نحن انصار الله اعنی درطریق
کیستند انصار من سوی خدا | پس بگفتند آن حواریین که ما | یاورت مائیم و درهرجا رفیق
بر نصاری مشهر گشتند ازین | دو و ده بن بوده اندایشان یقین | بعد رفع عیسی اندر آسمان | بودشان دعوت بر اسرائیلیان
پس ز اسرائیلیان قومی صریح | بگرویدند ازحواری برمسیح | فرقهٔ گشتند هم کافر بکیش | گشت در تفسیر قرآن ز پیش
پس قوی گردیم و عالب برعدو | آن مسیحی مؤمنانرا بی‌علو | پس شدند آن مؤمنان غالب همه | برگروه کافران بی واهمه
درجهاد و درممارك درحروب | یا که درحجت که دوراست ازعیوب | هردو برهانند بروجه جمل | درمقام خویش شمشیر و و دلیل
نطق برهان لیك آن گویا براست | چون شد مسموع حجت کیفراست | ملت ایزد را که حق دردوده کان | کاهل فقرند وطریقت هرزمان
رود مردان رستم دریا دلند | وقت برهان قلزم بساحلند | حوبکه امرآید که میداست وحنك | چون کند لنگر نموج یم نهنك
دیده باشی گرچه سرزرم و نرد | دیدهٔ لیکن کجا میدان مرد | نیست یك هنگام میدان ومصاف | تیغ دشمن کش نماں کو درغلاف
هم صفی راسر زطفلی درکف است | وقت برهان وقت رزم اندر صف است | آنکه درتن جان خوددارد عزیز | بیست مرد راه فقر اروی گریز

سورة الجمعة احدى وعشر آية وهي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٣ هُوَ الَّذِي بَعَثَ

تسبیح گفت خدارا آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است آن پادشاه پاك عزیز حکیم اوست آنکه برانگیخت

فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا

در امیها رسولیرا ازایشان میخواند برایشان آیتهایش را وپاك میسازدایشانرا ومی آموزدشان کتاب وحکمت را وبدرستیکه بودند

مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٤ ذَلِكَ فَضْلُ

پیش هرآینه درگمراهی آشکار ودیگرانرا ازایشان که لاحق نشدند بایشان واوست عزیز حکیم آن فضل

اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ ذُوا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ

خداست که میدهد بکسیکه میخواهد وخداست صاحب فضل بزرك مثل آنکه بار کرده شدند توریت پس برنداشتند آنرا چون مثل خراست

الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝

که بردارد کتابهارا بداست مثل گروهی که تکذیب کردند آیتهای خدارا وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا

میکند تبریه حق را آنچه هست — در سموات و زمین از فوق و پست
ارجمند و غالب و ذو الاقتدار — در هران فعلی حکیم و راستکار
خواهد آیتها برایشان از خدا — پاکشان سازد ز رجس شرکها
که ندند آمردگان در روزگار — پیش از او اندر ضلالی آشکار
لیك لاحق بعد ازین خواهند شد — تابعین یعنی که می آیند خود
اینست فضل حق دهد بر هر که خواست — صاحب فضل بزرگست او براست
حمل آنرا پس نکردند آنکسان — آنچنانکه بود حق حمل آن
بیخبر از پشت خویش آن بی تمیز — کانچه در باراست میباشد چه حز

یادشاهی کاوست ملکش بیزوال — پاك از نقص و عیوب و اختلال
اوست آنکس کاندر امیین عمود — منعث پیغمبری رایشان که بود
هم بیاموزد کتاب و حکمت او — بر عوام امی اندر آیت او
هم بقومی دیگر از ایشان که هنوز — ملحق ایشانرا نگشتند از تبز
حقعالی غالب است و استوار — دین خود محکم کند در روزگار
در مثل آنکه توراة چند — بار کرده گشته اند بر پشت
بر مثال آن حماری کز عقاب — مینماید حمل اسمار و کتاب
بد بود مانا مثال آنگروه — که بآیات خداوند از وجوه
راه نماید خدا بر ظالمان

قُلْ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا اِنْ زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَوْلِيَآءُ لِلهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

بگو ای آنکسانیکه یهودیت اختیار کرده اید اگر ادعا مینمائید که شما دوستان خدائید غیر مردمان پس آرزو کنید مرك را اگر هستید

صَادِقِينَ ۝ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝ قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي

راستگویان و آرزو نخواهند کرد آنرا هرگز بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان و خدا داناست بستمکاران بگو بدرستیکه آن مرگی که میگریزید

تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝

از او پس بدرستیکه آن ملاقات کننده شماست پس برگردانیده میشوید بعالم غیب و شهادت پس خبر خواهد داد شمارا بآنچه بودید که میکردید

نامه بنوشت احمد بر یهود — خواندشان بر دین اسلام آن ودود
کآل موسا ایم و از ابنای رب — آوریم ایمان حسان بر یکعرب
از عرب ما مر بوب الیقم — رابکه ابناء و احباء حقم
دون مردم گر بزعم خود شما — بر خدا هستید ابنا و اولیا
آرزو نکنند هرگز لیك موت — هست محض دعوی این گفتار و صوت
حق بود دانا بر اسمکاره گران — ور بلاد ایمنی آواره گان
بر شما پس میرسد آن بی خلاف — در وقوعش نیست تعطیل و گزاف
پس خبر بدهد بدآنچه میکنید — مر شمارا آن خدای بی ندید

پس نوشتند آن یهود اندر جواب — که نبوت داشت برما انتساب
که نبوت درمیان قوم او — در جهان هرگز نبود از جستجو
آمد آیت کایکسانی کاختیار — هستان دین یهود اندر قرار
موت را خواهید پس گر صادقید — مر لقای رب خود را شایقید
دستهاشان زانچه بفرستاده پیش — یعنی اعمالیکه مردود است پیش
ای محمد کو کر آن موتی گراو — میگریزید او کند ناچار رو
بار گردانیده گردید از قرار — سوی آن دانای پنهان و آشکار
میدهد یعنی بنیك و بد جزا — هر عمل را هست پاداشی سزا

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلٰى ذِكْرِ اللهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون ندا کرده شود برای نماز از روز جمعه پس بشتابید بسوی ذکر خدا و واگذارید بیع را

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ

آن بهتر است برای شما اگر هستید که بدانید پس چون گذارده شود نماز پس پراکنده شوید در زمین و بجوئید از

فَضْلِ اللّٰهِ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١١ وَ اِذَا رَاَوْ تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا نِ انْفَضُّوا اِلَيْهَا

فضل خدا ویادکنید خدارا بسیار شاید که رستگار شوید وچون بینند تجارتی یالهوی متفرق شده میروند سوی آن

وَ تَرَكُوكَ قَآئِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللّٰهُ خَيْرُ الرّٰزِقِينَ

ووامیگذارندترا ایستاده بگو آنچه نزد خداست بهتر است از لهو وار تجارت وخداست بهترین روزی دهندگان

ایگروه مؤمنان بانك نماز
چون بروز جمعه گویند از نماز
پس سوی ذکر حق ساعی شوید
واگذارید این فروش واین خرید

این شمارا بهتر است از ماحصل
هیچ اگر هستید دانا بر عمل
پس نماز جمعه چون با اجتماع
کرده شد درمسجد ارحکم شیاع

پس پراکنده شوید اندرزمین
ار پی کسب معاش و نظم دین
هم شوید از نظم حق روزی طلب
رزق را باید ز فضل او سبب

یاد نعمتها کنید از کردگار
تا شما گردید شاید رستگار
یاد حق هرجا بدان نسبت کنید
ذکر در نعمت بود شکر مزید

وقت قحطی آمد ازره کاروان
در مدینه نا طعام بسکران
پس رمسجد خلق رفتند ارتمام
تا بدست آرند چیزی از طعام

کس نماند آنجا بغیرا زچندکس
یافت این آیت نزول آنمحضه پس
چونکه بارگان بینند آمده
یا که لهوی را بخیر وارده

بانك لهواعنی که نامردم روند
وز ورود کاروان آگه شوند
تفرقه گردند سوی کاروان
واگذارندت ساده همچنان

گو محمد آنچه در نزد خداست
بهر ازلهو وتجارت برشماست
راستماع طبل و نفع اتجار
هست افزون خیرهای کردگار

قدرقمت لهذه السورة فی بهار
میرساند رزق را حان آفرین
بر شما والله خیرالرازقین
الجمعه قبل ازظهر وهذا تمم الاتفاق

سورة الْمُنٰافِقُونَ اِحْدٰى عَشَرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اِذَا جَآءَكَ الْمُنٰافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ

چون آمدند بسوی تو منافقان گویند گواهی میدهیم تو نی رسول خدا وخدا میداند آنکه تو فرستاده اوئی وخدا گواهی میدهد آنکه

الْمُنٰافِقِينَ لَكٰاذِبُونَ ٢ اِتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

منافقان دروغگویانند بگیرند سوگندهاشان را سپری پس منع نمودند از راه خدا که ایشان بدباشند ازآنچه میکنند

٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٤ وَ اِذَا رَاَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ

آن بسبب اینست ایمان آوردند پس کافر شدند پس مهر نهاده شد بردلهاشان پس ایشان نمی فهمند وچون ببینی ایشان را خوش آید ترا جسمهاشان

وَ اِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ

وچون سخن کنند بشنو قول ایشان را گویا ایشانند چوبهای بدیوار تکیه زده می پندارند هر فریاد را بر ایشان دشمن اند پس حذر کن از ایشان

قٰتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُونَ ٥

قتال کند با ایشان خدا چگونه برگزیده میشوند

چونکه آیندت منافق پیشگان
باتو گویند ازنفاق وخبث جان
تو فرستادهٔ خدائی و خدا
داند این کروی رسولی بی خطا

حق گواهی میدهد کر نا یسند
این دوروبان درگواهی کاذبند
برگرفتند آن دوروبان زاقتضا
اسپری سوگند خود را دربلا

بازمیدارند ازراه این فرق
مردمانرا یعنی از آئین حق
پس بداست این کارکایشان میکنند
راه مردم را ز دین حق زنند

اینست زانکه بگرویدند ازقبول
بعداز آن گشتند کافر برسول
مهر پس بنهاده شد بر قلبتان
پس نمی فهمند هیچ ازنور جان

چونکه بینی آن دورویانرا بنام | درشکفت آرندت ازحسم وکلام | گر سخن گویند بر گفتارشان | گوش بنهی بس طلیقند از بیان
میکنی باورز حسن طنّ خویش | آنچه میگویند کند اندین وکیش | وانگهی کایشان چوچوب خشك یشت | هشته بر دیوار و درهیکل درشت
یا خشب چوبیست کش در مغز نیر | کرم افتاده است ودوراست از ثمر | برگمانشان هر صدائی که بلند | میشوند واقع بر ایشانست چند
میشوند ازهر صدائی ترسناك | تا نباشد بهر ایشان بیم و باك | دشمنانند این گروهت کن حذر | پس زمکر وحقد ایشان سرسر
نکشد ایشانرا خدا گردانده حون | میشوند ازراه حق در آزمون | یؤفکون یامشتق ازافك است پس | بین دروغ ایشان چسان گویند بس

وَ اِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

وچون گفته شود مرایشانرا ایائید تا آمرزش خواهد برای شما فرستاده خدا پیچند سرایشانرا وبینی ایشانرا می رمند وایشان استکبر کنندگان

٦ سَواءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ اِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ

یکساست برای ایشان آمرزش کرده باشی یا استغفار کرده باشی برای ایشان هرگز نیامرزد خدا مرایشانرا بدرستیکه خدا هدایت نکند گروه

الْفاسِقِينَ ٧ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتّى يَنْفَضُّوا وَ لِلهِ خَزائِنُ

فاسقانرا ایشانند آنانکه میگویند انفاق مکنید بر آنکه نزد رسول خداست تامتفرق شوند وخدایرا خزینها

السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَلكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ ٨

آسمانها وزمین است ولیکن منافقان نمی فهمند

گشت این آیت چو نازل در نبی | قوم او گفتند بر این ای | یافت درحق تو این آیت نزول | رو که خواهد مغفرت بهرت رسول
سر بپیچید و نگردانید رو | گفت گفتم که ایمان آر تو | پس نیاوردم من ایمان نادرات | گفت میاید دهی دادم رکوة
مانده برحالیکه از دست رس | بر محمد٤ سجده باید کرد و بس | آمد اینکه بر منافق سبرهان | جونکه میگویند مردم درعیان
می نیاید اینچنین خواهد مغفرت | بر شما غفار اندر مغفرت | می برآرند سرهاشان وران | میکند اعراض وی تا چسان
هستشان گردانکشی از اعوجاج | ما بر این یعنی نداریم احتاج | هست یکسان خواهی آمرزش اگر | یا نخواهی بهر ایشان در اثر
هرگز ایشانرا نیامرزد خدا | هم بفاسق می نماشد رهنما | آنیکسان گویند از شومی نماس | نفقه ندهید وطعام و هم لباس
آنکه را رد رسول الله بود | از فقیران مهاجر بعدد | تا رعیانی وجوع ایشان همه | تفرقه گردند برسان رمه
میغلامان بردخواجهٔ خود روند | هم پسرها تا پدر منحق شوند | هر منافق اوحبیس است وبخیل | زنده حرحودرا نخواهد درسبیل
میکند تحمیق آنکو مثل خویش | میدهد برمستحق در حفظ کیش | همچنان کان بندلان انصار را | نهی منکردند از بذل نوا
هست حقرا نردروی بندگان | جمله مخزنهای ارض و آسمان | هست یعنی آن مفاتیح از نهان | در ید قدرت در ارزاق انام

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا اِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْها الْاَذَلَّ وَ لِلهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

میگویند اگر بازگردیم بسوی مدینه بیرون خواهد کرد البته عزیز برا از آن ذلیل ترا را ومر خدایرا است عزة وبرای رسول وی وبرای گرویدگان

وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ ٩ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ اَمْوالُكُمْ وَلا اَوْلادُكُمْ عَنْ

ولیکن منافقان نمیدانند ای آنانکه گرویدید غافل نکرداند شمارا اموال شما وبه اولادشما از

ذِكْرِ اللهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَاُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ ١٠ وَ اَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ

یاد خدا وکسیکه کرداین را پس آنگروه ایشانند فراموش شدگان وانفاق کنید ازآنچه روزی کردایدیم شمارا پیش ازآنکه بیاید

اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلا اَخَّرْتَنِي اِلى اَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصَّدَّقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصّالِحِينَ

یکی ازشمارا مرك پس گوید ای پروردگار من اگر پس بیندازی مرا مدتی نزدیك پس صدقه بدهم وبشوم از نیکان

۱۱ وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً اِذا جٰآءَ اَجَلُها وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ

وهرگز پس بستند آزادخدانفسی را هرگاه بیاید مدت او وخدا آگاه است بآنچه میکنید

می‌بگویند ارکه ما گردیم یار
زین سفر سوی مدینه زاعتراز
از اعزبد قصد نفس پست او
ور اذل پیغمبر پاکیزه خو
گفت حق نرد قول آن فصول
هست عزت ارخدا و ازرسول
آن دورویانرا ولیکن فهم نیست
معنی عزت نمی‌دانند چیست
ایگروه کاورده اید ایمان ز دل
هیچنان باید سزارد مشغل
وانکه کرداین یعنی ازحق بازماند
آنگروه پس درزیان دواسه‌رانند
پیش ازاین کاید شمارا پیک مرگ
بریکی واهددرخت ازبارو برگ
مهلتم ندهی بتأخیر زمان
تا بوقتی کاوست نزدیک امان
تا بتابم من تصدق از وثوق
بوبه آرم روسم درحضرتت
هرگز آنرا نکند حق باز پس
حق بود ازهرعمل هردم خبیر
حاصل اینکه چونکه داستید هم
هرکرا بندهد نفعل او حرا
پس هرآنچ آید بیرون رودتر
تا بوقت موت حسرت کم خورید
کی که شادئی چوآید غم خورید

میکند بیرون اعز خلق خود
ارمدینه آن اذل‌را کوست رد
که بداو اشرف ز کل ممکنات
نفس پاکش درکمال ودرصفات
هم‌بهر مؤمنان کز اعتراز
کرده حقشان دردوعالم سرفراز
عزت اندرعلم عقل وحکمت است
نی بملك ومال وفر وزینت است
مالتان و اولادتان ارذکر حق
درشما دارد گرایتان ماصدق
هم‌کنید انفاق در راه خدا
راچه حق داده است روزی برشما
گوید ارحسرت پس آنکس کی خدا
موت ارمن پس بنداری حرا
هم‌کنم ارمال اخراج حقوق
هیچ نفس ارمرگ یعنی یکنفس
موت را تأخیر نبود نیم دم
ازحقوق خود بود محمود تر

سُورَةُ التَّغابُنِ ثَمانَ عَشَرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

۱ يُسَبِّحُ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲

تسبیح میکند خدارا آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است مر اوراست پادشاهی ومر اوراست ستایش واوست بر همه چیز توانا

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۳ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ

اوست پدید آورد شمارا پس بعضی کافرید وبعضی ازشما مؤمن وخدا بآنچه میکنید بیناست آفرید آسمانها

الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۴ يَعْلَمُ ما فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ

ورمینرا براستی وصورت داد شمارا پس بنکو گردانید صورتهای شمارا واوست بازگشت میداند آنچه در آسمانها وزمین است

يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ۵

ومیداند آنچه را پنهان کنید وآنچه را آشکار نمائید وخدا داناست بذات سینها

هروجودی درسمواتست و ارض
یادشاهی و ستایش هم سزاس
قادراست و مقتدر بر کل شئی
واچه‌را خواهد کند نابود ورود
مرشمارا داد پس رزق و نعم
بعض دیگر مؤمن ونیکوپسند
فرقه‌ها باشند بیرون از حساب
حق بود بینا بآنچه میکنید
بالحق اعنی راست ازحکمت چنین
ساخت صورتهایان اندر نظر
که شد اندر حسن مرآت شهود
گشت انسان مظهر او در کمال

میکند یادحق از تسبیح محض
هست اورا ملك وحمد بقیاس
شاهیش برملك وملکوتست وی
آنچه را خواهد دمی بخشد وجود
اوست آنکس کافرید او را ادم
از شما پس بعض کافر بروبند
اهل کفر و اهل ایمان در نصاب
درمقام کفر وایمان بر پدید
آفرید او این سموات و زمین
کرد تصویر شما پس بیکتر
تا بجائی داد صورترا نمود
شدچوظاهر ذاتش از وجه جمال

ایکه بینی روی خوب از هر طرف | میبرد ایمان وجان ودل ز کف | زان بود کو در جمالش مظهر است | این کشش زین سر نباشد زان سر است
روی خوب اندر زمانی فانی است | حسن را نبود فنا را بقا است | گر بآن حسن از بتان داری نظر | در مصور عاشقی نی بر صور
ور ببیند دیده‌ات حز آب و رنگ | روکه نبود زین نشانت غیر ننگ | باز برگردیم بر آیت خود او | گفت صورتهایتان کرد او نکو
هست سویش بازگشت ما یقین | داند آنچه در دلها است وزمین | هم بداند آنچه را آن یکدگر | محتفی دارید و ظاهر سر سر
| هم بود دانا بر اسرار امور | آنچه هست اندر خفایای صدور

اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦ ذٰلِكَ بِأَنَّهُ

آیا نامد شمارا خبر آنانکه کافر شدند از پیش پس چشیدند وبال کار شان و ایشانراست عذابی دردناک آن بسبب این بود

كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ

که آمد ایشانرا رسولان ایشان بنمودند پس گفتند آیا آدمی هدایت میکند ما را پس کافر شدند و روگردانیدند و بی نیاز آمد خدا و خدا بی نیاز

حَمِيدٌ ٧ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ

ستوده است گمان بردند آنانکه کافر شدند که برانگیخته نخواهند شد گوی ای پروردگار من را برانگیخته شوید پس خبر داده شوید بآنچه کرده اید

ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ٨ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٩

واین بر خدا آسانست پس بگروید بخدا ورسول او وآن نوریرا که فرستادیم وخدا بآنچه میکنید آگاه است

نامد آیا برشما اخبار آن گمراهیش | ایگروه احبار آن کفار پیش | پس چشیدند آن وبال کار خود | وان عقوبتهای بیش از حصر وحد
در جهانشان بود آن رنج وهلاك | هم بود زین پس عذاب دردناك | این بر آن نامد که آمدشان رسل | ماشان و بینات اندر سبل
پس بگفتند آدمی آیا چو ما | می‌توانند گشت ما را رهنما | بر رسولان کافر ایشان پس شدند | روبگردانیدند وهم سر وا زدند
بی‌باری از حق آمد پس پدید | کو بذات خود غنی است وحمید | بی‌نیاز است اعمی از خلق او بذات | ورستایش وز سپاس ممکنات
آنکسانکه نگرویدند ار نقیض | دعوی داش نمودند این چنین | که چو گشت این جسم ارهم ریخته | نشوند ایشان هگر را نگیخته
گو که آری مبعث بنگهگو | میشوید اندر قیامت مو بمو | پس خبر داده شوید اندر جزا | برهر آنچه کرده اید از کارها
برحق این آسان بود پس بگروید | برخدا و برسول‌ای اهل دید | هم بنوری که فرستادیم آن | تا پیمبر یعنی این روشن بیان
تسمیه قرآن بنور این بجاست | که نماینده طریق ارذوالمنن است | حق بر اعمال شما باشد خبیر | برهر آنچه میکنید از نا گزیر
| پس بوفق هر عمل بدهد جزا | هر عملرا هست پاداشی جدا

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ

روزیکه جمع کند شمارا برای روز جمع آن است روز مغبون کردن وکسیکه ایمان بیاورد بخدا و میکند کار شایسته درمیگذرانیم ازاو بدیهایش

وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وداخل میکند او را در بهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرهای جاوید در آن همیشه اینست کامیابی بزرگ وآنانکه کافر شدند

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١١ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا

وتکذیب کردند آیتهای ما آنهایند یاران آتش جاویدند در آن بد بازگشتی است نرسید هیچ مصیبتی مگر

بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٢ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

باذن خدا وکسیکه ایمان آورد بخدا هدایت کند دلش را و خدا بهمه چیز داناست وپیروی کنید خدا را و پیروی کنید رسول را

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٣

پس اگر روگردانید پس جز این نیست که بر رسول ماست رسانیدن آشکار

اندر آروزیکه سازد مجتمع
بهر روز حمتان لا ینقطع
حامع است آروز فعل وحزا
یا نحن انس فش و بر ملا

آن بود یوم التغابن بی گمان
یعنی آورد بد یکدیگر زیان
نگرود آنکس که او بر کردگار
هم کند کار یکو در روز گار

سیئاتش را بپوشاند خدا
واندر آرد در بهشتش از عطا
که رود صرحوبها از زیر آن
واندران ماشند ایشان حاودان

آن در آوردن بحنات نعم
هست بهر بندگان فوری عظیم
واکسی که نگرود او بر خدا
کردهم نکذیب آیهای ما

آنگروه اصحاب بیرانند و بس
حاودان دارند در دوزخ قرار
بازگشش راست دوزخ جای بد
که براهل آن زفعل بد رسد

نرسد بر کس مصیبت در سبیل
جز بفرمان خدا از هر قبیل
هر که ایمان آورد پس بر خدا
ره نماید حق بقلبش از ولا

یعنی ار گردد رضا بر حکم او
مضمحل گردد دلش بی گفتگو
حق بهر چیزیست دانا در نظر
برچه دل داند کند لطفش اثر

طاعت آرید از خدا و از رسول
در هر آن امر از فروع و از اصول
پس رطاعت گر نگردانید روی
پس حران بود بدوں گفتگو

بر رسول ما نباشد جز بلاغ
بر خدا پس مؤمنان باید کنند
من بدانی آشکار اندر فراغ
کاوست توکل کی بغیر او نایسند

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ

خدا نیست خدائی جز او و بر خدا پس توکل میکنند گروندگان ای آنانکه گرویدید بدرستیکه جفتهای شما

وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَاِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥

واولادشما دشمنند برای شما پس بر حذر باشید از ایشان واگر درگذرانید وبخشید وبیامرزید پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ١٦ فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَاَطِيعُوا

جز این نیست که اموال شما واولادشما بلاند وخدا نزد اوست مزدی بزرگ پس بپرهیزید از خدا آنچه توانید و بشنوید واطاعت کنید

وَاَنْفِقُوا خَيْرًا لِاَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٧ اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا

وانفاق دهید آنرا برای نفس خود وآنکه نگاه داری کرده شد بخل نفسش را پس آنگروه اند رستگاران اگر وام دهید خدارا وام

حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ١٨ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

یکو زیادت کند آنرا برای شما ویامرزد شمارا وخدا سپاس پذیرنده بردبار دانای غیب وشهادت عزیز حکیم

هست الله لا اله غیره
معبودی بحق الا که او
ایگروه مؤمنان بی اشتباه
عفو وصفح وغفر ایشان ورزید

غیر ازاین نبود که باشد مر شما
اَن من ازواجکم و اولادکم
دردحق مزدی بزرك آراست کو
عدشمارا دریابید از امید

هست این بر فتنهائان یکسر
مال وفرزند آزمایش وابتلا
مرخدارا گر شما بدهید قرض
باورد از حب حق برغیر رو

هم بیامرزد شما را کردگار
بارتان بر حق کند بدیکتن
واقف از پنهان وپیدا هرکجا
قرض نیکوکان شمارا گشته فرض

حکمران اندر ثواب و در عقاب
کاو جزا بدهنده است و مزدبار
تا عمل را خلاص باشد تا ریا
مشفقان و ممسکانرا تا حساب

اللهم اجعلنا من المنفقین

سورة الطلاق اثنتا عشرة آية وهي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ لَا

ای پیغمبر چون زنان خودطلاق دهید زنانرا پس طلاق دهیدایشانرا اوقت عدتشان وضبط کنید عدهرا و بترسید ازخدا پروردگار خود

تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ

بیرون مکنیدایشانرا از خانهای ایشان و نباید بیرون روند مگر آنکه بیایدآیدار اشان کار زشتی ظاهر وآن حدهای خداست و کسیکه درگذرد

حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۲ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

از حدودخدا پس بتحقیق که ظلم کرده برخود نمیدانی باشد که خدا پدیدآورد بعدازآن امریرا پس چون برسدمدتشان پس نگاهدارید ایشانرا

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ

بخوبی یاسردهیدایشانرا بخوبی وگواه گیرید دوعادل ازخود وبپادارید شهادت رابرای خدا آنست که پندداده شوند

بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۳

بآن آن که بوده است که میگرود بخدا وبروز قیامت و کسیکه بپرهیزد ازخدا میگرداند اورا بیرون شدنی وروزی دهد اورا ازجائیکه گمان نبرد

ای پیغمبر چون زنان خودطلاق
می‌دهید از عدی اندر وثاق
پس بوقت عده میدید دهید
خود طلاق آن زنان ناوارهید

عده آن طهریست که با آن نساء
گشته باشد کس به نزدیك او وقاء
تا سه طهر ازعده هاشان بشمرید
پس فواید کاندرین احصی برید

درتهاون می‌نترسید از خدا
که بود پروردگار او شما
آنچه دادستید از رنها طلاق
هیچشان نکنید بیرون از وثاق

عدهٔ ایشان شود تا منقضی
هم بدان بیرون رود تا منقضی
حرکه آیدت زنان در فعل زشت
پس برون از خانه گورو ننگرشت

هست فحشا آنچه حکم حدراو
وارد است ازشرع آن نگمگو
این حدود حق بود وانکس رحد
نگذرد ظالم بود بر نفس خود

توندانی شاید امرا خدا
بر گرداند پس از این رشما
شاید اعنی مرد بعدار این وقوع
داده آید در فزاید رجوع

مهرزن درقیدش اوفد در عهود
حوکه بستد زده اوحفظ حدود
پس بتاخر مدت ایشان حون رسند
پس نگه دارندشان بیك ارپسند

سویشان بریکوئی رجعت کنید
یاخدا رایشان بیکوئی شوند
آنچه یعنی باشدآن وقوع طلاق
خود دهند ازمسکن و نفقه وصداق

دوگواه اندرطلاق و در رجوع
هم شما گیرید عدل در وقوع
هست حکمتها درابن حکم مهم
زان یکی که زن نگردد متهم

هم ببرند از کسی درمحضری
دعوی میراث نکند دیگری
ای گواهی نیز حاجت پس دهید
گواهی نیز از زان آگهید

آنچه شد دایر آنکسی کومؤمن است
باید داده می‌شود گرموقن است
هم بسوء آخر اعنی رستخیز
دارد ایمان رخداوند از تمیز

باقی احکام طلاق از هر قبل
درکتب فقه مفصلات ایطبل
هرکه ترسد در معاصی ازخدا
مرتکب ناید بعمدی هیچوا

مخرجی گرداند اورا حق پدید
حای بیرون گشتن ازضیق شدید
فرع ازاصل دوم دارینش کند
دل جوار ناحق ازخوف حق کند

کرد بیرون ازحرام وازبدی
حق کند پس درحلالش مهتدی
بدهد آنرا روزی ازجائی که آن
می‌نباشد هرگز اورا در گمان

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ٤

وکسیکه توکل کند بر خدا پس اوست کافی او بدرستیکه خدا رساننده امراست بتحقیق که گردانیده خدا برای هرچیزی اندازه

وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ

وآنزنان که نومیدشدند از حیض از زنان شما اگر شك دارید پس عدهٔ ایشان سه ماه است وآنزنان که حایض نشوند

وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ٥

وصاحبان حمل مدتشان آنست که فروگذارند بار خودراوکسیکه بپرهیزد از خدا میگرداند برای او از امر و آسان

ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّاٰتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ اَجْرًا ٦

آن امر خداست فرو فرستاد او را بسوی شما و کسیکه پرهیزدار خدا نگاه دارد از او گناهانش را و بزرگ شود مر او را اجرش

هر توکل بر خدا کرد او کفید
مر مهماتش کفایت از سدید
هر چه آن اندازهٔ ما خلق
حق رسانیده است امرش را تمام

هر چه آچیزی نگرداننده حق
قدر آن اندازهٔ ما خلق
یا که مقداری ز اوضاع زمان
هر چه خواهد او در هر مقام

رفت مهدی نزد شاهی راهل دین
خواست کاری زان خدیعه آن امین
گفت قرآن خواندهٔ گفتا که ری
که بفهد پیش و پس آنی از آن

کار ما بفهم قرآن می‌هنر
که بود از علم قرآن بی‌خبر
زان طمع آموخت قرآن مرد عاء
گفت رو آموز قرآن زایمنی

از عمل یکباره بازید او امید
پس خدیعه روزی ازراهش بدید
گفت قرآن هیچ خواندی گفت مرد
تا ببین آیت رسید اندر کلام

گفت هر کاریکه خواهی بلک تراست
گفت کاری من بخواهم خود بر است
آیتی خواندم ز قرآن کان مرا
خواندم آری دام آرا فرد فرد

خواند این آیت بر او پس مرد هوش
یادگیر ای روی همچو ماه من
وانکه بومیدند از حبس آن سناء
کرد مستفتی هر کاری کبا

پس زمان عدهشان باشد سه مه
که کردد رفع ریب و اشتباه
ور بس لم یحضن آورس
درشکد از فضه واز که شما

وان زنان با ردار اندر یقین
شد نهایشان ز وقت عده این
که گمانارند ایشان بارحویش
عدهٔ ایشان سه مه شد همچنان

جمله باید وضع گردد بی‌سخن
بی که گر یکطفرا نهاد زن
میتواند شد بعقد دیکری
گریکی باشد ربلک وهست بش

عصمت روحت اما منقطع
میشود رو گر رحکمی منتفع
هر که ترسد از خدا وآرد وبوق
گردد او دحل طفلی شوهری

حق نگرداند پدید آرد مراو
راص خود آسانی بی‌گفتگو
اینکه شد مذکور در آیت همه
هم بدید او عده ورحمت هم

حکم حق باشد که فرستاده او
بر شما از لوح محفوظش فرو
هر که برهیزد رحق یابد نجات
می بنوشاند حق از روی صلات

هم بدید مرد اورا حق بزرك
احر این است ارعمل باشد سترك

اَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ اِنْ كُنَّ اُولَاتِ حَمْلٍ

سا کن کنید ایشان را از جائیکه ساکن شده اید از وجدتان و آزار مکنید ایشان را که تنك گیرید بر ایشان و اگر باشند صاحبان حمل

فَاَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَاْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ

پس انفاق کنید بر ایشان تا بگذارند حمل خودرا پس اگر شیر دهند برای شما پس بدهید مر ایشانرا وفرمان بدهید میان خودتان بخوبی

وَ اِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْرٰى ٧ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ

و اگر معسر باشید پس خواهد داد شیر مر او را زن دیگر که انفاق کند صاحب وسعت از وسعت خود و کسیکه تنك شده باشد بر او روزی او پس باید انفاق

مِمَّا اٰتٰىهُ اللّٰهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَا اٰتٰىهَا سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ٨

نماید از آنچه داد او را خدا تکلیف کند خدا نفسی را مگر آنچه داد او را زودی خواهد گردانید خدا بعد از دشواری آسانی

آن زنان را مسکن ومأوی دهید
از هر آنجا که شما خود ساکنید
یعنی از بعضی وسعهای خویش

ریح هم بدهیدشان هیچ از زمان
تنك تا سازید بر ایشان مکان
تا خروج از پهرشان گردد ضرور

یا بر ایشان می‌نگیرید اچ تنك
در رجوع وعده گر مرداست تنك
شرح اینها جمله را از قصا

آن زنان باشند ور خود حامله
پس کنید انفاق بر ایشان همه
تا که بگذارند حمل خ ز بر

اجرشانرا پس شما بدهید هم
مرد گر خواهد تا بود سهم
سازگاری در میان یکدگر

بر یکوئی باید اعنی والده
می نخواهد بیش اجر از فائده
سخت‌گیری ورکنید اندررضاع

دیگری بدهد ز بهر مرد شیر
کان نباشد سست حرف وسخت‌گیر
نفقه باید تا دهد صاحب عا

واکه‌روی تنك رزق او شده است
هست یعنی بس فقیر و تنگدست
پس کند بایست انفاق او بزن

هر کسی یعنی بقدر وسع خویش
باید او انفاق سازد بی‌که بیش
حق نکرده هیچ تکلیف او کس

زود باشد که پدید آرد خدا
بعد عسر یسری از فضل وعطا

وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا

و بسا از قریه که سرکشی کرد از امر پروردگارش و پیغمبران او پس حساب کردیم او را حسابی سخت و عذاب کردیم او را عذابی زشت

٩ فَذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها وَكانَ عاقِبَةُ اَمْرِها خُسْراً ١٠

پس چشید عاقبت کارش را و بود انجام کارش زیان

پس زاهل قریه‌ها کایشان زدند باز سر زامر حق و کافر شدند هم زامر آن رسل پس ماحسب ملکم اندر قیامت زاکتساب
یعنی ازایشان حسابی سرشدید تا که ازحکم رسل گردن کشید هم تمامیم آن جمعت را عذاب آن عذاب رشت دریوم الحساب
یاکه باشد آن عذاب اندر جهان خود زحسف وقتل وغرق وغیرآن پس حشدند آن وبال امر خود بود خسران عاقبتشان زامر بد

اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذاباً شَدیداً فَاتَّقُوا اللّٰهَ یا اُولِی الْاَلْبابِ ١١ الَّذینَ آمَنُوا قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَیْکُمْ

آماده کرد خدا برای ایشان عذابی سخت پس بترهریدار خدا ایصاحبان عقل آنانکه گرویدند تحقیق که فرو فرستاد خدا سوی شما

ذِکْراً رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللّٰهِ مُبَیِّناتٍ لِیُخْرِجَ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ-

ذکرا رسولی را که بخواند بر شما آیات خدا را که واضح است تا بیرون برد کسانرا که ایمان آوردند و کردند کار شایسته از

الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَیَعْمَلْ صالِحاً یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ

تاریکیها سوی روشنائی وآنکه ایمان آورد بخدا وکند کار نکو داخل کند او را در بهشتهائی که جاریست از زیر آنها نهرها

خالِدینَ فیها اَبَداً قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقاً ١٢ اَللّٰهُ الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ

جاویدند درآن همیشه بحقیق که نکو کرد خدا برای او روزیش را خداست آنکه آفرید هفت آسمانرا واز زمین

مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ

مثل آنها فرو میآید امر میان آنها بدانید تا بدانید که خدا بر هر چیز تواناست وبدرستیکه خدا

اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً

احاطه نموده بهر چیزی از حیث علم

کرده حق آماده اینر مشرکان بی‌عدالتی سخت در هردو جهان پس ترسید از عذاب دادگار ایعدالو دانی عقل و اعتبار
ای کسان که اهل ایمانید وفکر کرده ارزانی بشما حق بادود کرم قصد قرآنست یا جبریل ازآن هردو ذکریند ازخدا فرستادگان
هم فرستاد او رسولی حاضرا کایات الله را بخواند بر شما آیتی روشن شنیده درظهور کاورد بیرون ظلمت سوی نور
آنکسان کایمان بحق آورده‌اند کارها شایسته و اندرون کرده‌اند وانکه او آورد ایمان بر خدا کار نکو کرد بیشوب و ریا
آرد اورا در بهشتی که روان جویها باشد بزیرش جاودان دائمند اندرحق درآن خرم بهشت کرده نیکو رزق هر نکو سرشت
آنچنانی کافرید او اینچنین هفت افلاک مطبق بی‌معین همچنین برمثل آن هفت آسمان هفت ارض ایجاد فرمود ازنشان
بین ارض و آسمان آید فرود دمبدم فرمان خلاق ودود تا بدانید آنکه حق بر کل شیئی هست قدر گشت او هرچیزحی
هم رسیده است ازره دانش تمام بر هرآنچیزی نداشته لا کلام علم او یعنی محیط است ازشهود برهرآنچیزی که داد او را وجود

سورَةُ التَّحْریمِ اِثْنَتا عَشْرَةَ آیَةً وَهِیَ مَدَنِیَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

سورة التحريم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢ قَدْ فَرَضَ

ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه را که حلال کرد خدا برای تو میجوئی خشنودی حفتهایت وخدا آمرزنده مهربانست بتحقیق که قرارداد

اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٣ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ

خدا برای شما حلال بودن سوگندهای شما وخدا صاحب اختیار شماست واوست دانای حکیم وهنگامیکه پنهان گفت نبی بعضی

أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا

ازازواجش سخنی را پس چون خبر داد باو واطلاع داد اورا خدا براو بیان کرد بعضش را واعراض نمود از بعضی پس چون خبر داد بعضش

بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ٤

باو گفت کی خبر داد ترا این گفت خبر داد مرا دانای آگاه

ازچه ای پیغمبر[٤] کامل مقام | تو حلال حق بخود کردی حرام
ماریه بوده است یا اکل عسل | که بخود کرد او حرام از ما حصل
شرح آن باید دهیم جداں بکار | هست در تفسیرها ثبت از قرار
حق سرّك اولی آمرزیده است | در رجوعش مهربان بر سیده است
تا کند رایل همها را بدین | کرده یعنی فرض کفاره یمین
اوست دانا بر صلاح بندگان | برصوابست آنچه فرماید در آن
شرح حدیثی را که از اشای آن | داشت از راه آن رسول پاك جان
هم بخود کرد حرام آن ماریه | که بمن بودی حلال آن حاریه
چونکه آن هنگام کرد اورا خبر | ساخت ظاهر بر پیمبر دادگر
قصهٔ ماریه حفصه کتمهم سرّ | فاش کردی دار گفته مستتر
پس بهنگامی که کرد اورا خبر | زانچه کرده بود فاش او سر بسر
گفت پیغمبر که نبّانی العلیم | کاو خبیر است از سرار ار قدیم

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَ

اگر توبه کنید سوی خدا پس بتحقیق که گشت دلهای شما دو تا اگر هم پشت شوید براو پس بدرستیکه خدا اوست یاری دهنده جبرئیل و

صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ٥ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا

صالح مؤمنان وملائکه بعد از آن دستیارند شاید پروردگارش اگر طلاق دهد شما را که عوض دهد شما را جفتها بهتر

مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

از شما زنان مسلمان زنانیکه مؤمن اند زنان بسیار عبادت کننده زنان عادت کننده روزه داران هجرت کنندگان بادوشیزه ودوشیزه‌های آنانکه

آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

گرویده اید نگاهدارید خودتان وکسانتان را آتش که زیزه اش مردمان وسنگهاست براو ملائکه درشت سخت امر نمی نمایند

اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا

خدا را آنچه که امر کند ایشان را و میکنند آنچه که امر کرده شوند ای آنانکه کافر شدید عذر نیاورید امروز جز این

نُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨

بست که جزا داده میشوند آنچه بودید که میکردید

پس کند از توبه و گردید بار — از اذیت مرمی[4] و افشای راز — یافت گشته است آنچه از وحه طلب — موجب توبه است بر ترک ادب

و آنچه گردیده است دلهای شما — راض واجب کاوست حفظ رازها — ورشما هم پشت گردید ای دورن — خود بر آزار رسول ممتحن

پس خدا اوراست مولا و معین — جبرئیل و صالحی از مؤمنین — بعد حق یعنی که اورا یاور است — جبرئیل و پشت و عونش حیدر است

فرقتند اندراین تریکدلی — که بود خود صالح المؤمنین علی[4] — شاید آن پروردگار اندر سباق — گر زنانرا مصطفی گوید طلاق

دهد اورا درعوض خالی رشر — مردمانی از شما شایسته تر — مسلمات و مؤمنات و تائبات — عابدات و سائحات و ثیبات

دختران با حجاب شرمناک — همچنین کز معصیت باشند پاک — مؤمنان دارید نفس خود نگاه — واهل خودرا زآتشی بردود و آه

مردمان کرتات آن سوزنده اند — هم حجاره بروی افروزنده اند — واندر آن آتش بوند افرشتگان — پس غلاظ و پس شداد اندر عیان

هیچ عصیان اورند ایشان بجا — رانچه فرموده است ایشانرا خدا — میکنند آنرا که مأمور از حقند — درعدات آنکه پس دور از حقند

ای کسانیکه شما کافر شدید — ناورید امروز عذرایشان شدید — غفران این بودجزا داده شوید — آنچه را کاندر عمل آورده اید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

ای آنانکه ایمان آورده اید توبه نمائید سوی خدا — توبه کشفی خالص — شاید پروردگارشما درگذرد ازشما — گناهان شمارا

وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

وداخل کند شمارا بهشتهائیکه میرود — از زیر آنها نهرها — روزیکه خوار نسازد خدا — پیغمبر راو آنانکه گرویدند باو

نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى

نورایشان میرود میانه دستهای ایشان و سمتهایشان میگویند — پروردگارما تمام کن برای ما نورما — و بیامرز مارا بدرستیکه تو بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١٠

هر چیز توانائی ای پیغمبر جهاد کن با کفار ومنافقان — وسخت بگیر برایشان — وجایگاهشان دوزخ است وبد بازگشتی است

مؤمنان توبوا الی الله باوصوح — توبهٔ خالص اعنی آن توبه صوح — مر صوحت را صاحت جامه را — که بهم دوزند ثوب عامه را

یعنی آن توبه که از حرق گناه — نصح یابد جامهٔ تقوی تباه — شاید ارهم از نصیحت باشد آن — مر نفس خویش و نفس دیگران

شاید ارایں توبه مر پروردگار — از شما پوشد گناهان بشمار — واندر آرد در بهشت پر وا — که بود تحاری رزیرش نهرها

انذر آروزیکه رسوائی ندهد — دورد حق بر رسولی نی دهد — واکسان کز اهل ایمان بوند — در اطاعت باخدا محکم بوند

مشتابد نورشان از پیش رو — هم بدست راست ایشانرا کرو — زنها گویند اتمم نورنا — تا رویم ازره بمنزل هرکجا

هم بناصر ارگه لن یکشمان — چون وئی قادر بهرحرباشان — ای مهین تو بخشیار جمله را — تا ملاقی سعرتان هم بدرمك

خود درشتی لی بایشان در قتال — دوزخ ایشانراست مأوی سؤال — بد بود بر کافران آنجایگاه — بازگشتی ناپسند و ناتواه

ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَ امْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ

زد خدا مثلی برای آنانکه کافر شدند زن نوح وزن لوط بودند آن دو تا در دو بنده از بندگان ما پس رو شایسته

فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ١١ وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا

پس خیانت کردند آن دو را پس کفایت نکرد از آن دو بسته ازخدا چیزی را وگفته شد داخل شوید هر دو در آتش با داخل شوندگان و زد خدا مثل

لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ

برای آنانکه گرویدند زن فرعون هنگامیکه گفت پروردگارمن بنا کن برای من نزد خودخانه در بهشت ونجات ده مرا از فرعون

وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٢ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ

وعمل او ونجات‌ده‌مرا از گروه ظالمان ومریم دختر عمران که نگاهداری کرد عورتش را پس دمیدیم در آن

مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ

از روح ما و تصدیق کرد سخنان پروردگارش و کتابهایش وبود از اطاعت کنندگان

حقتعالی خود مثالی را بیان
کرده درمعنی زبهر کافران

این دوزن بودند هردو تالیقین
تحت عبدین ازعباد صالحین

آن دو پیغمبر ردوزن هیچ دغل
می‌نکردند ازعباد حق بهم

وقت مردن گفته شد باداخلین
اندر آتش اندر آتش ایچنین

حاصل اینکه‌ست این وصلت‌سبب
ایمنی را از عذاب وقهر رب

یادکن چون گفت او رب‌ابن لی
برد خود سوی بحنت معنوی

حق دعایش کرد دردم مستجاب
رفع گشت ازپیش چشم اوحجاب

گیفته‌بد فرعون دون ازکینه‌اش
سنگ نگذارند روی سینه‌اش

مار مریم دخت عمران کو نگاه
دامن خود داشت ازفحش وگناه

داشت ناور گفتهای رب خود
آنچه دادش وعده جبریل ازولد

خواسیم شرحی ز فصل فاطمه٤
در بیان آرم بتحریر خامه

او ز افراد خلایق فرد بود
بود زوجهٔ نوح واوط این‌دوهمه

پس‌خیانت هردوکردندآن دوزن
روجهٔ نوح اوبطوفان گشت غرق

روجهٔ لوط ناریدش‌بحرق
این مثل شك نیست در ردعقول

هست در تحذیر زنهای رسول
هم‌مثل کرد او از بهر مؤمنان

روجهٔ فرعون را اندر بیان
ده ز فرعونه و زاعمالش نجات

همچنین از اهل ظلم وسیئات
پیش ازآن کایدبرون‌روحش‌زتن

جای خود دید اوبجنت درزمن
پیش ازآن کاورا رسد درسینه‌سنك

رفته اند روحش بجنت بیدرنك
پس‌دمیدیم اندراو ازروح خویش

نارور شد درمسیح خوب کیش
داشت‌هم تصدیق درحمه کتاب

هم بدار فرمانبران درهرحساب
لب گزیدم مرتضای رشك تاك

کاوبروست از شمارخلق وپاك

سورة الْمُلْكِ ثَلٰثُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ

افزون آمد آنکه بدست اوست پادشاهی واوست بر هرچیزی توانا آنکه بیدیدآورد مردن را و زندگی را تا بیازماید شمارا

أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ٣ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرٰى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ

کدام خوشترید از کردار واوست عزیز آمرزنده آنکه آفرید هفت آسمانرا طبقه طبقه نمیبینی درنیدید کردن بخشاینده

مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰى مِنْ فُطُورٍ ٤ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ

تفاوتی پس‌بازگردان چشمرا آیا بینی هیچ نقصانی پس‌برگردان چشمرا کرة بعد آخری برمیگردد سوی توچشم

خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ٥ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ

ناگاه واوست مانده شده و بتحقیق که آراستیم آسمان دنیارا بچراغها و گردانیدیم آنرا راندگان مرشیطانرا وآماده کردایدیم برای

عَذَابَ السَّعِيرِ ٦ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٧

ایشان عذاب آتش را و برای آنانکه کافر شدند بپروردگارخود عذاب جهنم است وبد بازگشتی است

الجزء التاسع والعشرون

پس بزرگست ومعلی ذات حق
در صفات خود زوصف ماخلق
یا که برکاتش فزوست ازشمار
یا بافضالست دایم برقرار

آنکه می‌باشد بدست قدرتش
شاهی ملکوت وملك ازقدرتش
هم بهرچیزی توانا ازجهات
خلق کرد آنکس که اوموت وحیات

آزماید تاشما را در محل
ازشما تاکیست بهتر در عمل
یا که دارد عقل وفکر معنوی
در فواید از حیوة دنیوی

غالب وآمرزگار است او جمیع
درمسائی اندر حرا و بر مضیع
آحدائی کافرید اوایں رواق
در عیان سبع سموات طباق

هیچ ای بنده اندر امیار
نگری درخلق رحمن خودتوبار
اخلاف و اعوجاجی یا خلل
بی‌تناسب یاکه چیزی در محل

بلکه هرچیزی بجای خویشتن
هست درخلقت جواعضا دربدن
چشم راگردان بسوی آن دگر
ران فطوری بینی‌آیا در نظر

کن نظر درخلق افلاك اروقوع
بارهم برگردانش پس‌کن رجوع
بر رجوع اولین قانع مشو
بل دراین گردون نظرکن‌نوبنو

آن دوبوت هررمانی دیده باد
رحمتی ازبعد رحمت رامتاز
بازگرد. تا سویت خشم تو
هست دور از رؤیت عینی ازو

بگرد عیب آچه گردافروزن نظر
تا نماند ازنظرکردن دگر
زیت ار مصباحها دادیه هین
آسمانگوست اقرب بر زمین

زآسمان راندیم را پا حصم‌شوم
الشیاطین و جعلناها رجوم
گرده‌ایم آماده ما بار سعیر
بهر دیوان بعدازاین‌سوزوزجیر

واکسانی‌همکه بر پروردگار
کافر وسرکش شدند اراخیار
در جهنم واندران بئس‌المصیر
هستشان اندرون عذاب‌ازنا گزیر

اِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ۸ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ

چون انداخته شوندد آن‌شنوند مر آرا خروشی وآن‌میجوشد نزدیك شد پاره‌پاره شودازخشم‌هرگاه انداخته‌شود درآن جمعی سئوال کند

خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ۹ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

ایشارا خازنان آیانیامدمر شمارا انذار کننده گویند آری آمد مارا انذارکننده پس تکذیب کردیم و گفتیم نفرستاده خدا هیچ چیز

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ۱۰ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۱۱

نیستید شما مگر درگمراهی بزرك وگفتند اگربودیم که می‌شنیدیم یا می‌یافتم نبودیم ما در یاران آتش

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ۱۲ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

پس اقرارکردند گناهشان پس ازرحمت مراهل آتش سوزان بدرستیکه آنانکه میترسند از پروردگارشان درنهان مرایشاراست آمرزش

وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۱۳ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۱۴ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ

و مزد بزرك وزیبا بپوشانید سخنانرا یا آشکار کنید آنرا بدرستیکه اوداناست بذات سینها آیا نمیداند آنکه

خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۱۵ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ

بیافرید و اوست لطیف خبیر اوست آنکه گردانید برای شما زمین را رام پس سیر کنید در اطرافش و

كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ۱۶

بخورید از روزی او وسوی اوست بازگشت

شنوند ازدورخ آوازی بگوش
چون درافکنده شوند اندرجحیم
همچو هیزمها که درنار عظیم
پاره پاره گردد ازغیظ عدو

دوزخست آن نفسهاشان بشنوند
همچو آوازحمار اندر خروش
پس بجوش‌آید شود نزدیك کو
هرچه دروی افکنند آید بجوش

هرکه افکنده شود فوجی دران
آن صدا از دوزخ نفس زشت
بهر ایشانست درجوش وخروش
کافران گویند آری آمده

رد پس ایشارا نمودیم ازنشان
زانکسان پرسند ماناخازنان
بر شما آیا بیامد بیم ده
زانچه میگویند از بهتان شما

بیسید الا که در گمراهئی
هم مصر گشتیم درتکذیبشان
هیچ نفرستاده حق گفتیم ما
می‌شنیدیم آن نصیحت زانبیا

یا تعقل مینمودیم از ضمیر
زین ندارید ایچ خود آگاهئی
هم بگویند ار تاسف‌گرکه ما
پس‌کند دوراهل‌دوزخ راخدا

سورة الملك

وانکه می‌ترسد از پروردگار | درنهان باشند وز دل ترسکار | همتشان آمرزش و مزدی کبیر | زانخدائی کآگهست اوراضمیر
قول خود درحق پیغمبرنهان | گر همی دارید یا فاش وعیان | نزد حق یکسان بودبدر ظهور | کوبود دانا بر اسرار صدور
یا که عام است این بحال خاص وعام | واقفست از جهروسر یعنی تمام | نیست آیا آگه ار سرّ صدور | آنکه خلق سینها کرد وخطور
خاصه کاندر کارها فاش وعیان | باشد اوباریك بین باریك دان | هم ز مکنونات اشیا مطلع | علمش از شیئی نباشد منقطع
اوست آنکس که زمین رابرشما | رام وفرمانبر نمود ایسان بجا | پس بدوش ارض هرجانب روید | وین مثل باشد زتمکین شدید
قصد باشد ازمناکب یا جبال | وان بود دوش زمین دراحتمال | هم خورید ازروزی حق بی‌فتور | هم بسویش بشرگردید از قبور

ءَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ١٧ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن

آیاایمن شدیداز آنکه درآسمانهاست که فروبردباشما زمین‌را پس آنگاه‌موج‌مزده‌باشد آیاایمن شدیداز آنکه‌درآسمانهاست که

يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ١٨ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

بفرستد برشما تند باد پس‌خواهیدداست‌چگونه‌باشدبیم‌دهنده وبتحقیق که‌تکذیب نمودندآنانکه ازپیش‌ایشان بود پس‌چگونه‌است انکارمن

١٩ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

آیانادیدندسوی پرنده بالای ایشان که‌بال‌کشاده‌اندوفرامیآرند چه‌چیزنگاه‌میدارد‌آنهارا‌جز خدای بدرستیکه‌او‌بهر چیز

بَصِيرٌ ٢٠ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي

بیناست آیا کیست‌این‌که‌او لشکراست‌برای‌شما‌که‌یاری‌میکندشمارا‌ازغیر خدا نیستند کافران جز در

غُرُورٍ ٢١ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ٢٢ أَفَمَن يَمْشِي

غرور آیاکیست که‌روزی‌میدهدشمارا که‌بازگیرد روزیش‌را‌بلکه لجاج‌کردنددرسرکشی‌وسرباززدن آیاپس‌آنکه‌راه‌میرود

مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ٢٣

وسرنگون بر رویش هدایت‌یافته‌تریاآنکه‌میرود درست‌ایستاده‌برراه راست

کاوشما را دررمین سازد فرو | ایمن آیا خود شدید ایکافران | رانکه اومیباشد اندر آسمان
کاو فرستد برشما بادی شدید | پس زمین آندم بجنبش آید او | ایمن آیا دان شدید ازامتحان
جمله تکذیب رسل نمودهاند | سنگرزه کاندرآن باشد پدید | رود پس باشدکه زاندازم بجان
بنگرند آیا بسوی طیرها | آنکسانکه پیش‌از ایشان بوده‌اند | پس چسان باشد عقوبتهای من
مرنگهشان می‌ندارد درهوا | فوق ایشان صف کشیده درهوا | در پریدن بالها گسترده‌اند
کیست آیا کان بود جند شما | از سقوط الا بمشایش خدا | هریکی‌را داده طبعی درمسیر
کیست آیا آنکه بدهد رزقتان | تاکند یاری شمارا جز خدا | بیستند این کافران‌جز در غرور
کافران دانند این‌لیك ازغرور | رزق خودگرباز گیرد مسئلان | کیست‌یعنی‌آنکه‌حق‌گررزق‌خویش
هست او ره یافته تر یا کسی | درلجاجند و عتو و در نفور | میرود آیا پس‌آنکس‌کاونگون
که رود استاده برراه او بسی | که رود استاده برراه‌راست | راست یعنی میرود برراه‌راست

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ٢٤ قُلْ هُوَ

بگواوست‌آنکه آفریدشمارا وگردانیدبرای‌شما گوش وچشمها ودلها اندکی شکرمیکنید بگو اوست

الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٥ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

آنکه پراکنده‌کرد در زمین وبسوی‌او محشورمیشوید ومیگویند کی‌خواهدبود وعده اگرهستید راستگویان

٢٦ قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٢٧ فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً سِيٓئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بگوجزاین نیست که علم نزد خداست وجزاین نیست که منم بیم دهنده آشکار پس چون ببینند آنرا زدیك بدشود رویهای آنانکه کافرشدند

وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ ٢٨ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَهْلَكَنِيَ اللهُ وَ مَنْ مَعِيَ اَوْرَحِمَنَا فَمَنْ

وگفته شود اینست آنچه بودید که آنرا میخواستید بگو آیادیدید اگر هلاك سازدمرا خداوهر که بامن است ویا رحمت کندمارا پس کیست

يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ٢٩ قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ

آنکه پناه گیرد کافرانرا از عذاب دردناك بگواوست بخشاینده ایمان آوردیم بآن وبراو توکل کردیم پس زودی خواهی دانست بسبب آنچه اوست

فِي ضَلٰلٍ مُبِينٍ ٣٠ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَآءٍ مَعِينٍ

در گمراهی آشکار بگوخبردهید اگرگردد آب شمارا فرورفته پس کیست بدهدشمارا آبی روان

اوست کوآنکس که کرد ایجادتان داد گوش وچشم ودل زامدادتان تا شما ها بشنوید و بنگرید
شکر نعمت لیك گوئید اندکی اندر هراران یا یکی یا نریکی اوست آنکس کو شمارا آفرید
هم بسوی اوشما گردید حشر پس جزا یابید اندر یوم نشر مشرکان گویند کی آید کجاست
کوجزاین بودکه ردیك خداست علم ساعت وانچه مخفی ازشماست هم جزاین بودکه باشم نیمده
آشکار اعنی شما را من خبر مبدهم کاروز آید برزبر چون بخود نزدیك بینند آن عداد
زشت گردد رویهای کافران زان شود آثار بکتها عیان مؤمنان گویندشان روزیست این
کوشما بینید آیا گر هلاك ساردم حق وانکه بامن هست پاك یا بمحشد کیست پس کررنج بد
قل هوالرحمن آمنا به تکیه بروی کرده‌ایم از آگهی زود پس باشدکه دابد ایکه کیست
گوچه می‌بینید آیا گر زرو آبهاتان دررمین گردد فرو کیست آن پس کاورد ماء معین
حاصل آنکه شکر منعم بر عباد واجب است آن نعمت آردچون بیاد

بر حقایق بر دقایق بی برید
منتشر پس درزمین گرداویدید
وعدهٔ که میدهد ارهست راست
من شما را تا نباشد مشتبه
کاوست یوم بدریا روز حساب
که شما میخواستید ازاهل دین
کافرانرا آنکه رنهار او دهد
ازشما و ما بگمراهی و بست
بر شما را آشکارا بر زمین

سورة القلم اثنتان وخمسون آية وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

نٓ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ٢ مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ٣ وَ اِنَّ لَكَ لَاَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ٤

بقلم وآنچه مینویسند که نیستی تو بنعمت پروردگارت مجنون وبدرستیکه مرتراست پاداش بدون منت

وَ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥

وبدرستیکه توئی برخلق عظیم

نون مراد از نفس کلیه است هم عقل کلی نیز مقصود از قلم
صورت اشیاست زین نون وین قلم که شد اندر لوح امکانی رقم
آنچه بنگارندگان این صور می‌نویسند از قلم زیر وزبر
نیستی دیوانه ای فخر کبار تو بنعمتهای آن پروردگار
آنکه درعقل ونبوت خاتم است عقل او گوید بیعقلان کیست
نیست غیری در وصولش واسطه تا بود منت تورا از رابطه

یافت از تأثیر عقلانی نمود صورت این ممکنات اندرشهود
پس قسم بر سطر سطر ممکنات زانچه‌شد بنوشته باکلك ازدوات
هست آن باز ار بتن داری روان صورت اشیا و ماهیات آن
آنچنانکه در تو این نسبت دهند احمق و دیوانه و مجنون چند
مر تورا اجریست بی منت زکس درنبوت یعنی ازحق استوبس
خود تو در خلق بزرگی ای رسول که کنی ازقومت این ایذا قبول

هست اندر حسن خلق افزون سخن
با تو گویم بعضی از آن جمله من
گفته منصور اینست که بر یك وبد
بنگری از چشم حق نز چشم خود
لیك میگوید صفی شو منتقل
هست خلق ادراکات ارشد معتدل
بستن آنهم بود دور از گمان
حر که آید پای عشق اندر میان
او نخواهد جز رضای یار خویش
فارغست ارراحت و آزار خویش
این لسان دیگری بد یك سخن
گویم از قانون تفسیر ای حسن
متصف چون بر صفات حق شدی
رستی از قید خودی مطلق شدی
آب جو وارد چو در قلزم شود
موج آن در موج دریا گم شود

گفته بعضی خلق این باشد بچشم
پس دقیق است این کلام عام نیست
وان میسر نیست بهر هیچ کس
چونکه آمد عشق هر فکریکه هست
پس نکرد او فعلی آن محبوب کرد
خلق نیك این است گرداری محال
آن نه خلق تست دیگر خلق اوست
تا باصل خلق باشی منتقه

که کند خشم ار کسی
هست بهر پخته بهر خام نیست
جز که بنده دست و سواس و هوس
دان که از شهر حواس او بار بست
کرد محبوب ار که کاری خوب کرد
وصف تو بر وصف حق گردد بدل
خلق او خود هم بزرك و هم نکوست
بر تو چیزی زان نباشد مشتبه

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ٦ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ٧ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ

پس زود باشد که ببینی تو و ببینند بکدام یك از شما مفتون اند بدرستیکه پروردگار تو است او داناتر بآنکه گم شد از راهش و او است داناتر

بِالْمُهْتَدِينَ ٨ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ٩ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ١٠ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ١١

بهدایت شدگان پس اطاعت مکن تکذیب کنندگان را آرزو کردند کاش نرمی کنی پس نرمی کنند پس اطاعت مکن هر سوگند بسیار دروغ خورنده

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ١٢ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ١٣ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ١٤ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ١٥

عیب کننده رونده بسخن چینی را باز دارنده از خیر تعدی کننده بد کار زشت خفا کار بعد از آن حرامزاده را اگر چه صاحب مال و پسران

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ١٦ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ١٧ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا

چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانهای پیشینیان است زود باشد داغ کنیم بر خرطوم بدرستیکه ما مبتلا کردیم ایشان را چنانکه مبتلا کردیم

أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ١٨ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ١٩ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ

یاران باغ را هنگامیکه سوگند یاد کردند که قطع میکنیم آنرا ورو کنندگان واخراج نکنند پس آید بر آن طواف کننده از

رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ٢٠ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ٢١ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ٢٢ أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ

پروردگار تو و ایشان خفتگانند پس گشت آن باغ چون باغیکه چیزی نداشت پس ندا کردند صبح در هنگام که بامداد روید بر کشتنان

إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ٢٣ فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ٢٤ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ٢٥

اگر هستید ثمر کنندگان پس رفتند و ایشان پنهان مشورت میکردند که داخل نکند آنرا در آرود بر شما درمانده

وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ٢٦

وبامداد رفتند توانایان

زود پس بینی و بینند از شهود
دشمنات تا که اندر فتنه رود
رب تو بر گمرهان داناتر است
تا که گمراه از رهش و در هر است

هم بود اعلم در آنکو یافت راه
نیست بیرون چیزی از علم اله
پس مبر فرمان تکذیب آوران
دوست دارند از تو نرمی در عیان

تا که ایشان با تو هم نرمی کنند
پس دنینت طعنه با نرمی زند
هم مبر فرمان حلاف مهین
که خورد سوگند بیش از ضعف دین

میکند بسیار عیب مردمان
بر سخن چینی بود هر سو روان
بازدارنده ز خیر و بخل خواه
بگذرنده از حدود و پر گناه

پس عتل یعنی بهانه جو بخلق
سخت رو بگشاده اشکم تنك حلق
با وجود این رسم است این عجب
فی پدر او راست پیدا فی نسب

زانکه باشد صاحب مال و ولد
چون تو آیاتم خوانده میشود
گوید از عجبی که دارد در بیان
باشد این افسانهٔ پیشینیان

زود باشد تا کنیم او را نشان
داغ بر خرطوم بنهیمش عیان
حکم قرآن عام باشد بر عبید
گرچه دارد اختصاص این بر ولید

مکیانرا آزمودیم از فراغ
بر بلای قحط چون اصحاب باغ
وان بصنعا بد زمردی حق پرست
میوه‌اش در هر زمان کامد بدست

آن برایتام و مساکین عام بود
گرکه پخته میوه‌اش یا خام بود
چونکه مرد او وارثانش سال و
زان بدادی بر مساکین نیم جو

صبحگه گفتند با سوگند سخت
میوهٔ آنرا بچینم از درخت
صبحگه استثناست بی‌بحث وجدال
یا که استثنا نگفتند از ضمیر

دادن حق مساکین از منال
شرط استثناست بی‌بحث وجدال
بیست استثنا همان کاری بگفت

پس برآن بستان بطوف آمدملا
وآتشی بود آنکه روکرد ارسما
آمد ار پروردگارت قهر وتب

گشت پس آن باغ چون آمد سحر
همچو تل خاك بی‌بخل و ثمر
یکدگر را صبحگه خواندند باز

اندر آئید ار برنده میوه اید
نی‌چو دونان برسر کالیوه‌اند
پس بسوی باغ آوردند روی

تا فقیران ننشوند آوازشان
زانکسان پوشیده گردد رازشان
رازشان این بودکامروز ازسراغ

خود بقصد منع مسکین بامداد
رود رفتند آن توانایان وشاد
قادرین یعنی برعم رشت خویش

یا که مستثنا نشد مال فقیر
بلکه بایدکان شود بافعل‌جفت
خفتگان بودند ایشان خشك لب

تا نحرث خود روند از اهتزاز
خفته میکردند با هم گفتگوی
تا نیاید هیچ مسکینی بباغ

بودشان‌قدرت بضبط کشت خوش

فَلَمَّا رَاَوْهَا قَالُوا اِنَّا لَضَالُّونَ ۲۷ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۲۸ قَالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا

پس‌چون‌دیدندآنهارا گفتندبدرستیکه‌مائیم گمشدگان بلکه‌مانائیم بی‌بهره گفت بهترشان آیانگفتم‌مرشمارا که‌چرا

تُسَبِّحُونَ ۲۹ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۳۰ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ۳۱ قَالُوا

تسبیح نمیکنید گفتند مبادا پاکی پروردگارراوما بودیم ستمکاران پس روکردبعضشان بر بعض دیگرملامت کنندگان گفتند

يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۳۲ عَسَى رَبُّنَا اَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا اِنَّا اِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ۳۳ كَذَلِكَ

ای‌وای برما که‌مابودیم زیاده‌روان شاید پروردگارماعوض‌دهدمارا بهتر ازآن بدرستیکه‌مابسوی پروردگارخودرغبت‌کنندگانیم همچنین است

الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۳۴ اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

عذاب‌وهرآینه‌عذاب آخرت بزرگتراست اگرباشندکه بدانند بدرستیکه‌برای پرهیزکاراست نزدپروردگارخودبهشتهای ناز و نعمت

۳۵ اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۳۶ مَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۳۷ اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

آیاپس‌میگردانیم‌منقادان‌راماندگناهکاران چیست‌مرشمارا چگونه حکم‌میکنید آیامرشمارا است کتابیکه‌درآن میخوانید

۳۸ اِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۳۹ اَمْ لَكُمْ اَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۴۰

بدرستیکه‌مرشمااست دراو آنچه‌را اختیارمیکنید آیامرشمارا است پیمانهای موکدکه برمانا کمال رسیده‌روز قیامت بدرستیکه‌مرشمارا است آنچه‌حکم میکنید

پس چودیدند آنچه بد اندوخته
کشت زار خود سیاه و سوخته
پس بگفتند آرمان ما اشتلم
راه باغ خود مگر کردیم گم

باغ ما زیرا که دی معمور بود
آفت و ویرانی ازوی دور بود
با شانی پس بداستند آن
باغ ایشانست پر دود و دخان

پس بگفتند اینکه این ستان ماست
بلکه مابی‌بهره‌ایم ارآن بحواست
گفت اوسطشان که بد درعقل راد
من بگفتم برشما آیا ز داد

یاد ناريد ازخداوند ار چه رو
حونکه نعمت برشما آورد رو
پس‌بگفتند اینکه پاکست آنخدا
کاو بود پروردگار ما نجا

پاك یعنی زانکه ناشد ظلم‌کیش
بلسم کردیم ما بر نفس خویش
بعض پس بر بعض آوردند رو
بودشان ار هم ملامت مونمو

وای برما زانکه طاغی بوده‌ایم
راه طاعت بر خطا پیموده ایم
رب ما شاید دهد ما را بدل
بهتر از آن باغ ارخیر عمل

ما بسوی رب خود پس راغیم
عفو اورا راجیم و طالبیم
چون‌پشیمان از خطای خودشدند
باغ بهتر دادشان حق بنگرید

هست درد نیا عذاب حق چنین
وان عذاب آخرت افزون ازاین
این شود رایل بود وان مستدام
گرنصدق دل بداند این انام

متقین را هست جنات نعیم
برد رب خود بدون خوف و بیم
مشرکان گفتند ازخبث سرشت
آنچه میگوید محمد از بهشت

نیست واقع ورکه باشد حظ ما
هست اوفی ازنعیم دوسرا
حق برد قولشان گفت این چنین
ماکنیم آیا ستم بر مسلمین

پس بگردانیم در داد خلود
مسلمین را چون گنهکاران نبود
مرشمارا چیست چون حکم‌اندرین
میکنید ای اهل کفر و اهل دین

هست آیا برشما نازل کتاب
کاندران خوانیداین ارفصل‌وباب
واندران باشد شما را برقرار
آنچه را که خود نمائید اختیار

یا شما را هست برما از عهود
عهد وسوگند موکد در شهود
کان رسیده تا قیامت شدپدید
که شما را هست حکم‌آنچه‌کنید

سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ ٤١ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ٤٢ يَوْمَ

بپرس از ایشان کدامتان بآن گفتید آیا مر ایشانرا شریکانند پس بیارید شرکاء ایشانرا اگر هستید راستگویان روزیکه

يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ٤٣ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ

کشف کرده شود از ساق وخوانده شوند بسجود پس نتوانند که فرود افتاده باشد چشمهاشان فرو گیرد ایشانرا خواری و بتحقیق

كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ٤٤ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بودند که خوانده میشدند بسجود وایشانند تن درستان پس واگذار مرا و کسیکه تکذیب میکند این سخن را برودی در بوریم

مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ٤٥ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ٤٦ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ

از راهی که ندانند ومهلت میدهیم ایشانرا درستیکه کید من محکم است آیا میخواهی از ایشان مزدی پس ایشان از تاوان گران بار شدگانند

٤٧ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ٤٨ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ

آیا نزد ایشانست ارغیب پس ایشان مینویسند پس صبر کن حکم پروردگارت را و مباش چون رفیق ماهی هنگامیکه ندا کرد

وَهُوَ مَكْظُومٌ ٤٩ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ٥٠ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ

واو ست در خشم اگر نه آن بود که دریافت آرا نعمتی از پروردگارش انداخته میشود بحائی و او بود خیانت کرده شده پس برگزید آنرا پروردگارش

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ٥١

پس گردانید او را از نیکان

می‌پرس از مشرکین کدامشان کدام راستگویان گر بودند ایشان در آن مردمان گردند خوانده بر سجود خوانده میگشتند زیرا بر سجود وانکه تکذیب او کند بر این سخن نعمت ایشانرا دهیم اندر جهان اجری آیا جوئی ایشانرا بکار پس شکیبا شو بحکم رب خویش یاد کن چون رب خود را خواند او پس بصحرائی شدی افکنده او

صامنند این حکم را بااهتمام که رسد ایشان نعمات جهان سجده نتوانند پس گرداز نمود وانگهی بودند سالم در نمود رودشان گیریم برریح و محن نا نوا و نعمت وعیش و امان تا که باشند ارغرامت سخت بار هرچه از قومت رسد آرار بیش وانگهی پر بود از خشم دوتو خالی از آب وگیا از جستجو برگزیدش پس ز رحمت کردگار

تا شریکان باشد ایشانرا نکیش اندر آرو ریکه برچیده شود چشمها افتاده باشد چون فرو ای محمد پس مرا بگذار هین از مقامیکه ندانند آنکسان زانکه کید اعنی عقوبتهای من لوح محفوظست یا نزدیکشان همچو یونس صاحب ماهی مباش گر نه آن بودی که اورا یافت یار واندران وادی پرادوه وناک پس نمود از صالحینش در شمار

باید آرند آن شریکان را پیش حامه‌ها از ساق تا دیده شود خواری ایشانرا رسد اریشت رو تو مباش اندوهناك و دل غمین کاینست استدراج یافصلی عیان هست سخت و محکم اندر هر زمن پس بویسند آنچه میگویند ارآن کاو زقومش نا صبوری کرد فاش رحمی از نزد ربش در امتنار او ملامت برده میگشتی هلاك

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ٥٢

بدرستیکه نزدیك بود آنانکه کافر شدند هر آینه بزنند ترا بچشمهایشان چون شنیدند ذکررا ومیگویند اینکه او دیوانه است

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

ونیست او مگر پندی مر جهانیانرا

مرد بدچشمی بد از قوم اسد — مردمانرا داد رنج از چشم بد — مرو را بردند نزد مصطفی — کش زچشم بد دراندازد زیا
حق نگاهش داشت ازچشم عدو — هم فرستاد او خوداین آیت‌فرو — بود نزدیك آنکه کفار از اثر — می‌بلغزانندت از چشم و نظر
چون شنیدند ازتوقرآنرا یکی — می‌بگفتند اینست مجنون بیشکی — جن دهد تعلیمش این گفتارها — خرق عادت یاکند زاشمارها
وانگهی‌که بست قرآن دریقین — غیر بندی بر تمام عالمین — هست افزون درمیان اهل فن — اندر این باب اختلاف‌اندرسخن
فرقهٔ گویند دوراست از خرد — اینکه تا باشد اثر درچشم بد — فرقهٔ گویند هم بود بعید — گرکه برکس زهرچشم بدرسید
من برانم در مقام همدمی — نسخهٔ جامع بود چون آدمی — باشد از اوصاف حیوان وملك — مردیعه اندراو بی‌ریب وشك
گرکند تکمیل اوصاف ملکو — چون‌ملك‌گردد بوصف‌وخلق‌وخو — ورکند تکمیل اوصاف دنی — همچو آن حیوان شود درکودنی
وصف‌ماری‌چون دهددرخودکمال — کار مار آید زوی‌دردیدوحال — هم‌چنین درکل خیرات و شرور — بیك بین والله اعلم بالامور

سُورَةُ الْحَآقَّةِ اِثْنَتَانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْحَآقَّةُ ٢ مَا الْحَآقَّةُ ٣ وَ مَآ اَدْرٰيكَ مَا الْحَآقَّةُ ٤ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ ٥ فَاَمَّا ثَمُودُ

ای‌بشك بوقوع‌آینده — چه‌چیزدا اگردانیدترا چیست‌آن بیشك — تکذیب نمود ثمود — وعاد درهم‌آورنده — پس‌اما ثمود

فَاُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ٦ وَ اَمَّا عَادٌ فَاُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ٧ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ

پس‌هلاك‌گردانیده‌شودبعقوبت — واماعاد — پس‌هلاك‌گردانیده شدبیادتند زورآور — برگماشت‌آرا برایشان‌هفت شب وهشت‌روز

اَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَي الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعٰى كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ٨ فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ٩ وَ

پی‌دربی — پس‌بینی‌آنگروه‌رادرآن افتاده گویابودندایشان‌درخت خرمای‌افتاده — پس‌آیابینی‌ایشانرا هیچ‌باز مانده و

جَآءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ١٠ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً ١١

آمدفرعون‌وکسانیکه‌بود — پیش‌ازآن‌وزیروزبرشده — بگناهان‌پس‌نافرمانی‌کرد درسول‌پروردگارخودرا پس‌فراگرفت‌ایشانرافراگرفتنی‌افزون‌درسخن

اِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَآءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ١٢ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاعِيَةٌ ١٣

بدرستیکه‌ماچون‌طغیان‌آب‌بود — برداشتیم‌شمارا درکشتی — تانگردانیدیم‌آنرا برای‌شما پندی — ویادمیکردانرا گوش‌یادگیرنده

فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ١٤ وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ١٥

پس‌چون‌دمیده‌شوددرصور یك دمیدن — وبرداشته‌شودزمین وکوهها — پس‌بهم‌زده‌شوند بهم‌زده‌شدنی یك‌مرتبه

ساعتی‌کان بگمان یابد وقوع — هم‌وقوعش شدسزاوار ازشنوع — چیست آساعت تورادانا‌چه‌ساخت — تا چه‌چیز است‌آن بهنگام‌شناخت
هست آساعت قیامت بیگمان — حاقه میباشد یك ازاسماء آن — کرد مرتکذیب‌آن عاد و ثمود — ساعت کوبنده را ازآنچه بود
خورد سازد بشکند کوبد بهم — این زمین و آسمانرا بیم دم — فاهلکوا بالطاغیه اما ثمود — پس زباد اما هلاك عاد بود
باد سختی‌که گذشته بد زحد — حق مسلط ساخت برعاد ازامد — هفت شب آن بادپرآشوب‌وسوز — برتوالی میوزید و هشت روز
باشد استیصال یاقصد ازهجوم — شد سرایشانرا مسلط ازرسوم — پس تودیدی‌گربدی حاضر هلاك — مرده و افتاده ایشانرا بخاك
گوئیا بودند تنهای نحیل — برزمین آن جسمهای بس ثقیل — که بود پوسیده و خالی میان — اوفتد از باد تندی درزمان
بینی آیا زانگره از هرکجا — هیچ نفسی را توباقی یا بیا — آمد آن فرعون‌وپیش‌ازوی دگر — اهل دهها که شدآن زیروزبر
قوم‌لوط اعنی‌که شرك اندرحدا — بودشان وفشرك افزون‌س‌خطا — گشت عاصی پس‌هرآنقومی زپیش — برفرستاده رسول رب خویش

پس خدا بگرفتشان اندر نمون | کان گرفتن بود درشدت فزون | ما بهنگامیکه طغیان کرد آب | حملتان کردیم درفلك از شتاب
ما بگرداندیم پندی زانتباه | کوش واعی دارد آنرا تا نگاه | پس دمیده چونشود در صوردم | یك دمیدن کاوست نفخه صعقه‌هم
ارضها وکوهها از جای زان | میشود برداشته اندر زمان | خوار بشکسته شود ارض وجبال | پس یك بشکستن اندر اختلال

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ١٦ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ١٧ وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ

پس آنروز بوقوع آید بوقوع آینده وشکافته شود آسمان پس آنست روز سست وفرشتگانند دراطراف آن وبردارند

عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ١٨ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ١٩ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ

عرش پروردگارترا بالاشان درآنروز هشت فرشته چنین عرض میشوند وپنهان نماند ازشما پنهانی پس اما آنکه داده شد

كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ ٢٠ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ٢١ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ

نامه‌اش بدست راستش پس میگوید بگیرید بخوانید نامه مرا بدرستیکه من داشته‌ام که من دریابنده‌ام حسابم را پس اوست درعیشی

رَاضِيَةٍ ٢٢ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ٢٣ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ٢٤ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

پسندیده در بهشت عالی که میوه‌اش نزدیك است بخورید وبیاشامید گوارا بسبب آنچه پیش فرستادید در روزها گذشته

٢٥ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ ٢٦ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ٢٧ يَا

واما آنکه داده شده نامه‌اورا بدست چپش پس میگوید ایکاش داده نشده بودم من نامه‌ام را ونمیدانسته بودم چیست حسابم

لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ٢٨ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ ٢٩ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ٣٠ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ٣١ ثُمَّ الْجَحِيمَ

ایکاش آن میبود حکم کننده کفایت نکرد ازمن مالم زایل شد ازمن تسلطم بگیرید اورا پس غل کنیدش پس بیندازید اورا در

صَلُّوهُ ٣٢ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ٣٣ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ٣٤

دوزخ پس در زنجیریکه ذرع آن هفتاد ذرع است پس درکنیدش که او بود که ایمان نمی‌آورد بخداوند بزرك

ساعت واقع شونده پس وقوع | یابد آنروز وپذیرد هم شیوع | پس شکافد اندر آنروز آسمان | ار محره سست و آید درعیان
هم ملك باشند اطراف فلك | اندرآنروزی که دروی سست شك | فوق ایشان عرش ربت را کسند | حمل هشت افرشته وارجا بلند
عرض کرده میشوند آنروز هم | درحساب و پرسؤال ذوالکرم | می‌نماند هیچ مخفی بر خدا | اندر آنروز ازسرائر از شما
داده پس آنرا که گردد وان بجاست | نامهٔ کردار او بردست راست | پس بگوید نامهٔ کردار من | می‌بگیرید و بخوانید ارعلن
من یقین بودم بدنیا بی فسون | که حساب خویشرا بینم کنون | پس بود آنکس بعیش دلپسند | دربهشتو کاوست عالی و ارجمند
میوه‌های آن بود نزدیك پس | زان خورید وهم بیاشامید پس | درشما خوب و گوارا باشد آن | اکل وآشامیدنی دور ار زمان
زان سبب کزپیش بفرستاده‌اید | اندر ایام گذشته ار امم | واکه آید نامهٔ او بر شمال | پس نگوید این بشد کاش ارملال
نامه‌ام یعنی ندادندی بدست | هم بدانستم حسابم آنچه هست | کاش بودی حاکم من درمجار | موت دائم با گشتم زنده باد
می‌نکردی رفع ازمن این عذاب | مال من که جمع کردم بحساب | من شدم نابود و سلطانی من | کم شد ارمن خوارگشم این رمن
بر زبانیه رسد پس حکم کل | که بگیرید و ببندیدش بغل | پس در آریدش بآتش موکشان | تا در آتش سوردش بام وشان
پس بزنجیری در آریدش بسار | ذرع آن هفتاد ذرع اندرقرار | رانکه ایمان او بیاوردی هکرر | برخداوند عظیم ار سؤ طرر

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٣٥ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ٣٦ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ

ورغبت نمی‌داشت بر طعام دادن فقیر پس نیست مراورا امروز اینجا خویشی ونه خوراکی مگر ازچرك و جراحت

٣٧ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ٣٨ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ٣٩ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ٤٠ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

نمی‌خورد اورا مگر گناهکاران پس سوگند یاد نمی‌کنم بآنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید بدرستیکه آن سخن رسولی است

كَرِيمٍ ٤١ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ٤٢ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ٤٣ تَنْزِيلٌ

کریم و نیست آن سخن شاعر اندکی که نمی‌گروید و نه سخن غیب گوئی نیوحی اندکی تفکر میکنند فرو فرستادنی

مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٤ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ٤٥ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ٤٦ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

است از پروردگار عالمیان و اگر قرار کند برما بعض سخنان هر آینه بگیریم از او دست راست او پس هر آینه قطع نمائیم

الْوَتِينَ ٤٧ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ٤٨ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ٤٩ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ

از او رگ گردن را پس نباشد از شما هیچ احدی از ان منع کنندگان و بدرستیکه او هر اینه پندیست برای پرهیزکاران و بدرستیکه ما میدانیم که از

مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ٥٠ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ٥١ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ٥٢ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

تکذیب کنندگان و بدرستیکه آن حسرتیست بر کافران و او است هر اینه حق ویقین پس تسبیح گو بنام پروردگار خود که بزرگ است

می‌کردی هیچ تحریص این گدا — مردمارا بر طعام بی‌نوا — حامی و خویشی نه چیزی از طعام
حزکه از زردابه اهل جحیم — می‌نخورند آن جز گنهکاران شوم — درجحیم نفس وطبع بد سرشت
پس خورم سوگند بر آنچه شما — می‌بینید و نبینید آنچه را — از رسولی پس کریم و ارجمند
که بعنوان رسالت از خدا — خواند آنرا برخلایق برملا — لیك تصدیقش نمایند اندکی
هم نه رانکه از مغیبات او خبر — میدهد یابند کم لیك این ذکر — که نباشد این مقال کاهنین
بل ز رب العالمین بر مصطفی — شد فرستاده بدون افتری — بعضی اقوال آنکه دور است از عقول
ما نگیریمش همانا دست راست — پس در آریمش رگ دل کان سزاست — مانع از کشتن شود از هیچ سو
حمله یعنی عاجزند ار اس وجان — کاری ار خواهد خدا از منع آن — منتفع زان میشوند ایشان یقین
ما ندانیم اینکه بعضی ار شما — هست قرآنرا مکذب در خفا — باعث حسرت بر بهر کافران
هم بتحقیق آنکه او پروردگار — هست قرآن حق وصدق واستوار — کاو بزرگست از سپاس ما سوی
یعنی از وصفی که بروی ناروا است — کن تو تنزیهش که عدلش سزاست — اندر این فکر اغلب اوقات باش

سورة المعارج أربع وأربعون آية وهي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ١ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ٢ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ٣ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ

سئوال کرد سئوال کننده عذابی را که بوقوع آینده است برای کافران نیست مر او را دفع کننده از خدای صاحب معارج عروج میکند ملائکه

وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ٤ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ٥ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ٦

و روح بسوی او در روزیکه هست قدرش بجا هزار سال پس صبر کن صبر نکو بدرستیکه ایشان می‌بینند او را دور

٧ وَنَرٰىهُ قَرِيبًا ٨ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَآءُ كَالْمُهْلِ ٩ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ١٠ وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ

وما می‌بینیم اورا نزدیك روزیکه می‌باشد آسمان چون فلز گداخته ومشود کوهها چون پشم و بپرسد نزدیکی از

حَمِيمًا ١١ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ ١٢ وَ صَاحِبَتِهِ وَ اَخِيهِ ١٣ وَ

نزدیکی بینا کرده شوند ایشان دوست دارد گناهکار که کاش خود امیدادار عذاب روز چنین پسرش را وزنش را و برادرش را و

فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ١٤ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ١٥ كَلَّا اِنَّهَا لَظٰى ١٦ نَزَّاعَةً لِلشَّوٰى

خویشانش را که جای داده باشند و آنکه در زمین است همگی پس سامان دهد به چیست بدرستیکه آتش زبانه ایست خالص از دود بسیار کننده

١٧ تَدْعُوا مَنْ اَدْبَرَ وَ تَوَلّٰى ١٨ وَ جَمَعَ فَاَوْعٰى ١٩

پوست سر شانرا میطلبد آنرا که پشت و روگردانید از و جمع کرد پس انداخت در حائلی

خواست یك خواهنده الحق عذاب
کیست مر اورا دافعی از خدای
آن عذابیرا که خواهد کردگار
کاوست بهر انبیا و اولیا
سوی عرش حق در آرو ریکه راست
زانکه ایشان را وقوع آن عذاب
روزی آن کاین چرخ نیلی افراخته
هم به پرسیده شود خویش ز خویش
هم زن خودرا که بد غمخوار او
مرد جان در پاس ناموسی دهد
هم فدا بدهد برادر و اقربا
هم چنین خواهد فدا بدهد بهم
که زمانهٔ خالص آمد آن شرر
خواند آنش آنکه برحق کرده پشت

کاوست واقع کافرانرا در عقاب
کن منش دافع عذابی کان بجاست
نیست آنرا دافعی در روزگار
در بهشت عدن از فضل خدا
قدر آن پنجه هزار از سالهاست
افروست و نیست حاجت برشتاب
می‌شود چون نقرهٔ بگداخته
یکدگر را گرچه می‌بینند پیش
در بلا و محنت و غم یار او
کی که آن بدهد فدا تا خود رهد
خواهد این یعنی که برهد از بلا
هر که باشد در زمین از خاص و عام
پوستها را برکند مانا ز سر
روی گردان شد ز فرمان درشت
پس نظر فی داشت آمال او نگاه

تا که این را خواست داند دادگر
تا چه شد حال آن مان در محضرش
ذی المعارج آن خداوند بلند
یا مدارج در سموات از فتوح
صبر کن پس صبر نیکو در مقام
کافران بینند آنرا بس بعید
کوهها گردد چو پشم کرده رنك
دوست دارد محرم از بدهد فدا
وین نهایت باشد اندر بیح و مهن
تا ندانی عایت هول و غلق
آن عشیرة که ورا جا داده‌اند
تا رهاند آن فدایش از بلا
یا بود نزاع اعضا از محل
مال دنیا کرد جمع از هر مقام
حق واجب هم نداد از ابتداء

نصر حارث بوده گویند از خبر
شاید ارهم خورد سنگی بر سرش
صاحب آن غرفهای ارجمند
زان روند افرشتگان بالا و روح
بر خدا و طعن و تکذیب امام
ما بسی بینیم نزدیك آن وعید
تا نگوئی پشم چون گردید سنك
از عذاب آروز مرفرزند را
که فدا بدهد کسی برخویش زن
من پناه از آن نرم بر حول حق
ایمنی ز آسیب دنیا داده‌اند
به چنان باشد چه سود از اقتدا
روید ارجایش دگر ناید بدل
بی‌تامل در حلال و در حرام

اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ٢٠ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ٢١ وَ اِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ٢٢ اِلَّا الْمُصَلِّينَ

بدرستیکه انسان آفریده شد بسیار حریص چون مس کند اورا شری حرع کننده است وچون مس کند اورا خیر منع کننده است مگر نماز گذاران

٢٣ اَلَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلٰوتِهِمْ دَآئِمُونَ ٢٤ وَالَّذِينَ فِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ٢٥ لِلسَّآئِلِ وَالْمَحْرُومِ

آنانکه ایشانند بر نمازشان همیشه و آنانکه دراموالشان حقیست معلوم برای سایل ومحروم

٢٦ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ٢٧ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ٢٨ اِنَّ عَذَابَ

وآنانکه تصدیق میکنند روز جزا و آنانکه ایشانند از عذاب پروردگارشان ترسان بدرستیکه عذاب

رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُونٍ ٢٩ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ٣٠ اِلَّا عَلٰى اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

پروردگارشان غیر مأمونست وآنانکه ایشانند مر فروج خودرا حفظ کننده مگر بر جفتهاشان یا آنچه مالك باشند یمینهاشان

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ٣١ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣٢ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ

پس بدرستکه ایشان غیر ملامت شدگانند پس کسیکه خواهش کرد ورای آن پس اگروه ایشانند تعدی کنندگان وآنانکه ایشانند مر امانتهاشانرا

وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ٣٣ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

وپیمانشانرا رعایت کنندگانند وآنانکه ایشانند بگواهیهاشان استادگان و آنانکه ایشانند بر نمازهاشان محافظت کنندگان

٣٥ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ٣٦

آنگروه در بهشتها گرامی داشته شده‌اند

آفریده گفته اشت آدم هلوع — بس حریص اعنی هم این دارد وقوع — عارفی پرسیده گردید ازهلوع — گفت حق تفسیر کرده کن رجوع

چون رسد شرّی براو باشد حزوع — چون رسد خیری براو باشد منوع — حزمصلی کان جماعت از بیار — هست ایشانرا دوام اندر نماز

وانکسان کز یکی اعمالشان — حق معلومیست در اموالشان — بهر درویشی که هست اوراسؤال — وانکه محتاجست نی سائل بمال

وانکسان کاقوم بروز جزا — همشان تصدیق بچون وچرا — واکسانی کز عذاب کردگار — مشفقون باشند یعنی ترسکار

زانکه می باشد عذاب ربشان — غیر مأمون نیست یعنی رو امان — واکسان کایشان فروج خویش ضبط — مکنند الاغیر زنهاشان ربط

آنچه یا گردید مالك دستشان — نیست ایشانرا ملامت اندران — هرکه جوید مکجی پس غیراین — آنگروه گشته‌اند از حد یقین

وانکسان کاندر امانات وعهود — مکنند ایشان رعایت درشهود — واکسانکه برگواهیشان قیام — میکنند از خوف خلاق الانام

وانکسانکه برنماز خویشتن — مرنکه دارند آداب و سنن — آنگروه در بهشت ایشان در بهشت — بس گرامی گشته ارحسن سرشت

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ٣٧ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ٣٨ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

پس چیست آنرا که کافر بدر تو شتابندگانند از راست واز چپ توحداحدا آیاطمع میدارد هر مردی ازایشان

أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ٣٩ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ٤٠ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

که داخل شود در بهشتهای بابار و نعمت به چیاست بدرستیکه ما پدید کردیم ایشانرا از چیزیکه میدانند پس سوگند یاد می کنم بپروردگار مشارق ومغارب

إِنَّا لَقَادِرُونَ ٤١ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ٤٢ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا

که ما نیم هرآینه توانایان بر اینکه عوض آریم بهتر ازایشان وما نیستم بپیشی گیرندگان پس واگذار ایشانرا تا صحبت باطل کنند وبازی کنند

حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ٤٣ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ

تاملاقات کنند روزشانرا که وعده داده میشوند روزیکه بیرون آیند از گورها شتابند گویا ایشان بسوی بتان

يُوفِضُونَ ٤٤ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

می شتابند خشوع کننده است چشمهاشان مر اگیرد ایشانرا خواری اینست آن روز که بودید وعده کرده میشدید

چیست آنرا که پس کافر شدند — حاب تو میشتابند ار گرد — مهطعند ازیمین و از شمال — گروه حلقه کرده در ضلال

یا گروه فرقه فرقه مختلف — ره نیابد با چنان خبث سرشت — دار آیا هریکی زایشان طمع — تاشود داخل بجنت ، ورع

نه چنین است ایچ کافر در بهشت — هم بمغربها که دارد شمس هم — خلق ما کردیم ایشانرا پدید — زانچه دانند اعنی از نطفه پلید

پس خورم بر رب مشرقها قسم — میکند هرروز ازشرقی طلوع — مشرق و مغرب ز بهر آفتاب — سیصدوشصتست هرسال ازحساب

میکند هرروز ازشرقی طلوع — هرکند برمغرب دیگر رجوع — ایبکه ما ناشیم قادر در محل — کاوریم ازجایشان خلقی بدل

یعنی ایشانرا برانداریم ما — خلق دیگر جایشان سازیم ما — ما نه مسبوقیم اندر امرخویش — تاکسی جوید زما سبقت بپیش

پس فروهل تاشروع ایشان کنند — درامور لغو ولعب و بازیند — تاکنند ایشان ملاقات ازشان — روز خودکه بودشان وعده بران

اندر آنروزی که آیند از نمون — با شتاب از قبرها ایشان برون — گویا کایشان شتابند آنچنان — نرنصب یعنی علم از هرمکان

خاشع و برو فتاده بر زمین — همچو درپیش بتان آن مشرکین — چشمهاشان افتد ازخشیت بزیر — ذلت ایشانرا بپوشد ناگزیر

هست این روز آنکه دردنیافرون — وعده داده میشدند از آزمون

سورة نُوحٍ تِسْعَ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهٖ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢ قَالَ يٰا قَوْمِ اِنِّي

بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی گروهش آنکه بترسان گروه خود را پیش از آنکه بیاید ایشانرا عذاب دردناک گفت ای گروه من بدرستیکه من

لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٣ اَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاتَّقُوهُ وَاَطِيعُونِ ٤ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ

مر شمارا ترساننده هستم ظاهر آنکه بندگی کنید خدا را و بپرهیزید از او و اطاعت کنید مرا بیامرزد مر شمارا از گناهان شما و پس اندازد شمارا

اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى اِنَّ اَجَلَ اللهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ

تا مدتی نامزد شده بدرستیکه وقتیکه مقرر داشت خدا هرگاه آمد پس نمی افتد اگر بودید که میدانید گفت پروردگارا بدرستیکه خواندم

قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَارًا ٦ وَاِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي

ایشانرا شب وروز پس میفزود ایشانرا خواندن من مگر گریختن و بدرستیکه من هرگاه خواندم ایشانرا تا آنکه در گذری از ایشان گردانیدند انگشتهاشانرا در

آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ٧ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ٨ ثُمَّ اِنِّي

گوشهای خود وبسر و رکشیدند جامهاشانرا و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی کردنی پس بدرستیکه خواندم ایشانرا آوازی بلند پس بدرستیکه

اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا ٩ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ١٠ يُرْسِلِ السَّمَاءَ

آشکارا گفتم ایشانرا و پنهان گفتم ایشانرا پنهان پس گفتم آمرزش خواهید از پروردگار خود بدرستیکه بوده است آمرزنده میفرستد آسمانرا

عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ١١ وَيُمْدِدْكُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَارًا ١٢

بر ایشان پی در پی باران ومدد میکند شمارا بمالها وپسران وقرار میدهد برای شما بهشتها ومیگرداند برای شما نهرها

ما فرستادیم نوح[٤] بیکحو
گفت ایقومم شمارا از خدا
تا بیامرزد شما را از ذنوب
زانکه آمدت که تقدیراست رو
سالها با قوم بودش بحث ورد
پس بیفزود ایچ ایشانرا بکار
اندر آوردند آنگشتان بگوش
پس نمودم دعوت ایشانرا بلند
گفتم آمرزش پس از پروردگار
هم کند امداد برمال و بنین
این صفی از خود نگوید گفته اند
شد در ایام عمر قحطی شدید
پس بگفتندش که ای میر عطا

سوی قومش آل قابیل عدو
من ندیری آشکارم بی خطا
غافری آن کاوست علام الغیوب
چونکه آید پس نیفتد دم مو
شرح آنرا پیش گفتیم ار سند
از دعا وخواندن من جز فرار
حامه‌ها بر سر کشیدند این وحوش
آشکارا چند دادم وعظ وپند
می بخواهید اوست چون آمرزگار
بر شما ارفضل خود جان آفرین
شد ز استغفار رفع هر گزند
او باستسقا برون شد با امید
چون در استسقا نکردی تو دعا

آنکه قوم خویش را میکن تو بیم
اینکه بیرسید بر یکتائیش
بار پس دارد عقوبتهایتان
گر شما هستید گر مکر و بطر
گفت ای پروردگارم با سبق
هر زمان خواندم بتوحید این رمه
هم شدند ایشان بکفر خود مصر
هم بخواندم من بپنهانی و زار
تا که باران او فرستد بر شما
هم دهد جنات پر نخل و ثمر
هر غنی گاید بپشت ای فقیر
بر دعائی هیچ او نگشود لب
گفت خواندم آنچه بارانرا بناست

پیش از آن کاید عذابی بس الیم
واتقوه و اطیعون بنده وش
تا بوقتی نام برده گشته آن
می بداید ایچ امر از خیر و شر
روز و شب این قوم را خواندم بحق
تا تو ایشانرا بیامرزی همه
سرکشی کردند اندر جهر و سر
تا مگر آرند ایمان خفیه باز
پی پی باران ریزان از سما
جویهای جاری از هر رهگذر
دامن حق رو باستغفار گیر
غیر استغفار بر درگاه رب
خواند پس این آیه کاصل مدعاست

مٰا لَكُمْ لٰا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً ١٣ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوٰاراً ١٤ اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ

چیست مر شمارا که میترسید از خدا عظمت را و بتحقیق آفرید شمارا تارزه بعد ادتاره یا ندیدید چگونه آفرید خدا هفت آسمانرا

طِبٰاقاً ١٥ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً ١٦ وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبٰاتاً ١٧

زیر یکدیگر وگردانید ماهرا درآنها روشنائی وگردانید آفتابرا چراغی وخدا رویانید شمارا از زمین رویانیدنی

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ اِخْرٰاجاً ١٨ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسٰاطاً ١٩ لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا

پس برمیگرداند شمارا در آن و بیرون میآورد شمارا بیرون آوردنی وخدا گردانید برای شما زمین را گسترده تا آمد و رفت کنید در آن

سُبُلاً فِجٰاجاً ٢٠

راههای کشاده مرا

نوح گفتا مر شما راچیست این که امید از حق ندارید ایچ همین تا کد توقیر و تکریم آن خدا مر شمارا در کرامات وعطا
وانگهی کو کرده است ایجادتان مختلف درطور هست ارادتان نطفه وعلقه بدید اول تمام مضغه پس گشتید پس لحم وعظام
تا بشبجوخیت از حال جنین رتبها گردید طی هردم حین حق ببیند اینکه تاچون آفرید هفت گردون مطبق بر یدید
ماه را گردانید اندر آسمان روشنی بخش زمین اندر عیان شمس را گردانید پرمردم سراج تا رود رو ظلمت شب لا علاج
حق برویانیدتان چون رستنی از زمین در اول اندر ایمنی هم برد بار اندران وآردرون خود برون آوردنی شد وقت حون
ارض را کرد او بساطی استوار تا درآن گیرید آرام و قرار تا روید از آن شما در راهها راههای بس گشاده هرکجا

قٰالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ اِلّٰا خَسٰاراً ٢١ وَ مَكَرُوا مَكْراً

گفت نوح پروردگارا بدرستیکه ایشان نافرمانبرداری کردند و پیروی کردند کسیرا که نیفزود آنها را مال او و ولد او مگر زیان و بدا دیسیدند بدا دیسیدنی

كُبّٰاراً ٢٢ وَ قٰالُوا لٰا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلٰا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلٰا سُوٰاعاً ٢٣ وَلٰا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً

بزرك وگفتند نگذارید الهتهٔ خدایانتانرا و نگذارید ودرا و نه سواعرا و نه یغوث را و نه یعقوق را و نه نسررا

٢٤ وَ قَدْ اَضَلُّوا كَثِيراً وَلٰا تَزِدِ الظّٰالِمِينَ اِلّٰا ضَلٰالاً ٢٥ مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نٰاراً ٢٦

و بتحقیق که گمراه کردانیدند بسیار یرا و نیفزود ستمکارانرا مگر گمراهی از گناهان ایشان غرق گردانیده شدند پس داخل شدند در آتش

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْصٰاراً ٢٧ وَ قٰالَ نُوحٌ رَبِّ لٰا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ

پس نه یافتند برای خود از غیر خدا یاوریرا وگفت نوح پروردگارا و انگذار بر زمین از کافران

دَيّٰاراً ٢٨ اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبٰادَكَ وَلٰا يَلِدُوا اِلّٰا فٰاجِراً كَفّٰاراً ٢٩ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوٰالِدَيَّ

دیاریرا بدرستکه اگر واگذاری ایشانرا گمراه کنند بندگان ترا و نیارند فرزندان مگر بدکاران ناسپاس پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا

وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَلٰا تَزِدِ الظّٰالِمِينَ اِلّٰا تَبٰاراً

وکسیرا که داخل شد در خانهٔ من ما ایمان و مر مؤمنین ومؤمنات را ومیفزای ظالمانرا مگر هلاکت

نوح گفت ای رب من عاصی شدند قوم من وزمن بنشنیدند پند پیروی کردند زانکو زاید آن مال وفرزندان نکردش جز زیان
از سران کردند ما با پیروی این گروه اعنی زاشراف غوی مکرها کردند آنقوم سترك مکرهای بس شدید وبس بزرك

کودکانرا بس نمودند ازوضوح | منع تا گیرند خوددوری زنوح | از الهان دست میگفتند باز | می‌مدارید از پرستش وز نیاز
مگذرید و باز مگذارید هم | مرسواع و وَدّ که بودآن دوصنم | هم بگذارید از صدق وثوق | مرغوث و هم‌دگر نسر و یعوق
وَدّ بشکل مرد وشکل زن‌سواع | بد یغوث آن شکل شیری درشیاع | بدیعوق آن‌شکل اسب اندرظهور | نسرهم برشکل مرغی از طیور
همچنین گمراه گردند از وجوه | این اکابر اکثری‌رازان‌گروه | لا تزد الظالمین الا ضلال | برعصوفی عطف باشد این مقال
نوح گفت اعنی‌که‌ای معبودپاك | بر ستمکاران میفزا جز هلاك | از ره اجرامشان غرقه شدند | پس‌درآتش داخل‌آن فرقه شدند
پس نه‌بهر خویش جزحق یافتند | یاوری چون در بلا بشتافتند | گفت نوح ای‌رب‌من‌مگدارهیچ | در زمین از کافرین دیّار هیچ
گر تو ایشانرا هلی‌برجای چند | بندگانت را همه گمره کنند | می‌رایند این جماعت در تمام | هیچ غیر از فاجران ناسپاس
می بیامرزم توای رب‌الکرم | والدینم را زفضل خویشتن | واکه اندر خانه‌ام داخل شده | مؤمن ومؤمن دراین بیت آمده
هم تمام مؤمنین و مؤمنات | که شدند از دار دنیا با ثبات | بر ستمکاران بگذشته زحد | می‌مفزا جز هلاك و رنج بد

سورَةِ الْجِنّ ثَمانَ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ فَقالُوا إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً ٢ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ

بگو وحی کرده‌شد بسوی من که شنید نفر طایفه از جن پس گفتند بدرستیکه شنیدیم قرآنرا عجب که هدایت نمود بسوی راستی

فَآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً ٣ وَ أَنَّهُ تَعالى جَدُّ رَبِّنا ما اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً ٤ وَ

پس گردیدیم باو و شریك نگردانیدیم بپروردگار خود احدی‌را و آنکه بلند است عظمت شان پروردگار ما نگرفت زنی‌را و نه فرزندی و

أَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللهِ شَطَطاً ٥ وَ أَنّا ظَنَنّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ

بدرستیکه بود که میگفت کم خرد ما برخدا سخن دور از صواب وبدرستیکه ما گمان کردیم که نگویند هرگز انس وجن بر خدا

كَذِباً ٦ وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً ٧ وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا

دروغ وبدرستیکه او بود که مردانی ازانس که پناه میبردند بمردانی از جن پس افزود ایشان‌را طغیان وبدرستیکه گمان

كَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ أَحَداً ٨

کردند همچنانکه گمان کردید آنکه برنخواهد انگیزانید خدا احدیرا

گو محمد[٤] وحی از حق شد بمن | اینکه بشنیدند قرآن بی سخن | زیر نخلهٔ چند تن از جنیان | هفت تن بودند یا نه شکمان
کرده‌ایم ازپیش‌ما محقق جن | چیست تا آن گربرآید مطمئن | قوم خودرا پس بگفتند ازطلب | اینکه بشنیدیم ما قولی عجب
ره بسوی رشد بنماید نکو | پس خود آوردیم ما ایمان براو | شرك ما ناریم بر پروردگار | بریکی داصمام زین پس‌زاختیار
برتر آن پروردگاراست و بلند | نه زن اوگیرد نه‌فرزند ازپسند | جاهل ونادان ما یعنی بلیس | برخدا گوید سخها آن خسیس
آن سخنهائیکه بگذشته زحد | بدهد اعنی نست جفت و ولد | اس وجن را خودگمان کردیم‌ما | می‌نگویید اح کذبی برخدا
لاجرم میگفت هرچه آن سفیه | بودمان باورکه باشد آن وجه | چون شنیدیم آن کلام بافروغ | یافهیم آن بر خدا بسه دروغ
بود مردانی زآدم که پناه | بر رجال جن گرفتندی بگاه | زاستعاذهٔ آدمی بر جنیان | جهل وکبر وسرکشی افزودشان
که نبودیم ار فزون درعلم‌وجاه | آدمی میجست چون برما پناه | پس‌گمان بردند ایشان چون‌شما | هیچکس را بر نینگیزد خدا

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهُبًا ٩ وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ

وبدرستیکه جستیم آسمانرا پس یافتیم آنرا پرشده از نگهبانان سخت و تیرهای شهاب وبدرستیکه ما بودیم که می نشستیم از آن در نشیمنها برای

فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ١٠ وَ أَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ

گوش کردن پس کسیکه استماع می نماید اکنون میابد برایش تیر شهاب متوجه وبدرستیکه نمی دانیم آیا شری خواسته شده بآنکه در زمین آمد یا خواسته

بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ١١ وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ١٢ وَ أَنَّا ظَنَنَّا

بودپروردگارشان خیری وبدرستیکه بعضی ازما صالحانند وبعضی ازما ورای آن وهستیم طوایف جداجدا وبدرستیکه گمان کردیم آنکه

أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ١٣ وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ

عاجز نتوانیم ساخت خدارا در زمین وعاجز نتوانیم کرد اورا براه گریختن وبدرستیکه ماچون شنیدیم هدایت را ایمان آوردیم باو پس کسیکه

يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ١٤ وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ

ایمان آورد بپروردگار خود پس نمیترسد کاستن وطغیان وبدرستیکه ما بعضی ازما منقادانیم وبعضی ازما متعدی کنندگانند پس کسیکه انقیاد ورزید پس

تَحَرَّوْا رَشَدًا ١٥ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ١٦

آنها جویا شدند براه نجات را واما متعدی کنندگان پس باشند از برای جهنم هیمه

آنکه ما کردیم قصد آسمان — یافتیم از پاسبانان شدید — آسمانرا پرکه میآمد پدید

وازشهب و احسام تاریکه ملك — ما بدیم آنکه نشستیم ازسما — در نشیمنهای عالی هرکجا

بهرسمع اعنی خبرها یکیرا — اینزمان از جنان هرکس طلب — میکند اخبار پس باشد عجب

یابد او استارهٔ آتش فشان — ما نمیدانیم زین آیا بفرض — خواسته شد مر بدی بر اهل ارض

یعنی از اینکه ملایك منع ما — یا اراده کرده مر پروردگار — رشد وخیری بهرایشان زین قرار

چون زماشایستگان هستند خوش — هم رما ناشند قومی پستتر — زانکسان که صالحند و نیکفر

یا که غیر صالحان یعنی بدآن — راههای ما بود از یکدگر — منقطع چونانکه باشد در بشر

راههای مختلف داریم ما — این بداستیم بروحه یقین — حق رما عاجز نگردد در زمین

هم بهما عاجز کنیم اورا ازآن — گر کند برما ارادهٔ امری او — کی زفرمانش توان برتافت رو

حنیارا اعتقاد اینست وحال — چونکه قرآنرا شنیدیم اهدی — کان هدایت راست ازهر رهنمود

ما بآن می بگرویدیم از تمام — پس هرآنکس بگرود بررب خود — پس نترسد اوزنقص ورهق وعدد

بعضی ازما مسلمند و معتمد — پس هرآن براصرحق گردن نهاد — کرده اند آنقوم پس قصد رشاد

واکه بیرون رفتگانند ازطریق — وحی کرده برمن این گشته دگر — اینست شان وقصه ازحکم وخبر

تا بنائیم استراق سمع ازآن — منع دیوان زان نمایند ازفلك

گوش میکردیم اقوال ملك — کش کند منع ار صعود آسمان

می نمایند از صعود اندر سما — که شکوئی و خیراتند بیش

مقتصد یا درمیان این و آن — بی که بریك راه ورفتاریم ما

که گریزیم ازکنار آسمان — که بود غالب برایشان ذوالجلال

تا باو گروی شدیم آن کلام — بعضی ازماهم ستمکاران بجود

هیزمند اندر جهنم آنفریق

وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ١٧ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ

واینکه اگر مستقیم شده بودند بر راه هرآینه می دادیم ایشانرا ازآبی بسیار تا بیازمائیم ایشانرا درآن وکسی که روی گرداند ازذکر پروردگارش

رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ١٨ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ١٩ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ

درمی آوردش درعذابی سخت و اینکه مساجد برای خداست پس مخوانید با خدا احدیرا و بدرستیکه چون برخواست

عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ٢٠ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ٢١

بنده خدا که بخواند اورا نزدیك بود که شوند بر او بالای یکدیگر برده بگو جز این نیست که می خوانم پروردگارراو شریك نمی گردانم باو احدیرا

قُلْ اِنِّی لَا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ٢٢ قُلْ اِنِّی لَنْ يُجِيرَنِی مِنَ اللّٰهِ اَحَدٌ ٢٣ وَلَنْ اَجِدَ

بگوکه من مالك نباشم برای شما ضرری و نه نفعی بگوکه من در پناه نگیردم از خدا احدی ونیابم ازغیر او

مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ٢٤ اِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَاِنَّ لَهُ نَارَ

هرگز پناهی مگر رسانیدن ازخدا وپیغامهای او وهرکه نافرمان بردار کند خدارا و فرستاده او پس بدرستیکه برای اوست آتش

جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا ٢٥

دوزخ جاویدند در آن همیشه

گرکه گردند اهل مکه مستقیم / برطریقی کوست افضل هم قویم / آبشان بدهیم بسیار از نمون / واین کفایت باشد اررود فزون
آزمایش تا نمائیم اندران / تا که بیند زین دوقوم نیك وبد / معنی این باشدکه اندرراه راست / رهروانرا علم وعقل ارماعطاست
وانکه کرد اعراض ازدادخدا / هست آیا ملکه نزدیك آنزمان / دیگر ارحق است مسجدها عیان / تا خدا کس را مخواند اندران
وانزمان برخاست که بندهٔ خدا / عالم الغیب است وبرکس عیب خویش / یعنی اندر بطن نخله درنماز / صبح اسناد آنرسول سرفراز
جنیان نزدیك بد کز ازدحام / یا کسی کاوراست نسبت بارسول / پس تعجب راچه دیدند آنزمان / از عبادت و اقتدای مؤمنان
یا که این باشد کلام حق دگر / تا کنند اورا حراست هرزمان / کاینچنین بد شیوه وگفتارشان / طاعت وسجده قیام وکارشان
یا سخن عام است یعنی انس وجن / هم بداند هررسولی کرخداست / ای محمد گوحزاین نبود که من / می پرستم رب خود را بی سخن
می نگیرم من بمعبود ملیك / تا مبادا آنکه در تنزیل وحی / گوکه مالك نیستم مر هیچ را / دفع ضری هم نه رشدیرا کجا
کوصرا رنهار ندهد یکنفر / کرده احصی آنچه را ازنیك وبد / هم بیابم غیراز او هرگز پناه / تا که روآرم بدو از ما بجواه
نیستم قادر بچزی من هلا / تا بوقتی که ببیند آنچه را / هم دگر پیغامهایش را که داد / گفت یعنی تا رسانم برعباد
هرکه عاصی شد بفرمان پیکرش / تا که باشد زین دوقوم نیك وبد / پس بود در [illegible] خاودان / نیستش هرگز خلاصی هیچ اد آن

حَتّٰى اِذَا رَاَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَ اَقَلُّ عَدَدًا ٢٦ قُلْ اِنْ اَدْرِی اَقَرِيبٌ

تاچون بینند آنچه را که وعده داده شدند پس بزودی خواهند دانست که کیست ناتوان تر از راه مددکاری وکمتر در شمار بگو نمیدانم آیا نزدیکست

مَا تُوعَدُونَ اَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّی اَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهِ اَحَدًا ٢٧ اِلَّا مَنِ ارْتَضٰى

آنچه وعده داده میشوید یا میگرداند مر آنرا پروردگار من دورداناى غیب است پس مطلع نمیدارد بر غیبش احدیرا مگر آنرا که پسندید

مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ٢٨ لِيَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ

از رسولی پس بدرستیکه او درمیآورد از میانه دو دستش وازپشت سرش نگهبانی تا بداند که بتحقیق رسانیدند پیغامهای پروردگارشانرا

وَ اَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ اَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

واحاطه نمود بآنچه نزد ایشانست وضبط کرد هر چیزرا از راه شمار

تا بوقتی که ببینند آنچه را / وعده داده میشدند از ابتلا / زود پس باشد که تا دانند بار / مؤمنان و مشرکان در امتبار
تا که باشد زین دوقوم نیك وبد / اضعف او اریار وکمتر از عدد / کافران گفتند این وعده است کی / گویدام از زمان وقت وی
هست آیا ملکه نزدیك آنزمان / که بآن موعود گشتید آنچنان / یا که گردانده است مر پروردگار / مدت آنرا درآر از احبار
عالم الغیب است وبرکس عیب خویش / می نسازد آشکار اندبعد و پیش / جزکسی را که پسندیده است او / اررسول خویش اندروصف وخو
یا کسی کاوراست نسبت بارسول / درکمال و درمقام و دراصول / پس درآرد حق ازپیش وپس ورا / مر نگهبان از فرشته زاقضا
تا کنند اورا حراست هرزمان / آن ملایك از شرور انس وجان / تا بداند خود رسول نیکنام / که رسانیدند از خدا ایشان پیام
هم بداند هررسولی کرخداست / هم جو او حکمش مصون ازهر خطاست / زانکه او از اشتباه اهرمن / حافظانند آن ملایك هرزمن
تا مبادا آنکه در تنزیل وحی / مشتبه سازند حال از امر ونهی / هم فرا رفته علمش آنچه را / هست نزدیك ملایك و انبیا
کرده احصی آنچه را ازنیك وبد / جمله اشیا را شمرده درعدد / هست یعنی ضبط اندر علم او / جزء وکل ممکنات از زیرورو

سورة المزمل عشرون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

يا أيها المزمل ٢ قم الليل إلا قليلا ٣ نصفه أو انقص منه قليلا ٤ أو زد عليه ورتل القرآن

ای کلیم برخود پیچیده برخیز شب مگر اندکی نصفش یا کم کن ازاو قلیلی یا بیفزاید بر آن وشمرده بخوان قرآنرا

ترتيلا ٥ إنا سنلقي عليك قولا ثقيلا ٦ إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأقوم قيلا ٧ إن لك

شمرده خواندنی بدرستیکه ما زود باشد که نازل سازیم بر تو سخنی گران بدرستیکه برخواستن شب سخت تر است در دشواری ودرست تر است از راه گفتار بدرستیکه مر

في النهار سبحا طويلا ٨ واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلا ٩ رب المشرق والمغرب لا إله

تراست در روز آمد وشدی دراز ویاد کن اسم پروردگار خودرا ومنقطع شود منقطع شدنی پروردگار مشرق ومغرب است نیست خدائی

إلا هو فاتخذه وكيلا ١٠ واصبر على ما يقولون واهجرهم هجرا جميلا ١١

مگر او پس بگیر اورا کارزار وصبر کن بر آنچه میگویند وجدائی گزیدنی نیکو

ای محمد پیچیده از خشیت گلیم
بهر طاعت خیز ار شب شد چو یم
یا که کم از نیمه یعنی حون دو ثلث
رفت وباقی ماند از بهر تو ثلث

یا که زایدکن بر این دو ثلث باز
کان بود اقرب بربع اندر شمار
حاصل آنکه حو بکه ما انداز شب قلیل
خیز بهر طاعت حق ای خلیل

تا تانی خوان تو قرآن راچنان
که شود روشن حروفش در بیان
می‌محوان قرآن بتعجیل وشتاب
کن لطایف را دربلک اندرخطاب

زود باشد آنکه گفتاری ثقیل
بر تو ما ساریم وحی ار هر قبیل
یا ثقیل است آن بمیزان وجزا
یا مکلف راست مشکل در ادا

ساعتیکه باشی آن اندر شب است
اقدم اندر فصل و اقوم در مقال
زانکه باشد نفس فارغ زاشتغال
رفت وباز آمد شدچو در روز تو دراز
پس تو حه درشب اندر طاعت
هست اولی در حضور حضرتت

یاد کن پروردگارت را بنام
شو بریده سوی او از ماخلق
وز مقامات و منازل تا بحق
پروریدهٔ مشرق و مغرب که او
تا نماند غیر او حزی بجا
لا اله الا الله این است ای کیا

پس بگیر اورا بکارخود وکیل
ار هر آن شغلی که خواهی سود حویش
باشد آن محتاج اندر بودخویش
هست توحید اینکه کار خود بحق
صبر کن بر قولشان از هر قبیل
هجرت ادایشان تا هجرا جمیل

وذرني والمكذبين أولي النعمة ومهلهم قليلا ١٢ إن لدينا أنكالا وجحيما ١٣ وطعاما

وواگذار مرا با تکذیب کنندگان صاحبان نعمت ومهلت ده آنها را اندکی بدرستیکه نزد ما ست بندهای گران دوزخ وخوراکی

ذا غصة وعذابا أليما ١٤ يوم ترجف الأرض والجبال وكانت الجبال كثيبا مهيلا ١٥ إنا أرسلنا

صاحب گلوگیری وعذابی بردرد روزیکه بلرزه درآید زمین وکوهها وشوند کوهها تلهای ریگ پراکنده بدرستیکه فرستادیم

إليكم رسولا شاهدا عليكم كما أرسلنا إلى فرعون رسولا ١٦ فعصى فرعون الرسول فأخذناه

سوی شما رسولی گواه برشما همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی را پس نافرمانی کرد فرعون آن رسول را پس گرفتیم

أخذا وبيلا ١٧ فكيف تتقون إن كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا ١٨ السماء منفطر به كان

گرفتنی سخت پس چگونه پرهیز خواهید کرد اگر کافر شدید روزیکه میگرداند کودکان را پیر امون آسمان شکاف پذیر است بآن باشد

وَعْدُهُ مَفْعُولًا ١٩ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٢٠

وعده‌اش کرده‌شده — بدرستیکه‌این پندیست — پس‌هر که‌خواهد فرا گیرد سوی پروردگارش راهی

هل مرا یا اهل تکذیب و ستم — که خداوندان مالند و نعم — مهلت ایشانرا ده اندر مهلتی
بند و غلها نزد ما اندوخته — هستشان هم آتشی او دوخته — خوردنیها سخت گیرد درگلو
هم عذابی بس شدید و دردناک — باشد ایشان‌را مهیا در هلاک — اندر آروزیکه اندر زلزله
کوهها چون تل ریگ از هم کجا — خود پراکنده شود حتما زجا — ما فرستادیم خود سوی شما
تا در اعمال شما باشد گواه — در قیامت بر ثواب و بر گناه — همچنانکه خود فرستادیم هم
گشت پس فرعون عاصی بر رسول — دعوت موسی نکرد ایچ او قبول — پس گرفتیمش بغرق اندر نیل
پس‌چسان خود را نگاه‌ای مشرکان — می‌بدارید ازعذابی آچنان — گر نمایید اینچنین در کفر خویش
کودکانرا پیر گرداند همه — از هیب و هول وحش و واهمه — گردد آبرو آسمان شکافته
وعدهٔ حق گردد آن کرده شده — در وقوع آن نیست شکی کامده — باشد این آیات پندی هر که‌خواست
هم تورا هست از تکافی نوبتی — پس بقرب حق بگیرد راه راست

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ

بدرستیکه‌پروردگارتو میداند که تو برمیخیزی کمتر از دوثلث شب ونصفش وثلثش وگروهی ازآنانیکه باتواند وخدا

يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ

اندازه میکند شب وروز را داست اینکه ضبط نتوانید آنرا پس درگذرانید از شما پس بخوانید آنچه میسر شود ازقرآن داست اینکه خواهد شد

مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي

ازشما بیماران ودیگران سیرخواهند کرد درزمین که بجویند ازفضل خدا ودیگران کارزارخواهند در

سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

راه خدا پس بخوانید آنچه میسر شود ازآن وبپادارید نمازرا وبدهید زکوةرا ووام دهید خدارا وامی نیکو

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ

وآنچه پیش میفرستید برای خودتان ازخوبی می‌یابید آنرا نزدخدا آن بهتراست وعظیم‌تر اززراه یاداش وآمرزش خواهید از خدا

اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه‌خدا آمرزنده مهربانست

رب تو داند که برخیزی تو شب — کمترین از چاردانك ای منتحب — همچنین درنصف وهم ثلثی دلیل
حق کند اندازهٔ لیل و نهار — کس نداند آن بغیر ازکردگار — هم بداند آنکه نتوانید هیچ
برشمرد آن وقتها را در بسیج — ترك آنرا داد رخصت ازجواز — پس بخواندند آنچه سهلست ازکلام
یعنی از قرآن گذارید آن قیام — خود شما خواندید قرآن بی‌تعب — هم ز مرضاتان بود آگه تمام
که ندارید استطاعت بر قیام — که روند اندرزمین بر اتجار — میکنند ازفضل حق روزی طلب
میکشند اندرسفر رنج و تعب — میکنند از جدّ وجهد بی‌شمار — پس بخوانید آنچه ازروی نماز
باشد ازقرآن میسر در عیار — هم‌دهید ازمال برمسکین زکوة — قرض بدهید ازولا چون خواست او
برخدا زانفاق وصدقات نکو — ازنکوئی نزدحق یابید بیش — بهتر ازآن که فرستید از قفا
بعد موت اعنی کنند ازچه وفا — هفتصد بدهد عوض ازهرچه هست — هم‌زوی خواهید آمرزش بجان
زانکه حق باشد غفور ومهربان — وانکسانکه نتوانند روی میل — زانکه حق باشد غفور ومهربان

سورة المدثر خمس وخمسون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاينده مهربان

يا أيها المدثر ٢ قم فانذر ٣ وربك فكبر ٤ وثيابك فطهر ٥ والرجز فاهجر ٦ ولا تمنن

ای جامه‌برخودپیچیده برخیز پس بیم‌ده و پروردگار ترا پس بزرگی یادکن وجامه‌ات را پس پاك کن وپلیدیرا پس احسان کن واعطا مکن که

تستكثر ٧ ولربك فاصبر ٨ فاذا نقر في الناقور ٩ فذلك يومئذ يوم عسير ١٠ على الكافرين

عوض بیشتر خواهی و برای پروردگارت پس صبر کن پس چون دمیده شود در صور پس اینست آن روز روزی دشوار بر کافران

غير يسير ١١ ذرني ومن خلقت وحيدا ١٢ وجعلت له مالا ممدودا ١٣ وبنين شهودا ١٤ و

غیر آسان واگذار مرا واو آنرا که آفریدم تنها وگردانیده برای او مالی فراوان وپسران حاضر و

مهدت له تمهيدا ١٥ ثم يطمع ان ازيد ١٦ كلا انه كان لآياتنا عنيدا ١٧ سأرهقه صعودا ١٨

سامان داده مرای او سامان دادنی پس طمع دارد که زیاد کنم نه چنین است بدرستیکه او باشد مر آیتهای ما را منکر خواهم گرفتنش در بلندی

ای کشیده جامه بر سر را بپاه — حر بهر بندگی از خواب گاه
تا کند ازجان بسوی او ایاب — بر بزرگی یاد کن از ترک خویش
یا که گوید کن که آن نکشد بجاك — پاك کن یا نفس خویش از ظلم وعیب
حب دنیا یعنی ازدل کن بدر — ز کسی چیزی مکن بهل از غرض
این کند جز طامعی با قال رحوش — تو بامید عوض چیزی مده
از پی خوشبودی پروردگار — پس دمیده چون شود در صور دم
هم بحر بر اهل حق غیر یسر — نقر فی الناقور رفهمت رسد
آفریدم مر ورا یعنی ولید — با وحید است اوبشر و شبطنت
تا چه باشد اصل آن داد خدا — من ندارم این بموجودی پسند
دادم اورا مال ممدود و دادنها — هم پسرها که نبرد او تمام
از بساط وجاه وانس و خوردنی — پس طمع داردکه نامن راعتماد
بندمش بل نان نعمت را برو — کاوست مر آیات ما استیزه گر
که پس از عمری عنود آنجا رسد — چون بالایش رسد افتد بزیر

انه فكر وقدر ١٩ فقتل كيف قدر ٢٠ ثم قتل كيف قدر ٢١ ثم نظر ٢٢ ثم عبس وبسر ٢٣

بدرستیکه او فکر کرد و قرارداد پس کشته باد چگونه قراری داد پس کشته باد چگونه قراری داد پس طرکرد پس روی درهم کشیده و برش روی شد

ثم ادبر واستكبر ٢٤ فقال ان هذا الا سحر يؤثر ٢٥ ان هذا الا قول البشر ٢٦ سأصليه

پس پشت کرد و سر کشی نمود پس گفت نیست این مگر سحری که آموخته میشود نیست این مگر سخن انسان زود داخل سازمش

سقر ٢٧ وما ادريك ما سقر ٢٨ لا تبقي ولا تذر ٢٩ لواحة للبشر ٣٠ عليها تسعة عشر ٣١

در دوزخ وچه دانا کرد ترا چیست دوزخ نه باقی میدارد و نه وامی گذارد سیاه کننده است مر پوست را بر آنست نوزده تا

فکر کرد او طعن قرآن را که خواست
کرد هم اندازه بهر خویش راست
کشته گردد پس چسان تقدیر کرد

پس نظر کرد و ثمود از آن عبوس
روی و پیشانی بهم برد از فسوس
پس ز قرآن رو بگرداند از عناد

گفت پس بعداز تأمل آن پلید
قوم خود را آزمان یعنی ولید
اینکه می‌گوید محمد کی بود

یعنی آموزند او را این بیان
ساحران بابلی اندر جهان
نیست این جز قول آدم از قرار

زود باشد کافکنیمش در سقر
در سقر اعنی چه کردت دان مقر
آتشی کز مغز وارفشر آچه هست

تیره سازد آدمیرا روی و پوست
هیئت احراسش او حوالی نکوست
گر تأمل کرده باشی در نگاه

چون سه شد دل شود پیدا برو
پرده چون افتد نماید مو بمو
اهل دل بیند آنرا از نظر

گفت زار و زیبد بافخر کنار
گیست گر خواهی نگویم اهل نار
یعنی آن کز سئات اندر محست

در هوای نفس دون باشد غریق
ار سقاهی روعماید این فریق
در جهان آتش بوند ازامر شه

ره بتحقیق معانی گر تو راست
این عدد دانی معین ار چه راست
هفت کوک دو دوده سرح ار نظر

این جهان طبع وحس یعنی بیا
از بروجست و کواکب زاقتضا
پس ضیعت هفت باشد در نظر

ایقدر حق خواست تا بد در میان
اصل آن داند خدای راد دان

پس براو لعنت که آن تقدیر کرد
کرد استکبار و شد دور از رشاد
غیر سحریکه روایت میشود
یا مکیهه یا که آن جو و یسار
می نماید می ندارد بار دست
ظالم و سمین بود رویش سیاه
تو نفسی چون نداری آن بصر
تیره روی ار نفس همچون دوزخ است
من موکل از ملایك بوزده
هست بر ملك ضیعت ذی اثر
دو و ده قوه است حیوانی دگر

وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ

وقرار ندادیم یاران آتش را جز فرشتگان و نگردانیدیم عددشانرا جز محنتی برای آنانکه کافر شدند تا یقین کنند آنانکه

أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ۳۲ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

داده شدند کتابرا و بفزاید آنانرا که ایمان آوردند ایمانی و شك نبرند آنانکه داده شدند کتاب و گروندگان

۳۳ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ۳۴

و تا گویند آنانکه در دلهاشان ناخوشی است و کافران که چه خواست خدا باین از راه مثل

ما موکل بر جهنم بی رشك
جز ملایك را نکردیم از محك
هم نگردانیدیم ما جز امتحان
این عدد را از برای کافران

امتحان یعنی که دانند این قبیل
بر خلایق غالبند اندر هر قبیل
تا یکمان گردند تا اهل کتاب
بر نمی خایم از حکم و خطاب

یا که قرآن کو بتورية مبین
مر مصدق باشد از هر زه یقین
واهل ایمانرا کند ایمان زیاد
محکم ایمانی بعقل و اعتقاد

تا نیارند هیچ شك اهل کتاب
واهل ایمان این عدد را در صواب
تا بگویند آنکسان کاندر قلوب
هستشان بیماری ریب از ذنوب

هم دگر آن کافران کاندر محال
حازمند ایشان نکذیب رحال
خواسته تا حق چه چیز ار ماحصل
زین عدد که شد معین در مثل

كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ

همچنین اضلال میکند خدا هر کرا خواهد وهدایت میکند هر کرا خواهد و نمی داند لشکرهای پروردگارترا مگر او و نیست این مگر پندی مگر برای

لِلْبَشَرِ ۳۵ كَلَّا وَالْقَمَرِ ۳۶ وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ۳۷ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ۳۸ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ ۳۹

انسان حقا بماه و شب چون پشت کند و صبح چون روشن شود بدرستیکه آنست یکی از بزرگها

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ۴۰ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ۴۱

بیم دهنده مر انسان مر آنرا که خواهد از شما که پیش رود یا پس بماند

همچنانکه حق بگمراهی فرو
میگذارد هر کرا خواهد خود او
هر کرا خواهد برد بر راه راست
میکند گمراه هر کس را که خواست

نسبت این دو بخود زان داد رب
زانکه تکلیف است بر هر دو سبب
نسبت این هر دو برحق است پس
هست تکلیف از خدا بر عبد و بس

نیست کس دانا بلشکرهای حق
غیر او خود کافرید این ماخلق
پس عددهارا نداند کیف و کم
جز که پندی نیست بهر مردمان

این سقر یا این عدد یا این بیان
هم بشب که آید آن دنبال روز
نه چنان باشد که انکار سقر
کس تواند کرد از جن و بشر

هست سوگندم بماه دلفروز
یکسقر باشد پی انذار و بیم
هم قسم بر رور چون روشن شود
طلمت شب اندمیان یکجا رود

که بشر را از دواهی عظیم
هر که خواهد از شما پیش او رود
یا پس اوفتد او بخبر است اینست حد

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۳۸ اِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ۳۹ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ۴۰ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ۴۱

هر نفسی بآنچه کسب کرده درگرو است جز اصحاب دست راست که در بهشتها می پرسند از گناهکاران

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ۴۲ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۴۳ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۴۴ وَكُنَّا نَخُوضُ

چه چیز درآورد شمارا در دوزخ گویند نبودیم از نمازگزاران ونبودیم اطعام کنیم درماندهرا و بودیم که صحبت بیهوده

مَعَ الْخَائِضِينَ ۴۵ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۴۶ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ۴۷ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۴۸

داشتیم با بیهودگان وبودیم ما که تکذیب میکردیم روز جزا را تا آمد مارا یقین پس نفع نبخشید آنهارا درخواست شفاعت کنندگان

هست هر نفسی بکردارش رهین / نزد حق الا که اصحاب یمین / راکه ایشانند محفوظ الرقاب / فارغ از اندیشهٔ رنج و ثواب
در بهشتند اعنی اصحاب یمین / میکنند از هم سئوال مجرمین / مر شما را کشت دوزخ جایگاه
می بگویند اهل دوزخ درجواب / ما نبودیم از مصلین درحساب / ما نمی دادیم مسکین را طعام / خوض می کردیم در عیب کرام
یا گروه خائضین که بودشان / عیب احمد و اهل ایشان در زبان / واندکه می بودیم در تکذیب هین / از کتاب و از رسول و یوم دین
تا که مرگ آمد بما پس نیست نفع / در شفاعت از شفیعان بهر دفع / مشرکانرا چیست کز پند کریز / یعنی این قرآن خود ایشان معرضند

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ۴۹ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ۵۰ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۵۱ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ

پس چیست مرآنهارا که از پند گرفتن روگردانند گویا ایشانند خرهای رمنده که گریخته باشد از شیر بلکه میخواهد هر مردی از

امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً ۵۲ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ۵۳ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ۵۴ فَمَنْ

ایشان که داده شود نامهای گشاده بهچنین است بلکه نمی ترسند از آخرت بهچنین است بدرستیکه آن پندیست پس

شَاءَ ذَكَرَهُ ۵۵ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

آنکه خواهد پند گیرد آن و پند نمی گیرند جز آنکه خواهد خدا اوست اهل تقوی واهل مغفرت

مشرکانرا چیست کز تذکر و پند / یعنی این قرآن خود ایشان معرضند / گوئی از قرآن رمند ایشان چو خر / که گریزد از شکوه شیر نر
بلکه می خواهند رایشان هریکی / نامه های سرگشوده بیشکی / کاید ایشانرا بدست اندر نشان / که فلانرا پیروی کن ای فلان
این نخواهد شد وگرهم این شود / نگرود آنکو بقرآن نگرود / نیست پس اعراض ایشان زین جهت / بل نرسند از عذاب آخرت
این چنین نبود که گویند این حشر / هست قرآن سحر وهم قول شر / بلکه آن پندیست پس هر کس که خواست / پند را پس پند از آن گیرد رواست
پند پذیرند وزان نگزند یاد / حرکه آنرا خواهد آن رب العباد / نیست پندی بی اراده اش سودمند / خواهد اعنی آنکه تا گیرند پند
حق سزاوار است تا ترسند اراو / هم رسد آمرزش اندوی بیعلو / یعنی آمرزد گناه آن امام / کاتقا بروی نماید از حرام

سُورَةُ القِيٰمَةِ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ مَكِّيَةٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۱ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۲ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۳ بَلَىٰ

سوگند یاد نمیکنم بروز قیامت وسوگند یاد نمیکنم بنفس ملامت کننده آیا می پندارد انسان که جمع نخواهیم کرد استخوانهایش را آری

قٰدِرِينَ عَلٰي اَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ۴ بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ ۵ يَسْئَلُ اَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ۶ فَاِذَا

توانائیم براینکه راست کنیم انگشتهایش را بلکه میخواهد انسان که کار بد کند در پیش آمدش می پرسد که کی باشد روز قیامت پس چون

بَرِقَ الْبَصَرُ ۷ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ ۸ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۹ يَقُولُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفَرُّ ۱۰

خیره شود چشم و تیره گردد ماه و جمع شود آفتاب و ماه گوید انسان آرور کجاست گریزگاه

كَلَّا لَا وَزَرَ ۱۱ اِلٰي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ن الْمُسْتَقَرُّ ۱۲ يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ اَخَّرَ ۱۳ بَلِ الْاِنْسَانُ

نه چنین است پناهی بسوی پروردگار تو در آن روز جای قرار خبر داده شود انسان در آن روز بآنچه فرستاده و باز پس داشته بلکه انسان

عَلٰي نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۱۴ وَلَوْ اَلْقٰي مَعَاذِيرَهُ ۱۵

بر خودش بیناست و اگرچه القا کند عذرهایش را

برقیامت می خورم سوگند هم
گرکه بدکاراست ازعصیان خویش
خویشرا یعنی ملامت کرد بس
آدمی پندارد آیا جمع رود
بلکه خواهد آدمی تا برفجور
می پرسد اینکه روز رستخیز
جمع کرده میشود شمس و قمر
سوی آن پروردگارت مستقر
وانچه را که کرده‌زان بأخبر بس

باز خود بر نفس اوامه قسم
ورکوگوید بکردم از چه بیش
تا بوقت مرگ اندر هر نفس
ما بخواهیم استخوانش را نمود
باشد او مشغول دایم بی فتور
کی بود اورروی انکار و ستیز
گوید آرور آدمی این المفر
هرکسی‌را هست آروز ازمقر
برعمل ناورده یعنی یکنفس
گرچه بس القا معاذیر اوکند

نیست یعنی درقیامت جرکه او
یا که نفس آدمست آن گربهشت
برقیامت نفس راضم کرد ازان
بل توانائیم درجمعش بخواست
در زمانیکه ز اوقات حیوة
آن زمانکه چشمها خیره شود
نه چنان باشد که بدهد فائده
آدمی یابد خبر آروز خویش
بلکه آدم نیست محتاج خبر
برعلاج کار تدبیر او کند

می‌کند خودرا ملامت رو برو
شدچو بیرون شدملوم ازفعل زشت
که بود او را محارات اندران
تا سرانگشتان اوساریم راست
نزد وی باشد الی حین ممات
ماه روشن درهم و تیره شود
کافران‌را می گریز از وارده
آنچه بفرستاده زاعمالش ریش
خود بنفس خودبصیراست ازاثر

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۱۶ اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ۱۷ فَاِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۱۸ ثُمَّ

حرکت مده بآن زبانت را تا شتاب کنی در آن بدرستیکه برماست فراهم آوردنش و خواندنش پس چون خواندیمش پس پیروشو خواندنش را پس

اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۱۹ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ۲۰ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۲۱ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ۲۲ اِلٰي

بدرستیکه برماست بیان کردن او نه چنین است بلکه دوست میدارید زود را و وامیگذارید آخرت را روهاست در آن روز برافروخته بسوی

رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۲۳ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ۲۴ تَظُنُّ اَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ۲۵ كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

پروردگارش نگرنده و روهاست در آن روز تیره پنداری که رسانیده میشود بآن آسیبی نه چنین است چون برسد بچنبرهای گردن

۲۶ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ ۲۷ وَ ظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ ۲۸ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ۲۹ اِلٰي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ن الْمَسَاقُ ۳۰

وگفته شود کیست شفادهنده و داند که آنست جدائی و پیچیده شود ساق بساق بسوی پروردگار تست در آن روز راندن

تو زبان خود مجنبان از شتاب
می‌جنبان تو زبان برحفظ او
پس چوخوانیم آن بنطق جبرئیل
ره مده بردل که گردد از نوفوت
زان دراین قرآن نیندیشید هیچ
دست خود از آخرت دارید باز

پیشتر راتمام وحی ای ذوالباب
تا مبادا آن رود از یاد تو
پیروی کن خواندنش را ای خلیل
چیزی ازقرآن چوبشنیدی بصوت
ناورید اعنی تدبر در تسبیح
کان بود باقی نه چون دنیا بساز

پیش ازآن یعنی که قرآنرا تمام
هست برما جمع آن اندر دلت
پس شود برما که آن روشن شود
اینچنین بود که بدارید نیست
دوست بل دارید دنیا را جمیع
روی‌ها روزی که تازه و خرمست

بشنوی ازجبرئیل اندر مقام
تا نباشد حفظ قرآن مشکلت
برتوآن معنی که آن مشکل بود
بعدمردن حشر و شری کان زجهت
که نمی باشد روان آن سریع
ناظر اندر روی خویش هردمست

جذبه

رفتم ازخودشد خودکرروی او — خوی خودهشتم گرفتم خوی او — خود فکندن یاگرفتن کاربست — تادوئی باقیست سویش بارنیست
پرده بندد تا بو اندر دیدهٔ — پرده هشتی یارجان پروردهٔ — آنکه داند خویش‌را درکوی او — روی اوسودکه بیند روی او
رویها باشند هم دیگر برش — اندر آرورو ازخلاف‌روی‌خوش — خود توای بیننده بیداری‌که آن — کرده خواهد شدبسو رنجی‌گران
آنچنان رنجی‌که مهرهٔ پشت او — بشکند ار همت آن روبرو — آنچنان نبود که‌توان مهر بست — مرجهان وزآخرت غافل نشست
روح آدم‌که رسد بر استخوان — کاوست بر بالای سبعه برعیان — پس‌کسان محتصر گویند کیست — که‌کند افسون‌کسون اینحال‌چیست
کیست یعنی آنکه سیماید علاج — رادویه یا ادعیه رح صراح — محتصر را پس‌یقین گردد فراق — ساق اوبیچد دحان‌کندن بساق
آرمان ماند عمل رفت اشتعال — میرود مان ارمیان ماند ومال — هست سوی‌رب آنروز ارملا — موضع راندن بهنگام جزا

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰي ٣٢ وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰي ٣٣ ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهٖ يَتَمَطّٰي ٣٤ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى

پس به‌تصدیق نموده‌نه نماز گذارد — ولیکن تکذیب نمود وروی گردانید — پس‌رفت‌سوی کسانش — تکبر میرود سزاوار براست‌تر پس‌سزاوارتر

٣٥ ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى ٣٦ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًى ٣٧ اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٰى ٣٨

پس‌سزاوارتراست مر برا پس‌سزاوارتر آیامی‌پندارد انسان — که‌واگذاشته‌خواهدشدمهمل — آیانبودنطفه — از منی که ریخته‌شود

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى ٣٩ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ٤٠ اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ

پس‌بود خون‌بسته‌پس‌آفریدپس‌راست‌کرد — پس‌گردانیدازآن‌دوجفت مذکر ومؤنث — آیانیست آن توانا

عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى

بر اینکه زنده‌گرداند مردگان را

پس بیاورد آدمی یعنی عدی — پروردگار یا بقرآن از بدی — هم‌دگر انگداشت ادواحب نماز — ایك بر تکذیب ازحق‌گشت باز
سوی اهلش رفت‌پس‌ازرهگذار — تا خرامیدن ز روی اضطرار — پس تورا ای‌کافردشمن‌سزاست — درجهان قهروهلاکت‌گرخداست
پس‌سزاوار است‌رنج ازبعدموت — هول‌حشرت‌پس‌سردواں نیست‌موت — پس سزاوارت نهایت‌دورجست — هرکجا تا دوزخت بندوفجست
آدمی پندارد آیا که شود — واگذاشته مهمل این کی می‌بود — قطرهٔ آبی نبود آیا که او — ازمنی کاندر رحم ریزد فرو
بسته حولی بند بندو تقدیر کرد — پس دمانی بهر او خلاق فرد — آفرید اندر رحم یا عضوهاش — راست پس‌فرمود هرعضوی‌نجاش
پس نگرداند ازمنی یا رآدمی — خود دوصنف ارماده ونراوهمی — پس توانا نیست آیا که حیوة — بحشد اونرمردگان بعد از ممات
قادراست البته ذات لم یزل — بر اعاده در محادات عمل

سورة الدهر احدى و ثلثون آية و هي مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا ٢ اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ

بتحقیق آمد بر انسان وقتی از روزکار — که‌نبود چیزی مذکور — بدرستیکه‌ما آفریدیم انسانرا — از نطفه

أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ۲ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً ۳ إِنَّا

اخلاط | که می آزمائیمش پس گردانیدیم اورا شنوای بینا | بدرستیکه ماهدایت کردیم اورا راه را یا شکرگذار | و یا ناسپاس | بدرستیکه

أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَ أَغْلَالاً وَ سَعِيراً ۴ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا

ماآماده کرده‌ایم برای کافران زنجیرها وغلها وآتش سوزان بدرستیکه نیکان می‌آشامند از جامی که باشد مزاجش

كَافُوراً ۵ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ۶

کافور چشمه که می‌آشامند ازآن بندگان خدا جاری میکنند آبرا جاری کردنی

آمد آیا آدمی را بیگمان | از زمان غیر محدود آنزمان | گوسودی شیئی مذکور اندران | بود اندر علم یعنی نی عیان
خلق کردیم آدمیرا زآب کم | حرفها گامیخته بودی بهم | آب مرد وزن بندآن حرفها | یا طباع چارگانه ز اقتضا
تا بیائیم آزمودش در نمود | حال زحالش نگردانیم زود | نقل می‌بدهیمش از حالی بحال | انتقای اوست در هر انتقال
پس نگردانیم شنوا و بصیر | مرو را در آزمایش تا گریز | تا ببند بشنود آیات ما | امتحان گردد شود کامل بها
راه بنمودیم اورا زشناس | تا بود شاکر بدان یا ناسپاس | کرده‌ایم آماده بهر کافران | درحزا زنجیر و غلهای گران
وآتش سوزندهٔ افروخته | که در آن گردند دایم سوخته | می بیاشامند مر ابرارهم | حامها از خمر باکافور صم
یا که ازکافور نگرفته مزاج | آرد آشامند کانرا ابتهاج | هم بآب چشمه کاشامند ازآن | بندگان حق بود صم رایگان
چشمه را راند بهر جا در قصور | راندنی بهر سهولت بی فتور | اتفاق فرقتی است از یقین | کان بشأن حیدراست ازدین
بهر روزه یافت این آیه نزول | هم بشأن مرتضی سوی رسول ۴ | هم دگر در شأن فضه خادمه

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ۸ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً ۹

وفامیکنند بنذر ومیترسند روزیرا که هست آسیبش بهمه جا رسنده ومیخورانند طعام را بردوستیش فقیرا ویتیم را واسیررا

گشت بسیار آن دو فرزند بتول | تا صحابه برعیادت شد رسول ۴ | گوهرو افتاد بنعمیر ۴ علی ۴ را کروفا
گفت کردم بندرمن روزه سه روز | در شهای این دو مهر حافرور | پس بصحت شد مبدل رنجشان
روزه بگرفت آن ولی حق سه یوم | صوم تا او بصوم | آفتاب برج عصمت فاطمه ۴
مرتضی ازمرد خدمت یا لوام | نانی ازجو یا دگرچیز از طعام | درکف آورد از پی افطارشان
تا که آواری شنیدند از مقام | که مهم مسکین دهیدم از طعام | داد حیدر دن خود بر بی نوا
روز دیگر بادشد چون وقت شام | خواستند از روزه نگشایند کام | آمد آواری که ای اهل سخای
دستگیری بر یتیمان از طعام | هست خوی حق پرستان وقت شام | داد بروی مرتضی ۴ نانی که بود
شب گذشت وروز دیگر شد چو شب | دردرآمد یك اسیری بر طلب | که مهم محتاج وبیمار و اسیر
هردهد نان براسیر و بر فقیر | می‌نگردند اهل و اولادش اسیر | شد روان ازچشم حیدر ۴ جوی خون
داد حیدر ۴ نان و دادند آنهمه | اهلبیت و آل حق بواهمه | روز احمد ۴ درسرای اهل بیت
دیدزهرا ۴ را شکسته ربك وروی | کرد از وی علت آن جستجوی | واقف از احوال شد بگریست زار
میکنند ایشان وفا بر نذرخویش | خائفند ازیوم بدکان هست پیش | یوم شره مستطیر اعنی بود
نان رحب حق دهد از ناگزیر | برفقیر و بر یتیم و بر اسیر | دوست یا دارند احسان وعطا
خوردنی را یا که دارند احتیاج | پس کسد ایثار نی از لاعلاج | گفت زابرو حیدر کامل تمیز
خصم را دررزم افکندن نسیب | صوم واندرصیف و هم اکرام ضیف | بدبهرسه وصف کامل درروع
بدمصافش آنکه میزد یکتنه | برصف اعدا چوشیر گرسنه | درنبرش میدان رزم گیر و دار
درمصافش روز اعدا شام بود | حملهٔ او حملهٔ ضرغام بود | چون سمك میشد عنان دلدلش
هرطرف ازکشته‌اش صد پشته بود | نفس خونی راهم اول کشته بود | هیچوقت اشکم نکرد ازخوردسیر
نان وجانرا هردو کرد ایثار دوست | پس بجب اوگذشت ازمغزوپوست | خفت بر جای پیمبر داد جان
این به آن نان داد ست ای بوالحسن | که تواند داد هر صاحب دهن | مرد این میدان علی ۴ است و ولی

کن بوذری تاخدا بدهد شفا | کاو بود حیدر نژاد از بردلی
داد حق پاداش خدمت گنجشان | وان دوسبط وفضه کان بدخادمه
کرد درخوان بهر خورد احصارشان | دیگران کردند بروی اقتدا
من یسم بی‌کس و بی‌قوت وجای | قسمت اوهم کسان دادند زود
تا که باشد بر اسیران دستگیر | چون شنید این تاحکایت بود چون
شد روان بهر لقای اهل بیت | آیت آمد درزمان از کردگار
هول آن پیداو بیش از حصر وحد | میکنند اطعام زان بر بی نوا
دوست میدارم ردیفا من سه حرف | ادعا بی‌شك بود غیر از وقوع
بدچویش تشنه آب خوشگوار | دشت پر از کشته بد باغ گلش
دربرد نفس ارانی تا گریز | خودبخورد آمد چوسائل دادناں

در بیان مناجات حضرت ابراهیم ع با خدای تعالی

یکشب ابراهیم با دادای زار — شد زعشق اندر مناجات وساز — کای خدا کردم بنای کعبه من — ساختم هفتاد مسجد هم بتن
چیست احرم آمد آوازی که هست — احرت اندر نزد من عالی نهیست — گفت چون باشد که افزائی بر آن — درزمان آمد خطاب اورا بجان
که مگر از شیعیان مرتضی ٤ — کرده سیر اشکمی را ای فتی — یا که عریانی کز ایشان دیده — هیچشان از جامهٔ پوشیده
که زاحر خود فزون جوئی زمن — دید پس ایثار اورا در زمن — تا چسان کرد او عطا بر بینوا — بی‌زامید مکافات و جزا
شیعهٔ او باشد آن کاو پیروی — دارد ازوی در سلوك معنوی — از زبان حالشان فرمود حق — چونکه کردند آن عطا ار مستحق

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً ١٠ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً

جزاین نیست که اطعام میکنیم ار برای رضای خدا — نمیخواهیم ار شما پاداشی و نه شکری — بدرستیکه ما میترسیم ار پروردگارمان روزی سخت

قَمْطَرِيراً ١١ فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً ١٢ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً

بسار سخت — پس نگاهداشتشان خدا از آسیب آن روز — و پیش آورد ایشار را تازه‌گی و شادمانی — و پاداش داد ایشار را آنچه صبر کردند بهشتی

وَحَرِيراً ١٣ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِيراً ١٤ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ

وحریری — تکیه‌زدگان درآن بر سریرها — نه بینند درآن آفتابی و نه سرمائی — و نزدیکست برایشان

ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ١٥ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ ١٦

سایهای آن و رام کرده شده خوشهای آن رام کردنی — و گردش درآورده میشود برایشان ظرفهای از نقره و مدحهائی که باشند آبگینه‌ها

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً ١٧ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً ١٨ عَيْناً فِيهَا

آبگینها که باشند از سیم — و اندازه گرفته اند آنها را اندازه گرفتنی و آشامانیده شوند درآن جامی را که باشد مزاجش زنجبیل — چشمه رویان درآن

تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً ١٩ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ٢٠ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً ٢١ وَ

نام برده میشود سلسبیل — و گردش میکند بر ایشان پسران جاویدانی — که چون بینی ایشان را پنداری ایشان مرواریدند در رشته ناکشیده و

إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ

چون بینی آنجا — نعمتی بزرگ و پادشاهی عظیم — بالاشان جامهای دیبای نازك سبز و دیبای ستبرق — و پیرایه کرده شده بدستوانها

مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ٢٢

از سیم — و آشامانید ایشان را پروردگارشان شرابی پاکیزه

نیست حر اینکه شما را ما طعام — خود لوجه الله دهیم این وقت شام — می‌نخواهیم ازشما اجر وسپاس — هم نداریم از دعائی التماس
بر شما ننهیم منت زین عطا — کرده حقمان بیقیاز ازما سوی — خائفیم ازرب خود در ناگزیر — اندران یوماً عبوساً قمطریر
مؤمنان اندرچنان روزی عظیم — روی خود درهم کشند ازهول و بیم — پس زشر این چنین روزی سیاه — حقتعالی دارد ایشان را نگاه
آورد حقشان بپیش اندر ظهور — تارگی و خورونی و سرور — بر جزای صبرشان ازسر نوشت — جنت است وهم حریر اندر سرشت
متکی بر تختهای زر نگار — دربهشتند از جزای فعل وکار — در بهشتی که نبینند از مصیر — حرّ وبرد از آفتاب وزمهریر
هم‌بهشتی غیرازآن نزدیکشان — که بود پاداش فعل نیکشان — کز درخشانش رآن پرمایه‌ها — افتد از اکرام باری سایه‌ها
رام کرده میوه های آن شود — رام گردانیدنی کاسان بود — هم‌شود گردانده برایشان مدام — جامهای دسته‌دار از سیم خام
همچنین بیدسته دیگر جام ها — که بود چون آبگینه در صفا — جمله اکواب و اوانی چون زجاج — دربها وز نقره باشد درزواج
هرکرا اندازه قدرآرزوست — ظرفها یعنی بقدر میل اوست — می‌بیاشامند خمری در بهشت — هم مزاج زنجبیل اندر سرشت

آنچنان خمری بطعم زنجبیل
یعنی اندرحسن وخوبی‌جاودان
همچو مروارید افشانده شده
چون تو آنجا را مبینی‌درمصیر
سبزرنك اعنی زدیبای لطف
جلگی پیرایه بند از نقره ها

وآب چشمهٔ کاوست نامش سلسبیل
جلگی هستند بی‌ریب و گمان
کزصدف آن لعطه بیرون آمده
نعمتی بینی و ملکی بس کبیر
هم‌دگر دیبای محکم بس طریف
کزجواهر الطفست اندرصفا
شرح و تأویل تمام از پیش ما

هم‌برایشان درطوافند ازسرشت
چون توای‌بیننده بنیشان عیان
یا پراکنده بخدمت هرطرف
وان‌پسرها بردرشان حامه‌هاست
که ز براقی و ار رخشندگی
می بیاشامند آن پروردگار
گفته‌ایم ازهریك اندر سورها

آن پسر های مخلد در بهشت
لؤلؤ منثورت آید در گمان
درحنان مانند لؤلؤ صف‌صف
سندس خضر و استبرق بجاست
خبره سازد دیدرا در زندگی
از شراب پاکشان دور از خمار

جذبه

بودت ارسودای عشقی دردماغ
من زلعلش راز ها دارم بدل
من برمز ار نکته گویم یاصریح
بسه‌اند اورا چومن درهردمی
شرح بدهم‌ازکدامین حال‌خویش
عشقم آتش در درون افروخته
آتشی گیرد براو پروانه وار
هرچه گویندش کجائی ایوفی

گر زما پرسی ز عشق دلبوار
ازبهشت و نعمتش حسی فراغ
میگزیدم گرچه لب کاندرا بهل
کس نیابد رمز آن لعل ملیح
برآمد زلف پر پیچ و خمی
کان‌زوصف‌وحدّ بودبیرون‌وبیش
حسن وحالم را شرارش سوخته
واندر افتد از پیم دیوانه وار
گوید اندر موج دریا با صمی
وصف حال عشق‌کی گردد تمام

دیدایم آنجمله در این شش نار
از لبی بوشیدهٔ گر هیچ می
ورکه‌هم گوئی‌سخن سربسته گو
جزکسی‌که کرده ترك هوش ارو
ارغم روی بتی در بحر و بر
اندکی زان حالهای معنوی
لاجرم هرکس که بیند یکدمم
تا بخود جنبد ز یا او تا نفرق
دیگر ازمن‌وصف وناممن محو
تك بیان هل‌اتی کس ای همام

ازهرآن لب شنوی اسراروی
گشته دیدی زاروی پیوسته کو
کرده هردم جام دیگر نوش‌ازو
نیست حاکی‌که نکردم من سیر
گفته‌ام در ابتدای مثنوی
یا بیاد آرد ز اندوه و غمم
گشته دردریای عشق دوست‌غرق
سوخت یکجا برق‌عشقم‌موبمو

إِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ٢٢ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا

بدرستیکه‌این باشدمرشمارا پاداش وباشد سعی‌شما ستوده بدرستیکه‌ما فرستادیم برتو قرآنرا فرستادنی

٢٤ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ٢٥ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٢٦

پس صبر کن مرحکم پروردگارت‌راواطاعت‌مکن ازایشان گناهکاریرایاناسپاسی‌را ویادکن‌نام پروردگارت‌دابامدادوشبانگاه

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ٢٧ إِنَّ هٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا

وازشب پس‌سجده‌کن مراورا وتسبیح‌کن‌اورا شبی‌دراز بدرستیکه آنگروه‌دوست‌میدارند زودرا وواميگذارند‌پشت‌سرشان‌روزی

ثَقِيلًا ٢٨ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ٢٩ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ

گران ما آفریدیم‌ایشانرا ومحکم‌گردانیدیم‌بیوندفصلهای‌ایشانرا واگرخواهیم‌بدل‌بیاوریم‌مانندهای‌ایشانرا بدل‌آوردنی بدرستیکه‌این پندیست

فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٣٠ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

پس کسیکه‌خواست‌گرفت‌بسوی‌پروردگارش‌راهی وبمیخواهند مگرکه خواهد خدابدرستیکه‌خداباشد دانای حکیم

٣١ يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

داخل‌میسازدآنراکه‌خواهددررحمتش وظالمانرا آماده‌کردبرای‌ایشان‌عذابی‌دردناك

آنچه شد مذکور زاصناف نعم
برتو قرآن را فرسادیم ما
هم‌مبر فرمان ازایشان درنشست
پس وراکن‌سجده ازشب درنماز

هستقان پاداش اعمال از هم
باز نفرستادنی بر اقتضا
مجرمی یا ناسپاسیرا که هست
هم نما تسبیح اولیل دراد

سعیتان در طاعت وخیرات او
صبرپس میکن بحکم رب‌خویش
نام رب خویش‌را آور یاد
اینگروه کافران از اقتضای

هست مشکور وپسندیده و نکو
داد بر تأخیر نصرت صبرتش
وقت صبح ووقت شام از اعتقاد
دوست دارند این شتابنده‌سرای

میگذارند ازقفا وزپیش خویش
آنچنان رورگران که هست پیش
خلقشان کردیم زآب سست کم
محکم آن اعصابشان در ربطهم

باز چون خواهیم سوءحالشان
خود بدل سازیم بر امثالشان
از ره خلقت مبدل کردنی
درجهان برمثلشان آوردنی

هست پند این سوره بهراهل پند
یا که فعل اهلبیت ارجمند
تا کنند ایثار شاید اینچنین
اجرها یابند اینسان از یقین

پس هرآن خواهد بسوی رب خویش
گیرد اوراهی که بگرفتند پیش
گو فراگیر ای که داری اختیار
نیستی مجبور اندر هیچ کار

می‌نخواهید ایچ راهی خود شما
زاختیاری سوی مرضات خدا
حزکه آرا خواهدآن رب‌العباد
برشما زاجبار واکراه زیاد

اندراین صورت شما رابیست نفع
که کنید ازخویشتن تکلیف دفع
زانکه تکلیف است فرع اختیار
نفع بدهد فعلی ارشد داضطرار

حق بود دانا بر افعال عباد
کارهایش بر صلاحست و سداد
اندر آرد هرکرا خواهدخدا
از کرم در رحمت بی‌منتها

سورة المرسلات خمسون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ٢ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ٣ وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ٤ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا ٥ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا

وبفرستادەشدەهاارپی‌هم وتندروندەهاتندرفتنی وپراکندەسازندەهاپراکندەساختنی وجداکندەهاجداکردنی والقاکنندگان ذکررا

٦ عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ٧ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ٨ فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ٩ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ١٠ وَإِذَا

عذری یابیمی که آنچه وعده کرده‌میشویدهرآینه بوقوع آیندەاست پس آنگاه ستارەهامحوشوندوآنگاه که آسمان شکافته گردد وآنگاه

الْجِبَالُ نُسِفَتْ ١١ وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ ١٢ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ١٣ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ١٤ وَمَا أَدْرَاكَ مَا

که کوهها برکندەشوند وآنگاه که رسولان وقت کرده‌شوندبرای کدام روزپس داشته‌شده‌برای روز تمیز وچه‌چیزدانا کردترا که‌چیست

يَوْمُ الْفَصْلِ ١٥ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١٦

روز تمیز وای روزچنین مرتکذیب کنندگان‌را

هم دگر سوگند بر افرشتگان
که فرستاده سبکی گشته آن
یا که درآن بادهای بی‌سپی
که روانند ار پی تعذیب هی

بر نفوس کامله یا کامده
بهر تکمیل وفرستاده شده
یا بآن افرشتگان تیز پر
سخت بجهنده بامر دادگر

ناشرات نشر باشند ار قرار
آن ملایك خودکه بدهند ارقرار
امر و احکام شرایع را یقین
بشرمال خودکنند از بهر این

پس قسم مرآن ملایك که بجا
حق وباطل را کنند ازهم‌جدا
یا قسم برآن ملایك کاوکنند
وحی درقلب نبی[٤] از بهر پند

بهر عذر مؤمنان متقی
یا ببیم هر عنید و هرشقی
حاصل آنکه می‌خورد سوگندحق
برطهور لطف وقهرش درنسق

کان خود اوار حالند وحلال
تا بدان یابند خلقان انتقال
بیست حزاین وعده دادەمیشوند
آنچه را واقع بود بیچون وچند

محوورایل چون شوندازسارگان
هم شکاف اندرفتد درآسمان
بر پراکنده شوند این کوهها
چون غباری می‌روند اندر هوا

و ارمان که معین این رسل
برگواهی میشوند ارجزء و کل
پس خطاب آیدکه واپس داشته
برچه روزی بود این بگذاشته

پس حوالت آیدکه بهر یوم فصل
وان بودامروز اندرفرع واصل
یعنی آن روری که می‌گرددجدا
مؤمن و کافر دهم اندر ملا

توچه دانی چیست یوم‌الفصل‌هین
برمکذب روز ویل‌است ان‌یقین

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ١٧ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ١٨ كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ١٩ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیاهلاك نکردیم پیشینیانرا پس ارپی ایشان خواهیم بردبازپسینرا همچنین می‌کنیم با گنه‌کاران وای روزی چنین مرتکذیب کنندگان‌را

٢٠ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ٢١ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ٢٢ إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ ٢٣ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ

آیانیافریدیم شمارااز آبی بیقدر پس گردانیدیم اورادرآرامگاهی محکم تا مقداری معین پس توانا آمدیم پس خوب

الْقَادِرُونَ ٢٤ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٥ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ٢٦ أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا ٢٧ وَجَعَلْنَا

توانایانیم وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را آیا نگردانیدیم زمین را کافی زندگان را و مردگان را وگردانیدیم

فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ٢٨ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٩ انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ

درآن کوههای استوار بلند وآشامانیدیم شما را آب شیرین وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را رویدسوی آنچه که بودید

بِهِ تُكَذِّبُونَ ٣٠ انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ٣١ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ٣٢ إِنَّهَا

که بآن تکذیب میکردند بروید سوی سایه صاحب سه شاخ نه خنک گرداند و نه کفایت کند از گرمی آتش بدرستکه آن

تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ٣٣ كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ٣٤ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٥

می اندازد شراره چون کوشك گویا که شتران زرد است وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را

فرقه پیشینان ما را هلاك خود نکردیم ایچ آیا در مغاك
مر مکذب راست ویل آنروز بل داشتیم آنرا نگردد تا سیاه
ای قدرنا فنعم القادرون برهمه احیاء و اموات از ثبات
برشما آب از مانع در حمال رانچه می کردید خود تکذیب آن
دفع نکند چیزی از کافر لهب بر نمود اشتران زرد رنك

پس درآریم آخرین را هم زپی ما شمارا زآب بی مقدار وخوار
جای دادیم اعنی آنرا در رحم در مکذب کو ندارد باور این
هم بگردانیم در ارض ار قرار وادی دوزخ بود در رستخیز
پس بسوی سایهٔ اکنون روید دوزخ اندازد شراره پر زبیم
آن عداب و آن عقاب بیکران

مشرکین چون اولین کردند طی نافریدیم ایچ آیا از قرار
تا زمانی کاوست معلوم ازمهم مر عذاست و بلائی یوم دین
کوههای سر قرار استوار درمکذب کاوست درانکار نیز
که بود اورا سه شعبه پس شدید درمثال کوههای پس عظیم
مر کسانکه می کنند تکذیب آن

هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ ٣٦ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ٣٧ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٨ هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

اینست روزیکه سخن نگویند کسار ورخصت داده نشود ایشان پس عذر نگویند وای آنروز مر تکذیب کنندگانرا اینست روز جدا کردن

جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ٣٩ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ٤٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤١ إِنَّ الْمُتَّقِينَ

جمع کردیم شمارا واولین پس اگر باشد شمارا حاره پس چاره کنید و ای آنروز مر تکذیب کنندگانرا بدرستکه پرهیزکارانند

فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ٤٢ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٤٣ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٤ إِنَّا

درسایه‌ها وسرچشمه وموها از آنچه خواهش کنند بخورید و باشامید گوارا بسبب آنچه بودید که می کردید بدرستکه

كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٤٥ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٦ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ٤٧

ماچنین پاداش می دهیم یکوکارانرا وای آنروز مر تکذیب کنندگانرا بخورید وکامرانی کنید اندکی بدرستیکه شما اید گنهکاران

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٨ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ٤٩ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٥٠

وای آنروز مر تکذیب کنندگانرا و وقتیکه گفته شود مرایشانرا که برکوع روید برکوع نروند وای آنروز مر تکذیب کنندگانرا

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

پس بکدام سخن بعد از آن ایمان می آورند

اینست آنروزیکه کافررا دهن
نبست تا گوید زنك وبدسخن
نبست دستوری‌هم ایشانرا بکار
تا ز کفر خویش خواهند اعتذار

کرب واندوهست درآنروزسخت
برمکذب کزیقینش نیست بحث
اینست یوم‌الفصل کزعدل و قضا
طالم از مظلوم می‌گردد جدا

حمقتان کردیم ما با اولین
کاهل تکذیبند در روزی چنین
پس اگر باشد شما رامکروکید
پس‌کنید آن تارهند ازبندوقید

غصه و اندوه درروزی چنین
مرمکذب راست دارید این یقین
متقین واندر ظلالند ار سرشت
در کنار چشمها اندر بهشت

درمیان میوه های پس نکو
از هرآنچه می نمایند آرزو
خازنان گویند بی‌جوع وعطش
هم خورید وهم بیاشامید خوش

برشما بادا گوارا این نعم
آنچه را کردید زاعمال ارهم
ما چنین بدهیم نیکان را جزا
چاه ویل است آن مکذب راسزا

هم‌حورید ای‌مشرکان باصدفسون
از بعیم فانی دنیای دون
باز برخوردار در اندك زمان
ازجهان گردید بزای مجرمان

هستتان بر نعمت یکروزه میل
برمکذب واندران روزاست‌ویل
می‌شود براهل دنیا گفته حون
ایها القوم ارکعوا لا یرکعون

باد نفرین اندراین روز مهول
برمکذب کاوبکرد ایمان قبول
بعد قرآن پس بگفتار و کلام
بگروند ایشان بگفتاری کدام

سورة النبا احدي و اربعون آية و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خدای بخشاینده‌مهربان

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ٢ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ٣ اَلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ٤ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ٥ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ٦

ازچه می‌پرسند از خبر بزرگ آنکه ایشانند درآن اختلاف کنندگان به‌چنین‌است‌زودباشدکه بدانند پس به‌چنین‌است‌زودباشدکه بدانند

اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَاداً ٧ وَالْجِبَالَ اَوْتَاداً ٨ وَخَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجاً ٩ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً ١٠

آیا نکردانیدیم زمین را بستر وکوهارا میخها و آفریدیم شمارا جفت وکردانیدیم خواب شمارا آسایش

وَ جَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً ١١ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً ١٢ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً ١٣ وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً

وگردانیدیم شب‌را پوشش وگردانیدیم روزرا وقت‌زیست وبنا کردیم بالای‌شما هفت استوار وقراردادیم چراغی

وَهَّاجاً ١٤ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَآءً ثَجَّاجاً ١٥ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً ١٦ وَ جَنَّاتٍ اَلْفَافاً ١٧

تابان وفروفرستادیم ازفشارندها آبی ریزان تابیرون آریم‌بآب‌دانه و رستنی وبوستانهای‌بهم‌پیچیده‌درختانش

یکدگر را می‌پرسند ازچه چیز
ازسما کان پس بزرگست ازتمیز
از قیامت بشنوید ایشان خبر
مختلف گشتند ران با یکدگر
اندر او کردند مردم اختلاف
آنچنان کاندر قیامت از خلاف
زود باشد که بدانند آن خبر
پس‌چنان نبودکه گویداین حشر
ما بکردیم ارض را آبامهاد
تا مقر باشد شما را بی‌فساد
هم شما را آفریدیم از نهفت
بهرنسل ازماده وبر جفت جفت
تا قوی یابید آسایش تمام
از تعب مانند باز اندر مقام
و بنیا فوقکم سبعا شداد
هفت گردون مطبق بی‌عماد
هم قرستادیم بر مانند جو
زابرهای پس فشارنده فرو
بوستانها پر ز اشجار و ثمر
باشد این کبری قیامت بیخلاف
واندران دارند خلقان اختلاف
هرکسی دروی کند نوعی سخن
نستش شاید بود بر بوالحسن
نه‌چنانست آنکه‌گویند از مقال
بار باید ایستند از این سؤال
بار باید ایستند از این بیان
رود پس باشد که دانند ازعیان
کوهها را میخها و ازهر کنار
تا زمین گردد بدانها استوار
خوانتازاهم نمودیم از محل
آنچه زان حسها بمانند از عمل
پوششی کردیم شبرا بر شما
روز راهم نوبت کسب و نوا
هم چراغی در فلك ار آفتاب
آفریدیم این چنین پرنور و تاب
آب ریزانی بغایت با ثبات
تا برویانیم زان دانه و نبات
که بپیچیده است آن بر یکدگر

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ١٨ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ١٩ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ

بدرستیکه روز تمیز باشد وعده گاه روزیکه دمیده شود در آن صور پس بیائید فوجها وگشوده شود آسمانها پس گردد

أَبْوَابًا ٢٠ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ٢١ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ٢٢ لِّلطَّاغِينَ مَآبًا ٢٣

درها وروان گردانده شود کوهها پس گردد سراب بدرستیکه جهنم باشد مرکمین گاه مرزیاده روان در عصیان راست

لَّابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ٢٤ لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ٢٥ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ٢٦ جَزَاءً وِفَاقًا ٢٧

بازگشت درنك بمانندگان در آن روزگارها نمی چشند در آن خنکی ونه شرابی جز آب جوشان وچرك جراحتها یاداش موافق

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ٢٨ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا ٢٩ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ٣٠ فَذُوقُوا

بدرستیکه ایشان بودند که امید نداشتند حسابی را وتکذیب نمودند آیتهای ما را تکذیب نمودنی وهر چیز را ضبط کردیم ش در کتابی پس بچشید

فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ٣١

پس نیفزائیم هرگز شما را جز عذاب

ان یوم الفصل یعنی رستخیز
پس بیائید اندران ساعت شما
آسمان آدم شود شکافته
هست دوزخ مر کمینگه را رصد
روزگاری بر توالی اندران
معنی برداشت هم گویند خواب
اهل دوزخ مرجزا داده شوند
بودشان تکذیب آیتهای ما
جمله را از جزء و کل بشمرده ایم

حکم حقرا باشد آن میقات نیز
صور فوج اندر صف محشر زحا
واندر او ابواب گردد یافته
کانتظار کافران را میکشد
هست ایشان را درنك از هر مکان
بیست یعنی خواب بر اهل عذاب
خود بوفق آنچه کردند از بسد
در جهان تکذیبی افزون از خفا
لیک دهر ما جزایش کرده ایم

آن خود آن روز است بهر خلق هم
بر نشان و شکل و وضع مختلف
کوهها گردد روان مانند آب
مشرکانرا وانکه از حد درگذشت
نی حشد اعنی بیابد هیچ برد
هم نوشند ار شرابی در حمیم
آنکسانند آنکه خود امید وار
هرچه را ارطاعت وعصیان حساب
پس چشند اکنون جزای ناصواب

که دمیده میشود در صور دم
بعضی اندر راه وبعضی منحرف
درهوا پس باشد آن همچون سراب
اندران باشد مقر و بازگشت
اندران یعنی هوای خوب وسرد
غیر آب گرم و بدیعنی که ریم
می نبودند از حسابی در مدار
کرده ایم از بنده گان اندر کتاب
پس نیفزائیمتان الا عذاب

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ٣٢ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ٣٣ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ٣٤ وَكَأْسًا دِهَاقًا ٣٥ لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا

بدرستیکه مر پرهیزکاران را است جای کامیابی باغها وانگورها ودرآمده ستانها هم سن وحامی پر نشنوند در آن

لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا ٣٦ جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ٣٧ رَّبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ

لغوی ونه تکذیب کردنی پاداشی از پروردگار تو بخششی کافی پروردگار آسمانها وزمین وآنچه درمیان آنهاست که بخشاینده است

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ٣٨ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ

مالك نباشد از او خطاب کردنرا روزیکه بایستند روح وفرشتگان صف زده سخن نگویند مگر آنکه دستوری داد مر اورا خدای

وَقَالَ صَوَابًا ٣٩ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ٤٠ إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا

بخشاینده وگفت صوابی آنست روز حق پس کسیکه خواست گرفت بسوی پروردگارش بازگشتی بدرستیکه ما بیم کردیم شما را از عقوبتی نزدیك

٤١ يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا

روزیکه مینگرد مرد ما را از آنچه پیش فرستاده دستش ومیگوید کافر ایکاش بودم خاك

هست مر پرهنزکار آنرا مفاز
جایگاه رستگاری و اعتزاز
باغهای پر درخت و پر عنب
دختران نار پستان بی‌تعب

که مشاکل باهمند ایشان بسال
هم بقد و قامت وحسن و جمال
جامهاشان پرشراب اندر فروغ
نشنوند اندرجنان لهو و دروغ

هستشان یاداش از پروردگار
برعطائی بی حساب و بی‌شمار
آنکه رب آسمانست و زمین
وانچه باشد درمیان آن واین

نیست مالك کس که بارحمن سخن
گوید ازخلقان درآنروز ازمحن
ایستد روح وملایك صف بصف
اندران روزعجیب ازهرطرف

تاچه باشد روح آن داند خدا
هرکسی‌گوید روی شرحی جدا
ازشفاعت‌هم نگوید گر سخن
جزکه داده باشد اذنش ذوالمنن

آنخدائی کاوست بخشندهٔ ثواب
گفته باشد وان‌کلامی باصواب
والکلام آن لااله الاالله است
قائلش واصل بمقصود ازره‌است

وان بود روزی محقق دروقوع
نیست‌شك‌دروی‌گرت باشدرجوع
پس هرآن‌گیرد بسوی رب‌خویش
بازگشتن از ره طاعات بیش

ما شما را بیم کردیم از خبر
برعدابی کان بود نزدیکتر
روری آنکه آدمی‌بیننده است
آچه بفرستاده‌پیش‌او ار دودست

کافرآنروز ازتزلزل واضطراب
گوید او یا لیتنی کنت تراب
یعنی آنکه بودمی ایکاش‌خاك
می‌دیدم چنین هول و هلاك

سورة النّازعاتِ ستٌّ وَأربعونَ آيَةً وَهِيَ مَكِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنّٰازِعٰاتِ غَرْقًا ٢ وَالنّٰاشِطٰاتِ نَشْطًا ٣ وَالسّٰابِحٰاتِ سَبْحًا ٤ فَالسّٰابِقٰاتِ سَبْقًا ٥ فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْرًا ٦

بکشندگان کشیدنی متوفا و بیرون کشندگان بیرون کشیدنی و شناکنندگان شناکردنی پیش گیرندگان پیش گرفتنی پس تدبیرکنندگان کاررا

يَوْمَ تَرْجُفُ الرّٰاجِفَةُ ٧ تَتْبَعُهَا الرّٰادِفَةُ ٨ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وٰاجِفَةٌ ٩ أَبْصٰارُهٰا خٰاشِعَةٌ ١٠ يَقُولُونَ أَئِنّٰا

روزیکه بزلزله درآید زلزله درآینده که ازپی آید آنرا ازپی آینده دلهاست روزچنین لرزان چشمهاشان فرورفته میگویندماایم‌هرآینه

لَمَرْدُودُونَ فِي الْحٰافِرَةِ ١١ أَئِذٰا كُنّٰا عِظٰامًا نَخِرَةً ١٢ قٰالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خٰاسِرَةٌ ١٣ فَإِنَّمٰا هِيَ

برگردیده‌شوندگان بطریق نخست آیاوقتیکه شدیم استخوانهای پوسیده گفتندایست آنگاه بازگشتی زیان پس‌جزاین‌نیست که‌آن

زَجْرَةٌ وٰاحِدَةٌ ١٤ فَإِذٰا هُمْ بِالسّٰاهِرَةِ ١٥

فریادیست واحد پس آنگاه ایشانند بروی زمین

حق‌خورد سوگند بر بکشندگان
که قویند وشدید اندر شان
یعنی آن افرشتگان بس شجاع

غرق یعنی‌آنکه در ابدان فرو
می‌روند ازبهر نزع روح او
هم‌بدان افرشتگان کز انبساط

هستشان وفق ومدارا اندرین
باشطات نشط این باشد یقین
هم بدان افرشتگانی که شنا

رفت وآمد برصلاح اهل ارض
می‌کنندارروی نظم‌وحکم فرض
پس گیرند پیشی از قرار

پس باشان کزپی تدبیر امر
در زمین آیند بر تقدیر امر
هر یکیرا هست تدبیری بکار

اندران روزیکه می‌لرزد زمین
پس‌میرند اهلش ازلرزی چنین
اندر آیند از پی آنرا ردفه

دیده‌ها آیند از وحشت بهم
تا ببیند آن وقوع دمبدم
منکران بعث گویند اینچنین

رد شویم آیا که ما فی‌الحافرة
ائذا کنا عظاما نخره
گرچنین باشد زیانکاریم ما

این جواب منکران قدرتست
پس‌جزاین‌نبودکه‌آن‌یك‌زجرةاست
پس آنگاه ایشانند بروی زمین

که‌کنند ارواح کفار انتزاع
روح مؤمن قبض‌سازند ازنشاط
می‌کنند اندر زمین و درهوا

روح مؤمن قبض‌سازند ازنشاط
می‌کنند اندر زمین و درهوا
بهرفرمان بردن از پروردگار

وز مأثر ربط و تأثیری بکار
واندر آرورند دلها واجفه
زنده چون گویندشان‌کردیدهین

یعنی این باور نمی‌داریم ما
برزمین صاف هموار سفید

هَلْ أَتٰاكَ حَدِيثُ مُوسىٰ ١٦ إِذْ نٰادٰاهُ رَبُّهُ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٧ اذْهَبْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ

آیاآمدترا حکایت موسی که ندا کرداورا پروردگارش درواديِ پاکیزه کرده‌شده‌طوی برو بسوی فرعون که‌اوزیاده‌روی کرددرعصیان

سورة النازعات

١٨ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ١٩ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ٢٠ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ٢١

پس بگو مر تراست میل باینکه پاك شوی وهدایت کنم بسوی پروردگارت پس بیرهیزی پس نمودش آیه بزرك

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ٢٢ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ٢٣ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ٢٤ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ٢٥ فَأَخَذَهُ اللَّهُ

پس تکذیب نمود و نافرمانی کرد پس پشت گردانیده مبشتافت پس جمعیتی کرد پس ندا در داد پس گفت منم پروردگار شما که برتر است پس گرفت او را خدا

نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ٢٦ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ ٢٧

بعقوبت آخرت واولی بدرستیکه در آنست هر آینه عبرتی مر آنرا که مبترسند

برتو آیا نامد ای فخر بشر — مر حدیث موسی کامل هنر
یا که باشد نام آن وادی طوی — حق در آن فرمود بر موسی ندا
پاك کردی ره نمایم من نورا — سوی ربت پس بترسی از خدا
کرد پس تکذیب وعاصی شد حق — پشت پس کرد او بوی باطعن ودق
جمع کرد او لشکر وداد این ندا — گفت من پروردگارم بر شما
زانکه پس باشد فقیر وبی‌نوا — از رسولش آشکار است این بما
نه غلامی نه سیاهی نه زری — نه لباس و نه اساس و استری
مشتمل شد زین سخن بر احمقان — که باشد خالق موسی چنان
پس گرفتش حق بقهری بس قوی — بر عذاب اخروی و دنیوی
وان نکال دیگرش داد خدای — تاچه باشد درخورش در آن سرای

چونکه او را خواند مر پروردگار — حود بوادی مقدس در دو بار
روسوی فرعون نگذشته رحد — گوکه داری رغبت آیا هیچ خود
پس نمود آن موسی از وحهی که بود — آیة کبری بفرعون عنود
سعی در ابطال او کرد ار ستیز — یا ترس ازدها شد در گریز
موسی ارهم خالقی از غیر من — باشدش من بهترم راو بی‌سخن
که بسی باشد برهنه و گرسنه — بر رسالت آمد است او یکتنه
من غلامانم بسی ذی ثروتند — صاحب قصر و سرا و دولتند
در تصور نامد ایشارا کجا — کاندکه برسد ز اژدها نبود خدا
بد نکال اولش که گشت غرق — اندران رود سیه یا تا بغرق
هست پندی و اعتباری اندراین — آنکه را ترسد زحق وزیوم دین

ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ٢٨ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا ٢٩ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا

آیاشما سخت‌تر بید در خلقت یا آسمان که بنا کرد آنرا بلند گردانید سقفش را پس راست کرد وتاریك گردانید شبش را وظاهر ساخت روزش را

٣٠ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا ٣١ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ٣٢ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ٣٣ مَتَاعًا لَّكُمْ

وزمین را بعد ازآن گسترانید پدید آورد ازآن آبش را وچرا گاهش را وکوهرا استوار گردانید شان مایه تعیش برای شما

وَلِأَنْعَامِكُمْ ٣٤ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ ٣٥ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ ٣٦ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ

وچهارپایان شما پس چون آمد بلای مستولی بزرك روزیکه یاد آورد انسان آنچه کوشید وظاهر گردانیده شد دوزخ

لِمَن يَرَىٰ ٣٧ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ٣٨ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ٣٩ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ٤٠ وَأَمَّا مَنْ

برای کسیکه بیند پس اما آنکه زیاده روی کرد در عصیان و برگزید زندگانی دنیارا پس بدرستیکه دوزخ ودجایگاه واما آنکه

خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ٤١ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ٤٢ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ

بیم داشت از مقام پروردگارش ومنع کرد نفس را از خواهش پس بدرستیکه بهشت باشد جایگاهش میپرسند ترا از قیامت

أَيَّانَ مُرْسَاهَا ٤٣ فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا ٤٤ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا ٤٥ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا

کی باشد قرارگاهش در چیستی تو از یاد کردن ان بسوی پروردگارتست انتهای آن جز این نیست که تو بیم کننده کسی را که میترسد از آن

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

گویا که ایشان روزیکه بینند آنرا درنك نکرده اند مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی

سخت تر در خلقتید آیا شما
سقف آن برداشت و اینسان کرد راست
چونکه دانید آسمان خلق خداست

مر بنا کرد آسمان را چونکه خواست
منبسط کرد و بگسترد این چنین
کرد مر تاریکی لیلش فزون

واین زمین را آفرید از بعد این
بهره ور گردید تا زان بیشمار
هم برون آورد ازآن آب وعیون

کوهها را ساخت محکم واستوار
وان قیامت باشد وروزی سترك
هم خورند انعامتان خشك وخوید

طآمّه یعنی دواهی نزرك
کو بود از اهل رؤیت درشمار
روزی آنکه یاد آرد آدمی

مرکبیرا دوزخ آید آشکار
وانکه او ترسیده باشد راستاه
پس هرآن کر حد گذشته باشد آن

پس بود دوزخ مراورا جایگاه
بهر او هرنعمتی هست از اله
زایستادن نزد آن پروردگار

پس بود جنت ورا آرامگاه
ترتو دخلی نیست آنرا درشناس
ازتو پرسد ایرسول ازرستخز

درچه چیزی توزذکر آن اساس
پس توکن اندارایشان ایرسول
باشد آن را نزد ربت منتها

هرکرا ترسد ازآن روزهول
چون قیامت را بینند ارعیان
می نکردند اندران گویا درنك

کافران یعنی کنند اینسان گمان
که نکردستند در دنیا درنك
جزشبی یا چاشتگاهی کور ولنك

پس چرا قادر نه برعود شماست
نور خورشیدش هم آورد او برون
پس چوآید طامة الکبری پدید

نور خورشیدش هم آورد او برون
هم چراگاه وگیاه ازحدّ فزون
کرده آنچ ادبیك وبدسعی اوهمی

هم چراگاه وگیاه ازحدّ فزون
پس چوآید طامة الکبری پدید
برگزیده است اوحبوة این جهان

پس چوآید طامة الکبری پدید
کرده آنچ ادبیك وبدسعی اوهمی
نهی کرده ازهوایش نفس خوار

کرده آنچ ادبیك وبدسعی اوهمی
برگزیده است اوحبوة این جهان
تا کی است آنوقت وموقع درتمیز

برگزیده است اوحبوة این جهان
نهی کرده ازهوایش نفس خوار
نیست جزاین مذری توازخدا

نهی کرده ازهوایش نفس خوار
تا کی است آنوقت وموقع درتمیز
جزشبی چون نگرندآن روزتنك

تا کی است آنوقت وموقع درتمیز
نیست جزاین مذری توازخدا
جزشبی یا چاشتگاهی کور ولنك

نیست جزاین مذری توازخدا
جزشبی چون نگرندآن روزتنك
جزشبی یا چاشتگاهی کور ولنك

سُورَةُ عَبَسَ اِثْنَتَانِ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

عَبَسَ وَ تَوَلّٰى ۲ اَنْ جٰآءَهُ الْاَعْمٰى ۳ وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى ۴ اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى ۵

روی ترش نمود واعراض کرد که آمد اورا کور وچه چیز دانا کرد ترا باشد که پاك شود یا پند گیرد پس نفع دهد اورا پند

اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى ۶ فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى ۷ وَ مٰا عَلَيْكَ اَلّا يَزَّكّٰى ۸ وَ اَمَّا مَنْ جٰآءَكَ يَسْعٰى ۹ وَ هُوَ

اما کسیکه توانگر شد پس تو مر اورا متوجه میشوی وبیست بر تو که پاك نشود و اما کسیکه آمد ترا که میکوشید واو

يَخْشٰى ۱۰ فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى ۱۱ كَلّٰا اِنَّهٰا تَذْكِرَةٌ ۱۲ فَمَنْ شٰآءَ ذَكَرَهُ ۱۳

میترسید پس تو از او فارغ میباشی به چنین است بدرستیکه آن پندیست پس آنکه خواهد پند گیرد

بود عبدالله مکتوم او صریر
رد پیغمبر شد آن مکفوف پیر
ناصادید قریش اندر سخن

اندر آرد تا مگر در دیشان
داشت نحوی ازپی آئینشان
بی خبر کاین نیست هنگام مقال

روترش کرد آن رسول نیکخو
هم بگردانید ران مکفوف رو
روترش فرمود وگردانید رو

زاین مکتومت چه چیز آگاه کرد
شاید او زاثام گردد پاك و فرد
نفع پس می دهد اوراوعظ وپند

لیك آن کومال داراست این چنین
بی نیازی می کند ازایمان ودین
بسکه داری جهد بر ایمان او

بیست برتو زو بحز وزرو ومال
چون ترا و پاکیزه کی باشد محال
ازپی تعلیم احکام و کتاب

ازخدا ترسان بود یا ترسد او
که درآید برسر و افتد برو
روکنی ازوی برارباب مجاز

حاصل آنکه ازتواین محمودیست
زین تصدی وین تلهی سودیست
ربك او تغییر می کرد از قبول

شد روان ازدیده هایش جوی آب
ور پی اعمی دوید اندر شتاب
روی او می خورد بردیوار و در

تا بعبدالله رسید او با نیاز
رد سوی مسجدش سلطان راز
داشتش زان پس عزیز وارجمند

معتجر باش ازتولی وز عبوس
کن مدارا و تلطف با نفوس
متعظ گشتن بر او باشد پسند

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ۱۴ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ۱۵ بِاَيْدِي سَفَرَةٍ ۱۶ كِرٰامٍ بَرَرَةٍ ۱۷ قُتِلَ الْاِنْسٰانُ مٰا اَكْفَرَهُ

درصحیفهای گرامی داشته شده برداشت کرده شده پاکیزه گردانیده بدستهای کاتبان شریفان نکوکاران کشته باد انسان چه کافریست او

١٧ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ١٨ مِنْ نُطْفَةٍ ١٩ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ٢٠ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ٢١ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ٢٢

از چه چیز آفریدا و را از نطفه آفریدش پس اندازه مقرر داشت او را پس راه آسان گردانید آنرا پس میرانید او را پس فرمود که در گورحای دهید او را

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ٢٣ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ ٢٤ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ٢٥ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ

پس چون خواهد زنده گردانیدش نه چنین است بجای بیاورده هنوز آنچه فرمود پس آید که نگرد انسان بسوی خوردنش بدرستیکه ما ریختیم آبرا

صَبًّا ٢٦ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ٢٧ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ٢٨ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ٢٩ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ٣٠ وَ

ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویانیدیم در آن دانه و انگور را و اسفست و زیتون و درخت خرما و

حَدَائِقَ غُلْبًا ٣١ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ٣٢ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ٣٣

باغهای پر درخت و میوه و چرا گاه مایه عیش برای شما و از برای چهار پایان شما

در صحف قرآن همه ثبت است و ضبط
از شوائب و نقائص وز خطا
وان بزرگان نکوکار ار قبول
آفریده ار چه چیز اورا خدای
پس بیرایید اورا گرد امر
امر حق را آدمی حقا هنوز
ننگرد باید که ما چون آب را
پس برویانیدیم دانه و عنب
یا چراگاهست آب اندر کلام

پس گرامی نزد حق از وجه ربط
پاك وهم از شبهة اهل هوا
قصد ازآن باشد اصحاب رسول
راندکی آب منی از ابتدای
تا بخاك اندر رسش زندو عمرو
خود نجا ناورده اندر سمروز
ریختیم اندر هرحا ز اقتضا
قصب وزیتون نخل خرما برسبب
یا که میوهٔ خشك گشته در مقام

یافته رفعت بهفتم آسمان
شد نوشته جمله آیات کلام
دور باد از رحمت آن کافر نهاد
ساخت پس اعضای اورا درشکم
پس در آن وقتی که دارد اقتضای
پس باید تا نگرد آدم نظر
ارض را پس بر شمات اشکافتیم
باغهای پر ز اشجار سطبر
اینست برخوردار ی از بهر شما

یا بلند از قدر و پاکیزه بیان
خود بدست آن سفیران کرام
تا چه بسیار است کفرش هم زیاد
راه بیرون گشتن آسان کرد هم
ندارد اورا زنده چون خواهد خدا
بر طعامش تا چه شد حادث دگر
بهر قوت آن مقتضی چون یافتیم
میوه‌های خشك و تر زان آب و ابر
هم ز بهر چارپایان قوتها

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ٣٤ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ٣٥ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ٣٦ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ٣٧ لِكُلِّ امْرِئٍ

پس چون آید فریاد کوش کر کننده روزیکه گریزد مرد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش هر مردیرا

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ٣٨ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ٣٩ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ٤٠ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

از ایشان روزی چنین کاریست که مشغول دارد او را و روبهائیست روز چنین درخشان خندان و فرحناك و روبهائیست روز چنین بر آنهاست

غَبَرَةٌ ٤١ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ٤٢ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ

گرد کدورت فرو گیرد آنهارا تیره گی آنگروه اند آنهائیکه کافران بدکارند

پس چو آمد صاخة یعنی بلند
وزن خود کش مصاحب بود و یار
یکسراست و اندران صد محشری
خرم و خندان و مستبشر همه
مر سیاهی گیرد آنها را فرو

صیحهٔ کفارا خلایق بشنوند
هم فرار بندان ز هول و اضطرار
می نپردازد بشغل دیگری
فارغ از اندوه و دور از واهمه
چون شوند ایشان بدوزخ رو برو
جمع کرده کفر خود را با فجور

روری آنکه مرد بگریزد بسر
راهل حشر آنروز هر کس راعیان
رویها باشند آنروز ار لقا
رویها باشند هم گرد خرگی
آن گروه تیره رو اندر جهان
بارالها آن تو ازما دار دور

از برادر هم ز مادر وز پدر
هست کاری که بود مشغول آن
روشن و رخشنده چون خور درسما
شسته بر آنها غبار تیره گی
گیرند آنکافران و فاجران

سورة التكوير تسع وعشرون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ٢ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ٣ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ٤ وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

آنگاه که آفتاب درهم پیچیده شود وآنگاه که ستارها فرو ریزند وآنگاه که کوهها روان شوند وآنگاه که شتران آبستن بارنهند

٥ وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ٦ وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ٧ وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ٨ وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ

وآنگاه که وحوش حشر کرده شوند وآنگاه که دریاها برکرده شوند وآنگاه که نفسها جفت کرده شوند وآنگاه دختران در گور کرده

سُئِلَتْ ٩ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ١٠ وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ١١ وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ١٢ وَ إِذَا الْجَحِيمُ

پرسیده شوند که بچه گناه کشته شدند وآنگاه که نامها گشوده شوند وآنگاه که آسمان کنده شود وآنگاه که دوزخ

سُعِّرَتْ ١٣ وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ١٤ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ١٥

افروخته شود وآنگاه که بهشت نزدیك کرده شود دانند هر نفسی آنچه را حاضر ساخته

چون شود پیچیده درهم آفتاب — تیره گردد عالم از انقلاب — کوهها گردد زجای خود روان

ناقه های حمل می برداشته — می شوند آنگه فرو نگذاشته — ابرها کابستن باشد بر مطر

جمع گردد جمله یکجا می شوند — مرد وحوشیکه پراکنده بوند — اندران فی آب می ماند به در

نفسها را آورمان سازند جفت — با عملهائیکه بودش در بهشت — نفسها را گربود دد ور بکو

می شود پرسیده آندم درحضور — دختر ان را که شده زنده بگور — وانکه اورا کشته مسئول آمده

که تواین مؤوده را بر بیگناه — زنده اندر گور کردی ازچه راه — خاصه ران کاید حق ازوی درغضب

واں بود دور از خصال آدمی — حصلت دیو ودداست آن خودمی

مناجات

گر تو خواهی آدمی را در کسی — ای خدا زافعال دیو دل سیاه — برجناب خود صفی را ده پناه

وان نباشد ای مسبب بی سبب — باب دانش را برویش سد کنی — دل زدیو اوراکنی بدبخت تر

حق بپرسد روکه ای بدبخت کور — پس پناه ازآن سبب گیرم برب — هم زمارو اژدها دل سخت تر

آسمان برکنده آندم راصراوست — ارچه کردی زنده دختر را بگور — ابقدر آرد ز دانائی رشد

می شود نزدیك واندم که بهشت — برکند آسان که ارمدبوح پوست — ازعملها اندران هنگامه ها

برهرآن صافی دل روشن سرشت — دورخ آساعت شود افروخته — هم زاهل شرك وظلم اندوخته

می نداند نفس هرکس از بشر — آنچه حاضر کرده است از خیر وشر

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ١٦ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ١٧ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ١٨ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ١٩ إِنَّهُ لَقَوْلُ

پس سوگند یاد نمیکنم پس روند سیر کننده پنهان شونده اند وشب چون پشت کند وصبح چون بدید آید که آن هر آینه

رَسُولٍ كَرِيمٍ ٢٠ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ٢١ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ٢٢ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

سخن فرستاده ایست گرامی صاحب توانای زد خداوند عرش بامنزلت فرمان برده پس امینست ویست صاحب شما دیوانه

٢٣ وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ٢٤ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ٢٥ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

وبتحقیق دیداورا درافق روشن ونیست او در غیب بخیل ونباشد سخن شیطان رانده شده

٢٦ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ٢٧ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ٢٨ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ٢٩ وَ مَا

پس کجا میروند نیست آن مگر پندی مرجهانیانرا مرآن کسیرا خواست از شما که مستقیم شود و

تَشَآؤُنَ اِلاّ اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِينَ

بخواهید مگر آنکه خواهد خداکه پروردگار عالمیاست

پس خورم سوگند بر استارگان / آن رجوع آردهٔ کان بر آسمان / آن زمان سوگند کان آید بجوش / هم بشب سوگند کان آید حریش / مکند تاریك عالم را بخویش / که بود قرآن کلامی دلپسند / قول بفرستادهٔ بس ارجمند / جبرئیل آورده یعنی این کلام / بر رسول ازجانب رب الانام / دید مر جبریل را وین اینست / در کنار آسمان که روشن است / رمز معنی تا بیاموزد بکس / وحی علام الغیوب اینست و بس / بر کجا پس می روید آیا شما / می کنید اعراض زین یعنی چرا / مر کسیرا کاستقامت خواهد او / هر چنین کی بر دگس دین مشك بو / هر کرا او خواهد آید سوی دین / کاو بود پروردگار عالمین

باز دیگر میکند آنها ایاب / بعد پنهای بور آفتاب
هم صبح آنگاه که چون دم زند / عالم و آفاق را روشن کند
بس توانا عند ذی العرش مکین / هم مطاع اندر ملایك هم امین
بیست مجنون صاحب و یار شما / آنچنانکه هست پندار شما
بیست پیغمبر بخلق حق بحل / زانچه بروی شد نهان وحی جلیل
هم به قرآن قول دیو رانده است / که براو از استراقی خوانده است
بیست قرآن عالمین را رحمه / حرشرافت با رسول ارجمند
می بخواهید استقامت را شما / جز که آنرا او شما خواهد خدا
تا کرا او خواهد این امری حمی است / سر خلق ار غیر خالق مخفی است

سورة الْاِنْفِطَارْ تِسْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ ۲ وَ اِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۳ وَ اِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۴ وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

آنگاه که آسمان بشکافد / وآنگاه که ستاره‌ها فروریزانیده شود / وآنگاه که دریاها راه بهم داده شود / وآنگاه که بر هازیروزبر کرده شود

۵ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ ۶ يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ۷ اَلَّذِي خَلَقَكَ

وآندهر نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس داشت / ای انسان چه چیز غره کرد ترا به پروردگارت که کریم است / آنکه آفرید ترا

فَسَوّٰيكَ فَعَدَلَكَ ۸ فِي اَيِّ صُورَةٍ مَا شَآءَ رَكَّبَكَ ۹ كَلّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ۱۰ وَ اِنَّ عَلَيْكُمْ لَحٰافِظِينَ

پس تمام اجزا گرداند ترا / پس اندام داد در هر صورتی که خواست بهم آورد نه چنان است بلکه تکذیب مینماید حزا را / وبدرستیکه بر شما است نگهبانان

۱۱ كِرَاماً كَاتِبِينَ ۱۲ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۱۳

گرامیان نویسندگان / میدانند آنچه را که میکنید

آنزمان که اشکافته گردد فلك / می بریزند این کواکب یکسلك / آنزمان که بحرها گردد روان / گورها زیر و زبر گردد عیان
هر کسی داند چه بفرستاده پیش / وانچه از پس هشته اندك یا که بیش / پس خطاب آید که ای آدم چه چیز / غره بر رب کریمت کرده نیز
آنخدائی کافریدت از عدم / راست پس فرمودت ار تقدیر هم / ساخت اعضایت همه عدل و نکو / بر هر آن صورت که خود میخواست او
صورت و اعضا و ترکیبت تمام / معتدل آراست از تنظیم تام / گر کنی در خلقت خود یکنظر / می شناسی داده های دادگر
از غرور خویش پس باز ایستید / گر ز اصل خویش غافل نیستید / آن نباشد کایستید از کبر هین / بل بود تکذیبتان بر یوم دین
مر شما را از ملایك حافظین / در عمل هست از کراما کاتبین / آن بزرگانی که بنویسنده اند / نامهٔ اعمالتان ار چون و چند
می بدانند آنچه را که میکنید / نك وبد را می نویسند ار پدید / در بهشت ابرار اندر نعمتند / فاجران در دوزخ اندر محنتند

اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۱۴ وَ اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۱۵ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ۱۶ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِينَ

بدرستیکه نیکوکارانند در نعیم / وبدرستیکه بدکارانند در دوزخ / درآیند در آن روز حزا / وباشد آنها را آن غائبان

١٧ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ١٨ ثُمَّ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ١٩ يَوْمَ لٰا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ

وچه چیزدانا کردترا که چیست روز جزا | پس چه چیزدانا کردترا که چیست روز جزا | روزیکه مالك نباشند هیچ نفسی برای نفسی

شَيْئًا وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ

چیزیرا و فرمان روزی چنین مرخدارا است

یوم دین در دوزخ آیند ازیقین | بستند از دوزخ ایشان غائبین | تو چه دانی چیست تا روز حساب | چیست پس روز حساب ای ذولباب
باشد آن روزیکه نفسی مالك او | بست بر نفسی بچیزی یك سو | تا رساند نفع و سارد دفع ضر | هر کسی یابد ز کشت خویش بر
حکم و فرمان مرخدارا هست پس | در عذاب و عفو در آن روز و بس

سورة الْمُطَفِّفِينَ سِتٌّ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ٢ اَلَّذِينَ اِذَا اكْتٰالُوا عَلَى النّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ ٣ وَ اِذا كٰالُوهُمْ اَوْوَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

وای بر کم کنندگان در کیل آنانکه چون بپیمایند بر مردمان تمام گیرند وچون بکیل دهند آنهارا یا بوزن دهند ایشانرا کم کنند

٤ اَلٰا يَظُنُّ اُولٰئِكَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ٥ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ٦ يَوْمَ يَقُومُ النّٰاسُ لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ ٧ كَلّٰا اِنَّ

آیا گمان نمی برند ایشان که ایشان برانگیخته شوندگانند برای روزی بزرك روزیکه ایستاده شوند مردمان برای پروردگار عالمیان نه چنین است بدرستیکه

كِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ ٨ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا سِجِّينٌ ٩ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ ١٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١١

نامه بدکاران هر آینه در سجین است وچه چیزدانا کردترا که چیست سجین نامه ایست رقم کرده شده وای روز چنین مر تکذیب کنندگان را

اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ١٢ وَ مٰا يُكَذِّبُ بِهِ اِلّٰا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ ١٣ اِذا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا

آنانکه تکذیب کنند روز جزارا وتکذیب نکند آنرا مگر هر تعدی کننده گناهکار چون خوانده شود براو آیتهای ما

قٰالَ اَسٰاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٤ كَلّٰا بَلْ رٰانَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ١٥ كَلّٰا اِنَّهُمْ عَنْ

گوید افسانهای پیشینیان است حقا بلکه زنك شد بر دلهاشان آنچه هستند که کسب میکنند حقا که ایشان از

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ١٦

پروردگارشان روز چنین هر اینه در حجاب شدگانند

ویل بر کاهندگان وزن وکیل | که زحق وعدل ایشانراست مبل | چونکه بستانند ایشان از انام | می ستانند از برای خود تمام

چونکه پیمایند بهر مردمان | یا که سنجند آنست بر مردم زیان | مرتضی[٤] مرفت در بازارها | تا شود واقف رکیل و کارها[٣]
گفتی ای مردم بپیمائید کم | ور وکیل خویش کاین باشد ستم | کم دهید ار مالتان کاهد یقین | برشما افزون بود نقصان این
این پندارند هیچ آیا ز هوش | پیش ستانید گان کم فروش | که برانگیزنده گردند آنگروه | درچنان روز بزرك پر ستوه
جمله برپا ایستند این مردمان | بهر حکم آفریندهٔ جهان | حق بود حقا هرآنچه می‌شود | ثبت اندر نامه‌ها ار نیك وبد
هست در سجین کتاب کافران | وجه دانی چیست سجین ازنشان | آن کتابی هست نوشته شده | هیچ دروی نام چیزی نامده
مرمکذب راست ویل آرور ند | آنکه تکذیب اوبوم دین کند | نی کند تکذیب آنرا خود دریم | جزهرآن بگذشته ارحدی اثیم
چون براو خوانده شود آیات ما | گوید این باشد زپیش افسانه‌ها | اینچنین سودکه گوید ار ذنوب | زنگشان بل گشته غالب برقلوب
آنچه کردند اکتساب السیئات | قلبشان بگرفت ران زنك ارجهات | باید ایشان ایستند البته بار | ار فجور وکفر گیرند احتراز
زانکه فجارند در یوم الحساب | ازثواب رب خویش اندرحجاب

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ١٧ ثُمَّ يُقَالُ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ١٨ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ

پس بدرستیکه ایشان درآیندگاسد دردوزخ | پس گفته شود است که بودید | آنرا تکذیب میکردید | حقا بدرستیکه | نامه نیکوکاران هرآینه در

لَفِي عِلِّيِّينَ ١٩ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ٢٠ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ٢١ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ٢٢ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي

علیین است | وچه چزدا اکردترا که چیست علیین | نامه ایست رقم کرده شده | که گواه میشوند آنرا مقربان | بدرستیکه نیکوکاران اند

نَعِيمٍ ٢٣ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ٢٤ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ٢٥ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ

هرآینه درنعیم برسریرها نظاره میکنند | می یابی درروبهایشان تازکی بهشت | آشامانیده میشوند از صاف شراب مهرشده

٢٦ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ٢٧ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ٢٨ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ٢٩

که مهر بدیرش مشك است ودرآن پس باید رغبت کنند رغبت کنندگان | ومزاجش ازسنیم است | چشمه ایست که می آشامند ازآن نزدیك کردگان

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ٣٠ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ٣١ وَإِذَا

بدرستیکه آنانکه گناهکار شدند هستند | ازآنانکه ایمان آوردند میخندند | وچون گذرند بایشان اشاره میکنند بچشم وابرو | وچون

انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ٣٢ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ٣٣ وَمَا أُرْسِلُوا

برگردند سوی کسانشان برگردند شادی کنان | وچون ببینندایشانرا گویند بدرستیکه ایشان هرآینه گمراهانند | ومرستاده نشد

عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ٣٤ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ٣٥ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ٣٦ هَلْ

برایشان نگهبانان | پس آنروز آنانکه گرویدند از کافران میخندند | برسریرها نظاره میکنند آیا

ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

جزا داده شدند کافران آنچه بودند که میکردند

آنکسانکه نامهای خود سیاه
کرده‌اند ازشرك وعصیان وگناه
برگروه مؤمنین اندر سرور
می‌بخندند ازره غمز و غرور

بازچون گردند سوی اهل خود
بار میگردند شاد از جهل خود
مؤمنانرا کافران بینند چون
می‌نگویند این گره لصالون

وانگهی که نی فرستاده شدند
بهر ایشان مر نگهبانان چند
تا که باشند آنگروه دین‌پناه
برضلالت یا هدایتشان گواه

قول کفار است یا این درمقال
که بود قوم محمد[٤] در ضلال
بهر ایشان نی فرستاده شده
مر نگهبانی ز رای فاسده

درقیامت چون رسد هنگام آن
مؤمنان خندند پس برکافران
سوی ایشان بنگرند از تخت‌گاه
در جهنم واندران دود سیاه

کافران آیا جزا داده شدند
بر هرآنچه بودشان کردار چند

سورة الانشقاق خمس وعشرون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ [١] وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ [٣] وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ [٤] وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ

آنگاه که آسمان بشکافد — وانقاد نماید مر پروردگارش را و سزاوار شد و آنگاه که زمین کشیده شود — و بیرون آید آنچه در آست و خالی شود

[٥] وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ [٦] يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ [٧] فَأَمَّا مَن

و انقیاد نماید مر پروردگارش را و سزاوار شد ای — انسان — بدرستیکه بکوشنده — بسوی پروردگارت کوشیدنی پس ملاقات نماینده او را پس آنکه

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ [٨] فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا [٩] وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا [١٠] وَأَمَّا مَن

داده شد نامهٔ او بدست راستش — پس بزودی حساب کرده شود حسابی آسان — و برگردد بسوی کسانش شادمان — واما آنکه

أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ [١١] فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا [١٢] وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا [١٣] إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ

داده شود نامه‌اش از پس پشتش — پس بزودی بخواند هلاك را — ودر آید در آتش سوزان — بدرستیکه او بود در کسانش

مَسْرُورًا [١٤] إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ [١٥] بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا [١٦]

شادمان — بدرستیکه او پنداشت که هرگز باز نگردد — آری بدرستیکه — پروردگارش باشد او — بینا

چونکه شق گردد سموات بلند
برزمین افرشتگان نازل شوند
بشنود فرمان آن پروردگار
وین سزاوار است اورا در مدار

وانزمان که ارض بکشیده شود
امکند بیرون در او آنچه بود
مشود خالی زاموات وگرد
بدهد اسرار نهان خود بروز

می‌رود فرمان بدون خودسری
از خدا وزیدش فرمان بری
ایها الانسان توئی درسعی وکار
تا رسی با ریج بر پروردگار

پس تو بر پاداش فعل خودرسی
در ملاقاتش بروز بیکسی
پس هران کاید وزا بردست راست
نامهٔ اعمال اوکان بر سزاست

رود پس‌کرده شود اوراحساب
آن حسابی سهل وخالی راضطراب
باز گردد سوی اهلش باسرور
شاید آن باشندحوران درقصور

وانکه داده میشود اوراکتاب
از پس پشتش بهنگام حساب
زود پس خواهدهلاك خوددران
واثبوراً گوید از حالی چنان

اندر آید درسعیر ونار و دود
چون دراهلش درجهان مسرور بود
شادمان یعنی بملك ومال‌خویش
غافل ازآن کاید این‌روزش‌پیش

برگمانش که نخواهد گشت باز
بر خدا از عالم طبع و مجاز
رب او آری بود بروی بصیر
واخواهد هشت او را ناگزیر

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ [١٧] وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ [١٨] وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ [١٩] لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ [٢٠]

پس سوگند یاد میکنم بشفق — وشب و آنچه را جمع اورد — وماه چون تمام شود — که هر اینه ارتکاب نمائید حالتی مطابق از حالتی مطابق

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١١ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ١٢ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ

پس چیست ایشانرا که ایمان نمی‌آورید وچون خوانده‌شود برایشان قرآن سجده نمیکنند بلکه آنانکه کافر شدند تکذیب میکنند

١٣ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ١٤ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ١٥ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وخدا داناتر است بآنچه پنهان میدارند در دل پس مژده‌ده ایشانرا بعذابی بردرد لیکن آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

مر ایشانراست پاداشی بدون منت

پس خورم سوگند ماما بر شفق
آنچه بد در روز یعنی منتشر
مرتکب گردید یعنی میرسید
یا که باشد اختلاف حالها
چیست ایشانرا پس آنگه نگروند
بل کسند از کافری تکذیب این
پس بشارت ده برایشان ازهلاك

بعد مغرب سرخی است آن براق
شب بجوئیش آنرا میشود مستتر
بعد حالی حال دیگر را پدید
چون غما وفقر یا خوف ورجا
سجده ناورند ازکه قرآن شنوند
اوست داناتر بمایوعون یقین
ور عذاب و انتقام دردناك
احرشان تاکاسه باشد تمام

هم شب سوگند وانچه میکند
هم قسم بر ماه چون گردد تمام
حالها کاید پیاپی در بطر
یا خطاست آن احمدکه گذار
خاشع اعنی میکردند ازمقام
آنچه یعنی در وعای دل نگاه
وانکه آورده‌است ایمان برخدا
یا بدون منت از رب‌الانام

جمع تاریکی وهم پوشد بخود
مستوی وکامل آید در مقام
وان مطابق حملگی با یکدگر
کن بمعراج ارطبقها در شمار
چون برایشان‌خوانده‌گردد ایکلام
ازحسد ورکفر دارند وگناه
کرده اعمال نکو دور ازریا

سورَةِ الْبُرُوجِ اِثْنَتَانْ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشاینده‌مهربان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ٢ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ٣ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ٤ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ٥ النَّارِ

بآسمان صاحب برجها وروز وعده‌کرده‌شده وشاهد ومشهود کشته‌شدند اصحاب شکافهادرزمین ان آتش

ذَاتِ الْوَقُودِ ٦ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ٧ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ٨ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ

صاحب مایه‌بر افروختگی هنگامیکه ایشان بودند بر آنها نشستگان وایشان بودند بر انچه میکردند بمؤمنان حاضران ودشمن نداشتند از ایشان

إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ٩ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

جز انکه ایمان آوردند بخدای غالب ستوده آنکه مراوراست پادشاهی اسمانها وزمین وخداست بر همه چیز

شَهِيدٌ ١٠ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ١١

شاهد بدرستیکه انانکه مبتلا بعقوبت کردند مردان با ایمان وزنان با ایمانرا پس بازگشت نکردند پس مرایشانراست عذاب دوزخ ومرایشانراست عذاب سوزنده

والسماء ذات البروج اعنی قسم
برشما کور است ده برج ودو هم
هم قسم بریوم موعودیکه آن
خود قیامت باشد ارحکم وشان
وانکه حاضر میشود ادهرکجا
وانکه حاضر کرده‌گردد ازجزا
خلق یامشهود و شاهد احداست
هم‌شهود خلق درآن مشهداست
کشته گشتند اهل اخدود ازیقین
صاحبان حفره ها اندر زمین
اهل آتشها که بود آن نارها
صاحب هرچه فروزد نار را

آزمان گشتند ملعون که قعود | بودشان نزدیك حفره از جحود | تا دراندازند آن مردم بنار | هرکرا مؤمن بداو برکردگار
وانکسان برمؤمنین اندر عمود | هرچه را کردند بودندی شهود | می بدادندی گواهی نزد شاه | دستهاشان‌هم بفعل آید گواه
عیب و انکاری نکردندارگمان | آنجماعت بر گروه مؤمنان | حزکه بود ایمانشان افزوده هم | بر خدای غالب استوده هم
آنخداوندیکه بروی‌ذات‌است | شاهی ارض وسما وفوق وپست | هم بهر چیزی گواهست آنخدا | ارفعال بندگان درهرکجا
آنکه افکندند درفتنه و عذاب | مرد وزنرا زاهل ایمان وثواب | پس سوی حق نگشتندایچ باز | پس مرایشانراست دردوزخ نیاز
آتش سوزان برایشان‌درخوراست | وان‌بحر دوزخ عذاب‌دیگراست | اهل دوزخ یعنی اشکنجه‌شوند | هردم از اشکنجهٔ رنجه شوند

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

بدرستیکه‌انانکه‌گرویدند وکردندکارهای شایسته مرایشانراست بهشتهائی‌که‌میرود از زیرایها بهرها ایستکامیابی بزرك

١٢ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ١٣ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ١٤ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ١٥ ذُو الْعَرْشِ

بدرستیکه‌گرفتن پروردگارتوهرآینه‌سخت‌است بدرستیکه‌اواوست‌که‌بحست‌می‌آفریندو اعاده‌میکندواوست‌آمرزنده‌ودوست‌دارندهٔ‌صاحب عرش

الْمَجِيدُ ١٦ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ١٧ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ١٨ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ١٩ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بزرگوار کننده‌مرآنچه‌خواهد ایاامدترا حکایت لشکرهای فرعون وثمود بلکه انانکه کافرشدند

فِي تَكْذِيبٍ ٢٠ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ٢١ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ٢٢ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

درتکذیب بودن وخدا ازورایشان احاطه کننده‌است بلکه‌ان‌قرآنست شریف درلوحی نگهداشته‌شده

وانکسان کاورده‌اند ایمان‌بحق | کارهای نیك کردند از بسق | بوستانها هستشان کز زیر آن | حویها باشد زهر جانب روان
رستگاری بزرگ اینست وبس | گرخدا خواهد رفضل خودنکس | هست بس بگرفتن ربت شدید | آنجدائی کاوست بدی‌هم یعید
هم کثیر المغفرة بر بندگان | برمطیعان دوستدار و مهربان | ذوالکرم‌ذوالفضل ذوالعرش‌المجید | همچنین فعال خود بر مایرید
آمدت آیا حدیث آن جنود | کان بود فرعون واتباع وثمود | بل‌کسانکه بگرویدند از گروه | هست برتکذیبشان دست اروجوه
حق محیطست از وراشان بمقال | هست بیرون‌رفتن ازحولش‌محال | آنچه بل تکذیب ایشان کرده‌اند | هست قرآنی شریف و ارجمند
مرلوشه گشته آن رامر متین | جمله اندر لوح محفوظ مبین | شرح لوح ار پیش‌گفتم‌درکسان | گرکه خواهی‌کن بآن‌مطلب ایاب

سُورَةُ الطَّارِقِ سَبْعَ عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ٢ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ٣ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ٤ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ٥

بآسمان وایندهٔ‌شب وچه‌دانا کردترا کهچیست‌ایندهٔ‌شب ستاره‌درخشنده‌است کهنیست نفسی مگرکه‌براوست‌نگهبانی

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ٦ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ٧ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ٨ إِنَّهُ

پس‌بایدنگردانسان‌که‌از چه‌چیزآفریده‌شد آفریده‌شداز آبی جهنده که‌بیرون‌میآیداز میانه‌پشت واستخوانهای‌سینه بدرستیکه

عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ٩ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ١٠ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ١١ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ

اوبرباز‌آوردنش هرآینه‌تواناست روزیکه‌آشکارشودپنهانها پس‌نباشدمراورا هیچ‌قوتی‌ونه‌یاوری واسمان‌صاحب باران

١٢ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ١٣ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ١٤ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ١٥ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ١٦

وزمین صاحب شکاف که ان سخنی است تمیز دهنده ونیست آن بیهوده بدرستیکه ایشان چاره میکنند چاره کردنی

وَأَكِيدُ كَيْدًا ١٧ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا

وچاره میکنم چاره کردنی پس مهلت ده کافران را مهلت دهم ایشان را مهلت دادنی

برسما سوگند و برطارق دگر
توچه دانی چیست طارق در نظر
تا شد آن نجم فروزان بی‌زشک
گوئیا که تیرگیها را بشست
مینماید ثقب او فرمان رب
هست نفسی چون که مشاهد در آن
پس نظر باید نماید آدمی
کافریده ازچه جوشد همی
خلق گشت از ماء دافق کان بود
آیدآن از پشت مردان در نخست
واسجوان سینهٔ زنها بروں
انکش ایسان آورید این ظاهر است
اندر آرودیکه پنهانها بجا
آدموده گردد اعمی و ملا
پس نباشد آدمی را بیش وکم
هر قسم برآسمان ذات رجع
هم قسم براین زمین ذات صدع
رجع یعنی باز گردیده بدور
آن نگردد تا بجا ماند حیات
ویں شکافد باروی رویدنات
انه قول این حوایست از قسم
بیست آن سحریه و هزل ومسوں
عطمش اندرصدروقلب امدفرون
میکنند این مشرکان بدنشان
پس حزای مکرشان بدهم ما
پس تومهلت ده رایشاں ای کا
واهل ایشانرا بحال مکر وکید
مهل الکفار و امهلهم رویدا

که شود ظاهر شونده برفلك
خود رقمی و کهنائی نهان
آب ریزنده وجهنده وسست ورد
که ورا بر بازگشتش قادر است
قوتی و ناصری در دفع عم
صدع یعنی بر شکافنده بنور
حق و باطل را جدا سازد زهم
مکر در ابطال قرآن آنچنان
مهل الکفار و امهلهم رویدا

سورة الأعلى تسع عشر آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خداوند بخشاینده مهربان

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ٣ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ٣ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ٤ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ٥

پاك گردان نام پروردگارت که بر راست آنکه آفرید پس درست گردانید وآنکه تقدیر کرد پس هدایت نمود وآنکه بیرون آورد خوراکها را

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ٦ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى ٧ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ٨ وَنُيَسِّرُكَ

پس گردانید آنرا خشك سیاه زود باشد که خوانیم ترا پس فراموش نکنی مگر آنچه را خواست خدا که او میداند آشکار را و آنچه نهان میشود و نرم داریم

لِلْيُسْرَى ٩ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ١٠ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى ١١ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ١٢ الَّذِي

ترا برای طریقهٔ آسان پس پند ده اگر سود میدهد پند زود باشد که پند گیرد آنکه بترسد ویپرهیزد ازان بدبخت‌تر که داخل شود

يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ١٣ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ١٤ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ١٥ وَذَكَرَ اسْمَ

درآتش عظیم‌تر پس نمیرد درآن و زنده نباشد بدرستیکه رستگار شد آنکه پاك شد وبیاد کرد نام

رَبِّهِ فَصَلَّى ١٦ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ١٧ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ١٨ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ

پروردگارش را پس نماز گذارد بلکه اختیار میکنید زندگانی دنیا را وآخرت بهتر است وپاینده‌تر بدرستیکه این است هر آینه در صحیفهای

الْأُولَى ١٩ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

نخستین صحیفهای ابراهیم وموسی

سبح اسم ربك الاعلی سام
آن خدائی کافرید او چیزها
ازمنافع وازمضار آنچه که بود
ره بدانکه رادیان استش دوا
بود درخور اینقدر کامد بگفت
وانخدا کزارش آورد او برون
برتو ما خوانیم قرآنرا زود
حاصل آنکه برتوخوانیم آنچه ما
برتو توفیق سلوك آسان دهیم
زود باشد که پذیرد اد ولا
وانکه اواشقی است زانکار بزرك
رستگاری یافت اوخود بیشکی
گفته‌اند از ذکر قلبست آن مراد
وان سرای آخرت باشد دگر

یعنی از رب تما تنزیه تام
راست پس فرمود هرچیزی بجا
راه آن برآدم و حیوان نمود
میرود تا جوید آنرا هر کجا
مابقی را با تعقل دار حفت
جارپایانرا چراگاه از نمون
پس فراموش آن نخواهی تونمود
آن فراموشت نگردد ازذکاء
دردهی کان اسهل است ومستقیم
پندرا آنکس که ترسد از خدا
اندر آید مار دربار مرك
کزخطا وشهر شد پاك وزکی
ورتزکی مرتصدق را سداد
مر شمارا بهتر و پاینده تر

برتراست اعنی که درذات وصفات
کرد تقدیر اصل وفرع ماسوی
گفته‌اند افزون چوگردد عمرمار
همچنین هر جانور هرذی حیوة
از بهایم ور طیور و از هوام
بعد سبزی پس بگرداند آن گیاه
یا مشو غافل زقرآن ای بشیر
او بداند جمله پیدا و نهان
پس بقرآن مرده‌ارا ده تو پند
هم کند پهلو تهی ازوعظ وپند
پس نمیرد او در آتش تا رهد
یاد کرد اونام ربش پس نماز
مل شما خود منگزیند از مجاز
وین سخن اندر صحف نشنست وضبط

زانچه گنجد درعقول ممکنات
هریکی‌را شد بوجهی رهنما
کورگردد پس برد زآموزگار
دارد او برضر ونفعش التفات
همشان الهام از رب الانام
خشك وخوردومردوریزنده وسیاه
تا فراموشت نگردد از ضمیر
آرد از قلبت معانی بر زبان
گرکه باشد پند دادن سودمند
فاسقی بدبخت تر خواری پسند
هم بریده است اوبراحت درعقد
کرد ران پس آنکه خواند اوبراز
زندگانی جهان وآمال و آز
کاوست رابراهیم وموسی بی زخبط

سورة الغاشية ست وعشرون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

هَلْ أَتٰكَ حَدِيثُ الْغٰاشِيَةِ ۲ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خٰاشِعَةٌ ۳ عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ ۴ تَصْلىٰ نٰاراً حٰامِيَةً ۵ تُسْقىٰ مِنْ

آیا آمدترا حکایت آن فروگیرنده رویهای روز چنین خوارند عمل کننده رنج کشنده‌اند که داخل میشوند در آتش در نهایت گرمی آشامانیده شوند

عَيْنٍ آنِيَةٍ ۶ لَيْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ اِلاّٰ مِنْ ضَرِيعٍ ۷ لاٰ يُسْمِنُ وَلاٰ يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ۸ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ

از چشمه که نهایتهای گرمی رسیده باشد مرایشانرا خوراکی مگر از خار خشك که نه فربه کند و نه کفایت کند هیچ گرسنگی رویها ئیست روزی چنین تازه

۹ لِسَعْيِهٰا رٰاضِيَةٌ ۱۰ فِي جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ ۱۱ لاٰ تَسْمَعُ فِيهٰا لاٰغِيَةً ۱۲ فِيهٰا عَيْنٌ جٰارِيَةٌ ۱۳ فِيهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

ازسعیشان خوشنود در بهشتی رفیع نشنود در آن لغوی در آنست چشمه روان در آنست سریرهای رفیعه

۱۴ وَ أَكْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ ۱۵ وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ ۱۶ وَ زَرٰابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ۱۷ أَفَلاٰ يَنْظُرُونَ اِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ

وقدحهای گذاشته وبالشهای بهم پیوسته وفرشهای بهپس گسترده آیا پس نمی نگرند بشتر که چگونه

خُلِقَتْ ۱۸ وَ اِلَى السَّمٰاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۱۹ وَ اِلَى الْجِبٰالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ۲۰ وَ اِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ

آفریده‌شده و بآسمان که چگونه بلند کرده‌شده و بکوهها که چگونه برافراشته‌شده و بزمین که چگونه

سُطِحَتْ ۲۱ فَذَكِّرْ اِنَّمٰا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ۲۲ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ۲۳ اِلاّٰ مَنْ تَوَلّٰى وَكَفَرَ ۲۴

پهن کرده‌شده پس پنده بیستی تو مگر پنده‌دهنده نیستی برایشان تسلطدارنده مگر آنکه روی گردانیدو کافر شد

فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذٰابَ الْأَكْبَرَ ۲۵ اِنَّ اِلَيْنٰا اِيٰابَهُمْ ۲۶ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنٰا حِسٰابَهُمْ

پس عذاب خواهد کرد او را خدا عذاب بزرگتر بدرستیکه بسوی ماست بازگشت ایشان پس بدرستیکه برماست حساب ایشان

سورة الفجر

برتو هیچ آمد حدیث غاشیه
واندران روز از وجوه خاشعه
رویها باشند یعنی ترسناک
اندر آروز پراز تشویش وباك

اهل دوزخ راست شغلی برحسب
که درآن بکشندبس رنج وتعب
اندر آرده شوند از اضطرار
درمیان نار گرم پر شرار

زآب چشمهٔ گرم نوشند آنجمیع
بیستشان مرخوردنی غیرازضریع
وان گیاهی خاردار ارحاصل است
میوهٔ آن حمله سم قاتل است

رویها باشد اندران روزاست هم
تازه و خرم زآثار نعم
راضی اراعمال خود گاورده اند
در بهشت عالی وان گرده اند

اندر آنجا بشنوی یا بشنوند
لغو وهم بیهوده یا قولی بزشت
چشمه ها جاری درآن لا ینقطع
تخهای پس بلند و مرتفع

کوزه‌ها بیدسته آماده همه
در مقام خویش بنهاده همه
هشه بالشهای پرهم متصل
فرشها فاخر فکنده معتدل

بگروند آیا براشتر که چسان
آفریده گشته با حکمت چنان
پیش طفلی میشود آنگونه رام
که تواند بردش ابصره بشام

پس تعجب بست ران مصر وسر بر
کاهل حل را برافراشه برین
هم بسوی کوهها کافراشته است
هم بسوی آسمان برداشته است

هم بسوی ارض چون گشته پهن
پس توگو پندای محمد غمزدین
سر باوج آسمان برداشته است
بو برایشان مرمسلط بوده

دست که توپند ده بشی یمین
حقه لی پس کند او را عذاب
بعد بد گیراوست کافرهم بزد
پس دگر برماست ایشان راحساب

آن گسانرا سوی ما باشد ایاب
اندران آروز پراز تشویش وباك
درمیان نار گرم پر شرار
میوهٔ آن حمله سم قاتل است

سورة الفجر ثلثون آية وهي نزلت بمكة

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْفَجْرِ ١ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ٢ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ٣ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ٤ هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ٥ أَلَمْ

صبح وشبهای ده گانه وجفت وطاق وشب چون درگذرد آیا که دراین سوگندیست مرصاحب خردرا یا

تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ٦ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ٧ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ٨ وَثَمُودَ الَّذِينَ

ندیدی که چگونه کرد پروردگارت بعاد ارم صاحب ستاهای رفیع که آفریده شده مانند آن در بلاد وثمودیها که مریدند

جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ٩ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ١٠ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ١١ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

سنگ را در وادی وفرعون صاحب میخها آنانکه مدی کردند در شهرها پس بسیار کردند درایشا فساد

١٢ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ١٣ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ١٤ فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ

پس ریخت بر ایشان پروردگارت تازیانه عذاب درستیکه پروردگارتو هست البته در کمینگاهست پس اما انسان چون آزماید اورا پروردگارش

فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ١٥ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ١٦

پس گرامی دارد ش و نعمت دهدش پس گوید پروردگارمن گرامی داشته مرا

مرقسم بر فجر آندم کانفجار
قلب عارف یابد از دیدار یار
تا صبح وصل عاشق در شهود
یا که در اسما تجلی وجود

یا ظهور نور روح اندر بدن
چون تعلق یافت زاصل ذوالمنن
ولیال عشر یعنی ده حواس
عشر اول یار ذی صح درشناس

هم بشفع و وتر یعنی جسم وروح
شفع باشد روح بان در فوح
وتر باشد روح مطلق از بدن
هم مجرد جمله از پیوند تن

لیك در زعم صفی از شفع ووتر
ممکن است وواجب این برخوان زسطر
رانکه ممکن را بود ترکب وجفت
هم تقابل هم تضاد اندر بهفت

لیك واجب زین همه بالاتفاق
باشد اندر ذات مستغنا وطاق
هم قسم بر لیل کانرو می‌گذرد
رهرو اندر وی بمقصد ره برد

هست آیا کافی این قول وقسم
برخداوندان عقل و فکر هم
این بدیدی یا بیاوردی بیاد
یا نواده است آن ارم یا نام شهر

یا که بودند اهل خرگاه وخیام
یا که نام ان قبلهٔ پر ز قهر
تا که کرد ان رب تو باقوم عاد
یا که بودند اهل خرگاه وخیام

خیمه‌هاشان بر ستونها بد تمام
استوارهاشان بما بد ستون
افریده مثل ایشان در بلاد
می‌شد در قامت و قدرت زیاد

باغ شد آدست گویند آن ارم
هست در تاریخها شرحش رقم
هم ندیدی تا چه کرد او بر ثمود
که زسنك آن خانه‌ها شان جمله بود

می بریدندی بوادی قری
خانه‌ها از سنك وکوه از بهرجا
هم نفرعونی که ذی الاوتاد بود
بیش جیش وملکش از تعداد بود

این کسانند اهل طغیان در بلاد
که فزون کردند در انها فساد
پس برایشان ریخت حق سوط عذاب
ذکر هریك شد مکرر در کتاب

در گذرگاهست رب تو سر
چون کسی که هست در ره منتظر
تا که ازره مینماید او عبور
راو نکردد فوت چیزی در حضور

خواهد او از بهر انسان چیز بیش
ادمی لیك این نخواهد بهر خویش
ارماید چون ورا رب الکرم
پس گرامی سازدش بدهد نعم

پس گرامی گوید او پروردکار
کرد برمن داد نعمت بیشمار
پس گرامی سازدش بدهد نعم

وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ١٧ فَيَقُولُ رَبِّي اَهَانَنِ ١٨ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ١٩

واما چون ازماید اورا پس تنك سازد بر او روزیش را پس گوید پروردگار من خوار کرد مرا نه چنین است بلکه گرامی نمیدارید یتیم را

وَلَا تَحٰٓاضُّونَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٢٠ وَ تَاْكُلُونَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَمًّا ٢١ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

وتحریص نمیکنید برخورانیدن بیچاره ومیخورید میراث را خوردنی همه درهم ودوست میدارید مال را دوستی بسیار

٢٢ كَلَّا اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا ٢٣ وَ جَآءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ٢٤ وَجِاْيٓءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

نه چنین است چون کوفته شود زمین کوفتن کوفتنی وآمد پروردگار تو ومرشته صف صف واورده شود روز چنین دوزخ را

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَ اَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى ٢٥ يَقُولُ يٰا لَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيٰوتِى فَيَوْمَئِذٍ لَا

روز چنین پند گیرد انسان وکجا سود مند است اورا پند گرفتن گوید ایکاش پیش فرستاده بودم برای زندگیم پس روز چنین

يُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ ٢٦ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ اَحَدٌ ٢٧ يٰا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ٢٨ اِرْجِعِى اِلٰى رَبِّكِ

عذاب کرده نشود چون عذاب او احدی وبند کرده نشود چون بند کردن او احدی ای نفس ارمیده بازگرد سوی پرودگارت

رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ٢٩ فَادْخُلِى فِي عِبٰادِي ٣٠ وَادْخُلِى جَنَّتِي

خوشنود پسندیده پس داخل شو در بندگانم وداخل شو در بهشتم

آرماید هم چو اورا بار کی
پس نماید سلك رزق وی نوی
پس بگوید آفریدگار من

حاصل آن کادم کرامت را بمال
داند و برفاقه حوارا بحال
آنچنان بودکه او کرده گمان

بل اهانت آن بود کاندر حریم
مرشمارا نیست یاری بر یتیم
نیستهم تحریصتان بر یکدگر

می‌خورید ارمال میراث امام
خوردنی جمع از حلال و ارحرام
گفته‌اند از مال ایتام است آن

مال دیارا فزون دارید دوست
کم بود گردل مال او خیر حوست
تاز باید ایستید اندحب مال

یادکن چون ارض بشکافد بحال
شکند بشکستنی تل و جبال
ربت آید گردد اعنی آشکار

همچنین افرشتگان ار هرطرف
می‌بیایند آزمان صف بعد صف
دوزخ آورده شود آروزگاه

فائده ذکر است اورا از کجا
یا که نفع یند بگرفتن هلا
گوید او ایکاشکی که من ربیش

فعل یکی در حیوت دنیوی
تا نمی‌دیدیم عذاب اخروی
پس بتاید آزمان اندر عذاب

بندهم نکند کسیرا کس چنان
کاو نماید بند اندر آزمان
پس گرداند اعنی سوی رب خویش

فارغ و مستغنی ار کل ناس
شاکر نعمت بدی نی ناسپاس
هم درآی اندر بهشت بیغم

پس درآی اندر عباد اکرمم
کرد خوارم زاینچنین فقر ومحن
پس درآی اندر بهشت بیغم

سورة البلد عشرون آية وهي نزلت بمكة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ ٢ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ٣ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ ٤ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ

سوگند یاد میکنم باین شهر وتو مقیمی دراین شهر وپدر وآنچه زاد که بتحقیق که آفریدیم انسانرا در رنج

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ٦ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ٧ أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ٨ أَلَمْ نَجْعَلْ

آیا می پندارد که هرگز قادر نمیباشد بر او احدی میگوید ضایع کردم مالی انبوه آیا می پندارد که ندیده اورا احدی آیا نگردانیدیم

لَهُ عَيْنَيْنِ ٩ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ ١٠ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ١١ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ١٢ وَ مَا أَدْرٰيكَ مَا الْعَقَبَةُ

مر اورا دو چشم وزبان ودولب وهدایت کردیمش در جای بلند پس در نیامد بیلندی گردن گاه وچه چیز دانا کرد ترا که چیست بلندی گردنگاه

١٣ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٤ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ١٥ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ١٦ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ١٧ ثُمَّ

رهانیدن گردنست یا خوراندن در روزی که صاحب گرسنگی است یتیمی را که صاحب قرابتی است یا درمانده را که صاحب احتیاج است پس

كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ١٨ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ١٩ وَ

باشد از آنانکه ایمان آوردند و وصیت بهم کردند بصبر و وصیت بهم کردند به مهربانی آنهایند یاران دست راست و

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ ٢٠ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ

آنانکه کافر شدند بآیتهای ما ایشانند یاران دست چپ بر ایشان است آتشی سر پوشیده

میخورم سوگند خود بر این بلد
هم قسم بر والد اعنی بوالبشر
آفریدیم آدمیرا در کبد
داردش تا بار دآرار رسول[٤]
اینچنین پندارد آیا که ورا
پس نمودیمش طریق خیر وشر
چه تورا دانا نمود از عقبه پیش
روزی آنکه باشد آن ذی مسغبه
بر یتیمی کاو بود ذامقربه
پس بود او زاهل ایمان واهل دین
یا که اندر نصرت دین خدا
آنگره باشند اصحاب یمین

مکه یعنی یا که قلب با رشد
وانچه راو شد زاده دختر یا پسر
یعنی اندر رنج و سختی بی‌حد
یا که نکشد انتقام از آن فضول
کس ندیده دیده است اعنی خدا
در نیامد پس بتکلیف او دگر
سختیش را وانچه بردارد زپیش
جوع وسختی درسرا ومصطبه
یا فقیری کاو بود ذامتربه
اقتحام عقبه کرده‌است او یقین
یا بطاعت یا تبرک ناروا
وانکه کافر شد بآیات مبین
من زنار موصده برحق پناه

نی‌خورم سوگند چون‌دروی بزود
یا باراهیم کاو حداست واب
بعض راهست الاقریش آیا گمان
درقیامت گوید اوکردم هلاك
ما نگرداندیم آیا بهر او
برخلاف نفس رنج اعنی نبرد
کردنی کردن رها از بندگی
دیر و سخت اعنی بدست آید طعام
اوست خویشاوند وذیحق درخوراك
مر وصیت کرده‌اند ایشان بصبر
هم‌وصیت کرده‌اند ازهر جهت
آنگره باشند اهل مشئمه
میبرم یارب توزان دارم نگاه

وامدی وآنکه که تودروی فرود
مر پیمبر را وراو دارد نسب
که براو کس‌نیست قادردرزمان
مال دنیا کامدم ران بیم وباك
دوزبان دوچشم‌و دولب خودبرو
تا که راه عقبه نواند سپرد
یا طعامی دادن اندر بندگی
او خوراند با رضا و اهتمام
هشته او پهلو زمسکینی بخاك
در شدائد یکدگر را نی بجبر
برعطا و جود و مهر ومرحمت
حایشان در نار پوشیده همه

سورة الشَّمْسِ سِتَّ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالشَّمْسِ وَ ضُحٰهَا ٢ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلٰهَا ٣ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلّٰهَا ٤ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰهَا ٥ وَالسَّمَاءِ وَمَا

بآفتاب وفروغ وقت ارتفاعش وماه چون از پی درآیدش وروز چون جلادهدش وشب چون فرو پوشدش وآسمان وآنکه بنا

بَنٰىهَا ٦ وَالْأَرْضِ وَ مَا طَحٰيهَا ٧ وَ نَفْسٍ وَمَا سَوّٰيهَا ٨ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوٰيهَا ٩ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ

کردش ورمین وآنکه گستردش ونفس وآنکه راست کردش پس الهام کردش بدکاریش راو برکاریش را بدرستیکه رستکار شد

زَكّٰيهَا ١٠ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا ١١ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيهَا ١٢ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰيهَا ١٣ فَقَالَ لَهُمْ

آنکه پاك کرد آنرا ای بهره شد آنکه تباه کرد آنرا تکذیب نمود ثمود سبب طغیان هنگامیکه برانگیخت بدبخت ترش را پس گفت مرایشانرا

رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَ سُقْيٰهَا ١٤ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا ١٥ فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰىهَا ١٦

فرستاده خدا این ناقه خدا وشربش را پس تکذیب نمودند او را پس پی کردندش پس غضب کرد بر ایشان پروردگارشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آنرا

وَلَا يَخٰافُ عُقْبٰيهَا

وبیم نکرد عاقبتش را

میخورد سوگند حق بر آنکه هست مروی هم گر این شمس وقمر هم شب سوگند کامد چونکه شاه هم قسم بر ارض واکش کرد پهن پس او الهام فرمود او فجور هم چنین بی بهره گشت آنکس که هشت چونکه می بر خواست بر احداث شر نوبت او چون رسد ارشرب آب پس فرو پوشاند ایشانرا خدا

وان بهار وروشنی وصوت وتاب مرمی است و ولی قصد ارحق شمس را یکجا بپوشد در ظلام نرگهداری و حفظ اوست رهن همچو گه همسرکاری بی فتور نفس خودرا درجهالتهای زشت آنکه شد درقومشان بدبخت تر منع او بکنید تا ماید عذاب مر عذاب از دشمنان برامنوی می نترسد زانعذاب از بعد او

هم نه کاوراست پیرو درشروع بعد شمس اوراست هنگام طلوع هم قسم در روز چون بنهد جلا مهر عالمیان را اندر ملا هم قسم آسمان وانکس که او کرده بنیاد این سپهر پرنتو هم نفس وانکه اورا کرد راست تسویه اعضای او کرد آنچه خواست رستگار او شد که نفس خویشتن پاك گرداند از شرك و فتن کرد تکذیب ار دی قوم ثمود از ره طغیان وعدوان وجحود گفتشان پس آمرسانندهٔ خدا دست بردارید از ناقه شما پس نمودند آنگره تکذیب وی بوده را کردند تا شمشیر پی گشت یکسان یعنی ایشانرا همه آن عذاب بی نهیب و دمدمه که برایشان هشت دریکدم فرو

سورة اللّيل احدى وعشرون آية وهي مكيّة

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى ٢ وَالنَّهٰارِ إِذَا تَجَلّٰى ٣ وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰى ٤ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ٥ فَأَمَّا

شب چون فرو شد وروز چون روشن شود وآنکه آفرید نر ومادرا بدرستیکه کوشش شما هر آینه متفاوت است پس اما

مَنْ أَعْطٰى وَ اتَّقٰى ٦ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ٧ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى ٨ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى ٩ وَ كَذَّبَ

آنکه داد وپرهیزکار شد وتصدیق نمود طریقه خوبی را پس بزودی توفیق میدهیم او را برای آسانتر واما آنکه بخل ورزید واستغنا نمود وتکذیب کرد

بِالْحُسْنٰى ١٠ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى ١١ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدّٰى ١٢ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى ١٣ وَ إِنَّ

طریقه خوبی را پس بزودی توفیق میدهیم برای دشوار بر و کفایت نکرد او را مالش چون هلاك شد بدرستیکه بر ماست هر آینه هدایت و بدرستیکه

لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولٰى ١٤ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى ١٥ لَا يَصْلٰيهَا إِلَّا الْأَشْقَى ١٦ الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى

مر ماراست هر آینه آخرت این جهان پس بیم کردم شمارا از آتشی که زبانه میکشد داخل نمیشود در آن مگر بدبخت تری که تکذیب نمود و روگردانید

١٧ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ١٨ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ١٩ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ٢٠

وزود باشد که دور کنم از آن پرهیزکارتر پرا که میدهد مالش را تا پاک شود وبست مر احدیرا از داو هیچ نعمتی که پاداش داده شود

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ٢١ وَلَسَوْفَ يَرْضَى

مگر جستن وجه پروردگارش که برتر است وهر آینه رود باشد که خشنود گردد

مرقسم برلیل چون گردید تار
که پراکنده است خودسعی شما
پس هرآن داد او حقوق مال خود
یعنی اورا نیست انباز وشریك
وانکه کرد او بعدل درانفاق مال
پس کنیم آماده ما بروی یسر
ره نمودن واجبست از بهر ما
پس شمارا می نترسانیم ما
آنکسیکه کرد تکذیب معاد
مال خود بدهد براه خیر ودین
جزکه از بهر رضای کردگار

هم بروز آنگه که آید آشکار
در عملها مختلف یعنی کجا
کرد پرهیز او زسوء حال خود
یا که باورداشت حسنتهای نیك
دید خودرا بی نیاز ازذوالجلال
آنچه را باشد مودی سوی عسر
هست مارا دارعقبی وایں سرا
از رسانهٔ نار پرقهر و وبا
روبگرداند از اطاعت و انقیاد
خوبد ارحق پاکی ارصدق ویقین
کاوست پاك وبرتر وذوالاقتدار
زود پس باشد شود خوشنود هم

هم برآنکه آفرید ازقدرت او
بعصی ازآن موجب آمد برثواب
کرد هم تصدیق برقول نکو
پس کنیم آسان مراورا کارها
کرد تکذیب کلامی کان بهاست
مال او نکند روی دفع عذاب
آنجهان وانجهان یعنی رماست
در نیاید اندران آتش مگر
رود باشدکه ازآن آتش بدور
نیست کسرا نزد او بر مقتضا
یعنی آن اعطا کند ازبهر حق
زانچه بخشد ازعطایش ذوالکرم

ماده و بر را بگاه خلقت او
بعس موجب برهلاك و برعذاب
بعی و اثماست وان بگفتگو
در امور دین و دنیا بارها
وان کلام لا اله الا الله است
چون هلاك آمد براوشد سدباب
میدهیم آنرا نهرکس که سزاست
آنکسیکه باشد او بدبخت تر
گردد آن پرهیزکار باحضور
هیچ نعمت هیچ مست برجزا
بی که خواهد احرومزد ازماخلق

سُورَةُ الضُّحَى إِحْدَى عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالضُّحَى ٢ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ٣ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ٤ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى ٥ وَ

بچاشتگاه وشب چون آرام گیرد که وابگذاشت ترا پروردگارت وعصب نکرد وهر آینه آنجهان بهتراست مرترا ازاینجهان و

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ٦ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ٧ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ٨ وَوَجَدَكَ

هر آینه بزودی خواهد داد ترا پروردگارت پس خوشنود کردی آیا یافت ترا یتیم پس جایگاه داد ویافت ترا گم پس هدایت نمود ویافت ترا ببعمر

عَائِلًا فَأَغْنَى ٩ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ١٠ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ١١ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

عیالمند پس توانگر ساخت پس اما یتیم را پس قهر مکن واما سئوال کننده را پس زجر مکن واما بنعمت پروردگارت پس اخبار کن

مبخورد سوگند حق برچاشتگاه
چونکه نور خود فراید از اله
می بیاید تیرگی در روزگار

حق تورا نگذاشت بازای بوالوفا
هیچ هم نگرفت دشمن در خفا
زاین سرای پرزاندوه وعنای

زود باشد که کند ربت عطا
نعمتی را که توگردی زان رضا
پس تورا ازطل خود به جایافت

جای دادت پس درآن نعم المقر
درپناه عون خود دور ازخطر
از هدایتهای خویش آگه نمود

یعنی از احکام بودی بیخبر
پس تورا زان کرد آگه سربسر
پس تورا حدت زوحی غیب جست

یا که راهت گشد اندروقت شام
برتجارت چونکه میرفتی بشام
سوی ره آورد دیگر جبرئیل

هم شب سوگند کارام وقرار
مرتورا بهتر بود دیگر سرای
حق یتیمی مر تورا آیا بیافت
یافت گمراهی تورا پس رهنمود
یا که کم کردت حلیمه در بحست
پس تورا ازامر خلاق جلیل

اصل این باشدکه درتوحیدذات
یافت درویشی توراصاحب عیال
یا که در فقر وفنا بودت نمود
پس تو اما آن یتیمانرا تقهر
مال ایشانرا مگیر از بی‌سبب
باز اما آنکه او خواهنده‌است
تو بسی خود بنوائی دیدهٔ
ای خدای بیشریك وبی‌نظیر
برفقیر این ارغمی بود عجب
خاصه قلب شاکر منعم شناس
تا که گردد مهرشان افزون‌ترب

دور بودی محتجب واندرصفات
پس توانگر ساخت ازمال ومنال
وان سوادالوجه فی‌الدارین بود
می‌سزان ازخود عطا کن‌حق وبهر
آنچنانکه شایع است اندر عرب
راحتیاح وفقر خودشرمنده‌است
رنج فقر و فاقه بس بکشیدهٔ
توغنی خود تو دانی ما فقیر
گر بخشد باز وبابد در غضب
ده‌که درهر نعمتت گویم سپاس
اللهم اجعلنا من المحبین

پس نمودت ره بتوحید وجود
گشتی از مال خدیجه بینیاز
پس تورا داد اوبدات خودبقا
قدرشان بشناس وکن احسان تو بیش
یا که ایمامند ارباب طلب
هیچ ازخودمی‌مکن محرومشان
بین‌چه‌باشد حال مسکین بیسئوال
هرچه دادی‌مایه کردیم آن تلف
واقعی تو داحتیاح و حال ما
کن حدیث ای‌احمد یا کبره دلق
بمحمدحبیبك صلواتك علیه

وان نبد جزموهبت اندر شهود
وازغنایم بعدازآن باغن وناز
وز وجود محض موهوبی‌غنا
یاد آور از یتیمی‌های خویش
تومکن قهر ارکه دوربد ازادت
هم محواه آزرده و مغمومشان
رحم کن بربینوا در کل حال
هیچمان نبودکنون چیزی بکف
کن عطا ثم‌العطا ثم العطا
نعمت پروردگارترا بحلق
وان بعفو ومغفرت گردد سبب

سورة الانشراح نمانی آیات وهی مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۲ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ۳ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۴ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

آیاگشاده‌نکردیم برای‌توسینه‌ترا وبرداشتیم ازتو بارتورا که‌بصدای‌شکست‌درآورده‌بودپشت‌ترا وبلندگردانیدیم برای‌توذکرترا

۵ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۶ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۷ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ۸ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

پس‌بدرستیکه‌بادشواری آسانیست بدرستیکه‌بادشواری آسانیست پس‌چون‌فارغ‌شدی‌پس‌رنج‌بکش وبسوی‌پروردگارت‌پس‌راغب‌شو

ما نگشادیم آیا سینه‌ات
اندراین معنی بود بسیار حرف
گفت خود مهجور ازشهرووطن
عارفان گویند کز جمع وصال
پس‌چون‌برگشت اودراین‌کون‌شهود

تا نباشد منکدر آئینه‌ات
گفته ها باشد بقدرفهم وظرف
واهل و احباش اسیر صدمحن
بار گشتن سوی فرق وانفصال
بود نروی سخت پس‌ضبط‌حدود

برگرفتم از تو آن بار گران
گفته معصی‌بود بار حزن وغم
دشمنان از ترك ویاران بیشتر
پس گران باشد برارباب بصر
حق مساوی کرد فرق وجمع او

که شکسته بود پشتت‌را حو دآن
ازجفای مشرکین و طعن وذم
دوستانش دمبدم یاریش تر
دل شود ازخشم سودن تنگتر
تا نباشد تنك اورا قلب وخو

جذبه

آنکه پردوشش رهجران بودبار
چون شوی وارد شهر ومنزلت
هرکه عاشق بود داند چیست‌حال
یك دردتنها به رنجبر وطنات
خواب‌رفت‌اوچونکه‌من‌رفتم‌رهوش
میکشندم همدیان با دور پیل
اندراین حالم بگوش‌آید خروش
کیست این گوینده پیرو شاه ما
همچو آمد احمد شیرین نفس
وحدت اندرکثرت اینست‌ای‌فقیر
و وضعنا عنك وزرك باشداین
پس بود باعسرها یسری پدید

سهل کرد ازبهر فرقش کردگار
بین دمهجوری چسان باشددلت
گاه مهجوری پس‌ازچندین‌وصال
بین‌که خواهد کرد عالمرا خراب
بارخسرو دین مکدآسان‌ردوش
که بحرطوفان او بوردد بحر نیل
کاورید این مست‌محو برانبوش
که بود در هر قدم همراه ما
سوی فرق ازجمع اوادنی‌سپس
واینست مخصوص ولیی دستگیر
هیچ اگر دای مقام واصلیی
هم تورا پیریست باعسر شدید

بورشهر دوست چون کردی‌سفر
من‌تمام بار گفتن زان همه
اندك‌اندك پیل‌من درخواب‌رفت
من‌فکار نگرفته بوده خواب او
یارمشکین‌موی سرمست‌اوکجاست
مبرید ازهمد و سندم دورتر
بار گردانید اورا در مقام
هرکجا هشتم قدم نزدیك ودور
دید حاضرشاه‌جان اندردل است
مصطفی[4] راگر نبود اینگونه حال
نام تو کردیم در عالم بلند
هست پیرت درمدینه بعد عمر

هردمت صد آسیا گردد بسر
بل نگنجد درجهان آن دمدمه
دید همدستان بخواب ازتاب‌رفت
زانکه بودم آگه ازآداب‌او
گرفسونی پیل‌می‌ست اوکجاست
تا زفرق و جمع مانم بی‌خبر
که نگردیده است تفسیرش تمام
داشت آنجا پیرفردا نی حضور
درمقام فرق جمعش حاصل‌است
زیستن در دارتن بودش محال
یا که قدر و رتبه‌ات را ارجمند
بعد یك دشواریت صدگونه یسر

همچنین بعداز فنا باشد بقا | آنچنانکه بعد فقر آمد غنا | پس چواز تبلیغ دعوتها تمام | توشدی فارغ بطاعت کن قیام
نصب کن خودرا بطاعات دگر | ربح طاعت کش بهر شام وسحر | سوی ربت پس تورغبت کن بجا | هرچه خواهی زاوبخواهاندر دعا
عارفان گویند اندر این مقام | چونکه دادی کارصورت رانظام | زاینجهان وکارآن وارسته شو | مطلق ازممکن بحق پیوسته شو
عسکری فرموده درتفسیر خویش | که علی را نصب کن برحفظ کیش | منقل شو پس بدار آخرت | اصل آن داند خدا بمعذرت

سورة التين ثمانى آيات وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خدای بخشاینده مهربان

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۲ وَطُورِ سِينِينَ ۳ وَهٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۵

به تین وزیتون وطور سینین واین شهر امین بتحقیق آفریدیم انسانرا درحوسر راست گردنی

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۶ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۷ فَمَا

پس گردانیدیمش فروتر فروتران مگر آنکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته پس مرایشانراست مزدی غیرمقطوع پس چه چیز

يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ۸ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

تکذیب میکند ترا بعد ازین دردین امانیست خدا حکمران تر حکمرانان

مار بر انجیر و برزیتون قسم | داد او خود اختصاص این دو هم | مرخواصی شاید اندراین دو است | کان نهان اردانش ما و تو است
تو برانیکه به است از تین عنب | پس بتین سوگند ازچه خورده رب | از فواکه یا که دیگر چیزها | به ز زیتوست در تمیز ها
سر اشیا را کسی که داند او | کرده خلق انجیر را شد یا کو | گفت ابلیس آنش ارحاکست به | شد براو اسرار خلقت مشتبه
تو مشو ابلیس خو ای هوشمند | کن هرآنچه حق پسندد تو پسند | تین وزیتون گفته اند اینسان کرام | که بود نام دوموضع درمقام
مرسلی آنرا عبادتگاه کرد | چون زینش حق ورا آگاه کرد | تین و زیتون یا بتحقیق متین | آن معانی کلی وجزئی است هین
هم قسم برطور سینین کان رمین | بد مقام خواندن موسی یقین | هم بدین شهر مبارك که بود | مولد پیغمبر کامل رشد
کافریدیم آدمی را ما چنین | خود بتعدیلی نکوتر بس متین | ازجهانی کان سبی باشد عیان | هست ذکر جمله حاجت درمیان
پس ثناقبح صورش کردیم هین | تا بود در خور باسفل سافلین | صورتی کان درخور نفس وهواست | بایسد واقع اندر آسراست
غیر آنانکه بایمان آمدند | کارهای نیك را ساعی شدند | پس مرایشانراست اجری ازخدا | که نگردد منقطع ور وی جدا
قصد یا اینست کادم شدچوپیر | رو بپستی آورد بر نا گزیر | عقل او فاسد شود گردد خرف | وزطریق استقامت منحرف
غیر آنکو مؤمن و استوده است | بلکه او برعقل وجان افزوده است | پس تکذیبت چه دارد باز جود | بعد بالدین هیچ اگرداری خرد
منکری یعنی که از یوم جزا | باوجود این دلایل ار خطا | بست آیا احکم او از حاکمین | حاکم بالعدل در دنیا و دین

سورة العلق تسع وعشر آيات وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۳ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۴ الَّذِي عَلَّمَ

بخوان بنام پروردگارت که آفرید آفرید انسان را از خون بسته بخوان پروردگار تو است کریم تر آنکه تعلیم نوشتن

بِالْقَلَمِ ٥ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَالَمْ يَعْلَمْ ٦ كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰي ٧ اَنْ رَآهُ اسْتَغْنٰى ٨ اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ

بقلم آموزانید انسانرا آنچه نمیدانست حقا بدرستیکه انسان عصیان میورزد بایکه دید خودرا که بی نیاز شد بدرستیکه سوی پروردگار

الرُّجْعٰي ٩ اَرَاَيْتَ الَّذِي يَنْهٰى ١٠ عَبْدًا اِذَا صَلّٰي ١١ اَرَاَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَي الْهُدٰى ١٢ اَوْ اَمَرَ

تواست بازگشت آیا دیدی کسیرا که منع کند بنده را چون نماز کند آیا دیدی که اگر بود بر هدایت یا امر کرد

بِالتَّقْوٰى ١٣ اَرَاَيْتَ اِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰي ١٤ اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى ١٥ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا

بپرهیزکاری آیا دیدی که اگر تکذیب کرد و روی گرداند آیا نداست که خدا می بیند چه نیست هر آینه اگر باز نایستد خواهم گرفت البته

بِالنَّاصِيَةِ ١٦ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ١٧ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ١٨ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ١٩ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

کاشان موی پیشانی پیشانی دروغگوی خطاکار پس باید که بخواند اهل مجلسش را رود تا شد بخوانیم زبانیه را چه است فرمان مبر او را و سجده کن و نزدیک شو

آیتی کاول رسد از رب دین
خلقت انسان زخون بسته کرد
گفت برخوان گفت خوانده نیم
بار دیگر جبرئیل آمد فرود
گفت آن حالات را باوی همه
می بخوان تو ای پیمبر نام حق
تا بداند آدمی که لایقش
می بیاموزاند آدمرا تمام
هست سوی رب تو بیمعدرت
بینی ای ناهی تو آیا که بود
بینی آیا آنکه تکذیب ار کند
این ندانسته است آیا از عمی
موی پیشانی او گیریم هم
پس بباید اهل خودرا خواند او

بود اقرء باسم ربك بالیقین
عصوهایش پس بهم پیوسته کرد
جبرئیلش بر فشرد آدم بهم
آیت دیگر براو آورد زود
گفت تو پیغمبری بیواهمه
آنکه خلق آدمی کرد ازعلق
هست و واجب بندگی خالقش
آنچه را که می نداست ازمهام
بازگشت همه اندر آخرت
بندهٔ ما گرکه برراه رشد
یا که روگرداند آن بوجهل رد
که بود بینا بقصد او خدا
برکشیمش سوی دوزخ وان الم
زود خواهیم آزمانه بر عدو
آنچنان بودکه گفت آن مجتبی

نام ربت را بخوان ای مصطفی
روزی اندرغار حرّا بدرسول
گشت بیطاقت شد اندرخانه بار
رفت پیش ورقة بن نوفل او
حاصل آنکه اول آیت بود این
آمد این آیت بحسنین برسول
رب اکرمرا بخوان که با قلم
الحق انسانست طاغی برخدا
بینی آیا آنکه دارد هیچ بار
امر بر تقوی نماید یا نماز
مستحق برچه عذابی گردد او
باید او از نهی تا بار ایستد
ناصیهٔ آن کاذب خاطی که بار
آزمانه دوزخ پرقهر و بار
تو مبر فرمانش واسجدو اقترب

آنعدائی کافرید او چیزها
کرد بروی جبرئیل ازحق نزول
تب گرفتش خفت برحا راهتراز
تا خدیجه زوجهٔ پاکیزه خو
که براو آمد ز رب العالمین
زانکه خلقت اصل باشد برعقول
سر نوشتن را بیاموزید هم
چونکه خودرا دید ذیقدر و غنا
بنده مارا که باشد در نماز
میخواند اورا چگونه داشت باز
هم بدینسان هرمکذب هرعدو
ایستد ورنی که بار آن بحرد
داردت رآداب وتقوی و نماز
تاکشد اورا بدوزخ باضطرار

سورة القدر خمس آيات وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ٢ وَمَا اَدْرٰيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ٣ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ ٤

بدرستیکه ما فرستادیم در شب قدر وچه چیز دانا کردت که چیست شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه

تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ٥ سَلَامٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

نازل میشوند فرشتگان وروح درآن باذن پروردگارشان از هر امری سلامت است آن تاوقت طلوع صبح

عابدی بود اندر اسرائیلیان
نام او شمسون بسی روشنروان
کرده بد هشتاد سال او خود جهاد

با صحابه گفت حالش رارسول
بس شدند از استماع آن ملول
که بود مارا چنین طاعت کجا

آمد اینکه ما فرستادیم چند
درشب قدر این کتاب ارجمند
یعنی آن ازلوح محفوظ مبین

پس ورا روح الامین در بیست سال
درجهان آورد ز امر ذوالجلال
چه تورا دانا نمود ارلیل قدر

ازهزاران ماه آنشب بهتراست
اهل طاعت راکه طاعت درخوراست
برزمین نازل شوند افرشتگان

زامر حق الابهرهر کاریکه هست
کرده حق تقدیر آن درفوق و پست
تا طلوع فجر در آنشب تمام

نزد تحقیق ارکمال سرمدی
الهٔ القدر است تنبیهٔ احمدی
حال کون احتجابش بالعهود

زانکه ممکن نیست آن ادراک خاص
جزکه دراین تنبه دراین حال خاص
نیست ظاهر قدرآن رهیچکس

با عدوی دین حق با اجتهاد
با حبوة و عمر کوتاه از قضا
درسماء دنیوی آمد چنین

باچنان قدر و شرف وان شرح صدر
با امین وحی جبریل ادران
می نباشد جز سلامت جز سلام

برمقام قلب از بعد شهود
خود شناسد قدرآن احوال وبس

جذبه

جمله اشیا را درآن حال وصفت
می شاید از حقایق معرفت
گر شنیدستی سلیم کوی یار

آنحال ار تمام شرح هیچ من
منقلب گردم تمام از سجن
کاه شدت من مهمام در مقام

خانه را خالی کن ار نگاه تو
منتظر بنشین بباب خانه تو
خاصه کز یار عزیز آید پیام

خانه ارغیر ارکنی خالی تمام
آید آن مهمان غیبت لاکلام
ما تو من گویم چه رین حال عجب

چیست دانی لیلة القدر ای عیار
قوه های عقلی و روحی تمام
جونکه آمد کار مردلخواه تست

طالع از برج حقیقت ماه تست
تا بصحبت دردرودند و سلام

سورة البَيِّنَةُ ثَمانَ آياتٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۲ رَسُولٌ

نبودند آنانکه کافرشدند از اهل کتاب ومشرکان جدایان تاوقتیکه آمدایشانرا باقران فرستاده

مِنَ اللهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۳ وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ اِلّا مِنْ بَعْدِ

از خدا که میخواند صحیفهای پاکیزه درآنهاست نوشتهای راست درست ومتفرق شدند آنها که داده شدند کتاب را مگر ازبعد

ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ٤ وَ ما اُمِرُوا اِلّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ

آنکه آمدایشانرا بینه وفرموده شدند مگرتاپرستند خدارا خالص دارندگان برای اودین راحق گرایان وبرپای دارند نمازرا و

يُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ۵ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نارِ

بدهند زکوة را وایشت کیش راست بدرستیکه آنانکه کافرشدند از اهل کتاب ومشرکان درآتش

جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها اُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۶ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِكَ هُمْ

دوزخ باشندجاویدان درآن آنهااند آنهابدترین خلق بدرستیکه آنانکه ایمان آوردندو نزدند کارهای شایسته آنگروه ایشانند

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۷ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها اَبَداً ۸

بهترین خلق پاداش ایشانست نزد پروردگارشان بهشتهای جای اقامت دائمی که میرود از زیرآنها نهرها جاویدان در آن همیشه

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

خوشنود شدخدا ازایشان وخوشنود شدند ازاو آن مرای کسیست که ترسد از پروردگارش

می‌نبودند آنکه شد کافر بدین
جمله از اهل کتاب و مشرکین
باز استاده ز کفر ماسبق

یعنی احمد با نشان و دعوتش
هم کتاب ومعجزات وحجتش
کو رسولست از خدا با بینات

آن صحف که پاك ازسوب خطاست
برشما خواند بوحه صدق وراست
اندران نوشتهای بس درست

یعنی اندراوح محفوظ این کتاب
بود وحامع برصحف ازفصل وباب
می‌ندارید اختلاف ارهیچ باب

در حق پیغمبر ذوالسلطه
حز دربعدار آنکه آمد بیمه
پیش ازآن کاید پدیداعی رسول

منتظر بودند وخواهان ازخدا
که ظهورش‌را کند رودازخفا
چونکه شد مبعوث کردند اختلاف

بعض دیگر سرکش وکافرشدند
از قبول امراو سر واردند
هم نگردیدند مأمور از خصوص

پاك دین خودکنند ازبهر او
مبلشان برحق شود در جستجو
مرپیا دارند در وقتش صلوة

آنچه را گشتند مأمور آنگروه
دین حق وراست باشد اروحوه
وانکسانکه نگرویدند از یقین

آنگروه باشند در بار ححیم
بدترین خلق و دردوزح مقیم
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند

بهترینند آنگروه از ما خلق
همنشان پاداش اندر نزد حق
با اقامت بوستانها که عیان

تا ابد پایندگانند ار سرشت
اندران عالی مکان حرم بهشت
حق ازایشان راضی وایشان زحق

تا برایشان بینه آمد ز حق
ایست بهرآنکه ترسد ازخدای
ور عقوبتهای او در آنسرای

مینماید بر شما راه نجات
هست احکامی که حق است ازنخست
آنکه داده شد مرایشانرا کتاب

سورة الزلزال ثمانی آیات وهی مدنیة

داشتند اهل کتاب اورا قبول
بعضی از آنها نمودند اعتراف
جزکه بپرستند حق راباخلوص

هم دهند اندر محل خود زکوة
هیچ از اهل کتاب ومشرکین
هم عملهای ستوده کرده‌اند

حویها باشد ز زیر آن روان
اینچنین پاداش یابد آن فرق

بسم الله الرحمن الرحیم

نام خداوند بخشاینده‌مهربان

اِذٰا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزٰالَهٰا ۲ وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقٰالَهٰا ۳ وَ قٰالَ الْاِنْسٰانُ مٰا لَهٰا ٤ یَوْمَئِذٍ

چون ازازله‌درآورده‌شودزمین زازله‌اش وبیرون‌اندازد زمین بارهایش‌را وگویدانسان چیست‌مرآنرا رورچنین

تُحَدِّثُ اَخْبٰارَهٰا ٥ بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰی لَهٰا ٦ یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّٰاسُ اَشْتٰاتًا لِیُرَوْا اَعْمٰالَهُمْ ۷ فَمَنْ یَعْمَلْ

بگوید خبرهایش‌را بایکه‌پروردگارت‌وحی‌کردبرای‌او روزحنین بازگردندمردمان‌پراکندگان‌نامودهشودکردارشان پس‌کسیکه‌کند

مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ ۸ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ

مقدار ذره نیکی‌خواهددیدآنرا وکسیکه کند مقدار ذره‌بدی‌خواهددیدآنرا

چونکه جنبانیده گردد این زمین
بار جنبانیدنی سخت از یقین
زانکه‌چون‌ارس‌ازخودداندارد برون

یعنی اموات و دفائن‌کان‌وگنج
که بدآنها موحب طغیان و رنج
آدمی گوید درآنحال این زمین

مرزمین آروز آید در سخن
بدهد اخبار ازعملها تن بتن
هرچه هرانس‌کرده اندرپشت او

اوفتد ار پرده بیرون رازها
ماند از خجلت بکام آوازها
ماتو گویم من مثالش را تمام

پیچد ازنزع استخوان‌ورگ‌بهم
حسم آید در تزلزل دمبدم
افکند بیرون زخویش اسرارها

میتوان زین‌حرو بی بردن بکل
چون رسد هنگام بگذشتن زپل
بنی آن گوید سوارپیل‌ورخش

ارض آید پس بعرض حالها
خود بان ربك اوحی لها
حق دهد یعنی‌که دستوری باو

مردم آروز ازقبور اندرحساب
مینمایند از پراکنده ایاب
مختلف احوال اندرجستجو

تا مر ایشانرا شود نموده باز
مرجزای کارهاشان ر امتیاز
پس‌کسی‌هم‌سنگ‌موُر

از نکوئی برهرآن یابد جزا
در عمل برقدر ذمه یا هبا
کس‌نماید ور بدی پاداش آن

پس‌چوبدکردی بترس ازروزبد
که نخواهدشد مکافات ازتورد
توبه کن از سیئات ماسبق

باشد این یکسوره کافی‌ازکتاب
باشد ارآگه دل ازیوم‌الحساب

بارهای خودکه دارد درکمون
چیست اورا که بخندند اینچنین
بار گوید بی تأمل مو بمو

تن بمرگ آرد چورو براهدام
در زبان آرد ز پنهان کارها
مغزش ازبعل خران‌گردیده‌پخش

که عیان کن حالهای تو بتو
بعض نورانی وبعضی تیره رو
یا بقدر ذره پیش خور ز دور

میرسد بروی ببیند وان‌عیان
مر بپوشاند بدیها از تو حق

سُورَةُ العَادِيَاتِ اِحْدَى عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ۲ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ۳ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ۴ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۵ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۶

بروندها باآواز نفس زدن نفس ردن پس آتش برآرندها آتش برآوردن پس آنها که بغارت شوند در صبح پس برانگیزند آن غبار را پس درمیان درآمدند بآن جماعتی را

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۷ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ ۸ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۹ أَفَلَا يَعْلَمُ

بدرستیکه انسانست مر پروردگارش را ناسپاس و بدرستیکه او بر آن هر آینه شاهد است و بدرستیکه او برای دوستی مال هر آینه سخت است آیا پس نمیداند که

إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۱۰ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۱۱ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ

چون برانگیخته شود در گورهاست و تمیز کرده شود آنچه در سینهاست بدرستیکه پروردگارشان بایشان روز جزیی آگاه است

قومی از اعراب کردند اجتماع
در زمین رمله از بهر نزاع
چون رسید اندره رسید این خبر
سویشان کرد او علی را ره سپر
غزوهٔ ذات السلاسل باشد این
که بزنجر آمدند آن مشرکین
صبحگاهی تاخت برایشان دراه
برق بین تا چون کند با مشت کاه
کشت رایشان فرقهٔ را در نبرد
فرقهٔ راهم بآهن بند کرد
تا که آب اندك شود ستوان عبور
بر مدینه نامد احمار از مرور
تنگدل شد زان خبرها مصطفی
جبرئیل این آیت آورد از خدا
پس قسم برآنکه آتشها رسنك
زیرسم آرند بیرون بدرك
قصد از اسبان سواران سرند
که بصبح ارجیش اعنی صفدرند
آمدندی پس بصبح اندر میان
مرگروهی را بقهر از دشمنان
چون دوروپانی که ازجیث نهان
افکنند ار حوضها در مردمان
آنکه ضارب برغلام است وکدز
واهل اورا می‌محر بریك پشیز
هم بتحقیق آنکه اندرحب مال
سخت باشد آدمی از سوء حال
جمع گردانیده گردد هم بجا
آنچه باشد مختفی در سینها
تا شدخون بر مدینه آورند
یا بجیش مسلمین از بایسند
شد روان رزم‌آزمای صدمصاف
با گروهی سوی ارباب خلاف
ره بشب میرفت وپنهان بودروز
تا رسید آن‌شیر حق برجیش‌یوز
کار نامد حیله و تدبیرشان
شیر حق بکشید در زنجیرشان
چونکه برگشتند رودی بدعظیم
واند طغیان‌داشت صدلشکر مقیم
آن دوروپان ازشان بیفروع
مستمر کردند اخبار دروغ
که که باسبان دونده مر قسم
که بخصم آرند رو در صبحدم
هم بآن اسبان غارتگر قسم
صبحگاه انگیختندی از وجوه
پس غباری در کنار آنگروه
رب خودرا ناسپاس است‌اوهمی
این جواب است ازقسم‌که آدمی
میخورد تنها رند مر بنده را
مرکنود است‌آنکه او بندد عطا
برخود است‌او یا گوه‌درحشرگاه
حق بود بر بخل وکفرانش‌گواه
آنچه باشد درفتور اندیك وبند
پس نداند مبعث آیا شود
رب ایشانست بر ایشان خبر
روز حشر اندر مجازات کفر

سُورَةُ القَارِعَةِ ثَمَانِ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ۳ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ۴ وَتَكُونُ

آن درهم کوبنده چیست آن درهم کوبنده و چه چیز دانا کرد ترا که چیست آن درهم کوبنده روزیکه باشند مردمان چون پروانه پراکنده و باشند

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ٥ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ٦ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ٧ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ

کوهها چون پشم رنگارنگ وازده پس اما آنکه گران آمد سنجیدهایش پس اوست درعیش پسندیده واما آنکه سبك آمد

مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ٨ وَمَا أَدْرَاكَ مَاهِيَهْ ٩ نَارٌ حَامِيَةٌ

سنجیدههایش پس ماوایش دوزخ است وچه چیز دانا کرد ترا که چیست آن آتشی است بغایت سوزاننده

ساعت گوینده مر آینده است
قلبها کوبد زهول و هیبتش
نزد بعضی مرفراش آمد حراد
پس هرآن باشد ترازویش گران
وانکه اوباشد ترادویش خفیف

خود قیامت ساعت گوینده است
تا که طاغی چه باشد شدتش
که بهم ریزند از بك بیم باد
ازعملهای نکو در آزمان
هست جایش هاویه اندر ردیف

تو چه دانی معنی گوینده چیست
مردم آروزند چون پروانهها
کوهها گردند چون پشم زده
پس مگرعیش پسندیده پراوست
چه تورا دانا نمود از هاویه

درقیامت حاصل آن گوینده کیست
که پراکنده بوند از لانهها
هم ملون هم جدا ازهم شده
حالش اندر جنت الماوی نکوست
وصف او این است نار حامیه

سورة التكاثر ثمان آيات وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ ٢ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ٣ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٥ كَلَّا

بغفلت انداخت شمارا مباحات در بسیاری تا آنکه زیارت نمودید مقبرهارا حقا زود باشد که بدانید پس حقا زود باشد که بدانید به چنانست

لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ٦ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ٧ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ٨ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

اگر بدانید دانستنی یقین هرآینه ببینید البته دوزخ را پس هرآینه خواهید دید آنرا مشاهده یقین پس پرسیده خواهید شد روز چنین از نعمت

فخرهای شما بی معذرت
تا بحدیکه شما را گورها
نیست انسان للکه محض واهمه
پس باید که ازاین بار ایستید
باز ماند از تفاخرهای خویش
پس شما پرسیده گردید از نعم

مر شما را داشت باداز آخرت
میکند از بهرآن منظورها
صرف دنیا همتان گردد همه
عیب غفلت را برود آگه شوید
گرندانید آنچه را دارید پیش
اندر آروزحساب ازبیش و کم
قدر نعمت گرکه شناسد کسی

پس بهم از کثرت مردان خویش
کاین قبور مردهای ماست کان
زود باشد که بدانید از یقین
نه چنانست ار بدانید ار عیان
مرجهنم را شما خواهید دید
پی ارآن پرسند تامت نهند
پیهده است ارنعمتش بخشی بسی

فخرکردید آنکه مردماست بیش
مرده اند و رفته اند ازاین جهان
مرخطای رای خودرا اندراین
دانش احری که باشد بیگمان
دیدنی پس کان یقین است وبدید
بلکه تا نعمت بافزونتر دهند

سورة العصر ثلث آيات وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْعَصْرِ ٢ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ٣ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ

بطرف آخر روز بدرستیکه انسان هرآینه درزیان کاریست مگر آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته وصیت یکدیگر نمودند براستی

وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ

ووصیت نمودند بشکیبائی

هم‌قسم بردهر یعنی بر زمان | وامتداد آن بقای نیکران | آنکه میباشد زیانکار آدمی | از فزونی میرود سوی کمی
جزکسانی کاهل ایمانند و دین | کرده‌اند اعمال نیکو از یقین | سعیشان درکسب طاعاتست بیش | کرده‌اند افزون‌حوة وخیرخویش
هستشان باهم وصیتها که آن | برحق‌استوراست درایمان‌وجان | همچو توحید خدای بشریك | هم‌اطاعت بر رسل و اعمال نیك
 | هم‌وصیت کرده‌اند ایشان بصبر | زانکه‌می‌بکشند زاعداظلم‌وجبر

سورة الْهُمَزَة تِسْعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده‌مهربان

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ٢ اَلَّذِي جَمَعَ مٰالًا وَ عَدَّدَهُ ٣ يَحْسَبُ اَنَّ مٰالَهُ اَخْلَدَهُ ٤ كَلّا لَيُنْبَذَنَّ فِي

وای بر هرعیب‌گوی‌طعن‌رسنده | که‌فراهم‌آورد مال‌را | وآماده‌داشت‌آنرا می‌پندارد که‌مالش‌جاودانی‌میکرداند آنرا چنانست انداخته‌خواهدشددر

الْحُطَمَةِ ٥ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مَا الْحُطَمَةُ ٦ نٰارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ ٧ اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ ٨ اِنَّهٰا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ

آتش‌درهم‌شکننده‌وچه‌دانا کردترا که‌چیست آتش‌درهم‌شکننده‌آتش‌خداست‌برافروخته‌که‌مستولی‌میشود بر | دلهادرستیکه‌آن‌برایشانست‌سرپوشیده

٩ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

درستونهای کشیده

چندتن بودند کایشان بررسول | میزدند ازچشم طعن ازباقول | آمد آیت کاینگروهند اهل ویل | ویل برآنکس‌بود برطعن میل
درنهان غیبت‌کنند از یکدگر | طعنه درطاهرزنند اندر بطر | باشد آیت شامل هرکس که او | باشدش برمردمان اینفعل وخو
وانکه جمع مال کردوداشت‌دوست | بشمرد هرساعتش‌چون‌مال‌اوست | می‌پندارد چنین کاندر جهان | مال اوساندش مر اورا جاودان
اینچنین‌بود که او پنداشته | بل فکند در آتش انباشته | که بود ازعادت‌آن کسر وحطم | چه رحطمه ساخت آگاهت‌نحتم
بارحق است آنکه برافروخته | دوستداران هوا را سوخته | آتشی آنکو برآید درزمان | جای گیرد درقلوب کافران
گوئیا بسته است آن بارعظم | برستونهای کشیده درحجم | آنچنان یعنی برایشان بسته است | که دری براستنی پیوسته است

سورة الْفِيلِ خَمْسَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحٰابِ الْفِيلِ ٢ اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ٣ وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا

آیاندیدی که‌چگونه‌کردپروردگارتو باصحاب فیل آیانگردانیدمگر ایشانرا درتباهی وفرستاد برایشان‌نوعی‌پرنده

اَبٰابِيلَ ٤ تَرْمِيهِمْ بِحِجٰارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ٥ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

فوج‌فوج که‌می‌انداخت‌ایشانرا ازسنگی از سجیل پس‌گردانیدایشانرا چون‌برگ‌خورده‌شده

مرندیدی این توآیا در سبیل | که چه ربت‌کرد با اصحاب فیل | برشکست اهل حبش‌را برچنان | با طیوری بس بجثه ناتوان
می‌نگردانید کید آن فرق | باطل وگمراه آیا آنکه حق | قصد ایشان بود تخریب حرم | کردشان تضلیل پس‌رب‌الکرم
خودفرستاد او برایشان باشکوه | فوج مرغانرا گروه اندرگروه | میفکند آن هریکی‌سنگی زکل | مرد ومرکبرا نمودی مضمحل
| پس بگردانید ایشانرا اله | خورد گشته برمثال برك كاه

سورة الْقُرَيْش اَرْبَعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

لِاِيلٰافِ قُرَيْشٍ ٢ اِيلٰافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّيْفِ ٣ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ اَلَّذِي اَطْعَمَهُمْ

برای الفت‌عطاکردن بقریش الفت‌عطاکردن بایشان | درکوچ زمستان وتابستان | پس‌باید بپرستند | پروردگاراین‌خانه‌را | آنکه‌سیرطعام‌کردایشانرا

مِنْ جُوعٍ ٤ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

ازگرسنگی | وایمن‌کردایشانرا ازبیم

بود هر سالی بعزم اتجار | مرسفر بهرقریش اندر دو بار | درزمستانشان سفر بدریمن | فصل تابستان بشام این بودفن
خلق میخواندندشان اهل حرم | داشتند اهل حرم‌را محترم | حاصل آنکه قصه اصحاب فیل | برقریش آن بود نعمت درسبیل
تا برایشان در وقوع رحلتین | الفتی از مردمان باشد بعین | پس باید تاکه بپرستند هم | صاحب این خانه را اهل حرم
آنحدا که داد ایشانرا طعام | کاه‌جوع ازاین دورحلت‌درمقام | ایمن ایشانرا نمود ازخوف هم | زاحترام این حریم محترم
میشدند آنها بهر شهر و دیار | ازپی کسب معاش و اتجار | زاحترام آن حرم ایمن بدند | مطمئن درهرره از رهزن بدند

سورهِ الْمَاعُونَ سَبْعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

اَرَاَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ٢ فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ٣ وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٤

آیادیدی آنراکه | تکذیب میکند روزجزارا | پس اینست | که بجفامیراند یتیم‌را | وترغیب نمیکند | بر طعام‌دادن درویش

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ٥ اَلَّذِينَهُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُونَ ٦ اَلَّذِينَهُمْ يُرَآءُونَ ٧ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

پس‌وای‌برنمازگزاران ریائی آنها که ایشان | از نماز خود سهوکنندگان بیخبرانند آنانکه ایشان ریامیکنند | ومنع میکنندزکوة‌را

دیدی آیا ای محمد آنکه را | میکند تکذیب بریوم جزا | اوست پس آنکس که‌دفع‌ازخودکند | مر یتیمانرا بقهری بس اشد
نی‌کند تحریص‌کسرا زاطعام | خود براطعام مساکین هیچ باز | بس بود رنج وعذاب‌آنراکه باز | میگذارد از ریا مانا نماز
وان بود ابن ابی واصحاب‌او | هرمنافق یا بگاه جستجو | وانکسانکه از نماز خویشتن | غافلند و بیخبر در هرزمن
وانکسانکه میکنند ایشان ریا | درعملها ازپی مدح و ثنا | مدحشان گویندیعنی تا که خلق | جزریا برتن نپوشند ابچ دلق
مانعند ایشان هم از مال زکوة | جمله در دارند اهل این صفات | هرکه منع خیری ازمردم کند | راه ورسم مردمیرا کم کند
آدم آن باشد بدون امتناع | که بنی‌آدم برد زاو انتفاع | ور رسد برمردمان ازوی‌ضرر | تونخوانش آدم ددداست آن‌جانور

سُورَةُ الْكَوْثَرْ ثَلٰثَ آيٰاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِنّٰا اَعْطَيْنٰاكَ الْكَوْثَرَ ۲ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۳ اِنَّ شٰانِئَكَ هُوَالْاَبْتَرُ

بدرستیکه ماعطا کردیم ترا کوثررا پس نماز گذار مر پروردگار خودرا وقربان کن بدرستیکه دشمن تو اوست دم بریده

برتو ما کردیم کوثر را عطا
چیست کوثر خیر افزون بیحطا
بر تو دادیم ار جمال معنوی
هم بنا و ذکرت اندر هرگذر
میکنیم اندر اقالیم و بلاد

میماند بقعهٔ اندر جهان
که بباشد نسلی ار تو اندران
زاشتران کاعلی است اموال عرب
نسل و اعقاب تورا یعنی زیاد
هست بحری کان بود عمار سرشت

جمله خیر دیوی و اخروی
بر تو دادیم ار جمال معنوی
حرکه محتاجان برند ازوی ثمر
هم بود مروی که کوثر در بهشت
با خلوص قلب وعاری از مجاز

نحر کن اندر رضا و راه رب
زاشتران کاعلی است اموال عرب
همنا و ذکرت اندر هرگذر
پس گذار از بهر رب خود نماز
کاهل حاجت را ترآر بدهند راه

کی شود قربان قبول دادگر
حرکه محتاجان برند ازوی ثمر
نسل و اعقاب تورا یعنی زیاد
برخلاف مشرکان دل سیاه
میگردد خود ز نسلی مدفع

نسل تو افزون شود دربحر و بر
هم بود مروی که کوثر در بهشت
دشمنی کاوخواند نسلت منقطع
خالی از ذکر تواندر کشوری

سورَةِ الْكٰافِرُونَ سِتَّ آيٰاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ يٰا اَيُّهَا الْكٰافِرُونَ ۲ لٰا اَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ ۳ وَلٰا اَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا اَعْبُدُ ۴ وَلٰا اَنَا عٰابِدٌ مٰا

بگو ای کافران نمیپرستم آنچه میپرستید ونه شما پرستندگان آنچه می پرستم ونه پرستنده ام آنچه می پرستید ونه

عَبَدْتُمْ ۵ وَلٰا اَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا اَعْبُدُ ۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

شما پرستندگانید آنچه میپرستم شما راست دین شما ومراست دین من

مشرکان گفتند بافخر کبار
که توسالی دین ما کن اختیار
اندران آیین که داری ار جمیع

بعد ازآن هردین پسندیده شود
برتو و ما هردو نگریده شود
خود شریك آرم بذات ذوالمنن

آمد این آیت که گو بر کافران
می نپیرستم پرستید آنچه آن
خود نه پرستید کاید از ولا

من نپیرستنده ام هرگز خود آن
که پرستید آن شما ای مشرکان
میپرستم در نهان و در علن

از شما دین شما هم دین من
باشد ازمن وا گذارید این سخن
گشته منسوخ این آیات قتال

نسخ این لازم نباشد هیچ لیك
هست هرحکمی بجای خویش نیك
تاکنم معلومتان درکار دار

وقت آن خواهد رسید اندر نبرد
تا که بشناسید گردون رازگرد
هرچه غیرازاو پرسید آن خطاست

تو مرا گوئی بتانرا با خدا
گیرم ابیاز این کجا و آن کجا
تا براندازم ز تیغ آنیتان

پس نگردیده است منسوخ ایستلام
هرسخن را هست جائی والسلام

سورهِ النَّصْرِ ثَلٰثَ آيٰاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ ٢ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجًا ٣ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

چون آید یاری کردن خدا وفتح مکه وبینی مردمان را که درمی آیند در دین خدا فوج فوج پس تسبیح کن بحمد پروردگار خود

وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

وطلب آمرزش کن ازاو بدرستیکه اوست قبول کننده توبه

چونکه یاری کردن آید از خدا — هم زمان فتح مکه در شما — چون ببینی مردمان در دین حق — فوج فوج آیند هرروز ار فرق
وعدهٔ حق بر تو خواهد گشت راست — دست شکرانه ز آنچو معهود از حیاست — پس تو کن تسبیح با حمد خدا — هردم از پروردگارت بیقیاس
هم کن آمرزش ز فضل او طلب — که بود توبه پذیر از بندگان — اکثری گویند این آیت نزول — یافت پیش از فتح مکه در رسول
شرح فتح مکه و آن داستان — گر که خواهی جمله از تاریخ خوان

سورة أَبِي لَهَبٍ خَمْسُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ٢ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ٣ سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ٤ وَ

شکسته باد دو دست ابی لهب که خواست سلک بعمر بدهد یکدار او مال او وآنچه کسب کرده رود باشد که در آید آتش را خداوند مایه و

امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ٥ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ

زن او که بردارنده هیمه است در گردن او ریسمانیست از لیف خرما

باد بشکسته دو دست بولهب — تا چه کرد او با رسول منتجب — سلک نگرفت او که تا روی رشد — گشت باخیر و هلاک آن نشد
دفع نکند مر بوی از روی عداب — وانچه کرد از مال و ورزید اکتساب — رود باشد که در آید تا بلهب — آتشی را کو بود صاحب لهب
زوجه‌اش آتش حمال بهت حرب — احت بوسفیان که بردنطفی وصرب — اوست بردارنده هیزم مراد — زین سخن چینی است از بهر فساد
آنچنانکه هیزمست آتش‌کشی — معروف هم سخن چین آتشی — آن یکچشم بس معروف بود — بر سخن‌چینی وان مکشوف بود
بود هیزمکش زن آن بولهب — تا فرورد نار دوزخ روز و شب — ریسمان از لیف خرما بافته — باشد اندر گردن او یافته
خار و خاشاک آن لعینه راندرس — مکشد اندر ره بحر رمس — هم بشت او پند اندر جحیم — پشه‌های هیزم از نار الیم

سورة الإِخْلَاصِ أَرْبَعُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ٢ اللهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ٤ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

۱ بگو یا محمد او ست خدای یگانه خدا بی نیاز رانده و زاینده نشده و نیست اورا همتا و همسال

گفته‌اند ارباب تحقیق و خرد — ذات بحت و بود محض است آن احد — مزد و مطلق از خصوص و از عموم — وز عروض و لاعروض و هر رسوم
مطلقست اعنی رقید خاص و عام — نه بود وصف و نشان اورا نه نام — جمله را و آثار کثرت منتفی است — در حجاب لاتعین مختفی است
عاریست از وصف کثرت وحدتش — دور از شرط تعین نسبتش — هست یکتائی چنان یکتا که او — در عدد داخل شود بیگفتگو

ازعددها وحدتش خارج بود
در مقام واحدیت از جهات
یافت اندر واحدیت اعتبار
ای محمد در جواب مشرکان
گو تو ایشانرا هوالله احد
منفرد اندر صفات وذات خویش
اندران حضرت خردرا راه نیست
هر وجودیراست بروی احتیاج
نیست فوقش آصری او باهمی
یا که من غیر شده آمد صمد
نیست همتائی مراورا هیچ کس

بی‌چوواحد در عدد داخل نشود
می‌پذیرد علم و تعیین و صفات
اسم‌ورسم‌ونعت‌ووصف‌ازهرقرار
که تورا گویند حق‌را ده نشان
اوکه‌احد در اشارت در عدد
مطلق ازادراك مخلوقات خویش
ممکنی از هستیش آگاه نیست
اونباشد ار وجودی لاغلاح
خلق را برمشیتش آگاهئی
نیست ماندی مراورا درنفس
هم بعقلی را ندارش در قیاس
اعتقاد اینست ابدا و حتمی

حق زوجه واحدیت بی‌مقال
واحدیت وصف ذات حضرتست
هست واحد ازاحد اول بزول
این‌بیان ما بود پیدا که چیست
پاك وبیرون است ازعین‌وعیان
شأن اویکتائی است ازوجود
پاك ز الله الصمد نشو و بان
بسیار است ازوجود غیر خود
نباشد ازوصفش نکی لاخوف له
نی ازاو زاید ولد یاهیچ چیز
نه شده اوذات‌وصفات ذات‌را
هم نه میر و بدل ازجهات

جامع کل صفاتست و کمال
فرض دروی اعتبار کثرتست
مرحقیقت از محمد در وصول
تو بما شما که معبود تو کیست
نه اشارت میپذیرد نه بیان
بیش ثانی ذات ووصف‌وبود
اوست معبود و پناه بندگان
مرد خلق‌او مرظهورخمرخود
خورد و خواب آنجادارد هیچ‌ره
نی رجوری گشته او زائیده نیز
هم نه میر و بدل ازجهات

سورة الفلق خمس آيات وهي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۲ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۳ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۴ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

بگوای محمد پناه میگیرم بآفریدگار شکافنده صبح ازبدی آنچه آفریده است وازبدی شب تاریك چون درآید وازشر زنان که دمندگان افسونند

فِي الْعُقَدِ ۵ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

درگرهها وازشر حسدبرنده‌چون‌ظاهر کند حسدرا

ای محمد بگو که بر رب‌الفلق
ملکه اشیا جمله را اندیش و لم
حاصل آن کز شر هرذیشر که هست
هم شر آن زنان ساحره
در جهان هرفتنهٔ که رخ نمود
مایه آن غفلت است ازکردگار
گفته‌اند ازسحروحادویان‌رسول
حزکه این سحر وحسد برآدمی

من پناه آرم ز شر ماخلق
اندر آورد از سیاهی عدم
کوپناه آرم بسلطان الست
که دمد اندر گرهها یکسره
سوءان‌گفت ازحسدآن جمله بود
که نماید آدمی را خوار وزار
گشت بیمار این‌بود دور ازقبول
وارد ازنفس و ابلیس آید همی

نی‌ز شب صبح دارد اعتصار
میشکافد صبح‌دم را از ظلمات
هم شر عاشق اندر لیل تار
هم شر حاسد آن وقت حسد
ترك سجده کرد ابلیس ازحسد
گرنباشد علت او را کی رسد
کز پیغمبر کند حاسد اثر
شکر این‌نعمت چسان‌گوید صمی

کاورد آرا بروز اندر لیل تار
کوهها را ازعیون اندر جهات
چون درآید ظلمتش درروزگار
ازحسدها چون بجوش‌آید حسد
کشت آن هابیل را قابیل رد
که برد بر دادهٔ باری حسد
بس پدید آید بکار دین ضرر
گرحسد پاکست فلش ای وفی

سورة الناس ست آيات وهي نزلت بمكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوندبخشاینده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۲ مَلِكِ النَّاسِ ۳ إِلَهِ النَّاسِ ۴ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۵ الَّذِي يُوَسْوِسُ

بگوایمحمدپناه‌میبرم بپروردگارآدمیان پادشاه‌آدمیان خدای‌آدمیان ازبدی‌دیو ووسوسه‌کننده حناس آنکه وسوسه‌میکند

فِي صُدُورِ النَّاسِ ٦ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

در سینهای مردمان از جن وآدمیان

گوکه میگیرم پناه از هر زیان / بار بر پروردگار مردمان / کز مقام لطفه تا عقل تمام
هیچ داری یاد کز شهر عدم / در وجود آورد چونت دمبدم / در میان آب وخون یزدان بدی
اندران زندان وظلمتخانه او / بد صفی مر تورا بی‌گفتگو / بی در آنجا غیر اورا بوده راه
از رحم پس آمدی اندر جهان / طفل بودی پس شدی مردی جوان / هم بپای حق تورا در هر نفس
پادشاه مالك و مولای تو / اوست در نهان ودر پیدای تو / وانکه باشد برخلایق پادشاه
مردمانرا او بود پروردگار / همچنین در هر دو عالم شهریار / مالك الملك استوهم مالكذات
آن کراو باشد وجود و بود حق / برحق است ار باشد او معبود حلق / گو برو بروی پناه اندر رمی
آنکه وسواس افکند درسینهها / آدمیزاد وپری از کینه ها / پس برب و مالك خلق و اله
من باو گیرم پناه از صدق وراست / کاول وآخر پناه ما خداست

شد صفی درهرآن نقل و مقام
داد جانت پس‌حنین وآدم شدی
داردت از ناملایم تا نگاه
بر برّب خود پناه از غیر پس
گو بر ایرستندگان جزوی اله
خلق را در هستی وموت وحیوة
ازشرور دیو و نفس راهزن
از پری و آدمی میجو پناه

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * وَ صَدَّقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ * وَ صَدَّقَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيطَالِبٍ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشّٰاهِدِينَ وَالشّٰاكِرِينَ * وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ *

درشکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود برصفی کرد او تمام / شاید ارگویم سپاسش صبح وشام / حرعنایات این بود اردوالجلال / تا بعمری تا که برلب جان رسد
کی مرا این بود هرگز درگمان / یا گمان هیچکس از بعردان / که دوسال اینْ نامه برپایان رسد / که بنظم این نامه آمد دردوسال

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر وانتهای آن

در هزار وسیصد وهشت اینچنین / چون هزار وسیصد از هجرت گذشت / درششم سال اسدا این نامه گشت / گر بفهمند اهل ایمان بالتمام
اوفتد ابلیس در اندوه و سور / گشت ختم از عون رب العالمین / ایست ارحق نعمتی برخاص وعام / شرح قرآنرا بیامد در جهان
کان بفهم مردمان باشد قریب / زینکه شد معلوم قرآنرا رموز / تا ماصور اینچنین روشن بیان / تا بهم جنسی زند راه از حشر
زانکه جنست بغایت جاذب است / خاص وعام ازوی بردهرکس نصیب / پس درآید دیو ار شکل بشر / نفی تفسیر صفی را بر امام
اینقدر کافیست ار بهر شناس / در اثر هم جنس قولش عالب است / برچسان تا افکند طرح کلام / بز اله الناس گاه جستجو
چوافکند وسواس دیواندر صدور / مابقی را کن بفهم خود قیاس / بر پناه از شرّ خناس عدو / یافت اسرار معانی انتظام
بحر گوهر گشت تفسیر صفی / بر پناه از وی بخلاق الامور / اندراین نظم مبارك از کلام / هیچ اورا نیست حاجت برجواب
رانکه کرده نفی عقل وعلم خویش / از رموز نغز بکر مختفی / گرکند کس نفی این نظم وکتاب / تا سزای جهل او ازحق رسد
برتو ای پروردگار مهر وماه / توچه گوئی دانچه او خود گفته بیش / واهل اورا درچنان جهل وحسد / ده پناه آرد پناه ار بندهٔ
خود صفی خوبد زهرحیلی پناه / تو پناه هر پناه آرندهٔ
اول و آخر پناه ما توئی / حرم بخش و مالك ومولی توئی

تا دست رنج حسن کفائی وعبدالله عباسی رشتی چیدن این تفسیر
ازتاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ بپایان رسیده است

فِي صُدُورِ النَّاسِ ٦ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

درسینهای مردمان از جن وآدمیان

گوکه میگیرم پناه از هر زیان / بار بر پروردگار مردمان / گز مقام لطفه تا عقل تمام / شد مربی درهرآن نقل و مقام
هیچ داری یاد کز شهر عدم / دروجود آورد چونت دمبدم / درمیان آب وخون یجان بدی / داد جانت پس جنین وآدم شدی
اندران زندان وظلمت خانه او / مد مربی مر تورا بی گفتگو / بس در آنجا غیر اورا بوده راه / داردت ا. تاملایم تا نگاه
از رحم پس آمدی اندرجهان / طفل بودی پس شدی مردی جوان / مربی حق تورا در هر نفس / بر بر ّب خود پناه از غیر پس
پادشاه مالك و مولای تو / اوست درپنهان ودر پیدای تو / وانکه باشد برخلایق پادشاه / گو بر ایرستندگان جزوی اله
مردمانرا او بود پروردگار / همچنین در هر دو عالم شهریار / مالك الملك استوهم مالك‌بدات / خلق را در هستی وموت وحیوة
آن کراو باشد وجود و بود حق / برحق است ارباشد اومعبودحلق / گو برم بروی پناه اندر زمن / ارشرور دیو و نفس راهزن
آنکه وسواس افکند درسینه‌ها / زادمزاد و پری ار کبه ها / پس برب و مالك خلق و اله / از پری و آدمی میجو پناه

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * وَ صَدَّقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ * وَ صَدَّقَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيطَالِبٍ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشّٰاهِدِينَ وَالشّٰاكِرِينَ * وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ *

درشکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود برصفی کرد او تمام / شاید ارگویم سپاسش صبح وشام / حرعنایات این بود ارذوالجلال / بل بعمری تا که برلب جان‌رسد
کی مرا این بود هرگز درگمان / یا گمان هیچکس از بحردان / که دوسال اینْ نامه درپایان‌رسد / که بنظم این‌نامه آمد دردوسال

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر وانتهای آن

در هزار وسیصد وهشت‌اینچنین / چون‌هزار وسیصدازهجرت‌گذشت / درششم سال ابتدا این نامه‌گشت / گر بفهمند اهل ایمان بالتمام
اوفتد ابلیس در اندوه و سوز / گشت ختم ار عون رب‌العالمین / ایست ازحق نعمتی برخاص‌وعام / شرح قرآنرا بیامد در جهان
کان بفهم مردمان باشد قریب / زیکه شد معلوم قرآنرا رموز / تا باصرور این‌چنین روشن بیان / تا بهم جنسی زند راه از حشر
زانکه جنست بغایت جاذب‌است / خاص‌وعام ازوی بردهرکس‌نصیب / پس درآید دیو ار شکل بشر / نفی تفسیر صفی را بر امام
اینقدر کافیست از بهر شناس / دراثر هم حبس قولش‌عالی‌است / برچسان تا افکند طرح کلام / بر اله الناس گاه جستجو
چوافکند وسواس‌دیواندر صدور / مابقی را کن بفهم خود قیاس / بر پناه ار شرّ خناس عدو / یافت اسرار معانی انتظام
بحر گوهر گشت تفسیر صفی / بر پناه از وی بخلاق‌الامور / اندراین نظم مبارك از کلام / هیچ اورا نیست‌حاجت برجواب
زانکه کرده نفی عقل وعلم‌خویش / از رموز سر بکر مختفی / گرکند کس نفی‌این‌نظم‌وکتاب / تا سزای جهل او ازحق رسد
برتو ای پروردگار مهر وماه / توچه‌گوئی‌زانچه او خودگفته‌پیش / واهل اورا درچنان‌جهل وحسد / ده پناه آرد پناه ار بندهٔ
خود صفی جوید دهرجهلی پناه / تو پناه هر پناه آرندهٔ
اول و آخر پناه ما توئی / جرم بخش و مالك ومولی توئی

با دست رنج حسن کمائی و نصرالله عباسی رشتی چیدن این تفسیر
ازتاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه۱۳۱۸ بپایان رسیده است